



مرکز تحقیقات اسلامی

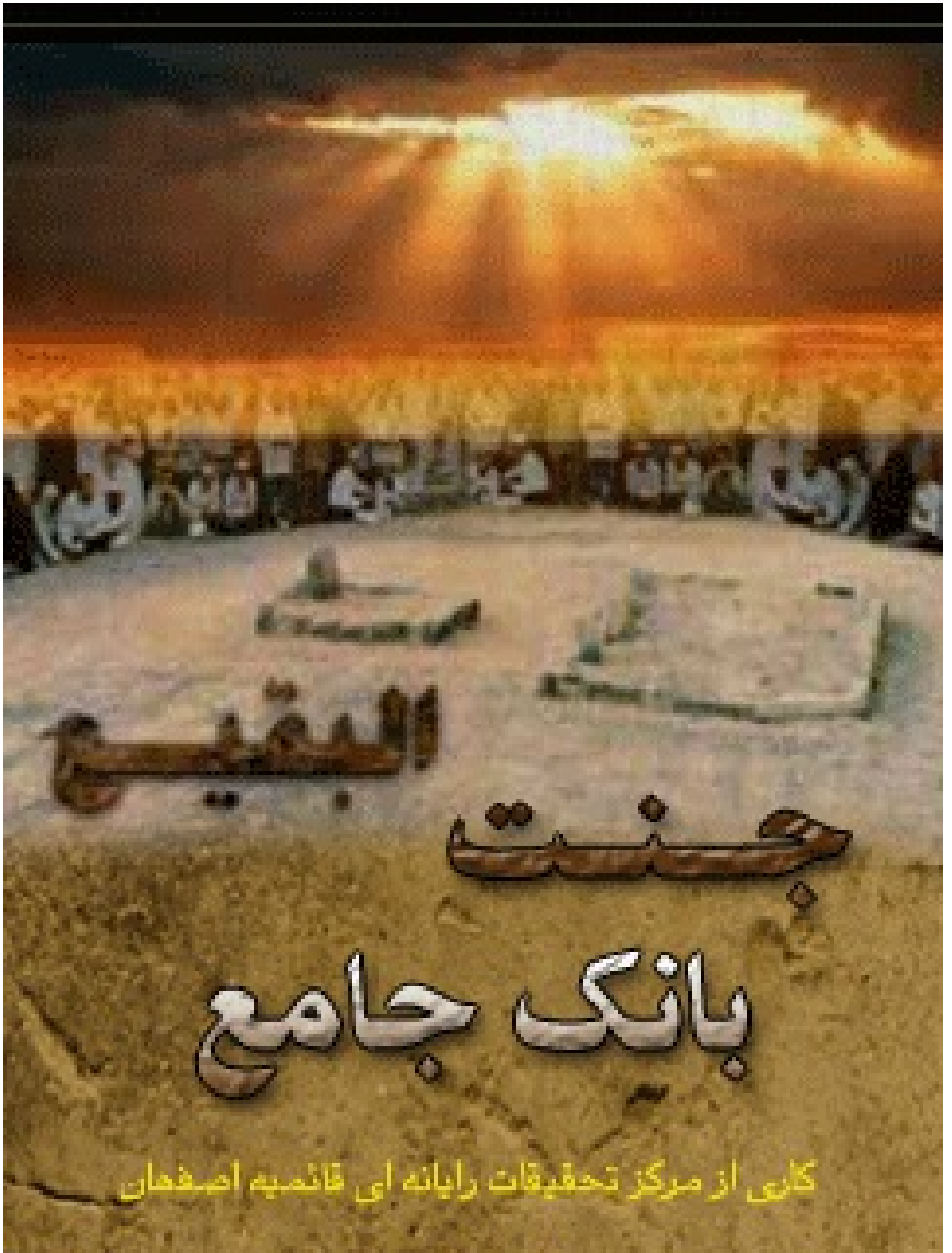
اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



بانگ جامع

کتابی از مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بانک جامع جنت البقیع

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱۸	بانک جامع جنت البقیع
۱۱۸	مشخصات کتاب
۱۱۸	بقیع
۱۱۸	مشخصات کتاب
۱۱۸	بقیع
۱۱۹	دفن شدگان در بقیع
۱۲۰	اشاره
۱۲۰	۱- امام حسن بن علی علیهما السلام
۱۲۰	۲- امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام
۱۲۰	۳- امام محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام
۱۲۰	۴- امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
۱۲۱	عباس بن عبدالمطلب
۱۲۱	فاطمه بنت اسد
۱۲۱	قبور فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله
۱۲۱	زینب
۱۲۱	ام کلثوم
۱۲۲	رقیه
۱۲۲	ابراهیم علیه السلام
۱۲۲	همسران پیامبر مدفون در بقیع
۱۲۲	۱- ام سلمه:
۱۲۲	۲- زینب بنت جحش (دختر عمه پیامبر):
۱۲۲	۳- ماریه قبطیه:

- ۴- زینب بنت خُرَیمه: ۱۲۲
- ۵- عایشه دختر ابوبکر: ۱۲۲
- ۶- حفصه دختر عمر بن خطاب: ۱۲۳
- ۷- ام حبیبه دختر ابوسفیان: ۱۲۳
- ۸- جُویریة بنت حارث: ۱۲۳
- ۹- صفیه: ۱۲۳
- ۱۰- سوده دختر زمعه بن قیس: ۱۲۳
- ۱۱- ریحانه بنت زید: ۱۲۳
- قبر عمه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۲۳
- صفیه، دختر عبدالمطلب ۱۲۳
- عاتکه، دختر عبدالمطلب: ۱۲۴
- قبور دیگر زنان با فضیلت ۱۲۴
- ۱- ام البنین: ۱۲۴
- ۲- حلیمه سعدیه: ۱۲۴
- دیگر مدفونین بقیع ۱۲۴
- ۱- عقیل بن ابی طالب: ۱۲۴
- ۲- عبدالله بن جعفر: ۱۲۴
- ۳- محمد بن علی معروف به ابن حنفیه ۱۲۵
- ۴- ابوسفیان بن حارث: ۱۲۵
- ۵- اسماعیل بن جعفر: ۱۲۵
- ۶- عثمان بن مظعون: ۱۲۵
- ۷- اسعد بن زراره: ۱۲۵
- ۸- خُنَیس بن حُذافه: ۱۲۵
- ۹- سعد بن معاذ: ۱۲۶

- ۱۰- عبدالله بن مسعود: ۱۲۶
- ۱۱- ابوسعید خُدَری: ۱۲۶
- ۱۲- مقداد بن اسود: ۱۲۶
- ۱۳- ارقم ابن ابی ارقم: ۱۲۶
- ۱۴- حکیم بن جِزام: ۱۲۶
- ۱۵- جابر بن عبدالله: ۱۲۶
- ۱۶- زید بن ثابت: ۱۲۶
- ۱۷- سهل بن سعد ساعدی: ۱۲۷
- ۱۸- مالک بن انس: ۱۲۷
- ۱۹- نافع المدنی: ۱۲۷
- ۲۰- نافع، شیخ القراء: ۱۲۷
- ۲۱- اسامه بن زید: ۱۲۷
- ۲۲- زید بن سهل، ابوظلحه انصاری: ۱۲۷
- ۲۳- شهدای حَرّه: ۱۲۷
- مزار شهدای واقعه حَرّه ۱۲۷
- بیت الأَحزان ۱۲۸
- زیارت ائمه بقیع علیهم السلام ۱۲۸
- زیارت اهل قبور ۱۲۹
- زیارت وداع ائمه بقیع علیهم السلام ۱۳۰
- غربت بقیع ۱۳۰
- مشخصات کتاب ۱۳۰
- [مقدمه] ۱۳۰
- اشاره ۱۳۰
- کهنترین گورستان مسلمانان ۱۳۱

- ۱۳۱ گلوآزه بقیع
- ۱۳۲ مدفونین بقیع
- ۱۳۲ اولین مدفون در بقیع
- ۱۳۲ اولین مدفون از انصار
- ۱۳۲ بقیع از منظر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
- ۱۳۳ حرم ائمه بقیع
- ۱۳۳ ریشه‌های تاریخی تئوری ویران سازی قبور
- ۱۳۴ برخورد دیگر مذاهب اسلامی با این تئوری
- ۱۳۴ پیشینه‌ی تاریخی تئوری تخریب
- ۱۳۶ پیشینه‌ی تهاجم به شهر مدینه
- ۱۳۷ کارنامه‌ی سپاه آل سعود
- ۱۳۸ آیا تعمیر قبور بدعت است؟
- ۱۴۰ کتابنامه‌ی بقیع
- ۱۴۱ اشعار
- ۱۴۱ کفر پیشین
- ۱۴۱ بیداد
- ۱۴۲ غم ننگ
- ۱۴۴ سپاه ابرهه
- ۱۴۸ شاخ شیطان
- ۱۵۲ ظلم وهابیان
- ۱۵۲ شهر مدینه
- ۱۵۳ فریاد خاموش
- ۱۵۴ قطعه‌های از بهشت
- ۱۵۸ بغض غم

- ۱۶۰ سرشک زمزم
- ۱۶۰ باغ به تاراج رفته
- ۱۶۱ قبله جان
- ۱۶۲ نسل تیغ و تبر
- ۱۶۳ روضه رضوان
- ۱۶۴ آیین وهابی؟
- ۱۶۵ حرمت حرم
- ۱۶۵ ظلم بی حساب
- ۱۶۶ فتوای وقیحانه
- ۱۶۷ غروب عاطفه
- ۱۶۸ منع زوار
- ۱۶۹ قطعه
- ۱۶۹ غریبستان
- ۱۷۰ غبار بقیع
- ۱۷۱ قوم عصیانگر
- ۱۷۳ مُشک تر
- ۱۷۳ حُسن عالمگیر
- ۱۷۴ قبله دلها
- ۱۷۵ پاداش رسالت!!!
- ۱۷۷ جوف جهل
- ۱۷۸ موج فتنه
- ۱۸۰ غم غربت
- ۱۸۱ ماده تاریخ هتک حرمت بقیع
- ۱۸۲ رباعیات

- ۱۸۲ رباعیات تخریب بقیع
- ۱۸۵ رباعیات بقیع
- ۱۸۶ نوحه
- ۱۸۶ تخریب ظالمانه
- ۱۸۷ غم نامه
- ۱۸۸ مظلومیت بقیع
- ۱۸۹ غمستان بقیع
- ۱۹۰ حفظ اماکن مذهبی از دیدگاه حقوق بین الملل
- ۱۹۰ لزوم حفظ اماکن مذهبی از نظر حقوق بین الملل
- ۱۹۱ لزوم حفظ مفاخر ملی (از جهت اهمیت هنری، معماری، تاریخی بنا و ساختمان)
- ۱۹۱ حفظ اماکن مذهبی وظیفه‌ی دولتهاست
- ۱۹۱ پی نوشت
- ۱۹۳ یک قدم برای بقیع
- ۱۹۳ مشخصات کتاب
- ۱۹۴ مقدمه
- ۱۹۴ فریاد بقیع
- ۱۹۴ هشیار باش!
- ۱۹۵ پیشنهادات در رابطه با احیای بقیع
- ۲۰۲ تقدیر و تشکر
- ۲۰۲ فاجعه هشتم شوال پیامد دشمنی با غدیر
- ۲۰۲ مشخصات کتاب
- ۲۰۲ روز جهانی بقیع در کلام مراجع معظم تقلید
- ۲۰۲ حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد حسینی شیرازی(ره)
- ۲۰۲ آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی(دامت برکاته)

- ۲۰۴ آیت الله سیدصادق حسینی شیرازی (دامت برکاته)
- ۲۰۵ پیشینه با عظمت بقیع
- ۲۰۶ بیان واقعه تلخ تخریب قبور ائمه بقیع علیهم السلام
- ۲۰۸ عقائد مشترک وهابیون و دشمنان غدیر
- ۲۰۸ ترور شخصیت‌های الهی
- ۲۰۸ شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۰۸ توسط دشمنان غدیر
- ۲۰۹ توسط وهابیون
- ۲۱۲ شخصیت امیرالمومنین علیه السلام
- ۲۱۲ توسط دشمنان غدیر
- ۲۱۲ علی علیه السلام در کنار بستر پیامبر
- ۲۱۲ از زبان خود مولا
- ۲۱۳ در شورای شش نفری
- ۲۱۳ در نامه ۹ نهج البلاغه
- ۲۱۴ توسط وهابیون
- ۲۱۴ تخریب مسجد غدیر خم
- ۲۱۴ ویرانه کردن سرزمین فدک و تعویض نام آن
- ۲۱۵ تخریب بیت‌الاحزان
- ۲۱۵ تخریب محله بنی هاشم
- ۲۱۶ بی حرمتی و تخریب مکانهای منصوب به اهل بیت علیهم السلام
- ۲۱۶ قبرستان بقیع
- ۲۱۶ توسط دشمنان غدیر
- ۲۱۷ توسط وهابیون
- ۲۱۷ بیان تخریب بقیع از صحیح بخاری

- ۲۱۷ بیانیه علمای مکه و نجد
- ۲۲۱ مسجد غدیر خم
- ۲۲۱ توسط دشمنان غدیر
- ۲۲۲ توسط وهابیون
- ۲۲۲ خانه امیرالمومنین علیه السلام
- ۲۲۲ توسط دشمنان غدیر
- ۲۲۳ توسط وهابیون
- ۲۲۳ بیت الاحزان
- ۲۲۳ توسط دشمنان غدیر
- ۲۲۴ توسط وهابیون
- ۲۲۴ فدک
- ۲۲۴ توسط دشمنان غدیر
- ۲۲۵ توسط وهابیون
- ۲۲۵ از بین بردن احادیث و کتب اسلامی
- ۲۲۵ توسط دشمنان غدیر
- ۲۲۵ توسط ابابکر
- ۲۲۶ توسط عمر بن الخطاب
- ۲۲۶ توسط وهابیت
- ۲۲۸ اهلبیت علیهم السلام و حرمت قبرستان بقیع
- ۲۲۸ پیامبر صلی الله علیه و آله و بقیع
- ۲۲۸ حضور در شبهای جمعه
- ۲۲۹ حضور در بقیع در شب نیمه شعبان
- ۲۲۹ محل ایستادن پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۲۹ استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله برای اهل بقیع

- ۲۳۰ دعا در بقیع
- ۲۳۰ امیرالمومنین علیه السلام و بقیع
- ۲۳۰ سلام کردن خورشید به امیرالمومنین علیه السلام در بقیع
- ۲۳۲ بیان اسرار کائنات در بقیع
- ۲۳۲ زنده کردن مرده در بقیع
- ۲۳۲ بیرون آوردن صد شتر سرخ مو از صخره
- ۲۳۳ دفاع از قبر مخفی حضرت زهرا علیها السلام
- ۲۳۳ حضرت زهرا علیها السلام و بقیع
- ۲۳۴ امام حسن علیه السلام و بقیع
- ۲۳۴ امام سجاد علیه السلام و بقیع
- ۲۳۴ امام باقر علیه السلام و بقیع
- ۲۳۵ امام صادق علیه السلام و بقیع
- ۲۳۵ خانه عقیل
- ۲۳۵ خانه امام صادق علیهما السلام
- ۲۳۵ مدفون شدگان در بقیع
- ۲۳۵ ائمه بقیع
- ۲۳۵ امام حسن بن علی علیهما السلام
- ۲۳۶ امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام
- ۲۳۷ امام محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام
- ۲۳۷ امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
- ۲۳۷ قبور فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۲۳۷ زینب
- ۲۳۷ ام کلثوم
- ۲۳۷ رقیه

- ۲۳۸ ابراهیم علیه السلام
- ۲۳۸ همسران پیامبر مدفون در بقیع
- ۲۳۸ ام سلمه
- ۲۳۸ زینب بنت جحش (دختر عمه پیامبر صلی الله علیه و آله)
- ۲۳۸ ماریه قبطیه
- ۲۳۸ زینب بنت خُزَیمه
- ۲۳۹ ام حبیبه دختر ابوسفیان
- ۲۳۹ جُویریه بنت حارث
- ۲۳۹ صفیه
- ۲۳۹ سوده دختر زمعه بن قیس
- ۲۳۹ ریحانه بنت زید
- ۲۳۹ قبر عمه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۳۹ صفیه، دختر عبدالمطلب
- ۲۴۰ عاتکه، دختر عبدالمطلب
- ۲۴۰ قبور دیگر زنان با فضیلت
- ۲۴۰ فاطمه بنت اسد
- ۲۴۰ ام البنین
- ۲۴۰ حلیمه سعدیه
- ۲۴۰ دیگر مدفونین بقیع
- ۲۴۰ عقیل بن ابی طالب
- ۲۴۱ عبدالله بن جعفر
- ۲۴۱ محمد بن علی معروف به ابن حنفتیه
- ۲۴۱ ابوسفیان بن حارث
- ۲۴۱ اسماعیل بن جعفر

- ۲۴۱ عثمان بن مظعون
- ۲۴۲ اسعد بن زراره
- ۲۴۲ حُنَیس بن حُذافه
- ۲۴۲ سعد بن معاذ
- ۲۴۲ عبدالله بن مسعود
- ۲۴۲ ابوسعید خُدَری
- ۲۴۳ مقداد بن اسود
- ۲۴۳ جابر بن عبدالله
- ۲۴۳ حکیم بن جِزام
- ۲۴۳ زید بن ثابت
- ۲۴۳ اسامه بن زید
- ۲۴۳ شهدای حَرّه
- ۲۴۴ عباس بن عبدالمطلب
- ۲۴۴ اشعار
- ۲۴۸ پیامک
- ۲۴۸ تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد
- ۲۴۸ مشخصات کتاب
- ۲۴۹ مقدمه
- ۲۵۰ اشاره
- ۲۵۱ مدفون شدگان در بقیع
- ۲۵۱ اشاره
- ۲۵۱ امام حسن بن علی
- ۲۵۲ امام زین العابدین علی بن الحسین
- ۲۵۲ امام محمد بن علی بن الحسین

- ۲۵۲ امام جعفر بن محمد الصادق
- ۲۵۲ عباس بن عبدالمطلب
- ۲۵۳ مزار فاطمه بنت اسد، مادر امیر مؤمنان علی
- ۲۵۳ دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۲۵۳ اشاره
- ۲۵۳ زینب
- ۲۵۳ ام کلثوم
- ۲۵۳ رقیه
- ۲۵۴ ابراهیم
- ۲۵۴ ام سلمه
- ۲۵۴ زینب بنت جحش دختر عمه پیامبر
- ۲۵۴ ماریه قبطیه
- ۲۵۴ زینب بنت خزیمه
- ۲۵۴ عایشه دختر ابوبکر
- ۲۵۴ حفصه دختر عمر بن خطاب
- ۲۵۴ ام حبیبه دختر ابوسفیان
- ۲۵۵ جویریة بنت حارث
- ۲۵۵ صفیه
- ۲۵۵ سوده دختر زمعه بن قیس
- ۲۵۵ ریحانه بنت زید
- ۲۵۵ صفیه، دختر عبدالمطلب
- ۲۵۵ عاتکه، دختر عبدالمطلب
- ۲۵۵ ام البنین
- ۲۵۶ حلیمه سعدیه

- عقیل بن ابی طالب ۲۵۶
- عبدالله بن جعفر ۲۵۶
- محمد بن علی معروف به ابن حنفیه ۲۵۶
- ابوسفیان بن حارث ۲۵۶
- اسماعیل بن جعفر ۲۵۶
- عثمان بن مظعون ۲۵۶
- اسعد بن زراره ۲۵۷
- خنیس بن حذافه ۲۵۷
- سعد بن معاذ ۲۵۷
- عبدالله بن مسعود ۲۵۷
- ابوسعید خدری ۲۵۷
- مقداد بن اسود ۲۵۷
- ارقم ابن ابی ارقم ۲۵۷
- حکیم بن حزام ۲۵۸
- جابر بن عبدالله ۲۵۸
- زید بن ثابت ۲۵۸
- سهل بن سعد ساعدی ۲۵۸
- مالک بن انس ۲۵۸
- نافع المدنی ۲۵۸
- نافع، شیخ القراء ۲۵۸
- اسامه بن زید ۲۵۸
- زید بن سهل، ابوظلحه انصاری ۲۵۸
- شهدای حره ۲۵۹
- بیت الأحزان ۲۶۰

- توجه والیان به قبرستان بقیع ۲۶۰
- اشاره ۲۶۰
- عکس العمل‌ها ۲۶۳
- سخنرانی مرحوم مدرس در مجلس ۲۶۴
- نامه‌ها و تلگراف‌های علما و مراجع ۲۶۴
- واکنش دیگر مسلمانان ۲۶۴
- واکنش سردار سپه ۲۶۵
- واکنش مسلمانان هند ۲۶۵
- سرپرست اتباع و حجاج ایرانی ۲۶۵
- دو دیدگاه ۲۶۶
- عدم همکاری با سعودی‌ها ۲۶۷
- تشکیل کنگره خلافت ۲۶۷
- تشکیل کمیسیون حرمین شریفین ۲۶۷
- تسلط عبدالعزیز بر حجاز ۲۶۹
- ابلاغیه دولت سعودی ۲۷۰
- ممنوعیت سفر به حجاز ۲۷۰
- اطلاعیه دولت ایران ۲۷۰
- شروع یک توطئه ۲۷۲
- مأموریت حبیب الله هویدا ۲۷۲
- متن کامل گزارش هویدا ۲۷۳
- نامه عبدالعزیز به شاه ۲۷۷
- تلاش برای بازسازی ۲۷۷
- پاسخ به نامه مظفر اعلم ۲۷۸
- نامه دوم مظفر اعلم ۲۷۸

- ۲۷۹ گزارش دبیر اول سفارت
- ۲۸۰ گزارش مظفر اعلم
- ۲۸۱ پاسخ آقای کاظمی وزیر خارجه
- ۲۸۱ ارسال نامه به کمیسیون دائمی حج
- ۲۸۲ نامه دوم
- ۲۸۲ ایجاد سایبان کافی نیست
- ۲۸۳ ملاقات مظفر اعلم با امیر عبدالله فیصل
- ۲۸۴ انعکاس خبر بازسازی
- ۲۸۴ نامه مرحوم آیه الله العظمی حکیم
- ۲۸۵ پاسخ مظفر اعلم به آیت الله حکیم
- ۲۸۶ نامه مرحوم آیت الله سید هبه الدین شهرستانی
- ۲۸۷ پاسخ به نامه مرحوم آیه الله شهرستانی
- ۲۸۷ نامه وزیر دربار
- ۲۸۸ دولت سعودی تکذیب کرد
- ۲۸۹ متن تکذیب نامه
- ۲۹۰ نامه آقای سید ابراهیم شهرستانی
- ۲۹۰ پاسخ مظفر اعلم
- ۲۹۱ پی گیری های بعدی
- ۲۹۲ دیدار با امیر عبدالله فیصل
- ۲۹۲ تشکر از تلاش های سفارت
- ۲۹۳ سؤال از وزیر امور خارجه
- ۲۹۴ سؤال فروزانفر از وزیر خارجه
- ۲۹۵ دیدار مجدد اعلم با امیر فیصل
- ۲۹۵ پایان کار

- ۳۰۰ نکته پایانی
- ۳۰۰ پاورقی
- ۳۰۳ آثار اسلامی مکه و مدینه (بقیع و آثار تاریخی آن)
- ۳۰۳ مشخصات کتاب
- ۳۰۴ تاریخچه بقیع
- ۳۰۴ اشاره
- ۳۰۵ عنایت رسول خدا به دفن شدگان بقیع
- ۳۰۵ بقیع و بقعه های آن
- ۳۰۸ قبور ائمه شیعه
- ۳۰۸ اشاره
- ۳۰۹ امام مجتبی علیه السلام
- ۳۰۹ امام سجاد علیه السلام
- ۳۱۰ امام باقر علیه السلام
- ۳۱۰ امام صادق علیه السلام
- ۳۱۱ قبر منسوب به حضرت فاطمه
- ۳۱۱ بقعه ابراهیم
- ۳۱۲ قبه بنات الرسول
- ۳۱۲ همسران رسول خدا
- ۳۱۳ فاطمه بنت اسد
- ۳۱۳ عباس بن عبدالمطلب
- ۳۱۴ عقیل بن ابی طالب
- ۳۱۴ عبدالله بن جعفر
- ۳۱۴ بقعه اسماعیل بن جعفر الصادق
- ۳۱۵ مرقد عاتکه و صفیه

۳۱۷	پاورقی
۳۱۹	بقیع الغرقد فی دراسةً شاملهً
۳۱۹	اشاره
۳۱۹	المقدمه
۳۲۳	البقیع والإطلاقات المختلفه
۳۲۳	بحث لغوی
۳۲۴	اطلاقات البقیع
۳۲۴	اشاره
۳۲۴	الف) بقیع الخیل (سوق المدینة)
۳۲۷	ب) بقیع الزبیر
۳۲۷	ج) بقیع الخبیه
۳۲۸	د) بقیع الغراب
۳۲۸	ه) بقیع المصلی
۳۲۸	و) بقیع بطحان
۳۲۹	ز) بقیع الخضمت
۳۲۹	ح) بقیع الغرقد
۳۲۹	جنة البقیع أو بقیع الغرقد
۳۳۰	الموقع والمساحة
۳۳۰	بداية حياة البقیع
۳۳۱	أول من دفن بالبقیع
۳۳۳	فضل البقیع
۳۳۳	اهتمام المسلمین بزيارة البقیع علیهم السلام
۳۳۵	وصف البقیع فی القرن السادس
۳۳۵	مأساة هدم البقیع

- ۳۳۸ کتب حول البقیع
- ۳۳۹ البقیع وفروع فقهیه
- ۳۴۱ النبی (صلی اللہ علیہ وآلہ) والبقیع
- ۳۴۱ النبی صلی اللہ علیہ و آلہ یستغفر لأهل البقیع ویدعو لهم
- ۳۴۲ النبی صلی اللہ علیہ و آلہ یزور البقیع کلّ عشیة خمیس
- ۳۴۲ دار قوم مؤمنین
- ۳۴۳ حضوره لیلاً فی البقیع
- ۳۴۳ موقف رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ بالبقیع
- ۳۴۳ النبی یحضر البقیع لیلة النصف من شعبان
- ۳۴۳ سجدة النبی صلی اللہ علیہ و آلہ بالبقیع
- ۳۴۴ صلاة النبی صلی اللہ علیہ و آلہ بالبقیع
- ۳۴۴ صلاة الإستسقاء بالبقیع
- ۳۴۵ الدعاء فی البقیع
- ۳۴۵ قم یاذن اللہ
- ۳۴۶ تشییع المجاهدين إلى البقیع ومنه المنطلق
- ۳۴۶ ختم النبوة
- ۳۴۶ ظهور المعجزة بالبقیع
- ۳۴۶ حضور رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ عند دفن سعد بن معاذ بالبقیع
- ۳۴۷ البقیع والمسجد النبوی
- ۳۴۷ مع جبرئیل فی البقیع
- ۳۴۷ أمرهم أن یتقدموا
- ۳۴۷ الصلاة علی النجاشی «۱»
- ۳۴۸ السلام علی أصحاب الکهف
- ۳۴۹ من البقیع إلى مقابر مكة

- العناية بحفظ الصحة ۳۴۹
- اعلان تحريم الخمر ۳۴۹
- رجم ماعز بن مالك ۳۵۰
- الإحتجام بالبقيع ۳۵۰
- مع الذئب فى البقيع ۳۵۰
- بل أنا وا رأساه! ۳۵۰
- الزيارة الأخيرة ۳۵۰
- ما قاله الرسول الأعظم صلى الله عليه و آله بالبقيع ۳۵۱
۱. إن فيكم رجلاً يقاتل الناس على تأويل القرآن ۳۵۱
۲. المهدي من ذرية علي ومن ولد الحسين ۳۵۱
۳. مع علي وأخيه جعفر الطيار ۳۵۱
۴. اللهم هب لي رقية من ضمة القبر ۳۵۲
۵. يا أم سعد، لا تحتمي على الله ۳۵۲
۶. حول الفتنة ۳۵۲
۷. هؤلاء خير منكم ۳۵۲
۸. أترين هذه المقبرة؟ ۳۵۳
۹. حول الصدقة ۳۵۳
۱۰. بل اعملوا ۳۵۳
۱۱. يا بلال، هل تسمع ما أسمع؟ ۳۵۴
۱۲. عذاب القبر ۳۵۴
۱۳. تسموا باسمي ولا تكنوا بكنيتي ۳۵۴
۱۴. لا دريت ولا أفلحت ۳۵۵
۱۵. اللهم اغفر للمتسرفات من أمتي ۳۵۵
۱۶. إن المكثرين هم المقلون يوم القيامة إلا ۳۵۵

۱۷. حول العطسة ۳۵۵
۱۸. اجلس فيها ولا تبرح حتى أتیک ۳۵۵
۱۹. یا أمّ اللّٰه اتقی اللّٰه واصبری ۳۵۶
۲۰. أف لك أف لك ۳۵۶
۲۱. الطاعم الشاکر ۳۵۶
۲۲. لا تغالوا فی الحديد .. لا تغالوا فی اللبن ۳۵۶
۲۳. اتخذ حماما ۳۵۷
۲۴. مقبرة عسقلان ۳۵۷
- العترة (ع) والبقیع ۳۵۷
- الامام أمير المؤمنین علیه السلام والبقیع ۳۵۷
۱. تفسیر باء البسملة بالبقیع ۳۵۷
۲. أماتری ما یلقى عثمان؟ ۳۵۷
۳. خبر الشمس ۳۵۷
۴. غضب علی علیه السلام ۳۵۸
۵. وجدتهم خیر جیران ۳۵۸
۶. اخرجوا اللیلة البقیع ۳۵۹
۷. رجفة قبور البقیع ۳۵۹
۸. إحياء الميت بإذن اللّٰه ۳۵۹
۹. خبر الصخرة ۳۶۰
- فاطمة الزهراء علیها السلام والبقیع ۳۶۰
- موضع صلاتها فی البقیع ۳۶۰
- بكاء فاطمة علیها السلام عند قبر أم کلثوم بالبقیع ۳۶۰
- بیت الأحران ۳۶۰
- الإمام الحسین علیه السلام والبقیع ۳۶۱

- ۳۶۱ زیارتہ مقابر الشهداء بالبقیع
- ۳۶۲ مع أبی سفیان
- ۳۶۲ الإمام الباقر علیه السلام والبقیع
- ۳۶۲ من شقاوہ أهل الدنيا قلہ معرفتهم بأولاد الأنبياء
- ۳۶۲ اللهم ارحم غربته
- ۳۶۲ مع الرجل الشامی
- ۳۶۳ الإمام جعفر الصادق علیه السلام والبقیع
- ۳۶۳ لعن الله المغیره
- ۳۶۴ الإمام موسى الكاظم علیه السلام والبقیع
- ۳۶۴ قضیة علی بن یقطین
- ۳۶۴ الإمام علی بن موسى الرضا علیه السلام والبقیع
- ۳۶۴ قضیة دفن یونس بن یعقوب
- ۳۶۵ الصحابة والبقیع
- ۳۶۵ ۱. سلمان الفارسی والبقیع
- ۳۶۵ تقبیل خاتم النبوة بالبقیع
- ۳۶۵ ۲. أبو بكر والبقیع
- ۳۶۵ مبيت أبی بكر لیلة بالبقیع
- ۳۶۵ احراق أبی بكر فجاءه الأسلمی بالبقیع
- ۳۶۶ ۳. عمر بن الخطاب والبقیع
- ۳۶۶ من أولى الناس بعد رسول الله صلى الله عليه و آله؟
- ۳۶۷ رجفة قبور البقیع فی عهد عمر «۴»
- ۳۶۷ وددت أن لی رجلاً مثل عمیر بن سعد
- ۳۶۸ أخبار ما عندنا
- ۳۶۸ مع الثوم والبصل

- اللهم كبرت سني! ۳۶۸
- مع المطلب بن حنطب ۳۶۸
- سیاسة الخليفة ۳۶۸
- ملاحظتان: ۳۶۹
۴. عبید الله بن عمر والبقیع ۳۶۹
- عبید الله بن عمر یقتل ثلاثاً بالبقیع ۳۶۹
۵. عثمان والبقیع ۳۷۰
- عثمان یحوّل القبور التي كانت عند المسجد إلى البقیع ۳۷۰
۶. ابن الزبیر والبقیع ۳۷۰
- ابن الزبیر یقتل سارقاً بالبقیع ۳۷۰
۷. أبو هريرة والبقیع ۳۷۰
- ما رواه بالبقیع ۳۷۰
- ما قاله بالبقیع ۳۷۰
۸. عبد الله بن جعفر والبقیع ۳۷۰
- ما قاله بالبقیع ۳۷۰
- مشاهد مشاهیر البقیع ۳۷۰
- اشارة ۳۷۰
- أئمة المسلمين من آل بیت رسول الله صلى الله عليه وآله ۳۷۱
- عباس عم رسول الله صلى الله عليه وآله ۳۷۱
- فاطمة بنت أسد الهاشمية ۳۷۱
- بنات رسول الله صلى الله عليه وآله ۳۷۱
- زوجات رسول الله صلى الله عليه وآله ۳۷۲
- عمات رسول الله صلى الله عليه وآله ۳۷۳
- عقيل بن أبي طالب ۳۷۳

- عبد الله بن جعفر بن أبي طالب ۳۷۳
- أم البنین ۳۷۳
- مالک ۳۷۳
- نافع ۳۷۳
- إبراهیم ابن رسول الله ۳۷۳
- بعض شهداء أحد ۳۷۳
- شهداء وقعة الحرة ۳۷۴
- حلیمة السعدیة ۳۷۴
- أبو سعید الخدری ۳۷۴
- تحديد موضع القبور ۳۷۴
- اشارة ۳۷۴
۱. قبور أئمة أهل البيت عليهم السلام ۳۷۴
۲. قبور بنات رسول الله صلى الله عليه وآله ۳۷۵
۳. قبور زوجات رسول الله صلى الله عليه وآله ۳۷۵
۴. قبر عقيل بن أبي طالب، وابن أخيه عبد الله بن جعفر الطيار ۳۷۵
۵. قبر الإمام مالک و نافع ۳۷۵
۶. قبر إبراهيم ابن رسول الله صلى الله عليه وآله ۳۷۵
۷. مدفن شهداء أحد و وقعة الحرة ۳۷۵
۸. قبر اسماعيل بن جعفر الصادق عليه السلام ۳۷۶
۹. قبر السيدة حلیمة السعدیة ۳۷۶
۱۰. قبور عمات النبي صلى الله عليه وآله ۳۷۶
۱۱. قبر أبي سعید الخدری ۳۷۶
۱۲. قبر سعد بن معاذ ۳۷۷
۱۳. قبر عثمان بن عفان ۳۷۷

- ۳۷۷ أئمة البقیع (علیهم السلام)
- ۳۷۷ ۱- الامام الحسن المجتبی علیه السلام
- ۳۸۰ ۲- الامام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام
- ۳۸۱ ۳- الامام محمد بن علی الباقر علیه السلام
- ۳۸۳ ۴- الامام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام «۸»
- ۳۸۹ ملاحظات:
- ۳۸۹ اشاره
- ۳۸۹ الأولى: هل دفنت فاطمة الزهراء علیها السلام فی البقیع أم لا؟ ما هی الأقوال؟
- ۳۸۹ اشاره
- ۳۹۰ ۱- البقیع
- ۳۹۲ ۲- الروضة
- ۳۹۲ ۳- بیت فاطمة علیها السلام:
- ۳۹۴ خلاصة الكلام
- ۳۹۴ اشاره
- ۳۹۴ الثانية: هل دفن أمير المؤمنین علی علیه السلام فی البقیع؟
- ۳۹۵ فضل زیارة أئمة البقیع
- ۳۹۵ اشاره
- ۳۹۶ آداب زیارتهم
- ۳۹۶ کیفیة زیارتهم
- ۳۹۷ بعض المدفونین فی البقیع
- ۳۹۷ اشاره
- ۳۹۷ ۱- إبراهيم ابن رسول الله
- ۳۹۸ ۲- إبراهيم الكورانی الشهرزوری الشافعی
- ۳۹۹ ۳- إبراهيم بن موسی

- ۴- ابن البارزی ۳۹۹
- ۵- ابن النجیح ۳۹۹
- ۶- ابن المراغی ۳۹۹
- ۷- ابن مسلم، قاضی القضاة ۳۹۹
- ۸- الأرقم بن أبی أرقم عبد مناف المخزومی ۴۰۰
- ۹- أبو القاسم شیخ الاسلام ۴۰۰
- ۱۰- أبو أمامة الباهلی ۴۰۰
- ۱۱- أبو سعید الخدری ۴۰۰
- ۱۲- أبو سفیان ۴۰۱
- ۱۳- أبو سفیان بن الحارث ۴۰۱
- ۱۴- أبو القاسم التنوخی ۴۰۱
- ۱۵- أبو هریره ۴۰۲
- ۱۶- أحمد الأحسائی ۴۰۲
- ۱۷- أحمد الخسروشاهی ۴۰۲
- ۱۸- أحمد بن محمد البناء ۴۰۲
- ۱۹- أحمد بن محمد الدجانی القشاشی ۴۰۲
- ۲۰- أحمد مغلبای ۴۰۳
- ۲۱- أسعد بن زرارة ۴۰۳
- ۲۲- اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام ۴۰۳
- ۲۳- أسید بن حضیر الأشهلی ۴۰۴
- ۲۴- أم سلمة زوجة رسول الله صلى الله عليه و آله ۴۰۴
- ۲۵- أم عثمان بن عفان ۴۰۵
- ۲۶- أم كلثوم بنت رسول الله صلى الله عليه و آله ۴۰۵
- ۲۷- أم كلثوم بنت علی ۴۰۵

- ۲۸- ایمن أمین الدین ۴۰۵
- ۲۹- بعض شهداء أحد ۴۰۵
- ۳۰- الحسن بن الحسن بن علی بن أبی الطالب (الحسن المثنی) ۴۰۶
- ۳۱- حسن السبزواری ۴۰۶
- ۳۲- حسن الصالحی البرغانی ۴۰۶
- ۳۳- الحسین بن علی بن الحسین ۴۰۶
- ۳۴- ۳۵ حسین بن علی الحسینی المدنی، ابن شذقم وزوجته ۴۰۷
- ۳۶- حسین البهبهانی ۴۰۷
- ۳۷- حفصه بنت عمر زوجة رسول الله صلى الله عليه و آله ۴۰۸
- ۳۸- جعفر بن الحسن البرزنجی ۴۰۸
- ۳۹- جواد الإصفهانی ۴۰۸
- ۴۰- ۴۱ جوبان وولده ۴۰۸
- ۴۲- خنیس بن حذافه ۴۰۸
- ۴۳- داود بن عبد الله بن موسى الجون بن عبد الله بن الحسن ۴۰۹
- ۴۴- رافع بن خدیج ۴۰۹
- ۴۵- رقیه بنت رسول الله ۴۰۹
- ۴۶- رقیه بنت عمر ۴۰۹
- ۴۷- ریحانه بنت زید زوجة رسول الله صلى الله عليه و آله ۴۰۹
- ۴۸- زمرد خاتون ۴۰۹
- ۴۹- زید بن الحسن بن علی بن أبی طالب ۴۰۹
- ۵۰- زید بن عمر ۴۱۰
- ۵۱- زینب بنت أبی سلمه ۴۱۰
- ۵۲- زینب بنت جحش زوجة رسول الله صلى الله عليه و آله ۴۱۰
- ۵۳- زینب بنت خزیمه زوجة رسول الله صلى الله عليه و آله ۴۱۰

- ۴۱۱ ۵۴- زینب بنت رسول الله صلى الله عليه و آله
- ۴۱۱ ۵۵- سالم بن عبد الله بن عمر
- ۴۱۱ ۵۶- سعد بن أبي وقاص
- ۴۱۱ ۵۷- سعد بن زرارۃ
- ۴۱۱ ۵۸- سعد بن معاذ
- ۴۱۲ ۵۹- سعيد بن أبي سعيد المقبري
- ۴۱۲ ۶۰- سعيد بن زيد
- ۴۱۲ ۶۱- سعيد بن العاص
- ۴۱۳ ۶۲- سكينۃ بنت الحسين عليه السلام
- ۴۱۳ ۶۳- السمهودي
- ۴۱۳ ۶۴- شماس بن عثمان
- ۴۱۳ ۶۵- شرف الموسوي
- ۴۱۳ ۶۶- صفية بنت حبي زوجة رسول الله صلى الله عليه و آله
- ۴۱۴ ۶۷- صفية بنت عبد المطلب
- ۴۱۴ ۶۸- صفية بنت شيبة
- ۴۱۴ ۶۹- صهيب بن سنان
- ۴۱۵ ۷۰- ظهير الدين الوزير، أبو شجاع محمد الروذراوري
- ۴۱۵ ۷۱- عائشة بنت أبي بكر زوجة رسول الله صلى الله عليه و آله
- ۴۱۶ ۷۲- عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلى الله عليه و آله
- ۴۱۶ ۷۳- عبد الجليل برادة
- ۴۱۶ ۷۴- عبد الرحمن بن جبر
- ۴۱۷ ۷۵- عبد الرحمن بن عوف
- ۴۱۷ ۷۶- عبد الرسول المرزباني التبريزي
- ۴۱۷ ۷۷- عبد الغني الدهلوي

- ۴۱۷ ۷۸- عبد القادر الحسنی
- ۴۱۸ ۷۹- عبد القادر الشلبی
- ۴۱۸ ۸۰- عبد القادر النقیب
- ۴۱۸ ۸۱- عبد الله بن الأمير أبی عبد الله محمد الأخیضر الصغیر
- ۴۱۸ ۸۲- عبد الله بن جعفر الصادق
- ۴۱۸ ۸۳- عبد الله بن جعفر الطیار
- ۴۱۹ ۸۴- عبد الله بن مسعود
- ۴۲۰ ۸۵- عبد الوهاب بن هبة الله القاضي
- ۴۲۰ ۸۶- عبد الهادی الصقلی
- ۴۲۰ ۸۷- عثمان بن عفان
- ۴۲۱ ۸۸- عثمان بن مظعون «۲»
- ۴۲۱ ۸۹- عقیل بن أبی طالب
- ۴۲۲ ۹۰- علی بن أحمد أبو الحسن الحریشی
- ۴۲۲ ۹۱- علی بن جعفر العریضی
- ۴۲۳ ۹۲- عمر بن علی بن أبی طالب
- ۴۲۳ ۹۳- عمرة بنت عبد الرحمن
- ۴۲۳ ۹۴- فاطمة بنت أسد الهاشمیة
- ۴۲۳ ۹۵- فتح الله بن النحاس الحلبي
- ۴۲۳ ۹۶- کلثوم ابن الهدم
- ۴۲۴ ۹۷- ماریة القبطیة، أم إبراهيم
- ۴۲۴ ۹۸- مالک بن الحارث الأشتر النخعی
- ۴۲۴ ۹۹- مالک بن أنس
- ۴۲۵ ۱۰۰- مالک بن سنان
- ۴۲۵ ۱۰۱- محمد بن أحمد المعروف بألفا هاشم

- ۴۲۵ ۱۰۲- محمد بن بدر الدین المنشی
- ۴۲۶ ۱۰۳- محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی
- ۴۲۶ ۱۰۴- محمد بن علی بن اَبی طالب
- ۴۲۷ ۱۰۵- محمد بن علی بن اَبی منصور
- ۴۲۷ ۱۰۶- محمد بن سعد الله الحرائی دمشقی
- ۴۲۷ ۱۰۷- محمد بن سفیان القبروانی المالکی
- ۴۲۷ ۱۰۸- محمد بن سلیمان الکردی
- ۴۲۷ ۱۰۹- محمد بن محمد بن علی، ابن الشماع
- ۴۲۷ ۱۱۰- محمد بن مسلمة بن سلمة
- ۴۲۸ ۱۱۱- محمد تقی الطالقانی
- ۴۲۸ ۱۱۲- محمد رضا البهبهانی الحائری
- ۴۲۸ ۱۱۳- محمد عابد السندی
- ۴۲۸ ۱۱۴- معاذ بن عمرو بن الجموح
- ۴۲۸ ۱۱۵- مغیره بن عبد الرحمن المخزومی
- ۴۲۸ ۱۱۶- مقداد بن عمرو الثعلبی الکندی، ويقال: مقداد بن أسود
- ۴۲۹ ۱۱۷- نافع
- ۴۲۹ ۱۱۸- نوفل بن الحارث بن عبد المطلب
- ۴۲۹ ۱۱۹- الواعظ الایروانی
- ۴۲۹ ۱۲۰- ولی قلی شاملو
- ۴۲۹ ۱۲۱- یحیی بن معین
- ۴۳۰ ۱۲۲- یوسف صدر العلماء
- ۴۳۰ ۱۲۳- یونس بن یعقوب
- ۴۳۰ ماذا فی البقیع؟
- ۴۳۰ اشارة

- الأسواف ۴۳۰
- الحمام ۴۳۰
- حمام أبي قطيفة ۴۳۱
- دار الإمام علی بن أبي طالب علیه السلام ۴۳۱
- دار ابن أفلح ۴۳۱
- دار أبي بكر ۴۳۱
- دار الجحشيين ۴۳۱
- دار زيد بن ثابت ۴۳۱
- دار عبید الله بن العباس ۴۳۲
- دار عثمان ۴۳۲
- دار عقيل بن أبي طالب ۴۳۲
- دار ضميرة بن أبي ضميرة الحميري ۴۳۳
- دار الكراحي ۴۳۳
- دار محمد ابن الحنفية ۴۳۳
- دار مروان ۴۳۳
- دار المغيرة بن شعبة ۴۳۳
- دار نافع ۴۳۳
- الروحاء ۴۳۳
- حَشُّ كوكب ۴۳۴
- الصوان ۴۳۴
- الصوران ۴۳۴
- قبة أئمة أهل البيت عليهم السلام ۴۳۴
- قبة بيت الأحران ۴۳۵
- قبة حلیمة السعدية ۴۳۶

- ۴۳۶ قبة العباس
- ۴۳۶ قبة مالك
- ۴۳۶ المسجد
- ۴۳۶ مقبرة بنى هاشم
- ۴۳۶ المناصع
- ۴۳۷ منزل الحسين بن عبد الله الضمرى
- ۴۳۷ أحداث البقيع
- ۴۳۷ نزول آية بالبقيع
- ۴۳۷ نكبة اليهود
- ۴۳۷ قتل رجال يهود بنى قريظة بالبقيع
- ۴۳۷ تركوا خطبة الرسول صلى الله عليه و آله و ذهبوا إلى البقيع!
- ۴۳۸ بقيع الغرقد منزل الوافدين
- ۴۳۸ مقتل الحارث بن يزيد
- ۴۳۸ قصد دفن النبى صلى الله عليه و آله بالبقيع
- ۴۳۹ خرج الناس إلى البقيع يطلبون قبرها
- ۴۳۹ عام الرمادة
- ۴۳۹ مع معقل بن سنان الأشجعى
- ۴۳۹ مع الحارث بن يزيد بن أنسه
- ۴۳۹ وقوع القتال فيه
- ۴۳۹ أم البنين بالبقيع
- ۴۴۰ ما قالته زينب الصغرى بنت عقيل بالبقيع
- ۴۴۰ الهاتف الغيبى
- ۴۴۰ خبر السرير
- ۴۴۰ من عجائب البقيع

- ۴۴۱ هروب عبد الله بن الربيع إلى البقيع
- ۴۴۱ الحجاج وصبيان أهل البقيع
- ۴۴۱ صلاة هشام بالبقيع
- ۴۴۱ رسول الإمام الصادق عليه السلام إلى أبي حمزة الثمالي
- ۴۴۲ صفوان بن سليم ومحمد بن المنكدر والبقيع
- ۴۴۲ حديث مالك بن أنس بالبقيع
- ۴۴۲ حديث يزيد بن هارون بالبقيع
- ۴۴۲ قصة غريبة
- ۴۴۲ رؤيا بعض الصالحين
- ۴۴۳ الملحمة الآتية
- ۴۴۳ سائر الأحداث
- ۴۴۳ البقيع في الشعر العربي
- ۴۴۳ ۱- أبيات الرثاء
- ۴۴۳ اشارة
- ۴۴۴ ام كلثوم
- ۴۴۴ حسان بن ثابت
- ۴۴۴ الحميري
- ۴۴۵ الجوهري
- ۴۴۵ صاحب بن عباد
- ۴۴۶ ابن الحجاج
- ۴۴۶ الغساني العوني
- ۴۴۷ ابن حماد العبدی
- ۴۴۷ الشريف الرضي
- ۴۴۸ مهيار الديلمي

- ۴۴۸ عبید الله الحسینی
- ۴۴۸ ابن التعاویذی
- ۴۴۸ العباس بن الحسن بن عبید الله بن العباس
- ۴۴۹ غالب بن عثمان الهمدانی
- ۴۴۹ أبو الحجاج الجهنی
- ۴۴۹ حسان الدولة أبو الشوک
- ۴۴۹ یحیی بن سلامه
- ۴۵۰ مغامس بن داغر الحلی
- ۴۵۰ عبد الله بن الزبیر الأسدی
- ۴۵۱ ابن طوطی الواسطی
- ۴۵۱ زوجة عثمان بن مظعون
- ۴۵۱ الهاتف الغیبی
- ۴۵۲ السید صالح القزوینی
- ۴۵۲ الشیخ نجیب الدین علی بن محمد بن مکی العاملی الجبیلی الجبعی
- ۴۵۲ السید مهدی بحر العلوم
- ۴۵۲ الشیخ باقر المنتفی
- ۴۵۳ الشیخ محمد جواد البلاغی
- ۴۵۳ السید مهدی الأعرجی
- ۴۵۳ السید محمد رضا الهندی
- ۴۵۴ الشیخ موسی الهر
- ۴۵۴ السید محسن الأمين
- ۴۵۵ السید صدر الدین الصدر
- ۴۵۵ الشیخ محمد حسین المظفر
- ۴۵۵ الشیخ عبد الکریم الممتن

- ۴۵۵ السيد هاشم الأمين
- ۴۵۶ الشيخ حسن سبتي
- ۴۵۶ السيد مدين الموسوي
- ۴۵۶ الدكتور جودت القزويني
- ۴۵۶ أحد الشعراء
- ۴۵۶ ۲- ما نظم في البقيع نفسه
- ۴۵۷ أحد الشعراء
- ۴۵۷ الأعشى
- ۴۵۷ أبو زياد
- ۴۵۷ عمرو بن النعمان البياضي
- ۴۵۷ أحد الشعراء
- ۴۵۷ أحد الشعراء
- ۴۵۸ الزهير
- ۴۵۸ حسان بن ثابت
- ۴۵۸ معن بن أوس المزني
- ۴۵۸ محمد بن إياس بن الكبير
- ۴۵۸ كثير
- ۴۵۹ أبو معروف أحد بني عمرو بن تميم
- ۴۵۹ عبد الله بن عامر بن ربيعة العنزي
- ۴۵۹ الشماخ
- ۴۵۹ سليمان بن معبد
- ۴۵۹ ابن سنان الخفاجي
- ۴۵۹ ابن هانيء قال ابن هانيء في قصيدته الميمية التي يمدح فيها المعز لدين الله
- ۴۶۰ أحد الشعراء

۴۶۰	(۱) فهرس الآيات القرآنية
۴۶۱	(۲) فهرس الأحاديث
۴۶۹	(۳) فهرس الأشعار
۴۷۲	(۴) فهرس أسماء المعصومين عليهم السلام
۴۷۵	(۵) فهرس الأعلام
۵۰۷	(۶) فهرس الأقوام و الملل و الطوائف و القبائل و النحل
۵۱۰	(۷) فهرس الأماكن و البلدان
۵۱۸	(۸) فهرس الأحداث و الوقائع
۵۱۹	(۹) فهرس المصادر
۵۳۶	بقايا حضارة الإسلام كما رأيت
۵۳۶	اشارة
۵۳۷	كلمة المركز
۵۳۸	المقدمة
۵۳۹	۱ الحريات
۵۴۰	۲ الثقة بين الناس
۵۴۱	۳ الأخوة الإسلامية
۵۴۱	۴ الرخص
۵۴۲	۵ قلة المشاكل
۵۴۲	۶ قلة الأمراض
۵۴۳	۷ القضاء
۵۴۳	۸ الأمن
۵۴۴	۹ المجتمع
۵۴۴	۱۰ قلة الجرائم
۵۴۴	۱۱ الزواج

۵۴۵	۱۲ الوفاء والصفاء
۵۴۵	۱۳ الالتزام بالدين
۵۴۶	۱۴ الرضى والقناعة
۵۴۷	۱۵ الاكتفاء الذاتى
۵۴۸	۱۶ الدوائر الحكومية
۵۴۸	۱۷ الأحزاب
۵۴۹	۱۸ السلطة والقدرة
۵۵۰	۱۹ البساطة
۵۵۰	۲۰ العمل
۵۵۰	۲۱ النظام
۵۵۱	۲۲ الثقافة
۵۵۱	۲۳ النظافة
۵۵۲	۲۴ المرأة
۵۵۲	سقوط العالم الإسلامى فى قبضة الاستعمار الغربى
۵۵۴	خاتمة
۵۵۷	بى نوشتها
۵۶۰	تاريخ حرم ائمه بقيع عليهم السلام و آثار ديگر در مدينه منوره
۵۶۰	مشخصات كتاب
۵۶۰	چگونگی تأليف
۵۶۲	پيشگفتار
۵۶۲	انگيزه پيدايش و تخريب حرم ها
۵۶۳	انگيزه تخريب حرم ها
۵۶۳	كج فهمى دينى
۵۶۴	خوارج در زمان رسول خدا صلى الله عليه وآله و سلم

- ۵۶۴ اشاره
- ۵۶۵ اهتمام خوارج به عبادت و تلاوت قرآن
- ۵۶۵ دور شدن خوارج از اسلام
- ۵۶۶ تکفیر مسلمانان
- ۵۶۶ از احمد بن تیمیه تا محمد بن عبدالوهاب
- ۵۶۷ ابن تیمیه و جسارت به بزرگان
- ۵۶۸ ابن تیمیه و عدم اختیار همسر
- ۵۶۸ محمد بن عبدالوهاب بنیان گذار وهابیت
- ۵۶۹ عوامل پیشرفت محمد بن عبدالوهاب
- ۵۶۹ اشاره
- ۵۶۹ محیط دور از معارف
- ۵۷۰ دستیابی به ثروت
- ۵۷۰ حمایت سیاسی نظامی
- ۵۷۰ به کارگیری قهر و غلبه
- ۵۷۰ کشت و کشتار وهابیان در طائف
- ۵۷۱ تهاجم وهابیان به عتبات عالیات
- ۵۷۱ اشاره
- ۵۷۱ ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب از نگاه ابو زهره
- ۵۷۲ نگاهی به عقاید و آراء وهابیان
- ۵۷۲ عقیده به تجسم و جهت برای خدا
- ۵۷۳ انگیزه ابن تیمیه در گرایش به تجسم
- ۵۷۴ جمود بر ظاهر الفاظ
- ۵۷۵ عقیده به رؤیت خدا
- ۵۷۵ اثبات سایر اعضا برای خدا

- ۵۷۶ توحید از نظر وهابیان
- ۵۷۶ فتاوی فقہی وهابیان
- ۵۷۶ حرمت زیارت قبور انبیا
- ۵۷۷ فتوای وهابیان درباره پیامبر خدا و...
- ۵۷۷ تخریب حرم ها و مقابر
- ۵۷۹ انعکاس خبر این حادثه
- ۵۷۹ مرحله نخست از تاریخ حرم ائمه بقیع
- ۵۷۹ اشاره
- ۵۷۹ معنای لغوی بقیع
- ۵۷۹ چگونگی ایجاد مدفن در بقیع
- ۵۸۰ فضیلت بقیع
- ۵۸۱ اجمالی از تاریخ حرم ائمه بقیع علیهم السلام
- ۵۸۱ اشاره
- ۵۸۱ مقبره های خانوادگی در بقیع
- ۵۸۲ بقیع در پشت خانه های مدینه
- ۵۸۳ خانه عقیل یا آرامگاه خانوادگی
- ۵۸۴ قبر عمومی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و فاطمه بنت اسد سلم الله علیها در داخل خانه عقیل
- ۵۸۴ قبر امام مجتبی علیه السلام در خانه عقیل
- ۵۸۵ قبور سه تن از ائمه اهل بیت علیهم السلام در کنار قبر امام مجتبی علیه السلام
- ۵۸۵ چرا در داخل خانه؟
- ۵۸۶ جایگاه دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کنار خانه عقیل
- ۵۸۶ استحباب و استجابت دعا در این جایگاه
- ۵۸۷ پاسخ سمهودی و توجیه او!
- ۵۸۷ بررسی و تحلیل اصل موضوع

- ۵۸۷ اخبار غیبی و پیشگویی های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
- ۵۸۷ اشاره
- ۵۸۸ جنگ و خون ریزی در احجار زیت
- ۵۸۹ جنگ خونبار در بیابان فح
- ۵۸۹ حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کنار خانه عقیل از ملاحم است
- ۵۹۰ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آینده خانه عقیل سخن گفته است؟! ..
- ۵۹۰ اشاره
- ۵۹۱ وصیت سعد بن ابی وقاص
- ۵۹۱ ابوسفیان در فضای بیرون خانه عقیل
- ۵۹۲ مرحله دوم از تاریخ حرم ائمه بقیع
- ۵۹۲ اشاره
- ۵۹۳ توضیح این قرینه تاریخی
- ۵۹۳ سلاطین اموی و بهره برداری سیاسی از قبور
- ۵۹۴ مقابله بنی عباس با سیاست امویها
- ۵۹۴ و اما جنبه مذهبی این تحول
- ۵۹۵ دفن پیکر مطهر امام صادق علیه السلام در داخل حرم
- ۵۹۶ مرحله سوم از تاریخ حرم ائمه بقیع
- ۵۹۶ اشاره
- ۵۹۷ تاریخ ساختمان گنبد ائمه بقیع علیهم السلام
- ۵۹۷ کیفیت گنبد و بارگاه ائمه بقیع علیهم السلام
- ۵۹۸ تعمیرات و خصوصیات حرم ائمه بقیع
- ۵۹۸ اشاره
- ۵۹۸ در مورد تعمیرات
- ۵۹۸ اشاره

- ۵۹۸ تعمیر حرم بقیع به وسیله مسترشد بالله
- ۵۹۹ تعمیر حرم بقیع به وسیله مستنصر
- ۶۰۰ تعمیر حرم ائمه بقیع به دستور سلطان محمود
- ۶۰۰ ویژگیها و خصوصیات حرم شریف
- ۶۰۰ اشاره
- ۶۰۰ حرم بقیع هشت ضلعی بوده است
- ۶۰۱ حرم بقیع دارای دو در بوده است
- ۶۰۱ محراب حرم بقیع
- ۶۰۱ حرم بقیع خادمانی داشته است
- ۶۰۲ تزیینات حرم بقیع
- ۶۰۲ حرم بقیع صحن نداشته
- ۶۰۳ تاریخ ضریح های ائمه بقیع
- ۶۰۳ اشاره
- ۶۰۳ صندوق قدیمی
- ۶۰۴ دو نکته قابل توجه
- ۶۰۴ و اما ضریح دوم
- ۶۰۵ سومین ضریح
- ۶۰۵ چگونگی قبر و ضریح منسوب به فاطمه سلام الله علیها
- ۶۰۶ تنها یادگار موجود از حرم بقیع
- ۶۰۷ مشاهدات یک جهانگرد از ویرانی بقیع
- ۶۰۹ قبر فاطمه زهرا یا فاطمه بنت اسد
- ۶۰۹ اشاره
- ۶۰۹ مدفن حضرت زهرا سلام الله علیها کجاست؟
- ۶۰۹ علت اختفا

- ۶۱۰ مدفن حضرت زهرا علیها السلام از دیدگاه روایات
- ۶۱۲ مدفن حضرت زهرا علیها السلام از نظر علمای شیعه
- ۶۱۳ شواهد و قرائن دیگر
- ۶۱۴ اشاره
- ۶۱۴ اعتبار عقلی
- ۶۱۴ کشف این حقیقت از طریق علم جفر
- ۶۱۴ مدفن حضرت زهرا علیها السلام از نظر علمای اهل سنت
- ۶۱۴ اشاره
- ۶۱۴ در داخل بیت خودش
- ۶۱۵ در بقیع
- ۶۱۵ در داخل حرم ائمه بقیع
- ۶۱۵ اشاره
- ۶۱۶ دلیل این نظریه
- ۶۱۶ نقض صریح این نظریه
- ۶۱۷ قبر فاطمه بنت اسد علیها السلام در خانه فرزندش عقیل
- ۶۱۷ سیاست و تحریف واقعیت
- ۶۱۸ اما در مورد اصل قبر
- ۶۱۹ و اما در مورد مدفن فاطمه بنت اسد علیها السلام
- ۶۲۰ آیا فاطمه زهرا در روزه دفن شده است؟
- ۶۲۰ اشاره
- ۶۲۰ روزه مطهره و فضیلت آن
- ۶۲۱ حدود روزه
- ۶۲۱ اشاره
- ۶۲۲ نگاهی به متن احادیث

- نظریه ۰۱ ۶۲۲
- نظریه ۰۲ ۶۲۲
- نظریه ۰۳ ۶۲۳
- حدود روزه از دیدگاه شیعه ۶۲۳
- آیا قبر فاطمه علیها السلام در روزه است؟ ۶۲۵
- مبنای دفن شدن در روزه چیست؟ ۶۲۶
- روزه و بیت یکی است ۶۲۶
- علت فضیلت روزه و افضل بودن بیت فاطمه علیها السلام ۶۲۷
- بررسی یک روایت مخدوش ۶۲۸
- اشاره ۶۲۸
- نکته قابل توجه ۶۳۰
- خانه دوم امیر مؤمنان علیه السلام و تاریخ تخریب بیت فاطمه علیها السلام ۶۳۰
- نصب شبکه در اطراف مرقد شریف و حجره فاطمه علیها السلام ۶۳۲
- محراب و ضریح در بیت فاطمه علیها السلام ۶۳۳
- سکونت مهاجران در مدینه ۶۳۴
- اشاره ۶۳۴
- حارثه بن نعمان انصاری ۶۳۴
- ابوطلحه انصاری ۶۳۵
- خانه عبدالرحمان عوف ۶۳۵
- خانه عثمان و ابوبکر ۶۳۵
- دومین خانه امیرمؤمنان علیه السلام ۶۳۶
- حوادثی که در این خانه واقع شد ۶۳۷
- پاسخ به شبهات ۶۳۸
- اشکال ابن روزبهان و پاسخ او ۶۳۸

- بیت الاحزان ۶۳۹
- اشاره ۶۳۹
- بیت الاحزان در منابع حدیثی ۶۴۰
- بیت الاحزان از نظر علما و مورخان ۶۴۰
- اشاره ۶۴۰
- ابن شبه نمیری ۶۴۰
- اشاره ۶۴۰
- توجیه متناقض ۶۴۱
- فتوای امام غزالی بر استحباب خواندن نماز در بیت الاحزان ۶۴۱
- ابن جبیر، جهانگرد و دانشمند معروف اسلامی ۶۴۲
- سمهودی ۶۴۲
- سر ریچارد بورتون ۶۴۳
- فرهاد میرزا ۶۴۳
- بیت الاحزان در آستانه تخریب ۶۴۳
- خلاصه و نتیجه ۶۴۴
- حرم جناب ابراهیم ۶۴۵
- اشاره ۶۴۵
- چگونگی حرم و ضریح جناب ابراهیم ۶۴۵
- سایر مدفونین در بقعه ابراهیم ۶۴۷
- ماریه قبطیه مادر جناب ابراهیم ۶۴۷
- عبدالرحمان بن عوف ۶۴۷
- اسعد بن زراره و... ۶۴۷
- تاریخ بنای این بقعه ۶۴۸
- ضریح جناب ابراهیم ۶۴۸

- ۶۴۹ سنت رسول الله در تدفین ابن مطعون و ابراهیم
- ۶۴۹ عثمان بن مطعون در مکه
- ۶۵۰ ابن مطعون و رد پناهندگی مشرکان
- ۶۵۰ عثمان بن مطعون در مدینه
- ۶۵۰ گریه رسول خدا در مرگ عثمان بن مطعون
- ۶۵۱ بوسه رسول خدا بر پیشانی ابن مطعون
- ۶۵۱ نمونه هایی از گفتار و عمل رسول خدا در مورد ابن مطعون
- ۶۵۱ نصب سنگ بر قبر ابن مطعون
- ۶۵۲ سرگذشت ابن سنگ قبر
- ۶۵۲ ابراهیم از تولد تا وفات
- ۶۵۲ اشاره
- ۶۵۳ مراسم تولد
- ۶۵۳ انتقال ماریه به خارج از مدینه
- ۶۵۴ محبت پیامبر نسبت به ابراهیم
- ۶۵۴ گریه رسول خدا و ماریه در کنار بستر ابراهیم
- ۶۵۵ انتقال پیکر ابراهیم
- ۶۵۵ غسل پیکر ابراهیم
- ۶۵۵ گریه رسول خدا به هنگام تکفین ابراهیم
- ۶۵۶ تشییع جنازه
- ۶۵۶ نماز رسول خدا بر ابراهیم
- ۶۵۶ کیفیت دفن
- ۶۵۶ گریه رسول خدا و مسلمانان در کنار قبر
- ۶۵۷ نصب سنگ و ریختن آب بر قبر ابراهیم
- ۶۵۷ جلوگیری رسول خدا از نفوذ بد آموزیهای فکری - عقیدتی

- ۶۵۸ دو مسأله مهم عاطفی و اجتماعی در سنت رسول خدا: «گریه و حفظ آثار شخصیت‌های مذهبی»
- ۶۵۸ اشاره
- ۶۵۹ گریه رسول خدا و مسلمانان در مرگ عثمان بن مظعون و ابراهیم فرزند پیامبر
- ۶۵۹ اشاره
- ۶۵۹ گریه از دیدگاه فقه شیعه
- ۶۶۰ گریه از دیدگاه فقه اهل سنت
- ۶۶۰ اختلاف نظر در مقام عمل
- ۶۶۱ مخالفت خلیفه دوم با گریه
- ۶۶۲ اهتمام رسول خدا بر حفظ یاد و نگهداری قبر فرزندش ابراهیم و عثمان بن مظعون
- ۶۶۲ اشاره
- ۶۶۳ پیروی مسلمانان از سنت رسول خدا
- ۶۶۴ یک اشکال و پاسخ آن
- ۶۶۵ نگاهی به چگونگی مسجد رسول خدا و قبر شریف آن حضرت
- ۶۶۶ شن ریزی کف مسجد
- ۶۶۶ روشنایی مسجدالنبی
- ۶۶۶ کیفیت قبر رسول خدا
- ۶۶۷ حرم همسران رسول خدا
- ۶۶۷ اشاره
- ۶۶۸ تعداد مدفونین در این حرم
- ۶۶۸ گفتاری از ابن شبه قدیمی ترین مدینه شناس
- ۶۶۸ نظر نویسندگان اخیر مبتنی بر اشتها عرفی است
- ۶۶۹ و اینک نمونه هایی از این نظریه ها
- ۶۶۹ حرم دختران رسول خدا
- ۶۶۹ اشاره

- ۶۷۰ تاریخ بنای این حرم
- ۶۷۰ بیوگرافی دختران رسول خدا
- ۶۷۱ نظری مختصر و گذرا در مورد سایر دختران پیامبر
- ۶۷۱ زینب
- ۶۷۱ اشاره
- ۶۷۱ ازدواج زینب
- ۶۷۲ اسارت ابوالعاص و آزادی زینب
- ۶۷۲ حمله مشرکان به کجاوه زینب
- ۶۷۳ ورود شبانه ابوالعاص به مدینه
- ۶۷۳ اسلام ابوالعاص
- ۶۷۳ تاریخ و علت وفات زینب
- ۶۷۴ فرزندان زینب
- ۶۷۴ رقیه
- ۶۷۴ ام کلثوم
- ۶۷۴ اشاره
- ۶۷۴ داستان شیر زرقا
- ۶۷۵ وفات ام کلثوم
- ۶۷۵ دختران یا ربیبه های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
- ۶۷۶ بقعه عقیل بن ابی طالب و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب
- ۶۷۶ اشاره
- ۶۷۶ نظریه تاریخ نگاران درباره بقعه عقیل و ابوسفیان بن حارث
- ۶۷۷ قبر عقیل پس از تخریب بقیع
- ۶۷۸ شرح حال ابوسفیان و عقیل
- ۶۷۸ مدفن ابوسفیان

- ۶۷۹ عبدالله بن جعفر کیست؟
- ۶۷۹ اشاره
- ۶۷۹ شخصیت عبدالله
- ۶۷۹ حدیث او
- ۶۷۹ افتخار مصاحبت
- ۶۸۰ نظریه نویسنده
- ۶۸۰ در جنگها
- ۶۸۰ اب الشهدا
- ۶۸۰ دفاع از ولایت
- ۶۸۱ عقیل کیست؟
- ۶۸۱ اشاره
- ۶۸۲ قیافه واقعی عقیل در محاق خصومت ها
- ۶۸۲ اولین انگیزه
- ۶۸۲ دومین انگیزه
- ۶۸۳ شخصیت معنوی عقیل
- ۶۸۳ عقیل در حدیث رسول خدا
- ۶۸۴ عقیل و بیان فضائل امیر مؤمنان
- ۶۸۸ نامه تشکر آمیز صعصعه بن صوحان
- ۶۸۸ عقیل بن ابی طالب ابوالشهدا
- ۶۸۸ شهدا از فرزندان عقیل
- ۶۸۹ شهدا از نوادگان عقیل
- ۶۹۰ قبر حلیمه سعدیه دایه رسول خدا صلی الله علیه و آله و صفیه
- ۶۹۰ اشاره
- ۶۹۰ قبر صفیه عمه رسول خدا

- ۶۹۰ اشاره
- ۶۹۰ قبر صفیه از دیدگاه مدینه شناسان
- ۶۹۱ قبر صفیه از دید زائران و سیاحان
- ۶۹۱ حاصل نظریات و گفتار کتب تاریخ
- ۶۹۱ قبر صفیه پیشتر در خارج از بقیع قرار داشته است
- ۶۹۲ قبر صفیه پس از قرن دهم دارای گنبد بوده است
- ۶۹۲ بقیع العمه، نه بقیع العمات!
- ۶۹۳ قبر ام البنین علیها السلام در کجا است؟
- ۶۹۴ اشاره
- ۶۹۵ بقعه عثمان بن عفان
- ۶۹۵ بقعه امام مالک و نافع
- ۶۹۵ اشاره
- ۶۹۶ این کدام نافع است؟!
- ۶۹۷ امام مالک
- ۶۹۷ احترام مالک نسبت به رسول خدا
- ۶۹۷ مناظره مالک با منصور دوانیقی در توسل به رسول خدا
- ۶۹۸ اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام
- ۶۹۸ اشاره
- ۶۹۸ بقعه و قبر اسماعیل، چگونه که ما دیدیم
- ۶۹۹ انعکاس خبر کشف جسد اسماعیل
- ۶۹۹ تأیید دیگر
- ۶۹۹ اسماعیل در کجا دفن شد؟
- ۷۰۰ مرقد جناب اسماعیل دارای قدیمی ترین و بزرگترین ساختمان بود
- ۷۰۰ تعمیر حرم اسماعیل در سال پانصد و چهل و شش

- ۷۰۱ وسعت این مرقد شریف
- ۷۰۱ خانه امام سجاد
- ۷۰۱ انگیزه وسعت حرم جناب اسماعیل
- ۷۰۲ شخصیت معنوی اسماعیل
- ۷۰۲ پیدایش مذهب اسماعیلیه
- ۷۰۳ عبدالله بن عبدالمطلب پدر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۷۰۳ اشاره
- ۷۰۳ بحثی کوتاه در ایمان پدر و مادر پیامبر
- ۷۰۴ دیدگاه دانشمندان اهل سنت
- ۷۰۴ کتابهایی که علمای اهل سنت در این باره نوشته اند
- ۷۰۵ دیدگاه علما و دانشمندان شیعه
- ۷۰۵ دلایل علمای شیعه
- ۷۰۵ اشاره
- ۷۰۵ دلیل قرآنی
- ۷۰۵ دلایل روایی
- ۷۰۶ نیاکان پیامبر چرا متهم می شوند؟!
- ۷۰۶ ماجرای حضور رسول خدا در کنار قبر مادرش و تحریف آن
- ۷۰۷ این حدیث مخالف مضمون قرآن است
- ۷۰۷ مسجد دارالنابعه یا مدفن پدر گرامی رسول خدا
- ۷۰۸ خلاصه ای از تاریخ دارالنابعه
- ۷۰۸ اشاره
- ۷۰۸ دارالنابعه مدفن عبدالله
- ۷۰۹ توجه خاص رسول خدا به دارالنابعه
- ۷۰۹ مسجد دارالنابعه!

- ۷۱۰ ساختمان بقعه جناب عبدالله و تخریب آن
- ۷۱۰ بقعه عبدالله قبل از تخریب
- ۷۱۱ حمزه سیدالشهدا و حرم شریف آن حضرت
- ۷۱۱ اشاره
- ۷۱۲ نگاهی کوتاه به دوران زندگی حضرت حمزه
- ۷۱۳ حضرت حمزه از دیدگاه قرآن
- ۷۱۴ حضرت حمزه در حدیث رسول خدا
- ۷۱۴ اشاره
- ۷۱۵ حمزه، سید همه شهداء، جز انبیا و اوصیا است
- ۷۱۵ حضرت حمزه از سروران اهل بهشت است
- ۷۱۵ حضرت حمزه، محبوب ترین عموی رسول خدا
- ۷۱۵ حمزه محبوب ترین نامها در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۷۱۶ حمزه یکی از چهار راکب در قیامت
- ۷۱۶ حضرت حمزه در گفتار ائمه
- ۷۱۶ اشاره
- ۷۱۶ حضرت حمزه در گفتار و احتجاج امیرمؤمنان
- ۷۱۷ حضرت حمزه در احتجاج امام حسن مجتبی علیه السلام
- ۷۱۷ حضرت حمزه در احتجاج حسین بن علی
- ۷۱۷ حضرت حمزه در گفتار و احتجاج علی بن الحسین
- ۷۱۸ حمزه سید الشهداء در جنگ بدر
- ۷۱۸ اشاره
- ۷۱۸ اهمیت جنگ بدر
- ۷۱۹ نقش حضرت حمزه در پیروزی جنگ بدر
- ۷۱۹ آمار مقتولان از مشرکان

- ۷۱۹ دو قهرمان جنگ بدر، علی امیر مؤمنان علیه السلام و حمزه سید الشهداء
- ۷۲۰ آمار مقتولین به دست حمزه سید الشهداء
- ۷۲۰ تحلیل ابن ابی الحدید از پیروزی مسلمانان در جنگ بدر
- ۷۲۱ اعتراف یکی از سران مشرکین به شجاعت حضرت حمزه
- ۷۲۱ حضرت حمزه در جنگ احد
- ۷۲۱ اشاره
- ۷۲۲ حمزه سید الشهداء
- ۷۲۲ حضرت حمزه در آستانه جنگ
- ۷۲۳ شهادت حمزه و رؤیای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
- ۷۲۳ شهادت با دهان روزه
- ۷۲۳ چگونگی شهادت حمزه
- ۷۲۵ پیکر حمزه پس از شهادت
- ۷۲۵ اشاره
- ۷۲۵ هند و پیکر حمزه
- ۷۲۶ ابوسفیان و پیکر حمزه
- ۷۲۶ رسول خدا و پیکر حمزه
- ۷۲۷ صفیه و پیکر حضرت حمزه
- ۷۲۷ گریه شدید رسول خدا به هنگام نماز بر عمویش حمزه
- ۷۲۸ هفتاد نماز بر پیکر حمزه
- ۷۲۸ دفن حضرت حمزه با کفن
- ۷۲۸ دفن حضرت حمزه
- ۷۲۹ حمزه به تنهایی در یک قبر
- ۷۲۹ تشکیل مجلس عزا
- ۷۳۰ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چرا اندوهگین بود؟!

- ۷۳۰ حرم حضرت حمزه در بستر تاریخ
- ۷۳۰ اشاره
- ۷۳۱ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قبر حمزه
- ۷۳۱ سفارش امام صادق علیه السلام
- ۷۳۱ فاطمه زهرا علیها السلام و زیارت حضرت حمزه
- ۷۳۱ زیارت حضرت حمزه از مستحبات مؤکده است
- ۷۳۲ ابوسفیان و قبر حمزه
- ۷۳۲ کرامت شهدای احد و شکست سیاست معاویه
- ۷۳۲ هدف معاویه چه بود؟!
- ۷۳۳ فاطمه زهرا علیها السلام نخستین کسی که قبر حمزه را ترمیم نمود
- ۷۳۳ حرم حضرت حمزه در قرن دوم
- ۷۳۴ حرم حضرت حمزه در قرن ششم
- ۷۳۴ ایجاد بنای باشکوه در قرن هفتم
- ۷۳۴ حرم حضرت حمزه در قرن دهم
- ۷۳۴ حرم حضرت حمزه در قرن سیزدهم و هشتم و نه سال قبل از تخریب
- ۷۳۵ حرم حضرت حمزه در سال ۱۳۲۵
- ۷۳۵ توسعه اطراف حرم
- ۷۳۵ مصرع حضرت حمزه
- ۷۳۶ دو باب آب انبار در محوطه صحن
- ۷۳۶ گنبد مصرع حمزه در نوشته بورتون
- ۷۳۷ تبرک جستن به خاک قبر حضرت حمزه
- ۷۳۷ در قرن های اخیر
- ۷۳۷ زیارت رجبیه در کنار حرم حضرت حمزه
- ۷۳۸ سخن بورخارت

- ۷۳۸ چادرهایی که در این مراسم برافراشته می شد
- ۷۳۸ عقیده و عملکرد وهابیان
- ۷۳۹ پاورقی
- ۷۶۷ البقیع الغرقد
- ۷۶۷ اشارة
- ۷۶۷ كلمة الناشر
- ۷۶۹ المقدمة
- ۷۷۰ ۱ بعد أكثر من نصف قرن
- ۷۷۰ ۲ السلطات غير الشرعية
- ۷۷۱ ۳ غلادستون والخطبة الاستعمارية
- ۷۷۲ ۴ البقیع مدفن الأولياء
- ۷۷۳ ۵ القبور والقباب فی البقیع
- ۷۷۳ ۶ لا للخشونة والسباب
- ۷۷۴ ۷ لماذا تخريب البقیع؟
- ۷۷۴ ۸ منع الكتاب
- ۷۷۵ ۹ ظاهرة توحيد الصلاة
- ۷۷۶ ۱۰ توسيع المسجد وهدم الآثار
- ۷۷۷ ۱۱ القبور قبل الهدم
- ۷۷۷ ۱۱ القبور قبل الهدم
- ۷۷۷ باب خبير
- ۷۷۸ ۱۲ وفي الختام
- ۷۷۸ من مصادر التهميش
- ۷۷۹ بی نوشتها
- ۷۸۱ گل بی خار: آسیب شناسی کتب اهدایی وهابیان در ایام حج

۷۸۱	مشخصات کتاب
۷۸۱	به بهانه‌ی مقدمه
۷۸۲	مقدمه
۷۸۳	فصل اول
۷۸۳	توحید
۷۸۳	خدایی انسان نما
۷۸۳	جسم انگاری خداوند
۷۸۴	اشاعه‌ی شرک در ذات، به زبان‌های گوناگون
۷۸۴	زیر پرچم توحید متحد شویم
۷۸۵	خلاصه‌ی سخن
۷۸۵	فصل دوم
۷۸۵	نبوت
۷۸۵	بدعت یا زیباترین واقعیت
۷۸۶	زیارت قبر شریف نبوی توسط ابویوب انصاری
۷۸۶	اختلاف نظر اهل تسنن با وهابیان در موضوع زیارت
۷۸۷	یکی از رهبران وهابی توضیح بیشتری می‌دهد و می‌نویسد
۷۸۸	حکایتی زیبا از زیارت بلال حبشی
۷۸۸	پیشینه‌ی زیارت نزد مؤسس فکری فرقه‌ی وهابی
۷۸۹	مخالفت ستیان با ابن تیمیه و اعتقاداتش
۷۸۹	خلاصه‌ی سخن
۷۹۰	نتیجه‌ای عبرت‌انگیز در قالب داستانی شگرف
۷۹۱	فصل سوم
۷۹۱	میراث نبوی
۷۹۱	بدعت‌انگاری حقایق دین

- ۷۹۱ بدعت‌انگاری در حکمی‌فقهی و مخالفت با شیعه و سنی
- ۷۹۲ سابقه‌ای طولانی در بدعت‌انگاری
- ۷۹۲ میزان صداقت و هابیان در اجماعی بودن برخی احکام
- ۷۹۳ فصل چهارم
- ۷۹۳ امامت
- ۷۹۴ مهدویت و صحیح بخاری
- ۷۹۴ مهدویت و صحیح مسلم
- ۷۹۴ شارحان صحیح بخاری و مسلم، از مهدی علیه السلام می‌گویند
- ۷۹۴ مهدویت در سنن ابن‌ماجه، ابوداود و ترمذی
- ۷۹۵ مهدی موعود علیه السلام و هابیان
- ۷۹۶ حقیقت ماجرا در ادعای واهی تغییر قبله
- ۷۹۶ خلاصه‌ی سخن
- ۷۹۶ فصل پنجم
- ۷۹۷ مسلمانان
- ۷۹۷ نمونه‌هایی از عطف‌ت اسلامی
- ۷۹۷ باران رحمت حسینی علیه السلام بر حرّ بن یزید ریاحی
- ۷۹۸ هابیان، مکه و مدینه را بستر تفرقه کرده‌اند
- ۷۹۹ با چنین دیدگاه، چه جایی برای وحدت مسلمانان باقی خواهد ماند!
- ۸۰۰ زیارت و شفاعت
- ۸۰۱ خلاصه‌ی سخن
- ۸۰۱ تحریف معنای «تمامی مسلمانان»
- ۸۰۲ شیعه ستیزی، چرا؟
- ۸۰۲ شیعه را همانند یهود و نصارا دانستن
- ۸۰۳ کافر خواندن شیعیان

- ۸۰۳ آت‌های خنده‌آور به شیعه
- ۸۰۳ آت‌های خنده‌آور از ابن تیمیه
- ۸۰۴ آت‌های فکاهی و ترفندهای امروزی
- ۸۰۴ هر دم از این باغ بری می‌رسد
- ۸۰۵ سخن آخر: درد دلی با مسلمانان
- ۸۰۶ کتب اهل تستن در مخالفت با وهابیان
- ۸۰۷ وهابیت بر سر دو راهی
- ۸۰۷ مشخصات کتاب
- ۸۰۷ مقدمه
- ۸۰۸ آیا وهابیت به پایان عمر خود نزدیک می‌شود؟!
- ۸۰۹ خشونت فوق العاده
- ۸۰۹ توضیح
- ۸۱۰ گروه طالبان
- ۸۱۲ سپاه صحابه
- ۸۱۴ خشونت در عراق
- ۸۱۴ خشونت در زادگاه وهابیت
- ۸۱۵ ریشه‌های خشونت در تعلیمات پیشوا
- ۸۱۹ چراغ سبز برای خشونت
- ۸۱۹ خشونت و ضربه شدید بر پایه‌های اسلام
- ۸۲۰ تضاد عجیب
- ۸۲۰ به صراحت اعلام می‌کنیم
- ۸۲۱ تحمیل عقیده
- ۸۲۱ توضیح
- ۸۲۲ یک خاطره تلخ!

- ۸۲۳ وظیفه اصلی متولیان خانه خدا
- ۸۲۴ بدترین صورت تحمیل عقیده!
- ۸۲۵ وهابیان روشنفکر و میانه رو
- ۸۲۶ تعصب شدید و افراطی
- ۸۲۸ عدم آشنایی به ارزش های فرهنگی
- ۸۲۸ نابودکردن گران بهاترین آثار تاریخی اسلام
- ۸۲۹ تضادی دیگر: چرا هنوز بارگاه پیامبر برپاست!؟
- ۸۳۰ جمود و مخالفت با هر پدیده نوین
- ۸۳۰ توضیح
- ۸۳۲ تضادی دیگر!
- ۸۳۳ دلایل ناکامی ابن تیمیّه
- ۸۳۵ ضعف منطق و برداشت نادرست از شش واژه قرآنی
- ۸۳۵ اشاره
- ۸۳۶ نقد و بررسی
- ۸۳۷ الف) مفهوم «شُرک»
- ۸۳۹ ب) مفهوم «إله»
- ۸۴۱ ج) مفهوم «عبادت»
- ۸۴۲ د) مفهوم «شفاعت»
- ۸۴۶ هـ) مفهوم «دعا در قرآن»
- ۸۴۹ و) بدعت در کتاب و سنت
- ۸۴۹ توضیح
- ۸۵۲ فریادی که از مکه برخاست
- ۸۵۲ یوسف بن علوی و نقد شجاعانه اش
- ۸۵۳ نمونه هایی از تقریظ های کتاب

۸۵۵	محتوای کتاب
۸۵۶	یادآوری لازم
۸۵۷	وهابیون جدید
۸۵۹	فریادی دیگر از نویسندگان شجاعی دیگر
۸۵۹	کتاب داعیه و لیس نبیاً
۸۶۲	فشرده ای از کتاب «داعیه و لیس نبیاً»
۸۶۲	فصل اول : نقد کشف الشبهات
۸۶۴	فصل دوم : نقد آرای شیخ در کتاب «الدرر السنیة»
۸۶۵	فصل سوم : ادامه راه
۸۶۶	توضیح
۸۶۷	مهمترین اتهامات پیشوایان وهابی
۸۶۹	بیانیه هیئت علمای بزرگ سعودی
۸۷۱	ترجمه بیانیه هیئت علمای بزرگ سعودی
۸۷۳	تحلیل کوتاهی در مورد این بیانیه
۸۷۴	توصیه دوستانه به علمای حجاز
۸۷۵	فهرست منابع
۸۷۶	خدا در آیین وهابیت
۸۷۶	مشخصات کتاب
۸۷۶	مقدمه
۸۷۷	خدای وهابی ها
۸۷۷	جسمی مادی حاملان عرش الهی - حیوانات
۸۸۰	همه بدن خدای وهابی ها از بین می رود جز صورتش
۸۸۱	آقایان وهابیها عقیده خود را به خداوند از کجا گرفته اند ؟ !
۸۸۱	قسمت اول

۸۸۳	قسمت دوم
۸۸۶	قسمت سوم
۸۸۹	ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت
۸۸۹	مشخصات کتاب
۸۸۹	مقدمه ناشر
۸۹۰	شرح حال ابن تیمیه
۸۹۰	اشاره
۸۹۰	نسب ابن تیمیه
۸۹۱	شروع تحصیل
۸۹۱	جرات و جسارت
۸۹۲	عصر ظهور ابن تیمیه
۸۹۳	عصر ظهور وهابیت
۸۹۳	عملکرد سیاسی
۸۹۴	برخی از فتاوا و آرای ابن تیمیه
۸۹۴	۱ - تحریم نماز و دعا در کنار قبور اولیاء
۸۹۴	۲ - تحریم زیارت قبور
۸۹۴	۳ - تحریم استغاثه به غیر خدا
۸۹۴	۴ - تحریم برپایی مراسم
۸۹۴	۵ - تحریم قسم به غیر خداوند
۸۹۴	۶ - نسبت دادن جسمیت به خدا
۸۹۵	تناقضات ابن تیمیه
۸۹۶	روش‌های غلط ابن تیمیه
۸۹۶	توضیح
۸۹۶	۱ - روش او در جرح و تعدیل

- ۲ - عملکرد ابن تیمیه در مورد قرآن ۸۹۶
- ۳ - توسعه در عنوان شرک ۸۹۷
- ۴ - توسعه در عنوان بدعت ۸۹۷
- ۵ - اصرار بر تجسیم ۸۹۷
- ۶ - ادعای اجماعات وهمی ۸۹۸
- ۷ - تضعیف مغرضانه روایات ۸۹۸
- ۸ - انکار حقایق تاریخی ۸۹۹
- ۹ - نسبت دروغ بر مخالفان ۸۹۹
- ابن تیمیه از دیدگاه اهل سنت ۸۹۹
- اشاره ۹۰۰
- ۱ - ابن جُهَّبل ۹۰۰
- ۲ - یافعی ۹۰۰
- ۳ - ابوبکر حصینی ۹۰۰
- ۴ - ابوحنیفان اندلسی ۹۰۰
- ۵ - ابن حجر عسقلانی ۹۰۰
- مؤلفین یا مناظره‌کنندگان در ردّ ابن تیمیه ۹۰۰
- ابن قیم، مروّج افکار ابن تیمیه ۹۰۲
- دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت «علیهم السلام» ۹۰۳
- توضیح ۹۰۳
- ۱ - مخالفت با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت‌علیهم السلام ۹۰۳
- اشاره ۹۰۳
- الف) کسی با پیامبر صلی الله علیه وآله مساوی نیست!! ۹۰۳
- پاسخ ۹۰۳
- ب) عدم دلالت «انفسنا» بر مساوات! ۹۰۴

۹۰۴ پاسخ

۹۰۵ (ج) کفایت دعای پیامبر صلی الله علیه وآله!!

۹۰۵ پاسخ

۹۰۵ (د) عدم اختصاص به حضرت علی علیه السلام!!

۹۰۵ پاسخ

۹۰۵ (ه) مقصود از «انفسنا»، شخص پیامبر صلی الله علیه وآله است!!

۹۰۵ پاسخ

۹۰۶ ۲ - توجیه آیه تطهیر

۹۰۶ توضیح

۹۰۶ پاسخ

۹۰۷ پاسخ

۹۰۷ ۳ - مخالفت با شأن نزول آیه انذار

۹۰۷ اشاره

۹۰۷ پاسخ

۹۰۷ ایراد دیگر

۹۰۸ پاسخ

۹۰۸ ۴ - تضعیف دلالت آیه ولایت

۹۰۸ توضیح

۹۰۸ پاسخ

۹۰۸ ۵ - تضعیف شأن نزول آیه مودت

۹۰۸ اشاره

۹۰۹ پاسخ

۹۰۹ پاسخ

۹۱۰ پاسخ

- ۶ - تضعیف ذیل حدیث ثقلین ۹۱۱
- توضیح ۹۱۱
- پاسخ ۹۱۱
- ۷ - توجیه بی مورد حدیث «ثقلین» ۹۱۱
- اشاره ۹۱۱
- پاسخ ۹۱۲
- فهم علمای اهل سنت از ثقلین ۹۱۲
- ۸ - تضعیف حدیث غدیر ۹۱۳
- توضیح ۹۱۳
- پاسخ ۹۱۳
- ۹ - تکذیب ذیل حدیث غدیر ۹۱۴
- اشاره ۹۱۴
- پاسخ ۹۱۴
- ۱۰ - تکذیب حدیث «مؤاخاة» ۹۱۵
- توضیح ۹۱۵
- پاسخ ۹۱۵
- ۱۱ - تضعیف حدیث «عمار» ۹۱۶
- تضعیف حدیث «عمار» ۹۱۶
- پاسخ ۹۱۶
- ۱۲ - ردّ حدیث «ولایت» ۹۱۷
- ردّ حدیث «ولایت» ۹۱۷
- پاسخ ۹۱۷
- ۱۳ - تکذیب حدیث «ردّ الشمس» ۹۱۸
- تکذیب حدیث «ردّ الشمس» ۹۱۸

- ۹۱۸ پاسخ
- ۹۱۹ ۱۴ - جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»
- ۹۱۹ جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»
- ۹۱۹ پاسخ
- ۹۲۰ ۱۵ - تکذیب حدیث «مدینه علم»
- ۹۲۰ تکذیب حدیث «مدینه علم»
- ۹۲۰ پاسخ
- ۹۲۰ ۱۶ - تضعیف حدیث «اقضاکم علی علیه السلام»
- ۹۲۰ تضعیف حدیث «اقضاکم علی علیه السلام»
- ۹۲۱ پاسخ
- ۹۲۱ ۱۷ - تضعیف حدیث «قتال ناکثین و...»
- ۹۲۱ تضعیف حدیث «قتال ناکثین و...»
- ۹۲۱ پاسخ
- ۹۲۱ ۱۸ - تکذیب حدیث «محبت حضرت علی علیه السلام»
- ۹۲۱ تکذیب حدیث «محبت حضرت علی علیه السلام»
- ۹۲۲ پاسخ
- ۹۲۲ ۱۹ - تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام
- ۹۲۲ تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام
- ۹۲۲ پاسخ
- ۹۲۳ ۲۰ - ادّعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام
- ۹۲۳ ادّعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام
- ۹۲۳ پاسخ
- ۹۲۳ ۲۱ - ادّعای بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام
- ۹۲۳ ادّعای بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام

- ۹۲۴ پاسخ
- ۹۲۶ ۲۲ - اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام
- ۹۲۶ اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام
- ۹۲۶ پاسخ
- ۹۲۷ ۲۳ - اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام
- ۹۲۷ اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام
- ۹۲۸ پاسخ
- ۹۲۹ ۲۴ - اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر
- ۹۲۹ اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر
- ۹۲۹ پاسخ
- ۹۳۰ ۲۵ - اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!
- ۹۳۰ اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!
- ۹۳۰ پاسخ
- ۹۳۱ ۲۶ - نفی اعلمیت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۹۳۱ نفی اعلمیت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۹۳۲ پاسخ
- ۹۳۲ الف) فضایل امام حسن علیه السلام
- ۹۳۲ امام حسن علیه السلام از دیدگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۹۳۳ امام حسن علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت
- ۹۳۴ کرم امام حسن علیه السلام
- ۹۳۴ عبادت امام حسن علیه السلام
- ۹۳۵ حلم امام حسن علیه السلام
- ۹۳۵ ب) فضایل امام حسین علیه السلام
- ۹۳۵ عبادت امام حسین علیه السلام

- ۹۳۶ حلم امام حسین علیه السلام
- ۹۳۶ فضایل امام حسین علیه السلام از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۹۳۷ گفتار صحابه درباره امام حسین علیه السلام
- ۹۳۸ امام حسین علیه السلام از دیدگاه تابعین
- ۹۳۸ امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت
- ۹۳۸ توضیح
- ۹۳۸ ۱ - ابن حجر عسقلانی
- ۹۳۸ ۲ - زرنندی حنفی
- ۹۳۹ ۳ - یافعی
- ۹۳۹ ۴ - ابن سیرین
- ۹۳۹ ۵ - عباس محمود عقّاد
- ۹۳۹ ۶ - دکتر محمّد عبده یمانی
- ۹۳۹ ۷ - عمر رضا کحاله
- ۹۳۹ ۲۷ - ادّعی برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۹۳۹ ادّعی برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۹۳۹ پاسخ
- ۹۴۰ الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت
- ۹۴۰ اشاره
- ۹۴۰ تصریح به صحت حدیث
- ۹۴۱ ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت
- ۹۴۱ اشاره
- ۹۴۱ ۱ - روایات ترمذی
- ۹۴۱ روایات ترمذی
- ۹۴۱ سند اول

- ۹۴۲ سند دوم
- ۹۴۲ سند سوم
- ۹۴۳ ۲ - روایت ابن ماجه
- ۹۴۳ روایت ابن ماجه
- ۹۴۳ سند اول
- ۹۴۴ سند دوم
- ۹۴۴ ۳ - روایت هیثمی
- ۹۴۴ ۴ - روایت دولابی
- ۹۴۴ ۵ - روایت عبدالله بن احمد حنبل
- ۹۴۴ ۶ - روایات خطیب بغدادی
- ۹۴۴ روایات خطیب بغدادی
- ۹۴۴ سند اول
- ۹۴۵ سند دوم
- ۹۴۵ سند سوم
- ۹۴۵ سند چهارم
- ۹۴۵ ۷ - روایت ابن حجر
- ۹۴۶ ۸ - حدیث ابن النجار
- ۹۴۶ ۹ - روایت ابن عساکر
- ۹۴۶ ۱۰ - حدیث ابن ابی شیبه
- ۹۴۶ ۱۱ - روایات طحاوی
- ۹۴۶ پ روایات طحاوی
- ۹۴۶ سند اول
- ۹۴۷ سند دوم
- ۹۴۷ سند سوم

- ۹۴۷ سند چهارم
- ۹۴۷ ۱۲ - حدیث ابن ابی حاتم
- ۹۴۷ ۱۳ - حدیث طبرانی
- ۹۴۷ حدیث طبرانی
- ۹۴۷ سند اول
- ۹۴۷ سند دوم
- ۹۴۸ ۱۴ - حدیث ابن قتیبہ
- ۹۴۸ نتیجه
- ۹۴۸ مشکل متن حدیث
- ۹۴۸ اعتراف به ناصبی بودن ابن تیمیہ
- ۹۴۸ اشاره
- ۹۴۸ ۱ - ابن حجر عسقلانی
- ۹۴۹ ۲ - ابن حجر ہیثمی
- ۹۴۹ ۳ - علامه زاهد کوثری
- ۹۴۹ ۴ - شیخ عبداللہ غماری
- ۹۴۹ ۵ - حسن بن علی سقاف
- ۹۴۹ ۶ - علامه شیخ کمال الحوت
- ۹۴۹ ۷ - شیخ عبداللہ حبشی
- ۹۴۹ ۸ - حسن بن فرحان مالکی
- ۹۴۹ ۹ - ناصر الدین البانی (محدث و هابی)
- ۹۵۰ حکم بغض امیرمؤمنان علی علیه السلام
- ۹۵۰ صفات دشمنان حضرت علی علیه السلام
- ۹۵۰ توضیح
- ۹۵۱ ۱ - خبث ولادت

- ۲ - نفاق ۹۵۱
- ۳ - فسق ۹۵۱
- دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت «علیهم السلام» ۹۵۱
- دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت «علیهم السلام» ۹۵۲
- ۱ - ادّعی افضلیت عمر بر امام علی علیه السلام!! ۹۵۲
- اشاره ۹۵۲
- پاسخ ۹۵۲
- ۲ - تقدیم سه خلیفه بر امام علی علیه السلام ۹۵۳
- توضیح ۹۵۳
- پاسخ ۹۵۳
- ۳ - ادّعی عدم رضایت یزید به قتل امام حسین علیه السلام ۹۵۴
- اشاره ۹۵۴
- پاسخ ۹۵۴
- ۴ - انکار انتقال سر مبارک امام حسین علیه السلام به شام ۹۵۵
- اشاره ۹۵۵
- پاسخ ۹۵۵
- ۵ - انکار به اسارت بردن حریم امام حسین علیه السلام ۹۵۶
- توضیح ۹۵۶
- پاسخ ۹۵۶
- ۶ - انکار امر یزید به قتل امام حسین علیه السلام ۹۵۷
- اشاره ۹۵۷
- پاسخ ۹۵۷
- ۷ - انکار واقعه حرّه ۹۵۸
- توضیح ۹۵۸

- ۹۵۸ پاسخ
- ۹۵۸ عوامل قیام مردم مدینه
- ۹۵۸ توضیح
- ۹۵۸ ۱ - احساسات دینی
- ۹۵۹ ۲ - واقعه کربلا وشهادت امام حسین علیه السلام
- ۹۶۰ ۳ - نابسامانی‌های سیاسی
- ۹۶۰ رویارویی آشکار
- ۹۶۰ اعزام نیرو به مدینه
- ۹۶۱ درگیری لشکر شام و قوای مدینه
- ۹۶۲ قتل و غارت اهل مدینه
- ۹۶۳ اعدام شدگان
- ۹۶۳ ۸ - انکار امر یزید به خراب کردن کعبه
- ۹۶۳ اشاره
- ۹۶۳ پاسخ
- ۹۶۴ کلمات علمای اهل سنت درباره یزید
- ۹۶۴ ۹ - تمجید از یزیدیه
- ۹۶۵ ۱۰ - دفاع از خوارج
- ۹۶۵ ۱۱ - دفاع از قاتلین حضرت علی علیه السلام
- ۹۶۵ توضیح
- ۹۶۵ پاسخ
- ۹۶۶ ۱۲ - دفاع از ابن ملجم
- ۹۶۶ اشاره
- ۹۶۶ پاسخ
- ۹۶۷ ۱۳ - دفاع از بنی امیه

- توضیح ۹۶۷
- پاسخ ۹۶۷
- سلسله کتاب‌های پیرامون وهابیت ۹۶۷
- پی نوشت ها ۹۶۷
- ۱ تا ۱۴۰ ۹۶۷
- ۱۴۱ تا ۲۹۰ ۹۷۲
- ۲۹۱ تا ۴۴۰ ۹۷۶
- ۴۴۱ تا ۵۹۰ ۹۸۱
- ۵۹۱ تا ۶۱۹ ۹۸۶
- مخالفت وهابیت با قرآن و سنت ۹۸۷
- مشخصات کتاب ۹۸۷
- وهابیهامشکرند، زیرا می گویند: خداوند دارای جسم است ۹۸۷
- وهابیهها فضائل انبیاء و اولیاء را که قرآن می گوید منکرند ۹۸۸
- علم انبیاء و اولیاء در قرآن و سنت ۹۸۹
- توسل و تبرک در قرآن و سنت ۹۹۰
- توسل فرزندان یعقوب به آن حضرت ۹۹۰
- توسل امت موسی به آن حضرت ۹۹۱
- تبرک به پیراهن یوسف ۹۹۲
- وهابیهها همچون مادیون منکر روح ۹۹۲
- صحابه اولین بانیان حرم رسول خدا (ص) ۹۹۴
- سقف و حرم سازی برای مزار ام حبیبه زوجه رسول خدا توسط صحابه ۹۹۴
- قبر فاطمه زهرا دختر رسول خدا (ص) در اتاق خودش ۹۹۵
- قبر ذوی القربی , معروف به قبة العباس یا خانه عقیل : ۹۹۵
- وهابیهها زائران قبر رسول خدا را کافر می دانند ۹۹۵

۹۹۶	عدم مشروعیت حکومت وهابیهها
۹۹۷	تذکر
۹۹۷	پی نوشتها
۹۹۸	مبانی اعتقادی وهابیت
۹۹۸	مشخصات کتاب
۹۹۹	مقدمه ناشر
۹۹۹	میزان در توحید و شرک
۹۹۹	اشاره
۱۰۰۰	فتاوی وهابیان در مصادیق شرک
۱۰۰۱	توحید، اساس دعوت انبیا
۱۰۰۱	مراحل توحید
۱۰۰۱	توضیح
۱۰۰۱	۱ - توحید در الوهیت
۱۰۰۲	۲ - توحید در خالقیت
۱۰۰۲	۳ - توحید در ربوبیت
۱۰۰۲	۴ - توحید در عبادت
۱۰۰۳	بررسی مفهوم عبادت
۱۰۰۴	ارکان عبادت
۱۰۰۴	اشاره
۱۰۰۴	الف) اعتقاد به الوهیت کسی که بر او خضوع کرده است
۱۰۰۵	ب) اعتقاد به ربوبیت کسی که بر او خضوع کرده است
۱۰۰۵	اعمال به نیت است
۱۰۰۵	عقیده مشرکان
۱۰۰۷	تقسیم توحید نزد وهابیان

- شرک ۱۰۰۷
- اقسام شرک ۱۰۰۷
- اشاره ۱۰۰۸
- ۱ - شرک جلی ۱۰۰۸
- ۲ - شرک خفی ۱۰۰۸
- توضیح ۱۰۰۸
- شرک در الوهیت ۱۰۰۸
- شرک در خالقیت ۱۰۰۸
- شرک در ربوبیت ۱۰۰۸
- شرک در عبادت و طاعت ۱۰۰۹
- حکم شرک به خداوند ۱۰۰۹
- اشاره ۱۰۰۹
- ۱ - شرک ، گناهی نابخشودنی ۱۰۰۹
- ۲ - شرک، ظلمی بزرگ است ۱۰۰۹
- ۳ - شرک موجب سقوط از مقامات عالی است ۱۰۰۹
- ۴ - مشرک در آتش است ۱۰۱۰
- ۵ - مشرک در گمراهی است ۱۰۱۰
- ۶ - مشرک بدون برهان است ۱۰۱۰
- ۷ - شرک موجب حبط عمل است ۱۰۱۰
- ۸ - نهی از شرک، محور گفت و گوی ادیان ۱۰۱۰
- ۹ - خبثت مشرک ۱۰۱۰
- ۱۰ - خداوند از مشرک بیزار است ۱۰۱۰
- ۱۱ - نفی شرک، هدف بعثت انبیا ۱۰۱۰
- سرچشمه‌های شرک ۱۰۱۱

- توضیح ۱۰۱۱
- ۱ - پیروی از اوهام ۱۰۱۱
- ۲ - حس گرایی ۱۰۱۲
- ۳ - منافع خیالی ۱۰۱۲
- ۴ - تقلید کورکورانه ۱۰۱۲
- ملاک‌های شرک نزد وهابیان ۱۰۱۳
- اشاره ۱۰۱۳
- ۱ - اعتقاد به سلطه غیبی برای غیر خداوند ۱۰۱۳
- پاسخ ۱۰۱۳
- ۲ - تأثیر مرگ در تحقق مفهوم شرک ۱۰۱۴
- پاسخ ۱۰۱۴
- ۳ - دعا نوعی عبادت است ۱۰۱۴
- پاسخ ۱۰۱۴
- ایمان و کفر ۱۰۱۵
- اشاره ۱۰۱۵
- ایمان در لغت و اصطلاح ۱۰۱۵
- اموری که ایمان به آنها واجب است ۱۰۱۶
- کفر در لغت و اصطلاح ۱۰۱۶
- اقسام کفر ۱۰۱۷
- تکفیر اهل قبله ۱۰۱۷
- اجتناب از گزافه‌گویی در تکفیر ۱۰۱۸
- تکفیر مسلمانان از دیدگاه روایات ۱۰۱۸
- فرق بین اسلام و ایمان ۱۰۱۹
- توضیح ۱۰۱۹

- ۱ - اسلام در مقابل ایمان ۱۰۱۹
- ۲ - تسلیم زبانی و تصدیق قلبی ۱۰۱۹
- ۳ - تسلیم، و رای تصدیق قلبی ۱۰۱۹
- غلوّ محمّد بن عبدالوهاب در تکفیر ۱۰۱۹
- اشاره ۱۰۲۰
- ۱ - توحید انحصاری ۱۰۲۰
- ۲ - نسبت شرک به علمای اسلام ۱۰۲۰
- ۳ - تکفیر اشخاص ۱۰۲۱
- ۴ - مقایسه بین افراد ۱۰۲۱
- ۵ - نسبت انکار معاد به غالب مردم ۱۰۲۱
- ۶ - تکفیر شخصی ۱۰۲۱
- ۷ - کفر تمام دیار ۱۰۲۱
- ۸ - تکفیر امامیه ۱۰۲۲
- ۹ - تکفیر کسی که صحابه را ناسزا می‌گوید ۱۰۲۲
- ۱۰ - تکفیر اهل مکه ۱۰۲۲
- ۱۱ - تکفیر اهالی برخی مناطق ۱۰۲۲
- ۱۲ - تکفیر ابن عربی ۱۰۲۳
- ۱۳ - تکفیر اکثر مسلمانان ۱۰۲۳
- ۱۴ - بت‌پرستی در نجد ۱۰۲۳
- ۱۵ - تکفیر فخر رازی ۱۰۲۳
- ۱۶ - نسبت شرک به علم فقه ۱۰۲۳
- ۱۷ - تکفیر متکلمین ۱۰۲۴
- ۱۸ - دیدگاه محمّد بن عبدالوهاب نسبت به مسلمانان معاصر ۱۰۲۴
- نظری گذرا به کتاب «کشف الشبهات» ۱۰۲۴

- ۱۰۲۴ اشاره
- ۱۰۲۵ نقد اول
- ۱۰۲۵ پاسخ
- ۱۰۲۵ نقد دوم
- ۱۰۲۵ پاسخ
- ۱۰۲۶ نقد سوم
- ۱۰۲۶ پاسخ
- ۱۰۲۷ نقد چهارم
- ۱۰۲۷ پاسخ
- ۱۰۲۸ حیات برزخی
- ۱۰۲۸ توضیح
- ۱۰۲۸ فتوای و هابیان
- ۱۰۲۹ ترکیب انسان از روح و جسم
- ۱۰۲۹ اشاره
- ۱۰۲۹ استمرار حیات بعد از انتقال از دنیا
- ۱۰۳۰ وجود ارتباط بین حیات برزخی و حیات مادی
- ۱۰۳۰ توضیح
- ۱۰۳۰ الف) آیات
- ۱۰۳۱ ب) روایات
- ۱۰۳۲ حیات انبیا در عالم برزخ
- ۱۰۳۳ کرامات اولیا در عالم برزخ
- ۱۰۳۳ حکم قرائت قرآن بر مردگان
- ۱۰۳۴ بهره‌مندی اموات
- ۱۰۳۴ اشاره

- ۱ - آیات ۱۰۳۴
- ۲ - روایات ۱۰۳۵
- بررسی اشکالات وهابیان ۱۰۳۵
- اشکال اول ۱۰۳۵
- پاسخ ۱۰۳۵
- اشکال دوم ۱۰۳۶
- پاسخ ۱۰۳۶
- سنت و بدعت ۱۰۳۶
- اشاره ۱۰۳۶
- فتاوی وهابیان در مصادیق بدعت ۱۰۳۷
- تحریر وهابیان ۱۰۴۰
- نمونه‌هایی از انحراف فکری ۱۰۴۱
- ادله وهابیان بر حرمت این مصادیق ۱۰۴۱
- پاسخ اجمالی ۱۰۴۱
- سنت در لغت و اصطلاح ۱۰۴۲
- بدعت در لغت ۱۰۴۳
- بدعت در اصطلاح ۱۰۴۳
- تشویش در مفهوم بدعت ۱۰۴۴
- حرمت بدعت ۱۰۴۴
- ارکان بدعت ۱۰۴۵
- نمونه‌هایی از عمومات قرآنی ۱۰۴۶
- نمونه‌هایی از عمومات حدیثی ۱۰۴۶
- شواهد تاریخی بر تطبیق ۱۰۴۷
- شمولیت و عمومیت تشریح اسلامی ۱۰۴۷

- ۱۰۴۸ وسعت دایره حلال
- ۱۰۴۹ بدعت حسن و قبیح از نظر اهل سنت
- ۱۰۴۹ اصل عملی اباحه در اشیا و افعال
- ۱۰۴۹ نقد میزان بودن فعل سلف
- ۱۰۴۹ اشاره
- ۱۰۵۰ پاسخ
- ۱۰۵۱ مصادیق واقعی بدعت
- ۱۰۵۱ توضیح
- ۱۰۵۱ الف) بدعت‌های خلیفه اول
- ۱۰۵۲ ب) بدعت‌های خلیفه دوم
- ۱۰۵۲ ج) بدعت‌های عثمان
- ۱۰۵۳ عوامل پیدایش بدعت
- ۱۰۵۳ اشاره
- ۱۰۵۳ ۱ - مبالغه در تعبد انسان نسبت به خداوند
- ۱۰۵۳ ۲ - متابعت از هوای نفس
- ۱۰۵۳ ۳ - نبود روحیه تسلیم
- ۱۰۵۳ توضیح
- ۱۰۵۳ الف) خط فکری اجتهاد در مقابل نصوص
- ۱۰۵۴ ب) خط تسلیم و تعبد محض
- ۱۰۵۴ حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام
- ۱۰۵۴ اشاره
- ۱۰۵۴ ۱ - آیه تطهیر
- ۱۰۵۴ ۲ - حدیث ثقلین
- ۱۰۵۵ غلو

۱۰۵۵	توضیح
۱۰۵۵	تعریف غلو
۱۰۵۵	پدیده غلو در جهان اسلام
۱۰۵۵	نشانه‌های غلو
۱۰۵۶	موضع ائمه اهل بیت‌علیهم السلام در برابر غالیان
۱۰۵۶	مخالفت متکلمان امامیه با غلو و غالیان
۱۰۵۷	حدّ و میزان در غلو چیست؟
۱۰۵۷	اعتراف به حق
۱۰۶۰	عوامل پیدایش نظریه همسانی تشیع و غلو
۱۰۶۰	اعتقاد ما درباره اولیای الهی
۱۰۶۱	امور مشترک بین خالق و مخلوق
۱۰۶۱	اشاره
۱۰۶۲	۱ - شفاعت
۱۰۶۲	۲ - علم غیب
۱۰۶۲	۳ - هدایت
۱۰۶۲	۴ - رأفت و رحمت
۱۰۶۲	تعظیم اولیای الهی
۱۰۶۳	سلسله کتاب‌های پیرامون وهابیت
۱۰۶۳	پی نوشت ها
۱۰۶۴	۱ تا ۱۵۰
۱۰۶۸	۱۵۱ تا ۳۱۰
۱۰۷۳	۳۱۱ تا ۴۲۳
۱۰۷۷	موارد شرک نزد وهابیان
۱۰۷۷	مشخصات کتاب

- مقدمه ناشر ۱۰۷۷
- تبرک ۱۰۷۸
- اشاره ۱۰۷۸
- فتاوی و هابیان در حرمت تبرک ۱۰۷۸
- معنای تبرک ۱۰۷۸
- تبرک در قرآن کریم ۱۰۷۹
- توضیح ۱۰۷۹
- الف) برکت در اشخاص ۱۰۷۹
- ب) برکت در زمان و مکان ۱۰۷۹
- تبرک در روایات ۱۰۷۹
- تبرک در تاریخ ۱۰۸۰
- سیره مسلمین در تبرک ۱۰۸۱
- الف) سیره صحابه در تبرک به پیامبر صلی الله علیه وآله در زمان حیاتش ۱۰۸۱
- ب) تبرک صحابه و تابعین به آثار پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از وفاتش ۱۰۸۲
- دلالت نصوص تبرک ۱۰۸۴
- رأی ابن تیمیه و احمد بن حنبل در تبرک ۱۰۸۴
- شفاعت ۱۰۸۴
- اشاره ۱۰۸۴
- اجماع امت ۱۰۸۵
- شفاعت در قرآن کریم ۱۰۸۶
- توضیح ۱۰۸۶
- ۱ - آیاتی که شفاعت را نفی می‌کنند ۱۰۸۶
- ۲ - ابطال عقیده یهود در شفاعت ۱۰۸۶
- ۳ - نفی شفاعت از کافران ۱۰۸۶

- ۴ - نفی صلاحیت شفاعت از بت‌ها ۱۰۸۶
- ۵ - اختصاص شفاعت به خداوند ۱۰۸۷
- ۶ - شفاعت مشروط برای غیر خدا ۱۰۸۷
- ضرورت شفاعت ۱۰۸۷
- توضیح ۱۰۸۷
- ۱ - ابتلای مردم به گناه ۱۰۸۷
- ۲ - گستره رحمت الهی ۱۰۸۷
- ۳ - نجات، اصل اولی در انسان ۱۰۸۷
- اثر شفاعت ۱۰۸۸
- درخواست شفاعت از شفاعت‌کنندگان ۱۰۸۸
- تحقیق مطلب ۱۰۸۹
- اشاره ۱۰۸۹
- توضیح نکته اول ۱۰۸۹
- توضیح نکته دوم ۱۰۹۰
- درخواست از اولیای الهی در حال حیات ۱۰۹۰
- وهابیان و درخواست شفاعت از شفیعیان ۱۰۹۱
- دلایل وهابیان ۱۰۹۱
- توضیح ۱۰۹۱
- دلیل اول ۱۰۹۱
- پاسخ ۱۰۹۲
- دلیل دوم ۱۰۹۲
- پاسخ ۱۰۹۲
- دلیل سوم ۱۰۹۳
- پاسخ ۱۰۹۳

- ۱۰۹۳ دلیل چهارم
- ۱۰۹۳ پاسخ
- ۱۰۹۳ دلیل پنجم
- ۱۰۹۳ پاسخ
- ۱۰۹۳ بررسی دلایل منکران
- ۱۰۹۳ ۱ - شفاعت محزک معصیت است!
- ۱۰۹۴ پاسخ
- ۱۰۹۴ ۲ - شفاعت واسطه‌گری است!
- ۱۰۹۴ پاسخ
- ۱۰۹۵ آثار شفاعت
- ۱۰۹۵ توضیح
- ۱۰۹۵ ۱ - امید آفرینی
- ۱۰۹۶ ۲ - برقراری پیوند معنوی با اولیای الهی
- ۱۰۹۶ ۳ - تلاش برای به دست آوردن شرایط شفاعت
- ۱۰۹۶ ۳ - چه نیازی به شفیع داریم؟
- ۱۰۹۶ پاسخ
- ۱۰۹۷ ۴ - شفاعت عامل دگرگونی در علم و اراده الهی
- ۱۰۹۷ پاسخ
- ۱۰۹۸ ۵ - لزوم یکی از دو محذور
- ۱۰۹۸ پاسخ
- ۱۰۹۸ ۶ - تغییرناپذیری سنت‌های الهی
- ۱۰۹۸ پاسخ
- ۱۰۹۹ استغاثه به ارواح اولیا
- ۱۰۹۹ اشاره

- ۱۰۹۹ فتواهای وهابیان
- ۱۰۹۹ انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر
- ۱۰۹۹ انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر
- ۱۱۰۰ ۱ - کمک گرفتن از انسان در زمان حیات
- ۱۱۰۰ توضیح
- ۱۱۰۰ الف) استعانت در مسائل عادی
- ۱۱۰۰ ب) کمک گرفتن از ولیّ خدا در امور غیر عادی
- ۱۱۰۰ ج) استعانت به دعای غیر
- ۱۱۰۱ ۲ - کمک گرفتن از ارواح اولیای الهی بعد از مرگ
- ۱۱۰۱ ادله جواز یا رجحان استعانت از اولیا (استغاثه)
- ۱۱۰۳ بررسی شبهات
- ۱۱۰۳ اشاره
- ۱۱۰۳ شبهه اول
- ۱۱۰۳ پاسخ
- ۱۱۰۳ شبهه دوم
- ۱۱۰۴ پاسخ
- ۱۱۰۴ شبهه سوم
- ۱۱۰۴ پاسخ
- ۱۱۰۴ شبهه چهارم
- ۱۱۰۴ پاسخ
- ۱۱۰۵ شبهه پنجم
- ۱۱۰۵ پاسخ
- ۱۱۰۶ دیدگاه قرآن
- ۱۱۰۶ اشاره

- ۱۱۰۷ شبهه ششم
- ۱۱۰۸ پاسخ
- ۱۱۰۸ کتابشناسی توصیفی
- ۱۱۰۸ قسم. نذر و ذبح برای غیر خدا
- ۱۱۰۸ توضیح
- ۱۱۰۸ الف) قسم خوردن به غیر خداوند
- ۱۱۰۸ الف) قسم خوردن به غیر خداوند
- ۱۱۰۹ ادله جواز قسم به غیر خداوند
- ۱۱۰۹ دلیل وهابیان
- ۱۱۱۰ حکم قسم بر خدا به حق مخلوق
- ۱۱۱۰ دلیل وهابیان
- ۱۱۱۱ ب) حکم ذبح برای غیر خداوند
- ۱۱۱۲ ج) حکم نذر برای غیر خداوند
- ۱۱۱۲ توضیح
- ۱۱۱۲ تحقیق بحث
- ۱۱۱۳ دیدگاه علمای اهل سنت
- ۱۱۱۴ نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی
- ۱۱۱۴ اشاره
- ۱۱۱۴ فتاوی وهابیان
- ۱۱۱۴ تبرک برخی از زمین‌ها و بقعه‌ها
- ۱۱۱۴ اشاره
- ۱۱۱۵ الف) آیات
- ۱۱۱۵ ب) روایات
- ۱۱۱۵ دلیل جواز یا رجحان

- ۱۱۱۷ فتاوی فقهای عامه
- ۱۱۱۷ بررسی ادله وهابیان
- ۱۱۱۷ اشاره
- ۱۱۱۷ الف) روایات
- ۱۱۱۸ پاسخ
- ۱۱۱۸ ب) اصول
- ۱۱۱۸ پاسخ
- ۱۱۱۸ سلسله کتاب‌های پیرامون وهابیت
- ۱۱۱۹ پی نوشت ها
- ۱۱۲۷ هجوم وهابیان به مدینه منوره
- ۱۱۲۷ مشخصات کتاب
- ۱۱۲۷ مقدمه مترجم
- ۱۱۲۹ مقدمه
- ۱۱۳۳ آیین قرامطه
- ۱۱۳۴ داستانی شگفت‌انگیز
- ۱۱۳۶ پیدایش وهابیان
- ۱۱۳۶ اشاره
- ۱۱۴۶ استیلای دشمن خائف بر قلعه طائف
- ۱۱۵۰ معجزه‌ای بزرگ
- ۱۱۵۲ استیلای وهابیان بر بلده طیبه پروردگار
- ۱۱۵۲ اشاره
- ۱۱۵۶ داستانی شگفتا!
- ۱۱۵۸ استیلای وهابیان بدکردار بر مدینه پیامبر ۹
- ۱۱۵۸ اشاره

- ۱۱۵۸ متن نامه سعودبن عبدالعزيز به اهالی مدینه
- ۱۱۵۹ معجزه‌های بزرگ
- ۱۱۶۰ متن نامه اهالی مدینه به سعود
- ۱۱۶۲ متن عرض حال اهالی مدینه
- ۱۱۷۱ معجزه‌های بزرگ
- ۱۱۷۱ معجزه‌های دیگر
- ۱۱۷۲ فرمان رهاسازی حرمین شریفین
- ۱۱۷۲ اشاره
- ۱۱۷۴ استرداد مدینه پیامبر از دست وهابیان
- ۱۱۷۹ متن نامه حسن قلعی چاوش به احمد طوسون پاشا
- ۱۱۸۵ استرداد کعبه معظمه از دست اشقیای بی‌فرهنگ
- ۱۱۸۵ استرداد طائف پرلطائف از دست دشمن خائف
- ۱۱۹۱ پیوست
- ۱۱۹۲ وصول کلیدهای حرمین شریفین به استانبول
- ۱۱۹۳ ورود اسیران وهابی به مرکز خلافت عثمانی
- ۱۱۹۴ تکمیل
- ۱۱۹۴ پایان
- ۱۱۹۴ یادکردی از مؤلف
- ۱۱۹۴ اشاره
- ۱۱۹۵ آثار چاپ شده مؤلف
- ۱۱۹۶ کتاب حاضر
- ۱۱۹۶ و اینک ویژگیهای کتاب را به اختصار می‌آوریم
- ۱۱۹۷ ضعف‌ها و کاستی‌ها
- ۱۱۹۷ کتابنامه وهابیت

- ۱۲۱۱ نقض فتاوی الوهابیة
- ۱۲۱۲ اشاره
- ۱۲۱۲ مقدمه
- ۱۲۱۲ [توضیح]
- ۱۲۱۳ علی أعتاب الذکری
- ۱۲۱۴ رسالۀ نقض فتاوی الوهابیة
- ۱۲۱۴ اسمه ونسبه :
- ۱۲۱۴ ولادته و نشأته :
- ۱۲۱۵ رحلاته و نشاطاته :
- ۱۲۱۵ مؤلفاته :
- ۱۲۱۶ وفاته ومدفنه :
- ۱۲۱۷ رسالۀ نقض فتاوی الوهابیة ورد کلیة مذهبهم
- ۱۲۱۷ اشاره
- ۱۲۲۶ کلیة مذهب الوهابیة و خلاصة القول فيه
- ۱۲۲۹ معجم ما ألفه علماء الأمة الإسلامية للرد علی خرافات الدعوة الوهابیة
- ۱۲۳۰ و إلیک أسماء المذاهب الرادة علی الوهابیة :
- ۱۲۳۱ الاصول الأربعة فی تردید الوهابیة
- ۱۲۳۱ مشخصات کتاب
- ۱۲۳۱ مقدمه
- ۱۲۳۲ مسأله امکان کذب باری تعالی
- ۱۲۳۲ گوشه ای از عقاید وهابیت در احکام
- ۱۲۳۲ قول وهابیت در گوشت مردار
- ۱۲۳۳ در نجاست آب
- ۱۲۳۳ منافق بودن وهابیت

- ۱۲۳۴ شباهت خوارج و وهابیت
- ۱۲۳۵ قول وهابیت در تقلید
- ۱۲۳۵ منظور از شعائر الله چیست؟
- ۱۲۳۶ آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی
- ۱۲۳۷ آیه شریفه و لو انهم إذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفر الله لهم الرسول
- ۱۲۳۸ شفاعت
- ۱۲۳۸ وهابیون به دنبال خاموش کردن نور الهی
- ۱۲۴۰ گفتار علمای اهل سنت در زیارت کردن
- ۱۲۴۱ تبرک جستن خلفاء به آنچه از رسول اکرم بجای مانده بود
- ۱۲۴۲ توسل به ارواح صلحاء و استمداد از آنها
- ۱۲۴۲ قول اهل سنت در حیات و شعور روح
- ۱۲۴۳ احادیثی از عایشه و ابوهریره و ابن عباس در مورد زیارت قبور
- ۱۲۴۴ قول قاضی بیضاوی تحت قول خداوند فالمدبرات امرا
- ۱۲۴۴ عالم برزخ
- ۱۲۴۵ درخواست حاجت کردن
- ۱۲۴۶ به زیارت امام رضا رفتن بزرگان اهل سنت
- ۱۲۵۱ تقلید کردن از نظر وهابیت
- ۱۲۵۲ فضیلت زیارت کردن
- ۱۲۵۲ احادیث فی الزیارة
- ۱۲۵۲ فی قول رسول الله من زارنی محتسبا إلى المدینة کان فی جوارى یوم القیمة
- ۱۲۵۴ در سوال ملکین در قبر
- ۱۲۵۵ فی الخروج عن القبر
- ۱۲۵۶ الکلام فی احوال القبر
- ۱۲۵۶ الکلام فی وسعت القبر

- ۱۲۶۰ در تقلید شخصی
- ۱۲۶۱ در معنی اولی الامر
- ۱۲۶۱ حدیثی از رسول اکرم در باب اجتهاد
- ۱۲۶۲ شفاعت صوفیه و فقها
- ۱۲۶۳ تقلید از بزرگان
- ۱۲۶۵ اجتهاد و احکام آن
- ۱۲۷۱ مسائل فی احکام
- ۱۲۷۵ حدیث افتراق الأمة
- ۱۲۷۶ لا تجمع أمتی علی الضلالة
- ۱۲۸۰ پاورقی
- ۱۲۸۱ انعکاس عقاید محمد بن عبدالوهاب در میان علمای اسلامی
- ۱۲۸۱ مشخصات کتاب
- ۱۲۸۱ مقدمه
- ۱۲۸۳ نخستین کسی که بر رد محمد بن عبدالوهاب کتاب نوشت، برادرش بود
- ۱۲۸۵ پاورقی
- ۱۲۸۶ دورنمای وهابیت در کلامی کوتاه
- ۱۲۸۶ مشخصات کتاب
- ۱۲۸۶ مقدمه
- ۱۲۸۶ کتب مهم بر ضد وهابگیری
- ۱۲۸۷ کتابهایی که در نقد از وهابگیری نوشته شده
- ۱۲۸۸ سفر وهابیت به مصر
- ۱۲۸۸ مشخصات کتاب
- ۱۲۸۸ مقدمه
- ۱۲۸۸ سلفیه در لغت و اصطلاح

- ۱۲۸۹ خاستگاه فکری سلفیه
- ۱۲۹۰ ظهور وهابیت
- ۱۲۹۱ سلفیه پس از فروپاشی عثمانی
- ۱۲۹۲ نقش رشید رضا در ترویج عقیده مبارزاتی سلفیه
- ۱۲۹۲ وهابیت و اشاعه سلفیه در مصر
- ۱۲۹۳ جمعیت‌های سلفی در مصر
- ۱۲۹۳ جمعیت سلفیه
- ۱۲۹۳ جمعیت جهاد
- ۱۲۹۳ جمعیت اسلامی
- ۱۲۹۴ جمعیت تکفیر
- ۱۲۹۴ مبارزه شیعیان با جنبش‌های سلفی‌گری
- ۱۲۹۵ نتیجه
- ۱۲۹۶ پاورقی
- ۱۲۹۷ فتاوی تفرقه انگیز وهابیان همسو با خشم آمریکا و اسرائیل از تقریب بین مسلمانان
- ۱۲۹۷ مشخصات کتاب
- ۱۲۹۷ مقدمه
- ۱۲۹۸ مبانی فتوای مفتیان وهابی
- ۱۲۹۸ اشاره
- ۱۲۹۸ غلو درباره‌ی اهل بیت
- ۱۲۹۸ خواندن علی و اهل بیت در شاداید
- ۱۲۹۹ توسل به اصحاب قبور
- ۱۳۰۰ تحریف قرآن
- ۱۳۰۰ بی‌اعتنایی به قرآن
- ۱۳۰۱ سب و لعن خلفا و صحابه

- ۱۳۰۲ اساس عمل به حدیث
- ۱۳۰۳ تمسک به احادیث کذب
- ۱۳۰۳ تقیه و نفاق
- ۱۳۰۵ پاورقی
- ۱۳۰۶ فهرست کتابهایی که در رد وهابیت نوشته شده است
- ۱۳۰۶ مشخصات کتاب
- ۱۳۰۶ مؤسس مذهب وهابیت
- ۱۳۱۰ پاورقی
- ۱۳۱۱ قتل عام حجاج یمنی توسط وهابیان
- ۱۳۱۱ مشخصات کتاب
- ۱۳۱۱ مقدمه
- ۱۳۱۲ هجوم وحشیانه‌ی وهابیان بر حجاز
- ۱۳۱۴ پاورقی
- ۱۳۱۵ محمد بن عبدالوهاب و حرکت وهابیت
- ۱۳۱۵ مشخصات کتاب
- ۱۳۱۵ مقدمه
- ۱۳۱۵ انتقال به «حریمله»
- ۱۳۱۶ موحدی جز من و جز چند نجدی نیست
- ۱۳۱۷ شعار وهابیان: تکفیر مسلمانان جهان
- ۱۳۱۸ دگرگونی در موضع وهابیان
- ۱۳۱۸ پاورقی
- ۱۳۱۹ وهابیت و تحقیر مقام انبیاء و اولیاء علیهم السلام
- ۱۳۱۹ مشخصات کتاب
- ۱۳۱۹ حرمت زیارت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم

- ۱۳۲۰ انکار فضائل اهل بیت علیهم السلام
- ۱۳۲۱ توهین به امیرمؤمنان علیه السلام
- ۱۳۲۱ انکار موقعیت علمی علی علیه السلام
- ۱۳۲۲ اهانت به حضرت صدیقه علیها السلام
- ۱۳۲۲ دفاع «ابن تیمیه» از ابن ملجم
- ۱۳۲۲ تمجید از معاویه و یزید
- ۱۳۲۲ کارنامه عملی وهابیت، وهابیت و اتهام بدعت با خیالات واهی و باطل
- ۱۳۲۲ اشاره
- ۱۳۲۳ سجده بر تربت بدعت است
- ۱۳۲۳ مراسم میلاد رسول اکرم بدعت است
- ۱۳۲۳ مراسم سوگواری پیامبران و صالحان بدعت است
- ۱۳۲۳ جشن تولد نوزادان و سالگرد ازدواج بدعت است
- ۱۳۲۴ درود بر رسول اکرم قبل از اذان و بعد از اذان بدعت است
- ۱۳۲۴ دعا کردن در کنار قبر رسول اکرم به قصد اجابت بدعت است
- ۱۳۲۴ دست کشیدن به پرده کعبه بدعت است
- ۱۳۲۴ اهداء ثواب نماز و قرآن به رسول اکرم و مردگان بدعت است
- ۱۳۲۵ قرائت قرآن برای میت بدعت است
- ۱۳۲۵ رفتن به غار حراء بدعت است
- ۱۳۲۵ ذکر با تسبیح بدعت است
- ۱۳۲۵ آغاز نمودن جلسات با آیات قرآن بدعت است
- ۱۳۲۵ قرائت قرآن و دعاء، به صورت دسته جمعی بدعت است
- ۱۳۲۶ گفتن «صدق الله العظيم» بعد از ختم قرآن بدعت است
- ۱۳۲۶ پاورقی
- ۱۳۲۷ فتنه الوهابیه

- ۱۳۲۸ اشاره
- ۱۳۲۸ فتنه الوهابیه
- ۱۳۳۳ پاورقی
- ۱۳۳۴ آسمان دوم (زندگی نامه امام حسن مجتبی علیه السلام) -
- ۱۳۳۴ مشخصات کتاب
- ۱۳۳۴ بوی اندوه
- ۱۳۳۹ فرزند خورشید
- ۱۳۴۳ نقشه‌های شوم شام
- ۱۳۴۷ پیشنهاد آشتی
- ۱۳۵۰ بی وفایی مردم عراق
- ۱۳۵۳ صلح امام علیه‌السلام از روی ناچاری
- ۱۳۵۹ میزبان مهمان آزار
- ۱۳۶۷ سفر به سوی مدینه
- ۱۳۷۴ مدینه، شهر آرزوها
- ۱۳۷۶ گرگ در لباس میش
- ۱۳۸۰ جعبه کینه‌جو
- ۱۳۸۲ خورشید جهان رفت
- ۱۳۸۷ پاورقی
- ۱۳۸۹ اسوه‌ی کامل (زندگی امام سجاد علیه السلام) -
- ۱۳۹۰ مشخصات کتاب
- ۱۳۹۰ مقدمه
- ۱۳۹۴ دورنمایی کلی از مباحث اصلی کتاب
- ۱۳۹۵ مروری گذرا بر زندگینامه حضرت سجاد علیه السلام و اثبات امامت حضرت
- ۱۳۹۵ سال و روز تولد امام چهارم

- ۱۳۹۵ محل تولد امام چهارم
- ۱۳۹۶ شهربانو مادر امام چهارم
- ۱۳۹۶ اشاره
- ۱۳۹۸ سرنوشت شهربانو
- ۱۳۹۸ القاب امام چهارم
- ۱۳۹۹ اشاره
- ۱۳۹۹ لقب زین العابدین
- ۱۳۹۹ لقب سجاد
- ۱۴۰۰ لقب ذوالثفتات
- ۱۴۰۰ کنیه‌های امام چهارم
- ۱۴۰۰ دوران کودکی امام چهارم
- ۱۴۰۱ دوران نوجوانی امام چهارم
- ۱۴۰۱ همسران امام چهارم
- ۱۴۰۱ اشاره
- ۱۴۰۲ حضرت فاطمه، بنت الحسن (ام‌عبدالله)
- ۱۴۰۳ حوراء
- ۱۴۰۴ همسری دیگر برای امام چهارم (۱)
- ۱۴۰۴ همسری دیگر برای امام چهارم (۲)
- ۱۴۰۵ همسری دیگر برای امام چهارم (۳)
- ۱۴۰۶ فرزندان امام چهارم
- ۱۴۰۶ اشاره
- ۱۴۰۶ زید بن علی
- ۱۴۰۷ اثبات امامت امام چهارم
- ۱۴۰۷ اشاره

- محمد بن حنفیه ۱۴۰۸
- فرقه‌ی کیسانیه ۱۴۰۹
- دلیل و اماره‌ی قطعی امامت و وصایت امام چهارم ۱۴۰۹
- شهادت «حجرالاسود» به امامت و وصایت امام چهارم ۱۴۱۰
- داستان «ابی‌بجیر» عالم اهواز و عدول از اعتقاد به کیسانیه ۱۴۱۲
- مدت امامت امام چهارم ۱۴۱۳
- همراه با پدر تا شهادت ۱۴۱۳
- مقدمه ۱۴۱۳
- همراهی امام سجاد با پدر از مدینه تا کربلا ۱۴۱۳
- اشاره ۱۴۱۳
- علت یاد کردن مکرر حضرت امام حسین از کشته شدن «یحیی بن زکریا» ۱۴۱۴
- زمان عروض بیماری برای امام سجاد ۱۴۱۵
- علت عروض بیماری سجاد در جریان نهضت عاشورا ۱۴۱۶
- وضعیت امام سجاد در شب عاشورا ۱۴۱۶
- آنچه در روز عاشورا بر حضرت سجاد گذشت ۱۴۱۷
- اشاره ۱۴۱۷
- تناول سیب توسط حضرت امام حسین ساعتی قبل از شهادت ۱۴۱۸
- کیفیت برخورد آخر امام حسین و آخرین وداع حضرت با امام سجاد ۱۴۱۸
- رهبری نهضت حسینی پس از شهادت پدر ۱۴۲۰
- مقدمه ۱۴۲۰
- امام سجاد و شنیدن خبر شهادت پدر ۱۴۲۰
- وضعیت امام سجاد از لحظه شهادت پدر تا عزیمت به کوفه ۱۴۲۱
- اشاره ۱۴۲۱
- حضرت سجاد در عصر عاشورا بعد از شهادت پدر ۱۴۲۱

- ۱۴۲۳ وضعیت امام سجاد از شب یازدهم محرم تا هنگام حرکت از کربلا
- ۱۴۲۳ اشاره
- ۱۴۲۴ خاطره‌ای دردناک و دلسوز از حضرت سجاد به هنگام حرکت از کربلا به سوی کوفه
- ۱۴۲۴ نماز خواندن امام سجاد بر اجساد مطهر و دفن کردن آنها
- ۱۴۲۶ عبور حضرت سجاد از کنار بدنهای پاره پاره شهیدا
- ۱۴۲۶ امام سجاد در کوفه
- ۱۴۲۶ اشاره
- ۱۴۲۷ وضعیت امام سجاد به هنگام ورود به کوفه و خطبه‌ی ایشان
- ۱۴۲۷ اشاره
- ۱۴۲۹ خطبه‌ی غراء و تاریخی امام سجاد در شهر کوفه
- ۱۴۳۰ امام سجاد در مجلس عبیدالله بن زیاد
- ۱۴۳۱ امام سجاد در زندان کوفه
- ۱۴۳۱ حرکت امام سجاد از کوفه به سوی شام
- ۱۴۳۱ اشاره
- ۱۴۳۲ وقایع مربوط به سفر اسارت حضرت سجاد در مسیر کوفه تا شام
- ۱۴۳۴ امام سجاد در شام و نقش بی‌نظیر حضرت در تغییر شرایط اجتماعی و سیاسی به نفع جریان حق
- ۱۴۳۴ اشاره
- ۱۴۳۵ چگونگی ورود حضرت سجاد با کاروان اسرا به شام
- ۱۴۳۵ اشاره
- ۱۴۳۶ برخورد یک پیرمرد شامی با حضرت سجاد در کتاب درب مسجد شام و جواب حضرت
- ۱۴۳۷ امام چهارم حضرت سجاد به همراه سایر اسیران در کاخ یزید
- ۱۴۳۷ اشاره
- ۱۴۴۰ اهانت یزید به سر مبارک حضرت سیدالشهداء
- ۱۴۴۰ تصمیم یزید بر قتل حضرت سجاد

- ۱۴۴۱ محل اقامت حضرت سجاد در شام
- ۱۴۴۳ خطبه‌ی تاریخی حضرت سجاد در شام
- ۱۴۴۳ اشاره
- ۱۴۴۶ بازتاب خطبه‌ی تاریخی حضرت سجاد در مسجد دمشق
- ۱۴۴۷ سایر قضایای مربوط به اقامت حضرت سجاد در شام
- ۱۴۴۷ اشاره
- ۱۴۴۸ خاطره‌ای از حضرت امام سجاد در کاخ یزید
- ۱۴۴۹ مصائب عمومی حضرت سجاد و سایر اسرا در شام از زبان خودشان
- ۱۴۵۰ تصمیم یزید به بازگرداندن حضرت سجاد و سایر اسرا به مدینه و گفتگوی او با ایشان
- ۱۴۵۱ برگشت حضرت سجاد به همراه کاروان اسیران به کربلا
- ۱۴۵۲ ورود امام سجاد به همراه بازماندگان عاشورا به مدینه
- ۱۴۵۲ اشاره
- ۱۴۵۴ خطبه‌ی افشاگرانه و آگاهی بخش و کاملا سیاسی حضرت سجاد برای اهل مدینه
- ۱۴۵۵ ورود اهل بیت حسینی به مدینه عزاداری کنار قبر پیامبر
- ۱۴۵۵ اشاره
- ۱۴۵۷ ملاقات محمد بن حنفیه با حضرت سجاد در ابتدای ورود حضرت به مدینه
- ۱۴۵۷ سخن گزنده‌ی یکی از منحرفین و پاسخ دندان شکن امام سجاد
- ۱۴۵۸ تداوم عزاداری حضرت سجاد برای پدر
- ۱۴۵۹ زنده‌ی بنی هاشم و تداوم عزاداری برای سیدالشهداء
- ۱۴۵۹ مقطع حضور حضرت سجاد علیه السلام در مدینه تا هنگام وفات
- ۱۴۵۹ مقدمه
- ۱۴۶۰ گزارشی مختصر از اوضاع زمانه حضرت سجاد در مقطع حضور ایشان در مدینه
- ۱۴۶۲ برنامه بلند مدت حضرت سجاد در طول دوران امامت
- ۱۴۶۲ اشاره

- استفاده فراگیر حضرت سجاد از عنصر تقیه ۱۴۶۴
- ابعاد گوناگون شخصیت کامل و متعالی حضرت سجاد ۱۴۶۴
- بعد فردی وجود مبارک امام چهارم علیه السلام «کمالات بی‌پایان» ۱۴۶۵
- مقدمه ۱۴۶۵
- علم لا یتناهی حضرت امام سجاد ۱۴۶۶
- اشاره ۱۴۶۶
- اطلاع حضرت سجاد از «غیب» و اخبار به آن ۱۴۶۶
- اشاره ۱۴۶۶
- پرتوی از علم غیب حضرت سجاد و قدرت تکوینی آن حضرت ۱۴۶۸
- اطلاع حضرت سجاد بر سایر زبانها و لهجه‌ها در عالم انسانی ۱۴۶۹
- اطلاع حضرت سجاد از لغت حیوانات و احوال آنها ۱۴۷۰
- اشاره ۱۴۷۰
- سخن گنجشک‌ها و اخبار حضرت سجاد از آن ۱۴۷۰
- سخن گوسفند و اطلاع حضرت سجاد از آن ۱۴۷۱
- دعوت حضرت سجاد از یک روباه و اطاعت او ۱۴۷۱
- آمدن آهوپی نزد حضرت سجاد و سخن گفتن با آن حضرت ۱۴۷۱
- برخورد امام سجاد با یک گرگ و دعای حضرت برای همسر او که آبستن بود ۱۴۷۲
- توحید عینی حضرت سجاد و تسلیم مقابل تقدیر الهی ۱۴۷۳
- درگیری امام سجاد با شیطان و درهم شکستن او ۱۴۷۳
- امام سجاد و مراقبت دائمی از خود ۱۴۷۴
- زهد در دنیا و رغبت به آخرت، دورنمای شخصیت حضرت سجاد ۱۴۷۵
- امام سجاد و اهتمام شدید به عبادات بویژه «نماز» و «حج» ۱۴۷۸
- اشاره ۱۴۷۸
- دورنمایی از اهتمام حضرت سجاد به عبادت حضرت حق ۱۴۷۸

- ۱۴۸۰ بررسی تفصیلی و جزئیات عبادات حضرت سجاد
- ۱۴۸۰ اشاره
- ۱۴۸۱ نمازهای حضرت سجاد
- ۱۴۸۱ اشاره
- ۱۴۸۱ امام سجاد در آستانه نماز (انجام مقدمات نماز)
- ۱۴۸۱ اشاره
- ۱۴۸۲ رویه حضرت سجاد در زمینه‌ی تهیه آب وضو و وضو گرفتن و مسواک زدن
- ۱۴۸۲ استعمال عطر به هنگام ورود به نماز توسط حضرت سجاد
- ۱۴۸۲ حال حضرت سجاد در فاصله بین گرفتن «وضو» و دخول در «نماز»
- ۱۴۸۲ حالات حضرت سجاد به هنگام اقامه‌ی نماز
- ۱۴۸۳ حضور قلب امام سجاد در نماز
- ۱۴۸۳ اشاره
- ۱۴۸۴ دو واقعه‌ی بسیار جالب و عجیب در زمینه‌ی «حضور قلب» امام سجاد در نماز
- ۱۴۸۵ لباس و مکان حضرت سجاد در موقع نماز
- ۱۴۸۵ اشاره
- ۱۴۸۶ بعضی از مکانهای مورد علاقه حضرت سجاد برای اقامه‌ی «نماز»
- ۱۴۸۶ اشاره
- ۱۴۸۷ خاطره‌ای از نماز، مناجات و سجده‌ی حضرت سجاد در «مسجد کوفه»
- ۱۴۸۷ خاطره‌ای از یک نماز حضرت سجاد در راه «مکه مکرمه»
- ۱۴۸۸ هماهنگی عالم تکوین با حضرت سجاد در تسبیح حضرت حق در حال نماز
- ۱۴۸۸ کثرت نمازهای حضرت سجاد
- ۱۴۸۹ امام سجاد و خواندن مستمر نمازهای نافله بویژه «نماز شب»
- ۱۴۸۹ حج‌های حضرت سجاد
- ۱۴۸۹ اشاره

- ۱۴۹۰ تشرف حضرت سجاد به حج در حال کودکی
- ۱۴۹۰ اشاره
- ۱۴۹۲ تشرف حضرت «خضر» به محضر مبارک حضرت سجاد
- ۱۴۹۳ حضرت سجاد و حج با پای پیاده
- ۱۴۹۳ تبعیت مردم از حضرت سجاد در شروع و پایان حج
- ۱۴۹۴ حالت معنوی خاص حضرت سجاد به هنگام گفتن لبیک
- ۱۴۹۴ انفاق حضرت سجاد در راه تشرف به حج
- ۱۴۹۴ خدمت کردن حضرت سجاد به حاجیان
- ۱۴۹۵ تهیه پاکیزه‌ترین ره توشه برای حج توسط حضرت سجاد
- ۱۴۹۵ تعداد حج‌های حضرت سجاد
- ۱۴۹۶ بعضی از حالات حضرت سجاد در حج خانه خدا از «طواف» و «نماز» و «دعا» در مسجدالحرام
- ۱۴۹۸ خاطراتی متعدد از سفر حج حضرت سجاد
- ۱۴۹۹ اعتراض فردی به حضرت سجاد در راه «مکه» در زمینه ترک «جهاد» و گزاردن «حج» و جواب حضرت
- ۱۴۹۹ سجده‌های حضرت سجاد
- ۱۵۰۰ اشاره
- ۱۵۰۰ محلی که حضرت سجاد برای سجده انتخاب می‌نمودند
- ۱۵۰۱ بعضی از اذکار سجده‌ی حضرت سجاد
- ۱۵۰۱ حالت روحی و جسمی حضرت سجاد در سجده
- ۱۵۰۲ کثرت سجده‌های حضرت سجاد و آثار آن
- ۱۵۰۳ دعاها و مناجاتهای حضرت سجاد
- ۱۵۰۳ برخی از حالات شخصی و ویژگی‌های فردی حضرت سجاد
- ۱۵۰۴ اشاره
- ۱۵۰۴ کیفیت لباس حضرت سجاد
- ۱۵۰۴ اشاره

- ۱۵۰۶ نحوه پوشش حضرت سجاد برای تشریف به مسجد پیامبر در دل شبی بسیار سرد
- ۱۵۰۷ نوع زیراندازی که حضرت سجاد استفاده می‌کردند
- ۱۵۰۷ کیفیت راه رفتن حضرت سجاد (متانت فوق العاده)
- ۱۵۰۸ نحوه‌ی نشستن حضرت سجاد
- ۱۵۰۸ نقش انگشتری حضرت سجاد
- ۱۵۰۹ امام سجاد و حفظ کرامت نفس در تهیه‌ی مرکب مناسب
- ۱۵۰۹ افطاری، سحری و شام حضرت سجاد (کیفیت غذای حضرت)
- ۱۵۰۹ بعضی از میوه‌ها و غذاهای مورد علاقه حضرت سجاد
- ۱۵۱۰ صوت زیبای حضرت سجاد در موقع تلاوت قرآن
- ۱۵۱۰ اشاره
- ۱۵۱۱ دیدگاه حضرت سجاد در مورد قرآن
- ۱۵۱۲ عدم تکلم حضرت سجاد در مابین الطلوعین
- ۱۵۱۲ کیفیت سلوک حضرت سجاد در ماه رمضان
- ۱۵۱۳ سایر حالات و ویژگی فردی حضرت سجاد
- ۱۵۱۳ بعد فرهنگی وجود اقدس حضرت سجاد علیه السلام (مدیریت نهضت فرهنگی اسلام)
- ۱۵۱۳ مقدمه
- ۱۵۱۵ جایگاه رفیع علمی حضرت سجاد
- ۱۵۱۵ اشاره
- ۱۵۱۶ امام سجاد دارای اسرار و علوم ویژه
- ۱۵۱۸ امام سجاد سرآمد فقیهان
- ۱۵۱۸ رهبری فکری جامعه توسط حضرت سجاد با شگردهای ویژه و پایه گذاری «نهضت فکری»
- ۱۵۲۰ بیان بدیع معارف الهی و ارائه درسهای سترگ علمی، حقوقی و اخلاقی توسط حضرت سجاد
- ۱۵۲۰ اشاره
- ۱۵۲۰ صحیفه سجادیه یکی از آثار نفس قدسی حضرت سجاد

۱۵۲۰	مقدمه
۱۵۲۱	چگونگی دستیابی به کتاب صحیفه (حدیث صحیفه کامله سجادیه)
۱۵۲۴	بررسی سند صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه
۱۵۲۴	دیدگاه بعضی از علماء برجسته و بزرگان اهل حدیث در زمینه سند «صحیفه‌ی کامله سجادیه»
۱۵۲۵	صحیفه‌ی کامله سجادیه در نگاه نکته دانان و قدر شناسان
۱۵۲۷	گستره‌ی معارف اسلامی در صحیفه کامله‌ی سجادیه (مروری گذرا بر مباحث صحیفه)
۱۵۲۸	شرح صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه
۱۵۲۹	تعداد ادعیه صحیفه کامله سجادیه
۱۵۲۹	مستدرکات صحیفه‌ی کامله سجادیه
۱۵۳۰	داستانهایی پیرامون صحیفه کامله سجادیه
۱۵۳۱	رسالة الحقوق اثری دیگر از نفس قدسی حضرت سجاد
۱۵۳۱	مقدمه
۱۵۳۱	اشاره
۱۵۳۲	واژه حق، معانی، اصطلاحات و کاربردهای آن
۱۵۳۳	مصادر رسالة الحقوق حضرت سجاد
۱۵۳۳	فهرستی از حقوق مورد توجه حضرت سجاد در رسالة الحقوق
۱۵۳۵	دسته بندی حقوق مذکور در رسالة الحقوق حضرت سجاد
۱۵۳۸	حق بزرگ خداوند بر انسان
۱۵۳۸	حق انسان بر خود (حقوق اعضاء بدن)
۱۵۳۹	حق زبان (قوانین سخن گفتن)
۱۵۳۹	حق گوش
۱۵۴۰	حق چشم
۱۵۴۰	حق دست
۱۵۴۰	حق پاها

- ۱۵۴۱ حق شکم
- ۱۵۴۱ حق عورت (اندام جنسی)
- ۱۵۴۲ حق نماز
- ۱۵۴۲ حقوق در قلمرو کردار و افعال
- ۱۵۴۲ حق حج
- ۱۵۴۲ حق روزه
- ۱۵۴۳ حق صدقه
- ۱۵۴۴ حق قربانی
- ۱۵۴۵ حقوق رهبری و سایر مدیران
- ۱۵۴۵ حق معلم (پیشوایان و مدیران علمی، آموزش و فرهنگی)
- ۱۵۴۶ حق مولی (کسی که مالک عبد است)
- ۱۵۴۷ حقوق رعیت (مردمی که تحت سرپرستی نظام سیاسی جامعه هستند)
- ۱۵۴۸ حق متعلمان و دانشجویان
- ۱۵۴۸ حق زن و مرد در نظام خانواده
- ۱۵۴۹ حق مملوک
- ۱۵۵۰ حق مادر
- ۱۵۵۰ حق پدر
- ۱۵۵۱ حق فرزند
- ۱۵۵۱ حق برادر
- ۱۵۵۲ حق مولی (کسی که عبدی را آزاد می‌کند)
- ۱۵۵۲ حق بنده‌ی آزاد شده بر مولی
- ۱۵۵۳ حق نیکوکار بر انسان
- ۱۵۵۳ حق مؤذن (منادی نماز)
- ۱۵۵۴ حق امام جماعت

- ۱۵۵۵ حق همنشین
- ۱۵۵۵ حق همسایه
- ۱۵۵۶ حق رفیق و همراه
- ۱۵۵۷ حق شریک
- ۱۵۵۷ حق مال (دارایی و امکانات مادی)
- ۱۵۵۸ حق طلبکار
- ۱۵۵۸ حق معاشر (شخصی که با انسان مأنوس بوده و با او رفت و آمد دارد)
- ۱۵۵۹ حق شاکی بر انسان
- ۱۵۵۹ حق کسی که مورد شکایت واقع شده (متشاکی)
- ۱۵۶۰ حق مشورت خواه
- ۱۵۶۱ حق کسی که مشاور انسان قرار می‌گیرد
- ۱۵۶۱ حق کسی که طالب نصیحت است
- ۱۵۶۱ حق نصیحت گو
- ۱۵۶۲ حق بزرگسال
- ۱۵۶۲ حق خردسال
- ۱۵۶۳ حق نیازمند و سائل
- ۱۵۶۴ حق شخصی که برای رفع نیاز به او مراجعه شده است
- ۱۵۶۴ حق کسی که خداوند به وسیله او انسان را شاد می‌کند
- ۱۵۶۵ حق بدی کننده و فرد جفاکار
- ۱۵۶۵ حق همکیشان
- ۱۵۶۶ حق اهل ذمه (کافرانی که در پناه حکومت اسلامی به سر می‌برند)
- ۱۵۶۶ استمداد از خداوند در ایفای حقوق که بر همه وجود آدمی سایه افکنده است
- ۱۵۶۷ برخی از سخنان گهربار حضرت سجاد
- ۱۵۶۷ اشاره

- ۱۵۶۹ سخنی از حضرت سجاد در روز عرفه
- ۱۵۶۹ امام سجاد و تربیت شاگردان برجسته
- ۱۵۶۹ اشاره
- ۱۵۷۰ تعداد شاگردان حضرت سجاد و برجستگان آنها
- ۱۵۷۲ طبقه بندی اصحاب و شاگردان حضرت سجاد
- ۱۵۷۲ سرگذشتهایی از بعضی از شاگردان حضرت سجاد
- ۱۵۷۳ اشاره
- ۱۵۷۳ سعید بن جبیر
- ۱۵۷۴ ابوحمزه ثمالی
- ۱۵۷۵ ابان بن تغلب
- ۱۵۷۶ یحیی بن امطویل
- ۱۵۷۷ اباسحاق عمرو بن عبدالله السبعی
- ۱۵۷۷ روشنگری و افشاگری توسط حضرت سجاد در زمینه‌ی مسائل سیاسی جامعه (هشدار به عالمان)
- ۱۵۷۷ اشاره
- ۱۵۷۸ محمد بن مسلم بن شهاب زهری
- ۱۵۷۹ متن نامه‌ی حضرت سجاد به محمد بن مسلم بن شهاب زهری
- ۱۵۸۲ بعد اجتماعی وجد نورانی حضرت سجاد علیه السلام (تصویری کامل از فضاء بی‌پایان انسان کامل)
- ۱۵۸۲ مقدمه
- ۱۵۸۴ فضائل اخلاقی و کمالات حضرت سجاد در زمینه اجتماعی
- ۱۵۸۴ اشاره
- ۱۵۸۵ توحید و توکل حضرت سجاد
- ۱۵۸۵ مراعات اخلاص در امور اجتماعی توسط حضرت سجاد
- ۱۵۸۶ امام سجاد مجسمه‌ی عدالت
- ۱۵۸۶ عزت نفس و اقتدار حضرت سجاد

- ۱۵۸۷ صبر بی‌پایان حضرت سجاد
- ۱۵۸۹ حلم و تواضع حضرت سجاد
- ۱۵۸۹ عفو و گذشت حضرت سجاد در روابط اجتماعی
- ۱۵۹۱ ایثار حضرت سجاد
- ۱۵۹۲ خیردهی وجود مبارک حضرت سجاد
- ۱۵۹۲ نفوذ کلمه و تأثیر فوق العاده کلام و رفتار حضرت سجاد
- ۱۵۹۳ امام سجاد و پیشقدم بودن در انجام امور خیر
- ۱۵۹۳ مراعات حال دیگران توسط امام سجاد
- ۱۵۹۴ بزرگواریهای ویژه حضرت سجاد
- ۱۵۹۶ گره‌گشایی‌ها و دستگیریهای حضرت سجاد
- ۱۵۹۸ نگرش حضرت سجاد در زمینه‌ی امور اجتماعی
- ۱۵۹۹ اهتمام خاص حضرت سجاد به مسأله انفاق و رسیدگی به فقرا و مستمندان
- ۱۵۹۹ اشاره
- ۱۶۰۰ بینش حضرت سجاد در زمینه انفاق در راه خدا
- ۱۶۰۰ گستره‌ی وسیع انفاق و رسیدگی به فقرا توسط حضرت سجاد
- ۱۶۰۱ کثرت رسیدگی به فقرا و مساکین توسط حضرت سجاد و آثار آن در بدن حضرت
- ۱۶۰۲ مراعات شدید اخلاص توسط حضرت سجاد (صدقه‌ی سر)
- ۱۶۰۲ اشاره
- ۱۶۰۳ داستانی جالب از مراعات اخلاص در انفاق توسط حضرت سجاد و فراست آن بزرگوار
- ۱۶۰۴ سخن حضرت سجاد در هنگام برخورد با فقیر و سائل
- ۱۶۰۴ سیره‌ی حضرت سجاد به هنگام دادن صدقه و انفاق علنی به فقیر و مستمند
- ۱۶۰۴ سیره‌ی حضرت سجاد در انفاق لباسهای خود
- ۱۶۰۵ سیره‌ی حضرت سجاد در بخشیدن آنچه خود دوست می‌داشتند
- ۱۶۰۶ دو نمونه از انفاقهای برجسته‌ی حضرت سجاد

- کارهای اجتماعی بزرگ و با ارزشی که تنها به دست حضرت سجاد انجام گرفت ۱۶۰۶
- اشاره ۱۶۰۶
- بازسازی کعبه و نصب حجرالاسود ۱۶۰۷
- تکفل چهارصد نفر از اهل مدینه در جریان انقلاب مدینه ۱۶۰۸
- برخی از سیره‌ها و عملکرد حضرت سجاد در زمینه‌ی امور اجتماعی ۱۶۰۸
- کیفیت برخی از ارتباطات و برخوردهای اجتماعی حضرت سجاد ۱۶۱۰
- اشاره ۱۶۱۰
- تردد ملائک به منزل حضرت سجاد و استفاده از بال و پر آنها (ارتباط حضرت با ملائک) ۱۶۱۰
- ارتباط حضرت سجاد با افراد خانواده ۱۶۱۱
- اشاره ۱۶۱۱
- ارتباط و برخورد حضرت سجاد با همسران و کنیزان ۱۶۱۲
- ارتباط حضرت سجاد با افراد جامعه ۱۶۱۳
- اشاره ۱۶۱۳
- ارتباط و برخورد حضرت سجاد با بردگان و زیردستان ۱۶۱۳
- اشاره ۱۶۱۳
- آزاد نمودن بردگان توسط حضرت سجاد ۱۶۱۶
- نشست و برخاست حضرت سجاد با بردگان ۱۶۱۹
- ارتباط حضرت سجاد با همسایگان ۱۶۱۹
- ارتباط و برخورد حضرت سجاد با بیماران ۱۶۱۹
- ارتباط و برخورد حضرت سجاد با واعظ نمایان ۱۶۲۰
- ارتباط و برخورد حضرت سجاد با افراد هرزه و سطحی ۱۶۲۱
- ارتباط و برخورد حضرت سجاد با افراد مداح و کسانی که ایشان را تمجید می‌کردند ۱۶۲۲
- ارتباط و برخورد حضرت سجاد با مخالفین ۱۶۲۳
- ارتباط و برخورد حضرت سجاد با حیوانات ۱۶۲۳

- ۱۶۲۵ امام سجاد و دعاهای مستجاب
- ۱۶۲۵ اشاره
- ۱۶۲۶ نفرین‌های مستجاب حضرت سجاد
- ۱۶۲۸ دعاهای مستجاب حضرت سجاد
- ۱۶۲۸ اشاره
- ۱۶۳۰ خاطره‌ای عجیب از یک دعای مستجاب حضرت سجاد برای زنده شدن همسر یکی از شیعیان
- ۱۶۳۲ معجزات و کرامات حضرت سجاد
- ۱۶۳۲ اشاره
- ۱۶۳۳ شفا دادن مرض برص یک خانم پیر و جوان نمودن او
- ۱۶۳۳ نشان دادن واقعیت وجودی مخالفین به یکی از شیعیان
- ۱۶۳۴ جدا نمودن دست زن و مردی که به هم چسبیده بود
- ۱۶۳۴ نشان دادن عزت و حرمت خود به عبدالملک بن مروان
- ۱۶۳۴ گشودن غل و زنجیر از دست و پای خود و رفتن با طی الارض به شام
- ۱۶۳۵ کرامتی بزرگ در قضاء دین یکی از شیعیان و بهبود حال او
- ۱۶۳۷ سایر کرامت‌های حضرت سجاد
- ۱۶۳۷ حضرت سجاد از منظره نکته دانان و گوهر شناسان
- ۱۶۳۷ اشاره
- ۱۶۳۸ توصیف حضرت سجاد در کلام ربوبی (حدیث لوح)
- ۱۶۳۹ حضرت امیرالمؤمنین: او بهترین اهل زمین است
- ۱۶۳۹ امام سجاد از دیدگاه پدر: پدرم فدای تو! چقدر بوی تو دل‌انگیز است!!
- ۱۶۳۹ امام سجاد از نگاه امام صادق: شبیه‌ترین فرد به حضرت علی
- ۱۶۴۰ امام سجاد از دیدگاه خلفاء
- ۱۶۴۱ امام سجاد از دیدگاه اصحاب و بزرگان
- ۱۶۴۳ امام سجاد از دیدگاه بزرگان علماء اهل سنت

- ۱۶۴۴ امام سجاد از زبان یکی از کنیزان آن حضرت
- ۱۶۴۴ فرزندق، شاعر برجسته‌ی عرب، و توصیف حضرت سجاد
- ۱۶۴۴ اشاره
- ۱۶۴۸ بازتاب قصیده‌ی فرزندق در مدح حضرت سجاد
- ۱۶۴۹ بعد سیاسی وجود اقدس حضرت امام سجاد علیه السلام (تبلور تام صفت عزت و حکمت الهی)
- ۱۶۴۹ مقدمه: مروری گذرا بر آمیختگی عمیق عنصر سیاست الهی با زندگی حضرت سجاد
- ۱۶۵۲ رئیس برخوردهای سیاسی حضرت سجاد در جریان نهضت کربلا
- ۱۶۵۴ برخی از اصول بینش سیاسی حضرت سجاد و گوشه‌ای از عملکرد و مواضع سیاسی حکیمانه ایشان
- ۱۶۵۹ بررسی زندگی سیاسی حضرت سجاد پس از ورود به مدینه تا پایان عمر یزید بن معاویه
- ۱۶۶۰ اشاره
- ۱۶۶۰ هجرت حضرت سجاد به خارج از شهر مدینه به مدت دو سال (برنامه سیاسی کوتاه مدت)
- ۱۶۶۱ واقعه دهشتناک حره و برخورد حکیمانه حضرت سجاد با آن
- ۱۶۶۱ اشاره
- ۱۶۶۴ دعا‌های حضرت سجاد برای نجات از شر مسلم بن عقبه
- ۱۶۶۵ فتنه‌ی ابن‌زبیر و برخورد حضرت سجاد با آن
- ۱۶۶۸ ارتباطات سیاسی و اجتماعی حضرت سجاد با زمامداران اموی و مروانی
- ۱۶۶۹ روابط و برخوردهای حضرت سجاد با عبدالملک بن مروان
- ۱۶۶۹ اشاره
- ۱۶۷۱ نگارش نامه‌ای توسط حضرت سجاد به عبدالملک در زمینه‌ی امتناع او از قتل بنی هاشم به تحریک حجاج
- ۱۶۷۲ گزارش زهری از ورود حضرت سجاد بر عبدالملک و تکریم و اعزاز حضرت توسط او
- ۱۶۷۳ حکم عبدالملک در زمینه تحویل دادن موقوفات حضرت رسول و حضرت علی به حضرت سجاد
- ۱۶۷۴ کمک نمودن حضرت سجاد به عبدالملک در نگارش جواب نامه‌ی ملک روم
- ۱۶۷۴ نامه عبدالملک به حضرت سجاد در زمینه ازدواج با یک کنیز و جواب دندان شکن حضرت
- ۱۶۷۵ بی‌اعتنایی حضرت سجاد به عبدالملک در حال طواف و احضار حضرت توسط او

- ۱۶۷۶ اصرار عبدالملک در گرفتن شمشیر پیامبر از حضرت سجاد و امتناع حضرت
- ۱۶۷۷ دستور عبدالملک مبنی بر به غل و زنجیر کشیدن حضرت سجاد و آزادی معجزه گونه حضرت
- ۱۶۷۸ معرفی یک کتاب در زمینه بررسی بعد سیاسی زندگی حضرت سجاد و نتیجه‌گیری از بحثها
- ۱۶۸۱ بعد اقتصادی وجود اطهر حضرت سجاد علیه السلام (تجسم توحید، توکل، ایثار، انفاق گسترده و آینده‌نگری مثبت)
- ۱۶۸۱ مقدمه: جایگاه «نهاد اقتصاد» از منظر اسلام
- ۱۶۸۲ اهتمام حضرت سجاد به اداء قرض پدر پس از واقعه‌ی کربلا
- ۱۶۸۳ نگرش حضرت سجاد در زمینه‌ی اکتساب از راه حلال و تأمین نیازهای خانواده
- ۱۶۸۴ ایثار و بزرگواری حضرت سجاد در قبال کسانی که به کمک اقتصادی نیاز داشتند (قبول قرض مقروضین)
- ۱۶۸۵ تجارت برای تصدق
- ۱۶۸۵ امام سجاد و پس انداز برای حوادث آینده
- ۱۶۸۶ برخی از عناوین ادعیه حضرت سجاد در زمینه امور اقتصادی و معیشتی
- ۱۶۸۶ غروب غمبار یک آسمان نور و کمال
- ۱۶۸۶ مسمومیت و شهادت حضرت سجاد به دست پلید ولید بن عبدالملک
- ۱۶۸۷ روز و سال شهادت حضرت سجاد و عمر ایشان به هنگام شهادت
- ۱۶۸۸ آخرین شب زندگانی حضرت سجاد
- ۱۶۸۹ لحظات آخر حیات حضرت سجاد چگونه گذشت؟
- ۱۶۸۹ قاتل حضرت سجاد
- ۱۶۹۰ کیفیت برخورد مردم با خبر ارتحال حضرت سجاد و اوضاع مدینه در شهادت حضرت
- ۱۶۹۱ واقعه‌ای بسیار عجیب در ارتباط با شتر حضرت سجاد پس از وفات آن بزرگوار
- ۱۶۹۱ مدفن حضرت سجاد
- ۱۶۹۲ خاتمه
- ۱۶۹۲ پاورقی
- ۱۷۱۸ امام باقر علیه السلام در آفاق نگاه ها
- ۱۷۱۸ مشخصات کتاب

- ۱۷۱۸ مقدمه
- ۱۷۱۹ امام باقر از دیدگاه پیامبر
- ۱۷۱۹ امام باقر از دیدگاه امام زین العابدین
- ۱۷۲۰ امام باقر از دیدگاه صحابه پیامبر
- ۱۷۲۰ امام باقر در نگاه دیگران
- ۱۷۲۰ اشاره
- ۱۷۲۰ عبدالله بن عطاء مکی
- ۱۷۲۱ نافع غلام ابن عمر
- ۱۷۲۱ عکرمه
- ۱۷۲۱ جابر جعفی
- ۱۷۲۱ ابرش کلبی
- ۱۷۲۲ مالک بن أعین جهنی
- ۱۷۲۲ محی الدین نووی
- ۱۷۲۲ محمد بن طلحه شافعی
- ۱۷۲۲ دانشگاه امام باقر
- ۱۷۲۳ امام باقر و تولید علم
- ۱۷۲۳ اشاره
- ۱۷۲۳ علم فقه
- ۱۷۲۴ تفسیر قرآن
- ۱۷۲۴ پاورقی
- ۱۷۲۵ نگرشی کوتاه بر زندگی حضرت زهرا (س)
- ۱۷۲۵ مشخصات کتاب
- ۱۷۲۵ مقدمه مؤلف
- ۱۷۲۶ ولایت تکوینی

- ۱۷۲۷ ولایت تشریحی
- ۱۷۲۷ ولایت تکوینی انبیاء و صالحین
- ۱۷۲۸ ادله‌ای که بر ولایت معصومین دلالت می‌کند
- ۱۷۲۹ علت غائی جهان هستی
- ۱۷۲۹ علت حدوث و بقاء جهان هستی
- ۱۷۳۰ حق ایجاد و فسخ
- ۱۷۳۰ برخی از معانی (تفویض)
- ۱۷۳۱ فضیلت فاطمه زهرا بر انبیاء
- ۱۷۳۲ اشاره
- ۱۷۳۲ نام حضرت زهرا بر عرش الهی و درب بهشت
- ۱۷۳۳ آفرینش نور ایشان قبل از حضرت آدم
- ۱۷۳۳ حکایت کشتی حضرت نوح
- ۱۷۳۴ آموختن نام مقدس آنان به پیامبران
- ۱۷۳۴ مطالبی که در باره منزلت ایشان در روز قیامت است
- ۱۷۳۴ آنچه بر افضل بودن ایشان بر ائمه هدی دلالت دارد
- ۱۷۳۴ درس‌هایی از سیره حضرت فاطمه زهرا
- ۱۷۳۶ برتری مقام معصومین ذاتی است
- ۱۷۳۶ الگوی پذیری از پیامبر
- ۱۷۳۶ شش موقعیت برای پیامبر
- ۱۷۳۸ مرگ و زندگی معصومین یکسان است
- ۱۷۳۹ وسعت علم و قدرت ایشان
- ۱۷۴۰ علم غیب ائمه و رفتار عملی آنان
- ۱۷۴۰ اختیارات و استفاده از آنها
- ۱۷۴۱ پاورقی

۱۷۴۶ أم البنین (علیها السلام)
۱۷۴۶ اشارة
۱۷۴۷ كلمه الناشر
۱۷۴۸ المقدمة
۱۷۴۹ ۱ الزواج المبارك
۱۷۵۰ ۲ المعنويات العالیة
۱۷۵۰ ۳ نصف البشر
۱۷۵۰ ۳ نصف البشر
۱۷۵۱ من ميزات المرأة
۱۷۵۱ أم البنین علیها السلام وکربلاء
۱۷۵۱ ۴ مما یلاحظ فی الزواج
۱۷۵۲ ۵ البيوت المباركة
۱۷۵۲ ۵ البيوت المباركة
۱۷۵۳ أم البنین والكوفة
۱۷۵۳ ۶ إحياء الذکرى
۱۷۵۴ ۷ أولادها
۱۷۵۵ ۸ الكرامة الإلهیة
۱۷۵۵ ۹ زيارة قبرها
۱۷۵۵ ۹ زيارة قبرها
۱۷۵۶ بناء قبور البقیع
۱۷۵۶ ۱۰ تطلب الآخرة
۱۷۵۷ ۱۱ وفاتها
۱۷۵۷ ۱۱ وفاتها
۱۷۵۷ احتمال فی سبب وفاة السيدة زينب علیها السلام

- ۱۲ الخاتمة ۱۷۵۸
- ۱۲ الخاتمة ۱۷۵۸
- من مصادر التهميش ۱۷۵۸
- پی نوشتها ۱۷۶۴
- البناء على قبور الانبياء و الاولياء و اتخاذها مساجد و اماکن للعبادة ۱۷۶۶
- اشاره ۱۷۶۶
- المقدمة ۱۷۶۶
- ادلة القائلين بتحريم البناء على القبور ۱۷۶۶
- اشاره ۱۷۶۶
- علة الروایات الاولى ۱۷۶۶
- علة الروایات الثانية ۱۷۶۷
- ادلة من رای جواز اتخاذ مقابر الانبياء مساجد و اماکن للعبادة ۱۷۶۸
- نتیجه البحث ۱۷۶۸
- اشاره ۱۷۶۸
- قبر ام النبی فی الابواء و زیارة النبی لقبورها ۱۷۶۹
- قبر رسول الله فی المدينة ۱۷۷۰
- ثواب زیارة قبر النبی ۱۷۷۰
- من زار قبر الرسول من اهل البيت و الصحابة ۱۷۷۰
- خلاصة البحوث و نتائجها ۱۷۷۰
- پاورقی ۱۷۷۱
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۷۷۳

بانک جامع جنت البقیع

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۲
 عنوان و نام پدید آور: بانک جامع جنت البقیع / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.
 مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۲.
 مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه
 موضوع: بقیع - تخریب - معصومین (ع)

بقیع

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدید آور: بقیع تدوین معاونت آموزش و تحقیقات [بعثه مقام معظم رهبری در امور حج و زیارت؛ برای حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت].
 مشخصات نشر: تهران مشعر ۱۳۷۹.
 مشخصات ظاهری: ۲۶ ص: مصور، نقشه ۵/۹×۱۸ س.م.
 فروست: اماکن چهارگانه
 شابک: ۴۰۰۰ ریال ۶۶۴-۶۲۹۳-X-۷۶؛ ۴۰۰۰ ریال (چاپ سوم)؛ ۵۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)؛ ۵۰۰۰ ریال (چاپ پنجم)
 یادداشت: چاپ سوم: تابستان ۱۳۷۹.
 یادداشت: چاپ چهارم: تابستان ۱۳۸۰.
 یادداشت: چاپ پنجم پاییز ۱۳۸۰.
 موضوع: زیارتگاه‌های اسلامی
 موضوع: مدینه--زیارتگاه‌های اسلامی
 موضوع: بقیع
 شناسه افزوده: حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت
 شناسه افزوده: بعثه مقام معظم رهبری در امور حج و زیارت. معاونت آموزش و تحقیقات
 رده بندی کنگره: BP۲۶۲/۷/ب/۷
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۶۳۵
 شماره کتابشناسی ملی: م ۷۹-۲۶۱۰۲

بقیع

بسم الله الرحمن الرحيم

بقیع عَرَقَد، گورستان مدینه منوره است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیاری از صحابه و پس از رحلت ایشان چهار

تن از امامان معصوم علیهم السلام و نیز تعدادی از بزرگان تابعین و سادات اهل بیت عصمت و طهارت در آن به خاک سپرده شده‌اند. از آن زمان تا کنون هزاران نفر از دانشمندان، زاهدان و صالحان، که در مدینه از دنیا رفته‌اند، نیز در همین گورستان دفن شده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله برای آرمیدگان در این قبرستان احترام خاص قائل بود. یکی از موالی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گوید: نیمه شبی پیامبر صلی الله علیه و آله مرا از خواب بیدار کرد و فرمود: من فرمان یافته‌ام تا برای دفن شدگان در بقیع طلب آمرزش کنم، همراه من بیا. و من همراه آن حضرت حرکت کردم، وقتی در میان قبور بقیع قرار گرفتم، مدتی طولانی برای مدفونین آن از

بقیع، ص: ۴

نمای بیرونی در بقیع

خداوند طلب مغفرت و آمرزش کرد؛ «فَاسْتَعْفَرَ لِأَهْلِهِ طَوِيلًا».

پیامبر صلی الله علیه و آله هر گاه از کنار قبرستان بقیع می‌گذشت، می‌فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ مِنْ دِيَارِ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ».

آن حضرت بسیاری اوقات در لحظات پایانی شب، کنار قبرستان بقیع می‌آمد و به دفن شدگان آن درود می‌فرستاد و برایشان طلب مغفرت می‌کرد.

بقیع، ص: ۵

و نیز برخی شب‌ها تنها به بقیع آمده و در آن جا به راز و نیاز با خدا می‌پرداختند.

امّ قیس گوید: کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله در بقیع ایستاده بودم، آن حضرت فرمود: «امّ قیس! از این قبرها هفتاد هزار نفر برانگیخته شده و بدون حساب وارد بهشت می‌شوند. چهره‌های آنان همچون قرص ماه می‌درخشد.»

علت آن که بقیع را «بقیع الغرقد» نامیده‌اند آن است که نوعی درخت خاردار در این گورستان می‌رویده که نامش غرقد بوده و از این رو به بقیع غرقد معروف شده است. اکنون آن درختان از بین رفته‌اند، لیکن نامشان مانده است.

برخی نیز گفته‌اند: بقیع غرقد به زمینی گفته می‌شود که نوعی درخت بلند توت آن را پوشانده باشد.

این گورستان که در قسمت شرقی مسجد النبی واقع است، در دوره جاهلی اهمیت چندانی نداشته، لیکن پس از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه و دفن بسیاری از چهره‌های سرشناس مسلمان در آن، از اهمیت و قداست ویژه‌ای برخوردار گردیده است.

بقیع تا یک صد سال پیش دیوار و حصار نداشت، اما هم اکنون با دیواری بلند محصور گشته و از گذشته تا کنون

بقیع، ص: ۶

قسمتی از فضای داخلی قبرستان

مسلمانان از هر فرقه و مذهب، پس از زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله به این مکان می‌آیند و اهل بیت پیامبر علیهم السلام و دیگر آرمیدگان در این گورستان را زیارت می‌کنند.

قبور ائمه معصوم علیهم السلام و تعداد دیگری از دفن شدگان در بقیع، پیشتر دارای قبه و سرپناه بود، لیکن اکنون همه آنها تخریب گردیده و این قبرستان به صورت فضای باز و ساده‌ای درآمده و تنها برخی از قبور با دیواره‌های کوتاه مشخص، باقی مانده است.

اشاره

روبروی در کنونی، کمی در سمت راست، قبور مطهر چهار امام معصوم علیهم السلام قرار دارد:

۱- امام حسن بن علی علیهما السلام

امام مجتبی علیه السلام در نیمه رمضان سال سوم هجرت در مدینه زاده شد و از همان دوران کودکی مورد علاقه شدید رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت، پس از رحلت آن حضرت، در کنار پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علیه السلام، در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان شرکت جست و پس از شهادت پدر، به امامت منصوب و حدود شش ماه خلافت کرد. سپس معاویه جنگی را بر آن حضرت تحمیل نمود و مردم ایشان را تنها گذاشتند تا این که سرانجام به تحریک معاویه پسر ابو سفیان، در سال ۵۰ ه. ق. توسط همسرش جعدہ دختر اشعث بن قیس، مسموم و به شهادت رسید و در بقیع به خاک سپرده شد.

۲- امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام

امام سجاد علیه السلام در سال ۳۸ ه. ق. به دنیا آمد و در دوران امامت حسن بن علی علیهما السلام و پدر بزرگوارش حسین بن علی علیهما السلام رشد یافت. در کربلا همراه پدر بود اما به دلیل بقیع، ص: ۸

بیماری نتوانست سلاح به دست گیرد. آن حضرت را با دیگر اسیران به شام بردند و از آن پس نزدیک سی و چهار سال امامت داشت و سرانجام در سال ۹۴ ه. ق. به تحریک ولید بن عبدالملک مسموم و به شهادت رسید و در کنار امام مجتبی علیه السلام در بقیع آرمید. زهد و عبادت و کرم و بزرگواری آن حضرت زبان زد خاص و عام و دوست و دشمن بود.

۳- امام محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام

امام باقر علیه السلام در سال ۵۸ ه. ق. به دنیا آمد و تا سال ۹۴ ه. ق. در کنار پدر بزرگوارش در مدینه زندگی کرد. پس از شهادت پدر رهبری را در دست گرفت و شاگردان فراوانی را تربیت کرد. در نشر معارف اسلامی و اهل بیت پیامبر علیهم السلام گام‌های بلندی برداشت. آن حضرت را «باقر العلوم» یعنی شکافنده دانش‌ها لقب دادند. امام باقر علیه السلام در سال ۱۱۴ و یا ۱۱۷ ه. ق. به تحریک هشام بن عبدالملک به شهادت رسید و در کنار پدر بزرگوارش در بقیع به خاک سپرده شد.

۴- امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام

آن حضرت در سال ۸۰ یا ۸۳ ه. ق. به دنیا آمد و پس از بقیع، ص: ۹

شهادت پدر، رهبری پیروان اهل بیت علیهم السلام را بر عهده گرفت و در دوران حیات پر بار خود، هزاران شاگرد را در رشته‌ها و علوم مختلف تربیت کرد. منصور دومین خلیفه عباسی بر آن حضرت به شدت سخت گرفت و سرانجام در ۲۵ شوال ۱۴۸ ه. ق. به تحریک وی، آن حضرت مسموم گردید و به شهادت رسید و در بقیع کنار جد و پدرش دفن شد.

در کنار قبور چهار امام از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله دو قبر دیگر وجود داد که یکی از آنها قبر عباس بن عبدالمطلب

عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگری قبر فاطمه بنت اسد مادر امیرمؤمنان علی علیه السلام است.

عباس بن عبدالمطلب

وی از شخصیت‌های بزرگ قریش و ۲ یا ۳ سال از رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگتر بود. در مکه از اظهار ایمان خودداری می‌کرد، در سال دوم با اکراه به همراه قریش در جنگ بدر شرکت جست سپس به اسارت مسلمانان درآمد و با فدیة آزاد شد و سرانجام در زمره بهترین یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار آمد. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام وفادار ماند و در سال ۳۲ ه. ق. در زمان عثمان در مدینه در گذشت و در قبرستان بقیع دفن گردید.

بقیع، ص: ۱۰

قبور ائمه بقیع علیهم السلام:

- ۱- امام حسن مجتبی علیه السلام، ۲- امام سجاد علیه السلام،
 - ۳- امام محمد باقر علیه السلام، ۴- امام جعفر صادق علیه السلام
- و نیز عباس بن عبدالمطلب

فاطمه بنت اسد

او همسر ابوطالب، مادر علی بن ابی طالب علیه السلام و از نخستین بیعت کنندگان با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و به عنوان همسر ابوطالب در سرپرستی پیامبر سهم به سزایی داشت. وی از آن چنان قداستی برخوردار گردید که به درون کعبه راه یافت و فرزندش علی بن ابی طالب علیه السلام را در آن جا به دنیا آورد.

مزار فاطمه بنت اسد، مادر امیر مؤمنان علی علیه السلام

بقیع، ص: ۱۲

در رحلت او رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت متأثر شد و بر جنازه‌اش نماز گزارد و در حالی که بر وی می‌گریست او را در قبر نهاد.

قبور فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله

در قبرستان بقیع سه تن از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام‌های زینب، ام کلثوم و رقیه و نیز ابراهیم پسر آن حضرت دفن شده‌اند.

زینب

بزرگترین دختر پیامبر صلی الله علیه و آله زینب بود که از خدیجه متولد شد. او با ابوالعاص بن ربیع ازدواج کرد و در سال هشتم هجری قمری بدرود حیات گفت.

ام کلثوم

ام کلثوم همسر عتیبه بن ابی‌لهب بود. او در سال سوم هجرت به عقد عثمان درآمد و در سال ۹ ه. ق. وفات یافت و در حالی که پیامبر

صلی الله علیه و آله بر او می‌گریست در بقیع به خاک سپرده شد.

رقیه

رقیه در مکه به عقد عتبه بن ابی لهب و پس از وی به عقد عثمان درآمد. او به حبشه هجرت کرد و از حبشه به مدینه آمد و سرانجام در سال دوم هجرت بر اثر بیماری وفات یافت. برخی وفات او را سال چهارم هجرت ذکر کرده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد او را در بقیع به خاک سپردند. قبور دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله

ابراهیم علیه السلام

ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال ۸ ه. ق. در مدینه بقیع، ص: ۱۴

از مادرش ماریه قبطیه متولد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی علاقه شدید داشت و عاطفه نشان می‌داد، اما او سرانجام در سال دهم هجرت، پس از یک سال و ده ماه از دنیا رفت و به دستور رسول خدا، در کنار قبر عثمان بن مظعون در بقیع به خاک سپرده شد.

محلّ ولادت او «مشربه امّ ابراهیم» لقب گرفت که هم اکنون از آثار اسلامی مدینه به شمار می‌آید. آرامگاه ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله

همسران پیامبر مدفون در بقیع

۱- ام سلمه:

وی از زمره نخستین گروندگان به اسلام بود و در سال ۶ ه. ق. بدروود حیات گفت و در بقیع به خاک سپرده شد.

۲- زینب بنت جحش (دختر عمه پیامبر)

وی ابتدا به عقد زید بن حارثه درآمد و پس از آن که زید در سال پنجم هجرت طلاقش داد، با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرد و سرانجام در سال ۲۰ ه. ق. در سن پنجاه سالگی درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

۳- ماریه قبطیه:

مادر ابراهیم، پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. وی در سال ۱۶ ه. ق. در مدینه درگذشت و در بقیع دفن گردید.

۴- زینب بنت خزیمه:

وی همسر یکی از صحابه رسول خدا (عبدالله بن جحش) بود که پس از شهادت او، به عقد پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد و پس از دو یا سه ماه در حالی که بیش از سی سال نداشت، در سال چهارم هجرت بدروود حیات گفت و در بقیع آرمید.

۵- عایشه دختر ابوبکر:

وی در سال چهارم بعثت به دنیا آمد و سه سال پس از مرگ خدیجه با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرد و در سال ۵۷ یا ۵۸ ه. ق. درگذشت و در بقیع دفن شد.

۶- حفصه دختر عمر بن خطاب:

وی ۵ سال قبل از بعثت زاده شد. ابتدا با خنیس بن حذافه ازدواج کرد و پس از درگذشت او به عقد پیامبر در آمد و بنا به گفته واقدی، در سال ۴۵ ه. ق. در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.

۷- ام حبیبه دختر ابوسفیان:

وقتی عبدالله بن جحش، شوهر ام حبیبه در حبشه نصرانی شد، و از دنیا رفت، وی به عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد و در سال ۴۲ یا ۴۴ ه. ق. در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

۸- جویریة بنت حارث:

وی در سال پنجم یا ششم هجرت پس از غزوه بنی المصطلق به ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد و در سال ۵۰ یا ۵۶ ه. ق. در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.

۹- صفیه:

او ابتدا همسر «سَلَام بن مِشْکَم» و سپس همسر کنانه بن ابی الحَاقِق بود که کنانه در جنگ خیبر کشته شد و صفیه بقیع، ص: ۱۷
اسیر گردید و رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را آزاد کرد و به همسری گرفت. وی در سال ۵۰ ه. ق. در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.

۱۰- سوده دختر زمعه بن قیس:

وی همسر پسر عمویش «سکران بن عمرو» بود که پس از وفات او، به عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد. در سال ۵۰ یا ۵۴ ه. ق. در مدینه وفات یافت و در بقیع دفن شد.

۱۱- ریحانه بنت زید:

وی در سال ششم هجرت به عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد و پس از حجة الوداع درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. قبور همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

قبر عمه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله

صفیه، دختر عبدالمطلب

وی همسر عوّام بن خُوَیلِد و مادر زبیر بود، در نبرد احد در زمره زنانی بود که به سوی احد آمد و بر شهادت حمزه مرثیه سرایی کرد و در جنگ خندق یک یهودی مهاجم را از پای درآورد. وی در سال ۲۰ ه. ق. در حالی که ۷۵ ساله بود بدرود حیات گفت و در بقیع به خاک سپرده شد.

امّ البنین و عمّه‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

عاتکه، دختر عبدالمطلب:

در برخی نقل‌ها آمده است که عاتکه پس از آمدن به مدینه، در این شهر وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد. برخی نیز نوشته‌اند که عاتکه به مدینه نیامد و در مکه رحلت کرد.

قبور دیگر زنان با فضیلت

۱- ام البنین:

ام البنین دختر حزام بن خالد بود که به همسری علی ابن ابی طالب علیه السلام در آمد و از آن حضرت چهار پسر به نام‌های: عباس، جعفر، عثمان و عبدالله به دنیا آورد که همگی همراه با حسین بن علی علیهما السلام در کربلا به شهادت رسیدند. ام البنین در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.

۲- حلیمه سعدیه:

وی مادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پس از آن که در مدینه بدرود حیات گفت، در بقیع دفن گردید.

بقیع، ص: ۲۲

مزار حلیمه سعدیه

دیگر مدفونین بقیع

۱- عقیل بن ابی طالب:

مادرش فاطمه بنت اسد بود. او برادر امیر مؤمنان علی علیه السلام و از آن حضرت بیست سال بزرگتر بود. در راه گسترش اسلام فداکاری‌های بسیاری از خود نشان داد و در دوران پیری نابینا شد. وی قبل از واقعه حَرّه در سال ۲۰ هجری قمری در گذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

بقیع، ص: ۲۳

آرامگاه عقیل بن ابی طالب

۲- عبدالله بن جعفر:

مادرش اسماء بنت عمیس بود. اسماء پس از آن که همراه شوهرش جعفر به حبشه هجرت کرد، عبدالله و دو فرزند دیگرش محمد و عون را در آن جا به دنیا آورد. عبدالله در جنگ مته پدر را از دست داد و در طول حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سپس همراه با امیر مؤمنان فداکاری‌های بسیاری در راه گسترش اسلام از خود نشان داد. حضرت علی علیه السلام زینب کبری علیها

السلام را به ازدواج او درآورد، فرزندش عون در کربلا به شهادت رسید و دو

بقیع، ص: ۲۴

فرزند دیگرش نیز به دست امویان در واقعه حرّه در مدینه به شهادت رسیدند. وی در سال ۸۰ هجرت به سن ۹۰ سالگی در مدینه درگذشت و در کنار عقیل در بقیع دفن شد.

۳- محمد بن علی معروف به ابن حنفیه

او از شخصیت‌های معروف صدر اسلام و فرزند بزرگوار امیرمؤمنان علیه السلام است. در جنگ‌های آن حضرت با قاسطین و مارقین و ناکثین شرکت داشت و در سال ۸۱ ه. ق. درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

۴- ابوسفیان بن حارث:

وی که پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، در سال ۲۰ هجری در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

۵- اسماعیل بن جعفر:

او فرزند امام صادق علیه السلام بود که با اهل و عیال خود در منطقه غریض به سر می‌برد و سرانجام در دوران حیات پدر بزرگوارش در سال ۱۴۳ ه. ق. زندگی را بدرود گفت و در فاصله حدود ۱۵ متری قبور ائمه در بقیع به خاک سپرده

بقیع، ص: ۲۵

شد. پس از احداث خیابان اباذر قبر اسماعیل به داخل بقیع منتقل گردید.

۶- عثمان بن مظعون:

وی از افاضل صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سیزدهمین کسی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد. او دوبار به حبشه هجرت کرد و در جنگ بدر شرکت داشت و پس از بازگشت در بیست و دومین ماه هجرت درگذشت. عثمان بن مظعون نخستین مهاجری بود که در مدینه درگذشت و در بقیع دفن شد.

۷- اسعد بن زراره:

وی از بیعت کنندگان با پیامبر در عقبه و نخستین کسی بود که به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز جمعه را در مدینه اقامه کرد. او در سال اول هجرت و در حالی که هنوز بنای مسجد النبی صلی الله علیه و آله به پایان نرسیده بود درگذشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر نعش او حاضر شد و وی را غسل داد و کفن پوشانید و در حالی که می‌گریست او را در بقیع به قبر نهاد.

۸- حُنَیس بن حُذافه:

وی از هجرت کنندگان به حبشه و از نخستین اسلام آوردندگان بود و بر اثر زخمی که در جنگ بدر برداشت،

بقیع، ص: ۲۶

سرانجام به شهادت رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازه‌اش نماز گزارد و او را کنار قبر عثمان بن مظعون در بقیع به خاک سپرد.

۹- سعد بن معاذ:

سعد از قبیله اوس و از صحابه بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در جنگ بدر پرچم دار اوسیان بود. در جنگ خندق مجروح شد و در آستانه شهادت قرار گرفت و سرانجام همزمان با غزوه بنی قریظه از دنیا رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نماز گزارد و او را در بقیع، نزدیک قبر فاطمه بنت اسد به خاک سپرد.

۱۰- عبدالله بن مسعود:

او از نخستین کسانی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و در خواندن و آموختن قرآن به مرتبه والایی دست یافت و در جمع آوری قرآن نیز نقش داشت. وی در سال ۳۲ ه. ق. بدرود حیات گفت و در کنار قبر عثمان بن مظعون در بقیع به خاک سپرده شد.

۱۱- ابوسعید خدری:

وی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود در جنگ احد شرکت داشت. دارای دو خصلت علم و شجاعت بود. پس از بقیع، ص: ۲۷

رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله از او بیان مناقب اهل بیت به شمار می آمد. وی سرانجام در سال ۶۴ یا ۷۴ ه. ق. در مدینه وفات یافت و در نزدیکی قبر فاطمه بنت اسد به خاک سپرده شد.

۱۲- مقداد بن اسود:

او از صحابه جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و مورد علاقه آن حضرت بود. در سال ۳۳ ه. ق. در سن ۷۰ سالگی در جُرف، سه مایلی مدینه درگذشت. جنازه اش را به مدینه حمل کرده، در بقیع به خاک سپردند.

۱۳- ارقم ابن ابی ارقم:

از نخستین گروندگان به اسلام بود و خانه اش در مکه مرکز تبلیغ و تعلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله گردید. در بسیاری از نبردها و حوادث صدر اسلام حضور داشت و سرانجام در سن ۸۰ سالگی درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

۱۴- حکیم بن حزام:

وی پسر برادر حضرت خدیجه بود که در روز فتح مکه اسلام آورد و پس از سال ۵۴ ه. ق. در مدینه درگذشت و در بقیع آرمید.

۱۵- جابر بن عبدالله:

از صحابی مشهور بود. او در ۱۹ غزوه شرکت داشت. سرانجام پس از ۹۴ سال، به سال ۹۰ ه. ق. درگذشت و در بقیع جای گرفت.

۱۶- زید بن ثابت:

وی از جمع آورندگان قرآن بود که در سال ۴۵ یا ۵۰ هجری وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.

۱۷- سهل بن سعد ساعدی:

وی در سال ۸۸ ه. ق. پس از یک صد سال زندگی در مدینه در گذشت.

۱۸- مالک بن انس:

وی از ائمه چهار گانه اهل سنت و پیشوای مالکی‌ها است که در میان سال‌های ۱۷۴ تا ۱۷۹ ه. ق. در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.

۱۹- نافع المدنی:

او از بزرگان تابعین بود و در میان سال‌های ۱۱۷ تا

بقیع، ص: ۲۹

۱۲۰ ه. ق. در مدینه در گذشت و در کنار قبر مالک بن انس در بقیع به خاک سپرده شد.

۲۰- نافع، شیخ القراء:

وی یکی از قراء سبعة است که حدود ۷۰ سال برای مردم مدینه قرآن خواند. وی در سال ۱۶۹ در مدینه وفات نمود و در بقیع آرمید.

۲۱- اسامه بن زید:

وی در سال ۵۴ ه. ق. در سن ۵۷ سالگی در مدینه در گذشت.

۲۲- زید بن سهل، ابوظلحه انصاری

او از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در سال ۳۴ ه. ق. و یا در سال چهلّم وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه در گذشت.

۲۳- شهدای حرّه:

تعدادی از شهدای واقعه حرّه نیز که به دستور یزید و توسط مسلم بن عقبه و سربازان وی به شهادت رسیدند، در قبرستان بقیع مدفون‌اند.

مزار شهدای واقعه حرّه

برخی از چهره‌های سرشناس دیگر صدر اسلام که در بقیع به خاک سپرده شده‌اند عبارتند از:

۱- عبدالرحمان بن عوف

- ۲- عثمان بن عفان
- ۳- سعد بن ابی وقاص
- ۴- ابوهریره
- ۵- صُهَیب بن سنان
- ۶- اسید بن حُضیر
- بقیع، ص: ۳۱
- ۷- حُوَیْب بن عبدالعُزَی
- ۸- رُکَانَه بن عبد یزید
- ۹- عبداللَّه بن سَلام
- ۱۰- عبداللَّه بن عمرو
- ۱۱- ابوسلمه بن عبدالاسد
- ۱۲- عبداللَّه بن عتیک
- ۱۳- قتاده بن نعمان
- ۱۴- عمرو بن حزم
- ۱۵- محزمه بن نوفل
- ۱۶- عبداللَّه بن انیس
- ۱۷- براء بن معرور
- ۱۸- جُبیر بن مُطعم
- ۱۹- مِسْطَح بن ائانه
- ۲۰- معاذ بن عَفراء
- ۲۱- ابن عمرو بن نفیل
- ۲۲- مالک بن تیهان
- ۲۳- ابوالسید ساعدی
- ۲۴- محمد بن مَسلمه
- ۲۵- عُوَیْم بن ساعده
- ۲۶- کعب بن عمرو

بیت الأحزان

در قسمت شمالی قبور ائمه بقیع، مکان کوچکی وجود داشته که فاطمه زهرا علیها السلام پس از مرگ پدر، به آن جا می‌آمده و به شدت می‌گریسته است. این مکان به بیت الاحزان و یا مسجد فاطمه معروف بوده، و تا اوایل سده اخیر بنایی داشته که مردم در آن جا زیارت خوانده و نماز می‌گزاردند.

زیارت ائمه بقیع علیهم السلام

چون خواستی این بزرگواران را زیارت کنی آنچه در آداب زیارت ذکر شده (از غسل، طهارت، پوشیدن جامه‌های پاک و پاکیزه، استعمال بوی خوش و اذن دخول و امثال آن) اینجا نیز به جای آور، و در اذن دخول بگو:

«یا مَوَالِیَّ یا اِبناءَ رَسولِ اللَّهِ، عَیْدُكُمْ وَ اَبْنُ اِمْتِكُمْ، الدَّلِيلُ بَیْنَ اَیْدِیْكُمْ، وَ اَلْمُضْعَفُ فِی عُلُوِّ قَدْرِكُمْ، وَ اَلْمُعْتَرِفُ بِحَقِّكُمْ، جَاءَكُمْ مُسْتَجِيراً بِكُمْ، فَاصْبِرْ اِلَى حَرَمِكُمْ، مُتَقَرِّباً اِلَى مَقَامِكُمْ، مُتَوَسِّلاً اِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِكُمْ، ء اَدْخُلْ یا مَوَالِیَّ، ء اَدْخُلْ یا اَوْلِیاءَ اللَّهِ، ء اَدْخُلْ یا مَلَائِكَةَ اللَّهِ الْمُحَدِّقِينَ بِهَذَا

بقیع، ص: ۳۳

الْحَرَمِ، الْمُقِيمِينَ بِهَذَا الْمَشْهَدِ».

و بعد از خضوع و خشوع و رقت قلب داخل شو و پای راست را مقدم دار و بگو:

«اللَّهُ اَكْبَرُ كَبِيراً، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيراً، وَ سُبْحَانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَ اَصِیلاً، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ التَّوَدِّ الصَّیْدِ، الْمَاجِدِ الْاَاحِدِ، الْمَتَفَضِّلِ الْمَنَّانِ، الْمَتَطَوِّلِ الْحَنَّانِ، الَّذِی مَنْ بَطَوْلِهِ، وَ سَهَّلَ زِیَارَةَ ساداتِی بِاِحسانِهِ، وَ لَمْ یَجْعَلْنِی عَنْ زِیَارَتِهِمْ مَمْنُوعاً، بَلْ تَطَوَّلَ وَ مَنَحَ».

پس نزدیک قبور مقدسه ایشان برو، و رو به قبر ایشان کن و بگو:

«السَّلَامُ عَلَیْكُمْ اِئْمَةُ الْهُدَى السَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَهْلُ التَّقْوَى السَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَیُّهَا الْحَجَّجُ عَلَی اَهْلِ الدُّنْیَا، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَیُّهَا الْقَوَّامُ فِی الْبَرِیَّةِ بِالْقِسْطِ، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَهْلُ الصَّفْوَةِ، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ آلَ رَسولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ اَهْلُ النَّجْوَى اَشْهَدُ اَنَّكُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَ نَصَحْتُمْ وَ صَبَرْتُمْ فِی ذَاتِ اللَّهِ، وَ كَذَّبْتُمْ وَ اَسِیءَ اِلَیْكُمْ فَغَفَرْتُمْ، وَ اَشْهَدُ اَنَّكُمْ الْاَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ الْمُهْتَدُونَ، وَ اَنَّ طَاعَتَكُمْ مَفْرُوضَةٌ، وَ اَنَّ قَوْلَكُمْ الصِّدْقُ،

بقیع، ص: ۳۴

وَ اَنَّكُمْ دَعَوْتُمْ فَلَمْ تُجَابُوا، وَ اَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطَاعُوا، وَ اَنَّكُمْ دَعَايِمُ الدِّینِ وَ اَرْكَانُ الْأَرْضِ، لَمْ تَزَالُوا بَعِیْنِ اللَّهِ، یَنْسَخُكُمْ مِنْ اَصِیلابِ كُلِّ مُطَهَّرٍ، وَ یَنْقُلُكُمْ مِنْ اَرْحامِ الْمُطَهَّرَاتِ، لَمْ تُدْنَسِیْكُمْ الْجَاهِلِیَّةُ الْجَهْلَاءُ، وَ لَمْ تُشْرَكَ فِیْكُمْ فَتَنُ الْأَهْوَاءِ، طَبَّتُمْ وَ طَابَ مَبْتُتُكُمْ، مَنْ بِكُمْ عَلَینَا دِیَانَ الدِّینِ، فَجَعَلَكُمْ فِی یُیُوتِ اِذْنِ اللَّهِ اَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْكَرَ فِیْهَا اسْمُهُ، وَ جَعَلَ صِیْلَاتِنَا عَلَیْكُمْ رَحْمَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا، اِذْ اَخْتَارَكُمْ اللَّهُ لَنَا، وَ طَیَّبَ خَلْقَنَا بِمَا مَنَّ عَلَینَا مِنْ وِلايَتِكُمْ، وَ كُنَّا عِنْدَهُ مُسَمِّعِينَ بِعِلْمِكُمْ، مُعْتَرِفِينَ بِتَصَدِیقِنَا اِیَّاكُمْ، وَ هَذَا مَقَامٌ مِنْ اَسْرَفٍ وَ اَخْطَا وَ اَسِیْتَكَا وَ اَقْرَبُ بِمَا جَنَى وَ رَجَى بِمَقَامِهِ الْخَلَّاصِ، وَ اَنْ یَسْتَنْقِذَهُ بِكُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلْكِ مِنَ الرَّدَى فَكُونُوا لِی شُفَعَاءَ، فَقَدْ وَفَدْتُ اِلَیْكُمْ اِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ اَهْلُ الدُّنْیَا، وَ اتَّخَذُوا آیَاتِ اللَّهِ هُزُواً، وَ اَسِیْتَكَبَرُوا عَنْهَا. یا مَنْ هُوَ قَائِمٌ لا یَسْهُو، وَ دائِمٌ لا یَلْهُو، وَ مُحِیْطٌ بِكُلِّ شَیْءٍ، لَكَ الْمُنُّ بِمَا وَفَّقْتَنی، وَ عَرَّفْتَنی بِمَا اَقَمْتَنی عَلَیْهِ، اِذْ صِیْدَ عَنْهُ عِبَادُكَ وَ جَهِلُوا مَعْرِفَتَهُ، وَ اَسِیْتَخَفُوا بِحَقِّهِ، وَ مَالُوا اِلَى سِوَاهُ، فَكَانَتْ الْمِنَّةُ مِنْكَ عَلَیَّ مَعَ اقْوامٍ خَصَصْتَهُمْ بِمَا خَصَصْتَنی بِهِ، فَلَكَ الْحَمْدُ اِذْ كُنْتُ عِنْدَكَ فِی مَقَامِی هَذَا

بقیع، ص: ۳۵

مَذْكُوراً مَكْتُوباً، فَلَا تَحْرِمْنِی ما رَجَوْتُ، وَ لا تُخَيِّبْنِی فِیما دَعَوْتُ، بِحُزْمَةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».

پس دعا کن برای خود، هر چه خواهی.

به تصریح بسیاری از بزرگان، بهترین زیارت برای ائمه بقیع همان زیارت جامعه کبیره است که در ادعیه و زیارات مشترکه ذکر شده و دارای مفاهیم عالی و بیان اوصاف و مناقب اهل بیت است.

زیارت اهل قبور

«السَّلَامُ عَلَی اَهْلِ لا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ، مِنْ اَهْلِ لا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ، یا اَهْلَ لا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ، بِحَقِّ لا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ، كَيْفَ وَ حَيْدُكُمْ قَوْلَ لا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ، مِنْ لا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ، یا لا- اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ، بِحَقِّ لا- اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ، اغْفِرْ لِمَنْ قالَ لا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ، وَ احْشُرْنَا فِی زُمْرَةِ مَنْ قالَ لا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسولُ اللَّهِ عَلَیَّ وَ لَیُّ اللَّهِ».

از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که هر کس به قبرستان وارد شود و زیارت بخواند، خداوند متعال ثواب پنجاه سال عبادت به او عطا فرماید و گناه پنجاه سال او و پدر و مادرش را ببخشد. از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل است هر کس بقیع، ص: ۳۶

هفت مرتبه سوره «أَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» را نزد قبر مؤمنی بخواند، خداوند متعال فرشته‌ای را نزد قبر او می‌فرستد که پرستش خدا کند، و ثوابش را به نام آن میت می‌نویسد. پس چون روز قیامت شود، به هر هولی از احوال قیامت برسد، خداوند آن هول را از او بر طرف کند، تا این که داخل بهشت شود.

زیارت وداع ائمه بقیع علیهم السلام

مرحوم شیخ طوسی و سید بن طاووس گفته‌اند که چون خواستی ائمه بقیع را وداع کنی، بگو:
«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ اَيُّمَّةَ الْهُدَى وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ، اسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهُ وَأَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلَامَ، آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِمَا جِئْتُمْ بِهِ وَدَلَّلْتُمْ عَلَيْهِ، اللَّهُمَّ فَكُتِبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ».

پس دعا بسیار کن و از خداوند بخواه که بار دیگر تو را به زیارت ایشان برگرداند و این آخرین عهد و زیارت تو نباشد.

غربت بقیع

مشخصات کتاب

سرشناسه: مهرپرور، علیرضا

عنوان و نام پدیدآور: غربت بقیع؛ مهرپرور، علیرضا

مشخصات نشر دیجیتالی: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

موضوع: شعر مذهبی -- مجموعه‌ها

موضوع: شعر فارسی -- مجموعه‌ها

[مقدمه]

اشاره

دشمنان کوردلی که یارای مقابله با معارف والای خاندان عصمت و طهارت را نداشتند، همواره برای خاموش کردن خورشید فروزان این خاندان و ستارگان تابان از خاندان خاتم پیامبران، از هیچ تلاشی دریغ نکردند. روزی خانهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در مدینه محاصره نمودند. روزی به خانهای وحی هجوم بردند، با یک لگد ثلث عترت طاها را از بین بردند. روزی بر پیکر یوسف فاطمه اسب تاختند، تا نشانی از آن مشعل فروزان باقی نماند.

با مشاهده جاودانگی آن امام نور، منصور دوانیقی به سال ۱۴۵ هجری، هارون الرشید به سال ۱۹۳ هجری و متوکل عباسی در بین سالهای ۲۳۳ تا ۲۴۷ هجری چندین بار قبر مطهر سالار شهیدان را با خاک یکسان کردند.

دستپروردهای مکتب خلافت به سال ۴۴۳ هجری حرم مطهر کاظمین را طعمهی حریق نموده، جواهرات نفیس و گرانسنگ آن را

به یغما بردند.

استعمار پیر انگلیس برای نهادینه کردن این جنایات، فرقه‌ی وهابیت را چون غده چرکینی در قلب جهان اسلام به وجود آورد. پسر عبدالوهاب دست نشانده استعمار انگلیس به فرمان اربابان خود، همهی ارزشهای والای اسلام را به باد فنا داد. وی به سال ۱۲۰۶ هجری، با بیماری جزام، با بدن متعفن به زیر خاک رفت، ولی بدعت‌های او به دست آل سعود هنوز ادامه دارد. سعود بن عبدالعزیز به سال ۱۲۱۶ هجری در روز غدیر خم به کربلای معلی حمله کرد، بیش از ۲۰/۰۰۰ نفر از زائرین و مجاوران را به شهادت رسانید و ۷۰ شتر بار طلا و جواهرات از حرم امام حسین علیه السلام به غارت برد. وی چندین بار به نجف اشرف یورش برد، با دفاع جانانه‌ی مراجع بزرگ مواجه شد و ناکام برگشت. به سال ۱۲۱۸ هجری قبور اولیای الهی را در مکه، سپس در مدینه ویران نمود و چهار صندوق جواهرات از حرم پیامبر اکرم به انگلستان منتقل نمود.

پس از شکست آل سعود از دولت عثمانی، قبور مطهره تجدید بنا شد، ولی یکبار دیگر با دستکاری انگلستان آل سعود به قدرت رسیده، در هشتم شوال ۱۳۴۴ هجری همهی گنبد‌ها و بارگاه‌های بقیع را ویران کردند. بقیع مظلوم که بهارستان ایمان و نگارستان اسلام بود، با داشتن قبر مطهر چهار امام معصوم و بیش از ۱۲۰۰۰ تن از اصحاب پیامبر، نورانیترین بقعه در روی زمین بود، که توسط وهابیان بی فرهنگ به شهر زلزله زده مبدل گردید. به کوری چشم خفاش صفتان که تاب دیدن خورشید را ندارند، خورشید فروزان بقیع همواره بر دل‌های مؤمنان نورافشانی میکند و این گستاخیهایی از عظمت آن نمیکاهد. ولی این جنایات وحشیانه و ددمشانه‌ی وهابیان، اسلام را در دنیا آیینی خشن معرفی نموده، فرهنگ والای اسلام را زیر سؤال میبرد.

کهنترین گورستان مسلمانان

بقیع کهنترین گورستان مسلمانان است که دقیقاً یک هزار و چهارصد و سی سال پیش، در شعبان سال سوم هجری، به امر پیامبر اکرم و به دست آن حضرت به عنوان گورستان مسلمانان بنیاد گردید. پیش از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به شهر یثرب، دو قبرستان به نام: بنی حرام و بنی سالم در این شهر وجود داشت. اولین کسی که از مهاجران در شهر مدینه وفات کرد، عثمان بن مظعون بود که در رأس سی امین ماه از هجرت، یعنی در شعبان سال سوم هجری در مدینه وفات کرد و در بقیع مدفون گردید و آن دو قبرستان پیشین متروکه گردید.

کلوازه بقیع

خلیل پیشتاز اهل لغت مینویسد:

بقعه به قطعه زمینی گفته میشود که از زمینهای مجاور خود متفاوت باشد.

بقیع به زمینی گویند که در آن ریشه‌ی درختان گوناگون باشد.

به همین جهت «بَقِيعُ الْعَرَقِ» مدینه را «بقیع» مینامند.

«عرقه» نام درختی است که در آنجا میروید، آن درخت از بین رفته، ولی نامش بر روی آن سرزمین مانده است. (۱)

ابن فارس نیز در این رابطه مینویسد:

«بقیع» زمینی که در آن ریشه‌ی درختان مختلف باشد و «عرقه» درخت خاردار است که در آن جا میروید. (۲)

مدفونین بقیع

از سال سوم هجری اصحاب، یاران، همسران، خویشان و خویشاوندان پیامبر، مجاوران حرم نبوی و زائران مدینه منوره که در این شهر به لقاء پروردگار رسیده‌اند، در بقیع به خاک سپرده شده‌اند.
قاضی عیاض در کتاب المدارک از امام مالک نقل کرده که بیش از ۱۰/۰۰۰ نفر از صحابه پیامبر در خاک بقیع آرمیده‌اند.

اولین مدفون در بقیع

اولین فردی که از مهاجران در مدینه وفات کرد، عثمان بن مظعون بود. (۳)
وی در رأس سی امین ماه هجرت، یعنی در ماه شعبان سال سوم هجری در مدینه درگذشت. (۴)
عثمان بن مظعون چهاردهمین فردی بود که به آیین اسلام گروید، به حبشه هجرت کرد، سپس به مدینه هجرت کرده، در جنگ بدر حضور یافت.
پس از ارتحال او پیامبر اکرم امر فرمود که زمین بقیع را هموار سازند و پیکر پاک او را در بقیع به خاک بسپارند.
چون جنازه را در قبر نهادند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد قبر شده، جنازه عثمان بن مظعون را بوسه باران کردند و فرمودند: رفتی و با آلودگیهای دنیا آلوده نشدی. (۵)
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سنگ بزرگی را روی قبر او نهاد و فرمود:
با این سنگ قبر برادرم را علامت میگذارم و هر کس از خاندانم فوت کند، در کنارش دفن میکنم. (۶)
این سنگ به قدری بلند بود که خارجه بن زید میگوید: ما در جوانی از روی آن پرش میکردیم و مسابقه میگذارشتم. (۷)
هنگامی که ابراهیم فرزند پیامبر وفات کرد، فرمود: به سلف صالح ما پیوند.
سپس او را در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن کردند. (۸)

اولین مدفون از انصار

پیش از عثمان بن مظعون، اسد بن زرارهی انصاری، از انصار، در اوّل ماه نهم از هجرت، در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد، جز این که بقیع پس از دفن عثمان بن مظعون به عنوان گورستان برگزیده شد.
اسعد بن زراره در هر سه بیعت عقبه حضور داشت و اولین کسی بود از اهل یثرب که با آن حضرت بیعت نمود.
پیش از هجرت پیامبر به یثرب، او نخستین کسی بود که در یثرب نماز جمعه اقامه کرد. (۹)
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در کفن و دفن او حضور یافت، بر جنازه‌اش نماز خواند و او را در بقیع دفن نمود. (۱۰)

بقیع از منظر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد بقیع رسیده، که به تعدادی از آنها اشاره میکنیم:
۱. پیامبر اکرم فرمود:

خداوند متعال ۷۰/۰۰۰ نفر در روز رستاخیز از بقیع برمیانگیزد که سیمای آنها همانند ماه چهارده شبه میباشد و بدون حساب وارد بهشت میشوند. (۱۱)

۲- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود: به من امر شده که برای اهل بقیع طلب مغفرت کنم.

۳. و در همین رابطه میفرمود:

من مأمور هستم که برای آنها دعای خیر کنم. (۱۲)

۴. و در همین راستا میفرمود:

من برانگیخته شدم که برای اهل بقیع دعا کنم. (۱۳)

۵. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حداقل هفته‌های یک بار به زیارت اهل بقیع میرفت. (۱۴)

۶. عایشه میگوید: هر شبی که نوبت من بود، پیامبر اکرم آخر شب به بقیع میرفت و خطاب به اهل بقیع میفرمود:

السلام علیکم دار قوم مومنین، و اتاکم ما توعدون، غدا مؤجلون، و انا ان شاء الله بکم لاحقون، اللهم اغفر لاهل بقیع الغرقد. (۱۵)

حرم ائمه بقیع

حرم مطهر ائمه بقیع همواره مورد توجه و مزار زائران و عاشقان شیفته و پاکبختی خاندان عصمت و طهارت بود. مزار امامان در طول قرون و اعصار سایه‌بان داشت، اولین گنبد و بارگاه بر فراز تربت پاک آنان به سال ۴۸۸ ق. توسط اسعد بن محمد بن موسی، وزیر بُرکیارُق، پسر ملک‌شاه سلجوقی ساخته شد.

مسترشد بالله عباسی، به سال ۵۱۹ و التاصر لدین الله عباسی، به سال ۵۶۰ آن را مرمت کردند.

ابن جبیر، ابن نجار و ابن بطوطه در قرن هفتم به زیارت ائمه بقیع شتافته، از گنبد و بارگاه آنها سخن گفتند.

در سال ۹۵۰ ق. سلطان سلیمان قانونی گنبد همسران پیامبر را تجدید بنا کرد.

به سال ۱۲۲۱ ق. وهابیان آنها را تخریب کرد، سپس سلطان محمود عثمانی تجدید بنا نمود.

تا در سال ۱۳۴۳ ق. مجدداً آل سعود به قدرت رسیدند و در تاریخ ۲۴ جمادی الثانیه ۱۳۴۴ ق دولت سعودی رسماً تاسیس شد و هدم قبور ائمه بقیع در هشتم شوال همان سال انجام یافت.

بر این اساس بقیع در طول دوازده قرن تمام، مورد احترام حکومتها بود، ولی پس از به قدرت رسیدن آل سعود، انواع گستاخیا و بی حرمتیها در مورد قبور امامان، همسران، فرزندان، یاران، و فرهیختگان از مهاجران، انصار و خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به وقوع پیوست.

ریشه‌های تاریخی تئوری ویران سازی قبور

این تئوری فاسد و خانمانسوز بر پایه‌ی چند حدیث شبه‌هناک پیریزی شده، که به مهمترین آنها اشاره میکنیم:

۱. ابوالهیاج گوید: علی علیه السلام به من مأموریت داد که هیچ تمثالی را نگذارم جز این که نابودش کنم و هیچ قبری را نگذارم جز این که صافش کنم. (۱۶)

(۱) در سند این حدیث «وُکِّع» قرار دارد که ابن حجر مینویسد: او در ۵۰۰ حدیث دچار اشتباه شده است. (۱۷)

(۲) هم چنین حبیب بن ابی ثابت در سند آن قرار دارد که در احادیث تدلیس می‌کرد. (۱۸)

(۳) از تعبیر «تمثالاً» معلوم میشود که مربوط به قبرستان مشرکان بود، زیرا در قبرستان مسلمانان تمثالی وجود نداشت.

(۴) از مشکلات محتوایی حدیث این است که صاف کردن قبور در اسلام رجحان ندارد، چنانکه قبر شریف، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، مُسَنَّم بود (۱۹) و فقهای عامه تسنیم را مستحب میدانند. (۲۰)

مُسَنَّم به معنای مرتفع میباشد و قبر مُسَنَّم یعنی قبری که از زمین بلندتر باشد و مسطح نباشد. (۲۱)

۲. میگویند ساختن بنا بر فراز قبور بدعت است.

در حالی که متن قرآن و احادیث رسیده و سیره‌ی اصحاب بر خلاف آن می‌باشد:

(۱) قرآن کریم از رایزنی افرادی که به قبور اصحاب کهف دسترسی پیدا کردند، نقل میکند که گفتند: «بر فراز قبور آنها ساختمانی بسازید». آنان که بر این امر غلبه کردند گفتند:

«بلکه بر فراز قبور آنها مسجد میسازیم». (۲۲)

(۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را اصحاب در داخل حجره شریف دفن کردند و هنگامی که عمر بن عبدالعزیز آن را تعمیر کرد به ساختمان حجره دست نزد. (۲۳)

(۳) ابراهیم فرزند پیامبر را در خانه‌ی محمد بن زید دفن کردند. (۲۴)

(۴) فاطمه بنت اسد و اسعد بن زراره را در خانه‌ی عقیل دفن کردند. (۲۵)

(۵) سعد معاذ را در خانه‌ی ابن افلح به خاک سپردند. (۲۶)

(۶) عباس عموی پیامبر را در خانه‌ی عقیل دفن کردند. (۲۷)

(۷) حضرت ابراهیم، حضرت داوود، حضرت سلیمان، حضرت یعقوب و حضرت یوسف علیهم السلام همگی بقعه و سقف داشتند، به هنگام فتح بیت المقدس خلیفه شخصاً در بقعه‌ی داوود و سلیمان حضور یافته، نماز خوانده، برای خادمان بقعه حقوق تعیین کرد. (۲۸)

۳. گویند: نباید بر فراز قبور ساختمان ساخته شود، تا مورد پرستش قرار نگیرند.

در پاسخ باید گفت: پرستش یا عدم پرستش هیچ ربطی به داشتن و نداشتن گنبد و بارگاه ندارد. حضرت عیسی علیه السلام قبر ندارد و مورد پرستش قرار گرفته است. حضرت ابراهیم علیه السلام گنبد و بارگاه دارد، ولی مورد پرستش قرار نگرفته است،

برخورد دیگر مذاهب اسلامی با این تئوری

همه‌ی مذاهب اسلامی، اعم از شیعه و سنی با این طرز تفکر و هابیان مخالف هستند، تاکنون بیش از ۵۰۰ جلد کتاب از سوی عالمان بزرگ شیعی و سنی در رد عقاید سست و بی اساس فرقه‌ی وهابیت چاپ و منتشر شده است. (۲۹)

به این جهت به دنبال تخریب قبور مطهر ائمه‌ی بقیع جمعیت‌هایی در کشورهای مختلف اسلامی و غیر اسلامی تشکیل شد و هریک گروهی را برای رسیدگی به اوضاع مدینه به این شهر گسیل داشتند، که از آن جمله است:

(۱) کاروان جمعیت خلافت اسلامی، از سوی پادشاه عثمانی که روز پنجم کانون اول ۱۹۲۵ م. وارد مدینه شدند.

(۲) کاروان جمعیت خدام الحرمین، از کشور هند، که روز ۱۵ کانون اول ۱۹۲۶ م، وارد مدینه منوره شدند. (۳۰)

(۳) کمیسیون دفاع از حرمین شریفین که روز اول ذی‌قعدة الحرام ۱۳۴۴ ق، برابر ۱۳ مه ۱۹۲۶ م، در تهران تاسیس شد.

(۴) هیأت علمیه‌ی نجف اشرف و تلگراف آنها به مرحوم مدرّس.

(۵) تلگراف آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی به امام جمعیه‌ی خوی.

(۶) سخنرانی مدرس در مجلس و اعلام عزای عمومی در روز شنبه ۱۶ صفر ۱۳۴۴ ق در سرتاسر ایران.

پیشینه‌ی تاریخی تئوری تخریب

ستمگران ستم پیشه در طول تاریخ گام‌های بلندی در تخریب قبور مطهر پیشوایان دینی برداشته‌اند و در این راه از هیچ جنایتی دریغ نورزیده‌اند، که به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

(۱) نخستین گام در این رابطه توسط معاویه بن ابی اسفیان در سال ۴۹ ق. برداشته شد.

وی از انتشار عنوان هند جگر خواره برای مادرش به شدت رنج میبرد، از این رهگذر تصمیم گرفت که قبر شریف جناب حمزه را تخریب کند تا از مادرش به عنوان قاتل و جگر خواره کمتر یاد شود.

در آن تاریخ ۴۶ سال تمام از شهادت حضرت حمزه میگذشت.

معاویه به بهانه‌ی حفر قنات و آبرسانی به مدینه به اُحد آمد و نخستین کلنگ را به قبر حضرت حمزه زد.

جنابه جناب حمزه به صورت تر و تازه نمایان شد، بیل به پای آن حضرت خورد، خون تازه از پای مبارکش سرازیر شد و به این وسیله مقام و جایگاه حضرت حمزه بیش از پیش بر سر زبانها افتاد. (۳۱)

جابر بن عبدالله انصاری میگوید: اجساد شهدا آنقدر تر و تازه بود که مفاصل بدنشان به راحتی باز و بسته میشد. (۳۲)

پس از گذشت چهارده قرن از شهادت حضرت حمزه، یک بار دیگر بدن شریف ایشان در اثر سیل نمایان شد، علامه محمود صوّاف که از شاهدان عینی جسد مطهر ایشان بود، میگوید: بدن کاملاً تر و تازه بود، آثار مُثله در گوش، دماغ و لبهای ایشان آشکار بود، شکم شریفش پاره شده، امعاء و احشایش بیرون ریخته بود.

این داستان را دکتر طارق سويدان در سری کتابهای «قصه النّهایه» اش نقل کرده، سپس در سایت خود آن را قرار داد، بعدها تحت فشار وهابیه‌ها آن را از سایت خود حذف نمود. (۳۳)

۲) گام دوم را هارون الرشید برداشت، قبر شریف امام حسین علیه السلام را با خاک یکسان کرد و آن درخت سدر که نشان قبر شریف بود، قطع کرد و حدیث شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده بود: خداوند لعنت کند قطع کننده‌ی آن درخت سدر را، در حق ایشان تحقق یافت. (۳۴)

۳) سومین گام را متوکل عباسی برداشت که ۱۷ بار قبر شریف امام حسین علیه السلام را با خاک یکسان کرد، دستور داد محل را شخم بزنند، گاوها پیش نرفتند، کشاورز بیچاره را گردن زد تا خبر منتشر نشود، دستور داد که بر قبر شریف آب بینند، آب در گرداگرد قبر شریف دور زد و به تعبیر صحیحتر قبر شریف را طواف نمود و آثار قبر از بین نرفت. (۳۵)

بلکه به عنوان حائر برای حرم آن حضرت در تاریخ رقم خورد.

روز یازدهم محرم حضرت زینب سلام الله علیها، به امام سجاد علیه السلام فرمود: پرچمی بر فراز قبر برادرم نصب میشود که تا روز قیامت در اهتزاز خواهد بود. و اینک صدق گفتار عقیده العرب را به چشم خود میبینیم. (۳۶)

۴) چهارمین گام را گروهی از رجالها به سال ۴۴۳ ق در کاظمین برداشتند، حرم مطهر را تخریب کردند، ضریح امام کاظم و امام جواد علیهما السلام را آتش زدند، جسد گروهی از دوستان اهل بیت چون، ناشی، حدوجی و عونی شاعر را از قبر بیرون کشیدند و آتش زدند.

همین رجالها در سال ۴۴۸ ق. حمله‌ی وسیع‌تری انجام داده، در ماه صفر کتابخانه‌ی شیخ طوسی را در میدان کرخ بغداد به آتش کشیدند و هشتاد هزار جلد کتاب (نسخه‌ی خطی) در آتش کین سوخت.

روز اول ربیع‌الثانی به حرم کاظمین تاختند، روز هشتم ربیع‌الثانی روی قبرهای مطهر امامین هم‌امین پایکوبی کرده، اشعار نامناسبی خواندند، که متن آنها را ابن جوزی در المنتظم و مرآة الزّمان آورده است.

۵) گام بلندتر را ابن تیمیه برداشت، تخریب قبور را فرض دانست، زیارت قبور را شرک و بدعت معرفی کرد.

۶) گام بعدی را شاگردش ابن جوزیه برداشت و سخنان ابن تیمیه را نشر داد.

۷) فجعترین گام را شیخ نوح، شیخ الاسلام عثمانی برداشت و رسماً اعلام کرد که هر کس یک نفر شیعه را بکشد، بهشت بر او واجب میشود.

بر اساس این فتوا خلیفه‌ی عثمانی هشتاد هزار نفر را در یک روز گردن زد و در ادامه چهل هزار نفر از شیعیان حلب به دستور

خلیفه عثمانی به قتل رسیدند.

۸) هشتمین گام را استعمار پیر انگلیس به دست نوکر حلقه به گوش خود محمد بن عبدالوهاب برداشت و سخنان بی‌اساس ابن تیمیه را نهادینه کرد، به اهالی حرمین شریفین اعلام کرد که باید همهی گنبدها و گلدستهها تخریب شود، تا بساط شرک از روی زمین برچیده شود.

برای قداست دادن به یاوه سراییهای محمد بن عبدالوهاب، اعلام کردند که باید همه معتقد شوند که به او الهام میشود و هر کس وهابیت را نپذیرد؛ باید به قتل برسد. (۳۷)

پیشینهی تهاجم به شهر مدینه

تهاجمات فراوان از سوی حاکمان فاقد ایمان، به هجرت‌سرای پیامبر اکرم اتفاق افتاده که صفحات تاریخ را لکه‌دار نموده است، که به تعدادی از این تهاجمات وحشیانه اشاره میکنیم:

۱) معاویه بن ابیسیفیان بعد از جنگ صفین یکی از سرداران خون آشام خود بوسه بن ارطاه را به مدینه منوره فرستاد و به او فرمان داد که مدینه را قتل عام نموده، دوستان مولای متقیان را از دم تیغ بگذرانند. او نیز با لشکری جزّار به مدینه تاخته، از کشته‌ها پشته ساخته، به بهانهی خونخواهی عثمان بر مرد و زن رحم نکرده، حتی کودکان را نیز از دم تیغ گذرانید. (۳۸)

۲) بعد از معاویه، پسرش یزید نیز راه پدر را در پیش گرفت، مُسلم بن عُقبه را با ۱۲۰۰۰ نفر از خون‌آشامان به مدینه گسیل داشت و به او فرمان داد از اهل مدینه به عنوان بردهی زر خرید برای من بیعت بگیر، هر کس امتناع بورزد گردن بزن و بر احدی رحم نکن مُسلم بن عُقبه که در تاریخ به عنوان «مُسرف بن عُقبه» شهرت یافته، از هیچ جنایتی فرو گزار نشد و فاجعهی معروف به «حَرّه» را پدید آورد.

در این فاجعه ۷۰۰ تن از حاملان قرآن کشته شدند و به حریم هزار تن از نوامیس تعدی شد. (۳۹)

فاجعه‌آمیزتر این که وی این جنایت را به قصد قربت انجام داده و آن را مهمترین ذخیرهی آخرت خود قلمداد نموده (۴۰) زیرا به فرمان خلیفه مسلمین انجام داده است. در این فاجعه ۳۰۶ تن از چهره‌های برجستهی مهاجران و انصار به قتل رسیدند. (۴۱)

۳) سومین حمله به مدینه منوره توسط منصور دوانیقی برای دستگیری و ریشه‌کن ساختن مجاهدان از تبار امام حسن مجتبی علیه السلام بود. منصور با ارسال لشکری متشکل از ۴۰۰۰ سوار و ۲۰۰۰ پیاده به فرماندهی برادرزاده‌اش عیسی بن منصور، به مدینه منوره، نفس زکیه و طرفدارانش را قلع و قمع نمود. (۴۲)

۴) چهارمین تهاجم به فرمان هادی عباسی (برادر هارون الرشید) برای نبرد با حسین بن علی، مشهور به صاحب فخر و کشتار آنان در مدینه منوره به طرزی بسیار فجیع. (۴۳)

۵) مهمترین، فاجعه‌آمیزترین و گستاخترین حمله به مدینه منوره توسط آل سعود، اتفاق افتاد که به تخریب قبور ائمه‌ی بقیع منجر شد.

وهابیان نخست در سال ۱۲۲۱ ق. گنبد و بارگاه اهل بیت عصمت و طهارت را در بقیع خراب کردند، همه اشیاء قیمتی حرم پیامبر را به غارت بردند، مرواریدی بر فراز قبر مطهر پیامبر اکرم نصب بود، که آن را شریف غالب به یکصد هزار دلار خرید، بخش دیگری از جواهرات حرم را کمپانیهای هندی به پنجاه هزار دلار خرید.

بور خارت که پس از این تهاجم وحشیانه از بقیع دیدن کرده مینویسد:

وهابیها همهی گنبدها را خراب کرده‌اند، فقط تعدادی بر فراز ائمه، عباس، فاطمه و عمات پیامبر، باقی مانده است. (۴۴)

وی اضافه میکند که در احد گنبد حضرت حمزه را تخریب کرده‌اند، ولی به قبر دست نزده‌اند، ولی قبور دوازده تن از شهدای احد

را با خاک یکسان کرده‌اند.

پس از سقوط دولت سعودی، سلطان محمود عثمانی آنها را بازسازی کرد. (۴۵)

یکبار دیگر دولت آل سعود به قدرت رسیده، مقابری را در سال ۱۳۴۳ ق، در مدینه تخریب کردند.

مرحوم مدرس روز هشتم شهریور ۱۳۰۴ ش. برابر دهم صفر ۱۳۴۴ ق. در مجلس نطق مهمی ایراد نمود. در نتیجه روز شنبه ۱۶ صفر ۱۳۴۴ ق. در سرتاسر ایران عزای ملی اعلام شد.

هیأتی از سوی دولت ایران به جدّه رفت. با ملک عبدالعزیز دیدار و گفتگو نمودند، عبدالعزیز در این گفتگو خیلی نرمش نشان داد، ولی طولی نکشید که پایههای آل سعود استوار گردید و دیگر مقابر موجود، از جمله گنبدها و بارگاه ائمه‌ی بقیع را تخریب کردند. دولت دست‌نشانده آل سعود، با دستگیری انگلیس روز ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۴۴ ق رسماً به قدرت رسید و در هشتم شوال همان سال بقیع را به تلی از خاکستر تبدیل کرد.

هدم قبور ائمه‌ی بقیع علیهم السلام دقیقاً روز هشتم شوال ۱۳۴۴ قمری، برابر دوم اردیبهشت ۱۳۰۴ شمسی و ۲۱ آوریل ۱۹۲۶ میلادی می‌باشد.

مستر روتر که در همانسال از مدینه دیدن کرده مینویسد:

همه جا تل خاک، سنگ، آجر، چوب، و تخته است، شهر مدینه، به یک شهر زلزله‌زده شباهت دارد که ساختمانها فرو ریخته، تلی از خاک، چوب و آجر و دیگر مصالح ساختمانی به چشم می‌خورد. (۴۶)

کارنامه‌ی سیاه آل سعود

جنایات آل سعود به هدم قبور منحصر نمی‌شود، بلکه در این دو قرن که از تولد نامشروع این دولت دست‌نشانده می‌گذرد، جنایات زیر را انجام دادند:

۱. قتل عام اهالی کربلا در روز عید غدیر خم ۱۲۱۶ ق.
۲. حمله به شهر مقدس نجف اشرف، در روز نهم صفر ۱۲۲۱ ق.
۳. حمله‌ی مجدد به نجف اشرف در جمادی الثانی ۱۲۲۲ ق.
۴. محاصره‌ی کربلا و جلّه در سال ۱۲۲۵ ق.
۵. حمله به سوریه به سال ۱۲۲۵ ق.
۶. حمله به یمن در سال ۱۳۴۱ ق.
۷. حمله به طائف در سال ۱۳۴۳ ق.
۸. حمله به اردن به سال ۱۳۴۳ و ۱۳۴۶ ق.
۹. حمله به مدینه منوره در سالهای ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ ق.
۱۰. تهاجم به مکه‌ی معظمه و هدم قبر شریف حضرت خدیجه، حضرت ابوطالب و حضرت عبدالمطلب. و در ادامه تخریب خانه حضرت خدیجه در مکه‌ی معظمه خانه ابویوب انصاری در مدینه، قبر مطهر حضرت آمنه در ابواء، قبر مطهر حضرت علی بن جعفر در عَرِیض و ... با این همه جنایت که وهابیان انجام داده‌اند، آرزوی آنها برآورده نشده و در صدد فرصتی هستند که قبر مطهر پیامبر اکرم را نیز همانند ائمه‌ی بقیع به تلی از خاک مبدل سازند.

البانی می‌گوید: زیارت مدینه، قصد زیارت با سفر، توسّل، طلب شفاعت، سلام بر قبر و ابقای قبر پیامبر هم‌هاش بدعت است. (۴۷)

ابراهیم جبهان، گامی فراتر نهاده مینویسد: ادخال قبر پیامبر در مسجد بدعت و گناه است و سکوت مسلمانان نیز گناه می‌باشد. (۴۸)

در گزارش هیأت اعزامی دولت ایران به مدینه آمده است:

سه روز در مدینه توقف کردیم، روز دوم بعد از ادای فرضیهی زیارت و عتبه بوسی، آغاباشی (خادم باشی) برای هریک از ما لباس خدمتکار آورد، پوشیدیم بالای مناره رفتیم، یکصد و سی پله بالا- رفتیم، از آنجا قبهی مطهر را زیارت نمودیم، از آنجا مشاهده کردیم که فقط پنج گلوله تفنگ به قبهی مطهر اصابت نموده و اندکی سوراخ کرده است. (۴۹)

جالب توجه است که فرستاده رضاخان که سعی بلیغ داشت جنایات و هابیها را کم‌رنگ جلوه دهد. به مشاهدهی جای پنج گلوله بر فراز گنبد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تصریح کرده است.

عبدالعزیز پس از آنکه تخریب قبور را به گردن دیگران میاندازد، خطاب به نماینده دولت ایران میگوید:

بلی و هابیها اعتقاد به تعمیر قبرها و قبهها ندارند و آن را بدعت میدانند و حدیث: «خیر القبور الدّوارس» را معتبر میشناسند. (۵۰)

آیا تعمیر قبور بدعت است؟

نگارنده در سال ۱۳۵۵ یا ۱۳۵۶ ش. عازم حج بودم، روز چهارم ذیحجه اجازهی خروج از کشور را پیدا کردم، برای جدّه بلیط پیدا نکردم، به ناگزیر بلیط تهران، شیراز، طهران و ریاض گرفتم، در ریاض به راننده تاکسی گفتم: من میخواهم به قبرستانی که سلاطین آل سعود در آن مدفون هستند بروم، چون وارد قبرستان مربوطه شدم، دیدم همهی قبرهای سلاطین آل سعود با مرمرهای قیمتی تزئین شدهاند.

پس حدیث مجعول «خیر القبور الدّوارس» منحصراً در مورد قبور مربوط به اهل بیت عصمت و طهارت میباشد و شامل سلاطین آل سعود نمیشود.

در حالی رژیم آل سعود موسسه‌های برای نگهداری آثار و وسائل شخصی ملک عبدالعزیز، همچون شمشیر، انگشتر، ساعت شخصی، سلاحهای کمری، ماشین شخصی، اتاق خواب و لباسهای داخلی وی، به نام: «داره الملک عبدالعزیز» تاسیس کرده، که همه آثار بر جای مانده از پیامبر اکرم را به کلی منهدم کرده است.

رژیم سعودی ۱۲ میلیون ریال سعودی برای حفاظت و نگهداری ویرانههای دژ سعودی در درعیه اختصاص داده، ویرانههای حصن کعب بن اشرف یهودی را با چنگ و دندان حفاظت میکند، در کنار دیوارهای بر جای ماندهی آن، تابلوهای هشدار دهند زده و اعلام کرده که هر گونه دست زدن به آن پیگرد قانونی دارد، ولی همهی آثار تاریخی مربوط به پیامبر اکرم را به کلی از بین برده است (۵۱)

این شیوه رفتار آل سعود با قبور، بر خلاف سیرهی پیامبر اکرم، اصحاب و خاندان عصمت و طهارت میباشد، اینک به چند حدیث در این رابطه اشاره میکنیم:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شخصاً روی قبر عثمان بن مظعون سنگ بزرگی گذاشت تا نشان باشد و آثار قبر از بین نرود. (۵۲)

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از دفن فرزندش ابراهیم به دست مبارک خود بر آن آب میپاشید تا قبر محکم شود و با وزش باد خاکهای روی قبر از بین نرود. (۵۳)

۳. پس از ساختن لحد ابراهیم سوراخی در قبر ابراهیم پیدا شد، حضرت امر فرمود که آن را درست کنند، پرسیدند: آیا این کار نفعی به حال میت دارد؟

فرمود: دیدگان، بازماندگان را روشن میکند. (۵۴)

۴. حضرت فاطمه سلام الله علیها هر هفته به زیارت حضرت حمزه تشریف میبرد، قبر شریف جناب حمزه را تعمیر و مرمت میکرد و

با سنگی بر آن نشان گذاشته بود. (۵۵)

۵. علامه مجلسی فرموده: در روایات مستفیضه به تعمیر قبور انبیاء و اولیا ترغیب شده، که از بین نروند و مردم از زیارت آنها محروم نشوند. (۵۶)

۶. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قبر مادرش را در ابواء زیارت کرد و آن را ترمیم نمود. (۵۷)

۷. امام صادق علیه السلام پولی به صفوان داد که قبر مطهر امیر مؤمنان علیه السلام را تعمیر کند. (۵۸)

۸. امام کاظم علیه السلام دستور داد که قبر دخترش را در «فیه» گچکاری کنند و نامش را در لوحی بنویسند و بر آن نصب کنند. (۵۹)

۹. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

یا علی! مَنْ عَمَرَ قُبُورِكُمْ وَ تَعَاهَدَهَا فَكَأَنَّهَا أَعَانَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُودَ عَلَى بِنَاءِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ

علی جان! هر کس قبرهای شما را تعمیر کند، و به زیارت آنها مداومت کند، همانند کسی است که در ساختن بیت المقدس به حضرت سلیمان یاری کرده باشد. (۶۰)

۱۰. پیامبر رحمت در فرازی از همین حدیث شریف فرمود:

لکن تفالهایی از مردم، زائران قبر شما را سرزنش میکنند، همانگونه که زنان بدکاره را برای کار خلافشان نکوهش کنند.

آنها بدترین امت من هستند، هرگز شفاعت من به آنها نمیرسد و به حوض من وارد نمیشوند. (۶۱)

این حدیث شریف یکی از معجزات غیبی پیامبر اکرم می باشد، که گویی وهابیت گمراه امروز و رفتار ناهنجار آنان با دوستان اهل بیت و نکوهش آنها از زیارت اهل قبور را با چشم خود میدید و با بیان شفاف خود از این گروه سخن گفته و آنها را «تفاله» تعبیر کرده است.

این حدیث شریف در کتاب تهذیب شیخ طوسی، سه قرن پیش از ابن تیمیه و هشت قرن پیش از محمد بن عبدالوهاب ثبت شده است.

هشدار بسیار زیبای مولای متقیان نیز در مورد حفاظت و حراست از بقعهها و قبهها بسیار حائز اهمیت است که میفرماید:

اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْتَوْلُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبُهَائِمِ

هان ای بندگان خدا، از خدا تقوا کنید در مورد بندگان خدا و سرزمینهای خدا، که شما مورد بازخواست قرار خواهید گرفت، حتی در مورد بقعهها و حیوانات. (۶۲)

آتشی که محمد بن عبدالوهاب در اجرای نقشه‌های شیطانی اربابان انگلیسی خود بر افروخت، امروز شعله‌ور شده، حرم مطهر عسکرین علیهما السلام را طعمی آتش نمود و بزرگترین گنبد طلائی روی زمین را منهدم نمود. این هتک حرمت که بزرگترین فاجعه‌ی قرن به شمار می‌آید، در روز چهارشنبه ۲۳ محرم الحرام ۱۴۲۷ ق. برابر ۳/۱۲/۸۴ ش. ۲۲ فوریه ۲۰۰۶ م. رخ داد و جهان اسلام را در سوگ نشاند.

همین تفاله‌های سلفی - وهابی با تمام قدرت تلاش میکنند که سوریه را ناامن کنند، تا بتوانند حرم مطهر عقيله العرب بانوی قهرمان کربلا را منهدم سازند.

چندی قبل سفرالحوالی به ضرورت انهدام بارگاه حضرت زینب علیها السلام فتوا داد.

ولی این کوردلان کور خوانده‌اند، در همین دمشق، عقيله العرب حضرت زینب کبری سلام الله علیها در مجلس یزید، خطاب به آن طاغوت بزرگ زمان فرمود:

فَوَ اللَّهُ لَا تَمُحُو دَكْرَنَا وَلَا تُمِيتُ وَحْيَنَا وَلَا تَدْرِكُ أَمْرَنَا؛

هان ای یزید بدکار، به خدا سوگند تو نمیتوانی نام نیک ما را از صفحات تاریخ محو کنی، تو هرگز نمیتوانی آن چه را که به خاندان ما وحی شده از بین ببری، تو هرگز نمیتوانی به جایگاه بلند ما راه یابی. (۶۳)

به کوری چشم «سفر الحواری» بانوی قهرمان کربلا- بر دلها حکومت میکند و بیشترین کسانی که وارد سوریه میشوند، برای عتبه بوسی بارگاه حضرت زینب سلام الله علیها بار سفر بسته، از اقطار و اکناف جهان به این کشور سفر میکنند.

ولی از یزید و معاویه، نامی در تاریخ جز برای لعن و نفرین برده نمیشود.

چهارده قرن است که حضرت فاطمه سلام الله علیها قبر شناخته شده ندارد، ولی چیزی از جایگاه بلندش کم نشده است.

هدم قبور ائمه بقیع و هتک حرمت حرمین عسکرین نیز چیزی از عظمت و مقام آنها نکاسته و نمیکاهد.

کتابنامهی بقیع

فاجعهی بقیع یکی از مصائب جهان اسلام است که در طول دو قرن اخیر هر کتابی پیرامون تاریخ مدینه، تاریخ ائمه بقیع و تاریخ وهابیت و کارنامهی سیاه آل سعود نوشته شده، بخشی از آن به فاجعهی بقیع اختصاص یافته، و افزون بر آنها تعدادی کتاب مستقل پیرامون فاجعهی بقیع چاپ و منتشر شده که به تعدادی از آنها در اینجا اشاره میکنیم:

۱. بقیع خاموش پر فریاد از جمعی از مولفان
 ۲. البقیع الغرقد، از مرحوم آیه الله العظمی سید محمد شیرازی، قدس سره
 ۳. بقیع الغرقد، از شیخ محمد امین امینی
 ۴. البقیع قصه تدمیر آل سعود، از یوسف الهاجری
 ۵. تاریخ حرم ائمه بقیع، از محمد صادق نجمی
 ۶. تخریب و بازسازی بقیع، از سید علی قاضی عسکر
 ۷. ذکری ائمه البقیع، از گروهی از علمای کربلا
 ۸. شبیم احساس، از محمد شجاعی
 ۹. فاجعه البقیع، از جلال معاش
 ۱۰. قبور ائمه البقیع قبل تهدیمها، از عبدالحسین حیدری
 ۱۱. محبوبیت ائمه بقیع نزد اهل سنت، از سید حسین اسحاقی
 ۱۲. نامه‌های به بقیع مقدس، از سید محمود بحر العلوم میردامادی
 ۱۳. ویژه نامه بقیع، از جامعه روحانیت مبارز جزیره العرب
 ۱۴. یک قدم برای بقیع، از مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان
- از نگارنده سطور، دو نوشتار در سال ۱۳۸۶ ش در اصفهان منتشر شد:
- (۱) از سقیفه تا انهدام سامرا، نشر بیت العباس
 - (۲) بقیع گنجینهی تاریخ اسلام، نشر هیأت محبین اهل بیت (ع)
- و اینک گروهی از شاعران متعهد و درد آشنا دامن همت به کمر بسته، تصمیم گرفته‌اند که با گردآوری اشعار نغز و پرمغز پیرامون بقیع مظلوم، آن گنجینه تاریخ اسلام را از غربت در آورند و با آرایه‌های اشعار شیوا و پرمحتوا، مداحان اهل بیت را دستمایه‌های پر بار تقدیم دارند، که در هر مناسبتی به ویژه در هشتم شوال و ایام شهادت چهار امام نور مدفون در بقیع، مجالس اهل بیت علیهم السلام را با نوای گرم خود و اشعار سامان یافته تقدیمی بیش از پیش پر نور و پر سوز نمایند.

ما ضمن سپاس و تقدیر از شاعران فرهیختهای که آثارشان زینت بخش صفحات این کتاب می‌باشد از مدّاح خاندان عصمت و طهارت آقای مهرپرور و همکاران ادب گسترشان تشکر نموده، اجر و پاداش این زحمات را قرب ظهور و تقرب به امام نور و آبادانی بقیع و دیگر اماکن مقدسه‌های که به دست ستمگران در طول تاریخ منهدم گشته است مسألت مینماییم.

حوزه علمیه قم - علی اکبر مهدی پور

اشعار

کفر پیشین

آذین اصفهانی (سید مرتضی منصور)ی
 دشمنی با شیعه را آنان که آیین ساختند
 پوشش این جرم خود را یاری از دین ساختند
 قوم وهابی از حق دور با هتک بقیع
 قلبهای شیعیان را زار و غمگین ساختند
 چار حجت را نمودند از جفا، هتک حریم
 زین عمل آزرده حال آل یاسین ساختند
 یا علی بنگر که قوم کافر شیطانمرام
 خویش را دنبالهر و بر کفر پیشین ساختند
 در نظرهای خداجویان، وهابیهای دون
 خویش را مستلزم توهین و نفرین ساختند
 غم مخور ای شیعه چون آل سعود کینهتوز
 قعر دوزخ را برای خویش تضمین ساختند
 دشمنان آل پیغمبر ز تخریب بقیع
 تا ابد غم را قرین قلب «آذین» ساختند

بیداد

امینی (اسد الله)

برو نگر که ز بیداد نامسلمانها
 چه کرده‌اند به انسان به نام انسانها
 برو حجاز و نظر کن به جور وهابی
 که چاک گشته ز بیدادشان گریبانها
 ز ظلم و فتنه این دشمنان آل رسول
 به عرش رفته همی ناله‌ها و افغانها
 کجا نوشته که خلق زمانه را این سان

به خاک و خون بکشاند در خیابانها
 چقدر اهل تشیع کشیده‌اند آزار
 به راه دین خدا در تمام دورانها
 به نام حق و حقیقت به نام آزادی
 فتاده هستی انسان به دست طوفانها
 چو عمرو عاص لعین، خاندان آل سعود
 ز مکر بر سر نی میکنند قرآنها
 برای اینکه بگیرند اختیار از خلق
 برو بین که چه غوغا بود به زندانها
 ز عدل و داد نمانده نشان به جز نامی
 به زیر پای نهادند تا که وجدانها
 امان ز دست گروهی به نام وهابی
 ز بغض و کینه نمودند @نقض پیمانها
 مگر نبوده مدینه سرای وحی خدا
 چرا فتاده به دست گروه نادانها
 برو به شهر مدینه به سرزمین بقیع
 فتاده روضه رضوان به دست شیطانها
 من از خرابی صحن بقیع میگویم
 برو نگر که بینی تو نقض پیمانها
 نموده نسل معاویه آن زمان اقدام
 به هتک حرمت آن سرزمین ایمانها
 دلم برای تو خون است منجی عالم
 که خون دل خوری از دست نامسلمانها
 بیا به امر حق ای منجی بشر اینک
 دگر ز ریشه برانداز نسل شیطانها
 تویی امید و تویی حامی و تویی سرور
 بیا بیا که تویی یاور مسلمانها
 بیا که مدح و ثنا گسرت امینی، شد
 ز هجر روی تو سرگشته بیابانها

عَلَم ننگ

انصاری همدانی (مهدی)

روزگاری بقیع صحنی داشت

روی هر قبر گنبدی بر پا
 محفل انس شیعیان علی
 حلقه نشر اعتقاد و دعا
 فی المثل چار قبر پاک بقیع
 کآسمان، نور گیرد از آنها
 روی هر یک از آن قبور شریف
 بُد ضریحی به سادگی پیدا
 عاقبت فرقه‌های غلط‌پندار
 دل اهل ولا ز کین خستند
 با فتاوی پوچ و بیپایه
 پی تخریب آن کمر بستند
 پی تاراج و غارت اموال
 رو به خلد بقیع آوردند
 هر چه بر یادگار آنجا بود
 همه را جمع کرده و بردند
 شرح این ماجرا چه گویم من
 قلب شیعه ز غصه سوزان بود
 بعد وحشیگری وهابی
 قبرها هم به خاک یکسان بود
 در حقوق ائمه‌ی معصوم
 گر چه وهابیان ستم کردند
 با همین فعل و بی حیایی خود
 ننگ خود را فقط عَلم کردند
 گر به ظاهر بقیع ویران است
 محفل ذکرشان مدینه‌ی ماست
 قبره فی قلوب من والاه
 قبر آنها میان سینه‌ی ماست
 قبل از اینان مدینه نبوی
 اولین هتک حرمت آنجا بود
 آری آنجا که شعله آتش
 از در خانه، سمت زهرا بود
 بهر سوگ پیمبر اعظم
 دسته گل نه، طناب آوردند

تا که کشتند طفل زهرا را
 ظلم خود، بیحساب آوردند
 از همان نسل بوده و هستند
 هر که با مرتضی است در پیکار
 خوش بود آن زمان که مهدی دین
 میکشد جسمشان به چوبهی دار
 این ستمها ز خصم بر شیعه
 میرسد تا امام ما برسد
 این عداوت همیشه بوده و هست
 تا که آن مقتدا فرا برسد
 منتظرها همه به پا خیزید
 شیعه باید حماسهای سازد
 نذر ذکر فرج کند هر روز
 تا که این قوم را بر اندازد

سپاه ابرهه

ایزدی همدانی (امیر)
 السلام ای خلیفه الزحمان
 مهدی منتقم امام زمان
 ای امید نهایی اسلام
 حاجی کربلایی اسلام
 حجة ابن الحسن طیب وجود!
 بر تو از خلق لحظه لحظه درود
 ملک اسلام پیکری است عظیم
 ای شفابخش! جسم اوست سقیم
 مدتی شد در این تن طاهر
 غدهای پر ز چرک شد ظاهر
 نیشتر را بر آرای فضا
 تا از این غده تن نرفته به باد
 غده پر از عفونت و چرک است
 عاملش جهل و بدعت و شرک است
 نیشتر زن به غدهی پر چرک
 تا شود خون آن بری از شرک

ور نه این چرک و خونِ آلوده
میکنند جسم شرع فرسوده
خونِ آلوده شد چو پالایش
جسم یابد قرار و آسایش
چیست آن غده؟ فکر وهابی است!
گر چه چون نقش بر سرِ آبی است
این جماعت وجودشان شوم است
ایده‌هایشان پلید و مسموم است
گر بیابند قدرت افزونتر
کعبه را میکنند زیر و زبر
جمله‌ی «حسبنا کتاب الله»
کرده این سست عنصران، گمراه
غلط خود درست میدانند
شیعه را اهل شرک میخوانند
بد شمارند خوبی گل را
شرک نامند هر توسل را
جای ابرازِ دوستی کردن
رو به آل رسول آوردن
در مدینه نموده‌اند ایشان
حرم اهل بیت را ویران
در مثل چون سپاه ابرهه‌اند
دوستدار گناه ابرهه‌اند
عاقبت هم به دانه‌ی سجیل
هدف آیند چون صحابی فیل
باعث شرم امت اسلام
گشته‌اند این گروه خون آشام
هست شیطان امیر لشکرشان
قتل شیعه است حکم دیگرشان
مهدی ای لنگر زمین و زمان
حجت و محور زمین و زمان
دست حق کن ز آستین بیرون
کفر را کن ز ملک دین بیرون
یافت دامان یثرب و مکه

از وجود چنین کسان لکه
 لکه کن پاک ای خدا را ید!
 خصم را @ خسف کن به خاک بلد
 داغها روی سینه دارم من
 آرزوی مدینه دارم من
 چه مدینه که شهر نور و دعاست
 تاج فرقتش ز قبۀ الخضر است
 شهر پیغمبر خدای جلیل
 جایگاه نزول جبرائیل
 مسجد آن مطاف خیل ملک
 آستانش رفیعت ز فلک
 بین محراب و منبرش چه خوش است
 روضهای از ریاض جنت هست
 در بقیعش گرفته است به بر
 قبر دُر دانه‌های پیغمبر
 قبر خوبان و راسخون فی العلم
 سورهی رحمت حق، آیتِ حلم
 جایگاه چهار حجت دین
 حرم پاک عترت یاسین
 بود بر آن قبور بارگهی
 که از آن تا بهشت بود رهی
 گنبدی با ضریح زیبایی
 داشتند آن گلان زهرایی
 حیف شد آن حریم ویران شد
 قبر پاکان به خاک یکسان شد
 این جنایت به دست اهل ضلال
 سر زده روز هشتم شوال
 هشت شوال هست روز بقیع
 سینه‌ها پر بود ز سوز بقیع
 شیعه این روز را سیهپوش است
 با غم و غصه‌ها هم آغوش است
 تا که سر هست بار بر دوشم
 نشود این بلا فراموشم

هتک گردید حرمت عترت
 بود این هم ز غربت عترت
 ای به دلهایتان ولای ولی
 دوستاناران و پیروان علی!
 دشمنان خدا قسم خوردند
 همه هستی خویش آوردند
 عهد بستند که به غیر از نام
 هیچ باقی نماند از اسلام
 پیر گفتارهای استعمار
 عزم دارند دین کنند شکار
 بر علیه عدو و هابی
 ضد کج باوران اربابی
 خطبا خطبه را کنید آغاز
 بنمایید مشیت دشمن باز
 علما علم خود نشان بدهید
 پاسخ شبهه‌هایشان بدهید
 شیعیان علی! به پا خیزید
 شعله بر خرمن عدو ریزید
 تیر بر چشم دشمن اندازید
 آن حرم را ز نو بنا سازید
 شعرا پیرو کیمیت شوید
 حامی و یار اهل بیت شوید
 با غزل یا قصیده‌های بلند
 تیر باید به سوی خصم فکند
 زین جهاد عظیم نگریزید
 با مریدان شرک بستیزید
 خیل و هابیان در این دوران
 هست چون لشکر ابوسفیان
 تیغ بر کف گرفته چون حمزه
 بر تن خصم دون فکن لرزه
 هر یک از ما وظیفه‌های داریم
 باید این بار مانده برداریم
 نیست کافی فقط دعای فرج

کار باید شود برای فرج
 «ایزدی» باش یاورِ مهدی
 باش حسانِ لشکر مهدی

شاخ شیطان

ایزدی همدانی (امیر)
 این بقیع است و قبلهی دل و جان
 طوفِ آن آرزوی حق جویان
 حرمی محترم، حریمی پاک
 گوشهای از بهشت، در دل خاک
 جلوه‌گاه چهار چشمی نور
 گردِ آن توتیای دیده‌ی حور
 مهر بر خاکِ آن سجود آرد
 سرِ تعظیم را فرود آرد
 بس بُود این شرافتش که در آن
 مرقد فاطمه بُود پنهان
 داغ نیکان گرفت بر سینه
 شد به دُرهای علم، گنجینه
 هست در قلب او چهار امام
 که بر ایشان مُدام باد سلام
 حسن مجتبی و زین عباد
 باقرِ علم و صادق آزاد
 این زمین، مهد شور و احساس است
 قبر بنت اسد و عباس است
 قبر پاک جناب ابراهیم
 دُر مدفون به خاکِ دُر یتیم
 مدفن عمه‌های هادی کُل
 برخی از همسرانِ ختم رسل
 قبر اُمّ البنین و ارسته
 کز خدایش درود پیوسته
 قبر چندین صحابی دلپاک
 از مریدانِ خواجهی «لولاک»
 همه در این مکان محترم است

کز شرف، رشکِ روضهی ارم است
 داشت این روضهی بلندمقام
 گنبد و بارگاه، در ایام
 هر دم از مسلمینِ کلّ جهان
 داشت زائر، قبور این پاکان
 خاصه قبر ائمه‌ی معصوم
 محترم بود و طوفشان، مرسوم
 روی آن قبرها ضریحی بود
 کز جفا، خصمِ کافرش بُر بود
 اهل بدعت که گمره و پستند
 حرمتِ آن حریم، بشکستند
 از جفاجویی همان دونان
 بقعه‌ی آلِ نور شد ویران
 حرم اهل بیت پیغمبر
 شد برابر به خاک ره، یکسر
 هشتمین روز از مهِ شوال
 این عمل سر زد از گروه ضلال
 فرقه‌ی بیت‌میز و هابی
 با مریدان پست و ارهابی
 ظلم کردند تا توانستند
 شیعه را اهل شرک دانستند
 این گروهند مسلمین را عار
 دست‌پورده‌های استعمار
 سُنی و شیعه زین ستمکاران
 جورها دیده‌اند، در دوران
 رهبر این گروه کفرمآب
 شد محمد ز نسل عبد و هاب
 ابن تیمیه و عقاید وی
 شد بر این سُست سازه، پایه و پی
 گفت احمد، امینِ صاحبِ مجد
 شاخ شیطان برون شود از نجد
 آری، این فرقه، شاخ شیطان است
 دشمنِ اهل بیت و قرآنست

فقه این فرقه چیست؟ خیره سری
 متن فتواش، اصل فتنه‌گری
 بر حریم اثمهی اسلام
 مظهر شرک، میگذارد نام
 حکم بر هدمشان کند از کین
 بر چنین مکتبی ز حق نفرین
 این جماعت ز نسل بوجهلند
 گمراه و بی شعور و نااهلند
 در پی اعتقاد بیبایه
 میروند این گروه چون سایه
 فهم خود خاکروبه سان، رفتند
 ابن تیمیه را پذیرفتند
 پشت بر مصحف مبین کردند
 رو به فردی سفیه آوردند
 انهدام بقاع پاک بقیع
 با چنان جایگاه و شأن رفیع
 امر ابلیس را اطاعت بود
 از جنایات این جماعت بود
 ما محبان حیدر کزار
 دست بردار، نیستیم از کار
 بر چنین ایده، سخت می‌تازیم
 آن حرما، دوباره می‌سازیم
 حرمی چون حریم شمس شمس
 در مدینه بنا کنیم، چو طوس
 با عنایات حضرت دادار
 روی قبر اثمهی اطهار
 گنبد دیگری کنیم بنا
 دلزبا، مثل گنبد خضرا
 شیعه را منطقی بود محکم
 نیست در این بساط، چیزی کم
 داده شیعه به ابن تیمیه
 پاسخ از حوزهای علمیه
 که بنا بر قبور حقجویان

ریشه‌اش آب خورده از قرآن
 هست در احتجاجِ اهرمنم
 سورهی کُهِف، شاهدِ سخنم
 طبق آیات روح بخشِ کتاب
 بر روی قبرِ پاکِ آن اصحاب
 پیش آن غارِ شاهدِ اعجاز
 مسجدی ساختند بهر نماز
 ای مریدانِ پورِ عبد و هاب
 تا به کی خویش را زنید به خواب؟
 این بُود منطق کتاب خدا
 عذرتان چیست در جواب خدا؟
 سر به حکمِ اله، بسپارید
 رو به قرآن و اهل بیت آرید
 دمِ آخر ز شام تاریک است
 صبح روزِ ظهور، نزدیک است
 از می فتح، کام میگیریم
 از شما انتقام میگیریم
 وه! که آن روز، روز هم عهدی است
 فصلِ زیبای دولت مهدی است
 «ایزدی» را امید بسیار است
 آرزویش وصال دلداری است
 بقعه چار امام ویران شد
 ظلم و هابیان نمایان شد
 دل ایرانیان به درد آمد
 ناله شیعیان به کیوان شد
 دلم از غربت بقیع ای دوست
 همچو احوال من پریشان شد
 چشم بیدار شیعیان علی
 اشک ریزان چو ابر نیسان شد
 آی و هابیان بی ایمان
 کارتان بر خلاف قرآن شد
 بنگرید ارج و عز و جاه رضا (ع)
 گر شما را گذر به ایران شد

تا ببینید بارگاه رضا (ع)
 باعث شوکت خراسان شد
 همچنان سامرا که شد آباد
 بلکه زیبایش دو چندان شد
 بقعهها را دوباره میسازیم
 دور اگر از حجاز شیطان شد
 (برزگر) دمبدم بنال و بگو
 بقعه چار امام ویران شد

ظلم و هائیان

برزگر (علی وحید)
 مدینه سرزمین وحی و الهام
 همان شهری که باشد مهد اسلام
 عجب شهری بود شهر مدینه
 ندارد در جهان مثل و قرینه
 زمینش بهتر از صحرای سیناست
 به حق گنجینهی دُرهای یکتاست
 حریم مصطفی باشد در آنجا
 که نورش میرسد تا عرش اعلا
 در این وادی شده زهرای اطهر
 دلش از ظلم دشمنها مکدر
 همین جا فاطمه بیحد غمین شد
 به دست دشمنان نقش زمین شد

شهر مدینه

بی ریا (رضا رضایی)
 از این رو «بی ریا» دارد صد افغان
 همیگوید سخن با چشم گریان
 بنالم روز و شب در سوگ زهرا
 که شد کشته ز جور قوم اعداء
 چنین مظلومهای عالم ندیده
 بریزم بهر او اشک از دو دیده
 نه تنها فاطمه اینجا غمین شد

در این وادی حسن هم بی معین شد
کنار قبر جدش نزد یاران
شده جسم شریفش تیر باران
علی ابن الحسین آن فخر عباد
شهید را دین گشته ز بیداد
امامی کو لقب بگرفته باقر
بسی اینجا شده آزرده خاطر
وجود حضرت صادق در این شهر
شده دلخون ز ظلم و کینه و زهر
حریم تربت پاک امامان
ز ظلم و کید دشمن گشته ویران
دمادم میکشم آهی ز سینه
برای غربت شهر مدینه
همان شهری که دائم در خروش است
صدای آه و افغانش به گوش است
گذار شیعه گرفتار در این شهر
شود چشمان او از گریه چون بحر
هر آن کس در بقیع آنی نهد پا
ببیند تربت گلهای زهرا

فریاد خاموش

پاکدامن خراسانی (علی)
السلام ای حریم تعالی
ای بقیع ای بهشت دل ما
ای که در موطن خود غریبی
در دل مسکن خود غریبی
میدهم از خراسان پیامت
من فدای تو و چار امامت
گر چه هستی به ظاهر تو خاموش
هرگز ای جان نگردي فراموش
روز تخریب تو روز درد است
روز غم خوردن، داغ مرد است
دل ز ویرانی تو غمین است

آهش از داغ تو آتشین است
 آن گروهی که بیعت شکستند
 مصطفی را دل از کینه خستند
 باب هر فتنهای را گشودند
 ظلم بر آل احمد نمودند
 چون علی را غریبانه دیدند
 خانهاش را به آتش کشیدند
 پهلوی همسرش را شکستند
 دست او را در آن خانه بستند
 ای بقیع از ستمهای آنان
 بقیعهای تو گردیده ویران
 غم مخور این شب غم سر آید
 روزی آن مظهر داور آید
 وارث ذوالفقار آید از ره
 صاحب اقتدار آید از ره
 بر عدوی تو آن دم بتازد
 از نو این بقیعها را بسازد
 غاصبان را برون آرد از خاک
 تا زمین گردد از لویشان پاک
 گیرد از دشمن دین و ایمان
 انتقام تمام شهیدان

قطعهای از بهشت

خروش اصفهانی (عباس شاهزیدی)
 در خون نشست ماه و سیاه آفتاب شد
 تا در بقیع عرش الهی خراب شد
 داغی دوباره بود به غمهای اهل بیت
 روز سیاه هدم حرمهای اهل بیت
 آل سعود و آل امیه یکی شدند
 این قوم با معاویه همپالکی شدند
 بی شک در این معامله شیطان سهیم بود
 آل سعود ابرههی این حریم بود
 تنگ بقیع چشم پیمبر گواه بود

این دشمنی تقاص کدامین گناه بود؟
آن روز جبرئیل به عالم خطاب کرد
«تبت یداً» کسی که حرم را خراب کرد
دیروز قوم شبزده آتش به در زدند
امروز بر درخت ولایت تبر زدند
یا رب! بر این مصیبت عظمیٰ توان بده
سخت است صبر و اجر به صاحب زمان بده
ای آسمان! به یاری آل علی بیا
باران بیار و عرش خدا را تکان بده
کانون عشق با دو سه فتوا خراب شد
یا رب! ز غیب مرگ بر این مفتیان بده
گفتند: قبر فاطمه در این حوالی است
مهدی بیا و تربت او را نشان بده
اینجا مزار روشنی خانهی نبی است
این خاک پاک، تربت در دانهی نبی است
اینجا سر ملائکه در بندگی خم است
اینجا مزار خوبترینهای عالم است
اینجا علی ز گریه خودش را هلاک کرد
با دست خویش فاطمه را زیر خاک کرد
شهر مدینه حقّ ولی را نداده است
اینجا کسی جواب علی را نداده است
با عترت رسول چه کردند بی گناه
آل عقاب بستهی شیطان روسیاه
زانوی غم گرفته بغل یک طرف خلیل
یک گوشه بهت کرده ز اندوه جبرئیل
*****@

باران چنین نبوده که من گریه میکنم
این فصل را برای حسن گریه میکنم
از غربت مدینه خبر میدهد هنوز
این فصل بوی لخت جگر میدهد هنوز
امشب مرا گرفته هوای غریبش
بشنو تو از بقیع صدای غریبش
همراه ابرها دل خود را روانه کن

این بیت را به کربلای غریب‌باش
 این بیت را برای غریبی که شاعران
 کم شعر گفته‌اند برای غریب‌باش
 کم شعر گفته‌اند، نه اینکه نگفته‌اند
 شاید گذاشتند به پای غریب‌باش
 سردار خسته‌های که دلش بس که درد داشت
 جز زهر کین نبود دوی غریب‌باش
 گلدان خاک، غیر حسن لاله‌های نداشت
 ای جان عالمی به فدای غریب‌باش
 تابوت و تیر روز جهان را سیاه کرد
 زینب چگونه رفتن او را نگاه کرد؟
 لرزید پشت ماه و ستاره به خون نشست
 این فصل را نوشتم و «کوه از کمر شکست»
 یک عمر مثل شمع تو در خود گریستی
 ای داغ خواندنی چه غریبانه زیستی

درها تمام بسته، مفاتیح را بیار
 سجاده را بگستر و تسبیح را بیار
 این گوشه از بقیع بکن صبر بیشتر
 بوی حسین می‌دهد این قبر بیشتر
 این تکه از بهشت که در خاکها گم است
 آهسته‌تر، مزار امام چهارم است
 در خلوتش هنوز پس از سالهای سال
 دریای بیکران دعا در تلاطم است
 یک قطره از صحیفی نورانیاش هنوز
 باران رحمتی است که غرق ترنم است
 این جا شراب ناب مناجات می‌دهند
 هستی و هر چه هست در آن مست این خم است
 بر خاک «شمع محفل طاها» که شمع نیست
 مانند شمع روشنیاش نذر مردم است
 از بند بند قافیهها ناله شد بلند
 شاعر دگر نپرس که این بند چندم است
 بسپار با ولایت او دل به سرنوشت

آن وقت میرسی تو به دروازه‌ی بهشت

امشب کنار این همه غربت مجاورم
 «باز این چه شورش است» می‌آید به خاطر
 می‌شود شعری می‌وزد به من از سمت بی‌عبور
 می‌محتشم به خاطر من میکند خطور
 این بند، بوی کرب و بلا را می‌آورد
 دارد بقیع حال مرا جا می‌آورد
 محو پرنده‌های مهاجر نشستهم
 این بند را به غربت باقر نشستهم
 انگار بغضهای جهان مانده در گلوم
 می‌گویم «السلام علی باقر العلوم»
 ای که رسانده ختم رسولان به تو سلام
 ای قبله‌ی فرشته و ای کعبه‌ی انام
 با ما کمی ز غربت آل عبا بگو
 ما که ندیده‌ایم تو از کربلا بگو
 از قصه‌ی نگین و سلیمان کربلا
 از کام خشک چشمه‌ی آب بقا بگو
 از حال و روز زینب و هنگامه‌ی وداع
 از لحظه‌های رفتن خون خدا بگو
 از شام و کوفه و سر دل‌بند فاطمه
 از آیه‌های آن سر از تن جدا بگو
 از یوسفی که پیرهنی هم به تن نداشت
 از پیکر نهان شده در بوریا بگو
 از ساعتی که میوه‌ی قلبش اجازه خواست
 از آن شیبه‌تر به رسول خدا بگو
 از ماتم سکینه و از مویه‌ی رباب
 از کودکی که زد ز عطش دست و پا بگو
 از عصر خیمه‌ها که به آتش کشیده شد
 روحی لک الفدا تو از آن ماجرا بگو
 این جا چقدر دل که برایت شکسته است
 از لابلای پنجره‌هایی که بسته است

یک گام آن طرف تر، نور حقایق است
 یعنی مزار آینه‌ی عشق، صادق است
 حالا که پشت پنجره تنها نشستهای
 دریای علم را به تماشا نشستهای
 وقتی به قبر خاکی او میکنی نگاه
 حس میکنی به غربت دریا نشستهای
 حس میکنی زمین و زمان گریه میکنند
 وقتی که در مصیبت مولا نشستهای
 بهتی غریب روح تو را چنگک میزند
 یعنی کنار کوه، تو از پا نشستهای
 قرآن ناطق است در این تربت غریب
 ای خاک، روی «علم الاسماء» نشستهای
 موسی است این که محو تجلای نور اوست
 ای بیخبر، به سینه‌ی سینا نشستهای
 بر هر دری زدی نشنیدی صدا، کنون
 باب نجات را به تمنا نشستهای
 خورشید علم، ماه جهان نور کردگار
 آن حجتی که شیعه به او دارد افتخار
 این گوشه، خاک طعنه به افلاک میزند
 هر شب فرشته بوسه بر این خاک میزند

بغض غم

راضی اصفهانی (محمد حسن زاده)
 بغض غم دارم خدایا در گلو
 تا به کی باید برم آن را فرو
 شیعه هستم درد دارد سینهام
 زخم‌دارِ غربتی دیرینهام
 بدعتی دیگر دوباره پا گرفت
 کز سقیفه دستخطش را گرفت
 با امامان دشمنی تشدید شد
 شیعه‌ی آل علی تهدید شد
 فرقه‌ی وهابی شیطانپرست
 حرمت دین و ولایت را شکست

جمله‌ی احکام را تحریف کرد
 دین حق را واژگون تعریف کرد
 زد به بس اعمال ناشایست دست
 حرمت قبر امامان را شکست
 دشمنی را با علی ترغیب کرد
 قبر فرزندان او تخریب کرد
 بقعه‌های آن امامان مبین
 بقعه‌ی یار علی، ام البنین
 بقعه‌ی خویشان و یاران رسول
 گنبد پاک عزیزان بتول
 شد خراب از کینه و ویرانه شد
 قلب مهدی زین ستم غمخانه شد
 ای دریغا زین عداوت ای دریغ
 وامصیبت زین جنایت ای دریغ
 آنچه در افعال و هایتست
 خارج از آیین انسانیتست
 حق کشی آیین و هایتست
 کینه ورزی، دین و هایتست
 شیعیان باید که همعه‌دی کنید
 همنوایی با دل مهدی کنید
 اشک مهدی زین مصیبت جاری است
 انتظار او ز شیعه یاری است
 هست آن حضرت پریشان بقیع
 دیده‌ی او هست گریان بقیع
 سینه را همدرد آن دلبر کنید
 اوست گریان، دیدگان را تر کنید
 شد بقیع آن روز تخریب از جفا
 در پی آن منهدم شد سامرا
 شیعیان ساکت شدن اینجا خطاست
 دشمن دین کینه‌ورز و بیحیاست
 دشمن ما در پی تضعیف ماست
 فاش گفتن عییشان تکلیف ماست
 ای صبا این چامه را بر در بقیع

چشم «راضی» زار گرید بر بقیع

سرشک زمزم

رستگار خراسانی (سید محمد)
 در دل شب آسمانی با صفا دارد بقیع
 چون که تنها پرتو از نور خدا دارد بقیع
 از غم ویرانیش جاری سرشک زمزم است
 کعبه را هم در سیاهی عزا دارد بقیع
 شکوه از اهل مدینه میکند با زائران
 در وطن هم از غریبان آشنا دارد بقیع
 گر چه بین ما و او دیوار و در حائل بود
 ارتباطی با دل اهل ولا دارد بقیع
 جان فدای تربت خون گرم او از روی مهر
 چشم گردون را ز خاکش طوطیا دارد بقیع
 مصحف نورست و بیشیرازه در هم ریخته
 گرچه در هر صفحه صدها ماجرا دارد بقیع
 یک چمن گل‌های پر پر را نهان دارد به خاک
 در کنار قبر پیغمبر چهاها دارد بقیع
 از دل خاکش فروغ صبح صادق میدمد
 تا ابد سرگشتگان را رهنما دارد بقیع
 از علی ابن الحسین و باقر علم رسول
 راستان را داستان کربلا دارد بقیع
 گریهی عباس دیده روز تشییع حسن
 جسم خونین امام مجتبی دارد بقیع
 ناله‌ی ام البنین از او به گوش آید هنوز
 گر سپاری گوش دل چون نی، نوا دارد بقیع
 «رستگار» این باغ ویران جای غم‌های علی است
 بوی زهرا در مشام جان ما دارد بقیع

باغ به تاراج رفته

رستگار خراسانی (سید محمد)
 اگر چه مطلب صد بار گفته را ماند
 بقیع خاطرهی نا شنفته را ماند

ز هر زبان شنوی باز تازگی دارد
 حدیث قدسی با کس نگفته را ماند
 مدینه چهرهی معصوم صدر اسلام است
 بقیع گوهر بر چهره سُفته را ماند
 ز داغ فاطمه سوزد اگر چه خاموش است
 شرار در جگرِ سنگ خفته را ماند
 نکرده باز به افشای قبر زهرا لب
 به باغ وحی گل ناشکفته را ماند
 به جز ولی خدا آگه از ضمیرش نیست
 بقیع نالهی در دل نهفته را ماند
 خلاصه سخن اینست «رستگار» خاموش
 بقیع باغ به تاراج رفته را ماند

قبله جان

روحی همدانی (محمد مهدی)
 سلام ما به مزاری که قبلهی جان است
 سلام ما به مدینه که کوی جانان است
 سلام ما به حریم مطهر نبوی
 به آن زمین مقدس که مهد قرآن است
 سلام ما به بقیع و چهار قبر غریب
 که شاعر غزلِ غربت امامان است
 سلام ما به بهشت حقیقی دنیا
 به قبر گمشدهای که ز دیده پنهان است
 کشانده پای دلم را خدا به آن وادی
 میان تربت پاکی که مرثیهخوان است
 الا بقیع بگو شرح غربت خود را
 بگو که دیدهام از ماتم تو گریان است
 بگو چه شد که محل نزول اهل سما
 بدون بارگه است و به خاک یکسان است
 برای چیست زیارتگه امام زمان
 بدون گنبد و سقف و ضریح، و ایوان است
 خیر دهید به وهابیان بدطینت
 که استناد حرم ساختن به قرآن است

به نصّ سورهی احزاب، آیه بیست و یکم
 بنای خاص سزاوار اهل ایمان است
 اگر چه گشت به دست پلیدتان تخریب
 برای شیعه همان خاکها گلستان است
 امام عصر چو آید به چشم میبند
 که آستان بقیع همچنان خراسان است

نسل تیغ و تبر

روشن روان همدانی (مجتبی)
 من محبّ امام منتظرم
 سینهای خسته از محن دارم
 در دلم داغ خانمانسوز
 قبر ویرانهی حسن دارم

در غم حرمت شکستهی او
 سینه باید شکست، سینهزنان
 دیده واکن بین در این روضه
 فاطمه آمده است، سینهزنان

خیر مقدم بگو به این بانو
 عصمت الله و مظهر پاکی
 دختر آسمانی احمد
 مادر چار مرقد خاکی

در هوای حرم غریبانه
 مادر خسته، باز میخوانم
 روضهی یورش عجیب و غریب
 با تُنی جانگداز میخوانم

ابترانی ز نسل تیغ و تبر
 حمله کردند بر سرای بقیع
 ساعتی بعد خاک و خاکستر
 ماند از آن همه بنای رفیع

حرم آبهای تطهیر و
پای نحس حرامیان!!! ای وای
زاین جسارت رسول خویها
ناله میزد از آسمان!!! ای وای

در دل آتش چنین داغی
دل زارم ز تاب مانده، بسوز
که از آن بقعه‌ی شریف و رفیع
چار قبر خراب مانده، بسوز

روضه رضوان

سخا اصفهانی (فضل الله شیرانی)
با اینکه هست ظاهر ویران، بقیع را
باشد صفای روضه رضوان، بقیع را
آل سعود آل نحوسند، ورنه کی؟
میساختند این همه ویران بقیع را
این فرقه کافرند و سیه‌دل که هیچ‌گاه
بی حرمتی نکرده مسلمان بقیع را
آنگونه مشرکند، که تعطیل کرده‌اند
حتی برای خواندن قرآن بقیع را
تخریب بقعه‌های سرافراز و باشکوه
این گونه کرده سر به گریبان بقیع را
غارت نمود دست پلید یزیدیان
در سایه دسیسه و دستان بقیع را
یا رب روا مدار کزین بیش بشکنند
و هابیون سرکش نادان بقیع را
اما دوباره شیعه‌ی آل علی کند
با اشک چشم خویش گلستان بقیع را
ایرانیان به همت خود جلوه میدهند
چون بارگاه شاه خراسان، بقیع را
آن پاک گوهران که در این خاک خفته‌اند
بخشیده‌اند شهرت و عنوان بقیع را

از آسمان پاک امامت چهار نور
چون مهر خفته‌اند به دامان بقیع را
چون مدفن مقدس آل پیمبر است
داند «سخا» عزیزتر از جان بقیع را

آیین وهابی؟

سُرور اصفهانی (حسین)
بقیع از دست وهابی بد کیش
شده ویران بدون شرم و تشویش
نه از روی پیمبر شرم کردند
نه از آل علی آزرَم کردند!
خداوندا مزار آن نکویان
مگر حرمت ندارد نزد انسان؟
به هر جایی که از پاکان مزار است
ز اهل حق مسلم یادگار است
مزار اولیاء حق مسلم
بُود محبوب نزد خلق عالم
چو مرد حق سر آمد روز گارش
بود ایمن به هر کیشی مزارش
روا کی ظلم بر اهل قبور است
که از انصاف و از ایمان به دور است
خصوصا گر ز خیل رهبراند
که آذین خطهی پیغمبراند
نمیدانم که در آیین اسلام
که باشد دینی از دادار علام
که آیینی ز فرمان خدا بود
دگر آیین وهابی کجا بود؟
چو با اسلام باشد نامناسب
بود وهابی نااهل کاذب
کجا وهاب کاذب اهل دین بود
که از آغاز کار از کاذبین بود!
ز حق خواهم به عین سر فرازی
کنند از آن ز یاری بازسازی

بناها همچو دوران نخستین
 شود از بازسازی نیک تزئین
 خداوندا به حق اهل ایمان
 ببخشا شیعیان را نیک سامان
 که بخشند اعتلا دین خدا را
 که ره پویند پاکان هدا را

حرمت حرم

عبدی (نوروز علی عبدالهی رهنانی)
 صحن بقیع را چو معاند خراب کرد
 قلب نبی در آتش حسرت کباب کرد
 مفتی شهر از ره نادانی و عناد
 خود را خراب زین عمل ناصواب کرد
 او گفت از ریا که: منم صاحب کتاب
 اما جفا به عترت و اهل کتاب کرد
 بشکست حرمت حرم چار امام دین
 بر شیعیانشان ستم بیحساب کرد
 خود را خراب کرد به فتوای شیعیان
 تا این عمل به گفتهی عبد الوهاب کرد
 صد پاره از عناد و ستمکاری و ریا
 قلب رسول و خون جگر بو تراب کرد
 دستش بریده باد ز شمشیر انتقام
 آن کو بقیع و صحن و حرم را خراب کرد
 آن کس که این معامله با شیعیان نمود
 بیحرمتی به زادهی ختمی مآب کرد
 گفتا نیاز بر حرم و بارگاه نیست
 لعنت بر آنکه بر همگان این خطاب کرد
 لعن خدا به آل سعودی که هر زمان
 از خون خلق دست خودش را خضاب کرد
 «عبدی» چو دید غربت و ویرانی بقیع
 خون دل از دو دیده روان جای آب کرد

ظلم بی حساب

فریور اصفهانی (محمدعلی)
وقتی بقیع از ستم و کین خراب شد
بی حرمتی به ساحت ختمی مآب شد
یا ایها المدثر و یا ایها الرسول
برخیز کن نظر که بقیعت خراب شد
از داغ این مصیبت عظمیٰ به باغ خلد
گریان دو چشم فاطمه و بوتراب شد
از بس زدند آتش کین دشمنان دین
دل‌های شیعیان همه از غم کباب شد
عجل وفاتی از چه سبب گفت فاطمه
آنکه دعای خیر نسا مستجاب شد
«فُزْتُ بِرَبِّ كَعْبَه» علی گفت در نماز
مولا به فیض رحمت حق کامیاب شد
بهر نجات دین و پی انهدام ظلم
در کربلا به دست حسین انقلاب شد
هر نقش‌های ز کینه کشیدند دشمنان
آن نقش‌ها همه نقش بر آب شد
آتش زدند از ره کین بر کتاب حق
بیحرمتی به آیه أم الکتاب شد
در این زمان به شیعه‌ی بحرین و هم یمن
ظلم و جفا و کینه ز حد بیحساب شد
یا رب! ز قهر، ریشه و هابیان بکن
این بهترین پذیرش آنت الوهاب شد
از فیض خاص حق و مددهای اهل بیت
شعر «فریور» است که زیب کتاب شد

فتوای وقیحانه

قائمی (علی زمان آبادی)
با یاد بقیع اشک غم از دیده روان است
ماتمزده دل‌های همه پیر و جوان است
ظلمی که به اولاد علی شد ز اجانب
شرحش به خدا بیشتر از حد بیان است
آنان که عدوی حرم چار امامند

بد نامیشان شهره به تاریخ جهان است
 فتوای وقیحانهی آن مفتی مزدور
 صاحب نظران را همه جا ورد زبان است
 لعنت به همان مفتی نادان که ندانست
 بر جسم جهان مکتب اسلام چو جان است
 در دین نبی بدعت آن قوم سیه‌کار
 چون روشنی صبح درخشنده عیان است
 یا رب برسان مصلح جاوید جهان را
 آن مهدی موعود که از دیده نهان است
 آید اگر آن مونس دل‌های بهاری
 گلزار نبی ایمن از آسیب خزان است
 باشد همه در رابطهی شوق وصالش
 گر «قائمی» از دیده بسی اشکفشان است

غروب عاطفه

قیصر اصفهانی (سید محمد حسن)
 غروب عاطفه آوخ چقدر غمگین است
 در آن دیار که غربت نصیب آیین است
 جنایتی که نمودند آل سفیانی
 هنوز داغ غمش بر دل خداین است
 شمار فتنه‌گریشان بود ز حد افزون
 چنانچه سوز مصیبت برون ز تخمین است
 چه بر سر حرمین بقیع آوردند
 که خاک بستر، بالین آل یاسین است
 چرا تمام به خاک آرمیدگان بقیع
 چراغ مرقدشان نور ماه و پروین است
 چرا که صحن و سرایی ندارد آن سامان
 چرا مزار امامان دین غم‌آگین است
 چرا کسی ز سران عرب نمی‌رسد
 که این معامله رسم کدام آیین است
 خراب شد ز ستم بارگاه معصومین
 که قبله امم و جایگاه تمکین است
 حریم قدس الهی امام دین هادی

ز خون بیگنهان لاله‌گون و رنگین است
از آن ستم که به درگاه عسکری کردند
برون دو چشمه خون از دو چشم حقیین است
ز سوی خصم ولایت چنین عجب بود
که این معامله از کینه‌های دیرین است
وهایان ریا کار ننگشان بادا
که فخرشان به چنین کار زشت و ننگین است
درون آتش دوزخ فتند روز جزا
که این جماعت بیدین سزایشان این است
به آن امید که بیند فنای ظالم را
همین برای دل داغ‌دیده تسکین است
چگونه شیعه تواند کند به تنهایی
به جان تحمل بار غمی که سنگین است
دعا کنیم به یاد امام ما مهدی
که بسته روح اجابت به بال آمین است
خدا کند که ببینیم روی مهدی را
قسم به خالق هستی امید ما این است
جمال مهدی موعود پیش رو دیدن
برای تلخی هجران چشیده شیرین است
به یاد تربت زهرا و داغ غربت او
هنوز دل به فغان و دو دیده خونین است
گریست «قیصر» و بنوشت این مصیبت را
به خون دیده عجین طرح این مضامین است

منع زوار

به نام او که ناظر بر همه‌ی چیزهاست

نه سال پیش (۱۳۸۲ خورشیدی) وهابیون در مدینه منوره به ستم پیشین خود (یعنی منهدم کردن بقاع متبرکه بقیع) افزودند و به انگیزه‌ی فاصله انداختن و کوتاه کردن رابطه شیعیان با مزار منوره بقیع اقدام به نصب در و قفل کردن آن کردند و زیارت مزارات متبرکه که حضرات ائمه معصومین و خاندان پیامبر اکرم صلوات الله علیهم را منحصر به دو ساعت اول صبح و دو ساعت بعد از نماز عصر کردند یعنی انبوه زائرین که قبلاً در ۲۴ ساعت شبانه روز به نوبت و با فرصت لازم به ادای احترام به قبور و زیارت و دعا و مرثیه خوانی میپرداختند ۲۰ ساعت وقت را از آنها سلب کردند، مخصوصاً لطفی که شبها برای راز و نیاز و ندبه و زاری داشت و اکثر زوار فرصت را غنیمت می‌شمردند و شبها خود را به بقیع می‌رساندند و ضمن زیارت مزارات به راز و نیاز با پروردگار خود، دل را جلا- و جان را شستشو میدادند. وهابیون این خلوص و ارادتمندی را بر نمیتابند و چنانچه میدانید بر مظالم خود افزودند و دل

شیعیان را بیش از پیش به درد آوردند. در مجلسی که شاعر متعهد آیینی جناب آقای سید محمد حسن صفوی پور (قیصر اصفهانی) حضور داشتند این دردمندی به وجود آمده را برای اهل جلسه متذکر شدیم. آقای قیصر پس از لحظهای چند ابیاتی که ذیلاً از نظر میگذرد، فی البدیئه سرودند که در مجلس خوانده شد و مورد تحسین قرار گرفت. موفقیت این شاعر ارجمند و همه شاعران تولائی و تبرائی را از پیشگاه احدیت خواهانیم.

قطعه

(مربوط به صفحه قبل)

قیصر اصفهانی (سید محمد حسن)

فرقه ضالهی وهابی پست

با نبی عهد خویش بشکستند

ظلم بر عترت نبی کردند

جگر شیعه را ز غم خستند

بر جفاهای خویش افزودند

در صحن بقیع را بستند

دشمنان علی و آل علی

ظالم و رذل و جانی و پستند

غافل از اینکه شیعیان علی

از می ساغر ولا مستند

دور از اصل خود نمیگردند

با بقیعند هر کجا هستند

غریستان

لطفی اصفهانی (حسین لطفی کیا)

بقیع بی سر و سامان غم افزاست

بقیع از دید هر انسان غم افزاست

مدینه رفتن و ویرانه دیدن

حریم تربت پاکان غم افزاست

سرشک شیعیان جاراست بر خاک

دریغا این غریستان غم افزاست

خدایا تربت دخت نبی کو

نهان این قبر نور افشان غم افزاست

نگر آرامگاه مجتبی را

که دیدارش به هر انسان غم افزاست
 به قبر سید سجاد بنگر
 که از جور عدو این سان غم افزاست
 امام پنجمین خفته در این خاک
 مزارش ای مسلمانان غم افزاست
 مزار جعفر صادق دریغا
 ز جور قوم بی ایمان غم افزاست
 نظر کن تربت ام البنین را
 که افزونتر در این ویران غم افزاست
 زیارتگاه خورشید است این خاک
 که هر دم داغهای آن غم افزاست
 عزیزان خدا خفتند اینجا
 که (لطفی) خاکشان این سان غمافزاست

غبار بقیع

لطفی صافی (آیت الله العظمی صافی گلپایگانی)
 خوش آن نسیم که میآید از کنار بقیع
 خوشا هوای روانبخش و مشکبار بقیع
 فرشتگان زمین میبرند سوی بهشت
 برای غالیه حوریان، غبارِ بقیع
 اگر که طور تجلی ز صدق میطلبی
 بیا به گلشن روحانی دیار بقیع
 دریغ و درد که از ظلم دشمنان خدا
 خراب شد همه آثار بشمار بقیع
 ایا که غیرت دین داری و ولایت آل
 بیار خون عوض اشک در کنار بقیع
 خراب کرد ستم، مشهد چهار امام
 کزان شرف به سما یافت خاکسار بقیع
 نخست مرقد سبط نبی امام حسن
 بزرگ محور اعزاز و افتخار بقیع
 مزار حضرت سجاد اُسوه عبّاد
 امین اعظم حق، رکن استوار بقیع
 مزار حضرت باقر عزیز پیغمبر

که بر فزوده به اجلال و اشتها بقیع
 مزار حضرت صادق رئیس مذهب و دین
 جهان و علم و عمل نور کردگار بقیع
 قبور منهدم دیگر از تبار رسول
 فزوده است بر اوضاع رنجبار بقیع
 سعودیان عمیل ۶۴ یهود و صهیونیسیم
 ز ظلم هتک نمودند اعتبار بقیع
 ز ظلم فرقه وهابیان ناکس دون
 بیا ببین که خزان گشته نو بهار بقیع
 قبور آل نبی را خراب کرد عدو
 که شیعیان همه هستند سوگوار بقیع
 در این مصائب عظمی ولی عصر بود
 پریش خاطر و محزون و داغدار بقیع
 کند ظهور و جهان پر کند ز دانش و داد
 زند به ریشهی خصم ستم شمار بقیع
 قیام باید و مردانگی و همت و عزم
 که برطرف کند این وضع ناگوار بقیع
 و گر نه تا نشود قطع دست استعمار
 جهان شیعه بود زار و دلفکار بقیع
 حرامیان به حرم تا که حاکمند رواست
 که مسلمین همه باشند شرمسار بقیع
 سلام بی حد و بسیار بر پیمبر و آل
 درود وافر و بیانتها نثار بقیع
 ز یاد مرقد ویران اولیای خدا
 همیشه «لطفی صافی» است بی قرار بقیع

قوم عصیانگر

ماهر اصفهانی (علی غفر الهی)
 شد فرقه وهابی دون حکمفرما
 تا آنکه شد ویران بقیع از جور اعدا
 وهابیان بیخبر از خشم وهاب
 تخریب کردند این حریم علم و آداب
 فتوای مفتی را چو نصب العین کردند

فرمان ز شیطانسیرتِ بدکیش بردند
وهایبان دون همه اهل ضلالند
عصیانگر و ویرانگر و بی اعتدالند
این قوم عصیانگر همه گمکرده راهند
پابند سنتهای پوچ و اشتباهند
فرمان نفس بدگنش را گوش کردند
شمع و چراغ این بقا خاموش کردند
چون اوفتد خنجر به دست زنگی مست
گردد به نفسِ ملحدِ اماره پابست
چشمان خود را بر حقایق جمله بستند
آینهی قلب پیمبر را شکستند
قبر امامان بقیع شد گر چه ویران
آباد میگردد به دست اهل ایمان
ویران شد اما گنج در ویرانه مستور
ماند از حمایتهای بیپایان گنجور
دلها اگر از این جنایتها خرابند
اما صدف از بهر گوهرهای نابند
کی میشود خاموش انوار خدایی
بخشد به گیتی تا قیامت روشنایی
ما شیعیان آل طه پاکبازیم
قبر امامان را به آب دیده سازیم
از لطف حق این آستان آباد گردد
چشم و چراغ عالم ایجاد گردد
چون لطف حق یاری کند اهل ولا را
آباد میسازند این دولتسرا را
آباد میگردد بقیع از لطف داور
تا کور گردد چشم خصم کینهپرور
باشد مزار این امامان در دل ما
باشد به میزان جزا این حاصل ما
این بارگاه قدسی جبریل دربان
گردد ز نور اختر و انجم، چراغان
خیل ملک آیند با فرمان قدوس
بر آستان این امامان بهر پا بوس

از لطف یزدان در زمین و آسمانها

اشعار «ماهر» میشود ورد زبانها

مُشک تر

مراد (حسن کاظمی مرادی)

داغ غربت بر جگر دارد بقیع

هر زمان شوری دگر دارد بقیع

شد محیطش رشک دریای فلک

چون به بر چندین گهر دارد بقیع

خاک پاکش چشمها را توتیاست

در دل و در جان اثر دارد بقیع

بوی گل میجوشد از خاکش مدام

دامنی از مُشک تر دارد بقیع

بی نظر مگذر از این ویرانسرا

گنجهایی را به بر دارد بقیع

چهرهای از مهر معصومین پاک

به ز خورشید و قمر دارد بقیع

غم مخور از لطمهی وهابیون

تا خدای دادگر دارد بقیع

میتوان قصری در آن ایجاد کرد

جان نثارانی دگر دارد بقیع

چار امام بر حقند اینجا مقیم

افسر شاهی به سر دارد بقیع

کافران را دور تا روز حساب

شیعیان را در نظر دارد بقیع

صد هزاران عاشقی چون من «مراد»

زائری با چشم تر دارد بقیع

حُسن عالمگیر

مهدی اصفهانی (سید مهدی طباطبائی)

دامن پر اختری چون کهکشانشان دارد بقیع

خاک پاکش فخر بر هفت آسمان دارد بقیع

در کجا باشد چنین منظومهای در آسمان

چار خورشید ولایت در میان دارد بقیع
 حُسن عالمگیر دارد گر چه بیپیرایه است
 در بغل حُسن حُسن را همچو جان دارد بقیع
 سید سجاد، زین العابدین، چارم امام
 زینت سجاده‌ی این خاکدان دارد بقیع
 باقر علم پیمبر پنجمین نور ولا
 با اب و ابنش عزیز و میهمان دارد بقیع
 صادق آل محمد (ص) پیشوای شیعیان
 عالم علم همه کون و مکان دارد بقیع
 آستانش را نباشد گنبد و صحن و رواق
 از پر و بال ملائک سایبان دارد بقیع
 نیست خاموش این حرم شبها بر اهل نظر
 بر رواقش چلچراغ از کهکشان دارد بقیع
 بوسه بر خاکش زند شبها قمر با احترام
 مادر غمدیده از مرگ جوان دارد بقیع
 در کنار پنجره همراه با ام البنین
 اشک چشم و سوز و آه بانوان دارد بقیع
 گو به وهابی بر این در قفل بیهوده مزین
 از ملائک خادم و هم پاسبان دارد بقیع
 زیر لب عرض ارادت کن کزین قوم دغا
 یادها بر ضرب و شتم شیعیان دارد بقیع
 در فضایش احتیاج عطر و مشک و عود نیست
 تا گلاب اشک چشم مؤمنان دارد بقیع
 شیعیان را میشود «مهدی» دل از ماتم کباب
 بس که از تاریخ غمهای گران دارد بقیع
 گر چه خاموش است و خلوت زائرانی فوج فوج
 همره صاحب زمان از انس و جان دارد بقیع

قبله دلها

مؤید خراسانی (سید رضا)
 دلها برای قبله‌ی دلها کباب شد
 تا در بقیع آن ستم بی حساب شد
 وهابیان به کشتن و غارت زدند دست

در روضه‌های که سایه‌نشین آفتاب شد
گفتی چهار رکن دو عالم به هم شکست
وقتی که چار قبر مطهر خراب شد
دار السلام قدس و مطاف فرشتگان
از آتشِ مذاب، محیطِ عذاب شد
بر خاک موج خون به هوا فوج دود بود
جانی اگر که ماند از این غصه آب شد
ختمی مآب ناظر و من شرح چون دهم
ظلمی که بر سلاله ختمی مآب شد
بیش از لهیب سرزده در جنت البقیع
دلهای آل فاطمه در التهاب شد
دردا که آن قبور مطهر هنوز هم
در غربتی بود که جگرها کباب شد
زائر ز راه دور «مؤید» بر آن قبور
با سوز سینه، خون جگر، اشک ناب شد

پاداش رسالت!!!

میثم (غلامرضا سازگار)
بر دشمنان عترت و قرآن هماره
در هر نفس نفرین و لعن بی شماره
اینان که بدتر از نصارا و یهودند
فرزند شیطان، خصم دین، آل سعودند
بر مکتب اسلام و ایمان حمله کردند
با آیهی قرآن به قرآن حمله کردند
اینان نه یک مذهب که یک حزب پلیدند
نسل ابوسفیان و مروان و یزیدند
دل‌هایشان از تیرگی پر، خالی از نور
چشمانشان در این جهان و آن جهان کور
بر آل یاسین ظلم از حد بیش کردند
تفسیر قرآن را به رأی خویش کردند
خصم خدا، خصم نبی، خصم کتابند
از کفرشان سنی و شیعه در عذابند
گویند مشرک زائر ختم رسل را

خوانند مرده از جهالت عقل کل را
 در چاه جهل و تیرگی ماندند، ماندند
 گویی به عمر خویشتن قرآن نخواندند
 یعقوب کز بوی پسر قلبش صفا یافت
 چشم وی از پیراهن یوسف شفا یافت
 آن تکھی چوبی که موسی را عصا شد
 هم بحر را بشکافت و هم اژدها شد
 روزی که عیسی مردگان را زنده میکرد
 بر جهل این اشتر چرانها خنده میکرد
 @رو تیره، دیده کور، دل آلوده و چرک
 از پای تا سر کفر و از پا تا به سر شرک
 بوزینهایی بر فراز منبر وحی
 یار شیاطین دشمن پیغمبر وحی
 بر تربت پاک امامان حمله کردند
 خواندند قرآن و به قرآن حمله کردند
 در بغض اولاد علی بیداد کردند
 اسلاف خود را در شقاوت یاد کردند
 با دست آن پروردههای دست شیطان
 شد تربت پاک حسن با خاک یکسان
 کُشتند با دعوی دین یاران دین را
 کردند ویران قبر زین العابدین را
 پنجم امام ما که جان ما نثارش
 گردید با سطح زمین یکسان مزارش
 آمد جسارت بر کتاب ناطق ما
 ویرانه شد قبر امام صادق ما
 دادند پاداش امیرالمؤمنین را
 کردند ویران مرقد ام البنین را
 قبر شهیدان احد ویرانه گردید
 شهر مدینه سر به سر غمخانه گردید
 ویران شد از بیداد آن قوم ستمگر
 قبر امّ و ابن و اب و عمّ پیمبر
 ای کافران! اجر رسول الله این بود
 یا احترام آن زیارتگاه این بود؟

لعن ابد را تا ابد بر خود خریدید
الحق که یکسر آل مروان و یزیدید
صد شکر کان جا قبر زهرا بینشان بود
از دیده‌ی ناپاکِ ناپاکان نهان بود
ورنه از این بیداد گره‌های حرامی
میشد به ناموس خدا بی احترامی
اسلاف این نامردها با تازیانه
کُشتند ناموس ولایت را به خانه
آتش زدند از راه کین بیت الولا را
بیت الولا نه خیمه‌های کربلا را
اجداد اینان در سقیفه عهد بستند
پیشانی فرزند زهرا را شکستند
اسلاف این ناپاکها خنجر کشیدند
سر از تن فرزند پیغمبر بریدند
اینان همه مغضوب زهرای بتولاند
ملعون قرآن و خداوند و رسولاند
دائم به قرآن حملهور با نام قرآن
چون غده رویدند بر اندام قرآن
یا رب به پیشانی مجروح پیمبر
یا رب به قرآن و به زهرا و به حیدر
یا رب به خون اولین یار ولایت
تنهاترین قربانی دار ولایت
یا رب به رازی که علی با چاه گفته
یا رب به غمهایی که او در دل نهفته
یا رب به باغ حیدر و یاس کبودش
یا رب به آن بی‌تی که بالا رفت دودش
تا آتش قلب محبان را نشاند
تا انتقام آل عصمت را ستاند
رخت فرج بر قامت مهدی (عج) بپوشان
بر تشنگان، جام وصالش را بنوشان

جوف جهل

میثم (غلامرضا سازگار)

یاد بقیع باز به دل زد شراره‌ام
 کز آسمان دیده بیارد ستاره‌ام
 جز خون دل به بغض گلو نیست چاره‌ام
 هر گه فتد به قبر امامان نظاره‌ام
 تا بغض خود به دشمن عترت عیان کنم
 نفرین ز سوز سینه به وهابیان کنم
 اینان که خصم عترت و قرآن و حیدرند
 اینان که سخت دشمن آل پیمبرند
 اینان که پست و ظالم و رذل و ستمگرند
 اینان ز شمر و خولی و بن سعد بدترند
 این خارهای ریخته از دست بولهب
 نسل حرام زاده حمالة الحطب
 مأیوسهای کافر برگشته از غدیر
 روباههای حیل‌گر و حملهور به شیر
 خوار و شکست‌خورده و بیچاره و حقیر
 الله را مخالف و ابلیس را اجیر
 دیدند روشنائی نور ائمه را
 ویرانه ساختند قبور ائمه را
 اینان که نسلهای حرام سقیفهانند
 در دامن خرابهی تاریخ جیفهانند
 در جوف جهل جیره‌خور بوحنیفهانند
 اربابشان ز جانب شیطان خلیفهانند
 بر آستان بیت ولایت شرر زدند
 با تازیانه فاطمه را پشت در زدند

موج فتنه

میثم (غلامرضا سازگار)
 هماره تا به اذان میشود ز احمد یاد
 به دشمنان علی لحظه لحظه لعنت باد
 از آن زمان که علی گشت در غدیر امام
 عدو به دشمنی اهل بیت کرد قیام
 سقیفه مرکز آغاز خط طغیان بود
 سقیفه دایره فتنه‌های شیطان بود

شهید اول دست سقیفه محسن بود
 هزار مرتبه بر خون او سلام و درود
 به موج فتنه چو مشت منافقین وا شد
 شهید دوم دست سقیفه زهرا شد
 به قتل فاطمه گردید دست دشمن باز
 که گشت کشتن اولاد مصطفی آغاز
 چه فتنهها که به صفین و نهروان و جمل
 شد از معاویه و عایشه به پا ز اول
 هر آن کسی که امام زمان خود نشناخت
 به جاهلیت پیش از رسول حق جان باخت
 کنون ز اهل تسنن سؤال من اینست
 اگر جواب دهند این جواب شیرین است
 قسم به ذات خداوندگار حی و دود
 امام عایشه در جنگ با امام که بود؟
 بنام دین ستم و ظلم بر ولی کردن
 دم از خدا زدن و جنگ با علی کردن!
 به نفس ختم رسل جنگ ظلم و طغیان بود
 امام عایشه حتما جناب شیطان بود
 بنی امیه به آل علی جفا کردند
 هزارها سر و دست از بدن جدا کردند
 هزار مرتبه خون، قلب جمله یاران شد
 حسن به دست همین قوم تیر باران شد

••

عزیز فاطمه را تشنه لب فدا کردند
 سر مقدس او را ز تن جدا کردند
 حبیب و میثم و حجر و رشید را کشتند
 ز تیغ کینه و بیداد زید را کشتند
 از آن گروه که بودند سخت حق شناس
 هزار مرتبه سفاکتر بنیعباس
 به آن علی که ز بیداد دست او بستند
 حرامیان سقیفه هنوز هم هستند
 از آن گروه حرامی هنوز بسیارند
 همان گروه که وهابیان خونخوارند

به خاندان نبی گرچه دستشان نرسید
 نداشتند کم از ابن سعد و شمر و یزید
 دوباره چون سلف خویشان جفا کردند
 که حمله بر حرم آل مصطفی کردند
 مزار چار امام غریب ویران شد
 حریمشان همه با خاک تیره یکسان شد
 دوباره گشت عیان غربت امام حسن
 خراب شد حرم و تربت امام حسن
 بر آن که چاره شود عقده حقارتشان
 به قبر مادر عباس شد جسارتشان
 ز ظلم تازه آن فرقه جنایتکار
 دوباره واقعه کربلا شدی تکرار
 مدینه مرکز فریاد و دود و آتش بود
 جفا و فتنه و بیداد بود و آتش بود
 شرارهای جنایت زبانه بگرفتند
 پس از بقیع احد را نشانه بگرفتند
 به قبر عم نبی حمله از جفا کردند
 ز خویش هند جگرخوار را رضا کردند

غم غربت

ناظر (سید محمود مرتضوی نایینی)
 مهر رخشان تا بگیرد اذن دیدار بقیع
 صبحگاهان چهره میساید به دیوار بقیع
 خسرو خاور که از نورش جهانی روشن است
 مینماید کسب فیض از نور سرشار بقیع
 در فراز آسمان شبها برای کسب فیض
 خیل انجم یک به یک هستند زوار بقیع
 بر تمام زائران خویش در ایام سال
 فیض بخشی باشد از راه کرم کار بقیع
 عدهای از اولیاء حق به خاکش خفته‌اند
 مانده است از این جهت جاوید آثار بقیع
 صادق و باقر علی ابن الحسین و مجتبی
 جملگی هستند گل‌هایی ز گلزار بقیع

جان سپردند این عزیزان خدا در راه دین
 مدفن آنهاست در خاک گهر بار بقیع
 مرقد صدیقه کبراست پنهان از نظر
 گر چه نام اوست جاویدان به طومار بقیع
 می‌رود شبهای جمعه مهدی (عج) صاحب زمان
 بیگمان با دیده گریان به دیدار بقیع
 اشک میریزد به روی تربت اجداد خویش
 تا بشوید گرد غربت را ز رخسار بقیع
 جای دارد خون بیارند از بصر اهل ولا
 این زمان بر غربت و غمهای بسیار بقیع
 یک غمش تخریب صحن و بارگاه اوصیا
 حزن دیگر منع هر زائر به گلزار بقیع
 دارم امیدی که با لطف خداوند کریم
 خصم گردد منصرف از حيله در کار بقیع
 استعانت (ناظر) دلخسته جوید از خدا
 تا مگر او هم شود از خیل زوار بقیع

ماده تاریخ هتک حرمت بقیع

ناظر (سید محمود مرتضوی نآینی)
 شیعیان را میرسد بر گوش پیغام بقیع
 کای خداجویان شوید آگه ز اعلام بقیع
 دشمنان خاندان حضرت خیر الانام
 هتک حرمت کرده‌اند از عزّ و اکرام بقیع
 غافلند از آنکه سر مستان عشق اولیاء
 جمله هستند از ارادت باده آشام بقیع
 بر مسلمان درس صبر و استقامت داده است
 با زبان بیزبانی صبر و آرام بقیع
 زائران و عاشقانش تا صف روز نشور
 فیض وافر می‌برند از بخشش عام بقیع
 از غمام دیده می‌بارند اشک غم مدام
 شیعیان بر غربت و بر حزن و آلام بقیع
 شرح مظلومیت زهرا و فرزندان او
 در کتاب غم رقم خوردست با نام بقیع

تا کند «ناظر» بیان عهدی ز جور خصم را
 هجری و شمسی نیوشیده است از کام بقیع
 گو که از فعل بد آل سعود زشتکار
 روزگار یأس شد نابود احرام بقیع
 قمری: ۱۳۴۴ شمسی: ۱۳۰۴

بیت آخر به حساب حروف ابجد به سال قمری (مصراع اول) و به سال شمسی (مصراع دوم) می‌باشد.

رباعیات

رباعیات تخریب بقیع

رستگار خراسانی (سید محمد)
 شد بدعت تازه باب از وهابی
 اسلام کشد عذاب از وهابی
 از بغض @ نهفتشان به دل در یک روز
 شد چار حرم خراب از وهابی

در دل ز سقیفه کینه اندوخته‌اند
 هر روز شراری دگر افروخته‌اند
 امروز قبور اهل بیت است خراب
 زان فرقه که بیت وحی را سوخته‌اند

شد بدعتی از زمان عبدالوهاب
 در خلق ز دودمان عبدالوهاب
 پوشید لباس کعبه وهابیت
 از سلطه پیروان عبدالوهاب

یا ابن الحسن ای بر همه پیروز، بیا
 برگیر به کف تیغ ستمسوز، بیا
 حرمتشکنی چقدر بنگر به بقیع
 شد چار حرم خراب یک روز، بیا

ای سوخته چون فاطمه از یاد بقیع
 با تیغ علی بیا به امداد بقیع

زان روز که آن قبور ویران گردید
بر گوش رسد هنوز فریاد بقیع

گمراه بود خلق و پی هادی نیست
دیگر به زمین زمانهی شادی نیست
تا قبر ائمه بقیع است خراب
دنیای خراب رو به آبادی نیست

اینجا که دل سوخته‌های هم نبود
فانوس بر افروخته‌های هم نبود
تاریکی محض باشد و جز مهتاب
بر خاک نظر دوخته‌های هم نبود

با آنکه چو آسمان رفیع است رفیع
خاک است و به خاکیان شفیع است شفیع
یک شمع ندارد که بسوزد تا صبح
در پرده چه گویم که بقیع است بقیع

اینجا که نظر بود به خاک افلاکش
آرام دل شیعه بود در خاکش
اینجا که امام عصر افتد بر خاک
آنجاست بقیع و قبرهای پاکش

اینجا که ز گنبد و حرم نیست نشان
بنشین و به اشکی آتش دل بنشان
شبهای سیه چو شمع باشد مهدی
بر قبر ائمه بقیع اشک افشان

چاک است ز درد و غم گریبان بقیع
نالند ز سینه عندلیبان بقیع
از گریهی بیامان خرابیم خراب
امشب که بود شام غریبان بقیع

گر میوهی صبر ما ظفر بود و نشد
از صبر امید بیشتر بود و نشد
هر چند بقیع را نمودند خراب
ویرانی دین مدّ نظر بود و نشد

آخر بشر آزاد ز بیداد شود
هر جاست بنای ظلم بر باد شود
گر قبر چهار امام ویران شده است
با دست امام عصر آباد شود

ای شمع بسوز و آب کن ما را هم
آسوده ز پیچ و تاب کن ما را هم
از گریهی ما بقیع آباد نشد
ای اشک بیا خراب کن ما را هم

ما را که به سینه، دل ز غم ناشاد است
شادیّ جهان ز دید ما بر باد است
از گریهی بیامان خراب آبادیم
با یاد بقیعی که خراب آباد است

اینجاست که ویران شده گلزار بقیع
اینجاست که حائل شده دیوار بقیع
با فاطمه اشک ریزد اینجا مهدی
«قربان بقیع و اشک زوار بقیع»

روحي همدانی (محمد مهدی)
وهابیان به خانهی طاها چه میکنند
با زادههای حضرت زهرا چه میکنند
گیرم خراب کرده حریم بقیع را
با قبرشان میان دل ما چه میکنند

ما بر صفِ دشمن ولی میتازیم
جان را به ره آلِ علی میبازیم

کوری دو چشم شوم و هابیون
یک بار دگر بقیع را میسازیم

رباعیات بقیع

رستگار خراسانی (سید محمد)
از داغ بقیع، کعبه زمزم دارد
پوشیده سیاه و اشک ماتم دارد
دانی ز چه زمزم اشک ریزد شب و روز
دانسته بقیع گریهکن کم دارد

هر لاله ز خاک میدمد میگرید
هر ژاله به خاک میچکد میگرید
این باغ خزان روضه زهراست مگر
هر کس به بقیع میرسد میگرید

گلخانهی جنت است صحرای بقیع
هر چند که پر پر است گلهای بقیع
دارد به گلو ندای «یا للمسلم»
کو آنکه دهد جواب نجوای بقیع

در سینه دلی که داغ دارد امشب
از داغ صفای باغ دارد امشب
با یاد بقیع و شب تاریک بقیع
از اشک بسی چراغ دارد امشب

از خاک بقیع جای گل غم روید
دیوار و درش حدیث ماتم گوید
هر کس به بقیع میرسد از هر سوی
در پرده اشک قبر زهرا جوید

هر شب دل خسته های و هوایی دارد
با یاد مدینه گفت و گویی دارد
بگذار بقیع را ببینم مولا

آخر دل من هم آرزویی دارد

زوار که آرزو به خاکند اینجا
پیداست ز فیض گریه پاکند اینجا
ای اشک بیا و مرهم دلها شو
کز داغ بقیع سینه چاکند اینجا

ای کاش به دل مدینه داغی میداشت
زان تربت گمگشته سراغی میداشت
شبهای مدینه مثل روز است از نور
ای کاش بقیع هم چراغی میداشت

گویی شده آفتاب مدهوش اینجا
حرفی نرسد ز سایه بر گوش اینجا
ای ابر سیه تو آبروداری کن
تا دیده شود یکی سیپوش اینجا

نوحه

تخریب ظالمانه

راضی اصفهانی (محمد حسن زاده)

کید و هابیان کرده ویران بقیع
بیحرم ماند و بیصحن و ایوان بقیع
حجۀ ابن الحسن العجل العجل
بقعه‌هایش خراب شد ز جور عدو
با چه رویی شوند با نبی رو برو
حجۀ ابن الحسن العجل العجل
بارگاه حسن شد ز کینه خراب
گشته از غربتش قلب شیعه کباب
حجۀ ابن الحسن العجل العجل

وای از این قوم دون! وای از این عنادا!

بی حرم مانده است قبر زین العباد

حجۀ ابن الحسن العجل العجل

بیحرم از ستم مرقد باقر است
 بیحیایی بین زین عمل ظاهر است
 حجة ابن الحسن العجل العجل
 بیچراغ و رواق مرقد جعفر است
 خاک غم زین آلم شیعه را بر سرست
 حجة ابن الحسن العجل العجل
 از خدا شرمتان باید ای دشمنان
 شاید اینجا بود قبر زهرا نهان

غم نامه

راضی اصفهانی (محمد حسن زاده)
 غمنامه میسراید بر ما بقیع زهرا
 آتش زند ز غربت دل را بقیع زهرا
 با چشم دل ببیند ای شیعیان چگونه
 از اشک چشم مهدیست دریا، بقیع زهرا
 مولای ما یا مهدی! آقا بیا یا مهدی!
 در سینهای هزاران حرف نگفته باشد
 شاید در آن گلستان یاسی نهفته باشد
 مهدی ز داغ آن یاس یک دم نخفته باشد
 دارد نشان ز اشک مولا بقیع زهرا
 مولای ما یا مهدی آقا بیا یا مهدی
 پر شد فضای آن باغ از ناله‌های زهرا
 دارد چه خاطراتی از لاله‌های زهرا
 گل گشته خاک آنجا از گریه‌های زهرا
 آتش کند از این غم بر پا بقیع زهرا
 مولای ما یا مهدی! آقا بیا یا مهدی!
 ویرانه بقعه‌هایش از کینه و جفا شد
 از بدعت سقیفه این فتنه‌ها به پا شد
 همناله با مدینه گلزار سامرا شد
 باشد به سامرا هم پیدا بقیع زهرا
 مولای ما یا مهدی آقا بیا یا مهدی
 شد صحن و بارگاهش آماج ظلم و کینه
 بنشسته گرد غربت بر جنت مدینه

با آن بقیع خاکی، شد سامرا قرینه
تا که دگر نباشد تنها بقیع زهرا
مولای ما یا مهدی! آقا بیا یا مهدی!

مظلومیت بقیع

راضی اصفهانی (محمد حسن زاده)
واویلا از جور و کین شد ویران گلزار دین
آه از جفا یا مهدی! آقا بیا یا مهدی!
بین مهدی که ویرانست بقیع تو
بین با خاک یکسان است بقیع تو
بر این غربت تویی وارث؛ تویی منجی
به دست خصم قرآن است بقیع تو
میسوزد از این جفا دل‌های اهل ولا
شد فتنه‌ها یا مهدی! آقا بیا یا مهدی!
چه گویم با که گویم من غم دل را
بود ممنوع زیارت خواندن آنجا
فلک، گنبد؛ ضریحش از ملائک شد
چراغ این حرم اشک دو چشم ما
شیعه با چشمان تر میگوید ای منتظر!
رویت نما یا مهدی! آقا بیا یا مهدی!
نه از خشم تو یا رب! واهمه کردند
نه شرمی از رسول و فاطمه کردند
به نام دین چه بدعتها که بنهادند
جنایت بیدلیل و محکمه کردند
سقیفه گشته عیان از سوی این دشمنان
امید ما یا مهدی آقا بیا یا مهدی
همانهایی که این ظلم و جفا کردند
ز بی شرمی یورش بر سامرا کردند
نباشد این عجب ای شیعه از کینه
اگر قصد حریم کربلا کردند
تا از کین یابد امان شد قبر زهرا نهران
از دیده‌ها یا مهدی! آقا بیا یا مهدی!
بیا آقا! که چشم ما به راه توست

جهان محتاج یک گوشه نگاه توست
 به خون محسن و خون حسین سوگند
 که آتش از دل شیعه ز آه توست
 سینهها سوزان شده دیدهها گریان شده
 بهر شما یا مهدی! آقا بیا یا مهدی!

غمستان بقیع

ناظر (سید محمود مرتضوی نائینی)
 میروم با پای جان پشت دیوار بقیع
 میکنم اشکی روان سوی گلزار بقیع
 میروم با چشم دل بینم غمستان بقیع
 لحظهای شاهد شوم بر حزن و حرمان بقیع
 بنگرم حال غمانگیز و پریشان بقیع
 با سرشک غم بشویم گرد رخسار بقیع
 میروم با پای جان پشت دیوار بقیع
 میکنم اشکی روان سوی گلزار بقیع
 میروم بینم عداوتداری آل سعود
 جای تخریب و جنایتکاری آل سعود
 بنگرم آثار بد کرداری آل سعود
 لعن و نفرینی کنم بر خصم غدار بقیع
 میروم با پای جان پشت دیوار بقیع
 میکنم اشکی روان سوی گلزار بقیع
 میروم گریم برای سبط اکبر مجتبی
 اشک غم ریزم به مظلومیت زین العبا
 از جگر نالم به حال باقر، آن نور هدا
 جویم احوال دل صادق ز احرار بقیع
 میروم با پای جان پشت دیوار بقیع
 میکنم اشکی روان سوی گلزار بقیع
 میروم آنجا به لطف کردگار فاطمه
 چشم دل را سازم از غم اشکبار فاطمه
 نالم و گریم مگر جویم مزار فاطمه
 ناظر مهدی شوم در حال دیدار بقیع
 میروم با پای جان پشت دیوار بقیع

میکنم اشکی روان سوی گلزار بقیع

حفظ اماکن مذهبی از دیدگاه حقوق بین الملل

لزوم حفظ اماکن مذهبی از نظر حقوق بین الملل

دکتر سید محسن قائم فرد

از نظر قواعد حقوق بین الملل، هر گونه اهانت، هتک حرمت، تجاوز، تعدی و یا تخریب اماکن متبرکه شناخته شده در مذهب شیعه به دلائل متعدد ممنوع و حتی قابل تعقیب توسط مراجع بین المللی است. این اماکن در زمان جنگ نیز توسط متخاصمین یا حتی توسط دولت اشغالگر باید مورد احترام و محافظت قرار گیرند.

برخی از دلائل لزوم حفظ اماکن مذهبی از منظر قواعد بین الملل عبارتند از:

۱- این اماکن مصداق بارز «اموال فرهنگی» هستند

ماده ۱ قانون مربوط به حمایت اموال فرهنگی هنگام جنگ مصوب ۱۹۵۴ میلادی کنفرانس لاهه، اموال فرهنگی را چنین تعریف نموده است:

«اموال منقول و غیر منقول که برای فرهنگ ملل دارای اهمیت زیادی باشد از قبیل آثار هنری معماری یا تاریخی، مذهبی یا غیر مذهبی، مناظر باستانی، مجموع ساختمانهایی که از این حیث دارای ارزش تاریخی یا هنری میباشد.»

بر اساس این تعریف، اماکن مذهبی ما از مصادیق بارز «اموال فرهنگی» محسوب و به موجب قانون یاد شده حراست و حفظ آن از نظر قواعد بین المللی ضروری و لازم است.

حفظ امنیت ملی، منطقی‌های و جهانی:

از اصلترین وظائف و اهداف تمامی سازمانهای بین المللی حفظ امنیت است و هر اقدامی که به طور مستقیم یا غیر مستقیم این امنیت را مورد مخاطره قرار دهد، از نظر این سازمانها و قواعد مربوط به آن محکوم و قابل تعقیب خواهد بود و از آنجا که اماکن مقدسه علاوه بر جهات دیگر (هنری، معماری، تاریخی) از لحاظ دینی، مذهبی، اعتقادی و عاطفی متعلق به صدها میلیون انسانهای جهان است و آنان تا سر حد جان به چنین مراکزی وابسته‌اند و هر گونه اهانت و هتک حرمت از این اماکن، موجب جریحه‌دار شدن افکار عمومی و واکنش شدید آنان میشود بنابراین هر گونه حفظ و حراست از این اماکن به منظور صلح و امنیت ملی، منطقی‌های و جهانی وظیفه کلیه دولتها و سازمانهای بین المللی است حتی اگر این اماکن در کشوری بوده و علاقه‌مندان به آن تبعه کشور یا کشورهای دیگر باشند (مانند بقیع در مدینه و عتبات عراق یا مشهدالرضا در ایران که متعلق به تمام شیعیان جهان است).

مبارزه با تروریسم و رفع تنازعات مذهبی و قومی

یکی از نگرانیهای بین المللی، رشد بیرویه و گسترش عملیات تروریستی با رویکردهای ایدئولوژیک و دینی است که در نهایت موجب تنازعات مذهبی و قومی شده و صلح و امنیت بین المللی را با مخاطره مواجه خواهد ساخت بر همین اساس در سالهای اخیر بیش از یازده قطعنامه توسط شورای امنیت صادر و تعداد زیادی معاهدات منطقی‌های و دو جانبه برای مبارزه با عملیات تروریستی بین کشورها تنظیم و امضاء شده به نحوی که بسیاری از مقررات شکل گرفته به تدریج تبدیل به عرف بین الملل شده و در صورت نقض، تدابیر بین المللی و خاص خود را در پی خواهد داشت. بر این اساس هر گونه بیحرمتی و تعدی و یا تخریب اماکن مقدسه و متبرکه از مصادیق بارز عملیات تروریستی است به ویژه که در عموم این اقدامات جان انسانهایی بیگانه نیز گرفته شده است.

لزوم حفظ مفاخر ملی (از جهت اهمیت هنری، معماری، تاریخی بنا و ساختمان)

چنانچه اماکن متبرکه در زمره آثار و مفاخر ملی بوده و یا توسط مجامع بین‌المللی ثبت شده باشد، از این حیث نیز مورد حمایت مجامع بین‌المللی از جمله یونسکو نیز می‌باشد (مانند سامرا که در فهرست میراث جهانی قرار گرفت) و بنا بر این حفظ آن وظیفه کلیه اشخاص حقیقی و حقوقی داخلی و بین‌المللی و عدم حفظ آن دارای ضمانت اجرایی مقرر خواهد بود.

حفظ اماکن مذهبی و وظیفه دولتهاست

به موجب مقررات بین‌المللی در زمان جنگ، دولتهای متخاصم، مکلف به حفاظت از اماکن مذهبی بوده و پروتکل‌های متعددی در این زمینه به تصویب مجامع بین‌المللی رسیده که بر اساس آن کشورهای متخاصم ممنوع از هر گونه تعرض و استفاده‌ی نظامی از این گونه اماکن هستند. حتی به موجب معاهدات متعدد بین‌المللی دولت اشغالگر نیز مکلف به حفظ این اماکن و مسؤول در قبال هر گونه بیتوجهی یا آسیب به آنها توسط هر شخص یا گروه در طول دوران اشغال می‌باشد.

اکنون با توجه به مقررات بین‌المللی از آنجا که مشاهد مشرفه و حریمهای مطهره حضرات معصومین علیهم السلام و حتی امامزادگان از نظر شیعیان محلهای مقدس محسوب شده و نزد آنان از شرافت بسیار بالایی برخوردار می‌باشد و مراسم مذهبی آنان علاوه بر مساجد، غالباً در این گونه اماکن برگزار می‌گردد، این اماکن نمونه بارز اماکن فرهنگی مذهبی در حقوق بین‌الملل محسوب شده و از هر حیث بر کلیه کسانی که ملتزم به رعایت حقوق بین‌الملل هستند، حفظ حرمت و ترمیم و اصلاح آنها و پیشگیری از هر گونه تجاوز، تعدی، تخریب، بیحرمتی و اهانت نسبت به آنها بر عهده تمامی کشورها و سازمانهای بین‌المللی است و حتی چنانچه کشوری نیز اشغال گردد به موجب همین قواعد بین‌الملل کشور اشغال کننده مکلف به تأمین امنیت و حفظ بنا و حرمت این گونه بناهاست.

براین اساس شایسته است با ثبت اماکن مقدسه در فهرست میراث فرهنگی بین‌المللی که علاوه بر جنبه فرهنگی مذهبی از لحاظ هنری، معماری و تاریخی نیز دارای اهمیت بسزایی می‌باشد، کلیه ارگانهای رسمی داخلی و بین‌المللی را نسبت به حفظ حرمت این گونه اماکن، از هر جهت بیش از پیش ملزم و متعهد ساخت.

از سوی دیگر دقت در این موضوع بسیار ضروری است که هر گونه بی‌اهمیتی و عدم توجه از سوی شیعیان نسبت به اماکن متبرکه و عدم مطالبه حقوق جهانی خود نسبت به این محلهای، عملاً موجب از بین رفتن حقوق مکتسبه شناخته شده در حقوق و مقررات بین‌المللی نسبت به این اماکن بین‌الملل خواهد شد.

هشتم شوال

روز جهانی بقیع

هشت شوال هست روز بقیع

سینهها پر بود ز سوز بقیع

پی‌نوشت

۱. خلیل، کتاب العین، ماده «بقع».
۲. ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۱، ص ۲۸۲.
۳. سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۸۹۲.

۴. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۹۶۳.
۵. همان.
۶. ابوداود، السنن، ج ۲، ص ۶۹.
۷. ابن حجر، فتح الباری، ج ۳، ص ۲۶۴.
۸. ابن حجر، الاصابه، ج ۴، ص ۴۶۱.
۹. همان، ج ۱، ص ۳۲.
۱۰. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۶۱۱.
۱۱. طبرائی، معجم کبیر، ج ۲۵، ص ۱۸۱، حاکم، مستدرک صحیحین، ج ۴، ص ۵۶۸.
۱۲. احمد حنبل، المسند، ج ۶، ص ۲۵۲.
۱۳. امام مالک، الموطأ، ج ۱، ص ۲۴۲.
۱۴. مسلم، الصّحیح، ج ۲، ص ۹.
۱۵. همان؛ ج ۲، ص ۶۶۹.
۱۶. مسلم، الصّحیح، ج ۳، ص ۶۱.
۱۷. ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۲۵.
۱۸. همان، ج ۳، ص ۱۷۹.
۱۹. بخاری، الصّحیح، ج ۲، ص ۲۱۲.
۲۰. بیهقی، السنن الكبرى، ج ۴، ص ۴.
۲۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۶، ص ۳۹۴.
۲۲. سوره کهف، آیه ۲۱.
۲۳. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۰۷.
۲۴. سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۸۹۳.
۲۵. ابن شبه، تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۱۲۷.
۲۶. همان، ج ۳، ص ۹۱۵.
۲۷. سمهودی، همان، ج ۳، ص ۹۱۰.
۲۸. حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۲۲.
۲۹. کتاب شناسی ۳۵۰ مجلد از آن ها را در کتاب: «تاریخ و هائیان» آوردیم.
۳۰. جعفر الخلیلی، موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۳۳۳.
۳۱. سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۱۰۲.
۳۲. ابن شبه، تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۱۳۳.
۳۳. پرینت سایت دکتر سویدان در کتابخانه ی نگارنده موجود است.
۳۴. شیخ طوسی، الامالی، ص ۳۲۵، مجلس ۱۱، ج ۹۸.
۳۵. محدث قمی، تتمه المنتهی، ص ۳۹۰.
۳۶. ابن فولویه، کامل الزیارات، ص ۲۷۲، باب ۸۸.

۳۷. مشروح جنایات و هابیان به هنگام حمله به حرمین شریفین مکه و مدینه را در کتاب «تاریخ و هابیان» تالیف: ایوب صبری، ترجمه ی نگارنده ملاحظه فرمایید.
۳۸. ثقفی، الغارات، ص ۶۴۰.
۳۹. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۱، ثقفی، الغارات، ص ۴۰۹.
۴۰. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۲۶ - ۳۰.
۴۱. خلیفه بن خیاط، تاریخ، ص ۲۵۰.
۴۲. محدث قمی، تتمه المنتهی، ص ۲۳۷-۲۴۷.
۴۳. ابوالفرج، مقاتل الطالبيين، ص ۳۴۴ - ۳۶۵.
۴۴. جعفر الخلیلی، موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۵۴.
۴۵. همان.
۴۶. همان، ص ۳۲۹.
۴۷. البانی، مناسک الحج و العمره، ص ۶۰.
۴۸. جبهان، تبذیر الظلام، ص ۳۸۹.
۴۹. اسناد روابط ایران و عربستان سعودی، ص ۵۰.
۵۰. همان، ص ۲۸، یعنی: بهترین قبرها، قبرهای فرسوده می باشد.
۵۱. بقیع، ارگان جامعه روحانیت مبارز جزیره العرب، سال چهارم، شماره ۴۷ - ۴۸، ص ۱۵.
۵۲. ابن ماجه، السنن، ج ۱، ص ۴۹۸.
۵۳. بیهقی، السنن الکبری، ج ۳، ص ۴۱۱.
۵۴. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۲۴، ص ۳۰۶.
۵۵. سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۳۲.
۵۶. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۳۸.
۵۷. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۶۲.
۵۸. ابن مشهدی، المذار الکبیر، ص ۲۴۲.
۵۹. علامه مجلسی، همان، ج ۴۸، ص ۲۸۹.
۶۰. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۲.
۶۱. همان.
۶۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۵.
۶۳. ابن ابی طیفور، بلاغات النساء ص ۳۳، باقر شریف القرشی. موسوعه سیره أهل البيت: ج ۳۶، ص ۳۳۹.
۶۴. عمیل: مشتری، نماینده، کارمند، المنجد

یک قدم برای بقیع

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸

عنوان و نام پدیدآور: یک قدم برای بقیع / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: بقیع

مقدمه

در مدینه به مرثیه نیاز نداری، چشمان، خود وظیفه‌شان را می‌دانند.

کافی است به پنجره‌های بقیع بنگری و از آن پله‌های پرخطر بالا روی، اذن دخول طلبی و نگاهت را به آن قبرهای خاکی و غریبانه خیره سازی.

آه! تمام وجودت به خروش آمده‌اند و شانه‌هایت دیگر از تو نیستند.

هنگامی که زیارت را شروع می‌کنی، مگر می‌توانی از خط آغازین آن بگذری؟!؟

اشک! اشک میهمان دائم سفره چشمان داغداران بقیع است.

با خود می‌گویی: آیا شکستن پهلوی یاس پیامبر، غصب حق شیر خدا، مسموم کردن جگر گوشه مصطفی، کشتن و هتک حرمت

سید الشهداء و به اسارت بردن اهل حرم مرتضی برای این مردم کافی نبود که امروز شاهد چنین جنایت هولناکی باشیم؟!؟

آری! بار دیگر دست‌های ناپاک که هنوز خون دخت پیامبر بر روی پنجه‌های کثیفشان لخته نشده و سیرابشان نکرده است، بارگاه

ملکوتی فرزندان‌شان را مورد هجوم خود در آوردند.

فریاد بقیع

بقیع مدفن چهار امام شیعه: امام حسن مجتبی، امام سجاد، امام باقر، امام صادق‌علیهم السلام و بزرگانی دیگر همچون فاطمه بنت اسد

- تنها بانویی که به خانه خدا دعوت شد - عباس عموی گرامی پیامبر، فرزندان آن حضرت (زینب، ام کلثوم، رقیه و ابراهیم)، ام

البنین، عمه‌های پیامبر، حلیمه مادر رضاعی پیامبر - که شیر پاک او افتخار خلقت را سیراب کرد - در بقیع آرمیده‌اند؛ و شاید مدفن

پیکر پاک اطهر صدیقه کبریعلیها السلام و فرزند شهیدش حضرت محسنعلیه السلام نیز در همین مکان باشد.

آگاه باش! بار دیگر به هشتم شوال، سالروز تخریب قبور مطهر ائمه‌علیهم السلام رسیده‌ایم. نخستین بار در حدود دو‌یست سال پیش،

این هتک حرمت و کفران نعمت توسط رهروان متوکل‌ها، هارون‌ها و منصورها؛ یعنی فرقه ضاله و شجره ملعونه و هابیت انجام شد

که با تعصب و همت مسلمانان آزاده، دوباره آن بقعه‌ها و بارگاه‌ها بر سر مزار آن بزرگواران ساخته شد، ولی باز آن ابرهه‌صفتان با

حشم و قدرت پیل وحشی آل سعود و نوکران استعمار، به سال ۱۳۴۲ه.ق جنایت را به اوج خود رسانده، بارگاه زیبای ائمه بقیع را با

خاک یکسان کرده، هزاران کتاب خطی و قدیمی ارزشمند در کتابخانه‌های مدینه را سوزانده و بسیاری از اسناد مظلومیت خاندان

عصمت و طهارت همچون: درب خیبر، بیت الاحزان و کوجه‌های بنی هاشم را از بین بردند؛ و چه بسا اگر اعتراضات عمومی

مسلمانان و شیعیان نبود، امروز کنار قبر خاکی پیامبر نشسته بودیم!!

هشیار باش!

اما نکته مهم آنکه وهابیون هنوز از دشمنی با بقیع، این فریاد مظلومیت تشیع، دست برداشته‌اند و این دشمنی ابعادی جدید یافته است. در این راستا اقدامات ذیل را شاهدیم:

(۱) ممنوعیت نماز در بقیع؛

(۲) ممنوعیت زیارت زنان در بقیع؛

(۳) منع هر نوع مرثیه‌خوانی، سینه‌زنی و عزاداری؛

(۴) جلوگیری از روشن کردن چراغ در کنار قبور؛

(۵) جلوگیری از خواندن زیارت عاشورا، دعای توسل و هر نوع عرض ارادت پشت دیوار بقیع؛

(۶) دادن نسبت شرک و کفر به فرقه‌های مسلمانان خصوصاً مذهب حقه تشیع؛

و ده‌ها ضوابط سراپا دروغ و بی‌محتوا که بر دو میلیارد مسلمان تحمیل کرده‌اند.

آنچه بر همه ما امروز واجب است، لزوم استفاده از تمام توانایی‌ها و امکانات برای بازسازی این مکان ارزشمند، تشکیل هیئت‌ها و جلسات و همایش‌های بین‌المللی با نام بقیع، استفاده از وسایل ارتباط جمعی، ایجاد سایت برای بیداری شیعیان و مسلمانان، تلاش مستمر و بی‌وقفه برای نشان دادن چهره واقعی وهابیت و مهم‌تر از همه فرهنگ‌سازی برای ساخت بقیع در بین جوانان و دانشمندان و فرهیختگان است که به عنوان یک مسئولیت خطیر و وظیفه الهی در زمان غیبت مطرح است؛ تا ان شاء الله در آینده بسیار نزدیک، آن‌گونه که شایسته این بزرگواران و پرچمداران راستین اسلام ناب محمدی است گنبد و بارگاهی بسازیم، که بیش از این، به عنوان یک شیعه شرمنده امامان معصوم خود نباشیم.

در این خصوص، اقدامات ذیل پیشنهاد می‌گردد:

پیشنهادات در رابطه با احیای بقیع

۱- معرفی فرقه ضاله وهابیت به عنوان دست‌نشانده استکبار جهانی

۲- مطرح ساختن فتوای مضحک مفتی‌های وهابی

۳- معرفی شیوه‌های تبلیغی وهابیت

۴- آموزش ماهیت و عملکرد این فرقه به حجاج به‌خصوص در عمره‌های دانش‌آموزی و دانشجویی؛

۵- غنی کردن اطلاعات سایت‌ها در زمینه بقیع؛ مثلاً در سایت‌های پربیننده مانند: «ویکی‌پدیا» که اطلاعات آن توسط خود افراد تکمیل می‌گردد؛

۶- ساخت و تولید نمایش و فیلمنامه از زندگی محمد بن عبدالوهاب بر اساس کتاب خاطرات مستر همفر؛

۷- انتشار عکس مبلغان وهابی در سایت‌های اینترنتی و معرفی چهره‌های تروریستی آنها؛

۸- پژوهش و چاپ کتاب و تهیه CD در موضوع شعائر الهی و همچنین معنای هتک حرمت و اینکه خراب کردن بقیع و سامراء خراب کردن یک ساختمان نبود، بلکه اهداف دیگری را به دنبال داشته است و ...؛

۹- معرفی ابعاد فعالیت‌های وهابی‌ها در همه کشورهای جهان به صورت نمایشگاه یا تهیه CD های صوتی و تصویری؛ از جمله معرفی جریان عبدالملک ریگی در ایران، بن لادن و طالبان در افغانستان، فعالیت‌های وهابیت در کشورهای جنوب شرق آسیا مانند مالزی و اندونزی و نیز در آفریقا؛

۱۰- ایجاد وبلاگ‌ها و سایت‌هایی با موضوع بقیع؛

۱۱- طراحی پرتال‌های قوی و مرجع از سوی مراکز تخصصی خصوصی و دولتی برای شناخت فرقه‌های ضاله به‌ویژه وهابیت برای

استناد سایت‌ها به آنها ؛

۱۲- در دست گرفتن بخش image در سایت‌های پربیننده مانند: yahoo و googel، به این صورت که با جستجوی کلمات مختلف و متعدد، عکس‌های سامرا و طرح‌های گرافیکی در این زمینه بر روی صفحه بیاید (هم اکنون عکس‌های مربوط به سامرا بسیار کم است).

۱۳- طراحی بک گراند‌های جذاب با تصاویر بقیع و نوشتن مطالب کلیدی و تأثیرگذار برای استفاده در کامپیوتر ؛

۱۴- خیزش اینترنتی برای پاسخ‌گویی به سایت‌های فرقه ضالّه و هابیون (هک کردن مراکز پشتیبانی از سایت‌های ضالّه و وهابیت و جایگزینی مطالب سودمند در مقابل مطالب انحرافی فرقه ضالّه و وهابیت، ایجاد سایت به نام‌های خودشان، فعالیت‌های علمی نرم و خاموش، ایجاد اتاق‌های گفت‌وگو در اینترنت...)

۱۵- خیزش اینترنتی برای پیگیری مسأله سامرا و بقیع، پیگیری کشتار شیعیان در سراسر دنیا همچون: پاراچنار پاکستان، عراق، افغانستان و... به وسیله ارگان‌های مسؤول ؛

۱۶- اطلاع‌رسانی دقیق به عامه مردم از حادثه بقیع به صورت چاپ مجله و نشریه (عکس‌العمل‌ها و پیام‌های علما و مراجع، برخوردها و...)

۱۷- ایجاد سامانه‌های پاسخگوی تلفنی جهت مسائل اعتقادی و معرفی فرقه ضالّه و وهابیت ؛

۱۸- ایجاد سیستم‌های بلوتوث در اماکن پر رفت و آمد مثل متروها، فرودگاه‌ها و پایانه‌های قطار و اتوبوس، نیز ارسال کتابخانه‌های بلوتوثی به روش SMS به شهروندان و یا افراد خاص در ایران و کشورهای جهان اسلام ؛

۱۹- تهیه CD های مختلف آموزشی در زمینه ترسیم چهره واقعی وهابیت (بصورت صوتی و تصویری) برای مخاطبان در رده‌های سنی مختلف ؛

۲۰- تهیه انواع نماهنگ در زمینه غربت بقیع ؛

۲۱- ایجاد نمایشگاه‌های دائمی و یا تابلوهای روزنامه‌ای در معرفی فرقه ضالّه در حسینیه‌ها، مساجد، ورزشگاه‌ها، فرودگاه‌ها و پایانه‌های مسافربری ؛

۲۲- تهیه انواع بروشورهای معرفی وهابیت در مراکز فرهنگی (کتابخانه‌ها، فرهنگسراها، سازمان‌ها و ادارات) و قرارداد آنها در دسترس ارباب رجوع ؛

۲۳- انتشار جزوات خلاصه و گویا برای رده‌های سنی مختلف با موضوع بقیع ؛

۲۴- ایجاد بخش تخصصی در کتابخانه‌های عمومی در موضوع وهابیت ؛

۲۵- ایجاد سایتی ویژه با عنوان «اسلام در گذر زمان و بیان» برای بیان حوادث سرنوشت‌ساز و عبرت‌آموز ؛

۲۶- انتشار کتب، نشریات و پایان‌نامه‌های دانشجویی با موضوع بقیع ؛

۲۷- تألیف کتاب و یا تدوین طرح مطالعاتی در زمینه پاسخ به شبهات از سوی مراکزی که می‌توانند این طرح‌ها را اجرا کنند در سراسر کشور ؛

۲۸- تدوین دانشنامه جامع بقیع ؛

۲۹- پژوهش در موضوع بقاع متبرکه ویران‌شده در مکه و مدینه به دست وهابی‌ان و تحلیل علت تخریب آنها و ... (علل اعتقادی، تحلیل روان‌شناسانه از علل بغض و کینه نسبت به این حرم‌ها) ؛

۳۰- افشای توطئه وهابیت برای تخریب تدریجی قبور ائمه‌علیهم السلام به شیوه‌های مختلف ؛ از جمله زمزمه طرح گسترش مسجد النبیصلی الله علیه و آله و محو و انهدام قبور ائمه طاهرین بقیع‌علیهم السلام ؛

- ۳۱- مصاحبه با افرادی که توسط مأموران وهابی دستگیر شده‌اند و افشای فجایعی که بر سر زندانیان می‌آوردند؛
- ۳۲- معرفی آمار بسیار اندک وهابیان و عقاید انحرافی و شکاف اعتقادی میان سرکردگان آنها؛
- ۳۳- عرفی اندیشه ناب تشیع در احترام به اندیشه‌های دیگران و تشریح برخوردهای زیبای ائمه اطهار علیهم السلام با گرایش‌های مختلف عقیدتی زمان خود؛
- ۳۴- فعالیت‌های پژوهشی و منشورات چاپی و الکتریکی در زمینه ویژگی‌های دوره آخر الزمان و انطباق تخریب سامرا و فعالیت‌های فرقه ضالّه وهابیت در جلوگیری از احیاء معارف ائمه طاهرین و تحریف این عقاید با علائم آن؛
- ۳۵- انجام تحقیقات و تألیف و تدوین کتاب و تهیه نرم‌افزارهای رایانه‌ای و تلفن همراه - صوتی و تصویری - در زمینه شناخت اهمیت و جایگاه قبور بقیع، زیارت ائمه و حفظ و حراست از این سنت حسنه در اذهان عمومی مردم؛
- ۳۶- تشویق به نگارش مقالات و تحقیقات به صورت چاپی و الکترونیکی درباره ابعاد شخصیتی خادمان و دلدادگان ائمه؛ همچون: مرحوم میرزای شیرازی و اقدام ایشان در هجرت به سامرا؛ و درباره تخریب بقیع و اینکه بقیع هنوز خراب است و اگر هر کس وظیفه‌اش را انجام داده بود (دولت قاجار، روحانیت و دیگر اقشار)، اکنون بقیع این گونه نبود؛
- ۳۷- مسابقه و بلاگ نویسی، ساخت نماهنگ، خوشنویسی، سرود و شعر، طراحی و گرافیک در موضوع مختلف (شهادت و ولادت ائمه بقیع علیهم السلام و سالروز تخریب بقیع)؛
- ۳۸- برگزاری انواع مناظره‌های علمی روشمند در دانشگاه‌ها برای شناساندن چهره واقعی وهابیت به دانشجویان و دیگر علاقه‌مندان؛
- ۳۹- اجرای انواع طرح‌ها برای تبیین و تعریف «غیرت دینی» جهت حفاظت و حراست از اندیشه‌های دینی و اعتقادی؛
- ۴۰- انجام طرح‌های تبلیغاتی جذاب و مختصر در معرفی وهابیت و قرار دادن آن در وسایل نقلیه جمعی مانند: قطار، هواپیما، اتوبوس ... برای مطالعه سرنشینان؛
- ۴۱- ایجاد مباحث و دروس مختلف در زمینه شناخت و شناساندن وهابیت و پاسخ‌گویی به شبهات وهابیت به‌خصوص در کتاب‌های درسی مقاطع مختلف آموزشی و تحصیلی؛
- ۴۲- اجرای برنامه‌های مختلف تلویزیونی برای شناساندن افکار اعتقادی مستبصرین؛
- ۴۳- اجرای برنامه‌های مختلف تلویزیونی برای پاسخ‌گویی به شبهات به شیوه نوین با تحلیل ابعاد مختلف اندیشه و فقه شیعی؛
- ۴۴- تبدیل شور و احساسات شیعی نسبت به تخریب قبور مقدس در بقیع و فاجعه سامرا به زبان‌های زنده دنیا و ارسال از طریق اینترنت و ماهواره؛
- ۴۵- پرداختن به ابعاد حادثه تخریب قبور بقیع و حرم عسکرین در رسانه‌ها در قالب اشعار و شعارها؛
- ۴۶- برگزاری همایش بزرگ «شیعه پژوهی» و اهدای جایزه سال به آثار برگزیده (چیزی شبیه به نوبل فرهنگی) با حضور فرهیختگان مطرح جهان اسلام؛
- ۴۷- بررسی و ترسیم چهره وهابیت شیعی‌نما که به تقلیل ابعاد واقعی ائمه معصومین علیهم السلام و پایین آوردن آنها در سطح انسان‌های عادی می‌پردازند؛
- ۴۸- فراخوان موضوعی در زمینه نگارش کتاب، مقاله و پایان‌نامه درباره شخصیت ائمه بقیع علیهم السلام و حضرات عسکرین علیهما السلام و صحابه مدفون در آن؛
- ۴۹- تشویق فعالیت‌های پژوهشی و منشورات چاپی و الکترونیکی در زمینه تدوین آثار پیرامون موضوع تخریب حرم ائمه علیهم السلام مثل: حرم امام حسین علیه السلام در طول تاریخ تا حرم عسکرین علیهما السلام در زمان حاضر؛

- ۵۰- تبلیغ برای انجام طرحی مشترک از سوی مؤسسات مختلفی که در زمینه معارف ائمه اطهار علیهم السلام فعالیت می کنند برای بررسی و پرداختن به حادثه بقیع و سامرا و انجام اقدامات رسانه‌ای و خبری و پژوهشی در آن مراکز ؛
- ۵۱- تقریب بین مذاهب برای مبارزه با فرقه ضالّه وهابیت به روش‌های علمی و فرهنگی ؛
- ۵۲- پایه گذاری طرح‌های ماندگار و مطالعاتی در زمینه احیاء فرهنگ معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام به صورت کاربردی ؛
- ۵۳- پایه گذاری مراکز مشاوره دینی و اعتقادی با محیط جذاب و دلپسند جهت نسل جوان ؛
- ۵۴- پایه گذاری دانشگاه و دانشکده در زمینه‌های اعتقادی ؛
- ۵۵- طرح جدی مطالعه درباره «عوام و خواص» از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام و دلیل پیدایش فرقه‌های ضالّه ؛
- ۵۶- بررسی حدود ۲۰ شبهه‌ای که وهابیون به شیعه وارد می کنند و پاسخ‌های علمی علمای شیعه به آنان ؛
- ۵۷- ترویج احادیث ائمه طاهرین علیهم السلام در ذهن جوانان برای انتخاب راه و روش زندگی به شیوه ائمه معصومین علیهم السلام ؛
- ۵۸- طرح جامع وهابیت‌شناسی (طرحی شبیه به طرح‌های حدیث راه عشق و...) ؛
- ۵۹- پژوهش در موضوعاتی چون: جهاد و ابعاد آن، خشونت و سویه‌های مختلف آن، راه‌های جلوگیری از استفاده از مفاهیمی دینی مثل: جهاد و دین و مهدور الدم بودن کفار ؛
- ۶۰- ارسال مطالب علمی و مستندات صحیح کلامی شیعه به علمای سنی در سراسر جهان به خصوص اساتید «الازهر» مصر ؛
- ۶۱- حضور جدی محققان در برنامه‌های مناظره شبکه‌های اینترنت و ماهواره‌ها ؛
- ۶۲- سیاه‌پوش کردن خیابان‌ها، کوچه‌ها و معابر که دستگاه‌های دولتی در آن قرار دارند در ایام مخصوص بقیع ؛
- ۶۳- طرح و اجرای نمایشگاه‌های تصویری در استان‌های مختلف در مجامع دانشگاهی و عمومی ؛
- ۶۴- ایجاد مسابقات بزرگ تلویزیونی در زمینه اعتقادی و معرفی گروه‌ها و فرقه‌های ضالّه همچون وهابیت ؛
- ۶۵- ایجاد طرح‌های ختم قرآن با عنوان «میثاق با نور» به نیت احیاء بقیع و تعجیل در فرج امام زمان عجل الله فرجه ؛
- ۶۶- آموزش گروه‌های مختلف دانشجویی و طلاب و اعزام ایشان به مراکز آموزشی و حساس جهت معرفی فرقه ضالّه وهابیت ؛
- ۶۷- احیاء و نکوداشت مناسبت‌های مرتبط همچون سالگرد ازدواج حضرت خدیجه ام المؤمنین سلام الله علیها با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ؛
- ۶۸- طرح شکایت به دادگاه‌های بین المللی از جمله دادگاه لاهه از فرقه ضالّه وهابیت به ویژه مفتیان آنها که فتوا به تخریب اماکن متبرکه داده‌اند، حال آنکه این اماکن علاوه بر دارابودن قداست مذهبی، بُعد میراثی و تاریخی نیز دارند ؛
- ۶۹- طرح شکایت از مفتیان فرقه وهابیت به خاطر صدور برخی فتاوا از آنان مبنی بر مهدور الدم بودن شیعیان که می توان آن را نسل کشی دانست ؛
- ۷۰- ایجاد حوزه‌های علمی بین المللی و داخلی با نام بقیع ؛
- ۷۱- احیاء جلساتی چون زیارت عاشورا و حدیث کساء و زیارت جامعه کبیره که به ویژه وهابیت نسبت به آنها حساسیت دارند ؛
- ۷۲- اعلان عزای عمومی در سالگرد فاجعه تخریب قبور بقیع ؛
- ۷۳- ایجاد دوربین زیارتی مستقیم بقیع در یکی از سایت‌ها ؛
- «اینجا بقیع است. پیام ما را از کنار مرقد چهار امام غریب می شنوید. امامانی که بر مزارشان شمع و چراغی نیست. اینجا هنوز صدای ناله‌های بی بی فاطمه زهرا سلام الله علیها در بیت الاحزان به گوش می رسد که بر غربت فرزندانش مویه سر می دهد و در کناری دیگر صدای ام البنین سلام الله علیها.
- اینجا پر است از صدای ناله غریبانه و مظلومانه امیرالمؤمنین علیه السلام در فراق همسرش.

اینجا بهشت بقیع است و این پرسش همچنان گلویمان را می‌فشارد: کجاست آن صحن و سرا و گنبد و بارگاه ائمه اطهار بقیع؟ آیا یک نفر نیست تا همچون زید برای احیاء بقیع رنج و فشار را به جان بخرد؟ می‌دانیم که زید در زمان متوکل، ده سال زندان و فشار و سختی دید، اما از پا ننشست و سرانجام به همراه شماری از ارادتمندان عاشق، به ساحت بارگاه ملکوتی امام حسین علیه السلام راه یافت.

سامرا به دست فرقه ضالّه وهابیت ویران گشت، اما دلسوزان و ارادتمندان خاندان عصمت و طهارت، دلسوزانه و عاشقانه عزم ساخت مجدد صحن و سرا و بارگاه امامین کاظمینعلیهما السلام را کردند، ولی ولایت‌مداران! بدانید بقیع نیز چشم به راه است؛ و البته این خود امتحانی است برای ما و شما که بدانیم برای بقیع چه کرده‌ایم و چه خواهیم کرد؟»

۷۴- نام‌گذاری خطوط ریلی و هوایی، خیابان‌ها، میدان‌ها و پل‌ها و... در هر شهر به نام‌های مرتبط با بقیع (همان‌گونه که بعضی خیابان‌ها نام شهرهای کشورهای دیگر را گرفته است)؛

۷۵- حمایت از طرح‌های تبلیغی و شیوه‌های مختلف تبلیغات جهت احیاء بقیع؛

۷۶- اقدامات عاجل برای نظارت دقیق دولت و یا نمایندگان مراجع تقلید بر بازسازی اماکن مقدسه و تهیه فیلم و تصویر و ارائه آن به صورت گزارش هفتگی؛

۷۷- اعلام تسلیت از طرف خلبان و یا ترمینال‌های مسافری در سالگرد تخریب بقیع و سامرا؛

۷۸- طراحی نمادهایی از بقیع و فجایع وهابیون و نصب آن در میادین و مراکز فرهنگی و موزه‌ها؛

۷۹- ارسال نامه‌های الکترونیکی (Email) به صورت تکی و همزمان خطاب به سفارت عربستان مبنی بر محکوم کردن رفتار با شیعیان و زائران و لزوم بازنگری آن دولت در رفتار نامطلوب خود و همچنین محکوم نمودن علمای افراطی وهابی؛

۸۰- استفاده از کلیه امکانات تلفن همراه و اینترنت مثل: Email, Mms, Sms برای ارسال پیام به همه مراکز دیپلماسی مرتبط با مقامات سعودی، جهت جنگ روانی علیه آنها و محکوم کردن وهابیت افراطی به عنوان تروریسم؛

۸۱- طرح و اجرای همایش‌های وحدت با موضوعات مختلف برای بررسی و شناخت چگونگی جلوگیری از تکفیر فرق اسلامی به دست وهابیت و بیان عقاید شیعه؛

۸۲- طراحی و اجرای انواع برنامه‌های تلویزیونی و رسانه‌ای در سطح جهانی برای جایگزینی مذاهب اهل تسنن با وهابیت و بیان نقش شیعه در احیاء سنت پیامبر صلی الله علیه و آله؛

۸۳- انجام حرکت‌های مختلف مانند: زنجیره انسانی و... حرکت‌های نمادین برای پیگیری این حادثه توسط اقشار مختلف دانشجویان، کودکان، خردسالان، طلاب و... در مناسبت‌های خاص مرتبط؛

۸۴- برنامه‌ریزی و برگزاری همایش‌ها و جلسات مختلف با حضور علمای سنی «الازهر» و دیگر علمای سنی میانه‌رو برای جدایی بدنه اهل سنت از وهابیت؛

۸۵- تهیه و ساخت نماد و تندیس سامرا و بقیع در میادین مختلف شهر و حتی کشورهای جهان اسلام جهت بیداری اذهان؛

۸۶- انجام تبلیغات برای طرح‌های ختم صلوات و دعا جهت ظهور امام عصر عجل الله فرجه با هدف ریشه‌کنی دشمنان و ستمگران و عوامل تخریب بقیع و اماکن متبرکه؛

۸۷- طرح‌های تبلیغی برای تقدیر و تشکر از گروه‌های سنی میانه‌رو و طرفدار وحدت؛

۸۸- به‌کارگیری انواع شیوه‌های تبلیغات اینترنتی و ماهواره‌ای در تأکید بر اینکه شیعیان حق دارند از حرم امامان اهل بیتشانعلیهم السلام محافظت و آنها را بازسازی و نوسازی کنند؛

۸۹- یادآوری فاجعه بقیع و سامرا در دعای ندبه و دیگر جلسات احیای فرهنگ اهل بیتعلیهم السلام؛ نیز چاپ کتاب‌های دعای ندبه

- و زیارت با طراحی حرم سامرا و بقیع و حرم ائمه اطهار علیهم السلام و شعارها و شعرهای مربوط به آن ؛
- ۹۰- تهیه و طراحی انواع نمایشگاه‌های پوستر و عکس و نصب در دانشگاه‌ها، حوزه‌ها و... جهت ترسیم چهره و هوایت ؛
- ۹۱- جمع آوری طومار درخواست از مراجع بین المللی برای پیگیری فجایع فرقه ضالّه و هوایت و انعکاس آن در جهان اسلام ؛
- ۹۲- جمع آوری طومار درخواست برپایی راهپیمایی و تظاهرات در سراسر جهان اسلام در مناسبت‌های مختلف و به خصوص سالگرد تخریب بقیع ؛
- ۹۳- چاپ پوسترهای مختلف از حرم سامرا و کاظمین و دیگر حرم‌هایی که در تصاویر، کمتر در برابر دیدگان مردم هستند ؛
- ۹۴- تبلیغ طرحی مبنی بر اینکه در روز تخریب بقیع و سامرا همه بر سردر خانه‌ها پرچم سیاه نصب کنند
- ۹۵- تهیه طومار پرسش از دستگاه دیپلماسی کشور که برای پیگیری این گونه حوادث چه اقداماتی صورت داده است و ارائه گزارش آن به مردم ؛
- ۹۶- آماده داشتن انواع طرح‌های ساختمانی برای احیاء حرم ائمه‌علیهم السلام و یارانشان ؛
- ۹۷- درخواست برای نام‌گذاری سال‌ها به اسماء ائمه طاهرین و مظلوم بقیع و سامرا ؛
- ۹۸- برگزاری انواع تجمع‌ها در مقابل سفارت عربستان در تهران و دیگر پایتخت‌های کشورهای اسلامی در سالروز تخریب ؛
- ۹۹- طراحی تورهای زیارتی ویژه در سالروز تخریب بقیع و سامرا از همه کشورهای جهان برای زیارت بارگاه‌های ائمه اطهار، هر چند تا پشت مرزها بروند و موفق به زیارت نشوند ؛
- ۱۰۰- طراحی و چاپ انواع کتاب داستان برای کودکان و خردسالان در شناساندن سامرا به عنوان زادگاه امام زمانعجل الله تعالی فرجه و بقیع به عنوان مدفن چهار امام مظلوم و بسیاری از صحابه ؛
- ۱۰۱- نصب یادمان (عکس و یا ...) از بقیع در همه مهدیه‌های کشور و دنیا ؛
- ۱۰۲- چاپ کتاب‌های شعر موضوعی برای مداحان سراسر کشور در زمینه مصیبت وارده (برای اینکه مرجعی برای مداحی تأمین باشد) ؛
- ۱۰۳- چاپ کتاب‌های شعر برای مداحان سراسر کشور در زمینه مولودی‌ها و عزاداری‌های ائمه بقیع و سامرا ؛
- ۱۰۴- ساخت مساجد در شهرها مطابق با اماکن خراب‌شده بقیع (بر اساس عکس‌های بجا مانده) ؛
- ۱۰۵- برپایی بزرگداشت‌های مختلف در روز هشتم شوال سالروز تخریب بقیع و همراه کردن برنامه‌های آن با بحث تخریب حرمین شریفین سامرا و ایجاد نفرت و کینه بر ضد دشمنان در اذهان ؛
- ۱۰۶- چاپ آلبوم‌ها و تصاویر مقایسه‌ای به صورت چاپی و الکترونیکی از حرم‌های قدیم و جدید ائمه اطهار علیهم السلام و نشان دادن تلاش و کوششی که در طی قرن‌ها مردم برای بزرگداشت شعائر اهل بیت‌علیهم السلام انجام داده‌اند ؛
- ۱۰۷- درخواست خلق آثار هنری از هنرمندان بزرگ در عرصه‌های مختلف ؛ مثل: استاد فرشچیان، مجید مجیدی، آهنگسازان، هنرمندان شاغل در صنایع دستی ؛
- ۱۰۸- ایجاد یک رسم و عادت عرفی مبنی بر دادن نذری در کنار امام‌زاده‌ها و حسینیه‌ها و محافل دیگر در روز حادثه بقیع و سامرا به نیت ظهور امام زمانعجل الله فرجه
- ۱۰۹- پژوهش‌های چاپی و الکترونیکی و تصویری در زمینه ویژگی‌های یاران واقعی اهل بیت‌علیهم السلام و خصوصیات واقعی یک شیعه ؛ همچنین ناراحتی‌ها و نگرانی‌های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شکوه از سستی یاران خویش و محکم بودن یاران معاویه بر عقاید باطلشان ؛ و اینکه همیشه روز امتحان و آزمایش است ؛
- ۱۱۰- تأسیس اتاق‌های فکری - پژوهشی ویژه در حوزه‌های علمیه برای انجام وظیفه‌ای که این نهاد مردمی در آگاهی بخشی نسبت

- به فاجعه بقیع و سامرا بر دوش دارد ؛
- ۱۱۱- تهیه طومارهای بلند و درخواست عمومی از رئیس جمهور برای تأسیس کارگروه ویژه صرفاً جهت پیگیری بازسازی بقیع و سامرا ؛
- ۱۱۲- برگزاری هفتگی نمایشگاه عکس و فیلم در یک سایت و یا یک شبکه ماهواره‌ای و یا ... از روند بازسازی سامراء و برنامه‌های آتی جهت احیاء بقیع ؛
- ۱۱۳- درخواست علما و مراجع تقلید از وزارت اطلاعات برای پیگیری دقیق حوادث پشت پرده در مورد خطراتی که حرم‌های اهل بیت‌علیهم السلام را تهدید می‌کند ؛
- ۱۱۴- تشکیل NGO های مختلف داخلی و فراملی برای پیگیری مسأله بقیع و سامراء و به‌خصوص محکوم کردن وهابیت افراطی و تروریسم (طراحی یک آرم و نماد جهانی برای مبارزه با وهابیت، مثل نمادی که برای صلح جهانی وجود دارد) ؛
- ۱۱۵- گفتن دعای خاص بعد از نمازهای یومیه در کنار دعای فرج برای نابودی وهابیت و حفاظت از حرم‌های اهل بیت علیهم السلام ؛
- ۱۱۶- تأسیس و یا نام‌گذاری هیئات مذهبی با عنوان ائمه بقیع و چهار ائمه که در بقیع مدفونند و دو امام مدفون در سامرا علیه السلام و یا نام مادر و عمه امام زمان‌عجل الله فرجه ؛
- ۱۱۷- ساخت شهرک‌هایی به نام بقیع و سامرا در کنار کلان‌شهرها و نیز نام‌گذاری مکان‌های مناسبی مانند مساجد در شهرها ؛
- ۱۱۸- برگزاری و برپایی نمایشگاه‌های دائمی در کنار حرم مطهر رضوی علیه السلام در ایران و حرم امام حسین علیه السلام در عراق و یا در قم درباره بقیع و سامرا و نام‌گذاری یکی از صحن‌ها به نام سامرا و یا بقیع ؛
- ۱۱۹- جمع‌آوری طومارهای بین‌المللی (حتی اگر فقط شیعیان جهان امضاکننده آن باشند) خطاب به مقامات عربستان مبنی بر درخواست برای ساخت بقعه و بارگاه برای بقیع (هر چند امکان عملی شدنش بعید است، ولی بر سر زبان افتادن این موضوع برای جلوگیری از اقدامات بعدی مفید به نظر می‌رسد) ؛
- ۱۲۰- نوشتن طومار و نامه به ستاد ائمه جمعه و جماعات سراسر کشور برای احیاء سالروز قمری تخریب بقیع و سامرا ؛ و درخواست اعلام و انجام برنامه‌های مختلف در روزهای سالگرد قمری، شمسی و میلادی سامرا در نماز جمعه‌ها و مساجد سراسر کشور ؛
- ۱۲۱- ایجاد اتاق دائمی در سازمان‌های هنری - تفریحی شهرداری‌های کشور برای پیگیری فرهنگی و پشتیبانی تبلیغاتی از مسأله بقیع و سامرا و مظلومیت شیعیان ؛
- ۱۲۲- نصب تصاویر تخریب شده بقیع و سامرا در اماکن پر رفت و آمد (ورزشگاه‌ها و ...) همراه با شعارهایی برای تعجیل در فرج امام زمان‌عجل الله فرجه ؛
- ۱۲۴- برپایی انواع تجمع‌ها و راهپیمایی‌ها به مناسبت‌های ویژه همچون سالگرد حضرت خدیجه و ابوبالبعیثین علیهما السلام، سالگرد وفات ام البنین و تخریب مزار ائمه بقیع علیهم السلام و...
- ۱۲۵- نام‌گذاری سالروز بقیع به روز جهانی «مبارزه با تروریسم و وهابیت» و درج آن در تقویم‌های رسمی کشورهای مختلف ؛
- ۱۲۶- نام‌گذاری مراکز مختلف فرهنگی و علمی به نام مقدس بقیع ؛
- ۱۲۷- تشکیل انجمن‌های مختلف و NGO های مردمی با هماهنگی یونسکو در حمایت از اماکن مقدس در سراسر دنیا با توجه به تاریخی بودن این اماکن ؛
- ۱۲۸- اقدامات عاجل برای تکریم زائران در حین زیارت قبور ائمه بقیع علیهم السلام و جلوگیری از هتک حیثیت آنها ؛
- ۱۲۹- تجهیز حرم مطهر همه ائمه اطهار علیهم السلام به وسایل مختلف امنیتی ؛

تقدیر و تشکر

ضمن تقدیر و تشکر از همراهی شما با ما در خواندن این جزوه، چنان که مشاهده شد، کوشیدیم فشرده‌ای از نظرات دل‌سوختگان حریم اهل البیتعلیهم السلام را مطرح سازیم و در دسترس علاقه‌مندان قرار دهیم. بدیهی است عملی کردن این پیشنهادها از توان یک نفر و یا یک مجموعه خارج است و مناسب است همه شخصیت‌های حقیقی و حقوقی جامعه دست به دست هم داده، هر کدام بخشی از طرح را پیش ببرند. لذا از کلیه اشخاص حقیقی و حقوقی درخواست داریم تا با شرکت در این طرح معنوی و یا با ارائه پیشنهادها و انتقادات خود، در تکمیل این جزوه و این امر خطیر ما را یاری کرده، موجبات رضایت و خشنودی حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله فرجه را فراهم نمایند.

التماس دعا

فاجعه هشتم شوال پیامد دشمنی با غدیر**مشخصات کتاب**

سرشناسه: مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

عنوان و نام پدیدآور: فاجعه هشتم شوال پیامد دشمنی با غدیر/ محمد رضا شریفی

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: غدیر - هشتم شوال

روز جهانی بقیع در کلام مراجع معظم تقلید**حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد حسینی شیرازی (ره)**

حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد حسینی شیرازی قدس سره درباره ی اقدام جریان تکفیری به ویران کردن قبور ائمه بقیع و دیگر نمادهای اسلامی فرمودند: «از بین بردن ده ها اثر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان پاک و اصحاب آن حضرت، امری نابخردانه و غیر شرعی است، بلکه تباه کردن آثار اسلامی و میراث تاریخ است، چراکه آن آثار، عناصر هدایت و دلالت‌هایی برای بشریت است».

آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی (دامت برکاته)

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی در پیامی که در آستانه هشتم شوال، سالروز تخریب قبور ائمه بقیع صادر شده است بیان کرد: بقیع عنوان بقعه‌ای از بقاع مدینه طیبه است که حافظ آثار بخش‌های مهمی از تاریخ صدر اسلام است و در طول چهارده قرن و اندی که از هجرت می‌گذرد همواره یادآور روزهای بزرگی است که هر کدام در معرفتی اسلام و رسالت الهی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از اسناد مهم تاریخ است و پاسداری از این آثار و حفاظت از آنها، پاسداری از مبانی دعوت به توحید و قرآن کریم است.

در بخش دیگر از پیام آمده است: این آثار و سایر آثار تاریخی که در حرمین شریفین قرار دارد، همواره بین مسلمانان، با عظمت و

قداست و مورد احترام بوده و هست و مردم، سیره‌ی پیغمبر، مجاهدات پیغمبر، غزوات پیغمبر، اهل بیت پیغمبر و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله را در آنها می‌دیدند و از اعتبار بالا و بی‌مانندی برخوردار است.

هر نقطه از دو حرم شریفین بیش افزا و ایمان پرور است

این مرجع تقلید شیعیان در این پیام ادامه داد: هر نقطه این ۲ حرم، بیش افزا و ایمان پرور است و وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حواشی و اطراف وجود آن حضرت، خاندان بزرگوارش، عبدالمطلب جد آن حضرت، ابوطالب عموی ایشان، فاطمه بنت اسد همسر محترم ابوطالب که به منزله مادر برای ایشان بود، همسرانش در مدینه و همسر یگانه‌اش خدیجه، سبط اکبرشان و نوادگان عالیقدر و حمزه عموی بزرگوار دیگرشان، بخش بسیار مهمی از تاریخ اسلام است و همچنین غزوه‌ی احد و بدر و مقامات و مساجدی مانند مولد آن حضرت، کوه تاریخی حرا و غار شریف آن، مرکز بعثت آن بزرگوار به سوی خلق و آغاز دعوت و نیز خانه‌ی ام‌هانی و ده‌ها مکان مقدس دیگر، همه تاریخ این دین حنیف را معرفی می‌کند و حرمین شریفین علاوه بر کعبه‌ی معظمه و مسجدالنبی، نیز به اعتبار این اماکن تاریخی و محترم، دارای عالی‌ترین هویت است.

وی در این پیام بیان کرد: افسوس که بیشتر این مشاهد و مقامات را تخریب کردند و خسارات بزرگی به تاریخ اسلام به واسطه‌ی از بین بردن این اسناد تاریخی وارد شد که جبران‌پذیر نیست و پشتوانه‌های تاریخی دین مبین را ویران کرد.

هیچ امتی تاریخی خود را اینگونه ضایع نمی‌سازد

وی در این پیام اضافه کرد: در دنیای کنونی که دولت‌ها و مردم به حفظ سوابق فرهنگی و موارث افتخارآمیز خود اهتمام دارند، این موارث عزیز منهدم شد و یا نام آنها را عوض کردند و هیچ امت و هیچ فرد آگاهی، تاریخ خود را اینگونه ضایع نمی‌سازد.

آیت الله صافی گلپایگانی در پیام خود بیان کرد: قرآن مجید، "بیت" را به وجود آیات بینات و مقام ابراهیم، معزز و مکرم معرفی کرده و "مقام ابراهیم علیه‌السلام" به این نسبت مورد احترام است.

وی در این پیام اضافه کرد: حرمین شریفین، بقعه‌هایی دارد که بسیاری از آنها منسوب به خاتم‌الانبیا، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و سزاوار است که مقامات جلیله و کریمه‌ای که همه مضاف به محمد است، به مرور اعصار باقی بماند و مقامات محمد در مکه و در مدینه همچون مقام ابراهیم باید معروف و مشهور باشد.

مرجع تقلید شیعیان در این پیام آورده است: همانگونه که نام ابراهیم، پیام‌آور بزرگ توحید به آن مقام جاودانگی دارد؛ نام محمد و رسالت او به توحید و مقامات او در حرمین شریفین باید جاودان بماند و خواهد ماند و همان‌طور که تخریب مقام ابراهیم و جلوگیری از عبادت خدا و نماز در آن به عنوان شرک گرای جایز نیست؛ منع از تعظیم و تکریم مقامات محمدی که هر کدام جلوه‌ی مقام ابراهیمی است، به این عناوین جایز نیست.

وی در پیام خود ادامه داد: مکان‌های مقدس مکه و مدینه اگرچه به نام دیگران هم باشد، همه نام و جایگاه پیامبر اسلام و شعاع نام آن حضرت است، همه مکمل دعوت به توحید و تاریخ دین توحید و عقیده به توحید و پیام توحید و اعزاز کلمه‌ی توحید است،

اگر ابراهیم به این مقام واحد یاد می‌شود؛ محمد صلی الله علیه و آله به همه این مقامات متعدّد یاد می‌شود که همه جاودانگی دارد.

مسلمانان نگذارند که پشتوانه بزرگ تاریخی فراموش شود

آیت الله صافی گلپایگانی در پیام خود با اشاره به اینکه همه مسلمانان باید مقامات اسلام را گرامی بدارند و نگذارند که این پشتوانه بزرگ تاریخی فراموش و مهجور و متروک شود افزود: روز هشتم شوال، روزی است که ویران‌گری‌های این گروه از بقیع شروع شد و مراقد مطهر و نورانی اهل البیت علیهم السلام را تخریب کردند و به هویت اسلام عزیز تاختند، لذا لازم است که همه‌ی مسلمانان، اعم از شیعه و سنی و مذاهب مختلف، این روز را جهانی و جنایات آنان را محکوم کنند و همه با هم تجدید بنای این مشاهد عزیز و احیای سوابق درخشان اسلام را مطالبه کنند.

آیت الله سیدصادق حسینی شیرازی (دامت برکاته)

بسم الله الرحمن الرحيم

در هشتم شوال سال ۱۳۴۴ هجری قمری و هابیان ظالم به سرکردگی عبدالعزیز بن سعود پس از اشغال مکه مکرمه، روی به مدینه منوره آوردند و پس از محاصره و جنگ با مدافعان شهر، سرانجام آن را اشغال نموده و به تخریب قبور ائمه بقیع امام حسن مجتبی سبط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق سلاله معصوم و پاک نبی اکرم علیه و علیهم السلام پرداختند. جنایت هولناکی که قلب هر انسان آزاده‌ای را جریحه دار می‌کرد.

تاریخ خود گواه است که این جسارت‌ها از آنجایی شروع شد که مشرکین اصحاب صحیفه ملعونه با یکدیگر هم قسم شدند تا نگذارند محمد امین صلی الله علیه و آله دین و آیین الهی را ابلاغ کند و یا اینکه اگر موفق نشدند، جانشینی که خدا برایش منصوب کرد را متوقف و با کودتایی غیر منطقی نالایقان را بر منبر و مسند امامت و ولایت بنشانند.

منافقین کوردل در مرحله اول نتوانستند مانع از حقیقت جاوید اسلام محمّدی شوند، هرچند با فشارها و زخم زبانها، رحمت عالمیان را آزرند ولی نتوانستند مانع از ابلاغ امر مهم خلافت و جانشینی صدیق اکبر و فاروق اعظم امیرالمؤمنین علی علیه السلام شوند.

ابلاغ جهانی غدیر و مسئله جانشینی بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام آنقدر بر اصحاب صحیفه ملعونه گران آمد که دستور دادند دو تن از همسران رسول خدا که قرآن با لعن و نفرین از آنها یاد می‌کند با زهر جفا، خاتم الانبیاء را مسموم و به شهادت برسانند.

مسئله تا آنجا نیز ختم نشد. بعد از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله سقیفه را به یاد صحیفه ملعونه شان بنیان نمودند و بر کنار زدن جانشین بلافصل رسول خاتم کوشش کردند و نتیجه آن شد که باب مدینه العلم نبوی را خانه نشین کردند و درب خانه اش را سوزاندند و لیلۃ القدر جهان هستی، کوثر وجود رسول خدا، حضرت عصمت الله الکبری فاطمه زهرا سلام الله علیها را به شهادت رسانیدند و گوهر وجودش حضرت محسن را سقط کردند و با به شهادت رسانیدن اولاد طاهرين آن حضرت لکه ننگ بر صفحات تاریخ به یادگار گذاردند. سپس آنها که دیدند نتوانستند حقیقت اسلام را که ولایت ائمه معصومین علیهم السلام است از بین ببرند به ناچار به تخریب و ویران نمودن و هتک حرمت آثار و قبور مطهرشان روی آوردند. هشتم شوال، سالروز تخریب بقیع بدست فرقه وهابیت

دیروز با تخریب قبور ائمه بقیع، مسلمانان و اندیشمندان و دانشمندان و نخبگان آزاده جهان را عزادار کردند و روز بعد با تخریب قبور مطهره سامراء مقدس و خانه حضرت مهدی موعود ارواحنا فدا و امروز نیز در عراق، بحرین، عربستان، پاکستان، افغانستان و

سوریه ... با تفجیر و قتل عام... .

واقعا علت و ریشه این جنایات هولناک چیست؟

بزرگ مرجع عالیقدر شیعیان جهان، حضرت آیت الله العظمی حاج سید صادق حسینی شیرازی مدظله العالی علت و ریشه این بی حرمتی ها را روی گردانی جنایتکاران از فرهنگ اهل بیت علیهم السلام می داند و می فرماید:

فرهنگ اهل بیت علیهم السلام فرهنگ رأفت و رحمت است. بر خلاف فرهنگ دشمنان اهل بیت علیهم السلام که فرهنگ ظلم و قساوت می باشد. این فرهنگ از همان روزی آغاز شد که ابوسفیان به مبارزه با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برخاست و تا ۲۲ سال، تمام توش و توان و امکانات و پول خود را صرف جنگ افروزی با حضرت کرد. پس از وی معاویه بن ابی سفیان و یزید لعنت الله علیهم این جریان را ادامه دادند و سپس بنی امیه و بنی مروان و بنی العباس لعنت الله علیهم این فرهنگ را گسترش و تثبیت نمودند.

اغلب مردم امروز جهان فرهنگ اهل بیت علیهم السلام را نمی شناسند و تفاوت آن را با فرهنگ دشمنان اهل بیت علیهم السلام نمی دانند.

بروز حوادثی چون هتک حرمت حرمین عسکرین علیهما السلام در سامراء مقدس، فاجعه بقیع و دیگر فجایع همگی نتیجه همین ناآگاهی است و ما وظیفه داریم این دو فرهنگ را برای مردم دنیا در کنار هم بگذاریم تا بتوانند این دو را با هم مقایسه کنند. در چنین ایامی (هشتم شوال) نسبت به ساحت قدس رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان گرامی ایشان - و بلکه قرآن و اسلام - اهانت بزرگی انجام شد. این اهانت که هنوز هم آثار و پیامدهای آن باقی است عبارت است از: «ویران کردن بارگاه مطهر چهار امام بقیع علیهم السلام در مدینه منوره». باید تکلیف خود را در قبال هدم بارگاه امامان بقیع علیهم السلام که از بزرگ ترین منکرات روزگار است به جا آوریم.

پادشاه اخروی هر یک از ما به مقدار خدمات چنین فاجعه ای است که هیچ گاه و به هیچ نحو جبران نخواهد شد. برخی از امور قابل جبران است ولی همه عقلا می دانند که دست زدن و اهانت به مقدسات از اموری است که به هیچ عنوان جبران پذیر نیست. زمانی که این مکان مقدس بازسازی شود تنها جلو استمرار بخشی از فاجعه گرفته می شود ولی فاجعه فاجعه است. هر کس در هر جا هست از فرصت استفاده کند و مظلومیت بقیع را به جهانیان مطرح نموده، دیگران را نیز برای رفع آن فرا خواند. این امر (نامگذاری ۸ شوال به روز جهانی بقیع) وظیفه ای است شرعی در راه احیاء "بقیع غرقد".

امید است با قیام همه مؤمنین و مؤمنات به انجام این وظائف الهیه قلب مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را مسرور بدارند.

سایت اسلام پرس

پیشینه با عظمت بقیع

یکی از پرخاطره ترین مکان های مدینه، قبرستان بقیع است؛ جایی که آن را پیش از آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله «بقیع الغرقد» می نامیدند. «غرقد» نوعی درخت است که در گذشته، داخل این قبرستان و یا در کنار آن وجود داشته و به تدریج با گسترش قبرستان، آن درخت ها از میان رفته است.

بقیع به عنوان زمینی در حاشیه بخش مرکزی یترب پیش از اسلام، گورستان مردم این شهر بود و پس از اسلام نیز به عنوان مهم ترین گورستان مدینه شناخته شد. این گورستان با وسعت نسبتاً زیاد خود به مانند نوع قبرستان های کهن که در محیطی باز و پراکنده بوده در طول قرون مختلف اسلامی، مدفن صحابه، تابعین و مهم تر از همه، چهار تن از امامان علیهم السلام بوده و از این رو محل زیارت

تمامی زائران مدینه منوره است.

بقیع در ناحیه شرقی مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و تقریباً در فاصله یک صد متری آن واقع شده و بارها حدود آن تغییر کرده است. این قبرستان تا یکصد سال پیش، خارج از حصار قرار داشته، اما اکنون در میان شهر مدینه واقع شده، از چند سوی در محاصره خیابان‌های ستین، عبدالعزیز و ابوذر و باب العوالی قرار گرفته است.

بقیع در آغاز دولت اسلامی مدینه، مانند پیش از اسلام، به عنوان قبرستان، مورد استفاده قرار گرفت. یکی از نخستین مهاجران که در بقیع مدفون شد، عثمان بن مظعون بود. وی در مکه به پیامبر صلی الله علیه و آله گروید، سپس به حبشه هجرت کرد و پس از مهاجرت به مدینه در جنگ بدر حضور یافت و آنگاه درگذشت.

به نقل از ابن حجر، وقتی عثمان بن مظعون درگذشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود، او را بوسید. زمانی هم که ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت، حضرت فرمود: او به سلف صالح ما عثمان بن مظعون پیوست. «۱» رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی عثمان بن مظعون دفن شد، نشانی بر گور او قرار داد و فرمود: این نشانه گور اوست تا کسانی که بعد می‌میرند کنار گور او دفن شوند. «۲»

پراکندگی قبرستان، از همان زمان مطرح بوده و به همین دلیل است که اکنون برخی از قبور صحابه، در فاصله‌ای بسیار دورتر از بخش اولیه آن در زمان ما قرار گرفته است. برای نمونه می‌توان به فاصله قبر سعد بن معاذ با قبور ائمه اطهار علیهم السلام اشاره کرد. از دیگر چهره‌های معروف صحابه که در دوره حیات پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت و در بقیع آرمید، همین سعد بن معاذ است که در نبرد خندق مجروح شد و چندی بعد به شهادت رسید.

گفتنی است که محدوده حد فاصل میان بقیع و حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله تا چند سال پیش مجموعه از خانه‌ها و کوچه و بازار و کتابخانه عارف حکمت را تشکیل می‌داد که بخش‌های مختلف آن به مرور از میان رفت و در حال حاضر به صورت یک فضای سنگفرش باز به عنوان حیاط باز مسجد مورد استفاده است. در این محله که میان شیعیان به محله بنی هاشم شهرت دارد، خانه‌ای وجود داشت که به عنوان خانه امام جعفر صادق علیه السلام شهرت داشت و کوچه تنگ مزبور را نیز به عنوان «زقاق جعفر» می‌شناختند. از این خانه و کوچه که در حوالی سالهای ۶۰ تا ۶۳ تخریب شد، تصاویری برجای مانده است.

(۱). الاصابه، ج ۴، ص ۴۶۲ (تحقیق البجاوی).

(۲). طبقات ابن سعد (ترجمه فارسی)، ج ۳، ص ۳۴۵

آثار اسلامی مکه و مدینه، ص: ۳۷۴-۳۷۵

بیان واقعه تلخ تخریب قبور ائمه بقیع علیهم السلام

تا به حال نام یوم الهدم را شنیده اید؟ یوم الهدم یعنی روز ویران کردن...

در هشتم شوال سال ۱۳۴۴ هجری قمری پس از اشغال مکه، وهابیان به سرکردگی عبدالعزیز بن سعود روی به مدینه آوردند و پس از محاصره و جنگ با مدافعان شهر، سرانجام آن را اشغال نموده، مأمورین عثمانی را بیرون کردند و به تخریب قبور ائمه بقیع و دیگر قبور هم چنین قبر ابراهیم فرزند پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - قبور زنان آن حضرت، قبر ام البنین مادر حضرت ابوالفضل العباس - علیه السلام - و قبر عبدالله پدر پیامبر و اسماعیل فرزند امام صادق - علیه السلام - و بسیاری قبور دیگر پرداختند. ضریح فولادی ائمه بقیع را که در اصفهان ساخته شده بود و روی قبور حضرات معصومین امام مجتبی، امام سجاد، امام باقر و امام صادق - علیهم السلام - قرار داشت را از جا در آورده، بردند. اما این اولین حمله آنان به مدینه نبود. آنان در سال

۱۲۲۱ هجری نیز یک بار دیگر به مدینه هجوم برده، پس از یک سال و نیم محاصره توانسته بودند آن شهر را تصرف کنند و پس از تصرف اقدام به غارت اشیای گرانبهای حرم پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و تخریب و غارت قبرستان بقیع نمودند.

طبق نقل تاریخی آن‌ها در این حمله چهار صندوق مملو از جواهرات مرصع به الماس و یاقوت گرانبها و حدود یکصد قبضه شمشیر با غلاف‌های طلا به طلای خالص و تزیین شده به الماس و یاقوت و... به یغما بردند. و این نیز نخستین حمله آنان به مقدسات اسلامی نبود. صلاح الدین مختار نویسنده و مورخ وهابی در کتاب "تاریخ امملکه العربیه السعودیه کما عرفت" بخشی از افتخارات وهابیت در حمله به کربلای معلی را چنین شرح می‌دهد: در سال ۱۲۱۶ امیر سعود در رأس نیروهای بسیاری از مردم نجد و حبوب و حجاز و تهامه و نواحی دیگر به قصد عراق حرکت نمود و در ماه ذی القعدة به شهر کربلا رسید و آن را محاصره کرد. سپاه مذکور باروی شهر را خراب کردند و به زور وارد شهر شدند. بیشتر مردم را در کوچه و بازار و خانه‌ها به قتل رسانیدند و نزدیک ظهر با اموال و غنائم فراوان از شهر خارج شدند، سپس در محلی به نام ایض گرد آمدند. خمس اموال خود سعود برداشت و بقیه را به هر پیاده یک سهم و به هر سوار دو سهم قسمت کرد. (چون به نظر آنها جنگ با کفار بود)

عثمان بن بشر از دیگر مورخان وهابی درباره حمله به کربلا چنین می‌نویسد "... گنبد روی قبر (یعنی قبر امام حسین علیه السلام) را ویران ساختند و صندوق روی قبر را که زمرد و یاقوت و جواهرات دیگر در آن نشانده بودند، برگرفتند و آنچه در شهر از مال و سلاح و لباس و فرش و طلا و نقره و قرآن‌های نفیس و جز آن‌ها یافتند، غارت کردند و نزدیک ظهر از شهر بیرون رفتند در حالی که قریب به ۲ تن از اهالی کربلا را کشته بودند".

جالب این جاست که مورخ مزبور نام کتاب خود را "عنوان المجد فی تاریخ نجد" گذاشته و از این وقایع به عنوان نشانه‌های مجد و شکوه و عظمت وهابیت یاد کرده است!

اما این فقط شیعیان و اماکن مقدسه آن‌ها نبودند که وهابیان آثار مجد و شکوه خود را در آن به نمایش گذاشته‌اند، مکه مکرمه و طائف نیز از حملات آنان در امام نماند. جمیل صدقی زهاوی "در خصوص فتح طائف می‌نویسد: "طفل شیرخواره را بر روی سینه مادرش سر بریدند، جمعی را که مشغول فراگیری قرآن بودند کشتند، چون در خانه‌ها کسی باقی نماند، به دکان‌ها و مساجد رفتند و هر کس بود، حتی گروهی را که در حال رکوع و سجود بودند، کشتند. کتاب‌ها را که در میان آن‌ها تعدادی مصحف شریف و نسخه‌هایی از صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب فقه و حدیث بود، در کوچه و بازار افکندند و آنها را پیمال کردند".

سرزدن این قبیل امور از پیروان محمد بن عبدالوهاب شگفت نیست! تابعان کسی که همه مسلمانان را کافر و مشرک می‌دانست و مکه و مدینه را قبل از آنکه به دست وهابیان بیافتد، دارالحرب و دارالکفر! می‌دانست. در کتاب "الدرالسنیه" می‌خوانیم: "وی - محمد بن عبدالوهاب - از صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و اله نهی می‌کرد و از شنیدن آن ناراحت می‌شد. صلوات فرستنده را اذیت می‌کرد و به سخت‌ترین وجه مجازات می‌نمود.

حتی او دستور داد مرد نابینای متدینی را که مؤذن بود و صوت خوشی داشت، چون به حرف او گوش نداده، بر پیامبر صلی الله علیه و اله صلوات فرستاده بود، به قتل رسانند. بسیاری از کتب مربوط به صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله را به آتش کشید و به هریک از پیروانش اجازه می‌داد قرآن را مطابق فهم خود تفسیر کند".

محمد بن عبدالوهاب به نوبه‌ی خود در اعتقادات پیرو "ابن تیمیه حنبلی" است، که در قرن هشتم هجری می‌زیسته است، از ابن تیمیه عقاید جالبی نقل شده است. از جمله اینکه او خدا را جسم می‌دانست! برای ذات مقدس خداوند دست و پا و چشم و زبان و دهان قائل بود! ابن بطوطه جهانگرد معروف در سفرنامه‌ی خود می‌گوید: "ابن تیمیه را بر منبر مسجد جامع دمشق دیدم که مردم را موعظه می‌کرد و می‌گفت: خداوند به آسمان دنیا می‌آید، همان گونه که من اکنون فرود می‌آیم! سپس یک پله از منبر پائین می‌آمد!"

عقاید او آنچنان سخیف و بی‌مقدار بود که خود اهل سنت وی را به زندان افکندند و در رد او کتب متعددی را به رشته تحریر درآوردند.

این قطره‌ای کوچک از مرداب اعتقادات و عملکرد وهابیان در طول این سالیان است. در طول این دوران دانشمندان زیادی چه شیعه و چه سنی به نقد عقاید وهابیت دست زده‌اند و به شبهات گوناگون آنان پاسخ داده‌اند. یکی از شبهات آنان مسأله‌ی بناء بر قبور است. آن‌ها ساختن بنا اعم از مسجد یا غیر آن را بر قبر حرام می‌دانند. در این نوشتار سعی می‌کنیم پاسخی مناسب به شبهه‌ی مذکور بدهیم. نخست آنکه: این شبهه‌ی آنان را صریح آیه‌ی ۲۱ سوره کهف دفع می‌نماید، که در خصوص ماجرای اصحاب کهف از قول مومنانی که می‌خواستند یاد اصحاب کهف را گرامی دارند می‌فرماید: **لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا** (بی تردید بر روی قبور آنان مسجدی بنا می‌کنیم) دوم آنکه: هنگام ظهور اسلام و در دوران فتوحان اسلامی بناهایی بر قبور انبیاء گذشته وجود داشت. از جمله می‌توان به قبر حضرت داوود و حضرت موسی در بیت المقدس اشاره نمود. جالب اینجاست که خلیفه دوم که طبق نظر این آقایان از صحابه است و معصوم، خود برای انعقاد پیمان صلح به بیت المقدس رفت و پس از تسلط بر آن شهر، اقدامی در راستای از بین بردن این قبور به عمل نیاورد...

اما به راستی قومی که در تاریخ نه چندان طولانی خود، چنان که از زبان مورخین خودشان شنیدیم قرآن‌ها را در خیابان‌ها لگد مال ساختند و در قتل عام پیروان علی علیه السلام و سایر خلفا فرقی نگذاشتند و مجد خود را در غارت و قتل جستجو می‌کردند، شایستگی این را دارند که مخاطب یک استدلال قرآنی و یا حتی تاریخی قرار گیرند؟!

عقائد مشترک وهابیان و دشمنان غدیر

ترور شخصیت‌های الهی

شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله

توسط دشمنان غدیر

ترور شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله توسط اهل سقیفه

ابلاغ جهانی غدیر و مسئله جانشینی بلافضل امیرالمؤمنین علی علیه السلام آنقدر بر اصحاب صحیفه ملعونه گران آمد که دستور دادند دو تن از همسران رسول خدا که قرآن با لعن و نفرین از آنها یاد می‌کند با زهر جفا، خاتم الانبیاء را مسموم و به شهادت برسانند و بدین صورت شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله ترور گردید.

اهل سقیفه با شکستن حرمت شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پایین آوردن آن سعی کردند به اهداف پلید خود برسند از جمله کارهایی که کردند اینکه، در لحظات آخر عمر شریف آنحضرت، ایشان را هذیان گو معرفی نموده و با شکستن حرمت شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله (مقام نبوت)، مصیبت بزرگی را برای اسلام ایجاد نمودند که برای آن جبرانی نخواهد بود. حضرت زهرا علیها السلام در خطبه فدکیه در شکوه از اهل سقیفه به این موضوع پرداخته و چنین می‌فرماید:

(...و أُزِيلَتِ الْحَرَمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ فَتَلَكُ وَ اللَّهُ النَّازِلَةُ الْكُبْرَى وَ الْمَصِيئَةُ الْعَظْمَى؛ هنگام درگذشت آن جناب حرمت از میان رفت، و به خدا قسم این است مصیبت بزرگ و فاجعه جبران ناپذیر است...) مصیبت هم مسموم نمودن آن حضرت است و شهادت ایشان وهم اهانت به ایشان در لحظه شهادت.

این مطلب در هر دو صحیح [مسلم و بخاری] از ابن عباس نقل شده که می‌گفته است: ای وای از روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه‌یی بود ابن عباس سپس چندان گریست که اشکهایش شنها را خیس کرد، ما گفتیم: ای ابن عباس در پنجشنبه چه اتفاقی افتاده است گفت: در آن روز که پیامبر (صلی الله علیه و آله) محضر شد، در خانه، تنی چند از جمله عمر بن خطاب حضور داشتند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بیاید تا برای شما نامه‌یی بنویسم که پس از آن گمراه نشوید، عمر گفت: درد و بیماری بر پیامبر غلبه پیدا کرده است، قرآن پیش شماست و کتاب خدا ما را کافی است. برخی از حاضران گفتند چنین است و برخی گفتند نه و اختلاف پیدا کردند، و همچنان برخی می‌گفتند: کاغذ بیاورید تا برای شما نامه‌یی بنویسد که پس از او هرگز گمراه نشوید، و برخی می‌گفتند: سخن درست همان است که عمر می‌گوید، و چون در محضر پیامبر یاوه سرایی و اختلاف بسیار کردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنان فرمود: برخیزید، و برخاستند، و ابن عباس می‌گفته است: مصیبت و تمام مصیبت در این بوده است که مانع آن شدند تا پیامبر آن نامه را برای شما بنویسد. (۱)

پیامبری را که قرآن در سوره نجم آیه ۴۳ و ۴۴ مورد تکریم و تمجید قرار می‌دهد و می‌فرماید: ما ینطق عن الهوی ان هو الا-وحی یوحی، عمر بن الخطاب او را به هذیان گویی متهم می‌کند! و شخصیت پیامبر را مورد هجمه قرار می‌دهد و کلام پیامبر را از حجیت ساقط می‌کند.

این برخورد سقیفه نشینان در حیات پیامبر، و امروزه وهابیون هم با الگو گرفتن از اسلافشان پیامبر را مرده معرفی می‌کنند و استمداد و کمک خواستن از او را شرک معرفی می‌کنند! (۱): جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، صفحه ۲۳۱

توسط وهابیون

ترور شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله توسط وهابیت

وهابیت در طول حدود دو قرن اخیر جنایات زیادی نموده اند که همه آنها نتیجه ی تفکر اهل سقیفه میباشد. وهابیون برای ترور شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله زیارت ایشان را منع کرده و بین قبر مطهر آنحضرت و دیگر قبور تفاوتی نمی‌گذارند و بنابراین به بهانه های مختلف زیارت قبور پیامبران و صالحان بلکه هر گونه تکریم و بزرگداشت آنان را حرام و موجب شرک می‌دانند. «ابن تیمیه» می‌گوید: «فمن جعل سفره إلى مسجد الرسول صلی الله علیه وسلم وقبره كالسفر إلى قبور هؤلاء والمساجد التي عندهم فقد خالف إجماع المسلمين وخرج عن شریعة سید المرسلین» (۱)

هر کس سفرش را به قصد زیارت قبر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) انجام دهد، مثل کسانی که به قصد زیارت قبور پیشوایانشان در مدینه و مساجدی که اطراف آن است سفر می‌کنند، با اجماع مسلمانان مخالفت نموده و از شریعت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) خارج شده است.

از دیگر جنایاتی که این فرقه ضاله در بی حرمتی به شخصیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) انجام داده اند اینکه، آنها با انحرافات که در دین اسلام ایجاد کرده اند و همچنین انجام فعالیت‌های تروریستی، اذهان غیر مسلمان را به اسلام و شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بد بین نموده اند و به دروغ بر پیروی از سنت نبوی ادعا باطل میکنند.

حضور در حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و آئمه طاهرین گذشته از این که قدرشناسی از جانفشانی‌ها و فداکاری‌های آنهاست، بیعت با آن حضرات و نشان پایداری بر آرمان‌های آنها به شمار می‌رود. این مطلب از امام هشتم علیه السلام وارد شده است:

«إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عُنُقِ أَوْلِيَائِهِ وَ شِيَعَتِهِ وَ إِنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ زِيَارَةَ قُبُورِهِمْ»

«هر امامی بر گردن دوستان و شیعیان خویش پیمانی دارد و زیارت قبور پیشوایان، بخشی از عمل به این پیمان است.» (۲)

نه تنها پیامبر صلی الله علیه و آله به طور شفاهی، یاران را به زیارت قبور می‌خواند، بلکه خود نیز عملاً به زیارت آنها می‌رفت. مُسَلِّم در صحیح خود نقل می‌کند: عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین بخش شب، خانه را به قصد زیارت بقیع ترک می‌کرد و آنگاه وارد این سرزمین می‌شد و با آرمیدگان در دل خاک چنین می‌گفت:

السَّلَامُ عَلَیْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَ أَتَاكُمْ مَا تُوعَدُونَ غَدًا مُّوجِلُونَ وَ إِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ الْبَقِيعِ الْعَرَقِد. (۳)

درود بر شما ای ساکنان خانه افراد باایمان! آنچه که به وقوع آن در آینده وعده داده می‌شدید، سراغ شما آمد (و شما میان مرگ و روز رستاخیز به سر می‌برید). ما نیز به شما خواهیم پیوست. پروردگارا! اهل بقیع غرقد را بیامرز!

نه تنها خود پیامبر صلی الله علیه و آله به زیارت آنها می‌شتافت، حتی همسر خود را نیز تعلیم و آموزش داد که آنها را این چنین زیارت کند:

السَّلَامُ عَلَیْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ يَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَ الْمُسْتَأْخِرِينَ وَ إِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ. (۴)

درود بر ساکنان مؤمن و مسلمان این سرزمین! خداوند همه مؤمنان را چه آنها که قبلاً در گذشته‌اند و چه آنها که بعداً در خواهند گذشت رحمت کند، ما نیز به خواست خدا به شما خواهیم پیوست.

همسر رسول خدا و دخت گرامی پیامبر، فاطمه زهرا علیها السلام به زیارت قبور می‌رفتند و احدی بر آنان ایراد نمی‌گرفت، ولی اکنون باب زیارت قبور بقیع به روی زنان بسته است. این یک نوع تناقض بین سنت صحابه و رفتار دستگاه‌های دینی برخی کشورهاست. آیا حکم خدا در قرن چهاردهم دگرگون شده است؟ چرا باید زنان از آثار سازنده زیارت قبور، آنهم زیارت شهیدان و اولیا محروم باشند؟!

تقی‌الدین سبکی شافعی (م ۷۵۶) از فقیهان چیره‌دستی است که عقاید ابن تیمیه را در مورد عدم استحباب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نقد کرده و کتابی به نام «شفاء السِّقَامِ فِي زِيَارَةِ خَيْرِ الْأَنْامِ» نوشته است. وی در این کتاب، احادیثی را که محدثان درباره زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند گردآورده است که می‌تواند مسأله را به حد تواتر برساند. حتی مفتی سابق عربستان سعودی - عبدالعزیز بن باز- به این خیل پیوسته و صریحاً به استحباب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله فتوا داده است. ما در این جا فقط به نقل چند روایت می‌پردازیم.

عبدالله بن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي (۵)

هر کس قبر مرا زیارت کند حتماً او را شفاعت خواهم کرد.

امام محمد باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

مَنْ زَارَنِي حَيًّا وَ مَيِّتًا كُنْتُ لَهُ شَفِيعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۶)

هر کس مرا زنده یا مرده زیارت کند او را شفاعت خواهم کرد.

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

أَتَمُّوا بِرَسُولِ اللَّهِ حَجَّكُمْ إِذَا حَرَجْتُمْ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ فَإِنَّ تَرْكَهُ جَفَاءٌ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُمْ وَ أَتَمُّوا بِالْقُبُورِ الَّتِي أَلَزَمَكُمْ اللَّهُ زِيَارَتَهَا وَ حَقَّهَا. (۷)

زمانی که آهنگ زیارت خانه خدا کردید حج خود را با زیارت مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان برسانید زیرا ترک زیارت مرقد او جفا بر آن حضرت است و شما به این کار مأمور شده‌اید و نیز با زیارت قبوری که به زیارت آنها ملزم شده‌اید حج خود را به پایان برسانید.

روی این اساس، همه مسلمانان جهان، در ایام حج، برنامه سفر خود را طوری تنظیم می‌کنند که یا در رفتن و یا به هنگام برگشتن، به زیارت مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله موفق شوند.

چه بسا راه دوری را برمی‌گزینند تا به این هدف جامه عمل پوشانند. (۸)

حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵ هـ) از داود بن ابوصالح نقل می‌کند:

روزی مروان حَکَم دید که شخصی صورت خود را بر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشته است، با شتاب سوی او آمد و گردن او را گرفته، از جای بلند کرد و گفت: می‌دانی چه می‌کنی؟! منظور وی این بود که چرا به زیارت سنگ و کلوخ آمده‌ای! زائر که ابویوب انصاری - از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بود گفت: آری خوب می‌دانم که چه می‌کنم! من هرگز به زیارت سنگ نیامده‌ام، بلکه به زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده‌ام.

از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «بر دین خدا گریه نکنید اگر متولیان اهل بودند، و آنگاه که نااهلان بر آن حکم راندند، برایش بگریید.»

جالب است که این حدیث را حاکم و ذهبی هر دو صحیح می‌دانند!

از این رخداد تاریخی به‌خوبی روشن می‌شود که ریشه این تفکر از بنی‌امیه و به‌خصوص مروان بن حکم؛ همان طرد شده رسول الله صلی الله علیه و آله است. (۹)

گروه وهابی تبرک به آثار اولیاء را شرک می‌دانند و کسی را که محراب و منبر پیامبر را ببوسد مشرک می‌خوانند هر چند در آن به هیچ نوع الوهیت معتقد نباشد!

امامسلمانان به آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قبیل: موی آن حضرت، آب وضو، لباس، ظروف و بدن مطهر آن حضرت و ... تبرک می‌جستند، تا اینکه به صورت سنتی در بین صحابه در آمد و سپس تابعین و صالحین در عصرهای بعدی از آنان پیروی نمودند.

ابن هشام در کتاب خود، در ضمن فصلی که برای صلح حدیبیه گشوده است می‌نویسد: قریش، عروه ابن مسعود ثقفی را به نزد پیامبر فرستادند. او مدتی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشست و پس از آنکه از قصد پیامبر برای حرکت به طرف مکه خبر دار شد، به سوی قریش بازگشت و از آنچه دیده بود گزارش داد و گفت: وقتی محمد وضو می‌گیرد اصحابش برای گرفتن آب وضوی او از یکدیگر سبقت می‌گیرند و هر مویی که از سر او می‌افتد بر می‌دارند ... سپس ادامه داد: ای قبیله قریش! من، کسری، قیصر و نجاشی را فرمانبردار حکومت او دیدم. به خدا سوگند هرگز فرمانروایی را در میان قوم خود، مانند محمد در بین یارانش ندیدم.

من گروهی را دیدم که به هیچ قیمتی حاضر به تسلیم محمد نیستند، اینک خود دانید! (۱۰)

بسیاری از اندیشمندان مسلمان، وقایعی را که در زمینه تبرک صحابه به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رخ داده است، ثبت و ضبط کرده و کتاب‌نوشته‌اند. محور این کتاب‌ها پیرامون: تبرک با کام‌برداری اطفال به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، تبرک به وسیله مسح یا مس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، استفاده از آب وضو و غسل و باقیمانده خوردنیها و نوشیدنیهای آن حضرت است.

البته تبرک جستن صحابه منحصر در این موارد نیست، آنان از آبی که حضرت در آن دست کرده یا از آن نوشیده، مو، عرق، ناخن، ظرف آب، منبر، سکه‌های طلایی که به کسی داده بودند و بالاخره به قبر آن حضرت تبرک می‌جستند و با گذاردن گونه‌های خود بر تربت پاک آن حضرت، اشک می‌ریختند.

علامه محقق، محمد طاهر ابن عبدالقادر، از علمای مکه مکرمه، کتابی با عنوان «تبرک الصیحه» نگاشته است. در بخشی از این کتاب آمده است:

«صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که الگوی هدایت یافتگان و صالحانند، بر تبرک به آثار رسول خدا صلی الله علیه و

آله و سلم، اتفاق نظر دارند. آنان خود از مو، آب وضو، عرق، لباس، ظروف، تماس با بدن آن حضرت و ... تبرک می‌یافتند. اینگونه تبرک‌ها در زمان آن حضرت انجام می‌شد و ایشان با عدم مخالفتشان، آن را تأیید می‌کردند و این خود دلیل محکمی بر مشروعیت این اعمال است و اگر مشروعیت نداشت و مورد تأیید آن حضرت نبود، قطعاً پیامبر از آن نهی می‌کردند و جلوگیری می‌نمودند.

احادیث صحیح و اجماع صحابه، علاوه بر آنکه دلیل مشروعیت تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، دلیل بر ایمان قوی، شدت محبت، علاقه و اطاعت صحابه نسبت به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است. (۱۱)

(۱) نقدی بر وهابیت، ص: ۳۰

(۲) پاسداری از مرقد پیامبران و امامان، آیت الله جعفر سبحانی ص: ۱۸

(۳) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۳، کتاب جناز.

(۴) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۴، کتاب جناز.

(۵) سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۷۸، باب المواقیت.

(۶) قرب الاسناد، ۳.

(۷) خصال صدوق، ج ۲، ص ۴۰۶.

(۸) پاسداری از مرقد پیامبران و امامان، آیت الله جعفر سبحانی ص: ۲۳ تا ۲۱

(۹) مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۶۰.

(۱۰) السیره النبویه: ۲/۳۱۴، صلح حدیبیه.

(۱۱) مرزهای توحید و شرک، نویسنده: آیت الله جعفر سبحانی، ص: ۱۷۵ تا ۱۷۷

شخصیت امیرالمومنین علیه السلام

توسط دشمنان غدیر

علی علیه السلام در کنار بستر پیامبر

از امیرالمومنین علیه السلام روایت شده که فرمود: در لحظات آخر عمر پیامبر، من و فاطمه و حسن و حسین در حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم ناگاه آن حضرت متوجه ما و مشغول گریه شد! من گفتم: یا رسول الله! چه باعث گریه شما شد؟ فرمود: برای آن ظلم و ستمهایی که بعد از من به شما میرسد گریان شدم، گفتم: کدام ظلم و ستمها؟! فرمود: گریه میکنم برای آن ضربتی که بر فرق تو خواهد رسید و آن سیلی که بر صورت فاطمه خواهد خورد و آن خنجر جری که بران حسن فرو میرود و زهری که میخورد و شهید شدن حسین. (۱)

این نمونه ای از جنایات دشمنان با اهل بیت نبی طبق خبر پیامبر می باشد و تابعین آنها یعنی وهابیت هم به تبعیت از آنها با تخریب قبور قبرستان بقیع بغض و کینه خود و بی ادبی خود را نسبت به اهل بیت پیامبر نشان دادند. (۱): زندگانی حضرت امام حسن علیه السلام، علامه مجلسی ص: ۱۵۹

از زبان خود مولا

امیرالمومنین علیه السلام از حوادث بعد از ترور شخصیت پیامبر صلی الله علیه وآله، در مورد ترور شخصیت خود به دست خلفاء چنین می فرماید: فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحْمِي وَأَضَاعُوا أَيَّامِي وَصَغَرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي
بار خدایا از تو در برابر قریش یاری می خواهم. آنها پیوند خویشاوندی من بریدند و سهم من به هدر دادند و منزلت عظیم مرا خرد
شمردند.

الغارات / ترجمه آیتی، ص: ۱۱۱

در شورای شش نفری

بعد از بیست و پنج سال در ترکیب شوری او راهم ردیف عثمان و عبدالرحمن ابن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص قرار داد که خود حضرت علی (علیه السلام) این معنی را به صورت ظریفی بیان می فرماید: «حتى اذا مضى لسبيله جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ فَيَالِ اللَّهِ وَاللِّشُورَى!» تا این که عمر بن خطاب هم به راه خود رفت و زندگی او سپری شد. او خلافت را به جماعتی وانهاد که
مرا هم یکی از آنها قرار داد. بار خدایا! از تو یاری می خواهم برای شورایی که تشکیل شد.

حضرت جملاتی را بیان می کنند و سپس ادامه می دهند: «فَصَغَى رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضَعْفِهِ وَمَالَ الْأَخْزَرِ لِصَهْرِهِ مَعَ هُنَّ وَ هُنَّ» یکی از افراد شورا به خاطر کینه و حسدی که داشت از من روی برتافت و راه باطل را در پیش گرفت - مقصود حضرت، سعد بن ابی وقاص است که حتی بعد از به خلافت رسیدن امیرمؤمنان (علیه السلام) با آن حضرت بیعت نکرد - و مرد دیگر به خاطر دامادی و خویشی خود با عثمان از من اعراض کرد - مراد عبدالرحمن بن عوف است که شوهر خواهر مادری عثمان بود. (۱) - هم چنین اعراض دیگران - طلحه و زبیر دلایلی دارد که ذکر آن خوشایند نیست. واقعیت این است که این شورا معایب فراوانی داشته که از دید اهل نظر دور نمانده است و کسانی مانند قاضی افندی صاحب کتاب تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد (صلی الله علیه وآله) به آن پرداخته اند. به طور مثال خلیفه دوم می گوید: اگر پنج نفر متحد و متفق شدند و یکی مخالفت کرد، او را بکشید، اگر سه نفر موافق بودند و سه نفر مخالف، آن جمعی که عبدالرحمان بن عوف در میان آنهاست برگزینید و سه نفر دیگر را بکشید. در این مورد مورخ معروف و شارح نهج البلاغه ابن ابی الحدید می نویسد: «ثم قال - ای عمر - اُدْعُوا إِلَيَّ ابْطَلِحَةَ الْأَنْصَارِيِّ فَدَعَوْهُ لَهُ فَقَالَ: أَنْظِرْ يَا أَبَا طَلْحَةَ إِذَا عُدْتُمْ مِنْ حُفْرَتِي فَكُنْ فِي خَمْسِينَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ حَامِلِي سِيُوفِكُمْ فَخَذَ هَوْلَاءُ النَّفَرِ بِأَمْضَاءِ الْأَمْرِ وَ تَعَجَّلِيهِ، وَ أَجْمَعُهُمْ فِي بَيْتٍ، وَ قَفَّ بِأَصْحَابِكَ عَلَيَّ بِبَابِ الْبَيْتِ لِيَتَشَاوَرُوا وَيَخْتَارُوا وَاحِدًا مِنْهُمْ، فَانْتَفَقَ خَمْسَةٌ وَ أَبِي وَاحِدًا فَضْرَبَ عُنُقَهُ، وَ انْتَفَقَ أَرْبَعَةٌ، وَ أَبِي اثْنَانِ فَضْرَبَ اغْتِنَاقَهُمَا، وَ انْتَفَقَ ثَلَاثَةٌ وَ خَالَفَ ثَلَاثَةٌ فَانظُرِ الثَّلَاثَةَ الَّتِي فِيهَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَارْجِعْ إِلَيَّ مَا قَدْ انْتَفَقَتْ عَلَيْهِ، فَانْصَرَبِ الثَّلَاثَةَ الْأُخْرَى عَلَيَّ خِلَافَتِهَا فَضْرَبَ اعْنَاقَهَا، وَ انْ مَضَتْ ثَلَاثَةٌ أَيَّامٍ وَ لَمْ يَتَّفِقُوا عَلَيَّ أَمْرٍ فَضْرَبَ اعْنَاقَ السَّبْتِ وَ دَعَا الْمُسْلِمِينَ يَخْتَارُوا لِنَفْسِهِمْ» عمر، ابوطلحه انصاری را به حضور طلبید و گفت: وقتی از نزد من رفتید همراه پنجاه نفر از انصار، با شمشیرهای آماده مراقب آن شش نفر باشید تا به سرعت کار خود را انجام دهند و یک نفر را برگزینند. اگر پنج نفر آنان متفق شدند و یک نفر مخالفت کرد او را بکش؛ اگر چهار نفر موافق بودند و دو نفر مخالفت کردند، آن دو نفر را به قتل برسان و اگر سه نفر با هم موافقت کرده و سه نفر دیگر مخالفت کردند، رأی آن جمعی را که عبدالرحمان بن عوف در میان آنان است برگزین و اگر آن جمع دیگر بر مخالفت خود اصرار ورزیدند گردن آنها را بزن و اگر سه روز گذشت و هیچ تصمیمی نگرفتند همه آنان را بکش و کار را به خود مسلمانان واگذار. (۲) (۱) نهج البلاغه، خطبه ۳

(۲): شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱، صفحه ۱۸۷

در نامه ۹ به معاویه نوشت: (شگفتا از روزگار، که کسی را همتای من دانند که چون من گام برداشته و سابقه درخشانی مانند من ندارد سابقه ای که احدی نیز مدعی آن نیست مگر آن مدعی که من نمی شناسم و نپندارم که خدا هم او را بشناسد! سپاس خدا را بر همه حال). آری، شگفتا از مردمی که علی مظلوم علیه السلام را که جان پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم و همتای قرآن است با گروهی از مردم بی سر و پا و اوباش قیاس کردند! گویی گوششان سنگین بود و این سخن پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم را نشنیدند که فرمود: (علی بن ابی طالب از من است و من از علی، هر که او را با دیگری قیاس کند به من جفا کرده، و هر که به من جفا کند مرا آزرده است. ای عبد الرحمن، خداوند کتاب روشنی را بر من فر فرستاد و مرا فرمود که آنچه برای مردم نازل شده برایشان بیان دارم جز برای علی بن ابی طالب که نیازمند به بیان و توضیح نیست، زیرا خدای متعال فصاحت او را چون فصاحت من ساخته و فهم او را مانند فهم من قرار داده است، و اگر حلم مجسم می شد به صورت علی در می آمد، و اگر عقل مجسم می شد به صورت حسن می شد، و اگر جود و سخا مجسم می شد به شکل حسین می گشت، و اگر زیبایی مجسم می شد صورت فاطمه را به خود می گرفت بلکه باز هم فاطمه بزرگتر است، همانا دخترم فاطمه در نژاد و شرف و کرامت بهترین مردم روی زمین است).

نهج البلاغه: نامه ۹

توسط وهابیون

تخریب مسجد غدیر خم

یکی از جنایات در مورد تخریب شخصیت توسط وهابیون از محو اسناد و سوزاندن آنها می باشد که، واقعه مهم تاریخی غدیر خم از این نوع می باشد. وهابیون باز بین بردن این آثار می خواهند بگویند، واقعه ای بنام غدیر خم وجود نداشته و ادعای علی علیه السلام در مورد خلافت بی مورد بوده و شخصیت علی علیه السلام با اهل سقیفه و شورای شش تفاوتی نداشته و با این کار آنحضرت را در رتبه خودشان قرار داده و بزرگترین جنایت را مرتکب شده اند. بنابر مسجد غدیر باید تخریب می گردد تا بزرگترین فضیلت الهی برای امیرالمومنین علی علیه السلام به ظاهر محو گردد.

سید حیدر کاظمی متوفای ۱۲۶۵ق در کتاب عمده الزائر می گوید از مساجد شریفه مسجد غدیر خم است و این مسجد نزدیک جحفه است که امروزه به نام رابع خوانده می شود. دیوارهای این مسجدها امروز باقیست و سابقه ان مشهور و مشخص است. راه حج غالباً از غدیر بوده ولی ناصبیان برای مخفی کردن این فضیلت جاده را تغییر داده اند اگر چه غدیر به جاده کنونی هم نزدیک است. (۱)

مسجد غدیر خم که وسعتی بالغ بر ۵۰ متر مربع داشت در منطقه غدیر خم در دو دهه اخیر به دست افراد خیر و نیکوکار ساخته شده که نشانگر وجود اهمیت این منطقه بود و افراد بومی و زائران در آن جا نماز می خواندند. افراتیون سلفی این بنای مقدس را که در ۱۲ کیلومتری مسجد جحفه است در اقدامی شبانه به ویرانه ای تبدیل کردند. (۲) (۱) غدیر کجاست؟ ص ۵۹

(۲) برگرفته از پایگاه اطلاع رسانی شیعیان

ویرانه کردن سرزمین فدک و تعویض نام آن

فدک مال شخصی همسر علی علیه السلام بود و بی حرمتی به آن، اهانت به علی علیه السلام می باشد سرزمین فدک با وجود اینکه هنوز به حضرت زهرا سلام الله علیها منسوب است و چشمه های، باغها، مسجد و دیگر بناهای آن بنام آنحضرت متبرک است؛ در این زمان با آن وسعت و استعداد برای ایجاد منطقه ای اقتصادی بدلیل منسوب بودن به حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها تعدد بدست فراموشی سپرده میشود و ویرانه ای از آن بجا مانده و از چشم زائران بدور میماند مبادا که یاد و خاطره این سرزمین و وقایع

پیرامون آن، از جمله ظلمی که در حق حضرت زهرا سلام الله علیها روا داشتند تداعی نگردد... و اینکه مبدا یاد و خاطره شهیده دفاع از غدیر و صاحب ان مرور گردد.

از دیگر خیانت‌هایی که در این راستا آل سعود وهابی در مورد فدک انجام داده اند اینه نام سرزمین فدک را به (حافظ) تغییر داده اند که نام فدک هم از زبانها محو گردد

تخریب بیت‌الأحزان

بیت‌الأحزان یادآور شکوه‌ها و گریه‌های دختر پیامبر بوده که از بی وفایی مردم مدینه به گوش میرسید، مردمی که امام زمان خود و جانشین پیامبر را رها نموده و شخص دیگری را بعنوان رهبر و امام خود برگزیده و گمراه شده اند.

و هابیون با تخریب بیت‌الأحزان این صدارا به ظاهر خاموش کرده و مانع از رسیدن صدای مظلومیت علی علیه السلام و مدافع آن، به گوش مردم شده اند. و این اهانت به شخصیت علی علیه السلام است.

مرحوم علامه، سید عبدالحسین شرف‌الدین، بیت‌الأحزان را پنج سال قبل از تخریب، زیارت و به تناسب بحثی در کتاب خود «النص و الاجتهاد» به این مطلب تصریح نموده است که گفتار او را می‌آوریم:

«... سپس علی بن ابی‌طالب علیه السلام در بقیع محلی را آماده ساخت که فاطمه زهرا سلام الله علیها برای گریه کردن، بدانجا می‌آمد و بیت‌الأحزان نامیده می‌شد و شیعیان در طول تاریخ، این بیت را همانند شاهد و حریمهای مقدس زیارت می‌نمودند تا اینکه در این ایام که سال ۱۳۴۴ ه. است، ملک عبدالعزیز بر سرزمین حجاز مسلط و با دستور وی بر اساس پیروی‌اش از وهاب‌گری، منهدم گردید و در سال ۱۳۳۹ هجری که خداوند توفیق سفر حج و زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و مشاهده اهل بیتش در بقیع را بر من عنایت فرمود، بیت‌الأحزان را زیارت کردم». «... و کنا سنه ۱۳۳۹ تشرّفنا بزیارة هذا البیت (بیت‌الأحزان) ... فی البقیع...».

تخریب محله بنی هاشم

محله بنی هاشم در مدینه یادآور جنایت اهل سقیفه است که چگونه وحشیانه به بیت وحی هجوم آورده و پس از آتش زدن آن، محسن شش ماهه ی آنحضرت را شهید و مادرش را نیز شهیده کردند و چگونه با بی حیایی تمام ریسمان به گردن وصی پیامبر یعنی علی علیه السلام انداختند و می‌کشیدند و در مقابل او همسرش را میزدند.

و هابیون باید به هر شکل ممکن جنایات اربابان خود را به ظاهر پاک نمایند و برای این منظور بهترین کار را محو این آثار دانسته و باین کار بزرگترین سرپوش را روی جنایات اهل سقیفه گذاشته اند و این عمل ننگین بی حرمتی به شخصیت اول مظلوم عالم علی علیه السلام میباشد.

مسجد النبی در مدینه درهای متعدد دارد مانند باب جبرئیل، باب النساء و ... روبروی باب جبرئیل و باب النساء خانه‌ها و کوچه‌های تنگ و بسیار قدیمی وجود داشت. این خانه‌ها و کوچه‌ها معروف به محله بنی هاشم بود. برخی از این کوچه‌ها تا قبرستان بقیع امتداد داشت و در دوران‌های مختلف محفوظ مانده بود و برخی از خانه‌های آن نیز بازسازی شده بودند. مالکان مغازه‌ها و دکان‌های این کوچه از سادات علوی بودند. از سال ۱۳۶۴ هجری شمسی تا ۱۳۶۶ این محله به کلی تخریب و تا قبرستان بقیع باز و محل عبور و مرور زائران شد و بخشی از آن در توسعه شرقی مسجد النبی جزو مسجد شد. همین الان از باب البقیع، قبرستان بقیع به طور مستقیم دیده می‌شود. در این محله آثار تاریخی هم تخریب شد (تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، اصغر قائدان، ص ۲۸۹). در این کتاب همه آثار باستانی تخریب شده در توسعه مسجد النبی توضیح داده شده است. محله بنی هاشم در مدینه، در زمان‌های قدیم از محله‌های آباد شهر محسوب می‌شد ولی پس از تسلط آل سعود رو به خرابی گذاشت و در عصر ما این محله از محله

های عقب مانده مدینه بود. در این محله به همت ایرانیان مهدیه ای ساخته شد و شیعیان در آن اجتماعات تشکیل می دادند. دولت سعودی مهدیه را تصرف و آن را مدرسه دخترانه کرد. اکثر منازل شیعیان مدینه در این محله بود. این محله را محله شیعیان هم می نامند. بیشتر خانه های نزدیکان پیامبر و امامزادگان در همین محله بود راهنمای حرمین شریفین، ابراهیم غفاری، ج ۵ - ۴، جزء پنجم، ص ۱۸۴، چاپ اول

بی حرمتی و تخریب مکانهای منصوب به اهل بیت علیهم السلام

قبرستان بقیع

توسط دشمنان غدیر

محمد بن همام می گوید: روایت شده: حضرت فاطمه در روز بیستم ماه جمادی الآخر از دنیا رحلت نمود. عمر مبارکش هجده سال و هشتاد و پنج روز بود. حضرت علی علیه السلام آن بانو را غسل داد. به هنگام غسل دادن وی غیر از حضرت علی علیه السلام، حسنین علیهما السلام، زینب، ام کلثوم، فضا خادمه و اسماء بنت عمیس کسی دیگر حضور نداشت. آنگاه جنازه آن بانو را شبانه با حضور حسنین علیهما السلام به جانب بقیع حمل نمودند و نماز بر بدن مبارک خواندند، کسی از فوت ایشان مطلع نشد، احدی از مردم بر بدن آن بانو نماز نخواند مگر آن افرادی که گفته شد. علی علیه السلام بدن مبارکش را در روضه مقدسه دفن و موضع قبرش را پنهان کرد. صبح آن شبی که فاطمه علیها السلام را دفن نمودند اثر چهل قبر جدید در قبرستان بقیع مشاهده می شد. هنگامی که مسلمانان از رحلت حضرت فاطمه آگاه و متوجه بقیع شدند با چهل قبر جدید مواجه گردیدند، نتوانستند قبر حضرت زهرا را از میان آن چهل قبر تشخیص دهند.

عموم مردم از این مصیبت ضجه کردند و یک دیگر را ملامت نمودند و گفتند: پیغمبر شما بیش از یک دختر یادگاری نهاد، فاطمه رحلت کرد و دفن شد و شما به هنگام مردنش حاضر نشدید، نماز بر جنازه اش نگذاشتید و محل قبر او را هم نمی دانید! زعمای قوم گفتند: گروهی از زنان مسلمان را احضار کنید که این قبرها را بشکافند تا جنازه فاطمه را به دست بیاوریم و بر بدن او نماز بخوانیم و قبرش را زیارت کنیم.

هنگامی که خبر این توطئه به گوش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام رسید، در حالی آمد که خشمناک، چشمان مبارکش سرخ، رگهای گردنش بیرون زده، قبای زرد رنگی پوشیده بود که آن را به هنگام غضب و ناراحتی می پوشید و دست بر ذوالفقار گرفته بود، آمد تا وارد بقیع شد. شخصی به میان مردم رفت و گفت: این علی بن ابی طالب است که با این حالت آمده و سوگند می خورد که اگر یک سنگ از این قبور جابجا شود شمشیر را در میان همه شما بگذارد و تا آخرین نفر شما را نابود نماید.

عمر در حالی که با یارانش بود، با حضرت امیر علیه السلام ملاقات کرد و گفت:

ای ابو الحسن! چه منظور داری؟ به خداوند سوگند ما قبر فاطمه را می شکافیم و بر جنازه اش نماز می گزاریم.

حضرت امیر لباسهای وی را گرفت و او را از جای بر کند و بر زمین زد و فرمود:

ای ابو السواد! من حقّ (یعنی مقام خلافت) خود را بدین جهت از دست دادم که مبادا مردم از دین خویش برگردند.

اما در باره قبر فاطمه: به حقّ آن خدایی که جان علی در دست قدرت اوست اگر تو و یارانت راجع به این قبرها عملی انجام دهید زمین را از خون شما سیراب خواهم کرد. عمر! از این خیال در گذر! پس از عمر ابو بکر با حضرت امیر ملاقات نمود و گفت: ای ابو الحسن! تو را به حقّ پیغمبر اسلام و آن کسی که بالای عرش است سوگند می دهم که از عمر دست برداری، زیرا ما از انجام دادن

عملی که تو نمی‌پسندی خودداری می‌کنیم.

راوی می‌گوید: علی علیه السلام عمر را رها کرد و مردم پراکنده شدند و به دنبال مقصود خود بازنگشتند. زندگانی حضرت زهرا علیها السلام (ترجمه جلد ۴۳ بحار الأنوار) ترجمه روحانی، ص: ۵۹۴-۵۹۵

توسط وهابیون

بیان تخریب بقیع از صحیح بخاری

از نظر تاریخی تردیدی نیست که صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله پس از وفات آن حضرت به آثار بر جا مانده و قبر مطهر آن حضرت تبرک می‌جستند و استشفای می‌نمودند. تا جایی که بخاری در صحیح خود بابتی را به ذکر این موضوع اختصاص داده و به تبرک جستن صحابه و دیگران به آثار بازمانده از پیامبر صلی الله علیه وآله پس از وفات آن حضرت تصریح کرده است. «۱»
به عنوان نمونه، کاسه‌ای که پیامبر صلی الله علیه وآله از آن آب نوشیده بود پس از آن حضرت مورد تبرک و استشفای قرار می‌گرفت، «۲» و کفش‌ها و جامه آن حضرت به این منظور نگاه داشته می‌شد. «۳»

وهابیت خلاف سنت صحابه که پیامبر صلی الله علیه وآله نهی فرموده عمل کردند و آثار و مکانهایی که متبرک به قدوم پیامبر صلی الله علیه وآله بوده تخریب نمودند. نمونه بارز آن خراب کردن خانه بیت وحی (خانه حضرت خدیجه) و قبرستان بقیع است. (۱) ۳. صحیح بخاری، ۴/۴۶: باب ما ذکر من درع النبی و عصاه و سیفه و ... من شعره و نعله و آئینه مما تبرک به أصحابه و غیرهم بعد وفاته.

(۲) ۱. صحیح بخاری، ۶/۲۵۲: باب الشرب من قذح النبی و آئینه

(۳) ۲. صحیح بخاری، ۴/۴۷

بیانیه علمای مکه و نجد

بیانیه علمای مکه و نجد

علمای مکه در راس آنها، شیخ عبدالقادر شیبی کلیددار خانه کعبه، به دیدن ابن سعود آمدند، ابن سعود سخنانی ایراد کرد و در ضمن آن از دعوت محمد بن عبدالوهاب یاد کرد و اظهار داشت که احکام دینی ما، طبق فقه احمد بن حنبل است، حال اگر این سخنان در نزد شما پذیرفته است، بیایید تا برای عمل کردن به کتاب خدا و سنت خلفای راشدین با یکدیگر بیعت کنیم. همه با او بیعت کردند.

سپس یکی از علمای مکه، از ابن سعود درخواست کرد که مجلسی ترتیب بدهد تا علمای مکه و نجد در اصول و فروع به مباحثه پردازند، وی این پیشنهاد را پذیرفت و در روز یازدهم جمادی الاولی، پانزده نفر از علمای مکه و هفت نفر از علمای نجد، اجتماع کردند و مدتی باهم بحث کردند و در پایان بیانیه‌ای از طرف علمای مکه صادر شد، مبنی بر این که در پاره‌ای از مسایل اصولی، میان علمای مکه و علمای نجد، موافقت گردید، از جمله این که هر کس میان خود و خدا واسطه قرار دهد، کافر است و تا سه بار توبه داده می‌شود و اگر توبه نکرد، باید کشته شود. دیگر ساختمان بر روی قبور و چراغ روشن کردن در اطراف قبور و نماز خواندن در کنار آنها حرام است. و نیز اگر کسی خدا را به جاه و مقام کسی بخواند، مرتکب بدعت شده و بدعت در اسلام حرام است. (۱) ویران ساختن مقابر و مشاهد حجاز به دست وهابی‌ها

وقتی که وهابی‌ها وارد طائف شدند، گنبد مدفن ابن عباس را خراب کردند، چنان که این کار را یکبار دیگر نیز انجام داده بودند و

هنگامی که وارد مکه شدند، قبه های قبرهای عبدالمطلب جد پیامبر - صلی الله علیه و آله - و ابوطالب عموی پیامبر و خدیجه ام المؤمنین (همسر پیامبر) و همچنین بنای زادگاه پیامبر و فاطمه زهرا - علیها السلام - را با خاک یکسان نمودند. در جده قبه قبر حواریان را ویران ساختند و به طور کلی تمام مقابر و مزارات را در مکه، جده و طائف و نواحی آنها از بین بردند و زمانی هم که مدینه را محاصره کرده بودند، مسجد و مزار حمزه و مقبره شهدای احد را که بیرون شهر بود، خراب کردند. مرحوم علامه امین می نویسد:

«و شایع است که آنها گنبد مرقد مطهر نبوی را هم به توپ بستند، اما خود وهابی‌ها منکر چنین چیزی هستند. چون این خبر به گوش ملت ایران رسید، سخت دچار نگرانی شد و علما و بزرگان اجتماع کردند و این پیش آمد را امری بزرگ تلقی نمودند و ما در دمشق از یکی از علمای بزرگ خراسان و از شهر مقدس مشهد تلگرافی دریافت نمودیم که طی آن حقیقت قضیه را از ما سؤال کرده بودند، سپس دولت ایران گروهی را برای تحقیق به حجاز اعزام داشتند، تا از حقیقت ماجرا دولت خویش را مطلع سازند. (۲) پس از تسلط وهابی‌ها بر مدینه منوره قاضی القضاات وهابی‌ها، شیخ عبدالله بن بلیهد در ماه رمضان ۱۳۴۴ از مکه به مدینه آمد و اعلامیه ای صادر نمود و ضمن آن از اهل مدینه سؤال کرد که درباره خراب کردن قبه ها و مزارات چه می گویند؟ بسیاری از مردم از ترس جوابی ندادند و بعضی از آنان خراب کردن را لازم دانستند و متن سؤال و جواب را منتشر ساخت.

مرحوم علامه سید محسن امین در این باره می نویسد:

«مقصود شیخ عبدالله از این سؤال استفتاء حقیقی نبود، زیرا وهابی‌ها در وجوب خراب کردن تمام قبه ها و ضریح ها حتی قبه روی قبر پیامبر - صلی الله علیه و آله - هیچ تردیدی ندارند، این دو قاعده و اساس مذهبشان می باشد و سؤال مزبور تنها برای تسکین خاطر مردم مدینه بود».

بعد از سؤال مذکور، آنچه در مدینه و اطراف آن گنبد و ضریح و مزار بود، ویران ساختند از جمله گنبدهای ائمه مدفون در بقیع که عباس عموی پیغمبر - صلی الله علیه و آله - نیز در آن مدفون بود و دیوارها و صندوق روی قبور، همه را خراب کردند، همچنین گنبدهای عبدالله پدر پیامبر - صلی الله علیه و آله - و آمنه مادر آن حضرت و نیز گنبدها و قبور همسران پیامبر - صلی الله علیه و آله - و گنبد عثمان بن عفان و اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام و مالک پیشوای مذهب مالکی را ویران ساختند، خلاصه سخن این که در مدینه و اطراف و در ینبع قبری باقی نگذاشتند» (۳).

باز می نویسد:

«وهابی‌ها از ترس نتیجه کارشان از خراب کردن گنبد و بارگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله خودداری کردند و گرنه آنان هیچ قبر و ضریحی را استثناء نکرده اند، بلکه قبر پیامبر اکرم از جهت آن که بیشتر مورد احترام و علاقه مردم است، از نظر آنها اولی به خرابی است، اما آنچه که پادشاه سعودی اظهار داشته که «ما قبر پیامبر را محترم می دانیم» بدون شک چنین کلامی برخلاف عقائد آنهاست و این سخن را جز برای مصلحت و جلوگیری از تحریک عواطف جهان اسلام، بر ضدشان، نگفته است و اگر از این نظر خاطر جمع می شدند، حتما قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز ویران می ساختند، بلکه نخست و پیش از سایر مزارات آنجا را خراب می نمودند.

چون این عمل زشت وهابیان در حجاز و آنچه را که نسبت به قبور ائمه بقیع کرده بودند، به گوش مسلمانان در نقاط مختلف جهان رسید، این جنایت را بزرگ شمردند و در محکومیت آن، تلگراف‌هایی از عراق و ایران و سایر کشورها به ابن سعود مخابره شد و به عنوان اعتراض درس‌ها و نماز جماعت‌ها تعطیل گشت و مجالس سوگواری تشکیل گردید (۴).

مطلبی که بیشتر موجب نگرانی شد، انتشار این موضوع بود که گنبد روی قبر مطهر پیامبر - صلی الله علیه و آله - را نیز به گلوله بسته اند (و حتی قبر مقدس را خراب کرده اند) اما بعداً معلوم شد این خبر صحت نداشته خود وهابی‌ها هم آن را انکار کردند».

جابری انصاری در کتاب «تاریخ اصفهان» در ضمن وقایع سال ۱۳۴۳ هجری به داستان حمله وهابی به حجاز و ویران ساختن قبور اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«ضریح پولادی که حاج امین السلطنه در سال ۱۳۱۲ هـ. دستور داد در اصفهان دو سالی ساختند، برداشتند (از روی قبور ائمه بقیع) و چون وهابی‌ها خواسته بودند وارد مرقد مقدس ختمی مرتبت شوند، یکی از آنان، این آیه را خوانده بود: «یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی...» لذا از آن جسارت گذشتند» (۵) بمباران مدینه و انعکاس آن در ایران و سایر ممالک اسلامی مؤلف کتاب «تاریخ بیست ساله ایران» حسین مکی، زیر عنوان فوق می‌نویسد:

«تقریباً در اوایل شهریور ۱۳۰۴ برابر اوایل صفر ۱۳۴۳ در نتیجه محارباتی که بین طائفه وهابی‌ها (ابن السعود ملک نجد و حجاز) که بعدها به نام کشور عربی سعودی موسوم گردید، و صاحب الاحساء و ملک حسین شریف مکه و مدینه روی داد، برخی از شهرهای مکه و مدینه بمباران گردید و پس از تصرف مدینه شهر مزبور نیز از طرف قوای ابن السعود بمباران شد، بعضی از مقابر صحابه و مساجد و مقابر ائمه شیعه ویران گردید. خبر این بمباران در عالم اسلام و مخصوصاً عالم تشیع صدای عجیبی کرد و عواطف مذهبی مردم را سخت تحریک نمود، از تمام نقاط ایران تلگرافاتی به علمای تهران شد و علمای مرکز نیز جلساتی تشکیل داده و در اطراف این موضوع به مذاکره و بحث پرداختند. سردار سپه نیز در این زمینه بخشنامه زیر را صادر نمود:

«متحد المال تلگرافی و فوری است. عموم حکام ایالات و ولایات و مامورین دولتی.

به موجب اجبار تلگرافی از طرف طائفه وهابی‌ها اسائه ادب به مدینه منوره شده و مسجد اعظم اسلامی را هدف تیر توپ قرار داده اند. دولت از استماع این فاجعه عظیم بی نهایت مشوش و مشغول تحقیق و تهیه اقدامات مؤثره می‌باشد، عاجلاً با توافق نظر آقایان حجج اسلام مرکز تصمیم گرفته شده است که برای ابراز احساسات و عمل به سوگواری و تعزیه داری یک روز تمام مملکت تعطیل عمومی شود، لهذا مقرر می‌دارم عموم حکام و مأمورین دولتی در قلمرو مأموریت خود به اطلاع آقایان علمای اعلام هر نقطه، به تمام ادارات دولتی و عموم مردم این تصمیم را ابلاغ و روز شنبه شانزدهم صفر را روز تعطیل و عزاداری اعلام نمایند. ریاست عالی کل قوا و رئیس الوزراء - رضا».

مکی می‌افزاید:

«بر اثر تصمیم فوق روز شنبه شانزدهم صفر تعطیل عمومی شد، از طرف دستجات مختلفه تهران مراسم سوگواری و عزاداری به عمل آمد و بر طبق دعوتی که به عمل آمده بود، در همان روز علما در مسجد سلطانی اجتماع نمودند و دستجات عزادار با حال سوگواری از کلیه نقاط تهران به طرف مسجد سلطانی عزیمت کرده در آنجا اظهار تأسف و تأثر به عمل آمد و عصر همین روز یک اجتماع چندین ده هزار نفر در خارج دروازه دولت تشکیل گردید و در آنجا خطبا و ناطقین نطق‌های آتشین و مهیجی کرده، نسبت به قضایای مدینه و اهانتی که از طرف وهابی‌ها به گنبد مطهر حضرت رسول به عمل آمده بود، اظهار انزجار و تنفر شد» (۶) وضع قبور ائمه بقیع پیش از ویران شدن

در سفرنامه‌های حج، وضع قبور ائمه بقیع علیهم السلام قبل از ویران شدن به دست وهابی‌ها به تفصیل شرح داده شده و تصاویری از آنها ارائه گردیده است از جمله این سفرنامه‌ها، سفرنامه میرزا حسین فراهانی است. وی در سال ۱۳۰۲ قمری توفیق زیارت حج پیدا کرده و درباره قبور ائمه بقیع چنین نوشته است:

«قبرستان بقیع، قبرستان وسیعی است که در شرقی سور (بارو) مدینه متصل به دروازه سور واقع شده و دور تا دور آن را دیوار سه ذرعی از سنگ و آهک کشیده اند و چهار در دارد دو درب آن از طرف غرب و در کوچه پشت سور است و یک درب طرف جنوب و درب دیگر آن شرقی و طرف حش کوکب است که در کوچه باغهای بیرون شهر است و از بس در این قبرستان سرهم دفن کرده اند، اغلب قبرستان یک ذرع متجاوز از سطح زمین ارتفاع بهم رسانیده است و در اوقات آمدن حجاج به مدین، همه روزه

درهای این قبرستان تا وقت مغرب باز است و هر که می خواهد می رود و در غیر وقت حج، ظهر روز پنجشنبه باز می شود و تا نزدیک غروب روز جمعه بعد بسته است مگر آن که کسی بمیرد و آنجا دفن کنند.

چهار نفر از ائمه اثنی عشر - صلوات الله علیهم اجمعین - در بقعه بزرگی که به طور هشت ضلعی ساخته شده، واقعند و اندرون و گنبد او سفیدکاری است و بنای این بقعه معلوم نیست از که و چه وقت بوده اما محمد علی پاشای مصری در سنه ۱۲۳۴ به امر سلطان محمود خان عثمانی تعمیر کرده و بعد همه ساله از جانب سلاطین عثمانی این بقعه مبارکه و سایر بقعه جات واقعه در بقیع تعمیر می شود در وسط این بقعه مبارکه، صندوق بزرگی است از چوب جنگلی خیلی ممتاز و در وسط این صندوق بزرگ دو صندوق چوبی دیگر است و در این دو صندوق پنج نفر مدفونند: امام حسن مجتبی، حضرت سجاد، حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق - علیهم السلام - است و یکی عباس عم رسول الله - صلی الله علیه و آله - است که بنی عباس از اولاد اویند و در وسط بقعه متبرکه در طاقنمای غربی مقبره ای است که به دیوار یک طرف او را ضریح آهنی ساخته اند و می گویند: قبر حضرت فاطمه زهرا - علیها السلام - است.

چند محل است که مشهور به قبر صدیقۀ طاهره است: یکی در بقیع در حجره ای که بیت الاحزان می گویند و به همین ملاحظه اغلب در بیت الاحزان نیز زیارت صدیقه کبری - علیها السلام - را می خوانند و در مقابل همین قبر مبارک، پرده گلابتون دور گنبد آویخته و از گلابتون بیرون آورده اند که: سلطان احمد بن سلطان محمد بن سلطان ابراهیم، (سنه احدی و ثلثین و ماء بعد الالف ۱۱۳۱) .

مرحوم فراهانی می افزاید:

«در این بقعه مبارکه دیگر زینتی نیست مگر دو چلچراغ کوچک و چند شمعدان برنز، و فرش زمین بقعه، حصیر است و چهار، پنج نفر متولی و خدام دارد که افا عن جفد هستند و مواظبتی ندارند و مقصودشان اخذ تنخواه (پول) از حجاج است. حجاج اهل تسنن بر سیل ندرت در این بقعه متبرکه به زیارت می آیند و برای آنها ممانعتی در زیارت نیست و تنخواهی از آنها گرفته نمی شود. اما حجاج شیعه هیچ یک را بی دادن وجه نمی گذارند داخل بقعه شوند مگر آن که هر دفعه تقریباً از یک قران الی پنج شاهی به خدام بدهند و از این تنخواهی که با این تفصیل از حجاج می گیرند، باید سهمی به نائب الحرم و سهمی به سید حسن پسر سید مصطفی که مطوف عجم است، برسد و بعد از دادن تنخواه هیچ نوع تقیه در زیارت و نماز نیست و هر زیارتی سرّاً یا جهراً می خواهند بکنند آزاد است و ابداً لساناً و یداً صدمه ای به حجاج شیعه نمی رسانند. پشت گنبد ائمه بقیع بقعه کوچکی است که بیت الاحزان حضرت زهرا - علیها السلام - است.»

فراهانی، سپس به تعریف و توصیف قبور بقیع و بنای روی آنها می پردازد (۷) از جمله سفرنامه نویسان حاج فرهاد میرزا است که در سال ۱۲۹۲ قمری به سفر حج رفته و در سفرنامه خود به نام «هدیه السبیل» می نویسد:

«از باب جبرئیل درآمده به زیارت ائمه بقیع - علیهم السلام - مشرف شدم که صندوق ائمه اربعه - علیهم السلام - در میان صندوق بزرگ است که عباس عم رسول الله - صلی الله علیه و آله - نیز در آن صندوق است، ولی صندوق ائمه که در میان همان صندوق بزرگ است، مفروز است که دو صندوق است.»

مرحوم فرهاد میرزا می گوید:

«متولی آنجا در ضریح را باز کرده به میان ضریح رفته و طوافی دور ضریح کردم و طرف پائین پا خیلی تنگ است که میان صندوق و ضریح کمتر از نیم ذرع است که به زحمت می توان حرکت کرد (۸)».

مؤلف کتاب «تحفة الحرمین» نائب الصدر شیرازی که در سال ۱۳۰۵ هـ. ق به مسافرت حج تشریف یافته در سفرنامه خود، چنین نوشته است:

«وادی بقیع به دست راست است، مسجد پوشیده ای است مانند اطاق بر سر او نوشته: «هذا مسجد ابی بن کعب و صلی فیہ النبی غیر مره» (این مسجد ابی بن کعب است که پیغمبر مکرر در آن نماز گزارد) بقعه ائمه بقیع جناب امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام در یک ضریح می باشند. می گویند: عباس بن عبدالمطلب آنجا مدفون است و آثاری در آن بقعه در پیش روی ائمه به طرف دیوار مانند شاه نشین ضریح و پرده دارد می گویند جناب صدیقۀ طاهره - س - مدفون هستند» (۹).

ابراهیم رفعت پاشا که در سال‌های ۱۳۱۸ و ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۵ ه ق که در سفر اول به عنوان رئیس نگهبان محمل قافله حجاج مصر و سفرهای بعدی به عنوان امیرالحاج مصر بوده، برای سفرهای چهارگانه خود سفرنامه مفصلی به نام «مرآة الحرمین» نوشته است وی در این کتاب ارزشمند وضع قبور اجداد پیامبر و ام المؤمنین خدیجه در مکه و قبور ائمه مدفون در بقیع را قبل از سال ۱۳۴۴ ه. ق یعنی قبل از خراب کردن وهابی‌ها به تفصیل شرح داده و تصاویری روشن از آنها ارائه داده است وی وضع قبور بقیع و افراد معروفی که در آن مدفونند از صحابه پیامبر - صلی الله علیه و آله - و غیر آنان ذکر کرده و گفته است که قبه اهل بیت - علیهم السلام - (مقصود ائمه مدفون در بقیع) از بقعه‌های دیگر بلندتر است» (۱۰).

رفعت پاشا در ضمن ذکر وضع بقعه‌ها؛ عکس‌ها و تصاویری از بقاع بقیع که بقعه و گنبد ائمه از همه آنها مجلل تر و بلندتر است، و از صحن و سرای باشکوه حضرت خدیجه سلام الله علیها در مکه، ارائه کرده است.

خلاصه؛ تا سال ۱۳۴۴ قبل از تسلط وهابی‌ها بر حجاز، قبور مدفون در بقیع و پاره ای قبور دیگر در مکه و مدینه دارای گنبد و بارگاه و فرش و شمعدان و چراغ و قندیل بوده است، بسیاری از کسانی که قبل از این تاریخ آنجا را دیده اند، وضع بنا و دیگر خصوصیات مربوط به مقابر را با ذکر جزئیات و احیاناً با ارائه تصاویری در گنبد و بارگاه آنها، در سفرنامه های خود ذکر کرده اند.

(۱) تاریخ المملکه العربیه السعودیه، ج ۲، ص ۳۴۴.

(۲) کشف الارتیاب، ص ۵۵.

(۳) کشف الارتیاب، ص ۵۵.

(۴) همان مدرک.

(۵) تاریخ اصفهان، ص ۳۹۲.

(۶) حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳، ص ۳۶۵ و ۳۶۶.

(۷) سفرنامه فراهانی، ص ۲۸۱ به بعد.

(۸) هدیه السبیل، ص ۱۲۷ به بعد.

(۹) تحفه الحرمین، ص ۲۲۷.

(۱۰) مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶، چاپ مصر، ۱۳۴۴ ه - ۱۹۲۵ م.

مکتب اسلام - سال ۱۳۷۹ - ش ۳.

مسجد غدیر خم

توسط دشمنان غدیر

مسجد غدیر

همان گونه که غدیر پرچمی بر بلندای تاریخ است که از آن نور سبز (علی ولی الله) می درخشد مسجد غدیر (که در مکان غدیر بنا گردیده بود) هم تیری به چشم دشمنان ولایت بوده که بنای گل و آجری آن به عنوان سندی زنده از غدیر در قلب صحرا می درخشید. از همین جاست که دشمنان کینه توز علی علیه السلام که در خانه اش را آتش زدند و تابعین آنان در طول قرن‌ها هرگز چشم دیدن چنین بنای اعتقادی تاریخی را نداشته اند. آثار مسجد غدیر که توسط پیامبر صلی الله علیه و اله و اصحابش علامت گذاری شده بود، اولین بار به دست عمر ابن الخطاب از میان برده شده و علائم آن محو گردید. ابن شهر آشوب در کتاب مثالب می گوید: آثار مسجد غدیر را به دستور عمر مخفی کردند. بار دیگر مسجد غدیر در زمان امیرالمومنین علیه السلام احیاء شد ولی پس از شهادت آن حضرت به دستور معاویه آثار غدیر خم با خاک یکسان گردید. ابن شهر آشوب در کتاب مثالب می گوید: صاحب اغانی ذکر کرده معاویه ساربان را با دویست نفر از خوارج فرستاد تا آثار غدیر خم را با خاک یکسان کنند. (۱) امام صادق علیه السلام: نماز خواندن در مسجد غدیر، مستحب است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و اله امیر مؤمنان را در آن [به امامت] نصب کرد، و آن، همان مکانی است که خدای عز و جل حق را در آن آشکار ساخت. (۲) به نقل از عبد الرحمان بن حجاج - از امام کاظم علیه السلام در باره نماز در مسجد غدیر خم به هنگام روز و در حالی که مسافر هستم، پرسیدم. فرمود: «در آن نماز بخوان، که بسیار فضیلت دارد و پدرم پیوسته بدان امر می کرد» (۳) ۱- غدیر کجاست ص ۵۹

۲- کشف الغطاء ص ۲۱۱

۳- بدایه الهدایه ج ۱ ص ۳۹۱

توسط وهابون

سید حیدر کاظمی متوفای ۱۲۶۵ق در کتاب عمده الزائر می گوید از مساجد شریفه مسجد غدیر خم است و این مسجد نزدیک جحفه است که امروزه به نام رابع خوانده می شود. دیوارهای این مسجد تا امروز باقیست و سابقه آن مشهور و مشخص است. راه حج غالباً از غدیر بوده ولی ناصبیان برای مخفی کردن این فضیلت جاده را تغییر داده اند اگر چه غدیر به جاده کنونی هم نزدیک است. (۱) مسجد غدیر خم که وسعتی بالغ بر ۵۰ متر مربع داشت در منطقه غدیر خم در دو دهه اخیر به دست افراد خیر و نیکوکار ساخته شده که نشانگر وجود اهمیت این منطقه بود و افراد بومی و زائران در آن جا نماز می خواندند. افراتیون سلفی این بنای مقدس را که در ۱۲ کیلومتری مسجد جحفه است در اقدامی شبانه به ویرانه ای تبدیل کردند. (۲) (۱) غدیر کجاست؟ ص ۵۹ (۲) برگرفته از پایگاه اطلاع رسانی شیعیان

خانه امیرالمومنین علیه السلام

توسط دشمنان غدیر

آتش زدن در خانه

این هم مسأله دردناکی برای حضرت فاطمه - سلام الله علیها - بود که به درخانه اش آتش افروختند و این امر توسط عمر انجام شد (سخن این است که برای بردن حضرت علی - علیه السلام - به مسجد به او پیام فرستادند، حضرت علی - علیه السلام - اطاعت نکرد، بار دیگر هم او را خواستند نرفت و برای بار سوم عمر به همراهی جمعی آمد، با هیاهویی که دم به دم نزدیکتر میشد که این

خانه را با اهلش آتش می‌زنم، - پرسیدند که حتی اگر فاطمه - سلام الله علیها - در آن باشد؟ گفت آری و) - الباقی را از زبان حضرت فاطمه - سلام الله علیها - بشنویم:

«فجمعوا الحطب الجزل» علی بابی بر در خانه ام هیزم و خاشاک آوردند «و اتوا بالنار لیحرقوه و یحرقونا» آتش آوردند که آن را شعله ور سازد و ما را بسوزانند «فوقعت بعضاده الباب» من در آستانه در قرار داشتم «و نا شدتم بالله و بأبی ان یکفوا و ینصرونا» آنها را قسم دادم به خدا، و به پدرم که دست از ما بردارید و به دادمان برسید «فاخذ عمرالسطو من ید قنقد مولی ابی بکر» عمر تازیانه را از دست قنقد غلام ابوبکر گرفت «فضرب به علی عضدی حتی صار کالدملج» آن را بر بازویم زد، چنان که کیود شد. «و رکل الباب برجله فرده علی و انا حامل» لگد محکمی بر در زد و آن را بر رویم انداخت در حالیکه حامله بود فسقطت بوجهی به رو در خاک افتادم «و النار تسعر و یسفع فی وجهی» آتش زبان می کشید و چهره ام را داغ می کرد «فیضربنی بیده حتی انشر قرطی من اذنی» مرا چنان سیلی زد که گوشواره از گوشم فرو افتاد «فجاء نی المخاض فاسقطت محسناً بغیر جرم» درد زایمان مرا گرفت و محسناً را بدون جرم سقط کردم.

توسط وهابون

مسجد النبی در مدینه درهای متعدد دارد مانند باب جبرئیل، باب النساء و ... روبروی باب جبرئیل و باب النساء خانه ها و کوچه های تنگ و بسیار قدیمی وجود داشت. این خانه ها و کوچه ها معروف به محله بنی هاشم بود. برخی از این کوچه ها تا قبرستان بقیع امتداد داشت و در دوران های مختلف محفوظ مانده بود و برخی از خانه های آن نیز بازسازی شده بودند. مالکان مغازه ها و دکان های این کوچه از سادات علوی بودند. از سال ۱۳۶۴ هجری شمسی تا ۱۳۶۶ این محله به کلی تخریب و تا قبرستان بقیع باز و محل عبور و مرور زائران شد و بخشی از آن در توسعه شرقی مسجد النبی جزو مسجد شد. همین الان از باب البقیع، قبرستان بقیع به طور مستقیم دیده می شود. در این محله آثار تاریخی هم تخریب شد (تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، اصغر قائدان، ص ۲۸۹). در این کتاب همه آثار باستانی تخریب شده در توسعه مسجد النبی توضیح داده شده است. محله بنی هاشم در مدینه، در زمان های قدیم از محله های آباد شهر محسوب می شد ولی پس از تسلط آل سعود رو به خرابی گذاشت و در عصر ما این محله از محله های عقب مانده مدینه بود. در این محله به همت ایرانیان مهدیه ای ساخته شد و شیعیان در آن اجتماعات تشکیل می دادند. دولت سعودی مهدیه را تصرف و آن را مدرسه دخترانه کرد. اکثر منازل شیعیان مدینه در این محله بود. این محله را محله شیعیان هم می نامند. بیشتر خانه های نزدیکان پیامبر و امامزادگان در همین محله بود راهنمای حرمین شریفین، ابراهیم غفاری، ج ۵ - ۴، جزء پنجم، ص ۱۸۴، چاپ اول

بیت الاحزان

توسط دشمنان غدیر

در قسمت شمالی قبور ائمه بقیع، مکان کوچکی وجود داشته که فاطمه زهرا علیها السلام پس از رحلت پدر بزرگوارش، به آن جا می آمده و به شدت می گریسته است. این مکان به بیت الاحزان و یا مسجد فاطمه معروف بوده، و تا اوایل سده اخیر بنایی داشته که مردم در آن جا زیارت خوانده و نماز می گزاردند.

امیر مؤمنان علیه السلام برای فاطمه، در بقیع و در خارج مدینه، خیمه‌ای را بپا داشت که آن حضرت به همراه حسنین بدانجا می‌آمد و پس از گریه طولانی به خانه‌اش مراجعت می‌نمود. در آن زمان سقیفه نشینان که گریه‌های آن حضرت در این مکان را افشاگر پستی شان و رفتار خود میدیدند بیت الاحزان را که بصورت خیمه‌ای بود را تخریب نمودند.

توسط وهابیون

مرحوم علامه، سید عبدالحسین شرف‌الدین، بیت‌الاحزان را پنج سال قبل از تخریب، زیارت و به تناسب بحثی در کتاب خود «النص و الاجتهاد» به این مطلب تصریح نموده است که گفتار او را می‌آوریم:

«... سپس علی بن ابی طالب علیه السلام در بقیع محلی را آماده ساخت که فاطمه زهرا سلام الله علیها برای گریه کردن، بدانجا می‌آمد و بیت‌الاحزان نامیده می‌شد و شیعیان در طول تاریخ، این بیت را همانند مشاهد و حریمهای مقدس زیارت می‌نمودند تا اینکه در این ایام که سال ۱۳۴۴ ه. است، ملک عبدالعزیز بر سرزمین حجاز مسلط و با دستور وی بر اساس پیروی‌اش از وهابگیری، منهدم گردید و در سال ۱۳۳۹ هجری که خداوند توفیق سفر حج و زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و مشاهد اهل بیتش در بقیع را بر من عنایت فرمود، بیت‌الاحزان را زیارت کردم». «... و کنا سنه ۱۳۳۹ تشرّفنا بزیارة هذا البیت (بیت‌الاحزان) ... فی البقیع ...».

فدک

توسط دشمنان غدیر

«فدک» یکی از دهکده‌های آباد اطراف مدینه در حدود ۱۴۰ کیلومتری نزدیک خیبر بود که در سال هفتم هجرت که قلعه‌های خیبر یکی پس از دیگری در برابر رزمندگان اسلام سقوط کرد و قدرت مرکزی یهود درهم شکست ساکنان فدک از در صلح و تسلیم در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله در آمدند و نیمی از زمین و باغهای خود را به آن حضرت واگذار کردند، و نیم دیگری را برای خود نگه داشتند و در عین حال کشاورزی سهم پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز بر عهده گرفتند و در برابر زحماتشان حقی از آنان می‌بردند.

با توجه به آیه «فیء» این زمین مخصوص پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بود و می‌توانست در مورد خودش یا مصارف دیگری که در آیه ۷ سوره حشر اشاره شده مصرف کند، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به دخترش فاطمه «علیها سلام» بخشید، و این سخنی است که بسیاری از مورخان و مفسران شیعه و اهل سنت به آن تصریح کرده‌اند، از جمله در «تفسیر در المنثور» از ابن عباس نقل شده هنگامی که آیه و آت ذالقریبی حقه» (روم ۳۸) نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه بخشید (اقطع رسول الله فاطمه فدکا) [۱]

و در کتاب «کنز العمال» که در حاشیه مسند احمد آمده در مسأله صله رحم از «ابو سعید خدری» نقل شده هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را خواست و فرمود: یا فاطمه لک فدک: «ای فاطمه! فدک از آن تو است» [۲]

حاکم نیشابوری نیز در تاریخش همین معنی را آورده است «به کتاب فدک صفحه ۴۹ مراجعه شود».

ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه داستان فدک را به طور مشروح ذکر کرده «شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۶ صفحه ۲۰۹ به بعد» و همچنین کتب فراوان دیگر.

ولی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی که وجود این قدرت اقتصادی را در دست همسر علی علیه السلام مزاحم قدرت سیاسی خود می‌دیدند و تصمیم داشتند یاران علی علیه السلام را از هر نظر منزوی کنند به بهانه حدیث مجعول «نحن معاشر الانبیاء لا نورث» آن را مصادره کردند، و با اینکه فاطمه علیها السلام رسماً متصرف آن بود و کسی از «ذو الید» مطالبه شاهد و بینه نمی‌کند از او شاهد خواستند، حضرت علیها السلام نیز اقامه شهود کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصاً فدک را به او بخشیده، اما با اینهمه اعتنا نکردند، در دورانهای بعد هر یک از خلفا که می‌خواستند تمایلی به اهل بیت نشان دهند فدک را به آنها باز می‌گرداندند، اما چیزی نمی‌گذشت که دیگری آن را مجدداً مصادره می‌کرد! و این عمل بارها در زمان خلفای «بنی امیه» و «بنی عباس» تکرار شد. داستان فدک و حوادث گوناگونی که در رابطه با آن در صدر اسلام و دورانهای بعد روی داد از دردناکترین و غم‌انگیزترین و در عین حال عبرت‌انگیزترین فرازهای تاریخ اسلام است که مستقلاً باید مورد بحث و بررسی دقیق قرار گیرد تا از حوادث مختلف اسلام پرده بردارد.

قابل توجه اینکه محدث اهل سنت مسلم بن حجاج نیشابوری در کتاب معروفش «صحیح مسلم» داستان مطالبه فاطمه علیها السلام فدک را از خلیفه اول مشروحاً آورده و از عایشه نقل می‌کند که بعد از امتناع خلیفه از تحویل دادن فدک فاطمه علیها السلام از او قهر کرد و تا هنگام وفات یک کلمه با او سخن نگفت [۳]

[۱]. در المنثور جلد ۴ صفحه ۱۷۷.

[۲]. کنز العمال جلد ۲ صفحه ۱۵۸.

[۳]. صحیح مسلم جلد ۳ صفحه ۱۳۸۰ حدیث ۵۲ از کتاب الجهاد. برگرفته از: یکصد و هشتاد پرسش و پاسخ، آیت الله مکارم، ص: ۶۳۰

توسط وهابون

سرزمین فدک با وجود اینکه هنوز به حضرت زهرا سلام الله علیها منسوب است و چشمه های، باغها، مسجد و دیگر بناهای آن بنام آنحضرت متبرک است؛ در این زمان با آن وسعت و استعداد برای ایجاد منطقه ای اقتصادی بدلیل منسوب بودن به حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها عمداً بدست فراموشی سپرده میشود و ویرانه ای از آن بجا مانده و از چشم زائران بدور میماند مبادا که یاد و خاطره این سرزمین و وقایع پیرامون آن، از جمله ظلمی که در حق حضرت زهرا سلام الله علیها روا داشتند تداعی نگردد... از دیگر خیانتهایی که در این راستا آل سعود وهابی در مورد فدک انجام داده اند اینه نام سرزمین فدک را به (حائط) تغییر داده اند که نام فدک هم از زبانها محو گردد

از بین بردن احادیث و کتب اسلامی

توسط دشمنان غدیر

توسط ابابکر

ابوبکر در ایام خلافتش دستور داد پانصد حدیث پیغمبر - صلی الله علیه و آله را جمع آوری کردند. شبی خوابیده بود، سخت منقلب شد. عایشه می گوید: حالت انقلاب وی، مرا ناراحت کرد. صبح آن روز گفت: دخترم! احادیثی که نزد توست بیاور! چون

آنها را نزد او بردم ، همه را آتش زد!

اجتهاد در مقابل نص، علامه شرف الدین، بخش ۸ ص ۲۳

توسط عمر بن الخطاب

روایات درباره ممانعت عمر از تدوین علم و جلوگیری از جمع آوری احادیث و اخبار، متواتر است . و شیعه و سنی به طرق مختلف آن را نقل کرده اند، تا جایی که وی صحابه را از نوشتن احادیث پیغمبر صلی الله علیه وآله مطلقاً بر حذر داشت ! علاوه بزرگان ایشان را در مدینه نگاهداشت تا احادیث آن حضرت را در اطراف ، منتشر نسازند!

که به نمونه هایی از آن اشاره می نمایم:

از قاسم بن محمد بن ابی بکر روایت شده که گفت : احادیث در عصر عمر بن خطاب ، فزونی یافت، عمر هم به مردم دستور داد، همه آن را برای او ببرند، وقتی آوردند امر کرد آنها را طعمه حریق سازند.(۱)

یحیی بن جعد روایت نموده که عمر خواست سنت را بنویسند، ولی بعد به نظرش رسید که نباید آن را نوشت . سپس به شهرها نوشت ، اگر کسی حدیثی را نوشته است باید آن را از میان ببرد.(۲)

عبدالرحمن بن عوف می گوید: به خدا پیش از آنکه عمر بمیرد، اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله ، عبدالله بن حذیفه ، ابوالدرداء، ابوذر و عقبه بن عامر را از نقاط مختلف گرد آورد و به ایشان گفت : چرا از پیغمبر صلی الله علیه وآله این روایات را در همه جا پخش کرده اید؟

گفتند: ما را از آن منع می کنی ؟ گفت : نه ! ولی نزد من بمانید، به خدا تا من زنده ام حق ندارید از من فاصله بگیرید...!(۳)

و نیز زهری از عروه بن مسعود نقل می کند که چون عمر بن خطاب خواست احادیث را جمع آوری کند، از صحابه پیغمبر استفتاء کرد، آنها نظر دادند که این کار را انجام دهد. عمر یک ماه درباره آن فکر کرد، سپس روزی گفت : ((من خواستم احادیث را جمع آوری کنم ، ولی بعد قومی را به یاد آوردم که پیش از شما کتابهایی نوشتند و چنان اوقات خود را صرف آن کردند که کتاب خدا را رها ساختند. من هم به خدا قسم !هیچگاه کتاب خدا را به چیزی آلوده نمی سازم)).(۴) (۱):اجتهاد در مقابل نص، علامه شرف الدین ،بخش ۸ ص ۲۴

(۲):اجتهاد در مقابل نص، علامه شرف الدین ،بخش ۸ ص ۲۴

(۳):اجتهاد در مقابل نص، علامه شرف الدین ،بخش ۸ ص ۲۵

(۴):اجتهاد در مقابل نص، علامه شرف الدین ،بخش ۸ ص ۲۳

توسط وهابیت

وهابی ها در طول دو قرن عمر خود، فاجعه های زیادی در حوزه فکر و عمل آفریده اند؛ کشتار مسلمانان، ایجاد اختلاف و نفاق در بین آنان و تکفیر مسلمانان بخشی از میوه های تلخ این شجره ملعونه است که جامعه اسلامی را گرفتار نموده است. این فرقه، حتی دشمنی خود را نسبت به علم، فرهنگ و تمدن اسلامی، به قبیح ترین شکل، آشکار می کنند و به کتابخانه های اسلامی رحم نمی کنند. وهابیت کتابخانه هایی را که غالباً کتاب های فقهی، تفسیری و حدیثی را در خود جای داده بودند، آتش زده، مسلمانان را از این گنج های گران بهای علمی و دینی محروم نمودند. آنان کتابخانه بزرگ «المکتبه العربیه» را که حاوی بیش از شصت هزار عنوان کتاب گران سنگ و نایاب و بیش از چهل هزار نسخه خطی منحصر به فرد بود، آتش زدند. در این کتابخانه، معاهده یهودیان

و کفار قریش بر ضد رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، و همچنین آثار خطی امام علی (علیه السلام) و برخی دیگر از صحابه و نیز قرآن مجید به خط عبدالله بن مسعود وجود داشت. ناصرالسعید از قول یکی از مورخان نقل می‌کند که هنگام تسلط وهابیان، این کتابخانه را به بهانه وجود کفریات در آن، آتش زده و آن را به خاکستر تبدیل کردند. «۱» آیا این برخورد وحشیانه وهابی‌ها با فرهنگ و تمدن اسلامی، جز با انگیزه دشمنی با اسلام با چیزی دیگر قابل توجیه است؟ و آیا هدف وهابی‌ها از سوزاندن متون اصیل و بر جای مانده از سلف صالح و علمای بزرگ و کتاب‌هایی که در برگیرنده فرهنگ، تمدن و علوم اسلامی بوده، غیر از این می‌تواند باشد که آنان خواسته‌اند با این کار، راه را برای افکار انحرافی ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب باز کنند؟ چرا پیروان این فرقه، از علم و فرهنگ و تمدن اسلامی می‌ترسند، همان‌گونه که از علما، فقها و متکلمان اسلامی وحشت دارند؟ کسی که در جست‌وجوی حق است، نه تنها از هیچ فرهنگ و تمدنی نمی‌ترسد، بلکه برای به دست آوردن راه حق و پذیرش آگاهانه و عالمانه آن، به هر وادی قدم می‌گذارد تا گمشده‌اش را دریابد. (۲) امام نووی در کتاب «الاذکار» در مورد استحباب زیارت نبی (صلی الله علیه و آله) آورده است:

فصل فی زیارة قبر النبى صلی الله علیه و آله و اذکارها: اعلم انه ینبغی لکل من حج ان یتوجه إلی زیارة رسول الله صلی الله علیه و آله سواء کان ذلک طریقہ أو لم یکن، فان زیارته صلی الله علیه و آله من اهم القربات و اربح المساعی و افضل الطلبات، فإذا توجه للزیارة اکثر من الصلاة و السلام علیه فی طریقہ، فإذا وقع بصره علی اشجار المدینة ...

فصلی درباره زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و دعا‌های آن: بدان که هر کسی عازم حج می‌گردد، شایسته است که آهنگ زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله کند، خواه قبر شریف آن حضرت در مسیر راه باشد یا نباشد، زیرا زیارت ایشان از مهم‌ترین وسایل تقرب به خدا، سودمندترین کار و برترین اهداف است. پس زمانی که شخص آهنگ زیارت آن حضرت می‌کند شایسته است که در راه بر او درود فراوان فرستد و چون چشمش به درختان مدینه و حرم و علائم آن می‌افتد، بر درود و سلام بر آن حضرت بیفزاید.

وهابی‌ها این قسمت از این کتاب را در چاپ جدید، از انتشارات «دارالهدی فی الریاض»، چاپ دوم ۱۴۰۹ ه. ق، با تحقیق شیخ عبدالقادر چنین تحریف نموده‌اند:

فصل فی زیارة مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله: اعلم انه یتستحب من اراد زیارة مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله ان یکثر من الصلاة علیه فی طریقہ، فإذا وقع بصره علی اشجار المدینة و حرمها و ما یعرف بها زاد من الصلاة و التسلیم علیه. مستحب است کسی که قصد زیارت مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله را دارد، در مسیر راه، زیاد صلوات بر او بفرستد، وقتی چشمش به درختان مدینه و حرم و آثار دیگر مدینه افتاد، صلوات و سلام و درودش را بر آن حضرت بیشتر نماید. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله به زیارت مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله تحریف شده و بیشتر کلمات مربوط به فضائل زیارت حذف شده است.

همچنین در مختصر جامع بیان العلم (در ص ۱۹۹) روایتی درباره حلیت متعه موجود بوده که در چاپ عربستان سعودی، اثری از این روایت دیده نمی‌شود.

دکتر ناصر القفاری که یکی از نظریه پردازان جریان وهابیت است در کتاب «اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه» در مسئله رؤیت خدا، روایتی را از کتاب شریف توحید شیخ صدوق (۳) و بحارالانوار (۴) این‌گونه نقل می‌کند:

عَنْ ابی بصیر، عَنْ ابی عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ.

ابی بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا مؤمنان در روز قیامت خدا را می‌بینند؟ گفت: بلی!

او در نقل روایت، به همین مقدار اکتفا کرده و از آن نتیجه گرفته است که ائمه (علیهم السلام) قائل به رؤیت خدا بوده‌اند و شیعیان

بر خلاف دیدگاه ائمه (علیهم السلام) رؤیت را نمی‌پذیرند!

آنچه را که «قفاری» نقل نموده، قسمتی از روایت است که در راستای دیدگاه خویش آن را انتخاب کرده است و تتمه روایت را که بخش اعظم آن می‌باشد تقطیع و حذف نموده است. در ادامه روایت، مراد از رؤیت به خوبی و روشنی بیان شده است که مقصود امام علیه السلام از رؤیت، رؤیت مورد ادعای قفاری نیست، بلکه رؤیت قلبی مراد بوده است! تمام روایت چنین است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ نَعَمْ وَقَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ مَتَى؟ قَالَ حِينَ قَالَ اللَّهُ: (الَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى) ثُمَّ سَأَلَتْ سَاعِيَةً، ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ! الْسْتُ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا؟ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! فَاحْدِثْ بِهَذَا عَنكَ؟ فَقَالَ: لَا فَانْكَرْ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَانْكَرْ مُنْكَرٌ جَاهِلٌ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ أَنَّ ذَلِكَ تَشْبِيهُ وَكُفْرٌ وَلَيْسَتْ الرُّؤْيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُصِفُهُ الْمُشَبِّهُونَ وَالْمُلْحِدُونَ.

ابوبصیر می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از خدای عزوجل آگاه کن که آیا مؤمنان در روز قیامت، او را می‌بینند. فرمود: آری و پیش از قیامت او را دیده‌اند. عرض کردم: در چه زمانی؟ فرمود: هنگامی که به ایشان فرمود که (الَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى)؛ «آیا نیستم پروردگار شما گفتند که آری تو پروردگار مایی». پس حضرت ساعتی ساکت شدند و بعد از آن فرمودند: مؤمنان در دنیا پیش از قیامت او را می‌بینند، آیا تو چنان نیستی که در همین وقت او را بینی؟ ابوبصیر می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم که فدای تو گردم پس من این مطلب را از شما نقل کنم. فرمود: نه، زیرا هرگاه تو این مطلب را نقل کنی، منکری که به معنای آنچه که ما می‌گوییم جاهل باشد، آن را انکار می‌کند و بعد از آن تقدیر کند که این تشبیه و کفر است باعث این ناخوشی خواهد بود و دیدن با دل، چون دیدن چشم نیست. خدا برتر است از آنچه فرقه مشبهه و ملحدان او را وصف می‌کنند. دکتر قفاری متفکر و نظریه پرداز معاصر وهابیت برای بدنام کردن مخالفین خودش خصوصاً مذهب شیعه امامیه، علاوه بر تقطیع و حذف قسمتی از روایات کلماتی را در روایات از پیش خود افزوده تا عقاید و باورهای شیعه را مورد خدشه قرار دهد. همچنین قفاری در کتاب یاد شده ادعا می‌کند که در کتاب کافی روایتی وجود دارد که می‌رساند امامان شیعه سیزده نفرند. او می‌گوید:

كما انك ترى الكافي اصح كتبهم الاربعه قد احتوى على جملة من احاديث تقول بان الائمة الثلاثة عشر فقد روى الكليني بسنده عن ابي جعفر عليه السلام قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّي وَاثْنِي عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وُلْدِي ...

در حالی که اگر به اصول کافی مراجعه شود، کلمه «اماماً» در حدیث مذکور وجود ندارد، بلکه عبارت این چنین است: «أَنَا وَاثْنِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ ...». که مراد از آن چهارده معصوم علیهم السلام است. (۵)

(۱): تاریخ آل سعود، ج ۱، ص ۱۵۸.

(۲): کالبدشکافی عقاید وهابیت، نویسنده: رحمت الله ضیایی - حمید الله رفیعی ص: ۲۳۳

(۳): توحید صدوق، ص ۱۱۱.

(۴): بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۴.

(۵): کالبدشکافی عقاید وهابیت، نویسنده: رحمت الله ضیایی - حمید الله رفیعی ص: ۱۹۹ تا ۲۰۲

اهلیت علیهم السلام و حرمت قبرستان بقیع

پیامبر صلی الله علیه و آله و بقیع

حضور در بقیع در شبهای جمعه

از محمد بن الحسین، از محمد بن احمد، از موسی بن عمران، از عبد الله الحجاج، از صفوان الجمال، وی می‌گوید:
 از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هر شب جمعه با گروهی از اصحابشان به
 قبرستان بقیع در مدینه تشریف می‌بردند و در آنجا سه مرتبه می‌فرمودند:
 السلام علیکم یا اهل الدیار (سلام و درود بر شما ای اهل شهرها).
 و سه مرتبه می‌فرمودند: رحمکم الله (خدا شما را رحمت کند).
 سپس به اصحابشان توجه نموده و می‌فرمودند:
 این اهل قبور از شما بهتر هستند.

اصحاب عرض می‌کردند: ای رسول خدا برای چه؟ ایشان ایمان آورده، ما نیز ایمان آورده‌ایم، ایشان جهاد کرده‌اند، ما نیز جهاد
 کرده‌ایم؟ حضرت فرمودند: ایشان ایمان آورده ولی ایمانشان را به ظلم و ستم آلوده نکردند و با همین حال از دنیا رفتند و من بر این
 امر شهادت می‌دهم و شما پس از من در این دنیا باقی می‌مانید و نمی‌دانم پس از من چه خواهید کرد. مترجم گوید:
 این کلام حضرت اشاره است به ارتداد و ستم‌های اصحاب پس از رحلت آن وجود مبارک پس کلمه «لا ادری» نه به معنای نفی
 علم باشد بلکه کنایه است از حوادث واقعه بعد از آن جناب چنانچه در عرف این نحو تعبیر معمول می‌باشد.
 کامل الزیارات / ترجمه ذهنی تهرانی، ص: ۹۶۱

حضور در بقیع در شب نیمه شعبان

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شب نیمه شعبان، خواب بودم که جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و گفت: "ای محمد! در چنین شبی
 می‌خوابی؟! گفتم: ای جبرئیل! مگر این شب، چه شبی است؟" گفت: "شب نیمه شعبان است. برخیز، ای محمد." مرا برخیزاند و به
 بقیع بُرد. سپس به من گفت: "سرت را [به سوی آسمان] بالا بگیر؛ زیرا امشب، شبی است که در آن، درهای آسمان باز می‌شوند.
 در این شب، درهای رحمت و در رضوان و در آمرزش و در فضل و در توبه و در نعمت و در بخشش و در احسان، گشوده
 می‌گردند. در این شب، خداوند به شمار تارهای مو و پشم چارپایان [از آتش دوزخ] آزاد می‌کند و در همین شب، خداوند، اجل‌ها
 را رقم می‌زند و باز در همین شب، روزی‌ها را از سال تا سال، تقسیم می‌کند و آنچه را در سرتاسر سال رُخ خواهد نمود، نازل
 می‌نماید.

حکمت نامه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، ج ۱۰، ص: ۱۴۵

محل ایستادن پیامبر صلی الله علیه و آله

به نقل برزنجی، تا قرن سیزدهم هجری، در نزدیکی قُبه ائمه اربعه، در بیرون در ورودی آن، سنگی نصب بود که گفته می‌شد محل
 ایستادن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و مردم آنجا را محل استجابت دعا می‌شناختند. آثار اسلامی مکه و مدینه، ص:

۳۷۶

استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله برای اهل بقیع

در روایت آمده، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به همان مرضی که از دنیا رفتند، بیمار شدند، دستمالی به سر بسته و طرف
 راستش بر دوش علی علیه السلام و طرف چپش بر دوش فضل بن عباس، به سوی قبرستان بقیع حرکت کردند، و بیشتر مردم همراه

حضرت بیرون آمدند، و فرمودند: ای مردم زمان رفتنم فرا رسیده و از سوی خدا مأمورم که برای اهل بقیع استغفار نمایم، سپس به راه خود ادامه داد، تا به بقیع رسید، و فرمود: سلام بر شما ای اهل توبه و ای اهل غربت، گوارا باد بر شما که نجات یافته‌اید از آنچه مردم در پیش دارند، فتنه‌هایی بسان پاره‌های شبهای تاریک به سوی مردم رخ نموده، که اول و آخر آنها یکی است (و یک جریان است). سپس برای اهل بقیع مکرراً آموزش خواست و بازگشت. (۱)

از ابو مویهبه روایت شده است که گفت: نیمه شب بود که پیامبر کس نزد من فرستاد و گفت: «ای ابو مویهبه، من فرمان یافته‌ام تا درباره اهل این بقیع آموزش بطلبم، با من بیا.» ابو مویهبه گوید: من با او روانه شدم تا بدانجا رسیدیم. پیامبر گفت: «درود بر شما ای مردم گورستان، گوارا باد شما را آنچه در آن هستید و جز شما در آن نیستند.» (۲)

۱- إرشاد القلوب / ترجمه سلگی، ج ۱، ص: ۹۹

۲- آفرینش و تاریخ / ترجمه، ج ۲، ص: ۷۵۸

دعا در بقیع

عایشه در نقلی گفته است: برخی شب‌ها شاهد بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آرامی از بستر بر می‌خاست و بیرون می‌رفت. یک بار که او را دنبال کرد، دید که حضرت به بقیع رفت و برای دفن شدگان آن طلب استغفار کرد. از همو نقل شده است که پیامبر وقتی در آخر شب به بقیع می‌رفت، می‌فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَ أَتَاكُمْ مَا تُوَعِدُونَ غَدًا مُؤَجَّلُونَ وَ إِنَّا أَنْشَاءُ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيعِ الْعَرَفَةِ.» (۱)

درود بر شما، [مدفون در] خانه گروهی مؤمن، خداوند آنچه را برای فردای شما وعده داده به شما خواهد داد و ما نیز به شما خواهیم پیوست. خدایا! اهل بقیع غرقد را بیامرز.

آثار اسلامی مکه و مدینه، ص: ۳۷۶

امیرالمومنین علیه السلام و بقیع

سلام کردن خورشید به امیرالمومنین علیه السلام در بقیع

رسول خدا نماز صبح را خواند مردم می‌آمدند و عرض میکردند ستاره‌ای در آسمان بجا مانده و این ستاره هنوز باقی است رسول خدا در پاسخ آنان فرمود اینکه حبیب من جبرئیل است که درین باب آیه‌ای از قرآن آورده که هم اکنون می‌شنوید سپس آیه را خواند «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّٰ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَوَىٰ وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» (۱) بعد ستاره بلند شد مردم تماشا میکردند و خورشید تابید و ستاره در آسمان نماند سپس گروهی از منافقان گفتند اگر بخواهد این خورشید را فرمان میدهد که علی را با نام صدا زند و خورشید بگوید این پروردگار شماست او را پرستش کنید سپس جبرئیل فرود آمد پیامبر را بآنچه منافقان گفته بودند آگاه کرد و خبر داد و این داستان در شب و صبح پنجشنبه بود سپس پیامبر با چهره‌ی گرمی روی بمردم آورد و فرمود علی را از منزلش بخوانید بیاید علی را خواندند.

فرمود ای ابا الحسن گروهی از منافقان امت من به معجزه‌ی فرود آمدن ستاره قناعت نکردند بطوری که گفته‌اند اگر محمد بخواهد خورشید را فرمان میدهد که علی را با اسم صدا زند و بگوید این پروردگار شماست او را پرستش کنید همانا تو ای علی فردا بعد از نماز صبح بسوی بقیع برو، در محل طلوع خورشید بایست پس هر گاه خورشید درخشید او را بدعائی که بتو یاد میدهم

بخوان و بگو سلام بر تو ای آفریده خداوند و گوش فرا ده که برای تو چه میگوید و چه بتو برمیگرداند بعد بسوی من آن خبر را بیاور مردم گفتار رسول خدا را شنیدند آن نه نفر فسادکننده‌ی در زمین هم گفتار پیامبر را شنیدند.

سپس گروهی از آنان به بعضی دیگرشان گفتند همیشه محمد شما را فریب میدهد که در باره‌ی پسر عمش معجزه‌ای آشکار کند بد سخنی امروز محمد گفت، دو نفر از آنان گفتند و شدیداً هم سوگند یاد کردند آن دو ابو بکر و عمر بودند که ما فردا خواهی نخواهی در بقیع حاضر میشویم تا اینکه به بینیم و بشنویم آنچه را که مییابد از طرف علی و خورشید.

چون رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نماز صبح را خواند و علی هم با وی نماز خواند رو بعلی کرد و فرمود، ای ابا الحسن حرکت کن برو بسوی آنچه که ترا خدا و رسولش فرمان داده برو بسوی بقیع تا بخورشید بگوئی آنچه را گفتم و دعاها را بگوش او خواند سپس امیر المؤمنین بیرون آمد بسوی بقیع رفت تا اینکه خورشید طالع شد سپس آرام آرام آن دعا را خواند که هیچ کس نمی فهمید مردم گفتند این همه‌ی علی دعای محمد است که از طریق سحر بوی آموخت.

سپس علی علیه السلام بخورشید فرمود سلام بر تو ای آفریده‌ی جدید خدا خداوند خورشید را به سخن آورد بزبان عربی روشن سپس گفت علیک السلام ای برادر رسول خدا و وصی او گواهی میدهم باینکه تو اول و آخر و ظاهر و باطن هستی و تو بنده‌ی خدا و برادر رسول خدا از روی حق و حقیقتی، اندام مردم بلرزه در آمد و خردهایشان در هم آمیخت و از خشم صورتهایشان سیاه شد و سوی رسول خدا آمدند.

عرضکردند ای رسول خدا این امر شگفت آور چیست از قدرت پیامبر و رسولان و امتهای گذشته و قدیم خارج است تو بما میگفتی علی بشر نیست و او پروردگار شماست او را پرستش کنید سپس رسول خدا بانان فرمود در مقابل مردم در میان مسجد میگوئید آنچه را را خورشید گفت و گواهی میدهید بآنچه که شنیدید آنان گفتند علی حاضر می شود که بگوید ما بشنویم و گواهی دهیم بآنچه که بخورشید گفت و آنچه خورشید برای او گفت سپس رسول خدا بانان فرمود نه بلکه شما بگوئید. عرض کردند که علی بخورشید فرمود: سلام بر تو ای آفریده‌ی جدید خداوند، بعد از آنکه مردم همه کردند و از گفته‌ی او بقیع بلرزه در آمد سپس خورشید او را پاسخ داد و گفت بر تو سلام ای برادر رسول خدا و جانشین او من گواهی میدهم که تو اولی و آخری و ظاهری و باطنی و همانا تو بنده‌ی خدا و برادر رسول خدائی رسول خدا بمردم فرمود سپاس پروردگاری را که ما را ویژه آنچه را که شما جاهلید قرار داد و بما بخشید آنچه را که نمی دانید. شما می دانید که من علی را برادر خودم قرار دادم سوای شما و شما را گواه گرفتم که علی وصی من است چرا انکار کردید چرا آنچه را خورشید در باره‌ی او گفت نمی گوئید که تو اول و آخر و ظاهر و باطنی. عرضکردند ای رسول خدا بواسطه‌ی اینکه شما فرمودید که خداوند اول و آخر و ظاهر و باطن است در کتابش که از آسمان بر تو فرود آمده سپس رسول خدا فرمود وای بر شما از کجا میدانید که خورشید چه گفته است اما گفته‌ی خورشید که گفت یا علی تو اولی راست است علی اول کسی است که ایمان آورده بخدا و رسولش از کسانی که من بایمان دعوت کردم از مردان و خدیجه است از میان زنان.

و اما گفته‌ی خورشید که گفت آخری بواسطه‌ی اینست که علی آخرین وصی و من آخرین پیامبر و خاتم پیامبرانم و اما گفته‌اش که گفت ظاهر همانا هر چه خدا بمن بخشید از علم و دانش علی ظاهر و آشکارا کرد، دانش او غیر دانش من نیست و خدا بعد از من جز بعلی و فرزندان دانش خود را نیاموخت و اما گفته‌ی خورشید که گفت باطن بخدا سوگند که علی باطن علم و دانش اولین و آخرین و سایر کتابهای فرود آمده‌ی بر پیامبران و رسولانست و خداوند نیفزود بمن علمی را که علی او را نمیدانست و نه بخشید بمن وصفی را که باو هم عطا نکرد مردم سپس چه چیز را انکار میکنند.

همه‌ی آنان گفتند ای رسول خدا ما استغفار می کنیم اگر آنچه را که شما میدانید ما هم بدانیم برتری شما و علی بر ما از میان برداشته می شود از خدا برای ما طلب آمرزش کن سپس خداوند سبحان این آیه را فرود فرستاد: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسَأْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ

تَسْتَعْفِرُ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» این آیه در سوره‌ی منافقانست این داستان هم از نشانه‌های امامت علیه السلام است.

(۱) آیات اول سوره‌ی نجم سوگند بستاره چون فرود آید که رسول شما گمراه نیست او بخواهش نفس سخن نمیگوید سخنش جز وحی نیست جبرئیل او را آموخت.

إرشاد القلوب / ترجمه رضایی، ج ۲، ص: ۱۲۵-۱۲۸

بیان اسرار کائنات در بقیع

ابن عباس گوید: در یک شب مهتاب امیرالمؤمنین علیه السلام دست مرا گرفت و بطرف بقیع برد و گفت: ای عبد الله بخوان، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را قرائت کردم، وی در اسرارِ بِسْمِ اللَّهِ سخن گفت، تا هنگامی که صبح شد و هوا روشن گردید، و فرمود: از من از اسرار کائنات سؤال کن، ما وارث علوم پیامبران هستیم.

ایمان و کفر (ترجمه کتاب الایمان و الکفر بحار الأنوار جلد ۶۴ / ترجمه عطاردی)، ج ۱، ص: ۱۳

زنده کردن مرده در بقیع

از عیسی شلقان، گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: که امیر المؤمنین علیه السلام در بنی مخزوم چند دانی داشت، یکی جوانی از آنها آمد خدمت او گفت: دانی جان، برادرم مرده و من سخت بر او اندوه می‌خورم. گوید: علی علیه السلام به او فرمود: می‌خواهی او را زنده ببینی؟

گفت: آری، فرمود: قبرش را به من به نما گوید: بُرِدِ رَسُولَ خِدا صلی الله علیه و آله را به بر کرد و ازار خود ساخت و چون به سر آن قبر رسید، دو لبش جنیدند و سر پائی به آن گور زد و آن مرده، از آن بر آمد و به زبان فرس سخن می‌گفت، امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: مگر تو عرب نمدی؟ گفت: چرا ولی پیرو روش فلان و فلان مردیم و زبان ما برگشت.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج ۳، ص: ۳۱۷

بیرون آوردن صد شتر سرخ مو از صخره

امیرالمؤمنین علیه السلام در مجلسی نشسته بود که مرد عربی آمد و سلام کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من وعده‌ای داد و من آمدم و از بر آورنده وعده‌اش پرسیدم که تو را به من نشان دادند. آیا به آنچه پیامبر وعده داده می‌رسم؟ حضرت فرمود: آری. آن مرد گفت: آن وعده، صد شتر سرخ مو است. و به من گفت: اگر از دنیا رفتم و تو قرضت را خواستی، جانشین من به تو می‌دهد. و پیامبر دروغ نگفته و اگر تو در ادعایت راستگو هستی پس سریعاً آنها را به من بده و به وعده وفا کن. آنگاه علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: ای حسن! بر خیز و حضرت بر خاست. علی - علیه السلام - فرمود: برو و فلان چوب دستی رسول خدا صلی الله علیه و آله را بردار و به بقیع برو و آن را سه مرتبه به فلان سنگ بزن. و نگاه کن بین چه چیز بیرون می‌آید، هر چه آمد آن را بگیر و به این مرد بده و بگو: آنچه را دیده است پوشیده دارد (و به کسی نگوید). امام حسن علیه السلام با چوب دستی پیامبر به آن محل رفت و دستور علی علیه السلام را اجرا کرد. ناگهان سر شتر از سنگ نمایان شد که افسار نیز بر سرش بود. حضرت افسار را گرفت و کشید تا اینکه صد شتر بیرون آمد و مجدداً شکاف سنگ به هم آمد. شتران را به آن مرد داد و فرمود: آنچه را دیدی پوشیده دار.

آن مرد گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و پدرت راست گفتند. جلوه‌های اعجاز معصومین علیهم السلام، ص: ۴۰۹

دفاع از قبر مخفی حضرت زهرا علیها السلام

محدث بن همام می‌گوید: روایت شده: حضرت فاطمه علیها السلام در روز بیستم ماه جمادی الآخر از دنیا رحلت نمود. عمر مبارکش هجده سال و هشتاد و پنج روز بود. حضرت علی علیه السلام آن بانو را غسل داد. به هنگام غسل دادن وی غیر از حضرت علی علیه السلام، حسنین علیهما السلام، زینب، ام کلثوم، فضه خادمه و اسماء بنت عمیس کسی دیگر حضور نداشت. آنگاه جنازه آن بانو را شبانه با حضور حسنین علیهما السلام به جانب بقیع حمل نمودند و نماز بر بدن مبارک خواندند، کسی از فوت ایشان مطلع نشد، احدی از مردم بر بدن آن بانو نماز نخواند مگر آن افرادی که گفته شد. علی علیه السلام بدن مبارکش را در روضه مقدسه دفن و موضع قبرش را پنهان کرد. صبح آن شبی که فاطمه علیها السلام را دفن نمودند اثر چهل قبر جدید در قبرستان بقیع مشاهده می‌شد.

هنگامی که مسلمانان از رحلت حضرت فاطمه آگاه و متوجه بقیع شدند با چهل قبر جدید مواجه گردیدند، نتوانستند قبر حضرت زهرا را از میان آن چهل قبر تشخیص دهند.

عموم مردم از این مصیبت ضجه کردند و یک دیگر را ملامت نمودند و گفتند: پیغمبر شما بیش از یک دختر یادگاری نهاد، فاطمه رحلت کرد و دفن شد و شما به هنگام مردنش حاضر نشدید، نماز بر جنازه‌اش نگذاشتید و محل قبر او را هم نمی‌دانید! زعمای قوم گفتند: گروهی از زنان مسلمان را احضار کنید که این قبرها را بشکافند تا جنازه فاطمه را به دست بیاوریم و بر بدن او نماز بخوانیم و قبرش را زیارت کنیم.

هنگامی که خبر این توطئه به گوش حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام رسید، در حالی آمد که خشمناک، چشمان مبارکش سرخ، رگهای گردنش بیرون زده، قبای زرد رنگی پوشیده بود که آن را به هنگام غضب و ناراحتی می‌پوشید و دست بر ذوالفقار گرفته بود، آمد تا وارد بقیع شد. شخصی به میان مردم رفت و گفت: این علی بن ابی طالب است که با این حالت آمده و سوگند می‌خورد که اگر یک سنگ از این قبور جابجا شود شمشیر را در میان همه شما بگذارد و تا آخرین نفر شما را نابود نماید.

عمر در حالی که با یارانش بود، با حضرت امیر علیه السلام ملاقات کرد و گفت: ای ابو الحسن! چه منظور داری؟ به خداوند سوگند ما قبر فاطمه را می‌شکافیم و بر جنازه‌اش نماز می‌گزاریم. حضرت امیر لباسهای وی را گرفت و او را از جای بر کند و بر زمین زد و فرمود: ای ابو السواد! من حقّ (یعنی مقام خلافت) خود را بدین جهت از دست دادم که مبادا مردم از دین خویش برگردند.

اما در باره قبر فاطمه: به حقّ آن خدایی که جان علی در دست قدرت اوست اگر تو و یارانت راجع به این قبرها عملی انجام دهید زمین را از خون شما سیراب خواهم کرد. عمر! از این خیال در گذر! پس از عمر ابو بکر با حضرت امیر ملاقات نمود و گفت: ای ابو الحسن! تو را به حقّ پیغمبر اسلام و آن کسی که بالای عرش است سوگند می‌دهم که از عمر دست برداری، زیرا ما از انجام دادن عملی که تو نمی‌پسندی خودداری می‌کنیم.

راوی می‌گوید: علی علیه السلام عمر را رها کرد و مردم پراکنده شدند و به دنبال مقصود خود بازنگشتند.

زندگانی حضرت زهرا علیها السلام (ترجمه جلد ۴۳ بحار الأنوار) ترجمه روحانی، ص: ۵۹۴-۵۹۵

حضرت زهرا علیها السلام و بقیع

بیت الأحزان

پیش از این در داخل بقیع و در نزدیکی قبور چهار امام علیه السلام مسجد کوچکی بوده که به «بیت الاحزان» شهرت داشته و در

متون تاریخی قرون آغازین اسلامی تا این اواخر، از آن یاد شده است. براساس آنچه در برخی از منابع آمده، اینجا محلّ گریه حضرت فاطمه زهرا علیها السلامدر سوگ پدرش بوده است. این مکان در آغاز، خانه محقری متعلق به حضرت بوده که پس از آن به «بیت الأحران» یا «قبه الحزن» شهرت یافته و زمان‌های متأخر به عنوان مسجد فاطمه علیها السلام از آن یاد شده است. این محل در شمال قبر عباس بن عبدالمطلب و قبور چهار امام علیه السلام قرار داشته و بعدها ضمیمه بقیع شده است. در مدینه جای دیگری به عنوان بیت الأحران مطرح نبوده است.

از غزالی نویسنده معروف نقل شده که گفت: مستحب است زائر مدینه هر روز پس از سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله به بقیع برود... و در مسجد فاطمه علیها السلام نماز بگزارد. آثار اسلامی مکه و مدینه، ص: ۴۰۴

امام حسن علیه السلام و بقیع

مرا در بقیع دفن کن

محمد بن مسلم گوید شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: چون حسن بن علی علیه السلام بحالت احتضار در آمد، بحسین فرمود، برادرم! بتو وصیتی میکنم، آن را حفظ کن، چون من مردم، جنازه‌ام را آماده دفن کن سپس مرا بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تا با او تجدید عهدی کنم، آنگاه مرا بجانب مادرم فاطمه علیها السلام برگردان، سپس مرا ببر و در بقیع دفن کن و بدان که از طرف حمیرا، (عایشه) که مردم از زشتکاری و دشمنی او با خدا و پیغمبر و ما خاندان آگاهند، مصیبتی بمن میرسد، پس چون امام حسن علیه السلام وفات کرد و روی تابوتش گذاردند، او را بمحلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جنازه‌ها نماز میخواند بردند، امام حسین بر جنازه نماز گذارد و چون نمازش تمام شد داخل مسجدش بردند، چون بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهش داشتند، بعایشه خبر بردند و باو گفتند، بنی هاشم جنازه حسن بن علی علیهما السلام را آورده‌اند تا در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند، عایشه بر استری زین کرده نشست و شتافت - او نخستین زنی بود که از دوران اسلام بر زین نشست - آمد و ایستاد و گفت: فرزند خود را از خانه من بیرون برید، که نباید در اینجا چیزی دفن شود و حجاب پیغمبر صلی الله علیه و آله دریده شود.

أصول الکافی / ترجمه مصطفوی، ج ۲، ص: ۷۴

امام سجاد علیه السلام و بقیع

در محله بنی‌هاشم که از سال ۱۳۶۳ به بعد تخریب شد، دو منزل وجود داشت که به «دار علی بن الحسین» و «دار جعفر بن محمد» علیه السلام مشهور بود. این مکان که اکنون تخریب شده، در همان فضایی قرار داشت که اکنون سنگفرش شده و میان در اصلی بقیع تا حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله است. در منابع شیعه توصیه به خواندن نماز در این دو خانه شده است. این نشانگر قدمت این دو خانه است. سمهودی در کتابش از خانه ابویوب انصاری و خانه امام جعفر صادق علیه السلام در این محوطه یاد کرده است. (۴)

آثار اسلامی مکه و مدینه، ص: ۴۰۶

امام باقر علیه السلام و بقیع

اللهم ارحم غربته

از عمرو بن ابی المقدام، از پدرش، وی گفت: در خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام به قبرستان بقیع عبور کردیم،

به قبر مردی از شیعیان که اهل کوفه بود رسیدیم، به حضرت عرض کردم: این قبر یکی از شیعیان است فدایت شوم. راوی می‌گوید: حضرت درنگ نمود و فرمودند: بار خدایا به غربتش رحم فرما، وحدت و تنهائیش را به پیوند مبدل کن، در حال وحشتش انس برقرار فرما، هراس او را بر طرف کن، از رحمت آن قدر نصیبتش نما که از رحمت غیر توبی‌نیاز گردد، و ملحقش کن به آنان که وی ایشان را دوست دارد.

کامل الزیارات / ترجمه ذهنی تهرانی، ص: ۹۶۶

امام صادق علیه السلام و بقیع

خانه عقیل

به نقل از ابن نجار (م ۶۴۳) عوسجه نامی می‌گوید: در شبی، در نزدیکی دار عقیل مشغول دعا بودم که جعفر بن محمد علیه السلام به من رسید و پرسید: آیا درباره این محل خبر یا حدیثی وارد شده که اینجا ایستاده‌ای؟ گفتم: نه. فرمود: «هَذَا مَوْقِفُ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِاللَّيْلِ، إِذَا جَاءَ، يَسْتَعْفِرُ لِأَهْلِ الْبُقِيعِ». ابن نجار می‌افزاید: خانه عقیل همانجاست که او در آنجا دفن شده است.

آثار اسلامی مکه و مدینه، ص: ۳۷۷

خانه امام صادق علیهما السلام

در محله بنی‌هاشم که از سال ۱۳۶۳ به بعد تخریب شد، دو منزل وجود داشت که به «دار علی بن الحسین» و «دار جعفر بن محمد» علیه السلام مشهور بود. این مکان که اکنون تخریب شده، در همان فضایی قرار داشت که اکنون سنگفرش شده و میان در اصلی بقیع تا حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله است. در منابع شیعه توصیه به خواندن نماز در این دو خانه شده است. این نشانگر قدمت این دو خانه است. سمهودی در کتابش از خانه ابویوب انصاری و خانه امام جعفر صادق علیه السلام در این محوطه یاد کرده است.

﴿۴﴾

آثار اسلامی مکه و مدینه، ص: ۴۰۶

مدفون شدگان در بقیع

ائمه بقیع

امام حسن بن علی علیهما السلام

امام مجتبی علیه السلام در نیمه رمضان سال سوم هجرت در مدینه زاده شد و از همان دوران کودکی مورد علاقه شدید رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت، پس از رحلت آن حضرت، در کنار امیر مؤمنان علیه السلام در همه عرصه‌ها حضور داشت و سرآمد مردم روزگار خود پس از پدر بزرگوارش بود، وی برای دفاع از اسلام و ولایت در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان شرکت جست.

پس از شهادت پدر، به امامت منصوب و حدود شش ماه خلافت کرد، سپس معاویه جنگی را بر آن حضرت تحمیل نمود و به دلیل اینکه مردم ایشان را تنها گذاشتند ناچار به پذیرش صلح‌نامه پیشنهادی از سوی معاویه گردید و سرانجام به تحریک معاویه پسر ابوسفیان، در سال ۵۰ ه. ق. توسط همسرش جعدہ دختر اشعث بن قیس، مسموم و به شهادت رسید و در بقیع به خاک سپرده شد.

کرامت، اخلاق و فضائل گوناگون آن حضرت موجب شده بود تا مردم ایشان را کریم اهل بیت بخوانند و محبوب قلوب مردم بود. (۱)

در کتاب کافی از امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود: هنگامی که اجل امام حسن فرا رسید به امام حسین فرمود: ای برادر! این وصیتی را که من میکنم حفظ کن. موقعی که من از دنیا رفتم جنازه‌ام را آماده کن و بحضور جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر تا با آن بزرگوار تجدید عهد نمایم،..... آگاه باشید که بزودی از عایشه مصیبتی به جنازه من خواهد رسید و مردم از اعمال و رفتار و عداوت عایشه نسبت بخدا و رسول و اهل بیت آگاه خواهند شد. (۲)

این گروه مخالف گمان میکنند شما در نظر دارید مرا نزد جدم پیغمبر خدا دفن کنید، لذا از شما جلوگیری مینمایند، من تو را بخدا قسم میدهم که مبادا در باره دفن من بقدر یک خون حجامت خونریزی کنی!

موقعی که امام حسین جنازه مبارک امام حسن را غسل داد و کفن کرد و بر فراز تابوت نهاد و متوجه قبر پیغمبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله شد تا تجدید عهد نماید مروان بن حکم با تابعین خود که گروهی از بنی امیه بودند آمدند. مروان گفت: آیا جا دارد عثمان در دورترین نقطه مدینه دفن شود و امام حسن در جوار پیامبر خدا؟! هرگز این موضوع عملی نخواهد شد سپس عایشه که بر استری سوار بود آمد و گفت: شما در نظر دارید شخصی را در خانه من داخل کنید که من او را دوست ندارم؟

عائشه به امام حسین گفت: این جنازه را از من دور کنید و ببرید! زیرا شما گروهی هستید خصومت کننده.

ابن عباس متوجه عایشه شد و به وی گفت: وا مصیبتاه! یک روز بر شتر و یک روز بر استر سوار میشوی! و اگر زنده بمانی بر فیل هم سوار خواهی شد. (۳) امام حسین علیه السلام جنازه امام حسن را از آنجا خارج کرد و در بقیع دفن نمود. (۴)

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب مینویسد: جنازه امام حسن را بنحوی تیر باران نمودند که تعداد هفتاد تیر از بدن مبارکش خارج کردند. (۵)

این گوشه ای از برخورد دشمنان اولیه با بدن امام مجتبی علیه السلام می باشد و تابعین آنها یعنی وهابیت هم به تبعیت از آنها با تخریب قبور قبرستان بقیع از جمله مرقد امام مجتبی علیه السلام بغض و کینه خود و بی ادبی خود را نسبت به اهل البیت پیامبر نشان دادند.

(۱) تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۱۸

(۲) زندگانی حضرت امام حسن علیه السلام، علامه مجلسی ص: ۱۶۹

(۳) زندگانی حضرت امام حسن علیه السلام، علامه مجلسی ص: ۱۶۶

(۴) زندگانی حضرت امام حسن علیه السلام، علامه مجلسی ص: ۱۶۵

(۵) زندگانی حضرت امام حسن علیه السلام، علامه مجلسی ص: ۱۵۲

امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام

امام سجاد علیه السلام در سال ۳۸ ه. ق. در مدینه به دنیا آمد و در دوران امامت حسن بن علی علیهما السلام و پدر بزرگوارش حسین ابن علی علیهما السلام رشد یافت. در کربلا همراه پدر بود اما به خواست خداوند و به دلیل بیماری شدیدی که در آن چند روز بر آن حضرت عارض گردید، نتوانست سلاح در دست گیرد و از حریم دین و ولایت دفاع کند. آن حضرت پس از حادثه عاشورا همراه با دیگر بازماندگان کربلا به اسارت درآمد و ابتدا به کوفه و سپس به شام منتقل گردید.

از آن پس نزدیک سی و چهار سال امامت کرد و سرانجام در سال ۹۴ ه. ق. به تحریک ولید بن عبدالملک مسموم و به شهادت

رسید و در کنار امام مجتبی علیه السلام در بقیع آرمید.

زهد و عبادت و کرم و بزرگواری آن حضرت زبان زد خاص و عام و دوست و دشمن بود.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۱۹

امام محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام

امام باقر علیه السلام در سال ۵۷ ه. ق. به دنیا آمد و تا سال ۹۴ ه. ق. در کنار پدر بزرگوارش در مدینه زندگی کرد. پس از شهادت پدر به امامت و رهبری رسید و شاگردان فراوانی را تربیت کرد. وی در نشر معارف اسلامی و مکتب اهل بیت پیامبر علیهم السلام گام‌های بلندی برداشت.

از این رو آن حضرت را «باقر العلوم» یعنی شکافنده دانش‌ها لقب دادند. امام باقر علیه السلام در سال ۱۱۴ و یا ۱۱۷ ه. ق. به تحریک هشام بن عبدالملک به شهادت رسید و در کنار پدر بزرگوارش در بقیع به خاک سپرده شد.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۱۹

امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام

آن حضرت در سال ۸۰ یا ۸۳ ه. ق. به دنیا آمد و پس از شهادت پدر، رهبری پیروان اهل بیت علیهم السلام را بر عهده گرفت و در دوران حیات پر بار خود، هزاران شاگرد را در رشته‌ها و علوم مختلف تربیت کرد. منصور دومین خلیفه عباسی بر آن حضرت به شدت سخت گرفت و سرانجام در ۲۵ شوال ۱۴۸ ه. ق. به تحریک وی، آن حضرت مسموم و به شهادت رسید و در بقیع کنار جد و پدرش دفن شد.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۱۹

قبور فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله

زینب

بزرگترین دختر پیامبر صلی الله علیه و آله زینب بود که از خدیجه متولد شد. او با ابوالعاص بن ربیع ازدواج کرد و در سال هشتم هجری قمری بدرود حیات گفت.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۲۳

ام کلثوم

ام کلثوم همسر عتیبه بن ابی لهب بود. وی در سال سوم هجرت به عقد عثمان در آمد و در سال ۹ ه. ق. وفات یافت و در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر او می‌گریست در بقیع به خاک سپرده شد.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۲۳

رقیه

رقیه در مکه به عقد عتبه بن ابی لهب و پس از وی به عقد عثمان درآمد. او به حبشه هجرت کرد سپس از حبشه به مدینه آمد و سرانجام در سال دوم هجرت بر اثر بیماری وفات یافت. برخی وفات او را سال چهارم هجرت ذکر کرده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد او را در بقیع به خاک سپردند.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۲۴

ابراهیم علیه السلام

ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله در ذی‌الحجه سال ۵۸ ه. ق. در مدینه از مادرش ماریه قبطیه متولد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی علاقه شدید داشت و عاطفه نشان می‌داد، اما او پس از یک سال و ده ماه از دنیا رفت و به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله، در کنار قبر عثمان بن مظعون در بقیع به خاک سپرده شد. محلّ ولادت او «مشربه ام ابراهیم» لقب گرفت که هم اکنون از آثار اسلامی مدینه به شمار می‌آید.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۲۴

همسران پیامبر مدفون در بقیع

ام سلمه

وی در شمار نخستین گروندگان به اسلام بود و در سال ۶۰ یا ۶۱ ه. ق. بدروود حیات گفت و در بقیع به خاک سپرده شد. تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۲۶

زینب بنت جحش (دختر عمه پیامبر صلی الله علیه و آله)

وی ابتدا به عقد زید بن حارثه درآمد و پس از آن که زید در سال پنجم هجرت او را طلاق داد، با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرد و سرانجام در سال ۲۰ ه. ق. در سن پنجاه سالگی درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۲۶

ماریه قبطیه

مادر ابراهیم، پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. وی در سال ۱۶ ه. ق. در مدینه درگذشت و در بقیع دفن گردید. تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۲۶

زینب بنت خُزیمه

وی همسر یکی از صحابه رسول خدا (عبدالله بن جحش) بود که پس از شهادت او، به عقد پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد و پس از دو یا سه ماه در حالی که بیش از سی سال نداشت، در سال چهارم هجرت بدروود حیات گفت و در بقیع آرمید. تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۲۶

ام حبیبه دختر ابوسفیان

وقتی عبیدالله بن جحش، شوهر ام حبیبه در حبشه نصرانی شد، و از دنیا رفت، وی به عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد و در سال ۴۲ یا ۴۴ ه. ق. در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۲۶

جویریة بنت حارث

وی در سال پنجم یا ششم هجرت و پس از غزوه بنی المصطلق به ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد و در سال ۵۰ یا ۵۶ ه. ق. در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد. تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۲۷

صفیه

او ابتدا به همسری «سَلَامُ بْنُ مِشْکَمٍ» درآمد و پس از مرگ شوهر با «کنانه بن ابی الحقیق» ازدواج کرد، کنانه در جنگ خیبر کشته شد و صفیه اسیر گردید و رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را آزاد کرد و به همسری گرفت. وی به گفته واقدی در سال ۵۰ ه. ق. در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد. تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۲۷

سوده دختر زمعه بن قیس

وی همسر پسر عمویش «سکران بن عمرو» بود که پس از وفات او، به عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد. در سال ۵۰ یا ۵۴ ه. ق. در مدینه وفات یافت و در بقیع دفن شد. تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۲۸

ریحانه بنت زید

وی در سال ششم هجرت به عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد و پس از حجة الوداع درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۲۸

قبر عمه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله**صفیه، دختر عبدالمطلب**

وی همسر عوام بن خُوَیَلِد و مادر زبیر بود، در نبرد احد در شمار زنانی بود که به سوی احد آمد و بر شهادت حمزه مرثیه سرایی

کرد و در جنگ خندق یک یهودی مهاجم را از پای درآورد. وی در سال ۲۰ ه. ق. در حالی که ۷۵ ساله بود بدرود حیات گفت و در بقیع به خاک سپرده شد.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۲۹

عاتکه، دختر عبدالمطلب

در برخی نقل‌ها آمده است که عاتکه پس از آمدن به مدینه، در این شهر وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد. برخی نیز نوشته‌اند که عاتکه در مکه در گذشته و هرگز به مدینه نیامده است.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۲۹

قبور دیگر زنان با فضیلت

فاطمه بنت اسد

او همسر ابوطالب، مادر علی بن ابی طالب علیه السلام و از نخستین بیعت کنندگان با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در آن دوران که ابوطالب کفالت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عهده گرفت سهم به سزایی در سرپرستی و خدمت به پیامبر صلی الله علیه و آله داشت. وی از آن چنان قداستی برخوردار گردید که به درون کعبه راه یافت و فرزندش علی بن ابی طالب علیه السلام را در آن جا به دنیا آورد.

هنگام رحلت او رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت متأثر گردید، در تشییع جنازه‌اش حاضر و بر وی نماز گزارد و در حالی که بر وی می‌گریست او را در قبر نهاد.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۲۲

ام البنین

ام البنین دختر حزام بن خالد بود که به همسری علی ابن ابی طالب علیه السلام در آمد و از آن حضرت چهار پسر به نام‌های: عباس، جعفر، عثمان و عبدالله به دنیا آورد که همگی همراه با حسین بن علی علیهما السلام در کربلا به شهادت رسیدند. ام البنین در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۰

حلیمه سعدیه

وی مادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پس از آن که در مدینه بدرود حیات گفت، در بقیع دفن گردید.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۰

دیگر مدفونین بقیع

عقیل بن ابی طالب

وی برادر امیر مؤمنان علی علیه السلام و زاده فاطمه بنت اسد و از نظر سنّی بیست سال بزرگتر از آن حضرت بود. در راه گسترش اسلام فداکاری‌های بسیاری از خود نشان داد و در دوران پیری نابینا شد. وی قبل از واقعه حَرّه در اواخر حکومت معاویه و یا اوائل حکومت یزید درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۱

عبدالله بن جعفر

مادرش اسماء بنت عمیس بود. اسماء پس از آن که همراه شوهرش جعفر به حبشه هجرت کرد، عبدالله و دو فرزند دیگرش محمد و عون را در آن جا به دنیا آورد. عبدالله در جنگ موتی پدر را از دست داد و در طول حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سپس همراه با امیر مؤمنان فداکاری‌های بسیاری در راه گسترش اسلام از خود نشان داد. حضرت علی علیه السلام زینب کبری علیها السلام را به ازدواج او درآورد، یکی از فرزندانش به نام عون در کربلا به شهادت رسید و دو فرزند دیگرش نیز به دست امویان در واقعه حَرّه در مدینه به شهادت رسیدند. وی در سال ۸۰ هجری قمری به سن ۹۰ سالگی در مدینه درگذشت و در کنار عقیل در بقیع دفن شد.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۲

محمد بن علی معروف به ابن حنیفه

او از شخصیت‌های معروف صدر اسلام و فرزند بزرگوار امیرمؤمنان علیه السلام است. در جنگ‌های آن حضرت با قاسطین و مارقین و ناکثین شرکت داشت و در سال ۸۱ ه. ق. درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۲

ابوسفیان بن حارث

وی که پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، در سال ۶ ه. ایمان آورد و به سال ۲۰ هجری در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۲

اسماعیل بن جعفر

اوفرزند امام صادق علیه السلام بود که با اهل و عیال خود در منطقه عَرِیض به سر می‌برد و سرانجام در دوران حیات پدر بزرگوارش در سال ۱۴۳ ه. ق. زندگی را بدرود گفت و در فاصله حدود ۱۵ متری قبور ائمه در بقیع به خاک سپرده شد. در طرح توسعه دولت سعودی و پس از احداث خیابان ابادر، قبر اسماعیل به داخل بقیع منتقل گردید.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۳

عثمان بن مظعون

وی از افاضل صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سیزدهمین کسی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد. دوبار به حبشه هجرت کرد و در جنگ بدر شرکت داشت و پس از بازگشت در بیست و دومین ماه هجرت درگذشت. عثمان بن مظعون نخستین مهاجری بود که در مدینه وفات یافت و در بقیع دفن شد.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۳

اسعد بن زراره

وی از بیعت کنندگان با پیامبر در عقبه و نخستین کسی بود که به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز جمعه را در مدینه اقامه کرد. او در سال اول هجرت و در حالی که هنوز بنای مسجد النبی صلی الله علیه و آله به پایان نرسیده بود درگذشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جنازه او حاضر شد و وی را غسل داد و کفن پوشانید و در حالی که می‌گریست او را در بقیع درون قبر نهاد.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۳

خنیس بن حذافه

وی از هجرت کنندگان به حبشه و از نخستین اسلام آورندگان بود و بر اثر زخمی که در جنگ بدر برداشت، سرانجام در سال سوم ه. ق. به شهادت رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازه اش نماز گزارد و او را کنار قبر عثمان بن مظعون در بقیع به خاک سپرد.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۴

سعد بن معاذ

سعد از قبیله اوس و از صحابه بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در جنگ بدر پرچم دار اوسیان بود. در جنگ خندق مجروح شد و در آستانه شهادت قرار گرفت و سرانجام همزمان با غزوه بنی قریظه از دنیا رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نماز گزارد و او را در بقیع، نزدیک قبر فاطمه بنت اسد به خاک سپرد.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۴

عبدالله بن مسعود

او از نخستین کسانی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و در خواندن و آموختن قرآن به مرتبه والایی دست یافت و در جمع آوری قرآن نیز نقش داشت. وی در سال ۳۲ ه. ق. بدرود حیات گفت و در کنار قبر عثمان بن مظعون در بقیع به خاک سپرده شد.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۴

ابوسعید خدری

وی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در جنگ احد شرکت داشت. دارای دو خصلت علم و شجاعت بود. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله از راویان مناقب اهل بیت به شمار می‌آمد. وی سرانجام در سال ۶۴ یا ۷۴ ه. ق. در مدینه وفات یافت و در

نزدیکی قبر فاطمه بنت اسد به خاک سپرده شد.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۵

مقداد بن اسود

او از صحابه جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و مورد علاقه آن حضرت بود. در سال ۳۳ ه. ق. در سن ۷۰ سالگی در جُزف، سه مایلی مدینه درگذشت. جنازه‌اش را به مدینه حمل کرده، در بقیع به خاک سپردند.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۵

جابر بن عبدالله

وی از صحابه مشهور بود. در ۱۹ غزوه شرکت داشت. و سرانجام پس از ۹۴ سال، به سال ۹۰ ه. ق. درگذشت و در بقیع جای گرفت.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۶

حکیم بن حزام

وی پسر برادر حضرت خدیجه علیها السلام بود که در روز فتح مکه اسلام آورد و پس از سال ۵۴ ه. ق. در مدینه درگذشت و در بقیع آرمید.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۶

زید بن ثابت

وی از جمع آورندگان قرآن بود که در سال ۴۵ یا ۵۰ هجری وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۶

اسامه بن زید

وی در سال ۵۴ ه. ق. در سن ۵۷ سالگی در مدینه درگذشت.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۷

شهادی خزّه

تعدادی از شهدای واقعه خزّه نیز که به دستور یزید و توسط مسلم بن عقبه و سربازان وی به شهادت رسیدند، در قبرستان بقیع مدفون‌اند.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۳۷

عباس بن عبدالمطلب

عباس بن عبدالمطلب از شخصیت‌های بزرگ قریش و ۲ یا ۳ سال از رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگ‌تر بود. در مکه از اظهار ایمان خودداری می‌کرد، در سال دوم به همراه قریش با اکراه در جنگ بدر شرکت جست، سپس به اسارت مسلمانان درآمد و با فدیة آزاد گردید و سرانجام در زمره بهترین یاران پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد.

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام وفادار ماند و در سال ۳۳ ه. ق. در زمان عثمان در مدینه درگذشت و در قبرستان بقیع دفن گردید.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص: ۲۱

اشعار

تخریب بقیع

گرد و غبار غم زده خیمه به سینه ام

من زائر قبور خراب مدینه ام

آن جا که گریه ها همه خاموش و بی صداست

هر کس بمیرد از غم آن سرزمین رواست

آن جا که بغض سینه گلو گیر می شود

حتی جوان ز غربت آن پیر می شود

خاکش همیشه سرخ و هوایش غباری است

از گریه های فاطمه آینه کاری است

اهل مدینه باب عداوت گشوده اند

بر اهل بیت ظلم فراوان نموده اند

هر کس دم از علی زده تخریب می شود

صدیقه مطهره تکذیب می شود

دنبال بی کس اند که تنهاترش کنند

صیاد بلبل اند که خونین پرش کنند

از نسل هیزمند و به آتش علاقه مند

تفریح شان تمسخر هر ناله بلند

در خواب هم نشان حیا را ندیده اند

نیروی خویش را به رخ زن کشیده اند

بغض علی زبانه کشد از وجودشان

رنگ ریا گرفته همه تار و پودشان

روزی که راه حضرت صدیقه بسته شد

با ضربه ای حریم ولایت شکسته شد

ظلمی اگر که هست از آن لحظه حاکی ست
 تصویر چادری ست که در کوچه حاکی ست
 امواج یک صدا دلم آزار می دهد
 گویا صدای صورت و دیوار می دهد
 گویا به گوش می رسد از قصه فدک
 آوای نیمه جان و ضعیف «علی کمک»
 تصویر هر چه درد از آن صحنه شد بدیع
 یک گوشه ای ز غربت آن لحظه شد بقیع
 اوراق خاطرات غیورانه نیلی است

هر چه که هست صحنه یک ضرب سیلی است
 بی درد مردمان زمان جان مرتضی
 ما را رها کنید بمیریم زین عزا
 روزی رسد ز سینه غم آزاد می کنیم
 همراه منتقم حرم آباد می کنیم
 گلدسته می زنیم چونان صحن کربلا
 گنبد بنا کنیم چونان مشهد الرضا
 ما داغ دار سیلی ناحق مادریم

چشم انتظار منتقم آل حیدریم قاسم نعمتی ****
 بنویسید " حرم " کور شود چشم حسود
 بنویسید سر آرند ملائکک به سجود
 بنویسید که زیباست بدون گنبد
 بنویسید که زیباست شبیه مشهد
 سالیانی ست که با داغ بقیع میسوزیم
 فانی شعله ی عشقیم، جهان افروزیم
 مژده بر دیده که زائر شدنی خواهد بود
 مجلس هروله دایر شدنی خواهد بود
 عاقبت چشم عدو نیز خزان خواهد دید
 عوض آنچه به ما رفت گران خواهد دید
 بنویسید " بقیع " گریه به راه اندازید
 رخنه در سینه نمایید و آه اندازید
 قلمی دست بگیرید که تشریح کنید
 غزلی ساخته آن را پُر تلمیح کنید
 ب " یعنی که بسوزیم بر این غربت عشق "

قاف " یعنی قسمی هست که بر تربت عشق "

خوردم و غصه ی ایام گریبان گیرم

شد و انگار همین بود همه قسمت عشق

ی " یعنی یخ ما آب نشد تا امروز "

پشت ابر است یگانه رخ آن طلعت عشق

عین " عطریست که در بین فضا پیچیده "

وہ چه مستی دهد این تربت خوش نکھت عشق

بنویسد که ما چشم به ره دوخته ایم

...جزو زریه ی کاشانه ی در سوخته ایم

تو حیدشالچان ناظر

با بی کسی و غربت و غم می سازیم

با شیون و آه دم به دم می سازیم

سوگند به آن چهار قبر خاکی

یک روز برایتان حرم می سازیم

یوسف رحیمی

می رسد از مدینه بوی غم

فاطمه باز دیده گریان شد چونکه قبر چهار فرزندش

در حریم بقیع ویران شد

آتش کینه شعله ها دارد

از دل سر سپرده های یهود لعنت حق به هر چه وهابی

لعنت فاطمه به آل سعود

قصه دارند ریشه را بزنند

صحت از قبرها بهانه بود ریشه و بغض و کینه اینان

آتش و دود و تازیانه بود

***** لعنت حق بر آن کسانی که

اولین شعله را به پا کردند حق پیغمبر معظم را

با لگد پشت در ادا کردند

در مدینه ز بعد پیغمبر

نالہ های بلند ممنوع است در مرام پلید این مردم

زن زدن از امور مشروع است

*** گریه کردند آسمانی ها

با نوای حزینہ زهرا به گمانم که باز تازه شده

داغ مسمار و سینه زهرا

بعد از آنکه زدند مادر ما را

کینه های قدیم سر واکرد کاش روزی هیچکس نشود

ضرب سنگین سیلی نامرد

کاش مهدی بیاید و با او

ریشه فتنه را براندازیم عاقبت بهر مادر سادات

گنبد و بارگاه می سازیم

*** با نیابت زقبر مادرمان

سوی ام البنین سلام کنیم

دست بر سینه در مقابل او

مثل عباس احترام کنیمش

قاسم نعمتی ****

دوباره کینه ی اهل مدینه طوفان شد

دوباره مادر ما فاطمه پریشان شد

بنای اهل مدینه عذاب زهرا بود

بنای فاطمیون در بقیع ویران شد

چهار سنگ نشان چهار اقیانوس

هوا هوای غم و غصه ی غریبان شد

نه زائری نه چراغی نه گنبد و صحنی

نه روضه ای نه صدایی چه با عزیزان شد؟!؟

بیا عزیز دل فاطمه بساز حرم

که خون به قلب نبی و علی و قرآن شد

برو بقیع و بخوان روضه های آن کوچه

که شانه ی پسری تکیه گاه جانان شد

بخوان از آن گل یاسی که ارغوانی شد

بگو چه دید عمویت حسن که گریان شد

بیا و روز بقیع را خودت رضایی کن

بیا که خاک عموی تو العجل خوان شد

حسین ایمانی

منبع: raooof.org

پیامک

نه قبله در تو که قبله نماست در تو بقیع نه کعبه کعبه اهل ولاست در تو بقیع هزار مرتبه برتر از عرش حق هستی نیاز خانه اهل سماء است در تو بقیع *** سلام من به مدینه، به آستان رفیعش به مسجد نبوی و به لاله های غریبش سلام من به علی و به حلم و صبر عجیبش سلام من به بقیع و چهار قبر غریبش *** نشسته باز دلم پشت درب بسته آنجا گرفته باز دلم بهر قبر مخفی زهرا آخریه روز شیعہ برات حرم می سازه حرم برای تو شه کرم می سازه *** بشکند دستی که ویران کرد این گلخانه را درعزا بنشانند او، شمع و گل و پروانه را *** بشکند دستی که هتک حرمت این خانه کرد شیعہ را سوزاند و خون در قلب صاحبخانه کرد *** درون قلب جهان، انقلاب گشته بیا نفس، بدون تو همچون عذاب گشته بیا نظاره کن به فرا سوی مدینه و ببین حرم به دست حرامی خراب گشته بیا *** این گلستان نبی بار دگر ویران شده چشم های منتقم، بار دگر گریان شده بعد تخریب بقیع و این ستم در آن دیار گشت روشن، از چه قبر فاطمه پنهان شده *** یا رب چه حکمتی ست در این قطعه شریف مهمان غریب و بارگه میزبان، غریب یا رب کرامتی! که زخم بوسه بر بقیع سر را نهم به خاک و بگویم بر آن غریب *** دریغ و درد که از ظلم دشمنان خدا خراب شد همه آثار بی شمار بقیع خراب کرد ستم، مشهد چهار امام کز آن شرف به سما یافت خاکسار بقیع *** گوش ده تا گریه زار علی را بشنوی نیمه شب ها از دل خونین و حیران بقیع این حریم عشق دارد عقده ها پنهان به دل شعله ها سر می کشد از جان سوزان بقیع ای جهان آباد کن، برخیز و مهر و داد کن باز کن آباد از نو، کوی ویران بقیع *** جلوه جنت به چشم خاکیان دارد بقیع یا صفای خلوت افلاکیان دارد بقیع گر حصار کعبه را جبریل در بانی کند صد چو موسی و مسیحا پاسبان دارد بقیع *** بشنو از این قبرها بانگ اناالمظلوم را تا که مهدی باز آید، این ندا دارد بقیع تا شود ثابت که نور حق نمی گردد خموش گرچه ویران شد، جلال کبریا دارد بقیع *** شب که تنها می شود با خلوت روحانی اش ای مدینه انتظار میهمان دارد بقیع شب که تاریک است و در بر روی مردم بسته است زائری چون مهدی صاحب زمان دارد بقیع *** گرچه می تابد بر او خورشید سوزان حجاز از پر و بال ملائک سایبان دارد بقیع می توان گفت از گلاب گریه اهل نظر بی نهایت چشمه اشک روان دارد بقیع شب که تنها می شود با خلوت روحانی اش ای مدینه انتظار میهمان دارد بقیع شب که تاریک است و در بر روی مردم بسته است زائری چون مهدی صاحب زمان دارد بقیع *** قبور آل پیمبر، خراب و ویران است فرشتگان همگان اند سوگوار بقیع در این مصائب عظمی ولی عصر بود شکسته خاطر و محزون و داغدار بقیع حرامیان به حرم تا که حاکم اند رواست که مسلمین همه باشند شرمسار بقیع *** در جهان، هم شأن و همثائی کجا دارد بقیع چونکه یک جا، چار محبوب خدا دارد بقیع نور چشمان رسول و، پور دلبنده بتول صادق و سجاد و باقر، مجتبی دارد بقیع *** گرچه تاریک است، در ظاهر ندارد یک چراغ همچو ایوان نجف نور و صفا دارد بقیع سر به دیوارش زند هر کس از این جا بگذرد در سکوتش ناله ها و گریه ها دارد بقیع *** در بقیع، اشک است که سخن می گوید و حال، گویاتر از قال است و چشم های اشکبار، ترجمان دل های داغدار و بی قرار است.

تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد/ علی قاضی عسکر، ۱۳۲۵.

مشخصات نشر: تهران: مشعر، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۱۶۸ ص.: مصور (بخشی رنگی)، نمونه؛ ۱۲/۵×۲۰ س.م.

شابک: ۶۵۰۰ ریال: ۰-۸۵-۷۶۳۵-۹۶۴

وضعیت فهرست نویسی: فایا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: زیارتگاههای اسلامی -- عربستان سعودی -- مدینه.

موضوع: بقیع -- تاریخ -- اسناد و مدارک.

رده بندی کنگره: BP۲۶۲/۷ ق ۲ ت ۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۶۳۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۴-۱۵۸۷۰

مقدمه

خداوند در قرآن کریم از عموم افراد بشر خواسته است تا در روی کره خاکی گردش کنند و با تاریخ و آثار گذشتگان آشنا شوند.

(قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ). [۱].

اقوام و ملل دنیا خصوصاً آنها که از تمدنی کهن برخوردارند، همیشه تلاش کرده‌اند تا تاریخ و آثار گذشته خود را حفظ کرده و از آن حراست و پاسداری کنند.

نگاه به تاریخ و حفظ آثار از دو جهت برای انسان‌ها سودمند است:

جهت اول اینکه از تجربه‌های سودمند و الگوهای مثبت گذشته بهره گرفته آن را چراغ راه آینده خویش قرار می دهند.

و دوم با تجربه‌های تلخ و شکست‌ها و ناکامی‌های انسان‌ها در طول تاریخ آشنا شده، از دوباره تجربه کردن آنها پرهیز می کنند.

قرآن کریم به هر دوی اینها توجه کرده است، از یک سو مردم را به عبرت‌گیری از تاریخ فرا می خواند، و از سوی دیگر آنها را به حفظ آثار تشویق می کند. در بازگو نمودن داستان اصحاب کهف از مؤمنانی سخن می گوید که برای جاودانه نمودن یاد این

جوانان غیرتمند و دین باور، تصمیم گرفتند مسجدی بر روی قبور آنها بنا کنند.

(قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا). [۲].

در جریانی دیگر، ابراهیم خلیل علیه السلام در کنار کعبه سرپناهی برای همسر و فرزندش هاجر و اسماعیل بنا می کند. سپس همین مکان مدفن اسماعیل و هاجر می شود و خداوند آن را مقدّس شمرده و حاجیان بر گرد آن در اطراف کعبه طواف می کنند و حجر

اسماعیل برای همیشه خاطره شکوهمند این مادر و فرزند و دیگر مدفونین در آن مکان مقدّس را جاودانه نگه می دارد.

ابراهیم این پیامبر بت شکن، به هنگام بنای کعبه روی سنگی می ایستد که به قدرت خداوند جای پای او در آن سنگ می ماند، و همین مسأله موجب می شود تا خداوند این اثر ارزشمند را نگهداری نموده، از مردم بخواهد نزد آن نماز بخوانند. (وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ

إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى).

فرزندی تشنه از تشنگی پا به زمین می ساید و خداوند با فرستادن جبرئیل و بخاطر ارج نهادن به عاطفه مادری هاجر، از زیر پاهای

کودکش اسمعیل، چشمه زمزم را پدید می آورد و آن را برای همیشه تاریخ نگه می دارد تا این خاطره مهم از حافظه تاریخ پاک

نگردد.

قرآن از خانه‌هایی یاد می‌کند که پیامبران و صالحان در آنها می‌زیسته‌اند و یاد آور پاک‌ها، خلوص نیت‌ها و بزرگی و عظمت آنها است (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُزْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ...) [۳].

و رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ سؤال کننده‌ای که می‌پرسد آیا بیت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام نیز در شمار همان خانه‌ها به حساب می‌آید؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که اشاره به خانه علی و فاطمه می‌کرد فرمود: نعم من أفاضلها. [۴].
فرمود: آری و از بهترین آنها.

متأسفانه در زمان ما، آنگاه که مسلمانان برای آشنایی با این آثار و الگوهای الهی به سرزمین وحی سفر می‌کنند، با کمال تأسف آنها را ویران شده می‌بینند و به ناچار اشک تأثر می‌ریزند و با خود می‌اندیشند که چگونه یک فکر غلط موجب از بین رفتن اینهمه آثار بزرگ و عبرت‌آموز شده است، چرا قبور اهل بیت علیهم السلام و گنبد و بارگاه‌های موجود در بقیع، أحد، مقبره المعلى تخریب شده است؟ چرا از خانه امام صادق علیه السلام و امام سجاد علیه السلام و دیگر صحابه جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه و خانه خدیجه کبری علیها السلام و محل ولادت کوثر رسول صلی الله علیه و آله زهرای بتول علیها السلام خبری نیست؟

چرا آثار به جا مانده از جنگ‌ها و نبردهای افتخارآمیز مسلمانان در دفاع از اسلام همه از بین رفته است؟

این چراها همه بی‌پاسخ است زیرا مخاطبان کسانی هستند که مظاهر توحید را، نشانه‌های شرک می‌دانند و مسلمانان را با این حربه زنگ‌زده متهم به شرک می‌کنند! و نگاه متحجرانه خوارج را به دین و آموزه‌های دینی، بار دیگر در مقابل افکار جهانیان به نمایش می‌گذارند.

این نوشتار تنها توانسته است گوشه بسیار کوچکی از آثار این فکر متحجرانه و واپس‌گرا را ترسیم کند.
امید آنکه در فرصتی دیگر بتوانیم گسترده‌تر به تمامی زوایای این بحث پردازیم.

مؤلف

گنجینه تاریخ اسلام

اشاره

بقیع تنها یک گورستان نیست، بلکه گنجینه تاریخ اسلام است. قبور چهار امام معصوم شیعیان و نیز قبور همسران، دختران، برخی فرزندان، اصحاب، تابعین و عمه‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و نزدیک به ده هزار نفر از شخصیت‌های نامدار تاریخ اسلام در آنجا واقع است.

بقیع با این همه عظمت، در عین حال غریب و مظلوم است. هر زائری که به مدینه می‌رود، با اولین نگاهش به این گورستان، از شدت حزن و اندوه، اشک از دیدگانش سرازیر و بی‌اختیار سر به دیوار گذارده و بر مظلومیت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گریزد. اشکی که در درون قطرات مروارید گونه آن، بغض و خشم هدف‌داری نهفته است که اگر حاجی بتواند همان جا فریاد برمی‌آورد که چرا با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و افتخارات اسلام این‌گونه برخورد می‌شود؟ مردم در همه جای دنیا از افتخارات ملی خود تجلیل و تمجید می‌کنند و حتی برای سربازان گمنامشان، سنگ نشان و یادبود درست می‌کنند، اما در بقیع حتی از گذاردن سنگی معمولی بر روی قبور آنان دریغ می‌نمایند.

هر حاجی با خروج از مدینه، کوله‌باری از غم و اندوه را بر دوش کشیده و با بازگشت به میهن خود، مظلومیت اهل بیت علیهم

السلام را فریاد می‌کند و نسل به نسل این مظلومیت به دیگران منتقل می‌گردد و به انتظار روزی به سر می‌برند که این شام سیه به پایان رسیده و بقیع به پایگاهی برای شناخت و گسترش فرهنگ اهل بیت علیهم السلام و اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله تبدیل گردد.

پیشینه قبرستان بقیع به دوران قبل از اسلام می‌رسد، لیکن در اسناد به روشنی مشخص نیست که قدمت آن به چه تاریخی مربوط است و از چه زمان مردمان مدینه جنازه در گذشتگان خود را در این گورستان به خاک می‌سپردند؟ منابع تاریخی گواهی می‌دهد که پیش از هجرت، مردم مدینه اجساد مردگان خود را در دو گورستان «بنی حرام» و «بنی سالم» و گاهی نیز در منازل خود دفن می‌کردند. [۹].

گزارش منابع تاریخی گواه آن است که با هجرت مسلمانان به مدینه، بقیع تنها قبرستان مسلمانان گردیده و به مرور زمان و با دفن اجساد تعداد زیادی از صحابه و تابعین و نیز همسران و دختران و فرزندان و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد. [۱۰].

ورفته رفته گورستان‌های پیشین، به حالت متروکه در آمد و از میان رفت. [۷].

در روایت آمده است که: رسول الله صلی الله علیه و آله به دستور خداوند، کنار این قبرستان حضور می‌یافت و به مدفونین آن سلام می‌کرد و برای آنان از خداوند آمرزش می‌طلبد. [۸].

بقیع را از آن رو «بقیع الغرقد» نامیده‌اند که نوعی درخت خاردار در آنجا می‌رویده و نامش «غرقد» بوده است. [۹]. سپس آن درخت از میان رفت اما نامش ماندگار شد.

برخی نیز گفته‌اند: بقیع غرقد نام زمینی است که نوعی درخت بلند توت آن را پوشانده باشد [۱۰].

بقیع تا یکصد سال پیش، دیوار و حصاری نداشت، اما اکنون با دیواری بلند محصور گشته و از گذشته تاکنون مسلمانان از هر فرقه و مذهبی، پس از زیارت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اینجا آمده، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر آرمیدگان در این گورستان را زیارت می‌کرده‌اند.

قبور امامان معصوم علیهم السلام و تعداد دیگری از دفن شدگان در بقیع نیز دارای قبه و سایبان بوده، که در حمله وهابیان تخریب گردید و هم اکنون این قبرستان، بدون سقف و خاکی است و تنها برخی از قبور آن با دیوارهای سنگ چین شده مشخص و نسبت به دیگر قبرها ممتاز است.

مدفون شدگان در بقیع

اشاره

روبروی در کنونی، کمی به سمت راست، قبور مطهر چهار امام معصوم علیهم السلام قرار دارد:

امام حسن بن علی

امام مجتبی علیه السلام در نیمه رمضان سال سوم هجرت در مدینه زاده شد و از همان دوران کودکی مورد علاقه شدید رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت، پس از رحلت آن حضرت، در کنار امیر مؤمنان علیه السلام در همه عرصه‌ها حضور داشت و سرآمد مردم روزگار خود پس از پدر بزرگوارش بود، وی برای دفاع از اسلام و ولایت در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان شرکت جست.

پس از شهادت پدر، به امامت منصوب و حدود شش ماه خلافت کرد، سپس معاویه جنگی را بر آن حضرت تحمیل نمود و به دلیل اینکه مردم ایشان را تنها گذاشتند ناچار به پذیرش صلح نامه پیشنهادی از سوی معاویه گردید و سرانجام به تحریک معاویه پسر ابو سفیان، در سال ۵۰ ه.ق توسط همسرش جعدہ دختر اشعث بن قیس، مسموم و به شهادت رسید و در بقیع به خاک سپرده شد. کرامت، اخلاق و فضائل گوناگون آن حضرت موجب شده بود تا مردم ایشان را کریم اهل بیت بخوانند و محبوب قلوب مردم بود.

امام زین العابدین علی بن الحسین

امام سجاد علیه السلام در سال ۳۸ ه.ق. در مدینه به دنیا آمد و در دوران امامت حسن بن علی علیهما السلام و پدر بزرگوارش حسین ابن علی علیهما السلام رشد یافت. در کربلا همراه پدر بود اما به خواست خداوند و به دلیل بیماری شدیدی که در آن چند روز بر آن حضرت عارض گردید، نتوانست سلاح در دست گیرد و از حریم دین و ولایت دفاع کند. آن حضرت پس از حادثه عاشورا همراه با دیگر بازماندگان کربلا به اسارت درآمد و ابتدا به کوفه و سپس به شام منتقل گردید. از آن پس نزدیک سی و چهار سال امامت کرد و سرانجام در سال ۹۴ ه.ق به تحریک ولید بن عبدالملک مسموم و به شهادت رسید و در کنار امام مجتبی علیه السلام در بقیع آرمید. زهد و عبادت و کرم و بزرگواری آن حضرت زبان زد خاص و عام و دوست و دشمن بود.

امام محمد بن علی بن الحسین

امام باقر علیه السلام در سال ۵۷ ه.ق به دنیا آمد و تا سال ۹۴ ه.ق در کنار پدر بزرگوارش در مدینه زندگی کرد. پس از شهادت پدر به امامت و رهبری رسید و شاگردان فراوانی را تربیت کرد. وی در نشر معارف اسلامی و مکتب اهل بیت پیامبر علیهم السلام گام‌های بلندی برداشت. از این رو آن حضرت را «باقر العلوم» یعنی شکافنده دانش‌ها لقب دادند. امام باقر علیه السلام در سال ۱۱۴ و یا ۱۱۷ ه.ق به تحریک هشام بن عبدالملک به شهادت رسید و در کنار پدر بزرگوارش در بقیع به خاک سپرده شد.

امام جعفر بن محمد الصادق

آن حضرت در سال ۸۰ یا ۸۳ ه.ق به دنیا آمد و پس از شهادت پدر، رهبری پیروان اهل بیت علیهم السلام را بر عهده گرفت و در دوران حیات پر بار خود، هزاران شاگرد را در رشته‌ها و علوم مختلف تربیت کرد. منصور دومین خلیفه عباسی بر آن حضرت به شدت سخت گرفت و سرانجام در ۲۵ شوال ۱۴۸ ه.ق به تحریک وی، آن حضرت مسموم و به شهادت رسید و در بقیع کنار جد و پدرش دفن شد.

عباس بن عبدالمطلب

در کنار قبور چهار امام از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله دو قبر دیگر وجود دارد که یکی از آنها قبر عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگری قبر فاطمه بنت اسد مادر امیر مؤمنان علی علیه السلام است. قبور ائمه بقیع علیهم السلام:

- ۱ - امام حسن مجتبی علیه السلام، ۲ - امام سجاد علیه السلام، ۳ - امام محمد باقر علیه السلام،
- ۴ - امام جعفر صادق علیه السلام و نیز عباس بن عبدالمطلب

عباس بن عبدالمطلب از شخصیت‌های بزرگ قریش و ۲ یا ۳ سال از رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگتر بود. در مکه از اظهار ایمان خودداری می‌کرد، در سال دوم به همراه قریش با اکراه در جنگ بدر شرکت جست، سپس به اسارت مسلمانان درآمد و با فدیة آزاد گردید و سرانجام در زمره بهترین یاران پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام وفادار ماند و در سال ۳۳ ه.ق در زمان عثمان در مدینه درگذشت و در قبرستان بقیع دفن گردید.

مزار فاطمه بنت اسد، مادر امیر مؤمنان علی

کفالت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عهده گرفت سهم به سزایی در سرپرستی و خدمت به پیامبر صلی الله علیه و آله داشت. وی از آن چنان قداستی برخوردار گردید که به درون کعبه راه یافت و فرزندش علی بن ابی طالب علیه السلام را در آنجا به دنیا آورد. هنگام رحلت او رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت متأثر گردید، در تشییع جنازه‌اش حاضر و بر وی نماز گزارد و در حالی که بر وی می‌گریست او را در قبر نهاد. قبور فرزندان رسول خدا

دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله

اشاره

در قبرستان بقیع سه تن از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام‌های زینب، ام کلثوم و رقیه و نیز ابراهیم پسر آن حضرت مدفون‌اند:

زینب

بزرگترین دختر پیامبر صلی الله علیه و آله زینب بود که از خدیجه متولد شد. او با ابوالعاص بن ربیع ازدواج کرد و در سال هشتم هجری قمری بدرود حیات گفت.

ام کلثوم

ام کلثوم همسر عتیبه بن ابی لهب بود. وی در سال سوم هجرت به عقد عثمان درآمد و در سال ۹ ه.ق وفات یافت و در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر او می‌گریست در بقیع به خاک سپرده شد.

رقیه

رقیه در مکه به عقد عتبه بن ابی لهب و پس از وی به عقد عثمان درآمد. او به حبشه هجرت کرد سپس از حبشه به مدینه آمد و سرانجام در سال دوم هجرت بر اثر بیماری وفات یافت. برخی وفات او را سال چهارم هجرت ذکر کرده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد او را در بقیع به خاک سپردند.

ابراهیم

ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله در ذی‌الحجّه سال ۸ ه.ق در مدینه از مادرش ماریه قبطیه متولد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی علاقه شدید داشت و عاطفه نشان می داد، اما او پس از یک سال و ده ماه از دنیا رفت و به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله، در کنار قبر عثمان بن مظعون در بقیع به خاک سپرده شد. محلّ ولادت او «مشربه ام ابراهیم» لقب گرفت که هم اکنون از آثار اسلامی مدینه به شمار می آید.

همسران پیامبر مدفون در بقیع

ام سلمه

وی در شمار نخستین گروندگان به اسلام بود و در سال ۶۰ یا ۶۱ ه.ق بدرود حیات گفت و در بقیع به خاک سپرده شد.

زینب بنت جحش دختر عمه پیامبر

وی ابتدا به عقد زید بن حارثه درآمد و پس از آن که زید در سال پنجم هجرت او را طلاق داد، با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرد و سرانجام در سال ۲۰ ه.ق در سن پنجاه سالگی درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

ماریه قبطیه

مادر ابراهیم، پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. وی در سال ۱۶ ه.ق در مدینه درگذشت و در بقیع دفن گردید.

زینب بنت خزیمه

وی همسر یکی از صحابه رسول خدا (عبدالله بن جحش) بود که پس از شهادت او، به عقد پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد و پس از دو یا سه ماه در حالی که بیش از سی سال نداشت، در سال چهارم هجرت بدرود حیات گفت و در بقیع آرمید.

عایشه دختر ابوبکر

وی در سال چهارم بعثت به دنیا آمد و سه سال پس از مرگ حضرت خدیجه، با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرد و در سال ۵۷ یا ۵۸ ه.ق درگذشت و در بقیع دفن شد.

حفصه دختر عمر بن خطاب

وی ۵ سال قبل از بعثت زاده شد. ابتدا با خنیس بن حذافه ازدواج کرد و پس از درگذشت او به عقد پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد و بنا به گفته واقدی، در سال ۴۵ ه.ق در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.

ام حبیبه دختر ابوسفیان

وقتی عییدالله بن جحش، شوهر ام حبیبه در حبشه نصرانی شد، و از دنیا رفت، وی به عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد و در سال ۴۲ یا ۴۴ ه.ق در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

جویره بنت حارث

وی در سال پنجم یا ششم هجرت و پس از غزوه بنی المصطلق به ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد و در سال ۵۰ یا ۵۶ ه.ق در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.

صفیه

او ابتدا به همسری «سَیْلَم بنِ مِشْکَم» درآمد و پس از مرگ شوهر با «کنانه بن ابی الحقیق» ازدواج کرد، کنانه در جنگ خیبر کشته شد و صفیه اسیر گردید و رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را آزاد کرد و به همسری گرفت. وی به گفته واقدی در سال ۵۰ ه.ق در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.

سوده دختر زمعه بن قیس

وی همسر پسر عمویش «سکران بن عمرو» بود که پس از وفات او، به عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد. در سال ۵۰ یا ۵۴ ه.ق در مدینه وفات یافت و در بقیع دفن شد.

ریحانه بنت زید

وی در سال ششم هجرت به عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد و پس از حجه الوداع در گذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

قبر عمه‌های پیامبر

صفیه، دختر عبدالمطلب

وی همسر عوّام بن خُوَیَلِد و مادر زبیر بود، در نبرد اُحد در شمار زنانی بود که به سوی احد آمد و بر شهادت حمزه مرثیه سرایی کرد و در جنگ خندق یک یهودی مهاجم را از پای درآورد. وی در سال ۲۰ ه.ق در حالی که ۷۵ ساله بود بدرود حیات گفت و در بقیع به خاک سپرده شد.

عاتکه، دختر عبدالمطلب

در برخی نقل‌ها آمده است که عاتکه پس از آمدن به مدینه، در این شهر وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد. برخی نیز نوشته‌اند که عاتکه در مکه در گذشته و هرگز به مدینه نیامده است.

قبور دیگر زنان با فضیلت

ام البنین

ام البنین دختر حزام بن خالد بود که به همسری علی ابن ابی طالب علیه السلام درآمد و از آن حضرت چهار پسر به نام‌های: عباس، جعفر، عثمان و عبدالله به دنیا آورد که همگی همراه با حسین بن علی علیهما السلام در کربلا به شهادت رسیدند. ام البنین در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.

حلیمه سعدیه

وی مادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پس از آن که در مدینه بدرود حیات گفت، در بقیع دفن گردید. دیگر مدفونین بقیع

عقیل بن ابی طالب

وی برادر امیر مؤمنان علی علیه السلام و زاده فاطمه بنت اسد و از نظر سنّی بیست سال بزرگتر از آن حضرت بود. در راه گسترش اسلام فداکاری‌های بسیاری از خود نشان داد و در دوران پیری نابینا شد. وی قبل از واقعه حرّه در اواخر حکومت معاویه و یا اوائل حکومت یزید درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

عبدالله بن جعفر

مادرش اسماء بنت عمیس بود. اسماء پس از آن که همراه شوهرش جعفر به حبشه هجرت کرد، عبدالله و دو فرزند دیگرش محمد و عون را در آنجا به دنیا آورد. عبدالله در جنگ مته پدر را از دست داد و در طول حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سپس همراه با امیر مؤمنان فداکاری‌های بسیاری در راه گسترش اسلام از خود نشان داد. حضرت علی علیه السلام زینب کبری علیها السلام را به ازدواج او درآورد، یکی از فرزندانش به نام عون در کربلا به شهادت رسید و دو فرزند دیگرش نیز به دست امویان در واقعه حرّه در مدینه به شهادت رسیدند. وی در سال ۸۰ هجری قمری به سن ۹۰ سالگی در مدینه درگذشت و در کنار عقیل در بقیع دفن شد.

محمد بن علی معروف به ابن حنفیه

او از شخصیت‌های معروف صدر اسلام و فرزند بزرگوار امیر مؤمنان علیه السلام است. در جنگ‌های آن حضرت با قاسطین و مارقین و ناکثین شرکت داشت و در سال ۸۱ ه.ق درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

ابوسفیان بن حارث

وی که پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، در سال ۶ ه.ق ایمان آورد و به سال ۲۰ هجری در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

اسماعیل بن جعفر

او فرزند امام صادق علیه السلام بود که با اهل و عیال خود در منطقه عَرِیض به سر می برد و سرانجام در دوران حیات پدر بزرگوارش در سال ۱۴۳ ه.ق زندگی را بدرود گفت و در فاصله حدود ۱۵ متری قبور ائمه در بقیع به خاک سپرده شد. در طرح توسعه دولت سعودی و پس از احداث خیابان ابادر، قبر اسماعیل به داخل بقیع منتقل گردید.

عثمان بن مظعون

وی از افاضل صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سیزدهمین کسی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد. دوبار به

حبشه هجرت کرد و در جنگ بدر شرکت داشت و پس از بازگشت در بیست و دومین ماه هجرت در گذشت. عثمان بن مظعون نخستین مهاجری بود که در مدینه وفات یافت و در بقیع دفن شد.

اسعد بن زراره

وی از بیعت کنندگان با پیامبر در عقبه و نخستین کسی بود که به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز جمعه را در مدینه اقامه کرد. او در سال اول هجرت و در حالی که هنوز بنای مسجد النبی صلی الله علیه و آله به پایان نرسیده بود در گذشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جنازه او حاضر شد و وی را غسل داد و کفن پوشانید و در حالی که می گریست او را در بقیع درون قبر نهاد.

خنس بن حذافه

وی از هجرت کنندگان به حبشه و از نخستین اسلام آوردندگان بود و بر اثر زخمی که در جنگ بدر برداشت، سرانجام در سال سوم ه.ق به شهادت رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازه اش نماز گزارد و او را کنار قبر عثمان بن مظعون در بقیع به خاک سپرد.

سعد بن معاذ

سعد از قبيله اوس و از صحابه بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در جنگ بدر پرچم دار اوسیان بود. در جنگ خندق مجروح شد و در آستانه شهادت قرار گرفت و سرانجام همزمان با غزوه بنی قریظه از دنیا رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نماز گزارد و او را در بقیع، نزدیک قبر فاطمه بنت اسد به خاک سپرد.

عبدالله بن مسعود

او از نخستین کسانی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و در خواندن و آموختن قرآن به مرتبه والایی دست یافت و در جمع آوری قرآن نیز نقش داشت. وی در سال ۳۲ ه.ق بدرود حیات گفت و در کنار قبر عثمان بن مظعون در بقیع به خاک سپرده شد.

ابوسعید خدری

وی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در جنگ احد شرکت داشت. دارای دو خصلت علم و شجاعت بود. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله از راویان مناقب اهل بیت به شمار می آمد. وی سرانجام در سال ۶۴ یا ۷۴ ه.ق در مدینه وفات یافت و در نزدیکی قبر فاطمه بنت اسد به خاک سپرده شد.

مقداد بن اسود

او از صحابه جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و مورد علاقه آن حضرت بود. در سال ۳۳ ه.ق در سن ۷۰ سالگی در جُزف، سه مایلی مدینه در گذشت. جنازه اش را به مدینه حمل کرده، در بقیع به خاک سپردند.

ارقم ابن ابی ارقم

از نخستین گروندگان به اسلام بود و خانه اش در مکه مرکز تبلیغ و تعلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله گردید. در بسیاری از

نبردها و حوادث صدر اسلام حضور داشت و سرانجام در سن ۸۰ سالگی در گذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

حکیم بن حزام

وی پسر برادر حضرت خدیجه علیها السلام بود که در روز فتح مکه اسلام آورد و پس از سال ۵۴ ه.ق در مدینه در گذشت و در بقیع آرمید.

جابر بن عبدالله

وی از صحابه مشهور بود. در ۱۹ غزوه شرکت داشت. و سرانجام پس از ۹۴ سال، به سال ۹۰ ه.ق در گذشت و در بقیع جای گرفت.

زید بن ثابت

وی از جمع آورندگان قرآن بود که در سال ۴۵ یا ۵۰ هجری وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.

سهل بن سعدی

وی در سال ۸۸ ه.ق پس از یک صد سال زندگی در مدینه در گذشت.

مالک بن انس

وی از ائمه چهار گانه اهل سنت و پیشوای مالکی‌ها است که در میان سال‌های ۱۷۴ تا ۱۷۹ ه.ق در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.

نافع المدنی

او از بزرگان تابعین بود و در میان سال‌های ۱۱۷ تا ۱۲۰ ه.ق در مدینه در گذشت و در کنار قبر مالک بن انس در بقیع به خاک سپرده شد.

نافع، شیخ القراء

وی یکی از قراء سبعة است که حدود ۷۰ سال برای مردم مدینه قرآن خواند. وی در سال ۱۶۹ در مدینه وفات نمود و در بقیع آرمید.

اسامه بن زید

وی در سال ۵۴ ه.ق در سن ۵۷ سالگی در مدینه در گذشت.

زید بن سهل، ابوظلحه انصاری

او از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در سال ۳۴ ه.ق و یا در سال چهارم وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در

مدینه در گذشت.

شهدای حره

تعدادی از شهدای واقعه حرّه نیز که به دستور یزید و توسط مسلم بن عقبه و سربازان وی به شهادت رسیدند، در قبرستان بقیع مدفون‌اند.

مزار شهدای واقعه حرّه

برخی دیگر از چهره‌های معروف صدر اسلام که در بقیع به خاک سپرده شده‌اند عبارتند از:

۱- عبدالرحمان بن عوف

۲- عثمان بن عفان

۳- سعد بن ابی وقاص

۴- ابوهریره

۵- صُهَیب بن سنان

۶- اُسَید بن حُضَیر

۷- حُوَیْب بن عبدالعُزّی

۸- رُکائنه بن عبد یزید

۹- عبدالله بن سلام

۱۰- عبدالله بن عمرو

۱۱- ابوسلمه بن عبدالاسد

۱۲- عبدالله بن عتیک

۱۳- قتاده بن نعمان

۱۴- عمرو بن خزم

۱۵- مخرمه بن نوفل

۱۶- عبدالله بن انیس

۱۷- براء بن معرور

۱۸- جُبَیر بن مُطعم

۱۹- مسطح بن اثاثه

۲۰- معاذ بن عَفراء

۲۱- ابن عمرو بن نفیل

۲۲- مالک بن تیهان

۲۳- ابوالسید ساعدی

۲۴- محمد بن مسلمه

۲۵- عُوَیم بن ساعده

۲۶- کعب بن عمرو

بیت الأحزان

در قسمت شمالی قبور ائمه بقیع، مکان کوچکی وجود داشته که فاطمه زهرا علیها السلام پس از رحلت پدر بزرگوارش، به آنجا می‌آمده و به شدت می‌گریسته است. این مکان به بیت الاحزان و یا مسجد فاطمه معروف بوده، و تا اوایل سده اخیر بنایی داشته که مردم در آنجا زیارت خوانده و نماز می‌گزاردند.

توجه والیان به قبرستان بقیع

والیان مدینه در طول تاریخ، مقابر اهل بیت علیهم السلام، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله، فرزندان و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و تابعین مشهور و مدفون در بقیع را، با سنگ نبشته‌های هنری و بناهای عظیم و ضریح‌های ثمین و سیمین مشخص و در بازآفرینی و بازسازی‌ها، پیوسته حراست و حفاظت از آنها را برعهده می‌گرفتند... [۱۱].

تا پیش از سلطه وهابیان بر حجاز، بیشتر سفرنامه نویسانی که از مدینه دیدار داشته‌اند، گزارشی از قبه‌ها و بناهای ساخته شده بر روی قبور ائمه و دیگر صالحان و چگونگی آن را گزارش کرده‌اند.

تصویر برداران نیز تصاویر گویا و روشنی از این قبرستان و بناهای ساخته شده در آن برداشته‌اند که نمونه‌هایی از آن را «ابراهیم رفعت پاشا» در سال‌های ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۵ ه.ق و نیز «محمد لیب‌بک» در سال ۱۳۷۷ ه.ق از خود به یادگار گذاشته‌اند. [۱۲].

تخریب آثار

اشاره

پس از تسلط سعودیان بر حجاز، و با توجه به پیوند فکری و مذهبی آنان با محمد بن عبدالوهاب، در هر شهر و منطقه‌ای که وارد می‌شدند، آثار و ابنیه ساخته شده بر روی قبور بزرگان صدر اسلام را خراب و ویران می‌کردند.

وهابیان، بار نخست در سال ۱۲۲۱ ه.ق بخشی از بناهای قبرستان بقیع را ویران نموده و سپس با تکمیل سلطه خود بر حجاز در شوال سال ۱۳۴۴ ه.ق کلیه این بناها و گنبدها و آثار را ویران و اموال و اشیاء گران قیمت موجود در این اماکن را به تاراج بردند و نه تنها در مدینه، بلکه در هر جا گنبد و بارگاه و زیارتگاهی بود، به ویرانی آن اقدام کردند.

مرحوم سید محسن امین، ابعاد ویرانی‌های وهابیان در حجاز را اینگونه بیان می‌کند:

وقتی وهابیان وارد طائف شدند، گنبد مدفن ابن عباس را خراب کردند، چنانکه یک‌بار دیگر نیز این کار را کرده بودند. آنان هنگامی که وارد مکه شدند، گنبدهای قبر عبدالمطلب، ابوطالب و خدیجه ام المؤمنین علیها السلام را ویران نمودند و زادگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام را با خاک یکسان کردند و آنگاه که وارد جده شدند، گنبد و قبر حوّا را خراب کردند و به طور کلی، تمام مقابر و مزارات را در مکه، جده، طائف و نواحی آنها ویران نمودند و زمانی هم که مدینه منوره را محاصره کردند، به ویران کردن مسجد و مزار [حضرت] حمزه پرداختند.

پس از تسلط وهابیان بر مدینه منوره، قاضی القضاة وهابیان، شیخ عبدالله بن بلیهد، در رمضان ۱۳۴۴ ه.ق از مکه به جانب مدینه حرکت و اعلامیه‌ای صادر و ضمن آن، جواز ویران کردن گنبدها و زیارتگاه‌ها را از مردم سؤال کرده بود، بسیاری از مردم از ترس به آن پاسخ نداده و برخی نیز لزوم ویران کردن را خواستار شده بودند!

البته هدف او از این اعلامیه و سؤال، نظرخواهی واقعی نبود، بلکه می‌خواست در میان مردم آمادگی ایجاد کند، چون وهابیان در هیچ یک از اعمال خود و در ویران کردن گنبدها و ضریح‌ها، حتی گنبد مرقد حضرت رسول صلی الله علیه و آله منتظر نظر مردم

نبودند زیرا این اعمال، پایه مذهب آنان است.

شاهد سخن آنکه، آنان پس از نشر این اعلامیه و سؤال و جواب، همه گنبدها و زیارتگاه‌ها را در مدینه و اطراف آن ویران کردند و حتی گنبد مضاجع ائمه اهل بیت علیهم السلام را در بقیع، که قبر عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در کنار آنها بود، خراب نمودند و دیوارها و صندوق‌ها و ضریح‌هایی که روی قبرهای شریف قرار داشت، همه را از بین بردند، در حالی که برای آن، هزار ریال مجیدی هزینه کرده بودند. [۱۳].

آنها در این زیارتگاه‌ها، جز تلی سنگ و خاک، به عنوان علامت باقی نگذاشتند.

از جمله تخریب‌ها، از میان بردن گنبد مرقد عبدالله و آمنه، پدر و مادر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز مزار همسران آن بزرگوار و قبر عثمان بن عفان و قبر اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام و قبر مالک امام دار الهجره و غیر آن بود که بیان همه آنها به طول می انجامد و به طور خلاصه، تمام مزارات مدینه و اطراف آن و ینبع را خراب کردند و پیش از آن، قبر حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و قبور بقیه شهدای احد را از بین برده بودند و از آنها جز مشتی خاک برجای نمانده بود و کسی که بخواهد قبر حمزه را زیارت کند، در صحرا جز تپه‌ای از خاک نمی‌بیند.

وهابیان از ترس نتیجه کارشان، از خراب کردن گنبد و بارگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و کندن ضریح آن بزرگوار خودداری کردند و گرنه آنان هیچ قبر و ضریحی را استثنا نکرده‌اند، بلکه قبر پیامبر صلی الله علیه و آله از آن جهت که بیشتر مورد احترام و علاقه مردم است، از دیدگاه آنها و از نظر دلایل و هابیان، اولی به خرابی است و اگر از این نظر خاطرشان جمع بود، حتماً قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز ویران می کردند! بلکه پیش از مزارهای دیگر، به تخریب آن اقدام می کردند. [۱۴].

ایوب صبری پاشا، تخریب قبور در حرمین شریفین را پیش از استقرار کامل دولت سعودی، این چنین گزارش می کند:

شریف غالب، پس از اطمینان یافتن به نفرستادن نیرو و امکانات لازم، به ناچار برادرش، شریف عبدالمعین را به قائم مقامی خود برگزید و مهمان سرای خویش - واقع در دامنه کوه جیاد - را منهدم ساخت و دست زن و بچه‌اش را گرفته، رهسپار جدّه شد.

شریف عبدالمعین، جمعی از علمای مکه، چون شیخ محمد طاهر، سید محمد ابوبکر میر غنی، سید محمد عطاسی و عبدالحفیظ عجمی را نزد سعود بن عبدالعزيز فرستاد و از او تقاضای عفو و امان کرد (در سال ۱۲۱۸ ه.ق).

سعود تقاضای شریف عبدالمعین را پذیرفت و به همراه علمایی که از مکه به نزدش آمده بودند و با سپاه گرد آمده، به سوی مکه معظمه حرکت نمود.

سعود، قائم مقامی عبدالمعین را پذیرفت و با صادر کردن فرمان هدم قبور و تخریب گنبدها و بارگاه‌ها، از میزان قساوت و شقاوت خود پرده برداشت.

وهابی‌ها می گفتند:

اهالی حرمین شریفین، به جای خداوند یکتا، گنبد و بارگاه‌ها را می پرستند. اگر گنبدها تخریب گردد و دیوارهای مشرفه برداشته شود، تازه اهالی حرمین از دایره شرک و کفر بیرون آمده، در مسیر پرستش خداوند یکتا قرار خواهند گرفت...! [۱۵].

وی در جای دیگر می نویسد:

سعود پس از محاصره طولانی شهر مدینه و پیدا شدن آثار تسلیم مردم شهر، شروطی برای آنان تعیین کرد که در صورت پذیرش آنها، تعرضی نسبت به اهل مدینه نداشته باشد. آن شروط عبارت بودند از:

۱ - باید پرستش پروردگار متعال بر اساس احکام و معتقدات آیین و هابیت انجام پذیرد.

۲ - باید احترام حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر اساس معیارهایی که از طرف پیشوای و هابیان معین و مقرر گشته، رعایت گردد.

۳- باید گنبد و بارگاه همه مقابر و مراقدی که در داخل مدینه منوره و یا در نواحی آن موجود است، تخریب گردد؛ یعنی سقف و دیوارشان برداشته شده، همه آنها بدون ضریح و صندوق، صاف و به صورت پشت ماهی درآورده شود.

۴- همه باید دین و آیین نیاکان خود را ترک نموده، به دین و آیین وهابیت درآیند و پس از این، براساس آیین وهابیت به احکام دین عمل نمایند.

۵- هرکس باید معتقد شود که به محمد بن عبدالوهاب از سوی خداوند رحمان الهام شده، آیین او مذهب حق می باشد و باید او را به عنوان مجدد دین و احیاگر مذهب بشناسد.

۶- کسانی که در دین نیاکان خود پایداری نشان دهند و آیین وهابیت را نپذیرند، باید با ابراز خشم و غضب و اجرای جور و ستم در تنگنا قرار گیرند و اهانت و تحقیر شوند.

۷- علمایی که از پذیرش آیین وهابیت سرباز می زنند را باید به قتل برسانند و یا مخفیگاه آنان را به امرای وهابی گزارش کنند.

۸- وهابیانی را که برای حفاظت از حصار مدینه تعیین خواهند شد، به داخل حصار راه دهند.

۹- هرگونه امر و نهی که از طرف وهابیان، در مورد مسائل مذهبی و یا سیاسی اعلام شود، هرقدر سخت و توان فرسا باشد، باید از صمیم دل پذیرا شوند و مو به مو اجرا کنند و در احترام فوق العاده امرای وهابیان بکوشند. [۱۶].

سعود پس از پذیرش این شروط از سوی مردم، تخریب گنبد و بارگاه قبور را به عهده خود مردم گذاشت و آنان نیز به دلیل محاصره شدید اقتصادی و ستم‌های گوناگونی که متحمل شدند، بخشی از آن را پذیرفته و به اجرا گذاشتند.

ایوب صبری پاشا، متن نامه مردم مدینه، خطاب به سعود بن عبدالعزیز را نقل کرده که در قسمتی از آن آمده است:

«... فرمان داده بودید که گنبدها و بارگاه‌های موجود بر فراز قبور مطهره را تخریب کنیم، آن را نیز به تبعیت از حدیث مشهور انجام دادیم. هر فرمانی از طرف شما صادر شود، علی‌رغم خواسته این و آن، در حق ما نافذ است...» [۱۷].

«این نامه به دست سعود بن عبدالعزیز رسید، لیکن وی نمایندگان اهالی مدینه را به حضور نپذیرفت و بر شدت تضيیقات خود افزود و در لحظه ورود به مدینه منوره، دستور داد که باید بقایای گنبدها و بارگاه‌ها به طور کامل ویران شود.

از دستورات اکید سعود، این بود که باید هر گنبدی به دست خادمین آن مرقد مطهر تخریب گردد. از این رهگذر، خدمتگزاران اماکن متبرکه به ناچار به این جنایت هولناک اقدام می کردند.

خادمان حرم مطهر حضرت حمزه سیدالشهدا، اظهار داشتند:

ما در اثر پیری و ضعف جسمی، قدرت هدم و تخریب نداریم.

سعود با نزدیکان خاص خود، شخصاً به حرم مطهر جناب حمزه رفت و به یکی از زورمندان وهابی که او را در جسارت و گستاخی، با یک قبیله برابر می دانست، دستور داد که بیل و کلنگ برداشته، بر فراز گنبد مطهر برود. او نیز با تعبیر «علی الرأس و العین»

آمادگی خود را اعلام کرد و گستاخانه بر فراز گنبد مطهر پا نهاد و کلنگ را با شدت تمام بر پرچمی که بر فراز گنبد در اهتزاز بود، فرود آورد. کلنگ از دست وی بیرون شد، توازن بدنش به هم خورد، از فراز گنبد به زیر افتاد و در همان لحظه مرد (سال ۱۲۲۲ ه.ق).

سعود پس از مشاهده این واقعه، از تخریب گنبد منصرف و پس از سوزانیدن در حرم، مردم را در میدان مناخه جمع و برای آنان سخنرانی کرد... [۱۸].

ایوب صبری پاشا در بخش دیگری از کتاب خود می نویسد:

«هنگامی که قافله شام چند منزل از مدینه دور شدند، سعود در محکمه حضور یافته، دستور داد که همه زر و زیور و جواهرات گران بهای موجود در روضه مطهر و گنجینه حرم نبوی را غارت کنند. سپس فرمان داد گنبدهایی را که تاکنون تخریب نشده،

منهدم سازند. فقط گنبد مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بر اساس تقاضای اهالی مدینه اجازه داد که به همان حال باقی بماند...» [۱۹].

سپس اهالی مدینه را در مسجد النبی صلی الله علیه و آله گرد آورد و برای آنان سخنرانی کرد و در بخشی از آن گفت: «... ایستادن در پیش روی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلام کردن به رسم سابق، در مذهب ما ممنوع است و این نوع تعظیم و تجلیل در مذهب وهابی، نامشروع است و چنین اقدامی از دیدگاه وهابی بدعت، زشت، ناپسند و ممنوع است. کسانی که از پیش روی مبارک عبور می کنند، باید بدون توقف حرکت کنند و فقط می توانند در حال عبور بگویند: «السلام علی محمد» و همین مقدار بنا بر اجتهاد پیشوای ما کافی است.» [۲۰].

عکس العمل‌ها

با انتشار خبر تخریب ابنیه بقیع، به خصوص آثار قبور پیشوایان معصوم مدفون در آن قبرستان، افکار عمومی در ایران به شدت تحت تأثیر قرار گرفت و شیعیان از خود واکنش‌های شدیدی نشان دادند به گونه‌ای که رییس الوزرای وقت، مجبور شد روز شانزدهم صفر را عزای عمومی اعلام کند. متن بخش نامه به شرح زیر است:

متحدالمآل تلگرافی و فوری است

عموم حکام ایالات و ولایات و مأمورین دولتی:

به موجب اخبار تلگرافی، از طرف طایفه وهابی‌ها، اسائه ادب به مدینه منوره شده و مسجد اعظم اسلامی را هدف تیر توپ قرار داده‌اند. دولت از استماع این فاجعه عظیمه، بی نهایت مشوش و مشغول تحقیق و تهیه اقدامات مؤثره می باشد. عجالاً، با توافق نظر آقایان حجج اسلام مرکز، تصمیم گرفته شده که برای ابراز احساسات و عمل به سوگواری و تعزیه داری، یک روز تمام مملکت تعطیل عمومی شود، لهذا مقرر می دارم، عموم حکام و مأمورین دولتی، در قلمرو مأموریت خود به اطلاع آقایان علمای اعلام هر نقطه، به تمام ادارات دولتی و عموم مردم، این تصمیم را ابلاغ و روز شنبه شانزدهم صفر را روز تعطیل و عزاداری اعلام نمایند. [۲۱].

به دنبال این بخش نامه، روز شنبه شانزدهم صفر (۱۵ شهریور)، تعطیل عمومی شد و از طرف دسته جات مختلف تهران، مراسم سوگواری و عزاداری به عمل آمد و طبق دعوتی که به عمل آمده بود، در همان روز، علما در مسجد سلطانی اجتماع نمودند و دسته جات عزادار، با حال سوگواری، از کلیه نقاط تهران به طرف مسجد سلطانی عزیمت کرده، در آنجا اظهار تأسف و تأثر به عمل آمد.

عصر همین روز نیز یک اجتماع چندین ده هزار نفری، در خارج دروازه دولت تشکیل گردید و در آنجا خطبا و ناطقین، نطق‌های مهیجی ایراد کرده و نسبت به قضایای مدینه و اهانتی که از طرف وهابی‌ها به گنبد مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله به عمل آمده بود، اظهار انزجار و تنفر شد. [۲۲].

خبرنگار دیلی تلگراف، که آن روز در مراسم حضور داشته، چنین گزارش داده است:

در وسط چهار راه، یک برج چوبی شش گوش، به ارتفاع ۳۰ پا، که با فرش پوشیده شده و بالای آن پرچم سیاهی در اهتزاز بود، برپا گردید... حدود ۲۵ هزار نفر از مردان سالخورده تا کودکان خردسال، پشت سر هم رج بسته، چهار زانو، در حال انتظار نشسته بودند... ورود مدرّس... با کف زدن و فریاد مسرت مردم اعلام شد... مشارالیه از جمعیت تشکر نمود و در میان علما و نمایندگان مجلس قرار گرفت... میرزا عبدالله، واعظ معروف، کلام خود را با نعت پیغمبر و درود بر ائمه شروع کرد، ولی ناگهان صدای آرام و آهسته‌اش، صورت جدی به خود گرفت... و گفت: اگر شما اعلام جهاد کنید [مردم] با سر و پای برهنه و بدون سلاح، به مرقد

پیغمبر اکرم شتافته، با دندان و ناخن‌های خود، دشمنان خدا را قطعه قطعه می‌کنند. بیشتر جملات حماسی او با گریه و زاری توأم بود. [۲۳].

سخنرانی مرحوم مدرس در مجلس

مرحوم مدرس، به مناسبت این موضوع مهم، در روز هشتم شهریور ۱۳۰۴ ه. ق مطابق با دهم صفرالمظفر ۱۳۴۴ ه. ق در مجلس شورای ملی، نطقی ایراد کرد و پس از بیان مقدمه‌ای چنین گفت:

«... ما خیلی جامع خودمان را از دست دادیم. برادرانی داریم در اکثر دنیا که دول اسلامی، آن طوری که باید و شاید با آنها رفتار نکرده است و بالأخره یک وقت بیدار شده و هوشیار شویم و جامعه خودمان را حفظ کنیم. از آقایانی که در تحت لوای این قوم اند، سؤال می‌کنم، چه وقت است آن وقت؟ از امروز بهتر؟ کیست که آن لوا را بردارد و بگوید در این موقع من لوای اسلام را برمی‌دارم و این قوم را در تحت قومیت و در تحت جامع دیانت اسلامی، قومیشان را ترقی می‌دهم و حفظ می‌کنم.

امروز از این واقعه‌هایی که استماع فرموده‌اید، اگرچه به آن درجه که باید اطمینان پیدا شود، هنوز نشده است که حادثه از چه قبیل است و تا چه مرتبه است؟ البته دولت مکلف است تحقیقات کامل بکند و به عرض مجلس برساند، ولیکن عرض می‌کنم: امروز اهل ایران یک قسمت از قسمت‌های دول اسلامی است، بلکه می‌توان گفت که قسمت بزرگ دول اسلامی است. باید امروز این جامعه در تمام دنیا خودشان را معرفی کنند که ملت و دولت ایران قدم برمی‌دارند که این جامعه را حفظ کنیم و خودمان را به برکت این جامعه نگاهداری کنیم.

دولت تقاضای کمیسیون از مجلس نمود، البته وظیفه‌شان هم همین بود که پیشنهاد تقاضای کمیسیون بفرمایند، البته مجلس هم مساعدت خواهد نمود و به عقیده بنده، تمام فکر را باید صرف این کار کرد و باید یک قدم‌هایی که مقتضای حفظ دیانت و حفظ قومیت و حفظ ملیت خودمان است، در این مورد برداریم و هیچ کاری و هیچ چیزی را مقدم بر این کار قرار ندهیم و نگذاریم که این مسأله زیادتر از این، اسباب خرابی جامعه شود که مبادا یک ضرر عظیم‌تری بر ما مترتب گردد و خدای نخواستہ حال ما از این روزی که هستیم بدتر شود. و زیاده بر این، چیزی عرض نمی‌کنم.» [۲۴].

مرحوم مدرس، پس از ایراد سخنرانی در مجلس، مسأله تشکیل کمیسیون ویژه برای پیگیری موضوع را به شکل جدی دنبال می‌کند.

نامه‌ها و تلگراف‌های علما و مراجع

مراجع، علما و حوزه‌های علمیه نیز پیوسته با ارسال نامه و مخابره تلگراف، خواستار برخورد قاطع با عوامل تخریب قبور اماکن متبرکه هستند. مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، تلگرافی به آیت‌الله شیخ محمد خالصی در کاظمین مخابره کرده و او نیز بلافاصله مسأله غارت و هابیان را به اطلاع مرحوم مدرس می‌رساند. [۲۵].

مدرس در پاسخ آیت‌الله خالصی نوشت:

اگر لازم باشد، اطلاع دهید من با گروهی از مردم ایران حرکت خواهیم کرد. [۲۶].

به دنبال ارسال پاسخ مرحوم مدرس، در عراق شایع شد که مدرس از تهران حرکت کرده و حدود ۲۰۰ هزار نفر نیرو آماده شد. [۲۷].

واکنش دیگر مسلمانان

مسلمانان مناطق دیگر نیز انزجار خود را از این عمل ننگین، به تهران اعلان کردند و خواستار اقدام جدی شدند. مردم قفقاز با ارسال عریضه از تفلیس برای نمایندگان مجلس شورای ملی، از آنان خواستند با توجه به جسارت و بی ادبی‌هایی که طایفه ضالّه وهابی‌ها و رییس مردود آنها ابن سعود، نسبت به اماکن متبرکه و مراقد مقدسه نموده است، رییس دولت ایران پیشقدم شده، با سایر دول اسلامی هم که البته وظیفه خود را خوب می‌دانند، کمک فرموده، این منبع فساد و دشمن حق و انصاف را ریشه کن و خاک پاک را از لوث وجودشان تطهیر فرمایند. [۲۸].

علاوه بر مسلمانان منطقه قفقاز، از مناطق دیگر، مانند مسلمان‌های تمام جماهیر متحده؛ یعنی آذربایجان، ازبکستان، ترکمنستان، قزاقستان، تاتارستان، یاشقیرستان، قراقان و اتباع دول ایران، ترکیه، افغانستان، چین، مغولستان هم با ارسال تلگرافی اعلام نمودند که: چون مکه معظمه و مدینه منوره با یادگارهای مقدس خود، متعلق به تمام مسلمین می‌باشد، پس باید تمام دول جهان اسلام بر حفظ و حراست این اماکن مقدس بکوشند. [۲۹].

واکنش سردار سپه

با توجه به شدت اعتراض‌ها، سردار سپه در مجلس قول داد تا شخصاً به این موضوع رسیدگی کند [۳۰] لیکن اسناد و مدارک نشان می‌دهد که وی هیچگونه اقدام مثبتی انجام نداده است. به عنوان مثال، سید محمدعلی شوشتری، نماینده گرگان در مجلس شورای ملی، در جلسه ۱۹۸ مجلس پنجم می‌گوید:

«اخیراً بی‌سیم از قول نماینده ابن سعود، یک چیزهایی توی این مملکت منتشر کردند. اگر حقیقتاً اصل قضایا واقع نشده است، کمیسیون محترمی که رییس محترم دولت آمده است، اظهار کرده است و مجلس معین کرد، کمیسیون محترم این قضیه را تکذیب بفرمایند و اگر واقع شده است و برای نظریات سیاسی برای آن احساسی که در مسلمانان دیگر تولید شد که دست هیچ متجاوز و متجاسری نباید به مکه و مدینه دراز شود...» [۳۱].

واکنش مسلمانان هند

انعکاس وقایع مجلس ایران، در هند نیز تأثیر گذاشت. آقای شوکت علی، منشی افتخاری کمیته مرکزی خلافت هند، در مراسله‌ای برای زعمای ایران چنین نوشت:

«اینک در هر کشور اسلامی، مرد توانای نیرومند شجاع متدینی، سکان کشتی ملک را در کف گرفته و آن را به سوی مقصد جلال و شکوه سوق می‌دهد، واقعاً وقتی که چنین مطالب و تفصیل خوبی راجع به برادران ایرانی خود می‌شنویم و مشاهده می‌کنیم که رخوت دیرین را از سر برون نموده و حاضر شده‌اند برای ترقی وطن، به هرگونه فداکاری قیام نمایند، مسرت و خوشوقتی ما به وصف نمی‌گنجد... عنقریب... کنفرانسی از مسلمانان دنیا تشکیل خواهیم داد و برای اینکه حجاز مقدس، سرچشمه نور و تربیت اسلامی گردد و آخرین علایم و امارات نفوذ غیراسلامی از آن محو شود، از جمیع ممالک اسلامی دعوت خواهیم کرد که نمایندگان مسؤول خود را برای حضور در آن گسیل دارند... ما می‌خواهیم یک جمهوری اسلامی، از حجازیان منتخبه با کمک و مساعدت و مشورت مؤتمر (کنفرانس) اسلامی، اداره امور داخلی عادی را بچرخانند.» [۳۲].

سرپرست اتباع و حجاج ایرانی

در آستانه سقوط حکومت هاشمی در حجاز، در تاریخ شانزدهم تیرماه ۱۳۰۳ ه.ق منتخب الدوله به بیتمت سرپرست اتباع و حجاج ایرانی منصوب و وارد مکه گردید، لیکن پس از روی کار آمدن عبدالعزیز و انتشار اخباری مبنی بر تخریب اماکن مقدس دو شهر

مکه و مدینه و نگرانی‌هایی که در کشورهای اسلامی به خصوص ایران به وجود آمد و از آنجا که هنوز حکومت سعودیان استقرار لازم را نداشت، عبدالعزیز این اخبار را تکذیب و از دولت‌های اسلامی می‌خواست تا نمایندگانی را برای پیگیری موضوع به حجاز اعزام دارند. ایران از جمله اولین کشورهایایی بود که هیأتی مرکب از غفار خان جلال‌السلطنه (وزیر مختار ایران در مصر) و حبیب‌الله خان هویدا به حجاز اعزام کرد و این هیأت در تاریخ ۲۴ / ۶ / ۱۳۰۴ ه.ق وارد جده گردید. [۳۳].

عبدالعزیز پذیرایی گرمی از این هیأت به عمل آورده و براساس گزارش هویدا اظهار تمایل زیادی به نزدیکی با ایران از خود نشان می‌داد، هویدا در این زمینه چنین می‌نویسد:

«... یک شبانه روز در بحر متوقف و دو دفعه با ابن سعود ملاقات شد. فوق‌العاده احترام و محبت نمود و هر دفعه خیلی اظهار میل به تقرب به دولت علیّه می‌کرد و می‌گفت: ما با دولت ایران همجواریم و به قدر سی هزار شیعه در نجد و احساء نزد من هستند، می‌توانید از آنها تحقیق نمایید، آنچه در حق ما شهرت می‌دهند، اکثر تهمت و افترا است. ان‌شاءالله شما به مدینه رفته، خواهید دید که آنچه گفته‌اند دروغ است! من صریحاً به شما می‌گویم و شما هم به دولت علیّه بنویسید که من حرمین شریفین را به جان و مال و اولاد خود حافظ و حارس ام. مهدومات مکه نیز قبل از ورود من بوده است.» [۳۴].

عبدالعزیز در اینجا، موضوع تخریب قبور را به دیگران نسبت داده، لیکن در ملاقات دیگری که هویدا با وی داشته، چنین اظهار می‌کند:

«... بلی، وهابی‌ها اعتقاد به تعمیر قبور و قبه‌ها ندارند و بدعت می‌دانند و «خیر القبور الدوارس» را حدیث معتبر می‌شناسند. مع‌هذا بعد از ورود خودم، فوراً جلوگیری کرده‌ام و حالیه نیز با کمال اصرار و الحاح منتظرم که دول و ملل اسلامی نماینده‌های خود را بفرستند و در امور حجاز قراری دهند و برای تعمیر این قبور نیز اگر مصمم شوند، مخالفت نمی‌کنم، سهل است، مساعدت خواهم کرد...» .

وی همچنین در باره شیعیان نجد می‌گوید:

«... قریب بیست - سی هزار رعایای شیعی مذهب، در نجد و احسا دارم، سؤال کنید، همگی در نهایت آزادی و آسودگی و راحتی مشغول کسب و کار خود هستند و هیچ فشاری، نه مذهبی و نه غیر مذهبی، بر آن‌ها نبوده و نیست...» [۳۵]. همانگونه که در گزارش‌های پیشین گذشت، عبدالعزیز به لحاظ مشکلاتی که در آغاز راه با آن روبرو بوده، تلاش می‌کند ضمن پافشاری بر اعتقاد وهابیان به تخریب قبور، آن را به نوعی به دیگران نسبت داده و با آوردن نمایندگان کشورهای اسلامی به حجاز در تثبیت حکومت خویش تلاش کند و با وقت‌کشی، آرام آرام به سوی استقرار حکومت خود گام بردارد.

دو دیدگاه

آقای سیدعلی موجانی در رابطه با تشکیل کمیسیونی با عنوان «کمیسیون دفاع از حرمین شریفین»، که به اصرار مدرس تشکیل شد، می‌نویسد:

دو دیدگاه مشخص در میان رجال سیاسی آن عهد ایران به چشم می‌خورد:

۱- گروهی که سید حسن مدرس در رأس آنها قرار داشت، که خواهان نمایندگان دول مسلمان به منظور حفظ حرمین شریفین و مقابله با اقدامات وهابی‌ها بودند.

۲- گروه دوم، کسانی که در رأس ارکان اداری - سیاسی کشور قرار داشتند و از نظریه هویدا مبنی بر اعزام نماینده‌ای به کنفرانس خلافت اسلامی، که توسط وهابی‌ها برگزار می‌شد، جانبداری می‌نمودند.

در حالی که گروه اول، حتی حاضر به شناسایی وهابی‌ها نبودند، دسته دوم باب مکاتبه و مراوده با ایشان را نیز گشوده بودند.

این رویارویی می رفت تا آشکارا به نفع مجلسیان تمام شود، لیکن متأسفانه دوره پنجم قانون گذاری در ساعت ۵ / ۳ بعد از ظهر پنجشنبه ۲۲ / ۱۱ / ۱۳۰۴ به اتمام رسید و روزنامه ناهید درباره پایان این دوره مجلس نوشت:

«...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ... در و دولاب و اثاثیه و مخازن مرحوم، مطابق وصیت، از طرف متولی باشی دوم، آقای ارباب کیخسرو مهر و موم شد. رحمه الله علیه بر حمة واسعة» .

عدم همکاری با سعودی‌ها

این حادثه سبب شد تا در عمل، از امکان فعالیت‌های مدرس کاسته شود و متأسفانه به دلیل سانسور شدید مطبوعات و فقدان اسناد و مدارک لازم، ارزیابی و قضاوت آنچه در این دوره فترت رخ داده است، با مشکل روبه‌رو می گردد.

پاره‌ای اسناد پراکنده موجود در بایگانی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، مبین این واقعیت است که ظاهراً مخالفت مدرس با حضور در کنفرانس خلافت اسلامی شدت گرفته و همین امر سبب تردید شیعیان برخی از کشورهای دیگر شده بوده است. [۳۶].

با انتشار فتوای جمعی از علمای وهابی، دایر بر وجوب ویرانی قبور و عدم زیارت اماکن مقدسه و انعکاس آن به ایران، موجی از خشم و نفرت، جهان اسلام را فراگرفت و سبب شد تا بسیاری از کشورهای مسلمان، به دعوت مدرس، از حضور در کنفرانس چشم‌پوشند. وی گفته بود:

«بنده تصور نمی‌کنم که اجتماع حقیقی از طرف ملل و دول اسلامی بشود؛ مثلاً از سوریه تا به حال هنوز جواب به او (ابن سعود) نداده‌اند و گمان نمی‌رود کسی برود، مگر اینکه از سوری‌هایی که در مکه هستند در انجمن حاضر شده... از عراق و فلسطین و الجزایر و ریف و تونس و ترکیه و افغان و غیرهم هیچ آثاری نیست.» .

تشکیل کنگره خلافت

لیکن با تلاش‌هایی که صورت گرفت، کنگره خلافت در اول ذی قعدة ۱۳۴۴ ه. ق/ ۱۳ مه ۱۹۲۶ با حضور گروهی اندک آغاز شد. در جلسه دوم، شیخ خلیل خالدی، قاضی القضاة سوریه پیشنهاد کرد در خصوص ارتباط و اتصال با سایر کشورهای مسلمان، به خصوص ایران مذاکره شود. اما هنوز کنگره در جریان بود که علمای نجف اطلاع دادند وهابیون به بقیع حمله نموده‌اند. [۳۷].

تشکیل کمیسیون حرمین شریفین

در نتیجه این خبر، جمعی از علمای تهران؛ از جمله مدرس، با تشکیل جلسه‌ای در منزل امام جمعه خویی تصمیم گرفتند تا کمیسیونی برای رسیدگی به وقایع پیش آمده در محل مجلس، با حضور سید حسن مدرس، امام جمعه خویی، امام جمعه تهران، بهبهانی، آیت‌الله زاده خراسانی، حاج میرزا محمدرضا کرمانی، مستوفی الممالک، وثوق الدوله، محتشم السلطنه، مشیر الدوله و احتشام السلطنه تشکیل شود و با بررسی پرونده‌های موجود در وزارت خارجه و دفتر شاه، تصمیمات لازم در این خصوص اخذ شود.

نخستین جلسه این کمیسیون، روز بعد تشکیل شد و در این جلسه است که مدرس به مستوفی الممالک پیشنهاد می‌کند تا در این شروط حساس عهده‌دار مقام ریاست وزرا گردد.

تصمیم مهم دیگر کمیسیون تکلیف، صدور ابلاغیه‌ای به وزارت دربار بود که تمام بخش‌های وزارت امور خارجه را مکلف می‌کرد تا تمام امور مربوط به حرمین را تنها پس از اطلاع کمیسیون مجری دارند.

همچنین مقرر شد تا نام کمیسیون، به کمیسیون دفاع حرمین شریفین تبدیل شود و از مخبر السلطنه، مستشار الدوله و ممتاز الدوله نیز برای حضور در جلسات، دعوت به عمل آید.

دولت وهابی در واکنش نسبت به اقدامات کمیسیون، فعالیت گسترده‌ای را آغاز کرد. شیخ رشید رضا، صاحب امتیاز مجله المنار، شرح مفصلی در روزنامه‌های مصر منتشر و از دولت علیه ایران به زندقه یاد کرده و در مقابل این خدمت ۴۰۰۰ لیره طلا دریافت نموده، به مکه معظمه متوجه شد و مجلس درس مفصلی در صحن کعبه معظمه دایر کرده، اراده ابن سعود را به دست گرفت. روی تند این تبلیغات بیشتر متوجه جناح مذهبی ایران، به رهبری مدرس بود، چرا که بررسی اسناد، نمایانگر این حقیقت است که روابط دربار پهلوی و ابن سعود کاملاً دوستانه بوده است. در یکی از اسناد آمده است:

«در موقع تاجگذاری بندگان، اعلی حضرت، قوی شوکت همایون شاهنشاهی، ابن سعود تلگراف تبریک عرض نموده بود. اولیای دولت علیه به جای اینکه جواب آن را به توسط وزارت جلیله امور خارجه یا به توسط دربار به سلطان نجد مخابره فرمایند، آقای عین الملک (هویدا) را با مأموریت رسمی به مکه اعزام فرمودند که مراتب محظوظیت خاطر مهر مظاهر همایونی را به ابن سعود ابلاغ نماید». [۳۸].

تردید در میان رجال سیاسی ایران، برای اتخاذ یک موضع اصولی در باره این واقعه، هر آن شدت پیدا می کرد. کمیسیون به رهبری مدرس، با تحت فشار قرار دادن مستوفی الممالک، رییس الوزرا، او را واداشت تا به انتشار اعلانی تحت عنوان «به اهالی مملکت و عموم مسلمین اعلام می شود»، اعتراض رسمی دولت خود به اقدامات وهابی‌ها را آشکار نماید. دولت در این اعلامیه از تمام ملل اسلامی تقاضا می کند که در یک تجمع عمومی، ملل اسلامی مقدرات حرمین شریفین را حل و تسویه نمایند. [۳۹].

هیأت علمیه نجف که به موازات کمیسیون حرمین شریفین تشکیل شده بود، در این زمان با ارسال تلگرافی برای سید حسن مدرس و دیگران، ضمن انزجار از عملیات وهابیان، آمادگی خود را برای حفظ نوامیس اسلام اعلام می نماید.

مدرس در پی این وقایع، با برگزاری مجلسی در مسجد مروی تهران بر منبر رفته، شرح مبسوطی از فجایع و عقاید سخیفه وهابی‌ها داده، خواهان اتحاد جامعه اسلامی می شود.

با افتتاح دوره ششم قانون گذاری و علی‌رغم مشکلات داخلی موجود، کماکان فکر و ذهن مدرس و اطرافیانش، پیگیری موضوع حرمین شریفین می باشد.

بهبهانی در سخنان پیش از دستور خود، با اشاره به بی‌توجهی ملل مسلمان نسبت به تهدیدات کفار، چنین نتیجه می گیرد:

«تا کی بی‌حالی؟! تا کی بی‌اعتنایی؟! تا کی مسامحه...؟! قلوب هر یک از مسلمانان ایرانی را مملو از خون (کرده‌اند)...! می خواهند یک صفوف جدیدی به ملل اسلامی... بیفزایند...، ایران که هم از نقطه نظر سیاسی و هم از نقطه نظر مذهبی، از جمیع فرق اسلامی بایستی علاقمندتر باشد، در چه حال است؟! آقا بالا سرها، قیم‌ها، متولّی‌ها، سیاستمدارها، صاحب اختیارها، بالأخره آنها که همیشه خود را همه چیز و دیگران را ناچیز می‌شمارند، در این موقع مهم سیاسی و دیانتی، در این موقع حیاتی، در این مدت مدید (تقریباً یک‌سال) چه کرده‌اند؟! جمعی مشغول تکذیب، جماعتی بی‌خیال، چند نفر مشغول کار، ولی چکار؟ نشستند و گفتند و برخاستند. از هر کس پرسیدم، گفتند: مشغول مذاکره هستیم. خلاصه تاکنون چه کرده‌اند؟! حرف زده‌اند! حرف خالی و بی‌فایده!».

او سپس پیشنهاد مذاکره با نمایندگان کشورهای مسلمان را برای انعقاد یک کنفرانس بین‌المللی می دهد تا در آن آینده سیاسی حجاز مشخص شود و پیشنهادی با قید دو فوریت تقدیم مجلس می کند. این پیشنهاد در واقع قانونی کردن کمیسیون دفاع حرمین شریفین است، لیکن پیشنهاد او با عکس‌العمل شدید رییس الوزرا و بعضی از نمایندگان روبرو می شود. بررسی نسخه منحصر به فرد دستنویس مذاکرات مجلس، روشن می‌سازد که در این سازمان، سانسور شدیدی بر مطبوعات اعمال می شده است؛ «نظمیه،

حتی نطق و کلا را سانسور می کند و نمی گذارد در روزنامه‌ها نوشته شود. نظمیه فقط کارش این است که اداره سانسور درست کند که هرچه نوشته می شود سانسور بکند. [۴۰].

سرانجام بر اثر «تعقیب مذاکرات قبل از دستور» و پافشاری اعضای کمیسیون، پیشنهاد بهبهانی با امضای ۲۲ تن؛ از جمله مدرس، به عنوان ماده واحده در مجلس مطرح می شود. علی رغم مخالفت بعضی نمایندگان، که آیا کمیسیون توانایی انجام اقدامی عملی را دارد یا خیر؟ مدرس در دفاع از ماده واحده می گوید:

«عقیده ما این است که از برای مملکت ایران خیلی نافع است؛ سیاستاً و عظمتاً و باید در صدد انجام آن مسأله برآیم که به عبارت اخری، مرکزیت دادن ایران است به جهت این مسأله. ما همه شرکت داریم، لیکن ایران که دولت بزرگ اسلام است، برای مرکزیت دادن به این مسأله که منظور نظر تمام است، البته مجلس شورای ملی احق و اولی است که در این مسأله شرکت کند... اما نمی توانم بگویم این مسأله به این بزرگی نتیجه اش یک ماهه و دو ماهه، یک ساله می شود. مسأله به قدری بزرگ است که باید یک سال، دو سال هم تعقیب کرد تا ان شاء الله الرحمن (ناامید نیستیم) نتیجه خوبی بگیریم.» [۴۱].

اسناد و مدارک ناقص موجود، حکایت از آن دارد که این ماده واحده به تصویب رسید، اما ظاهراً فشار زیادی بر این جناح مجلس وارد آمد، به طوری که تقریباً یک ماه پس از این، مدرس در تاریخ ۱۳۰۵/۸/۷ در راه مدرسه سپهسالار (شهید مطهری) ترور شد و اگر چه از این توطئه جان سالم به در برد، اما نتوانست لااقل در ۱۰ جلسه مجلس حضور یابد.

متأسفانه فقدان اسناد و مدارک سبب شده تا پس از این واقعه، دیگر اطلاعی از نتیجه اقدامات کمیسیون و فعالیت‌های مدرس در اختیار نداشته باشیم.

تنها یک سند که تاریخ تقریبی آن، سال ۱۳۴۵ ه.ق / ۱۳۰۵ ه.ش است، تا حدی فشار حاکم بر جناح مدرس را روشن می کند. در این سند، میرزا مهدی زنجانی، از یکی از تجار (تهران) می خواهد تا پیام او را به مدرس ابلاغ کند که:

«چنانچه یک اقدامی از طرف دولت ایران نشود، اسباب سرشکستگی مسلمین و موجب تولید مفساد خواهد شد. این کاغذ را به شما محرمانه نوشتم... شهد الله تعالی، می ترسم این قضیه (حمله وهابی‌ها) تعاقب شود و بالمره موجب تباهی مسلمین شود.».

مدرس در حاشیه این نامه، تنها به نگارش بیتی بسنده می کند که خود نشانگر دشواری‌های موجود و مسائل پشت پرده است:

از قیامت خبری می شنوی

دستی از دور بر آتش داری! [۴۲].

تسلط عبدالعزیز بر حجاز

پس از کناره گیری ملک علی از قدرت، عملاً عبدالعزیز بر حجاز مسلط شد و در تاریخ ۱۷ دی ماه ۱۳۰۴ ه.ش اطلاعیه‌ای به این شرح صادر کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمد لله نحمده و نشكره و نصلی و نصلم علی خیر انبیاءه و أشرف مخلوقاته سیدنا محمد صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم. اما بعد، قضایای حسین و پسرانش را با ما، دور و نزدیک شنیده‌اند تا آنکه برای مدافعه از حیات و بلادمان و دفاع از بلاد مقدسه و جلوگیری از اعمال ناشایسته، ناچار شمشیر کشیده و با جان و مال در این راه انفاق کردیم و به فضل خداوند رؤف، بلاد فتح و امنیت در آنجا حاصل شد و از وقتی که به این کار مبادرت نمودیم، مصمم بودیم آنچه را که عالم اسلامی که اهل حجاز رکنی از آن است، راجع به آینده این بلاد مقدسه حکم نمایند اجرا شود و مکرر عموم مسلمانان را دعوت نمودم که مجمع اسلامی تشکیل داده، آنچه مصلحت آینده این بلاد است مقرر دارند. سپس به دعوت عام و خاص پرداخته، به تاریخ ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۴۴ ه.ق به

حکومت‌ها و شعب اسلام نوشته جات - چنانکه در جراید عالم نیز انتشار یافت - فرستاده شد. دو ماه گذشت، جوابی از احدی نرسید، جز جمعیت خلافت در هند و او - باریک‌الله فیها - آنچه بتواند برای خوشی و آسایش حجاج اجرا نموده و می‌نماید. و چون بحمدالله قضیه در حجاز با منصوریت خاتمه پیدا کرد و اهالی حجاز، دسته دسته و یک‌یک آمدند و آزادانه تشکیل مملکت را چنانکه وعده شده بود، درخواست نمودند و چاره‌ای جز قبول خواهش‌های مکرر آنها نیافتیم.

پس از آنکه عالم اسلام در این موقع مهم، تصمیم و اقدامی ننمود که هر قسم می‌خواهند اداره بلاد را خود مقرر دارند، لهذا آزادی به آنان داده شد و ما قصدی جز اصلاح به قدر امکان نداریم؛ (وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ) [۴۳]. [۴۴].

عبدالعزیز بن عبدالرحمن الفيصل آل سعود

۲۲ جمادی‌الثانیه ۱۳۴۴

ابلاغیه دولت سعودی

پس از آنکه در تاریخ ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۴۴ ه. ق رسماً دولت سعودی تشکیل می‌شود، ابلاغیه‌ای به این شرح صادر می‌نماید:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ابلاغیه پادشاهی به حکومت‌های متحابه

به فضل و عنایت پروردگار، اهل حجاز اجتماع و به پادشاهی ما در حجاز، بر طبق کتاب‌الله و سنت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌و آله و خلفای راشدین و تأسیس حکومت موروثی که امور حجاز با اهل حجاز باشد، بیعت کردند و به امید خداوند و توکل بر ذات اقدسش، قبول بیعت نمودیم و استمداد و استعانت از ذات خداوند تبارک و تعالی داریم. پس لقب ما «جلاله ملک الحجاز و سلطان نجد و ملحقاتها» می‌باشد و برای امنیت و راحتی و گشایش و سعادت و خوشی ساکنین این بلاد و عموم حجاج و زائرین، نهایت کوشش داریم و عنقریب آنچه منظور عالم اسلامی است به عمل آید و از جریان امور حجاز خشنود شوند و از خداوند مسألت می‌نمایم که مرا در انجام این امر معاونت فرماید.

وإنه ولی التوفیق

ملک الحجاز و سلطان نجد و ملحقاتها

ممنوعیت سفر به حجاز

این اقدام عبدالعزیز بدین جهت بود که کشورهای اسلامی را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد و آنان را ناگزیر به برقراری ارتباط با سعودی کند، لیکن علی‌رغم آن، اخبار و گزارش‌های واصله از عربستان و نگرانی‌های کشورهای مختلف موجب شد تا مفتی مصر، مسلمانان را از رفتن به مکه منع کند و دولت انگلیس نیز اجازه رفتن به حج را به مسلمانان هند نداد و دولت ایران هم در جلسه یازدهم اسفند ۱۳۰۴ ه. ش خود اعلام کرد:

«... مقتضی است به اطلاع عامه برسانید که دولت از امنیت و آسایش حجاج در حج نگران است و توصیه می‌کند که امسال از حج خودداری نمایند.» [۴۵].

اطلاعیه دولت ایران

در تاریخ ۱ / ۴ / ۱۳۰۵ ه. ش دولت ایران با صدور اطلاعیه‌ای رسمی، صریحاً به اقدامات دولت سعودی در تخریب اماکن اسلامی و قبور ائمه بقیع اعتراض و اعمال وهابیان را محکوم نمود. متن اطلاعیه به این شرح است:

به اهالی مملکت و عموم مسلمین اعلام می شود:

تعدّیات و تجاوزاتی که نسبت به عالم دیانت و عقاید فرق مسلمین، از مدتی قبل، طایفه وهابیه به عمل آورده‌اند و هتک حرمتی که نسبت به حرمین شریفین، که قبله و معبد کافه مؤمنین و مرکز اتحاد روحانی تمام مسلمین است مرتکب شده‌اند، عموم مسلمین را مضطرب و نگران ساخته است و جسارتی که از طرف آنها نسبت به بقاع متبرکه بزرگان دین در بقیع به ظهور رسیده و قاطبه مؤمنین را متأثر و سوگوار نموده است، معلوم خاطر عموم اهالی مملکت می باشد.

دولت ایران از بدو تجاوزات این طایفه، همیشه بر این گونه عملیات که مخالف آداب و حیثیات دیانتی و مناقض با اصول تمدن است، اعتراضات شدید نمود تا اینکه از طرف عبدالعزیز بن سعود، رییس آن طایفه ابراز مواعیدی شد که این گونه فجایع و تجاوزات که بی احترامی صریح به عقاید و شعائر ملی عالم اسلام است، ارتکاب و تکرار نشود.

ولی برخلاف انتظار، عملیاتی اخیراً منافی با مواعید خود از آن‌ها به ظهور رسید که قلوب اسلامیان را متأثر و متألم نمود و سبب گردید که دولت ایران دعوت ابن سعود را برای شرکت در مجمع عمومی حجاز قابل قبول ندانسته و رد نماید.

از آنجا که تجلیل اماکن مقدسه که کرورها نفوس از روی عقیده و ایمان، آن نقاط شریفه را مهبط انوار رحمانی و منبع فیض آسمانی می دانند، از شعائر ملی اسلامی است و مخصوصاً در این برهه از زمان، که عصر احترام عقاید و آداب دیانتی است و تمام ملل متمدنه عالم، از هر قوم و ملت، سعی دارند که معتقدات مذهبی دیگران را تعظیم و تکریم نمایند و تعدی و تحمیل بر شعائر دینی سایر ملل را منسوخ سازند. بدیهی است دولت و ملت ایران نمی تواند ساکت نشست و تحمل نماید یک فرقه معدود که نسبت به ملل اسلامی در حکم اقل قلیل هستند، عقاید خود را بر تمام عالم اسلام تحمیل نمایند. و حقیقتاً جای بردباری و تحمل نیست. در عصری که هریک از ملل حیه، از برای آثار و قبور حکما و بزرگان و ارباب شعر و صنعت، هر چند که منسوب به ملل دیگری باشند، هزار گونه احترامات قائل می شوند و از این لحاظ، مابین ملیت و قومیت و نژاد فرقی نمی گذارند، یک طایفه فقط به استمساک تعالیم و مبادی خود، آثار ائمه هدی و اولیای خدا را که در روح و قلب کرورها نفوس جای دارند، منهدم سازند.

دولت ایران این رفتار را از مقوله تجدید اعمال ادوار توخّش و جاهلیت تلقی نموده و بر این کردار فجیع شدیداً اعتراض می نماید. در همان حال، به قاطبه مسلمانان عالم خطاب و اعلام می دارد که، به حکم وحدت عقیده اسلامی، متفقاً به وسایل ممکنه از این عملیات تجاوز کارانه جلوگیری به عمل آورند و از آنجا که حرمین شریفین، حقیقتاً به تمام عالم اسلام تعلق دارد و هیچ ملت مسلمان دون ملت دیگر، حق ندارد این نقاط مقدسه را که قبله جامعه مسلمانان و مرکز روحانیت اسلام است به خود اختصاص داده، تصرفات کَیْفَ ما یَشاء نماید و اصول تعالیم خود را بر عقاید دیگران تحمیل کند.

بنابراین، از تمام ملل اسلامی تقاضا می شود که در یک مجمع عمومی ملل اسلامی، مقدّرات حرمین شریفین را حل و تسویه نمایند و قوانین و نظاماتی وضع گردد که تمام مسلمانان برطبق عقاید مختصه خود، بتوانند آزادانه از برکات روحانی و فیوض آسمانی اماکن مقدسه مکه معظمه و مدینه طیبه برخوردار و متمتع شوند و این سرچشمه فیض و سعادت الهی تمام طوایف مسلمانان عالم را بدون تبعیض و استثنا سیراب سازد.

امیدواریم که ملل و دول اسلامی، این تقاضای دینی و ملی را به سمع قبول اجابت کرده و راضی نشوند بیش از این بر مقدسات ملی و شعائر مذهبی آنان لطمه وارد آید. [۴۶].

اول تیرماه ۱۳۰۵

حسین بن یوسف رییس الوزرا

پس از صدور این اطلاعیه، متأسفانه هیچ گونه حرکت جدی در جهان اسلام برای وادار کردن سعودیان در پذیرش ترمیم قبور و حفظ آثار تخریب شده صورت نمی پذیرد و در نتیجه فشار دولت سعودی بر شیعیان افزایش یافته، به شکلی که در شب هفتم محرم

۱۳۴۷ ه. ق. مدیر شرطه سعودی با تعدادی سرباز به محل برگزاری عزاداری شیعیان ایران حمله و اسباب و وسایل آنجا را غارت می‌کند و سیدی از سادات حجاج، به نام حاجی سید محمد باقر را با کمال اهانت و زجر کشیده به زندان می‌برد. [۴۷] و سختگیری نسبت به حجاج ایرانی روزبه‌روز بیشتر می‌شود.

در گزارش کنسولگری ایران در جده، به تاریخ ۲۸ محرم ۱۳۴۷، چنین آمده است:

«... مأمورین حکومت حجاز در مدینه منوره و در مکه مکرمه، با حجاج ایرانی بسیار سختگیری کردند و نمی‌گذاشتند که حجاج به آزادی، خودشان زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و زیارت ائمه اطهار علیهم السلام در بقیع به عمل بیاورند و وعده‌هایی که حکومت داده بود، ابداً موقع اجرا نگذاشت، بلکه به خلاف پیشتر، خیلی سخت‌گیری می‌نماید. متروکات اموات حجاج ایرانی را، که همه را در مکه معظمه به واسطه مأمورین بیت‌المال ضبط کرده‌اند، تاکنون به جنرال قنصل گری نفرستاده‌اند... لہذا از برای تأمین حقوق و شؤون مذهبی رعایای دولت علیه ایران در قطعه حجاز، بهتر آن است که مانند سال گذشته، بلکه به طور اشد، دولت علیه ایران اوامر مؤکده صادر فرمایند که هیچ‌کس از ایران به حجاز نیاید و قدغن سخت مقرر فرماید تا وقتی که مسائل مختلف فیه، به طور احسن و اکمل تسویه شود و تأمینات کافی، به جهت حفظ حقوق و شؤون مذهبی رعایای دولت علیه ایران در حجاز تحت یک قاعده صحیح گرفته شود، به جهت استحضار خاطر اجل عالی به عرض رسید.

وکیل جنرال قنصل گری دولت علیه ایران

محمدعلی لاری

شروع یک نوطه

براساس گزارش حسین پیر نظر [۴۸] از سفارت ایران در مصر، اگر دولت ایران برای یکی دو سال دیگر، رفتن به حج را منع می‌کرد، حتماً حکومت حجاز حاضر به قبول شرایط پیشنهادی ایران می‌شد و در نتیجه، هم برای زائران ایرانی رفع مزاحمت می‌گردید و هم نسبت به تعمیر قبور و خرابی‌های به عمل آمده امتیازاتی به دست می‌آمد.

لیکن متأسفانه این کار صورت نمی‌پذیرد و در خرداد ۱۳۰۸ ه. ش اولین مرآوده رسمی دیپلماتیک میان ایران و حکومت عبدالعزیز صورت گرفته و در شهریور همین سال، معاهده موّدت میان ایران و حجاز امضا و در فروردین سال ۱۳۰۹ ه. ش حبیب الله هویدا با عنوان نماینده ایران و با سمت کاردار وارد جده می‌شود.

تأسیس سفارت ایران در عربستان، که به نوعی تقویت حکومت عبدالعزیز را در پی داشت، به حدّی برای عبدالعزیز مهم بود که هویدا پس از ملاقات با وی، از قول کفیل وزارت خارجه در گزارش خود می‌نویسد:

«... و ذکر کرد که هیچ وقت اعلی حضرت را تا این درجه شاد و مسرور ندیده بودیم که امروزه از ملاقات شما و وصول نامه همایون شاهنشاهی اظهار شادی و سرور عینی می‌فرمودند...» [۴۹].

مأموریت حبیب الله هویدا

حبیب‌الله هویدا در ایجاد این ارتباط نقش مهمی داشته و از این رو دولت حجاز به مسؤولان وزارت خارجه خود دستور می‌دهد که همیشه او را راضی و خرسند نگاه دارند تا اسباب تکمّل خاطر و دلتنگی برای او فراهم نشود و تمام مطالب و تقاضاهای او را به فوریت انجام دهند! [۵۰].

باتوجه به اینکه حبیب‌الله هویدا یکی از دو نماینده ایران برای بررسی وضعیت حجاز در اثر حمله وهابی‌ها و تخریب اماکن مقدسه بوده و از سوی دیگر، وی براساس اسناد موجود، دارای مسلک بهائیت و از بهائیان شناخته شده بوده است، [۵۱] همه گویای آن

است که متأسفانه نماینده ایران به صورت پنهانی نقشی مؤثر در نادیده گرفتن این مسأله مهم داشته است. این نکته زمانی تقویت می شود که ملک عبدالعزیز به هویدا می گوید:

«... ما شما را از خود می دانیم، شما نیز خود را مثل سایر نمایندگان اجانب ندانید، هیچ وقت لزوم به تحصیل اجازه نیست، هر وقت که میل دارید، بدون هیچ ملاحظه، به دیدن ما بیایید، چه در مکه چه در اینجا، ما همیشه آماده ملاقات شما هستیم...» [۵۲].

در روزنامه الوطن (چاپ بغداد)، در تاریخ ۲۰ ربیع الاول ۱۳۴۸ ه.ق در زمینه به رسمیت شناختن دولت حجاز توسط ایران درباره نماینده ایران، حبیب الله خان عین الملک معروف به هویدا می نویسد:

«... مشارالیه کاملاً به این قضایا آگاه است و علاوه بر اینکه زبان مملکت را به خوبی می داند، محل اعتماد ملک عبدالعزیز و رجال حکومت حجاز است و شخصاً نزد آن ها محترم است و بدیهی است که تعیین او به این سمت، مسأله را به طور دلخواه حل و تسویه می نماید!» [۵۳].

هویدا تا سال ۱۳۵۳ ه.ق به عنوان نماینده ایران در حجاز مشغول به کار بوده است. وی در مأموریتش به مدینه، برای کسب اطلاع از میزان خرابی‌ها، تلاش جدی کرده تا این حادثه مهم را بسیار کمرنگ جلوه داده، وهابیان را به نوعی، تبرئه نماید. در گزارش وی چنین آمده است:

... بالای مناره، قبه مطهر صعود کردیم، یکصد و سی پله بالا رفتیم و از آن جا قبه مطهر را زیارت نمودیم (زیرا صعود بالای قبه غیرممکن است). از آن جا مشاهده نمودیم که فقط پنج گلوله تفنگ به قبه مطهر اصابت نموده و اندکی سوراخ کرده است و ابداً خرابی وارد نیامده است!

اولاً نمی شود حتم کرد که این گلوله‌ها از طرف وهابی‌ها بوده است!

ثانیاً برفرض اینکه از طرف آن ها بوده باشد، واضح است عمدی نبوده است! و در اثنای تیراندازی به همدیگر خطا به قبه مطهر اصابت کرده است! و دلیل صحت این نظریه این است که قبه مرقد مطهر، خیلی عظیم و بزرگ است و وهابی‌ها هم در پشت دروازه و قلعه شهر بوده‌اند و تعدادشان بیش از سه - چهار هزار بوده است؛ اگر قصد اصابت می داشتند، اقلاً دو سه هزار گلوله به قبه مطهر می رسید! به هر حال فقط آثار پنج گلوله تفنگ در روی قبه مطهر بود و همچنین آثار چهار - پنج گلوله بر قبه اهل بیت بود، خادم باشی حرم مقدس نیز سه - چهار عدد گلوله آورده و به بنده داد و گفت که این‌ها را روی بام حرم یافته و تصور می کند که از گلوله‌هایی است که به قبه مقدس رسیده است. فدوی آنها را تقدیم خواهم نمود که در موزه وزارت معارف محفوظ بماند...» [۵۴].

متن کامل گزارش هویدا

جهت اطلاع بیشتر خوانندگان، متن کامل گزارش به این شرح تقدیم می گردد:

تاریخ سند: ۱۱ دیماه ۱۳۰۴

فرستنده: حبیب‌الله هویدا

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: گزارش در باب وقایع حجاز

نمره: ۲۱۱

مقام منیع وزارت جلیله امور خارجه دامت شوکته

بر حسب اوامر متعدده تلگرافی وزارت جلیله متبوعه، روز ۱۵ مهرماه ۱۳۰۴، مطابق ۱۷ اکتبر ۱۹۲۵ از شام به مصر و از آن جا در معیت جناب غفار خان وزیر مختار مصر، در روز ۱۹ مهرماه با کشتی خدیوی به طرف جدّه حرکت و روز ۲۴ مهرماه وارد جدّه شده [روز]

۲۹ با اتومبیل‌های سلطان نجد به طرف مکه معظمه رهسپار شدیم.

ابن سعود در میان راه جدّه و مکه، در محلی که به اسم بحره معروف است، برای پذیرایی از نماینده انگلیس «مستر کلایتون»، که برای عقد معاهده آمده بود، چادرهای متعدد افراشته بود و خود نیز چون آن‌جا بود، اول برای ملاقات او رفته، پس از صرف ناهار و چای، چهار بعد از ظهر با یک نفر میهمان دار مخصوص و چهار نفر گارد مخصوص، در حالتی که مُحرم بودیم، پس از وصول به مکه معظمه و ادای وظایف دینیّه عمره، به خانه‌ای که معین کرده بودند رفته، روز بعد برای مشاهده و زیارت مقامات و قبور مهدومه، که در قبرستانی که در منتهی الیه یک طرف شهر در دامنه کوهی واقع است رفتیم.

قبر حضرت خدیجه و حضرت آمنه [۵۵] و قبر عبدالرحمن بن ابی‌بکر و قبور بنی‌هاشم و مسجد جن و قبر عبدالله بن الزبیر و قبور شهدا و قبور سایر ناس که در آن قبرستان بود، وهابی‌ها همه را خراب و مهدوم کرده‌اند.

مولد حضرت پیغمبر و خانه حضرت خدیجه که ولادت گاه حضرت صدیقه طاهره، زهرا - صلوات الله علیها - بوده است، همه را مهدوم و با خاک یکسان کرده‌اند. عمارت و قبه‌های مراقد حضرت خدیجه و آمنه را که با خاک یکسان کرده‌اند سهل است، قبر حضرت خدیجه را نبش کرده بودند و معلوم بود که دوباره با خاک و گل پر کرده‌اند. خانه متولی قبر خدیجه را منهدم و تمام دارایی او را به یغما برده‌اند و خانه متولی در همان قبرستان، پهلوی قبر حضرت آمنه و خدیجه بوده است.

البته راجع به این معاهدات و تفصیل ملاقات و مذاکرات با سلطان ابن سعود، جناب اجل غفار خان وزیر مختار راپرت مفصل تقدیم نموده‌اند و احتیاج به تکرار فدوی نیست! [۵۶].

زیرا مأموریت فدوی فقط برای مدینه منوره است.

بنده در ایاب و ذهاب و در کلیه مواقع و در ملاقات‌های با اعلی حضرت ملک علی و سلطان ابن سعود با جناب وزیر مختار بودم و وظیفه ترجمانی را به عمل می‌آوردم، لهذا همین قدر عرض می‌کنم که جناب غفار خان، الحق یکی از رجال سیاسی تجربه دیده و هوشیار و با متانت و عاقبت اندیش دولت علیّه ابد مدت هستند و این مأموریت را فوق‌العاده با متانت و سیاست و کیاست انجام دادند و از این بهتر امکان‌پذیر نبوده و نیست.

فدوی راجع به ملاقات‌ها و مذاکراتی که با ملک علی و سلطان ابن سعود با حضور جناب وزیر مختار شده، در اینجا شرحی نمی‌دهم که مبادا در تعبیر کم و زیاد شود و محول به راپرتی که خود ایشان تقدیم کرده‌اند، می‌نمایم. علی‌هذا ذیلاً به شرح مأموریت مخصوص خودم که راجع به مدینه منوره است، می‌پردازم:

نظر به اینکه وقتی در مکه معظمه بودیم، سلطان نجد ذکر نمود که ایصال مرا فقط تا به «عیون» که اردوگاه قشون وهابی‌ها است و دو ساعت از مدینه منوره دور است تعهد می‌کند و از آن‌جا تا مدینه را در عهده نمی‌گیرد، سوء ظنی ما را دست داده، با جناب وزیر مختار به جدّه برگشتم که با ملک علی مذاکره نمایم. ملک علی بیچاره گفت:

من هرچه شما بگویید حاضرم، ولی قشون ما همه در داخل مدینه هستند و در خارج شهر قشون نداریم (و از عیون) تا به مدینه، همه نخلستان است و همه در دست خود وهابی‌ها است، می‌ترسم که برای بدنام کردن، از بین نخیل تیری به شما بزنند و بگویند که از طرف ما بوده است.

پس اصلح آن است که سلطان با گاردهای خود، شما را به دایره تلگراف بی‌سیم ما که خارج شهر است رسانده، گاردهای ما آن‌جا شما را تحویل می‌گیرند و در حین عودت نیز در همان نقطه شما را تحویل سوارهای سلطان می‌دهند.

لذا فدوی از جدّه تفصیل را به ابن سعود نوشتم، روز بعد جواب رسید و قبول کرد و اتومبیل فرستاد و همان روزی که جناب وزیر مختار سوار کشتی و عازم مصر شدند، بنده نیز سوار اتومبیل و عازم (بحره) گشتم، یک شبانه روز در بحره متوقف و دو دفعه با ابن سعود ملاقات شد، فوق‌العاده احترام و محبت نمود و هر دفعه خیلی اظهار میل به تقرب به دولت علیّه می‌کرد و می‌گفت:

ما با دولت ایران هم جواریم و به قدر سی هزار نفر شیعه در نجد، و در احساء نزد من هستند، می توانید از آن ها تحقیق نمایید، آن چه در حق ما شهرت می دهند اکثر تهمت و افتراست، ان شاء الله شما به مدینه رفته، خواهید دید که آنچه گفته اند دروغ است، من صریحاً به شما می گویم و شما هم به دولت علیه بنویسید که من حرمین شریفین را به جان و مال و اولاد خود حافظ و حارسم، مهدومات مکه نیز قبل از ورود من بوده است، بلی وهابی ها اعتقاد به تعمیر قبور و قبّه ها ندارند و بدعت می دانند و «خیر القبور الدوارس» را، حدیث معتبر می شناسند. مع هذا بعد از ورود خودم فوراً جلوگیری کرده ام و حالیه نیز با کمال اصرار و الحاح منتظم که دول و ملل اسلامی، نماینده های خود را بفرستند و در امور حجاز قراری دهند و برای تعمیر این قبور نیز اگر مصمم شوند ممانعت نمی کنم سهل است، مساعدت خواهم کرد، حتی اگر خروج مرا نیز از حجاز مقرر دارند، فوراً بیرون می روم.

قبل از حرکت بنده به مدینه منوره و بعد از عودت، سلطان این صحبت ها را مکرر گوشزد نمود و بعد از عودت از مدینه در ملاقات اخیر خواهش کرد که فدوی در تقرب بین او و دولت علیه اقدام کنم و نیز خواهش نمود که مکاتبه با او داشته باشم.

به هر صورت ابن سعود پنج نفر از تفنگداران مخصوص شخصی خود را، با سه نفر شتر ذلول مخصوص برای بنده و نوکر بنده معین کرد که تا مدینه ذهاباً و ایاباً با بنده باشند و برای تهیه حرکت از بحره به مکه رفته، چهار روز در آن جا ماندم سپس تفنگداران شتر سوار را به رابع که کنار دریاست فرستادند و بنده نیز با مستشار مخصوص خود او با اتومبیل به رابع رفتیم.

از مکه تا رابع با شتر پنج منزل است، با اتومبیل نه ساعت طول کشید. در رابع چند روزی منتظر تفنگداران شدم، مستشار مخصوص سلطان به مکه عودت نمود. در این اثنا فدوی سخت مریض و بستری و مبتلا به دسانتری شدم و ده روز سفر تأخیر افتاد. نه علاجی نه درمانی، نه حبیبی و نه طبیعی.

رابع عبارت از یک ده بزرگی است که هیچ چیز در آن یافت نمی شود، جز نان و برنج و گوشت چیزی نیست، از سبزیجات اثری نیست، آب چاه آن هم تلخ و ناگوار. به هر حال، به روحانیت حضرت ختمی مرتبت متوسل شده، به قوه دعا و مناجات بهبودی حاصل شد.

در این اثنا، پسر سلطان با پانصد نفر شتر سوار از قشون وهابی ها، برای رفتن به مدینه به رابع رسیدند. فدوی نیز با وجود ضعف و نقاقت با تفنگدارهای مخصوصه به آنها ملحق شدم و حرکت نمودیم و روز ششم به عیون رسیدیم. دیگر جسارت می دانم عرض کنم این شش روز شتر سواری، چه بر سر این فدوی آورد.

به هر حال بعد از دو روز استراحت، مراسله ای به امیر مدینه و به حاکم لشکری مدینه نوشته، توصیه نامه های ملک علی را در جوف نهاده، با قاصد مخصوص به مدینه فرستادم. روز بعد جواب رسید که با نهایت شادی و افتخار منتظر هستند. لهذا با پنج نفر سوار و ده نفر پیاده از قشون سلطان حرکت کردم، در همان محل معین، یک نفر مهمان دار با یک درشکه و شش - هفت نفر سوار مسلح حاضر بوده مرا تسلیم گرفتند و رییس سواران سلطان هم ورقه کتبی از بنده گرفتند که مرا به سلامت تحویل دهند.

از آن جا به سمت مدینه منوره رهسپار شدیم، در خارج از دروازه، به قدر پانصد نفر قشون و صاحب منصب های لشکری و کشوری و امیر مدینه شریف احمد بن منصور و جمع زیادی از اهالی استقبال شایانی نمودند و همچنین روز عودت به همین ترتیب مشایعت کردند.

بعد از ورود و استحمام به زیارت حرم مقدس مطاف ملاً اعلی، مرقد مطهر حضرت خاتم الانبیاء - علیه آلاف التحیه و الثناء - مشرف شدم، روحانیتی که در آن مقام مقدس دست می دهد، از وصف خارج است. به محض عتبه بوسی، زحمات و خستگی راه به کلی نابود شد. خداوند سر سودن به این آستان ملایک پاسبان را نصیب حضرت اشرف و جمیع دوستان فرماید!

سه روز در مدینه توقف نمودم. روز دوم به قصد بازدید قبّه مطهر، با عزت پاشا حاکم لشکر شهر و میهماندار جناب سید عمران تاجر شیعی عراقی و متولی باشی حرم مطهر داخل حرم شدیم. بعد از ادای فریضه زیارت و عتبه بوسی، آغا باشی؛ یعنی خادم باشی

حرم، برای هریک از ماها لباس خدمتکاران آورده، پوشیدیم و بالای مناره قبه مطهر صعود کردیم، یکصد و سی پله بالا رفتیم و از آن جا قبه مطهر را زیارت نمودیم (زیرا صعود بالای قبه غیر ممکن است). از آن جا مشاهده نمودیم که فقط پنج گلوله تفنگ به قبه مطهر اصابت نموده و اندکی سوراخ کرده است و ابداً خرابی وارد نیامده است:

اولاً: نمی‌شود حتم کرد که این گلوله‌ها از طرف وهابی‌ها بوده است،

ثانیاً: برفرض اینکه از طرف آن‌ها بوده باشد، واضح است عمدی نبوده است و در اثنای تیراندازی به همدیگر، از روی خطا به قبه مطهر اصابت کرده است و دلیل صحت این نظریه این است که قبه مرقد مطهر، خیلی عظیم و بزرگ است و وهابی‌ها هم در پشت دروازه و قلعه شهر بوده‌اند و تعدادشان بیش از سه - چهار هزار بوده است. اگر قصد اصابت می‌داشتند، اقلاً دو - سه هزار گلوله به قبه مطهر می‌رسید.

به هر حال فقط آثار پنج گلوله تفنگ در روی قبه مطهر بود و همچنین آثار چهار پنج گلوله بر قبه اهل بیت بود. خادم باشی حرم مقدس نیز، سه - چهار عدد گلوله آورده و به بنده داد و گفت که این‌ها را روی بام حرم یافته و تصور می‌کند که از گلوله‌هایی است که به قبه مقدس رسیده است، فدوی آن‌ها را تقدیم خواهم نمود که در موزه وزارت معارف محفوظ بماند.

بالآخره روز چهارم بر حسب خواهش بنده، سواران سلطان، با تقریباً سی - چهل نفر پیاده که خودشان مایل به آمدن شده بودند به خارج شهر آمده، بنده نیز با قریب بیست نفر تفنگدار سواره و پیاده، از قشون ملک علی و دو نفر صاحب منصب سرهنگ و سید عمران تاجر به خارج شهر آمده و [ما را] تسلیم گارد ابن سعود نمودند و ورقه‌ای به خط و مهر از بنده گرفتند و عودت نمودند.

بنده نیز با سواران سلطان به مقام حضرت حمزه مشرف شدم که در بین راه واقع است. به عمارت و قبه حضرت حمزه با وجود اینکه چندین ماه است که در تصرف وهابی‌ها بوده است، ابداً آسیبی نرسیده است، به قبر حمزه نیز دستی نزده‌اند و روپوش آن موجود و شبکه آهن اطراف آن نیز دست نخورده است، فقط گویا اثاثیه‌ای که آنجا بوده؛ از قبیل پرده و قالی و چراغ به غارت برده‌اند. فقط یک نفر از اهل مدینه ذکر می‌کرد که قبر عقیل نام، از اصحاب پیغمبر را که در جنب مرقد حمزه مدفون بوده است، خراب کرده بوده‌اند. وهابی‌ها بعد از اینکه شنیدند بنده برای تحقیق می‌آیم، دوباره تعمیر کرده‌اند، لیکن صحت و سقم این قول معلوم نیست.

در هر حال، مقام حضرت حمزه ابداً خراب نشده است، اثاثیه را هم که می‌گویند به غارت برده‌اند، تصور نمی‌شود که چیز مهمی بوده باشد؛ زیرا فدوی در مدینه منوره مرقد حضرت عبدالله بن عبدالمطلب، پدر پیغمبر را که زیارت کرده‌ام، اثاثیه آن فقط عبارت از چند گلیم و قالیچه مندرس و کهنه و حصیر پاره شده و به قدری کثیف و گردآلود بود که انسان متأثر می‌شد که صریحاً به همراهان گفتم خیلی اسباب تأثر است که به مرقد پدر پیغمبر این گونه بی‌اهتمامی نموده‌اید و کثیف نگاه داشته‌اید.

در صورتی که مرقد پدر پیغمبر را با این وضع مشاهده نمودم، تصور نمی‌کنم که مرقد عمومی پیغمبر بهتر بوده است و وهابی‌ها هم اگر غارت کرده‌اند چیز قابلی نبوده، فقط خود را مفتضح کرده‌اند. این بود حقیقت مشاهدات فدوی که عرض شد.

پس از زیارت، به اردوگاه سلطان آمده، دو روز توقف کرده، با پنج نفر تفنگداران مخصوص سوار شتر شده، به طرف مکه رهسپار شدم. شب و روز در حرکت بودیم؛ یعنی شبانه روزی چهارده ساعت در حرکت بودیم. روز هشتم، بعد از ظهر، نیمه جان به مکه معظمه رسیدیم. در راه از آب کشیف ناگوار مبتلا - به تب و نوبه شدم که هنوز آثارش باقی است. در وقت عودت یک کجاوه خریدم، به تصور اینکه شاید راحت تر باشد، ولی افسوس بعد از دو - سه روز مجبور شدم که بی کجاوه سفر کنم؛ زیرا کجاوه با آن حرکت مخصوص شتر، عذابش بیشتر است.

دو شب و یک روز در مکه مانده، با ابن سعود وداع کرده، با اتومبیل به جده آمدم. چند روزی در جده منتظر کشتی شده، با ملک علی چند ملاقات کرده، بالاخره به سمت مصر و از آنجا به شام آمدم.

ملاقات اخیر با ابن سعود را در ورقه علی حده به عرض می‌رسانم و همچنین ملاقات با ملک علی را، که بیچاره بالاخره مجبور به

استعفا و هجرت از حجاز شد؛ زیرا مقصود از این راپرت، فقط دادن توضیحات در خصوص مدینه منوره است. اما این نکته را جسارت می‌ورزم که در این مسافرت مصایبی که بر فدوی رسید، مرا اقلأ ده سال پیرتر کرده است و علی العجالة نعمتی ظاهری که قسمتم شده است، ضعف و ناتوانی و انحلال قوای جسمانی است و خداوند شاهد است که از صمیم قلب می‌گویم که فقط روحانیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بنده را سالم به شام عودت داد، و إلاً بایستی در راه مدینه و مکه هلاک شده باشم و خودم از عودت مأیوس بودم. الحمدلله فی کلّ حال، ایام شوکت مستدام باد! [۵۷].

فدوی - حبیب الله هویدا.

هویدا در گزارش دیگر خود باز تلاش کرده ابن سعود را از اتهام تخریب قبور تبرئه کند. وی از قول ابن سعود چنین می‌نویسد: «... خیلی اسباب حیرت است که مسلمانان عالم فقط برای تخریب چند قبر که قبل از ورود من به دست این بدوی های جاهل مهدوم شده، این همه اظهار غیرت و حمیت و دردمندی نمودند و در مجامع و منابر و روزنامه‌ها مرا لعن و تکفیر کردند و عالم را بر من شوراندند و بدنام خواستند...» [۵۸].

نامه عبدالعزیز به شاه

ملك عبدالعزیز در پایان مأموریت حبیب الله هویدا رسماً از او تشکر نموده است. متن نامه وی خطاب به شاه از این قرار است:

بسم الله الرحمن الرحيم

از عبدالعزیز بن عبدالرحمان الفيصل آل سعود

پادشاه کشور پادشاهی عربستان

به جناب اعلی حضرت رضا شاه پهلوی پادشاه ایران

برادر عزیزم

السلام علیکم و رحمۀ الله و برکاته

پیام حضرت تعالی که حاکی از انتقال جناب آقای حبیب الله خان هویدا کاردار نمایندگی ایران در جده از کشورمان بود، دریافت نمودیم و به این مناسبت لازم است خشنودی خودمان را از مأموریتی که جناب کاردار نامبرده در جهت توسعه روابط و پیوندهای حسنه بین دو کشور انجام دادند ابراز نماییم که این تلاش‌ها دارای آثار مثبتی بوده است.

فرصت را مغتنم شمرده، برای حضرت عالی آرزوی دوام صحت و برای ملت نجیبان رفاه و خوشبختی [آرزو] داریم.

این پیام امروز پانزدهم ماه محرم سال هزار و سیصد و پنجاه و سه هجری قمری در کاخ مکه معظمه تنظیم گردید. [۵۹].

تلاش برای بازسازی

پس از سلطه وهابیان بر حجاز و ویران ساختن حرم و گنبد ائمه بقیع و دیگر بناهای این قبرستان، شیعیان جهان و خصوصاً مراجع و علمای دینی تلاش‌ها و اقداماتی برای بازسازی و تعمیر قبور بقیع انجام داده‌اند.

مظفر اعلم، نماینده دولت ایران در جده از سال ۱۳۳۰ ه.ش با تشویق و حمایت علمای شیعه کوشش‌هایی در این راستا داشته است.

وی در تاریخ ۲۱ / ۹ / ۱۳۳۰ در نامه‌ای به شماره ۴۰۲، خطاب به کمیسیون دائمی حج چنین می‌نویسد:

روز چهارشنبه ششم آذر ماه ۱۳۳۰ برای زیارت مدینه منوره به آن جا رفتم. نتیجه مطالعات خود را ذیلاً به عرض می‌رساند:

۱ - وضعیت بقیع بعد از خرابی تمام ساختمان‌های قبور ائمه اطهار علیهم السلام بسیار دلخراش است و عبارت از قبرستان پست و بلند عمومی است که هیچ فرق و امتیازی بین قبور بزرگان دین و عامه ناس باقی نیست و اگر توفیق حاصل شود که موافقت اولیای

دولت سعودی برای ساختن دیواری با پنجره‌های آهنی، گرد محوطه مدفن مطهر ائمه هدی تحصیل شود که اقلاً این قبور در میان این چهار دیوار محفوظ بماند، قدم بزرگی در حفظ شعائر اسلام برداشته شده است. امیدوارم در مواقع مقتضی در مذاکره با اولیاء مؤثر و متنفذ، کوتاهی نشود. شاید بتوان فعلاً تا این اندازه حفاظت قبور منظور را، که عبارت از محوطه‌ای به وسعت ۱۲۰ متر مربع است تأمین نمود و نیز سایه بانی در مقابل این محوطه مانند سایه بان بین صفا و مروه ساخته شود.

۲- حضرت آقای سید محمد تقی طالقانی که از طرف حضرت آیت‌الله بروجردی برای سرپرستی و هدایت جماعت شیعی مدینه موسوم به نخاوله، که عبارت از پنج الی شش هزار نفر از عناصر کارآمد و مؤثر مدینه می باشند، اعزام شده‌اند، موقعیت خوبی در میان آنها احراز نموده و با کمال جدیت مشغول انجام وظیفه می باشند. در این چند روز با استفاده از دید و بازدیدها، ایشان را با مقامات رسمی مدینه مربوط نموده و از همه تقاضا شد لازمه مساعدت را درباره ایشان دریغ نمایند.

یک روز هم به اتفاق وزیر مختار مصر به بازدید ایشان به تکیه نخاوله رفتیم که جمعی از رؤسای آنها، آنجا را به طور آبرومندی آراسته بودند و از هر دو پذیرایی صمیمانه‌ای به عمل آمد. فعلاً وضعیت ایشان در مدینه بسیار راحت و خوب و مورد توجه می باشند و الحق از حیث رفتار و اخلاق و متانت نیز بهترین انتخابی بوده است که از طرف حضرت آیت‌الله العظمی به عمل آمده است.

وزیر مختار شاهنشاهی - مظفر اعلم

پاسخ به نامه مظفر اعلم

در پاسخ این نامه، آقای فضل‌الله نبیل، معاون کل وزارت امور خارجه و رییس کمیسیون دائمی حج، طی نامه شماره مورخ ۱۱ / ۲۰ / ۱۳۳۰ شماره ۶۷۷۷۳ / ۳۱۳۴ خطاب به آقای مظفر اعلم چنین می نویسد:

بازگشت به نامه شماره ۴۰۲ مورخه ۲۱ / ۹ / ۱۳۳۰ اشعار می دارد:

۱- راجع به وضع تأسف انگیز قبور ائمه اطهار علیهم السلام در بقیع، که از نزدیک ناظر آن بوده‌اید، البته آن منظره مایه کدورت خاطر جمیع شیعیان می باشد و امید است با جدیت کامل و کوشش اولیای وقت در مرکز، همان‌طور که پیشنهاد فرموده‌اند موافقتی از دولت عربستان سعودی تحصیل و آن قبور را از حال فعلی خارج نمایند.

۲- درباره آقای سید محمد تقی طالقانی و اقداماتی که نامبرده در ترویج دین مبین اسلام بین جماعت نخاوله مدینه نموده، اشاره شده بود. این موضوع مایه افتخار ایرانیان و بنابر تذکری که در آخر نامه فوق الذکر داده بودید، به خدمت جناب آیت‌الله العظمی آقای بروجردی معروض گردید و رونوشت آن نیز از نقطه نظر تشویق آقای طالقانی توسط آن سفارت شاهنشاهی به ایشان ابلاغ می گردد.

ضمناً به اطلاع جناب عالی می رساند که وصول نامه ۴۰۲ و اقداماتی که برای مشاهده مدینه طیبه و قبور ائمه اطهار در بقیع فرموده بودید، مورد تمجید و تحسین کلیه علاقمندان و اعضای کمیسیون دائمی حج قرار گرفت.

معاون کل وزارت امور خارجه

فضل‌الله نبیل

نامه دوم مظفر اعلم

مظفر اعلم در پاسخ به تلگراف شماره ۱۷۸۲ خطاب به وزارت امور خارجه می نویسد:

جده، ۲۷ اسفند ۱۳۳۰

دفتر محرمانه، شماره ۸۲

وزارت امور خارجه

در پاسخ تلگراف شماره ۱۷۸۲ معروض می دارد:

این جانب موضوع بقیع را هیچ‌گاه از نظر دور نداشته و علاوه بر وظایف و دستورات اداری، وظیفه دینی خود می دانم که تا حد امکان در این باب اقدام و اتمام نمایم و پیوسته در صدد به دست آوردن فرصت مناسبی باشم که این موضوع را با مقامات مؤثر کشور که فعلاً بعد از خود پادشاه، امیر فیصل نایب السلطنه حجاز و وزیر خارجه است در میان نهاده و مذاکراتی را که در زمان سفارت جناب آقای دشتی در قاهره، در این زمینه با امیر معظم له شده و بی نتیجه مانده بود، تجدید نمایم. ولی به طوری که در گزارش محرمانه ۳۰ - ۲۵ / ۷ / ۳۰ عرض شده است، در این مدت پنجاه و اندی که این جانب در جده می باشم، معظم له بیش از چند روزی در جده نبوده و پیوسته در ریاض یا در شکارگاه بوده است و فرصت ملاقات ممتد و مناسبی به دست نیامده است. چند روز دیگر عازم ایتالیا است و مقتضی نیست فعلاً با ایشان در این مسائل وارد بحث شویم.

و اما راجع به مذاکرات آقای دشتی هیچ‌گونه پرونده و سابقه‌ای در این سفارت نیست، ولی از قرار اظهار آقای آزرمی که در آن مذاکرات حضور داشته است و در گزارشهای قاهره منعکس است، امیر فیصل روی توافقی نشان نداده و متمسک به مشکلات مذهبی و عقیده‌ای گردیده و اظهار داشته است ممکن است هیئت علمی ایرانی در این زمینه با علمای ما وارد مباحثه شده و آنها را با ادله شرعیه متقاعد نمایند و یا خود، مجاب شوند و نتیجه عدم امکان این امر را؛ یعنی احیای قبر را خاطر نشان نساخته است و این جانب نیز در مطالعاتی که در این مدت به عمل آورده‌ام، چنین استنباط کرده‌ام که علمای وهابی در عقاید خود بسیار متعصب و در امور مذهبی بر هیئت حاکمه مسلط می باشند و تصور نمی‌رود در زمینه ساختن و پوشانیدن قبور موافقت بنمایند.

ولی به طوری که در آن گزارش عرض شده است، فعلاً در نظر دارم در باب ساختن سایه بانی در بقیع، در مقابل قبور ائمه اطهار علیهم السلام، مانند سایه بان میان صفا و مروه مذاکره نموده، اگر بتوانم تا این اندازه موافقت آنها را تحصیل نمایم، به عقیده بنده قدم بزرگی خواهد بود؛ زیرا ممکن است در ضمن ساختن چنین سایه بانی، محوطه قبور را هم سنگ فرش نموده، از صورت حالیه خاکی خارج نموده و این مذاکره را در اولین فرصت مناسب با شخص خود امیر فیصل خواهم نمود.

این بود نظریه این جانب در باب مذاکرات بقیع. حال هر طور دستور می فرمایید از این قرار مذاکره نموده، نتیجه را به عرض خواهم رسانید، لذا خواهشمندم تا قبل از مراجعت ایشان از ایطالی [۶۰] نظر عالی را ابلاغ نمایید.

گزارش دبیر اول سفارت

به دنبال این گزارش، مجدداً در تاریخ ۲۰ / ۱ / ۱۳۳۱ دبیر اول سفارت ایران در جده، آقای کاظم آزرمی، گزارشی به این شرح به تهران مخابره می کند:

شماره محرمانه: ۸

تاریخ: ۲۰ / ۱ / ۱۳۳۱

محرمانه

وزارت امور خارجه

در تعقیب گزارش محرمانه شماره ۸۲، مورخ ۲۷ / ۱۲ / ۱۳۳۰ راجع به تعمیر قبور ائمه بقیع علیهم السلام با وجود اینکه هنوز پاسخ گزارش مزبور و دستور مجددی در این باب نرسیده بود، چون جریان کار ایجاب می کرد جناب آقای وزیر مختار برای رسیدگی به موضوع اماکن متبرکه مزبور و مراقبت اقدامات اولیای امور، دولت سعودی در اصلاح وضع آنجا به مدینه مشرف شوند، ساعت ۳۰

۵ / بامداد امروز با هواپیما به آن جا پرواز نمودند. آقای سید محمد خزانه (سید العراقرین) هم که دو روز قبل به حجاز آمده بودند، به اتفاق جناب آقای اعلم به مدینه رفتند و پس از سه روز توقف در آن جا، مستقیماً به قاهره عزیمت خواهند نمود. چون امروز پست فرستاده می شد و جناب آقای وزیر مختار مجال دادن گزارش این امر را نداشتند، به بنده دستور فرمودند، جریان را به طور اجمال مطابق دستور معظم له به شرح زیر برای مزید استحضار به عرض برسانم تا خود پس از بازگشت مفصل، جریان را گزارش دهند.

به طوری که در گزارش شماره ۸۲ مورخ ۲۷ / ۱۲ / ۳۰ هم به عرض رسانید، چون انتظار می رفت مذاکره راجع به تعمیر قبور و پوشاندن آنها به علت تعصب علمای وهابی نجدی به جایی نرسد، لذا همان طوری که در گزارش محرمانه شماره ۵۲ مورخ ۱۷ / ۹ / ۳۰ معروض شده، راجع به بنای دیواری برای محوطه بقیع و تنظیف آن و ساختن سایه بان در نظر داشته مذاکراتی به عمل آوردند و موافقت اولیای امور را به این قسمت جلب نمودند و معتقدند که این عمل، قدم بزرگی در این راه خواهد بود و ممکن است بعداً به یاری خداوند متعال موفق شوند با تغییر اوضاع و احوال، به تدریج قدم های بزرگ تری در این راه بردارند.

به قراری که آقای سید العراقرین هم اظهار می داشتند، در ملاقاتی که با امیر فیصل نایب السلطنه حجاز و امیر عبد الله فرزند ایشان به عمل آوردند، در این باب مذاکراتی نمودند، به ایشان هم گفته شد که به شهرداری مدینه دستور داده شده است دور قبرستان بقیع دیواری بکشند - که آن را مصون داشته و از وضع فعلی بیرون آورد - سایه بان هم در آن جا برپا نمایند که زائرین را از آفتاب محفوظ دارد.

دبیر یکم سفارت - کاظم آزرمی

گزارش مظفر اعلم

آقای اعلم پس از بازگشت از مدینه، گزارشی به این شرح به تهران مخابره می نماید:

شماره محرمانه: ۹

جده، ۲۵ فروردین ۱۳۳۱

محرمانه

وزارت امور خارجه

پیرو گزارش محرمانه شماره ۸، مورخ ۲۰ / ۱ / ۳۱ راجع به بقیع، خاطر عالی را مستحضر می دارد، چون در باب ساختن سایه بان از در بقیع تا مقابل محوطه قبور ائمه اطهار علیهم السلام مذاکره و موافقت حاصل گردید، روز چهارشنبه بیستم فروردین به اتفاق آقای سید العراقرین که از کراچی به اینجا آمده و مورد پذیرایی دولت سعودی واقع گردیده بودند و در دنباله آن مذاکرات، با امیر فیصل و امیر عبد الله وزیر کشور نیز ملاقات نموده و آنها نیز مذاکرات قبلی را تأیید کرده بودند، به مدینه منوره رفته و اوامر هر دو امیر را به امیر مدینه ابلاغ و به اتفاق ایشان به بقیع رفتیم و محل را از نزدیک معاینه نمودیم و قرار شد موضوع ساختن سایه بان به دایره توسعه حرم که مدتی است مشغول خالی کردن و توسعه اطراف حرم مطهر نبوی می باشند، ارجاع گردد که ضمن کارهای جاری خود، موضوع بقیع را نیز انجام دهند.

ضمناً با متصدیان و مهندسیین توسعه حرم شریف و دیگران، جداگانه مذاکره نموده و تأکید شد که فعلاً با ساختن سایه بان شایسته‌ای حتی المقدور در تنظیف و ترتیب آن محوطه نیز اقدام نمایند.

ظاهراً امیر مدینه که شخص نسبتاً مساعدی است، وعده مساعدت داده است تا در عمل، حقیقت اظهارات و مواعید او معلوم شود و نیز در نظر دارم به مجرد شروع به کار، حاجی رضا نام مهندس ایرانی را که چندین سال در مکه مقیم و مشغول کارهای ساختمانی

است و با اغلب رجال مدینه سابقه آشنایی دارد، برای نظارت در کار بقیع به مدینه اعزام دارم که ضمن ساختن سایه بان، اکثر استفاده را برای سر و صورت دادن به محوطه قبور، از قبیل تعمیر دیوار آن و سنگ فرش زمین و اصلاح و مرمت قبور بنماید که اقلأً از صورت اسفناک کنونی خارج شود و نیز بین سایه بان و محوطه قبور ائمه اطهار، نرده‌ای از آهن بکشد که زوار از پشت آن نرده زیارت کنند که از طرف شدن با مستحفظین که مانع دخول در محوطه می باشند اجتناب شده باشد.

در هر حال با تعصب شدیدی که حضرات راجع به موضوع قبور نشان می دهند، هر اصلاحی مقدور باشد مغتنم است، فعلاً به سید محسن عمران که از شیعیان است و در دایره مهندسی توسعه حرم شریف مشغول کار است، دستور داده‌ام، جریان کار را گزارش دهد که در صورت تعلل و تأثر، مجدداً به امیر عبدالله مراجعه نمایم.

پاسخ آقای کاظمی وزیر خارجه

آقای کاظمی در نامه‌ای مورخ ۱ / ۲ / ۳۱ به شماره ۴۹۸ خطاب به سفارت شاهنشاهی ایران در جده چنین می نویسد:
بازگشت به گزارش‌های شماره ۳۰ مورخ ۲۵ / ۷ / ۳۰ و ۵۲ مورخ ۲ / ۹ / ۳۰ و نامه شماره ۸۲ مورخ ۱۷ / ۹ / ۱۳۳۰، موضوع ساختن سایه بان در بقیع مقابل قبور ائمه اطهار، اشعار می دارد:

مذاکرات مقدماتی که برای ساختن سایه بان و گذاشتن دیوار نرده دار با مقامات مربوطه کشور عربستان سعودی به عمل آمده، منظور اصلی را که ساختمان اساسی قبور منوره باشد، تأمین نمی نماید. انتظار می رود که با اقدام جدی و مؤثر و مذاکره با هر مقامی که صلاحیت داشته باشد، موضوع ساختمان اساسی و کامل قبور منوره را فراهم و نتیجه اقدامات خود را سریعاً اعلام فرمایید.
وزیر خارجه - کاظمی

ارسال نامه به کمیسیون دائمی حج

مظفر اعلم در تاریخ ۲۶ / ۱ / ۱۳۳۰ در نامه‌ای به شماره ۸۸، خطاب به اداره کمیسیون دائمی حج در وزارت خارجه می نویسد:
عطف به نامه شماره ۶۷۷۷۳ / ۳۱۳۴ مورخ ۲۰ / ۱۱ / ۱۳۳۰ راجع به وضع تأسف‌انگیز قبور ائمه اطهار در بقیع اشعار می دارد که:
در نتیجه ملاقات و مذاکرات قبلی با والا حضرت امیر فیصل وزیر امور خارجه و نایب السلطنه حجاز و فرزندش امیر عبدالله وزیر کشور و موافقت ایشان با ساختن سایه بانی از در بقیع تا مقابل محوطه قبور ائمه اطهار علیهم السلام، روز چهارشنبه بیستم فروردین ماه جاری به اتفاق آقای سید محمد خزانه (سید العراقین) که از کراچی به اینجا آمده بود، به مدینه منوره رفته و با امیر مدینه ملاقات نموده، متفقاً به بقیع رفته و محل را از نزدیک معاینه نمودیم. قرار شد موضوع سایه بان را به اداره توسعه حرم مطهر نبوی ارجاع نمایند که ضمن کارهای جاری خود، موضوع بقیع را انجام دهند و با متصدیان و مهندسین و رییس شهرداری و دیگران نیز جداگانه مذاکره لازم به عمل آمد و در نظر دارم به مجرد شروع به کار، آقای حاج رضا مهر آیین، مهندس ایرانی را که مورد توجه والا حضرت امیر عبدالله وزیر کشور می باشد و در مکه و طائف و جده، ساختمان‌هایی بنا نموده است برای نظارت در کار بقیع به مدینه اعزام دارم که ضمن ساختن سایه بان، اکثر استفاده را برای سر و صورت دادن به محوطه مزبور، از قبیل تعمیر دیوار و سنگ فرش زمین و در صورت امکان اصلاح و مرمت قبور بنماید که اقلأً از صورت اسفناک فعلی خارج شود و بین سایه بان و محوطه قبور ائمه اطهار، نرده‌ای از آهن بکشند که زوار از پشت این نرده زیارت کنند و با مستحفظین تماس پیدا نکنند. خواهشمند است مبلغ دو بیست لیره استرلینگ برای کرایه رفت و آمد و بعضی خرج‌های مهندس مزبور در اختیار این سفارت بگذارند. البته صورت هزینه آن بعداً ارسال خواهد شد.

وزیر مختار شاهنشاهی - مظفر اعلم

مظفر اعلم همچنین در تاریخ ۳ / ۲ / ۱۳۳۱ طی نامه‌ای خطاب به دفتر مخصوص شاهنشاهی چین می نویسد:

پس از موافقت امیر فیصل و پسرش امیر عبدالله با ساختن سایبانی مقابل قبرهای امامان بقیع و مرمت دیوارهای آن‌جا، این جانب به نام دولت شاهنشاهی به طور مقتضی تشکر کرده‌ام، تصور می‌کنم همین قدر کافی است، گزارش‌های مربوط را به وزارت امور خارجه تقدیم کرده‌ام. [۶۱]

اعلم

نامه دوم

ایشان مجدداً موضوع را از طریق وزارت امور خارجه پیگیری و در شماره ۲۵۷ مورخ ۱۲ / ۳ / ۱۳۳۱ مجدداً در نامه‌ای که به کمیسیون دائمی حج نوشته چین می نویسد:

عطف به نامه شماره ۶۷۷۷۳ - ۳۱۳۴ مورخ ۲۰ / ۱۱ / ۱۳۳۰ اشعار می‌دارد که چندی است از والا حضرت امیر عبدالله فیصل (کفیل نیابت سلطنت حجاز و وزیر کشور و بهداری) نامه‌ای به عنوان امیر مدینه منوره گرفته شده که در آن سفارش گردیده که با آقای حاج رضا مهرآیین، مهندس ایرانی، هرگونه کمک و همراهی شود تا در ساختن سایه‌بان و دیوار بقیع از هنر و مهارت او استفاده گردد. ولی هنوز اعتباری که معادل دوست لیره استرلینگ در نامه شماره ۸۸ مورخ ۲۶ / ۱ / ۱۳۳۱ برای مخارج مربوط به این قسمت خواسته شده بود، نرسیده و در انتظار رسیدن وجه مزبور می‌باشیم. امیدواریم در ارسال وجه مذکور تسریع گردد تا از این فرصتی که پیش آمده، استفاده شود و اقدامات لازم برای ساختن سایه‌بان و دیوار بقعه مبارک به طور آبرومندی به عمل آید.

وزیر مختار شاهنشاهی - مظفر اعلم

ایجاد سایبان کافی نیست

آقای کاظمی وزیر امور خارجه وقت، در نامه دیگری خطاب به سفارت ایران در جده می نویسد:

بازگشت به نامه محرمانه شماره ۹ مورخه ۲۵ / ۱ / ۱۳۳۱ راجع به تعمیر قبور ائمه اطهار علیهم السلام و ایجاد سایه‌بان در بقیع، با اظهار قدردانی از زحماتی که در این زمینه، از طرف آن سفارت شاهنشاهی و جناب آقای مظفر اعلم به عمل آمده است، می‌نگارد:

به طوری که استحضار دارند، تعمیر قبور بقیع مورد علاقه مخصوص عموم ایرانیان بوده و همواره تقاضا دارند اقدامات مؤثری در این زمینه بشود، ولی البته تصدیق می‌فرمایند که اگر پس از این همه کوشش و فعالیت و اقدام، اکنون فقط به ایجاد سایه‌بان که آن هم معلوم نیست به چه نحو ساخته خواهد شد قناعت شود، نظر آقایان علمای عظام تأمین نشده و قطعاً مراجعات محافل مزبور به وزارت امور خارجه ادامه خواهد داشت.

بدیهی است وزارت امور خارجه از اشکالات کار و مخالفت‌های اساسی اولیای امور دولت عربی سعودی استحضار دارد و به خوبی آگاه است که همین موفقیت در ساختن سایه بان نیز، در اثر کوشش‌های آن سفارت شاهنشاهی حاصل شده است. ولی به نظر وزارت امور خارجه، بهتر است اقدامات سابق تعقیب و سعی شود مقامات مربوطه دولت عربی سعودی با تعمیر قبور ائمه اطهار علیهم السلام و ایجاد ساختمان آبرومندی در بقیع موافقت نمایند.

در هر صورت لازم است قبل از شروع ساختمان سایه‌بان مورد بحث، اطلاعات بیشتری راجع به آن و حتی الامکان نقشه سایه‌بان مذکور را به وزارت خارجه ارسال نمایند.

ضمناً توجه آن سفارت شاهنشاهی را به این نکته جلب می‌نماید که آقای سید العراقین به هیچ وجه سمتی نداشته و سفارت

شاهنشاهی باید از دخالت ایشان در این امر جداً جلوگیری نماید.

وزیر امور خارجه - کاظمی

ملاقات مظفر اعلم با امیر عبدالله فیصل

وزیر مختار ایران در دیدار ۱۷ / ۲ / ۱۳۳۱ خود با کفیل نیابت سلطنت حجاز آقای امیر عبدالله فیصل موضوع بقیع را پیگیری نموده، گزارشی به این شرح به وزارت امور خارجه در تهران مخابره می کند:

وزارت امور خارجه - اداره اول سیاسی

پیرو گزارش محرمانه شماره ۱۷ مورخ ۱۶ / ۲ / ۱۳۳۱ اشعار می دارد که عصر چهارشنبه ۱۷ ماه جاری، بنا به تعیین وقت قبلی با والا حضرت امیر عبدالله فیصل کفیل نیابت سلطنت حجاز و وزیر کشور و بهداری ملاقاتی دست داد. در این ملاقات موضوع اعزام آقای حاج رضا مهرآئین مهندس ایرانی از طرف سفارت برای نظارت و راهنمایی در ساختمان دیوار و سایبان بقیع از نو مطرح و مورد تأیید ایشان واقع گردید و قرار شد سفارشی به اولیای امور محلی مدینه منوره بنویسند تا وسایل تسهیل کار آقای حاج رضا مهندس را فراهم کنند.

راجع به کمک ملت ایران به این ساختمان، با وجود این که اینجانب پیش بینی می نمودم که بعید است چنین تقاضایی پذیرفته شود و سابقه تعمیر و مرمت حرم مطهر حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که اعلی حضرت ملک عبدالعزیز بن السعود حاضر نشد اعانه و کمک مصری‌ها و سایر مسلمانان جهان را قبول کند، این ظن و پیش بینی را تقویت می کرد، مع ذلک احساسات پاک هم میهنان را در این باره تشریح نمودم و بیان داشتم که چقدر مایه مسرت و سرافرازی ایرانیان می شود که بتوانند در این عمل خیر کمک کنند.

والاحضرت امیر عبدالله در پاسخ فرمودند: این کار کوچک است و ارزش کمک را ندارد و ما همه در اینجا خدمتگزاران عالم اسلام هستیم و پول ما و پول شما با هم فرقی ندارد و امیدواریم در کارها و نقشه های بزرگ تری بتوانیم از کمک های بی دریغ ملت ایران برخوردار شویم و بدین ترتیب با لحن مؤدبانه و آراسته ای از قبول پیشنهاد ما معذرت خواستند.

پس از این ملاقات، نامه شماره ۵۳۷۶/۴۳۲ مورخ ۱۶ / ۲ / ۳۱ که مبنی بر تقدیر از کوشش های این سفارت و ترغیب و تشویق در احراز موفقیت های بیشتری در این باره بود رسید، اینجانب با اظهار تشکر و امتنان بی پایان از طرف خود و کلیه کارمندان این سفارت، از این ابراز توجه و تقدیر معروض می دارد که این سفارت با استفاده از فرصت و مواقع مناسب، کوشش های مداوم خود را در این راه ادامه خواهد داد تا حتی الامکان نتیجه بهتر و بیشتری گرفته شود.

ولی به عقیده این سفارت بهتر است برای احتراز از تحریک احساسات تعصب آمیز وهابی ها و علمای نجد، حتی المقدور در اطراف این موضوع کمتر صحبت شود و کمتر گفت و گوی آن در مطبوعات و رادیوها منعکس گردد.

راجع به ارسال نقشه دیوار و سایه بان که در نظر است ساخته شود، چون آقای حاج رضا مهندس ایرانی از طرف این سفارت در تهیه نقشه مذکور شرکت خواهد کرد، از این رو به دست آوردن و ارسال نقشه ساختمان مذکور اشکالی نخواهد داشت، فعلاً این سفارت منتظر رسیدن اعتبار دویست لیره ای است که برای این منظور از کمیسیون حج خواسته است و برای این که فرصت از دست نرود، بهتر است که از محل موجودی کمیسیون دائمی حج یا از هر محل دیگری که میسر باشد، در ارسال وجه مزبور تسریع شود تا بلکه به محض صدور حکم و توصیه از طرف والاحضرت امیر عبدالله بتوان آقای مهندس را برای منظور فوق به مدینه منوره اعزام نمود. [۶۲].

انکاس خبر بازسازی

انتشار خبر بازسازی بقیع، موجب خوشحالی علما، مراجع و شیعیان گردیده، برخی مطبوعات عراق اقدام به درج آن کردند و رادیو ایران نیز خبری در این زمینه منتشر کرد.

مرحوم آیت‌الله حسن سعید، آقازاده مرحوم آیت‌الله میرزا عبدالله چهل‌ستونی که سال‌ها در مسجد جامع تهران (مسجد امام فعلی) اقامه نماز جماعت می‌کرد و در آن تاریخ، حدوداً سه سال بود که در نجف مشغول به تحصیل بود، در ۲۳ رجب سال ۱۳۷۱ ه.ق در این رابطه نامه‌ای به این شرح خطاب به مظفر اعلم نوشته است:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

به عرض می‌رساند مرقومه‌ای از جناب حجه‌الاسلام آقای طالقانی زیارت گردید که حاکی بود از تشرف جناب عالی به مدینه منوره و صدور قرار برای ساختمان سایه‌بان و دیوار جهت ائمه بقیع و حقیقتاً این خبر، مسرت و سروری در جامعه علمی و دینی نجف ایجاد نمود که کم سابقه بود و چقدر جای خوشبختی است در این موقع که حضرت عالی به عنوان سفارت تشریف برده‌اید، این خدمت شایان را انجام داده و این موفقیت قابل تقدیر برای جامعه تشیع مخصوصاً ملت ایران که همیشه پرچمدار ولای اهل بیت علیهم السلام بوده به وجود آمده است و راستی این بزرگ‌ترین سعادت است که برای شخص جناب عالی، خصوصاً و کسانی که در این راه سعی و کوشش نموده‌اند عموماً، پیش آمده و ان شاءالله روزی همان اعتقاد کاملی که در کمون ذات جناب عالی موجود است، سعی بلیغ فرموده که از این فرصت حداکثر استفاده به دست آید و قلوب شیعه که سال‌هایی است جریحه دار گشته، التیام پذیرد و جامعه تشیع مخصوصاً، ملت ایران در سایه توجهات ائمه اطهار علیهم السلام به اوج عظمت و رفعتی که در خور است نایل آید.

حضور جناب علامه جلیل آقای حاج سید العرّاقین که در این کار اقدامات مؤثری نموده و زحماتی بر خود هموار ساخته‌اند با عرض سلام و ارادت تبریک، موفقیت کامل معظم له را خواستار، در خاتمه دوام عزت و سعادت آن جناب را از درگاه حضرت باری تعالی مسألت. با تقدیم احترامات فائقه.

ضمناً بنا به اشاره جناب آقای طالقانی، با مراجع تقلید و بزرگان از علمای نجف مذاکراتی به عمل آمده که تلگرافات و مکاتیبی به عنوان تشکر از دولت سعودی در خصوص این عمل بشود، مضافاً بر تشکراتی که از اولیای امور دولت ایران می‌گردد و قرار شد که پس از شور، ترتیبی اتخاذ شود و چون ممکن است دولت سعودی اشخاص آنها را تطبیق نموده، اعادی تلقی نمایند، لذا مستدعی است مقرر فرمایید مراقبت فرمایند که رعایت احترامات لازم بشود. به تهران هم مکاتیبی نوشته شده و تصور می‌رود اقداماتی بنمایند و تلگرافات یا نامه‌هایی بنویسند، ولی تظاهرات عمومی به بعد موکول گردیده است.

ادام الله بقائکم

نجف ۲۳ رجب ۱۳۷۱ ه.ق

حسن سعید

نامه مرحوم آیه الله العظمی حکیم

مرحوم آیت‌الله العظمی آقای سید محسن حکیم، از مراجع بزرگ حوزه علمیه نجف نیز در تاریخ اول شعبان ۱۳۷۱ ه.ق، نامه‌ای در این زمینه مرقوم فرموده و از خبر بازسازی بقیع اظهار خرسندی می‌کنند. متن نامه به خط آیت‌الله حسن سعید است که احتمالاً وی آن را نوشته و مرحوم آقای حکیم آن را مهر و امضا کرده‌اند و یا آنکه آقای حسن سعید نامه را به فارسی ترجمه و با خط خود آن

را نوشته است.

متن نامه به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض عالی می‌رساند ان شاء الله مزاج شریف سلامت است و توفیقات ربانی شامل حال می‌باشد. مرقومه‌ای از جناب مستطاب عمده العلماء الاعلام، ملاذ الاسلام آقای حاج سید محمد تقی طالقانی - دام عزه - واصل شده که بحمد الله و المنة موضوع تعمیر قبور ائمه بقیع علیهم السلام به صورت بناء مظلّه و تعمیر حائط، مورد تصویب دولت قرار گرفته و شروع به عملیات نموده‌اند.

بی‌نهایت این خبر در قلوب شیعه ایجاد بهجت و سرور نموده و حقیقتاً از همه جهت سزاوار است که جامعه تشیع اظهار شادی نماید که خداوند متعال آنها را موفق به چنین خدمتی نموده است. خداوند به کسانی که در طول این مدت طویل، برای انجام این کار قدم برداشته‌اند اجر جزیل عنایت فرماید و سرکار عالی که در این راه خدماتی انجام داده و بحمد الله توفیق پیدا کرده، که در موقع تصدّی جناب عالی این موضوع صورت عملی به خود گیرد، طول عمر عنایت فرماید که همیشه خدمات شایانی به شرع و متدینین بفرماید و سعادت دارین را حاصل نماید.

ضمناً چون این امر مورد علاقه جامعه شیعه، بلکه مسلمین است و باید کاملاً مورد دقت قرار گیرد تا به خواست خداوند متعال به صورتی که در خور مقام معصومین است درآید، لذا جمعی از علما و مؤمنین درخواست نمودند که علاوه بر اظهار تشکری که از دولت و اولیای امور دولت علیه ایران می‌شود، تلگرافات و مکاتیبی به عنوان دولت سعودی مخابره گردد تا جلب عواطف آنها نیز گردیده و در آینده بتوان از مساعدت آنها استفاده نمود. بعضی هم معتقد بودند که فعلاً زود است، چون علما و مراجع بایستی در خاتمه عمل اقدامی به عنوان تشکر به عمل آورند، لذا بنا بر این شد که از جناب عالی استفسار شود که شرح مفصل و طرز ساختمان را با هرگونه اقدامی که مقتضی می‌دانید که با وضعیات محلی و طرز فکر مطابقت دارد، مرقوم داشته و خاتمه ساختمان فعلی را اعلام فرموده تا آنچه میسر است عمل شود، بلکه به خواست خداوند متعال و توجهات ائمه اطهار علیهم السلام رفع این نگرانی عمومی شده و با حسن درایت و تدبیر آن جناب به صورت مطلوبی خاتمه پیدا کند. توفیقات جناب عالی را از پروردگار مسألت دارم.

فعلاً هرگونه ابراز تشکری که صلاح است از طرف اینجانب و جامعه روحانیت از دولت و کسانی که در این کار شرکت داشته‌اند معمول فرمایید، موجب دعاگویی است.

محسن الطباطبایی الحکیم

شنبه، غزه شعبان ۱۳۷۱ ه. ق

پاسخ مظفر اعلم به آیت الله حکیم

آقای مظفر اعلم در تاریخ ۱۶ شعبان المعظم ۱۳۷۱ در پاسخ به نامه مرحوم آیت الله العظمی سید محسن حکیم چنین می‌نویسد:

به عرض عالی می‌رساند:

نامه مورخ ۲۹ / ۱ / ۳۱ غزه (یکم) شعبان ۱۳۷۱ جناب عالی که دایر بر قدردانی از اقدامات برای ساختن سایبان جلو قبور مطهر ائمه اطهار بقیع علیهم السلام بود، موجب نهایت امتنان و تشکر گردید، این جانب وظیفه دینی خود می‌دانم که نهایت کوشش و جدیت را در این باره مبذول نمایم تا به یاری خداوند متعال بعدها وضع قبور ائمه اطهار علیهم السلام به صورت رضایت بخش درآید. و من الله التوفیق و علیه التکلان.

اینکه جمعی از علما و مؤمنین می‌خواهند تلگرافاً یا کتباً از دولت عربی سعودی قدردانی بفرمایند، ابداً صلاح نیست و خواهشمندم

به آنها بفرمایید که چنین کاری نفرمایند؛ زیرا موضوع را بکلی از بین می برد و اقدامات سابق را بلا اثر می گذارد، چه، وهابی ها با تشدید [۶۳] قبور مخالف هستند.

اینجانب از اولیای امور دولت عربی سعودی در موقع مناسب به طور مقتضی تشکر خواهم نمود و همین روزها یک نفر مهندس ایرانی را به مدینه می فرستم که نظارت نماید تا سایه بان به طور خیلی آبرومند برپا شود.

امیدوارم ادعیه جناب عالی و حضرات علمای اعلام و مؤمنین در حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای اینجانب بهترین موفقیت در امور خیریه نصیب نماید.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

مظفر اعلم

مظفر اعلم پاسخی نیز مشابه آن چه برای مرحوم آیت الله العظمی آقای سید محسن حکیم رحمه الله فرستاده بود، برای مرحوم آیت الله سید حسن سعید ارسال داشته است.

نامه مرحوم آیت الله سید هبه الدین شهرستانی

مرحوم آیت الله سید هبه الدین شهرستانی نیز در تاریخ ۳۰ شعبان ۱۳۷۱ ه.ق از بغداد نامه ای خطاب به مظفر اعلم نوشته و چنین مرقوم نموده اند:

پیوسته از درگاه ایزدی مزید عزت و خرسندی و دوام سلامتی و سعادت مندی را برای آن دوست بزرگوار، صمیمانه خواستار و از قصور یا تقصیر در عریضه نگاری و سپاسگزاری شرمسار و در اعتذار شهد الله و کفی به شهیدا، غالباً به ذکر خیر و یاد خوش آن جناب مترنم و از طول فراق متألم، مخصوصاً از اسناد این وظیفه با اینکه خیلی شریفه و کثیره النفع است و عموم اسلامیان و خصوص ایرانیان... [۶۴] ولی چون آب جده و حجاز ملایم با مرض ترش معده نیست، نگران مانده ام و منتظر یک ساعت زودتر یا حضرت عالی به بغداد تشریف فرما شوید و یا اینکه بنده به تهران برسم و حقاً بدانید که در این چند ماهه مخلص مریض و بستری، به علاوه چند مانع دیگری که قادر بر مراسله نبوده و همین حال مرا در مکاتبات احباب مقصر نموده تا آنجا رسیده که جناب اشرف عالی، در کارت آقا محمد تقی شهرستانی قصور داعی را به کم لطفی تعبیر فرموده و همین علالت و کسالت مزاجم باعث عدم اجابت آقایان پاکستانی گردیده، که نتوانستم دعوت های آنها را اجابت نمایم و در این مرحله اخیر، مخلص زاده سید جواد را به عوض خود فرستاده و بایستی امشب با طیاره آنها عودت نماید و در مرحله پیش از این، جناب آقای کاشف الغطا را فرستادیم، ولی افسوس که خیلی برخلاف میل مردم آنجا و مردم اینجا سلوک فرموده اند، اگر چه در مراجعتشان ما را امیدوار فرمودند که استحصال اذن تعمیر بقیع شریف را به واسطه سفیر سعودی، عبدالحمید خطیب و نوشته رسمی او به پادشاه حجاز و... لیکن با کمال تأسف رییس وفد ایرانی به سوی پاکستان، یعنی آقای حاج میرزا خلیل کمره ای تصریح نمودند که از سفیر سعودی مشارالیه تحقیق این معنی را نمودیم، قسم یاد نمود که من هرگز به دولت متبوعه خودم یا به غیر آنها چیزی در این باب ننوشته ام و ممکن نیست بنویسم؛ زیرا که خلاف مذهب آنها است و اگر چنین توسطی بنماییم تولید اشکال برای من خواهد نمود، سپس گفت که شخصی با کاشف الغطا بود (یعنی سید العراقرین) درخواست نمود با اصرار شیخ که سفارشی برای اکرام و احترام شخص او بنویسم، من هم مانعی ندیده نوشتم و به او دادم.

خلاصه، این سوء تصرفات سید العراقرین و نشریات و تنویهات او خرابی و انقلابی تولید کرده که دود و شراره این آتش دنباله های بدی دارد و در هر جا با حضرت شیخ متفقاً استشهاد به مراسلات و بیانات ملازمان حضرت عالی و عکس و منقولات مزیفه و... و...

[۶۵] می نمایند (تا چه شود).

باری، آقایانی که از عمره رجیبه رجعت نمودند؛ خصوصاً آقای شیخ العراقین و آقا سید ابراهیم شهرستانی، اسرار سید العراقین را فاش و حقایق را بر همه روشن ساختند و توجهات عالیه را نسبت به داعی و خدمات جلیله آن جناب را نقل و نقل مجالس نموده‌اند و ضمناً بشارت تشریف فرمایی موکب عالی را به مخلص داده‌اند، خواهشمندم که ورود حضرت عالی در بنده منزل که منزل خودتان است قرار فرمایید و مانند وعده سه سال قبل تخلف نشود، دوستان همه به عرض ارادت مترنم با مخلص.

در حاشیه آمده است:

جناب آقای سفیر کبیر ایران، حسین قدس نخعی، به عرض اخلاص و سلام بالاخص و ذکر محامد و مناقب جناب عالی رطب اللسان و خانواده با تمام مخلص زادگان به عرض دستبوسی مصدع‌اند.

هبة‌الدين الحسيني الشهرستاني

۳۰ شعبان ۱۳۷۱

پاسخ به نامه مرحوم آیه الله شهرستانی

مظفر اعلم در تاریخ شنبه ۲۹ رمضان ۱۳۷۱ برابر با ۱ / ۴ / ۱۳۳۱ در پاسخ، نامه‌ای خطاب به آیت الله آقای سید هبة‌الدين شهرستانی نوشته و پس از تعارفات می نویسد:

چندی قبل، اعلی رقیمه کریمه شرف وصول بخشید، از الطاف و سجایای کریمه جناب عالی همیشه سپاسگزار هستم. امیدوارم بعد از ادای فریضه حج، زیارتی نصیب ما شود که چند روزی به زیارت عتبات عالیات و تجدید دیدار حضرت آیت الله موفق شوم. راجع به بنای سایه بان در برابر قبور ائمه بقیع علیهم السلام به طوری که مستحضر هستند، آقایان با انتشارات بی اساس خود موضوع را متزلزل کردند، باز مایوس نیستم و با نهایت جدیت، کوشش می کنم که سر و وضعی به آنجا داده شود و مطمئن هستم دعای علمای اعلام و مؤمنین و صالحین در پایان مرا موفق به این امر خیر خواهد نمود.

لطفاً سلام وافر خدمت آقا زادگان عزیز برسانید.

التماس دعای مخصوص دارم و السلام خیر ختام

مظفر اعلم

نامه وزیر دربار

علاء، وزیر دربار نیز در تلگرافی در تاریخ ۳ / ۲ / ۱۳۲۱ به مظفر اعلم می نویسد:

از قراری که جناب آقای سید محمدتقی نماینده حضرت آیت الله آقای بروجردی به معظم له اطلاع داده‌اند، دولت عربی سعودی درصدد است سایه‌بانی برای قبرهای امامان بقیع ایجاد نماید. خواهشمند است معلوم فرمایید از طرف دولت عربی سعودی چه اقدامی در این باب معمول گردیده و چه عملی از تشکر و تقدیر مناسب است که از طرف مقام سلطنت در مقابل انجام این امر از اعلی حضرت ملک ابن سعود به عمل آید؟ زودتر اطلاع دهید.

وزیر دربار شاهنشاهی، علاء

مظفر اعلم گزارشی از اقدامات انجام شده برای وزیر دربار ارسال می دارد، اما از آنجا که علاء، به صورت شفاف و روشن پاسخ خویش را دریافت نمی کند لذا در تاریخ ۲۸ آوریل ۱۹۵۲، مطابق با ۸ / ۲ / ۱۳۳۱ مجدداً در نامه‌ای خطاب به اعلم چنین می نویسد:

جناب آقای اعلم - جده -

فعلاً - که موافقت با ایجاد سایه بان شده است، اقدام فرمایید که از طرف ایرانیان هزینه آن پرداخت شود و اعلی حضرت همایونی

شاهنشاهی به اعلیٰ حضرت ابن سعود چنین پیشنهاد بفرماید و گرنه، لااقل تحت نظر ایران، سایه بان به شکل آبرومندی درست شود. صریحاً نظر بدهید آیا اقتضا دارد که چنین تقاضایی از طرف پیشگاه بشود یا نه؟ و کار تا چه اندازه پیشرفت دارد؟ هزار و سیصد و هفت وزیر دربار شاهنشاهی، علاء اعلم پاسخ می دهد که چنین پیشنهادی صلاح نیست و با آن موافقت نمی کند.

دولت سعودی تکذیب کرد

انعکاس خبر بازسازی بقیع و عدم رازداری و بی ظرفیتی برخی افراد و انتشار این خبر در رادیو و مطبوعات، موجب شد تا دولت سعودی بلافاصله عکس العمل نشان داده، آن را تکذیب نماید. مظفر اعلم در این باره می نویسد:

شماره دفتر محرمانه: ۱۱
تاریخ ۱۳۳۱ / ۲ / ۹
محرمانه
وزارت امور خارجه

پیرو گزارش محرمانه شماره ۹، مورخ ۲۵ / ۱ / ۱۳۳۱ به عرض می رساند که، بعد از ارسال گزارش سابق، باز هم فرصتی حاصل گردید و با والا حضرت امیر عبدالله فیصل، کفیل نیابت سلطنت حجاز در مورد توجه به بقیع و ساختن سایه بان در مقابل قبور ائمه اطهار علیهم السلام مذاکره شد و ایشان وعده دادند که اقدامات مربوط به این امر به نحو عاجل شروع شود و به مقامات محلی دستور دهند که در هنگام شروع کار با نمایندگان که از طرف سفارت برای مشاهده و کمک و راهنمایی می روند همراهی نمایند و نظرات و راهنمایی آنان را مورد توجه قرار دهند و در آن روز هم حضرت آقای سید محمد تقی طالقانی برای رفتن به مکه معظمه و ادای عمره مفرده، به جدّه تشریف آورده بودند و به ایشان مژده داده شد که والا- حضرت امیر عبدالله نهایت حسن نیت و مساعدت را درباره این موضوع نشان می دهند. ولی از شنیدن این خبر در رادیو تهران، این نگرانی به وجود آمد که مبدا انتشار و پراکنده شدن خبر این موضوع در رادیو و مطبوعات خارجی موجب شود که علمای متعصب ریاض و وهابی های دو آتشه، درصدد منصرف نمودن دولت سعودی از اجرای این تصمیم برآیند.

و نیز از آمدن آقای سید محمد خزانه (سید العراقین) به حجاز و فعالیت ایشان درباره همین موضوع، این بیم و نگرانی می رفت که مبدا ایشان در حجاز یا در خارج، اظهاراتی [نمایند] که با سیاست دولت عربی سعودی سازش نداشته باشد و موجب انصراف دولت مذکور از همین اندازه همراهی جزئی گردد.

و باید در ضمن این را هم به عرض برساند که مشارالیه، داوطلب رفتن به ریاض و ملاقات اعلیٰ حضرت ملک ابن سعود گردیدند، ولی مقامات سعودی در جدّه به نحو احسن به ایشان فهماندند، که بهتر است از این عزم منصرف شوند، تا مبدا رفتن ایشان به ریاض مایه ایجاد بعضی گفتگوهای مذهبی گردد.

سپس تلگرافی از جناب آقای علاء وزیر دربار شاهنشاهی رسید که در آن استفسار شده بود چگونه در این باره از اولیای دولت سعودی سپاسگزاری به عمل آید.

در پاسخ به عرض رسید که: سفارت خود تشکر کرده و بهتر است فعلاً به همین اندازه اکتفا شود (رونوشت متن تلگراف و پاسخ آن به پیوست است).

اینجانب از وزارت دربار شاهنشاهی و از جناب آقای علاء نهایت تشکر و امتنان را دارم که قبل از هرگونه اقدامی از شخص مسؤول مقیم اینجا، که از نزدیک شاهد جریان است و در نتیجه وقوف کافی به حقیقت امر دارد، مشورت فرمودند و اتفاقات بعدی که در ذیل به عرض می رسد ثابت نمود که این مشورت تا چه اندازه عمل صائب و به جایی بوده و موجب حفظ ارزش و احترام و اهمیت فوق العاده اقدامات دربار همایون شاهنشاهی گردیده است.

باری، متأسفانه بالاخره آن چه بیم آن می رفت واقع شد، بدین ترتیب که گویا آقای سید العراقین پس از مسافرت از حجاز، در عراق اظهاراتی نموده‌اند که موضوع را بزرگ تر از حقیقت واقع جلوه گر ساخته‌اند و مطبوعات عراق هم خبر مذکور را با شاخ و برگ زیاد منتشر نموده‌اند و در نتیجه دولت عربی سعودی از ترس و ملاحظه اعتراض و انتقاد وهابی‌ها و علمای ریاض مبادرت به تکذیب خبر نموده است.

(متن تکذیب که با لحن خشکی صادر شده، با ترجمه آن به پیوست گزارش تقدیم می شود).

اکنون بیم آن می رود که مبادا دولت سعودی حتی از ساختن سایه بان در مقابل قبور ائمه علیهم السلام و برپا کردن دیوار ولو برای مدت موقتی خودداری کند و بدین ترتیب دخالت اشخاص غیر مسؤول، زحمات کوشش های یک سفارت خانه را درباره موضوعی که مورد توجه مسلمانان جهان، خصوصاً ملت ایران و دولت شاهنشاهی است برباد دهد.

البته اینجانب سعی بلیغ خواهد نمود که این اتفاق غیر مترقبه در جریان توافقی که حاصل شده مؤثر نگردد و مقامات سعودی از ساختن سایه بان و دیوار برای بقیع منصرف نشوند، لیکن اطمینان ندارد که مساعی ما در حال حاضر منتج نتیجه عاجل شود و شاید همان طور که احتمال داده می شود، کار ساختمان به تعویق افتد.

امید است که حسن نیت والا حضرت امیر عبدالله و نظر مساعد ایشان به جلوگیری از توسعه عکس العمل تکذیب مذکور کمک کند.

دیروز تلگراف دیگری نیز از جناب آقای علاء وزیر دربار شاهنشاهی در این باره رسید که رونوشت متن آن به پیوست و واضح است که با جریان های اخیر، دیگر نمی شود فعلاً درباره این موضوع پیشنهاد جدیدی داد، یا اقدام تازه ای نمود و باید منتظر روشن شدن نظر قطعی دولت سعودی نسبت به این امر گردید و کوشش کرد که نقشه و تصمیم سابق به هم نخورد.

وزیر مختار شاهنشاهی - مظفر اعلم

رونوشت نامه بالا، عطف به تلگراف ۱۰۳ برای استحضار وزارت دربار شاهنشاهی تقدیم می شود تا از اتفاقات جدیدی که در این باره رخ داده و وضع فعلی، امر استحضار حاصل فرمایند.

متن تکذیب نامه

سرانجام این نگرانی تحقّق یافت و دولت سعودی رسماً خبر ترمیم و تعمیر و یا احداث ساختمان در قبرستان بقیع را تکذیب کرد. متن تکذیبیه در تاریخ ۲۷ آوریل ۱۹۵۲ مطابق با ۷ / ۲ / ۱۳۳۱ در روزنامه شماره ۱۱۷۱ روزنامه البلاد سعودی چاپ مکه مکرّمه منتشر گردید.

روزنامه البلاد السعودیه چاپ مکه معظمه

شماره ۲۷ - ۱۱۷۱ آوریل ۱۹۵۲ (۷ / ۲ / ۱۳۳۱)

متن عربی

اشادة قبور ائمة البقیع

انتشرت بعض الصحف العراقية واذاعت بأن جلاله الملك المعظم قد وافق على اشادة قبور ائمة البقیع و أنه قد بوشر فعلاً بالبناء فيها

ذکرک بناء على المساعى التى بذلها محمد حسين كاشف الغطاء بواسطة سيد العراقيين الذى سافر من النجف إلى الحجاز مزوداً بتوصيات الشيخ كاشف الغطاء و الحكومة العربية السعودية، إذ تكذب هذا الخبر تكذيباً قاطعاً تؤكد بأنها لا توافق على أمر يخالف الدين الإسلامى الحنيف و أوامر الرسول - صلى الله عليه و سلم - و ما كان عليه السلف الصالح.

ترجمه فارسى

تعمیر قبور ائمه بقیع

بعضی از روزنامه‌های عراق انتشار و شهرت داده‌اند که اعلی حضرت با تعمیر قبور ائمه بقیع موافقت کرده‌اند و از هم اکنون کار تعمیر و ساختمان آغاز گردیده است و این را نتیجه فعالیت‌های محمد حسین کاشف الغطاء به توسط سید العراقین که با سفارش‌های شیخ کاشف الغطاء از نجف به حجاز آمده بوده است دانسته‌اند. دولت عربی سعودی در حالی که این خبر را جداً تکذیب می نماید، تأکید می کند او با امری که مخالف دین حنیف اسلام و دستورهای حضرت پیغمبر - صلى الله عليه و سلم - و طریقه سلف صالح است موافقت نمی کند.

نامه آقای سید ابراهیم شهرستانی

آقای سید ابراهیم شهرستانی نیز خطاب به مظفر اعلم می نویسد:

مقام منیع محترم حضرت مستطاب اجل اکرم عالی آقای مظفر اعلم - دامت شوکته - به عرض عالی می رسانم:

لا يزال دوام عز و شوکت و صحت و سلامتی وجود ذی جود محترم حضرت عالی را از درگاه احدیت جل اسمه خواهانم، به جاه محمد و آله الظاهرین علیهم السلام.

بعداً آنکه لسان و قلم الکن و قاصر است از آنکه بتوان شکر و امتنان از توجهات و مراحم مبذوله از ناحیه حضرت عالی را، نسبت به این دعاگوی صمیمی بنمایم و از زمان ورودم به عراق، در جمیع مجالس و محافل مترنم به اخلاق حسنه آن بزرگوار بوده و می باشم.

قضیه تعمیر بقعه بقیع بغرنج عجیبی شده، آنچه مشاهداتم بود بیان کرده‌ام و لیکن از ناحیه حضرت آقای کاشف الغطاء - دامت برکاته - به اغراء و تجاهلات سید العراقین در نجف و جاهای دیگر، انتشاراتی و بیانیهای پخش شده، البته تکذیب حکومت سعودی را ملاحظه نموده‌اید، لذا نسخه‌ای از بیانیه آقای کاشف الغطاء را هم لفاً ارسال، ملاحظه بفرمایید.

در خاتمه عزت و سعادت و ظفر و نجاح آن وجود ذی جود حضرت عالی را از خداوند متعال خواستارم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

سید ابراهیم شهرستانی

پاسخ مظفر اعلم

آقای اعلم در پاسخ به نامه آقای سید ابراهیم شهرستانی چنین می نویسد:

دوست عزیزم حضرت آقای سید ابراهیم شهرستانی - دام عزّه -

نامه گرامی که پر از الطاف و عواطف مهرآمیز بود، عز و وصول بخشید. آن چه وظیفه بود به عمل آوردم و خودمان را مقصر می دانیم و از خداوند تبارک و تعالی توفیق می خواهیم که بتوانیم هر چه بیشتر به حجاج ارجمند خانه پاک او، مخصوصاً برادران و دوستان خدمت نماییم.

برای تعمیر بقعه مطهر بقیع، کوشش‌های خود را بی سر و صدا و آرام ادامه می دهیم و امیدواریم به تدریج موقعیت‌هایی به دست

آوریم، البته یآوری و همراهی دعوات برادران با ایمان و انفاس علمای بزرگوار دین شرط است و چون هدفی که ما داریم، بی‌شک مورد پسند خدای جهان و اولیای مقدس و معظم اوست، رجاء واثق داریم که دیر یا زود به مقصود برسیم، از لطف و مهربانی حضرت علامه، آقای سید هبه‌الدین شهرستانی نهایت تشکر و امتنان را دارم و خواهشمندم مراتب ارادت و عرض سلام مرا خدمت ایشان تقدیم دارید.

همکاران، آقایان رائد و شریعت، از اظهار محبت شما سپاسگزارند و به عرض سلام مصدع هستند و التماس دعا در حرم مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام دارند.

پی‌گیری‌های بعدی

علی‌رغم تکذیب دولت سعودی، موضوع از سوی مظفر اعلم پیگیری و در ملاقات‌های بعد با مقامات آن کشور مجدداً مطرح می‌شود.

در گزارش شماره ۱۷ مورخ ۱۶ / ۲ / ۱۳۳۱، اعلم خطاب به اداره اول سیاسی وزارت امور خارجه چنین آمده است:

اداره دفتر محرمانه

شماره: ۱۷

تاریخ: ۱۶ / ۲ / ۱۳۳۱

محرمانه

وزارت امور خارجه - اداره اول سیاسی

پیرو گزارش محرمانه شماره ۱۱ مورخ ۹ / ۲ / ۱۳۳۱ و عطف به نامه محرمانه شماره ۴۹۸ مورخ ۱ / ۲ / ۱۳۳۱ آن اداره اشعار می‌دارد که:

اخیراً فرصت ملاقاتی با والا حضرت امیر عبدالله فیصل (کفیل نیابت سلطنت حجاز و وزیر کشور و بهداری) دست داد و اینجانب راجع به تکذیبی که دولت سعودی در موضوع تعمیر بقیع منتشر کرده، از ایشان گله نمودم.

ایشان پاسخ دادند که تکذیب مذکور، فقط تکذیب مندرجات روزنامه‌های عراق راجع به تجدید قبور ائمه بقیع می‌باشد و موضوع موافقت با ساختن دیوار و سایه‌بان به قوت خود باقی است و این تکذیب تغییری در اجرای این نقشه به وجود نخواهد آورد. سپس اضافه کردند که ما از اول گفته‌ایم و اکنون هم تکرار می‌کنیم که تعمیر قبور ائمه بقیع نمی‌تواند مورد موافقت دولت عربی سعودی قرار گیرد؛ زیرا با معتقدات مذهبی توافق ندارد و علمای مذهبی ما آن را نمی‌پذیرند.

این ملاقات و مذاکره، چون در یکی از میهمانی‌ها اتفاق افتاده بود، مجال بیشتری وجود نداشت تا صحبت‌های دیگری بشود. امیدوار است در آینده بتوان وقت ملاقات مفصلی از والا- حضرت امیر عبدالله گرفت تا در آن ملاقات، موضوع کمک ایران به ساختمان سایه بان و دیوار بقعه بقیع، با ایشان مورد مذاکره قرار بگیرد.

اما راجع به جلب موافقت اولیای دولت عربی سعودی، برای تعمیر خود قبور ائمه اطهار علیهم السلام، یا ایجاد ساختمان‌هایی غیر از سایه‌بان و دیوار در بقعه مذکور، باید به عرض برساند که فعلاً هیچ‌گونه زمینه‌ای برای این موضوع وجود ندارد و هرگونه کوششی که تاکنون در این راه مبذول شده، به نتیجه نرسیده است و اقبالاً در حال حاضر دولت سعودی آماده نیست، هیچ‌گونه روی موافقتی به این موضوع نشان دهد و چه والا حضرت امیر فیصل و چه والا حضرت امیر عبدالله فیصل و چه سایر رجال عالی رتبه دولت عربی سعودی، تاکنون بارها تأکید کرده‌اند و باز هم تأکید می‌کنند که نباید انتظار موافقتی را در این مورد از دولت عربی سعودی داشت.

چنان که اینجانب از نزدیک شاهد هستم و آن جناب هم استحضار کامل دارند، هنوز نفوذ علمای وهابی در دستگاه دولتی عربی سعودی بسیار قوی است، تا جایی که در هر شهری از این کشور هیئت‌های نام‌هیئت امر به معروف هست که از دولت حقوق می‌گیرند و کارشان این است مراقب باشند و نگذارند اموری مخالف دین (یا مذهب وهابی در حقیقت) صورت گیرد و این هیئت حتی در موضوع واردات گمرکی نظارت دارند و نمی‌گذارند کتاب‌های مورد مخالفت مذهب وهابی، یا فیلم‌های سینما یا گرامافون و صفحه یا از این قبیل کالاها وارد مملکت شود و آنچه از این گونه چیزها در کشور سعودی دیده می‌شود، همه‌اش به طور قاچاق و مخفی داخل شده است و همین چند هفته پیش بود که در جده اطلاع حاصل کردند که شخصی در خانه‌اش سینما دارد و اشخاص به طور پنهانی با دادن مبلغی می‌روند و در منزل او از تماشای فیلم‌های سینمایی استفاده می‌کنند، در نتیجه فوراً به خانه او رفتند و دستگاه سینما و کلیه فیلم‌ها را بیرون آوردند و در ملأ عام آتش زدند و خود صاحب‌خانه را مجازات نمودند. از این رو تصور می‌شود بهتر است در وضع حاضر، به همین اندازه موافقتی که حاصل شده اکتفا گردد و از اقدامی که نتیجه مثبتی نخواهد داد خودداری شود.

وزیر مختار شاهنشاهی - مظفر اعلم

دیدار با امیر عبدالله فیصل

شماره محرمانه: ۲۱

تاریخ: ۲۳ / ۲ / ۱۳۳۱

محرمانه

وزارت امور خارجه - اداره اول سیاسی

پیوند گزارش محرمانه شماره ۱۷ مورخ ۱۶ / ۲ / ۱۳۳۱ اشعار می‌دارد که عصر چهارشنبه ماه جاری، بنا به تعیین وقت قبلی با والا حضرت امیر عبدالله فیصل، کفیل نیابت سلطنت حجاز و وزیر کشور و بهداری ملاقاتی دست داد. در این ملاقات، موضوع اعزام آقای حاج رضا مهرآیین مهندس ایرانی از طرف سفارت برای نظارت و راهنمایی در ساختمان و دیوار و سایه بان بقیع از نو مطرح و مورد تأیید ایشان واقع گردید و قرار شد سفارشی به اولیای امور محلی مدینه منوره بنویسند تا وسایل تسهیل کار آقای حاج رضا مهندس را فراهم کنند.

راجع به کمک ملت ایران به این ساختمان، با وجود اینکه اینجانب پیش‌بینی می‌نمودم که بعید است چنین تقاضایی پذیرفته شود و سابقه تعمیر و مرمت حرم مطهر حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که اعلی حضرت ملک عبدالعزیز بن سعود، حاضر نشد اعانه و کمک مصری‌ها و سایر مسلمانان جهان را قبول کند، این ظن و پیش‌بینی را تقویت می‌کرد، مع ذلک احساسات پاک هم‌میهنان را در این باره تشریح نمودم و بیان داشتم که چقدر مایه مسرت و سرفرازی ایرانیان می‌شود که بتوانند در این عمل خیر، کمک کنند.

والا حضرت امیر عبدالله در پاسخ فرمودند:

این کار کوچک است و ارزش کمک را ندارد و ما همه در اینجا خدمتگزاران عالم اسلام هستیم و پول ما و پول شما با هم فرقی ندارد و امیدواریم در کارها و نقشه‌های بزرگ‌تری بتوانیم از کمک‌های بی‌دریغ ملت ایران برخوردار شویم و بدین ترتیب با لحن مؤدبانه و آراسته‌ای از قبول پیشنهاد ما معذرت خواستند.

تشکر از تلاش‌های سفارت

پس از این ملاقات، نامه شماره ۵۳۷۶/۴۳۲ مورخ ۱۶ / ۲ / ۳۱ که مبنی بر تقدیر از کوشش‌های این سفارت و ترغیب و تشویق در احراز موفقیت‌های بیشتری در این باره بود رسید. اینجانب با اظهار تشکر و امتنان بی‌پایان از طرف خود و کلیه کارمندان این سفارت، از این ابراز توجه و تقدیر، معروض می‌دارد که این سفارت با استفاده از فرصت و مواقع مناسب، کوشش‌های مداوم خود را در این راه ادامه خواهد داد تا حتی الامکان نتیجه بهتر و بیشتری گرفته شود.

ولی به عقیده این سفارت بهتر است برای احتراز از تحریک احساسات تعصب آمیز وهابی‌ها و علمای نجد، حتی‌المقدور در اطراف این موضوع کمتر صحبت شود و کمتر گفتگوی آن در مطبوعات و رادیوها منعکس گردد.

راجع به ارسال نقشه دیوار و سایه بان که در نظر است ساخته شود، چون آقای حاج رضا مهندس ایرانی از طرف این سفارت در تهیه نقشه مذکور شرکت خواهد کرد، از این رو به دست آوردن و ارسال نقشه ساختمان مذکور اشکالی نخواهد داشت. فعلاً این سفارت منتظر رسیدن اعتبار دویست لیره‌ای است که برای این منظور از کمیسیون حج خواسته است و برای اینکه فرصت از دست نرود، بهتر است که از محل موجودی کمیسیون دائمی حج یا از هر محل دیگری که میسر باشد، در ارسال وجه مزبور تسریع شود تا بلکه به محض صدور حکم و توصیه، از طرف والا- حضرت امیر عبدالله، بتوان آقای مهندس را برای منظور فوق به مدینه منوره اعزام نمود.

وزیر مختار شاهنشاهی - مظفر اعلم

رونوشت بالا در تعقیب نامه محرمانه شماره ۱۱ مورخ ۹ / ۲ / ۱۳۳۱ برای استحضار وزارت دربار شاهنشاهی تقدیم می‌گردد.

وزیر مختار شاهنشاهی - مظفر اعلم

سؤال از وزیر امور خارجه

در همین زمان آقای دکتر متین دفتری، سناتور مجلس سنا، سؤالی را از وزیر امور خارجه وقت در مجلس مطرح و خواستار پاسخ‌گویی به آن می‌شود. وزیر خارجه، آقای دکتر کاظمی نیز روز دوشنبه مورخ ۲۲ / ۲ / ۱۳۳۱ ه.ش در مجلس سنا حاضر و توضیحاتی را ارائه می‌کند. متن توضیحات در سند زیر آمده است:

اداره اول سیاسی

شماره: ۶۹

تاریخ: ۳۱ / ۲ / ۹

وزارت امور خارجه

سفارت شاهنشاهی ایران

جده

اخیراً از مجلس سنا سؤالی راجع به تعمیر قبور ائمه اطهار علیهم السلام از جناب آقای وزیر امور خارجه به عمل آمده بود. اینک به پیوست متن کامل پاسخی که در جلسه روز دوشنبه ۲۲ / ۲ / ۱۳۳۱ مجلس سنا در این باب داده شده است، برای اطلاع آن سفارت شاهنشاهی به پیوست فرستاده می‌شود.

در پاسخ سؤالی که سناتور محترم جناب آقای دکتر متین دفتری در موضوع قبور ائمه اطهار علیهم السلام در بقیع فرموده بودند، لازم می‌داند خلاصه‌ای از جریان امر و اقداماتی که تاکنون از طرف وزارت امور خارجه به عمل آمده است به عرض برسانم.

تعمیر قبور ائمه اطهار در بقیع با ابراز علاقمندی که سال‌ها است از طرف ملت و دولت ایران به عمل آمده، مسبوق به سوابق ممتدی است و انجام این منظور همواره مورد نظر و تقاضای دولت و ملت ایران بوده و می‌باشد. نمایندگی‌های ایران در خارجه با وجود

اشکالات و موانع زیاد، هر موقع مناسبی که به دست آورده‌اند با مقامات مؤثر و عالی رتبه کشور عربی سعودی تماس گرفته و اهمیت موضوع را متذکر گردیده‌اند، من جمله اقداماتی است که در دوره سفارت کبرای سناتور محترم، جناب آقای دشتی در مصر به عمل آمده و ملاقاتی که در این باب با والا حضرت امیر فیصل نایب السلطنه و وزیر امور خارجه کشور عربی سعودی در سال ۱۳۲۹ به عمل آورده و اشکالات موجوده را ضمن گزارش مفصلی به اطلاع وزارت امور خارجه رسانیده‌اند.

اینجانب هم در یک ساله اخیر، از عدم موفقیت‌های قبلی مأیوس نگردیده و با اعزام وزیر مختار جدید به جده و صدور تعلیمات لازمه درباره تعمیر بقاع متبرکه بقاع، اقدامات جدی به عمل آورده و دستورهای مکرری در عرض چند ماه اخیر صادر نمودم. در این اواخر، پس از ملاقاتی که نماینده ایران در جده با والا حضرتین امیر فیصل نایب السلطنه و وزیر امور خارجه و امیر عبدالله وزیر کشور عربی سعودی به عمل آوردند و انتظار ملت و دولت ایران را از اولیای کشور عربی سعودی در این باب جداً متذکر گردیده‌اند، در نتیجه این اقدامات و توجهات و علاقه‌مندی‌هایی که در پاره‌ای از محافل مهم اسلامی نسبت به این امر ابراز شده، موافقت‌هایی حاصل شده و دستورهای لازم به امیر مدینه ابلاغ گردیده است که در تعمیر دیوار قبور ائمه اطهار علیهم السلام و ساختمان سایه‌بان در بقیع اقدام لازم به عمل آورند و موضوع به اداره توسعه حرم که مدتی است مشغول خالی کردن و توسعه اطراف حرم مطهر نبوی می باشند واگذار گردیده است که ضمن کارهای دیگر خود، این موضوع بقیع را نیز انجام دهند و حتی یک نفر مهندس ایرانی مقیم آن کشور، درباره تعمیر قبور ائمه اطهار علیهم السلام شرکت خواهد داشت.

البته وزارت امور خارجه تعمیر دیوار بقیع و ایجاد سایه‌بان مختصری را کافی ندانسته و دستور لازم به سفارت شاهنشاهی در جده داده است تا اقدامات و مذاکرات خود را تعقیب و توجه اولیای محترم دولت عربی سعودی را به اهمیت موضوع بیش از پیش جلب و تقاضا نمایند در اقدامی که مورد نظر و تقاضای جامعه مسلمین و عالم تشیع و ایرانیان می باشد توجه سریع و لازم مبذول دارند.

سؤال فروزانفر از وزیر خارجه

مجدداً در تاریخ ۲۸ / ۳ / ۱۳۳۱ آقای فروزانفر، سناتور وقت از ریاست مجلس سنا می پرسد:

خواهشمند است مقرر فرمایید سؤال زیر برای آقای وزیر امور خارجه ارسال شود تا برای ادای جواب در مجلس سنا حاضر شوند.

سؤال: آیا تعمیر بقاع متبرکه چهار امام شیعه که در این باب نیز چندی قبل سؤال شده بود، انجام شده است یا خیر؟

وزیر خارجه وقت، آقای کاظمی پاسخ می دهد:

در پاسخ سؤال جناب آقای فروزانفر، سناتور محترم، راجع به تعمیر قبور ائمه اطهار علیهم السلام لازم می دانم توجه آقایان سناتورهای محترم را به بیاناتی که در جلسه دوشنبه ۲۲ / ۲ / ۱۳۳۱ در پاسخ سؤال جناب آقای دکتر متین دفتری ایراد نمودم، جلب کنم:

در آن موقع به عرض رسانیدم که در اثر اقداماتی که در یک ساله اخیر به عمل آمده است، اولیای محترم دولت عربی سعودی، موافقت کرده‌اند که در تعمیر دیوار قبور ائمه اطهار علیهم السلام و ساختمان سایه‌بان در بقیع اقدام لازم به عمل آورند و صحبت از تجدید بنای قبور ائمه اطهار علیهم السلام در بقیع در بین نبوده تا انصرافی از آن حاصل شده باشد. حالا اگر اشخاص غیر مسؤولی برای تظاهر و خودنمایی، چه در ایران و چه در عراق، اظهارات مبالغه آمیزی کرده باشند، جز اینکه به اجرای اصل منظور، صدمه زده باشند، نتیجه دیگری نداشته و ندارد و لذا به نظر اینجانب بهتر است همواره در این قبیل امور فقط نسبت به بیانات و اظهارات مقامات مسؤول توجه فرموده و هرگونه توضیحی هم که لازم باشد از وزارت خارجه مربوطه بخواهند تا ابهامی در اصل موضوع حاصل نشده و سوء تفاهمی از اظهارات مبالغه آمیز دیگران ایجاد نگردد.

با عرض مراتب بالا در تأیید توضیحات قبلی خود، به عرض آقایان محترم می رسانم که اخیراً نیز دستورات جدید و مؤکدی برای

انجام منظور به سفارت شاهنشاهی در جده صادر شده و امیدوار است نتیجه رضایت بخشی حاصل و انجام این امر در آینده پایه و اساس موفقیت‌های مهم‌تری در این زمینه بشود.

دیدار مجدد اعلم با امیر فیصل

مظفر اعلم وزیر مختار شاهنشاهی، در تاریخ ۱۰ / ۴ / ۳۱ بار دیگر اقدام به ملاقات با امیر فیصل، نایب السلطنه حجاز که به دلیل فصل گرما در طائف به سر برده، می‌نماید و در گزارش خود می‌نویسد:

اینجانب، هم برای خدا حافظی به مناسبت مسافرت به حبشه و نیز برای تجدید جلب توجه معظم له به موضوع ساختمان سایه‌بان و دیوار بقیع، همچنین برای مذاکره در موضوع دعوتی که باید طبق نامه محرمانه شماره ۱۷۷۸ مورخ ۳۱ / ۳ / ۱۳۳۱ به نمایندگی از طرف جناب آقای دکتر مصدق، نخست‌وزیر، از معظم له برای مسافرت به ایران به عمل آید... لازم دید به طائف بروم و معظم له را ملاقات کند...

پایان کار

ملاقات‌ها و گفتگوها همچنان ادامه می‌یابد، سفر تغییر می‌کنند و نفرت بعدی نیز تلاش‌های گذشتگان را با قوت و ضعف دنبال می‌نمایند، تا آنکه بالاخره در سالهای اخیر در نزدیکی قبور ائمه بقیع سایه بانی احداث نموده و راهروهای بقیع را نیز با موزاییک‌های سیمانی فرش کرده‌اند، دیوار و محوطه جلو بقیع نیز بازسازی شده است، لیکن از تجدید بنای قبور امامان و بازسازی قبور شخصیت‌های مدفون در بقیع خبری نیست.

هم‌اکنون قبور چهار امام شیعه و قبور بسیاری از افتخار آفرینان صدر اسلام و چهره‌های مورد احترام مذاهب اسلامی در زیر آفتاب و در معرض باد و باران قرار دارد و هر زائری را با تأثر شدید روبرو می‌کند و همه را به چاره اندیشی دعوت می‌نماید.

امید آنکه رؤسای کشورهای اسلامی، تمامی پیروان مذاهب اسلامی و احزاب و گروه‌های اسلامی برای حل این مشکل اقدام و از دولتمردان سعودی بخواهند هر چه سریعتر بقیع را از این حالت غریبانه خارج نموده، آن را به عنوان یک اثر جاودانه در تاریخ اسلام احیا و پاسداری نماید.

در پایان برای کسانی که مایل به تحقیق و پژوهش بیشتر در این زمینه می‌باشند، چند سند دیگر را نیز به نقل از کتاب «اسناد روابط ایران و عربستان سعودی» که به کوشش آقای علی محقق تهیه و تدوین گردیده، نقل می‌نمایم:

تاریخ سند: ۲۴ / ۶ / ۱۳۲۲

فرستنده: سفارت ایران در قاهره

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: تعمیر ابنیه و بقاع متبرکه بقیع

نمره: ۱۳۵ محرمانه

وزارت امور خارجه

نامه شماره ۲۱۰۰ مورخ ۲۰ / ۵ / ۱۳۲۲ با رونوشت نامه وزارت دربار شاهنشاهی در خصوص استدعای حضرت آیت‌الله قمی از پیشگاه اعلی حضرت همایون شاهنشاهی، راجع به تعمیر ابنیه و بقاع متبرکه مدینه منوره رسید. با وجود این که معلوم بود دولت عربی سعودی با انجام این تقاضا مطابق منظور حضرت آیه الله قمی موافقت نمی‌کند، به خیال این که هر قدر در این موضوع پیشرفت شود و وضعیت قبور و بقاع متبرکه مزبور بهبودی یابد، منظور آقایان علما تا اندازه‌ای عملی می‌شود، کاردار سفارت عربی سعودی

[۶۶] را ملاقات و پس از ذکر مقدمه مناسبی راجع به روابط حسنه بین ایران و کشور عربی سعودی و رابطه اسلامیت که دو ملت برادر را به هم ارتباط داده و تشریح همبستگی و علاقه فوق‌العاده ایرانیان به مکه معظمه که کعبه تمام مسلمانان است و به مدینه منوره که مرقد حضرت پیغمبر اسلام در آنجاست، مطلب را آغاز و اظهار نمودم:

به طوری که اطلاع دارید در آغاز ورود اعلی حضرت ملک ابن السعود به حجاز، ابنیه‌ای که روی قبور بقیع بود ویران گردید و این قبور که متعلق به بزرگان اسلام و افتخار عالمیان است، بیم آن می‌رود که به مرور به کلی نابود گردد و هیچ علامت و مشخصاتی که آنها را از سایر قبور مشخص و متمایز نماید ندارد. اگر دولت عربی سعودی موافقت نماید، خیلی مایه خرسندی دولت ایران و تمام ایرانیان خواهد بود که این اماکن متبرکه را تعمیر نمایند.

نامبرده اظهار داشت که:

بنای ابنیه روی قبور مطابق احادیث صحیحه ممنوع و برخلاف شرع است! (احادیثی هم در تأیید اظهارات خود ایراد کرد) و گفت به علاوه، دور این قبور سنگ چینی شده و معروف است که قبور متعلق به چه اشخاصی است، لذا موردی نیست که برای تشخیص قبور مزبور از سایر قبور اقدامی شود!

در پاسخ گفتم البته در اجرای این تقاضا اوامر شرع باید کاملاً اجرا شود، دولت ایران نیز که کاملاً پایبند شرع و مطیع اوامر آن می‌باشد، هیچ وقت تقاضای مخالف شرع نمی‌نماید.

البته در اساس اسلام اختلافی بین مذاهب مختلف نیست، ولی راجع به امور فرعی ممکن است اختلاف نظریه‌هایی بین علما وجود داشته باشد و در تشخیص صحت و یا عدم صحت احادیث نبوی نیز نظر متفاوت است و در نتیجه این اختلاف نظر، قسمت اعظم مسلمانان عالم، مانند مسلمانان مصر و عراق و ایران و سوریه و افغانستان بنای ابنیه را روی قبور بزرگان مخالف شرع نمی‌دانند، مشروط بر این که نسبت به قبور مزبور بیش از آن که شرع اجازه می‌دهد در تجلیل و تقدیس اغراق نشود.

منظور ما از این تقاضا این نیست که قبور مزار اشخاص گردد، مقصد اصلی آن است که با بنای مختصری در روی قبور مزبور و تشخیص آنها و ذکر صاحبان قبور از فقدان اثر و مجهول گردیدن صاحبان قبور جلوگیری شود. البته چون فعلاً تاریخ وجود ابنیه بر روی قبور مزبور نزدیک است و بیش از چند سال از ویران شدن آن نگذشته است و قبور مشخص و صاحبان قبور معروف همگان می‌باشند، ولی به متمادی ایام ممکن است این موضوع از نظرها محو گردد.

کاردار سعودی در پاسخ گفت:

البته تا آن جایی که شرع اجازه دهد در انجام تقاضای دولت شاهنشاهی موافقت می‌شود و اضافه نمود که تشخیص قبور به وسیله سنگ چینی اطراف آن و گذاردن سنگ قبر شرعاً مانعی ندارد، ولی بیش از آن مطابق مذهب وهابی که مذهب رسمی دولت عربی سعودی است ممنوع می‌باشد و در هر حال اجرای این امر هم تا حدودی که شرع اجازه می‌دهد به هزینه خود دولت عربی سعودی انجام خواهد شد و به هیچ وجه اجازه نمی‌دهند سایرین به هزینه خود این کار را بکنند.

در خاتمه مذاکرات و اصرار اینجانب قرار شد در این باب یادداشت کتبی به سفارت عربی سعودی نوشته شود که به وسیله مقتضی به وزارت خارجه عربی سعودی ابلاغ نمایند.

یادداشت تهیه و ارسال گردید. تصور نمی‌کنم به این ترتیب نتیجه به دست بیاید، اگر موافقت فرمایند که امسال شخصاً به حجاز و مکه مشرف شوم، ممکن است با امیر فیصل نایب السلطنه و وزیر خارجه حجاز که قدری افکارش روشن‌تر از پدر است مذاکراتی بنمایم. شاید بعون الله نتیجه به دست آید.

اگر رفتن اینجانب تصویب گردد، باید قبل از وقت اعتبار مسافرت کافی حواله شود.

سفیر کبیر ایران

محمود جم

تاریخ سند: ۱۳۲۲ / ۷ / ۶

فرستنده: سفارت ایران در قاهره

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: پیگیری وعده ابن السعود در مورد تعمیر قبور بقیع

نمره: ۱۴۰ محرمانه

وزارت امور خارجه

در پیرو گزارش شماره ۱۳۵ محرمانه حجاز مورخه ۲۴ / ۶ / ۱۳۲۲ راجع به استدعای حضرت آیت‌الله قمی از پیشگاه اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاهی درباره تعمیر ابنیه و بقاع متبرکه مدینه منوره اشعار می‌دارد:

به طوری که آگهی دارند پس از ورود وهابی‌ها به مکه و وصول خبر ویران نمودن بعضی از بقاع متبرکه در آنجا در موقعی که هنوز بین سلطان ابن السعود و ملک علی فرزند شریف حسین جنگ ادامه داشت، جناب آقای غفار جلال، وزیر مختار دولت شاهنشاهی در مصر، از طرف دولت شاهنشاهی برای رسیدگی به اوضاع و اجرای مذاکرات لازمه، مأمور مسافرت به حجاز شد، آقای محمدرضا گلستانه مأمور محاسبات این سفارت که به سمت مترجم عربی در مصاحبت جناب آقای جلال به حجاز مسافرت نموده بودند اظهار می‌دارد، به طوری که در خاطر دارد در آن موقع پس از مذاکرات زیاد در این باب، سلطان ابن السعود از رفتار وهابیان که بعضی از بقاع متبرکه (قبر و خانه حضرت خدیجه و غیره) را خراب کرده بودند عذرخواهی نموده و وعده داده بودند که اگر دولت شاهنشاهی مایل به تعمیر خرابی‌ها باشد ممانعت ننماید.

و به قراری که از پرونده امر فهمیده می‌شود عین مراسلات ابن السعود خطاب به والا حضرت اقدس پهلوی که در آن موقع نیابت سلطنت عظمی را داشتند به پیوست گزارش شماره ۲۳۰ مورخه ۲۷ آبان ماه ۱۳۰۴ به وزارت امور خارجه فرستاده شده است (رونوشت نامه مزبور برای مزید آگهی به پیوست تقدیم می‌گردد).

متمنی است با مراجعه به پرونده‌های موجوده، رونوشتی از مکاتبات نامبرده تهیه و به این سفارت ارسال فرمایند تا در صورتی که حقیقتاً مدرک صحیحی راجع به وعده‌های ملک ابن السعود در دست باشد مورد استفاده قرار دهد.

سفیر کبیر

تاریخ سند: ۱۳۳۲ / ۱۰ / ۲۳

فرستنده: وزیر امور خارجه

گیرنده: سفارت خانه‌های ایران در قاهره - کراچی - جدّه

موضوع: استعلام در باب اخبار مربوط به تعمیر قبور بقیع

نمره: ۳۸۷۱۶/۳۰۷۴

سفارت کبرای شاهنشاهی ایران - قاهره

سفارت کبرای شاهنشاهی ایران - کراچی

سفارت کبرای شاهنشاهی ایران - جدّه

به طوری که استحضار دارند کلیه کشورهای اسلامی و مخصوصاً کشور ایران سال‌ها است کوشش می‌نمایند به هر وسیله ممکن شود، ساختمان بقاع متبرکه که در شهر مدینه به صورتی که قبلاً اولیای کشور عربستان سعودی با آن موافقت نموده‌اند، یعنی بنای یک مسجد در محوطه بقیع و یک سایه‌بان در اطراف آن انجام گردد. ولی اولیای کشور عربستان سعودی همیشه به تعلل و مسامحه

گذرانده، نه خودشان این ساختمان را شروع نموده و نه حاضر شده‌اند به سایر کشورهای اسلامی اجازه دهند مستقیماً و به خرج خودشان ساختمان را به نحو مذکور شروع نمایند.

اخیراً به طور تواتر از خبرگزاری‌های جراید اطلاع رسید در ملاقاتی که بین نخست وزیر کشور افغانستان و اولیای کشور عربستان سعودی در موقع حج سال گذشته روی داده است، اعلی حضرت فعلی پادشاه کشور عربستان سعودی که در آن موقع با سمت ولایت عهد و نیابت سلطنت امور کشور را زیر نظر داشته به جناب آقای نخست وزیر صریحاً وعده داده‌اند که این منظور را انجام دهند.

چون در سنوات سابقه هم، مکرر اولیای کشور عربستان سعودی مواعید مساعد به نمایندگان دولت شاهنشاهی ایران داده و به سایر کشورهای اسلامی هم که در این مورد اظهاری نموده‌اند وعده مساعد داده، ولی تاکنون هیچ یک را عملی ننموده‌اند و مقصود آنها تسامح بوده است. بنابراین خواهشمند است از هر مقامی که ممکن است، تحقیقات عمیق به عمل آورده، در صورتی که واقعاً اولیای کشور عربستان سعودی به قول خود وفا و این مقصود را عملی نمایند، مراتب را اعلام فرمایید و اگر مثل تعهدات و قول‌های سابق خواسته‌اند این بار هم مانند گذشته به تسامح و تعلل بگذرانند، مطلب را معلوم و اعلام فرمایند.

پاراف: وزیر امور خارجه

حاشیه:

در جلسه کمیسیون [کمیسیون دائمی حج] که به طور فوق‌العاده از اعضای سابق و با حضور آیت‌الله نوری در منزل جناب آقای [...] تشکیل گردید موافقت به عمل آمد که این تحقیق به عمل آید.

تاریخ سند: ۱۳۴۱ / ۷ / ۲۱

فرستنده: سفارت ایران در جده

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: ضریح قبور ائمه بقیع

نمره: ۱۰۳۹

وزارت امور خارجه

اداره اول سیاسی

عطف به نامه شماره ۱ / ۳۸۴۳ / ۲۲۶۸۹ مورخ ۱۹ / ۱۲ / ۱۳۴۰ و رونوشت نامه جناب آقای حسین امین، ضمیمه آن در مورد ضریحی که سابقاً پدر ایشان مرحوم محمدعلی (حاج امین السلطنه) جهت قبور ائمه بقیع علیهم السلام که به مدینه منوره حمل و نصب گردیده و بعداً از طرف مقامات دولتی سعودی آن را جمع آوری و در محلی نگاه داشته‌اند زحمت اشعار می دهد:

سفارت کبرا موضوع را کتباً از آقای سید مصطفی عطار، دلیل حجاج ایرانی و متولی آسایشگاه حجاج ایرانی در مدینه منوره که آقای حسین امین در نامه خود مورخ ۱۲ شهریور ماه ۱۳۴۱ داشته‌اند، ضریح صحیح و سالم در تصرف مشارالیه است تحقیق و چند مرتبه هم تأکید شد هرچه زودتر از جریان امر این سفارت کبرا را مستحضر دارد.

اکنون پاسخ از نامبرده رسیده که ترجمه و رونوشت آن برای مزید استحضار به پیوست ایفاد می گردد. چنان که ملاحظه می فرمایند، سید مصطفی عطار از این موضوع به کلی اظهار بی‌اطلاعی کرده است.

سفیر کبیر - ضیاءالدین قریب

تاریخ سند: ۴۹ / ۱۱ / ۲۷

فرستنده: اداره اول سیاسی

گیرنده: مقامات مسؤول در وزارت امور خارجه

موضوع: مذاکره با رایزن سفارت عربستان در ایران درباره تعمیر قبور بقیع

نمره:

گزارش

در اجرای دستور جنابعالی، دائر به مذاکره با مقامات سفارت سعودی پیرامون تقاضای جمعی از روحانیون پاکستان در خصوص ترمیم قبور ائمه اطهار در جنه البقیع، (موضوع مرقومه شماره ۱۰۶۵۱ مورخ ۲۲ / ۱۱ / ۴۹ ریاست محترم مجلس سنا به عنوان جناب آقای وزیر امور خارجه) استحضار می دهد:

باتوجه به غیبت سفیر عربستان سعودی، آقای عبدالعزیز العقیل، رایزن آن سفارت به وزارت امور خارجه فراخوانده شد و ساعت ۳۰ / ۱۱ صبح امروز با اینجانب ملاقات نمود.

در این ملاقات نظریات علمای شیعه و جامعه روحانیت ایران و پاکستان در خصوص لزوم ترمیم روضه مطهر بقیع به رایزن سعودی ابلاغ و خاطر نشان گردید که صدور اجازه تعمیر بقاع متبرکه و قبور ائمه اطهار علیهم السلام در بقیع، خواست قلبی عالم تشیع است، زیرا وضع کنونی روضه بقیع قلوب میلیون‌ها شیعه را جریحه دار می سازد.

آقای العقیل گفت:

«قبرستان مطهر بقیع دارای در و دیوار و مأمور مراقب و نظافت چی است، ولی روی قبور، بقعه و بارگاه و سنگ و علامتی چنان که خواست شیعیان است قرار ندارد و این به مقتضای آیین فرقه وهابی است.»

نامبرده افزود: «در آیین وهابی گذاشتن علامت و نام و نشان روی قبور حرام است و قبرها باید با زمین هم سطح باشند، به همین جهت در حال حاضر حتی قبر اعلی حضرت فقید ملک عبدالعزیز بن سعود مؤسس کشور عربستان سعودی هم معلوم نیست، البته قبرستانی که در آن دفن شده‌اند معلوم است، اما قبر ایشان معلوم نیست، زیرا بی نام و نشان است و به همین ترتیب است وضع سایر پیروان مذهب وهابی.»

بنابراین گمان نمی رود که انجام تقاضای جامعه روحانیون شیعه میسر باشد، زیرا هرگونه اقدامی در این مورد با مخالفت و عکس العمل شدید علمای وهابی مواجه خواهد شد. .

رایزن سفارت سعودی افزود:

«این اولین بار نیست که چنین تقاضایی از طرف روحانیون شیعه عنوان می شود، ولی هیچ گاه اقدامی در قبال این تقاضا میسر نگردیده است، مع ذلک اگر یادداشتی در این مورد از طرف وزارت امور خارجه به سفارت داده شود، به مقامات مربوطه منعکس خواهیم کرد اما پاسخ آن مثبت نخواهد بود.»

اینجانب متذکر شدم:

«علمای شیعه از مخروبه بودن روضه مطهر بقیع و لزوم تعمیر و ترمیم آن صحبت می کنند و مسأله ایجاد بقعه و بارگاه مطرح نیست.»

آقای العقیل جواب داد: «قبرستان بقیع به هیچ وجه مخروبه نیست و همانطور که گفتم در و دیوارها، مأمور نظافتچی دارد و شیعیان در پوشش تعمیر و ترمیم، قصد تصرف در وضع قبور را دارند و این امری است که با معتقدات وهابی‌ها مغایرت دارد، ولی همانطور که گفتم اگر در این مورد یادداشتی بفرستید ما به مقامات متبوع خود منعکس می کنیم.»

البته صدور یادداشت در این مورد بستگی به نظر اولیای محترم وزارت متبوع دارد، ولی از برداشت سخن رایزن سفارت و سابقه امر چنین بر می آید که نتیجه مثبتی بر آن مترتب نخواهد بود.

سابقه امر منضم این گزارش است.

با احترام

سرپرست اداره اول سیاسی - قاسمی

نکته پایانی

تلاش عالمان و بزرگان شیعه و پیروان اهل بیت علیهم السلام برای بازسازی بقیع از دیر زمان تاکنون پیوسته ادامه یافته و این موضوع بارها در گفتگوهای سیاسی سران دو کشور ایران و عربستان مطرح شده است، لیکن متأسفانه تا این زمان، آنگونه که باید تأثیری در پی نداشته و وهابیان همچنان نسبت به عقاید خویش اصرار ورزیده، بر اقدامات تخریبی شان افزوده‌اند. تا آنجا که در یکی دو سال اخیر، با گذاشتن در فلزی جلو پله‌ها، از رفتن بانوان به قسمت فوقانی و مقابل در ورودی بقیع و پشت پنجره‌های آن جلوگیری می‌کنند و با استقرار نیروهای نظامی در قسمت تحتانی مقابل بقیع، مانع از نشستن و زیارت خواندن زائران می‌شوند.

از سوی دیگر با گماردن تعدادی عناصر جاهل در کنار قبور بقیع، با الفاظی خارج از ادب و نزاکت، زائران را مورد توهین و استهزا قرار می‌دهند و این خود وسیله‌ای برای افزایش بغض و ناراحتی کسانی است که با تأسی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به زیارت قبرستان بقیع می‌روند تا با چهره‌های صدر اسلام آشنا شده و از مدفون شدگان در بقیع الگو بگیرند.

گفتنی است این همه، در حالی است که گروهی از مراجع عظام تقلید مسأله بازسازی و احداث بنا بر روی قبور بقیع را واجب دانسته و اجازه داده‌اند با استفاده از سهم امام علیه السلام و با روش‌های مسالمت‌آمیز نسبت به ساخت بنا بر روی قبور اقدام شود. گروهی از مراجع عظام تقلید در پاسخ به این پرسش که: آیا تلاش برای بازسازی قبور ائمه بقیع علیهم السلام لازم است؟ چنین فرموده‌اند:

آیت الله فاضل لنکرانی: اگر تلاش به شکل مسالمت‌آمیز باشد اشکالی در آن نیست بلکه بر همه مسلمانان واجب است.

آیت الله مکارم شیرازی: تلاش برای بنای قبور ائمه بقیع علیهم السلام واجب کفایی است. [۶۷].

آیت الله صافی گلپایگانی: تجدید بنای قبور ائمه علیهم السلام از شعائر اسلام است و حفظ آن و تلاش در جهت تجدید بنای آن از واجبات است.

آیت الله سیستانی: صرف حقوق شرعیه با اذن حاکم شرعی در بنای قبور ائمه بقیع جایز است.

آیت الله سید کاظم حائری: بدون شک این تلاش، از تعظیم شعائر الهی بوده، پس هر مقدار که امکان دارد کوشش برای ساخت بقیع سزاوار است.

امید آن که روزی این خواست مسلمانان تحقق یابد و بقیع به شکلی زیبا و در خور شأن مسلمانان بازسازی شود و در کنار گنبد سبز و نورانی پیامبر گرامی خدا چونان نگینی بدرخشد.

پاورقی

[۱] روم: ۴۲.

[۲] کهف: ۲۱.

[۳] نور: ۳۶.

[۴] تفسیر الدر المنثور: ج ۵، ص ۵۰.

[۵] تاریخ حرم ائمه بقیع، ص ۶۱.

- [۶] مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۲۱.
- [۷] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۸.
- [۸] صحیح مسلم، ج ۴، ص ۴۰؛ سنن نسایی، ج ۴، ص ۹۱؛ کافی، ج ۴، ص ۵۵۹.
- [۹] لسان العرب، ج ۱، ص ۴۶۲، القاموس المحيط، ج ۳، ص ۱۱.
- [۱۰] همان.
- [۱۱] مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ تاریخ حرم ائمه بقیع، ص ۸۷.
- [۱۲] مدینه شناسی، ج ۱، ص ۳۳۳.
- [۱۳] در کتاب تاریخ حرم ائمه بقیع صفحه ۵۱ اینچنین نقل شده: ... این اقدام دقیقاً در هشتم شوال ۱۳۴۴ ه. ق انجام گرفت و به کارگرانی که این عمل ننگین را انجام دادند مبلغ هزار ریال مجیدی دست مزد پرداخت گردید.
- [۱۴] وهابی‌ها، صص ۷۶ و ۷۷؛ کشف الارتیاب، ص ۵۵.
- [۱۵] تاریخ وهابیان، ص ۶۸.
- [۱۶] تاریخ وهابیان، صص ۸۱ و ۸۸.
- [۱۷] تاریخ وهابیان، ص ۹۲.
- [۱۸] تاریخ وهابیان، ص ۹۴.
- [۱۹] تاریخ وهابیان، ص ۱۰۷.
- [۲۰] همان، ص ۱۰۸.
- [۲۱] مدرس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۶۸۲.
- [۲۲] مدرس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۶۸۲.
- [۲۳] فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم، شماره ۹، ص ۲۸، به نقل از رستاخیز ایران؛ سازمان برنامه؛ صص ۲۳۳ و ۲۳۴.
- [۲۴] مدرس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۶۸۴.
- [۲۵] مدرس، مجاهدی شکست‌ناپذیر، عبدالعلی باقی، ص ۷۸.
- [۲۶] مدرس مجاهدی شکست‌ناپذیر، ص ۱۲۹.
- [۲۷] همان.
- [۲۸] فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم، شماره ۹، ص ۲۶، به نقل از بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۰۲، ش کارتن ۳۰، دوسیه ۱.
- [۲۹] همان، ص ۲۷، به نقل از تلگراف ۶ / ۹، ص ۱۹۲۵ به ولیعهد و مجلس شورای ملی و...، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۰۴، ش کارتن ۳۰، دوسیه ۳ / ۱.
- [۳۰] فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم، شماره ۹، ص ۲۸.
- [۳۱] مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، مورخ ۲۳ شهریور ۱۳۰۴ ه. ق.
- [۳۲] فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم، شماره ۹، صص ۲۸ و ۲۹ به نقل از مراسله ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۵، کمیته مرکزی خلافت موجود در اسناد وزارت امور خارجه.
- [۳۳] اسناد روابط ایران و عربستان سعودی، ص ۲۶.
- [۳۴] اسناد روابط ایران و عربستان، ص ۲۷.

[۳۵] اسناد روابط ایران و عربستان سعودی: ص ۲۸.

[۳۶] فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم شماره ۹ صص ۲۹ تا ۳۳.

[۳۷] فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم، شماره ۹، ص ۳۱.

[۳۸] فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم، شماره ۹، ص ۳۱.

[۳۹] فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم شماره ۹، ص ۳۲.

[۴۰] فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم، شماره ۹، ص ۳۲ و ۳۳.

[۴۱] فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم شماره ۹، ص ۳۳.

[۴۲] نک: مدرس و کمیسیون دفاع حرمین شریفین، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم، شماره ۹، صص ۲۹ تا ۳۳.

[۴۳] هود: ۸۸.

[۴۴] تاریخ روابط خارجی ایران و عربستان سعودی، صص ۵۵ و ۵۶.

[۴۵] اسناد روابط ایران و عربستان سعودی، ص ۶۶.

[۴۶] اسناد روابط ایران و عربستان سعودی، ص ۶۹.

[۴۷] اسناد روابط ایران و عربستان سعودی، ص ۶۹.

[۴۸] اسناد روابط ایران و عربستان سعودی، ص ۷۳.

[۴۹] اسناد روابط ایران و عربستان سعودی، ص ۸۴.

[۵۰] همان مدرک.

[۵۱] پدربزرگ هویدا، میرزا رضا قنادر، از بهائیان متعصب و از فدائیان عباس افندی محسوب می شد. علاقه او به رهبر بهائیان به حدی بود که هنگام سفر او به فلسطین، همراهش به «عکا» رفت و مستخدم و خادم مخصوص عباس افندی گردید. عباس افندی به واسطه خدمات میرزا رضا، مخارج تحصیل فرزند او را تقبل کرد و حبیب الله (پدر امیرعباس) را برای تحصیل به اروپا فرستاد. حبیب الله در اروپا به زبان‌های انگلیسی و فرانسه مسلط شد و چون عربی را هم روان صحبت می کرد، در مراجعت به ایران، در دستگاه سردار اسعد بختیاری به عنوان مترجم استخدام شد و همزمان کار ترجمه متون خارجی برای «روزنامه رعد» را هم به عهده گرفت.

پروفسور براون، میرزا رضای قنادر (محمد رضا) پدربزرگ هویدا را یکی از چند تن راز دار رهبر بهائیان می داند.

فاضل مازندرانی، مؤلف کتاب ظهورالحق (متعلق به بهائیان) در جلد هشتم (قسمت دوم) صفحه ۱۱۳۸ در باره معرفی پدربزرگ هویدا می نویسد:

«دیگر آقا محمد رضا قنادر سابق الوصف، از مخلصین مستقیمین اصحاب آن حضرت شد تا وفات نمود و مدفن او در قبرستان «عکا» است و از پسرانش میرزا حبیب الله عین الملک (پدر هویدا) که به پرتو تأیید و تربیت آن حضرت، صاحب حسن خط و کمال شد و همی سعی کرد و کوشید که شبیه به رسم الخط مبارک نوشت. و در سنین اولیه نزد آن حضرت کاتب آثار و مباشر خدمات گردید. بعداً مشاغل دولتی و مأموریت در وزارت خارجه ایران یافت و پسر دیگرش میرزا جلیل خیاط (عموی هویدا) در «عکا» و هم از دخترش (عمه هویدا) که در شام شوهر نمود، مآل با سعادت و رضایتی بروز نکرد!

حبیب الله (عین الملک) با دختری به نام افسر الملوک ازدواج کرد، افسر الملوک دختر محمد حسین خان سردار، از تروریست های معروف بهایی بود که در دوران قاجاریه در آشوب و بلوایی که بهائیان در چند شهر ایران به راه انداختند نقش داشت.

حبیب الله (عین الملک) با کمک و حمایت سردار اسعد بختیاری، به وزارت امور خارجه رفت و به واسطه آشنایی به زبان عربی و

سابقه اقامت در شامات، مأمور خدمت در سوریه و لبنان گردید. عین الملک که در این سال‌ها همچنان به «آل‌رضا» معروف بود، با سوء استفاده از موقعیت دیپلماتیک خود، به تبلیغ بابی‌گری در این کشورها پرداخت. چند ماه پس از اقامت حبیب الملک در شامات، او را مأمور خدمت در «جده» کردند، وی در «جده» با انگلیسی‌ها سر و سری پیدا کرد و علی‌رغم اقامت در سرزمینی که قلب جهان اسلام محسوب می‌گردد، به تبلیغات بابی‌گری خود ادامه داد... فعالیت‌های بهایی‌گری قنصل ایران موجد بروز آثار سوئی گردید و وزارت امور خارجه ایران مجبور شد وی را به تهران احضار نماید. عین الملک پس از احضار به تهران، مجدداً روانه عکا گردید و تا پایان عمر در خدمت رهبر بهائیان باقی ماند. «حبیب‌الله» عین الملک دو پسر داشت: یکی به نام امیرعباس و دیگری به نام فریدون هویدا. (امیرعباس هویدا، صص ۱۴ و ۱۵).

[۵۲] اسناد روابط ایران و عربستان سعودی، ص ۸۸.

[۵۳] اسناد روابط ایران و عربستان سعودی، ص ۷۵.

[۵۴] اسناد روابط ایران و عربستان سعودی، ص ۵۰.

[۵۵] قبر حضرت آمنه مادر رسول خدا صلی الله علیه و آله در محلی به نام ابواء، میان مکه و مدینه قرار دارد.

[۵۶] معلوم می‌شود اعتراف وی به تخریب قبور در مکه به دلیل آن بوده که قبلاً گزارش آن توسط غفار خان به تهران ارسال گردیده و او می‌دانسته اگر ننویسد از طریق گزارش غفار خان واقعیت‌ها به تهران منعکس خواهد شد.

[۵۷] اسناد روابط ایران و عربستان سعودی، ص ۴۶.

[۵۸] همان، ص ۵۴.

[۵۹] تاریخ ارسال نامه ۱۵ محرم ۱۳۵۳ ه. ق است.

[۶۰] ایتالیا.

[۶۱] شماره سند ۱۳ و تاریخ ارسال آن ۳ / ۲ / ۱۳۳۱ است.

[۶۲] شماره سند ۲۱ - محرمانه و تاریخ ارسال آن ۲۳ / ۲ / ۱۳۳۱ است.

[۶۳] ساختن بنا بر قبور.

[۶۴] نقطه چین مربوط به نویسنده نامه است.

[۶۵] نقطه چین‌ها مربوط به متن نامه است.

[۶۶] که شخصی بدوی نجدی و وهابی متعصبی است [توضیح در حاشیه سند آمده است].

[۶۷] در ضمن، ایشان مصرف حقوق شرعی را با اشراف و نظارت مجتهد عادل در این بازسازی، جایز دانسته‌اند.

آثار اسلامی مکه و مدینه (بقیع و آثار تاریخی آن)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: آثار اسلامی مکه و مدینه / نویسنده: جعفریان، رسول، ۱۳۴۳.

وضعیت ویراست: [ویراست ۳]

مشخصات نشر: تهران: مشعر، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری: ۴۰۰ ص. مصور، نقشه.

شابک: ۱۴۰۰۰ ریال؛ ۱۸۰۰۰ ریال: (چاپ پنجم): ۹۶۴۷۶۳۵۱۶۸

وضعیت فهرست نویسی: فا پا

یادداشت: چاپ پنجم: پائیز ۱۳۸۵.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: زیارتگاههای اسلامی -- عربستان سعودی -- مکه

موضوع: زیارتگاههای اسلامی -- عربستان سعودی -- مدینه

موضوع: مکه -- آثار تاریخی

موضوع: مدینه -- آثار تاریخی

رده بندی کنگره: DS۲۱۱/ج ۲۱۷ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی: ۹۵۳/۸

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۲۷۲۸۶

تاریخچه بقیع

اشاره

یکی از پر خاطره ترین مکان های مدینه، قبرستان بقیع است؛ جایی که آن را پیش از آمدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) بقیع الغرقد می نامیدند. غرقد نوعی درخت است که در گذشته، داخل این قبرستان و یا در کنار آن وجود داشته و به تدریج با گسترش قبرستان، آن درخت ها که به نظر برخی توت بوده از میان رفته است.

بقیع به عنوان زمینی در حاشیه بخش مرکزی یثرب پیش از اسلام، گورستان مردم این شهر بود و پس از اسلام نیز به عنوان مهم ترین گورستان مدینه شناخته شد. این گورستان با وسعت نسبتاً زیاد خود به مانند نوع قبرستان های کهن که در محیطی باز و پراکنده قرار داشته در طول قرون مختلف اسلامی، مدفن صحابه، تابعین و مهم تر از همه، چهار تن از امامان (علیهم السلام) بوده و از این رو محل زیارت تمامی زائران مدینه منوره است.

بقیع در ناحیه شرقی مسجدالنبی و تقریباً در فاصله یکصد متری آن واقع شده و بارها حدود آن تغییر کرده است. این قبرستان تا یکصد سال پیش، خارج از حصار قرار داشته، اما اکنون در میان شهر مدینه واقع شده، از چند سوی در محاصره خیابان های ستین، عبدالعزیز و ابوذر قرار گرفته و مبدأ خیابان باب العوالی از بقیع آغاز می شود.

[صفحه ۳۲۳]

بقیع در آغاز دولت اسلامی مدینه، مانند پیش از اسلام، به عنوان قبرستان، مورد استفاده قرار گرفت. یکی از نخستین مهاجران که در بقیع مدفون شد، عثمان بن مظعون بود. وی در مکه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گروید، سپس به حبشه هجرت کرد و پس از مهاجرت به مدینه در جنگ بدر حضور یافت و آنگاه در گذشت. به نقل از ابن حجر، وقتی عثمان بن مظعون در گذشت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود، او را بوسید. زمانی هم که ابراهیم فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) در گذشت، حضرت فرمود: او به سلف صالح ما عثمان بن مظعون پیوست. [۱].

پراکندگی قبرستان، از همان زمان مطرح بوده و به همین دلیل است که اکنون برخی از قبور صحابه، در فاصله ای بسیار دورتر از بخش اولیه آن در زمان ما قرار گرفته است. برای نمونه می توان به فاصله قبر سعد بن معاذ با قبور ائمه اطهار (علیهم السلام) اشاره

کرد. از دیگر چهره‌های معروف صحابه که در دوره حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) در گذشت و در بقیع آرمید، همین سعد بن معاذ است که در نبرد خندق مجروح شد و چندی بعد به شهادت رسید.

گفتنی است که محدوده حد فاصل میان بقیع و حرم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تا چند سال پیش مجموعه‌ای از خانه‌ها و کوچه و بازار و کتابخانه عارف حکمت را تشکیل می‌داد که بخش‌های مختلف آن به مرور از میان رفت و در حال حاضر به صورت یک فضای سنگفرش باز به عنوان حیاط باز مسجد مورد استفاده است. در این محله که میان شیعیان به محله بنی هاشم شهرت دارد، خانه‌ای وجود داشت که به عنوان خانه امام جعفر صادق (علیه السلام) شهرت داشت و کوچه تنگ مزبور را نیز به عنوان زقاق جعفر می‌شناختند. از این خانه و کوچه که در حوالی سالهای ۶۰ تا ۶۳ تخریب شد، تصاویری برجای مانده است.

[صفحه ۳۲۸]

عنایت رسول خدا به دفن شدگان بقیع

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به بقیع عنایتی ویژه داشت، برخی شب‌ها به آنجا می‌رفت و برای اهل بقیع آمرزش می‌طلبید. آن حضرت هر زمان که به زیارت بقیع می‌رفت، خطاب به مدفونین بقیع می‌فرمود:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيعِ الْعَرَقَدِ. اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُمْ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُمْ. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلَهُمْ.

عایشه در نقلی گفته است: برخی شب‌ها شاهد بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آرامی از بستر بر می‌خاست و بیرون می‌رفت. یک بار که او را دنبال کرد، دید که حضرت به بقیع رفت و برای دفن شدگان آن طلب استغفار کرد. از همو نقل شده است که پیامبر وقتی در آخر شب به بقیع می‌رفت، می‌فرمود: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَآتَاكُمْ مَا تُوَعِدُونَ عَدَاءَ مُؤَجَّلُونَ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَهْلِ بَقِيعِ الْعَرَقَدِ. [۵].

همچنین نقل شده است که حضرت در برابر بقیع می‌ایستادند و می‌فرمودند: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ. [۵].

به نقل برزنجی، تا قرن سیزدهم هجری، در نزدیکی قبه ائمه اربعه، در بیرون در ورودی آن، سنگی نصب بود که گفته می‌شد محل ایستادن حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) بوده و مردم آنجا را محل استجاب دعا می‌شناختند. [۵].

به نقل از ابن نجار (م ۶۴۳) عوسجه نامی می‌گوید: در شبی، در نزدیکی دار عقیل مشغول دعا بودم که جعفر بن محمد (علیهما السلام) به من رسید و پرسید: آیا در باره این محل خبر یا

[صفحه ۳۲۹]

حدیثی وارد شده که اینجا ایستاده‌ای؟ گفتم: نه. فرمود: هَذَا مَوْقِفُ نَبِيِّ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) بِاللَّيْلِ، إِذَا جَاءَ، يَسْتَعْفِرُ لِأَهْلِ الْبَقِيعِ. ابن نجار می‌افزاید: خانه عقیل همانجاست که او در آنجا دفن شده است. [۵].

بقیع و بقعه‌های آن

پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا به امروز، این قبرستان، همچنان آباد و برقرار بوده و بسیاری از صحابه و تابعین و علما را در طول تاریخ در آغوش خود جای داده است. مالک بن انس گوید: حدود ده هزار نفر از صحابه در بقیع دفن شده‌اند. [۱۱].

از کیفیت برخی از قبور چنین بر می‌آید که مکان‌های خاصی از بقیع، اختصاص به افراد خاصی داشته و یا به هر حال، وضعیت چنان بوده که امکان دفن افراد وابسته به یک خانواده وجود داشته و آنان می‌توانسته‌اند در کنار هم دفن شوند. برای مثال، کنار هم

قرار

[صفحه ۳۳۰]

داشتن قبور چهار امام، با این که در فواصل مختلف زمانی رحلت کرده اند، شاهی برای این امر است. همچنین دفن شدن چندین تن از همسران پیامبر یا دختران آن حضرت و ... در کنار یکدیگر، همین مسأله را تأیید می کند.

باقی ماندن محل این قبور، نشان از آن دارد که قبرهای مذکور از همان آغاز مورد توجه و زیارت مردم بوده است. این امر اختصاص به شیعه نداشته و اهل سنت نیز نسبت به قبور همسران پیامبر و یا عثمان و نیز برخی از علمای خود مانند مالک بن انس و استاد و شیخ او نافع، قاری قرآن که در کنار هم مدفون هستند، احترام گذاشته و به زیارت آنها می رفته اند. این مسأله سبب شد تا به مرور، برای حفظ این قبور، بناها و بقعه هایی که در آغاز کوچک بوده، روی آنها ساخته شود.

عباسیان، برای حفظ قبر عباس، بنایی روی آن ساختند. از آن جا که قبر عباس در کنار قبر چهار امام و قبر منسوب به حضرت زهرا (علیها السلام) یا فاطمه بنت اسد بود، بقعه یاد شده، بر روی همه آنها یکجا بنا شد. پیش یا پس از آن، بقعه هایی نیز برای همسران پیامبر، عمه ها و نیز امام مالک و غیره ساخته بودند و از قرن ششم به بعد، کسانی از بزرگان نیز که علاقمند به برخی از مدفونین در این مکان بودند، بقعه هایی برای آنان ساختند.

به نوشته مطری (۷۴۱) افزون بر قبه ای که روی مزار عباس و چهار امام بود، در کنار آن، قبه ای روی قبر عقیل و عبدالله بن جعفر نیز وجود داشت. پس از آن قبه ای بر مرقد ابراهیم فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که در سمت قبله آن، ضریح مشبک قرار داشت و در کنار وی عثمان بن مظعون دفن شده بود. [۱۲].

این سخن پیامبر در وقت دفن ابراهیم که به سلف صالح ما عثمان بن مظعون ملحق شد، همان طور که مطری نقل کرده، ثابت می کند که قبر عثمان بن مظعون باید در کنار قبر ابراهیم باشد.

وی می افزاید: پیش از آنکه عبدالرحمان بن عوف در گذرد، عایشه از او خواست که در خانه اش کنار شیخین دفن شود، اما او گفت که با ابن مظعون عهدی دارد و

[صفحه ۳۳۱]

می خواهد کنار او دفن شود. به نوشته مطری، این زمان، در داخل قبه عقیل، یک حظیره سنگی بود که قبور زنان پیامبر در آن قرار داشت و بدین ترتیب روشن می شود که بعدها قبه ای مستقل برای همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) ساخته شده است.

نایب الصدر که در محرم سال ۱۳۰۶ ق. از بقیع دیدن کرده، از واقع شدن بقیع در خارج دیوار اصلی شهر مدینه یاد کرده و نوشته است: دور بقیع حصاری بود که دو در داشت یکی از این دو در، در برابر بقعه ائمه (علیهم السلام) بود و دیگری در برابر در اصلی ورود به شهر مدینه. در آنجا سنگ نبشته ای وجود داشت که اشعار ترکی بر آن حک شده بود و نشان می داد که تاریخ بنای حصار بقیع، سال ۱۲۲۳ ق. بوده و به دست سلطان محمود عثمانی نوشته شده است. [۱۳].

به نوشته برخی از منابع، در سال ۱۲۳۴ ق. محمدعلی پاشا، حاکم مصر، بقعه ائمه بقیع را به دستور سلطان عثمانی بازسازی کرد. [۱۴].

سید جعفر مدنی برزنجی (م ۱۳۱۷ ق.) که خاندانش از سوی دولت عثمانی، متولیان رسمی بقیع بودند، نوشته است: بقعه ای که عباس و ائمه چهارگانه در آن قرار داشتند، قبه ای بزرگ و عالی بوده است. این بقعه، به مانند دیگر قبه های منهدم شده، بعدها در دوره سلطان محمود خان عثمانی ساخته شد که به گفته مدنی، بوابی آن با فرامین سلطانی، از سوی عثمانی ها، در خاندان آنها بوده است. [۱۰] این دربانان، به رغم آن که از سادات بودند، نسبت به شیعیان، به ویژه شیعیان عجم سخت گیری زیادی داشتند و برای هر زائر شیعه که وارد حرم ائمه می شد، مبلغی می گرفتند. [۱۱].

در نزدیکی قبه عباس و ائمه، بقعه کوچکی روی قبر ابن ابی الهیجاء بوده است. این شخص که از امرای دولت فاطمی بود، کارهای عمرانی زیادی در آثار متبرکه حریمین به [صفحه ۳۳۲]

انجام رسانید. در همان نزدیکی، مقبره ای هم برای امیر چوپان از سلسله چوپانیان عراق عجم بوده است. [۱۲].
به طور معمول قبوری که دو سنگ یعنی یکی در بالا- و دیگری در پایین دارد، صاحب آن زن و قبوری که تنها یک سنگ دارد، نشان از مرد بودن صاحب آن می باشد.

طی دو دهه گذشته، دو بار دیوار بقیع تخریب و بازسازی شده است. بازسازی جدید که در روزگار فهد صورت گرفت، بقیع را به مقدار زیادی از حالت ویرانه ای که پیش از آن داشت، درآورد. در این طرح که هماهنگی وضعیت بقیع با مجموعه طرح حرم نبوی مورد توجه بود، ابتدا دیواره های بقیع به شکل زیبایی ساخته شد؛ سپس در داخل بقیع طی سال های ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ مسیرهای رفت و آمد سنگفرش گردید و مانع از برخاستن خاک به دلیل شلوغی جمعیت شد. این در حالی است که امید می رود قبور ائمه بقیع، دست کم سنگفرش شده و از این وضعیت بدر آید.

گفتنی است روزگاری نیز که این بقعه ها وجود داشت، به دلیل تسلط دولت عثمانی، آنچنان که باید و شاید اجازه آبادانی بقعه ائمه داده نمی شد. شاید هم در آن روزگار، سلاطین شیعه ایران به این امر توجهی نداشتند. یک زائر زن که اواخر دوره صفوی به زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، فاطمه زهرا (علیها السلام) و سپس بقیع رفته، در وصف قبور امامان چنین سروده است:

چو گردیدم بدان دولت میسر
شدی چشمم از آن مرقد منور
پس آنکه رو سوی زهرا نمودم
به در گاهش جبین خویش سودم
ز خاک مرقد آن مهر تابان
کشیدم بر دو دیده توتیا سان
مشرف چون شدم زان خلد رضوان
روان گشتم به پابوس امامان
چو بر آن آستان عرش بنیان
که می شد تازه از وی دین و ایمان
رسیدم دیده را روشن نمودم
جبین خویش را بر خاک سودم
[صفحه ۳۳۳]

ندیدم اندر آن ارض مطهر
بجز نور فروزان زیب دیگر
میان یک ضریحی چهار مولای
گرفته هر یکی در گوشه ای جای
زمینی کو بُدی بالاتر از عرش
به کهنه بور یایی گشته بد فرش

مکانی را که بد توأم به جنت
 ندادندش از قندیل زینت
 نسیمای سوی اصفاهان گذر کن
 در آن سلطان ایران را خبر کن
 بگو کی شاه عادل در کجایی
 از این جنت سرا غافل چرایی
 بیا بنگر بر اولاد پیمبر
 بدان رخشنده کوه‌کبهای انور
 که مسکن کرده اند در یک سرایی
 ضریح از چوب و فرش از بوریایی
 روان کن ای غلام آل حیدر
 فروش [۱۳] لایق آن چار سرور
 ز بهر زینت آن خلد رضوان
 قنادیل طلا چون مهر رخشان
 که از کوری چشم آن رقیبان
 ز زیور گردد او چون خلد رضوان
 چو گردیدم شرفیاب زیارت
 نمودم خانه دین را عمارت
 وداع از تربت آن شهریاران
 نمودم سینه سوزان دیده گریان [۱۴].

اکنون قبور موجود در بقیع به صورت فضای باز و ساده و بدون بقعه درآمده و قبرها جز نشانی ساده، به صورت سنگی که بالای سر آنها گذاشته شده، چیزی ندارد. با این حال، تعلق خاطر مسلمانان به مدفون شدگان بقیع سبب گردید که همچنان قبر عده‌ای از بزرگان مدفون، مشخص باقی بماند؛ گرچه به مرور زمان، قبور صدها بلکه هزاران تن از صحابه و تابعین به دست فراموشی سپرده شد و قبر آنان نامشخص ماند.

سفرنامه‌ها و کتاب‌های تاریخی که در قرون مختلف به نگارش درآمده است، حکایت از اعتنای کامل زائران حرم نبوی به این قبرستان می‌کند. مسلمانان از هر فرقه و مسلک، پس از زیارت خیر البشر به زیارت دفن شدگان در بقیع آمده و خاطره پرشکوه [صفحه ۳۳۴]

عصر نخستین اسلامی و مظلومیت امامان را زنده نگاه داشته اند.

در اینجا به معرفی برخی از شخصیت‌های مدفون در بقیع می‌پردازیم:

قبور ائمه شیعه

اشاره

گذشت که بزرگ‌ترین بقعه موجود در بقیع، بقعه عباس و چهار امام (علیهم السلام) بود که در کنار آن، قبر فاطمه زهرا یا فاطمه بنت اسد نیز قرار دارد. این قبور از همان آغاز مورد توجه بود، اما روشن نیست که از چه زمانی برای آنها بقعه ساختند. مسعودی، مورخ معروف، در کتابش (مروج الذهب) نوشته است که وی سنگی را روی قبور آنان دیده است که این عبارت روی آن حک شده بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ مُبِيدِ الْأُمَمِ وَ مُحْيِي الرِّمَمِ، هَذَا قَبْرُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سَيِّدَةِ الْعَالَمِينَ وَ قَبْرُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ. [۱۵].

در این نقل اشاره به وجود بقعه نشده است، اما به هر روی، نشان می‌دهد که این محل در قرن چهارم، کاملاً آشکار بوده و مورد توجه زیارت کنندگانی مانند مسعودی که شیعه مذهب بود، قرار گرفته است.

ابن نجار (م ۶۴۳) از قبه عالیه که روی مزار ائمه بوده، یاد می‌کند و می‌نویسد: این قبه دو در دارد که یکی از آنها هر روز برای زیارت باز می‌شود. [۱۶].

به نوشته محمدبن احمد مطری (م ۷۴۱) قبه ای که در زمان وی بر روی مزار ائمه بوده و از آن با تعبیر «قبه عالیه» که توسط ناصر عباسی (خلافت از ۵۷۵ تا ۶۲۲) بنا شده،

[صفحه ۳۳۵]

یاد گردیده است. [۱۷].

پیش از این، شرحی از چگونگی بنای قبه امامان در دوره عثمانی و تخریب آن به دست وهابی‌ها گذشت. در اینجا، شرح حال مختصری از زندگی چهار امام بقیع را می‌آوریم:

امام مجتبی علیه السلام

ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، حسن بن علی (علیهما السلام) در پانزدهم رمضان سال سوم هجرت به دنیا آمد. وی و برادرش امام حسین (علیه السلام) مورد علاقه شدید رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بودند و به عنوان فرزند آن حضرت شناخته می‌شدند. امام مجتبی (علیه السلام)، بعد از رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، در کنار پدرش امیر مؤمنان (علیه السلام)، در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان شرکت کرد. پس از شهادت امیر مؤمنان (علیه السلام)، با نصب پدرش، مردم عراق با او بیعت کردند، اما به دلایل متعددی وی را همچون پدرش در جنگ با معاویه تنها گذاشتند. او نیز به اجبار حکومت را رها کرد و عازم مدینه شد. این رخداد در سال ۴۱ هجری اتفاق افتاد. پس از آن، امام مجتبی (علیه السلام) به مدت ده سال در مدینه با شیعیان خود در ارتباط بود. امام حسن (علیه السلام) اسوه کاملی برای اخلاق اسلامی بود و بارها اموال خویش را نصف کرد و نیمی از آن را در راه خدا بخشید. عاقبت به توطئه معاویه و به دست همسر نابکارش جعده دختر اشعث بن قیس، مسموم شد و به شهادت رسید. مردم مدینه در سوگ آن امام به ماتم نشستند.

امام حسن (علیه السلام) علاقه مند بود تا در کنار جدش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به خاک سپرده شود، اما مروانیان با همکاری شخصی که ادعای مالکیت زمینی را داشت که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در آنجا مدفون شده بود، مانع این کار شدند. امام حسین (علیه السلام) به خاطر توصیه برادر به عدم ایجاد درگیری، برادرش را در بقیع به خاک سپرد.

[صفحه ۳۳۷]

امام سجاد علیه السلام

امام سجاد (علیه السلام) چهارمین امام شیعه، در سال ۳۸ قمری متولد شد و دوران رشد خود را در عهد امامت امام مجتبی (علیه السلام) و پدر خود حسین بن علی (علیهما السلام) سپری کرد. آن حضرت در کربلا حضور داشت، اما به دلیل بیماری در جنگ شرکت نکرد. پس از آن نزدیک به سی و چهار سال زینعی تا سال ۹۴ قمری، رهبری شیعه را بر عهده داشت. این دوره، دوره ای سخت بود و شیعیان به شدت تحت فشار امویان قرار داشتند. آن حضرت از راههای گوناگونی توانست شیعیان خالص را در اطراف خویش گرد آورد و راه را برای فرزندش امام باقر (علیه السلام) باز کند. از مهمترین یادگارهای امام سجاد (علیه السلام) دعاها و آن حضرت است که سرشار از مفاهیم عالی اخلاقی و عبادی و سیاسی است و بخشی از آن ها در صحیفه سجادیه است که پس از قرآن و نهج البلاغه، یکی از مهمترین متون دینی ما به شمار می آید.

بنا به آنچه در برخی از منابع تاریخی آمده است، امام سجاد (علیه السلام) در سال ۹۴ قمری به تحریک ولید بن عبدالملک مسموم گردید و به شهادت رسید و در کنار امام مجتبی (علیه السلام) در بقیع مدفون شد.

امام باقر علیه السلام

امام محمد باقر (علیه السلام) پنجمین امام شیعه، در سال ۵۸ قمری به دنیا آمد و تا سال ۹۴ قمری در کنار پدرش در مدینه زندگی می کرد. پس از رحلت پدر، رهبری شیعه را در دست گرفت. آن امام مشغول حفظ عقاید دینی از تحریف شد و کوشید تا با تربیت شاگردان فراوان، معارف اصیل اسلام را از تحریف امویان حفظ کند. امام باقر را به دلیل علم و دانش فراوانش، باقرالعلوم زینعی شکافنده علوم لقب دادند. جابر انصاری، از آخرین صحابه برجای مانده، سلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به او رساند و امام را بوسید. امام در اوج نزاع هایی که میان عالمان مدینه بر سر مسائل اعتقادی و احکام فقهی در گرفته بود، خطوط روشنی را در فقه و تفسیر و سیره نبوی تبیین کرد که تکیه گاه شیعیان در مذهب

[صفحه ۳۳۸]

اصیل شیعه است.

امام باقر (علیه السلام) در سال ۱۱۴ یا ۱۱۷ قمری به تحریک هشام بن عبدالملک به شهادت رسید و در کنار پدرش حضرت سجاد (علیه السلام) در بقیع مدفون شد.

امام صادق علیه السلام

امام صادق (علیه السلام) که ششمین امام معصوم است و مذهب شیعه با نام او به عنوان مذهب جعفری شناخته می شود، در سال ۸۰ یا ۸۳ قمری در مدینه به دنیا آمد و پس از رحلت پدر، رهبری فکری و سیاسی شیعیان اصیل پیرو مذهب امامیه را بر عهده گرفت. آن حضرت تا سال ۱۴۸ قمری در قید حیات بود. در این مدت نزدیک به چهارهزار نفر شاگرد در محفل درسش حاضر شدند و از دانش آن حضرت بهره بردند. امام صادق (علیه السلام) مورد ستایش تمامی عالمان عصر خویش بود.

در متون دینی شیعه، چندین هزار روایت از آن حضرت در تفسیر، اخلاق و به ویژه فقه، رسیده که باعث عظمت حدیث شیعه و موجب تقویت بنیه علمی آن است. امام صادق (علیه السلام) کوشید تا شیعیان را در برابر دیگران مسلح به دانش حدیث و فقه کند و با انحرافات که ممکن بود در میان شیعه به وجود آید، به مبارزه برخیزد. در دوره این امام نیز جز در چند سال نخست دولت عباسی، فشاری سخت بر شیعیان وجود داشت. منصور، دومین خلیفه عباسی، نسبت به امام صادق (علیه السلام) سخت کینه داشت و عاقبت نیز به نوشته مورخان در ۲۵ شوال سال ۱۴۸ هجری، آن حضرت، به تحریک وی مسموم شد و به شهادت رسید. امام صادق

(علیه السلام) در کنار جد و پدرش در بقیع به خاک سپرده شد.

در گذشته، قبور این چهار امام، با قبه ای که بر فراز آن ساخته شده بود، به عنوان یکی از زیارتگاه های مسلمانان، به ویژه شیعیان، شناخته می شد؛ یکی از مشهورترین این بناها، از آن مجد الملک قمی براوستانی وزیر برکیارق سلجوقی است که در قرن پنجم بر فراز قبور امامان ساخته شده بود. اما این آثار در سال های

[صفحه ۳۳۹]

اخیر از میان رفت و در حال حاضر، قبور ائمه در شکل بسیار ساده در بقیع برجای مانده است. [۱۸].

قبر منسوب به حضرت فاطمه

درباره محل دقیق قبر حضرت فاطمه زهرا و اینکه آیا در خانه خود مدفون شد یا در بقیع، نمی توان با قاطعیت اظهار نظر کرد. شواهدی وجود دارد که نشان می دهد، آن حضرت در بقیع مدفون گردید، همان گونه که شواهدی حکایت از آن می کند که در خانه خود که اکنون در حجره شریفه قرار دارد، دفن شد. [۱۹].

در حالی که سنینان، از قدیم الایام محل دفن حضرت را در بقیع دانسته اند و تنها احتمال وجود دفن حضرت را در خانه اش مطرح نموده اند، در احادیث امامان شیعه بیشتر محل دفن، خانه خود حضرت معرفی شده است. [۲۰].

در محفلی که امام جعفر صادق (علیه السلام) و نیز عیسی بن موسی عباسی حضور داشت، شخصی پرسید که حضرت فاطمه در کجا دفن شده است. عیسی گفت: در بقیع. آن شخص از امام سؤال کرد. حضرت فرمود: عیسی پاسخ تو را داد. آن شخص گفت: از شما می پرسم و می خواهم عقیده پدرانتان را بدانم. حضرت فرمود: دُفِنَتْ فِي بَيْتِهِ. [۲۱].

ابونصر بزنطی از امام رضا (علیه السلام) نقل کرده است که از آن حضرت در باره محل دفن فاطمه زهرا (علیها السلام) سؤال شد. حضرت فرمود: دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بُنُو أُمِّئِةَ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ. [۲۲] حضرت در خانه اش دفن شد و زمانی که امویان مسجد

[صفحه ۳۴۰]

را توسعه دادند، محل دفن در مسجد قرار گرفت.

وجود همین روایات سبب شد تا علمای برجسته شیعه نظیر شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی، ابن طاووس و علامه مجلسی مدفن حضرت را خانه خودش بدانند؛ جایی که اکنون در مسجد یا در حاشیه مسجد قرار گرفته است. [۲۳].

شیخ صدوق می نویسد: روایات در باره مدفن فاطمه زهرا (علیها السلام) مختلف است. برخی از آنها مدفن را بقیع و برخی دیگر بین قبر و منبر می دانند. برخی هم مدفن را خانه آن حضرت می دانند که وقتی امویان مسجد را بزرگ کردند، قبر آن حضرت، داخل مسجد شد. این قول نزد من صحیح است. [۲۴].

محلی که به عنوان قبر آن حضرت در بقیع مشخص شده، پایین تر از قبور ائمه چهارگانه، در قسمت راست (شمال غرب) آنها قرار گرفته است و احتمال دارد که اینجا محل قبر فاطمه بنت اسد باشد.

حضرت فاطمه (علیها السلام) یکی از زنان برگزیده عالم و مورد علاقه شدید رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود. درباره آن گرامی، فرزندان و شویش امام علی (علیه السلام)، فضایل بی شماری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده است. یکی از آنها همان روایت مشهور است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) او را پاره تن خود خواند و آزار به او را آزار خود شمرد. حضرت فاطمه (علیها السلام) وصیت کرد تا دور از چشم دیگران و شب هنگام دفن شود.

تنها فرزندی که در مدینه نصیب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شد، ابراهیم بود که از مادری با نام ماریه قبطیه به دنیا آمد. این زن توسط حاکم مصر به رسم هدیه برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرستاده شد. ابراهیم در ذیحجه سال هشتم هجرت چشم به دنیا گشود و با تولد او موجی از شادی و سرور مدینه را فراگرفت. محل تولد وی، مکانی بود با نام مشربه ام ابراهیم [صفحه ۳۴۲]

که جای آن هنوز در مدینه مشخص است و تا این اواخر، بنایی نیز در آنجا وجود داشت. ابراهیم پس از آن که شانزده یا هیجده ماه از عمرش گذشت، از دنیا رفت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در غم فقدان خود سخت اندوهگین کرد. ابراهیم به توصیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در کنار عثمان بن مظعون، که یاری فداکار و مورد علاقه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، دفن شد.

قبر ابراهیم به دلیل محل زیارتی بودن آن، مورد توجه اصحاب و تابعین بود و بعدها که برای برخی از قبور، بقعه ساخته شد، برای ابراهیم نیز بقعه ای بنا گردید.

سید جعفر مدنی (م ۱۳۱۷) نوشته است که قبر سه خواهر وی، زینب، رقیه و ام کلثوم نیز در کنار او داخل یک بقعه بوده است. [۲۵] این در حالی است که اکنون، محل دیگری به عنوان مقبره بنات النبی (صلی الله علیه و آله) مشخص شده است. [۲۶] البته مؤلف یاد شده، خود نیز در باره آن سخنان اظهار تردید کرده و اشاره دارد که در زمان او قبه بنات النبی جدا از قبه ابراهیم است. همو افزوده است که قبر عثمان بن مظعون نیز باید در همانجا یعنی کنار قبر ابراهیم زیارت شود. همچنین گفته شده که قبر عبدالله بن مسعود، خنیس بن حذافه و اسعد بن زراره نیز در همان حوالی است. [۲۷].

قبه بنات الرسول

از جمله دفن شدگان در بقیع، سه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند که پیش از این، قبه ای بر بالای قبورشان بود و به قبه بنات الرسول شهرت داشت. این سه خواهر عبارتند از:

رقیه؛ که همسر عثمان بن عفان بود و با او در مدینه زندگی می کرد. وقتی جنگ بدر رخ داد، او به سختی مریض شد و تا قبل از رسیدن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مدینه، در گذشت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را در بقیع دفن کرد.

[صفحه ۳۴۳]

ام کلثوم؛ که پس از رقیه، او نیز به همسری عثمان بن عفان درآمد. و در سال نهم هجرت در گذشت و در بقیع دفن شد. زینب؛ پیش از بعثت، همسر ابو العاص بن ربیع بود. پس از هجرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مدینه، او در مکه نزد همسرش نگه داشته شد. ابو العاص در جنگ بدر در کنار مشرکان شرکت کرد و اسیر شد. همسرش زینب گلوبند خود را به عنوان فدیة وی فرستاد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود تا گلوبند را پس فرستادند و ابو العاص را نیز به شرطی آزاد کرد که همسرش را طلاق دهد و راهی مدینه کند و بدین ترتیب زینب به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ملحق شد. چند سال بعد، ابو العاص ایمان آورد و به مدینه آمد و مجدداً با زینب ازدواج کرد. زینب در سال هشتم هجرت در گذشت.

این سه خواهر در کنار یکدیگر دفن شده اند و همان گونه که گذشت، بر روی قبور آنان قبه ای وجود داشته و به عنوان یکی از زیارتگاه های مدینه در بقیع بوده است.

همسران رسول خدا

بیشتر همسران آن حضرت، در بقیع و در کنار یکدیگر دفن شده اند. همسران آن حضرت عبارتند از: زینب فرزند خزیمه (متوفای سال ۴ هجری قمری)، ریحانه فرزند زبیر (متوفای سال ۸)، ماریه قبطیه (متوفای سال ۱۶)، زینب بنت جحش (متوفای سال ۲۰)، ام حبیبه دختر ابوسفیان (متوفای سال ۴۲ یا ۴۴)، حفصه دختر عمر (متوفای سال ۴۵)، سوده (متوفای سال ۵۰ یا ۵۴)، صفیه دختر حُیّ بن اخطب یهودی (متوفای سال ۵۰)، جویریة فرزند حارث (متوفای سال ۵۰ یا ۵۶)، عایشه دختر ابوبکر (متوفای سال ۵۷ یا ۵۸). عایشه علاقه مند بود تا در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دفن شود، اما خودش گفت، به خاطر آنچه پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) انجام داده، از دفن شدن پیش آن حضرت شرم دارد! و لذا در بقیع دفن شد.

[صفحه ۳۴۴]

ام سلمه (م ۶۱) از بهترین همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از خدیجه بود و در سال های بحران، از حامیان ولایت امیر مؤمنان (علیه السلام) بوده است. [۲۸].

فاطمه بنت اسد

این مادر، از زنان بسیار محبوب نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود. وی آن اندازه عظمت داشت که بنا بر نقل های تاریخی، به اندرون خانه کعبه رفت و امیر مؤمنان (علیه السلام) را به دنیا آورد. فاطمه بنت اسد به عنوان همسر ابوطالب در سرپرستی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شریک بود و پیامبر، فاطمه بنت اسد را چون مادر خویش می دانست. وی از نخستین زنان مسلمان در مکه بود و پس از هجرت، همراه فرزندش علی (علیه السلام) در مدینه زندگی می کرد. به نقل از ابن سعد، رسول خدا از او دیدار می کرد و در خانه اش می ماند. [۲۹].

زمانی که فاطمه بنت اسد در سال سوم هجری رحلت کرد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شدت متأثر و ناراحت شد. به نقل از منابع، آن حضرت فاطمه بنت اسد را در پیراهنی از خود کفن کرد، پیش از دفن، خود در قبر او داخل شد. وقتی از حضرت پرسیدند که شما این کار را با هیچکس نکردید، فرمود: إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ بَعْدَ أَبِي طَالِبٍ أَبْرَبِي مِنْهَا، إِنَّمَا أَلْبَسْتُهَا قَمِيصِي لِتُكْتَسَى مِنْ حُلِّ الْجَنَّةِ وَ اضْطَجَعَتْ مَعَهَا لِيَهْوَنَ عَلَيْهَا ضَغْطَةُ الْقَبْرِ. [۳۰] سپس آن حضرت بر وی نماز گزارد و در حالی که می گریست، او را در قبر نهاد. آن حضرت خطاب به فاطمه بنت اسد می فرمود: رَحِمَكَ اللهُ يَا أُمَّيْ بَعْدَ أُمَّيْ. [۳۱].

محمّل است قبری که در نزدیکی قبور ائمه (علیهم السلام) قرار دارد، از آن فاطمه بنت اسد باشد. در روایت های دیگر، محل دفن وی در نزدیکی قبر سعد بن معاذ و ابوسعید

[صفحه ۳۴۵]

خُدْری دانسته شده است. در قرن هفتم، زمانی که ابن النجار (م ۶۴۳) کتاب خویش را نگاشت، مردم قبر فاطمه بنت اسد را در نزدیکی قبر سعد بن معاذ زیارت می کردند، اما سمهودی در وفاء الوفا [۳۲] آن سخن را نادرست دانسته و قبر وی را در نزدیکی بقعه ابراهیم فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دانسته است. [۳۳] مَطْرَى (م ۷۴۱) نیز قبر او را در شمال قبر عثمان، یعنی کنار سعد بن معاذ دانسته و گفته است که قبه ای روی آن وجود دارد. [۳۴].

عباس بن عبدالمطلب

عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و در حوادثی که در مکه بر آن حضرت گذشت، در جمع بنی هاشم، از مدافعان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شمار می رفت. وی از اشراف مکه تلقی می شد و روحیه اشرافی نیز داشت. در عین حال، پس از آنکه اسلام آورد و به دلیل کمکی که در جمع بنی هاشم به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کرده بود و نیز به عنوان عموی آن

حضرت، سخت مورد علاقه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود. وی بعد از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به امیر مؤمنان (علیه السلام) وفادار بود و در رجب سال ۳۲ هجری در روزگار عثمان بدرود حیات گفت. زمانی که عباسیان به قدرت رسیدند، عنایت خاصی به مقبره جدشان در بقیع داشتند و همچنان که گذشت، زمان ناصر عباسی (۵۷۵-۶۲۲) که گرایش زیادی به مذهب تشیع داشت، بقعه ای روی مقبره عباس و چهار امام ساختند.

عقیل بن ابی طالب

وی فرزند ابوطالب و بیست سال بزرگتر از امیر مؤمنان (علیه السلام) بود و از نسب شناسان معروف زمان خویش شمرده می شد. وی خانه ای در نزدیکی بقیع داشت که در همان خانه مدفون شد و حتی بر اساس نقل مورخان، نام شمار دیگری نیز به عنوان کسانی که [صفحه ۳۴۶]

در دار عقیل دفن شده اند، آمده است. از جمله آنان، ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب بود که در سال ۲۰ هجری پس از بازگشت از سفر حج در مدینه در گذشت و در دار عقیل مدفون شد. برخی هم اساساً در این که عقیل در مدینه در گذشته باشد، اظهار تردید کرده و نوشته اند که او در شام در گذشته است. [۳۵].

نیز گفته شده که قبر کسانی چون عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص هم در نزدیکی محلی است که گفته می شود عقیل و عبدالله بن جعفر در آنجا مدفون هستند. گذشت که ابن عوف در نزدیکی قبر عثمان بن مظعون و در واقع، در نزدیکی جایی که در حال حاضر قبر ابراهیم فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است، مدفون می باشد.

عبدالله بن جعفر

جعفر بن ابی طالب یکی از نخستین مسلمانان در شهر مکه بود که در جریان هجرت مسلمانان به حبشه، از طرف پیامبر (صلی الله علیه وآله) به سرپرستی مهاجران برگزیده شد. وی در سال هفتم هجرت به مدینه بازگشت و در غزوه مته به عنوان فرمانده اول مسلمانان شرکت کرد و در همان جنگ به شهادت رسید. در این وقت بود که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرزند او عبدالله را در آغوش گرفت و در باره جعفر فرمود: خداوند عوض دستان او که قطع شد دو بال به وی خواهد داد که در بهشت همراه فرشتگان پرواز کند. به همین دلیل آن حضرت را جعفر طیار نامیدند.

در حال حاضر، قبر وی، از مزارهای مهم در مته واقع در کشور اردن به شمار می آید که در سال های اخیر بازسازی شده و ضریح تازه ای بر مزار وی نصب گردیده است. فرزند وی عبدالله آن زمان کودکی خردسال بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حق وی بسیار محبت کرد. پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) عبدالله همچنان شخص محترمی بود و همسر زینب، دختر علی بن ابی طالب و نور دیده فاطمه زهرا (علیها السلام) شد.

[صفحه ۳۴۷]

عبدالله پس از کربلا، به عنوان یکی از شخصیت های برجسته مطرح بود و به دلیل بخشش های فراوانش به صفت جواد شهرت یافت. زمانی که وی در گذشت، او را در کنار عمویش عقیل دفن کردند. خانه عقیل که خود نیز در آن دفن شده بود، به تدریج جزو بقیع شد و اکنون قبر این دو بزرگوار کنار یکدیگر، مشخص است.

بقعه اسماعیل بن جعفر الصادق

اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق (علیه السلام) بود که ده سال پیش از پدر درگذشت. قبل از درگذشت وی، تصور عمومی شیعیان آن بود که وی جانشین امام صادق (علیه السلام) خواهد بود و حتی پس از مرگش برخی از شیعیان به رغم تأکید امام صادق (علیه السلام) بر رحلت فرزندش، مرگ وی را باور نکردند و امامت را در میان فرزندان او دانستند! این فرقه بعدها به فرقه اسماعیلیه شهرت یافتند که در مصر دولت فاطمی را تأسیس کردند.

مقبره اسماعیل تا چند ده سال پیش، یکی از مقابر معروف بقیع بود که از جمع دیگر قبور فاصله داشت و به همین دلیل، خارج از بقیع قرار گرفته بود. این قبر، بر اساس نوشته مطری (م ۷۴۱) در قرن هشتم مشهد کبیر ۷ یعنی مزار بزرگ بود که در غرب قبه عباس و چهار امام قرار داشت. قبر اسماعیل از سوی مجبان اهل بیت از شیعیان، به ویژه اسماعیلیه زیارت می شد و بر اساس گزارش عیاشی در قرن یازدهم هجری، بسیار پر رونق بود. [۳۶] همان گونه که مطری یادآور شده، بقعه اسماعیل در زمان فاطمیان مصر بنا گردیده است. [۳۷] در قرن دوازدهم که اطراف بخش اصلی شهر مدینه حصار بوده، مقبره اسماعیل داخل این حصار و در واقع خارج از بقیع بوده، و محل آن برابر مقبره عباس و ائمه بقیع قرار داشته است. [۳۸].

در توسعه جدید، این مقبره از میان رفته، و بنا به اظهار برخی از ناظران، محل قبر

[صفحه ۳۴۸]

و آنچه در آن بوده به داخل بقیع انتقال داده شده است. حجت الاسلام و المسلمین آقای محمد حسین اشعری به بنده فرمودند که دو سه سال پیش از انقلاب من مدینه مشرف بودم و ساختمان ما مشرف به بقیع بود. یک مرتبه در نیمه شب دیدم سر و صدا بلند شد. از پنجره بیرون را نگریستم، دیدم اطراف بقعه اسماعیل شلوغ است. پایین آمده، و پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: بزرگان اسماعیلیه را دعوت کرده اند تا در حضور آنها قبر را به داخل بقیع منتقل کنند. پس از آن، آن را برداشته و در حوالی جایی که قبر ام البنین است، دفن کردند.

تا چند سال پیش صورت قبری در کنار قبور شهدای حره وجود داشت که آن را قبر اسماعیل می دانستند. در حال حاضر محل آن از میان رفته اما برخی از زائران هنوز در همانجا قبر اسماعیل را زیارت می کنند.

مرقد عاتکه و صفیه

عاتکه دختر عبدالمطلب و عمه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود. وی همان کسی است که در مکه و پیش از جنگ بدر خوابی به این مضمون دید که قریش جگر گوشه هایش را از دست می دهد. وقتی خبر این خواب در آستانه رفتن سپاه قریش به بدر مطرح شد، ابوجهل آن را مورد تمسخر قرار داد. از قضا در نبرد بدر، قریش سروران خود و از جمله همین ابوجهل را از دست داد.

صفیه دختر دیگر عبدالمطلب و عمه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود. وی از زنان با شهامت صدر اسلام بود و در جریان جنگ احزاب، در داخل شهر، یک یهودی را که برای یهودیان بنی قریظه جاسوسی می کرد، به قتل رساند.

این دو خواهر در کنار یکدیگر دفن شده اند و در گذشته بقعه ای داشته اند که به نام بقیع العمات شناخته می شد و اکنون اثری از آن بر جای نمانده است. اکنون قبرهای این دو زن در کنار دیوار غربی بقیع قرار گرفته است. [۳۹].

[صفحه ۳۴۹]

مطری (م ۷۴۱) با وصف قبر صفیه بدون اشاره به این که عاتکه نیز در آنجا مدفون است می نویسد: روی قبر با چیدن سنگ هایی در اطراف آن مشخص شده، اما چون نزدیک دیوار شهر مدینه و در خروجی بقیع بوده، توافقی برای ساختن قبه بر آن نشده است. [۴۰] به نظر می رسد که در قرون بعد، برای صفیه نیز بقعه ای ساخته شده است. به هر روی، نقل مطری نشان می دهد که دیوار بقیع در سمت قبر صفیه، درست در جایی بوده که اکنون قرار دارد و قبرستان بقیع این سوتر نبوده است.

در کنار آن صورت قبر سومی وجود دارد که به عنوان قبر حضرت ام البنین مادر حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) شناخته و زیارت می شود.

مسجد فاطمه یا بیت الأحزان

پیش از این در داخل بقیع و در نزدیکی قبور چهار امام (علیهم السلام) مسجد کوچکی بوده که به بیت الاحزان شهرت داشته و در متون تاریخی قرون آغازین اسلامی تا این اواخر، از آن یاد شده است. براساس آنچه در برخی از منابع آمده، اینجا محل گریه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در سوگ پدرش بوده است. این مکان در آغاز، خانه محقری متعلق به حضرت بوده که پس از آن به بیت الأحزان یا قبه الحزن شهرت یافته و در زمان های متأخر به عنوان مسجد فاطمه (علیها السلام) از آن یاد شده است. این محل در شمال قبر عباس بن عبدالمطلب و قبور چهار امام (علیهم السلام) قرار داشته و بعدها ضمیمه بقیع شده است. در مدینه جای دیگری به عنوان بیت الأحزان مطرح نبوده است. [۴۱].

مسجد ابی بن کعب در بقیع

بنا به نوشته مورخان، در نزدیکی مزار عقیل و بقعه همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مسجدی با نام مسجد ابی بن کعب بوده است. بنا به نوشته مورخان، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این مسجد

[صفحه ۳۵۰]

نماز گزارده و حتی در نقلی آمده است که حضرت فرمود: لَوْلَا يَمِيلُ النَّاسُ إِلَيْهِ لَأَكْثَرْتُ الصَّلَاةَ فِيهِ. [۴۲] اگر مردم در آمدن به آنجا متمایل نمی شدند، فراوان در آن نماز می خواندم. محل این مسجد می تواند برابر قبر عقیل و قبر همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در این سوی مسیر سنگفرش شده باشد.

قبر عثمان

عثمان بن عفان، در ذی حجه سال ۳۵ هجری، در شورشیه که در مدینه بر ضد وی برپا شد و شمار زیادی از مسلمانان بصره، عراق و مصر نیز به عنوان اعتراض به آنجا آمده بودند، کشته شد. سپس او را در بیشه ای که معروف به حش کوب بود و در خارج از بقیع یا به عبارتی پشت بقیع قرار داشت، دفن کردند. پس از روی کار آمدن معاویه، به دستور او، این بیشه را ضمیمه بقیع کردند [۴۳] و به احتمال زیاد، قبر عثمان را به صورتی مشخص نگه داشتند. بعدها که به مرور برای قبور مشهور در بقیع ساخته شد، برای عثمان نیز بقعه ای ساختند که در عهد وهابیان تخریب شد.

سید جعفر مدنی در قرن سیزدهم نوشته است: قبر بانی بقعه عثمان نیز در داخل مقبره او مشخص است. [۴۴] در زمان مطری (۷۴۱) هنوز بخشی از بقیع، که قبر عثمان در آن بود، به نام حش کوب شهرت داشت. [۴۵] وی می افزاید: قبه بزرگی از طرف یکی از امرای ایوبی در سال ۶۰۱ بر آن ساخته شد.

بر این سخن، که گفته اند ممکن است این محل قبر عثمان بن مظعون باشد، شاهدی وجود ندارد. به نوشته مطری، ابراهیم در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن شده است. [۴۶].

[صفحه ۳۵۱]

همچنین به نوشته برزنجی، برای زیارت عثمان بن مظعون، باید محل مقبره ابراهیم پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را زیارت کرد. [۴۷].

خانه امام سجاد و امام صادق

در محله بنی هاشم که طی سال ۱۳۶۳ به بعد تخریب شد، دو منزل وجود داشت که به دار علی بن الحسین و دار جعفر بن محمد (علیهم السلام) مشهور بود. این مکان که اکنون تخریب شده، در همان فضایی قرار داشت که اکنون سنگفرش شده و میان در

اصلی بقیع تا حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. در منابع شیعه توصیه به خواندن نماز در این دو خانه شده است. [۴۸] این نشانگر قدمت این دو خانه می باشد. سمهودی در کتابش از خانه ابویوب انصاری و خانه امام جعفر صادق (علیه السلام) در این محوطه یاد کرده است. [۴۹].

مطری (۷۴۱) در قرن هشتم، پس از شرحی در باره مزار اسماعیل فرزند امام صادق (علیه السلام) که در حال حاضر قبرش را به داخل بقیع انتقال داده اند می نویسد:

گفته می شود زمینی که اسماعیل در آن دفن شده و نیز اطراف آن در سمت شمال، در اصل خانه ای متعلق به زین العابدین علی بن الحسین رضوان الله علیهم اجمعین بوده و نیز در همانجا به نام زین العابدین وجود داشته است. همچنین از مسجد کوچکی به نام مسجد زین العابدین خبر داده اند. [۵۰].

این شرح مربوط به عرصه ای است که در حال حاضر سنگفرش شده است. و دیواری سنگی که روی آن نرده های آهنی گذاشته اند، آن را به عنوان بخش حاشیه ای مسجد، در میان بقیع و مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) در آورده است.

خانه امام جعفر صادق (علیه السلام) نیز که تا این اواخر بر سر پا بود، یکی از آثار متبرک این

[صفحه ۳۵۲]

قسمت شمرده می شد. بر اساس نوشته مطری، خانه عثمان در مقابل باب جبرئیل بوده که روزگاری هم به نام باب عثمان شهرت داشته است. خانه ابویوب انصاری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مدت هفت ماه نخست هجرت را در آن زندگی می کرد، در سمت قبله آن بوده است. خانه امام جعفر صادق (علیه السلام) نیز در همین سمت بوده که به نوشته مطری (م ۷۴۱) تا زمان وی، آثار محراب آن مشخص بوده است.

پاورقی

[۱] الاصابه، ج ۴، ص ۴۶۲ (تحقیق البجاوی).

[۲] التعریف، ص ۴۱.

[۳] نك: کافی، فروع، ج ۴، ص ۵۵۹.

[۴] نزهة الناظرین، ص ۲۷۹.

[۵] اخبار مدینة الرسول، ص ۱۵۷.

[۶] نزهة الناظرین، ص ۲۷۵.

[۷] التعریف، ص ۴۳.

[۸] سفرنامه نایب الصدر شیرازی، ص ۲۲۷.

[۹] به سوی ام القری، ص ۳۱۶.

[۱۰] نزهة الناظرین، ص ۲۷۶.

[۱۱] فصلنامه میقات حج، ش ۱۹، ص ۱۸۱.

[۱۲] نزهة الناظرین، ص ۲۸۱.

[۱۳] فرش های.

[۱۴] سفرنامه منطوم حج، بانوی اصفهانی، ص ۷۲۷۱.

[۱۵] مروج الذهب، ج ۴، صص ۱۳۲ و ۱۳۳، ش ۲۳۷۷، (تصحیح شارل پلا، بیروت، ۱۹۷۳).

- [۱۶] اخبار مدینه الرسول، ص ۱۵۳.
- [۱۷] التعریف، ص ۴۳.
- [۱۸] در باره تاریخ حرم ائمه بقیع نک: مقالات مفصل آقای محمدصادق نجمی در فصلنامه میقات حج ش ۴، صص ۱۹۱ ۱۷۵، ش ۵، صص ۵۹۷۰، ش ۶، صص ۱۱۱ ۱۲۹، ش ۷، صص ۱۱۳ ۹۲.
- [۱۹] کهن ترین اقوال را در این زمینه بنگرید در تاریخ المدینه المنوره، ابن شَبَّه، ج ۱، صص ۱۱۰ ۱۰۴.
- [۲۰] به عنوان نمونه ابن شبه از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که آن حضرت فرمود: قُبِرَتْ فَاطِمَةُ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهَا فِي بَيْتِهَا الَّذِي أَدْخَلَهُ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ فِي الْمَسْجِدِ. تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۱۰۷.
- [۲۱] قرب الاسناد، ص ۲۹۳.
- [۲۲] کافی، ج ۱، ص ۴۶۱.
- [۲۳] فصلنامه میقات حج، ش ۷، صص ۹۶ و ۹۷؛ و ش ۲۶، ص ۱۰۴.
- [۲۴] من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۲.
- [۲۵] نزهة الناظرین، ص ۲۷۷.
- [۲۶] بنگرید به نقشه بقیع.
- [۲۷] نک: ترغیب اهل الموده و الوفاء، ص ۹۵.
- [۲۸] در باره قبه و حرم همسران و دختران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نک: به مقاله آقای محمد صادق نجمی در فصلنامه میقات حج، ش ۱۱، صص ۱۷۷ ۱۶۴.
- [۲۹] الاصابه، ج ۸، ص ۶۰.
- [۳۰] التبرک، (علی الأحمدي) ص ۱۹۴ به نقل از: الاصابه، ج ۸، ص ۶۰؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۸۲؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۸، ش ۴۰۴۹؛ و فاء الوفا، ج ۳، صص ۸۹۷ و ۸۹۸.
- [۳۱] ترغیب اهل الموده و الوفاء، ص ۹۴.
- [۳۲] خلاصه و فاء الوفا، ص ۴۲۰.
- [۳۳] نزهة الناظرین، ص ۲۸۰؛ ترغیب اهل الموده و الوفاء، ص ۹۴.
- [۳۴] التعریف، ص ۴۳.
- [۳۵] نزهة الناظرین، ص ۲۷۸.
- [۳۶] المدینه المنوره فی رحله العیاشی، أمحزون، ص ۱۷۵.
- [۳۷] التعریف، صص ۴۳ و ۴۴.
- [۳۸] ترغیب اهل الموده و الوفاء، ص ۹۶.
- [۳۹] برخی از محققان در این که عاتکه در اینجا دفن شده باشد، اظهار تردید کرده اند.
- [۴۰] التعریف، ص ۴۳.
- [۴۱] آگاهی های تفصیلی در باره این مکان، نک: مقاله بیت الأحزان از محمد صادق نجمی، فصلنامه میقات حج، ش ۲، صص ۱۳۰ ۱۲۱.
- [۴۲] نزهة الناظرین، صص ۲۸۰ و ۲۸۱.
- [۴۳] اخبار مدینه الرسول، ص ۱۵۶.

[۴۴] نزهة الناظرین، ص ۲۷۴.

[۴۵] و قبر عثمان شرقی البقیع فی موضع يعرف بحش کوكب، التعریف، ص ۴۳.

[۴۶] التعریف، ص ۴۳.

[۴۷] نزهة الناظرین، ص ۲۷۷.

[۴۸] بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۲۵.

[۴۹] وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۷۳۲-۷۳۳.

[۵۰] التعریف، ص ۴۴.

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة

اشاره

سرشناسه: پورامینی، محمدامین، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور: بقیع الغرقد فی دراسة شاملة/محمدامین الامینی.

مشخصات نشر: تهران: مشعر، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۴۳۳ ص.

شابک: ۲۷۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۴۵-۱

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: عربی.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۸۷ - ۴۱۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: زیارتگاه‌های اسلامی -- عربستان سعودی -- مدینه.

موضوع: بقیع.

رده بندی کنگره: BP۲۶۲/۷/پ۹ب۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۶۳۵

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۵۱۹۶۰

المقدمة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين.

إن من الطبيعي أن تعتر كل أمة بميراثها الحضاري وتبجله، وأن تحتفظ ببقايا الآثار والمدن المقدسة؛ لكي تصان من الانداس، خاصة إذا تعلق ذلك بالجانب العقائدي والديني.

وان بقيع الغرقد هو من تلك الأماكن التي تربط التاريخ بالعقيدة، والتراث بالهوية، وقد اهتم المسلمون على مدى الأعصار به، فزاروه، وبنوا على قبور كبارهم القباب، واحتفظوا بها بوصفها رمزاً للعلم والجهاد والتضحية، كيف لا ونحن نجد فيه قبور الأئمة من أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله، وغيرهم من الصحابة الكرام، والأولياء والشهداء العظام.

ان البناء على القبور أصبح معتاداً، وقد تلقى المسلمون بكل حفاوة هذه الظاهرة الشرعية في كل بلادهم، ولم يردع عنها أى رادع من الكتاب والسنة.

قال الله تبارك وتعالى في قصة أصحاب الكهف: «قَالَ الَّذِينَ عَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ

بِقِيعِ الْغُرَقْدِ فِي دِرَاسَةٍ شَامِلَةٍ، ص: ۶

لَتَنخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا» (۱)

، قالها الموحدون، بدليل أنهم أرادوا اتخاذ ذلك المكان موضعاً للعبادة، حكاها الله عنهم ولم يردع عنه، ولم يرم فاعله بالشرك والبدعة!

إن هذه الآثار والقباب تكريم لرموز العلم والتقى والتضحية في سبيل الدين، وحفظها هو حفظ النبي صلى الله عليه وآله، واحترامها احترامه، وتعد من مصاديق تعظيم شعائر الله، «ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (۲).

هذا اضافة إلى الآثار الوضعية الروحية لتلك الأماكن، فالمكان الذي تشرف بقدم رسول الله صلى الله عليه وآله يختلف عن غيره، كيف لا وقد قال سبحانه وتعالى: «فَقَبِضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» (۳)

، وقال في قضية يوسف:

«أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوَّةُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بِصِيرًا» (۴)

، وقال:

«فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بِصِيرًا» (۵).

ومن المأساة حسبان البعض رأيهم المخالف لهذه الحقيقة القرآنية عين الصواب، وفرض ما يحسبونه هو الصحيح على عامة المسلمين، ورمى غيرهم بارتكاب البدعة والشرك، وعدم اللجوء إلى الحوار العلمى البناء، وعدم الالتفات إلى الرأى الآخر جملة وتفصيلاً، ومنها ما ارتكبهه - بتفردهم واستبدادهم فى الرأى - من هدم قباب الأئمة والأولياء، بحجج واهية، قاصرة الدلالة والسند.

فتارة تراهم يتهمون المسلمين بأنهم يعبدون الأحجار! لله أبوهم! هذا كلام راجع إلى عدو رسول الله صلى الله عليه وآله وطريده مروان بن الحكم، ثم تابعه سائر الطغاة

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۷

والمنحرفون عن الصراط، كالحجاج بن يوسف وغيره، مما يدل على الأحقاد الدفينه.

فقد روى أنه: «أقبل مروان يوماً فوجد رجلاً واضعاً وجهه على القبر - أى قبر رسول الله صلى الله عليه وآله - فقال: أتدرى ما تصنع؟! فأقبل عليه فإذا هو أبو أيوب، فقال:

نعم، جئت رسول الله صلى الله عليه وآله ولم آت الحجر، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: لا تبكوا على الدين إذا وليه أهله، ولكن ابكوا عليه إذا وليه غير أهله».

رواه أحمد (۱)، وصححه الحاكم والذهبي (۲).

وهذا هو الحجاج بن يوسف الثقفى سفاك دماء المسلمين، قال لجمع من أهل الكوفة يريدون زيارة قبر رسول الله صلى الله عليه وآله: «تبا لهم! إنما يطوفون بأعواد ورمه باليه، هلا طافوا بقصر أمير المؤمنين عبد الملك؟! ألا يعلمون أن خليفة المرء خير من رسوله؟!» (۳).

فالويل لمن يحسب أبا أيوب الأنصارى - ذلك الصحابى الجليل - مشركاً، ومروان بن الحكم - الذى طرده رسول الله صلى الله عليه وآله - ولعنه - والحجاج موحداً!

فظهر أن هذا هو منطق الأميين وكلام أتباعهم، لا مذهب السلف الصالح، وظهر أن قائل هذه المقالة السخيفة: «عصاى هذه خير من

محمد؛ لأنه ينتفع بها في قتل الحية والعقرب ونحوها، ومحمد قد مات، ولم يبق فيه نفع، وإنما هو طارش» (٤)، يتبع مقالة مروان والحجاج وسائر الأمويين الذين بسطوا العنف والتكفير في بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٨

أوساط المسلمين، وأخذوا في اعتقالهم وحبسهم وتعذيبهم وقتلهم على التهمة والمظنة، فالأحرى أن يتبع مذهب السلف الصالح مثل أبي أيوب الأنصاري، لا مذهب السلف الطالح مثل مروان والحجاج!

إن من مذهب السلف الصالح التوجه إلى الله والتضرع إليه عند قبور أوليائه، وهذا لا يخرجهم عن دائرة التوحيد إطلاقاً، لأنهم لا يحسبونهم في عرض الله، لا «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يُسْئِلُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (١) ، لكنهم أرشد الله الناس إليهم، وبالتوسل بهم، حيثما قال: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً» (٢)، ولا يوجد هناك فرق بين حياة النبي صلى الله عليه وآله ومماته، إذ موته لا يعنى مفارقه هذا المنصب، وهذا هو ما فهمه السلف الصالح.

روى المسعودي في تاريخه: في سنة ثلاث وخمسين هلك زياد بن أبيه .. وقد كان كتب إلى معاوية أنه قد ضبط العراق بيمينه، وشماله فارغه، فجمع له الحجاز مع العراقيين، واتصلت ولايته بأهل المدينة، فاجتمع الصغير والكبير بمسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وضجوا إلى الله، ولاذوا بقبر النبي صلى الله عليه وآله ثلاثة أيام (٣).

فهل يمكن رمي هؤلاء الذين لاذوا بقبر رسول الله صلى الله عليه وآله وضجوا إلى الله عند مضجع رسوله بالشرك وارتكاب البدعة؟ ليسوا هم - وفيهم كثير من الصحابة - من السلف الصالح؟

كما أن التبرك بقبورهم له جذور أصيلة من فعل العترة الهادية وسيرة المسلمين وعلى رأسهم الصحابة، ومن أدلة ذلك: بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٩

ما روى حول تبرك فاطمة الزهراء عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وبضعته، حيث إنها تبركت بتراب قبر أبيها، كما جاء في الخبر عن علي عليه السلام: «لما رمس رسول الله صلى الله عليه وآله وجاءت فاطمة، فوقفت على قبره، وأخذت قبضة من تراب القبر، فوضعت على عينيها، وبكت وأنشأت تقول:

ماذا على من شمّ تربة أحمد أن لا يشمّ مدى الزمان غواليا
صبت على مصائب لو أنها صبت على الأيام عدن لياليا (١)

ما ذكرناه حول تبرك أبي أيوب الأنصاري بقبر النبي الأعظم صلى الله عليه وآله، الذي صححه الحاكم والذهبي، وقال السبكي فيه: فإن صح هذا الإسناد لم يكره مسّ جدار القبر (٢).

ما روى حول تبرك بلال بقبر الرسول الأعظم صلى الله عليه وآله، حيثما جاء إلى قبره الشريف فجعل يبكي عنده، ويمرغ عليه (٣).

ما روى أن عبد الله بن عمر كان يضع يده اليمنى على القبر الشريف، وأن بلالاً وضع خده عليه (٤).

ما ذكر عن التابعي ابن المنكدر من أنه كان يجلس مع أصحابه، وكان يصيبه الصمات (٥)، فكان يقوم كما هو يضع خده على قبر النبي صلى الله عليه وآله ثم يرجع، فعوتب في ذلك فقال: انه ليصيني خطره، فاذا وجدت ذلك استشفيت بقبر النبي صلى الله عليه وآله وعن الذهبي:

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٠

استعنت بقبر النبي (١).

وقد أفتى الامام أحمد بن حنبل بجواز التبرك والتمسح بآثار رسول الله صلى الله عليه وآله من قبره ومنبره رجاء ثواب الله (٢).

كما أن المسلمين كانوا يتبركون بآثار رسول الله صلى الله عليه وآله بمنبره، وأخذ تراب قبره، والاحتفاظ بشعره.

كما أنهم كانوا يتبركون في حياته بأخذ شعره، والتبرك بما بقي من ماء وضوئه.

كلّ هذا يدل على أن التبرك بآثار رسول الله كان أمراً ارتكازياً لدى عامة المسلمين، من دون فرق بين حياة رسول الله صلى الله عليه وآله ومماته.

كما أن زيارة قبور الأولياء، والصلاة والدعاء والتضرع إلى الله والبكاء عندها مما لا أشكال فيه، وعليه سيرة المسلمين، وهو من دأب الصالحين.

روى الحاكم النيسابوري: ان فاطمة بنت النبي صلى الله عليه وآله كانت تزور قبر عمها حمزة كلّ جمعة، فتصلي وتبكي عنده «(۳)»، ثم قال: هذا الحديث رواه عن آخرهم ثقات، وقد استقصيت في الحث على زيارة القبور تحريماً للمشاركة في الترغيب، وليعلم الشحيح بذنبه أنها سنة مسنونة «(۴)»، وقال في موضع آخر حول الحديث: هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه «(۵)».

فهذا هو ابن حجر يقول في شأن ابن خزيمة في زيارته لقبر الإمام علي بن موسى الرضا عليه السلام، راوياً عن أبي بكر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عيسى قوله:

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۱

خرجنا مع إمام أهل الحديث أبي بكر بن خزيمة وعديله أبي علي الثقفي مع جماعة من مشايخنا وهم إذ ذاك متوافدون إلى زيارة قبر علي بن موسى الرضا بطوس، قال: فرأيت من تعظيمه - يعني ابن خزيمة - لتلك البقعة، وتواضعه لها، وتضرعه عندها ما تحيرنا «(۱)».

وهذا هو ابن حبان يقول في شأنه عليه السلام: وقبره بسناباذ خارج النوقان، مشهور يزار، بجانب قبر الرشيد، قد زرته مراراً كثيرة، وما حلّت بي شدّة في وقت مقامى بطوس فزرت قبر علي بن موسى الرضا صلوات الله على جده وعليه ودعوت الله إزالتها إلا استجيب لي، وزالت عنى تلك الشدة، وهذا شيء جرّبه مراراً فوجدته كذلك، أماتنا الله على محبة المصطفى وأهل بيته، صلى الله عليه وعليهم أجمعين «(۲)».

وروى عن أبي علي الخلال - شيخ الحنابلة - أنه قال: ما همّنى أمر فقصدت قبر موسى بن جعفر فتوسلت به إلا سهل الله تعالى ما أحبّ «(۳)».

كما أن الإمام الشافعي حينما كان ببغداد كان يجيء إلى قبر أبي حنيفة، يزوره فيسلم عليه، ثم يتوسل إلى الله تعالى به في قضاء حاجاته، روى الخطيب عن علي ابن ميمون عن الشافعي قوله: إنى لأتبرك بأبي حنيفة، وأجىء إلى قبره في كلّ يوم يعني زائراً، فإذا عرضت لي حاجة صليت ركعتين، وجئت إلى قبره، وسألت الله تعالى الحاجه عنده، فما تبعد عنى حتى تقضى «(۴)».

كما أن المسلمين بمصر لازلوا يهتمون بزيارة مشهد الإمام الحسين عليه السلام.

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۲

فهل يمكن رمي كلّ هؤلاء - وفيهم كبار المسلمين وفقهاؤهم وعلمائهم - بالشرك وارتكاب البدعة؟

وكذلك الأمر في شأن الإعتناء بقبور الأولياء، ولزوم المحافظة عليها، واصلاحها، وترميمها، كما جاء في الخبر: «كانت فاطمة تأتي قبر حمزة ترمه وتصلحه» «(۱)».

وأما بناء القباب على قبور الأولياء فليس من مظاهر الشرك كما يزعمه البعض، وإلا فلا بدّ من رمي معظم المسلمين بالشرك!

هذا هو الذهبي يذكر في ترجمة العباس عم رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: وعلى قبره اليوم قبة عظيمة من بناء خلفاء آل العباس «(۲)».

وقال أيضاً: وله قبة عظيمة شاهقة على قبره بالبقيع «(۳)».

وكذا الأمر في حق غيره مثل مالك ونافع وحليمة السعدية وغيرهم.

وعن السهمودي في المشهد المعروف بالنفس الزكية، قال: وهذا المشهد شرقي جبل سلع، وعليه بناء كبير بالحجارة السود «(۴)».

فظهر أنه على مَرَّ القرون كان البقيع معظماً لدى كافة المسلمين، الذين أشادوا القبب على قبور الأئمة والصحابه والأولياء، احتراماً وتكريماً للذين صنعوا التاريخ ومجد الاسلام.

إن هدم قبور أولياء الله بالبقيع وتدميرها ناشىء عن عدم الفهم واعوجاجه، كما صرح به الإمام الخميني «٥» رضوان الله تعالى عليه. بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ١٣

فبناء عليه لابد أن يصحَّح البعض فهمه الخاطيء، وإن أصرَّ على خطأه فليس له فرض رأيه على سائر المسلمين، فإنَّ كلَّ مذهب من مذاهب المسلمين له رأيه وفهمه واجتهاده واستنباطه، ويمكن فتح الحوار العلمى بشكل بناء وهادئ فى المجالات العلميه، بلا تكفير ولا سباب، وأما فرض الرأى على الآخرين فقد مضى دوره، وانتهى أجله، وهو مما ياباه العقل السليم.

وكيفما كان، فالبقيع هو هوية المسلمين، ومن أهم مواضع تراثنا الإسلامى، فلا بدَّ لجميع المسلمين الغيارى أن يعرفوا حقه، ويهتموا بإعادة بنائه، حيث إنه منار لهدى البشرية، وملاذ للتربيه الانسانية.

ولقد حاولنا فى هذا البحث الوجيز الكشف عن بعض زوايا الموضوع، حشرنا الله والقارىء الكريم مع أئمة البقيع عليهم السلام، ووقفنا لاتباعهم، ومواصلة مسيرتهم الحافلة بالعرز والكرامة، وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

٢٨/ صفر المظفر / ١٤٢٨ من الهجرة النبوية

يوم وفاة الرسول الأعظم محمد المصطفى صلى الله عليه وآله

وسبطه الإمام الحسن المجتبى عليه السلام

قم المقدسة - محمد أمين الأمينى

البقيع والإطلاقات المختلفة

بحث لغوى

قال الجوهري: إن البقيع موضع فيه أروم الشجر من ضروب شتى، وبه سمى بقيع الغرقد، وهى مقبرة بالمدينة «١».

وقال الفيروز آبادى نحوه فى القاموس «٢».

وقال ابن فارس بن زكريا (المتوفى سنة ٣٩٥): بقع البقعة من الأرض، والجميع بقاع، والبقيع المكان المتسع، قال قوم: لا يكون بقيعاً إلا وفيه شجر، وبقيع الغرقد، وكان ذا شجر، ثم ذهب الشجر فبقى الاسم «٣».

وقال نحوه فى لسان العرب «٤» وتاج العروس «٥».

وفى النهاية لابن الأثير - بعد ذكر ما مرّ - قال: ولا يسمى بقيعاً إلا وفيه شجر

بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ١٦

أو أصولها «١».

وأما الغرقد، فهو على ما قاله الخليل: شجر كان ينبت هناك، فبقى الاسم ملازماً للموضع، وذهب الشجر «٢».

وذكر نحوه الفيومى فى المصباح «٣».

وفى القاموس: الغرقد شجر عظام، أو هى العوسج إذا عظم، وبها سموا بقيع الغرقد مقبرة المدينة، لأنه كان منبتها «٤».

وفى لسان العرب وتاج العروس: أنه شجر له شوكة، فذهب وبقى الاسم لازماً للموضع «٥».

وعن الأصمعى: قطعت غرقدات، فدفن فيها عثمان بن مظعون، فسمى المكان بقيع الغرقد لهذا السبب «٦».

وفى مواهب الجليل: بقيع الغرقد: الذى فيه مقبرة المدينة، بباء بغير خلاف، وسمى بذلك لشجرات غرقد هو العوسج كانت فيه «٧».

وجاء فى دائرة المعارف الاسلاميه: بقيع الغرقد: وهذا الاسم يدلّ على أرض كانت مغطاه بنوع من شجر التوت مرتفع «۸». وقالوا: وكانوا يسمون بقيع الغرقد كفته، (والكفت فى اللغة: الضمّ)، لأنه بقيع الغرقد فى دراسه شامله، ص: ۱۷ مقبره تضمّ الموتى «۱»، قال الحموى: الكفته: اسم لبقيع الغرقد، وهى مقبره أهل المدينه، سميت بذلك؛ لأنها تكفت الموتى، أى تحفظهم وتحرزهم «۲».

اطلاقات البقيع

اشاره

ثمّ إن كلمه البقيع استعملت بلحاظ معناها اللغوى فى موارد شتى، نشير إلى بعضها:

الف) بقيع الخيل (سوق المدينه)

ذكر الحموى عن النصر: بقيع الخيل موضع بالمدينه عند دار زيد بن ثابت، دفن به عامه قتلى أحد، قال نصر: وأظنه بقيع الغرقد «۳». وروى ابن شبة باسناده عن عائشه فى حديث: كان يقال لسوق المدينه بقيع الخيل «۴». وعن القمى - فى قضيه حكم سعد بن معاذ على بنى قريظه بقتل رجالهم -: أمر رسول الله صلى الله عليه وآله بأخدود، فحفرت بالبقيع، وقال آخرون: إنه صلى الله عليه وآله حفر لهم خنادق فى سوق المدينه، فضرب أعناقهم فيها «۵». بقيع الغرقد فى دراسه شامله، ص: ۱۸ وعن سعد بن أبى وقاص: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يجهز أو كان يعرض جيشاً ببقيع الخيل، فاطلع العباس بن عبد المطلب، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «هذا العباس، عمّ نبيكم، أجود قريش كفاً، وأحناه عليها» «۱». وعن الصعب بن جثامه: إن رسول الله صلى الله عليه وآله حمى البقيع، وقال: «لا حمى إلا لله ولرسوله» «۲». وروى عن ابن عمر ان النبى صلى الله عليه وآله حمى البقيع للخيل «۳»، فقلت له: لخيله؟ قال: لا، لخيل المسلمين «۴».

وفى طبقات المحدثين عن ابن عمر، قال: إن النبى صلى الله عليه وآله حمى البقيع لخيل المسلمين «۵». وروى الخطيب عن عبد الملك بن نوفل بن مساحق، عن أبيه، عن النبى صلى الله عليه وآله حمى البقيع، وليس بالبقيع نخيله «۶». وقال فهيم محمود شلتوت فى هامش كتاب تاريخ المدينه المنوره: البقيع.. هو الذى حمى رسول الله صلى الله عليه وآله، وهو على عشرين فرسخاً من المدينه، وبقيع الغرقد مقبره المدينه «۷».

بقيع الغرقد فى دراسه شامله، ص: ۱۹

وعن عمر: من زافت عليه دراهمه فليخرج بها إلى البقيع، فليشتر بها سحق الثياب «۱». وروى البيهقى: أن النبى صلى الله عليه وآله خرج إلى البقيع، فرأى رجلاً، فساوم به، ثم تركه فاشتره رجل فأعتقه، ثم أتى به النبى صلى الله عليه وآله فقال: «إنى اشتريت هذا فأعتقته، فماترى فيه، قال: «أخوك ومولاك...» «۲». وروى: أن النبى صلى الله عليه وآله خرج إلى البقيع، فرأى رجلاً يباع.. «۳».

وروى ابن حجر عن عبد بن عبيد بن مرواح عن أبيه، قال: نزل رسول الله صلى الله عليه وآله والناس يخافون الغارة بعضهم على

بعض، فنادی منادیه: الله أكبر، فقال:

لقد كبرت كبيراً، فقال: أشهد أن لا إله إلا الله، فارتعدت وقلت: لهؤلاء نبأ، فقال:

أشهد أن محمداً رسول الله، فقلت: بعث نبى، فقال: حى على الصلاة، فقلت: نزلت فريضة، واعتمدت رسول الله صلى الله عليه وآله، فسألته عن الإسلام فأسلمت، وعلمنى الوضوء والصلاة، وصلى فصليت معه، وحمى البقيع، واستعملنى عليه «٤».

وروى الهيثمى: كنا عند النبي صلى الله عليه وآله ببقيع الخيل فأقبل العباس .. «٥».

وعن ابن سعد: ترك عبد الرحمن بن عوف ألف بعير وثلاثة آلاف شاء ومأة فرس ترعى بالبقيع «٦».

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٠

وذكر الشيخ الطوسى بإسناده عن حذيفة بن اليمان قال: لما خرج جعفر بن أبى طالب من أرض الحبشة إلى النبي صلى الله عليه وآله، قدم جعفر والنبي عليه السلام بأرض خيبر، فأتاه بالفرع من الغالية والقطفة، فقال النبي صلى الله عليه وآله: «لأدفعن هذه القطفة إلى رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله» فمد أصحاب النبي صلى الله عليه وآله أعناقهم إليها، فقال النبي صلى الله عليه وآله:

أين على؟ فوثب عمار بن ياسر رضى الله عنه، فدعا علياً عليه السلام، فلما جاء قال له النبي صلى الله عليه وآله: يا على، خذ القطفة اليك، فأخذها على عليه السلام، وأمهل حتى قدم المدينة، فانطلق إلى البقيع وهو سوق المدينة، فأمر صائغاً ففصل القطفة سلكا سلكا، فباع الذهب وكان ألف مثقال، ففرقه على عليه السلام فى فقراء المهاجرين والأنصار.. «١».

وروى النسائى بإسناده عن قيس بن أبى عرزة قال: كنا نبيع بالبقيع، فأتى رسول الله صلى الله عليه وآله وكنا نسمى السماسرة «٢».. «٣».

وروى بإسناده عن ابن عمر: كنت أبيع الأبل بالبقيع، فأبيع الدنانير وأخذ الدراهم «٤».

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢١

قال الشوكانى: قوله: بالبقيع، قال الحافظ: بالباء الموحدة، كما وقعت عند البيهقى فى بقيع الغرقد، قال النووى: ولم يكن إذ ذاك قد كثرت فيه القبور «١».

وعن ابن عمر أيضاً: كنا نبيع الأبعرة بالبقيع بالدنانير، ونأخذ عوضها الدراهم، وبالدراهم، ونأخذ عوضها الدنانير، فسألنا رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال: «لا بأس إذا تفرقتما وليس بينكما شيء» «٢».

وفى مسند أحمد: أن امرأة قالت: يا رسول الله، ان كان فى نفسى ان اجمعك ومن معك على طعام، فأرسلت إلى البقيع فلم أجد شاء تباع، وكان عامر بن أبى وقاص ابتاع شاء امس من البقيع، فأرسلت إليه ان ابتغى لى شاء فى البقيع فلم توجد.. «٣».

وروى الدارقطنى عن رجل من الأنصار قال: خرجت مع أبى وأنا غلام مع رسول الله صلى الله عليه وآله.. قالت: فبعثت إلى أخى عامر بن أبى وقاص وقد اشترى شاء من البقيع.. «٤».

وروى الحاكم النيسابورى عن عمر بن سعيد عن عمر قال: خرج

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٢

رسول الله صلى الله عليه وآله إلى البقيع، فرأى طعاما يباع فى غرائر «١»، فادخل يده فأخرج شيئاً كرهه، فقال: «من غشنا فليس منا» «٢».

وروى نحوه أحمد فى مسنده عن أبى بردة بن دينار «٣»، والهيثمى عن أبى موسى «٤»، بتفاوت يسير.

وروى الدارمى: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله إلى البقيع فقال: «يا معشر التجار، حتى إذا اشربوا، قال: التجار يحشرون يوم القيامة فجاراً إلا من اتقى الله وبرّ وصد» «٥».

وروى الطبرى عن أبى قلابة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا أهل البقيع! فسمعوا صوته، ثم قال: يا أهل البقيع! فاشربوا ينظرون حتى عرفوا أنه صوته، ثم قال: يا أهل البقيع، لا يفترقن بيعان إلا عن رضا «٦».

وعن أبى هريرة: أن رجلاً يقال له أبو حميد أتى النبي صلى الله عليه وآله بإناء فيه لبن من البقيع نهاراً، فقال له النبي صلى الله عليه وآله و

آله: «ألا خمرته ولو أن تعرض عليه بعود» (۷).

وفى الخبر عن بلال أنه قال:.. حتى إذا صلى رسول الله صلى الله عليه وآله خرجت إلى البقيع، فجعلت إصبعى فى أذنى، فناديت وقلت: من كان يطلب رسول الله صلى الله عليه وآله ديناً

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۲۳

فليحضر، فما زلت أبيع واقضى واعرض واقضى، حتى لم يبق على رسول الله صلى الله عليه وآله دين فى الأرض.. (۱).

وروى عبد الرزاق عن ابن سيرين، قال: نهى عمر بن الخطاب عن الورق بالورق إلا مثلاً بمثل، فقال له عبد الرحمن بن عوف أو الزبير: إنها تزيف علينا الأوراق، فنعطى الخبيث ونأخذ الطيب، فقال: لا تفعلوا، ولكن انطلق إلى البقيع، فبع ثوبك بورق أو عَرَض، فإذا قبضته وكان لك بيعه فاهضم ما شئت، وخذ ورقاً إن شئت. (۲)

وفى الخبر: الحق المرأة، فإنها على دكان العلاف بالبقيع تنتظر ك، فأخذت الدراهم، وكنت إذا قال لى شيئاً لا أراجعه، فأتيت البقيع، فإذا المرأة على دكان.. (۳).

وفى رواية: ان عمر سمع رجلاً يقرأ «الأنصار» بالواو فى آية «وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ» الآية (۴)، فقال: من أقرأك؟ قال:

أبى (۵)، فدعاه فقال: أقرأه رسول الله صلى الله عليه وآله، وانك تبع القرظ بالبقيع.. (۶)، وكان هو دهرأ يبيع الخيط والقرظ بالبقيع (۷).

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۲۴

وعن أبى يعلى وابن مردويه أنه قرأ: «وَلَا تَقْرُبُوا الزَّيْنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» (۱) من تاب فإن الله كان غفوراً رحيماً، فذكر لعمر، فأناه فسأله عنها، فقال:

أخذتها من فى رسول الله، وليس لك عمل إلا الصفق بالبقيع (۲).

ثم هل المراد من البقيع فى هذه الأخبار هو بقيع الخيل، أو بقيع الغرقد؟ هناك احتمالان:

أما الأول، فلمناسبة الحكم والموضوع، ومال إليه فهم محمود شلتوت (۳)، فيظهر ما وقع من الخطب فى حاشية النسائي فى ذيل الخبر. وأما الثانى، فلأجل أن المستفاد من بعض الأخبار حصول البيع والشراء ببقيع الغرقد أيضاً، وذلك ليس بمفروض، إذ لا مانع من ذلك، خصوصاً قبل أن يصبح مقبرة عامة للناس، وحتى بعد ذلك، ومما يدل على ذلك: ما رواه الفضل بن شاذان فى الخبر:.. قلت: أين أنت عن الزبير؟ فقال: اللعنة والله إذا لظل يضارب على الصاع والمد ببقيع الغرقد.. (۴).

وروى ابن أبى الحديد قول عمر فى شأن الزبير: إنه شكس لقس، ويلاطم فى البقيع فى صاع من بز (۵).

وفى رواية قال أبى بن كعب لعمر بن الخطاب: وإنك يومئذ تبع القرص ببقيع

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۲۵

الغرقد، فقال: صدقت، حفظتم ونسينا، وتفرغتم وشغلنا، وشهدتم وغبنا (۱).

وفى الآحاد والمثانى:.. قال: فأشددك بالله تعالى هل تعلم أن الميرة انقطعت عن أهل المدينة حتى جاع الناس، فخرجت إلى بقيع الغرقد، فوجدت خمس عشرة راحلة عليها طعام، فاشتريتها.. (۲).

وقال المبار كפורى: قوله (بالبقيع) بالموحدة، والمراد به بقيع الغرقد، فإنهم كانوا يقيمون السوق فيه قبل أن يتخذ مقبرة (۳).

ثم لا يخفى أنه كان بالمدينة فى الجاهلية وبعدها عدة أسواق، منها سوق بزبالة بالناحية التى تدعى يثرب، وسوق بالجسر فى بنى قينقاع، وسوق بالصفاصف والعصبة غربى مسجد قباء، وسوق فى زقاق ابن حبين يقال له: المزاحم، وسوق يقال لها: البطحاء (۴).

وروى الهيثمى رواية وفيه بقيع الجبل (۵)، والظاهر أنه تصحيف، والصحيح بقيع الخيل.

(ب) بقیع الزبير

قال الحموی: هو بالمدينة، فيه دور ومنازل «۶».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۲۶

وعن أبي سعيد الخدري: ان رسول الله صلى الله عليه وآله صلى الأضحى ببقيع الزبير.. «۱».

قال ابن شبة: استقطع الزبير النبي صلى الله عليه وآله البقيع فقطعه، فهو بقیع الزبير، فيه من الدور دار عروة بن الزبير.. «۲».

وروى الكليني: ثم تسأل عن بني عمرو بن مبدول، وهو ببقيع الزبير «۳».

وعن أبي مالك قال: كان قوم يجلسون في بقیع الزبير، فيشترتون ويبيعون إذا نودي للصلاة يوم الجمعة، ولا يقومون، فنزلت: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ» «۴» «۵»

وعن السهمودي: أقطع له أرضاً يجاور منازل بني غنم، وشرقي منازل بني رزيق، يقال لها: بقیع الزبير، قال ابن شبة: ففيه من الدور للزبير: دار عروة بن الزبير، وهي التي فيها المجزرة، ثم خلفها في شرقها دار المنذر بن الزبير، إلى زقاق عروة.. وفيه دار مصعب بن الزبير.. وفيه دار آل عكاشة بن مصعب بن الزبير، وفيه دار آل عبد الله بن الزبير، فالبقيع كان واسعاً جداً، حتى بنيت فيه هذه المنازل كلها «۶».

وقال ابن سعد: أقطع رسول الله صلى الله عليه وآله لعبيدة بن الحارث والطفيل وأخويه موضع خطبتهم اليوم بالمدينة، في ما بين بقیع الزبير وبين بني مازن «۷».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۲۷

وعن عبد الله بن عمر قال: كان عمر يأتي مجزرة الزبير بن العوام بالبقيع، ولم يكن بالمدينة مجزرة غيرها، فيأتي معه الدرّة، فإذا رأى رجلاً اشترى لحماً يومين متتابعين ضربه بالدرّة وقال: ألا طويت بطنك يومين «۱».

والظاهر كونه بقیع الزبير الذي استقطعه من النبي صلى الله عليه وآله كما مر، ويحتمل كونه في بقیع الخيل، لتناسب الحكم والموضوع!

وقال الخطيب: و دار طلحة بن عبد الرحمن بالمدينة، إلى جنب بقیع الزبير «۲».

وذكر ابن عساكر جلوس محمد بن المنذر ببقيع الزبير «۳».

وأورد المزي كون دار عمر بن مصعب بن الزبير فيه «۴».

(ج) بقیع الخببة

ذكره أبو داود في سننه، والخببة شجر عرف به هذا الموضع «۵»، وقال البكري: ويقع الخببة.. بالمدينة أيضاً بناحية بئر أبي أيوب، والخببة شجرة كانت تنبت هناك «۶».

وفي القاموس: جيب بالضم: ماء قرب المدينة.. وجيب: المستوى من

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۲۸

الأرض، وبقيع الجيب: بالمدينة، أو هو بالخاء أوله «۱».. الخببة: شجر، عن السهيلي، ومنه: بقیع الخببة بالمدينة، لأنه كان منبتها، أو هو بجيمين «۲».

وروا قضية للمقداد بن الأسود في بقیع الخببة، ورجوعه في ذلك إلى رسول الله صلى الله عليه وآله «۳».

نعم يظهر من الطبقات «۴» و المستدرک «۵» ان بقیع الخببة هو نفس بقیع الغرقد، إذ روي عن عبيد الله بن أبي رافع عن أبيه قال:

كان رسول الله صلى الله عليه وآله يرتاد لأصحابه مقبرةً يدفنون فيها، فكان قد جاء نواحي المدينة وأطرافها، قال: ثم قال: «أمرت بهذا الموضع»، وكان يقال بقيع الخبيبة، وكان أكثر نباته الغرقد.. «٤».

وروى الصالحى أنه بنى رسول الله صلى الله عليه وآله مسجده سبعين فى ستين ذراعاً أو ما يزيد، ولبن لبنه من بقيع الخبيبة، وجعله جداراً، وجعل سواريه خشباً شقاً شقاً، وجعل وسطه رحبة.. «٧».

(د) بقيع الغراب

ذكره الفيومى فى المصباح «٨».

(ه) بقيع المصلى

قال الحموى: ومصلى النبى صلى الله عليه وآله الذى كان يصلى فيه الأعياد، فى غربى المدينة، داخل الباب، وبقيع الغرقد خارج المدينة من شريقها «١».

فى الصحيح عن معاوية بن عمار قال: سألت عن صلاة العيدين، إلى أن قال:

«وقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله يخرج إلى البقيع، فيصلى بالناس «٢».

وروى ابن عساكر عن عتبة بن عبد الله بن عمرو، عن أبيه، عن جده: كنت عند رسول الله صلى الله عليه وآله فى يوم عيد، فقال:

«ادعوا لى سيد الأنصار، فدعوا أبى بن كعب، فقال: يا أبى بن كعب، إئت ببيع المصلى فأمر بكنسه، ثم أمر الناس فليخرجوا.. «٣».

وروى البيهقى عن البراء بن عازب، قال: خرج إلينا رسول الله صلى الله عليه وآله يوم أضحي إلى البقيع، فقام فصلى ركعتين، ثم أقبل

علينا بوجهه فقال: «إن أول نسكنا فى يومنا هذا أن نبدأ بالصلاة ثم نرجع فننحر..» «٤».

وروى عبد الرزاق عنه: لما كان يوم الأضحى أتى النبى صلى الله عليه وآله البقيع، فَنُؤِل قوساً فخطب عليها «٥».

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٣٠

وروى عبد الرزاق أن النبى صلى الله عليه وآله صلى على أم كلثوم أخت سودة بنت زمعة، وتوفيت بمكة، فصلى عليها بالبيع ببيع

المصلى.. «١».

وروى الكلينى بإسناده عن الحلبي عن أبى عبد الله عليه السلام قال: أتى العباس أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا على، إن الناس قد

اجتمعوا أن يدفنوا رسول الله صلى الله عليه وآله فى ببيع المصلى، وأن يؤمهم رجل منهم، فخرج أمير المؤمنين عليه السلام إلى الناس

فقال: «يا ايها الناس، إن رسول الله صلى الله عليه وآله إمام حياً وميتاً، وقال: إئتى أدفن فى البقعة التى أقبض فيها..» «٢».

(و) ببيع بطحان

قال الخطاب الرعيني: ببيع بطحان: هو بضم الموحدة، وسكون الطاء المهملة، بعدها حاء مهملة، قال فى المشارق: هكذا يرويه

المحققون، وكذا سمعناه من المشايخ، وهو الذى يحكى أهل اللغة فيه فتح الموحدة وكسر الطاء، وكذا قيده اللقانى فى البارع وأبو

حاتم والبكرى فى المعجم، وقال البكرى: لا يجوز غيره، وهو واد فى المدينة «٣».

وروى البخارى عن أبى موسى قال: كنت أنا وأصحابى الذين قدموا معى فى السفينة نزولاً فى ببيع بطحان، والنبى صلى الله عليه وآله

بالمدينة «٤».

وروى ابن سعد... إذ رسول الله صلى الله عليه وآله بالمدينة، وهم نازلون فى ببيع بطحان.. «٥»

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۱

وقال ابن حجر في رواية مالك بلفظ: فخرج بهم إلى المصلى، والمراد بالبقيع بقيع بطحان، أو يكون المراد بالمصلى موضعاً معدداً للجناز ببقيع الغرقد، غير مصلى العيدين، والأول أظهر، وقد تقدم في العيدين أن المصلى كان ببطحان «۱».

(ز) بقيع الخضعات

قالوا: كان أبو أمامة أسعد بن زرارة، أول من جمع بالناس الجمعة بالمدينة، (قبل مقدم رسول الله صلى الله عليه وآله «۲»)، في هزم من حره بنى بياضة، في بقيع الخضعات، وهم أربعون رجلاً «۳».

قال ابن حريم: قلت لوطاً: أكان ذلك بأمر النبي صلى الله عليه وآله؟ قال: نعم «۴».

قال العلامة الحلبي: في (حره) بنى بياضة في بقيع يقال له: بقيع الخضعات.. ثم قال: قال الخطابي: (حره) بنى بياضة قرية على ميل من المدينة «۵».

وروى عن الجمهور أن مصعب بن عمير جمع في بقيع الخضعات، والبقيع بطن من الأرض يستنقع فيه الماء مدة، فإذا انصب الماء (نبت) الكلاء «۶».

أقول: ما ذكره من المعنى، يناسب أن يكون النقيع لا البقيع، ولذلك ذكر عدة

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۲

من أرباب السير أنه نقيع الخضعات «۱»، لا بقيع الخضعات.

قال العظيم آبادي: وروى عن ابن الأثير في النهاية أن النقيع موضع قريب من المدينة، كان يستنقع فيه الماء، أي يجتمع، وقال الخطابي في المعالم: النقيع بطن الوادي من الأرض، يستنقع فيه الماء مدة، وإذا نضب الماء، أي غار في الأرض أنبت الكلاء، ومنه حديث عمر: أنه حمى النقيع لخيال المسلمين، وقد يصحف أصحاب الحديث، فيروونه البقيع بالباء، موضع القبور بالمدينة.. انتهى، يقال للنقيع: نقيع الخضعات، موضع بنواحي المدينة، كذا في النهاية.. وهي كانت في حره بنى بياضة، في المكان الذي يجتمع فيه الماء، واسم ذلك المكان نقيع الخضعات، وتلك القرية هي على ميل من المدينة، كذا في غاية المقصود «۲».

وقالوا: النقيع موضع يباع فيه الغنم.. بشرق المدينة، وقال في التهذيب: هو في صدر وادي العقيق على نحو عشرين ميلاً من المدينة، قال الخطابي: أخطأ من قال بالموحدة «۳».

وجاء في اصلاح غلط المحدثين: حديث عمر أنه حمى غرز النقيع بالنون، وليس البقيع الذي هو مدفن الموتى بالمدينة «۴».

(ح) بقيع الغرقد

وهو موضوع بحثنا في هذا الكتاب.

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۳

فالحاصل من هذه الروايات والآثار: أن اطلاق كلمة البقيع لا ينحصر في بقيع الغرقد، والإستعمالات المختلفة ناظرة إلى معناه اللغوي، وكانت شائعة، نعم بعد صيروة البقيع مقبرة المدينة، وبعد دفن الصحابة والتابعين والشهداء والصالحين وعلى رأسهم الأئمة من أهل البيت عليهم السلام، أصبح علماً، بحيث ينصرف إليه الذهن، دون الإحتياج إلى نصب قرينه، وهي ناشئة عن كثرة الإستعمال.

جنت البقيع أو بقيع الغرقد

الموقع والمساحة

كتب الأستاذ عبد القدوس الأنصاري: البقيع هو مقبرة المدينة الوحيدة منذ عصر الرسالة إلى اليوم، دفن فيه ما يقرب من عشرة آلاف صحابي وصحابية..

والبقيع عبارة عن بقعه مستطيلة بشرقي المدينة خارج سورها قريباً من باب الجمعة، وطولها ١٥٠ متراً في عرض ١٠٠ متراً «١»، وهو مسور من جميع النواحي..، وأخيراً فقد زادت مساحة البقيع كثيراً عما كانت عليه في العهود السابقة «٢».

وجاء في التاريخ الأمين: تقع روضة مقبرة البقيع في قلب ووسط المدينة المنورة، وهي مجاورة لحرم النبي صلى الله عليه وآله، وتقع في الجهة الشرقية لمسجد النبي صلى الله عليه وآله، حيث إن الخارج من باب جبرائيل من حرم النبي صلى الله عليه وآله من أبوابه الشرقية، تكون

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٣٥

مقبرة البقيع مقابلاً له. ولقد جعل للبقيع ثلاثة أبواب: فالباب الأول يقع في شرقه، والثاني في الجهة الشماليه، والثالث في غربه، وهي البوابة الرئيسية فيه، وهي التي تكون دائماً مفتوحة، ويتم من خلالها إدخال جنازة الموتى ودخول الوافدين لزيارة قبور أهل بيت النبي صلى الله عليه وآله وأصحابه المنتجبين «١».

وجاء في بقيع الغرقد: كان بقيع الغرقد خارج المدينة المنورة ومساكنها، في الجهة الشرقية للمسجد النبوي الشريف، تحيط به مزارع من الشمال والجنوب والشرق، أما من الغرب فكان يفصلها عن المسجد النبوي الشريف مساكن ودور ومدارس حارة الأغوات، وحالياً بعد تنفيذ المشروع لتوسعة وعمارة المسجد النبوي الشريف، أصبح البقيع من الجهة الغربية ملاصقاً لساحات المسجد لا يفصلها أي مبانٍ أو منشآت.. إن بقيع الغرقد كان عبارة عن فضاء لا يتجاوز ثمانين متراً طولاً وثمانين متراً عرضاً، وفي شماله الغربي يقع بقيع العمات.. وكانت مساحته حوالي ٣٥٠٠ متر مربع، وقد ضم هذا البقيع إلى البقيع الكبير عام ١٣٧٣ هـ، وكذلك ضم الزقاق الفاصل بينهما، والذي كان يسمى زقاق العمات، ومساحته حوالي ٨٢٤ متراً مربعاً «٢»، ويقع شرق بقيع الغرقد حش كوكب، وهو بستان بظاهر المدينة خارج البقيع «٣»، وقد كان البقيع الكبير وبقيع العمات وحش كوكب وما بينهم من طرق وأزقة لا تتجاوز مساحتها مجتمعة مائة وخمسين طولاً ومائة متر عرضاً، أي ما يعادل ١٥٠٠٠ م ٢ «٤».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٣٦

أقول: الظاهر أن بقيع العمات كان ضمن البقيع من الأساس، ولكن الموانع والزقاق أوجدت بعد ذلك، وهو أمر طبيعي، فما حصل في عام ١٣٧٣ هو إزالة الموانع، لا ضم مكان إلى مكان آخر، وهذا بخلاف حش كوكب الذي صرح ابن الأثير «١» وغيره بكونه خارج البقيع.

وكتب العلامة السيد جعفر بحر العلوم عن علماء السير والتواريخ: أن أكثر أصحاب النبي دفنوا في البقيع، وذكر القاضي عياض في المدارك: أن المدفونين من أصحاب النبي هناك عشرة آلاف، ولكن الغالب منهم مخفي الآثار عيناً وجهة «٢».

وكتب الأستاذ فهيم محمود شلتوت: قال المطري: إن أكثر الصحابة (رض) ممن توفي في حياة النبي وبعد وفاته مدفونون بالبقيع، وكذلك سادات أهل بيت النبي وسادات التابعين.. وقال المجد: لاشك أن مقبرة البقيع محشوة بالجماء الغفير من سادات الأمة «٣». ونقل ما روى عن عياض في المدارك عن مالك.

بداية حياة البقيع

روى ابن سعد والحاكم النيسابوري بإسناده عن عبيد الله بن أبي رافع عن أبيه قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يرتاد لأصحابه مقبرة يدفنون فيها «٤»، فكان قد جاء نواحي المدينة وأطرافها، قال: ثم قال: «أمرت بهذا الموضع»، وكان يقال: بقيع الخبضة، وكان

أكثر نباته الغرقد.. فكان أول من قبر هناك عثمان بن مظعون،

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۳۷

فوضع رسول الله صلى الله عليه وآله حجراً عند رأسه وقال: «هذا قبر فرطنا»، وكان إذا مات المهاجر بعده قيل: يا رسول الله، أين ندفنه؟ فيقول: «عند فرطنا عثمان بن مظعون» (۱).

وروى ابن شبة باسناده عن قدامة بن موسى قال: كان البقيع غرقدًا، فلما هلك عثمان بن مظعون دفن بالبقيع، وقطع الغرقد عنه، وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم للموضع الذى دفن فيه عثمان: «هذه الرّوحاء»، وذلك كلّ ما حازت الطريق من دار محمد بن زيد إلى زاوية دار عقيل اليمانية الشرقية- ثم قال النبي صلى الله عليه وسلم: «هذه الرّوحاء للنّاحية الأخرى»، فذلك كلّ ما حازت الطريق من دار محمد بن زيد إلى أقصى البقيع (۲).

أول من دفن بالبقيع

وقع الخلاف فى تعيين أول من دفن بالبقيع، والمستفاد من بعض الأخبار: أنه عثمان بن مظعون (۳)، كما مرّ آنفًا. وروى عن أمير المؤمنين على عليه السلام: «أول من دفن بالبقيع عثمان بن مظعون، ثمّ اتبعه إبراهيم ابن رسول الله صلى الله عليه وآله» (۴).

وعن عبد الله بن عامر: أول من دفن بالبقيع من المسلمين عثمان بن مظعون، فأمر به رسول الله صلى الله عليه وآله فدفن عند موضع الكبا اليوم عند دار محمد ابن الحنفية، قال:

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۳۸

قال محمد بن عمر: والكبا الكناسة (۱).

وقال ابن قتيبة: أول من مات من المسلمين بالمدينة عثمان بن مظعون، بعد بدر، وقبل أحد، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «هذا سلفكم، فادفنوا إليه موتاكم»، فدفن فى البقيع (۲).

وروى ابن أبى شيبة عن المطلب بن عبد الله بن حنطب قال: لما مات عثمان بن مظعون دفنه رسول الله صلى الله عليه وآله بالبقيع أول من دفن فيه، ثمّ قال لرجل عنده: «إذهب إلى تلك الصخرة فائتنى بها، حتى أضعها عند قبره حتى أعرفه بها، فمن مات من أهلنا دفناه عنده» (۳).

أقول: المستفاد منه هو لزوم حفظ الآثار، والاهتمام بزيارة قبور الصلحاء، ولا داعى للجمود بوضع حجرة فحسب، اذ الحجرة للعلامة فقط، والمهم هو المعرفة بأى نحو كانت، وعلى هذا كانت سيرة المتشرعة ولا زالت، ومما يؤيد ذلك:

ما رواه ابن سعد فى الطبقات عن أبى بكر بن محمد بن عمرو بن حازم قال: رأيت قبر عثمان بن مظعون وعنده شىء مرتفع، يعنى كأنه علم (۴).

قال البخارى فى تاريخه: أول من دفن بالبقيع عثمان بن مظعون رحمه الله عليه، وأول من أتبعه إبراهيم ابن النبي صلى الله عليه وآله (۵).

وقال ابن الأثير فى شأنه: وهو أول رجل مات بالمدينة من المهاجرين، مات سنة اثنتين من الهجرة، قيل: توفى بعد اثنين وعشرين شهراً بعد شهوده بدرًا، وهو

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۳۹

أول من دفن بالبقيع (۱).

وعن تحفة العالم: وجهه قبر إبراهيم ابن النبي صلى الله عليه وآله فى بقعة قريبة من البقيع، وفيها قبر عثمان بن مظعون من أكابر

الصحابه، وهو أول من دفن في البقيع «٢».

هذا، ولكن المستفاد من بعض النصوص أن أول من دفن فيه هو أسعد بن زرارة.

روى ابن حبان: مات أسعد بن زرارة والمسجد بيني، أخذته الشهقة، ودفن بالبقيع، وهو أول من دفن بالبقيع من المسلمين، فكان رسول النبي صلى الله عليه وآله نازلاً على أبي أيوب حتى فرغ من المسجد، وبني له مسكن، فانتقل رسول الله صلى الله عليه وآله عليه وآله «٣».

وروى ابن سعد عن عبد الجبار بن عماره، قال: أول من دفن بالبقيع أسعد بن زرارة، قال محمد بن عمر: هذا قول الأنصار، والمهاجرون يقولون: أول من دفن بالبقيع عثمان بن مظعون «٤».

وروى الحاكم بإسناده عن عبد الله بن أبي بكر قال: أول من دفن بالبقيع أسعد بن زرارة «٥».

وروى عن البغوي في شأن أسعد بن زرارة: بلغني أنه أول من مات من الصحابة بعد الهجرة، وأنه أول ميت صلى عليه النبي صلى الله عليه وآله «٦».

وقال ابن إدريس: أسعد بن زرارة الأنصاري الخزرجي العقبي، رأس

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٤٠

النقباء، أول مدفون بالبقيع، مات في حياة الرسول صلى الله عليه وآله «١».

وروى ابن شبة عن الواقدي بإسناده عن محمد بن عبد الرحمن بن سعد بن زرارة قال: أول ميت بالمدينة من الأنصار أسعد بن زرارة أبو أمامة، ودفنه بالبقيع.. «٢».

ويمكن دفع التعارض بأن يقال: أول من دفن بالبقيع من المهاجرين عثمان بن مظعون، ومن الأنصار أسعد بن زرارة، ويدل على ذلك مضافاً إلى خبر محمد بن عبد الرحمن - الذي يكون شاهداً للجمع - ما روى من أن أسعد بن زرارة مات قبل أن يفرغ رسول الله صلى الله عليه وآله من بناء المسجد، ودفن بالبقيع «٣»، بينما المروى في زمان موت عثمان بن مظعون كونه في ذى الحجة من السنة الثانية من الهجرة «٤».

أو أن يقال: إن أسعد بن زرارة دفن في البقيع قبل أن يجعل مقبرة عامة للصحابة، وأما عثمان بن مظعون فقد دفن فيه حينما جعل مقبرة لهم، لأن النبي صلى الله عليه وآله كان يرتاد لأصحابه مقبرة يدفنون فيها «٥»، كما مرّ، وبدفن عثمان بن مظعون بدأت حياة البقيع رسمياً، ويؤيده ما روى أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «هذا سلفكم، فادفنوا إليه موتاكم» «٦».

وكيف ما كان، فقبرهما في الرّوحاء التي في وسط البقيع، فقد روى ابن شبة عن أبي عسان: لم ازل اسمع أنّ قبر عثمان بن مظعون وأسعد بن زرارة بالروحاء من

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٤١

البقيع، والروحاء المقبرة التي وسط البقيع يحيط بها طرق مطرقة وسط البقيع «١».

وأما ما قيل من أنّ أبا أمامة الباهلي هو أول من دفن بالبقيع «٢»، فالظاهر وقع الغلط والتحريف بزيادة كلمة الباهلي، وكون أبي أمامة هو نفس أسعد بن زرارة، إذ أبو أمامة الباهلي هو صدى بن عجلان «٣»، وقال يحيى: اسم أبي أمامة ٨ نصار، ٢ الأنصاري أسعد بن زرارة «٤»، ومع الاصرار على ما ذكره الحموي نقول: وقع الخلاف في موضع دفنه فيه أو في قرية من قرى حمص «٥»، فهو قول شاذ، وكذا الأمر في كلثوم بن الهدم «٦» الذي قيل في حقه: إنه أول من دفن بالبقيع، وأما أبو السائب الذي قالوا في حقه ذلك «٧»، فهو نفس عثمان بن مظعون.

هذا، ولكن الموجود في بعض المصادر: أن بعض الأنبياء قد دفنوا بالبقيع، وهذا يدل على أن دفن بعض الموتى بالبقيع كان حاصلًا قبل زمان النبي صلى الله عليه وآله، حيث إن المجلسي روى عن نسخة قديمة من مؤلفات أصحابنا هذه الفقرة من الدعاء:

«السلام على البقيع وما ضمّ البقيع من الأنبياء والمرسلين والصدّيقين والشهداء والصالحين» (۸)، ولكننا لا يمكننا المساعدة عليه، لعدم معرفتنا بالمصدر، وإن كان ذلك أمراً ممكناً في حد ذاته، حيث إنّ دفن عدّة من الناس في مكان قبل صيرورته مقبرة لعامة الناس غير بعيد عقلاً، ولكنه لا علم لنا بذلك.

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۴۲

ثمّ أنه قد رغب الناس في دفن موتاهم بالبقيع بعد دفن إبراهيم ابن رسول الله صلى الله عليه وآله، وهو ما صرّح به خبر أبي سلمة بن عبد الرحمن عن أبيه: أنه لما توفّي إبراهيم ابن رسول الله صلى الله عليه وآله، أمر أن يدفن عند عثمان بن مظعون، فرغب الناس في البقيع، وقطعوا الشجر، واختارت كل قبيلة ناحية، فمن هناك عرفت كل قبيلة مقابرها (۱)، وأصبح البقيع الغرقد مدفن أهل المدينة (۲). ومن هنا يعلم عدم صحّة القول بوقفية أرض البقيع، إذ الوقف فرع الملكية، وهي منتفية، فبناء على ذلك فهي باقية على الإباحة الأصلية، فدعوى تسبيل البقيع مرفوضة بالشواهد المتقنة التاريخية والروائية عند كافة المسلمين، أضف إلى ذلك أن أهل البيت عليهم السلام دفنوا في بيت عقيل، فما بادرت به شرذمة من الناس من هدم القبّة فهو تصرف عدواني في ملك الغير. ثم أنهم وصفوا أرض البقيع بكونها رخوة (۳) سبخة (۴)، ولا زال الأمر كذلك.

فضل البقيع

لا ريب أن للمكان أثراً خاصاً، وله ميّزات وخصوصيات تميزه عن ما سواه.

إن بقيع الغرقد اكتسب فضيلة خاصة، وذلك ببركة قدوم النبي الأعظم وسائر المعصومين إليه، ودفن أئمة أهل البيت عليهم السلام، وسائر الأولياء والصلحاء والشهداء والمؤمنين، إذ شرف المكان بالمكين، ونذكر بعض الأخبار في ذلك:

روى الشيخ جعفر بن محمد بن قولويه باسناده عن أبي حجر الأسلمي عن

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۴۳

رسول الله صلى الله عليه وآله: «.. ومن مات في أحد الحرمين مكة أو المدينة لم يعرض إلى الحساب، ومات مهاجراً إلى الله، وحشر يوم القيامة مع أصحاب بدر» (۱).

روى عن تفسير أبي الفتوح الرازي عن النبي صلى الله عليه وآله قال: «إنّ الله عزوجلّ يأمر يوم القيامة أن يأخذوا بأطراف الحجون (۲) والبقيع، فيطرحان في الجنة» (۳).

وروى عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «إذا حشر الناس يوم القيامة، بعث في أهل البقيع» (۴).

وروى عنه صلى الله عليه وآله: «أسمع الصيحة، فأخرج إلى البقيع، فأحشر معهم» (۵).

وعن أم قيس أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله خرج بها في سكك المدينة حتى انتهى إلى البقيع الغرقد، فقال: «يا أم قيس! قلت: لييك وسعديك يا رسول الله، قال: أترين هذه المقبرة؟ قلت: نعم يا رسول الله، قال: يبعث منها سبعون ألفاً يوم القيامة بصورة القمر ليلة البدر، يدخلون الجنة بغير حساب» (۶).

اهتمام المسلمين بزيارة البقيع عليهم السلام

قد اهتم المسلمون على طول الأزمنة بزيارة البقيع، وحث علماؤهم على الترغيب بزيارته.

واهم دليل على ذلك هو فعل الرسول الأعظم صلى الله عليه وآله، وبه تثبت السنّة، فانه كان

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۴۴

يخرج إلى البقيع ويقول: «السلام عليكم دار قوم مؤمنين، وإنا إن شاء الله بكم لاحقون» (۱)، وبعد دفن المعصومين عليهم السلام به

ازداد الاستحباب.

وقد أفتى الكبار من الفقهاء باستحباب زيارة أئمة البقيع عليهم السلام استحباباً مؤكداً «٢».

وكذلك استحباب زيارة إبراهيم ابن رسول الله وعبد الله بن جعفر وفاطمة بنت أسد وجميع من بالبقيع من الصحابة والتابعين، والشهداء والصالحين.

وممن أفتى بذلك: القاضي ابن براج «٣»، والفاضل الآبي «٤»، والمحقق الحلبي «٥»، ويحيى بن سعيد «٦»، والعلامة الحلبي «٧»، وابن فهد الحلبي «٨»، وابن طي الفقعي «٩»، والشهيد الأول «١٠»، والسبزواري «١١»، والمحقق الكركي «١٢»، والحر العاملي «١٣»، بقية الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٤٥

والنراقى «١»، وصاحب الجواهر «٢»، والسيد الحكيم «٣»، والسيد الكلبيكاني «٤»، والشيخ الطبسي «٥»، والشيخ محمد أمين زين الدين «٦»، مع العلم بأن استحباب ذلك أمر بديهي وضروري من المذهب، ولذلك يقول صاحب الجواهر: وكذلك تستحب زيارة الأئمة عليهم السلام بالبقيع إجمالاً، أو ضرورة من المذهب أو الدين، مضافاً إلى النصوص المتواترة «٧»، كما أن السيد الخوانساري يقول: استحباب زيارة الأئمة عليهم السلام بالبقيع، فهو من ضروريات المذهب، مضافاً إلى النصوص المتواترة «٨».

وقال أبو محمد عبد الكريم بن عطاء الله المالكي المتوفى ٦١٢ في مناسكه: إذا كمل لك حجك وعمرتك على الوجه المشروع، لم يبق بعد ذلك إلا إتيان مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم، للسلام على النبي صلى الله عليه وسلم، والدعاء عنده، والسلام على صاحبيه، والوصول إلى البقيع، وزيارة ما فيه من قبور الصحابة والتابعين.. «٩».

بقية الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٤٦

وقال محمد بن الشرييني: ويسن زيارة البقيع «١»، وبه قال البهوتي «٢»، وغيره «٣».

وقال البكري الدمياطي: ويسن زيارة البقيع في كل يوم «٤».

وعن الفاكهي: يستحب بعد زيارته عليه السلام أن يخرج (الزائر) إلى البقيع كل يوم ويوم الجمعة أكد «٥».

وقال النووي: يستحب أن يخرج كل يوم إلى البقيع، خصوصاً يوم الجمعة..

ويزور القبور الطاهرة في البقيع، كقبر إبراهيم ابن رسول الله صلى الله عليه وسلم، وعثمان، وعباس، والحسن بن علي، وعلي بن الحسين، ومحمد بن علي، وجعفر بن محمد، وغيرهم رضي الله عنهم، ويختم بقبر صفيئة عمه رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنها «٦».

وعن احياء العلوم: يستحب أن يخرج كل يوم إلى البقيع، وكذا قال النووي والفاخوري، وزاد الأخير: ويخص يوم الجمعة.. «٧».

وقال الصالحي الشامي: يستحب الخروج كل يوم إلى البقيع، بعد السلام على رسول الله صلى الله عليه وسلم، خصوصاً يوم الجمعة «٨».

بقية الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٤٧

وعن ابن الحاج: ينوي (الزائر) امتثال السنّة في كونه عليه الصلاة والسلام كان يزور أهل البقيع الغرقد، وهذا نص في الزيارة، فدل على أنها قرينة بنفسها مستحبة، معمول بها في الدين، ظاهرة بركتها عند السلف والخلف «١».

وقال الصالحي الشامي حول زيارة قبر الرسول الأكرم صلى الله عليه وآله: وليست زيارته إلا- لتعظيمه والتبرك به، ولتأنا الرحمة بصلاتنا وسلامنا عليه عند قبره بحضرة الملائكة الحافين به، وذلك من الدعاء المشروع له، والزيارة قد تكون لمجرد تذكّر الآخرة، وهو مستحب لحديث: «زوروا القبور، فإنها تذكركم الآخرة» «٢»، وقد تكون للدعاء لأهل القبور، كما ثبت في زيارة أهل البقيع، وقد تكون للتبرك بأهلها إذا كانوا من أهل الصلاح «٣».

ملخص القول: استحباب زيارة البقيع ثابت بالأدلة الثابتة والعناوين التالية:

۱. فعل الرسول الأعظم وسائر المعصومين عليهم السلام.
۲. استحباب زيارة قبور الأئمة المعصومين عليهم السلام والتبرك بها.
۳. استحباب زيارة قبور سائر المؤمنين.

وصف البقيع في القرن السادس

عبر ابن جبير الرحالة في القرن السادس الهجري بالبقيع، فيصف المقبرة وصفاً خلاصته: إن بقيع الغرقد واقع شرقي المدينة، تخرج إليه على باب يعرف بباب البقيع، وأول ما تلقى عن يسارك عند خروجك من باب المذكور مشهد صفيه بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۴۸

عمه النبي صلى الله عليه وآله، وهي أم الزبير بن العوام، وأمام هذه التربة قبر مالك بن أنس الإمام المدني وعليه قبة صغيرة مختصرة البناء، وأمامه قبر السلالة الطاهرة إبراهيم ابن النبي وعليه قبة بيضاء، وعلى اليمين تربة ابن لعمر بن الخطاب اسمه عبد الرحمن الأوسط، وهو المعروف بأبي شحمه، وهو الذي جلده أبوه الحد فمرض ومات، وبأزائه قبر عقيل بن أبي طالب، وعبد الله بن جعفر الطيار، وبأزائهم روضة فيها أزواج النبي صلى الله عليه وآله، وبأزائها روضة صغيرة فيها ثلاثة من أولاد النبي صلى الله عليه وآله، وتليها روضة العباس بن عبد المطلب، والحسن بن علي، وهي قبة مرتفعة في الهواء على مقربة من باب البقيع المذكور، وعن يمين الخارج منه، ورأس الحسن إلى رجلى العباس، وقبراهما مرتفعان عن الأرض، متسعان مغشيان بألواح ملصقة أبدع إلصاق، مرصعة بصفائح الصفر، ومكوكبة بمساميره على أبدع صفة وأجمل منظر، وعلى هذا الشكل قبر إبراهيم ابن النبي صلى الله عليه وآله، ويلى هذه البقعة العباسية بيت ينسب لفاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله، ويعرف ب «بيت الحزن».. «۱».

ويمرّ ابن بطوطة بعد ابن جبير بما يقرب من ۱۵۰ سنة، فيصف البقيع وصفاً مطابقاً لوصف ابن جبير في تحديد هذه المشاهد والقبر والأضرحة «۲».

مأساة هدم البقيع

مقبرة البقيع كانت متألقة بقبابها ومشاهدها المقدسة، والتي لا يمتلك من يراها سوى الحديث عنها، يمرّ عليها ابن جبير فيصف قبري الامام الحسن والعباس بن عبد المطلب فيها فيقول:

«وقبراهما مرتفعان عن الأرض، متسعان مغشيان بألواح ملصقة أبدع

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۴۹

الصاق، مرصعة بصفائح الصفر، ومكوكبة بمساميره على أبدع صفة وأجمل منظر» «۱».

ويصف ابن بطوطة قبة الامام الحسن عليه السلام فيقول: «هي قبة ذاهبة في الهواء، بديعة الاحكام» «۲».

وعن السهمودي: «وعليهم قبة شامخة في الهواء»، قال ابن النجار: «وهي كبيرة عالية قديمة البناء، وعليها بابان يفتح أحدهما في كل يوم» «۳».

ويقول الرحالة ريتشارد بورتون: «وقبل أن نترك البقيع وقفنا وقفنا الحادية عشرة عند القبة العباسية» «۴» أو قبة العباس عم النبي، وهي أكبر وأجمل جميع القبب الأخرى.. وتوجد في القسم الشرقي قبور الحسن بن علي سبط ۶ نبي، ۲ النبي، والإمام زين العابدين بن الحسين، وابنه محمد الباقر، ثم ابنه الإمام جعفر الصادق، وهؤلاء جميعاً من نسل النبي، وقد دفنوا في نفس المرقد الذي دفن فيه العباس» «۵».

إلى أن دمر التيار السلفي الوهابي المتحجر قبور آل البيت وكبار الشخصيات الاسلامية بالبقيع، وذلك في الثامن من شهر شوال

المكرم عام ۱۳۴۴ هـ، وهؤلاء قد تجاهلوا أو لم يعتنوا بمشاعر ملايين المسلمين في أنحاء العالم، وفرضوا رأيهم ونفذوه قهراً وقسراً، وبقوة الحديد والنار، مع العلم أنهم يحرصون على المحافظة على لباس بعض الملوك وأثاث منزله وسيارته وسيفه واسلحته، وحتى سريره الخاص وأدواته الخاصة، وأنفقوا ۱۲ مليون ريال سعودي لصيانة قلعة في بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۵۰

الدرعية «۱»، مع أنهم قاموا بتخريب كثير من الآثار والمعالم التاريخية الإسلامية التي تعتبر هوية المسلمين، بحجة الدفاع عن التوحيد ومحاربة مظاهر الشرك والبدع!

لقد بادروا بإزالة وهدم كثير من المعالم والآثار الإسلامية التي نعتبرها تاريخاً وهوية لجميع المسلمين على مدى العصور، مثل:

- بيت الإمام زين العابدين عليه السلام.

- بيت «۲» الامام الصادق عليه السلام.

- بيت الأحران.

- مشربة أم إبراهيم.

- قبر اسماعيل بن جعفر الصادق.

- قبر النفس الزكية «۳».

- قبر عبد الله والد الرسول الأعظم صلى الله عليه وآله.

- مسجد فاطمة «۴».

- مولد النبي.

- بيت خديجة ومولد فاطمة.

- قبة ابن عباس بالطائف.

- قبة حواء بجدة.

- قباب عبد المطلب وأبي طالب، وأم المؤمنين خديجة.

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۵۱

- قباب عبد الله وآمنه أبوى النبي، وأزواجه، وعثمان بن عفان، ومالك امام دار الهجرة.

- قبة حمزة وشهداء أحد «۱».

- أثر مبرك ناقه النبي صلى الله عليه وآله.

كما أنهم هدموا:

- قبور الشهداء في وادي بدر.

- مكان العريش التاريخي الذي نصب للنبي صلى الله عليه وآله «۲».

- مسجد السيدة فاطمة بنت الحسين «۳».

- بيت الأرقم بن الأرقم «۴».

- ودار أبي أيوب الأنصاري «۵».

- وأخيراً قاموا بهدم: مسجد الفضيخ «۶».

- وقبر علي بن جعفر الصادق العريضي بالعريض.

ومما نخاف عليه غداً إزالة جبل الرماة بأحد، وهدم مسجد البيعة في منى.

وجاء في دائرة المعارف الاسلامية: بمرور الزمن أصبح مما يشرف المرء أن يرقد رقدته الأخيرة في هذه البقعة بين آل محمد والأئمة والأولياء، وأقام أحفاد

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۵۲

أكابر من دفن في هذه المقبرة شواهد وقباباً على قبور ذويهم، مثل قبة الحسن بن علي التي يقول ابن... «(۱): انها بلغت من الارتفاع مبلغاً كبيراً، وزار بورخارت Burckhardt هذا المكان بعد غزوة الوهابيين، فوجد أنه أصبح أتعس المقابر حالاً في المشرق «(۲). وقال السيد حسن الأمين: «لم يتعرض البقيع للأذى، ولرفات هؤلاء (المدفونين به) بالانتقاص والإمتحان إلا في عهد الوهابيين، وبقي البقيع على حاله هذه تقريباً مع ملاحظة تعميره بين مدة وأخرى.. إلى أن جاءت نكبة الوهابيين في مطلع القرن التاسع عشر الميلادي، فدمروا المشاهد، وأهانوا الموتى والشهداء والصالحين، وتعرضوا لبقية المسلمين بالكفر والحرب والقتال بما لم يفعله مسلم ولا كافر في التاريخ من قبل» «(۳).

ولقد انتج هذا التيار فكرة التكفير والإرهاب العالمي، وشوهوا سمعة الاسلام وصيت المسلمين، حتى ابتلوا بهم أنفسهم أيضاً، ولا زالوا يسيئون معاملته المسلمين في مواسم الحج والعمرة.

ثم ان المسلمين استنكروا عملهم الفجيع في تخريب قباب أئمة البقيع «(۴)، وكتبوا في ذلك، ومنهم ما جاء في كتب ورسائل أرسلت من قبل المسلمين في قفقاز، وآذربيجان، وأذربكستان، وتركمستان، وقراقستان، وتاتارستان، وياشكيرستان، وقزاقان، وأتباع دول ايران، والعراق وتركيا، وأفغانستان،

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۵۳

والصين، ومغولستان، والهند «(۱).

وكتب عبد الله بن حسن باشا: القارعة، وما أدراك ما القارعة؟ يوم انخلت بفاجعة البقيع قلوب المؤمنين، واقشعرت لها جلود العالمين، وارتعشت بها فرائض الإسلام، وطاشت لها عقول الأنام، قارعة يا لها من قارعة عصفت في بيوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه، فسفت ضراح الإمامة، وطمست ضرائح القدس والكرامة، ونقضت محكمة التنزيل، ومطاف جبرائيل وميكائيل «(۲). وأنشد المرجع الديني آية الله السيد صدر الدين الصدر قدس سره:

لعمري إن فاجعة البقيع يشيب لهولها فود الرضيع

وسوف تكون فاتحة الرزايا إذا لم نصح من هذا الهجوع

فهل من مسلم لله يرعى حقوق نبيه الهادي الشفيع «(۳)

وعلى الصعيد السياسي اتخذت الحكومة الإيرانية والمجلس الوطني آنذاك موقفاً من تخريب البقيع «(۴).

كما أن كبار العلماء والفقهاء - كالسيد أبي الحسن الإصفهاني، والشيخ محمد الخالصي، وخاصة الشهيد السيد حسن المدرس، وسائر علماء النجف الأشرف اتخذوا موقفاً حاسماً «(۵)، وكان للسيد المدرس باعتباره عالماً فقيهاً شجاعاً بصيراً ووكيلاً في المجلس الوطني الإيراني الدور الهام، حيث إنه اتخذ المواقف الصريحة على الصعيد السياسي والشعبي «(۶).

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۵۴

ونقل جدنا الفقيه الشيخ محمد رضا الطبسي النجفي: أنه حينما كان شيخنا الأستاذ الشيخ عبد الكريم الحائري اليزدي يلقي درسه أخبر بمأساة هدم قبور أئمة البقيع، فبكى، ثم أغلق سوق مدينة قم المقدسة، وشارك الناس في مسيرة استنكارية، إلا أن البعض استغلوا ذلك، وفسروه بما تشتهيهم أنفسهم.

وشارك في مؤتمر العالم الإسلامي - الذي انعقد في كراتشي - الشيخ محمد حسين آل كاشف الغطاء، ومفتي فلسطين السيد أمين الحسيني، والسيد محمد تقى الطالقاني مندوب الإمام البروجردي، وتكلموا مع السعود بن عبد العزيز بلزوم إعادة اعمار قبور أئمة

البقيع، ويقال ان الوثائق موجودة «١».

ونقل لى العلامة الحجة السيد جواد الطالقانى أن السيد البروجردى أرسل مندوبه السيد محمد تقى الطالقانى (آل أحمد) إلى المدينة المنورة، وكان الهدف هو متابعة الأمر لإعادة مراقد البقيع.

ومن الفقهاء والعلماء الذين تابعوا الموضوع واهتموا فى ذلك: المرجع الدينى السيد حسين الطباطبائى القمى «٢»، والمرجع الدينى السيد محسن الطباطبائى الحكيم «٣»، والإمام السيد روح الله الموسوى الخمينى «٤»، والسيد هبة الدين الشهرستانى «٥»، والشيخ حسن السعيد «٦»، والسيد حسن الشيرازى «٧».

وأرسل الإمام الخمينى - حينما كان منفياً بالعراق - كتاباً إلى حكام السعودية

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٥٥

يتضمن لزوم اعادة بناء قبور أولياء الله بالبقيع «١».

وأفتى الفقهاء المعاصرين بلزوم بذل الجهد لإعادة بناء مراقد أئمة البقيع عليهم السلام.

وبادر بعض العلماء بتأليف الكتب فى ذلك، ومنهم: السيد عبد الرزاق الموسوى آل مكرم، المولود سنة ١٣١٢ هـ، له: كتاب «ثامن شوال»، يبحث فيه عن الحوادث التى وقعت فى ذلك اليوم من سنة ١٣٤٤ هـ من هدم القبور فى البقيع، بأمر ابن بليهد، والرد على فتواه، وتاريخ الوهايبه وفصائعهم «٢».

أقول: ولنعم ما قال الشاعر:

قل للذى أفتى بهدم قبورهم أن سوف تصلى فى القيامة نارا

أعلمت أى مراقد هدمتها هى للملائك لا تزال مزارا «٣»

ولابد للمسلمين أن يستمروا فى استنكارهم لهذا العمل الفجيع، ويهتموا بإعادة بناء مشاهد أئمتهم بأحسن ما يكون.

كتب حول البقيع

لقد اهتم العلماء والباحثون، بتأليف الكتب والمقالات حول البقيع، ونذكر فى ما يلى بعض ما ظفرنا به من الكتب:

١. الشيخ الصدوق محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، المتوفى سنة ٣٨١ هـ، له: «كتاب المدينة وزيارة قبر النبى والأئمة عليهم السلام» «٤».

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٥٦

٢. أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أمين الأفتشهرى، المولود عام ٦٦٥ هـ، والمتوفى ٧٣١ هـ، له: «الروضة» أو «روضة الفردوس» «١» فى أسماء من دفن بالبقيع «٢».

٣. مؤلف من علماء القرن الحادى عشر، له: «الروضة المستطابة فى من دفن فى البقيع من الصحابة»، مخطوط «٣».

٤. السيد عبد الرزاق الموسوى آل مكرم، المولود سنة ١٣١٢ هـ، له كتاب «ثامن شوال» «٤».

٥. بشير حسين المدرس الهندى له: «نوحه انهدام بقيع» باللغة الأردوية «٥».

٦. محمد صالح بن أحمد آل طعان، المتوفى سنة ١٣٣٣ هـ، له: «الدر النصيع فى زيارة النبى وأئمة البقيع»، مخطوط «٦».

٧. أحمد بن اسماعيل بن زين العابدين المدنى، شهاب الدين البرزنجى،

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٥٧

المتوفى سنة ١٣٣٧ هـ، له: «النظم البديع فى مناقب أهل البقيع» «١».

٨. السيد أبو تراب الخوانسارى، المتوفى سنة ١٣٤٦ هـ، له: «رسالة فى هدم المشاهد» «٢».

۹. أبو الحسن بن محمد الدولت آبادی المرندی النجفی، المتوفى عام ۱۳۴۹ أو ۱۳۵۲ هـ فى الرى، له: «صواعق محرقة» باللغة الفارسية، وفيه: دور الوهابية فى تخريب العتبات المقدسة، و «فجائع الدهور فى انهدام القبور»، باللغة الفارسية أيضاً، عرض لوقائع الوهابيين فى هتك حرمة الحرمين الشريفين بمكة والمدينة، وهدم قبور شهداء بدر وأحد وأصحاب النبى صلى الله عليه وآله، وبيت الأحران لفاطمه الزهراء عليها السلام خلل السنين: ۱۲۱۸، ۱۲۲۱، ۱۳۴۴ هـ (۳).

۱۰. الشيخ محمدجواد البلاغى، ولد سنة ۱۲۸۵ هـ، وتوفى سنة ۱۳۵۲ هـ فى النجف الأشرف، ودفن فيها، له: «رسالة فى رد الفتوى بهدم قبور أئمة البقيع»، مطبوعه (۴).

۱۱. السيد ميرزا هادى الخراسانى الحائرى، ولد سنة ۱۲۹۷ هـ بكرىلاء المقدسة، ومات ودفن بها سنة ۱۳۶۸ هـ، له: «دعوة الحق إلى أئمة الخلق»، كتبه بمناسبة هدم قبور أئمة المسلمين فى البقيع، فى مجلدين، طبع المجلد الأول منه ببيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۵۸ فى بغداد (۱).

۱۲. الشيخ حسن الصالحى الحائرى بن الشيخ على نقى بن الشيخ حسن بن محمد صالح البرغانى الحائرى، المتوفى سنة ۱۴۰۱ هـ، له: «فضائل البقيع»، مخطوط (۲).

۱۳. السيد ابن الحسن بن مهدي حسين النجفى، ولد سنة ۱۳۴۷ هـ فى مدينة لكنهو، له «جنة البقيع»، باللغة الأوردية، طبع فى لاهور (۳).

۱۴. السيد محمد الحسينى الشيرازى، المولود سنة ۱۳۴۷ هـ بالنجف الأشرف، المتوفى عام ۱۴۲۲ هـ بقم المقدسة، له: «البقيع الغرقد».

۱۵. السيد عبد الحسين السيد حبيب الحيدرى الموسوى، له: «قبور أئمة البقيع قبل تهديمها»، وصف لها من شاهد عيان كان قد زارها قبل ثلاثمائة عام.

۱۶. الشيخ حسن رضا غدیری، له: «تاريخ جنة البقيع»، باللغة الأردوية.

۱۷. الشيخ جلال معاش، له: «فاجعة البقيع».

۱۸. المهندس يوسف الهاجرى، له: «البقيع».

۱۹. المهندس حاتم عمر طه، والدكتور محمد أنور البكرى، ألفا كتاب: «بقيع الغرقد»، ولكنه على مذاق الوهابيين!

۲۰. مصطفى بن محمد بن عبد الله الرافعى، له: «عنوان النجاة فى معرفة من مات بالمدينة المنورة من الصحابة» (۴).

۲۱. احمد محمد فارس، له: «المقصد الرفيع من زيارة البقيع»، طبع بسوريا، حلب.

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۵۹

۲۲. الشيخ محمد صادق النجمى، له: «تاريخ حرم أئمة بقيع»، باللغة الفارسية.

۲۳. الشيخ على الكاظمى، له: «چرا به زیارت بقیع میرویم؟»، باللغة الفارسية (۱).

۲۴. محمد على مجاهدى، له: «مجموعه شعر بقیع» (۲)، باللغة الفارسية.

۲۵. جمع من الكتاب، ألفوا: «بقيع خاموش پرفرياد»، باللغة الفارسية.

البقيع وفروع فقهية

أثر البقيع وأحداثه فى الفقه، وهناك بعض الفروع الفقهية، مذكورة فى الكتب الفقهية والروائية، قام بذكرها الفقهاء وعلماء المذاهب الإسلامية، وأوردوها فى كتبهم، وبعضها مرتبطة بالبقيع، وبعضها غير مرتبطة به، لا بأس بالإشارة إليها، وإن كان فى بعضها نظر وتأمل: ۱. استحباب دفن الأقارب بعضهم إلى بعض.

قال العلامة الحلى: لو جمع الأقارب فى الدفن حسن، لأن النبى صلى الله عليه وآله لما دفن عثمان بن مظعون قال: «ادفن إليه من مات

من أهله»، ولأنه أسهل لزيارتهم، وأكثر للترحم عليه «(۳)».

قال الشهيد الأول: يستحب جمع الأقارب في مقبرة، لأنّ النبي صلى الله عليه وآله لما دفن عثمان بن مظعون قال: «ادفن إليه من مات من أهله»، ولأنه أسهل لزيارتهم «(۴)».

وبه قال النراقي «(۵)».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۶۰

۲. الدفن بمقبرة المسلمين أفضل من الدفن في البيوت.

قال العلامة الحلي: الدفن في مقبرة المسلمين أفضل من الدفن في البيوت، لأنه أقلّ ضرراً على الأحياء من ورثته، وأشبه بمساكن الآخرة، وأكثر للدعاء له والترحم عليه، ولم تزل الصحابة والتابعون ومن بعدهم يقبرون في الصحارى، واختاره النبي صلى الله عليه وآله لأصحابه، وكان يدفنههم بالبقيع «(۱)».

وبه قال الشهيد الأول «(۲)»، والنراقي (مستنداً لأمر الرضا عليه السلام بحفر قبر يونس بن يعقوب - حين مات في المدينة - بالبقيع) «(۳)».

۳. حد حفر القبر في الدفن، مع لحاظ كون أرض البقيع رخوة وسبخة «(۴)».

۴. جواز الصلاة على الجنائز وسط القبور «(۵)».

۵. استحباب زيارة القبور في عشية الخميس.

قال صاحب الجواهر: ويتأكد استحباب الزيارة «(۶)» تأسياً بفعل فاطمة عليها السلام أيضاً، وفي خصوص العشيّة منه تأسياً بالنبي صلى الله عليه وآله، فإنه كان يخرج في ملاء من أصحابه كلّ عشية خميس إلى بقيع المؤمنين، فيقول: «السلام عليكم يا أهل الديار ثلاثاً» «(۷)».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۶۱

۶. استحباب زيارة القبور، والدعاء عندها قائماً، كما كان فعله صلى الله عليه وآله في الخروج إلى البقيع «(۱)».

۷. حكم حرث البقيع، وأخذ ترابه للبناء.

جاء في مواهب الجليل: ولابن عات: سألت بعضهم: أيجوز حرث البقيع بعد أربعين سنة دون دفن فيه، وأخذ ترابه للبناء؟ قال: الحبس لا يجوز أن يتملك «(۲)».

۸. النهي عن بيع شجر البقيع «(۳)».

۹. استحباب رشّ الماء على القبر.

جاء في الخبر أنّ الإمام علي بن موسى الرضا عليه السلام أمر أن يرش قبر يونس بن يعقوب المؤمنين أربعين شهراً أو يوماً «(۴)».

والترديد من الراوى «(۵)».

قال المجلسي: ما تضمنه من استمرار الرش على إحدى المدتين خلاف المشهور، ولم أر قائلاً به، ولا بأس بالعمل به في أقل المدتين «(۶)».

۱۰. صلاة الغائب، أو الصلاة على الميت من بُعد «(۷)»، في قضية الصلاة على النجاشي بالبقيع.

أقول: الظاهر ان ما روى من صلاة النبي صلى الله عليه وآله على النجاشي كان بمعنى الدعاء له، لا الصلاة المعهودة التي تقام على الميت، وهناك احتمالات أخرى ذكرها في فصل «النبي صلى الله عليه وآله والبقيع»، مبحث: «الصلاة على النجاشي»، فراجع.

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۶۲

۱۱. الصدقة واللقطة «(۱)».

۱۲. الإحتجام في حالة الصيام «(۲)».

۱۳. النهي عن التكني بأبي القاسم لمن كان اسمه محمداً «(۳)».

۱۴. حکم أكل الإرنب «۴».

النبي (صلى الله عليه وآله) والبقيع

النبي صلى الله عليه وآله يستغفر لأهل البقيع ويدعو لهم

كان النبي صلى الله عليه وآله يأتي قبور البقيع والشهداء للدعاء للإستغفار لهم «۱»، روى أنه صلى الله عليه وآله رفع اليدين فى دعائه لأهل البقيع «۲».

روى الحاكم عن أبى مويهبة مولى رسول الله صلى الله عليه وآله قال: طرقنى رسول الله صلى الله عليه وآله ذات ليلة، فقال: «يا أبا مويهبة، انطلق استغفر، فإنى قد أمرت أن أستغفر لأهل هذا البقيع، فانطلقت معه، فلما بلغ البقيع قال: السلام عليكم يا أهل البقيع، ليهن لكم ما أصبحتم فيه، لو تعلمون ما أنجاكم الله منه، أقبلت الفتن كقطع الليل المظلم، يتبع أولها آخرها، ثم قال: يا أبا مويهبة، إن الله خيرنى أن يؤتىنى خزائن الأرض والخلد فيها ثم الجنة، وبين لقاء ربي عزوجل، فقلت: بأبى أنت وأمى، فخذ مفاتيح خزائن هذه الأرض والخلد فيها ثم الجنة، قال: كلا يا أبا مويهبة، لقد اخترت لقاء ربي عزوجل». ثم استغفر لأهل البقيع، ثم انصرف، فلما أصبح بداه شكواه الذى

بقيع الغرقد فى دراسته شامله، ص: ۶۴

قبض فيه صلى الله عليه وآله «۱».

قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط مسلم «۲».

وجاء فى تاريخ دمشق عن أبى مويهبة عنه صلى الله عليه وآله: «إنى أمرت أن أستغفر لأهل هذا البقيع «۳»، فخرجت معه حتى أتينا البقيع، فرفع يديه، فاستغفر لهم طويلا «۴».

وروى الهيثمى نحوه، وفيه أنه صلى الله عليه وآله قال: «السلام عليكم يا أهل المقابر، ليهن لكم ما أصبحتم فيه بما أصبح الناس فيه، لو تدرون ما نجاكم الله منه، أقبلت الفتن» «۵».

وروى ابن كثير عن أحمد عن أبى مويهبة فى ذهابه مع رسول الله صلى الله عليه وآله فى الليل إلى البقيع، قال: فوقف عليه السلام فدعا لهم واستغفر لهم، ثم قال: «ليهنكم ما أنتم فيه مما فيه بعض الناس، أتت الفتن كقطع الليل، يركب بعضها بعضا، الآخرة أشد من الأولى، فيهنكم ما أنتم فيه» «۶».

وروى ابن أبى شيبه عن أبى مويهبة قال: أمر رسول الله صلى الله عليه وآله أن يخرج إلى

بقيع الغرقد فى دراسته شامله، ص: ۶۵

البقيع، فيصلى عليهم، أو يسلم عليهم «۱».

وفى رواية: أمر رسول الله صلى الله عليه وآله أن يصلى على أهل البقيع، فصلى عليهم رسول الله صلى الله عليه وآله ثلاث مرات، فلما كانت الثالثة قال: «يا أبا مويهبة..» «۲».

وعن عائشة: ان النبي صلى الله عليه وآله خرج فى الليل إلى البقيع للدعاء لأهل البقيع والإستغفار لهم، قالت: أتى البقيع فقام فأطال القيام، ثم رفع يديه ثلاث مرات، ثم انحرف، قال: «إن جبرئيل عليه السلام أتانى فقال: إن ربك يأمرك أن تأتى أهل البقيع وتستغفر لهم» «۳».

وفى مسند اسحاق ابن راهويه عنها انه صلى الله عليه وآله قال: «أمرت أن أتى أهل البقيع، فأسلم عليهم «۴»، وأدعو لهم» «۵».

وفى خبر: «إنى بعثت إلى أهل البقيع لأصلى عليهم» «۶».

وروى أحمد عنها أنها قالت: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله ذات ليلة، فأرسلت بريرة في أثره، لتنظر أين ذهب، قالت: فسلك نحو بقيع الغرقد، فوقف في أدنى البقيع، ثم رفع يديه، ثم انصرف، فرجعت إلى بريرة فأخبرتني، فلما أصبحت سألته، فقلت: يا رسول الله، أين خرجت الليلة؟ قال: «بعثت إلى أهل البقيع لأصلي عليهم» (۷).

بقيع الغرقد في دراسة شامله، ص: ۶۶

وفى نقل السيوطي عنها: فاخذتني غيره شديده، ظننت أنه يأتي بعض صويحباتي، فخرجت أتبعه، فأدركته بالبقيع بقيع الغرقد يستغفر للمؤمنين والمؤمنات والشهداء.. (۱).

وجاء في خبر النسائي أنها قالت: قلت: كيف أقول يا رسول الله؟ قال:

«قولى: السلام على أهل الديار من المؤمنين والمسلمين، يرحم الله المستقدمين منا والمستأخرين، وإنا إن شاء الله بكم لاحقون» (۲).
وروى الطبراني باسناده عن بشير بن الخصاصية قال: أتيت رسول الله صلى الله عليه وآله فلحقته بالبقيع، فسمعتة يقول: «السلام على أهل الديار من المؤمنين، فانقطع بهضب» (۳)، فقال لى: يقصف قدمك (۴)، قلت: يا رسول الله، طالت عزوبتى، ونأيت عن دار قومى، فقال: يا بشير، ألا تحمد الله الذى أخذ بناصيتك للإسلام من بين ربيعه، قوم يرون أن لولاهم لا تفتكت (۵) الأرض بمن عليها (۶).
وروى عنه قال: أتيت رسول الله صلى الله عليه وآله فدعاني إلى الإسلام، ثم قال: ما اسمك؟

قلت: نذير، قال: بل أنت بشير، فأنزلنى فى الصفة، فكان إذا أتته هديه أشركنا فيها، وإذا أتته صدقه صرفها إلينا، قال: فخرج ذات ليلة فتبعته إلى البقيع، فقال:

«السلام عليكم دار قوم مؤمنين، وإنا بكم لاحقون، وإنا لله وإنا إليه راجعون، لقد

بقيع الغرقد في دراسة شامله، ص: ۶۷

أصبتم خيراً بجيلاً (۱)، وسبقتم شراً طويلاً، ثم التفت إلى فقال: من هذا؟ فقلت:

بشير، فقال: أما ترضى أن أخذ الله سمعك وقلبك وبصرك إلى الإسلام، من بين ربيعه الفرس الذين يقولون لولاهم لا تفتكت الأرض بأهلها؟ قلت: بلى يا رسول الله، قال: ما جاء بك؟ قلت: خفت أن تنكب أو تصيبك هامة من هوام الأرض (۲).

وروى الطبراني عن أبى هريرة قال: مر رسول الله صلى الله عليه وآله بمقبرة قيل بالبقيع، فقال: «السلام على أهل الديار من بها من المسلمين، دار قوم ميتين، وإنا فى آثارهم - أو قال فى آثاركم - للاحقون» (۳).

النبى صلى الله عليه وآله يزور البقيع كل عشية خميس

روى صفوان الجمال عن الصادق عليه السلام: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله يخرج فى ملاء من الناس من أصحابه كل عشية خميس إلى بقيع المدنيين» (۴).

قال صاحب الجواهر: ويتأكد استحباب الزيارة (۵) تأسياً بفعل فاطمة عليها السلام أيضاً، وفى خصوص العشي منه تأسياً بالنبى صلى الله عليه وآله، فإنه كان يخرج فى ملاء من أصحابه كل عشية خميس إلى بقيع المؤمنين، فيقول: «السلام عليكم يا أهل الديار ثلاثاً» (۶).

دار قوم مؤمنين

روى ابن ماجه عن عائشة قالت: فقدته (تعنى النبى صلى الله عليه وآله) فإذا هو بالبقيع، فقال: «السلام عليكم دار قوم مؤمنين، أنتم لنا فرط وإنا بكم لاحقون، اللهم لا تحرمننا أجرهم، ولا تفتننا بعدهم» (۱).

وروى أحمد عنها قالت: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يخرج إذا كانت ليلة عائشة، إذا ذهب ثلث الليل إلى البقيع، فيقول: «السلام عليكم أهل دار قوم مؤمنين، إنا وإياكم وما توعدون غداً مؤجلون - قال أبو عامر: تؤجلون - وإنا إن شاء الله بكم لاحقون» (۲).

حضوره لیلاً فی البقیع

روی البیهقی عن عائشة قالت: کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ کلّما كانت لیلتها من رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ ینزل من آخر اللیل الی البقیع، فیکول: «السلام علیکم دار قوم مؤمنین، وأتاکم ما توعدون غداً مؤجلون، وإنا إن شاء اللہ بکم لاحقون، اللهم اغفر لأهل بقیع الغرقد» (۳).

موقف رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ بالبقیع

عن خالد بن عوسجہ: کنت أدعوه لیلۃ الی زاویۃ دار عقیل بن أبی طالب،

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۶۹

فمرّ جعفر بن محمد علیہ السلام یرید العریض، فقال: «أعن أثر وقفت ههنا؟ هذا موقف نبي اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ باللیل إذ جاء یتستغفر لأهل البقیع» (۱).

أقول: یتستفاد من الخبر أنّ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ کان یقف فی الموضع الذی صار مقبرة آل بیته علیهم السلام بالبقیع، إذ أنهم دفنوا فی دار عقیل، كما یأتی.

النبي یحضر البقیع لیلۃ النصف من شعبان

روی عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ أنه قال: «كنت نائماً لیلۃ النصف من شعبان، فأتانی جبرئیل علیہ السلام، قال: یا محمد، أتنام فی هذه اللیلۃ؟ فقلت: یا جبرئیل، وما هذه اللیلۃ؟ قال: هی لیلۃ النصف من شعبان، قم یا محمد، فأقمنی، ثم ذهب بی الی البقیع، ثم قال لی: ارفع رأسک، فإنّ هذه اللیلۃ تفتح أبواب السماء، فیفتح فیها أبواب الرحمة، وباب الرضوان، وباب المغفرة، وباب الفضل، وباب التوبة، وباب النعمة، وباب الجود، وباب الإحسان، یعتق اللہ فیها بعدد شعور النعم» (۲).

وروی ابن ماجه عن عائشة: فقدت النبی صلی اللہ علیہ و آلہ ذات لیلۃ، فخرجت أطلبه، فإذا هو بالبقیع رافع رأسه الی السماء، فقال: «یا عائشة، أكنت تخافین أن یحیف اللہ علیک ورسوله؟ قالت: قد قلت: وما بی ذلک، ولكنی ظننت أنك أتیت بعض نساءک، فقال: انّ اللہ تعالی ینزل النصف من شعبان الی السماء الدنیا، فیغفر لأكثر من عدد شعر غنم کلب» (۳).

أقول: المراد من النزول هو نزول رحمته الخاصة فی تلك اللیلۃ المبارکة، ورفع

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۷۰

رأس النبی الی السماء يدل علی أنه کان فی حالة الدعاء والمناجاة مع ربه.

وفی خبر آخر عنها أيضاً عن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ: «.. بل أتانی جبرئیل علیہ السلام، فقال: هذه اللیلۃ لیلۃ النصف من شعبان، ولله فیها عتقاء من النار بعدد شعور غنم کلب، لا ینظر اللہ فیها الی مشرک، ولا الی مشاحن، ولا الی قاطع رحم، ولا الی مسبل، ولا الی عاق لوالديه، ولا الی مدمن خمر..» (۱).

وذكر الزمخشري فی كتاب الفائق: أنّ أم سلمة تبعت النبی صلی اللہ علیہ و آلہ فوجدته قد قصد البقیع، ثم رجعت، وعاد فوجدها فیها أثر السرعة فی عودها (۲).

سجدة النبی صلی اللہ علیہ و آلہ بالبقیع

روی الذهبي عن عائشة، قالت: أتانی حبیبی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ لیلۃ النصف من شعبان، فأوی الی فراشه، ثم قام فأفاض

عليه الماء، ثم خرج مسرعاً، فخرجت في أثره، فإذا هو ساجد بالبقيع، وهو يقول: «سجد لك خيالي وسوادي» (۳).

وروى ابن عساكر أنه خرج رسول الله صلى الله عليه وآله إلى بقيع الغرقد، فبينما هو ساجد قال وهو يقول في سجوده: «أعوذ بعفوك من عقابك، وأعوذ برضاك من سخطك، وأعوذ بك منك، جلّ ثناؤك، لا أبلغ الثناء عليك، أنت كما أثنيت على نفسك»، فنزل عليه جبريل عليه السلام في ريع الليل، فقال: يا محمد، ارفع رأسك إلى السماء، فرفع رأسه، فإذا أبواب الرحمة مفتوحة، على كل باب ملك ينادي: طوبى لمن تعبد في هذه الليلة، وعلى الباب الآخر ملك ينادي: طوبى لمن

بقيع الغرقد في دراسته شامله، ص: ۷۱

سجد في هذه الليلة، وعلى الباب الثالث ملك ينادي: طوبى لمن ركع في هذه الليلة.. (۱).

صلاة النبي صلى الله عليه وآله بالبقيع

روى ابن حجر عن محمد بن هيصم عن أبيه عن جده: أن رسول الله صلى الله عليه وآله أشرف على وسط البقيع، فصلى فيه (۲).
وروى ابن ماجه عن يزيد بن ثابت قال: خرجنا مع النبي صلى الله عليه وآله، فلما ورد البقيع فإذا هو بقبر جديد، فسأل عنه، فقالوا: فلان، قال: فعرفها، وقال: «ألا آذنتموني بها؟ قالوا: كنت قائلاً صائماً، فكرهنا أن تؤذيك، قال: فلا تفعلوا، لا أعرفن ما مات منكم ميت، ما كنت بين أظهركم، إلا آذنتموني به، فإن صلاتي عليه له رحمه»، ثم أتى القبر، فصففنا خلفه، فكبر عليه أربعاً (۳).

وروى أبو أمامة بن سهل بن حنيف أنه قال: اشتكت امرأة بالعوالي مسكينه، فكان النبي صلى الله عليه وآله يسألهم عنها، وقال: «إن ماتت فلا تدفنها حتى أصلي عليها»، فتوفيت، فجاؤا بها إلى المدينة بعد العتمه، فوجدوا رسول الله صلى الله عليه وآله قد نام، فكروها أن يوقظوه، فصلوا عليها ودفنوها ببقيع الغرقد، فلما أصبح رسول الله صلى الله عليه وآله جاؤا فسألهم عنها، فقالوا: قد دفنت يا رسول الله، وقد جئناك فوجدناك نائماً،

بقيع الغرقد في دراسته شامله، ص: ۷۲

فكرهنا أن نوقظك، قال: فانطلقوا، فانطلق يمشى ومشوا معه حتى أروه قبرها، فقام رسول الله صلى الله عليه وآله وصفوا وراءه، فصلى عليها.. (۱).

وروى عبد الرزاق عن القاسم بن محمد قال: مر رسول الله صلى الله عليه وآله بالبقيع، فإذا هو بقبر رطب، فسأل عنه، فقالوا: يا رسول الله، هذه السويداء التي كانت في بني غنم، ماتت فدفنت ليلاً، قال: فصلى عليها (۲).

وروى عبد الرزاق أيضاً عن محمد بن زهير: أن النبي صلى الله عليه وآله رأى بالبقيع عبداً أسود يحمل ميتاً، فقال لمن يحمله: «ما هذا؟ قالوا: عبد لفلان، قال: فما هو؟ قالوا:

أخبث الناس وأسرقه وأبقه وأحزبه (۳)، في أشياء من الشرّ يذكرونها منه، فقال:

علّي بسيدة، فسأله عنه، فذكر نحوه مما ذكر، فقال النبي صلى الله عليه وآله: هل كان يصلي؟ قالوا:

نعم، قال: ويشهد أن لا إله الا الله وأنى رسول الله؟ قالوا: نعم، قال: والذي نفسى بيده إن كادت الملائكة تحول بينى وبينه آنفاً، فدعا حداداً، فنزع حديده، ثم أمر به فغسل، ثم كفنه من عنده، ثم صلى عليه (۴).

صلاة الإستسقاء بالبقيع

روى المتقى الهندي عن ابن عباس قال: قحط الناس على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله، فخرج من المدينة إلى بقيع الغرقد، معتمماً بعمامة سوداء، قد أرخى طرفها بين يديه، والأخرى بين منكبيه، متكئاً قوساً عريية، فاستقبل القبلة، فكبروه (۵) وصلى

بقيع الغرقد في دراسته شامله، ص: ۷۳

بأصحابه ركعتين، جهر فيهما بالقراءة، قرأ في الأولى «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»، والثانية «وَالضُّحَى»، ثم قلب رداءه لتقلب السنّة، ثم حمد الله عزوجل وأثنى عليه، ثم رفع يديه، فقال:

«اللهم ضاحت بلادنا، واغبرت أرضنا، وهامت دوابنا، اللهم منزل البركات من أماكنها، وناشر الرحمه من معادنها بالغيث المغيث، أنت المستغفر للأثام، فنستغفرك للجامات من ذنوبنا، ونتوب إليك من عظيم خطايانا، اللهم أرسل السماء علينا مدراراً واكفأ مغزوراً، من تحت عرشك، من حيث ينفعنا، غيثاً مغيثاً دارعاً رايحاً ممرعاً طبقاً غدقاً وخصباً، تسرع لنا به النبات، وتكثر به البركات، وتقبل به الخيرات، اللهم إنك قلت في كتابك: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» (١)

، اللهم فلا- حياة لشيء خلق من الماء إلا بالماء، اللهم وقد قنط الناس، أو من قنط منهم، وساء ظنهم، وهامت بهائمهم، وعجت عجيج الثكلي على أولادها، إذ حبست عنا قطر السماء، فدقت لذلك عظمها، وذهب لحمها، وذاب شحمها، اللهم ارحم البهائم الحائمه، والأنعام السائمه، والأطفال الصائمه، اللهم ارحم المشايخ الرعج، والأطفال الرضع، اللهم زدنا قوة إلى قوتنا، ولا تردنا محرومين، انك سميع الدعاء، برحمتك يا أرحم الراحمين».

فما فرغ رسول الله صلى الله عليه وآله حتى جادت السماء، حتى أهم كل رجل منهم كيف ينصرف إلى منزله، فعاشت البهائم، وأخصبت الأرض، وعاش الناس، كل ذلك ببركة رسول الله صلى الله عليه وآله (٢).

وروى الزمخشري ان الناس قحطوا على عهده صلى الله عليه وآله، فخرج إلى بقيع الغرقد،

بقيع الغرقد في دراسة شامله، ص: ٧٤

فصلى بأصحابه ركعتين، جهر فيهما بالقراءة، ثم قلب رداءه، ثم رفع يديه، فقال:

«اللهم ضاحت بلادنا، واغبرت أرضنا، وهامت دوابنا، اللهم ارحم بهائمنا الحائمه، والأنعام السائمه، والأطفال المحتلّه».. (١)

الدعاء في البقيع

روى البخارى عن عبيد الله بن أبى رافع عن النبى صلى الله عليه وآله أنه خرج من جوف الليل يدعو بالبقيع، ومعه أبو رافع (٢). وقال الصالحى فى ذكر الأماكن التى يستجاب بها الدعاء، فى الأماكن التى دعا بها رسول الله صلى الله عليه وآله: ويقال: إنه يستجاب بها عند الإسطوانة المخلقة، وعند المنبر، وفى زاوية دار عقيل بالبقيع، وبمسجد الفتح (٣). فيظهر من ذلك أنّ النبى صلى الله عليه وآله كان يدعو قرب مقبرة آل البيت عليهم السلام، إذ أنهم - صلوات الله عليهم - دفنوا فى دار عقيل، كما يأتى.

قم بإذن الله

روى القمى عن جميل بن دراج عن أبى عبد الله عليه السلام، قال: «إذا أراد الله أن يبعث الخلق، أمطر السماء على الأرض أربعين صباحاً، فاجتمعت الأوصال، ونبتت اللحوم، وقال: أتى جبرئيل رسول الله صلى الله عليه وآله، فأخذه فأخرجه إلى البقيع: فانتهى به إلى قبر، فصوّت بصاحبه، فقال: قم بإذن الله، فخرج منه رجل أبيض الرأس واللحية يمسح التراب عن وجهه وهو يقول: الحمد لله والله أكبر، فقال

بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ٧٥

جبرئيل: عد بإذن الله، ثم انتهى به إلى قبر آخر فقال: قم بإذن الله، فخرج منه رجل مسودّ الوجه وهو يقول: يا حسرتاه، يا ثوراه! ثم قال له جبرئيل: عد إلى ما كنت بإذن الله، فقال: يا محمد! هكذا يحشرون يوم القيامة، والمؤمنون يقولون هذا القول، وهؤلاء يقولون ماترى» (١).

تشیيع المجاهدين إلى البقيع ومنه المنطلق

روى أحمد وأبو يعلى عن ابن عباس: ان رسول الله صلى الله عليه وآله مشى مع الذين وجههم لقتل كعب بن الأشرف إلى بقيع الغرقد، ثم وجههم وقال: «انطلقوا على اسم الله، اللهم أعنهم» (٢).
قال الشوكاني: وفي هذا الحديث الترغيب في تشييع الغازى وإعانتة على بعض ما يحتاج إلى القيام بمؤنته (٣)، لأن الجهاد من أفضل العبادات، والمشاركة في مقدماته من أفضل المشاركات (٤).
وروى المجلسى: فأتى أصحابه وأخبرهم، فأخذوا السلاح وساروا إليه، بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٧٦
وتبعهم النبى صلى الله عليه وآله إلى بقيع الغرقد، ودعا لهم.. (١).
وروى الشيبانى:.. ثم أتوا رسول الله صلى الله عليه وآله عشاء فأخبروه، فمشى معهم حتى أتى البقيع، ثم وجههم وقال: «امضوا على ذكر الله وعونه»، ثم دعا لهم، وذلك فى ليلة مقمرة مثل النهار، فمضوا.. (٢).

ختم النبوة

روى الطبرانى وأبو نعيم الإصفهانى فى قضية فحص سلمان الفارسى عن علامات خاتم الأنبياء والمرسلين صلى الله عليه وآله، إلى أن قال: ثم جئت رسول الله صلى الله عليه وآله ببيع الغرقد، قد اتبع جنازة رجل من الأنصار وهو جالس، فسلمت عليه، ثم استدرت أنظر إلى ظهره هل أرى الخاتم الذى وصف لى صاحبى، فلما رأنى رسول الله صلى الله عليه وآله استدرت عرف أنى أستثبت من شىء وصف لى، فألقى ردائه عن ظهره، فنظرت إلى الخاتم فعرفته، فأكبت عليه أقبلة (٣).

ظهور المعجزة بالبقيع

روى عن أنس بن مالك أنه قال: خرجت مع رسول الله صلى الله عليه وآله نتماشى حتى بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٧٧
انتهينا إلى بقيع الغرقد، فإذا نحن بسدره عارية لا نبات عليها، فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله تحتها، فأورقت الشجرة وأثمرت واستظلت على رسول الله، فتبسم وقال لى: يا أنس، أذع لى علياً، فعدوت حتى انتهيت إلى منزل فاطمة عليها السلام، فإذا بعللى يتناول شيئاً من الطعام، فقلت له: أجب رسول الله، فقال: لخير أذعى؟
فقلت: الله ورسوله أعلم، قال: فجعل على يمشى ويهرول على أطراف أنامله، حتى تمثل بين يدى رسول الله، فجذبه رسول الله صلى الله عليه وآله وأجلسه إلى جنبه، فرأيتهما يتحدثان ويضحكان، ورأيت وجه على قد استنار، فإذا أنا بجام من ذهب مرصع باليواقيت والجواهر واللجام أربعة أركان: على الركن الأول مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، وعلى الركن الثانى: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على بن أبى طالب ولى الله، وسيفه على الناكثين والقاسطين والمارقين، وعلى الركن الثالث: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، أئيدته بعللى بن أبى طالب، وعلى الركن الرابع: نجا المعتقدون لدين الله الموالون لأهل بيت رسول الله، وإذا فى الجام رطب وعنب، ولم يكن أوان الرطب ولا أوان العنب، فجعل رسول الله يأكل ويطعم علياً حتى إذا شبع ارتفع الجام (١).
وفى الخبر:.. يا أبا الحسن، إن قوماً من منافقى أمتى ما قنعوا بآية النجم حتى قالوا: لو شاء محمد لأمر الشمس أن تنادى باسم على وتقول: هذا ربكم فاعبدوه، فانك يا على فى غد بعد صلاة الفجر تخرج معى إلى بقيع الغرقد عند طلوع الشمس.. (٢).

حضور رسول الله صلى الله عليه وآله عند دفن سعد بن معاذ بالبقيع

روى ابن سعد عن عبد الرحمن بن جابر عن أبيه قال: لما انتهوا إلى قبر سعد، نزل فيه أربعة نفر: الحارث بن أوس بن معاذ، وأسيد بن الحضير، وأبو نائلة سلكان بن سلامة، وسلمة بن سلامة بن وقش، ورسول الله صلى الله عليه وآله واقف على قدميه، فلما وضع فى قبره تغير وجه رسول الله صلى الله عليه وآله وسبح ثلاثاً فسبح المسلمون ثلاثاً، حتى ارتج البقيع، ثم كبر رسول الله صلى الله عليه وآله ثلاثاً وكبر أصحابه ثلاثاً، حتى ارتج البقيع بتكبيره، فسئل رسول الله صلى الله عليه وآله عن ذلك، فقيل: يا رسول الله، رأينا بوجهك تغيراً، وسبحت ثلاثاً؟ قال: تضايق على صاحبكم قبره، وضمت ضمة لو نجا منها أحد لنجا سعد منها، ثم فرج الله عنه «١».

روى: أن سبب ذلك كان سوء خلقه مع أهله فى بيته، جاء فى الخبر: «ان سعداً أصابته ضمة (فى قبره)، لأنه كان فى خلقه مع أهله سوء» «٢»، رحمتنا الله من ضغطة القبر.

البقيع والمسجد النبوى

روى الصالحى أنه بنى رسول الله صلى الله عليه وآله مسجده سبعين فى ستين ذراعاً أو ما يزيد، ولبن لبنه من بقيع الخبيبة، وجعله جداراً، وجعل سواريه خشباً شقة شقة، وجعل وسطه رحبة.. «٣».

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٧٩

إن قلنا: إن بقيع الخبيبة هو بقيع الغرقد - كما يظهر ذلك من الطبقات «١» و المستدرک «٢»، وذكرناه فى أول الكتاب -، فیدخل فى البحث.

مع جبرئيل فى البقيع

روى عن عائشة أنها قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لجبرئيل: «إني أحب أن أراك فى صورتك، فقال: أو تحب ذاك؟ فقلت: نعم، فواعد جبرئيل فى بقيع الغرقد لمكان كذا وكذا من الليل.. «٣».

أمرهم أن يتقدموا

روى المتقى الهندي عن الديلمي عن أبي أمامة: أن النبي صلى الله عليه وآله خرج إلى البقيع، فتبعه أصحابه، فوقف وأمرهم أن يتقدموا، ثم مشى خلفهم، فسئل عن ذلك، فقال: «إني سمعت خفق نعالكم، فأشفقت أن يقع فى نفسى شىء من الكبر»، قال: سنده ضعيف «٤».

أقول: النبي صلى الله عليه وآله وأعلى وأعظم من أن يقع فى نفسه ذرة من الكبر، فما روى ضعيف السند والمضمون، وعلى فرض الصحة يحمل على التعليم.

الصلاة على النجاشي «١»

روى ابن ماجه عن أبى هريرة: أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «إن النجاشي قد مات»، فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله وأصحابه إلى البقيع، فصفنا خلفه، وتقدم رسول الله صلى الله عليه وآله، النجاشي قد مات، ٢ فكبر أربع تكبيرات «٢».

وفى رواية أبى داود الطيالسى عنه: كنا عند رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال: «إن أخاكم النجاشي قد مات، فقوموا فصلوا عليه»، فنهض ونهضنا، حتى انتهى إلى البقيع، فتقدم وصفنا خلفه.. «٣».

وفى الحديث: ان رسول الله صلى الله عليه وآله نعى للناس (وهو بالمدينة) النجاشي (صاحب الحبشة) فى اليوم الذى مات فيه، قال:

«انَّ أَخَا قَد مَاتَ» وفي رواية: «مات اليوم عبد لله صالح بغير أرضكم، فقوموا فصلوا عليه، قال: من هو؟ قال: النجاشي، وقال: استغفروا لأخيكم»، قال: فخرج بهم إلى المصلّى، وفي رواية: البقيع.. «(۴)».

وعن مجمع البيان في تفسير قوله تعالى: «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» «(۵)»

اختلفوا في نزولها، فقيل: نزلت في النجاشي ملك الحبشة، واسمه أصحمة، وهو بالعربية عطية، وذلك أنه لما مات نعا جبرائيل لرسول الله في اليوم الذي مات فيه، فقال رسول الله: «اخرجوا فصلوا على أخ لكم مات بغير أرضكم، قالوا: ومن؟ قال: النجاشي. فخرج رسول الله إلى البقيع، وكشف له من المدينة إلى أرض الحبشة، بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۸۱

فأبصر سرير النجاشي وصلى عليه، فقال المنافقون: انظروا إلى هذا يصلى على عالج نصراني حبشي لم يره قطّ وليس على دينه، فأنزل.. «(۱)».

أقول: المقصود من الصلاة هنا إحدى هذه الاحتمالات:

الاول: المراد من الصلاة هو معناها اللغوي، أي الدعاء، قال الشيخ الطوسي في الخلاف: لا تجوز الصلاة على الغائب بالنية، وبه قال أبو حنيفة، وقال الشافعي:

يجوز ذلك، دليلنا: ان ثبوت ذلك يحتاج إلى دليل شرعي وليس في الشرع ما يدلّ عليه، وأما صلاة النبي صلى الله عليه وآله على النجاشي فإنما دعاء له، والدعاء يسمى صلاة «(۲)».

الثاني: أن يقال: إن الأرض طويت له حتى صار كأنه بين يديه «(۳)».

الثالث: أن يقال: كشف له من المدينة، كما مرّ عن الطبرسي، وروى القطب الراوندي عن جابر وغيره: أن النبي صلى الله عليه وآله أتاه جبرئيل وأخبره بوفاء النجاشي، ثم خرج من المدينة إلى الصحراء «(۴)»، ورفع الله الحجاب بينه وبين جنازته، فصلى عليه، ودعا له، واستغفر له، وقال للمؤمنين: «صلوا عليه»، فقال منافقون:

نصلى على عالج بنجران؟ فنزلت الآية «(۵)»، والصفات التي في الآية هي

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۸۲

صفات النجاشي «(۱)».

وروى نحوه الواحدى «(۲)» وابن شهر آشوب «(۳)».

ولكن ما ذكرناه أولاً هو الأولى، وذلك لورود خبر محمد بن مسلم أوزرارة أنه قال: «الصلاة على الميت بعد ما يدفن إنما هو الدعاء، قال: قلت: فالنجاشي لم يصل عليه النبي صلى الله عليه وآله؟ فقال: لا، إنما دعا له» «(۴)»، وهذا الحديث حسن «(۵)» أو صحيح «(۶)» عند معظم الفقهاء، إلا أن السيد الخوئي يرى ضعفه «(۷)».

السلام على أصحاب الكهف

روى المجلسي عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: «صلى النبي صلى الله عليه وآله ذات ليلة، ثم توجه إلى البقيع، فدعا أبا بكر وعمر وعثمان وعلياً، فقال: امضوا حتى تأتوا أصحاب الكهف، وتقرؤهم مني السلام، وتقدّم أنت يا أبا بكر، فإنك أسنّ القوم، ثم أنت يا عمر، ثم أنت يا عثمان، فإن أجابوا واحداً منكم وإلا تقدّم أنت يا علي، كن آخرهم، ثم أمر الريح فحملتهم حتى وضعتهم على باب الكهف، فتقدم أبو بكر فسلم، فلم يردوا عليه فتنحّى، فتقدم عمر فسلم، فلم يردوا عليه، وتقدم عثمان وسلم، فلم يردوا عليه، وتقدم عليّ وقال: السلام عليكم ورحمة الله وبركاته، أهل

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۸۳

الكهف الذين آمنوا برهم وزادهم هدى، وربط على قلوبهم، أنا رسول الله ورحمة الله إليكم، فقالوا: مرحباً برسول الله وبرسوله، وعليك السلام يا وصي رسول الله ورحمة الله وبركاته، قال: فكيف علمتم أني وصي النبي؟ فقالوا: إنه ضرب على آذاننا ألا نكلم إلا- نبياً أو وصي نبي، فكيف ترك رسول الله صلى الله عليه وآله؟ وكيف حشمه؟ وكيف حاله؟.. وبالغوا في السؤال، وقالوا: خبر أصحابك هؤلاء أنا لا نكلم إلا نبياً أو وصي نبي، فقال لهم: أسمعتم ما يقولون؟ قالوا: نعم، قال: فاشهدوا» (١).

من البقيع إلى مقابر مكة

روى في الدرجات الرفيعة عن أنس بن مالك، قال: أتى أبو ذر يوماً إلى مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال: ما رأيت كما رأيت البارحة، قالوا: وما رأيت البارحة؟ قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله ببابه، فخرج ليلاً وأخذ بيد علي بن أبي طالب عليه السلام، وخرجنا إلى البقيع، فما زلت أقفو أثرهما إلى أن أتيا مقابر مكة، فعدل إلى قبر أبيه، فصلى عنده ركعتين، فإذا بالقبر قد انشق، وإذا بعبد الله جالس وهو يقول: أنا أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله، فقال له: من وليك يا أبة؟ فقال: وما الولي يا بني؟ فقال: هو هذا علي، فقال: إن علياً ولي، قال: فارجع إلى روضتك، ثم عدل إلى قبر أمه آمنه، فصنع كما صنع عند قبر أبيه، فإذا بالقبر قد انشق، فإذا هي تقول: أشهد أن لا إله إلا الله، وأنك رسول الله، فقال لها: من وليك يا أمه؟ فقالت: وما الولاية يا بني؟ قال: هو هذا علي بن أبي طالب، فقالت: إن علياً ولي، فقال: ارجعي إلى حضرتك وروضتك. فكذبوه ولببوه، وقالوا: يا بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٨٤

رسول الله، كذب عليك اليوم! فقال: وما كان من ذلك؟ قالوا: إن جندب حكي عنك كيت وكيت، فقال النبي صلى الله عليه وآله: «ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء على ذي لهجة أصدق من أبي ذر». قال عبد السلام بن محمد: فعرضت هذا الخبر على الجهني محمد بن عبد الأعلى، فقال: علمت أن النبي صلى الله عليه وآله قال: «أتاني جبرئيل، فقال: إن الله عز وجل حرّم النار على ظهر أنزلك، وبطن حملك، وثدى أرضعك، وحجر كفلك» (١).

العناية بحفظ الصحة

روى عن أبي سعيد الخدري: أن النبي صلى الله عليه وآله مرّ بالبقيع، فأتى بإناء غير مخمر، فقال: «ألا خمرته ولو يعود تقعه عليه» (٢).

وعن جابر بن عبد الله، قال: جاء أبو حميد الأنصاري بإناء من لبن نهراً إلى النبي صلى الله عليه وآله وهو بالبقيع، فقال النبي صلى الله عليه وآله: «ألا خمرته، ولو أن تعرض عليه عوداً» (٣).

اعلان تحريم الخمر

روى الطبراني بإسناده عن ثابت بن زيد الخولاني: أنه قدم المدينة، فلقي ابن عباس، فسأله عن الخمر، فقال: سأخبرك عن الخمر، إنني كنت عند رسول الله صلى الله عليه وآله في المسجد، فبينما هو محتب حل حبوته، ثم قال: «من كان عنده من الخمر شيء فليؤذني به»، فجعل الناس يأتونه فيقول أحدهم: عندي راوية خمر، ويقول الآخر: عندي راوية، ويقول الآخر: عندي زقاق، وما شاء الله أن يكون عنده،

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٨٥

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله «اجمعوه ببقيع كذا وكذا»، ثم آذونوني، ففعلوا، ثم آذونوه.. (١).

رجم ماعز بن مالك

أمر رسول الله صلى الله عليه وآله برجم ماعز بن مالك الذى أتى بالفاحش وأقرّ بذلك عنده مراراً. روى عن أبى سعيد الخدرى فى قصة ماعز أنه قال: أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله برجمه، فانطلقنا به إلى بقيع الغرقد، فما أوثقناه ولا حفرنا له، ورميناه بالعظام والمدر والخزف، ثم اشتدّ واشتدنا له حتى أتى الحرّة فانتصب لنا، فرميناها بجلاميد الحرّة، حتى سكت «٢».

الإحتجام بالبيع

روى أبو داود والنسائى وابن ماجه بأسانيدهم عن شداد بن أوس: أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم على رجل بالبيع وهو يحتجم، وهو آخذ بيدي لثمان عشرة خلت من رمضان، فقال: «أفطر الحاجم والمحجوم» «٣».

مع الذئب فى البقيع

روى عن حمزة بن أسيد قال: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله فى جنازة رجل من الأنصار بالبيع، فإذا الذئب مفترشاً ذراعيه على الطريق، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «هذا جاء يستفرض، فافرضوا له، قالوا: ترى رأيك يا رسول الله، قال: من كلّ سائمة شاء فى كلّ عام»، قالوا: كثير، قال: فأشار إلى الذئب أن خالسهم، فانطلق الذئب، رواه البيهقى «١».

بل أنا وأرأساه!

قالت عائشة: رجع رسول الله صلى الله عليه وآله من البقيع، فوجدنى وأنا أجد صداً فى رأسى وأنا أقول: وأرأساه! فقال: «بل أنا وأرأساه»، قالت: ثمّ قال: «وما ضرّك لو متّ قبل فقمت عليك وكفنتك واصلت عليك ودفنتك».. «٢».

الزيارة الأخيرة

قال ابن أبى الحديد: وقد روى من قصة وفاة رسول الله صلى الله عليه وآله: أنه عرضت له الشكاه التى عرضت، فى أواخر صفر من سنة إحدى عشرة للهجرة، فجهز جيش بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ٨٧

أسامه بن زيد، فأمرهم بالمسير إلى البلقاء، حيث أصيب زيد وجعفر عليهما السلام من الروم، وخرج فى تلك الليلة إلى البقيع، وقال: «إنى قد أمرت بالاستغفار عليهم، فقال عليه السلام: السلام عليكم يا أهل القبور، ليهنكم ما أصبحتم فيه مما أصبح الناس فيه، أقبلت الفتن كقطع الليل المظلم، يتبع أولها آخرها، ثم استغفر لأهل البقيع طويلاً، ثم قال لأصحابه: انّ جبريل كان يعارضنى القرآن فى كلّ عام مرّة، وقد عارضنى به العام مرّتين، فلا أراه إلا لحضور أجلى «١».

وروى الطبرسى: أنه يوم الأحد ليلال بقين من صفر أخذ بيد على عليه السلام، وتبعه جماعة من أصحابه، وتوجه إلى البقيع، ثم نقل نحو ما ذكره ابن أبى الحديد، ثمّ قال: «يا على، إنى خيّرت بين خزائن الدنيا والخلود فيها أو الجنة فاخترت لقاء ربى والجنة، فإذا أنا متّ فغسلنى، واستر عورتى، فانه لا يراها أحد إلا أكمه، ثم عاد إلى منزله، فمكث ثلاثة أيام موعوكاً..» «٢».

ما قاله الرسول الأعظم صلى الله عليه وآله بالبقيع

۱. إن فيكم رجلاً يقاتل الناس على تأويل القرآن

روى الفرات الكوفى عن أبى ذر الغفارى قال: كنت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وهو بالبقيع الغرقد، فقال: «والذى نفسى بيده، إن فيكم رجلاً يقاتل الناس على تأويل القرآن، كما قاتلت المشركين على تنزيله، وهم فى ذلك يشهدون أن لا إله إلا الله، وما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم مشركون، فيكبر قتلهم على الناس، حتى يطعنوا على ولى الله، ويسخطوا عمله كما سخط موسى من أمر السفينة وقتل الغلام وإقامه»

بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ۸۸

الجدار، وكان خرق السفينه وقتل الغلام وإقامه الجدار لله رضا، وسخط ذلك موسى» (۱).
ورواه الخوارزمى (۲) والمتقى الهندى عن الديلمى (۳).

۲. المهدي من ذرية على ومن ولد الحسين

روى عن أبان بن عثمان قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «بيننا رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم بالبقيع، فأتاه علىّ فسلم عليه، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: اجلس، فأجلسه عن يمينه، ثم جاء جعفر بن أبى طالب، فسأل عن رسول الله، فقيل: هو بالبقيع، فأتاه فسلم عليه، فأجلسه عن يساره، ثم جاء العباس، فسأل عنه، فقيل: هو بالبقيع، فأتاه فسلم عليه، وأجلسه أمامه، ثم التفت رسول الله صلى الله عليه وآله إلى على عليه السلام، فقال: ألا- أبشرك، ألا- أخبرك يا على؟ قال: بلى يا رسول الله، فقال: كان جبرئيل عندى آنفأً، وخبرنى أن القائم الذى يخرج فى آخر الزمان، يملأ الأرض عدلاً، كما ملئت ظلماً وجوراً من ذريتك، من ولد الحسين عليه السلام، فقال على عليه السلام: يا رسول الله، ما أصابنا خير قط من الله إلا على يدك..» (۴).

۳. مع على وأخيه جعفر الطيار

روى الشيخ منتجب الدين بإسناده عن الحسن بن الحسن بن أبى الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام، قال: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله فى بقيع الغرقد، إذ مرّ به ۱ فر بن أبى طالب، ۲ جعفر بن

بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ۸۹

أبى طالب ذو الجناحين، فقال النبى صلى الله عليه وآله: صلّ جناح أخيك، ثم تقدم النبى فصلياً خلفه، فلما انفتل النبى صلى الله عليه وآله من صلاته أقبل بوجهه عليهما، ثم قال: يا جعفر، هذا جبرئيل يخبرنى عن الديان عزّوجل أنه قد جعل لك جناحين منسوجين فى الجنان، ويسيرك ربك يوم خميس، قال: فقال على: فداك أبى وأمى يا رسول الله، هذا لجعفر أخى، فما لى عند ربى عزّوجل؟ فقال النبى صلى الله عليه وآله: بخ بخ يا على، إن الله خلق خلقاً يستغفرون لك إلى أن تقوم الساعة، قال: فقال على عليه السلام: بأبى أنت وأمى يا رسول الله، وما ذلك الخلق؟ قال: المؤمنون الذين يقولون: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» (۱)

، فهل سبقك أحد بالإيمان؟ يا على، إذا كان يوم القيامة ابتدرت إليك اثنا عشر ألف ملك من الملائكة، فيختطفونك اختطافاً حتى تقوم بين يدي ربى عزوجل، فيقول الربّ جل جلاله: سل يا على، (فقد آليت على نفسى أن أفضى لك اليوم ألف حاجة، قال: فأبدأ بذريتى وأهل بيتى يا رسول الله؟ قال النبى صلى الله عليه وآله: إنهم لا يحتاجون اليك يومئذ، ولكن ابدأ بمحببك- أو أحبائك- وأشياعك. وساق الكلام إلى أن قال: والله، لو أن الرجل صام النهار وقام الليل وحمل على الجياد فى سبيل الله، ثم لقي الله مبغضاً

لك ولأهل بيتك، لكبه الله على منخریه فی النار» (۲).

وروی الحاكم الحسكاني عن سلمة بن الأكوع قال: بينما النبي ببقيع الغرقد وعلي معه، فحضرت الصلاة، فمرّ به جعفر، فقال النبي صلى الله عليه وآله: «يا جعفر، صلّ جناح أخيك، فصلى النبي بعليّ وجعفر، فلما انفتل من صلاته قال: يا جعفر، هذا جبرئيل يخبرني عن رب العالمين أنه صير لك جناحين أخضرين مفصصين بالزبرجد والياقوت، تغدو وتروح حيث تشاء، قال علي: فقلت: يا رسول الله، هذا لجعفر،

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۹۰

فما لي؟ قال النبي صلى الله عليه وآله: يا علي، أو ما علمت أنّ الله عزوجل خلق خلقاً من أمتي، يستغفرون لك إلى يوم القيامة؟ قال علي: ومن هم يا رسول الله؟ قال: قول الله عزوجل في كتابه المنزل عليّ: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (۱)، فهل سبقك إلى الإيمان أحد يا علي؟ (۲).

۴. اللهم هب لي رقية من ضمة القبر

روى الكليني باسناده عن أبي بصير عن الصادق عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله وقف على قبر رقية، فرفع رأسه إلى السماء، فدمعت عيناه، وقال للناس: «إني ذكرت هذه وما لقيت، فرقت لها، واستوهبها من ضمة القبر، قال: فقال: اللهم هب لي رقية من ضمة القبر، فوهبها الله له» (۳).

۵. يا أم سعد، لا تحتمي على الله

روى الكليني باسناده عن أبي بصير عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام أنه قال: «خرج رسول الله صلى الله عليه وآله في جنازة سعد (۴)، وقد شيعة سبعون ألف ملك، فرفع رسول الله صلى الله عليه وآله رأسه إلى السماء، ثم قال: مثل سعد يضم؟ قال: قلت: جعلت فداك، إنا نحدّث أنه كان يستخف بالبول، فقال: معاذ الله، إنّما كان من زعاره في خلقه على أهله؛ قال: فقالت أم سعد: هنيئاً لك يا سعد، قال: فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله: يا أم سعد، لا تحتمي على الله» (۱).

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۹۱

سعد، لا تحتمي على الله» (۱).

۶. حول الفتنة

روى ابن عساكر: أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله ذكر فتنة فقربها، قال: فأتيته بالبقيع، وعنده أبو بكر وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير، فقلت يا رسول الله، بلغني أنك ذكرت فتنة، قال: «نعم، كيف أنتم إذا اقتتل فتان، دينهما واحد، وصلاتهما واحدة، وحجتهما واحد! قال: قال أبو بكر: أدر كها يا رسول الله؟ قال: لا، قال: الله أكبر، قال عمر: أدر كها يا رسول الله؟ قال: لا، قال: الحمد لله، قال عثمان: أدر كها يا رسول الله؟ قال: نعم، وبك يبتلون! قال عليّ: أدر كها يا رسول الله؟ قال: نعم، تقود الخيل بأزمته» (۲).

۷. هؤلاء خير منكم

روى صفوان الجمال عن الصادق عليه السلام: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله يخرج في ملاء من الناس من أصحابه كلّ عشية

خميس إلى بقیع المدینین، فيقول ثلاثاً: السلام عليكم أهل الديار، وثلاثاً: رحمكم الله، ثم يلتفت إلى أصحابه ويقول: هؤلاء خير منكم، فيقولون: يا رسول الله، ولم؟ آمنوا وآمننا، وجاهدوا وجاهدنا! فيقول: إن هؤلاء آمنوا ولم يلبسوا إيمانهم بظلم، ومضوا على ذلك، وأنا لهم على ذلك شهيد، وأنتم تبقون بعدى، ولا أدري ما تحدثون بعدى» (۳).

بقيع الغرقد في دراسة شامله، ص: ۹۲

وروى عبد الرزاق عن ابن جريح قال: حدثت أن النبي صلى الله عليه وآله كان ينطلق بطوائف من أصحابه إلى دفني بقيع الغرقد، فيقول: «السلام عليكم يا أهل القبور، لو تعلمون مما نجاكم الله مما هو كائن بعدكم، ثم يلتفت إلى أصحابه، وفيهم يومئذ الأفاضل، فيقول: أنتم خير أم هؤلاء؟ فيقولون: نرجو أن لا يكونوا خيراً منا، هاجرنا كما هاجروا، ولم يأكلوا من أجورهم شيئاً، وإنكم تأكلون من أجوركم، فإن هؤلاء قد مضوا، وقد شهدت لهم، وإنى لا أدري ما تحدثون بعدى» (۱).

۸. أترين هذه المقبرة؟

روى الحاكم عن أم قيس: أن رسول الله صلى الله عليه وآله خرج بها في سكة المدينة حتى انتهى إلى البقيع الغرقد، فقال: «يا أم قيس! قلت: لبيك وسعديك يا رسول الله، قال: أترين هذه المقبرة؟ قلت: نعم يا رسول الله، قال: يبعث منها سبعون ألفاً يوم القيامة بصورة القمر ليلة البدر، يدخلون الجنة بغير حساب» (۲).

۹. حول الصدقة

روى أحمد عن أبي السليل قال: وقف علينا رجل في مجلسنا بالبقيع، فقال: حدثني أبي أو عمي: أنه رأى رسول الله صلى الله عليه وآله بالبقيع وهو يقول: «من يتصدق بصدقة أشهد له بها يوم القيامة»، قال: فحللت من عماتي لوثاً أو لوئين وأنا أريد أن أتصدق بهما، فأدركني ما يدرك ابن آدم، فعقدت على عماتي، فجاء رجل لم أر بالبقيع رجلاً أشد منه سواداً ولا أصغر منه ولا أذمّ ببيع ساقه لم أر بالبقيع ناقه

بقيع الغرقد في دراسة شامله، ص: ۹۳

أحسن منها، فقال: يا رسول الله، أصدقه؟ قال: نعم، قال: دونك هذه الناقه، قال: فلمزه رجل فقال: هذا يتصدق بهذه، فوالله لهي خير منه، قال: فسمعها رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: كذبت، بل هو خير منك (۱).

۱۰. بل اعملوا

روى الترمذى عن أبي عبد الرحمن السلمى عن على عليه السلام قال: «كنا في جنازة في البقيع فأتى النبي صلى الله عليه وآله فجلس وجلسنا معه، ومعه (عود) ينكت به في الأرض، فرفع رأسه إلى السماء فقال: ما من نفس منفوسة إلا قد كتب مدخلها، فقال القوم: يا رسول الله، أفلا نتكل على كتابنا، فمن كان من أهل السعادة، فهو يعمل للسعادة، ومن كان من أهل الشقاء، فإنه يعمل للشقاء؟ قال: بل اعملوا، فكلّ ميسر، أما من كان من أهل السعادة فإنه ميسر لعمل السعادة، وأما من كان من أهل الشقاء فإنه ميسر لعمل الشقاء، ثم قرأ: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَيْسَّرُهُ لِلْيُسْرَى وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَيْسَّرُهُ لِلْعُسْرَى» (۲)

، ثم قال: هذا حديث حسن صحيح (۳).

بقيع الغرقد في دراسة شامله، ص: ۹۴

وروى الزمخشري: جاء رسول الله صلى الله عليه وآله بالبقيع، ومعه مخضرة «١» له، فجلس ونكت بها فى الأرض، ثم رفع رأسه وقال: «ما من منفوسة إلا وقد كتب مكانها فى الجنة والنار» «٢».

١١. يا بلال، هل تسمع ما أسمع؟

روى الحاكم عن أنس بن مالك، قال: بينا رسول الله صلى الله عليه وآله وبلال يمشيان بالبقيع، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يا بلال، هل تسمع ما أسمع؟ قال: لا والله يا رسول الله، ما أسمع»، قال: ألا تسمع أهل القبور يعذبون» «٣».

ثم قال: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه بهذا اللفظ «٤».

وفى خبر أبى رافع قال: خرجت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وانتهيت إلى بقيع الغرقد، فالتفت إليّ فقال: «هل تسمع الذى أسمع؟ فقلت: بأبى وأمى، لا يا رسول الله، قال: هذا فلان بن فلان يعذب فى قبره، فى شمله اغتلتها يوم خير» «٥».

١٢. عذاب القبر

روى الطبرانى فى ضمن خبر: فلما مرّ - رسول الله صلى الله عليه وآله - ببقيع الغرقد إذا بقبرين بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٩٥

قد دفنوا فيهما رجلين، فوقف النبى صلى الله عليه وآله فقال: «من دفنتم ههنا اليوم؟ قالوا: يا نبى الله، فلان. قال: إنهما ليعذبان الآن، ويفتانان فى قبريهما، قالوا: يا رسول الله، وما ذاك؟ قال: أما أحدهما فكان يمشى بالنميمة، وأما أحدهما فكان لا يتتره من البول» «١».

وروى الطبرى عن أبى أمامة، قال: أتى رسول الله صلى الله عليه وآله ببقيع الغرقد، فوقف على قبرين ثريين، فقال: «أدفتن هنا فلاناً وفلاناً، أو قال: فلاناً وفلاناً، فقالوا:

نعم يا رسول الله، فقال: قد أقعد فلان الآن يضرب، ثم قال: والذى نفسى بيده، لقد ضرب ضربة ما بقى منه عضو إلا انقطع، ولقد تطاير قبره ناراً، ولقد صرخ صرخة سمعتها مع الخلائق إلا الثقلين من الجن والإنس، ولولا تمريج قلوبكم وتزديدكم فى الحديث لسمعتن ما أسمع، ثم قال: الآن يضرب هذا، الآن يضرب هذا، والذى نفسى بيده، لقد ضرب ضربة ما بقى منه عظم إلا انقطع، ولقد تطايرها سعيد قبره ناراً، ولقد صرخ صرخة سمعتها الخلائق إلا الثقلين من الجن والإنس، ولولا تمريج فى قلوبكم وتزديدكم فى الحديث لسمعتن ما أسمع، قالوا: يا رسول الله، ما ذنبهما؟ قال: أما فلان فإنه كان لا يستبرىء من البول، وأما فلان أو فلان فإنه كان يأكل لحوم الناس» «٢».

وروى البيهقى عن عبد الله بن حنطب: أنه بلغه أن رسول الله صلى الله عليه وآله مرّ يسير على بغلة له بيضاء فى المقابر ببقيع الغرقد، فحادت به بغلته حيدة، فوثب إليها الرجال من المسلمين ليأخذوا بلجامها، فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وآله: «دعوها، فإنها سمعت عذاب سعد بن زرارة يعذب فى قبره، وكان رجلاً منافقاً» «٣».

١٣. تسموا باسمى ولا تكنوا بكنيتى

روى ابن أبى شيبه وغيره: أنه كان رسول الله صلى الله عليه وآله بالبقيع، فنادى رجل آخر: يا أبا القاسم! فالتفت إليه رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: إنى لم أعنك يا رسول الله! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «تسموا باسمى، ولا تكنوا بكنيتى» «١».

۱۴. لا دريت ولا أفلحت

روى عن أبى رافع قال: دخلت مع النبى صلى الله عليه وآله البقيع، فسمعته يقول: «لا- دريت ولا أفلحت، فقلت: بأبى وأمى، ما لى لا أدرى ولا أفلح؟! قال: ليس لك، قلت: بأبى وأمى، ليس معك غيرى، قال: سمعت صاحب هذا القبر يسأل (عنى)، فقال: لا أدرى، فقلت: لا دريت ولا أفلحت» (۲).

وعن الطبرانى عن أبى رافع: أن رسول الله صلى الله عليه وآله خرج بالليل يدعو بالبقيع، ومعه أبو رافع، فدعا بما شاء الله أن يدعو، ثم انصرف مقبلاً، فمرّ على قبر، فقال: «أف أف! فقال له أبو رافع: يا رسول الله، بأبى أنت وأمى، ما معك غيرى، فمَنى أففت؟! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا، ولكنى أففت من صاحب هذا القبر الذى سئل عني فشكّ في» (۳).

۱۵. اللهم اغفر للمتسرولات من أمتى

روى الهيثمى عن على أمير المؤمنين عليه السلام قال: كنت قاعداً عند النبى صلى الله عليه وآله عند البقيع، يعنى بقيع الغرقد، فى يوم مطر، فمَرّت امرأه على حمار ومعها مكار، فمَرّت فى وهدء من الأرض فسقطت، فأعرض عنها بوجهه، فقالوا: يا رسول الله! إنها متسرولة، فقال: «اللهم اغفر للمتسرولات من أمتى (۱)»، يا أيها الناس! اتخذوا السراويلات، فإنها من أستر ثيابكم، وحصّينوا به نساءكم إذا خرجن» (۲).

۱۶. إن المكثرين هم المقلون يوم القيامة إلا..

روى البخارى عن أبى ذر، قال: انطلق النبى صلى الله عليه وآله نحو البقيع، وانطلقت أتلهوه، فالتفت فرآنى، فقال: «يا أبا ذر، فقلت: لييك يا رسول الله وسعديك وأنا فداؤك، فقال: إن المكثرين هم المقلون يوم القيامة إلا من قال هكذا وهكذا فى حقّ، قلت: الله ورسوله أعلم، فقال هكذا ثلاثاً، ثم عرض لنا أحد، فقال: يا أبا ذر، فقلت: لييك رسول الله وسعديك، وأنا فداؤك، قال: ما يسرنى أن أحداً لآل محمد ذهباً فيمسى عندهم دينار أو قال مثقال، ثم عرض لنا واد، فاستنتل (۳)، فظننت أن له حاجة، فجلست على شفير، وأبطأ على، قال: فخشيت عليه، ثم سمعته كأنه يناجى رجلاً، ثم خرج وحده، فقلت يا رسول الله، من الرجل الذى تناجى، فقال: أو سمعته؟ قلت: نعم، قال: فإنه جبريل، أتانى فبشرنى أنه من مات من أمتى لا يشرك بالله شيئاً دخل الجنة..» (۴).

۱۷. حول العطسة

روى المتقى الهنذى عن أبى رافع قال: خرجت مع رسول الله صلى الله عليه وآله من بيته، وبيته يومئذ المسجد، حتى أتينا البقيع، فعطس رسول الله صلى الله عليه وآله، فمكث طويلاً، فقلت له: بأبى وأمى، قلت شيئاً لم أفهمه، فقال: «نعم، أتانى من ربى أو أخبرنى جبريل، قال: إذا عطست فقل: الحمد لله كرمه، والحمد لله كعزّ جلاله، قال: فإن الرب تبارك وتعالى يقول: صدق عبدى، صدق عبدى، مغفوراً له» (۱).

۱۸. اجلس فيها ولا تبرح حتى آتيك

روى الزيلعى قضية راجعة إلى ابن مسعود، وجاء فيها: يا ابن مسعود، إن رسول الله صلى الله عليه وآله لم يجدك عشاءً، فارجع إلى مضجعك، فرجعت إلى المسجد، فجمعت حصباء المسجد فتوسدته، والتفتت بثوبى، فلم ألبث إلا قليلاً، حتى جاءت الجارية فقالت: أجب رسول الله صلى الله عليه وآله، فاتبعها حتى بلغت مقامى، فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله وفى يده عسيب نخل، فعرض به على صدرى، فقال: «انطلق أنت معى حيث انطلقت»، قال: فانطلقنا حتى أتينا بقيع الغرقد، فخطّ بعصاه خطه، ثم قال: «اجلس فيها ولا تبرح حتى آتيك»، ثم انطلق يمشى وأنا أنظر إليه، حتى إذا كان من حيث لا- أراه، ثارت مثل العجاجة السوداء، ففزعت وقلت فى نفسى: هذه هوازن مكروا برسول الله صلى الله عليه وآله ليقتلوه، فهممت أن أسعى إلى البيوت فاستغيث الناس، فذكرت أن رسول الله أوصانى أن لا أبرح، وسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يفزعهم بعصاه، ويقول: اجلسوا، فجلسوا، حتى كاد ينشق عمود الصبح، ثم ثاروا وذهبوا.. «٢».

١٩. يا أمه الله اتقى الله واصبرى

روى أبو يعلى والهيثمى عن أبي هريرة، قال: مرّ رسول الله صلى الله عليه وآله بالبقيع على امرأة جاثمة على قبر تبكى، فقال لها: «يا أمه الله، اتقى الله واصبرى، فقالت: يا عبد الله، إني أنا الحرى الثكلى، فقال: يا أمه الله اتقى الله واصبرى، فقالت: يا عبد الله، لو كنت مصاباً عذرتنى، فقال: يا أمه الله، اتقى الله واصبرى، فقالت: يا عبد الله، قد أسمعت فانصرف عني، قال: فمضى رسول الله صلى الله عليه وآله، فاتبعه رجل من أصحابه، فوقف على المرأة، فقال لها: ما قال لك الرجل الذاهب؟ قالت: قال لى كذا وكذا، قال: فهل تعرفينه؟ قالت: لا، قال: ذاك رسول الله صلى الله عليه وآله، قال: فوثبت مسرعةً وهى تقول: أنا أصبر، أنا أصبر يا رسول الله، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الصبر عند الصدمة الأولى، الصبر عند الصدمة الأولى» «١».

٢٠. أف لك أف لك

روى الحاكم عن أبي رافع قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا صلى العصر ذهب إلى بنى عبد الأشهل، فيتحدث عندهم حتى ينحدر للمغرب، قال أبو رافع: فبينما النبى صلى الله عليه وآله يسرع إلى المغرب مررنا بالبقيع، فقال: «أف لك أف لك»، قال: فكبر ذلك فى ذرى، فاستأجرت «٢» وظننت أنه يريدنى، فقال: مالك، امش، فقلت: أحدثت حدثاً؟ قال: ما ذاك؟ قلت: أففت بى، قال: لا، ولكن هذا فلان بعثته ساعياً على بنى فلان، فغل نمره، فدرج الآن مثلها من نار» «٣».

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ١٠٠

وفى خبر آخر: صاحب هذه الحفرة استعملته على بنى فلان، فخان برده، فأريتها عليه تلتهب «١».

٢١. الطاعم الشاكر

روى الحاكم باسناده عن حنظلة بن على السدوسى يقول: سمعت أبا هريرة يقول بهذا البقيع: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «الطاعم الشاكر مثل الصائم الصابر» «٢».

٢٢. لا تغالوا فى الحديد .. لا تغالوا فى اللبن

روى عن ابن عباس قال: مرّ رسول الله صلى الله عليه وآله ببقيع الغرقد ورجل يسوم سيفاً، فقال النبى صلى الله عليه وآله: «لا تغالوا

فی الحديد، فإنها مأمورة»، ومّرّ برجل يسوم بشاء، فقال: «لا تغالوا في اللبن، فإنه رزق» (۳).

۲۳. اتخذ حماما

جاء في طبقات المحدثين عن أبي هريرة: مرّ النبي صلى الله عليه وآله ببقعة من المناصع والبقيع، فقال: «نعم، هذا موضع الحمام، فاتخذ حماماً» (۴).

۲۴. مقبرة عسقلان

روى عن عطاء، قال: سألتني عائشة عن عسقلان، قلت: ما تسأليني عن

بقيع الغرقد في دراسة شامله، ص: ۱۰۱

عسقلان؟ قالت: كان رسول الله صلى الله عليه وآله عندى في ليلتى، فلما كان بعض الليل قام فخرج إلى البقيع، فأدركتني الغيرة، فخرجت في أثره، فقال: «يا عائشة، أما إنه ليس بين المشرق والمغرب أكرم على الله من الذى رأيت إلا أن تكون مقبرة ۴ قلان، ۲ عسقلان، قلت: وما مقبرة عسقلان، قال: رباط للمسلمين قديم، يبعث الله منها يوم القيامة سبعين ألف شهيد، لكل شهيد شفاعه لأهل بيته» (۱).

أقول: ذكره ابن حبان في المجروحين، وابن الجوزى في الموضوعات، وقال الأخير: هذا حديث لا يصح عن رسول الله صلى الله عليه وآله (۲).

العترة (ع) والبقيع

الامام أمير المؤمنين عليه السلام والبقيع

۱. تفسير باء البسملة بالبقيع

روى عن ابن عباس أنه قال: أخذ بيدي الإمام على ليلة مقمرة، فخرج بي إلى البقيع بعد العشاء، وقال: اقرأ يا عبد الله، فقرأت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، فتكلم لى فى أسرار الباء إلى بزوغ الفجر (۱).

وقال: يشرح لنا على عليه السلام نقطة الباء من «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ليله، فانفلق عمود الصبح وهو بعد لم يفرغ (۲).

۲. أمتارى ما يلقى عثمان؟

روى ابن شبة عن عبد الله بن الزبير قال: بينا أنا وأبى نهوى نحو البقيع، إذا

بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ۱۰۳

منادٍ ينادى أبى من ورائه: يا أبا عبد الله، فنظرت فإذا علىّ، فتشربت له- يعنى تحرفت له- فقال أبى: إنه أبو الحسن، لا أم لك! فجاء علىّ فقال: «الأتري ما يلقى عثمان؟» (۱).

۳. خبر الشمس

روی شاذان بن جبرئیل القمی عن أبي ذر الغفاری، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام: «إذا كان غد وقت طلوع الشمس سر إلى جبانة البقيع، وقف على نشز من الأرض، فإذا بزغت الشمس سلم عليها، فإن الله تعالى أمرها أن تجيئك بما فيك، فلما كان من الغد خرج أمير المؤمنين عليه السلام ومعه أبو بكر وعمر وجماعة من المهاجرين والأنصار، حتى أتى البقيع، ووقف على نشز من الأرض، فلما طلعت الشمس قال عليه السلام: السلام عليك يا خلق الله الجديد المطيع له، فسمع دوى من السماء وجواب قائل يقول: السلام عليك يا أول يا آخر يا ظاهر يا باطن، يا من هو بكل شيء عليم، فسمع الإثنان الأول والثاني والمهاجرين والأنصار كلام الشمس فصعقوا، ثم أفاقوا بعد ساعة، وقد انصرف أمير المؤمنين عليه السلام عن ذلك المكان، فقاموا وأتوا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله مع الجماعة، فقالوا: يا رسول الله، إنا نقول: إن علياً بشر مثلنا، والشمس تخاطبه بما يخاطب به الباري نفسه، فقال النبي صلى الله عليه وآله: فما سمعتموه؟ قالوا سمعنا الشمس تقول: السلام عليك يا أول. قال: قالت الصدق، هو أول من آمن بي، فقالوا: سمعناها تقول: يا آخر، فقال: قالت الصدق، هو آخر الناس عهداً بي، يغسلني ويكفني ويدخلني قبري، فقالوا: سمعناها تقول: يا ظاهر، فقال: قالت الصدق، هو الذي أظهر علمي، فقالوا: سمعناها تقول: يا باطن، فقال: قالت الصدق، هو الذي بطن سرى كله، فقالوا: سمعناها تقول: يا

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۰۴

من هو بكل شيء عليم، فقال: قالت الصدق، هو أعلم بالحلال والحرام والسنن والفرائض، وما يشاكل على ذلك»، فقاموا وقالوا: أوقعنا محمد في طخياء، وخرجوا من باب المسجد. فقال في ذلك أبو محمد العوني (رض):
إمامي كلیم الشمس راجع نورها فهل لكلیم الشمس في القوم من مثل «۱»

۴. غضب على عليه السلام

عمل أمير المؤمنين بوصية فاطمة الزهراء (من دفنها سرّاً وليلاً من دون إعلامه أحداً)، وروى أنه عليه السلام عمى على قبرها ورشّ أربعين قبراً في البقيع.. «۲».

وفي الخبر: فعمل أمير المؤمنين بوصيتها، ولم يعلم أحداً بها، فأصنع في البقيع ليلة دفنت فاطمة عليها السلام أربعون قبراً جديداً «۳». وفي خبر الطبري: وأصبح البقيع ليلة دفنت وفيه أربعون قبراً جديداً، وإن المسلمين لما علموا وفاتها جاؤوا إلى البقيع، فوجدوا فيه أربعين قبراً، فأشكل عليهم قبرها من سائر القبور، فضج الناس ولام بعضهم بعضاً، وقالوا: لم يخلف نبيكم فيكم إلا بنتاً واحدة تموت وتدفن ولم تحضروا وفاتها والصلاة عليها، ولا تعرفوا قبرها. ثم قال ولأه الأمر منهم: هاتم من نساء المسلمين من تنبش هذه القبور حتى نجدها فنصلي عليها، ونزور قبرها، فبلغ ذلك أمير المؤمنين صلوات الله عليه، فخرج مغضباً قد احمرت عيناه، ودرت أوداجه، وعليه قباه الأصفر الذي كان يلبسه في كل كراهته، وهو متوك على سيفه ذي الفقار، حتى ورد

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۰۵

البقيع، فسار إلى الناس النذير وقالوا: هذا على بن أبي طالب قد أقبل كما ترونه، يقسم بالله لئن حوّل من هذه القبور حجر ليضعنّ السيف على غابر الآخر.. «۱».

۵. وجدتهم خير جيران

روى عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنه قيل له: ما لك تركت مجاورة قبر رسول الله صلى الله عليه وآله وجاورت المقابر - يعني البقيع - فقال: «وجدتهم خير جيران صدق، يكفون السيئة، ويذكرون الآخرة» «۲».

۶. اخرجوا الليلة البقيع

جاء في الخبر عن أمير المؤمنين عليه السلام في قضية مهمة: «اخرجوا الليلة البقيع، فستجدون من على عجباً»، قال حذيفة بن اليمان: فاجتمع الناس من العصر في البقيع، إلى أن هدا الليل، ثم خرج إليهم أمير المؤمنين عليه السلام ومعه ذوالفقار «٣»، وقال لهم: اتبعوني، فاتبعوه، فإذا بنارين متفرقة قليلة وكثيرة، فدخل في النار القليلة، قال حذيفة: فسمعنا زمجرة كزمجرة الرعد، فقلبها على النار الكثيرة، ودخل فيها.. «٤».

۷. رجفة قبور البقيع

روى ابن ميثم البحراني عن الحسين بن عبد الرحمن التمار، قال: انصرفت عن بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٠٦

مجلس بعض الفقهاء، فمررت بسليم الشاذكوني «١»، فقال لي: من أين أقبلت؟ فقلت: من مجلس فلان العالم، قال: فما قوله؟ قلت: شيء من كرامات علي، قال:

والله لأحدثك بعظيمه سمعتها من قرشي عن قرشي، قال: رجفت قبور البقيع على عهد عمر بن الخطاب، فضج أهل المدينة من ذلك، فخرج عمر ومعه أهل المدينة إلى المصلى يدعون الله تعالى لتسكن تلك الرجفة، فما زالت تزيد في كل يوم إلى أن تعدى ذلك إلى حيطان المدينة، فقال عمر: انطلقوا بنا إلى أبي الحسن علي بن أبي طالب، فمضوا إليه ودخلوا عليه، فأخبروه الخبر، فقال: علي بمائة من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله، فاختر عليه السلام من المائة عشرة، فجعلهم أمامه، وخرج بهم، ولم يبق بالمدينة بنت عاتق إلا- خرجت إلى البقيع، حتى إذا توسطه ضرب الأرض برجله، وقال: ما لك؟ ما لك؟ ما لك؟ ثلاثاً، فسكنت الرجفة، فقال عليه السلام: صدق حبيبي رسول الله صلى الله عليه وآله، ولقد أنبأني بهذا الخبر، وبهذا اليوم، وباجتماع الناس له «٢».

وفي تأويل الآيات: رجفت قبور البقيع على عهد عمر بن الخطاب، فضج أهل المدينة من ذلك، فخرج عمر وأصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله يدعون لتسكن الرجفة، فما زالت تزيد إلى أن تعدى ذلك إلى حيطان المدينة، وعزم أهلها على الخروج عنها، فعند ذلك قال عمر: علي بأبي الحسن علي بن أبي طالب عليه السلام، فحضر فقال: يا أبا الحسن، ألا ترى إلى قبور البقيع ورجفها، حتى تعدى ذلك إلى حيطان المدينة، وقد هم أهلها بالرحلة عنها، فقال علي عليه السلام: علي بمائة رجل من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله البدرين، فاختر من المائة عشرة، فجعلهم خلفه، وجعل التسعين

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٠٧

من ورائهم، ولم يبق بالمدينة سوى هؤلاء إلا حضر، حتى لم يبق بالمدينة ثيب ولا عاتق إلا خرجت، ثم دعا بأبي ذر وسلمان والمقداد وعمار، فقال لهم: كونوا بين يدي حتى توسط البقيع، والناس محذوقون به، فضرب الأرض برجله، ثم قال: ما لك- ثلاثاً- فسكنت، فقال: صدق الله وصدق رسوله صلى الله عليه وآله، فقد أنبأني بهذا الخبر وهذا اليوم وهذه الساعة، وباجتماع الناس له، إن الله عزوجل يقول في كتابه: «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا* وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا* وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا» «١»

، أما لو كانت هي هي لقات ما لها وأخرجت إلى أثقالها. ثم انصرف وانصرف الناس معه، وقد سكنت الرجفة. «٢»

۸. إحياء الميت بإذن الله

روى الشيخ الكليني بإسناده عن عيسى شلقان، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «إن أمير المؤمنين عليه السلام له خؤولة في بني مخزوم، وإن شاباً منهم أتاه فقال: يا خالي، إن أخي مات، وقد حزنت عليه حزناً شديداً، قال: فقال له: تشتهي أن تراه؟ قال: بلى،

قال: فأرني قبره، قال: فخرج ومعه برده رسول الله صلى الله عليه وآله متّزراً بها، فلما انتهى إلى القبر تلممت «۳» شفتاه، ثم ركضه برجله، فخرج من قبره وهو يقول «۴» بلسان الفرس، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: ألم تمت وأنت رجل من العرب؟! فقال: بلى، ولكننا متنا على سنة فلان وفلان، فانقلبت ألسنتنا «۵».

بقبع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۰۸

وقال ابن جبر: وقال الحميرى رحمه الله:

فقال له قوم إن عيسى بن مريم بزعمك يحيى كل ميت ومقبر فما ذا الذى أعطيت قال محمّد لمثل الذى أعطيه إن شئت فانظر إلى مثل ما أعطى فقالوا لكفرهم ألا أرنأ ما قلت غير معذر فقال رسول الله قم لوصيه فقام وقد ما كان غير مقصر ورداه بالمستجاب والله خصّه وقال اتبعوه بالدعاء المبرر فلما أتى ظهر البقيع دعا به فرجت قبور بالورى لم تبعر فقالوا له يا وارث العلم اعفنا ومن علينا بالرضى منك واغفر «۱»

۹. خبر الصخرة

خبر الصخرة التي كانت في البقيع؛ فأمر أمير المؤمنين الحسن عليهما السلام أن يأتي إليها، ويضرب عليها قضيب رسول الله صلى الله عليه وآله، ليخرج مائه حمراء فيعطيهما الأعرأبى، لإنجاز عدة رسول الله صلى الله عليه وآله، ففعل ما أمر به، فطلع من الصخرة ناقة بزمامها، ف جذب مائه ناقة، ثم انضمت الصخرة «۲».

فاطمه الزهراء عليها السلام والبقيع

موضع صلاتها في البقيع

قال الشيخ الصدوق بعد ذكر زيارة أئمة البقيع عليهم السلام: ثم صلّ ثمان ركعات «۳» في

بقبع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۰۹

المسجد الذي هناك، وتقرأ فيها ما أحببت، وتسلم في كل ركعتين. ويقال: إنه مكان صلّت فيه فاطمة عليها السلام «۱».

بكاء فاطمة عليها السلام عند قبر أم كلثوم بالبقيع

روى الكليني باسناده عن أحدهما عليهما السلام: «لما ماتت رقية ابنة رسول الله صلى الله عليه وآله قال رسول الله صلى الله عليه وآله وآله: ألحقى بسلفنا الصالح ۱ مان بن مطعون، ۲ عثمان بن مطعون وأصحابه، قال: وفاطمة عليها السلام على شفيع القبر تنحدر دموعها في القبر، ورسول الله صلى الله عليه وآله يتلقاه بثوبه قائماً يدعو، قال: إنى لأعرف ضعفها، وسألته الله عزّوجل أن يجيرها من ضمة القبر» «۲».

بيت الأحزان

بعد الأحداث المأساوية التي جرت في حق فاطمة الزهراء بنت رسول الله، وشكواها إلى سيد المظلومين الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب بقولها: «.. ما أقل مكثي بينهم، وما أقرب مغيبى من بين أظهرهم، فوالله لا أسكت ليلًا ولا نهارًا أو ألحق بأبي رسول الله صلى الله عليه وآله»، فقال لها علي عليه السلام: «افعلى يا بنت رسول الله ما بدا لك»، ثم إنه بنى لها بيتًا في البقيع نازحًا عن المدينة يسمى بيت الأحران، وكانت إذا أصبحت قدمت الحسن والحسين عليهما السلام أمامها، وخرجت إلى البقيع باكية، فلا تزال بين القبور باكية، فإذا جاء الليل أقبل أمير المؤمنين عليه السلام إليها وساقها بين يديه إلى منزلها «٣».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١١٠

يقول ابن جبير الرحالة في القرن السادس: ويلى هذه البقعة العباسية بيت ينسب لفاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله، ويعرف ب «بيت الحزن»، يقال: إنه البيت الذى آوت إليه، والتزمت فيه الحزن على موت أبيها المصطفى صلى الله عليه وآله «١». والجدير أن نسمى هذا البيت ببيت أسرار فاطمة، وكان هذا البيت معمورًا إلى زمن استيلاء الوهابيين على الحجاز، فقاموا بهدمه، وهدم سائر الآثار، لقصور فهمهم، واعوجاج نهجهم.

يقول الإمام السيد عبد الحسين شرف الدين رحمه الله: وهنا نلفت أولى الأبواب إلى البحث عن السبب في تنحي الزهراء عن البلد في نياحتها على أبيها صلى الله عليه وآله، وخروجها بولديها في لمة من نساها إلى البقيع، يندبن رسول الله صلى الله عليه وآله في ظل أراكة كانت هناك، فلما قطعت بنى لها علي بيتًا في البقيع كانت تأوى إليه للنياحة، يدعى بيت الأحران، وكان هذا البيت يزار في كل خلف من هذه الأمة، كما تزار المشاهد المقدسة، حتى هدم في هذه الأيام.. وهدم المقدسات في البقيع، عملاً بما يقتضيه مذهبه الوهابي، وذلك سنة ١٣٤٤ للهجرة، وكنا سنة ١٣٣٩ تشرفنا بزيارة هذا البيت (بيت الأحران)، إذ من الله علينا في تلك السنة بحج بيته وزيارة نبيه ومشاهد أهل بيته الطاهرين في البقيع.. إلى أن قال:

هدموا بيت الأحران الذى بناه الإمام على لسيدة النساء فاطمة الزهراء لتبكي على أبيها «٢».

وقال صاحب الذريعة: ولكن انهدم بيت الأحران فى بقيع الغرقد، لمجاورته مراقد أئمة الشيعة، وذلك لأجل أنه قد يؤخذ الجار بجرم الجار! «٣».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١١١

وجاء فى البقيع الغرقد: وكانت خارج القبّة «١» - بفاصلة قليلة - قبّة مبنية على بيت الأحران، حيث كانت الزهراء عليها السلام تخرج إلى ذلك المكان وتبكي على أبيها «٢».

وقالوا فى موضع دفن بعض: دفن فى البقيع تحت الميزاب، خلف الحائط الذى فيه أئمة البقيع عليهم السلام، مقابل بيت الأحران، بيت الزهراء عليها السلام «٣».

الإمام الحسين عليه السلام والبقيع

زيارته مقابر الشهداء بالبقيع

ذكر ابن كثير عن اسحاق بن إبراهيم، قال: بلغنى أنّ الحسين زار مقابر الشهداء بالبقيع، فقال:

ناديت سكان القبور فأسكتوا وأجابنى عن صمتهم ترب الحصا

قالت: أتدرى ما فعلت بساكنى؟ مزقت لحمهم وخرقت الكسا

وحشوت أعينهم تراباً بعد ما كانت تأذى باليسير من القذا

أما العظام فإننى مزقتها حتى تباينت المفاصل والشوا

قطعت ذا زاد من هذا كذا فتركتها رمماً يطوف بها البلا «۴»

مع أبى سفيان

روى الطبرسى: أن أباً سفيان أخذ بيد الحسين حين بويح لعثمان، وقال: يا ابن أخى، أخرج معى إلى بقيع الغرقد، فخرج حتى إذا توسط القبور اجتره، فصاح ببيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ۱۱۲ بأعلى صوته: يا أهل القبور! الذى كنتم تقاتلوننا عليه صار بأيدينا وأنتم رميم. فقال الحسين بن على عليه السلام: قَبِحَ اللَّهُ شَيْبَتَكَ، وَقَبِيحٌ وَجْهَكَ، ثُمَّ نَتْرَ يَدَهُ وَتَرَكَه، فَلَوْلَا النِّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ أَخَذَ بِيَدِهِ وَرَدَّهُ إِلَى الْمَدِينَةِ لَهْلَكَ «۱».

الامام الباقر عليه السلام والبيع

من شقاوة أهل الدنيا قلّة معرفتهم بأولاد الأنبياء

روى عن القاسم بن محمد بن أبى بكر أنه قال: رأيت فتى أحسن من الشمس الطالعة ببيع الفرقدين قبرين قبر الحسن وعلى بن الحسين، والباقر يبكى بكاءً لم أسمع أشجى منه، فقلت: يا صبي! ما الذى أفردك بالخلوة فى المقابر؟ فقال: إنّ الصبى صبىّ العقل لا صغر أزرى بذى العقل فينا «۲» ولا كبر فقلت: أراك الله حدثاً تاتى بمثل هذا الكلام، فقال: «إنّ الله إذا أودع عبداً حكماً لم يزد له الحكماء «۳» لصغر سنّه، وكان عليه من الله نوره والمهابة»، فقلت: بأبى «ما «۴» سمعت كلاماً أُرصن من كلامك، لا شك انك من أهل بيت حكمة، فمن أنت؟ قال: من شقاوة أهل الدنيا قلّة معرفتهم بأولاد الأنبياء، أنا محمد بن على بن الحسين، وهذا قبر أبى. فأبى أنس أنس من قربه وأبى وحشّة لا تكون مع فقده «۵» ببيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ۱۱۳ ورواه ابن عساكر باسناده عن قيس بن نعمان عنه عليه السلام، بتفاوت وزيادة «۱».

اللهم ارحم غربته

روى الكلينى باسناده عن عمرو بن أبى المقدام، قال: مررت مع أبى جعفر عليه السلام بالبيع، فقال عليه السلام: «اللهم ارحم غربته، وصل وحدته، وأنس وحشته، واسكن إليه من رحمتك ما يستغنى بها عن رحمه من سواك، وألحقه بمن كان يتولاه» «۲». ورواه الشيخ الطوسى، ثم قال: ثم قرأ: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» سبع مرات «۳».

مع الرجل الشامى

روى ابن حمزة الطوسى عن أبى عيينه، قال: إن رجلاً جاء إلى أبى جعفر صلوات الله عليه، وقال: أنا رجل من أهل الشام لم أزل- والله- أتولاهم أهل البيت، وأبرأ من عدوكم، وإن أبى- لا- رحمه الله- كان يتولى بنى أمية ويفضلهم عليكم، وكنت أبغضه على

ذلك، وقد كان له مال كثير، ولم يكن له ولد غيري، وكان مسكنه بالرملة، وكان له بيت يخلو فيه بنفسه، فلما مات طلبت ماله في كل موضع، فلم أظفر به، ولست أشك أنه دفنه في موضع وأخفاه عني، لا رضى الله عنه.

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۱۴

فقال أبو جعفر صلوات الله عليه: أفتحب أن تراه وتسأله أين موضع ماله؟

فقال له: أجل، فإنني فقير محتاج.

فكتب له أبو جعفر صلوات الله عليه كتاباً بيده الكريمة في رق أبيض، ثم ختمه بخاتمه، وقال: اذهب بهذا الكتاب الليلة إلى البقيع، حتى تتوسطه، ثم تنادي: يا ذرجان، فإنه سيأتيك رجل معتم، فادفع إليه الكتاب، وقل له: أنا رسول محمد بن علي بن الحسين بن زين العابدين - صلوات الله عليه - واسأله عما بدا لك.

قال: فأخذ الرجل الكتاب وانطلق، فلما كان من الغد أتيت أبا جعفر صلوات الله عليه متعمداً لأنظر ما كان حال الرجل، فإذا هو على باب أبي جعفر ينتظر حتى أذن له، فدخلنا عليه، فقال له الرجل: الله أعلم حيث يجعل رسالته، وعند من يضع علمه، قد انطلقت بكتابتك الليلة، حتى توسطت البقيع، فناديت: يا ذرجان، فأتاني رجل معتم، فقال: أنا ذرجان، فما حاجتك؟ فقلت: أنا رسول محمد بن علي بن الحسين صلوات الله عليهم إليك، وهذا كتابه، فقال: مرحباً برسول حجة الله على خلقه، وأخذ الكتاب وقرأه، وقال: أتحب أن ترى أباك؟

قلت: نعم، قال: فلا تبرح من موضعك حتى آتيك به، فإنه بضنجان، فانطلق، فلم يلبث إلا قليلاً حتى أتاني برجل أسود، في عنقه حبل أسود، فقال لي: هذا أبوك، ولكن غيره اللهب، ودخل الجحيم، وجرع الحميم والعذاب الأليم، فقلت: أنت أبي؟ قال: نعم، قلت: ما غيرك صورتك؟ قال: اني كنت أتولى بنى أمية وأفضلمهم على أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله، فعدّ بنى الله على ذلك، وإنك تتولى أهل بيت النبي، وكنت أبغضك على ذلك، وحرمتك مالي وزويته عنك، وأنا اليوم على ذلك من النادمين، فانطلق إلى بيتي، واحترف تحت الزيتونة، وخذ المال وهو مائة ألف وخمسون ألفاً، فادفع إلى محمد بن علي صلوات الله عليه خمسين ألفاً، ولك الباقي، قال: فإنني منطلق حتى آتي بالمال.

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۱۵

قال أبو عيينة: فلما حال الحول قلت لأبي جعفر صلوات الله عليه: ما فعل الرجل؟ قال: قد جاءنا بالخمسين ألفاً، فقضيت منها ديناً كان عليّ، وابتعت منها أرضاً، ووصلت منها أهل الحاجة من أهل بيتي، أما إن ذلك سينفع الميت النادم على ما فرط من حبنا، وضيع من حقنا، بما أدخل عليّ من الرفق والسرور «۱».

الإمام جعفر الصادق عليه السلام والبقيع

لعن الله المغيرة

روى الشيخ الطوسي عن الحسين بن أبي العلاء، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال:

سألته عن المغيرة وهو بالبقيع، ومعه رجل ممن يقول: إن الأرواح تتناسخ، فكرهت أن أسأله، وكرهت أن أمشي فيتعلق بي، فرجعت إلى أبي ولم أمض، فقال: يا بني! لقد أسرعت؟

فقلت: يا أبة، إنني رأيت المغيرة مع فلان.

فقال أبي: لعن الله المغيرة، قد حلفت أن لا يدخل عليّ أبداً.

وذكرت أن رجلاً من أصحابه تكلم عندي ببعض الكلام، فقال هو:

أشهد الله أن الذي حدثك لمن الكاذبين، وأشهد الله أن المغيرة عند الله لمن المدحسين. ثم ذكر صاحبهم الذي بالمدينة، فقال: والله ما رآه أبي، وقال: والله ما صاحبكم بمهدى ولا بمهتدي، وذكرت لهم أن فيهم غلماناً أحداثاً، لو سمعوا كلامك لرجوت أن يرجعوا، قال: ثم قال: ألا يأتوني فأخبرهم؟ «٢».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١١٦

أقول: قال النمازي: المغيرة بن سعيد، هو غير سعيد، خبيث ملعون غير سعيد، كان يكذب على مولانا الباقر عليه السلام، فلعنه مولانا الصادق عليه السلام، وأذقه الله حرّ الحديد، وبذلك كله نطقت الروايات المستفيضة التي تزيد عن عشرة رواها الكشي وغيره. «١»

الإمام موسى الكاظم عليه السلام والبقيع

قضية علي بن يقطين

روى محمد بن علي الصوفي: استأذن إبراهيم الجمال رضي الله عنه على أبي الحسن علي بن يقطين الوزير فحجبه، فحج علي بن يقطين في تلك السنة، فاستأذن بالمدينة علي مولانا موسى بن جعفر عليه السلام فحجبه، فرآه ثاني يومه، فقال علي بن يقطين: يا سيدي، ما ذنبي؟

فقال: حجبتك لأنك حجبت أخاك إبراهيم الجمال، وقد أبي الله أن يشكر سعيك، أو يغفر لك إبراهيم الجمال.

فقلت: سيدي ومولاي، من لي بإبراهيم الجمال في هذا الوقت، وأنا بالمدينة وهو بالكوفة؟

فقال: إذا كان الليل فامض إلى البقيع وحدك من غير أن يعلم بك أحد من أصحابك وغلمانك، واركب نجيباً هناك مسرجاً.

قال: فوافي البقيع، وركب النجيب، ولم يلبث أن أناخه على باب إبراهيم الجمال بالكوفة، ففرع الباب وقال: أنا علي بن يقطين.

فقال إبراهيم الجمال من داخل الدار: وما يعمل علي بن يقطين الوزير بيابي؟!

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١١٧

فقال علي بن يقطين: يا هذا، إن أمرى عظيم، وآلى عليه أن يأذن له.

فلما دخل قال: يا إبراهيم، إن المولى عليه السلام أبي أن يقبلني أو تغفر لي.

فقال: يغفر الله لك.

فآلى علي بن يقطين على إبراهيم الجمال أن يطاء خده، فامتنع إبراهيم من ذلك، فآلى عليه ثانياً ففعل، فلم يزل إبراهيم يطاء خده وعلى بن يقطين يقول: اللهم اشهد، فانصرف وركب النجيب، وأناخه من ليلته بباب المولى موسى بن جعفر عليه السلام بالمدينة، فأذن له ودخل عليه فقبله «١».

الإمام علي بن موسى الرضا عليه السلام والبقيع

قضية دفن يونس بن يعقوب

روى عن العياشي: مات يونس بن يعقوب بالمدينة، فبعث إليه أبو الحسن الرضا عليه السلام بحنوطه وكفنه وجميع ما يحتاج إليه، وأمر مواله وموالي أبيه وجدّه أن يحضروا جنازته، وقال لهم: هذا مولى لأبي عبد الله عليه السلام وكان يسكن العراق، وقال لهم: احفروا له في البقيع، فإن قال لكم أهل المدينة: إنه عراقي ولا ندفنه في البقيع، فقولوا لهم: هذا مولى لأبي عبد الله وكان يسكن العراق، فإن منعتمونا أن ندفنه في البقيع منعناكم أن تدفنوا مواليكم في البقيع، فدفن في البقيع، ووجه أبو الحسن علي ابن موسى إلى زميله محمد

بن الحباب وكان رجلاً من أهل الكوفة، فقال: صلّ عليه أنت «٢».

بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ١١٨

وعن محمد بن الوليد: رآنى صاحب المقبره وأنا عند القبر بعد ذلك، فقال لى:

من هذا الرجل، صاحب هذا القبر؟ فإنّ أبا الحسن على بن موسى عليهما السلام أوصانى به، وأمرنى أن أرسّ قبره أربعين شهراً أو أربعين يوماً «١».

الصحابه والبقيع

١. سلمان الفارسى والبقيع

تقبيل خاتم النبوه بالبقيع

روى الطبرانى وأبو نعيم الإصفهانى فى قضيه فحص سلمان الفارسى عن علامات خاتم الأنبياء والمرسلين صلى الله عليه وآله، إلى أن قال: ثم جئت رسول الله صلى الله عليه وآله ببقيع الغرقد، قد اتبع جنازه رجل من الأنصار وهو جالس، فسلمت عليه، ثم استدرت أنظر إلى ظهره هل أرى الخاتم الذى وصف لى صاحبى، فلما رآنى رسول الله صلى الله عليه وآله استدرت عرف أنى أستثبت من شىء وصف لى، فألقى رداءه عن ظهره، فنظرت إلى الخاتم فعرفته، فأكبت عليه أقبله «١».

٢. أبو بكر والبقيع

مبيت أبى بكر ليله بالبقيع

روى أنه لما مرضت فاطمه عليها السلام مرضها الذى ماتت فيه، أتاها أبو بكر وعمر

بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ١٢٠

عائدين، واستأذنا عليها، فأبت أن تأذن لهما، فلما رأى ذلك أبو بكر أعطى الله عهداً ألا يظله سقف بيت حتى يدخل على فاطمه يترضاها، فبات ليله فى البقيع ما أظله شىء، ثم انّ عمر أتى عليا عليه السلام، قال له: انّ أبا بكر شيخ رقيق القلب، وقد كان مع رسول الله فى الغار، وله صحبه، وقد أتيناها غير هذه المره مراراً، نريد الإذن.. «١».

أقول: بالصيف ضيعت اللبن، كما فى المثل «٢».

احراق أبى بكر فجاءه الأسلمى بالبقيع

قال ابن كثير: الفجاءه اسمه إياس بن عبد الله بن عبد ياليل بن عميره بن خفاف من بنى سليم، قاله ابن اسحاق، وقد كان الصديق حرق الفجاءه بالبقيع فى المدينه، وكان سببه: أنه قدم عليه فزعم أنه أسلم، وسأل منه أن يجهز معه جيشاً يقاتل به أهل الردّه، فجهز معه جيشاً، فلما سار جعل لا يمرّ بمسلم ولا مرتد إلا قتله وأخذ ماله، فلما سمع الصديق بعث وراءه جيشاً فردّه، فلما أمكنه بعث به إلى البقيع، فجمعت يده إلى قفاه وألقى فى النار، فحرقه وهو مقموط «٣».

وفى تاريخ اليعقوبى: أنه قال لأبى بكر: يا خليفه رسول الله! انى قد أسلمت، فأعطاه أبو بكر سلاحاً، فخرج من عنده، فبلغه أنه يقطع الطريق، فكتب إلى طريفه بن حاجزه: انّ عدو الله ابن الفجاءه خرج من عندى، فبلغنى أنه قطع

بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ١٢١

الطريق، وأخاف السبيل، فسر إليه حتى تأخذه، وتقدم طريفه، فسار إليه، فقتل قوماً من أصحابه، ثم لقيه فقال: انى مسلم، وأنه مكذوب على، فقال طريفه: فإن كنت صادقاً فاستأسر حتى تأتى أبا بكر فتخبره! فاستأسر، فلما قدم به على أبى بكر أخرجه إلى البقيع فحرقه بالنار، وحرق أيضاً رجلاً من بنى أسد يقال له شجاع بن ورقاء.. «١».

أقول: إذا كان جزاؤه القتل فلا داعى للحرق، فكان بإمكانه أن يقتله من دون أن يحرقه، فكم حصلت المآسى وبرزت مظاهر العنف مما شوّه سمعة الاسلام والمسلمين، قيل: ان أبا بكر ندم على فعله وقال فى مرض موته: أما إنى لا آسى على شىء إلا على ثلاث فعلتهنّ، وددت أنى لم أفعلهنّ.. فوددت إنى لم أكن كشفت بيت فاطمة، وتركته وإن أغلق على الحرب.. وددت أنى يوم أتيت بالفجاءة السلمى لم أكن أحرقة، وقتلته سريحاً أو أطلقته نجيحاً.. «٢».

٣. عمر بن الخطاب والبقيع

من أولى الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وآله؟

روى اليعقوبى عن ابن عباس: طرقنى عمر بن الخطاب بعد هدأة من الليل، فقال: اخرج بنا نحرس نواحي المدينة! فخرج وعلى عنقه درّته حافياً، حتى أتى بقيع الغرقد، فاستلقى على ظهره، وجعل يضرب أخمص قدميه بيده، وتأوه صعداً، فقلت له: يا أمير المؤمنين، ما أخرجك إلى هذا الأمر؟ قال: أمر الله يا ابن عباس،

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ١٢٢

قلت: إن شئت أخبرتك بما فى نفسك، قال: غص يا غواص، إن كنت لتقول فتحسن.

قال: ذكرت هذا الأمر بعينه وإلى من تصيره.

قال: صدقت!

قال: قلت له: أين أنت عن عبد الرحمن بن عوف؟

فقال: ذاك رجل ممسك، وهذا الأمر لا يصلح إلا لمعط فى غير سرف ومانع فى غير إقتار.

قال: فقلت: سعد بن أبى وقاص؟

قال: مؤمن ضعيف.

قال: فقلت: طلحة بن عبد الله؟

قال: ذاك رجل يناول للشرف والمديح، يعطى ماله حتى يصل إلى مال غيره، وفيه بأو وكبر.

قال: فقلت: فالزبير بن العوام، فهو فارس الإسلام؟

قال: ذاك يوم إنسان ويوم شيطان، وعفة نفس، إن كان ليكادح على المكيّة من بكرة إلى الظهر حتى يفوته الصلاة.

قال: فقلت: عثمان بن عفان؟

قال: إن ولى حمل ابن أبى معيط وبنى أمية على رقاب الناس، وأعطاهم مال الله، ولئن ولى ليفعلنّ والله، ولئن فعل لتسيرنّ العرب إليه حتى تقتله فى بيته.

ثم سكت. قال: فقال: امضها يا ابن عباس! أترى صاحبكم «١» لها موضعاً؟

قال: فقلت: وأين يتبعد من ذلك، مع فضله وسابقته وقرابته وعلمه؟

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ١٢٣

قال: هو والله كما ذكرت، ولو وليهم تحملهم على منهج الطريق، فأخذ المحجّة الواضحة، إلا أن فيه خصالاً: الدعابة فى المجلس،

واستبداد الرأي، والتبكيك للناس، مع حادثة السن!

قال: قلت: يا أمير المؤمنين! هلا استحدثتم سنّه يوم الخندق إذ خرج عمرو ابن عبد ود، وقد كعم عنه الأبطال، وتأخرت عنه الأشياخ، ويوم بدر إذ كان يقطّ الأقران قطّاً، ولا سبقتموه بالإسلام، إذ كان جعلته السعب «١» وقريش يستوفيكم؟ فقال: إليك يا ابن عباس! أتريد أن تفعل بي كما فعل أبوك وعلّيّ بأبي بكر يوم دخلا عليه؟ قال: فكرهت أن أغضبه فسكتّ.

فقال: واللّه يا ابن عباس إنّ عليّاً ابن عمك لأحقّ الناس بها، ولكنّ قريشاً لا تحتمله، ولئن وليهم ليأخذنهم بمرّ الحق لا يجدون عنده رخصة، ولئن فعل لينكتنّ بيعته، ثمّ ليتحاربنّ «٢».

وروى ابن أبي الحديد عن ابن عباس، قال: مرّ عمر بعليّ وأنا معه بفناء داره، فسلمّ عليه، فقال له عليّ: أين تريد؟ قال: البقيع.

قال: أفلا تصل صاحبك ويقوم معك؟ قال: بلى.

فقال لي عليّ: قم معه.

فقمتم فمشيت إلى جانبه، فشبك أصابعه في أصابعي، ومشينا قليلاً، حتى إذا

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٢٤

خلفنا البقيع قال لي: يا ابن عباس! أما واللّه أنّ صاحبك هذا لأولى الناس بالأمر بعد رسول الله صلى الله عليه وآله، إلا أنا خفناه على اثنين.

قال ابن عباس: فجاء بكلام لم أجد بداً من مسألته عنه، فقلت: ما هما يا أمير المؤمنين؟

قال: خفناه على حادثة سنه، وحبّه بنى عبد المطلب «١»!

أقول: يلزمه اقراره بأنّ عليّاً كان أولى الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وآله، وأما اعتذاره فمردود بما جاء في كتاب رسول الله صلى الله عليه وآله لعتاب بن أسيد: «ليس الأكبر هو الأفضل، بل الأفضل هو الأكبر» «٢»، وقول عليّ عليه السلام: «ولقد كنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله نقتل آبائنا وأبنائنا وإخواننا وأعمامنا، ما يزيد ذلك إلا إيماناً وتسليماً ومضيّاً على اللقم، وصبراً على مضض الألم، وجدّاً في جهاد العدو» «٣».

رجفة قبور البقيع في عهد عمر «٤»

ذكرناها في بحث الإمام أمير المؤمنين عليه السلام والبقيع، فلا نعيد.

وددت أنّ لي رجلاً مثل عمير بن سعد

روى ابن أبي الحديد: خرج عمر مع رهط من أصحابه ماشين إلى بقيع الغرقد، فقال لأصحابه: ليتمنيّن كلّ واحد منّا أمنيته، فكل واحد تمنى شيئاً،

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٢٥

وانتهت الأمنية إلى عمر، فقال: وددت أنّ لي رجلاً مثل عمير بن سعد، أستعين به على أمور المسلمين «١».

أقول: كان عمير بن سعد والى عمر بن الخطاب على حمص، وقتل يوم القادسية سنة عشرة، وهو ابن أربع وستين سنة «٢»، وقالوا: إنه

كان من محبى معاوية بن أبى سفيان «٣».

أخبار ما عندنا

روى ابن أبى الدنيا عن محمد بن جبير أن عمر بن الخطاب مرّ ببقيع الغرقد، فقال: السلام عليكم يا أهل القبور، أخبار ما عندنا أن نساءكم قد تزوجن، ودوركم قد سكنت، وأموالكم قد فارقت.. «٤».

أقول: ولكن المتقى الهندي روى عن أبى محمد الحسن بن محمد الخلال فى كتاب النادمين، عن على قال: دخلت مع على الجبان، فسمعتة يقول: «السلام عليكم يا ندامى! أما الدور فقد سكنت، وأما الأموال فقد اقتسمت، وأما النساء فقد نكحت، هذا خبر ما عندنا، هاتوا خبر ما عندكم. ثم التفت فقال: لو أذن لهم فى الكلام لتكلموا فقالوا: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى «٥»» «٦»

بقيع الغرقد فى دراسته شامله، ص: ١٢٦

ورواه غيره مثل ابن حبان «١» وابن عساكر «٢» وابن أبى الحديد «٣» وصاحب الجوهرة «٤»، وسائر علماء الامامية «٥» عن على عليه السلام بتفاوت يسير.

مع الثوم والبصل

روى ابن ماجه عن عمر بن الخطاب: أنه قام يوم الجمعة خطيباً أو خطب يوم الجمعة، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: يا أيها الناس! إنكم تأكلون شجرتين لا أراهما إلا خبيثتين، هذا الثوم وهذا البصل، ولقد كنت أرى الرجل على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله يوجد ريحه منه، فيؤخذ بيده حتى يخرج إلى البقيع «٦».

أقول: لا ريب أن للبصل والثوم آثاراً وخواص كثيرة مذكورة فى الكتب

بقيع الغرقد فى دراسته شامله، ص: ١٢٧

الروائية والطبية، فاطلاق كلمة الخبيث عليهما ليس فى محله، نعم لا بد من مراعاة أحوال المجتمع واجتناب ائداء الناس، إلا أن الخليفة كان شديداً فى تعامله، غليظاً فى تعاطيه، ومما يؤيد ذلك ما رواه الطبرانى عن الأسود بن سريع قال: كنت أنشده - يعنى النبى صلى الله عليه وآله - ولا أعرف أصحابه، حتى جاء رجل بعيد ما بين المناكب أصلع، فقيل لى: أسكت أسكت، فقلت: واثكلاه! من هذا الذى أسكت له عند النبى صلى الله عليه وآله و آله؟ فقيل: إنه عمر بن الخطاب! فعرفت والله بعد أنه كان يهون عليه لو سمعنى أن لا يكلمنى حتى يأخذ برجلي فيسحبني إلى البقيع «١».

اللهم كبرت سنى!

روى عبد الرزاق عن سعيد بن أبى العاص قال: رصدت عمر ليله، فخرج إلى البقيع، فصلى ثم رفع يديه، فقال: اللهم كبرت سنى، وضعفت قوتى، وخشيت الإنتشار من رعيتى، فاقبضنى إليك غير عاجز ولا ملوم، فما يزال يقولها حتى أصبح «٢».

مع المطلب بن حنطب

روى عن عبد الأعلى بن عبد الله أنه قال: كنت بالبقيع وعمر، فجاء المطلب بن حنطب، فذهبت أوسع له، فجلس حجرة. «٣»

روى ابن سعد: أن عمر دعا ابنه فقال: يا بني، إني قد أرسلت إلى عائشة

بقيع الغرقد في دراسة شامله، ص: ۱۲۸

أستأذنها أن أدفن مع أخوي فأذنت لي، وأنا أخشى أن يكون ذلك لمكان السلطان، فإذا أنا مت فاعسلني وكفني ثم احملني حتى تقف على باب عائشة، فتقول: هذا عمر يستأذن يقول الخ «۱»، فإن أذنت لي فادفني معهما، وإلا فادفني بالبقيع، قال ابن عمر: فلما مات أبي حملناه حتى وقفنا به على باب عائشة، فاستأذنها في الدخول، فقالت: ادخل بسلام! «۲».

وروى الحاكم النيسابوري: أن عمر بن الخطاب لما طعن قال لعبد الله: اذهب إلى عائشة، فقرأ عليها مني السلام وقل: إن عمر يقول لك: إن كان لا يضرك ولا يضيق عليك، فإني أحب أن أدفن مع صاحبي، وإن كان ذلك يضرك ويضيق عليك فلعمري لقد دفن في هذا البقيع من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وأمّهات المؤمنين من هو خير من عمر، فجاءها الرسول فقالت: إن ذلك لا يضرنى ولا يضيق عليّ «۳»، قال: فادفونني معهما «۴».

ملاحظتان:

۱. لقد ضاق عليها الأمر بعدئذ، إذ روى أنها اتخذت الجلباب بعد دفن الخليفة في بيتها! روى أبو يعلى والهيثمي أنها قالت: فلما دفن عمر أخذت الجلباب فتجلبت به، قال: فقيل لها: ما لك وللجلباب؟ قالت: كان هذا زوجي، وهذا أبي، فلما دفن عمر تجلبت!، أضف على ذلك أن الموجود في صدر الخبر أن عمر قال:

إذا أنا مت فاحملوني إلى باب بيت عائشة، فقولوا لها: هذا عمر بن الخطاب! يقرئك

بقيع الغرقد في دراسة شامله، ص: ۱۲۹

السلام، ويقول: أدخل أو أخرج، قال: فسكتت ساعة! ثم قالت: أدخلوه «۱».

۲. البيت راجع إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، وبعد وفاته ينتقل المال إلى الورثة، فبطبيعة الحال الزوجه ترث من المال بقدر الثمن، هذا إذا كانت واحدة، وإلا يقسم بين الزوجات، ومع العلم بأن النبي صلى الله عليه وآله مات وله تسع أزواج، فسهم عائشة من البيت لا يكون إلا- سهماً من اثنين وسبعين حصه! وفي ذلك قال الصحابي الجليل ابن عباس لعائشة- في قضية منعها لدفن سبط الرسول وثمره البتول الإمام الحسن بن علي عليه السلام بالحجره النبويه-: «واسوأته! يوماً على بغل، ويوماً على جمل، تريد أن تطفئ نور الله، وتقاتلين أولياء الله..» «۲» «۳».

۴. عبيد الله بن عمر والبقيع

عبيد الله بن عمر يقتل ثلاثاً بالبقيع

روى ابن حبان في قضية مقتل عمر: وخرج أبو لؤلؤة على وجه يريد البقيع، وطعن في طريقه اثني عشر رجلاً، فخرج خلفه عبيد الله بن عمر، فرأى أبو لؤلؤة والهزمز جفينه وكان نصرانياً وهم يتناجون بالبقيع، فسقط منهم خنجر له رأسان ونصابه في وسطه، فقتل عبيد الله أبو لؤلؤة «۴» والهزمزان وجفينه ثلاثتهم،

بقيع الغرقد في دراسة شامله، ص: ۱۳۰

فجرى بين سعد بن أبي وقاص وبين عبيد الله في شأن جفينه ملاحه، وكذلك بين علي بن أبي طالب وبينه في شأن الهزمزان «۱»، حتى قال علي بن أبي طالب: «إن وليت هذا الأمر شيئاً قتلت عبيد الله «۲» بالهزمزان «۳».

۵. عثمان و البقيع**عثمان يحول القبور التي كانت عند المسجد إلى البقيع**

روى عن عمدة القارى: أمر عثمان بقبور كانت عند المسجد، أن تحوّل إلى البقيع، وقال: توسّعوا فى مسجدكم «٤».

۶. ابن الزبير و البقيع**ابن الزبير يقتل سارقاً بالبقيع**

روى الذهبى وابن عساكر وغيرهما فى قضية لص سارق، إلى أن قال: فقال ابن الزبير: أمرنى عليكم، فأمرناه، فانطلقنا به إلى البقيع فقتلناه «٥».

۷. أبو هريرة و البقيع**ما رواه بالبقيع**

وروى أحمد عن ابن داره مولى عثمان، قال: أنا لبالبقيع مع أبى هريرة، إذ سمعناه يقول: أنا أعلم الناس بشفاعته محمد صلى الله عليه و آله يوم القيامة، قال: فتداكك الناس عليه فقالوا: ايه يرحمك الله، قال: يقول: اللهم اغفر لكلّ عبد مسلم لقيك، يؤمن بى ولا يشرك بك»

ما قاله بالبقيع

روى الحاكم النيسابورى بسنده إلى ابن أبى الزناد عن أبيه، قال: كنت جالساً مع عبد الله بن جعفر بن أبى طالب بالبقيع، فاطلع علينا بجنائزه، فأقبل علينا ابن جعفر، فتعجب من ابطاء مشيهم بها، فقال: عجباً لما تغير من حال الناس، والله ان كان الا الجمز، وإن كان الرجل ليلاحى الرجل فيقول: يا عبد الله، اتق الله لكأنه قد جمز بك، متعجباً لإبطاء مشيهم «٢».

۸. عبد الله بن جعفر و البقيع**ما قاله بالبقيع**

روى الحاكم النيسابورى بسنده إلى ابن أبى الزناد عن أبيه، قال: كنت جالساً مع عبد الله بن جعفر بن أبى طالب بالبقيع، فاطلع علينا بجنائزه، فأقبل علينا ابن جعفر، فتعجب من ابطاء مشيهم بها، فقال: عجباً لما تغير من حال الناس، والله ان كان الا الجمز، وإن كان الرجل ليلاحى الرجل فيقول: يا عبد الله، اتق الله لكأنه قد جمز بك، متعجباً لإبطاء مشيهم «٢».

مشاهد مشاهير البقيع**إشارة**

حينما يبادر الزائر بزيارة البقيع، يجد قبوراً لا تزال ظاهرة، لقد اهتم المسلمون بزيارتها اهتماماً بالغاً، وهي عبارة عن قبور:

أئمة المسلمين من آل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله

وهم:

- ١- الإمام الحسن بن علي عليه السلام.
 - ٢- الإمام علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام.
 - ٣- الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام.
 - ٤- الإمام جعفر الصادق عليه السلام.
- ونوافيك بالبحث عنهم موجزاً، في الفصل الآتي، في مبحث «أئمة البقيع» «١».

عباس عم رسول الله صلى الله عليه وآله

قال العلامة الحلي: ثم تزور العباس وتودعه بالمنقول «١».

فاطمة بنت أسد الهاشمية

هي أم الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، ذكر العلامة المجلسي زيارة لها «٢»، وعن السمهودي: أن قبرها حفر في موضع المسجد الذي يقال له اليوم قبر فاطمة «٣».

قال العلامة السيد جعفر مرتضى: دفنت رحمها الله تعالى في البقيع، ودفن الحسن عليه السلام عندها، كما نصّ عليه المفيد وغيره، ولكن أبا الفرج يقول: إنها دفنت في الروحاء مقابل حمام أبي قطفية، ولم نفهم المبرر لدفنها هناك لو صحّ ذلك، والحسنان عليهما السلام أعرف بقبر جدتهم من غيرهم «٤».

بنات رسول الله صلى الله عليه وآله

وهنّ عبارة عن:

١- زينب «٥»

٢- رقية «٦»

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٣٤

٣- أم كلثوم «١».

أقول: وقع الخلاف في أنه هل كانت رقية و أم كلثوم وكذا زينب «٢» بنات رسول الله صلى الله عليه وآله، أم هنّ ربائبه؟ الذي عليه بعض أهل التحقيق - تبعاً لبعض القدماء - هو الثاني «٣».

قال أبو القاسم الكوفي (المتوفى سنة ٣٥٢): إن رقية وزينب زوجتي عثمان لم تكونا ابنتي رسول الله صلى الله عليه وآله، ولا ولد خديجة زوجة رسول الله صلى الله عليه وآله، وإنما دخلت الشبهة على العوام فيهما لقلّة معرفتهم بالأنساب وفهمهم بالأسباب «٤».

وقال: صحّ لنا فيهما ما روى مشايخنا من أهل العلم عن الأئمة من أهل البيت عليهم السلام، وذلك ان الرواية صحّت عندنا عنهم انه كانت لخديجة بنت خويلد من أمها أخت يقال لها هالة، قد تزوجها رجل من بني مخزوم، فولدت بنتاً اسمها هالة، ثم خلف عليها بعد

أبي هالة رجل من بني تميم يقال له أبو هند، فأولدها إبناً كان يسمى هنداً بن أبي هند وابنتين، فكانتا هاتان الإبتتان منسويتين إلى رسول الله صلى الله عليه وآله زينب ورقية من امرأة أخرى قد ماتت، ومات أبو هند وقد بلغ ابنه مبالغ الرجال، والإبتتان طفلتان، وكان في حدثان تزويج رسول الله صلى الله عليه وآله بخديجة بنت خويلد، وكانت هالة أخت خديجة فقيرة، وكانت خديجة من الأغنياء الموصوفين بكثرة المال، فأما هند بن أبي هند فإنه لحق بقومه وعشيرته بالبادية، وبقيت الطفلتين عند أمهما هالة أخت خديجة، فضمت خديجة أختها هالة مع

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۳۵

الطفلتين إليها وكفلت جميعهم، وكانت هالة أخت خديجة هي الرسول بين خديجة وبين رسول الله صلى الله عليه وآله في حالة التزويج، فلما تزوج رسول الله صلى الله عليه وآله بخديجة ماتت هالة بعد ذلك بمدّة يسيرة، وخلفت الطفلتين زينب ورقية في حجر رسول الله صلى الله عليه وآله وحجر خديجة، فريّاهما، وكان من سنة العرب في الجاهلية من يرّبي يتيماً ينسب ذلك اليتيم إليه.. فكان رسول الله صلى الله عليه وآله في نسب ابنتي أبي هند على ما وصفناه من سنة العرب في الجاهلية، فدرج نسبهما عند العامة كذلك «۱».

وقال الكراجكي (المتوفى ۴۴۹): وقد اختلف الأقوال فيهما «۲»، فمن قائل إنهما ربيّتا، وإنهما ابنتا خديجة من سواه «۳»، ومن قائل إنهما ابنتا أخت خديجة من أمها، وإن خديجة ربّتهما لما ماتت أختها في حياتها، وقد قال: إن اسم ابنيهما هالة، ومن قائل إنهما ابنتا النبي صلى الله عليه وآله «۴».

وقال ابن شهر آشوب: ذكر في كتابي الأنوار والبدع أن رقية وزينب كانتا ابنتي هالة أخت خديجة «۵».

ونقل عن الشيخ آل ياسين قوله: وأما زينب ورقية وأم كلثوم وقد اشتهر بكونهن بنات محمد صلى الله عليه وآله، فهن بنات خديجة رضی اللّٰه عنهما من زوجها الأولين، ولم يؤيد التحقيق التاريخي المتعمق بنوتهنّ لمحمد صلى الله عليه وآله «۶».

ولكن السيد جعفر مرتضى لم يقبل ذلك، وقال: إن التحقيق يدل على أنهم

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۳۶

ربيّات للنبي صلى الله عليه وآله ولخديجة، ولسن بناته ولا بناتها «۱».

ثم إن الظاهر أنّ زوجتي عثمان كانتا رقية وأم كلثوم، لا- زينب- التي كانت زوجة أبي العاص «۲»- كما روى عن الصادق عليه السلام: «وتزوج عثمان بن عفان أم كلثوم، فماتت ولم يدخل بها، فلما ساروا إلى بدر توجه رسول الله صلى الله عليه وآله رقية» «۳»، وقريب منه ما في خبر قرب الاسناد «۴»، وهو المصريح في كلام ابن سعد «۵» وابن حجر «۶» وغيرهما.

فيظهر من ذلك وجه التأمل في ما نقل من تزوّج عثمان بزینب، كما ذكرناه عن أبي القاسم الكوفي «۷»، وكذا ما ذكره الشيخ المفيد «۸»، كما نبه على ذلك المحقق التستري «۹».

زوجات رسول الله صلى الله عليه وآله

وهنّ:

- أم سلمة «۱۰»

- حفصة «۱۱»

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۳۷

- ريحانة بنت زيد «۱»

- زينب بنت جحش «۲»

- زینب بنت خزیمه»
- صفیه بنت حیی «۴»
- عائشه بنت ابی بکر «۵»
- ماریه القبطیه «۶»

عمات رسول الله صلی الله علیه و آله

ذکر ارباب السیر والتفسیر آن صفیه بنت عبد المطلب عمه رسول الله صلی الله علیه و آله دفنت بالبقیع «۷».

عقیل بن ابی طالب

وهو أخ الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، كان أكبر منه بعشرين سنة، وكان عالماً بأنساب العرب.

عبد الله بن جعفر بن ابی طالب

هو ابن الشهيد جعفر بن أبي طالب المعروف بجعفر الطيار، وكان زوجاً لزینب الكبرى سلام الله عليها بنت الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب سلام الله عليه. قال الشهيد الأول: ويزور قبر إبراهيم ابن رسول الله صلی الله علیه و آله، وعبد الله بن جعفر .. «۱».

أم البنین

هي فاطمة الكلبيّة، زوجة الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، وأم قمر بنی هاشم أبي الفضل العباس بن علي عليه السلام.

مالک

وهو مالک بن أنس، الفقيه المدني، أحد رؤساء المذاهب الأربعة، صاحب كتاب «الموطأ».

نافع

وقع الخلاف في هويته، فهو إما نافع القاريء الشهير، أو غيره، قال السخاوي: إما نافع القاريء، أو نافع مولى لابن عمر «۲».

إبراهيم ابن رسول الله

امه ماریه القبطیه، مات صغيراً، وحزن عليه رسول الله صلی الله علیه و آله كثيراً.

بعض شهداء أحد

وهم الذين استشهدوا في غزوة أحد، ونقلوا إلى المدينة، فدفنوا في البقيع.

شهداء وقعة الحرة

وهم الذين استشهدوا في زمن سلطة يزيد بن معاوية، عليه اللعنة، في سنة ۶۲ من الهجرة النبوية. يقول الشيخ الأعظم الأنصاري قدس سره: لا شيء أوضح وأشهر من كفر يزيد، لعنه الله «۱».

حليمة السعدية

هي مرضعة رسول الله صلى الله عليه وآله ووالدته بالرضاعة.

أبو سعيد الخدري

من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله

تحديد موضع القبور

إشارة

رغم دفن عشرات الآلاف من الصحابة والتابعين والعلماء والصالحين والشهداء والمؤمنين وسائر المسلمين في بقيع الغرقد، إلا أن المعروف منها قليل

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۴۰

جداً، وهذا مما يوجب الأسف الشديد، مع العلم بأن النبي صلى الله عليه وآله وضع حجراً على قبر عثمان بن مظعون مما يرشدنا إلى الاهتمام بحفظ قبور الصلحاء والأولياء، ومما يزيد الأسف هو هدم الآثار في ظل إستيلاء التيار الوهابي.

ومع ذلك، فإنّ الزائر يجد في البقيع قبوراً معلومة لأهل المدينة جيلاً بعد جيل وللمحققين بالتواتر، مثل قبور أئمة أهل البيت عليهم السلام، وقبور بنات النبي صلى الله عليه وآله، وزوجاته، وعمه، وعماته، وابنه، وغيرهم، نذكر تحديدها.

وفي ما يلي نذكر القبور على الترتيب على أساس الدخول إلى البقيع من الباب الغربي المقابل للمسجد النبوي الشريف في الوقت الحاضر:

۱. قبور أئمة أهل البيت عليهم السلام

أمام المدخل الرئيسي باتجاه الجنوب، على يمين الواقف قبور بنات رسول الله صلى الله عليه وآله، وفيه القبور الآتية:

(الف) الإمام الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام.

(ب) الإمام زين العابدين علي بن الحسين عليه السلام.

(ج) الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام.

- د) الإمام جعفر الصادق عليه السلام.
ه) فاطمة بنت أسد الهاشمية، أم الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام.
و) العباس بن عبد المطلب «١» عم رسول الله صلى الله عليه وآله.

۲. قبور بنات رسول الله صلى الله عليه وآله

أمام المدخل الرئيسي للبقيع وعلى بعد منه بحوالى ۳۰ متراً، ولا يفصلها عن بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۱۴۱
المدخل إلا الساحة الرئيسية له، نجد قبور بنات رسول الله صلى الله عليه وآله.

۳. قبور زوجات رسول الله صلى الله عليه وآله

شمال قبور بنات النبي صلى الله عليه وآله، على يسار الواقف أمام قبور البنات، وعلى بعد حوالى ثمانية أمتار، نجد قبور زوجات رسول الله صلى الله عليه وآله.

۴. قبر عقيل بن أبي طالب، وابن أخيه عبد الله بن جعفر الطيار

على بعد نحو خمسة أمتار شمال قبور زوجات رسول الله صلى الله عليه وآله نجد قبرى عقيل وابن أخيه عبد الله بن جعفر.

۵. قبر الإمام مالك ونافع

فى الشرق من قبر عقيل بن أبى طالب وعلى نحو عشرة أمتار عند التقاء الممرات الإسمنتية الحديثة يوجد قبران:
الأول: للإمام مالك بن أنس، امام المالكية من المذاهب الأربعة.
الثانى: لنافع، وهو إما شيخ القراء المعروف، أو غيره.

۶. قبر إبراهيم ابن رسول الله صلى الله عليه وآله

على بعد ۲۰ متراً من قبر مالك، باتجاه الشرق، نجد قبره الشريف.
والظاهر: أن موضع قبر عثمان بن مظعون يكون قريباً منه، وذلك لقول رسول الله صلى الله عليه وآله فى تعيين موضع دفن ابنه إبراهيم: «ألحقوه بالسلف الصالح».

۷. مدفن شهداء أحد ووقعة الحرة

على بعد نحو ۷۵ متراً من قبر إبراهيم بن رسول الله صلى الله عليه وآله، نجد مدفن شهداء

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۴۲

أحد ووقعة الحره، وهم الذين استشهدوا أيام سلطه يزيد بن معاوية عليه اللعنه، وهو حالياً على شكل مستطيل من الحجر، بارتفاع لا يتجاوز المتر الواحد عن سطح الأرض، ومن المعلوم أنه يتضمن بعض أجساد الشهداء رضوان الله عليهم، وأنهم دفنوا في المكان وحواليه، وذلك لكثرتهم.

۸. قبر اسماعيل بن جعفر الصادق عليه السلام

اسماعيل بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن أبي طالب، توفي سنة ۱۳۳ في حياة أبيه الصادق عليه السلام بعشرين سنة، كذا في عمده الطالب، عن أبي القاسم بن جذاع نسابه المصريين «۱».

قال السيد الأمين: قبره الآن خارج البقيع، بينهما الطريق بجانب سور المدينة المنورة، ولعله كان داخلًا فيه قبل جعل هذا الطريق، وهو مشيد معظم عليه قبة عظيمة، هدمها الوهابيون في هذا العصر، بعد استيلائهم على الحجاز «۲».

وقال الشيخ المدني: وكان يقع (قبر اسماعيل بن جعفر) في الوسط بين الحرم النبوي والبقيع، وأنا شاهدت هذا القبر قبل طمسه وهدمه «۳».

وقالوا: كان القبر خارج البقيع في الجهة الغربية الجنوبية، ويفصله عن البقيع شارع بعرض ۱۵ متراً، وكان محاطاً بسور مرتفع بنحو ۳ أمتار، وكان مبنى الشرشورة وهو مبنى مصلحة الموتى يقع شرقي هذا القبر، وقد نقل الجسد في التوسعة التي تمت قبل التوسعة الأخيرة، وأدخل داخل سور البقيع الحالي «۴».

؛ بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۴۳

أقول: قد سمعنا من الأفواه أنه دفن شرق شهداء الحره، ولكن الوهابيين أزالوا العلامة والأثر، كما هو دأبهم.

۹. قبر السيدة حلیمه السعدیه

قيل: ان قبرها شمال شرق قبر عثمان بن عفان، أي شمال شرق حش كوكب، والمعروف أنه شمال قبر عثمان.

۱۰. قبور عمات النبي صلى الله عليه وآله

على بعد أربعين متراً من مدخل البقيع الرئيسي إلى الشمال على يسار الداخل، ملاصقاً لسور البقيع نجد القبور الآتية:

(الف) قبر صفية بنت عبد المطلب عمه رسول الله صلى الله عليه وآله.

(ب) قبر عاتكة بنت عبد المطلب عمه رسول الله صلى الله عليه وآله.

(ج) قبر أم البنين فاطمة الكلابية، زوجة الإمام أمير المؤمنين على بن أبي طالب عليه السلام.

۱۱. قبر أبي سعيد الخدري

وقبره في الجهة الشرقية الشمالية، كان على قارعة الطريق المؤدى إلى الحرة الشرقية.

۱۲. قبر سعد بن معاذ

على بعد حوالي خمسين متراً شمال قبر عثمان بن عفان، يوجد قبر الصحابي الجليل سعد بن معاذ.

۱۳. قبر عثمان بن عفان

دفن بحش كوكب، الذي كان خارجاً عن البقيع، ولكن أدخله معاوية فيه، وحالياً يقع قبره على بعد ۱۳۵ متراً من قبور شهداء الحرة، في الجهة الشرقية الشمالية «۱».

قال ابن كثير: وقد اعتنى معاوية في أيام إمارته بقبر عثمان، ورفع الجدار بينه وبين البقيع، وأمر الناس أن يدفنوا موتاهم حوله، حتى اتصلت بمقابر المسلمين «۲».

قال ابن أبي الحديد: فخرج به نفر يسير من أهله وهم يريدون به حائطاً بالمدينة يعرف بحش كوكب، كانت اليهود تدفن فيه موتاهم، فلما صار هناك رجم سريره، وهموا بطرحه، فأرسل على عليه السلام يعزم عليهم ليكفوا عنه، فكفوا، فانطلقوا به حتى دفنوه في حش كوكب.. وزاد الطبري: ان معاوية لما ظهر على الناس أمر بذلك الحائط، فهدم حتى أفضى به إلى البقيع، وأمر الناس أن يدفنوا موتاهم حول قبره، حتى اتصل ذلك بمقابر المسلمين «۳».

أنمة البقيع (عليهم السلام)

۱- الامام الحسن المجتبي عليه السلام

هو الحسن بن علي بن أبي طالب، الإمام الزكي، سيد شباب أهل الجنة، أبو محمد «۱»، سبط الرسول، وريحانة البتول، وحجة الله على أرضه.

ولد عليه السلام بالمدينة في النصف «۲» من شهر رمضان سنة اثنتين (أو ثلاث «۳») من الهجرة، وقبض مسموماً بالمدينة في صفر سنة تسع وأربعين من الهجرة، فكان سنه عليه السلام يومئذ سبعاً وأربعين سنة، وأمه سيده نساء العالمين، فاطمة بنت محمد، خاتم النبيين، صلى الله عليه وآله الطاهرين، وقبره بالبقيع من مدينة الرسول صلى الله عليه وآله «۴»، عند جدته بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۴۶

فاطمة بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف «۱»، لقبه: الوزير، والتقى، والقائم، والطيب، والحجة، والسيد، والسبط، والولي «۲».

قال الذهبي: الحسن بن علي بن أبي طالب.. الإمام، السيد، ريحانة رسول الله صلى الله عليه وسلم وسبطه وسيد شباب أهل الجنة، أبو محمد القرشي الهاشمي المدني الشهيد.. وكان يشبه جدّه رسول الله صلى الله عليه وسلم، قاله أبو جحيفة «۳».

قال ابن عنبه: وجاءت به فاطمة إلى النبي صلى الله عليه وآله يوم السابع من مولده في خرقه من حرير الجنة كان جبرئيل عليه السلام نزل بها إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فسماه حسناً، وعوّ عنه كبشاً «۴».

وروى عن الجعديات لفضيل بن مرزوق، عن عدّى بن ثابت، عن البراء، قال النبي صلى الله عليه وآله للحسن: «اللهم إني أحبه فأحبه، وأحب من يحبه»، صححه الترمذي «۵».

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۱۴۷

وروی عنه صلی الله علیه و آله أنه قال: «الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة»، صححه الترمذی «۱».

وقال النبي صلی الله علیه و آله في حقه وحق أخيه: «من أحبهما فقد أحبني، ومن أبغضهما فقد أبغضني: الحسن والحسين» «۲».

وقال صلی الله علیه و آله: «اللهم اني أحبهما فأحبهما» «۳».

وقال النووي: مناقبه كثيرة مشهورة في الصحيحين وغيرهما «۴».

وقال ابن حجر العسقلاني: فضائله لا تحصى، وقد ذكرنا منها شطراً في الروضة النديّة «۵».

روى الكليني باسناده عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: «لما حضر الحسن بن علي عليهما السلام الوفاة قال للحسين عليه السلام: يا أخي، إنني أوصيك بوصية فاحفظها، إذا أنا مت فهينني، ثم وجهني إلى رسول الله صلى الله عليه وآله لأحدث به عهداً، ثم اصرفني إلى أمي عليها السلام، ثم ردني فادفني بالبقيع..» «۶».

وقال المفيد: روى عبدالله بن إبراهيم، عن زياد المخارقى قال: لما حضرت الحسن الوفاة استدعى الحسين بن علي عليهما السلام فقال: يا أخي، إنني مفارقك ولاحق بربي جل وعز، وقد سقيت السم ورميت بكبدي في الطست، وأني لعارف بمن سقاني السم، ومن أين ذهبت، وأنا اخاصمه إلى الله تعالى، فيحقي عليك أن

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۱۴۸

تكلمت بشيء، وانتظر ما يحدث الله عز ذكره في، فاذا قبضت فغمضني وغسلني وكفني واحملني على سريري الى قبر جدتي رسول الله صلى الله عليه وآله لأجدد به عهداً، ثم ردني الى قبر جدتي فاطمة بنت أسد رحمه الله فادفني هناك، وستعلم يا ابن أم أن القوم يظنون أنكم تريدون دفني عند رسول الله صلى الله عليه وآله، فيجلبون في منعكم عن ذلك، وباللله أقسم عليك أن تهريق في أمري محجمة دم..» «۱».

فظهر أن الإمام الحسن عليه السلام دفن بالبقيع تنفيذاً لوصيته»

، لعلمه عليه السلام بالأحداث المؤلمة «۳»، وما تظهره الأحقاد الدفينية «۴» والأنفوس الشريرة، وبه يظهر ضعف ما نقله ابن كثير «۵» وغيره «۶» من أنه عليه السلام عهد إلى أخيه الحسين عليه السلام أن يدفن مع رسول الله صلى الله عليه وآله، ثم جرى ماجرى. نعم، جاء في منتخب الأنوار لمحمد بن همام الكاتب الإسكافي: ولما حضرته الوفاة دعا أخاه الحسين بن علي عليهما السلام، وقال له: يا أخي، إذا أنا مت، وأخذت في أمري، وصيرتني على السرير، فأنشذك الله بحق جدي رسول الله «۷» وأمي فاطمة، إذا صرت إلى قبر رسول الله صلى الله عليه وآله، فإن تركوك فادفني معه، وإن منعوك فبالله عليك

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۱۴۹

يا أخي، وبحق جدي وأمي إن كَلِّمت أحداً، وارددني فادفني بالبقيع «۱».

ولكن ما ذكره الشيخ المفيد هو المعتمد.

ثم قال المفيد: فلما مضى عليه السلام لسبيله غسَّله الحسين عليه السلام وكفنه وحمله على سريره، ولم يشك مروان ومن معه من بنى أمية أنهم سيدفونونه عند رسول الله صلى الله عليه وآله، فلما توجه به الحسين بن علي عليهما السلام إلى قبر جدته رسول الله صلى الله عليه وآله ليجدد به عهداً أقبلوا إليهم في جمعهم.. إلى ان قال:- وكادت الفتنة «۲»

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۱۵۰

تقع بين بنى هاشم وبنى أمية «۱» «۲»، فبادر ابن عباس إلى مروان فقال له: ارجع يا مروان من حيث جئت، فإننا ما نريد أن ندفن صاحبنا عند رسول الله صلى الله عليه وآله، لكننا نريد أن نجدد به عهداً بزيارته، ثم نرده إلى جدته فاطمة عليها السلام، فندفنه عندها بوصيته بذلك، ولو كان وصي بدفنه مع النبي صلى الله عليه وآله لعلمت أنك أقصر ببعاً من ردنا عن ذلك.. وقال الحسين عليه السلام:

«والله لولا عهد الحسن إليّ بحقن الدماء، وأن لا أهريق في أمره محجمة دم، لعلمتم كيف تأخذ سيوف الله منكم مأخذها، وقد نقضتم العهد بيننا وبينكم، وأبطلتم ما اشترطنا عليكم لأنفسنا».

ومضوا بالحسن عليه السلام فدفنوه بالبقيع عند جدته فاطمة بنت أسد بن هاشم بن عبدمناف، رضي الله عنها واسكنها جنات النعيم «۳».

وذكر ابن قتال النيسابوري «۴» والطبرسي نحوه بتفاوت يسير «۵».

وقال أبو هريرة يوم دفن الحسن بن علي عليه السلام: قاتل الله مروان، قال: والله ما

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۵۱

كنت لأدع ابن أبي تراب يدفن مع رسول الله صلى الله عليه وآله وقد دفن عثمان بالبقيع!، فقلت: يا مروان! اتق الله، ولا تقل لعلي إلا خيراً، فأشهد لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يوم خيبر: «لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله، ليس بفرار» «۱»، وأشهد لسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول في حسن: «اللهم اني أحبه فأحبه، وأحب من يحبه» «۲».

ولا يخفى أن مروان بن الحكم كان وقتئذ أمير المدينة «۳»، أو أنه كان معزولاً، وإنما فعل ما فعل ابتغاء مرضاء معاوية «۴»، وطلباً للرئاسة «۵».

ومات الامام الحسن المجتبي عليه السلام شهيداً، إذ أنه قد سم بدسيسه معاوية، تمهيداً لسلطة ابنه يزيد.

قال أبو علي محمد بن همام الإسكافي: استشهد عليه السلام في سنة خمسين من الهجرة، بعد مضي عشر سنين من ملك معاوية، وكان سبب وفاته شربة وجهها معاوية على يد امرأته جعدة بنت الأشعث - لعنه الله - وأقطعها على ذلك ضيعة نقيه وعشرة آلاف، وروى: أنه سقى برادة الذهب، حتى قاء كبده، وقال: «سقيت السم مرتين، وهذه الثالثة»، ودفن بالمدينة في البقيع «۶».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۵۲

وقال ابن حبان: الحسن بن علي بن أبي طالب... ابن فاطمة الزهراء، كان أشبه الناس برسول الله صلى الله عليه وسلم، كنيته أبو محمد، سم حتى نزل كبده «۱».

وروى ابن عساکر عن أبي سليمان بن زبر، قال: مات الحسن بن علي يعني سنة تسع وأربعين، وكان قد سقى السم، فوضع كبده.. «۲».

وقال ابن شهر آشوب: وكان بذل معاوية لجعدة بنت محمد الأشعث الكندي، وهي ابنة أم فروة، أخت أبي بكر بن أبي قحافة، عشرة آلاف دينار، وإقطاع عشرة ضياع من سقى سورا وسواد الكوفة، على أن تسم الحسن «۳».

جاء في كشف الغمة: لما اراد معاوية أخذ البيعة ليزيد، دس إلى جعدة بنت الأشعث بن قيس - وكانت زوجة الحسن بن علي عليهما السلام - من حملها على سمه، وضمن لها أن يزوجه بابنه يزيد، فأرسل إليها مائة الف درهم، فسقته جعدة السم «۴»، وبقي عليه السلام أربعين يوماً مريضاً، ومضى لسبيله في صفر سنة خمسين من الهجرة، وله يومئذ ثمان وأربعون سنة، وتولى أخوه ووصيه الحسين عليهما السلام غسله وتكفينه ودفنه عند جدته فاطمة بنت أسد.. بالبقيع «۵».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۵۳

وفى الخبر: ثم القائم من بعده - أي أمير المؤمنين علي عليه السلام - ابنه الحسن سيد الشباب وزين الفتيان، يقتل مسموماً، يدفن بأرض طيبة، في الموضع المعروف بالبقيع «۱».

وذكر الحاكم النيسابوري بإسناده عن ثعلبة بن أبي مالك قال: شهدنا الحسن ابن علي يوم مات ودفن بالبقيع، ولو طرحت إبرة ما وقعت إلا على رأس انسان «۲».

قال نعيم بن حماد: فلم يشهده أحد من بني أمية إلا خالد بن الوليد بن عقبة، فإنه ناشدهم الله وقرابته فخلوا عنه «۳».

وروى الذهبي عن مساور السعدي قال: رأيت أبا هريرة قائماً على مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم مات الحسن يبكي وينادي

بأعلى صوته: يا أيها الناس! مات اليوم حب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فابكوا «٤».

وروى عن مساور مولى بنى سعد بن بكر، قال: وقد اجتمع الناس لجنائزه، حتى ما كان البقيع يسع أحداً من الرّحام «٥».

وقد بكاه الرجال والنساء سبعاً، واستمرّ نساء بنى هاشم ينحن عليه شهراً، وحدث نساء بنى هاشم عليه سنة «٦».

بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ١٥٤

وجاء فى الخبر: «.. وأما الحسن، فانه ابنى وولدى، ومثى، وقره عيني، وضياء قلبى، وثمره فؤادى، وهو سيد شباب أهل الجنة، وحجّه الله تعالى على الأئمة، أمره أمرى، وقوله قولى، فمن تبعه فإنه منى، ومن عصاه فليس منى، وإنى نظرت إليه فذكرت ما يجرى عليه من الدّل بعدى، فلا يزال الأمر به حتى يقتل بالسّم ظلماً وعدواناً، فعند ذلك تبكى الملائكة والسبع الشداد بموته، ويبيكه كلّ شىء حتى الطير فى جوّ السماء، والحيتان فى جوف الماء، فمن بكاه لم تعم عيناه يوم تعمى الأعين، ومن حزن عليه لم يحزن قلبه يوم تحزن القلوب، ومن زاره فى البقيع ثبتت قدماه على الصراط يوم تزل فيه الأقدام..» «١».

جاء فى كامل الزيارة باسناده عن عمر بن يزيد بياع السابري، رفعه، قال:

كان محمد بن على ابن الحنفية يأتى قبر الحسن بن على عليهما السلام فيقول: السلام عليك يا بقيه المؤمنين، وابن أول المسلمين، وكيف لا تكون كذلك وأنت سليل الهدى، وحليف التقوى، وخامس أهل الكساء، غدتك يد الرحمه، وربيت فى حجر الإسلام، ورضعت من ثدى الإيمان، فطبت حياً، وطبت ميتاً، غير أن الأنفس غير طيبه بفراقك، ولا شاكة فى حياتك، يرحمك الله. ثم التفت إلى الحسين عليه السلام فقال: يا أبا عبد الله الحسين، فعلى أبى محمد السلام «٢».

ولنختم الكلام بما جاء فى إحدى الزيارات الجامعة: «السلام على الإمام المعصوم، والسبط المظلوم، والمضطهد المسموم، بدر النجوم، والمودع بالبقيع، ذى الشرف الرفيع، السيد الزكى والمهذب التقى، أبى محمد الحسن بن على عليهما السلام» «٣».

٢- الامام على بن الحسين زين العابدين عليه السلام

هو الإمام على بن الحسين، لقبه الزكى وزين العابدين وذو الثنات والأمين «١»، رابع الأئمة عند الشيعة الإمامية، وحجّه الله على أرضه، ولد فى الخامس من شعبان «٢» سنة ثمان وثلاثين من الهجرة «٣»، وأمه شاه زنان «٤» بنت شيرويه بن كسرى أبرويز «٥»، وقيل: شاه زنان بنت يزدجرد بن كسرى «٦»، ويقال:

كان اسمها شهربانو بنت يزدجرد «٧»، وقيل: أم ولد اسمها غزاة الهة، ٢ «٨»، ويقال: بل كان اسمها برة بنت النوشجان «٩»، وقبض بالمدينة يوم السبت لاثنتى عشرة ليلة بقيت من المحرم «١٠» سنة خمس وتسعين «١١»، وقيل: أربع وتسعين «١٢»، وله يومئذ سبع وخمسون سنة «١٣»، وولد له ثمان بنين ولم يكن له انثى «١٤»، وكان إمامته أربعاً وثلاثين سنة «١٥»،

بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ١٥٦

وقبره ببقيع المدينة «١».

قال الذهبى: على بن الحسين ابن الإمام على بن أبى طالب.. السيد الإمام زين العابدين الهاشمى العلوى المدنى.. «٢»

ونقل عن ابن تيمية- مع تعصبه وعناده- أنه قال: على بن الحسين زين العابدين، وقره عين الإسلام، لكثرة ما اشتهر عنه من عبادة وزهد وورع وتسامح وعلو أخلاق «٣».

وقال الزهرى: ما كان أكثر مجالستى مع على بن الحسين، وما رأيت أحداً أفقه منه «٤».

وقال: ما رأيت قريشاً أفضل من على بن الحسين «٥».

وروى أن رجلاً قال لابن المسيب: ما رأيت أروع من فلان، قال: هل رأيت على بن الحسين؟ قال: لا، قال: ما رأيت أروع منه «٦».

وروى ابن سعد عن عبد الله بن أبى سليمان قال: كان على بن الحسين.. إذا قام

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۱۵۷

إلى الصلاة أخذته رعدة، فقليل له ما لك؟ فقال: ماتدرون بين يدي من أقوم ومن أناجي؟! «(۱)»

وروى المفيد عن زرارة بن أعين قال: سمع سائل في جوف الليل وهو يقول:

أين الزاهدون في الدنيا والراغبون في الآخرة، فهتفت به هاتف من ناحية البقيع يسمع صوته ولا يرى شخصه: ذاك علي بن الحسين عليه السلام «(۲)».

وذكر الذهبي عن مالك: أحرم علي بن الحسين، فلما أراد ان يلبي قالها، فأغمى عليه، وسقط من ناقته فهشم.. وكان يسمى زين العابدين لعبادته «(۳)».

وعن سفيان بن عيينة: حجّ علي بن الحسين بن أبي طالب، فلما أحرم واستوت به راحلته اصفرّ لونه وانتفض ووقعت عليه الرعدة ولم يستطع أن يلبي، فقليل: ما لك لا تلبي؟ قال: «أخشى أن أقول ليبيك، فيقول لي: لا ليبيك..» فلما لبي غشى عليه وسقط من راحلته، فلم يزل يعتريه ذلك حتى قضى حجّه «(۴)».

ثم أن الإمام عليه السلام مات شهيداً، سمّه الوليد بن عبد الملك بن مروان «(۵)»، وتوفى عليه السلام بالمدينة سنة خمس وتسعين للهجرة، وله يومئذ سبع وخمسون سنة، ودفن بالبقيع مع عمه الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام «(۶)».

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۱۵۸

وقد أخبروا بموضع دفنه قبل ذلك بسنين، حيث إنه جاء في الخبر: «يدفن في أرض طيبة في الموضع المعروف بالبقيع» «(۱)».

ذكر ابن سعد وسبط ابن الجوزي: انه توفي سنة أربع وتسعين، وكان يقال لهذه السنة: سنة الفقهاء «(۲)»، لكثرة من مات منهم فيها «(۳)»، وكان عليّ سيد الفقهاء، مات أولها «(۴)».

وروى عن حسين بن علي بن حسين بن علي بن أبي طالب، قال: مات أبي، علي بن حسين سنة أربع وتسعين، وصلينا عليه بالبقيع «(۵)». وجاء في الخبر أيضاً: «ثم يكون القائم من بعده «(۶)» ابنه علي سيد العابدين، وسراج المؤمنين، يموت موتاً، يدفن بالبقيع من أرض طيبة» «(۷)».

۳- الامام محمد بن علي الباقر عليه السلام

هو الإمام محمد بن علي بن الحسين بن أبي طالب، باقر علم الدين، وعلم الأولين والآخرين «(۸)»، وإمام المتقين، كنيته أبو جعفر، خامس الأئمة عند الشيعة الإمامية، وحجّه الله في أرضه، ولد بالمدينة سنة سبع وخمسين من الهجرة، وأمه أم

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۱۵۹

عبد الله «(۱)» فاطمة «(۲)» بنت الحسن بن علي بن أبي طالب، فهو أول هاشمي ولد من هاشميين علوي من علويين «(۳)»، أي: أنه أول من جمع ولادة الحسن والحسين «(۴)»، لقبه باقر العلم والشاكر والهادي «(۵)»، وكان واسع العلم، وافر الحلم «(۶)»، وقبض بالمدينة في ذي الحجة ويقال: في شهر ربيع الأول ويقال: في شهر ربيع الآخر- والأول أشهر- «(۷)»، سنة أربع عشرة ومائة، وكان سنه يومئذ سبعا وخمسين سنة، وقبره بالبقيع من مدينة الرسول صلى الله عليه وآله «(۸)».

وفي الخبر: «ثم يكون الإمام القائم بعده «(۹)» المحمود فعالة محمد، باقر العلم ومعدنه وناشره ومفسره، يموت موتاً، يدفن بالبقيع من أرض طيبة» «(۱۰)».

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۱۶۰

قال الذهبي: هو السيد الإمام أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن علي العلوي الفاطمي المدني.. وكان أحد من جمع بين العلم والعمل والسؤدد والشرف والثقة والرزانة، وكان أهلاً للخلافة، وهو أحد الأئمة الأثني عشر الذين تبجلهم الشيعة الإمامية وتقول

بعصمتهم وبمعرفتهم بجميع الدين.. وشهر أبو جعفر بالباقر من بقر العلم أي شقّه، فعرف أصله وخفيته.. «١»
قال قطب الدين الراوندى: وأما محمد بن علي عليهما السلام، فلم يظهر من أحد بعد آبائه عليهم السلام من علم الدين والآثار والسنة
وعلم القرآن والسيره وفنون العلم ما ظهر منه، وروى عنه معالم الدين بقايا الصحابة ووجوه التابعين ورؤساء الفقهاء، وصار في الفضل
علماً يضرب به الأمثال «٢».

قال الزبيدي: وإتما لقب به لتبحره في العلم وتوسعه، وفي اللسان: لأنه بقر العلم وعرف أصله واستنبط فرعه «٣».
ثم قال: قلت: وقد ورد في بعض الآثار عن جابر بن عبد الله الأنصاري: أن النبي صلى الله عليه وآله قال له: «يوشك أن تبقى حتى
تلقى ولداً لي من الحسين، يقال له محمد، يبقر العلم بقرًا، فإذا لقيته فاقرئه مني السلام»، خرجه أئمة النسب «٤».
قال ابن حجر: وسمى بالباقر لأنه تبقر في العلم، أي توسع فيه «٥».

وروى الشيخ المفيد عن جابر قال: قلت لأبي جعفر بن علي الباقر عليهما السلام: حدّثني بحديث فأسنده لي، فقال: «حدّثني أبي، عن
جدّي، عن

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٦١

رسول الله صلى الله عليه وآله، عن جبرئيل عليه السلام، عن الله عزوجل، وكلّ ما حدّثك بهذا الإسناد» «١»، وروى نحوه الراوندى
بتفاوت يسير «٢».

وعن مسند أبي حنيفة، قال الراوي: ما سألت جابر الجعفي قطّ مسألة إلا- أتى فيها بحديث، وكان جابر الجعفي إذا روى عنه قال:
حدّثني وصي الأوصياء ووارث علم الأنبياء «٣».

وعن أبي نعيم في الحلية (انه عليه السلام) الحاضر الذاكر الخاشع الصابر «٤».

وقالوا: لم يظهر عن أحد من ولد الحسن والحسين عليهما السلام من العلوم ما ظهر منه من التفسير والكلام والفتيا والأحكام والحلال
والحرام، قال محمد بن مسلم:

سألته عن ثلاثين ألف حديث، وقد روى عنه معالم الدين بقايا الصحابة ووجوه التابعين ورؤساء فقهاء المسلمين، فمن الصحابة نحو
جابر بن عبد الله الأنصاري، ومن التابعين نحو جابر بن يزيد الجعفي وكيسان السخثاني صاحب الصوفية، ومن الفقهاء نحو ابن
المبارك والزهرى والأوزاعي وأبو حنيفة ومالك والشافعي وزياد ابن المنذر النهدي «٥».

وعن حلية الأولياء: قال عبد الله بن عطاء المكي: ما رأينا العلماء عند أحد أصغر منهم عند أبي جعفر عليه السلام يعنى الباقر، ولقد
رأيت الحكم بن عيينة مع جلالته وسنّه عنده كأنه صبّ بين يدي معلم يتعلّم منه «٦».

وعن جابر بن عبد الله الأنصاري عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «إنك ستدرك رجلاً منّي

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٦٢

اسمه اسمي وشمائله شمائلي، يبقر العلم بقرًا..» «١».

وقال ابن عنبه في شأنه: وافر الحلم، وجلالة قدره أشهر من أن ينبه عليها «٢».

روى الشيخ الكليني باسناده عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

«إن رجلاً كان على أميال من المدينة، فرأى في منامه فقيلاً له: انطلق! فصلّ على أبي جعفر عليه السلام، فإنّ الملائكة تغسّله في البقيع،
فجاء الرجل فوجد أبا جعفر قد توفّي عليه السلام» «٣».

قبض عليه السلام في سنه أربع عشرة ومائة.. وقبره بالبقيع من مدينة الرسول عليه وآله السلام «٤».

ومات الامام عليه السلام مسموماً شهيداً كأبيه «٥»، قال أبو جعفر ابن بابويه: سمّه إبراهيم بن الوليد بن يزيد «٦».

وفي الكافي: انه دفن عليه السلام في القبر الذي دفن فيه أبوه علي بن الحسين عليه السلام «٧».

۴- الامام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام «۸»

هو الإمام جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب، الصادق،
بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۶۳

الإمام، العادل، الصابر والفاضل والظاهر «۱»، كنيته أبو عبد الله، ولد بالمدينة يوم الإثنين سابع عشر من الربيع الأول «۲» سنة ثلاث وثمانين من الهجرة، وقبض بالمدينة في شوال سنة ثمان وأربعين ومائة، وله يومئذ خمس وستون سنة، وأمه أم فروة فاطمة «۳» بنت القاسم بن محمد النجيب بن أبي بكر، وقبره بالبقيع «۴» أيضاً مع أبيه وجدته وعمه الحسن عليهم السلام أجمعين «۵»، وقد جاء في الأخبار: أنهم انزلوا على جدتهم فاطمة بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف رضوان الله عليها «۶». وجاء في الخبر: «يكون بعده «۷» الإمام جعفر، وهو الصادق بالحكمة ناطق، مظهر كل معجزة، وسراج الأمة، يموت موتاً بأرض طيبة، موضع قبره بالبقيع» «۸».

نعم، إنه حجة الله في أرضه، ومهما قيل في شأنه يبقى اللسان قاصراً عن الإحاطة بكل أبعاد شخصيته، ولنعم ما قال ابن داود الحلبي: «جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن أبي طالب عليه السلام... الإمام أبو عبد الله الصادق عليه السلام، لا تتسع بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۶۴

الصحف ذكر مناقبه، وعلو مناقبه، فالأدب يقتضي الوقوف دونها» «۱».

إلا أنه لا بأس بذكر أقوال بعض العلماء، خاصة مع اختلاف نهج بعضهم، وإقرارهم بالواقع:

قال زيد بن علي بن الحسين (استشهد سنة ۱۲۰): «في كل زمان رجل منا أهل البيت، يحتج الله به على خلقه، وحجة زماننا ابن أخي جعفر بن محمد، لا يضل من تبعه، ولا يهتدي من خالفه» «۲».

وقال ابن أبي ليلى (م ۱۴۸) - حينما قال له نوح بن دراج: أكنت تاركاً قولاً قتلته، أو قضاءً قضيتَه لقول أحد؟! قال: - «لا، إلّا رجل واحد، قلت: من هو؟

قال: جعفر بن محمد» «۳».

وقال أبو حنيفة (م ۱۵۰): «ما رأيت أحداً أفقه من جعفر بن محمد عليه السلام» «۴».

روى الذهبي عن حسن بن زياد قال: سمعت أبا حنيفة وسئل من أفقه من رأيت؟ قال: ما رأيت أحداً أفقه من جعفر بن محمد، لما أقدمه المنصور الحيرة بعث إليّ، فقال: يا أبا حنيفة، إن الناس قد فتنوا بجعفر بن محمد، فهبيء له من مسائلك بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۶۵

الصعاب، فهيات له أربعين مسألة، ثم أتيت أبا جعفر وجعفر جالس عن يمينه، فلما بصرت بهما دخلني لجعفر من الهيبة ما لا يدخلني «۱» لأبي جعفر، فسلمت وأذن لي فجلست، ثم التفت إلي جعفر فقال: يا أبا عبد الله، تعرف هذا؟ قال: نعم، هذا أبو حنيفة، ثم اتبعها: قد أتانا، ثم قال: يا أبا حنيفة، هات من مسائلك نسال أبا عبد الله، فابتدأت أسأله، فكان يقول في المسألة: أنتم تقولون فيها كذا وكذا، وأهل المدينة يقولون كذا وكذا، ونحن نقول كذا وكذا، وربما تابعنا، وربما تابع أهل المدينة، وربما خالفنا جميعاً، حتى أتيت على أربعين مسألة ما أخرج منها مسألة، ثم قال أبو حنيفة: أليس قد روينا أن أعلم الناس أعلمهم باختلاف الناس «۲».

وروى عنه أنه قال: «لولا الستتان لهلك النعمان» «۳».

وقال سفيان الثوري (م ۱۶۱) في حقه: «الله أعلم حيث يجعل رسالته» «۴».

وقال مالك بن أنس (م ۱۷۹): «ما رأيت عين، ولا سمعت أذن، ولا خطر على قلب بشر أفضل من جعفر بن محمد الصادق علماً وعبادةً وورعاً» «۵».

وقال: «اختلفتُ إليه زماناً فما كنتُ أراه إلّا على ثلاث خصال: إمّا مسلّاً، وإمّا صائماً، وإمّا يقرأ القرآن، وما رأيته يحدثُ إلّا على طهارة» (٤).

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٦٦

وعن جابر بن حيان (١) (م ٢٠٠) (٢): «وَحَقَّ سَيِّدِي لَوْلَا أَنَّ هَذِهِ الْكُتُبَ بِاسْمِ سَيِّدِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَا وَصَلْتُ إِلَى حَرْفٍ مِنْ ذَلِكَ إِلَى الْأَبَدِ» (٣).

وقال عمرو بن أبي المقدم: «كنتُ إذا نظرتُ إلى جعفر بن محمّد علمتُ أنه من سلالة النبيّين» (٤).

وأما محمّد بن إدريس الشافعي (٥) (م ٢٠٤) فقد قال إسحاق بن راهويه:

قلت للشافعي: كيف جعفر بن محمّد عندك؟ فقال: ثقة. في مناظرة جرت بينهما (٦).

وأما أبو حاتم الرازي (م ٢٧٧) فقد روى ابن أبي حاتم عن أبيه: «جعفر بن محمّد ثقة لا يسأل عن مثله» (٧).

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٦٧

وقال الجاحظ (م ٢٥٠ أو ٢٥٥): «جعفر بن محمد الذي ملأ الدنيا علمه وفقهه» (١).

وأما أبو زرعة (م ٢٦٤ أو ٢٨١) (٢) فقد قال عبد الرحمن: «سمعتُ أبا زرعة وسئل عن جعفر عن أبيه، وسهيل بن أبي صالح عن أبيه،

والعلاء عن أبيه، أيما أصحّ؟ قال: لا يقرن جعفر إلى هؤلاء، يريد جعفر أرفع من هؤلاء في كلّ معنى» (٣).

وقال ابن الواضح الكاتب العباسي المعروف باليعقوبي (المتوفى بعد سنة ٢٩٢): «.. أبو عبد الله جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين بن

أبي طالب.. وكان أفضل الناس وأعلمهم بدين الله، وكان من أهل العلم الذين سمعوا منه، إذا روي عنه قالوا: أخبرنا العالم» (٤).

وقال أبو حاتم محمد بن حبان (م ٣٥٤): «جعفر بن محمد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب رضوان الله عليهم، كنيته أبو عبد

الله، يروي عن أبيه، وكان من سادات أهل البيت فقهاً وعلماً وفضلاً..» (٥).

وقال ابن عدى (م ٣٦٥): «ولجعفر أحاديث ونسخ، وهو من ثقات الناس، كما قال يحيى بن معين» (٦).

وعن الحاكم النيسابوري (م ٤٠٥): «وأصحّ طريق يروي في الدنيا أسانيد

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٦٨

أهل البيت عليهم السلام جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ، إذا كان الراوي عن جعفر ثقة»

(١).

وعن عبد الله بن أسعد بن عليّ اليماني نزيل الحرمين الشريفين في تاريخه: «كان جعفر الصادق رضي الله عنه واسع العلم، وافر

الحلم، وله من الفضائل والمآثر ما لا يُحصى» (٢).

وقال أبو عبد الرحمن السلمى النيسابوري (م ٤١٢): «جعفر الصادق فاق جميع أقرانه من أهل البيت، وهو ذو علم غزير، وزهد بالغ في

الدنيا، وورع تام عن الشهوات، وأدب كامل في الحكمة» (٣).

وقال الشيخ المفيد (م ٤١٣): «وكان له عليه السلام من الدلائل الواضحة في إمامته ما بهرت القلوب، وأخرست المخالف عن الطعن فيها

بالشبهات» (٤).

وقال أبو نعيم الإصفهاني (م ٤٣٠): «.. الإمام الناطق، ذو الزمام السابق، أبو عبد الله جعفر بن محمّد الصادق، أقبل على العبادة

والخضوع، وآثر العزلة والخشوع، ونهى عن الرئاسة والجموع!» (٥).

وعن حلية أبي نعيم: ان جعفر الصادق حدّث عنه من الأئمة والأعلام: مالك ابن انس وشعبة بن الحجاج وسفيان الثوري وابن جريح

وعبد الله بن عمرو وروح ابن القاسم وسفيان بن عيينة وسليمان بن بلال واسماعيل بن جعفر وحاتم بن

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٦٩

اسماعيل وعبد العزيز بن المختار ووهب بن خالد وإبراهيم بن طهمان في آخرين، قال: واخرج عنه مسلم في صحيحه محتجاً بحديثه، وقال غيره: وروى عنه: مالك والشافعي والحسن بن صالح، وأبو أيوب السجستاني وعمرو بن دينار واحمد بن حنبل (١).
وقال المقدسي المعروف بابن القيسراني الشيباني (م ٥٠٧): «جعفر بن محمد الصادق.. كان من سادات أهل البيت» (٢).
وقال الشهرستاني (م ٥٤٨): «.. جعفر بن محمد الصادق. هو ذو علم غزير في الدين، وأدب كامل في الحكمة، وزهد بالغ في الدنيا، وورع تام عن الشهوات» (٣).

وقال السمعاني (م ٥٦٢): «الصادق.. هذه اللفظة لقب لجعفر الصادق، لصدقه في مقاله» (٤).

وقال ابن شهر آشوب (م ٥٨٨): «ينقل عنه من العلوم ما لا ينقل عن أحد، وقد جمع اصحاب الحديث أسماء الرواة من الثقات على اختلافهم في الآراء والمقالات، وكانوا أربعة آلاف رجل، (بيان ذلك): أن ابن عقدة مصنف كتاب الرجال لأبي عبد الله عليه السلام عددهم فيه» (٥).

وقال ابن الجوزي (م ٥٩٧): «جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن أبي طالب، أبو عبد الله، جعفر الصادق.. كان عالماً زاهداً عابداً» (٦).

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٧٠

وقال كمال الدين محمد بن طلحة الشافعي (م ٦٥٢): «هو من عظماء أهل البيت وساداتهم عليهم السلام، ذو علوم جمّة، وعبادة موفورة، وأوراد متواصلة، وزهادة بينة، وتلاوة كثيرة، يتتبع معاني القرآن الكريم، ويستخرج من بحره جواهره، ويستنتج عجائبه، ويقسم أوقاته على أنواع الطاعات، بحيث يحاسب عليها نفسه، رؤيته تذكر بالآخرة، واستماع كلامه يهد في الدنيا، والافتداء بهداه يورث الجنة، نور قسماته شاهد أنه من سلالة النبوة، وطهارة أفعاله تصدع أنه من ذرية الرسالة، نقل عنه الحديث، واستفاد منه العلم جماعة من أعيان الأئمة وأعلامهم، مثل يحيى بن سعيد الأنصاري، وابن جريح، ومالك بن أنس، والثوري، وابن عيينة، وأبي حنيفة، وشعبة، وأيوب السجستاني، وغيرهم رضي الله عنهم، وعدوا أخذهم عنه منقبه شرفوا بها، وفضيلة اكتسبوها. وأما مناقبه وصفاته فتكاد تفوت عدد الحاصر، ويحار في أنواعها فهم اليقظ الباصر، حتى أن من كثرة علومه المفاضة على قلبه من سجال التقوى صارت الأحكام التي لا تدرك عللها والعلوم التي تقصر الأفهام عن الإحاطة بحكمها تُضاف إليه، وتروى عنه، وقد قيل: إن كتاب الجفر الذي بالمغرب ويتوارثه بنو عبد المؤمن هو من كلامه عليه السلام، وإن في هذه لمنقبه ستيه، ودرجة في مقام الفضائل عليه، وهذه نبذة يسيرة مما نقل عنه» (١).

وقال ابن خلكان (م ٦٨١): «أبو عبد الله جعفر الصادق، ابن محمد الباقر بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب صلوات الله عليهم أجمعين، أحد الأئمة الاثني عشر على مذهب الإمامية، كان من سادات أهل البيت، ولقب بالصادق لصدقه في مقالته، وفضله أشهر من أن يذكر، وله كلام في صناعة الكلام والزجر والفأل،

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٧١

وكان تلميذه أبو موسى جابر بن حيان الصوفي قد ألف كتابا يشتمل على ألف ورقة يشير فيه إلى رسائل أبي جعفر الصادق، وهي خمسمائة رسالة» (١).

وقال الذهبي (م ٧٤٨): «جعفر بن محمد، ابن علي، بن الشهيد أبي عبد الله ربحانة النبي صلى الله عليه وآله وسبطه ومحبوبه الحسين بن أمير المؤمنين، أبي الحسن علي بن أبي طالب.. الإمام الصادق، شيخ بني هاشم، أبو عبد الله، القرشي، الهاشمي، العلوي، النبوي، أحد الأعلام» (٢)، شيخ المدينة (٣)، كان كبير الشأن» (٤).

وقال: «جعفر الصادق.. كبير الشأن، من أئمة العلم، كان أولى بالأمر من أبي جعفر المنصور» (٥)!! (٦).

وقال: «جعفر الصادق.. الإمام العلم، أبو عبد الله الهاشمي العلوي الحسيني المدني.. ومناقب جعفر كثيرة، و كان يصلح للخلافة، لسؤدده

و فضله و علمه و شرفه ..» (۷).

وقال: «جعفر بن محمد بن علي بن الحسين الهاشمي أبو عبد الله، أحد الأئمة الأعلام، بزر، صادق، كبير الشأن» (۸).

وقال: «جعفر بن محمد بن علي، ابن الشهيد الحسين بن علي بن أبي طالب،

بقبع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۷۲

الهاشمي، الإمام، أبو عبد الله العلوي، المدني، الصادق. أحد السادة الأعلام» (۱).

وقال السيد تاج الدين ابن محمد بن حمزة بن زهرة الحسيني نقيب حلب (كان حياً سنة ۷۵۳) .. «وأما جدّهم الصادق عليه السلام فهو

أبو عبد الله، الإمام المعظم جعفر، صاحب الخارقات الظاهرة، والآيات الباهرة، المخبر بالمعانيات الكائنة..» (۲).

وقال صلاح الدين خليل بن ابيك الصفدي (م ۷۶۴): «جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن أبي طالب رضي الله عنهم، هو

المعروف بالصادق، الإمام العلم المدني... وله مناقب كثيرة، وكان أهلاً للخلافه، لسؤدده وعلمه وشرفه.. لقب بالصادق لصدقه في

مقاله» (۳).

وقال الياضي (م ۷۶۸): «الإمام الجليل، سلاله النبوة، ومعدن الفتوة، أبو عبد الله جعفر بن محمد بن أبي جعفر محمد الباقر بن زين

العابدين علي بن الحسين الهاشمي العلوي.. وأكرم بذلك وما جمع من الأشراف الكرام أولى المناقب، وإنما لقب بالصادق لصدقه في

مقالته، وله كلام نفيس في علوم التوحيد وغيرها، وقد ألف تلميذه جابر بن حيان الصوفي كتاباً يشتمل على ألف ورقة، يتضمن

رسائله، وهي خمسمائة رسالة» (۴).

وقال محمد خواجه پارسا البخاري (م ۸۲۲): «اتفقوا على جلاله الصادق عليه السلام وسيادته».

وقال ابن عنبه (م ۸۲۸): «جعفر الصادق عليه السلام له عمود الشرف، ومناقبه متواترة بين الأنام، مشهورة بين الخاص والعام، وقصده

المنصور الدوانيقي

بقبع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۷۳

بالقتل مراراً..» (۱).

وقال ابن صباغ المالكي (م ۸۵۵): «.. وهو الإمام السادس.. كان جعفر الصادق عليه السلام من بين أخوته خليفة أبيه ووصيه، والقائم

بالإمامة من بعده، برز على جماعة بالفضل، وكان أنبههم ذكراً، وأجلهم قدراً، نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الركبان، وانتشر

صيته وذكره في سائر البلدان، ولم ينقل العلماء عن أحد من العلماء عن أحد من أهل بيته ما نقل عنه في الحديث.. أما مناقبه فتكاد

تفوت من عد الحاسب، ويحير في أنواعها فهم اليقظ الكاتب» (۲).

وقال البسطامي (م ۸۵۸): «جعفر بن محمد، ازدحم على باب العلماء، واقتبس من مشكاة أنواره الأصفياء، وكان يتكلم بغوامض الأسرار

وعلوم الحقيقة وهو ابن سبع سنين» (۳).

وقال ابن التغري (م ۸۷۴): وفيها (سنة ۱۴۸) توفي جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علي زين العابدين بن الحسين بن علي بن أبي

طالب رضي الله عنهم، الإمام السيد أبو عبد الله، الهاشمي، العلوي، الحسيني، المدني، يقال: مولده سنة ثمانين من الهجرة، وهو من

الطبقة الخامسة من تابعي أهل المدينة، وكان يلقب بالصابر، والفاضل، والظاهر. وأشهر ألقابه الصادق..» (۴).

وقال محمد سراج الدين الرفاعي المخزومي الواسطي (م ۸۸۵): «.. وكانت مدة إمامته أربعاً وثلاثين سنة، وقد نقل الناس عنه على

اختلاف مذاهبهم

بقبع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۷۴

ودياناتهم من العلوم ما سارت به الركبان، وانتشر ذكره في البلدان، وقد جمع أسماء الرواة عنه فكانوا أربعة آلاف رجل.. استشهد ولي

الله الصادق ومضى إلى رضوان الله تعالى وكرامته، توفي يوم الاثنين النصف من رجب، ويقال: توفي في شوال سنة ثمان وأربعين

ومائه من الهجرة، ودفن بالبقیع مع ابيه وجده.. وقيل:

قتله المنصور الدوانيقي بالسم» (۱)».

وقال السخاوي (م ۹۰۲): «جعفر الصادق بن محمد الباقر بن زين العابدين علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب، الإمام العَلَم أبو عبد الله، الهاشمي، العلوي، الحسيني، المدني، سبط القاسم بن محمد بن أبي بكر.. وكان من سادات أهل البيت فقهاً وعلماً وفضلاً وجوداً، يصلح للخلافة لسؤدده وفضله وعلمه وشرفه، ومناقبه كثيرةً تحتمل كراريس..» (۲)».

وقال الجزري (م ۹۲۳): «جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب الهاشمي، أبو عبد الله الصادق المدني، أحد الأعلام، حدث عن أبيه وجده وأبي أمه القاسم بن محمد وعروء، وعنه خلق لا يُحصى، فمنهم إبننا موسى وشعبة والسفيانان..» (۳)».

وقال ابن الحجر الهيثمي (م ۹۷۴): «جعفر الصادق.. نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الركبان، وانتشر صيته في جميع البلدان، وروى عنه الأئمة الأكابر» (۴)».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۷۵

وقال علي القاري (م ۱۰۱۴): «جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن أبي طالب، الهاشمي، المدني، المعروف بالصادق، أمه أم فروة بنت القاسم بن محمد ابن أبي بكر.. متفق على إمامته وجلالته» (۱)».

وقال أحمد بن يوسف القرماني (م ۱۰۱۹): «كان - أي الإمام الصادق عليه السلام - بين إخوته خليفةً أبيه ووصيه، نقل عنه من العلوم ما لم ينقل عن غيره، كان رأساً في الحديث» (۲)».

وقال المناوي (م ۱۰۳۱): «وكانت له كرامات كثيرة، ومكاشفات شهيرة..» (۳)».

وقال شهاب الدين الخفاجي (م ۱۰۶۹): «.. اتفقوا على إمامته، وجلالته، وسيادته..» (۴)».

وقال ابن عماد الحنبلي (م ۱۰۸۹): «.. الإمام، سلالة النبوة، أبو عبد الله جعفر الصادق بن محمد الباقر بن زين العابدين علي بن الحسين، الهاشمي العلوي..»

وكان سيد بني هاشم في زمنه، عاش ثمانياً وستين سنة وأشهرًا.. وقد ألف تلميذه جابر بن حيان الصوفي كتاباً في ألف ورقة يتضمن رسائله، وهي خمسمائة رسالة» (۵)».

وقال الشبراوي (م ۱۱۷۲): «السادس من الأئمة جعفر الصادق، ذوالمناقب الكثيرة، والفضائل الشهيرة، روى عنه الحديث أئمة كثيرون.. وغرر فضائله»

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۷۶

وشرفه على جبهات الأيام كاملة، وأندية المجد والعز بمفاخره ومآثره أهله..» (۱)».

وقال السيد عباس المكي (م ۱۱۸۰): «الإمام جعفر الصادق بن محمد الباقر ابن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام أحد الأئمة الاثني عشر، كان من سادات أهل البيت، لقب بالصادق لصدقه في مقاله، وفضله أشهر من نار على علم، كيف لا وهو ابن سيد الأمم» (۲)».

وقال الصبان (م ۱۲۰۶): «وأما جعفر الصادق فكان إماماً نبيلًا.. وكان مجاب الدعوة، إذا سأل الله شيئاً لا يتم قوله إلّا وهو بين يديه» (۳)».

وقال محمد أمين السويدي (م ۱۲۴۶): «جعفر الصادق كان من بين أخوته خليفةً أبيه، ووصيه، نقل عنه من العلوم ما لم ينقل عن غيره، وكان إماماً في الحديث.. ومناقبه كثيرة» (۴)».

وقال الشيخ مصطفى رشدي بن الشيخ إسماعيل الدمشقي المتوفى بعد ۱۳۰۹:

«الإمام جعفر الصادق عليه السلام كان فارس ميدان العلوم، غوّاص بحري المنطوق والمفهوم، نقل عنه أكثر الناس على اختلاف مذاهبهم من العلوم ما سارت به الركبان، وانتشر ذكره في سائر الأقطار والبلدان، وقد جمع أسماء من يروى عنه فكانوا أربعة آلاف

رجل» «۵».

وقال الشيخ الأزهرى محمّد أبو زهرة: «ما أجمع علماء الإسلام على اختلاف طوائفهم فى أمر كما أجمعوا على فضل الإمام الصادق وعلمه» «۶».

بقیع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ۱۷۷

وجاء فى الموسوعة العربیة المعاصرة- لمجموعه من العلماء والباحثین العرب-: «جعفر الصادق (۶۹۹-۷۶۵) سادس أئمة الشیعة الإمامیة، ولد بالمدينة، وعاش زمناً طویلاً فى العراق، عاصر الدولة الأمویة والعباسیة، ولكنه سلم من اضطهادهما! «۱».. كان عالماً حكيماً زاهداً متبحراً فى علوم الدين.. وكان أستاذاً لجابر ابن حیان» «۲».

وقال سعد القاضی: «الإمام جعفر الصادق رضى الله عنه، إنه واحد من عظماء الرجال، وعظماء الرجال كالشموع تحترق لتضىء الطريق للبشریة فى صراعاتها مع الحیاء، لتحدد معالم الطريق للمسترشدين، إنه واحد من الذين قدّموا لأمتهم عصارة أفكاره وخلاصه علمه، فكان كالنحلة التى تمتص الأزهار المختلفة لتقدم للناس العسل الذى فيه شفاء، إنه الإمام الذى أقبل على العبادة والخضوع، وآثر العزلة والخشوع، إنه الإمام الذى إذا نظرت إليه علمت أنه من سلالة الأنبياء، إنه الإمام المجاب الدعوة، فإذا سأل الله شيئاً لا يتم قوله إلّا وهو بين يديه، إنه الإمام الذى يطالب الناس أن يفكروا ليعرفوا الله، أن يعرفوا الله بعقولهم ليستقر إيمانهم على أساس وطيء.. وأنشأ فى الحیاء الفكریة تياراً جديداً خصباً أعلى فى العقل والنظر والتأمل والعلم.. لقد رحل إمام الشیعة وشیخ أهل السنة بعد أن ترك ثروة من الفقه والعلم والتأملات، وجمع المعارف كلها، وعلوم الدنيا والدين، إنه معلّم الفقهاء: الإمام جعفر الصادق» «۳».

وقال: «وقالوا عن الإمام جعفر الصادق وعن مجلسه العلمی: حیاة الرجال

بقیع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ۱۷۸

لا تقاس بالسنين، ولكن تقاس بما قدموه للبشریة من خير ونفع.. ومن هذه الدروس الأولى فى مجلس الإمام جعفر الصادق تعلّم الناس أن يسعوا لعمارة الدنيا بالعمل للرزق ومجانبة التواكل والبطانة» «۱».

وكتب الباحث الأستاذ برهان البخارى الدمشقى: «إن أهم ما تميّز به القرن الثانى للهجرة هو نشوء المذاهب الفقهيّة، حيث ظهرت مجموعة من الفقهاء أبرزهم حسب تسلسل تاريخ الوفاة: جعفر الصادق (۸۰-۱۴۸)، أبو حنيفة (۸۰-۱۵۰)، الأوزاعى (۸۸-۱۵۷)، الليث بن سعد (۹۴-۱۷۹)، مالك (۹۳-۱۷۹)، الشافعى (۱۵۰-۲۰۴)، أحمد بن حنبل (۱۶۴-۲۴۱)، لقد أسس كلّ واحد من هؤلاء الفقهاء السبعة مذهباً خاصاً به، واستمرت هذه المذاهب حتى يومنا هذا، عدا مذهبي الأوزاعى والليث بن سعد، ومن بين هؤلاء الفقهاء السبعة برز الإمام الصادق عليه السلام علامة فارقة من حيث الترتيب الزمنى، وتأثيره على الذين جاؤوا بعده، والأهم من ذلك تفرّده كسليل لآل بيت النبوة وفقههم المتميز، وليس لهذا الحين أن يفى ولو بجزء بسيط من مناقب الصادق، فلقد وضعت فيه مؤلفات عديدة، وشهد له العدو قبل الصديق، يكفى أن أبا جعفر المنصور الذى بطش بالطالبيين بطشه لم يجاره بها أحد كان يجله ويهابه، ويحسب له ألف حساب» «۲». إن أهم ما تميّز به الصادق فى نظرى هو عمق النظرة وشموليتها.. كانت غيرته على الدين واضحة، ووقوفه ضدّ الوضّاعين والغلاة معروفة، ومجاوبته للتطرّف أثبتتها أكثر من موقف.. ولا أدلّ على مكانة الصادق عند بقيّة المذاهب وعند السنة بخاصّة من عدد المصادر التى ترجمت له أو أوردت طرفاً من أخباره التى بلغت (۶۴) أربعة وستين مصدراً سنياً حسب إحصاءاتنا، ولقد تلمذ على يديه عدد من

بقیع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ۱۷۹

كبار العلماء، على رأسهم الإمامان أبو حنيفة ومالك، وتورد المصادر مدى إعجاب أبى حنيفة بالصادق..» «۱».

وقال: «إنّ الصادق يمكن أن يشكّل أحد أهم نقاط الارتكاز بالنسبة لأئمة تقارب إسلامى- إسلامى، فمن الثابت أنه يشكّل نقطة التقاء لا- خلاف عليها بالنسبة لجميع المذاهب والفِرَق التى نشأت بعد وفاته، أمّا فيما يخصّ مكانته الفقهيّة فيكفى القول أن الأحاديث

المسندة إليه وحده حسب إحصاءاتنا تشكل ٦٤٪ من التراث الإمامي الاثني عشرى.. وإذا كنا أوجدنا أسساً للحوار مع بقيّة الديانات أفلا نستطيع أن نوجد أسساً لحوار جادّ وفعال بين المذاهب داخل الدين الواحد؟
أم أنّ هذا الأمر ما زال ضمن حدود منطقتنا التابو؟! «٢» «٣».

والإمام الصادق عليه السلام أيضاً مات مسموماً «٤» شهيداً، كسائر الأئمة عليهم السلام، ذكر ابن شهر آشوب عن أبي جعفر القمي انه سمّه المنصور، ودفن - عليه السلام - بالبقيع. «٥»

ورثاه أبو هريرة العجلي الذي عدّ في شعراء أهل البيت، فانه رثى مولانا الإمام الصادق عليه السلام لما حمل عليه السلام على سريره وأخرج إلى البقيع ليدفن بقوله:

أقول وقد راحوا به يحملونه على كاهل من حامله وعاتق
أتدرون ماذا تحملون إلى الثرى ثبيراً ثوى من رأس علياء شاهق
غداة حتى الحاثون فوق ضريحه تراباً وأولى كان فوق المفارق
بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٨٠

أي صادق ابن الصادقين اليه «١» بآبائك الأطهار حلفه صادق
لحقا بكم ذوالعرش قسم في الورى فقال تعالى الله ربّ المشارق
نجوم هي اثنا عشرة كن سبأ إلى الله في علم من الله سابق «٢»
قال السمعاني: والأمة كلها تزور قبره بالبقيع من المدينة «٣».

ملاحظات:

إشارة

ملاحظات نذكرها تكميلاً للفائدة:

الأولى: هل دفنت فاطمة الزهراء عليها السلام في البقيع أم لا؟ ما هي الأقوال؟

إشارة

اختلفت الأقوال والآراء حول موضع قبر سيده نساء العالمين، الصديقة الشهيدة، فاطمة الزهراء، بنت رسول الله صلى الله عليه وآله، وهي ناشئة عن وصيتها بالدفن ليلاً، وذلك لأسباب معروفة؛ إذ هي المجهولة قبراً، والمدفونة سرّاً، والمغصوبة جهراً.
قال ابن أبي الحديد: إن دفنها ليلاً في الصحّة أظهر من الشمس، وأن منكر ذلك كالدافع للمشاهدات، ولم يجعل دفنها ليلاً بمجرد هو الحجة ليقال: لقد دفن فلان وفلان ليلاً، بل يقع الإحتجاج بذلك على ما وردت به الروايات المستفيضة الظاهرة التي هي كالتواتر «٤».

وقال صاحب المدارك: إن سبب خفاء قبرها عليها السلام ما رواه المخالف والمؤلف من

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٨١

أنها عليها السلام أوصت إلى أمير المؤمنين عليه السلام أن يدفنها ليلاً، لئلا يصلّى عليها من آذاها ومنعها ميراثها من أبيها صلوات الله عليه، مع أنّ العامة رووا في صحاحهم عن النبي صلى الله عليه وآله قال: «إنما فاطمة بضعة مني يؤذيني ما آذاها، ويغضبني ما أغضبها» «١» «٢».

إنّ المأساة أعظم من قضية مطالبتها بإرثها فحسب، وإن كانت هي جزء من ظلامتها، ولكن الأعظم هو موقفها الرسالي للدفاع عن أمر الولاية وإثبات ظلم ظالميها إلى أبد الدهر، كما يظهر ذلك في احتجاجها على مخالفيها، فتكون المسألة أكبر من مطالبتها بحقوقها الشخصي.

وكيف ما كان، فالأقوال في موضع دفنها عليها السلام ثلاثه:

١- البقيع

روى ابن شبة اخباراً دالة على الدفن بالبقيع، منها ما رواه عن محمد بن علي ابن عمر: أنه كان يقول: قبر فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم زاوية دار عقيل اليمانية الشارعة في البقيع (٣).

وروى الطبري... سألت ابن عباس متى دفنت فاطمة؟ قال: دفناها ليلاً بعد هدأه، قلت: فمن صلى عليها؟ قال: علي بن أبي طالب عليه السلام، قال ابن عمر: وسألت

بقيع الغرقد في دراسته شامله، ص: ١٨٢

عبد الرحمن بن أبي الموالي، قلت: إن الناس يقولون: إن قبر فاطمة عند المسجد الذي يصلون إليه على جنازتهم بالبقيع، فقال: والله ما ذلك إلى مسجد رقية، يعنى امرأة عمرته، وما دفنت فاطمة عليها السلام إلا في زاوية دار عقيل، مما يلي دار الجحشيين مستقبل خوخة بنى نبيه من بنى عبد الدار بالبقيع، وبين قبرها وبين الطريق سبعة أذرع (١).

وعن عبد الله بن حسن قال: وجدت المغيرة بن عبد الرحمن واقفاً ينتظرنى بالبقيع نصف النهار في حرّ شديد، فقلت: ما يوقفك يا أبا هاشم هاهنا؟ قال:

انتظرتك، بلغنى أن فاطمة دفنت في هذا البيت في (زاوية) دار عقيل مما يلي دار الجحشيين، فأحب أن تبتاعه لى بما بلغ أدفن فيها، فقال عبد الله: والله لأفعلنه، قال: فجهد بالعقيليين، فأبوا. قال عبد الله بن جعفر: وما رأيت أحداً يشك أن قبرها في ذلك الموضع (٢).

وقال أبو علي محمد بن همام الكاتب الإسكافي: وتوفيت عليها السلام ولها ثمانى عشرة سنة وخمسة وسبعون يوماً، فدفنها بالبقيع ليلاً، وعفى قبرها، ولم يحضرها غير أمير المؤمنين والحسن والحسين والعباس بن عبد المطلب، ويقال: (دفنت) إلى جانب صدر رسول الله صلى الله عليه وآله، وخبر البقيع أصح وأثبت، فلما أصبح الناس قال بعضهم لبعض: يا قوم، تموت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ولا نحضرها؟ فخرج الناس إلى البقيع يطلبون قبرها، وأظهر الله في الموضع سبعين قبراً، لم يدروا قبرها من القبور، فرجعوا (٣).

قال الشيخ المفيد في المزار: تقف على قبرها بالبقيع، وهو القبر الذى فيه

بقيع الغرقد في دراسته شامله، ص: ١٨٣

ولدها الحسن عليه السلام، وتقول: السلام عليك يا ممتحنة.. (١).

وقال ابن ادريس: روى أنها مدفونة بالبقيع، ويعرف ببقيع الفرقد (٢).

وقال المسعودى: وتولّى غسلها أمير المؤمنين على بن أبي طالب، ودفنها ليلاً بالبقيع، وقيل غيره، ولم يؤذن بها أبوبكر، وكانت مهاجرة له منذ طالته بإرثها من أبيها صلى الله عليه وآله من فدك وغيرها، وما كان بينهما من النزاع فى ذلك، إلى أن ماتت. (٣)

وفى رواية: لما دفنها أمير المؤمنين عليه السلام، وعفى على موضع قبرها بيده، ثم قام فحوّل وجهه إلى قبر رسول الله صلى الله عليه وآله و آله وقال: «السلام عليك يا رسول الله، السلام عليك من ابنتك وحببتك وقرّة عينك وزائرتك، والبائنة فى الثرى ببقيعك (٤)». «٥»

وقال الشبراوى: وتولّى غسلها أمير المؤمنين على بن أبي طالب رضى الله عنه ودفنها ليلاً بالبقيع، وقيل غيره (٦).

وعن المناقب: توفيت عليها السلام ليلة الأحد لثلاث عشرة خلت من شهر ربيع الآخر سنة إحدى عشرة من الهجرة، ومشهدا بالبقيع، وقالوا: انها دفنت في بيتها، وقالوا: قبرها بين قبر رسول الله صلى الله عليه وآله ومنبره «٧».

وفي كشف الغمة: فغسلوها وكفنتها وحنطوها وصلّوا عليها ليلاً ودفنوها بالبقيع، وماتت بعد العصر.. (قال الأربلي) قلت: الظاهر المشهور مما نقله الناس

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٨٤

وارباب التواريخ والسير انها عليها السلام دفنت بالبقيع «١».

وقال ابن كثير: عاشت بعد النبي صلى الله عليه وآله ستة أشهر، ودفنت ليلاً، ويقال: إنها لم تضحك في مدة بقائها بعده عليه السلام، وأنها كانت تذوب من حزنها عليه وشوقها إليه..

ودفنت بالبقيع «٢».

وفي عيون المعجزات: وروى أن فاطمة عليها السلام توفيت ولها ثمانى عشرة سنة وشهران، وأقامت بعد النبي صلى الله عليه وآله خمسة وسبعين يوماً، وروى أربعين يوماً، وتولّى غسلها وتكفينها أمير المؤمنين عليه السلام، وأخرجها معه الحسن والحسين عليهما السلام في الليل، وصلّوا عليها، ولم يعلم بها أحد، ودفنها في البقيع، وجدّ أربعين قبراً، فاشتكل على الناس قبرها، فأصبح الناس ولام بعضهم بعضاً وقالوا: إن نبيّنا صلى الله عليه وآله خلف بنتاً ولم نحضر وفاتها والصلاة عليها ودفنها، ولا نعرف قبرها فنزورها.. «٣».

وعن مصباح الأنوار عن أبي جعفر عليه السلام قال: دفن أمير المؤمنين عليه السلام فاطمة بنت محمد صلوات الله عليه بالبقيع، ورش ماء حول تلك القبور لئلا يعرف القبر.. «٤».

وعن المسعودي:.. وعلى قبورهم «٥» في هذا الموضع من البقيع رخامة مكتوب عليها: بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله ميبد الأمم، ومحبي الرمم، هذا قبر فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله سيدة نساء العالمين، وقبر الحسن بن علي بن أبي طالب، وعلي بن الحسين بن علي بن أبي طالب، ومحمد بن علي، وجعفر بن محمد، رضى الله عنهم. «٦»

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٨٥

وفي اثبات الوصية: ودفن (اي الأمام الحسن المجتبي عليه السلام) بالبقيع، مع سيدة النساء أمه فاطمة في قبر واحد «١».

وعن بعض كتب المناقب القديمة:.. فلما أرادوا ان يدفنها نودوا من بقعة من البقيع: إلى التي، فقد رفع تربتها منى، فنظروا فإذا هي بقبر محفور، فحملوا السرير إليها فدفنها.. «٢».

وروى ابن حمزة عن علي بن أسباط، قال: ذهبت إلى الرضا عليه السلام في يوم عرفه، فقال لى: اسرج لى حمارى، فاسرجت له حماره، ثم خرج من المدينة إلى البقيع يزور فاطمة عليها السلام، فزار وزرت معه.. «٣».

ويظهر من صاحب الحقائق اختيار ذلك، حيث إنه بعد ذكر هذا الخبر: «فلما قضت نجبتها وهم في جوف الليل أخذ على عليه السلام في جهازها من ساعته، واشعل النار في جريد النخل، ومشى مع الجنازة بالنار حتى صلى عليها ودفنها ليلاً»، قال:..

«٤» ويفهم من هذين الخبرين أن قبرها عليها السلام ليس في البيت كما هو أحد الأقوال، بل ربما أشعرت بكونه في البقيع، كما قيل أيضاً

ورجحه أيضاً البكرى الدمياطى «٥»، وأحمد بن عبد الله الطبرى «٦» والسيد محمد بن علوى المالكي «٧».

قال المرندى: وفي مناقب ابن شهر آشوب أن مضجع فاطمة في البقيع، يعنى

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٨٦

بيت الأحزان «١».

هذا، ولكن لا يمكن الإعتماد على شىء منها، ويأتى نفى هذا الإحتمال عن أهل البيت الذين هم أدرى بما فى البيت، وأما ما روى عن

الباقر عليه السلام فمبتلى بالإرسال، فلا يتم الإحتجاج به.

قال الشيخ الطوسى: وأما من قال: إنها دفنت بالبقيع فبعيد من الصواب «٢».

٢- الروضة

نجد بعض الأخبار تلمح أو تدل على دفنها عليها السلام بالروضة الشريفة، وإليك بعضها:

منها: ما روى فى مرسله ابن أبى عمير عن الإمام الصادق عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ما بين قبرى ومنبرى روضة من رياض الجنة، ومنبرى على ترعة من ترع الجنة»، لأن قبرها روضة من رياض الجنة، وإليه ترعة من ترع الجنة «٣».

ومنها: ما رواه الطبرى عن محمد بن همام أن علياً عليه السلام أخرجها عليها السلام إلى البقيع، وصلى عليها، ودفنها بالروضة، وعمى موضع قبرها «٤».

ويظهر من الشيخ الطوسى فى المبسوط أنه مال إلى ذلك، حيث قال:

ويستحب أن يصلى ما بين القبر والمنبر ركعتين، فإن فيه روضة من رياض الجنة «٥»، وقد روى: أن فاطمة عليها السلام مدفونة هناك، وقد روى: أنها مدفونة فى بيتها،

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ١٨٧

وقد روى: أنها مدفونة بالبقيع، وهذا بعيد، والروايتان الأوليان أشبه وأقرب إلى الصواب، وينبغى أن يزور فاطمة عليها السلام من عند الروضة «١».

وقال أيضاً فى المصباح: والذى عليه أكثر أصحابنا: أن زيارتها من عند الروضة، ومن زارها فى هذه الثلاث المواضع كان أفضل «٢».

وقال العلامة الحلى فى الإرشاد: ويستحب زيارة النبى صلى الله عليه وآله مؤكداً، وزيارة فاطمة عليها السلام من الروضة «٣». وبه قال السبزوارى أيضاً «٤».

ويظهر من يحيى بن سعيد الحلى أيضاً: اختيار موضع دفنها بالروضة «٥».

هذا، ولكن الشهيد الثانى لم يرتض ذلك، وجعله أبعد الإحتمالات «٦».

وقيل: إن فى الأخبار أيضاً ما يدل بظاهره على أن ما بين الروضة إلى البقيع من رياض الجنة «٧»،

أقول: لم نعره عليه، ومن المعلوم أنه متبرك بأقدام النبى وعترته عليهم السلام.

٣- بيت فاطمة عليها السلام:

قال الصدوق رحمه الله: اختلفت الروايات فى موضع قبر فاطمة سيدة نساء العالمين عليها السلام، فمنهم من روى: أنها دفنت فى البقيع، ومنهم من روى أنها دفنت بين القبر والمنبر، وأن النبى صلى الله عليه وآله إنما قال: «ما بين قبرى ومنبرى روضة من رياض

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ١٨٨

الجنة»، لأن قبرها بين القبر والمنبر، ومنهم من روى أنها دفنت فى بيتها، فلما زادت بنو أمية فى المسجد صارت فى المسجد، وهذا هو الصحيح عندى «١».

وقال الشيخ الطوسى رحمه الله: وقد اختلف أصحابنا فى موضع قبرها، فقال بعضهم: إنها دفنت بالبقيع، وقال بعضهم: دفنت بالروضة،

وقال بعضهم: إنها دفنت فى بيتها، فلما زاد بنو أمية لعنهم الله فى المسجد صارت من جملة المسجد، وهاتان الروايتان كالمقتاربتين،

والأفضل عندي أن يزور الإنسان من الموضوعين جميعاً، فإنه لا يضره ذلك، ويحوز به أجراً عظيماً، وأما من قال إنها دفنت بالبقيع فبعيد من الصواب «٢».

وقال ابن ادريس: .. وقد روى: أنها مدفونة في بيتها، وهو الأظهر في الروايات «٣».

وقال صاحب المدارك: والأصح أنها دفنت في بيتها «٤».

وقال السيد ابن طاووس: وتزار.. عند حجرة النبي عليه السلام لمن حضر هناك..

وقد ذكر جامع كتاب المسائل واجوبتها من الأئمة عليهم السلام فيها ما سئل عنه مولانا علي ابن محمد الهادي عليه السلام، فقال فيه ما هذا لفظه: أبو الحسن إبراهيم بن محمد الهمداني قال: كتبت إليه: إني رأيت أن تخبرني عن بيت أمك فاطمة عليها السلام، أهي في طيبة (أي المدينة)، أو كما يقول الناس في البقيع؟ فكتب: «هي مع جدّي صلوات الله عليه وآله» «٥»، قلت أنا: وهذا النص كاف في أنها عليها السلام مع النبي صلى الله عليه وآله «٦».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٨٩

وقال: والظاهر أن ضريحها المقدس في بيتها المكمل بالآيات والمعجزات، لأنها أوصت أن تدفن ليلاً، ولا يصلى عليها من كانت مهاجرة لهم إلى حين الممات، وقد ذكر حديث دفنها وستره عن الصحابة البخاري ومسلم في ما شهدا أنه من صحيح الروايات، ولو كان قد أخرجت جنازتها الطاهرة إلى بقيع الغرقد أو بين الروضة والمنبر في المسجد ما كان يخفى آثار الحفر والعمارة عمن كان قد أراد كشف ذلك بأدنى إشارة، فاستمرار ستر حال ضريحها الكريم يدل على أنها ما أخرجت من بيتها أو حجرة والدها الرؤوف الرحيم، ويقتضى أن يكون دفنها في البيت الموصوف بالتعظيم.. وقد فضح الله جل جلاله بدفنها ليلاً على وجه المساترة عيوب من أحوجها إلى ذلك الغضب الموافق لغضب جبار الجابرة، وغضب أبيها صلوات الله عليه صاحب المقامات الباهرة، إذ كان سخطها سخطه ورضاها رضاه، وقد نقل العلماء: أن أباهما عليه السلام قال: «فاطمة بضعة مني يؤذيني ما آذاها»..

ولقد انقطعت اعذار المتعذرين وحيلة المحتالين بدفنها ليلاً، ودعواهم أن أهل بيت النبي صلوات الله عليه وعلى عترته الطاهرين كانوا موافقين لمن تقدم عليهم من المتقدمين.. «١».

وروى الحميري عن البرزطي قال: سألت الرضا عليه السلام عن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله، أي مكان دفنت؟ فقال: سألت رجل جعفرًا عن هذه المسألة وعيسى ابن موسى حاضر، فقال له عيسى: دفنت في البقيع! فقال الرجل: ما تقول؟ فقال:

قد قال لك! فقلت له: أصلحك الله، ما أنا وعيسى بن موسى؟ أخبرني عن آباءك، فقال: «دفنت في بيتها» «٢».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٩٠

وروى مضمونه الصدوق في العيون بعدة طرق عن البرزطي عنه عليه السلام «١»، وإليه مال في المعاني «٢».

أقول: الظاهر أن المراد من عيسى بن موسى هو عيسى بن موسى بن محمد بن علي بن عبد الله بن العباس، الذي كان ولي العهد، ثم تحيل عليه المنصور فأخّره «٣».

وعن السمهودي في وفاء الوفا عن جعفر الصادق عن أبيه عليهما السلام: «ان علياً دفن فاطمة عليها السلام ليلاً في منزلها الذي دخل في المسجد، فقبورها عند باب المسجد، المواجه دار أسماء بنت حسين بن عبد الله (في وقته)، وهو الباب الذي كان في شامي باب النساء في المشرق» «٤».

وروى ابن شبة عدة روايات تدل على كون موضع قبرها في بيتها «٥».

وقال السيد محسن الأمين: واختلف في موضع دفنها، فقليل دفنت في بيتها، وهو الأصح الذي يقتضيه الإعتبار «٦».

وذكر الشيخ الميرزا أبو الحسن الشعراني وجهاً عقلياً في توجيه ذلك، حيث

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٩١

قال: قوله «دفنت في بيتها» هو الأظهر في العقل أيضاً، لأنّ الدفن في البيت كان معهوداً متداولاً.. وكان دفنها في بيتها صلوات الله عليها أوفق بهذا الغرض، وأما الدفن في الروضة وهو من المسجد فغير معقول في ذلك العصر وبعده، وأما البقيع فلم يكن حاجة إليه، ولم يكن يوافق غرض الإخفاء، ولم يرد إلا في بعض روايات ضعيفة لا اعتماد عليها (١).

خلاصة الكلام

إشارة

الحاصل: أن بعض العلماء لم يرجح أحد الأقوال الثلاثة (٢)، وقال باستحباب زيارتها في المواضع الثلاثة، ومنهم ابن حمزة الطوسي (٣)، والشهيد الأول (٤)، وابن طي الفقعي (٥)، والمحقق الكركي (٦)، والنراقي (٧)، وصاحب الجواهر (٨)، والطبسي (٩). وبعضهم نفى القول بدفنها بالبقيع، وقال باستحباب زيارتها في الموضوعين، أي الروضة والبيت، كالشيخ الطوسي في التهذيب (١٠)، و استبعد ذلك أيضاً الشيخ الطوسي بقبع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٩٢

في النهاية والمبسوط، والعلامة الحلبي في التحرير والمنتهى، وابن ادريس وسعيد (١). وقال الطبرسي: والأصح والأقرب أنها مدفونة في الروضة أو في بيتها، فمن استعمل الاحتياط إذا أراد زيارتها وزارها في المواضع الثلاثة كان أولى وأصوب، والله أعلم (٢)، وقال نحوه في اعلام الوري أيضاً (٣). ويظهر من بعضهم القول بدفنها بالبقيع، كالإسكافي (٤) والمفيد (٥). وبعضهم مال إلى دفنها بالروضة الشريفة، كالشيخ الطوسي (٦)، ونسبها إلى أكثر الأصحاب (٧) والمحقق (٨) الحلبي (٩)، والعلامة الحلبي في الإرشاد (١٠)، ويحيى ابن سعيد (١١)، وابن فهد الحلبي (١٢)، والسبزواري (١٣)، بينما استبعد الشهيد الثاني ذلك، بقبع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٩٣

وجعله أبعد الاحتمالات (١)، ووافق الطبسي (٢). وبعضهم قال أو رجح القول بدفنها في بيتها، كالكليني (٣)، والشيخ الصدوق (٤)، وابن ادريس (٥)، والمحقق الأردبيلي (٦)، وصاحب المدارك (٧)، والمحدث البحراني (٨)، وصاحب الرياض (٩)، والسيد الأمين (١٠)، والسيد الحكيم (١١)، وهو المختار. ومع ذلك، فاستتار قبرها علامة مظلوميتها، وأصبحت وسيلة لإثارة العقول، ولعله يستمر ذلك إلى يوم القيامة. ولنختم القول بما أنشده الشيخ كاظم الأزرى: ولأئى الأمور تدفن سراً بضعة المصطفى ويعفى ثراها (١٢)

الثانية: هل دفن أمير المؤمنين على عليه السلام في البقيع؟

روى ابن عساكر عن شريك أن الحسن بن علي حمله بعد صلح معاوية والحسن، فدفنه بالمدينة، ويقال: حمله فدفنه بالثوبة، ويقال: دفن بالبقيع مع فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله (١). و روى الخطيب البغدادي مضمونه عن الفضل بن دكين (٢).

أقول: هذا قول شاذ لا يعتنى به، والمشهور البالغ حد التواتر أن موضع قبره الشريف هو بالغرى في النجف الأشرف، كما زاره أحفاده مثل الإمام جعفر الصادق عليه السلام في ذلك المكان، وأهل البيت أدري بما في البيت، وقد أفرد السيد أبو المظفر غياث الدين عبد الكريم بن أبي الفضائل أحمد بن موسى بن طاووس الحلبي المتوفى سنة ٦٩٢ رسالته مستقلة باسم «فرحة الغرى بصرحة الغرى» (٣) في

ذلك، وقد أصبح مزاره وضريحه الشريف رمزاً للتضحية والجهاد، على مدى العصور والأزمان، وذلك «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (٤)

فضل زيارة أئمة البقيع

إشارة

قال الرضا عليه السلام: «إن لكل إمام عهداً في أعناق شيعته وأوليائه، وإن من تمام الوفاء بالعهد وحسن الأداء زيارة قبورهم، فمن زارهم رغبة في زيارتهم وتصديقاً بما رغبوا فيه كانوا شفعاؤه يوم القيامة» (٢).
وقيل للصادق عليه السلام: ما حكم من زار أحدكم؟ قال: «يكون كمن زار رسول الله صلى الله عليه وآله» (٣).
وعن الصادق عليه السلام: «من زار إماماً مفترض الطاعة كان له ثواب حجة مبرورة» (٤).
وعن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: «أتيتوا برسول الله صلى الله عليه وآله حجاجكم إذا خرجتم إلى بيت الله، فإن تركه جفاء، وبذلك أمرتم، وأتموا بالقبور التي ألزمكم الله عز وجل زيارتها وحقها، واطلبوا الرزق عندها» (٥).
وروى عن أبي محمد الحسن بن علي العسكري عليه السلام أنه قال: «من زار جعفرأ وأباه لم يشتك عينه، ولم يصبه سقم، ولم يمت مبتلى» (٦).

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٩٧

وعن الصادق عليه السلام: «من زار إماماً من الأئمة وصلى عنده أربع ركعات كتبت له حجة وعمره» (١).
وعن الباقر عليه السلام: «ابدؤا بمكة واختموا بنا» (٢).
وعن الباقر عليه السلام: «إنما أمر الناس أن يأتوا هذه الأحجار فيطوفوا بها، ثم يأتونا فيخبرونا بولايتهم، ويعرضوا علينا نصرهم» (٣).
وعن الصادق عليه السلام: «إذا حج أحدكم فليختم حجه بزيارتنا، لأن ذلك من تمام الحج» (٤).
روى المفيد عن الصادق عليه السلام، عن آبائه أنهم قالوا: بينا الحسن عليه السلام ذات يوم في حجر رسول الله صلى الله عليه وآله و آله إذ رفع رأسه فقال: يا أبت، ما لمن زارك بعد موتك؟ قال: «يا بني، من أتاني زائراً بعد موتي فله الجنة، ومن أتى أباك زائراً بعد موته فله الجنة، ومن أتى أخاك زائراً بعد موته فله الجنة، ومن أتاك زائراً بعد موتك فله الجنة» (٥).
وروى: أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال للحسن عليه السلام: «من زارك بعد موتك، أو زار أباك، أو زار أخاك، فله الجنة» (٦).

وروى عن رسول الله صلى الله عليه وآله و آله: أنه قال للحسن عليه السلام: «من زارني حياً أو ميتاً، أو زار أباك حياً أو ميتاً، أو زار أخاك حياً أو ميتاً، أو زارك حياً أو ميتاً، كان حقاً عليّ استنقذه يوم القيامة» (٧).

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ١٩٨

وعن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله و آله: «من زار الحسن في بقيعه ثبت قدمه على الصراط يوم تزل فيه الأقدام» (١).
وروى عن الصادق عليه السلام أنه قال: «من زارني عُفِرَتْ له ذنوبه، ولم يمت فقيراً» (٢).
وفى الخبر: «فمن بكاه لم تعم عيناه يوم تعمى الأعين، ومن حزن عليه لم يحزن قلبه يوم تحزن القلوب، ومن زاره في البقيع ثبتت قدماه على الصراط يوم تزل فيه الأقدام..» (٣).
وروى البخاري عن الصادق عن أبيه عليهما السلام: «أن الحسين بن علي عليهما السلام كان يزور قبر الحسن بن علي عليهما السلام في كل عشية جمعة» (٤).

قال العلامة الحلى: وفي زيارتهم فضل كثير «۵».

آداب زيارتهم

۱. الغسل «۶»

۲. الزيارة

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۱۹۹

۳. أن يصلى ثمان ركعات، لكل امام ركعتان «۱».

كيفية زيارتهم

قال الشيخ الصدوق: فإذا أتيت قبور الأئمة عليهم السلام بالبقيع فاجعلها بين يديك ثم قل:

«السلام عليكم يا أئمة الهدى، السلام عليكم يا أهل التقوى، السلام عليكم يا حجج الله على أهل الدنيا، السلام عليكم أيها القوامون في البرية بالقسط، السلام عليكم يا أهل الصفوة، السلام عليكم يا أهل النجوى، أشهد أنكم قد بلغت من نصحتكم وصبرتم في ذات الله عز وجل، وكذبتهم وأسوأ لكم فغفرتهم، وأشهد أنكم الأئمة الراشدون، وأن طاعتكم مفروضة، وأن قولكم الصدق، وأنكم دعوتهم فلم تجابوا، وأمرتم فلم تطاعوا، وأنكم دعائم الدين، وأركان الأرض، لم تزالوا بعين الله، ينسخكم في أصلاب المطهرين، وينقلكم في أرحام المطهرات، لم تدنسكم الجاهلية الجهلاء، ولم تشرك فيكم فتن الأهواء، طبتم وطابت منبتكم، أنتم الذين من بكم علينا ديان الدين، فجعلكم في بيوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه، وجعل صلواتنا عليكم رحمة لنا، وكفارة لذنوبنا، إذا اختاركم لنا، وطيب خلقنا بما من علينا من ولايتكم، وكنا عنده بفضلكم معترفين، وبتصديقنا إياكم مقرين، وهذا مقام من أسرف وأخطأ واستكان وأقر بما جنى، ورجا بمقامه الخلاص، وأن يستنقذه بكم مستنقذ الهلكى من النار، فكونوا لى شفعاء، فقد وفدت إليكم إذ رغب عنكم أهل الدنيا، واتخذوا آيات الله هزواً، واستكبروا عنها، يا من هو قائم لا يلهو، ومحيط بكل شىء، لك المن بما وفقنتى وعزفتنى بما ائتمنتنى عليه، إذ صدّ

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۲۰۰

عنه عبادك، وجعلوا معرفتهم، واستحقوا بحقهم، ومالوا إلى سواهم، فكانت المنه منك على مع أقوام خصصتهم بما خصصتنى به، فلك الحمد إذ كنت عندك فى مقامى مكتوباً، فلا تحرمنى ما رجوت، ولا تخيبنى فى ما دعوت»، وادع لنفسك بما أحبت «۱».

وذكر الشيخ المفيد زيارة مختصرة لهم، وقال: تغتسل وتقف على قبورهم، وتقول:

«السلام عليكم يا خزان علم الله، وحفظه سره، وتراجمة وحيه، أتيتكم يا بنى رسول الله (زائراً) عارفاً بحقكم، مستبصراً بشأنكم، معادياً لأعدائكم، موالياً لأوليائكم، بأبى أنتم وأمى، صلى الله على أجسادكم وأرواحكم ورحمة الله وبركاته، اللهم إنى أتولى آخرهم كما توليت أولهم، وأبرأ إلى الله من كل وليجة دونهم، آمنت بالله، وكفرت بالجبت والطاغوت واللات والعزى وكل ندد يدعى من دون الله، اللهم صل على محمد وآل محمد، واجعل زيارتى لهم مقبولة، ودعائى بهم مستجاباً، يا أرحم الراحمين».

ثم انكب على القبور فقبلها، وضع خدك عليها، وتحول من مكانك، فصل ست ركعات، وإن جعلت زيارتك هذه للأئمة الأربعة فصل ثمانى ركعات إن شاء الله «۲».

وذكر الشيخ المفيد زيارة مختصرة للإمام الحسن المجتبى عليه السلام، قال: تغتسل

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۲۰۱

لزيارته عليه السلام، وتلبس أطهر ثيابك، وتقف على قبره، وتقول:

«السلام عليك يا ابن رسول الله، السلام عليك يا بقیة المؤمنین، وابن أول المسلمین، أشهد أنك سبیل الهدی، وحلیف التقوی، وخامس أصحاب الكساء، غدتك يد الرحمة، وتربيت في حجر الإسلام، ورضعت من ثدى الإيمان، فطبت حياً وميتاً، صلى الله عليك، أشهد أنك أديت صادقاً، ومضيت على يقين، لم تؤثر عمى على هدى، ولم تمل من حق إلى باطل، لعن الله من ظلمك، ولعن الله من خذلك، ولعن الله من قتلک، أنا إلى الله منهم براء».

ثم قبل القبر، وضع خديك عليه، وتحول إلى عند الرأس، فقل:

«السلام عليك يا وصى أمير المؤمنين، أتيتك زائراً، عارفاً بحقك، مولياً لأوليائك، معادياً لأعدائك، فاشفع لى عند ربك»، وصل ركعين لزيارته «(۱)».

فإذا أردت الإنصراف فقف على قبورهم وقل:

«السلام عليكم أئمة الهدى ورحمة الله وبركاته، أستودعكم الله، وأقرأ عليكم السلام، آمناً بالله وبالرسول، وبما جئتم به، ودلتم عليه، اللهم فاكتبنا مع الشاهدين».

ثم ادع الله كثيراً، واسأله أن لا يجعله آخر العهد من زيارتهم، إن شاء الله «(۲)».

وزاد ابن البراج والمشهدى: «اللهم لا تجعله آخر العهد منى لزيارتهم، وارزقنيها أبداً ما أحيتني، فإذا توفيتني فاحشرنى معهم وفى زميرتهم، أستودعكم الله وأقرأ عليكم السلام» «(۳)».

بقية الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۲۰۲

وقال الشيخ المفيد فى وداع زيارة الإمام الحسن عليه السلام: فإذا أردت الإنصراف فقف على القبر - كما وقفت فى أول الزيارة - وقل: «السلام عليك يا مولاي ورحمة الله وبركاته، أستودعك الله وأستريحك، وأقرأ عليك السلام، آمناً بالله وبالرسول، وبما جئت به، ودللت عليه، اللهم اكتبنا مع الشاهدين».

ثم ادع الله أن لا يجعله آخر العهد منك، وادع بما أحببت إن شاء الله «(۱)».

بعض المدفونين فى البقيع

إشارة

نلفت القارىء الكريم إلى نظرة قصيرة إلى بعض من دفن فى البقيع، من الصحابة والتابعين، والشهداء والصالحين، وسائر الناس والمؤمنين، مع اعلامنا بأمرين:

الأول: ان البقيع اليوم قد توسع عما كان هو عليه سابقاً، وألحق به كثير، كحش كوكب وغيرها التى كانت خارجة عنه، ان ما نذكره يشمل ما يطلق عليه اسم البقيع حالياً.

الثانى: ان ما نذكره من اسماء المدفونين فيه، هو ما عثرنا عليه خلال تصفحنا الكتب التاريخية والروائية والتراجم «(۱)»، مع غمض العين عن انتمائاتهم المذهبية، وميولهم السياسية، ونوردها على حسب حروف المعجم «(۲)».

بقية الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۲۰۴

وإليك أيها القارىء الكريم ذلك:

۱- إبراهيم ابن رسول الله

لم يكن لرسول الله صلى الله عليه وآله ولد من غير خديجة إلا إبراهيم من مارية «١» القبطية «٢»، ولد في ذى الحجة «٣» بعالية في قبيلة مازن في مشربة أم إبراهيم «٤» بالمدينة سنة ثمان من الهجرة، ومات بها وله سنة وستة أشهر وبعض أيام «٥»، وقبره بالبقيع «٦». روى عن علي عليه السلام قال: «لما مات إبراهيم ابن رسول الله صلى الله عليه وآله أمرني فغسلته، وكفنه ٦ ول الله، ٢ رسول الله صلى الله عليه وآله وحنطه، وقال لي: احمله يا علي، فحملته حتى جئت به إلى البقيع فصلى عليه، ثم أتى القبر فقال لي: انزل يا علي، فنزلت ودلاه علي رسول الله صلى الله عليه وآله، فلمّا رآه منصباً بكى، فبكى المسلمون لبكائه، حتى ارتفعت أصوات الرجال على أصوات النساء، فنهاهم رسول الله صلى الله عليه وآله أشدّ النهي، وقال: تدمع العين، ويحزن القلب، ولا نقول ما يسخط الرب، وإنا بك لمصابون، وإنا عليك لمحزونون» «٧».

وروى أحمد بن عبد الله الطبري: أخذ النبي صلى الله عليه وآله بيد عبد الرحمن بن عوف فأتى بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٠٥

النخل، فإذا ابنه إبراهيم في حجر أمه، وهو يوجد بنفسه، فأخذه رسول الله صلى الله عليه وآله فوضعه في حجره، ثم ذرفت «١» عيناه، ثم قال: «يا إبراهيم، إنا لا نغنى عنك من الله شيئاً»، ثم ذرفت عيناه، ثم قال: «يا إبراهيم، لولا أنه أمر حق ووعد صدق، وأنّ آخرنا سيلحق بأولنا، لحزننا عليك حزناً هو أشدّ من هذا، وإنا بك يا إبراهيم لمحزونون، تبكى العين ويحزن القلب، ولا نقول ما يسخط الرب» «٢».

وقال ابن سعد: توفي إبراهيم ابن رسول الله صلى الله عليه وآله لسته عشر شهراً، فقال النبي صلى الله عليه وآله:

«ادفونه في البقيع، فإنّ له مرضعاً في الجنة» «٣»، وقال الواقدي: مات إبراهيم ابن رسول الله صلى الله عليه وآله يوم الثلاثاء لعشر ليال خلون من ربيع الأول سنة عشر، وهو ابن ثمانية عشر شهراً «٤»، في بني مازن بن النجار، في دار أم برزة بنت المنذر، ودفن بالبقيع «٥»، وعن محمد بن مؤمل المخزومي أنه كان ابن ستة عشر شهراً وثمانية أيام «٦».

وفي الطبقات: حمل من بيت أم بردة على سرير صغير، وصلى عليه رسول الله صلى الله عليه وآله بالبقيع، فقيل له: يا رسول الله، أين ندفنه؟ قال: «عند فرطنا» «٧» عثمان

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٠٦
ابن مطعون «١».

وروى ابن عساکر: أنه مات يوم الثلاثاء لعشر ليال خلون من شهر ربيع الأول سنة عشر ودفن بالبقيع «٢».

وروى ابن سعد عن محمد بن عمر بن علي قال: أول من دفن بالبقيع عثمان بن مطعون، ثم أتبعه إبراهيم ابن رسول الله صلى الله عليه وآله عليه وآله «٣»، ثم أشار بيده يخبرني أنّ قبر إبراهيم إذا انتهيت إلى البقيع فجزت أقصى دار عن يسارك تحت الكبا الذي خلف الدار «٤». وروى: أنه رش على قبره بالبقيع الماء، وقال: «الحق بسلفنا الصالح عثمان بن مطعون» «٥».

وكسفت الشمس يوم موته، فقال الناس: كسفت لموت إبراهيم، فخطب رسول الله صلى الله عليه وآله فقال في خطبته: «إنّ الشمس والقمر آيتان من آيات الله عزوجل، لا ينكسفان لموت أحد ولا لحياته «٦»، فإذا رأتها فليتموها فعليكم بالدعاء حتى تكشف» «٧». وعن تحفة العالم: وجهه قبر إبراهيم ابن النبي صلى الله عليه وآله في بقعة قريبة من البقيع، وفيها قبر عثمان بن مطعون من أكابر الصحابة، وهو أول من دفن في البقيع «٨».

٢- إبراهيم الكوراني الشهرزوري الشافعي

هو الشيخ إبراهيم بن حسن الكوراني الشهرزوري الشافعي، من فقهاء الشافعية، نزيل المدينة المنورة، قيل ان كتبه تنيف عن ثمانين، ولد في شوال سنة خمس وعشرين وألف بشهران (من أعمال شهرزور) بجبال الكرد، وتوفي سنة إحدى ومائة وألف، ودفن بالبقيع

«۱».

۳- إبراهيم بن موسى

قال العلوى فى المجدى: ولد موسى بن عبد الله بن موسى الجون ابن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن على بن أبى طالب عليهم السلام، وكان موسى سيداً، وروى الحديث، ويكنى أبا عمرو. قال ابن معية النسابة الحسنى: قتل سنة ست وخمسين ومائتين.. وإبراهيم بن موسى قبره بالبقيع، مات فى حبس المهتدى، وانقرض «۲».

وقال أبو الفرج الاصفهانى: وإبراهيم بن موسى بن عبد الله بن موسى بن الحسن بن الحسن بن على بن أبى طالب، حسبه محمد بن أحمد بن عيسى بن المنصور عامل المهتدى على المدينة، ودفن فى البقيع «۳».

۴- ابن البارزى

قال الزركلى: عبد الرحيم بن إبراهيم بن هبة الله الجهنى، أبو محمد، نجم الدين، المعروف بابن البارزى، قاضى حماة وابن قاضىها وأبو قاضىها، ولد بها، وتوفى فى طريقه إلى الحج بقرب المدينة، فحمل إليها، ودفن بالبقيع، قال ابن تغرى ببيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ۲۰۸

بردى: صنف فى كثير من العلوم، وقال ابن شاکر: درس وأفتى «۱».

وفى موسوعه طبقات الفقهاء: انه كان فقيهاً، أصولياً، أديباً، شاعراً «۲».

۵- ابن النجيج

شرف الدين أبو عبد الله محمد بن محمد الحرانى المعروف بابن النجيج الفقيه الناسك المتوفى ۷۲۳هـ، توفى فى وادى بنى سالم، فحمل إلى المدينة، فغسل وصلى عليه فى الروضة، ودفن بالبقيع «۳»، وقال ابن كثير: دفن بالبقيع شرقى قبر عقيل، فغبطه الناس فى هذه الموتة وهذا القبر «۴»، وكان من أكبر خدام وخواص أصحاب ابن تيمية «۵».

۶- ابن المراغى

اسمه محمد بن أبى بكر، كنيته أبو الفضل، ولد سنة ۸۰۳، واشتغل بالحديث والفقه، ومات مقتولاً بالعوالى خارج المدينة سنة ۸۴۳، ودفن فى البقيع «۶».

۷- ابن مسلم، قاضى القضاة

قال ابن كثير: قاضى القضاة ابن مسلم شمس الدين أبو عبد الله محمد بن مسلم بن مالك بن مزروع بن جعفر الصالحى الحنبلى، ولد سنة ستين وستمائة، ببيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ۲۰۹

ومات أبوه- وكان من الصالحين- سنة ثمان وستين، فنشأ يتيماً فقيراً لا مال له، ثم اشتغل وحصل وسمع الكثير وانتصب للإفادة والإشغال، فطار ذكره، فلما مات التقى سليمان سنة خمس عشرة ولى قضاء الحنابلة، فباشره أتم مباشرة، وخرجت له تخاريج كثيرة، فلما كانت هذه السنة خرج للحج، فمرض فى الطريق، فورد المدينة النبوية على ساكنها رسول الله أفضل الصلاة والسلام، يوم الإثنين، الثالث والعشرين من ذى القعدة، فزار قبر رسول الله صلى الله عليه وآله وصلى فى مسجده، وكان بالأشواق إلى ذلك، وكان قد تمنى

ذلك لما مات ابن نجیح، فمات فی عشیة ذلك الیوم، یوم الثلاثاء، وصلى علیه فی مسجد رسول الله صلى الله علیه وآله بالروضه، ودفن بالبقيع، إلى جانب قبر شرف الدین بن نجیح، الذی كان قد غبطه بموته هناك سنه حج هو وهو قبل هذه الحجة، شرقي قبر عقيل (۱).

۸- الأرقم بن أبی أرقم عبد مناف المخزومی

اسمه عبد مناف، وكان الأرقم من السابقین إلى الاسلام، واستخفی الرسول فی بیته بأصل الصفا بمكة (۲)، حتی كملوا أربعین رجلاً، شهد بدرًا وما بعدها، آخى رسول الله صلى الله علیه وآله بينه وبين عبد الله بن أنیس (۳)، توفى بالمدينة سنه خمس وخمسين، وهو ابن خمس وثمانین سنه، وصلى علیه سعد بن أبی وقاص (۴)، ودفن بالبقيع (۵)،
بقيع الغرقد فی دراسة شامله، ص: ۲۱۰
وذكر أبو نعیم أنه توفى یوم مات أبو بكر (۱).

۹- أبو القاسم شیخ الاسلام

قالوا: كان الشیخ أبو القاسم شیخ الإسلام من الأفاضل والعلماء، دفن فی جهة الباب المقابلة لرأس الأئمة علیهم السلام بالبقيع (۲).

۱۰- أبو أمامة الباهلی

قال الحموی: المشهور أن قبره بالبقيع (۳).

۱۱- أبو سعید الخدری

اسمه سعد بن مالك بن سنان، اشتهر بكنيته، له ولأبيه صحبة، استصغر بأحد، ثم شهد ما بعدها، وكان من الحفاظ المكثرين، مات سنه أربع وسبعين، ودفن بالبقيع (۴).
وقال الشیخ الطوسی: توفى أبو سعید فی یوم الجمعة، سنه أربع وسبعين، ودفن بالبقيع، وهو ابن أربع وتسعين (۵)، وجاء فی الدرجات الرفیعة: أبو سعید الخدری، وكان مستقيماً، نزع ثلاثة أيام، فغسله أهله، ثم حملوه إلى مصلاه فمات، وتوفى بالمدينة سنه إحدى أو أربع أو خمس وستين، وقيل: أربع وسبعين، ودفن بقبيع الغرقد فی دراسة شامله، ص: ۲۱۱
بالبقيع، والخدری بضم الخاء المعجمة وسكون الدال المهملة منسوب إلى خدره، واسمه الأجر بفتح الهمزة وسكون الباء الموحدة وفتح الجيم وبعدها راء مهملة، وهو ابن عوف بن الحارث بن الخزرج، وقيل: خدره أم الأجر، والأول أشهر، وهم بطن من الأنصار (۱).

وفی شرح مسند أبی حنیفة: كان من الحفاظ المكثرين، والعلماء المعتبرين.. (۲). وفی موضع آخر: كان من الحفاظ المكثرين، والعلماء والفضلاء والعقلاء (۳).

وروی ابن عساکر عن عبد الرحمن بن أبی سعید الخدری عن أبيه قال: قال لى أبی: یا بنی، إني قد كبرت سنّی، وحن منی، خذ بیدي، فاتكأ علیّ حتى جاء البقيع مكاناً لا یدفن فيه، فقال: إذا هلكت فادفني هاهنا، ولا تضربن علیّ فسطاطاً، ولا تمشین معی بنار، ولا تبك علیّ باكية، ولا تؤذنين أحداً، وليكن مشيك بی خيباً. فجعل الناس يأتونني فيقولون: متى نخرج به؟ فأكره أن أخبرهم وقد نهاني، فقلت: إذا فرغت من جهازه، فخرجت به صدر یوم الجمعة، فوجدت البقيع قد ملئ علیّ ناساً (۴).

١٢- أبو سفيان

هو صخر بن حرب بن عبد شمس، من رؤوس الكفر وأعمدة النفاق، وهو صاحب هذه المقالة السخيفة لبني أمية- والتي تدل بكل وضوح على استمرار

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢١٢

كفره-: «تلقفوها (١) تلقف الكرة، والذي يحلف به أبو سفيان ما من عذاب ولا حساب، ولا جنه ولا نار، ولا بعث ولا قيامة» (٢). قال الضحاك: مات وهو ابن ثمان وثمانين سنة، وولد قبل الفيل بعشر سنين، وتوفي سنة ثنتين وثلاثين بالمدينة، ودفن بالبقيع، وقالوا: سنة إحدى وثلاثين، وكان رجلاً ربعةً دحداً عظيم الهامة أعمى، أصيب بإحدى عينيه يوم الطائف.. (٣). وذكر ابن عساكر عن أبي عبد الله منده قال: صخر بن حرب بن أمية بن عبد شمس أبو سفيان الأموي القرشي، توفي سنة أربع وثلاثين، وصلى عليه عثمان بن عفان، ودفن بالبقيع، وهو ابن ثمان وثمانين سنة، وقيل: ابن ثلاث وتسعين، وصلى عليه عثمان بن عفان (٤).

١٣- أبو سفيان بن الحارث

هو أبو سفيان بن الحارث بن عبد المطلب، قال ابن قتيبة: كان أخا رسول الله صلى الله عليه وآله من الرضاعة، أرضعته حليلة بلبنها أياماً، وكان يألف رسول الله صلى الله عليه وآله، فلما بُعث عاداه وهجاه، ثم أسلم عام الفتح، وشهد يوم حنين.. وكانت وفاته سنة عشرين، ودفن بالبقيع، ولم يبق له عقب (٥).

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢١٣

وقال ابن سعد: ومات أبو سفيان بالمدينة بعد أخيه نوفل بن الحارث (١) بأربعة أشهر إلا ثلاث عشرة ليلة، ويقال: بل مات سنة عشرين، وصلى عليه عمر بن الخطاب، وقبره في ركن دار عقيل بن أبي طالب بالبقيع، وهو الذي ولي حفر قبر نفسه قبل أن يموت بثلاثة أيام، ثم قال عند ذلك: اللهم لا أبقى بعد رسول الله صلى الله عليه وآله ولا بعد أخي، واتبعني اياهما، فلم تغب الشمس من يومه ذلك حتى توفي (٢).

وجاء في الدرجات الرفيعة: مات أبو سفيان بن الحرث بالمدينة، بعد أن استخلف عمر بستة أشهر، ويقال: بل مات سنة عشرين، وقيل: توفي سنة ستة عشر، ودفن بالبقيع، قاله ابن قتيبة، وقال أبو عمرو: دفن في دار عقيل، وكان هو الذي حفر قبر نفسه قبل أن يموت بثلاثة أيام (٣).

وقال المحدث القمي: كان أبو سفيان ممن ثبت مع رسول الله صلى الله عليه وآله ولم يفّر، ولم تفارق يده لجام بغلة رسول الله صلى الله عليه وآله حتى انصرف الناس، وكان أحد السبعة الذين يشبهون رسول الله صلى الله عليه وآله، ومات في خلافة عمر بن الخطاب سنة عشرين، وصلى عليه عمر، ودفن بالبقيع، وقيل: دفن في دار عقيل بن أبي طالب، وكان هو الذي حفر قبره بنفسه قبل أن يموت بثلاثة أيام (٤).

١٤- أبو القاسم التنوخي

قال الحموي: القاضي أبو القاسم الحسن بن عبد الله بن محمد بن عمرو..

التنوخي المعري الحنفي العاجي، ولد لثمان وعشرين ليلة خلت من شهر ربيع

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢١٤

الأول سنة ٣٤٩، وحّدث وروى عنه، وحجّ في سنة ٤١٩ على طريق دمشق، فمات بوادى مر لعشرين ليلة خلت من ذى القعدة من السنة، وحمل إلى مدينة الرسول صلى الله عليه و آله، ودفن بالبقيع، وله مصنفات ووصايا وأشعار «١». ترجمه ابن عساكر باسم المحسن بن عبد الله بن محمد بن عمرو.. أبو القاسم التنوخى المعرى الحنفى القاضى «٢».

١٥- أبو هريرة

قال ابن حجر: اختلف في اسمه واسم أبيه على نحو ثلاثين قولاً.. ذكر له خمسة آلاف حديث وثلاثمائة وأربعة وسبعون حديثاً! «٣»، وهو أكثر الصحابة حديثاً.. مات في المدينة سنة تسع وخمسين وهو ابن ثمان وسبعين سنة، ودفن بالبقيع «٤». وقيل: مات بالعقيق، وصلى عليه الوليد بن عقبه بن أبي سفيان «٥».

وقال ابن سعد: لما مات أبو هريرة كان ولد عثمان يحملون سريره حتى بلغوا البقيع، حفظاً بما كان من رأيه في عثمان «٦». وقال النووي: وكان أبو هريرة ينزل المدينة بذي الحليفة، وله بها دار، مات بالمدينة سنة تسع وخمسين، وهو ابن ثمان وسبعين سنة، ودفن بالبقيع «٧».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢١٥

وقال الشيخ محمود أبو رية: مات أبو هريرة سنة ٥٩ هـ عن ثمانين سنة بقصره بالعقيق، وحمل إلى المدينة، ودفن بالبقيع «١». وقال الحموى: وفي لحف جبل طبرية قبر يقولون: انه قبر أبي هريرة، وله قبر بالبقيع، وبالعقيق، وبطبرية «٢».

١٦- أحمد الأحسائي

الشيخ أحمد بن زين الدين بن إبراهيم بن صفر بن إبراهيم بن داغر الأحسائي، تنسب إليه الطائفة الشيعية والكشفية، ولد بالأحساء في رجب ١١٦٦ هـ، وتوفي في ٢٢ من ذى القعدة سنة ١٢٤١ هـ بمنزل هدية قريباً من المدينة المنورة، وحمل إلى المدينة، ودفن بالبقيع «٣».

١٧- أحمد الخسروشاهي

قال الشيخ الطهراني: كان من أجلاء العلماء، ودفن بالبقيع سنة ١٣٢٦ «٤».

١٨- أحمد بن محمد البناء

قال الزركلي: أحمد بن محمد بن أحمد بن عبد الغنى الدمياطي، شهاب الدين، الشهير بالبناء، عالم بالقرآآت، من فضلاء النقشبنديين، ولد ونشأ بدمياط، وأخذ

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢١٦

من علماء القاهرة والحجاز واليمن، وأقام بدمياط، وتوفي بالمدينة حاجاً سنة ١١١٧ هـ، ودفن في البقيع «١».

١٩- أحمد بن محمد الدجاني القشاشي

قال عمر رضا كحالة: أحمد بن محمد بن يونس الدجاني البدرى الحسينى الأنصارى المدنى اليمنى المالكى، الشهير بالقشاشى، صفى الدين، صوفى مشارك فى أنواع من العلوم، ولد بالمدينة فى ١٢ ربيع الأول، وتوفى بها آخر سنة ١٠٧١ هـ، ودفن بالبقيع، من مؤلفاته الكثيرة: حاشية على الشفاء، حاشية على المواهب اللدنية، شرح الحكم العطائية، حاشية على الإنسان الكامل للجلى، بستان العارفين، السمط المجيد فى تلقين الذكر لأهل التوحيد، وله شعر «٢».

وقال يوسف اليان سر كيس: له مؤلفات كثيرة، الموجود منها نحو خمسين مؤلفاً، وكانت وفاته آخر سنة ١٠٧١، ودفن بالبقيع، شرقى قبة السيدة حليلة السعدية (٣).

٢٠- أحمد مغلباي

قال عمر رضا كحالة: أحمد مغلباي (١٠٧٠-١١٣٤ هـ) أحمد بن أبي الغيث الشهير بمغلباي الحنفي، متكلم، أديب، خطيب، ولد بالمدينة، ونشأ بها، وأم بالمسجد النبوي، ودرس وخطب به، وتوفى بها، ودفن بالبقيع، من تصانيفه: نظم عقيدة السنوسى الصغرى وشرحها (٤).

٢١- أسعد بن زرارة

قالوا فى شأنه: أسعد بن زرارة الأنصارى الخزرجى، أحد النقباء ليله العقبة، وأول من باع النبى صلى الله عليه وآله ليلتذ، وقد شهد العقبة الأولى والثانية والثالثة، وكان نقيب بنى النجار، وهو أول من صلى الجمعة بالمدينة (١).
قال ابن سعد: لما توفى أسعد بن زرارة حضر رسول الله صلى الله عليه وآله غسله وكفنه فى ثلاثة أثواب، منها برد، وصلى عليه، ورثى رسول الله صلى الله عليه وآله يمشى أمام الجنازة، ودفنه بالبقيع (٢).
روى الحاكم باسناده عن عبد الله بن أبى بكر قال: أول من دفن بالبقيع أسعد ابن زرارة (٣).
وقال ابن حبان: ومات أسعد بن زرارة والمسجد يبنى، أخذته الشهقة، ودفن بالبقيع، وهو أول من دفن بالبقيع من المسلمين (٤).
وقالوا: مات قبل بدر سنة إحدى من الهجرة فى شوال (٥)، وكان موته بمرض يقال له الذبحة (٦).
وفى كنز العمال: مات أسعد بن زرارة على رأس تسعة أشهر من الهجرة، قال البغوى: بلغنى أنه أول من مات من الصحابة بعد الهجرة، وأول ميت صلى عليه النبى صلى الله عليه وآله، وأول من دفن بالبقيع، وذلك قبل بدر (٧).
بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢١٨

قال الصالحى: مات أسعد بن زرارة والمسجد يبنى، وقال ابن الجوزى فى الثانية: فكان أول من مات من المسلمين، ودفن بالبقيع، وكان أحد النقباء الاثنى عشر (١)، وقيل: أنه جمع لأسعد بن زرارة الأولين: فهو أول من صلى على جنازته، وهو أول من دفن بالبقيع (٢).

لقد بسطنا الكلام فى شأنه فى أول الكتاب، فى بحث «أول من دفن بالبقيع» (٣)، فراجع.

٢٢- اسماعيل بن جعفر الصادق عليه السلام

ويكنى أبا محمد، وأمه فاطمة بنت الحسين الأثرم بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام، ويعرف باسماعيل الأعرج، وكان أكبر ولد أبيه (٤)، وكان أبو عليه السلام شديد المحبة له والبر به والاشفاق عليه، وكان قوم من الشيعة يظنون أنه القائم بعد أبيه والخليفة له من بعده، إذ كان أكبر اخوته سنّاً، ولميل أبيه إليه وكرامه له (٥)، (ولما كان عليه من الجمال والكمال الصورى والمعنوى (٦)، مات فى حياة أبيه بالعريض، وحمل على رقاب الرجال إلى أبيه بالمدينة، حتى دفن بالبقيع (٧)، توفى سنة ثلاث
بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢١٩

وثلاثين ومائة، قبل وفاة الصادق عليه السلام بعشرين سنة، كذا قال أبو القاسم بن خداع نسابه المصرين (١)، وروى: أن أبا عبد الله عليه السلام جزع عليه جزعاً شديداً، وحزن عليه حزناً عظيماً، وتقدم سريره بغير حذاء ولا رداء (٢)، وكان يأمر بوضع سريره على الأرض قبل دفنه مراراً كثيرة، ويكشف عن وجهه، وينظر إليه، يريد عليه السلام إزالة الشبهة عن الذين ظنوا خلافته له من بعده،

وتحقيق أمر وفاته عندهم «٣».

وفى المجدى: اسماعيل بن جعفر الصادق عليهما السلام، مات فى حياة أبيه، وقبره بالبقيع، وكان أبوه يحبه حباً شديداً، وفيه روت الشيعة خبر البداء «٤»..، وفى رواية أبي الغنائم الحسينى عن أبي القاسم ابن خداع نسابه المصريين: إن اسماعيل بن جعفر أكبر ولد أبيه، مات بالعريض، ودفن بالبقيع سنة ثمان وثلاثين ومائة، قبل وفاة أبيه بعشر سنة «٥».

وعلق عليه السيد محسن الأمين بقوله: قبره الآن خارج البقيع، بينهما الطريق بجانب سور المدينة المنورة، ولعله كان داخلًا فيه قبل جعل هذا الطريق، وهو مشيد معظم عليه قبة عظيمة، هدمها الوهابيون فى هذا العصر، بعد استيلائهم على الحجاز «٦».

وقال السيد جعفر آل بحر العلوم: وقبر اسماعيل ليس فى البقيع نفسه، بل هو فى الطرف الغربى من قبة العباس فى خارج البقيع، وتلك البقعة ركن سور المدينة

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٢٠

من جهة القبلة والمشرق وبابه من داخل المدينة، وبناء تلك البقعة قبل بناء السور، فاتصل السور به، وهو من بناء بعض الفاطميين من ملوك مصر «١».

قال الصالحى الشامى: ويختم الزائر إذا رجع بمشهد اسماعيل بن جعفر الصادق، لأنه صار داخل سور المدينة، ومشاهد البقيع كلها خارج السور «٢».

ولقد سمعنا أنه كان قبره خارج البقيع، فلما أرادوا انشاء شارع أبى ذر أرادوا تحويل القبر، فشوهه جسده الشريف باقياً سالمًا طرياً، ثم نقلوه إلى البقيع، ودفن قرب قبور شهداء حرة شرقها.

٢٣- أسيد بن حضير الأشهل

أسيد بن حضير بن سماك الأشهل «٣» من سادات الأنصار، وكان نقيباً «٤» ممن شهد العقبتين «٥» وبدراً «٦» وجوامع المشاهد، كنيته: أبو يحيى، وقد قيل: أبو عتيق، ويقال: أبو حضير «٧»، وكان أبوه رئيس الأوس يوم بعث، وكان قبل الهجرة بست سنين، وكان يقال له حضير الكتائب، يقال: انه أسلم على يدى مصعب بن عمير،

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٢١

ولما هاجر الناس آخى رسول الله صلى الله عليه وآله بينه وبين زيد بن أبى حارثة «١»، مات فى شعبان «٢» فى خلافة عمر بن الخطاب سنة عشرين، وصلى عليه عمر بن الخطاب، ودفن بالبقيع «٣»، قالوا: وحمله عمر بين أعواد السرير حتى وضعه بالبقيع، وصلى عليه «٤».

٢٤- أم سلمة زوجة رسول الله صلى الله عليه وآله

قال المبار كفورى: أم سلمة بفتح السين وكسر اللام، واسمها هند بنت أبى أمية، واسم أبى أمية سهيل، ويقال له: زاد الراكب، كانت عند أبى سلمة بن عبد الأسد، فهاجر بها إلى أرض الحبشة الهجرتين، فولدت له هناك زينب، وولدت له بعد ذلك سلمة وعمر ودره، ومات أبى سلمة فى جمادى الآخرة سنة ٤ أربع من الهجرة، فتزوج رسول الله صلى الله عليه وآله أم سلمة فى ليال بقين من شوال سنة أربع، وتوفيت سنة ٥٩ تسع وخمسين.. قال أبو نعيم: وصلى عليها سعيد بن زيد «٥»، وهو غلط «٦»، والصحيح أبو هريرة، وقبرت بالبقيع، وهى ابنة أربع وثمانين سنة، كذا فى

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٢٢

تلقيح فهوم أهل الأثر فى عيون التاريخ والسير للحافظ ابن الجوزى «١».

روت رضوان الله عليها ٣٢٨ حديثاً، وعاشت ٨٤ سنة، ودفنت بالبقيع «٢».

قال محمد بن حبيب البغدادي: ماتت رضى الله عنها فى سنة إحدى وستين، وصلى عليها أبو هريرة، وكان الوالى الوليد بن عتبة بن أبى سفيان، ودفنها بالبقيع «٣».

أقول: وهو المعول فى تاريخ وفاتها، وذلك لتضافر الأخبار الواردة فى قضايا مقتل الإمام الحسين عليه السلام، حيث إنها وقفت مواقف مشهودة ومؤثرة بعد استشهاد الإمام الحسين عليه السلام سنة ٦١ من الهجرة «٤»، وقالوا: إنها توفيت سنة ٦٢ «٥»، وما قيل من صلاة أبى هريرة عليها فغير صحيح، لانه مات سنة ٥٩ «٦»، أى قبل وفاتها بستين، كما مرّ.

٢٥- أم عثمان بن عفان

روى محمد بن سعد عن عبد الله بن حنظلة بن الراهب، قال: شهدنا أم عثمان ابن عفان يوم ماتت، فدفناها بالبقيع، فرجع وقد صلى الناس فى المسجد، فصلى عثمان وحده فى المسجد، وصليت إلى جانبه، قال: فسمعتة وهو ساجد يقول: اللهم ارحم أمى، أو اللهم اغفر لأمى، وذلك فى خلافته «٧».

٢٦- أم كلثوم بنت رسول الله صلى الله عليه وآله

قال السيد محمد بن علوى المالكي:

ثم تزوج «١» بعدها «٢» أختها وهى أم كلثوم، وماتت عنده أيضاً، وقبرها فى البقيع معلوم «٣».

أقول: وفيه:

١. وقع الخلاف فى أن زواجه من رقية هل كان بعد وفاة أم كلثوم «٤»، أم قبلها «٥»، والمروى: أن عثمان بن عفان تزوج أم كلثوم ولم يدخل بها حتى هلكت، وزوجه رسول الله صلى الله عليه وآله مكانها رقية «٦»، وتحقيقه فى محله.
٢. الذى يراه بعض أهل السير والتحقيق أنها وأختها رقية وكذلك زينب كُنَّ ربائب رسول الله صلى الله عليه وآله، وأمهن هالة أخت خديجة، أصبحن يتامى قبل زواج خديجة، وكنَّ فى بيتها، ثم نقلن إلى بيت رسول الله صلى الله عليه وآله بعد زواجها من رسول الله صلى الله عليه وآله «٧»، وذكرنا تفصيل ذلك فى بحث: «مشاهد مشاهير البقيع» «٨»، فراجع.

٢٧- أم كلثوم بنت على

قال ابن عساكر بموتها فى المدينة ودفنها فى البقيع «١».

أقول: ذكرها عند ذكر زيد بن عمر، والتحقيق: أن أصل تزويج أم كلثوم بنت على من عمر هو موضع خلاف، قال الشيخ المفيد: إن الخبر الوارد بتزويج أمير المؤمنين عليه السلام ابنته من عمر غير ثابت، وطريقه من الزبير بن بكار، ولم يكن موثقاً به فى النقل، وكان متهماً فى ما يذكره من بغضه لأمر المؤمنين عليه السلام، وغير مأمون فى ما يدعيه على بنى هاشم «٢».

٢٨- أيمن أمين الدين

قال ابن كثير: الشيخ الصالح العابد الناسك أيمن أمين الدين أيمن بن محمد، وكان يذكر أن اسمه محمد بن محمد إلى سبعة عشر نفساً كلهم اسمه محمد، وقد جاور بالمدينة مدة سنين، إلى أن توفى ليلة الخميس ثامن ربيع الأول، ودفن بالبقيع، وصلى عليه بدمشق صلاة الغائب «٣».

٢٩- بعض شهداء أحد

روى عن الواقدي - فى قضية غزوة أحد - ثم إن الناس أو عامتهم حملوا قتلاهم إلى المدينة، فدفن بالبقيع منهم عدة، عند دار زيد بن ثابت، ودفن بعضهم بنى سلمة.. «٤».

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٢٥

وأراد بعض المسلمين أن يدفن رسول الله صلى الله عليه وآله بالبقيع عند شهداء أحد «١».

وروى ابن عساكر عن اسحاق بن إبراهيم م، ٢، قال: بلغنى أن الحسين بن على أتى مقابر الشهداء بالبقيع، فطاف بها.. «٢».

أقول: لعل المراد من البقيع هو بقيع الخيل لا بقيع الغرقد، لأن عامه شهداء أحد دفنوا هناك، ذكر الحموى عن النصر: بقيع الخيل موضع بالمدينة عند دار زيد ابن ثابت، دفن به عامه قتلى أحد، قال نصر: وأظنه بقيع الغرقد «٣».

ومن المحتمل أن يقال: إن المقصود من مقابر الشهداء بالبقيع هو قبور بعض شهداء أحد المدفونين ببقيع الغرقد.

٣٠ - الحسن بن الحسن بن على بن أبى الطالب (الحسن المثنى)

كان جليلاً رئيساً فاضلاً ورعاً، يلى صدقات أمير المؤمنين عليه السلام فى وقته، وحضر مع عمه الحسين صلوات الله عليه يوم الطف ونصره، ووقع عليه جراحات، فانتزع أسماء بن خارجة وبه رمق.. ويقال: انه أسر وكان به جراح قد شفى منه.. قبض الحسن المثنى وله خمس وثلاثون سنة «٤»، وتوفى سنة تسع وتسعين، وقيل سبع وتسعين «٥»، ودفن بالبقيع «٦».

وروى ابن عساكر قال: لما مات الحسن بن الحسن بن على اعتكفت فاطمة

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٢٦

بنت حسين بن على على قبره سنة، وكانت امرأته، ضربت على قبره فسقاطاً، فكانت فيه، فلما مضت السنة قلعوا الفسقاط ودخلت المدينة، فسمعوا صوتاً من جانب البقيع: هل وجدوا ما فقدوا؟ فسمعوا صوتاً من الجانب الآخر: بل يشوا فانقلبوا «١».

أقول: فيه تأمل، رواه ابن عساكر بسنده عن ابن خالد بن سلمة القرشى، وهو مجهول.

٣١ - حسن السبزواري

السيد ميرزا حسن بن اسماعيل بن عبد الغفور السبزواري، ولد فى سبزواري سنة ١٢٥٥، وقتل بيد عرب حرب بين مكة والمدينة، وهو متوجه لزيارة المدينة المنورة، ليلة ٤ من المحرم سنة ١٣٣٢، ونقل إلى البقيع، فدفن هناك «٢»، ذكره صاحب شهداء الفضيلة واصفاً له بأنه علم من أعلام الدين، وعبقري من عباقرة الأمة، حاز علماً جما، وورعاً موصوفاً، وزهادة مأثورة عن سلفه الأظهر، «٣».. له صدقات جارية ينتفع بها أهل سبزواري، هاجر إلى النجف الأشرف لطلب العلم، وأقام فيها عشرين عاماً، وقرأ فيها مدة قليلة على الشيخ مرتضى الأنصارى، وأكثر قراءته على السيد حسين الكوه كمرى المعروف بالترك وغيره «٤».

٣٢ - حسن المالحى البرغانى

الشيخ حسن بن ملا محمد صالح البرغانى، توفى سنة ١٢٨١، ودفن قرب قبور آل البيت عليهم السلام بالبقيع «١».

٣٣ - الحسين بن على بن الحسين

قال الشيخ الطوسى: الحسين بن على بن الحسين، عم أبى عبد الله عليه السلام، تابعى مدنى، مات سنة سبع وخمسين ومائة، دفن بالبقيع، يكنى أبا عبد الله، وله أربع وسبعون سنة «٢».

قال الشيخ المفيد: انه كان فاضلاً ورعاً، روى حديثاً كثيراً عن أبيه على بن الحسين، وعمته فاطمة بنت الحسين، وأخيه أبى جعفر عليه

السلام «۳».

وقال أبو نصر البخارى: وأبو عبد الله الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام، أمه أم ولد تدعى سعادة «۴»..
توفى الحسين الأصغر سنة سبع وخمسين ومائة، وله سبع وخمسون سنة، ودفن بالبقيع، وإنما قيل له: الحسين الأصغر؛ لأن له أخاً أكبر منه، يسمى الحسين بن علي، لم يعقب «۵».

وعن عمدة الطالب: توفى سنة سبع وخمسين ومائة، وله سبع وخمسون سنة، ودفن بالبقيع، وعقبه عالم كثير بالحجاز والعراق والشام وبلاد العجم والمغرب «۶».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۲۲۸

وقال السيد الأمين: أبو عبد الله الحسين الأصغر بن الإمام زين العابدين علي ابن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام، توفى سنة ۱۵۷، وقيل ۱۵۹، وقيل ۱۵۸، وله ۵۷ سنة، أو ۷۶، ودفن بالبقيع، أمه أم ولد اسمها ساعدة أو سعادة، ولقب بالأصغر تمييزاً له عن أخيه الحسين الأكبر الذي مات عقيماً «۱».

وقال السيد الخوئي: ذكره الشيخ في رجاله في أصحاب السجاد عليه السلام، وقال:

ابنه روى عن أبيه، وعده في أصحاب الباقر عليه السلام قائلاً: تابعى أخوه، وفي أصحاب الصادق عليه السلام قائلاً: تابعى أخوه، وفي أصحاب الصادق عليه السلام قائلاً: عمّ أبي عبد الله عليه السلام، تابعى مدني، مات سنة ۱۵۷، ودفن بالبقيع.. «۲».

۳۴ - ۳۵ حسين بن علي الحسيني المدني، ابن شدم وزوجته

قال الحرّ العاملي: السيد حسين بن علي بن الحسن بن علي بن شدم الحسيني المدني، فاضل عالم جليل محدث شاعر أديب، له كتاب الجواهر النظامية من حديث خير البرية، ألفه لأجل نظام شاه سلطان حيدر آباد، يروى عن الشيخ حسين بن عبد الصمد العاملي، وعن الشيخ العلامة نعمه الله بن أحمد ابن خاتون العاملي، جميعاً عن الشهيد الثاني «۳».

ولد بالمدينة المنورة سنة ۹۴۲، وبها نشأ، ورحل إلى الهند، وتوفى بالمكن من بلادها في ۱۴ صفر سنة ۹۹۹ عن ۵۷ سنة، ودفن هناك، ثم نقله ولده الأصغر حسين بوصية منه إلى المدينة المنورة، فدفنه بالبقيع «۴».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۲۲۹

ونقل أنه قبر مع زوجته في البقيع «۱».

۳۶ - حسين البهبهاني

قال السيد الأمين: السيد حسين بن إبراهيم بن حسين المعروف بسياه پوش الحسيني الموسوي البهبهاني نزيل كربلاء، ولد في بهبهان سنة ۱۳۰۰، وقتل سنة ۱۳۰۰ آتياً من الحج، في موضع يسمى بئر الدرويش، على مرحلة من المدينة المنورة.. ضربه بعض اللصوص من الأعراب على رأسه، ففضى عليه، ونقل إلى المدينة المنورة، ودفن بجوار أئمة البقيع «۲».

وقال عمر رضا كحالة: حسين البهبهاني (۱۲۱۵ - ۱۳۰۰ هـ)، حسين بن إبراهيم بن حسين بن زين العابدين.. الحسيني الموسوي البهبهاني، نزيل كربلاء، فقيه، أصولي، ولد ببهبهان ونشأ بها، ونزل كربلاء، فدرس وأخذ عنه جماعة من الفضلاء، وقتل بئر درویش على مرحلة من المدينة، فنقل إليها ودفن بالبقيع، له تصانيف في الفقه والأصول، تلفت في واقعة حمزة بك، في آخر العهد التركي «۳».

ونقل عن كتاب شهداء الفضيلة: أنه كان أحد أئمة كربلاء الموثوق بهم، ومبرزي علمائها.. حضر درس الشيخ الأنصاري «۴».

۳۷- حفصه بنت عمر زوجة رسول الله صلى الله عليه وآله

قال العسكري: حفصه ابنة الخليفة عمر بن الخطاب، وأمها زينب بنت بقیع الغرقد في دراسة شامله، ص: ۲۳۰

مطعون، ولدت قبل مبعث النبي بخمس سنوات، وتزوجها خنيس بن حذافه، وهاجرت معه إلى المدينة، فمات عنها بعد رجوع النبي من غزوة بدر، ثم تزوجها النبي صلى الله عليه وآله، وتوفيت في شعبان سنة خمس وأربعين في خلافة معاوية، وصلى عليها مروان، ودفنت بالبقيع «۱».

وروى ابن سعد عن مولاة لآل عمر قالت: رأيت نعشاً على سرير حفصه، وصلى عليها مروان في موضع الجنائز، وتبعها مروان إلى البقيع، وجلس حتى فرغ من دفنها «۲».

۳۸- جعفر بن الحسن البرزنجي

قال المحدث القمي: جعفر بن الحسن بن عبد الكريم الشافعي، مفتي السادة الشافعية بالمدينة المنورة، كان إماماً وخطيباً ومدرساً بالمسجد النبوي، له مؤلفات، أحدها مولد النبي صلى الله عليه وآله المعروف بمولد البرزنجي، وجمالية الكدر بأسماء أصحاب سيد الملائك والبشر، وهي منظومة جمع فيها أسماء أهل بدر وأحد، توفي سنة ۱۱۷۷، ودفن بالبقيع «۳».

۳۹- جواد الإصفهاني

كان من الأجواد المبالغين في الإنفاق، أبقى آثاراً منها: أنه أجرى الماء إلى عرفات من مكان بعيد، وبنى سور المدينة.. قبض عليه قطب الدين مودود بن أتابك سنة ۵۵۸هـ، بعد أن ولي الأمر، وسجنه في قلعة الموصل، إلى أن توفي بقیع الغرقد في دراسة شامله، ص: ۲۳۱

سجيناً، ونقل إلى المدينة، فدفن في رباط كان قد بناه لنفسه في البقيع «۱».

۴۰- ۴۱ جوبان وولده

قال ابن كثير: يوم الجمعة آخر شهر ربيع الآخر، أنزل الأمير جوبان وولده من قلعة المدينة النبوية وهما ميتان مصبران في توأبتهما، فصلى عليهما بالمسجد النبوي، ثم دفنا بالبقيع عن مرسوم السلطان، وكان مراد جوبان أن يدفن في مدرسته، فلم يمكن من ذلك «۲».

وذكر السيد الأمين عن بعض التواريخ الفارسية المخطوطة أن جوبان كان متصفاً بمحامد الأخلاق ومحاسن الأوصاف، وعمّر عمارات في طريق مصر والشام وبادية مكة المعظمة، وعمل خيرات كثيرة، وأجرى الماء في مكة المعظمة، وعمل من الخيرات ما لم يعمله غيره، وكان قتله في هراء سنة ۷۳۸، ودفن في البقيع «۳».

۴۲- خنيس بن حذافه

روى ابن سعد عن عبد الله بن أبي بكر قال: لما هاجر خنيس بن حذافه من مكة إلى المدينة نزل على رفاعه بن عبد المنذر، قالوا: وأخى رسول الله صلى الله عليه وآله وبين خنيس بن حذافه وأبي عبيس بن جبر، وشهد خنيس بدرًا، ومات على رأس خمسة وعشرين شهراً من مهاجر النبي صلى الله عليه وآله إلى المدينة، وصلى عليه رسول الله صلى الله عليه وآله، ودفنه بالبقيع إلى جانب قبر عثمان بن مظعون «۴».

۴۳- داود بن عبد الله بن موسى الجون بن عبد الله بن الحسن

قال على بن محمد العلوي: ولد عبد الله بن موسى الجون بن عبد الله بن الحسن ابن الحسن عليه السلام، قال ابن أخي طاهر الحسيني والسماكي النسابة العمري وغيرهما:
كان عبد الله يكنى أبا محمد، ويعرف بالبصري، وأمه طليحة، وله شعر، وروى الحديث، خرج على وجهه إلى البادية ومات بها، له من البنات: فاطمة وعاتكة وأم سلمة، ومن الرجال: داود بن عبد الله، مات في الحبس، ودفن بالبقيع «١».

۴۴- رافع بن خديج

روى عبد الرزاق بسنده عن سالم: أن ابن عمر قال يوم وضعت جنازة رافع ابن خديج ببقيع الغرقد، يريدون أن يصلوا عليها بعد الصبح، قبل أن تطلع الشمس، فصاح بالناس ابن عمر ألا تتقون الله!.. «٢».

۴۵- رقية بنت رسول الله

وقع الكلام في كونها بنت رسول الله صلى الله عليه وآله، أم ربيته، والظاهر الثاني كما مر، هي إحدى زوجات عثمان بن عفان. روى ابن سعد «٣» وابن عساکر «٤» وابن أبي الحديد «٥» وابن كثير «٦» دفنها بالبقيع.

۴۶- رقية بنت عمر

روى ابن عساکر عن الزبير: لما ماتت رقية بنت عمر بن الخطاب عند إبراهيم ابن نعيم بن عبد الله، فدفنت بالبقيع.. «١».

۴۷- ريحانة بنت زيد زوجة رسول الله صلى الله عليه وآله

قال القرطبي: ريحانة بنت زيد بن عمرو بن خنافة من بني النضير، سبها رسول الله صلى الله عليه وآله وأعتقها، وتزوجها في سنة ست، وماتت مرجعه من حجة الوداع، فدفنها بالبقيع «٢».

۴۸- زمرد خاتون

قال الزركلي: زمرد خاتون، صفوة الملوک، بنت الأمير جاولي، حازمة عالمه دمشقية، هي أخت الملك دقاق صاحب دمشق، لأمه، وزوجة تاج الملوک بوري وأم ولديه إسماعيل (شمس الملوک) ومحمود، روت الحديث، واستنسخت الكتب، وحفظت القرآن، وبنت بدمشق المدرسة الخاتونية البرانية، وهي الآن من الدوارس، ورأت ولدها شمس الملوک إسماعيل قد تمادى في غيه وكثر فساده وتواطأ مع الفرنج على بلاد المسلمين، فأمرت غلمانها أن يقتلوه، فقتلوه سنة ٥٢٩ هـ، وأجلست أخاه شهاب الدين أبا القاسم محمود بن بوري مكانه، ثم قتل هذا سنة ٥٣٣ هـ وتقلبت بها الأحوال، فتوجهت إلى بغداد، ثم إلى مكة، بقبع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٣٤
وجاورت بالمدينة، وقل ما يبدها، فكانت تغربل القمح والشعير، وتطحن، وتتقوت بأجرة ذلك، إلى أن توفيت سنة ٥٥٧ هـ، ودفنت بالبقيع «١».

۴۹- زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب

توفى زيد بالبطحاء، على ستة أميال من المدينة، سنة ١٢٠ هـ، وحمل إلى البقيع، وكان قد ولي الصدقات فى زمن الوليد بن عبد الملك (٢).

روى ابن سعد عن عبد الله بن أبي عبيدة، قال: ردف أبي يوم مات زيد بن حسن، ومات ببطحاء ابن أزر على أميال من المدينة، فحمل إلى المدينة، فلما أوفينا على رأس الثنية بين المنارتين طلع يزيد بن حسن فى قبة على بعير ميتاً، وعبد الله بن حسن بن حسن يمشى أمامه، قد حزم وسطه بردائه، ليس على ظهره شىء، فقال لى أبى: يا بنى! أنزل، فأمسك بالركاب، فوالله لئن ركبت وعبد الله يمشى لا تبلى عنده باله أبداً، فركبت الحمار، ونزل أبى يمشى، فما زال يمشى حتى أدخل يزيد داره بنى حديله، فغسل، ثم أخرج به على السرير إلى البقيع (٣).

٥٠- زيد بن عمر

ذكر ابن عساكر موته بالمدينة ودفنه بالبقيع (٤).

٥١- زينب بنت أبي سلمة

روى ابن سعد والبيهقى وابن عساكر عن محمد بن أبى حرملة: ان زينب بنت بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ٢٣٥
أم سلمة توفيت وطارق أمير المدينة، فأتى بجنازتها بعد صلاة الصبح، فوضعت بالبقيع.. (١).

٥٢- زينب بنت جحش زوجة رسول الله صلى الله عليه وآله

جاء فى حديث مسلم عن عائشة: أن بعض أزواج النبى صلى الله عليه وآله قطن له: أينما أسرع بك لحوقاً؟ قال: أسرعك لحوقاً بى أطولكن يداً، فكان أسرعك لحوقاً به زينب بنت جحش.. توفيت سنة عشرين، وفيها فتحت مصر، وقيل: إحدى وعشرين، وقد بلغت ثلاثاً وخمسين سنة، ودفنت بالبقيع (٢).

روى ابن سعد عن ابن كعب: أن زينب أوصت أن لا تتبع بنار، وحفر لها بالبقيع عند دار عقيل، فى ما بين دار عقيل ودار ابن الحنفية، ونقل اللبن من السمينة، فوضع عند القبر، وكان يوماً صائفاً (٣).

وروى أن عمر أمر بفسطاط، فضرب بالبقيع على قبرها، لشدة الحر يومئذ، فكان أول فسطاط ضرب على قبر بالبقيع (٤).

وروى أنها قالت: اللهم لا يدركنى عطاء لعمر بن الخطاب بعد هذا، فماتت، وصلى عليها عمر بن الخطاب، ودخل قبرها أسامة بن زيد، ومحمد بن عبد الله بن جحش، وعبد الله بن أبى أحمد بن جحش، قيل: هى أول امرأة صنع لها النعش، بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ٢٣٦
ودفنت بالبقيع (١).

٥٣- زينب بنت خزيمة زوجة رسول الله صلى الله عليه وآله

جاء فى عيون الأثر: زينب بنت خزيمة بن الحارث بن عبد الله بن عمرو بن عبد مناف بن هلال.. كانت تدعى أم المساكين، لرأفتها بهم، كانت عند الطفيل بن الحارث، فطلقها فتزوجها أخوه عبيدة، فقتل يوم بدر شهيداً.. فخلف عليها رسول الله صلى الله عليه وآله فى شهر رمضان على رأس أحد وثلاثين شهراً من الهجرة، ومكثت عنده ثمانية أشهر، وتوفيت فى آخر شهر ربيع الآخر على رأس تسعة وثلاثين شهراً من الهجرة، وصلى عليها رسول الله صلى الله عليه وآله، ودفنها بالبقيع، وقد بلغت ثلاثين سنة أو نحوها (٢).

وفى الطبقات عن محمد بن قدامة عن أبيه قال: خطب رسول الله صلى الله عليه وآله زينب بنت خزيمة الهلالية أم المساكين، فجعلت أمرها إليه، فتزوجها رسول الله صلى الله عليه وآله وأشهد وأصدقها اثنتى عشرة أوقية ونشأ «٣».. «٤».

وعن البلاذرى: أقامت عند النبي صلى الله عليه وآله ثمانية أشهر، تزوجها فى شهر رمضان سنة ثلاث، وماتت فى آخر ربيع الأول سنة أربع، ودفنها فى البقيع «٥».

٥٤- زينب بنت رسول الله صلى الله عليه وآله

قال السيد محمد بن علوى المالكى الحسنى: هى أكبر بنات رسول الله صلى الله عليه وآله، وقد ولدت قبل بعثته، وتزوجها أبو العاص بن الربيع، وكان اسلامها وهجرتها قبل اسلامه وهجرته، وتوفيت فى أول عام ثمانية من هجرة المصطفى، ودفنت فى جنة البقيع، وقبرها هناك لا يخفى «١».

٥٥- سالم بن عبد الله بن عمر

روى الطبرى عن عبد الحكيم بن عبد الله بن أبى فروة قال: مات سالم بن عبد الله سنة ١٠٥، فى عقب ذى الحجة، فصلى عليه هشام بن عبد الملك بالبقيع «٢».

٥٦- سعد بن أبى وقاص

هو سعد بن مالك بن وهيب، قيل: إنه أسلم قديماً وهو ابن سبع عشرة سنة، كان سابع سبعة سبقوا إلى الإسلام «٣»، شهد المشاهد مع النبي صلى الله عليه وآله، وهو أول من رمى بسهم فى الإسلام «٤»، وهو الذى افتتح القادسية ونزل الكوفة وخطها خططاً لقبائل العرب، وابتنى بها داراً، ووليها لعمر بن الخطاب وعثمان بن عفان، ثم عزل عنها ووليها بعده الوليد بن عقبه «٥»، عينه عمر فى الستة أصحاب الشورى، مات فى

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٣٨

قصره بالعقيق قريباً من المدينة، فحمل على رقاب الرجال إلى المدينة، وصلى عليه مروان بن الحكم وهو يومئذ والى المدينة «١»، ودفن بالبقيع سنة خمس وخمسين أيام معاوية «٢»، وله سبع وسبعون سنة «٣»، قال ابن كثير: وقد جاوز الثمانين على الصحيح «٤».

أقول: هو والد اللعين عمر بن سعد، قاتل سبط رسول الله، سيد الشهداء الإمام الحسين بن على عليه السلام.

٥٧- سعد بن زرار

قالوا: إنه كان من المنافقين، روى البيهقى ما يدل على عذاب قبره، فانه ذكر عن عبد الله بن حنطب: أنه بلغه أن رسول الله صلى الله عليه وآله مرّ يسير على بقله له بيضاء فى المقابر ببقيع الغرقد، فحادت به بغلته حيدة، فوثب إليها الرجال من المسلمين ليأخذوا بلجامها، فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وآله: دعوها، فإنها سمعت عذاب سعد بن زرار يعذب فى قبره، وكان رجلاً منافقاً «٥».

٥٨- سعد بن معاذ

روى ابن سعد: كان سعد بن معاذ رجلاً أبيض طوالاً جميلاً حسن الوجه

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٣٩

أعين حسن اللحية، فرمى يوم الخندق سنة خمس من الهجرة، فمات من رميته تلك، وهو يومئذ ابن سبع وثلاثين سنة، فصلى عليه

رسول الله صلى الله عليه وآله ودفن بالبقيع «۱».

وروى عن عبد الرحمن بن جابر عن أبيه قال: لما انتهوا إلى قبر سعد نزل فيه أربعة نفر: الحارث بن أوس بن معاذ، وأسيد بن الحضير، وأبو نائلة سلكان بن سلامة، وسلمة بن سلامة بن وقش، ورسول الله صلى الله عليه وآله واقف على قدميه، فلما وضع فى قبره تغير وجه رسول الله صلى الله عليه وآله وسبح ثلاثاً فسبح المسلمون ثلاثاً، حتى ارتج البقيع، ثم كبر رسول الله صلى الله عليه وآله ثلاثاً وكبر أصحابه ثلاثاً حتى ارتج البقيع بتكبيره، فسئل رسول الله صلى الله عليه وآله عن ذلك، ف قيل: يا رسول الله، رأينا بوجهك تغيراً، وسبحت ثلاثاً؟ قال: تضايق على صاحبكم قبره، وضمم ضمه لو نجا منها أحد لنجا سعد منها، ثم فرج الله عنه «۲».

روى أن سبب ذلك كان سوء خلقه مع أهله فى بيته «۳»، رحمتنا الله من ضغطة القبر.

وروى ابن سعد عن أبي سعيد قال: كنت أنا ممن حفر لسعد قبره بالبقيع، فكان يفوح علينا من المسك كلما حفرنا قتره من تراب، حتى انتهينا إلى اللحد «۴».

وروى عن محمد بن شريح بن حسنة: أن رجلاً أخذ قبضة من تراب قبر سعد يوم دفن، ففتحها بعد فإذا هى مسك «۵».

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۲۴۰

وعن أبي سعيد الخدرى قال: فطلع علينا رسول الله صلى الله عليه وآله وقد فرغنا من حفرته، ووضعنا اللبن والماء عند القبر، وحفرنا له عند دار عقيل اليوم، وطلع رسول الله صلى الله عليه وآله علينا، فوضعه عند قبره، ثم صلى عليه.. «۱».

وفى نص: دفن إلى أس دار عقيل بن أبي طالب «۲».

۵۹- سعيد بن أبي سعيد المقبرى

قال الذهبى: أبو سعد سعيد بن أبي سعيد كيسان الليثى مولاهم المدنى..

حديثه فى الكتب الستة، ويقال له المقبرى لأنه كان يسكن بجوار مقبرة البقيع، توفى سنة ۱۲ هـ «۳».

۶۰- سعيد بن زيد

قيل انه شهد المشاهد كلها مع النبي صلى الله عليه وآله غير بدر، فانه كان مع طلحة يطلبان خبر عير قريش، وضرب له النبي صلى الله عليه وآله بسهم، وكانت فاطمة أخت عمر تحته، وبسببها كان إسلام عمر، مات بالعقيق، فحمل إلى المدينة، ودفن بالبقيع سنة إحدى وخمسين، وله بضع وسبعون سنة «۴».

۶۱- سعيد بن العاص

جاء فى تاريخ مدينة دمشق: مات سعيد بن العاص بن أمية فى قصره بالعرصة

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۲۴۱

على ثلاثة أميال من المدينة، ودفن بالبقيع، وأوصى إلى ابنه عمرو الأشدق، وأمره أن يدفنه بالبقيع.. وأمر ابنه عمرا إذا دفنه أن يركب إلى معاوية فينعه، يبيعه منزله بالعرصة، وكان منزلاً قد اتخذه سعيد، وغرس فيه النخل وزرع فيه، وبنى فيه قصرًا معجبًا.. وقال: إن منزلى هذا ليس من العقد، إنما هو منزل نزهة، فبعه من معاوية، واقض عنى دينى ومواعيدى، ولا تقبل من معاوية قضاء دينى، فتزودنى إلى ربي.. «۱».

وعن الزبير بن بكار: توفى سعيد بن العاص بقصره بالعرصة على ثلاثة أميال من المدينة، وحمل إلى البقيع فى سنة تسع وخمسين «۲»، وفى نقل آخر مات سنة ۵۸ «۳».

أقول: كان من الظلمة، وأعوانهم.

۶۲- سكينه بنت الحسين عليه السلام

قال النمازي: أمها رباب بنت امرئ القيس، وكان يحبها الحسين حباً شديداً.. وكانت عقيلاً قريش، ولها السيرة الجميلة، وهي ذات الفضل والفضيلة والكرم الوافر والعقل الكامل والمكارم الزاخرة والمناقب الفاخرة.. ولها في وقعة الطف خمس عشرة سنة أو اثنتان وعشرون سنة، وكانت في كربلاء مزوجة بابن عمه عبد الله بن الحسن المجتبي عليه السلام الشهيد بالطف، ثم تزوجت بمصعب بن الزبير..

توفيت في يوم الخميس الخامس من شهر ربيع الأول سنة ۱۱۷، ولها ثمانون سنة

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۲۴۲

أو أقل «۱».

وقالوا: توفيت سكينه بنت الحسين بالمدينة سنة سبع عشرة ومائة، ووضعت جنازتها بالبقيع قبل الظهر.. فلما صلى الناس العشاء الآخرة أتى خالد فأمر شيبه بن نصاح المقرئ أن يصلى عليها، ففعل، ثم دفنت «۲».

۶۳- السهودى

وصفه الشيخ عبد الحق الدهلوى ب: السيد العالم الكامل أوجد العلماء الأعلام، عالم المدينة، خير الأنام، نور الدين.. مات ضحى يوم ليلة بقيت من ذى القعدة عام إحدى عشر وتسع مائة، ودفن في البقيع عند قبر الإمام مالك «۳».

۶۴- شماس بن عثمان

روى عن الواقدي: أنه لما قتل بأحد عاش يوماً، فحمل إلى المدينة، فمات عند أم سلمة، ودفن بالبقيع، قال: ولم يدفن به ممن شهد أحداً غيره، وقال غيره: ردوه إلى أحد، فدفن به «۴».

۶۵- شرف الموسوى

قال السيد حسن الأمين: السيد شرف الموسوى بن عبد الله، كان خطيباً

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۲۴۳

شاعراً أديباً، ولد في قرية التوشير بالأحساء سنة ۱۳۱۲ هـ، وبها نشأ وترعرع، وتوفي سنة ۱۴۰۹ في قرية القارة بالأحساء، ونقل جثمانه إلى المدينة، حيث دفن في البقيع «۱».

۶۶- صفية بنت حبي زوجة رسول الله صلى الله عليه وآله

قال المبار كفورى: صفية بنت حبي، بضم الحاء المهملة وفتح التحتية الأولى وتشديد الأخرى، ابن أخطب، من بنى إسرائيل من سبط هارون بن عمران عليه السلام، كانت تحت كنانة بن أبي الحقيق، قتل يوم خيبر في محرم سنة سبع، ووقعت في السبي، فاصطفاها رسول الله صلى الله عليه وآله، وقيل: وقعت في سهم دحية بن خليفة الكلبى، فاشتراها منه بسبعة أرؤس، فأسلمت، فأعتقها وتزوجها وجعل عتقها صداقها، ماتت سنة خمسين، ودفنت بالبقيع «۲».

روى الحاكم عن آمنه بنت أبى قيس الغفاريه قالت: أنا إحدى النساء اللاتي زفنن صفيه رضى الله عنها إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فسمعتها تقول: ما بلغت سبعة عشرًا، وجهدى أن بلغت سبعة عشر سنة ليلة إذ دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله، قال: توفيت صفيه سنة اثنتين وخمسين في زمن معاوية، وقبرت بالبقيع «٣».

٦٧- صفيه بنت عبد المطلب

صفیه بنت عبد المطلب القرشيّة الهاشميّة، عمه رسول الله صلى الله عليه وآله، وأخت حمزة بقيع الغرقد في دراسة شامله، ص: ٢٤٤

سيد الشهداء، أمها هالة بنت وهيب بن عبد مناف «١»، أم الزبير بن العوام، لم يختلف أحد في إسلامها «٢»، وكانت أديبه عاقلة شاعرة فصيحته، وكان لعبد المطلب ست بنات كلهن من أهل الأدب والشعر والفصاحة «٣».

روى الحاكم عن سعيد بن كثير قال: توفيت صفيه بنت عبد المطلب أم الزبير ابن العوام سنة عشرين، وهي يوم توفيت بنت ثلاث وسبعين، وصلى عليها عمر ابن الخطاب، ودفنها بالبقيع «٤».

وقال أحمد بن عبد الله الطبري: صفيه بنت عبد المطلب، أسلمت باتفاق، وشهدت الخندق، وقتلت رجلاً من اليهود «٥»، وضرب لها النبي صلى الله عليه وآله بسهم، وروت حديثاً واحداً رواه عنها ابنها الزبير بن العوام، ذكر ذلك الدارقطني، أمها هالة بنت وهيب.. وكانت في الجاهلية تحت الحرث بن حرب بن أمية بن عبد شمس، ثم هلك عنها فخلف عليها العوام بن خويلد أخو خديجة بنت خويلد زوج النبي صلى الله عليه وآله، فولدت له الزبير والسائب وعبد الكعبة، وتوفيت بالمدينة في خلافة عمر سنة عشرين ولها ثلاث وسبعون، ودفنت بالبقيع ببناء دار المغيرة بن شعبة «٦».

وجاء في نقل ابن عساكر: وكان للنبي صلى الله عليه وآله ست عمات، لم يسلم منهن بقيع الغرقد في دراسة شامله، ص: ٢٤٥

غير صفيه «١».

أقول: هذا غير صحيح، إذ روى ابن سعد: أنه أسلمت عاتكة بنت عبد المطلب بمكة، وهاجرت إلى المدينة «٢».

وروى أيضاً: أسلمت أروى بنت عبد المطلب بمكة، وهاجرت إلى المدينة «٣».

٦٨- صفيه بنت شيبه

قيل: إنها ماتت سنة اثنتين وخمسين في خلافة معاوية، وقبرت بالبقيع «٤».

٦٩- صهيب بن سنان

قال ابن حبان: صهيب بن سنان بن مالك مولى عبد الله بن جدعان التيمي، وقد قيل حليفه، وهو مولى عمر بن الخطاب «٥»، مات في شوال سنة ثمان وثلاثين في خلافة علي بن أبي طالب عليه السلام ودفن بالبقيع «٦».

روى الحاكم عن عبد الله بن نمير قال: صهيب يكنى أبا يحيى، وهو صهيب بن سنان النمري، من النمر بن قاسط، وكان أصابه سبي فوقع بأرض الروم، فقبل صهيب الروم، بلغ سبعين سنة، وكان يخضب بالحناء، مات بالمدينة في شوال سنة ثمان وثلاثين، ودفن بالبقيع «٧».

بقيع الغرقد في دراسة شامله، ص: ٢٤٦

وروى ابن سعد وابن قتيبة: توفي صهيب في شوال سنة ثمان وثلاثين، وهو ابن سبعين سنة بالمدينة، ودفن بالبقيع «١».

وقال الضحاك: وكان أحمر، ليس بالطويل، يخضب بالحناء، مهاجرى أولى بدرى «٢».

٧٠- ظهير الدين الوزير، أبو شجاع محمد الروذراورى

قال الذهبى: ظهير الدين الوزير العادل، ظهير الدين، أبو شجاع، محمد بن الحسين بن محمد الروذراورى، مولده بقلعة كنگور، من أعمال همذان، سنة سبع وثلاثين وأربعمائة.. وزر سبع سنين وسبعة أشهر، ثم عزل بأمر السلطان ملكشاه للخليفة لموجده.. ثم حج بعد موت النظام والسلطان والخليفة، ونزل المدينة وتزهد، فمات خادماً، فأعطى الخدام ذهباً، حتى جعل موضع الخادم، فكان يكنس ويوقد، ولبس الخام، وحفظ القرآن هناك.. قال أبو الحسن الهمداني: دفن بالبقيع فى نصف جمادى الآخرة سنة ثمان وثمانين وأربع مائة عن إحدى وخمسين سنة «٣».

وقال الزركلى: أبو شجاع (٤٣٧-٤٨٨ هـ) محمد بن الحسين بن محمد بن عبد الله، أبو شجاع الروذراورى، الملقب بظهير الدين، وزير، من العلماء، ولد بالأهواز، أو بقلعة كنگور (من أعمال همذان)، وولى الوزارة للمقتدى العباسى سنة ٤٧٦ هـ، فعمرت العراق فى عهده- كما يقول الذهبى-، وعزل سنة ٤٨٤،

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٤٧

وحج سنة ٤٨٧، فجاور بالمدينة إلى أن توفى، ودفن بالبقيع، حسنت سيرته فى الوزارة، وكان وافر العقل، عالماً بالأدب، له شعر رقيق «١».

٧١- عائشة بنت أبى بكر زوجة رسول الله صلى الله عليه وآله

هى بنت أبى بكر عبد الله بن أبى قحافة عثمان بن عامر.. أمها أم رومان ابنة عامر بن عويمر، ولدت فى السنة الرابعة بعد البعثة، وتزوجها الرسول صلى الله عليه وآله بعد وفاة زوجته الأولى خديجة.. وقبض النبى وهى فى الثامنة عشرة من عمرها، وقد أقامت مع النبى ثمانية أعوام وخمسة أشهر، ومكثت بعده فى خلافة أبى بكر وعمر وصدر من خلافة عثمان من المؤيدين للحكم القائم، ثم انحرفت عن عثمان، وترأست المعارضين، حتى إذا قتل قادت مناوئى ابن أبى طالب وخصومه إلى حربه حرب الجمل «٢» فى البصرة، وبعد أن غلبت فى الحرب أعادها الإمام على بن أبى طالب مكرمة إلى المدينة، حيث بقيت هناك حتى إذا قتل الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، وتريع معاوية على دست الحكم، وأخذ يروج نشر فضائل آل أمية خاصة، وحزب عائشة ومعارضى ابن أبى طالب عامه، أصبح لها فى هذا الدور شأن خطير.. كنيته أم عبد الله، تكنت باسم ابن اختها عبد الله بن الزبير «٣».

وجاء فى الخبر: أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لها: «وما ضرك لو مت قبل فقمت عليك وكفنتك وصليت عليك ودفنتك».. «٤»

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٤٨

روى اسحاق بن راهويه: وقف على على خباء عائشة يلومها على مسيرها، فقالت: يا ابن أبى طالب، ملكت فاسجح، فجهزها إلى المدينة، وأعطاه اثنى عشر ألفاً «١».

ماتت ليلة الثلاثاء بعد صلاة الوتر، ودفنت من ليلتها بالبقيع لخمسة عشرة ليلة خلت أو ليلة السابع عشر «٢» من رمضان، سنة ثمان وخمسين «٣»، أو سبع وخمسين للهجرة «٤»، وعمرها أربع وستون سنة «٥»، وصلى عليها أبو هريرة، وكان مروان غائباً، وكان أبو هريرة يخلفه «٦» ودفنت بالبقيع «٧».

روى الحاكم النيسابورى باسناده عن قيس بن أبى حازم، قال: قالت عائشة وكان تحدث نفسها أن تدفن فى بيتها مع رسول الله صلى الله عليه وآله وأبى بكر، فقالت: إنى أحدثت بعد رسول الله صلى الله عليه وآله حدثاً، ادفنوني مع أزواجه، فدفنت بالبقيع. ثم قال

الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين، ولم يخرجاه «٨».
وقالت لابن عباس: دعني بك يا ابن عباس.. فوالله لو ددت اني كنت
بقيع الغرقد في دراسة شامله، ص: ٢٤٩
نسياً منسياً «١».

أقول: تشير إلى تأثيرها في حرب الجمل «٢»، كما صرح بذلك الذهبي عند قولها: «فإني أحدثت بعد رسول الله صلى الله عليه وآله»،
قال: قلت: تعني بالحدث مسيرها يوم الجمل «٣». كما أنه لا يخفى موقفها في قضية دفن الإمام الحسن المجتبي عليه السلام، كما لا بد
من التنبيه بأن البيت كان راجعاً إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، ومن بعده إلى جميع الورثة، لا إلى زوجته واحدة.
وقالت لابن الزبير: إذا أنا مت فادفني موضع أخي بالبيع، قال: وكان في بيتها موضع قبر، فقالت: لا أزكا به أبداً «٤».
وروى البخاري والطبراني عنها: أنها أوصت عبد الله بن الزبير فقالت: لا تدفني معهم، وادفني مع صواحي بالبيع لا أزكي به أبداً «٥».
وقال ابن قتيبة: وبقيت إلى خلافة معاوية، وتوفيت سنة ثمان وخمسين، وقد قاربت السبعين، وقيل لها: ندفنك مع رسول الله صلى الله
عليه وآله؟، فقالت: إني قد أحدثت بعده، فادفوني مع أخواتي، فدفنت بالبيع، وأوصت إلى عبد الله بن الزبير «٦».
بقيع الغرقد في دراسة شامله، ص: ٢٥٠

وروى الباعوني أنه قيل لها: تدفين مع رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قالت: لا، إني أحدثت بعده حدثاً، أدفوني مع أخواتي بالبيع،
وكان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لها: «يا حميراء، كأنني بك تنبحك كلاب الحوآب، ثم تقاتلين علياً وأنت ظالمه» «١».
قال الحموي:.. كنيسة مريم بدمشق، وبالجامع قبة بيت المال الغربية، يقال:
إن فيها قبر عائشة، والصحيح: أن قبرها بالبيع «٢».
وقال الذهبي: وقد قيل: إنها مدفونة بغربي جامع دمشق، وهذا غلط فاحش، لم تقدم إلى دمشق أصلاً، وإنما هي مدفونة بالبيع «٣».

٧٢- عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلى الله عليه وآله

توفي العباس يوم الجمعة لأربع عشرة خلت من رجب، سنة اثنتين وثلاثين، في خلافة عثمان بن عفان، وهو ابن ثمان وثمانين سنة،
ودفن بالبيع، في مقبرة بني هاشم «٤».
وفي ذخائر العقبي: توفي في خلافة عثمان، قبل مقتله بستين بالمدينة، يوم الجمعة لاثنتي عشرة وقيل: لأربع عشرة، ولم يذكر صاحب
الصفوة غيره، خلت من رجب، وقيل: من رمضان، سنة اثنتين، وقيل: ثلاث وثلاثين، وهو ابن ثمان وثمانين سنة، وقيل: سبع وثمانين،
أدرك منهما في الاسلام اثنتين وثلاثين سنة،
بقيع الغرقد في دراسة شامله، ص: ٢٥١
وصلى عليه عثمان، ودفن في البيع «١».
قال الذهبي: وعلى قبره اليوم قبة عظيمة من بناء خلفاء آل العباس «٢»، وقال في موضع آخر: وله قبة عظيمة شاهقة على قبره بالبيع «٣».

٧٣- عبد الجليل برادة

قال الزركلي: عبد الجليل برادة (١٢٤٣-١٣٢٦ هـ) شاعر من أهل المدينة المنورة، مغربي الأصل، توفي راجعاً من مكة إلى المدينة،
ونقل إلى المدينة، فدفن في البيع «٤».

٧٤- عبد الرحمن بن جبر

هو أبو عبس، عبد الرحمن بن جبر بن عمرو بن زيد بن جشم بن حارثة بن الحارث بن الخزرج الأنصاري، مات سنة أربع وثلاثين، ودفن بالبقيع، كذا روى عن أبي حاتم «٥».

روى ابن حبان: أنه شهد بدرًا، مات وله سبعون سنة، ودفن بالبقيع، وصلى عليه عثمان بن عفان، ودخل حفرته أبو بردة بن نيار وسلمة بن سلامة «٦».

روى ابن سعد: مات أبو عبس في سنة أربع وثلاثين في خلافة عثمان بن

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٥٢

عفان، وهو ابن سبعين سنة، وصلى عليه عثمان، ودفن بالبقيع، ونزل في قبره أبو بردة بن نيار وقتادة بن النعمان ومحمد بن مسلمة وسلمة بن سلامة بن وقش، وكلهم قد شهد بدرًا، وكان أبو عبس يخضب بالحناء «١».

وقال المزني في شأنه: وهو معدود في كبار الصحابة من الأنصار «٢».

٧٥- عبد الرحمن بن عوف

روى الحاكم عن يعقوب بن عتبة بن المغيرة قال: ولد عبد الرحمن بن عوف بعد الفيل بعشر سنين، ومات سنة اثنتين وثلاثين وهو ابن خمس وسبعين سنة، وكانت كنيته: أبو محمد، ودفن بالبقيع، وصلى عليه عثمان «٣»، ويقال: الزبير بن العوام «٤»، وقيل: إنه أسلم قبل أن يدخل رسول الله صلى الله عليه وآله دار الأرقم، وهاجر إلى أرض الحبشة الهجرتين جميعًا، وشهد بدرًا وأحدًا والمشاهد كلها، وثبت مع النبي صلى الله عليه وآله يوم أحد «٥».

قال ابن كثير: إنه ترك مالمًا جزيلاً، من ذلك ذهب قطع بالفؤوس حتى مجلت أيدي الرجال، وترك ألف بعير ومائة فرس، وثلاثة آلاف شاة ترعى بالبقيع،

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٥٣

وكان نساءه أربعًا، فصولحت إحداهن من ربع الثمن بثمانين ألفًا! «١».

قال ابن حجر: عاش اثنتين وسبعين سنة، وقيل ثمانينًا وسبعين، والأول أثبت، ودفن بالبقيع «٢».

٧٦- عبد الرسول المرزباني التبريزي

قال الشيخ الرازي: الشيخ ميرزا عبد الرسول المرزباني التبريزي، كان من خواص تلامذة السيد النجفي المرعشي، توفي في المدينة المنورة عام ١٣٩١ هـ، ودفن في البقيع قرب مقبرة آل البيت عليهم السلام «٣».

٧٧- عبد الغني الدهلوي

قال عمر رضا كحالة: عبد الغني الدهلوي (١٢٣٥-١٢٩٦ هـ) ابن أبي سعيد العمري، المجددي الدهلوي الهندي، ثم المدني، الحنفي، محدث، ولد ببلدة دهلي، ونشأ بها، وقرأ على جماعة من العلماء، ثم هاجر إلى الحرمين الشريفين، وتوطن المدينة، وتوفي بها، ودفن بالبقيع، من تصانيفه: حاشية على سنن ابن ماجه سماها انجاح الحاجة.. «٤»

٧٨- عبد القادر الحسني

عبد القادر بن عبد اللطيف بن محمد بن أحمد الحسني، محيي الدين، أبو صالح

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٥٤

الفاسى الأصل، المكى، ولد بمكة سنة ۸۴۲هـ، وولى قضاء الحنابلة بها سنة ۸۳۶هـ، ثم أضيف إليه قضاء المدينة سنة ۸۶۵هـ، ودرّس الفقه وأفتى، وتوجه إلى المدينة الشريفة للزيارة على عادته، فأدرّكته المنية بها فى شعبان سنة ۸۹۸هـ، ودفن بالبقيع «۱».

۷۹- عبد القادر الشلبى

قال الزركلى: عبد القادر الشلبى (۱۲۹۵-۱۳۶۹هـ) عبد القادر بن توفيق الشلبى: فاضل، انتهت إليه رئاسة الأحناف بالمدينة المنورة، ولد ونشأ فى طرابلس ۴ شام، ۲ الشام، وانتقل إلى المدينة سنة ۱۲۱۷هـ، فاشتغل بالتدريس، ثم عين بها رئيساً لجماعة التنقيب عن الآثار فى أواخر زمن الترك، فمعتداً للمعارف بعدهم، له: نظم حسن فى «ديوان»، و ثبت سماه «الإجازات الفاخرة»، و «قصائد فى المديح النبوى»، و «رسالة فى حكم استعمال الأدوية الافرنجية على قواعد المذاهب الأربعة»، توفى بالمدينة، ودفن بالبقيع «۲».

۸۰- عبد القادر النقيب

قال الزركلى: عبد القادر بن يوسف النقيب الحلبي، ويقال له: نقيب زاده، فقيه حنفى، ولد ونشأ بحلب، وسكن المدينة سنة ۱۰۶۰هـ وتوفى فيها، ودفن بالبقيع «۳».

۸۱- عبد الله بن الأمير أبى عبد الله محمد الأخيضر الصغير

قال أبو الفرج الاصفهاني: وعبد الله بن محمد بن يوسف بن إبراهيم بن موسى بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۲۵۵
ابن عبد الله بن الحسن، وأمه فاطمة بنت اسماعيل بن إبراهيم بن موسى، حبسه أبو الساج بالمدينة، فبقى بالحبس إلى ولاية محمد بن أحمد بن المنصور، ثم توفى فى حبسه، فدفعه إلى أحمد بن الحسين بن محمد بن عبد الله بن داود بن الحسن، فدفنه بالبقيع «۱».
وقال على بن محمد العلوى: وأما عبد الله فلم يعقب، قتله ابن أبى الساج، ومات فى الحبس، ودفن بالبقيع «۲».

۸۲- عبد الله بن جعفر الصادق

روى الكليني باسناده عن زرارة، قال: رأيت ابناً لأبى عبد الله عليه السلام فى حياة أبى جعفر عليه السلام يقال له: عبد الله، فطيم قد درج «۳»، فقلت له: يا غلام، من ذا الذى إلى جنبك؟- لمولى لهم-، فقال: هذا مولاي، فقال له المولى- يمازحه:- لست لك بمولى، فقال: ذلك شرّ لك، فطعن فى جنازة الغلام فمات، فأخرج فى سفظ إلى البقيع، فخرج أبو جعفر عليه السلام وعليه جبة خز صفراء وعمامة خز صفراء ومطرف خز أصفر، فانطلق يمشى إلى البقيع وهو معتمد على، والناس يعزّونه على ابن ابنه..، ثم أمر به فدفن «۴».

۸۳- عبد الله بن جعفر الطيار

قال النمازى: عبد الله بن جعفر بن أبى طالب جليل القدر، عظيم الشأن، كان بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۲۵۶
آية فى الحلم والجود والكرم، وهو من أصحاب رسول الله وأمير المؤمنين والحسن والحسين صلوات الله عليهم أجمعين، وقد شهد يوم صفين مع عمه أمير المؤمنين عليه السلام، وأمه أسماء بنت عميس، ولد بأرض الحبشة.. وتوفى سنة ۸۰ أو ۸۴، وكان عمره تسعين سنة أو يزيد بقليل.. ودفن بالبقيع «۱».
تزوج زينب الكبرى بنت أمير المؤمنين عليه السلام، وأولاده عون ومحمد من شهداء الطف يوم عاشوراء، وزاد المامقانى والمجلسى

ثالثاً عبد الله أو عبيد الله «٢».

روى الطبرى عنه أنه قال: «والله لو شهدته «٣» لأحببت أن لا أفارقه حتى أقتل معه، والله إنما لمما يسخى بنفسى عنهما ويهون على المصاب بهما أنهما أصيبا مع أخى وابن عمى مواسيين له صابرين معه» «٤».

ثم أقبل على جلسائه فقال: «الحمد لله، عزّ على مصرع الحسين إن لا أكن آسيت حسيناً بيدى فقد آساه ولدى» «٥».

قال ابن الأثير: وأخباره فى جوده وحلمه وكرمه كثيرة لا تحصى «٦».

قالوا: مات عبد الله بالمدينة سنة ثمانين، وازدحم الناس على سريره «٧»، وصلى عليه أبان بن عثمان بن عفان، ودفن بالبقيع «٨».

وقد أوصى العلماء بزيارة قبره، قال الشهيد الأول: ويزور قبر إبراهيم ابن

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٥٧

رسول الله صلى الله عليه وآله، وعبد الله بن جعفر.. «١».

٨٤- عبد الله بن مسعود

قال ابن حبان: عبد الله بن مسعود.. كنيته أبو عبد الرحمن، ممن شهد بدرًا وسائر المشاهد، وكان من فقهاء الصحابة سكن الكوفة مرة، كان يلي بيت المال بها «٢».

وفى الكنى والألقاب عن الخطيب: كان- عبد الله بن مسعود- أحد حفاظ القرآن، وكان أيضاً من فقهاء الصحابة، ذكره عمر بن الخطاب فقال: كنيف ملء علماء، وبعثه إلى أهل الكوفة، ليقريهم القرآن ويعلمهم الشرائع والأحكام، فبث عبد الله فيهم علماً كثيراً، وفقه منهم جماً غفيراً، ورد المدائن، ثم عاد إلى مدينة رسول الله صلى الله عليه وآله، فأقام بها إلى حين وفاته، فمات بها سنة ٣٢، ودفن بالبقيع «٣».

قال الحاكم النيسابورى: أسلم عبد الله بن مسعود قبل دخول رسول الله صلى الله عليه وآله دار الأرقم، وشهد عند جميع أهل السير بدرًا وأحدًا والخندق والمشاهد كلها مع رسول الله صلى الله عليه وآله، وهاجر الهجرتين، وكان صاحب سر رسول الله صلى الله عليه وآله وسواكه وسواده ونعله وطهوره، وكان رجلاً نحيفاً قصيراً شديد الأدمة، ومات بالمدينة سنة اثنتين وثلاثين، فدفن بالبقيع، وكان يوم توفى فى ما قيل ابن بضع وستين سنة «٤».

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٥٨

وتولى أمر القضاء بالكوفة لعمر، وصدرًا من خلافة عثمان، ثم صار فى المدينة، فمات بها، ودفن بالبقيع «١».

قيل: إن النبي صلى الله عليه وآله آخى بينه وبين الزبير بن العوام «٢».

وروى ابن أبى شيبه عن عبد الله بن مسعود، قال: ادفنوني فى قبر عثمان بن مظعون «٣».

وعن أبى نعيم: مات ابن مسعود بعد ثمانى عشرة منذ مات النبي صلى الله عليه وآله «٤».

وقال الضحاك فى شأنه: عبد الله بن مسعود.. مهاجر هجرتين، بدرى، وهو من النقباء النجباء، توفى بالمدينة سنة ثنتين وثلاثين، وصلى عليه عثمان، ودفن بالبقيع، وهو ابن بضع وستين سنة.. «٥».

ولكن روى الحاكم عن عبد الله بن نعيم قال: مات عبد الله بن مسعود بالمدينة سنة اثنتين وثلاثين، حين قتل عثمان، وكان أوصى

الزبير بن العوام «٦»، فصلى عليه «٧»، وقد قيل: إن عمار بن ياسر «٨» صلى عليه، ودفن بالبقيع ليلاً، وهو ابن

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٥٩

بضع وستين سنة «١».

أقول: نقل أرباب السير: أن عثمان قتل سنة ٣٥ «٢»، بينما مات ابن مسعود فى سنة ٣٢ «٣» كما مرّ، وبذلك يظهر التأمل فى ما رواه

الحاكم عن ابن نمير، ولكن لا ينافي ذلك أن يوصى ابن مسعود أن يصلى عليه مثل عمار بن ياسر «٤» أو الزبير بن العوام «٥»، بل بأن يوصى أن لا يصلى عليه عثمان، لعلمنا بما وقع بينه وبين عثمان، فعدم صلاة عثمان عليه ليس لموته حينئذ، بل لو صيئة ابن مسعود. روى البلاذرى: لما مرض ابن مسعود مرضه الذى مات فيه، أتاه عثمان عائداً، فقال: ما تشتكى؟ قال: ذنوبى، قال: فما تشتهى؟ قال: رحمة ربي، قال: ألا أدعو لك طبيباً؟ قال: الطيب أمرضى، قال: أفلا آمر لك بعطائك؟ قال: منعتني وأنا محتاج إليه، وتعطينيه وأنا مستغن عنه؟! قال: يكون لولدك، قال: رزقهم على الله، قال: استغفر لى يا أبا عبد الرحمن، قال: أسأل الله أن يأخذ لى منك بحقى، وأوصى أن لا يصلى عليه عثمان، فدفن بالبقيع وعثمان لا يعلم، فلما علم غضب وقال: سبتمونى به؟ فقال له عمار بن ياسر: إنه أوصى أن لا تصلى عليه «٦».

وروى ابن الأثير: وقيل: صلى عليه عمار بن ياسر، وقيل: صلى عليه الزبير، ودفنه ليلاً أوصى بذلك، وقيل لم يعلم عثمان بدفنه، فعاتب الزبير.. «٧».

فظهر: أنه لا مجال لما نقله الطبرى بقوله: فقال قائل صلى عليه عمار، وقال

بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ٢٦٠

قائل: صلى عليه عثمان «١».

٨٥- عبد الوهاب بن هبة الله القاضى

ذكر ابن النجار: مات القاضى أبو الفرج عبد الوهاب بن هبة الله بن السيسى مؤدب ولد الخليفة فى يوم السبت ثالث المحرم سنة أربع وخمسمائة، عند عوده من الحج، قبل وصوله إلى المدينة بيوم واحد، وحمل إلى المدينة، ودفن بها بالبقيع «٢».

٨٦- عبد الهادى الصقلى

قال الزركلى: عبد الهادى بن أحمد، أبو التقى الحسينى الصقلى، قاض من أهل فاس، تولى القضاء بها، وصنف كتاباً فى أشياخه وبعض المشاهير، وتوفى سنة ١٣١١ هـ بالمدينة المنورة عائداً من الحج، ودفن فى البقيع «٣».

٨٧- عثمان بن عفان

قال ابن سعد: بويح عثمان بن عفان بالخلافة أول يوم من المحرم سنة أربع وعشرين، وقتل يوم الجمعة لثمانى عشرة خلت من ذى الحجة سنة ست وثلاثين بعد العصر «٤».

ودفن عثمان بحش كوكب، وهو بستان بقرب البقيع «٥»، وذلك ليلة السبت بين

بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ٢٦١

المغرب والعشاء «١».

قال ابن أبى الحديد: وروى الواقدى، قال: لما قتل عثمان تكلموا فى دفنه، فقال طلحة: يدفن بدير سلع، يعنى مقابر اليهود، وذكر الطبرى فى تاريخه هذا، إلا أنه روى عن طلحة فقال: قال رجل: يدفن بدير سلع، فقال حكيم بن حزام: والله لا يكون هذا أبداً وأحد من ولد قصي حى، حتى كاد الشرّ يلتحم، فقال ابن عديس البلوى: أيها الشيخ، وما يضررك أين دفن؟ قال: لا يدفن الا ببقيع الغرقد، حيث دفن سلفه ورهطه، فخرج به حكيم بن حزام فى اثنى عشر رجلاً، منهم الزبير بن العوام، فمنعهم الناس عن البقيع، فدفنوه بحش كوكب «٢».

وروى ابن كثير: قالوا: لا يدفن فى البقيع، ولكن ادفنوه وراء الحائط، فدفنوه شرقى البقيع تحت نخلات هناك «٣».

وعن الاصابة: انهم لما أرادوا دفن عثمان فانتهوا إلى البقيع، فمنعهم من دفنه جبلة بن عمرو، فانطلقوا إلى حش كوكب، فدفنوه فيه «٤». قال ابن حجر: استخلف في أول يوم من المحرم سنة أربع وعشرين، وقتل يوم الجمعة لثمان عشرة خلت من ذي الحجة الحرام سنة خمس وثلاثين، ودفن ليلة السبت بالبقيع، وعمره اثنتان وثمانون سنة، وقيل غير ذلك «٥».

وعن الحموي: وقد اعتنى معاوية في أيام إمارته بقبر عثمان، ورفع الجدار بينه وبين البقيع، وأمر الناس أن يدفنوا موتاهم حوله «٦». بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ٢٦٢

أقول: ذكر تفاصيل ذلك خارج عن عهدة الكتاب، فعلى القارئ الكريم الرجوع إلى المصادر «١».

٨٨- عثمان بن مظعون «٢»

عثمان بن مظعون بن حبيب بن وهب، يكنى أبا السائب، بدرى مهاجرى هجرتين، وأمه زينب بنت العنيس، مات فى ذى الحجة، ودفن بالبقيع «٣».

ثال محمد بن على بن حمزة: أسلم قديماً، قال ابن اسحاق: أسلم عثمان بن مظعون بعد ثلاثة عشر رجلاً، وهاجر إلى الحبشة هو وابنه السائب الهجرة الأولى مع جماعة من المسلمين، فبلغهم وهم بالحبشة أن قريشاً أسلمت فعادوا، ثم هاجر عثمان إلى المدينة، وشهد بدرًا، وكان من أشد الناس اجتهاداً فى العبادة «٤»، يصوم النهار ويقوم الليل ويجتنب الشهوات ويعتزل النساء، واستأذن رسول الله صلى الله عليه وآله فى التبتل والاختصاص فنهاه عن ذلك.. «٥».

روى ابن أبى شيبه عن محمد بن عمرو بن على بن على بن أبى طالب عليه السلام:

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٦٣

«أول من دفن بالبقيع عثمان بن مظعون، ثم اتبعه إبراهيم ابن رسول الله صلى الله عليه وآله» «١».

وقال ابن قتيبة: أول من مات من المسلمين بالمدينة عثمان بن مظعون، بعد بدر، وقبل أحد، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «هذا سلفكم، فادفنوا إليه موتاكم»، فدفن فى البقيع «٢».

قال الطريحي فى شأنه: قرشى قديم الإسلام، أسلم بعد ثلاثة عشر رجلاً، هاجر الهجرتين، وشهد بدرًا، وكان رضى الله عنه ممن حرم الخمر فى الجاهلية «٣»، وقال: أشرب ما يضحك بى من دونى، قيل: هو أول من دفن بالبقيع، وأول من مات من المهاجرين بالمدينة «٤».

وقال ابن حجر: وكان عثمان من السابقين إلى الإسلام.. وكانت (وفاته) فى ذى الحجة سنة اثنتين من الهجرة، وهو أول من دفن بالبقيع «٥»، وقال: وقبله النبى صلى الله عليه وآله وهو ميت «٦».

وقال المبار كفورى: هو أخ رضاعى لرسول الله صلى الله عليه وآله، قال صاحب المشكاة:

هاجر الهجرتين.. وهو أول من مات من المهاجرين بالمدينة فى شعبان، على رأس ثلاثين شهراً من الهجرة، ولما دفن قال: «نعم السلف هو لنا»، ودفن بالبقيع، وكان عابداً مجتهداً من فضلاء الصحابة «٧».

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٦٤

وقالوا انه مات فى ذى الحجة سنة اثنتين من الهجرة «١»، وهو أول من دفن بالبقيع «٢».

وروى ابن أبى شيبه عن عبد الله بن مسعود، قال: ادفنوني فى قبر عثمان بن مظعون «٣».

ولقد بسطنا الكلام فى ذلك فى بحث «أول من دفن بالبقيع» «٤»، فراجع.

٨٩- عقيل بن أبى طالب

هو أخ أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه اسلام، يكتنى أبا يزيد، وكان عالماً بأنساب العرب، فصيحاً، لطيف الطبع، حسن المجاورة، وأخواه الآخران جعفر الطيار وطالب.. روى عن ابن عباس أنه قال على عليه السلام لرسول الله صلى الله عليه وآله: يا رسول الله، إنك لتحب عقيلاً؟ قال: «إي والله، إنى لأحبه حنين؛ حباً له، وحباً لحب أبي طالب له، وإن ولده لمقتول في محبة ولدك، فتدمع عليه عيون المؤمنين، وتصلى عليه الملائكة المقربون»، ثم بكى رسول الله صلى الله عليه وآله حتى جرت دموعه على صدره، ثم قال: «إلى الله أشكو ما تلقى عترتى من بعدى» (٥).

ومن أبنائه: مسلم بن عقيل سفير الامام الحسين إلى الكوفة والشهيد بها، وعبد الله، ومحمد، وعبد الرحمن، وجعفر كلهم من شهداء الطف، وقال بعض: إن عدد الشهداء بالطف من آل عقيل هم ستة عشر، يشمل ذلك الأولاد والأحفاد (٦).
بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٦٥

جاء في الطبقات الكبرى: قالوا: ومات عقيل بن أبي طالب بعد ما عمى، في خلافة معاوية بن أبي سفيان، وله عقب اليوم، وله دار بالبقيع.. (١).

وقال ابن كثير في شأن ابن النجیح: دفن بالبقيع شرقي قبر عقيل، فغبطه الناس في هذه الموتة وهذا القبر (٢)، وقال نحوه في شأن ابن مسلم قاضي القضاة (٣).

٩٠- علي بن أحمد أبو الحسن الحرشي

قال اسماعيل باشا: علي بن أحمد أبو الحسن الحرشي (بضم الحاء المهملة وفتح الراء وسكون الياء المثناة) الفاسي داراً، الفقيه المالكي، توفي حاجاً بمكة، ودفن بالبقيع سنة ١١٤٥ خمس وأربعين ومائة وألف، له من التأليف: «شرح الشفاء للقاضي عياض»، «شرح منظومة ابن زكري» (٤) في مصطلح الحديث (٥).

٩١- علي بن جعفر العريضي

قال النمازي: علي بن جعفر بن محمد الصادق عليه السلام، من أصحاب أبيه وأخيه الكاظم والرضا والجواد والهادي صلوات الله عليهم، جليل القدر، عظيم الشأن، ثقة بالإتفاق، له كتاب: «المناسك ولمسائل».. سكن العريضي، فنسب ولده إليها.. وعمره أزيد من مائة وعشرين سنة (٦).

قال ابن حجر: علي بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي أبو الحسن

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٦٦

العلوي، أخو موسى، مقبول، من كبار العاشرة، مات سنة عشر ومأتين (١).

وقال: قال ابن ابن أخيه اسماعيل: مات سنة عشر ومأتين (٢).

وجاء في هامش تهذيب التهذيب: هو الذي يقال له العريضي، سكن العريضي قرية على ثلاثة أميال من المدينة، ومات بها، وعليه بها قبة عظيمة، وعليه وآبائه الصلاة والسلام (٣).

قال المحدث النوري: الحق أن قبره بالعريضي، كما هو معروف عند أهل المدينة، وقد نزلنا عنده في بعض أسفارنا، وعليه قبة عالية (٤).
أقول: لقد وفقنا الله لزيارة قبره الشريف بالعريضي قرب أُحُد مع عدة من العلماء، ولكن أيادي الوهابية قامت بهدم القبر أخيراً، بعد ما قامت بهدم قبته سابقاً، ولقد سمعنا من الأفواه: أن الجسد كان صحيحاً سالمًا، ثم نقلوه إلى البقيع، ودفن عند قرب مقبرة أهل البيت عليهم السلام.

۹۲- عمر بن علی بن أبی طالب

أمه الصهباء بنت زمعة بن ربيعة، وعمّر عمر حتى بلغ خمساً وثمانين سنة، ومات ببقيع «۵».

۹۳- عمرة بنت عبد الرحمن

روى ابن سعد عنها: أنها قالت لبني أخ لها: أعطوني موضع قبري في حائط،

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۲۶۷

ولهم حائط يلي البقيع، فإنني سمعت عائشة تقول: كسر عظم الميت ميتاً ككسره حياً «۱».

۹۴- فاطمة بنت أسد الهاشمية

روى عن الجعفي: أن اسمها فاطمة، وكنيتها أم فروة «۲»، وقبرها بالبقيع «۳»، وفي بعض الروايات أن فاطمة بنت أسد جدتهم معهم «۴» في تربتهم «۵».

وهي سلام الله عليها أم الأئمة الإثني عشر، وهي التي أولدت علياً في جوف الكعبة «۶»، وكفاها فضلاً وفخراً.

قال الحاكم النيسابوري: قد تواترت الأخبار أن فاطمة بنت أسد ولدت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب كرم الله وجهه في جوف الكعبة «۷».

وقال الزرندي الحنفي: قال الإمام أحمد بن حنبل: ما جاء لأحد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله من الفضائل ما جاء لعلي بن أبي طالب، وأمه فاطمة بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف، وهي أول هاشمية ولدت الهاشمي، روى أنه لما ضربها المخاض أدخلها أبو طالب الكعبة بعد العشاء، فولدت فيها علي بن أبي طالب «۸».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۲۶۸

قال الزركلي: فاطمة بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف الهاشمية: أول هاشمية ولدت خليفه، وهي أم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب وإخوته، نشأت في الجاهلية بمكة، وتزوجت بأبي طالب.. فكان النبي صلى الله عليه وآله يزورها ويقبل في بيتها، ثم هاجرت مع أبنائها إلى المدينة، وماتت بها، فكفنها النبي صلى الله عليه وآله بقميصه، واضطجع في قبرها، وقال: لم يكن أحد بعد أبي طالب أبزى منها، وقبرها بالبقيع.. «۱».

۹۵- فتح الله بن النحاس الحلبي

قال الشيخ الطهراني: فتح الله بن النحاس الحلبي المدني، ترجمه في خلاصة الأثر وأعلام النبلاء، مات بالمدينة، ودفن بالبقيع، له: «ديوان ابن النحاس»، طبع ديوانه بمصر ۱۲۹۰ وبيروت ۱۳۱۳ مع اختلاف فيهما «۲».

وقال يوسف اليان سر كيس: ابن نحاس الحلبي (م ۱۰۵۲).. المدني الشاعر المشهور، قال المحبى في خلاصة الأثر: فرد وقته في رقة النظم والنثر وانسجام الألفاظ.. دخل دمشق مرات، وأقام بها مدة، ثم سافر إلى القاهرة، وهاجر إلى الحرمين، واستقر أخيراً بالمدينة، ودفن ببقيع الفرقد «۳».

۹۶- كلثوم ابن الهدم

قيل: إنه أول من دفن في البقيع من المهاجرين «۴»، ولكنه قول شاذ.

روى: أنه أول من توفى بعد مقدم النبي صلى الله عليه وآله المدينة من المسلمين - فيما ذكر -

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۲۶۹

صاحب منزله كلثوم بن الهدم، لم يلبث بعد مقدمه إلا يسيراً حتى مات، ثم توفى بعده أسعد بن زرارة «۱».

۹۷- ماريه القبطية، أم إبراهيم

إن ماريه كانت أم ولد النبي صلى الله عليه وآله، أم إبراهيم «۲»، وهى التى أهداها صاحب اسكندريه - وهو جريح بن مينا - فى جملة تحف وهدايا لرسول الله صلى الله عليه وآله، وقبل ذلك منه «۳»، توفيت بالمدينة فى المحرم سنة خمس عشرة «۴»، أو ست عشرة «۵» أو سبع عشرة من الهجرة، وصلى عليها عمر بن الخطاب، ودفنت بالبقيع «۶». وعن ابن مندة: ماتت ماريه بعد النبي صلى الله عليه وآله بخمس سنين «۷».

۹۸- مالك بن الحارث الأشتر النخعي

كان مجاهداً فى سبيل الله، وسيفاً مسلولاً على أعداء الله، وناصراً لله ولرسوله ووصيه، شهماً شجاعاً بصيراً رئيساً حليماً شاعراً فصيحاً، حضر دفن أبى ذر الغفارى بربذة، واشتد غضبه على من تخلف عن على عليه السلام فى حرب جمل، قتل كعب بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۲۷۰

ابن سور الأزدي يوم الجمل، وبعثه أمير المؤمنين عليه السلام والياً على الموصل ونصيبين ودارا وسنجار وآمد وهيت وعانات وغيرها «۱».

هو مالك بن الحارث الأشتر النخعي «۲»، الذى عدّه الفضل بن شاذان من التابعين الكبار ورؤسائهم وزهادهم «۳». قال العلامة الحلى: مالك الأشتر قدس الله روحه ورضى الله عنه جليل القدر، عظيم المنزلة، كان اختصاصه بعلى عليه السلام أظهر من أن يخفى، وتأسف أمير المؤمنين عليه السلام بموته، وقال: «لقد كان لى كما كنت لرسول الله صلى الله عليه وآله» «۴». وقال عليه السلام فى حقه: «ليت فيكم مثله إثنان، بل ليت فيكم مثله واحد يرى فى عدوى مثل رأيه» «۵». وقال الذهبى فى حقه: أنه أحد الأشراف والأبطال.. وكان شهماً مطاعاً.. ذا فصاحة وبلاغة.. ولما رجع على من موقعه صفيين جهز الأشتر والياً على ديار مصر، فمات فى الطريق مسموماً «۶».

وقال أمير المؤمنين لما جاءه نعي الأشتر: «مالك! وما مالك! لو كان جبلاً لكان فنداً، لا يرتقيه الحافر، ولا يرقى عليه الطائر» «۷».

وعن الطبرى: لما بلغ معاوية ارسال على عليه السلام الأشتر إلى مصر عظم ذلك عليه،

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۲۷۱

فبعث إلى رجل من أهل الخراج فسقاه السمّ فهلك، ولما بلغ معاوية موته خطب الناس فقال: كان لعلى يمينان: قطعت إحداهما يوم صفيين وهو عمار، وقد قطعت الأخرى اليوم وهو مالك «۱».

ثم حمل جنازته إلى المدينة، ودفن بها «۲».

قال الحموى: يقال: إن معاوية دسّ إليه عسلاً مسموماً، فأكله فمات بالقلمزم، فقال معاوية: إن لله جنوداً من عسل، فيقال: إنه نقل إلى المدينة فدفن بها، وقبره بالمدينة معروف «۳».

۹۹- مالك بن أنس

هو: الإمام مالك بن أنس، رئيس مذهب المالكية، أحد المذاهب الأربعة لدى اخواننا أهل السنة، صاحب كتاب: «الموطأ».

قال ابن قتيبة: مات سنة تسع وسبعين ومائة، وله يوم مات خمس وثمانون سنة، ودفن بالبقيع «٤».

وقال الحطاب الرعيني: ولد بذى المروة موضع من مساجد تبوك على ثمانية برد من المدينة، هكذا ذكر بعضهم، وقال القاضي عياض في أول المشارق: انه مدني الدار والمولد والنشأة، ولا منافاة بينه وبين ما قبله، لأنّ ذا المروة من أعمال المدينة، ولد سنة ثلاث وتسعين، وقيل: سنة أربع وتسعين، وقيل: سنة ست وتسعين، وقيل: سنة سبع وتسعين، وقيل: سنة تسعين، ودفن بالبقيع، وقبره به بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٧٢

معروف، وعليه قبة، وإلى جانبه قبر لنافع «١».

وقال ابن النديم: مالك بن أنس بن أبي عامر.. كان يأتي المسجد ويشهد الصلاة ويعود المرضى ويقضى الحقوق، ثم ترك الجلوس في المسجد، وكان يصلي في منزله، وترك اتباع الجنائز، فكان يعاتب على ذلك، فكان يقول: ليس يقدر كل واحد يقول عذره، وسعى به إلى جعفر بن سليمان، وكان والي المدينة، فقبل له: إنه لا يرى إيمان بيعتكم، فدعى به، وجرده وضربه أسواطاً ومددوه، فانخلع كتفه، وارتكب منه أمراً عظيماً، فلم يزل بعد ذلك في علوّ ورفعته، وكأنما كانت تلك السياط حلماً عليه، وكان من عبيد «٢» الله الصالحين، فقيه الحجاز وسيدها في وقته، العلم، وتوفي سنة تسع وسبعين ومائة وهو ابن خمس وثمانين سنة، ودفن بالبقيع، وله من الكتب: كتاب الموطأ، كتاب رسالته إلى الرشيد «٣».

وفي طرائف المقال: روى عنه أخبار كثيرة يظهر منها انقطاعه إلى الصادق، بخلاف أبي حنيفة، وقبره في البقيع عليه قبة «٤».

قالوا: وأوصى أن يكفن في بعض أثيابه، ويصلى عليه بموضع الجنائز، فصلى عليه عبدالله بن محمد من ذرية عبد الله بن عباس، وهو يومئذ والي المدينة المشرفة، ودفن بالبقيع، وكان يوم مات ابن خمس وثمانين سنة «٥»، وقيل: سبعين سنة «٦»، بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٧٣

وقبره مشهور «١»، وعليه قبة، ونزل في قبره جماعة من الأكابر «٢».

وفي حاشية إعانة الطالبين: وتوفي سنة تسع وسبعين ومائة، ودفن بالبقيع، وقبره مشهور «٣».

١٠٠- مالك بن سنان

هو مالك بن سنان، والد أبي سعيد الخدري، ذكره الصالحى الشامى «٤».

١٠١- محمد بن أحمد المعروف بألفا هاشم

قال الزركلى: فقيه مالكي، ولد عام ١٢٨٣ من الهجرة ببلدة حوار من بلاد فلاتة في الصحراء الكبرى بإفريقية، وتعلم بها، ولما غزا الفرنسيون بلاده سنة ١٣٢٠ هـ توجه إلى الحجاز، فحج سنة ١٣٢٢ هـ، واستقر في المدينة، يلقي في مسجدها دروساً في الفقه والحديث والتفسير، إلى أن توفي (عام ١٣٤٩ هـ) ودفن في البقيع، له مؤلفات حملت إلى مصر بعد وفاته لطبعها، وجعل مصيرها «٥».

١٠٢- محمد بن بدر الدين المنشى

قال الزركلى: محمد بن بدر الدين الرومى الآقحصارى الحنفى، الملقب بمحيى الدين، الشهير بالمنشى، مفسر، له معرفة بالأدب، من أهل آق حصار، من أعمال

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٧٤

صاروخان، بمغنيسا، تولى مشيخة الحرم النبوى سنة ٩٨٢، وسكن المدينة، وتوفى بها، ودفن في البقيع، له: «تنزيل التنزيل في تفسير القرآن الكريم» «١».

١٠٣- محمد بن عبد الله بن الحسن المثنى

كان قتل محمد بن عبد الله المحض يوم الاثنين لأربع عشرة خلت من شهر رمضان «٢» سنة ١٤٥، ودفن بالبقيع، وانه خرج غضباً لله، وبعث عيسى برأسه إلى المنصور، واللعين بعث الرأس إلى أبيه عبد الله المحض وسائر أقاربه في الحبس، ولما رأى عبد الله رأس ولده قال: يرحمك الله، لقد قتلوك صوماً قواماً.. «٣».

وقال ابن كثير: وبعث عيسى بن موسى بالبشارة إلى المنصور مع القاسم بن الحسن، وبالرأس مع ابن أبي الكرام، وأمر بدفن الجثة بدفن بالبقيع، وأمر بأصحابه الذين قتلوا معه فصلبوا صفيين ظاهر المدينة ثلاثة أيام، ثم طرحوا على مقبرة اليهود! «٤».

وقال ابن خلدون: وصلب محمد وأصحابه ما بين ثنية الوداع والمدينة، واستأذنت زينب أخته في دفنه بالبقيع «٥». ويقال: إن الإمامين مالكا وأبا حنيفة كانا يريان امامة النفس الزكية أصح من امامة المنصور، وعرف المنصور ذلك عنهما فأذاهما، ضرب مالكا على الفتيا في طلاق المكره، وحبس أبا حنيفة على القضاء «٦».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٧٥

وعن ابن الأثير في تاريخه، في حوادث سنة ١٤٥ أنه لما قتل عيسى بن موسى ابن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس محمد بن عبد الله بن الحسن المثنى، أخذ أصحاب محمد فصلبهم، فبقوا ثلاثاً، ثم أمر بهم عيسى فألقوا على مقابر اليهود، ثم ألقوا بعد ذلك في خندق في أصل ذباب، فأرسلت زينب بنت عبد الله أخت محمد وابنة فاطمة إلى عيسى: انكم قد قتلتموه، وقضيتم حاجتكم منه، فلو أذنتم لنا في دفنه، فأذن لها، فدفن بالبقيع «١».

وروى الطبري: لما أصبح محمد في مصرعه أرسلت أخته زينب بنت عبد الله وابنته فاطمة إلى عيسى انكم قد قتلتم هذا الرجل، وقضيتم منه حاجتكم، فلو أذنتم لنا فواريناه، فأرسل إليهما: أما ما ذكرتما يا بنتي عمل مما نيل منه «٢» فوالله ما أمرت ولا علمت! فوارياه راشدين، فبعثت إليه فاحتمل، فقيل: إنه حشى في مقطع عنقه عديله قطناً، ودفن بالبقيع، وكان قبره وجاه زقاق دار علي بن أبي طالب شارعاً على الطريق أو قريباً من ذلك «٣».

هذا، ولكن الصالحى الشامى يصرح بدفنه بخارج البقيع عند جبل سلع، حيث قال: ويختم الزائر إذا رجع بمشهد اسماعيل بن جعفر الصادق، لأنه صار داخل سور المدينة، ومشاهد البقيع كلها خارج السور، ويذهب إلى زيارة مالك ابن سنان والد أبي سعيد الخدرى، ومشهد النفس الزكية، فانهما ليسا بالبقيع، وهو السيد الشريف محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب - رضى الله تعالى عنهم - قتل أيام أبي جعفر المنصور، وهذا المشهد في جبل سلع «٤».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٧٦

وذكر الشيخ محمد هاشم الخراسانى أن مرقده في مسجد كبير على طرف شرق جبل سلع بالمدينة «١».

وقال لنا صديقنا المحقق حسين محمد على شكرى المدنى: إنا كنا نزور مشهد النفس الزكية عند الجبل ونحن صغار، حتى قاموا بهدمه ونقله منه إلى البقيع.

وقال الشيخ عبد العزيز المدنى: وأنا شاهدت هذا القبر «٢» ومسجده الذى كان فيه قبل هدمه وطمس معالمه «٣».

ولعل طلب أخته زينب من عيسى دفن الجسد بالبقيع أوجب الوهم بدفنه بالبقيع من بادىء الأمر، والله العالم.

١٠٤- محمد بن علي بن أبي طالب

المعروف بابن الحنفية، والحنفية أمه «٤»، كنيته أبو القاسم، ويقال: أبو عبد الله «٥»، ولد سنة ٢٦ لثلاث سنين بقيت من خلافة عمر «٦»، وشهد يوم الجمل «٧»، وهو من الطبقة الأولى من التابعين «٨»، ولم يوفق للحضور مع أخيه الحسين عليه السلام بكر بلاء، خلع المختار

بن أبي عبيدة عبد الله بن الزبير، ودعا إلى محمد ابن الحنفية «٩»، توفي

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٧٧

برضوى «١» في المحرم «٢» سنة ٨١ «٣» (وهي سنة الجحاف، سيل أصاب أهل مكة جحف الحاج «٤») وهو ابن خمس وستين «٥» لا يستكملها «٦»، وصلى عليه أبان بن عثمان بإذن ابنه أبي هاشم «٧»، ودفن بالبقيع «٨»، وقال بإمامته الكيسانية «٩».

١٠٥- محمد بن علي بن أبي منصور

هو جمال الدين محمد بن علي بن أبي منصور، توفي ٥٥٩، ودفن بالموصل، ثم حمل إلى مكة، وطيف به حول الكعبة، وكان بعد أن صعدوا به ليلة الوقفة إلى جبل عرفات، وكانوا يطوفون به كل يوم مراراً مدة مقامهم بمكة، ثم حمل إلى المدينة المنورة، ودفن بها في رباط بناه في شرقي مسجد النبي صلى الله عليه وآله «١٠»، وقيل: دفن بالبقيع «١١».

١٠٦- محمد بن سعد الله الحراني الدمشقي

قال عمر رضا كحالة: فقيه مشارك في علوم، توفي في ذي الحجة في سنّ

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٧٨

الكهولة بوادي بني سالم، في رجوعه من الحج، وحمل إلى المدينة، ودفن بالبقيع، من آثاره مصنف في الفقه سماه: «الكفاية» «١».

١٠٧- محمد بن سفيان القيرواني المالكي

قال عمر رضا كحالة في شأنه: مقرئ فقيه، تفقه على أبي الحسن القابسي، ورحل فأخذ عن ابن غلبون وغيره، وتوفي بالمدينة في أول صفر (سنة ٤١٥ هـ «٢»)، ودفن بالبقيع، ومن آثاره: «الهادي في القراءات السبع» «٣».

١٠٨- محمد بن سليمان الكردي

قال يوسف اليان سر كيس: الشيخ محمد بن سليمان الكردي المدني الشافعي، ولد بدمشق، وحمل إلى المدينة الشريفة وهو ابن سنة، ونشأ بها، وأخذ عن أفاضلها، وتولى بالمدينة افتاء السادة الشافعية.. مات بالمدينة، ودفن بجوار قبّة العباس في البقيع: بالقرب من قبّة آل البيت النبوي «٤».

١٠٩- محمد بن محمد بن علي، ابن الشماع

قال عمر رضا كحالة: محمد بن محمد بن علي بن أحمد.. المجاهدي الأيوبي الحموي ثم الحلبي الشافعي، ويعرف بابن الشماع، شمس الدين، فقيه أصولي متكلم صوفي ناثر ناظم، ولد في مستهل سنة ٧٩١ هـ بحماة، وانتقل إلى مصر، بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٧٩

وحضر دروس البلقيني، وأخذ عن البيجوري والولي العراقي والعز ابن جماعة، ولازم البساطي، وصحب ابن البقال، وقد حج غير مرة، وجاور بمكة، ودخل الهند، وربط ببعض الثغور، وتوفي بالمدينة في ٢٠ ذي القعدة سنة ٨٦٣ هـ، ودفن بالبقيع «١».

١١٠- محمد بن مسلمة بن سلمة

قال ابن حبان: محمد بن مسلمة بن سلمة بن حريش الأنصاري، قاتل كعب ابن الأشرف، شهد بدرًا، ثم ضرب فسطاطه بالربذة، واعتزل

في شهر صفر في ولاية معاوية بالمدينة، وهو ابن سبع وسبعين سنة، وصلى عليه مروان بن الحكم، ودفن بالبقيع، وكان أصلع طوالاً، وكانت كنيته أبو عبد الله «٢».

١١١- محمد تقي الطالقاني

كان السيد محمد تقي الطالقاني «٣» (آل أحمد) من أفاضل علماء الإمامية، ولد في سنة ١٣٢٥ هـ، وكان من تلامذة آية الله العظمى السيد أبو الحسن الاصفهاني، وأصبح مندوباً لآية الله العظمى السيد حسين الطباطبائي البروجردى بالمدينة المنورة، توفي بها في ١٤ شعبان المعظم سنة ١٣٧٦ هـ، ودفن بالبقيع «٤».

١١٢- محمد رضا البهبهاني الحائري

قال الشيخ محمد الرازي: السيد محمد رضا البهبهاني الحائري من علماء بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٨٠
طهران، توفي سنة ١٣٩١ هـ في سفره إلى بيت الله الحرام، ودفن بالبقيع «١».

١١٣- محمد عابد السندي

قال عمر رضا كحالة: محمد عابد بن أحمد بن محمد مراد بن يعقوب الأنصاري، الخزرجي، السندي، ثم المدني، الحنفي، النقشبندی، حافظ فقيه، عالم بالعربية، ولد في السند، ونشأ بها، وقرأ على علمائها، ثم هاجر إلى بلاد العرب مع أهله.. ودخل صنعاء.. ثم ذهب إلى مصر.. ورجع إلى الحجاز، وولاه محمد علي رئاسة العلماء بالمدينة، وتوفي بها في ١٨ من ربيع الأول ١٢٧٥ هـ، ودفن بالبقيع «٢».

١١٤- معاذ بن عمرو بن الجموح

روى الحاكم النيسابوري عن خليفة بن خياط قال: ومعاذ بن عمرو بن الجموح أصابته نكبة يوم بدر، فبقى عليلاً إلى عهد عثمان، ثم توفي بالمدينة سنة أربع عشرة، وصلى عليه عثمان بن عفان، ودفن بالبقيع «٣».

١١٥- مغيرة بن عبد الرحمن المخزومي

ذكر ابن سعد عن محمد بن عمر: خرج المغيرة بن عبد الرحمن إلى الشام غير مرة غازياً، وكان في جيش مسلمة الذين احتبسوا بأرض الروم، حتى أقفلهم عمر ابن عبد العزيز، وذهبت عينه، ثم رجع إلى المدينة، فمات بالمدينة، وأوصى أن يقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٨١
يدفن بأحد مع الشهداء، فلم يفعل أهله، ودفنوه بالبقيع، وقد روى عنه، وقال:
وكان ثقة قليل الحديث، الا مغازي رسول الله صلى الله عليه وآله، أخذها من أبان بن عثمان، فكان كثيراً ما تقرأ عليه، ويأمرنا بتعليمها «١».

وقال ابن حبان: مغيرة بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام المخزومي، يروى عن جماعة، من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله، وروى عنه أهل المدينة، ومات بالمدينة، وقد قيل: بالشام، في ولاية يزيد أو هشام بن عبد الملك، وقيل: دفن بالبقيع «٢».

١١٦- مقداد بن عمرو الثعلبي الكندي، ويقال: مقداد بن أسود

المقداد بن عمرو بن ثعلبة الصحابي كان من كبار أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله، توفي سنة ۳۳ بالجرف على ثلاثة أميال من المدينة، فحمل على رقاب الرجال، وكان يوم مات ابن سبعين سنة، وصلى عليه عثمان بن عفان، ودفن بالبقيع «۳».

۱۱۷- نافع

وقع الخلاف في هويته، قال الحطاب الرعيني في حق مالك بن أنس: ولا خلاف انه مات سنة تسع وسبعين ومائة بالمدينة، ودفن بالبقيع، وقبره به معروف، وعليه قبّة، وإلى جانبه قبر لنافع، قال السخاوي: إما نافع القاري، أو بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۲۸۲ نافع مولى لابن عمر «۱».

۱۱۸- نوفل بن الحارث بن عبد المطلب

قال الطبري: أبو سفيان بن الحارث بن عبد المطلب بن هاشم، كان أخا رسول الله صلى الله عليه وآله من الرضاعة، أرضعته حليلة أياماً، وكان يألف رسول الله صلى الله عليه وآله، فلما بعث رسول الله صلى الله عليه وآله عاداه وهجا أصحابه، فمكث عشرين سنة مناصباً لرسول الله لا يتخلف عن موضع تسرفيه قريش لقتال رسول الله صلى الله عليه وآله، فلما ذكر شخص رسول الله صلى الله عليه وآله إلى مكة عام الفتح ألقى الله عز وجل في قلبه الإسلام، فتلقى رسول الله صلى الله عليه وآله تلقيه قبل نزوله الأبياء، فأسلم هو وابنه جعفر، وخرج مع رسول الله صلى الله عليه وآله فشهد فتح مكة وحنينا «۲».

قال ابن كثير: نوفل بن الحارث بن عبد المطلب، ابن عم رسول الله صلى الله عليه وآله، كان أسن من أسلم من بنى عبد المطلب، وكان ممن أسر يوم بدر، ففاداه العباس، ويقال: انه هاجر أيام الخندق، وشهد الحديبية والفتح، وأعان رسول الله صلى الله عليه وآله يوم حنين بثلاثة آلاف رمح، وثبت يومئذ، وتوفي سنة خمس عشرة، وقيل عشرين..، توفي بالمدينة، وصلى عليه عمر، ومشى في جنازته، ودفن بالبقيع «۳».

روى الحاكم: توفي نوفل بن الحارث بعد أن استخلف عمر بن الخطاب بسنة وثلاثة أشهر، فصلى عليه عمر، ثم مشى معه إلى البقيع، حتى دفن هناك «۴».

۱۱۹- الواعظ الايرواني

توفي بالمدينة المنورة راجعاً من الحج في ۱۳۰۰ هـ ودفن بالبقيع «۱».

۱۲۰- ولي قلى شاملو

سافر إلى الحج، ومات في الرجوع بالمدينة، ودفن بالبقيع، كان مستوفياً لسيستان، وذهب إلى قندهار أوان اماره ذوالفقارخان، له: «ديوان ولي قلى شاملو» «۲».

۱۲۱- يحيى بن معين

روى الخطيب البغدادي عن أحمد بن زهير، قال: ولد يحيى بن معين سنة ثمان وخمسين ومائة، ومات بمدينة رسول الله صلى الله عليه وآله في سنة ثمان وخمسين ومائة، وقد استوفى خمساً وسبعين سنة ودخل في الست، ودفن بالبقيع، وآله لسبع ليال بقين من ذي القعدة سنة ثلاث وثلاثين ومائتين، وقد استوفى خمساً وسبعين سنة ودخل في الست، ودفن بالبقيع،

وصلی علیه صاحب الشرطه «۳».

۱۲۲- یوسف صدر العلماء

هوالمیرزا یوسف صدرالعلماء، ابن الشیخ المیرزا محمد اسحاق پیش خدمت، الذی صار صدر العلماء من قبل ناصر الدین شاه، کان نزیلاً بالنجف الأشرف، وتوفی بالمدينه بعد العود من الحج سنه ۱۳۷۲ هـ، ودفن بجوار أئمه البقیع «۴».

۱۲۳- یونس بن یعقوب

قالوا فی شأنه: یونس بن یعقوب القمط، کوفی «۱»، مولی نهدي «۲»، ثقه «۳»، له کتاب، من أصحاب أبی عبد الله علیه السلام «۴»، ومن أصحاب الكاظم علیه السلام «۵»، ومن أصحاب الرضا «۶».

قال الشیخ الطهرانی: کتاب الحج لأبی علی الجلاب یونس بن یعقوب بن قیس البجلي الدهني، ابن أخت معاوية بن عمار، اختص بأبی عبد الله وأبی الحسن عليهما السلام، كان وكيل أبي الحسن عليه السلام، ومات بالمدينه في أيام الرضا عليه السلام، فتولى أمره ودفنه بالبقيع، كما ذكره النجاشي، وذكر أسناده إليه «۷».

روى عن العياشي: مات یونس بن یعقوب بالمدينه، فبعث إليه أبو الحسن الرضا عليه السلام بحنوطه وكفنه وجميع ما يحتاج إليه، وأمر موالیه وموالی أبيه وجده أن يحضروا جنازته، وقال لهم: «هذا مولی لأبی عبد الله علیه السلام وكان يسكن العراق، وقال لهم: احفروا له فی البقيع، فإن قال لكم أهل المدينه: إنه عراقي ولا ندفنه فی البقيع، فقولوا لهم: هذا مولی لأبی عبد الله وكان يسكن العراق، فإن منعتمونا أن ندفنه فی البقيع منعناكم أن تدفنوا موالیکم فی البقيع»، فدفن فی البقيع، ووجه أبو الحسن علی بن موسی إلى زميله محمد بن الحباب وكان رجلاً من أهل الكوفه، فقال: صلّ

بقيع الغرقد فی دراسة شامله، ص: ۲۸۵

عليه أنت «۱».

وعن محمد بن الوليد: رأني صاحب المقبره وأنا عند القبر بعد ذلك، فقال لي:

من هذا الرجل، صاحب هذا القبر؟ فإنّ أبا الحسن علی بن موسی عليهما السلام أوصاني به، وأمرني أن أرش قبره أربعين شهراً أو أربعين يوماً «۲».

ماذا في البقيع؟

إشارة

حينما نتصفح الكتب التاريخيه والروائيه، نجد ذكر أماكن في البقيع، نذكرها على ترتيب الحروف:

الأسواق

موضع بناحية البقيع، وهو موضع صدقه زيد بن ثابت الأنصاري، ذكره الحموي «۱».

الحمام

كان حمام في البقيع لرجل من ولد طلحه، ذكره المجلسي عن الكافي عن عبد الله بن رزين «۲».

حمام أبي قطفه

روى عن أبي الفرج فى مدفن فاطمة بنت أسد: انها دفنت فى الروحاء مقابل حمام أبي قطفه «١»، ولكنه غير تام.

دار الإمام على بن أبي طالب عليه السلام

كان للإمام أمير المؤمنين على عليه السلام دار فى البقيع، روى أنه قيل له: ما لك تركت مجاورة قبر رسول الله صلى الله عليه وآله وجاورت المقابر؟ يعنى البقيع؟ فقال: «وجدتهم جيران صدق، يكفون السيئة، ويذكرون الآخرة» «٢». ومما يؤيد ذلك ما روى عن الاستيعاب أن الإمام الحسن بن على عليه السلام دفن بدار أبيه ببقيع الغرق «٣». وروى الطبرى فى مدفن محمد بن عبد الله الملقب بالنفس الزكية: ودفن بالبقيع، وكان قبره وجاهزقاق دار على بن أبي طالب شارحاً على الطريق أو قريباً من ذلك «٤». وقال ابن سعد فى شأن دار عقيل: وهى الدار التى تدعى دار الكراحي، وهى حديدة دار على بن أبي طالب عليه السلام «٥».

دار ابن أفلح

ذكرها الطبرى، وأنها كانت ببقيع الغرق «٦». ببقيع الغرق فى دراسته شامله، ص: ٢٨٨ قال ابن عساکر: لما باع ابن أفلح المغيرة منزله الذى كان لأبى أيوب، اشترى داره بالبقيع التى تعرف بدار ابن أفلح - صارت لعمر بن بزيع - فكان المغيرة بن عبد الرحمن يركب إلى ضيعته بقاء، فيمرّ بدار ابن أفلح على داره بالبقيع، فيقول: «فَرِيْقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيْقٌ فِي السَّعِيرِ» «١». ، ويقول ابن أفلح: لا ذنب لى يا أبا هشام، فتننتى بالدنانير «٢». وجاء فى تاريخ الأمم والملوك (الطبرى) حول قيام محمد الملقب بالنفس الزكية:.. وقف القاسم بن الحسن ورجل معه من آل أبى طالب على رأس ثنية الوداع، فدعوا محمداً إلى الأمان، فسبهما فرجعا، وأقبل عيسى وقد فرق القواد، فجعل هزارمرد عند حمام ابن أبى الصعبة وكثير بن حصين عند دار ابن أفلح التى ببقيع الغرق، ومحمد بن أبى العباس على باب بنى سلمة، وفرق سائر القواد على أنقاب المدينة، وصار عيسى فى أصحابه على رأس الثنية، فرموا بالنشاب والمقاليع ساعة «٣». وعن أبى الفرج: ووافى أوائل الحجاج، وقدم الشيعة نحو من سبعين رجلاً، فنزلوا دار ابن أفلح بالبقيع.. «٤».

دار أبى بكر

ذكر ابن شبة أنه كان له فى زقاق البقيع دار قبال دار عثمان الصغرى «٥».

دار الجحشيين

ذكر ابن سعد أحد الأقوال فى موضع دفن فاطمة الزهراء عليها السلام: أنها دفنت فى دار عقيل مما يلى دار الجحشيين «١». وروى: وما دفنت فاطمة إلا فى زاوية دار عقيل مما يلى دار الجحشيين، مستقبل خرجة بنى نبيه، من بنى عبد الدار بالبقيع «٢».

دار زيد بن ثابت

وروی البيهقي عن مالك: أن زيد بن ثابت كان قد حبس داره التي في البقيع وداره التي عند المسجد، وكتب في كتاب حبسه على ما حبس عمر بن الخطاب، قال مالك: وحبس زيد بن ثابت عندي، قال: وكان زيد بن ثابت يسكن منزلاً في داره التي حبس عند المسجد، حتى مات فيه «٣».

وروی عن الواقدي - في قضيه غزوة أحد - ثم إن الناس أو عامتهم حملوا قتلاهم إلى المدينة، فدفن بالبقيع منهم عدة، عند دار زيد بن ثابت «٤».

دار عبيد الله بن العباس

قال ابن حجر: أسلم أبو صحار، وحسن إسلامه، وجاور عبيد الله بن العباس بالبقيع، وذكر له معه خيراً، وأنشد له فيه مدحاً «٥».

دار عثمان

ذكر ابن شبة في تاريخ المدينة أنه اتخذ أبو بكر داراً إلى زقاق البقيع، قبالة دار عثمان الصغرى «١».

دار عقيل بن أبي طالب

قال ابن قتيبة: وله دار بالبقيع واسعة كثيرة الأهل «٢».

وقال ابن عساکر: عقيل بن أبي طالب بن عبد المطلب، يكنى أبا يزيد، وكان أسن من جعفر وعلي، مات في خلافة معاوية، وله دار بالبقيع «٣».

وأورد ذكرها ابن سعد «٤»، وقال: وهي الدار التي تدعى دار الكراحي، وهي حديدة دار علي بن أبي طالب عليه السلام «٥». وروى عن أبي سعيد الخدري حول مدفن سعد بن معاذ، قال: فطلع علينا رسول الله صلى الله عليه وآله وقد فرغنا من حفرته، ووضعنا اللبن والماء عند القبر، وحفرنا له عند دار عقيل اليوم، وطلع رسول الله صلى الله عليه وآله علينا، فوضعه عند قبره، ثم صلى عليه .. «٦». وروى عن ابن كعب: أنه حفر لزینب بنت جحش - زوجة رسول الله صلى الله عليه وآله - بالبقيع عند دار عقيل، في ما بين دار عقيل ودار ابن الحنفية «٧».

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٢٩١

وقالوا: وما دفنت فاطمة إلا في زاوية دار عقيل، وبين قبرها وبين الطريق سبعة أذرع «١».

وقالوا أيضاً: وما دفنت فاطمة عليها السلام إلا في زاوية دار عقيل، مما يلي دار الجحشيين مستقبل خوخة بنى نبيه من بنى عبد الدار بالبقيع، وبين قبرها وبين الطريق سبعة أذرع «٢».

وقال الصالحى في ذكر الأماكن التي يستجاب بها الدعاء في الأماكن التي دعا بها رسول الله صلى الله عليه وآله: ويقال إنه يستجاب بها عند الأسطوانة المخلفة، وعند المنبر، وفي زاوية دار عقيل بالبقيع، وبمسجد الفتح «٣».

وروى ابن سعد عن ابن كعب: أن زينب أوصت أن لا تتبع بنار، وحفر لها بالبقيع عند دار عقيل، في ما بين دار عقيل ودار ابن الحنفية «٤».

وممن دفن فيها: أبو سفيان بن الحارث بن عبد المطلب «٥».

وقال ابن سعد: قالوا: ومات عقيل بن أبي طالب بعد ما عمى، في خلافة معاوية بن أبي سفيان، وله عقب اليوم، وله دار بالبقيع، ربه يعنى: كثيرة الأهل والجماعة واسعة «٦».

دار ضمیره بن ابی ضمیره الحمیری

روی ابن کثیر: أنه أصابه سبي في الجاهلية، فاشتراه النبي صلى الله عليه وآله فأعتقه، ذكره
 بقیع الغرقد فی دراسة شامله، ص: ۲۹۲
 مصعب الزبیری، قال: وكانت له دار بالبقیع، وولد «۱».

دار الكراحي

وهی دار عقیل، كما مرّ.

دار محمد ابن الحنفیه

روی عن عبد الله بن عامر: أول من دفن بالبقیع من المسلمین عثمان بن مظعون، فأمر به رسول الله صلى الله عليه وآله فدفن عند
 موضع الكبا اليوم عند دار محمد ابن الحنفیه، قال: قال محمد بن عمر: والكبا الكناسة «۲».
 وروی ابن سعد وابن عساکر والذهبی: لما صار محمد بن علی إلى المدینة، وبنى داره بالبقیع، كتب إلى عبد الملك يستأذنه فی
 الوفود علیه.. «۳».
 وقد مرّ ما رواه ابن سعد عن ابن کعب: أنه حفر لزینب بنت جحش - زوجة رسول الله صلى الله عليه وآله - بالبقیع عند دار عقیل، فی
 ما بین دار عقیل ودار ابن الحنفیه «۴».

دار مروان

ذکره المجلسی فی ضمن قصه غریبه «۵».

دار المغیره بن شعبه

قالوا حول مدفن صفيئه بنت عبد المطلب: وتوفيت بالمدينه في خلافة عمر
 بقیع الغرقد فی دراسة شامله، ص: ۲۹۳
 سنه عشرين ولها ثلاث وسبعون، ودفنت بالبقیع بفناء دار المغیره بن شعبه «۱».

دار نافع

ذکر ابن عساکر: أنه كان لنافع مولى ابن عمر منزل بالبقیع، بالصوان «۲».
 ولعله الصوران الذى يأتي ذكره.

أقول: هذا بعض ما عثرنا عليه من البيوت المبنية فيه، وإلا فالبيوت فيه كانت كثيرة، روى عن الحسين بن زيد بن علي بن الحسين بن
 علي بن أبي طالب عليه السلام (المعروف بذي الدمعة «۳») انه قدم المدینة، واستخرج عيناً بالمروء، وعيناً بالسقيا، وبنى منازل بالبقیع..
 «۴».

الروحاء

روى عن أبى الفرج فى مدفن فاطمة بنت أسد: انها دفنت فى الروحاء مقابل حمام أبى قطفه «٥»، ولكنه غير تام.

حش كوكب

لا يخفى أن حش كوكب كان خارجاً عن البقيع، أدخله معاوية فيه بعد

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٩٤

استقرار ملكه. «١»

قال ابن الأثير: إن هذه الحشوش مختصرة.. يعنى: الكنف ومواضع قضاء الحاجة، الواحد حش بالفتح، وأصله من الحش: البستان، لأنهم كانوا كثيراً ما يتغوطون فى البساتين، ومنه حديث عثمان: «أنه دفن فى حش كوكب»، وهو بستان بظاهر المدينة خارج البقيع «٢».

وقال الحموى: حش كوكب: بفتح أوله وتشديد ثانيه، ويضم أوله أيضاً، والحش فى اللغة: البستان، وبه سمي المخرج حشاً؛ لأنهم كانوا إذا أرادوا الحاجة خرجوا إلى البساتين، وكوكب الذى أضيف إليه اسم رجل من الأنصار، وهو عند بقيع الغرقد، اشتراه عثمان بن عفان وزاده فى البقيع، ولما قتل ألقى فيه، ثم دفن فى جنبه «٣».

وقال ابن سعد فى مدفن عثمان بن عفان فى حش كوكب: فهى مقبرة بنى أمية اليوم «٤».

وقالوا: فدفن فى حش كوكب مقابر اليهود «٥».

قال ابن أبى الحديد: حش كوكب: كانت اليهود تدفن فيه موتاهم «٦».

وقال البكرى: لما ظهر معاوية هدم حائطه، وأفضى به إلى البقيع «٧».

الصوان

كان منزل نافع فيه بالبقيع، ولعله الصوران كما مرّ.

الصوران

قال الحموى: الصوران: موضع بالمدينة بالبقيع.. وقال مالك بن أنس: كنت آتى نافعاً مولى ابن عمر نصف النهار، ما يظننى شىء من الشمس، وكان منزله بالبقيع بالصورين «١».

روى أحمد عن أبى رافع أنه قال:.. فوجدت نسوة من الأنصار بالصورين من البقيع لهنّ الكلب.. «٢».

جاء فى البحار: الصوران ثنية صور: النخل المجتمع الصغار، اسم موضع بأقصى البقيع، مما يلي طريق بنى قريظة «٣».

قبة أئمة أهل البيت عليهم السلام

لقد اهتم المسلمون على مدى العصور بتكريم أوليائهم و أئمتهم، لكونهم مناراً للشريعة، وملاذاً للأمة، فقاموا بالبناء على قبورهم، والإعتناء به وبلوازمه.

ومنهم: أبو الفضل أسعد بن محمد بن موسى القمى الأردستاني مجد الملك الشيعى الإمامى وزير بر كيا روق، صاحب الآثار الحسنه، كقبة أئمة البقيع عليهم السلام «٤»، ومشهد الإمامين الهمامين الكاظمين عليهما السلام، ومشهد عبد العظيم الحسنى رضى الله

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٩٦

تعالى عنه وغير ذلك، قتل سنة ٤٩٢ أو ٤٧٢ «١»، أو ٤٩٣ «٢».

ومنهم: الناصر لدين الله بن المستضىء بالله العباسى، حيث إنه قام بتعمير مرقد أئمة المسلمين فى البقيع سنة ٥٥٦٠ هـ «٣». ومنهم: السيد أبوطالب علاء الدين حسين بن الميرزا رفيع الدين الحسينى المرعشى الآملى الأصل، محمد ابن الأمير شجاع الدين محمود الاصفهانى، المعروف بخليفه سلطان، المولود سنة ١٠٠١، والمتوفى سنة ١٠٦٤، كان صهر السلطان، ومن أشهر مدرسى عصره، يحضر درسه نحو الألفين، وله آثار علمية وعملية، ومن أبرزها أنه عمّر مشهد أئمة البقيع فى سفره إلى الحج.. ومن آثاره مباشرة تعمير القباب على قبور أئمة أهل البيت عليهم السلام «٤».

ومنهم: محمد على أمين السلطنة صهر إبراهيم أمين السلطان، قام بنصب الشباك المصنوع من الفولاذ على القبور المطهرة بالبقيع، حيث أنه لم يسمحوا له أن يصنعه من الفضة «٥»، وذلك فى عهد حكومة القاجار بايران.

وممن خدم بقعة آل البيت بالبقيع هو السيد على الشهير بالقطب الهزارجيبى المازندرانى الحائرى، توفى سنة ١٣٢٢ فى كربلاء المقدسة، يقول عنه السيد محسن الأمين: وقد رأيت به بالعراق، وحجّ فى بعض السنين، وأخذ معه الشباك الفولاذ المصنوع لضريح أئمة البقيع، الذى بقى إلى عهد أخذ الوهابية للمدينة المنورة فى هذا العصر، فهدموا القبة الشريفة، وقلعوا الشباك، وتركوا المشهد قاعاً صاففاً «٦».

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٩٧

وسمعت من العلامة الحجة الشيخ العمري: ان الشباك الموجود فى الجدار المحيط بقبور شهداء أحد وحمزة سيد الشهداء هو نفس الشباك الذى كان على قبور الأئمة عليهم السلام بالبقيع.

وينقل السيد الأمين أيضاً: أن السلطان عبد المجيد العثماني أمر ببناء قبة أئمة البقيع بعين بناء قبة رسول الله صلى الله عليه وآله، ولكنه عارضه فى ذلك بعض، حيث قال: ولم يزل ملوك بنى عثمان «١» الذين كانت إليهم الخلافة الاسلامية يعثون بالأموال الكثيرة لعمارة قبر النبي صلى الله عليه وآله وحجرتة وقبته ومسجده، وقد جدد عمارة المسجد والقبة الشريفة النبوية بالبناء المحكم الموجود اليوم، منهم السلطان عبد المجيد، وابتدأ بذلك سنة ١٢٧٠، واستمر فى تعميره نحو أربع سنين، والبناء الذى كان قبله تعمير السلطان قايتباى سلطان مصر، وأمر ببناء قبة أئمة البقيع بعين البناء الذى تبنى به قبة جددهم صلى الله عليه وعليهم وسلم، فعارض فى ذلك أهل المدينة، ومنعوا من بناء قبة أئمة البقيع وتغييرها، واعتلوا بأن حولها قبور آبائهم وأجدادهم!، ويصيها ضرر بواسطة الهدم والتعمير.

كما أنه لما عمل فى زماننا شباك لضريحهم الشريف باصفهان من الفولاذ الدقيق الصنعة، وبأعاليه الأسماء الحسنى، بالخط الجميل المذهب، واستأذنت الدولة الايرانية من الدولة العثمانية فى وضعه على ضريحهم المقدس فأذنت لها، ولما جاء به السيد على القطب رحمه الله إلى جدة عارض أهل المدينة فى وضعه على الضرائح المقدسة، فبقي فى جدة ثلاثة أعوام، حتى بذل الايرانيون مبلغاً عظيماً من المال لأهل المدينة فرضوا بنقله ووضع.

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٢٩٨

ولما حمل إلى المدينة المنورة أرادوا ازالة الصندوق الخشب الموضوع على القبور الشريفة ووضع مكانه، فمنع أهل المدينة من ذلك بحجة أن الصندوق الخشب وقف لا يجوز تغييره! فاضطروا إلى وضعه خارج الصندوق، فنقصت ألواح الفولاذية بسبب ذلك، فاضطروا إلى اكماله بقطعة من الخشب، بعد دهنها بما يقرب من لونه والكتابة عليها، وقد رأيت القطعة الخشبية ظاهرة فيه مقصرة عنه فى الرونق عند تشرفى بزيارة المدينة المنورة بعد الحج عام ١٣٢١، وبعد ذلك عند تشرفى بزيارتها من دمشق عام ١٣٣٠.

وبقى هذا الشباك حتى أزالتها الوهابية عام ١٣٤٣ حين استيلائهم على المدينة المنورة، وهدمهم لقبه أئمة البقيع وقبورهم المقدسة، وتشويهم لمحاسن تلك البقعة الشريفة «١».

نسأل الله تبارك وتعالى أن نرى إعادة بنائها بأحسن ما يكون.

جاء في البقيع الغرقد: وكانت خارج القبة «٢» بفاصلة قليلة قبة مبنية على بيت الأحران، حيث كانت الزهراء عليها السلام تخرج إلى ذلك المكان وتبكي على أبيها «٣». قال الشيخ الطهراني: ولكن انهدم بيت الأحران في بقيع الغرقد، لمجاورته مراقد أئمة الشيعة، وذلك لأجل أنه قد يؤخذ الجار بجرم الجار! «٤».

قبة حلیمة السعدیة

قال يوسف الیان سرکیس فی موضع دفن أحمد بن محمد القشاشی: ودفن بقیع الغرقد فی دراسة شامله، ص: ۲۹۹ بالبقیع، شرقی قبة السیده حلیمة السعدیة «١».

قبة العباس

قال الذهبی: وعلى قبره اليوم قبة عظيمة من بناء خلفاء آل العباس «٢»، وقال فی موضع آخر: وله قبة عظيمة شاهقة على قبره بالبقیع «٣». وقال السيد جعفر آل بحر العلوم: وقبر اسماعیل لیس فی البقیع نفسه، بل هو فی الطرف الغربی من قبة العباس فی خارج البقیع، وتلك البقعة ركن سور المدينة من جهة القبلة والمشرق وبابه من داخل المدينة، وبناء تلك البقعة قبل بناء السور، فاتصل السور به، وهو من بناء بعض الفاطميين من ملوك مصر «٤».

قبة مالك

قالوا فی شأنه: توفي سنة سبع وتسعين، وقيل: سنة تسعين، ودفن بالبقیع، وقبره به معروف، وعليه قبة «٥»، وإلى جانبه قبر لنافع «٦». وجاء فی طرائف المقال: روى عنه أخبار كثيرة يظهر منها انقطاعه إلى الصادق عليه السلام، بخلاف أبي حنيفة، وقبره فی البقیع عليه قبة «٧». وعن ابن جبير: عليه قبة صغيرة مختصرة البناء «٨».

المسجد

قال الشيخ الصدوق بعد ذكر زيارة أئمة البقیع عليهم السلام: ثم صلّ ثمان ركعات «١» فی المسجد الذى هناك، وتقرأ فیها ما أحببت، وتسلم فی كل ركعتين. ويقال: إنه مكان صلّت فيه فاطمة عليها السلام «٢».

مقبرة بنی هاشم

قال الحاكم النيسابورى فی موضع دفن العباس عم رسول الله صلى الله عليه و آله: توفي العباس يوم الجمعة لأربع عشرة خلت من رجب، سنة اثنتين وثلاثين، فى خلافة عثمان بن عفان، وهو ابن ثمان وثمانين سنة، ودفن بالبقیع، فى مقبرة بنى هاشم «٣».

المناصع

قالوا: المناصع: جمع منصع بوزن مقعد، وهى أماكن معروفة من ناحية البقیع «٤».

منزل الحسين بن عبد الله الضمري

قال ابن حجر: الحسين بن عبد الله بن ضمرة الحميري، مولى آل ذى يزن، مدنى، كان ينزل البقيع، وقد ينسب إلى جده «٥».

أحداث البقيع

نزول آية بالبقيع

روى السيوطى عن أنس: أن رسول الله صلى الله عليه وآله كان قاعداً ببقيع الغرقد، فنزل إلى حائط، فقال: «يا معشر من حضر، والله لو كانت العسر جاءت تدخل الحجر، لجائت اليسر حتى تخرجها، فأنزل الله: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا* إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (١)» «٢»

نكبة اليهود

ذكر ابن سعد فى قضية سريه قتل كعب بن الأشرف اليهودى (الذى كان يحرض المشركين على رسول الله صلى الله عليه وآله وأصحابه، أى كان فى شعره يهجو النبى صلى الله عليه وآله وأصحابه «١»)، قال: ثم حزوا رأسه، وحملوه معهم، فلما بلغوا بقيع الغرقد كبروا، وقد قام رسول الله صلى الله عليه وآله تلك الليلة يصلى، فلما سمع تكبيرهم كبر وعرف أن قد قتلوه.. «٢».

قتل رجال يهود بنى قريظة بالبقيع

بعد ما غدرت يهود بنى قريظة ونكثت العهد ورضيت بحكم سعد بن معاذ، حكم سعد بقتل رجالهم وسبى نساءهم وذرارهم، وتقسيم أموالهم وغنائمهم بين المهاجرين والأنصار، فقام رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: «قد حكمت بحكم الله عزوجل فوق سبعة أرقعة».

ثم انفجر جرح سعد بن معاذ، فما زال يتزف الدم حتى قضى، وساقوا الأسارى إلى المدينة، وأمر رسول الله صلى الله عليه وآله بأخدود، فحفرت بالبقيع، فلما أمسى أمر بإخراج رجل رجل، فكان يضرب عنقه، فقال حبي بن أخطب لكعب بن أسيد: ماترى؟ ما يصنع محمد صلى الله عليه وآله بهم؟ فقال له: ما يسوؤك، أما ترى الداعى لا يطلع، والذى يذهب لا يرجع.. «٣».

تركوا خطبة الرسول صلى الله عليه وآله وذهبوا إلى البقيع!

روى الطبرسى فى ذيل آية: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا» (١)

عن الحسن وأبى مالك: أصاب أهل المدينة جوع وغلاء سعر، فقدم دحية بن خليفة بتجارة زيت من الشام، والنبى صلى الله عليه وآله يخطب يوم الجمعة، فلما رأوه قاموا إليه بالبقيع، خشية أن يسبقوا إليه، فقال: «والذى نفسى بيده، لو تابعتكم حتى لا يبقى أحد منكم لسال بكم الوادى ناراً» «٢».

وكان دحية إذا قدم لم يبق بالمدينة عاتق إلا أته، وكان يقدم إذا قدم بكل ما يحتاج إليه من دقيق أو بر أو غيره، فينزل عند أحجار الزيت، وهو مكان فى سوق المدينة، ثم يضرب بالطبل ليؤذن الناس بقدمه.. فخرج الناس، فلم يبق فى المسجد الا اثنا عشر رجلاً وامرأة، فقال صلى الله عليه وآله: «لو لا هؤلاء لسومت عليهم الحجارة من السماء».. وقيل: لم يبق فى المسجد إلا ثمانية رهط «٣»، أو اثني عشر رجلاً «٤»، وقيل: أربعين رجلاً «٥»، وهو بعيد.

وأخرج السيوطى عن ابن جرير وابن المنذر عن جابر بن عبد الله: أن النبى صلى الله عليه وآله كان يخطب الناس يوم الجمعة، فإذا كان نكاح لعب أهله وعزفوا، ومروا باللهم على المسجد، وإذا نزل بالبطحاء جلب، قال: وكانت البطحاء مجلساً بفناء المسجد الذى يلى

بقيع الغرقد، وكانت الأعراب إذا جلبوا الخيل والإبل والغنم وبضائع الأعراب نزلوا البطحاء، فإذا سمع ذلك من يقعد للخطبة قاموا للهو
بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۰۴
والتجارة وتركوه قائماً، فعاتب الله المؤمنين لنبه صلى الله عليه وآله فقال: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ قَائِمًا» (۱)»
(۲)

بقيع الغرقد منزل الوافدين

روى مالك عن عطاء بن يسار، عن رجل من بنى أسد أنه قال: نزلت أنا وأهلي ببقيع الغرقد، فقال لى أهلي: اذهب إلى رسول الله
صلى الله عليه وآله فاسأله لنا شيئاً نأكله، وجعلوا يذكرون من حاجاتهم، فذهبت إلى رسول الله، فوجدت عنده رجلاً يسأله.. (۲).
وروى ابن سعد: قدم وفد غامد على رسول الله صلى الله عليه وآله في شهر رمضان، وهم عشرة، فنزلوا في بقيع الغرقد، ثم لبسوا من
صالح ثيابهم، ثم انطلقوا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله، فسلموا عليه، وأقروا بالإسلام، وكتب لهم رسول الله صلى الله عليه وآله
كتاباً فيه شرائع الإسلام.. (۳)

مقتل الحارث بن يزيد

قالوا: ان الحارث بن يزيد بن أبي أنيسه هو الذي قتله عياش بن أبي ربيعة بالبقيع، بعد قدومه المدينة (۴).

قصد دفن النبي صلى الله عليه وآله بالبقيع

قال ابن أبي الحديد: ثم اختلفوا في موضع دفنه، فرأى قوم أن يدفنه بمكة، لأنها مسقط رأسه، وقال من قال: بل بالمدينة، ندفنه بالبقيع
عند شهداء أحد، ثم اتفقوا على دفنه في البيت الذي قبض فيه، وصلوا عليه ارسالاً لا يؤمهم أحد، وقيل: ان علياً عليه السلام أشار
بذلك فقبلوه (۱).

وجاء في الكافي عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «أتى العباس ٦ ير المؤمنين عليه السلام، ٢ أمير المؤمنين عليه السلام،
فقال: إن الناس قد اجتمعوا أن يدفنوا رسول الله صلى الله عليه وآله في بقيع المصلي، وأن يؤمهم رجل منهم، فخرج أمير المؤمنين
عليه السلام إلى الناس، فقال:

يا أيها الناس، إن رسول الله صلى الله عليه وآله إمام حياً وميتاً، وقال: إنى أدفن في البقعة التي أقبض فيها، ثم قام على الباب فصلى
عليه، ثم أمر الناس عشرة عشرة يصلون عليه، ثم يخرجون» (۲).

أقول: المستفاد من الأخبار: أن المقصود من البقيع الذي أراد بعض المسلمين أن يدفنوا فيه رسول الله صلى الله عليه وآله هو إحدى
الأمرين:

١. بقيع المصلي، كما في الكافي.

٢. بقيع الغرقد، كما هو المستفاد من بعض الأخبار.

والظاهر أن ما ذكره ابن أبي الحديد من إرادة بعض الناس دفن النبي

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۰۷

الأعظم صلى الله عليه وآله بالبقيع، عند شهداء أحد، هم الذين دفنوا ببقيع الغرقد، لا المدفونين ببقيع الخيل الذي هو منطقة أحد، وبه
قبر حمزة سيد الشهداء وغيره.

خرج الناس إلى البقيع يطلبون قبرها

روى أبو علي محمد بن همام الكاتب الاسكافي - بعد قضيه دفن فاطمه الزهراء عليها السلام ليلاً: - فلما أصبح الناس قال بعضهم لبعض: يا قوم، تموت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ولا نحضرها؟ فخرج الناس إلى البقيع يطلبون قبرها، وأظهر الله في الموضوع سبعين قبراً، لم يدروا قبرها من القبور، فرجعوا «(۱)».

عام الرمادة

روى ابن سعد: لما كان عام الرمادة تجلبت العرب من كل ناحية، فقدموا المدينة، فكان عمر بن الخطاب قد أمر رجالاً يقومون عليهم ويقسمون عليهم أطعمتهم وإدامهم، فكان يزيد ابن أخت النمر وكان المسور بن مخزومة وكان عبد الرحمن بن عبد القاريء وكان عبد الله بن عتبة بن مسعود، فكانوا إذا أمسوا اجتمعوا عند عمر فيخبرونه بكل ما كانوا فيه، وكان كل رجل منهم على ناحية من المدينة، وكان الأعراب حلولاً في ما بين رأس الثنية إلى راتج إلى بني حارثة إلى بني عبد الأشهل إلى البقيع إلى بني قريظة ومنهم طائفة بناحية بني سلمة هم محدقون بالمدينة.. «(۲)».

مع معقل بن سنان الأشجعي

قال ابن قتيبة: سمع قائلاً يقول بالمدينة (من الطويل):
أعوذ برب الناس من شرّ معقل إذا معقل راح البقيع مرجلاً
يعنى: معقل بن سنان الأشجعي، وكان قدم المدينة، فقال له عمر بن الخطاب: ألحق بباديتك «(۱)».

مع الحارث بن يزيد بن أنسه

قال ابن الأثير: الحارث بن يزيد بن أنسه وقيل: أنيسه، وهو الذي لقيه عياش بن أبي ربيعة بالبقيع، عند قدومه المدينة، هكذا ذكره ابن أبي حاتم عن أبيه «(۲)».

وقوع القتال فيه

ذكر ابن عساكر عن عبد الحميد بن عبد الرحمن: أن حرباً وقعت في ما بين عدى بن كعب، فخرج عبد الله بن مطيع يطعم ما سببه، وبلغ ذلك عبد الله وسليمان ابني أبي جهم، فخرجا يرصدانه لرجعته، وأتى الخبر أخويهما، فخرجا إليهما وتداعى الفريقان، وانصرف عبد الله بن مطيع ممسياً، فالتقوا بالبقيع، فاقتتلوا.. «(۳)».

أم البنين بالبقيع

قال أبو الفرج الإصفهاني: إنها كانت تخرج إلى البقيع فتندب بنيتها أشجى
بقبع الغرقد في دراسة شامله، ص: ۳۰۹

ندبه وأحرقها، فيجتمع الناس إليها يسمعون منها، فكان مروان يجيء في من يجيء لذلك، فلا يزال يسمع ندبتها ويبكى! «(۱)».
وروى جابر عن أبي جعفر عليه السلام: أن زيد بن رقاد وحكيم بن الطفيل الطائي قتلا العباس بن علي عليه السلام، وكانت أم البنين أم هؤلاء الأربعة الأخوة القتلى تخرج إلى البقيع، فتندب بنيتها أشجى ندبه وأحرقها.. «(۲)»

وروى: أنها كانت تخرج إلى البقيع كل يوم ترثيه، وتحمل ولده «٣» عبيد الله، فيجتمع لسماع رثائها أهل المدينة، وفيهم مروان بن الحكم!، فيكون لشجى الندبة، قولها رضى الله عنها:
يا من رأى العباس كزّ على جماهير النقد ووراه من أبناء حيدر كلّ ليث ذى لبد
انبثت أن ابني أصيب برأسه مقطوع يد ويل على شبلى أمال برأسه ضرب العمدة
لو كان سيفك في يديك لما دنا منه أحد «٤»
وقولها:

لا تدعوني ويك أم البنين تذكّرني بليوث العرين
كانت بنون لى أدعى بهم واليوم أصبحت ولا من بنين
أربعة مثل نسور الربى قد واصلوا الموت بقطع الوتين
بقبع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ٣١٠
تنازع الخرصان أشلائهم فكلمهم أمسى صريعاً طعين
يا ليت شعرى أكما أخبروا بأنّ عباساً قطع اليمين «١»

ما قالته زينب الصغرى بنت عقيل بالبقيع

روى الطبرانى وابن عساكر عن الزبير عن عمه مصعب بن عبد الله، قال:
خرجت زينب الصغرى بنت عقيل بن أبى طالب على الناس بالبقيع تبكى قتلاها بالطف، وهى تقول:
ماذا تقولون إن قال النبى لكم ماذا فعلتم وأنتم آخر الأمم النبى لكم
ماذا فعلتم وأنتم آخر الأمم، ٢
بأهل بيتى وأنصارى وذريتى منهم أسارى وقتلى ضرجوا بدم
ما كان ذاك جزائى إذ نصحت لكم أن تخلفونى بسوء فى ذوى رحم
فقال أبو الأسود الدؤلى: نقول: «قالا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ «٢» «٣»»

الهاتف الغيبى

عن زرارة بن أعين قال: سمع سائل فى جوف الليل وهو يقول: أين الزاهدون فى الدنيا؟ أين الراغبون فى الآخرة؟ فهتف به هاتف من ناحية البقيع يسمع صوته ولا يرى شخصه: ذاك على بن الحسين عليهما السلام «٣».

خبر السرير

ذكر النمازى خبر السرير الذى كان عند صاحب مقبرة البقيع فى المدينة المنورة فى زمن الرضا عليه السلام، وكان سرير النبى صلى الله عليه وآله، فإذا مات رجل من بنى هاشم صر السرير، فيعلم منه أنه مات رجل من بنى هاشم «٤».

من عجائب البقيع

روى ابن أبى الدنيا قال: بينا عمر بن الخطاب يعرض للناس، إذ مرّ به رجل معه ابن له على عاتقه، فقال عمر: ما رأيت غراباً أشبهه بغراب من هذا بهذا؟! فقال الرجل: أما والله يا أمير المؤمنين لقد ولدته أمه وهى ميتة، قال: ويحك، وكيف ذلك؟ قال: خرجت فى

بعث كذا وكذا، وتركتها حاملاً به، فقلت:

أستودع الله ما في بطنك، فلما قدمت من سفري أخبرت أنها قد ماتت، فبينما أنا ذات ليلة قاعد في البقيع مع بني عمّ لي إذ نظرت فإذا ضوء شبه السراج «١» في المقابر، فقلت لبني عمّي: ما هذا؟ فقالوا: ما ندرى، غير انا نرى هذا الضوء كلّ ليلة عند قبر فلانة، فأخذت معي فأسأ، ثم انطلقت نحو القبر، فإذا القبر مفتوح، وإذا هو بحجر أمه، فدنوت فننادني مناد: أيها المستودع ربّه، خذ وديعتك، أما لو استودعته أمه لوجدتها، قال: فأخذت الصبي، وانضمّ القبر «٢».

ذكر المناوي عن ابن جماعة: لما حج ابن المرحل المقدس سنة إحدى وسبعين وسبعمائه ورجع إلى المدينة، سمع شيخاً من المحدثين يقول: كان في جسد بعض الناس بياض، فكان يخرج إلى البقيع عرياناً، وفي السحر يعود، فبرأ بذلك الغبار، فكان ابن المرحل حصل في نفسه شيء، فنظر في يده، فوجد فيها بياضاً قدر درهم، فأقبل على الله بالدعاء والتضرع، وخرج إلى البقيع، وأخذ من رمل الروضة، وذلك به ذلك البياض، فذهب «٣».

هروب عبد الله بن الربيع إلى البقيع

قال ابن كثير: وهرب الأمير عبد الله بن الربيع وترك صلاة الجمعة، وكان رؤوس السودان: وثيق ويعقل ورمقه وحديا وعنقود ومسعر وأبو النار، فلما رجع عبد الله بن الربيع ركب في جنوده، والتقى مع السودان، فهزموه أيضاً، فلحقوه بالبقيع، فألقى لهم رداءه يشغلهم فيه، حتى نجا بنفسه ومن اتبعه، فلحق ببطن نخل على ليلتين من المدينة، ووقع السودان على طعام للمنصور كان مخزوناً في دار مروان قد قدم به في البحر، فنهبوه ونهبوا ما للجنود الذين بالمدينة من دقيق وسويق وغيره، وباعوا ذلك بأرخص ثمن «١».

الحجاج وصبيان أهل البقيع

روى ابن سعد عن خالد بن سمير، قال: خطب الحجاج الفاسق على المنبر فقال: إن ابن الزبير حرّف كتاب الله، فقال له ابن عمر: كذبت كذبت كذبت! ما يستطيع ذلك ولا أنت معه، فقال له الحجاج: اسكت، فإنك شيخ قد خرفت وذهب عقلك، يوشك شيخ أن يؤخذ فتضرب عنقه، فيجرّ قد انتفخت خصيتاه، يطوف به صبيان أهل البقيع «٢».

صلاة هشام بالبقيع

روى عن أفلح وخالد بن القاسم قالاً: صلى هشام بن عبد الملك على سالم بن عبد الله بالبقيع، لكثرة الناس، فلما رأى هشام كثرتهم بالبقيع قال لإبراهيم بن هشام المخزومي: اضرب على الناس بعث أربعة آلاف، فسمى عام الأربعة آلاف، بقبع الغرق في دراسة شاملة، ص: ٣١٤

قال: فكان الناس إذا دخلوا الصائفة خرج أربعة آلاف من المدينة إلى السواحل، فكانوا هناك إلى انصراف الناس وخروجهم من الصائفة «١».

رسول الإمام الصادق عليه السلام إلى أبي حمزة الثمالي

قال أبو حمزة: والله إنني لعلى ظهر بعيري بالبقيع إذ جاءني رسول، فقال: أجب يا أبا حمزة، فجئت وأبو عبد الله عليه السلام جالس، فقال: «إنني لأستريح إذا رأيتك، ثم قال: إن أقواماً يزعمون أن علياً عليه السلام لم يكن إماماً حتى شهر سيفه، خاب إذاً عمار وخزيمة بن ثابت وصاحبك أبو عمرة..» «٢».

صفوان بن سليم ومحمد بن المنكدر والبقيع

روى عن محمد بن صالح التمار قال: كان صفوان بن سليم (٣) يأتى البقيع فى الأيام، فيمرّ بى، فاتبعته ذات يوم وقلت: واللّه لأنظرنّ ما يصنع، ففقع رأسه وجلس إلى قبر منها، فلم يزل يبكى حتّى رحمته، قال: ظننت أنه قبر بعض أهله، قال: فمرّ بى مرّة أخرى فاتبعته، ففقد إلى جنب غيره، ففعل مثل ذلك، فذكرت ذلك لمحمد بن المنكدر (٤) وقلت: إنّما ظننت أنه قبر بعض أهله، فقال محمد: كلّهم بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ٣١٥

أهله وإخوته، إنّما هو رجل يحرك قلبه بذكر الأموات كلّما عرضت له قسوة، جعل محمد بن المنكدر بعد يمرّ بى فيأتى البقيع، فسلمت عليه ذات يوم، فقال: أما نفعتك موعظتك موعظة صفوان، قال: فظننت أنه انتفع بما ألقيت إليه منها (١).

حديث مالك بن أنس بالبقيع

روى أبو يعلى عن ربيعة بن أبى عبد الرحمن أنه شهد باباً من بقيع الغرقد كان قاعداً خلق خلفه، فيهم أنس بن مالك، قال: فسمعتة يذكر من صفه رسول الله صلى الله عليه وآله، وكان فى ما ذكر أن قال: تتبأ رسول الله صلى الله عليه وآله وهو ابن أربعين، فمكث بمكة عشراً، وبالمدينة عشراً، وتوفى وهو ابن ستين، وليس فى رأسه ولحيته عشرون شعرة بيضاء (٢).

حديث يزيد بن هارون بالبقيع

جاء فى عيون الأثر وتاريخ بغداد عن المفضل بن غسان: حضرت يزيد بن هارون فى سنة ثلاث وتسعين ومائة بالمدينة، وهو يحدث بالبقيع، وعنده ناس من أهل المدينة يسمعون منه، حتى حدثهم عن محمد بن اسحاق، فأمسكوا وقالوا: لا تحدثنا عنه! نحن أعلم به، فذهب يزيد يحاولهم فلم يقبلوا! (٣).

قصة غريبة

ذكر الشيخ الكليني باسناده عن يعقوب بن جعفر بن إبراهيم أن رجلاً من أهل نجران اليمن من الرهبان ومعه راهبة جاء إلى الامام أبى الحسن موسى بن جعفر عليه السلام، فسألا الامام سؤالات عديدة، إلى أن ذكر الراهب قصة ذهابه إلى الهند، وارشاد العالم الهندى إياه أن يأتى المدينة المنورة، لكى يدرك محضر الإمام موسى ابن جعفر الكاظم عليه السلام، إلى أن قال: فقال لى: ما أرى أمك حملت بك إلا وقد حضرها ملك كريم، ولا أعلم أن أباك حين أراد الوقوع بأمك إلا وقد اغتسل وجاءها على طهر، ولا- أزعم إلا- أنه كان درس السفر الرابع من سحره ذلك، فحتم له بخير، ارجع من حيث جئت، فانطلق حتى تنزل مدينة محمد صلى الله عليه وآله التى يقال لها: طيبة، وقد كان اسمها فى الجاهلية يثرب، ثم اعمد إلى موضع منها يقال له البقيع، ثم سل عن دار يقال لها دار مروان فأنزلها، وأقم ثلاثاً، ثم سل الشيخ الأسود الذى يكون على بابها يعمل البوارى، وهى فى بلادهم اسمها الخصف، فتلطف بالشيخ، وقل له: بعثنى إليك نزيلك الذى كان ينزل فى الزاوية فى البيت الذى فيه الخشبيات الأربع، ثم سله عن فلان بن فلان الفلانى، وسله أين ناديه، وسله أى ساعة يمرّ فيها فليريك.. (١).

رؤيا بعض الصالحين

روى الشهيد الثانى عن كتاب «النوم والرؤيا» لأبى صقر الموصلى، عن من يثق بدينه وفهمه، قال: أتيت المدينة ليلاً، فنمت فى بقيع الغرقد بين أربعة قبور، عندها قبر محفور، فرأيت فى منامى أربعة أطفال، قد خرجوا من تلك القبور، وهم يقولون:

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۱۷
 أنعم الله بالحبيبة عيناً وبمسراك يا أميم إلينا
 عجباً ما عجبت من ضغطه القبر ومغداك يا أميم إلينا
 فقلت: إن لهذه الأبيات لشأناً، وأقمت حتى طلعت الشمس، وإذا جنازة قد أقبلت، فقلت: من هذه؟ فقالوا: امرأة من أهل المدينة، فقلت:
 إسمها أميمة؟ قالوا:
 نعم، قلت: قدمت فرطاً؟ قالوا: أربعة أولاد، فأخبرتهم بالخبر، فأخذوا يتعجبون من هذا «۱».

الملحمة الآتية

روى ابن حماد عن الوليد بن مسلم أنه قال: إذا غلبت قضاة وظهت على المغرب، فأتى صاحبهم بنى العباس، فيدخل ابن اختهم الكوفة مع من معه فيخربها، ثم تصيبه بها قرحة، ويخرج منها يريد الشام، فيهلك بين العراق والشام، ثم يولون عليهم رجلاً من أهل بيته، فهو الذي يفعل بالناس الأفاعيل، ويظهر أمره، وهو السفيناني، ثم يجتمع العرب عليه بأرض الشام، فيكون بينهم قتال، حتى يتحول القتال إلى المدينة، فتكون الملحمة ببقيع الغرقد «۲».

سائر الأحداث

هناك أحداث عديدة ذكرها المؤرخون، مثل:
 قصة جعدة السلمى الذى كان يخرج مع النساء إلى البقيع ويتحدث اليهن حتى كتب بعض الغزاة إلى عمر يشكو ذلك، فأخرجه «۳».
 بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۱۸
 وما جرى من الكلام فى البقيع حين فتح نهاوند «۱».
 وبعض ما جرى فى عهد عثمان «۲».
 واختباء زوجة عبد الوهاب بن يحيى بن عباد بن عبد الله بن الزبير عند أسماء بنت حسين بن عبد الله بن عبد الله بن عباس بالبقيع «۳».
 ومحادثة عبد الله بن أبي بكر مع موسى بن عمران بن مناج بالبقيع حول سرية الفليس «۴».
 ونزول الحسين بن عبد الله بن ضمرة بن أبي ضميرة سعيد الحميرى مولى آل ذى يزن بالبقيع باستمرار «۵».
 وغيرها «۶».
 وغيرها نضرب عنها، التماساً للاختصار، أو لعدم الداعى إلى ذكر الكل.

البقيع فى الشعر العربى

۱- أبيات الرثاء

إشارة

وعج على أرض البقيع الذى ترابه يجلو قذى الناظر
 بلغنى عنى مكانه تحية كالمثل السائر
 قوم هم الغاية فى فضلهم فالأول السابق كالأخر
 هم الأولى شادوا بناء العلى بالأسمر الذابل والباتر

وأشرفت في المجد أحسابهم إشراق نور القمر الباهر «۱»

إنّ علاقه آل بيت النبي صلى الله عليه وآله والبقيع شىء عجيب، ولعلّها بدأت منذ بناء أمير المؤمنين عليه السلام بيت الأحران فيه، وكانت فاطمة الزهراء عليها السلام تذهب إليه وتبكي فيه، وذلك بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وآله. «۲»
وبعد وقوع وقعة الطف، واستشهاد سبط الرسول وريحانته الحسين بن علي
بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۲۰

ابن أبي طالب عليه السلام والشهداء معه في كربلاء، نرى دوراً بارزاً آخر لأم البنين فاطمة الكلايية، زوجة أمير المؤمنين عليه السلام، في البقيع، قال أبو الفرج الإصفهاني: إنها كانت تخرج إلى البقيع فتندب بنيتها أشجى ندبه وأحرقها، فيجتمع الناس إليها يسمعون منها، فكان مروان يجيء لذلك، فلا يزال يسمع ندبتها ويبكى! «۱».

ومن أجل ذلك جاء دور الشعر والقريحة السليمة في إبراز ما في ضمير قائله، ومن جملة من قالوا الشعر في ذلك:

ام كلثوم

قالت أم كلثوم بنت أمير المؤمنين علي عليه السلام حينما توجهت إلى المدينة، جعلت تبكي وتقول:

مدينة جدنا لا تقبلينا فبالحسرات والأحزان جينا
ألا فاخبر رسول الله عنا بأننا قد فجعنا في أينا
و ان رجالنا بالطّف صرعى بلا رؤس وقد ذبحوا البنينا
إلى ان قالت:

وعرّج بالبقيع وقف وناد يا ابن حبيب رب العالمينا
وقل يا عمّ يا حسن المزكى عيال أخيك أضحوا ضائعنا
أيا عمّاه أن أحاك أضحي بعيداً عنك بالرمضا رهينا «۲»

حسان بن ثابت

وقال حسان بن ثابت يبكي رسول الله صلى الله عليه وآله:

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۲۱
ما بال عينك لا تنام كأنما كحلت مآقيها بكحل الأرمدم
جزعاً على المهدي أصبح ثاويماً يا خير من وطىء الحصى لا تبعد
وجهي يقيك التراب لهفي ليتنى غيبت قبلك في بقيع الغرقد
بأبي وأمي من شهدت وفاته في يوم الإثنين النبي المهدي «۱»

الحميري

وقال الحميري رحمه الله:

فقال له قوم إن عيسى بن مريم بزعمك يحيى كل ميت ومقبر
فما ذا الذي أعطيت قال محمّد لمثل الذي أعطيه إن شئت فانظر

إلى مثل ما أعطى فقالوا لكفرهم ألا أرنا ما قلت غير معذر
فقال رسول الله قم لو صيه فقام وقدماً كان غير مقصر
ورداه بالمستجاب والله خصه وقال اتبعوه بالدعاء المبرر
فلما أتى ظهر البقيع دعا به فرجت قبور بالورى لم تبعثر
فقالوا له يا وارث العلم اعفنا ومُنَّ علينا بالرضى منك واغفر «۲»

الجوهري

وقال أبو الحسن علي بن أحمد الجرجاني المعروف بالجوهري، المتوفى حدود سنة ۳۸۰ هـ فى رثاء الإمام السبط الشهيد:
وجدى بكوفان ما وجدى بكوفان تهمنى عليه ضلوعى قبل أجفانى
أرض إذا نفخت ريح العراق بها أتت بشاشتها أقصى خراسان
بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۳۲۲
ومن قتيل بأعلى كربلاء على جهد الصدى فتراه غير صديان
وذى صفائح يستسقى البقيع به رى الجوانح من رَوْح ورضوان
هذا قسيم رسول الله من آدم قُداً معاً مثل ما قد الشراكان
وذاك سبطا رسول الله جدهما وجه الهدى وهما فى الوجه عينان «۱»

الصاحب بن عباد

وقال الصاحب بن عباد (۳۲۶-۳۸۵) فى ارجوزة له:
يا زائراً قد قصد المشاهدا وقطع الجبال والقدافدا
فأبلغ النبى من سلامى ما لا يبید مدّة الأيام
حتى إذا عدت لأرض الكوفة البلدة الطاهرة المعروفة
وصرت فى الغرى فى خير وطن سلّم على خير الورى أبى الحسن
ثمّة سِرُّ نحو بقيع الغرقد مسلماً على أبى محمد
وعد إلى الطّف بكربلاء اهد سلامى أحسن الإهداء
لخير من قد ضمّه الصعيد ذاك الحسين السيد الشهيد
واجنب إلى الصحراء بالبقيع فثم أرض الشرف الرفيع
هناك زين العابدين الأزهر وباقر العلم وثم جعفر
ابلغهم عنى السلام را هنا قد ملأ البلاد والمواطن.. «۲»
وله أيضاً:
يا زائرين اجتمعوا جموعاً وكلّهم قد أجمعوا الرجوعاً
بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۳۲۳
إذا حللتم تربة المدينة بخير أرض وبخير طينة

فأبلغوا محمدا الزكيا عنى السلام طيباً زكياً
حتى إذا عدتم إلى الغرى فسلموا منى على الوصى
وبعد بالبقيع فى خير وطن اهدوا سلامى نحو مولاي الحسن
وأبلغوا القتلى بأرض الطف تحيتى ألفان بعد ألف
ثمَّ عودوا ببقيع الغرقد نحو على بن الحسين سيدي
وياقر العلم أخوا الذخائر ومعدن العلياء والمفاخر
وكنز علم الله فى الخلائق جعفر الصادق أتقى صادق
فبلغوهم من سلامى النامى ما لا يزول مدَّة الأيام
حتى إذا عدتم إلى بغداد بمشهد الزكاء والرضوان
فبلغوا منى سلاماً زايباً سلام من يرى الولاء واجبا
وواصلوا السرور واروا طوسا نحو على ذى العلى بن موسى
حيوه عنى ما أضاء كوكب وما أقام يذبل و كيبك
وسلموا بعد على محمَّد بأرض بغداد زكى المشهد
واعتمروا عسكر سامراء اهدوا سلامى أحسن الإهداء
نحو على الطاهر المطهر والحسن المحسن نسل حيدر «١»

ابن الحجاج

أبو عبد الله الحسين بن أحمد بن محمد بن جعفر بن محمد بن الحجاج الكاتب المحتسب النيلي البغدادي، شاعر العراق، المشهور
بابن الحجاج، توفى سنة ٣٩١ هـ
بقيع الغرقد فى دراسته شامله، ص: ٣٢٤
بالنيل، وحمل تابوته إلى بغداد، فدفن عند رجلى الإمامين الكاظمين، وكتب على قبره بوصية منه: «وَكَلْبُهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ «١»»
«٢»
له:

سقى البقيع وطوساً والطفوف وسامراء وبغداد والمدفون فى النجف
من مهرق مغدق صب غدا سجما مغدوق هاطل مستهطف وكف «٣»

الغسانى العونى

وقال أبو محمد طلحة بن عبيدالله بن أبى عون الغسانى العونى - من اعلام القرن الرابع - فى شأن الإمام الصادق صلوات الله عليه:
عَجَّ بالمطى على بقيع الغرقد واقرا التحية جعفر بن محمد
وقل ابن بنت محمد ووصيه يا نور كل هداية لم تجحد
يا صادقاً شهد الإله بصدقه فكفى شهادة ذى الجلال الأمجد
يا بن الهدى وأبالهدى أنت الهدى يا نور حاضر سر كل موحد

يا ابن النبي محمد أنت الذي أوضحت قصد ولاء آل محمد
يا سادس الأنوار يا علم الهدى ضلّ امرؤٌ بولائكم لم يهتد «٤»

ابن حماد العبدی

وقال ابن حماد العبدی من أعلام القرن الرابع:
بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۳۲۵
إليك أمين الله نظم قصيدة إمامية تزهو بحسن صفات
على بن حماد دعاها فأقبلت وهمته من أعظم الهممات
شبيه لما قال الخزاعي دعبل تضمّنه الرحمن بالعرفات
مدارس آياتٍ خلّت من تلاوةٍ ومهبط وحى مقفر العرصات
بقاع في البقيع مقدسات وأكناف بطيبة طيبات
وفي كوفان آيات عظام تضمنها عرى المتوثقات
وفي غربي بغداد وطوس وسامرا نجوم زاهرات
مشاهد تشهد البركات فيها وفيها الباقيات الصالحات «١»
وله أيضاً:
صلى الإله على علي ذى العلى ما نال طيراً وعلا أغصانا
وسقى المدينة والبقيع ومشهدا حل الغرى الطهر من كوفانا
وسقى قبوراً بالطفوف منيرة وسقى قبوراً ضمّنت بغدانا
وسقى مقابر سرّ من رأى والذى من طوس أصبح ثاوياً نوقانا «٢»

الشریف الرضى

وقال الشریف الرضى (۳۵۹-۴۰۶):
ألا لله بادرة الطلاب وعزم لا يروّع بالعتاب
إلى ان قال:
سقى الله المدينة من محلّ لباب الماء والنطف العذاب
بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۳۲۶
وجاد على البقيع وساكنيه رخيّ الذيل ملآن الوطاب
وأعلام الغرى وما استباح معالمها من الحسن اللباب
وقبر بالطفوف يضمّ شلوا قضى ضمّاً إلى برد الشراب
وبغداد وسامرا وطوس هطول الودق منخرق العباب
قبور تنطف العبرات فيها كما نطف الصبير على الروابي
فلو بخل السحاب على ثراها لذابت فوقها قطع السراب

سقاك فكم ظمئت اليك شوقا على عدواء دارى واقترابى «۱»

مهيار الديلمى

وقال مهيار الديلمى المتوفى سنة ۴۲۸ يرثى بها أهل البيت ويذكر البركة بولادتهم فى ما صار إليه:
فى الظباء الغادين أمس غزال قال عنه ما يقول الخيال
إلى ان قال:

ياقوم اذ يقتلون عليا وهو للمحل فيهم قتال
ويسرون بغضة وهو لا تقبل إلا بحبه الأعمال
وتحال الأخبار والله يدرى كيف كانت يوم الغدير الحال
ولسطين تابعيه فمسموم عليه ثرى البقيع يهال
درسوا قبره ليخفى عن الزوار هيهات كيف يخفى الهلال
وشهيد بالطف أبكى السموات وكادت له تزول الجبال.. «۲»

عبيد الله الحسينى

وأنشد عبيد الله الحسينى:

يا طيب نفع النسيم فى سحر عرج على طيبة بتغليس
وزر بقيعاً بما تجدد به رسماً من الدين جد مطموس «۱»

ابن التعاويذى

ورثا أبو الفتح محمد بن عبد الله البغدادي يعرف بابن التعاويذى ويسبط ابن التعاويذى (۴۹۶-۵۵۳):

سأهدى للأئمة من سلامى وغرّ مدائحى أزكى هدى
سلاماً أتبع الوسمى منه على تلك المشاهد بالولى
إلى أن قال:

لطيبة والبقيع وكربلاء وسامراء تغدو والغرى
وزوراء العراق وأرض طوس سقاها الغيث من بلد قصى «۲»

العباس بن الحسن بن عبيد الله بن العباس

قال على بن محمد العلوى: وولد العباس بن الحسن بن عبيد الله بن العباس الشهيد عليه السلام، وكان سيداً جليلاً قريب المجلس من
الرشيد شاعراً خطيباً، أنشدنى أبو الغنائم الحسنى عن أبى القاسم ابن خداع النسابة رحمهما الله تعالى للعباس بن الحسن، يرثى أخاه
محمدًا:

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۳۲۸
وأرى البقيع محمدًا لله ما وارى البقيع

من نائل ويد ومعرو فإذا ضمن المنوع
وحياً لأيتام وأرملة إذا جف الريح
ولّى فولّى الجود والمعروف والحسب الرفيع «١»

غالب بن عثمان الهمداني

وقال غالب بن عثمان الهمداني فى رثاء لإبراهيم بن عبد الله:
وقتيل باخمرى الذى نادى فاسمع كل شاهد
قاد الجنود إلى الجنود تزحف الأسد الحوارد
إلى ان قال:

فسويقتان فينبع فبقيع يثرب ذى اللحاء
امست بلاقع من بنى ال - حسن بن فاطمة الأراشد «٢»

أبو الحجاج الجهني

وقال أبو الحجاج الجهني:
بكر النعمى بخير من وطىء الحصى ذى المكرمات وذى الندى والسؤود
بالخاشع البرّ الذى من هاشم أمسى ثقيلاً فى بقيع الغرقد
ظلت سيوف بنى أبيه تنوشه أن قام مجتهداً بدين محمد «٣»

حسان الدولة أبو الشوك

وقال حسان الدولة أبو الشوك فارس بن محمد:
بلغ أمير المؤمنين تحيتى واذكر له حبي وصدق توددى
وزر الحسين بكر بلاء وقل له يا ابن رسول الله ويا سلاله أحمد
منى السلام عليك يا ابن محمد أبدا يروح مع الزمان ويغتدى
وعلى أبيك وجدك المختار والثاوين منكم فى بقيع الغرقد
وبأرض بغداد على موسى وفى طوس على ذاك الرضاء المفرد
وبسرّ من رأى السلام على النقيّ نجل التقى والسؤود
بالعسكريين اعتصامى من لظى وبقائم من آل أحمد فى غد «١»

يحيى بن سلامة

قال ابن كثير: يحيى بن سلامة بن الحسين أبو الفضل الشافعى الحصكفى نسبة إلى حصن كيفا، كان إماماً فى علوم كثيرة من الفقه
والآداب، ناظماً ناثراً «٢».

وقال فى مدح أهل البيت والأئمة الإثنى عشر عليهم السلام:

وسائلى عن حبّ أهل البيت هل أقرّ إعلاناً به أم أجدد؟
 هيّهات ممزوج بلحمى ودمى حبّهم وهو الهدى والرشد
 حيدرّة والحسان بعده ثمّ على وابنه محمّد
 وجعفر الصادق وابن جعفر موسى ويتلوه على السيّد
 أعنى الرضا ثمّ ابنه محمد ثمّ على وابنه المسدّد
 والحسن الثانى ويتلوه محمّد بن الحسن المفتقد
 بقيع الغرقد فى دراسه شامله، ص: ۳۳۰
 فإنهم أئمتى وسادتى وإن لحانى معشر وفندوا
 أئمة أكرم بهم أئمة أسماؤهم مسروده تطرد
 هم حجج الله على عباده وهم إليه منهج ومقصد
 قوم لهم فضل وجد باذخ يعرفه المشرك والموحد
 قوم لهم فى كلّ أرض مشهد لا بل لهم فى كلّ قلب مشهد
 قوم منى والمشعران لهم والمروتان لهم والمسجد
 قوم لهم مكه والأبطح والخ يف وجمع والبقيع الغرقد «۱»

مغامس بن داغر الحلى

وقال الشيخ مغامس بن داغر الحلى من أعلام القرن التاسع:
 يا راكب الهوجل المحبوك تحمله إلى زيارة خير العجم والعرب
 إذا قضيت فروض الحج مكتملاً ونلت إدراك ما فى النفس من إرب
 وزرت قبر رسول الله سيدنا وسيد الخلق من ناء ومقرب
 قف موقفى ثم سلّم لى عليه معاً حتى كأنى ذاك اليوم لم أغب
 واثن السلام إلى أهل البقيع فلى بها أحبّه صبّ دائم الوصب
 وبثهم صبوتى طول الزمان لهم وقل بدمع على الخدين منسكب
 يا قدوة الخلق فى علم وفى عمل وأطهر الخلق فى أصل وفى نسب
 وصلتُ جبل رجائى فى حباتكم كما تعلق فى أسبابكم سببى
 دنوتُ فى الدين منكم والوداد فلو لا دان لم يدن من أحسابكم حسبى
 مديحك مكسبى والدين مكتسبى ما عشتُ والظن فى معروفكم نشبى
 بقيع الغرقد فى دراسه شامله، ص: ۳۳۱
 فإن عدتني الليالى عن زيارتكم فإنّ قلبى عنكم غير منقلب
 قد سيط لحمى وعظمى فى محبتكم وحبكم قد جرى فى المَخّ والعصب
 هجرى وبغضى لمن عاداكم ولكم صدقى وحبى وفى مدحى لكم طربى «۱»

عبد الله بن الزبير الأسدى

قال عبد الله بن الزبير الأسدي في مصاب أهل الحرّة، يرثي يعقوب بن طلحة ابن عبيد الله ومن قتل معه بالحرّة:
 لعمرى لقد جاء الكروس كاظما على خير للمسلمين وجيع
 حديث أتاني عن لؤى بن غالب فما رقأت ليل التمام دموعى
 يخبر أن لم يبق إلا أرامل وإلا دم قد سال كلّ مريع
 قروم تلافت من قريش فأنهلت بأصهب من ماء السماء نقيع
 فكم حول سلع من عجوز مصابه وأبيض فياض اليدين صريع
 طلوع ثنایا المجد سام بطرفه قبيل تلاقهم أشم منبع
 وذى سنه لم يبق للشمس قبلها وذى صغوة غض العظام رضيع
 شباب كيعقوب بن طلحة أقفرت منازل من رومه فبقيع
 فوالله ما هذا بعيش فيشتهى هنىء ولا موت يريح سريع «٢»

ابن طوطى الواسطى

هو أبو نصر بن طوطى، له في رثاء الحسن عليه السلام:
 بنفسى نفس بالبقيع تغيبت ونور هدى في قبره ظل يقبر
 بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۳۳۲
 إمام الهدى عفا الخلائق ماجد تقى نقى ذو عفاف مطهر
 أشدّ عباد الله بأساً لدى الوغى وأجلى لكشف الأمر والأمر معسر
 وأزهد فى الدنيا وأطيب محتدأً وأطعن دون المحصنات وأغير «١»

زوجه عثمان بن مظعون

قال ابن الأثير: وقالت امرأته ترثيه:
 يا عين جودى بدمع غير ممنون على رزیه عثمان بن مظعون
 على امرىء بات فى رضوان خالقه طوبى له من فقيد الشخص مدفون
 طاب البقيع له سكنى وغرقده وأشرق أرضه من بعد تعيين
 وأورث القلب حزناً لا انقطاع له حتى الممات فما ترقى له شونى «٢»

الهاتف الغيبى

روى ابن أبى الدنيا عن بعض آل الزبير، قال: لما قتل أهل الحرّة هتف هاتف بمكة على أبى قبيس مساء تلك الليلة، وابن الزبير جالس فى الحجر يسمع ذلك:

قتل الخيار بنو الخيار ذوو المهابة والسماح
 الصائمون القائمون القانتون أولو الصلاح
 المهتدون المتقون السابقون إلى الفلاح

ماذا بواقم والبقيع من الجحاحجة الصباح
وبقاع يثرب تجهر من النوائح والصبح
فقال ابن الزبير لأصحابه: يا هؤلاء، لقد قتل أصحابكم، فإننا لله وإنا إليه راجعون «١».

السيد صالح القزويني

قال السيد صالح القزويني المتوفى سنة ١٣٠١ هـ في قصيدته البائية:
ولله أفلاك البقيع فكم بها كواكب من آل النبي غوارب
حوت منهم ما ليس تحويه بقعه ونالت بهم ما لم تنله الكواكب
فبوركت أرضاً كل يوم وليله تطوف من الأملاك فيك كتائب
وفيك الجبال الشم حلاماً هوامدً وفيك البحور الفعم جوداً نواضب
مناقبهم مثل النجوم كأنها مصائبهم لم يحصها الدهر حاسب «٢»

الشيخ نجيب الدين على بن محمد بن مكى العاملى الجبلى الجبعى

كان حياً سنة ١٠٤١، وكان عالماً فاضلاً فقيهاً محدثاً شاعراً أديباً.. له: رحلة منظومة لطيفة نحو ٢٥٠٠ بيت.. «٣»، جاء فيها:
وقد وصلنا وقضينا فرضنا عدنا مع الحجاج نحو أرضنا
بقصدنا زيارة الشفيح وولده أئمة البقيع
وصحبه المتبعين أمره ونهيه المقتفين أثره «٤»

السيد مهدي بحر العلوم

هو السيد مهدي ويقال محمد مهدي بن مرتضى بن محمد الحسنى البروجردى المعروف ببحر العلوم الطباطبائى، الفقيه الأصولى
الكلامى، المفسر المحدث الرجالى، الأديب الشاعر الجامع لجميع الفنون، ولد بكر بلاء ليلة الجمعة فى شوال سنة ١١٥٥ هـ، وتوفى
بالنجف سنة ١٢١٢ هـ، ودفن قريباً من قبر الشيخ الطوسى، وقبره مشهور «١»، ومن أشعاره:
وزائر فى طيبة طيباً طاب به الطائف والعاكف
وفى البقيع سادة علمهم لكل سر غامض كاشف «٢»

الشيخ باقر المنتقى

قال السيد الأمين: الشيخ باقر بن على بن حيدر المنتقى، ولد فى النجف، وفيها نشأ، كما فى بعض المجاميع.. وتوفى فى الشعبية أثناء
الحرب العامة فى المحرم سنة ١٣٣٣، وحمل إلى النجف فدفن فيها.. وكان من أفاضل تلامذه الشيخ ملا- كاظم الخراسانى فى
الأصول.. وقد استنفر فى الحرب التركىة الإنكليزية جماعة من العرب، خرج بهم إلى الشعبية، واستنهض العلماء، ومرض فى أثناء ذلك
فمات.

ومن شعره قوله من قصيدة:

يا رسولى إلى الرسول مفداً فوق كوماء مثل قصر مشيد

قف بها في البقيع لوث إزار مستفزاً بني نزار الرقود
يا أسود العرين شم العرائن وعز الدليل غيظ الحسود
بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۳۵
إن حرباً شنت عليكم حروباً شاب منها أو كاد رأس الوليد «۱»

الشيخ محمد جواد البلاغي

وقصيدته في ثامن شوال سنة ۱۳۴۴ هـ الذي هدمت فيه قبور الأئمة عليهم السلام بالبقيع، مطلعها:
دهاك ثامن شوال بما دهما فحق للعين إهمال الدموع دما
منها:
يوم البقيع لقد جلت مصيبته وشاركت في شجائها كربلاء عظما «۲»

السيد مهدي الأعرجي

وقال السيد مهدي الأعرجي الخطيب، المتوفى سنة ۱۳۵۸ هـ:
دهياء رجت في الدنا أقطارها هيهات أن السيف يدرك ثارها
ومصيبة طرقت فأضمرت الأسي في كل جانحة واورت نارها
الله أكبر أي جلي في الوري عفت قبور بني الهدى ومزارها
إلى أن قال:

حتى تعفت بالبقيع مقابر كانت ملائكة السما زوارها «۳»
وقال في قصيدة أخرى:

أتهدم بالبقيع لنا قبور ولم تخضب ضباناً بالنجيع
أتهدم بالبقيع لنا قبور ولم تجل الكريهة عن صريع
بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۳۶
أتهدم بالبقيع لنا قبور وما بقناة قومي من صدوع
أتهدم بالبقيع وليس يلفي كهام في شبا السيف الصنيع «۱»

السيد محمد رضا الهندي

أنشد السيد محمد رضا الهندي المتوفى سنة ۱۳۶۲ هـ:
أعز اصطباري وأجرى دموعي وقوفي ضحى في بقاع البقيع
على عتره المصطفى الأقربين وأمهم ابنه طه الشفيق
هم آمنوا الناس من كل خوف وهم أطعموا الناس من كل جوع
وهم روعوا الكفر في بأسهم على أن فيهم أمان المروع «۲»

الشيخ موسى الهر

الشيخ موسى الهر بن جعفر، توفي سنة ۱۳۶۹ هـ في كربلاء، قال من قصيدة عنوانها: «في البقيع»:
مصايب دهي الاسلام والشرعة الغرا فأمست برغم الدين أعينها عبري
مصايب له شمس العلوم تكورت وأنجم سعد الدين قد نثرت نثرا
مصايب له عين النبي بكت دما وحيدرة والطهر فاطمة الزهرا
وقامت أصول الدين تنعى فروعه بحادثه فقماء زلزلت الغبرا
فأضحت عيون الرشد تهمل بالدماء وأصبح وجه الغي مبتسماً ثغرا
فهل نابها من فادح الدهر فادح أسأل عقيق الدمع من مضر الحمرا
وعادت لنا الأيام يوم مذله به أصبح الاسلام منقصاً ظهرا
بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۳۷
أجل جل رزء الدهر هدم قبورهم له انبجست عين الوري أدمعاً حمرا
أثامن شوال غدوت محرماً وقد نصبت فيك المآتم في الشعرى «۱»

السيد محسن الأمين

أنشد السيد محسن الأمين العاملي المتوفى سنة ۱۳۷۱ هـ قصيدة تربو على خمسمائة بيت، باسم: «العقود الدرية في شبهات الوهابية»،
اقتطفنا منها هذه الأبيات:
قم وابك منتحبا لما قد حلّ بالإسلام من وهن وفرط تبدد
ابناؤه متشاكسون عراهم محلولة ما بينهم لم تعقد
لم يبق غير قبور آل محمد شيدت ضلالاً في البقيع الغرقد «۲»
وقبور آباء النبي وصحبه بوجودها الاسلام لم يتمهد
فإذا محت ما شيد من بنائها لم يبق في الإسلام غير مشيد
أمسى بها التوحيد مفقوداً فمذ هدمت فما للكون غير موحد
فغدت عليها كالوحوش ضاويًا وغداً ستتبعها بقبر محمد
إلى أن قال:
يا قبة بثرى البقيع منيعة شأت الفراقد والسهي في مصعد
ولقبة الأفلاك دون منالها شأو الضليع غدا وسير المجهد
شعت بها أنوار آل محمد بسنا على طول الزمان مخلد
كم كل فذ في البرية مغتذ دار النبوة بالامامة مرتدى
بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۳۸
في بقعة ودّت نجوم سمائها في الأرض من حصائها لو تغتدى «۱»
وله: قد حاولت والله مكمل نوره إطفاء نور ساطع لم يخمد
جرت على الإسلام أعظم ذلة بفعالها وأنت بكل تمرّد

ساءت جميع المسلمين بفعالها ورمت قلوبهم بجمرٍ موقد
 لم يكف ما صنعت بهم أعداؤهم بحياتهم من كلِّ فعلٍ أنكد
 حتى غدت بعد الممات خوارج في الظلم بالماضين منهم تقتدى
 لم تحفظ المختار في أولاده وسواهم من أحمد لم يولد
 هدمت قباباً فوقهم قد شيدت معقودة من فوق أشرف مرقد
 فوق الإمام السيد الحسن الزكى ابن النبي ابن الإمام السيد
 والعايد السجاد زين العابدين ابن الحسين الراعي المتهدج
 والباقر العلم ابنه والصادق القول المفضل جعفر بن محمد.. «٢»

السيد صدر الدين الصدر

كان فقيهاً إمامياً أصولياً محدثاً أديباً عميق النظر، رفيع القدر، من مراجع التقليد، ولد في الكاظمية سنة ١٢٨٩ هـ، وتربى في كنف والده
 في سامراء، ثم انتقل إلى كربلاء المقدسة، ثم توجه إلى النجف الأشرف، توفي بقم سنة ١٣٧٣ هـ.
 ومن شعره قوله في حادثه هدم قبور أئمة البقيع عليهم السلام:
 لعمرى إن فاجعة البقيع يشيب لهولها فود الرضيع
 وسوف تكون فاتحة الرزايا إذا لم نصح من هذا الهجوع
 بقية الغرق في دراسة شاملة، ص: ٣٣٩
 فهل من مسلم لله يرعى حقوق نبيه الهادي الشفيع «١»

الشيخ محمد حسين المظفر

وأنشد الشيخ المظفر:
 لم أبقيت وكاف الدموع أما تبكيك فاجعة البقيع «٢»

الشيخ عبد الكريم الممتن

كان من الشعراء، ولد في منطقة الجبيل - إحدى قرى الاحساء - سنة ١٣٠٤ هـ، ووافاه الأجل في الاحساء سنة ١٣٧٥ هـ، وقال في هدم
 قبور أئمة البقيع عليهم السلام:
 لعمر ك ما شاقني ربرب طفقت لتذكاره أنحب
 ولاسح من مقلتي العقيق على جيرة فيه قد طنبا
 ولكن شجانى وفت الحشا أعاجيب دهر بنا يلعب
 وحسبك من ذاك هدم القباب فذلك عن جوره يعرب «٣»

السيد هاشم الأمين

السيد هاشم بن السيد محسن الأمين، ولد سنة ١٣٣٠ في شقرا (جبل عامل)، وتوفي سنة ١٤١٣، ودفن في شقرا، كان شاعراً أديباً، ومن

شعره- لما زار مقام الإمام علي بن موسى الرضا عليه السلام في خراسان:-
 بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۴۰
 أ محمد ولك العزا بالبيت والشمل الجميع
 ما كان عهدك من خراسان كعهدك في البقيع «۱»

الشيخ حسن سبتي

له:

سل طيبة عنهم لا طاب عيشهم فكم بها هدموا قبراً لكل أبي
 من عالم أو صحابي وذى شرف وهاشمي منافي ومطلبي
 فيا له حادثاً قد عمّ فادحه كل البرية من عجم ومن عرب «۲»

السيد مدين الموسوي

زار البقيع سنة ۱۴۱۳، وأنشد قصيدة جاء فيها:
 وفي كربلاء لم تبق منك بقية ليفني عليها شيخها ورضيعها
 وأخرى وقد لاحت لآلك قبة يلامس أبراج السماء سطوعها
 عفتها لتغني نورها وسموها وقد خاب إلا أن تطول صنيعها
 عزاء أبا الزهراء في كل بقعة تساوي عليها طفلها وبقيعها «۳»

الدكتور جودت القزويني

له:

ويا بقعة من بقيع الهوان جرداء محفوفة بالخراب
 بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۴۱
 دنوت إليها بقلب كسير والحزن منجس في اهابي
 وشارفني الذل حتى غدا نشيجي يعبر حزناً لما بي «۱»

أحد الشعراء

وقال أحد الشعراء:

قف بالبقيع مسائلاً تستعلم آثار آل محمد لم تهدم؟
 تبقى مراقدهم بدون أظلة تحمي ألوف الزائرين وتعصم
 في البرد تسقيها السماء بوابل والحرّ يلفحها هجير يضرم «۲»

أحد الشعراء

ذكر القرطبي عن شاعر:

من منزلى فى روضة برباوة بين النخيل إلى بقيع الغرقد «٣»

الأعشى

قال الأعشى:

ورب بقيع لو هتفت بجوه أتانى كريم ينفض الرأس مغضبا «٤»

أبو زياد

قال أبو زياد فى نوادره:

ولبنى عقيل بقعاء وبقيع يخالطن مهرة فى ديارها «١»

عمرو بن النعمان الياضى

ذكر الحموى عن عمرو بن النعمان الياضى يرثى قومه، وكانوا قد دخلوا حديقه من حدائقهم فى بعض حروبهم، وأغلقوا بابها عليهم،

ثم اقتتلوا فلم يفتح الباب حتى قتل بعضهم بعضاً، فقال فى ذلك:

خلت الديار فسدت غير مسود ومن العناء تفردى بالسودد

أين الذين عهدتم فى غبطة بين العقيق إلى بقيع الغرقد

كانت لهم أنهاب كل قبيلة وسلاح كل مدرب مستجد

نفسى الفداء لفتية من عامر شربوا المنية فى مقام أنكد

قوم هم سفكوا دماء سراتهم بعض ببعض فعل من لم يرشد

ياللرجال! لعثرة من دهرهم تركت منازلهم كأن لم تعهد

وهذه الأبيات فى الحماسة منسوبة إلى رجل من خثعم، وفى أولها زيادة على هذا، وقال الزبير: أعلى أودية العقيق البقيع «٢».

أحد الشعراء

قال شاعر:

يا ليتنى كنت فيهم يوم صبحهم من نقب شوران ذو قرطين مزموم

بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ٣٤٣

تمشى على نجس تدمى أناملها وحولها القبطريات العياهم

فبات أهل بقيع الدار يفعمهم مسك ذكى وتمشى بينهم ريم «١»

أحد الشعراء

ذكر الطبری فی تاریخه:

ما بال نومك مثل نوم الأرمذ أرقا كأنك لا تزال تسهد
حنقاً على سبطين حلا يثرباً أولى لهم بعقاب يوم مفسد
ولقد نزلت من المدينة منزلاً طاب المبيت بها وطاب المرقد
وجعلت عرصه منزل برباؤه بين العقيق إلى بقيع الغرقد
ولقد تركنا لآبها وقرارها وسباخها فرشت بقاع أجرد «٢»

الزهير

قال الزهير:

لمن الديار غشيتها بالغرقد كالوحي في حجر المسيل المخلد «٣»

حسان بن ثابت

قال حسان بن ثابت:

وكان أصحاب النبي عشية بدن تنحر عند باب المسجد
أبكي أبا عمرو لحسن بلائه أمسى رهيناً في بقيع الغرقد «٤»

معن بن أوس المزني

قال معن بن أوس المزني:

تأبذ لأي منهم فعتائده فذو سلم أنشاجه فسواعده
فذات الحماط خرجها فطلولها فبطن البقيع قاعه فمرايده
فدهماء مرضوض كأن عراضها بها نضو محذوف جميل محافده «١»

محمد بن إياس بن الكبير

جاء في كتاب المنمق: وقال محمد بن إياس بن الكبير يرثي زيداً ويذكر أمرهم:

ألا يا ليت أمي لم تلدني ولم أك في الغواة لدى البقيع
ولم أر مصرع ابن الخير زيد وهد به هنا لك من صريع
هو الرجل الذي عظمت وجلت مصيبته على الحي الجميع «٢»

كثير

قال كثير:

إذا أمسيت بطن مجاح دوني وعمق دون عزة فالبقيع

فليس بلائى أحد يصلى إذا أخذت مجاريها الدموع «٣»

أبو معروف أحد بنى عمرو بن تميم

قال أبو معروف أحد بنى عمرو بن تميم:

بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ٣٤٥

ألم تلمم على الدمن الخشوع بناصفه العقيق إلى البقيع «١»

عبد الله بن عامر بن ربيعة العنزى

قال عبد الله بن عامر بن ربيعة العنزى:

ان عديا ليله البقيع تفرقوا عن رجل صريع

مقابل فى الحسب الرفيع أدركه شؤم بنى مطيع «٢»

الشماع

قال الشماع:

وجاءت سليم قضها بقضيضها تنشر حولى بالبقيع سبالها «٣»

سليمان بن معبد

قال سليمان بن معبد يرثى يحيى بن معين:

أمن حدثان الدهر أنت مروع وعينك من فرط الصبابة تدمع

إلى أن قال:

سقى الله قبراً بالبقيع مجاوراً نبى الهدى غيثاً وجود ويمرع «٤»

ابن سنان الخفاجى

قال الأمير أبو محمد عبد الله بن محمد المعروف بابن سنان الخفاجى الحلبى،

بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ٣٤٦

المتوفى سنة ٤٦٦، فى قصيده يمدح بها أبا سلامة محمود بن نصر بن صالح بن مرداس:

لعمري لقد قاد ابن خان غليله إلى منهل يلقى الردى فى شروعه

جزى الله خيراً عصبه أنزلت به على حكم مصقول الغرار صنيعه

أجابت ضريح المرتضى فى غريه وسرت ضريح المصطفى فى بقيعه «١»

ابن هانئ قال ابن هانئ فى قصيدته الميمية التى يمدح فيها المعز لدين الله

الفاطمی:

بکم عز ما بین البقیع ویشرب ونسک ما بین الحطیم وزمزم «۲»

أحد الشعراء

قال شاعر:

نعم الفتی فجعت به إخوانه يوم البقیع حوادث الأيام «۳»
وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین
قم المقدسه - محمد أمين الأمينی

(۱) فهرس الآيات القرآنية

سورة الفاتحة

بسم الله الرحمن الرحيم، ۱۰۲

سورة البقرة

ترودوا فإن خير الزاد التقوى، ۱۲۵

سورة آل عمران

وإن من أهل الكتاب، ۸۰

سورة النساء

ولا تقربوا الزنا إنه كان فاحشة ومقتاً وساء سبيلاً، ۲۴

ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاءوك فاستغفروا لله واستغفر لهم الرسول، ۸

سورة الأعراف

ربنا ظلمنا أنفسنا وإن لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين، ۳۱۰

سورة التوبة

يريدون أن يطفئوا نور الله بأفواههم ويأبى الله إلا أن يتم نوره، ۱۹۴

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۴۸

والسابقون الأولون من المهاجرين والأنصار والذين اتبعوهم، ۲۳

سورة يوسف

اذهبوا بقميصي هذا فألقوه على وجه أبي يأت بصيراً، ۶

فلما أن جاء البشير ألقاه على وجهه فارتد بصيراً، ۶

سورة الكهف

وكلبهم باسط ذراعيه بالوصيد، ۳۲۴

وقال الذين غلبوا على أمرهم، ۵

سورة طه

فقبضت قبضه من أثر الرسول، ۶

سورة الأنبياء

بل عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون، ٨

وجعلنا من الماء كلَّ شيءٍ حيٍّ، ٧٣

سورة الحج

ذلك ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب، ٦

سورة الشورى

فريق في الجنة وفريق في السعير، ٢٨٨

سورة الحشر

ربنا اغفر لنا ولإخواننا الذين سبقونا بالإيمان، ٨٩

والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولإخواننا الذين سبقونا بالإيمان،

ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا، ربنا إنك رؤوف رحيم، ٩٠

سورة الجمعة

إذا نودى للصلاة من يوم الجمعة، ٢٦

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٣٤٩

وإذا رأوا تجارة أو لهواً انفضوا، ٣٠٤

سورة التكوير

إذا الشمس كورت، ٧٣

سورة الليل

فأما من أعطى واتقى وصدق بالحسنى فسنيسره لييسرى، ٩٣

سورة الضحى

والضحى، ٧٣

سورة الشرح

فإن مع العسر يسراً إن مع العسر يسراً، ٣٠١

سورة القدر

إنا أنزلناه في ليلة القدر، ١١٣

سورة الزلزلة

إذا زلزلت الأرض زلزالها وأخرجت الأرض أثقالها وقال الإنسان ما لها، ١٠٧

(٢) فهرس الأحاديث

آخرنا سيلحق بأولنا، لحزننا عليك حزناً هو أشد من هذا، ٢٠٥

ابدؤا بمكة واختموا بنا، ١٩٧

أتانى جبرئيل، فقال: إن الله عزوجل حرّم النار على ظهر أنزلك، وبطن حملك، وثنى أرضعك، ٨٤

أتموا برسول الله صلى الله عليه وآله حجكم إذا خرجتم إلى بيت الله، فإن تركه جفاء، ١٩٦

- . أتى العباس أمير المؤمنين عليه السلام، فقال: إن الناس قد اجتمعوا أن يدفنوا، ٣٠٦
 اخرجوا فصلوا على أخ لكم مات بغير أرضكم، قالوا: ومن؟ قال: النجاشي، ٨٠
 أخشى أن أقول لبيك، فيقول لي: لا لبيك،، ١٥٧
 أخوك ومولاك، ١٩
 ادعوا لي سيد الأنصار، ٢٩
 ادفن إليه من مات من أهله، ٥٩
 أدفنتم هنا فلاناً وفلاناً، أو قال: فلاناً وفلاناً، فقالوا: نعم يا رسول الله، ٩٥
 ادفنوه في البقيع، فإن له مرضعاً في الجنة، ٢٠٥
 إذا أراد الله أن يبعث الخلق، أمطر السماء على الأرض أربعين صباحاً، ٧٤
 بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٣٥١
 إذا حشر الناس يوم القيامة، بعث في أهل البقيع، ٤٣
 إذا كان غد وقت طلوع الشمس سر إلى جبانة البقيع، وقف على نشز من الأرض، ١٠٣
 اذهب إلى تلك الصخرة فائتني بها، حتى أضعها عند قبره حتى أعرفه بها، فمن مات من، ٣٨
 أسمع الصيحة، فأخرج إلى البقيع، فأحشر معهم، ٤٣
 أعن أثر وقفت ههنا؟ هذا موقف نبي الله صلى الله عليه وآله بالليل إذ جاء يستغفر لأهل البقيع، ٦٩
 أعود بعفوك من عقابك، وأعود برضاك من سخطك، وأعود بك منك، جل ثناؤك، ٧٠
 أف أف أف! فقال له أبو رافع:، ٩٦
 أفتحب أن تراه وتساءله أين موضع ماله؟ فقال له: أجل، فإني فقير محتاج، ١١٤
 أفطر الحاجم والمحجوم، ٨٥
 افعلني يا بنت رسول الله ما بدا لك، ١٠٩
 أف لك أف لك، قال: فكبر ذلك في ذرعي،، ٩٩
 أقبل مروان يوماً فوجد رجلاً واضعاً وجهه على القبر، ٧
 اقرأ يا عبد الله، فقرأت: (بسم الله الرحمن الرحيم)، فتكلم لي في أسرار الباء إلى بزوغ الفجر، ١٠٢
 ألا آذنتموني بها؟ قالوا: كنت قائلاً صائماً، ٧١
 ألا أبشرك، ألا أخبرك يا علي؟ قال: بلى يا رسول الله، فقال:، ٨٨
 ألا ترى ما يلقي عثمان؟، ١٠٣
 ألا خمرته، ولو أن تعرض عليه عوداً، ٢٢، ٨٤
 اللهم ارحم غربته، وصل وحدته، وآنس وحشته، ١١٣
 اللهم اغفر للمتسرولات من أمتي، يا أيها الناس! اتخذوا السراويلات، فإنها من أستر ثيابكم، ٩٧
 اللهم اغفر لأهل بقيع الغرقد، ٦٨
 اللهم إني أحبه فأحبه، وأحب من يحبه، ١٤٦، ١٥١
 بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٣٥٢
 اللهم إني أحبهما فأحبهما، ١٤٧

اللهم ضاحت بلادنا، واغبرت أرضنا، وهامت دوابنا، اللهم منزل البركات من أماكنها، ۷۳، ۷۴
اللهم لا تجعله آخر العهد منى لزيارتهم، وارزقنيها أبداً ما أحيتني، ۲۰۱
اللهم هب لي رقية من ضمة القبر، ۹۰
ألم تمت وأنت رجل من العرب؟!، ۱۰۷
إلى الله أشكو ما تلقى عترتي من بعدى، ۲۶۴
أمرت أن أتى أهل البقيع، فأسلم عليهم، وأدعو لهم، ۶۵
أمرت بهذا الموضوع، ۲۸، ۳۶
امضوا حتى تأتوا أصحاب الكهف، وتقرؤهم منى السلام، وتقدم أنت يا، ۸۲
امضوا على ذكر الله وعونه، ۷۶
إن أحأ قد مات، ۸۰
إن أحاكم النجاشي قد مات، فقوموا فصلوا عليه، ۸۰
إن الله إذا أودع عبداً حكمه لم يزدرة الحكماء لصغر سنه، وكان عليه من الله نوره والمهابة، ۱۱۲
إن الله عز وجل يأمر يوم القيامة أن يأخذوا بأطراف الحجون والبقيع، فيطرحان في الجنة، ۴۳
إن أمير المؤمنين له خؤولة في بنى مخزوم، وإن شاباً منهم أتاه فقال: يا خالي، ۱۰۷
إن أول نسكنا في يومنا هذا أن نبدأ بالصلاة ثم نرجع فننحر، ۲۹
إن جبرئيل عليه السلام أتاني فقال: إن ربك يأمرك أن تأتي أهل البقيع وتستغفر لهم، ۶۵
إن الحسين بن علي عليهما السلام كان يزور قبر الحسن بن علي، ۱۹۸
إن رجلاً كان على أميال من المدينة، فرأى في منامه، ۱۶۲
إن سعداً أصابته ضمة (في قبره)، لأنه كان في خلقه مع أهله سوء، ۷۸
إن الشمس والقمر آيتان من آيات الله عز وجل، لا ينكسفان لموت أحد ولا لحياته، ۲۰۶
بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۵۳
انطلق أنت معي حيث انطلقت، ۹۸
انطلقوا على اسم الله، اللهم أعنهم، ۷۵
إن علياً دفن فاطمة عليها السلام ليلاً في منزلها الذي دخل في المسجد، ۱۹۰
إن فاطمة بنت النبي صلى الله عليه وآله كانت تزور قبر، ۱۰
إنك ستدرك رجلاً منى اسمه اسمي وشمائله شمائلتي، يقر العلم بقرأ، ۱۶۲
إن لكل إمام عهداً في أعناق شيعته وأوليائه، وإن من تمام الوفاء بالعهد وحسن الأداء، ۱۹۶
إنما أمر الناس أن يأتوا هذه الأحجار فيطوفوا بها، ثم يأتونا فيخبرونا بولاياتهم، ۱۹۷
إن ماتت فلا تدفنها حتى أصلى عليها، ۷۱
إنما فاطمة بضعة منى يؤذيها ما آذاها، ويغضبني ما أغضبها، ۱۸۱
إن وليت هذا الأمر شيئاً، ۱۳۰
إنني أحب أن أراك في صورتك، فقال: أو تحب ذاك؟ فقلت: نعم، فواعد جبريل، ۷۹
إنني أدفن في البقيع التي أقبض فيها، ثم قام على الباب فصلى عليه، ۳۰، ۳۰۶

- إني أمرت أن أستغفر لأهل هذا البقيع، ٦٤
- إني بعثت إلى أهل البقيع لأصلي عليهم، ٦٥
- إني ذكرت هذه وما لقيت، فرقت لها، واستوهبها من ضمة القبر، ٩٠
- إني لأستريح إذا رأيتك، ثم قال: إن أقواماً يزعمون أن علياً عليه السلام لم يكن إماماً حتى شهر سيفه، ٣١٤
- إني سمعت خفق نعالكم، فأشفقت أن يقع في نفسي شيء من الكبر، ٧٩
- إني قد أمرت بالإستغفار عليهم، فقال عليه السلام: السلام عليكم يا أهل القبور، ٨٧
- أو سمعته؟ قلت: نعم، قال: فإنه جبريل، أتاني فبشرني أنه من مات من أمتي لا يشرك بالله شيئاً، ٩٧
- أول من دفن بالبقيع عثمان بن مظعون، ثم اتبعه إبراهيم ابن رسول الله، ٣٧، ٢٦٣
- أين علي؟، ٢٠
- إي والله، إني لأحبه حين؛ حباً له، وحباً لحب أبي طالب له، وإن ولده لمقتول في محبة ولدك، ٢٦٤
- بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٣٥٤
- بخ بخ يا علي، إن الله خلق خلقاً خلقاً يستغفرون لك إلى أن تقوم الساعة، ٨٩
- بعثت إلى أهل البقيع لأصلي عليهم، ٦٥
- بل أتاني جبرئيل عليه السلام، فقال: هذه الليلة ليلة النصف من شعبان، ٧٠
- بل أنا وأرأساه ٨٦
- بيننا رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم بالبقيع فأتاه عليّ فسلم عليه ٨٨
- تدمع العين ويحزن القلب ولا نقول ما يسخط الرب وإنا بك لمصابون وإنا عليك لمحزونون ٢٠٤
- تسموا باسمي ولا تكنوا بكنيتي ٩٦
- ثم يكون الإمام القائم بعده المحمود فعالة محمد باقر العلم ومعدنه وناشره ومفسره ١٥٩
- ثم يكون القائم من بعده ابنه علي سيد العابدين وسراج المؤمنين ١٥٨
- حدّثني أبي عن جدّي عن رسول الله عن جبرئيل عن الله عزوجل ١٦١
- الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنة ١٤٧
- الحق بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون ٢٠٦
- الحق المرأة فإنها على دكان العلاف بالبقيع تنتظرك، ٢٣
- خرج رسول الله صلى الله عليه وآله في جنازة سعدوقد شيّعه ٩٠
- دعواها فإنها سمعت عذاب سعد بن زرارة يعذب في قبره ٩٥
- دفنت في بيتها ١٩١١٨٩
- زوروا القبور فإنها تذكركم الآخرة ٤٧
- سجد لك خيالي وسواي ٧٠
- سقيت السمّ مرتين وهذه الثالثة ١٥١
- السلام على الإمام المعصوم والسبط المظلوم والمضطهد المسموم بدر النجوم ١٥٤
- السلام على أهل الديار من بها من المسلمين دار قوم ميتين ٦٧
- السلام على أهل الديار من المؤمنين ٦٦

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۳۵۵

السلام عليكم أئمة الهدى ورحمة الله وبركاته أستودعكم الله وأقرأ عليكم السلام ۲۰۱

السلام عليكم أهل دار قوم مؤمنين فإنا وإياكم وما توعدون غداً مؤجلون، ۶۸

السلام عليكم أهل الديار ۹۱

السلام عليكم دار قوم مؤمنين أنتم لنا فرط وإنا بكم لاحقون اللهم ۶۸

السلام عليكم دار قوم مؤمنين وأتاكم ما توعدون غداً مؤجلون وإنا إن شاء الله بكم لاحقون ۶۸

السلام عليكم دار قوم مؤمنين وإنا إن شاء الله بكم لاحقون ۴۴

السلام عليكم دار قوم مؤمنين وإنا بكم لاحقون وإنا لله وإليه راجعون ۶۶

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته أهل الكهف الذين آمنوا بربههم وزادهم هدى ۸۳

السلام عليكم يا أئمة الهدى السلام عليكم يا أهل التقوى ۱۹۹

السلام عليكم يا أهل البقيع ليهن لكم ما أصبحتم فيه ۶۳

السلام عليكم يا أهل الديار ثلاثاً ۶۷۶۰

السلام عليكم يا أهل القبور لو تعلمون مآل نجاكم الله مما هو كائن بعدكم ثم يلتفت إلى أصحابه ۹۲

السلام عليكم يا أهل المقابر ليهن لكم ما أصبحتم فيه بما أصبح الناس فيه ۶۴

السلام عليكم يا خزان علم الله وحفظه سره وتراجمه وحيه أتيتكم يا بنى رسول الله ۲۰۰

السلام عليكم يا ندامى! أما الدور فقد سكنت وأما الأموال فقد اقتسمت، ۱۲۵

السلام عليك يا ابن رسول الله السلام عليك يا بقية المؤمنين ۲۰۱

السلام عليك يا رسول الله السلام عليك من ابنتك وحييتك وقره عينك وزائرتك ۱۸۳

السلام عليك يا مولاي ورحمة الله وبركاته أستودعك الله وأسترعيك وأقرأ عليك السلام، ۲۰۲

السلام عليك يا وصي أمير المؤمنين أتيتك زائراً عارفاً بحقك ۲۰۱

الصبر عند الصدمة الأولى الصبر عند الصدمة الأولى ۹۹

الصلاة على الميت بعد ما يدفن إنما هو الدعاء ۸۲

صلوا عليه ۸۱

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۳۵۶

صلّى النبي صلى الله عليه وآله ذات ليلة ثم توجه إلى البقيع فدعا ۸۲

الطاعم الشاكر مثل الصائم الصابر ۱۰۰

عبد الرحمن بن جابر ۲۳۹۷۸

«الأعطين الراية رجلاً يحبه الله ورسوله ليس بفرار ۱۵۱

علّى بمائه رجل من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله البدرين ۱۰۶

علّى بمائه من أصحاب رسول الله ۱۰۶

على بن محمد الهادى ۱۸۸

عند فرطنا عثمان بن مظعون ۲۰۶۳۷

فاطمة بضعة منى يؤذيني ما آذاها ۱۸۹

فلما قضت نحبها وهم في جوف الليل أخذ على عليه السلام في جهازها من ١٨٥
 فمن بكاه لم تعم عيناه يوم تعمى الأعين ومن حزن عليه لم يحزن قلبه يوم تحزن القلوب ١٩٨
 قبح الله شيبتك وقبح وجهك ١١٢
 قد حكمت بحكم الله عزوجل فوق سبعة أرقعة ٣٠٢
 قولي: السلام على أهل الديار من المؤمنين والمسلمين يرحم الله المستقدمين منا ٦٦
 كانت فاطمة تأتي قبر حمزة ترمه وتصلحه، ١٢
 كان رسول الله صلى الله عليه وآله في بقيع الغرقد إذ مر به جعفر بن أبي طالب ٨٨
 كان رسول الله صلى الله عليه وآله يخرج في ملاء من الناس من أصحابه ٩١٦٧
 كان يقال لسوق المدينة ببيع الخيل ١٧
 كنا في جنازة في البقيع فأتى النبي فجلس وجلسنا معه ومعه (عود) ينكت به في ٩٣
 كنت نائما ليلة النصف من شعبان فأتاني جبرئيل عليه السلام قال: يا محمد أتنام في هذه الليلة ٦٩
 لا أعرفن ما مات منكم ميت ما كنت بين أظهركم إلا آذنتموني به فإن صلواتي عليه له رحمة ٧١
 لا بأس إذا تفرقتما وليس بينكما شيء ٢١
 بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٣٥٧
 لا تبكوا على الدين إذا وليه أهله، ولكن ابكوا عليه إذا وليه غير أهله، ٧
 لا تغالوا في الحديد فإنها مأمورة ١٠٠
 لا تغالوا في اللبن فإنه رزق ١٠٠
 لا حمى إلا لله ولرسوله ١٨
 لأدريت ولا أفلحت فقلت: بأبي وأمي ما لي لا أدري ولا أفلح؟! قال: ليس لك قلت: ٩٦
 لأدفعن هذه القطيفة إلى رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ٢٠
 لعن الله المغيرة قد حلفت أن لا يدخل عليّ أبداً ١١٥
 لقد كان لي كما كنت لرسول الله ٢٧٠
 لما رمس رسول الله جاءت فاطمة، فوقف على قبره ٩
 لما مات إبراهيم ابن رسول الله صلى الله عليه وآله أمرني فغسلته وكفنه ٢٠٤
 لما مات رقية ابنة رسول الله قال رسول الله: ألحقني بسلفنا الصالح ١٠٩
 لو لا هؤلاء لسومت عليهم الحجارة من السماء ٣٠٣
 ليت فيكم مثله إثنان بل ليت فيكم مثله واحد يرى في عدوى مثل رأيه ٢٧٠
 ليهنكم ما أنتم فيه مما فيه بعض الناس أت الفتن كقطع الليل يركب بعضها بعضا ٦٤
 ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء على ذي لهجة أصدق من أبي ذر ٨٤
 ما أقل مكثي بينهم وما أقرب مغيبى من بين أظهرهم فوالله لا أسكت ليلاً ولا نهاراً ١٠٩
 ما بين قبري ومنبري روضة من رياض الجنة ومنبري على ترعة من ترع الجنة ١٨٨١٨٦
 مات اليوم عبد لله صالح بغير أرضكم فقوموا فصلوا عليه قال: من هو؟ قال: النجاشي ٨٠
 مالك - ثلاثاً - فسكنت فقال: صدق الله وصدق رسول الله صلى الله عليه وآله، ١٠٧

مالک؟ ما لک؟ ما لک؟ ۱۰۶

مالک! وما مالک! لو كان جبلاً لكان فنداً لا يرتقيه الحافرو ولا يرقى عليه الطائر ۲۷۰

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۳۵۸

ما من منفوسه إلا وقد كتب مكانها في الجنة والنار ۹۴

ما من نفس منفوسه إلا قد كتب مدخلها ۹۳

ما هذا؟ قالوا: عبد لفلان قال: فما هو؟ قالوا: أخبث الناس وأسرقه وآبقه وأحزبه في ۷۲

مثل سعد يضم ۹۰

محمد بن علي بن عمر ۱۸۱

من أحبهما فقد أحبنى ومن ۱۴۷

من دفنتم ههنا اليوم؟ قالوا: يا نبي الله فلان. قال: إنهما ليعذبان الآن ويفتان في قبريهما، ۹۵

«من زار إماماً مفترض الطاعة كان له ثواب حجة ۱۹۶

من زار إماماً من الأئمة وصلى عنده أربع ركعات كتبت له حجة وعمره ۱۹۷

من زار جعفرأ وأباه لم يشتك عينه ولم يصبه سقم ولم يمت مبتلى ۱۹۶

من زار الحسن في بقیعه ثبت قدمه على الصراط يوم تزل فيه الأقدام ۱۹۸

من زارك بعد موتك أو زار أباك أو زار أخاك فله الجنة ۱۹۷

من زارني حياً أو ميتاً أو زار أباك حياً أو ميتاً أو زار أخاك حياً أو ميتاً ۱۹۷

من زارني غفرت له ذنوبه ولم يمت فقيراً ۱۹۸

من غشنا فليس منا ۲۲

من كان عنده من الخمر شيء فليؤذني به ۸۴

من وليك يا أبة؟ فقال: وما الولي يا بني ۸۳

من يتصدق بصدقة أشهد له بها يوم القيامة ۹۲

موسى (النبي) ۸۷

نشدتكم بالله إلا سكتتم فإن أخي أوصاني بكذا وكذا ۱۴۹

نعم أتاني من ربي أو أخبرني جبريل قال: إذا عطست فقل: الحمد لله ككرمه ۹۸

نعم السلف هو لنا ۲۶۳

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۳۵۹

نعم كيف أنتم إذا اقتتلت فتتان دينهما واحد وصلاتهما واحدة وحجتهما واحد! ۹۱

نعم هذا موضع الحمام فاتخذ حماماً ۱۰۰

و إذا رأوا تجارة أو لهواً ۳۰۳

والله لو أن الرجل صام النهار وقام الليل وحمل على الجياد في سبيل الله ۸۹

والله لولا عهد الحسن إلي بحقن الدماء وأن لا أهرق في أمره محجمة دم، ۱۵۰

وأما أنت يا مغيرة بن شعبه فإنك لله عدو و لكتابه نابذ و لنيبه مكذب و أنت الزاني ۱۴۹

وأما الحسن فانه ابني وولدي ومني وقره عيني وضياء قلبي وثمره فؤادي ۱۵۴

وتزوج عثمان بن عفان أم كلثوم فماتت ولم يدخل بها فلما ساروا إلى بدر زوجته ۱۳۶
 وجدتهم جيران صدق يكفون السيئة ويذكرون الآخرة ۲۸۷ ۲۵۸
 والذي نفسى بيده ان فيكم رجلاً يقاتل الناس على تأويل القرآن ۸۷
 والذي نفسى بيده لو تابعتكم حتى لا يبقى أحد منكم لسال بكم الوادى ناراً ۳۰۳
 وقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله يخرج إلى البقيع فيصلى بالناس، ۲۹
 ولقد كنا مع رسول الله نقتل آبائنا وأبنائنا وإخواننا وأعمامنا ما يزيد ذلك ۱۲۴
 وما ضرك لو مت قبل فقامت عليك وكفنتك وصليت عليك ودفنتك ۸۶
 ومن مات في أحد الحرمين مكة أو المدينة لم يعرض إلى الحساب ۴۳
 هذا جاء يستفرض فافرضوا له ۸۶

هذا سلفكم فادفنوا إليه موتاكم ۲۶۳ ۴۰ ۳۸

هذا العباس عم نبيكم أجود قريش كفاً وأحناه عليها ۱۸

هذا قبر فرطنا ۳۷

هذا مولى لأبي عبد الله وكان يسكن العراق وقال لهم: احفروا له في البقيع ۱۱۷ ۲۸۴

هذه الزوجاء ۳۷

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۶۰

هذه الزوجاء للناحية الأخرى ۳۷

هل تسمع الذي أسمع؟ فقلت: بأبي وأمي لا يا رسول الله قال: هذا فلان بن فلان يعذب في قبره ۹۴

هي مع جدى صلوات الله عليه وآله ۱۸۸

يا أبا الحسن إن قوماً من منافقى أمتي ما قنعوا بآية النجم حتى قالوا، ۷۷

يا أبا ذر فقلت: لبيك يا رسول الله وسعديك وأنا فداؤك فقال: إن المكثرين هم المقلون ۹۷

يا أبا مويهبة انطلق استغفر فإني قد أمرت أن أستغفر لأهل هذا البقيع ۶۵۶۳

يا إبراهيم إنا لا نغنى عنك من الله شيئاً، ۲۰۵

يا أم قيس! قلت: لبيك وسعديك يا رسول الله، قال: أترين هذه المقبرة؟، ۴۳

يا أم قيس.. يبعث منها سبعون ألفاً يوم القيامة بصورة القمر ليلة البدر، ۹۲

يا أمه الله، اتقى الله واصبري، فقالت: يا عبد الله، إني أنا الحرى الثكلى، ۹۹

يا أنس، أذع لى علياً، فعدوت حتى انتهيت إلى منزل فاطمة عليها السلام، فإذا بعلى، ۷۷

يا أهل البقيع! فسمعوا صوته، ثم قال، ۲۲

يا أهل البقيع، لا يفترقن بيعان إلا عن رضا، ۲۲

يا أيها الناس، إن رسول الله إمام حياً وميتاً

يا أيها الناس، إن رسول الله صلى الله عليه وآله إمام حياً وميتاً، ۳۰، ۳۰۶

يا بشير، ألا تحمد الله الذي أخذ بناصيتك للإسلام من بين ربيعه، ۶۶

يا بلال، هل تسمع ما أسمع؟ قال: لا والله يا رسول الله، ما أسمع، ۹۴

يا بنى، من أتاني زائراً بعد موتي فله الجنة، ومن أتى أباك زائراً بعد موته فله الجنة، ۱۹۷

- يا جعفر، صلّ جناح أخيك، فصلى النبى بعلّى وجعفر، فلما انفتل من صلاته، ۸۹
- يا حميراء، كأتى بك تنبحك كلاب الحوآب، ثم تقاتلين علياً وأنت ظالمه، ۲۵۰
- يا عائشه، أكنت تخافين أن يحييف الله عليك ورسوله؟ قالت: قد قلت: وما بى ذلك، ۶۹
- يا عائشه، أما إنه ليس بين المشرق والمغرب أكرم على الله من الذى رأيت إلا أن تكون مقبره، ۱۰۱
- بقيع الغرقد فى دراسه شامله، ص: ۳۶۱
- يا على، إنى خيترت بين خزائن الدنيا والخلود فيها أو الجنه فاخترت لقاء ربي، ۸۷
- يا على، خذ القطيفه اليك، ۲۰
- يا فاطمه، أنت سيده نساء أهل الجنه، ۱۴۹
- يا معشر التجار، حتى إذا اشربوا، قال: التجار يحشرون يوم القيامة فجاراً إلا، ۲۲
- يا معشر من حضر، والله لو كانت العسر جاءت تدخل الحجر، لجائت اليسر حتى تخرجها، ۳۰۱
- يدفن فى أرض طيبه فى الموضع المعروف بالبقيع، ۱۵۸
- يكون بعده الإمام جعفر، وهو الصادق بالحكمه ناطق، ۱۶۳
- يكون كمن زار رسول الله، ۱۹۶
- يوشك أن تبقى حتى تلقى ولدألى من الحسين، يقال له محمد، يبق العلم بقرأ، ۱۶۰

(۳) فهرس الأشعار

عجز البيت الأول الصفحه

قافيه الباء

إلى زيارة خير العجم والعرب، ۳۳۰

أتانى كريم ينفض الرأس مغضبا، ۳۴۱

جرداء محفوفه بالخراب، ۳۴۰

طفقت لتذكاره أنحب، ۳۳۹

كواكب من آل النبى غوارب، ۳۳۳

وعزم لا يروّع بالعتاب، ۳۲۵

قافيه التاء

إماميه تزهو بحسن صفات، ۳۲۵

قافيه الحاء

ذوو المهابه والسماح، ۳۳۲

قافيه الدال

أرقا كأنك لا تزال تسهد، ۳۴۳

بقيع الغرقد فى دراسه شامله، ص: ۳۶۳

بالإسلام من وهن وفرط تبدد، ۳۳۷

بدن تنحر عند باب المسجد، ۳۴۳

- بين النخيل إلى بقیع الغرقد، ۳۴۱
 ذی المکرمات وذی الندی والسؤود، ۳۲۸
 فوق کوماء مثل قصر مشید، ۳۳۴
 کالوحی فی حجر المسیل المخلد، ۳۴۳
 کحلت مآقیها بکحل الأرمذ، ۳۲۱
 نادى فاسمع کلّ شاهد، ۳۲۸
 واقرا التحیه جعفر بن محمد، ۳۲۴
 واذکر له حبی وصدق توّددی، ۳۲۹
 ومن العناء تفردی بالسودد، ۳۴۲
 هل أقرّ إعلاناً به أم أجدد؟، ۳۲۹
 وقطع الجبال والفدایدا، ۳۲۲
 ووراه من أبناء حیدر کلّ لیث ذی لبد، ۳۰۹
 وأی وحشه لا تكون مع فقده، ۱۱۲
 فذو سلم أنشاجه فسواعده، ۳۴۴
 قافیة الرء
 أزرى بذی العقل فینا ولا کبر، ۱۱۲
 بزعمک یحیی کلّ میت و مقبر، ۱۰۸
 ترابه یجلو قذی الناظر، ۳۱۹
 فأمست برغم الدین أعینها عبری، ۳۳۶
 هیهات أن السیف یدرک ثارها، ۳۳۵
 یخالطن مهرة فی دیارها، ۳۴۲
 قافیة السین
 عزّج علی طیبه بتغلیس، ۳۲۷
 بقیع الغرقد فی دراسة شامله، ص: ۳۶۴
 حرف الصاد
 وأجابنی عن صمتهم ترب الحصا، ۱۱۱
 قافیة العین
 أما تبکیک فاجعه البقیع، ۳۳۹
 بالیبت والشمل الجمیع، ۳۴۰
 بناصفه العقیق إلى البقیع، ۳۴۵
 تفرقوا عن رجل صریع، ۳۴۵
 علی خبر للمسلمین وجیع، ۳۳۱
 یشیب لهولها فود الرضیع، ۵۳، ۳۲۶

- لله ما وارى البقيع، ۳۲۸
وعمق دون عزة فالبقيع، ۳۴۴
وعينك من فرط الصباية تدمع، ۳۴۵
وقوفى ضحى في بقاع البقيع، ۳۳۶
ولم أك في الغواة لدى البقيع، ۳۴۴
ولم تخضب ضباناً بالنجيع، ۳۳۵
وكلهم قد أجمعوا الرجوعاً، ۳۲۲
قافية الفاء
طاب به الطائف والعاكف، ۳۳۴
وبغداد والدفون في النجف، ۳۲۴
قافية القاف
على كاهل من حامله وعاتق، ۱۷۹
قافية اللام
فهل لكليم الشمس في القوم من مثل، ۱۰۴
إذا معقل راح البقيع مرجلاً، ۳۰۸
قال عنه ما يقول الخيال، ۳۲۶
بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۶۵
قافية الميم
آثار آل محمد لم تهدم؟، ۳۴۱
ماذا فعلتم وأنتم آخر الأمم، ۳۱۰
من نقب شوران ذو قرطين مزوم، ۳۴۲
ونسك ما بين الحطيم وزمزم، ۳۴۶
يوم البقيع حوادث الأيام، ۳۴۶
فحق للعين إهمال الدموع دماً، ۳۳۵
قافية النون
على رزية عثمان بن مظعون، ۳۳۲
تذكريني بليوث العرين، ۳۰۹
ما نال طيراً وعلاً أعصانا، ۳۲۵
تهمى عليه ضلوعى قبل أجفاني، ۳۲۱
عدنا مع الحجاج نحو أرضنا، ۳۳۳
فبالحسرات والأحزان جينا، ۳۲۰
قافية الهاء
إلى منهل يلقي الردى في شروعه، ۳۴۶

بضعة المصطفى ويعفى ثراها، ۱۹۳

تنشر حولي بالبيع سبالها، ۳۴۵

ليفنى عليها شيخها ورضيعها، ۳۴۰

قافية الياء

فكم بها هدموا قبراً لكلّ أبى، ۳۴۰

أن لا يشتم مدى الزمان غواليها، ۹

وغرّ مدائحى أزكى هدى، ۳۲۷

وبمسراك يا أميم إلينا، ۳۱۷

(۴) فهرس أسماء المعصومين عليهم السلام

آل البيت عليهم السلام، ۴۹، ۷۴، ۱۱۱، ۲۲۷، ۲۵۳، ۲۷۸، ۲۹۶، ۲۹۸

آل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله، ۱۳۲

آل بيت النبي صلى الله عليه وآله، ۳۱۹

آل محمد صلى الله عليه وآله، ۵۱، ۳۲۴، ۳۳۷

الأئمة عليهم السلام، ۵، ۶، ۱۲، ۳۳، ۴۵، ۴۷، ۵۱، ۵۵، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۴،

۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۶۷، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۲۹، ۳۳۵

أئمة البقيع عليهم السلام، ۱۳، ۴۴، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۸۴، ۱۹۶، ۲۲۹، ۲۸۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸،

۳۰۰، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۳۹

أئمة الشيعة، ۱۷۷

أبا جعفر عليه السلام، ۱۶۲

أبا الحسن على بن موسى عليه السلام، ۱۱۸

أبا عبد الله عليه السلام، ۱۰۷

أبو جعفر عليه السلام، ۸۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۶۱، ۱۸۴، ۲۲۷، ۲۵۵، ۳۰۹

أبو جعفر بن على الباقر عليه السلام، ۱۶۰

أبو عبد الله عليه السلام، ۸۸، ۲۵۵، ۳۱۴

أبو الحسن عليه السلام، ۲۸۴

أبو عبد الله عليه السلام، ۳۰، ۷۴، ۱۱۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۸۴، ۳۰۶

الإمام الحسن عليه السلام، ۴۹

الإمام زين العابدين عليه السلام، ۵۰

الإمام السبط الشهيد، ۳۲۱

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۳۶۷

الإمام الصادق عليه السلام، ۵۰، ۳۲۴

أمير المؤمنين عليه السلام، ۳۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۳۲۹

- أمیر المؤمنین علی علیه السلام، ۳۷، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۸۳، ۱۹۴، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۷
- أمیر المؤمنین علیه السلام، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۲۵، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۷۰، ۳۰۶، ۳۲۰
- أهل البيت عليهم السلام، ۳۳، ۳۵، ۴۲، ۵۷، ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۱۴، ۳۲۶، ۳۲۹
- أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله، ۱۱۴
- أهل بيت النبي صلى الله عليه وآله، ۳۶
- أهل بيتي صلى الله عليه وآله، ۸۹
- الباقر عليه السلام، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۲۸، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۸
- التقى عليه السلام، ۳۲۹
- جعفر بن محمد عليهما السلام، ۴۶، ۶۹، ۱۴۲، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۹، ۳۰۰، ۳۲۲
- جعفر الصادق عليه السلام، ۴۹، ۱۱۵، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸
- الجواد عليه السلام، ۲۶۵
- الحسن عليه السلام، ۴۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۳۳، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۷، ۲۵۶، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۱
- الحسن بن علي عليهما السلام، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۸۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۸۴، ۱۹۴
- الحسن بن علي، سبط النبي صلى الله عليه وآله، ۴۹
- الحسن الثاني العسكري عليه السلام، ۱۹۶، ۳۲۳، ۳۲۹
- الحسن الزكي عليه السلام، ۳۳۸
- الحسن المجتبي عليه السلام، ۱۳، ۱۰۸، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۴۹، ۳۰۰
- حسن المزكي عليه السلام، ۳۲۰
- الحسين بن علي عليهما السلام، ۱۱، ۸۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۲۵، ۲۳۸
- بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۶۸
- الرسول الأعظم صلى الله عليه وآله، ۹، ۱۳، ۴۰، ۴۳، ۴۷، ۵۰، ۸۷
- رسول الله صلى الله عليه وآله، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸
- ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶
- ۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸
- ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۰
- ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۰

الرضا عليه السلام، ۶۰، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۶۵، ۲۸۴، ۳۱۱، ۳۲۹

الزهراء عليها السلام، ۱۱۰، ۲۹۸

زين العابدين، على بن الحسين عليهما السلام، ۴۹، ۱۴۰، ۳۲۲، ۲۲۸، ۳۳۸

الصادق عليه السلام، ۵۰، ۶۷، ۹۰، ۹۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸،

۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۹۹، ۳۱۴، ۳۳۸

العسكريين عليهما السلام، ۳۲۹

على بن أبى طالب، ۷۷، ۸۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۲۸، ۲۴۵،

۲۴۷، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۸۷، ۳۰۹

على بن الحسين عليهما السلام، ۴۶، ۱۱۲، ۱۳۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۲۷، ۳۱۱، ۳۲۳، ۳۲۹

على بن موسى عليهما السلام، ۱۰، ۱۱، ۶۱، ۱۱۷، ۲۸۴، ۳۳۹

على ذى العلى بن موسى، ۳۲۳

على الرضا عليه السلام، ۳۲۹

علی الهادی عليه السلام، ۳۲۹

بقیة الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۳۶۹

عیسی بن مریم علیه السلام، ۳۲۱

فاطمة عليها السلام، ۱۰، ۴۸، ۶۰، ۶۷، ۷۷، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۴، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۲۸

فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله، ۱۴۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۳۰۷

فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله، ۱۴۵، ۱۸۴

فاطمة الزهراء عليها السلام، ۹، ۵۱، ۵۷، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۵۲، ۱۸۰، ۲۸۹، ۳۰۷، ۳۱۹

القائم عليه السلام، ۸۸، ۳۲۹

الكاظم عليه السلام، ۱۱۶، ۲۶۵، ۲۸۴

محمد الباقر عليه السلام، ۴۹، ۱۷۰، ۳۲۹

محمد بن الحسن عليهما السلام، ۳۲۹

محمد بن على الباقر عليهما السلام، ۴۶، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۸۴

محمد بن على بن الحسين عليهم السلام، ۵۵، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۵۸، ۱۶۰

محمد بن على الجواد عليهما السلام، ۳۲۳، ۳۲۹

محمد المصطفى صلى الله عليه وآله، ۱۳

المرتضى، ۳۴۶

المصطفى، ۱۱، ۱۱۰، ۳۴۶

موسى بن جعفر عليهما السلام، ۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۳۱۶

موسى الكاظم عليه السلام، ۳۲۹

موسى النبي صلى الله عليه وآله، ۱۵۰

المهدى عليه السلام، ۸۸

النبي صلى الله عليه وآله، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۳

النقى عليه السلام، ۳۲۹

الهادى عليه السلام، ۲۶۵

(۵) فهرس الأعلام

آل أحمد، ۵۴، ۲۷۹، ۳۲۹

آمنه، ۵۱

آمنه بنت أبي قيس الغفاريه، ۲۴۳

أبا أيوب الأنصاري، ۷

أبان ابن عثمان بن عفان، ۲۵۶

أبان بن عثمان، ۸۸، ۲۷۷، ۲۸۱

أبا هريره، ۱۰۰، ۱۵۳

الأبجر، ۲۱۱

إبراهيم ابن رسول الله، ۳۷، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۵۶

إبراهيم ابن النبي، ۳۸، ۳۹، ۴۸

إبراهيم أمين السلطان، ۲۹۶

إبراهيم بن حسن الكوراني الشهرزوري الشافعي، ۲۰۷

إبراهيم بن طهمان، ۱۶۹

إبراهيم بن عبد الله، ۳۲۸

إبراهيم بن موسى، ۲۰۷

إبراهيم بن موسى بن عبد الله بن موسى بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب، ۲۰۷

إبراهيم بن نعيم بن عبد الله، ۲۳۳

إبراهيم بن الوليد بن يزيد، ۱۶۲

إبراهيم بن هشام المخزومي، ۳۱۳

إبراهيم الجمال، ۱۱۶، ۱۱۷

ابن أبي حاتم، ۱۶۶، ۳۰۸

ابن أبي الحديد، ۱۸، ۲۴، ۸۶، ۸۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۴، ۱۸۰، ۲۳۲، ۲۶۱

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۷۱

۳۰۶، ۲۹۴

ابن أبی الدنيا، ۱۲۵، ۳۱۲، ۳۳۲

ابن أبی الزناد، ۱۳۱

ابن أبی الساج، ۲۵۵

ابن أبی شیبۀ، ۳۱، ۳۷، ۳۸، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۱، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۹۶، ۱۲۶، ۱۲۸، ۲۰۶، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴

ابن أبی الصعبۀ، ۲۸۸

ابن أبی عمیر، ۱۸۶

ابن أبی الکرام، ۲۷۴

ابن أبی لیلی، ۱۶۴

ابن الأثیر، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۳۲، ۳۶، ۳۸، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۷۵، ۲۹۴، ۳۰۸، ۳۳۲

ابن إدريس، ۳۹، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۳

ابن اسحاق، ۱۲۰، ۲۶۲

ابن أفلح، ۲۸۸

ابن البارزی، ۲۰۷

ابن بطوطۀ، ۴۸، ۴۹

ابن البقال، ۲۷۹

ابن بليهد، ۵۵

ابن التغری البردی، ۱۷۳، ۲۰۸

ابن تیمیۀ، ۱۵۶، ۲۰۸

ابن جبر، ۱۰۸

ابن جبیر، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۱۱۰، ۲۰۳، ۲۹۹

ابن جریح، ۹۲، ۱۶۸، ۱۷۰

ابن جریر، ۳۰۳

ابن جماعة، ۳۱۲

ابن الجوزی، ۱۰۱، ۱۵۸، ۱۶۹، ۲۱۸، ۲۲۲

ابن الحاج، ۴۷

ابن حبان، ۱۱، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۳۹، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۱، ۸۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۵۲، ۲۱۷، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۷۹، ۲۸۱

ابن الحجاج البغدادی، ۱۲۹

ابن حجر، ۱۰، ۱۱، ۱۹، ۲۰، ۳۱، ۷۱، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۶۰، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۸۹، ۳۰۰

ابن الحجر الهیثمی، ۱۷۴

ابن حریم، ۳۱

ابن حماد العبدی، ۳۱۷، ۳۲۴

ابن حمزۀ، ۱۸۵

- ابن حمزة الطوسي، ۱۱۳، ۱۹۱
 ابن الحنفية، ۳۷، ۱۵۴، ۲۳۵، ۲۷۶، ۲۹۲
 ابن خزيمه، ۱۰، ۱۱
 ابن خلدون، ۷۵، ۲۳۱، ۲۷۴
 ابن خلکان، ۱۷۰
 ابن دارة مولى عثمان، ۱۳۱
 ابن داود الحلبي، ۱۶۳
 ابن الزبير، ۱۳۰، ۲۴۹، ۳۱۳، ۳۳۲، ۳۳۳
 ابن سعد، ۱۹، ۲۶، ۳۰، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۷۸
 بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۳۷۲
 ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۶۶
 ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۳
 ابن سيرين، ۲۳
 ابن شاکر، ۲۰۸
 ابن شبة، ۱۲، ۱۷، ۲۵، ۲۶، ۳۷، ۴۰، ۱۰۲، ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۸۸، ۲۹۰
 ابن شهر آشوب، ۸۱، ۸۲، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۵
 ابن صباغ المالکی، ۱۷۳
 ابن طاووس، ۱۸۸
 ابن طوطی الواسطی، ۳۳۱
 ابن طی الفقعی، ۴۴، ۱۹۱
 ابن عباس، ۵۰، ۵۲، ۷۵، ۸۴، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۸۱، ۱۹۸، ۲۴۸، ۲۶۴
 ابن عدی، ۱۶۷
 ابن عدیس، ۲۶۱
 ابن عساکر، ۱۸، ۲۷، ۲۹، ۷۰، ۹۱، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۳
 ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۵۸، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۸، ۳۱۰
 ابن عقدة، ۱۶۹
 ابن عماد الحنبلي، ۱۷۵
 ابن عمر، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۱۲۸، ۱۸۱، ۲۳۲، ۲۴۹، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۱۳
 ابن عنبه، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۷۲
 ابن عیینة، ۱۷۰
 ابن غلبون، ۲۷۸
 ابن فارس بن زکریا، ۱۵
 ابن فهد الحلبي، ۴۴، ۱۹۲

ابن قتیبة الدینوری، ۳۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۹۰، ۳۰۸، ۳۱۰

ابن کثیر، ۱۹، ۶۴، ۸۵، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۸۴، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۸۲، ۲۹۱، ۳۱۳، ۳۲۹

ابن کعب، ۲۳۵، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲

ابن ماجه، ۲۸، ۴۷، ۶۲، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۹۶، ۱۲۶، ۲۵۳

ابن المبارک، ۱۶۱

ابن المراغی، ۲۰۸

ابن المرحل، ۳۱۲

ابن مردویه، ۲۴

ابن مسعود، ۹۸، ۲۵۸، ۲۵۹

ابن مسلم شمس الدین أبو عبد الله محمد بن

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۳۷۳

مسلم، ۲۰۸

ابن مسلم قاضی القضاة، ۲۶۵

ابن المسيب، ۱۵۶

ابن مندة، ۲۶۹

ابن المنذر، ۳۰۳

ابن المنکدر، ۹

ابن میثم البحرانی، ۱۰۵

ابن النجار، ۴۹، ۲۶۰

ابن النجیح، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۶۵

ابن النذیم، ۲۷۲

ابن نمیر، ۲۵۹

ابن الواضح الکاتب العباسی المعروف بالیعقوبی، ۱۶۷

ابن هانیء، ۳۴۶

أبو أسامة، ۳۰۴

أبو الأسود الدؤلی، ۳۱۰

أبو الحجاج الجهنی، ۳۲۸

أبو الحسن إبراهيم بن محمد الهمدانی

أبو الحسن الشعرانی، ۱۹۰

أبو الحسن القابسی، ۲۷۸

أبو الحسن الهمدانی، ۲۴۶

أبو الحسن بن محمد الدولت آبادی المرندی، ۵۷

- أبو الحسن علی بن أحمد الجرجانی المعروف بالجوهري، ۳۲۱
 أبو السائب، ۴۱، ۲۶۲
 أبو السليل، ۹۲
 أبو العاص، ۱۳۶
 أبو العاص بن الربيع، ۲۳۷
 أبو العلاء الحافظ، ۱۹۵
 أبو الغنائم الحسني، ۳۲۷
 أبو الغنائم الحسيني، ۲۱۹
 أبو الفتوح الرازي، ۴۳
 أبو الفرغ، ۱۳۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۳
 أبو الفرغ الاصفهاني، ۲۰۷، ۲۵۴، ۳۰۸، ۳۲۰
 أبو الفضل أسعد بن محمد بن موسى القمي الأردستاني مجد الملك، ۲۹۵
 أبو القاسم ابن خداع النسابة، ۳۲۷
 أبو القاسم التنوخي، ۲۱۳
 أبو القاسم الكوفي، ۱۳۴، ۱۳۶
 أبو القاسم بن جذاع، ۱۴۲
 أبو القاسم بن خداع نسابه المصريين، ۲۱۹
 أبو القاسم شيخ الاسلام، ۲۱۰
 أبو المظفر غياث الدين عبد الكريم بن أبي الفضائل أحمد بن موسى بن طاووس الحلبي، ۱۹۴
 أبو أمامة، ۳۱، ۴۰، ۴۱، ۷۹، ۹۵
 أبو أمامة الباهلي، ۲۱۰
 أبو أمامة بن سهل بن حنيف، ۷۱
 بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۳۷۴
 أبو أيوب، ۷، ۲۸۸
 أبو أيوب الأنصاري، ۸، ۹، ۳۹
 أبو أيوب السجستاني، ۱۶۹
 أبو بردة بن دينار، ۲۲
 أبو بردة بن نيار، ۲۵۱، ۲۵۲
 أبو بصير، ۹۰، ۱۶۲
 أبو بكر، ۴۲، ۸۲، ۹۱، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۸۳، ۲۱۰، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۹۰
 أبو بكر بن خزيمه، ۱۱
 أبو بكر بن محمد بن عمرو بن حازم، ۳۸
 أبو بكر محمد بن المؤمل، ۱۰

أبو بن كعب، ۲۴، ۲۹

أبو جحيفة، ۱۴۶

أبو جعفر عليه السلام، ۱۴۷

أبو جعفر ابن بابويه، ۱۶۲

أبو جعفر القمي، ۱۷۹

أبو جعفر المنصور، ۱۷۱، ۱۷۸، ۲۷۵

أبو حاتم، ۳۰، ۲۵۱، ۳۰۸

أبو حاتم الرازي، ۱۶۶

أبو حازم، ۱۵۰

أبو حجر الأسلمي، ۴۲

أبو حمزة الثمالي، ۳۱۴

أبو حميد، ۲۲

أبو حميد الأنصاري، ۸۴

أبو حنيفة، ۱۱، ۸۱، ۸۵، ۱۳۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۸، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۹۹

أبو داود، ۲۷، ۸۵، ۳۰۴

أبو داود الطيالسي، ۲۰، ۴۳، ۶۸، ۸۰، ۹۲، ۱۲۶

أبو ذر، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۷، ۲۶۹

أبو رافع، ۲۸، ۳۶، ۷۴، ۹۴، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۲۹۵

أبو زرعة، ۱۶۷

أبو زياد، ۳۴۲

أبو سعيد الخدري، ۲۶، ۸۴، ۸۵، ۱۴۳، ۱۳۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۴۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۹۰

أبو سفيان، ۱۱۱

أبو سفيان بن الحارث بن عبد المطلب، ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۹۱

أبو سلامة محمود بن نصر بن صالح بن مرداس، ۳۴۶

أبو سلمة بن عبد الأسد، ۲۲۱

أبو سلمة بن عبد الرحمن، ۴۲

أبو سليمان بن زبر، ۱۵۲

أبو شجاع محمد بن الحسين بن محمد بن عبد الله، أبو شجاع الروذراوري، ۲۴۶

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۷۵

أبو صحرار، ۲۸۹

أبو صقر الموصلي، ۳۱۶

أبو طالب، ۵۰، ۲۶۸

أبو طالب علاء الدين حسين بن الميرزا رفيع الدين الحسيني المرعشي الآملي، ۲۹۶

- أبو عامر، ۶۸
 أبو عبد الرحمن السلمی، ۹۳
 أبو عبد الرحمن السلمی النیسابوری، ۱۶۸
 أبو عبد الله منده، ۲۱۲
 أبو عبس، ۲۵۱، ۲۵۲
 أبو عبس بن جبر، ۲۳۱
 أبو علی الثقفی، ۱۱
 أبو علی الجلاب، ۲۸۴
 أبو علی الخلال، ۱۱
 أبو عمرو، ۲۱۳، ۳۴۳
 أبو عمره، ۳۱۴
 أبو عنسان، ۴۰
 أبو عیینه، ۱۱۳، ۱۱۵
 أبو قلابه، ۲۲
 أبو لؤلؤه، ۱۲۹
 أبو مالک، ۳۰۳
 أبو محمد الحسن بن محمد الخلال، ۱۲۵
 أبو محمد العونی، ۱۰۴
 أبو محمد عبد الله بن محمد المعروف بابن سنان الخفاجی، ۳۴۵
 أبو معروف أحد بنی عمرو بن تمیم، ۳۴۴
 أبو موسی، ۲۲، ۳۰
 أبو مویهبه، ۶۳، ۶۴
 أبو نائله سلکان بن سلامه، ۷۸، ۲۳۹
 أبو نصر البخاری، ۲۲۷
 أبو نعیم، ۱۶۱، ۲۱۰، ۲۵۸
 أبو نعیم الإصفهانی، ۷۶، ۱۱۹، ۱۶۸
 أبو هاشم، ۲۷۷
 أبو هاله، ۱۳۴
 أبو هریره، ۲۲، ۶۷، ۸۰، ۹۹، ۱۰۰، ۱۳۱، ۲۱۵، ۲۲۲، ۳۰۴
 أبو هریره العجلی، ۱۳۱، ۱۵۰، ۱۷۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۸
 أبو هند، ۱۳۴، ۱۳۵
 أبو یعلی، ۱۸، ۲۴، ۳۰، ۶۸، ۷۱، ۷۵، ۸۵، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۰۵، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۵
 أحمد الأحسانی، ۲۱۵

أحمد بن اسماعيل بن زين العابدين المدني، شهاب الدين البرزنجي، ۵۶

أحمد بن الحسين بن محمد، ۲۵۵

أحمد بن حنبل، ۱۰، ۱۶۹، ۱۷۸، ۲۰۵، ۲۶۷، ۳۱۴

أحمد بن زهير، ۲۸۳

أحمد بن عبد الله الطبري، ۱۸۵، ۲۰۴، ۲۴۴

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۷۶

أحمد بن محمد البناء، ۲۱۵

أحمد بن محمد الدجاني القشاشي، ۲۱۶

أحمد بن محمد القشاشي، ۲۹۸

أحمد بن يوسف القرماني، ۱۷۵

أحمد الخسرو شاهی، ۲۱۵

أحمد محمد فارس، ۵۸

أحمد مغلباي، ۲۱۶

الأربلي، ۸۸، ۱۸۳

الأرقم، ۲۵۲

الأرقم بن أبي أرقم عبد مناف المخزومي، ۲۰۹

أروى بنت عبد المطلب، ۲۴۵

أسامة بن زيد، ۸۷، ۲۳۵

إسحاق ابن راهويه، ۶۵

إسحاق بن إبراهيم، ۱۱۱، ۲۲۵

إسحاق بن راهويه، ۱۶۶

أسعد بن زرارة، ۳۱، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۶۹

الإسكافي، ۱۹۲

إسماعيل باشا، ۲۶۵

إسماعيل بن جعفر، ۱۴۲، ۱۶۸، ۲۶۶

إسماعيل بن جعفر الصادق، ۵۰، ۱۴۲، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۷۵

إسماعيل الدمشقي، ۱۷۶

أسماء بنت حسين بن عبد الله، ۱۹۰، ۳۱۸

أسماء بنت عميس، ۲۵۶

أسماء بن خارجة، ۲۲۵

الأسود بن سريع، ۱۲۷

أسيد بن حضير الأشهلي، ۷۸، ۲۲۰، ۲۳۹

أصحمة، ۸۰

- الأصمعی، ۱۶
 الأعشى، ۳۴۱
 أفلح، ۳۱۳
 أم بردة، ۲۰۵
 أم برزة بنت المنذر، ۲۰۵
 أم البنین، ۱۳۸، ۱۴۳، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۰
 أم رومان ابنة عامر، ۲۴۷
 أم سلمة، ۷۰، ۱۳۶، ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۲
 أم عثمان بن عفان، ۲۲۲
 أم فروة، ۱۵۲
 أم فروة بنت القاسم بن محمد بن أبي بكر، ۱۷۵
 أم فروة فاطمة بنت أسد، ۲۶۷
 أم فروة فاطمة بنت القاسم بن محمد النجیب بن أبي بكر، ۱۶۳
 أم قیس، ۴۳، ۹۲
 أم كلثوم، ۳۰، ۱۰۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۲۳
 أم كلثوم أخت سودة بنت زمعة، ۳۰
 أم كلثوم بنت أمير المؤمنين علی، ۳۲۰
 أم كلثوم بنت علی، ۲۲۴
 بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۳۷۷
 أم المؤمنین خدیجة، ۵۰
 الأمير شجاع الدين محمود الاصفهانی، ۲۹۶
 أمیمة، ۳۱۷
 الأمين، ۱۴۲، ۱۹۳
 أنس بن مالك، ۷۶، ۸۳، ۹۴، ۳۰۱، ۳۱۵
 إنی نهیت عن قتل المصلین، ۳۰۴
 الأوزاعی، ۱۶۱، ۱۷۸
 الأهواز، ۲۴۶
 إياس بن عبد الله بن عبد یالیل، ۱۲۰
 أيمن أمين الدين، ۲۲۴
 أيوب السجستاني، ۱۷۰
 الباعوني، ۱۴۸، ۲۵۰
 باقر بن علی بن حيدر المنتفقی، ۳۳۴
 البحرانی، ۱۹۳

- البخاری، ۳۰، ۳۸، ۶۳، ۶۴، ۷۴، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۷۹، ۱۸۹، ۲۴۹
- البختری، ۱۹۸
- بدر، ۲۳۰، ۲۵۷
- البراء بن عازب، ۲۹، ۱۴۶
- البرغانی، ۵۸
- برکیا روق، ۲۹۵
- البروجردی، ۵۴، ۲۲۷، ۲۷۹، ۳۳۴
- برهان البخاری الدمشقی، ۱۷۸
- بره بنت النوشجان، ۱۵۵
- بریره، ۶۵
- البرزنطی، ۱۸۹، ۱۹۰
- البساطی، ۲۷۹
- البسطامی، ۱۷۳
- بشیر بن الخصاصیة، ۶۶
- بشیر حسین المدرس الهندی، ۵۶
- البغوی، ۳۹، ۲۱۷
- البکری، ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۴۶، ۱۲۳، ۱۸۵، ۲۹۴
- البلاذری، ۲۵۹
- بلال، ۹، ۲۲، ۹۴
- البلقینی، ۲۷۹
- بورخارت، ۵۲
- البهوتی، ۴۶
- البیجوری، ۲۷۹
- البيهقي، ۱۰، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۹، ۳۲، ۶۸، ۸۶، ۹۴، ۹۵، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۸۹
- التابعون، ۶۰
- تاج الدین ابن محمد بن حمزة بن زهرة، ۱۷۲
- تاج الملوک بوری، ۲۳۳
- الترمذی، ۲۰، ۶۹، ۹۳، ۱۴۶، ۱۴۷
- التستری، ۱۳۶
- التقی سلیمان، ۲۰۹
- ثابت بن زید الخولانی، ۸۴
- ثعلبة بن أبي مالك، ۱۵۳
- الثوری، ۱۷۰

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۳۷۸

جابر بن حیان، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۷

جابر بن عبد الله الأنصاری، ۸۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۳۰۳

جابر بن یزید الجعفی، ۱۶۱

الجاحظ، ۱۶۷

جاولی، ۲۳۳

جبله بن عمرو، ۲۶۱

الجزری، ۱۷۴

جعدة بنت الأشعث، ۱۵۱، ۱۵۲

جعدة بنت محمد الأشعث الكندی، ۱۵۲

جعدة السلمی، ۳۱۷

جعفر، ۸۷

جعفر آل بحر العلوم، ۳۶، ۲۱۹، ۲۹۹

جعفر بن أبی طالب، ۲۰، ۸۸، ۱۳۸

جعفر بن أبی طالب، ۸۸

جعفر بن الحسن البرزنجی، ۲۳۰

جعفر بن سلیمان، ۲۷۲

جعفر بن عقیل، ۲۶۴

جعفر بن محمد بن قولویه القمی، ۴۲، ۴۳

جعفر بن نوفل بن الحارث، ۲۸۲

جعفر الطیار، ۲۶۴، ۲۹۰

جفینة، ۱۲۹

جلال معاش، ۵۸

جميل بن دراج، ۷۴

جندب، ۸۴

جواد الإصفهانی، ۲۳۰

جوبان، ۲۳۱

جودت القزوينی، ۳۴۰

الجوهري، ۱۵

الجهني محمد بن عبد الأعلى، ۸۴

حاتم بن اسماعیل، ۱۶۹

حاتم عمر طه، ۵۸

الحارث بن أوس بن معاذ، ۷۸، ۲۳۹

الحارث بن یزید بن أنس، ۳۰۵، ۳۰۸

حارثة بن ثعلبة، ۳۰۱

الحافظ، ۲۱

الحاكم، ۷، ۹، ۳۹، ۶۳، ۶۴، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۹، ۱۰۰، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۸۲

الحاكم النيسابوري، ۱۰، ۱۸، ۲۱، ۳۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۵۳، ۱۶۷، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۶۷، ۲۸۰، ۳۰۰

حيث بن دلجة، ۳۱۰

الحجاج، ۷، ۸، ۳۱۳

حجاج بن يوسف الثقفي، ۷

حذيفة بن اليمان، ۲۰، ۱۰۵

الحرث بن حرب بن أمية بن عبد شمس، ۲۴۴

الحرّ العاملي، ۲۹، ۴۴، ۷۷، ۲۲۸

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۷۹

حسان بن ثابت، ۳۲۰، ۳۴۳

حسان الدولة أبو الشوك، ۳۲۹

الحسكاني، ۸۹، ۹۰

الحسن بن الحسن، ۸۸

الحسن بن الحسن بن علي بن أبي الطالب (الحسن المثنى)، ۲۲۵

حسن بن زياد، ۱۶۴

الحسن بن صالح، ۱۶۹

حسن رضا غديري، ۵۸

حسن سبتي، ۳۴۰

حسن السبزواري، ۲۲۶

حسن السعيد، ۵۴

حسن الصالحى البرغانى، ۲۲۷

حسن الصالحى الحائرى، ۵۸

الحسن المثنى، ۲۲۵

الحسين، ۱۱۱

الحسين الأصغر، ۲۲۷

حسين بن إبراهيم بن حسين المعروف بسياه پوش الحسينى الموسوى البهبهانى، ۲۲۹

الحسين بن أبي العلاء، ۱۱۵

الحسين بن أحمد بن محمد بن جعفر بن محمد بن الحجاج الكاتب، ۳۲۳

الحسين بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب المعروف بندي الدمعة، ۲۹۳

الحسين بن عبد الله بن ضمرة بن أبي ضميرة، ۳۰۰، ۳۱۸

- الحسین بن عبد الرحمن التمار، ۱۰۵
 حسین بن عبد الصمد العاملی، ۲۲۸
 حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، ۱۵۸، ۲۲۷
 حسین بن علی الحسینی المدني، ابن شذقم، ۲۲۸
 حسین محمد علی شکرى، ۲۷۶
 الحصین بن نمیر، ۳۱۰
 الحطاب الرعینی، ۱۶، ۳۰، ۲۷۱، ۲۸۱
 حفصه، ۱۳۶، ۲۲۹، ۲۳۰
 الحکم بن عینیة، ۱۶۱
 الحکیم، ۴۵، ۱۹۳
 حکیم بن حزام، ۲۶۱
 حکیم بن الطفیل الطائی، ۳۰۹
 الحلبي، ۳۰، ۳۰۶
 حلیمة السعدیة، ۱۲، ۱۳۹، ۱۴۳، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۸۲، ۲۹۸، ۲۹۹
 حماء، ۲۰۷
 حمزة، ۱۰، ۵۱
 حمزة بك، ۲۲۹
 حمزة بن أسيد، ۸۶
 حمزة سيد الشهداء، ۲۹۷
 الحموی، ۱۷، ۲۵، ۲۹، ۳۲، ۴۱، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۵، ۲۵۰، ۲۶۱، ۲۷۱
 بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۳۸۰
 ۲۷۸، ۲۸۶، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۴۲
 الحمیری، ۱۰۸، ۱۸۹، ۳۰۰، ۳۲۱
 حنظلة بن علی السدوسی، ۱۰۰
 الحنفیة، ۲۷۶
 حواء، ۵۰
 حبی بن أخطب، ۳۰۲
 خالد، ۲۴۲
 خالد بن سمیر، ۳۱۳
 خالد بن عوسج، ۶۸
 خالد بن القاسم، ۳۱۳
 خالد بن الولید بن عقبه، ۱۵۳
 الخالصی، ۵۳

خدیجۀ بنت خویلد، ۵۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۸۵، ۲۰۴، ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۷

خزیمه بن ثابت، ۳۱۴

الخطابی، ۳۲

الخطیب، ۱۱، ۱۸، ۲۷، ۱۹۴، ۲۵۷، ۲۸۳

خلیفه بن خیاط، ۲۸۰

الخمینی رحمه الله، ۱۲، ۵۴، ۵۵، ۱۰۲

خنس بن حذافه، ۲۳۰، ۲۳۱

الخوئی رحمه الله، ۸۲، ۱۱۵، ۲۲۸

الخوارزمی، ۸۸

الخوانساری، ۴۵

دار ابن أفلح، ۲۸۷

الدارقطنی، ۲۰، ۲۱، ۶۴، ۸۶، ۹۳، ۲۴۴، ۳۰۴

الدارمی، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۶۴، ۸۵

داود بن عبد الله بن موسی الجون بن عبد الله بن الحسن، ۲۳۲

دحیه بن خلیفه الکلبی، ۳۰۳، ۲۴۳

دره، ۲۲۱

دعبل الخزاعی، ۳۲۵

دقاق صاحب دمشق، ۲۳۳

دمشق، ۲۷۸

الدمیاطی، ۴۶، ۱۸۵، ۲۱۵

الدیلمی، ۷۹، ۸۸، ۳۲۶

ذرجان، ۱۱۴

ذو الفقار خان، ۲۸۳

الذهبی، ۷، ۹، ۱۲، ۷۰، ۱۰۶، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۹۰، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۷۰

۲۹۲، ۲۹۹

الرازی، ۲۵۳

رافع بن خدیج، ۲۳۲

الراوندی، ۲۳، ۸۱، ۸۳، ۱۶۰، ۱۶۱

رباب بنت امری القیس، ۲۴۱

ربیع بن أبی عبد الرحمن، ۳۱۵

الرشید، ۱۱، ۳۲۷

رفاعة بن عبد المنذر، ۲۳۱

رقیه، ۹۰، ۱۰۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۸۱

۲۲۳، ۲۳۲

رقية بنت عمر، ۲۳۳

روح بن القاسم، ۱۶۸

ريتشارد بورتون، ۴۹

ريحانة بنت زيد، ۱۳۷، ۲۳۳

الزيدي، ۱۶۰

الزبير، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۹۱، ۲۳۳، ۳۱۰، ۳۴۲

الزبير بن بكار، ۲۲۴، ۲۴۱

الزبير بن العوام، ۲۷، ۴۸، ۱۲۲، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱

زرارة بن أعين، ۳۱، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۸۲، ۱۵۷، ۲۵۵، ۳۱۱

الزركلي، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۳۳، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۷۳

الزرندي الحنفي، ۹، ۲۶۷

الزمخشري، ۷۰، ۷۳، ۹۴، ۳۰۴

زمرد خاتون، ۲۳۳

الزهري، ۱۵۶، ۱۶۱

الزهير، ۳۴۳

زيد بن أبيه، ۸

زيد بن المنذر، ۱۶۱

زيد المخارقي، ۱۴۷

زيد بن أبي حارثة، ۲۲۱

زيد بن ثابت، ۱۷، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۸۶، ۲۸۹

زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب، ۲۳۴

زيد بن رقاد، ۳۰۹

زيد بن علي بن الحسين، ۱۶۴

زيد بن عمر، ۲۲۴، ۲۳۴

الزيلعي، ۹۸، ۱۲۹

زينب، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۲۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۹۱

زينب بنت أبي سلمة، ۲۲۱، ۲۳۴

زينب بنت جحش، ۱۳۷، ۲۳۵، ۲۹۰، ۲۹۲

زينب بنت خزيمة، ۱۳۷، ۲۳۶

زينب بنت رسول الله، ۲۳۷

زينب بنت عبد الله المحض، ۲۷۴، ۲۷۵

- زینب بنت علی، ۱۳۸
 زینب بنت العنبر، ۲۶۲
 زینب بنت مطعون، ۲۳۰
 زینب الصغری بنت عقیل بن أبی طالب، ۳۱۰
 زینب الکبری بنت امیر المؤمنین، ۲۵۶
 السائب، ۲۴۴، ۲۶۲
 ساعده، ۲۲۸
 سالم بن عبد الله، ۲۳۷، ۳۱۳
 السبزواری، ۴۴، ۱۸۷، ۱۹۲
 سبط ابن الجوزی، ۱۵۸
 السبکی، ۹
 السخاوی، ۱۳۸، ۱۷۴، ۲۸۱
 سعاده، ۲۲۷، ۲۲۸
 سعد بن أبی وقاص، ۱۸، ۱۲۲، ۱۳۰، ۲۰۹،
 بقیع الغرقد فی دراسة شامله، ص: ۳۸۲
 ۲۳۷
 سعد بن زراره، ۹۵، ۲۳۸
 سعد بن مالک بن سنان، ۲۱۰
 سعد بن مالک بن وهیب، ۲۳۷
 سعد بن معاذ، ۱۷، ۷۸، ۹۰، ۱۴۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۹۰، ۳۰۲
 سعد القاضی، ۱۷۷
 السعود بن عبد العزیز، ۵۴
 سعید بن أبی سعید المقبری، ۲۴۰
 سعید بن أبی العاص، ۱۲۷
 سعید بن زید، ۲۲۱، ۲۴۰
 سعید بن العاص، ۲۴۰
 سعید بن کثیر، ۲۴۴
 سفیان بن عیینة، ۱۵۷، ۱۶۸
 سفیان الثوری، ۱۶۵، ۱۶۸
 السفیانی، ۳۱۷
 سکنیه بنت الحسین، ۲۴۱، ۲۴۲
 السلطان عبد المجید العثماني، ۲۹۷
 السلطان عبد المجید، ۲۹۷

- السلطان قایتبای سلطان مصر، ۲۹۷
- سلکان بن سلامه، ۷۸
- سلمان الفارسی، ۷۶، ۱۰۷، ۱۱۹
- سلمه بن الأكوع، ۸۹
- سلمه بن سلامه بن وقش، ۲۳۹، ۲۵۱، ۲۵۲
- سلیمان بن أبی جهم، ۳۰۸
- سلیمان بن بلال، ۱۶۸
- سلیمان بن معبد، ۳۴۵
- سلیم الشاذکونی، ۱۰۶
- السماکی، ۲۳۲
- السمعانی، ۱۶۹، ۱۸۰
- السمهودی، ۱۲، ۲۶، ۴۹، ۱۳۳، ۱۹۰، ۲۴۲
- سهیل، ۲۲۱
- سهیل بن أبی صالح، ۱۶۷
- السید ابن الحسن بن مهدی حسین النجفی، ۵۸
- السید أبو تراب الخوانساری، ۵۷
- السید أبو الحسن الاصفهانی، ۵۳، ۲۷۹
- السید الأمين، ۱۴۲، ۱۹۳، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۹۷، ۳۳۴، ۳۴۶
- السید أمين الحسینی، ۵۴
- السید جعفر بحر العلوم، ۳۶
- السید جعفر مرتضی، ۱۳۳، ۱۳۵
- السید جواد الطالقانی، ۵۴
- السید حسن الأمين، ۵۲، ۶۹، ۲۴۲
- السید حسن الشیرازی، ۵۴
- السید حسن المدرس، ۵۳
- السید حسین الطباطبائی القمی، ۵۴
- السید حسین الکوه کمری المعروف بالترك، ۲۲۶
- السید روح الله الموسوی الخمینی، ۵۴
- السید صدر الدین الصدر، ۵۳، ۳۳۸
- بقیع الغرقد فی دراسة شامله، ص: ۳۸۳
- السید عبد الحسين السید حبیب الحیدری الموسوی، ۵۸
- السید عبد الحسين شرف الدین، ۱۱۰
- السید علی الشهیر بالقطب الهزارجیبی، ۲۹۶

- السید علی القطب، ۲۹۷
- السید محسن الأمين، ۱۰۸، ۱۹۰، ۲۱۹، ۲۹۶، ۳۳۷
- السید محسن الطباطبائی الحکیم، ۵۴
- السید محمد بن علوی المالکی، ۱۳۳، ۱۸۵، ۲۲۳، ۲۳۷
- السید محمد تقی الطالقانی، ۵۴، ۲۷۹
- السید محمد الحسینی الشیرازی، ۵۸
- السید المرتضی، ۱۹۵
- السید مهدی الأعرجی، ۳۳۵
- السید مهدی بحر العلوم، ۳۳۴
- السید میرزا هادی الخراسانی الحائری، ۵۷
- السید هبه‌الدین الشهرستانی، ۵۴
- السیوطی، ۴۷، ۶۶، ۹۳، ۲۳۸، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۶
- شاذان بن جبرئیل القمی، ۱۰۳
- الشافعی، ۱۱، ۸۱، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۸
- شاه زنان بنت شیرویه بن کسری أبرویز، ۱۵۵
- شاه زنان بنت یزدجرد بن کسری، ۱۵۵
- الشیراوی، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۳
- شجاع بن ورقاء، ۱۲۱
- شداد بن أوس، ۸۵
- شرف‌الدین أبو عبد الله محمد بن محمد الحرائی المعروف بابن النجیح، ۲۰۸، ۲۰۹
- شرف الموسوی، ۲۴۲
- الشریف الرضی، ۳۲۵
- شریک، ۱۹۴
- شعبه، ۱۷۰، ۱۷۴
- شعبه بن الحجاج، ۱۶۸
- الشمخ، ۳۴۵
- شماس بن عثمان، ۲۴۲
- شمس الملوک إسماعیل، ۲۳۳
- الشوکانی، ۲۰، ۲۱، ۷۵
- شهاب‌الدین أبا القاسم محمود بن بوری، ۲۳۳
- شهاب‌الدین الخفاجی، ۱۷۵
- شهربانو بنت یزدجرد، ۱۵۵
- الشهرستانی، ۱۶۹

- الشهيد الأول، ٢٩، ٤٤، ٥٩، ٦٠، ٨١، ١٣٨، ١٩١، ٢٥٦
- الشهيد الثانى، ٨٥، ١٨٧، ١٩٢، ٢٢٨، ٣١٦، ٣١٧
- شيبه بن نصح المقرىء، ٢٤٢
- الشيخ الأعظم الأنصارى، ١٣٩
- الشيخ المدني، ١٤٢
- الشيخ مرتضى الأنصارى، ٢٢٦
- الصاحب بن عباد، ٣٢٢
- بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ٣٨٤
- صاحب الجواهر، ٤٥، ٦٧، ١٩١
- صاحب الرياض، ١٩٣
- صالح القزوينى، ٣٣٣
- الصالحى، ٢٠، ٢٨، ٤٦، ٤٧، ٧٤، ٧٨، ٢٠٣، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٧٣، ٢٧٥، ٢٩١
- الصبان، ١٧٦
- صخر بن حرب بن عبد شمس، ٢١١
- الصدوق، ٥٥، ٧٨، ١٠٨، ١٢١، ١٢٦، ١٦٤، ١٨٦، ١٨٧، ١٩٠، ١٩٣، ١٩٥، ١٩٩، ٣٠٠
- صدى بن عجلان، ٤١
- الصعب بن جثامه، ١٨
- صفوان بن سليم، ٣١٤
- صفوان الجمال، ٦٧، ٩١
- صفية، ٤٦، ٤٧
- صفية بنت حبي، ١٣٧، ٢٤٣
- صفية بنت شيبه، ٢٤٥
- صفية بنت عبد المطلب، ١٣٧، ١٤٣، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٩٢
- صلاح الدين خليل بن ابيك الصفدى، ١٧٢
- الصوان، ٢٩٥
- الصوران، ٢٩٣، ٢٩٥
- الصهباء بنت زمعه بن ربيعه، ٢٦٦
- صهيب بن سنان، ٢٤٥
- الضحاك، ٢٠، ٢١٢، ٢٤٦، ٢٥٨
- ضميره بن أبى ضميره الحميرى، ٢٩١
- طارق، ٢٣٥
- طالب بن أبى طالب، ٢٦٤
- طاهر الحسينى، ٢٣٢

الطبرانی، ۲۲، ۲۳، ۶۶، ۶۷، ۷۶، ۸۴، ۹۴، ۹۶، ۱۱۹، ۱۲۷، ۲۴۹، ۲۵۹، ۳۱۰، ۳۱۲

الطبرسی، ۲۴، ۸۱، ۸۷، ۱۱۱، ۱۵۰، ۱۹۲، ۳۰۳

الطبری، ۲۰، ۲۲، ۳۷، ۶۴، ۷۵، ۷۷، ۹۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۳۷، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴،

۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۱۸، ۳۴۳

الطبری النجفی، ۴۵، ۵۴، ۱۹۱، ۱۹۳

الطریحی، ۱۷، ۲۶۳

طریفه بن حازه، ۱۲۰

الطفیل، ۲۶

طلحه، ۹۱، ۲۶۱، ۲۸۶

طلحه بن عبد الله، ۱۲۲

طلحه بن عبد الرحمان، ۲۷

طلحه بن عبيد الله بن أبي عون الغساني العوني، ۳۲۴

طليحة، ۲۳۲

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۳۸۵

الطوسی، ۲۰، ۲۹، ۷۸، ۸۱، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۱۰، ۲۲۷، ۲۷۰، ۳۳۴

الطهرانی، ۵۵، ۱۱۰، ۲۱۵، ۲۶۸، ۲۸۴، ۲۹۸

ظهیر الدین الوزير، أبو شجاع محمد الروذراوری، ۲۴۶

عائشة، ۱۷، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۹، ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۹، ۲۱۴، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۴۸،

۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۷

عاتكة بنت عبد المطلب، ۱۴۳، ۲۴۵

عامر بن أبي وقاص، ۲۱

العباس، ۱۲، ۱۹، ۳۰، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۸۸، ۱۳۳، ۲۱۹، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۶

العباس بن الحسن بن عبيد الله بن العباس، ۳۲۷

العباس بن عبد المطلب، ۱۸، ۴۸، ۱۴۰، ۱۸۲، ۲۵۰

العباس بن علي، ۱۳۸، ۳۰۹

عباس المكي، ۱۷۶

عبد الأشهل، ۳۱۱

عبد الأعلى بن عبد الله، ۱۲۷

عبد الله أو عبيد الله بن عبد الله بن جعفر، ۲۵۶

عبد الله بن إبراهيم، ۱۴۷

عبد الله بن أبي بكر، ۳۹، ۲۱۷، ۲۳۱، ۳۱۸

عبد الله بن أبي جهنم، ۳۰۸

عبد الله بن أبي سليمان، ۱۵۶

- عبد الله بن أبي عبيدة، ۲۳۴
- عبد الله بن أسعد بن عليّ اليافعي، ۱۶۸
- عبد الله بن الأمير أبي عبد الله محمد الأخيضر الصغير، ۲۵۴
- عبد الله بن أنيس، ۲۰۹
- عبد الله بن جدعان، ۲۴۵
- عبد الله بن جعفر، ۴۴، ۴۸، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۸۲، ۲۵۵، ۲۵۷
- عبد الله بن جعفر بن أبي طالب، ۱۳۱، ۱۳۸
- عبد الله بن جعفر الصادق، ۲۵۵
- عبد الله بن حسن، ۱۸۲
- عبد الله بن حسن باشا، ۵۳
- عبد الله بن حسن بن حسن، ۲۳۴
- عبد الله بن الحسن المجتبي، ۲۴۱
- عبد الله بن حنطب، ۳۸، ۹۵، ۲۳۸
- عبد الله بن حنظلة بن الراهب، ۲۲۲
- عبد الله بن الربيع، ۳۱۳
- عبد الله بن رزين، ۲۸۶
- عبد الله بن الزبير الأسدي، ۲۶، ۱۰۲، ۱۴۹، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۷۶، ۳۳۱
- بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۸۶
- عبد الله بن عامر، ۳۷، ۲۹۲
- عبد الله بن عامر بن ربيعة العنزي، ۳۴۵
- عبد الله بن عباس، ۲۷۲
- عبد الله بن عتبة بن مسعود، ۳۰۷
- عبد الله بن عطاء المكي، ۱۶۱
- عبد الله بن عقيل، ۲۶۴
- عبد الله بن عمر، ۹، ۲۷، ۱۲۸
- عبد الله بن عمرو، ۱۶۸
- عبد الله بن محمد، ۲۷۲
- عبد الله بن محمد بن يوسف بن إبراهيم، ۲۵۴
- عبد الله بن مسعدة، ۳۱۰
- عبد الله بن مسعود، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۴
- عبد الله بن مطيع، ۳۰۸
- عبد الله بن نمير، ۲۴۵، ۲۵۸
- عبد الله المحض، ۲۷۴

- عبد الله والد، ۵۰
- عبد بن عبید بن مرواح، ۱۹
- عبد الجبار بن عماره، ۳۹
- عبد الجلیل براده، ۲۵۱
- عبد الحق الدهلوی، ۲۴۲
- عبد الحکیم بن عبد الله بن اَبی فروه، ۲۳۷
- عبد الحمید بن عبد الرحمن، ۳۰۸
- عبد الرحمن، ۱۶۷
- عبد الرحمن بن اَبی سعید الخدری، ۲۱۱
- عبد الرحمن بن اَبی الموالی، ۱۸۲
- عبد الرحمن بن جبر، ۲۵۱
- عبد الرحمن بن عبد القاری، ۳۰۷
- عبد الرحمن بن عقیل، ۲۶۴
- عبد الرحمن بن عمر، ۴۸
- عبد الرحمن بن عوف، ۱۹، ۲۳، ۱۲۲، ۲۰۴، ۲۵۲
- عبد الرحیم بن ابراهیم بن هبه الله الجهنی، أبو محمد، نجم الدین، المعروف بابن البارزی، ۲۰۷
- عبد الرزاق، ۱۰، ۲۲، ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۴۳، ۶۰، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۲، ۹۲، ۹۳، ۱۲۷، ۲۰۵، ۲۳۲، ۳۱۴
- عبد الرزاق الموسوی آل مقرم، ۵۵، ۵۶
- عبد الرسول المرزبانی التبریزی، ۲۵۳
- عبد السلام بن محمد، ۸۴
- عبد العزیز بن المختار، ۱۶۹
- عبد العزیز المدنی، ۱۲، ۲۷۶
- عبد العظیم الحسنی، ۲۹۵
- عبد الغنی الدهلوی، ۲۵۳
- عبد القادر الحسنی، ۲۵۳
- عبد القادر الشلبی، ۲۵۴
- عبد القادر النقیب، ۲۵۴
- عبد القدوس الأنصاری، ۳۴
- عبد الکریم بن عطاء الله المالکی، ۴۵
- عبد الکریم الحائری الیزدی، ۵۴
- بقیع الغرقد فی دراسة شامله، ص: ۳۸۷
- عبد الکریم الممتن، ۳۳۹
- عبد الکعبه، ۲۴۴

عبد المطلب، ۵۰، ۲۴۴

عبد الملك، ۷، ۲۹۲

عبد الملك بن نوفل بن مساحق، ۱۸

عبد الوهاب بن هبة الله القاضي، ۲۶۰

عبد الوهاب بن يحيى بن عباد بن عبد الله بن الزبير، ۳۱۸

عبد الهادي الصقلي، ۲۶۰

عبيد الله بن أبي رافع، ۲۸، ۳۶، ۷۴

عبيد الله بن العباس، ۲۸۹

عبيد الله بن عمر، ۱۲۹

عبيد الله الحسيني، ۳۲۷

عبيده، ۲۳۶

عبيده بن الحارث، ۲۶

عتاب بن أسيد، ۱۲۴

عتبة بن عبد الله بن عمرو، ۲۹

عثمان، ۴۶، ۸۲، ۹۱، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۵۱، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۸۰، ۳۱۸

عثمان بن عفان، ۵۱، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۴، ۳۰۰

عثمان بن مظعون، ۱۶، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۵۹، ۱۰۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۳۱، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۹۲، ۳۳۲

عدى بن ثابت، ۱۴۶

عدى بن كعب، ۳۰۸

عروة، ۲۶، ۱۷۴

عروة بن الزبير، ۲۶

العز ابن جماعة، ۲۷۹

عطاء بن يسار، ۳۰۵

العظيم آبادي، ۳۲

عقيل، ۷، ۳۷، ۴۲، ۴۸، ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۱۴۱، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۴۲

العلامة الحلبي، ۳۱، ۴۴، ۵۹، ۶۰، ۸۱، ۱۳۳، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۷۰

العلاء، ۱۶۷

العلوي، ۲۰۷

علي بن أحمد أبو الحسن الحرشي، ۲۶۵

علي بن أسباط، ۱۸۵

علي بن جعفر الصادق العريضي، ۵۱

علي بن جعفر العريضي، ۲۶۵

علي بن حماد، ۳۲۵

علی بن محمد العلوی، ۲۳۲، ۲۵۵، ۳۲۷

علی بن میمون، ۱۱

بقیع الغرقد فی دراسة شامله، ص: ۳۸۸

علی بن یقظین، ۱۱۶، ۱۱۷

علی القاری، ۱۷۵

علی الکاظمی، ۵۹

عمار، ۱۰۷، ۲۷۱، ۳۱۴

عمار بن یاسر، ۲۰، ۲۵۸، ۲۵۹

عمر، ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۲، ۸۲، ۹۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۹، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۷۶، ۲۸۲، ۳۰۷،

۳۱۷

عمر بن أبی سلمه، ۲۲۱

عمر بن بزیع، ۲۸۸

عمر بن الخطاب، ۲۳، ۲۴، ۱۰۶، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۹، ۲۸۲، ۲۸۹، ۳۰۷،

۳۰۸، ۳۱۲

عمر بن سعید، ۲۱

عمر بن عبد العزیز، ۲۸۰

عمر بن علی بن أبی طالب، ۲۶۶

عمر بن مصعب بن الزبیر، ۲۷

عمر بن یزید بیاع السابری، ۱۵۴

عمر رضا كحاله، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۹، ۲۵۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰

عمرو الأشدق، ۲۴۱

عمرو بن أبی المقدام، ۱۱۳، ۱۶۶

عمرو بن دینار، ۱۶۹

عمرو بن سعید، ۱۹۴

عمرو بن سعید بن العاص، ۱۹۵

عمرو بن عبد ود، ۱۲۳

عمرو بن النعمان البیاضی، ۳۴۲

عمرة بنت عبد الرحمن، ۲۶۶

عمیر بن سعد، ۱۲۴

العوام بن خوید، ۲۴۴

عوف بن الحارث بن الخزرج، ۲۱۱

عون، ۲۵۶

عیاش بن أبی ربیع، ۳۰۵، ۳۰۸

- العياشي، ۱۱۷، ۲۸۴
 عياض، ۳۶، ۲۶۷
 عيسى، ۲۸۸
 عيسى بن موسى، ۱۹۰
 عبد الله بن العباس، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۷۴
 عيسى بن موسى بن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس، ۲۷۵
 عيسى شلقان، ۱۰۷
 غالب بن عثمان الهمداني، ۳۲۸
 غزاة، ۱۵۵
 الفاخوري، ۴۶
 فارس بن محمد، ۳۲۹
 الفاضل الآبي، ۴۴
 فاطمة أخت عمر، ۲۴۰
 فاطمة بنت أسد، ۴۴، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۶
 بقيق الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۸۹
 ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۷، ۲۹۳
 فاطمة بنت اسماعيل بن إبراهيم، ۲۵۵
 فاطمة بنت الحسن بن علي بن أبي طالب، ۱۵۹
 فاطمة بنت الحسين الأثرم بن الحسن بن علي بن أبي طالب، ۲۱۸، ۲۲۷
 فاطمة بنت حسين بن علي، ۲۲۶
 فاطمة الكلابية، ۱۳۸، ۱۴۳
 الفاكهي، ۴۶
 فتح الله بن النحاس الحلبي، ۲۶۸
 الفجاءة، ۱۲۰، ۱۲۱
 الفرات الكوفي، ۸۷
 الفضل بن دكين، ۱۹۴
 الفضل بن شاذان، ۲۴، ۲۷۰
 فضيل بن مرزوق، ۱۴۶
 فهيم محمود شلتوت، ۱۸، ۲۴، ۳۶
 الفيروز آبادي، ۱۵
 الفيومي، ۱۶، ۲۸
 القاسم بن الحسن، ۲۷۴، ۲۸۸
 القاسم بن محمد، ۷۲، ۱۱۲، ۱۶۳، ۱۷۴

- القاضي ابن براج، ۴۴
القاضي عياض، ۲۷۱
قتاده بن النعمان، ۲۵۲
قدامه بن موسى، ۳۷
القرطبي، ۳۴۱
قطب الدين الراوندي، ۸۱، ۱۶۰
قطب الدين مودود بن أتابك، ۲۳۰
القمي، ۱۷، ۷۴
قيس بن أبي عرزة، ۲۰
قيس بن نعمان، ۱۱۳
كاظم الأزرى، ۱۹۳
كثير، ۳۴۴
كثير بن حصين، ۲۸۸
الكراجكي، ۱۳۵
الكشي، ۱۱۶
كعب بن أسيد، ۳۰۲
كعب بن الأشرف، ۷۵، ۲۷۹، ۳۰۲
كعب بن سور الأزدي، ۲۷۰
الكلبايكاني، ۴۵
كلثوم ابن الهدم، ۲۶۸
كلثوم بن الهدم، ۴۱
الكليني، ۲۶، ۳۰، ۹۰، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۴۷، ۱۶۲، ۱۹۳، ۲۵۵، ۳۱۶
كمال الدين محمد بن طلحة الشافعي، ۱۷۰
كنانه بن أبي الحقيق، ۲۴۳
كيسان السختاني، ۱۶۱
اللقاني، ۳۰
لوط، ۳۱
الليث بن سعد، ۱۷۸
لؤي بن غالب، ۳۳۱
بقيع الغرقدي في دراسة شاملة، ص: ۳۹۰
مارية، ۲۶۹
مارية القبطية، ۱۳۷، ۱۳۹، ۲۰۴، ۲۶۹
ماعز بن مالك، ۸۵

- مالک، ۱۲، ۳۱، ۳۶، ۵۱، ۱۴۱، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۴۲، ۲۷۴، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰۵
- مالک بن أنس، ۴۸، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۱، ۲۹۵، ۳۱۵
- مالک بن الحارث الأشتر النخعی، ۲۷۰
- مالک بن سنان، ۲۱۰، ۲۷۳، ۲۷۵
- المامقانی، ۲۵۶
- المبارکفوری، ۲۵، ۲۲۱، ۲۴۳، ۲۶۳
- المتقی الهندی، ۲۲، ۷۲، ۷۹، ۸۸، ۹۸، ۱۲۵
- المجد، ۳۶
- المجلسی، ۱۶، ۴۱، ۶۱، ۷۵، ۸۲، ۱۳۳، ۱۹۵، ۲۵۶، ۲۸۶، ۲۹۲
- المحدث القمی، ۲۱۳، ۲۳۰
- المحدث النوری، ۲۶۶
- المحسن بن عبد الله بن محمد بن عمرو، ۲۱۴
- المحقق الأردبیلی، ۱۹۳
- المحقق الحلّی، ۴۴، ۱۹۲
- المحقق الکرکی، ۴۴، ۱۹۱
- محمد ابن الحنفیة، ۳۷، ۲۷۶، ۲۹۲
- محمد أبو زهرة، ۱۷۶
- محمد اسحاق پیش خدمت، ۲۸۳
- محمد أمين الأمینی، ۱۳
- محمد أمين زين الدين، ۴۵
- محمد أمين السويدي، ۱۷۶
- محمد أنور البکری، ۵۸
- محمد بن أبي حرملة، ۲۳۴
- محمد بن أبي العباس، ۲۸۸
- محمد بن أحمد بن أمين الأقشهری، ۵۶
- محمد بن أحمد بن عيسى بن المنصور، ۲۰۷
- محمد بن أحمد بن المنصور، ۲۵۵
- محمد بن أحمد المعروف بألفا هاشم، ۲۷۳
- محمد بن إدريس الشافعی، ۱۶۶
- محمد بن اسحاق، ۳۱۵
- محمد بن إياس بن الكبير، ۳۴۴
- محمد بن بدر الدين المنشی، ۲۷۳
- محمد بن جبیر، ۱۲۵

- محمد بن الحباب، ۱۱۷، ۲۸۴
- محمد بن حبان، ۱۶۷
- محمد بن حبیب البغدادی، ۲۲۲
- محمد بن الحسن، ۳۲۷
- محمد بن زهیر، ۷۲
- محمد بن زید، ۳۷
- محمد بن سعد، ۲۲۲
- محمد بن سعد الله الحمرانی دمشقی، ۲۷۷
- محمد بن سفیان القیروانی المالکی، ۲۷۸
- بقیع الغرقد فی دراسة شامله، ص: ۳۹۱
- محمد بن سلیمان الکردی، ۲۷۸
- محمد بن الشربینی، ۴۶
- محمد بن شرحبیل بن حسنہ، ۲۳۹
- محمد بن صالح التمار، ۳۱۴
- محمد بن عبدالله البغدادی يعرف بابن التعاویذی، ۳۲۷
- محمد بن عبد الله بن جحش، ۲۳۵
- محمد بن عبد الله بن جعفر، ۲۵۶
- محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی، ۲۷۴، ۲۷۵
- محمد بن عبد الله المحض، ۲۷۴
- محمد بن عبد الله، الملقب بالنفس الزکیة، ۲۸۷
- محمد بن عبد الرحمن، ۴۰
- محمد بن عبد الرحمن بن سعد بن زرارہ، ۴۰
- محمد بن عقیل، ۲۶۴
- محمد بن علی، ۲۹۲
- محمد بن علی ابن الحنفیة، ۱۵۴
- محمد بن علی بن أبی طالب- ابن الحنفیة-، ۲۷۶
- محمد بن علی بن أبی منصور، ۲۷۷
- محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، ۵۵
- محمد بن علی بن حمزة، ۲۶۲
- محمد بن علی الصوفی، ۱۱۶
- محمد بن عمر، ۳۸، ۳۹، ۲۸۰، ۲۹۲
- محمد بن عمر بن علی، ۲۰۶
- محمد بن عمرو بن علی، ۲۶۲

- محمد بن قدامة، ۲۳۶
- محمد بن محمد بن علی، ابن الشماع، ۲۷۸
- محمد بن مسلم، ۸۲، ۱۴۷، ۱۶۱
- محمد بن مسلم بن مالک بن مزروع بن جعفر الصالحی الحنبلی، ۲۰۸
- محمد بن مسلمة، ۲۵۲، ۲۷۹
- محمد بن المنذر، ۲۷
- محمد بن المنکدر، ۳۱۴، ۳۱۵
- محمد بن مؤمل المخزومی، ۲۰۵
- محمد بن الولید، ۱۱۸، ۲۸۵
- محمد بن همام، ۱۸۶
- محمد بن همام الکاتب الإسکافی، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۸۲، ۳۰۷
- محمد بن هیصم، ۷۱
- محمد جواد البلاغی، ۵۷
- محمد حسین آل کاشف الغطاء، ۵۴
- محمد حسین المظفر، ۳۳۹
- محمد خواجه پارسا، ۱۷۲
- محمد الرازی، ۲۷۹
- محمد رضا البیهانی الحائری، ۲۷۹
- محمد رضا الطبسی النجفی، ۵۴
- محمد رضا الهندی، ۳۳۶
- محمد سراج الدین الرفاعی المخزومی الواسطی، ۱۷۳
- محمد صادق النجمی، ۵۹
- بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۳۹۲
- محمد صالح بن أحمد آل طعان، ۵۶
- محمد عابد السندی، ۲۸۰
- محمد علی، ۲۸۰
- محمد علی أمين السلطنة، ۲۹۶
- محمد علی مجاهدی، ۵۹
- محمد هاشم الخراسانی، ۱۴۲، ۲۷۶
- محمود أبو رية، ۲۱۵
- المختار بن أبي عبيدة، ۲۷۶
- المدرس، ۵۳
- مدین الموسوی، ۳۴۰

- المرندي، ۵۷، ۱۰۹، ۱۸۵
- مروان، ۶، ۷، ۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۷۹، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۲۰
- مروان بن الحكم، ۶، ۷
- المزى، ۲۷، ۲۵۲
- مساور مولى بنى سعد بن بكر، ۱۵۳
- المسعودى، ۸، ۱۵۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵
- مسلم، ۶۴، ۱۸۹
- مسلم بن عقبه، ۳۱۰
- مسلم بن عقيل، ۲۶۴
- مسلمه، ۲۸۰
- المسور بن مخرمه، ۳۰۷
- مصطفى بن محمد بن عبد الله الرافعى، ۵۸
- مصطفى رشدى، ۱۷۶
- مصعب بن الزبير، ۲۶، ۲۴۱
- مصعب بن عبد الله، ۳۱۰
- مصعب بن عمير، ۳۱، ۲۲۰
- مصعب الزبيرى، ۲۹۲
- المطرى، ۳۶
- المطلب بن حنطب، ۱۲۷
- المطلب بن عبد الله بن حنطب، ۳۸
- معاذ بن عمرو بن الجموح، ۲۸۰
- معاويه، ۷، ۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۹۴، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴
- معاويه بن أبى سفيان، ۱۲۵، ۲۶۵، ۲۹۱
- معاويه بن عمار، ۲۹، ۲۸۴
- المعز لدين الله الفاطمى، ۳۴۶
- معقل بن سنان الأشجعى، ۳۰۸
- معن بن أوس المزنى، ۳۴۴
- مغامس بن داغر الحلى، ۳۳۰
- المغيرة بن سعيد، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۸۸
- المغيرة بن شعبه، ۱۴۹، ۲۴۴، ۲۹۳
- المغيرة بن عبد الرحمن، ۱۸۲، ۲۸۰، ۲۸۸
- المفضل بن غسان، ۳۱۵
- المفيد، ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۲۴، ۲۲۷

- المقتدى العباسى، ۲۴۶
 بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۳۹۳
 المقداد، ۱۰۷
 المقداد بن الأسود، ۲۸
 مقداد بن عمرو الثعلبى الكندى، ويقال: مقداد بن أسود، ۲۸۱
 المقدسى المعروف بابن القيسرانى الشيبانى، ۱۶۹
 المقريزى، ۲۱۲، ۳۱۱
 ملا كاظم الخراسانى، ۳۳۴
 ملكشاه، ۲۴۶
 المناوى، ۱۸، ۱۷۵، ۳۱۲
 منتجب الدين، ۸۸
 المنذر بن الزبير، ۲۶
 المنصور، ۱۶۴، ۱۷۹، ۱۹۰، ۲۷۴، ۳۱۳
 المنصور الدوانيقى، ۱۷۲، ۱۷۴
 موسى بن عبد الله بن موسى الجون، ۲۰۷
 موسى بن عمران بن مناج، ۳۱۸
 موسى الهر بن جعفر، ۳۳۶
 المهتدى، ۲۰۷
 مهيار الديلمى، ۳۲۶
 ناصر الدين شاه، ۲۸۳
 الناصر لدين الله بن المستضىء بالله العباسى، ۲۹۶
 نافع، ۱۲، ۱۳۸، ۱۴۱، ۲۷۲، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۹
 نافع القارى، ۱۳۸، ۲۸۱
 نافع مولى لابن عمر، ۱۳۸، ۲۸۲
 النجاشى، ۵۵، ۶۱، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۲۸۴
 النجفى المرعشى، ۲۵۳
 نجيب الدين على بن محمد بن مكى العاملى الجبلى الجبى، ۳۳۳
 النراقى، ۴۵، ۶۰، ۱۹۱
 النسائى، ۲۰، ۲۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۲، ۸۵، ۹۹، ۱۲۶
 نصر، ۱۷
 النظام، ۲۴۶
 نظام شاه، ۲۲۸
 النعمان بن بشير، ۱۱۲

نعمة الله بن أحمد ابن خاتون العاملي، ۲۲۸

نعيم بن حماد، ۱۵۳

نعيم بن حماد المروزي، ۱۵۰

النفيس الزكيه، ۱۲، ۵۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۸

النمازي، ۶۱، ۱۱۶، ۲۴۱، ۲۵۵، ۲۶۵، ۳۱۱

النمر بن قاسط، ۲۴۵

نوح بن دراج، ۱۶۴

نوفل بن الحارث، ۲۱۳

نوفل بن الحارث بن عبد المطلب، ۲۸۲

النووي، ۲۱، ۴۶، ۱۴۷، ۲۱۴

النهدي، ۱۶۱

الواحدى، ۸۲

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۳۹۴

الواعظ الايروانى، ۲۸۳

الواقدي، ۴۰، ۲۰۵، ۲۲۴، ۲۴۲، ۲۶۱، ۲۷۲، ۲۸۹

الوليد بن عبد الملك بن مروان، ۲۳۴، ۱۵۷

الوليد بن عتبة بن أبى سفيان، ۲۲۲

الوليد بن عقبه، ۲۳۷

الوليد بن عقبه بن أبى سفيان، ۲۱۴

الوليد بن مسلم، ۳۱۷

الولى العراقى، ۲۷۹

ولى قلى شاملو، ۲۸۳

وهب بن خالد، ۱۶۹

وهو جريح بن مينا، ۲۶۹

هاشم، ۳۲۸

هاشم بن السيد محسن الأمين، ۳۳۹

هالة، ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۲۳

هالة بنت وهيب بن عبد مناف، ۲۴۴

الهرمزان، ۱۲۹

هزارمرد، ۲۸۸

هشام بن عبد الملك، ۲۳۷، ۲۸۱، ۳۱۳

همدان، ۲۴۶

هند بن أبى هند، ۱۳۴

هند بنت أبی أمیة، ۲۲۱
 الهیثمی، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۵، ۴۳، ۶۴، ۹۷، ۹۹، ۱۲۸
 الیافی، ۱۷۲
 یحیی بن سعید، ۴۴، ۱۷۰، ۱۹۲
 یحیی بن سعید الحلّی، ۱۸۷
 یحیی بن سلامه بن الحسین، ۳۲۹
 یحیی بن معین، ۱۶۷، ۲۸۳، ۳۴۵
 یزید، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۸۱
 یزید ابن أخت النمر، ۳۰۷
 یزید بن ثابت، ۷۱
 یزید بن معاویة، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۳۱۰
 یزید بن هارون، ۳۱۵
 یعقوب بن جعفر بن إبراهیم، ۳۱۶
 یعقوب بن طلحة بن عبید الله، ۳۳۱
 یعقوب بن عتبة بن المغیره، ۲۵۲
 الیعقوبی، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۶۷، ۲۳۸، ۳۰۱
 یوسف صدر العلماء، ۲۸۳
 یوسف الهاجری، ۵۸
 یوسف الیان سرکیس، ۲۱۶، ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۹۸
 یونس بن یعقوب، ۶۰، ۶۱، ۱۱۷، ۲۸۴

(۶) فهرس الأقسام و الملل و الطوائف و القبائل و النحل

آل أبی طالب، ۲۸۸
 آل ذی یزن، ۳۰۰، ۳۱۸
 آل الزبیر، ۳۳۲
 آل العباس، ۱۲، ۲۵۱، ۲۹۹
 آل عکاشة، ۲۶
 آل عمر، ۲۳۰
 ابن أبی معیط، ۱۲۲
 أصحاب، ۳۶، ۳۴۳
 أصحاب رسول الله، ۱۰۶
 أصحاب الکهف، ۵، ۸۲
 أصحاب النبی، ۵۷

الایرانیون، ۲۹۷

الأمویین، ۷

الأنصار، ۷، ۸، ۹، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۹، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۱، ۷۶، ۸۶، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۶۵، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۵۲، ۲۹۴، ۲۹۵،

۳۰۲

الأوس، ۲۲۰، ۳۰۱

أهل السنة، ۱۷۷، ۲۷۱

أهل المدينة، ۲۵

بنو أمیة، ۱۵۰، ۱۸۸، ۳۱۱

بنو حارثة، ۳۱۱

بنو سلمة، ۲۲۴، ۲۸۸

بنو عبد المطلب، ۲۸۲

بنو عبد المؤمن، ۱۷۰

بنو مطیع، ۳۴۵

بنو هاشم، ۱۵۰

بنو أسد، ۳۰۵

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۳۹۶

بنو إسرائيل، ۲۴۳

بنو أمیة، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۲۹۴

بنو بیاضة، ۳۱

بنو تمیم، ۱۳۴

بنو حارثة، ۳۰۷

بنو حدیلة، ۲۳۴

بنو الحسن بن فاطمة، ۳۲۸

بنو رزیق، ۲۶

بنو سلمة، ۳۰۷، ۳۱۰

بنو سلیم، ۱۲۰

بنو عبد الأشهل، ۹۹، ۳۰۷

بنو عبد الدار، ۱۸۲، ۲۸۹، ۲۹۱

بنو عثمان، ۲۹۷

بنو عمرو بن تمیم، ۳۴۴

بنو غنم، ۷۲، ۲۶

بنو قریظة، ۱۷، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۷

بنو قینقاع، ۲۵

بنو مازن بن النجار، ۲۶، ۲۰۵

بنو نبيه، ۲۸۹

بنو النضير، ۲۳۳

بنو هاشم، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۹۵، ۲۲۴، ۲۵۰، ۳۰۰، ۳۱۱

التابعون، ۳۳، ۳۶، ۴۴، ۴۵، ۱۳۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۰۳، ۲۷۰، ۲۷۶

الحنابلة، ۱۱، ۲۰۹، ۲۵۴

خثعم، ۳۴۲

الخزرج، ۳۰۱

ربيعه، ۶۶

الرهبان، ۳۱۶

سرية الفليس، ۳۱۸

السماسة، ۲۰

الشافعية، ۲۰۷، ۲۳۰، ۲۷۸

الشهداء، ۵، ۳۳، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۶۳، ۶۶، ۷۵، ۱۱۱، ۱۳۹، ۱۴۲، ۲۰۳، ۲۲۵، ۲۶۴، ۲۸۱، ۲۹۷، ۳۰۷، ۳۲۰

شهداء بدر وأحد، ۵۷

الشيخية، ۲۱۵

الشيعة، ۲۴، ۲۹، ۴۴، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۷، ۸۲، ۹۱، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸

۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۳، ۲۴۴

۲۶۸، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۹، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۹۷

۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۶

القاجار، ۲۹۶

قريش، ۱۸، ۸۰، ۱۲۳، ۱۹۴، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۸۲، ۳۰۸، ۳۳۱، ۳۴۵

قضاة، ۳۱۷

الكشفية، ۲۱۵

الكيسانية، ۲۷۷

المالكية، ۱۴۱، ۲۷۱

۱۸، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۷، ۶۰، ۶۶، ۶۷، ۸۰، ۹۵، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۶۱، ۲۰۱، ۲۱۷

۲۱۸، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۳۸

المهاجر، ۳۷

المهاجرون، ۲۰، ۲۳، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۱۰۳، ۱۳۰، ۲۰۳، ۲۶۳، ۲۶۸، ۳۰۲

نصراني، ۸۱

النقشبديين، ۲۱۵

نهد، ۲۸۴

ولد قصی، ۲۶۱

الوهابیون، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۱۱۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۹

هوازن، ۹۸

اليهود، ۱۴۴، ۲۴۴، ۲۶۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۹۴، ۳۰۲

(۷) فهرس الأماكن و البلدان

آذربيجان، ۵۲

آق حصار، ۲۷۳

آمد، ۲۷۰

الأبطح، ۳۳۰

الأبواء، ۲۸۲

أبي قبيس، ۳۳۲

أحجار الزيت، ۳۰۳

أحد، ۱۷، ۳۸، ۵۱، ۱۳۹، ۱۴۱، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۹۷، ۳۰۶

الأحساء، ۲۱۵، ۲۴۳، ۳۳۹

أزبكستان، ۵۲

الأسطوانة المخلّقة، ۷۴، ۲۹۱

اسكندريه، ۲۶۹

الأسواف، ۲۸۶

اصفهان، ۲۹۷

إفريقية، ۲۷۳

أفغانستان، ۵۲

إيران، ۵۲، ۲۹۶

بئر أبي أيوب، ۲۷

بئر الدرويش، ۲۲۹

باب البقيع، ۴۷

باب جبرائيل، ۳۴

باب الجمعة، ۳۴

باب النساء، ۱۹۰

بدر، ۳۸، ۱۲۳، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۹

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۳۹۹

البصرة، ۲۴۷

البطحاء، ۲۵

بطحاء ابن أزره، ۲۳۴

بغداد، ۱۱، ۲۳۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹

بغدان، ۳۲۳، ۳۲۵

بقیع بُطحان، ۳۰

بقیع الجیج، ۲۸

بقیع الخبئة، ۲۷، ۲۸، ۳۶، ۷۸، ۷۹

بقیع الخصمات، ۳۱

بقیع الخصمات، ۳۱، ۳۲

بقیع الخیل، ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۲۲۵

بقیع الزبیر، ۲۵، ۲۶، ۲۷

بقیع العمات، ۳۵، ۳۶

بقیع الغراب، ۲۸

بقیع الفرقد، ۵، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۵۸، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶

۷۷، ۷۹، ۸۵، ۸۸، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۸۹، ۲۲۵، ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶

۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳

بقیع الفرقد، ۹۲، ۱۸۳، ۲۶۸

بقیع المصلی، ۲۹، ۳۰، ۳۰۶

بلاد العجم، ۲۲۷

البلقاء، ۸۷

بنو أسد، ۱۲۱

بنو عبد المطلب، ۱۲۴

بنو مخزوم، ۱۳۴

بههان، ۲۲۹

البيت، ۱۹۱

بيت الأحزان، ۵۰، ۵۷، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۸۶، ۲۹۸، ۳۱۹

بيت الأرقم بن الأرقم، ۵۱

بيت الحزن، ۴۸، ۱۱۰

بيت خديجة، ۵۰

تاتارستان، ۵۲

تبوك، ۲۷۱

ترکمنستان، ۵۲

ترکيا، ۵۲

- التوثير، ۲۴۳
 التنية، ۳۰۷
 ثنية الوداع، ۲۷۴، ۲۸۸
 الثوبه، ۱۹۴
 جامع دمشق، ۲۵۰
 بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۴۰۰
 جبال الکرد، ۲۰۷
 جبجب، ۲۷
 جبل الرماء، ۵۱
 جبل سلع، ۱۲، ۲۷۵، ۲۷۶
 جبل طبرية، ۲۱۵
 جبل عامل، ۳۳۹
 جبل عرفات، ۲۷۷
 الجبيل، ۳۳۹
 جدة، ۲۹۷
 الجرف، ۲۸۱
 الحبشة، ۲۰، ۸۰، ۲۲۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۲
 الحجاز، ۸، ۱۷، ۲۵، ۲۷، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۱۱۰، ۱۴۲، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۰
 الحجر، ۳۳۲
 الحديبية، ۲۸۲
 الحرم، ۳۱۱
 الحرم النبوی، ۱۴۲، ۲۷۴
 الحرمین الشریفین، ۵۷
 الحره، ۱۴۱، ۱۴۴، ۳۳۱، ۳۳۲
 حره بنی بیاضه، ۳۱، ۳۲
 الحره الشرقيه، ۱۴۳
 حشّ کوب، ۳۵، ۳۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۰۳، ۲۶۱، ۲۹۳، ۲۹۴
 حلب، ۲۵۴
 الحمام، ۲۸۶
 حمام ابن أبی الصعبه، ۲۸۸
 حمام أبی قطیفه، ۱۳۳، ۲۸۷، ۲۹۳
 حماه، ۲۷۸
 حمص، ۴۱، ۱۲۵

- حنین، ۲۱۲، ۲۸۲
 حوار، ۲۷۳
 حیدر آباد، ۲۲۸
 الحیره، ۱۶۴
 خراسان، ۳۲۱، ۳۳۹
 الخندق، ۱۲۳، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۵۷، ۲۸۲
 خوخته بنی نبیه، ۲۹۱
 خیبر، ۲۰، ۹۴، ۱۵۱، ۲۴۳
 الخیف، ۳۳۰
 دارا، ۲۷۰
 دار ابن أفلح، ۲۸۸
 دار ابن الحنفیه، ۲۹۰، ۲۹۱
 دار ابی ایوب، ۵۱
 دار ابی بکر، ۲۸۸
 دار الأرقم، ۲۵۲، ۲۵۷
 دار الجحشیین، ۱۸۲، ۲۸۹، ۲۹۱
 بقیع الغرقد فی دراسة شامله، ص: ۴۰۱
 دار زید بن ثابت، ۲۸۹
 دار ضمیره بن ابی ضمیره الحمیری، ۲۹۱
 دار عبید الله بن العباس، ۲۸۹
 دار عثمان، ۲۹۰
 دار عثمان الصغری، ۲۸۸
 دار عقیل، ۳۷، ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۱۳، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲
 دار علی بن ابی طالب، ۲۹۰
 دار الکراخی، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۲
 دار محمد ابن الحنفیه، ۳۷، ۲۹۲
 دار مروان، ۲۹۲
 دار المغیره بن شعبه، ۲۹۲
 دار نافع، ۲۹۳
 دکن، ۲۲۸
 دمشق، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۵۰، ۲۶۸، ۲۹۸
 دمیاط، ۲۱۵
 دهلی، ۲۵۳

- دیر سلح، ۲۶۱
 ذباب، ۲۷۵
 ذو الحلیفه، ۲۱۴
 ذی المروء، ۲۷۱
 راتج، ۳۰۷
 الربذة، ۲۶۹، ۲۷۹
 رضوی، ۲۷۷
 الروحاء، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۱۳۳، ۲۸۷، ۲۹۳
 الروضة، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۰۹
 الروم، ۸۷، ۲۴۵، ۲۸۰
 الری، ۵۷
 زقاق ابن حیین، ۲۵
 زقاق العمات، ۳۵
 سامراء، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۸
 سبزوار، ۲۲۶
 سرّ من رأی (سامراء)، ۳۲۵، ۳۲۹
 السقیاء، ۲۹۳
 سناپاذ، ۱۱
 سنجار، ۲۷۰
 السند، ۲۸۰
 سوق المدینة، ۱۷
 الشام، ۱۱۳، ۱۹۵، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۵۴، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۷
 الشعبیة، ۳۳۴
 شقرا، ۳۳۹
 بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۴۰۲
 شهران، ۲۰۷
 شهرزور، ۲۰۷
 صاروخان، ۲۷۴
 الصفا، ۲۰۹
 الصفاصف، ۲۵
 الصفة، ۶۶
 صفین، ۲۵۶، ۲۷۰
 صنعاء، ۲۸۰

الصين، ۵۳
 الطائف، ۲۱۲
 طبریه، ۲۱۵
 طرابلس، ۲۵۴
 الطف، ۲۲۵، ۲۴۱، ۲۵۶، ۲۶۴، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶
 الطفوف، ۳۲۴، ۳۲۶
 طلحه، ۲۴۰
 طوس، ۱۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹
 طیبه، ۳۲۵، ۳۲۷
 عالیه، ۲۰۴
 عام الرماده، ۳۰۷
 عانات، ۲۷۰
 العراق، ۸، ۵۲، ۱۱۷، ۱۷۷، ۲۲۷، ۲۴۶، ۲۸۴، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۷
 العرصه، ۲۴۰، ۲۴۱
 عرفات، ۲۳۰
 عرفه، ۱۸۵
 العریش، ۵۱
 العریض، ۵۱، ۶۹، ۲۱۸، ۲۶۵، ۲۶۶
 عسقلان، ۱۰۰، ۱۰۱
 العقیق، ۲۱۴، ۲۳۷، ۲۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳
 العوالی، ۷۱، ۲۰۸
 الغری، ۱۹۴، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۴۶
 غزوة أحد، ۲۸۹
 فاس، ۲۶۰
 فدک، ۱۲۱، ۱۸۳
 فلاته، ۲۷۳
 فلسطین، ۵۴
 القادسیه، ۱۲۵، ۲۳۷
 القاره، ۲۴۳
 القاهره، ۲۱۶، ۲۶۸
 قباء، ۲۸۸
 قزاقان، ۵۲
 قزاقستان، ۵۲

قفقاز، ۵۲

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۴۰۳

قلزم، ۲۷۱

قلعة کنکور، ۲۴۶

قلعة الموصل، ۲۳۰

قم، ۵۴، ۵۸، ۳۳۸

قندهار، ۲۸۳

قیس بن أبی حازم، ۲۴۸

الکاظمین، ۲۹۵

الکاظمیة، ۳۳۸

الکبا، ۳۷

کربلاء، ۵۷، ۱۹۵، ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۷۶، ۲۹۶، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۰

الکعبة، ۲۴۴، ۲۶۷، ۲۷۷، ۳۱۱

کنیسه مریم، ۲۵۰

کوفان، ۳۲۱، ۳۲۵

الکوفه، ۷، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۵۲، ۲۳۷، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۸۴، ۳۱۷، ۳۲۲

لکنهو، ۵۸

مبنى الشرسورة، ۱۴۲

المدائن، ۲۵۷

المدرسة الخاتونية البرانية، ۲۳۳

المدينة، ۸، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۴

۵۵، ۵۷، ۶۰، ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۹۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷

۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶

۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱

۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۸۹

۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰

۳۲۳، ۳۲۵، ۳۴۳

المروة، ۲۹۳

المزاحم، ۲۵

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۴۰۴

المسجد، ۴۰، ۸۴، ۱۳۰، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۱

مسجد، ۲۷۳، ۲۹۷

مسجد البيعة، ۵۱

- مسجد رسول الله، ۲۸، ۳۴، ۴۵، ۲۰۹
- مسجد السيدة فاطمة بنت الحسين، ۵۱
- مسجد فاطمة، ۵۰
- مسجد الفتح، ۷۴
- مسجد الفضح، ۵۱
- مسجد قباء، ۲۵
- المسجد النبوی، ۳۵، ۳۹، ۵۱، ۷۸، ۱۴۰
- مشربة أم إبراهيم، ۵۰، ۲۰۴
- مصر، ۱۱، ۱۹۵، ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۹۷، ۲۹۹
- المصلی، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۸۰، ۱۰۶، ۳۰۶
- المغرب، ۱۷۰، ۲۲۷، ۳۱۷
- مغنیسا، ۲۷۴
- مغولستان، ۵۳
- المغیره بن شعبه، ۲۴۴
- مقبرة البقیع، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۸، ۲۴۰، ۳۱۱
- مکه، ۳۰، ۴۳، ۵۱، ۵۷، ۸۰، ۸۳، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۲، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۳۰، ۳۳۲
- المناصع، ۱۰۰، ۳۰۰
- منزل الحسين بن عبد الله الضمری، ۳۰۰
- منی، ۵۱
- الموصل، ۲۷۰، ۲۷۷
- مولد فاطمة، ۵۰
- مولد النبی، ۵۰
- ناحیه بنی سلمه، ۳۱۰
- ناحیه ذناب، ۳۱۰
- ناحیه عبدالأشهل، ۳۱۱
- نجران، ۸۱، ۳۱۶
- النجف، ۵۸، ۱۹۵، ۳۲۴، ۳۳۴
- النجف الأشرف، ۵۳، ۵۷، ۱۹۴، ۲۲۶، ۲۸۳، ۳۳۸
- نصیبین، ۲۷۰
- النقیع، ۳۱، ۳۲، ۳۰۴
- نقیع الخضعات، ۳۲
- النوقان، ۱۱، ۳۲۵
- نهاوند، ۳۱۸

- النيل، ۳۲۴
 وادى بدر، ۵۱
 وادى بنى سالم، ۲۷۸، ۲۰۸
 وادى العقيق، ۳۲
 بقیع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۴۰۵
 وادى مر، ۲۱۴
 وزوراء، ۳۲۷
 وقعة الحره، ۳۱۰
 هديه، ۲۱۵
 هراء، ۲۳۱
 همذان، ۲۴۶
 الهند، ۵۳، ۲۲۸، ۲۷۹
 هيت، ۲۷۰
 ياشقيرستان، ۵۲
 يثرب، ۲۵، ۳۱۶، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۴۶
 اليمن، ۲۱۶، ۳۱۶

(۸) فهرس الأحداث و الوقائع

- الحرب التركيه الإنكليزية، ۳۳۴
 حرب الجمل، ۲۴۹، ۲۶۹
 سرية الفليس، ۳۱۸
 وقعة الحره، ۳۱۰
 وقعة الطف، ۲۴۱، ۳۱۹
 يوم أحد، ۳۵۲
 يوم الغدير، ۳۲۶
 يوم البقيع، ۳۰۱، ۳۳۴، ۳۴۶
 يوم الجمل، ۲۷۰، ۲۷۶
 يوم الخندق، ۱۲۳، ۲۳۹
 يوم القادسيه، ۱۲۵
 يوم صفين، ۲۵۶، ۲۷۱
 يوم الطائف، ۲۱۲
 يوم الطف، ۲۲۵
 يوم بدر، ۱۲۳، ۲۳۶، ۲۸۰، ۲۸۲

يوم بعث، ۲۲۰

يوم حنين، ۲۱۲، ۲۸۲

يوم خيبر، ۹۴، ۱۵۱، ۲۴۳

يوم عاشوراء، ۲۵۶

(۹) فهرس المصادر

۱- القرآن الكريم

«آ- الف»

۲- آثار المدينة المنورة، عبد القدوس الأنصاري.

۳- الآحاد والمثاني، ابن أبي عاصم أبو بكر أحمد بن عمرو بن الضحاک، المتوفى ۲۸۷، تحقيق باسم فيصل أحمد الجوابرة، دار الدراية للطباعة والنشر والتوزيع، الرياض، السعودية.

۴- ابصار العين في أنصار الحسين، محمد بن طاهر السماوي، تحقيق محمد جعفر الطبسي، مركز الدراسات الاسلامية، قم، ايران.

۵- الإتحاف بحب الأشراف، الشيخ عبد الله بن محمد بن عامر الشبراوي، المطبعة الأدبية، مصر، منشوران الرضى، قم، ايران.

۶- اثبات الوصية، المسعودي المتوفى سنة ۳۴۶، منشورات الرضى - قم.

۷- اثبات عذاب القبر، أحمد بن حسين البيهقي المتوفى سنة ۴۵۸، تحقيق: شرف محمود القضاء، دار الفرقان، عمان، الأردن.

۸- أحاديث أم المؤمنين عائشة، السيد مرتضى العسكري، التوحيد للنشر.

۹- الأحاديث الطوال، الحافظ أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني المتوفى سنة ۳۶۰، تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.

بقيع الغرق في دراسة شاملة، ص: ۴۰۸

۱۰- الإحتجاج، أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي، تحقيق: ابراهيم البهادري ومحمد هادي به، دار الأسوة للطباعة والنشر، طهران، ايران.

۱۱- احقاق الحق، الشهيد السيد نور الله التستري، المتوفى سنة ۱۰۱۹، مع تعليقات السيد النجفي المرعشي، مكتبة آية الله العظمى السيد النجفي المرعشي.

۱۲- احكام الجنائز وبدعها، محمد ناصر الدين الألباني، المكتبة الاسلامي، بيروت.

۱۳- احكام القرآن، أحمد بن علي الرازي الجصاص، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.

۱۴- أخبار الدولة العباسية، لمؤلف من القرن الثالث الهجري، تحقيق عبد العزيز الدوري وعبد الجبار المطلبي، دار الطليعة، بيروت، لبنان.

۱۵- إختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، محمد بن عمر بن عبد العزيز الكشي.

۱۶- الأدب المفرد، محمد بن اسماعيل البخاري المتوفى سنة ۲۵۶، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت، لبنان.

۱۷- الأربعون حديثاً عن أربعين شيخاً من أربعين صحابياً في فضائل الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، الشيخ منتجب الدين علي بن بابويه الرازي، المتوفى ق ۵، تحقيق مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، قم المقدسة، ايران.

۱۸- ارشاد الأذهان الى أحكام الايمان، العلامة الحلّي المتوفى سنة ۷۲۶، تحقيق الشيخ فارس حسون، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ايران.

- ١٩- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، الشيخ المفيد، المتوفى سنة ٤١٣، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم، إيران.
- ٢٠- ارواء الغليل في تخريج أحاديث منار السبيل، محمد ناصر الدين الألباني، إشراف: محمد زهير الشاويش، المكتبة الإسلامية، بيروت، لبنان.
- ٢١- الأزرية، الشيخ كاظم الأزرى، دار الأضواء، بيروت، لبنان.
- ٢٢- أسباب النزول، علي بن أحمد الواحدى النيسابورى، المتوفى سنة ٤٦٨، مؤسسة الحلبي، القاهرة.
- ٢٣- الإستغاثه، أبو القاسم علي بن أحمد الكوفي، المتوفى ٣٥٢.
- ٢٤- أسد الغابة في معرفة الصحابة، ابن الأثير، انتشارات اسماعيليان، طهران، إيران.
- ٢٥- إسعاف المبطل برجال الموطأ، جلال الدين السيوطى، المتوفى ٩١١، تحقيق موفق فوزى جبر، دار بقيق الغرقد في دراسة شامله، ص: ٤٠٩
- الهجرة، بيروت، لبنان.
- ٢٦- الإصابة في تمييز الصحابة، أحمد بن علي بن الحجر العسقلاني، المتوفى سنة ٨٥٢، تحقيق الشيخ عادل أحمد والشيخ علي محمد معوض، دار الكتب اللبنانية، بيروت، لبنان.
- ٢٧- إصلاح غلط المحدثين، الخطابي البستي، المتوفى سنة ٣٨٨، تحقيق الدكتور محمد علي عبد الكريم الرديني، دار المأمون للتراث، دمشق، سوريا.
- ٢٨- أضواء على السنة المحمدية أو دفاع عن الحديث، محمود أبو ريه، دار الكتاب الإسلامي.
- ٢٩- الأعلام، خير الدين الزركلي، دار العلم للملايين، بيروت، لبنان.
- ٣٠- إعلام الوري بأعلام الهدى، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي، ق ٥، مؤسسة آل البيت، قم.
- ٣١- أعيان الشيعة، السيد محسن بن عبد الكريم الحسيني العاملي، بيروت، لبنان.
- ٣٢- إقبال الأعمال، السيد ابن طاوس، المتوفى سنة ٦٦٤ أو ٦٦٨.
- ٣٣- الإكمال في ذكر من له رواية في مسند الإمام أحمد من الرجال، محمد بن علي بن حمزة الشافعي، م ٧٦٥، تحقيق الدكتور عبد المعاطي أمين قلججي، منشورات جامعة الدراسات الإسلامية، كراتشي، باكستان.
- ٣٤- ألقاب الرسول وعترته، بعض المحدثين والمؤرخين من قدمائنا، (المطبوع من المجموعة النفيسة)، مكتبة آية الله النجفي المرعشي.
- ٣٥- الأمالي، الشيخ الطوسي، المتوفى سنة ٤٦٠، مؤسسة البعثة، قم، إيران.
- ٣٦- الأمالي، الشيخ الصدوق، المتوفى سنة ٣٨١، مؤسسة البعثة، قم، إيران.
- ٣٧- الأمالي، الشيخ المفيد، م ٤١٣، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
- ٣٨- أمالي المحاملي، أبو عبد الله الحسين بن اسماعيل المحاملي، تحقيق الدكتور ابراهيم القيسي، المكتبة الإسلامية، دار ابن القيم، الأردن.
- ٣٩- الإمام الصادق، برهان البخاري.
- ٤٠- الإمام جعفر الصادق، عبد الحليم الجندی.
- ٤١- الإمام جعفر الصادق رمز الحضارة الإسلامية، محمد أمين الأميني - مؤلف هذا الكتاب -، مؤسسة التاريخ العربي، بيروت، لبنان.
- ٤٢- الإمام الصادق والمذاهب الأربعة، أسد حيدر، دار الكتب العربي، بيروت، لبنان.
- ٤٣- الإمامة والسياسة، ابن قتيبة الدينوري، المتوفى سنة ٢٧٦، انتشارات الشريف الرضي،

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۴۱۰

قم، ایران ..

۴۴- أمل الآمل، الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي، المتوفى سنة ۱۱۰۴، مكتبة الأندلس، بغداد، العراق.

۴۵- أنساب الأشراف، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري، ق ۳، تحقيق الشيخ محمد باقر المحمودي، مؤسسه الأعلمی، بيروت، لبنان، وأيضاً طبع دار الفكر، تحقيق الدكتور سهيل زكار، ورياض زرکلی.

۴۶- الأنوار البهية في تواريخ الحجج الإلهية، الشيخ عباس القمي، المتوفى سنة ۱۳۵۹ هـ، مؤسسه النشر الاسلامي، قم، ایران.

۴۷- الأيام الشامية من عمر النهضة الحسينية، الشيخ محمد أمين الأميني (المؤلف)، دار الولا، بيروت، لبنان.

۴۸- الإيضاح، فضل بن شاذان النيسابوري، المتوفى ۲۶۰، تحقيق السيد جلال الدين الحسيني الأرموي المحدث.

«باء»

۴۹- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، الشيخ محمد باقر المجلسي، المتوفى سنة ۱۱۱۱، مؤسسه الوفاء، بيروت، لبنان.

۵۰- البدايه والنهائيه، أبو الفداء اسماعيل بن كثير الدمشقي، م ۷۷۴، تحقيق علي شيري، دار احياء التراث العربي، بيروت، لبنان.

۵۱- بدائع الصنائع، أبوبكر بن مسعود الكاشاني الحنفي المتوفى سنة ۵۸۷، المكتبة الحسينية، باكستان.

۵۲- البحر الرائق شرح كنز الدقائق، ابن نجيم المصري الحنفي، تحقيق الشيخ زكريا عميرات، منشورات محمد علي بيضون، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.

۵۳- بشارة المصطفى لشيعه المرتضى، عماد الدين أبو جعفر محمد بن أبي القاسم الطبري، تحقيق جواد القيومي الاصفهاني، مؤسسه النشر الاسلامي، قم، ایران.

۵۴- البشري في مناقب خديجه الكبرى، السيد محمد بن علوي المالكي الحسني.

۵۵- بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي، م ۸۰۷، تحقيق مسعد عبد الحميد محمد السعدني، دار الطلائع.

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۴۱۱

۵۶- البقيع، المهندس يوسف الهاجري، بيروت، لبنان.

۵۷- البقيع الغرقد، السيد محمد الحسيني الشيرازي، م ۱۴۲۲، بيروت، لبنان.

۵۸- بقيع الغرقد، المهندس حاتم عمر طه والدكتور محمد أنور البكري، مكتبة الحلبي، المدينة المنورة.

۵۹- البيان، الشهيد الأول محمد بن جمال الدين مكي العاملي، مجمع الذخائر الاسلامية، قم، ایران.

۶۰- بيت الأحزان، الشيخ عباس القمي، دار الحكمة، قم، ایران.

«تاء»

۶۱- تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضى الحسيني الواسطي الزبيدي الحنفي، مكتبة الحياة، بيروت، لبنان.

۶۲- تاريخ الأئمة، ابن أبي الثلج البغدادي، المتوفى سنة ۳۲۵، (المطبوع في المجموعه النفيسه)، مكتبة بصيرتي، قم، ایران.

۶۳- تاريخ الاسلام، شمس الدين الذهبي، المتوفى سنة ۷۴۸.

۶۴- التاريخ الأمين لمدينة سيد المرسلين، الشيخ عبد العزيز المدني، مطبعة الأمين.

۶۵- تاريخ ابن خلدون المسمى بكتاب العبر، عبد الرحمن بن محمد بن خلدون الحضرمي المغربي المتوفى سنة ۸۰۸، مؤسسه الأعلمی، بيروت، لبنان.

۶۶- تاريخ ابن معين، (تاريخ عثمان بن سعيد الدارمي المتوفى سنة ۲۸۰ عن أبي زكريا يحيى بن معين المتوفى سنة ۲۳۳)، تحقيق

الدكتور أحمد محمد نور سيف، دار المأمون للتراث، دمشق/ بيروت.

۶۷- تاريخ بغداد أو مدينة السلام، أبو بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي، المتوفى سنة ۴۶۳، تحقيق مصطفى عبد القادر عطاء، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.

۶۸- ناسخ الحديث ومنسوخه، عمرو بن أحمد بن عثمان بن شاهين، مكتبة المنار، الزرقاء.

۶۹- تاريخ الأمم والملوك، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري، مؤسسة الأعلمى، بيروت، لبنان.

۷۰- تاريخ القرمانى.

۷۱- التاريخ الكبير، البخارى م ۲۵۶، اشراف: الدكتور محمد عبدالمعيدخان، المكتبة الاسلاميه، دياربكر.

۷۲- تاريخ المدينة المنورة، أبو زيد عمر بن شبة النميرى البصرى، م ۲۶۲، تحقيق فهيم محمود شلتوت، مطبعة قدس، قم، ايران.

۷۳- تاريخ مدينة دمشق، أبو القاسم على بن الحسن بن هبة الله بن عبد الله الشافعى المعروف بابن

بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ۴۱۲

عساكر، المتوفى سنة ۵۷۱، تحقيق على شيرى، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، سوريه.

۷۴- تاريخ مواليد الأئمة عليه السلام ووفياتهم، الحافظ الشيخ أبو محمد عبد الله بن النصر ابن اخشاب البغدادي، المتوفى سنة ۵۶۷،

(المطبوع فى المجموعة النفيسة)، مكتبة آية الله النجفى، قم، ايران.

۷۵- تاريخ اليعقوبى، أحمد بن أبى يعقوب بن جعفر بن وهب ابن واضح الكاتب العباسى المعروف باليعقوبى، دار صادر، بيروت،

لبنان.

۷۶- تأويل الآيات الظاهرة فى فضائل العتره الطاهرة، السيد شرف الدين على الحسينى الاسترabadى النجفى، ق ۱۰، مدرسه الامام

المهدى، قم، ايران.

۷۷- تبصره المتعلمين فى أحكام الدين، العلامة الحلّى، المتوفى سنة ۷۲۶، تحقيق السيد أحمد الحسينى - الشيخ محمد هادى الیوسفى.

۷۸- تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الاماميه، الحسن بن يوسف بن المطهر الحلّى، المتوفى سنة ۷۲۶، تحقيق الشيخ ابراهيم

البهادرى، مؤسسة الامام الصادق، قم، ايران ..

۷۹- التحرير الطاووسى، الشيخ حسن بن زين الدين صاحب المعالم، تحقيق فاضل الجواهرى، مكتبة السيد النجفى المرعشى، قم،

ايران.

۸۰- تحف العقول عن آل الرسول، ابن شعبه الحرانى، تصحيح على أكبر الغفارى، مؤسسة النشر الاسلامى، قم، ايران.

۸۱- تحفة الاحوذى بشرح جامع الترمذى، محمد عبد الرحمن المبار كفورى، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.

۸۲- تحفة العالم فى شرح خطبة المعالم، السيد جعفر آل بحر العلوم الطباطبائى، (مقتبسها فى آخر بحار الأنوار / ۴۸).

۸۳- تخريب وبازسازی بقیع به روایت اسناد، السيد على قاضى عسكر، نشر مشعر، طهران، ايران.

۸۴- تذكرة الحفاظ، شمس الدين محمد الذهبى، المتوفى سنة ۷۴۸، دار احیاء التراث العربى، بيروت.

۸۵- تذكرة الخواص، سبط ابن الجوزى، المتوفى سنة ۶۵۴.

۸۶- تركة النبى، حماد بن زيد البغدادي المتوفى سنة ۲۶۷.

۸۷- تزويج على عليه السلام بنته من عمر، الشيخ المفيد م ۴۱۳، تحقيق عصام عبد السيد، المؤتمر العالمى بمناسبة الذكرى الألفية

لوفاه الشيخ المفيد، قم، ايران.

۸۸- تذكرة الفقهاء، العلامة الحلّى، المتوفى سنة ۷۲۶، مؤسسة آل البيت - قم.

بقيع الغرقد فى دراسة شامله، ص: ۴۱۳

- ۸۹- تسلیة المجالس، محمد بن أبی طالب، مؤسسة المعارف الاسلامیة، قم، ایران.
- ۹۰- تصحیفات المحدثین، العسکری، المتوفی سنه ۳۸۲، اللمطبعة العربیة الحدیثه، القاہرہ.
- ۹۱- التعلیل والتجریح، سلیمان بن خلف الباجی المالکی، التوفی ۴۷۴، تحقیق أحمد لزار.
- ۹۲- التعجب، الکرآجکی، (المطبوع مع کنز الفوائد)، دار المصطفوی، قم، ایران.
- ۹۳- تعجیل المنفعة بزوائد رجال الأئمة الأربعة، أحمد بن علی بن حجر العسقلانی المتوفی سنه ۸۵۲، دار الکتب العربی، بیروت، لبنان.
- ۹۴- تفسیر أبی الفتوح الرازی، (بواسطة الکنی والألقاب).
- ۹۵- تفسیر الثعالبی المسمی بالجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، عبد الرحمن بن محمد بن مخلوف أبی زید الثعالبی المالکی، المتوفی سنه ۸۷۵، تحقیق الشیخ علی محمد معوض والشیخ عادل أحمد عبد الموجود، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.
- ۹۶- تفسیر الصافی، المولی محسن الفیض الکاآانی، تصحیح الشیخ حسین الأعلمی، مکتبه الصدر، طهران.
- ۹۷- تفسیر الفرات الکوفی، أبو القاسم فرات بن ابراهیم الکوفی، تحقیق محمد الکاظم، وزارة الثقافة والارشاد الاسلامی، طهران، ایران.
- ۹۸- تفسیر القرآن العظیم، أبو الفداء اسماعیل بن کثیر القرشی دمشقی المتوفی سنه ۷۷۴، دار المعرفه، بیروت، لبنان.
- ۹۹- تفسیر القرآن الکریم، السید مصطفی الموسوی الخمیني، مؤسسه تنظیم ونشر آثار الإمام الخمیني، مؤسسه العروج، طهران، ایران.
- ۱۰۰- تفسیر القرآن الکریم لأبى حمزه الثمالی، عبد الرزاق محمد حسین حرز الدین، مؤسسه نشر الهادی، قم، ایران.
- ۱۰۱- تفسیر القمی، علی بن ابراهیم القمی (قرن ۳-۴)، مطبعة النجف، ۱۳۸۶.
- ۱۰۲- التفسیر المنسوب الی الإمام الحسن العسکری، مؤسسه الإمام المهدي، قم، ایران.
- ۱۰۳- تفسیر نور الثقلین، الشیخ عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، مؤسسه اسماعیلیان، قم.
- ۱۰۴- تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، محمد بن الحسن الحر العاملی، المتوفی سنه ۱۱۰۴، مؤسسه آل البيت، قم.
- ۱۰۵- التلخیص الحیبر فی تخریج الرافعی الکبیر، أحمد بن علی بن حجر العسقلانی، المتوفی سنه ۸۵۲، بقیع الغرقد فی دراسه شامله، ص: ۴۱۴، دار الفکر، بیروت، لبنان.
- ۱۰۶- التنبیه والاشراف، المسعودی، المتوفی سنه ۳۴۶.
- ۱۰۷- التفتیح فی شرح العروه الوثقی، تقرير أبحاث السيد أبو القاسم الموسوی الخوئی، میرزا علی الغروی، مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی، قم، ایران.
- ۱۰۸- تنویر الحوآلک شرح علی موطأ مالک، جلال الدین السیوطی المتوفی سنه ۹۱۱، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان.
- ۱۰۹- توضیح المقاصد، (المطبوع فی المجموعه النفیسه)، الشیخ بهاء الدین محمد بن الحسن العاملی، المتوفی سنه ۱۰۳۰.
- ۱۱۰- تهذیب الأحکام فی شرح المقنعه للشیخ المفید، الشیخ أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی المتوفی سنه ۴۶۰، تحقیق السید حسن الخرسان، دار الکتب الاسلامیة، طهران، ایران.
- ۱۱۱- تهذیب التهذیب، احمد بن علی بن حجر العسقلانی، دار الفکر، بیروت، لبنان.
- ۱۱۲- تهذیب الکرمال فی أسماء الرجال، الحافظ جمال الدین أبو الحجاج یوسف المزی، المتوفی سنه ۷۴۲، تحقیق الدكتور بشار عواد معروف، مؤسسه الرساله، بیروت، لبنان ..
- ۱۱۳- تهذیب المقال فی تنقیح کتاب الرجال (للنجاشی)، السید محمد علی الموحد الأبطحی.

«ثاء»

۱۱۴- كتاب الثقات، محمد بن حبان التميمى البستى المتوفى سنة ۳۵۴، حيدر آباد دكن، الهند.

۱۱۵- الثاقب فى المناقب، أبو جعفر محمد بن على الطوسى المعروف بابن حمزة، مؤسس الأنصارى، قم، ايران.

«جيم»

۱۱۶- جامع أسانيد أبى حنيفة.

۱۱۷- جامع أحاديث الشيعة، ألف تحت اشراف السيد حسين الطباطبائى البروجردى، قم، ايران.

۱۱۸- جامع البيان عن تأويل آى القرآن، أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى، دار الفكر، بيروت، لبنان.

۱۱۹- جامع الخلاف والوفاق بين الإمامية وبين أئمة الحجاز والعراق، الشيخ على بن محمد القمى السبزوارى، ق ۷، تحقيق: الشيخ

حسين الحسنى البيرجندى.

۱۲۰- جامع الرواة وازاحة الاشتباهات عن الطرق والاسناد، محمد بن على الأردبيلى الغروى الحائرى، المتوفى ق ۱۲، مكتبة

المحمدى، قم، ايران.

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۴۱۵

۱۲۱- الجامع الصغير فى أحاديث البشير النذير، جلال الدين السيوطى، دار الفكر، بيروت، لبنان.

۱۲۲- الجامع العباسى، الشيخ البهائى.

۱۲۳- جامع المدارك، السيد احمد الموسوى الخوانسارى.

۱۲۴- جامع المقاصد فى شرح القواعد، الشيخ على بن الحسن الكركى، المتوفى سنة ۹۴۰، مؤسس آل البيت لإحياء التراث، قم، ايران.

۱۲۵- الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي)، محمد بن احمد الأنصارى القرطبي، دار احياء التراث العربى، بيروت.

۱۲۶- الجامع للشرائع، يحيى بن سعيد، مؤسس الإمام الصادق، قم، ايران.

۱۲۷- الجرح والتعديل، الرازى، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان.

۱۲۸- الجمع بين رجال الصحيحين، محمد بن الحسين الأنصارى المرى الظاهرى، المتوفى سنة ۵۳۶.

۱۲۹- الجواهر السنية فى الأحاديث القدسية، محمد بن الحسن الحرّ العاملى، المتوفى سنة ۱۱۰۴، مكتبة المفيد، قم.

۱۳۰- جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام، الشيخ محمد حسن نجفى، دارالكتب الاسلاميه، طهران.

۱۳۱- جواهر المطالب فى مناقب الامام على بن أبى طالب، شمس الدين أبو البركات محمد بن أحمد الدمشقى الباعونى الشافعى

المتوفى سنة ۸۷۱، تحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودى، مجمع احياء الثقافة الاسلاميه، قم، ايران.

۱۳۲- الجوهرة فى نسب الإمام على وآله، محمد بن أبى بكر الأنصارى التلمسانى المعروف بالبرى، تحقيق الدكتور محمد التونجى،

مكتبة النورى، دمشق، سوريا.

۱۳۳- الجهاد والشهادة على ضوء القرآن والعترة، محمد أمين الأمينى - المؤلف -، بيروت، لبنان.

«حاء»

۱۳۴- حاشية اعانة الطالبين، أبو بكر السيد البكرى بن السيد محمد شطا الدمياطي، دار الفكر، بيروت، لبنان.

۱۳۵- حاشية رد المحتار على الدر المختار، محمد أمين الشهير بابن عابدين، دار الفكر، بيروت، لبنان.

۱۳۶- الحبل المتين، الشيخ البهائى.

۱۳۷- الحدائق الناضرة، المحدث البحرانى، مؤسس النشر الاسلامى، قم، ايران.

۱۳۸- حز الغلاصم فى إفحام المخاصم، شيث بن ابراهيم بن محمد بن حيدر، المتوفى سنة ۵۹۸، تحقيق

- بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۴۱۶
عبد الله بن عمر البارودی، مؤسسه الكتب الثقافیه، بیروت، لبنان.
- ۱۳۹- حلیه الأبرار فی أحوال محمد وآله الأطهار علیه السلام، السيد هاشم البحرانی، تحقیق الشيخ غلام رضا مولانا البروجردی، مؤسسه المعارف الاسلامیه، بیروت، لبنان.
- ۱۴۰- حلیه الأولیاء، أبو نعیم الاصفهانی.
- ۱۴۱- الحواشی علی تحفه المحتاج، حواشی الشيخ عبد الحمید الشروانی والشيخ أحمد العبادی علی تحفه المحتاج بشرح المحتاج لابن حجر العیثمی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- «حاء»
- ۱۴۲- الخرائج والجرائح، قطب الدین الراوندی، م ۵۷۳، مؤسسه الامام المهدي، قم.
- ۱۴۳- خصائص الأئمة، الشريف الرضى، تحقیق الشيخ محمد هادی الأمینی، مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد، ایران.
- ۱۴۴- خصائص أمير المؤمنین، الشريف الرضى، تحقیق الشيخ محمد هادی الأمینی، مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد، ایران.
- ۱۴۵- الخصال، الشيخ الصدوق المتوفى ۳۸۱، تحقیق علی أكبر الغفاری، منشورات جماعه المرسلین فی الحوزه العلمیه، قم، ایران.
- ۱۴۶- خلاصه عبقات الأنوار فی امامه الأئمة الأطهار، السيد علی الحسينی المیلانی.
- ۱۴۷- الخلاف، الشيخ الطوسی، م ۴۶۰، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ایران.
- «دال»
- ۱۴۸- دائرة المعارف الاسلامیه، ترجمه أحمد الشنتناوی، ابراهیم زکی خورشید، عبد الحمید یونس، دار المعرفه، بیروت، لبنان.
- ۱۴۹- دائرة المعارف الاسلامیه الشيعیه، السيد حسن الأمين، دار التعارف بیروت، لبنان.
- ۱۵۰- دائرة معارف تشيع. (باللغه الفارسیه)، طبع فی طهران، ایران.
- ۱۵۱- الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیه، أحمد بن زینی دحلان، م ۱۳۰۴، مطبعة البابی الحلبي و أخویه، مصر.
- ۱۵۲- الدرّ الثمین فی معالم الرسول الامین.
- ۱۵۳- الدرّ المنثور، جلال الدین السيوطی، دار المكتبة الاسلامیه والمکتب الجعفری، طهران، ایران.
- ۱۵۴- الدرّ المنضود فی معرفه صیغ النیات والایقاعات والعقود، زین الدین علی بن علی بن محمد بن طی
- بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۴۱۷
- الفقعی، المتوفى سنة ۸۵۵، تحقیق: محمد برکت، مکتبه مدرسه امام العصر، شیراز، ایران.
- ۱۵۵- الدرجات الرفیعة فی طبقات الشيعه، السيد علی خان المدنی الشیرازی الحسینی، المتوفى سنة ۱۱۲۰، مکتبه البصیرتی، قم، ایران.
- ۱۵۶- الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیه، الشيخ شمس الدین محمد بن مکی العاملی الشهید الأول، استشهد سنة ۷۸۶، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ایران.
- ۱۵۷- الدعاء، أبو القاسم سلیمان بن أحمد الطبرانی، م ۳۶۰، دار الكتب العلمیه، بیروت، لبنان.
- ۱۵۸- دعائم الاسلام، القاضی أبو حنیفه نعمان بن محمد بن منصور التیمی المغربي، تحقیق آصف بن علی أصغر فیضی، دارالمعارف- مصر.
- ۱۵۹- الدعوات، قطب الدین الراوندی، المتوفى سنة ۵۷۳، مؤسسه الامام المهدي، قم.
- ۱۶۰- دلائل الإمامه، أبو جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری، ق ۵، مؤسسه البعثه، قم، ایران.

- ١٦١- دلائل النبوة، اسماعيل بن محمد التيمي الاصفهاني، المتوفى سنة ٥٣٥، دار طيبة، الرياض.
- ١٦٢- دليل الناسك، السيد محسن الحكيم، تحقيق السيد محمد القاضي الطباطبائي، مؤسسة المنار.
- ١٦٣- الديباج على صحيح مسلم بن الحجاج، جلال الدين السيوطي، المتوفى سنة ٩١١، تحقيق أبو اسحاق الحويني الأثري، دار ابن عفان، السعودية.
- «ذال»
- ١٦٤- ذخائر العقبي في مناقب ذوى القربى، محب الدين أحمد بن عبد الله الطرى المتوفى سنة ٦٩٣، مكتبة القدسي.
- ١٦٥- ذخيرة الصالحين في شرح تبصرة المتعلمين، الشيخ محمد رضا الطبسى النجفى، (مخطوط).
- ١٦٦- ذخيرة المعاد في شرح الارشاد، ملا محمد باقر السبزواري المتوفى سنة ١٠٩٠، مؤسسة آل البيت، قم، ايران.
- ١٦٧- الذريعة الى تصانيف الشيعة، الشيخ آقا بزرك الطهراني، دار الأضواء، بيروت، لبنان.
- ١٦٨- الذكري، الشهيد الأول محمد بن مكي.
- ١٦٩- ذيل تاريخ بغداد، محب الدين ابو عبد الله محمد بن محمود المعروف بابن النجار البغدادي، المتوفى سنة ٦٤٣، تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.
- «راء»
- ١٧٠- رأس الحسين عليه السلام، ابن تيمية الحراني.
- بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ٤١٨
- ١٧١- رحلة ابن بطوطة، ابن بطوطة، تحقيق الشيخ محمد عبد المنعم، دار احياء العلوم، بيروت، لبنان.
- ١٧٢- رحلة ابن جبير، - بواسطة الغدير والبقيع-.
- ١٧٣- رجال ابن داود، تقى الدين الحسن بن على بن داود الحلبي، المتوفى بعد ٧٠٧، منشورات المطبعة الحيدرية، النجف الأشرف، العراق.
- ١٧٤- رجال الطوسي، الشيخ الطوسي، م ٤٦٠، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ايران.
- ١٧٥- رجال النجاشي، النجاشي.
- ١٧٦- رسائل الجاحظ، حسن السندوبي، المطبعة الرحمانية، مصر.
- ١٧٧- رسائل الشريف المرتضى، السيد المرتضى، تحقيق السيد أحمد الحسيني.
- ١٧٨- الرسائل العشر، أحمد بن محمد بن فهد الحلبي المتوفى سنة ٨٤١، تحقيق السيد مهدي الرجائي، مكتبة آية الله النجفي المرعشي، قم، ايران.
- ١٧٩- رسائل المحقق الكركي، الشيخ على بن الحسين الكركي، المتوفى سنة ٩٤٠، تحقيق الشيخ محمد الحسون، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ايران.
- ١٨٠- رساله في تواريخ النبي والآل، الشيخ محمد تقى التستري، طبع في آخر قاموس الرجال، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
- ١٨١- الركب الحسيني في الشام ومنه الى المدينة المنورة، الشيخ محمد أمين الأميني، مركز دراسات عاشوراء، قم، ايران.
- ١٨٢- روضة الواعظين، محمد بن قتال النيشابوري، م ٥٠٨، منشورات الرضى، قم.
- ١٨٣- الروضة في المعجزات والفضائل.
- ١٨٤- رياض الصالحين، يحيى بن شريف النووي.

«سين»

- ۱۸۵- سبائك الذهب، محمد أمين السويدى.
- ۱۸۶- سبل السلام، محمد اسماعيل الكحلانى الصناعى، تحقيق محمد عبد العزيز الخولى، القاهرة.
- ۱۸۷- سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد، محمد بن يوسف الصالحى الشامى، م ۹۴۲، تحقيق عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمد معوض، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.
- ۱۸۸- السرائر، ابن ادريس الحلوى.
- ۱۸۹- سر السلسلة العلوية، أبو نصر البخارى، منشورات المطبعة الحيدرية، النجف الأشرف، العراق.
بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۴۱۹
- ۱۹۰- سفرنامه مکه، مهديقلی هدايت (مخبر السلطنة)، تحقيق الدكتور السيد محمد دبیر سياقى، نشر تيراژه، طهران، ايران.
- ۱۹۱- السقيفة وفدك، أبوبكر أحمد بن عبد العزيز الجوهرى البصرى البغدادي، المتوفى ۳۲۳، شركة الكتبي، بيروت، لبنان.
- ۱۹۲- سماء المقال فى علم الرجال، أبوالمهدى الكلbasى، مؤسسهُ ولى العصر للدراسات الاسلاميه، قم.
- ۱۹۳- سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد القزوينى ابن ماجه، المتوفى سنه ۲۷۵، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفكر، بيروت، لبنان.
- ۱۹۴- سنن ابى داود، ابن اشعث السجستاني.
- ۱۹۵- سنن الترمذى، محمد بن عيسى الترمذى.
- ۱۹۶- سنن الدارقطنى، على بن عمر الدارقطنى، المتوفى سنه ۳۸۵، تحقيق مجدى بن منصور، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ۱۹۷- سنن الدارمى، عبدالله بن بهرام الدارمى.
- ۱۹۸- السنن الكبرى، احمد بن الحسين البيهقى، م ۴۵۸، دار الفكر، بيروت، لبنان.
- ۱۹۹- سنن النسائى، أحمد بن شعيب النسائى.
- ۲۰۰- سؤالات أبى بكر البرقانى، للدارقطنى فى الجرح والتعديل، تحقيق: مجدى السيد ابراهيم، مكتبة القرآن، القاهرة، مصر.
- ۲۰۱- سير أعلام النبلاء، الذهبى المتوفى سنه ۷۴۸، مؤسسهُ الرساله، بيروت، لبنان.
- ۲۰۲- السيرة النبويه، ابن كثير.
- ۲۰۳- السيرة النبويه، ابن هشام.
- «شين»
- ۲۰۴- شذرات الذهب.
- ۲۰۵- شجرة الطوبى، الشيخ محمد مهدى المازندراني.
- ۲۰۶- شرائع الاسلام فى مسائل الحلال والحرام، المحقق الحلوى، تعليق السيد صادق الشيرازى، انتشارات استقلال، طهران، ايران.
- ۲۰۷- شرح الأخبار، القاضى نعمان، المتوفى سنه ۳۶۳، انتشارات اسلامى التابعة لجماعة المدرسين، قم.
بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۴۲۰
- ۲۰۸- شرح اصول الكافى، المولى محمد صالح المازندراني المتوفى سنه ۱۰۸۱، تعليق الميرزا أبو الحسن الشعرانى، المكتبة الاسلاميه، طهران، ايران.
- ۲۰۹- شرح الرضى على الكافية.
- ۲۱۰- شرح الشفا.
- ۲۱۱- شرح كتاب السير الكبير لمحمد بن الحسن الشيبانى م ۱۸۹، محمد بن أبى سهل السرخسى م ۴۸۳.

- ۲۱۲- الشرح الكبير، شمس الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن أبي عمر محمد بن أحمد بن قدامة، م ۶۸۲، دار الكتاب العربي للنشر والتوزيع.
- ۲۱۳- شرح مائة كلمة، ابن ميثم البحراني.
- ۲۱۴- شرح مسلم.
- ۲۱۵- شرح مسند أبي حنيفة، ملا علي القاري الحنفي، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.
- ۲۱۶- شرح معاني الآثار، ابو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة بن عبد الملك بن سلمة الأزدي الحجري المصري الطحاوي الحنفي، م ۳۲۱، تحقيق محمد زهري النجار، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.
- ۲۱۷- شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، المتوفى سنة ۶۵۶، دار احياء الكتب العربيّة.
- ۲۱۸- الشفا بتعريف حقوق المصطفى، القاضي أبو الفضل عياض اليحصبي، م ۵۴۴، دار الفكر، بيروت، لبنان.
- ۲۱۹- شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، الحافظ عبيد الله بن عبد الله بن أحمد المعروف بالحاكم الحسكاني الحنفي النيسابوري، ق ۵، تحقيق الشيخ محمد باقر المحمودي، مجمع احياء الثقافة الاسلاميّة، قم، ايران.
- ۲۲۰- شهداء الفضيلة، الشيخ عبد الحسين الأميني النجفي، دار الشهاب، قم المقدسة، ايران.

«صاد»

۲۲۱- صحاح الأخبار في نسب السادة الفاطمية الأخيار،

۲۲۲- صحاح اللغة، الجوهرى

۲۲۳- صحيح ابن حبان.

۲۲۴- صحيح ابن خزيمة،

۲۲۵- صحيح البخارى.

۲۲۶- صحيح، مسلم.

بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۴۲۱

۲۲۷- الصحيح من سيرة النبي الأعظم صلى الله عليه و آله، السيد جعفر مرتضى العاملي، دار السيرة، بيروت، لبنان.

۲۲۸- صحيفه امام، مجموعه خطابات ورسائل وكلمات الإمام الخميني.

۲۲۹- الصراط المستقيم الى مستحقّي التقديم، الشيخ علي بن يونس العاملي النباطي البياضى، المكتبة المرتضوية لاهياء الآثار الجعفريّة- تهران.

۲۳۰- صريح السنة، محمد بن جرير الطبرى.

۲۳۱- الصواحق المحرقة.

«ضاد»

۲۳۲- ضعفاء العقيلي.

«طاء»

۲۳۳- الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، دار صادر، بيروت، لبنان.

۲۳۴- طبقات المحدثين باصبهان والواردين عليها، أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حبان المعروف بأبي الشيخ الأنصارى، م ۳۶۹، تحقيق عبد الغفور عبد الحق حسين البلوسى، مؤسسة الرسالة، بيروت، لبنان.

۲۳۵- طرائف المقال في معرفة طبقات الرجال، السيد علي أصغر بن محمد شفيع الجابلقى البروجردى المتوفى سنة ۱۳۱۳، تحقيق

السيد مهدي الرجائي، مكتبة السيد النجفي المرعشي، قم، ايران.

«عين»

۲۳۶- العارف بالله سيدي جعفر الصادق.

۲۳۷- عبد الله بن سبأ، السيد مرتضى العسكري.

۲۳۸- العدد القوي لدفع المخاوف اليومية، رضى الدين على بن يوسف المطهر الحلبي، ق ۸، تحقيق السيد مهدي الرجائي، مكتبة آية الله النجفي المرعشي، قم، ايران.

۲۳۹- العلل ومعرفة الرجال، أحمد بن حنبل المتوفى سنة ۲۴۱، دار الخاني، طهران.

۲۴۰- علل الدارقطني.

۲۴۱- علل الشرائع، الشيخ الصدوق، م ۳۸۱.

۲۴۲- علموا أولادكم محبة آل بيت النبي صلى الله عليه وآله، الدكتور محمد عبده يمانى، مؤسسة الكتاب الثقافى، بيروت، لبنان.

۲۴۳- العمدة، ابن بطريق.

بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۴۲۲

۲۴۴- عمدة الطالب.

۲۴۵- عود المعبود.

۲۴۶- العوالم، الشيخ عبد الله البحرانى.

۲۴۷- العهد المحمدي.

۲۴۸- العين، الخليل بن أحمد الفاهيدي.

۲۴۹- عيون الأثر فى فنون المغازى والشمال والسير، محمد بن عبد الله بن يحيى ابن سيد الناس، م ۷۳۴، مؤسسة عز الدين للطباعة والنشر، بيروت، لبنان.

۲۵۰- عيون أخبار الرضا عليه السلام، الشيخ الصدوق، م ۳۸۱.

۲۵۱- عيون المعجزات، حسين بن عبد الوهاب.

۲۵۲- عين العبرة فى غبن العترة، جمال الدين السيد أحمد آل طاووس، م ۶۷۷، دار الشهاب، قم، ايران.

«غين»

۲۵۳- الغارات، أبو اسحاق إبراهيم بن محمد الثقفى الكوفى المتوفى سنة ۲۸۳، تحقيق السيد جلال الدين المحدث، سلسلة انتشارات انجمن آثار ملي، طهران، ايران.

۲۵۴- غاية الإختصار فى البيوتات العلوية المحفوظة من الغبار،

۲۵۵- الغدير فى الكتاب والسنة والأدب، الشيخ عبد الحسين الأمينى النجفى، دار الكتاب العربى، بيروت، لبنان.

۲۵۶- غريب الحديث، ابن قتيبة.

۲۵۷- غريب الحديث، الحربى.

۲۵۸- غنائم الأيام.

«فاء»

۲۵۹- الفائق فى رواة وأصحاب الامام الصادق عليه السلام، الشبستري.

۲۶۰- الفائق فى غريب الحديث، الزمخشري.

- ۲۶۱- فتح الباری شرح صحیح البخاری، شهاب الدین ابن حجر العسقلانی، دار المعرفة، بیروت، لبنان.
- ۲۶۲- فتح العزیز.
- ۲۶۳- فتح القدير.
- بقیع الغرقد فی دراسة شامله، ص: ۴۲۳
- ۲۶۴- الفتنة ووقعة جمل.
- ۲۶۵- الفصول المهمة، الشيخ الحرّ العاملي.
- ۲۶۶- الفضائل، أبو الفضل سديد الدين شاذان بن جبرائيل بن اسماعيل بن أبي طالب القمي المدني، ق ۷، منشورات المطبعة الحيدرية، النجف الأشرف، العراق.
- ۲۶۷- فضائل الأوقات.
- ۲۶۸- فضائل الصحابة، أحمد بن حنبل المتوفى سنة ۲۴۱، دار الكتب العلمية، طهران، ايران.
- ۲۶۹- فقه الرضا (الفقه المنسوب الى الإمام علي بن موسى الرضا عليه السلام)،
- ۲۷۰- فقه القرآن، الراوندي.
- ۲۷۱- فوائد العراقيين.
- ۲۷۲- فهرس التراث، السيد محمد حسين الحسيني الجلالی، انتشارات دليل ما، قم، ايران.
- ۲۷۳- فهرست ابن نديم.
- ۲۷۴- فی رحاب النبي وآله.
- ۲۷۵- فيض القدير شرح الجامع الصغير، محمد عبد الرؤوف المناوي، م ۱۳۳۱، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.
- «قاف»
- ۲۷۶- قاموس الرجال، الشيخ محمد تقی التستري، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
- ۲۷۷- القاموس المحيط، فيروز آبادی.
- ۲۷۸- قرب الإسناد، أبو العباس عبد الله بن جعفر الحميري، قرن ۳، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم، ايران.
- ۲۷۹- قصص الأنبياء، قطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندي المتوفى سنة ۵۷۳، تحقيق الميرزا غلامرضا عرفانيان، مؤسسه الهادي، قم، ايران.
- «كاف»
- ۲۸۰- الكاشف في معرفة من له الرواية في الكتب الستة، الذهبي م ۷۴۸، دار القبلة، جدة.
- ۲۸۱- الكافي، الشيخ الكليني، المتوفى سنة ۳۲۸، دارالكتب الاسلاميه، طهران.
- ۲۸۲- الكامل، عبد الله بن عدي.
- بقیع الغرقد فی دراسة شامله، ص: ۴۲۴
- ۲۸۳- الكامل في اللغة والأدب، الشيخ أبو العباس المبرد النحوي، م ۲۸۵.
- ۲۸۴- كامل الزيارات، جعفر بن محمد بن قولويه، م ۳۶۷، تصحيح الشيخ عبد الحسين الأميني، مكتبة المرتضوية، النجف الأشرف.
- ۲۸۵- كتاب التعجب، ابو الفتح محمد بن علي الكراچكي، م ۴۴۹، منشوران مكتبة المصطفوي، قم، ايران.
- ۲۸۶- كتاب الدعاء، الطبراني.
- ۲۸۷- كتاب السنة.

- ۲۸۸- كتاب الطهارة، الشيخ مرتضى الأنصارى.
- ۲۸۹- كتاب الفتن، نعيم بن حماد المروزي، دار الفكر، بيروت، لبنان.
- ۲۹۰- كتاب المجروحين.
- ۲۹۱- كتاب الهواتف، ابن أبي الدنيا.
- ۲۹۲- كشاف الفهارس، السيد محمد باقر الحجتى.
- ۲۹۳- كشف الارتياح فى أتباع محمد بن عبد الوهاب، السيد محسن الحسينى الأمين، مكتبة الحريس.
- ۲۹۴- كشف الخفاء، اسماعيل بن محمد العجلونى الجراحى.
- ۲۹۵- كشف الرموز، الفاضل الآبى.
- ۲۹۶- كشف الغطاء.
- ۲۹۷- كشف الغمّة، أبو الحسن على بن عيسى بن أبي الفتح الاربلى، دار الأضواء، بيروت، لبنان.
- ۲۹۸- كشف القناع.
- ۲۹۹- كشف اللثام، الفاضل الهندى المتوفى سنة ۱۱۳۷، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ايران ..
- ۳۰۰- كفاية الأثر.
- ۳۰۱- كلمة التقوى، الشيخ محمد أمين زين الدين.
- ۳۰۲- كنز العمال، المتقى الهندى، المتوفى سنة ۹۷۵، مؤسسه الرسالة، بيروت.
- ۳۰۳- الكنى والألقاب، الشيخ عباس القمى، المتوفى سنة ۱۳۵۹.
- ۳۰۴- كنى البخارى.
- ۳۰۵- گنجينه دانشمندان، الشيخ محمد شريف الرازى.
- بقيع الغرقد فى دراسة شاملة، ص: ۴۲۵
- «لام»
- ۳۰۶- لسان العرب، ابن المنظور.
- ۳۰۷- لسان الميزان.
- ۳۰۸- المع فى أسباب ورود الحديث.
- ۳۰۹- اللمعة البيضاء فى شرح خطبة الزهراء، محمد على بن أحمد القراچه داغى التبريزى الأنصارى، المتوفى سنة ۱۳۱۰، تحقيق السيد هاشم الميلانى، مؤسسه الهادى، قم، ايران.
- ۳۱۰- اللهوف، السيد ابن طاوس.
- «ميم»
- ۳۱۱- المبسوط، الشيخ الطوسى.
- ۳۱۲- المبسوط، السرخسى.
- ۳۱۳- المجدى فى أنساب الطالبين، الشريف نجم الدين أبو الحسن على بن أبى الغنائم محمد بن على العلوى العمرى، تحقيق: الدكتور أحمد المهديى الدامغانى، مكتبة آية الله النجفى المرعشى، قم، ايران.
- ۳۱۴- مجمع البحرين، الشيخ فخر الدين الطريحي.
- ۳۱۵- مجمع البيان فى تفسير القرآن، الطبرسى.

- ۳۱۶- مجمع الزوائد، نور الدين على بن أبي بكر الهيثمي، م ۸۰۷، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.
- ۳۱۷- مجمع الفائدة والبرهان في شرح ارشاد الأذهان، المولى أحمد الأردبيلي، تحقيق العراقي والاشتهاردى واليزدى، مؤسسه النشر الاسلامي، قم، ايران.
- ۳۱۸- مجمل اللغة، ابن فارس،
- ۳۱۹- مجمع النورين وملتقى البحرين، الشيخ أبو الحسن المرندی.
- ۳۲۰- المجموع.
- ۳۲۱- مجموعه نفيسه حاويه لرسائل شريفه، أمر بطبعها السيد النجفي المرعشي، منشورات مكتبه بصيرتي، قم، ايران.
- ۳۲۲- المحبر، أبو جعفر محمد بن حبيب بن أمية الهاشمي البغدادي، م ۲۴۵؛ تحقيق سيد كسروي، دار الغد العربي، القاهرة، مصر.
- ۳۲۳- المحلي، ابن حزم.
- بقيع الغرقد في دراسة شامله، ص: ۴۲۶
- ۳۲۴- مختصر التحفة الإثني عشرية، الآلوسی.
- ۳۲۵- مختلف الشيعة، العلامة الحلبي.
- ۳۲۶- المختصر النافع، المحقق الحلبي.
- ۳۲۷- مدارك الأحكام، السيد محمد العاملي.
- ۳۲۸- المدخل.
- ۳۲۹- مدينة المعاجز، السيد هاشم البحراني، مؤسسه المعارف الاسلاميه، قم، ايران.
- ۳۳۰- المدونه الكبرى.
- ۳۳۱- المراجعات، السيد عبد الحسين شرف الدين العاملي.
- ۳۳۲- مراصد الاطلاع.
- ۳۳۳- مرآة الحرمين.
- ۳۳۴- مرآة الكتب، التبريزي.
- ۳۳۵- مروج الذهب ومعادن الجوهر، أبو الحسن علي بن الحسين بن علي المسعودي، م ۳۴۶، دار الهجرة، قم، ايران.
- ۳۳۶- المزار، الشيخ المفيد.
- ۳۳۷- المزار، المشهدي،
- ۳۳۸- المسائل السرويه، الشيخ المفيد،
- ۳۳۹- مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام، الشهيد الثاني، مؤسسه المعارف الاسلاميه، قم، ايران.
- ۳۴۰- مسانيد أبي يحيى الكوفي.
- ۳۴۱- المستجاد من الإرشاد، الطبرسي.
- ۳۴۲- مستدرک الوسائل، المحدث النوري الطبري.
- ۳۴۳- مستدرک سفينه البحار، الشيخ علي النمازي، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ايران.
- ۳۴۴- المستدرک علي الصحيحين، الحاكم النيشابوري.
- ۳۴۵- مستدرکات أعيان الشيعة، السيد حسن بن السيد محسن الأمين.
- ۳۴۶- مستدرکات علم رجال الحديث، الشيخ علي النمازي الشاهرودي، مطبعة الحيدري، طهران، ايران.

۳۴۷- مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، المولی أحمد بن محمد مهدی النراقی، مؤسسه آل البيت، قم.

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۴۲۷

۳۴۸- مسکن الفؤاد عند فقد الأحب والأولاد، الشهيد الثاني زين الدين علي بن أحمد الجبجي العاملي، المستشهد سنة ۹۶۵، مؤسسه آل البيت، قم، ایران.

۳۴۹- مسند ابن جعد، أبو الحسن علي بن جعد بن عبيد الجوهري، المتوفى سنة ۳۱۷، تحقيق الشيخ عامر أحمد حيدر، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.

۳۵۰- مسند اسحاق ابن راهويه، اسحاق بن ابراهيم بن مخلد المروزي، تحقيق: الدكتور عبد الغفور عبد الحق حسين برد البلوشي، مكتبة الإيمان، المدينة المنورة، المملكة العربية السعودية.

۳۵۱- مسند أبي يعلى، احمد بن علي بن المثنى التميمي، المتوفى سنة ۳۰۷.

۳۵۲- مسند الإمام احمد بن الحنبل، أحمد بن حنبل المتوفى سنة ۲۴۱، دار صادر، بيروت.

۳۵۳- مسند الحميدي، أبو بكر عبد الله بن الزبير الحميدي المتوفى سنة ۲۱۹، تحقيق حبيب الرحمن العظيمي، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.

۳۵۴- مسند الشاميين، سليمان بن احمد بن أيوب اللخمي الطبراني المتوفى سنة ۳۶۰، تحقيق حمدي عبد المجيد السلفي، مؤسسه الرسالة، بيروت، لبنان.

۳۵۵- مسند أبي داود الطيالسي، سليمان بن داود بن الجارود الطيالسي المتوفى سنة ۲۰۴، دار الحديث، بيروت، لبنان.

۳۵۶- مسند عائشة، أبو بكر عبد الله بن سليمان بن الأشعث السجستاني المتوفى سنة ۳۱۶، تحقيق عبد الغفور عبد الحق حسين، مكتبة الأقصي، الكويت.

۳۵۷- مسند عبد بن حميد.

۳۵۸- مشاهير علماء الأمصار أعلام الفقهاء الأقطار، أبو حاتم محمد بن حبان المتوفى سنة ۳۵۴، دار الوفاء.

۳۵۹- مصباح الزائر، السيد ابن طوس.

۳۶۰- مصباح الفقيه، آقا رضا الهمداني.

۳۶۱- مصباح المتهجد، الشيخ الطوسي م ۴۶۰.

۳۶۲- المصباح المنير، الفيومي.

۳۶۳- مصنف ابن أبي شيبة.

۳۶۴- مصنف عبدالرزاق.

۳۶۵- مطالب السؤل.

بقیع الغرقد فی دراسة شاملة، ص: ۴۲۸

۳۶۶- معالم المدرستين، السيد مرتضى العسكري.

۳۶۷- معاني الأخبار، الشيخ الصدوق، المتوفى سنة ۳۸۱، تصحيح علي أكبر الغفاري، مؤسسه النشر الإسلامي، قم، ایران.

۳۶۸- المعبر، المحقق الحلبي.

۳۶۹- معجم احاديث الامام المهدي، جماعة من المحققين، ومنهم مؤلف هذا الكتاب، مؤسسه المعارف الاسلاميه، قم.

۳۷۰- المعجم الأوسط، الطبراني.

۳۷۱- معجم البلدان، الياقوت الحموي.

- ۳۷۲- معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة، السيد أبو القاسم الموسوي الخوئي.
- ۳۷۳- المعجم الكبير، الطبراني.
- ۳۷۴- معجم ما استعجم، عبد الله بن عبدالعزيز البكري الاندلسي المتوفى سنة ۴۷۸، عالم الكتب، بيروت.
- ۳۷۵- معجم ما كتب في الحج والزيارة والمعالم المشرفة في الحجاز، الدكتور عبد الجبار الرفاعي، دار المشعر، طهران، ايران.
- ۳۷۶- معجم المطبوعات العربية، يوسف اليان سر كيس، منشورات مكتبة آية الله النجفي المرعشي، قم، ايران.
- ۳۷۷- معجم معالم الحجاز، عاتق بن غيث البلادي.
- ۳۷۸- معجم المؤلفين عمر رضا كحالة، دار احياء التراث العربي، بيروت، لبنان.
- ۳۷۹- المغني، موفق الدين أبو محمد عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامة، م ۶۳۰، دار الكتاب العربي للنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.
- ۳۸۰- مغني المحتاج.
- ۳۸۱- مقاتل الطالبين، أبو الفرج الاصفهاني.
- ۳۸۲- مقتل الحسين برواية الطبري.
- ۳۸۳- مقتل الحسين عليه السلام، الخوارزمي.
- ۳۸۴- مقتضب الأثر.
- ۳۸۵- المقنعة، الشيخ المفيد، المتوفى سنة ۴۱۳.
- ۳۸۶- مكاتيب الرسول، الأحمدي الميانجي.
- بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۴۲۹
- ۳۸۷- الملل والنحل، الشهرستاني.
- ۳۸۸- من حياة الخليفة عمر بن الخطاب، عبد الرحمن أحمد البكري، الارشاد للطباعة والنشر، بيروت.
- ۳۸۹- من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، المتوفى سنة ۳۸۱، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم.
- ۳۹۰- مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب.
- ۳۹۱- مناقب أبي حنيفة.
- ۳۹۲- مناقب أهل البيت، المولى حيدر الشيرواني.
- ۳۹۳- منتهى المطلب، العلامة الحلّي المتوفى سنة ۷۶۲، طبع الحاج أحمد، تبريز، ايران.
- ۳۹۴- منتخب الأنوار في تاريخ الأئمة الأطهار، أبو علي محمد بن همام بن سهيل الكاتب الإسكافي، تحقيق: علي رضا هزار، دليل ما، قم، ايران.
- ۳۹۵- منتخب التواريخ، محمد هاشم بن محمد علي الخراساني، انتشارات العلمية الاسلامية، طهران.
- ۳۹۶- منتخب مسند عبد بن حميد.
- ۳۹۷- المنتظم.
- ۳۹۸- منتقى الجمان.
- ۳۹۹- المنتقى من السنن المسندة.
- ۴۰۰- موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان، علي بن أبي بكر الهيثمي، م ۸۰۷، تحقيق محمد عبد الرزاق حمزة، دار الكتب العلمية، بيروت.

- ۴۰۱- مواقف الشيعة، الأحمدي المياني.
- ۴۰۲- مواهب الجليل، الخطاب الرعيني، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ۴۰۳- مؤتمر الامام جعفر الصادق والمذاهب الاسلامية.
- ۴۰۴- موسوعة الإمام الجواد عليه السلام، اللجنة العلمية في مؤسسه ولي العصر للدراسات الاسلامية، قم.
- ۴۰۵- موسوعة الإمام الصادق عليه السلام، السيد محمد كاظم القزويني المتوفى سنة ۱۴۱۳.
- ۴۰۶- موسوعة التاريخ الاسلامي، محمد هادي اليوسفي الغروي، مجمع الفكر الاسلامي، قم، ايران.
- ۴۰۷- موسوعة طبقات الفقهاء، اشراف: الشيخ جعفر السبحاني، مؤسسه الامام الصادق، قم، ايران.
- ۴۰۸- الموسوعة الفقهية الميسرة، الشيخ محمد علي الأنصاري، مجمع الفكر الاسلامي، قم، ايران.
- ۴۰۹- موسوعة مؤلفي الإمامية، مجمع الفكر الاسلامي، قم، ايران.
- بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۴۳۰
- ۴۱۰- الموضوعات.
- ۴۱۱- الموطأ، مالك بن أنس.
- ۴۱۲- المهذب البارع في شرح المختصر النافع، أحمد بن محمد بن فهد الحلبي، تحقيق الشيخ مجتبي العراقي، مؤسسه النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ايران.
- ۴۱۳- ميزان الاعتدال.
- ۴۱۴- ميزان الحكمه، محمد المحمدي الري شهري.
- «نون»
- ۴۱۵- ناسخ الحديث ومنسوخه.
- ۴۱۶- النجوم الزاهرة.
- ۴۱۷- النزاع والتخاصم بين بني أمية وبني هاشم، تقى الدين أحمد بن علي المقرئ المتوفى سنة ۸۴۵، تحقيق السيد علي عاشور.
- ۴۱۸- نزهة المجلس.
- ۴۱۹- نقد الرجال، التفرشي.
- ۴۲۰- النص والاجتهاد، السيد عبد الحسين شرف الدين العاملي.
- ۴۲۱- النصائح الكافية لمن يتولى معاوية، السيد محمد بن عقيل العلوي، م ۱۳۵۰، دار الثقافة، قم، ايران.
- ۴۲۲- نصب الراية.
- ۴۲۳- نظرات في الكتب الخالدة، الدكتور حامد حفني داود، دار المعلم للطباعة، القاهرة، مصر.
- ۴۲۴- نظم المتناثر من الحديث المتناثر، محمد جعفر الكتاني.
- ۴۲۵- نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرضى والبتول والسبطين، جمال الدين محمد بن يوسف الزرندي الحنفي المدني، م ۷۵۰، مكتبة نينوى الحديثه، طهران، ايران.
- ۴۲۶- نوادر المعجزات في مناقب الأئمة الهداء، أبو جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبري، ق ۴، مدرسه الإمام المهدي عليه السلام، قم، ايران.
- ۴۲۷- نور الأبصار، الشبلنجي.
- ۴۲۸- النهاية في غريب الحديث والأثر، ابن الأثير، المتوفى سنة ۶۰۶.

- ۴۲۹- النهاية، الشيخ الطوسي.
- ۴۳۰- نهاية الأحكام، العلامة الحلّي.
- بقيع الغرقد في دراسة شاملة، ص: ۴۳۱
- ۴۳۱- نهج الإيمان، زين الدين علي بن يوسف بن جبر، ق ۷، تحقيق السيد أحمد الحسيني، مجتمع الإمام الهادي عليه السلام، مشهد، مطبعة ستاره، قم، ايران.
- ۴۳۲- نهج البلاغة، مجموعة خطب ورسائل وكلمات الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، السيد الرضي.
- ۴۳۳- نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغة، الشيخ محمد باقر المحمودي.
- ۴۳۴- نيل الأوطار من أحاديث سيد الأخيار، محمد بن علي بن محمد الشوكاني المتوفى سنة ۱۲۵۵، دار الجيل، بيروت، لبنان.
- «واو»
- ۴۳۵- الوافي بالوفيات.
- ۴۳۶- الوسيلة، أبو جعفر محمد بن علي الطوسي المعروف بابن حمزة، ق ۶، تحقيق الشيخ محمد الحسون، مكتبة آية الله النجفي المرعشي، قم، ايران.
- ۴۳۷- وصول الأخيار الى أصول الأخبار.
- ۴۳۸- وفاء الوفاء، السمهودي.
- ۴۳۹- وفيات الأعيان.
- «هاء»
- ۴۴۰- الهداية، الشيخ الصدوق م ۳۸۱.
- ۴۴۱- الهداية الكبرى.
- ۴۴۲- هدية العارفين، أسماء المؤلفين وآثار المصنفين، اسماعيل باشا البغدادي، ط استانبول.
- «ياء»
- ۴۴۳- ينابيع المودة لذوى القربى، الشيخ سليمان بن ابراهيم القندوزي الحنفي، تحقيق: سيد علي أشرف الحسيني، دار الأسوة، طهران، ايران.

بقايا حضارة الإسلام كما رأيت

إشارة

اسم الكتاب: بقايا حضارة الإسلام كما رأيت

المؤلف: حسيني شيرازي، محمد

تاريخ وفاة المؤلف: ۱۳۸۰ ش

اللغة: عربي

عدد المجلدات: ۱

الناشر: مركز الرسول الاعظم (ص)

مكان الطبع: بيروت لبنان

تاريخ الطبع: ١٤٢٠ ق

الطبعة: اول

بسم الله الرحمن الرحيم

ولو أن أهل القرى آمنوا واتقوا

لفتحنا عليهم بركات

من السماء والأرض

سورة الأعراف: ٩٦

صدق الله العلي العظيم

كلمة المركز

بسم الله الرحمن الرحيم

الإسلام: حضارة كونية، ورسالة حياة سماوية متكاملة، تهدف وهي قادرة على انتشال بنى البشر من مآسيهم وحل جميع مشاكلهم العالقة والمستعصية، وحلحلة جميع الأزمات الإنسانية السياسية والاقتصادية والثقافية والاجتماعية والأخلاقية وغيرها..

فالإسلام: دين وتمدن.. فكر ونظريات، وعمل وتطبيقات.. يسير بالإنسان خطوة بخطوة، ومع الإنسانية نقله بنقله، ليسير بهما إلى عالم كل ما فيه نور وسرور.

هذا هو الإسلام بكلمات بسيطة إلا انه حضارة عالمية عاشها الإنسان عندنا في هذا الشرق السعير، وكل من قرأ تاريخ الحضارة الإنسانية لا بد له من الوقوف طويلاً أمام تاريخ الحضارة الإسلامية، وكثير من العلماء انبهروا بهذه الحضارة العملاقة، والمنصفين منهم اعترفوا بعلو كعبها وكبير فضلها على مسيرة الحضارة العالمية..

إلا- أننا نحن وأبناء جيلنا حالياً لم نشهد من تلك الحضارة إلا الاسم، وعلينا تذكر الرسم والمعالم من خلال الكتب التاريخية، أو الدراسات الحضارية، والوقوف على تلك الأطلال ونبكي كبكاء شعرائنا الجاهليين: كعنترة وامرئ القيس (الملك الضليل) وغيرهما، وكما قال هذا الأخير في مطلع معلقته اللامية الشهيرة» فقا نبك من ذكرى حبيب ومنزل «...»

حيث بكى واستبكى، ووقف واستوقف بشطر بيت من الشعر فقط.. ونحن ألا- يحق لنا أن نقول: قفوا نبك من ذكرى حضارتنا الإسلامية التليدة..؟

وفي هذا الكراس الذى بين يديك يا عزيزى (بقايا حضارة الإسلام كما رأيت) حديث عن بعض تلك الأطلال والجوانب المضيئة فى حضارتنا حيث عاشها ورأى بقاياها الإمام المؤلف وذلك قبل نصف قرن من الزمن..

وسماحته حين ينقل إلينا هذه الذكريات الجميلة، ويتناول بعض العناوين الهامة والضرورية للحضارة الإسلامية مثل (الأخوة، والوحدة، والنظام، والنظافة، والأمن، والأخلاق، والوفاء، والصفاء، والمرأة، والعمل، والثقافة، والقناعة... وغيرها من العناوين الجميلة) ويكتب كيف رآها أو رأى بعض بقاياها حين كان فى ريعان شبابه وهو فى العراق الجريح.

والذى نود التنويه إليه هو أن رؤية سماحة الإمام الشيرازى ليست كبقية الرؤى، إذ أنها رؤية عالمية واعية متفقه ملتزمة رسالية.. بكل ما تحتويه هذه الكلمات من معنى ومبنى.. فالذى يراه العالم والأديب والفقير والعارف بالله - سبحانه - غير ما يراه بقية الناس، فرؤيته أعمق، وأشمل وأكمل ودروسه أبلغ وأنفع..

ونحن إذ نقوم بإعادة طبع ونشر هذا الكراس لنقدم مثل تلك الرؤية الجميلة عن الإسلام الحنيف، وحضارته التليدة، سائلين الله التوفيق لهذه الأمة للعودة إلى حضارتها، وسابق عهدا المشرق، والمشرق..

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين.

مركز الرسول الأعظم صلى الله عليه و اله للتحقيق والنشر

بيروت - لبنان ص.ب ٥٩٥١/١٣

المقدمة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين، واللغة على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين.

(بقايا حضارة الإسلام) كما شاهدتها قبل حوالي نصف قرن في العراق، كانت تحكي صورة ما عن الإسلام العظيم الذي نقرأه في التاريخ الإسلامي وفي الفقه وفي غيرهما من الكتب المعنية بشؤون الإسلام، فإن الحضارة شيء والتكنولوجيا الحاضرة شيء آخر، كما أن التمدن شيء ثالث.

فإن التمدن أن يعيش الإنسان في المدينة في قبال أن يعيش في القرية، لأن لكل من المدينة والقرية مزايا وخصوصيات.

ومن الواضح إن الذين يعيشون في المدينة يتعمون بمزايا المدينة، بينما الذين يعيشون في القرية لا يتعمون بمثل تلك المزايا، وإن كانت في المدينة أضرار لا توجد في القرية إلا أن مزايا المدينة أكثر من أضرارها، كما إن أضرار القرية أكثر من مزاياها، وقد ألمعنا إلى جانب من ذلك تبعاً لعلماء الاجتماع في كتاب (الفقه الاجتماع).. فسهولة الوصول إلى العلم والطب والمستوى الأرفع في المعيشة وغيرها وإمكانية الاشتراك في الأمور الاجتماعية وإمكان الوصول إلى القضاء والشرطة ونحوهما في المدينة أكثر من القرية، بينما في القرية الهواء الأنقى، والطبيعة الأنظف، والبساطة الأكثر، مما يسبب قلة القلق والأمراض ونحوهما.

أما التكنولوجيا فهي تدخل في القرية وفي المدينة كالماء والكهرباء والتلفون والراديو والتلفزيون والمواصلات وسائر الآلات الحديثة. أما النسبة بين الحضارة والتكنولوجيا فهي العموم من وجه، كما أن بين المدينة والقروية والتكنولوجيا أيضاً عموماً من وجه (على الاصطلاح المنطقي).

والإسلام له حضارة خاصة تتسم بطابع الإيمان والفضيلة والتقوى والاطمئنان والنظافة، والنظام، وقله المرض والجهل والفقر، وكثرة التعاطف والتعاون وما أشبه، فإذا دخلت في المدينة كانت أكثر روعة، وإن كانت الروعة موجودة في القرية أيضاً ولذا ورد في الحديث (التشويق إلى السكنى في المدن الكبار وذم السكنى في الرساتيق، كما أن التكنولوجيا إذا دخلت في الحضارة الإسلامية ظهر بريق الحضارة أكثر فأكثر، ولذا ورد في الحديث: صلى الله عليه و الهمن ساوى يومه فهو مغبون(.).?

وفي حديث آخر: صلى الله عليه و الهمن ترك دنياه لآخرته فليس منا، ومن ترك آخرته لدنياه فليس منا(.).?

وقبل ذلك قال القرآن الحكيم: فمن الناس من يقول ربنا آتنا في الدنيا وما له في الآخرة من خلاق ومنهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار أولئك لهم نصيب مما كسبوا(.).?

والحضارة المادية التي تقابل الحضارة الإسلامية، حيث دخلت في حياة المسلمين - منذ نصف قرن تقريباً أخذت بالتصاعد، بينما أخذت الحضارة الإسلامية في الضعف - تغيرت أحوال المسلمين. وإن الذين أدركوا الحضارتين يرون البون الشاسع بينهما، فقد أوجبت الحضارة المادية: التنازع والتخاصم والتدابير، وذهاب الرضى والقناعة والاطمئنان النفسى، مما أخذ مكانها القلق والنهم وضعف الإيمان بالله واليوم الآخر وكثرة الجرائم، ومن جراء ذلك صارت البلاد الإسلامية بكاملها أسواقاً للغرب، ومحطلاً للمشكلات المادية الموجودة في بلاد الغرب فحسب بل وأضيفت على ذلك مشكلات العبيد أمام السادة، فصارت تصدر المواد الخام بأبخس الأثمان، وتستورد الآلة أعلى الأثمان، وتقطعت البلاد وقامت الثورات والحروب المتتالية.

وإنى أذكر قبل زهاء نصف قرن كيف كان المسلمون في الرفاه ولم يكن وارد العراق أكثر من مليون ونصف مليون من الدنانير، وقد

قال ذات مرة المرحوم الشيخ محمد حسين كاشف الغطاء (لفيصل الأول): إن أزقة النجف تحتاج إلى التليط، فأجابه فيصل: إن وارد العراق اليوم مليون ونصف مليون وإذا وصل وارد العراق حسب تخطيطنا إلى ثلاثة ملايين فنبسط كل شوارع النجف وأزقتها. وفي الواقع: أنه أى وقت يأخذ الإسلام بالزمام يقلب المجتمع إلى مجتمع الرضى والفضيلة والتقوى والإيمان والسكينة والاطمئنان؟ - ألا بذكر الله تطمئن القلوب (-)؟ والتعاون والمشاركة الوجدانية والقناعة والبساطة والرفاه والأمن والحلم والمروءة والحرية والحكومة الاستشارية، وغير ذلك من أسباب الرفاه والسعادة والتقدم.

وإني أذكر قبل زهاء خمسين سنة حيث اشتغل الشرق والغرب بمقدمات الحرب ثم بالحرب العالمية الثانية، وحيث لم تغلغل الحياة المادية في البلاد الإسلامية، كيف كنا؟ وكيف تحولنا إلى حالة سيئة بعد تغلغل الشرق والغرب والحياة المادية في البلاد الإسلامية ابتداءً من انتهاء الحرب وتصادماً في المشاكل والمآسى إلى يومنا هذا.

وفي هذا الكراس شىء مما شاهدته ولمسته ورأيت قبل الحرب العالمية الثانية مع العلم أن ما شاهدته لم يكن الإسلام الكامل، وإنما بعض الإسلام، فالحكومة لم تكن استشارية إسلامية على رأسها المراجع، ولم تكن الانتخابات الحرة بمعنى الكلمة، وكان على رأس الحكم الملك فيصل الذى كان من عملاء بريطانيا، وكانت في البلاد جملة من القوانين الغربية، كما لم يكن النظام والنظافة الإسلاميتان بصورة كاملة، وكان ظاهراً في البلاد بقايا التخلف الذى فرضته الحكومة العثمانية (الجديدة الزوال في تركيا وبقايا الحكومة القاجارية) الجديدة الزوال في إيران ولذا سميت الكتاب ب (بقايا حضارة الإسلام.. كما رأيت).

والقول ب (إن ما يوجد في البلاد الآن هو من لوازم التكنولوجيا)، غير مستند إلى دليل، فإن التكنولوجيا توجب التقدم لا التأخر لأنها تزيد في قدرة الإنسان لا في ضعفه، وإنما سوء استغلالها بسبب الحضارة المادية هو الذى أوجب تأخير الإنسان، لا الإنسان المسلم فحسب، بل الإنسان الغربى أيضاً.

نعم صار الفرق بين المسلم والغربى، أن الغربى مستعمر (بالكسر) والمسلم مستعمر (بالفتح) فزادت مشاكل المسلمين إلى الضعف، ولو فرض - وهو شىء كائن بإذن الله تعالى - أن الحضارة الإسلامية سيطرت على العالم وتمكنت من توجيه التكنولوجيا لرأى الناس من الهدوء والسكينة والاطمئنان والخير والسعادة والرفاه ما لم يكونوا يحلمون بها حتى في تخطيطاتهم المالية.

وها أنا أذكر مشاهداتي في ذلك الزمان في بضع وعشرين فصلاً.

والله الموفق المستعان.

محمد الشيرازى

قم المقدسة

١ الحريات

كانت الزراعة حرة يزرع من يشاء ما يشاء، فى أى موضع من الأرض كيف يشاء، ولذا كثرت الزراعة كثرة غريبة، ورخصت الأسعار رخصاً كبيراً.

كما كانت الصناعة حرة أيضاً وأقصد بها الصناعة البدائية التى شاهدتها، مثلاً: كان فى كربلاء أربعمائة قسم من الصناعة أخذاً من صناعة الجلال والسروج والمراوح والحصران الخوصية، وانتهاءً إلى صناعة الأوانى والأبواب والبريمزات النفطية والمصاييح وغير ذلك، كان ذلك بدون قيود أو شروط، أو ضرائب، أو ما أشبه.

كما إن التجارة والاكنتساب والتجمع والسفر والإقامة والعمران كانت كلها حرة فكان العراقى يسافر إلى إيران ويرجع، والى الحج ويرجع، ولا جواز ولا ضرائب ولا ما أشبه مما هو معتاد فى عالم اليوم إلا نادراً نادرة قليلة، حيث أخذت الحضارة المادية تدخل فى البلاد الإسلامية.

أما قبل ذلك فقد حدثني بعض أجدادي ممن سافر إلى الحج قبل ثمانين سنة تقريباً أن سفره كان بحيث زار خلاله لبنان وسوريةً ومصر وفلسطين والأردن ومكة المكرمة والمدينة المنورة ولم يطالب في مكان من هذه الأماكن بشيء يسمى بالجواز أو ما أشبهه، وقد ذكر: أن سفره طال زهاء سنة وإنما أطال السفر هذه الإطالة الطويلة ودخل هذه البلاد بعضها اضطراراً لركوب السفن، وبعضها اختياراً لزيارة المرقاد المقدسة في مصر وسوريا والأردن وغيرها.

كما أن حيازة المباحات كانت حرة إلى أبعد الحدود، وقد كان الإنسان يستولى على ما يشاء من الأرض لزراعتها، أو عمارته وإنني أذكر أن حياً من أحياء كربلاء بنى قبل ما يقارب خمسين سنة ولم تأخذ الدولة على الأرض إلا بمعدل كل متر أربعة فلوس، وكان المتدينون يقولون إنه ظلم بحت.

أما الاستفادة من صيد الماء والهواء والصحراء فكانت مباحة للجميع.

كما أن الكتابة والخطابة كانتا حرتين، فلا قيود كما هو موجود الآن في كثير من بلاد الإسلام على المنابر، كما لا قيود كذلك على الكتب أو المجالات أو ما أشبهه.

فهذه الحريات الواسعة كان الناس يتمتعون بها، وإذا ضغطت الدولة على مكان من هذه الحريات كان الناس يقفون صفاً واحداً أمام الحكومة حتى تنتهي الحكومة عن غيرها.

كما كان السلاح حراً. فمن يشاء اشترى السلاح، وإنني أذكر كيف كانت في كربلاء دكاكين لصنع الأسلحة وتصليحها وبيعها.

أما الانتخابات لمجلس الأمة فكانت نصف حرة، حيث أن فيصلاً وجماعته كانوا يسعون بالترغيب والترهيب والتضليل في انتخاب جملة من النواب حسب آرائهم، ولكن مع ذلك كانت الحرية طابع الانتخاب العام.

وإنني أذكر كيف كانت الحملات الانتخابية والتجمعات في الشوارع وغيرها؟ وكيف كان المتنافسون يبذلون قصارى جهودهم لأجل اكتساب الأصوات؟ ويركضون ليل نهار لأجل جلب ثقة الناس حتى يُنتخبوا، فمثلاً: كان لأحد المرشحين للانتخاب في كربلاء دار مفتوحة ليلاً ونهاراً للضيوف والواردين، وكان يطعم الناس كل ليلة، وله مجلس عزاء للحسين عليه السلام كل يوم صباحاً وليلاً، وكان هو بنفسه يركض من أول الصباح إلى نصف الليل بسيارته ويتجول في الدور والمستشفيات ويحضر المجالس والمناسبات لأجل جلب ثقة الناس، كما أنه كان يحل مشاكلهم إذا راجعوه، سواء المشاكل الاجتماعية أو غيرها.

٢ الثقة بين الناس

لقد كان المجتمع يتمتع بثقة بعضهم ببعض في أرفع درجات الثقة، فكان الاقتراض مطلقاً إلا ما شذّ بدون سند،) كما أن البيع والإجارة والرهن وسائر المعاملات كانت تجري كذلك حتى في معاملات الدور والبساتين وما أشبه من الأمور الكبار.

وإنني أذكر أن الدار التي كانت محل سكننا وكنا نستأجرها لم يكن لها أى سند رسمي أو غير رسمي، وإنما كان الأبناء يتوارثونها من الآباء، وكنا نستأجرها منهم، وكذلك كانت غالبية دور كربلاء وبساتينها - كما كانوا يقولون -، أما الدار أو البستان، أو الدكان، أو الحمام الذي كان يتمتع بورقة شرعية، أو رسمية، فقد كان قليلاً جداً.

إن من غير الشك استحباب الإتيان وأخذ الورقة والكتابة كما في القرآن الحكيم (١) والسنة المطهرة، لكن كانت الثقة الطاغية على المجتمع موجبة لترك هذا المستحب إلا ما شذّ وندر.

نعم الغالب الذي يشذّ خلافه في النكاح والطلاق أن يكون لهما ورقة، لكن الغالب الذي يشذّ خلافه أن تكون الورقة شرعية بحتة، كما أن ثقة بعض الناس ببعض في التحفظ على نواميس الآخرين وأعراضهم كان في أرفع مستوى وذلك شيء طبيعي في بلد يسود فيه الإيمان والفضيلة والتقوى والعفة وحجاب النساء ويسود الزواج المبكر حتى أنه كان من النادر أن تجد الإنسان شاباً غير متزوج أو شابة غير متزوجة.

٣ الأخوة الإسلامية

وكانت الأخوة موجودة بمعناها الإسلامية الصحيح، فكنت تجد العربى والعجمى والهندي والأفغانى والخليجى وسائر المسلمين أخوة فى كل شىء، متراصين فى صفوف الجماعة ومتواجدين فى المشاهد المشرفة بعضهم إلى جانب بعض، كما أن بعضهم كان يشتري من بعض ويبيع لبعض، ويشترى الأرض ويعمر الأرض ويتزوج من الآخرين ويزوج الآخرين وهم فى كل شىء متساوون إلا بالقوى والإلـ بالكفاءة، فلم تكن مسألة القوميات والإقليميات واللونيات وما أشبهه، ولم يكن لكلمة (الأجنى) مفهوم إطلاقاً إلا بالنسبة إلى اليهود الذين كانوا يتواجدون بصورة قليلة فى كربلاء المقدسة، كما أنهم كانوا يتواجدون قليلاً فى مرقد النبى دانيال عليه السلام بين طريق كربلاء المقدسة والنجف الأشرف، ويضاف عليهم المسيحيون والصابئة فى بغداد، حيث كان منهم فئة قليلة، هؤلاء كان يصطحب عليهم بالأجانب.

أما المسلمون فكانوا كلهم أخوة، كما أن الأجانب أيضاً كانوا يعيشون فى المجتمع الإسلامى بكل حرية ورفاه وثقة متبادلة وما أشبهه ومن الطبيعى أن القلة فى المجتمع الكبير تتلون بلون المجتمع، وقد كانت هذه الأقليات تتمتع بعناية المسلمين حسب توصية الرسول صلى الله عليه و اله كما ورد فى حديث عنه أنه قال صلى الله عليه و اله: صلى الله عليه و الهمن آذى ذمياً فقد آذانى (.)؟ وإنى أذكر كيف ازدري الناس بالحزب القومى الذى ظهر بعد الحرب العالمية الثانية ورأوه خارجاً عن الإسلام، ومخالفاً لموازين المجتمع، كما أن المجتمع كان يزدري بالأحزاب الأخرى التى كانت متواجدة فى العراق بصورة قليلة جداً، ولم يكن طابعها الإسلام كالحزب الديمقراطى، وحزب الدستور، وحزب الأمة الاشتراكية، وحزب الاستقلال، إلى غيرها.. فلم تكن هذه الأحزاب بأجمعها تحظى إلا بنسبة ضئيلة من تأييد المجتمع العراقى، حيث أن الطابع العام الإسلام، وهذه الأحزاب لم تكن تتبنى الإسلام فى دساتيرها، وإنما كانت أحزاباً سياسية تدخل فى برامجها شيئاً من الإسلام.

٤ الرخص

وقد كان الرخص ضارباً بأجرانه فى المجتمع، ولم يكن من الغلاء أثر إلا حين ابتدأت الحرب العالمية الثانية، فقد كان الرخص هو الطابع العام الدائم فى المجتمع.

فمثلاً: كان الخبز كل واحد بفلس وأحياناً كل واحد ونصف بفلس، والخبز الواحد هو أكثر من ربع كيلو غرام (١) حيث كان الوزن المتعارف ذلك اليوم ما يسمى ب (الوقية) والوقية كانت أكثر من الكيلو غرام، كما أن المتعارف كانت (الحققة) والحققة كانت أكثر من أربع كيلوات، و(الوزنة) أكثر من مائة كيلو غرام والبيض كان كل ثمانية بأربعة فلوس، وأحياناً كل ستة بأربعة فلوس، والدهن كل أربع حققات برقع دينار، أى مائتين وخمسين فلساً، واللحم كل أكثر من ربع كيلو (١) بستة فلوس للحم الشاة الطازج، والدجاجة السمينه كانت بخمسة عشر فلساً، وأحياناً تصل إلى عشرين فلساً، (وكيس) من الأرز العنبر وهو قسم عال من الأرز كان برقع دينار، والكيس يحتوى على أكثر من مائة كيلو، والملح كانت النساء تأتى به من معدن هناك قرب كربلاء فكان يباع كل كيلو بفلس أو أقل من فلس، وإذا دخل الإنسان الحمام العمومى لأجل الاغتسال فقط كانت الأجرة فلساً، وإذا أراد التدليك والتنوير وما أشبه فكانت الأجرة أربعة فلوس، وأجرة السيارة الصغيرة بين النجف وكربلاء خمسة عشر فلساً وأحياناً تصل إلى عشرين فلساً، أما السيارة الكبيرة فكانت أجرتها عشرة فلوس، وأحياناً تنزل عن ذلك.

أما الفواكه فكان رخصها شيئاً غريباً فى عالم هذا اليوم، فمثلاً: الرقى (الدابوعه) (١) كانت كل وزنه منه (والوزنة تعادل أكثر من مائة كيلو) برقع دينار وأحياناً أكثر إلى نصف دينار، وعلى هذا قس سائر الفواكه كالرمان والعنب والبطيخ والتفاح وما أشبهه. وعلى هذا المستوى سائر البضائع والحاجيات، فقد كنا نستأجر دارنا التى كنا نسكنها كل عام بثلاثة دنانير، كما إنى أذكر أن أصحاب

الدار اقترحوا لوالدى؟ أن يشتري الدار بأربعة وعشرين ديناراً، فاعتذر والدى عن اشترائها.

ولا- يتوهم أن الغلاء الحالى فى قبالة أيضاً كثرة النقد، إذ قد ذكرنا فى بعض كتبنا الاقتصادية أن الغلاء أكثر من النقد: فالأجور مثلاً ارتفعت إلى مائة ضعف، بينما الغلاء ارتفع إلى مائتى ضعف، ولذا يوجد فى العالم أكثر من ألف مليون جائع (١)، كما جاء فى تقرير أن ما يقرب من خمسين مليون طفل يموتون كل سنة لعدم توفر الغذاء والدواء وما أشبهه (٢).

فإن المادية الحاضرة فرضت على الإنسانية غلاءً متفاحشاً، حيث يصرف قسم كبير من المال فى السلاح والإبادة والتدمير، وقسم ثان منه فى الإسراف والتبذير، وقسم ثالث منه فى زيادة الموظفين، وقسم رابع منه فى التجميلات المرتفعة الأسعار، مما سببت امتصاص أكبر قسم من أتعاب الناس وجعلت أكثر من نصف البشر لا- يتمكنون حتى من تأمين أولياتهم، وذلك بسبب القيادة المنحرفة التى سيطرت على العالم بسبب الحكومات الرأسمالية والشيوعية والاشتراكية، كما ذكرنا شيئاً من ذلك فى كتبنا الاقتصادية (٣).

٥ قلة المشاكل

وحيث كانت الحريات وقلة الموظفين والرضى بالمعيشة والإيمان والفضيلة لم تكن المشاكل إلا قليلة جداً. فلم تكن مشاكل للناس من جهة الإقامة والتذكرة والهوية والجنسية والجواز وورخصة البناء وورخصة العمل وورخصة السفر وورخصة الإقامة.

ولم تكن منازعات بين الناس كالمنازعات بين الزوجين والشركاء والمتعاملين والجيران ومن إليهم إلا قليلاً. وإنى أذكر أنه لم تكن لهذه اللفظة (المشكلة) فى المجتمع من أثر، وإذا وقعت مشكلة فرضاً كانت تحل حلاً يسيراً سريعاً (٤).

٦ قلة الأمراض

وذلك:

١ لوجود المناهج الصحية الإسلامية والسائدة بين المجتمع فى المأكل والمشرب والملبس والمسكن والزواج والنوم والنظافة والطهارة والاستحمام وغيرها.

٢ ولأن الناس كانوا يجتنبون المواد الضارة فى الأطعمة والأشربة أمثال الخمر ولحم الخنزير ولحم الميتة ونحوها.

٣ ولأنه لم يكن قلق ولا فوضى مما يسبب الأمراض، ولم يكن غش فى الأطعمة.

ولأسباب أخرى.. وقاية وعلاجاً..

أما الأمراض الدائمة فلم يكن لها أثر فى المجتمع إلا نادراً ندره إنسان واحد فى كل عشرين ألف أو ثلاثين ألف، كما لم تكن من الأمراض الخبيثة أثر كالسرطان ونحوها.

وإنى أذكر أنى رأيت على لافتة طبيب هذه العبارة (علاج الأمراض المستوطنة) فتعجبت من ذلك أكبر التعجب ونقلت ذلك للأصدقاء وتباحثنا حول أنه هل بالإمكان أن يكون مرض مستوطن؟

كما أنه وقعت سكتة قلبية فى شارع الإمام على عليه السلام (والذى كان يسمى سابقاً بشارع البلوش) فاجتمع الناس من كل نواحي كربلاء حتى غص الشارع بالناس وأخذ يتساءل بعضهم من بعض: وهل من الممكن أن ينام الإنسان ولا يستيقظ؟ فكان بعضهم يستشهد بالآية المباركة (٥)، وبعضهم يتعجب وبعضهم يقول: إنه لم يمت وإنما غلبت عليه حالة الغشية، إلى غير ذلك..

وتبعاً لهذا فقد كان الأطباء قليلين جداً حتى أن مدينة واحدة كانت تحتوى على طبيب واحد أو طبيين، ولم يكن للصيادلة من أثر، حتى إنى أذكر أن فى كربلاء المقدسة على كثرة جمعيتها وإنها محل الوافدين والزائرين كانت صيدلية واحدة فقط، ولم تكن مستوصفات ولا مستشفيات إلا مستشفى واحداً قل ما يدخل فيه المرضى.

وأجره الطيب والأدوية كانت رخيصة، فمثلاً: الطيب ما كان يتقاضى أجوراً، فمن أعطاه شيئاً فيها ونعمت ومن لم يعطه لم يسأله، والذي يعطى هو مخير في أن يعطى ما شاء حتى إنى أذكر أن طيباً واحداً كان يتقاضى من كل مراجع عشرة فلوس، ولما ارتفع السعر كان يتقاضى عشرين فلساً فقط.

وقد اجتاحت كربلاء المقدسة موجة من الملاريا فأصبنا نحن جميعنا (أهل الدار) باستثناء والدنا (?) وكنا عشرة فكان رجل (نصف طيب) يأتي كل يوم إلى دارنا صباحاً، ويصف لنا الدواء والأكل، وطال مرضنا ما يقارب الشهر وبعد إبرائنا من المرض كان كل مصاريف الطيب والدواء نصف دينار، وقد كان الدواء عقارات طيبة يونانية من الأعشاب ونحوها التي تحصل في نفس البلاد.

٧ القضاء

وقد كان القضاء الإسلامي سائداً نوعاً ما في البلاد، مثلاً: كان في كربلاء المقدسة أحد العلماء واسمه (السيد عبد الحسين الحجّة)؟ كان يصلى الجماعة في صحن الإمام الحسين عليه السلام ويدرس الدروس العالية في نفس الصحن ليلاً قرب باب الزينية وكانت له رسالة عملية ويقفده جماعة من الناس هو الذي يقضى في كربلاء قضاءً شرعياً، حسب قول الإمام عليه السلام: صلى الله عليه والهفاني قد جعلته عليكم حاكماً؟ وكان أهالي كربلاء يرجعون إليه، بل وأهالي حوالى كربلاء من القرى والأرياف، في بيعهم وشرائهم ورهنهم وإجارتهم ووقفهم وصلحهم وزواجهم وطلاقهم، وأموال القصر والغيب والأيتام كانت بيده، كما إن المشاكل كان يحلها، ولم يكن هنالك محامون ولا رسوم للقضاء ولا تشريفات ولا تعطيل، فكان يكتب المعاملة والنكاح والطلاق وغيرها في ورقة، ولم يكن يتقاضى حتى فلساً واحداً، وكان له محرر يكتب العقود ونحوها ويوقعها هو، وأحياناً كان شاهدان آخران جالسان عنده يشهدان على الورقة، كان في داره دهليز كبير في طرفي الدهليز مصطبتان مبيتان من الآجر والجص، وكان على المصطبة في الشتاء قسم من الزوالى الرخيص (كليم)، وفي الصيف قسم من الحصير، وكان يجلس هناك صباحاً ثلاث ساعات أو ساعتين ويقضى في كل قضايا البلد. وإذا كان إنسان يخالف أمره يهدده بالتعزير، وكان تعزيره خفيفاً جداً، بل ولم يكن يحتاج إلى التعزير في أكثر الأوقات، لأن الإهانة الاجتماعية التي كانت تلاحق المعزّر، كانت تصرف المخالفين في القضاء عن إبدائهم المخالفة فيرضخون لأوامره، وكان حكمه مأخوذاً من الكتاب والسنة والإجماع والعقل، أى المستند الإسلامي بكامله.

كما أنه لم تكن هنالك سجون، وإنما كان للحكومة سجن هو عبارة عن غرفة كبيرة لا تعدو أن تكون عشرة أمتار في مجموعها في دار الحكومة (والتي كانت تسمى بالسراى)، وكان السجن في أغلب الأحوال فارغاً إلا من مجرم أو مجرمين أو ثلاثة أو ما أشبهه. وبعد الحرب العالمية الثانية حيث انتشرت الحضارة الغربية في البلاد حدثت قصة نزاع على أرض زراعية بين شخصيتين كبيرتين من كربلاء وطالت لمدة ثلاث عشرة سنة وانتهت القضية بموت أحدهما.

كما أذكر أن قضية ثانية وقعت في النجف وطالت إحدى عشرة سنة، وأخيراً راجع الطرفان أحد علماء النجف فأنتهى القضية في ظرف ثلاث ساعات.

وقضية ثالثة وقعت في أصفهان وقد دامت خمس عشرة سنة وانتهى الطرفان إلى عالم هناك فأنتهى القضية في ظرف ساعتين. وهكذا الإسلام بسيط في جميع شؤونه وواقعي في جميع شؤونه بغير التواء وتعطيل وانتهاج مال وتعقيد لمشاكل.

٨ الأمن

وقد كان الأمن مستتباً في البلاد بصورة مذهلة، ولم تكن هناك مباحث أو ما يقال له في الاصطلاح (بالسرّي) بالشكل الموجود حالياً وكان يعد ذلك في ذلك الوقت من التجسس المحرم في الشريعة الإسلامية).

فكان الإنسان يرى الدكاكين مفتحة إلى نصف الليل، والسيارات تأتي وتذهب، والبيوت أحياناً لا تغلق أبوابها، وكذلك جملة من

الدكاكين، والإنسان كان يتمشى نصف الليل، وفي وقت السحر في كل شوارع البلد حتى البعيدة منها عن الصحنين المقدسين. نعم كان في بغداد دائرة تسمى ب(السايدى) تابعة لبريطانيا هي الدائرة المعروفة للتجسس، وكانت تتجسس في مستوى كبير لا في مستويات صغيرة مثلاً: كانت تتجسس على كبار زعماء العشائر، أو على كبار الشخصيات، أو على كبار العلماء فكانت لكل واحد منهم في السايدى إضبارة خاصة، وكانت هذه القضية مثار تعجب الناس واستغرابهم، ويتساءل بعضهم من بعض إذا وصل الكلام إلى ذلك:

هل هذا صحيح؟

وهل هذا ممكن؟

وما هي الفائدة من ذلك؟

وأمثال هذه الأسئلة..

٩ المجتمع

وكان المجتمع عائلة واحدة يرحم كبيرهم صغيرهم ويوقر صغيرهم كبيرهم، ويقضى بعضهم حوائج بعض. وقد كان المجتمع مثلاً بارزاً لهذه القصة: فقد روى أنه التقى أمير من الأمراء بأحد الأئمة عليهم السلام، فقال الخليفة للإمام: عظمى؟ فقال له الإمام عليه السلام:

إن في المسلمين الأ-كبر والمساوى والأصغر منك عمراً فاجعل أكبرهم أباً وأصغرهم ابناً وأوسطهم أخاً، فبِرّ أباك وصل أخاك وارحم ابنك().

وقد كثرت في المجتمع - تبعاً لذلك - الإطعامات في وفيات المعصومين وولاداتهم عليهم السلام، وفي أيام عاشوراء، وأيام رمضان، وأيام الحج، وأيام الزيارات، وبمناسبات الأعراس، والوفيات، والختان، واشتراء الدار الجديدة والانتقال إلى دار أخرى، ولو بعنوان الإيجار، أو بمناسبة الذهاب إلى الحج، والرجوع من الحج، وبمناسبة الذهاب إلى خراسان، إلى غير ذلك.. وقد كانت الأرحام موصولة، والجيران يتعاطف بعضهم مع بعض إلا ما شذ.

١٠ قلة الجرائم

وكانت الجرائم قليلة جداً، فلا سرقة ولا اغتصاب للفتيات، ولا قتل ولا جرح، مع أن السلاح كان بيد الكثير من الناس وقد كان الزمان شبيه زمان وجود السيف، حيث كان الغالب يمتلكون السيف، ومع ذلك لم يكونوا يستعملون السيف للأغراض الإجرامية. وقد كان كل إنسان يعرف أنه يجب أن يعيش بسلام، وأنه مسؤول محاسب أمام الله، وأن المجتمع ينظرون إليه باحترام، فإذا خالف موازين المجتمع لحقته عيون الأزدراء، فكان خوف الله من الباطن وضغط المجتمع من الخارج يسببان عدم وقوع الجريمة.

١١ الزواج

وكان الزواج المبكر هو السائد في المجتمع، والفتاة كانت تزوّج في السنة الثانية عشرة والثالثة عشرة والرابعة عشرة، كما أن الشاب كان يزوّج في السادسة عشرة والسابعة عشر والثامنة عشرة، فقد اتخذ المجتمع قوله صلى الله عليه و اله:

صلى الله عليه و الهتناكحوا تناسلوا تكثروا فإنى مباه بكم الأمم يوم القيامة ولو بالسقط().

وقوله صلى الله عليه و اله: صلى الله عليه و الهمن سعادة المرء أن لا تحيض ابنته في بيته().

وقوله صلى الله عليه و اله: صلى الله عليه و الهمن تزوج فقد أحرز نصف دينه - أو ثلثي دينه - فليتنق الله في النصف الباقي()؟ اتخذها

أسوء وشعاراً.

ولذلك لم تكن تجد - غالباً - رجلاً بدون زوجة ولا امرأة بدون زوج، وحتى إنى أذكر أن أربعة رجال فقط كانوا غير متزوجين، كل اثنين منهما أخوة، فكان هؤلاء مثار تعجب الناس.

وكانت المهور بسيطةً إلى أبعد الحدود، فكان يقتنع بمهر يؤمن الأوليات البسيطة جداً، وكان الزواج غالباً - مما يندر خلافه - يقع في بيت أب الزوج، أو أب الزوجة فكانت العائلة تخصص غرفة في دارها، لأجل الزواج الجديد، فلم تكن الأخشاب، ولا التشريفات الحالية إطلاقاً، ولذا كانت المهور رخيصةً إلى أبعد الحدود.

حتى إن والدي؟ ذكر أنه لما تزوج المرحوم السيد عبد الهادي الشيرازي (؟) لم تكن تختلف ليلة الزواج عن ليلة ما قبلها إلا بأنه اشترت للزوجة أشياء بسيطة جداً، ثم انتقلت الزوجة في ليلة الزواج من غرفة العائلة إلى غرفة الزوج، وهي غرفة أخرى في نفس الدار. وكانت العائلة تتعامل مع الزوجة الجديدة كبناتهم، أو مع الزوج الجديد كولدهم.

وما كانت الدراسة، أو الجندية أو ما أشبه تمنع عن الزواج، ولذا لم تكن حاجة للشباب والشابات إلى الانحراف الجنسي والمحرمات كالزنى واللواط والاستمناء وما أشبه.

نعم يجب أن أذكر أن تعدد الزوجات كان قليلاً، ولم يكن كأوائل الإسلام مما كان متعارفاً، وأظن أن السر كان يعود إلى أن جملة من الأزواج المتعددي الزوجات أسأوا إلى الزوجة الثانية أو إلى الزوجة الأولى، مما سبب امتعاض المجتمع عن مثل ذلك.

١٢ الوفاء والصفاء

وقد كان المجتمع، مجتمع وفاء وصفاء - غالباً - فلا مكر ولا خداع ولا التواءات ولا ما أشبه، فقد كان المجتمع في الطابع العام متخذاً من قوله سبحانه:

؟ويمكرون ويمكر الله والله خير الماكرين.(؟)

وقوله تعالى؟: يخادعون الله وهو خادعهم.(؟)

وقول الإمام عليه السلام حيث أجاب عن سؤال من سأله: ما الحيلة؟ بقوله: صلى الله عليه و الهفى ترك الحيلة،؟أسوء وشعاراً. وقد كان الوفاء سائداً في المجتمع بعضهم يكون صديق بعض من أول عمره، أو من حين يصادقه إلى آخر عمره، فلا تقاطع ولا تدابر ولا تنازع، وكانوا يعتقدون أنه لو هجر بعضهم بعضاً فوق ثلاثة أيام لم تقبل صلاتهم وعباداتهم - كما ورد في الحديث-.

كما أن الصفاء كان سائداً في المجتمع، وكان لا يخفى بعضهم عن بعض شيئاً، ولا يلتوى معه في كلام أو عمل، ولذا لم يكن بعضهم يواجه الآخر بوجهين ولسانين، وكان في أذهان الكل صلى الله عليه و الهمن حفر بئراً لأخيه وقع فيها(؟).

١٣ الالتزام بالدين

فقد كان المجتمع ملتزماً بالدين في أصوله وفروعه وعقائده وأخلاقه وآدابه، فلم تكن تجد في كل المجتمع حتى رجلاً واحداً أو امرأة واحدة ترمى، أو يرمى بالإلحاد، كما لم يكن غالباً ظلم ظاهر من أرباب العمل بالنسبة إلى العمال، ولا من أصحاب المزارع بالنسبة إلى الفلاحين، فلم يكن يسمع من مشاكل العمال والفلاحين إلا نادراً، ولم يكن يسمع تارك صلاة ولا تارك صوم.

وكانت تقام في كثير من الدور مجالس العزاء والوعظ والإرشاد في الأسبوع مرة، أو في كل وفاة، أو ما أشبه ذلك..

وقد نقل لنا أحد علماء كربلاء وهو المرحوم السيد محمد حسين الكشميري أنه ذات مرة ذهب إلى بغداد وسمع فيها أن شاباً لا يصلى، فتعجب من ذلك، وطلب اللقاء بالشاب، وبعد ما هيئ له اللقاء سأل الشاب هل أنت مسلم؟ فقال الشاب: نعم. فقال: وهل أنك تارك للصلاة؟! فأطرق الشاب برأسه ولم يقل شيئاً. فنصحته السيد بأن يعود إلى صلاته ودينه.

ومن هذه القصة يظهر أنه كيف كان حتى تارك صلاة واحد مثار التعجب والاستغراب.
ولم يكن الإنسان يسمع بخمار ولا زان ولا قمار ولا امرأة سافرة، ولا بمحل خمر أو قمار أو مبيع، أو ما أشبه..
وإني أذكر حتى أن الإنسان لم يكن يرى حائق ذقن واحد إطلاقاً، نعم المظهر الوحيد لآلات اللهو كان في أيام الأعراس، حيث أن فرقة مخصصة من الطبالين والزمارين كانوا يأتون إلى دار الزوج في اليوم الأول، وكان هناك خلاف بين محرم له ومحلل.
وقد نقل لي أحد علماء كربلاء:

أنه ذهب إلى بغداد فرأى في بغداد امرأة سافرة في الشارع تتفرج، فتعجب منها وكان ذلك صباحاً، ثم رآها أيضاً عصرًا، ثم رآها في صباح اليوم الثاني، فسأل عنها؟ فقالوا: إنها امرأة بريطانية تسكن السفارة البريطانية، وإنها جاءت خصيصاً إلى بغداد لأجل أن تتفرج في الشوارع سافرة متبرجة لأجل أن تتعلم منها نساء بغداد وإنها أسست جمعية نسوية لأجل تعليم السفور، وانضمت إليها جملة من النساء المسيحيات واليهوديات.

كما نقل لي أحد علماء بغداد وهو المرحوم السيد هبة الدين الشهرستاني (?) أنه لما ظهرت هذه المرأة اجتمع جملة من العلماء لأجل مكافحة السفور، وحيث لم يكونوا يتصورون أن وراء هذا الشيء قوة استعمارية كبيرة، انفض المجلس بدون نتيجة، حيث أن أحد الحاضرين قال: إنه ليس بشيء وإنه يضمحل تدريجياً ثم تمثل بهذا المصرع من الشعر:

(سحابة صيف عن قريب تقشع).

قال السيد: وحين أن تفشى السفور بعد سنوات اجتمعنا اجتماعاً ثانياً لأجل مكافحة السفور، وإذا بنفس ذلك الرجل الذي تمثل بذلك البيت في الاجتماع الأول قال متمثلاً:

(اتسع الخرق على الراقع).

لكننا اتخذنا تدابير لأجل المكافحة، ولم تنفع تلك التدابير إلا قليلاً.

وإني أذكر أنه وصلت حالة بغداد أواخر الملكيين إلى حيث أن المرأة المتحجبة كانت ترمي بالسوء! وهكذا أصبح المنكر معروفاً والمعروف منكراً، كما أخبر به رسول الله (صلى الله عليه و اله، أما في زمان الجمهوريين فالأمر صار أشنع.

١٤ الرضى والقناعة

وأذكر أن شعار الجميع إلا- من شدّ وندر كان الرضى والقناعة، وذلك يوجب من ناحية اطمئنان النفس، وفي الدعاء: (والرضى بالقضاء).

وليس معنى الرضى أن لا يسعى الإنسان، وإنما معناه أن يرضى بقدر سعيه، لا أن يمدّ رجله أكثر من ذلك، وقد قال سبحانه وتعالى: ?ولا- تمدن عينيك إلى ما متعنا به أزواجاً منهم زهرة الحياة الدنيا(، وفي الأحاديث: ينظر الإنسان في دنياه إلى من هو دونه، وفي آخرته إلى من هو فوقه.

أما القناعة فهي كثر لا ينفد، إذ توجب عدم استغلال الغنى مال الفقير لأجل الجشع والحرص، ولا طمع الفقير في مال الغنى.
وفي الحال الحاضر يشاهد أن التعب النفسي والجسدي ومد اليد إلى مال الناس بالاحتكار والربا والاستغلال والسرقة والالتواء وما أشبه تحت مختلف العناوين البراقة أحياناً، والباهتة أحياناً لا يكون إلا لأن الرضى والقناعة ذهبا عن المجتمع.

والحكومة وإن كانت استعمارية حيث أن الغرب هو الذي أتى بفيصل إلا أن الحكومة لم تكن مثلاً فاضحاً ل (سبعاً ضارياً) على حدّ تعبير الإمام أمير المؤمنين عليه السلام في نهج البلاغة (في وصف بعض الحكومات، بل ولو فرض أنها كانت حكومة ضارية فكان ضررها قليلاً- نسيباً، ولذا لم يكن الناس يكرهون الحكم إلا- من جهة الدين، أو من جهة الوطن كجماعة من العلماء وآخرين من المثقفين، وآخرين من المتدينين الذين يفهمون أنها ليست حكومة دينية، أو ليست حكومة وطنية بمعنى الكلمة، ولذا لم تثمر

محاربتهم لحكومة فيصل ولم يساعدهم الناس فى إسقاطه حتى آل الأمر إلى تسفير جماعة من العلماء أمثال: السيد أبو الحسن الأصفهاني (١)، والشيخ ميرزا حسين النائيني (٢)، والسيد محمد على الطباطبائي، والشيخ مهدي الخالصى (٣) وغيرهم من علماء النجف وكربلاء والكاظمية (رحمهم الله).

وحتى إنى أذكر أن الملك لما كان يأتى إلى كربلاء كان بدون تشريفات زائده، وإنما معه بضع سيارات فقط، وإنه كان ينزل قرب حرم الإمام الحسين عليه السلام، ولا- حرس ولا- شرطة إلا- قليلاً، وحتى لو أرادت الجماهير قتله لأمكن قتله مائة مرة لا مرة واحدة لازدحام الطريق والسطوح لرؤيته، وسر ذلك أن الحكومة لم تكن سبغاً ضارياً بمعنى الكلمة، وكان فى العراق آنذاك نوع من الحرية.

وكان قسم من الحريات متوفراً كما أشرنا إليه فى فصل سابق.

كما إن السجن كانت فارغة، وكان السجن غالباً مختصاً بقسم من المجرمين ممن كان جرمهم كبيراً، وكانت المحاكم تعمل بقدر متوسط من النزاهة، كما أن أحد الخطباء شتم الحكومة فوق منبره وهاجمها مهاجمة قارصة وأمر الناس بإسقاط الحكم فلم تفعل الحكومة أكثر من أن سقرته من النجف إلى كربلاء وحجزته فى فندق، وكان الناس يذهبون زرافات زرافات لزيارته. وكان كل معنى حبسه أنه لا يخرج من الفندق، ولم يدم ذلك إلا ما يقارب الشهر ثم أطلق سراحه.

وإنى أذكر أيضاً أنه لم تكن الإعدامات حتى أن أربعة شيعيين فقط أعدموا فى زمان متأخر أحدهم مسيحى، والآخر يهودى، والثالث شيعى، والرابع سنى، أعدمهم نوري السعيد حيث كانوا من الهيئة المركزية للحزب الشيعى، وقد فرغ الناس لإعدامهم مع اعتقاد الناس بأنهم ملحدون مرتدون، وأنهم فاسدون مفسدون ويجب قتلهم، لكن القتل كان شيئاً بشعاً فى أنظار الناس جداً.

كما إنى أذكر أن أحد المحامين قتل حاكماً فى المحكمة، وكان ذلك خرقاً للقانون:

أولاً: لأجل القتل.

وثانياً: لأجل انتهاك المحكمة.

وثالثاً: لأجل قتل الحاكم الذى كان فى ذلك اليوم يمثل الملك، فكان يعد هذا الشىء اعتداءً على الملك بذاته.

ولم يعد هذا الشخص إلا بعد ما يقارب السنه من التداول والمحاکمات والاستئناف والتميز والنشر فى الصحف والمؤتمرات حول قتله، ولما قتل جىء به إلى كربلاء وشيخ تشييعاً كبيراً واتخذت له الفاتحة، وكان الناس بين مؤيد لقتله لأنه قتل وجزاء القتل القتل، وبين منكر حيث كانوا يلقون اللوم على الحكومة وأنها هى التى أفسدت المجتمع مما سبب مثل هذه الجريمة.

وربما يتصور أن مثل هذا التحرك بدون محافظة بالنسبة إلى الحكومة لا يمكن فى الحال الحاضر، لأن حكومات الغرب والشرق تعرض على قتل الكبار واغتيالهم فكيف يمكن أن ترجى إعادة الحالة السابقة؟!

والجواب: إن منح الحريات المعقولة ووجود الأحزاب الإسلامية الحرة والصحف الحرة وظهور الكفاءات وعدم البطالة وما أشبه يوجب الرفاه وعدم الكبت، مما تكون فرص الاغتيال والانفجار قليلة جداً، ولذا نشاهد هذا الشىء فى جملة من البلاد، وفى المثل: (الضغط يولد الانفجار).

ولماذا يقتل شخص حتى الرئيس، فإنه يعلم أن فى حالة الاستشارية الإسلامية لا ينفذ قتل الرئيس، فإن الرئيس إذا ذهب يأتى غيره مكانه بدون تغيير نظام أو زيادة أو نقيصة.

نعم ربما يكون الأمر عداً شخصياً للرئيس وهو قليل جداً أيضاً.

وإن شئت قلت: إن الاستشارية (الإسلامية) تخفف من خوف رئيس الدولة وأعضائها كثيراً.

وكان الاكتفاء الذاتي سائداً في البلاد، فالإنتاج كان من نفس البلاد إلا ما شذّ وندر، فكانت الملابس والمآكل والمشرب وحتى المراكب من إنتاج نفس الوطن، حيث أن الدواب كانت هي المركب المنتشر وكانت هي سبب نقل البضائع والفواكه وغير ذلك إلا في بعض الأسفار لبعض الناس كالسفر من النجف إلى كربلاء، ومن كربلاء إلى بغداد وإلى غير ذلك. ومن الواضح أن الإنتاج الوطني يوجب أولاً: الرخص، وثانياً: تشغيل الأيدي العاملة، وثالثاً: عدم اضطراب السوق، بأن يرتفع الشيء مرةً وينخفض مرةً فيقع الغلاء مرةً والرخص مرةً كما هو طابع عالم اليوم خصوصاً في العالم الإسلامي. وأذكر أنه لما قامت الحرب العالمية الثانية لم يقع الناس في الاضطراب إلا من جهة السكر والقماش، وقد فرض عليهما تموين، فبينما كان العالم يحترق في أتون الحرب كنا نستمتع إلى أخبار الحرب من الإذاعات فقط، ولماذا الاضطراب؟ والحال أن المسكن والمآكل والمشرب والفواكه والدواب والزراعة والصناعة الخفيفة وغيرها كلها كانت من البلد. كما أنه لم يكن عند الناس إسراف وتبذير وتجميل مثل ما حدث في هذا اليوم، وكانوا يطبقون حتى الحديث (الوارد في النهي عن طرح النواة وصب فضل الماء، وحتى أن نويات التمر كانت تطحن لطعمه الدواب، بل حتى النفايات كانت تباع لأجل أن يُتفَع بها، وكانت النجاسات والأوساخ تلقى في المزارع كسماد. وإن شئت قلت: إن الحضارة كانت موجودة بأكثرية معنى الكلمة -ولا- أقول بكل معنى الكلمة- بدون أن يكون قد تدخلت التكنولوجيا فيها.

١٦ الدوائر الحكومية

وكانت الدوائر الحكومية قليلة جداً حتى أن الغرف في دار الحكومة والتي كانت تسمى بالسراي في شارع سيدنا العباس عليه السلام كانت قليلة جداً: غرفة للمتصرف، وغرفة للحاكم، وغرفة للقاضي الشرعي، وغرفة لمدير الشرطة، وبضع غرف أخرى لمساعدة هؤلاء، وغرفة للسجن. كما كانت هناك دائرة ثانية تسمى بالبلدية لشؤون البلد لم يكن فيها إلا غرف قلائل، وكانت عمارة عادية في مكان يسمى بالميدان قرب الصحن المقدس. وكانت السراي والبلدية تفتح أبوابها ثلاث ساعات أو أربع ساعات في الصباح فحسب، حيث لم تكن أشغالها كثيرة. وكان الموظفون قليلين جداً، ومع ذلك كانوا مزدربين من قبل الناس بانهم الظلمة وأعوان الظلمة وإن مراجعتهم لا تجوز، وحتى أنني أذكر أنه إذا وقع نزاع وروجع الحاكم أو القاضي مما كان يسمى قاضياً شرعياً وكان تابعاً للحكومة كان الناس يرون أن هذه المراجعة محرمة شرعاً، ويتعجبون من المراجعين، لأن القضايا كانت تحل على يد العلماء كما ذكرنا في فصل سابق، كما أن كثيراً من القضايا لم تكن يرجع فيها حتى إلى العلماء، وإنما أهل الصنف يفصلونها بينهم في السوق. ونزاعات العوائل كانت تحل من قبل كبير العائلة أو من قبل الجيران أو من أشبهه. وقد ذهبت مرةً بصحبة أحد الأصدقاء والذي كان له شغل في السراي إلى السراي فرأيتها فارغةً إلا من بضعة أشخاص فقط.

١٧ الأحزاب

وفي العراق وإن كانت بعض الأحزاب علمانية كحزب الدستور والأمة الاشتراكية وغيرهما إلا- أن الأحزاب الدكتاتورية لم تكن موجودة كالحزب القومي والبعثي والشيوعي، ولذا لم تكن حدة إطلافاً بين الناس، وإنما جاء بها الأحزاب التي سمت نفسها بالثورية مما كونها الشرق أو الغرب والغالب أن هذه الأحزاب في بلادنا حتى الشيوعية منها مكونة بسبب الاستعمار البريطاني كما هو واضح. والأحزاب العلمانية الديمقراطية التي كانت موجودة كانت ضئيلة جداً، ومع ذلك كانت تخدم المجتمع لأجل أن تحصل على

الأصوات وكانت تركض ليل نهار لأجل جلب رضى المجتمع.

نعم، إنه من الضروري فى المستقبل أن تكون الأحزاب إسلامية ومنتبهة إلى المرجعية حتى تتمكن من جمع الشباب تحت لواء المرجعية، وحتى لا يتمكن الشرق والغرب من سحب الشباب وجمعهم تحت لواء أحزاب ديمقراطية غربية أو دكتاتورية شرقية. وقد ذكرنا فى بعض الكتب الإسلامية: أنه من الضرورى وجود التجمعات، وقد كان التجمع منذ القديم لكن فى القديم كان التجمع بشكل العشائر وهو تجمع طبيعى، ولما جاء عصر الآلة انتقل ذلك النحو من التجمع وصار تجمعاً ثقافياً وهو ما يسمى فى الاصطلاح الحديث بالحزب.

١٨ السلطة والقدرة

وقد كانت القدرة موزعة فى فئات كبيرة أولاً، ثم فى كل قسم كانت القدرة موزعة فى وحدات أصغر، مما كان لا يدع مجالاً للدكتاتورية.

فقد كانت القدرة موزعة بين ثلاث طوائف: الحكومة من ناحية والعشائر من ناحية ثانية، والعلماء من ناحية ثالثة، وكانت قدرة العشائر متحالفة مع قدرة العلماء، حيث أن العشائر كانوا مقلدين للمراجع، ولذا كانت الحكومة تخشى العلماء لأن بيدهم قدرة الاجتماع من طرف وقدرة العشائر السالحيه والتجمعية من طرف آخر.

وفى ظل توزيع السلطة والقدرة وكذا التعددية كانت البلاد مزدهرة، والصناعة والتجارة والزراعة والثقافة والحوزات العلمية والعبات المقدسة والمجالس والتجمعات عامرة.

ثم إن كل قدرة من هذه القدرات الثلاث كانت موزعة، فكانت قدرة الحكومة موزعة بين الأحزاب التى كانت تسمى بالديمقراطية وغيرها، وقدرة العلماء أيضاً كانت موزعة بين مراجع التقليد، كما أن قدرة العشائر كانت أيضاً موزعة بين العشائر المتنوعة، وبهذه الكيفية من توزيع القدرة حصل التوازن وسلم الناس فى أعراضهم وأموالهم ودمائهم وشخصياتهم، وقد دل التاريخ على أن القدرة إذا اجتمعت فى مكان تفسد وتفسد، وإن القدرة إذا كانت موزعة فى إطارات معقولة تصلح وتصلح، فإن القدرة كالنار إذا زمت نفعت، وإذا أطلقت فسدت وأفسدت.

وإنى أذكر كيف أن الحكومة البريطانية كانت تحاول بشتى الوسائل والسبل للإيقاع بين هذه القدرات بعضها مع بعض تبعاً لقانون (فرق تسد) لكن العقلاء كانوا يقفون لذلك بالمرصاد وكانوا يعبرون عن حكومة بريطانيا بالدولة المناقفة ذات وجهين وذات لسانين كما كانوا يعبرون عنها بالحكومة المفسدة.

ومما يذكر فى هذا الصدد أنه أرسلت السفارة البريطانية أحد عملائها مع ألف ليرة ذهبية فى كوفية إلى إحدى العشائر فى الشمال مزودة له بتعليمات فذهب هذا الشخص إلى دار رئيس العشيرة وقدم له هذه الألف ليرة الذهبية باعتبار أنه سافر إلى الشمال فوجد هذه الليرات قرب دار الشيخ وكان الشيخ جالساً فى مضيفه بمحضر أفراد كثيرين من عشيرته فتقبل الشيخ الليرات وقال: إنى سوف أفحص عن صاحبها، وخرج الرجل وجاء إلى عشيرة ثانية تنافس العشيرة الأولى ونقل لشيخ العشيرة الثانية وهو جالس فى مضيفه بحضور جماعة من عشيرته قصة الألف ليرة، وأنه وجدها فى الشارع وأعطاهما للشيخ الفلانى.. وطمع كلا الشيخين فى المال، لأن ألف ليرة فى ذلك اليوم كانت لها قيمة كبيرة وسبب ذلك أن يدعى كل من الشيخين أن المال له وأخذوا يتحاربان ولم يخرج الرجل من القريتين إلا وبينهما تخاصم وتحارب وسفك دماء.

لكن كانت محاولات بريطانيا فى إلقاء النفاق بين الناس تبوء غالباً بالفشل كما ذكرنا سابقاً، لأن العقلاء والعلماء كانوا يصدون عن هذه النزاعات أو يحلون لها، ولذا فكرت بريطانيا طويلاً ماذا تصنع حتى تنهب خيرات العراق أكثر فأكثر وتذل أهلها أكثر فأكثر وذلك بسبب الحقد الدفين الذى عندها ضد المسلمين وضد العراقيين بصورة خاصة، وأخيراً توصلت إلى انقلاب عبد الكريم قاسم الذى

جرد العشائر عن السلاح بمختلف الأعدار الواهية وسقط ميزان تكافؤ القوى، ولذا بقى العلماء أمام الحكومة بدون سلاح، وقدرة الشعب وحدها لم تكن آنذاك كافية لمقابلة قدرة السلاح، فضربوا العلماء كما ضربوا العشائر من ذى قبل وبقيت القدرة بيد الحكومة ففسدت وأفسدت حيث أن الحكومة أيضاً خرجت عن الديمقراطية النسبية إلى الدكتاتورية ولا علاج للعراق إلا بإرجاع موازين القوى الإسلامية وتقسيمها وتكافؤها على النحو الذى ذكرناه فى بعض الكتب الإسلامية.

١٩ البساطة

وقد كان الطابع العام للناس: البساطة فى كل شؤونهم الزراعية والصناعية والعبادية والعائلية وغيرها.. فمأكلهم بسيط وملبسهم بسيط ومسكنهم بسيط ومركبهم بسيط، وحتى المساجد كانت تفرش بالحصران ويصلى الناس على تلك الحصران شتاءً وصيفاً، وكذلك كانوا يصلون جماعات على الحصران فى الصحنين المقدسين للحسين والعباس،؟ وكان شعار العام: صلى الله عليه و الهان الله لا يحب المتكلفين (.)؟ و صلى الله عليه و الهشر الإخوان من تكلف له (.)؟

وكانوا كما قال على عليه السلام: صلى الله عليه و الهمنطقهم الصواب، وملبسهم الاقتصاد، ومشيهم التواضع (.)؟ وحتى فى ضيافتهم لم يكن الأمر يتعدى غالباً شكلين من الطعام: الأرز والمرق، كما أنه كان كثيراً المرق وحده، أو ماء اللحم وحده. وبعبارة مجملية: (كان الإنسان المحور) وقد أصبح فى هذا اليوم بعكس ذلك (المادة هى المحور)، ولذا كان فى ذلك اليوم للإنسان قيمته بينما اليوم للمادة قيمتها، فإذا خطب حينذاك شاب إلى عائلة سألوا عن دينه وأخلاقه، وفى هذا اليوم يسألون عن ماله وأملاكه.

٢٠ العمل

وكان غالب الناس رجالاً- ونساءً يعملون، فلم يكن للبطالة مفهوم، فالرجال كانوا يشتغلون فى الزراعة والعمارة والتجارة والكسب والصناعة وفى البساتين وحيارة المباحات كالسمك والأعشاب والأعواد وما أشبه، كما أن النساء كن يشتغلن بالإضافة إلى إدارة أمور العائلة والطبخ والكنس والغسل وما أشبه بتربية الدواجن والغزل والنسج ومساعدة الرجال فى كسبهم. ولم تكن تجد أثراً للبطالة بين الناس لأن الجميع كانوا يشتغلون، حيث الحريات الواسعة، وحيث سهولة شروط العمل، وحتى الأطفال كانوا يشتغلون مع آبائهم ومع أمهاتهم ولم تكن هنالك طبقة خاصة من الشباب، أو الأطفال، لأن الكل كانوا طبقة واحدة متعاونة. وإنى أذكر كيف أن البنين والبنات من سن التمييز فما فوق كانوا يشتغلون فى البيوت، ويساعدون أمهاتهم، وكيف كانوا يشتغلون فى الدكاكين ويساعدون آبائهم، ولذا لم تكن هنالك مثل المشاكل الموجودة فعلياً للشباب، حيث صاروا طبقة متميزة وهم لعدم نضجهم لا- يتمكنون من التمييز بين الضار والنافع فينخرطون فى الأحزاب الضارة ويعملون الأعمال الشائنة فى بعض الأحيان، بالإضافة إلى أن الشباب حيث كانوا يتزوجون فى سن مبكر، لم يكن لهم وقت لمثل هذه الأفكار والأعمال، فيتمتع الكبار بشبابهم، كما يتمتع الشباب بخبرة وتجارب آبائهم.

٢١ النظام

وكان كثير من الأمور فى المجتمع منتظماً، اتباعاً لقول على عليه السلام: صلى الله عليه و الهنظم أمركم (.)؟ وكانت مجموعة أمور تنظم أوقات الناس وشؤونهم، كالصلوات فى الأوقات الثلاث صباحاً، وظهرًا، ومغربًا، وكشهر رمضان، وأشهر الحج، ومحرم وما أشبه بالنسبة إلى الشهور، وكذلك المواليد والوفيات للمعصومين عليهم السلام، والزيارات وما أشبه.

وقد كانت الشهور قمرية والسنوات هجرية والساعات غروبية وكانت تضبط الأوقات للمواليد من جهة أحكام البلوغ والحيض، كما

كانت تضبط وقت موت إنسان لجهةً ثالثة وسابعه وأربعينه وسنته وعدة زوجته وما أشبه، كما أن أوقات فتح الدكاكين وغلقها وأوقات فتح الكتاتيب ودروس أهل العلم وما أشبه، كلها كانت تساعد في نظم الأوقات، وهكذا بالنسبة إلى فتح الصحنين المقدسين في كربلاء وغلقهما.

٢٢ الثقافة

وكانت الثقافة مرتفعة بين الناس، صحيح إن الثقافة بمعنى القراءة والكتابة، أو ما أشبه لم تكن بهذا المستوى الفعلي، لكن الثقافة بمجموعها عقيدة وأخلاقاً وشريعةً وتاريخاً وما أشبه كانت رفيعة، وكانت تساعد على ذلك الكتاتيب الموجودة الرخيصة جداً التي كانت في متناول الجميع، أمثال: مدرسه الشيخ على أكبر النائيني، والشيخ حسن في صحن الحسين عليه السلام، والشيخ عبد الكريم في صحن العباس عليه السلام وغيرها، فكان المعلم يتقاضى من الطالب عشرين فلساً في الشهر وأحياناً أقل، وبعض الطلاب الذين لا قدرة لهم لا يقدمون حتى هذا الشيء البسيط وإنما الشيوخ كانوا يعلمونهم (قربة إلى الله تعالى) القراءة والكتابة، والأخلاق والآداب والقرآن الحكيم وغير ذلك.

كما إن أثاث المدارس كانت بسيطة جداً كالحصر، أو نحوها وكان الناس يعتمدون على المعلمين أكبر اعتماد، حتى إن بعضهم كان يؤم الناس وهم يعيشون عيشةً بسيطةً متواضعةً إلى أبعد الحدود، وكانوا يختلطون بالناس كأحدهم، كما إنه كان كذلك حال الأطباء والبنائين والمعماريين - مما يسمّى في عرف هذا اليوم بالمهندسين -.

وكذلك كان يساعد في ترفيع مستوى الثقافة حلقات المساجد وحلقات الصحنين المقدسين والمدارس العلمية والمنابر والمكتبات التي كانت تتوفر في جملة من منازل أهل العلم وغيرها.

وكان يعتقد الجميع أن طلب العلم فريضةً على كل مسلم ومسلمة حتى إنني أذكر أن بعض العلماء كان يفتي بأن الولد لا يحق له أن يتزوج والبت لا يحق لها أن تتزوج إلا أن يعلموا أصول الدين عن الأدلة ولو البسيطة منها.

كما إن في مثل النجف الأشرف وكربلاء المقدسة والكاظمية وسامراء كانت الحوزة العلمية تساعد على ترفيع مستوى الثقافة أيضاً، ففي النجف الأشرف كانت حوزة علمية تحتوي على ما لا يقل عن خمسة آلاف طالب علم ديني، كما أن في كربلاء المقدسة كانت حوزة علمية تحتوي على زهاء ألف طالب علم ديني، وهؤلاء كانوا بدورهم يدرسون ويدرسون ويعقدون المجالس وغيرها، وكان الزعيم الكبير السيد أبو الحسن الأصفهاني في النجف الأشرف، والحاج السيد حسين القمي في كربلاء المقدسة يشوقون الناس إلى الدرس والتدريس وصعود المنبر والتأليف وغيرها.

وإنني أذكر أن خال والدتي السيد ميرزا على آغا الشيرازي ابن المجدد الشيرازي الكبير، كان يشوق الطلبة بأن كل واحد منهم حفظ ألفية ابن مالك أعطاه ليرة عثمانية ذهبية، وقد كان جملة من أهل العلم يحفظون متوناً كثيرة. فمثلاً: والدي؟ كان يحفظ القرآن الحكيم بكامله عن ظهر القلب، وكان يقرأ كل يوم - حفظاً - جزءاً من القرآن الحكيم، كما كان يحفظ ثمانية آلاف بيت من الأشعار الدراسية وغيرها كألفية ابن مالك والنجم الثاقب في الإمامة للسيد محمد باقر الطباطبائي الحجة، كما أنه كان يحفظ متوناً كثيرة أمثال التهذيب في المنطق وغيره..

وكان مما يزيد المجتمع تقدماً وصفاء وإخاء الخطباء الممتازون من العلماء الذين كانوا يصعدون المنابر، ويأمرون بتقوى الله، واتباع أمره وسائر الشؤون الإسلامية والإنسانية أمثال: المرحوم الشيخ محمد على الخراساني في النجف الأشرف، والرحوم السيد حسن الاسترآبادي في كربلاء المقدسة وغيرهم، ولذا كان مجتمع إخاء ومودة وإسلام وسلام وفضيلة وتقوى.

٢٣ النظافة

وكانت النظافة هي الطابع العام في المجتمع بسبب الواجبات والمستحبات الإسلامية كالأغسال الواجبة والمستحبة والوضوءات الواجبة والمستحبة، وكنس البيوت والأفنية، واستعمال المطهرات والمنظفات، وكانت الحمامات العامة تساعد في النظافة، فقد كان شعار العام للناس (النظافة من الإيمان) وكذلك كان عمال البلدية ينظفون الشوارع ويكنسونها، صحيح أن قلة الماء كانت سبباً لعدم التقدم النظافي الذي نراه هذا اليوم، لكنه من الصحيح أيضاً إن الالتزام بأحكام الإسلام عند عامة الناس كان يسبب النظافة العمومية، سواء في الجسد أو في الملابس أو في الدكاكين أو غيرها..

٢٤ المرأة

وكانت المرأة شريكه للرجل في كل الميادين (باستثناء الإمارة والقضاء والجيش). وكانت تزاو كل الأعمال مع الحشمة والحجاب والحياء والعفة، فكانت تشارك الرجل في الأسفار، والزيارات، والحج، وصلوات الجماعات، ومجالس الوعظ والإرشاد، وكذلك في سائر الاجتماعات. كما أن الفتيات أيضاً كن يحضرن بيوت (الملايات) النسوية لتعلم القراءة والكتابة والقرآن والحديث وغيرها، وكانت من النساء: (الملايات) القاريات والواعظات في المجالس النسوية. كما كانت المرأة تشارك الرجال في الزراعة والصناعة والغزل والنسيج وتربية الدواجن في البيوت والبساتين وغيرها، وحتى أنها كانت تشارك الرجال في البيع والشراء، وكانت للنساء أسواق خاصة يبعن فيها المنتجات الزراعية والصناعية ونحوهما.. وقد تقدم في فصل الزواج، وفصل كون المجتمع عائله واحدة بعض ما كان يخص شؤون المرأة في ذلك الدور، ولم يكن مما يسمى بمشكلة المرأة في هذا العصر عين ولا أثر، ولم تكن تجد النساء العوانس ولا العجائز اللاتي يعشن في دار العجزة بكل ذلة ومهانة. أما المناهج الحديثه فقد أساءت إلى المرأة أكبر قدر من الإساءة، واليك ما جاء في دراسة حول أوضاع المرأة في مختلف أنحاء العالم، فقد ظهر من الدراسة هذا الحاصل:

- ١: النساء يؤلفن ثلث القوى البشرية العاملة رسمياً، بمعنى العاملات المسجلات في الضمان الاجتماعي والصحي اللاتي يقبضن أجوراً، لأن هناك كثيراً من النساء يساعدن الزوج في المتجر أو الحقل وهؤلاء لا يعتبرن عاملات رسمياً.
- ٢: النساء يشكلن نصف سكان الكرة الأرضية، رغم ادعاء الرجال إنهن قليلات العدد.
- ٣: تؤكد النتائج: أن النساء يقمن بما يوازي ست وستين وست من العشرة بالمائة من مجموع ساعات العمل، والأرجح أن تكون الدراسة قد اعتبرت ساعات العمل المنزلي من ضمن ساعات الشغل للمرأة.
- ٤: النساء يملكن أقل من واحد في المائة من مجمل ممتلكات الإنسان في العالم، وطبعاً هذه حقيقة واقعه ليست محتاجه إلى دراسة، فإن عمل النساء بأكثريتهن غير مأجور.
- ٥: النساء يقبضن عشرة بالمائة من مجمل الدخل العام في السنه، وهذا لا يحتاج إلى تعليق، ولكن نذكركم أن النساء يؤدين ثلثي مجمل ساعات الشغل الذي تنتجه الطاقة البشرية في لعالم().

سقوط العالم الإسلامي في قبضة الاستعمار الغربي

وهنا نذكر سجلاً للدلالة على أنه كيف سقطت الحضارة الإسلامية على يد الاستعمار الغربي، حين سقطت بلاد الإسلام في يده. فقد أوردت بعض المجالات (سجلاً تاريخياً لمراحل سقوط العالم الإسلامي تحت وطأه الهجمة الغربية عليه، ونلاحظ أن ذلك بدأ مع طلائع القرن التاسع عشر واستمر حتى أوائل القرن العشرين)..

السنة الميلادية الحَدَث

- ۱۷۹۸م سقوط الهند الغریبه تحت السیطره الهولندیه
- ۱۸۰۲ ۱۸۰۶ حرب جریبون فی جزر جاوا
- ۱۸۲۰ الإمارات المتصالحه (عمان-قطر) تحت الحمايه البريطانيه
- ۱۸۲۱ - ۱۸۳۸ حرب بادری فی جزر سومطره
- ۱۸۲۵ - ۱۸۳۰ حرب جزر جاوا
- ۱۸۳۰ - ۱۸۵۷ غزو الجزائر بواسطه فرنسا
- ۱۸۳۴ - ۱۸۵۹ إخضاع القوقاز بواسطه روسيا القيصريه
- ۱۸۳۷ - ۱۸۴۷ الثوره فی آسيا الوسطی ضد الروس
- ۱۸۳۹ بریطانيا تضم عدن
- ۱۸۳۹ - ۱۸۴۲ الحرب الأولى بین الأفغان والهند تحت الحكم البريطاني
- ۱۸۴۲ الهند تحت الحكم البريطاني تضم إمارات السند الإسلاميه
- ۱۸۴۶ - ۱۸۴۹ حرب جزر بالی
- ۱۸۴۶ - ۱۸۶۴ غزو وادی سرداریا بواسطه روسيا القيصريه
- ۱۸۴۹ الهند تحت الحكم البريطاني تضم أراضي القبائل فی مقاطعه الحدود الشماليه الغریبه
- ۱۸۵۳ - ۱۸۶۵ الحمله الروسيه الأولى علی خوکند والاستيلاء علی طشقند
- ۱۸۵۶ دوله عود الإسلاميه تضم إلی الهند البريطانيه
- ۱۸۵۷ إسقاط حكم امبراطور المغول فی الهند بواسطه البريطانيين
- ۱۸۶۶ - ۱۸۷۲ غزت روسيا المناطق المحيطة بسمرقند وبخارى
- ۱۸۷۲ - ۱۹۰۸ حرب أشيه فی شمال سومطره
- ۱۸۷۳ - ۱۸۸۷ اجتاحت الروس أراضي أوزبكستان
- ۱۸۶۷ - ۱۸۷۵ غزت روسيا أراضي خوکند
- ۱۸۷۹ حرب أفغانستان الثانيه
- ۱۸۸۱ - ۱۸۸۳ فرنسا تغزو تونس
- ۱۸۸۲ بریطانيا تحتل مصر
- ۱۸۸۳ - ۱۸۸۵ الحرب ضد المهدي فی السودان
- ۱۸۸۵ - ۱۸۹۰ إيطاليا تغزو أريتريا
- ۱۸۹۰ فرنسا تغزو السنغال
- ۱۸۹۱ - ۱۸۹۹ حمله فرنسيه لغزو أهالی النيجر وساحل العاج
- ۱۸۹۱ مسقط وعمان توضعان تحت الحمايه البريطانيه
- ۱۸۹۵ روسيا تضم منطقه هضبه بامير
- ۱۸۹۸ بریطانيا تخضع السودان تماماً
- ۱۸۹۹ ضم أراضي الخانات الإسلاميه فی بلوخرستان إلی الهند البريطانيه
- ۱۹۰۰ - ۱۹۱۰ صمود الصومال أمام الاحتلال البريطاني

- ١٩٠٠ فرنسا تغزو تشاد
- ١٩٠٣ معركة كانو فى شمال نيجيريا
- ١٩٠٦ السلطات المسلمة فى شمال نيجيريا تصبح مجتمعات بريطانية
- ١٩١٢ - ١٩٣٠ إيطاليا تغزو المقاطعات الليبية فى طرابلس وسرينه
- ١٩١٢ فرنسا واسبانيا تغزون مراكش
- ١٩١٢ - ١٩١٥ مقاومة مراكش للحاكم الإسباني
- ١٩١٤ - ١٩١٨ الهجوم على تركيا فى الحرب العالمية الأولى
- ١٩١٤ الكويت تصبح محمية بريطانية
- ١٩١٦ البريطانيون يغزون ثوار دارفور فى السودان
- ١٩١٩ - ١٩٢٦ مقاومة مراكش للاحتلال الفرنسى
- ١٩١٩ - ١٩٢٠ مقاومة مراكش للحكم الإسباني
- ١٩١٩ - ١٩٢١ اليونان تتقدم لاحتلال سميرنا وأراضى تركية أخرى
- ١٩١٩ - ١٩٢١ إيطاليا تحتل منطقة أنطاكية التركية
- ١٩١٩ - ١٩٢١ فرنسا تحتل منطقة صقلية التركية
- ١٩١٩ الحرب الأفغانية الثالثة
- ١٩٢٠ كسر المقاومة الصومالية نهائياً
- ١٩٢٠ بلاد الرافدين (العراق) تحت الحماية البريطانية، قيام الثورة
- ١٩٢٠ سوريا ولبنان تحت الوصاية الفرنسية رغم المقاومة السورية
- ١٩٢٥ - ١٩٢٧ ثورة الدروز ضد الفرنسيين فى سوريا
- ١٩٢٦ حملة لاستكمال احتلال كل الصومال الإيطالى
- ١٩٤١ الاحتلال الانجلوروسى فى إيران
- ١٩٤٥ - ١٩٤٩ كفاح اندونيسيا للاستقلال عن هولندا ()
- ١٩٥٤ - ١٩٦٢ حرب الاستقلال الجزائرى ضد فرنسا
- ١٩٥٦ الهجوم البريطانى الفرنسى ضد مصر فى السويس ()

خاتمة

وهكذا نرى أنه على مدة ١٥٠ عاماً لم تكد تمضى عشر سنوات، أو حتى خمس سنوات دون أن تضيع أرض إسلامية فى مكان ما من إفريقيا أو آسيا، لتسقط فى أيدي القوى الغربية ويبدأ كفاح المسلمين ضد تدخل هذه القوى.

وهذا آخر ما أردنا إيراده فى هذا الكتاب، والله المسؤول سبحانه وتعالى أن يرد إلى البشرية عامة وإلى المسلمين خاصة الإيمان والفضيلة والتقوى والإسلام والسلام، ويمنح المسلمين حكومته الإسلامية عالمية ذات ألف مليون مسلم ()، وما ذلك على الله بعزيز.

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين.

محرم ١٤٠٤ هـ

محمد الشيرازى

- من مؤلفات الإمام الشيرازي حول الحضارة الإسلامية
- ۱: الآداب والسنن (ج ۱۴)
 - ۲: أثر الحجاب في صيانة المجتمع الإسلامي / مخطوط
 - ۳: أثر النشاط والحكمة في تقدم المسلمين
 - ۴: احترام الإنسان في الإسلام / مخطوط
 - ۵: إحياء معالم الإسلام
 - ۶: الاخلاص سرّ التقدم
 - ۷: الأخلاق الإسلامية
 - ۸: الأخلاق المثالية / مخطوط
 - ۹: الأخوة الإسلامية
 - ۱۰: الارث في الإسلام
 - ۱۱: الاستنساخ البشري في رأي الإمام الشيرازي
 - ۱۲: الإسلام هو الإسلام
 - ۱۳: إسلاميات / مخطوط
 - ۱۴: أشعة من أمير المؤمنين عليه السلام / مخطوط
 - ۱۵: أول حكومة إسلامية في المدينة المنورة
 - ۱۶: البيئه
 - ۱۷: التكامل والشمولية في الشريعة الإسلامية / مخطوط
 - ۱۸: تلخيص الحضارة الإسلامية (ج ۱-۲)
 - ۱۹: ثلاثون سؤالاً في الفكر الإسلامي
 - ۲۰: جمع الكلمة وتعدد الأحزاب
 - ۲۱: الحرية الإسلامية
 - ۲۲: حقوق الإنسان في الإسلام / مخطوط
 - ۲۳: حكم الإسلام.. مبادئه، أهدافه، ماهيته
 - ۲۴: الحكم في الإسلام
 - ۲۵: الحكومة الإسلامية في عهد أمير المؤمنين عليه السلام
 - ۲۶: حكومة الرسول صلى الله عليه و اله والإمام أمير المؤمنين
 - ۲۷: حل الإسلام لمشاكل الإنسان
 - ۲۸: حوار حول تطبيق الإسلام
 - ۲۹: الدولة الإسلامية (ج ۱-۲)
 - ۳۰: رسول الإسلام صلى الله عليه و اله في المدينة (ج ۱-۳)
 - ۳۱: رسول الإسلام صلى الله عليه و اله في مكة
 - ۳۲: الزهد

- ۳۳: الزهد فى الإسلام
 ۳۴: السيرة الفواحة
 ۳۵: شخصية المؤمن
 ۳۶: الشورى فى الإسلام
 ۳۷: العالم الإسلامى المعاصر /مخطوط
 ۳۸: العودة إلى المجتمع الإنسانى /مخطوط
 ۳۹: الفضيلة الإسلامية (ج ۱-۴)
 ۴۰: ضرورة التعاون
 ۴۱: فى ظل الإسلام
 ۴۲: قادة الإسلام
 ۴۳: القرآن حياة /مخطوط
 ۴۴: كيف انتشر الإسلام؟ (ج ۱-۲)
 ۴۵: كيف نعاشر الناس؟ /مخطوط
 ۴۶: كيف يمكن نجاة الغرب؟
 ۴۷: اللاعنف منهج وسلوك
 ۴۸: ما هو الإسلام؟
 ۴۹: المستحبات والمكروهات (ج ۱۳) /مخطوط
 ۵۰: المسلم
 ۵۱: المسلمون الأوائل /مخطوط
 ۵۲: مقتطفات من تاريخ المدينة المنورة
 ۵۳: مقومات التكامل الأخلاقى عند المسلمين /مخطوط
 ۵۴: من التمدن الإسلامى
 ۵۵: من القانون الإسلامى فى المال والعمل
 ۵۶: موجز تاريخ الإسلام
 ۵۷: موقف الإسلام من الأحزاب المستوردة /مخطوط
 ۵۸: النظام الإسلامى والأنظمة المعاصرة
 ۵۹: هذا هو النظام الإسلامى
 ۶۰: ولأول مرة فى تاريخ العالم (ج ۱-۲)

Bakaya Hadaret AL-Islam Kama ra'et

The subject of this book which means (Remainders of Islamic civilization as I saw) is about several vision of the last traces of the Islamic civilization which was seen by AL-Imam AL-Shirazy while the society was still working with a lot of the Islamic laws We can make benefit of this book by doing comparison between that period and our

.present society which effected by the western civilization

:Written by

AL-Imam Mohammed AL-Husaini AL-Shirazi

Second edition: ١٤٢٠ H - ٢٠٠٠ A.C

AL-Rasool AL-adam center for research and publishing

Beirut – Lebanon P.O.BOX ١٣/٥٩٥١/Shuran

E-mail: alrasool@shiacenter.com

رجوع إلى القائمة

پی نوشتها

- (مستدرک الوسائل: ج ١١ ص ٢٧٤ ب ٢١ ح ١٢٩٨٤ وفيه: عن النبي ? أنه قال?: من لم يتورع في دين الله تعالى ابتلاه الله بثلاث خصال: إما أن يميته شاباً، أو يوقعه في خدمه السلطان، أو يسكنه في الرساتيق. ?
- (وسائل الشيعه: ج ١١ ص ٣٧٦ ب ٩٥ ح ٥ وفيه: عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال?: من استوى يومه فهو مغبون، ومن كان آخر يوميه خيره ما فهو مغبوط، ومن كان آخر يوميه شرهما فهو ملعون? الخبر.
- (وسائل الشيعه: ج ١٢ ص ٤٩ ب ٢٨ ح ١ وفيه: قال عليه السلام?: ليس منا من ترك دنياه لآخرته ولا آخرته لدنياه. ?
- (سورة البقرة: ٢٠٠-٢٠٢.
- (محمد حسين آل كاشف الغطاء (١٢٩٤-١٣٧٣هـ) من أعلام الإماميه والمراجع وله عشرات المؤلفات في الفقه والسياسة والأدب وله مواقف تفخر بها الأمة الإسلامية.
- (فيصل ابن الشريف حسين اصبح ملكاً على العراق بعد تنصيبه من قبل الإنكليز وذلك نتيجة الضغوطات الكثيرة التي تعرض لها الإنكليز إبان وبعد ثورة العشرين وقد نصب في ٢٣/آب/١٩٢١م المصادف ١٨/ذى الحجة/١٣٣٩هـ.
- (سورة الرعد: ٢٨.
- (سلالة السلاطين الأتراك، أسسها عثمان الأول عام ١٢٨١م وتفككت عند إعلان الجمهورية التركية عام ١٩٢٣م.
- (سلالة حكمه إيران (١٧٩٥-١٩٢٥م).
- (أو أية وثيقه رسميه بل وحتى غير رسميه.. ما دامت الثقة يتبادل بها في التعامل بين أعضاء المجتمع.
- (إشارة إلى قوله تعالى في سورة البقرة: ٢٨? يا أيها الذين آمنوا إذا تداينتم بدين فاكبوه وليكتب بينكم كاتب بالعدل. ?
- (الصراط المستقيم: ج ٣ ص ١٣.
- (٢) حيث يعادل ربع الأوقية الوزن المتعارف في ذلك الزمان.
- (وهذه الفاكهه تسمى أيضاً ب (البطيخ الأحمر).
- (٨٠٠ مليون جائع في العالم عام ١٩٩٣ (جريدة العالم الإسلامي عدد (١٣٣٩-٦/رجب/١٤١٤).
- (٤٠ ألف طفل يموتون يومياً من الجوع فقط في العالم. (تقرير منظمة الأغذية والزراعة الدولية والمعهد الدولي لأبحاث السياسة الغذائية في واشنطن التابع للأمم المتحدة).
- (راجع بعض مؤلفات الإمام الشيرازي دام ظله في الاقتصاد: ١- الاقتصاد الإسلامي المقارن، ٢- الاقتصاد الإسلامي في خمسين سؤالاً وجواباً، ٣- الاكتفاء الذاتي والبساطة في العيش، ٤- حل المشكله الاقتصادية على ضوء القوانين الإسلامية، ٥- الحاجة والغنى، ٦-

الغرب والحصار الاقتصادي على المسلمين، ۷- كيف يمكن علاج الغلاء؟ ۸- من أسباب الفقر والحرمان في العالم، ۹- لمحمة عن البنك الإسلامي، ۱۰- ماذا بعد النفط؟ ۱۱- الكسب النزيه، ۱۲- انفقوا لكي تتقدموا، ۱۳- موسوعة (الفقه: الاقتصاد ج ۱-۲)، ۱۴- آداب المال، ۱۵- الاقتصاد عصب الحياة، ۱۶- الاقتصاد للجميع، ۱۷- موسوعة (الفقه: البيع ج ۱-۵)، ۱۸- موسوعة (الفقه: التجارة)، ۱۹- المكاسب المحرمة (ج ۱-۲)، ۲۰- من القانون الإسلامي في المال والعمل.

(راجع: كتاب (الأزمات وحلولها) للإمام المؤلف دام ظله.

(وهي قوله تعالى؟: الله يتوفى الأنفس حين موتها والتي لم تمت في منامها؟.. الزمر: ۴۲.

(هو آية الله العظمى السيد ميرزا مهدي الشيرازي (۱۳۰۴-۱۳۸۰هـ) تصدى للمرجعية بعد وفاة آية الله العظمى السيد حسين الطباطبائي القمي عام (۱۳۶۶هـ)

(السيد عبد الحسين الحجة الطباطبائي الحائري (۰۰۰-۱۳۶۳هـ) وانتهت إليه الرئاسة في كربلاء سنة (۱۳۳۷هـ) وشغل منصب الزعامة الدينية بجدارة.

(الكافي: ج ۱ ص ۶۷ ح ۱۰ عن أبي عبد الله عليه السلام.

(باللغة الفارسية، وتعني: البساط المحاك من صوف وغيره...، أو المكبوس والمضغوط منه.

(راجع (موسوعة الفقه ج ۹۳: كتاب المحرمات): ص ۸۱ الفقرة ۹ (التجسس).

(راجع تحف العقول: رسالة الحقوق للإمام زين العابدين عليه السلام وفيه؟: وأما حق أهل ملتك عامة- إلى أن قال عليه السلام:- وأنزلهم جميعاً منك منازلهم.. كبيرهم بمنزلة الوالد وصغيرهم بمنزلة الولد وأوسطهم بمنزلة الأخ؟.

(جامع الأخبار: ص ۱۰۱ وفيه؟: تناكحوا تناسلوا كثثروا فإني أباهي بكم الأمم يوم القيامة ولو بالسقط؟.

(من لا يحضره الفقيه: ج ۳ ص ۴۷۲ ب ۲ ح ۴۶۴۷ وفيه؟: من سعادة الرجل أن لا تحيض ابنته في بيته؟.

(بحار الأنوار: ج ۱۰۰ ص ۲۱۹ ب ۱ ح ۱۴ وفيه؟: من تزوج فقد أحرز نصف دينه فليتب الله في النصف الباقي؟.

(آية الله العظمى السيد عبد الهادي الشيرازي (۱۳۰۵-۱۳۸۲هـ) آلت إليه المرجعية بعد وفاة آية الله العظمى السيد حسين البروجردى سنة ۱۳۸۰هـ.

(سورة الأنفال: ۳۰.

(سورة النساء: ۱۴۲.

(الكافي: ج ۸ ص ۱۹ ح ۴ وفيه؟: من حفر لأخيه بئراً وقع فيها؟.

(أحد علماء بغداد الكبار في بدايات القرن العشرين الميلادي اشترك في عمليات الجهاد ضد الإنكليز.

(الكافي: ج ۵ ص ۵۹ ح ۱۴ وفيه؟: كيف بكم إذ رأيتم المعروف منكرا والمنكر معروفا؟.

(الكافي: ج ۲ ص ۴۸ ح ۴.

(سورة طه: ۱۳۱.

(نهج البلاغة: الكتاب ۵۳ الفقرة ۸، من كتاب له عليه السلام إلى مالك الأشتر حين ولاه مصر وفيه؟: ... وأشعر قلبك الرحمة للريعية، والمحبة لهم، واللفظ بهم، ولا تكونن عليهم سبعا ضارياً تغتتم أكلهم....؟.

(آية الله العظمى السيد أبو الحسن الموسوي الإصفهاني: (۱۲۷۷-۱۳۶۵) آلت إليه المرجعية منذ سنة ۱۳۵۵ هـ ثم توسعت مرجعيته حتى صار المرجع الأعلى للطائفة.

(آية الله العظمى الميرزا الشيخ محمد حسين النائيني: (۱۲۷۷-۱۳۵۵) من كبار المراجع وتصدى للمرجعية عام (۱۳۳۹) وكان له دور بارز في الحياة السياسية للعراق إبان الاحتلال الإنكليزي.

(وهو من أكبر علماء الإمامية في الكاظمية في عشرينات القرن العشرين الميلادي، وتولى القيادة الروحية للثوار العراقيين بعد وفاة شيخ الشريعة الإصفهاني ونفى من العراق أثناء حكمه عبد المحسن السعدون في ۲۶/حزيران/۱۹۲۳م.
(راجع مكارم الأخلاق: ص ۱۰۳ الفصل الثاني، وفيه: عن أبي عبد الله عليه السلام قال?: أدنى الإسراف: هراقة فضل الاناء، وابتدال ثوب العون، وإلقاء النوى.?)

(دعائم الإسلام: ج ۲ ص ۳۲۶ ح ۱۲۲۸، وهذا الحديث مروى عن رسول الله.?)

(نهج البلاغة: قصار الحكم الرقم ۴۷۹.

(نهج البلاغة: الخطبة ۱۹۳ الفقرة ۲ وفيه?: فالمتقون فيها هم أهل الفضائل: منطبقهم الصواب وملبسهم الاقتصاد ومشيهم التواضع.?)

(نهج البلاغة: رقم الكتاب ۴۷ الفقرة ۳.

(مجلة الدستور: الاثنيين / ۱۶ أيار - مايو / ۱۹۸۳م - العدد (۲۸۶).

(مجلة الدعوة: العدد (۸۵) السنة ۳۳ - شوال ۱۴۰۳، ص ۳۶ عن كتاب (الإسلام المجاهد).

(هذا الذى ذكر بعض ما هو واقع، وإلا فالواقع أكثر.

(احتلال اليهود الصهاينة لفلسطين، وقبل ذلك احتلال النصارى للبنان.

(وأما الأحداث المؤلمة التى داهمت البلاد الإسلامية فى النصف الثانى من القرن العشرين الميلادى فحدث عنها ولا حرج، وعلى سبيل المثال:

۱۹۶۱م العراق يطالب بالكويت، ونزول القوات البريطانية إلى الكويت لإفشال المطالبة

۱۹۶۵م

۱۹۶۷م إنقلاب عسكري فى إندونيسيا بدعم أمريكى، يذهب ضحيته نصف مليون إنسان.

حرب حزيران واحتلال إسرائيل لبعض الأراضى العربيه

۱۹۷۱ نشوب الحرب الهندية الباكستانية.

۱۹۷۱ انفصال باكستان الشرقية (بنغلادش) عن باكستان الغربية.

۱۹۷۵ نشوب الحرب الأهلية فى لبنان.

۱۹۷۹ إحتلال الاتحاد السوفيتى لأفغانستان بالقوات العسكرية.

۱۹۸۰ نشوب حرب الخليج الأولى بين العراق وإيران.

۱۹۸۲

۱۹۸۳ الاجتياح الإسرائيلى للبنان، وبداية المقاومة الوطنية الإسلامية من يوم عاشوراء تلك السنة واستمرت حتى الأربعين الحسينى من عام (۱۴۲۱/ ۲۰۰۰).

حركة تمرد عسكرية فى جنوب السودان تطالب بالانفصال بسبب مذهبى وعرقى

۱۹۹۰ غزو النظام العراقى للكويت، بضوء أخضر من الغرب، ومن ثم فرض الحصار الاقتصادى على العراق.

۱۹۹۱ نشوب حرب الخليج الثانية.

۱۹۹۱ نشوب الحرب الأهلية فى الصومال التى مهدت لتدخل القوات الغربية

۱۹۹۲ إشتعال الحرب الأهلية فى البوسنة، وقيام الصرب وأمثالهم بالتصفية العرقية للمسلمين.

(علماً بأن نفوس المسلمين اليوم بلغت المليارين، وما ورد فى نص الكتاب فهو إحصاء زمن تأليف الكتاب.

راجع كتاب (المتخلفون مليارا مسلم) صدر حديثاً للإمام المؤلف (دام ظله).

تاریخ حرم ائمه بقیع علیهم السلام و آثار دیگر در مدینه منوره

مشخصات کتاب

- عنوان و نام پدیدآور: تاریخ حرم ائمه بقیع (علیهم السلام) و آثار دیگر در مدینه منوره/ تالیف محمدصادق نجمی.
- مشخصات نشر: تهران: مشعر، ۱۳۸۰.
- مشخصات ظاهری: ۳۷۵ ص.: مصور.
- شابک: ۹۶۴۷۶۳۵۰۴۴: ۱۲۰۰۰ ریال
- یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۵.
- یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۶۹] - ۳۷۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.
- موضوع: بقیع.
- موضوع: زیارتگاههای اسلامی — مدینه.
- رده بندی کنگره: BP۲۶۲/۷/ن ۳ت ۲
- رده بندی دیوبی: ۲۹۷/۷۶۳۵
- شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۲۵۱۰۳
- انگیزه ایجاد و تخریب حررها

چگونگی تألیف

در سال ۵۳-۱۳۵۲ خورشیدی، برای نخستین بار به حج تمتع و زیارت مدینه منوره مشرف شدم و مانند هر زائر دلسوخته، آنگاه که در کنار حرم مطهر ائمه هدی و قبور صحابه عظیم الشان و شهدای اسلام حاضر می شدم، با دیدن وضع رقت بار قبورشان، متأثر و متأسف شده، خود را در برابر این پرسش تحیرانگیز می یافتم که: در همه جای دنیا، تلاش بر این است که آثار و بناهای مذهبی و تاریخی را به صورت سمبل افتخار و مایه مباهات حفظ و حراست می کنند و آنها را به عنوان عزیزترین و ارزشمندترین امانت، به نسل های آینده می سپارند، حال چگونه است که این بناهای با شکوه و این حرم ها و گنبد و بارگاه های با عظمت و دارای قداست معنوی - که ماندش را در هیچ یک از آثار تاریخی جهان نمی توان یافت - به این وضع اسفبار و تأثر انگیز در آمده است؟! بی آنکه مشخص شود که: این بناها پیش از ویرانی، در چه وضعیتی بوده و در چه تاریخی و به دست چه کسانی ساخته شده اند. و به چه انگیزه ای و به دست چه کسانی این چنین به ویرانه مبدل شده اند.

این تحیر و تعجب و این پرسش معنادار آنگاه تشدید می شد که می دیدم عوامل و عناصر ویرانی این آثار تاریخی - مذهبی، با حفظ آثار تاریخی کشورشان آنجا که جنبه مذهبی ندارد؛ (مانند آثار یهودیان در خیبر) نه تنها مخالفتی ندارند بلکه با صرف هزینه های سنگین از آنها پاسداری و حفاظت می کنند!

در تشریف های بعدی، حس کنجکاوی ام مرا واداشت تا به تحقیق و بررسی در این

[صفحه ۲۰]

موضوع بردارم. بدین سان، با استفاده از فرصت های تعطیلی، یادداشت هایی تهیه کردم، لیکن با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و آغاز جنگ تحمیلی و پذیرفتن مسئولیت خطیر و مقدس امامت جمعه، این نوع فعالیت ها متوقف گردید و آن یادداشت ها در میان پوشه ها نگهداری شد تا در فرصت مناسب تنظیم شود.

سرانجام، انتشار فصلنامه مبارک و علمی «میقات حج» توسط معاونت آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری، با همه مزایا و برکاتش، برایم توفیقی جبری بود و موجب شد پس از گذشت بیش از ده سال، آن نوشته‌ها احیا و به صورت مقالات متعدد از سال ۷۱ تا ۷۹ منتشر شود و اینک در اثر استقبال و تشویق دوستان و شخصیت‌های بارز و محترم، به ویژه معاونت محترم آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری، تصمیم بر این شد که همین مقالات با تکمیل و اصلاحات، به صورت کتاب مستقل در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

از آن معاونت محترم و همه برادران عزیز و دست‌اندرکاران در بخش فرهنگی این بعثه مبارک، که در انتشار این مقالات و نشر این مجموعه همکاری داشتند، صمیمانه سپاسگزارم و از خداوند منان برای آنان موفقیت بیش از پیش خواستارم.

تذکر نکته‌ای را برای محققان و صاحبان قلم؛ به ویژه دست‌اندرکاران مسائل تبلیغی، لازم می‌دانم و آن این‌که:

ممکن است تصور شود مسأله تخریب و حذف بناها و آثار مذهبی، که موضوع بحث ما در این مجموعه می‌باشد، در مقطع تاریخی خاصی، به وسیله گروه به خصوصی در همان مقطع انجام شده و پایان یافته است و اکنون که نزدیک به یک قرن از این اقدامات ناروا می‌گذرد، چون این گروه در محو این آثار به هدف خود دست یافته‌اند و لذا خود را از ادامه این سیاست بی‌نیاز می‌دانند؛ زیرا هنوز یک قرن از این حادثه نگذشته است که عامه مسلمانان و حتی بسیاری از خواص نیز از پیشینه تاریخی این حرم‌ها و از انگیزه و هدف تخریب آنها و نتیجه و ثمره تلخ اعمال این سیاست اطلاع درست و دقیقی ندارند و طبیعی است این ناآگاهی و دوری از واقعیات، با گذشت زمان و در قرن‌های آینده بیشتر و عمیق‌تر خواهد شد و به نسل‌های آینده منتقل خواهد گردید.

لیکن باید

[صفحه ۲۱]

گفت: این تصور صحیح نیست و قضیه دقیقاً به عکس آن است؛ زیرا که این حذف و تخریب، هنوز هم خاتمه نیافته و همچنان در قالب فعالیت‌های فرهنگی ادامه دارد؛ یکی از ابعاد آن را می‌توان در تألیفات جدید و متنوعی یافت که در تاریخ حرمین شریفین و مدینه‌شناسی، در سطح وسیع و به زبان‌های گونه‌گون منتشر می‌شود و برخلاف کتاب‌های مدینه‌شناسی پیشین - که بخش مهمی از آنها اختصاص به ابنیه و آثار مذهبی داشت - در این کتاب‌ها گزارشی از این آثار منعکس نشده است، [۱] به طوری که گویی اصلاً چنین آثاری وجود خارجی نداشته است! و بدینسان می‌خواهند نسل‌های آینده از وجود این آثار بی‌اطلاع گردیده و به طور کلی از حوادث و تغییر و تحولی که در آنها پدید آمده است بیگانه شوند.

اینجاست که باید در مقابل این حقیقت‌زدایی و حرکت منفی، قدم‌های مثبت برداشته شود و با انتشار کتاب و مقاله و از طریق وسایل تبلیغی دیگر واقعیت امر به اطلاع مسلمانان برسد و نسل‌های آینده در جریان امر قرار گیرند و از آنچه به وقوع پیوسته آگاه شوند. ان شاء الله.

نکته دیگر این‌که چون هدف از تألیف این کتاب ضمن معرفی حفظ و ثبت این آثار در تاریخ است نه مجرد اطلاع‌رسانی مقطعی، لذا در معرفی این آثار گاهی مطلبی از چند نفر و احیاناً مشابه و هم‌زمان نقل گردیده که نباید به تکرار حمل شود بلکه منظور بر تأکید وجود آن اثر در آن تاریخ می‌باشد.

محمد صادق نجمی دی ماه ۱۳۸۰

[صفحه ۲۲]

بسم الله الرحمن الرحيم

... وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (نساء: ۶۴)
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (المنافقون: ۵)

... قَالَ الَّذِينَ عَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (كهف: ۲۱)

وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى (بقره: ۱۲۵)

صدق الله العلی العظیم

[صفحه ۲۳]

پیشگفتار

انگیزه پیدایش و تخریب حرم‌ها

یکی از برنامه‌های مذهبی مسلمانان؛ اعم از شیعه و اهل سنت، از صدر اسلام تا به امروز؛ مانند همه پیروان ادیان و مذاهب آسمانی و همه صاحبان فکر و اندیشه، بزرگداشت و تجلیل از مقام انبیا و اولیا و ادای احترام نسبت به راهنمایان فکری و رهبران معنوی و شهدای راه اسلام و قرآن بوده است و این احترام و بزرگداشت که بیشتر در قالب زیارت قبور آنان متجلی می‌شود، نشأت یافته از تعالیم قرآن مجید و سنت پیامبر خدا بوده و از عبادات و مستحبات به شمار می‌آید.

مسلمانان همواره از دور و نزدیک، در کنار مدفن آن عزیزان حضور می‌یابند و بر آنان درود و سلام می‌فرستند و از خداوند متعال علو مقام و ترفیع درجاتشان را درخواست می‌کنند و جملاتی بر زبان می‌رانند که بیانگر فضایل اخلاقی و تعلیمات دینی و برنامه‌های عملی آنها و گویای شکیبایی آنان در مقابل مصیبت‌ها و مشکلاتی است که در راه تحکیم بخشیدن به این تعالیم تحمل نموده‌اند.

شیفتگان آن حضرات، بدینسان مراتب ارادت خویش را به ساحت آنان ابراز می‌دارند و خود را آماده پیروی از راه و رسمشان و اجرای برنامه‌ها و دستورات عملی‌های آنان می‌نمایند و در کنار قبورشان، به نماز و دعا می‌ایستند و آموزش گناهان و پذیرش توبه خویش را در کنار مرقد این «عباد الرحمان» از خداوند مسألت می‌کنند.

و به همین انگیزه‌ی بزرگداشت و احترام و نیز به خاطر حفاظت زائران آنان از سرما و

[صفحه ۲۴]

گرما، به هنگام عبادت و زیارت و اقامه نماز به روی قبر آنان، سقفی قرار دادند و گاهی به اقتضای نیاز به فضای بیشتر، در کنار این مدفن‌ها مساجدی ساختند که این محل‌ها امروزه به «مشهد» و «حرم» شهرت یافته‌اند.

گفتنی است که این تجلیل و بزرگداشت‌ها از سوی مسلمانان، نه یک عمل ابتکاری و بدون دلیل شرعی و بدون مدرک و مستند مذهبی است، بلکه راه و رسمی است برگرفته از قرآن مجید و سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله) و عمل صحابه و پیشوایان دین، که اکنون نمونه‌هایی از آن را می‌آوریم:

- آن‌جا که سخن از انبیا است، خداوند متعال درباره‌ی آنان، واژه «سلام» و درود را به کار برده و با این کلمه زیبا از آنان یاد نموده است (سَلَامٌ عَلَیْ إِبْرَاهِيمَ) [۱۱]، (سَلَامٌ عَلَی مُوسَىٰ وَهَارُونَ) [۱۱]، (وَ سَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِينَ) [۱۱].

- و آن‌جا که سخن از شهدا و بندگان صالح به میان آمده، آنان را این چنین ستوده است: (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا) [۱۱].

- قرآن مجید مسلمانان را تشویق نموده است که در مقام توبه و انابه و به هنگام طلب آموزش گناهان، به رسول الله توسل جویند و وساطت و درخواست آن حضرت را عامل آموزش گناهان بندگان معرفی نموده، می‌فرماید: (... وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) [۱۱].

و در جایی دیگر منافقان را نکوهش می کند که هرگاه به آنان گفته می شود به حضور

[صفحه ۲۵]

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برسند تا آن حضرت درباره آنان طلب آموزش کند، از این امر سرباز می زنند؛ (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ). [۱۱].

قرآن مجید درباره اصحاب کهف می فرماید: (... قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسَاجِدًا). [۱۱] مؤمنان راستین که بر امر اصحاب کهف آگاهی یافتند و آن را سند زنده ای برای اثبات معاد جسمانی به مفهوم حقیقی اش دیدند، پس از مرگ آنان گفتند: «ما بر روی قبر آنها مسجد و ساختمانی بنا می کنیم تا مردم هرگز یاد آنها را از خاطره ها نبرند و در نیل به کمال اعتقادی و انسانی خود، آنها را الگو و سرمشق خویش قرار دهند.»

و خداوند با نقل تصمیم آن مؤمنان بر ایجاد بنا و ساختمان بر روی قبور اصحاب کهف و استفاده نمودن از آن، به عنوان یکی از پایگاه های عبادت و پرستش، عملکرد آنان را تثبیت و بر آن مهر تأیید می زند.

دفن شدن پیکر پاک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در داخل خانه خویش و در زیر سقف، دلیل روشن و مصداق عینی بر این واقعیت است که در اسلام، وجود بنا در روی قبر شخصیت های معنوی، عملی مُسْتَحْسَن و مورد تأیید بوده است و این حقیقت را درباره قبور انبیای گذشته نیز می توان دید؛ مانند قبر حضرت ابراهیم، و جناب اسحاق و یعقوب (علیهم السلام) و قبور همسرانشان در شهر الخلیل؛ شهری که به یاد و به نام حضرت ابراهیم (علیه السلام) «خلیل» نام گرفت. [۱۱] و مانند قبر حضرت داود و سلیمان (علیهم السلام) در «بیت لحم» و قبور و آثار سایر انبیا در بیت المقدس و شامات که در طول قرن های متمادی، قبل از اسلام و بعد از اسلام، از استحکام و زیبایی بنا و ساختمان برخوردار بوده اند.

نکته جالب توجه در قبور انبیای گذشته این که شخص خلیفه دوم در فتح بیت المقدس، نه تنها بر این مقابر و بر این آثار متعرض نگردید، بلکه با نماز گزاردن [۱۱] در

[صفحه ۲۶]

این بقاع و امکنه، وجود آنها را با عمل خویش تأیید کرد. همچنین روش علما و پیشوایان اسلام نیز در طول تاریخ به همین منوال بوده است.

آری، مسلمانان؛ اعم از شیعه و اهل سنت، در طول تاریخ، در انجام این برنامه ها و در تجلیل از شخصیت های معنوی و در ساختن حرم و گنبد و بارگاه برای قبور آنان، به منابع اصلی اسلامی؛ از قرآن و حدیث [۱۱] تمسک جسته و از سیره رسول الله (صلی الله علیه و آله) در زیارت قبور شهدا و صحابه که از بارزترین برنامه های زندگی آن حضرت بوده، پیروی نموده اند.

انگیزه تخریب حرم ها

کج فهمی دینی

برنامه بزرگداشت از بزرگان و پیشوایان دین از سوی مسلمانان مانند پیروان سایر مذاهب همچنان در طول تاریخ ساری و جاری بود و کوچکترین مخالفتی با این امر مشاهده نمی شد، تا این که در آستانه قرن هشتم، در شام، شخصی به نام ابن تیمیه پیدا شد و تجلیل و احترام از انبیا و مدفن آنها را، نه تنها غیر مشروع و حرام بلکه مرتکبین آنها را مشرک و مرتد خواند! که در صورت عدم توبه باید به قتل برسند. وی همچنین بر وجوب تخریب این آثار و ابنیه فتوا صادر کرد.

این عقیده در آن زمان گرچه پیروان اندک یافت اما پس از مدت کوتاهی متروک و به فراموشی سپرده شد، تا اینکه در قرن

یازدهم و پس از مدت چهار قرن، با پیدایش وهابی گری در نجد حجاز، بار دیگر مطرح و به مرحله اجرا گذاشته شد و در نتیجه ی همین باور و اعتقاد بود که با تسلط وهابیان به مکه و مدینه در سال ۱۳۴۴ هـ. ق. تمام حرم ها در این دو شهر و دیگر شهرهای حجاز - که متعلق به اقوام و عشیره رسول خدا و صحابه آن حضرت و سایر شخصیت های مذهبی بود و همچنین مساجد موجود در کنار این اماکن منهدم گردید و امروز دیگر اثری از این بناها باقی نیست.

[صفحه ۲۷]

اکنون این پرسش مطرح می شود که: «انگیزه و عامل این بینش چیست؟» و چگونه است که افرادی خود را مسلمان می نامند ولی به خود اجازه می دهند نسبت به بزرگان دین اهانت کنند و ابنیه و آثار متعلق به آنان را منهدم نمایند. پاسخ این سؤال این است که: یکی از آفات بزرگ و خطرناک در هر مذهب و آیینی، کج فهمی ها و تندروی ها و برداشت های غلط و انحرافی و به اصطلاح قرائت های خودساخته از آن آیین است که از میان پیروان همان مذاهب به وجود می آید و موجب تضعیف و تفرقه در آن آیین می شود. بدیهی است پرداختن به موارد آن، در ادیان گذشته، خارج از موضوع بحث ما است. ولی با تأسف باید گفت که در میان پیروان دین مقدس اسلام نیز کسانی بوده اند که از این کج فهمی و انحراف فکری مصون نمانده و موجب پیدایش اختلافات و کینه ورزی ها و گاهی خونریزی ها در میان پیروان قرآن شده اند. از مصادیق و نمونه های بارز چنین انحراف فکری و برداشت های ناروا، گروه خوارج هستند که در حال حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و در میان جامعه آن روز به وجود آمدند و در زمان امیر مؤمنان (علیه السلام) گسترش یافته، به صورت یک گروه معارض حکومت آن حضرت، ظاهر شدند و سرانجام آن بزرگوار به دست یکی از عوامل همین گروه به شهادت رسید. پس از آن حضرت و در طی سالیان متمادی، شاهد حضور و فعالیت همان گروه در نقاط مختلف جهان اسلام بوده و هستیم که مایه دردسر برای اسلام گردیده و عده ای از مسلمانان به دست آنان کشته شده اند.

خوارج در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

همانگونه که اشاره شد، تاریخ پیدایش خوارج به دوران حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بازمی گردد؛ زیرا آن حضرت به هنگام مراجعت از جنگ «حُنین»، در منزلی به نام «جعرانه» وقتی غنایم جنگی را در میان جنگجویان تقسیم می کرد، مردی از جای خود برخاست و گفت: «یا محمد اعدل» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: وای بر تو! اگر من با عدالت رفتار

[صفحه ۲۸]

نکنم، پس چه کسی عدالت خواهد کرد؟! یکی از صحابه عرض کرد: یا رسول الله اجازه دهید گردن این منافق را بزنم و او را در مقابل جسارت و اهانتش مجازات کنم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: معاذالله، اگر او را بکشید، مردم مرا به کشتن یاران خودم متهم خواهند کرد، او را به حال خود واگذارید ولی بدانید که این مرد همفکرانی هم دارد. آنان قرآن می خوانند ولی از گلویشان پایین تر نمی رود. از دین خارج می شوند همان گونه که تیر از کمان رها می شود. [۱۲].

در حدیثی که ابوسعید خدری نقل کرده نیز آمده است: آن مرد که «ذوالخویصره» نام داشت، خطاب به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت: «اتق الله یا محمد». رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر من خدا را عصیان کنم، پس چه کسی مطیع خدا خواهد بود. خدا که مرا به همه مردم امین قرار داده آیا تو بر تقسیم این غنیمت «ناچیز» امین نمی دانی؟! و آنگاه که ذوالخویصره برگشت، رسول خدا فرمود: در آینده از جنس این مرد گروهی پدید آیند که قرآن می خوانند اما از گلویشان پایین تر نمی رود. مسلمان ها

را می‌کشند ولی متعرض بت پرستان نمی‌گردند. از اسلام مانند رها شدن تیر از کمان خارج می‌شوند و اگر من درکشان کنم، مانند قتل عاد و ثمود، همه آنها را از میان خواهم برد. [۱۳].

عملکرد تند خوارج با جریان ذوالخویصره و برخورد اهانت آمیز وی نسبت به ساحت مقدس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و گفتار آن حضرت در آن مقطع پایان نیافت بلکه با توجه به خطرات آینده این گروه و ضربه های سنگینی که از سوی آنها پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) متوجه اسلام و مسلمانان گردید، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در موارد مختلف و در ضمن حدیث های متعدد، اوصاف و مشخصات آنها را بیان کرد تا مسلمانان با انحراف فکری و اعتقادی آنان آشنا شوند و تحت تأثیر تعدد و تنسک ظاهریشان قرار نگیرند. [۱۴].

[صفحه ۲۹]

و ما در این جا تنها به نقل سه مشخصه و ویژگی آنان، که بیش از سایر اوصافشان مورد عنایت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قرار گرفته و با بحث ما بی ارتباط نیست، بسنده می‌کنیم:

اهتمام خوارج به عبادت و تلاوت قرآن

یکی از اوصاف خوارج که در حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مورد توجه خاص قرار گرفته، کثرت عبادت و مقید بودن آنان به نماز و روزه و قرائت قرآن است؛ به حدی که عبادت سایر مسلمانان نسبت به عبادت آنها حقیر و کم می‌نماید و این موضوع در احایث متعدد منعکس گردیده است:

رسول خدا آنجا که از آینده همفکران «ذوالخویصره» سخن می‌گفت، چنین فرمود: «فان له أصحاباً يحقر أحدكم صلاته مع صلاتهم و صيامه مع صيامهم». [۱۵].

و در حدیث دیگر فرمود: «يخرج في هذه الأمة قومٌ تحقرون صلاتكم مع صلاتهم». [۱۶].

امیر مؤمنان (علیه السلام) ضمن سخنانی در جنگ نهروان خطاب به لشکریانش چنین فرمود:

«أيها الناس إني سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) يقول يخرج قوم من أمتي يقرءون القرآن ليس قراءتكم إلي قراءتهم بشيء و لا صلاتكم إلي صلاتهم بشيء و لا صيامكم إلي صيامهم بشيء، يقرءون القرآن يحسبون أنه لهم و هو عليهم لا يجاوز صلاتهم تراقيهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية». [۱۷].

مردم: من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود گروهی از امت من ظاهر خواهند شد که قرآن می‌خوانند به طوری که قرآن خواندن شما نسبت به قرائت آنها چیزی به نظر نمی‌آید و نه نماز و روزه شما نسبت به نماز و روزه آنها چیزی به حساب نیاید خیال می‌کنند قرآن

[صفحه ۳۰]

خواندن آنها به نفع آنان است در حالی که به ضرر آنها است زیرا نماز آنها از گلویشان تجاوز نمی‌کند آنان از اسلام خارج می‌شوند همانگونه که تیر از کمان خارج می‌شود.

دور شدن خوارج از اسلام

دومین ویژگی خوارج، که در متن احادیث به آن تکیه شده، فاصله گرفتن آنها از اسلام و دور شدنشان از روح قرآن است که در اثر غرور و تحجر حاضر نیستند از هیچ ناصحی نصیحت بپذیرند و از هدایت هیچ هدایتگری بهره گیرند.

«ان بعدی من امتی قوم یقرئون القرآن لا یجاوز حلقیمهم یخرجون من الدین كما یرج السهم من الرمیة ثم لا یعودون فیہ هم شر الخلق و الخلیقة» [۱۸] آری، دیگر امیدی به توبه و برگشتشان به سوی اسلام نیست، همان گونه که تیر پس از خروج از کمان، دیگر به آن باز نمی‌گردد.

تکفیر مسلمانان

یکی دیگر از خطرناکترین ویژگی‌های خوارج، تکفیر مسلمانان بود و هر مسلمان متعهد را که با عقیده و تفکر انحرافی آنان موافق نبود مرتد و خارج از اسلام می‌دانستند که در صورت عدم توبه بایستی به قتل برسند و این در حالی است که کوچکترین تعرض را نسبت به مشرکان و بت پرستان روا نمی‌دانستند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «یقتلون أهل الإسلام و یدعون أهل الأوثان». [۱۹] در تاریخ نمونه‌های جالبی از این عملکرد آنان نقل شده است و این اندیشه باطل بود که موجب پیدایش جنگ نهروان و کشته شدن مسلمانان در مقاطع مختلف گردید.

از احمد بن تیمیه تا محمد بن عبدالوهاب

عقیده و عملکرد خوارج چون مخالف قوانین اسلام و برنامه‌های قرآن بود و عقیده و باوری بود خودساخته پس از مدتی تنها در کتاب‌ها از آن به عنوان یک حادثه تاریخی [صفحه ۳۱]

یاد شد تا پس از چندین قرن، یعنی در آستانه قرن هشتم، احمد بن تیمیه در شام مطالبی را در مسائل مختلف اسلامی؛ در اصول عقاید و فروع احکام، که بر خلاف مسلمت اسلام و مخالف با فتاوی‌های علما و پیشوایان و در بعضی از مسائل موافق با نظریات خوارج بود، عنوان کرد و از طریق سخنرانی‌ها و نوشته‌هایش به تبلیغ و ترویج آراء خود پرداخت و در این راه تلاش فراوان نمود. علما و دانشمندان از شام و مصر و بغداد در مخالفت با نظریات او به میدان آمدند و از راه تألیف و مناظره، به نقد عقاید او پرداختند و بر انحراف و ارتداد او فتوا صادر کردند. ابن تیمیه پس از چند بار زندانی شدن در مصر و شام، سرانجام در سال ۷۲۸ هـ. ق. در زندان دمشق از دنیا رفت.

نوآوری‌ها و ابراز مطالب عوام‌پسندانه او موجب گردید که علی‌رغم مخالفت علما و متکلمان، گروهی هم از نظریات وی استقبال نمایند و به افکار او گرایش پیدا کنند و در این گرایش‌ها، افزون بر تلاش و تبلیغ او، زندانی شدن و مظلوم‌نمایی‌اش نیز نقش مؤثر و تأثیر بسزایی داشت و همچنین حمایت جدی شاگرد صمیمی و هم‌عقیده‌اش «ابن قیم»، که در کتابها و تألیفات خود آراء و نظریات استادش را تبیین و نشر نمود، در پیشرفت افکار «ابن تیمیه» نقش اساسی ایفا کرد.

با این حال، همان گونه که پیشتر اشاره کردیم، مخالفت علما و فقهای مذاهب سه‌گانه «شافعی، حنفی و مالکی» با عقاید ابن تیمیه، موجب گردید که در مدت کوتاهی، فتاوی‌های او متروک و تألیفاتش همانند تألیفات ابی‌قیم از صحنه خارج شود و در انزوا قرار بگیرد.

وضع به همین منوال بود تا اینکه در قرن یازدهم، در نجد حجاز فردی به نام محمد بن عبدالوهاب پا به عرصه حیات گذاشت و پس از چهار قرن باردیگر به تبلیغ و ترویج عقاید ابن تیمیه پرداخت و به عللی که اشاره خواهیم کرد، او توانست این فتاوا را به مرحله اجرا در آورد و آنچه در لابلای تألیفات ابن تیمیه و ابن قیم بود، در صحنه عمل پیاده کند.

چون درباره شرح حال و نقد عقاید و آراء ابن تیمیه و دو شاگرد و همفکرش؛ ابن

[صفحه ۳۲]

قیم و ابن عبدالوهاب از سوی طرفداران و مخالفانشان کتاب‌های متعددی تألیف و مقالات زیادی ارائه شده است، ما در اینجا به عنوان مقدمه، خلاصه‌ای از تاریخ زندگی و بعضی از عقاید و فتاوی‌شان را با استناد به تألیفات و کتابهای خود آنها، در اختیار خوانندگان عزیز قرار می‌دهیم:

تقی الدین احمد ابن تیمیه در سال ۶۶۱ در «حران» از توابع شام دیده به جهان گشود و تحصیلات اولیه را تا ۱۷ سالگی در آن سرزمین به پایان برد سپس به همراه پدرش عبدالحلیم، از ترس مغولان به دمشق رفت. تا سال ۶۹۸ چیزی از احمد شنیده نشد ولی از آغاز قرن هشتم به تدریج افکار شاذ و انحرافی وی بروز یافت و در هر مقطعی با اظهار نظر مخالف با مسلمات اسلام و آرای مشهور و رایج مسلمانان، افکار عمومی را متشنج می‌کرد و پس از بارها زندانی شدن و تبعید شدن در شام و دیار مصر، در سال ۷۲۸ در زندان قلعه دمشق از دنیا رفت. ابن تیمیه به عنوان یک عالم حنبلی و صاحب تألیفات، در کنار نقاط ضعف در مسائل عقلانی، طبعاً نقاط مثبتی نیز داشته است، منتها هواداران وی تنها به نقاط مثبت او چشم دوخته و با چشم پوشی از خطاهایش به ستایش مطلق وی پرداخته‌اند ولی آزاداندیشان بر هر دو جنبه نظر افکنده و نقادانه با وی برخورد کرده‌اند و دیدگاه‌های او را با آموزه‌های انبیا و اولیای الهی مغایر شمرده و در نقد وی کتابها نوشته‌اند.

ده‌ها نفر از علمای معاصر او و همچنین دانشمندانی پس از وی، عقاید او را نقد و رد نموده‌اند.

ابن تیمیه و جسارت به بزرگان

کتاب‌های موجود ابن تیمیه؛ از جمله «منهاج السنه» [۲۰] نشانگر این است که بر خلاف

[صفحه ۳۳]

روش علمای دین و فقها و دانشمندان، که در مقابل مخالفانشان ادب و احترام را مراعات نموده و از آنها به نیکی و عظمت یاد می‌کنند، او در کوبیدن علمای دین جسور و در به کارگیری الفاظ اهانت آمیز و دور از ادب و نزاکت نسبت به مخالفانش سرآمد بوده است. آری، او در منهاج السنه نسبت به علامه حلی و شیعه و گاهی به ساحت مقدس ائمه هدی (علیهم السلام) جسارت و هتاک‌های زیادی نموده است و در جای جای این کتاب و در فصول مختلف آن، تحت عناوین «حماقات الشیعه» و «الإمام المنتظر و خرافاتهم فیه» و... تهمت‌ها و افتراهای زیادی بر قلم رانده است.

البته این رویه ابن تیمیه، بر شیعه و پیشوایانشان منحصر نیست بلکه او درباره بزرگان صحابه و علمای اهل سنت نیز این شیوه را در پیش گرفته و اعتراضات تند و جسارت‌های فراوان نسبت به آنان نموده است.

ابن حجر عسقلانی با حمایت و خوشبینی خاصی که نسبت به ابن تیمیه دارد درباره رویه خلاف اخلاق او می‌نویسد:

تسلط ابن تیمیه بر علوم مختلف از فقه و تفسیر و حدیث و استعداد و قدرت بی‌رقیب او در فن خطابه و سخنرانی، موجب پیدایش حالت عجب و خودپسندی در وی گردیده بود و لذا همه علما را از کوچک و بزرگ و ضعیف و قوی و قدیم و جدید، مورد حمله و جسارت قرار می‌داد؛ به طوری که در یکی از سخنرانی‌هایش از عمر بن خطاب یاد نموده و او را مورد انتقاد تند قرار داد و شدیداً تخطئه نمود، چون مطالب اهانت آمیز او درباره خلیفه به سمع یکی از علمای وقت به نام «شیخ ابراهیم» رسید به مقام رد و انکار ابن تیمیه برآمد؛ به طوری که او نتوانست مخالفت شیخ ابراهیم را نادیده بگیرد لذا شخصاً به نزد او رفت و از جسارتی که نسبت به عمر بن خطاب کرده بود در محضر او اعتذار و استغفار کرد و اظهار ندامت نمود. [۲۱].

باز ابن حجر می‌گوید: ابن تیمیه درباره علی بن ابی طالب چنین می‌گفت که: او در هفده مورد اشتباه و با نص صریح قرآن مخالفت ورزیده است.

[صفحه ۳۴]

ابن حجر می افزاید که او در مقایسه امیر مؤمنان (علیه السلام) و عثمان بن عفان چنین می گفت: اما علی بن ابی طالب فردی بود جاه طلب و ریاست دوست و چون هدف او در تمام جنگ هایش نیل به ریاست و به دست آوردن خلافت بود و نه پیشبرد اسلام و حمایت از قرآن، لذا در همه این جنگ ها مخذول و با شکست مواجه گردید و اما عثمان دارای روحیه حب مال و ثروت اندوزی بود و به همین جهت هم کشته شد. [۲۲].

باز ابن حجر نقل می کند: ابن تیمیه در یک جلسه نسبت به امام غزالی جسارت و بروی ناسزا گفت، به طوری که گروهی بر ضد او قیام کردند و نزدیک بود او را از بین ببرند ولی او از این جان سالم به در برد. همچنین وی از محی الدین عربی بد گویی می کرد و او را سب و لعن می نمود. [۲۳].

ابن تیمیه و عدم اختیار همسر

انتقاد اهانت آمیز ابن تیمیه از خلفا و تحقیر او نسبت به علما و شخصیت های دینی و مخالفت او با عقاید قطعی و فتاوی پیشوایان و ائمه اهل سنت، نشانگر این است که وی از روحیه معتدل برخوردار نبود و اینکه او در طول نزدیک به هفتاد سال زندگی، در حالی که خود را شیخ الاسلام مذهب حنبلی می دانست، حاضر نشد همسر اختیار کند، مهم ترین عامل آن را باید در همان عدم تعادل روحی و تزلزل فکری اش جستجو کرد.

ابن قیم: بی شک بزرگ ترین شاگرد و حامی بی چون و چرا و مدافع جدی ابن تیمیه، ابن قیم جوزی (متوفای ۷۵۱ ق.) می باشند زیرا او تبلیغ و ترویج افکار و آراء استاد خویش را در حال حیات و پس از مرگ وی بر عهده گرفت و با مخالفان او در افتاد و در تألیفات و کتابهایش با نظم و نثر، به ترویج عقاید او پرداخت و در همین راه مانند استادش رنج زندان و تازیانه را بر خود هموار ساخت.

و لذا وهابیان در نقل عقاید و آراء خویش، مانند تألیفات ابن تیمیه به کتاب های ابن

[صفحه ۳۵]

قیم هم استناد می کنند و برای اثبات نظریات خود، به گفتار او تمسک می جویند. از این جهت ما هم در چند مورد به فتاوی وی اشاره خواهیم کرد.

محمد بن عبدالوهاب بنیان گذار وهابیت

مذهب وهابی و وهابی گری منسوب است به شیخ محمد بن عبدالوهاب تمیمی نجدی و این نسبت از نام پدر او «عبدالوهاب» گرفته شده است. گرچه وهابی ها این نسبت را قبول ندارند و می گویند «وهابی» را دشمنان آنان به آنها اطلاق نموده و لذا خود را گاهی به اعتبار محمد عبدالوهاب «محمدی» و گاهی به اعتبار پیرویشان از صحابه و سلف صالح به اعتقاد خودشان «سلفیه» می نامند. شیخ محمد در سال ۱۱۱۵ ق. در شهر «عُیینیه» از توابع نجد حجاز تولد یافت. پدرش در آن شهر قاضی بود و از علمای حنبلی به شمار می رفت.

شیخ محمد در دوران کودکی به مطالعه کتاب های مذهبی؛ از تفسیر، حدیث، فقه و همچنین مطالعه آراء و عقاید مختلف سخت علاقه مند بود.

او فقه حنبلی را در زادگاهش و در نزد پدرش آموخت. سپس برای تکمیل معلومات رهسپار مدینه منوره گردید و در آنجا به تحصیل پرداخت.

«احمد زینی دحلان» مورخ و معاصر شیخ محمد می نویسد، محمد بن عبدالوهاب در همان دوران تحصیل گهگاه مطالبی بر زبان می راند که از عقایدی خاص حکایت داشت؛ به طوری که اساتید وی نسبت به آینده اش نگران شده و می گفتند: اگر این فرد به تبلیغ پردازد، گروهی را گمراه خواهد کرد.

محمد بن عبدالوهاب چندی بعد، مدینه را به سوی نقاط دیگر ترک کرد. چهار سال در بصره و پنج سال در بغداد و یک سال در کردستان و دو سال در همدان و اندک زمانی هم در اصفهان و قم رحل اقامت افکند، آنگاه به «حریمله» زادگاه پدرش رفت و تا زمانی که پدرش زنده بود، وی کمتر سخن می گفت و گاهی میان او و پدرش نزاعی در می گرفت ولی پس از درگذشت پدرش به سال ۱۱۵۳ که شیخ محمد ۳۸ سال داشت پرده از روی عقاید خود برداشت و تبلیغات او در این شهر افکار عمومی را برآشفته؛ به گونه ای که

[صفحه ۳۶]

ناگزیر شد این شهر را به عزم اقامت در «عُیینیه» زادگاهش ترک کند. پس از مدت کوتاهی این شهر را نیز به اجبار ترک نمود و به ناچار نقطه سومی به نام «درعیه» را که محمد بن سعود جد آل سعود به عنوان رئیس قبیله بر آن منطقه حکومت می کرد، برای خود برگزید.

او دعوت خود را با حاکم درعیه در میان نهاد و هر دو پیمان بستند که رشته ی دعوت از آن محمد بن عبدالوهاب و زمام حکومت در دست محمد بن سعود باشد و برای استحکام این روابط، ازدواجی نیز میان دو خانواده صورت گرفت. محمد بن عبدالوهاب تبلیغ خود را در پرتو قدرت حاکم آغاز کرد و به زودی هجوم به قبایل اطراف و شهرهای نزدیک شروع شد و سیل غنائم از اطراف و اکناف به شهر درعیه که شهر فقیر و بدبختی بود سرازیر گردید. و این غنائم جز اموال مسلمانان منطقه نجد نبود که با متهم شدن به شرک و بت پرستی که در صفحات آینده ملاحظه خواهید کرد، اموال و ثروتشان بر سپاه محمد بن عبدالوهاب حلال شده بود. و این تهاجمها و قتل و غارتها از سوی وهابیان توسعه و ادامه یافت تا در حجاز یک حکومت سیاسی - مذهبی که مذهب آن وهابیگری و اجرای عقاید و آراء ابن تیمیه بود به وجود آمد.

عوامل پیشرفت محمد بن عبدالوهاب

اشاره

بی شک آراء و عقاید محمد بن عبدالوهاب از آراء و عقاید ابن تیمیه مایه گرفته و سخنان او همانها است که پنج قرن قبل از او ابن تیمیه و ابن قیم اظهار داشته بودند. اینک این سؤال مطرح است که چرا ابن تیمیه با مخالفت های شدید مواجه شد و با دشواری های بسیار و زندانی شدن که متحمل گردید هیچگاه نتوانست عقاید خود را اجرا نماید ولی بر عکس شیخ محمد توانست دعوت خود را در نجد و سپس در منطقه حجاز منتشر و آراء و فتاویش را جامه عمل ببوشاند.

در پاسخ این سؤال، باید به چند نکته توجه داشت:

محیط دور از معارف

همانگونه که پیشتر گفتیم، ابن تیمیه آراء و عقایدش را در شهرهایی مانند دمشق و قاهره که از مراکز عمده علما و قضات صاحب نفوذ مذاهب سه گانه «مالکی، حنفی

[صفحه ۳۷]

و شافعی» بود، اظهار نمود و در نتیجه با مخالفت سخت این علما رو به رو شد. با وی به بحث و مناظره پرداختند و در رد گفته های او، کتاب های زیاد تألیف و بر انحراف و ارتداد او فتوا صادر نمودند و بارها به زندان افتاد و سرانجام هم در زندان رخت از جهان بر بست.

اما شیخ محمد در نجد به اظهار و نشر عقاید خود پرداخت که مردم آن را افراد بدوی و دور از تمدن و معارف تشکیل می داد که در آن وقت شاید بزرگترین علمای آن ناحیه شیخ عبدالوهاب پدر شیخ محمد و شیخ سلیمان برادرش بود. گرچه این دو تن شروع به مخالفت با او نمودند و اولین کتاب را در رد شیخ محمد برادرش نوشت [۲۴] ولی با توجه به وضع مردم آن سامان اینگونه مخالفت ها اثری نداشت. نجدیان مردمی بودند در نهایت بساطت و سادگی و دارای ذهنی صاف و خالی و آماده پذیرش هر سخن تازه، به خصوص اگر در پوشش «توحید» که شیخ محمد مدعی بود عرضه شود.

دستیابی به ثروت

عامل دیگری که مردم نجد را به سوی محمد بن عبدالوهاب کشاند، متهم کردن تمام مسلمانان به شرک و بت پرستی بود، آن هم از سوی کسی که به عنوان عالم و فقیه مذهب حنبلی شناخته می شد و لذا در حملاتی که وهابیان به مردم نجد و سایر نقاط؛ مانند حجاز، یمن، شام و عراق می کردند، ریختن خون مردم آن شهر و به غنیمت بردن ثروت آن ها را حلال می دانستند و این تفکر در پیشرفت و تداوم راه شیخ محمد، آن هم در میان مردمی که از نظر اقتصادی در سخت ترین شرایط بودند، نقش موثری را ایفا می نمود و مردم به ویژه اعراب بادیه نشین از هر طرف به سوی او روی می آوردند و در اجرای فرمان او سر از پا نمی شناختند.

حمایت سیاسی نظامی

عامل دیگر در گسترش وهابیت، حمایت سیاسی - نظامی آل سعود از این آیین است که طی پیمانی که در میان شیخ محمد و محمد بن سعود منعقد گردید وهابیت از [صفحه ۳۸]

ابتدای دعوت شیخ محمد از پشتیبانی قوی این خاندان به عنوان رئیس یک قبیله بزرگ برخوردار بوده و این حمایت و پشتیبانی تا امروز ادامه داشته و حکومت سعودی خود را برای گسترش این آیین و صرف هزینه های سنگین متعهد می داند.

به کارگیری قهر و غلبه

عامل مهم دیگر در پیشرفت وهابیان در حجاز، قهر و غلبه و به کارگیری زور و شمشیر و قتل و غارت و ایجاد رعب و وحشت در همگان بود. کشت و کشتاری که وهابیان در شهرهای مختلف حجاز و شام و یمن و عراق انجام دادند، هر انسان را به شگفتی وامی دارد و از شنیدن این جنایت لرزه بر تن مستولی می گردد. به عنوان نمونه به دو مورد از این جنایات هولناک اشاره می کنیم:

کشت و کشتار وهابیان در طائف

جمیل صدقی زهاوی، مورخ سعودی، در خصوص فتح طائف به دست وهابیان می نویسد:
از زشت ترین کارهای وهابیان، قتل عام مردم در شهر طائف بود که بر صغیر و کبیر رحم نکردند. طفل شیرخوار را بر روی سینه ی مادرش سر می بریدند. جمعی را که مشغول فراگرفتن قرآن بودند، همه را کشتند. چون در خانه ها کسی باقی نماند به دکانها و

مساجد رفتند و هر که بود حتی گروهی را که در حال رکوع و سجود بودند کشتند. کتابها را که در میان آنها تعدادی مصحف شریف و نسخه‌هایی از صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب حدیث و فقه بود، در کوچه و بازار افکندند و پایمال کردند. این واقعه در ذی قعدة سال ۱۲۱۷ اتفاق افتاد. [۲۵].

تهاجم وهابیان به عتبات عالیات

اشاره

کشتار وهابیان در عتبات عالیات به راستی صفحه‌ای سیاه در تاریخ اسلام است. صلاح‌الدین مختار که از نویسندگان وهابی است، می‌نویسد: در سال ۱۲۱۶ ق. امیر سعود

[صفحه ۳۹]

با لشکری بسیار، متشکل از مردم نجد و عشایر جنوب و حجاز و تهامه و دیگر نقاط، به قصد عراق حرکت کرد. وی در ماه ذی قعدة به شهر نزدیک شد و آنجا را محاصره کرد. سپاهش برج و باروی شهر را خراب کرده، به زور وارد آن شدند و بیشتر مردم را، که در کوچه و بازار و خانه‌ها بودند، به قتل رساندند و سپس نزدیک ظهر با اموال و غنائم فراوان از شهر بیرون رفتند و در محلی به نام ایض گرد آمدند. خمس اموال غارت شده را خود سعود برداشت و بقیه به نسبت هر پیاده یک سهم و هر سواره دو سهم بین مهاجمین تقسیم شد. [۲۶].

دکتر عبدالجواد کلیددار که خود اهل کربلا است در تاریخ کربلا و حائر حسینی تعداد کشته‌شدگان از اهالی کربلا و زائران ایرانی و غیر ایرانی را بیست هزار نفر نقل می‌کند و می‌گوید: پس از اینکه امیر سعود از کارهای جنگی فراغت یافت به طرف خزینه‌های حرم رفت. این خزائن از اموال فراوان و اشیای نفیس انباشته بود. وی هر چه در آنجا یافت برداشت. می‌گویند او در مخزنی را باز کرد که سکه‌های بسیار در آن گرد آوری شده بود. از جمله چیزهایی که به چنگ آورد، گوهر درخشان بسیار بزرگ و بیست قبضه شمشیر که همه با طلا زینت یافته و با سنگ‌های قیمتی مرصع شده بود، ظرف‌های زرین و سیمین و فیروزه و الماس و ذخائر گران‌قیمت دیگر، همه را برداشت. دیگر چهارهزار شال کشمیری، دو هزار شمشیر طلا، تعداد زیادی تفنگ و سلاح دیگر، همه به غارت رفت.

کربلا پس از این حادثه به وضعی در آمد که شعرا برای آن مرثیه می‌گفتند.

در ماه جمادی‌الأولی ۱۲۲۳ امیر سعود مجدداً و با نیروی بسیار به عراق و به شهر کربلا یورش برد. ولی این بار مردم این شهر در اثر ثمرات تلخ حمله پیشین از آمادگی کامل برخوردار بودند. نیروهای وهابی شهر را به گلوله بستند، اما نتوانستند وارد آن شوند و لذا از محاصره کربلا صرف نظر کرده و آنجا را ترک نمودند. امیر سعود پس از قتل عام مردم کربلا بارها به شهر نجف نیز حمله برد و گاهی به افرادی که در بیرون شهر دست می‌یافت

[صفحه ۴۰]

می‌کشت ولی در اثر آگاهی و آمادگی مردم نجف و مخصوصاً علما و در رأس آنها عالم بزرگ شیعه مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء، سپاه وهابی مجبور به عقب نشینی شد.

ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب از نگاه ابو زهره

محمد ابو زهره، نویسنده معروف مصری این موضوع را که اصل وهابیت برگرفته شده از آراء و افکار ابن تیمیه است، مانند همه

کسانی که با عقاید و آراء آنان آشنایی دارند، تأیید می‌کند. آنگاه نکاتی را بر آن می‌افزاید. این نکات چون مناسب با بحث ما و موجب آشنایی بیشتر با دیدگاه‌ها و عملکردهای این گروه است، خلاصه گفتار او را در اینجا می‌آوریم:

نویسنده مزبور در مورد تفاوت‌هایی که در دعوت محمد بن عبدالوهاب و ابن تیمیه وجود دارد، چنین می‌نویسد: «وهابیان در حقیقت بر آنچه ابن تیمیه اظهار داشته بود چیزی نیفزودند، لیکن از ابن تیمیه شدت عمل بیشتری به خرج دادند و در عمل اموری را انجام دادند که ابن تیمیه متعرض آنها نشده بود و این امور در چند چیز خلاصه می‌شود:

۱- بر خلاف ابن تیمیه که دایره مسائل عبادی را تنگ تر نموده است، وهابیان بعضی از امور عادی را نیز خارج از منطقه اسلام دانستند و به این مناسبت دخانیات را حرام اعلام کردند و در تحریم آن سخت‌گیری نمودند و عوام وهابی کسی را که دود بکشد همانند مشرکین می‌دانند که ایشان از این جهت مانند خوارج هستند که هر کس را مرتکب گناه بشود کافر می‌دانند.

۲- وهابی‌ها در ابتدای امر، قهوه و امثال آن را بر خود حرام کردند اما به طوری که امروزه دیده می‌شود، در آن سهل‌انگاری نمودند.

۳- وهابی‌ها تنها به دعوت و تبلیغ اکتفا نکردند بلکه بر روی مخالفان خود شمشیر می‌کشیدند و می‌گفتند با بدعت‌ها جنگ می‌کنیم.

۴- وهابیان هر ده و شهری را تسخیر می‌کردند، به ویرانی ضریح‌ها و قبور می‌پرداختند. از این روی پاره‌ای از نویسندگان اروپایی به آنها «ویران‌کنندگان معابد» لقب داده‌اند. او اضافه می‌کند که این سخن مبالغه است؛ زیرا ضریح‌ها با معابد تفاوت دارد. [صفحه ۴۱]

۵- وهابیان به امور کوچکی پرداختند که طبق عقیده خود آنها نه بت پرستی بود و نه مقدمه بت پرستی و از جمله آنها عکاسی بود که علمایشان به حرمت آن فتوا دادند ولی حاکمانشان قبول نکردند.

۶- وهابی‌ها مفهوم بدعت را به طرز غریبی وسعت دادند، تا آن حد که پرده بستن به روضه شریف نبوی (صلی الله علیه و آله) را بدعت شمردند. [۲۷].

گفتنی است، مسأله عکاسی در گفتار ابوزهره به عنوان مثال ذکر شده است؛ زیرا وهابی‌ها در ابتدای امر با هر نوع پدیده جدید و دگرگونی در زندگی، مانند تلگراف و تلفن و دوچرخه و اتومبیل مخالف بودند و آن را بدعت و حرام می‌دانستند ولی عبدالعزیز که بر حرمین شریفین مسلط گردید، ناچار بود وضع حکومت خود را با اوضاع روز جهان تطبیق دهد و لذا علی‌رغم خشم پیروان متعصب محمد بن عبدالوهاب استفاده کردن از مصنوعات جدید را تجویز و با ورود آنها به حجاز موافقت نمود، همان گونه که امروزه استعمال دخانیات از سوی وهابیان تجویز شده است.

نگاهی به عقاید و آراء وهابیان

همان گونه که پیش از این اشاره کردیم، وهابیان دارای عقاید و فتاوی خاصی، بر خلاف عقیده قطعی مسلمانان و بر خلاف فتوای فقها و پیشوایان؛ اعم از شیعه و اهل سنت می‌باشند و گفتیم که آنها در این آراء و عقاید مسبوق به سابقه بوده و آنچه دارند از ابن تیمیه حرانی فرا گرفته و آراء و افکار او را احیا و اجرا کرده‌اند.

اکنون در هر دو موضوع «عقاید» و «احکام فقهی» به عنوان نمونه به نقل چند مورد می‌پردازیم:

عقیده به تجسم و جهت برای خدا

متأسفانه توحید مورد نظر ابن تیمیه یک توحید جسمانی است، بر خلاف نظریه

[صفحه ۴۲]

قطعی اسلام که خداوند متعال را از هر نوع جسم و جسمانیت تنزیه نموده، و بر خلاف شعار قرآن مجید که «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و بر خلاف تلاش متکلمین و فلاسفه اسلامی که در طول سالیان دراز به نقد تجسیم پرداخته و معتقدین به جسم و ماده بودن خداوند را خارج از حوزه و حیظه اسلام معرفی نموده اند و بزرگترین دلیل بر تحریف تورات فعلی، آن بخش از آیات آن را دانسته اند که خدا را موجود جسمانی می داند و به زمین می آورد و به خیمه یعقوب (علیه السلام) وارد می کند تا با او کشتی بگیرد. [۲۸].

آری، ابن تیمیه برای خداوند مکان و جهت قائل شده و او را در بالای عرش قرارش داده که فقط در اوقات خاصی به آسمان پایین فرود می آید. به عقیده او خداوند قابل رؤیت است و در روز قیامت با همان چشم مادی او را خواهیم دید.

ابن تیمیه این عقیده خود را برای اولین بار در سال ۶۹۸ ق. در مسجد دمشق و در سخنرانی هایش اظهار و اعلان نمود که موجب خصومت و نزاع و تشنج و بلوا در دمشق گردید و خشم علما و فقها را برانگیخت.

و دامنه ی آن تا قاهره و اسکندریه کشیده شد. حاکم دمشق برای حفظ آرامش و به طور موقت به این شورش پایان داد ولی این آرامش گذرا و مانند آتش زیر خاکستر بود؛ زیرا در سال ۷۰۵ ق. این شورش و بلوا در اثر طرح مجدد عقیده تجسم به وسیله ابن تیمیه و به صورت حادی پدیدار گردید.

و لذا از طرف علما و قضات مصر برای کشف حقیقت قضیه، ابن تیمیه به قاهره فراخوانده شد و پس از بحث و مناظره بر انحراف او حکم صادر و به مدت یک سال و نیم زندانی شد. و پس از آزادی از زندان قاهره به اسکندریه تبعید گردید سپس به دمشق مراجعت نمود.

انگیزه ابن تیمیه در گرایش به تجسم

قبل از ورود به اصل موضوع، لازم است به این پرسش پاسخ داده شود که انگیزه

[صفحه ۴۳]

گرایش ابن تیمیه به تجسم به عنوان یک عالم دینی چیست؟ و چگونه ممکن است کسی که حشر و نشرش با قرآن و حدیث است، بگوید خداوند دارای مکان و قابل رؤیت و متشکل از اعضای مانند اعضای یک انسان است؟

در پاسخ این سؤال می گوییم: همان گونه که در صفحات گذشته مطرح گردید، یکی از آفات و خطرهای بزرگ برای هر مذهب و مکتب، کج فهمی ها و تندروی ها و برداشت های غلط و انحرافی و احیاناً عجب و غرورها است.

و یکی از نمونه های بارز این کج اندیشی های دینی در ابن تیمیه و طرز تفکر او در مسأله توحید و خداشناسی و بعضی از فتاوی فقهی وی متبلور گردیده است و در اعتقاد ابن تیمیه به جسمانی بودن خداوند، دو عامل مؤثر بوده و دو علت سبب گرایش وی به این عقیده و بینش گردیده است:

یکی عدم شناخت صحیح از جهان هستی و دیگر جمود بر ظواهر الفاظ است.

زیرا کلمات و گفتارهای ابن تیمیه نشانگر این است که او از جهان هستی شناخت صحیح نداشته و مانند مادیون، در جهان هستی به جز طبیعت و امور مادی و جسمانی، به چیزی قائل نبوده و به بیان دیگر وی چیزی خارج از «ماوراء الطبیعه» را قبول نداشته است و اگر می بینم برای اعتقاد خویش درباره توحید، به منقولات تمسک جسته و با ظاهر بعضی از آیات و احادیث استدلال نموده است، این حرکت در واقع برای توجیه و تعلیل این عقیده درونی و بیان این مکنون باطنی او بوده است.

گرچه این جهت در پیدایش عقیده ابن تیمیه نسبت به تجسیم، مورد توجه نویسندگان قرار نگرفته و در شرح حال و علت گرایش او به جسمانی بودن خدا، فقط مورد دوم را مطرح نموده اند، ولی این موضوع در لابلای کلمات او گاهی با اشاره و کنایه و گاهی به

صراحت مطرح و به مادی و جسمانی بودن همه موجودات جهان هستی اصرار ورزیده و آنچه را که خارج از دایره ماده و طبیعت می باشد انکار نموده است:

او در پاسخ گفتار علامه درباره اوصاف خداوند: «انه غیر مرئی ولا مدرک بشیء» [صفحه ۴۴]

من الحواس لقوله تعالی لاتدرکه الابصار هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخیر» [۲۹] چنین می گوید «و اما اثبات موجود قائم بنفسه لایشار الیه و لایکون داخل العالم و لاخارجه فهذا مما یعلم العقل استحالته و بطلانه بالضرورة» [۳۰] یعنی اثبات هر موجودی که به خود قائم باشد اما قابل اشاره نباشد و در درون و بیرون جهان هم نباشد چیزی است که عقل بطلان و محال بودن آن را به روشنی درک می کند.

و این گفتار ابن تیمیه دقیقاً همان است که مادی ها و کسانی که به ماوراء طبیعت قائل نیستند در رد و انکار خدا می آورند، چیزی که نه با چشم می توان دید و نه قابل لمس است و نه دارای رنگ و بو است عقل از پذیرش آن امتناع دارد (دقت شود!)

جمود بر ظاهر الفاظ

دومین عامل و انگیزه گرایش ابن تیمیه به جسمانی بودن خداوند، جمود او بر ظاهر الفاظ و انکار هر نوع معانی مجازی و مفاهیم استعاری است؛ زیرا می دانیم در آیات و احادیث و به طور کلی در ادبیات عرب مانند همه زبان ها و بلکه بیش از همه زبان ها کنایه و مجاز گویی به طور گسترده به کار رفته است، ولی ابن تیمیه هیچ یک از این کنایات و استعاره ها را قبول ندارد و هر لغتی را که در قرآن و حدیث درباره اوصاف خداوند اطلاق گردیده، آن را اطلاق حقیقی می داند و به مفهوم اولی آن حمل می کند. او می گوید چون در قرآن آمده است (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى). [۳۱] پس خداوند در محلی به نام عرش نشسته است همان گونه که (يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ). [۳۲] دلیل بر این است که خداوند دارای دست است و...

ابن تیمیه هم در سخنرانی ها و محاوراتش بر این عقیده اصرار داشت و هم در

[صفحه ۴۵]

کتاب ها و تألیفاتش؛ طوری که ابن بطوطه، جهان گرد معروف در سفرنامه اش تحت عنوان «الفقیه ذو اللوثة» (فقیه کم عقل) می نویسد: من در دمشق فقیه بزرگ حنابله تقی الدین ابن تیمیه را دیدم که در فنون مختلف سخن می گفت با اینکه در عقل او چیزی بود ولی مردم شام به او شدیداً احترام قائل بودند. ابن بطوطه می افزاید: او در یکی از جمعه ها در مسجد جامع مشغول وعظ و ارشاد بود و من نیز شرکت داشتم؛ از جمله گفتار او این بود که خداوند از عرش به آسمان اول پایین می آید، مانند فرود آمدن من از منبر، این سخن را گفت و یک پله از منبر پایین آمد. در این هنگام فقیهی مالکی به نام «ابن الزهراء» به مقابله برخاست و سخن او را رد کرد مردم به طرف داری از ابن تیمیه برخاستند و فقیه معترض را با مشت و کفش زدند تا آنجا که عمامه از سرش افتاد! [۳۳]. این جریان را ابن حجر عسقلانی (متوفای ۷۵۳ ق.) معاصر ابن تیمیه نیز نقل نموده با احتمال این که ممکن است این موضوع ساختگی و جزو شایعات باشد. [۳۴] در صورتی که ابن بطوطه به عنوان یک نفر شاهد عینی بی طرف آن را دیده و جزئیات آن را مانند حوادث دیگر در سفرنامه اش نقل نموده است.

ابن تیمیه در کتاب خود به نام «العقیده الحمویة الکبری» به طور ادعایی می گوید هیچ یک از سلف صالح و صحابه و تابعین نگفته اند که خداوند در آسمان نیست و یا در فوق عرش نیست و کسی نگفته است خداوند در همه جا هست و نسبت همه مکان ها به او یکی است. و کسی نگفته است که خدا نه در درون جهان است و نه در بیرون جهان و کسی نگفته است که او قابل اشاره حسی نیست. [۳۵] او در منهاج السنه هم می گوید: «نازل شدن خداوند در هر شب به آسمان پایین، جزو حدیث های معروف و از حدیث

های ثابت در نزد عالمان حدیث است و همچنین حدیثی که می‌گوید خداوند در روز عرفه به بندگانش نزدیک می‌شود، از احادیث ثابت و مسلم می‌باشد. [۳۶].

[صفحه ۴۶]

ابن قیم شاگرد و هم‌فکر ابن تیمیه، عقیده خویش و استادش را درباره جسمانی بودن خدا و اینکه او دارای مکان و جهت است و در بالای عرش قرار دارد، در موارد متعدد از قصیده نونیه اش مطرح و بر آن اصرار ورزیده است او می‌گوید: می‌توان بر این موضوع نه فقط هزار، بلکه دو هزار دلیل اقامه نمود.

یا قومنا و الله ان لقولنا

الفأ يدل عليه أو الفان

كل يدل بانه سبحانه

فوق السماء مبين الأکوان

والله فوق العرش جل جلاله

سبحانه عن نفی ذی البهتان

و الله فوق العرش ينظر خلقه

فانظره ان سمحت لك العینان

فالذاء خصت بالسماء

وانما العلوم عم جميع ذی الاکوان [۳۷].

عقیده به رؤیت خدا

دومین موضوع در عقیده ابن تیمیه، مسأله رؤیت خداوند است که او از طرفداران سرسخت مرئی بودن خدا در آخرت است و در این زمینه، علاوه بر تألیفات دیگرش، در منهاج السنه بحث مفصلی کرده است. او در پاسخ علامه (رحمه الله) که به غیر مرئی بودن خدا با آیه (لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ) استدلال نموده، می‌گوید: علما و محدثین بر اثبات رؤیت خدا اتفاق نظر دارند و حدیث‌های متواتر و پیاپی در این زمینه نقل گردیده است؛ از آن جمله این حدیث است «انکم سترون ربکم كما ترون الشمس و القمر لا تضامون فی رؤیته»؛ [۳۸] شما همان گونه که آفتاب و ماه را می‌بینید خدا را خواهید دید و هیچ ازدحام و فشار بر شما وارد نخواهد گردید.

ابن قیم نیز این مطلب را این چنین به نظم در آورده است:

[صفحه ۴۷]

ان العباد یرونه سبحانه

رؤیا العیان كما یری القمران

و باز می‌گوید

فیرون ربهم جهرة

نظر العیان كما یری القمران [۳۹].

اثبات سایر اعضا برای خدا

عقیده ابن تیمیه درباره جسمانی بودن خدا بمسأله مکان و رؤیت، به طوری که توضیح دادیم، منحصر نیست بلکه او درباره خدا به

سایر اعضا نیز قائل است و خدایی که ابن تیمیه معرفی می کند، مانند انسان از اعضای مختلف؛ چشم و دست و ساق و... تشکیل یافته است.

ما برای مراعات اختصار در این زمینه به نقل گفتار ابن حجر بسنده می کنیم. او می گوید: کسانی که می گویند ابن تیمیه به جسمانی بودن خداوند قائل است، به دلیل اظهارات او در «العقیده الحمویة الکبری» و «العقیده الواسطیه» و سایر کتاب های او است که در این کتاب ها تصریح می کند: آنچه در آیات و احادیث درباره صفات خداوند به کار رفته، مانند «ید»، «ساق»، «قدم»، «وجه» و... همه اینها صفات حقیقه خدا است و نباید هیچ یک از این الفاظ را به کنایه و استعاره و مجاز گویی حمل نمود؛ همان گونه که ذات پروردگار حقیقتاً در بالای عرش قرار گرفته است. [۴۰].

توحید از نظر وهابیان

به طوری که قبلاً گفته شد، محمد بن عبدالوهاب پیرو ابن تیمیه و احیاگر عقاید و مجری آراء و فتاوی او است و لذا آنچه محمد بن عبدالوهاب و پیروان او در مسائل عقیدتی و فتاوی فقهی مطرح نموده اند در دایره و محدوده ی آراء و عقاید ابن تیمیه و ابن [صفحه ۴۸]

قیم بوده و تألیفات و اقوال آن دو را دلیل و مستند خویش قرار می دهند. و از اینجا است که وهابیان در مسأله توحید همان مطالب را تکرار نموده اند که قبلاً از ابن تیمیه نقل نمودیم و لذا عبداللطیف نوه محمد بن عبدالوهاب که از علمای وهابیان است در رساله چهارم از رسائل پنجگانه اش که «هدیه سنیه» نامیده است، در بیان بخشی از عقاید وهابیان می گوید: «ما معتقدیم که خداوند همان گونه که خودش فرمود (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) در بالای عرش نشسته و ما معتقدیم خدا دارای دو دست می باشد؛ زیرا فرموده است: (بِئَلَّ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ) و ما معتقدیم او دارای چشم و صورت است؛ زیرا فرمود: (وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ) گرچه کیفیت این اعضا برای ما معلوم نیست و همه حدیث ها را هم که درباره صفات خدا از پیامبر نقل شده است تصدیق و اعتراف می کنیم که در روز قیامت خدا به میان بندگانش خواهد آمد و... [۴۱].

فتاوی فقهی وهابیان

حرمت زیارت قبور انبیا

بخشی از عقیده وهابیان را در مهمترین و اساسی ترین موضوع که مسأله توحید و خداشناسی است ملاحظه فرمودید. اکنون به نقل بعضی از فتاوی فقهی آنان، که ارتباط مستقیم با بحث ما دارد، می پردازیم: یکی از این فتواها حرمت سفر برای زیارت قبور پیامبران و صالحان و حرمت توسل و تبرک به آنان و ساختن حرم و بارگاه و تعمیر قبور و مشاهد آنها است. و این موضوع اولین بار در سال ۷۲۶ ق. در دمشق از سوی ابن تیمیه مطرح و مجدداً موجب شورش و بلوا گردید و این شورش و فتنه، آنگاه به اوج خود رسید که علما و قضات متوجه شدند که او در سال ۷۱۰ ق. و شانزده سال قبل در حرمت زیارت قبور پیامبران و در حرمت توسل و تبرک به آنها، کتابی به نام «اقتضاء الصراط المستقیم» تألیف نموده است، چون هر روز بر شدت فتنه و آشوب می افزود و شعله های این آتش به شهرهای دیگر نیز سرایت می کرد، حاکم وقت مصلحت را در این دید که برای رفع [صفحه ۴۹]

فتنه و حفظ آرامش، ابن تیمیه را در قلعه دمشق زندانی کند و او از این تاریخ به مدت دو سال محبوس بود تا رخت از جهان بریست.

به هر حال ابن تیمیه علی رغم دلایل محکم بر استحباب زیارت قبور انبیا و به ویژه قبر پاک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که یکی از عبادات بزرگ و شناخته شده در نزد همه مسلمانان است، سفر برای زیارت آن حضرت و سایر انبیا و پیشوایان دینی را حرام و بدعت و عملی شرک آمیز معرفی کرده و بر اساس عقیده خویش که ارتکاب هر عمل حرام، موجب ارتداد می شود، جان و مال چنین فردی را اگر توبه نکند مانند سایر مرتدین بر مسلمانان حلال دانسته و باید هر چه سریع تر به قتل برسد. همان گونه که واجب است این قبرها و حرم ها که نقش اصنام و اوثان را ایفا می کنند هر چه زودتر تخریب و آثار آنها محو شود!

ابن تیمیه در این زمینه کتابی نوشته به نام «الجواب» و چند صفحه از «منهاج السنه» را نیز به این موضوع اختصاص داده است. [۴۲]

در این کتاب اخیر گرچه مخاطب او همه مسلمانانند اما لبه تیز حمله او متوجه شیعیان است که بیش از سایر مسلمانان برای مراقد ائمه (علیهم السلام) و پیشوایان خویش اهمیت و احترام قائلند.

فتوای و هابیان درباره پیامبر خدا ...

وهابیان نیز به پیروی از ابن تیمیه، درباره زیارت قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و شخصیت آن حضرت و همچنین درباره مسلمانان، همان دیدگاه ها و فتواها را دارند و چون شرح و توضیح تک تک آنها به درازا می کشد، از این فتواها تنها به نقل آنچه مرحوم آیه الله سید محسن امین در کشف الارتیاب آورده، بسنده می کنیم:

آن مرحوم در فصلی تحت عنوان «اعتقاد الوهابیین فی النبی (صلی الله علیه و آله) و سائر الانبیاء و الصالحین و قبورهم» چنین می گوید:

اعتقاد وهابی ها درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله) و شفیع قرار دادن او به پیشگاه خدا و توسل جستن به آن حضرت و مخاطب قرار دادن او به تعبیر «یا رسول الله» یا به تعبیر «یا رسول الله بر

[صفحه ۵۰]

من شفاعت کن» و یا «تو را به پیشگاه خدا وسیله قرار می دهم» و همچنین تبرک جستن به قبر او و نماز خواندن و دعا کردن در کنار این قبر و تعظیم و احترام آن، همه این اعمال شرک و کفر و بت پرستی و موجب حلال شدن مال و جان چنین افراد است؛ همان گونه که سفر کردن برای زیارت قبر وی حرام و منهدم ساختن قبر و گنبد او واجب است و همچنین حرام است تبرک کردن خاک و لمس نمودن و بوسیدن قبر او و این قبر اینک یکی از بت های دنیا بلکه بزرگترین بت ها است؛ همان گونه که قبور سایر پیامبران و صالحان چنین است. [۴۳].

و مطالب دیگری که ذکر آنها دور از ادب و احترام نسبت به ساحت مقدس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می باشد.

مرحوم آیه الله امین عاملی در فصل دیگری تحت عنوان «اعتقادهم فی عموم المسلمین» می نویسد: اعتقاد وهابیان درباره عموم مسلمانان این است که مسلمین پس از ایمان، به کفر برگشته اند و پس از توحید به شرک گراییده اند؛ زیرا آنان در دین بدعت گذاشته و به جهت عبادت و زیارت و پرستش انبیا و صالحین، به کفر و شرک روی آورده اند؛ لذا جنگ با آنان واجب و ریختن خون آنان و تصرف اموالشان بر مسلمانان (وهابیان) حلال است! [۴۴].

تخریب حرم ها و مقابر

این است عقیده و بینش وهابیان درباره حرم ها و مقابر انبیا و صالحان و این است رأی و فتوایشان در وجوب تخریب و منهدم کردن قبور پیشوایان و از این جا است که آنها به هر جا و به هر شهر و دیاری دست می یافتند قبل از هر چیز به تخریب این مشاهد و

مزارات اقدام می کردند و با خاک یکسان می نمودند. به هنگام تسلط بر طائف گنبد عبدالله بن عباس را خراب کردند، پس از آن که به مکه وارد شدند گنبد‌های متعلق به جناب عبدالمطلب جد رسول خدا و ابی طالب عموی آن حضرت و خدیجه (علیها السلام) همسر

[صفحه ۵۱]

آن بزرگوار و همچنین محل تولد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حضرت زهرا (علیها السلام) را ویران نمودند و در جده گنبد و قبر حوا را از بین بردند و چون مدینه منوره را محاصره کردند قبل از ورود به شهر، حرم و مسجد حضرت حمزه (علیه السلام) را منهدم کردند و شایع است که از بیرون شهر به سوی گنبد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) تیراندازی کردند.

و چون وارد مدینه شدند، در ماه رمضان ۱۳۴۴ ق. شیخ عبدالله بلیهد، قاضی القضااتشان را از مکه به مدینه اعزام داشتند تا موضوع تخریب مزارات و مقابر موجود در مدینه را با علما و سران این شهر مطرح و موافقت آنها را ولو به صورت ظاهر جلب کند و بدین منظور جلسه ای تشکیل گردید. شیخ عبدالله از حاضرین پرسید درباره تخریب این گنبد و بارگاه ها چه می گوئید؟! بسیاری از آنها از ترس جانشان جواب ندادند، بعضی دیگر هم اظهار موافقت نمودند.

مرحوم سید امین می گوید: با توجه به این که تخریب مقابر و مشاهد اساس عقیده وهابیان است و در وجوب از بین بردن این آثار و حتی حرم شریف نبوی (صلی الله علیه و آله) کوچک ترین تردیدی نداشتند، لذا منظور شیخ بلیهد از این سؤال، سؤال حقیقی نبود بلکه هدف از آن جلب نظر مردم مدینه و نوعی تسلی خاطر و دلجویی از آنان بود. [۴۵].

به هر حال پس از این سؤال و جواب، آنچه گنبد و ضریح در مدینه و بیرون این شهر بود ویران نمودند؛ از جمله آنها گنبد و بارگاه ائمه (علیهم السلام) در داخل بقیع بود که حتی دیوارها و صندوق و ضریحی که در روی این قبور شریف بود به کلی منهدم گردید و از این حرم و قبور، به جز قطعه سنگ هایی که در اطراف قبور نصب کردند، اثر و علامتی باقی نماند و این اقدام دقیقاً در هشتم شوال ۱۳۴۴ ق. انجام گرفت و به کارگرانی که این عمل ننگین را انجام دادند، مبلغ هزار ریال مجیدی دست مزد پرداخت گردید.

سپس گنبد‌های متعلق به عبدالله و آمنه والدین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و حرم همسران و دختران آن حضرت و حرم جناب ابراهیم فرزند گرامی پیامبر و گنبد متعلق به عثمان بن عفان و اسماعیل فرزند امام صادق و گنبد امام مالک و سایر مقابر در بقیع و بیرون آن

[صفحه ۵۲]

منهدم و با خاک یکسان گردید.

تنها حرم مطهر پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن هم در اثر ترس از قیام مسلمانان جهان از تعرض و تخریب مصون ماند که اگر این ترس نبود حرم پیامبر اسلام بر اساس عقیده وهابیان و در اثر احترام و تعلق خاطر شدید مسلمانان، قبل از سایر بقاع مورد تعرض و تخریب قرار می گرفت. گرچه بعضی از نویسندگان وهابی این مصونیت را بدین گونه توجیه می کنند که ما این گنبد را به عنوان یکی از گنبد‌های مسجد می شناسیم نه به عنوان گنبد و بارگاه حرم پیامبر و الا...

بالاخره، چون نتوانستند متعرض حرم شریف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شوند، چاره را در این دیدند که با گماردن مأمورین تند و خشن و گاهی چوب به دست از نزدیک شدن زائرین

[صفحه ۵۳]

به این حرم و از بوسیدن و دست زدن به آن جلوگیری به عمل آورند و به عقیده خود بدین وسیله مانع وقوع این اعمال حرام و کفرگونه و شرک آلود شوند.

(قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا - الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا). [۴۶].

انعکاس خبر این حادثه

چون خبر هولناک ویرانی بقاع و هتک حرمت نسبت به حرم شریف ائمه بقیع در کشورهای اسلامی انتشار یافت، مسلمانان آن را مصیبتی عظیم و حادثه‌ای بس بزرگ نسبت به جهان اسلام تلقی نمودند. تلگراف‌های اعتراض از سوی علما و مراجع و شخصیت‌های سیاسی از عراق و ایران و هند و سایر کشورها به سوی حاکمان حجاز سرازیر گردید. مجالس درس در حوزه‌های علمیه و نمازهای جماعت در مساجد تعطیل شد. مراسم عزاداری به عنوان اعتراض و سوگواری تشکیل گردید ولی چه سود که این حادثه بزرگ و تأسف بار به وقوع پیوست و این آثار و ابنیه مذهبی - تاریخی که قدمت بعضی از آنها به بیش از ده قرن می‌رسید، به دست گروهی متعصب و متحجر و بی‌اطلاع و متأسفانه به عنوان ایفای یک وظیفه واجب مذهبی با خاک یکسان گردید که در صفحات آینده تاریخ و چگونگی بخشی از این بناهای باشکوه و معنوی را تا آنجا که فرصت و شرایط اجازه می‌داد از منابع معتبر به دست آورده در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می‌دهیم.

«وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ»

[صفحه ۵۷]

تاریخ حرم ائمه بقیع

مرحله نخست از تاریخ حرم ائمه بقیع

اشاره

«بقیع الغرقد» مقدس‌ترین و با فضیلت‌ترین امکنه و بقاع پس از مدفن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مدینه منوره است. بقیع اولین مدفن و مزاری است که به دستور رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و به وسیله مسلمانان صدر اسلام به وجود آمده است. بقیع جایگاه حرم مطهر چهار امام معصوم از ائمه هدی و مدفن همسران و فرزندان و اقوام و عشیره پیامبر اسلام و جمع کثیری از صحابه [۴۷] و یاران آن حضرت و تعداد بی‌شماری از شهدا و علما و تاریخ‌سازان در طول تاریخ است و لذا از دیدگاه معنوی دارای جایگاهی والا و از نظر تاریخی از ارزش فوق‌العاده برخوردار است.

معنای لغوی بقیع

این مدفن مقدس و تاریخی در اصل «بقیع الغرقد» و «بقیع» نامیده می‌شد و در قرن‌های اخیر گاهی «جنت البقیع» نیز گفته می‌شود. ابن اثیر می‌گوید: «البقیع المكان المتسع من الأرض ولا یسمى بقیعاً إلا وفیه شجر أو أصولها»؛ در لغت بقیع به محل وسیعی که دارای درخت و یا ریشه درخت باشد گفته می‌شود او می‌افزاید: چون بقیع قبلاً دارای درخت «غرقد» و ریشه‌های آن بود پس از قطع

[صفحه ۵۸]

این اشجار نیز با همان اسم معروف گردید. [۴۸].

یاقوت حموی هم مشابه همین معنی را آورده سپس می‌گوید: و «غرقد» درختی است وحشی و خاردار و دارای میوه مخصوص. [۴۹].

چگونگی ایجاد مدفن در بقیع

در بقیع از انصار اولین کسی که دفن شده است اسعد بن زراره [۵۰] و از مهاجرین عثمان بن مظعون است. سمهودی می گوید: به هنگام مرگ عثمان بن مظعون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ادفنوا عثمان بن مظعون فی البقیع یكون لنا سلفاً فنعم السلف سلفنا عثمان»؛ [۵۱] عثمان ابن مظعون را در بقیع دفن کنید تا شاخص و یادگاری از گذشتگان ما باشد و چه شاخص نیکی است عثمان.»

سمهودی می افزاید و پس از فوت ابراهیم فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که در محله بنی مازن و خارج از مدینه واقع شد. صحابه عرض کردند «أین ندفنه؟!». رسول خدا فرمود: «الحقوه بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون» او را به سلف صالح ما عثمان لاحق کنید و در کنار او به خاک بسپارند. او می گوید پس از دفن شدن ابراهیم در بقیع مردم مدینه علاقمند شدند پیکر اقوام و عشیره خود را در آنجا دفن کنند و هر یک از قبایل مدینه درختان و ریشه های بخشی از بقیع را قطع و زمین آن را برای همین منظور آماده نمودند و تدریجاً دو مدفن قدیمی مدینه به نام «بنی سلمه» و «بنی حرام» متروک گردید. [۵۲].

گفتنی است با توجه به اینکه وفات عثمان بن مظعون در سال دوم و وفات ابراهیم در اوائل سال دهم هجرت و به فاصله هشت سال به وقوع پیوسته است و مسلماً در این مدت علاوه بر عثمان بن مظعون افراد دیگر نیز دفن شده اند لابد منظور سمهودی این [صفحه ۵۹]

است که با دفن شدن جناب ابراهیم در بقیع و دستور و عملکرد رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، مسلمانان مدینه از این تاریخ به تاسی از آن حضرت توجه بیشتری به بقیع پیدا نموده و آنجا را مدفن عمومی خود قرار دادند.

فضیلت بقیع

در فضیلت بقیع حدیث های متعددی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل گردیده است. از جمله در حدیثی چنین فرمود: «یحشر من البقیع سبعون ألفاً علی صورة القمر لیلة البدر» [۵۳] از بقیع هفتاد هزار نفر محشور خواهند شد که صورت آنان مانند ماه چهارده شبه خواهد درخشید.

و در حدیث دیگر چنین فرمود: «یحشر من هذه المقبرة سبعون ألفاً یدخلون الجنة بغیر حساب و كأن وجوههم القمر لیلة البدر»؛ [۵۴] «از بقیع هفتاد هزار نفر که صورتشان مانند ماه چهارده شبه است محشور خواهند شد و بدون حساب وارد بهشت خواهند گردید.» درباره حضور شبانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در بقیع و دعا و طلب مغفرت آن حضرت نسبت به اهل بقیع که گاهی روز و گاهی شب هنگام انجام می گرفت در حدیث و تاریخ مطالب فراوان نقل شده است.

در حدیثی چنین آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در بقیع حضور می یافت و اهل قبور را بدین گونه مورد خطاب قرار می داد. «السَّلامُ عَلَیْكُمْ یا أَهْلَ الْقُبُورِ یَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لَنَا سَلْفٌ وَنَحْنُ بِالْأَثَرِ»؛ [۵۵] «درود بر شما خدا ما و شما را بیامرزد. شما پیش آهنگان ما بودید و ما هم در پی شما خواهیم آمد.»

در حدیث دیگر آمده است که می فرمود: «السَّلامُ عَلَیْكُمْ قَوْمٌ مُؤْجِلُونَ أَتَانَا وَأَتَاكُمْ ما توعدون. اللهم اغفر لأهل البقیع الغرقد»؛ [۵۶] «درود بر شما ای کسانی که اجل شما و آنچه

[صفحه ۶۰]

به ما و شما وعده داده اند فرا رسید. خدایا اهل بقیع غرقد را بیامرزد.»

«إنی أُمرْتُ أن أدعو لهم».

از عایشه نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شب هنگام و آنگاه که همه چشمها به خواب می رفت به آرامی رختخواب را ترک نموده و از منزل خارج می شد. خود من و گاهی «بریره» خدمتکارم به دستور من او را تعقیب می کردیم و می

دیدیم که به بقیع می آمد و در آنجا توقف طولانی می نمود و مکرر دست ها را به سوی آسمان برمی داشت و به دعا و استغفار بر اهل بقیع مشغول می گردید. یکبار پس از مراجعت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از علت این عمل استفسار نمودم؛ در پاسخ من فرمود: «إنی أمرت أن أدعو لهم»؛ «من از طرف خدا مأموریت دارم که بر اهل بقیع استغفار کنم.» عایشه می گوید: عرض کردم اگر من به بقیع رفتم چه بگویم و بر آنان چگونه درود بفرستم. فرمود بگو: «السلام علی أهل الدیار من المؤمنین والمسلمین ویرحمهم الله المستقدمین منا والمستأخرین وإنا إن شاء الله للاحقون». [۵۷].

حرم مطهر ائمه بقیع که در کتب تاریخ بعنوان «مشهد» و «حرم» اهل بیت معروف گردیده، در سمت غربی و منتهی الیه بقیع واقع شده است که در این حرم مطهر قبر چهار تن از ائمه اهل بیت؛ امام مجتبی، امام سجاد، امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) در کنار هم و بفاصله ۳-۲ متری این قبرها، قبر عباس عموی گرامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قرار گرفته و در کنار آن نیز قبر دیگری است متعلق به فاطمه بنت اسد که قبل از ویرانی ساختمان این حرم مطهر، همه این قبور ششگانه در زیر یک گنبد و بجز قبر فاطمه دارای ضریح و صندوق زیبا بودند.

در صدد آنیم که در اینجا سه موضوع را بصورت مستقل و جداگانه مورد بررسی قرار دهیم:

۱- تاریخ حرم ائمه بقیع

۲- تاریخ ضریح های ائمه بقیع

۳- قبر فاطمه بنت اسد یا فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

[صفحه ۶۱]

اجمالی از تاریخ حرم ائمه بقیع علیهم السلام

اشاره

گرچه پس از گذشت قریب به یک قرن از تخریب حرم مطهر ائمه بقیع و از بین رفتن تمام آثار این بنای باشکوه و معنوی نمی توان همانند سایر ابنیه تاریخی و مذهبی، از آثار آن به عظمت و قدمتش پی برد و تاریخ ساختمان آن را بدست آورد، ولی آنچه از منابع مختلف بدست می آید، تا حدی می تواند ما را با تاریخ و چگونگی بنای این حرم شریف آشنا سازد و بیانگر وضع این بنای فخیم و پرشکوه معنوی در طول تاریخ گردد.

اجمال تاریخ این حرم مقدس این است که قبور ائمه بقیع (علیهم السلام) مانند سایر قبرها در محوطه مکشوف و بدون دیوار و سقف نبوده؛ بلکه قبور مطهر آنان مانند تربت پاک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و حضرت رضا (علیه السلام) از آغاز دفن اجساد مبارک و پیکر مطهرشان در داخل خانه ای که متعلق به عقیل بوده، قرار داشته است و به مرور زمان این خانه به ساختمان مناسب تبدیل گردیده، سپس در محل همان ساختمان بزرگترین و مرتفع ترین گنبد و بارگاه بنا شده است و در قرون متمادی دارای خادم و دربان و دارای ظریفترین و گرانبهاترین ضریح و صندوق با زیباترین روپوش و دارای فرش و قندیل بوده است و بالاخره در هشتم شوال سال ۱۳۴۴هـ.ق. به وسیله وهابیان منهدم گردیده است.

و برای توضیح این حقیقت تاریخی، توجه به دو مطلب را لازم می دانیم:

مقبره های خانوادگی در بقیع

از مجموع گفتار مورخان چنین برداشت می شود مردم مدینه که قبلا- اجساد درگذشتگان خود را در نقاط مختلف و در دو

گورستان عمومی به نام گورستان «بنی حرام» و «بنی سالم» [۵۸] و گاهی در داخل منازل خود دفن می‌کردند، با رسمیت یافتن [صفحه ۶۲]

بقیع به مناسبت دفن جسد عثمان بن مظعون [۵۹] و ابراهیم فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) [۶۰] به آنجا توجه نمودند و عده ای از صحابه و یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بتدریج خارها و ریشه‌ی درختهای موجود در بقیع را قطع و آن بخش را بعنوان آرامگاه خصوصی، به خانواده خود اختصاص دادند و بعضی از اقوام و عشیره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در داخل بعضی از منازل متصل به بقیع دفن گردیدند.

با اینکه وضع بقیع با مرور چهارده قرن، دگرگون شده و از قبور زیادی که در این آرامگاه تاریخی به افراد معروف از صحابه و شخصیت‌های اسلامی تعلق داشت، بجز تعدادی محدود باقی نمانده است ولی در عین حال همین تعداد از قبور نیز می‌تواند مؤید گفتار این مورخان و بیانگر نظم و ترتیب موجود در آن دوران باشد؛ زیرا گذشته از اینکه قبور همه اقوام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در قسمت غربی بقیع واقع شده است، هر گروه از آنان نیز به تناسب ارتباطشان با همدیگر و انتسابشان به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در یک نقطه‌ی معین و جایگاه مخصوص و در کنار هم دفن شده‌اند؛ مثلاً قبور ائمه چهارگانه با قبر عباس و فاطمه بنت اسد در یک نقطه و در کنار هم و همه یا عده ای از همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) [۶۱] در یک نقطه معین و در کنار هم و رقیه و ام کلثوم دختران پیامبر در کنار هم که مجموع این بخش به نام «مقابر بنی هاشم» معروف گردیده است؛ همانگونه که سایر بخشهای مختلف بقیع نیز به نامهای خاصی نامیده شده؛ مانند «روحاء» و «زوراء». [۶۲].

بقیع در پشت خانه های مدینه

مطلب دومی که در این بحث حائز اهمیت است این است که طبق دلایل موجود تاریخی پس از هجرت رسول خدا خانه‌ها و منازل مدینه تا بقیع امتداد داشته و بقیع پیش [صفحه ۶۳]

از آنکه بصورت آرامگاه عمومی درآید و همانگونه که در معرفی آن گفته شده است: «شَرْقِيهَا نَخْلٌ وَ غَرْبِيهَا بَيْتٌ» [۶۳] از طرف غرب در پشت منازل مدینه قرار داشت و کوچه‌های متعددی این منازل را به همدیگر وصل می‌نمود و به محل بقیع منتهی می‌گردید که بعضی از این منازل بتدریج برای دفن افراد مشخص مورد استفاده قرار گرفته [۶۴] و بعضی از آنها هم تخریب و به بقیع منضم گردیده است. [۶۵].

گرچه در صفحات آینده شاهد دلایل و قرائن متعددی در این زمینه خواهیم بود ولی به نظر می‌رسد که نقل چند دلیل و شاهد تاریخی در اینجا ضروری است:

۱- در کتب تاریخ و مدینه شناسی، در معرفی «روحاء» که به بخشی از بقیع اطلاق می‌گردید؛ چنین گفته شده است: «الروحاء الْمُقْبَرَةُ الَّتِي وَسَطَ الْبَقِيعِ يُحِيطُ بِهَا طُرُقٌ مُطْرَقَةٌ» [۶۶].

«روحاء مقبره ای عمومی در بخش میانی بقیع می‌باشد که راههای متعددی آنجا را احاطه نموده است.»

۲- و در بعضی از این منابع چنین معرفی شده است:

«الروحاء كُلُّ مَا حَادَتْ الطَّرِيقَ مِنْ دَارِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ إِلَى زَاوِيَةِ دَارِ عَقِيلِ الْيَمَانِيَةِ الشَّرْقِيَّةِ» [۶۷].

«روحاء» آن بخش از بقیع است که در محاذی (کوچه ای) که از خانه محمد ابن زید به زاویه شرقی خانه عقیل منتهی می‌گردد قرار گرفته است.»

۳- گرچه مورخان و مدینه شناسان اهل سنت بیش از علمای شیعه، در محل دفن

[صفحه ۶۴]

حضرت فاطمه (علیها السلام) اختلاف نظر دارند و لیکن همان نظرات مختلف نیز مؤید این واقعیت تاریخی و گویای وجود خانه‌ها و کوچه‌های متعدد در سمت غربی بقیع می‌باشد.

زیرا گاهی می‌گویند: «قَبْرُ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ زَاوِيَةُ دَارِ عَقِيلِ الْيَمَانِيَةِ الشَّارِعَةِ فِي الْبَقِيعِ». [۶۸].

و گاهی می‌گویند: «ان قَبْرَ فَاطِمَةَ وَجَاهَ زُقَاقَ نُبِيهِ وَانَّهُ إِلَى دَارِ عَقِيلِ أَقْرَبُ». [۶۹].

و در مورد دیگر می‌گویند: «ان قَبْرَ فَاطِمَةَ حِذْوِ زَاوِيَةِ دَارِ عَقِيلِ مِمَّا يَلِي دَارِ نُبِيهِ». [۷۰].

و همچنین گفته شده است: «ان قَبْرَ فَاطِمَةَ مَخْرَجِ الذُّقَاقِ الَّذِي بَيْنَ دَارِ عَقِيلِ وَدَارِ أَبِي نُبِيهِ». [۷۱].

این تعبیرات مختلف و جملات صریح بیانگر وجود منازل و کوچه‌های متعدد در کنار بقیع می‌باشد؛ کوچه‌هایی که خانه محمد بن زید را به زاویه خانه عقیل متصل می‌ساخت و کوچه‌ای که در میان خانه عقیل و نبیه قرار داشت و کوچه‌هایی که به محل بقیع منتهی می‌گردید.

و خانه‌ها و منازلی که متعلق به محمد بن زید و عقیل بن ابی طالب و خانه دیگری متعلق به نبیه و ابن نبیه بوده و طبعاً منازلی متعلق به اشخاص دیگر که نیازی به معرفی آنها نبوده است.

خانه عقیل یا آرامگاه خانوادگی

بیان یک نکته تاریخی:

یکی از حوادث تاریخی که کمتر مورد توجه قرار گرفته این است که جناب عقیل هم مانند پدر ارجمندش ابوطالب به انگیزه‌های مختلف از سوی مخالفینش مورد نکوهش قرار گرفته و شخصیت وی از جهات متعدد تحریف گردیده است که یکی از

[صفحه ۶۵]

این موارد تحریف تاریخ مهاجرت وی به مدینه می‌باشد که برای تحقیر و تضعیف موقعیت عقیل مهاجرت او در سالهای پنجم، ششم، و حتی در سال هشتم هجرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عنوان گردیده است. در صورتی که تاریخ صحیح بیانگر خلاف این نظریه و مهاجرت عقیل را در سال دوم و پس از جنگ بدر می‌داند و دلائل و شواهد فراوان این حقیقت را تأیید می‌کند که ما در اینجا به نقل یکی از این شواهد تاریخی بسنده می‌کنیم و آن حضور عقیل در مراسم ازدواج امیر مؤمنان است.

آری بنا به نقل محدث بزرگ «ابن مردویه» عقیل بن ابی طالب در مراسم ازدواج امیر مؤمنان (علیه السلام) که در سال دوم هجرت به وقوع پیوسته حضور فعال داشته و در برپایی این مراسم وساطت نموده و به هنگام انتقال حضرت زهرا (علیها السلام) به حجله عروسی در کنار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جزو مشایعت کنندگان بوده است. پس از گذشت چند روز از عقد ازدواج امیر مؤمنان (علیه السلام) با حضرت زهرا عقیل به امیر مؤمنان عرض نموده برادر از اینکه افتخار دامادی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به خود اختصاص داده‌ای ما بنی هاشم مسرور و خوشحالم و این خوشحالی آنگاه کامل خواهد گردید که شاهد مراسم عروسی شما هم باشیم. برادر! چرا از رسول خدا درخواست نمی‌کنی اجازه دهد که همسرت را به خانه‌ات منتقل کنی؟! امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: الحياء یمنعی؛ من از اظهار این مطلب به رسول خدا شرم دارم و لذا هر دو به نزد ام ایمن رفتند و موضوع را با او در میان گذاشتند و او هم پیام آنها را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسانید و مراسم اجرا گردید.

باز در مراسم عروسی حضرت زهرا (علیها السلام) چنین آمده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، دخترش فاطمه را به مرکب مخصوص خودش «شهباء» سوار نموده و به سلمان دستور داد افسار آن را به دست بگیرد. و خود آن حضرت با عده‌ای در پشت سر حرکت می‌نموده از آنهاست حمزه و عقیل (و معه حمزه و عقیل). [۷۲].

بنابراین عقیل بن ابی طالب از سال دوم هجرت رسول خدا به مدینه مهاجرت نموده و رسول خدا که زمین هایی را در مدینه و در فاصله بقیع و مسجد تقطیع و برای احداث خانه در اختیار مهاجران قرار می داد عقیل نیز از این طریق در این منطقه صاحب خانه [صفحه ۶۶]

گردیده است.

ولی جالب توجه است که در میان این خانه ها تنها خانه عقیل بن ابی طالب است که دارای اهمیت و خصوصیت ممتاز می باشد و بطوری که در صفحات آینده خواهیم دید این خانه است که مورد توجه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و افراد سر شناس پس از آن حضرت بوده و نیز همانگونه که در تعبیرات قبلی ملاحظه فرمودید معرفی منازل دیگر در جهت معرفی خانه عقیل و در حول محور آن می باشد.

این اهمیت و خصوصیت از اینجا بوجود آمده است که این خانه گرچه از نظر ساختمانی یک خانه مسکونی و منتسب به عقیل بن ابی طالب بوده، اما در عین حال به آرامگاه خصوصی و خانوادگی اقوام و فرزندان رسول خدا مبدل گردیده است و اولین کسی که در داخل آن دفن شده است، فاطمه بنت اسد [۷۳] و پس از آن عباس عموی پیامبر است و پس از آنها پیکر پاک و مطهر چهار تن از ائمه هدی (علیهم السلام) و فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این بیت بخاک سپرده شده است و این موضوع از مسلمات تاریخ است و دیده نشده که مورخ و مدینه شناسی در اصل این مطلب شک و تردید و یا نظر مخالفی داشته باشد، مگر در مورد قبر متعلق به فاطمه که آیا منظور از وی فاطمه بنت اسد است و یا فاطمه دختر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که در صفحات آینده مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

اینک بر می گردیم به نمونه هایی از متن تاریخ و نص گفتار چند تن از مورخان:

قبر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه بنت اسد سلم الله علیها در داخل خانه عقیل

۱- ابن شبه متوفای ۲۶۲ قدیمی ترین مورخ و مدینه شناس می گوید: «دُفِنَ الْعَبَّاسُ ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ [۷۴] عِنْدَ قَبْرِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ فِي أَوَّلِ مَقَابِرِ بَنِي هَاشِمِ الَّتِي فِي [صفحه ۶۷]

دارِ عَقِيلٍ»؛ [۷۵] «عباس بن عبدالمطلب در اول مقابر بنی هاشم و در داخل خانه عقیل در کنار قبر فاطمه بنت اسد دفن شده است.»

۲-۳- این جمله صریح را مورخ و مدینه شناس معروف سمهودی [۷۶] و مدینه شناس سوم احمد بن عبدالحمید عباسی [۷۷] نیز در کتاب خود نقل نموده اند.

قبر امام مجتبی علیه السلام در خانه عقیل

مورخ اخیر (احمد بن عبدالحمید) پس از تصریح به اینکه قبر فاطمه و عباس در داخل خانه عقیل قرار گرفته است، می گوید: مؤید این حقیقت تاریخی، مطلبی است که ابن حبان آورده است و آن این که پس از اقامه نماز به جنازه حسن بن علی (علیهما السلام) بدن او در بقیع و در کنار جده اش فاطمه بنت اسد دفن گردید. [۷۸].

و باز در «تاریخ المدینه» و منابع دیگر، آمده است که حسن بن علی (علیهما السلام) به برادرش وصیت نمود بدن او را در کنار قبر جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به خاک سپارد، سپس فرمود اگر بنی امیه مخالفت کنند در کنار مادرم فاطمه دفن کنید و طبق وصیت آن حضرت در مقبره بنی هاشم و در کنار قبر فاطمه به خاک سپرده شد. (فَدُفِنَ فِي الْمَقْبَرَةِ إِلَى جَنْبِ فَاطِمَةَ) [۷۹].

شیخ مفید و طبرسی این وصیت را چنین نقل نموده اند که آن حضرت فرمود: «ثُمَّ رُدْنِي إِلَى جَدَّتِي فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ فَأَذْفَنِي هُنَاكَ».

[۸۰].

قبور سه تن از ائمه اهل بیت علیهم السلام در کنار قبر امام مجتبی علیه السلام

ابن نجار متوفای ۶۴۳ می گوید: قبر عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله) و قبر حسن بن علی ابن ابی طالب در زیر یک قبر مرتفع و قدیمی قرار گرفته اند. سپس می گوید: «وَمَعَهُ فِي الْقَبْرِ» [صفحه ۶۸]

إِبْنُ أَخِيهِ عَلِيُّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ وَأَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ وَإِثْنُهُ جَعْفَرُ الصَّادِقِ». [۸۱].

و امام غزالی می گوید: «وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يَزُورَ قَبْرَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَفِيهِ أَيْضاً قَبْرُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَجَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ». [۸۲].

مسعودی مورخ معروف (م ۳۴۶) درباره امام سجاد (علیه السلام) می گوید: «وَفِي سَيِّئَةِ خَمْسٍ وَتِسْعِينَ قُبُصَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَدُفِنَ فِي بَقِيعِ الْعَرَقِدِ مَعَ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ». [۸۳].

و درباره وفات امام باقر (علیه السلام) می گوید: «وَدُفِنَ بِالْبُقِيعِ مَعَ أَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ». [۸۴].

و در مورد وفات امام صادق (علیه السلام) می گوید: «تُوفِيَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ سَنَةَ ثَمَانَ وَأَرْبَعِينَ وَمِائَةً وَدُفِنَ بِالْبُقِيعِ مَعَ أَبِيهِ وَجَدِهِ». [۸۵].

نتیجه: هدف از نقل این چند نمونه تاریخی، همانگونه که اشاره گردید، بیان این نکته است که بدن فاطمه بنت اسد و عباس در محوطه ی باز و بدون دیوار و سقف دفن نشده اند؛ بلکه از ابتدا در زیر سقف و در داخل خانه ای متعلق به عقیل بن ابی طالب به خاک سپرده شده اند و پس از این دو بزرگوار، پیکر پاک و مطهر ائمه چهارگانه اهل بیت (علیهم السلام) نیز در کنار آن دو قبر و در همان خانه و در زیر همان سقف دفن گردیده اند.

چرا در داخل خانه؟

در این جا ممکن است این سؤال مطرح شود که با وجود بقیع، چرا پیکر عده ای از اقوام و فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در خارج از این آرامگاه عمومی و در داخل خانه ی عقیل دفن گردیده است و اگر اولین جسدی که در این خانه دفن شده است، متعلق به فاطمه بنت اسد باشد، چگونه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شخصاً بدن او را بجای داخل بقیع، در داخل منزل [صفحه ۶۹]

شخصی به خاک سپرده است؟!

پاسخ این سؤال برای کسانی که با تاریخ مدینه آشنایی داشته باشند، روشن است؛ زیرا آن روز دفن شدن افراد متشخص و مورد احترام، به جای گورستان عمومی، در داخل منازل و توجه به آرامگاههای خصوصی بیش از آنچه امروز در دنیا مرسوم است، معمول و رایج بوده است. بعنوان مثال می توان از دفن شدن عبدالله پدر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در خانه نابغه [۸۶] و رافع بن مالک [۸۷] در خانه آل نوفل که پس از شهادت وی در احد و انتقال جنازه اش به مدینه انجام گرفت و از سعد بن مالک [۸۸] انصاری که در کنار خانه «بنی قارط» دفن گردیده است یاد نمود، و همچنین دفن شدن خلیفه اول و دوم در داخل بیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و پیشنهاد امام مجتبی (علیه السلام) در این راستا از همین نمونه ها است.

و اساساً دفن شدن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و حضرت زهرا (علیها السلام) در داخل بیت و حجره خویش از نظر اجتماعی نه تنها یک مسأله تازه و بی سابقه نبوده، بلکه نسبت به شخصیت آن دو بزرگوار، یک عمل عادی و طبیعی به حساب می آید.

آنچه در مورد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تازگی داشت، گفتار امیر مؤمنان (علیه السلام) بود که: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيًّا فِي مَكَانٍ إِلَّا وَارْتِضَاهُ لِرِمْسِهِ وَإِنِّي دَافِنُهُ فِي حَجْرَتِهِ الَّتِي قَبِضَ فِيهَا». [۸۹] که صحبت از دفن شدن در محل قبض روح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، نه در داخل بیت و حجره بودن. و در مورد حضرت زهرا، موضوع حساس، دفن شدن آن حضرت طبق وصیتش [صفحه ۷۰]

مخفیانه و شبانه و بدون اطلاع سران قوم بوده، نه دفن شدن در داخل حجره (و تولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) غسلها فی جوف اللیل و دفنها سرّاً بوصیته منها فی ذلک). [۹۰].

جایگاه دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کنار خانه عقیل

همانگونه که قبلاً آوردیم در کتب حدیث و تاریخ، روایات متعددی آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در اوقات مختلف در کنار بقیع قرار می گرفت و در آنجا به مناجات می پرداخت و بر اهل بقیع دعا و از خداوند متعال برای آنان استغفار و استرحام می نمود و گاهی نیمه های شب برای همین مقصود، رختخواب خویش را ترک و به سوی بقیع حرکت می نمود. در ارتباط با این مطلب و راجع به محل توقف و جایگاه دعای آن حضرت در کنار بقیع روایتی در منابع مدینه شناسی و از علما و نویسندگان اهل سنت نقل گردیده است که دارای اهمیت و متناسب با این بحث تاریخی ما است.

متن روایت بنا به نقل سمهودی از اولین مدینه شناس و مورخ «ابن زباله» زنده در سال ۱۹۹ هـ چنین است:

عَنْ خَالِدِ بْنِ عَوْسَجَةَ: «كُنْتُ أَدْعُو لَيْلَةَ إِلَى زَاوِيَةِ دَارِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبِ الَّتِي تَلِي بَابَ الدَّارِ فَمَرَّ بِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يُرِيدُ الْعَرِيضَ مَعَهُ أَهْلُهُ فَقَالَ لِي أَعَنْ أَثْرَ وَقَفْتْ هِيَهْنَا؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: هَذَا مَوْقِفُ نَبِيِّ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بِاللَّيْلِ إِذَا جَاءَ لِيَسْتَعْفِرَ لِأَهْلِ الْبُقَيْعِ». [۹۱].

خالد بن عوسجه می گوید: «شبی رو به سوی زاویه ی خانه عقیل که در جنب درب این خانه قرار گرفته است، دعا می کردم جعفر بن محمد (علیه السلام) که به همراه خانواده اش عازم عریض بود، مرا در آن حال دید و پرسید آیا درباره این محل خبر و مطلب خاصی شنیده ای؟ گفتم: نه، فرمود: اینجا جایگاه دعای رسول خداست، زیرا آن حضرت شب هنگام که برای استغفار اهل بقیع می آمد در اینجا توقف می نمود.»

[صفحه ۷۱]

استجاب و استجاب دعا در این جایگاه

سمهودی پس از نقل این روایت از ابن زباله، از وی چنین بازگو می کند که: این خانه متعلق به عقیل و همان خانه است که او و برادر زاده اش عبدالله بن جعفر در آن دفن شده اند و استادم (زین مراغی) می گفت: بهتر است مسلمانان در این محل به دعا و مناجات پردازند و من شخصاً از افراد زیادی از اهل دعا و معنا شنیده ام که دعا در کنار این خانه و در نزدیکی این قبر مستجاب است. آنگاه اضافه می کند: و این استجاب دعا شاید به برکت وجود قبر عقیل و یا به جهت قبر عبدالله بن جعفر است که خداوند به پاداش کثرت بذل و جودش استجاب دعا و قضای حوائج را در کنار قبر وی قرار داده است.

ابن زباله سپس می گوید: و از اتفاقات جالبی که در این محل برای یکی از افراد متدین و مورد وثوق رخ داده است این است که او به هنگامی که در این محل مشغول دعا و راز و نیاز بوده چشمش به صفحه کاغذی که در پیش رویش بوده می افتد و بعنوان تفأل آن را بر می دارد و با حیرت و تعجب مشاهده می کند که در هر دو طرف صفحه، این آیه نوشته شده است: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»

پاسخ سمهودی و توجیه او!

سمهودی پس از بیان تعلیل و توجیه ابن زباله و با قبول اصل روایت و استجابت دعا در این جایگاه و در کنار این خانه، به رد گفتار ابن زباله پرداخته، می گوید: من تاکنون در گفتار هیچ یک از مورخان و مدینه شناسان دلیل و نشانی از دفن شدن عبدالله بن جعفر در این محل نیافته‌ام، بلکه مورخان در اصل محل دفن وی، اختلاف نظر دارند که آیا در مدینه است یا در ابواء. [۹۲].

سمهودی سپس می گوید: اما دلیل استجابت دعا در این محل نه دفن شدن عبدالله بن جعفر بلکه همان است که در گفتار جعفر بن محمد (علیه السلام) آمده است که این محل جایگاه دعای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده است و در تأیید آن اضافه می کند: و از اینجاست که دعا کردن [صفحه ۷۲]

در تمام اماکن و نقاطی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آنها دعا نموده است مستحب و مستحسن است؛ زیرا در این اماکن به برکت دعای آن حضرت امید اجابت دعا و نیل به آمال بیش از نقاط دیگر است. [۹۳].

و این بود نظریه و توجیه سمهودی و اشکال وی به توجیه ابن زباله در بیان علت استجابت دعا در کنار خانه عقیل.

بررسی و تحلیل اصل موضوع

به نظر نویسنده، گفتار هر دو مدینه شناس دارای اشکال و ایراد است و تحلیل و برداشت آنان از این روایت مهم که ناظر بر یک حقیقت والا و نکته ی حساس است، نادرست می باشد، زیرا مطلب مهم و نکته ظریف و قابل توجه در این روایت شریف، این جمله از گفتار امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: «هَذَا مَوْقِفُ نَبِيِّ اللَّهِ بِاللَّيْلِ إِذَا جَاءَ لِيَسْتَعْفِرَ لِأَهْلِ الْبُقْعِ» پس از اینکه آن حضرت از خالد بن عوسجه پرسید: آیا راجع به این محل که ایستاده ای و مشغول خواندن دعا هستی خبر و مطلب خاصی برای تو نقل شده است؟ و او جواب منفی داد، امام (علیه السلام) فرمود: این محل جایگاه همیشگی پیامبر است شب هنگام که برای استغفار بر اهل بقیع می آمد در این محل توقف می فرمود.

آری این مطلب است که قابل دقت و بررسی است که چرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) محل خاصی را در مقابل درب خانه عقیل جهت دعای خود اختصاص داده و در دل شبها در این جایگاه مخصوص و در کنار در این خانه با خدای متعال به راز و نیاز می پرداخته است.

و این نکته اصلی و حساس از روایت است که بایستی مورد توجه و محور بحث و تحلیل نویسندگان و مدینه شناسان همانند: «ابن زباله» و «سمهودی» قرار می گرفت و با حل این موضوع اصلی، مسأله فرعی و جنبی آن؛ یعنی استجاب و استجابت دعا در این مکان نیز روشن می گردید.

[صفحه ۷۳]

اخبار غیبی و پیشگویی های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم**اشاره**

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در طول دوران نبوتش از مسائل حساس و حوادث مهم آینده و خصوصاً از حوادث و پیش آمدهایی که مربوط به خاندان و اهل بیتش بوده و ارتباط با اسلام و مسلمین داشته خبر داده و پیروانش را از وقوع چنین حوادث

مهم مطلع ساخته است و آن بخش از این حوادث که دارای اهمیت فوق العاده و مربوط به سرنوشت اسلام و عجین و آمیخته با اهداف اصلی بعثت بوده هم از طریق گفتار و هم با عمل و رفتارش مسلمین را به اهمیت موضوع متوجه نموده است. مثلاً- آنجا که اصل ولایت و وصایت مطرح است رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دو جنبه ی قولی و عملی و از طریق سمعی و بصری استفاده نموده و امت خود را در جریان امر قراردادده است، آن حضرت در غدیر خم دستور اجتماع حجاج را در سرزمینی داغ و سوزان صادر می کند و آنقدر صبر و حوصله بخرج می دهد تا همه عقب ماندگان و پیش روان قافله گرد هم آیند و مسلمانان با این عمل رسول خدا و قبل از بیان موضوع به اهمیت آن پی می برند، سپس با گفتارش و با معرفی عملی امیر مؤمنان (علیه السلام) هدف اصلی را به اطلاع حاضران می رساند که: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ».

و با اینکه به امیر مومنان (علیه السلام) می فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» [۹۴] و «أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» [۹۵] عملاً نیز دستور داد که همه درها را که به مسجد باز می شد ببندند بجز در خانه علی، و آنگاه که اعتراض نمودند فرمود: «مَا أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ وَفَتَحْتُ بَابَهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِسَدِّ أَبْوَابِكُمْ وَفَتْحِ بَابِهِ» [۹۶].

و با اینکه اعلان طهارت و قداست اهل بیت از طریق وحی انجام گرفته بود و مسلمانان آیه تطهیر را قرائت می نمودند ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عملاً و به مدت نه ماه، روزی پنج بار و در اوقات پنج گانه نماز در مرئی و منظر نماز گزاران و در مقابل دید انصار و مهاجران که در صفوف نماز در انتظار مقدمش بودند در آستانه خانه امیر مؤمنان و در کنار [صفحه ۷۴]

در خانه ی او که به مسجد باز می شد می ایستاد و می فرمود: «السلامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)، الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ» [۹۷].

و اما موضوعات و حوادث مهم دیگر که جزو اصول اسلام نبوده، آنها نیز از دید وسیع و چشم حقیقت بین آن حضرت به دور نمانده و وقوع چنین حوادث را پیشاپیش به اطلاع مسلمانان رسانیده و از تحقق این پیش آمدها در آینده دور و نزدیک خبر داده است که این نوع حوادث در اصطلاح محدثین (ملاحم) و خبر دادن از این حوادث، اخبار غیبی و پیشگوئی نامیده می شود و گاهی بخود این نوع اخبار ملاحم اطلاق می گردد.

اینک از میان ملاحم زیادی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آنها خبر داده است به نقل دو نمونه اکتفا می کنیم:

جنگ و خون ریزی در احجار زیت

در ضمن حدیث مفصلی که در منابع حدیثی اهل سنت نقل شده است، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چند حادثه ی مهم را به صحابه بزرگ خود ابوذر غفاری گوشزد می کند و با این جمله: «يَا أَبَا ذَرٍّ كَيْفَ أَنْتَ» از وقوع آنها باخبر می سازد و از جمله این حوادث این است:

«كَيْفَ أَنْتَ إِذَا رَأَيْتَ أَحْجَارَ الزَّيْتِ قَدْ غُرِقَتْ بِالْدمِ» [۹۸].

چگونه خواهی بود روزی که جنگ سختی در مدینه واقع و احجار زیت در خون

[صفحه ۷۵]

غرق شود.

این حدیث رسول خدا که از ملاحم است از حادثه مهم و از قیام شجاعانه و شهادت مظلومانه یکی از فرزندان بنام محمد ملقب به نفس زکیه [۹۹] که در سال ۱۴۵ در احجار زیت یکی از محله های معروف مدینه اتفاق افتاد، خبر می دهد و اهمیت این قیام مقدس را که در مقابل یکی از طواغیت و ستمگران معروف عباسی ابو جعفر منصور دوانیقی واقع گردید ترسیم می کند.

جنگ خونبار در بیابان فح

[«فح» نام بیابانی است در شش میلی مکه به سوی مدینه که این منطقه امروز جزء شهر مکه شده و خیابان آن محل، شارع الشهداء و بیمارستان آن محل مستشفی الشهداء نامیده می شود و این جانب مکرر به زیارت قبور شهدای فح در این محل نائل شده ام. و جنگ فح چنین بود که حسین بن علی که از فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) است در مدینه بر ضد خلیفه هادی عباسی قیام کرد و عده ای با وی در مبارزه با خلیفه وقت بیعت و به سوی مکه حرکت نمودند که در فح با نیروهای خلیفه درگیر و به شهادت رسیدند، سرهای شهدا را به نزد هادی فرستادند و اجسادشان سه روز در بیابان ماند و طعمه درندگان گردید و از اینجاست که گفته اند پس از فاجعه کربلا هولناکتر از حادثه فح واقع نگردیده است. تاریخ طبری کامل ابن اثیر و تاریخ ابن کثیر حوادث سال ۱۶۹. معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۸ - تذکره الخواص، ص ۲۴۰ - تتمه المنتهی، ص ۱۶۴.]

بر اساس نقل ابوالفرج اصفهانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مسیر خود به مکه چون به بیابان «فح» رسید از مرکب خویش پیاده گردید و در این سرزمین دو رکعت نماز خواند و در

[صفحه ۷۶]

حال نماز گریه شدید نمود که اصحاب و یاران آن حضرت متأثر و محزون شدند و چون علت اندوه و گریه آن حضرت را جویا شدند، فرمود: چون رکعت اول نماز را خواندم جبرئیل با این پیام بر من نازل شد: یا محمد یکی از فرزندان تو در این محل به شهادت می رسد و کسی که در رکاب او شهید شود به ثواب دو شهید نائل خواهد گردید (نَزَلَ عَلَی جَبْرَائِلُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَجُلًا مِنْ وُلْدِكَ يُقْتَلُ فِي هَذَا الْمَكَانِ وَ أَجْرُ الشَّهِيدِ مَعَهُ أَجْرُ شَهِيدَيْنِ) [۱۰۰].

پیاده شدن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در بیابان خشک و شتزار (فح) و نماز خواندن آن حضرت قبل از اینکه پیام جبرئیل را اعلان کند، عملاً اخبار از یک ملحمه و حادثه دیگری است که در روز ترویه سال ۱۶۹ در این بیابان اتفاق افتاد و حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) که بر ضد هادی عباسی قیام کرده بود به شهادت رسید.

حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کنار خانه عقیل از ملاحم است

از طرفی احادیث ملاحم که دو نمونه از آن را ملاحظه فرمودید نشانگر این است که حوادث دور و نزدیک مربوط به خاندان و فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از نظر آن حضرت به دور نبوده و از طرق مختلف گاهی با بیان و گفتار و گاهی با عملی گویا از وقوع چنین حوادث خبر داده است و از طرف دیگر هیچ عمل و گفتار آن حضرت نمی تواند بدون جهت و بدون یک هدف و مقصد مشخصی انجام پذیرد و لذا می توان چنین استنباط و اظهار نظر نمود که حضور مستمر رسول خدا در مقابل در خانه عقیل بن ابی طالب از همان ملاحم و پیشگویی ها است که آن حضرت می خواسته عملاً اهمیت این خانه را که در آینده نزدیک به آرامگاه چهار تن از اوصیای الهی و مدفن چهار تن از فرزندان و اهل بیت پیامبر مبدل خواهد گردید بیان کند، همانگونه که در مقابل خانه ی امیر مومنان علیه السلام چنین عملی را به مدت نه ماه انجام داده است.

آری رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خواسته است که با «موقف» قرار دادن در خانه عقیل این معنی را تفهیم کند که اگر امروز این خانه خشت و گلی متعلق به عقیل بن ابی طالب است در

[صفحه ۷۷]

آینده به یکی از بیوتی که (أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ) مبدل خواهد گردید و اگر این در و دیوار امروز جنبه ی شخصی دارد، فردا محل تسبیح و تحلیل مردانی خواهد شد که (لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...) و اگر امروز این خانه مطمح انظار

و مورد توجه عامه مردم نیست بمرور زمان، مهبط ملائکه و محل نزول فرشتگان و مورد رحمت و برکت خداوند متعال خواهد گردید. مگر نه این است که روزی مسجد پیامبر و محل تربت پاک او نیز در چنین شرایطی قرار داشت. چگونه ممکن است پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از حادثه ای که پس از صد و پنجاه سال در یکی از میدانی مدینه واقع می شود سخن بگوید و اهمیت آن را گوشزد کند و توجه صحابه و مسلمانان را به شخصیت نفس زکیه جلب و احجار زیت را که غرق در خون خواهد گردید پیشاپیش در اذهان تجسیم و ترسیم نماید، اما از مدفن چهار تن از ائمه اهل بیت خویش که علت بقیه ی اسلام و حفظه ی اسرار خداوند و رحمت موصوله و آیت مخزونه او هستند، سخن نگوید! چگونه ممکن است پیامبر خدا با پیاده شدن از مرکب خویش و نماز خواندن در بیابان فح و اعلان شهادت یکی از فرزندان که پس از صد و شصت سال اتفاق می افتد نام این بیابان و خاطره ی این حادثه را زنده و جاویدان سازد اما خاطره و یاد جایگاهی را که ابواب ایمان و امناء رحمان و ائمه معصومین در آن خواهند آرمید، بفراموشی سپارد؟!!

خلاصه: به عقیده نگارنده با توجه به نمونه ها و شواهد یاد شده، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که از طریق گفتارش ائمه هدی را معرفی می نمود و می فرمود: «مَنْ وُلِدَى أَحَدَ عَشَرَ نَفِيًّا نُجَبَاءُ مُحَدِّثُونَ» [۱۰۱] و «يَكُونُ إِثْنَى عَشَرَ أَمِيرًا كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» [۱۰۲] با موقف قرار دادن کنار خانه ی عقیل می خواست این خانه را عملاً به مسلمانان معرفی و توجه آنان را به عظمت و اهمیت این مکان شریف جلب نماید و به امت اسلام اعلام کند که این جایگاه در آینده یکی از کانون های مهم توحید و معرفت خواهد گردید و تا قیامت بصورت یکی از

[صفحه ۷۸]

بزرگترین قله های نور و برهان و حکمت و عرفان خواهد درخشید.

با این توجیه، علت استحباب و استجاب دعا در کنار خانه ی عقیل روشن می شود که این استحباب و استجاب نه در اثر وجود قبر عقیل و عبدالله جعفر در گوشه این خانه است و حتی نه تنها در اثر توقف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این جایگاه بوده است، بلکه باید در این محل حقیقت دیگری را جستجو کرد و در پی کشف واقعیت مهمتری گردید که شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم برای اعلان آن حقیقت، این جایگاه را محل دعا و مناجات خویش قرار داده است. و دعای آن حضرت در این جایگاه فضیلت آن را مضاعف نموده است.

و اگر ابن زباله مدینه شناس معروف و سمهودی و همفکران شان بجای ظاهر این خانه، به باطن آن راه می یافتند و بجای «بیت» با «اهل بیت» آشنا می شدند، به این واقعیت می رسیدند که به یمن وجود قبر پاک و مطهر چهار تن از اهل بیت در این خانه است که خداوند متعال همانگونه که آنان را تطهیر نموده دعا در کنار قبورشان را نیز مستجاب فرموده است.

و درمی یافتند که نه تنها دعای آنانکه ولایت این خاندان را پذیرفته و به داخل خانه و حرم امنشان راه یافته اند مورد قبول است، بلکه حتی کسانی که به این مرحله نرسیده اند اما توانسته اند بطور ناخود آگاه به حریم حریشان و به بیرون خانه ی امنشان قدم بگذارند باز هم به برکت قبور پاکشان از فضل و رحمت خدا مأیوس نیستند و وعده ی: (... اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...) شامل حال آنان نیز خواهد گردید.

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آینده خانه عقیل سخن گفته است؟!!

اشاره

به عقیده نگارنده و بر اساس مطالب گذشته، اگر آن روز از محضر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) علت توجه خاص آن حضرت

را به این محل سؤال می نمودند، پاسخ آن حضرت در این مورد نیز صریح و روشن بود که این مکان در آینده مدفن چهار تن از فرزندان معصوم و اهل بیت من و آرامگاه چهار ستاره از دوازده ستاره درخشان آسمان ولایت و امامت که بدست دشمنان آیین من شهید می شوند خواهد گردید، همانگونه که در مورد حادثه فح

[صفحه ۷۹]

فرمود: «نَزَلَ عَلَيَّ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَجُلًا مِنْ وُلْدِكَ يُقْتَلُ فِي هَذَا الْمَكَانِ...».

و بلکه شواهد تاریخی، نشانگر تصریح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این زمینه و قرائن موجود مؤید گفتاری از آن حضرت در کشف و بیان این حقیقت است؛ زیرا در تاریخ زندگی و شرح حال عده ای از صحابه رسول خدا و افراد سرشناس و کسانی که برای خود شخصیت اجتماعی قائل بودند می بینیم در آخرین روزهای زندگی خویش و آنگاه که خود را در آستانه ی مرگ حتمی می دیدند، سعی و تلاش می کردند که قبر آنان بجای «روحاء بقیع» و کنار قبر عثمان بن مظعون و ابراهیم فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در داخل خانه ی عقیل و در محوطه ی این آرامگاه خصوصی قرار بگیرد و اگر به چنین موفقیتی نائل نشدند حداقل در کنار این خانه و در نزدیکترین نقطه ی آن دفن شوند تا از این راه افتخاری کسب کنند و به امتیازی نائل گردند و عملکرد چنین افراد مؤید این حقیقت است که در مورد آینده ی خانه عقیل از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مطلبی به گوش آنان رسیده و آن حقیقت گفتنی که امروز در دسترس ما نیست برای آنان بازگو شده بود و آن راز نهفته در آن خانه برای آنان کشف گردیده بود ولی شرایط روز و سیاست موجود ایجاب می کرد که این راز از دیگران نهان گردد و این حقیقت در تاریخ مستور و در پشت پرده بماند.

و نمونه ی این رازداری را در بعد دیگر همین موضوع مشاهده کردیم که چگونه با وجود قبور پیشوایان معصوم و فرزندان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در داخل خانه ی عقیل و با وجود قبر حضرت زهرا (علیها السلام) طبق نظر عده ای از مورخان اهل سنت در این بیت، ابن زبالة این حقیقت را نادیده گرفته و انگیزه ی استجاب دعا در حریم این مکان مقدس را وجود خیالی قبر عبدالله جعفر یا قبر عقیل معرفی کرده است و یا سمهودی در این مورد زیرکانه اصل موضوع را فراموش و در فرع آن قلم فرسائی نموده است.

بهر حال شواهد و قرائن موجود نشانگر یک چنین واقعیت و بیانگر گفتاری صریح از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مورد آینده خانه عقیل و معرفی آن بعنوان مأوی و ملجاء معنوی مسلمانان و پایگاه عبادت و پرستش خدای جهان آفرین است که به نقل دو شاهد و نمونه تاریخی اکتفا می کنیم:

[صفحه ۸۰]

وصیت سعد بن ابی وقاص

مورخان و مدینه شناسان درباره محل دفن سعد بن ابی وقاص [۱۰۳] مطلبی را نقل نموده اند که اجمال آن این است او در اواخر عمرش یکی از دوستانش را به زاویه ی شرقی خانه عقیل در کنار بقیع برده و از وی خواسته است خاکهای سطحی زمین را کنار بزند سپس چند عدد میخ که به همراه داشته بعنوان علامت و نشانه به آنجا کوبیده و وصیت نموده است بدن او را در آن محل بخاک بسپارند و پس از مدتی که در قصر خود در وادی عقیق و بیرون شهر از دنیا رفته بدنش را به مدینه منتقل و طبق وصیت او در همان محل که علامت گذاری و میخکوبی شده بود دفن نموده اند (فَوَجِدُوا الْأَوْتَادَ فَحَفَرُوا لَهُ هُنَاكَ وَدَفَنُوهُ). [۱۰۴].

ابوسفیان در فضای بیرون خانه عقیل

شرح حال نویسان همچین درباره ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب پسر عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) [۱۰۵] نقل نموده اند که روزی عقیل بن ابی طالب ابوسفیان را که سخت مریض بود دید که در میان مقابر (خصوصی) قدم می زند، علت این امر را از وی سؤال نمود، ابوسفیان پاسخ داد در پی محل مناسبی هستم که مرا در آنجا بخاک بسپارند، عقیل او را بسوی خانه خود هدایت و در فضای بیرونی این منزل محلی را مشخص نمود که در آن محل برای ابوسفیان قبری آماده گردید و پس از چند روز که از دنیا رفت در همان قبر بخاک سپرده شد. (وَأَمَرَ بِقَبْرِ فَحْفِرَ فِي قَاعَتِهَا [۱۰۶] وَدُفِنَ فِيهَا) [۱۰۷] تصمیم این دو صحابی [صفحه ۸۱]

برای دفن شدن در خارج بقیع که مدفن رسمی و همگانی مردم مدینه بود حاکی از نوعی اطلاع آنها نسبت به اهمیت و آینده درخشان این محل است که به جز از طریق گفتار و اخبار رسول خدا امکان پذیر نیست.

مرحله دوم از تاریخ حرم ائمه بقیع

اشاره

در مرحله اول از تاریخ حرم ائمه بقیع (علیهم السلام). این مطالب به دست آمد:

- ۱- حرم شریف ائمه بقیع (علیهم السلام) قبل از دفن پیکر این امامان، در خارج از بقیع، و در خانه ای متعلق به عقیل بن ابی طالب قرار گرفته بود و با توسعه بقیع به آن منضم شده است.
 - ۲- این خانه مورد توجه خاص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و محل دعا و مناجات آن حضرت بوده و این عمل پیامبر بزرگوار اسلام گویای عظمت و نشانگر قداست و معرفی معنویت این خانه بود که در آینده نه چندان دور، ستارگانی از آسمان ولایت در این مکان شریف افول و چهار تن از اوصیای آن حضرت در این خانه به خاک سپرده خواهند شد.
 - ۳- توجه عمیق صحابه و افراد سرشناس و اصرار آنان بر دفن شدن در نزدیکترین نقطه به این خانه، قرینه و شاهدی بر این حقیقت است که آنان علاوه بر معرفی عملی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از زبان آن حضرت مستقیماً مطلبی صریح نسبت به آینده این خانه، دریافته بودند که این مطلب و این گفتار بر ما نقل نگردیده است.
- و اینک در مرحله دوم از بررسی تاریخ حرم شریف ائمه قرار گرفته ایم و این مرحله تغییر شکل خانه عقیل و تحول آن به صورت یک زیارتگاه عمومی (حرم) می باشد.
- گرچه نمی توان بطور دقیق تاریخ تحول مدفن ائمه بقیع را، از شکل مسکونی به یک زیارتگاه عمومی، مشخص نمود، ولی اولین قدیمی ترین مدینه شناس؛ «عبدالعزیز ابن زباله» - زنده در سال ۱۹۹ - در مورد این حرم شریف و همچنین در مورد حرم حضرت حمزه (علیه السلام) مطلبی دارد که گویای تاریخ تقریبی تغییر و تحول در هر دو حرم شریف می باشد.

[صفحه ۸۲]

ابن شبه متن گفتار ابن زباله را در مورد این دو حرم به ترتیب چنین نقل می کند:

- ۱- قال عبدالعزیز: «دفن العباس بن عبدالمطلب عند قبر فاطمة بنت اسد بن هاشم فی أول مقابر بنی هاشم التی فی دار عقیل ویقال ان ذلك المسجد بنی قبالة قبره...» [۱۰۸].

عباس بن عبدالمطلب در اول مقابر بنی هاشم و در کنار قبر فاطمه بنت اسد - که در خانه عقیل قرار گرفته - دفن شده است و می گویند این مسجد «حرم» در مقابل قبر عقیل بنا شده است.

- ۲- قال عبدالعزیز: «والغالب عندنا ان مصعب بن عمیر و عبدالله بن جحش دفنا تحت المسجد الذی بنی علی قبر حمزة و انه لیس مع

حمزة أحد فی القبر». [۱۰۹].

غالب علمای ما (دانشمندان مدینه) بر این باورند که مصعب بن عمیر و عبدالله بن جحش در زیر مسجدی که در روی قبر حمزه ساخته شده، مدفون گردیده اند و اما در داخل قبر حمزه بجز خود او، کسی دفن نشده است.

از این گفتار ابن زباله، دو مطلب زیر به دست می آید:

الف - اینکه در قرنهای اول اسلام به حررها و ساختمانهایی که در روی قبور شخصیت‌های مذهبی بنا می گردید (مسجد) گفته می شد و کلمه ی حرم، مزار و مشهد از اصطلاحاتی است که در قرنهای پنجم و ششم بوجود آمده و لذا احمد مقدسی که از علمای قرن چهارم و از جهانگردان و جغرافی دانان اسلامی است، در مورد حرم حضرت حمزه - مانند ابن زباله - همان تعبیر (مسجد) را بکار برده است و می گوید:

«احد کوهی است در سه میلی مدینه که در دامنه آن، قبر حمزه در داخل مسجد است و جلو آن یک چاه است.» [۱۱۰].

به نظر می رسد که این تعبیر از قرآن مجید گرفته شده است؛ زیرا که قرآن از ساختمانی که در روی قبور اصحاب کهف بنا شده، مسجد نام برده است. [۱۱۱].

[صفحه ۸۳]

ب - ابن زباله در صدد بیان تاریخ اجمالی ساختمان این دو حرم شریف و این دو زیارتگاه عمومی است که در حال حیات وی و در اواخر قرن دوم وجود داشته است و حرم ائمه بقیع در این تاریخ، نه به شکل یک خانه، بلکه به صورت حرم و زیارتگاه عمومی بوده است.

اما قرائن و شواهد تاریخی دیگر، بیانگر این است که این تحول و تغییر وضع، در دهه سوم از قرن دوم هجری؛ یعنی دوران خلافت ابوالعباس سفاح ۱۳۶ - ۱۳۲ و حداکثر در سالهای اول خلافت ابوجعفر منصور ۱۴۹ - ۱۳۷ بوقوع پیوسته است.

توضیح این قرینه تاریخی

در احداث ساختمان و تعمیر مدفن و قبور شخصیت‌های مذهبی و افراد معروف و سرشناس، معمولاً یکی از دو انگیزه وجود دارد؛ یا جنبه ی سمبلیک و سیاسی دارد و یا دارای انگیزه های معنوی و شعار مذهبی است و البته گاهی نیز ممکن است هر دو انگیزه همزمان وجود داشته باشد که حرم ائمه بقیع با توجه به وجود قبر جناب عباس - سرسلسله خلفای عباسی - در داخل آن، مخصوصاً در مقطع یاد شده، از هر دو جنبه برخوردار بوده است و در عین حال با سیاست سلاطین اموی و عملکرد آنان در همین زمینه، ارتباط پیدا می کند.

سلاطین اموی و بهره برداری سیاسی از قبور

سلاطین بنی امیه در دوران فرمانروایی خود، برای تثبیت و تقویت حکومت خویش، در کنار فشار فوق العاده ای که به ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان‌شان وارد می کردند، در برخی موارد از سیاست تخریب و تعمیر قبور شخصیتها نیز بهره برداری می نمودند. نمونه هایی از اجرای این سیاست ناروا و ناشایست را می توان در موارد زیر ملاحظه نمود:

۱ - ضمیمه نمودن محل دفن عثمان بن عفان به قبرستان بقیع، بدستور معاویه بن ابی سفیان. [۱۱۲].

[صفحه ۸۴]

۲ - حفر قنات و جاری نمودن آب از داخل قبور شهدای احد، مخصوصاً قبر حضرت حمزه، برای از بین بردن آثار این شهیدان بدستور معاویه. [۱۱۳].

۳- انتقال قطعه سنگی که به دست مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روی قبر عثمان بن مظعون قرار گرفته بود و قرار دادن آن در روی قبر عثمان بن عفان بوسیله مروان بن حکم. [۱۱۴].

تاریخ شاهد نمونه های فراوان دیگری از بهره برداری سیاسی امویها از مدفن شخصیتها، از طریق تخریب و تعمیر آنها می باشد که به موازات حدیث سازی در مدح و ذم افراد و در فضائل و مطاعن شخصیتها حرکت نموده است. [۱۱۵].

مقابله بنی عباس با سیاست امویها

با کوتاه شدن دست خاندان اموی از خلافت و انتقال آن به بنی عباس که با روی کار آمدن سفاح ۱۳۶ - ۱۳۲ به وقوع پیوست و به مقتضای شرایط و دگرگونی اوضاع سیاسی، خلفای عباسی در صدد مقابله با سیاست امویها برآمدند و بهره برداری سیاسی جهت تقویت و تثبیت حکومت این خاندان از راه حدیث سازی شروع گردید و حدیثهای ساختگی فراوان در تحکیم سلاطین عباسی به کار گرفته شد و طبیعی است به

[صفحه ۸۵]

موازات استفاده از این نوع حدیثها که درباره یکایک این خلفا و درباره جناب عباس [۱۱۶] سرسلسله این خاندان بوجود آمد، بهره برداری از تغییر و توسعه مدفن او نیز به عمل آمده است؛ زیرا اگر بنی امیه علی رغم افکار عمومی و برخلاف میل باطنی مردم، از این سیاست استفاده می نمود، چرا سفاح و منصور از همین سیاست که مطابق میل مسلمانان و موافق با افکار آنان نیز بود استفاده نکنند و مدفن عباس و خانه عقیل را که آن روز مدفن سه تن از فرزندان رسول خدا و فاطمه (علیها السلام) بود به صورت «مسجد» و زیارتگاه عمومی در نیاورند و از این طریق ضمن معرفی خاندان خویش و پیوند آن با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که بزرگترین عامل پیروزی آنان بر بنی امیه بود به اثبات نرسانند و با احترام ضمنی بر اهل بیت که با شعار حمایت از آنان، بنی امیه را از صحنه خارج کرده بود این شعار را به صورت مجسم در معرض تماشای همگان قرار ندهند؟

و اگر بنی امیه تلاش می نمود بدون توجه به افکار عمومی با ضمیمه کردن محل دفن عثمان به گورستان مسلمانان و انتقال سنگ قبر ابن مظعون به قبر ابن عفان سیاست خود را اعمال کند، چرا بنی عباس با توسعه و تعمیر محل دفن عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) که به انگیزه اعتبار و احترام، در کنار بقیع و در مقبره خصوصی و خانوادگی دفن شده بود از به کارگیری این سیاست محروم شود؟

و اگر معاویه می خواست با نبش قبر حضرت حمزه و سایر شهدای احد، آثار جنایت تاریخی خود و خاندانش را از صفحه تاریخ بزدايد و خاطره تلخ و نکبت بار شکافتن

[صفحه ۸۶]

سینه ی حضرت حمزه عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و جویدن جگر این مدافع شجاع و قهرمان اسلام را که به وسیله هند انجام گرفت به فراموشی بسپارد، چرا بنی عباس با احداث ساختمان در روی قبر مطهر آن حضرت ضمن معرفی و پیوند خویش با وی و اعلان شهامت و شجاعت و تجدید خاطره او که به نفع این خاندان و بر ضد بنی امیه بود استفاده نکند؟

و اما جنبه مذهبی این تحول

با روی کار آمدن عباسیهها، شیعیان و مخصوصاً بنی الحسن که در مدینه از موقعیت و محبوبیت خاصی برخوردار بودند و در دوران سلاطین اموی و مروانی در سخت ترین شرایط بسر می بردند به آزادی دست یافتند و به اظهار عقیده خویش پرداختند که این وضع تا بخشی از دوران خلافت منصور ادامه داشت، در این میان بعضی از بنی الحسن مانند عبدالله بن حسن محض و فرزندش محمد

معروف به «نفس زکیه» از دوران امویها در پی کسب قدرت و در فکر روی کار آوردن اهل بیت و تفویض خلافت به فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند و فعالیت پنهانی آنان از چشم عباسیان دور نبود ولی در عین حال سفاح برای جلب خوشنودی شیعیان و جدا ساختن بنی الحسن از عبدالله و نفس زکیه هر نوع بذل و بخشش و احترام و همفکری با آنان را انجام می داد و از نمونه های این احترام و هم فکری، اعتراف سفاح به حقانیت امیرمؤمنان (علیه السلام) در اولین خطبه اش می باشد که پس از روی کار آمدنش ایراد گردید [۱۱۷] و نمونه دیگر از این احترام، تفویض فدک به بنی الحسن است که باز بوسیله سفاح انجام گرفت. [۱۱۸].

طبیعی است در چنین شرایط و با برداشته شدن همه موانع، شیعیان خاندان عصمت و بویژه سادات بنی الحسن در تعمیر و توسعه مدفن ائمه بقیع و تبدیل خانه عقیل به [صفحه ۸۷]

«حرم» بعنوان یک وظیفه دینی و شعار مذهبی اهتمام ورزیده و به مفهوم آیه قرآنی، تحقق خواهند بخشید و آن بیت رفیع را برای عبادت و ذکر خداوند سبحان و حضور ارادتمندان خاندان عصمت و طهارت آماده تر خواهند نمود که:

(فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرَفَّعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ - رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ).

دفن پیکر مطهر امام صادق علیه السلام در داخل حرم

از این تحلیل تاریخی دو نتیجه بدست می آید:

۱- ایجاد ساختمان مدفن ائمه بقیع (علیهم السلام) و تبدیل خانه عقیل به حرم و زیارتگاه عمومی در دوران خلافت سفاح ۱۳۶ - ۱۳۲ و یا در اوائل دوران خلافت منصور ۱۵۸ - ۱۳۷ [۱۱۹] به وسیله یکی از این دو خلیفه و یا به وسیله بنی الحسن و شیعیان مدینه و یا با هماهنگی هر دو جناح و با اهداف مختلف صورت گرفته است.

۲- همانگونه که در صفحات گذشته روشن گردید، اجساد مطهر سه تن از ائمه هدی؛ یعنی امام مجتبی، امام سجاد و امام باقر (علیهم السلام) که ارتحال و شهادت آنان به ترتیب در سالهای ۵۰، ۹۵ و ۱۱۴ واقع شده و در داخل خانه عقیل دفن شده است، ولی پیکر امام صادق (علیه السلام) که شهادت آن حضرت در سال ۱۴۸ بوقوع پیوسته، نه تنها در داخل محوطه مسقف و در داخل خانه، بلکه در داخل حرم و پس از تبدیل شدن خانه عقیل به «مسجد» و زیارتگاه عمومی در کنار قبور ائمه سه گانه، به خاک سپرده شده است. و این بود مرحله دوم از تاریخ حرم ائمه بقیع (علیهم السلام).

متأسفانه در مورد تغییر و تحولی که پس از این تاریخ تا قرن پنجم، در این حرم شریف بوجود آمده است، اطلاع دقیق و مستند تاریخی در دست نیست ولی با توجه به

[صفحه ۸۸]

بحتهای گذشته، مسلماً این حرم در طول این سه قرن نیز مورد توجه عباسیان و شیعیان اهل بیت بوده و از هر فرصت ممکن در تعمیر و تجدید بنای آن اهتمام ورزیده اند و بعضی از شواهد تاریخی نیز مؤید این حقیقت است.

از جمله، مطلبی است که مرحوم جزایری که در سال ۱۰۹۵ هجری به زیارت مدینه رفته است می نویسد: یکی از شیعیان ساکن مدینه به او گفته است که در سال پیش، علمای مدینه به تفتیش کتبی که در خزانه ی بقیع بوده رفته و نسخه ای از «المزار» شیخ مفید را در آنجا یافتند که در آن کتاب نسبت به بعضی از صحابه بدگویی شده بود، کتاب را نزد قاضی آورده و از وی خواستند تا اجازه دهد قبه ائمه را تخریب نمایند. او گفت این قبه را هارون الرشید برای جدش ساخته و من نمی توانم به تخریب آن فتوا بدهم. [۱۲۰].

بطوری که در مرحله سوم از تاریخ حرم ائمه بقیع خواهیم دید، قبه ای که در قرن یازدهم مورد بحث بوده قاضی مدینه ساختمان آن را به هارون الرشید نسبت می داده است، همان بقعه و قبه ای است که در قرن پنجم به دستور مجد الملک ساخته شده است نه به وسیله هارون الرشید ولی گفتار قاضی مدینه نشانگر این است که هارون هم در دوران خلافتش ۱۹۳ - ۱۷۰ به این حرم شریف توجه و در تعمیر آن نقشی داشته است؛ بطوری که حتی گنبد و بارگاهی که تقریباً سه قرن پس از او و بدست یکی از وزرای ایرانی ساخته شده است، به وی منتسب گردیده است. و همچنین تعمیر این حرم شریف به وسیله مسترشد بالله در سال ۵۱۹ و به وسیله مستنصر خلیفه عباسی در سال ۶۴۰ که در صفحات آینده توضیح خواهیم داد دلیل توجه خلفای عباسی به این حرم شریف می باشد.

مرحله سوم از تاریخ حرم ائمه بقیع

اشاره

مرحله سوم از تاریخ حرم ائمه بقیع، از قرن پنجم و با ساختن گنبد در روی قبور آنان شروع می شود.

برای آشنایی خوانندگان عزیز با این بخش از تاریخ این حرم شریف و سهولت نیل

[صفحه ۸۹]

علاقه مندان به چگونگی آن در طول هشت قرن، به نقل گفتار بعضی از مورخان و جهانگردان در این مورد می پردازیم: طبق دلائل مسلم تاریخی، گنبد و بارگاه حرم ائمه بقیع که از نظر استحکام و ارتفاع، ظرافت و زیبایی بر همه قبه های موجود در بقیع، تفوق داشته و به مدت هشتصد سال سر بر آسمان می سوده و توجه مورخان و جهانگردان را به خود جلب و در صفحات تاریخ عظمت آن منعکس گردیده است به دستور مجدالملک ابوالفضل اسعد بن محمد ابن موسی البراوستانی القمی وزیر برکیارق از سلاطین سلجوقی [۱۲۱] ساخته شده است.

در این زمینه مورخ معروف ابن اثیر متوفای ۶۳۰ هـ. ق. در کتاب خود (الکامل) در حوادث سال ۴۹۵ هـ. می گوید: در این سال منظور بن عماره حسینی امیر مدینه از دنیا رفت و او معماری را که از اهالی قم بود و از سوی مجدالملک بلاسانی [۱۲۲] برای ساختن قبه حسن بن علی و عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مدینه به سر می برد به قتل رسانید. سپس می گوید: این قتل پس از کشته شدن خود مجدالملک (در ایران) و پس از آن به وقوع پیوست که معمار یاد شده به مکه فرار نموده و امیر بر وی تأمین جانی داده بود. [۱۲۳].

مرحوم عبدالجلیل قزوینی زنده در سال ۵۵۶ در کتاب النقص می گوید: و قبه ی حسن ابن علی (علیه السلام) که عباس بن عبدالمطلب پدر خلفا هم آنجا مدفون است مجد الملک فرموده است. [۱۲۴].

[صفحه ۹۰]

مرحوم قاضی نورالله شوشتری می گوید:

و از آثار مجد الملک قبه حسن بن علی (علیه السلام) در بقیع است که علی؛ زین العابدین، محمد باقر، جعفر صادق و عباس بن عبدالمطلب در آنجا آسوده اند.

سپس می گوید:.... و چهار طاق عثمان بن مظعون را... او بنا کرده است و مشهد امام موسای کاظم و امام محمد تقی در مقابر قریش در بغداد را هم او بنا نموده است و مشهد سید عبدالعظیم حسنی در ری [۱۲۵] و غیر آن از مشاهیر سادات علوی و اشراف فاطمی (علیهم السلام) از آثار اوست. [۱۲۶].

مرحوم محدث قمی می گوید: براوستان قریه ای است از قرای قم و از آنجاست ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی مجدالملک شیعی وزیر برکیارق و از برای اوست آثار حسنه؛ مانند قبه ائمه بقیع و مشهد امام موسی و امام محمد تقی (علیهما السلام) و مشهد جناب عبدالعظیم و غیر ذلک. [۱۲۷].

تاریخ ساختمان گنبد ائمه بقیع علیهم السلام

هیچیک از مورخان، تاریخ دقیق ایجاد ساختمان و بنای گنبد را که به دستور مجدالملک انجام پذیرفته، مشخص ننموده اند ولی با توجه به تقارن قتل معمار این حرم مطهر، با کشته شدن مجدالملک که در سال ۴۹۵ به وقوع پیوسته است می توان گفت که بنای قبه حرم ائمه بقیع نیز مقارن همان تاریخ و در اواخر قرن پنجم به اتمام رسیده است.

کیفیت گنبد و بارگاه ائمه بقیع علیهم السلام

اینک نگاهی گذرا داریم به گفتار عده ای دیگر از مورخان و جهانگردان که مشاهدات خود را درباره چگونگی این حرم شریف در طول هشتصد سال و به ترتیب زمانی تا تاریخ تخریب آن در تألیفات و سفرنامه های خود ثبت و برای آیندگان به یادگار گذاشته اند.

[صفحه ۹۱]

۱- در قرن هفتم: ابن جبیر جهانگرد معروف (متوفای ۶۱۴هـ) در مورد گنبد ائمه بقیع می گوید: «وَهِيَ قُبَّةٌ مَرْتَفَعَةٌ فِي الْهَوَاءِ عَلَى مَقْرَبَةٍ مِنْ بَابِ الْبَقِيعِ».

«و آن قبه ای است مرتفع و سر بفلک کشیده که در نزدیکی در بقیع واقع شده است.» [۱۲۸].

۲- ابن نجار مدینه شناس و مورخ معروف (متوفای ۶۴۳) نیز می گوید:

«و هي كَبِيرَةٌ عَالِيَةٌ قَدِيمَةُ الْبِنَاءِ وَ عَلَيْهَا بَابَانِ يَفْتَحُ أَحَدُهُمَا كُلَّ يَوْمٍ» [۱۲۹].

«این گنبد، بزرگ و مرتفع و دارای قدمت زمانی است، دو در دارد که یکی از آنها هر روز باز است.»

۳- در قرن هشتم: خالد بن عیسی البلوی المغربی که در سال ۷۴۰ هـ. ق. به مدینه سفر کرده است، می گوید:

«وهي قُبَّةٌ كَبِيرَةٌ مَرْتَفَعَةٌ فِي الْهَوَاءِ» [۱۳۰].

«این گنبدی است بزرگ، سر بفلک کشیده.»

۴- و مشابه همین جمله را ابن بطوطه جهانگرد معروف (متوفای ۷۷۹ هـ. ق.) آورده است؛ او می گوید:

«و هي قُبَّةٌ ذَاهِبَةٌ فِي الْهَوَاءِ بَدِيعَةٌ الْاِحْكَامِ» [۱۳۱].

«و آن قبه ایست سر بفلک کشیده و از نظر استحکام، بدیع و اعجاب انگیز»

۵- در قرن دهم: سمهودی (متوفای ۹۱۱) می گوید:

«و علیهم قُبَّةٌ شَامِخَةٌ فِي الْهَوَاءِ» [۱۳۲].

[صفحه ۹۲]

«در روی قبرشان گنبدی است بلند و سر بفلک کشیده.»

۶- در قرن سیزدهم: سر ریچارد بورتون (SIR RICHARD BURTON) جهانگرد غربی که در سال ۱۲۷۶ هـ. ق. به مدینه مسافرت نموده در سیاحتنامه خود گنبد ائمه بقیع را چنین توصیف می کند:

«و هذه القبة أكبر و أجمل جميع القبب الأخرى و تقع على يمين الداخل من باب المقبرة» [۱۳۳].

«این قبه که در دست راست واردین به بقیع قرار گرفته است، بزرگتر و زیباتر از همه قبه‌ها است.»

۷- در قرن چهاردهم: علی بن موسی که یکی از نویسندگان ساکن مدینه است و کتابی دارد به نام «وصف المدینه المنوره» که در سال ۱۳۰۳ هـ. ق. تألیف نموده، درباره بقیع و مقابر و گنبد‌های آن توضیحاتی دارد و راجع به قبه ائمه بقیع می‌گوید:
«وقبه آل البیت العظام و هی اکبر القبات». [۱۳۴].

۸- و بالأخره ابراهیم رفعت پاشا که آخرین بار در سال ۱۳۲۵ هـ. ق. و ۱۹ سال قبل از تخریب حرم ائمه بقیع سفر حج نموده است، می‌گوید:

«و العباس و الحسن بن علی و من ذکرناه معه تجمعهم قبه واحده هی اعلى القبات التی هنالك کقبه ابراهیم و...». [۱۳۵].
و عباس و حسن بن علی و سه تن دیگر که قبلاً نام بردیم (ائمه سه گانه) در زیر یک قبه قرار گرفته اند که بزرگتر از همه قبه‌های موجود در بقیع؛ مانند قبه ابراهیم و... می‌باشد.
[صفحه ۹۳]

تعمیرات و خصوصیات حرم ائمه بقیع

اشاره

در صفحات گذشته، با اصل بنای حرم بقیع و تحولی که در طول تاریخ در این بنای مقدس به وجود آمده و همچنین با تاریخ ساختمان گنبد و بارگاه با عظمت آن و بانی اصلی و معمارش آشنا شدیم، اینک در تکمیل همین بحث لازم است دو موضوع دیگر را مورد بررسی قرار دهیم:

- ۱- تعمیرات و اصلاحاتی که در طول چند قرن، در این حرم شریف، انجام گرفته است.
- ۲- خصوصیتی که همانند سایر حررها در این حرم نیز وجود داشته و یا ویژگیهایی که منحصرأ این حرم شریف از آنها برخوردار بوده است.

در مورد تعمیرات

اشاره

طبق مدارک موجود، با مرور زمان و در مقاطع مختلف در حرم و گنبد و بارگاه ائمه بقیع (علیهم السلام) تعمیرات و اصلاحاتی به وسیله بعضی از خلفا و سلاطین و یا افراد مختلف به عمل آمده است که به نقل این موارد و معرفی این افراد می‌پردازیم:

تعمیر حرم بقیع به وسیله مسترشد بالله

اولین تعمیر در حرم ائمه بقیع (علیهم السلام) در سال ۵۱۹ و پس از گذشت بیست و چهار سال از ایجاد ساختمان آن می‌باشد که به دستور «مسترشد بالله» خلیفه عباسی انجام گرفته است.
سمهودی می‌گوید: در طاق طرف قبر عباس، این کتیبه وجود دارد که: «إِنَّ الْأَمَرَ بَعْمَلِهِ الْمَسْتَرَشِدُ بِاللَّهِ سَنَةُ تِسْعِ عَشْرَةَ وَخَمْسَمِائَةَ». [۱۳۶].

وی سپس می‌گوید به نظر من، بنای اصلی این حرم، پیش از این تاریخ بوده است.

[صفحه ۹۴]

(یعنی صدور این دستور، برای ایجاد ساختمان نبوده بلکه هدف از آن، انجام تعمیرات و اصلاحات بوده است). لازم به ذکر است که مسترشد بالله بیست و نهمین خلیفه عباسی است. وی در سال ۵۱۲ هـ. پس از پدرش مستظهر بالله به خلافت رسیده و در سال ۵۲۹ هـ. کشته شده است.

تعمیر حرم بقیع به وسیله مستنصر

دومین تعمیر در حرم بقیع در بین سالهای ۶۲۳ و ۶۴۰ هـ. به وسیله یکی دیگر از خلفای عباسی به نام مستنصر بالله انجام گرفته است. باز سمهودی در این مورد می گوید: و در بالای محراب حرم بقیع در کتیبه ی دیگری این جمله به چشم می خورد: «امر بعمله المنصور المستنصر بالله» [۱۳۷].

سپس می گوید: ولی در این کتیبه تاریخ صدور این دستور و مشخصات بیشتری از شخص مستنصر منعکس نگردیده است. گفتنی است مستنصر بالله نامش منصور، کنیه اش ابوجعفر، فرزند الظاهر بالله و سی و سومین خلیفه عباسی است که بنا به نقل سیوطی، در سال ۶۲۳ به خلافت رسیده و در سال ۶۴۰ بدرود حیات گفته است. [۱۳۸].

بنابراین، تاریخ تقریبی این اصلاح و تعمیر نیز مشخص می شود که در نیمه اول قرن هفتم و در دوران خلافت مستنصر عباسی از سال ۶۲۳ تا ۶۴۰ انجام گرفته است.

مطلب قابل توجه این که: همانگونه که سمهودی اشاره نموده و طبق دلائل و شواهدی که ملاحظه خواهید نمود اقدامات و عملکرد «مسترشد» و همچنین مستنصر، مربوط به تعمیرات و اصلاحات این حرم شریف بوده است نه مربوط به اصل ساختمان و بنای آن و دو کتیبه نیز که سمهودی از آنها یاد نموده نشانگر تاریخ تعمیراتی است که به ترتیب، پس از

[صفحه ۹۵]

نیم قرن از بنای اصلی حرم و مجدداً پس از گذشت یک قرن از تعمیر اول آن، انجام گرفته است؛ زیرا:

الف - این امری مسلم است که بنای اصلی این گنبد و بارگاه در اواخر قرن پنجم، به دستور مجدالملک براوستانی انجام پذیرفته و مورخان در این مورد صراحت و اتفاق نظر دارند. طبیعی است، در بنای چنین ساختمانی، با آن اهمیت و قداست، پیش بینی های لازم در دوام و استحکام آن نه برای یک قرن و دو قرن، بلکه برای قرون متمادی منظور می گردد. مشابه و قرینه ساختمان این حرم، ساختمان حرم کاظمین (علیه السلام) و حضرت عبدالعظیم حسنی است [۱۳۹] که پس از گذشت ده قرن، هنوز هم در میان آثار مذهبی و باستانی، با قامتی استوار و محکم ایستاده اند. بنابراین چنین بنای مستحکم پس از گذشت پنجاه یا یکصد و پنجاه سال، نیازمند تجدید بنا نخواهد بود. گذشته از آن، حفظ کتیبه های متعدد، خود دلیل واضح و روشن بر این حقیقت است؛ زیرا در صورت تجدید اصل بنا به وسیله یکی از آن دو خلیفه، حفظ هر دو کتیبه مفهومی ندارد.

ب - دلیل دوم بر عدم تجدید بنا، به وسیله دو خلیفه یاد شده، گفتار ابن نجار (متوفای ۶۴۳) می باشد که گنبد حرم بقیع را چنین توصیف می کند: «والقبران فی قبه کبیره عالیة قدیمه البناء» [۱۴۰] و مشابه همین توصیف را، خالد بن عیسی البلوی که در سال ۷۴۰ بقیع را دیده، آورده است. [۱۴۱].

این توصیف «قدیمه البناء» نشانگر قدمت این حرم شریف است که نه با تجدید بنای دوران معاصر ابن نجار و نه با دوران خالد بلوی قابل تطبیق است.

ج - نکته جالب توجه دیگر این که سمهودی پس از نقل نظریه خویش (که اصل بنای حرم قبل از مسترشد است) و پس از نقل گفتار ابن نجار در مورد عظمت و قدمت حرم بقیع، می گوید: این گنبد و بارگاه، امروز هم به همان شکل و دارای همان

خصوصیاتی است که ابن نجار آن را توصیف نموده است؛ و قد قال ابن النجار ان هذه القبۃ قديمۃ البناء، و

[صفحه ۹۶]

وصفها بما هی علیه الیوم) [۱۴۲]؛ یعنی همانگونه که در این حرم، قبل از ابن نجار تغییر اساسی داده نشده، بعد از وی نیز، تا امروز؛ یعنی اوائل قرن دهم هجری که سمرودی زندگی می کرده، هیچ تغییر و تحولی در اصل ساختمان آن به وجود نیامده است. د - سرانجام باید این نکته را اضافه کنیم: برخلاف نظر صریح مورخان، در مورد بانی اصلی گنبد و بارگاه ائمه بقیع (مجدالملک)، هیچ دلیل قابل استناد و تاریخی وجود ندارد که مؤید و نشانگر نقش یکی از خلفا و سلاطین در اصل بنای این ساختمان و ایجاد این گنبد و بارگاه باشد. و از اینجا است که می توان با اطمینان و تأکید اظهار نمود، دو کتیبه ای که سمرودی از آنها یاد نموده مربوط به تعمیر حرم بقیع بوده همانگونه که خود وی این مطلب را مورد تأیید قرار داده است.

تعمیر حرم ائمه بقیع به دستور سلطان محمود

تعمیر سوم حرم شریف، متعلق به اوائل قرن سیزدهم هجری است که به دستور سلطان محمود؛ عثمانی انجام گرفته است.

فرهاد میرزا که در سال ۱۲۹۲ هـ به حج مشرف شده است می نویسد:

تعمیر بقعه مبارکه در بقیع، از سلطان محمود خان، [۱۴۳] در سنه یکهزار و دویست و سی و چهار هجری به دست محمد علی پاشای مصری و به امر سلطان واقع شد. [۱۴۴].

ولی نایب الصدر شیرازی می گوید: در سردر بقیع، قصیده ای طولانی، به زبان ترکی حکاکی شده که در مصرع آخر آن، تعمیر کننده، محمود خان و تاریخ تعمیر ۱۲۳۳ قید شده است.

این بود سه مورد از تعمیرات حرم بقیع که با تاریخ روشن و مشخصات عاملان آنها، به دست ما رسیده است، ولی بطور مسلم تعمیرات و اصلاحات به عمل آمده در حرم بقیع،

[صفحه ۹۷]

منحصر به موارد یاد شده نیست، بلکه چنین تعمیرات و اصلاحات مکرر، طبق مقتضیات و ایجاب شرایط بدون این که تاریخ آنها مشخص و یا در منابع منعکس شود صورت گرفته است. و لذا فرهاد میرزا پس از بیان سومین تعمیر که به وسیله سلطان محمود به عمل آمده است، می گوید: و امسال هم تعمیرات لازمه آن را به عمل آورده اند. [۱۴۵].

و نایب الصدر می گوید: و این اوقات، جناب امین التجار؛ حاجی عبدالحسین، در مرمت موفق شده اند. [۱۴۶].

به هر حال این تعمیرات، همانند احداث اصل ساختمان گنبد و بارگاه، بر قبور ائمه بقیع (علیهم السلام) نشانگر اهتمام و توجه تام مسلمانان در طول تاریخ به این حرم شریف می باشد که بالطبع توجه خلفا و سلاطین را نیز بر این جایگاه مقدس و منبع نور و هدایت جلب نموده است.

ویژگیها و خصوصیات حرم شریف

اشاره

حرم شریف بقیع دارای ویژگی ها و خصوصیاتی بوده که در این جا شش مورد از آنها را یادآوری می کنیم:

حرم بقیع هشت ضلعی بوده است

بطوری که در گذشته ملاحظه فرمودید، بیشتر نویسندگان در آثار تاریخی و سیاحتنامه های خود، که درباره حرم و گنبد و بارگاه ائمه بقیع سخن به میان آورده اند، عظمت، ارتفاع، قدمت و استحکام آن را مورد توجه قرار داده و از این ابعاد به معرفی آن پرداخته اند، ولی مرحوم میرزا محمد حسین فراهانی [۱۴۷] که در سال ۱۳۰۲ هـ این حرم شریف را زیارت نموده، به دو جنبه دیگر آن نیز توجه کرده است. او به هشت ضلعی بودن [صفحه ۹۸]

ساختمان حرم از نظر مهندسی و همچنین به چگونگی داخل و خارج این گنبد شریف از لحاظ رنگ اشاره نموده و در ضمن معرفی قبور افراد مشهور در بقیع، چنین می نویسد: «اول چهار نفر از ائمه اثنی عشر - صلوات الله علیهم اجمعین - است که در بقعه بزرگی که به صورت هشت ضلعی ساخته شده است واقعد و اندرون و گنبد آن سفید کاری است». [۱۴۸].

حرم بقیع دارای دو در بوده است

بنا به گفته ابن نجار، مدینه شناس معروف (متوفای ۶۴۷) حرم ائمه بقیع، دارای دو در بوده است که یکی از آنها همیشه و در تمام ساعات روز، به روی زائرین باز بوده است. وی در ضمن اشاره به عظمت و قدمت و ارتفاع ساختمان این گنبد و بارگاه می نویسد: «و علیها بابان یفتح أحدهما فی کل یوم للزیارة». [۱۴۹].

محراب حرم بقیع

یکی دیگر از خصوصیات این حرم شریف وجود محراب در داخل آن می باشد. در این مورد سمهودی می نویسد: «و رأیت فی أعلى محراب هذا المشهد: أمر بعمله المنصور المستنصر بالله». [۱۵۰].

حرم بقیع خادمانی داشته است

شواهد تاریخی نشانگر این است که حرم شریف بقیع نیز مانند سایر حررها دارای خادم، کفشدار و زیارتنامه خوانهای متعدد بوده است. در این زمینه ما به نقل مطالب سه تن از نویسندگان که هر یک دارای نکات قابل توجه و حائز اهمیت می باشد، می پردازیم: نایب الصدر شیرازی می گوید: سه شنبه هیجدهم (محرم ۱۳۰۶ هـ) به عنوان [صفحه ۹۹]

آستان بوسی حضرت مجتبی (علیه السلام) به بقیع رفتم، با این که سه ساعت از آفتاب برآمده بود، خدام نیامده بودند. ساعتی در بیرون بقعه، روی زمین عرش مکین نشسته، دو سودانیه کفشدار صحبتی می نمودند که اسامی خدام از این قرار است: سید عبدالکریم، سید جعفر، سید زین العابدین، سید احمد من بنی الحسن. سپس می گوید: سؤال نمودم «کم ریال یوصل الیهم من طرف الحاج؟ قالتا لا تقل ریال بل لیرات و جنات [۱۵۱] والوف و مات» بعد از ساعتی آمدند در روضه مبارکه را گشودند و مشرف شدم، انگشتر فیروزجی داشتم، تمنا نمودند، نیاز نمودم. [۱۵۲]. امین الدوله [۱۵۳] در سفر نامه خویش می نویسد:

یکشنبه یازدهم محرم ۱۳۱۶، علی الصباح مُحرم کعبه مقصود و فوز به مقام محمود شدم و از دل و جان، به آن آستان نماز آوردم. هوا روشن شد، هوای بقیع و زیارت ائمه هدی کردم، آنجا جز حاج صادق یزدی و یک ضعیفه ی کفشدار و یک سقا کسی نبود. کلیددار، متولی و زیارت نامه خوان حضور نداشتند. در بقعه متبرکه بسته و مقفل بود، بی آنکه سبب معلوم شود. از بیرون سر بر

آستان نهاده، زیارت خواندم و نماز زیارت گزارده، برگشتم... به چند نفر از حاجیها و هم سفرهای ایرانی، حضور داده و بسته بودن در حرم ائمه - صلوات الله علیهم اجمعین - به تواتر گفتند که این معامله به تعمد است. در این اثنا شیخ جزاء و حاج صادق آمدند و خلاصه تحقیقات آنها این که: حضرت شریف به جناب شیخ الحرم، شرحی نوشته، توصیه کرده اند که چون زوار کرام و مردم جلیل و نبیل از ایرانیان، به مدینه طیبه می آیند، اهتمام کنید خدام و کلید داران و متولیان طمع و توقع بی جا در اخذ و عمل ناروا را نکنند. شیخ الحرم نظر به توصیه شریف قدغن کرده اند از زوار چیزی گرفته نشود و چون در

[صفحه ۱۰۰]

بقعه بقیع بر سیل مقطوع از هر کس چند قرش گرفته می شد سید عبدالکریم برزنجی کلیددار بقعه شریفه از حکم شیخ الحرم اعراض و در خانه نشسته، به بقیع نیامده است که در به روی زوار بگشاید. در این مبحث بودیم که سید حسن هم وارد شد و گفت قضیه همین است. گفتم این چه شیخ الحرم است که حکمش در سید عبدالکریم به نقیض مقصود اثر می کند؟! وی پس از شرح مفصلی که درباره ملاقات و بحث و گفتگویی که با شیخ الحرم داشته و منجر به باز شدن حرم بقیع گردیده است، می گوید:

گفتم بروید و در حرم را باز کنید تا من... [۱۵۴] شما را بدهم، رفت و... [۱۵۵] در را گشود، زوار هم الحق بی مروتی کردند و دست خود را بسته @، نقیبی به کفشدار ندادند، چه رسد به کلیددار! جناب حاج میرزا آقا امام جمعه تبریز با همّت بلند و نیت ارجمند، حاضر شده اند در تبریز محلی معین کنند که هر ساله هزار تومان برای خدام این حرم مطهر، عاید شود. [۱۵۶].

ابراهیم رفعت پاشا که برای آخرین بار در سال ۱۳۲۵ هـ به عنوان «امیر الحاج مصری» به حج مشرف شده است، می نویسد: مردم مدینه در روزهای پنجشنبه به زیارت بقیع می روند و بر روی قبرها دسته های گل و ریحان قرار می دهند و هیچ شیعه داخل حرم اهل بیت نمی گردد مگر این که پنج قروش (به خدام) پردازد، همانگونه که به هیچ کس اجازه ورود به داخل کعبه و حجره نبوی داده نمی شود، مگر یک ریال بدهد، تازه این برای افراد عادی است و از افراد ثروتمند وجه بیشتری دریافت می شود. [۱۵۷].

گفتنی است: مقایسه گفتار ابن نجار با گفتار سه نویسنده یاد شده، نشانگر دگرگونی و تحولی است که در حرم بقیع، در طول چندین قرن، در اثر شرایط، به وجود آمده است؛ بطوری که در دورانهای گذشته، در این حرم مانند سایر حررها در تمام روز، به روی زائران و علاقه مندان باز بوده ولی در قرن اخیر کلیددار و متولیان آن، کسانی بودند که جهت تأمین

[صفحه ۱۰۱]

معاش و کسب درآمد بیشتر، محدودیتهایی برای زائران قائل گردیده و از آنان سلب آزادی می نمودند.

تزئینات حرم بقیع

حرم ائمه بقیع، همانند سایر حررها، دارای ضریح، روپوش، چلچراغ، شمعدان و فرش بوده است.

حرم بقیع صحن نداشته

بر خلاف حرم سایر ائمه و بقعه و بارگاه بیشتر امام زادگان که علاوه بر ساختمان حرم و بقعه، دارای صحن و حیاط و گاهی دارای صحنهای متعدد و وسیع می باشند. حرم مطهر بقیع، دارای صحن و سرا نبوده است. شاهد بر این مطلب، این است که نه تنها در گفتار هیچ یک از مورخان و جهانگردان به وجود صحن و سرایی برای این حرم شریف، تصریح و یا اشاره ای نگردیده، بلکه در کلمات بعضی از آنان نبودن صحن و سرا در حرم بقیع بوضوح ذکر شده است؛ از جمله در سفرنامه سیف الدوله که در سال ۱۲۷۹

هـ. سفر حج نموده، چنین آمده است: و اما بقیع در خارج قلعه مدینه به طرف شرق واقع است، مدفن ائمه بقیع، بقعه ای دارد بدون صحن. [۱۵۸].

و نایب الصدر شیرازی می گوید: چنانکه جناب اجل اکرم، وزیر اعظم، امین السلطان - ادام الله اقباله - در چند سال قبل، بنای ساختمان صحن برای بقعه متبرکه حضرت مجتبی (علیه السلام) داشتند و کلاً [۱۵۹] صلاح ندانستند و عذرهای بدتر از گناه آوردند. و همو می گوید: خداوند توفیق دهد کسانی را که سعی نمایند صحن بسازند. [۱۶۰].
و این بود قسمت دوم این بحث و نکاتی در ویژگی ها و خصوصیات حرم شریف بقیع. [صفحه ۱۰۲]

تاریخ ضریح های ائمه بقیع

اشاره

پس از بررسی تاریخ بقعه و حرم ائمه بقیع، می رسیم به بررسی تاریخ ضریح های سه گانه این بزرگواران: آنچه از تاریخ به دست می آید، این است که قبور ائمه بقیع و جناب عباس، از قدیم الایام یعنی پیش از قرن هفتم، دارای ضریح و صندوق بوده اند که به مناسبت نزدیکی و اتصال قبور ائمه (علیهم السلام) همه آنها در داخل یک ضریح و قبر جناب عباس به علت فاصله ی آن با این قبور، دارای ضریح مستقل بوده است و در قرنهای اخیر علاوه بر این دو صندوق، یک ضریح مشبک و چوبین بزرگ هم ساخته شده که هر دو صندوق در داخل آن قرار داشته اند.

صندوق قدیمی

همانگونه که اشاره شد، این دو صندوق از نظر تاریخی دارای قدمت و سابقه بس طولانی، مخصوصاً ضریح ائمه بقیع، از نظر استحکام و ظرافت و زیبایی جالب توجه بوده است. بطوری که مؤلفان و تاریخ نویسان در وصف آن، قلم فرسایی ها کرده و این ظرافت و زیبایی را به وسیله نوشته هایشان به نسلهای آینده منتقل نموده اند که ما گفتار چند تن از این مورخان را در اختیار خواننده ارجمند قرار می دهیم:

۱- تا آنجا که ما به دست آورده ایم، در تاریخ برای اولین بار که از صندوق قبور ائمه بقیع سخن به میان آمده و ظرافت و زیبایی آن توصیف شده، به وسیله جهانگرد معروف ابن جبیر (متوفای ۶۱۴ هـ) می باشد که او درباره این قبور و ضریح آنها می گوید: ... و قبرشان بزرگ و از سطح زمین بلندتر و دارای ضریحی از چوب می باشد که بدیعترین و زیباترین نمونه است از نظر فن و هنر، و نقوشی برجسته از جنس مس بر روی آن ترسیم و میخکوبی هایی به جالبترین شکل در آن تعبیه شده است که نمای آن را هر چه زیباتر و جالبتر نموده است.

[صفحه ۱۰۳]

سپس می گوید: ضریح ابراهیم فرزند پیامبر نیز به همین شکل است. [۱۶۱].

۲- خالد بن عیسی البلوی که در سال ۷۴۰ این ضریح شریف را زیارت کرده، مشابه همین مطالب را نقل نموده و می گوید: «والقبران [قبر العباس و الائمة الأربعة] مرتفعان عن الأرض متسعان مُغَشَّیان بألواح ملصقة ابداع الصاق مرصعةً بصفائح الصفر و مکوکبة بمسامیر علی ابداع صفة و أجمل منظر». [۱۶۲].

۳- ابن بطوطه جهانگرد معروف نیز میگوید: «ورأس الحسن الی رجلی العباس وقبرهما مرتفعان عن الأرض متسعان مغشيان بالواح

بدیعه اللصاق مرصعه بصفائح الصفر البدیعه العمل». [۱۶۳].

۴- سمهودی مورخ و مدینه شناس معروف (متوفای ۹۱۱) می گوید: «قبر العباس و قبر الحسن مرتفعان من الأرض متسعان مغشیان بالواح ملصقه ابداع الصاق مصفحة بصفائح الصفر مكوكة بمسامير على ابداع صفة و أجمل منظر». [۱۶۴].

دو نکته قابل توجه

این بود مشاهدات تعدادی از نویسندگان و مورخان درباره ضریح ائمه بقیع (علیهم السلام) در طول هفت قرن از اوایل قرن هفتم تا اوایل قرن چهاردهم هجری.

در اینجا تذکر دو نکته را لازم می دانیم:

نکته اول: بطوری که ملاحظه فرمودید علی رغم توصیف صندوق و ضریح ائمه بقیع در منابع متعدد، در هیچیک از این منابع، در مورد تاریخ دقیق ساخت این ضریح و یا بانی آن، ذکری به میان نیامده است، ولی با توجه به قدمت آن و اهتمام مجدالملک براستانی به بنای حرما و احداث گنبد و بارگاه ائمه هدی و جناب ابراهیم و عثمان ابن مظعون در بقیع و ساختمان حرم کاظمین (علیهم السلام) و حضرت عبدالعظیم و سایر حرما و مشابعت ضریح جناب

[صفحه ۱۰۴]

ابراهیم با ضریح ائمه بقیع می توان با ظن قریب به یقین ادعا نمود که ضریحهای سه گانه در بقیع نیز به دستور وی ساخته شده است؛ زیرا بعید است شخصی همانند مجدالملک با علاقه شدید و امکانات فراوانی که در اختیار داشته است بقعه ای با آن عظمت بنا کند ولی از ساختن ضریح و صندوق بر روی این قبور، غفلت ورزد.

بنابراین بانی ضریح ائمه بقیع و تاریخ تقریبی ساخت آن، روشن می شود که همزمان با ایجاد بقعه ائمه بقیع، در نیمه دوم قرن پنجم هجری، به دستور مجدالملک ساخته شده است.

نکته دوم اینکه: از قرائن مختلف درباره کیفیت قبور ائمه هدی (علیهم السلام) بویژه از آنچه فرهاد میرزا ذکر نموده که در ذیل ملاحظه می فرمائید معلوم می شود که این قبور قبل از تخریب بوسیله وهابیون متصل بهم و بدون فاصله در داخل یک ضریح قرار گرفته بودند. و محیی لاری متوفای ۹۳۳ در سفرنامه منظومه اش «فتوح الحرمین» صفحه ۸۷ باین معنی تصریح کرده و می گوید

چون بمیان فاصله شان اندکیست

مرقد این چار تو گوئی یکی است

مشهد عباس علیه السلام

دور از ایشان است بقدر دو گام

این بود اولین ضریح ائمه بقیع (علیهم السلام) با آن قدمت و سابقه تاریخی.

و اما ضریح دوم

سید اسماعیل مرندی در کتاب خود؛ «توصیف مدینه» که در سال ۱۲۵۵ تألیف نموده است، می گوید:

و هر چهار تن مطهر در یک ضریحند از چوب مشبک، و عباس در بالای سر ائمه اربعه واقع شده و قبرش علی حده است. در میان ضریح و چهار معصوم متصل به یکدیگر و در بالای قبر مطهر پرده کشیده اند و یک قبه بزرگ دارد. [۱۶۵].

و مرحوم فرهاد میرزا می گوید: صندوق ائمه اربعه در میان صندوق بزرگ است که

[صفحه ۱۰۵]

عباس عم رسول الله نیز در آن صندوق قرار گرفته است. متولی آنجا در صندوق را باز کرده به میان ضریح رفتیم و دور ضریح طواف کردم، میان صندوق و ضریح کمتر از نیم ذرع است که به زحمت می توان حرکت کرد بلکه برای آدمهای قطور متعسر است. [۱۶۶].

میرزا محمد حسین فراهانی می نویسد: در وسط این بقعه مبارک صندوق بزرگی است از چوب جنگلی بسیار ممتاز و در وسط این صندوق بزرگ دو صندوق چوبی دیگر است و در این دو صندوق پنج نفر مدفونند یکی امام ممتحن حضرت حسن (علیه السلام) و... [۱۶۷].

و این بود گفتار شاهدان در مورد ضریح دوم قبور ائمه بقیع که در روی دو ضریح مجزا و مستقل متعلق به ائمه (علیهم السلام) و جناب عباس قرار گرفته بود.

ولی متأسفانه در این منابع، از تاریخ این ضریح هم که مسلماً پس از قرن دهم ساخته شده و همچنین از سازنده آن، که چه کسی بوده است، هیچ اثری به دست نیامد.

سومین ضریح

مرحوم سید محسن امین [۱۶۸] (۱۳۷۱ - ۱۲۸۲ هـ. ق.) به مناسبت ممانعت مردم مدینه از توسعه حرم ائمه بقیع به وسیله سلطان قایتبای می نویسد: در دوران ما هم چنین اتفاقی بوقوع پیوست؛ زیرا در اصفهان ضریح دیگری از فولاد برای قبور ائمه بقیع به صورتی ظریف و زیبا ساخته شد که در قسمت های بالای آن اسماء حسنی با آب طلا و خط زیبا ترسیم شده بود. پس از جلب موافقت دولت عثمانی به وسیله دولت ایران و انتقال آن به جده «سران» مردم مدینه از ورود آن به این شهر مخالفت نمودند و پس از سه سال توقف

[صفحه ۱۰۶]

ضریح در جده ایرانی ها با پرداختن مبلغ کلانی به مخالفان و جلب موافقت آنان ضریح به مدینه منتقل گردید ولی باز هم مدینه ای ها از نصب آن در محل صندوق قبلی به بهانه اینکه این صندوق وقف است و تغییر آن جایز نیست امتناع ورزیدند در نهایت قرار شد ضریح بر روی صندوق قبلی نصب شود و چون در ساخت آن چنین حادثه ای پیش بینی نشده بود و در اثر عدم تناسب حجم و ابعاد ضریح و صندوق بالاچار به توسعه آن اقدام و این عمل موجب نقص در بعضی جوانب آن شد که با نصب قطعات چوبی همرنگ با ضریح این نقص به ظاهر ترمیم شد.

مرحوم سید امین می افزاید من این قطعات را که وصله ناجور شده و از زیبایی ضریح کاسته بود در سال ۱۳۲۱ هـ. ق. که پس از انجام اعمال حج به مدینه مشرف شدم مشاهده نمودم و مجدداً در سال ۱۳۳۰ هـ. ق. که از دمشق مستقیماً به زیارت مدینه موفق بودم ضریح را با همان کیفیت دیدم و با همان شکل باقی بود تا در سال ۱۳۴۳ به وسیله وهابیان به هنگام تخریب گنبد و بارگاه و قبور ائمه هدی از بین رفت. [۱۶۹].

بتنونی مصری که در سال ۱۳۲۷ هـ. ق. سفر حج نموده درباره همین ضریح می نویسد: «ومقصورة سيدنا الحسن فيها فخيمة جداً وهي من النحاس المنقوش بالكتابة الفارسية وأظن أنها من عمل الشيعة الأعجام». [۱۷۰] ضریح حضرت حسن (علیه السلام) در داخل این بقعه، خیلی جالب و زیبا است و از فلز ساخته شده و خطوطی فارسی بر آن نقش بسته است. به گمانم از آثار شیعیان عجم باشد.

چگونگی قبر و ضریح منسوب به فاطمه سلام الله علیها

اکثر مورخان که به معرفی قبه و ضریح ائمه بقیع پرداخته و به بعضی از جزئیات آنها اشاره ای دارند. متأسفانه در مورد چگونگی

قبر منتسب به فاطمه (علیها السلام) سکوت اختیار نموده اند، فقط در آثار بعضی از نویسندگان است که گاهی مطالب و جزئیات در این زمینه [صفحه ۱۰۷]

منعکس گردیده است و ذکر همین مطالب دارای ارزش تاریخی و گره گشای نقاط مبهم، پس از گذشت هفتاد سال از انهدام این حرم و سایر آثار در بقیع و خارج آن است.

و از مجموع این مطالب و بر اساس نقل این نویسندگان که خود شاهد عینی بودند، معلوم می شود که قبر منتسب به فاطمه زهرا (علیها السلام) یا فاطمه بنت اسد، در عین حال که در داخل بقعه ائمه بقیع قرار داشت، اما نه در وسط این حرم شریف، بلکه در سمت جنوبی آن و در داخل طاقنمایی در مقابل محراب قرار گرفته بود و گرچه از سطح زمین قدری بلندتر و مشخص و مورد احترام زائران بوده و زیارت حضرت زهرا (علیها السلام) در کنار این قبر خوانده می شده، ولی دارای ضریح معمولی، همانند قبور جناب عباس و ائمه (علیهم السلام) نبوده، بلکه یک روپوش قیمتی و گلابتون به روی این قبر کشیده می شده، آن هم ظاهراً به هنگام موسم حج و در مواقع کثرت زائران و در قرنهای اخیر در قسمت مقدم این طاق نما، شبکه ای از فولاد به صورت حائلی در میان این قبر و فضای داخل حرم، تعبیه گردیده بود که این شبکه در اصطلاح عامه، به «ضریح حضرت فاطمه» معروف بود؛ همانگونه که محراب به عنوان «محراب فاطمه» معروف شده است و این قسمت از حرم دارای تزیینات مختصری مانند شمعدان و چلچراغ بوده است.

و اینک گفتار این نویسندگان:

میرزا حسین فراهانی می گوید: در وسط همین بقعه متبرکه در طاقنمای غربی [جنوبی] قبری است که به دیوار یک طرف آن را ضریح آهنی ساخته اند و می گویند قبر فاطمه زهرا (علیها السلام) است. در این بقعه مبارکه دیگر زینتی نیست مگر دو چلچراغ کوچک و چند شمعدان برنجی، و فرش زمین بقعه حصیر است. [۱۷۱].

نایب الصدر شیرازی می گوید: و آثاری در آن بقعه در پیش روی ائمه به طرف دیوار؛ مانند شاه نشین ضریح و پرده دارد، می گویند جناب صدیقه طاهره (علیها السلام) مدفون است. [۱۷۲].

سید اسماعیل مرنندی می گوید: و محراب قبر حضرت فاطمه (علیها السلام) را زیارت می کنند، [صفحه ۱۰۸]

لیکن قبر فاطمه بنت اسد است و هم پرده دارد. و در مورد فرش حرم می گوید: چون که حضرت در میان اهل سنت افتاده اند هیچ زینت ندارند، فرش مستعمل دارد، امسال از یزد یک نفر کلان دوز (?) فرش بسیار خوب فرستاده بود، نینداخته بودند، در بالای هم مانده بود. [۱۷۳].

فرهاد میرزا می نویسد مرقد مطهر حضرت صدیقه در بقعه بقیع روبه روی ضریح ائمه اربعه (علیهم السلام) و عباس بن عبدالمطلب عم رسول الله است یک پرده از گلابتون آویخته اند و در آن پرده نوشته اند سلطان احمد بن... سنه احدى و ثلاثین و مائة بعد الألف (۱۱۳۱). در این مدت که فزون از یکصد و شصت سال است آن پرده خوب مانده چندان کهنه نشده چنین معلوم است که در ایام آمدن حاج می آویزند و بر می دارند. [۱۷۴].

و سیف الدوله می نویسد: هم در این بقعه علامتی از قبر صدیقه طاهره هست. [۱۷۵].

تنها یادگار موجود از حرم بقیع

این بود آنچه که راجع به قبر و ضریح منتسب به حضرت فاطمه (علیها السلام) در منابع منعکس گردیده و یا به دست ما رسیده

است ولی باید توجه داشت که:

اولاً: متأسفانه هیچ دلیل و شاهد معتبر در مورد تاریخ و بانی این ضریح «شبهه» در دست نیست. [۱۷۶].

و ثانیاً: آنچه فراهانی گفته است که این ضریح «شبهه» از آهن است، منظور وی فلزی بودن آن است؛ زیرا این ضریح از فولاد ناب و از نظر فنی دارای ظرافت و استحکام فوق العاده بوده و در عین حال تنها اثر و یادگار موجود و بجای مانده از حرم ائمه بقیع (علیهم السلام) می باشد که وهابیان به هنگام تخریب این حرم شریف، در ۸ شوال ۱۳۴۴ هـ این شبکه را هفت قطعه

[صفحه ۱۰۹]

نموده، شش قطعه آن را در بالای دیوار سمت راست و چپ درب ورودی محوطه حرم حضرت حمزه و قطعه دیگر را در سمت قبور شهدا در احد نصب نموده اند و این که می بینیم قطعات این ضریح پس از گذشت هفتاد سال تحت تأثیر شرایط جوی قرار نگرفته و هوای مرطوب و متغیر مدینه کوچکترین تغییری در آن به وجود نیاورده است، دلیلی است بر اصالت و خالص بودن فولاد این شبکه.

مشاهدات یک جهانگرد از ویرانی بقیع

به طوری که در صفحات گذشته ملاحظه فرمودید حرم ائمه بقیع (علیهم السلام) از دو جنبه معنوی و ظاهری و از نظر روحانی و شکوه و جلوه ساختمانی، در طول تاریخ و از دوران رسول خدا تا به امروز، قلوب مسلمانان و زائران و توجه نویسندگان و مورخان را به خود جلب نموده است.

زیرا اینجا بزرگترین جایگاه عبادت و پرستش خداوند متعال و از بارزترین بقاع و بیوت رفیعی است که: (أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُزْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ).

این خانه مهبط ملائکه و فرشتگان و محل نزول رحمت الهی و برکات آسمانی است.

اینجا محل ابتهال به خداوند متعال و درخواست حاجات از قاضی الحاجات است. اینجا محل قبول دعاها به برکت دفن پیکر چهار تن از معصومان و از اوصیای رسول خدا و فرزندان امیر مؤمنان و فاطمه زهرا (علیها السلام) است.

از این رو است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای بیان عظمت و اهمیت این جایگاه، به هنگام دعا بر اهل بقیع در کنار این حرم که آن روز به عنوان خانه عقیل مطرح بود توقف و از خداوند طلب رحمت و مغفرت می نمود.

پس از آن حضرت و با دفن شدن پیکر پاک این امامان توجه مسلمانان بدین نقطه جلب گردید و هر زائری پس از زیارت قبر و مسجد رسول الله، در این حرم و در کنار این قبور شریف قرار می گرفت و در این حرم در تمام ساعات روز، به روی زائران و ارادتمندان این امامان باز بوده است.

و اما از نظر شکوه و جلوه ظاهری، این حرم شریف با گنبد و بارگاه کهن و سر به فلک

[صفحه ۱۱۰]

کشیده اش و با ضریح زیبا و ظریفش، در طول تاریخ، در میان سایر بقاع مانند قرص ماه در میان ستارگان می درخشید و بر همه مقابر موجود در مدینه؛ از یاران و اقوام رسول خدا، نور و روشنائی می بخشید که اینک در اثر جهل و نادانی کوتاه نظران و جور ظلم ستمگران، نه از آن عبادت کنندگان به جز به صورت محدود خبریست و نه از آن گنبد و بارگاه اثری.

یکی از جهانگردان غربی به نام مستر ریتز RITZER که به فاصله کوتاه از ویرانی این حرم و سایر مقابر و حرما، بقیع را دیده، ویرانی آنجا را چنین ترسیم نموده است:

چون وارد بقیع شدم، آنجا را همانند شهری دیدم که زلزله شدیدی در آن به وقوع پیوسته و به ویرانه ای مبدل ساخته است؛ زیرا در

جای جای بقیع بجز قطعات سنگ و کلوخ بهم ریخته و خاکها و زباله های روی هم انباشته و تیرهای چوب کهنه و شیشه های درهم شکسته و آجرها و سیمانهای تکه تکه شده، چیز دیگری نمی توان دید، فقط در بعضی از رهگذرهای تنگ این قبرستان از میان این زباله ها راه باریکی برای عابرین باز نموده اند. و اما آنچه در کنار دیوار غربی بقیع دیدم، تلی بود از تیرهای قدیمی و تخته های کهنه و سنگها و قطعات آهن روی هم انباشته که اینها بخشی از زباله ها و بقایای مصالح ساختمانهای ویران شده ای بود که در کنار هم انباشته بود ولی این ویرانی ها و خرابیها نه در اثر وقوع زلزله و یا حادثه طبیعی، بلکه با عزم و اراده انسانها به وجود آمده است و همه آن گنبد و بارگاههای زیبا و سفید رنگ که نشانگر قبور فرزندان و یاران پیامبر اسلام بود، با خاک یکسان گردیده است. او اضافه می کند: چون برای مشاهده بیشتر این آثار، که نشانگر قبور مسلمانان صدر اسلام و تاریخ سازان روزگار است، در میان سنگ و کلوخ حرکت می کردم. از زبان راهنمایم شنیدم که از شدت ناراحتی این جمله ها را آهسته! تکرار می نمود: «استغفرالله»، «استغفرالله». «لا حول ولا قوة الا بالله». [۱۷۷].

مدارس آیات خلت من تلاوه...

و گویی دعبل خزاعی همان وضع تأسف بار را به نظم آورده و با شعر خود مجسم

[صفحه ۱۱۱]

کرده است که نویسندگانی مانند ریتیر RITER پس از قرنهای آن را مشاهده و با قلم خود ترسیم نموده اند. و گویی دعبل قصیده خود را از زبان شیعیان؛ و ارادتمندان و پیروان اهل بیت عصمت و طهارت در عصر حاضر و در مورد حرم ائمه بقیع سروده و از محضر حضرت رضا (علیه السلام) به دریافت جایزه نایل گردیده است که می گوید:

مدارس آیات خلت من تلاوه

و منزل وحی مقفر العرصات

«آن خانه ها محل فرا گرفتن آیات قرآنی بود که امروز خالی گشته و محل نزول وحی الهی بود که به بیابان خشک و قفر مبدل شده است.»

منازل قوم یهتدی بهداهم

فتؤمن منهم زله العثرات

«خانه های مردمانی که دیگران به برکت آنان هدایت می یابند، و در اثر عصمتشان از هر اشتباه و لغزش در امانند.»

منازل جبریل الامین یحلها

من الله بالتسلیم و البرکات

«خانه هایی که جبرئیل امین از سوی خداوند به همراه سلام و برکات او، بر آنها نازل می گردد.»

منازل وحی الله معدن علمه

سبیل رشاد واضح الطرقات

«خانه هایی که محل وحی خدا و معدن علم، و راههای رشد و روشن او است.»

منازل کانت للصلوة وللتقی

وللصوم والتطهیر والحسنات

«خانه هایی که پی ریزی آنها برای نماز و تقواست و اساس آنها برای روزه و پاکی و نیل به حسنات است.»

دیار عفاها جور کل منابذ

ولم تعف للایام والسنوات [۱۷۸].

قبر فاطمه زهرا یا فاطمه بنت اسد

اشاره

پس از بررسی تاریخ حرم و تاریخ ضریح ائمه بقیع، که در صفحات گذشته ملاحظه فرمودید، به این پرسش می‌رسیم: «قبری که در داخل حرم مطهر ائمه بقیع به فاطمه (علیها السلام) نسبت داده می‌شود، متعلق به فاطمه زهرا (علیها السلام) است یا فاطمه بنت اسد؟»

توضیح و بیان این موضوع، که مهمترین و جالبترین بخش از تاریخ حرم ائمه بقیع را به خود اختصاص داده است، ایجاب می‌کند که چند مطلب مورد بررسی قرار گیرد.

مدفن حضرت زهرا سلام الله علیها کجاست؟

یکی از مسائل مسلم و قطعی در مورد حضرت زهرا (علیها السلام) این است که قبر آن حضرت مخفی است و تا حال، بطور مشخص و به صورت قطعی قبری به آن حضرت نسبت داده نشده است. و اما مدفن و محلی که ممکن است پیکر پاک آن حضرت در آن جایگاه دفن شده باشد آن هم از نظر تاریخی، دقیقاً معلوم نیست و جای بحث و گفتگو و مورد اختلاف است.

علت اختفا

سمهودی می‌گوید: «سبب اختفای قبر فاطمه (علیها السلام) و مشخص نبودن آن و بعضی دیگر از قبور بزرگان، این است که در صدر اسلام علاوه بر اینکه ساختن بنا بر روی قبور و یا استحکام قبور با گچ و آجر بطور عموم معمول نبوده، درباره اختفای قبور اهل بیت - بخصوص - انگیزه دیگری نیز وجود داشته و آن عداوت و دشمنی حکام در گذشته و امروز! با اهل بیت است؛ بطوری که بنا به نقل مسعودی در سال دویست و سی و شش، متوکل دستور داد قبر حسین بن علی محو و با خاک یکسان و کسانی که در کنار این قبر می‌باشند، شدیداً مجازات شوند و در اجرای این دستور، پولهای زیادی صرف و پادشاهای

فراوانی به مجریان این فرمان پرداخت گردید. [۱۷۹].

نویسنده: بخش دوم گفتار سمهودی درست و دقیقاً مطابق با حوادثی است که در طول تاریخ، از سوی حکومتها در مقابل اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به وقوع پیوسته است و دلیل روشن بر گفتار وی، قبل از اقدام متوکل که در اواسط قرن سوم صورت گرفته است اقدام بنی امیه در تخریب و انهدام خانه فاطمه زهرا (علیه السلام) است که در قرن اول صورت گرفت لیکن بخش اول گفتار سمهودی را - در مورد قبر یگانه یادگار رسول خدا - باید یک نوع تحریف تاریخ و تغییر واقعیت دانست؛ زیرا وی به جای انگیزه واقعی این موضوع، رایج نبودن بنا و ساختمان بر قبور بزرگان را دلیل اختفای قبر آن حضرت معرفی می‌کند. در صورتی که قبور عده‌ای از صحابه و اقوام دیگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مکه و مدینه در داخل و خارج بقیع مشخص می‌باشد و لذا باید علت اختفای قبر آن حضرت را در جای دیگر جستجو کرد و انگیزه واقعی آن را همانگونه که هست، بیان نمود؛ همان انگیزه و علتی که در منابع حدیثی و تاریخی شیعه و اهل سنت منعکس گردیده است و آن عبارت است از وصیت و تأکید

فاطمه زهرا (علیها السلام) بر این که پیکر پاکش شبانه دفن شود و قبر مطهرش پنهان و مخفی گردد.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم، در ضمن نقل جریان اختلاف نظر حضرت زهرا (علیها السلام) با اقدام و عملکرد ابوبکر در مورد فدک و ارث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از عایشه چنین آمده است:

«فوجدت فاطمة علی ابی بکر فی ذلک فحجرته فلم تکلمه حتی توفیت و عاشت بعدالنبی (صلی الله علیه و آله) ستة اشهر، فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلاً و لم یؤذن بها أبابکر و صلی علیها». [۱۸۰].

فاطمه (علیها السلام) از جهت مصادره فدک نسبت به ابوبکر رنجش خاطر پیدا کرد و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت.

عایشه اضافه می کند: «فاطمه پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شش ماه زنده بود و چون از دنیا رفت همسرش علی، ابوبکر را از وفات وی مطلع نساخت و خودش بر پیکر او نماز خواند

[صفحه ۱۱۵]

و شبانه دفن نمود.»

ابن عبدالبر می گوید: «وکانت اشارت علی زوجها أن یدفنها لیلاً»؛ [۱۸۱] «فاطمه به همسرش علی اشاره کرده بود که شبانه به خاکش بسپارد.»

این اشارت از سوی حضرت زهرا در مورد دفن شدن پیکرش به هنگام شب، که در منابع اهل سنت فراوان نقل گردیده، در منابع شیعه قدری صریحتر ذکر شده است:

در روایتی آمده است که: امیر مؤمنان (علیه السلام) به هنگام شدت مرض و در آخرین روزهای حیات همسرش، در پاسخ پیام عمویش عباس که در مورد تجهیز و تشییع جنازه فاطمه زهرا به آن حضرت پیشنهاداتی را ارائه می داد چنین فرمود:

«و أنا أسألک یا عم أن تسمع لی ترک ما أشرت به، فانها وصتی بستر امرها» [۱۸۲].

«ای عم! اجازه می خواهم از پیشنهاد شما در این مورد صرف نظر نمایم؛ زیرا خود فاطمه بر من وصیت نموده است که مراسم تدفین وی مخفیانه انجام پذیرد.»

مرحوم شیخ مفید از حسین بن علی (علیه السلام) نقل می کند:

«فلما حضرتها الوفاة وصت امیرالمؤمنین ان یتولی امرها و یدفنها لیلاً و یعنی قبرها، فتولی ذلک امیرالمؤمنین و دفنها و عفی موضع قبرها». [۱۸۳].

و بنابر به بعضی از روایات، امیر مؤمنان (علیه السلام) بر چهل قبر در بقیع آب پاشید و شبیه هفت قبر به وجود آورد تا قبر حضرت زهرا به هیچوجه شناخته نشود. [۱۸۴].

به هرحال این وصیت و این نوع تدفین موجب گردیده که قبر حضرت زهرا (علیها السلام) مخفی و اقوال و آرای مختلف در میان محدثان و مورخان در محل دفن وی پدید آید. از این رو است

[صفحه ۱۱۶]

که عده ای می گویند قبر فاطمه (علیها السلام) در بقیع واقع گردیده و عده ای دیگر بر این عقیده اند که در داخل خانه اش قرار گرفته و بعضی دیگر احتمال می دهند در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و در میان بیت و منبر آن حضرت باشد و بطوری که ملاحظه خواهید فرمود، کسانی که قبر آن حضرت را در بقیع دانسته اند، با اختلاف شدید سخن گفته و احتمالات متعددی را مطرح ساخته اند.

روایات متعدد و مُسند و مورد اعتمادی که از شش تن از ائمه معصوم (علیهم السلام) در محل دفن حضرت زهرا (علیها السلام) در منابع شیعه نقل گردیده، نشانگر این است که آن حضرت در داخل خانه خودش که در کنار مسجد و در جوار خانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قرار داشت، دفن شده است؛ خانه‌ای که به دستور بعضی حکام و خلفای بنی امیه تخریب و به مسجد ضمیمه گردید [۱۸۵] و ما در این زمینه به نقل چند روایت اکتفا می‌کنیم:

در این روایات دو نکته جالب توجه است: الف) شاید کمتر حادثه‌ای وجود داشته باشد که درباره آن از شش معصوم بالاتفاق روایت نقل شده باشد.

ب) متن این روایات دفن شدن آن حضرت در بقیع را با صراحت نفی می‌کند:

۱- امام رضا (علیه السلام)، مرحوم صدوق از ابی نصر بزنطی نقل می‌کند که از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از محل قبر فاطمه (علیها السلام) سؤال نمودم، فرمود:

«دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بِنُو امِيَةَ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ». [۱۸۶].

این روایت را مرحوم کلینی [۱۸۷] ابن شهر آشوب [۱۸۸] و علامه مجلسی [۱۸۹] نیز نقل کرده‌اند.

[صفحه ۱۱۷]

۲- امام صادق (علیه السلام)، همچنین بزنطی نقل می‌کند از حضرت رضا (علیه السلام) سؤال کردم که فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در کجا دفن شده است؟ فرمود:

«شخصی همین موضوع را در مجلسی که عیسی بن موسی [۱۹۰] نیز حاضر بود از جعفر ابن محمد (علیه السلام) سؤال نمود، عیسی در پاسخ وی گفت: فاطمه (علیه السلام) در بقیع دفن شده است. آن شخص به جعفر بن محمد عرض کرد: شما چه می‌فرمایید؟ فرمود: عیسی ابن موسی به سؤال تو پاسخ داد، وی بار دیگر عرض نمود: خدا شما را به سلامت دارد. من با عیسی بن موسی چه کار دارم! شما نظر پدرانتان را به من بگویید، حضرت فرمود: «دفنت فی بیتها». [۱۹۱].

۳- امام هادی (علیه السلام)، سید بن طاووس (رحمه الله) از کتاب: «المسائل و اجوبتها من الأئمة» در ضمن سؤلهایی که از امام علی الهادی (علیه السلام) کتباً به عمل آمده است، این مطلب را نقل می‌کند که:

محمد همدانی می‌گوید: به آن حضرت نوشتم: «اگر صلاح می‌دانید مرا از محل دفن مادران فاطمه آگاه سازید که آیا در داخل مدینه است یا همانگونه که مردم می‌گویند در بقیع قرار دارد؟ آن حضرت در جواب من نوشت: «هی مع جدی صلوات الله علیه» [۱۹۲] وی پس از نقل این روایت می‌گوید این گفتار صریح از امام هادی (علیه السلام) به تنهایی کافی است که بگوئیم پیکر مطهر حضرت زهرا در کنار مدفن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دفن شده است و نه در جای دیگر.

۴- ۵- امام باقر و امام مجتبی (علیهم السلام)، مؤید این روایات، روایت دیگری است که مرحوم کلینی از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است که وقتی وفات امام حسن مجتبی (علیه السلام) نزدیک شد، به برادرش حسین بن علی (علیهما السلام) اینگونه وصیت کرد:

«چون مرگ من فرا رسید تجهیزم کن و به نزد قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ببر تا با وی تجدید عهد کنم سپس به نزد قبر مادرم فاطمه ببر، پس از آن، به بقیع برگردان و در همانجا دفن کن.

[صفحه ۱۱۸]

«ثم اصرفنی الی امی ثم ردنی فادفنی بالبقیع».

متن روایت دیگر چنین است: «ثم ردنی الی قبر جدتی فاطمة فادفنی هناك». [۱۹۳] مرحوم کلینی در جای دیگر وصیت امام مجتبی (علیه السلام) را چنین نقل می‌کند «یا أخی إنی أوصیک بوصیة فاحفظها فإذا أنا مت فهیئنی ثم وجهنی الی رسول الله لِأحدث به

عهداً، ثم رَدنی إلی فاطمة (علیها السلام) ثم رُدنی وادفنی بالبقیع». [۱۹۴].

۶- امیرمؤمنان (علیه السلام)، ششمین امام است که گفتار او دلیل بر دفن شدن حضرت زهرا (علیها السلام) در داخل بیت خودش می باشد. امیرمؤمنان (علیه السلام) به هنگام دفن پیکر پاک دختر رسول خدا اینگونه فرمود: «السلام علیک یا رسول الله عنی و عن ابنتک النازلة فی جوارک و السریعة اللحاق بک». [۱۹۵].

«ای رسول خدا، سلام بر تو از جانب من و از جانب دختری که هم اکنون در جوارت فرود آمده و به سرعت به تو ملحق گردید.» و در آخر می گوید: السلام علیکما، سلام مودع... مفهوم جمله «النازلة فی جوارک» با دفن شدن آن حضرت در خانه خویش که نزدیکترین محل نسبت به خانه و مدفن رسول خدا و قرب و جوار تربت پاک او است متحقق می گردد.

گذشته از اینکه این جمله در نقل مرحوم کلینی [۱۹۶] و شیخ مفید [۱۹۷] و شیخ طوسی [۱۹۸] چنین آمده است: «السلام علیک یا رسول الله، عنی و عن ابنتک النازلة فی بقعتک و السریعة اللحاق بک». و به جای «جوار»، «بقعه» به کار رفته است که در این صورت موضوع واضح تر و صریح تر خواهد گردید. و آخرین جمله آن حضرت السلام علیکما، سلام مودع... تأکید و [صفحه ۱۱۹]

نصی است بر این قرب جوار و دفن شدن آن حضرت در کنار پدرش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همانگونه که امام هادی (علیه السلام) فرمود: «هی مع جدی صلوات الله علیه».

مدفن حضرت زهرا علیها السلام از نظر علمای شیعه

این بود نمونه روایاتی که در مورد مدفن حضرت زهرا نقل نمودیم و اینک توجه خوانندگان ارجمند را به نظریه عده ای از علما و محدثین بزرگ شیعه در این مورد جلب می نمایم:

۱- نظریه شیخ صدوق و کیفیت زیارت او:

مرحوم شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ ق.) پس از نقل اختلاف در محل دفن آن حضرت، می گوید:

«عده ای از محدثین روایاتی را نقل و مضمون آنها را پذیرفته اند که دلالت دارد بر اینکه آن حضرت در داخل خانه اش که در اثر توسعه بنی امیه به مسجد ضمیمه گردیده، به خاک سپرده شده است.» سپس می گوید: «و هذا هو الصحیح عندی».

آنگاه کیفیت زیارت خویش را بیان می کند و می گوید: «من به توفیق خداوند متعال به هنگام مراجعت از حج بیت الله الحرام، وارد مدینه شدم و چون زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به جای آوردم، در حالی که غسل زیارت نیز انجام داده بودم توجهم را به سوی خانه فاطمه منعطف ساختم و حد این خانه از استوانه مقابل باب جبرئیل است تا محوطه ای که قبر رسول خدا در آن واقع گردیده و در نزدیکی این محوطه، به طوری ایستادم که مدفن رسول خدا در سمت چپم و قبله در پشت سرم و خانه فاطمه در مقابلم قرار گرفت آنگاه این زیارت را خواندم: «السلام علیک یا بنت نبی الله، السلام علیک یا بنت حبیب الله...». [۱۹۹].

سپس می گوید: «چون در اخبار و احادیث، زیارت مشخصی برای حضرت فاطمه (علیها السلام)

[صفحه ۱۲۰]

نیافتم، برای کسانی که کتاب مرا می خوانند، همان زیارت را می پسندم که برای خود پسندیدم». [۲۰۰].

وی در معانی الأخبار می گوید: «قول صحیح از نظر من در مورد قبر فاطمه (علیها السلام) مضمون همان روایت است که پدرم از طریق محمد بن عطار از حضرت رضا (علیه السلام) نقل نموده است که فاطمه زهرا در داخل خانه اش دفن شده و این خانه به هنگام توسعه مسجد، به وسیله بنی امیه به مسجد منضم گردیده است.» [۲۰۱].

۲- نظریه شیخ مفید (رحمه الله):

مرحوم شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ. ق.) می گوید:

«ثم قف بالروضة و زر فاطمة (عليها السلام) فانها هناك مقبورة». [۲۰۲] «پس از زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در کنار روضه بایست و فاطمه را زیارت کن؛ زیرا او در این جایگاه به خاک سپرده شده است.

۳- نظریه شیخ طوسی (رحمه الله):

شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ. ق.) می گوید: «الأصوب انها مدفونة فی دارها او فی الروضة». [۲۰۳].

۴- نظریه طبرسی (رحمه الله):

مرحوم طبرسی از اعلام قرن ششم، پس از اشاره به اختلاف نظر در مدفن آن حضرت، می گوید: «والقول الأول بعيد و القولان الآخران اشبه»:

اما قوم اول که آن حضرت در بقیع مدفون است، بعید است و دو قول دیگر که در داخل خانه اش و یا در روضه دفن شده است صحیح به نظر می رسد». [۲۰۴].

[صفحه ۱۲۱]

۵- نظریه سید بن طاووس (رحمه الله):

سید بن طاووس (متوفای ۶۷۳ هـ. ق.) می گوید: «و الظاهر ان ضريحها المقدس فی بیتها المکمل بالآیات و المعجزات». [۲۰۵].

و همو پس از روایتی که بصورت مکتوب از امام هادی (علیه السلام) نقل شده است [۲۰۶] می گوید: «این گفتار صریح و نص واضح از امام هادی (علیه السلام)، به تنهایی کفایت می کند در این که: فاطمه زهرا (علیها السلام) در کنار مدفن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به خاک سپرده شده است و نه در جای دیگر». [۲۰۷].

۶- نظریه علامه مجلسی (رحمه الله) و توضیح او در مورد روضه:

علامه مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ. ق.) می گوید: «همانگونه که در کتاب مزار بیان کرده ایم، اصح اقوال این است که آن حضرت در داخل خانه اش دفن گردیده است». [۲۰۸].

و در کتاب مزار می گوید:

«الأظهر انها (علیها السلام) مدفونة فی بیتها و قد قدمنا الأخبار فی ذلك». [۲۰۹].

و آن مرحوم در مورد روضه که در بعضی از اخبار و در لسان علما وارد شده و این احتمال را مطرح نموده اند که: آن حضرت ممکن است در «روضه» دفن شده باشد، روضه را هم به فاصله منبر و بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) منحصر دانسته اند، چنین توضیح می دهد که منظور از روضه که در روایت ابن ابی عمیر آمده است، یک مفهوم و معنای وسیعی است که شامل خانه فاطمه زهرا (علیها السلام) نیز می گردد [۲۱۰] و منظور از روضه همان بیت فاطمه (علیها السلام) است.

نویسنده: و ما در صفحات آینده در این موضوع بحث خواهیم نمود. إن شاء الله.

۷- نظریه شیخ الشیعه در مدینه منوره: شیخ محمدعلی عمرای، شیخ شیعان حجاز،

[صفحه ۱۲۲]

در مدینه منوره که در ماه رمضان ۱۳۲۶ با او ملاقات داشتم ضمن مطالب سودمند درباره قبر شریف حضرت زهرا فرمودند: قبر آن حضرت مسلماً در داخل بیت خودش می باشد و در دوران کودکی ما قبر مشخص بود و ارتفاع آن به یک متر می رسید و ایشان با اشاره به عصایی که در دست من بود، گفت: تقریباً به ارتفاع عصای شما.

اشاره

این بود روایاتی که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در محل دفن حضرت زهرا (علیها السلام) نقل گردیده است و این بود نظر صریح گروهی از علما و محدثین شیعه در این زمینه. و اینکه توجه خواننده ارجمند را به شواهد و قرائن دیگر که مؤید دفن شدن پیکر مطهر آن حضرت در داخل بیت شریفش می باشد، جلب می نمایم:

اعتبار عقلی

در باره این شواهد و مؤیدات قبل از مستندات نقلی به یک اعتبار عقلی اشاره می کنیم و آن این که: جای تردید نیست که دفن شدن در کنار قبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای هر مسلمانی بزرگترین افتخار دنیوی و عالی ترین مقام معنوی است و بر همان اصل بود که خلیفه اول و دوم با بهره گیری از شرایط موجود و بدون اذن و اجازه، توانستند این افتخار را به دست آورند و در جوار آن حضرت به خاک سپرده شوند.

و باز بر همان اصل بود که امام مجتبی (علیه السلام) وصیت نمود در صورت امکان در کنار تربت جد بزرگوارش دفن شود ولی با غوغا سالاری و با اجبار و اکراه که در تاریخ ضبط است از خواسته خود محروم و از دفن شدن در خانه خویش ممنوع گردید. در مورد حضرت زهرا (علیها السلام) افزون بر آنچه گفته شد وجود ارتباط خاص معنوی و روحانی متقابل در میان رسول خدا و دخت عزیزش و عاطفه و محبت غیر قابل وصف در میان پیامبر خدا و حبیبه اش با توجه به اینکه شرایط مانند دوران شهادت حضرت مجتبی (علیه السلام) نبود و هیچ رادع و مانعی از دفن شدن آن بانوی عزیز در داخل بیتش آن هم شبانه و مخفیانه وجود نداشت متصور نیست که آن پیکر پاک به جای داخل خانه اش و به جای جوار پدر

[صفحه ۱۲۳]

ارجمندش در محل دیگر به خاک سپرده شود و با آن علاقه و ارتباط غیر قابل وصف، قابل قبول نیست که آن حضرت بر دفن شدنش بجز در داخل خانه خویش و بجز در جوار تربت پاک پدر بزرگوارش راضی شود.

کشف این حقیقت از طریق علم جفر

آیه الله حسن زاده آملی ابقاه الله که خود از صاحب‌دلانند می نویسند:
بعضی از صاحب‌دلان به طریق خاصی از علم جفر بر این سؤال که: «یا علیم قبر فاطمه زهرا (علیها السلام) در چه جای مدینه است؟» جواب گرفته است که: «جای قبر، خانه شفیع جمیع امت است.» [۲۱۱].

مدفن حضرت زهرا علیها السلام از نظر علمای اهل سنت**اشاره**

علمای اهل سنت در محل دفن حضرت زهرا (علیها السلام) سه قول آورده اند:

در داخل بیت خودش

گذشته از اینکه دفن شدن حضرت زهرا (علیها السلام) در داخل بیت خود در ضمن روایاتی از طریق شیعه آمده، در منابع اهل سنت و از طریق آنان نیز از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نقل گردیده است. و بعضی از دانشمندان آنها نیز به این معنا تصریح و دفن آن حضرت را در خانه اش تأیید نموده اند:

از جمله ابن شیبیه از قدیمی ترین مورخ و مدینه شناس عبدالعزیز [۲۱۲] نقل می کند که وی می گفت: «انها دفنت فی بیتها و صنع بها ما صنع رسول الله (صلی الله علیه و آله) انها دفنت فی موضع فراشها». [۲۱۳].

[صفحه ۱۲۴]

«فاطمه زهرا همانند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در داخل خانه اش و در جایگاهی که به عالم بقاء ارتحال یافته، به خاک سپرده شده است».

و دیار بکری با اشاره به اقوال مختلف می گوید: «و گفته شده که قبر آن حضرت در داخل خانه خود و در محل محرابی است که در پشت حجره مقدسه قرار گرفته است. سپس این نظریه را تأیید می کند و می گوید: «و هذا أظهر الأقوال». [۲۱۴].

در بقیع

عده ای دیگر از علمای اهل سنت نیز می گویند: «آن حضرت در بقیع ولی در خارج از حرم ائمه (علیهم السلام) به خاک سپرده شده است».

و این گروه نظرات و احتمالات مختلفی را مطرح ساخته اند؛ زیرا بعضی می گویند در زاویه بیرونی خانه عقیل، که به بقیع منتهی می گردد، دفن شده است.

و بعضی دیگر می گویند در مقابل کوچه ای که به نام کوچه نیبه بوده به خاک سپرده شده و بعضی دیگر بیت الأحران را که مسجد فاطمه نامیده می شد، معرفی نموده اند.

و اقوال دیگری که مجموعاً به شش قول بالغ می گردد. [۲۱۵].

در داخل حرم ائمه بقیع

اشاره

و این قول را می توان قول مشهور در میان علمای اهل سنت دانست.

سمهودی پس از بیان نظرات و مطالب مختلف در مدفن حضرت زهرا می گوید: «از آنچه گفتیم، چنین به دست می آید که قبر آن حضرت در بقیع و در کنار قبر حسن بن علی (علیه السلام) است». [۲۱۶].

ابن نجار، مدینه شناس معروف دیگر (متوفای ۶۴۳ هـ.ق.) پس از نقل وصیت امام

[صفحه ۱۲۵]

مجتبی (علیه السلام) که: «ادفونی الی جنب امی فاطمه بالمقبره» می گوید: بنابراین قبر فاطمه (علیها السلام) در کنار قبر فرزندش حسن و در زیر همین قبه است. [۲۱۷].

عباسی مؤلف کتاب عمده الأخبار می گوید: «از قبور واقع در بقیع، قبر فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و آن در

داخل قبه عباس و در کنار قبر فرزندش حسن (علیه السلام) واقع گردیده؛ زیرا نقل شده است که حسن بن علی به هنگام وفاتش وصیت نمود که مرا در کنار قبر مادرم فاطمه به خاک بسپارید». [۲۱۸].

و اکثر نویسندگان گذشته و معاصر [۲۱۹] همان مطلب را تکرار کرده و مدفن آن حضرت را در داخل حرم ائمه بقیع معرفی نموده اند.

دلیل این نظریه

اگر طرفداران این قول، دلیلی بر نظریه خود ذکر نمی نمودند، پذیرش گفتار آنان بعنوان یک مورخ امکان پذیر بود، ولی بطوری که ملاحظه فرمودید آنان در مقابل وجه اول که مضمون روایات و گفتار بعضی از قدیمترین مدینه شناسان است وصیت حضرت مجتبی (علیه السلام) را دلیل و مستند خود ذکر نموده اند که فرمود: «ادفونی عند قبر امی فاطمه»: اگر از دفن شدن من در کنار جدم مانع گشتند در کنار قبر مادرم فاطمه به خاک بسپارید. که در گفتار ابن نجار و عباسی بدین دلیل تصریح گردیده و سایر مورخان نیز با توجه به نقل این وصیت در کنار اظهار نظر خویش، عملاً از همین روش پیروی و به همین دلیل استناد و چنین تلقی نموده اند که منظور آن حضرت از «امی فاطمه» مادر عزیزش فاطمه زهرا دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می باشد.

نقض صریح این نظریه

به عقیده ما در عین این که اصل وصیت امام مجتبی (علیه السلام) از نظر تاریخی مورد تأیید است

[صفحه ۱۲۶]

اما برداشت طرفداران وجه سوم درست نیست، بلکه منظور امام مجتبی (علیه السلام) از جمله: «امی فاطمه» مادر بزرگش فاطمه بنت اسد می باشد نه مادرش حضرت زهرا (علیه السلام).

در توضیح این موضوع می گوئیم: گذشته از اینکه دفن شدن آن حضرت در بقیع مخالف با روش اهل بیت - علیهم السلام - در پنهان نگهداشتن قبر مطهر آن بزرگوار است و قطع نظر از اینکه مخالف مضمون روایات منقول از اهل بیت (علیهم السلام) به طریق شیعه و اهل سنت و مخالف نظر علما و دانشمندان شیعه در دفن آن حضرت در بیت خود می باشد و گذشته از این که اطلاق کلمه «ام» به مادر بزرگ، یک اطلاق شایع است، گفتار و نقل صریح این مورخان در موارد دیگر، ناقض این برداشت و مؤید این است. بانوئی که در حرم بقیع دفن شده، فاطمه بنت اسد است و نه فاطمه زهرا (علیها السلام).

از این موارد می توان گفتار این مورخان در محل دفن جناب عباس عموی پیامبر را ذکر نمود. که ابن شبه و سمهودی از قدیمترین مدینه شناس؛ عبدالعزیز چنین نقل می کند: «دفن العباس بن عبدالمطلب عند قبر فاطمه بنت اسد بن هاشم فی اول مقابر بنی هاشم التی فی دار عقیل». [۲۲۰].

عباسی در ضمن نقل متن بالا گفتار دیگری را از ابن حبان [۲۲۱] می آورد که وی در مورد تشییع و تجهیز پیکر امام مجتبی (علیه السلام) تصریح کرده است: «... دفن بالبقیع عند جدته فاطمه بنت اسد بن هاشم». [۲۲۲].

بطوری که ملاحظه می شود، این دو جمله از قدیمی ترین مورخان و محدثان صراحت دارد بر اینکه بانوئی که در حرم بقیع دفن شده و عباس عموی پیامبر و امام مجتبی (علیه السلام) در کنار آن به خاک سپرده شده اند، جده و مادر بزرگ حضرت حسن بن علی یعنی فاطمه بنت اسد است نه فاطمه زهرا دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله).

و روایتی که قبلاً از امام باقر (علیه السلام) نقل نمودیم به همین معنا تصریح می کند که

[صفحه ۱۲۷]

امام حسن (علیه السلام) در وصیت خود به امام حسین (علیه السلام) فرمود ثم ردنی الی قبر جدتی فاطمه فادفنی بها.

قبر فاطمه بنت اسد علیها السلام در خانه فرزندش عقیل

در تأیید و توضیح مطالب گذشته این نکته نیز قابل توجه است؛ همانگونه که در مورد حرم ائمه بقیع و دفن شدن پیکر پاک آنان، توضیح دادیم که این محل، خانه ای بوده متعلق به عقیل بن ابی طالب و پس از دفن شدن پیکر فاطمه و عباس و سه تن از ائمه چهارگانه (علیهم السلام) از حالت مسکونی به صورت زیارتگاه و عبادتگاه عمومی تغییر یافته است و در همین بخش از بحث، با ذکر شواهد تاریخی متذکر شدیم که دفن شدن افراد در داخل منازل خود در صدر اسلام و مخصوصاً در مورد افراد متشخص، یک برنامه عادی و عملی رایج به شمار می آمده است.

با توجه به این حقیقت و با در نظر گرفتن مطالب گذشته، چگونگی دفن شدن مادر امیر مؤمنان در داخل این خانه از نظر تحلیل تاریخی روشن می شود و به دست می آید؛ وی که در سال چهارم یا ششم هجری از دنیا رفته، با احترام و اهتمام فوق العاده ای که فرزندان آن بانوی مکرمه و شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بر او قائل بودند، پیکرش را با آن تشریفات خاصی که در منابع تاریخی نقل شده است، در داخل خانه متعلق به فرزندش عقیل دفن نموده اند و پس از مدت کمی؛ یعنی در سال سی ام هجری، پیکر عباس عموی رسول خدا بر همین منوال در همان محل و در کنار قبر بنت اسد و سپس ائمه چهارگانه (علیهم السلام) به ترتیب در همین خانه به خاک سپرده شده اند.

سیاست و تحریف واقعیت

این بود مضمون روایات و نظر معروفترین علما و محدثان شیعه در مورد مدفن فاطمه زهرا (علیها السلام). و همچنین روایات اهل سنت و نظر عده ای از علمای آنان در این موضوع و نیز گفتار بعضی از مورخان و مدینه شناسان در مورد مدفن فاطمه بنت اسد و تبیین وصیت امام مجتبی (علیه السلام) در این مورد و این بود آنچه به نظر ما رسید از نظر تحلیل تاریخی.

[صفحه ۱۲۸]

و از مجموع این بحث و گفتار، ظن قریب به یقین به دست می آید که قبر مطهر حضرت زهرا (علیها السلام) در بیت خود و در کنار مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و قبر فاطمه بنت اسد در داخل حرم ائمه بقیع قرار گرفته است. ولی نباید این نکته را نادیده گرفت که تحریف این واقعیت و اصرار و تلاش نویسندگان و حکومتها در طول تاریخ، در جهت معرفی قبر حضرت زهرا (علیه السلام) در داخل حرم ائمه بقیع و حتی ایجاد و ترسیم شبیه قبری و نسبت دادن آن به دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در غیر محل قبلی آن، که پس از تخریب این حرم به وسیله حکومت سعودی، انجام پذیرفته، همه در جهت تقلیل فشار سیاسی و تخفیف تهاجم فکری، عقیدتی و سرپوش گذاشتن به ایراد و انتقادی بوده است که در طول تاریخ از سوی پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) به پیروان خط فکری مخالف و به حکومتها از لحاظ مخفی بودن قبر یگانه یادگار رسول خدا وارد می گردیده است.

و لذا حکومتها مجبور بودند به هر عنوانی که شده، قبری برای فاطمه دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) معرفی نمایند و تطبیق نمودن وصیت امام مجتبی (علیه السلام) به فاطمه زهرا (علیها السلام) می توانست بطور طبیعی راه حلی برای این معما باشد و در کنار همین حرکت، چه بهتر قرائن و شواهدی هم ارائه شود و از طرف دیگر طبعاً لازم بود برای فاطمه بنت اسد هم مدفن دیگری غیر از مدفن واقعی خود معرفی شود که در هر دو جهت، شاهد تحقق این حرکت می باشیم.

اما در مورد ارائه قرینه و شاهد در تأیید وجود قبر حضرت زهرا (علیها السلام) در داخل حرم بقیع، می بینیم در یک مقطع از تاریخ، سنگ نبشته و قطعه مرمری در روی قبور ائمه بقیع نصب و در آن اعلام می گردد که قبر فاطمه دخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در اینجا واقع شده است.

مسعودی در مروج الذهب در مورد این قطعه مرمر چنین می گوید:

«و علی قبورهم فی هذا الموضع من البقیع، رخامه علیها مکتوب: بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله مبدء الأمم و محی الرمم، هذا قبر فاطمه بنت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - سیده نساء العالمین و قبر الحسن بن علی بن ابی طالب و علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن علی و

[صفحه ۱۲۹]

جعفر بن محمد - رضی الله عنهم -». [۲۲۳].

و در مقطع دیگر و پس از چند قرن مشابه همین کتیبه در بالای در حرم ائمه بقیع نصب می شود.

سید اسماعیل مرندی درباره این کتیبه در کتاب خود که در سال ۱۲۵۵ تألیف نموده می گوید:

بالای در، در سنگ مرمر نوشته «هذا قبر فاطمه بنت رسول الله (صلی الله علیه و آله) و قبر حسن بن علی و قبر محمد بن علی و...».

[۲۲۴].

و متأسفانه این تحریف و اعمال سیاست در تاریخ اثر گذار شده و لذا علی رغم وجود روایات متعدد از شش تن از ائمه معصومین و نظریه عده ای از علمای بزرگ در دفن شدن پیکر آن حضرت در داخل بیت خویش و نفی صریح بقیع، بعضی از مورخان شیعه نیز تحت تأثیر این تحریف قرار گرفته و نظریه اهل سنت را تأیید کرده اند؛ مانند مرحوم «اربلی» که وی در کشف الغمه، در شرح حال حضرت زهرا (علیها السلام) می نویسد: «قلت الظاهر و المشهور مما نقله الناس» و در باب التواریخ و السیر آورده است: «انها دفنت بالبقیع». ولی ما می گوئیم: «أهل البيت أدری بما فی البيت».

اما در مورد اصل قبر

محب الدین طبری (متوفای ۶۹۶ هـ ق.) پس از آن که این مطلب را از ابن عبدالبر (متوفای ۴۶۳ هـ ق.) نقل می کند که: «در کنار قبر امام مجتبی (علیه السلام) که معروف و مشخص است، اثر قبری منتسب به فاطمه وجود ندارد»، می گوید: «یکی از صلحا و برادران مؤمن بر من نقل نمود که ابوالعباس مرسی به هنگام زیارت بقیع، در مقابل سمت قبله، داخل قبه عباس (حرم بقیع) می ایستاد و به فاطمه سلام می گفت و بر وی از راه مکاشفه ظاهر شده بود

[صفحه ۱۳۰]

که قبر فاطمه در داخل این حرم و در این سمت بوده است».

طبری اضافه می کند: «و من با اعتماد بر صحت نقل این فرد صالح و مؤمن، قبر فاطمه را به همین ترتیب زیارت می نمودم...».

[۲۲۵].

از این گفتار ابن عبدالبر و طبری که هر دو از مورخان و شخصیت‌های معروف هستند، [۲۲۶] معلوم می گردد که اثر قبر فاطمه در داخل حرم از بین رفته بوده و در قرن پنجم و قرن هفتم در داخل حرم بقیع بر خلاف قبور ائمه و قبر عباس علامت قبری آشکار منتسب به فاطمه وجود نداشته است.

بنابراین، آنچه ما قبلاً در این مورد مطرح نمودیم که در قسمت جنوبی، داخل حرم بقیع و زیر طاق در مجاورت محراب، شبیه قبری بوده منتسب به فاطمه و این قسمت به وسیله شبکه فولادینی از فضای حرم جدا شده بود، مطلبی است جای سؤال و جای تردید، که

آیا این قبر و آن دو قطعه مرمر و کتیبه چگونه و در چه تاریخی و به وسیله کدام حکومت و به دست چه کسی بوجود آمده است؟ و همین سؤال در مورد قبر فعلی نیز که در کنار قبور ائمه بقیع و منتسب به فاطمه می باشد، مطرح است که به فرض صحت انتساب قبری که قبلاً اشاره گردید، قبر فعلی از نظر مکان مطابقت با آن محل ندارد؛ زیرا این قبر مانند سایر قبور در وسط حرم و نه در کنار آن قرار گرفته است.

و اما در مورد مدفن فاطمه بنت اسد علیها السلام

بطوری که اشاره کردیم، چون اصل مدفن فاطمه بنت اسد که در داخل خانه فرزندش عقیل و حرم ائمه بقیع بود، به عنوان مدفن فاطمه زهرا (علیها السلام) معرفی و برای تثبیت آن، قرائن و شواهدی هم اقامه گردیده است، طبعاً لازم بود، مدفن دیگری برای فاطمه بنت اسد که با

[صفحه ۱۳۱]

مباشرت شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و با تشریفات خاصی دفن گردیده بود، معرفی و مشخص شود و این برنامه هم عملی و چند محل به عنوان مدفن آن بانو فاطمه بنت اسد معرفی گردیده است.

آری در این مورد، شاهد اختلاف نظر و تشتت گفتار از سوی مورخان می باشیم؛ زیرا گاهی می گویند: «محل دفن فاطمه بنت اسد، مسجد فاطمه (علیها السلام) (بیت الأحزان) است». [۲۲۷].

و گاهی می گویند که: «پیکر وی در «روحاء» و در کنار قبر ابراهیم و عثمان بن مظعون دفن شده است». [۲۲۸].

و آنچه در میان عده ای از مورخان و در بین مردم اشتهار یافته، این است که قبر وی همان است که در خارج بقیع و در شمال قبر عثمان بن عفان به فاصله ۵۰ متر از قبر وی در کنار قبر دیگری قرار گرفته است. [۲۲۹].

سمهودی پس از نقل گفتار بعضی از مورخان که قبر فاطمه بنت اسد در «روحاء» قرار گرفته و پس از نقل گفتار ابن شبه از عبدالعزیز که امام مجتبی در کنار قبر فاطمه بنت اسد بن هاشم و در اول مقابر بنی هاشم دفن شده است، می گوید: «و همه این مطالب مخالفت صریح و نقض آشکار دارد با آنچه معروف شده است که قبر وی در نزدیکی قبر عثمان و در خارج بقیع واقع گردیده است و اولین کسی که این مطلب را مطرح کرد ابن نجار بود و دیگران از وی پیروی نمودند که او می گوید من دلیلی بر این نظریه نیافتم و نظریه صحیح در نزد من همان است که او در کنار قبر امام مجتبی دفن شده است؛ زیرا خیلی بعید است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از اصل بقیع صرف نظر کند و پیکر بنت اسد را در این محل دور و در انتهای کوچه ای که در بیرون بقیع واقع شده است، به خاک بسپارد.

سمهودی اضافه می کند: «اصلاً معلوم نیست این محل جزو بقیع باشد؛ زیرا بطوری که

[صفحه ۱۳۲]

در آینده خواهیم گفت، محل دفن عثمان جزو بقیع نبوده و این محل که در انتهای کوچه ای در قسمت شمالی قبر عثمان قرار گرفته به طریق اولی جزو بقیع نخواهد بود». [۲۳۰].

مشابه همین مطلب را احمد عباسی در عمده الاخبار آورده سپس به کیفیت شهادت و محل دفن سعد بن معاذ اشاره می کند و می گوید: «مدفن سعد بن معاذ به مدفنی که در خارج بقیع به فاطمه بنت اسد منسوب است، بیشتر قابل تطبیق است تا خود فاطمه بنت اسد». [۲۳۱].

خلاصه: همانگونه که قبلاً اشاره گردید، انگیزه اصلی نصب این کتیبه ها و ترسیم این قبرها در طول تاریخ و حتی در دوران حکومت سعودی ها همان سیاست دفاعی بوده و این سیاست موجب گردیده است که قبر مطهر حضرت زهرا (علیها السلام)

مشخصاً در حرم بقیع و برای فاطمه بنت اسد مدفنهای مختلفی غیر از مدفن اصلی وی معرفی گردد و بطوری که ملاحظه فرمودید، گذشته از دلایل موجود در منابع حدیثی و تاریخی شیعه از نظر عده ای از مدینه شناسان در تاریخ مدینه نیز همه این موارد مردود و در نهایت، مدفن فاطمه بنت اسد در داخل حرم ائمه بقیع معرفی شده است، نه مدفن فاطمه زهرا (علیها السلام).

آیا فاطمه زهرا در روزه دفن شده است؟

اشاره

نتیجه بحث پیشین این شد که: احتمال وجود قبر شریف حضرت زهرا (علیها السلام) در بقیع، که در کتب تاریخ عنوان شده، احتمالی است ضعیف و برگرفته از اقوال و منابع گروهی از مورخان و علمای اهل سنت. و در روایات شیعه و از دیدگاه علمای بزرگ ما، دلیل صریح و روشنی که مؤید این احتمال باشد وجود ندارد و آنچه در روایات اهل بیت (علیهم السلام) بر آن تأکید شده و محدثان و شخصیت‌های علمی گذشته ما هم بر آن تأکید دارند، این است که پیکر آن بانوی عظیم الشان، در داخل بیت شریفش به خاک سپرده شده است.

حال باید دید اولاً دفن شدن آن حضرت در روزه مطهره، که گاهی به عنوان احتمال سوم مطرح شده، در چه حدی از قوت و استحکام برخوردار است؟ و ثانیاً منظور از «روضه»

[صفحه ۱۳۳]

چیست و حدود آن کدام است؟

تذکر این نکته نیز لازم است که بیان ضعف احتمال وجود قبر شریف آن حضرت در محلی، به هیچ وجه دلیل بر نفی ثواب زیارت و استحباب عرض ارادت نسبت به آن بانوی عزیز در آن محل نیست؛ زیرا استحباب زیارت معصومین (علیهم السلام) از هر نقطه، دور یا نزدیک، مسلم و ثابت است، به ویژه که این زیارت در روزه مطهره و در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و یا در بقیع، در کنار قبور ائمه هدی باشد و حداقل فایده و نتیجه ای که بر تأیید و تقویت یک احتمال مترتب است - افزون بر جنبه علمی و روشن شدن یک موضوع حساس تاریخی مذهبی - حصول یک نوع اطمینان و جلب توجه زائران آن بانوی بزرگوار است که اعتماد و ظن به وجود قبر شریف در یک محل، هر چه بیشتر و قوی تر باشد توجه باطنی و حضور قلب به هنگام زیارت در آن مکان نیز بیشتر و افزون تر می شود و نعم المطلوب!

روضه مطهره و فضیلت آن

آنچه به عنوان «روضه» مطرح است، آن بخش از مسجد النبی است که در میان منبر و خانه یا خانه های پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار گرفته است.

اصطلاح «روضه» و نامگذاری این مکان مقدس بدین اسم، برگرفته از گفتار رسول خدا و از متن حدیثهایی است که از آن بزرگوار نقل گردیده است.

در فضیلت روزه مطهره، حدیثهای متعددی از طریق اهل سنت و شیعه و در منابع حدیثی هر دو گروه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است. همچنین در بیان ائمه (علیهم السلام) و در گفتار علما و دانشمندان [۲۳۲] بر عبادت و دعا در این نقطه از مسجد تأکید و سفارش شده است:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیثی فرمود:

«ما یبین بیته و منبری روضه من ریاض الجنه و منبری علی حوضی» [۲۳۳].

[صفحه ۱۳۴]

«فاصله بیت و منبر من باغی است از باغهای بهشت و منبر من در بالای حوض من قرار گرفته است»

و در حدیث دیگر آمده است:

«و منبری علی تروعه من تروع الجنه»

«منبر من در کنار دری از درهای بهشت قرار گرفته است.»

در روایت دیگر، امام صادق (علیه السلام) به معاویه بن عمار فرمود: «در کنار منبر بایست و حمد و ثنای خدا را به جای آور و

حاجت خود را بخواه؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده: «بین منبری و بیته روضه من ریاض الجنه». [۲۳۴].

علما و دانشمندان در توضیح مفهوم این حدیث شریف و در بیان تشبیه این مکان مقدس به «روضه ای از ریاض جنت» وجوه

مختلفی ذکر کرده اند که نقل آنها خارج از موضوع است ولی به طور اجمال آنچه در مفهوم این حدیث به نظر می رسد این است

که روضه و این بخش از مسجد النبی در نزول رحمت الهی و استجابت دعای مؤمنان و نیل بندگان به سعادت معنوی و اخروی،

همانند روضه ای است از ریاض جنت. آری این مکان مقدس از نظر فضیلت و شرافت در حدی است که از تصور ما خارج و فکر

ما از درک حقیقت آن عاجز و قاصر است؛ زیرا با مقایسه این حدیث شریف با حدیث دیگر درباره مسجد رسول خدا (صلی الله

علیه و آله) که فرمود: «صلاة فی مسجدی هذا خیر من ألف صلاة فیما سواه من المساجد الا المسجد الحرام». [۲۳۵].

یا «صلاة فی مسجدی هذا تعدل بعشرة آلاف صلاة» [۲۳۶] می توان به آن افق اعلا- که روضه مطهره قرار دارد تماشا کرد و به

اهمیت و فضیلت عبادت در این مکان شریف و ارزش و ثواب دعا و نیایش در این نقطه از مسجد پی برد که اگر نماز خواندن در

جای جای

[صفحه ۱۳۵]

مسجد النبی بهتر از هزار نماز در همه مساجد، حتی مسجد الاقصی بجز مسجد الحرام است، و یا یک نماز در آن معادل است با ده

هزار نماز در سایر مکانها و بقاع، طبعاً پاداش عبادت و نماز در «روضه» که به وسیله شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) معرفی

شده است، به مراتب افزون تر خواهد بود و چنین ثواب و پاداش، که قطره ای است از اقیانوس بیکران فضل و رحمت الهی، می

تواند نیل به بهشت برین و رسیدن به مرتبه اعلا غفران الهی و صعود به درجاتی از قله رضوان خداوندی گردد؛ «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ

أَكْبَرُ». به هر حال همه این مواهب و کرامتها از روضه مطهره سرچشمه گرفته است.

حدود روضه

اشاره

چون درباره روضه مطهره، افزون بر حدیث گذشته، احادیث متعدد دیگر با الفاظ و متون مختلف نقل گردیده است و ظاهراً در

مضمون این احادیث تضاد و تنافی وجود ندارد و در نتیجه می تواند صدور این احادیث در زمانهای مختلف گویای مصداقی از

روضه و بیانگر بخشی از ابعاد آن باشد، ولی در میان محدثان و مدینه شناسان اهل سنت از قرنهای اول اسلام، در حدود روضه،

نظریات گوناگون وجود داشته است، و در مقابل این نظریات، ائمه (علیهم السلام) نیز حدود روضه را مشخص و برای پیروان

خویش معرفی نموده اند. بنابر این بر خلاف علمای اهل سنت، در میان علمای شیعه تعدد نظر و اختلاف رأی در این زمینه وجود

ندارد؛ (اهل البيت أدری بما فیہ!).

نگاهی به متن احادیث

۱- «ما بَيْنَ بَيْتِي وَمِثْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ مِثْبَرِي عَلَى حَوْضِي». [۲۳۷].

۲- «ما بَيْنَ حُجْرَتِي وَمِثْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ». [۲۳۸].

۳- «ما بَيْنَ مِثْبَرِي إِلَى حُجْرَتِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ». [۲۳۹].

[صفحه ۱۳۶]

۴- «ما بَيْنَ قَبْرِي وَمِثْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ». [۲۴۰].

۵- «ما بَيْنَ مُصَلَايَ وَبَيْتِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ». [۲۴۱].

۶- «ما بَيْنَ هَذِهِ الْبَيْوتِ إِلَى مِثْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ». [۲۴۲].

احادیث فوق، بجز حدیث اول و ششم، همه در منابع اهل سنت نقل شده و در منابع حدیثی شیعه تنها حدیث اول و ششم نقل گردیده است.

و در مورد حدیث پنجم میان آنان اختلاف نظر وجود دارد که آیا منظور از مصلا، محراب رسول خدا است که در داخل مسجد قرار دارد یا مقصود از آن، مصلائی عید رسول الله (صلی الله علیه و آله) است که در بیرون مسجد و سمت غربی آن، به صورت میدان وسیع وجود داشت و آن حضرت نمازهای عید را در آنجا اقامه می فرمود که بیشتر علما می گویند منظور از آن، معنای دوم و مصلائی نماز عید است.

به هر حال بر اساس مضمون این احادیث، در میان اهل سنت در «تعیین حدود روضه» سه وجه یا سه نظریه به وجود آمده است:

نظریه ۰۱

حدود روضه در طرف شرق مسجد، از محدوده بیت رسول خدا آغاز و تا محدوده منبر ادامه می یابد و عرض آن در طرف بیت محاذی آن و وسیعتر است و هر چه به طرف منبر امتداد پیدا می کند، از وسعت آن کاسته می شود تا به حد منبر می رسد. بنابر این نظریه روضه دارای مساحتی مثلثی شکل است و رأس آن منبر و قاعده آن را بیت تشکیل می دهد، این نظریه گرچه در اوایل مورد قبول عده ای قرار گرفته ولی به تدریج اهمیت خود را از دست داده است جز در میان گروهی خاص.

[صفحه ۱۳۷]

نظریه ۰۲

روضه مطهره شامل تمام مساحت مسجد النبی است که در زمان آن حضرت احداث شده است.

عمده دلیل این نظریه حدیث پنجم و ششم و استفاده از واژه های، «بیوت» و «مصلا» است؛ زیرا بیشتر فضای مسجد در میان بیوت و منبر و همه مسجد در میان بیت و مصلا قرار دارد و برای اثبات این نظریه، «خطیب» که یکی از علمای اهل سنت است، کتابی نوشته به نام «دلالات المسترشد علی أن الروضة هی المسجد» و یکی دیگر از علما به نام شیخ صفی الدین مدنی در رد نظریه خطیب و کتاب او کتابی تألیف کرده و پس از این دو کتاب، مورخ و محقق مدینه شناس؛ سمهودی (متوفای ۹۱۱) کتابی تألیف کرده به نام «رفع التعرض و الانکار لبسط روضه المختار» و به طوری که خود مؤلف می گوید: وی در این کتاب دو تألیف قبلی را تلخیص و دو نظریه مخالف را به هم نزدیک ساخته است. [۲۴۳].

به طوری که از نام کتاب پیداست، وی سرانجام نظریه خطیب و شمول روضه به همه فضای مسجد را تأیید کرده است.

نظریه ۰۳

اینکه روضه نه همه مسجد است و نه آن بخش مثلثی شکل، بلکه از طرف شرق، از حجره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شروع و در همان حد و به موازات حجره تا محاذی منبر امتداد پیدا می کند و در جنوب و شمال، از دیوار محراب پیامبر شروع و تا ستون سوم، در سمت شمال را شامل می شود.

بنابر این قول، روضه به شکل مربع است که در این محدوده دوازده ستون قرار دارد؛ چهار ستون ردیف هم از شرق به غرب و سه ستون از سمت قبله به شمال. و منظور از این دوازده ستون ستونهای داخل فضای مسجد است نه ستونهایی که در داخل دیوار قبله و محراب و یا در داخل دیوار حجره قرار گرفته اند. و این مساحت، از شرق به غرب حدود

[صفحه ۱۳۸]

بیست و دو متر و از قبله به سمت شمال پانزده متر و در جمع حدود سیصد و سی متر است.

در میان علمای اهل سنت، این قول اخیر مشهورتر از دو قول پیشین است و لذا این ستونها از دوران سلطان سلیم (متوفای ۹۲۶ هـ) و به دستور وی با نصب مرمر سفید تا وسط آنها علامت گذاری و مشخص گردیده است و در زمان سلطان عبدالمجید (متوفای ۱۲۷۷ هـ) که قسمتی از شمال مسجد را توسعه دادند، این علامت گذاری تجدید و در سال ۱۴۰۴ هـ برای سومین بار ترمیم و تزیین گردید. [۲۴۴].

و بر همین مبنی است که ازدحام حجاج و زائران در این بخش بیش از دیگر نقاط مسجد است و برای نماز خواندن و دعا و زیارت در این قسمت اهمیت بیشتری می دهند.

حدود روضه از دیدگاه شیعه

نظریه شیعه در محدوده روضه، هم از جهت طول و هم از جهت عرض، با اقوال اهل سنت متفاوت است. و طبق روایاتی که از ائمه هدی (علیهم السلام) نقل شده، روضه نه همه فضای مسجد است و نه تنها آن بخش از مسجد که در دو قول گذشته از اهل سنت نقل کردیم، بلکه محدوده روضه از دیوار محراب در جنوب، که امروزه با نرده های فلزی مشخص است، آغاز و در شمال، به چهارمین ستون منتهی می گردد؛ یعنی یک ستون بیشتر از آنچه اهل سنت می گویند و حد دوم آن در شرق، داخل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بیت فاطمه زهرا (علیها السلام) است و در سمت غرب محاذی منبر شریف می باشد.

دلیل حد اول (از جنوب تا شمال) روایاتی است که از ائمه (علیهم السلام) نقل شده، از جمله:

کلینی (رحمه الله) با اسناد از مرزوم و او از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند:

«قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عما يقول الناس في الروضة، فقال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) فيما بين بيتي ومنبري روضة من رياض الجنة ومنبري على ترعة من ترع الجنة فقلت له جعلت فداك فما حد الروضة، فقال بعد أربع

[صفحه ۱۳۹]

اساتين من المنبر الى الظلال. فقلت: جعلت فداك من الصحن فيها شيء؟ قال: لا» [۲۴۵].

مرزوم می گوید: «از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از آنچه مردم (اهل سنت) در روضه می گویند، فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است فاصله بیت و منبر من باغی از باغهای بهشت است و منبر من بر دری از درهای بهشت قرار گرفته است. عرض کردم فدایت شوم! حد روضه کدام است؟ فرمود: فاصله چهار ستون، از منبر تا سایه بانها. عرض کردم فدایت شوم! از صحن

مسجد هم چیزی جزو روزه هست؟ فرمود: نه»

بر اساس مضمون این روایت و امثال آنست که ابن شهر آشوب نظر علمای شیعه را چنین نقل می‌کند:

«وقالوا حد الروضة ما بين القبر والمنبر الى الأساطين التي تلى صحن المسجد». [۲۴۶].

همچنین از مضمون این روایت و روایات دیگر و نقل مدینه شناسان استفاده می‌شود که مدتی طولانی و در زمان ائمه (علیهم السلام) بخشی از مسجد (بیرون از مسجد اصلی) در سمت شمال و در نزدیکی صحن، دارای سایه بانی بوده که از آن به «ظلال» و «مظله» تعبیر شده است.

این بود حد روزه از جنوب به سمت شمال.

و اما در سمت شرق مسجد، همانگونه که گفتیم حد روزه عبارت است از فضای داخلی بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و همچنین داخل بیت فاطمه زهرا (علیها السلام) و در غرب عبارت است از محاذی این بیوت تا موازات منبر شریف.

و در این زمینه نیز روایاتی در منابع حدیثی نقل گردیده است که متن بعضی از آنها را در اینجا می‌آوریم:

[صفحه ۱۴۰]

۱ - کلینی با اسناد از جمیل بن دراج نقل می‌کند که:

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مَا بَيْنَ مَنبَرِي وَبِئْتِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ مَنبَرِي عَلِيٌّ تُرَعَةٌ مِنْ تُرَعِ الْجَنَّةِ وَ صَلَاةٌ فِي مَسْجِدِي تَعْدِلُ أَلْفَ صَلَاةٍ فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ. قَالَ جَمِيلٌ قُلْتُ لَهُ بِيُوتِ النَّبِيِّ وَ بِيُوتِ عَلِيٍّ مِنْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ وَ أَفْضَلُ». [۲۴۷].

جمیل می‌گوید: «از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: فاصله منبر و خانه‌های من باغی است از باغ‌های بهشت و منبر من در بالای دری از درهای بهشت قرار دارد و یک نماز در مسجد من معادل هزار نماز در سایر مساجد، بجز مسجد الحرام است. جمیل می‌گوید: پرسیدم آیا خانه‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خانه علی (علیه السلام) هم از روزه است؟! فرمود: آری، بلکه افضل‌اند.»

به طوری که ملا-حظه می‌کنید در متن این روایت، مانند حدیث ششم که از منابع اهل سنت آوردیم، به جای «بیت»، «بیوت» به صورت جمع آمده است و در این روایت همه خانه‌های پیامبر و خانه امیر مؤمنان (علیه السلام) که در واقع آن هم از بیوت النبی (صلی الله علیه و آله) است، جزو روزه معرفی گردیده‌اند.

۲ - همچنین جمیل بن دراج نقل می‌کند که:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): الصَّلَاةُ فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ مِثْلَ الصَّلَاةِ فِي الرَّوْضَةِ؟ قَالَ: وَ أَفْضَلُ». [۲۴۸].

۳ - از یونس بن یعقوب آمده است:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): الصَّلَاةُ فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ أَفْضَلُ أَوْ فِي الرَّوْضَةِ؟ قَالَ: فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ» [۲۴۹].

[صفحه ۱۴۱]

«یونس بن یعقوب گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم آیا نماز در خانه فاطمه برتر است و فضیلت بیشتری دارد یا در روزه؟ فرمود: در خانه فاطمه.»

توضیح این که در سال هشتاد و هشت هجری خانه فاطمه زهرا (علیها السلام) و به فاصله کمی، دیگر خانه‌های متعلق به پیامبر اسلام، که در کنار مسجد قرار داشتند، به دستور ولید ابن عبدالملک و به مباشرت عمر بن عبدالعزیز تخریب گشته، به فضای مسجد ضمیمه گردیدند و در زمان امام صادق (علیه السلام) تا سال ۶۶۸ به همان صورت باقی بودند و مانند سایر نقاط مسجد، به هنگام عبادت و نماز مورد استفاده قرار می‌گرفتند تا اینکه در این سال به دستور ملک ظاهر بیبرس بندقداری پادشاه مقتدر مصر، دور خانه

پیامبر و فاطمه زهرا (علیها السلام) نرده کشیدند و بار دیگر از مسجد جدا کردند و این سؤالها که از نماز خواندن در داخل خانه پیامبر و فاطمه (علیهما السلام) به عمل آمده ناظر به وضعیت آن زمان است.

آیا قبر فاطمه علیها السلام در روزه است؟

پس از روشن شدن این مطلب که «از نظر ائمه هدی (علیهم السلام) روزه دارای مفهوم وسیعتر و شامل بیت پیامبر و بیت فاطمه می باشد.» این موضوع نیز روشن می شود که مسأله دفن شدن آن بزرگوار در روزه، که به صورت یکی از احتمالات از سوی بعضی از علما مطرح گردیده، حتی در صورت وجود دلیلی بر این موضوع، در واقع مکمل روایاتی خواهد بود که با صراحت دلالت دارند بر اینکه پیکر آن بانو در داخل بیت خویش به خاک سپرده شده است.

اینک بعضی از روایاتی را که در این زمینه نقل شده است و قبلاً آوردیم مجدداً متذکر می شویم و آنگاه به احتمال دفن شدن آن حضرت در روزه و علت پیدایش این احتمال می پردازیم:

۱- ابونصر بزنطی از حضرت رضا (علیه السلام) نقل می کند که: از آن حضرت درباره محل قبر فاطمه (علیها السلام) پرسیدم، فرمود:

[صفحه ۱۴۲]

«دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بَنُو أُمِّيَةَ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ». [۲۵۰].

۲- بزنطی همچنین می گوید از امام رضا (علیه السلام) از محل دفن فاطمه زهرا سؤال کردم، فرمود: شخصی این موضوع را از جعفر بن محمد (علیهما السلام) سؤال کرد که عیسی بن موسی هم در آن مجلس حاضر بود عیسی پاسخ داد: فاطمه (علیها السلام) در بقیع دفن شده است. آن شخص بار دیگر از امام سؤال کرد که شما چه می فرمایید؟ حضرت فرمود: عیسی به سؤال شما پاسخ داد. بزنطی می گوید عرض کردم: أصلحك الله، من با او چه کار دارم، شما نظر پدرانتان را به ما بگویید، فرمود: «دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا». [۲۵۱].

۳- سید بن طاوس (رحمه الله) از امام هادی (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت در جواب این سؤال که قبر مادرتان فاطمه زهرا (علیها السلام) در داخل مدینه است یا همانطور که مردم می گویند در بقیع؟ چنین نگاشت: «هِيَ مَعَ جَدِي» [۲۵۲].

علما و محدثان بزرگ شیعه نیز با اینکه مضمون این روایات صریح و صحیح را پذیرفته اند و دفن شدن آن حضرت در داخل بیت خویش را مورد تأکید قرار داده اند ولی دفن شدن آن حضرت در «روضه» و یا در میان بیت و منبر را نیز به صورت احتمال مطرح ساخته اند. چند نمونه از گفتار آنان را می آوریم:

۱- محدث بزرگ، شیخ صدوق (رحمه الله) (م ۳۸۱) می گوید: «اقوال در محل قبر فاطمه (علیها السلام) مختلف است؛ بعضی از مؤرخان می گویند: در بقیع مدفون است و بعضی دیگر معتقدند در میان قبر و منبر؛ زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: ما بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنة و بعضی می گویند در داخل خانه ی خودش دفن شده است. اما نزد من قول آخر صحیح است.» [۲۵۳].

۲- شیخ طوسی (م ۴۶۰) می گوید: «الأصوب أنها مدفونة فی دارها أوفی الروضة» [۲۵۴].

[صفحه ۱۴۳]

۳- مرحوم طبرسی (از اعلام قرن ششم) می گوید: در محل قبر آن حضرت اختلاف است؛ زیرا بعضی از علما می گویند در بقیع دفن شده است و این قول بعید است و بعضی دیگر داخل بیت را تأیید می کنند و بعضی دیگر می گویند: در میان قبر و منبر دفن شده است. سپس می گوید: فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنة» به این

معنی اشارت دارد. [۲۵۵].

۴ - سید بن طاووس (م ۶۹۳) می گوید: «و الظاهر أن ضريحها المقدس فی بیتها المکمل بالآیات و المعجزات». سپس می گوید: زیرا آن حضرت وصیت کرده بود که شبانه دفن شود و کسانی که آن بزرگوار، تا هنگام مرگش نسبت به آنان خشمگین بود در نمازش حاضر نشوند و اگر پیکر پاک آن بزرگوار به بقیع حمل می شد و یا در داخل مسجد و در میان بیت و منبر دفن می گردید، آثار حفر قبر، کسانی را که در فکر کشف آن بودند راهنمایی می کرد و لذا مستور بودن قبر شریف دلیل بر این است که پیکر پاک وی به بیرون از خانه اش و یا به بیرون از حجره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حمل نشده است. [۲۵۶].

مبنای دفن شدن در روزه چیست؟

دلیل و منشأ این احتمال چیست؟ آیا دلیل مسلم تاریخی آن را تأیید می کند یا روایت مورد اعتماد از پیشوایان معصوم در این زمینه وارد شده است؟!

و یا به قول شیخ طوسی (رحمه الله) در تهذیب، یک اختلاف نظری است که در میان علما، بدون ارائه دلیل متقن به وجود آمده است؛ «و نُسبت هذا الاختلاف الی الأصحاب». [۲۵۷].

پاسخ این پرسش این است: همانگونه که مرحوم شیخ طوسی اشاره کرده اند، از گفتار علما و محدثان ظاهر می شود که در این مورد نه مستند تاریخی وجود دارد و نه روایت مورد اعتماد آن را تأیید می کند بلکه این موضوع در مقابل روایات صریح و صحیح که در مورد بیت شریف وارد شده است، یک استظهار ضعیف و یک اصطیاد احتمالی است از حدیث [صفحه ۱۴۴]

شریف «ما بینَ بیتی و قبری رَوْضَةٌ مِنْ رِیاضِ الْجَنَّةِ» بدین معنی که علما و مورخان این حدیث شریف را که از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در مورد روضه شریفه نقل گردیده است، چنین توجیه می کنند و این فضیلت و شرافت را چنین تعلیل می کنند که: شاید به جهت دفن شدن پیکر پاک دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روضه مطهره است که این کرامت و فضیلت به این مکان مقدس اختصاص و تعلق یافته و موجب تفضیل و ترجیح روضه بر سایر نقاط مسجد گردیده است. آنچه پیشتر از شیخ صدوق و طبرسی نقل کردیم، گواه صریح بر این مطلب است و گواه سوم سخن ابن شهر آشوب است که پس از نقل نظریه شیخ طوسی؛ (و الأصوب أنها مدفونة فی دارها أو فی الروضة) می گوید: «و یؤید قولُهُ قولُ النبی (صلی الله علیه و آله): «بین قبری و منبری روضَةٌ مِنْ رِیاضِ الْجَنَّةِ». [۲۵۸].

و بالاخره گواه دیگر، گفتار شیخ ابوالفتوح رازی در رساله «حسنیه» است که از زبان ابن بانو در حضور هارون الرشید چنین می گوید:.... و در میانه قبر و منبر دفن کردند به حکم حدیث «ما بین قبری و منبری روضَةٌ مِنْ رِیاضِ الْجَنَّةِ». [۲۵۹].

و نمونه های دیگر از گفتار علما و دانشمندان که نقل همه آنها موجب اطاله خواهد شد.

نتیجه اینکه احتمال دفن شدن حضرت زهرا (علیها السلام) در روضه دلیل روشنی ندارد بجز برداشت ضعیف از حدیث یاد شده. بطوری که در آخر بحث اشاره خواهیم کرد، این در حالی است که دفن شدن در مسجد، که برای عبادت وقف شده است، از نظر شرعی مجوزی ندارد.

روضه و بیت یکی است

باید گفت با توجه به مضمون روایات گذشته که ائمه هدی (علیهم السلام) روضه را مفهوماً و یا حکماً به بیوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بیت حضرت زهرا (علیها السلام) اطلاق نموده اند و بلکه مصداق بارز

[صفحه ۱۴۵]

روضه و افضل از آن معرفی کرده اند، دفن شدن فاطمه زهرا (علیها السلام) در روضه، یک معنای قابل قبول و مطابق با واقع پیدا می کند و این موضوع با دفن شدن آن حضرت در داخل بیتش، که مضمون روایات صریح است، منافی و مخالف نخواهد بود. و چنین به نظر می رسد که منظور مرحوم علامه ناظر به همین معنا است. او پس از نقل اقوال سه گانه در مدفن آن بزرگوار از شیخ طوسی (رحمه الله)، می گوید: «والروایتان الأولتان متقاربتان ومن قال أنها دفنت فی البقیع فبعید عن الصواب». [۲۶۰].

یعنی «روضه» و «بیت» دارای یک مفهوم نزدیک به هم و قابل جمع هستند نه دارای مفهوم مخالف هم، که هر یک مکانی مستقل و جداگانه باشد.

گفتنی است این معنا برداشت و تحلیل صریح مرحوم علامه مجلسی نیز هست که در آخر بحث ملاحظه خواهید کرد.

علت فضیلت روضه و افضل بودن بیت فاطمه علیها السلام

پاسخ یک پرسش: در طول تاریخ میان علما این باور وجود داشته و همواره مطرح بوده است که احتمالاً حضرت فاطمه در روضه دفن گردیده و این نظریه و اعتقاد بلا فاصله با حدیث شریف «بین قبری و منبری...» مورد تأیید قرار گرفته است. حال این پرسش پیش می آید که: اگر این ارتباط جای تردید دارد و این احتمال ضعیف است پس علت این تشریف و تفضیل، آن هم از زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چیست؟ و تفوق و فضیلت روضه بر دیگر نقاط مسجد، اگر به علت دفن شدن حضرت زهرا نباشد پس چیست؟!

در پاسخ این پرسش باید گفت: جای تردید نیست که این بخش از مسجد مواجه است با بیوت رسول خدا و بیت فاطمه زهرا (علیها السلام) و محل حضور دائمی رسول خدا و جایگاه نزول وحی الهی بر آن حضرت و پایگاه عبادت، نماز و اعتکاف آن بزرگوار است. وجود محراب و منبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این سوی مسجد که کانون عبادت و ابلاغ رسالت و ارشاد امت تا قیامت است، عامل برتری و تفوق و موجب فضیلت این مکان بر دیگر نقاط مسجد است.

[صفحه ۱۴۶]

در توضیح و تکمیل این مطلب نکته ای را که در اهمیت و فضیلت قبر شریف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مورد بحث بوده، مطرح می کنیم و به دنبال آن، فضیلت و شرافت روضه و بیت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و بیت فاطمه (علیها السلام) را شرح می دهیم.

یکی از بحثهایی که از قرون اول اسلام و با الهام از اخبار و احادیث در بین علما و محدثان جریان داشته، بیان فضیلت و رجحان دو شهر مکه و مدینه نسبت به یکدیگر و مقایسه مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله) با مسجد الحرام در برتری و شرافت و نیز برتری آن دو نسبت به مسجد الأقصی و مقایسه کعبه با قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده است و در این مقایسه طبق نقل سمهودی، علمای اهل سنت اجماع و اتفاق نظر دارند بر اینکه:

«آن قسمت از خانه پیامبر که پیکر پاک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن دفن گردیده، برتر از بیت خدا است و آن جایگاه مقدس که جسم نازنین خاتم انبیا را به آغوش کشیده، برتر از کعبه است»؛ [۲۶۱] زیرا در اثر تماس مستقیم آن پیکر مطهر با آن مکان مقدس و به علت مجاورت آن تربت پاک با آن جسد مبارک، شرافت این جایگاه به اوج رسیده و برتر از عرش اعلا گردیده است. این است ملاک برتری و فضیلت قبر پیامبر نسبت به کعبه!

اگر این فضیلت و شرافت به جهت این مجاورت نصیب این مکان مقدس گردیده که فضیلت و شرافتی مسلم و غیر قابل انکار است، پس بقعه و مکانی و روضه و بیتی که وجود مقدس آن مشعل هدایت و جسم و روان خاتم نبوت را در حال حیاتش در خود جای

داده و اشعه روحانی و فروغ معنوی وجودش از این امکنه تا قیامت به جهانیان پرتو افشانی کرده، طبعاً از هر نقطه دیگر و از سایر نقاط مسجد افضل و اشرف خواهد بود!

حال بر این اساس باید گفت فضیلت بیت فاطمه (علیها السلام) بیشتر و شرافت آن نسبت به سایر بیوت افزون تر است؛ زیرا بیت فاطمه، گذشته از اینکه یکی از بیوت رسول خدا است و همه فضائل را که سایر بیوت از آنها برخوردارند دارا است، خانه و بیت کسانی است که (لِئُدْهَبَ

[صفحه ۱۴۷]

عَنْكُمْ الرَّجَسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). [۲۶۲].

آری این بیت علاوه بر اینکه بیت رسول خدا است، محل زندگی امیر مؤمنان نیز هست، همان کسی که نازل به منزله نفس رسول الله است. و محل زندگی فاطمه، بضعه رسول خدا و محل تولد و زندگی حسنین فرزندان رسول الله است. این بیت همان جایی است که آن حادثه مهم تاریخ جهان معنویت و نزول آیه تطهیر در میان آن به وقوع پیوسته است.

اگر فضیلت روضه را از راه حدیث رسول خدا، که زبان وحی است، شنیده ایم، فضیلت این بیت و اهل آن را مستقیم و بیواسطه از زبان وحی و از طریق کلام خدا می شنویم.

اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) فضیلت روضه را از طریق گفتارش به مسلمانان آموخته، طبق نقل محدثان شیعه و اهل سنت این بیت و اهل آن را، هم از راه گفتار و هم در عمل و کردار به مدت نه ماه، آن هم هر روز پنج بار، به جهانیان معرفی کرده است. [۲۶۳] و چه فضیلتی! که بالاتر از آن متصور نیست و این است معنای گفتار امام صادق (علیه السلام) در پاسخ پرسش جمیل از بیت پیامبر و امیر مؤمنان که: آیا آنها هم از روضه است؟ می فرماید: «نعم و أفضل».

بررسی یک روایت مخدوش

اشاره

از مطالب گذشته به طور خلاصه معلوم شد که:

۱- اصل فضیلت روضه مطهر بر اساس حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ثابت و مسلم است ولی آیا محدوده روضه کجا است؟ جای بحث و گفتگو است.

۲- باز معلوم شد که خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خانه فاطمه (علیها السلام) از نظر فضیلت، نه مانند روضه،

[صفحه ۱۴۸]

بلکه افضل و برتر از روضه است و نیز ثواب عبادت و نماز در این بیوت، بیشتر می باشد.

۳- همچنین فهمیدیم که برای دفن شدن پیکر پاک حضرت زهرا (علیها السلام) در روضه، به مفهوم فاصله قبر و منبر، دلیلی جز یک برداشت ضعیف و اظهار نظر احتمالی وجود ندارد، لیکن اگر از «روضه» معنای وسیع آن را بگیریم، که شامل بیت حضرت زهرا هم هست، دفن شدن آن حضرت در روضه درست است و مؤید روایات صحیح دیگری است که می گویند: «دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا» در تکمیل این بحث، لازم است به نقد و بررسی تنها روایتی پردازیم که مرحوم صدوق در «معانی الأخبار» نقل کرده است و از ظاهر آن استفاده می شود که پیکر حضرت زهرا میان قبر و منبر مدفون است. و مخدوش بودن متن و سند آن را توضیح دهیم؛ متن روایت این است:

«حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل (رحمه الله) قال حدثنا علي بن الحسين السعدآبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه،

عن ابن اَبی عمیر، عن بعض أصحابنا عن اَبی عبد الله (علیه السلام) قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): «ما بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنه و منبری علی ترعه من تُرع الجنه، لأن قبر فاطمه - صلوات الله علیها - بین قبره و منبره و قبرها روضه من ریاض الجنه و إلیه ترعه من تُرع الجنه». [۲۶۴].

ظاهر این روایت با توجه به ذیل آن (... لأن قبر فاطمه...) این است که آن حضرت در میان قبر شریف و منبر منیف دفن شده است. ولی با یک توجه اجمالی می توان به ضعف سند و تزلزل متن آن پی برد و مخدوش بودن آن را از هر دو جهت به دست آورد: از نظر سند: به طوری که ملاحظه می کنید این روایت از نظر سند مرسل است و ابن ابی عمیر آن را از بعضی اصحاب نقل کرده است و آن بعضی مشخص نیست که چه کسی است! و می دانیم که روایت مرسل دارای حجیت نیست. [صفحه ۱۴۹]

و از نظر متن: این روایت از جهت متن مدرج است و در علم درایه و حدیث شناسی مدرج را چنین تعریف کرده اند: «أن يقول الراوی کلاماً یرید أن یستدل علیه بالحديث فیأتی به بلا فصل فیتوهم أن الكل حدیث». [۲۶۵].

روایت مدرج آن است که راوی برای تأیید متن روایتی که نقل می کند، در ذیل آن مطلبی بگوید که خواننده و یا شنونده چنین تصور کند که آن هم از متن روایت است که از نظر حدیث شناسان، اینگونه روایات هم مخدوش و غیر قابل اعتماد است. و این روایت هم دقیقاً از همین روایات مدرج است و ذیل و تعلیل در آن، نه از کلام امام بلکه مانند تعلیل های گذشته، از اضافاتی است که به وسیله راویان و یا به هنگام کتابت روایت به عمل آمده است.

و دلیل بر این مدعا این است که حدیث «بین قبری و منبری» همانگونه که پیشتر اشاره کردیم، از احادیث عامی است و تنها در منابع اهل سنت آن هم به طور ضعیف؛ از جمله در مسند احمد نقل شده و در منابع معتبر مانند صحاح نیامده است.

واقعیت تاریخی هم مدرج بودن این روایت را تأیید و مضمون حدیث «بین قبری و منبری» را نفی می کند؛ زیرا رسول الله (صلی الله علیه و آله) در حال حیاتش محل قبر و جایگاه دفن پیکر مطهرش را معین نکرده بود؛ همانگونه که کیفیت نماز خواندن بر بدن مبارکش را بیان ننموده بود.

از این رو پس از رحلتش در هر دو مسأله میان اصحاب اختلاف نظر پدید آمد که به آن حضرت چگونه نماز بخوانند و در کجا دفنش کنند، تا اینکه امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

«ان رسول الله امائنا حياً و میتاً... فیصلون علیه بلا امام وان الله لم یقبض نبیاً فی مکان الا وقد ارتضاه لزمسه فیه و انی لدافنه فی حجرته التی قبض فیها فسلم القوم لذلك و رضوا به». [۲۶۶].

[صفحه ۱۵۰]

و این ضعف متن و سند موجب گردیده است که صدوق (رحمه الله) با اینکه خودش این روایت را نقل کرده، در بیان آن چنین بگوید:

«قال مصنف هذا الكتاب (رضی الله عنه) رُوی هذا الحدیث هكذا و أوردته لما فیه من ذكر المعنی، والصحیح عندی فی موضع قبر فاطمه (علیها السلام) ما حدثنا به اَبی (رحمه الله) قال: حدثنی... عن أحمد بن محمد بن اَبی نصر البنظلی قال: قال: سألت ابا الحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) عن قبر فاطمه (علیها السلام) فقال: دفنت فی بیتها فلما زادت بنوا فیه فی المسجد صارت فی المسجد». [۲۶۷].

این گفتار صدوق قابل توجه است؛ زیرا او در این نقل و در این متن مردد است و می گوید: «رُوی هذا الحدیث هكذا» و توضیح می دهد از آنجا که این روایت با تردید و احتمال مدرج بودن که در آن مشاهده می شود، نیاز آن به توجیه و بیان است و در نتیجه به جای این روایت مضمون روایت دیگر را صحیح می داند و آن را تأیید می کند که: «دفنت فی بیتها».

باز به همین جهت ضعف متن و سند است که علامه مجلسی پس از نقل آن از معانی الاخبار، مضمون آن را مردود می‌داند و دفن شدن فاطمه (علیها السلام) در داخل بیت خویش را تأیید می‌کند سپس به توجیه روایت می‌پردازد و روضه را به آن حدی که از ظاهر این روایت استفاده می‌شود، محدود نمی‌داند بلکه شامل بیت فاطمه (علیها السلام) نیز می‌داند؛ همانگونه که ما از روایات استفاده کردیم.

او پس از نقل روایت می‌گوید:

«الأظهر أنها (عليها السلام) مدفونَةٌ في بيتها و قد قدمنا الأخبار في ذلك. و لعل خبر ابن أبي عمير محمول على توسعة الروضة بحيث تشمل على بيتها». [۲۶۸].

[صفحه ۱۵۱]

نکته قابل توجه

این بود بررسی یک روایت مدرج و نظریه بزرگ محدث شیعه، شیخ صدوق (رحمه الله) در مورد این روایت و اشکال و ایراد تلویحی و در نهایت اعراض وی از مضمون آن.

و همچنین نظریه مرحوم علامه مجلسی در تأویل این روایت و توسعه ای که در مفهوم «روضه» قائل گردیده است لیکن باید به این نکته نیز توجه کرد که: آنگونه که ملاحظه کردید، همه کسانی که مدفن حضرت زهرا (علیها السلام) را در روضه، آن هم به مفهوم فاصله بیت و منبر مطرح کرده اند، به همین روایت، استناد و تعلیل نموده اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنة!»

بطوریکه پیشتر اشاره شد، علاوه بر این که دلیلی بر دفن پیکر آن حضرت در روضه وجود ندارد، در صورت وقوع این موضوع این اشکال فقهی نیز بر آن متوجه خواهد شد که از نظر شرعی دفن شدن جنازه، متعلق به هر کسی باشد، در مسجد و محلی که برای عبادت مسلمانان وقف شده است جایز نیست و ائمه هدی اولی به مراعات احکام الهی هستند. پس پیکر مطهر حضرت زهرا چگونه در روضه، حساسترین محل مسجد پیامبر دفن شده است؟! و اگر چنین امری جایز بود، پیکر پاک رسول خدا بر این عمل اولی و سزاوارتر بود.

خانه دوم امیر مؤمنان علیه السلام و تاریخ تخریب بیت فاطمه علیها السلام

در خاتمه این بحث، بیان دو مطلب ضروری به نظر می‌رسد؛ یکی در ارتباط با بیت و حجره فاطمه (علیها السلام) و دیگری در ارتباط با دومین خانه امیر مؤمنان (علیه السلام).

بطوری که در متن روایات و در گفتار علما و در منابع تاریخی آمده است، بیت فاطمه (علیها السلام) به وسیله بعضی از حکام بنی امیه تخریب و به مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) ضمیمه گردیده است.

در اینجا نگاهی داریم به تاریخ این تخریب و به تاریخ این حادثه مهم تاریخی و همچنین به تغییر و تحولی که در طول چند قرن تا امروز در این حجره به وجود آمده است.

خانه فاطمه زهرا (علیها السلام) یکی از خانه های متعددی است که طبق دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در

[صفحه ۱۵۲]

کنار مسجد آن بزرگوار ساخته شده بود.

مورخان می‌گویند: این خانه ها و حجره ها در قسمت شرقی و شمالی و در سمت جنوبی مسجد قرار داشتند، [۲۶۹] که هر یک از

آنها به یکی از همسران رسول خدا اختصاص داشت؛ همانگونه که حجره فاطمه به آن حضرت اختصاص داده شده بود. از نظر موقعیت، بیت فاطمه در شرق مسجد و در قسمت شمالی حجره ای که پیکر پاک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن به خاک سپرده شده و به عایشه اختصاص داشت، قرار گرفته بود؛ همانگونه که حجره حفصه در قسمت جنوبی خانه عایشه قرار داشت، با این تفاوت که حجره عایشه و حفصه را راهروی از هم جدا می ساخت ولی در میان حجره فاطمه و عایشه فاصله ای به جز دیوار وجود نداشت و حتی بنا به نقل بعضی از مورخان اهل سنت، در میان این دو خانه، روزنه کوچکی تعبیه شده بود که پیامبر اکرم در اوقاتی که در خانه عایشه بسر می برد، از همین روزنه با اهل بیت صحبت و از فاطمه و حسنین تفقد و دلجویی می فرمود که پس از مدتی به عللی و طبق درخواست حضرت زهرا (علیها السلام) مسدود گردید. [۲۷۰].

این خانه و حجره که در لسان روایات و در متون تاریخ از آن به «بیت فاطمه» و گاهی به «بیت علی» (علیه السلام) تعبیر می شود؛ مانند سایر خانه های متعلق به رسول خدا و بعضی از صحابه و اقوام آن حضرت دارای دو در بود؛ یکی به داخل مسجد باز می شد و دیگری به سمت شرق و به طرف بقیع که در این سمت، دارای حیاط کوچکی هم مانند سایر بیوت بود و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دستور داد همه کسانی که دارای چنین خانه در اطراف مسجد هستند، در خانه خود را که به داخل مسجد باز می شود ببندند مگر خانه علی (و سد الأبواب الا باب).

گرچه در این بیت و حجره و مرقد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همانند مسجد آن حضرت در طول تاریخ، تحولات و دگرگونیهایی در اثر توسعه و علل دیگر به وجود آمده است ولی بطوری که اشاره گردید، هدف ما در اینجا فقط تذکر و یادآوری تغییر و تحولی است که در بیت فاطمه (علیه السلام) ایجاد شده است.

[صفحه ۱۵۳]

ولید بن عبدالملک خلیفه اموی [۲۷۱] که در سال ۸۸ به قصد سفر حج وارد مدینه شده بود، به هنگام سخنرانش در مسجد رسول خدا، پرده حجره فاطمه (علیها السلام) کنار رفت و او متوجه گردید که حسن بن حسن بن علی (علیه السلام) [۲۷۲] در میان این خانه نشسته در یک دستش آئینه و با دست دیگر محاسنش را شانه می زند ولید بلافاصله دستور داد که این خانه تخریب و به مسجد ضمیمه شود. حسن بن حسن و همسرش فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) با این دستور مخالفت و از ترک نمودن این حجره امتناع ورزیدند. ولید پیام داد که اگر این بیت را تخلیه نکنید بر سر شما ویران خواهم نمود، آنان باز هم مقاومت نمودند ولید دستور داد خانه را بر سر آنها و اطفالشان ویران کنند، چون مأمورین وارد خانه شدند و در اجرای فرمان ولید فرش از زیر پای حسن و فاطمه کشیدند آنان به اجبار این حجره را ترک و به خانه دیگری که متعلق به امیر مؤمنان (علیه السلام) بود، منتقل گردیدند. [۲۷۳].

بعضی از مورخین می گویند: اصل این حادثه و کنار رفتن پرده این حجره، در حال سخنرانی برای شخص ولید اتفاق نیفتاده، بلکه برای یکی از مأمورین وی که در فاصله های مختلف جهت بررسی اوضاع مدینه به این شهر وارد می شد اتفاق افتاده و او این موضوع را بعنوان امری بر خلاف شئون خلافت تلقی و در نزد ولید سعایت نموده، ولید هم دستور تخریب این بیت را صادر کرده است.

در ماه ربیع الأول سال ۸۸ ولید به عمر بن عبدالعزیز والی خود در مدینه کتباً دستور داد همه خانه های اطراف مسجد را که متعلق به همسران و اقوام و صحابه رسول خدا بود

[صفحه ۱۵۴]

تخریب و به مسجد ضمیمه نماید، او در نامه خود تأکید کرده بود که هر یک از مالکان این بیوت با فروش خانه اش موافقت کند خریداری و هر کس مخالفت نماید، قیمت خانه پرداخت و بدون رضایت وی ویران شود.

عمر بن عبدالعزیز سران و علمای مدینه را از مضمون نامه ولید آگاه ساخت، همه آنان با این تصمیم مخالفت نموده و چنین گفتند: اگر واقعاً هدف ولید توسعه مسجد است می توان آن را از جوانب دیگر به اجرا گذاشت. اما این حجره ها که متعلق به رسول خدا و یادگار آن حضرت و با این بساطت و سادگی و دیوارهای خشتی با سقفهای کوتاه و با پوشش شاخه های خرما که بیانگر کیفیت زندگی پیامبر اسلام است موجب جلب توجه زائرین تا قیامت و سبب بهره گیری معنوی و سوق دادن مسلمانان به زهد و کناره گیری از تجمل گرایی می باشد و مسلمانان در طول قرن‌ها با مشاهده این مناظر، پی خواهند برد که علاقه به ساختمانهای چند طبقه و گرایش به رفاه و زندگی پر زرق و برق از روش انبیا بدور است و طبعاً به آن حضرت تأسی و از روش وی تبعیت خواهند نمود.

عمر بن عبدالعزیز پیشنهاد سران مدینه را به ولید منعکس نمود. وی مجدداً دستور داد که باید این خانه ها ویران و مسجد از تمام جوانب توسعه پیدا کند!

طبق نوشته مورخین، به هنگام تخریب این خانه ها، مردم مدینه آنچنان ناله و شیون سر دادند و آنچنان گریه و زاری نمودند که ایام رحلت رسول خدا را تداعی می نمود و پس از درگذشت غم انگیز رسول خدا، در هیچ حادثه ای در مدینه چنین تأثر و حزن و اندوهی مشاهده نشده بود.

به هنگام تخریب این حجره ها خبیب بن عبدالله به عمر بن عبدالعزیز گفت: به خدایت سوگند کاری نکنید که آیه (إِنَّ الْبَلَدِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ) را از بین ببرید. فرزند عبدالعزیز دستور داد در روزی سرد بر بدن خبیب آب سرد بریزند و یک صد تازیانه بزنند که وی در اثر این فشار به شهادت رسید. عمر بن عبدالعزیز بعدها از این اقدام خود اظهار ندامت می نمود و می گفت ای کاش خبیب را نمی کشتم.

به هر حال ولید با تخریب این بیوت مسجد را توسعه داد و از پادشاه روم جهت بنایی و زیباسازی آن استمداد نمود و چهل نفر معمار و کارگر مسیحی وارد مسجد و مشغول به کار

[صفحه ۱۵۵]

شدند و در سال ۹۱ توسعه و زیباسازی مسجد به پایان رسید. [۲۷۴].

گرچه مورخان بر خلاف دستور ثانوی و تخریب بیوت همسران پیامبر که در سال ۸۸ بوده، برای تخریب خانه فاطمه تاریخ دقیقی ذکر ننموده اند ولی همانگونه که در گفتار بعضی از آنان اشاره شده، وقوع متعاقب این دو حادثه، نشانگر این واقعیت است که تخریب حجره فاطمه و ضمیمه کردن آن به مسجد، در حالی که همه خانه های موجود به حال خود باقی بوده، موجب جلب توجه هر بیننده و از نظر اجتماعی شدیداً سؤال برانگیز بوده است. ولید هم در اثر فشار افکار عمومی مجبور شده است با اتخاذ چنین تصمیمی و به عنوان «توسعه مسجد» دستور تخریب همه این بیوت را صادر نماید تا در ضمن مشروعیت بخشیدن به عمل خود مسأله تخریب بیت فاطمه هم در بوته فراموشی قرار گیرد.

طبق دستور ولید، عمر بن عبدالعزیز این خانه ها را ویران و مانند حجره فاطمه به مسجد ضمیمه نمود و حتی دیوارهای موجود در اطراف حجره و مرقد مطهر رسول خدا را نیز برداشت و برای مشخص شدن مرقد مطهر به جای دیوار قبلی، محدوده آن را با سنگهای سیاه رنگی، شبیه به سنگهای دیوار کعبه ولی صاف و تراشیده شده، دیوار کشی نمود. [۲۷۵] و این وضع تا به امروز باقی است و پرده ای که در طول تاریخ قبر شریف با آن پوشش داده می شود در روی همان دیوار که در اطراف قبر بنا شده است قرار می گیرد.

و باز برای این که قبر رسول خدا حالت کعبه را پیدا نکند، قسمت شمالی آن را که محدوده بیت عایشه و حضرت زهرا می باشد - با اینکه جزو مسجد شده بود با ارتفاع مختصر از کف مسجد به شکل مثلی در آوردند.

وضع مرقد شریف و بیت فاطمه، قطع نظر از تغییرات جزئی، تقریباً به مدت شش قرن به همان شکلی بود که توضیح داده شد و زائران قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می توانستند قبر شریف [صفحه ۱۵۶]

آن حضرت را در فاصله یک متر و نیم و از پشت دیوار زیارت کنند و در اطراف مرقد شریف و در محل بیت فاطمه (علیه السلام) و سایر بیوت نماز بخوانند و گفتار ائمه هدی (علیهم السلام) [۲۷۶] و محدثان و مورخان در مقاطع مختلف، بیانگر این حالت و ناظر به این تحول و دگرگونی و تخریب بیت فاطمه و ضمیمه شدن آن به مسجد است که به دستور ولید انجام گرفته است. ولی در سال ۶۶۸ به دستور پادشاه مصر، ملک ظاهر ببرز بندقداری [۲۷۷] در میان ستونهایی که در چهار طرف مرقد مطهر قرار داشت، شبکه چوبینی به ارتفاع تقریباً دو متر نصب و این قسمت مجدداً از مسجد جدا گردید که علاوه از مرقد مطهر بیت عایشه و بیت فاطمه (علیه السلام) نیز در داخل این شبکه قرار گرفتند. این شبکه دارای سه در بود؛ یک در در سمت قبله و در دوم در طرف شرق و در سوم در سمت غرب و داخل مسجد قرار داشت.

مورخین می گویند در اندازه گیری محل نصب این شبکه، ملک ظاهر که در سال ۶۶۷ در موسم حج به مدینه وارد شده بود، مباشرت مستقیم داشته و در سال ۶۶۸ آماده و نصب گردید.

پس از نصب این شبکه، فاصله زائران با قبر رسول خدا بیشتر و مسلمانان از نماز خواندن در قسمتی از فضا که به مسجد ضمیمه شده بود، ممنوع شدند و این موضوع به عنوان انتقاد از اقدام ملک ظاهر و بصورت عملی غیر مشروع و مانع از اقامه نماز در بخشی از مسجد از سوی بعضی از علمای وقت، مطرح گردید و پاسخ طرفداران ملک ظاهر این بود که: «او با نصب این شبکه، قداست حجره شریفه را بیش از پیش حفظ و احترام محوطه روضه مطهر را که در شرع انور وارد شده است، با ممنوع کردن عبور و مرور در آن، برای همیشه ابقاء نموده است.» [۲۷۸].

[صفحه ۱۵۷]

گرچه از قرن هفتم تا امروز در این شبکه، از لحاظ ارتفاع و تبدیل آن به شبکه فلزی و دگرگونیهای مختلف دیگر، تغییراتی به وجود آمده است، اما محدوده ای که برای این شبکه در زمان ملک ظاهر ترسیم شده بود، هنوز هم به حال خود باقی است و تغییری در آن رخ نداده است و محل بیت فاطمه (علیها السلام) که در سمت شمالی مرقد رسول خدا، در داخل شبکه قرار گرفته بود، فعلاً نیز در داخل شبکه و در همان محدوده قرار دارد.

محراب و ضریح در بیت فاطمه علیها السلام

ابن نجار (متوفی ۶۴۳ هـ. ق.) پس از اینکه از محمد بن ابراهیم؛ یکی از احفاد و نوادگان امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که قبر فاطمه (علیه السلام) در بیت خودش قرار دارد، می گوید:

«قلت و بیتها اليوم حوله مقصورة و فیه محراب و هو خلف حجره النبی (صلی الله علیه و آله)» [۲۷۹].

«در زمان فعلی، خانه فاطمه در داخل مقصوره و محدوده واقع شده و دارای محرابی است که در پشت حجره پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار گرفته است.»

ظاهراً منظور ابن نجار از «مقصوره» - که قبل از تاریخ نصب شبکه در اطراف بیت فاطمه (علیها السلام) بوده است - همان مثلث مرتفعی است که در زمان عمر بن عبدالعزیز در قسمت شمالی مرقد شریف نبوی (صلی الله علیه و آله) ایجاد شده بود که با نصب شبکه، برداشته شده است.

متن گفتار ابن نجار را سمودی نقل کرده و اضافه می‌کند: «محرابی که ابن نجار از آن یاد نموده که در پشت حجره عایشه قرار دارد، در قسمت مقدم این محراب، محلی هست که مردم، آنجا را به عنوان «قبر فاطمه (علیها السلام)» می‌شناسند و بر این نقطه احترام زیادی قائلند و از قدم گذاشتن بر این محوطه امتناع می‌ورزند». [۲۸۰].

همانگونه که سمودی اشاره نموده در داخل بیت فاطمه، نقطه مشخصی به عنوان محل قبر آن حضرت شناخته می‌شده و از گفتار علامه مجلسی (رحمه الله) معلوم می‌شود که در قرنهای گذشته و در زمان آن مرحوم، علامت قبری نیز به عنوان قبر فاطمه در این نقطه وجود

[صفحه ۱۵۸]

داشته است [۲۸۱] و امروز هم در داخل بیت فاطمه ضریحی را مشاهده می‌کنیم منتسب به آن حضرت، به ابعاد تقریبی یک متر و نیم در یک متر و نیم که ظاهراً در همان نقطه ای که معروف به محل قبر آن حضرت بوده نصب شده و با علامت قبری که مرحوم مجلسی اشاره فرموده، قابل انطباق است. گرچه تاکنون کیفیت پیدایش اثر قبر و تاریخ نصب این ضریح؛ همانند تاریخ احداث محراب قدیمی - که ابن نجار از آن یاد نموده - معلوم و مشخص نگردیده است.

سکونت مهاجران در مدینه

اشاره

طبق مضمون بعضی از آیات و شواهد تاریخی عده ای از مسلمانان که در مکه به اسلام گرویده بودند در اثر ایمان و عقیده به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و در اثر فشار مشرکین مکه بهنگام هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) خانه و زندگی خود را ترک و مصاحبت رسول خدا را به سکونت در مکه ترجیح دادند و یکی پس از دیگری به مدینه مهاجرت نمودند بعضی از این مهاجرین که در مدینه دوست و آشنایی داشتند به منزل آنها وارد شدند و بعضی دیگر در گوشه ای از مسجد سکنی گزیدند. انصار نیز در مقابل این ایثار و فداکاری مهاجران و در مساعدت و یاری آنان آنچه داشتند از خانه و زمین و وسائل زندگی در اختیار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قرار دادند تا در میان مهاجران تقسیم و مشکل مسکن و زندگی آنها را برطرف سازد و بدینگونه مسلمانان صدر اسلام مفهوم ایثار و اخوت و تعاون اسلامی را متجلی ساختند و برای همه مسلمانان و بلکه همه جهانیان الگو و سرمشق گردیدند.

و لذا قرآن مجید عملکرد این دو گروه از صحابه را ستوده و ایثار و گذشت آنها را مورد تقدیر قرار داده و فرموده است (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ - وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي

[صفحه ۱۵۹]

صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) [۲۸۲] ما در اینجا بعنوان نمونه چند مورد از این مهاجر و انصار که در تاریخ از آنها یاد شده است ذکر می‌کنیم:

حارثه بن نعمان انصاری

اشتیاق مسلمانان به حضور در مسجد و درک محضر رسول خدا موجب گردید که منازل آنها در جوار مسجد النبی و بیت آن حضرت باشد و لذا تقدیم و تقسیم خانه و زمین در مرحله اول از جوانب چهارگانه مسجد شروع شد و اولین کسی که چند باب

خانه خود را که در سمت جنوبی مسجد قرار داشت به رسول خدا تقدیم داشت و سایر انصار از وی پیروی نمودند حارثه بن نعمان انصاری بود منزل مسکونی خود حارثه هم در جنوب شرقی مسجد و چسبیده به خانه ابویوب انصاری بوده و این خانه در زمان امام صادق (علیه السلام) به آن حضرت منتقل گردید و در سال ۱۲۸۳ ق. بخشی از آن به ساختمان کتابخانه عمومی عارف حکمت معروف به شیخ الاسلام ضمیمه شد و در توسعه سعودی ها در سال ۱۴۱۴ ق. کتابخانه و منازل اطراف آن تخریب و جزء میدان جنوبی مسجد گردید.

ابوطلحه انصاری

و از جمله کسانی که در این راه پیشقدم گردید ابوطلحه انصاری بود. او نخلستان خود را که در سمت شمالی مسجد النبی قرار داشت برای خانه سازی مهاجرین در میان مسلمانان تقسیم نمود. در داخل این نخلستان چاه آبی بود معروف به «بئر حاء» که آب آن شیرین تر از چاه های دیگر بود و رسول خدا گاهی داخل این باغ می گردید و از آب آن چاه می نوشید. و لذا «بئر حاء» از چاه های تاریخی مدینه بشمار می رفت و تا این اواخر و پس از گذشت چند قرن حفظ شده بود و در توسعه اخیر سعودی ها به مسجد ضمیمه گردید.

روزی ابوطلحه عرض کرد یا رسول الله خداوند می فرماید (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) و بهترین اموال من این نخلستان است و لذا آن را در میان مسلمانان تقسیم و صدقه جاریه قرار می دهم و هر طور صلاح می دانید تقسیم کنید. [صفحه ۱۶۰]

رسول خدا فرمود «بِئْسَ ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ» مرحبا این مال سوددهی است و من صلاح می دانم این نخلستان را خودت در میان اقوام و عشیره نیازمند تقسیم کنی. [۲۸۳].

خانه عبدالرحمان عوف

ولی رسول خدا یک قطعه از نخلستان ابو طلحه را به عبدالرحمان بن عوف واگذار نمود و او در این محل منزلی ساخت که به مناسبت پذیرایی مهمانان رسول خدا در آن «دارالضیفان» و به مناسبت وسعت آن «دار الکبری» نامیده می شد. [۲۸۴]. در بخش غربی مسجد هم خانه ها و زمین هایی به مهاجران واگذار شده بود که نیازی به ذکر آنها نیست. و اما در طرف شرق و فاصله مسجد و بقیع هم که منطقه وسیعی بود زمین هایی در میان بعضی از مهاجران تقطیع و خانه های متعددی احداث گردید و کوچه هایی بوجود آمد مانند زقاق المناصع و زقاق البقیع. زقاق البقیع «کوچه بقیع» در فاصله بقیع و مسجد النبی واقع شده بود و این دو را بهم وصل می کرد و قبل از تخریب و توسعه مسجد بوسیله سعودی ها در سال ۱۴۱۴ ق. ما از طریق این کوچه مانند سایر حجاج از بقیع به مسجد و بالعکس آمد و رفت می کردیم.

خانه عثمان و ابوبکر

از جمله خانه هایی که در این منطقه واقع شده بود خانه ابوبکر و عثمان بود. عثمان بن عفان در سمت شرقی مسجد دارای دو خانه متصل بهم بود یکی را دار کبری و دیگری را دار صغری می نامیدند رسول خدا زمین خانه عثمان را به دو قطعه کرد و او هم قطعه دیگر را خودش خریداری و به دار کبری ضمیمه نمود بنا به نقل سمهودی عثمان در همان دار کبری محاصره و در همان منزل کشته شد. [۲۸۵].

خانه ابوبکر: بنا بگفته این شبه م - ۲۶۲ خانه ابوبکر در همان منطقه شرق مسجد در

[صفحه ۱۶۱]

کنار کوچه بقیع و در مقابل دار الصغرای عثمان قرار داشت. [۲۸۶].

عباسی می گوید فاصله خانه ابوبکر و عثمان پنج ذراع بیشتر نبود (۲ متر و نیم). [۲۸۷].

ابن سعد از عایشه نقل می کند پدرم ابوبکر در همان خانه که زمین آن را رسول خدا به وی داده بود مریض شد و در همان خانه از دنیا رفت. [۲۸۸].

و منازل دیگری نیز احداث شده بود که به سایر صحابه تعلق داشت و در گذشته اشاره نمودیم که محل دفن ائمه بقیع، خانه ای بود متعلق به عقیل؛ و همانگونه که در آینده خواهیم گفت، صفیه عمه رسول خدا در محلی که متصل به خانه مغیره بن شعبه بود، دفن گردیده است و ظاهراً جمله معروف در معرفی بقیع که در میان مدینه شناسان اشتهار دارد «شرقیها نخل و غربیها بیوت» [۲۸۹] اشاره به همین بیوت است.

دومین خانه امیر مؤمنان علیه السلام

و براساس شواهد تاریخی، یکی از این منازل نیز متعلق به امیر مؤمنان (علیه السلام) بود که در انتهای ذقاق البقیع و نزدیک به بقیع قرار گرفته بود. به عنوان تأیید این موضوع، متن چند سند تاریخی را در اینجا نقل می کنیم:

۱- ابن شبه قدیمترین مدینه شناس در این مورد می گوید:

«واتخذ علی بن ابی طالب بالمدينة دارین احديهما دخلت فی مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله) و هی منزل فاطمة بنت رسول الله التي تسكن فيها و الأخری دار علی التي بالبقيع و هی بأیدی ولد علی علی حوزالصدقته»: [۲۹۰].

[صفحه ۱۶۲]

«علی بن ابی طالب برای خود در مدینه دو خانه اختیار کرده بود؛ یکی همان خانه ای است که در داخل مسجد قرار گرفت و آن همان خانه فاطمه دختر رسول خداست که در آن سکونت می فرمود و دیگری خانه ای است که در کنار بقیع واقع شده بود و این خانه جزو موقوفات آن حضرت و در دست فرزندان او بود.»

۲- ابن نجار (متوفای ۶۴۳ هـ ق.) از سعید بن جبیر نقل می کند که:

«رأیت قبر الحسن بن علی بن ابی طالب فی فم الزقاق الذی بین دار نبیه و بین دار علی بن ابی طالب» [۲۹۱].

«قبر حسن بن علی را در اول کوچه ای که در میان خانه نبیه و خانه علی بن ابی طالب قرار دارد، مشاهده نمودم.»

۳- در مورد تخریب بیت فاطمه (علیها السلام) آمده است که حسن بن حسن و همسرش فاطمه بنت الحسین چون مجبور به ترک حجره فاطمه شدند، این حجره را ترک نموده و به خانه علی بن ابی طالب منتقل شدند. (فخرجوا منه حتی أتو دار علی نهراً) [۲۹۲].

۴- سهیلی متوفای ۵۸۱ هـ در مورد عبید الله بن عدی [۲۹۳] می گوید: «وله دار بالمدينة عند دار علی بن ابی طالب». [۲۹۴].

: او در مدینه خانه ای داشت که در جوار خانه علی بن ابی طالب قرار گرفته بود.

و می دانیم منظور هم جوار بودن با خانه ای که در کنار مسجد به امیر مؤمنان (علیه السلام) تعلق داشت نمی باشد؛ زیرا همسایگان این خانه فقط رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و همسران آن حضرت بود.

[صفحه ۱۶۳]

۵- سمهودی آنجا که نظرات مدینه شناسان را درباره بیت الاحزان نقل می کند می گوید: «و أظنه فی موضع دار علی بن ابی طالب الذی اتخذہ بالبقيع» [۲۹۵] «به گمان من بیت الاحزان در محل همان خانه متعلق به علی بن ابی طالب واقع است که در کنار بقیع

ساخته بود.»

گفتنی است که ما گرچه، نظریه سمهودی را درباره محل بیت الاحزان صحیح نمی دانیم بلکه همانگونه که در صفحات آینده ملاحظه خواهید فرمود بیت الاحزان از اول بنای مستقل بود نه بیت متعلق به امیر مؤمنان (علیه السلام). ولی به هر حال از مجموع این نظرات و از این متون تاریخی و مشابه آنها معلوم می شود که امیر مؤمنان (علیه السلام) در مدینه غیر از خانه ای که در کنار مسجد قرار داشت دارای خانه دیگر هم بود که در نزدیکی بقیع و در کنار منازل مهاجرین و به اصطلاح در محله مهاجر نشین مدینه قرار گرفته بود که مانند چاه ها و باغات جزو موقوفات آن حضرت گردید. [۲۹۶].

حوادثی که در این خانه واقع شد

به عقیده نگارنده، حوادث مهم تاریخی که بلافاصله پس از رحلت جانگداز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یکی پس از دیگری به وقوع پیوسته است همه آنها در این منزل بوده نه در بیتی که در کنار مسجد بود.

اجتماع عده ای از مهاجرین و انصار در مخالفت با بیعت ابوبکر، هجوم به خانه امیر مؤمنان [۲۹۷] و سوق دادن آن حضرت و همچنین حرکت حضرت زهرا (علیها السلام) به سوی مسجد، دوران نقاهت آن حضرت، ملاقات ها و حوادثی که در این دوران اتفاق افتاده و

[صفحه ۱۶۴]

همچنین مراسم تجهیز و تشییع آن بانوی مخدره مربوط به این منزل بوده و در این خانه واقع شده است که علاوه بر اعتبار عقلی، شواهد و قرائن تاریخی و چگونگی وقوع این حوادث این نظریه را تأیید می کند. و برای اهمیت این موضوع به نقل بعضی از این شواهد تاریخی می پردازیم.

شاهد و قرینه اول: متن تعبیرات عده ای از مورخان درباره اجتماع گروهی از مخالفین جریان سقیفه در منزل امیر مؤمنان می باشد از جمله طبری می گوید: «أتی عمر بن الخطاب منزل علی وفیه طلحه والزبیر ورجال من المهاجرین». [۲۹۸].

ابن قتیبه می گوید: «ان أبابکر تفقد قوماً تخلفوا عن بیعه أبی بکر عند علی کرم الله وجهه». [۲۹۹].

علامه حلی می گوید «طلب عمر احراق بیت امیر المؤمنین وفیه امیر المؤمنین و فاطمه و ابناهما و جماعه من بنی هاشم». [۳۰۰].

یعقوبی می گوید: «و بلغ أبابکر و عمر ان جملة من المهاجرین و الأنصار قد اجتمعوا مع علی بن ابی طالب فی منزل فاطمة بنت رسول الله». [۳۰۱].

ابن ابی الحدید می گوید: «ان قیس بن شماس... کان مع الجماعة الذین دخلوا بیت فاطمة... وکان فی البیت ناسٌ کثیر». [۳۰۲].

این تعبیرات مختلف و اجتماع قوم، ناس کثیر، جماعه و جمله من المهاجرین و الانصار دلیل بر این است که آنان در فضایی بزرگتر از فضای حجره فاطمه (علیها السلام) اجتماع کرده بودند فضائی که حضرت زهرا و فضا و حسنین نیز در آنجا حضور داشتند.

قرینه دوم: تعبیراتی است که در سوق دادن امیر مؤمنان بسوی مسجد بکار رفته است از جمله: «اجتمع الناس ینظرون الیه و امتلات شوارع المدینه بالرجال [۳۰۳] بهنگام

[صفحه ۱۶۵]

جلب امیر مؤمنان بسوی مسجد کوجه های مدینه مملو از مردم بود که به آن صحنه تماشا می کردند.

قرینه سوم: در تعبیراتی در مورد حرکت حضرت زهرا بسوی مسجد چنین آمده است «لما بلغ فاطمة إجماع أبی بکر علی منعها فذک لاثت خمارها علی رأسها واشتملت بجلبابها و أقبلت فی لمة من حفدتها ونساء قومها...». [۳۰۴].

و در تعبیر دیگر آمده است: «واجتمع معها نساء کثیر من غیرهن شمیات الیها» [۳۰۵] و باز در تعبیر دیگر آمده است «ولم تبق من بنی

هاشم أمرة الا خرجت معها [۳۰۶] این حرکت و حضور - لمه - تعدادی از بانوان به همراه حضرت زهرا که در واقع یک حرکت سیاسی و راه پیمائی آرام بر ضد شرائط موجود بود بدون وجود فاصله از منزل آن بانو تا مسجد متصور نیست و ترسیم این حرکت دسته جمعی در فاصله چند قدمی در میان حجره آن حضرت و مسجد بعید به نظر می رسد.

قرینه سوم: چگونگی اطلاع یافتن امیرمؤمنان (علیه السلام): در یک روایت مفصل که دوران عارضه و وفات و تجهیز حضرت زهرا نقل شده است چنین آمده است: پس از آنکه آن مخدره از دنیا رفت حسنین وارد منزل شدند و چون از ارتحال مادرشان مطلع گردیدند اسما عرض کرد ای نور دیدگان رسول خدا هرچه سریعتر خبر فوت مادرتان را در مسجد به اطلاع پدرتان برسانید. آن دو بزرگوار حرکت کردند و چون به نزدیکی مسجد رسیدند و صدایشان به گریه بلند شد صحابه از مسجد بیرون آمدند و علت گریه آن دو را جویا شدند آنان پاسخ دادند مگر نمی دانید که مادر ما از دنیا رفته است در اینجا بود که امیرمؤمنان بی اختیار به روی زمین افتاد... «فقلا لا أو لیس قد ماتت أمنا فاطمة قال: فوقع علی علی وجهه...» [۳۰۷].

اگر وفات آن مخدره در بیت و حجره اولی و در کنار مسجد اتفاق می افتاد نیازی به [صفحه ۱۶۶]

حرکت حسنین و طی فاصله نبود بلکه امیرمؤمنان با کوچکترین گریه در میان حجره از وقوع حادثه مطلع می گردید. قرینه چهارم: مراسم تشییع پیکر حضرت زهرا (علیها السلام): در این مراسم دو موضوع قابل توجه است یکی اظهار نگرانی آن حضرت از وضع تابوت های مکشوف و متعارف آن روز و در نهایت آماده سازی تابوتی دارای پوشش همانند هودج [۳۰۸] و استفاده نمودن از آن و تشییع و انتقال پیکر آن حضرت از محلی به محل دیگر و موضوع دوم دفن شدن آن حضرت در حجره خویش بطوری که در صفحات گذشته ملاحظه فرمودید مضمون روایات شش تن از ائمه و گفتار علما و دانشمندان شیعه و دلائل دیگر قویاً مؤید آن است که پیکر مطهر دختر رسول خدا در جوار قبر آن حضرت دفن شده است با در نظر گرفتن این دو جهت طبعاً این سؤال پیش می آید که اگر آن حضرت در حجره خویش و در کنار مسجد از دنیا رفته است و در همان حجره هم دفن شده است آماده سازی تابوت برای چه بوده و تشییع پیکر آن بانو چگونه انجام گرفته است و این قرینه و شاهد دیگری است بر اینکه ارتحال آن بزرگوار مانند حوادث دیگر در خانه ای دورتر از خانه اولی واقع شده است.

پاسخ به شبهات

در اینجا تذکر این نکته را لازم می دانیم که وجود خانه دوم و وقوع این حوادث در آن گرچه بنا به دلائل گذشته از نظر شخص نویسنده یک مطلب مسلم و مورد قبول است همانگونه که اصل تهاجم از مسلمات تاریخ شیعه و مورد تأیید عده ای از مورخان اهل سنت می باشد ولی نظریه این ناچیز رد و قبول و اثبات و انکار آن می تواند به صورت یک بحث تاریخی مورد بررسی قرار بگیرد که در صورت تقویت این احتمال افزون بر تأیید اصل حادثه به پاره ای از سؤالات در این زمینه پاسخگو بوده و بعضی از شبهات و ابهامات را برطرف می نماید.

[صفحه ۱۶۷]

اشکال ابن روزبهان و پاسخ او

[فضل بن روزبهان از بزرگان علمای شافعیه در عصر خود حکیم عارف، محدث شاعر و ادیب دارای تألیفات متعدد مشهورترین آنها رد بر نهج الحق علامه حلی است به نام ابطال نهج الباطل که در سال ۹۰۹ آن را تألیف نموده و مرحوم قاضی نور الله شوشتری شهید در سال ۱۰۱۹ احقاق الحق را در پاسخ آن نگاشته و در قرن اخیر مرحوم آیه الله شیخ محمد حسن مظفر پاسخ دیگری بر آن

نگاشته به نام دلائل الصدق و در سه جلد چاپ شده است.]

به عنوان مثال فضل بن روزبهان آنجا که می خواهد حوادث پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را انکار و یا توجیه کند آن عده از مورخان اهل سنت را که موضوع تهاجم و دستور احراق را نقل نموده اند مورد حمله قرار داده و پس از آنکه شیعیان را شدیداً نکوهش می کند می گوید چگونه می توان گفت که عمر بن خطاب چنین تصمیمی اتخاذ و دستور احراق بیت دختر رسول خدا را صادر نموده است. در صورتی که از طرفی این بیت متصل به مسجد و قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و حجرات همسران آن حضرت بود و از طرف دیگر سقف آنها را شاخه های خشک و قابل اشتعال و احتراق تشکیل می داد و آتش زدن به یکی از این حجرات به مفهوم آتش زدن به همه آنها و سوزاندن خانه فاطمه سوزاندن مسجد و قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود و قابل تصور نیست عمر بن خطاب چنین تصمیمی بگیرد و خود را در معرض اعتراض و مورد نکوهش مردم قرار بدهد و این با کیاست و سیاست او و هر شخص دیگر سازگار نمی باشد. [۳۰۹].

که اگر ابن روزبهان این حقیقت تاریخی را نه آنچنان که تصور نموده بلکه همانگونه که ما مطرح نمودیم و وقوع این حوادث را به بیت دوم امیرمؤمنان (علیه السلام) نه به بیتی که در کنار مسجد قرار داشت منتسب ساختیم درمی یافت برای اثبات ادعای خود بدین اشکال تمسک نمی جست و طبعاً نیازی هم بر پاسخ نه چندان مستحکم مرحوم دانشمند کلامی شیخ محمد حسن مظفر نبود.

[صفحه ۱۷۱]

بیت الاحزان یک حقیقت فراموش ناشدنی

بیت الاحزان

اشاره

هر زائر شیعی، از هر نقطه دنیا که وارد مدینه منوره می گردد، پس از زیارت قبر مطهر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) و اقامه نماز در مسجد آن حضرت و پس از زیارت قبور پاک ائمه بقیع (علیهم السلام) و سایر قبور متعلق به اقوام و عشیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عازم زیارت بیت الاحزان می شود، به این امید که اگر به قبر مطهر زهرای مرضیه (علیها السلام) دسترسی ندارد، آن حضرت را در محل دیگری که به وی منتسب است زیارت کند و اگر نمی تواند که صورت خود را به خاک قبر یگانه یادگار رسول خدا بگذارد و ضریح مقدس آن حضرت را با اشک دیده بشوید، حداقل در جایگاهی که دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از رحلت پدر بزرگوارش و در ایام آخر عمرش هر روز چند ساعت از وقت خویش را در آنجا به عبادت و گریه و ناله سپری نمود، نماز بخواند و به یاد اشکهای آن حضرت اشک بریزد. اما اینکه نه از چنین محلی خبری است و نه از بیت الاحزان در بقیع، اثری.

آیا اصلاً بیت الاحزان در حقیقت وجود دارد یا یک موضوع موهوم و خیالی بوده و بجز در لسان بعضی از خطبا و گویندگان وجود خارجی نداشته است؟!

در این بخش از کتاب برآینم محل واقعی و تاریخ ساختمان بیت الاحزان را، تا آنجا که از کتب حدیث و تاریخ به دست می آید و گفتار کسانی را که در طول تاریخ و از قرن اول تا دوران تخریب، از نزدیک این بیت حزن را زیارت کرده و شاهد ساختمان آن بوده اند در اختیار خواننده ارجمند قرار دهیم تا معلوم شود که بیت الاحزان یک واقعیت

[صفحه ۱۷۲]

غیر قابل انکار و یک حقیقت فراموش نشدنی است، اگر چه ساختمان آن ویران گردیده و در گوشه بقیع، از گنبد بیت الاحزان

اثری باقی نمانده است. ولی منابع حدیثی و تاریخی متقن از محدثان، مورخان، نویسندگان معروف و دانشمندان مشهور از شیعه و اهل سنت در طول تاریخ آن را تأیید و تثبیت نموده اند که اینک نمونه هایی از روایات و اعتراف مورخان را از نظر خواننده عزیز می گذرانیم.

بیت الاحزان در منابع حدیثی

از جمله منابع حدیثی که در آن از انگیزه به وجود آمدن بیت الاحزان سخن به میان آمده، خصال شیخ صدوق (رحمه الله) می باشد که آن محدث بزرگ، در ضمن روایتی با اسناد از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند:

«و اما فاطمه فبکت علی رسول الله حتی تأذی بها اهل المدینه فقالوا لها قد آذیتنا بکثرة بکائک فکانت تخرج الی المقابر...» [۳۱۰].

«فاطمه در مصیبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنقدر گریه نمود که مردم مدینه از گریه او ناراحت شدند و اظهار نمودند با کثرت گریه ات ما را متأذی نمودی و لذا خانه خود را ترک می نمود و به کنار قبرها می رفت...»

صریح تر و روشن تر از روایت صدوق، گفتار فضه (خادمه حضرت زهرا (علیها السلام) است که مرحوم علامه مجلسی در ضمن بیان جریان مفصل شهادت حضرت زهرا از زبان فضه، چنین نقل می کند که:

«ثم إنه بنی لها بیتاً فی البقیع نازهاً عن المدینه». [۳۱۱].

«امیر مؤمنان (علیه السلام) برای فاطمه، در بقیع و در خارج مدینه، خیمه ای برافراشت که آن حضرت به همراه حسنین بدانجا می آمد و پس از گریه طولانی به خانه اش مراجعت می نمود.

[صفحه ۱۷۳]

توضیح اینکه: بطوریکه در کتب لغت آمده است، «بیت» در لغت به معنای «محل و مسکن» است خواه به شکل چادر باشد یا خانه ای از خاک و گل [۳۱۲] و بطوری که در آینده نیز خواهیم دید، اولین بیت و مسکنی که برای فاطمه زهرا در بقیع ساخته شده، بصورت چادر و خیمه بوده است.

بیت الاحزان از نظر علما و مورخان

اشاره

عده ای از علمای بزرگ و شخصیت‌های علمی که در تاریخ مدینه و یا درباره زیارت بقیع مطلبی نوشته اند، از بیت الأحزان نیز سخن گفته و وجود آن را تأیید و تثبیت نموده اند که نظرات چند تن از آنان را به ترتیب تاریخ زندگی آنان، می آوریم:

ابن شبه نمیری

اشاره

قدیمی ترین تاریخ موجود [۳۱۳] در باره مدینه منوره، تاریخ المدینه، تألیف ابوزید عمر ابن شبه النمیری [۳۱۴] است. او که یکی از شخصیت‌های علمی و از فقها و محدثان مورد وثوق و از مورخان مورد اعتماد، نزد علما و دانشمندان اهل سنت است، در کتاب خود، آنجا که آثار و قبور بقیع - موجود در زمان خودش - را معرفی می کند، چنین می نویسد:

[صفحه ۱۷۴]

«شخص موثق و مورد اعتمادی بر من نقل نمود مسجدی که در طرف شرقی آن به جنازه اطفال نماز خوانده می شود، در اصل خیمه ای بوده برای زن سیاهی بنام «رقیه» [۳۱۵] که به دستور حسین ابن علی (علیه السلام) در آنجا می نشست تا از قبر فاطمه (علیه السلام) مراقبت کند زیرا قبر فاطمه را کسی بجز همان زن نمی شناخت. [۳۱۶].

از این گفتار ابن شبه که مشهود و مسموع خود را در مورد بیت الاحزان نقل نموده است، دو مطلب زیر به وضوح به دست می آید:
 ۱- بیت الاحزان در دوران حسین بن علی (علیه السلام) یعنی تا سال ۶۱ هجری، مانند حال حیات حضرت زهرا (علیها السلام) بصورت خیمه و چادر و محلی بوده است مشخص و معین و حسین بن علی (علیه السلام) بر حفظ آن عنایت و اهتمام داشته؛ بطوری که یکی از بانوان و ارادتمندان حضرت زهرا (علیها السلام) را مأموریت داده است، در این بیت و خیمه که یادآور دوران حساس زندگی مادر بزرگوارش بوده، اقامت نموده و از آنجا حراست و نگهبانی کند و لابد براساس همین دید و اهتمام و به پیروی از روش آن حضرت، افرادی از اهل بیت عصمت پس از آن حضرت نیز همین روش را ادامه داده و خیمه را به ساختمان مبدل نموده اند.

۲- بیت الاحزان پس از این دوران و در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم، دارای ساختمان بوده که ابن شبه را وادار نموده است کم و کیف و انگیزه بوجود آمدن این ساختمان را از افراد خیر و مطلع جویا شود و یکی از افراد مطلع و مورد وثوق نیز تا آنجا که در این مورد اطلاع داشته با وی در میان گذاشته است و سابقه آنجا را که زمانی بصورت خیمه بوده، بازگو نموده است و لیکن این خیمه دقیقاً در چه تاریخی و به وسیله چه کسی به ساختمان تبدیل شده، معلوم نیست.

[صفحه ۱۷۵]

توجیه متناقض

و اما مطلب دیگری که در ذیل این گفتار آمده است که: اقامت آن زن در میان بیت الاحزان برای حفظ و مراقبت قبر حضرت زهرا (علیها السلام) بوده است، تحلیلی است از سوی خود وی و توجیهی است متناقض و غیر قابل قبول؛ زیرا: اولاً خود ابن شبه در این کتاب، مانند عده دیگر از مورخان می گوید که علی بن ابی طالب (علیه السلام) پیکر مطهر حضرت زهرا (علیها السلام) را شبانه و در داخل منزل خود دفن نمود؛ بنابراین، مراقبت از قبر آن حضرت در بقیع مفهومی ندارد.

و ثانیاً اگر قبر آن حضرت در بقیع واقع بوده و کسی بجز «رقیه» آن را نمی شناخته، باز هم مراقبت از قبر مجهول، معنا و مفهومی ندارد.

بهر حال با توجه به شرایط خاص و حساس آن روز، ابهام در پاسداری از بیت الاحزان و توجیحات مختلف در اقامت یک زن در داخل آن، مستبعد نیست.

فتوای امام غزالی بر استحباب خواندن نماز در بیت الاحزان

امام ابو محمد غزالی ۴۵۰ - ۵۰۵ که یکی شخصیت‌های معروف و از علما و دانشمندان اهل سنت است، در ضمن بیان وظایف زائران مدینه منوره و کسانی که به زیارت بقیع مشرف می شوند می گوید: «مستحب است که زائران، هر روز صبح، پس از زیارت قبر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در بقیع حضور بهم رسانند و قبور پیشوایان دینی و صحابه را که در آنجا مدفون هستند زیارت کنند». سپس می گوید: «و مستحب است در مسجد فاطمه (علیها السلام) نیز نماز بخوانند». (و یُستحب أن یخرج کل یوم الی البقیع بعد السلام علی رسول الله... و یصلی فی مسجد فاطمة رضی الله عنها). [۳۱۷].

ابن جبیر، جهانگرد و دانشمند معروف اسلامی

سومین کسی که بیت الأحزان را از نزدیک زیارت و درباره آن سخن گفته است،

[صفحه ۱۷۶]

جهانگرد معروف اسلامی ابوالحسین احمد بن جبیر اندلسی [۳۱۸] است. او که در ماه محرم سال ۵۸۰ هـ ق. وارد مدینه شده و بقیع را زیارت نموده است، می گوید: «و در کنار قبه عباسیه، خانه ای قرار گرفته است که به فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) منتسب می باشد، می گویند این همان خانه ایست که فاطمه زهرا به آنجا می آمد و در آنجا اقامت و حزن و اندوه خود را در مرگ پدر بزرگوارش ابراز می نمود». [۳۱۹].

سمهودی

[علما و دانشمندان سمهودی را چنین معرفی نموده اند: «الشیخ نورالدین علی بن احمد سمهودی مصری شافعی، شخصیت دانشمند و مفتی مدینه، مدرس و مورخ این شهر، پیشوا و مقتدای مورخان. سلسله نسبش به حسن مثنی فرزند امام مجتبی (علیه السلام) منتهی می شود. او به سال ۸۴۴ در سمهود مصر متولد و پس از تحصیلات و حفظ نمودن قرآن و نیل به مدارج علمی، در فنون مختلف از سال ۸۷۳ در مدینه منوره متوطن و از اساتید بزرگ حرم شریف نبوی (صلی الله علیه و آله) گردید. وی در تاریخ مدینه منوره سه کتاب نوشته است که یکی مفصل و جامع الأطراف بنام «اقتفاء الوفا باخبار دارالمصطفی» است که در حادثه آتش سوزی مسجد نبوی در ماه رمضان سال ۸۸۶ هـ از بین رفته است. دومی «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی» کتابی است که به قول خود سمهودی به درخواست کسی که «طاعته غم و مخالفته غم» مطالب کتاب قبلی را در این کتاب تلخیص نموده است، ولی در عین حال دارای گسترده ترین و دقیقترین مطالب در تاریخ مدینه می باشد که در هیچ یک از منابع دیگر نمی توان به دست آورد. این کتاب در دو جلد و در ۱۴۳۵ صفحه چاپ شده است. و سومی «خلاصه الوفا» است و مطالب «وفاء الوفا» را در این کتاب تلخیص نموده و این کتاب نیز چاپ شده است. سمهودی دارای تألیفات متعدد دیگری نیز می باشد. وفات وی در سال ۹۱۱ هـ در مدینه واقع گردید. در شرح حال او به شذرات الذهب، اعلام زرکلی، و الکنی و الالقاب مراجعه شود.]

چهارمین شخصیت و مورخی که وجود بیت الأحزان را تأیید و تثبیت نموده است؛

[صفحه ۱۷۷]

مقتدا و پیشوای مدینه شناسان، نورالدین علی بن احمد سمهودی مصری است؛ شخصیتی که پس از وی هیچ مورخ و نویسنده ای در باره مدینه کتابی ننوشته و هیچ گوینده و خطیبی، از تاریخ مدینه سخن نگفته، مگر اینکه به گفته او استناد جسته و از کتاب او «وفاء الوفا» استمداد نموده است. او می گوید:

«والمشهور ببیت الحزن انما هو الموضع المعروف بمسجد فاطمة فی قبله مشهد الحسن و العباس».

«مشهور در بیت الاحزان، همان محلی است که به مسجد فاطمه معروف و در طرف قبله حرم (امام) حسن و (جناب) عباس واقع گردیده است.»

آنگاه می گوید: «واظنه فی موضع بیت علی بن ابی طالب الذی کان اتخذہ بالبقیع و فیہ الیوم هیأه قبور». [۳۲۰].

«و به عقیده من، این بیت الأحزان در محل همان بیت و مسکنی است که علی بن ابی طالب (علیه السلام) آن را در بقیع آماده ساخته بود». و اضافه می کند که فعلاً در میان آن، شکل چند قبر نیز موجود است.

سر ریچارد بورتون

[SIR RICHARD BURTON]

یکی از جهانگردان غربی که به مکه و مدینه مسافرت نموده [۳۲۱] و در سیاحتنامه خود از آثار و ابنیه حجاز و از اخلاق و رسوم مسلمانان در موسم حج و از جزئیات زندگی [صفحه ۱۷۸]

مردم حجاز سخن گفته است. از جمله حررها و گنبدها و بارگاههای موجود در بقیع را معرفی و با قلم خود ترسیم و تصویر نموده است. «سر ریچارد بورتون» جهانگرد انگلیسی است که در سال ۱۸۵۳ میلادی - تقریباً ۱۳۹ سال قبل - بقیع را از نزدیک مشاهده نموده و در باره بیت الأحزان چنین گفته است: «در بقیع مسجد کوچکی است که در سمت جنوبی گنبد عباس بن عبدالمطلب واقع گردیده و این مکان را بیت الأحزان نیز می نامند؛ زیرا فاطمه زهرا آخرین روزهای عمر خویش را در این محل بسر می برد و برای از دست دادن پدر عزیزش نوحه سرایی می نمود. [۳۲۲].

مطالبی که از آقای بورتون نقل شد، دلیل روشنی بر مشخص بودن ساختمان بیت الأحزان در زمان وی و اشتهار وجه تسمیه و انگیزه ایجاد آن می باشد که یک جهانگرد انگلیسی و غیرمسلمان در اندک زمان و با مختصر تماس با مسلمانان توانسته است همه این مطالب را همانگونه که در منابع محکم تاریخی و حدیثی آمده است، دریافت و در سیاحتنامه خود منعکس نماید.

فرهاد میرزا

[فرهاد میرزا معتمدالسلطنه متوفای ۱۳۰۵ هـ در میان شاهزادگان قاجار، از نظر علمی دارای شخصیت بارزی است که از وی شش جلد کتاب، در فنون مختلف به جای مانده از جمله آنها «مقام ذخار» در مقتل و «هدایة السبیل» که سفرنامه حج اوست و هر دو کتاب در موضوع خود در زبان فارسی از بهترین کتابها به شمار می رود.]

فرهاد میرزا معتمدالسلطنه که در ۱۸ ذیقعد ۱۲۹۲ هـ به زیارت بقیع نائل گردیده، پس از بیان زیارت حرم، ائمه بقیع و نثار فاتحه بر قبور علما که در کنار این حرم مطهر واقع بودند، می گوید: «از آنجا به بیت الأحزان رفتم و از آنجا به زیارت حلیمه سعدیه...» [۳۲۳].

بیت الاحزان در آستانه تخریب

تا اینجا همراه با تاریخ بیت الاحزان از بدو پیدایش آن، تا اواخر قرن سیزده (۱۲۹۲)، [صفحه ۱۷۹]

قرن به قرن حرکت نمودیم. اینک در قرن چهاردهم هجری و در آستانه تخریب بیت الاحزان که در سال ۱۳۴۴ هـ واقع گردیده است قرار گرفته ایم. در این برهه محدود و مدت کمتر از نیم قرن، از میان میلیونها زائر بیت الاحزان، تعدادی از علمای برجسته و نویسندگان را می بینیم که در تألیفات خود از بیت الاحزان سخن به میان آورده و از این بنای تاریخی و اثر فراموش نشدنی یاد نموده اند، از جمله:

۱ - ابراهیم رفعت پاشا [۳۲۴] نویسنده و امیرالحاج مصری است که برای آخرین بار در سال ۱۳۲۵ هـ بقیع را زیارت کرده و مشاهدات خود را در باره بیت الاحزان چنین نقل می کند:

«و هناك قبة تسمى قبة الحزن يقال انها في البيت الذي آوت اليه فاطمة بنت النبي (صلى الله عليه و آله) و التزمت الحزن فيه بعد

وفات ابیها رسول الله (صلی الله علیه و آله) و كان فی البقیع قباب كثيرة هدمها الوهابيون». [۳۲۵].

«در بقیع، گنبد دیگری نیز وجود دارد که «قبه الحزن» نامیده می شود و می گویند که این گنبد در روی همان محل ساخته شده است که فاطمه (علیه السلام) پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بدانجا می آمده و حزن و اندوه خود را ابراز می نموده است»، سپس می گوید «در بقیع گنبدهای زیادی بود که وهابیه از بین برده اند.»

۲- حاج سید احمد هدایتی: یکی دیگر از کسانی که در آستانه تخریب بیت الأحزان و پنج سال قبل از این حادثه تأسف بار، بیت الأحزان را زیارت و در سفرنامه خود به نام «خاطرات مکه» منعکس نموده است، مرحوم حاج سید احمد هدایتی یکی از سادات مکرم و از اولاد محترم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است که وی ضمن بیان موارد و نقاط مختلفی که حضرت زهرا (علیها السلام) را زیارت نموده است، می گوید: «پنجم در بیت الأحزان که در قبرستان بقیع

[صفحه ۱۸۰]

واقع است». [۳۲۶].

۳- سید شرف الدین (قدس سره) ۱۲۹۰ - ۱۳۷۷: مرحوم علامه، سید عبدالحسین شرف الدین، [۳۲۷] سومین کسی است که بیت الأحزان را پنج سال قبل از تخریب، زیارت و به تناسب بحثی در کتاب خود «النص و الاجتهاد» به این مطلب تصریح نموده است که گفتار او را بعنوان «خاتمه مسک» می آوریم:

«... سپس علی بن ابی طالب در بقیع محلی را آماده ساخت که فاطمه زهرا برای گریه کردن، بدانجا می آمد و بیت الأحزان نامیده می شد و شیعیان در طول تاریخ این بیت را همانند مشاهد و حریمهای مقدس زیارت می نمودند تا اینکه در این ایام که سال ۱۳۴۴ هـ است، ملک عبدالعزیز بر سرزمین حجاز مسلط و با دستور وی بر اساس پیروی اش از وهابیه، منهدم گردید و در سال ۱۳۳۹ هجری که خداوند توفیق سفر حج و زیارت پیامبر و مشاهد اهل بیتش در بقیع را بر من عنایت فرمود، بیت الاحزان را زیارت کردم.»

(... و کنا سنه ۱۳۳۹ تشرفا بزیارة هذا البیت (بیت الأحزان)... فی البقیع...). [۳۲۸].

۴- جناب شیخ عمراوی: ایشان بزرگترین عالم و شیخ الشیعه در مدینه منوره است که بیت الأحزان را قبل از تخریب مشاهده کرده است اینجانب در طول سی سال مکرر به زیارت ایشان نائل گشته ام و آخرین بار در شب اول و شب پنجم ماه مبارک رمضان ۱۳۲۶ قمری بعد از نماز مغرب و عشا در منزلشان به زیارتشان که در حال پیری و دارای ۹۷ سال بودند شرفیاب شدم در ضمن مطالب جالب درباره بیت الأحزان فرمودند من

[صفحه ۱۸۱]

۸ یا ۹ ساله بودم و مکرر به همراه مادرم ضمن زیارت بقیع وارد بیت الأحزان هم می شدیم و اضافه نمودند که بیت الأحزان دارای گنبد و فرش بود و مساحت آن به ۸ و ۹ متر می رسید و بشکل دایره ای بود و در چند قدمی جنوب غربی حرم ائمه بقیع واقع شده بود.

خلاصه و نتیجه

این بود اجمالی از تاریخ بیت الأحزان و طبعاً کسانی که دارای فراغت کافی و دسترسی به منابع بیشتری دارند، می توانند مطالب ارزنده و نکات جالب تری در اختیار علاقه مندان قرار دهند. و اینک مطالب گذشته را به صورت چند نکته خلاصه و نتیجه گیری می کنیم:

۱- بیت الأحزان، از دوران حیات حضرت زهرا (علیها السلام) تا سال ۱۳۴۴ هـ محلی بوده است مشخص و معین که شیعیان با

پیروی از روش حسین بن علی (علیه السلام) در طول تاریخ به این بیت اهمیت خاصی قائل بوده و آنجا را همانند سایر مشاهد و حرمها زیارت و در آنجا به نماز و عبادت می پرداختند و حتی امام غزالی از علمای اهل سنت نیز به نماز خواندن در این محل توصیه نموده است.

۲- بیت الأحران در زمان حسین بن علی (علیه السلام) دارای چادر و خیمه بوده و سپس به ساختمان مبدل گردیده است که هنگام تخریب دارای گنبد بوده است.

۳- بیت الأحران در اصطلاح عامه، گاهی به «مسجد فاطمه» و گاهی با هر دو نام و گاهی نیز به «قبه الحزن» نامیده شده و طبعاً نویسندگان نیز از هر سه نام مصطلح، استفاده نموده اند، ولی آنچه مسلم است بیت الأحران هیچگاه بعنوان یک مسجد واقعی شناخته نشده است و وجود چند قبر در داخل آن که سمهودی اشاره نموده، دلیل و مؤید این معنا است. مؤید دیگر اینکه: در تألیفات مدینه شناسان، مانند «اخبار مدینه» ابن نجار، متوفای ۶۴۳هـ و «وفاء الوفا»ی سمهودی متوفای ۹۱۱هـ و «عمدة الاخبار» احمد بن عبدالحمید عباسی، متوفای قرن دهم هجری که همه مساجد موجود در داخل و خارج مدینه را معرفی نموده اند، در داخل بقیع از مسجدی به نام مسجد فاطمه ذکری به میان

[صفحه ۱۸۲]

نیامده است.

۴- نکته مهم اینکه: بنابر مضمون روایات، بیت الأحران، در داخل بقیع بوده و همه مورخان بدون استثنا بر همین معنا تصریح و اضافه می کنند که در سمت جنوب غربی در مجاورت حرم ائمه اهل بیت (علیهم السلام) قرار داشته است. بنابراین محلی که در سالهای اخیر در خارج بقیع، به نام بیت الأحران معروف گردیده، با واقعیات تطبیق نمی کند و منابع حدیثی و تاریخی آن را تأیید نمی نماید. بطوری که قبلاً اشاره نمودیم در ملاقاتهای مکرری که با آقای عمرای شیخ العلمای حجاز از سال ۵۰ شمسی در مقاطع و سالهای مختلف در مدینه منوره داشتم، به همین معنا تأکید و محل فعلی در خارج بقیع را موضوعی بی اساس و عملی عوامانه معرفی می نمودند.

[صفحه ۱۸۷]

حرم جناب ابراهیم و عثمان بن مظعون

حرم جناب ابراهیم

اشاره

از جمله بقعه ها و گنبد و بارگاهها در داخل بقیع که به وسیله وهابیان منهدم گردیده است، ساختمان بقعه و حرم متعلق به جناب ابراهیم فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می باشد. و از این جهت که پیکر جناب ابراهیم در کنار قبر عثمان بن مظعون صحابه جلیل القدر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به خاک سپرده شده و هر دو قبر در کنار هم قرار گرفته اند، این بقعه همانگونه که به بقعه جناب ابراهیم مشهور شده است، گاهی به عثمان بن مظعون هم نسبت داده می شود.

چگونگی حرم و ضریح جناب ابراهیم

وضعیت حرم جناب ابراهیم در کتب تاریخ و مدینه شناسی، از اوایل قرن هفتم مطرح و در مقاطع مختلف از آن سخن گفته شده است ولی قبل از تاریخ یاد شده، آیا این بقعه به چه شکل بوده و اصلاً دارای ساختمان بوده است یا نه، در این مورد مطلبی بدست

نیامده اما آنچه مسلم است و با اهمیتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به هنگام دفن این دو بزرگوار، برای حفظ و بقای قبر آنان قائل بوده. این دو قبر در میان مسلمانان در طول تاریخ مشخص و دارای احترام و از قبوری بوده که مسلمانان زیارت آنها را همانند قبور سایر شخصیت‌های مذهبی از اعمال مستحب و جزو وظایف مهم می دانستند و طبعاً در حفظ اصل قبرها و در ایجاد سقف و سایه بان در روی آنها تلاش می نمودند.

[صفحه ۱۸۸]

ابن جبیر (متوفای ۶۱۴) در مورد این بقعه می گوید: «و أمامه قبر السلاله الطاهره ابراهیم بن النبی (صلی الله علیه و آله) و علیه قبه بیضاء» [۳۲۹] در مقابل قبر مالک بن انس قبر سلاله رسول خدا است و در روی این قبر گنبدی است سفید رنگ. مشابه همین جمله را ابن بطوطه جهانگرد دیگر (۷۵۶) ذکر نموده است. [۳۳۰].

ابن جبیر در مورد ضریح جناب ابراهیم پس از آن که زیبایی و استحکام ضریح ائمه بقیع را با این بیان توصیف می کند که: اصل این ضریح از چوب اما بدیعترین و زیباترین نمونه ای است از نظر فن و ظرافت و نقوش برجسته از جنس مس بر آن ترسیم و میخکوبی هایی به جالبترین شکل در آن تعبیه شده که نمای آن را هر چه زیباتر و جالبتر نموده است. می گوید: «و علی هذا الشكل قبر ابراهیم بن النبی». [۳۳۱].

«قبر ابراهیم فرزند پیامبر نیز به همین شکل است.»

پس از ابن جبیر، ابن نجار مدینه شناس (متوفای ۶۴۳) نیز از بقعه و ضریح جناب ابراهیم یاد نموده و چنین می گوید:

«و قبر ابراهیم بن النبی و علیه قبه و ملبن ساج». [۳۳۲].

«قبر ابراهیم فرزند پیامبر دارای گنبد و ضریحی از چوب ساج می باشد.»

محمد بن احمد مطری (متوفای ۷۴۱ هـ) در کیفیت ساختمان این بقعه می گوید:

«و علیه قبه فیها شباک من جهه القبلة و هو مدفون عند جنب عثمان بن مظعون رضی الله عنه». [۳۳۳].

«در روی بقعه ابراهیم گنبدی است و در دیوار سمت جنوبی این بقعه، شبکه هایی وجود دارد و او در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن شده است.»

[صفحه ۱۸۹]

از گفتار سمهودی (متوفای ۹۱۱) معلوم می شود که این بقعه و ضریح در زمان وی نیز به همان شکلی بوده که مطری و دیگر مدینه شناسان قبل از وی یاد نموده اند؛ زیرا او می گوید:

«و قبره علی نعت قبر الحسن و العباس و هو ملصق الی جدار المشهد القبلی و فی هذا الجدار شباک». [۳۳۴].

(ضریح) ابراهیم همانند (ضریح) حسن (علیه السلام) و عباس است و این ضریح چسبیده به دیوار جنوبی حرم و در این دیوار شبکه هایی وجود دارد.

سید اسماعیل مرندی که در سال ۱۲۵۵ هجری مدینه را زیارت نموده در کتاب خود از این بقعه چنین یاد می کند: و دیگر قبه حضرت ابراهیم پسر حضرت رسول خدا است که یک ضریح دارد. [۳۳۵].

نایب الصدر شیرازی هم که در سال ۱۳۰۵ هـ سفر حج نموده است، در شمار بقعه های موجود در بقیع می گوید: و بقعه ابراهیم بن النبی (صلی الله علیه و آله) بر سر در آن چند شعر ترکی است و یک مصرع آن که فارسی است نقل می شود: «شهزاده سلطان رسل ابراهیم». [۳۳۶].

ابراهیم رفعت پاشا که برای آخرین بار در سال ۱۳۲۵ و تقریباً بیست سال قبل از تخریب آثار مذهبی در حجاز، بقیع را زیارت نموده، از این بقعه چنین نام می برد: «گنبد و بارگاه عباس و حسن بن علی (علیه السلام) از همه گنبد و بارگاههای موجود در بقیع؛

مانند گنبد ابراهیم و... بزرگتر و مرتفع تر است.» [۳۳۷].

خلاصه: آنچه از گفتار این مورخان و نویسندگان از قرن هفتم تا قرن چهاردهم هجری بدست آمد، این است که قبر شریف جناب ابراهیم سلاله پاک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و جناب عثمان بن مظعون یکی از با وفاترین صحابه ها و یاران آن حضرت؛ همانند سایر

[صفحه ۱۹۰]

قبور اقوام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در بقیع دارای بقعه و گنبد و بارگاه بوده است و قبر جناب ابراهیم که دارای زیباترین ضریح همانند ضریح ائمه بقیع (علیهم السلام) و در سمت جنوبی این بقعه و متصل به دیوار قرار گرفته و در این سمت از دیوار شبکه هایی نیز تعبیه شده بود که ارتباط زائرین با داخل حرم بوسیله این شبکه ها حفظ می گردید.

و بالأخره توجه زائرین و حجاج که در طول تاریخ از نقاط مختلف جهان به مدینه منوره مشرف می شدند، به این بقعه شریف و قبر مبارک منعطف می گشت و اگر در اثر کثرت و ازدحام زائرین، امکان وارد شدن به داخل این حرم وجود نداشت، طبعاً از بیرون حرم و از مقابل شبکه، قبر فرزند رسول خدا را زیارت و در این محل به دعا و راز و نیاز با خداوند متعال می پرداختند. و اینک در مورد این حرم شریف تذکر دو موضوع ضروری به نظر می رسد: یکی معرفی سایر مدفونین در این محل و دومی بیان تاریخ بنای این بقعه و بارگاه.

سایر مدفونین در بقعه ابراهیم

ماریه قبطیه مادر جناب ابراهیم

وی در سال پانزده هجرت از دنیا رفت و عمر بن خطاب بر پیکرش نماز خواند و در بقیع در کنار قبر فرزندش ابراهیم به خاک سپرده شد. [۳۳۸].

عبدالرحمان بن عوف

بطوری که در گفتار بعضی از مورخان و مدینه شناسان ملاحظه فرمودید و در آینده نیز به آن خواهیم رسید، قبر جناب ابراهیم در کنار قبر عثمان بن مظعون و هر دو زیر یک گنبد قرار داشتند. ولی بعضی از مورخان علاوه بر قبر عثمان بن مظعون وجود قبر تعدادی دیگر از صحابه را نیز در این بقعه گزارش کرده اند؛ از جمله قبر عبدالرحمان ابن عوف.

ابن نجار در ضمن روایتی می گوید: «عایشه در آخرین روزهای زندگی

[صفحه ۱۹۱]

عبدالرحمان بن عوف، بر وی پیام داد که در صورت تمایل می تواند وصیت کند در داخل حرم پیامبر دفن شود، ابن عوف در پاسخ این پیام گفت: «گذشته از این که نمی خواهم خانه رسول خدا و محل زندگی عایشه را بوسیله دفن شدن، در مضیقه قرار دهم من با عثمان بن مظعون پیمانی دارم که هر یک از ما جلوتر از دنیا رود، دومی هم در جوار او به خاک سپرده شود.

ابن نجار پس از نقل این روایت می گوید: «بنابر این، قبر ابن عوف هم مانند ابن مظعون در کنار قبر ابراهیم در داخل بقعه او قرار دارد.» [۳۳۹].

اسعد بن زراره و...

عباسی از علمای قرن یازدهم پس از اشاره به بقعه جناب ابراهیم و عثمان بن مظعون می‌گوید: «و نقل می‌کنند در این بقعه غیر از قبر این دو شخصیت، قبر چند تن دیگر از صحابه واقع شده است. یکی از آنها اسعد بن زراره و دیگری سعد بن ابی وقاص است که در عقیق بدرود حیات گفت و جنازه اش به مدینه منتقل و در این محل بخاک سپرده شد و همچنین قبر عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن مسعود و خنیس بن حذافه ی سهمی در داخل حرم جناب ابراهیم واقع شده است.» [۳۴۰].

علی حافظ [۳۴۱] از مؤلفان قرن اخیر پس از ذکر افراد پنجگانه یاد شده، می‌گوید: «و بنا بر تأیید بعضی از مورخان، قبر فاطمه بنت اسد نیز در این محل و در داخل حرم ابراهیم قرار گرفته است.» [۳۴۲].

سمهودی مدینه شناس معروف که یک قرن قبل از عباسی می‌زیسته است می‌گوید: «در طرف شمال قبر جناب ابراهیم و در داخل حرم او، شکل دو قبر جدید به چشم می‌خورد که نه ابن نجار و نه هیچیک از مدینه شناسان بعد از وی از این دو قبر یاد نموده اند.»

[صفحه ۱۹۲]

سمهودی اضافه می‌کند: «همانگونه که قبلاً اشاره نمودیم، مورخان می‌گویند: قبر ابراهیم در کنار قبر عثمان بن مظعون قرار گرفته و عبدالرحمان بن عوف هم طبق وصیت خود در این مکان بخاک سپرده شده است و لذا مناسب است این دو صحابه نیز مانند ابراهیم در این محل زیارت شوند.» [۳۴۳].

از گفتار سمهودی ظاهر می‌شود که به عقیده وی، بجز ابن مظعون و ابن عوف، از صحابه کسی در داخل بقعه ابراهیم دفن نشده است و چند تن از صحابه که بعضی از مورخان از آنها یاد نموده اند، که در مجاورت ابراهیم و در داخل بقعه او به خاک سپرده شده اند، قبر آنان در مجاورت او ولی در خارج بقعه، و نه در داخل آن، قرار دارد.»

تاریخ بنای این بقعه

همانگونه که قبلاً آوردیم، ساختمان حرم و ضریح جناب ابراهیم از اوایل قرن هفتم و به وسیله ابن جبیر مطرح شده است و او هم از وضع موجود این حرم و ضریح و از آنچه خود شاهد آن بوده یاد نموده است اما آیا همان بقعه و ضریح در چه تاریخ و به وسیله چه کسی ساخته شده و همچنین این حرم قبل از این بنا و در طول قرنهای اول به چه شکل بوده، در گفتار نویسندگان و مورخان در این مورد مطلب صریحی وجود ندارد و لیکن از شواهد و قرائن موجود در گفتار آنان و تصریح بعضی از بزرگان شیعه می‌توان در مورد تاریخ تقریبی و نسبت به بانی این بقعه و ضریح اظهار نظر نمود.

قاضی نور الله شوشتری (رضی الله عنه) پس از آنکه مجد الملک را بانی ساختمان حرم ائمه بقیع معرفی می‌کند، می‌گوید: «و چهار طاق عثمان بن مظعون را... او بنا کرده است و مشهد امام موسی کاظم و امام محمد تقی در مقابر قریش در بغداد را هم او بنا نموده است و مشهد سید عبدالعظیم حسنی در ری و غیر آن از مشاهیر سادات علوی و اشراف فاطمی (علیهم السلام) از آثار او است.» [۳۴۴].

[صفحه ۱۹۳]

ضریح جناب ابراهیم

بطوری که ملاحظه فرمودید، ابن جبیر جهانگرد معروف و سمهودی مدینه شناس مشهور، در ضمن توصیف از ضریح ائمه بقیع و معرفی ضریح ابراهیم به مشابَهت و قرین بودن آن دو، تکیه و تأکید نموده اند و این گفتار و تشبیه، که نشانگر شباهت تام از نظر فنی و مواد اولیه و استحکام و ظرافت و نقوش و خطوط موجود در این دو ضریح است طبعاً گویای این حقیقت می‌باشد که آنها در

یک زمان و در زیر نظر یک صنعتکار و به دست یک استاد کار ساخته شده اند.

بطور خلاصه در ارتباط با ساختمان حرم و ضریح جناب ابراهیم سه موضوع قابل توجه است:

۱- ایجاد گنبد و بارگاه و ساخته شدن ضریح ائمه بقیع به وسیله مجد الملک بوده که در محل خود توضیح داده شد.

۲- قاضی نورالله شوشتری تصریح می کند که حرم جناب ابراهیم نیز به وسیله مجد الملک ساخته شده است.

۳- و بالأخره شباهت هایی که در میان دو ضریح وجود داشته است.

و از مجموع این سه مطلب می توان چنین نتیجه گیری نمود که بانی ضریح جناب ابراهیم، مانند حرم او و مانند حرم و ضریح ائمه بقیع، مجد الملک براستانی است که در اواخر قرن پنجم هجری ساخته شده است.

سنت رسول الله در تدفین ابن مظعون و ابراهیم

این بود آنچه در مورد تاریخ بقعه و بارگاه و قبر جناب ابراهیم و عثمان بن مظعون بدست ما رسیده است و در اختیار خوانندگان ارجمند قرار دادیم.

ولی در مورد این دو شخصیت، موضوع مهم و نکته حساس و جالبتر از جنبه تاریخ، توجه به سنت رسول خدا و توجه به روش آن حضرت در کیفیت تشییع و تدفین آنها و فراگرفتن احکام اسلامی در اجرای سنت عملی آن بزرگوار در مورد تدفین و مراسم پس از آن، نسبت به همه مسلمانان مخصوصاً آنان که از قداست

[صفحه ۱۹۴]

و معنویت بیشتری برخوردارند و با رسول خدا پیوند خانوادگی و یا افتخار صحابگی آن حضرت را دارند و همچنین کسانی که دارای خدمات ارزنده به اسلام و قرآن می باشند.

زیرا مسلم است که مراسم تشییع و تدفین ابن مظعون و ابراهیم به دستور مستقیم و به مباشرت شخص رسول خدا انجام گرفته و در حقیقت آن حضرت این بخش از دستورات آیین خویش را عملاً بعنوان درس و برنامه همگانی در این دو مراسم تعلیم فرموده است و تمام مسلمانان موظفند این درس را همانند سایر برنامه های دینی فرا گیرند و از سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیروی و دستور او را اجرا و عملی سازند که (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا).

بیان این برنامه عملی و توضیح این سنت جاودانی ایجاب می کند که مروری داشته باشیم به بیوگرافی ابن مظعون و جناب ابراهیم و نگاهی بر مراسم تشییع و تدفین پیکر پاک این دو شخصیت بزرگوار؛ آنچنان که در منابع حدیثی و تاریخی نقل گردیده است.

عثمان بن مظعون در مکه

صحابه بزرگ؛ عثمان بن مظعون، کنیه اش ابوسائب از سابقین در اسلام و چهاردهمین فرد است که در مکه به ندای توحید پیامبر (صلی الله علیه و آله) لبیک گفته و اسلام را پذیرفته است و یکی از مسلمانان مجاهد و مبارز و از کسانی بوده است که دفاع از حریم اسلام و فداکاری در حمایت از شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در رأس وظایف و برنامه های زندگی خویش قرار داده است.

بنا به گفته بعضی از مورخان، وی افتخار اخوت و برادری رضاعی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را هم داشته است و او از آن عده از مسلمانها است که (هاجر الهجرتین) در اثر فشار مشرکین مکه، هم در هجرت به حبشه شرکت نمود و هم جزو مهاجرین به مدینه بود. و طبق گفتار بعضی از مورخان سرپرستی مهاجرین حبشه از طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر وی محول شده بود.

ابن مظعون و رد پناهندگی مشرکان

عثمان بن مظعون در مراجعت از حبشه با این که در جوار و پناه ولید بن مغیره یکی از سرشناسان مشرکان مکه قرار گرفت و از ایذاء و اذیت مشرکان در امان بود اما برای هماهنگی با سایر مسلمانان و اعلان استقلال و عظمت اسلام و تحقیر شرک و بت پرستی جوار او را مردود اعلان نمود و تمام عواقب و آثار خطرناک آن را جانانه پذیرا گردید و به ولید چنین گفت: «من اینک از جوار تو خارج می‌گردم؛ زیرا دوست دارم همانند پیامبر و مسلمانان دیگر، بجز خدا، در پناه کسی نباشم و از ولید خواست که این موضوع در میان مردم مکه اعلان شود، از این رو به همراه وی وارد مسجد الحرام گردید و در میان سران قریش خارج شدن خویش را از پناه ولید اعلان نمود. [۳۴۵].»

عثمان بن مظعون در مدینه

ابن مظعون پس از هجرت به مدینه، گذشته از این که یکی از یاران عابد و زاهد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بحساب می‌آمد یکی از چند نفر از صحابه بود که از دیگر یاران آن حضرت نسبت به احکام آشناتر و از این لحاظ در میان سایرین معروفتر بودند. ابن مظعون در زهد و دوری از لذائذ زندگی، به اینجا رسید که تصمیم گرفت حتی بعضی از مباحات را نیز ترک کند، از این رو از معاشرت با همسرش نیز خودداری ورزید. همسر او شکایت به نزد رسول خدا برد، آن حضرت او را از این عمل منع و به انجام وظایف نسبت به زن و فرزند تشویق فرمود.

ابن مظعون جزو کسانی بود که در دوران جاهلی نیز لب به شراب نمی‌زد و شعارش این بود: «شخص عاقل هیچگاه به چیزی که عقل را زایل و موجب تمسخر دیگران می‌گردد نزدیک نمی‌شود».

[صفحه ۱۹۶]

و او جزو چند تن از صحابه است که تصمیم گرفتند برای مبارزه با گناه و دوری از معصیت، خود را «اخصاء» و غریزه جنسی خود را بطور کلی از بین ببرند و در این مورد نیز با مخالفت رسول خدا مواجه گردیدند و رسول خدا فرمود: «یا ابن مظعون علیک بالصوم فانها مجفرة»؛ «بر تو باد روزه گرفتن که شکننده غریزه جنسی است».

ابن مظعون جزو بدریون و از یکصد و سیزده نفر صحابه است که در جنگ بدر شرکت جسته و این افتخار و از خودگذشتگی را بر افتخارات دیگرش افزوده است.

بهرحال، وی معیار و الگوی فضیلت و زهد و تقوا و از خودگذشتگی معرفی شده است و لذا در زیارت ناحیه مقدسه آمده است: «السلام علی عثمان بن امیر المؤمنین سمی عثمان ابن مظعون». [۳۴۶].»

گریه رسول خدا در مرگ عثمان بن مظعون

عثمان بن مظعون در ذی حجه سال دوم هجرت، پس از آن که در جنگ بدر شرکت نمود، بدرود حیات گفت و او اول کسی است از مهاجرین، که در بقیع بخاک سپرده شد. [۳۴۷].»

مورخان و شرح حال نویسان از جمله ابن عبدالبر (متوفای ۴۶۳) و ابن اثیر (متوفای ۶۳۰) از ابن عباس نقل نموده اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به هنگام مرگ عثمان بن مظعون، در بالین وی نشسته بود، صورت به صورت او گذاشت، چون سر برداشت اشک در دیدگان آن حضرت حلقه زده بود و دومین بار صورت به صورت او گذاشت چون سر برداشت اشک و اندوه آن حضرت

برای همه حاضرین مشهود بود و سومین بار صدای ناله و شیون آن حضرت بلند گردید و حاضرین با دیدن این منظره گریه و شیون سر دادند. [۳۴۸].
[صفحه ۱۹۷]

بوسه رسول خدا بر پیشانی ابن مظعون

در منابع شیعه از امام صادق (علیه السلام) [۳۴۹] و در منابع اهل سنت از عایشه [۳۵۰] روایت شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از تغسیل و تکفین ابن مظعون، در حالی که اشک می ریخت بر پیشانی او بوسه زد «فلما غسل و کفن قبله رسول الله بین عینی» [۳۵۱] در مسند احمد بن حنبل و طبقات گفتار عایشه چنین نقل شده است:
«ان رسول الله قبل عثمان بن مظعون و هو میت، قال فرأیت دموع النبی تسیل علی خد عثمان بن مظعون». [۳۵۲].
و همچنین این نکته از گفتار محدثان و مورخان به وضوح بدست می آید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بهنگام مرگ و دفن پیکر ابن مظعون و بعدها تا آن حضرت زنده بود، با قول و عملش و با گفتار و کردارش بر حفظ اثر قبر و ابقاء نام این صحابه جلیل القدر توصیه و تأکید می فرمود و بر سر تربت وی حاضر می گردید و یاد او را زنده و برای وی از خداوند متعال اعلاهی درجه و نزول رحمت درخواست می نمود.

نمونه هایی از گفتار و عمل رسول خدا در مورد ابن مظعون

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بهنگام مرگ ابن مظعون، چنین فرمود: «ادفنا عثمان بن مظعون بالبیع یکن لنا سلفاً فنعم السلف سلفنا عثمان بن مظعون». [۳۵۳].
و این جمله را بهنگام دفن پیکر او نیز تکرار نمود: «نعم السلف الصالح عثمان بن مظعون». [۳۵۴].
[صفحه ۱۹۸]
و بهنگام مرگ فرزند عزیزش ابراهیم فرمود: «الحقوه بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون». [۳۵۵].
بکارگیری و تکرار کلمه «سلف صالح» مخصوصاً بهنگام دفن ابراهیم و پس از گذشت هشت سال از وفات ابن مظعون تأکید بر این است که باید یاد ابن مظعون بعنوان یادگاری از گذشتگان صالح و نمونه ای از صحابه فداکار رسول خدا زنده و جاوید بماند و نام و خاطره او از خاطرها محو نگردد.

نصب سنگ بر قبر ابن مظعون

پس از این که پیکر عثمان بن مظعون دفن گردید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با دست مبارکش قطعه سنگی را بعنوان نشانه و علامت بر قبر وی نصب و با این عمل خویش نیز همانند گفتارش یاد او را زنده و قبر او را برای همیشه مشخص فرمود.
ابن عبدالبر می گوید: «و اعلم النبی (صلی الله علیه و آله) قبره بحجر و کان یزوره». [۳۵۶] رسول خدا قبر عثمان را با قطعه سنگی مشخص فرمود و همیشه این قبر را زیارت می نمود. و هم او از عبیدالله بن رافع چنین نقل می کند: «فوضع رسول الله حجراً عند رأسه و قال هذا فرطنا». [۳۵۷] همین جمله را ابن سعد هم در طبقات نقل نموده است. [۳۵۸].
در دعائم الإسلام از امیرالمؤمنین نقل می کند: «ان رسول الله (صلی الله علیه و آله) لما دفن عثمان ابن مظعون دعا بحجر فوضعه عند رأس قبره و قال یكون علماً لیدفن الیه قرابتی». [۳۵۹] رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چون ابن مظعون را دفن نمود دستور داد قطعه سنگی را در طرف بالای قبر او نصب کنند و فرمود این سنگ علامت است تا قوم و خویش مرا در کنار آن دفن کنند.

در تاریخ کامل می گوید: «وجعل رسول الله (صلی الله علیه و آله) علی رأس قبره حجراً

[صفحه ۱۹۹]

علامةً لقبره». [۳۶۰].

سمهودی در ضمن نقل اصل موضوع و این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قطعه سنگی را بر روی قبر ابن مظعون نصب نمود به کیفیت این سنگ قبر نیز اشاره می کند و می گوید: «این قطعه سنگ نه قطعه سنگ معمولی بلکه قسمت پایین یک هاون سنگی بود که پس از شکسته شدن و غیر قابل استفاده بودن، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را بر قبر عثمان بن مظعون نصب نمود «فجعل رسول الله (صلی الله علیه و آله) اسفل مهراس علامة علی قبره» آنگاه فرمود: «وَاجْعَلْنِي لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا». [۳۶۱].

سرگذشت این سنگ قبر

این بود گفتار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مورد عثمان بن مظعون و این بود عملکرد آن حضرت در مراسم تدفین وی و نصب نمودن سنگ قبر بر روی قبر او تا علامتی بر آن قبر باشد و آیندگان آن را بشناسند و نسبت به صاحبش عرض ادب و احترام نمایند و خاطره او را بعنوان سرمشق زنده بدارند و شخصیت های اسلامی دیگر و اقوام و عشیره رسول خدا را در جوار آن دفن نمایند.

و این قطعه سنگ تا دوران خلافت معاویه بن ابی سفیان در روی این قبر قرار داشت و صحابه رسول خدا و مسلمانان طبق دستور و ارشاد آن حضرت به وسیله این علامت، قبر ابن مظعون را می شناختند و مانند خود آن حضرت به زیارتش می شتافتند ولی در دوران معاویه که مروان بن حکم امارت مدینه را به دست گرفت، دستور داد این علامت و این قطعه سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشتند و در روی قبر عثمان بن عفان نصب نمودند. مروان می گفت: «والله لایکون علی قبر عثمان بن مظعون حجر یعرف به»؛ «به خدا سوگند برای من قابل قبول نیست که در قبر عثمان بن مظعون علامتی باشد و با آن شناخته شود».

و این عمل از نظر افکار عمومی آنچنان زننده و مورد اعتراض بود که افراد

[صفحه ۲۰۰]

سرشناس از بنی امیه نیز اظهار مخالفت نمودند و به مروان گفتند: «چرا قطعه سنگی را که با دست رسول خدا نصب شده بود، بجای دیگر منتقل نمودی» ولی مروان به این اعتراضها توجهی نکرد و در پاسخ آنان گفت: عثمان فعثمان! چه فرق می کند آن عثمان یا این عثمان و گاهی چنین گفت: «اما والله اذ رمیت فلا یرد»؛ «به خدا سوگند پس از این تغییر مکان قابل برگشت نیست». [۳۶۲].

ابراهیم از تولد تا وفات

اشاره

این بود اجمالی از تاریخ زندگی عثمان بن مظعون و نکات برجسته ای از زهد و عبادت و مبارزه و استقامت او در برابر کفر و شرک و همچنین نکاتی درباره مرگ و مراسم تدفین و احترام و تجلیل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از این صحابه جلیل و گریه آن بزرگوار در کنار پیکر او.

و اینک اجمالی از بیوگرافی جناب ابراهیم فرزند رسول خدا و نکاتی از تولد و عاطفه و محبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت به این فرزند عزیزش و چگونگی انتقال و تدفین این طفل شانزده ماهه و گریه رسول خدا و سایرین در کنار پیکر و بهنگام دفن این دُر دانه پیامبر (صلی الله علیه و آله).

مراسم تولد

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در ذیقعدہ سال ششم هجرت که از جنگ حدیبیه مراجعت فرمود، نامه ای به وسیله یکی از اصحابش به نام حاطب بن ابی بلتعہ به مقوقس پادشاه اسکندریه ارسال داشت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این نامه او را به توحید و قبول اسلام فراخوانده بود. مقوقس گرچه اسلام را نپذیرفت ولی احترام و ادب کامل را نسبت به نامه رسول خدا و پیک آن حضرت مراعات نمود و هنگام دریافت نامه گفت از این پیام عطر خیر و نیکی استشمام می شود و دستور داد نامه رسول خدا در میان صندوقی از عاج محفوظ بماند و

[صفحه ۲۰۱]

به همراه پاسخ این نامه دو کنیز به نام ماریه و سیرین که هر دو خواهر و از زیبایی برخوردار بودند با هدایای دیگر به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ارسال نمود. این دو خواهر پس از ورود به مدینه طبق دعوت و هدایت شخص رسول خدا به آیین اسلام گرویدند و در تاریخ جزو زنان مؤمنه و با فضیلت شناخته می شوند. رسول خدا ماریه را برای خود نگهداشت و سیرین را به حسان بن ثابت شاعر معروف و مخصوص خود اهدا نمود. حسان از سیرین دارای فرزندی شد به نام عبدالرحمان که با ابراهیم فرزند پیامبر پسر خاله می باشند. [۳۶۳].

انتقال ماریه به خارج از مدینه

از روزهای اول ورود ماریه به خانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بعضی از همسران آن حضرت نسبت به وی با چشم حسادت نگاه می کردند و تحمل این بانوی جوان و تازه وارد برای آنان سخت می نمود و با ظاهر شدن اثر حمل در وی، این حالت شدیدتر و اظهار ناراحتی بیشتر گردید؛ بطوری که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای حفظ توازن در میان همسران و در داخل زندگیش مصلحت را در این دیدند که ماریه را علی رغم علاقه و محبت فوق العاده ای که به وی داشتند به خارج مدینه منتقل و از سایر همسرانش جدا سازند، از این رو ماریه در میان بستانی که متعلق به پیامبر و در میان قبیله بنی مازن و در نزدیکی مسجد قبا قرار داشت اسکان داده شد که این محل بعدها به نام مشربه ام ابراهیم [۳۶۴] مشهور و پس از چند ماه ابراهیم در این محل متولد شد. انتقال ماریه به خارج از مدینه را مورخان چنین نقل نموده اند:

[صفحه ۲۰۲]

«و غار نساء رسول الله، و اشتد علیهن حین رزق منها الولد»؛ [۳۶۵] «بعضی از همسران پیامبر نسبت به ماریه حسد ورزیدند مخصوصاً آنگاه که دارای فرزند شد.»

و صاحب طبقات نقل می کند: «پیامبر خدا ماریه را از محیط زندگیش دور ساخت؛ زیرا تحمل وی برای همسران آن حضرت سخت بود و آنان حسد ورزیدند اما نه مثل عایشه. [۳۶۶].»

و باز در طبقات و سایر کتب تاریخ، از خود عایشه نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یک روز ابراهیم را به نزد من آورده، فرمود: «عایشه ببین این طفل چقدر به من شبیه است» گفتم هیچ شباهتی به تو ندارد، فرمود: چقدر (مانند من) سفید و چاق است» گفتم طفلی که شیر گوسفند بخورد چاق و سفید می شود. [۳۶۷].»

به هر حال ابراهیم در میان قبیله بنی مازن و در محل مشربه متولد گردید و سلمی همسر ابو رافع مامایی او را به عهده گرفت و لذا اولین کسی که مژده ولادت ابراهیم را به رسول خدا رسانید ابو رافع بود و آن حضرت غلامی به عنوان مژدگانی بر وی اهدا نمود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در روز هفتم ولادت ابراهیم گوسفندی عقیقه نمود و شخصی به نام ابوهند موی سر وی را تراشید و بدستور پیامبر به وزن موها نقره به مساکین داده شد. سپس در داخل خاک دفن گردید. و در همین روز پیامبر خدا این فرزند را

ابراهیم نامید و فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: «السَّلامُ علیک یا ابا ابراهیم» و من هم نام جدم ابراهیم را بر وی انتخاب نمودم. [۳۶۸].

پس از تولد ابراهیم هر یک از همسران انصار درخواست نمودند که رسول خدا وظیفه پرستاری و شیر دادن به ابراهیم را بر وی محول نماید و در این مورد به همدیگر [صفحه ۲۰۳]

سبقت می جستند، بالأخره این افتخار نصیب بانویی به نام ام برده همسر ابویوسف گردید. خانه ابویوسف که شغل آهنگری داشت در همان محله بنی مازن و در نزدیکی مشربه ام ابراهیم قرار گرفته بود و ام برده ابراهیم را به نزد ماریه در مشربه و به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مدینه می برد و پس از دیدار آنان به خانه اش برمی گرداند و گاهی رسول خدا شخصاً برای دیدن فرزندش به خانه ام برده می رفت. [۳۶۹].

محبت پیامبر نسبت به ابراهیم

انس بن مالک خدمتگزار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می گوید: «من نسبت به فرزند مهربانتر از رسول خدا کسی را ندیده‌ام؛ زیرا به هنگامی که ام برده ابراهیم را پرستاری می نمود، گاهی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با این فاصله دور، به خانه او می رفت و ابراهیم را در بغل می گرفت و او را می بوسید، سپس به دایه اش تحویل می داد و یک روز که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باز قصد خانه ام برده را داشت، من نیز به همراه او حرکت کردم، چون به خانه ابویوسف رسیدیم، دیدم خانه او پر از دود است. من به سرعت وارد خانه شدم و او را از ورود رسول خدا مطلع ساختم، او هم با عجله دست از کار کشید و کوره آهنگری را تعطیل نمود تا دود فضای خانه، آن حضرت را آزرده نسازد ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با همین وضع وارد گردید و فرزندش را در بغل گرفت و به سینه چسبانید. [۳۷۰].»

گریه رسول خدا و ماریه در کنار بستر ابراهیم

ابراهیم در خانه ام برده مریض شد و در روز سه شنبه یازدهم ربیع الاول سال دهم هجری که هیجده ماهه و بنا به قولی شانزده ماهه بود، از دنیا رفت. در منابع حدیثی متعدد نقل شده است: در دقایق آخر عمر وی و آنگاه که در حال نزع بود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در کنار بسترش نشسته بود و در حالی که اشکش بصورتش جاری می گردید چنین فرمود: [صفحه ۲۰۴]

«تدمع العین و یحزن القلب و لا نقول الا ما یرضی به الرب و أنا بک یا ابراهیم لمحزونون»؛ «قلبم اندوهناک و چشمم گریان است و چیزی بجز رضای حق نمی گویم ای ابراهیم اینک در فراق شدیداً اندوهناکیم.» [۳۷۱].

و در حدیث دیگری آمده است که آن حضرت پس از آن که فرمود: «تدمع العین...» این جمله را هم اضافه نمود: «و لو لانه وعد صادق و وعد جامع و ان الآخر لاحق بالاول لوجدنا علیک یا ابراهیم اشد من وجدنا و انابک لمحزونون»؛ «اگر مرگ وعده حق و همگانی نبود و اگر قرار نبود پسینیان به پیشینیان ملحق شوند، اندوه ما در فراق، بیش از این می شد و در عین حال در فراق شدیداً اندوهناکیم.» [۳۷۲].

و باز در حدیث دیگری که ابی داود متن آن را نقل نموده، چنین آمده است: «ففاضت عینا رسول الله (صلی الله علیه و آله) فقال له سعد ما هذا؟ قال (صلی الله علیه و آله) انها رحمۃ وضعها الله فی قلوب من یشاء و انما یرحم الله من عباده الرحماء»؛ [۳۷۳] «چون اشک پیامبر (صلی الله علیه و آله) جاری شد، سعد عرض کرد: یا رسول الله این گریه چرا؟ فرمود این رحمت و عاطفه است که

خداوند در دل کسانی که می خواهد قرار می دهد و خداوند از بندگان خویش بر آنها رحم می کند که در دلشان رحم باشد.»
 عبدالرحمان بن حسان بن ثابت از مادرش سیرین نقل می کند که به هنگام مرگ ابراهیم من و خواهرم ماریه در کنارش بودیم با اینکه با ناله و شیون گریه می کردیم اما از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مخالفت به عمل نمی آمد ولی پس از مرگ او از شیون و فریاد کردن نهی نمود. (کلمه صحت أنا و اختی ما ینهانا فلما مات نهانا عن الصیاح). [۳۷۴].
 [صفحه ۲۰۵]

انتقال پیکر ابراهیم

پس از مرگ ابراهیم که در محله بنی مازن و در خارج مدینه بوقوع پیوست، به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کردند: «أین ندفنه؟» «در کجا به خاکش بسپاریم؟» آن حضرت فرمود: «الحقوه بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون [۳۷۵] طبق این دستور پیکر طفل شانزده ماهه برای خاکسپاری در بقیع به مدینه منتقل گردید.
 کیفیت انتقال جسد ابراهیم را در طبقات بدینگونه نقل می کند: «و حمل من بیت ام برده علی سریر صغیر»؛ [۳۷۶] «و از خانه ام برده در میان تابوت کوچکی به مدینه حمل شد.»
 و در استیعاب نیز مشابه همین جمله را نقل نموده است: «و حمل علی سریر صغیر و صلی علی رسول الله (صلی الله علیه و آله)» [۳۷۷] ولی ابن کثیر مفسر و مورخ معروف به جزئیاتی از نقل و تشییع جنازه ابراهیم اشاره دارد، او می گوید:
 «لما توفی ابراهیم ابن رسول الله (صلی الله علیه و آله) بعث علی بن ابی طالب الی امه ماریه القبطیه و هی فی مشربه فحمله علی فی سفظ و حمله بین یدیه علی الفرس ثم جاء به الی رسول الله (صلی الله علیه و آله)»؛ [۳۷۸] «چون ابراهیم فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت آن حضرت امیرمؤمنان را به نزد ماریه که در مشربه بود فرستاد و علی (علیه السلام) پیکر ابراهیم را در تابوتی در بالای اسب و در پیش رویش حمل و بدینگونه به نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) منتقل نمود.»
 بنابراین، انتقال جسد ابراهیم در میان صندوقچه ای چوبین (تابوت صغیر) و بوسیله امیر مؤمنان (علیه السلام) در حالی که سوار بر اسب بوده، انجام گرفته است.

غسل پیکر ابراهیم

بنا به نقل ابن عبدالبر، پیکر ابراهیم را مرضعه و پرستارش ام برده غسل داد. [۳۷۹] ولی
 [صفحه ۲۰۶]

مشهور این است که مراسم غسل وی به وسیله فضل بن عباس انجام گرفته است. و در این مراسم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و عمویش عباس در گوشه ای نشسته بودند و چگونگی آن را نظاره می کردند «غسله فضل بن عباس و رسول الله و العباس جالسان». [۳۸۰].

گریه رسول خدا به هنگام تکفین ابراهیم

در سنن ابن ماجه از انس بن مالک نقل می کند چون ابراهیم از دنیا رفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به هنگام کفن کردن جسد وی فرمود: «بر کفن نیچید تا برای آخرین بار او را ببینم، آنگاه در کنار او نشست و به روی جنازه خم شد و گریه نمود (لا تدرجوه فی اکفانه حتی انظر الیه فأتاه فأنکب علیه و بکی). [۳۸۱].
 این گریه رسول خدا در تاریخ ابن کثیر با توضیح جالبتری نقل شده است؛ زیرا او این جمله را نیز اضافه نموده است: «فبکی حتی

اضطرب لحياء و جنباه»؛ [۳۸۲] «رسول خدا آن چنان گریه می نمود که چانه و شانه های آن حضرت از شدت گریه تکان می خورد.»

تشیع جنازه

ابن کثیر در ضمن جمله ای به تشیع جنازه ابراهیم اشاره می کند و می گوید: «فغسله و کفنه و خرج به و خرج معه الناس» [۳۸۳] این جمله نشانگر این است که پس از مراسم تغسیل و تکفین آنگاه که جسد را به سوی بقیع حرکت داده اند مردم نیز در پشت سر جنازه به همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به حرکت درآمده و همانند خود آن حضرت در تشیع جنازه ابراهیم شرکت نموده اند.

نماز رسول خدا بر ابراهیم

گرچه روایتی که در سنن ابو داود از عایشه نقل شده، که: «رسول خدا بر جنازه [صفحه ۲۰۷]

ابراهیم نماز نخوانده است.» [۳۸۴] ولی مضمون روایات دیگری که خود ابوداود و سایر محدثان و مورخان و در منابع حدیثی و تاریخی آورده اند، این است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر پیکر فرزند صغیرش ابراهیم همانند اشخاص بزرگ نماز میت بجای آورده و سپس به خاک سپرده است. [۳۸۵].

در سنن ابن ماجه این حدیث چنین نقل شده است: «لما مات ابراهیم ابن رسول الله صلی علیه رسول الله و قال: ان له مرضعاً فی الجنة.»

در ضمن حدیثی در سنن ابی داود، محل اقامه ی این نماز نیز تعیین گردیده است: «لما مات ابراهیم ابن النبی (صلی الله علیه و آله) صلی علیه رسول الله فی المقاعد.» [۳۸۶].

ابن کثیر از مسند ابوعلی از ابن ابی اوفی نقل می کند که «صلی رسول الله (صلی الله علیه و آله) علی ابنه وصلیت خلفه و کبر علیه أربعاً.» [۳۸۷].

کیفیت دفن

ابن کثیر می گوید به هنگام دفن ابراهیم امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد قبر شد و کف قبر را آماده و جسد را دفن نمود. «فَدَخَلَ عَلِيٌّ فِي قَبْرِهِ حَتَّى سَوَّى عَلَيْهِ وَ دَفَنَهُ.» [۳۸۸].

ولی به نقل دیگری که در طبقات و استیعاب آمده است، فضل بن عباس و اسامه بن زید با هم وارد قبر شده اند: «قِيلَ انَ الْفَضْلَ بْنَ عَبَّاسٍ غَسَلَ اِبْرَاهِيمَ وَ دَخَلَ فِي قَبْرِهِ هُوَ وَ اسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ.» [۳۸۹].

[صفحه ۲۰۸]

به نظر می رسد هر دو مطلب درست باشد که در مرحله اول فضل بن عباس با همکاری اسامه و در مرحله آخر امیر مؤمنان شخصاً در آماده سازی قبر و دفن جسد ابراهیم اقدام نموده اند. و نقل ابن کثیر مؤید مطلبی است که در بعضی از منابع شیعه نقل شده که رسول خدا به امیر مؤمنان (علیه السلام) دستور داده است صورت ابراهیم را او به خاک بگذارد.

گریه رسول خدا و مسلمانان در کنار قبر

در تاریخ ابن کثیر در ضمن بیان مراسم دفن ابراهیم از سومین گریه رسول خدا سخن به میان آمده است که در این مرحله، حزن و اندوه و گریه آن بزرگوار موجب اندوه شدید مسلمانان شرکت کننده در مراسم دفن گردیده و در کنار قبر با صدای بلند گریه نموده اند و آن حضرت مجدداً فرموده است: «چشممان گریان و قلبمان محزون ولی چیزی که موجب خشم خداست بر زبان نمی آوریم و اینک ای ابراهیم در فراق شدیداً محزون هستیم» (بکی رسول الله و بکی المسلمون حوله حتی ارتفع الصوت ثم قال: تدمع العين و یحزن القلب و لا نقول ما یغضب الرب و انا علیک یا ابراهیم لمحزونون). [۳۹۰].

عبدالرحمان بن حسان بن ثابت هم نقل می کند که مادرم سیرین (خواهر ماریه) می گفت به هنگام دفن ابراهیم من در کنار قبر بودم و گریه می کردم و کسی هم از گریه من ممانعت نمی نمود: (و أنا أبکی عند قبره و لاینهانی أحد). [۳۹۱].

نصب سنگ و ریختن آب بر قبر ابراهیم

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به هنگام دفن ابراهیم در میان خشته‌ها که در داخل قبر چیده می شد شکافی مشاهده فرمود و شخصاً قطعه کلوخی به حفار داد که در میان آن خشته‌ها قرار [صفحه ۲۰۹]

بدهد، آنگاه فرمود: «انها لا تضر و لا تنفع ولكنها تقر عین الحی»؛ «این کلوخ ضرر و فایده ای برای مرده ندارد ولی زنده‌ها را که در کنار قبر هستند خوشحال می کند.» و پس از پوشانیدن قبر در گوشه ای از آن، قطعه سنگی دید آن را برداشت و با دست مبارکش خاک قبر را تسطیح و هموار نمود و چنین فرمود: «إذا عمل احدکم عملاً فلیتقنه فانه مما یسلی نفس المصاب»؛ «هر گاه عمل دفن انجام می دهید در استحکام آن بکوشید که مایه تسلی خاطر مصیبت زدگان می شود.»

آنگاه دستور داد مشک آبی آوردند و بر روی قبر ریختند و سپس سنگی بعنوان علامت بر بالای قبر ابراهیم نصب نمود. صاحب طبقات نقل می کند: «امر رسول الله (صلی الله علیه و آله) بحجر فوضع عند قبره و رش علی قبره الماء». [۳۹۲].

در مورد ریختن آب در جای دیگر چنین نقل می کند: به هنگام دفن ابراهیم رسول خدا خطاب به شرکت کنندگان در این مراسم فرمود: «کسی هست یک مشک آب بیاورد؟» یکی از انصار مشک آبی حاضر نمود، آن حضرت فرمود: «بریز روی قبر ابراهیم» (قال صلی الله علیه و آله) هَلْ مِنْ أَحَدٍ یَأْتِی بِقِرْبَةٍ مَاءٍ فَآتِی رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ بِقِرْبَةٍ مَاءٍ فَقَالَ رَشَهَا عَلَی قَبْرِ إِبْرَاهِیمَ. [۳۹۳].

صاحب استیعاب و اسدالغابه از زبیر بن بکار نقل می کنند که: «رش علی قبره ماء و علم علی قبره بعلامه و هو اول قبر رش علیه الماء». [۳۹۴]؛ «رسول خدا بر قبر ابراهیم آب ریخت و بر قبرش (با سنگ) علامت گذاری نمود و آن اولین قبری بود که آب بر آن ریخته شد.»

جلوگیری رسول خدا از نفوذ بد آموزیهای فکری - عقیدتی

در همان روزی که ابراهیم از دنیا رفت اتفاقاً کسوف آفتاب هم بوقوع پیوست یک عده از افراد بی اطلاع این موضوع را با حادثه فوت او مرتبط دانسته و در میان خود

[صفحه ۲۱۰]

مطرح نمودند که این کسوف به جهت مرگ ابراهیم و در اثر این مصیبت بزرگ که متوجه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان گردیده به وجود آمده است، چون این مطلب به سمع مبارک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید پس از اقامه نماز آیات در میان مسجد سخنرانی نمود و این موضوع بی اساس و این فکر انحرافی و موهوم را تخطئه و مورد انتقاد قرار داد و از این طریق از نفوذ بد آموزیهای فکری عقیدتی جلوگیری فرمود و در ضمن مطالبی در این زمینه چنین اظهار داشت: «آفتاب و ماه از

آیات خداوند هستند و کسوف و خسوف در آنها هم روی حساب و نظم دقیق است» هیچگاه در اثر مرگ و زندگی اشخاص ولو شخصیت‌های بزرگ واقع نمی‌گردد و نباید مسلمانان این تصور باطل و این انحراف فکری را ولو در حق ابراهیم فرزند عزیز پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و دُرَدانه آن حضرت به خود راه دهند.

این گفتار و هدایت رسول الله با مضامین و با اسناد مختلف در منابع حدیثی و تاریخی نقل شده است. در متن یک حدیث چنین آمده است: «كسفت الشمس على عهد رسول الله يوم مات ابراهيم، فقال الناس: كسفت الشمس لموت ابراهيم. فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله): ان الشمس والقمر لا يخسفان لموت أحد ولا لحياته و لكنهما آيتان من آيات الله فاذا رأيتموها فصلوا». [۳۹۵].

و در متن حدیث دیگری به سخنرانی عمومی آن حضرت در این مورد اشاره شده و چنین آمده است: «قام فخطب الناس فأنى على الله بما هو أهله ثم قال: ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله لا يخسفان لموت أحد ولا لحياته. فاذا رأيتموها فافزعوا للصلوة». [۳۹۶].

[صفحه ۲۱۱]

دو مسأله مهم عاطفی و اجتماعی در سنت رسول خدا: «گریه و حفظ آثار شخصیت‌های مذهبی»

اشاره

در بخش اول این بحث در ضمن معرفی اجمالی از بیوگرافی عثمان بن مظعون و ابراهیم فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و بیان تاریخ و کیفیت سازگاری حرم و ضریح آنان، با سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و عکس العمل پیامبر در مرگ این دو عزیز، که تشییع و تدفین آنان با دستور و نظارت مستقیم شخص آن حضرت انجام پذیرفته، با مطالب زیر آشنا شدیم:

۱- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بهنگام مرگ عثمان بن مظعون، دوبار: یکی بهنگام مرگش و دیگری بهنگام کفن کردن پیکرش شدت گریه نمود؛ بطوری که گریه و ناله آن حضرت موجب گریه و ناله صحابه و یاران آن حضرت گردید.

۲- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بهنگام دفن ابن مظعون، برای حفظ اثر و ابقای قبر او، قطعه سنگی بر این قبر نصب و این عمل را با حضور دائمی خود در کنار آن و با جملاتی که حاکی از اهتمام آن حضرت بر حفظ یاد و قبر ابن مظعون بود، تأکید فرمود.

۳- رسول خدا بهنگام وفات دُرَدانه اش ابراهیم (همانند عثمان بن مظعون) در کنار جسد او سه بار گریه نمود، بهنگام مرگ، کفن کردن و دفن پیکرش. صحابه نیز به تأسی از آن حضرت و با مشاهده گریه و اندوه او، گریه نمودند؛ همانگونه که بانوان نیز در این حادثه، همراه رسول خدا گریه می کردند.

۴- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دستور داد پیکر ابراهیم با تشریفات خاصی به مدینه منتقل و با تشییع صحابه، در بقیع و در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن شود.

۵- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نه تنها مانند قبر ابن مظعون، بر قبر ابراهیم هم قطعه سنگی نصب فرمود بلکه دستور داد برای استحکام قبر وی، یک مشک آب نیز ریخته شود و این قبر بجای خاک با خشت و گل پوشانده شود.

۶- و بالأخره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در کنار این روش و سنت خویش، با خطابه و سخنرانی از نفوذ بد آموزیهای فکری و عقیدتی جلوگیری و راه صحیح توحید و خدا شناسی را بر آنان تعلیم فرمود.

[صفحه ۲۱۲]

اینک ادامه بحث :

این بود عکس العمل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بهنگام مرگ ابراهیم و عثمان بن مظعون و سنت آن حضرت در مراسم

تدفین و به خاک سپاری پیکر آنان و این بود آنچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در جهت ابقای قبر و حفظ اثر آنان با گفتار و عملش و بوسیله نصب کردن سنگ و گاهی با استحکام بخشیدن بوسیله ریختن آب بر قبر، انجام داد.

بطوری که ملاحظه فرمودید، سنت و روش پیامبر (صلی الله علیه و آله) در هر دو مورد و نسبت به هر یک از ابراهیم (فرزندش) و عثمان بن مظعون مشابه بود و در هنگام مرگ، تا آخرین مرحله مراسم تدفین، درباره آنان یکسان عمل نموده است. مجموع این حرکت و این روش را می توان در دو محور و بصورت دو بخش زیر خلاصه نموده و نتیجه گیری کرد:

گریه رسول خدا و مسلمانان در مرگ عثمان بن مظعون و ابراهیم فرزند پیامبر

اشاره

اظهار غم و اندوه و گریه کردن در مرگ و فقدان عزیزان، از لوازم عاطفه بشری و از آثار رقت و از مقتضیات رأفت انسانی است و به مضمون گفتار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) «انها رحمۃ وضعها الله فی قلوب من یشاء وانما یرحم الله من عباده الرحماء»؛ [۳۹۷] «این عاطفه و رأفت و رحمت از الطاف و نعمتهای خداوندی است و در قلب هر یک از بندگانش که بخواهد قرار می دهد.»

عاطفه هر چه بیشتر باشد، طبعاً اثر آن نیز بیشتر، و رحمت و رأفت درونی هر چه عمیقتر شود تأثیر آن و گریه شخص نیز به همان اندازه شدیدتر خواهد گردید.

اینجاست که مرگ ابراهیم و عثمان بن مظعون در پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بیش از سایر افراد مؤثر می شود و آن حضرت در فقدان آنان، آنچنان گریه می کند که حاضرین را نیز تحت تأثیر قرار می دهد و موجب گریه شدید آنان می گردد.

رسول خدا در مرگ ابن مظعون دوبار گریه کرد: الف - بهنگام مرگ - ب - وقت کفن کردن. هنگامی که پیکر ابن مظعون را کفن می کردند، آن حضرت در حالی که بر پیشانی او

[صفحه ۲۱۳]

بوسه می زد، اشکش بر سر و صورت وی سرازیر بود.

و گریه پیامبر در مورد فرزندش ابراهیم در سه مرحله بوقوع پیوست:

الف - در کنار بستر او بهنگام مرگش بهمراه ماریه و سیرین (مادر و خاله ابراهیم) آنگاه که این جمله نیز، که بیانگر تأثر شدید آن حضرت بود، شنیده می شد: «ان القلب لیحزن وان العین لتدمع ولانقول مالا یرضی به الرب وانا بک یا ابراهیم لمحزونون».

ب - هنگامی که پیکر ابراهیم شانزده ماهه، بر کفن پیچیده می شد، دستور داد که: «بر کفنش نیچید تا بار دیگر نگاهش کنم» [۳۹۸] سپس در کنار جسد فرزندش نشست و خم شد و آنچنان می گریست که اثر آن، در شانه ها و چانه آن حضرت مشاهده می گردید. [۳۹۹].

ج - بهنگام دفن ابراهیم و در کنار قبر وی بود که همان جمله تأثر انگیز: «ان القلب لیحزن...» را تکرار کرد و آنچنان گریه نمود که صحابه رسول خدا نیز بشدت متأثر گشتند و گریه سر دادند و نه مردان بلکه بانوان نیز که در این مراسم شرکت داشتند، ناله سر دادند و کسی مانع و مزاحم آنان نمی گردید.

و به تعبیر دیگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در فراق ابراهیم و ابن مظعون نه تنها گریه نمود و اشک ریخت بلکه کنار بستر و کنار قبر آنان را به مجلس ماتم و عزا مبدل ساخت که شرکت کنندگان در این مجالس چهارگانه را، صحابه و اقوام آن حضرت از مرد و زن تشکیل می دادند که در متن تاریخ از میان این بانوان به ماریه و سیرین تصریح شده است.

تا اینجا موضوع گریه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و صحابه را از دیدگاه تاریخ و حدیث، مورد بررسی قرار دادیم، اینک مناسب است اشاره ای داشته باشیم به حکم فقهی این مسأله و چگونگی آن از دیدگاه فقهای شیعه و اهل سنت:

گریه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مرگ ابراهیم و عثمان بن مظعون و در کنار قبر یکی از [صفحه ۲۱۴]

دخترانش [۴۰۰] و همچنین به هنگام مرگ عده ای از صحابه و یارانش و در شهادت پسر عمویش جعفر بن ابی طالب [۴۰۱] و عمویش حمزه [۴۰۲] و دستور صریح و دعوت آن حضرت از بانوان مدینه، جهت گریه نمودن برای حمزه [۴۰۳] و به پیروی از روش اهل بیت عصمت و طهارت؛ مانند گریه حضرت زهرا (علیها السلام) در رحلت جانگداز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) [۴۰۴] و بهنگام درگذشت خواهرش رقیه [۴۰۵] و گریه ممتد و طولانی حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) در شهادت پدر بزرگوارش و موارد مشابه آن در منابع شیعه و اهل سنت بطور متواتر نقل گردیده است. آری بر اساس این سنت قولی و عملی است که فقهای شیعه بر جواز گریه کردن - حتی با صدای بلند - فتوا داده و در موارد خاصی مانند گریه نمودن بر پیامبر و اهل بیتش قائل بر استحباب آن شده اند، به شرط آن که توأم با عمل و گفتار حرام؛ مانند نوح به باطل و یا در منظر و حضور نامحرمان نباشد. به عقیده نگارنده، گفتار (سیرین) هم که در صفحات قبل نقل نمودیم، دقیقاً با همین شرایط تطبیق می کند که می گوید: «کلما صحت أنا و أختی ما ینھانا فلما مات ینھانا عن الصیاح».

بهنگام مرگ ابراهیم، تا مجلس خالی از اغیار است و دیگران از مرگ وی مطلع نشده اند، رسول خدا از ناله و شیون ماریه و سیرین مانع نمی گردد ولی پس از مرگ وی، که طبعاً افراد بیگانه و نامحرم حضور پیدا خواهند نمود، بانوان را از «ناله و شیون» نهی می کند نه از اصل «گریه».

گریه از دیدگاه فقه اهل سنت

فقهای چهارگانه و ائمه اربعه اهل سنت نیز در اصل گریه با فقهای شیعه همگام بوده [صفحه ۲۱۵]

و بر جواز آن فتوا داده اند، گرچه در کیفیت و بعضی جزئیات آن همانند فروع دیگر فقهی اختلاف نظر دارند:

جزیری می گوید: گریه کردن بر مردگان با شیون و صدای بلند به فتوای مالکیها و حنفیها جایز نیست ولی شافعیها و حنبلیها بر جواز آن ولو این که توأم با ناله و شیون هم باشد قائل شده اند. اما گریه کردن و اشک ریختن بدون سر و صدا به فتوای همه مذاهب چهارگانه، مباح و جایز شمرده شده است. [۴۰۶].

اختلاف نظر در مقام عمل

بطوری که ملاحظه فرمودید مسأله گریه کردن در مرگ و فقدان عزیزان، یک موضوع عاطفی و از نظر تاریخ و حدیث از سنن ثابت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از مباحثی است که مورد اتفاق فقهای شیعه و اهل سنت می باشد. ولی در مقام عمل و در مرحله انجام، این سنت با اختلاف نظر مواجه بوده و شاهد دو بینش متضاد در میان مسلمانان می باشیم؛ زیرا شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) و پیروان واقعی سنت، بر اساس تفکر مذهبی و طبق راه و رسم نبوی (صلی الله علیه و آله) و فتوای فقها، عملاً - نیز گریه کردن را جایز و بلکه در فراق رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و در فقدان و مظلومیت پیشوایان دینی آن را جزو مستحبات می دانند و این عمل در طول تاریخ یکی از شعائر جهان شیعه و از مشخصات این گروه از مسلمانان به حساب آمده و به صورت یک

حقیقت تاریخی غیر قابل تردید و بشکل یک واقعیت عینی ملموس، متجلی گردیده است.

ولی بیشتر اهل تسنن در این مورد حالت انفعالی داشته و نه تنها گریه کردن در میان این گروه از مسلمانان یک عمل ناروا بحساب می‌آید بلکه شیعه را نیز از این جهت متهم به عملی ناروا نموده و مورد نکوهش قرار می‌دهند و گریه آنان را در مراسم عاشورای حسینی (علیه السلام) و در کنار قبر پیامبر و قبور اولیا بعنوان عملی حرام و غیر مشروع و بدعت در آیین معرفی می‌نمایند که شعار «یا حاج حرام» مأمورین حکومت سعودی و نگاه خشم

[صفحه ۲۱۶]

آلود آنان بهنگام گریه حجاج در کنار حرم پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه بقیع (علیهم السلام) نموداری از این نوع تفکر می‌باشد. با این که مردم حجاز پیرو فقه حنبلی و از کسانی هستند که طبق فتوا، حتی گریه کردن با صدای بلند و با ناله و شیون را جایز می‌دانند.

مخالفت خلیفه دوم با گریه

انگیزه عمل جهان تسنن و عامل تفکر این گروه از مسلمانان را در موضوع گریه، علی رغم جواز آن از نظر سنت و حدیث و از نظر فقهای چهارگانه، باید در مخالفت عملی خلیفه دوم در این موضوع جستجو و ریشه یابی کرد؛ زیرا وی نه تنها مخالف با گریه بود و بر عقیده خویش اصرار می‌ورزید، بلکه عملاً نیز از گریه کردن ممانعت و جلوگیری می‌نمود، گرچه به وسیله تازیانه و سنگ زدن بر گریه کنندگان و یا پاشیدن خاک و شن بر سر و صورت آنان باشد. و این بود عقیده و روش خلیفه در طول سالهای خلافتش و حتی در دوران حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله).

و اینک به نقل چند نمونه از آنچه در این زمینه، در منابع اصیل اهل سنت آمده است می‌پردازیم:

۱- بخاری در صحیح خود پس از نقل حدیثی در مورد گریه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و صحابه آن حضرت در بالین سعد بن عباده می‌گوید: «وکان عمر - رض - یضرب فیه بالعصاء و یرمی بالحجاره و یحیی بالتراب». [۴۰۷].

۲- احمد بن حنبل و محدثین دیگر، از ابن عباس نقل نموده اند که زنها در مرگ رقیه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گریه می‌کردند، عمر آنها را با تازیانه می‌زد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: بگذار گریه کنند. آنگاه خطاب به آنان فرمود: «ابکین و ایاکن و نعیق الشیطان»؛ «گریه کنید ولی از صدای شیطان دور باشید.» و گریه خود را با عملی حرام توأم نکنید.

در نقل واقدی و ذهبی این جمله نیز اضافه شده است: «عمر که آنها را می‌زد رسول خدا دست او را گرفت و فرمود آرام باش عمر! بگذار گریه کنند؛ فأخذ النبی (صلی الله علیه و آله) بیده

[صفحه ۲۱۷]

فقال مهلاً یا عمر دعهن یبکین). [۴۰۸].

۳- باز احمد بن حنبل نقل می‌کند که عده ای از زنها در تشییع جنازه ای گریه می‌کردند، عمر آنها را منع نمود، رسول خدا فرمود: به حال خودشان واگذار؛ زیرا عزیز خود را تازه از دست داده اند، قلبشان اندوهگین و چشمشان گریان است؛ (دعهن فان النفس مصابه والعین دامعه و العهد حدیث). [۴۰۹].

۴- و بخاری در صحیح خود اشاره ای دارد به عکس العمل خلیفه دوم در مورد زنانی که در مرگ ابوبکر گرد آمده بودند. او می‌گوید: «وقد أخرج عمر أخت ابی بکر حین ناحت». [۴۱۰].

مشروح این جریان را طبری چنین نقل می‌کند: در مرگ ابوبکر عایشه مجلس عزایی بر پا نمود، عمر شخصاً به در خانه او آمد و شرکت کنندگان را از گریه کردن بر ابوبکر منع کرد، آنها چون به گفتار عمر گوش ندادند، به هشام بن ولید دستور داد وارد خانه

شود و دختر ابی قحافه را به نزد وی بیاورد. عایشه به هشام گفت: «بخدا سوگند در این صورت خانه را بر سرت ویران خواهم کرد» عمر مجدداً به هشام دستور داد تا داخل خانه شد و امر خلیفه را اجرا و ام فروه، خواهر ابوبکر، را در نزد وی حاضر نمود. عمر چند ضربه تازیانه بر پیکر ام فروه نواخت که سایر شرکت کنندگان با دیدن این صحنه مجلس را ترک نموده و متفرق شدند (فاخرج أم فروة أخت أبی بکر الی عمر فعلاها بالدره فضربها ضربات...) [۴۱۱].

ابن ابی الحدید می گوید: اولین کسی که عمر در دوران خلافتش با تازیانه زد «ام فروه» دختر ابی قحافه بود؛ زیرا وقتی ابوبکر از دنیا رفت، زنان بر وی گریه و شیون می نمودند، عمر چندین بار آنها را نهی نمود و چون آنان به گریه خود ادامه دادند، ام فروه را از میانشان

[صفحه ۲۱۸]

بیرون کرد و با تازیانه بر وی زد، زنان دیگر با دیدن کتک خوردن ام فروه متفرق شدند. [۴۱۲].

و این بود چند نمونه از مخالفت عملی خلیفه دوم با گریه کردن مسلمانان در مرگ عزیزان و در فقدان اقوام و خویشانان. از این بررسی کوتاه، دو مطلب زیر بدست می آید:

۱- این سختگیری خلیفه، در ارتباط با یک موضوع عاطفی همگانی و مورد ابتلای عموم و انعکاس قطعی آن در منابع و مآخذ معمول و رایج از حدیث و تاریخ که در طول قرن‌ها مورد استفاده مستقیم و غیر مستقیم اهل سنت قرار گرفته است، در میان این گروه از مسلمانان همان بینش و فرهنگ را بوجود خواهد آورد و همان اثر را از خود بجای خواهد گذاشت که امروز شاهد آن هستیم.

بنابراین اگر گروهی از مسلمانان، گریه کردن را عملی زشت و ناپسند و گریه کنندگان را مرتکب عمل غیر مشروع و ناروا و افرادی دور از واقعیات می پندارند، یک امر طبیعی و از آثار و ثمرات همان حقیقت تلخ تاریخی است.

۲- از این حقیقت تلخ تاریخی و سختگیری خلیفه، علت ایجاد بیت الأحران در کنار بقیع و انگیزه انتخاب این محل برای گریه کردن حضرت زهرا (علیه السلام) روشن می شود؛ زیرا بدیهی است کسی که خواهر ابوبکر را به جرم گریه کردن در مرگ او مورد ضرب قرار می دهد و کسی که در حضور رسول خدا با ضرب تازیانه از گریه بانوان جلوگیری می کند در غیاب آن حضرت اجازه نخواهد داد بانویی در فراقش گریه و بر وی نوحه سرایی کند که:

«یا ابتاه الی جبرئیل ننعاه یا ابتاه، جنه الفردوس مأواه». [۴۱۳].

ماذا علی من شم تریه احمد

ان لایشم مدی الزمان غوالیاً

صبت علی مصائب لوانها

صبت علی الأيام صرن لیالیاً [۴۱۴].

[صفحه ۲۱۹]

اهتمام رسول خدا بر حفظ یاد و نگهداری قبر فرزندش ابراهیم و عثمان بن مظعون

اشاره

دومین مطلبی که از سیره و سنت رسول خدا در مراسم دفن ابراهیم و عثمان بن مظعون به دست می آید و بعنوان یک وظیفه برای تمام مسلمانان ارائه و ترسیم شده است. اهتمام بر حفظ یاد و نگهداری آثار و قبور شخصیت‌های مذهبی و کسانی است که با رسول خدا

(صلی الله علیه و آله) پیوند و ارتباط دارند؛ زیرا بطوری که در مورد ابراهیم و ابن مظعون ملاحظه گردید، روش شخص پیامبر اکرم قولاً و عملاً و با گفتار و کردارش توجه به این جنبه و عنایت خاص به این خصوصیت بوده است:

بکار بردن جمله: «ادفنوا عثمان بن مظعون با لبقیع یکن لنا سلفاً» بهنگام مرگ وی و تکرار این جمله پس از مرگ ابراهیم و به فاصله هشت سال: «الحقوه بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون» و نصب کردن قطعه سنگ به دست مبارک خویش بر قبر ابن مظعون و تأکید بر این مطلب که: «یکون علماً لیدفن الیه قرابتی» و همچنین «الأجعلنک للمتقین اماماً» نموداری از اهتمام آن بزرگوار بر حفظ یاد ابن مظعون بعنوان «سلف صالح» و نمونه ای از یاران با وفای آن حضرت که باید برای همه انسانها در طول قرن‌ها بصورت الگوی زهد و تقوا و مبارزه و استقامت باقی بماند. همانگونه که قبر او باید به وسیله علامتی مشخص و اثری پایدار و به عنوان سمبلی گویا از این حقایق حفظ شود.

و باز انتقال پیکر ابراهیم از محله بنی مازن به داخل مدینه با آن تشریفات و به وسیله امیر مؤمنان (علیه السلام) با دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اجرای مراسم تغسیل و تکفین و تشییع و تدفین وی با نظارت مستقیم آن حضرت و نصب کردن سنگ و ریختن آب بر قبر او، همه حاکی از علاقه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر حفظ و ابقای قبر ابراهیم و جلب توجه مسلمانان به سوی او بوده است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دستور داد جسد این طفل شانزده ماهه، به بقیع منتقل شود در صورتی که صحابه آن حضرت فکر می کردند پیکر او را در گورستان عمومی بنی مازن در خارج شهر و یا طبق فرهنگ آن روز و شرایط سنی ابراهیم، در گوشه باغی و یا در زیر درخت خرمایی به خاک بسپارند ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الحقوه بسلفنا الصالح» [صفحه ۲۲۰]

عثمان بن مظعون».

آری او باید در بقیع و در گورستان رسمی شهر مدینه، که در آینده پیکر هزاران نفر از صحابه و یاران پیامبر و شخصیت‌های علمی و محدثان و قاریان و تاریخ سازان را در آغوش خواهد گرفت، دفن شود تا یاد او در خاطره ها زنده و اثر قبر او در مرئی و منظر مسلمانان باقی بماند.

و این است شریعت و قانون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و سنت آن حضرت در مورد فرزند شانزده ماهه اش ابراهیم و در مورد یکی از یارانش به نام ابن مظعون.

پیروی مسلمانان از سنت رسول خدا

مسلمانان هم بر این اساس و به پیروی از این سنت، از قرنهای اول اسلام برای حفظ یاد و آثار بزرگان دین و شخصیت‌های مذهبی بر حفظ قبور آنان همت گماشتند و با این درک و بینش که رسول خدا همانگونه که در موضوع خسوف آفتاب در روز وفات ابراهیم، آنگاه که موجب تفکر بی اساس در میان بعضی از مسلمانان گردید، ایستاد و با ایراد خطبه ای از نفوذ بد آموزیهای فکری عقیدتی جلوگیری نمود ولیکن در جهت حفظ آثار و قبور عملاً مسلمانان را بر این امر هدایت و راهنمایی فرمود.

آری مسلمانان با الهام گرفتن از راه و رسم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای این که آثار و قبور متعلق به بزرگان دین و آیین و فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و شهدای اسلام با مرور ایام و گذشت زمان از بین نرود و از حوادث مختلف مصون و محفوظ بماند، بر روی چنین قبور احداث ساختمان و آنها را برای آیندگان حفظ و مشخص نمودند. و بطوری که در تاریخ حرم ائمه بقیع اشاره گردید، علاوه بر این که همانند پیکر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اجساد مطهر این امامان چهارگانه، از ابتدا در داخل ساختمان و در خانه متعلق به عقیل دفن شده اند این قبور و همچنین مشخصاً قبر حضرت حمزه از اواسط قرن دوم هجری

دارای حرم و زیارتگاه عمومی بوده است که تاریخ صریح مبین این حقیقت و گویای این واقعیت می باشد. مسلمانان در مورد سایر شخصیت‌های مذهبی نیز مانند قبور ائمه چهارگانه اهل سنت [صفحه ۲۲۱]

از همین فکر پیروی نمودند و این سنت در طول تاریخ مورد عمل قرار گرفت و در این درک و بینش و در این اعمال و برنامه‌ها کوچکترین مخالفتی دیده نشده بود تا این که در اواخر قرن هفتم هجری شخصی بنام «محمد بن تیمیه» [۴۱۵] که دارای عقاید انحرافی در مسائل اساسی و در اصول و فروع اسلام بود به وجود آمد و بطوری که در اصل توحید دارای انحراف فکری و معتقد به تجسم بود احترام بر قبور بزرگان دین و آیین و ساختن گنبد و بارگاه در روی این قبور و احداث مسجد در کنار آنها و مسافرت نمودن بقصد زیارت، حتی زیارت قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را، نه تنها حرام و غیر مشروع بلکه کفر و الحاد پنداشته و هر مسلمان که این اعمال را انجام دهد کافر و خارج از اسلام و در صورت عدم توبه، واجب القتل دانست و از بین بردن این قبور و گنبد و بارگاهها و حتی ویران ساختن مساجدی را که در کنار آنها ایجاد شده است واجب معرفی نمود.

عقاید وی که از سوی علما و دانشمندان جهان اسلام بعنوان عقاید انحرافی و مغایر با اعتقادات صحیح اسلامی محکوم شده بود، با مرگش و مرگ شاگردش ابن قیم به بوته فراموشی سپرده شد و نام وی توأم با نفرت و انزجار و افکار او جزو افکار ضد اسلامی و مخالف با اصول مسلم و ثابت، مطرح می گردید ولی پس از گذشت شش قرن، عقاید وی مجدداً به وسیله شخصی بنام «محمد بن عبدالوهاب» در «نجد» مطرح شد گرچه او هم مانند خود «ابن تیمیه» از سوی علمای اسلام مورد طرد قرار گرفت و در رد عقایدش کتابهایی به وسیله علمای اسلام و حتی کتابی به وسیله برادرش «سلیمان بن عبدالوهاب» [۴۱۶] تألیف و منتشر گردید ولی همسویی او با بعضی از رؤسای قبایل عرب و پشتیبانی بعضی

[صفحه ۲۲۲]

از کشورهای غربی که از طرفداران این فکر تفرقه انگیز بودند، موجب گردید این گروه در منطقه حجاز به قدرت برسند که یکی از اقدامات اولیه آنان، پس از تسلط، تخریب و انهدام آثار و گنبد و بارگاههایی بود که در طول قرن‌ها به وسیله مسلمانان به وجود آمده بود؛ آثاری که در مکه و مدینه به شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و خاندان گرامیش متعلق بود، گنبد و بارگاههایی که در بقیع و معلی و در شهر طائف از آن فرزندان و عشیره و اقوام و صحابه و یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود همه و همه با خاک یکسان گردید، به طوری که اگر وحشت و ترس از قیام مسلمانان سراسر جهان نبود، گنبد و بارگاه و قبر مطهر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) نیز از این جسارت مستثنی نمی شد. بهر حال اگر سنگ قبری که به وسیله رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر قبر عثمان بن مظعون نصب شده بود برای مروان بن حکم قابل تحمل نبود و بر قبر عثمان بن عفان منتقل نمود. وجود آثار و ضریح قبور فرزندان و اقوام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای این پیروان خط مروان، آنچنان سخت و غیر قابل تحمل بود که نه تنها این آثار را به محل دلخواه خود منتقل نمودند و یا بعنوان ارزشمندترین آثار مذهبی تاریخی و قدیمی ترین آثار هنری اسلامی، در یکی از متاحف و موزه های دنیا نگهداری نکردند بلکه همه آنها را به آتش کشیده و یا قطعه قطعه نمودند که اینک کوچکترین اثری از این آثار گران بها باقی نیست.

یک اشکال و پاسخ آن

در اینجا مطلبی است که ممکن است پیروان ابن تیمیه آن را مستمسک خویش قرار دهند و اندیشه و عمل خود را با آن توجیه نمایند:

و آن این که: گرچه عملکرد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حفظ قبر ابن مظعون و ابراهیم از نظر حدیث و تاریخ مسلم و ثابت

است و جای انکار نیست ولیکن عمل آن حضرت یک کار بسیط و ساده ای بیش نبوده است؛ زیرا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر روی قبر خاکی و معمولی قطعه سنگی نصب نمود و یا با ریختن آب بر استحکام آن افزود ولی در این قبرها نه از گچ و آجر خبری بود و نه از گنبد و بارگاه و نه از شمع و چراغ، بنابراین، وضع موجود در حرما و زیارتگاهها کجا؟ و آن عمل رسول خدا و قبرهای موجود در

[صفحه ۲۲۳]

زمان آن حضرت کجا؟

پاسخ: پس از ثابت شدن مشروعیت حفظ قبور و ابقای آثار شخصیت‌های مذهبی و بلکه استحباب آن به وسیله عمل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و تحقق اصل موضوع از نظر حدیث و تاریخ، کیفیت و جزئیات آن قهراً تابع شرایط زمانها و مکانها خواهد بود و از اینجاست که در دوران سخت اقتصادی آن روز، نیل به این هدف بیش از آنچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) انجام داد متصور نیست؛ زیرا در شرایطی که بجای کفن کردن بر پیکر تک تک شهدای احد پیکر دو شهید را در یک قطعه کفن می پیچند. [۴۱۷] در جایی که برای پیکر شخصیتی مانند حضرت حمزه (علیه السلام) تنها از یک قطعه نمد کوچک استفاده می کنند و در اثر کوتاه بودن آن پاهای مبارکش را با علفهای بیابانی می پوشانند. [۴۱۸].

هنگامی که میهمانی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد می شود، تمام همسران آن حضرت اظهار می دارند: در حجره آنان غذایی بجز آب وجود ندارد و آنگاه که این مهمان با دعوت بعضی از صحابه به خانه او وارد می شود منحصرأً با غذای مختصری که جهت اطفال تهیه شده است، پذیرایی و برای اختفای این سر، چراغ منزل خاموش می شود و همه اعضای خانواده با شکم گرسنه شب را سحر می کنند. و آیه شریفه: (وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ) به همین مناسبت نازل می گردد و... [۴۱۹]. آری در این شرایط سخت اقتصادی که در دوران حیات رسول خدا بر مردم مدینه حاکم بود، پرداختن به جزئیات بیشتر، امکان پذیر نبود، همانگونه که در مورد مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله) و قبر شریف آن حضرت که از اهمیت بالایی برخوردار بودند توجه به جزئیات امکان پذیر نبوده است.

[صفحه ۲۲۴]

نگاهی به چگونگی مسجد رسول خدا و قبر شریف آن حضرت

برای روشن شدن این مطلب نگاهی گذرا داریم به چگونگی ساختمان مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله) و بساطت و سادگی آن در زمان آن حضرت تا دوران عثمان، همچنین نگاهی بر چگونگی قبر شریف رسول الله (صلی الله علیه و آله) پس از رحلت آن بزرگوار:

آنچه از تاریخ و حدیث [۴۲۰] در کیفیت ساختمان مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به دست می آید این است که ساختمان این مسجد در مرحله اول عبارت بود از یک دیوار کوتاه تک خشتی و بدون سقف که پس از جنگ خیبر و با افزایش مسلمانان، مسجد تجدید بنا گردید و توسعه یافت. در این مرحله دیوارهای آن نیز بجای یک خشت با دو خشت خام بالا رفت و کف آن را بجای فرش و حصیر، شنهای نرم پوشانده بود و طبق مضمون احادیث متعدد در بعضی از فصول سال، تابش مستقیم آفتاب سوزان مدینه نماز گزاران را شدیداً ناراحت می نمود. بطوری که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با جمله «اذا اشتد الحر فابردوا عن الصلاة» [۴۲۱] اجازه داد اقامه نماز تا فروکش کردن گرما و برگشت سایه به تأخیر افتد.

ولی بازهم فشار گرما موجب گردید که صحابه آن حضرت درخواست کنند برای مسجد سقفی ایجاد شود و آن حضرت هم با این درخواست موافقت نمود و دستور ایجاد سقف بر روی مسجد را صادر فرمود. [۴۲۲] اینجا بود که چند ستون از درخت خرما در

کف مسجد نصب و روی آن با برگ خرما و علفهای بیابانی پوشانده شد و چون بهنگام بارندگی، آب به داخل مسجد فرو می ریخت صحابه مجدداً عرضه داشتند: یا رسول الله: «لو امرت بالمسجد فطین»؛ «دستور بدهید روی سایه بان مسجد، گل اندود شود» رسول خدا فرمود: «لا، عریش کعریش موسی» [۴۲۳] نه، سایه بانی باشد مانند سایه بان موسی (علیه السلام).

در روایتی آمده است: برای حفظ برگها و علفهای خشک سایه بان مسجد، در مقابل

[صفحه ۲۲۵]

باد و طوفان در بعضی قسمتهای آن خاک رس ریخته شد، بطوری که بهنگام باران شدید، همان خاکها بصورت گل به داخل مسجد فرو می ریخت و شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در میان آب گل آلود نماز می خواند و اثر گل در پیشانی مبارکش دیده می شد.

شن ریزی کف مسجد

در سنن ابوداود با سند از ابی الولید چنین نقل شده است که از عبدالله بن عمر سؤال کردم علت این که کف مسجد با شن مفروش گردیده چیست؟ عبدالله پاسخ داد که یک شب در مدینه باران شدیدی آمد و کف مسجد را گل فرا گرفت. بعضی از نمازگزاران برای این که آلوده به گل نشوند مقداری شن به همراه خود آوردند و به زیر پای خود ریختند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از اتمام نماز با مشاهده این عمل فرمود: «ما احسن هذا؟»؛ «عجب کار خوبی بود!» [۴۲۴] ولذا سایر صحابه نیز از این عمل پیروی نمودند و بدین طریق کف مسجد شن ریزی گردید.

به هر حال تا وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مسجد با همان دیوار خشتی و سایه بانی از شاخ و برگ خرما و علفهای بیابانی بجای سقف باقی ماند و طبق مضمون روایات، در دوران ابوبکر و عمر نیز با این که در مسجد و سقف آن تغییر و تجدید به عمل آمد ولی همین وضع ادامه یافت تا در دوران خلافت عثمان که مسجد توسعه پیدا نمود در اساس بنا و در کیفیت سقف آن هم تغییر داده شد.

این موضوع در صحیح بخاری و سنن ابی داود از عبدالله بن عمر چنین نقل شده است که: مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دوران آن حضرت خشت خام و سقف آن از شاخ و برگ خرما بود. در دوران ابوبکر در اثر فرسودگی بعضی از قسمتهای آن، با همان وضع سابق تعمیر و مرمت گردید؛ همانگونه که عمر نیز در دوران خلافتش چنین کرد و در کیفیت آن تغییری نداد ولی عثمان که خواست مسجد را توسعه دهد دیوارهای آن را با سنگ و آجر و سقفش را با تخته های محکم بنا نمود. [۴۲۵].

[صفحه ۲۲۶]

روشنایی مسجدالنبی

در سنن ابن ماجه از ابوسعید خدری نقل می کند که او می گفت: «اول من اسرج فی المساجد تمیم الداری»؛ [۴۲۶] «اولین کسی که روشنایی و چراغ را در مساجد معمول داشت تمیم داری بود.» از این روایت معلوم می شود که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مسجد آن حضرت دارای چراغ و روشنایی نبود قرائن حدیثی و تاریخی دیگر نیز مؤید این معنا است، زیرا تا آنجا که ما بررسی نمودیم در این مورد هیچ مطلبی بجز آنچه در باره تمیم داری نقل گردید، بدست نیامد و بطوری که ملاحظه فرمودید شرایط زمانی و کیفیت ساختمان مسجد نیز همین را ایجاب می کند.

کیفیت قبر رسول خدا

در سنن ابوداود به طریق عمرو بن عثمان از قاسم [۴۲۷] نقل می‌کند که بر عایشه وارد شدم و گفتم یا اُمّه اجازه بده قبر رسول خدا و دو صحابه اش را از نزدیک ببینم. او سه قبر به من نشان داد که نه چندان مرتفع بودند و نه چسبیده به زمین و روی آنها با شنهای بیابانی قرمز رنگی پوشیده بود (فکشف لی عن ثلاثه قبور لا مشرفه و لا لاطئه مبطحه بيطحاء العرصه الحمراء). [۴۲۸].

این بود اجمالی از کیفیت ساختمان مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله) تا دوران خلیفه سوم، و این بود کیفیت قبر شریف آن حضرت که تدریجاً و به تناسب هر دورانی متحول گشته و توسعه و استحکام یافته و زیباسازی مسجد و حرم شریف نبوی (صلی الله علیه و آله) به وضع کنونی رسیده است و امروز این مسجد از نظر وسعت و زیبایی و از نظر استحکام و ظرافت در [صفحه ۲۲۷]

میان تمام مساجد و معابد دنیا اولین و یا دومین مسجد می‌باشد. همانگونه که حرم شریف نبوی (صلی الله علیه و آله) با آن عظمت و شکوه و با آن مأذنه های سر به فلک کشیده اش و با آن گنبد سبز و فیروزه ای رنگش چشمها را خیره و دلها را به سوی خود جلب نموده است.

خلاصه پاسخ این که: اگر سادگی قبور در زمان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) دلیل بر نفی وضع موجود و متداول در حریمهای شخصیت‌های اسلامی باشد باید در مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله) و همه مساجد و معابد نیز از این روش و از این نوع تفکر پیروی نمود و تغییر و تحول این مسجد را که در طول چهارده قرن به وسیله بزرگان و شخصیت‌های اسلامی و با نظارت مستقیم علما و دانشمندان تکامل یافته است، تخطئه و بجای توسعه و زیباسازی این بنای باشکوه بر تخریب و انهدام آن اقدام و حالت اولیه اش را حفظ نمود.

آیا پیروان ابن تیمیه می‌توانند این فکر و اندیشه را بپذیرند و این راه و روش را تأیید نمایند؟! [صفحه ۲۳۱]

حرم همسران و دختران رسول خدا

حرم همسران رسول خدا

اشاره

یکی از حریمها و گنبد و بارگاههایی که در داخل بقیع به وسیله وهابیان تخریب گردیده، حرمی است منتسب به همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گرچه متأسفانه جزئیات چندانی از کیفیت این حرم در دست نیست ولی تاریخ بنای آن معلوم و مشخص است؛ زیرا سمهودی (متوفای ۹۱۱) پس از این که از مطری (متوفای ۷۴۱) نقل می‌کند که این حرم در زمان وی دارای ساختمان نبوده بلکه محوطه ای بوده که با دیواری از قطعات سنگ، از سایر بقاع مشخص می‌گردیده است، تاریخ بنای این گنبد و بارگاه را معین و بانی آن را نیز معرفی می‌نماید. و می‌گوید: «و کان حظیراً مبنیاً بالحجاره کما ذکره المطری فابتنی علیه قبۀ الأمیر بردبیک المعمار سنۀ ثلاث و خمسين و ثمان مائة». [۴۲۹].

بنابراین، حرم همسران رسول خدا از سال ۸۵۳ دارای ساختمان، گنبد و بارگاه بوده است و بنابر نقل بعضی از نویسندگان، این حرم علاوه بر ساختمان و گنبد و بارگاه در قرنهای اخیر، دارای ضریح هم بوده است از جمله: مرحوم فرهاد میرزا می‌نویسد: «... از آنجا به زیارت زوجات حضرت رسول (علیه السلام) رفتم. هشت نفر در یک ضریح است و اسامی هر یک را بالای قبرشان به تخته نوشته، گذاشته اند.» [۴۳۰].

[صفحه ۲۳۲]

تعداد مدفونین در این حرم

دیار بکری (متوفای ۹۸۲) از مناسک کرمانی (متوفای ۷۸۶) [۴۳۱] نقل می‌کند که در این حرم، چهار تن از همسران رسول خدا دفن شده‌اند. [۴۳۲].

ابن نجار (متوفای ۶۴۳) که یکی از مورد اعتمادترین مدینه شناسان بشمار می‌آید، در مورد قبر همسران پیامبر چنین می‌گوید: «وقبور ازواج النبی و هُنَّ أربعة قبور ظاهرة و لا یعلم تحقیق ما فیها منهن». [۴۳۳].

«و از قبور معروف در بقیع قبور همسران پیامبر است که تنها چهار قبر از آنها بچشم می‌خورد ولی تحقیقاً معلوم نیست که این قبور چهار گانه به کدام یک از همسران آن حضرت متعلق است و کدام یک از این بانوان در آنها مدفون می‌باشند.»

گفتار ابن نجار صریح است در این که در زمان وی و در اوائل قرن هفتم، تنها چهار قبر در این محل وجود داشته است. ولی از گفتار سمهودی معلوم می‌شود که در زمان او؛ یعنی در اوائل قرن دهم با این که این حرم دارای سقف و گنبد بوده و بعنوان مدفن همسران پیامبر شناخته می‌شده، اما آثار این قبور بطور کلی محو و در این محل از آن چهار قبری که ابن نجار یاد می‌کند، خبری نبوده است؛ زیرا وی پس از آن که گفتار قبلی ابن نجار را که آوردیم نقل می‌کند، چنین می‌گوید:

«قلت باطن هذا المشهد کله أرض مستویة لیس فیها علامه قبور». [۴۳۴].

«داخل این حرم مسطح است و در آن هیچ علامت از قبوری که ابن نجار به آنها اشاره نموده است، به چشم نمی‌خورد.»

[صفحه ۲۳۳]

گفتاری از ابن شبه قدیمی ترین مدینه شناس

ابن شبه (متوفای ۲۶۲) در مورد قبر ام سلمه و ام حبیبه دو تن از همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مطلبی نقل می‌کند که نشانگر جدا بودن آنان از همدیگر و همچنین دفن شدن این دو تن در خارج از محلی است که بعنوان مدفن و حرم زوجات رسول خدا معروف گردیده است و در نهایت مؤید گفتار ابن نجار است که همه همسران پیامبر که در مدینه بودند، الزاماً در محوطه حرم منسوب به آنان و در زیر گنبد و بارگاهی که بعنوان «قبة الزوجات» بنا شده است به خاک سپرده نشده‌اند. ابن شبه در مورد قبر ام سلمه از محمد بن یحیی نقل می‌کند که محمد بن زید بن علی خواست در کنار موضع فاطمه (بیت الاحزان) برای خود قبری مهیا کند، از زیر خاک، قطعه سنگ شکسته‌ای پیدا شد که در آن این جمله به چشم می‌خورد: «ام سلمة زوج النبی» و معلوم شد آن محل قبر ام سلمه است و لذا وصیت نمود پیکر او را در محل دیگری به خاک بسپارند. و در مورد ام حبیبه از یزید بن سائب و او از جدش چنین نقل نموده است که: عقیل ابن ابی طالب در محوطه خانه اش حلقه چاهی حفر می‌کرد که قطعه سنگی بدست آمد و در آن این جمله حک شده بود: «قبر ام حبیبة بنت صخر بن حرب». عقیل با دیدن این علامت دستور داد چاه را پر کنند و بر روی آن سقفی بعنوان «مدفن ام حبیبه» ایجاد نمایند. یزید بن سائب اضافه می‌کند: «من گاهی به این مدفن وارد می‌شدم و آن قبر را می‌دیدم.» [۴۳۵].

نظر نویسندگان اخیر مبتنی بر اشتهار عرفی است

از مجموع آنچه تا حال در مورد حرم همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از منابع اصلی و مآخذ معتبر نقل نمودیم، چنین بدست آمد که: اصل این حرم و مدفنی که بعنوان «قبة الزوجات» در داخل بقیع معرفی شده است، دارای اصالت و قدمت تاریخی است که در

[صفحه ۲۳۴]

قرنهای اول به وسیله دیواری که در اطراف آن ایجاد شده بود مشخص می گردید. و در نیمه دوم قرن نهم، که فن معماری گسترش یافته بود، برای این حرم نیز گنبد و بارگاه ساخته شده است. و اما تعداد همسران پیامبر که در این محل به خاک سپرده شده اند، دقیقاً مشخص نیست. بعضی از مورخان و محدثان پیشین؛ مانند کرمانی و ابن نجار، نظرشان این است که چهار تن در این محل دفن شده اند و تعداد چهار قبر هم ارائه شده است. بنابراین آنچه در قرنهای اخیر از سوی بعضی از نویسندگان ارائه شده و این حرم بعنوان مدفن همه هشت تن همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) که در مدینه با آن حضرت زندگی نموده اند، معرفی شده و علائمی که بیانگر این تعداد باشد در این حرم نصب گردیده، دلیلی بر تأیید آن در دست نیست بلکه همه این معرفیها مبتنی بر اشتها عرفی و نقل اقوال می باشد که معمولاً در این نوع حقایق، که مورد توجه عامه و دارای جنبه قداست و معنویت می باشد، در طول سالیان متمادی و با مرور زمان طولانی به وجود آمده است و به این اعتبار که: رسول خدا در مدینه با هشت بانو ازدواج کرده بود و لابد همه آنان در یکجا و در این محل دفن شده اند، پدیدار گردیده است.

و اینک نمونه هایی از این نظریه ها

۱- بطوری که در گفتار فرهاد میرزا ملاحظه گردید، او می گوید:

«قبر همه همسران هشتگانه پیامبر در یک ضریح قرار دارند و نام تک تک آنها هم در روی همان ضریح نصب شده است.»

۲- نایب الصدر شیرازی یکی دیگر از نویسندگان ایرانی در سفرنامه اش می گوید:

«زوجات آن حضرت هم آنچه در مدینه وفات یافته اند در یک بقعه می باشند.» [۴۳۶].

۳- علی حافظ، زنده در سال ۱۴۰۵ هـ با این که خود از اهالی مدینه منوره است و طبق معمول باید بیش از سایر نویسندگان و سیاحان توجه به جزئیات تاریخی این شهر

[صفحه ۲۳۵]

داشته باشد، ولی بر همین مبنی و بر اساس همین اشتها عرفی، در کتاب خود که در سالهای اخیر و پس از تخریب آثار بقیع تألیف نموده است، در مورد مدفونین در این بقعه چنین می نگارد:

«و در پنج متری قبر عقیل به طرف جنوب، در سمت چپ رهگذر، قبور همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار گرفته است و آنها عبارتند از:

۱- بانو عایشه ۲- بانو سوده ۳- بانو حفصه ۴- بانو زینب ۵- بانو ام سلمه ۶- بانو جویریة ۷- بانو ام حبیبه ۸- بانو صفیه.»

وی سپس می گوید:

«و اما بانو خدیجه دختر خویلد، در مکه و بانو میمونه در سرف [۴۳۷] دفن گردیده اند. [۴۳۸].»

این بود گفتار این نویسندگان در مورد تعداد همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که در بقعه یاد شده به خاک سپرده شده اند. لیکن بطوری که ملاحظه فرمودید، شواهد و قرائن تاریخی، این نظریه را نفی و حداقل مورد تردید قرار می دهد.

حرم دختران رسول خدا

اشاره

یکی دیگر از حرمهای تخریب شده، حرم و گنبد و بارگاهی است منتسب به دختران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یعنی زینب،

رقیه، و ام کلثوم.

آنچه از منابع اصلی به دست می‌آید این است که قبر همه دختران سه گانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به جز حضرت زهرا (علیها السلام) در بقیع واقع شده است؛ زیرا گذشته از این که پس از رسمیت یافتن بقیع بعنوان «مدفن عمومی مدینه» به وسیله رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همه اقوام و

[صفحه ۲۳۶]

عشیره آن حضرت که در حال حیات او، از دنیا رفتند، در بقیع دفن شدند. روایات و نصوص تاریخی نیز مبین این حقیقت، بخصوص در مورد این بانوان می‌باشد.

بیهقی نقل می‌کند که یکی از دختران رسول خدا از دنیا رفت، آن حضرت فرمود: «الحقی بفرطنا عثمان بن مظعون». [۴۳۹].

ابن شبه مشابه همین حدیث را در مورد رقیه دختر آن حضرت نقل می‌کند که «لما ماتت رقیه بنت رسول الله (صلی الله علیه و آله) قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) الحقی بسلفنا الخیر، عثمان بن مظعون». [۴۴۰] و از گفتار نویسندگان در قرنهای اخیر، معلوم می‌شود: «علاوه بر این که این سه تن از دختران پیامبر (صلی الله علیه و آله) در کنار بقیع دفن شده‌اند، همه آنان هم در یک محل و در زیر یک سقف و در داخل گنبد و بارگاهی قرار داشته‌اند و قبر هر سه تن در داخل یک ضریح واقع شده بود.» سید اسماعیل مرندی که در آخر سال ۱۲۵۵ هـ حرمین را زیارت کرده است، در مورد گنبد و بارگاههای موجود در آن تاریخ می‌گوید: «و دیگر قبه بنات حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که همه در یک ضریحند؛ بقول اهل سنت، رقیه، ام کلثوم و زینب، دختران رسول است.» [۴۴۱].

فرهاد میرزا می‌نویسد:

«خلاصه، در برگشتن، بنات رسول الله (صلی الله علیه و آله) رقیه، ام کلثوم و زینب را زیارت کردم که در یک بقعه است.» [۴۴۲]. ابراهیم رفعت پاشا از وضع موجود بقیع در زمان خویش و قبل از تخریب آثار آن، عکسی را از بقیع ارائه می‌دهد که تعدادی از قبه‌ها در این عکس مشاهده می‌شود و آنها را بدین ترتیب معرفی می‌کند:

[صفحه ۲۳۷]

«گنبدی که در سمت راست بیننده واقع شده، گنبد حرم ابراهیم، دومی قبه عقیل، قبه سوم متعلق به همسران پیامبر و چهارمین قبه متعلق به دختران آن حضرت؛ رقیه، ام کلثوم، و زینب می‌باشد.» [۴۴۳].

علی حافظ که از نویسندگان متأخر است، محل این حرم و قبور دختران پیامبر (صلی الله علیه و آله) را چنین معرفی می‌کند: «به فاصله ده متر و در سمت غرب، قبور همسران پیامبر و در کنار راه باریکه سیمانی قبور دختران پیامبر را مشاهده می‌کنید و آنها عبارتند از ام کلثوم، رقیه و زینب.» [۴۴۴].

تاریخ بنای این حرم

از آنچه ملاحظه فرمودید، بطور اجمال به دست آمد که این سه تن دختران پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بقیع و در یک محل و در کنار هم دفن گردیده و هر سه دارای یک قبه و یک ضریح بوده‌اند. و اما این که این قبه در چه تاریخی بنا شده و بانی ساختمان این حرم و ضریح کیست؟ در این زمینه تا حال مطلبی بدست نیامده و در منابعی که در اختیار ماست، سخنی در این مورد گفته نشده است و بعید نیست همانند مطالب تاریخی فراوان در طول قرون متمادی، بدون اهمیت تلقی گردیده و در بوته ابهام و فراموشی قرار گرفته باشد.

بیوگرافی دختران رسول خدا

در اینجا به مناسبت سخن از حرم دختران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نگاهی داریم بر تاریخ زندگانی آنان؛ زیرا برای هر فرد مسلمان همانگونه که آشنایی با تاریخ زندگی پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله) زیبا، لذت بخش و دارای اهمیت است، آشنایی با تاریخ فرزندان آن حضرت هم شیرین و دلپذیر خواهد بود؛ خصوصاً برای زائرین حرمین شریفین:

[صفحه ۲۳۸]

همه فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اعم از پسر و دختر بجز جناب ابراهیم، از خدیجه (علیها السلام) متولد شده اند و آن حضرت دارای چهار فرزند دختر بوده و نام آنها به ترتیب سن: [۴۴۵] ۱- زینب ۲- رقیه ۳- ام کلثوم ۴- فاطمه (علیها السلام) می باشند. حضرت فاطمه (علیه السلام) گرچه از لحاظ سن کوچکترین دختر رسول خدا است ولی از لحاظ فضیلت و شخصیت برترین آنهاست؛ زیرا گذشته از این که نسل پیامبر (صلی الله علیه و آله) از طریق فاطمه (علیه السلام) در پهنه گیتی باقی مانده است، در فضیلت و کرامت این بانوی بزرگ اسلام آیات متعددی نازل گردیده و در تجلیل و تکریم وی احادیث فراوانی نقل شده است که هیچیک از دختران پیامبر (صلی الله علیه و آله) با احترام فوق العاده ای که به مناسبت انتسابشان به رسول خدا، از آن برخوردارند و مورد لطف و محبت آن حضرت بوده اند، دارای چنین فضیلت و مکرمت نیستند و در این زمینه نگاهی اجمالی به منابع تفسیری و حدیثی از شیعه و اهل سنت خواننده را مستغنی و او را با اقیانوس عظیم فضائل این یگانه یادگار رسول خدا آشنا می سازد.

نظری مختصر و گذرا در مورد سایر دختران پیامبر

زینب

اشاره

این بانوی بزرگوار بزرگترین فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یا بزرگترین آنها پس از برادرش قاسم می باشد. مورخان ولادت زینب را در سی سالگی پیامبر و پنج سال پس از ازدواج آن حضرت با خدیجه (علیها السلام) دانسته اند. [۴۴۶] مضمون حدیثی که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده، گویای عظمت آن بزرگوار است که فرمود: «معاشر الناس ألا اخبرکم بخیر الناس خالاً و خالاً؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: الحسن و الحسین خالهما القاسم و خالتهما زینب بنت رسول الله (صلی الله علیه و آله)».

[۴۴۷].

[صفحه ۲۳۹]

ازدواج زینب

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زینب را به همسری ابوالعاص بن ربیع در آورد. نام وی «لقیط» و مادرش «هاله» خواهر حضرت خدیجه کبری است. او از معدود تجار و ثروتمندان و افراد مورد اعتماد در میان مردم مکه بود. [۴۴۸].

پس از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابوالعاص بر خلاف زینب - که مانند حضرت خدیجه به آیین اسلام روی آورد - حاضر به قبول اسلام نگردید و در شرک خود باقی ماند ولی با این حال به همسرش زینب نیز وفادار بود و به پیشنهاد قریش که او را به جدایی از زینب تشویق می نمودند، توجه نمود و علی رغم خواسته آنان، به زندگی خود با زینب ادامه داد. گرچه اسلام عملاً در میان این زن و شوهر جدایی انداخته بود ولی چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن شرایط سخت، قادر بر اجرای این حکم نبود، اسلام زینب (علیها السلام) هم نتوانست موجب جدایی او با ابوالعاص شود.

اسارت ابوالعاص و آزادی زینب

پس از هجرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مدینه و با شروع جنگ بدر، ابوالعاص به همراه مشرکین مکه، در این جنگ شرکت نمود و با گروهی از سپاهیان مکه که تعداد آنها را هفتاد نفر نوشته اند، به اسارت مسلمانان درآمده و به مدینه گسیل گردیدند. زینب برای آزادی ابوالعاص به وسیله هیأتی که جهت گفتگو درباره اسرای جنگی عازم مدینه بود. چند قطعه زیورآلات خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرستاد و از آن حضرت درخواست نمود که در مقابل آنها، همسر وی آزاد شود. در میان این زیورآلات، گردن بند یادگاری خدیجه (علیها السلام) نیز به چشم می خورد که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) با دیدن آن، از خدیجه یاد نمود و در حق وی دعا کرد و تأثر و رقت شدید در قیافه اش مشاهده گردید. آنگاه با اصحاب خویش مشاوری و به آنان پیشنهاد نمود که اگر صلاح بدانید همسر دخترم زینب را آزاد کرده و آنچه از مال دنیا به عنوان عوض فرستاده است، به او برگردانید. صحابه از این پیشنهاد استقبال و اظهار

[صفحه ۲۴۰]

مسرت نمودند و بدینگونه ابوالعاص پس از مدتی اسارت در دست مسلمانان، آزاد و به سوی مکه رهسپار گردید و گردن بند یادگاری خدیجه را به زینب بازپس داد. ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بهنگام آزادی ابوالعاص با وی شرط نمود که از این پس زینب را در هجرت به مدینه آزاد بگذارد و او هم بر تعهد خود عمل نمود و با رسیدن به مکه زینب را به همراهی برادرش کنانه بن ربیع راهی مدینه ساخت.

حمله مشرکان به کجاوه زینب

کنانه بن ربیع بنا به درخواست برادرش ابوالعاص، زینب را در کجاوه ای نشانده و به سوی مدینه حرکت نمود، عده ای از قریشیان که از این موضوع مطلع شدند او را تعقیب کرده و در بیرون مکه در محلی بنام «ذی طوی» بدو رسیدند و از اولین کسانی که به کجاوه زینب حمله نمود «هبار بن اسود» و «نافع بن عبدالقیس فهری» بود که هبار با نیزه به کجاوه زینب فشار آورد و او، در حالی که حامله بود، از بالای شتر به روی تخته سنگی افتاد و در اثر فشار جسمی و رعب و ترسی که بر وی وارد گردید، سقط جنین نمود و به عارضه خونریزی دچار شد که تا آخر عمرش ادامه داشت. ابن اسحاق اضافه می کند: به خاطر این جنایت و قساوت قلب (هبار) بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به هنگام فتح مکه مسلمانان را در کشتن وی آزاد گذاشت. [۴۴۹].

ابن ابی الحدید می گوید:

«از کسانی که در حمله به کجاوه زینب و در جلوگیری از سفر او به مدینه شرکت داشت، عمرو بن عاص بود و چون خبر این جنایت به پیامبر رسید، به شدت متأثر گردید و بر این افراد لعن و نفرین نمود.» [۴۵۰].

واقدی می گوید: «کنانه با دیدن منظره حمله به کجاوه زینب، آماده تیراندازی و دفاع از وی گردید و

[صفحه ۲۴۱]

قریشیها به شهر باز گشتند.» [۴۵۱].

واقدی اضافه می کند: ابوسفیان که جزو شرکت کنندگان در این جریان بود، خطاب به کنانه چنین گفت:

«تو در این اقدام خود اشتباه کرده و تصمیم نابجایی گرفته ای که دختر محمد را در روز روشن و در مقابل چشم اهل مکه از این شهر بیرون کرده ای، مگر نمی دانی از سوی پدرش چه فشاری بر ما وارد شده و چگونه ما را تحقیر و خدایان ما را اهانت نموده

است! آیا این عمل تو تحقیر و اهانت مجدد بر ما نیست؟! به خدا سوگند جلوگیری از سفر این زن دردی را دوا نمی‌کند و ما کوچکترین اعتنایی بر او نداریم ولی هیچ عمل تحقیر آمیز را هم تحمل نمی‌کنیم او را به مکه برگردان و می‌توانی مخفیانه و بدور از چشم مردم راهی مدینه کنی.»

و بدینگونه کنانه زینب را به مکه بازگرداند و پس از مدتی شبانه مجدداً به مدینه حرکت داد و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) لاحق گردید. [۴۵۲] بلاذری نقل می‌کند: «هبار» به هنگام فتح مکه، از ترس جانش فرار نمود و بعدها در مدینه به حضور رسول خدا رسید و شهادتین را بر زبان جاری و اسلام خود را اعلان نمود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: دیگر کسی متعرض «هبار» نشود، حتی سلمی کنیز آن حضرت که هبار را نکوهش می‌کرد و می‌گفت: «لَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا»؛ «قدمت مبارک مباد.» پیامبر پاسخ داد: «مَهْلًا فَقَدْ مَحَا الْإِسْلَامُ مَا قَبْلَهُ»؛ «آرام باش، اسلام گذشته‌ها را به فراموشی سپرده است.»

ورود شبانه ابوالعاص به مدینه

ابوالعاص در اوائل سال هشتم هجرت و قبل از فتح مکه، به همراه عده‌ای از تجار مکه، با سرمایه خود و اموال قریش به سوی شام حرکت نمود. این قافله تجارتنی بهنگام مراجعت، در نزدیکیهای مدینه با گروهی از مسلمانان مواجه و از ترس جانشان [صفحه ۲۴۲]

مال التجاره را رها و خود فرار نمودند ولی ابوالعاص برای باز پس گرفتن اموال خود، شبانه و مخفیانه وارد مدینه شد و به نزد زینب رفت و از وی پناه خواست تا مورد تعرض مسلمانان واقع نشود. زینب هم به وی پناه داد و روز بعد در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان مشغول نماز صبح بودند، از میان صفوف بانوان آنان را بدینگونه مورد خطاب قرار داد: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي زَيْنَبُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ، آجَرْتُ أَبَا الْعَاصِ بْنِ رَبِيعٍ»؛ «ای مردم! من دختر پیامبرم و ابوالعاص را پناه داده‌ام.» رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از اتمام نماز فرمود: مردم! آنچه من از زینب شنیدم شما هم شنیدید؟ گفتند: بلی، فرمود: به خدا سوگند من از ورود ابوالعاص خبر نداشتم تا این که از زبان زینب شنیدم همانگونه که شما شنیدید. آنگاه فرمود: «يجير على المسلمین أدناهم»؛ «کمترین فرد از مسلمانان، حق پناه دادن بر مشرکین را دارد و بر همه مسلمانان هم لازم است این حق را مراعات و بر تعهد وی عمل کنند.» [۴۵۳].

سپس به خانه زینب رفت و بر وی توصیه فرمود که احترام ابوالعاص را حفظ کن ولی چون او مشرک و بر تو حرام است با او خلوت نکن. آنگاه دستور داد مسلمانان تمام اموال او را بدو برگردانند و در غیر این صورت پیمان شکنی خواهد بود.

اسلام ابوالعاص

ابوالعاص راهی مکه گردید و پس از تحویل دادن اموال و امانتهای مردم، اسلام را پذیرفت و مجدداً به سوی مدینه حرکت نمود. رسول خدا به زینب دستور داد که به خانه ابوالعاص برگردد و مانند گذشته برای او همسری وفادار باشد و بدینگونه، این زوج پس از شش سال مفارقت در پرتو اسلام، به زندگی مشترک خود دست یافتند و در صف سایر مهاجرین قرار گرفتند.

تاریخ و علت وفات زینب

بنابر مشهور، زندگی مجدد زینب و ابوالعاص کوتاه و بیش از چند ماه نبود؛ زیرا

زینب در اواخر سال هشتم هجرت بدرود حیات گفت و با حضور و شرکت رسول خدا تشییع و در بقیع به خاک سپرده شد و ابوالعاص در سال دوازده و به فاصله چهار سال از وفات همسرش، از دنیا رفت. از نظر مورخان، وفات زینب در اثر همان عارضه خونریزی که قبلاً نقل نمودیم بوقوع پیوسته است، که بهنگام خروج از مکه مورد تهاجم مشرکان قرار گرفت و در اثر سقوط به روی تخته سنگ و سقط جنین و در اثر رعب و ترس، این عارضه در وی بوجود آمد و تا آخر عمر ادامه داشت تا از دنیا رفت.

فرزندان زینب

زینب از ابوالعاص دارای دو فرزند بود؛ یکی پسر بنام «علی» که در اوائل جوانی از دنیا رفت و دیگری دختر بنام «امامه» که طبق وصیت حضرت زهرا (علیها السلام) امیر مؤمنان (علیه السلام) با وی ازدواج نمود. [۴۵۴].

رقیه

دومین دختر پیامبر - از نظر سن - رقیه است. رقیه در مکه با یکی از فرزندان ابولهب بنام عتبه ازدواج کرده بود، همانگونه که خواهرش ام کلثوم به همسری فرزند دیگر ابولهب بنام عتیبه درآمده بود و چون سوره مبارکه: (تَبَّتْ یَدَا أَبِی لَهَبٍ) در نکوهش ابولهب نازل گردید. او فرزندان خویش را مجبور کرد تا با دختران پیامبر متارکه کنند و به خیال خود در مقابل نکوهش قرآن که از وی به عمل آورده است، او هم با این عمل خویش رسول خدا را در فشار روحی قرار دهد. [۴۵۵] پس از متارکه در میان دختران رسول خدا و پسران ابولهب، رقیه به همسری عثمان درآمد و چون عده ای از مسلمانان در اثر فشار مشرکان مکه، مجبور شدند به حبشه هجرت کنند، رقیه هم به همراه عثمان به حبشه هجرت نمود و پس از مراجعت به مکه راهی مدینه شد و جزو مهاجرین این شهر گردید. در بعضی از منابع نقل شده است که رقیه از عثمان دارای فرزندی شد بنام عبدالله و [صفحه ۲۴۴]

در ماه جمادی الأولى سال چهارم هجرت، در شش سالگی در اثر عارضه ای که در چشم او بوجود آمد، از دنیا رفت و بعضی می گویند: در دوران شیرخوارگی از دنیا رفت، ولی قتاده اصل موضوع را تکذیب نموده و می گوید: همانگونه که ام کلثوم از عثمان دارای فرزند نشد، رقیه هم از وی فرزندی به دنیا نیاورده است. [۴۵۶]. به هر حال، بطوری که اشاره نمودیم، رقیه پس از مراجعت از حبشه، به همراهی عثمان وارد مدینه گردید و بنا به نقل محب الدین طبری، از ابن قتیبه پس از یکسال و ده ماه و بیست روز از ورود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مدینه، با مرض حصبه از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد.

ام کلثوم

اشاره

سومین دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ام کلثوم است. او با همین کنیه معروف شده و هیچیک از مورخان نام او را ذکر نکرده اند.

داستان شیر زرقا

بطوری که در شرح حال رقیه اشاره گردید، این دو تن از دختران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با دو تن از فرزندان ابولهب بنام عتبه و عتیبه ازدواج کرده بودند ولی پس از نکوهش ابولهب و همسرش از زبان وحی، او به فرزندانش دستور داد از دختران پیامبر جدا شوند و آنها دستور پدرشان را اجرا کرده و با دختران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) متارکه نمودند.

ولی مورخان و محدثان درباره عتیبه مطلب و حادثه جالبی نقل نموده اند که می توان آن را بعنوان یکی از معجزات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در اختیار خوانندگان ارجمند قرار داد و آن حادثه این است: با آن که عتیبه حاضر به زندگی با ام کلثوم نگردید، ولی باز هم شعله کینه و عداوتش نسبت به رسول خدا خاموش نشد و تصمیم گرفت عناد و لجاجت خویش را به طریق دیگری اعمال کند. او در حالی که برای تجارت با عده ای عازم سفر به شام بود نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفت و خطاب به آن حضرت گفت: «کفرت بدینک و فارقت ابنتک

[صفحه ۲۴۵]

لا تحبنی و لا احبک!؛ «دیدی چگونه آیین تو را نپذیرفتم و دختری را طلاق گفتم؟! من با تو دشمنم همانگونه که تو با من دشمنی.» آنگاه جسارت و بی ادبی را به آنجا رساند که از لباس پیامبر گرفت و با شدت به سوی خود کشید؛ بطوری که یقه آن حضرت پاره گردید. رسول خدا در پاسخ این جسارت و بی ادبی عتیبه، چنین فرمود: «اما انی اسأل الله أن یسلط علیک کلبه!»؛ «من هم از خدا می خواهم سگی را بر تو مسلط کند.»

عتیبه پس از این جریان مکه را به سوی شام ترک نمود تا این که شبی در گوشه ای از بیابان شامات، بنام «زرقا» در حالی که به استراحت پرداخته بودند، مورد حمله شیری قرار گرفت و بدن او در زیر پنجه های قوی شیر تکه تکه گردید و نفرین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مورد او به اجابت رسید. [۴۵۷].

وفات ام کلثوم

به هر حال، ام کلثوم در سال نهم هجرت در مدینه بدرود حیات گفت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در تشییع دخترش شرکت کرد و بر پیکر او نماز خواند.

در کتب تاریخ و رجال اهل سنت، نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به هنگام دفن ام کلثوم فرمود: «أفیکم أحدٌ لم یقارف اللیلة» [۴۵۸] یا «من لم یقارف اللیلة فلیدخل». [۴۵۹].

از میان جمع حاضر که عثمان نیز جزو آنها بود، سه تن اعلام آمادگی نموده و داخل قبر شدند: امیر مؤمنان (علیه السلام)، فضل بن عباس و اسامه بن زید و بدینگونه مراسم خاکسپاری پیکر ام کلثوم بدون مشارکت همسرش عثمان انجام پذیرفت. این موضوع در منابع حدیثی اهل سنت در طی حدیثهای متعدد و با مختصر تفاوت در متن آن، نقل گردیده است. در متن بعضی از این احادیث به جای «ام کلثوم»، «رقیه» آمده است و در بعضی از

[صفحه ۲۴۶]

آنها بدون ذکر نام و «ابنة لرسول الله» عنوان شده است [۴۶۰] ولی همزمان بودن فوت رقیه با جنگ بدر و دفن پیکر او قبل از مراجعت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) صحت نظر علمای تراجم و وقوع این جریان به هنگام دفن ام کلثوم را تأیید می کند.

دختران یا ربیبه های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

از بیوگرافی این سه تن از دختران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خلاصه آنچه در منابع معروف نقل شده است، در اختیار خواننده

عزیز قرار دادیم و گفتنی های فراوانی را که جنبه تحقیق و نیاز به بررسی عمیق علمی و تاریخی دارد و از محدوده این نوشتار خارج است، به محل دیگر موکول می کنیم و یکی از آنها گفتار و نظریه ابوالقاسم علوی کوفی [۴۶۱] است که او می گوید: «زینب و رقیه که قبل از اسلام با ابوالعاص و عثمان بن عفان ازدواج کرده بودند، نه دختران رسول خدا بلکه ربیبه های آن حضرت بودند و بر این نظریه خویش، دلائلی آورده و مطالبی عنوان نموده است [۴۶۲] و اخیراً یکی از علمای معاصر [۴۶۳] در همین زمینه کتابی تألیف نموده و گفتار ابوالقاسم علوی را مبنای بحث و مورد تأیید قرار داده و نکات جالبی را بر آن افزوده است. ولی مرحوم مامقانی این نظریه را بی اساس دانسته و با ذکر دلائلی به رد آن پرداخته است. [۴۶۴] و الکلام ذو شجون.

[صفحه ۲۴۹]

بقعه عقیل بن ابی طالب

بقعه عقیل بن ابی طالب و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب

اشاره

از جمله قبرهایی که در بقیع گنبد و بارگاه داشته و پیوسته زائران را به سوی خود جلب کرده، قبر عقیل پسر ابوطالب است. مدفن عقیل در میان مورخان به گونه ای برخوردار از شهرت بوده که پس از گذشت نزدیک به یک قرن از انهدام این اثر تاریخی و مذهبی و نبودن کوچکترین علامت در روی قبور موجود، باز هم در میان قبور انگشت شمار در بقیع، قبری به وی منتسب است و نویسندگان و مدینه شناسان اخیر حکومت سعودی، علی رغم بی توجهی به این گونه مسائل و تلاش در به فراموشی سپردن این آثار، باز هم قبر عقیل را، در میان قبور دیگر، بطور مشخص معرفی کرده و از آن یاد نموده اند و بطوری که خواهیم دید، قبر ابوسفیان ابن حارث ابن عبدالمطلب در کنار قبر عقیل و در داخل خانه او و هر دو در یک محل و در زیر یک گنبد قرار گرفته بودند.

لازم است برای روشن شدن موضوع با سه مطلب زیر آشنا شویم:

۱- نظریه مورخان در بقعه عقیل و ابوسفیان بن حارث.

۲- خانه عقیل مدفن ابوسفیان و عقیل.

۳- شرح حال ابوسفیان و عقیل.

[صفحه ۲۵۰]

نظریه تاریخ نگاران درباره بقعه عقیل و ابوسفیان بن حارث

در مورد مدفن عقیل بن ابی طالب و بقعه و بارگاه متعلق به وی، آنچه از منابع در دسترس ما است، نشانگر این است که تاریخ نگاران و مدینه شناسان، از اوایل قرن هفتم به معرفی این بقعه پرداخته و در نوشته های خود از آن یاد نموده اند. اما این که بقعه عقیل در چه تاریخی و به وسیله چه کسی بوجود آمد و به هنگام معرفی، چند قرن از عمر آن می گذشت و همچنین این مرقد شریف قبل از این که بصورت گنبد و بارگاه ساخته شود، به چه شکلی بوده است و...؟ از منابع موجود مطلبی به دست ما نیامد.

اینک گفتار برخی از نویسندگان، مدینه شناسان و جهانگردان از اوایل قرن هفتم تا امروز، به ترتیب تاریخ:

۱- ابن جبیر جهانگرد معروف (متوفای ۶۱۴ هـ. ق.) از قبر عقیل چنین یاد می کند: «در مقابل قبر عبدالرحمان بن عمر، قبر عقیل بن

ابی طالب و عبدالله بن جعفر طیار واقع شده است.» [۴۶۵].

۲- ابن نجار مدینه شناس معروف (متوفای ۶۴۲ هـ ق.) درباره بقعه‌هایی که زمان او در بقیع معروف بوده اند؛ می‌گوید: «و قبر عقیل بن ابی طالب، اخی علی - رضی الله عنه - فی قبه فی اول البقیع ایضاً.» [۴۶۶].

در منابع متعلق به قرن دهم و یازدهم نیز چند تن از علما و نویسندگان و مدینه شناسان را می‌بینیم که بر این موضوع تکیه و تأکید کرده و بارگاه و قبر عقیل را به عنوان یکی از قبور معروف در بقیع معرفی نموده اند؛ از جمله:

۳- سمهودی (متوفای ۹۱۱ هـ ق.) پس از نقل محل دفن ابوسفیان بن حارث آورده است: «ظاهراً وی در همان حرمی است که منتسب و متعلق به عقیل بن ابی طالب می‌باشد.» [۴۶۷].

[صفحه ۲۵۱]

۴- محی الدین لاری (متوفای ۹۳۳ هـ ق.) در سفرنامه منظومش، در وصف بعضی از قبور بقیع می‌گوید:

یک طرفش ظل ظلیل عقیل

وز طرفی مالک امام جلیل [۴۶۸].

۵- دیار بکری (متوفای ۹۸۲ هـ ق.) می‌گوید: «در بقیع، مرقد دیگری است که گویند قبر عقیل بن ابی طالب و فرزند برادرش عبدالله بن جعفر در داخل آن واقع گردیده است ولی نقل صحیح این است که قبر عقیل در داخل خانه خویش قرار گرفته است.» [۴۶۹].

۶- عبدالحق دهلوی (متوفای ۱۰۵۲ هـ ق.) می‌نویسد: «و یکی دیگر، بقعه عقیل بن ابی طالب است که در استجابت دعا در نزد آن اثری آمده است.» [۴۷۰].

۷- عباسی از مدینه شناسان قرن یازدهم هـ ق. در دو مورد به معرفی قبر عقیل ابن ابی طالب پرداخته است، چرا که وی هم قبور همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در سمت قبله بقعه عقیل معرفی می‌کند و هم قبور دختران رسول خدا را نزد قبر عقیل می‌داند و می‌گوید: «و مِنْهَا رَوْضَةٌ بِقَرَبِ مَشْهَدِ عَقِيلٍ يُقَالُ إِنَّ فِيهَا ثَلَاثَةَ مِنْ أَوْلَادِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله)» [۴۷۱].

۸- سید اسماعیل مرندی (متوفای ۱۲۵۵ هـ ق.) چنین نوشته است: «دیگر قبه حضرت عقیل بن ابی طالب برادر حضرت امیر (علیه السلام) است که با عبدالله بن جعفر در یک قبر مدفون است.» [۴۷۲].

۹- نایب الصدر شیرازی (متوفای ۱۳۰۵ هـ ق.) گوید: «جناب عقیل هم بقعه دارند.»

[صفحه ۲۵۲]

چند شعر بر سر در، به زبان ترکی است که یکی از آنها این است: «قبه حضرت عقیلی کورن صاحب عقل و دها.» [۴۷۳].

۱۰- رفعت پاشا در مرآة الحرمین عکسی را که متعلق به سال ۱۳۲۵ هـ ق. است ارائه می‌دهد و می‌نویسد: «در این عکس تعدادی از گنبدها مشاهده می‌شود و اولین گنبد که در دست راست واقع شده، متعلق به ابراهیم فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و دومی متعلق به عقیل و سومی بقعه همسران پیامبر... می‌باشد.» [۴۷۴].

و این بود گوشه‌ای از اعتراف و تأیید نویسندگان و مورخان تا سال ۱۳۲۵ هـ ق. یعنی بیست سال قبل از تخریب آثار و بقاع در بقیع.

قبر عقیل پس از تخریب بقیع

تاریخ نویسان از بیست سال قبل از تخریب بقعه عقیل مطلب نوشته و عکس تهیه کرده اند و آن را برای آیندگان بیادگار گذاشته اند. جالب این که قبر عقیل پس از انهدام ساختمان آن نیز برای کسانی که آشنایی با آثار مدینه منوره و قبور بقیع شریف دارند، معلوم و مشخص است و نویسندگان اخیر در نوشته‌های خود این قبر را در میان چند قبر موجود در بقیع، مشخص نموده اند؛ برای

نمونه:

۱- احمد آل یاسین (متوفای ۱۳۸۰ هـ.ق.) که از علما و نویسندگان مدینه منوره است، در کتاب «تاریخ المعالم المدینه» اش که نقشه بقیع فعلی را ترسیم و قبور را با شماره گذاری تعیین نموده، ششمین شماره را قبر عقیل بن ابی طالب و ابوسفیان بن حارث ابن عبدالمطلب معرفی می کند. [۴۷۵].

۲- همچین علی حافظ، زنده در سال ۱۴۰۵ در «فصول من تاریخ المدینه المنوره» محل قبر عقیل و ابوسفیان ابن حارث را چنین معرفی می کند: «به فاصله چهل متر از در [صفحه ۲۵۳]

غرب جنوبی (بقیع) که در داخل دو جدول سیمانی حرکت می کنید سه قبر را مشاهده خواهید نمود، این قبرها به عقیل و ابوسفیان و عبدالله بن جعفر - مرد سخی عرب - تعلق دارد.» [۴۷۶].

شرح حال ابوسفیان و عقیل

ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب، پسر عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و برادر رضاعی و جزء اصحاب و یاران آن حضرت است. بعضی از مورخان نام او را مغیره گفته اند، لیکن اکثریت بر آنند که نام او همان کنیه او است. [۴۷۷].

در منابع تاریخی آمده است: او از جمله کسانی است که از نظر قیافه، شباهت به رسول خدا داشت. همانگونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علاقه شدید نسبت به ابوسفیان داشت و بر وی مژده بهشت داده بود و به وی می فرمود: «أرجو أن تكون خلفاً من حمزه» [۴۷۸]؛ «امیدوارم جایگزین حمزه باشی.»

ابوسفیان قبل از فتح مکه اسلام را پذیرفت در فتح مکه، و جنگ حنین جزء لشکریان اسلام و از فداکاران مخلص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود. به طوری که در یک درگیری شدید و عقب نشینی مسلمانان، حفاظت از جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به همراه امیرمؤمنان (علیه السلام) به عهده گرفت. وفات او در سال بیستم هجرت واقع شد و در قبری که از پیش در خانه عقیل آماده کرده بود به خاک سپرده شد. نقل شده است که ابوسفیان به هنگام مرگش توصیه نمود که بر من گریه نکنید؛ زیرا از روزی که اسلام را پذیرفته ام مرتکب هیچ گناهی نشده ام. [۴۷۹].

در علت مرگ او می نویسند که در سفر حج به هنگام حلق غده ای که در سر او بود در اثر برخورد با تیغ زخمی شده و همین عارضه تشدید و موجب مرگ او گردید.

[صفحه ۲۵۴]

مدفن ابوسفیان

به طوری که قبلاً- از مورخان نقل نمودیم ابوسفیان در همان محلی که عقیل دفن شده به خاک سپرده شده است و کیفیت آن را مورخان، از جمله ابن شبه (متوفای ۲۶۲ هـ.ق.) از عبدالعزیز که از قدیمی ترین مورخ مدینه است، نقل می کند: «روزی عقیل بن ابی طالب دید که ابوسفیان بن حارث در حالی که به شدت بیمار است در بین قبرها قدم می زند. انگیزه این کار را پرسید ابوسفیان پاسخ داد در پی محل مناسبی هستم تا وصیت کنم بدن مرا در آنجا به خاک سپارند. عقیل او را به داخل خانه اش هدایت کرد و در محوطه آن، محلی را برای ابوسفیان مشخص نمود که در آنجا قبری برایش آماده ساختند تا این که پس از چند روز ابوسفیان بن حارث از دنیا رفت و در همین قبر دفن گردید (فأدخله داره و أمر بقبر فحفر فی قاعتها... حتی توفی فدفن فیه.) [۴۸۰].

و در بعضی منابع آمده است که ابوسفیان قبر خویش را با دست خود آماده نمود و به فاصله دو روز از دنیا رفت.

عبدالله بن جعفر کیست؟

اشاره

پدر ارجمندش جناب جعفر معروف به طیار و ذو الجناحین؛ مادر مکرمه اش اسماء بنت عمیس و عمویش امیر مؤمنان (علیه السلام) است که افتخار دامادی آن حضرت را هم دارا بود؛ زیرا عبدالله با زینب کبری دختر امیر مؤمنان (علیه السلام) ازدواج کرده بود. تولد: عبدالله جعفر اولین مولودی است که در حبشه به هنگام هجرت مسلمانان به آن کشور متولد گردید و پس از وی دو برادرش محمد و عون متولد شدند و هر سه به همراه پدر و مادرشان به مدینه هجرت نمودند. [۴۸۱].

وفات او: عبدالله جعفر در سال هشتاد و بنا به قولی در سال هشتاد و پنج هجری و در نود سالگی در مدینه بدرود حیات گفته و در بقیع به خاک سپرده شد.

[صفحه ۲۵۵]

شخصیت عبدالله

ذهبی می گوید با شهادت جعفر بن ابی طالب در جنگ مته رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شخصاً کفالت و سرپرستی عبدالله را به عهده گرفت و او را در دامان خویش تربیت نمود. [۴۸۲].

ابن حجر می گوید با اینکه عبدالله به هنگام وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کودک ده ساله بیش نبود ولی از آن حضرت درباره او احادیثی نقل گردیده است که نشانگر علاقه و محبت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت به وی و دلیل عظمت و شخصیت او می باشد. [۴۸۳].

ابن عبدالبر می گوید: «لم یکن فی الاسلام أسخی منه» در جهان اسلام سخی تر از عبدالله دیده نشده است. [۴۸۴]. باز ابن حجر از ابن حبان نقل می کند که در اثر کثرت جود و سخای عبدالله، او به عنوان «قطب السخاء» معروف گردیده بود. [۴۸۵].

حدیث او

عبدالله جعفر به طور مستقیم و به واسطه امیر مؤمنان و عده ای از صحابه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل نموده است. [۴۸۶] و لذا او از محدثین به شمار می آید.

افتخار مصاحبت

مرحوم مامقانی می گوید شیخ طوسی (رحمه الله) عبدالله جعفر را از صحابه و یاران امیر مؤمنان و امام حسن مجتبی معرفی نموده است. آنگاه می گوید برای من معلوم نشد که آن مرحوم چرا عبدالله را از صحابه و یاران امام حسین معرفی نکرده است. در حالی که مسلم است که او جزء یاران آن حضرت نیز می باشد و چون در حادثه عاشورا از همراهی [صفحه ۲۵۶]

نمودن با آن حضرت معذور بود با تقدیم سه فرزندش ارادت و مواسات خود را نسبت به حسین بن علی (علیه السلام) اظهار نمود. [۴۸۷].

نظریه نویسنده

در گفتار مرحوم مامقانی هم برای ما جای این سؤال است که چرا او عبدالله جعفر را از صحابه ی امام سجاد معرفی ننموده است در صورتی که عبدالله به مدت بیست سال و یا بیست و پنج سال حضور و مصاحبت امام سجاد (علیه السلام) را درک نموده و جزء صحابه و یاران آن حضرت به شمار می آید، بنابراین عبدالله همانگونه که از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیر مؤمنان (علیه السلام) است از اصحاب سه تن دیگر از ائمه هدی (علیه السلام) نیز می باشد.

و باز در گفتار مرحوم مامقانی جای این سؤال باقی است که آن مرحوم به معذور بودن عبدالله از همسفر بودن با حسین بن علی (علیه السلام) اشاره نموده اما با توجه به اهمیت موضوع عذر او را توضیح نداده است ولی به هر حال با در نظر گرفتن شخصیت عبدالله و ارادت خالصانه وی به مقام والای ولایت و اینکه همسر و فرزندان او را به همراه حسین بن علی به عراق روانه نمود، عذر او از نظر کلی قابل درک و موضوعی است پذیرفتنی گرچه جزئیات آن روشن نیست.

در جنگها

عبدالله جعفر در جنگ های سه گانه امیر مؤمنان (علیه السلام) جزء یاران آن حضرت و در جنگ صفین از امراء و فرماندهان لشکر آن بزرگوار بود.

اب الشهدا

یکی دیگر از فضائل عبدالله جعفر این است که او پدر سه شهید به نام محمد، عون و عبدالله است که هر سه در روز عاشوراء و در کنار سایر شهداء و در مقابل دید مادرشان حضرت زینب کبری (علیه السلام) به درجه عظمای شهادت نائل گردیدند.

[صفحه ۲۵۷]

دفاع از ولایت

ابن ابی الحدید از مدائنی جریان جالبی نقل نموده است که گویای ایمان و اخلاص عبدالله جعفر نسبت به مقام ولایت و دفاع او از امیر مؤمنان (علیه السلام) و تجلیل و تکریم وی از امام مجتبی و حسین بن علی (علیه السلام) می باشد و خلاصه این حادثه چنین است:

«روزی عمرو عاص در مجلس معاویه که عبدالله جعفر نیز حاضر بود برای خوش آیند معاویه و جلب رضا و خشنودی او از امیر مؤمنان (علیه السلام) بدگویی و نسبت به ساحت آن بزرگوار جسارت نموده و بی ادبانه سخن گفت. در این موقع رنگ عبدالله متغیر گشته و لرزه بر اندامش افتاد و از جای خود برخاست و بدون واهمه به جای عمرو عاص شخص معاویه را مورد خطاب قرار داد و چنین سخن گفت: معاویه تا کی دشمنی تو را تحمل کنیم و تا کی به گفتار ناهنجار و سخنان بی ادبانه ات شکیبایی ورزیم. معاویه فکر می کنی خطاهای بس بزرگ تو در ریختن خون مسلمانان و جنگ و ستیز تو با امیر مؤمنان (علیه السلام) فراموش شده است. معاویه دیگر بس است. دست از ضلالت و گمراهی بردار و اگر از ما خاندان پیروی نمی کنی لا اقل از ما بدگویی نکن و به یاد روزی باش که در پیشگاه خداوند باید پاسخگوی اعمال باشی...»

عبدالله در این مجلس آنچنان محکم و کوبنده سخن گفت که معاویه به مقام اعتذار برآمد و چنین گفت: ابا جعفر: به خدایت سوگند بس کن و بر جای خود بنشین. خدا لعنت کند کسی را که تو را واداشت این چنین سخن بگویی و مطالب در دل نهفته را

بیرون بریزی. عبدالله اگر نبود در تو هیچ فضیلتی جز زیبایی خلق و خویت و نعمت جمال و کمالت احترام تو بر ما لازم بود در حالی که تو فرزند ذو الجناحین و سید و سالار بنی هاشم هستی.

عبدالله در اینجا سخن معاویه را قطع نمود و چنین گفت: معاویه اشتباه می‌کند امروز سیادت بنی هاشم با حسن و حسین است و جز آنان نه بر من و نه هیچ شخص دیگر یارای ادعای چنین مقامی نیست.

معاویه آنگاه خطاب به عمرو عاص گفت: می‌دانی عبدالله چرا آنچه را که باید به تو گوید به من گفت و به جای تو مرا نکوهش کرد؟ چون تو را پست تر از آن دید که مورد

[صفحه ۲۵۸]

خطابت قرار دهد و بر سخنت پاسخ گوید. [۴۸۸].

به طوری که قبلاً اشاره نمودیم عبدالله جعفر در سال ۹۰ هجری در مدینه بدرود حیات گفت و پیکرش در کنار قبر عمویش عقیل بن ابی طالب به خاک سپرده شد.

ابن اثیر متوفای ۶۳۰ هـ. ق. می‌گوید در سنگ قبر عبدالله این دو بیت نوشته شده است:

مُقِيمٌ إِلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ خَلْقَهُ
لِقَائِكَ لَا يُرْجَىٰ وَأَنْتَ قَرِيبٌ
تَزِيدُ بَلِيًّا فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ
وَتُنْسِي كَمَا تَبْلَىٰ وَأَنْتَ حَبِيبٌ

تا قیامت در این قبر خواهی بود و دیگر امیدی به دیدارت نیست گر چه با مردم نزدیکی به گونه‌ای که استخوان هایت با مرور زمان می‌پوسد. یاد تو نیز از خاطرها محو خواهد گردید. گر چه روزی محبوب خلق بودی.

ضمناً از مطالب گذشته و با دلایلی که ذکر گردید معلوم شد قبری که در باب الصغیر دمشق به عقیل بن ابی طالب و قبر دیگر که به عبدالله جعفر منتسب است هیچ دلیل تاریخی آنها را تأیید نمی‌کند.

عقیل کیست؟

اشاره

عقیل فرزند ابوطالب و مادرش فاطمه بنت اسد می‌باشد. او عموزاده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و برادر امیر مؤمنان (علیه السلام) است.

ابوطالب چهار پسر با نامهای: طالب، عقیل، جعفر و علی (علیه السلام) داشت که هر یک از آنان، به ترتیب ده سال از هم کوچکتر بودند و لذا علی (علیه السلام) از عقیل بیست سال و از جعفر ده سال کوچکتر بود. کنیه عقیل ابو یزید است. او و عباس عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اجبار همراه مشرکین در جنگ بدر شرکت نمودند و هر دو به اسارت مسلمانان درآمدند که سرانجام با پرداخت فدیة و نقدینه آزاد شدند. [۴۸۹].

[صفحه ۲۵۹]

عقیل قبل از جنگ حدیبیه به مدینه هجرت نمود. او علاوه بر قرابت و قوم و خویشی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیر مؤمنان (علیه السلام) جزء اصحاب و یاران آن دو بزرگوار نیز بود.

عقیل در سال پنجاه هجری در مدینه از دنیا رفت و در داخل خانه خود، که در کنار بقیع قرار داشت، به خاک سپرده شد.

قیافه واقعی عقیل در محاق خصومت‌ها

عقیل بن ابی طالب گذشته از این که از اعضای خاندان رسالت و مورد توجه و عنایت خاص مقام نبوت و جزء اصحاب و یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیر مؤمنان (علیه السلام) بود. و همانگونه که اشاره نمودیم از جمله کسانی است که در جنگ حنین و موته شرکت نموده و از خود استقامت فوق العاده نشان داده است و لذا هم از مهاجرین و هم از مجاهدان راه خدا می باشد. بیان فضیلت عقیل در حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و حدیث پیامبر از زبان عقیل و اخلاص او در ولای امیر مؤمنان (علیه السلام) و حمایت او از آن حضرت در خطرناکترین شرایط و در مقابل سرسخت ترین دشمنان و اعتماد و اطمینان خاص علی (علیه السلام) نسبت به وی و شهادت دوازده تن از فرزندان و نوادگانش و... خصوصیتی است که عقیل از آنها برخوردار است. بدیهی است که نه همه این خصوصیات، بلکه وجود بخشی از آن، در هر یک از سایر اصحاب و یاران رسول خدا، توجه مورخان و رجال شناسان را به خود جلب نموده و در منابع رجالی و تاریخی از جایگاه خاصی برخوردار می سازد. ولی در مورد عقیل بن ابی طالب، قضیه به عکس است و مراجعه به این منابع، به جای این که خواننده را با خصوصیات و اوصاف واقعی او آشنا سازد، از وی قیافه ای ترسیم می کند که گویا او نه جزء خاندان پیامبر است و نه پیامبر و امیر مؤمنان از او راضی بودند و نه دارای عقل درست بوده و نه ایمان ثابت! و قیافه واقعی او در محاقی از تحریف‌ها و خصومت‌ها قرار گرفته است. اینک این پرسش پیش می آید که این تحریف چگونه و چرا بوجود آمده است؟! [صفحه ۲۶۰]

اولین انگیزه

یکی از علل این تحریف و دگرگونی را، ابن اثیر مورخ و رجال شناس اهل سنت، چنین می آورد: عقیل در فصاحت، و بلاغت، طلاقت لسان، صراحت لهجه و حاضر جوابی سرآمد دوران بود و به نسابه ی عرب معروف و به انساب قبائل مختلف، بخصوص بر حسب و نسب قبیله قریش و بنی امیه آشنایی کامل داشت و از گفتن معایب و نقاط ضعف و پیشینه سوء آنان در مجالس و محافل، خودداری نمی کرد. گفتارش برای مخالفانش خطرناکتر از تیر مسموم و زبانش برنده تر از شمشیر بود و لذا سردمداران بنی امیه به عداوت و دشمنی با وی برخاستند و درباره او مطالب بی اساس بهم بافتند و بجای ذکر فضائل و نقاط قوت، دروغهای زیادی در تضعیف و تحقیر و درهم شکستن شخصیت او منتشر نمودند و تا آنجا از جاده انصاف بدور افتادند که حتی عقیل بنی هاشم را به بُلّه و سفاهت متهم ساختند. [۴۹۰].

دومین انگیزه

در کنار انگیزه پیشین، عوامل دیگری وجود دارد که آنها دقیق تر و ظریف تر است؛ همان علل و انگیزه هایی که از شخصیت والای کفیل و بزرگترین حامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سیدالاباطح جناب ابوطالب، قیافه یک فرد مشرک و غیر موحد ارائه نمود. انگیزه هایی که فرجامش شهادت امیر مؤمنان (علیه السلام) و فرزندانش بود و کار را به آنجا رسانید که وصی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و فرزندان او در نمازها مورد لعن قرار گرفتند! آری مجموع این عوامل ایجاب نمود که عقیل نیز مانند پدرش ابوطالب و برادرش علی، امیر مؤمنان (علیه السلام) در صف مظلومان تاریخ قرار گیرد و فضائل او نه تنها در میان مخالفان وی بلکه به تدریج در میان ارادتمندانش نیز به بوته فراموشی سپرده شود و احیاناً با مطالب ساختگی درآمیزد و آشنایی با قیافه واقعی او را از طریق منابع خودی نیز غیر

[صفحه ۲۶۱]

ممکن نماید و مراجعه کننده را با هاله ای از ابهام مواجه سازد؛ زیرا عقیل بنی هاشم از جهات عدیده به ویژه از سه محور زیر مورد تهاجم مخالفینش قرار گرفته و از این سه بعد شخصیت معنوی و موضع گیری فکری مذهبی او مورد سؤال واقع شده است.

۱- تاریخ اسلام و هجرت او.

۲- حضور وی در جنگ ها.

۳- ملاقات او با معاویه.

مخالفان عقیل ابن ابی طالب به ویژه سردمداران بنی امیه خواسته اند در هر یک از موارد سه گانه با تحریف حقیقت او را متهم و مورد نکوهش قرار دهند و از این راه کینه عمیق درونی و رنج عداوت و دشمنی خود را که از او و برادرش امیر مؤمنان در دل داشتند تشفی بخشند.

و از اینجا است می بینیم اسلام و هجرت او را که پس از جنگ بدر و در سال دوم هجرت به وقوع پیوسته است در سال هشتم معرفی نموده اند.

و او را که به همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در فتح مکه و جنگ حنین شرکت نموده و پس از آن در اثر از دست دادن بینایی از حضور در جنگ ها محروم شده است نه به عنوان کسی که از شرکت نمودن در جنگ های دوران پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دوران امیر مؤمنان (علیه السلام) امتناع ورزیده بلکه به عنوان فردی که در صفین جزء لشکریان معاویه و در جبهه مخالف امیر مؤمنان بوده قلمداد گردیده است.

در مورد ملاقات وی با معاویه نیز که پس از شهادت امیر مؤمنان و در راستای دفاع از آن حضرت به وقوع پیوسته است با تحریف گسترده ای مواجه هستیم که تاریخ این سفر، در دوران حیات امیر مؤمنان و انگیزه آن اهداف مادی و پناهنده شدن به دربار معاویه معرفی گردیده است. و چون طرح این مسائل در این مجموعه خارج از موضوع است خواننده ارجمند را به مطالعه مجموعه دیگری به نام «عقیل بن ابی طالب» که در آستانه انتشار است ارجاع و در اینجا بخشی از فضائل او را در اختیار خواننده عزیز قرار می دهیم.

[صفحه ۲۶۲]

شخصیت معنوی عقیل

با همه پرده پوشی ها و پنهان سازی های فضائل و با آن همه نقل و انتشار مطالب خلاف واقع و دروغین درباره عقیل بن ابی طالب، باز هم حدیثهایی در فضیلت و مراتب محبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت به وی وجود دارد. و نیز سخنان عقیل به هنگام بدرقه ابوذر به ربنده و متن نامه او به امیر مؤمنان (علیه السلام) و پاسخ آن حضرت، و حقایقی که در مجلس معاویه، - در حضور دشمنان سرسخت امیر مؤمنان - در دفاع از آن حضرت می گفت و بیان صریح اوصاف جمیله و زهد و تقوای وصی پیامبر و بی مبالاتی معاویه و... همگی دلیل است بر عظمت شخصیت عقیل و عنایت خاص پیامبر خدا بر وی و شاهدی است گویا بر اخلاص و ارادت او به مقام ولایت و بیانگر شهامت و شجاعت او است در اظهار حقیقت در مقابل سلطه و قدرت و این فضیلتی است بس بزرگ.

عقیل در حدیث رسول خدا

در فضیلت عقیل و محبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت به وی، احادیثی است که بیشتر آنها در منابع اهل سنت آمده است: [۴۹۱].

۱- «یا ابا یزید انی اَحْبُکَ حَبِین: حَبًّا لِقْرَابَتِکَ مِنی و حَبًّا لِمَا کُنْتُ اَعْلَمُ مِن حُبِّ عَمِی اَبِی طَالِبِ اِیَاکَ.» [۴۹۲].

«ای ابو یزید، من از دو جهت تو را دوست دارم؛ یکی به جهت قوم و خویشی که با من داری و دیگری به جهت علاقه و محبت عمومی ابوطالب نسبت به تو.»

روشن است که حب و علاقه شدید مقام نبوی (صلی الله علیه و آله) نمی تواند متأثر از هوای نفسانی و یا به انگیزه های مادی و فامیلی باشد.

همچنین علاقه شدید ابوطالب نسبت به عقیل نیز نمی تواند فقط به لحاظ پدر و فرزندی باشد؛ زیرا عقیل نه یگانه فرزند ابو طالب بود و نه شجاعترین آنها. زیرا در میان

[صفحه ۲۶۳]

فرزندان ابوطالب شخصیت‌هایی مانند امیر مؤمنان (علیه السلام) و ابوالمساکین جعفر طیار و بزرگترین آنان؛ طالب وجود داشت و جای شک نیست «شیخ ابطح» که با داشتن چنین فرزندی، نسبت به عقیل اظهار علاقه بیشتری می کند، به جهت فضایل اخلاقی و معنوی است که به طور ارثی و اکتسابی در او نهفته می بیند.

ابن ابی الحدید در شرح و تأیید متن این حدیث می نویسد:

«آری ابوطالب در میان فرزندان، عقیل را بیش از دیگران دوست می داشت و از این رو در سال قحطی، آنگاه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و عمویش عباس به ابوطالب پیشنهاد کردند تا فرزندان را در اختیار آنان بگذارد تا از بار سنگین هزینه زندگی اش قدری بکاهد، ابوطالب در پاسخ آنان چنین گفت: «دعوالی عقیلا و خذوا من شتتم»؛ «عقیل را برای من بگذارید و سایر فرزندانم هر کدام را می خواهید با خود ببرید.»

سرانجام عباس سرپرستی جعفر را و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سرپرستی علی را به عهده گرفتند. [۴۹۳].

۲- شیخ صدوق این حدیث را از ابن عباس چنین نقل نموده است که: امیر مؤمنان (علیه السلام) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرضه داشت: «یا رَسُولَ اللَّهِ اِنَّکَ لَتَحِبُّ عَقِیلاً؟ قال: ای وَاللَّهِ اِنِّی لِأَحْبَهُ حُبِّین: حَبًّا لَهُ و حَبًّا لِحُبِّ اَبِی طَالِبِ لَهُ و ان ولده لمقتول فی محبة ولدک.» [۴۹۴].

۳- باز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خطاب به امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: «کأنی بک (یا علی) و أنت علی حوضی تذود عنه الناس وان علیه لأباریق مثل عدد نجوم السماء وانی و أنت والحسن والحسین وفاطمه و عقیل و جعفر فی الجنة إخواناً علی سرر متقابلین...» [۴۹۵].

۴- همچنین امیر مؤمنان از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل نموده است که فرمود: «اعطی لکل نبی سبعة رفقاء نجباء و أعطیت أنا أربعة عشر فذکر منهم عقیلاً.» [۴۹۶].

[صفحه ۲۶۴]

عقیل و بیان فضائل امیر مؤمنان

علی رغم حساسیت عجیبی که نسبت به سفر عقیل به شام و به ملاقات وی با معاویه وجود داشته و در همین راستا تاریخ این سفر که پس از شهادت امیر مؤمنان (علیه السلام) به وقوع پیوسته تحریف گردیده و به دوران حیات آن بزرگوار نسبت داده شده است.

و علی رغم اینکه هدف از این سفر و ملاقات با معاویه که دفاع از امیر مؤمنان و بیان فضائل آن بزرگوار بوده با انگیزه های دنیوی و اهداف مادی رنگ آمیز شده است.

و علی رغم ضبط و نقل گفتگوهای عقیل و معاویه و حذف و اضافه هائی که در این مورد وجود داشته و بخشهای متعددی از این

محوارات در منابع تاریخی هواداران حکومتها نقل گردیده است، در تمام این گفتگوها تا آنجا که به دست ما رسیده، آنچه از سوی عقیل مطرح شده دفاع از شخصیت امیر مؤمنان و بیان فضائل و توصیف زهد و تقوای آن بزرگوار و تعریف و حمایت از یاران آن حضرت و نکوهش از معاویه بوده است و علی رغم خواست معاویه و سؤال پیچ نمودن وی که بلکه بتواند کلمه ای در مدح خود و ذم و قدح امیر مؤمنان از زبان عقیل بشنود، حتی به یک مورد و به یک جمله ای که در آن کوچکترین بی توجهی به شخصیت امیر مؤمنان و تعریض بر عملکرد و انتقاد از روش آن حضرت و یا مُشعر بر تعریف و توصیف از معاویه باشد، دست نیافتیم، گرچه یک مطلب جعلی و دست مایه مخالفان عقیل باشد که اگر در این جهت کوچکترین مطلبی وجود داشت، نه تنها به نقل آن مبادرت می ورزیدند بلکه همین موضوع را بزرگ نمایی نموده، همانند اصل سفر عقیل به صورت بهترین وسیله تبلیغی بر ضد وی بکار می گرفتند.

آری عقیل در ملاقات با معاویه، گذشته از دفاع از شخصیت امیر مؤمنان و بیان شخصیت یاران آن حضرت، از بعضی فضائل امیر مؤمنان (علیه السلام) سخن گفته است که اگر او نمی گفت و از زبان او نقل نمی گردید، مانند خیلی از فضائل آن بزرگوار، کسی بر آن آگاهی نمی یافت و بطور کلی به دست فراموشی سپرده می شد.

عقیل در شرایطی این فضائل را نقل نموده است که نه تنها نقل فضائل امیر مؤمنان در سراسر جهان اسلام ممنوع بود و نقل فضیلت او بزرگترین جرم محسوب می شد، بلکه به جای فضائل حدیثهای ساختگی در نکوهش آن بزرگوار رواج داشت و آن [صفحه ۲۶۵]

حضرت در خطبه های جمعه مورد لعن قرار می گرفت. [۴۹۷].

عقیل در شرایطی و در مجلس و محفلی به نقل این فضائل لب به سخن گشوده و از مظلومیت امیر مؤمنان (علیه السلام) دفاع نموده است که خود آن حضرت چنین دفاع را، حتی از سوی کسانی که بعنوان اعتراض او را ترک نموده و به معاویه پیوسته اند، ستوده و کشته شدن آنها را در این راه، شهادت در راه خدا معرفی کرده است. [۴۹۸].

اینک چند نمونه از گفتگوهای عقیل و معاویه را، که درباره امیر مؤمنان بوده، می آوریم تا روشن شود آنچه عقیل درباره آن حضرت گفته است، دفاع و بیان فضیلت و تجلیل صریح از شخصیت آن بزرگوار و نکوهش از معاویه بن ابوسفیان بوده است: ۱ - ثقفی در الغارات نقل می کند:

پس از ورود عقیل به شام، معاویه یکصد هزار درهم پول در اختیار وی قرار داد و این جمله را هم گفت: «یا ابا یزید انا خیر لک أم علی؟»؛ «عقیل! آیا من برای تو بهترم یا برادرت علی؟!»

عقیل در پاسخ وی گفت: «وجدت علیاً أنظر لنفسه منه لی و وجدتك أنظر لی منک لنفسک».

«معاویه! علی را چنین یافتم که دقت و نظارتش برای نجات خویش بیش از این بود که مرا ملاحظه کند و تو را چنین یافتم که ملاحظه ات نسبت به من بیش از نجات خویشتنت می باشد.» [۴۹۹].

۲ - و نیز بنا به نقل بلاذری، معاویه در مجلسی به عقیل گفت:

«یا ابا یزید انا خیر لک من أخیك علی!؛ «من برای تو از برادرت علی بهترم!» عقیل

[صفحه ۲۶۶]

در پاسخ وی گفت:

«ان أخی آثر دینه علی دُنیاه و أنت آثرت دُنیاک علی دینک، فآخی خیر لنفسه منک علی نفسک و أنت خیر لی منه.» [۵۰۰].

«برادرم دینش را بر دنیا مقدم ساخت و تو دنیا را بر دینت، پس برادرم برای دین خود بهتر است از تو نسبت به دینت و لذا برای دنیای من تو بهتر از او هستی.»

۳- در مجلس دیگری معاویه چنین گفت:

«اگر عقیل نمی دانست که من برای او بهتر از برادرش هستم، هیچگاه در نزد ما توقف نمی کرد، عقیل در پاسخ وی گفت: «اخی خیر لی فی دینی و أنت خیر لی فی دنیای و قد آثرت دنیای و اسئل الله تعالی خاتمة الخیر»؛ [۵۰۱] «برادرم از لحاظ دینی برایم بهتر بود و تو از لحاظ دنیا، و من اینک دنیا را در پیش گرفته ام و از خدا می خواهم عاقبت بخیرم گرداند.»

۴- روزی معاویه از عقیل پرسید:

«کیف ترکت علیاً و أصحابه؟» «علی و یارانش را چگونه دیدی؟» عقیل گفت: «کأنهم أصحاب محمد إلا أنهم لم أر رسول الله فیهم. و كأنک و أصحابک أبوسفیان و أصحابه إلا انی لم أر أبوسفیان فیکم» [۵۰۲]؛ «گویی آنان یاران و اصحاب پیامبرند، فقط رسول خدا را در میانشان ندیدم اما تو و یارانت را همانند ابوسفیان و یاران ابوسفیان دیدم، جز این که خود ابوسفیان را در میان شما ندیدم.»

۵- فضیلتی که تنها از زبان عقیل می شنویم:

درباره اهتمام امیر مؤمنان به بیت المال و این که همه افراد در بهره برداری از آن، حتی از نظر زمان نیز مساوی و برابرند و برای کسی حق تقدم نیست، مطلبی از عقیل نقل شده که او این حادثه و فضیلت را در مجلس معاویه مطرح نموده است و ظاهراً از هیچ

[صفحه ۲۶۷]

کس نقل نشده و در هیچیک از منابع تاریخی و حدیثی نیامده است و اگر این فضیلت را از زبان عقیل نشنیده بودیم؛ مانند فضائل بسیار دیگر از امیر مؤمنان و سایر ائمه (علیهم السلام) به دست فراموشی سپرده می شد. ابن ابی الحدید این حادثه جالب تاریخی را چنین آورده است:

معاویه روزی داستان آهن گداخته شده را، که در میان عقیل و امیر مؤمنان (علیه السلام) واقع شده بود، از وی پرسید. [۵۰۳] عقیل گریه کرد و گفت:

«معاویه! برادرم علی در مورد بیت المال داستانی جالبتر از این دارد، اول آن را بگویم سپس داستان آهن گداخته شده را. آنگاه چنین گفت: برای حسین فرزند برادرم میهمانی وارد شد و او برای پذیرایی میهمان یک درهم قرض کرد و با آن نان تهیه نمود و چون برای خورشت چیزی نداشت از قنبر خادم علی (علیه السلام) خواست تا یکی از چند مشک عسلی را که از یمن آمده بود، باز کند و مقداری عسل برای پذیرایی میهمان در اختیار وی قرار دهد. پس از چند روز که چشم علی به مشک افتاد، فرمود: قنبر! گویا این مشک باز شده است. قنبر جریان را برای حضرت عرض کرد و علی از این پیشامد خشمگین گردید و فرمود: حسین را حاضر کنید، آنگاه تازیانه را به سوی وی بلند کرد که صدای حسین بلند شد: «بحق عمی جعفر!»؛ «پدرجان تو را به جان عمویم جعفر آرام باش!» «و هرگاه او را به حق جعفر قسم می دادند، ساکت می شد.» وقتی ناراحتی اش فرو نشست، فرمود: فرزندم! چرا قبل از تقسیم بیت المال از عسل برداشته ای؟! عرض کرد: پدر! ما هم در آن سهمی داریم و به هنگام تقسیم محاسبه می کنیم. علی (علیه السلام) فرمود: «پدرت به قربانت، گرچه تو در آن حق داری، لیکن نباید پیش از سایر مسلمانان از حق خود استفاده کنی؛ «اما لو لا ائی رأیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) یقبّل ثبتک لأوجعتک ضرباً»؛ «اگر خود شاهد نبودم که رسول خدا لب و دندانت را می بوسید، با تازیانه می آزردمت. عقیل می گوید: آنگاه علی یک درهم از لای پیراهنش در آورد و به قنبر داد و دستور داد که با آن بهترین عسل را تهیه کند، معاویه! بخدا سوگند من به دستهای علی تماشا می کردم که چگونه دهانه مشک را باز کرده و قنبر آن عسل را به مشک می ریخت و خود علی دهانه مشک را محکم می بست و این

[صفحه ۲۶۸]

در حالی بود که اشک از چشمان وی جاری بود و در حق حسین (علیه السلام) دعا می کرد؛

(والله لكانى أنظر إلى يَدَى على و هى على فم الزق و قنبر يقلب العسل فيه، ثم شده و جعل بيكى و يقول: اللهم اغفر للحسين فانه لم يعلم). [۵۰۴].

معاويه وقتى اين جريان را از زبان عقيل شنيد، گفت:

از كسى ياد كردى كه فضيلتش قابل انكار نيست. خدا رحمت كند ابوالحسن را. او بر گذشتگان سبقت جست. و آيندگان را بر خاك عجز نشانيد.» عقيل! اينك داستان حديده محماة را بگو.

عقيل گفت: ماجرا از اين قرار است كه قحطى و تنگ دستى سختى بر من روى آورد و از على (عليه السلام) استمداد نمودم، اما او اعتنايى نكرد. دست اطفالم را گرفتم در حالى كه فقر و ندارى از سر و صورت آنان ظاهر بود. نزد او رفتم و براى رفع فقر و گرسنگى يارى جستيم. على گفت: اول مغرب به نزد من آى. وقت موعود در حالى كه يكى از فرزندانم دست مرا گرفته بود در نزد وى حاضر شدم. به فرزندم گفتم: تا دور شود، آنگاه به من گفتم: عقيل! بگير، من هم، از آنجا كه فقر و تنگ دستى عذابم مى داد، به خيال اين كه كيسه درهم و دينارى تحويلم مى دهد با حرص و اشتياق گرفتم. ناگاه دستم را به قطعه آهنى داغ گذاشتم. آنچنان داغ بود كه گويى آتش از آن متصاعد است! آن را دور انداختم و مانند گاوى كه در زير كارد سلاخ قرار گيرد، نعره كشيدم. على گفت: «مادر به عزا! اين نعره تو، از آهنى است كه با آتش دنيا داغ شده است، فردا من و تو چگونه خواهيم بود اگر با زنجيرهاى جهنم ما را ببندند! و اين آيه را خواند: (إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ) [۵۰۵] سپس فرمود: عقيل! تو در نزد من بيش از سهمى كه خدا قرار داده، حقى ندارى، مگر آنچه را كه مى بينى. اينك به

[صفحه ۲۶۹]

خانه ات باز گرد.»

معاويه با شنيدن اين حادثه از سر اعجاب، اين جمله را بر زبان مى راند: «هيئات هيئات كه مادرها از آوردن فرزندى مانند على عقيمند. (هيئات عقت النساء أن يلدن مثله). [۵۰۶].

۶- دفاع عقيل از ياران امير مؤمنان

در اين چند نمونه از گفتگوهاى عقيل با معاويه، ملاحظه نموديد كه او گاهى با يك جمله کوتاه و گاهى با بيان يك حادثه، توانسته است حق مطلب را درباره امير مؤمنان (عليه السلام) بيان كند و برخلاف خواسته معاويه از روش آن حضرت با مدح و نيكي ياد كند و در عين حال از راه و روش معاويه انتقاد نمايد.

گفتنى است، مراجعه به منابع، اين حقيقت را ثابت مى كند كه دفاع عقيل منحصر به شخص امير مؤمنان (عليه السلام) نبوده بلكه گاهى كه بحث و گفتگو به اصحاب و ياران آن بزرگوار منتهى مى شد، عقيل با صراحت كامل از آنها نيز دفاع مى نمود و على رغم كراهت معاويه از شنيدن فضائل و صفات نيك آنان، به ذكر آنها پرداخته است.

يكي از اين موارد را مسعودى، طى گفتار مشروحي كه بين عقيل و معاويه واقع شده، نقل نموده است و ما خلاصه آن را مى آوريم: وى مى نويسد:

روزي عقيل وارد مجلس معاويه شد و معاويه از اين كه برادر على بن ابى طالب به نزدش آمده، شادمان گرديد و در ضمن اكرام و احترام از وى پرسيد: عقيل! على را چگونه ديدى؟

عقيل پاسخ داد: «على ما يحب الله و رسوله و ألفتك على ما يكره الله و رسوله»؛ «او را آنچنان ديدم كه خدا و رسولش از وى راضى بود و تو را آنچنان ديدم كه خدا و پيامبرش ناراضى است»

معاويه: عقيل! اگر ميهمان ما نبودى، پاسخ تو آنچنان بود كه تو را مى آزرده. سپس براى

[صفحه ۲۷۰]

این که گفتار عقیل را قطع کند تا سخن تلخ دیگری از وی نشنود، مجلس را ترک نمود. روز بعد بار دیگر عقیل را احضار و همان پرسش قبل را تکرار کرد: «کیف ترک علیاً أخاک؟» عقیل پاسخ داد: «ترکته خیراً لنفسه منک و أنت خیرٌ لی منه»؛ «او را به گونه ای دیدم که برای خودش بهتر بود و تو برای من بهتری»

معاویه: عقیل! پیری و گذشت زمان، تو را تغییر نداده و هنوز هم با وجود افرادی از بنی هاشم، به خود می بالی.

عقیل: «ولکن أنت یا معاویة اذا افتخرت بنو امیة فیمن تفتخر؟»؛ «معاویه! اگر بنی امیه بخواهد با وجود افرادی از این قبیله افتخار کند، تو با کدام یک از سرشناسان آنها به خود افتخار می کنی»

معاویه: ای ابایزید، به خدایت سوگند، ساکت باش؛ زیرا من منظوری نداشتم اما می خواهم از وضع یاران علی که به آنها آگاهی کامل داری پرسم، معاویه آنگاه از آل «صوحان» که چند برادر و در ارادت و صمیمیت نسبت به امیر مؤمنان شهرت داشتند، شروع کرد. عقیل از میان آنان اول درباره صعصعه سخن گفت: «عظیم الشأن، غضب اللسان، قائد فرسان، قاتل أقران، قلیل النظیر»؛ «او مردی است دارای مقامی بس بلند، در گفتار شیرین زبان، در جنگ فرماندهی شجاع، قاتل همواران و بالأخره مردی است کم نظیر.»

آنگاه چنین گفت: و اما برادرانش زید و عبدالله به سیلی می مانند که صفوف دشمن در مقابلش تاب مقاومت ندارد و به کوه بلندی شبیهند که دیگران در سختیها به آنها پناه می برند. مردانی هستند سرا پا اراده و تصمیم، بطوری که هیچ سستی بدان راه ندارد.

نامه تشکر آمیز صعصعه بن صوحان

مسعودی می گوید:

چون گفتگوی عقیل با معاویه و حمایت و دفاع او از فرزندان صوحان، به صعصعه رسید، طی نامه ای از عقیل تشکر و سپاسگزاری نمود جملاتی از نامه اش را می آوریم:

[صفحه ۲۷۱]

«بسم الله الرحمن الرحیم، ذکرالله اکبر و به یستفتح المستفتحون و أنتم مفاتیح الدنیا و الآخرة، فقد بلغ مولاک کلامک عدو الله وعدو رسوله فحمدت الله علی ذلك و سألته أن یفی بک الی الدرجة العلیا...»

«... یاد خدا بزرگترین ذکرها است و هر امری باید با یاد و نام او شروع شود و شما خاندان، مفاتیح و کلیدهای خیر دنیا و آخرت هستید. این خادم و غلام تو گفتار تو را که با دشمن خدا و دشمن رسولش انجام گرفته دریافت نمود، از خداوند مسألت دارم تو را بر این اظهار حقیقت از مقامی والا برخوردار سازد.» [۵۰۷].

عقیل بن ابی طالب ابوالشهاد

یکی از افتخارات و امتیازاتی که عقیل بن ابی طالب از آن برخوردار است این است که تعداد دوازده نفر از شهدای قیام عاشورا از اولاد و احفاد او می باشند و این افتخار بزرگ بجز وی و برادرش امیر مؤمنان (علیه السلام) نصیب هیچیک از مسلمانان نگردیده است. و اینک معرفی این شهدا:

شهدا از فرزندان عقیل

بلاذری می گوید: فرزندان عقیل که با حسین بن علی به شهادت رسیده اند، شش تن بودند، آنگاه شعری را که در رثای آنها سروده شده شاهد می آورد:

یا عین جودی بعبره و عویل
واندبی ان ندبت آل الرسول
تسعه منهم لصلب علی
قد ابیدوا وستة لعقیل [۵۰۸].

آنگاه می گوید: محتمل است این شهدا، پنج نفر باشند بطوری که بعضیها در بیت اخیر به جای کلمه «ستة» «خمسة» خوانده اند و این پنج شهید را چنین معرفی می کند:
[صفحه ۲۷۲]

- ۱- مسلم ۲- جعفر اکبر ۳- عبدالله اکبر ۴- عبدالرحمان ۵- محمد، که همه فرزندان عقیل بن ابی طالب بودند. [۵۰۹].
- ابوالفرج اصفهانی هم پنج نفر شهید از فرزندان عقیل را اینچنین معرفی می کند:
- ۱- مسلم بن عقیل.
- ۲- عبدالله اصغر بن عقیل که مادر وی بطوری که مدائنی گفته کنیز بوده.
- ۳- عبدالله اکبر بن عقیل باز طبق نقل مدائنی مادر وی کنیز بوده.
- ۴- علی بن عقیل.
- ۵- جعفر بن عقیل. [۵۱۰].

شهدا از نوادگان عقیل

ابوالفرج اصفهانی می گوید: شهدا از احفاد و نوادگان عقیل که آنها هم در حادثه عاشورا به شهادت رسیده اند عبارت بودند از:

- ۱- محمد بن مسلم بن عقیل، که مادرش کنیز و قاتلش فردی است به نام لقیط بن اناس جهنی.
 - ۲- عبدالله بن مسلم بن عقیل، مادر وی رقیه دختر امیر مؤمنان و قاتل وی طبق نقل مدائنی شخصی است به نام عمرو بن صبیح.
 - ۳- محمد بن ابی سعید بن عقیل، (یکی از فرزندان عقیل ابوسعید ملقب به احوال بود که فرزند او به نام محمد جزء شهدا در کربلا می باشد).
 - ۴- جعفر بن محمد بن عقیل، ابوالفرج از ابن حمزه نقل می کند: یکی از نواده های عقیل، که در کربلا به شهادت رسیده است، جعفر بن محمد بن عقیل است که به همراه محمد بن ابی سعید کشته شد. [۵۱۱].
 - ۵ و ۶- محمد و ابراهیم فرزندان مسلم بن عقیل، گذشته از چهار تن از احفاد عقیل
- [صفحه ۲۷۳]

ابن ابی طالب که ابوالفرج اصفهانی از آنها یاد کرده و به نام معرفی نموده است.

بنا به نقل مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در امالی در ضمن یک روایت مفصل، در جریان عاشورا، دو تن از فرزندان مسلم بن عقیل به نام محمد و ابراهیم به اسارت گرفته شده و پس از یکسال که در کوفه زندانی بودند، با طرز فجیع به شهادت رسیده و به پدر و دو برادر شهید خود ملحق گردیده اند. [۵۱۲].

طبق این آمار که ملاحظه فرمودید، مجموع اولاد عقیل که در حادثه عاشورا به فیض شهادت نایل گشتند، بالغ بر دوازده نفر است که شش تن از فرزندان و شش تن دیگر از احفاد و نوادگان این «ابوالشهدا» می باشد.

[صفحه ۲۷۷]

بقعه حلیمه سعدیه مرضعه رسول خدا

قبر حلیمه سعیدیه دایه رسول خدا صلی الله علیه و آله و صفیه

اشاره

از قبوری که در بقیع دارای گنبد و بارگاه بوده، قبر حلیمه سعیدیه، مرضیه (دایه) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. این قبر در انتهای بقیع و در نزدیکی قبر عثمان واقع است.

در سفرنامه‌ها و کتب مدینه شناسی کهن، مطلبی در این مورد دیده نمی‌شود و حتی ابن بطوطه (۷۵۷) در سفرنامه اش از وجود قبری که منتسب به حلیمه سعیدیه و فرزندش در شهر بصره است خبر می‌دهد [۵۱۳] ولی نویسندگان در قرون اخیر از این قبر که در بقیع بوده یاد نموده‌اند.

از جمله نایب الصدر شیرازی ۱۳۰۶ در سفرنامه اش آورده است: «در محاذات قبه عثمان، قبه ای است بر سردرش این جمله نوشته شده: «هذه قبه حضرت حلیمه السعیدیه - رضی الله عنها» و نیز این دو بیت را نوشته‌اند:

یا پلدی مرضیه فخرعالمه قبه

حلیمه حضرتنه قیلدی پادشه حرمت

که ذاتی در شرف دودمان مقدسه [۵۱۴].

مضمون این دو بیت ترکی نشانگر این است که ساختمان این بقعه متعلق به دوران سلاطین عثمانی است اما قبل از آن در چه وضعیتی بوده، برای ما روشن نیست.

[صفحه ۲۷۸]

حسام السلطنه ۱۳۳۰ در شمارش بقاع موجود در بقیع می‌گوید: «... نهم بقعه حلیمه سعیدیه است» [۵۱۵].

ریچارد بورتون از جهانگردان غربی که در سال ۱۸۵۳ میلادی - ۱۲۷۶ هـ. ق. بقیع را دیده است. می‌گوید: «سومین جایی که دیدیم بقعه ایست که در روی قبر حلیمه سعیدیه بنا شده است» [۵۱۶].

با این که از تخریب این بقاع بیش از هفتاد سال می‌گذرد ولی در عین حال از جمله قبوری که هنوز از بین نرفته است یکی قبر حلیمه سعیدیه است که در آخر بقیع معروف، و مشهور و مورد توجه زائران است و از قبرهایی است که در نقشه‌های موجود و تألیفات جدید، منعکس و مشخص گردیده است؛ مانند «تاریخ المعالم المدینه المنوره» [۵۱۷].

قبر صفیه عمه رسول خدا

اشاره

در بقیع قبری است منسوب به صفیه، عمه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مادر زبیر بن عوام و آن از جمله قبوری است در بقیع که از قرون اول اسلام تا به امروز، به وسیله مدینه شناسان و سفرنامه نویسان معرفی گردیده است.

قبر صفیه از دیدگاه مدینه شناسان

ابن شبه مدینه شناس معروف (متوفای ۲۶۲ هـ. ق.) از عبدالعزیز، اولین مدینه شناس و مؤلف در این موضوع، نقل می‌کند: چون صفیه عمه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت، پیکر او را در آخر کوچه ای که به بقیع منتهی می‌شود دفن نمودند و این قبر در کنار در خانه ای است که به مغیره بن شعبه منسوب است و چسبیده به دیوار این خانه است و این همان خانه ایست که مغیره

در زمینی که عثمان به وی اقطاع کرده بود، احداث نمود. ابن شبه در نقل خود اضافه می‌کند: «هنگامی که مغیره این ساختمان را درست می‌کرد عبور زبیر از [صفحه ۲۷۹]

آنجا افتاد و خطاب به مغیره گفت: مغیره! ریسمانت را از قبر مادر من کنار بکش. مغیره خواست با استفاده از موقعیت خود در نزد عثمان، نسبت به زبیر بی‌اعتنایی کند لیکن وقتی خبر به عثمان رسید به مغیره دستور داد طبق درخواست زبیر عمل کند و مغیره عقب نشینی کرد و لذا در این قسمت از دیوار خانه انحراف وجود دارد [۵۱۸].

ابن نجار (متوفای ۶۴۳ هـ. ق.) می‌گوید: «و قبر صفیه بنت عبدالمطلب عمه النبی فی تربه فی أول البقیع» [۵۱۹]. سمهودی (متوفای ۹۱۱ هـ. ق.) آورده است: «از مشاهد و مدفنه‌های معروف، مدفن صفیه عمه پیامبر و مادر زبیر بن عوام است و این مدفن، آنگاه که از باب البقیع [۵۲۰] خارج شدید در دست چپ شما قرار می‌گیرد. این مدفن بنایی از سنگ دارد ولی گنبدی در روی آن نیست.»

و اضافه می‌کند: «مطری گفته است که قرار بود گنبد کوچکی نیز بر آن بنا کنند ولی انجام نگرفت.» مشابه همین جمله را صاحب عمده الاخبار، که از علمای اواخر قرن دهم است، آورده، می‌گوید: «و قبرها أول ما تلقی عن یسارک عند خروجک من باب [۵۲۱] البقیع» [۵۲۲]. این بود نظریه چهار مدینه شناس معروف که کتاب و تألیف هر یک از آنها در دسترس همگان است و در فن خود جزء منابع مورد اعتماد می‌باشد.

قبر صفیه از دید زائران و سیاحان

۱- ابن جبیر (متوفای ۶۱۴ هـ. ق.) در سیاحتنامه اش آورده است: «بقیع در شرق مدینه واقع است. پس از خروج از دروازه بقیع، اولین محلی که با آن مواجه می‌شوید [صفحه ۲۸۰]

مدفن صفیه عمه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مادر زبیر است. [۵۲۳].

۲- ابن بطوطه (متوفای ۷۷۹ هـ. ق.) می‌نویسد: «البقیع و تخرج علیه علی باب يعرف بباب البقیع و أول ما یلقى الخارج الیه علی یساره عند خروجه من الباب قبر صفیه بنت عبدالمطلب وهی عمه رسول الله» [۵۲۴].

۲- سید اسماعیل مرندی در سفرنامه خود («توصیف المدینه»، ۱۲۵۵ هـ. ق.) چنین آورده: «و دیگر، قبه حضرت صفیه بنت عبدالمطلب عمه حضرت رسول و مادر زبیر است.» [۵۲۵].

این بود نظریه مدینه شناسانی از قرن اول تا یازدهم هجری و همچنین نظریه سه تن از جهانگردان مسلمان و زائران «مدینه الرسول» از اوایل قرن هفتم تا اواسط قرن سیزدهم هجری.

حاصل نظریات و گفتار کتب تاریخ

قبر صفیه پیشتر در خارج از بقیع قرار داشته است

تاریخ نگاران در نگاهشده های خود تصریح کرده اند آن بخش از بقیع که قبر صفیه در آن واقع است، پیشتر خارج از اصل بقیع قرار داشته و در داخل کوچه ای که بعدها مغیره در آنجا خانه ساخت، بوده است تا این که اخیراً به بقیع منظم گردید. و تاریخ این

انضمام را ۱۳۷۳ هـ نوشته اند.

علی حافظ از نویسندگان اخیر می گوید: «بقیع العمات قبلاً جدا از بقیع بود و کسی پیکر مرده خود را در آنجا دفن نمی کرد و در فاصله آنجا با بقیع کوچه ای وجود داشت که به حره شرقی متصل می شد تا این که در حوالی سال ۱۳۷۳ هـ شهرداری مدینه با برداشتن دیوارها، این بخش و کوچه را به بقیع منضم ساخت و مساحت بقیع العمات که اضافه شده، ۳۴۹۴ متر مربع می باشد. [۵۲۶].

[صفحه ۲۸۱]

قبر صفیه پس از قرن دهم دارای گنبد بوده است

به طوری که پیش از این تصریح سمهودی را ملاحظه کردید تا زمان وی؛ یعنی اوائل قرن دهم، قبر صفیه گنبدی نداشته است لیکن از گفتار سید اسماعیل مرندی برمی آید که در زمان او؛ یعنی اواسط قرن سیزدهم، این قبر دارای گنبد بوده گرچه تاریخ دقیق بنای آن روشن نیست. و طبق گفتار رفعت پاشا (که نقل خواهیم نمود) این گنبد در آخرین سال زیارت او (۱۳۲۵ هـ ق.) و یکصد و هفتاد و پنج سال پس از دیدار مرندی همچنان پابرجا بوده است.

بقیع العمه، نه بقیع العمات!

سومین نکته اینکه در این محل تنها یکی از عمه های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یعنی صفیه مدفون است و در منابع یاد شده نیز سخن از قبر صفیه بود و بس و بقیع العمات اصطلاحی است که بعدها در افواه مردم رایج شده و شاید علت آن، دفن شدن فرد دیگری در کنار قبر صفیه بوده و این تعدد، این توهم را به وجود آورده است که آن دو قبر متعلق به دو عمه پیامبر (صلی الله علیه و آله) صفیه و عاتکه می باشد لیکن همانگونه که ملاحظه فرمودید تا نیمه قرن سیزدهم، هیچ یک از نویسندگان، نه از عاتکه یاد کرده اند و نه تعبیر بقیع العمات را آورده اند و این خود حاکی از آنست که قبر دوم متعلق به هر کسی که باشد، پس از این تاریخ به وجود آمده و به تدریج در السنه و زبان مردم به «بقیع العمات» معروف گشته است و با گذشت زمان به بعضی از کتابها و سفرنامه ها، که جدیداً نوشته شده، راه یافته است. در صورتی که هیچ منبع تاریخی و مبنای صحیح علمی ندارد؛ مثلاً رفعت پاشا (۱۳۲۵ هـ ق.) در معرفی گنبدهای بقیع و اطراف آن، می گوید:

«والتی علی یمین البرجین لعاتکه و صفیه عمته الرسول (صلی الله علیه و آله)». [۵۲۷].

«گنبدی که در سمت راست دوبرج قرار گرفته، به عاتکه و صفیه، عمه های رسول خدا تعلق دارد.

[صفحه ۲۸۲]

و همچنین بیست و هفت سال قبل از وی، حسام السلطنه در سفرنامه اش از بقعه خارج بقیع، به عنوان «بقعه صفیه و عاتکه» نام می برد. [۵۲۸].

البته از آنان انتظار بیش از این نیست؛ زیرا اولی یکی از درجه داران عالی رتبه مصر بود که با سمت فرماندهی نیروی محافظ محمل، از طرف پادشاه مصر به حجاز سفر کرده و دومی یکی از وزرای دوران قاجار است که دیده ها و شنیده های خود را به رشته تحریر درآورده اند. [۵۲۹].

از مطالبی که مؤید نظریه ما است، گفتار علی حافظ از نویسندگان اخیر و از اهالی مدینه است. او می گوید: «در این محل دو قبر وجود دارد؛ یکی قبر صفیه و دیگری در میان مردم مدینه شهرت دارد که به عاتکه متعلق است و لذا این بخش را بقیع العمات می گویند آنگاه اضافه می کند: ولی از نظر تاریخی هجرت عاتکه به مدینه معلوم نیست و حتی پذیرفتن اسلام از سوی وی نیز مورد

اختلاف است. [۵۳۰].

نگارنده در تأیید این مطلب می‌گوید: مراجعه به کتب رجال و تراجم هم مبین این است که از میان پنج عمه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تنها صفیه به مدینه مهاجرت کرده و بقیه آنها یا قبل از اسلام از دنیا رفته‌اند و یا به عللی از جمله در اثر ممانعت همسرشان به مدینه هجرت ننموده‌اند.

ابن قتیبہ (م ۲۷۶) می‌گوید: «وَلَمْ تَسْلَمْ مِنْ عَمَاتِهِ (صلی الله علیه و آله) إِلَّا صَفِيهَةً»؛ [۵۳۱] «از عمه‌های رسول بجز صفیه هیچ یک اسلام را نپذیرفت.»

عزالدین جزری (م ۶۳۰ هـ) می‌گوید: «و اسلمت عمته صفیه اجماعاً و اختلفوا فی اروی و عاتکه» [۵۳۲] ابن عبدالبر (م ۴۶۳ هـ) می‌گوید: «اختلف فی اسلام عاتکه والاكثر

[صفحه ۲۸۳]

یأبون ذلك». [۵۳۳].

ابن حجر عسقلانی اول به اختلاف موجود در اسلام عاتکه اشاره می‌کند و سپس می‌گوید: «ابن اسحاق به صراحت گفته است که از عمه‌های رسول (صلی الله علیه و آله) بجز صفیه هیچ یک ایمان نیاورده ولی بعضی درباره عاتکه با استناد به شعری که در وصف پیامبر سروده است، معتقدند که او نیز ایمان آورده است.» [۵۳۴].

به هر حال اولاً: از نظر تاریخی، اسلام عاتکه معلوم نیست بلکه عدم اسلام او معلوم است.

ثانیاً: دلیلی بر هجرت او بمدینه وجود ندارد بلکه عدم هجرت او از مسلمات است.

و ثالثاً اگر همه این احتمالات را بپذیریم با استناد به کدام دلیل تاریخی می‌توان ادعا کرد که جسد او در کنار خواهرش صفیه و در خارج بقیع دفن گردیده و پس از سیزده قرن به بقیع منضم شده است و نه در نقاط دیگر بقیع.

قبر ام البنین علیها السلام در کجا است؟

تا اینجا در مورد عدم صحت مدفن عاتکه در کنار بقیع و بی‌اساس بودن بقیع العمات و نداشتن دلیل تاریخی بر اصالت آن مطالبی آوردیم و از چگونگی انتقال آن به بعضی از سفرنامه‌ها و کتابها آگاهی پیدا کردیم و دریافتیم که همین نوشته‌ها برای بیشتر مردم سند تاریخی گردیده است ولی بی‌اساستر، و بی‌سندتر از قبر عاتکه مسأله قبر «ام البنین» است که اخیراً پدید آمده و بعضی از زائران ایرانی به هنگام زیارت قبر صفیه، در مقابل قبر دیگری که در کنار آن است می‌ایستند و به عنوان قبر ام البنین همسر امیر المؤمنین نوحه سرایی کرده، ناله و ضجه سر می‌دهند و به سر و سینه می‌زنند، در صورتی که این نیز هیچ شاهد تاریخی ندارد، نه در منابع اصیل بلکه حتی در سفرنامه‌هایی که به زبان فارسی و غیر فارسی، که در یکی دو قرن اخیر نگاشته شده، از این مطلب خبری

[صفحه ۲۸۴]

نیست و شاید پیدایش آن به ربع قرن هم نرسد ولی مانند قبر عاتکه و بیت الاحزان در خارج بقیع، به سرعت و سینه به سینه منتشر شده و حتی به بعضی از کتابها راه یافته است! [۵۳۵].

آری تنها مدرک این موضوع، نوحه سرایی مداحان و نوحه خوانان در کنار قبر صفیه است که: «ویک لا تدعونی أم البنین!».

پاسخ یک سؤال: گاهی که سخن از بی‌اساس بودن وجود قبر ام البنین در کنار قبر صفیه به میان می‌آید بلافاصله این سؤال ساده از سوی بعضی‌ها مطرح می‌شود که «اگر قبر ام البنین در آن محل نیست پس در کجای بقیع قرار گرفته است؟!».

پاسخ این سؤال با توجه به مطالب گذشته و اینکه از انضمام مقبره و یا قبر صفیه به بقیع هنوز یک قرن نمی‌گذرد و این منطقه در

طول بیش از سیزده قرن خارج از بقیع بوده روشن می شود.

گذشته از این باید در پاسخ این سؤال چنین گفت قبر همسران دیگر امیر مؤمنان (علیه السلام) و همچنین قبور فرزندان آن حضرت از ذکور و اناث در هر نقطه ای از بقیع باشد قبر ام البنین هم در کنار آنها است؛ زیرا می دانیم قبور خیلی از اقوام و صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و فرزندان و همسران ائمه (علیهم السلام) و رجال و شخصیت های بزرگ اسلامی که در طول تاریخ در بقیع دفن شده اند بجز تعدادی قلیل و انگشت شمار مشخص نیست و قبر ام البنین (علیها السلام) هم یکی از آنها است مثلاً:

مؤرخان می گویند امیر مؤمنان (علیه السلام) دارای بیست و هفت فرزند بوده و بعضی دیگر می گویند آن حضرت سی و شش نفر فرزند داشت. هجده نفر ذکور و هجده نفر اناث. اینک این سؤال مطرح است که آیا قبور آنان که بجز چند تن همه در بقیع مدفونند. در کجای بقیع قرار گرفته است؟ و در میان فرزندان آن حضرت که پس از حسنین (علیهما السلام) محمد حنفیه از جایگاه خاصی برخوردار بوده و بنا به قولی در بقیع دفن شده است در کدام نقطه از بقیع قرار گرفته است؟ [۵۳۶] و همچنین امیر مؤمنان (علیه السلام) در طول زندگیش و پس از

[صفحه ۲۸۵]

حضرت زهرا (علیها السلام) با نه نفر بانو [۵۳۷] ازدواج نموده که مسلماً وفات اکثر آنان در مدینه واقع گردیده و در بقیع دفن شده اند. قبور آنان در هر نقطه از بقیع قرار گرفته باشد قبر ام البنین هم در کنار آنها است.

[صفحه ۲۸۹]

بقاع پیشوایان اهل سنت در بقیع

اشاره

تا اینجا پیرامون تعدادی از آثار و بقاع شناخته شده در بقیع، که به شخصیت‌های مشترک اسلامی و مورد احترام در میان همه گروه‌های اسلامی بود و به وسیله وهابیان منهدم و تخریب گردیده، مطالبی نوشتیم و اینک با سه بقعه دیگر، که در روی سه قبر متعلق به پیشوایان اهل سنت بنا گردیده بود و همانند دیگر بقاع به وسیله وهابیان منهدم شده اند آشنا می شویم.

گفتنی است که این قسمت از بحث، گذشته از بیان چگونگی این سه بقعه در طول قرن‌ها و تاریخ تخریب آنها، بیانگر این بحث کلامی - فقهی نیز هست که در مسأله ساختن بنا بر روی قبور شخصیت‌های دینی و علمی، همه مسلمانان؛ اعم از شیعه و سنی همفکر و هم عقیده بوده اند و این تنها گروه وهابیانند که پس از قرن‌ها پدید آمده و در مسائل متعدد اعتقادی؛ از جمله در این مورد با مسلمانان به منازعه و مبارزه برخاستند و احیاناً تصور نشود آنچه تا کنون از آثار در بقیع سخن گفته شده، به لحاظ این که بیشتر آنها متعلق به شخصیت‌هایی بوده که برای شیعه بیش از دیگر مسلمانان مورد توجه بوده اند، بناچار این آثار به وسیله آنان در طول تاریخ به وجود آمده است.

آری این عقیده مشترک و استحباب ساختن بنا بر قبور بزرگان دین از دیدگاه فقه شیعه و اهل سنت را نه تنها در نقاط مختلف کشورهای اسلامی مانند حرم امیر مؤمنان و سیدالشهداء (علیه السلام) در نجف و کربلا و مانند حرم ابوحنیفه و احمد بن حنبل در بغداد و حرم و

[صفحه ۲۹۰]

ضریح امام شافعی در مصر می توان دید، بلکه در داخل بقیع و در کنار قبور ائمه و شخصیت‌های مذهبی شیعه نیز می توان یافت. که اینک به بیان اجمالی تاریخ این بقاع می پردازیم:

بقعه عثمان بن عفان

به طوری که در منابع تاریخی آمده، پس از کشته شدن عثمان بن عفان، از دفن شدن جسد وی در داخل بقیع جلوگیری شد و طبعاً در خارج بقیع و در طرف شرقی آن، در محلی به نام «حش کوب» دفن گردید. لیکن در دوران معاویه که مروان بن حکم به حکومت مدینه دست یافت، دیوار موجود در میان بقیع و حش کوب را برداشت و محل دفن عثمان را به بقیع ضمیمه نمود و قطعه سنگی را که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با دست مبارک خویش بر قبر عثمان بن مظعون نصب کرده بود بر قبر عثمان بن عفان منتقل کرد و چنین گفت:

«والله لا یكون علی قبر عثمان بن مظعون حجر یعرف به!» [۵۳۸].

به هر حال از قبوری که از دورانهای دور تا زمان تسلط وهابیان، دارای بقعه و گنبد بوده همان قبر عثمان است. گرچه تاریخ ساختمان اول و همچنین مؤسس و بنیانگذار آن معلوم نیست ولی دو نفر از نویسندگان که هر دو در اوایل قرن هفتم هجری می زیستند، از وجود چنین بقعه ای در این تاریخ سخن گفته و آن را تأیید نموده اند و باید این نکته را بر این سخن تاریخی افزود که: معمولاً در این گونه آثار و ابنیه امکان فاصله سالیان متمادی میان «اصل احداث» آنها و «زمان مشاهده و معرفی آن» وجود دارد و ممکن است ساختمانی که در قرن هفتم معرفی شده، به قرن پنجم و چهارم متعلق باشد.

ابن جبیر (م ۶۱۴ هـ ق.) در سفرنامه اش آورده: «و فی آخر البقیع قبر عثمان و علیه قبه صغیره مختصره» [۵۳۹]؛ «قبر عثمان در آخر بقیع واقع شده و در روی آن قبه کوچکی و بنای مختصری وجود دارد».

[صفحه ۲۹۱]

ابن نجار (م ۶۴۳ هـ ق.) می گوید: «و قبر عثمان - رضی الله عنه - و علیه قبه عالیه» [۵۴۰]؛ «قبر عثمان دارای گنبدی است بزرگ» از گفتار این دو نفر، که یکی جهانگرد است و دیگری مدینه شناس، چنین برمی آید که در آن تاریخ و به فاصله سی سال، تحول و تجدید بنا در بقعه عثمان به وجود آمده و آن قبه کوچک و مختصر به یک قبه بزرگ تبدیل شده است.

برخورداری قبر عثمان از بقعه، در طول تاریخ ادامه داشته تا در سال ۱۳۴۴ مانند دیگر آثار و بقاع به وسیله وهابیان منهدم گردیده است.

ولذا سمهودی (متوفای ۹۱۱ هـ ق.) قبه عثمان را به عنوان «قبه ای بزرگ» معرفی می کند و می گوید: «و علیه قبه عالیة البناء» [۵۴۱] و مشابه همین جمله را صاحب کتاب عمده الاخبار فی مدینه المختار، که تقریباً یک قرن پس از سمهودی می زیسته، به کار برده است. [۵۴۲].

از گفتار نایب الصدر شیرازی [۵۴۳] و رفعت پاشا [۵۴۴] که در آخرین دهه های قبل از انهدام بقیع به حج مشرف شده اند چنین برمی آید که در زمان آنها نیز این بقعه با همین مشخصات، که پیشتر گذشت، موجود بوده است.

بقعه امام مالک و نافع

اشاره

در آگاهی تاریخ و کیفیت ساختمان بقعه و گنبد متعلق به امام مالک، که یکی از پیشوایان چهار گانه اهل سنت است و نیز گنبد منتسب به نافع مولا ابن عمر یا نافع که یکی از قاریان معروف هفتگانه می باشد نیز به منابع مدینه شناسی و سفرنامه ها مراجعه می کنیم و می بینیم آنچه از مجموع گفتار این نویسندگان برمی آید این است که: تاریخ ساختمان

[صفحه ۲۹۲]

بقعه امام مالک به قبل از قرن هفتم منتهی می شود و کیفیت آن قبل از این تاریخ معلوم نیست ولی ساختمان قبر منتسب به نافع در حدود قرن نهم هجری بنا شده است و قبل از این تاریخ از بقعه ای بنام وی سخن به میان نیامده است.

ابن جبیر (متوفای ۶۱۴ هـ. ق.) می گوید: «قبر مالک بن انس الامام المدنی (رضی الله عنه) و علیه قبه صغيرة مختصرة البناء» [۵۴۵]. سمهودی (متوفای ۹۱۱ هـ. ق.) هر دو بقعه را با این بیان معرفی نموده است: «ومنها مشهد الامام ابی عبدالله مالک بن انس الاصبیحی علیه قبه صغيرة و الی جانبه فی المشرق و الشام قبه لطیفه ایضاً لم يتعرض لذكرها المطری و من بعده، فیحتمل أن تكون حادثه و یقال ان بها نافعاً مولا ابن عمر». [۵۴۶].

صاحب عمده الاخبار نیز یک قرن پس از سمهودی هر دو بقعه را مانند وی معرفی می کند. [۵۴۷].

در مرآت الحرمین می گوید: «وقبه الإمام أبی عبدالله مالک بن أنس الأصبیحی امام دارالهجرة و قبه نافع شیخ القراء». [۵۴۸]. نایب الصدر شیرازی می گوید: دو قبه وصل یکدیگر؛ یکی از مالک بن انس که مذهب مالکی به او منسوب است و دیگری از نافع که از قراء معروف است». [۵۴۹].

در نقشه های موجود، از وضع فعلی بقیع که دیگر چندان اثری از قبور باقی نمانده است، هر دو قبر در کنار هم قرار دارد و در کنار هم معرفی می شود؛ مثلاً سید احمد آل یاسین نقشه فعلی بقیع را در کتاب خود آورده و چنین توضیح می دهد: «قبر الإمام مالک ابن انس... و قبر نافع مولا عبدالله بن عمر شیخ القراء». [۵۵۰].

[صفحه ۲۹۳]

این کدام نافع است؟!

از آنجا که عثمان بن عفان نیازی به معرفی ندارد، معرفی اجمالی داریم از انس بن مالک و نافع و در این معرفی نافع را مقدم می داریم و به بیان خطا و اشتباهی که در اثر تشابه اسمی در شخصیت وی به وجود آمده است می پردازیم:

همانگونه که ملاحظه کردید، در معرفی نافع و قبرش، که در بقیع است و این که پیشتر دارای بقعه بوده، تعبیرهای مختلفی به کار رفته است؛ زیرا گاهی می گویند: «نافع مولا ابن عمر» و گاهی می گویند: «نافع شیخ القراء» و گاهی نیز با تعبیر «نافع مولا عبدالله ابن عمر شیخ القراء» نام می برند. و در کتابهای دیگر نیز همین وضع مشاهده می شود، به خصوص کتابهای جدید التألیف.

این تعبیرهای گوناگون، ناشی از عدم تشخیص درست و عدم شناخت صحیح از شخصیت نافع می باشد؛ زیرا نافع مولا ابن عمر و نافع شیخ القراء دو شخصیت جداگانه و مستقل هستند و تاریخ مرگشان به فاصله پنجاه سال واقع شده است. نافع اول، محدث و فقیه، و نافع دوم اشتهار در قرائت داشته است.

– نافع مولا ابن عمر ملقب به فقیه، مکنی به ابو عبدالله است او از اسرای جنگی بوده که در اختیار عبدالله فرزند عمر بن خطاب قرار گرفته و لذا معروف به مولا ابن عمر گردیده است و در اثر استعدادی که از آن برخوردار بوده، در مدینه فقه و حدیث یاد گرفته است. او را جزو محدثین در طبقه تابعین می شمارند.

او در زمان عمر بن عبد العزیز (۹۹ – ۱۰۱) به عنوان تعلیم احکام برای مردم مصر به آن دیار اعزام گردید و در سال یکصد و هفده یا نوزده و یا یکصد و بیست از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد. [۵۵۱].

– نافع مدنی فرزند عبدالرحمان، کنیه اش ابن نعیم و نیاکانش از اصفهان می باشند. ابن جزری درباره او می نویسد: «نافع یکی از قاریان و دانشمندان هفتگانه علم قرائت می باشد. مردی است موثق و صالح و اصالتاً اصفهانی است. او قرائت را به گروهی از

[صفحه ۲۹۴]

طبقه تابعین از اهل مدینه یاد داده است.

مالک بن انس می گفت: قرائت اهل مدینه سنت و روش پیامبر خدا است، سؤال کردند: منظور شما همان قرائت نافع است؟ گفت: آری.

وفات نافع شیخ القراء در سال (۱۶۹ هـ. ق.) در مدینه واقع شده و در بقیع دفن گردیده است [۵۵۲].

از این مطالب می توان چنین نتیجه گرفت که: هر دو نافع، نافع و مفید بودند؛ یکی در حدیث و دیگری در علم قرائت. و از نظر زمان نیز تقریباً معاصر بودند و هر دو در مدینه از دنیا رفته و در بقیع دفن شده اند. لیکن پس از گذشت سیزده قرن نمی توان درباره نفعی که قبرش در بقیع معروف و دارای بقعه بوده، اظهار نظر قطعی نمود که نافع مولا ابن عمر است یا نافع شیخ القراء، و موضوع برای نویسندگان هم آنچنان مشتبه گردیده که گاهی چنین تعبیر نموده اند: «نافع مولا ابن عمر شیخ القراء!»

امام مالک

مالک بن اصبیح معروف به «امام دار الهجره» کنیه اش ابو عبدالله یکی از پیشوایان چهارگانه اهل سنت و مذهب مالکی بر وی منتسب است که گروهی از اهل سنت از این مذهب پیروی می کنند. تولد وی در سال ۹۳ واقع شده است. در شرح حال امام مالک می نویسند: مدت حمل او سه سال طول کشیده است.

امام مالک از افراد بسیاری؛ از جمله امام ششم، حضرت صادق (علیه السلام) علم و حدیث فرا گرفته است. کتاب او «موطأ» اولین مدون حدیثی موجود در جهان اهل سنت می باشد. در این کتاب بیش از پانصد حدیث مسند جمع آوری شده است.

احترام مالک نسبت به رسول خدا

درباره احترام امام مالک نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اهتمام وی نسبت به حدیث آن حضرت نوشته اند: با کبر سن و ضعف شدید که بر وی مستولی شده بود، باز هم در مدینه [صفحه ۲۹۵]

از سوار شدن بر مرکب امتناع می ورزید و همیشه با پای پیاده حرکت می کرد و چنین می گفت: «لا أركب فی مدینه دفنت جثه رسول الله فیها»؛ «در شهری که پیکر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن دفن شده است سوار مرکب نخواهم شد.» و هر وقت می خواست حدیث نقل کند وضو می گرفت و محاسنش را شانه می زد و با وقار و متانت در صدر مجلس می نشست. چون علت این اظهار وقار را از او جویا شدند، پاسخ داد: «احب ان اعظم حدیث رسول الله (صلی الله علیه و آله)»؛ «دوست دارم از حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) تعظیم و تکریم بیشتری به عمل آورم.»

مناظره مالک با منصور دوانیقی در توسل به رسول خدا

قاضی عیاض در شفاء، از ابن حمید، یکی از شاگردان برجسته امام مالک نقل می کند: در سفری که ابو جعفر منصور به مدینه نمود، در کنار قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با امام مالک پیرامون مسأله ای بحث کردند. منصور در این بحث گاهی با صدای بلند صحبت می کرد. مالک گفت: یا امیر المؤمنین در این مسجد نباید با صدای بلند سخن بگویی: زیرا خداوند گروهی را با این آیه نکوهش کرد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...»

و گروه دیگر را با این آیه مدح و تعریف نمود:

(إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ...)

و باز گروه دیگر را با این آیه مورد ملامت قرار داد:

(إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ)

مالک سپس گفت: احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از مرگش، مانند حال حیاتش، بر همه مسلمانان لازم است. منصور گفتار مالک را پذیرفت و سکوت اختیار کرد. سپس پرسید: ای ابو عبدالله، به هنگام دعا کردن رو به قبله بایستم یا رو به سوی قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)؟ مالک

[صفحه ۲۹۶]

پاسخ داد: ای امیر مؤمنان، چرا از پیامبر رو بر می گردانی در حالیکه او در قیامت وسیله شفاعت و آمرزش تو و پدرت آدم خواهد بود! آری رو به سوی او کن و او را به پیشگاه خدا شفیع قرار ده تا خدا هم شفاعت او را درباره تو بپذیرد؛ زیرا خودش فرموده است:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا). [۵۵۳].

امام مالک در چهاردهم ربیع الاول سال یکصد و هفتاد و نه در هشتاد و پنج سالگی و بقولی در نود سالگی در مدینه بدرود حیات گفت و در بقیع دفن گردید. [۵۵۴].

[صفحه ۲۹۹]

بقعه اسماعیل فرزند امام صادق

اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام

اشاره

به دنبال مطالب گذشته که درباره تاریخ هر یک از بقعه ها و گنبد بارگاههای موجود در داخل بقیع که به وسیله وهابیان تخریب گردیده است، بحث و بررسی به عمل آمد. اینک تاریخ سه بقعه دیگر را که در خارج بقیع قرار داشتند و دارای معرفیت و مورد توجه بودند، بررسی می کنیم و مطلب را از بقعه اسماعیل فرزند امام صادق (علیه السلام) که نزدیکترین بقعه به بقیع بوده است، آغاز می کنیم:

بقعه و قبر اسماعیل، آنگونه که ما دیدیم

پیش از بیان اصل موضوع، یادآوری این نکته ضروری است که وهابیان بر خلاف قبور داخل بقیع - که به هنگام تخریب هیچ اثری از ساختمان و دیوار برای آنها باقی نگذاشتند - گرچه ساختمان قبور خارج بقیع را هم ویران نمودند اما به دور این قبور، که در معبر عام قرار گرفته بودند، دیواری کشیدند بدون هیچ در و پنجره ای؛ از جمله آنها قبر منتسب به فاطمه بنت اسد و قبر سعد بن معاذ است. این دو قبر در شمال قبر عثمان ابن عفان و خارج از رکن شمال شرقی بقیع قرار داشتند که پس از انضمام این ضلع به بقیع در سالهای اخیر دیوار موجود در اطراف آنها نیز برداشته شد. و همچنین بود قبر اسماعیل بن امام صادق (علیه السلام).

[صفحه ۳۰۰]

در سال ۱۳۵۳ ش. - ۱۳۹۴ق. که به حج تمتع و زیارت مدینه مشرف بودم، بقعه جناب اسماعیل در خارج بقیع و در سمت غربی آن، در محاذات قبور ائمه (علیهم السلام) به فاصله پانزده متر از دیوار بقیع قرار گرفته بود، در محوطه ای تقریباً سه متر در سه متر، با دیواری به ارتفاع دو و نیم متر که حدود نصف آن در فضای پیاده رو و نصف دیگرش در داخل خیابان واقع شده بود، و اینک این

خیابان جزو محوطه و میدان وسیع مسجدالنبی است و پیاده رو به صورت محلی مرتفع در کنار بقیع برای استفاده زائران در آمده است و چون دیوار بقعه، هیچ درب پنجره و منفذی نداشت وضع داخلی آن و کیفیت اصل قبر معلوم نبود و زائران از پشت دیوار و در محوطه پیاده رو به زیارت و دعا می پرداختند و گاهی در اثر ازدحام، از طرف مأموران ممانعت به عمل می آمد.

و در همین روزها که مشرف بودم، تخریب بخشی از سطح خیابان و وجود دستگاہهای خاک برداری و آسفالت ریزی، در آن خیابان، حاکی از زیر سازی و توسعه این خیابان بود که به مناسبت ایام حج و کثرت جمعیت متوقف شده بود. آن سال حرکت ما به سوی مکه مصادف بود با شب اول ذی حجه.

انعکاس خبر کشف جسد اسماعیل

پس از انجام مراسم حج (۱۳۵۳ ش.) و مراجعت به ایران این خبر جالب، از زبان حجاج مدینه بعد، در حوزه علمیه قم و در میان علما، در سطح وسیعی مطرح گردید که: «به هنگام زیر سازی خیابان غربی بقیع به وسیله سعودیها، جسد اسماعیل فرزند امام صادق (علیه السلام) پس از گذشت قرنها، سالم کشف شده و در داخل بقیع دفن گردیده است.»

برای تحقیق موضوع، فردی آگاهتر از مرحوم آیت الله آقای حاج شیخ محمد فقیهی رشتی [۵۵۵] نیافتم. در یکی از شبهای محرم، پس از نماز مغرب و عشا به دیدارش شتافتم

[صفحه ۳۰۱]

و در منزل وی که به مناسبت تشکیل مجلس روضه، عده ای از علمای معروف نیز حضور داشتند سؤال مورد نظر را مطرح ساختم. گر چه پس از گذشت بیش از بیست سال از ماجرا، حافظه ام برای ذکر جزئیات مطالبی که ایشان پیرامون این حادثه جالب بیان نمودند یاری نمی کند، لیکن خلاصه گفتار ایشان در تأیید و تثبیت این خبر بود که هم برای حاضران و هم برای حقیر اطمینان بخش و جالب بود، به طوری که در صحت موضوع جای شک و تردید باقی نمی گذاشت و بدینگونه خبر این حادثه به وسیله یکی از افراد مطلع و معتمد مورد تأیید قرار گرفت.

تأیید دیگر

در سال بعد (۱۳۵۴ ش.) باز هم توفیق تشرف حاصل گردید و در آن سال از مسائلی که در مدینه منوره توجه مرا به خود مشغول کرده بود، جریان انتقال پیکر اسماعیل به داخل بقیع و مدفن جدید وی بود. در خارج بقیع هر بیننده ای متوجه می شد که از بقعه اسماعیل - که تا سال ۱۳۵۳ ش. (۱۳۹۴ ق.) در کنار خیابان و در جوار بقیع قرار داشت دیگر اثری باقی نمانده است.

اسماعیل در کجا دفن شد؟

در همین روزها کنار قبور شهدای حره واقع در بقیع، که در میان عوام به «شهدای احد» معروف است، مشغول خواندن زیارت و عرض ارادت و احترام بودم که متوجه شدم در فاصله چند قدمی، یکی از زیارتنامه خوانهای بومی، با گروهی از زائران آفریقایی در کنار قبری ایستاده و با صدای بلند می خواند: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا اِسْماعِیلَ بنَ الإِمامِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ...»، به سرعت به طرفش رفتم و دستش را گرفته، گفتم:

«سال قبل که ما مشرف بودیم قبر اسماعیل را در بیرون بقیع زیارت کردیم شما چطور این محل را به عنوان قبر وی معرفی می کنید؟! پاسخ داد: آری قبر وی قبلا- در همان محل بود ولی در توسعه و زیر سازی خیابان، پیکر او را سالم یافتند و به همین محل منتقل و در اینجا دفن نمودند.

[صفحه ۳۰۲]

در اطراف قبر جدید اسماعیل قطعه سنگهای بزرگی نصب شده بود و آن را از سایر قبور مشخص و متمایز می ساخت و محل دقیق آن در سمت شرقی قبور شهدا، به طرف قبر حلیمه سعدیه و دقیقاً به فاصله ده قدم معمولی - ۱۰ متر - است و بعد از آن سالها مشخص و مورد توجه و محل دعا و زیارت افراد با اطلاع بوده است لیکن متأسفانه اخیراً در اثر جابجا شدن قطعه سنگها و ایجاد پیاده رو در میان این قبر و قبور شهدا و از بین رفتن نشانه های موجود، این نگرانی وجود دارد که مانند قبور شخصیتها و بزرگان دیگر، به طور کلی فراموش و از خاطرها محو شود!

به هر حال وجود این قبر دلیل روشنی بر صحت جریان و حاکی از کشف شدن پیکر جناب اسماعیل بطور سالم است؛ زیرا با بینش خاصی که علمای وهابی در تعمیر و تجدید قبور دارند و آن را جزو اعمال حرام و غیر مشروع می دانند، احداث چنین قبوری بدون صحت قضیه، نه قابل قبول است و نه توجیهی برای آن متصور است.

مرقد جناب اسماعیل دارای قدیمی ترین و بزرگترین ساختمان بود

پس از نقل تاریخ انتقال قبر و جسد جناب اسماعیل به داخل بقیع، به بیان تاریخ بنا و کیفیت حرم این سلاله رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و فرزند امام هدی (علیه السلام) می پردازیم:

آنچه از منابع تاریخی و مدینه شناسی به دست می آید، این است که این مرقد شریف دارای دو خصوصیت بارز و مشخص نسبت به اکثر قبور و مراقد موجود در داخل بقیع بوده است:

۱- قدمت و داشتن تاریخی کهن.

۲- وسعت و بزرگی این حرم شریف.

سمهودی (متوفای ۹۱۱) در مورد قدمت این بنا، از مطری که از مدینه شناسان قرن هفتم است، چنین نقل می کند: «بناه بعض العبیدین من ملوک مصر»؛ [۵۵۶].

[صفحه ۳۰۳]

«این حرم را بعضی از ملوک و سلاطین فاطمی مصر بنا کرده اند.»

همین جمله را شیخ احمد عباسی از مدینه شناسان قرن یازده نیز بدون انتساب به مطری آورده است. [۵۵۷].

گفتنی است که سلطنت خاندان فاطمیه در مصر از سال سیصد و دو شروع و تا سال پانصد و شصت و چهار ادامه داشته است [۵۵۸] و به مناسبت این که نام مؤسس این سلسله «عبیدالله» بوده، به آنان «عبیدون» نیز می گویند. [۵۵۹].

تعمیر حرم اسماعیل در سال پانصد و چهل و شش

سمهودی به دنبال گفتار قبلی اش چنین ادامه می دهد: در کنار در وسطی مرقد جناب اسماعیل که به میدان باز می شود، قطعه سنگی نصب گردیده است که در آن این جملات حکاکی شده است: «عمره حسین بن ابی الهیجاء سنه ست وأربعین و خمسماًه». سمهودی سپس می گوید: شاید مطری به استناد همین قطعه سنگ و اثر تاریخی، بنای این ساختمان را به فاطمیه نسبت داده است؛ زیرا ابن ابی الهیجاء از سوی آنان بر حجاز حکومت می کرده است.

به هر حال از گفتار سمهودی، که هم شاهد بر قطعه سنگ تاریخی است که بیانگر تاریخ تعمیر این حرم بوده و هم نظریه مطری را نقل نموده است، می توان به قدمت بنای اصلی آن پی برد که اگر تاریخ تعمیر ساختمان این حرم را حداقل پنجاه سال پس از احداث آن بدانیم بنای اصلی ساختمان، متعلق به قرن پنجم خواهد گردید و این ساختمان هم مانند ساختمان حرم شریف ائمه بقیع

از قدیمی ترین ابنیه مذهبی است که پس از گذشت نه قرن به وسیله وهابیان تخریب و منهدم شده است.

[صفحه ۳۰۴]

وسعت این مرقد شریف

باز هم می پردازیم به نقل آنچه که سمهودی آن را مشاهده و بازگو نموده است:

وی افزون بر این که از این حرم با تعبیر «کبیر» [۵۶۰] یاد می کند، برای آن سه در معرفی می نماید:

۱- در جنوب شرقی؛ «... وهو کبیر.. و هو رکن سور المدینة من القبلة و المشرق بنی قبل السور فاتصل السور به فصار بابه من داخل المدینة».

«این حرم بزرگ است و فعلا در رکن قلعه شهر مدینه از سمت جنوب شرقی واقع شده چون بنای حرم قبل از احداث این قلعه بوده، و دیوار قلعه به آن متصل گردیده است و دربی برای حرم از داخل مدینه (داخل سور) باز می گردد.»

۲- در وسطی که به طرف میدان و خارج قلعه شهر باز می شد؛ سمهودی می گوید: «وعلی باب المشهد الأوسط الذی أمامه الرجة التي بها البئر التي يتبرک بها حجر فيه أن حسین بن ابی الهیجاء عمره سنه ست وأربعین وخمساً».

۳- در آخری؛ همچنین سمهودی می گوید: «علی یمین الداخل الی المشهد بین الباب الأوسط والأخیر حجر منقوش فيه وقف الحدیقه التي بجانب المشهد فی المغرب علی المشهد...» [۵۶۱].

از این سه جمله به وضوح به دست می آید که این حرم حداقل دارای سه در بوده است؛ دربی به داخل قلعه، در وسط و در آخر.

خانه امام سجاد

سمهودی آنگاه از مطری نقل می کند که محوطه این حرم و اطراف آن در سمت شمال خانه امام زین العابدین (علیه السلام) بوده و در سمت غربی حرم، مسجد کوچک و متروکی

[صفحه ۳۰۵]

است [۵۶۲] که به «مسجد امام زین العابدین» مشهور است.

سمهودی اضافه می کند: و در میان در وسطی و آخری این حرم، قطعه سنگی نصب شده است و در آن نوشته شده: «باغ موجود در سمت غربی این حرم را حسین بن ابی الهیجاء به این حرم وقف نمود.»

و در ذیل این وقفنامه آمده است که محوطه این حرم، خانه متعلق به امام زین العابدین است و مسجد هم منتسب به آن حضرت می باشد و چاه موجود در محوطه، چاهی است که از آب آن برای استشفای مریضان استفاده می شود.

سمهودی پس از نقل مطالب این قطعه سنگ، این جمله را هم می افزاید: «و نقل می کنند که امام محمد باقر در دوران طفولیت در حالی که پدرش امام سجاد (علیه السلام) مشغول نماز بود به داخل این چاه افتاد ولی امام سجاد نمازش را قطع نکرد.»

سمهودی آنگاه از گفتار ابن شبه (متوفای ۲۶۲) مؤیدی برای این مطلب می آورد که او نیز این محوطه را خانه امام سجاد معرفی نموده است. [۵۶۳].

انگیزه وسعت حرم جناب اسماعیل

ممکن است این پرسش در ذهن خواننده به وجود آید که حرم جناب اسماعیل چرا نسبت به حررها و مقابر موجود در بقیع و منسوب به خاندان پیامبر، از وسعت و عظمت بیشتری برخوردار بوده است؟

پاسخ این پرسش، با توجه به مطالب گذشته و آنچه در آینده درباره عقیده گروه اسماعیلیان خواهیم گفت، روشن است؛ زیرا اولاً: بر خلاف قبور واقع در بقیع [۵۶۴]، که در یک مزار و گورستان عمومی تقریباً محدود و غیر وسیع واقع شده اند، مرقد اسماعیل در [صفحه ۳۰۶]

کنار محوطه ای آزاد و خانه های مسکونی و شخصی؛ از جمله خانه امام سجاد (علیه السلام) قرار گرفته است که با مرور زمان سمت دیگر آن به صورت باغ و نخلستان در آمده و به همین مرقد وقف گردیده است. و ثانیاً: نباید نقش سلاطین فاطمی را، که نزدیک به چهار قرن در شام و قسمتی از آفریقای شمالی و مصر حکومت داشتند و به امامت جناب اسماعیل معتقد بودند نادیده گرفت؛ زیرا طبیعی است آنها هم علاقه داشتند که در کنار گنبد و بارگاه ائمه بقیع و دیگر امامان و پیشوایان شیعه و اهل سنت در کشورهای مختلف، ساختمان حرم امام و پیشوای آنان نیز از عظمت و شکوه بیشتر برخوردار باشد.

شخصیت معنوی اسماعیل

مرحوم شیخ مفید نقل می کند: چون اسماعیل در میان هفت فرزند ذکور امام صادق (علیه السلام) از نظر سن بزرگترین آنان و از لحاظ لیاقت و شایستگی از مقام ارجمندی برخوردار بود و لذا محبت، عنایت، اعزاز و اکرام آن حضرت را بیش از بقیه به سوی خود جلب کرده بود و به همین دو جهت عده ای از شیعیان امام صادق فکر می کردند پس از آن بزرگوار، امامت به وی منتقل خواهد شد ولی او در حال حیات پدر بزرگوارش در عریض [۵۶۵] از دنیا رفت و تابوتش بر روی دوش مردم به مدینه منتقل و در کنار بقیع دفن گردید.

شیخ مفید می افزاید: و روایت شده است که امام صادق (علیه السلام) در مرگ این فرزند جزع و بی تابی زیاد می نمود و به شدت اندوهگین بود؛ به طوری که در پیشاپیش جنازه اش، با پای برهنه و بدون عبا حرکت می کرد و به هنگام تشییع دستور داد چندین بار تابوت را بر

[صفحه ۳۰۷]

زمین نهادند و کفن را کنار زد و به صورتش تماشا نمود. منظور آن حضرت از این عمل این بود که مرگ اسماعیل بر همگان معلوم شود و برای کسی در مرگ وی شک و شبهه ای باقی نماند و این فکر که شاید او امام پس از پدرش باشد، به کلی از ذهنها زدوده شود. از این رو پس از مرگ اسماعیل - رحمه الله علیه - کسانی که گمان می کردند او در آینده به مقام امامت خواهد رسید، به اشتباه خود پی بردند و از عقیده خویش برگشتند ولی تعداد اندکی از کسانی که در مناطق دور زندگی می کردند و رابطه با شخص امام و اصحاب آن حضرت نداشتند، در عقیده خویش مبنی بر زنده بودن اسماعیل و امامت وی بعد از امام صادق باقی ماندند.

پیدایش مذهب اسماعیلیه

شیخ مفید می نویسد: پس از شهادت امام صادق (علیه السلام) گروهی از همان افراد، راه حقیقت را دریافتند و از عقیده به حیات و امامت اسماعیل منصرف و به امامت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) معتقد گردیدند و در این عقیده نماند مگر تعدادی اندک و نادر که آنان هم به دو گروه تقسیم شدند: گروهی وفات اسماعیل را پذیرفتند لیکن بر این عقیده بودند که به هر حال او شایسته امامت بود نه برادران دیگرش و پس از مرگ او و مرگ پدرش، این مقام به فرزند او «محمد بن اسماعیل» منتقل می شود نه برادرش «موسی بن جعفر»! بنابراین به امامت «محمد بن اسماعیل» معتقد گردیدند.

اما بعضی از آنها در عقیده به حیات اسماعیل ثابت و پابرجا ماندند، و این هر دو گروه را اسماعیلیه می‌گویند. مفید - رضوان الله تعالی علیه - اضافه می‌کند امروزه تعداد پیروان اسماعیلیه اندک است و چندان قابل توجه نیست و آنچه امروز از عقیده آنان معروف است، این است که به عقیده اسماعیلیه، امامت پس از اسماعیل بن امام صادق در میان فرزندان او، تا قیامت نسل به نسل باقی خواهد ماند. [۵۶۶].

[صفحه ۳۰۸]

همین مطالب را مرحوم طبرسی حرف به حرف در «اعلام الوری» [۵۶۷] بدون ذکر مأخذ درباره عقیده و تاریخ پیدایش اسماعیلیان آورده است.

لازم به ذکر است با توجه به این که در زمان فوت مرحوم شیخ مفید (۴۱۳هـ) و همچنین در زمان مرحوم طبرسی (قرن ششم)، به ترتیب بیش از یک قرن و دو قرن و نیم از تأسیس حکومت و سلطنت فاطمیها در آفریقا و مصر، که از پیروان اسماعیلیه بودند، می‌گذشت وصیت آنان در همه کشورهای اسلامی از نظر قدرت و اعمال قوانین اسلامی گسترده بود. گفتار این دو بزرگوار که در زمان آنان اسماعیلیه را یک فرقه اندک و غیر قابل ذکر معرفی نموده اند، جای ابهام و محل بحث و تحقیق است که آیا فاطمیان در آن دوران، به عنوان «اسماعیلیه» معروف نبودند؟! و این انتساب و اشتها بعدها به وجود آمده است و یا مسأله دیگری است؛ زیرا نمی‌توان گفتار شخصیتی مانند شیخ مفید این استوانه بزرگ علمی را ساده تلقی نمود و از کنار آن گذشت.

به هر حال، مذهب اسماعیلیه نیز مانند بیشتر مذاهب دیگر در طول تاریخ، فراز و نشیبهایی را پشت سر گذاشته است و امروز در تعدادی از کشورها به خصوص در هندوستان گروهی از این مذهب پیروی می‌کنند و به نام «اسماعیلیه» معروفند.

[صفحه ۳۱۱]

بقعه جناب عبدالله پدر گرامی رسول خدا

عبدالله بن عبدالمطلب پدر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله

اشاره

از آثار معروف در مدینه طیبه و از بقاع خارج از بقیع، که تا سال ۱۳۵۵ شمسی مورد توجه و محل زیارت زائران و دارای ساختمان بوده، مرقد شریف جناب عبدالله بن عبدالمطلب پدر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. این بقعه شریف در تاریخ یاد شده، که به عنوان توسعه مسجدالنبی و میداین اطراف آن انجام گرفت، به وسیله وهابیان تخریب گردید و اینک اثری از آن باقی نیست.

بحثی کوتاه در ایمان پدر و مادر پیامبر

پیش از ورود به کیفیت و چگونگی این بنا در طول تاریخ، مناسب دیدم بحثی کلامی را طرح کنم: به عقیده علما و متکلمان شیعه و همچنین به عقیده گروهی از عالمان و دانشمندان اهل سنت و طبق دلائلی از آیات و احادیث از طریق اهل سنت و شیعه، پدر و مادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و همه اجداد آن بزرگوار موحد و خدانشناس بوده اند و هیچیک از آنان به شرک و بت پرستی آلوده نگردیده اند و نه تنها نطفه پاک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و نور آن وجود مقدس از صلبهای پاک و ارحام پاکیزه، به صلب عبدالله موحد و رحم آمنه با ایمان منتقل

[صفحه ۳۱۲]

گردیده بلکه انبیای دیگر نیز دارای چنین ویژگی هستند و از چنین طهارت مولد برخوردار بودند.

دیدگاه دانشمندان اهل سنت

جلال‌الدین سیوطی صاحب تفسیر «الدر المنثور» و کتابهای زیاد دیگر و از بزرگترین شخصیت‌های علمی اهل سنت، در این باره بحث مفصلی دارد که اینک خلاصه آن را می‌آوریم:

او می‌گوید: قبل از اسلام، همانگونه که در جزیره العرب گروهی از مردم مانند ورقه بن نوفل و زید بن عمرو بن نفیل بر توحید و یگانه پرستی پایدار بودند، خاندان پیامبر و پدر و مادر او هم از «حُنفًا» و در دین جدشان حضرت ابراهیم (علیه السلام) بودند و بر آیین او عمل می‌کردند.

سیوطی اضافه می‌کند: گروهی از علمای ما درباره اجداد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر همین عقیده هستند که از جمله آنها است امام «فخر رازی». او در تفسیر خود «انوار التنزیل» چند دلیل بر این مطلب آورده است:

۱- اولین دلیل فخر رازی این آیه شریفه است: (الذی یراکَ حینَ تَقُومُ، وَ تَقَلُّبِکَ فی الساجِدینَ). [۵۶۸].

«خدایی که تو را می‌بیند، آنگاه که به عبادت بر می‌خیزی و آنگاه که در میان سجده کنندگان منتقل می‌گردد.»

فخر رازی می‌گوید: به عقیده مفسران منظور از «تقلب و جایجا شدن در میان ساجدین» انتقال نطفه پیامبر از صلب سجده کننده و موحد و خدانشناسی است به صلب سجده کننده و موحد دیگر. و این آیه دلیل است بر این که همه پدران پیامبر، موحد و خدانشناس و از کسانی بودند که به پیشگاه خداوند یکتا سجده و ستایش می‌کردند.

۲- دلیل دوم فخر رازی حدیث شریف نبوی (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: «لَمْ أَزَلْ أَنْقُلُ مِنْ

[صفحه ۳۱۳]

أصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ»؛ «من همیشه از صلبهای پاک به ارحام پاک منتقل شده‌ام.»

در صورتی که خداوند متعال می‌فرماید: (إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ) و اگر اجداد و جده‌های پیامبر مشرک بودند آن حضرت پاکی آنها را تأیید نمی‌کرد.

سیوطی پس از نقل دلایل دیگر از فخر رازی، می‌گوید: فخر رازی که به ایمان و قداست اجداد پیامبر معتقد است و این دلایل را بیان کرده، در عظمت و شخصیت وی همین بس که بزرگترین امام و پیشوای دینی و یگانه شخصیت علمی و تنها پاسخگوی سؤالات مختلف علمی دانشمندان دوران خود می‌باشد.

سیوطی آنگاه در تأیید نظریه فخر رازی به بیان چند دلیل عقلی و نقلی دیگر می‌پردازد و در اثبات این موضوع احادیثی از بخاری، بیهقی و ابونعیم و سایر محدثان نقل می‌کند و سپس دلائلی را که شهرستانی و ماوردی آورده اند متذکر می‌شود. [۵۶۹].

کتابهایی که علمای اهل سنت در این باره نوشته اند

علمای اهل سنت درباره ایمان اجداد و پدر و مادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تألیفات زیادی دارند که تنها سیوطی چهار جلد کتاب در موضوع یاد شده به رشته تألیف در آورده است:

۱- الدرر الرفیعة فی الآباء الشریفة.

۲- المقاصد السندیة فی النسبة المصطفویة.

۳- التعظیم والمنة بأن أبوی رسول الله (صلی الله علیه و آله) فی الجنة.

۴- السبل الجلیة فی الآباء العلیة. [۵۷۰].

دیدگاه علما و دانشمندان شیعه

به طوری که قبلاً اشاره کردیم، ایمان پدر و مادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و طهارت و قداست ولادت همه انبیا، از مسلمات بلکه از مشخصات بارز عقیده شیعه به حساب می آید.

[صفحه ۳۱۴]

فخر رازی می گوید: «قالت الشیعه أن أحداً من آباء الرسول و أجداده ما كان كافراً...» [۵۷۱].

گفتار فخر رازی نشانگر آن است که عقیده شیعه و اتفاق علمای آنان در موضوع مورد بحث، حتی برای اهل سنت نیز معلوم و در نزد آنان هم از مسلمات بوده است.

مجلسی (رحمه الله) می گوید: امامیه اتفاق نظر دارند بر این که پدر و مادر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و همه اجداد آن بزرگوار، تا آدم (علیه السلام) نه تنها موحد و با ایمان بلکه از گروه صدیقین بوده اند؛ زیرا یا پیامبر بوده اند یا از اوصیای پیامبران و شاید بعضی از آنها به جهت تقیه یا مصالح دینی دیگر، از اظهار اسلام خود امتناع می ورزیده اند. [۵۷۲].

دلایل علمای شیعه

اشاره

در کتب کلامی و تفسیری شیعه، آنجا که سخن از ایمان اجداد پیامبر به میان آمده، دلایل متعددی از قرآن و حدیث بر این مطلب ارائه گردیده است که برای رعایت اختصار، تنها به یک آیه و چند روایت بسنده می کنیم:

دلیل قرآنی

در مورد قرآن به همان آیه شریفه که قبلاً گذشت و مورد استشهاد و استدلال فخر رازی نیز قرار گرفت اکتفا می کنیم. خداوند متعال در آن آیه خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: (الذی یراک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین). ترجمه و توضیح آیه در بیان فخر رازی در صفحات پیش آمد که از تکرار خودداری می شود.

دلایل روایی

الف: در حدیث شریف نبوی (صلی الله علیه و آله) خطاب به امیر مؤمنان، علی (علیه السلام) چنین آمده است:

[صفحه ۳۱۵]

«یا علی، إن عبدالمطلب کان لا یتقسّم بالأزلام ولا یعبُد الأصنام ولا یأکل ما ذبح علی النصب، ویقول أنا علی دین ابراهیم (علیه السلام)». [۵۷۳].

«ای علی، عبدالمطلب استقسام به ازلام - که از اعمال دوران جاهلی بود - نمی کرد و بتها را نمی پرستید و از گوشت حیوانی که با نام بتها ذبح می کردند، نمی خورد و می گفت من در آیین ابراهیم هستم.»

ب: اصبح بن نباته می گوید که امیر مؤمنان، علی (علیه السلام) فرمود:

«والله ما عتد أبی ولا حیدی عبدالمطلب ولا هاشم ولا عبدمناف صیماً قط. قیل فما کانوا یعدون؟ قال: کانوا یصیئون إلی البیت علی دین ابراهیم (علیه السلام) مُستمسکین به». [۵۷۴].

«به خدا سوگند نه پدرم و نه جدم عبدالمطلب و نه هاشم و نه عبدمناف، بتی را نپرستیدند. پرسیدند: ای امیرمؤمنان آنان در دوران جاهلی چه چیزی را می پرستیدند؟! فرمود: بر آیین ابراهیم به سوی بیت نماز می خواندند و از آیین او جدا نبودند.»

نیاکان پیامبر چرا متهم می شوند؟!

به طوری که می دانیم افرادی در قرن اول اسلام به قدرت رسیدند و سرنوشت مسلمانان در دست آنان قرار گرفت که پدران و برادران و نزدیکترین اقوامشان نه تنها با شرک و بت پرستی چشم از این جهان فرو بستند بلکه حتی در میدان جنگ و در راه تحکیم شرک و بت پرستی و مبارزه با توحید به دست مسلمانان کشته شدند و این لکه ننگی است که برای همیشه تاریخ در پیشانی آنان حک شده و زدودنی نیست. از این رو با قرار دادن پدر و مادر و اجداد و نزدیکترین اقوام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در صف نیاکان خویش و متهم ساختن آنان به شرک و بت پرستی، در صدد حل این مشکل بزرگ اجتماعی خویش برآمدند.

[صفحه ۳۱۶]

آری آنها از زبان رسول خدا به دروغ نقل کردند که:

«إِنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْنَ أَبِي؟ قَالَ: فِي النَّارِ، فَلَمَّا قَفِيَ دَعَا. فَقَالَ إِنَّ أَبِي وَأَبَاكَ فِي النَّارِ!». [۵۷۵].

«مردی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: ای رسول خدا، پدر من در کجا است؟ فرمود: در میان آتش است! چون آن مرد خواست برود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را صدا کرد و چنین فرمود: پدر من و پدر تو هر دو در آتش هستند!»

ماجرای حضور رسول خدا در کنار قبر مادرش و تحریف آن

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از فتح مکه و به هنگام مراجعت، در «ابواء» قبر مادرش «آمنه» را زیارت کرد و در کنار آن نشست و عاطفه سرشار و روح لطیفش موجب گردید که خاطرات گذشته و زحمات طاقت فرسای مادرش را تداعی کند و گریه شدید سر دهد؛ به طوری که صحابه آن حضرت نیز شدیداً متأثر گشته و گریه کردند.

همه صحابه و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن روز، آن تکریم و احترام را از سوی آن حضرت نسبت به مادرش مشاهده نمودند. زیارت کردن قبر مادر و گریه شدید در مرئی و منظر عموم، چیزی نبود که در آن شرایط و با وجود چند هزار نفر که در این سفر به همراه پیامبر بودند به فراموشی سپرده شود و حادثه ای باشد که بتوان از اصل انکارش نمود و لذا با حفظ اصل این جریان تاریخی، در کیفیت آن دخل و تصرف کردند و از همان شیوه ای که در ماجرای «غدیر» و در تصرف و تحریف در لفظ «مولا» استفاده نمودند، در این جریان نیز بهره گرفته و چنین گفتند:

«این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) قبر مادرش را زیارت و در کنار آن گریه کرد و صحابه نیز گریه کردند، درست است، لیکن این عملکرد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دلیل بر ایمان و توحید مادر آن حضرت نیست؛ زیرا پیامبر پس از این مراسم جمله ای فرموده است که شرک و کفر مادر

[صفحه ۳۱۷]

او را به اثبات می رساند! و آن این که:

«از خداوند برای مادرم اجازه طلب مغفرت کردم چنین اجازه ای به من داده نشد، اما برای زیارت قبرش اجازه خواستم که خداوند این اجازه را به من داد!». متن حدیث چنین است:

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: زَارَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَبْرَ أُمِّهِ فَبَكَى وَأَبَكَى مِنْ حَوْلِهِ، فَقَالَ اسْتَأذَنْتُ رَبِّي فِي أَنْ أَسْتَغْفِرَ لَهَا فَلَمْ يَأْذَنْ لِي وَاسْتَأذَنْتُهُ فِي أَنْ أُوْرَّ قَبْرَهَا فَأْذَنْ لِي، فَزُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تَذَكُرُ الْمَوْتَ».

این حدیث که ناقل آن ابوهریره است، در صحیح مسلم [۵۷۶]، سنن نسائی [۵۷۷]، سنن ابن ماجه [۵۷۸] سنن ابی داود [۵۷۹] و تاریخ المدینه ابن شَبَه [۵۸۰] آمده است و در سه سنن یاد شده، با مضمون آن، بر جواز زیارت قبور مشرکان استدلال گردیده است و برای این حدیث باب مستقلی به عنوان: «جواز زیارة قبر المشرك» اختصاص یافته است.

این حدیث مخالف مضمون قرآن است

ما فعلا- در مقام پاسخگویی مشروح بر این تحریف، که به صورت حدیث نقل شده است، نیستیم ولی تذکره نکته را لازم می دانیم:

۱- این حدیث با مفهوم قرآن و مضمون آیه کریمه منافات دارد که می فرماید:
(وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ) [۵۸۱].
[صفحه ۳۱۸]

در این آیه شریفه، همانگونه که از دعا کردن و نماز خواندن بر منافق نهی شده، از ایستادن در کنار قبرش نیز منع گردیده است و این نهی و منع، با کفر باطنی آنان نسبت به خدا و رسولش تعلیل شده است و اگر این علت در منافقان دارای یک جنبه و تنها مربوط به اعتقاد باطنی و مکنون قلبی آنها باشد در کفار و مشرکان دارای دو جنبه است؛ زیرا کفار و مشرکان هم در باطن و هم در ظاهر و با زبان کفر می ورزند و خدا و رسول را انکار می کنند پس طبیعی است این نهی در کفار شدیدتر و با اولویت خواهد بود، نه آن که در مورد منافقان هم دعا و هم توقف در کنار قبرشان ممنوع ولی در مورد کفار و مشرکان دعا کردن ممنوع و توقف در کنار قبرشان مجاز باشد و این مخالف مفهوم آیه شریفه است!

۲- اگر در حدیث ابوهریره آمده است که: «درخواست استغفار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره مادرش مورد اجابت واقع نگردید و این حاکی از عدم رضای خداوند از «آمنه» است!» در مقابل، از عبدالله بن مسعود صحابی جلیل القدر نقل شده است که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چون بر سر قبر مادرش رسید، فرمود: «این قبر آمنه است و مرا هم جبرئیل بر آن راهنمایی نمود. (دلنی جبرئیلُ عَلَیْهِ). [۵۸۲].

آری مضمون حدیث عبدالله بن مسعود نیز قداست و عظمت شخصیت «آمنه» را می رساند که معرف قبر او جبرئیل امین بوده است. ۳- نکته آخر این که حدیث ابوهریره به لحاظ مخالفتش با قرآن و بر اساس دلایل دیگر، حتی از نظر عده ای از محققان علمای اهل سنت نیز مردود شناخته شده و به طوری که گذشت دانشمندانی مانند فخر رازی و سیوطی این حدیث و مانند آن را نادیده گرفته و همانند علمای شیعه به موحد بودن پدر و مادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قائل شده و حتی در این باره کتابهای متعدد تألیف نموده اند.

مسجد دارالنابعه یا مدفن پدر گرامی رسول خدا

دخل و تصرفی که در مورد ماجرای زیارت پیامبر از قبر مادرش به عمل آمده و ما

[صفحه ۳۱۹]

انگیزه تحریف و کیفیت آن را توضیح دادیم، مشابه آن را می توانیم در مورد قبر جناب عبدالله بن عبدالمطلب پدر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و حضور و نماز خواندن آن حضرت در کنار این قبر نیز ببینیم و این مطلب زمانی روشن می شود که با تاریخ «دارالنابعه» (محل دفن پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله) و تحولی که در طول تاریخ در آن به وجود آمده است آشنا شویم:

خلاصه ای از تاریخ دارالنابعه

اشاره

دارالنابعه خانه ای بود در میان خانه های قبیله بنی نجار در مدینه، متعلق به شخصی از همان قبیله به نام «نابعه». این خانه ها در سمت غربی مسجد النبی واقع بود و به مناسبت سابقه قوم و خویشی که در میان بنی النجار و قبیله آمنه بنت وهب همسر جناب عبدالله وجود داشت، عبدالله به هنگام مراجعت از سفر تجارت شام در مدینه به این قبیله وارد و در همانجا مریض شد و از دنیا رفت و پیکرش بر طبق روال آن روز در داخل همان خانه «دارالنابعه» به خاک سپرده شد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شش ساله بود که به همراه مادرش برای دیدار با اقوام مادریش به مدینه مسافرت کرد و مانند پدرش عبدالله وارد بر همین قبیله بنی نجار گردید و یکماه در دارالنابعه اقامت گزید. آن حضرت پس از هجرت به مدینه، در ضمن بازگویی خاطرات سفر دوران کودکی می فرمود:

«قبر پدرم عبدالله هم در داخل این خانه است.»

و چون رسول خدا پس از هجرت در همین خانه و در کنار قبر عبدالله گاهی نماز می خواند به این محل «مسجد دارالنابعه» نیز گفته شد.

مدینه شناسان تا قرن سوم در معرفی دارالنابعه هر دو عنوان را مطرح ساخته و این خانه را هم به عنوان «محل دفن عبدالله» و هم به عنوان «مسجد دارالنابعه»، معرفی نموده اند. ولی به فاصله نه چندان زیاد، از سوی نویسندگان در حمایت از همان سیاستی که در بحث گذشته و در مورد زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از قبر مادرش ملاحظه نمودید، عنوان مدفن بودن دارالنابعه در بوته فراموشی قرار گرفته و گاهی از محل دفن عبدالله در

[صفحه ۳۲۰]

مدینه اصلاً سخن به میان نیامده است! و دارالنابعه فقط به عنوان یکی از مساجد مدینه! معرفی شده است.

و این وضع تقریباً تا قرن دهم ادامه داشته و در این دوران ساختمان جدید برای دارالنابعه احداث شده و با نصب ضریح روی قبر و ایجاد محراب در کنار ضریح هر دو عنوان تجدید و محل هر یک از قبر و مسجد مشخص و حفظ گردیده است.

البته بیشتر مردم و زائرانی که آشنایی با تاریخ نداشتند و از وجود «مسجد» در این محل مطلع نبودند، تنها به جنبه مدفن بودن این بقعه توجه می کردند و این بقعه را منحصرأمرقده پدر گرامی پیامبر و نه محلی که دارای عنوان مسجد است، می شناختند و به نظر می رسد انگیزه اصلی و علت مهم حفظ این بقعه از سوی مسؤولان سعودی تا سال ۱۳۵۵ شمسی با این که آنها هفتاد سال قبل همه ساختمانهای بقاع را در مدینه و سایر شهرهای حجاز منهدم و با خاک یکسان نمودند، توجه به جنبه مسجد بودن دارالنابعه بوده نه به علت وجود قبر پدر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که از نظر وهابیه جزو کفار و مشرکان! می باشد.

و اینک مشروح این بحث:

دارالنابعه مدفن عبدالله

کاتب واقدی (متوفای ۲۳۰ ق.) درباره عبدالله بن عبدالمطلب و مرگ وی در مدینه می گوید:

«وَدُفِنَ فِي دَارِ النَّابِعَةِ وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي عَدِي بْنِ نَجَارٍ...» [۵۸۳].

ابن شیه (متوفای ۲۶۲ ق.) هم می گوید: «قبر عبدالله بن عبدالمطلب فی دارالنابعه». [۵۸۴].

[صفحه ۳۲۱]

و باز ابن شبه از تاریخ المدینه عبدالعزیز زنده در سال ۹۵ ق. نقل می کند که محل دقیق قبر عبدالله به او ارائه و معرفی شده است که در آستانه ورود به «خانه نابغه» و در سمت چپ کسی که وارد می شود قرار گرفته است. [۵۸۵].

طبری (متوفای ۳۱۰ ق.) می گوید: «و دُفِنَ فِي دَارِ النَّابِغَةِ فِي الدَّارِ الصَّغْرَى إِذَا دَخَلَ الدَّارَ عَنْ يَسَارِكِ لَيْسَ بَيْنَ أَصْحَابِنَا فِي ذَلِكَ اخْتِلَافٌ». [۵۸۶].

باید گفت که نظریه و گفتار مورخان و مدینه شناسان در این باره بسیار است و نقل گفتار همه آنان به درازا خواهد کشید.

توجه خاص رسول خدا به دار النابغه

کاتب واقدی مطلب مشروحی در زمینه سفر آمنه به همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مدینه نقل نموده که اینک خلاصه آن را در اینجا می آوریم:

وی می نویسد: آمنه به همراه رسول خدا، که طفل شش ساله بوده، و در معیت ام ایمن و به وسیله دو نفر شتر، برای دیدار با اقوام خویش «بنی النجار» رهسپار مدینه شد و در این شهر یک ماه توقف کرد و در «دارالنابغه» اقامت گزید و به هنگام مراجعت به مکه در «ابواء» از دنیا رفت و در همین محل دفن گردید.

واقدی همچنین آورده است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از هجرت به مدینه، از این سفر خویش یاد می کرد و دیدنیها و شنیدنیهای حساس آن دوران را که از مدینه در خاطرش بود مطالبی نقل می نمود و به خصوص درباره دارالنابغه می فرمود: «در آن سفر به همراه مادرم در این خانه اقامت کردیم و قبر پدرم عبدالله نیز در میان این خانه است». [۵۸۷].

و این بود بخشی از گفتار مدینه شناسان درباره خانه نابغه و این که این محل مدفن پدر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده است.

[صفحه ۳۲۲]

مسجد دار النابغه!

ابن شبه در طی روایات متعدد نقل می کند که از جمله مکانها و نقاطی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آنها نماز خوانده «دار النابغه» است. [۵۸۸].

تعدد این روایات، نشانگر این است که نماز خواندن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در این محل، مکرر و متعدد بوده، و از ظاهر این روایات استفاده می شود که هر یک از راویان آنچه مشاهده نموده نقل کرده است و بعید است که همه آنها همزمان باشد و همه آنان تنها یکبار نماز خواندن آن حضرت را مشاهده کنند و در موارد متعدد نقل نمایند.

سمهودی از علمای اوائل قرن دهم نیز در شمارش مساجد مدینه یکی از آنها را مسجد دارالنابغه معرفی کرده و گفتار قبلی ابن شبه را بازگو می کند و دو نکته بر آن می افزاید:

الف: دار النابغه که به عنوان مسجد مطرح است، همان خانه ای است که طبق نقل ابن شبه قبر پدر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در داخل آن واقع شده است.

ب: دار النابغه در سمت غربی مسجدالنبی و در کنار خانه های بنی جدیله قرار گرفته است. [۵۸۹].

مؤلف کتاب عمده الاخبار نیز که تقریباً معاصر با سمهودی است، روش مشابه سمهودی را در پیش گرفته و پس از معرفی «مسجد دارالنابغه» به گفتار ابن شبه پرداخته است که دارالنابغه همان خانه ای است که قبر عبدالله در آن واقع شده است. [۵۹۰].

ولی هیچ یک از این دو مدینه شناس و بعضی از نویسندگان دیگر در قرون مختلف، قبر و مدفن عبدالله را به طور مستقل عنوان

نکرده اند.

آنچه از مجموع این نقل‌ها و اظهار نظرها به دست می‌آید این است که رسول خدا پس از هجرت به مدینه، با مشاغل فراوانی که داشت «دار النابغه» را به عنوان این که قبر پدر گرامیش در داخل آن قرار داشت فراموش نکرده بود و گهگاهی این قبر و سابقه این [صفحه ۳۲۳]

خانه را یادآوری می‌فرمود و در بعضی مواقع در کنار همان قبر نماز می‌خواند و این حقیقتی است که مورخان قرون اول اسلام به آن اعتراف نموده اند ولی به تدریج به عنوان مسجد بودن دارالنابغه اهمیت بیشتری داده شده و بقعه و مرقد بودن آنجا تحت الشعاع قرار گرفته است. و این نوعی تحریف آگاهانه یا ناآگاهانه! در حقایق تاریخی است.

ساختمان بقعه جناب عبدالله و تخریب آن

چگونگی ساختمان بقعه عبدالله و مسجد دارالنابغه، قبل از قرن دهم به چه شکلی بوده است، برای ما معلوم نیست ولی پس از این دوران، برای مقبره عبدالله بقعه‌ای نسبتاً رفیع و بنایی وسیع به وسیله بعضی از سلاطین عثمانی ساخته شد و ضریحی بر روی قبر وی نصب و محرابی در کنار همان ضریح ایجاد گردید تا هر دو عنوان یعنی مسجد بودن و مقبره بودن محفوظ و مشخص شود و این بقعه تا روی کار آمدن وهابیان یکی از امکنه و بقاع مورد توجه برای زائرین در مدینه به شمار می‌آمد و نویسندگان در این مقطع این بقعه را معرفی و گاهی به ذکر جزئیات آن پرداخته اند.

و با اینکه وهابیه پس از تسلط، همه بقعه‌های موجود در بقیع و خارج بقیع را تخریب نمودند اما ساختمان بقعه جناب عبدالله تا سال ۱۳۵۵ شمسی همچنان باقی بود و در ورودی آن را با سنگ و آجر تیغه کرده بودند و راهی به داخل بقعه وجود نداشت. در سال ۱۳۵۴ شمسی بود که (نویسنده این سطور) برای انجام حج تمتع به آن دیار مقدس مشرف شدم مانند دیگر زائران و حجاج، این بقعه را از بیرون در ورودی، که در داخل کوچه تنگی قرار داشت، مشاهده و زیارت نمودم و در سردر این ساختمان سنگ نوشته‌ای مشاهده می‌شد که در آن دو بیت شعر به زبان ترکی حاوی نام تعمیر کننده و تاریخ تعمیر بنا منعکس گردیده بود. آن دو بیت اینست:

قبر پاک والد شاه رسلدر بو مقام

فضل حق سلطان محمودن بو خیر برتری

وصف اعمارنده پرتو جوهری تاریخلر

قبر پاکیزه مقام والد پیغمبری ۱۲۴۵

و این سنگ نبشته همانست که نایب الصدر شیرازی در تحفه الحرمین از آن یاد

[صفحه ۳۲۴]

نموده است.

و به فاصله چند ماه که برای انجام عمره مشرف شدم، شاهد تخریب بقعه و بازار و خانه‌های اطراف آن برای توسعه مسجد و میادین اطراف آن بودم و این خانه به میدان بزرگ واقع در سمت غربی مسجد ضمیمه و بدین صورت دار النابغه که شامل قبر جناب عبدالله و مسجد بود پس از چهارده قرن به کلی محو گردید.

بقعه عبدالله قبل از تخریب

به طوری که اشاره کردیم مدینه شناسان و نویسندگان در قرنهای اخیر؛ مانند مدینه شناسان قرون اولیه، از بقعه عبدالله گاهی

مشروحاً و گاهی به طور اجمال سخن گفته اند، از جمله آنها است علی حافظ. وی که از نویسندگان و از اهالی مدینه است در کتاب خود در ذیل عنوان «قبر والد النبی (صلی الله علیه و آله)» می نویسد:

«وَدُفِنَ فِي الْمَدِينَةِ الْمَنُورَةِ وَ قَبْرُهُ مَعْرُوفٌ لَدَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ بِزِقَاقِ الطَّوَالِ». [۵۹۱].

ابراهیم رفعت پاشا مصری می نویسد: «من الأضرحة التي في خارج البقيع، ضريح لعبدالله بن عبدالمطلب والد النبي وهو بداخل المدينة». [۵۹۲].

از نویسندگان فارسی زبان فرهاد میرزا، [۵۹۳] نایب الصدر شیرازی [۵۹۴] و سید اسماعیل مرندی [۵۹۵] و تعدادی دیگر از سفرنامه نویسان، بقعه جناب عبدالله را یکی از بقاع در مدینه معرفی نموده اند.

حسام السلطنه که در سال ۱۲۹۷ ق. به مکه مشرف شده، می نویسد:

«دوشنبه عاشورا به عزم زیارت مقبره جناب عبدالله پدر بزرگوار حضرت پیغمبر و

[صفحه ۳۲۵]

زیارت ائمه بقیع (علیهم السلام) از منزل بیرون آمدم، بقعه و مقبره آن بزرگوار در سوق الطوال در سمت یسار کوچه واقع است. حیاط کوچکی دارد. ایوانی در برابر آن است. در بقعه در یسار فضای ایوان است. در بقعه بسته بود، مدتی معطل شدیم تا متولی را حاضر کردند، در را باز کرد، داخل بقعه شده، آغاز زیارت نمودیم. ضریح چوبین داشت. جامه گلی مفتول دوز دور مضجع آن بزرگوار کشیده بودند و این جامه را والده سلطان عبدالمجید خان در سلطنت سلطان عبدالعزیز خان دوخته است. در محراب آن دو رکعت نماز کردیم. در سمت یسار محراب طاقچه ای بود که به سمت باغچه باز می شد و بعد از آن بیرون آمده به سمت بقیع رفتیم.» [۵۹۶].

این بود آنچه می توان در حد یک مقاله درباره سابقه تاریخی «دارالناغه» از دو جنبه مختلف بحث و بررسی کرد و چنین استنباط نمود که جنبه دوم آن یعنی مسأله نماز خواندن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این خانه نمی تواند با جنبه اول آن؛ یعنی وجود قبر پدر گرامیش بی ارتباط باشد و همانگونه که آن حضرت به هنگام سیر و حرکت قبر مادرش را زیارت می کند و در کنار آن به شدت گریه می کند، تا آنجا که اصحاب و یاران او نیز گریه می کنند در کنار قبر پدرش نیز که همیشه در دسترس و در داخل مدینه بود قرار می گیرد و به نماز و دعا و به راز و نیاز با پروردگارش می پردازد تاجایی که آن محل به عنوان «مسجد دارالناغه» معروف و مشهور می گردد.

[صفحه ۳۲۹]

حرم حضرت حمزه

حمزه سیدالشهدا و حرم شریف آن حضرت

اشاره

یکی از شخصیت های بزرگ در تاریخ اسلام، که در راه قرآن و دفاع از اسلام فداکاری و ایثار را به حد اعلی رسانید و در شرایطی که توحید در مقابل شرک و خداپرستی در مقابل بت پرستی قرار گرفته بود و پیامبر اسلام به یاران صدیق و حامیان مخلص و دلسوز نیازمند بود، به یاری اش شتافت، جناب حمزه بن عبدالمطلب بود که مانند امیرمؤمنان، علی (علیه السلام) در مقابل پرچم شرک، لوای توحید را برافراشت و تعهد و ایمان خویش را در صحنه های جنگ متجلی ساخت. او در سخت ترین و خطرناک ترین وضعیت جنگ، که حتی بعضی از یاران نزدیک پیامبر معرکه را ترک کرده، به قله کوه ها و شیار دره ها پناه می بردند، دلیرانه

مقاومت نمود، نه با یک دست که با دو شمشیر و با هر دو دست از رسول خدا دفاع کرد و با سپر قرار دادن وجود خویش، حملات پیاپی دشمن را که متوجه جان آن حضرت بود، درهم شکست تا اینکه با فجیع ترین وضع به مقام ارجمند شهادت نایل شد و در تاریخ به عنوان یکی از بزرگترین سرداران و مجاهدی مقاوم از مجاهدان شجاع و با اخلاص و از مدافعان و شهدای نامی اسلام و به صورت عالیترین الگو و سرمشق متجلی گردید.

حمزه در قرآن مجید و در احادیث و روایات، مورد تقدیر و تجلیل فراوان قرار گرفته و مدال پرافتخار «سید الشهداء» از سوی رسول خدا نصیب او گردید و لقب زیبای

[صفحه ۳۳۰]

«اسدالله» و «اسدالرسول» بر او داده شد.

و ائمه هدی (علیهم السلام) با شخصیت و فداکاری او، در مقابل مخالفان مناظره و احتجاج و در میان پیروانشان مباحثات و افتخار نموده اند و در اثر ترغیب و تشویق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر زیارت قبر حضرت حمزه، قبر و حرم آن بزرگوار در طول تاریخ مورد توجه مسلمانان قرار گرفت و زیارت او را مانند زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر خود لازم دانستند و در ساختن حرم و گنبد و بارگاه بر روی قبر او، مانند حرم پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) به همدیگر سبقت می جستند و از این رو قبر شریف آن بزرگوار دارای مجموعه ای از حرم و رواق و گنبد و بارگاه بود که قدمت و پیشینه آن، به قرنهای اول اسلام می رسد ولی نزدیک به یکصد سال قبل، این حرم شریف مانند سایر بقاع و حررها در مدینه و مکه، به وسیله وهابیان تخریب گردید و اینک از این بقعه پاک، بجز یک قبر خاکی و ساده چیزی باقی نیست.

با این مقدمه لازم است در این مختصر چهار موضوع به ترتیب زیر بحث و بررسی شود:

۱- حضرت حمزه از دیدگاه قرآن

۲- حضرت حمزه در کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی (علیهم السلام)

۳- حضرت حمزه در جنگ ها

۴- حرم حضرت حمزه در بستر تاریخ

نگاهی کوتاه به دوران زندگی حضرت حمزه

حمزه بن عبدالمطلب ملقب به «سیدالشهداء»، «اسدالله» و «اسدالرسول» کنیه او ابوعمار و ابوعلی است. مادرش هاله دختر «وهیب» و دختر عموی «آمنه» بنت وهب، مادر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است.

حضرت حمزه عموی پیامبر اسلام و برادر رضاعی او است؛ زیرا هر دو از پستان مادری بنام ثُویبه شیر خورده اند.

[صفحه ۳۳۱]

حضرت حمزه، بنابر مشهور دو سال از رسول خدا بزرگتر بود و بنا به گفته مشهور مورخان، او در سال دوم بعثت، اسلام را پذیرفته است.

بنا به نقل ابن اثیر و گروهی از مورخان، چون حمزه سیدالشهداء ایمان خویش را اظهار کرد، سردمداران قریش فهمیدند که پیامبر از این پس نیرومند شده و اسلام دارای مدافع قوی گردیده است و با گرویدن وی به اسلام، از طرحها و نقشه های زیادی که بر علیه اسلام و مسلمین ترسیم کرده بودند منصرف شدند.

حضرت حمزه همزمان با هجرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مدینه، هجرت نمود و در صف مهاجرین اولین قرار گرفت. او اولین فرمانده و پرچمدار اسلام است که از سوی رسول خدا در رأس گروهی از مسلمانان برای پاسخ گویی به حمله مشرکان، به

محلی بنام «سیف البحر» اعزام گردید.

در جنگهای متعدد دیگر مانند بدر و احد شرکت نمود و در بدر امتحان سختی را از سر گذراند و از سران قریش چند نفر، از جمله شیبۀ بن ربیعہ و طُعیمۀ بن عدی را به دست خود هلاک ساخت و در قتل یکی دیگر از مشرکان نامی؛ یعنی «عتبۀ بن ربیعہ» با امیر مؤمنان (علیه السلام) شرکت جست.

شجاعت حضرت حمزه در جنگ ها زبانزد خاص و عام و مورد تأیید دوست و دشمن است؛ زیرا او در جنگ بدر و احد با هر دو دست و با دو شمشیر می جنگید.

حضرت حمزه در میدان جنگ با نصب کردن «پر شترمرغی» به سینه اش از دیگر فرماندهان و جنگجویان مشخص و برجسته بود و به همین جهت در جنگ بدر یکی از سران دشمن پس از آنکه به اسارت مسلمانان در آمد و چشمش به حمزه افتاد، پرسید: این کیست؟ گفتند: حمزه بن عبدالمطلب. وی با تعجب گفت «ذَلِکَ فَعَلَ بِنَا الْأَفَاعِلِ» او بود که صفوف ما را تار و مار کرد و ما را به روز سیاه نشاندا!

حضرت حمزه در سال سوم هجرت در جنگ احد پس از کشتن سی و یک تن از سران دشمن به مقام ارجمند شهادت نایل گردید. [صفحه ۳۳۲]

حضرت حمزه از دیدگاه قرآن

در قرآن مجید چون به آیاتی مانند آیه شریفه (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَيَّاجُزُوا وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) [۵۹۷] می رسیم، حمزه بن عبدالمطلب را در رأس این مؤمنان حقیقی مشاهده می کنیم: ایمان آوردن در وضعیت سخت، یاری کردن و پناه دادن به رسول خدا در مقابل دشمنان، آنگاه که همه مشرکان و دشمنان بر علیه او بسیج شده بودند.

و باز چون به آیه شریفه (لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا...) [۵۹۸] می رسیم حضرت حمزه را در اول این صف از مؤمنان می بینیم که قبل از فتح، جان خویش را در طبق اخلاص گذاشت و با دشمنان به قتال و جهاد پرداخت و به خیل اولین شهدای اسلام پیوست؛ قتال و شهادتی که با مثله و قطعه قطعه شدن اعضای بدنش توأم گشت و علفهای بیابان بر پیکر خونینش کفن گردید.

و آیات متعدد دیگری که سیدالشهدا، حمزه (علیه السلام) مصداق روشن و نمودار بارزی از این آیات است.

ولی در قرآن مجید آیات متعدد دیگری وجود دارد که طبق نظر مفسران و محدثان و بر اساس مضمون روایات از ائمه هدی (علیهم السلام) بخصوص درباره حضرت حمزه سیدالشهدا نازل شده و خداوند سبحان در این سند آسمانی و از طریق وحی بر ایمان و پایداری او در دفاع از اسلام مهر تأیید زده و استقبال او از شهادت در راه خدا را ستوده است که در این زمینه به نقل سه آیه بسنده می کنیم:

۱- (هَذَا نِ حَضَمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ نِيَابٌ مِنْ

[صفحه ۳۳۳]

نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ) [۵۹۹].

«اینان دو گروهند که در باره پروردگارشان به مخاصمه و جدال پرداختند، کسانی که کافر شدند، لباسهایی از آتش برای آنها بریده شده و مایع سوزان و جوشان بر سرشان ریخته می شود.»

در صحیح بخاری [۶۰۰] و صحیح مسلم [۶۰۱] و سنن ترمذی [۶۰۲] و ابن ماجه [۶۰۳] و منابع دیگر از اهل سنت و شیعه [۶۰۴]

آمده که حضرت ابوذر (رحمه الله) فرموده است: این آیه در باره دو گروه؛ گروهی حامی و مدافع سرسخت اسلام و گروه دیگر دشمن کینه توز و سرسخت اسلام نازل گردیده است. گروه اول امیرمؤمنان و حمزه و عیبه [۶۰۵] و گروه دوم ولید، عتبه و شیبه از سران قریش می باشند که در جنگ بدر مقابل هم قرار گرفتند.

در تفسیر فرات کوفی نزول آیه شریفه را از طریق سیدی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل و اضافه می کند که رسول خدا پس از نزول این آیه فرموده است:

«هُوَ لَئِ الثَّلَاثَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَوَاسِطَةُ الْقَلَادَةِ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ هُوَ لَئِ الثَّلَاثَةِ كَوَاسِطَةُ الْقَلَادَةِ فِي الْكُفَّارِ». [۶۰۶].

«در روز قیامت این سه تن در میان مؤمنان همانند مهره ی درشت گردن بند خواهند درخشید، همانگونه که این سه تن دیگر در میان کفار و مشرکین مانند مهره درشت گردن بند خواهند بود.»

۲- (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ [صفحه ۳۳۴]

وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا). [۶۰۷].

«در میان مؤمنان مردانی هستند که بر عهدهی که با خدا بسته اند، صادقانه ایستاده اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و گروهی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.»

در تفسیر قمی ابن ابی الجارود از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که این آیه در باره حمزه و جعفر و علی (علیهم السلام) نازل گردیده است. منظور از «مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ» حمزه و جعفر و منظور از «مَنْ يَنْتَظِرُ» علی بن ابی طالب است. [۶۰۸].

ابن حجر مکی نقل می کند امیرمؤمنان (علیه السلام) در کوفه بر فراز منبر بود که از ایشان درباره این آیه پرسیدند. حضرت فرمود: «اللَّهُمَّ غُفْرًا» این آیه در باره من و عمویم حمزه و پسر عمویم عبیده نازل شده است که عبیده در بدر و حمزه در احد به شهادت رسیدند و اما من منتظر شقی ترین این امتم تا محاسنم را از خون سرم خضاب کند. این پیمانی است که حبیبم ابوالقاسم (صلی الله علیه و آله) از آن خبر داده است. [۶۰۹].

۳- (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ). [۶۱۰].

«آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، همچون مفسدان در زمین قرار می دهیم یا پرهیزکاران را همچون کافران؟!»

در تفسیر فرات کوفی از ابن عباس نقل می کند که این آیه در باره سه تن از مؤمنان متقی که عمل صالح انجام دادند؛ علی بن ابی طالب و حمزه و عبیده و سه نفر مشرک مفسد؛ عتبه و شیبه و ولید بن عتبه نازل گردیده است. ابن عباس اضافه می کند این دو گروه

[صفحه ۳۳۵]

بودند که در جنگ بدر با هم به مبارزه برخاستند؛ علی (علیه السلام) ولید را کشت، حمزه عتبه را و عبیده شیبه را. [۶۱۱].

حضرت حمزه در حدیث رسول خدا

اشاره

پس از نقل چند آیه در فضیلت حضرت حمزه اینک به بیان بخشی از فضایل آن حضرت می پردازیم که از زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی (علیهم السلام) نقل شده و به دست ما رسیده است، و با بخشی دیگر، در صفحات آینده و به مناسبتهای

مختلف آشنا خواهیم شد.

حمزه، سید همه شهدا، جز انبیا و اوصیا است

شیخ المحدثین صدوق (رحمه الله) در ضمن حدیث مفصلی، با اسناد به حضرت سلمان، نقل می کند: «در ایام مریضی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که به ارتحال آن بزرگوار منتهی گردید، در کنار بستر آن حضرت بودم که فاطمه زهرا (علیها السلام) وارد شد، وقتی ضعف شدید را در پدر بزرگوارش دید، اشک به صورتش جاری گردید. رسول خدا برای تسلی و آرامش دخترش، از عنایات و برکات خداوند بر اهل بیت سخن گفت و بخشی از نعمت های خدا را، که بر این خاندان ارزانی داشته است، بر شمرد تا بدینجا رسید که: ... دخترم! ما اهل بیتی هستیم که خداوند شش صفت و ویژگی را بر ما عطا کرده است که بر هیچیک از گذشتگان و آیندگان عطا ننموده است؛ زیرا پیامبر ما سید انبیا و مرسلین است و آن پدر تو است و وصی ما سید اوصیا است و آن همسر تو است و شهید ما سیدالشهدا است و آن حمزه بن عبدالمطلب عموی پدر تو است. فاطمه (علیها السلام) گفت: ای فرستاده خدا، آیا او فقط سید شهیدانی است که با وی به شهادت رسیده اند؟ [صفحه ۳۳۶]

پیامبر فرمود: نه، بلکه او سید شهدای اولین و آخرین، بجز انبیا و اوصیا است. [۶۱۲]. با توجه به مضمون این حدیث، معلوم می شود که هم حضرت حمزه و هم حضرت حسین بن علی (علیهما السلام) برای همیشه، از افتخار «سید الشهداء» بودن برخوردارند. و این لقب برای همیشه به آن دو بزرگوار اطلاق می گردد؛ با این تفاوت که حسین بن علی حتی نسبت به حضرت حمزه هم سید و سرور است ولی حضرت حمزه سید است نسبت به سایر شهدا.

حضرت حمزه از سروران اهل بهشت است

شیخ صدوق همچنین از انس بن مالک نقل می کند که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ما فرزندان عبدالمطلب، سروران اهل بهشتیم. رسول الله، حمزه سید الشهداء، جعفر ذوالجناحین، علی، فاطمه، حسن، حسین و مهدی (علیهم السلام). [۶۱۳].

حضرت حمزه، محبوب ترین عمومی رسول خدا

صدوق (رحمه الله) از امام صادق (علیه السلام) و آن بزرگوار از جدش رسول خدا نقل می کند که فرمود: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَأَحَبُّ أَعْمَامِي إِلَى حَمْزَةَ». [۶۱۴]. «محبوب ترین برادرانم علی بن ابی طالب و محبوب ترین عموهایم حمزه است.»

حمزه محبوب ترین نامها در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله

کلینی (رحمه الله) از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که: [صفحه ۳۳۷]

«جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وُلِدَ لِي غُلَامٌ فَمَاذَا أُسْمِيهِ؟ قَالَ: سَمِّهِ بِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيَّ؛ حَمْزَةَ». [۶۱۵]. «شخصی محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: ای فرستاده خدا، فرزند ذکوری برایم متولد شده است، چه نامی بر وی نهم؟ فرمود: او را «حمزه» نام بگذار که محبوب ترین نامها در نزد من است.»

حمزه یکی از چهار راکب در قیامت

مرحوم صدوق (رحمه الله) در ضمن حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین نقل می کند:

«و ما فی القیامه راکبٌ غیرنا وَنَحْنُ اربعهٌ فقامَ اِلَیْهِ العباس بن عبدالمطلب، فَقَالَ: مَنْ هُم یا رسول الله؟ فقال: اما اَنَا فَعَلَى البراق... و عمی حمزه بن عبدالمطلب اسدالله و اسد رسوله سید الشهداء عَلی ناقتی الغضباء... و أُخی علی، عَلی ناقه من نوق الجنة». [۶۱۶].

«در قیامت همه پیاده هستند بجز ما چهار تن. عباس بن عبدالمطلب عرض کرد: ای رسول خدا، آن چهار تن کدامند؟ فرمود: اما من سوار بر براق خواهم بود... و عمویم حمزه بن عبدالمطلب اسدالله و اسد رسول و سید شهدا بر شتر غضبای من سوار خواهد شد. و برادرم علی بر شتری از شتران بهشتی.»

حضرت حمزه در گفتار ائمه**اشاره**

اینک به نقل و بیان گفتار ائمه هدی (علیهم السلام) در این زمینه می پردازیم و سخن آن بزرگواران را که همانند حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بیان شخصیت حضرت حمزه به عنوان یکی از افتخارات از خاندان نبوت و در کنار شخصیت وجود مقدس رسول الله و امیر مؤمنان و حسنین و حضرت مهدی (علیهم السلام) عنوان گردیده است، در اختیار خواننده ارجمند قرار می دهیم:

[صفحه ۳۳۸]

حضرت حمزه در گفتار و احتجاج امیر مؤمنان

۱- حمیری [۶۱۷] در قرب الإسناد آورده است که امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

«منا سبعةٌ خَلَقَهُم الله (عز و جل) لم یخلق فی الأرض مثلهم؛ منا رسول الله (صلی الله علیه و آله) سید الأولین و الآخرین، خاتم النبیین و وصیه خیر الوصیین و سبطه خیر الأسباط؛ حَسَنًا و حُسَیْنًا و سید الشهداء حمزه عمه و من قد کان مع الملائکه جعفر و القائم عج». [۶۱۸].

«خداوند در میان خاندان ما هفت نفر خلق کرد که در روی زمین مانند آنها را نیافریده است. آنگاه در معرفی این هفت تن چنین فرمود: از ما است رسول خدا که سید اولین و آخرین و خاتم پیامبران است. و از ما است وصی او که بهترین اوصیا است و دو سبطش حسن و حسین که بهترین اسباطند و عمویش سید الشهداء و جعفر که به همراه فرشتگان پرواز می کند و قائم عج.»

۲- حضرت حمزه در احتجاج امیر مؤمنان:

عمر بن خطاب هنگام مرگش خلافت را به شورای شش نفری، متشکل از امیر مؤمنان، عثمان بن عفان، طلحه، زبیر، عبدالرحمان عوف و سعد بن ابی وقاص محول نمود و دستور داد پس از مرگ وی این شش نفر در خانه ای برای تعیین خلیفه جمع شوند و با یکی از امامان بعنوان خلیفه بیعت کنند، به طوری که اگر چهار نفر با یکی از آنان بیعت کرد و تنها یک نفر امتناع ورزید، گردن او را بزنند و اگر دو نفر امتناع کرد گردن آن دو نفر را بزنند و زمینه را طوری فراهم نمود که با عثمان بن عفان بیعت نمودند. در این جلسه امیر مؤمنان سخنانی ایراد کرد و خصوصیات خانواده اش را برای اتمام حجت برشمرد تا اینکه فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما بجز من کسی هست که عمویش سید الشهداء باشد؟ گفتند: نه. (نشدتکم بالله هل فیکم احدٌ عمه سید

الشهداء

[صفحه ۳۳۹]

غیری؟! قالوا: لا). [۶۱۹].

حضرت حمزه در احتجاج امام حسن مجتبی علیه السلام

شیخ طوسی (رحمه الله) از امام صادق از پدر ارجمندش امام باقر و او از امام سجاد (علیهم السلام) نقل می کند که: امام حسن مجتبی (علیه السلام) در یک محاجه و مناظره با معاویه چنین فرمود:

«... قال الحسن بن علی فیما احتج علی معاویة: و كان مِمَّن استجاب الرسول الله (صلى الله عليه و آله) عمه حمزة و ابن عمه جعفر فقتلا شهيدین رضی الله عنهما فی قتلی كثيرة معهما من اصحاب رسول الله (صلى الله عليه و آله) فجعل الله تعالی حمزة سید الشهداء من بینهم و جعل لجعفر جناحین يطير بهما مع الملائكة كيف یشاء من بینهم و ذلك لمكانهما من رسول الله (صلى الله عليه و آله) و منزلتهما و قرابتهما عند رسول الله و صلی علی حمزة سبعین صلاةً من بین الشهداء الذین استشهدوا معه».

«و از کسانی که دعوت رسول خدا را اجابت کردند، عمویش حمزه و پسر عمویش جعفر بود که هر دو به همراه گروهی از اصحاب پیامبر شربت شهادت نوشیدند اما خداوند از میان همه آنان حمزه را به عنوان «سیدالشهدا» معرفی کرد و برای جعفر دو بال عنایت فرمود که آزادانه در میان فرشتگان پرواز می کند و این دو امتیاز برای این دو شهید به جهت موقعیت «معنوی» و قرابت آنها نسبت به رسول خدا بود و باز رسول خدا از میان همه شهدا که با حمزه به شهادت رسیده بودند، تنها بر پیکر او هفتاد بار نماز خواند.» [۶۲۰].

حضرت حمزه در احتجاج حسین بن علی

حسین بن علی (علیهما السلام) در صبح عاشورا، خطاب به افراد لشکر عمر سعد، سخنان مفصلی ایراد و با آنان اتمام حجت نمود و در ضمن این بیانات، چنین فرمود:

[صفحه ۳۴۰]

«أیها الناس أنسبونی من أنا ثم ارجعوا إلی انفسکم و عاتبوها و انظروا هل یحل لکم قتلی و انتهاک حرمتی؟! أَلَسْتُ ابن بنت نبیکم و ابن وصیه و ابن عمه و اول المؤمنین بالله و المصدق لرسوله بما جاء من عند ربه؟ أَوْلَیْسَ حمزة سید الشهداء عمّ أبی أو لیس جعفر الطیار عمی أو لَم یبلغکم قول رسول الله لی ولإخی هذان شباب اهل الجنة...» [۶۲۱].

«مردم! بگوئید من چه کسی هستم، سپس به خود آید و خویشان را ملامت کنید و ببینید آیا قتل من و شکستن حرمت من برای شما جایز است؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا من فرزند وصی و پسر عموی پیامبر شما نیستم؟ مگر من فرزند کسی نیستم که پیش از همه به خدا ایمان آورد و پیش از همه رسالت پیامبر را تصدیق کرد؟

آنگاه فرمود: آیا حمزه سید الشهداء عموی پدر من نیست؟ آیا جعفر طیار عموی من نیست؟ آیا شما سخن پیامبر را در حق من و برادرم نشنیده اید که فرمود: این دو، سروران جوانان بهشت هستند؟...»

حضرت حمزه در گفتار و احتجاج علی بن الحسین

۱- صدوق (رحمه الله) از ثابت بن ابی صفیه نقل می کند:

«نَظَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَاسْتَعْبَرَ ثُمَّ قَالَ: مَا مِنْ يَوْمٍ أَشَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ مِنْ يَوْمٍ أُحْدِ قُتِلَ فِيهِ عَمَةٌ حَمْرَةٌ بِنِ عَبْدِ الْمَطْلُبِ اسْدَالَهُ وَ اسْدَ رَسُولَهُ وَ بَعْدَهُ يَوْمَ مَوْتِهِ قَتْلَ فِيهِ ابْنِ عَمَةٍ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ قَالَ وَ لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِذْ دَلَفَ إِلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّهَا يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِدَمِهِ...»

«روزی علی بن الحسین (علیهما السلام) عیدالله فرزند عباس بن علی را دید و اشک در چشم آن بزرگوار حلقه زد، آنگاه فرمود: برای پیامبر روزی سخت تر از جنگ احد پیش نیامد؛ [صفحه ۳۴۱]

زیرا در آن روز بود که عمویش حمزه بن عبدالمطلب، اسدالله و اسدالرسول شربت شهادت نوشید و پس از احد سخت ترین روز برای آن حضرت جنگ مته بود که پسر عمویش جعفر بن ابی طالب را شهید کردند. و سخت تر از روز حسین (علیه السلام) پیش نیامده؛ زیرا سی هزار نفر آن بزرگوار را احاطه کرده بودند که همه آنها خود را جزو امت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تصور می کردند و همه آنها با ریختن خون فرزند همان پیامبر به پیشگاه خدا تقرب می جستند...» [۶۲۲].

حمزه سید الشهداء در جنگ بدر

اشاره

(وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ)؛
«خداوند شما را در بدر یاری نمود، در حالی که شما ناتوان بودید.»

اهمیت جنگ بدر

امروز با وجود جنگهای جهانی و جنگهای بزرگ منطقه ای که میلیونها انسان در آنها از بین می رود و ضایعات فراوان و غیر قابل جبران به همراه دارد، جنگ بدر با محدودیت مقتولان و اسرای آن شاید برای بعضی از خوانندگان دارای چندان اهمیتی نباشد و مانند یک برخورد قبیله ای و عشیره ای تلقی شود ولی با توجه به اهداف و آثار این جنگ، می توان به اهمیت آن پی برد و ابعاد آن را که در هیچیک از جنگها در تاریخ اسلام وجود ندارد درک نمود؛ زیرا سرنوشت اسلام با این جنگ رقم می خورد و پیروزی مسلمانان در آن مساوی با پیروزی قطعی اسلام و احیاناً شکست آنان در این جنگ پیروزی قطعی شرک و بت پرستی را در کل تاریخ به دنبال داشت. و لذا قرآن مجید از این جنگ به عنوان: (... يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ ...) [۶۲۳] یاد نمود؛ یعنی جنگی که حق و باطل و توحید و بت پرستی در اثر آن ظاهر گردید؛ روزی که در آن، دو گروه متکی به ایمان و متکی به کفر درگیر شدند.

[صفحه ۳۴۲]

و در آیه دیگر در اهمیت این جنگ چنین فرموده است: «به خاطر بیاورید زمانی را که از شدت ناراحتی، از پروردگارتان تقاضای کمک می کردید و او تقاضای شما را پذیرفت و گفت من شما را با یک هزار از فرشتگان که پشت سرهم می آید یاری می کنم ولی خدا این را تنها برای شادی و اطمینان خاطر شما قرارداد و گرنه پیروزی جز از طرف خدا نیست. [۶۲۴].»
در این جنگ رسول خدا مکرر دست دعا و تضرع به سوی پروردگار برمی داشت و گاهی پیشانی به سجده می نهاد و از خداوند درخواست پیروزی می کرد و از جمله دعاهایش این بود:

«اللهم إن تهلك هذه العصابة لم تُعبد بعد».

«خدایا! اگر این گروه مسلمانان از بین بروند کسی تو را پرستش نخواهد کرد!»

نقش حضرت حمزه در پیروزی جنگ بدر

در پیروزی سپاه توحید، در جنگ بدر مانند هر جنگ دیگر، عوامل مختلفی قابل بررسی است ولی از همه مهمتر فضل و عنایت پروردگار بود که در اثر استغاثه و استمداد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان برای شادی و اطمینان خاطر سپاهیان اسلام و برای امداد و یاری آنان هزار فرشته را پیاپی فرو فرستاد:

(إِذِ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ - وَمَا جَعَلَ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ). [۶۲۵].

و هر یک از سپاهیان اسلام به اندازه درجه ایمان و کمال یقینش از این مدد غیبی و اطمینان الهی بهره جسته و در شکستن صفوف دشمن و پیروزی اسلام سهمی را ایفا نموده است.

[صفحه ۳۴۳]

اینکه باید دید این مژده و بشارت الهی بر دل کدام یک از لشکریان اسلام بیش از دیگران اشراق داشته و این اطمینان آسمانی در آن صحنه حساس در دست و بازوی کدام یک از حاضرین ظهور و تجلی بیشتری یافته و مشرکین را ناباورانه به خاک مذلت کشانیده است.

آمار مقتولان از مشرکان

برای روشن شدن این حقیقت، باید آمار مقتولان از مشرکان را و اینکه به دست چه کسانی کشته شده اند، به دست بیاوریم تا راه قضاوت درست در این فضیلت را در پیش روی خواننده عزیز قرار دهیم.

لازم به یادآوری است همانگونه که آمار دقیق مقتولین جنگ بدر و معرفی همه آنان و خصوصیات دیگر به دست ما نرسیده و آنچه در تاریخ منعکس گردیده است اغلب درباره سران و سردمداران شرک بوده است. این ابهام درباره تلاش قهرمانان اسلام نیز، که نقش اساسی را در این جنگ ایفا نموده اند، صادق است و تعداد دقیق کسانی که به وسیله آنان به هلاکت رسیده اند مشخص نیست، ولی می توان از آنچه در تاریخ به طور ناقص به دست می آید، تا حدی به حقیقت امر پی برد و با نقش این افراد در این جنگ آشنا گردید.

ابن ابی الحدید در زمینه عدم انعکاس آمار دقیق پس از نقل و معرفی تعداد پنجاه و دو نفر از مقتولان از واقدی، می گوید: روایات زیادی داریم که مقتولان بدر هفتاد نفر بوده، ولیکن آنها که به نام شناخته شده اند، همان افرادی است که ما معرفی نمودیم. [۶۲۶]. باید به گفتار ابن ابی الحدید این نکته را نیز اضافه کنیم: همانگونه که در شرح حال عقیل اشاره نمودیم و در آینده ملاحظه خواهید کرد در تعمیه و پرده پوشی حقایق تاریخی، به ویژه درباره امیرمؤمنان و حمزه (علیهما السلام) نباید نقش سیاستها را نادیده گرفت و از جعل و تحریف در پیروزی های آن دو بزرگوار، که در ارتباط مستقیم با سلطه گران بنی امیه قرار داشت، غفلت نمود.

[صفحه ۳۴۴]

دو قهرمان جنگ بدر، علی امیر مؤمنان علیه السلام و حمزه سید الشهداء

کشته شدن بیشتر مقتولین جنگ بدر به دست مهاجرین و به ویژه اقریبای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و در رأس آنان امیرمؤمنان

(علیه السلام) و حمزه سید الشهداء به وقوع پیوسته است.

و به طوری که در تاریخ آمده است در همین جنگ بدر بود که از سوی مشرکان امیرمؤمنان به لقب «موت احمر»؛ «مرگ سرخ» ملقب گردید و چرا چنین نباشد در حالی که در همین جنگ بیش از نصف مقتولین را او از پای در آورده و در به هلاکت رسانیدن تعداد دیگر نیز سهم گردیده است؛ به طوری که شیخ مفید تعداد سی و شش تن از مقتولین را، که به دست آن حضرت کشته شده اند، به نام معرفی نموده است. [۶۲۷].

ابن اسحاق از مورخان معروف جهان تسنن می گوید:

«أكثر قتلى المشركين يوم بدر كان لعلی»؛ [۶۲۸].

«در جنگ بدر بیشترین کشته شدگان از مشرکان به دست علی بوده است.»

ولی بعضی از مورخان این تعداد را بیست و هفت، [۶۲۹] و گاهی حتی به بیست و دو نفر تنزل داده اند. [۶۳۰].

آمار مقتولین به دست حمزه سید الشهداء

در منابع اهل سنت تعداد مقتولین به دست حمزه سید الشهداء نه نفر ذکر شده است که در میان این عده، افرادی هستند مستقلاً به وسیله آن حضرت و افراد دیگر به اشتراک او و حضرت علی، امیرمؤمنان (علیه السلام) به هلاکت رسیده اند و تنها در یک مورد از سعد بن وقاص به عنوان شریک آن بزرگوار یاد شده است.

لازم است قبل از بیان آمار و معرفی این مقتولین به این مطلب توجه شود که بر

[صفحه ۳۴۵]

اساس دلایل تاریخی، این تعداد بخشی از کسانی هستند که به وسیله حضرت حمزه به هلاکت رسیده اند نه همه آنها، ولی عدم ذکر همه مقتولین و یا اختلاف نظر در مورد آنان، همانند اختلاف نظر در آمار مقتولین به وسیله امیرمؤمنان (علیه السلام) که بعضی از مورخان بیشترین کشته شدگان و بعضی دیگر تنها بیست و دو تن را از آن حضرت دانسته اند. با در نظر گرفتن حقایق موجود تاریخی چندان مهم نیست؛ زیرا اگر همه مقتولان در این جنگ مشخص و منعکس می گردید نظر مورخان در مورد هر دو بزرگوار تغییر می کرد. به هر حال با اینکه آمار دقیق از آن مقتولین به دست دو بزرگوار در دست نیست ولی دلائل مسلم تاریخی نقش اساسی آنها را در پیروزی جنگ بدر ثابت نموده است و در این جنگ شکست دشمن در مرحله اول به دست امیرمؤمنان و سپس به دست حضرت حمزه آنگاه به دست سایر افراد سپاه توحید به وقوع پیوسته است، آنهم نه همه افراد سپاه؛ زیرا طبق مضمون صریح قرآن تعدادی از صحابه از اول حرکت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از مدینه، از این برخوردار ناخشنود و از ورود به صحنه جنگ شدیداً مضطرب و نگران بودند. [۶۳۱] و تاریخ هم گویای این واقعیت است که بعضی از صحابه در میدان جنگ یا نقشی نداشتند و یا دارای نقش کم رنگی بودند.

تحلیل ابن ابی الحدید از پیروزی مسلمانان در جنگ بدر

در اینجا مناسب است تحلیلی را که ابن ابی الحدید از پیروزی در جنگ بدر و از شجاعت و نقش مؤثر امیرمؤمنان و حضرت حمزه (علیهما السلام) در این پیروزی ارائه داده است به طور خلاصه نقل نماییم:

وی در تحلیل خود از این پیروزی با وجود نیروی قوی و توانای مشرکین و ضعف و ناتوانی مسلمانان می گوید: آری، سپاه کوچک اسلام از عده ای از انصار از قبیله اوس و خزرج و تعدادی از مهاجرین که در بطولت و شجاعت معروف بودند، تشکیل یافته بود و

مهمتر اینکه در کنار این گروه به ظاهر کم، علی بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب که

[صفحه ۳۴۶]

شجاع ترین افراد در تاریخ بشریت می باشند، قرار گرفته بودند و فرماندهی آنها را شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن پیامبر داعی به حق و منادی توحید و عدل و مؤید به قوه الهی به عهده داشت. «وفیهم علی بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب وهما أشجع البشر! و جماعه من المهاجرین أنجاد وأبطال». [۶۳۲].

اعتراف یکی از سران مشرکین به شجاعت حضرت حمزه

پس از خاتمه جنگ و در هنگام انتقال اسیران به پشت جبهه، یکی از آنان به نام «امیه بن خلف» که از مشرکین سرشناس بود، چون چشمش به حضرت حمزه افتاد از عبدالرحمان بن عوف پرسید:

«مَنْ هَذَا الْمُعَلِّمُ؟» «این که در سرش علامت است کیست؟».

گفتنی است حضرت حمزه در جنگها با نصب ریش نعامه ای بر کلاه خودش، از دیگر سرداران متمایز بود. عبدالرحمان پاسخ داد: «او حمزه بن عبدالمطلب است.» امیه با تأسف و تحسر شدید از شکست سپاه شرک، چنین گفت: «ذاک الذی فعل بنا الأفاعیل!» «این بود که صفوف ما را در هم شکست و ما را به خاک سیاه نشاندا!» [۶۳۳].

حضرت حمزه در جنگ احد

اشاره

مشهور در میان مورخان آن است که مجموع شهدای احد هفتاد نفر بوده است و اقوال غیر مشهوری هم وجود دارد که تعداد آنان را بیشتر و یا کمتر دانسته اند. به هر حال، چهار نفر آنان؛ یعنی حضرت حمزه، عبدالله بن جحش، معصب بن عمیر و شماس مخزومی از مهاجرین و بقیه از انصار بودند.

به حقیقت، شهدای احد و بازماندگانشان، صبر و استقامت و وفاداری و اخلاص را

[صفحه ۳۴۷]

به حد اعلا رساندند و درس وفاداری و شهادت را به همه مسلمانان در پهنه گیتی، آموختند.

اکنون به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱ - به هنگام فرو کش کردن شعله جنگ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به کسانی که در کنارش بودند، فرمود: آیا در میان شما کسی هست که ما را از سرنوشت سعد ابن ربیع [۶۳۴] آگاه کند و بگوید که او در میان زنده ها است یا در میان کشته شدگان؟! [۶۳۵].

ابی بن کعب عرض کرد: ای رسول خدا، من این خبر را برایت می آورم. وی می گوید: من خود را با سرعت تمام به میدان و به کنار پیکرهای شهدا رساندم، پیکر خون آلود سعد را، که آخرین دقایق زندگی اش را سپری می کرد، در میان آنها یافتم و او را صدا کردم، چشمانش را باز کرد. به او گفتم: سعد! مرا رسول خدا فرستاد تا خبر وضعیت و حال تو را به او برسانم، اینک چگونه ای؟ به آرامی پاسخ داد: من دیگر از مردگانم، سلام مرا به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برسان و از قول من بگو: «جَزَاكَ اللهُ عَنَا خَيْرَ مَا جَزَى نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ»؛ «خداوند تو را از بهترین پاداش هایی که بر دیگر پیامبران، در راه هدایت امتشان خواهد داد، برخوردار نماید.» و نیز سلام مرا به قبیله ام برسان و به آنان بگو: مباد پیمان شکنی کنید، اگر یک نفر از شما زنده باشد و دشمن به رسول خدا

راه پیدا کند، نزد خداوند هیچ عذری نخواهید داشت.

ابی می گوید: این خبر را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آوردم، آن حضرت فرمود:

«رَحِمَ اللَّهُ سَعْدًا نَصَرْنَا حَيًّا وَ أَوْصَىٰ بِنَا مَيْتًا» [۶۳۶]؛ «خدا رحمت کند سعد را، که در زنده بودنش ما را یاری رسانید و در مرگش هم یاری کردن بر ما را توصیه نمود.»

۲- یکی دیگر از شهدای جنگ احد، «انس بن نَضْر» است. او هنگامی که فرار

[صفحه ۳۴۸]

عده ای از صحابه را دید، گفت:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَدْتُ لِيكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلَاءِ وَ أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا جَاءَ بِهِ هَؤُلَاءِ.»

«خدایا! من از آنچه اینها (فراریان از صحابه) انجام دادند، در پیشگاهت اعتذار و از آنچه اینان (مشرکین) آورده اند، تبری می جویم.»

آنگاه وارد جنگ شد و به شهادت رسید. نوشته اند که در پیکرش بیش از هشتاد زخم بود و کسی نتوانست او را بشناسد، مگر خواهرش «ربیع» آن هم از طریق انگشتانش که از زیبایی خاصی برخوردار بود. [۶۳۷].

۳- به هنگام مراجعت رسول خدا و اصحابش از احد، زنان مدینه به استقبال آمدند، بانویی از قبیله «بنی دینار» پیش آمد و از کشته شدگان در جنگ پرسید. به او گفتند همسر، پدر و برادرت، هر سه از کشته شدگانند. او به این خبر توجهی نکرد و پرسید: پیامبر چه شد؟! گفتند: به سلامت برگشته است. گفت او را به من نشان دهید و چون رسول خدا را دید گفت:

«كُلُّ مُصِيبَةٍ بَعْدَكَ جَلَلٌ»؛ [۶۳۸] «همه مصیبت ها با سلامتی تو کوچک است!» و بدین گونه در مصیبت و فراق سه تن از عزیزانش، صبر و بردباری را پیش گرفت. [۶۳۹].

حمزه سید الشهداء

آری، اینان تنها چند نمونه بودند از شهدای احد و اصحاب و یاران فداکار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که در راه ایمان و عقیده و در دفاع از توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی، جان خود را در طبق اخلاص گذاشتند و صداقت و وفاداری و شهامت را به اوج رساندند.

اما می توان گفت که اگر همه این بزرگواران و همه این شهدای عزیز و همه شهدای

[صفحه ۳۴۹]

اولین و آخرین، در یک صف و حمزه سید الشهداء به تنهایی در یک صف قرار گیرد، طبق گفته رسول خدا، او بر همه این شهیدان، به جز انبیا و اوصیا، فضیلت و برتری خواهد داشت؛ «سَيِّدُ شُهَدَاءِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ مَا خَلَا الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأَوْصِيَاءَ». [۶۴۰].

آری، تنها او است که با لقب «افضل الشهداء» و «اسد الله و اسد رسوله» و «سید الشهداء» مفتخر و ملقب گردید.

«وَ عَلَىٰ قَائِمَةِ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ؛ حمزة أسد الله و أسد رسوله و سید الشهداء» [۶۴۱].

حضرت حمزه در آستانه جنگ

«وَالَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ لَنَجِدَنَّهْمُ.»

به هنگام عزیمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به احد، هر یک از یاران آن حضرت در استقامت و پایداری و حمایت خود از

پیامبر مطلبی می گفت و در وفاداری خویش و تشجیع دیگران جمله ای به کار می برد، آنان که در جنگ بدر حضور نداشتند می گفتند: ای رسول خدا، ما برای جبران جنگ بدر در انتظار چنین روزی به سر می بردیم. بعضی دیگر می گفتند: اگر ما امروز در مقابل مشرکان مقاومت نکنیم پس کی این مقاومت را نشان خواهیم داد و... و بدین گونه به سوی احد حرکت کردند و به طوری که پیشتر گفتیم، گروهی از آنها نتوانستند بر وعده خویش استوار بمانند و در لحظات سخت جنگ، جبهه را ترک کردند. اما در مقابل، گروهی، بر گفتارشان پایدار ماندند و بر وعده خویش عمل نمودند و در این راه به شهادت رسیدند و یا با تن مجروح برگشتند. از جمله این شهدا، حمزه سید الشهداء است. او به هنگام حرکت عرض کرد:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِنُجَادِئْتَهُمْ» [۶۴۲].

«ای پیامبر خدا، سوگند به خدایی که قرآن را بر تو فرستاد، در مقابل دشمن تا آخرین نفس مبارزه سختی خواهیم کرد.» [صفحه ۳۵۰]

شهادت حمزه و رؤیای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

رسول خدا به هنگام عزیمت به احد، خطاب به یارانش فرمود: «من دیشب، در عالم خواب دیدم که گاوی نزد من ذبح گردید و قبضه شمشیرم شکست. تعبیر من از این خواب این است که گروهی از یارانم کشته می شوند و یک نفر هم از اهل بیت من به شهادت می رسد؛ «أَمَا الْبَقْرُ فَهِيَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِي يُقْتَلُونَ وَأَمَا الثَّمْلُ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي ذُبَابٍ سَيْفِي فَهُوَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُقْتَلُ» [۶۴۳]. و در بعضی از روایات به جای «رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي»، «رَجُلٌ مِنْ عِزَّتِي» آمده است.

شهادت با دهان روزه

واقعی می نویسد: «وَيُقَالُ كَانَ حَمْزُهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ صَائِمًا وَيَوْمَ السَّبْتِ صَائِمًا فَلَاقَاهُمْ وَهُوَ صَائِمٌ» [۶۴۴] «مورخان نوشته اند: حمزه روز جمعه، یک روز قبل از جنگ، و روز شنبه که جنگ واقع شد، روزه دار بود و با دهان روزه با دشمن مواجه گردید و به شهادت رسید.»

چگونگی شهادت حمزه

گرچه حضرت حمزه به دست غلامی شقی، به نام وحشی حبشی به شهادت رسید لیکن در انجام این جنایت هولناک، او را دو نفر تشویق و ترغیب نمود و در واقع در اجرای این عمل فجیع، دو عامل نقش اساسی را ایفا نمودند:

۱ - جبیر بن مطعم

ابن ابی الحدید در این باره می گوید: «وَكَانَ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مَغَامِرًا عَشْمَشَمًا لَا يُبْصِرُ أَمَامَهُ»؛ «حمزه بن عبدالمطلب بسیار نترس و جسور بود و در جنگ ها پیش

[صفحه ۳۵۱]

پای خود را نمی دید.» سپس می گوید: در جریان جنگ احد، جبیر بن مطعم به غلام خویش وحشی چنین گفت: «وَيْلَكَ أَنْ عَلِيًّا قَتَلَ عَمِي طَعِيمَةً وَ...»؛ «وای بر تو! می دانی که علی در جنگ بدر، عمویم «طعیمه را کشت و...» پس اگر در این جنگ تو او را بکشی آزادت می کنم و اگر محمد و یا حمزه را هم بکشی آزاد خواهی شد؛ زیرا بجز این سه تن کسی با عموی من هم سنگ نیست.»

وحشی پاسخ داد: اما محمد، یارانش دور او را می‌گیرند و راهی بر او نیست و اما علی به هنگام جنگ آن چنان چابک و فرزانه است که بر کسی اجازه تحرک نمی‌دهد و اما حمزه چرا، زیرا او به هنگام جنگ آن چنان به خشم می‌آید که زیر پای خود را نمی‌بیند! [۶۴۵].

جبر بن مطعم به وعده اش وفا نمود و پس از مراجعت وحشی به مکه او را آزاد کرد.

۲- و دیگر کسی که وحشی را بر این جنایت تشویق کرد و در به شهادت رسانیدن حمزه نقش اساسی داشت، هند همسر ابوسفیان بود.

او که در چرب زبانی و زیبایی زبانزد مردم مکه بود [۶۴۶] و از فتاکی و بی باکی وحشی و از پیمانش با جبر آگاهی داشت، با وی ملاقات نمود و بر انجام مأموریتی که بر عهده گرفته بود تأکید و ترغیب کرد و در مقابل قتل یکی از سه نفر که جبر پیشنهاد داده بود، جایزه بزرگی را بر وی وعده داد. پاسخ وحشی به هند همان بود که به جبر داده بود ولی در قتل حمزه او را امیدوار ساخت و لذا در طول راه هر وقت وحشی و هند به همدیگر می‌رسیدند هند او را با این جمله خطاب می‌کرد و بر تصمیمش تشویق می‌نمود:

«وَيَهَا يَا أَبَا دَسْمَةَ إِشْفِ وَاسْتَشْفِ!»؛ [۶۴۷] «به هوش باش ای ابا دسمه (کنیه وحشی است) تا دل ما را آرام و خودت را آزاد کنی.»

[صفحه ۳۵۲]

از وحشی بشنویم:

بر اساس نقل مورخان، وحشی خود گفته است که: در اثر این تشویق‌ها، به همراه مشرکان وارد منطقه احد گردید و مترصد بود تا به آزادی خویش و به وعده‌های هند و جوایز او نایل گردد. او که در «حربه» [۶۴۸] اندازی فن آور بود و در اصابت هدف کمتر خطا می‌کرد، می‌گوید: در اوج درگیری جنگ، برای دست رسی به حمزه وارد میدان شدم و در پی فرصت مناسب لحظه شماری می‌کردم و در پشت هر درخت و قطعه سنگی مخفی می‌شدم تا بلکه در تیر رس من قرار گیرد؛ «... أَسْتَبِرُّ مِنْهُ بِشَجْرَةٍ أَوْ بِحَجَرٍ لِيُدْنُو مِنِّي...».

در این هنگام حمزه در میدان ظاهر گردید که با هر کس رو به رو می‌شد یا او را فراری می‌داد و یا با ضربتی از کار می‌انداخت. حمزه در میدان با دو علامت شناخته می‌شد؛ یکی آن که با دو دست و با دو شمشیر می‌جنگید و دیگر این که پر شترمرغی به کلاه خود نصب می‌کرد.

وحشی می‌گوید: در این میان «سباع بن عبدالعزی» از سران سپاه شرک به مصاف حمزه در آمد و حمزه فریاد می‌زد: «هَلَمْ إِلَيَّ يَا ابْنَ مَقْطَعَةِ الْبُطُور»، «ای پسر زن پست، به سوی من آی»، آنگاه به وی حمله نمود. در این درگیری و جنگ و گریز بود که به کمین گاه من نزدیک شد، او که مانند شیر ژیان به کسی مجال تحرک نمی‌داد، در موقعیت مناسبی در مقابل من قرار گرفت و من به «حربه» ام تکان سختی وارد کردم و به سوی حمزه انداختم حربه من به زیر شکم [۶۴۹] حمزه اصابت کرد و از پشتش سر در آورد! او هم به من هجوم آورد ولی توانش را از دست داده بود و در چند قدمی من بر زمین افتاد. و این در وضعیتی بود که در اثر درگیری شدید، هیچ یک از مسلمانان متوجه جریان نبودند و لذا من در گوشه‌ای صبر کردم و مطمئن شدم که حمزه دیگر زنده نیست. به سویی برگشتم و حربه را برگرفتم و مژده قتل او را که هدفی جز آن نداشتم، بر لشکریان رسانیدم. [۶۵۰].

[صفحه ۳۵۳]

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که حربه وحشی به زیر گلوی حمزه اصابت کرد و چون بر زمین افتاد، دشمن از هر طرف بدو حمله آورد و با ضربه‌های متعدد و کاری و به صورت قتل صبر او را به شهادت رساندند. در اینجا بود که وحشی سینه آن حضرت را شکافت و کبدش را برای گرفتن جایزه نزد هند برد، هند کبد را در دهان گذاشت و خواست آن را بجود و

بیلعد ولی کبد در دهانش مانند قطعه استخوانی شد و آن را بیرون انداخت. [۶۵۱].

پیکر حمزه پس از شهادت

اشاره

پس از شهادت حضرت حمزه تا دفن آن حضرت، چند حادثه نسبت به پیکر پاکش رخ داده که به نقل آنها می پردازیم:

هند و پیکر حمزه

اولین حادثه پس از شهادت حضرت حمزه، مثله شدن پیکر آن حضرت به وسیله هند بود.

طبری در این باره می گوید: پس از شهادت حمزه بن عبدالمطلب و خاموش شدن شعله جنگ، هند به همراه دیگر زنان قریش، به سوی میدان جنگ هجوم بردند و به مثله کردن اعضای یاران پیامبر پرداختند؛ یکی از آنها هند بود که خود را به پیکر حمزه رسانید و آن را قطعه قطعه کرد. و گوش و بینی و سایر اعضایش را برید و از آنها برای خود خلخال و گردن بند ساخت و زیور آلات خود را به وحشی بخشید و هم او سینه حمزه را شکافت و کبدش را درآورد و خواست آن را بیلعد که نتوانست [۶۵۲].

در تفسیر قمی آمده است: «فَجَاءَتْ إِلَيْهِ هِنْدٌ فَقَطَعَتْ مَذَاكِرَهُ! وَقَطَعَتْ أُذُنَيْهِ وَقَطَعَتْ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ» [۶۵۳]؛ «هند آنگاه که در کنار پیکر حمزه قرار گرفت، تمام اعضای او! و

[صفحه ۳۵۴]

دست و پایش را قطع کرد.»

طبری می نویسد: هند پس از انجام این جنایت بر بالای سنگ بزرگی رفت و مسلمانان را مورد خطاب قرار داد و اشعار معروف خود را با صدای بلند خواند.

اشعار هند، که بیشتر مورخان آن را نقل کرده اند چنین است:

نَحْنُ جَزِينَاكُمْ بِيَوْمِ بَدْرٍ
وَالْحَرْبُ بَعْدَ الْحَرْبِ ذَاتِ سَعْرِ
مَا كَانَ عَنْ عُتْبَةَ لِي مِنْ صَبْرِ
وَلَا اخِي وَعَمِهِ وَبَكْرِي
شَفِيَتْ نَفْسِي وَقَضِيَتْ نَذْرِي
شَفِيَتْ وَحْشِي غَلِيلِ صَدْرِي
فَشُكْرُ وَحْشِي عَلَيَّ عُمَرِي
حَتَّى تَرَمَ أَعْظَمِي فِي قَبْرِي [۶۵۴].

«این کشتار، پاداش ما بود بر شما از جنگ بدر؛ زیرا جنگ پس از جنگ است که ارزش دارد.» «در مصیبت عتبه و برادرم و عمویم و بکر صبرم به آخر رسیده بود.»

«واینک شفا یافتم و نذرَم را ادا کردم؛ وحشی! تو بودی که بر عهد خود با من وفا کردی و غم را از سینه ام زدودی.»

«بر من است که تا زنده ام شکر گزار او باشم بلکه تا پوسیدن استخوان هایم در درون قبرم سپاسگزارش گردم.»

ابن اسحاق می گوید: از جمله اشعاری که هند پس از مثله کردن پیکر حمزه می خواند، این بود:

شَفِيْتُ مِنْ حَمْرَةَ نَفْسِي بِأُحْدِ

حَتَّى بَقَرْتُ بَطْنَهُ عَنِ الْكَبِدِ

أَذْهَبَ عَنِّي ذَاكَ مَا كُنْتُ أَجِدُ

مِنْ لَدَعَةِ الْحُزْنِ الشَّدِيدِ الْمُعْتَمِدِ

«من از کینه ای که از حمزه در دل داشتم، در احد تشفی یافتم، آنگاه که شکم او را تا کبد شکافتم.»

«این عمل ناراحتی مرا از میان برد که مدام به صورت اندوه شدید بر من فرود می آمد.» [۶۵۵].

[صفحه ۳۵۵]

ابوسفیان و پیکر حمزه

ابن اسحاق می نویسد: پس از مثله شدن حمزه «حلیس بن زبان»، از سران سپاه شرک، دید که ابوسفیان با نوک نیزه به گونه آن حضرت فشار می دهد و می گوید: «ذق یا عقق [۶۵۶]»؛ «بچش ای کسی که بر بت ها عاق شدی!» حلیس گفت: عجب کار شرم آوری! کسی که خود را رییس قومش می داند، با پسر عمویش که تکه گوشتی بیش نیست، با چنین خشونت و تحقیر برخورد می کند!

ابوسفیان گفت: «وَيَحْكُ اَكْتَمَهَا عَنِّي فَانْهَافَا كَانَتْ زَلَّةً»؛ «لغزشی بود روی داد، فاش نکن!» [۶۵۷].

رسول خدا و پیکر حمزه

بنا به نقل بعضی از مورخان، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با این که شدیداً مجروح بود و حالی به شدت آزرده داشت، در جستجوی پیکر حضرت حمزه برآمد.

ابن اسحاق می گوید: «وَوَجَّحَ رَسُولُ اللَّهِ فِيهَا بَلَّغَنِي يَلْتَمِسُ حَمْرَةَ بِنِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ فَوَجَدَهُ بِبَطْنِ الْوَادِي قَدْ بُقِرَ بَطْنَهُ» [۶۵۸].

در تفسیر قمی آمده است: پس از فروکش کردن شعله جنگ، رسول خدا به یارانش فرمود: آیا در میان شما کسی هست که از عمویم حمزه خبری بیاورد؟! «حرث بن امیه» عرض کرد: من محلی را که او افتاده است می شناسم و خود را به کنار پیکر حمزه (علیه السلام) رسانید اما چون او را با وضع فجیع و دلخراش دید، نتوانست خبر را به رسول خدا برساند و چون دیر کرد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: «يَا عَلِيُّ اَطْلُبْ عَمَّكَ»؛ «ای علی، به سراغ عمویت برو» آن حضرت نیز چون وضع حمزه (علیه السلام) را مشاهده کرد، به خود اجازه نداد که رسول خدا را آگاه سازد و لذا خود پیامبر با چند تن از صحابه حرکت کرد و چون پیکر پاره پاره و مثله شده عمویش را دید گریه کرد و فرمود:

«لَنْ أَصَابَ بِمِثْلِكَ أَبَدًا»؛ «برای من مصیبتی بالاتر از مصیبت تو نخواهد بود.»

[صفحه ۳۵۶]

و نیز فرمود: «وَاللَّهِ مَا وَقَفْتُ مَوْقِفًا أَغْيِظُ عَلَيَّ مِنْ هَذَا الْمَكَانِ»؛ [۶۵۹] «به خدا سوگند تا کنون چنین مصیبت سختی بر من روی نداده

بود.»

در آن حال بود که فرمود: هم اینک جبرئیل نازل شد و این مژده را به من داد: «إِنَّ حَمْرَةَ مَكْتُوبٍ فِي السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ حَمْرَةَ بِنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسَدَ اللَّهِ وَأَسَدُ رَسُولِهِ»؛ [۶۶۰] «در آسمان‌های هفتگانه نوشته شده است که حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا است.»
و در روایت دیگر از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است که چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جسد عمویش را دید گریه کرد و چون دید او را مثله کرده اند، «شَهَقَ»، با صدای بلند گریست. [۶۶۱].
باز روایت شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) چون بدن مثله شده حمزه (علیه السلام) را دید، فرمود: «رَحِمَكَ اللَّهُ يَا عَمَّ فَقَدْ كُنْتَ وَصُولًا - لِلرَّحِمِ فَعُولًا بِالْخَيْرَاتِ»؛ [۶۶۲] «ای عم، خدای رحمت کند بر تو که در زندگیت نسبت به ارحام خود ایفای وظیفه کردی و آنچه نیکی بود انجام دادی.»

صفیه و پیکر حضرت حمزه

ابن اسحاق می نویسد: صفیه خواهر حمزه خود را به احد رسانید تا پیکر برادرش را ببیند، چون خبر به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید، به زبیر دستور داد که «أَلْقِهَا فَأَرْجِعْهَا، لَا تَرَى مَا بِأَخِيهَا»؛ «برو و مادرت را برگردان تا برادرش را با این وضع ببیند.» زبیر به استقبال مادرش شتافت و گفت مادر! رسول خدا دستور می دهد که بر گردی، صفیه گفت: چرا برگردم؟ من شنیده ام که برادرم را مثله کرده اند و می خواهم با پیکر مثله شده اش دیدار کنم ولی بدان تحمل همه این مصائب در راه خدا سهل است و به هر چه در این راه پیش آید راضی ام و از خدا پاداش و صبر می خواهم.

زبیر چون گفتار صفیه را به رسول خدا عرض کرد، حضرت فرمود: «خَلِّ سَبِيلَهَا»؛

[صفحه ۳۵۷]

«پس او را آزاد بگذار!» چون چشم صفیه به بدن قطعه قطعه شده برادرش افتاد، گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) آنگاه درباره او دعا و استغفار کرد. [۶۶۳].

ابن ابی الحدید از واقعی نقل می کند که چون صفیه به احد آمد، انصار مانع شدند که نزد رسول خدا بیاید ولی آن حضرت فرمود «دَعُوها»؛ «مانعش نشوید.» آنگاه در نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشست و شروع به گریه کرد. او که گریه می کرد، رسول خدا هم می گریست و چون صدایش به گریه بلند می شد رسول خدا بلند می گریست؛ «فَجَعَلَتْ إِذَا بَكَتْ يَبْكِي رَسُولَ اللَّهِ وَ إِذَا نَشَجَتْ يَنْشَجُ رَسُولَ اللَّهِ» فاطمه زهرا (علیها السلام) که در کنار آنان بود و گریه می کرد و رسول خدا هم به همراه او گریه می کرد. آنگاه فرمود:

«لَنْ أَصَابَ بِمِثْلِ حَمْرَةَ أَبَدًا»، سپس خطاب به صفیه و فاطمه زهرا (علیها السلام) فرمود: بشارت می دهم بر شما که جبرئیل، نازل گردید و به من خبر داد:

«إِنَّ حَمْرَةَ مَكْتُوبٍ فِي أَهْلِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ حَمْرَةَ بِنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسَدُ اللَّهِ وَأَسَدُ رَسُولِهِ» [۶۶۴].

گریه شدید رسول خدا به هنگام نماز بر عمویش حمزه

در ذخائر العقبی آمده است که پیامبر خدا چون در کنار پیکر حمزه برای اقامه نماز ایستاد، با صدای بلند گریست، سپس آه عمیقی کشید و خطاب به پیکر او گفت:

«يَا حَمْرَةَ، يَا عَمَّ رَسُولَ اللَّهِ وَأَسَدَ اللَّهِ وَأَسَدَ رَسُولِهِ، يَا حَمْرَةَ، يَا فَاعِلَ الْخَيْرَاتِ، يَا حَمْرَةَ يَا كَاشِفَ الْكُرْبَاتِ، يَا حَمْرَةَ يَا ذَابَ عَنْ وَجْهِ

رَسُولِ اللَّهِ».

باز هم گریه طولانی کرد، آنگاه به نماز پرداخت. [۶۶۵].

[صفحه ۳۵۸]

هفتاد نماز بر پیکر حمزه

بیشتر مورخان و محدثان، از عبدالله بن عباس نقل کرده اند بر خلاف همه شهیدان، که رسول خدا بر آنان، مانند همه مسلمانان دیگر، یک نماز می خواند، بر پیکر عمویش حمزه هفتاد نماز یا هفتاد و دو نماز گزارد. بدین ترتیب که: ابتدا پیکر عمویش را با یک قطعه لباس سفید پوشاند، سپس با هفت تکبیر بر وی نماز خواند. پس از آن هر یک از شهدا را آوردند که بر وی نماز بخواند، در کنار پیکر حمزه قرار داد و به هر دو نماز خواند و سرانجام بر پیکر عمویش هفتاد و دو نماز گزارد. [۶۶۶].

دفن حضرت حمزه با کفن

آنچه مسلم است، این است که: بر پیکر شهدا که در جبهه و میدان جنگ به شهادت می رسند، نه غسل می کنند و نه کفن، بلکه با همان پیکر و لباس خون آلود به خاک می سپارند. عمل رسول خدا درباره شهدای احد هم، چنین بوده است. در منابع حدیثی، از جمله در سنن ابی داود آمده است که در جنگ احد رسول خدا دستور داد سلاح را از پیکر شهدا برگیرند و با لباس خون آلودشان دفن کنند. [۶۶۷].

کلینی (رحمه الله) از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «چون مشرکان لباس از تن حمزه بر گرفته بودند و پیکرش برهنه بود، رسول خدا دستور داد بر عمویش کفن بیوشانند و لذا او را در میان نمدی قرار دادند و دفن کردند؛ «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) صَلَّى عَلَى حَمْزَةَ وَكَفَّنَهُ لِأَنَّهُ كَانَ جُرِدًا». [۶۶۸].

دفن حضرت حمزه

به هنگام دفن شهدا، پیکر چند تن از آنان برای دفن شدن به مدینه منتقل گردید، چون این خبر به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید، از این عمل منع کرد و فرمود: «ادْفِنُوهُمْ حَيْثُ

[صفحه ۳۵۹]

صُرِعُوا»؛ «در همانجا که به شهادت رسیده اند، دفن کنید.» و چون دستور پیامبر به مدینه رسید و جنازه «شماس مخزومی» هنوز دفن نشده بود، او را به احد برگرداندند و در همانجا به خاک سپردند. [۶۶۹].

رسول خدا در بالای سر هر یک از شهدا قرار می گرفت، جمله ای در مقام ارجمند شهادت و رتبه و درجه شهدا در قیامت بیان می کرد؛ از جمله این که می فرمود:

«أَنَا شَهِيدٌ عَلَى هَؤُلَاءِ أَنَّهُ مَا مِنْ جَرِيحٍ يُجْرَحُ فِي اللَّهِ إِلَّا وَاللَّهِ يَبْعَثُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ جُرْحَهُ يُدْمِي اللَّوْنُ لَوْ نَدِمَ دَمَ وَالرَّيْحُ رِيحُ مِسْكِ».

آنگاه می فرمود:

«أَنْظَرُوا أَكْثَرَ هَؤُلَاءِ جَمْعًا لِلْقُرْآنِ فَأَجْعَلُوهُ أَمَامَ أَصْحَابِهِ فِي الْقَبْرِ». [۶۷۰].

«من شهادت می دهم که کسی در راه خدا مجروح نمی شود مگر اینکه خداوند در روز قیامت او را در حالی محشور می کند که از

جراحت او خون جاری است، رنگ آن رنگ خون و بویش بوی مشک است.» سپس فرمود: هر یک از این شهدا بیشتر قرآن بلد است، در داخل قبر، پیش روی همقبرش قرار دهید.

حمزه به تنهایی در یک قبر

در منابع حدیثی آمده است: در جنگ أُحُد انصار نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و گفتند: یارسول الله، بدن‌ها خسته و مجروح و قبر کنند بر تک تک شهدا طاقت فرسا است، فرمود:

«إِحْفَظُوا وَأَوْسِعُوا وَاجْعَلُوا الرَّجُلَيْنِ فِي الْقَبْرِ الْوَاحِدِ».

«قبر را وسیع تر حفر کنید و هر دو نفر را در یک قبر به خاک بسپارید.»

[صفحه ۳۶۰]

پرسیدند: «أَيُّهُمْ يُقَدَّمُ؟» «کدام را در سمت قبله قرار دهیم؟» فرمود: «أَكْثَرُهُمْ قُرْآنًا»؛ «آنکه بیشتر قرآن بلد است.» و بدین گونه، دو نفر و گاهی سه نفر در یک قبر دفن می شدند. [۶۷۱].

از جمله پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور داد خارجه بن زید با سعد بن ربیع و نعمان ابن مالک با عبده در یک قبر دفن شدند و همچنین عمرو بن جموح و عبدالله بن عمرو بن حرام که با هم دوست صمیمی بودند، در یک قبر دفن گردیدند. [۶۷۲] ولی حمزه به تنهایی و مستقلاً در یک قبر دفن گردید و در دفن او چند نفر شرکت نمودند؛ از جمله امیر مؤمنان (علیه السلام) و ابوبکر و عمر و زبیر داخل قبر شدند و این در حالی بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با حالت تأثر در کنار قبر نشسته بود و بر خاکسپاری او نظارت می فرمود. [۶۷۳].

تشکیل مجلس عزا

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به همراه صحابه، پس از دفن شهدا، با استقبال زنان بیوه و کودکان یتیم وارد مدینه گردید. در صفحات گذشته به بعضی از جریان‌ها که به هنگام مراجعت آنان واقع شده است اشاره کردیم ولی شاید جالب ترین این حوادث و حساس ترین این صحنه‌ها که در مدینه به وقوع پیوست تشکیل مجلس عزا برای حمزه سید الشهداء باشد.

ابن هشام از ابن اسحاق چنین نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از کنار خانه‌های قبیله «بنی عبدا الأشهل» و بنی ظفر عبور می کرد، صدای بانوان این دو قبیله را که بر شهدای خود می گریستند شنید به آن حضرت رقت دست داد و گریست و اشکش جاری گردید و فرمود: «لَكِنَّ حَمَزَةَ لَا بَوَاكِي لَهُ»؛ «ولی حمزه گریه کننده ای ندارد» چون این سخن پیامبر را به سعد بن معاذ و اُسَید بن حُضَیر نقل کردند، به بانوان این دو قبیله دستور دادند لباس عزا به تن کنند و در کنار بیت رسول خدا بر عموی آن بزرگوار گریه و عزاداری نمایند؛ «أَمَرَا نِسَاءَهُمْ أَنْ يَتَّخِزْنَ مِنْ تَمِّ يَذْهَبْنَ فِيبَكِينِ عَلَى عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله)». [۶۷۴].

[صفحه ۳۶۱]

ابن اسحاق اضافه می کند که چون صدای گریه این بانوان از کنار مسجد «و مجلس عزا» به گوش رسول خدا رسید، از منزل خود حرکت کرد و به میان آنها رفت و چنین فرمود: خدا بر شما رحمت کند که با وجود خویش مرا یاری و مواسات نمودید به خانه‌های خود برگردید و «ارْجِعْنَ يَرْحَمَكَنَّ اللَّهُ فَقَدْ آسَيْتَن بَأَنْفُسِكُنَّ»

واقدی متوفای ۲۰۷ پس از نقل همان مطالب می گوید: بر اساس همان مراسم رسم زنان مدینه، تا امروز چنین است که اگر یکی از عزیزانشان از دنیا برود اول بر حمزه گریه و عزاداری می کند سپس بر عزیز از دست رفته خود «فَهِنَّ إِلَى الْيَوْمِ إِذَا مَاتَ الْمَيِّتِ مِنْ

الأنصار بدأ النساء فَبَكَيْنَ عَلَى حَمْرَةَ ثُمَّ بَكَيْنَ عَلَى مَيْتِهِنَّ» [۶۷۵].

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چرا اندوهگین بود!؟

از آنچه ملاحظه کردید، معلوم شد که رسول خدا در شهادت عمویش به شدت متأثر و اندوهگین بود و لذا چون پیکر او را دید با صدای بلند گریست و فرمود: «لَنْ أُصَابَ بِمِثْلِكَ أَبَدًا» و به همراه عمه اش صفیه و دخترش فاطمه نیز گریست. دوست داشت بانوان هم بروی گریه کنند و از گریه کنندگان تقدیر و آنها را دعا نمود و به هنگام اقامه نماز بر پیکر او، گریه ممتد و زمزمه در دل داشت.

پر واضح است که این حزن و اندوه شدید رسول خدا، نبود مگر به جهت فداکاری و ثبات قدم حمزه و این گریه نبود مگر به جهت تلاش و جانفشانی عمومی رسول خدا در اعلاء کلمه حق، همانگونه که فرمود: «كُنْتُ فَعُولًا بِالْخَيْرَاتِ».

در واقع اندوه رسول خدا اندوه بر مصیبتی بود که از فقدان یک مجاهد مخلص و مدافع شجاع بر اسلام وارد شده بود؛ زیرا رسول خدا نه در اثر عواطف شخصی و به انگیزه علاقه قومی بر کسی محزون می گردید و نه کسی را با این انگیزه ها به گریه تشویق می نمود بلکه علاقه و دوستی او برای خدا و دوری و انزجارش هم برای خدا بود.

آری، معیار اندوه رسول خدا بر حمزه، بر ارتباط حمزه با خدا بر می گردد و حزن

[صفحه ۳۶۲]

پیامبر بر وی به مقیاس خسارت فقدان او نسبت به اسلام بود و گر نه همانگونه که حمزه عمومی پیامبر است، ابولهب نیز عمومی پیامبر بود ولی هیچ عداوت و دشمنی مانند عداوت و دشمنی ابولهب نسبت به رسول خدا و هیچ ایذاء و اذیتی مانند اذیت او نسبت به آن حضرت نبود و به همین نسبت انزجار رسول خدا از وی و در مقابل این دوری و انزجار متقابل عنایت و علاقه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را می بینیم نسبت به سلمان، که می فرمود: نگوئید سلمان فارسی، بگوئید سلمان محمدی تا آنجا که درباره او فرمود: «سَلْمَانٌ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ».

شاعر می گوید:

كانت مودة سلمان لهم رحماً

ولم يكن بين نوح و ابنه رحم [۶۷۶].

همان گونه که عملکرد هند و ابوسفیان با پیکر آن شهید عزیز و اهانت ابوسفیان بر قبر شریفش در دوران خلافت عثمان و تصمیم معاویه بر محو اثر قبر او پس از گذشت بیش از چهل سال از جنگ احد [۶۷۷] همه اینها دلیل محکم بر نقش مؤثر آن بزرگوار در اعلائی کلمه حق و در هم کوبیدن شرک و الحاد بود.

حرم حضرت حمزه در بستر تاریخ

اشاره

قبر شریف و حرم مطهر حضرت حمزه، آن بزرگ مجاهد اسلام و عمومی دلسوز رسول الله (صلی الله علیه و آله) از سال سوم هجرت، که آن حضرت به شهادت رسید، تا سال ۱۳۴۴ که گنبد و بارگاهش به وسیله وهابیان تخریب گردید، مراحل طی کرده و حوادثی را به خود دیده است که از نظر فقهی و مذهبی دارای نکاتی آموزنده و از نظر تاریخی حاوی مطالب ارزنده و قابل توجه است و ما در این بخش، مطالبی را به تناسب تاریخ وقوع آنها، در اختیار خوانندگان عزیز قرار می دهیم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قبر حمزه

محدثان و مورخان نقل کرده اند که: «پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هر سال به زیارت قبور شهدا می رفت و خطاب به آنان می گفت: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» [۶۷۸] در این بخش از نقل ها این مطلب نیز اضافه شده است که: پس از رسول الله (صلی الله علیه و آله) ابوبکر، عمر و عثمان نیز قبر حمزه (علیه السلام) و شهدای احد را زیارت می کردند و معاویه نیز در سفر حج خود شهدای احد را زیارت نمود.

و این جمله نیز آمده است که وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از فاصله دور، قبور را مشاهده می کرد، با صدای بلند چنین می گفت: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ...».

سفارش امام صادق علیه السلام

حضرت صادق (علیه السلام) در ضمن توصیه به زیارت مساجد و مشاهد مدینه منوره، به معاویه بن عمار می فرماید: «لَا تَدْعُ اَتِیَانَ الْمَشَاهِدِ... و قبور الشهداء و بلغنا أن النبی (صلی الله علیه و آله) كان إذا أتى قبور الشهداء قال: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» [۶۷۹].

زیات مشاهد و قبور شهدا (ی احد) را ترک نکن (زیرا) به ما نقل شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به (زیارت) قبور شهدا می رفت می گفت: «السلام علیکم...»

فاطمه زهرا علیها السلام و زیارت حضرت حمزه

مرحوم کلینی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «فاطمه (علیها السلام) پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هفتاد و پنج روز زنده بود و در این مدت بشاش و متبسم دیده نشد و هر هفته دو بار؛ روزهای دوشنبه و پنجشنبه به زیارت قبور شهدا می رفت و گاهی محل استقرار مشرکان در احد و

[صفحه ۳۶۴]

همچنین جایگاه رسول خدا را به همراهانش معرفی می کرد؛ «لَمْ تُرْ كَاشِرَةٌ وَلَا ضَاحِكَةٌ تَأْتِي قُبُورَ الشَّهَدَاءِ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ مَرَّتَيْنِ؛ الْإِثْنَيْنِ وَالْخَمِيسِ، فَتَقُولُ: هَهْنَا كَانَتْ رَسُولَ اللَّهِ وَهَهْنَا كَانَتْ الْمَشْرُكُونَ».

درباره زیارت و حضور حضرت زهرا در کنار قبر حمزه (علیه السلام)، در منابع شیعه و اهل سنت مطالب فراوانی نقل است؛ از جمله اینکه: «إِنَّ فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) كَانَتْ تَزُورُ قُبُورَ الشَّهَدَاءِ بَيْنَ الْيَوْمَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ وَتَدْعُو وَتَبْكِي حَتَّى مَاتَتْ». [۶۸۰].

زیارت حضرت حمزه از مستحبات مؤکده است

بر اساس سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) و معصومان (علیهم السلام)، یکی از اعمال مستحب و بلکه یکی از مستحبات مؤکد برای مسلمانان، زیارت قبر حضرت حمزه و دیگر شهدای احد است و در این موضوع، فقهای شیعه و علمای اهل سنت اتفاق نظر دارند و بهترین روز زیارتی آن حضرت را روز دوشنبه و پنجشنبه دانسته اند. [۶۸۱].

ابوسفیان و قبر حمزه

ابن ابی الحدید می نویسد: در دوران خلافت عثمان، ابوسفیان از کنار قبر حضرت حمزه گذر می کرد، وقتی چشمش به قبر افتاد با پایش به قبر کوبید و خطاب به حضرت حمزه چنین گفت:

«یا ابا عماره، إن الأمر الذی اجتلدنا علیه بالسیف أمسی فی یدِ غلماننا الیوم یتلَعون به» [۶۸۲].

[صفحه ۳۶۵]

«ای ابا عماره، (سر از قبر بیرون آر و بین) حکومتی که ما بر سر آن با هم می جنگیدیم چگونه ملعبه و بازیچه جوانان ما گردیده است!»

و بدینگونه بار دیگر ابوسفیان کفر و نفاق خویش را نسبت به اسلام و کینه و عداوتش را نسبت به سید شهیدان آشکار ساخت!

کرامت شهدای احد و شکست سیاست معاویه

در سال چهل و نه هجری و پس از گذشت چهل و شش سال از جنگ احد و در دوران ریاست بلا منازع معاویه بن ابوسفیان، از طرف او دستور صادر شد که در احد قناتی حفر و مجرای آن را در کنار و یا داخل قبور شهدا قرار دهند و با آماده شدن قنات، منادی در مدینه اعلان کرد: افرادی که در احد شهید دارند برای در امان ماندن اجساد و قبور آنان از نفوذ و جریان آب، این قبور را نبش و اجساد شهدا را به محل دیگر انتقال دهند و بر اساس این دستور به نبش قبور شهدا اقدام گردید.

از جمله قبر حمزه (علیه السلام) و عمرو بن جموح و عبدالله پدر جابر شکافته شد، عمال معاویه با تعجب مشاهده کردند که این اجساد تر و تازه مانده اند؛ به گونه ای که گویی دیروز دفن گردیده اند. حتی لباسها و قطیفه ها و علفهایی که آنان را پوشش می داد با همان وضع باقی است و کوچکترین تغییری در آنها رخ نداده است؛ به طوری که وقتی بیل کارگر به پای حضرت حمزه خورد، خون جاری گردید و یا آنگاه که دست یکی از شهدا، که در روی زخم پیشانیش قرار داشت، برداشته شد خون جاری گردید و این کرامت شهدا موجب شد که عمال معاویه از تصمیم خود منصرف شده، قبور شهدا رابه حال خود بگذارند.

این خلاصه ای است از آنچه در منابع تاریخی و مدینه شناسی گاهی به طور مشروح و گاهی به طور اختصار آمده است. [۶۸۳].

[صفحه ۳۶۶]

یکی از راویان این حادثه تاریخی، جابر انصاری، صحابی معروف و فرزند عبدالله از شهدای احد است که می گوید: «استُصرخنا علی قتلانا یومَ اَحدِ یومَ حَفَرٍ معاویه العین فوجدناهم رطاباً یتثنون فأصاب المسحاهُ رجلَ حمزَه فطار منها الدم».

و در بعضی از این روایات آمده است: «کأنهم نُوم»؛ «شهدا را دیدیم تر و تازه گویا به خواب عمیقی فرو رفته اند».

درباره عبدالله یا عمرو بن جموح که در یک قبر دفن شده بودند آمده است: «فأمیطت یده عن جُرْحِهِ فانبعث الدم فردت الی مکانها فسکن الدم»؛ «به هنگام شهادت، پیشانی او مجروح و دستش روی جراحت گذاشته شده و با همان وضع دفن گردیده بود، هنگام نبش قبر دستش را از روی جراحت برداشتند، خون سیلان کرد تا مجدداً دست را به روی پیشانی مجروح گذاشتند و خون قطع شد.»

هدف معاویه چه بود؟!

هدف معاویه از حفر این قنات و جاری ساختن آن از کنار یا از داخل قبور شهدا، که به دستور مستقیم وی انجام می گرفت این بود که با انتقال اجساد شهدا به نقاط مختلف و محو آثار و قبور آنان، یک مشکل سیاسی - اجتماعی را که فکر او را دائماً به خود مشغول ساخته بود حل نماید؛ زیرا علی رغم تبلیغات فراوانی که به نفع او و بر ضد اهل بیت، به ویژه بر ضد امیر مؤمنان، علی (علیه

السلام) در سراسر کشور اسلامی انجام می گرفت، سالانه هزاران زائر که از نقاط مختلف وارد مدینه می شدند، با حضور در کنار قبر حمزه و شهدای احد، صحنه جنگ اُحُد و جنایت های ابوسفیان و هند و شخص معاویه در به شهادت رسانیدن این شهدا و مُثله کردن آنان و شکافتن سینه حمزه (علیه السلام) و جویدن جگر او و به طور کلی برافراشتن پرچم جنگ بر ضد اسلام و قرآن به وسیله خاندان معاویه در اذهان زنده می شد و همه جنایات آنان را تداعی می کرد و این وضع برای معاویه قابل تحمل نبود و لذا تصمیم گرفت اجساد این شهدا را که به عقیده او پس از گذشت بیش از چهل سال بجز یک مشت استخوان پوسیده از آنان باقی نیست، به دست بازماندگان خود این شهدا به نقاط مختلف منتقل و پراکنده کند و اثر قبرها را محو سازد تا احد و جنگ آن در اثر عدم حضور

[صفحه ۳۶۷]

مسلمانان در این نقطه، به فراموشی سپرده شود. آری برای اجرای این سیاست بود که معاویه دستور حفر قنات و عبور دادن آن، از محل دفن شهدا را صادر کرد و تا نبش قبر آنان، این سیاست به خوبی پیش رفت ولی با کرامت شهیدان و سالم بودن اجسادشان مواجه گردید و برای جلوگیری از تبلیغات منفی بر ضد او و به طور اجبار اجساد شهدا در همان محل به خاک سپرده شدند.

فاطمه زهرا علیها السلام نخستین کسی که قبر حمزه را ترمیم نمود

به طوری که ملاحظه خواهید کرد، قبر شریف حمزه از قرن دوم هجری در زیر سقف و دارای ساختمان بود ولی طبق نقل محدثان و مورخان، از امام باقر (علیه السلام)، اولین کسی که این قبر را پس از گذشت چند سال و ظهور آثار فرسودگی در آن، تعمیر و ترمیم و سنگچینی و علامت گذاری نمود و از سایر قبور مشخص ساخت، حضرت زهرا (علیها السلام) بود و جالب این است که این روایت در منابع اهل سنت بیش از منابع شیعه منعکس گردیده است!

متن روایت چنین است:

«... عن سعد بن طریف، عن أبي جعفر (عليهما السلام) إن فاطمة بنت رسول الله (صلى الله عليه و آله) كانت تزور قبر حمزة (عليه السلام) تزومه و تُصلحُه و قد تعلمته بحجر». [۶۸۴].

«سعد بن طریف از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که دختر رسول خدا، فاطمه زهرا قبر عمویش حمزه را زیارت و آن را ترمیم و اصلاح می کرد و این قبر را با سنگ چینی، علامت گذاری و مشخص ساخته بود.»

حرم حضرت حمزه در قرن دوم

سمهودی از عبدالعزیز (قدیمی ترین مدینه شناس) نقل می کند: «إنه كان على قبر حمزة قديماً مسجداً»؛ [۶۸۵] «از قدیم الأیام قبر حمزه در زیر مسجد [۶۸۶] قرار داشت.»

سمهودی سپس می گوید: «وذلك في المائة الثانية». گفتار عبدالعزیز به قرن دوم مربوط است.

پس بنا به گفتار این دو مدینه شناس، قبر حضرت حمزه در قرن دوم دارای حرم بوده و در زیر سقف قرار داشته است، گرچه تاریخ دقیق این بنا و همچنین بانی آن برای ما روشن نیست.

در ادامه همین بحث، ملاحظه خواهیم کرد که کتیبه موجود در کنار مدفن شهدای اُحد بیانگر این بوده که قبور آنان هم در سال ۲۷۵ دارای بنا بوده است.

حرم حضرت حمزه در قرن ششم

ابن جبیر جهانگرد معروف (متوفای ۶۱۴) که در سال پانصد و هفتاد و نه به زیارت حرمین شریفین مشرف شده، می‌گوید: «وعلی قبره (رضی الله عنه) مسجد مبنی و القبر بر حبه جوفی المسجد». [۶۸۷].
«مسجدی بر روی قبر حمزه (رضی الله عنه) ساخته شده است و قبر در فضای داخلی مسجد قرار گرفته است.»

ایجاد بنای باشکوه در قرن هفتم

ابن نجار، مدینه شناس قرن هفتم (متوفای ۶۴۳) که تقریباً شصت و چهار سال پس از دیدار ابن جبیر از حرم حضرت حمزه، کتاب خود را نگاشته است، می‌نویسد: در سال پانصد و نود و نه مادر خلیفه عباسی، ناصر لدین الله [۶۸۸] برای [صفحه ۳۶۹]

حمزه حرم بزرگی بنا نهاد و ضریحی منقش از چوب ساج بر قبر او نصب کرد و اطراف حرم را دیوار کشید و بر این حرم دری از آهن گذاشت که این در، روزهای پنج شنبه به روی زائران باز است. [۶۸۹].

حرم حضرت حمزه در قرن دهم

سمهودی (متوفای ۹۱۱) حرم حضرت حمزه را به همان شکلی که ابن نجار در سه قرن قبل از وی توصیف کرده است مشاهده نموده، می‌گوید: «وعلیه قبه عالیة حسنة مُتَقَنَّةٌ وبأیه مُصَفَّح کله بالحديد بَنَتْهُ أُمُ الْخَلِيفَةِ النَّاصِرِ لَدِينِ اللَّهِ كَمَا قَالَ ابْنُ النَّجَّارِ وَذَلِكَ فِي سَنَةِ تِسْعِينَ وَخَمْسِمِائَةٍ، قَالَ: وَجَعَلَتْ عَلَي الْقَبْرِ مَلْبِنًا مِنْ سَاجٍ وَحَوْلَهُ حَصْبَاءٌ وَبَابُ الْمَشْهَدِ مِنْ حَدِيدٍ يُفْتَحُ كُلَّ يَوْمٍ خَمِيسًا...» [۶۹۰].
به طوری که ملاحظه می‌شود، اصل بنای ساختمان حرم حضرت حمزه در قرن دهم، همان بوده که ابن نجار در اواسط قرن هفتم از کیفیت و اتقان و از در آهنی و از دیوارکشی اطراف آن سخن گفته است. [۶۹۱].

سمهودی بقیه کلام ابن نجار را در مورد ضریح حضرت حمزه نقل می‌کند که: دارای ضریحی از چوب ساج همانند ضریح جناب ابراهیم و جناب عباس و حضرت حسن مجتبی (علیه السلام) می‌باشد. سپس می‌گوید: ولی امروز بر خلاف سه قبر یاد شده اخیر در قبر حمزه، ضریح چوبی که ابن نجار از آن یاد نموده است وجود ندارد، بلکه ضریح و قبر او از گچ و آجر است و شاید این ضریح با مرور زمان و با از بین رفتن آن ضریح چوبی ساخته شده است.

سمهودی در آخر گفتارش، انتساب این بنا را به مادر خلیفه عباسی مورد تأکید قرار [صفحه ۳۷۰]

می‌دهد و می‌گوید: تاریخ این بنا که سال ۵۹۰ می‌باشد، در دیوار آن، با خط کوفی گچ کاری و تا امروز باقی است. [۶۹۲].

حرم حضرت حمزه در قرن سیزدهم و هشتم و نه سال قبل از تخریب

مرحوم سید اسماعیل مرندی که در سال هزار و دویست و پنجاه و پنج و سه قرن و نیم پس از سمهودی به مدینه و به زیارت قبر حضرت حمزه مشرف شده است، می‌گوید: «قبر حضرت حمزه، عم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آنجا (احد) است. قبه و صحن دارد. یک صندوق چوبی دارد. بالای قبر مطهر پرده انداخته اند...» [۶۹۳].

از این مطالب روشن می‌شود که در فاصله سه قرن و نیم، تغییرات نه چندان اساسی در حرم حضرت حمزه به وجود آمده که از

جمله آنها نصب مجدد ضریح چوبی به جای ضریح آجری می باشد.

حرم حضرت حمزه در سال ۱۳۲۵

از توصیف ابراهیم رفعت مصری، [۶۹۴] که در تاریخ پیشگفته و نوزده سال پیش از تخریب حرم حضرت حمزه را زیارت کرده است، معلوم می شود که اصل بنا و ساختمان حرم آن بزرگوار همان بوده است که پیشینیان در قرن های گذشته آن را تعریف و توصیف نموده اند و همان ساختمان که در قرن ششم بنا گردیده بود.

ولی در عین حال از سخن او به دست می آید که در زمان وی بعضی توسعه ها در اطراف حرم و بعضی تزیینات در داخل آن وجود داشته است که این توسعه ها در گذشته وجود نداشته و یا مورخان گذشته از آنها یاد نکرده اند. به هر حال، چون گفتار او دارای نکات قابل توجه است، آن را از نظر خوانندگان می گذرانیم. او درباره حرم و ضریح

[صفحه ۳۷۱]

حضرت حمزه می گوید:

این مسجد (حرم) دارای بنایی محکم و در عین حال ساده و خالی از تزیینات و دارای گنبدی است که در بالای ضریح حمزه قرار گرفته است و بر این ضریح پرده ای مليله دوزی کشیده شده است، پارچه این پرده از جنس پرده در کعبه است که در مصر بافته می شود و در یک طرف آن نوشته شده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، (قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَي شَاكَلْتِه فَرُبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَنْ هُو اَهْدَى سَبِيْلًا).

و در طرف دیگرش نوشته شده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، (هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُوْلَه بِالْهُدَى وَدِيْنِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَي الدِّيْنِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا).

آنگاه عکسی را از داخل حرم ارائه می دهد که گویای وجود شبکه فلزی نسبتاً بزرگ در روی قبر شریف است و چند نفر، از جمله خود او در کنار ضریح نشسته اند و در ضمن معرفی آنان می گوید از دست راست اولین شخص متولی حرم می باشد.

[صفحه ۳۷۲]

توسعه اطراف حرم

ابراهیم رفعت پاشا می نویسد: گرچه حرم حضرت حمزه را مادر خلیفه عباسی در سال ۵۹۰ بنا کرده است لیکن این حرم در سال ۸۹۳ توسعه یافت و به دستور ملک اشرف قایتبای [۶۹۵] و با سرپرستی شاهین الجمالی متولی حرم شریف نبوی (صلی الله علیه و آله) در سمت غربی آن چاهی حفر شد و چاه دیگری نیز با چند دستگاه دستشویی به فاصله دور از حرم، برای استفاده زائران احداث گردید.

مصرع حضرت حمزه

ابراهیم رفعت با بیان اینکه در بیشتر منابع تاریخی آمده است: «مَصْرِع» و محل شهادت حضرت حمزه در دامنه «جبل الرمات» بوده و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیکر او را به این محل مسطح و هموار منتقل کرده و در آنجا دفن نموده است، به معرفی مصرع پرداخته، می گوید:

در داخل ساختمان «مصرع»، ضریحی دیده می شود که در اطراف آن پنج بیت شعر نوشته شده، با مطلع:

أعظم بمشهد لیث الله حمزة مَنْ

بیوم أُحد لخير الخلق قد نصرأ

«چه با عظمت و با شکوه است محل شهادت شیر خدا حمزه؛ کسی که در جنگ احد به بهترین خلق یاری کرد.»

ابراهیم رفعت سپس قطعه شعر دیگری را نقل می‌کند که در لوحی نوشته‌اند و در داخل ساختمان مصرع نصب کرده‌اند که از جمله ایاتش این است [۶۹۶].

[صفحه ۳۷۳]

مسجد حاز کل فخر وسؤدد

بدا نوره إلی العرش یصعدُ

مسجد منه روح خیر شهید

رجعت بالرضا یفوز مؤبد

«این مسجدی است که تمام افتخار و بزرگی را حایز گردیده و اینک نور او بر عرش صعود می‌کند.»

«این مسجدی است که روح بهترین شهید، از آن برای نیل به سعادت ابدی به سوی خدا رجعت نمود.»

ابراهیم رفعت می‌گوید لوح دیگری در بالای ضریح «مصرع» دیده می‌شود که در آن، این دو بیت نگاشته شده است:

قف علی أبوانا فی کل ضیق

واطلب الحاجات وأبشر بالمنی

فحمانا ملجأ للطالبین

وبنا تجلی الکروب والعنا

«در هر پیش آمد ناگوار به آستانه ما ملتجی باش و حاجات خود را بخواه و مژده باد بر تو برآورده شدن خواسته هایت.»

«آستانه ما پناهگاه نیازمندان است و به وساطت ما است که غمها و رنجها برطرف می‌شود.»

او سپس ضمن ارائه عکسی از اطراف حرم حضرت حمزه، به خانه‌ای که در پشت باغ خرما دیده می‌شود، اشاره نموده، می‌گوید: اینجا منزل مسکونی خادم «مصرع» حمزه (علیه السلام) است.

دو باب آب انبار در محوطه صحن

ابراهیم رفعت در همان عکس به مسجدی در پشت حرم حضرت حمزه اشاره می‌کند و می‌گوید: در کنار این مسجد دو باب آب انبار وجود دارد که دارای بنای محکم و درهای آهنین هستند، و از آب باران و سیلاب رودخانه‌ای پر می‌شوند که با مدینه چهار ساعت فاصله دارد و به وسیله تنبوشه و لوله سفالین هدایت می‌شود.

[صفحه ۳۷۴]

سپس می‌گوید: بانی این آب انبارها علی بک، بزرگ حاجب سلطان عبدالحمید می‌باشد. [۶۹۷].

گنبد مصرع حمزه در نوشته بورتون

ریچارد بورتون، جهانگرد انگلیسی که در سال ۱۸۵۳ میلادی تقریباً یکصد و پنجاه سال پیش، از احد دیدار کرده است، می‌نویسد: اینک در جایگاهی که حمزه به شهادت رسیده، قبه و گنبد محکمی بنا گردیده است. [۶۹۸].

تبرک جستن به خاک قبر حضرت حمزه

گفتار سمهودی، مدینه شناس معروف نشانگر آن است که مسلمانان از گذشته های دور به عنوان تبرک و استشفاء، خاک اطراف قبر حضرت حمزه را به اوطان خویش حمل و به صورت هدیه مدینه منوره، در میان اقوام و دوستان خود توزیع می کردند و با اینکه در میان فقهای اهل سنت انتقال خاک حرم مدنی مورد اختلاف بوده و عده ای از آنان حمل خاک مدینه را هم مانند خاک حرم مکی جایز نمی دانستند، ولی همین علما نیز حمل تربت حمزه (علیه السلام) را به دلیل سیره عملی مسلمانان جایز می دانستند. سمهودی در این مورد می گوید: زرکشی [۶۹۹] حمل تربت حمزه را از خاک سایر نقاط مدینه مستثنی دانسته و به دلیل اینکه مسلمانان در طول قرن های متمادی این تربت را برای استشفاء و مداوای سردرد به شهر و دیار خود حمل می کردند تجویز نموده است. [۷۰۰].

و همچنین او از احمد بن یکوت نقل می کند درباره حمل خاک قبور شهدا از وی سؤال نمودند، و او چنین پاسخ داد: اشکال ندارد؛ زیرا از گذشته های دور حمل خاک قبر [صفحه ۳۷۵]

حمزه در میان مسلمانان مرسوم بوده است. [۷۰۱].
و باز او از ابن فرحون نقل می کند که در دوران ما هم مانند گذشته رسم بر این است که مسلمانان از خاک موجود در نزدیکی قبر حمزه به صورت تسبیح و گردن بند ساخته، به شهر و دیار خویش حمل می کنند. [۷۰۲].
سمهودی می افزاید: چون حمل این تربت برای استشفاء و مداوا است، آن را از سیل گاهی که در نزدیکی حرم حمزه (علیه السلام) واقع است اخذ می کنند و نه از خود قبر. [۷۰۳].
به طوری که ملاحظه کردید، حمل تربت حمزه و استشفاء به آن، از قرنهای اول در میان مسلمانان معمول بوده است؛ به طوری که علمای قرن های ششم و هفتم عمل آنها را به عنوان سیره مسلمانان صدر اسلام ملاک و دلیل فتوای خویش قرار داده اند.

در قرن های اخیر

و این بینش مسلمانان نسبت به خاک حمزه (علیه السلام) و تبرک جستن با آن، تا تسلط سعودی ها و روی کار آمدن وهابی ها ادامه داشته است؛ زیرا دونالدسون جهانگرد غربی که چند سال قبل از تخریب آثار مدینه از این شهر دیدار کرده، مشاهدات خود را در کتاب خود به نام «عقیده شیعه» آورده و ضمن گزارش از اُحد و حرم حضرت حمزه، می نویسد: «در پیرامون قبور شهدا، خاک سرخ رنگی وجود دارد که به حمزه (علیه السلام) نسبت داده می شود و مردم با آن تبرک می جویند.» [۷۰۴].

زیارت رجیبه در کنار حرم حضرت حمزه

ابراهیم رفعت می گوید: از قرن های گذشته در میان مردم مدینه عادات و برنامه های مختلفی رواج داشته که یکی از آن مراسم و برنامه ها، اجتماع مردم این شهر در کنار حرم [صفحه ۳۷۶]

حضرت حمزه (علیه السلام) است و این اجتماع همه ساله از اول تا نیمه ماه رجب با حضور زن و مرد تشکیل می گردد. در این مراسم افزون بر مردم مدینه گروهی از اهالی مکه و طائف و جده و ریاح و بادیه نشینان که همه ساله برای زیارت رجیبه در مدینه حاضر می شوند - شرکت می کنند و در این اجتماع قربانی های زیادی ذبح و به حاضرین اطعام و احسان می شود. [۷۰۵].

سخن بورخارت

بورخارت مسیحی که در سال ۱۹۱۵ میلادی و در آستانه تسلط سعودی‌ها بر حجاز در زی یک مسلمان در موسم حج شرکت نموده و مطالب فراوانی از مشاهدات خود و گاهی تحلیل‌های نادرستی را در سفرنامه‌اش منعکس ساخته است، به این مراسم اشاره می‌کند و می‌نویسد: «رسم اهالی مدینه این است که هر سال یک بار از شهر خارج و سه روز متوالی در دامنه کوه احد اجتماع می‌کنند و در این مدت به سیاحت و شادمانی می‌پردازند.» [۷۰۶].

همانگونه که پیشتر ملاحظه کردید، هدف از این اجتماع در ماه رجب، عبادت و زیارت بوده نه جشن و سیاحت که بورخارت این جهانگرد غربی با برداشت و بینش خود مطرح نموده است.

چادرهایی که در این مراسم برافراشته می‌شد

لیب بتنونی مصری نیز که پیش از تخریب آثار مدینه به حج مشرف شده، در سفرنامه‌اش عکسی از حرم حضرت حمزه ارائه می‌کند که در اطراف آن چادرهای زیادی برافراشته شده و در زیر آن عکس، این جمله را می‌نویسد:

«مسجد سیدنا حمزه و حوله زوار المدینه»؛ [۷۰۷] «این حرم حضرت حمزه است که در اطراف آن چادرهای زائران مدینه دیده می‌شوند.»

[صفحه ۳۷۷]

عقیده و عملکرد وهابیان

این بود آنچه که درباره ساختمان حرم حضرت حمزه (علیه السلام) از قرن اول تا قرن چهاردهم هجری رخ داده است و این بود گوشه‌ای از زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مراسم زیارت و اظهار ارادت مسلمانان نسبت به ساحت مقدس حمزه سید الشهداء که بر اساس پیروی آنان از رسول گرامیشان انجام می‌گرفته است.

ولی با تسلط وهابیان و با روی کار آمدن سعودی‌ها در حجاز، نه تنها حرم شریف حضرت حمزه و حرم‌ها و بقاع متعلق به شخصیت‌های اسلامی منهدم گردید، بلکه آنان از راه فرهنگی و ممنوع ساختن زیارت، به تضعیف عقیده و بینش مسلمانان و تقویت عقیده نو ظهور خویش پرداختند که تعطیل نمودن زیارت رجیبه در کنار حرم حضرت حمزه از نمونه‌های آن می‌باشد.

و جای تأسف است که امروز نویسندگان و مؤلفان در حجاز، اقدامات این گروه تندرو را بزرگترین افتخار تلقی می‌کنند و دور شدن از راه و رسم رسول خدا را نسبت به

[صفحه ۳۷۸]

نسل‌های آینده مسلمانان، بزرگترین امتیاز مذهبی برای خود می‌دانند و سایر مسلمانان را به شرک و بت پرستی متهم می‌سازند. مثلاً نویسنده و مورخ معاصر «احمد سباعی» مکی با اشاره به این نوع مراسم و اجتماعات و ادعیه و زیارات، می‌گوید: «این بدعتها! از دوران فاطمی‌ها و در اثر تمایل و تشیع آنان نسبت به اهل بیت به وجود آمده بود و در طول تاریخ ادامه داشت تا اینکه سعودی‌ها در سال ۱۳۴۳ به مکه وارد شدند و این اعمال را ابطال و این مراسم را الغاء نمودند.» [۷۰۸].

آری، آنان در عقیده خود آنچنان پافشاری و اصرار ورزیدند که حتی مسافرت به شهر مدینه را، اگر توأم با قصد زیارت قبر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) باشد، عملی حرام و گناهی بس بزرگ و غیر قابل بخشودنی دانستند.

باورقی

[۱] یکی از این تألیفات که در سال ۱۴۱۲ ق در مدینه منتشر شده کتابی است به نام «تاریخ المعالم المدینه المنوره قديماً وحديثاً» به قلم سید احمد یاسین. مؤلف در این کتاب چهارصد صفحه ای تا آنجا که توانسته است آثار قدیمی و تازه های مدینه را از مساجد و قلعه ها و چاه ها و قصرها و بناهای مهم اداری را با عکس و شرح و تفصیل معرفی نموده ولی از بقیع حساس ترین اثر تاریخی مدینه فقط در هفت سطر و به عنوان گورستان عمومی مردم مدینه یاد نموده است.

[۲] صافات، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۸۱.

[۳] همان.

[۴] همان.

[۵] نساء: ۶۹. کسانی که از خدا و پیامبرش اطاعت کنند، با آنها خواهند بود که خداوند نعمتشان داده است؛ آنان همانا پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحان هستند، و چه نیکو رفیقانند.

[۶]. نساء: ۶۵... اگر مسلمانان بر خود ستم روا دارند (و آلوده به گناه گردند) و به نزد تو آیند و توبه و استغفار کنند و رسول هم بر آنان استغفار و درخواست آموزش از خدا کند، خدا را توبه پذیر و مهربان خواهند یافت.

[۷] منافقون: ۵.

[۸] کهف: ۲۱.

[۹] نام اصلی «الخلیل» که در ۲۵ کیلومتری بیت المقدس واقع شده، «خَبْرُون» یا «خَبْرِي» است.

[۱۰] تاریخ طبری، ۳ / ۴۰۵ چاپ لبنان مؤسسه اعلمی. تاریخ ابوالفداء، ۷ / ۵۸، چاپ مکتبه المعارف بیروت.

[۱۱] در باره احادیث، به کتاب «شفاء السقام» از سُبُکِی (متوفای ۷۵۶) و «وفاء الوفا» ی سمهودی (متوفای ۹۱۱) ج ۴، که هر دو از علمای بزرگ اهل سنت می باشند، مراجعه شود.

[۱۲] صحیح مسلم کتاب الزکات باب ذکر الخوارج، حدیث شماره ۱۰۶۳.

[۱۳] همان، ح ۱۰۶۴.

[۱۴] اخبار مربوط به خوارج، در صحیح بخاری، در ضمن نُه حدیث و در صحیح مسلم و سایر صحاح و مسانید، در طی سی حدیث آمده است.

[۱۵] صحیح مسلم، ح ۱۴۸.

[۱۶] همان، ح ۱۴۷.

[۱۷] همان، ح ۱۵۶.

[۱۸] صحیح مسلم، ح ۱۵۸.

[۱۹] همان، ح ۱۰۶۴.

[۲۰] یکی از معروف ترین کتاب های ابن تیمیه، منهاج السنه است در چهار جلد بزرگ. او این کتاب را در رد کتاب «منهاج الاستقامه فی اثبات الامامه تألیف عالم بزرگ شیعه، علامه حلی» (م ۷۲۶ ق.) نوشته است. آنچه در این پیشگفتار از منهاج السنه نقل می شود از چاپ اول این کتاب است که در بولاق مصر به طبع رسیده است.

[۲۱] الدرر الکامنه، ج ۱، ص ۱۵۴.

[۲۲] همان.

[۲۳] همان.

[۲۴] به نام «الصواعق الالهیه» نسخه‌هایی از این کتاب که در استانبول چاپ شده است در کتابخانه بزرگ آیت الله العظمی مرعشی نجفی موجود است.

[۲۵] الفجر الصادق، ص ۲۲، به نقل و هایت مبانی فکری و کشف الارتیاب، ص ۲۴.

[۲۶] تاریخ المملکه العربیه السعودیه، ج ۳، ص ۷۳، به نقل و هایت مبانی فکری. نوشته آیت الله سبحانی.

[۲۷] محمد ابوزهره، العقائد الاسلامیه، ص ۳۴۳.

[۲۸] در این بحث به جلد اول کتاب بیان ترجمه نویسنده با همکاری آقای هریسی مراجعه شود.

[۲۹] خدا قابل رؤیت و قابل درک با هیچ یک از حواس نیست زیرا خداوند می‌فرماید چشم‌ها او را نمی‌بینند ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند.

[۳۰] منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۱۸، چاپ بولاق مصر طبع اول.

[۳۱] طه: ۵.

[۳۲] فتح: ۱۰.

[۳۳] رحله ابن بطوطه، ص ۹۰، چاپ دار التراث بیروت.

[۳۴] الدرر الکامنه، ج ۱، ص ۱۰۴.

[۳۵] ج ۱، صص ۴۵۱ و ۴۵۲ به نقل از دائرة المعارف اسلامی ج ۱۸۷.

[۳۶] منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۶۲.

[۳۷] یکی از کتاب‌های ابن قیم اعلام الموقنین و یکی دیگر القصیده النونیه است که الکافیة الشافیة فی الانتصار للفرقة الناجیه نامیده است و دارای بیش از شش هزار بیت است که اکثر این اشعار بیان عقیده استادش ابن تیمیه است. این کتاب در دارالمعرفه بیروت از روی نسخه‌ای که در ۱۳۴۵ ق. در قاهره چاپ شده، افست گردیده است.

[۳۸] منهاج السنه ۱ / ۲۱۶ - ۲۱۵.

[۳۹] القصیده النونیه، ص ۲۴۳.

[۴۰] الدرر الکامنه، ۱ / ۱۵۵.

[۴۱] کشف الارتیاب، ص ۱۲۵.

[۴۲] صص ۱۳۰ - ۱۳۳.

[۴۳] کشف الارتیاب، ص ۱۲۷.

[۴۴] همان.

[۴۵] کشف الارتیاب، ص ۵۵.

[۴۶] کهف: ۱۰۳ و ۱۰۴.

[۴۷] سمهودی از امام مالک نقل می‌کند که تعداد ده هزار نفر از صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مدینه از دنیا رفته‌اند و طبیعی است که همه یا اکثر آنان در بقیع به خاک سپرده شده‌اند.

[۴۸] نهاییه؛ واژه بقیع.

[۴۹] معجم البلدان، واژه بقیع.

[۵۰] ابن شبه، تاریخ، ۱ / ۹۶.

[۵۱] ابن شبه، همان، استیعاب، ۳ / ۸۵؛ اسد الغابه، ۳ / ۳۸۷.

[۵۲] در تاریخ وفات عثمان بن مظعون و ابراهیم به اسد الغابه شرح حال آنان مراجعه شود.

[۵۳] ابن شبه، تاریخ، ۱ / ۹۶.

[۵۴] همان، ۹۱؛ وفاء الوفا، ۳ / ۸۸۳.

[۵۵] ترمذی، سنن، ۲ / ۲۵۸، حدیث شماره ۱۰۵۹.

[۵۶] سمهودی، وفاء الوفا، ۳ / ۸۸۵.

[۵۷] ابن شبه، تاریخ، ج ۱، ص ۸۹، ۹۰ و ۹۵.

[۵۸] سمهودی متوفای ۹۱۱ هـ در وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۸۸ می گوید: این دو گورستان با مرور زمان متروک و آثار آنها از بین رفته و لیکن سمت آنها در مدینه معلوم و مشخص است.

[۵۹] وفات وی در دو سال و نیم از هجرت گذشته، واقع شده است.

[۶۰] وفات وی در ذی حجه سال هشتم هجری واقع شده است.

[۶۱] بجز خدیجه که در مکه و میمونه که در سرف دفن شده اند.

[۶۲] «روحاء»؛ جایگاه انبساط و راحتی و «زوراء»؛ محل توجه و زیارت را گویند. روحاء بخش میانی بقیع و محلی است که قبر عثمان بن مظعون و ابراهیم فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن قرار گرفته و این تسمیه و تفأل از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده که به هنگام دفن عثمان بن مظعون فرمود: «هذه الروحاء». تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۰۰.

[۶۳] اخبار المدینه ج ۱، ص ۱۵۲. - وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۸۹. - عمدة الأخبار فی مدینه المختار، ص ۱۵۱.

[۶۴] در صفحات آینده این مطلب روشن خواهد شد.

[۶۵] ابن نجار می گوید: عمر بن عبدالعزیز خانه ای را که متعلق به زید بن علی و خواهرش خدیجه بود، به مبلغ هزار و پانصد دینار خریداری و تخریب نمود و جزو بقیع قرار داد و مقبره خصوصی خاندان عمر بن خطاب گردید. اخبار المدینه، ص ۱۵۶.

[۶۶] تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۱، ص ۱۰۱.

[۶۷] تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۰۱. - عمدة الأخبار فی مدینه المختار، ص ۵۲.

[۶۸] تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۰۵. - وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۰۱.

[۶۹] همان؛ وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۰۱.

[۷۰] تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۰۱. - وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۰۱.

[۷۱] تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۰۶. - وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۰۱.

[۷۲] اعیان الشیعه، شرح حال امیر مؤمنان و حضرت زهرا (علیهما السلام).

[۷۳] وفات فاطمه بنت اسد در سال چهارم و بنا به قولی در سال ششم هجرت واقع شده است.

[۷۴] وفات عباس عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در ماه رجب و یا در ماه رمضان در سال سی و دو واقع شده است. مرحوم شهید ثانی در دروس به استحباب زیارت او تصریح نموده و در زیارت رسول خدا از دور آمده است: «السلام علی عمک سید الشهداء، السلام علی عمک العباس بن عبدالمطلب». محدث قمی، تحفه الأحاب، ۲۴۱.

[۷۵] تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۲۷.

[۷۶] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۰.

[۷۷] عمدة الأخبار، ص ۱۵۳.

- [۷۸] عمده الأخبار، ص ۱۵۳.
- [۷۹] تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۱۱.
- [۸۰] ارشاد مفید، ص ۱۹۲ - اعلام الوری، ص ۲۱۱.
- [۸۱] اخبار مدینه الرسول، ص ۱۵۳.
- [۸۲] احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۲۶۰.
- [۸۳] مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۹.
- [۸۴] همان، ص ۲۳۲.
- [۸۵] همان، ص ۲۹۷.
- [۸۶] در مورد دفن عبدالله در آینده بحث مستقل خواهیم داشت.
- [۸۷] رافع بن مالک انصاری از شخصیت‌های بارز و از صحابه و یاران با وفای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می باشد او برای بیعت با رسول خدا به مکه مسافرت نموده و در بیعت عقبه اول و دوم حاضر گردید و پس از فراگرفتن چند سوره از قرآن، به مدینه مراجعت و به دعوت اقوام و عشیره اش به اسلام مشغول شد و در دو جنگ مهم بدر و احد حضور داشت که در جنگ احد به شهادت رسید و جنازه اش به مدینه حمل و در خانه آل نوفل به خاک سپرده شد. - اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۵۸ - اصابه، ج ۱، ص ۴۹۹ - وفاءالوفا، ج ۳، ص ۹۴۱.
- [۸۸] سعد بن مالک ساعدی (پدر سهل ساعدی) از صحابه و از انصار است. وی که برای شرکت در جنگ بدر آماده می گردید مریض شد و از دنیا رفت. جنازه اش را در کنار خانه ی بنی قارط به خاک سپردند. رسول خدا او را عملاً از شرکت کنندگان در جنگ محسوب نمود و سهم وی را از غنائم جنگی به فرزندانش تحویل داد. اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۸۹ - اصابه، ج ۲، ص ۳۴ - استیعاب، ج ۲، ص ۳۵.
- [۸۹] اعلام الوری، ص ۱۴۴.
- [۹۰] همان، ص ۱۵۸.
- [۹۱] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۹۰ - اخبار المدینه ابن نجار، ص ۱۵۷. در نسخه موجود از اخبار المدینه جمله: «یرید العریض و معه اهله» وجود ندارد.
- [۹۲] و بنا به نقل رافعی در «عنوان النجابه فیمن دفن بالمدینه من الصحابه» محتمل است قبر عبدالله در مکه باشد.
- [۹۳] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۹۰.
- [۹۴] صحیح مسلم، ج ۴، ح ۲۴۰۴ - سنن ترمذی، ص ۵ - کتاب المناقب، ح ۳۸۰۸. سنن ابن ماجه مقدمه، ح ۱۱۵.
- [۹۵] سنن ترمذی، ج ۵ - کتاب المناقب، ح ۳۷۹۶ - مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱.
- [۹۶] سنن ترمذی، ج ۵ - المناقب، ح ۳۸۱۵ - مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱ و ج ۲، ص ۲۶.
- [۹۷] این مطلب در طی چندین حدیث در کتب تفسیر در ذیل تفسیر آیه تطهیر آمده است و متن یکی از این احادیث که در تفسیر الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۹ و در المیزان، ج ۱۶، ص ۳۳۷ نقل گردیده این است: «و اخرج ابن مردویه عن ابن عباس قال شهدنا رسول الله (صلی الله علیه و آله) تسعة اشهر یأتی کل یوم باب علی بن ابی طالب رضی الله عنه عند وقت کل صلوة فیقول السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته اهل البیت، انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً، الصلوة رحمکم الله».
- [۹۸] سنن ابی داود کتاب الفتن و الملاحم، ص ۴۱۶ - مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۶۳ - سنن ابن ماجه، ج ۲، کتاب الفتن ح ۳۹۵۸ - مستدرک صحیحین، ج ۳، ص ۱۵۸.

[۹۹] نفس زکیه محمد بن عبدالله بن حسن بن امام حسن مجتبی (علیهم السلام) در ماه رجب ۱۴۵ در مدینه قیام نمود و مردم این شهر و مکه و یمن با وی بیعت نمودند. منصور ولیعهد و برادرزاده خویش، عیسی بن موسی را به همراه شش هزار تن به مدینه اعزام کرد. محمد و یارانش غسل نموده و کفن پوشیدند و خود را معطر کردند و در میان او و نیروهای عیسی جنگ سختی در گرفت تا به احجار زیت کشیده شد و نفس زکیه و همراهانش در این نقطه پس از مقاومت شدید به شهادت رسیدند، سر او را نزد منصور فرستادند و پیکرش به وسیله خواهرش زینب و دخترش فاطمه در بقیع دفن گردید. می گویند بر بدن وی آنقدر زخم وارد شده بود که به هر عضوی از اعضایش دست می زدند، متلاشی و از تنش جدا می گردید، شهادت نفس زکیه در چهاردهم ماه رمضان ۱۴۵ - بوقوع پیوست. تاریخ طبری کامل ابن اثیر و تاریخ ابن کثیر حوادث سال ۱۴۵. مقاتل الطالیین، ص ۱۶۱ - تذکره الخواص، ص ۲۳۱ - تتمه المنتهی، ص ۱۳۵.

[۱۰۰] مقاتل الطالیین، ص ۲۹۰.

[۱۰۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳۴.

[۱۰۲] صحیح بخاری، ج ۹ - کتاب الفتن باب الإستخلاف و کتاب الاحکام - صحیح مسلم، ج ۶، کتاب الاماره.

[۱۰۳] مرگ سعد بن ابی وقاص در سال ۵۶ واقع شده است.

[۱۰۴] اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۹۳؛ تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۱۶؛ عمده الاخبار، ص ۱۵۲؛ وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۹۹.

[۱۰۵] ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب پسر عموی رسول خدا و برادر رضاعی آن حضرت است و از فضیلتی صحابه به شمار می آید. در فتح مکه و جنگ حنین شرکت جسته و در سال بیست وفات نموده است. نک: اسد الغابه.

[۱۰۶] اقرب الموارد می گوید: فضای بدون سقف و بنا را که در وسط خانه های محله ای واقع شود «قاعه» می گویند.

[۱۰۷] اصابه، ج ۴، ص ۹۰؛ تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۲۷؛ وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۱؛ عمده الاخبار، ص ۱۵۶.

[۱۰۸] تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۲۷.

[۱۰۹] تاریخ المدینه، ص ۱۲۶.

[۱۱۰] احسن التقاسیم، به ترجمه علی النقی منزوی، ج ۱، ص ۱۱۸.

[۱۱۱] قال الذین غلبوا علی أمرهم لتتخذن علیهم مسجداً، کهف: ۲۱.

[۱۱۲] تاریخ طبری، چاپ دارالقلم بیروت، ج ۳، ص ۱۴۳.

کامل ابن اثیر، چاپ دارالکتاب بیروت، ج ۳، ص ۹۱.

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید به تحقیق محمد ابراهیم ابوالفضل، ج ۱۰، ص ۹۱.

[۱۱۳] مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۹۸ - ۳۹۷.

تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۳۲.

دلائل النبوه بیهقی به نقل وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۳۹.

اسدالغابه، ج ۲، ص ۵۰.

[۱۱۴] تاریخ المدینه ابن زباله، به نقل وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۹۴ و ۹۱۴.

تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۰۲.

عمده الاخبار، ص ۱۵۲.

اسدالغابه، ج ۳، ص ۳۸۷.

[۱۱۵] در توضیح این مطلب به جلد اول سیری در صحیحین از ابن نویسنده مراجعه شود.

[۱۱۶] نمونه هایی از این حدیثهای ساختگی که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل گردیده است:

الف: یخرج عند انقطاع من الزمان و ظهور من الفتن رجل یقال له السفاح فیکون اعطائه المال حشیاً. مسند احمد، ج ۳، ص ۸۰. تاریخ الخلفاء، ص ۲۳۸.

ب: منا السفاح و منا المنصور و منا المهدي.

تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۲.

تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۶۳.

ج: اوصانی الله بذی القربی و امرنی ان ابدء بالعباس. مستدرک صحیحین، ج ۳، ص ۳۳۴ بدین ترتیب رسول خدا هم سه تن از خلفای عباسی را مورد تأیید قرار داده و هم عباس را برتر از همه افراد اهل بیت معرفی نموده است.

[۱۱۷] سفاح بهنگام ایراد اولین خطبه، زبانش بند آمد، داود بن علی در پایه دوم منبر قرار گرفت و بجای وی خطبه خواند که از جملات خطبه اش این است: ما وقف هذا الموقف بعد رسول الله احدٌ أولى به من علی بن ابی طالب و هذا القائم خلفی. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۰.

[۱۱۸] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۶

معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۹.

[۱۱۹] زیرا مخالفت منصور با علویان از سال ۱۴۵ با قیام محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسن علنی گردید بطوری که مورخان درباره او گفته اند:

«كان المنصور اول من أوقع الفتنة بين العباسيين و العلویین و كانوا قبل شیئاً واحداً. تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۳.

[۱۲۰] مجله میقات، ش ۴، مقاله: حجاج شیعی در دوره صفوی، ص ۱۲۵ - ۱۲۴.

[۱۲۱] برکیارق بن ملکشاه سلجوقی ملقب به رکن الدین و مکنی به ابوالمظفر از پادشاهان مشهور سلسله سلاجقه و چهارمین پادشاه (۴۹۸ - ۴۸۶ هـ ق.) از این سلسله است. نگا: لغتنامه دهخدا.

[۱۲۲] صحیح آن براوستانی است. یاقوت حموی می گوید: براوستان از روستاهای قم و از آنجاست مجدالملک وزیر برکیارق که در سال ۴۷۲ به قتل رسید.

[۱۲۳] الکامل چاپ دارالکتاب العربی، بیروت، ج ۸، ص ۲۱۴.

مرحوم قاضی نورالله شوشتری مطلبی نقل می کند که دلیل بر متهم بودن مجدالملک به کشتن یک نفر از اهل سنت می باشد، آنگاه این موضوع را مورد تردید قرار می دهد. به نظر می رسد قتل معمار یاد شده هم با این قتل ارتباط داشته و موضوع دارای اهمیت بوده که در تاریخ منعکس شده است.

[۱۲۴] النقص، ص ۵۸، قزوینی از بزرگان علما و متکلمین در قرن ششم می باشد. از آثار اوست کتاب النقص معروف به «بعض مثالب النواصب» که برای اولین بار به همت مرحوم محدث ارموی در سال ۱۳۳۱ در بیش از هفتصد صفحه چاپ شده است.

[۱۲۵] اصل این قبه از آثار مجدالملک، ولی ایوانهای اطراف از آثار سلاطین صفوی است.

[۱۲۶] مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۵۸.

[۱۲۷] هدیه الاحباب، ص ۱۱۹.

[۱۲۸] رحلة ابن جبیر، چاپ دارالکتاب اللبنانیه، ج ۶۴.

[۱۲۹] اخبار مدینه الرسول، ص ۱۵۳؛ گفتار ابن نجار را سمهودی در وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۶ آورده است.

[۱۳۰] تاج المفرق فی تحلیه علماء مشرق مطبعه فضاله مغرب، ج ۱، ص ۲۸۸.

[۱۳۱] رحلة ابن بطوطه چاپ دارالتراث بیروت، ص ۱۱۹.

[۱۳۲] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۶.

[۱۳۳] موسوعة العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۸۳.

[۱۳۴] وصف المدینة المنوره صفحه ۱۰. این کتاب جزو مجموعه ای است به عنوان رسائل فی تاریخ المدینة که در سال ۱۳۹۲ هـ از طرف منشورات دارالایمامه ریاض منتشر شده است.

[۱۳۵] مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶.

[۱۳۶] وفاء الوفا ج ۳، ص ۹۱۶.

[۱۳۷] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۶.

[۱۳۸] تاریخ الخلفاء، ص ۴۲۴.

[۱۳۹] قبلا اشاره گردید که بانی هر سه حرم شریف، مجدالملک براوستانی است.

[۱۴۰] اخبار المدینة، از انتشارات مکتبه الثقافه، مکه مکرمه، ص ۱۵۳.

[۱۴۱] تاج المفرق فی تحلیه علماء مشرق، چاپ مطبعه فضاله، مغرب، ج ۱، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

[۱۴۲] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۶.

[۱۴۳] وی سلطان محمود ثانی سی امین سلطان عثمانی است که در سال ۱۲۲۳ در ۲۴ سالگی به سلطنت رسیده و در سال ۱۲۵۵ هـ از دنیا رفته است. نک: قاموس الاعلام ترکی، ج ۶، ص ۴۲۲۵.

[۱۴۴] سفر نامه فرهاد میرزا، چاپ مطبوعاتی علمی ۱۳۶۶ ش. تهران، ص ۱۴۱.

[۱۴۵] همان.

[۱۴۶] تحفه الحرمین، ص ۲۲۷.

[۱۴۷] میرزا محمد حسین فراهانی در سال ۱۲۶۴ هـ در قریه آهنگران از قرای فراهان متولد گردید، پدرش میرزا مهدی معروف به ملک الکتاب از شعرا و خوشنویسان دوران فتحعلی شاه است.

[۱۴۸] سفر نامه فراهانی (ص ۲۲۸ این کتاب) به کوشش مسعود گلزاری در سال ۱۳۶۲ شمسی چاپ شده است.

[۱۴۹] اخبار مدینة الرسول، چاپ مکتبه دارالثقافه، مکه مکرمه، ص ۱۵۳. همین مطلب در وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۶ آمده است.

[۱۵۰] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۶.

[۱۵۱] جمع جنی واحد پول مصر است.

[۱۵۲] تحفه الحرمین، ص ۲۵۷.

[۱۵۳] امین الدوله میرزا علی خان در سال ۱۳۱۵ هـ ق. در اوائل سلطنت مظفرالدین شاه، به نخست وزیری رسید و در سال ۱۳۱۶ عزل گردید و در سال ۱۳۲۲ هـ از دنیا رفت. وی در ایجاد رسم الخط جدید (شکسته نستعلیق) و طرز ساده نویسی سرآمد زمان خویش به شمار می آید. نک: لغتنامه دهخدا. و می توان سفرنامه او را به عنوان نمونه ای از رسم الخط وی، معرفی نمود که در کتابخانه عمومی آیه الله العظمی مرعشی قم به شماره ۲۵۳۳۳۷ موجود است.

[۱۵۴] یک کلمه ناخوانا.

[۱۵۵] یک کلمه ناخوانا.

[۱۵۶] سفرنامه امین الدوله - این سفرنامه شماره صفحه ندارد.

[۱۵۷] مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۷. این کتاب در سال ۱۳۴۳ هـ در مصر چاپ شده است.

- [۱۵۸] سفر نامه سیف الدوله به تصحیح علی اکبر خدا پرست، چاپ ۱۳۶۴ ش. ص ۱۴۳.
- [۱۵۹] منظور وی از «وکلا»، سران و امرای مدینه است که از طرف حکام عثمانی تعیین می گردیدند.
- [۱۶۰] تحفه الحرمین، ص ۲۱۲.
- [۱۶۱] رحله ابن جبر - چاپ دارالکتاب اللبنانیه، ص ۱۴۴.
- [۱۶۲] تاج المفرق فی تحلیه علماء مشرق - چاپ مطبعه فضاله مغرب ج ۱، ص ۲۸۹ - ۲۸۸.
- [۱۶۳] رحله ابن بطوطه، ص ۱۱۹. وی این کتاب را در سال ۷۵۷ نوشته است.
- [۱۶۴] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۶.
- [۱۶۵] توصیف مدینه، مجله میقات حج - شماره ۵ ص ۱۱۸.
- [۱۶۶] سفر نامه فرهاد میرزا چاپ علمی، ص ۱۴۰.
- [۱۶۷] سفر نامه فراهانی، ص ۲۲۸.
- [۱۶۸] سید محسن جبل عاملی ملقب به امین متولد روستای شقرای جبل عامل تحصیل کرده حوزه علمیه نجف مقیم دمشق از بزرگان علمای امامیه و از مفاخر شیعه اثنی عشریه در قرن چهاردهم مؤلف ده ها جلد کتاب سودمند در موضوعات مختلف از جمله آنهاست. کتاب اعیان الشیعه که قبلاً در بیش از پنجاه جلد و اخیراً در ده مجلد بزرگ و قطور در لبنان چاپ شده همانگونه که از اسمش پیداست کتابی است پر ارزش و از محاسن جهان شیعه در عصر حاضر و کتاب دیگر او کشف الارتیاب است در رد وهابیت و بهترین تألیف در موضوع خود. رفع الله فی الخلد مقامه.
- [۱۶۹] کشف الارتیاب: ۳۲۴.
- [۱۷۰] رحله بتونوی، ص ۲۳۷. این کتاب سفرنامه حج سال ۱۳۲۷ هـ است که در سال ۱۳۲۹ در مصر چاپ شده است.
- [۱۷۱] سفر نامه میرزا حسین فراهانی، ص ۲۲۸.
- [۱۷۲] تحفه الحرمین، ص ۲۲۷.
- [۱۷۳] توصیف مدینه - فصلنامه میقات حج، شماره ۵، ص ۱۱۸.
- [۱۷۴] سفرنامه فرهاد میرزا، ۱۵۶.
- [۱۷۵] سفر نامه سیف الدوله، ص ۱۴۳.
- [۱۷۶] نوشته مخبر السلطنه که «این ضریح را امین السلطنه نصب کرده است» از جهاتی قابل تردید است - نک: سفر نامه مخبر السلطنه، ص ۲۷۰.
- [۱۷۷] موسوعه العتبات المقدسه، ۳ / ۳۲۹.
- [۱۷۸] شرح تائیه دعبل خزاعی - علامه مجلسی (رضی الله عنه).
- [۱۷۹] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۰۶.
- [۱۸۰] صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوه خبیر، ح ۳۹۹۸؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، ح ۱۷۵۹.
- [۱۸۱] استیعاب مطبوع در حاشیه اصابه، ج ۴، ص ۳۷۹.
- [۱۸۲] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۰.
- [۱۸۳] امالی مفید، ص ۱۴۶.
- [۱۸۴] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۳.
- [۱۸۵] در آینده توضیح خواهیم داد که از قرن ششم این خانه مجدداً با نرده کشی اطراف آن، بطوری که امروز می بینیم، از مسجد

- مجزا و محوطه آن مشخص شده است.
- [۱۸۶] اصول کافی ج ۱، ص ۴۶۱؛ عیون الأخبار، ص ۳۱۱.
- [۱۸۷] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۱.
- [۱۸۸] مناقب، ج ۳، ص ۳۶۵.
- [۱۸۹] بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۱.
- [۱۹۰] عیسی بن موسی از محدثین و علمای اهل سنت و معاصر با امام صادق (علیه السلام) است. نک: تهذیب التهذیب.
- [۱۹۱] قرب الإسناد به نقل بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۲.
- [۱۹۲] اقبال الاعمال، ص ۶۲۳.
- [۱۹۳] روضه کافی، به نقل وسائل الشیعه، ج ۱، کتاب الطهاره؛ ب ۱۳، از ابواب دفن، حدیث ۶ و ۱۰.
- [۱۹۴] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۶.
- [۱۹۵] نهج البلاغه، گفتار ۲۰۲.
- [۱۹۶] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۹.
- [۱۹۷] امالی، ص ۳۳.
- [۱۹۸] امالی، ج ۱، ص ۱۰۸.
- [۱۹۹] این زیارت همان زیارت معروف است که در کتب ادعیه و زیارات نقل شده است، به انضمام صلوات مخصوص برای هر یک از معصومین (علیهم السلام).
- [۲۰۰] من لایحضره الفقیه، به تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۲، ص ۵۷۴ - ۵۷۲
- زیارت معروف: «یا ممتحنه امتحنک الله الذی خلقک...» را مرحوم علامه مجلسی در مزار بحار از طریق محمد عریضی، از امام باقر (علیه السلام) نقل نموده است. لابد این زیارت منقول، به دست مرحوم صدوق نرسیده و یا در سند آن مناقشه فرموده است.
- [۲۰۱] معانی الأخبار، ص ۲۶۸.
- [۲۰۲] مقنعه، طبع دبیرخانه کنگره شیخ مفید، ص ۴۵۹.
- [۲۰۳] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۶۵.
- [۲۰۴] اعلام الوری، ص ۱۵۹.
- [۲۰۵] اقبال، ص ۲۲۴.
- [۲۰۶] این سومین روایت از روایاتی است که ما نقل نمودیم.
- [۲۰۷] اقبال، ص ۶۲۳.
- [۲۰۸] بحار، ج ۴۳، ص ۱۸۸.
- [۲۰۹] بحار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۳.
- [۲۱۰] همان.
- [۲۱۱] لوح این سؤال و جواب که جنبه تخصصی دارد در جلد سوم هزار و یک کلمه، صفحه ۴۴۷ منعکس گردیده است.
- [۲۱۲] وی اولین مدینه شناسی است که در این موضوع تألیفی هم داشته و در سال ۱۹۹ در قید حیات بوده است.
- [۲۱۳] تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۰۸.
- [۲۱۴] تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۷۶.

- [۲۱۵] این اقوال را ابن شبه در تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۰۵ و ۱۰۶ و سمهودی در وفاءالوفاء ج ۳، ص ۹۰۱ نقل نموده اند.
- [۲۱۶] وفاءالوفاء ج ۳، ص ۹۰۱.
- [۲۱۷] اخبار المدینه، ص ۱۵۴.
- [۲۱۸] عمده الاخبار، ص ۱۵۴.
- [۲۱۹] مانند علی حافظ در کتاب خود فصول من تاریخ المدینه، ص ۱۶۸.
- [۲۲۰] تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۲۷؛ وفاءالوفاء، ج ۳، ص ۹۱۰.
- [۲۲۱] ابن حبان از بزرگترین محدثان و علمای اهل سنت در قرن چهارم (متوفای ۳۵۴) می باشد و کتاب او از بهترین کتابهای حدیث به شمار می آید.
- [۲۲۲] عمده الاخبار، ص ۱۵۳.
- [۲۲۳] مروج الذهب ج ۳، ص ۲۹۷؛ سمهودی در وفاءالوفاء ج ۳، ص ۹۰۵ می گوید: این گفتار مسعودی متعلق به سال ۳۳۲ هـ ق. می باشد.
- [۲۲۴] توصیف مدینه، به نقل از فصلنامه میقات حج شماره ۵، ص ۱۱۷.
- [۲۲۵] ذخائرالعقبی، ص ۵۴.
- [۲۲۶] محمد بن عبدالبر قرطبی مالکی (متوفی ۴۶۳ هـ ق.) از شخصیت‌های علمی و دارای کتابها و تألیفات متعددی است، از معروفترین آنها «استیعاب فی اسماء الأصحاب» می باشد. این کتاب در پاورقی «الإصابة» در مصر چاپ شده است. محب الدین طبری مکی شافعی، محدث و مفتی حرم مکه، مؤلف کتاب «الأحكام و ذخایر العقبی» می باشد، وفات وی در سال ۶۷۴ یا ۶۹۴ واقع شده است.
- [۲۲۷] تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۲۳.
- [۲۲۸] وفاءالوفاء، ج ۳، ص ۸۹۵.
- [۲۲۹] اخبار مدینه الرسول، ص ۱۵۶. این دو قبر که در خارج بقیع و دارای گنبد قدیمی و جداگانه ای بودند، پس از تخریب گنبدها با احداث دیواری به دور آنها، مشخص و مورد توجه عده ای از زائران بودند ولی در این چند سال اخیر، به علت توسعه بقیع در داخل بقیع قرار گرفتند و اینک اثری از آنها باقی نیست.
- [۲۳۰] وفاءالوفاء، ج ۳، ص ۸۹۳.
- [۲۳۱] عمده الاخبار، ص ۱۵۳ و ۱۵۷.
- [۲۳۲] سید بن طاوس در مصباح الزائر، صص ۲۴ و ۲۵ در این باره بیان زیبایی دارد.
- [۲۳۳] فروع کافی؛ ج ۴، ص ۵۵۶؛ صحیح بخاری، ابواب فضائل المدینه، ح ۱۷۸۹ و ابواب التطوع، ح ۱۱۳۷، ۱۱۳۸؛ صحیح مسلم، ح ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳۶، ۲۹۷، ۴۳۸ و ۴۶۶.
- [۲۳۴] کامل الزیارات، ص ۱۶.
- [۲۳۵] فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۶؛ کنز العمال، ج ۱۲، صص ۲۵۷ و ۲۵۸.
- [۲۳۶] فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۶.
- [۲۳۷] منابع این حدیث را پیشتر آوردیم.
- [۲۳۸] مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۴.
- [۲۳۹] مسند احمد، ج ۳، ص ۳۸۹؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۶۰.

[۲۴۰] مسند احمد، ج ۳، ص ۶۴؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۶۱.

[۲۴۱] کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۶۰.

[۲۴۲] وفاء الوفا، ج ۱، ص ۴۳۵.

[۲۴۳] وفاء الوفا، ج ۱، ص ۴۳۵.

[۲۴۴] تاریخ المسجد النبوی، ص ۱۱۶، چاپ مدینه.

[۲۴۵] فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۵.

[۲۴۶] مناقب، ج ۳، ص ۳۶۵.

[۲۴۷] فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۶.

[۲۴۸] همان.

[۲۴۹] همان.

[۲۵۰] عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۱.

[۲۵۱] قرب الاسناد، ص ۲۹۳، چاپ ۱۴۱۷، مؤسسه کوشانیپور.

[۲۵۲] اقبال الاعمال، ص ۶۲۳.

[۲۵۳] من لا یحضره الفقیه، با تصحیح غفاری، ج ۲، ص ۵۷۲.

[۲۵۴] به نقل از مناقب، ج ۳، ص ۳۶۵.

[۲۵۵] اعلام الوری، ص ۱۵۹.

[۲۵۶] اقبال الاعمال، ص ۶۲۴.

[۲۵۷] به نقل وافی، ج ۸، ص ۱۳۷۰.

[۲۵۸] مناقب، ج ۳، ص ۳۶۵.

[۲۵۹] رساله حسنیه، چاپ سنگی بدون مشخصات.

[۲۶۰] تحریر، فصل زیارات، ص ۱۳۱، چاپ ایران ۱۳۱۴.

[۲۶۱] قد انعقد الاجتماع علی تفضیل ما ضمن الأعضاء الشریفه حتی علی الکعبه المنیعہ. وقال الفاکھی: قالوا لا خلاف ان البقعۃ التي

ضمت الأعضاء الشریفه أفضل بقاع الأرض علی الاطلاق حتی موضع الکعبه واقول أنا أفضل بقاع السماوات أيضاً. وفاء الوفا، ج ۱،

ص ۲۸.

[۲۶۲] احزاب: ۳۳.

[۲۶۳] «... عن ابن عباس (رضی الله عنه) قال شهدنا رسول الله (صلی الله علیه و آله) تسعة أشهر يأتي كل يوم باب علي بن أبي طالب

(رضی الله عنه) عند وقت كل صلاة فيقول السلام عليكم و رحمۃ الله وبركاته اهل البيت: (انما يُريدُ الله ليذهب عنكم الرجس أهل

البيت، ويطهركم تطهيراً) الصلاة الصلوة! كل يوم خمس مرات.

تفسير «الدر المنثور»، ج ۵، ص ۱۹۹.

[۲۶۴] معانی الأخبار، تصحیح: غفاری، ص ۲۶۷.

[۲۶۵] مقباس الهدایه، مامقانی (رحمه الله)، ج ۱، ص ۲۲۱.

[۲۶۶] ارشاد مفید، چاپ بصیرتی، ص ۱۰۰.

[۲۶۷] معانی الاخبار، ص ۲۶۸.

- [۲۶۸] بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۳.
- [۲۶۹] الدرۃ الثمینة فی اخبار المدینة، ص ۷۳.
- [۲۷۰] وفاء الوفا، ج ۲، ص ۴۶۶.
- [۲۷۱] دوران خلافت وی ده سال از ۸۶ تا ۹۶ هجری بوده است.
- [۲۷۲] ذهبی در تاریخ الاسلام در شرح حال شخصیت‌هایی که در صدمین سال هجری بدرود حیات گفته اند می گوید: حسن وصی پدرش امام مجتبی (علیه السلام) و متولی موقوفات امیر مؤمنان (علیه السلام) بوده. از این گفتار ذهبی، شخصیت وی و علت سکونتش در حجره فاطمه (علیه السلام) و علت انتقالش به خانه دوم امیر مؤمنان معلوم می گردد. و باز ذهبی نقل می کند که ولید کتباً دستور داد که به حسن بن حسن یکصد تازیانه بزنند و یک روز تمام در معرض تماشای مردم قرار دهند و در نامه اش آمده بود: «والله انا قاتله» و امام سجاد (علیه السلام) کلمات فرج را به او تعلیم فرمود تا از توطئه ای که برای شکستن شخصیت وی طراحی شده بود، نجات یافت.
- [۲۷۳] وفاء الوفا، ج ۲، ص ۴۶۶.
- [۲۷۴] خلاصه این حادثه تاریخی، در تاریخ طبری و کامل ابن اثیر و تاریخ یعقوبی و سایر منابع تاریخی و مشروح آن در البدایه و النهایه، در حوادث سال ۸۸ نقل شده است.
- [۲۷۵] ارتفاع این دیوار تقریباً شش متر و نیم و عرض آن شصت سانتی متر بوده است.
- [۲۷۶] همانگونه که در صفحات قبل و روایات بزندی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل گردید «دُفنت فی بیتها فلما زادت بنو امیة فی المسجد صارت فی المسجد».
- [۲۷۷] وی از سلاطین مقتدر مصر و از کسانی بود که به مسائل اساسی مذهبی توجه بیشتری داشت، از همین رو توانست در سال ۶۶۵ با یک برنامه وسیع، همه عقاید و مذاهب فقهی اهل سنت را به چهار مذهب معروف منحصر نماید. نک: خطط مقریزی، ج ۲، ص ۳۴۴.
- [۲۷۸] جریان نصب شبکه به وسیله ملک ظاهر در وفاء الوفا، ج ۲، ص ۶۰۴ و فصول من تاریخ المدینة، ص ۱۲۶ آمده است.
- [۲۷۹] اخبار مدینة الرسول، ص ۷۶.
- [۲۸۰] وفاء الوفا، ج ۲، ص ۴۶۹.
- [۲۸۱] بحار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۳.
- [۲۸۲] حشر، ۹ - ۸.
- [۲۸۳] صحیح بخاری تفسیر سوره آل عمران ذیل آیه شریفه.
- [۲۸۴] تاریخ المدینة ابن شبه ۱ / ۲۳۵؛ وفاء الوفا ۲ / ۷۲۸.
- [۲۸۵] وفاء الوفا ۲ / ۷۳۱.
- [۲۸۶] تاریخ المدینة ۱ / ۲۴۲.
- [۲۸۷] عمدة الاخبار ۱۱۶.
- [۲۸۸] طبقات ۳ / ۱۵۰ وفاء الوفا ۲ / ۷۳۱.
- [۲۸۹] تاریخ ابن نجار، ص ۱۵۲؛ عمدة الاخبار، ص ۱۵۱؛ وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۸۹.
- [۲۹۰] به نقل سمهودی در وفاء الوفا، ج ۲، ص ۴۶۹. علی رغم دقت نظر و صداقت و امانت در نقل سمهودی، که زبانه مورخان است، این مطلب را که وی از ابن شبه نقل نموده است در نسخه چهار جلدی - که از تاریخ ابن شبه در اختیار ماست - با بررسی

مکرر به دست نیامد و دلیل آن همان است که مصحح این کتاب در صفحات اول آن تذکر داده است که نسخه موجود در اختیار وی از نظر خط غیر خوانا و در مطالب و صفحاتش سقط فراوان وجود داشته است.

[۲۹۱] اخبار المدینه، ج ۱، ص ۵۴.

[۲۹۲] وفاء الوفا، ج ۲، ص ۴۶۶.

[۲۹۳] او خواهر زاده عثمان بن عفان است. در اواخر دوران حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) متولد و در سال ۹۰ هـ وفات نموده است.

[۲۹۴] الروض الأنف، ج ۳، ص ۱۶۲.

[۲۹۵] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۸.

[۲۹۶] از جملات این وقف نامه است: «وإنه يقوم علی ذلك حسن بن علی... وإن حدث بحسن حدث و حسین حی فإنه إلی حسین بن علی وإن حسین بن علی يفعل مثل الذی أمرت به حسناً...».

[۲۹۷] حادثه هجوم به خانه فاطمه زهرا و دستور احراق باب آن حضرت در کتب تاریخی اهل سنت از جمله در منابع زیر آمده است:

تاریخ طبری، حوادث سال ۱۱ هجری؛ الإمامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۱؛ عقد الفرید، چاپ مصر، ج ۳، ص ۶۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۵ و ۴۶ و ۵۶ و ۵۷.

[۲۹۸] طبری ۲ / ۶۸.

[۲۹۹] الإمامة و السیاسة ۱ / ۱۲.

[۳۰۰] نهج الحق ۲۷۱.

[۳۰۱] تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۲۷.

[۳۰۲] شرح نهج البلاغه ۶ / ۴۸.

[۳۰۳] همان، ۴۹.

[۳۰۴] شرح نهج البلاغه ۱۶ / ۲۱۱ احتجاج طبرسی ۱ / ۱۳۱ بلاغات النساء / ۱۲.

[۳۰۵] شرح نهج البلاغه ۶ / ۴۹.

[۳۰۶] مأساة الزهرا ۲ / ۱۷۷.

[۳۰۷] كشف الغمه ۲ / ۱۲۷ بحار الانوار ۴۳ / ۱۸۷.

[۳۰۸] ابن شبه تاریخ المدینه ۱ / ۱۰۸ ابن اثیر اسد الغابه ۷ / ۲۲۶ سمهودی وفاء الوفا ۳ / ۹۰۴.

[۳۰۹] دلائل الصدق، ج ۳، ص ۴۶.

[۳۱۰] خصال ابواب الخمسه - وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۲۲، باب ۸۷ از ابواب دفن.

[۳۱۱] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷.

[۳۱۲] البيت المسکن سواء کان من شعر او مدر - اقرب الموارد.

[۳۱۳] قدیمی تر از این کتاب، تاریخ المدینه ابن زباله است که وی در سال ۱۹۹ در قید حیات بوده و در کتابهایی که تا قرن دهم در تاریخ مدینه تألیف گردیده، از جمله در وفاء الوفا، از تاریخ ابن زباله مطالب فراوان نقل شده است ولی متأسفانه از این کتاب در قرنهای اخیر خبری نیست.

[۳۱۴] ابوزید عمر بن شبه نمیری فقیه و محدث و مورخ نامی در سال ۱۷۳ متولد و در سال ۲۶۲ وفات نموده است. در شرح حال

ابن شبه چنین نوشته اند، او شخصی است ادیب، فقیه، مورخ، صادق و دقیق، عالم به آثار، ناقل اخبار و صاحب تألیفات بسیار و... - ابن ندیم از وی ۱۸ کتاب معرفی می کند. در شرح حال او به فهرست ابن ندیم و فیات الاعیان، تاریخ بغداد، تهذیب الأسماء و اللغات، تذکره الحفاظ و لسان المیزان مراجعه شود. تاریخ ابن شبه برای اولین بار در سال ۱۳۹۹ هـ با تحقیق فهیم محمد شلتوت در چهار جزء و ۱۳۹۶ صفحه در عربستان سعودی چاپ و اخیراً در قم افسست گردید. قسمت مهم جلد سوم و چهارم این کتاب به شرح زندگانی و حوادث دوران خلافت عثمان اختصاص یافته است که دلیل هواداری و علاقه شدید او نسبت به عثمان است.

[۳۱۵] ابن حجر عسقلانی (در اصابه) ج ۳، ص ۳۰۵ با استناد به همین مطلب این بانو را نیز در ردیف سایر زنان، یکی از صحابه رسول خدا معرفی نموده است.

[۳۱۶] واخبرنی مخبر ثقة قال یقال ان المسجد الذی یصلی جنبه شرقیاً علی جنائز الصبیان کان خیمه لامرئه سوداء یقال لها رقیه کان جعلها هناک حسین بن علی (علیه السلام) تبصر قبر فاطمه (علیها السلام) و کان لایعرف قبر فاطمه رضی الله عنها غیرها. تاریخ المدینه ج ۱، ص ۱۰۶.

[۳۱۷] احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۲۶۰.

[۳۱۸] ابن جبیر از علمای اندلس و در علم فقه و شعر و نویسندگی از بارزترین دانشمندان دوران خویش و از معروفترین و قدیمی ترین جهانگردان اسلامی است، او رحله و سیاحتنامه خود را چنین نامیده است: «تذکره بالاخبار عن اتفاقات الأسفار» این کتاب قبلاً در لیدن و اخیراً در بیروت چاپ شده است.

در شرح حال ابن جبیر، رجوع شود به دائرة المعارف اسلامی، ج ۳، ص ۲۰۴-۲۰۷ و مقدمه رحله، چاپ لبنان والکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۲۳۲.

[۳۱۹] ویلی هذه القبة العباسیة بیت ینسب لفاطمه بنت الرسول (صلی الله علیه و آله) یقال انه الذی آوت اليه والتزمت فيه الحزن علی موت ابیها المصطفی (صلی الله علیه و آله) رحله ابن جبیر چاپ لیدن، صفحه ۱۹۶ و چاپ دارالکتب اللبنانی ص ۱۴۴.

[۳۲۰] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۸.

[۳۲۱] در طول تاریخ تعداد زیادی از جهانگردان غربی در قیافه مسلمانان و در زی حجاج وارد مکه و مدینه گردیده اند و اکثر آنان نیز که از نویسندگان بوده اند، توانسته اند مشاهدات و برداشتهای خود را به صورت کتاب و سفرنامه در اختیار دیگران قرار دهند، گرچه بعضی از این نوشته ها و برداشتها توأم با مطالب خلاف واقع و نادرست و همراه با اغراض و تعصب است، ولی در عین حال، می توان مطالب و نکات ارزشمند و پر بها نیز از آنها بدست آورد که یکی از جهانگردان همان «ریچارد بورتون» انگلیسی است که در سال ۱۸۵۳ میلادی به صورت یک مسلمان افغانی به نام «عبدالله» به مکه و مدینه مسافرت کرده و در تمام مراسم حج شرکت و از همه اماکن و بقاع متبرکه دیدن نموده و به همه جزئیات پرداخته است و سفرنامه خود را در دو جلد بزرگ منتشر ساخته است. موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۶۰.

[۳۲۲] موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۸۵.

[۳۲۳] هدایه السبیل چاپ مطبوعاتی علمی تهران، ص ۱۴۱.

[۳۲۴] ابراهیم رفعت پاشا، در سال ۱۳۱۸ ق فرمانده نگهبانان محمل مصری و در سال ۱۳۲۰ و ۲۱ و ۲۵ به عنوان امیرالحاج از طرف خدیو مصر به حج مشرف شده و خاطرات خود را به نام مرآت الحرمین نگارش نموده است. این کتاب به نوبه خود یکی از کتابهای سودمند که در دو جلد در مصر چاپ و در اولین سال پیروزی انقلاب اسلامی در قم افسست شده است.

[۳۲۵] مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶.

[۳۲۶] خاطرات مکه - چاپخانه حیدری تهران، ص ۱۲۹.

[۳۲۷] علامه بزرگوار و شخصیت مجاهد و احیاگر شیعه در شام و لبنان. مرحوم سیدشرف الدین، مستغنی از تعریف و بالاتر از توصیف است که خدمات ارزنده و ضد استعماری و آثار ارزشمند و علمی او مانند: «النص و الاجتهاد» و «المراجعات» و ده ها کتاب دیگر، شاهد مجاهدات و دلیل بر عظمت شأن و علو مقام علمی و سعه اطلاعات وی می باشد.

[۳۲۸] النص و الاجتهاد، با تحقیق ابو مجتبی، ص ۳۰۲.

[۳۲۹] رحله ابن جبیر، ص ۱۴۴.

[۳۳۰] رحله ابن بطوطه، ص ۱۱۹.

[۳۳۱] رحله، ابن جبیر، ص ۱۴۴.

[۳۳۲] اخبار المدینه، ص ۱۵۵.

[۳۳۳] التعریف بما انسته الهجرة من معالم دار الهجرة، چاپ قاهره، ص ۴۶.

[۳۳۴] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۸.

[۳۳۵] توصیف مدینه به نقل فصلنامه میقات حج، شماره ۵، ص ۱۱۸.

[۳۳۶] سفرنامه نایب الصدر شیرازی، ص ۲۳۰.

[۳۳۷] مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶.

[۳۳۸] البدایة والنهایة، کامل ابن اثیر، شرح حال ماریه.

[۳۳۹] اخبار مدینه الرسول، ص ۱۵۶.

[۳۴۰] عمدة الاخبار فی مدینه المختار، ص ۱۵۲.

[۳۴۱] فصول من تاریخ المدینه المنوره، ص ۱۶۹.

[۳۴۲] در بحث تاریخ حرم ائمه بقیع، مردود بودن این احتمال را توضیح داده ایم مراجعه شود.

[۳۴۳] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۹.

[۳۴۴] مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۵۸.

[۳۴۵] طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۸۶؛ اصابه، ج ۲، ص ۴۶۴؛ استیعاب، ج ۳، ص ۸۵؛ تاریخ الإسلام ذهبی، حوادث سال دوم هجرت.

[۳۴۶] تلخیص از اسدالغابه، ج ۳، ص ۳۸۶؛ اصابه، ج ۲، ص ۴۶۴؛ استیعاب، ج ۳، ص ۸۷؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴۹؛ فروع کافی، ج ۲، ص ۵۶، ۵۷.

[۳۴۷] و اولین کسی که از انصار در بقیع دفن شده است اسعد بن زراره می باشد.

[۳۴۸] استیعاب، ج ۳، ص ۸۷؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۸۳.

[۳۴۹] من لایحضره الفقیه، ج ۱، احکام الاموات؛ فروع کافی، ج ۱، ص ۷۲ و ۷۳؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴۹.

[۳۵۰] سنن ترمذی کتاب الجنائز، ج ۹۹۴؛ استیعاب، ج ۳، ص ۸۵.

[۳۵۱] سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۷۹؛ تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۰۰؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۳۸۷؛ استیعاب، ج ۳، ص ۸۵؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴۹.

[۳۵۲] مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۵۵ و ۵۶ و ۲۰۶؛ طبقات، ج ۳، ق ۱، ص ۲۸۸.

[۳۵۳] تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۰۰؛ استیعاب، ج ۳، ص ۸۵؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۳۸۷؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴۹.

[۳۵۴] همان.

- [۳۵۵] تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۰۰؛ استیعاب، ج ۳، ص ۸۵؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۸۷؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴۹.
- [۳۵۶] استیعاب، ج ۳، ص ۸۵.
- [۳۵۷] همان.
- [۳۵۸] طبقات، ج ۳، ق ۱، ص ۲۸۹.
- [۳۵۹] بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۲.
- [۳۶۰] الکامل، ج ۲، ص ۹۷ و ۹۸.
- [۳۶۱] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۴.
- [۳۶۲] اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۸۷؛ تاریخ المدینه ابن زباله به نقل وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۹۴ و ۹۱۴؛ تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۰۲؛ عمده الاخبار، ص ۱۵۲.
- [۳۶۳] طبقات ابن سعد، ج ۱، ق ۱، ص ۸۶؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۸؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۰۷.
- [۳۶۴] مشربه ام ابراهیم در دو کیلومتری سمت شرقی مسجد قبا واقع است. به مناسبت نماز خواندن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این محل تبدیل به مسجد گردیده و مورخان این مسجد را جزو مساجد اطراف مدینه معرفی نموده اند و اینک این مسجد و محوطه متعلق به آن، تخریب و به صورت گورستانی جهت ساکنین آن منطقه درآمده، با دیواری مرتفع و قفل بزرگی بر در آهنی آن که هیچ زائری نتواند وارد این محوطه شود. این وضع را اینجانب در ذیقعد ۱۴۱۳ هـ مشاهده نمودم.
- [۳۶۵] طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۶۸؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۰۴؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۸۶.
- [۳۶۶] «ان رسول الله حجب ماریه وقد ثقلت علی نساء النبی (صلی الله علیه و آله) و غزن علیها ولا مثل عایشه» طبقات ابن سعد، ج ۱، ق ۱، ص ۸۶.
- [۳۶۷] «فقال انظری الی شبهه بی فقلت ما اری شبهاً فقال الا ترین الی بیاضه و لحمه قلت من سقی البان الضآن سمن و ایض. طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۸۶؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۰۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۷.
- [۳۶۸] طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۸۷.
- [۳۶۹] طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۸۷؛ استیعاب، ج ۱، ص ۴۳؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۹.
- [۳۷۰] اسد الغابه، ج ۱، ص ۴۹.
- [۳۷۱] این دو حدیث از منابع حدیثی اهل سنت در صحیح بخاری ج ۱، کتاب الجنائز، حدیث ۱۲۴۱؛ صحیح مسلم، ج ۲؛ صحیح مسلم کتاب الفضائل، ح ۲۳۱۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، کتاب الجنائز، ح ۱۵۸۹؛ سنن ابی داود، ج ۲ کتاب الجنائز، باب البكاء علی المیت، مسند احمد، ج ۳، ص ۱۹۴. و از منابع تاریخی و رجالی استیعاب، ج ۱، ص ۴۴؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۹ نقل شده و در طبقات ابن سعد، ج ۱، ق ۱، ص ۸۸ و ۸۹ در طی ده روایت با مضامین متعدد نقل گردیده است.
- [۳۷۲] طبقات ابن سعد، ج ۱، ق ۱، ص ۹۲؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۹؛ استیعاب، ج ۱، ص ۲۴.
- [۳۷۳] سنن ابی داود، کتاب الجنائز باب البكاء علی المیت.
- [۳۷۴] طبقات ابن سعد، ج ۱، ق ۱، ص ۹۲؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۹؛ استیعاب، ج ۱، ص ۲۴.
- [۳۷۵] تاریخ المدینه ابن شبه، ص ۱۰۰؛ استیعاب، ج ۳، ص ۸۵؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۸۷؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴۹.
- [۳۷۶] طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۹۲.
- [۳۷۷] استیعاب، ج ۱، ص ۴۳.
- [۳۷۸] البدایه و النهایه، ج ۴۵، ص ۳۱۱.

- [۳۷۹] استیعاب، ج ۱، ص ۴۳.
- [۳۸۰] طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۹۲؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۴۰.
- [۳۸۱] سنن ابن ماجه، کتاب الجنائز، ح ۱۴۷۵.
- [۳۸۲] البدايه و النهايه، ج ۵، ص ۳۱۰.
- [۳۸۳] البدايه و النهايه، ج ۵، ص ۳۱۱.
- [۳۸۴] سنن ابی داود، ج ۲، باب الصلاة على الطفل.
- [۳۸۵] سنن ابن ماجه، ج ۱، کتاب الجنائز باب «ما جاء في الصلاة على ابن رسول الله، ح ۱۵۱۱؛ سنن ابی داود، ج ۲ کتاب الجنائز باب في الصلاة على الطفل، المصنف، ج ۳، ص ۵۳۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ق ۱، ص ۹؛ استیعاب، ج ۱، ص ۴۵؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۴۰.
- [۳۸۶] از گفتار یاقوت حموی در معجم البلدان معلوم می شود که در مدینه چند محل بعنوان «مقاعد» یعنی میدان و محل نشست عمومی شناخته می شد و معروفترین آنها مقاعدی بود که در مقابل دکانهایی در نزدیکی خانه عثمان بن عفان واقع شده بود.
- [۳۸۷] البدايه و النهايه، ج ۵، ص ۳۱۰.
- [۳۸۸] البدايه و النهايه، ج ۵، ص ۳۱۱.
- [۳۸۹] طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۹۲؛ استیعاب، ج ۱، ص ۴۶.
- [۳۹۰] البدايه و النهايه، ج ۵، ص ۳۱۱.
- [۳۹۱] طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۹۲.
- [۳۹۲] طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۹۱.
- [۳۹۳] طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۹۱.
- [۳۹۴] استیعاب، ج ۱، ص ۴۶؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۴۰.
- [۳۹۵] صحیح بخاری، ج ۱، ح ۹۹۵ و ۹۹۶؛ صحیح مسلم، ج ۲، ح ۹۱۱، ۹۱۴ و ۹۱۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ح ۱۲۶۱؛ طبقات ج ۱، ق ۱، ص ۹۲.
- [۳۹۶] صحیح مسلم، ج ۲، ح ۹۰۱ موطأ مالک ج ۱، ص ۱۵۰؛ اسد الغابه ج ۱، ص ۳۹؛ استیعاب، ج ۱، ص ۳۵؛ البدايه و النهايه ج ۵، ص ۳۱۱.
- [۳۹۷] منابع این حدیث در بخش گذشته آمده است.
- [۳۹۸] لاتدرجوه فی أكفانه حتى انظر اليه.
- [۳۹۹] البدايه و النهايه، ج ۵، ص ۳۱۰.
- [۴۰۰] صحیح بخاری، ج ۱، کتاب الجنائز باب ۷۰ باب من يدخل قبر المرأة، ح ۱۲۷۷.
- [۴۰۱] استیعاب، ج ۱، ص ۲۷۵.
- [۴۰۲] سيره حليبه، ج ۲، ص ۳۲۳.
- [۴۰۳] وسائل الشيعه، ج ۲، باب ۷۰ و باب ۸۷ از ابواب دفن.
- [۴۰۴] سیری در صحیحین، ج ۲، ص ۴۰۲ ۴۰۱.
- [۴۰۵] جواهر الكلام، ج ۴، ص ۳۹۴.
- [۴۰۶] «يحرم البكاء على الميت برفع الصوت و الصياح عند المالكيه و الحنفية و قال الشافعية و الحنابلة مباح، اما هطل الدموع بدون

صیاح فانه مباح یا تفاق (الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۵۳۳).

[۴۰۷] صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب البكاء، عندالمريض، ذیل حدیث ۱۲۴۲.

[۴۰۸] مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۳۵؛ طبقات، ج ۸، ص ۷۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۵۲؛ وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۹۴.

[۴۰۹] مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۳۳.

[۴۱۰] صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۴۳، کتاب الخصومات، باب اخراج اهل المعاصی.

[۴۱۱] تاریخ طبری، حوادث پس از مرگ ابوبکر (سال ۱۳).

[۴۱۲] شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۱.

[۴۱۳] صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب آخر ما تکلم به النبی (صلی الله علیه و آله)؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۳ باب البكاء علی

المیت.

[۴۱۴] سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۳۴.

[۴۱۵] ابن تیمیه برای اثبات عقاید انحرافیش کتابهایی نیز تألیف نمود که علمای آن روز بر تألیفاتش پاسخ نوشتند و با خود وی به

بحث و مناظره پرداختند و بر انحراف او فتوا صادر نمودند. علمای اسلامی از مصر، حجاز، عراق و شام بر ضد او قیام کردند. ابن

تیمیه پس از چند بار زندانی شدن در سال ۷۲۸، در زندان دمشق از دنیا رفت.

[۴۱۶] عنوان این کتاب «الصواعق الإلهیة فی الرد علی الوهابیه» و یکی از بهترین تألیفات در رد عقیده وهابیان است در تاریخ ۱۳۰۶

ه. برای اولین بار در ۶۴ صفحه چاپ و در سال ۱۳۹۶ ه. در استانبول بصورت افست تجدید چاپ شده است. در کتابخانه عمومی

حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی در قم در ضمن مجموعه ای از چند جلد کتاب و رساله در رد وهابیان موجود است.

[۴۱۷] عن جابر بن عبدالله ان رسول الله (صلی الله علیه و آله) «کان یجمع بین الرجلین من قتلی أحد فی ثوب واحد». صحیح

البخاری، کتاب المغازی، ح ۳۸۵۱.

[۴۱۸] و کفن حمزة فی نمره إذا ترک علی رأسه بدت رجلاه و اذا غطی رجلاه بدارأسه فجعلت علی رأسه و جعل علی رجلیه شیء

من الأذخر. اسدالغابه، ج ۲، ص ۴۹.

[۴۱۹] صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، حدیث ۳۵۸۷.

[۴۲۰] در این بخش علاوه بر منابعی که در موارد متعدد اشاره شده است، از البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۲۱۹ - ۲۱۵ و وفاء الوفا، ج

۱، ص ۳۴ - ۳۲۲ استفاده شده است.

[۴۲۱] این مطلب در صحیح بخاری، ج ۱، باب ۸ از مواقیت الصلوة در ضمن ۴ حدیث و همچنین در سنن ترمذی، ج ۱، ص ۱۰۵ و

۱۰۶ آمده است.

[۴۲۲] ثم اشد علیهم الحر فقالوا یا رسول الله لو أمرت بالمسجد فظلل قال نعم.

[۴۲۳] وفاء الوفا، ج ۱، ص ۳۳۶.

[۴۲۴] سنن ابوداود، ج ۱، ص ۱۰۸ باب فی حصی المسجد.

[۴۲۵] صحیح بخاری، ج ۱، کتاب المساجد، ح ۴۳۵ سنن ابوداود، ج ۱، ص ۱۰۶ باب فی بناء المسجد.

[۴۲۶] سنن ابن ماجه، کتاب المساجد، ح ۷۶۰؛ اصابه، ج ۱، ص ۱۸۴. تمیم بن اوس داری از مسیحیان فلسطین بود. در سال نهم

هجرت وارد مدینه گردید و اسلام را پذیرفت. او از قصاصان است و در زمان عمر در مسجد به مردم قصه می گفت در زمان عثمان

داستان سرایی او بیشتر گردید و پس از وی به شام منتقل و در سال چهل بدرود حیات گفت. الاصابه، ج ۱، ص ۱۸۲ استیعاب، ج

۱، ص ۱۸۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۴۸.

[۴۲۷] وی فرزند محمد بن ابوبکر و برادرزاده عایشه است.

[۴۲۸] سنن ابی داود، ج ۲، کتاب الجنائز، ص ۱۹۲.

[۴۲۹] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۷.

[۴۳۰] سفرنامه فرهاد میرزا، ص ۱۵۶.

[۴۳۱] شمس الدین محمد بن یوسف کرمانی فقیه اصولی، محدث، مفسر و متکلم. دارای تألیفات متعدد؛ از جمله شرح بر صحیح بخاری و حاشیه بر تفسیر بیضاوی و کتاب مناسک حج است. معجم المؤلفین عمر رضا کحاله.

[۴۳۲] تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۷۶.

[۴۳۳] اخبارالمدینه، ابن نجار، ص ۱۵۴.

[۴۳۴] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۷.

[۴۳۵] تاریخ المدینه، ابن شبه، ج ۱، ص ۱۲۰؛ این دو مطلب با تفاوت مختصر در وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۳ و تاریخ المدینه ابن نجار، ص ۱۵۵ آمده است.

[۴۳۶] سفرنامه نایب الصدر، ص ۲۲۹. سفر وی به حرمین شریفین در سال ۱۳۰۵ بوده است.

[۴۳۷] معجم البلدان می گوید: سرف (بفتح اول و کسر ثانی) محلی است که به فاصله شش میل و بنا به قولی بفاصله دوازده یا نوزده میل از مکه واقع شده است که میمونه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این محل از دنیا رفته و در آنجا به خاک سپرده شده است.

صاحب مرآت حرمین می گوید: قبر بانو میمونه در سرف دارای قبه ای است.

[۴۳۸] فصول من تاریخ المدینه، ص ۱۶۸.

[۴۳۹] سنن بیهقی ج ۴، ص ۷۶.

[۴۴۰] ابن شبه، تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۰۲.

[۴۴۱] توصیف المدینه به نقل فصلنامه «میقات حج»، ش ۵، ص ۱۱۸.

[۴۴۲] سفرنامه فرهاد میرزا، ص ۱۵۶.

[۴۴۳] مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶.

[۴۴۴] فصول من تاریخ المدینه، ص ۱۶۸.

[۴۴۵] اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۵۶؛ الاصابه، ج ۴، ص ۳۰۴.

[۴۴۶] اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۶۷؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۹۹.

[۴۴۷] تنقیح المقال، ج ۳، باب الکنی و الالقاب، ص ۷۹.

[۴۴۸] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۸۹.

[۴۴۹] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۲.

[۴۵۰] همان، ج ۶، ص ۲۸۲.

[۴۵۱] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۳.

[۴۵۲] شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۳.

[۴۵۳] اسدالغابه، ج ۵، ص ۲۳۷ شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۵.

[۴۵۴] اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۶۷.

- [۴۵۵] اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۵۶ و ۶۱۲؛ الإصابه، ج ۴، ص ۳۰۴؛ استیعاب، ج ۴، ص ۲۹۹.
- [۴۵۶] اسدالغابه ج ۵، ص ۴۵۶ و ج ۴، ص ۳۰۰؛ الاصابه ۴ / ۳۰۴.
- [۴۵۷] ذخائر العقبی، ص ۱۶۴.
- [۴۵۸] استیعاب، ج ۴، ص ۴۸۷؛ الاصابه ۴۸۹۴؛ اسدالغابه، ج ۵، ص ۱۲؛ تنقیح المقال، ج ۳، فصل النساء؛ البدايه و النهايه، ج ۵، ص ۳۰۷.
- [۴۵۹] همانگونه که در بعضی از این احادیث به صراحت آمده است: «من لم یقارف اللیل اهله فیدخل»؛ یعنی هر کس با همسرش همبستر نگرددیده داخل قبر شود.
- [۴۶۰] به متن احادیث در صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب من یدخل قبر المرأه، ح ۱۲۷۷؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۲۶، ۱۲۷ و ۲۷۰ مراجعه شود.
- [۴۶۱] سید ابوالقاسم علی بن احمد بن موسی ابن الإمام محمد بن علی بن موسی بن جعفر (علیهم السلام) متوفای جمادی الاولی ۳۵۲ در ناحیه کرمی فسا، از شهرهای فارس، او دارای تألیفات متعدد؛ از جمله کتاب الاستغاثه است که در دو جزء و در یک مجلد چاپ شده است.
- [۴۶۲] الاستغاثه، ج ۱، ص ۷۶ - ۶۴.
- [۴۶۳] وی نویسنده و محقق جناب آقای سید جعفر مرتضی عاملی است و کتاب او تحت عنوان «بنات النبی أم ربائبه» همانند سایر تألیفاتش بر نقاط تاریکی از تاریخ پرتو افکنی می کند.
- [۴۶۴] تنقیح المقال، ج ۳، فصل النساء، ص ۷۹.
- [۴۶۵] رحله ابن جبیر، چاپ لندن، ص ۱۴۴.
- [۴۶۶] الدرۃ الثمینه فی اخبار المدینه، چاپ مکه، ص ۱۵۴.
- [۴۶۷] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۱.
- [۴۶۸] فصلنامه میقات حج، شماره ۸، ص ۱۶۴.
- [۴۶۹] تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۷۶.
- [۴۷۰] جذب القلوب الی دیار المحبوب، ص ۱۸۳؛ دهلوی عبدالحق بن سیف الدین (متوفای ۱۰۵۲ ه. ق.) فقیه حنفی، از اهالی دهلی هند بوده و از بزرگترین محدثان دوره خویش به شمار می رفته و چهار سال مجاورت حرمین را اختیار نموده است. گویند که تألیفاتش به یکصد جلد بالغ می شود، از آنها است «جذب القلوب» در تاریخ مدینه و «فتح المنان» و کتب دیگر. جذب القلوب را در سال ۹۸۸ نوشته است. نک: «معجم المؤلفین»، عمر رضا کحاله و «الاعلام» زرکلی.
- [۴۷۱] عمده الاخبار فی مدانیة المختار، ص ۱۵۴.
- [۴۷۲] فصلنامه میقات حج، شماره ۵، ص ۱۱۸.
- [۴۷۳] تحفه الحرمین، ص ۲۳۰.
- [۴۷۴] مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶.
- [۴۷۵] تاریخ معالم المدینه، ص ۲۴۴ و ۲۴۵.
- [۴۷۶] فصول من تاریخ المدینه المنوره.
- [۴۷۷] در کتابهایی که اخیراً نوشته شده، بجای «ابوسفیان»، «سفیان بن حارث» آمده است که در اثر عدم توجه نویسنده می باشد.
- [۴۷۸] اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۱۳؛ الاصابه، ج ۴، ص ۹۰.

- [۴۷۹] اسد الغابه، ج ۶، ص ۱۴۶؛ و سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۰۳ و ص ۲۰۴.
- [۴۸۰] تاریخ مدینه، ابن شبه، ج ۱، ص ۱۲۷؛ وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۱؛ عمدة الأخبار، ص ۱۵۶.
- [۴۸۱] اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۰۰.
- [۴۸۲] سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۵۶.
- [۴۸۳] اصابه، ج ۲، ص ۳۸۹.
- [۴۸۴] اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۰۰.
- [۴۸۵] الاصابه، ج ۲، ص ۲۸۹.
- [۴۸۶] تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۷۰.
- [۴۸۷] تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۷۳.
- [۴۸۸] مشروح این جریان: در شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۹۵ آمده است.
- [۴۸۹] طبقات، ج ۴، ص ۱، ص ۲۹ تاریخ الاسلام ذهبی متوفیات سنه ۵۰؛ ذخائر العقبی، ص ۲۲۲.
- [۴۹۰] اسد الغابه، ج ۳، ص ۴۲۳.
- [۴۹۱] ذهبی در تاریخ الاسلام، شرح حال عقیل گوید: «وله من النبی أحادیث.».
- [۴۹۲] طبقات، ج ۴، ص ۳۰؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۴۲۲.
- [۴۹۳] شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۵۰.
- [۴۹۴] امالی، ص ۲۷؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۵۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۵۹؛ ذهبی، تاریخ اسلام، ص ۲۲۲، شرح حال عقیل.
- [۴۹۵] طبرانی و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۳؛ به نقل الغدیر، ج ۲، ص ۳۲۲.
- [۴۹۶] ذهبی، تاریخ اسلام، شرح حال عقیل.
- [۴۹۷] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴ تا ۴۶ و سیری در صحیحین از نویسنده، ج ۱، ص ۴۴.
- [۴۹۸] آنگاه که امیر مؤمنان (علیه السلام) به نجاشی شاعر مخصوصش حد شرابخواری جاری نمود، اعضای فامیل او؛ از جمله طارق بنی نهدی به همراه نجاشی از کوفه فرار و به معاویه پیوستند. در یک جلسه، معاویه از امیر مؤمنان (علیه السلام) بدگویی کرد، طارق با این که از آن حضرت بریده بود ولی نتوانست تحمل کند و به مقام پاسخگویی برآمد. این جریان که در حضور امیر مؤمنان (علیه السلام) چنین نقل شده فرمود: «لو قتل أخو بنی نهدی یومئذ لقتل شهیداً». نک: الغارات ثقفی، ج ۲، ص ۵۴۵ ۵۴۰.
- [۴۹۹] الغارات، ج ۲، ص ۵۵۱.
- [۵۰۰] انساب الأشراف، ج ۲، ص ۷۳.
- [۵۰۱] اسد الغابه، ج ۳، ص ۴۲۳ استیعاب مطبوع در حاشیه؛ اصابه، ج ۳، ص ۱۵۸.
- [۵۰۲] اسد الغابه، ج ۳، ص ۴۲۳.
- [۵۰۳] جریان آهن داغ شده در نهج البلاغه، در ضمن خطبه ۲۱۹ آمده است.
- [۵۰۴] این جریان گویای مراعات احتیاط شدید و سخت گیری امیر مؤمنان (علیه السلام) در مقام امامت مسلمانان و حمایت آن حضرت از اموال عمومی، به عنوان «رهبر جامعه» است که کوچکترین اغماض را و لو درباره فرزندش روا نمی داند و اما در مورد حسین بن علی (علیه السلام) بعنوان فردی از افراد جامعه، با شرایط خاص و ضرورت موجود، استفاده نمودن از سهم اختصاصی خود، با نظارت خازن بیت المال کار خلافی نبود؛ زیرا به فرض وقوع عمل خلاف، هیچ رادع و مانعی نمی توانست امیر مؤمنان

(علیه السلام) را از اجرای تعزیر جلوگیری کند.

[۵۰۵] غافر: ۷۱.

[۵۰۶] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۳.

[۵۰۷] مشروح این بخش از گفتار عقیل و نامه صعصعه در مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵ آمده است.

[۵۰۸] «ای چشم یاریم کن با اشک و ناله و گریه کن اگر گریه کردی بر خاندان پیامبر.»

«که نه تن از آنان از صلب علی کشته شدند و شش تن دیگر از اولاد عقیل.»

[۵۰۹] انساب الأشراف، ج ۲، ص ۷۰.

[۵۱۰] مقاتل الطالبیین، ص ۶۶ و ۶۷.

[۵۱۱] ولی او احتمال می دهد که شهادت وی در جنگ «حره» و پس از جریان عاشورا واقع شده است.

[۵۱۲] امالی صدوق، مجلس ۱۹.

[۵۱۳] رحله ابن بطوطه، ص ۱۸۴.

[۵۱۴] سفرنامه نایب الصدر شیرازی، ص ۲۳۰.

[۵۱۵] سفرنامه حسام السلطنه، ص ۱۵۲.

[۵۱۶] موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۸۲.

[۵۱۷] ص ۲۴۵.

[۵۱۸] تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

[۵۱۹] اخبار مدینه الرسول، ص ۱۵۴.

[۵۲۰] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۹.

[۵۲۱] منظور از باب البقیع دروازه شرقی مدینه است که باب البقیع معروف بود.

[۵۲۲] عمده الاخبار فی مدینه المختار، ص ۱۵۶.

[۵۲۳] رحله ابن جبیر، ص ۱۴۴.

[۵۲۴] رحله ابن بطوطه، ص ۱۱۹.

[۵۲۵] فصلنامه میقات حج، شماره ۵، ص ۱۱۸ باید توجه داشت که این جمله در فصلنامه دو غلط چاپی دارد که یکی صفیه را

فاطمه نوشته و دیگری زیبر را بریر.

[۵۲۶] فصول من تاریخ المدینه، ص ۱۷۳.

[۵۲۷] مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶.

[۵۲۸] سفرنامه مکه، ص ۱۵۲.

[۵۲۹] در مورد کتابهای جدید، که قبر عاتکه را در کنار قبر صفیه تثبیت نموده اند، می توان از تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و

مدینه منوره و آثار اسلامی مکه و مدینه و گنجینه های ویران نام برد.

[۵۳۰] فصول من تاریخ المدینه، ص ۱۷۰.

[۵۳۱] المعارف، ص ۵۷.

[۵۳۲] اسد الغابه، چاپ بیروت، ج ۱، ص ۴۰.

[۵۳۳] استیعاب مطبوع به حاشیه اصابه، ج ۴، ص ۳۶۸.

- [۵۳۴] الاصابه، ج ۴، ص ۳۵۷.
- [۵۳۵] مانند تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره.
- [۵۳۶] در محل وفات و دفن محمد حنفیه دو قول است: طائف و مدینه.
- [۵۳۷] این بانوان عبارتند از: ۱- امامه، ۲- خوصاء، ۳- خوله حنفیه، ۴- ام حبیب دختر ربیعہ، ۵- ام البنین، ۶- لیلی بنت مسعود، ۷- أسماء بنت عمیس، ۸- ام سعید بنت عروہ بن مسعود، ۹- ام شعیب مخزومیہ.
- [۵۳۸] اسد الغابہ، ج ۳، ص ۳۸۷، تاریخ المدینہ، ابن زبالہ به نقل وفاء الوفا، ج ۳، صص ۹۱۴-۸۹۴.
- [۵۳۹] رحله ابن جبیر، ص ۱۴۴.
- [۵۴۰] الدرہ الشحینہ فی اخبار المدینہ، ص ۱۵۶.
- [۵۴۱] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۹.
- [۵۴۲] ص ۱۵۹.
- [۵۴۳] سفرنامه، ص ۲۳۰.
- [۵۴۴] مرآت الحرمین ۱ / ۴۲۶.
- [۵۴۵] رحله ابن جبیر، ص ۱۴۴.
- [۵۴۶] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۲۰.
- [۵۴۷] عمدۃ الاخبار، ص ۱۵۶.
- [۵۴۸] مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶.
- [۵۴۹] سفرنامه نایب الصدر شیرازی، ص ۲۳۰.
- [۵۵۰] تاریخ المعالم المدینۃ المنوره، ص ۲۴۵.
- [۵۵۱] تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۴۱۳ و ۴۱۴.
- [۵۵۲] طبقات القراء، ج ۲، ص ۳۳۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۴۰۷.
- [۵۵۳] وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۷۶.
- [۵۵۴] در شرح حال امام مالک به تهذیب التهذیب، ج ۱۰، صص ۱۰-۵ تنویر الحوالمک فی شرح موطأ مالک و کوثر المعانی فی کشف خبایا صحیح البخاری مراجعه شود.
- [۵۵۵] مرحوم حاج شیخ عبدالحسین نجفی رشتی، معروف به «فقیهی» از علمای اعلام و شخصیت‌های برجسته حوزه علمیه قم، عالمی کامل و فقیهی از بیت فضل و کمال و صاحب شرح بر مکاسب و کفایه می باشد که سالیان متمادی از طرف مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی در موسم حج برای پاسخ گویی به مسائل شرعی و مراجعات حجاج، عازم حج می شد و پس از ارتحال آن مرجع بزرگ و تا اواخر دوران زندگیش این روش را ادامه داد. (رحمة الله علیه).
- [۵۵۶] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۲۰.
- [۵۵۷] عمدۃ الأخبار، ص ۱۵۸.
- [۵۵۸] دائرة المعارف وجدی، ج ۷، صص ۳۲۵-۳۱۴.
- [۵۵۹] دائرة المعارف وجدی، ج ۷، صص ۳۲۵-۳۱۴.
- [۵۶۰] همانگونه که در «رسائل فی تاریخ المدینہ» ص ۱۰۲، آمده است: «وفی الجهة الشرقیة، قبه کبیره فیها مرقد سیدنا اسماعیل...».
- [۵۶۱] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۲۰.

[۵۶۲] سمهودی می گوید این مسجد در سال ۸۸۴ تجدید بنا شده است.

[۵۶۳] سمهودی متن گفتار ابن شبه را در ضمن هفت سطر از وی نقل نموده است ولی در نسخه موجود از کتاب وی «تاریخ المدینه» چنین مطلبی به دست نیامد و این گفتار مصحح این کتاب را تأیید می کند که نسخه موجود از یک نسخه خطی که در آن سقط و تشویش فراوانی وجود داشته چاپ شده است.

[۵۶۴] به استثنای قبور ائمه چهارگانه که از ابتدا در خانه شخصی و متعلق به عقیل واقع گردیده است.

[۵۶۵] عریض بضم اول روستای سرسبزی است که در بین مدینه و اُحد در سمت راست جاده و نزدیک به احد واقع شده است. علی العریضی یکی دیگر از فرزندان امام صادق (علیه السلام) و از راویان حدیث در این محل مدفون و قبرش معروف است. امام صادق (علیه السلام) و فرزندانش در این روستا دارای باغ و نخلستان بودند. ما در سال ۷۰ ش. با عده ای از همسفران برای زیارت علی العریضی به این روستا رفته و دقایقی در آنجا به سر بردیم. اکثر ساکنین آنجا را شیعیان تشکیل می دهند.

[۵۶۶] ارشاد شیخ مفید، ص ۲۸۵، چاپ بصیرتی قم.

[۵۶۷] اعلام الوری، ص ۲۸، چاپ اسلامیه تهران.

[۵۶۸] شعرا: ۲۱۷ و ۲۱۸.

[۵۶۹] مالک الحنفاء: ص ۱۷، به نقل پاورقی بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۲۱ - ۱۲۸.

[۵۷۰] همان.

[۵۷۱] همان.

[۵۷۲] بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷.

[۵۷۳] خصال صدوق، به نقل بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۴۴، ومن لا یحضره الفقیه، باب النوادر.

[۵۷۴] کمال الدین، به نقل از بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۴۴.

[۵۷۵] صحیح مسلم، ج ۱، کتاب الایمان، باب «بیان أن مَنْ مات علی الکفر فهو فی النار».

سنن ابن ماجه، حدیث ۱۵۷۲؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۳۲.

[۵۷۶] ج ۱، کتاب الایمان، باب «مَنْ مَاتَ عَلَى الْكُفْرِ فَهُوَ فِي النَّارِ».

[۵۷۷] ج ۴، کتاب الجنائز، باب «زیارة قبر المشرك».

[۵۷۸] ج ۱، کتاب الجنائز، باب «ما جاء فی زیارة قبور المشركین».

[۵۷۹] ج ۲، ص ۱۹۵.

[۵۸۰] ج ۱، ص ۱۱۸.

[۵۸۱] توبه: ۸۴.

[۵۸۲] عن عبدالله بن مسعود قال: كنا نمشي مع النبي (صلى الله عليه و آله) ذات يوم إذ مر بقبر فقال: أتدرون قبر من هذا؟ قلنا: الله ورسوله أعلم، قال: قبر آمنه، دلنی علیہ جبرئیل. تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۱۷.

[۵۸۳] طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۶۱.

[۵۸۴] تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۱۷ - ۱۱۶.

[۵۸۵] تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۱۷ - ۱۱۶.

[۵۸۶] تاریخ طبری، چاپ لندن، ج ۲، ص ۷۶.

[۵۸۷] طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۷۳.

- [۵۸۸] تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۶۵ - ۶۴.
- [۵۸۹] وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۶۷.
- [۵۹۰] عمدة الاخبار فی مدینة المختار، ص ۱۹۴.
- [۵۹۱] فصول من تاریخ المدینه، چاپ دوم، ص ۱۷۱.
- [۵۹۲] مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۷.
- [۵۹۳] سفرنامه، ص ۱۵۲.
- [۵۹۴] سفرنامه، ص ۲۳۲.
- [۵۹۵] توصیف مدینه، فصلنامه میقات حج، شماره ۵، ص ۱۱۷.
- [۵۹۶] سفرنامه مکه حسام السلطنه، ص ۱۴۸.
- [۵۹۷] «وآنان که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی اند، برای آنها آمرزش «رحمت خدا» و روزی شایسته ای است.» انفال: ۷۴.
- [۵۹۸] «کسانی که قبل از پیروزی انفاق کردند و جنگیدند با کسانی که بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند، یکسان نیستند، آنها بلند مقام تر از کسانی هستند که بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند.» حدید: ۱۰.
- [۵۹۹] حج: ۱۹.
- [۶۰۰] ج ۴، تفسیر سوره حج.
- [۶۰۱] به تفسیر الدر المنتور و المیزان، تفسیر سوره حج مراجعه شود.
- [۶۰۲] همان.
- [۶۰۳] همان.
- [۶۰۴] همان.
- [۶۰۵] عبیده بن حرث بن عبدالمطلب، پسر عمومی رسول خدا است. او از شجاعان عرب و از مدافعان اسلام بود که در جنگ بدر به شهادت رسید.
- [۶۰۶] تفسیر فرات کوفی، ص ۲۷۱.
- [۶۰۷] احزاب: ۲۳.
- [۶۰۸] تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۸.
- [۶۰۹] صواعق محرقه، ص ۸۰.
- [۶۱۰] ص: ۲۸.
- [۶۱۱] تفسیر فرات کوفی، ص ۳۵۹، چاپ سال ۱۴۱۰ هـ تهران.
- [۶۱۲] «قالت یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) هو سید الشهداء الذین قُتِلُوا معه؟ قال بل سید شهداء الأولین و الآخِرین، ما خلا الأنبیاء و الأوصیاء». مشروح و متن این حدیث را در اکمال الدین، ج ۱، صص ۲۶۴ - ۲۶۳، چاپ دارالکتب الاسلامیه ملاحظه کنید.
- [۶۱۳] «نحن بنو عبدالمطلب سادة أهل الجنة، رسول الله و حمزة سید الشهداء...». امالی صدوق، مجلس هفتاد و دوم.
- [۶۱۴] امالی صدوق، مجلس هشتاد و دوم، عمده ابن عقده ۲۸۱.
- [۶۱۵] کافی، کتاب العقیقه، باب الأسماء و الکنی.
- [۶۱۶] خصال باب الأربعة.

- [۶۱۷] وی از اصحاب امام حسن عسکری است. و کتابش، قرب الاسناد، از منابع حدیثی شیعه می باشد.
- [۶۱۸] قرب الإسناد، چاپ کوشانفر، ص ۳۹.
- [۶۱۹] مشروح این سخنرانی در احتجاج طبرسی، ج ۱، صص ۱۸۸ - ۲۱۰ آمده است.
- [۶۲۰] مجالس طوسی به نقل بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۸۳.
- [۶۲۱] این سخنرانی با مختصر اختلاف در متن آن، در تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۲۸؛ کامل ابن اثیر ج ۳، ص ۲۸۷؛ ارشاد مفید، ص ۲۳۴؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۵۳ و طبقات ابن سعد آمده است.
- [۶۲۲] امالی صدوق، ص ۲۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۷۴ و ج ۴۴، ص ۲۹۸.
- [۶۲۳] انفال: ۴۱.
- [۶۲۴] انفال: ۱۰.
- [۶۲۵] همان.
- [۶۲۶] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۱۲.
- [۶۲۷] ارشاد، ص ۳۹.
- [۶۲۸] به نقل بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۹۱.
- [۶۲۹] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۴۰.
- [۶۳۰] نور الابصار شبلنجی، ص ۸۶.
- [۶۳۱] انفال: ۵.
- [۶۳۲] شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۰۷.
- [۶۳۳] شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۴۹؛ الروض الأنف، ج ۲، ص ۴۱؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۸۲.
- [۶۳۴] از انصار، قبیله بنی خزرج، بنی حارث بن خزرج.
- [۶۳۵] «مَنْ رَجُلٌ يَنْظُرُ لِي مَا فَعَلَ سَعْدُ بْنُ الرَّبِيعِ، أَوْ فِي الْأَحْيَاءِ هُوَ أُمٌّ فِي الْأَمْوَاتِ؟».
- [۶۳۶] سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۱۲؛ طبری، ج ۲، ص ۳۸۸؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۴۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۹؛ أسد الغابه، ج ۲، ص ۲۴۹.
- [۶۳۷] کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۰۹؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۵۴.
- [۶۳۸] جلال، هم در کثرت و هم در قلت به کار می رود که در اینجا معنای دوم منظور است.
- [۶۳۹] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳؛ طبری، ج ۲، ص ۳۹۲.
- [۶۴۰] کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۳.
- [۶۴۱] بصائر الدرجات، ص ۳۴؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۷.
- [۶۴۲] تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲.
- [۶۴۳] الروض الأنف، ج ۳، ص ۱۳۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۲؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۶.
- [۶۴۴] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴۳ و ج ۱۴، ص ۲۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۱۲۵.
- [۶۴۵] شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۱؛ الروض الأنف، ج ۳، ص ۱۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۸۳.
- [۶۴۶] مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۱۷۸.
- [۶۴۷] طبری، ج ۲، ص ۳۶۸؛ کامل، ج ۲، ص ۱۰۳؛ البرایة و النهایه، ج ۳، ص ۱۱.

[۶۴۸] حربه به فارسی زوبان و آن نیزه کوتاهی است که از چند قدمی به سوی دشمن انداخته می شود.

[۶۴۹] در بعضی از متون «فَأَصَابَتْ لَيْتَهُ» و در بعضی دیگر «فَأَصَابَتْ ثَنِيَّتَهُ» ضبط شده است که اولی به معنای زیر شکم و دومی به معنای زیر گلو است.

[۶۵۰] تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۰۸.

[۶۵۱] ارشاد مفید، ص ۹۲.

[۶۵۲] طبری، ج ۲، ص ۳۸۵؛ کامل، ج ۲، ص ۱۱۱؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۶.

[۶۵۳] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷.

[۶۵۴] الروض الأَنْف، ج ۳، ص ۱۶۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۷.

[۶۵۵] الروض الانف، ج ۳، ص ۱۰۷.

[۶۵۶] عقق با ضم اول و فتح ثانی از عقق گرفته شده و صیغه مبالغه است مانند فسق.

[۶۵۷] سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۷؛ الروض الأَنْف، ج ۳، ص ۱۷۰.

[۶۵۸] البدایه، ج ۳، ص ۳۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۸۸.

[۶۵۹] تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۳؛ کامل بن اثیر، ج ۲، ص ۱۱۲؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۳۱.

[۶۶۰] تاریخ ابن ابی کثیر، ج ۴، ص ۴۰.

[۶۶۱] اسد الغابه، ج ۲، ص ۵۴.

[۶۶۲] همان.

[۶۶۳] الروض الأَنْف، ج ۳، ص ۱۷۲؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۴۱؛ اسد الغابه، ج ۷، ص ۱۷۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۱۲.

[۶۶۴] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۷.

[۶۶۵] ذخائر العقبی، ص ۱۸۱.

[۶۶۶] سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۰؛ الروض الأَنْف، ج ۳، ص ۱۷؛ سنن أبی داود، ج ۲، ص ۱۷۴.

[۶۶۷] سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۷۴.

[۶۶۸] فروع کافی، ج ۱، ص ۵۸.

[۶۶۹] سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۴۲؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۸۰.

[۶۷۰] فروع کافی، ج ۱، ص ۵۸.

[۶۷۱] سنن ابی داود ج ۲، ص ۱۷۴؛ ابن کثیر ج ۴، ص ۴۲؛ ابن اثیر ج ۲، ص ۱۱۳.

[۶۷۲] طبقات واقدی ج ۲، ص ۳۱.

[۶۷۳] کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۱۳.

[۶۷۴] سیره ابن هشام ج ۳، صص ۴۲ - ۴۳؛ ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۷؛ تاریخ الخمیس ج ۱، ص ۴۴۴؛ طبری ج ۳، ص ۳۹۲.

[۶۷۵] طبقات واقدی ج ۲، ص ۳۱.

[۶۷۶] «محبت و دوستی سلمان موجب قرابت او با اهل بیت گردید ولی در میان نوح و فرزندش قرابتی نبود.»

[۶۷۷] در بخشهای آینده این دو موضوع را ملاحظه خواهید فرمود.

[۶۷۸] ابن شبه، تاریخ مدینه، ج ۱، ص ۱۳۲؛ سمهودی، وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۳۲؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۴۰؛

ابن کثیر، تاریخ، ج ۴، ص ۴۵.

- [۶۷۹] کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۶۱.
- [۶۸۰] کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۶۱؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۷۹؛ واقدی به نقل از ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۴۰؛ سمهودی وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۳۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳ و ج ۴۳، ص ۹۰ و ج ۷۹، ص ۱۶۹ و ج ۹۹، ص ۳۰؛ شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۱۴.
- [۶۸۱] علامه امینی، الغدیر، ج ۵، ص ۱۶۰.
- [۶۸۲] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۳۶.
- [۶۸۳] ابن شبه، تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۳۳؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۳۱۹؛ ابن کثیر، تاریخ، ج ۴، ص ۴۳؛ دیار بکری، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۴۳؛ ابن نجار، اخبار مدینه الرسول، ص ۵۷؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، صص ۱۴، ۲۶۴؛ سبکی، شفاء السقام، ص ۱۶۲؛ ابن اثیر، أسد الغابه، ج ۲، ص ۵۵؛ سمهودی، وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۳۸؛ ابن کثیر، تاریخ، ج ۴، ص ۴۳.
- [۶۸۴] ابن شبه، تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۳۱؛ ابن سعد، طبقات، ج ۳، ص ۱۱؛ سمهودی، وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۳۲.
- [۶۸۵] سمهودی، وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۲۲.
- [۶۸۶] در قرنهاى اول به بناهائى که در روى قبور ساخته مى شد، مسجد اطلاق مى گردید و این اصطلاح از آیه شریفه «قَالَ الَّذِي عَظَبُوا عَلَىٰ أُمَّرِهِمْ لَنَنْخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا» اتخاذ شده بود و اصطلاح حرم، مزار، و مشهد در قرن های بعد پدید آمده است.
- [۶۸۷] ابن جبیر، رحله، ص ۴۴.
- [۶۸۸] الناصر لدین الله عباسی، سی و چهارمین خلیفه عباسی است، تولد وی در سال ۵۵۳ وفاتش در سال ۶۲۲ و دوران خلافتش چهل و هفت سال بوده، گویند او به تشیع تمایل داشت. حرم حضرات ائمه بقیع و عباس عموی پیامبر را تعمیر کرد. مادرش زمرد نام داشته است. سیوطی، تاریخ الخلفاء، قمی تنمه المنتهی.
- [۶۸۹] ابن نجار، اخبار مدینه الرسول، ص ۵۸.
- [۶۹۰] سمهودی، وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۲۱.
- [۶۹۱] در متن تاریخ ابن نجار آمده: «وجعل حوله حصاراً» و در نسخه وفاء الوفا اینگونه می خوانیم: «وجعل حوله حصباء»؛ یعنی «اطراف حرم را شن ریزی نمود» که ظاهراً متن اول «دور حرم را دیوار کشی نمود» صحیح است و این تغییر و خطا از چاپ است.
- [۶۹۲] سمهودی، وفاء الوفا، ج ۴، صص ۹۲۳ - ۹۲۱.
- [۶۹۳] توصیف مدینه، به نقل از فصلنامه «میقات حج»، ش ۵، ص ۱۱۹.
- [۶۹۴] ابراهیم رفعت پاشا چهار سال و آخرین بار در سال ۱۳۲۵ به عنوان امیر الحاج از سوی پادشاه مصر در مراسم حج شرکت نموده و از این سفرها خاطرات و مشاهدات خود را جمع آوری و در دو جلد به نام «مرآت الحرمین» منتشر ساخته است.
- [۶۹۵] ملک اشرف قایتبای از پادشاهان سلسله چراکسه است که در سال ۸۷۲ به تخت نشست. در سال ۹۰۱ وفات یافت. او را با جلالت و بزرگی منشی ستوده اند. در کارهای خیر و ساختن مدارس و قلعه شهرها خصوصاً در شهر مکه و مدینه پیش قدم بود و چند کتاب به او نسبت داده شده است و گنبد سبز رسول خدا نیز از آثار اوست. نک: حشمت سامی، قاموس الاعلام؛ دهخدا، لغت نامه.
- [۶۹۶] این قطعه شعر دارای سیزده بیت و بیانگر تاریخ بنای موجود (۲۶۵) به نام بانی آن «سلیم بک» می باشد.
- [۶۹۷] ابراهیم رفعت پاشا، مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۳۹۲ - ۳۹۰.
- [۶۹۸] موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۸۸.
- [۶۹۹] بدرالدین ابو عبدالله زرکشی مصری منهجی (متوفای ۷۹۴) صاحب کتاب سلاسل الذهب در علم اصول و زهرالعریش فی

- احكام الحشيش وكتاب های ديگر.
 [۷۰۰] سمهودی وفاء الوفا، ج ۱، صص ۱۱۷ - ۱۱۶.
 [۷۰۱] سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، صص ۱۱۷ - ۱۱۶.
 [۷۰۲] همان.
 [۷۰۳] همان.
 [۷۰۴] موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۱۹.
 [۷۰۵] مرآت الحرمين، ج ۱، ص ۴۴۱.
 [۷۰۶] موسوعه العتبات المقدسه، ج ۳، ص ۲۵۵.
 [۷۰۷] رحله بتونى، ص ۳۴۵.
 [۷۰۸] احمد سباعى، تاريخ مکه، چاپ ششم، ج ۱، ص ۲۱۶.

البقيع الغرقد

اشاره

اسم الكتاب: البقيع الغرقد
 المؤلف: حسینی شیرازی، محمد
 تاريخ وفاة المؤلف: ۱۳۸۰ ش
 اللغة: عربی
 عدد المجلدات: ۱
 الناشر: مركز الرسول الاعظم (ص)
 مكان الطبع: بيروت لبنان
 تاريخ الطبع: ۱۴۲۰ ق
 الطبعة: اول
 بسم الله الرحمن الرحيم
 وكذلك أعرنا عليهم ليعلموا أن وعد الله حق وان الساعة لا ريب فيها اذ يتنازعون بينهم أمرهم فقالوا ابنوا عليهم بنيانا ربهم أعلم بهم
 قال الذين غلبوا على أمرهم لنتخذن عليهم مسجدا
 صدق الله العلي العظيم
 سورة الكهف: ۲۱

كلمة الناشر

بسم الله الرحمن الرحيم
 الأرض ذرات تراب وأملاح مختلفة وعناصر أخرى مؤلفة بشكل من الأشكال وذلك بسبب عامل أو عدة عوامل من العوامل الطبيعية
 من رياح وأمطار وحرارة ورطوبة وما أشبهه.

والأرض بذاتها قد لا تكون لها قدسية خاصة، إلا أنها إذا قدّسها الله خالقها تصبح مقدسة ومتميزة، وعلى المخلوقات تقديس وتبجيلها لما أمر به عزوجل، قال تعالى؟: يا موسى... فاخلع نعليك إنك بالواد المقدس طوى.؟

فقدسية الوادي لا تكون لترابه وصخوره وأشجاره، بل للتوجيه الإلهي والعناية الربانية إلى تلك البقعة المقدسة...

وكذلك مسألة البركة والنماء والروحانيات المتواجده في أيّة أرض أو أي مكان على وجه الأرض كبيت المقدس؟ الذي باركنا حوله؟ ومكة المكرمة؟ مثابة للناس وأمنا؟ والمدينة المنورة التي طاب هواؤها وأرضها وماؤها بفضل دعاء الرسول الأعظم صلى الله عليه و اله لها فصار إسمها «طيبة» وهكذا... فالقدسية من الله وامثالاً لأمر الله عزوجل.

وقد تتقدس أرض بقدسية من قتل على ترابها أو دفن فيها وهذا أمر واضح وبديهي عند كل المبادئ والشعوب، فالقبور لها حرمتها وخاصة عند ذويها...

فعندما نقول كربلاء المقدسة أو النجف الأشرف أو بقیع الغرقد... فإن الأمر بقداسة تلك البقاع واضح وضوح الشمس في رابعة النهار...

فعلى تراب كربلاء سُفحت دماء سيد الشهداء وسيد شباب أهل الجنة عليه السلام وأبناؤه وإخوته وأصحابه الميامين عليهم السلام وشرب ذاك التراب تلك الدماء الذاكية فتزكي، وارتوى بدمائهم الطاهرة فطهر، واكتنز وحوى أجسادهم الشريفة فتشرف...

وكذلك النجف الأشرف الذي حوى جسد عظيم الإنسانية بل أعظم من وطأ الثرى بعد النبي محمد صلى الله عليه و اله ذاك أمير المؤمنين وإمام الثقلين أبو الحسين الإمام على بن أبي طالب عليه السلام ألا يحق لها أن تصبح رمزاً للهداية والنور..؟

وهذا ذاك حال تراب أو تربة حوت واحداً من أئمة أهل البيت عليهم السلام، فما رأيك بتربة تشرفت بعده من أهل البيت عليهم السلام وخوَصّهم الكرام من الهاشميين والعلويين وأقرب المقربين للرسول الأعظم صلى الله عليه و اله بالاضافة الى أبنائه الأطهار وزوجاته المؤمنات وبعض الصحابة الكبار عليهم السلام..

تلك البقعة التي إرتبطت منذ أكثر من ۱۴۰۰ سنة بالنبي صلى الله عليه و اله وأهل بيته عليهم السلام وحوت من الأجساد الطاهرة ما لم تحوه أية بقعة على وجه الأرض أبداً.

فكانت ولأكثر من ألف سنة ملاذاً لأصحاب الحاجات ومزاراً للمؤمنين ومهبطاً للقلوب النقية الصافية وذلك عبر الأجيال ورغم كل المحاولات الآثمة لإبعادها من الساحة الإسلامية والقدسية الروحانية.. إلا أنها بقيت وستبقى بحول الله وقوته كما كانت، بل وسيزداد تألقها وبريقها ولمعانها في الدنيا كل الدنيا إن شاء الله...

تلك هي «البقيع الغرقد» التي عملت أيادي الاستعمار من أجل إبعاد المسلمين عنها بعد أن هدمت القباب والأضرحة التي بنيت على تلك القبور التي حوت ذاك الطهر كله.

إن الشعوب السامية هي التي تعتز بمقدساتها لأن المقدسات هي رمز تاريخها المشرق، وهي المكان الذي يجمع قلوب الأمة جميعاً، وقد حاول الاستعمار أن يمحو من ذاكرة المسلمين مقدساتهم وذلك لأنه أراد تمزيق الأمة وتبديد أوصالها حتى تصبح لقمه سائغةً يسهل عليه اقتناصها.

ولذلك فقد أراد المستعمرون من خلال بعض أتباعهم أن يحطّموا كلّ ما من شأنه أن يوحد المسلمين ويجمع كلمتهم فعمدوا إلى المقدسات الإسلامية في الحجاز وهدموها فأصبحت أطلالاً بعد أن كان مناراً لكل مسلمي العالم وأهمها البقيع الغرقد والذي يضم أربعة من أئمتنا العظام عليهم السلام وكثيراً من الصحابة الأجلاء وزوجات النبي صلى الله عليه و اله وعماته وغيرهم.

فغدت تلك القباب المنيرة ركاماً وأحجاراً متناثرة فوق تراب البقيع.. وقد منع الزوار من الاقتراب منه.

وهذا الكراس «البقيع الغرقد» الذي بين يديك أخي الكريم هو صرخة توجيهية من سماحة المرجع الديني الأعلى الإمام السيد محمد الحسيني الشيرازي (دام ظله) صاحب الفكر الموسوعي العالمي والطرح الإسلامي النقي.. يوجهها إلى المسلمين من أجل إنقاذ تلك

البقعة المقدسة وإعادة بناءها لتعود الروحانية التي فقدتها الأمة عندما رضيت بتلك الأعمال الهادفة إلى الإطاحة بكل الإسلام... ونحن إذ نشارك ونبارك هذه الصرخة من سماحته (دامت بركاته) اخذنا بنشر الكتاب آملين.. أن تلقى آذناً صاغية وقلوباً واعية من هذه الأمة المرحومة.

سأذهبُ للبقيعِ ولا أبالي
سألتُ اللهَ مَنْ يدرى بحالى
تهيئُ للوصولِ لنا سيلاً
تُجيبُ لدعوتى عند السؤالِ
تفرِّجُ كربَهُ عَنَّا وتعفو
وتغفرُ ذنَبنا يا ذا الجلالِ
أرومُ زيارةً مِنْ عمقِ قلبى
لرهِطِ حُبهمِ أعلى الغوالى
قبورُ أئمتى أمستُ رسوماً
ولكنُ رسمها ما زالَ عالى
سأبقى عندهمُ أحنى ضلوعى
وأسكُبُ دمعتى عبرَ الليالى
سأبقى رغمَ أخطارٍ وخوفٍ
وإنْ رفضَ الحقودُ وقالَ قالى
أظلُّ ولا أبالى فى رحابِ
سمتُ فى الكونِ فى أعلى الأعالى
سيعلو شأنها أبداً ويبقى
عزيراً تُربُّها مثلَ اللآلى
سَيَقطَعُ دابرُ الأعداءِ عنها
ويبقى رسمها رمزَ المعالى

مركز الرسول الأعظم صلى الله عليه و اله للتحقيق والنشر

بيروت لبنان ص ب: ١٣ / ٥٩٥١

المقدمة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين.

(البقيع الغرقد) اسم هذا الكتاب.. وقد ذكرت فيه بعض النقاط التي يلزم مراعاتها بالنسبة إلى هذا المكان المقدس المشتمل على آثار الرسالة النبوية، وقبور ائمة أهل البيت عليهم السلام.

عسى أن يهدى الله الحكام ويوفق المسلمين لاعادة قبورهم الطاهرة.. فانه يجب الاهتمام بذلك، والله الموفق المستعان.

قم المقدسة

۱۱ ذی القعدة ۱۴۱۹هـ

محمد الشيرازى

۱ بعد أكثر من نصف قرن

نصف قرن مضى، ومضت مقوماته وأسبابه ومسبباته، فاللازم على أن الإنسان أن يجدد حياته لهذا القرن الآتى حسب تجدّد المقتضيات، وإلا صار من المتخلفين الذى يخسرون الدين والدنيا والعياذ بالله. أذكر قبل ستين سنة كان الذهاب إلى مكة المكرمة يكلف ثلاثة دنانير فقط. وفى الغالب كانت السيارات تحمل مؤن السفر بالإضافة إلى الخباء الذى كانوا يضربونه خارج المدينة المنورة أو خارج مكة المكرمة، ولم يكن لهم تذكرة ولا جنسية ولا خروجية ولا دخولية ولا ما أشبه هذه الأمور المستوردة من الغرب. وكذلك كانوا يأتون من إيران أو يذهبون إليها بدون كل ذلك وكأنك تسافر من النجف الأشرف إلى كربلاء المقدسة أو بالعكس. وهذا ما فعلته أوروبا أخيراً حيث أسقطت الحدود الجغرافية بينها. فهم قد أخذوا ما فى الإسلام ولو بنسبة ونحن أخذنا منهم المساوى.. كالحدود الجغرافية ومئات القوانين التى وضعت للسيطرة علينا.. ومَن وضعها فى بلادنا غير عملائهم؟.

والآن حيث أسقطوها فى بلادهم، فلماذا بقينا نحن متمسكين وملتصقين بها؟. نعم: قال الله عزوجل؟: ومن أعرض عن ذكرى فان له معيشةً ضنكا؟ وهذا ما رأيناه فى الدنيا، ونعوذ بالله من أن ينطبق علينا قوله سبحانه؟: ونحشره يوم القيامة أعمى؟. .. وذلك اليوم كان البقيع قد هدم حديثاً بأمر من الاستعمار، والمسلمون كانوا يرقبون بناءها كما كانت منذ أكثر من ألف سنة، لكنها لم تجدد.. والى يومنا هذا!!

مع أنه قد مات وذهب عامل خرابه الذى كان المستعمر الماكر، فهل تبقى القبور هكذا خراباً؟ أو يهدى الله المسلمين لتجديدها؟

۲ السلطات غير الشرعية

كان المسلمون يسافرون إلى الحج من مختلف البلاد بدون حد جغرافى أو تذكرة أو تأشيرة أو ما أشبه، ثم وُضعت كل تلك الأشياء، وكلها باطله عقلاً وشرعاً. وقد توسعت بلاد مثل أمريكا والهند والصين، وتقطعت بلاد كما فعلوا بكوريا وبعض البلاد الأخرى، وهكذا فعلوا ببلاد الإسلام فقطعوها وجرّؤوها.. أما رجوع بلاد الإسلام إلى حالتها الإسلامية.. أى إلى الوحدة كما كانت عليها أكثر من ألف سنة، فلم تحصل.. وذلك لجهل الحكام وحرصهم وما أشبه.

وإلا فالبلاد مع تعدد حكامها كانت كتعدد المحافظات فى قطر واحد..

ولكن بما أن هذا الأمر مناف لغرورهم واستبدادهم لذلك عرقلوا حضور المسلمين فى الحج وفى المشاهد المشرفة فى المواسم وغيرها.

وقد أضر ذلك بأعمالهم وباقتصادهم وبتقدمهم فى مختلف مجالات الحياة، وحتى بتعارف المسلمين بعضهم مع بعض مما يساعد

على حلّ مشاكلهم.

ومن هذه الجهة صارت مكة المكرمة والمدينة المنورة بما يتبعهما ومنها (البقيع الغرقد) تحت سلطتين غير صحيحتين:

١ سلطة البلد الذى يريد المسلم السير منه إلى الحج، مثل (العراق).

٢ سلطة البلد الذى يحتوى على مشاعر الحج والعمرة، ومشهد الرسول الأعظم صلى الله عليه و اله وأهل بيته الكرام (عليهم أفضل الصلاة والسلام).

وكلاهما على خلاف العقل والشريعة التى قالت?: إن هذه أمتكم أمه واحدة وأنا ربكم.?

فكما أن الرب واحد، فالأمة أيضاً واحدة ولا حدود جغرافية بينها.

حجّ الجدة

قبل ثمانين سنة تقريباً.. ذهبت جدتى إلى الحج، فسافرت من كربلاء المقدسة إلى سوريا.. إلى لبنان.. إلى مصر.. إلى فلسطين.. إلى مكة المكرمة والمدينة المنورة، وقد دامت سفرتها سنة كاملة.

فسألت عنها عما لاقت من الحدود؟

قالت: لم تكن فى ذلك اليوم حدود، وقد سافرت فى طريقى للحج الى تلك البلاد لمزارات فلسطين وسوريا ومصر وغيرها.

وقالت: إن سفرتى كانت مثل سفرى الآن بين النجف الأشرف وكربلاء المقدسة.

ولم يكن آنذاك فرق بين السفر براً أو بحراً.

٣ غلادستون والخطبة الاستعمارية

قال غلادستون الرئيس البريطانى قبل مائة عام: (إذا أردتم أن ترسخ أقدامكم فى بلاد الإسلام فعليكم بمنع الحج ورفع القرآن عن أيدي المسلمين).

وقد نجحوا فى الأمرين ولو بقدر.

جاء السفير الأمريكى والسفير البريطانى إلى النجف الأشرف لزيارة المرحوم آية الله العظمى السيد أبو الحسن الاصفهانى (قدس سره)، المرجع الأعلى فى وقته، وقد كان من المعتاد زيارة السفراء للعلماء الكبار.

وأطالا الجلوس من دون أن يعتنى السيد بهما، فقالا للسيد: نحن جئنا كى نمثل أوامركم!

لكن السيد كان أذكى من ذلك فلم يطلب منهما شيئاً.

وأخيراً قال السفير الأمريكى للسيد: إن حكومتى أمرتنى بلقائكم كى تطلبوا منى شيئاً، وأصرّ.

فقال السيد: إذا كان الأمر كذلك فارفعوا المنع الموجود فى ايران عن حج بيت الله الحرام وزيارة كربلاء المقدسة.

وقد كان البهلوى منع الحج ومنع زيارة الإمام الحسين منذ سبع سنوات وكان يريد إدامه المنع بحجة أن ذلك يوجب ضرر ايران اقتصادياً لصرف المال المحتاج إليه فى البلاد العربية الأجنبية!!

وكانت زيارة السفيرين للسيد صباحاً، فوعدا أن يهتما بالموضوع وذهبا إلى بغداد، وإذا فى عصر ذلك اليوم أعلنت الحكومة البهلوية، فتح الطريقين مما تبين عمالة بهلوى وأنه إنما يعمل بأمرهما فقط.

وقد رأيت أنا إبان زيارتى الحج وذلك فى خدمة الوالد (رحمه الله) أمرين حسنين لكن بعدئذ سمعت برفعهما:

الأول: خلط الحجاج بعضهم مع بعض بما للكلمة من معنى من جميع أصنافهم ومن كل البلاد الإسلامية، حتى أن الوالد (قدس سره) كان يصلّى الجماعة هناك.. فكان المأمومون فى جماعته من كل لون وبلد ومذهب.

لكن بعد ذلك جعلوا لكل بلد مكاناً خاصاً حيث لا يختلط بعضهم ببعض وذلك بحجة النظم وما أشبه!!

الثاني: إن جماعة من الحجاج كانوا يحملون معهم الخباء ويسكنون في أطراف المدينة المنورة ومكة المكرمة من دون حاجة إلى استئجار بيت.

بينما اليوم قد منعوا من ذلك، وهو تضيق للحجاج الكرام حيث أن الفقراء لا يمكنهم الحج لغلاء الأسعار.

٤ البقيع مدفن الأولياء

الذين دفنوا في البقيع من الأئمة المعصومين عليهم السلام والأولياء الصالحين والمؤمنين والمؤمنات بكثرة حيث لم يحصهم التاريخ، والمشهور منهم:

١ الإمام الحسن المجتبي عليه السلام الذي قال فيه رسول الله صلى الله عليه و اله أنه: (سيد شباب أهل الجنة).

وهذا الكلام يشمل جميع الأنبياء والأولياء، فالإمام الحسن عليه السلام سيدهم، نعم يخرج منهم بالدليل رسول الله صلى الله عليه و اله وعلى أمير المؤمنين عليه السلام والصديقة الطاهرة الزهراء (سلام الله عليها) فانهم عليهم السلام أفضل منه عليه السلام.

٢ الإمام علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام.

٣ الإمام محمد الباقر عليه السلام.

٤ الإمام جعفر الصادق عليه السلام.

وكل واحد من هؤلاء الأربعة إمام على كل مؤمن ومؤمنة، وهم من ضمن الأئمة الاثني عشر عليهم السلام، حسب نص الرسول صلى الله عليه و اله وقد صرح صلى الله عليه و اله بعددهم وأسمائهم من أولهم وهو أمير المؤمنين عليه السلام إلى آخرهم الإمام المهدي (عجل الله تعالى فرجه الشريف) الذي يظهر في آخر الزمان ليملا الأرض عدلاً وقسطاً ويوحد الأرض تحت لواء الإسلام.

٥ صفية بنت عبد المطلب عمه الرسول صلى الله عليه و اله.

٦ عباس بن عبد المطلب عم الرسول صلى الله عليه و اله.

٧ فاطمة بنت أسد والدة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام ووالدة طالب وجعفر وعقيل.

٨ عبد الله بن جعفر بن أبي طالب عليه السلام، أما جعفر فقد استشهد في غزوة الاردن تبوك مسقطه ومقامه هناك.

٩ عثمان بن مظعون الصحابي الجليل.

١٠ إبراهيم بن رسول الله صلى الله عليه و اله.

١١ عقيل بن أبي طالب عليه السلام والد مسلم بن عقيل عليه السلام الذي استشهد في الكوفة وقبره هناك.

١٢ السيدة فاطمة أم البنين زوجة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام.

١٣ عدد من بنات رسول الله صلى الله عليه و اله وهم: رقية وزينب وأم كلثوم.

١٤ السيد إسماعيل بن الإمام الصادق عليه السلام.

١٥ عاتكة بنت عبد المطلب عمه رسول الله صلى الله عليه و اله.

١٦ السيدة حليلة السعدية مرضعة الرسول صلى الله عليه و اله.

١٧ عدد من زوجات النبي صلى الله عليه و اله.

١٨ أبو سعيد الخدري.

١٩ جملة من أصحاب النبي صلى الله عليه و اله والهواتبعين لهم باحسان والعلماء العظام.

٢٠ كما يحتمل أن يكون هناك قبر سيدة نساء العالمين فاطمة الزهراء عليها السلام وقبر الشهيد محسن السقط عليه السلام ابن الإمام

أمير المؤمنين عليه السلام.

٥ القبور والقباب فى البقيع

ابتدئ الدفن فى جنه البقيع منذ زمان النبى الأعظم صلى الله عليه و اله، وأحياناً كان الرسول صلى الله عليه و اله بنفسه يعلم على قبر المدفون بعلامه.

ثم بنيت قباب وأضرحة على جملة من القبور من قبل المؤمنين وبأمر من العلماء.

كما كان البناء على قبور الأولياء معتاداً منذ ذلك الزمان، فكانت عشرات منها فى المدينة المنورة ومكة المكرمة وحولهما.

وقد تلقى جميع المسلمين بكل حفاوة وترحاب هذه الظاهرة الشرعية لا فى المدينتين وأطرافها فحسب، بل فى سائر بلاد الإسلام كالهند بما فيها باكستان وبنغلادش، وكذا العراق وايران ومصر وسوريا واندونيسيا وغيرها.

إلى أن هدم الوهابيون أكثرها فى الحجاز منذ مأتى سنة، ثم استرجعها سائر المسلمين، وبعد زهاء ثمانين سنة استولى الوهابيون على البلدين المقدسين مرة ثانية وهدموا القباب وأحرقوا المكتبات! وكانت فيها كتب ثمينة جداً.. ولو كان دأب الوهابيين أو كان إيحاء من الخارج إليهم بهدم المساجد لهدموها أيضاً.

كما أنهم أرادوا هدم قبة الرسول الأكرم صلى الله عليه و اله لكن تظاهر المسلمون فى الهند ومصر ولعل غيرهما أيضاً، أوقفهم عن ذلك فى قصة معروفة، وهم يحنون إلى ذلك إلى الآن، حتى أن عالمهم (بن باز) لا يزور مسجد الرسول صلى الله عليه و اله قائلاً: ما دام هذا الصنم (أى قبة الرسول صلى الله عليه و اله) هناك لا أزوره، لكن الزمان مرّ عليه ولا يآبه بكلامه أحد.

٦ لا للخشونة والسباب

ومن الغريب أن البلدين الطاهرين وهما أفضل بقاع الأرض ومشرق الإسلام والأخوة الإسلامية ومهبط الوحي صاروا محلاً لسباب كل المسلمين ب:

(مشرک) و(کافر) و(زنديق) وما أشبه..

منذ ذلك اليوم إلى يومنا هذا، ولم يسمع فى أى بلد آخر فى العالم الإسلامى وغيره هذه الكثرة من السبابات على طول التاريخ المحفوظ إلى الآن.

وقد رأيت أنا سنة ذهابى إلى الحج رواج مختلف أنواع السباب وأنواع الخشونة إلى حد غريب من أناس يدعون أنهم أتباع القرآن! الذى يقول?: ادع إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتى هى أحسن.?

ويقول?: ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدواً بغير علم.?

ويقول?: لا يسخر قوم من قوم عسى أن يكونوا خيراً منهم، ولا نساء من نساء عسى أن يكن خيراً منهن ولا تلمزوا أنفسكم ولا تنابزوا بالألقاب... ?

ويقول.. ويقول...

وإنى بنفسى قد نلت من سبابهم وخبثوتهم الشىء الكثير.

وكان الشرطى الموكل بالعبور يضرب بعصاه الغليظة السيارات الظريفة بما لا يرضى أصحابها، فكانت تتأثر بتلك الضربة.

هذا وقد قال أحد الصحابة مخاطباً شخصاً: يابن السوداء! فقال له الرسول صلى الله عليه و اله: يا فلان أفيك جاهليّة؟.

وقال أمير المؤمنين على عليه السلام حيث سمع أن بعض أصحابه يسب من حاربه: (انى اكره لكم أن تكونوا سبابين).

والحاصل إن هؤلاء كأنهم أرادوا أن يعرف الناس أخلاق الإسلام من باب (ويضدها تعرف الأشياء)!!.

ونتيجة لذلك العنف والخشونة التى ما أنزل الله بها من سلطان، وبأمر من المستعمرين جاء هدم البقيع وسائر البقاع المشرفة هناك.

وقد ولدت هذه الظاهرة السيئة مع ولادة تلك الخشونة المشينة والسباب المقذع، فيجب أن يذهب كلاهما بإذنه سبحانه، ولا يكون ذلك إلا إذا احترمت الحكومة نفسها.

۷ لماذا تخريب البقيع؟

الذين هدموا بقاع البقيع وسائر البقاع المباركة لم يفعلوها إلا بالسيف من دون أى منطق عقلاني، وهذا خلاف سيرة جميع الأنبياء والمرسلين والأئمة الصالحين عليهم السلام.

إنك تجد نوحاً عليه السلام يحارب بالسيف، وهكذا إبراهيم عليه السلام، وهكذا موسى عليه السلام وعيسى عليه السلام، ومن بعدهم النبي محمد صلى الله عليه و اله.

نعم إنما حمل صلى الله عليه و اله السيف دفاعاً وذلك عندما حمل المشركون السيف ضده، فدافع عن الإسلام ضد المحاربين الذين أرادوا اجتثاث الإسلام والمسلمين بالسيف، وأمير المؤمنين على عليه السلام حارب الذين حاربوه وعندما ظفر عفى عنهم.

وباقى الأئمة الطاهرين عليهم السلام يستعملوا السيف إطلاقاً إلا الإمام الحسن عليه السلام والإمام الحسين عليه السلام في الدفاع كما ثبت ذلك في التاريخ.

ولو كانوا يستعملون السيف لم يكن لهم ذكر حسن، كما ذهب فرعون ونمرود وهيرودس وأبو جهل ومن أشبههم أدراج الرياح.

إن المنطق هو الذى يصلح للبقاء، وإلا فصاحب السيف يسقط حين يسقط سيفه، والسيف مؤقت جداً.

وبقاء القبور المباركة مهدومة دليل على أنه لازال السيف بيد الهادمين إلى الآن ولكن عندما يسقط السيف من أيديهم، ستجد المسلمين جميعاً فى نفس اليوم آخذين فى البناء.

وقد ورد فى زيارة الإمام الحسين عليه السلام: (وفى قلب من يهواك قبرك).

هذا بالنسبة إلى القبور الطاهرة، أما الكتب الكثيرة الثمينه المخطوطة التى أذهبوها بالإحراق ونحو ذلك فلا يمكن إعادتها حتى بعد اسقاط السيف من أيديهم.

وهكذا الكثير من آثار رسول الله صلى الله عليه و اله والتراث الإسلامى ك (باب خير) الذى قلعه أمير المؤمنين على عليه السلام، وقد كان الباب موجوداً إلى قبل تسلطهم على هذه البلاد الطاهرة.

أدله العقل فى الأزمان باقية

وليس يذهب إلا السيف والحجر

إن هارون والمتوكل ومن إليهما أعملوا كل ما لديهم من سلاح ومال لهدم قبة الحسين عليه السلام لكنهم ذهبوا إلى حيث أُلقت رحلها أم قشعم، والقبة النوراء باقية بأجلى مظاهرها وستبقى إلى يوم يعثون.

۸ منع الكتاب

كنت أبعث إلى الحج وأنا فى العراق كتباً صغيرة لتعريف الشيعة إلى العالم الإسلامى، مثل: (هكذا الشيعة) و: (من هم الشيعة؟) وما أشبه إلى ثلاثة عشر كتاباً، والعالم السننى استقبلها بكل رحابة صدر، حيث أن الكتب كانت معروفة بأصول الشيعة وفروعها بإيجاز.

لكن الوهابية منعت كل كتاب للشيعة أشد المنع.

فثلاثة أشياء ممنوعة هناك: (الهيروين) و (السلاح) و (كتب الشيعة).

أما الهيروين، فلهم الحق لأنه يفسد الجسم والروح.

وأما السلاح، فليس من سبب فى منعه، فالإسلام لم يمنعه، وإنما كان المسلمون يحملون السلاح فى كل زمان، ثم خطط المستعمرون

لنزع السلاح من الشعب حتى يسيطروا على البلاد بعملائهم.

وإني أذكر في أيام الملكيين في العراق كان السلاح مباحاً للجميع، والى الآن في أمريكا السلاح الخفيف متعارف، وهكذا في بعض البلاد الأخرى.

وليس السلاح مهماً الآن، بل إني قائل ب (اللاعنف) كما ذكرته في بعض الكتب.

وإنما المهم (الكتاب) فلماذا المنع؟ وفي القرآن الكريم وهو الأصل في دين الإسلام أشير إلى أدلة اليهود والنصارى والمشركين ومن إليهم ولم يتصور أحد أن ذلك يضرب دين الإسلام.

وهكذا كان الحال في التوراة والإنجيل..

واليوم في العالم المسمى بالحر، سواء في الشرق كالهند أو في الغرب كأمریکا وبريطانيا وألمانيا وفرنسا، حيث لا منع للكتاب إطلاقاً.. فكيف يكون مركز الوحي الذي يجمع المسلمين في كل عام من شتى بقاع الأرض يمنع فيه العلم والكتاب، خصوصاً ما يوجب تعريف المسلمين بعضهم إلى بعض!!

وقد رأيت كتاب (هورال الموال) الذي ألفه البعض ضد إسرائيل وبين فيه كيفية هدم إسرائيل، مع ذلك لم تتمكن إسرائيل من منعه، والكتاب مطبوع متداول في إسرائيل، وفي البلاد العربية.

وهكذا رأيت كتاب (إسرائيل ذلك الدولار الزائف) وهو متداول في العالم وفي إسرائيل بالذات.

ولعل البعض كان يتصور أن لمنع الكتاب في العالم السابق وجه.. أما منعه اليوم وفي عالم منفتح والذي أصبح كقرية واحدة فهو بلا دليل إطلاقاً.

مضافاً إلى انه لم يُر ضررٌ للكتاب بل العكس هو الصحيح، وذلك:

أولاً: لأنه بكتاب الضد فرضاً يتجلى الضد أكثر فأكثر، إذ (وبضدها تتعرف الأشياء) وبيان الحق يظهر زيف الباطل.

وثانياً: الكبت يولد الانفجار، أما عدم الكبت فلا، ومن هنا: كان الحزب الشيوعي في الغرب الرأسمالي مجازاً ولا يتمكن أن يفعل أى شىء.

وفي لبنان، الكتاب مجاز بكل أشكاله وصوره، فهل تمكن الكتاب أن يوجد خللاً في البلاد أو تحريفاً للمسيرة، بل بالعكس.. الفوضى نتيجة الكبت، والإنسان حريص على ما منع، بالاضافة إلى سوء السمعة العالمية.

أما ما كان من الارهاب العملى وحرقت المكتبات وما أشبه فقد انتهى دوره كما في قصة المغول والقرون الوسطى في أوروبا وفي بعض البلاد أحياناً، فقد ولى من غير رجعة.

فاللازم الاهتمام حتى تتحرر تلك البلاد الطاهرة المشتملة على بيت الله الحرام وحرم رسوله صلى الله عليه و اله والبقيع الغرقد من هذه المشكلة التي انقضت زمانها بلا رجوع.

نسأل الله سبحانه إيقاظ المسلمين وهدايتهم إلى السبيل القويم.

٩ ظاهرة توحيد الصلاة

منذ ما يقارب ثمانين سنة سعوا في أن تصبح الصلاة في المسجدين الشريفين خاصة بإمام جماعة واحد معين من قبل الحكومة، وقد نجحوا في ذلك، مع وجود كل المذاهب هناك، ولكل مذهب الحق في أداء الصلاة في أوقاتها الخاصة، ولكل مأموم حرية الاقتداء بأي إمام شاء.

وقد بنى الرسول صلى الله عليه و اله في زمانه في المدينة المنورة سبعة وأربعين مسجداً، وكانت تقام الصلاة في جملة منها، ولم يدل دليل على أنه صلى الله عليه و اله أمر الناس جميعاً بصلاة واحدة في مسجده.

بل عین بنفسه الشریفه (أم ورقه) لأن تصلى بالنساء، فمن شاءت كانت تصلى معه صلى الله عليه و اله ومن شاءت كانت تصلى مع أم ورقه.

وفى زمان أمير المؤمنين على عليه السلام كانت مساجد خاصة بالنساء فى مسجد الكوفة، مما يظهر منه عدم حضورهن جميعاً للصلاة معه عليه السلام فى المسجد.

إن الإسلام دين الحرية إلا فيما استثنى وهو نادر جداً وليست صلاة الجماعة من المستثنى.

فاللزام أن يرجع أمر الصلاة فى الجماعة والفرادى إلى السابق من عهد الإسلام الطويل..

ولو صحت البدعة لصح إجبار الناس على أن يطوفوا بشكل منظم كصفوف عسكرية، ولا شك أنه أجمل لكنه خلاف الحرية.

حاله حال ما إذا أجبر الناس على لبس لباس واحد فى الصلاة أو غيرها كما فى نظام الجند، أو بأكل الجميع طعاماً واحداً ظهراً أو مغرباً، أو بالسكن فى نوع واحد من الدور، أو بألف توحيد وتوحيد مما يخالف قانون السلطنة والحرية.

وكل ذلك خلاف الشرع والعقل وخلاف عمل الرسول الأعظم صلى الله عليه و اله ومن جاء بعده من الحكام والخلفاء والى هذا

اليوم، وفى كل البلاد الإسلامية وغير الإسلامية حيث تتعدد الصلوات فى المساجد الوسيعة فى البلاد الإسلامية أو غير الإسلامية.

وهكذا فى آفاق البلاد، فان كل بلد بحسبه فى الوقت، ولا يصح شرعاً ولا من الناحية العلمية توحيدها، ففى الحديث: (إنما عليك مشرقتك ومغربتك).

وإطلاق الحديث، وسيرة المسلمين أيضاً على تعدد أول الشهر حتى بالنسبة إلى أول شهر رمضان وأول شوال، وقد ذكرنا تفصيل ذلك فى (الفقه).

وإلا فالقائلون بالسفور مثلاً يرون أن ذلك أجمل بالنسبة إلى النساء السافرات! فليس كل جميل هو المفروض..

بالإضافة إلى أن للاختلاف جمالاً لا يوجد فى ما يرونه من الاتحاد، مضافاً إلى أن فيه رعاية ما أوجبه الشرع من حفظ حرية الإنسان وكرامته..

فاللزام أن تقام صلوات الجماعة لكل من أراد من مختلف الأئمة والمذاهب فى الحرمين الشريفين وفى البقيع الغرقد ومن دون أى محذور، كما كان عليه سيرة المسلمين.

١٠ توسيع المسجد وهدم الآثار

إزالة العشرات من آثار رسول الله صلى الله عليه و اله وآله الأطهار عليهم السلام وأصحابه الكرام باسم توسيع مسجد النبى صلى الله عليه و اله أمر غير عقلانى وغير شرعى، بل تضييع للتراث الإسلامى والتاريخى.

فإن لتلك الآثار دلالات للبشرية ومقومات للهداية، بالإضافة إلى أنها من أحسن الذكريات لا الذكرى فقط.. والدنيا بأجمعها تحتفظ بالآثار بكل أنواعها، حيث أن العقل والعرف يدلان على حفظها، ولا يكون ذلك خلاف الشرع الذى يصرح بالمرور فى ديارهم

والنظر إلى آثارهم، وقد قال القرآن الحكيم?: وإنكم لتمرون عليهم مصبحين وبالليل.?

وقال تعالى?: وإنها لبسيل مقيم.?

فان حفظ آثار العذاب عبرة فكيف بآثار الصالحين.. وكيف بالنبى العظيم صلى الله عليه و اله والأئمة الطاهرين عليهم السلام والأصحاب المكرمين، وهكذا بالنسبة إلى المؤمنات الطاهرات.

ومن هنا حفظ عقلاء العالم أهرام مصر، وان كان فيه نوع من إحياء الآثار الفرعونية.

وحفظوا موضع عبور موسى البحر، ومحل إحراق إبراهيم عليه السلام، ومسجد أصحاب الكهف، وغار حراء، وغار ثور، وغيرها.

هذا بالإضافة إلى وجود المعنوية فى تلك الأماكن، كيف لا وقد قال سبحانه?: فقبضت قبضه من أثر الرسول.?

فإن كان تراب حافر فرس جبرئيل له ذلك الأثر الخارق الذي سبب الخوار في العجل الجسد، أفلا يكون لتلك الآثار الكثيرة البركات العظيمة؟.

إن لريح ثوب يوسف عليه السلام كما أشار إليه القرآن الحكيم وقيصه الذي ارتد أبوه بصيراً بسببه.. تلك الآثار، فكيف لا تكون للأماكن المقدسة في المدينة المنورة الآثار العظيمة.

لقد حفظها المسلمون لينالوا من كرامتها.. وكيف لا تكون البركات الكثيرة لجنه البقيع الغرقد وقد تضمن جسد عدد من الأئمة المعصومين عليه السلام وأولاد رسول الله صلى الله عليه و اله وزوجاته وأصحابه!.

إن للآثار واقعية، ولذكري أثراً حقيقياً وإن لم يقترن بأثر مادي، فالواجب الاهتمام بكل ذلك حتى يأذن الله بإعادتها وما هو عليه بعزير.

١١ القبور قبل الهدم

١١ القبور قبل الهدم

كان البقيع قبل هدمه هكذا:

الأئمة الأربعة عليهم السلام في قبء، وتزار فاطمة الزهراء عليها السلام في بقعتهم حيث من المحتمل أنها دفنت هناك، وإن كنت أنا رأيت في المنام رسول الله صلى الله عليه و اله واقفاً في قبره الشريف.. وقال لي وهو يشير إلى ما بين قبره ومنبره: أن قبر فاطمة ابنتي عليها السلام هناك، والله العالم بحقيقة الحال.

كما يحتمل أنها عليها السلام دفنت في بيتها، ولعل أمير المؤمنين عليه السلام حمل صورة جنازة إلى عدة أماكن، كما حمل الإمام الحسن عليه السلام صورة جنازة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام إلى البصرة.

ومن هنا لا بأس بزيارة الصديقة الطاهرة عليها السلام في البقيع، وفي المسجد، وفي بيتها وذلك لخفاء القبر الشريف، وسيظهر ان شاء الله تعالى عند ظهور ولدها الإمام المهدي (عجل الله تعالى فرجه الشريف) وإن كان من المحتمل إخفاء قبرها عليها السلام إلى يوم القيامة ليبقى سنداً على مظلوميتها طول التاريخ.

وكان في نفس تلك القبء مدفن العباس عم النبي صلى الله عليه و اله.

وكانت خارج القبء بفاصلة قليلة قبء مبنية على بيت الأحزان، حيث كانت الزهراء عليها السلام تخرج إلى ذلك المكان وتبكي على أبيها.

وكانت تشتمل مقبرة البقيع على قباب كثيرة، مثل أزواج النبي وأولاده وبناته ومرضعته صلى الله عليه و اله حليمة السعدية، وكانت هناك قبء فاطمة بنت أسد عليها السلام والدة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، وقبء أم البنين عليها السلام زوجة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام وقبء قرب قبء عمات النبي صلى الله عليه و اله، وكانت أيضاً قبء جابر بن عبد الله الأنصاري، وغيرهم مما هو مذكور في التاريخ.

باب خير

كما أن أستاذنا الشيخ على أكبر النائيني (رحمه الله) ذكر لي أنه كان بقرب حصن خير (باب خير) وقد كان من المرمر الكبير وكان بعيداً عن الحصن قرابة أربعين ذراعاً..

وقال: كلما ذهبنا في سفرتنا إلى الحج كنا نزور هذا الباب تبركاً بما ورد من أخذ الإمام عليه السلام له ورميه هناك.

ولما استولى الوهابيون قطعوا هذا الباب قطعاً وذهبوا بها عملاً بما أُملي لهم، وبعد ذلك لم نجد له أثراً.

ويقع البقيع في طرف الجنوب الشرقي من مسجد النبي صلى الله عليه و اله.

وقد اتسعت البقيع لكثرة من دفن فيها، فأدخلت فيه أراض كثيرة، وأول أرض اتصلت به محل دفن عثمان، وله قصة مذكورة في التواريخ.

وقد أخذوا بمحاربة البقيع وما تبقى من آثار الرسول صلى الله عليه و اله حتى منعت الحكومة الصلاة في البقيع، وزيارة النساء له، وإضاءة مصابيح في الليالي وما أشبه ذلك، مما ليس إلا رأياً واحداً تبنته الحكومة وحملته على المسلمين كذباً وافتراءً وهم ملياران، والوهابية لا تزيد على حفنة قليلة جداً.

وبلاد السنة والشيعة كلها بريئة من مثل هذه الأمور وإلى الله المشتكى.

۱۲ وفي الختام

وفي الختام نسأل الله تعالى أن يوفق أولئك الحكام ويهديهم ليرفعوا اليد عن مثل هذه الفكرة التي ما أنزل الله بها من سلطان، وأن يكفوا عما ارتكبه ضد الإسلام والمسلمين، ويتركوا ما ابتدعوه من الأفكار والأعمال التي تمنع بسببها زيارة المسلمين لتلك البلاد الطاهرة ولجنة البقيع العرقد وتصد عن بنائه.

فتصبح الزيارة حرة كما يزورون العراق وإيران ومصر وسوريا وغيرها.

وهو الموفق المستعان.

سبحان ربك رب العزة عما يصفون، وسلام على المرسلين، والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد واله الطاهرين.

قَمّ المقدسة

محمد الشيرازي

۱۳ / ذى القعدة / ۱۴۱۹ هـ ق

من مصادر التهميش

• القرآن الكريم

• نهج البلاغة

• أعيان الشيعة

• الاستبصار

• الدعاء والزيارة / للإمام الشيرازي

• الزهد (من مصادر البحار)

• السيدة زينب عالمه غير معلمه / للإمام الشيرازي

• القواعد الفقهية / للإمام الشيرازي

• المنجد في اللغة والأعلام

• بحار الأنوار

• بشاره المصطفى

• تاريخ الطبري

- حیاة الإمام الشیرازی
- سلسله التعریف بالشیعة / للإمام الشیرازی
- کفایة الأثر
- مجلة المجلة / العدد ۱۰۰۶
- مقاتل الطالبین
- موسوعة العتبات
- نزهة أهل الحرمین

پی نوشتها

- سورة طه: ۱۱-۱۲.
- سورة الإسراء: ۱.
- سورة البقرة: ۱۲۵.
- هذه الآيات لفضيلة الشيخ عبد الأمير النصاروی تحت عنوان (الی جنه البقيع)، ۸ شوال ۱۴۱۹هـ.
- وكان يشتري بالدينار ما يقارب ألف خبزة، وكانت أربع خبزات بكيلو تقريباً.
- سورة طه: ۱۲۴.
- سورة طه: ۱۲۴.
- سورة الأنبياء: ۹۲، وسورة (المؤمنون): ۵۲.
- وليم بووارت غلادستون: سياسى بريطانى زعيم حزب الأحرار ورئيس وزراء بريطانيا فى الأعوام (۱۸۶۸/۱۸۷۴م) و(۱۸۸۵/۱۸۸۰م) و (عام ۱۸۸۶م) و (۱۸۹۲/۱۸۹۴م).
- رضا خان بهلوى (۱۲۹۵ = ۱۳۶۳ هـ = ۱۸۷۸ = ۱۹۴۴م) شاه إيران (۱۳۴۳ = ۱۳۵۹ هـ = ۱۹۲۵ = ۱۹۴۱م) كان ضابطاً من ضباط الجيش الإيرانى فاطح بأسرة قاجار الحاكمه وأعلن نفسه شاهاً على إيران عام ۱۹۲۵م، وحكم البلاد بالاستبداد، ثم اضطر إلى التنازل عن العرش لابنه محمد رضا بهلوى.
- وهو سماحة آية الله العظمى السيد ميرزا مهدى الحسينى الشيرازى (۱۳۸۰/۱۳۰۴هـ) المرجع الدينى الكبير فى السبعينات من القرن الرابع للهجرة، وللتفصيل راجع كتاب (حياة الامام الشيرازى).
- بشارة المصطفى: ص ۱۹۹.
- راجع كفاية الأثر: ص ۱۹۵، وفيه: (عن سهل بن سعد الأنصارى قال: سألت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و اله عن الأئمة عليهم السلام فقالت: كان رسول الله يقول لعلى عليه السلام: يا على أنت الإمام والخليفة بعدى وأنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضيت فابنك الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى الحسن فأبنتك الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى الحسين فأبنته على بن الحسين أولى من المؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى على فأبنته محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى محمد فأبنته جعفر أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى جعفر فأبنته موسى أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى موسى فأبنته على أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى على فأبنته محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى محمد فأبنته على أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى على فأبنته الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى الحسن فأبنته المهدى أولى بالمؤمنين من أنفسهم، يفتح الله تعالى به مشارق الأرض ومغاربها فهم أئمة الحق والسنة والصدق منصور من نصرهم مخذول من خذلهم).

- يقول الإمام الشيرازي في (الدعاء والزيارة): ص ۶۸۸ ط مؤسسة البلاغ، (وقبر محمد بن الحنفية ابن الإمام أمير المؤمنين عليه السلام فيها أي في البقيع وقبر السيد زينب بنت الإمام أمير المؤمنين عليه السلام فيها، وقد ذكر بعض المحققين انه كانت للإمام عليه السلام ثلاث بنات كلهن تسمى بزینب وتكنى بأم كلثوم إحداهن في الشام والآخرى في مصر والثالثة في المدينة، وقبر الحسن ابن الإمام الحسن عليه السلام زوج فاطمة بنت الحسين عليه السلام فيها، وقبر مقداد بن الاسود فيها، وقبر جابر بن عبد الله الانصاري فيها، وقبر مالك الأشر على قول (مجالس المؤمنين) فيها، وإن كان المشهور أنه قريب القاهرة في مصر، وقبر أسعد بن زرارة فيها وقبر عبد الله بن مسعود فيها. انتهى.

- الشيخ عبد العزيز بن باز (۱۳۳۰- ۱۴۲۰هـ) مفتي السعودية.

- مكة المكرمة والمدينة المنورة.

- عام (۱۳۷۵ هـ)، انظر كتاب (السيدة زينب عالمة غير معلمة) ص ۲۴، للإمام الشيرازي.

- سورة النحل: ۱۲۵.

- سورة الأنعام: ۱۰۸.

- سورة الحجرات: ۱۱.

- كتاب الزهد: ص ۶۰ ب ۱۰ ح ۱۶۰.

- نهج البلاغة: من كلام له عليه السلام ۲۰۶ الفقرة ۱.

- هو: توت عنخ آمون عاش في القرن الرابع عشر قبل الميلاد، فرعون من السلالة المصرية ۱۸، أحياء عبادة آمون التي كان أهلها أمنحوتب ۴، اكتشف قبره وموميأوه عام ۱۹۲۲م. المنجد: ص ۱۸۲.

- نمرود: من أقدم الجابرة، ويقال انه أول جبار ظهر على وجه الأرض، بنى مدينة نينوى عاصمة آشور، ومدينة كلخ، وهو ابن كوش بن حام بن نوح.

- هيرودس: اسم أربعة من ملوك اليهود هم: ۱ الكبير (۷۲ ق.م): ولد في عسقلان ملك اليهودية (۴۰ ق.م) جمل هيكل أورشليم وبنى هيكل السامرة، اشتهر بحبه للعمران، أمر بذبح أطفال بيت لحم. ۲ أنتياس (۲۰ ق م ۳۹ م) رئيس ربع الجليل (۴ ق م ۳۹ م) ابن هيرودس الكبير، أمر بقطع رأس يوحنا المعمدان حاكم المسيح. ۳ أغريبا الأول (۱۰ ق م ۴۴ م) ملك اليهودية (۴۱ ۴۴) قتل القديس يعقوب وسجن بطرس. ۴ أغريبا الثاني (۲۷ ۱۰۰) ملك اليهودية (۵۰ ۹۳) انضم الى الرومان في حصار تيطس لأورشليم ۷۰.

- عمر بن هشام: زعيم بنى مخزوم في قريش من أعداء النبي (ص) قتل في معركة بدر سنة (۲ هـ ۶۲۳م).

- هارون العباسي: (۱۹۳ ۱۷۰ هـ = ۷۸۶ ۸۰۹) من أشهر الحكام العباسيين. حكم بالظلم والاستبداد، وقام في أواخر حياته سنة ۱۹۳ هـ = ۸۰۹م بهدم قبر الإمام الحسين (ع) الذي كانت تعلوه قبة، وهدم حوله من البيوت.

- المتوكل على الله (جعفر بن المعتصم) (۲۰۶ ۲۴۷ هـ = ۸۲۱ ۸۶۱ م): الحاكم العباسي (۲۳۲ هـ = ۸۴۷ م) حارب المعتزلة وحكم بالظلم والاستبداد، هدم قبر الإمام الحسين (ع) اربع مرات وما حوله من المباني، كانه اوله سنة ۲۳۳ هـ، وقد أرسل في مرة منها ديزج اليهودي لذلك.

- كالمصور الدوانيقي فانه أول من هدم قبر الإمام الحسين (ع).

- سلسلة (التعريف بالشيعة) صدرت بين عامي (۱۳۸۳/۱۳۹۶هـ) اثنا عشر كراساً منها باللغة العربية وواحد باللغة الفارسية، كانت توزع في موسم الحج من كل عام مع ترجمة لأكثرها إلى لغات مختلفة.

- قاعدة: (الناس مسلطون على أموالهم وانفسهم) راجع (موسوعة الفقه: القواعد الفقهية): ص ۱۳۵.

- الاستبصار: ج ۱ ص ۲۶۶ ب ۱۴۹ ح ۲۲.

- سورة الصافات: ۱۳۷ و ۱۳۸.

- سورة الحجر: ۷۶.

- سورة طه: ۹۶.

- قال تعالی؟: فلما أن جاء البشير ألقاه على وجهه فارتد بصيرا؟ سورة يوسف: ۹۶.

- راجع الدعاء والزيارة: ص ۶۸۱، فصل فی زیارة سیده نساء العالمین فاطمه الزهراء (سلام الله علیها).

گل بی خار: آسیب‌شناسی کتب اهدایی وهابیان در ایام حج

مشخصات کتاب

سرشناسه: درخشان، عدنان، ۱۳۵۲ -

عنوان و نام پدیدآور: گل بی خار: آسیب‌شناسی کتب اهدایی وهابیان در ایام حج / عدنان درخشان.

مشخصات نشر: تهران: مشعر، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۱۰۲ ص.

شابک: ۶۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۱۰۸-۳.

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتاب حاضر شامل فهرست چهل عنوان از کتب اهل تسنن در مخالفت با وهابیان است.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: آسیب‌شناسی کتب اهدایی وهابیان در ایام حج.

موضوع: وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها.

موضوع: وهابیه -- عقاید.

موضوع: زیارت -- نظر وهابیه.

رده بندی کنگره: BP۲۰۷/۶۲/د۴گک ۱۳۸۷ ۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۲۲۴۴۵

به بهانه‌ی مقدمه

سر در جیب تفکر فرو برده بودم و به آینده‌ای نه چندان دور فکر می‌کردم؛ آینده‌ای که در آن صدق و راستی، جای‌گزین هرگونه دروغ و کثی می‌شود و حقایق و واقعیت‌ها در هاله‌ای از نور بر همگان هویدا می‌گردد. کاش آن موعود الهی سر برسد و بر تمامی این ناراستی‌ها خطّ بطلان بکشد. دردمندانه به انتظار نشستهم و آزمندانه او را می‌جویم تا بیاید و این دنیای پُرتزویر را دگرگون سازد؛ دنیایی که تبلیغاتِ بَرک کرده و زیبا، دیده‌ها را کم‌سو می‌کند تا حقایق راستین، کم‌رنگ جلوه کند.

من طالب حجّ بیت الله الحرام، آن کعبه‌ی آمالِ تمامی مسلمانان... می‌خواهم احرام ببندم، از هر چه حجاب که بوده و هست تهی‌گردم، سپید سپید به نزد پروردگار بروم.

می‌خواهم لیبیک بگویم و کاش پاسخ را نیز به جان بشنوم. اما... نکند در بازگشت از حج، آن‌گاه که نامه‌ی عملم را به دست ولی زمان [می‌دهند، در آن میقات، نماز، احرام و لیبیکی نباشد و خطاب آید که:

«نه داخل میقات شدی، نه نماز خواندی، نه احرام بستنی و نه لیبیکی از روی صدق و راستی گفتی»

پای در صحرای تفتیده دیروز می‌گذارم، صحرایی که امروز محلّ فرود حاجیان شده است و قلب بیابان‌هایش را سالن‌های زیبا پر کرده است. خدای را سپاس که محل استقرار حاجی را تزئین کرده‌اند. تاریک بیابان دیروز را هزاران شیء نورانی روشن کرده و جای شن‌های روان و خار مگیلان را سنگ‌های مرمرین و صندلی‌های پایه سیمین گرفته است. دیروز بومیان با طبق طبق خرما به استقبال حاجیان می‌رفتند و امروز دسته دسته کتاب در اختیار حاجیان می‌گذارند.

ناشکری نمی‌کنم و از هر شاخه، میوه‌ای می‌چینم و از هر گونه کتاب یکی برمی‌دارم.

قلبم فسرده است. این همه نادرستی و ناپاکی را چرا با رنگ و لعاب بزک کرده‌اند. بازار مکاره را می‌ماند که زهر هلاهل را قندآمیز کرده‌اند. روکشی از شیرینی دارد و بالفور پایین می‌رود؛ اما درونش تلخی محض است و در باطن آکنده از نادرستی و ناپاکی است. یکی از یکی زیباتر و پر نقش و نگارتر. مار خوش خط و خال را می‌ماند که با طنّازی، به دورت می‌پیچد و با عشوه‌گری، زهر در کامت می‌ریزد و تا افسون نشوی و دیگر بار به خود نیایی، در نمی‌یابی...

سال‌ها پیش، آن زمان که دل، هوای بیت الله و مسجد نبوی کرد، به عمره مشرف شدم. آن چند کتابی که برای توشه‌ی سفر اندوخته بودم در بدو ورود - سالن فرودگاه - از من به یغما بردند و من به تاوان آن، انبوهی از کتب تبلیغی رایگان‌شان را برای مطالعه در چمدان انداختم. افسوس که این کتاب‌ها هرچه زیباتر می‌نمود، از حقایق دینی تهی‌تر بود. پس از مراجعه به ایران، از دیگر دوستان نیز کتاب‌هایی در این زمینه گرفتم و نمونه‌هایی از اشتباه‌های فاحش این کتب را به رشته‌ی تحریر درآورم؛ تا شکرانه‌ای باشد در توفیق زیارت و براتی باشد بر ادامه‌ی هدایت.

این نوشتار، در پی به نقد کشیدن کتاب‌ها و قلم‌هایی است که جز ضلالت و تفرقه - آن هم در قبله‌گاه مسلمانان - هدفی را دنبال نمی‌کنند.

عدنان درخشان

تابستان ۱۳۸۶

مقدمه

کتاب، چشمه‌ای است که روح آدمی را سیراب می‌کند و عطش فراگیری او را فرو می‌نشانند، تا آنجا که بعضی کتاب را «بهترین دوست و همدم انسان» معرفی می‌کنند. اما اگر عده‌ای در کتاب بذر نفاق بیفکنند و عقاید مسموم را در آن ترویج کنند، آیا سرابی نخواهد بود که تشنگان را بی‌حاصل به دنبال خود خواهد کشانید؟!

چرا باید در سفر حج و در کنار خانه‌ی خدا - جایگاه اصلی خداشناسی - نوشته‌هایی توزیع شود که خداوند را با صورت و چشم به تصویر کشد؟!

چرا باید در کنار خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و اطراف مسجد النبی صلی الله علیه و آله کتاب‌های رایگان، مظاهر اظهار محبت

به وجود مقدّس آن رسول رحمت را شرک معرّفی کند؟!!

توحید و نبوّت در نظر تمامی مسلمانان از اصول اعتقادی است. چگونه می‌توان پذیرفت آنان که خود در توحید و خداشناسی به خطا رفته‌اند و خدایی جسمانی را می‌پرستند، دیگران را متّهم به شرک کنند و یا توجّه به نبی صلی الله علیه و آله را مصداق مرده پرستی قلمداد نمایند؟

در این مختصر، سخن آنان درباره‌ی توحید، نبوّت و دیگر اصول اسلام و نیز سوء استفاده‌ی آنان از منابع اسلامی، به نقد کشیده خواهد شد.

مؤلف

فصل اوّل

توحید

خدای جسمانی، شایسته‌ی پرستش نیست

توحید و اعتقاد به خدای یکتا، رمز مشترک تمامی ادیان آسمانی است. بنابراین بدیهی است که تأمل در این موضوع و شناختن خداوند متعال - بدان گونه که خود، خود را معرّفی فرموده - وظیفه‌ی یکایک مسلمانان است. توجّه به همین نکته‌ی ساده راهنمای این امر است که خداوند جسمانی که دارای دست و پا و چشم و گوش است، خدایی محتاج به جسم است و شایستگی عبادت نخواهد داشت.

معرّفی خدا در کنار خانه‌ی خدا

خدایی انسان نما

خواهیم دید که توحید - این اساسی‌ترین پایه در هر دین الهی - همانند اعتقاد به نبوّت، شفاعت، توسّل، مهدی منتظر [در کتبی که در حج توزیع می‌شود، وارونه جلوه گر شده، و وحدانیت خدا به صورت تحریف شده عرضه می‌گردد. اعتقاد به خداوند که از هر حدّ و مرزی فراتر است، در این نوشته‌ها گرفتار ذهن محصور آدمی و در بند تفکر محدود انسانی شده است. صد افسوس آنان که دیگران را به راحتی کافر و مشرک می‌خوانند، خود به تشبیه خداوند پرداخته‌اند و ذات بی‌کران الهی را در وادی جسم بخشی محدود ساخته‌اند. این سخنان بدان جا می‌انجامد که: «خدا را قابل دیدن می‌دانند».

جسم انگاری خداوند

در کتاب «عقیده اهل سنت و جماعت» که به زبان فارسی است و از زمستان سال ۸۳ شمسی در ایّام حجّ واجب بین حجّاج فارسی زبان توزیع می‌گردد، چنین می‌خوانیم:

ایمان می‌آوریم به این که خدا دارای چهره‌ای آراسته به عظمت و بزرگی و انعام و احسان است... ایمان می‌آوریم به این که خداوند دارای دو دست گرامی و عظیم و بزرگ است... ایمان می‌آوریم به این که برای خدای تعالی دو چشم حقیقی است، چنان که می‌فرماید: {وَاصْبِرْ لِلْفُلْمِکَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّینَا} (و کشتی را با وحی ما و زیر نظر ما بساز...) اهل سنت و جماعت همگی بر این قول‌اند که چشمان خدای متعال دوتا است...

در همین کتاب در ترجمه‌ی آیه‌ی {لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ} نویسنده به عنوان ترجمه و توضیح می‌نویسد:

چشم‌ها او را (در دنیا) درک نمایند (لیکن در آخرت مؤمنان او را خواهند دید) و ... ایمان می‌آوریم به این که مؤمنان در روز قیامت، خدا را خواهند دید.

روشن است که عبارت‌های «در دنیا» و «لیکن در آخرت مؤمنان او را خواهند دید» به ترجمه‌ی این آیه‌ی شریفه‌ی قرآن افزوده شده و تفسیر شخصی نویسنده‌گان کتاب است. عبارت «ایمان می‌آوریم به این که مؤمنان در روز قیامت خدا را خواهند دید» نیز برگرفته از همین تفسیر است و ارتباطی با آیه ندارد.

قرآن‌هایی که با ترجمه‌ی فارسی در مسجد الحرام و مسجد النبی در دسترس زائران قرار می‌گیرد نیز دارای چنین مطالبی است. برای مثال، مترجم فارسی زبان قرآن‌های عربستان، در ذیل آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی یونس می‌نویسد:

{لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ}

آنان که نیکوکاری کردند، برایشان بهشت و زیاده بر آن است. یعنی رؤیت خدای تعالی.

روشن است که باز هم عبارت «یعنی رؤیت خدای تعالی» در آیه‌ی قرآن وجود ندارد و تفسیر شخصی مترجم است.

در کتاب دیگری که به زبان عربی در مکه و مدینه توزیع می‌شود، چنین می‌خوانیم:

پروردگار ما هر شب (از عرش) به سمت آسمان دنیا پایین می‌آید (و در آنجا می‌ماند) تا این که شب به یک سوم انتهایی می‌رسد؛ آن‌گاه می‌گوید: هر کس مرا بخواند او را جواب می‌گویم.

چنین برداشتی از توحید، مغایر اعتقاد فطری آدمی است که خداوند را بینا می‌یابد اما نه با چشم یا دو چشمی که با آنها مخلوقات را ببیند؛ هر فطرتی خداوند را خالق مکان می‌داند و او را در همه جا حاضر و ناظر می‌بیند نه این که خداوند باید از عرش پایین بیاید تا صدای خلاق را بشنود و آنگاه در صدد استجاب برآید.

این سخنان، یکی از بدترین اعتقادات - شرک در ذات - و نشانگر ناآشنایی و هابیان با توحید راستین است. افسوس که اینان، ادبیات توحیدی را نمی‌دانند و در عین حال از شرک و کافر خواندن مخالفان خود ابایی ندارند.

اشاعه‌ی شرک در ذات، به زبان‌های گوناگون

جای بسی تأسف است که در عمل، چنین اعتقاداتی حتی به زبان‌های دیگر هم ترویج می‌شود که آثار منفی خود را در پی خواهد داشت. به این نمونه دقت کنید:

Narrated Ibn Umar (And Abu Huraira)...: On The Day Of Resurrection Allah Will Grasp The Whole (Planet Of) earth by his hand and all the heavens in his Right, then he will Say "I am the King".

از فرزند عمر (و ابوهریره) نقل است: در روز رستاخیز خداوند تمام (کره) زمین را در دست خویش می‌گیرد و آسمان‌ها را در دست راست خویش گرفته، می‌گوید: من پادشاه هستم.

به راستی، کتاب‌های پرتیراژ و هابیت عربستان و قرآن‌های چاپ شده به زبان‌های گوناگون، که حاوی چنین تفاسیری است، چه برداشتی از توحید را برای مسلمانان به ارمغان خواهد آورد؟!

زیر پرچم توحید متحد شویم

اولین توصیه برای ایجاد وحدتی پایدار، تلاش برای تصحیح مفاهیم در اصل اساسی «توحید» است. یعنی به جای برداشت غلط در این که «خداوند دو دست دارد و با یکی سیاره زمین و با دیگری تمام آسمان‌ها را می‌گیرد» بگوییم «در روز قیامت، خداوند همه

چیز را در ید قدرتمند خویش گرفته و همه چیز تحت سیطره و تسلط اوست.» آن گاه می‌فرماید:

{ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ }

ملک و پادشاهی امروز برای کیست؟ برای خداوند یکتای قهار است.

چنین خدایی چشم، دست، صورت و... ندارد تا اولاً نیازمند به آن باشد و ثانیاً به آن محدود گردد و ثالثاً بندگانش به وادی تشبیه گرفتار شوند.

{ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ }

«خدای یکتا را هیچ مثل و مانندی نیست.»

خداوند چه در دنیا و چه در آخرت قابل دیدن نیست؛ چرا که هر چه به چشم آید، حتی اگر بزرگترین مخلوق باشد، باز هم محدود است و با عبارت «الله اکبر؛ خداوند برتر از آن است که به وصف درآید» و هر مسلمانی هر روز بارها آن را تکرار می‌کند، مغایرت دارد. به همین جهت نباید آیه‌ی:

{ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ }

چشم‌ها او را درک نمی‌کند ولی او دیدگان را - و آن چه را دیدگان می‌نگرند - می‌بیند.

را به میل خویش تفسیر کنیم و به آیه چیزی اضافه نماییم، لذا نگوییم «مؤمنان در دنیا خدا را نمی‌بینند؛ اما در آخرت خداوند را خواهند دید!». بلکه هیچ انسانی در دنیا و آخرت خداوند را نخواهد دید؛ همان گونه که آیه‌ی قرآن بر این مطلب تصریح دارد.

خلاصه‌ی سخن

- ۱- توحید یعنی خدا را از هر گونه تشبیه، پاک و منزّه بدانیم. عبارت «الله اکبر» یعنی «خداوند بزرگ‌تر و برتر از آن است که به وصف درآید» نیز بر همین نکته اشاره دارد و مسلمانان هر روز و با هر نماز به آن توجه می‌کنند.
- ۲- وهابیان توحید الهی را با خدایی که دارای دو دست، دو چشم و صورت است، جابه‌جا کرده‌اند. این اعتقاد، همان تشبیهی است که قرآن و روایات معصومین علیهم السلام آن را نفی می‌کند.
- ۳- وهابیان که خود در فهم توحید به غلط رفته‌اند، دیگران را به شرک و کفر متهم می‌کنند.

فصل دوم

نبوت

زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله

بدعت یا زیباترین واقعیت

منتشرکنندگان این کتب به ظاهر رایگان نه تنها زیارت قبر شریف نبوی را کم‌اهمیت جلوه می‌دهند، بلکه هر گونه ارتباط قلبی و عاطفی مسلمانان را با رهبر راستین خویش تکفیر می‌کنند. وهابیان در کتبی که به صورت رایگان و به تعداد بی‌شمار توزیع می‌شود، حتی بوسیدن ضریح نبوی صلی الله علیه و آله را بدعت می‌شمارند.

ولایجوز لأحد أن يتمسح بالحجره أو يقبلها أو يطوف بها. لأن ذلك لم ينقل عن السلف الصالح بل هو بدعه منكره.

جایز نیست کسی به خانه پیامبر (و ضریح شریف نبوی) دست بکشد یا آن را ببوسد و یا بر گرد آن حرکت کند. زیرا این مطلب از

هیچ کدام از سلف صالح (صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگانی که مورد قبول اهل سنت هستند) نقل نشده است؛ بلکه چنین عملی از بدعت‌های زشت شمرده می‌شود.

برخلاف آنچه در بالا آمده است، این عمل نه تنها بدعت نیست، بلکه از سلف صالح (گذشتگان نیکو کردار) حکایت‌های فراوانی در این زمینه آمده است. بسیار بعید - بلکه ناممکن - است که ناشران و هابی، این مطالب را - که در منابع اهل تسنن فراوان به آن اشاره شده - ندیده باشند. به نظر می‌آید و هابی‌ان با آگاهی کامل این سخن را وارونه جلوه می‌دهند. برای مثال می‌توان به عمل «ابوایوب انصاری» که به راستی سلف صالح و از اصحاب مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله است، استناد کرد.

زیارت قبر شریف نبوی توسط ابوایوب انصاری

أقبل مروان يوماً فوجد رجلاً - واضحاً و جهُهُ على القبرِ فَأَخَذَ بِرَقَبَتِهِ وقال: أتدري ما تصنع؟ قال نعم؛ فأقبل عليه فاذا هو أبوأيوب الأنصاري رضي الله عنه فقال: جئتُ رسولَ الله صلي الله عليه و آله آتِ الحجر؛ سمعتُ رسولَ الله صلي الله عليه و آله يقول: لا تَبْكُوا على الدِّينِ إِذَا وَلِيَهُ أَهْلُهُ، ولكن ابْكُوا عليه إِذَا وَلِيَهُ غَيْرُ أَهْلِهِ. هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

روزی مروان [فرزند حکم که از طرفداران معاویه و بنی امیه بود] مردی را دید که صورت بر قبر شریف پیامبر نهاده است. گردن او را گرفت و گفت: می‌دانی چه می‌کنی؟ وقتی آن مرد سر از قبر برداشت دید که ابوایوب انصاری [صحابی مشهور رسول خدا صلی الله علیه و آله] است.

ابوایوب پاسخ داد: آری [می‌دانم که چه می‌کنم] من سراغ سنگ نیامده‌ام. بلکه به نزد رسول خدا آمده‌ام. از آن حضرت شنیدم که فرمود: بر دین گریه نکنید آن زمان که شایستگان عهده دار آن می‌شوند؛ بلکه آن هنگام بگریید که ناهلان [همانند مروان و معاویه] عهده دار و والی آن گردند.

سپس حاکم نیشابوری اضافه می‌کند:

سندهای این حدیث بر اساس شرط بخاری و مسلم (نویسندگان دو کتاب مشهور سنن) صحیح است، اما آن دو در کتب خویش آن را نیآورده‌اند.

آری، اعتقاد سلف صالح، توجه و توسل به قبر شریف نبوی صلی الله علیه و آله بوده است و این آل مروان و بنی امیه هستند که به این عمل اعتراض می‌کنند.

پیامبر رحمتی که نباید از او چیزی خواست

مشاهده کردیم که اینان، بوسیدن ضریح را بدعت می‌انگارند و مسلمانان را از این نحوه اظهار محبت برحذر می‌دارند.

در کتاب دیگری - که بین زائران مسجد نبوی توزیع می‌شود - ارتباط عاطفی و حاجت خواهی نیز شرک به حساب می‌آید. در این زمینه چنین می‌خوانیم:

ولا يجوز لأحد أن يسأل الرسول صلي الله عليه [وآله] وسلم قضاء حاجة... وطلبه من الأموات شرک بالله.

برای هیچ کس جایز نیست که از رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم حاجتش را بخواهد... و حاجت خواهیش از مردگان، شرک به خداست.

اختلاف نظر اهل تسنن با وهابی‌ان در موضوع زیارت

تعجیبی نخواهد داشت که باز هم در مدارک اهل تسنن موارد فراوانی را در مغایرت با ادعای فوق شاهد باشیم. به این نمونه توجه

کنید:

[امیرالمؤمنین] علی علیه السلام روایت می‌کند: «سه روز پس از دفن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بادیه نشینی به مدینه آمد و خود را بر قبر آن حضرت افکند و از خاک آن بر سر خود ریخت و گفت: یا رسول الله! گفتم و اطاعت کردیم، تو از خدا خبر دادی و ما از تو خبر یافتیم. از جمله آنچه در قرآن بر تو نازل شده این آیه است: «اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای ایشان استغفار می‌کرد خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».

اینک من بر خودم ستم کردم. به سوی تو آمدم و می‌خواهم برایم استغفار کنی. از داخل قبر شریف ندا آمد که: خداوند تورا آمرزید.»

جالب آن است که تمامی سنن به پیامبر صلی الله علیه و آله و آثار مرتبط با ایشان احترام می‌گذارند؛ تا آنجا که مؤلف کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعة» می‌نویسد:

هنگامی که از دور، شهر مدینه را دیدی بر پیامبر صلوات و درود فرست و بگو: «خدایا، این حرم نبی توست، پس آن را امان من از آتش قرار بده.» ... پس آن گاه که داخل مسجد شدی بگو: «خدایا بر محمد و آل او درود فرست» پس برخیز و به سوی قبر رسول خدا برو و بالای سر شریف آن حضرت و روبه قبله بایست... چهره زیبا و باوقار آن حضرت را تصور کن. گویی که در قبرش خوابیده و به [اعمال] تو آگاه است و صدایت را می‌شنود. پس بگو: «سلام بر تو ای پیامبر خدا و رحمت و برکت خدا بر تو باد! شهادت می‌دهم که تو رسول خدایی» ... و برسان سلام آن کس را که به تو سفارش کرده است. پس بگو:

«سلام بر تو ای رسول خدا از طرف فلان فرزند فلان. از تو طلب شفاعت می‌کند به سوی خداوند، پس شفیع او و تمام مسلمانان باش» ... سپس به سوی منبر برو و دستت را بر روی آن بگذار که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خویش را به هنگام سخنرانی بر روی آن می‌نهاد تا از برکت رسول خدا بهره‌مند شوی.

چنانچه دیدیم برخلاف نظر تمامی مسلمانان، وهابیان نه تنها موارد فوق را انکار می‌کنند، بلکه در اصل زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز شبهه می‌افکنند و تلاش می‌کنند زیارت روضه‌ی شریف نبوی را امری فرعی نشان دهند. با کمال تأسف این اعتقاد باطل به صورت نوشتار و جزوه و کتاب و نوار و... در می‌آید و بین زائران خانه‌ی خدا و مسجد نبوی به صورت رایگان و انبوه توزیع می‌گردد. در جهانی که تمامی ادیان تلاش می‌کنند ارتباط پیروان خود را با رهبر دینشان مستحکم کنند، به راستی چرا عده‌ای تمام تلاششان بر قطع ارتباط با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله متمرکز شده است؟!!

در کتاب «راهنمای حج و عمره» که هر سال در مکه و مدینه توزیع می‌شود چنین می‌خوانیم:

... زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله [وآله] و سلم برخلاف گمان بعضی از عامه‌ی مردم، نه واجب است و نه شرطی از شروط ادای حج.

یکی از رهبران وهابی توضیح بیشتری می‌دهد و می‌نویسد

زیارت قبر نبوی نه واجب است و نه شرط (قبولی) حج... کسانی که از دور به سوی مدینه می‌آیند نباید به قصد زیارت سفر نمایند... اگر سفر به قصد زیارت رسول خدا و دیگران شرعی بود باید ائمت (مسلمان) به آن دلالت می‌کرد (و آن را انجام می‌داد). روشن است که نویسندگان مطالب بالا، سفر زیارتی را نامشروع اعلام می‌کنند و این سؤال‌ها را در ذهن مخاطبان خویش، بی‌پاسخ رها می‌سازند:

آیا به قصد زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله سفر کردن، شرعی نیست؟!!

آیا زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله از سفرهای تفریحی و یا تجاری، بی‌ارزش‌تر است که چنین سفرهایی جایز است اما سفر

زیارتی مشروع نیست؟!!

آیا هیچ یک از ائمت اسلام بر چنین مطلبی دلالت نمی‌کند؟!!

چگونه است که گذشتگانی که مورد احترام مسلمانان و به ویژه اهل تسنن اند، به چنین اعمالی مبادرت ورزیده‌اند؟

حکایتی زیبا از زیارت بلال حبشی

جا دارد قبل از بررسی پیشینه‌ی وهابیان در ماجرای زیارت، حکایت ذیل را که از کتب معتبر اهل تسنن نقل شده است، بخوانیم:

و از کسانی که به قصد زیارت رسول خدا و قبر آن حضرت از شام به مدینه آمد، بلال حبشی - مؤذن رسول خدا - بود... همان گونه که ابن عساکر با سندی عالی این داستان را نقل کرده است: بلال حبشی [مؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله] آن حضرت را در خواب دید که به او می‌فرماید: این چه جفایی است، ای بلال! آیا وقت آن نشده است که به زیارت من آیی؟ بلال بیدار شد و اندوهگین و محزون گشت. بر مرکب خود سوار شد و به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و شروع به گریستن کرد و صورت بر قبر پیامبر می‌نهاد. چون حسن و حسین آمدند، آن دو را در آغوش کشید و بوسید.

سبکی از علمای سنی، در شرح این حدیث و در تأیید زیارت قبور می‌نویسد:

اعتماد ما در - مشروع بودن - سفر برای زیارت تنها به رؤیا و خواب بلال حبشی نیست؛ بلکه به عمل بلال حبشی است... و رؤیای بلال تنها تأییدی بر عمل اوست.

با این تفصیل، چرا باید در کتبی که در کنار مسجد النبی به زبان‌های متعدّد توزیع می‌شود، بخوانیم:

جایز نیست کسی به قبر پیامبر دست بکشد و یا آن را بوسد؛ چرا که این رفتار از هیچ یک از سلف صالح نقل نشده است؛ بلکه بدعتی زشت به شمار می‌آید.

آیا امثال ابویوب انصاری و بلال حبشی از صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلف صالح نیستند؟

پیشینه‌ی زیارت نزد مؤسس فکری فرقه‌ی وهابی

این طرز فکر، بدعتی است که توسط پایه‌گذار اعتقادی وهابیت - ابن تیمیه حنبلی مذهب - رواج یافته است و نه تنها شیعیان - که پیرو رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هستند با آن مخالف‌اند - بلکه هر چهار فرقه‌ی سنی مذهب و حتی حنبلی‌ها که ابن تیمیه در فقه پیرو امام آن‌ها - احمد حنبل - است نیز با آن مخالفت کرده‌اند.

مخالفت سنیان با ابن تیمیه در ماجرای زیارت، به زندانی شدن وی می‌انجامد

ابن تیمیه به انتشار عقاید عجیب و فتوای نوظهور مشهور بود. نشر چنین عقایدی، عالمان سنی زمان او را آن چنان تحریک نمود که سرانجام وی را راهی زندان کردند.

تاریخ، ماجرای به زندان افتادن او را چنین بازگو می‌کند:

گروهی از علمای اهل تسنن چنین گفتند: زیارت قبر نبوی صلی الله علیه و آله [و آله] و سلم فضیلت و سنت است که تمامی اهل تسنن بر آن اجماع دارند. اما فتوا دهنده‌ی مذکور [ابن تیمیه] باید که توسط علما از چنین فتاوی باطلی باز داشته شود و از نشر چنین فتوایی او را منع کنند و در صورتی که قبول نکرد، او را در زندان حبس نمایند.

نام کسانی که این دستور را امضا کردند، چنین است:

۱- قاضی شافعی مذهب در مصر، محمد بن ابراهیم بن سعدالله بن جماعه.

۲- قاضی القضاة حنفی مصر، محمّد بن جریری انصاری حنفی (او اضافه می‌کند که در هر صورت باید او را به زندان افکند؛ حتی

اگر توبه کند؛ چرا که قبلاً نیز توبه کرده و سپس همان عقاید را اشاعه داده است.)

۳- مفتی بزرگ مالکی های مصر، محمد بن ابوبکر مالکی (او اضافه می‌نماید: باید در زندان بر او سخت گرفت تا از این عقیده فاسد و دیگر مفسده‌های او جلوگیری شود.)

۴- قاضی حنبلی مصر احمد بن عمر المقدسی.

این اعتقاد و دیگر عقاید او باعث شد که وی به دستور فقهای سنی مذهب زمان خود، بارها به زندان بیفتد. تا این که فتوای او در مسأله‌ی زیارت قبر شریف نبوی صلی الله علیه و آله سبب گردید در شعبان سال ۷۲۶ به بند کشیده شود و تا آخر عمر (شوال سال ۷۲۸) در زندان باشد.

مخالفت سنیان با ابن تیمیه و اعتقاداتش

رواج این تفکر، به حدی سبب فتنه‌انگیزی شد که حتی ابن حجر عسقلانی - که بر ضد مذهب شیعه کتاب نوشته است - نیز به شدیدترین صورت آن را رد می‌کند:

من اعتقد عقیده ابن تیمیه حل دمه و ماله.

هر کس معتقد به اعتقاد ابن تیمیه باشد، مال و جان او حلال است.

دیگر علمای اهل تسنن نیز به اجماعی بودن زیارت قبر شریف نبوی صلی الله علیه و آله توجه داده‌اند:

(در میان اهل تسنن بر این که زیارت قبر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله سنت است) اجماع وجود دارد. قاضی عیاض گفته است: زیارت قبر پیامبر بین مسلمانان سنت است که بر آن اجتماع دارند و فضایل زیادی بر آن وجود دارد. گروه زیادی از علما اجماع دارند که زیارت قبر پیامبر برای مردان امری مستحب است؛ همان‌گونه که نووی این مطلب را حکایت کرده است.

خلاصه‌ی سخن

۱- زیارت حرم نبوی و مسافرت به قصد زیارت بارگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله، در اعتقاد مسلمانان از بهترین اعمال است و تنها وهابیان آن را بدعت می‌دانند.

۲- وهابیان اعتقاد به کفر آمیز بودن سفر زیارتی را به تمام مسلمانان نسبت می‌دهند، در حالی که این اعتقاد ساخته و پرداخته‌ی خود آن‌هاست.

۳- بوسیدن قبر شریف نبوی صلی الله علیه و آله، توسل و توجه به آن وجود مقدس، در منابع اهل تسنن نیز فراوان یافت می‌شود؛ اما وهابیان در صدد انکار این واقعیت هستند.

۴- وهابیان اعتقاد نادرست خویش را در تیراژ وسیع منتشر و به رایگان توزیع می‌کنند.

اینک به راستی بدعت گزار کیست؟ زائران مسجد نبوی و زیارت کنندگان قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله یا...

تحریف متنی تاریخی در موضوع زیارت، حربه‌ای قدیمی برای دوری مسلمانان از پیامبر

و وهابیان به جای متحد کردن امت اسلام که جایگاهش در زمان حج است، با نشر اکاذیب، مسلمانان را متهم می‌کنند که با زیارت رسول خدا و توسل و شفاعت خواهی از او، عمل شرک آمیز انجام می‌دهند. برای نیل به این هدف، حتی از دست کاری و تحریف متون کهن تاریخی نیز ابایی ندارند.

نووی از علمای مشهور اهل تسنن و متوفای ۶۷۶ در کتاب خویش الأذکار می‌نویسد:

فصل فی زیارة قبر رسول الله صلی الله علیه و آله [و آله] و اذکارها.

اعلم أنه ينبغي لكل من حج أن يتوجه إلى زيارة رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم، سواء كان ذلك طريقه أو لم يكن، فان زيارته صلى الله عليه [وآله] و سلم من أهم القربات و أربح المساعي و أفضل الطلبات، فإذا توجه للزيارة أكثر من الصلاة عليه صلى الله عليه [وآله] و سلم في طريقه، فاذا وقع بصره على اشجار المدينة و حرمها و ما يعرف بها، زاد من الصلاة و التسليم عليه صلى الله عليه [وآله] و سلم و سأل الله أن ينفعه بزيارته صلى الله عليه [وآله] و سلم و ان يسعده بها في الدارين و ليقول: اللهم افتح علي أبواب رحمتك و ارزقني في زيارة قبر نبيك صلى الله عليه [وآله] و سلم ما رزقته اولياءك و أهل طاعتك و اغفر لي و ارحمني يا خير مسؤول.

فصلی است درباره‌ی زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و [آله] و دعاهاى آن.

بدان هر کس که عازم حج می‌گردد، شایسته است آهنگ زیارت رسول خدا صلی الله علیه و [آله] نیز کند، خواه قبر شریف آن حضرت در مسیر او باشد یا نباشد. زیرا زیارت ایشان از مهم‌ترین و سایل تقرب به خدا، سودمندترین کار و برترین اهداف است. پس زمانی که شخص آهنگ زیارت آن حضرت می‌کند، [به‌جاست] در راه بر او درود فراوان فرستد و چون چشمش به درختان مدینه و حرم و علائم آن می‌افتد، بر درود و سلام بر آن حضرت بیفزاید و از خداوند درخواست کند که این زیارت را برای او سودمند گرداند و به پاس آن، سعادت دنیا و آخرت را به وی عطا کند. و باید این ذکر را بگوید: «اللهم افتح...» یعنی بار خدایا، درهای رحمت را بر من بگشای و به من در زیارت قبر پیامبرت، آن بهره‌ای را که به اولیا و اهل طاعتت می‌دهی، ارزانی بدار و بر من ببخشای و مرا مورد رحمت قرار ده، ای کسی که بهترین مطلوب درخواست کنندگانی.

اما در عصر ما همین کتاب توسط مؤسسه‌ی دارالهدی در ریاض (پایتخت عربستان سعودی) چاپ می‌شود و فردی به نام عبدالقادر ارنو و ط به اسم تحقیق، این قسمت را چنین تغییر می‌دهد:

فصل فی زیارة مسجد رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم.

اعلم أنه يستحب من أراد زيارة مسجد رسول الله ان يكثر من الصلاة عليه في طريقه فاذا وقع بصره على اشجار المدينة و حرمها و ما يعرف بها زاد من الصلاة و التسليم عليه صلى الله عليه [وآله] و سلم و سأل الله أن ينفعه بزيارته لمسجده و ان يسعده بها في الدارين و ليقول: اللهم افتح علي أبواب رحمتك و ارزقني في زيارة مسجد نبيك صلى الله عليه [وآله] و سلم ما رزقته اولياءك و اهل طاعتك و اغفر لي و ارحمني يا خير مسؤول.

در مقایسه‌ی دو متن، مشاهده می‌کنیم که عبارتهای «زیارت قبر شریف نبوی صلی الله علیه و آله» یا «زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله» که خوش آیند و هابیان نیست، به عبارت «زیارت مسجد» تغییر یافته است! حتی جمله‌هایی که حکایت گر ثواب فراوان «زیارت» است، حذف گردیده است...

مگر ارزش مسجد نبوی صلی الله علیه و آله جز به وجود مقدس خاتم‌الانبياء صلی الله علیه و آله و قبر مطهر آن حضرت است که برخی این چنین نگران‌اند تا آن‌جا که به تغییر عبارت دست می‌یازند؟

مگر می‌توان به راحتی متن زیارت، ادعیه و یا کتب مذهبی را که برگرفته از تعالیم نبوی است، به میل شخصی تغییر داد؟ به راستی چرا و هابیان، مسلمانان را از توجه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام بر حذر می‌دارند و به هر وسیله - حتی تحریف متون و تخریب حرم امامان علیهم السلام در بقیع و سامراء- در تلاش‌اند تا نمازخواندن‌های منظم، پی‌درپی، طولانی و اجباری در مساجد شریفه را جای‌گزین آن نمایند!!

نتیجه‌ای عبرت‌انگیز در قالب داستانی شگرف

معجزه‌ای از قبر شریف نبوی صلی الله علیه و آله

نشر چنین مطالبی آن هم در مدینه و در کنار روضه و قبر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله و ترویج کتاب‌هایی این چنین، انسان را

به یاد حکایتی می‌اندازد که ذکر آن در منابع اهل تسنن نیز رفته است:

أن خالد بن الوليد بن الحارث بن الحكم بن العاص و هو ابن مطيرة قام على منبر صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم يوم جمعة فقال: لقد استعمل رسول الله صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم عليّ بن أبي طالب رضي الله عنه و هو يعلم أنه خائن ولكن شفعت له ابنته فاطمة رضي الله تعالى عنها. و داود بن قيس في الروضة، فقام فقال: أس، أي يسكته. قال: فمزق الناس قميصا كان عليه شقائق حتى وتروه، و أجلسوه حذراً عليه منه، وقال: رأيت كفا خرجت من القبر، قبر رسول الله صَلَّى اللهُ عليه [وآله] وسلّم و هو يقول: كذبت يا عدوّ الله، كذبت يا كافر، مراراً.

خالد، معروف به ابن مطیره [که از نزدیکان بنی امیه بود] روز جمعه‌ای بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و [آله] رفت و گفت: پیامبر، علی بن ابی طالب رضی الله عنه را به کاری فرمان داد و آگاه شد که او خیانت کرده است. اما دخترش فاطمه رضی الله عنها شفاعت او را نزد رسول خدا کرد.

در این هنگام داود بن قیس که در مسجد پیامبر نشسته بود [و از دروغ‌پردازی ابن مطیره آگاه بود] برخاست و فریاد زد: ساکت باش! مردم جامه‌ی او را گرفتند و او را از ترس ابن مطیره نشانند که ناگاه صدایی از قبر پیامبر صلی الله علیه و [آله] برخاست که می‌فرمود: ای دشمن خدا، دروغ گفتی! ای کافر، دروغ گفتی! و این جملات چند بار تکرار گردید. امید است آنان که در کنار کعبه و مسجد الحرام و حرم شریف پیامبر به غیر حقیقت متوسل می‌شوند، از چنین وقایعی پند گیرند و قبل از آن که نامه‌ی عملشان با مرگ بسته شود، توبه کنند؛ تا در هنگام مرگ ندای «کذبت یا عدوّ الله کذبت یا کافر» را نشنوند.

فصل سوم

میراث نبوی

میراث نبوی، آماج تیرهای بداندیشی

بدعت‌انگاری حقایق دین

بدعت به معنای وارد کردن معنا و عملی جدید در دین است. چنین عملی به تصریح فقه شیعه و سنی حرام شمرده می‌شود و فرد بدعت‌گزار کافر معرّفی می‌شود. در نتیجه، به همان میزان که ورود یک بدعت به دین خطرناک است، بدعت‌انگاری حقایق دین نیز می‌تواند آشفتگی فراوانی ایجاد کند. به این معنا که اگر حقیقتی - به سبب سلايق شخصی - بدعت معرّفی شود، گروه زیادی از مسلمانان که پای بند آن حقیقت‌اند و به آن عمل می‌کنند، کافر شمرده می‌شوند.

از سوی دیگر، بدعت‌شمردن حقایق دینی و افترا خواندن واقعیت‌های مذهبی حرام است و دروغ و افترا محسوب می‌شود. در نتیجه بدعت‌شمردن حقایق دین، خود به شرک منتهی می‌شود.

همان‌گونه که مشاهده کردیم، وهابیان زیارت قبر نبوی صلی الله علیه و آله را بدعت می‌شمارند. آنان سابقه‌ی طولانی در بدعت دانستن اموری دارند که هر کدام، از اصیل‌ترین پایه‌های اسلام است. آن‌ها به راحتی حکمی را که تمام مسلمانان به آن عمل می‌کنند بدعت می‌دانند و در نتیجه معتقدان و عاملان به این حقیقت، بدعت‌گزار محسوب می‌شوند و با برچسب کفر و شرک، جانشان به خطر می‌افتد. این ماجرا - علاوه بر نبوت - در آثار نبوی و حتی احکام فقهی نیز رخ داده است. به نمونه‌هایی دیگر که در کتاب‌های توزیع شده در حج با آن مواجه می‌شویم، توجه کنید:

بدعت‌انگاری در حکمی فقهی و مخالفت با شیعه و سنی

در زمستان سال ۸۳ در بین زائران فارسی زبان، کتاب «آموزش نماز» توزیع شده است. در مبحث «نیت»، مترجم چنین توضیح می‌دهد:

نیت در قلب است؛ زیرا از رسول اکرم صلی الله علیه و آله ثابت نشده که آن حضرت نیت را بر زبان آورده باشند، مگر نیت حج و هم چنین از صحابه و یاران و تابعین هم ثابت نشده، پس نیت کردن با زبان یک نوع بدعت به‌شمار می‌رود.

توضیح بیشتر را می‌توان در کتاب‌های دیگر - که به دست حجاج داده می‌شود - پیدا کرد:

در هنگام نماز و طواف و در غیر آن بهتر است که نیت را به زبان نیاورد... بلکه اگر کسی نیت را به زبان آورد بدعت است و اگر کسی این نیت را به آواز بلند بر زبان جاری سازد، زشت‌تر و گناهش شدیدتر است.

این سخن حتی مورد قبول سنّیان هم نیست. جالب آن که احمد حنبل - امام فقهی وهابیان - با این فتوا مخالف است. دو امام از چهار امام فقهات اهل تسنن - احمد حنبل و شافعی - به زبان آوردن نیت را نه تنها بدعت نمی‌دانند، بلکه آن را سنت می‌شمارند و سیره‌ی پیامبر قلمداد می‌کنند. امام دیگر مالک بن انس به زبان آوردن نیت را از سنت نمی‌شمرد. امّا از بدعت بودن آن نیز سخنی نمی‌گوید و در نتیجه قول مشهور اهل تسنن، جواز به زبان آوردن نیت در نماز و غیر آن است.

این که وهابیان از نظر فقهی معتقدند به زبان آوردن نیت بدعت است، محلّ بحث نیست. نکته در این جاست که آنان این فتوای خاص را بین تمامی مسلمانان به عنوان حکم خدا نشر می‌دهند و عمل نکردن به آن را بدعت می‌دانند. تکلیف بدعت گزار نیز از نگاه عالمان این فرقه مشخص است.

سابقه‌ای طولانی در بدعت‌انگاری

ساعت، تلفن، دوچرخه، ... در نظر وهابیان بدعت بوده است!

با کمال تأسف به نظر می‌رسد ملاک بدعت دانستن امور نزد این گروه، میل شخصی و درک سطحی از وقایع است. بدعت‌انگاری برخی واقعیتهای زندگی، نشانگر بینش سطحی وهابیان است. از جمله اموری که از زمان محمد بن عبدالوهاب (۱۲۰۶ - ۱۱۱۵) پایه‌گذار وهابیت در عربستان به عنوان بدعت به آن نگریسته می‌شد، موارد زیر است:

۱- پیشینه‌ی وهابیت نشان می‌دهد که آنان سیم‌های تلفن و تلگراف را به سبب این که در زمان پیامبر نبوده پاره می‌کردند و استفاده از تلفن را بدعت می‌دانستند و صدایی که از تلفن شنیده می‌شد را صدای شیطان می‌دانستند!!

۲- وهابیان اگر کسی را سوار بر موتورسیکلت می‌دیدند، کتک می‌زدند. آن‌ها دوچرخه را ارابه‌ی شیطان یا اسب شیطان می‌نامیدند و استفاده از آن را بدعت می‌دانستند. معتقد بودند که این وسیله به نیروی جادو و پای شیطان حرکت می‌کند!!

۳- ساعت شماتپه‌دار، وسایل نقلیه و اتومبیل... و حتی آسفالت جاده‌ها - به جرم این که بدعت است و در زمان حیات پیامبر نبوده است - به آتش کشیده می‌شد و تخریب می‌گردید!!

و باز هم... بدعت‌انگاری و مخالفت با اکثر مسلمانان در حکم فقهی دیگر: قسم به غیر خدا

از سخنان نادرست و وحدت‌شکن وهابیت، اعتقادی است که نتیجه‌ی آن، جز تفرقه، تهمت و بدبینی نیست:

من أنواع الشُّرک الأصغر: الحلف بغير الله، كالحلف بالنبی و الكعبة و الامانة و نحو ذلك.

از نمونه‌های شرک اصغر می‌توان قسم خوردن به غیر خدا را نام برد: مانند این که کسی به پیامبر، کعبه، امانت و مثل آن قسم بخورد.

میزان صداقت وهابیان در اجماعی بودن برخی احکام

متأسفانه یک‌بار دیگر صحبت از اجماع می‌شود و وهابیان از این که همه‌ی اهل علم، با نظرشان موافق‌اند، سخن به میان می‌آورند: ... در جاهلیت، مشرکان به مخلوقاتی غیر از خدا قسم می‌خوردند؛ مانند کعبه، شرافت، پیامبر، ملائکه، بزرگان. پس این قسم‌ها به طور کلی جایز نیست و این مطلب اجماع اهل علم است. جایز نیست انسان به چیزی (غیر از خدا) قسم بخورد... این قول اکثر اهل علم است. بلکه برخی گفته‌اند: این مطلب اجماعی است (و همه‌ی علما بر آن اتفاق نظر دارند).

چنان‌که دیدیم وهابیان ادعا کرده‌اند: «قسم به غیر خدا، طبق نظر همه‌ی مسلمانان حرام است» و این حکم را اجماع اهل اسلام و اهل علم می‌دانند! به راستی آیا از دیدگاه خود اهل تسنن - و بدون توجه به قول ائمه‌ی هدی علیهم السلام و شیعیان - این مسأله مورد اجماع است؟

الحنفیه: الحلف [بغیر الله تعالی] ان كان الغرض منه الوثیقه أی اتفاق الخصم بصدق الحالف جاز بدون کراهت... وان لم یکن... فإِنَّه یکره. الشافعیة: یکره الحلف بغیر الله تعالی... الحنابلہ: قالوا یحرم الحلف بغیر الله تعالی.

اعتقاد حنفی‌ها: قسم خوردن [به غیر خداوند متعال] اگر قصد از این کار مطمئن کردن مخالف نسبت به راست گویی فرد قسم‌خورده است، این قسم‌خوردن جایز است و کراهتی ندارد... اما اگر غیر این باشد [و قسم بی‌جهت و بی‌جا استفاده شود] کراهت دارد. اعتقاد شافعی‌ها: قسم به غیر خدا کراهت دارد.

اعتقاد حنبلی‌ها: آن‌ها می‌گویند قسم به غیر خدا حرام است. همان‌گونه که مشاهده کردید، قسم به غیر خدا، از دیدگاه دو فرقه‌ی اهل تسنن یعنی شافعی‌ها و حنفی‌ها در مواردی مباح است و در موارد دیگر اگر جایز نباشد، مکروه است و نه حرام.

امّا فرقه‌ی حنابلہ - که وهابیان در فقه هم‌سوی با آنان هستند - قسم به غیر خدا را مطلقاً حرام می‌دانند. در فقه، تفاوت معنای مباح، مکروه و حرام بر هر کسی روشن است.

بار دیگر این تذکر لازم است که «اعتقاد وهابی‌ها برای خود آنان قابل احترام و عمل است» ولی نکته‌ی مهم این جاست که: «آنان اعتقاد خود را به تمام مسلمانان نسبت می‌دهند و بی‌اعتقادان به آن را از حوزه‌ی اسلام خارج می‌دانند.» باز هم اگر سخن تا به این حدّ می‌رسید، قابل قبول می‌نمود؛ چه باید کرد که فتوای مسلمان‌کشی در پس این سخنان، جلوه‌های شوم چنین کلماتی را به تصویر می‌کشد؟

فصل چهارم

امامت

مهدویت و تحریف حقایق

وجدان‌های آگاه نمی‌پسندند که به صرف دشمنی با یک اصل، حقایق پایمال شود و اساساً چرا باید عده‌ای در راستای مخالفت با شیعه، اعتقادات خویش را نیز زیر پا نهند؟

آیا می‌توان به وجود مهدی منتظر [اعتقاد داشت و در عین حال به صرف مخالفت با شیعیان آن را انکار کرد؟ آیا اصولاً در فرهنگ اسلامی - و نه شیعی - مهدویت قابل انکار است؟ آیا می‌شود معتقد به وجود مهدی آخرالزمان [بود و کتابی توزیع کرد که مهدویت را ردّ می‌کند؟

مهدی موعود و منابع معتبر اهل تسنن

از مباحث اصیل و قابل پی‌گیری و تحقیق - حتی در مدارک معتبر و قدیمی سنّیان - موضوع مهدویت است. در «صحاح سته؛ کتب صحیح شش‌گانه» که معتبرترین کتب اهل تسنن است، به روشنی از مهدویت سخن رفته است.

مهدویت و صحیح بخاری

محمد بن اسماعیل بخاری (۱۹۴ - ۲۵۶ هجری) در کتاب صحیح خود - که اهل تسنن این کتاب را برترین کتاب پس از قرآن می‌دانند - از زبان رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند:

كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فَيْكُمُ وَ أَمَامُكُمْ مِنْكُمْ.

حال شما چگونه است آن‌گاه که پسر مریم بر شما فرود آید و امام [جهت نماز] از شما مسلمانان باشد. [و حضرت عیسی بدو اقتدا کند]؟

مهدویت و صحیح مسلم

مسلم بن حجاج نیشابوری (۲۰۴ - ۲۶۱ هجری) نیز در صحیح خود - که پس از صحیح بخاری معتبرترین کتاب نزد سنّی‌ها است - علاوه بر اشاره به حدیث فوق، حدیث دیگری به نقل از صحابی مشهور جابر بن عبدالله انصاری آورده است. جابر می‌گوید:

شنیدم که پیامبر فرمودند: گروهی از ائمتم آشکارا تا روز قیامت بر اساس حق پیکار می‌کنند. آن‌گاه فرمود: پس عیسی بن مریم فرود می‌آید، فرمانروای گروه (مسلمانان) گوید: بیا و برایمان نماز بگذار. او می‌گوید: نه! به درستی که بعضی از شما به پاس گرامیداشت این ائمت، بر دیگران امیر هستید.

شارحان صحیح بخاری و مسلم، از مهدی علیه السلام می‌گویند

شرح‌کنندگان دو کتاب صحیح بخاری و مسلم، به روشنی حدیث‌های فوق را درباره‌ی حضرت مهدی [تفسیر کرده‌اند. برای مثال ابن حجر عسقلانی، از شرح‌کنندگان صحیح بخاری، در توضیح حدیث‌های این کتاب چنین می‌نویسد:

قطعی و متواتر است که مهدی علیه السلام از این ائمت است و همان کسی است که عیسی علیه السلام پشت سر او به نماز می‌ایستد. وی در ادامه می‌نویسد:

نماز خواندن عیسی علیه السلام پشت سر مردی از این ائمت، با توجه به این‌که در آخرالزمان و نزدیک قیامت است، نشانه‌ی صحت و درستی گفته‌هایی است که گوید: به درستی زمین از قائمی برای خدا با حجت خالی نخواهد بود.

این مطلب که از قول عالم بزرگ سنّی مذهب، «ابن حجر» نقل می‌شود، تأیید روشنی بر اعتقاد شیعه نسبت به «استمرار امامت» و «وجود امام غایب علیه السلام» است.

مهدویت در سنن ابن‌ماجه، ابوداود و ترمذی

ابن‌ماجه قزوینی (۲۰۹ - ۲۷۳ هجری) به حدیث مشهور «المهدی من وُلد فاطمه»: «مهدی از فرزندان حضرت فاطمه [سلام‌الله‌علیها] است.» اشاره می‌کند. ابوداود سیستانی (۲۰۲ - ۲۷۵ هجری) در کتاب سنن خویش می‌نویسد:

پیامبر فرمود: اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را آن‌چنان طولانی می‌کند تا فردی از من (یا اهل بیت من) قیام کند، او هم اسم من است.

محمد بن عیسیٰ ترمذی (۲۰۹ - ۲۹۷ هجری) نیز با اشاره به دوران طلایی حکمرانی آن حضرت می‌نویسد:
فردی به نزد ایشان می‌آید و می‌گوید: ای مهدی [من نیازمندم] به من اعطا کن. به من اعطا کن. پس [آن وجود مقدس دستور می‌دهند] در دامانش تا آن‌جا که در توان اوست [سیم و زر] بریزند.

مهدی موعود علیه السلام و وهابیان

جالب آن که اعتقاد به مهدی علیه السلام، چنان مستند و مستدل است که وهابیان نیز مجبور به قبول وجود آن منجی شده‌اند و حتی به اثبات وجود مهدی می‌پردازند.

ابن تیمیه (۶۶۱ - ۷۲۸ هجری) رهبر فکری وهابیت و پایه‌گذار اعتقادی این گروه افراطی می‌نویسد:
روایاتی که به خروج مهدی اشاره می‌کند، احادیث صحیحی است... مانند آن‌چه که از رسول خدا نقل گردیده است: «... اگر از عمر دنیا یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را آن‌قدر طولانی خواهد کرد تا این که مردی از من یا (به تعبیر روایت دیگر) از اهل بیت من قیام کند.»

حتی در این روزگار نیز رهبران فکری وهابیت، به ظهور آن ولی الهی علیه السلام اعتراف و اذعان دارند. مفتی بزرگ عربستان عبدالعزیز بن باز چنین می‌نویسد:

اما این که برخی از علمای عصر حاضر، وجود مهدی منتظر را به‌طور کلی انکار می‌کنند، قول باطلی است؛ چرا که احادیث درباری خروج (و ظهور) او در آخر الزمان و این که او زمین را از عدل و داد پُر می‌کند پس از آن که از ظلم و ستم پر شده است، احادیثی است که تواتر معنوی دارد و این روایات بسیار نقل شده است.

انکار وجود حضرت مهدی علیه السلام و اتهام به آن وجود مقدس در کتاب‌های وهابیان

در سرزمین وحی، در اطراف مسجد الحرام و در کنار مسجد زیبای نبوی صلی الله علیه و آله، همان وهابیانی که خود در اثبات وجود مهدی منتظر قلم‌فرسایی می‌کنند، به زبان فارسی و برای تضعیف اعتقاد شیعیان به وجود آن حجت الهی، کتابی چاپ و توزیع می‌کنند که نه تنها انکار مهدویت می‌نماید، بلکه آن حضرت را متهم می‌کند که می‌خواهد پس از ظهور، قبله را از مکه به کوفه تغییر دهد!!
نویسنده‌ی این دروغ بزرگ و این اتهام زشت چنین نوشته است:

ما گمان می‌کردیم که امام قائم، مسجد الحرام را به حالت اصلی‌اش که در زمان رسول خدا بوده است باز خواهد گرداند ولی بعدها فهمیدیم که خیر منظور این است که آن را خراب می‌کند و با زمین هموار می‌نماید چون که قبله را به سوی کوفه تغییر جهت خواهد داد.

آن‌گاه به روایت زیر از امیرمؤمنان علیه السلام استناد کرده است:

فیض کاشانی روایت می‌کند: (یا أهل الکوفه) ای مردم کوفه خداوند کسی را به اندازه‌ی شما دوست ندارد لذا امتیازاتی را به شما اختصاص داده است (مصلاکم بیت آدم و بیت نوح و بیت ادریس و مصلای ابراهیم...) مصلای شما خانه آدم و خانه نوح و خانه ادریس و مصلای ابراهیم است (ولاتذهب الأیام حتی ینصب الحجر الأسود فیه) طولی نمی‌کشد که سرانجام حجرالأسود در آن نصب خواهد شد.

سپس اضافه می‌کند:

بنابراین منتقل کردن حجرالأسود از مکه به کوفه و کوفه را مصلای آدم و نوح و ادریس و ابراهیم دانستن، دلیل بر این است که پس از خراب کردن مسجد الحرام، کوفه قبله‌ی نماز تعیین خواهد شد.

حقیقت ماجرا در ادعای واهی تغییر قبله

این که چگونه نویسنده‌ی کتاب از روایت امیرمؤمنان علیه السلام نتیجه گرفته «اعتقاد شیعیان این است که در زمان حضرت مهدی علیه السلام قبله از مکه به سوی کوفه تغییر خواهد کرد.» مشخص نیست.

امیرمؤمنان علیه السلام در این حدیث، نه تنها از تغییر قبله سخن نمی‌گوید، بلکه با اشاره به فضیلت مسجد کوفه و با استناد به دانشی که به تعلیم الهی و نبوی آموخته‌اند، بیان می‌فرمایند که این مسجد، منزل‌گاه و محلّ نماز پیامبران بزرگ الهی از جمله حضرت آدم، نوح، ادریس و ابراهیم علیهم السلام بوده است.

سپس با بهره‌گیری از گنجینه‌ی علم غیبی که خداوند در اختیار امیرمؤمنان علیه السلام نهاده، در مقام پیشگویی می‌فرماید: روزی حجرالأسود به کوفه خواهد آمد.

این واقعه نزدیک به سیصد سال بعد از آن حضرت، در زمان حکومت قرامطه در سال‌های ۳۱۷ تا ۳۳۰ ق اتفاق افتاد و اصولاً ربطی به حضرت مهدی [و زمان ظهور ندارد.

تاریخ، این واقعه را چنین ثبت کرده است:

سلیمان بن حسن بن بهرام جنابی «ابوطاهر» پس از پدرش حسن در سال ۳۱۰ در بحرین، رهبری دولت قرامطه‌ی اسماعیلیه را به دست گرفت... در سال ۳۱۶ و ۳۱۷ ابوطاهر سپاه خود را به مکه برد و کعبه را غارت کردند و حجرالأسود را نیز با خود بردند. او در سال ۳۱۹ به کوفه بازگشت و در آن جا پنجاه روز مستقر شد. سپس ساحل بحرین را به تصرف درآورد و در سال ۳۳۰ حجرالأسود را به کوفه آورد.

جالب آن است که علامه مجلسی پس از ذکر همان حدیث، چنین توضیح می‌دهد:

نصب حجرالأسود در مسجد کوفه، در زمان قرامطه اتفاق افتاد که کعبه را خراب کردند و سنگ را به کوفه انتقال دادند.

پس از چندی نیز «حجرالأسود» به مکه بازگردانده می‌شود و در مراسمی خاص، در جای خویش در زاویه‌ی کعبه قرار می‌گیرد.

متأسفانه نویسنده به جای توجه دادن مسلمانان به این خبر غیبی و استفاده از آن در جهت معرفی اولیای خدا - که همانا امیرمؤمنان و فرزندان ایشان علیهم السلام اند - با برداشتی کاملاً شخصی، از حدیث سوء استفاده می‌کند و حضرت مهدی علیه السلام را متهم می‌نماید که در صدد تغییر قبله خواهد بود.

خلاصه‌ی سخن

۱- تغییر کلام و تحریف معنای حدیث امیرمؤمنان علیه السلام توسط نویسنده‌ی کتاب.

۲- متهم کردن امام زمان علیه السلام و موعود عدالت گستر جهان به اموری که واقعیت ندارد؛ مانند: تغییر قبله و نصب حجرالأسود در کوفه و تحریف حقایق.

۳- انتشار عقیده‌ای باطل با عنوان «دروغین بودن مهدی موعود» در بین زائران بیت الله الحرام و مسجد نبوی.

۴- انتشار عقیده‌ای باطل با آگاهی کامل از بطلان آن. چرا که وهابیان خود معتقد به وجود مهدی آخرالزمان [هستند اما کتابی را به رایگان توزیع می‌کنند که درباره‌ی «ردّ مهدویت» در آن، قلم فرسایی شده است.

بسیار بجاست که از توزیع رایگان چنین کتبی آن هم در مکان‌های مقدس - مانند مکه و مدینه - جلوگیری به عمل آید که به یقین، رضایت الهی در این کار است.

مسلمانان

جان مسلمانان محترم است

فطرت پاک خدادادی، جان و مال انسان‌ها را محترم می‌شمارد. با این نگاه، قطعاً حریم مسلمانان، جایگاهی به مراتب بالاتر خواهد داشت. دین اسلام که دینی فطری و بر نهاد پاک آدمی بنیان نهاده شده، بر این مهم اشاره دارد.

دینی که «به خوبی‌ها امر و از بدها نهی می‌کند» به جان، مال و ناموس اهل اسلام، توجهی خاص و ویژه دارد. در این میان رفتار بزرگان دین با دشمنان خویش، بهترین گواه بر این مدعاست.

جای بسی تأسف است که وهابیان همان گونه که در توحید، نبوت، امامت،... از معانی اسلامی دور افتاده‌اند، ارزش مسلمانی را نیز درک نکرده‌اند. آن‌ها در این زمینه راهی برخلاف راه خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام طی می‌کنند. به نمونه‌های زیر که برای مقایسه‌ی مکتب اهل بیت علیهم السلام با روش وهابیت انتخاب شده است، دقت نمایید:

نمونه‌هایی از عتوفت اسلامی

رأفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر قاتلان خویش

در ماجرای جنگ تبوک در سال نهم هجری در آن زمان که پیامبر صلی الله علیه و آله در اوج قدرت بود و با فتح مکه، کل شبه جزیره‌ی عربستان را در اختیار داشت، گروهی از اصحاب ایشان به طمع رسیدن به مقام و حکومت، در راه بازگشت از منطقه‌ی تبوک، درصدد بودند در گردنه‌ی کوهی در بین مسیر، رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترور کرده و از بالای کوه به دره افکنند. اما به لطف الهی این ترور، نافرجام ماند و منافقان شناسایی شدند؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله که مظهر رحمت بر عالمیان است، از کشتن آن‌ها صرف نظر می‌کنند.

آن حضرت در این باره فرمودند:

[من آنان را نخواهم کشت زیرا] از این که مردمان بگویند محمد [صلی الله علیه و آله] پس از آن که از جنگ با کافران [در بدر، احد و خندق و...] آسوده شد، دست به قتل اصحابش زد، کراهت دارم. [و این رفتار، سیره‌ی پیامبران علیهم السلام نیست]. اصحاب ایشان گفتند: ای رسول خدا این‌ها [منافقانند] اصحاب نیستند! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: مگر به یگانگی خدا و رسالت من شهادت نمی‌دهند؟ اصحاب گفتند: آری. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: [خداوند متعال] از قتل این افراد مرا نهی کرده است.

چنین رفتاری از پیامبر صلی الله علیه و آله در ماجرای فتح مکه نیز مشاهده شده است. ایشان پس از آن که این شهر را بدون خونریزی فتح کردند، امان عمومی دادند. مشرکان مکه قبل از هجرت با آزار فراوان رسول خدا صلی الله علیه و آله، خاطر آن حضرت را مکدر و ناراحت می‌کردند و برخی حتی با ریختن زباله و فضولات حیوانات بر سر آن حضرت، ایشان را آزرده می‌ساختند. هم اینان سه سال پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر مسلمانان را در شعب ابی طالب - دره‌ای در اطراف مکه - در شرایطی سخت زندانی کردند. در هنگام هجرت نیز مشرکان، قصد کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله را کرده و در سال‌های بعد از هجرت، بارها به جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله برخاستند. حتی در جنگ اُحد آن حضرت را مجروح کردند و دندان ایشان را شکستند... اما تمامی این جسارت‌ها سبب نگرید که پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام قدرت، از ایشان انتقام بگیرد. آن حضرت فرمودند: به راستی که بد همسایگانی برای رسول خدا بودید؛ بروید که شما آزاد شدگان اید.

حُرّ - فرماندهی سپاه ابن زیاد - که اولین بار راه را بر امام حسین علیه السلام بست و به یک معنا مسبب تمام حوادث بعدی در کربلا بود، آن هنگام که پشیمان گردید بلافاصله توبه‌اش از سوی امام پذیرفته شد و الگویی جاویدان برای گناه کاران گردید تا به هنگام ندامت به درگاه الهی اولیای خدا علیهم السلام پناه آورند.

وانحاز الحرّ بن یزید الذی کان جمع بالحسین إلى الحسین فقال له: قد کان منی الذی کان و قد أتیتک مواسیاً لک بنفسی، افتری ذلک لی توبهً ممّا کان منی؟

قال الحسین: نعم، إنّها لک توبه، فأبشر، فأنت الحرّ فی الدنیا و أنت الحرّ فی الآخرة إن شاء الله.

حرّ بن یزید که راه را بر امام حسین بسته بود، پیش آن حضرت آمد و گفت: همانا از من کاری سرزد و اکنون آمده‌ام تا جان خود را فدای تو کنم. آیا معتقدی که این جانبازی موجب پذیرفته شدن توبه‌ی من خواهد بود؟

امام حسین فرمود: آری همین توبه‌ی تو است. بر تو مژده باد که تو به خواست خداوند در دنیا و آخرت آزادی.

آری، سیدالشهداء علیه السلام نه تنها جمله‌ای در نکوهش او نفرمودند، بلکه او را ستوده و بشارت دادند.

وهابیان، مکه و مدینه را بستر تفرقه کرده‌اند

با کمال تأسف، وهابیان به جای قدم گذاردن در وادی اسلام و پیروی از اولیای الهی، هم‌چون خوارج شده‌اند و هر کس را که به اعتقاد آن‌ها معتقد نباشد با عنوان و برچسب «مشرک» می‌رانند و مال و جان او را - هر چند مسلمان باشد - هدررفته می‌دانند. دریغ که این پایان ماجرا نیست و معتقدند چنین مشرکانی باید از صفحه‌ی روزگار حذف گردند تا اسلام ظاهری وهابیان که روح عطوفت در کالبد آن نیست، ترویج گردد.

مشرک خواندن مسلمانان، دست‌مایه‌ی فتوهای فراوانی نزد وهابیت عربستان شده است. اینان با انتشار کتاب‌ها و جزوات، این عقیده‌ی مسموم را ترویج می‌کنند و خون چنین مشرکانی را مباح می‌شمارند. صد افسوس که در این کار - به زعم خویش - خود را مأجور نیز می‌بینند و مستحق پاداش و اجر اخروی می‌دانند.

برچسبی به نام شرک

«برای هیچ کس جایز نیست که از پیامبر صلی الله علیه و آله نیازمندی‌های خویش را بخواهد... و خواستن چنین اموری از پیامبر صلی الله علیه و آله شرک است.»

«عبدالعزیز بن عبدالله بن باز» بزرگ‌ترین مفتی عربستان (متوفای سال ۱۴۲۱ هـ.ق) توضیح بیشتری در این زمینه می‌دهد:

... و أشد من هذه المنکرات و أعظم منها: دعاء الأموات والاستغاثه منهم... رجاء ان یشفعوا لداعیهم عندالله... و هذا من الشّرك الأكبر الذی حرّمه الله.

و از شدیدترین زشتی‌ها و بزرگترین آن‌ها عبارت است از: خواندن مردگان و پناه بردن به آنان... و امید به این که آن اموات [منظور اصلی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، ائمه‌ی بقیع علیهم السلام و شهدای احد هستند] نزد خدا ایشان را شفاعت کنند... پس این شرک اکبر و بزرگ‌تر است که خداوند آن را حرام کرده است.

و دست آخر همین عالم بزرگ و تأثیرگذار (عبدالعزیز بن باز) - که باید بفهمد چه می‌گوید و آنچه می‌گوید چه تأثیری خواهد داشت - حکم قتل این معتقدان به شرک اکبر (!!) را صادر می‌کند:

بر سلطان و حاکم واجب است آن کس را که به شرک اکبر شناخته می‌شود توبه دهد و اگر توبه کرد [که از شرک پاک شده است و مشکلی نیست] در غیر این صورت، باید کشته شود.

با چنین دیدگاه، چه جایی برای وحدت مسلمانان باقی خواهد ماند!

نتایج سخنان افسار گسیخته:

خشونت در پی خشونت

با کمال تأسف این فتوهای به ظاهر شرعی و افسار گسیخته که در مکه و مدینه - جایگاه اصلی وحدت تمامی مسلمانان جهان - منتشر می‌شود در گوشه و کنار جهان اسلام به صورت عملی نیز اجرا گردیده و می‌گردد.

گروهک سپاه صحابه در پاکستان، القاعده و طالبان در افغانستان... که با حمایت مادی و معنوی وهابیان تغذیه می‌شوند بر اساس چنین اعتقادات و بر مبنای این گونه فتاوا به اعمالی دست زدند که با مشاهده‌ی آن، برای بینندگان، از اسلام جز ترور، قتل و جنایت مفهوم دیگری برداشت نمی‌شود.

جاوید پارچه (یکی از رهبران سپاه صحابه): جوانان هوادار انجمن سپاه صحابه، باید هزینه‌ی ازدواج خود را صرف خرید سلاح کرده و با قتل شیعیان، به همسران آن‌ها دست یابند. هفته‌نامه‌ی کیهان هوایی ۱۷/۷/۷۰

حمله‌ی افراد مسلح به دو مسجد در کراچی و به شهادت رسیدن بیست نمازگزار شیعه... روزنامه ایران ۸/۱۲/۷۳

(در پاکستان) شش مهاجم (سپاه صحابه) سوار بر یک وانت، اجتماع حدود چهل شیعه را به رگبار بستند... روزنامه ایران ۳۰/۵/۷۵

دوازده تن از شیعیان کابل به بدترین وجه مُثله شدند. کیهان هوایی ۲۱/۳/۷۶

طالبان هم چنین غنیمت گرفتن زنان شیعه را نیز آزاد اعلام کرده است. روزنامه‌ی زن ۲/۶/۷۷

گروه طالبان پس از تصرف مزار شریف (از شهرهای شیعه‌نشین افغانستان)، تعداد زیادی زن و دختر جوان را از بین زنان و دختران انتخاب کرده و به عنوان کنیز به همراه خود برده و بقیه‌ی آنان را به شهرهای مختلف انتقال دادند. روزنامه‌ی قدس ۲۹/۶/۷۷

ملا- محمّد عمر - رهبر طالبان - فتوایی صادر کرده است که کشتن شیعیان جنایت نیست؛ چون آن‌ها کافر هستند. روزنامه‌ی زن ۲۰/۸/۷۷

طالبان وارد حسیّتی‌های شیعیان شده، علم‌ها را شکستند و به مقدّسات توهین کردند. دست‌های شیعیان را با پارچه‌های سیاهی که حسیّتی‌ها با آن پوشش داده شده بود بستند و سپس آنان را تیرباران کردند. هفته‌نامه‌ی عاشورا ۱۹/۹/۷۷

با برچیده شدن پایگاه وهابیت در پاکستان و افغانستان، اینک این خشونت‌ها در عراق و اردن و... پی‌گیری می‌شود و هر روز شاهد حمله‌ی گروه‌های افراطی وهابی تحت رهبری امثال اسامه بن لادن، ایمن الظواهری، ابو مؤصّب زرقاوی و دیگر رؤسای بلندپایه‌ی القاعده هستیم که حتّی به برادران اهل تسنّن نیز رحم نمی‌کنند و با حملات انتحاری، انسان‌های بی‌گناه و مسلمان و به خصوص زائران حرم مطهر ائمه‌ی هدی علیهم السلام، نمازگزاران مساجد و اجتماع شیعیان را در عزاداری‌ها و مراسم مذهبی به خاک و خون می‌کشند.

به راستی با چنین طرز تفکر و رفتاری، آیا از مسلمانی نشانی باقی خواهد ماند؟

آیا فطرت‌های پاک، با این نحوه‌ی برخورد به سوی اسلام گرایش پیدا می‌کنند؟ آیا حج که جایگاه وحدت است - با ترویج چنین عقاید و کتبی - پایگاه تفرقه نخواهد شد؟

تحریف معنای اجماع مسلمانان و دروغی بزرگ برای مباح کردن خون مسلمانان

طرز فکر اشتباه، یک خطا است؛ امّا دروغ‌پراکنی برای اثبات این طرز فکر اشتباه، خطای بزرگتری است. به ویژه که بار دیگر مدّعیان این ادّعای کذب، نظر خود را نظر همه‌ی مسلمانان بدانند که در این صورت، تمام اهل اسلام را آلوده به آن اعتقاد باطل جلوه می‌دهند.

این رفتار از سوی سیاستمداران و کسانی که هدف را توجیه‌گر وسیله می‌دانند، به خوبی اعمال می‌شود. جالب است بدانید «گوبلز»

وزیر تبلیغات هیتلر برای گسترش عقاید جنگ طلبانه‌ی خویش و دیگر رهبران آلمان نازی می‌گفت: «دروغ هرچه بزرگ‌تر باشد و در سطح وسیع‌تری پخش گردد، راحت‌تر پذیرفته می‌شود.» گویا وهابیان به جای پیروی از رهبران اسلام و اولیای الهی، امثال گوبلز را الگو قرار داده‌اند و از این ترفند بهره گرفته‌اند!

آن‌ها نه تنها دروغ‌سازی می‌کنند بلکه آن دروغ را به تمامی مسلمانان و عالمان دین اسلام نسبت می‌دهند و آن را اجماع مسلمانان قلمداد می‌کنند. در یکی از کتاب‌هایی که در ایام حج توزیع می‌شود، چنین آمده است:

کسی که بین خود و خداوند متعال واسطه‌ها قرار دهد... و از آن‌ها شفاعت خواسته... به اجماع امت کافر می‌شود. باز در کتاب دیگری چنین می‌نویسند:

کسی که بین خود و بین خدا واسطه قرار دهد... و از او شفاعت بطلد... چنین اشخاصی، اجماع علما و دانشمندان اسلام بر کفر آنان است.

چنان‌که می‌بینیم وهابیان ادعا می‌کنند: «شفاعت خواهی نزد بارگاه اولیای الهی و حتی شخص رسول خدا و ائمه‌ی بقیع، شرک اکبر است و چنین عملی از هر فردی سر بزند، به اجماع دانشمندان مسلمان و امت اسلام کافر خواهد شد.»

این که اجماع یاد شده در کجا تحقق یافته روشن نیست؛ چرا که اولاً میلیون‌ها شیعه جزو امت اسلام هستند و معتقدند نه تنها توسل به نبی مکرم اسلام و شفاعت خواهی از او شرک اکبر نیست، بلکه از بهترین اعمالی است که یک زائر می‌تواند در سفر حج انجام دهد که در کمال تأسف این مطلب، در کتبی که به رایگان در سفرهای حج و عمره توزیع می‌شود، مورد تخطئه قرار گرفته است. مطالب چنین کتاب‌هایی نه تنها با اعتقاد شیعیان ناسازگار است بلکه با چهار فرقه‌ی اهل تسنن نیز سنخیت ندارد. در این خصوص به بررسی دیدگاه مذاهب چهارگانه‌ی سنن می‌پردازیم:

زیارت و شفاعت

اختلاف دیدگاه اهل تسنن با وهابیان

برخلاف آنچه وهابیان ادعا کرده‌اند، زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و شفاعت خواهی از آن وجود مقدس، مورد قبول و احترام تمامی اهل تسنن است.

در این باره، در کتابی که فقه مذاهب چهارگانه‌ی سنن را مقایسه کرده است، چنین می‌خوانیم:

لا ریب فی ان زیارة قبر المصطفی من اعظم القرب و أجلها شأناً... فیقف عند رأسه الشریف مستقبل القبلة... ثم یقول: السّلام علیک یا نبی الله و رحمته الله و برکاته أشهد أنّک رسول الله... و یبلغه سلام من اوصاه فیقول: السّلام علیک یا رسول الله من فلان بن فلان یستشفع بک إلی ربّک فاشفع له و لجمیع المسلمین.

شک نیست که زیارت قبر (رسول خدا) حضرت محمد مصطفی [صلی الله علیه و آله] از بزرگ‌ترین راه‌های نزدیکی به رحمت خداوند است و شأن این زیارت نیز بسیار بالاست... پس در بالای سر مبارک رو به قبله بایست... و بگو: شهادت می‌دهم که تو رسول خدایی... و سلام هر کس را که به تو سفارش کرده است برسان و بگو: سلام بر تو ای رسول خدا از فلان پسر فلان که از تو طلب شفاعت می‌کند به سوی پروردگارت؛ پس او را شفاعت کن و تمام مسلمانان را نیز شفاعت نما.

این اعتقاد، اعتقاد عموم اهل تسنن است. قاضی عیاض از علمای سنی می‌نویسد:

مالک بن انس، بزرگ مالکیان در پاسخ خلیفه‌ی عباسی که سؤال کرده بود: [برای حاجت خواهی] رو به قبله کنم یا رو به سوی رسول خدا آورم؟ گفت: رو به سوی رسول خدا کن و از او شفاعت بخواه تا خدا تو را شفاعت کند [مگر نشنیده‌ای که] خداوند می‌فرماید: «ای پیامبر، اگر آنان که به گناه بر خود ستم کردند، به نزد تو می‌آیند که برای آنان از خدا طلب بخشش کنی و تو بر

ایشان استغفار می‌کردی، به تحقیق که خداوند را پذیرنده‌ی توبه و مهربان می‌یافتند».

شربلالی حنفی در کتاب خویش «مراقی» در زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه سفارش می‌کند:

سلام بر تو ای آقای من، ای رسول خدا، سلام بر تو ای نبی الهی... من از راه دور آمده‌ام به قصد زیارت تو برای این که به شفاعت شما نائل شوم...

عَدُوّی حمزای مالکی در همین زمینه می‌گوید:

بهترین آنچه در این مکان شریف می‌توان گفت، چنین است: ای رسول خدا، ما میهمان و زائرین تو هستیم. به نزد تو آمدیم برای این که حقّ تو را به جای آوریم و با زیارتت متبرک شویم و از تو طلب شفاعت کنیم؛ از آنچه که پشت ما را خمیده است و قلبمان را تاریک کرده است.

نمونه‌هایی این چنین در مدارک سنّیان به فراوانی یافت می‌شود و نشان می‌دهد که اهل تسنّن توسّل و شفاعت را از اعتقادهای راستین می‌شمرند و بر این نکته اجماع دارند.

از کسانی که خود را «خادم الحرمین الشریفین؛ خدمت‌گزار دو حرم شریف» می‌دانند، انتظار می‌رود که اگر مسلمانی را دشمن خویش می‌دانند، حدّ اقلّ انصاف و حق‌مداری را درباره‌ی او رعایت کنند و با استدلال منطقی و قرآنی به نقد آنان پردازند. احترام صاحب کعبه ایجاب می‌کند که از نشر سخنان غیر واقعی، آن هم علیه گروهی از مسلمانان خودداری شود و با عناوینی مانند شرک و کفر، مسلمانان و به خصوص شیعیان متهم نشوند.

خلاصه‌ی سخن

۱- توسّل و واسطه قرار دادن نبی مکرم اسلام و شفاعت‌خواهی از اولیای الهی، اعتقاد عموم شیعه و اهل تسنّن است و تنها وهابیان با این اعتقاد مخالف‌اند.

۲- وهابیان توسّل و شفاعت را شرک اکبر می‌دانند و ادّعا می‌کنند که این اعتقاد غلط، اعتقاد تمامی مسلمانان است؛ در حالی که این ادّعا مخصوص آنهاست و نه کس دیگر.

۳- وهابیان دو اصل مهم توسّل و شفاعت را که از ارکان اسلام است قبول ندارند و معنای اجماع و اجتماع مسلمانان را تحریف کرده‌اند.

۴- آنان این اعتقادات را در تیراژ میلیونی به رایگان در بین زائران منتشر می‌کنند.

تحریف معنای «تمامی مسلمانان»

چنان که دیدیم وهابیان عقایدی را در کتب خویش به اجماع - تمامی مسلمانان - نسبت می‌دهند که تنها خود به آن معتقدند؛ گویی آنان هیچ ارزشی برای سایر مسلمانان قائل نیستند. این ترفند در زمینه‌ی احکام نیز به کار گرفته شده است. به نمونه‌ای کوتاه توجه کنید:

کتاب آموزش نماز در سال ۱۳۸۳ به زبان فارسی بین حجاج توزیع شده است. نویسنده در مقدمه چنین می‌نویسد:

لازم دانستم مسائل مهمی که بر هر مسلمان واجب است آن را انجام دهد، با ارائه‌ی دلایل شرعی از قرآن کریم و سنت رسول الله جمع‌آوری کنم و مسائلی که در آن اختلاف وجود دارد... ترک کنم.

امّا نویسنده در توضیح چگونگی وضوگرفتن، مطالبی را به عنوان واجبات وضو می‌آورد که حتّی اهل تسنّن نیز آن را واجب

نمی‌دانند. ایشان می‌نویسد:

اموری که مراعات آن در وقت وضو واجب است:

شستن صورت که مضمضه و استنشاق نیز جزو [شستن] صورت شمرده می‌شوند. یعنی شست و شوی دهان و بینی به وسیله‌ی داخل کردن آب در آن‌ها.

مسح کردن تمامی سر، که گوش‌ها نیز جزو آن است.

شیعیان می‌دانند که ائمه علیهم السلام چنین وضویی را سفارش نکرده‌اند. در عین حال نظر اکثر بزرگان اهل تسنن نیز برخلاف مدّعی فوق است. در کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعة» که نظر علمای چهار فرقه‌ی سنّیان را بررسی کرده است، چنین می‌خوانیم:

الحنابلة قالوا: فرائض الوضوء سنّة: الأوّل غسل الوجه... أنّهم خالفوا جميع الأئمة في داخل الفم والأنف.

حنبلیان می‌گویند: واجبات وضو شش مورد است. اوّل شستن صورت [که مضمضه و استنشاق نیز جزو این شست‌وشو، واجب است]... آنان در این مسأله که شستن داخل دهان و بینی واجب است با دیگر امامان [سنّی] مخالف‌اند.

همان‌گونه که می‌بینیم تنها وهابیان که در فقه از احمد بن حنبل تبعیت می‌کنند چنین نظری دارند و دیگر سنّیان - که پیرو مالک، شافعی و ابوحنیفه هستند - در این مسأله با حنابله اختلاف نظر دارند. پس چنین نظری نه تنها بر هر مسلمانی واجب نیست، بلکه برای اهل تسنن هم ضرورتی نخواهد داشت. فتوای شیعیان نیز در این مورد محترم است و جایگاه خود را دارد.

هم‌چنین در مدرکی که پیش از این گذشت، نویسنده مسح تمامی سر و گوش‌ها را از واجبات وضو می‌داند. این قول، سخن تمامی مسلمانان نیست تا نویسنده آن را بر هر مسلمان واجب بداند و آن را نظر عموم مسلمانان و اجماع آنان اعلام کند. در یکی از مدارک سنّیان چنین می‌خوانیم:

علما همگی مسح سر را از واجبات وضو می‌دانند؛ اما در مقدار مسح با هم اختلاف دارند. مالک مسح تمامی سر را واجب می‌داند. شافعی و بعضی از پیروان مالک و ابوحنیفه، مسح قسمتی از سر را واجب می‌دانند. برخی دیگر از اصحاب مالک، مسح یک‌سوم سر را و برخی دو سوم را واجب می‌دانند. اما ابوحنیفه مسح یک چهارم را نیز کافی می‌داند.

در کتاب دیگری، نویسنده پس از بررسی سخنان پیشوایان چهارگانه‌ی اهل تسنن می‌نویسد:

... امّا گوش‌ها، پس مسح آنان واجب نیست؛ زیرا گوش از قسمت‌های سر محسوب نمی‌شود و این مطلب مورد اتفاق همگان [و امامان سه‌گانه‌ی سنّی] است. جز حنابله که می‌گویند: گوش از جمله‌ی سر است [و باید همراه سر مسح شود].

روشن است که نویسنده‌ی کتاب آموزش نماز، از یک سو نظر احمد حنبل را ترویج می‌کند و از سوی دیگر در مقدمه‌ی کتاب ادّعا کرده مسائل اختلافی را ترک کرده است، وی در قسمت‌های مختلف کتاب خویش و در مسائل مورد اختلاف، نظری را بیان می‌کند که دیگران طبق مذهب خودشان، اجازه‌ی انجام آن را ندارند. عمل به این فتوا برای کسانی که پیرو احمد حنبل نیستند، می‌تواند باعث ابطال وضو و در نتیجه باطل شدن نماز در مکه و مدینه باشد.

شیعه ستیزی ، چرا؟

دشمن اصلی وحدت، اتّهام است. یعنی متّهم کردن دیگران به اموری که روح و جانشان از آن آگاه نیست. وهابیت که روابط نزدیک آن‌ها با انگلیس و امثال لورنس عربستان، فیلی و همفر - جاسوس انگلیسی - غیرقابل کتمان است، با هدف ایجاد تفرقه به تمامی گروه‌های مسلمان، بر چسب انحراف می‌زنند و طبیعی است که در این ماجرا، سهم شیعیان به جهت پای‌بندی آنان به اسلام راستین، بیش از دیگران باشد.

و هابیت عربستان - که خود را نماینده‌ی تمام اهل تسنن قلمداد کرده و به جای تحکیم وحدت در پی تشدید تفرقه است - می‌نویسد:
التقريب بين الرفضه و بين اهل السنة غير ممكن... كما انه لا يمكن الجمع بين اليهود و النصارى...
تقريب بين رافضه و اهل تسنن غير ممكن است... به همان صورت که تقرب بين يهودی و نصارا معنا ندارد.

کافر خواندن شیعیان

ای کاش کار به این جا ختم می‌شد که شیعیان را با یهود و نصارا مقایسه کنند. رؤسای وهابیت در پاسخ سؤالی، چنین فتوا می‌دهند:
إذا كان الأمر كما ذكر السائل من أن الجماعة الذين لديه من الجعفرية يدعون علياً و الحسن و الحسين و سادتهم، فهم مشركون، مرتدون عن الاسلام، لا يحل الأكل من ذبائحهم، لأنها ميتة ولو ذكروا عليها اسم الله.

اگر مطلب همان است که سؤال کننده می‌گوید (یعنی) گروهی در اطراف او از فرقه‌ی جعفری (و مذهب شیعه) زندگی می‌کنند که علی، حسن، حسین و بزرگان (و اولیای الهی خویش) را می‌خوانند، پس این افراد مشرک بوده و از اسلام خارج شده‌اند و خوردن گوشت ذبح شده توسط آن‌ها حلال نیست؛ چرا که (حکم آن، حکم) مردار است، حتی اگر اسم خدا بر آن جاری شده باشد!!
... من دعائهم علياً و الحسن و الحسين و نحوهم فهم مشرکون شرکاً اکبر يخرج من مله الاسلام، فلا يحل أن نزوجهم المسلمات و لا يحل لنا أن نتزوج من نسائهم... «و لا تتنكحوا المشركات حتى يؤمن» .

... و کسانی که علی و حسن و حسین را می‌خوانند پس آن‌ها آلوده به شرک اکبر و بزرگ‌تر محسوب می‌شوند و از جمع مسلمانان خارج می‌گردند. در نتیجه ازدواج زنان مسلمان (با مردان آن‌ها) جایز نیست و حلال نیست که از زنان (شیعه) همسر گزینند (چرا که آیه می‌فرماید: «و با زنان مشرک ازدواج نکنید تا مؤمن شوند»).

با چنین عقایدی که در کتاب‌های گوناگون چاپ و منتشر می‌گردد، آیا آرزوی وحدت، خیالی واهی نخواهد بود و امید یک‌دلی و هم‌دلی به سرابی بی‌ارزش، بدل نخواهد گردید؟

در جهانی که پیوسته سخن از اتحاد می‌رود و کشورها با عقاید گوناگون و زبان‌های مختلف، برای رسیدن به قدرت بیشتر دست به اتحاد می‌زنند، آیا الگویی اسلامی برای این امر وجود ندارد؟ به زعم وهابیان آیا به راستی مسلمانان - همانند جامعه‌ی اروپا یا کشورهای آسیای جنوب شرقی - نمی‌توانند با یکدیگر متحد شوند؟ به راستی نمی‌توان به جای لغات مشرک و کافر از واژگان دیگری برای کسانی که کتاب، قبله و پیامبر مشترکی دارند، استفاده کرد؟

اتهام‌های خنده‌آور به شیعه

فردی که کارش اتهام به این و آن است، به جهت دوری از حق و حقیقت، گاهی به دامان سخنان مضحک و حکایات فکاهی می‌افتد.

وهابیان امروز - به پیروی از ابن تیمیه حزانی (متوفای ۷۲۸ هـ) - به سخنان عجیب و غریبی روی می‌آورند و از شدت دشمنی، گویی نمی‌فهمند چه می‌گویند و کار به سخنان سخیف و خنده‌آور منتهی می‌شود. آن‌جا که رهبر یک گروه - ابن تیمیه - به این اتهامات واهی متوسل شود، تکلیف پیروان او معلوم است.

اتهامی خنده‌آور از ابن تیمیه

او می‌نویسد:

از حماقت‌های شیعه آن است که آنان از گفتن عدد «۱۰» کراهت دارند و برای خانهای خویش [به جهت بد بودن با لفظ ۱۰] ده ستون درست نمی‌کنند و [یا در باغ و مزارعشان] ده درخت نمی‌کارند... و از عجایب است که شیعیان لفظ «۹» را دوست دارند. وی حتی در جلد بعد کتابش ادعا می‌کند:

از تعصب شیعیان این است که آن‌ها نمی‌گویند: «۱۰» بلکه می‌گویند: «۹ و ۱». این سخنان عجیب و اتهام‌های نابه‌جا، امروزه نیز پی‌گیری می‌شود.

اتهام‌های فکاهی و ترفندهای امروزی

چند سالی است که کتابی به زبان فارسی بین حاجیان توزیع می‌شود که در آن ادعا شده است: هنوز بعضی شیعیان معتقدند که اهل سنت دُم دارند.

جای بسی تعجب است که چنین جملاتی در کتبی که اسم «تحقیق نو» و «بررسی‌های جدید» را یدک می‌کشد، خودنمایی می‌کند. به نظر می‌رسد تفرقه‌افکنان و هابی به جای بررسی متون کتب والای شیعی و مراجعه به منابع اصیل تشیع برای شناسایی این فرقه‌ی ناجیه، به تماشای فیلم‌های هالیوودی و خواندن رمان‌های تخیلی مانند «هری پاتر» و «ارباب حلقه‌ها» مشغول‌اند که چنین جملات خنده‌آوری را به شیعه نسبت می‌دهند.

همان نویسنده در راستای ایجاد تفرقه ادعا کرده است:

اگر کسی [از شیعیان] خواسته باشد یکی را دشنام دهد و خشم خودش را بر او فرونشاند، می‌گوید: استخوان سنی در گور پدرت باد و از این قبیل حرف‌ها.

و باز برای تفرقه‌ی بیشتر، شیعیان را متهم می‌کند که اهل سنت را نجس می‌دانند؛ آن‌گاه خود را شیعه و مرجع تقلید و عالمی بزرگ در نجف جا می‌زند و داستان زیر را از قول پدر شیعه‌ی خود حکایت می‌کند که:

پدرم دستور داد رختخواب [مهمان سنی] را بسوزانند و ظرف‌هایی که در آن‌ها غذا خورد خوب بشویند چون شیعیان معتقدند که سنی به حدی نجس است که اگر هزار بار هم شست‌وشو داده شود، پاک نمی‌شود.

جای شکر باقی است که پدر مؤلف به شکستن و چال کردن ظروف غذایی که آن سنی از آن‌ها استفاده کرده بود، دستور نداده است و امر نکرده که خاکستر رختخواب را به باد دهند و زمینی که رختخواب بر آن قرار داشته را خاک برداری کنند! و داستان پردازی نویسنده، در حد شکستن ظروف و آتش زدن رختخواب به پایان رسیده است!!

در هیچ رساله‌ی فارسی یا عربی موجود - که اینک در دست همگان است - برادران سنی مذهب، نجس محسوب نمی‌شوند، چه برسد به این که رختخواب مورد استفاده‌ی او به آتش کشیده شود یا ظروف غذای او به این شکل افراطی شست‌وشو گردد!

به این ترویج کنندگان تفرقه - که نمی‌خواهند وحدت بین شیعه و سنی را ببینند - پیشنهاد می‌کنیم، قبل از نوشتن یک کتاب، اگر وقت بررسی کتاب‌های شیعیان را ندارند، حداقل در کوچه و بازار مناطق شیعه‌نشین قدم بزنند تا تحقیقات آنان از استحکام بیشتری برخوردار باشد!

هر دم از این باغ بری می‌رسد

از سال ۸۵ شمسی کتاب‌های فراوانی به زبان فارسی به رایگان در اختیار زائران مکه و مدینه قرار می‌گیرد. در یکی از این کتاب‌ها نویسنده ادعا می‌کند:

دانش جوی رشته‌ی پزشکی دانشگاه شهید بهشتی در تهران بوده و در عین حال در درس‌های حوزوی و در کلاس‌های خارج فقه در

قم نیز شرکت داشته است. وی در هر دو زمینه با موفقیت و پشتکار فعالیت می‌کند تا آن‌جا که «آقای وحید خراسانی» او را برای تبلیغ به مناطق سنی نشین می‌فرستند. وی مدعی است با این‌که در خانواده‌ای شیعی رشد و نمو یافته است، پس از آشنایی با منابع سنی، به مذهب آنان گرایش پیدا کرده و در نهایت وهابیت را انتخاب می‌کند.

این نویسنده‌ی دانش‌پژوه که کتابش بیشتر شبیه به قصه و رمان است تا یک کتاب علمی، در کل کتاب ۲۰۰ صفحه‌ای خود، تنها در یک‌جا نام یک کتاب و نویسنده‌اش را می‌آورد!

«نهج البلاغه»

و در کمال تعجب نام نویسنده را «شیخ رضی ملعون» معرفی می‌کند و ادعا می‌کند که چندین هزار حدیث دروغی را در نهج البلاغه جعل کرده است!!

عجیب است شخصی که خود را با عنوان «حجّه الاسلام» بر روی جلد کتاب معرفی کرده و تحصیلات دانشگاهی دارد و در کلاس‌های خارج فقه مراجع بزرگوار قم شرکت می‌کند، نمی‌داند که نهج البلاغه تألیف «سید رضی» است و نه «شیخ رضی» و نمی‌داند که این کتاب مورد قبول سنی و شیعه است تا آن‌جا که برخی از اهل تسنن بر نهج البلاغه شرح نوشته‌اند.

... و یا در کتاب دیگری باز هم فردی که ادعا می‌کند شیعه بوده و در نهایت وهابی شده است، می‌نویسد:

شیعیان در معالجه‌ی فرزندان خود، زمانی که از مداوای پزشک و دعای علمای شیعه نتیجه نمی‌گیرند، به سراغ سنی‌ها می‌روند تا دعای آنان برای معالجه اثر کند؛ چون نزد شیعه شایع است:

«شیطان را فقط شیطان بیرون می‌رانند.» (یعنی دعا خواندن سنی که مصداق شیطان است، برای معالجه‌ی بیماری که از شیطان سرچشمه گرفته، مفید است.)

دست بر قضا، دعای آن عالم سنی اثر می‌کند و بیمار می‌فهمد که حق با وهابیت است!!

... و بالأخره عجیب‌ترین ترفند در برخی از کتاب‌های توزیع‌شده در مکه و مدینه، استفاده از نام بزرگان شیعه برای فریب خوانندگان فارسی‌زبان است. برای مثال بر روی جلد، در مقابل عنوان نویسنده یا مترجم، نام «جعفر سبحانی» یا «مرتضی عسکری» خودنمایی می‌کند. این دو بزرگوار، از علمای مشهور شیعه در زمان حاضر هستند و به کار بردن چنین نام‌هایی، برای جلب توجه مخاطبان، جز فریب خواننده، هدفی را دنبال نمی‌کند.

آیا کسانی که ادعای هدایت مردم را دارند، می‌توانند به هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف دست دراز کنند: دروغ، فریب، اتهام...؟!

سخن آخر: درد دلی با مسلمانان

مسلمانان برای آن‌که بتوانند در جهان امروز تأثیرگذار باشند، باید با یکدیگر متحد گردند و با هم‌یاری، هم‌دلی، پشتکار و به عنایت و توجهات الهی و در ذیل تعالیم نبوی صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام، آدمیان این کره‌ی خاکی را افلاکیانی آسمانی نمایند.

در این راه، شناسایی تفرقه افکنان و دشمنان واقعی دین لازم خواهد بود. مؤمنان باید منافقی را که در لباس اسلام مخفی است و عقاید مسموم خویش را در قالب کتاب، نوار و جزوه ترویج می‌کند، شناسایی کنند تا «از یک سوراخ دوبار گزیده نشوند».

{أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ}

«آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند [کار] کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در

راه خدا جهاد می‌کند؟ [نه، این دو] نزد خدا یکسان نیستند، و خدا بیدادگران را هدایت نخواهد کرد.»

کتاب اهل تسنن در مخالفت با وهابیان

از جمله کتاب‌هایی که توسط علمای سنی در رد وهابیت و اعتقادات آنان نوشته شده، می‌توان به این کتاب‌ها اشاره کرد:

۱ و ۲- الأصول الأربعة فی تردید الوهابیة و العقائد الصحیحة فی تردید الوهابیة النجدیة، خواجه محمد حسن جان صاحب سرهندی مجددی.

۳- اظهار العقوق ممن منع التوسل بالنبی والولی الصدوق، شیخ مشرفی مالکی جزائری.

۴- الاقوال المرضیة فی الرد علی الوهابیة، محمد کسم حنفی.

۵- الانتصار للأولیاء الأبرار، شیخ طاهر سنبل حنفی.

۶- الأوراق البغدادیة فی الحوادث النجدیة، شیخ ابراهیم راوی.

۷- البراهین الساطعة، شیخ سلامه‌ی عزّامی.

۸- البصائر لمنکری التوسل، شیخ حمدالله داجوی.

۹- تجرید سیف الجهاد لمدعی الاجتهاد، شیخ عبدالله بن عبداللطیف شافعی.

۱۰- تحریض الاغیاء علی الاستغاثة بالانبیاء و الأولیاء، شیخ عبدالله بن ابراهیم میر غینی.

۱۱- تهکّم المقلّدين بمن ادّعی تجدید الدّین، شیخ محمد پسر عبدالرحمان عفالق حنبلی.

۱۲- التوسل بالنبی وبالصالحین، ابوحامد بن مرزوق شامی.

۱۳- جلال الحق فی کشف احوال شرار الخلق، شیخ ابراهیم حلمی قادری اسکندری.

۱۴- الحقایق الاسلامیة فی الرد علی المزاعم الوهابیة بأدلة الكتاب والسنة النبویة، مالک داوود.

۱۵- الحقّ المبین فی الرد علی الوهابیین، شیخ احمد سعید سرهندی نقشبندی.

۱۶- خلاصة الكلام فی امراء البلد الحرام، سید احمد فرزند زینی دحلان مفتی مکّه.

۱۷- الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة، سید احمد پسر زینی دحلان.

۱۸- ردّ علی محمد بن عبدالوهاب، شیخ الاسلام تونس شیخ اسماعیل تمیمی مالکی.

۱۹- الردّ علی الوهابیة، فقیه حنبلی عبدالمحسن الأشیقری.

۲۰- الردّ علی الوهابیة، شیخ ابراهیم بن عبدالقادر ریاحی تونس مالکی.

۲۱- سعادة الدّارين فی الردّ علی الفرقین الوهابیة ومقلدۀ الظّاهریة، شیخ ابراهیم فرزند عثمان سمودی مصری.

۲۲- السیف الباتر لعنق المنکر علی الأكابر، ابوحامد مرزوق.

۲۳- سیف الجبار المسلول علی أعداء الأبرار، شاه فضل رسول قادری.

۲۴- سیف الهندی فی ابانۀ طریقه الشیخ النجدی، شیخ عبدالله بن عیسی صنعانی.

۲۵- شواهد الحق فی التوسل بسید الخلق، شیخ یوسف بنهانی.

۲۶- الصارم الهندی فی عنق النجدی، شیخ عطاء مکی.

۲۷- صلح الاخوان فی الردّ علی من قال بالشّرك والكفران، داود بن سلیمان بغدادی.

۲۸- الصواعق الالهیة فی الردّ علی الوهابیة، شیخ سلیمان فرزند عبدالوهاب برادر محمد عبدالوهاب.

۲۹- الصّواعق والرعود تألیف، شیخ عقیف الدین عبدالله بن داود حنبلی

- ۳۰- ضیاء الصدور لمنکر التوسل بأهل القبور، ظاهر شاه میان هندی.
- ۳۱- غوث العباد بیان الرشاد، شیخ مصطفی حمامی مصری.
- ۳۲- فتنه الوهابیه، احمد بن زینی دحلان.
- ۳۳- الفجر الصادق، شیخ جمیل صدقی زهاوی.
- ۳۴- فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب، شیخ سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبدالوهاب.
- ۳۵- فصل الخطاب فی ردّ ضلالات ابن عبدالوهاب، احمد بن علی بصری قبانی.
- ۳۶- مخالفة الوهابیه للقرآن والسنة، عمر عبدالسلام.
- ۳۷- المدارج السنیة فی ردّ الوهابیه، عامر قادری.
- ۳۸- مصباح الامام وجملاء الظلام فی ردّ شبه البدعی النجدی التي اضلّ العوام، سید علوی بن احمد حداد.
- ۳۹- المنحة الوهبیة فی ردّ الوهابیه، شیخ داوود بن سلیمان بغدادی نقشبندی.
- ۴۰- النقول الشرعیة فی الرد علی الوهابیه، شیخ مصطفی احمد شطی حنبلی.

وهابیت بر سر دو راهی

مشخصات کتاب

- سرشناسه: مکارم شیرازی ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان و نام پدیدآور: وهابیت بر سر دو راهی / مکارم شیرازی.
مشخصات نشر: قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، واحد انتشارات ۱۳۸۴.
مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص.
شابک: ۸۰۰۰ ریال؛ ۸۰۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ ۸۰۰۰ ریال چاپ سوم ۹۶۴-۸۱۳۹-۸۴-۹:؛ ۸۰۰۰ ریال (چاپ پنجم)؛ ۱۰۰۰۰ ریال (چاپ هشتم)؛ ۱۰۰۰۰ ریال: چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۸۱۳۹-۸۴-۶:؛ ۱۴۰۰۰ ریال (چاپ دهم)؛ ۱۴۰۰۰ ریال (چاپ یازدهم)
یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Wahhabism in side - track.
یادداشت: چاپ دوم: مکرر ۱۳۸۴.
یادداشت: چاپ سوم.
یادداشت: چاپ چهارم و پنجم: ۱۳۸۵.
یادداشت: چاپ ششم و هشتم و نهم: ۱۳۸۶.
یادداشت: چاپ دهم و یازدهم: ۱۳۸۷.
یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۹۹] - ۲۰۰؛ همچنین به صورت زیر نویس.
موضوع: وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
رده بندی کنگره: ۱۳۸۴ ۹و۷/م/BP۲۰۷/۶
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۶
شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۰۱۲۲۴

امروز وهابیون به دو شاخه تقسیم شده اند:

۱- سلفی های متعصب و تندرو که همه مسلمین جهان، جز خود را تکفیر کرده و مشرک می شمارند و خون و اموال آنان را مباح می دانند؛ جمود در اندیشه و خشونت در سخن و عمل از بارزترین ویژگی های آنهاست. از بحث های منطقی و عقلی گریزانند، در افغانستان، عراق، پاکستان و حتی در زادگاه خود (عربستان) آن قدر خشونت آفریدند که تمام دنیا از آن ها بیزار شدند و ترسیم بسیار زشتی از اسلام در جهان ارائه کردند که برای زدودن آثار آن باید سال ها تلاش کرد.

آن ها به پایان عمر خود نزدیک شده اند، و به زودی صحنه ها را ترک می گویند.

۲- وهابی های معتدل و روشنفکر که اهل منطق و گفتمان و «حوار» هستند، به افکار سایر اندیشمندان احترام می گذارند و با دیگر مسلمانان به گفتگوی دوستانه می نشینند.

صفحه ۱۰

نه فرمان قتل کسی را صادر می کنند، نه مسلمانی را مشرک و کافر می شمردند، و نه حکم به اباحه اموال و اعراض می دهند و روز به روز طرفداران بیش تری پیدا می کنند.

و این طلیعه مبارکی است برای جهان اسلام که آثارش در کتابهایی که اخیراً در حجاز منتشر شده و در جراید و مناظره های تلویزیونی آنجا مشاهده می شود.

شرح مستند این مطالب را در کتابی که در دست دارید مطالعه می فرمایید.

ناشر

صفحه ۱۱

آیا وهابیت به پایان عمر خود نزدیک می شود؟!

ده سال پیش از فروپاشی شوروی (۱)، نگارنده کتابی تحت عنوان «پایان عمر مارکسیسم» (۲) به رشته تحریر درآورد. در آن کتاب بر این نکته تأکید شده بود که قراین و شواهد موجود گواهی می دهد که «مارکسیسم» به پایان عمر خود نزدیک شده و به زودی غروب خواهد کرد. در مقدمه کتاب چنین آمده بود:

«به اعتقاد من امروز این واقعیت را که برای بعضی بسیار تلخ و ناگوار و برای بعضی شاید شگفت آور است، باید بپذیریم که مارکسیسم - و محصول آن کمونیسم - به پایان عمر شکوفایی خود نزدیک می شود و هم اکنون در سرایشی زوال قرار گرفته است.

پاورقی

۱. روسیه شوروی در سال ۱۳۷۰ فروپاشید و جمهوری های متحد شده هر کدام اعلام استقلال کردند.

۲. این کتاب به وسیله انتشارات «نسل جوان» چاپ و منتشر گردید.

صفحه ۱۴

صریحتر بگویم مارکسیسم - از نظر یک جستجوگر آزاد فکر - مکتبی است متعلق به گذشته که باید کم کم در «بایگانی تاریخ» قرار گیرد!

مارکسیسم تمام تجربه های خود را بکار زده و با ناکامی در انجام تعهدات خود در برابر جامعه بشری روبرو شده، مارکسیسم از نظر منطقی و فلسفی دیگر یک مکتب زنده نیست و رؤیاهایی که «مارکس» و «انگلس» و «لنین» برای دنیا داشتند در بسیاری موارد بدون «تعبیر» مانده یا نادرست از آب درآمد است!

مارکسیسم به تعبیر دیگر، مکتبی است از «مُد» افتاده و کهنه، و جنبه ایده آلیستی آن امروز به طور کامل آشکار شده است.

مارکسیسم به سوی انزوا و چند دسته ای با دهها شاخه مختلف در کشورهای دنیا، به شکلی درآمده است که «مارکسیسم رفیق مائو» هیچ شباهتی به «مارکسیسم برژنف» ندارد و «کمونیسم رفیق تیتو» با «کمونیسم انورخوجه» و هر دو با «فیدل کاسترو» و هر سه با... متفاوت است». (۱)

پاورقی

۱. پایان عمر مارکسیسم، صفحه ۱۰ و ۱۱- این کتاب همان گونه که در بالا آمد در سال ۱۳۶۰ حدود ۱۰ سال قبل از فروپاشی شوروی نگاشته شد و از طرف مؤسسه انتشاراتی «نسل جوان» انتشار یافت.
صفحه ۱۵

آری همان گونه که پیش بینی شده بود فروپاشی انجام گرفت و روسیه شوروی مارکسیست با آن همه رجزخوانی ها و ادعاهای بزرگ و اقرار بر این که نظام سرمایه داری به زودی نابود خواهد شد و مارکسیسم تمام جهان را فتح می کند، از هم متلاشی شد و به بایگانی تاریخ پیوست!

این پیش بینی نه «علم غیب» بود و نه «کهان»، بلکه برخاسته از طبیعت مارکسیسم بود.

اکنون نیز تمام قراین و شواهد نیز نشان می دهد که عمر «وهابی گری افراطی» به سر آمده و طرفداران و حامیان خود را به سرعت از دست می دهد و به گذشته تاریخ سپرده می شود، و هم اکنون آثار این فروپاشی نمایان شده است، زیرا در بطن اصول «وهابیت تندرو» اموری نهفته است که قابل بقا و دوام به خصوص در دنیای امروز نیست.

این اصول عبارتند از:

۱- خشونت فوق العاده

۲- تحمیل عقیده

۳- تعصب شدید و افراطی

۴- عدم آشنایی به ارزش های فرهنگی

صفحه ۱۶

۵- جمود و مخالفت با هر پدیده نوین

۶- ضعف منطق و برداشت نادرست از شش واژه قرآنی

شرح این امور را در بحث های آینده ملاحظه خواهید کرد.

صفحه ۱۷

خشونت فوق العاده

توضیح

خشونت فوق العاده وهابی های افراطی، چیزی نیست که بر کسی پوشیده و پنهان باشد. کشتاری که وهابیت در طول عمر خود از مسلمانان - نه کفار حربی! - کرده، بسیار وحشتناک است.

سیل خونی که در شهر کربلا از شیعیان به راه انداختند، و غارت اموال، و ویرانگری شهر کربلا را همه به خاطر دارند.

و از آن عجیب تر، کشتار هولناک طائف و خونریزی وسیع از اهل سنت آن سامان بود.

این ها نشان می دهد که خشونت در جوهر تعلیمات وهابیت است، و دلیل آن همان برداشت غلطی است که از کفر و ایمان و

توحید و شرک دارند و به آسانی هر کس را متهم به شرک می‌کنند و به دنبال آن اباحه دماء و اموال است که به خواست خدا شرح آن خواهد آمد.

امام وهابیان - طبق اسناد قطعی که به آن اشاره خواهیم کرد -

صفحه ۱۸

مسلمانان عصر ما را به دو دلیل از مشرکان عصر جاهلیت بدتر می‌شمرد و با چنین قضاوتی معلوم است، آنها چه بر سر مسلمانان خواهند آورد، نیازی به مراجعه تاریخ نیست، نگاهی به عصر خودمان بیندازیم.

از جمله میوه های تلخ این شجره خشونت، در عصر ما «طالبان» و «سپاه صحابه» و بعضی از گروه های دیگر مانند «القاعده» هستند و دیدیم که هر کدام از این ها چه تصویر زشتی از اسلام در اذهان جهانیان ترسیم کردند و ضربه ای را که آنها به اسلام که در حال پیشروی در جهان است، وارد آوردند ضربه ای جبران ناپذیر است.

اجازه دهید نخست کمی طالبان را بشناسیم.

گروه طالبان

در سال ۱۹۹۴ میلادی توسط «ملا محمد عمر» در قسمت جنوبی افغانستان در شهر «قندهار» تأسیس شد و از سال ۱۹۹۶ تا سال ۲۰۰۱ قسمت معظم کشور افغانستان را تحت سیطره خود داشت.

حرکت اولیه طالبان به صورت ضعیف در سال های بین ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۵ شکل گرفت. در آن ایام میان افغانستان و شوروی جنگ در گرفته بود و هرج و مرجی که در فضای افغانستان حاکم بود، فرصتی را برای حرکت طالبان بوجود آورده بود.

صفحه ۱۹

در دهه ۱۹۸۰ میلادی افغانستان توسط اتحادیه جماهیر شوروی به تسخیر درآمد و در طی این نبرد، نیروهای مجاهدین افغانستان توسط آمریکا حمایت می شدند، ولی سلطه شوروی بر افغانستان دیری نپایید.

بعد از عقب نشینی نیروهای شوروی در سال ۱۹۸۹ میلادی از شهرهایی نظیر «ازبک» و «تاجیک» گروه های کوچک دیگری نیز به قدرتی نسبی دست یافتند. در همین ایام بود که نیروی طالبان خود را به عنوان «اسلام خواهان» معرفی کردند.

آنها که اکثر از نژاد «پشتو» بودند، تصمیم گرفتند که بار دیگر حکومت مرکزی را در کابل تسخیر کنند و در طی این مدت از ناحیه آمریکا تأمین تسلیحاتی می شدند!

در بدو این حرکت هزاران نفر از مردان جوان که اکثر آنها در اردوی حفاظتی آوارگان به سر می بردند و نیز افراد یتیم و بی سرپرست بسیاری به این گروه پیوستند.

طالبان خود را به عنوان لشکر صلح! معرفی کردند و افراد بسیاری که بیشتر پشتو بودند و از جنگ های سابق و هرج و مرجی که بر این کشور حاکم بود، خسته شده بودند این گروه را حمایت می کردند. در حالی که بسیاری از افراد طالبان در مدارس وهابیان افراطی در پاکستان پرورش یافته بودند.

طالبان جنگ خود را در سال های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۵ در قسمت

صفحه ۲۰

جنوب و غرب افغانستان آغاز کردند و قندهار، هرات و سایر شهرهای مجاور را به تصرف خود درآوردند. در سال ۱۹۹۵ به حوالی کابل رسیدند ولی در همان سال توسط نیروهای حکومت عقب رانده شدند. آنها همچنان در تسخیر کابل سعی کردند تا آن که در سال ۱۹۹۶ کابل را به تصرف خود درآوردند، که نتیجه آن از بین رفتن ۵۰۰۰۰ نفر بود! «برهان الدین ربانی» و «گلبدین حکمتیار»

به سمت شمال کشور فرار کردند و طالبان نیز بعد از اشغال کابل «محمد نجیب الله» را که از طرف شوروی در آنجا فعالیت می کرد، اعدام کردند.

در این ایام بود که طالبان قوانین خشک مذهبی و هابی های افراطی را به مرحله اجرا درآوردند.

ملاً محمد عمر که بالاترین عضو در نیروی طالبان بود شورایی را تأسیس کرد که متشکل از اعضای بالارته طالبان بود و قانون نهایی فقط با تصویب «ملاً محمد» به مرحله اجرا در می آمد!

طالبان از طریق رادیوی کابل و توسط بلندگوهایی که بر روی کامیون ها مستقر کرده بودند، قوانین خود را به گوش ساکنین می رساندند، آنها سینماها و تئاترها را تعطیل کردند و مردان را با ضرب شلاق مجبور به اقامه نماز در مساجد می کردند. مدارس دخترانه را تعطیل نمودند و کارکردن زنان در خارج از خانه نیز ممنوع گشت. در نتیجه اکثر اعضای بیمارستان ها از کار برکنار شدند. این در حالی بود که بسیاری از زنان، مردان خود را در جنگ از دست داده

صفحه ۲۱

بودند و از تأمین معاش خود عاجز بودند.

طالبان بدون تشکیل دادگاه، افراد مجرم را مجازات می کردند و مانند گوسفند سر می بریدند، برای آنها مهم نبود چه کسی را می کشتند، شیعه یا سنی، هر کس مخالف آنها بود از دم تیغ می گذرانند.

رژیم طالبان مکان امنی برای «اسامه بن لادن» ایجاد کرده بود، چرا که او در دهه ۱۹۸۰ به نفع افغانستان بر ضد رژیم شوروی اقدامات زیادی انجام داده بود و در پایان همین نبرد بود که او گروه «القاعده» را تأسیس کرد و گروه القاعده در حفظ طالبان اهتمام به سزایی داشت و همگام با طالبان با نیروی ائتلاف شمال در نبرد بود.

«بن لادن» کسی بود که آمریکایی ها او را به عنوان تروریستی با نبوغ و خوش استعداد تشخیص داده بودند چرا که در سال ۱۹۹۸ به سفارت آمریکا در کنیا و تانزانیا حمله کرده بود که در نتیجه حدود ۲۵۰ یا ۱۹۰ نفر کشته و بیش از ۱۴۰۰ نفر زخمی شدند!

به گفته آمریکایی ها حمله ۱۱ سپتامبر هم توسط بن لادن انجام شده بود و بدیهی بود که آمریکا «اسامه» را از «طالبان» طلب کند ولی رهبر طالبان این خواسته را هرگز نپذیرفت چرا که او وامدار «بن لادن» بود، و او را حافظ منافع خود می دانست.

در ماه اکتبر آمریکا حمله خود را بر ضد تروریسم آغاز کرد و در نتیجه قسمتی از حمله خود را به طالبان و القاعده معطوف داشت و

صفحه ۲۲

انگلیس هم او را همراهی می کرد. در این هنگام نیروی ائتلاف شمال نیز به حرکتی بر ضد طالبان دست زد که از طرف آمریکا نیز حمایت می شد و کابل و سایر شهرهای مهم را به تصرف درآوردند و در نتیجه در همان سال طالبان نیروی مقاومت خود را از دست داد و سرانجام در همان سال «هرات» را نیز واگذار کرد.

طالبان در زمان اوج قدرت خود، از ناحیه کشورهای نظیر پاکستان، عربستان سعودی و آمریکا حمایت می شدند، ولی این حمایت دیری نپایید.

بنابر تخمین ها، جنبش طالبان در سال های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ برای تداوم فعالیت ها و عملیات خود، سالانه به ۷۰ میلیون دلار نیاز داشته اند. به نوشته نشریه هندی «تحلیل استراتژیک» بخش اعظم این بودجه از طریق عربستان سعودی تأمین می گردید. هفته نامه

نیوزویک در یکی از گزارش های خود پیرامون این موضوع می نویسد: ریاض مهم ترین منبع مالی جنبش طالبان است!

«ملاً محمد عمر» رهبر گروه طالبان در یک سفر به عربستان سعودی با مقامات بلند پایه این کشور دیدار و گفت و گو کرد و ریاض هم مبلغ ۱۰ میلیون دلار کمک در اختیار گروه تحت امر وی قرار داد، تا به خشونت های بی حساب خود ادامه دهند، ولی همان

گونه که اشاره شد بعدها همه به آنها پشت کردند و حکومت طالبان به تاریخ سپرده شد. (۱)

پاورقی

۱. برگرفته از مطبوعات مشهور و سایت های معروف جهان.

صفحه ۲۳

به هر حال به سبب خشونت های بی حساب طالبان، وقتی آمریکایی ها که خود از سردمداران خشونت در جهان هستند، به آنها حمله کردند نه تنها کسی از طالبان دفاع نکرد بلکه به سقوط آنها کمک کردند، و با تمام مشکلاتی که آمریکایی های استعمارگر برای مردم افغانستان به وجود آوردند، مردم افغان آنها را بر طالبان ترجیح دادند، چرا که فکر می کردند خشونت طالبان از خشونت آمریکایی ها بیش تر است.

همان گونه که گفتیم طالبان زنان و دختران را به کلی از تحصیل بازداشتند، و با هر گونه مظاهر زندگی جدید، هر چند مفید و مثبت بود به مبارزه برخاستند و همه آن ها را «بدعت» می شمردند.

آن ها در حالی که افراد را به خاطر نداشتن ریش های بلند سرزنش و گاه بازداشت می کردند، کشت تریاک را در افغانستان گسترش دادند و به قاچاق مواد مخدر کمک شایانی کردند، در عین حال حتی کشیدن سیگار را حرام می دانستند! و این به خاطر آن بود که درآمد مهمی از کشت و قاچاق تریاک داشتند و با آن سلاح تهیه می کردند و برادران دینی خود را می کشتند و هیچ کس نمی داند چگونه این تضاد عملی را توجیه می کردند: کشیدن سیگار حرام، گذاردن ریش های بلند لازم، اما کشت و قاچاق مواد حرامی مثل تریاک به طور گسترده جایز!

اما سپاه صحابه چه کسانی بودند؟

صفحه ۲۴

سپاه صحابه

قرن ها شیعیان و اهل تسنن در شبه قاره هند در کنار هم به عنوان برادران مسلمان می زیستند، تا زمانی که وهابیتون متعصب به عنوان سپاه صحابه شروع به کشت و کشتار شیعیان کردند و با استفاده از ترورهای بی رحمانه خون این گروه از مسلمین را اعم از زن و مرد و کودک به خاک ریختند، آنها نیز در بعضی از موارد به مقابله برخاستند و ناامنی محیط را فرا گرفت.

پیدایش و حرکت این گروه از دید خبرگزاری های جهان چنین است:

این سپاه که ادعا دارد پیرو دین پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بوده و از این رو خود را «سپاه صحابه» نامیده است، گروهی افراطی است و یکی از فرق اهل تسنن را در بر می گیرد.

این گروه در اوایل دهه ۱۹۸۰ توسط یک روحانی سنی به نام «مولانا حق نواز جهنگوی» تأسیس شد که مصادف با سال های اول انقلاب اسلامی در ایران بود و علت پایه ریزی گروه صحابه این بود که از تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران بر مردم پاکستان جلوگیری کند.

این گروه یکی از اهداف مهم خود را مبارزه با عزاداری امام حسین (علیه السلام) و در واقع تخطئه قیام آن حضرت می دانستند و مجله «خلافت راشده» در طول سال های انتشار خود بارها این خواسته را

صفحه ۲۵

مطرح کرده و از دولت پاکستان خواسته است تا ضمن برچیدن تمامی امام باره های شیعه و حسیته ها، از برگزاری مراسم عزاداری عاشورا در کلیه مدارس و دانشگاه ها جلوگیری به عمل بیاورد. البته این تقاضا هیچ گاه از طرف دولت پاکستان مورد قبول قرار

نگرفته است.

از دیگر اهداف این گروه، مبارزه با گروهی شیعی به نام «تحریک جعفری» بوده است که در پاکستان در سال ۱۹۷۹ تأسیس شده است.

یکی از علل اصلی تشکیل «سپاه صحابه» مبارزه با خطرات احتمالی شیعیان و ترس از رشد قدرت نظامی، سیاسی و مذهبی آنان در منطقه بوده است.

بنا به آماری که «پرویز مشرف» اعلام کرده است فقط در عرض یک سال ۴۰۰ نفر از دو گروه بر اثر حملات دو جانبه به قتل رسیده اند.

گروه «سپاه صحابه» علاوه بر حملات خود بر ضد شیعیان، ایرانیان مقیم پاکستان را مورد هدف تهاجمی خود قرار دادند، به این بهانه که ایشان از ناحیه حکومت شیعی در ایران مورد حمایت قرار می‌گیرند و باید از میان برداشته شوند.

گروه «سپاه صحابه» می‌خواهند که پاکستان به طور رسمی به عنوان سرزمینی سنی نشین معرفی شود. قلعه‌های نظامی و سنگرهای این گروه بیشتر در نواحی جنوبی پاکستان در منطقه مرکزی و پرجمعیت «پنجاب» و مرزهای کراچی واقع شده و تعداد دفاتر و مراکز فعالیت این گروه به ۵۰۰ مرکز بالغ می‌شود و در هر بخش از

صفحه ۲۶

استان پنجاب شاخه‌ای از این گروه وجود دارد و حدود ۱۰۰/۰۰۰

- صد هزار - نفر در عضویت این گروه ثبت نام کرده‌اند و در کشورهای خارجی نیز مراکزی برای فعالیت خود دایر کرده‌اند کشورهای چون: امارات متحده عربی، عربستان سعودی، بنگلادش، کانادا و ...

بسیاری از حوزه‌های علمی و مدارس در ایالت پنجاب توسط این گروه اداره می‌شود و گزارش شده است که بسیاری از مدرسه‌های سنی در خارج از کشور پاکستان، تحت نظارت معلمان و نیروهای «سپاه صحابه» اداره می‌شوند و افراد خود را برای ترور مخالفان آموزش می‌دهند.

«مولانا جهنگوی» در سال ۱۹۹۰ به قتل رسید. او در همان سال در انتخابات شورای ملی شرکت کرده ولی رأی نیاورده بود، اما کماکان در میان افراد خود از محبوبیت بهره‌مند بود. بعد از او «مولانا اعظم طارق» مسئولیت این گروه را به عهده گرفت.

گروه «سپاه صحابه» توسط نظامیان طالبان حمایت می‌شدند و «اعظم طارق» نیز آشکارا حمایت خود را از رهبر گروه طالبان اعلام می‌کرد و او نیز به شدت با قوانینی چون تحریم تلویزیون و سینما موافقت می‌کرد.

اعظم طارق ابتدا از «لشکر جهنگوی» حمایت می‌کرد ولی بعدها در فوریه سال ۲۰۰۳ ارتباط خود را با «لشکر جهنگوی» انکار کرد و ادعا کرد که بعضی از اعضای لشکر صحابه از روند صلح آمیز ما! برای

صفحه ۲۷

اجرای قوانین اسلامی به ستوه آمده و «لشکر جهنگوی» را تأسیس کرده‌اند، از این رو ما دیگر با ایشان کاری نداریم.

«اعظم طارق» متهم شد که در حدود ۱۰۳ مورد، رهبری ترور مقامات شیعیان را به عهده داشته است.

منبع درآمد این گروه گاه از ناحیه سنی‌های افراطی و ثروتمندی که در عربستان سعودی و خلیج فارس بودند، تأمین می‌شد و گاه از ناحیه فرقه‌های متعصب داخلی مانند گروه «جماعت اسلامی» و گروه «جماعت علمای اسلامی» و سایر گروه‌های هم عقیده با ایشان.

در ۱۴ آگوست ۲۰۰۱ حکومت پاکستان تصمیم گرفت که جلوی حرکت گروه‌های افراطی را بگیرد. بعد از پنج ماه از این تصمیم، گروه صحابه همچنان به فعالیت‌های افراطی خود ادامه می‌دادند، از این رو «پرویز مشرف» در ۱۲ ژانویه ۲۰۰۲ فعالیت این گروه را

ممنوع اعلام کرد و به دنبال آن، گروه سپاه صحابه را مورد حمله قرار داد و افراد بسیاری را دستگیر کرد. بعد از این واقعه «اعظم طارق» فعالیت خود را تحت عنوان جدیدی به نام «ملت اسلامیة» آغاز کرد و مبالغ هنگفتی از ناحیه هواداران خارجی خود به دست آورد.

در ۱۵ نوامبر ۲۰۰۳ دولت پاکستان این گروه را نیز ممنوع اعلام کرد و اعضای اصلی این گروه را دستگیر و حساب بانکی آنها را مصادره کرد و محلّ اجتماعات ایشان را در خانه‌ها، مساجد و سایر اماکن مورد حمله قرار داد.

صفحه ۲۸

دولت پاکستان برای این که جلوی فعالیت دیگری از این گروه را در قالب اسمی جدید گرفته باشد، حدود ۶۰۰ نفر از دستگیرشدگان را به پرداخت وجه ضمانت ۰۰۰/۱۰۰ روپیه محکوم کرد.

در اوایل اکتبر ۲۰۰۱ «اعظم طارق» نیز دستگیر شد. او همچنان که در حبس به سر می برد، در انتخابات ۱۰ اکتبر ۲۰۰۱ شرکت کرده و رأی لازم را آورده و به عنوان عضوی مستقل در مجلس فدرال ایالت پنجاب برگزیده شد و در نتیجه در ۱۳۰ اکتبر از زندان آزاد شد.

او چند ماه پس از آزادی شروع به حمایت از دولت منتخب «ظفرالله خان جمالی» کرد و در نتیجه همچنان به حرکات افراطی خود علیه شیعیان ادامه داد.

او در ۶ اکتبر سال ۲۰۰۳ به قتل رسید. بعد از قتل او نیروهای امنیتی در منطقه مستقر شدند و در روز بعد افراد مدرسه او که تحت رهبری او بودند با هیاهوی بسیار در مراسم تشییع او شرکت کردند و بر پیکر او در مقابل ساختمان مجلس در اسلام آباد نماز گزارند. بعد از آن جمعیت به مغازه‌ها، رستوران‌ها و چند سینما حمله کرده، آن اماکن را به آتش کشیدند و خرابی بسیاری به بار آوردند. (۱)

به هر حال نام «سپاه صحابه» یادآور خشونت‌های عجیب و کشت و کشتارهای بی رحمانه حتی در مساجد و در میان نمازگزاران است که در جای جای کشور پاکستان واقع شد.

پاورقی

۱. اقتباس از رسانه‌های معروف جهانی و دائرة المعارف Encarta .

صفحه ۲۹

خشونت در عراق

وهابیت متعصب و تندرو، در همین سال‌های اخیر، چهره دیگری از خشونت خود را در عراق نشان داد و هر چه توانست کشتار کرد، زن و مرد و پیر و جوان و سنی و شیعه و کُرد و... را هدف قرار داد و زمین را از خونشان رنگین ساخت و قطعات بدن آن‌ها را در اطراف خیابان‌ها و بیابان‌ها پراکنده کرد.

نه تنها مسلمانان بلکه همه مردم دنیا از این همه خشونت در تعجب و وحشت فرو رفتند و می‌گفتند آیا این‌ها تشنه خون بشرند؟ این‌ها کدام هدف را دنبال می‌کنند؟ پیرو کدام آیین هستند؟!

بعضی اصرار دارند این خشونت‌ها را به بازماندگان بعثی‌ها نسبت دهند که این اشتباه بزرگی است، برای این که در بسیاری از کشتارها از روش انتحاری استفاده می‌شود که می‌دانیم بعثی‌ها از این روش هرگز استفاده نمی‌کنند و این کار فقط کار وهابی‌های متعصب است که خود را مسلمان و همه را مشرک و جایز القتل می‌دانند.

از همه عجیب تر و وحشتناک تر این که وهابی های متعصب حتی به هموطنان وهابی خود نیز رحم نکرده و دامنه خشونت را به آنجا نیز کشاندند و با انفجارهای متعدد در ریاض و جدّه و بعضی مناطق دیگر گروهی از شهروندان بی گناه خود را به خاک و خون کشیدند.

صفحه ۳۰

تا آن جا که امسال (سال ۱۴۲۵ قمری) در مراسم حج خطبای نماز جمعه در اجتماع بسیار انبوه نمازگزاران، در نکوهش این گروه و محکوم ساختن خشونت آن ها، بحث های زیادی داشتند و شعار «لَا التَّكْفِيرُ؛ وَلَا الْإِرْهَابُ؛ نَهْ تَكْفِيرُ كَرْدَن دِیْگَرَان و نَه تَرُور» را سر دادند، و کار به جایی رسید که دولت عربستان مجبور شد همایش مهمی در برابر «ارهاب» (تروریسم) تشکیل دهد و از کشورهای مختلف برای تنظیم برنامه هماهنگ، جهت مبارزه با آن دعوت کند.

اما تروریست ها چه افرادی بودند؟ همان وهابیان متعصب که همه را غیر از خود کافر می دانند و خون آن ها را مباح می شمردند. دولت عربستان با این کار می خواهد هم خود را از هماهنگی با آنان تبرئه کند و هم برای نجات از چنگال آنان راه چاره قاطع و مؤثری بیندیشد.

به هر حال این محصول نامطلوب سبب شد که متأسفانه نام اسلام در اذهان بسیاری از مردم جهان، با خشونت توأم گردد و بهانه و دستاویز بدی به دست مخالفان اسلام دهد تا آنجا که در بسیاری از کشورها، مسلمانان را «جماعتی آدمکش!» معرفی کنند. البته تبلیغات سوء آمریکایی ها و به خصوص صهیونیست ها نیز به این امر بسیار کمک کرد، در حالی که اسلام پیام آور صلح، عدالت و محبت بوده و هست.

صفحه ۳۱

همه می دانیم در قرآن ۱۱۴ سوره است که همه آنها جز یک سوره با نام خداوند «رحمان» و «رحیم» که اشاره به رحمت عام و خاص او است، آغاز می شود و این یک مورد هم مربوط به اعلان جنگ با کسانی است که پیمان صلح با مسلمانان را شکستند. قرآن با صراحت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می گوید ما تو را خشن و سنگ دل قرار ندادیم که اگر چنین بود مردم از گرد تو پراکنده می شدند: (وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ). (۱)

در روایات اسلامی می خوانیم «هَيْلُ الدِّينِ إِلَّا الْحُبُّ؛ آیا دین چیزی جز محبت است»، (۲) محبت به خدا، پیامبر، صالحان، و همه خلق خدا مولی این آیینی که بر پایه محبت بنا شده بر اثر اعمال گروه های زاییده وهابیت، چنان شد که بدترین دستاویز را برای تشویه چهره اسلام به دست مخالفان داد.

ریشه های خشونت در تعلیمات پیشوا

اجازه دهید نخست تاریخچه بسیار فشرده ای را از زندگی پیشوای وهابیان با استفاده از نوشته های مورخان شرق و غرب در اختیار شما عزیزان بگذاریم.

مشهور این است که «محمد بن عبدالوهاب» پیشوای مذهب

پاورقی

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. میزان الحکمه، حدیث ۳۰۹۷.

صفحه ۳۲

وهابی در سال ۱۱۱۵ در شهر کوچک «عَیْنَه» از شهرهای حجاز دیده به جهان گشود و در سال ۱۲۰۷ وفات کرد.

پدرش از قضات حنبلی بود و در کودکی به او درس می داد. نویسنده کتاب «ازالۃ الشبهات» می نویسد: او در کودکی علاقه شدیدی به مطالعه کتاب های «ابن تیمیه» و «ابن قیم جوزی» که هر دو در قرن هشتم می زیستند، داشت و خمیرمایه افکار خود را از آن دو گرفت.

بسیاری نوشته اند که پدرش در همان سنین جوانی فهمیده بود که او اشتباهات فکری فراوانی دارد، و از آینده او نگران بود و پیوسته او را سرزنش می کرد و برحذر می داشت.

او سفرهای زیادی کرد، مدتی به مکه و مدینه و سپس به بصره رفت و از آنجا به ایران آمد و مدتی در اصفهان نزد دانشمندی به نام میرزاجان اصفهانی درس خواند، سپس به قم رفت و مدتی کمی در آنجا ماند و بعد به قلمرو حکومت عثمانی و شام و مصر رفت سپس به جزیره العرب (نجد) بازگشت و به اظهار عقاید خود پرداخت.

نخست گروهی به مخالفت با او برخاستند و از شهر «حریمله» بیرونش کردند و او به شهرک «عینه» رفت. خبر افکار نادرست او به امیر احسا و قطیف «سلیمان بن محمّد» رسید و او به حاکم عینه «عثمان» دستور داد او را به قتل برساند، ولی چون عثمان نمی خواست آلوده قتل او گردد دستور به اخراج او از شهر داد.

صفحه ۳۳

سرانجام او به شهر «درعیه» پناه برد. حکمران منطقه مردی از قبیله «غنیزه» به نام «محمّد بن سعود»، بود. شیخ محمّد با او ملاقات کرد و افکار خود را عرضه داشت و به او قول داد به کمک وی می تواند بر تمام سرزمین نجد مسلط شود!

«محمّد بن سعود» جدّ اعلای پادشاهان سعودی احساس کرد می تواند از وجود محمّد بن عبدالوهاب برای توسعه قلمرو خود کمک گیرد، زیرا یک عده جوان پر جوش و خروش اطراف او را گرفته و سر بر فرمان او بودند و آنها نیروی خوبی برای پیش برد اهداف «ابن سعود» محسوب می شدند.

ابن سعود قول حمایت و دفاع از شیخ را به دو شرط داد. نخست این که شیخ با دیگری جز او رابطه برقرار نکند، دیگر این که خراجی را که همه ساله از اهل شهر درعیه دریافت می کند بازهم دریافت دارد! شیخ اولی را پذیرفت ولی دومی را تلویحاً رد کرد و گفت: امید است فتوحات و غنائم زیادی بیش از خراج درعیه نصیب تو گردد!

امّا نباید فراموش کرد که غنائمی را که شیخ محمّد انتظار آن را می کشید، در درجه اول اموال مسلمانان حجاز و مکه و مدینه و سپس سایر کشورهای اسلامی بود که از او پیروی نکرده بودند، زیرا چنان که گفتیم او همه را غیر از پیروانش مشرک می پنداشت و خون و اموال آنها را مباح می شمرد!

پیروان محمّد بن عبدالوهاب به شهرهای مختلف حجاز حمله

صفحه ۳۴

کردند و برای ترویج وهابیگری، و در واقع کشورگشایی، دست به کشتار و خونریزی عجیبی زدند و اموال زیادی را به تاراج بردند. بعد از وفات محمّد بن عبدالوهاب پادشاهان سعودی برنامه های او را دنبال کردند و دایره حکومت خود را گسترش دادند و بر تمام نجد و حجاز سلطه یافتند.

از جمله اعمال بسیار وحشتناکی که در تاریخ وهابیت ثبت شده و حتی مورخان وهابی نیز به آن اعتراف کرده اند، قتل عام عجیب مردم «طائف» و از آن وحشتناک تر قتل عام مردم «عراق و کربلا» بود.

وهابی ها در تاریخ ۱۲۱۶ به بعد (حدود ده سال بعد از فوت محمّد بن عبدالوهاب) به منظور جلب غنائم و کشورگشایی و در ظاهر برای نشر توحید (توحید به زعم خودشان) چند بار به «کربلا» و نجف حمله کردند. یک بار با استفاده از فرصتی که به خاطر ایام

زیارتی علی (علیه السلام) پیش آمده بود و بسیاری از اهل کربلا، به نجف مشرف شده بودند، حمله غافلگیرانه ای به کربلا کردند، دیوار شهر را خراب نمودند و به شهر وارد شده و هزاران نفر از مردم کوچه و بازار و زنان و کودکان را به قتل رساندند و هر چه بر سر راه خود یافتند غارت کردند. به حرم امام حسین (علیه السلام) که نفایس زیادی داشت حملهور شدند و آن را ویران کردند و تمام جواهرات و نفایس را با خود بردند.

بعضی عدد کشتگان را یکصد و پنجاه هزار تن! نوشته اند و می گویند جوی خون در کوچه های کربلا به راه افتاد و جالب این که صفحه ۳۵

اسم این کار را جهاد فی سبیل الله و مبارزه برای نشر توحید می گذاردند!

وقایع کربلا را بسیاری از مورخان شرق و غرب و حتی مورخان سعودی نوشته اند. می توانید به کتاب های تاریخ المملكة العربیة السعودیة، عنوان المجد فی تاریخ نجد، تاریخ العربیة السعودیة نوشته دانشمند مستشرق «ناسی لیف» و مفتاح الكرامة سید جواد عاملی و کتب دیگر مراجعه فرمایید. (۱)

باز می گردیم به ریشه های خشونت در آیین وهابیت:

به هر حال محمد بن عبدالوهاب دارای چند کتاب کوچک است که عقاید خود را به طور عریان در آنها بیان کرده است.

او بهره کمی از سواد و علوم اسلامی داشت و هیچ گاه در حوزه های مهم علمی اسلام و نزد بزرگان علمای پیشین درس زیادی نخوانده بود و به همین دلیل اشتباهات قابل ملاحظه ای داشت و متأسفانه بر اشتباهات خود پافشاری می کرد.

یکی از کتاب های او کشف الشبهات است، این کتاب کوچک را - چنان که از نامش پیداست - به منظور پاسخ گویی از ایرادات علمای

پاورقی

۱. برای آگاهی بیشتر از تاریخ پرماجرا و عقاید وهابیت می توانید از کتاب های زیر بهره بگیرید:

الاسلام فی القرن العشرين، جزیره العرب فی القرن العشرين، تاریخ المملكة السعودیة، تاریخ نجد آلوسی، کشف الارتباب، و تاریخ وهابیان نوشته مرحوم فقیهی.

صفحه ۳۶

بلاد (اغلب از اهل سنت) بر افکارش نوشته است. (۱)

مطالعه و بررسی همین کتاب برای پی بردن به ریشه های خشونت در عقاید وهابیان کافی است:

۱- نامبرده برداشت نادرستی درباره «توحید» و «شرک» دارد و همان گونه که در بحث های آینده خواهد آمد، تمام کسانی را که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تقاضای شفاعت عندالله کنند - در حالی که موافق صریح آیات و روایات است - مشرک و کافر می داند و جان و مال و ناموس آنها را مباح می شمرد. (۲)

به یقین همه مسلمانان اعم از سنی و شیعه (به جز وهابی ها) از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) طلب شفاعت عندالله می کنند، بنابراین همه آنها کافرند و خون و جان و مال و زنانشان بر وهابی ها حلال است!

۲- از این هم فراتر رفته و با صراحت می گوید: مشرکین زمان ما از مشرکان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) که آن حضرت با آنها جنگید، بدترند! به دودلیل:

اولاً، مشرکان زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) تنها در حال آرامش به غیر خدا متوسل می شدند ولی - طبق آیات قرآن - هنگامی که گرفتار بلا می شدند (مثلاً گرفتار امواج خروشان دریایی) خدا را خالصانه می خواندند (فَإِذَا

پاورقی

۱. از جمله کسانی که بر این رساله شرح نوشته اند محمد بن صالح العثیمین است که فرد نسبتاً معتدل و با سواد بود ولی متأسفانه یا از روی ترس از دست دادن مقام یا تقیته سعی کرده توجیه گر سخنان محمد بن عبدالوهاب گردد (جز در موارد معدودی) و ما آن چه نقل می کنیم از متن این کتاب است.
۲. شرح کشف الشبهات عثیمین، صفحه ۸۱.

صفحه ۳۷

رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاُ اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ. (۱)

ولی مشرکان زمان ما در هر دو حال به غیر خدا متوسل می شوند، هم در رفاه و هم در بلا! ثانیاً، مشرکان جاهلیت سنگ و چوبی را می پرستیدند که مخلوق و مطیع خدا است! ولی مشرکان عصر ما افراد فاسق را می پرستند (که به ظاهر منظورش بعضی از سران صوفیه است) (۲) به این ترتیب خون و مال و ناموس آنها مباح تر است! البته این برداشت ها حاصل یک سلسله مغالطه هاست که در فصل آخر این کتاب، پرده از روی آن برداشته خواهد شد. در اینجا منظور روشن ساختن ریشه خشونت آنها نسبت به جان و مال مسلمین غیر وهابی است.

۳- نمونه دیگری از خشونت آن ها این است که مخالفان خود را - که جمعی از بزرگان علمای اهل سنت هستند - هنگام گفتگو با القاب زشت و توهین آمیز یاد می کند، به عنوان مثال:

پاورقی

۱. عنكبوت، آیه ۶۵.

۲. او می گوید: اعلم أن شرک الاولین أخف من شرک اهل زماننا بامرین: احدهما: ان الاولین لا یشرکون و لا یدعون الملائکة و الاولیاء و الاوثان مع الله إلا- فی الرخاء و أمیا الشدة فیخلصون لله الدعاء كما قال تعالی: (فاذا ركبوا فی الفلک... الامر الثانی: ان الاولین یدعون مع الله اناساً مقرّبین عندالله... و اهل زماننا یدعون اناساً من افسق الناس. (شرح کشف الشبهات، صفحه ۱۰۰).

صفحه ۳۸

در یک جا می گوید: أیها المشرک! (ای مشرک)، (۱)

در جای دیگر اعداء الله! (دشمنان خدا)، (۲)

در جای دیگر للمشرکین شبهة اخرى (مشرکان ایراد دیگری دارند!)، (۳)

در جای دیگر هولاء المشرکین الجهال (این مشرکان جاهل!)، (۴)

در جای دیگر اعداء التوحید (دشمنان توحید!)، (۵)

و در جای دیگر می گوید یک نفر عامی بی سواد بر هزار نفر از علمای مشرکین (مسلمانانی که معتقد به شفاعت هستند) غلبه پیدا می کند. (۶)

همان گونه که قبل از این اشاره شد امام این مذهب بهره کمی از معلومات اسلامی داشته است و به نظر می رسد از پاسخ گویی های علمای بزرگ عصبانی بوده، لذا آنها را با انواع کلمات اهانت آمیز خطاب و همه را متهم به شرک و کفر و جهل می کند، در حالی که قرآن مجید با صراحت می گوید: «به کسانی که اظهار اسلام می کنند و از در صلح در می آیند نگوئید مسلمان نیستید تا اموال آنها را به عنوان

پاورقی

۱. شرح کشف الشبهات، صفحه ۷۷.

۲. همان مدرک، صفحه ۷۹.

۳. همان مدرک، صفحه ۱۰۹.

۴. همان مدرک، صفحه ۱۲۰.

۵. همان مدرک، صفحه ۶۵.

۶. همان مدرک، صفحه ۶۸.

صفحه ۳۹

غنايم به چنگ آوريد: (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا). (۱)

چراغ سبز برای خشونت

از آن چه در بالا آمد، می توان فهمید چرا طالبان و القاعده و سایر متعصبان وهابی، به آسانی خون دیگر مسلمانان را در نقاط مختلف جهان می ریزند و اموال آنها را به یغما می برند.

کشتار طالبان در افغانستان اغلب از مسلمین بود (اعم از شیعه و اهل سنت) و کشتار و ترورهای کور القاعده و متعصبان وهابی در پاکستان و عراق همه از مسلمانان بود.

چه کسی سبب شد که این گروه ها این همه بی رحم باشند؟ همان کسی که گفت غیر وهابی ها مشرکند و خون و مال مشرک مباح است! و نباید تعجب کرد که خون هایی که طرفداران این مذهب ریختند اغلب خون مسلمانان بود و تمام اموالی که به غارت رفت اموال مسلمین بود.

خشونت و ضربه شدید بر پایه های اسلام

در طول تاریخ کمتر کسی به اندازه وهابی های متعصب به اسلام ضربه زده است، اسلامی که دین رأفت و رحمت بود و توصیه می کرد

پاورقی

۱. نساء، آیه ۹۴.

صفحه ۴۰

هر کاری را با نام «رحمان» و «رحیم» که بیانگر رحمت عام و خاص خداست شروع شود. (۱)

اسلامی که می گوید حتی مشرکان اگر برای تحقیق نزد شما آمدند آنها را پناه دهید تا آیات قرآن را بشنوند، سپس آنها را سالم به وطن خودشان برسانید (خواه اسلام را بپذیرند یا نه). (۲)

اسلامی که می گوید در برابر بدی ها نیکی کنید تا دشمنان سرسخت شما از این همه محبت (شرمنده شوند و) دوست شما گردند. (۳)

اسلامی که می گوید: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْمَحَبَّةُ؛ آیا دین چیزی جز محبت است؟» (۴)

آری چنین اسلام لطیف، زیبا و پر از محبت را آن چنان خشن نشان دادند که دوست و دشمن را از آن بیزار ساختند! جاذبه اسلام در عصر ما آماده است که کار خودش را انجام دهد و به مصداق (يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا) (۵) گروه گروه مسلمان شوند، ولی اعمال این گروه خشن و متعصب متأسفانه سد راه گسترش اسلام شد و ضربه دردناکی به اسلام و مسلمین زد. خدایا آنها را هدایت کن!

پاورقی

۱. کُلَّ أَمْرِ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ اسْمُ اللَّهِ فَهُوَ أَثْبَرُ (تفسیر البیان، جلد ۱، صفحه ۴۶۱).

۲. توبه، آیه ۶.

۳. فصلت، آیه ۳۴.

۴. خصال صدوق، صفحه ۲۱ (عن الامام الصادق (علیه السلام)).

۵. نصر، آیه ۲.

صفحه ۴۱

تضاد عجیب

شگفت آور این که حکومت آنها که در سایه این مذهب روی کار آمده، بی توجه به این گفته ها با تمام کشورهای جهان - از اسلامی گرفته تا غیر اسلامی - رابطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دارد، یعنی با همه مشرکان جهان دوست است! و از آن فراتر، تمام مکه و مدینه را به صورت کانونی از زیباترین هتل ها برای پذیرایی از مشرکان مسلمان! که همه ساله به عنوان مراسم حج و عمره به آنجا می آیند، در آورده اند و بهترین پذیرایی را از اهل شرک می کنند! و این مشرکان درآمد عظیم و سرشاری برای آنها دارند.

در حالی که قرآن مجید می گوید مشرکان نجس هستند و آنها را به مسجد الحرام راه ندهید و اگر از فقر می ترسید، خداوند شما را به فضل خود بی نیاز می کند، (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ). (۱)

راستی چرا در اینجا «مشرکان»، «موحد» می شوند و به عنوان ضیوف الرحمان (مهمان های خداوند!) مورد مهر و محبت و استقبال قرار می گیرند و کوچک و بزرگ، خانه هایشان را در اختیار آنان قرار می دهند.

پاورقی

۱. توبه، آیه ۲۸.

صفحه ۴۲

به صراحت اعلام می کنیم

اینجانب به عنوان یکی از خادمان علوم اسلامی با صدای رسا می گویم آنچه را این گروه خشن (و هابیان متعصب) از اسلام ترسیم کرده اند اسلام واقعی نیست، یک برداشت شخصی از سوی افرادی است که بهره کمی از علوم اسلامی داشته اند و اکثریت قریب به اتفاق علمای اسلام با آن مخالفند.

ما در بخش آخر این کتاب بر اساس آیات صریح قرآن و روایات اسلامی، خطای آنها را در این برداشت روشن خواهیم ساخت تا افراد معتدلی که در میان آنها هستند و به دلیل و منطق پای بند می باشند بدانند صراط مستقیم اسلام جای دیگر است.

من در پیشگاه علمای اسلام سر تکریم فرود می آورم و از همه تقاضا می کنم دست به دست هم دهند و یکصدا بگویند این گروه اندک متعصب که همه را - جز خودشان - «مشرک» می پندارند و به همین دلیل خون و مال آن ها را مباح می شمرند، نمایندگان اسلام واقعی نیستند. بدیهی است چنین مسلکی در دنیای امروز جایی ندارد و در سرایشی سقوط است و پایان عمرش نزدیک می باشد و ما باید اسلام را که دین محبت است در شکل واقعی اش به جهانیان عرضه کنیم تا مورد پذیرش قرار گیرد و اسلام همچنان به سیر خود در جهان ادامه دهد و قلوب و افکار را تسخیر کند.

از همه عجیب تر این که خشونت این گروه دامان حکومتی را که

صفحه ۴۳

خودشان بر سر کار آورده اند (حکومت آل سعود) گرفته و ترورهای وحشتناکی را در کشور سعودی به راه انداخته اند، تا آنجا که دولت سعودی نیز به خطر آنها برای شهروندان خود اعتراف کرده و درصدد محدود کردن آنها برآمده است، تجدید نظر در تعلیمات مدارس دینی وهابی را شروع نموده، و افراد تندرو را از امامت مساجد برکنار ساخته است، که این خود دلیل دیگری بر نزدیک بودن پایان عمر وهابیت متعصب است، چرا که حتی در کانون پیدایش خود نیز دیگر جایی ندارد!

صفحه ۴۴

صفحه ۴۵

تحمیل عقیده

توضیح

از اصول مسلم اسلام این است، که تعامل فرق مختلف اسلامی با یکدیگر فقط باید از طریق بحث های منطقی و دوستانه باشد، حتی در مورد غیر مسلمین نیز همین دستور داده شده است: (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ). (۱)

«با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن. پروردگارت، از هر کسی بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است و او هدایت یافتگان را بهتر می شناسد».

و نیز می فرماید: (وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ). (۲)

پاورقی

۱. نحل، آیه ۱۲۵.

۲. عنکبوت، آیه ۴۶.

صفحه ۴۶

«با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند و (به آنها) بگویید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده ایم، و معبود ما و شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم هستیم».

اسلام هرگز اجازه نمی دهد کسی مخالفان خود را به عنوان «جاهلان مشرک» و «اعداء الله» و «اعداء التوحید» و مانند آن خطاب کند، خود را محور اسلام پندارد و چوب کفر و شرک را بر سر همه بکوبد، همان کاری که این جمعیت در اکثر کتاب های خود کرده اند.

مسلمانان در اصول تعلیمات و اعتقادات اسلام با هم مشترکند و علمای اسلام در اصول مسائل فقهی نیز با هم متفقند، هر چند در شاخ و برگ ها و شرح بعضی از اصول، برداشت های مختلفی دارند.

نباید این اختلاف نظرها سبب نزاع، درگیری و خونریزی گردد، بلکه باید از طریق استدلال های منطقی و گفتمان و حوار صحیح، افکار را به هم نزدیک کرد.

وهابی های متعصب (سلفی ها) به طور کامل در نقطه مخالف این منطق عاقلانه و عادلانه اسلامی قرار دارند. آنها معتقدند باید

برداشت خود را در مسأله «شرک و توحید» بر دیگران تحمیل کرد، اگر چه از طریق تهدید به قتل و خونریزی و غارت اموال باشد که اسنادش در کتاب‌های بنیان‌گذار این مذهب موجود است و جلوتر به گوشه‌ای از آن اشاره شد.

صفحه ۴۷

هنگامی که به عالمان آنها می‌گوییم اگر شما عالم هستید ما هم عالم هستیم و بیش از شما درس خوانده ایم و کتاب نوشته ایم. اگر شما مجتهد هستید ما هم مجتهد هستیم، علمای الازهر و حوزه‌های دینی دمشق و اردن و سایر بلاد اسلامی نیز مجتهدان بسیاری دارد. چه دلیلی دارد که دیگران مجبور باشند عقیده شما را (در باب شرک و توحید) که به طور قطع از نظر مانا درست است، بپذیرند؟ می‌گویند حرف همین است که ما می‌گوییم و اسلام همین است که ما به آن رسیده ایم!!

شما چه امتیازی بر سایر علمای اسلام دارید که می‌خواهید عقیده خود را بر آنها تحمیل کنید، چرا با شلاق دیگران را می‌زنید؟! پاسخ منطقی ندارند.

گویی آنها چنین می‌پندارند که بر قله علم و ایمان نشسته‌اند و همه در درّه جهل و بی‌خبری فرو رفته‌اند! این چیزی است که در دنیای امروز هیچ کس آن را نمی‌پسندد و جایگاهی برای آن در میان مسلمین نیست. به همین دلیل می‌گوییم آنها به پایان عمرشان نزدیک شده‌اند.

پاورقی

یک خاطره تلخ!

فراغش نمی‌کنم در سال‌های نخستین که به زیارت خانه خدا مشرف شده بودم، در مدینه منظره عجیبی دیدم که مرا سخت در فکر

صفحه ۴۸

فرو برد. گروهی به نام «آمرین به معروف» (از متعصبان وهابی) با ریش‌های بسیار بلند اطراف مرقد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را گرفته بودند و هر کدام شلاقی در دست داشتند و هر کس به قصد بوسیدن مرقد پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزدیک می‌شد، بر سرش می‌کوفتند و می‌گفتند «هذا حدید، هذا خشب و هذا شرک»؛ این ضریح یک قطعه آهن و چوب بیش نیست، این کار شما شرک است!

آن‌ها از این نکته غافل بودند که هیچ عاقلی آهن و چوب را به خاطر آهن و چوب نمی‌بوسد، بلکه این کار حرکت نمادینی است برای اظهار علاقه و عشق و محبت به صاحب آن قبر، همان‌گونه که همه مسلمین حتی خود وهابی‌ها جلد قرآن را می‌بوسند. آیا اظهار عشق و علاقه و محبت به قرآن و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شرک است؟ هیچ عقل و منطقی با چنین عقیده‌ای موافق نیست.

مردم جهان پرچم کشور خود را می‌بوسند و به آن احترام می‌گذارند، آیا مقصودشان اظهار علاقه به یک قطعه پارچه بی‌ارزش است که شاید جزء طاقه پارچه‌ای بوده که بخشی از آن پرچم شده و بخش دیگری را پیراهن و شلوار کرده‌اند؟ به یقین هدف آنها احترام به استقلال کشورشان است و مصداق حب الوطن است. (۱)

پاورقی

۱. سفینه البحار، ماده وطن، در حدیثی نیز از امام علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: عَمَرْتُ الْبُلْدَانَ بِحُبِّ الْأَوْطَانِ (میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۳۵۶۶). در جریان هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مکه نیز حدیث مناسبی در درالمنثور نقل شده است (الدر المنثور، جلد ۱، صفحه ۳۰۰).

آیا هیچ کس احترام به وطن و آب و خاک را شرک می‌شمرد؟!

جالب این که همه وهابی‌ها به «حجرالاسود» احترام می‌گذارند و آن را می‌بوسند، هنگامی که می‌گوییم: هذا حجر لا یضر ولا ینفع... این نیز قطعه سنگی بیش نیست، و سرنوشت ما در دست آن نمی‌باشد،

می‌گویند: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آن را بوسیده (۱) ما هم پیروی می‌کنیم و می‌بوسیم!

می‌گوییم: مقصودتان این است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به شما اجازه شرک داده و این مورد مستثنی است و نوعی شرک جایز است، یا بوسیدن دلیل بر شرک نیست؟!

اینجا سکوت می‌کنند و پاسخی ندارند.

اضافه بر این می‌گوییم همه شما «جلد قرآن» را می‌بوسید و این کار را جایز می‌شمردید، یک قطعه چرم و مقوا چه ارزشی دارد که می‌بوسید؟

می‌گویند هدف اظهار محبت و احترام به قرآن است!

می‌گوییم این کار شرک نیست؟

می‌گویند: صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قرآن را می‌بوسیدند. (۲)

پاورقی

۱. صحیح بخاری، جلد ۲، صفحه ۱۵۹.

۲. در دائرة المعارف کویته ماده «تقیل» می‌خوانیم: مشهور در میان حنابله و نیز حنفیه این است که بوسیدن قرآن جایز است، و از عمر نقل شده که همه روز صبح قرآن را می‌بوسید و از عثمان نیز نقل شده که قرآن را می‌بوسید و به صورت خود می‌کشید.

صفحه ۵۰

می‌گوییم آیا حضرت اجازه داده شما مشرک شوید؟ با این که دلیل شرک غیر قابل تخصیص است: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا) (۱)

«خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد و گناهان پایین تر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد. و آن کس که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.»

به یقین بطلان شرک به حکم عقل قطعی ثابت شده و حکم عقل قابل تخصیص نیست.

در اینجا پاسخی ندارند.

کوتاه سخن این که آنها در گردابی از تضادها و تناقض‌ها غوطه‌خورند و خودشان هم کم و بیش می‌دانند اما به رو نمی‌آورند.

وظیفه اصلی متولیان خانه خدا

به یقین اماکن مشرفه و بیت الله الحرام به همه مسلمین جهان تعلق دارد: (جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْغُبَقِيَّةَ الْمَبِيَّتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهُدَىٰ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (۲)

«خداوند، کعبه - بیت الحرام - را وسیله ای برای استواری و سامان

پاورقی

۱. نساء، آیه ۴۸.

۲. مائده، آیه ۹۷.

صفحه ۵۱

بخشیدن به کار مردم قرار داده و همچنین ماه حرام، و قربانی‌های بی‌نشان، و قربانی‌های نشاندار را (حساب شده و دقیق)، به خاطر آن است که بدانید خداوند، آن چه را در آسمان‌ها و زمین است، می‌داند و خدا به هر چیزی داناست». همه افراد دور و نزدیک در بهره‌گیری از خانه خدا یکسانند: (سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ). (۱) بنابراین متولیان خانه کعبه تنها موظف به ایجاد امتیت و نظم و فراهم کردن امکانات لازم برای زوار هستند، نه این که این مرکز اسلامی را پایگاهی برای تبلیغ مذهب خود و تحمیل عقیده خویش بر دیگران قرار دهند.

آنها حق ندارند برداشت‌های خاص خود را در مسائل اسلامی که با اجتهاد و استنباط‌های علمای سایر بلاد مخالف است بر آنها تحمیل کنند، حتی در عصر جاهلیت کار متولیان خانه کعبه بیش از این نبود که در قرآن به آن اشاره شده است: (أَجْعَلْتُمْ مَسَاجِدَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) (۲) «کار آنها آب‌رسانی به حجاج خانه خدا و آباد نگه داشتن خانه کعبه بود».

بنابراین اگر علمای این سرزمین برداشت خاصی در امر توحید دارند، حق ندارند عقیده خود را بر دیگران تحمیل کنند، به خصوص پاورقی

۱. حج، آیه ۲۵.

۲. توبه، آیه ۱۹.

صفحه ۵۲

این که دیگران علمای بزرگی دارند که این برداشت‌ها را نادرست می‌دانند. به عنوان مثال در مسأله «طلب شفاعت» از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به این معنی که آن حضرت در پیشگاه خداوند درخواستی برای بندگان کند و این گروه آن را کفر می‌پندارند ولی دیگران، آن را عین توحید می‌دانند. یا این که آنها چیزی را «بدعت» می‌پندارند و علمای دیگر «سنت» می‌شمرند. وهابیان و هیچ گروه دیگری هرگز حق ندارند فکر و برداشت خود را بر دیگران تحمیل کنند. تأکید می‌کنم آنها فقط باید به نظم، امتیت و عمران این سرزمین مقدس پردازند، نه این که آن را پایگاه تبلیغاتی مذهب خود سازند و جالب این که پادشاه عربستان سعودی خود را «خادم الحرمین الشریفین» می‌داند نه «حاکم الحرمین الشریفین» پس چرا علمای سلفی وهابی خود را «حاکم الحرمین» می‌دانند با این که معتقدند اطاعت و لاء الامر بر آنها واجب است. البته از کارهایی که به اجماع علمای اسلام ممنوع است باید منع کنند.

خلاصه این که تحمیل فکر از سوی یک گروه اندک که از نظر علمی دست‌پایین‌تر را دارند، بر اکثریت مسلمین با هیچ منطقی سازگار نیست، ولی سلفی‌های متعصب از بدترین روش‌ها برای تحمیل عقیده خود استفاده می‌کنند و این جای تأسف است.

صفحه ۵۳

بدترین صورت تحمیل عقیده!

متعصبان وهابی اخیراً کتاب‌هایی در ردّ بعضی از مذاهب اسلامی نوشته و آنها را در میان حجاج پخش می‌کنند، کاش مشتمل بر مطالب مؤدبانه‌ای بود و کتاب‌هایی است با ادبیات زشت و الفاظ رکیک و مشتمل بر انواع دروغ‌ها و تهمت‌ها و نسبت دادن شرک و کفر به دیگران.

این در حالی است که اگر یک پاسخ منطقی و مؤدبانه بر این کتاب‌های زشت نوشته شود، محال است اجازه نشر یک نسخه از آن

را بدهند!!

آیا این است مفهوم آیه شریفه (فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) (۱) «۲» پس بندگان مرا بشارت ده * همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند».

روشن است چنین مذهبی با چنان فرهنگی در دنیای امروز جایی ندارد و به زودی به بایگانی تاریخ سپرده می شود. به خصوص در عصر ما که احترام به عقاید دیگران در نظر اندیشمندان موقعیت خاصی دارد و همین امر یکی از عوامل انزوا و سقوط این مذهب را فراهم ساخته است، زیرا هیچ مسلمانی حاضر به قبول چنین نسبت ناروایی نیست که به اصطلاح متولیان خانه خدا همه آنها را «مشرک» و «کافر» بدانند و بر تحمیل عقیده خود پافشاری کنند.

حرم نبوی و قبور بقیع نیز به همه مسلمین تعلق دارد و متولیان آن

پاورقی

۱. زمر، آیات ۱۷ و ۱۸.

صفحه ۵۴

فقط موظف به برقراری نظم و امتیت و امکانات لازم و جلوگیری از آن چه بر خلاف اجماع مسلمین است می باشند نه بیشتر. آنها باید به عقاید همه مسلمین جهان احترام بگذارند و از هتک و توهین نسبت به مقدسات آنها بپرهیزند و پا را از گلیم خود درازتر نکنند که نه خدا راضی است و نه خلق خدا و نه این کار عاقبت محمود دارد.

حرم امن خدا باید از هر نظر امن باشد، این چه امتیتی است که اگر «مسلمانان غیر وهابی» پای خود را جلو و عقب بگذارند آنها را متهم به شرک کنند؟!

فراموش نمی کنم در سفرهای اولیه زیارت خانه خدا، جمعی از مسلمانان کشورهای مختلف را دیدم که می خواستند منبر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را ببوسند و شرطه ها را کلافه کرده بودند.

یک نفر که به ظاهر از مأموران امر به معروف بود، برخاست و این جمله را گفت: «والله يجوز قتال هؤلاء بالسيف، به خدا سوگند می توان با شمشیر به این گروه حمله کرد» (و خونشان را ریخت!).

چه فرقی می کند، شما جلد قرآن را می بوسید و آنها منبری را که سالیان دراز محلّ وعظ و ارشاد و تعلیم و تربیت پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بوده است، می بوسند. چرا حکم قتل آنها را صادر می کنید، نه پیروان خود را؟! شما این کار را «بدعت» می دانید و آنها «سنت».

صفحه ۵۵

اکنون می فهمیم چرا طالبان و القاعده که همان وهابیان تندرو هستند، به خودشان اجازه می دهند تنها در یک بمب گذاری در نجف (دو سال قبل) ۱۵۰ نفر از مردم عادی را بکشند و ۳۰۰ نفر را مجروح کنند که در میان آنها کودکان خردسال و زنان و پیران سال خورده بودند، این ها ثمرات تلخ و دردناک آن طرز فکرهاست که چهره اسلام را در جهان سخت مشوه ساخته و محیط را حتی در کشور عربستان سعودی که پایگاه اصلی آن بوده، ناامن کرده است.

آیا چنین برنامه ها و چنین افکاری می تواند باقی بماند؟

وهابیان روشنفکر و میانه رو

اخیراً هم از سوی دولت سعودی و هم از سوی جمعی از اندیشمندان روشن فکر وهابی، حرکتی به سوی اعتدال، و بازنگری در مفاهیم گذشته، دیده می شود.

این حرکت تا آنجا پیش رفته است که امید می رود گفتگو و «حوار» بین فرق مختلف اسلامی جای نزاع و جنگ و جدال و بدگویی و متهم ساختن به شرک و کفر را بگیرد.

گرچه هنوز این امر به صورت یک روش عمومی در نیامده ولی موارد متعددی که نشانه جوانه زدن این نهال میمون است، دیده می شود.

خبر می رسد که بعضی از علمای شیعه حجاز با بعضی از

صفحه ۵۶

دانشمندان معتدل وهابی به گفتگو نشسته و سخنان آنها در بعضی از رسانه های جمعی پخش شده است. این همان چیزی است که متعصیان وهابی آن را کفر و بدعت می دانند و به خاطر آن سخت عصبانی هستند، گویی اسلام را در حال زوال می پندارند، حال آن که اگر این سنت حسنه که همان «جدال بالتی هی اُحسَن» قرآن مجید است فراگیر شود، اسلام از شرّ خشونت گرایان نجات پیدا خواهد کرد و فصل نوینی در شکوفایی اسلام در جهان آغاز خواهد شد، فصلی که منطوق و استدلال و گفتمان دوستانه جای تکفیر و توهین و خون ریزی و غارت اموال را خواهد گرفت و اسلام در عربستان سعودی به مسیر اصلی اش باز می گردد.

جمعی از نویسندگان «اعتدال گرا»ی این کشور نیز در نوشتارهای خود، همین راه را با مرکب راهوار قلم پیموده اند. به عنوان نمونه دانشمندی به نام «یوسف بن علوی» (۱)، اخیراً کتابی نوشته است، به نام «مفاهیم یجب ان تصحح» (مفاهیمی که باید بازنگری و تصحیح شود).

این کتاب در نوع خود یکی از شگفتی ها محسوب می شود که شرح آن به خواست خدا در پایان همین کتاب خواهد آمد.

پاورقی

۱. یوسف بن علوی از علمای محترم «مکه» و بسیار صاحب نفوذ بود که جلسه درس گسترده ای داشت و اخیراً به رحمت ایزدی پیوست. نامبرده کتاب های متعددی نگاشته که مورد توجه محققان قرار گرفته است. از جمله کتاب «مفاهیم» است.

صفحه ۵۷

تعصّب شدید و افراطی

«تعصّب» در عرف زمان ما به «اعتقاد و پای بندی شدید نسبت به چیزی» گفته می شود، خواه یک امر اعتقادی مربوط به مبدأ و معاد باشد، یا یک مسأله اخلاقی، و یا نوعی آداب و رسوم یک قوم و قبیله، و یا حتی دفاع از یک فرد خاص.

از کلمات امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه در خطبه قاصعه (۱) استفاده می شود که تعصّب در گذشته نیز مفهومی قریب به معنی امروزی داشته است ولی آن حضرت تعصّب را به دو گونه تفسیر فرموده: تعصّب ممدوح و مثبت، و تعصّب مذموم و منفی.

در مورد تعصّب منفی تعصّب ابلیس را یادآور می شود که او را از سجده بر آدم منع کرد. امام (علیه السلام) او را پیشوای متعصبان جهان، نام می نهد، و می فرماید: «فَعَدُوُّ اللَّهِ (ابلیس) إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ... دشمن خدا ابلیس پیشوای متعصبان و

سلف

پاورقی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (خطبه القاصعه).

صفحه ۵۸

مستکبران است». (۱) و در مورد تعصّب ممدوح می فرماید: «فَإِنْ كَانَ لِأَيِّدٍ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ فَلْيُكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ وَ مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ (۲) هرگاه ناگزیر از تعصّب هستید تعصّب شما برای به دست آوردن صفات نیک و کارهای خوب باشد».

تعصّب مذموم همواره آمیخته با جمود فکری و یک جانبه نگری و پیشداوری های غیر منطقی است و همیشه - به خصوص در عصر ما - سبب نفرت و عقب افتادگی است.

نشانه این نوع تعصّب، موضع گیری های تند و خشن و گاه خونریزی و غارت اموال، و تحقیر دیگران، و توسّل به کلمات زشت و تند و توهین آمیز است.

این گونه متعصّبان کمترین ارزشی برای افکار دیگران قائل نیستند و گوش شنوایی برای دلایل مخالفان خود ندارند و متکبّر و خود برتر بین هستند.

تمام آنچه گفته شد در سخنان «وهابیان افراطی» و اعمالشان و متأسّفانه در کتب پیشوای این گروه دیده می شود که بعضی از نمونه های آن گذشت که به اندک چیزی مسلمانان را مشرک می خواند و خون و مالشان را مباح می شمرد.

کسی که علما و بزرگان مخالف خود را «جّهال» خطاب می کند و به آنها «أیها المشرک» می گوید، و هر کس سخنان او را نپذیرد کافر و

پاورقی

۱ و ۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

صفحه ۵۹

مهدور الدم می داند(۱)، آیا آماده بحث و گفتگوهای منطقی و «مجادله بالّتی هی احسن» است؟

قرآن مجید افراد متعصّب را که گوش شنوا برای شنیدن سخنان دیگران ندارند، جزء بندگان صالح پروردگار نمی داند چرا که می گوید: (فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ). (۲) مفهوم این آیه آن است که افراد مخالف این روش، عباد صالح خدا نیستند.

قرآن کسانی را که به هنگام سخن گفتن پیامبران پیشین، انگشت در گوش خود می گذاردند تا سخنان آنها را نشنوند، سخت نکوهش می کند، و شکایت نوح را از امت خود چنین بیان می دارد: (وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لَتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصِيَابَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا نُيُوبَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا وَاسْتَكْبَرُوا) (۳)

«و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند) تا آنها را بیمارزی، انگشتان خویش را در گوشهایشان نهاده و لباس هایشان را بر خود می پیچیدند، در مخالفت اصرار میورزیدند و به شدت استکبار می کردند».

در گذشته در محیط «مکه» و «مدینه» و در کل «حجاز» هر گونه نقد

پاورقی

۱. مدارک آن گذشت.

۲. زمر، آیه ۱۷-۱۸.

۳. نوح، آیه ۷.

صفحه ۶۰

علمی از عقاید و هابیت ممنوع بود و متعصّبان و هبابی اجازه نمی دادند حتی نقدهای علمی توأم با احترام در آنجا منتشر شود و سانسور شدیدی بر ورود هر گونه کتاب حتی از کشورهای اسلامی مانند «مصر» حکم فرما بود (و متأسّفانه هنوز هم ادامه دارد)، و اگر چیزی بر خلاف این اصل دیده شود، استثنای است.

بدیهی است با این وضع، آنها هرگز از حالت جمود خود خارج نمی شوند و از اشکالات و نقدهای منطقی که سبب پیشرفت فکری آنان می گردد، بهره نمی گیرند.

نکته جالب این که کتابخانه های ما شیعیان مملو است از کتب اهل سنت و حتی کتب وهابیان و هیچ ترسی از وجود این کتاب ها بر مذهب خود نداریم، در حالی که کمتر کتابخانه ای در عربستان می یابید که کتب شیعه را داشته باشد (گاهی حتی یک کتاب!) تا چه رسد به کتب نقد وهابی گری! چرا آنها این قدر می ترسند و ما نمی ترسیم؟ جوابش را وجدان خوانندگان محترم خواهد داد! این گونه تعصب ها در هیچ زمان مقبول نبوده تا چه رسد در عصر ما، به همین دلیل حامیان این گونه تعصب ها باید بساط خود را جمع کنند و به گذشته تاریخ ملحق شوند!

جوانان وهابی حق دارند از بزرگترهای خود در این باره سؤال کنند که چرا کتب سایر مذاهب اسلامی و کتب نقد علمی و منطقی وهابیت در اختیار آنها نیست!؟

صفحه ۶۱

ولی همان گونه که جلوتر نیز اشاره شد، این سخت گیری ها و تعصب خشک در قشر معتدل و روشن فکر وهابی کمتر دیده می شود و برای گفتمان های منطقی با دیگران اعلام آمادگی کرده اند و این طلیعه پربرکتی است.

صفحه ۶۲

صفحه ۶۳

عدم آشنایی به ارزش های فرهنگی

نابودکردن گران بهاترین آثار تاریخی اسلام

در کمتر کشوری به اندازه حجاز آثار باستانی مربوط به قرون نخستین اسلام وجود داشته است، چرا که زادگاه اصلی اسلام آنجاست و آثار گرانبهایی از پیشوایان اسلام در جای جای این سرزمین دیده می شود. مراقد و قبور آنها، زادگاه آنها، آثار صحابه و تابعین و آثار گرانبهای امامان اهل بیت (علیهم السلام) و دانشمندان و فقها و حتی سلاطین و مراکز حکومت آنها، آثار هنری و معماری و... ولی «متعصبان خشک وهابی» غالب آنها را به بهانه واهی «آثار شرک» از میان بردند! و کمتر چیزی از این آثار پرارزش باقی مانده است و سزاوار است مسلمین برای نابودی این آثار گرانبها خون گریه کنند.

امروز همه می دانیم هر ملتی برای اثبات اصالت خود بر گذشته تاریخ خود تکیه می کند و آثار مهمی را که از گذشته باقی مانده است

صفحه ۶۴

شاهد و گواه آن می شمرد و به همین جهت از آثار تاریخی خود به دقت نگهداری می کند. امّا این گروه در این سرزمین های مقدّس تقریباً چیزی از آثار تاریخی اسلام را بجای نگذاشتند و همه را ویران کرده و از میان بردند، آثاری که از نظر ارزش، بهایی نمی توان برای آنها تعیین کرد. نمونه بارز آن قبرستان بقیع است، این قبرستان مهمترین قبرستان در اسلام است که بخش مهمی از تاریخ اسلام را در خود جای داده و کتاب بزرگ و گویایی از تاریخ ما مسلمین است.

قبور همسران و فرزندان پیامبر اسلام، امامان اهل بیت (علیهم السلام)، فقها و علمای بزرگ، صحابه والا مقام، شهدای گرانقدر، سرداران رشید اسلام و... همه و همه در آن جای دارد، شاید بیش از ده هزار صحابی در آن جا مدفون است و به یک معنی بخش عظیمی از تاریخ اسلام در دل بقیع نهفته است.

ولی اکنون که وارد بقیع می شویم ویرانه ای بسیار زشت و مسمژ کننده و ناهموار، بدون هیچ علامت و نشانه می بینیم که اشک را از دیدگان انسان سرازیر می کند.

این متعصّبان خشک با نهایت تأسف این آثار گرانبهای تاریخی را به بهانه واهی «مبارزه با شرک» از میان برده اند و جهان اسلام را گرفتار خسارت عظیمی کرده اند که هرگز نمی توان آن را جبران کرد.

راستی که انسان متعصّب چقدر خطر آفرین است و سرمایه های

صفحه ۶۵

ارزشمند کشور خود را چگونه بر باد می دهد، سرمایه هایی که به همه تعلق دارد، به انسان های امروز و گذشته و آینده.

تضادی دیگر: چرا هنوز بارگاه پیامبر برپاست؟!

کسانی که به مکه و مدینه مشرف شده اند، می دانند علی رغم ویرانی تمام قبرستان بقیع و قبور شهدای احد و غیر آنها، گنبد و بارگاه ملکوتی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) برپاست و مسلمانان از همه جای دنیا به زیارت آن حضرت می شتابند و این وضع سؤال مهمی در اذهان همه زائران ترسیم می کند، که چرا این گروه به سراغ بارگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) نرفتند؟!

حقیقت آن است که آنها خود را کوچک تر از آن دیدند که دست به این کار زنند و تمام جهان اسلام را بر ضد خود بشورانند. آری ویرایی های متعصّب نتوانستند، بارگاه ملکوتی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را از میان بردارند، و گنبد خضرا را ویران سازند و ضریح مقدّس حضرت را نابود کنند.

هنگامی که از آنها سؤال شد چگونه تمام گنبد و بارگاه هایی را که بر فراز قبور ائمه بقیع (علیهم السلام) و شهدای احد و غیر آنها بنا شده بود از میان برداشتید ولی گنبد و بارگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) همچنان پابرجاست؟ این تناقض در عمل چه مفهومی دارد؟

صفحه ۶۶

اگر این ها نشانه بت پرستی و شرک است، چرا این «نشانه بزرگ!» را در کنار این مسجد باشکوه و با عظمت نگه داشته اید، و اگر نیست، چرا بقیه را از میان برداشتید؟

آنها پاسخی در برابر این سؤال ندارند و به راستی وا می مانند.

در یکی از سفرهای زیارتی که مدّت ها قبل داشتم به دیدار «امام مدینه» رفتم و از او که مرد فاضل و باانصافی بود همین سؤال را کردم.

او سعی کرد با ذکر یک داستان تاریخی ذهن مرا از این سؤال آزار دهنده و بدون جواب منصرف کند؛ داستانی مربوط به زمان «ناصرالدوله» نقل کرد که دو نفر یهودی از خانه های مجاور حرم نقب زده بودند که به قبر پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست یابند. «ناصرالدوله» در خواب دید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او می گوید مرا از دست این دو نفر نجات بده! چند بار در چند شب این خواب تکرار شد. او در حیرت فرو رفت و فهمید خبری در مدینه است. به مدینه آمد و تمام مردم شهر را به صف کرد و نگاه کرد و آن دو نفر را که در خواب دیده بود، در میان آنها دید، دستور داد آنها را گرفتند و توطئه را خنثی کرد و مجازات سختی برای آنها قائل شد.

سپس دستور داد اطراف قبر شریف را کنندند و آن را با فلز گداخته پر کردند تا دیواری پولادین به وجود آید و کسی جرأت این گونه کارها را در آینده نداشته باشد.

روشن است که این جواب هرگز قانع کننده نبود، زیرا حدّا کثر

صفحه ۶۷

ساختن بخش زیرزمین قبر مطهر را توجیه می‌کرد، ولی جوابی برای گنبد و بارگاه و ضریح محسوب نمی‌شد، اما رعایت ادب و احساس این که طرف مقابل حرفی برای گفتن ندارد و ممکن است شرمنده شود، مانع از ادامه بحث از طرف اینجانب شد. اخیراً شنیده شد که یکی از متعصبان وهابی گفته است در آینده گنبد و بارگاه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را نیز خراب خواهیم کرد که البته این سخن هر چند با اصول فکری متعصبان آنها سازگار است، ولی به یقین هرگز چنین جرأتی در برابر جهان اسلام نخواهند داشت، به خصوص این که با پیدا شدن موج جدید در میان اعتدال‌گرایان این مسلک، هرگز چنین حادثه‌ای رخ نخواهد داد و کسی جرأت بر این کار نخواهد داشت.

عجب این که این سخن را به پیشوای وهابیون محمد بن عبدالوهاب نیز نسبت داده‌اند. ولی او در بعضی از سخنانش چنین نسبتی را کذب دانسته است، هر چند حسن بن فرحان مالکی در کتاب خود «داعیه و لیس نبیاً» - چنان که در پایان همین کتاب خواهد آمد - معتقد است در کلمات شیخ محمد اشاره‌ای به این سخن دیده می‌شود که اگر توانایی یابم گنبد و بارگاه پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نیز ویران می‌کنم!

صفحه ۶۸

صفحه ۶۹

جمود و مخالفت با هر پدیده نوین

توضیح

بنیان‌گذار مذهب وهابی با هر گونه بدعتی به مبارزه برخاست، چیزی که از نظر اصولی مورد انکار سایر فرق مسلمین نیز نبود، زیرا همگی بدعت‌ها را در دین به طور کلی انکار می‌کنند. (۱)

ولی او در معنی بدعت مرتکب اشتباه بزرگی شده بود، و به همین جهت با هر چیز تازه‌ای به مبارزه برخاست. اکنون ببینیم منظور از بدعت چیست؟ آیا هر مطلب تازه، هر ابداع جدید بدعت است؟ و باید با تمام مظاهر نوین تمدن بشری به مبارزه برخاست - آن گونه که پیروان نخستین وهابیان از سخنان او برداشت کرده بودند - و به همین جهت حتی دو چرخه را مرکب پاورقی

۱. در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌خوانیم: «أَهْلُ الْبَدْعِ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ بُدْعَتُ كُزَّارَانَ بَدَتْ خَلْقَ خَدَا هَسْتَنْدَا» (کنز العمال، حدیث ۱۰۹۵۱) و در حدیثی از امام علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: «مَا أُحْدِثْتُ بُدْعَةً إِلَّا تُرِكَ بِهَا سُنَّةٌ هَيْجُ بُدْعَتِي حَادِثٌ نَشَدُ، مَكْرَ اَيْنَ كَه سُنَّتِي بَا اَن تَرَكَ شَدُ، (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۹، صفحه ۹۳) و احادیث در این زمینه در کتب فریقین بسیار است.

صفحه ۷۰

شیطان می‌نامیدند و از آن اجتناب می‌کردند!! و خط تلفنی را که کاخ پادشاه سعودی را به مرکز لشکر متصل می‌کرد، پاره پاره کردند!

دوربین‌های عکاسی را تا چند سال قبل حرام می‌شمردند و خرید و فروش آن در بازارهای مکه و مدینه تا چندی پیش ممنوع بود، و ملاً عمر وهابی رئیس طالبان نیز اجازه نداد هرگز عکسی از او بگیرند، و با تحصیل زنان و دختران حتی در مدارس مخصوص به خود به مخالفت برخاستند و هم اکنون رانندگی زن را هر چند با حجاب کامل باشد حرام می‌دانند، و گرفتن جشن میلاد پیغمبر

اکرم (صلی الله علیه و آله) و مانند آن را نیز بدعت و حرام می‌شمردند! نه تنها جشن میلادی برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر پا نمی‌کنند، بلکه تمام مسلمین سنی و شیعه را که این کار عاقلانه و انسانی را انجام می‌دهند، سرزنش می‌کنند! به یقین بدعت از دیدگاه فقیهان بزرگ و علمای اصول مفهوم دیگری دارد.

«بدعت» تفسیر خاص خود را دارد و آن این است که انسان چیزی را که از دین نیست جزء دین قرار دهد، و به عنوان یک عمل دینی آن را انجام دهد و در تعریف بدعت گفته اند: «الْبِدْعَةُ إِذْخَالُ مَا لَيْسَ مِنَ الدِّينِ فِي الدِّينِ». (۱)

پاورقی

۱. غنائم الأیام، جلد ۱، صفحه ۲۷۷.

در البحر الرائق (نوشته ابن نجیم مصری) بدعت چنین تعریف شده است: «غلب استعمالها علی ما هو (ایجاد) نقص فی الدین او زیاده» و در کتاب فیض القدیر (نوشته مناوی) چنین آمده: «الحدث فی الدین بعد اکماله» و همه این تعاریف به یک معنی باز می‌گردد.

صفحه ۷۱

به یقین هیچ کس استفاده از اختراعات جدید مانند دوچرخه، تلفن، دوربین عکاسی و رایانه و... را به عنوان یک امر واجب یا مستحب دینی انجام نمی‌دهد، بلکه یک امر عرفی است، مانند انواع غذاها و لباس‌ها و ساختمان‌ها که بر اثر گذشت زمان تغییر می‌یابد و شکل نوینی به خود می‌گیرد.

به عبارت دیگر گونه‌ای از اعمالی که ما انجام می‌دهیم اعمال عرفی است که ارتباط خاصی با شرع ندارد، مانند مثال‌هایی که در بالا آمد: تنوع در انواع لباس‌ها، مرکب‌ها، غذاها، آداب و رسوم و وسایل زندگی و منزل.

بدعت به معنی نوآوری مفید در این امور کار خوبی است و نشانه پیشرفت تمدن بشر است، بنابراین نه دوچرخه مرکب شیطان است، نه دوربین عکاسی چشم شیطان، نه انواع تلفن مایه تباهی و فساد دین است و نه مراسم جشن و شادمانی برای تولد بزرگان دین که یک امر عرفی است گناه می‌باشد، همان کاری که گاه به عنوان مراسم جشن تولد برای فرد خانواده‌ها انجام می‌شود و گاه به طور دسته جمعی برای یک عالم بزرگ دینی یا از آن بالاتر برای پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و بزرگان دین مراسم باشکوهی می‌گیرند.

برای انجام این گونه امور هیچ دلیلی بر حرمت نداریم، جز سوء

صفحه ۷۲

تعبیر در مفهوم بدعت و عدم آشنایی به معنی فقهی آن و عدم شناخت امور عرفی از تکالیف شرعی.

کاری به گنبد و بارگاه برای قبور پیشوایان دین نداریم که آن موضوع بحث دیگری است، بلکه سخن از قبرستان‌های معمولی است هنگامی که در عربستان به سراغ قبرستان می‌رویم با زشت‌ترین و زننده‌ترین صحنه‌ها روبرو می‌شویم، درست مانند یک بیابان بی آب و علف و سنگلاخ ناهموار و بی نظم، حتی یک سنگ صاف روی هیچ قبری نمی‌بینید!

در حالی که بنای ساده قبور یک امر عرفی در میان ملت‌ها و عقلای جهان است، که سعی دارند قبور مردگان را به صورتی درآورند که احترام آنها حفظ شود، و هرگز تحقیر و توهین نشوند، در اطراف آن درخت و گل و گیاهی ترتیب می‌دهند تا مایه آرامش بازماندگان آنها شود.

برای قبور شعرا و بزرگان علم و ادب ساختمان مناسبی در خور شأن آنها می‌سازند، و برای هر کسی به تناسب حالش.

این یک کار انسانی و عرفی است، نه بدعت است و نه شرک و نه بت پرستی بلکه احترام و آداب انسانی است، در حالی که بدعت حرام افزودن چیزی بر دستورات دین است.

امروزه در همه جای دنیا معمول است که به مناسبت یکصدمین سال، بزرگداشتی برای فلان شاعر یا مخترع می‌گیرند و این کار سبب صفحه ۷۳

تشویق جوانان به علم و دانش و پیشرفت علم و دانش است، آیا هیچ عاقلی می‌گوید این کار بدعت یا شرک است، یا چیزی بر دین افزوده شده؟!

حال اگر ما برای بزرگان دین این کار را انجام دهیم، کاری که سبب توجه عموم مردم به افکار و تعلیمات و برنامه‌های آنها می‌شود و پیوند محکمی میان آنها و بزرگان دینی برقرار می‌کند، کجای این کار بدعت یا شرک است؟ این یک امر عرفی پسندیده است.

شایان توجه این که گاه نوآوری‌های عرفی در کنار مسائل شرعی قرار می‌گیرد بی آن که به آن آمیخته شود و عنوان بدعت حرام پیدا کند، به عنوان مثال امروز در مسجدالحرام و مسجد النبی مناره‌های زیادی می‌بینیم که به یقین در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبوده است، محراب پیامبر با نقش و نگار ساده و زیبایی آراسته شده بسیاری از آیات قرآن (و بعضی می‌گویند تمام قرآن مجید) بر دیوارها و درون طاق‌های مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خط زیبایی نگاشته شده، حتی نام آن حضرت و تمام ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و بعضی از بزرگان اسلام بر پیشانی یکی از حیاط‌های آن مسجد به چشم می‌خورد.

در حالی که هیچ یک از این‌ها در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبود. آیا این‌ها بدعت و حرام است؟ اگر هست چرا وهایی‌ها که بر آن جا سلطه دارند همه را از میان بر نمی‌دارند؟ و اگر نیست چرا موارد مشابه آن را نمی‌پذیرند؟ صفحه ۷۴

به یقین هیچ کس این‌ها را به قصد این که دستور دین است ابداع نکرده، بلکه یک سلسله امور عرفی هستند که با ذوق سلیم مردم ابداع شده‌اند.

کسانی که بر اثر جمود فکری با این آداب اجتماعی مسلمین و غیر مسلمین مخالفند، جایگاهی در دنیای امروز ندارند و باید به بایگانی تاریخ سپرده شوند، مگر این که اعتدالیون آنها این خطاهای بزرگ را اصلاح و جبران کنند.

تکرار می‌کنیم بدعت ممنوع و حرام چیز دیگری است و آن این است که من کاری را به عنوان یک دستور دینی انجام دهم در حالی که نه در ادله عامه و نه ادله خاصه چیزی درباره آن نیامده باشد.

مثل این که چیزی بر نماز یا روزه یا آداب و مناسک حج و امثال آن بیفزاییم یا بگویم شرع به ما دستور داده است که فلان شب را به عنوان میلاد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جشن بگیریم.

متأسفانه جمود و کمی اطلاعات این گروه سبب شده است که این دو مطلب با یکدیگر اشتباه شود و «ابداعات عرفی» با «بدعت‌های شرعی».

تضادی دیگر!

از تضادهای عجیب این گروه این است که همان کسانی که یک

صفحه ۷۵

روز دوچرخه‌ها را «مرکب شیطان» می‌شمردند و بدعت می‌دانستند امروز سوار اتومبیل‌های آخرین سیستم آمریکایی و ژاپنی می‌شوند و هیچ کس ایرادی بر آنها نمی‌گیرد.

و آنها که یک روز خط تلفن بسیار ساده «قصر شاه سعودی» را به «پادگان لشکرش» بدعت دانستند و سیم‌ها را پاره پاره کردند،

امروز همه آنها حتی افراد دست فروش کنار خیابان را می بینیم که «جَوَال» (تلفظ همراه) به دست دارند! آیا این گردش ۱۸۰ درجه ای دلیل بر قرار گرفتن این گونه افکار در سراسر سقوت نیست؟ و جالب این که حکومت آنها بی اعتنا به این افکار واپس گرا در مسیر صنعتی کردن کشور به پیش می تازد، و غرق صنایع وابسته است.

دلایل ناکامی ابن تیمیه

آگاهان می دانند امام مذهب وهابی - به اعتراف خودش - بر سر سفره «ابن تیمیه» نشسته بود. ابن تیمیه نیز درباره شرک، توحید، شفاعت و مانند آن همین افکار را داشت ولی چه شد که او نتوانست در دمشق (مرکز ظهور و فعالیتش) این سفره را برای عموم بگستراند و این خطر از شامات دفع شد، اما شاگردش «محمد بن عبدالوهاب» موفق شد، راستی چرا؟

صفحه ۷۶

نخست مناسب است اشاره کوتاهی به تاریخ زندگی ابن تیمیه داشته باشیم.

«احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه حنبلی» متولد سال ۶۶۱ و متوفای سال ۷۲۸ هجری قمری است. در شهر «حران» (شهری است در شام) متولد شد و به سبب جور تاتار، در کودکی همراه با خانواده اش «حران» را به سمت «دمشق» ترک کرد.

او که حنبلی مسلک بود در صدد ترویج مذهب حنابله برآمد و مانند حنابله علم کلام را مردود دانست و متکلمان را اهل بدعت شمرد! در مسأله صفات خدا مانند حنابله الفاظ صفات پروردگار را که در نصوص آمده بدون هرگونه تفسیر پذیرفت و به طور کلی هرگونه «عقل گرایی» را محکوم کرد. او علاوه بر حمایت از روش و عقاید اهل حدیث، عقاید جدیدی را نیز اضافه کرد که قبل از او سابقه نداشت.

برای مثال او سفر کردن به قصد زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تبرک جستن به قبر او و توسل به اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) را شرک دانست! و فضایل اهل بیت (علیهم السلام) را که در صحاح اهل سنت و حتی در مسند امامش «احمد بن حنبل» وجود داشت، انکار کرد و تلاش می کرد تا مانند بنی امیه، شأن و مقام امام علی (علیه السلام) و فرزندانش را پایین آورد.

امّا دعوت ابن تیمیه از سوی علمای اهل سنت مورد پذیرش قرار نگرفت و جز برخی از شاگردانش همچون «ابن القیم»، دیگر بزرگان اهل سنت با او مخالفت کردند و کتاب های متعددی در رد او و

صفحه ۷۷

بدعت هایش نگاشتند. از جمله «ذهبی» از علمای هم عصر او نامه ای به او نوشت و او را مورد نکوهش قرار داد، و تسلیم در برابر احادیث صحیح را از او خواستار شد.

«ذهبی» خطاب به او می نویسد: «حال که در دهه هفتاد از عمر خود هستی، و رحلت از این عالم نزدیک است آیا وقت آن نرسیده است که توبه و انابه کنی؟»

در مصر نیز قاضی القضاة فرقه های چهارگانه اهل سنت آرای ابن تیمیه را غلط و بدعت اعلام کرد.

ولی در قرن دوازدهم، محمد بن عبدالوهاب ظهور کرد و از افکار ابن تیمیه حمایت نمود و از میان عقاید او بیش از همه بر همان عقاید جدیدش تأکید کرد.

علاوه بر عقاید فوق، ابن تیمیه دارای عقاید خاص دیگری نیز بود. او در سال ۶۹۸ آشکارا در بحث های داغ اعتقادی داخل می شد و با مخالفین خودش به مناظره می پرداخت، از جمله عقاید و رفتار او می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- حدود شرعیه را خودش اقامه می کرد.

۲- موی سر کودکان را از ته می تراشید!

۳- با کسانی که مخالف عقیده او بودند آماده پیکار بود.

۴- از ارائه دادن نذور، مردم را نهی می کرد.

۵- به امکان رؤیت حسی خداوند اعتقاد داشت!!

صفحه ۷۸

۶- در مورد خوارج عقیده داشت که: «الْخَوَارِجُ مَعَ مُرُوقِهِمْ مِنَ الدِّينِ فَهُمْ أَصِدْقُ النَّاسِ»؛ با این که خوارج از دین خارج شدند راستگوترین مردم بودند!.

از کارهای مثبت او این بود که در سال ۷۰۲ بر ضد مغول اقدامات خوبی از خود ارائه داد.

علامه امینی بعد از آن که کلام ابن تیمیه را در ردِّ «حدیث آغاز دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله)» (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ...) نقل می کند که او سند حدیث مزبور را صحیح نمی داند، می گوید: «از او این سخن عجیب نیست زیرا او فرد متعصبی است که بر انکار ضروریات و تکفیر مسلمین و به خصوص انکار آن چه مربوط به فضایل اهل بیت (علیهم السلام) است اصرار دارد» (۱) و در جای دیگر می افزاید: «لذلك عاد غرضاً لنبال الجرح من فطاحل علماء اهل السنّة منذ ظهرت مخاریقه و إلى هذا اليوم و حسبك قول الشوکانی فی البدر الطالع ج ۲ ص ۲۶۰: صرّح محمّد البخاری الحنفی المتوفی ۸۴۱ بتبذیرة ثمّ تکفیره ثمّ صار یصرح فی مجلسه: انّ من أطلق القول علی ابن تیمیة: أنّه شیخ الاسلام، فهو بهذا الاطلاق کافر؛ به همین دلیل او همواره هدف تیرهای انتقاد از سوی علمای بزرگ اهل سنت واقع شد، از جمله «شوکانی» از محدث بخاری حنفی نقل می کند که او را تکفیر کرده و گفته است: هر کس ابن تیمیه را شیخ الاسلام بخواند، کافر است!». (۲)

پاورقی

۱. الغدیر، جلد ۲، صفحه ۲۸۰.

۲. همان مدرک، جلد ۱، صفحه ۲۴۷، (پاورقی).

صفحه ۷۹

از مدافعان سرسخت ابن تیمیه می توان از «ابن کثیر» مؤلف کتاب «البدایة و النهایة» (متوفای ۷۴۴) را نام برد که در سراسر کتاب خود به هر مناسبتی از ابن تیمیه دفاع کرده و او را ستوده است.

از علمای معاصر ابن تیمیه که از او دفاع کرده و به سبب این کار مورد نفرت جامعه خود قرار گرفت، محدث مشهور «ابوالحجاج مزی» صاحب کتاب «تهذیب الکمال» است که در سال ۷۴۲ در گذشته است.

دیگر از شاگردان ابن تیمیه، «احمد بن محمد مری لیلی» حنبلی است که به گفته ابن حجر نخست مخالف ابن تیمیه بود ولی پس از ملاقات با او از دوستان و شاگردان او گردید و مصنفات او را نوشت و در طرفداری از او پافشاری کرد و در ردّ مسأله سفر برای زیارت از او دفاع کرد، سرانجام «اخنایی» قاضی مالکی او را احضار کرد و آنقدر زد تا بدنش خونین شد و سپس دستور داد او را وارونه سوار قاطر کردند و در شهر گرداندند، تا تحقیر شود.

بزرگ ترین شاگرد و مدافع سرسخت ابن تیمیه بی شک «ابن القیم الجوزیه» است که در همه اقوال و عقاید تابع و حامی بی چون و چرای او بود و نشر و بسط عقاید ابن تیمیه را در زمان حیات و پس از مرگ او بر عهده داشت و بارها با وی به زندان رفت و به همین سبب او را تازیانه زدند و سوار بر شتر در شهر گرداندند و با ابن تیمیه در

صفحه ۸۰

قلعه دمشق زندانی کردند. (۱)

اکنون به اصل موضوع باز می گردیم که چرا «ابن تیمیه» موفق به گسترده سفره سلفی ها در شام نشد، ولی محمد بن عبدالوهاب،

آن را در سرزمین نجد گسترد، و سپس دامنه آن را به تمام جزیره عربستان کشید و این اعتقادات را به نام خود به عنوان «آیین وهابیت» در تاریخ ثبت کرد؟
دلیل عمده آن دو چیز بود:

نخست این که دمشق و شام یکی از مراکز علوم اسلامی در آن زمان بود، و علمای برجسته و حوزه های علمیّه فراوانی داشت؛ آنها به صورت وسیع در برابر اشتباهات ابن تیمیه به مقاومت برخاستند، و با این که طرفداران قابل ملاحظه ای پیدا کرده بود، نفوذ او را با دلایل منطقی درهم شکستند، در حالی که سرزمین نجد از این نظر در آن زمان بسیار فقیر بود، و شبهات سر سلسله این گروه با مقاومت چندانی رو به رو نشد و در میان عوام گسترش یافت. در طول تاریخ هر منطقه ای زیر پوشش علما و دانشمندان آگاه بوده است، از این آفات مصون مانده است.

پاورقی

۱. گردآوری از کتاب های سیر اعلام النبلاء، جلد ۱، صفحه ۳۷؛ الصحيح من السیره، جلد ۱، ص ۲۴۵؛ الغدیر، جلد ۲، صفحه ۲۸۰؛ الذریعه، جلد ۲، صفحه ۲۸۳؛ آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی بخش ۱۴، آیین وهابیت و فصل نامه مکتب اسلام، شماره ۱۰. صفحه ۸۱

دیگر این که در آن زمان در میان قبایل «نجد» بر سر حکومت منازعات شدیدی بود، محمّد بن عبدالوهاب طبق تواریخ موجود از این موقعیت استفاده کرد و با آل سعود پیمان بست که آنها از افکارش حمایت کنند، او هم پیروان خود را برای کشورگشایی در اختیار آنان قرار دهد، در حالی که در دمشق و شامات نه چنین شرایطی وجود داشت، و نه ابن تیمیه به فکر چنین طرحی افتاد.

صفحه ۸۲

صفحه ۸۳

ضعف منطق و برداشت نادرست از شش واژه قرآنی

اشاره

شاهکار مهمّ این مذهب در مسأله توحید و شرک است و همان گونه که گفتیم برگرفته از عقاید «ابن تیمیه دمشقی» می باشد.

«محمّد بن عبدالوهاب» در رساله «کشف الشبهات» در این باره سخنی دارد که خلاصه اش چنین است:

۱- توحیدی که اسلام به آن دعوت کرده توحید در عبادت است، زیرا مشرکان عرب توحید خالق را قبول داشتند و می گفتند عالم همه مخلوق خداست (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ). (۱)
«هر گاه از آنها سؤال کنی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده؟ می گویند: خداوند توانای دانا!»

و در جای دیگر می فرماید: (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ

پاورقی

۱. زخرف، آیه ۹.

صفحه ۸۴

مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ). (۱)

«بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟ و چه کسی مالک گوش ها و چشمهاست؟ و چه کسی زنده را از مرده، و

مرده را از زنده بیرون می آورد و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می کند؟ می گویند: خدا! بگو: پس چرا تقوا پیشه نمی کنید؟!». با توجه به این آیات مشرکان عرب، خالق جهان و رازق بندگان و مدیر و مدبر عالم را خداوند یگانه می دانستند. پس شرک آنها در چه بود؟ اشکال کار آنها فقط در توحید عبادت بود یعنی بت ها و بعضی از صالحان را پرستش می کردند. به تعبیر دیگر مشرکان عرب هرگز منکر توحید خالق و رازق و رب العالمین نبودند، بلکه مشرک در عبادت خدا بودند و اسلام آنها را به «عبادت» خداوند یگانه دعوت فرمود.

۲- مفهوم «شرک» آن است که انسان غیر خداوند یگانه را بخواند و برای حل مشکلات به او پناه برد (به عنوان مثال یا رسول الله و یا علی بگوید) زیرا قرآن مجید می گوید: (فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا). (۲)

۳- اگر کسی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) یا هر کس از پیشوایان اسلام و صالحان شفاعت بطلبد کار او شرک است! و جان و مال او بر موحدان مباح است! زیرا او مشرک است و هر مشرکی مهدورالدم و المال و

پاورقی

۱. یونس، آیه ۳۱.

۲. جن، آیه ۱۸.

صفحه ۸۵

النساء می باشد. قرآن مجید می گوید: (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ). (۱)

«بگو: شفاعت به طور کامل از آن خدا است، حکومت آسمان ها و زمین از آن او است سپس به سوی او باز می گردید».

۴- به علاوه مشرکان عرب هنگامی که به جهت بت پرستی مورد اعتراض واقع شدند گفتند (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى). (۲)

«ما بت ها را تنها برای این پرستش می کنیم که ما را به خدا نزدیک کند» و هرگز پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این سخن را از آنها نپذیرفت.

بنابراین پرستش آنها نسبت به بت ها برای خالق و رازق بودن آنها نبود بلکه فقط برای شفاعت بت ها عندالله بود، پس هر کس غیر خدا را شفیع بداند مانند مشرکان عرب است و جان و مال او مباح است!! این بود عصاره کلام آنها در مسأله توحید و شرک.

نقد و بررسی

در واقع تکیه گاه عمده «وهرایبون» در کتاب های مختلف در بحث توحید و شرک همان چند آیه بالاست که در همه جا به آن استناد می جویند، و سعی دارند، از کنار سایر آیات قرآن به سادگی بگذرند،

پاورقی

۱. زمر، آیه ۴۴.

۲. زمر، آیه ۳.

صفحه ۸۶

و آنها را نادیده بگیرند، یعنی در برابر قرآن به طور کامل گزینشی عمل کنند.

در ضمن برای این که علمای مخالف را که با آیات دیگر قرآن خطاهای آنها را روشن می سازند، خلع سلاح کنند در یک ادعای بی سابقه می گویند، تمام آیاتی که دیگران برای ردّ این برداشت در مسأله «توحید و شرک» به آن استدلال کرده اند از آیات

متشابه است! و تنها آیه‌ای که آنها به آن استناد جسته اند از محکومات قرآن است!! (۱)

در یک بررسی دقیق این نکته به دست می‌آید که خطا و اشتباه و برداشت نادرست وی از «شش واژه قرآنی» سبب شده که همه مسلمین را به جز پیروان عقاید خود مشرک بشمرند و حکم کفر آنها را صادر کنند.

و متأسفانه جهان اسلام برای خطای آنها در تفسیر این شش واژه، بهای سنگینی را تاکنون پرداخته است، چه خون‌های مقدسی که از مسلمانان بر زمین ریخته شد؟ و چه اموال هنگفتی که به غارت رفت؟ و حتی امروز هم آن وضع در بعضی از مناطق ادامه دارد که نمونه‌های آن در زمان حکومت طالبان در افغانستان و در بمب‌گراری‌های گروه سپاه صحابه در مساجد شیعیان پاکستان و بمب‌گذاری‌های بسیار وحشتناک و بی‌رحمانه در عراق در صفوف اهل سنت و شیعه، و حتی در عربستان سعودی در «ریاض» و «الخبر» دیده شده است.

پاورقی

۱. شرح کشف الشبهات، صفحه ۷۴.

صفحه ۸۷

چرا آنان حاضر نیستند با دیگر علمای اسلام، علمای الازهر، دمشق، قم و نجف به بحث منطقی بنشینند تا حقایق روشن شود. چرا بحث‌های آنها همچون پاسخ‌های بعضی از پیشوایان آنها که با جمله «إِيهَّا الْمَشْرِكِ الْجَاهِل» آغاز می‌شود و گوینده با پیشداوری خود، طرف مقابل را نخست مهدورالدم و مشرک و نادان شمرده سپس با او بحث می‌کند، هنوز ادامه دارد؟! چرا آن گونه که قرآن دستور داده، حاضر نیستند بحثی دوستانه بر اساس (فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) (۱) میان علمای وهابی و دیگران آغاز گردد؟! میان علمای وهابی و دیگران آغاز گردد!؟

که اگر چنین می‌کردند این همه خون‌های پاک مسلمین ریخته نمی‌شد و اموال آنها به غارت نمی‌رفت، و دشمنان بر آنها مسلط نمی‌شدند و اقلیت کوچک صهیونیست همه چیز آنها را به بازی نمی‌گرفت. معلوم نیست چه جوابی در برابر خدا برای روز قیامت و عندالمیزان و الحساب آماده کرده اند؟

به هر حال این شش کلمه سرنوشت ساز عبارتند از:

۱- شرک و مشرک (در قرآن مجید)

۲- إله (در لا إله إلا الله در قرآن مجید)

۳- عبادت (در قرآن مجید)

۴- شفاعت (در قرآن مجید)

پاورقی

۱. زمر، آیات ۱۷-۱۸.

صفحه ۸۸

۵- دعا (در قرآن مجید)

۶- بدعت (در قرآن و حدیث)

الف) مفهوم «شُرک»

نخستین واژه مهمی که وهابیان در آن گرفتار اشتباه و خطا شده و بر اثر آن فتوای اباحه خون و مال و نوامیس بسیاری از مسلمین را صادر کرده اند واژه «شُرک» و «مشرک» است.

«شُرک» در لغت عرب به معنی شرکت در چیزی است و «شَرِیک» همان هم‌تا و هم‌طراز است.

لسان العرب در معنی اشتراک می‌گوید: «أَشْرَكَ بِاللَّهِ: جَعَلَ لَهُ شَرِيكًا فِي مُلْكِهِ» و در معنی «شُرک» می‌گوید: «وَالشُّرْكُ أَنْ يَجْعَلَ لِلَّهِ شَرِيكًا فِي رِبْوَئِهِ» و به این ترتیب شرک را به معنی شریک قرار دادن برای خدا در حاکمیت و ربوبیت تفسیر کرده است. راغب در مفردات می‌گوید: «شُرک در دین دو گونه است: اول «شُرک عظیم» است که انسان شریک و هم‌تایی برای خدا قرار دهد که سبب محرومیت او از بهشت است». «مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ» و «شُرک صغیر» است اگر غیر خدا را در بعضی امور مورد توجه قرار دهد که همان ریا و نفاق است. قرآن می‌گوید: (۱) «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ

پاورقی

۱. مفردات راغب ماده شرک (با تلخیص).

صفحه ۸۹

مُشْرِكُونَ). (۱)

بنابراین، حقیقت شرک عظیم آن است که کسی را هم‌تای خدا و هم‌طراز او در خالقیت و مالکیت و ربوبیت و عبادت بدانیم. ولی اگر بگوییم حضرت مسیح (علیه السلام) بیماران غیر قابل علاج را به اذن خدا شفا می‌داد، و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کرد، و با علمی که از ناحیه خداوند کسب کرده بود از مسائل پنهانی و غیوب خبر می‌داد، نه راه شرک پوییده ایم و نه سخنی به گزاف گفته ایم.

مگر قرآن مجید از زبان مسیح (علیه السلام) نمی‌گوید: «وَأُبْرَأُ الْاَلَمَةَ وَالْاَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُتْبِكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». (۲)

«و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار دادیم، که به آنها بگوید: من نشانه ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام من از گِل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده ای می‌گردد. و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص را بهبودی می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم! و از آن چه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید به شما خبر می‌دهم به یقین در اینها، معجزه برای شماست، اگر ایمان داشته باشید».

پاورقی

۱. یوسف، آیه ۱۰۶.

۲. آل عمران، آیه ۴۹.

صفحه ۹۰

بنابراین اگر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و بعضی از بندگان صالح خدا همچون امامان اهل بیت (علیهم السلام) چنین اموری را به همین صورت یعنی «به اذن خدا» تقاضا کنیم، نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید است، چرا که ما هرگز آنها را هم طراز و هم ردیف و شریک خدا و مستقل در تأثیر قرار نداده ایم، بلکه بندگان سر بر فرمان او و مجری اوامر او دانسته ایم.

تعجب است چگونه پیشوایان و هیایبی از واژه «شُرک» که معنی روشنی دارد، چنین برداشتی کرده و هرگونه درخواست از بندگان صالح خدا را که جز به اذن خدا کاری نمی‌کنند شرک دانسته اند، مطلبی بر خلاف صریح قرآن؟!!

فرض کنید کسی خادمی دارد که گوش به فرمان مولاست و چیزی را جز به اجازه او انجام نمی‌دهد، اگر کسی از او بخواهد از مولای خود انجام فلان عمل را تقاضا کن، آیا این تقاضا کننده، «خادم» را هم‌تا و هم ردیف و شریک مولا دانسته است، یا در مسیر خدمت؟!!

آیا هیچ وجدان بیداری این سخن را می‌پذیرد، که این کار شرک است؟

تمام اشتباهات آنها از اینجا ناشی می‌شود که آیات قرآن را در کنار هم نچیده اند تا مفهوم واقعی آنها روشن شود، بلکه آن چه را که با پیشداوری های آنان در بدو نظر هماهنگ بوده پذیرفته، و بقیه را کنار زده اند.

صفحه ۹۱

(ب) مفهوم «إله»

تصوّر شیخ الاسلام و هابیان این است که «إله» فقط به معنی «معبود» است، بنابراین جمله لا إله إلا الله که شعار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و مسلمین جهان بوده و هست، فقط ناظر به «توحید در عبادت» است، یعنی هیچ معبودی جز خداوند یگانه نیست، و به این ترتیب نظر به نفی شرک در خلقت و رازقیت و ربوبیت و غیر این ها ندارد، زیرا مشرکان جاهلی توحید در خالقیت و رازقیت و ربوبیت را قبول داشتند و تنها مشکل آنها عدم توحید در عبادت بود، چون غیر خدا را پرستش می کردند.

توضیح بیشتر

بر خلاف تصوّر وهابیان، مشرکان عرب تنها گرفتار شرک در عبادت نبودند یا به تعبیر دیگر «إله» در همه جا به «معنی» معبود نیست، بلکه گاه به معنی «خالق» است. قرآن مجید می‌فرماید: (أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ * لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ). (۱)

«آیا آنها خدایانی از زمین برگزیدند که (خلق می کنند و) منتشر می سازند؟! * اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می شدند (و نظام جهان به هم می خورد). منزّه است خداوند

پاورقی

۱. انبیاء، آیات ۲۱-۲۲.

صفحه ۹۲

پروردگار عرش، از وصفی که آنها می کنند!.

در این آیات به روشنی «آلهه» جمع «إله» به معنی «خالق» آمده است و سخن در آیه درباره «توحید خالقیت» است نه «توحید در عبادت».

در آیه دیگری همین معنی با وضوح بیشتری دیده می‌شود: (مِمَّا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمِمَّا كَانَتْ مَعَهُ مِنْ آلِهَةٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ). (۱)

«خدا هرگز فرزندی برای خود انتخاب نکرده و خالق دیگری با او نیست، که اگر چنین می شد، هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می کردند و بعضی بر بعضی دیگر برتری می جستند (و جهان هستی به تباهی می کشید) منزّه است خدا از آن چه آنان وصف می کنند! * او دانای نمان و آشکار است پس برتر است از آن چه برای او همتا قرار می دهند!».

در این آیات وجود خالق دیگری جز خداوند یگانه نفی شده (آن هم با لفظ «إله») که اگر خالق دیگری غیر از او بود نظم جهان به هم می خورد. این آیه اعتقاد مشرکان عرب را به تعدد خالق روشن می سازد چون می‌فرماید (فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ).

به این ترتیب منحصر ساختن دعوت اسلام به «توحید در

پاورقی

۱. مؤمنون، آیات ۹۱-۹۲.

صفحه ۹۳

عبادت» و عدم توجه به شاخه های دیگر توحید، اشتباهی بزرگ و مخالف آیات قرآن است.

تمام قراین نشان می دهد که «وَهَّابیان» روی علاقه ای که نسبت برداشت خودشان از مسأله توحید و شرک داشته اند، از کنار آیات دیگر قرآن که بر خلاف برداشت آنها بوده، به سادگی گذشته و آنها را نادیده گرفته اند، با این که بسیاری از آنها به ظاهر حافظ قرآن بوده، امّا متأسفانه همواره روی همان چند آیه مورد نظرشان تکیه می کنند، چرا که حفظ قرآن همیشه به معنی فهم قرآن نیست!

همچنین از آیات دیگر استفاده می شود که جمعی از مشرکان فراتر از مسأله عبادت بت ها و خالقیت، اعتقاد به «ربوبیت» بت ها یعنی تأثیرگذاری در سرنوشت خود داشتند و در یک پندار خرافی فکر می کردند بت ها به عنوان مثال نسبت به مخالفان خود، غضب می کنند و آنها را بیچاره می سازند و موافقان را یاری می دهند و خوشبخت می کنند، به عنوان مثال مشرکان زمان هود می گفتند: (إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ). (۱)
«ما (درباره تو) فقط می گوئیم: بعضی از خدایان ما، به تو زیان رسانده (وعقلت رار بوده) اند. (هود) گفت: من خدارابه شهادت می طلبم، شما نیز گواه باشید که من بیزارم از آن چه شریک (خدا) قرار می دهید».

پاورقی

۱. هود، آیه ۵۴.

صفحه ۹۴

آنها چنین می پنداشتند که بت ها گاه خشم می گیرند و زیان می رسانند و گاه خشنود می شوند و برکت می دهند یعنی بت پرستان بت ها را در سرنوشت خود مؤثر می دانستند و نوعی ربوبیت برای آنها قائل بودند، که این عقیده گروه زیادی بود. شعر معروفی را که شاعر عرب در مذمت طایفه «بنی حنیفه» در جاهلیت سروده - به مناسبت این که آنها بتی از خرما ساخته بودند و در یک سال قحطی آن را خوردند! - نیز شاهد این مدعاست!

أكلت حنیفه ربها عام التّمحّم و المّجاعة

لم یحذروا من ربهم سوء العواقب و التّباعة (۱)

«طایفه بنی حنیفه خدای خود را در سال قحطی و سختی خوردند، و آنها از مجازات پروردگار خود نترسیدند».

کلمه «رب» بر بت ها اطلاق شده و خورندگان بت را از عواقب سوء کار خود برحذر داشته تا مبادا بر آنها خشم گیرند و زیان رسانند.

شاعر دیگری می گوید: «أربّ یبول الثعلبان برأسه / آیا بتی که روباه ها بر آن بول می کند «رب» است». (۲) در طول تاریخ بت پرستی، اطلاق کلمه «رب» و «ارباب» بر بت ها حاکی از آن است که آنها معتقد بودند بخشی از تدبیر امور جهان به دست بت هاست.

لذا هنگامی که یوسف می خواهد زندانیان مشرک را به توحید

پاورقی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۲۰۹.

۲. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۲۵۳.

صفحه ۹۵

دعوت کند، می گوید: (یا صَاحِبِی السَّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ). (۱)

«ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند، یا خداوند یکتای قدرتمند؟!». (به کلمه ارباب جمع رب توجه داشته باشید).

شاهد دیگر: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) طبق صریح قرآن مجید به مشرکان اهل کتاب خطاب کرد: (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا

إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ). (۲)

«بگو: ای اهل کتاب! بیاپید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعض دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد. هرگاه (از این دعوت)، سر باز زنند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم».

تعبیر به «ارباب» به خوبی نشان می‌دهد که آنها در مسأله ربوبیت خداوند نیز گرفتار شرک بودند.

در آیه دیگری از همین سوره می‌خوانیم: (وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ). (۳)
پاورقی

۱. یوسف، آیه ۳۹.

۲. آل عمران، آیه ۶۴.

۳. آل عمران، آیه ۸۰.

صفحه ۹۶

«خداوند به شما دستور نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را، پروردگار خود انتخاب کنید. آیا شما را، پس از آن که مسلمان شدید، به کفر دعوت می‌کند؟!».

راه دور نرویم قرآن درباره بت پرستان جاهلیت می‌گوید: (وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ) (۱) «(ب) آنها جز «الله» خدایانی برگزیدند تا آنها را یاری کنند».

یعنی آنها گرفتار شرک در شاخه ربوبیت و تأثیر در سرنوشت خود نیز بودند و بت‌ها را دارای تأثیر فوق‌العاده ای می‌پنداشتند. در داستان ابراهیم (علیه السلام) در برابر بت پرستان می‌خوانیم، او در آغاز با آن‌ها همصدا شد و درباره ستاره و ماه و خورشید سه بار (هَذَا رَبِّي) (۲) گفت تا بطلان عقیده آنها را در پایان کار نشان دهد.

تکیه او بر ربوبیت به خوبی نشان می‌دهد که بت پرستان «بابل» ماه و خورشید و ستارگان را تدبیر کننده زندگی خود می‌پنداشتند؛ همچنین گفتار او در برابر نمرود. (۳)

نتیجه این که «إله» فقط به معنی معبود نیست، بلکه گاه به معنی «خالق» و گاه به معنی «رب» نیز استعمال می‌شود و مشرکان فقط در «عبادت» گرفتار شرک نبودند بلکه در امر «خالقیت» و «ربوبیت» نیز مشرک بودند.

پاورقی

۱. یس، آیه ۷۴.

۲. انعام، آیات ۷۶-۷۸.

۳. بقره، آیه ۲۵۸.

صفحه ۹۷

بنابراین هرگاه قرآن مجید می‌گوید اگر از آنها سؤال کنی خالق و مدبر عالم کیست، می‌گویند خداست، منظور مدبر آسمان‌ها و زمین است، چرا که آیات قرآن با هم تناقض و تضادی ندارد.

آیا با این برداشت‌های سستی که سران و هیأتیت از آیات قرآن به خصوص واژه «إله» دارند، می‌توانند خون مسلمانان را مباح شمرده و اموال آنها را به یغما برند؟ راستی چقدر جان و مال مسلمان بی‌ارزش شده است!!

«عبادت» سؤمین واژه قرآنی است که وهابیان برداشت نادرستی از آن دارند. آنها با صراحت می گویند: اگر کسی به سراغ صالحان برود که آنها نزد خداوند برای او شفاعت کنند مصداق آیه شریفه ذیل می باشد: (أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ). (۱)

«آگاه باشید که دین خالص از آن خداست، و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند، (دلیلشان این بود که:) اینها را نمی پرستیم مگر برای این که ما را به خدا نزدیک کنند. خداوند روز قیامت میان

پاورقی

۱. زمر، آیه ۳.

صفحه ۹۸

آنان در آن چه اختلاف داشتند داوری می کند؛ خداوند آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی کند». ولی آنها به این نکته قرآنی توجه ندارند که عیب کار مشرکان این نبود که از صالحان شفاعت می طلبیدند، بلکه مشکل کار آنها این بوده که برای شفاعت، آنها را «عبادت و پرستش» می کردند، در برابر آنها به خاک می افتادند و سجده می کردند. (در مفهوم آیه فوق و جمله «ما نعبدهم» دقت فرمایید)

ما هنگامی که به زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برویم و بگوییم از تو می خواهیم در دنیا و آخرت برای ما شفاعت کنی، آیا او را پرستش کرده ایم؟ برای او به خاک افتاده و سجده کرده ایم؟

«طلب شفاعت» چه ارتباطی به «عبادت» دارد؟ هر کس اهل لغت و اهل عرف باشد می داند اگر کسی نزد حضرت مسیح می آمد و بچه کورمادرزاد خود را می آورد و به او می گفت تو که می گویی کورمادرزاد را به اذن خدا شفا می دهی (وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ) خواهش می کنم فرزند مرا به اذن الله شفا بده، کجای این کار عبادت است؟! این کاری است که قرآن آن را مجاز شمرده است.

«عبادت» در لغت و عرف به نهایت خضوع در برابر دیگری گفته می شود مانند رکوع و سجود، اما خواهش کردن از دیگری هیچ ارتباطی با این موضوع ندارد.

راغب در مفردات می گوید: «الْعُبُودِيَّةُ إِظْهَارُ التَّدَلُّلِ وَالْعِبَادَةُ أُبْلَغُ

صفحه ۹۹

مِنْهَا لِأَنَّهَا غَايَةُ التَّدَلُّلِ». (۱)

در لسان العرب می خوانیم: «أَصْلُ الْعُبُودِيَّةِ الْخَضُوعُ وَالتَّدَلُّلُ».

جالب این است که پیشوای مذهب وهابیت جمله (لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) را مورد توجه قرار داده، ولی از کنار جمله (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا...) به راحتی گذشته است، پس اشکال کار در عبادت غیر خدا است نه در «تقاضای شفاعت برای قرب به خدا» آن هم شفاعت به اذن الله. (دقت کنید)

آری انسان هنگامی که با پیشداوری ناصوابی وارد مسأله ای می شود، آن چه را موافق مقصود اوست می بیند و آن چه مخالف است گاه به هیچ وجه نمی بیند و گاه ساده از کنار آن می گذارد، سپس فتوای قتل میلیون ها نفر از مسلمین را به عنوان «مشرک» صادر می کند! و خون و مال و ناموس این مشرکان را مباح می شمرد!

البته بحث درباره حقیقت «شفاعت» و «دعا» به زودی خواهد آمد، (إن شاء الله).

شفاعت چهارمین واژه قرآنی است که این گروه در تفسیر آن گرفتار خطا شده اند و همان گونه که گفتیم حکم کفر تمام کسانی را که از

پاورقی

۱. مفردات راغب، ماده «عبد».

صفحه ۱۰۰

پیامبر (صلی الله علیه وآله) یا امامان اهل بیت (علیهم السلام) یا صالحان دیگر تقاضای شفاعت کنند، صادر کرده و آنها را «مشرک»! خوانده اند که اسناد آن پیش از این گذشت.

آنها به قدری در این راه تندروی می کنند که پیشوای آنان در رساله «کشف الشبهات» این مشرکان را به دو دلیل بدتر از بت پرستان زمان جاهلیت می شمرد و تصریح می کند، با این که آنها نه اعتقاد به معاد داشتند، نه نماز می خواندند و نه چیزی از فرائض اسلام را بجا می آوردند، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را ساحر و واجب القتل، و قرآن را سحر می شمردند، باز هم بر مشرکان عصر ما (آنها که همه چیز را قبول دارند و معتقد به تمام آداب اسلام هستند و فقط از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) طلب شفاعت می کنند) برتری دارند!! و تصریح می کند شرک آنها سبک تر از شرک اینهاست! چرا؟

زیرا آنها در حال رفاه «بت» می پرستیدند، ولی در حال سختی (به عنوان مثال هنگامی که گرفتار امواج خروشان و خطرناک دریا می شدند) خدا را با اخلاص می خواندند! (۱)

راستی چقدر بی انصافی است که انسان بگوید افراد متدینی که تمام مبانی اسلام را قبول دارند و همه آداب و احکام اسلام را انجام می دهند، از تمام گناهان پرهیز دارند، زکات و حقوق مالی خود را به طور کامل می پردازند، از راه های دوربه زیارت خانه خدا می آیند و

پاورقی

۱. متن عربی این سخن در صفحه ۳۷ گذشت.

صفحه ۱۰۱

حافظ قرآن و عالم به معارف اسلام هستند، از بت پرستان شرابخوار آدمکش و جاهل و خونخوار و آلوده به انواع گناهان زمان جاهلیت که هیچ چیز را قبول نداشتند، بدترند، چرا که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) یا کسان دیگری که آنها را صالح می دانند طلب شفاعت کرده اند، آنها مشرکند و جان و مالشان مباح است!!

آیا کسی این گونه سخنان دور از منطق را در دنیای امروز می پذیرد؟!

بنابراین باید قبول کرد که عمر این گونه افکار به پایان رسیده و به زودی به بایگانی تاریخ سپرده خواهد شد.

حال به سراغ اصل مسأله شفاعت می رویم، تا ببینیم چه مشکلی از نظر توحیدی در این مسأله نهفته شده که این همه کافر و مشرک و مهدورالدم درست کرده اند؟!

آیا شیخ الاسلام کشف تازه ای در این مسأله کرده که بر همه علمای اسلام در طول تاریخ جز او و جناب ابن تیمیه مخفی مانده است؟!

حقیقت این است که اصل مسأله شفاعت ضمن آیات فراوانی از قرآن مجید به اثبات رسیده و به اجماع علمای اسلام از مسلمانات است، حتی وهابی ها نیز منکر اصل شفاعت نیستند و با صراحت به آن معترفند.

نکته دیگر، عدم امکان شفاعت شفیعان، بدون اذن خدا نیز از مسلمانات است، زیرا در بیش از پنج آیه از قرآن به این موضوع تصریح

صفحه ۱۰۲

شده، از جمله در آیه‌الکرسی می‌خوانیم: (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ). (۱)

«چه کسی نزد خداوند - جز به اذن او - شفاعت می‌کند؟!».

توحید افعالی می‌گوید همه چیز در عالم باید به اذن خدا صورت گیرد و کسی همتا و شریک او نیست، اگر شفاعتی هم صورت می‌گیرد به اذن و فرمان او است و از آنجا که او حکیم است، اذن و اجازه اش نیز بر اساس حکمتی انجام می‌گیرد و درباره کسانی اجازه شفاعت می‌دهد که لیاقت شفاعت را داشته باشند و در طریق عصیان، تمام پل‌های پشت سر خود را ویران نکرده باشند. (دقت کنید)

تا اینجا همه مسائل مورد توافق است، پس اختلاف در کجاست؟

اختلاف در این است که علمای اسلام (غیر وهابی) می‌گویند تقاضای از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به چیزی که خدا به او داده (یعنی مقام شفاعت) کار شایسته‌ای است و نه تنها مخالف توحید نیست، بلکه مؤید آن است، ولی وهابی‌ها می‌گویند اگر از او تقاضای شفاعت کنی کافر و مشرک و مباح‌الدم و المال می‌شوی!!!
آیا شفاعت باطل است؟ نه، زیرا به اتفاق همه علما جایز است.

آیا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) مقام شفاعت ندارد؟ همه می‌گویند البته دارد.

پس مشکل کار کجاست؟ می‌گویند: مقام شفاعت دارد ولی از او نخواه که کافر می‌شوی! زیرا قرآن می‌گوید، مشرکان عرب هم پاورقی

۱. بقره، آیه ۲۵۵.

صفحه ۱۰۳

می‌گفتند ما بت‌ها را بدین جهت پرستش می‌کنیم تا شفیعان ما نزد خدا باشند و کار شما مانند کار مشرکان عرب است. می‌گوییم آنها پرستش بت‌ها می‌کردند، ما هرگز پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندان او را پرستش نمی‌کنیم و درخواست شفاعت ربطی به عبادت و پرستش ندارد.

می‌گویند همین است که ما می‌گوییم!

می‌گوییم قرآن خودش به گنهکاران دستور داده نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بروند و از او تقاضای استغفار (و شفاعت) در پیشگاه خدا کنند تا خدا آنها را ببخشد: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا). (۱)

«اگر مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاشتند)، به نزد تو می‌آمدند، و از خدا طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».

و از آن واضح‌تر در داستان یعقوب (علیه السلام) می‌خوانیم که فرزندان یعقوب بعد از اعتراف به اشتباه و گناه خود نسبت به یوسف (علیه السلام)، از پدر تقاضا کردند در پیشگاه خدا برای آنها استغفار (و شفاعت) کند و گفتند: (يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ). (۲)

پاورقی

۱. نساء، آیه ۶۴.

۲. یوسف، آیات ۹۷ و ۹۸.

صفحه ۱۰۴

«گفتند: پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه، که ما خطاکار بودیم. گفت: به زودی برای شما از پروردگار آمرزش می‌طلبم،

که او آمرزنده و مهربان است».

نه تنها یعقوب این تقاضا را که تقاضای شفاعت نزد خدا بود، انکار نکرد، بلکه از آن استقبال نمود.

آیا پیغمبر خدا فرزندان خود را به «شرک» و کفر دعوت می‌کند؟

عذر ناموجه

نکته جالب این است کهوهاییون متعصب به سبب نداشتن پاسخ، سخن خود را به اینجا که می‌رسد عوض می‌کنند و می‌گویند: دو آیه فوق مربوط به زمان حیات این دو پیامبر است، ولی پس از مرگ که آنها به صورت موجودی بی روح در می‌آیند کاری از آنها ساخته نیست!

بنابراین تقاضای شفاعت از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بعد از مرگ آن حضرت بی فایده است!

درست توجه می‌کنید که در اینجا مسأله شرک و کفر کنار می‌رود و مسأله «یهودگی» پیش می‌آید و می‌گویند اگر در حال حیات از آنها شفاعت بطلبند، نه شرک است و نه کفر، ولی اگر پس از وفات باشد کاری بیهوده است و این در حقیقت به معنی پس گرفتن تمام ادعاهای پیشین است. (دقت کنید)

ما می‌گوییم نه کفر است و نه بیهوده، چرا که هیچ مسلمانی به خود اجازه نمی‌دهد بگوید مقام پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از یک شهید عادی

صفحه ۱۰۵

میدان بدر و اُحد کمتر است آنها (أَخْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) (۱) هستند ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) (نعوذ بالله) «کالحجر!» کدام جفاکار چنین سخنی می‌گوید؟!

گویا اشتباه آنها از اینجا پیدا شده که قرآن به پیامبر می‌گوید: (إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ). (۲) «به یقین تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی‌توانی ناشنویان را هنگامی که روی بر می‌گردانند و پشت می‌کنند فراخوانی».

در حالی که این مربوط به افراد عادی است نه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نیکان و پاکان.

باید از آنها پرسید پس چرا در نمازها بر آن حضرت سلام می‌فرستید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ»، می‌گویند: آیا به کسی که چیزی درک نمی‌کند (نعوذ بالله) سلام و درود می‌فرستید؟ آیا به آیه شریفه (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (۳) «خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و سلام گویند و به طور کامل تسلیم (فرمان او) باشید»، بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) عقیده دارید یا نه؟ خداوند و مؤمنان درود و رحمت بر چه

پاورقی

۱. آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲. نمل، آیه ۸۰.

۳. احزاب، آیه ۵۶.

صفحه ۱۰۶

کسی می‌فرستند؟ به کسی که (نعوذ بالله) هیچ چیزی درک نمی‌کند؟!

چرا بالای سر آن حضرت این آیه را تابلو کرده‌اید: (لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ) (۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او

بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می کنند، مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی دانید».

چرا اجازه نمی دهید کسی صدای خود را در آنجا (در کنار قبر مطهر پیامبر (صلی الله علیه و آله)) بلند کند؟ اگر آن عقیده را درباره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعد از وفات دارید و می گوئید او بعد از وفات چیزی نمی فهمد (العیاذ بالله) این سخنان ضد و نقیض چه معنی می دهد؟!

انصاف دهید آیا چنین عقایدی به پایان عمر خود نزدیک نشده است؟!

هـ) مفهوم «دعا در قرآن»

از جمله واژه هایی که وهابیون تندرو در آن سخت در اشتباهند و بر اساس این اشتباه حکم کفر بسیاری از مسلمانان را صادر کرده اند،

پاورقی

۱. حجرات، آیه ۲.

صفحه ۱۰۷

مفهوم «دعا» در قرآن است. آنها معتقدند: هر کس پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا یکی از صالحان و اولیاء الله را بخواند، مشرک و کافر است و جان و مال او مباح است.

صنعتی از طرفداران افکار محمّد بن عبدالوهاب در کتاب «تنزیه الاعتقاد» عبارتی دارد که ترجمه اش عیناً چنین است: «خداوند «دعا» را عبادت نامیده و فرموده: (اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ) (۱) مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم. کسانی که از عبادت من تکبر ورزند با خواری وارد جهنم می شوند». بنابراین کسی که پیامبر یا صالحی (از صالحان) را برای انجام چیزی بخواند یا بگوید برای من نزد خدا، جهت برآمدن حاجتم شفاعت کن یا به وسیله تو نزد خدا برای برآمدن حاجتم شفاعت می طلبم، یا مانند آن یا بگوید دین مرا ادا کن، یا بیمار مرا شفا ده، یا مانند آن، پیامبر یا آن فرد صالح را دعا کرده (فراخوانده) و دعا عبادت، بلکه مغز عبادت است. چنین کسی غیر خدا را عبادت کرده و مشرک شده است، زیرا «توحید» کامل نمی شود جز به این که انسان خدا را یگانه در الوهیت و خالق و رازق بودن بداند و دیگری را خالق و رازق نداند و عبادت غیر او نکند، حتی بعضی از عبادات را برای غیر بجا نیاورد». (۲)

پاورقی

۱. غافر، آیه ۶۰.

۲. تنزیه الاعتقاد.

صفحه ۱۰۸

این عبارات همان چیزی است که در بسیاری از کتاب های آنان تکرار می شود.

استناد آنها در حکم به کفر کسانی که غیر خدا را می خوانند، آیه فوق است که در کلام صنعتی آمده بود و آیات دیگری مانند آیات زیر است:

۱- «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (۱) (مساجد از آن خدا است، دیگری را با خدا نخواهید).

۲- «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ» (۲) (خواندن حق از آن او است و کسانی که غیر خدا را می خوانند دعای آنها هرگز به اجابت نمی رسد).

۳- «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ» (۳)؛ کسانی را که غیر از خدا می خوانید، بندگانی مثل خود شما هستند».

از این آیات همان چیزی را نتیجه می گیرند که در کلام «صنعانی» آمده بود. یعنی هیچ کس حق ندارد حتی «یا رسول الله اشفع لی عندالله» بگوید چرا که کافر و مهدورالدم خواهد شد.

بنابراین یکی از عوامل مهم خشونت این گروه که هزاران هزار نفر را به سبب آن، از دم تیغ گذرانده و اموالشان را برده اند، اشتباه

در فهم

پاورقی

۱. جن، آیه ۱۸.

۲. رعد، آیه ۱۴.

۳. اعراف، آیه ۱۹۴.

صفحه ۱۰۹

معنی دعا در قرآن مجید بوده است.

اکنون به قرآن مجید باز می گردیم و معنی واژه «دعا» را از قرآن می طلیم تا روشن شود «دعا» کردن و خواندن غیر خدا، گاه کفر است و گاه ایمان؛ اما این افراد بر اثر کم اطلاعی یا پیشداوری های نادرست، گرفتار چنان اشتباه خطرناکی شده اند.

(اتفاقاً ما تجربه کرده ایم، افراد نادری که در حوزه های علمیه ما، گاهی تمایلات وهابی گری پیدا می کنند، آنها نیز افراد کم اطلاعی هستند که در دروس حوزوی مشکل داشته اند).

به هر حال واژه دعا در قرآن به معانی مختلفی آمده است:

۱- دعا به معنی عبادت، مانند آیه ۱۸ سوره جن (...فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) تعبیر به «مع الله» (همراه با خدا) نشان می دهد، منظور این است که کسی را همتا و شریک خدا نپندارید و عبادت نکنید.

گواه این مطلب، آیه ۲۰ همین سوره (با فاصله یک آیه) است که می گوید: «قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا»؛ بگو تنها پروردگارم را می پرستم و کسی را شریک او قرار نمی دهم».

هر مسلمانی می داند «دعا» به این معنی، مخصوص خدا است و کسی همتای او نیست و جای شک و تردید ندارد.

۲- دعا به معنی فراخواندن به سوی چیزی، مانند آنچه در مورد نوح پیامبر (علیه السلام) آمده است که می گوید: «قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي

صفحه ۱۱۰

لَيْلًا وَنَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا» (۱)؛ پروردگارا قوم خود را شب و روز فراخواندم ولی دعای من جز بر فرار آنها نیفزود».

بدیهی است این دعا و فراخوانی قوم، همان دعوت آنها به سوی ایمان است و این نوع دعا عین ایمان می باشد و انجام آن بر پیغمبران خدا واجب بوده است.

و آنچه در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده است که خداوند می فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (۲)؛ مردم را به راه خدا با حکمت و اندرز نیکو بخوان، نیز از همین قسم است.

۳- دعا به معنی تقاضای حاجت که گاه از طریق عادی و معمولی است، مانند «وَلَا يَأْتِ الشُّهَدَاءُ إِذًا مَا دُعُوا» (۳)؛ هنگامی که از «شهود» دعوت برای ادای شهادت شود، نباید امتناع کنند».

این فراخوانی و دعا در امور عادی است و به یقین اگر کسی آن را انجام دهد، کافر نمی شود بلکه وظیفه را انجام داده است.

و گاه از طرق غیر عادی و معجزات است که این بر دو قسم است:

گاه با اعتقاد استقلال غیر خدا در تأثیر است و گاه از شخص بزرگی می‌خواهیم که از خدا برای ما چیزی بخواهد. قسم اول نوعی شرک است، زیرا مستقل در تأثیر، تنها ذات پاک

پاورقی

۱. نوح، آیه ۵ و ۶.

۲. نحل، آیه ۱۲۵.

۳. بقره، آیه ۲۸۲.

صفحه ۱۱۱

خداست، حتی اسباب و مسببات عادی نیز هر چه دارند از خدا دارند و به اذن او اثر می‌گذارند.

قرآن مجید در این زمینه می‌گوید: «(قُلْ اِذْعُوا الَّذِیْنَ رَعَمْتُمْ مِّنْ دُوْنِهِ فَلَا یَمْلِكُوْنَ کَشْفَ الضُّرِّ عَنْکُمْ وَلَا تَحْوِیْلًا) (۱)؛ بگو کسانی را غیر از خدا که می‌پندارید (قادر بر حل مشکلات شما هستند) بخوانید، آنها نمی‌توانند مشکلی از شما را برطرف سازند و نه در آن تغییری ایجاد کنند».

هیچ فرد مؤمن آگاه و مسلمان با ایمانی چنین عقیده‌ای را درباره هیچ یک از انبیا و اولیاء الله ندارد.

اما قسم دوم، توحید انسان کامل است، یعنی آنجا که کسی را واسطه و شفیع به درگاه خدا قرار می‌دهد و مسبب اسباب را خدا می‌داند و همه چیز را در قبضه قدرت و اراده او می‌بیند، ولی با توسل به اولیاء الله از آنها می‌خواهد که نزد خدا برای او تقاضای حاجتی کنند، که این عین توحید و ایمان به مشیت مطلقه الهیه است.

قرآن مجید می‌گوید: بنی اسرائیل نزد موسی آمدند و از او تقاضا کردند که از خداوند غذاهای متنوعی (غیر از من و سلوی) برای آنها بخواهد «(وَ اِذْ قُلْتُمْ یَا مُوسٰی لَنْ نَّصْبِرَ عَلٰی طَعَامٍ وَّاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْاَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا...) (۲)؛ ای موسی! ما نمی‌توانیم به یک نوع غذا قناعت و صبر کنیم، از پروردگارت بخواه که از آنچه زمین

پاورقی

۱. اسراء، آیه ۵۶.

۲. بقره، آیه ۶۱.

صفحه ۱۱۲

می‌رویند از سبزیجات و... برای ما فراهم سازد».

موسی هرگز به آنها ایراد نکرد که چرا مرا با خطاب یا موسی! فرا خواندید و چرا مستقیماً خودتان از خدا نخواستید و این شرک و کفر است، بلکه تقاضای آنها را از خدا خواست و اجابت شد و خطاب «(وَ لَکُمْ مَّا سَأَلْتُمْ)؛ آنچه خواستید برای شما فراهم شد» از سوی خدا نازل گردید، فقط به آنها گفت شما غذای بهتر را رها کردید و به سراغ غذای کم اهمیت تری رفتید.

نتیجه:

از آنچه در این بحث آمد، روشن می‌شود که این گروه از وهاب‌ها، به جای این که به قرآن مراجعه کنند و تنوع موارد استعمال «دعا» را ببینند و آنها را در کنار هم بچینند و از مجموع آنها به عمق تعلیمات قرآن در مسأله دعا پی ببرند، تنها به مطالعه چند آیه بسنده کرده، و بریده اند و دوخته اند و به دنبال آن حکم شرک و کفر اکثریت مسلمین جهان را صادر فرموده اند، و از آن اسفبارتر این که در عمل نیز آن را اجرا کرده، و جمع کثیری از مسلمین مخلص را از دم تیغ گذرانده و اموالشان را به یغما برده اند که در بحث های پیشین به آن اشاره شد.

صفحه ۱۱۳

و) بدعت در کتاب و سنت**توضیح**

ششمین واژه ای که این دسته از وهابیان در فهم معنی آن گرفتار اشتباه عظیمی شده اند، واژه «بدعت» است. قرآن مجید در مذمت و نکوهش مسأله رهبانیت در آیه ۲۷ سوره حدید می فرماید: «(وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا)» و رهبانیتی را که بدعت گذارده بودند، ما بر آنها مقرر نداشته بودیم... ولی آنها حق آن را نیز رعایت نکردند...».

هر گاه «استثنا» را در آیه متصل بدانیم - آن گونه که ظاهر آیه است - مفهوم آیه همان است که در بالا آمد یعنی مسیحیان نوعی رهبانیت و ترک دنیا را ابداع کرده بودند که از سوی خداوند مقرر نشده بود، در عین حال همان را هم رعایت نکردند که شرح آن خواهد آمد.

و اگر استثنا را منقطع بدانیم، مفهوم آیه این است که ما «رهبانیت» را به آنها دستور نداده بودیم (بلکه بدعتی بود از ناحیه آنها)، ما به آنها ابتغاء مرضاء الله (جلب خشنودی خدا) را توصیه کرده بودیم که آن را رعایت نکردند.

به هر حال، این آیه از این بدعت مذمت می کند، بدعتی که به گفته مورخان، چند قرن بعد از حضرت مسیح (علیه السلام) بر اثر بعضی از حوادث تاریخی که منجر به شکست مسیحیان شد و گروهی متواری بیابان ها و کوه ها شدند و به زندگی در انزوا پناه بردند، به وجود آمد و به

صفحه ۱۱۴

تدریج رهبانیت به صورت یک برنامه دینی در آمد. نخست مردان تارک دنیا (راهبان) راهی «دیرها» شدند، سپس زنان تارک دنیا (راهبه ها) به آنها پیوستند و دیرنشینی آغاز شد.

و از جمله سنت های غلط که همراه با رهبانیت در میان راهبان و راهبه ها شکل گرفت، مسأله ترک ازدواج به طور مطلق بود که امری بر خلاف سنت الهی و طبیعت بشری است و سرچشمه مفسد بی شماری شد.

مورخ مشهور غربی «ویل دورانت» در تاریخ معروف خود، بحث مشروعی درباره رهبانان دارد که قابل توجه است. او در ضمن اعتراف می کند که پیوستن راهبه ها (زنان تارک دنیا) از قرن چهارم میلادی شروع شد و روز به روز کار رهبانیت بالا گرفت و در قرن دهم میلادی به اوج خود رسید. (۱)

گرچه راهبان و راهبه ها در طول تاریخ اقدام به خدمات اجتماعی مختلفی کردند، ولی مفسد اجتماعی و اخلاقی ناشی از آن بیشتر بود و بهتر است از ذکر آنها که در کتب مورخین مسیحی به آن اشاره شده، صرف نظر کنیم. آری، نتیجه بدعت ها غالباً همین گونه است.

به هر حال، اضافه بر آیه مزبور، روایات فراوانی در نکوهش بدعت، در منابع اسلامی وارد شده است. از جمله حدیث نبوی معروف «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَالَّةٌ» می باشد! که در کتب بسیاری از جمله

پاورقی

۱. تاریخ ویل دورانت، جلد ۱۳، صفحه ۴۴۳.

صفحه ۱۱۵

«مسند احمد» و «مستدرک الصحیحین» و «سنن بیهقی» و «المعجم الاوسط طبرانی» و «سنن ابن ماجه» نقل شده است. (۱) وهابیان تندرو با مشاهده این گونه احادیث، بی آن که در معنی «بدعت» دقت کنند، نخست با هر پدیده جدیدی به مخالفت

برخاستند، تا آنجا که دو چرخه را مرکب شیطان خواندند و با نصب خطوط تلفنی به مخالفت برخاستند، و چون دیدند دنیا به سرعت به سوی صنعتی شدن پیش می رود سرانجام در برابر پدیده های صنعتی غرب تسلیم شدند، نه فقط تسلیم شدند بلکه غرق در آن شدند، و امروز که به عربستان سعودی مسافرت می کنیم، می بینیم انواع اتومبیل های آخرین سیستم، وسائل مدرن تهویه، جالب ترین وسائل منزل و حتی انواع سوپر مارکت ها و خوراکی های غربی همه جا را پر کرده، و صغیر و کبیر و عالم و جاهل از آن استفاده می کنند.

در این هنگام، مخالفت با این «بدعت ها»! را رها کرده، تنها به مخالفت با بدعت هایی که از نظر آنان آب و رنگ مذهبی داشت به مخالفت برخاستند، مانند بنای بر قبور، مراسم بزرگداشت میلاد پیامبر و بزرگان دینی، مراسم عزاداری بر شهیدان و امثال این ها، هر پاورقی

۱. مسند احمد، جلد ۴، صفحه ۱۲۶؛ مستدرک، جلد ۱، صفحه ۹۷؛ سنن بیهقی، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۴؛ سنن ابن ماجه، جلد ۱، صفحه ۱۶ و معجم طبرانی، جلد ۱، صفحه ۲۸.
صفحه ۱۱۶

کس به سراغ این امور برود، او را بدعت گذار و مستحق همه گونه ملامت و سرزنش می بینند. اما به راستی بدعت چیست و در چه موارد حرام است؟ به شرح زیر توجه فرمایید. هر چند سابقاً اشاراتی نیز داشته ایم، ولی در اینجا ناگزیر از توضیحات بیشتری هستیم:

«بدعت» در لغت - همان گونه که قبلاً هم اشاره شد - به معنی هر گونه نوآوری خوب یا بد است و در اصطلاح فقها «ادخال ما لیس من الدین فی الدین» است.

آری، هر گاه چیزی را که جزء دین نیست در دین وارد کنیم، و آن را به عنوان دستور الهی بشمریم، بدعت گذارده ایم. و این به دو گونه انجام می شود، واجبی را حرام و حرامی را واجب، ممنوعی را مباح و مباحی را ممنوع سازیم. مثلاً بگوئیم در نظام بانکداری امروز، رباخواری قابل اجتناب نیست، بنابراین پذیرفته است، یا بگوئیم حجاب مربوط به زمانی بوده که بشر تمدن امروز را نداشته ولی امروز کشف حجاب مانعی ندارد، و انواع و اقسام بهانه جویی هایی که حلال را با آن حرام و حرام را حلال می کنند، همه این موارد، مصداق بارز بدعت است.

و گاه می شود اموری را که در دستورات دینی و در کتاب و سنت وارد نشده جزء دین بشمریم، مثلاً مراسم سوگواری برای اموات را در

صفحه ۱۱۷

سوم و هفتم و چهلم که یک امر عرفی است، جزء دستورات اسلام بدانیم و یا جشن و شادمانی در اعیاد اسلامی را واجب شرعی بشمریم و امثال این ها.

به عبارت روشن تر، نوآوری ها سه گونه است:

۱- نوآوری در امور صد درصد عرفی که هیچ ارتباطی به مسائل شرع ندارد، مانند نوآوری های مربوط به صنایع و اختراعات و علوم طبیعی که در زمان حیات و عصر پیامبر اسلام و سایر پیشوایان معصوم نیز بوده است، زیرا قافله علوم و اختراعات هیچ گاه متوقف نمی شود، این گونه بدعت ها جزء بدعت های مفید و سازنده است، زیرا همه عقلای جهان از هر پدیده مفیدی - بدون تعصب - استقبال می کردند، از هر قوم و ملتی که بوده باشد.

۲- نوآوری های عرفی پیرامون موضوعات شرعی، بی آن که نسبت به شرع داده شود، مثل بنای مساجد با کیفیت خاص، گلدسته ها، محراب ها، کاشی کاری ها، کتیبه ها، استفاده از بلندگو برای اذان و صداهای این قبیل.

به یقین هیچ یک از این‌ها در عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نبود، آیا هیچ کس می‌گوید این‌ها بدعت و حرام است، در حالی که تمام مساجد مسلمین حتی در عربستان سعودی و مراکز وهابیت و مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) پر از این‌هاست. همچنین تغییرات زیادی که در مسجد الحرام صورت گرفته است،

صفحه ۱۱۸

که هیچ شباهتی با زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ندارد، و از آن مهم‌تر ساختن طبقه دوم برای محلّ سعی صفا و مروه، و تغییر عجیبی که اخیراً در جمرات ایجاد کردند و انتقال قربانگاه‌ها به خارج منی و امثال این‌ها. این نوآوری‌ها اموری است عرفی، در کنار مسائل شرعی برای سهولت در کار یا رفع مشکلات و خطرهای و هیچ کس آن را به عنوان یک دستور خاصّ شرعی نمی‌شناسد و بدعت نمی‌داند.

تشکیل جلسات مسابقه قرائت قرآن و انتخاب بهترین قاریان و حافظان و مفسران قرآن مجید.

به یقین هیچ یک از این‌ها در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبوده، این‌ها نوآوری‌هایی است که برای پیشرفت مقاصد و اهداف دینی در نظر گرفته می‌شود، بی‌آن‌که بگوییم جزء دین است.

همچنین احترام به اموات از طریق تشکیل مجالس بزرگداشت در مقاطع زمانی خاص.

تشکیل همایش‌ها و کنگره‌های مذهبی و جلسات نکوداشت برای بزرگان دین.

جشن‌های تولّد برای پیشوایان دین.

مجالس سوگواری برای شهادت یا رحلت آنان.

و امور دیگری از این قبیل که سبب عظمت اسلام و مسلمین و کنار زدن پرده‌های غفلت و بی‌خبری و موجب معرفت و شناخت بیشتر آنان می‌گردد.

ما در محیط خود بارها تجربه کرده‌ایم که این‌گونه برنامه‌های

صفحه ۱۱۹

عرفی که در حاشیه مسائل مذهبی انجام می‌گیرد، موجی از آگاهی و بیداری در همه، به خصوص نسل جوان، بر می‌انگیزد و سبب حرکت آنها به سوی معارف قرآنی و اسلامی و اهتمام به امور دینی می‌شود و به یقین تعطیل این برنامه‌ها خسارت عظیمی بر مسلمین وارد می‌کند.

به هر حال، این‌ها یک سلسله امور عرفی است که هیچ کس هنگام انجام این امور نمی‌گوید خداوند یا رسول خدا چنین دستوری را داده است و به تعبیر دیگر چیزی را که جزء دین نیست جزء آن نمی‌کند.

بنابراین، هرگز نمی‌توان نام بدعت بر آن گذارد و به عنوان «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» آن را نوعی گمراهی دانست.

۳- نوع دیگری وجود دارد که همان بدعت حرام است که در آغاز به آن اشاره شد: حریم دین را شکستن و قانونی بر ضدّ قوانین دینی وضع کردن یا قانونی بر آن افزودن یا قانونی را کم کردن بی‌آن‌که دلیلی در شرع بر آن وجود داشته باشد.

ولی تندروان وهاب‌ی به خاطر ضعف اطلاعات آنها نسبت به فقه اسلامی و علم اصول میان این سه نوع نوآوری نتوانسته‌اند فرق بگذارند و گرفتار اشتباه سختی شده‌اند، و برادران مسلمان خود را با اندک چیزی متّهم به «بدعت» می‌کنند، همان‌گونه که به سادگی آنها را متّهم به «شُرک» می‌نمایند.

این گفتار را با سخنی از عالم فقید یوسف بن علوی مالکی از

صفحه ۱۲۰

مدرّسان معروف مسجد الحرام پایان می‌دهیم.

او در کتاب «مفاهیم یجب أن تصحح» در بحث بدعت تحت عنوان «بدعت خوب و بد» سخنی دارد که خلاصه اش چنین است: بعضی از فرومایگان جاهل و متعصب و تنگ نظر که خود را بی جهت به «سلف صالح» منتسب می کنند، با هر امر تازه ای به مبارزه برمی خیزند و هر اختراع مفیدی را به عنوان این که بدعت است و هر بدعتی ضلالت است، نفی می کنند بی آن که میان بدعت ها و نوآوری ها فرق بگذارند و بدعت نیک را از بد بشناسند.

این فرق گذاری چیزی است که عقل سلیم و فکر روشن آن را تأکید می کنند و جمعی از بزرگان علم اصول همچون «نوی» و «سیوطی» و «ابن حجر» و «ابن حزم» بر آن صحه نهاده اند.

هر گاه احادیث نبوی که یکدیگر را تفسیر می کنند، در کنار هم بگذاریم و یکجا مورد مطالعه قرار دهیم، همین مطلب را می رساند.

از جمله حدیث «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» است که ناظر به بدعت های بدی است که داخل در تحت هیچ اصلی از اصول شرع نمی باشد. سپس می افزاید: بدعت به معنی لغوی (یعنی نوآوری) حرام نیست، آن چه حرام و ضلالت است، بدعت به معنی شرعی است و آن «چیزی را بر امر دین افزودن و به آن رنگ و صبغه شریعت دادن است» که به عنوان یک امر شرعی منسوب به صاحب شریعت مورد قبول و تبعیت واقع شود.

صفحه ۱۲۱

اما بدعت دنیوی، یعنی انواع نوآوری های مربوط به امور دنیا، هرگز ممنوع نیست.

بنابراین، تقسیم بدعت به دو قسم خوب و بد، ناظر به معنی لغوی آن است، اما بدعت شرعی تنها یک نوع دارد که حرام است و اگر مخالفان این تقسیم، مفهوم «مقسم» را می دانستند، قطعاً با آن به مخالفت بر نمی خاستند و می دانستند که نزاع در الفاظ می کنند. آری در میان بدعت های دنیوی، اموری بسیار مفید یافت می شود که باید به استقبال آن رفت و اموری نیز وجود دارد که جز شر و فساد نیست. (۱) (اشاره به بعضی بی بند و باری های اجتماعی است)

پاورقی

۱. مفاهیم یجب أن تصحح، صفحه ۱۰۲ به بعد.

صفحه ۱۲۲

صفحه ۱۲۳

صفحه ۱۲۴

صفحه ۱۲۵

فریادی که از مکه برخاست

یوسف بن علوی و نقد شجاعانه اش

در اثنای کتاب قول دادیم که از کتاب شگفت انگیز یوسف بن علوی گزارشی برای شما بنویسیم. یوسف بن علوی عالم شجاعی بود که در مکه می زیست و حلقه درس قابل توجهی داشت، علما و بزرگان مکه و رجال سیاسی کشور سعودی احترام فوق العاده ای برای او قائل بودند روی در این اواخر دیده از جهان بریست و موجی از تأثر و اندوه منطقه را فرا گرفت.

او که خود را «خادم العلم الشریف بالبلد الحرام» می خواند پیرو مذهب «مالکی» بود و از ذرّیه زهراى مرضیه و به لقب «الحسنی» افتخار می کرد و به دنبال نام خود آن را می نگاشت.

حلقه درس او در مسجد الحرام از پرجمعیت ترین حلقات درس مسجد الحرام بود و تألیفات فراوانی در علوم اسلامی داشت. صفحه ۱۲۶

او با تندروی و هابی های متعصب سخت مخالف بود و سرانجام کتاب «مفاهیم یجب أن تصحح» (مفاهیمی که باید اصلاح گردد) را در نقد افکار و عقاید آن ها نوشت.

او با لحنی مؤدبانه و عالمانه (همان گونه که از نام کتاب پیداست) به نقد مهم ترین پایه های فکری این گروه تندرو پرداخت و در همه جا بر آیات قرآن و احادیث پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از منابع معتبر اهل سنت تکیه کرد و به کتاب ها و منابعی استناد جست که وهابی های تندرو نیز قادر بر انکار آن نبودند.

او به عنوان این که یک سلسله مفاهیم در مغز این گروه است که سبب تکفیر بسیاری از مسلمانان و اباحه نفوس و اموال آن ها شده و رشته وحدت را گسسته است، و باید این مفاهیم اصلاح گردد به میدان آمد، و به خوبی از عهده کار برآمد. این کتاب از جهاتی در نوع خود کم نظیر یا بی نظیر است:

۱- این کتاب در طول ۱۰ سال ده بار چاپ شد. حتی در یکی از سال ها چهار بار به چاپ رسید و با استقبال شدیدی در اکثر کشورهای اسلامی حتی عربستان! مواجه شد.

۲- گروه زیادی از علمای بزرگ اهل سنت در مصر، مراکش، سودان، بحرین، پاکستان و امارات و غیر آن بر این کتاب تقریظ نوشتند و نظرات «بن علوی» و شجاعت او را ستودند که ۲۳ نمونه آن در آغاز کتاب او در ۷۰ صفحه به رشته تحریر درآمده است که

صفحه ۱۲۷

حکایت از نوعی اجماع بر مطالب این کتاب می کند و این تقریظ ها خود کتابچه ای است جالب!

۳- این کتاب گرچه در «دبی» به چاپ رسیده بود ولی علی رغم سانسور شدیدی که سلفی های متعصب بر بازار کتاب در عربستان دارند و اجازه نمی دادند کتابی در نقد افکار آنها وارد این کشور شود، در بازار مکه به فروش می رفت و ما آن را از آنجا تهیه کردیم.

این نشان می دهد که قشر جدید از وهابیون - چنان که قبلا هم اشاره شد - با افکار سلفی های متعصب همراه نیستند، و تجدید نظر در آن را لازم می شمرد.

نمونه هایی از تقریظ های کتاب

در اینجا فقط به ذکر سه نمونه آن هم به طور خلاصه از مدح و تمجیدهایی که علمای معروف بر آن کتاب نوشته اند قناعت می کنیم تا روشن شود که جهان اسلام درباره قشر متعصب وهابی چگونه قضاوت می کند:

۱- «دکتر عبدالفتاح برکه» دبیر کل «مجمع بحوث اسلامی» در قاهره ضمن تقریظ خود چنین می نویسد:

«در این کتاب نفیس (اشاره به کتاب بن علوی) کوشش و تلاش عظیمی از سوی یک عالم مدقق و محقق اسلامی برای اتحاد صفوف مسلمین و محو آثار تعصب در برابر مسائل فرعی و اجتهادی به

صفحه ۱۲۸

خصوص در مورد نسبت دادن مسلمین به شرک و کفر به عمل آمده است، هم چنین در مورد مسأله شفاعت و زیارت قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مسائل حسّاس دیگر.

امید است این کتاب گرانبها تأثیر پربرکتی در وحدت صفوف مسلمین و از میان بردن عوامل اختلاف داشته باشد. (۱)

۲- «شیخ احمد العوض» رئیس مجلس افتاء شرعی در «سودان» در تقریظ خود چنین می نویسد: «بحمدالله فرصتی دست داد که از کتابی که محقق شریف بن علوی مالکی مکی حسنی - خادم العلم بالحرمین الشریفین - به نام مفاهیم يجب أن تصحح نوشته است، با خبر شوم.

این کتاب از تصحیح مفاهیم (و اشتباهاتی) سخن می گوید که به سه امر مربوط است:

اول، مباحث عقیدتی است که با ادله و براهین اثبات می کند که معیارهایی را که گروهی (از وهابیتون) برای کفر و ضلالت انتخاب کرده اند، فاسد است.

دوم، مباحث مربوط به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و حقیقت نبوت و مفهوم تبرک جستن به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آثار اوست، که با براهین قاطع این مسائل را اثبات کرده است.

سوم، مباحث مربوط به حیات برزخی، و مشروعیت زیارت

پاورقی

۱. مفاهیم يجب أن تصحح، صفحه ۲۹ و ۳۰ (با کمی تلخیص).

صفحه ۱۲۹

پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امور دیگری که به آن ارتباط دارد که این مرد محقق با دقت به اصلاح افکار پرداخته است. (۱)

۳- «عبدالسلام جبران» رئیس مجمع علمی اقلیمی در مراکش به اتفاق اعضای آن مجلس تقریظ جامعی بر این کتاب نگاشته اند، در بخشی از آن چنین آمده:

«هنگامی که این کتاب بر دانشمندان آگاه عرضه شد، همه آن را تلقی به قبول کرده، بر مؤلفش درود فرستادند، به خاطر انجام امر واجبی در برابر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امت اسلامی که بر عهده همه علما بود... لذا اعضای مجلس علمی مراکش تحت اشراف رئیس مجلس بعد از اطلاع از این کتاب و تأمل در آن، موافقت کامل خود را نسبت به آن اعلام کرده و از تلاش بزرگ او سپاسگزاری نموده، این اقدام جالب را به این مؤلف تبریک می گویند». (۲)

اضافه بر این ها اشعار زیبا و پرمعنایی نیز از سوی بزرگان ادب در ستایش از این کتاب سروده شد که تنها به ذکر سه بیت از میان آن همه بسنده می کنیم:

این سه بیت از ایباتی است که «شیخ محمد سالم عدود» رئیس سابق دادگاه عالی موریتانیا و عضو مجمع فقهی رابطه العالم

پاورقی

۱. مفاهیم يجب أن تصحح، صفحه ۳۷.

۲. همان مدرک، صفحه ۶۸.

صفحه ۱۳۰

الاسلامی در مکه سروده است:

صحت مفاهیم کان الناس قد هاموا

فيها و زایلها لبس و ابهام

بحث دقیق عمیق لا يقوم له

خبط و خلط و تدلیس و ابهام

أبدی به العلوی المالکی لنا

ما لم تنله من الحدّاق أفهام

«مفاهیم صحیحی که مردم درباره آن سرگردان بودند و اشتباه و ابهام با آن آمیخته بود. (به ما ارائه داد)

این بحث دقیق و علمی است که اشتباه و باطل و تدلیس و ابهام در آن راه ندارد.

این مفاهیم را علوی مالکی برای ما آشکار ساخت، مطالبی که فهم (بسیاری از) آگاهان به آن نرسیده بود». (۱)

محتوای کتاب

همان گونه که در لابه لای کلمات بعضی از علمای پیشین اشاره شد این کتاب به نقد افکار وهابیت و تندرو در سه محور پرداخته است و با استناد به آیات و روایات معتبر ضعف آن را آشکار ساخته است.

محور اول:

مربوط به مسائل مربوط به کفر و ایمان است. او با صراحت می گوید: «بسیاری از مردم (منظورش سلفی های متعصب است) که

پاورقی

۱. مفاهیم یجب أن تصحّح، صفحه ۵۵.

صفحه ۱۳۱

خدا آنها را اصلاح کند در فهم حقیقت اموری که انسان را از دایره اسلام خارج می کند، راه خطا پیموده اند تا آنجا که هر کس را با آنها مخالف است تکفیر می کنند به حدّی که تمام مسلمانان روی زمین را - جز عده کمی - کافر می شمردند!!
او حتّی معتقد است که امام این مذهب نیز این تندروی را نمی پسندید، سپس به حدیث معروف نبوی «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ» استناد جسته، از بدگویی به مسلمین و جنگ با آنان به شدّت نکوهش می کند و با دلایل کافی مرز ایمان و کفر و اشتباه و خطای سلفی های متعصب را در این امر روشن می سازد.

جالب این که گاه لحن او در برابر مخالفان کمی تند می شود و از تعبیرات زشت مخالفان خشمگین می گردد.

به عنوان مثال در مورد خوارج عادات از مخالفین نقل می کند که می گویند: «مردم گاه از انبیا و صالحین چیزهایی می طلبند که جز خدا قادر بر آن نیست و این شرک (و کفر) است».

در پاسخ می گوید: «این سخن ناشی از سوء فهم است نسبت به چیزی که از قدیم الایام میان مسلمانان بوده است، مردم از آن بزرگواران می خواهند که آنها دعا کنند و از خدا بخواهند مشکل لاینحلی حل شود، و در روایات معتبر اسلامی از این نوع تقاضاها از پیشگاه پیغمبر بسیار دیده می شود، مانند درمان بیماری های غیر قابل علاج، نزول باران، جوشیدن چشمه از انگشتان پیامبر (صلی الله علیه و آله)،

صفحه ۱۳۲

برکت یافتن غذای کم به گونه ای که جمعیت زیادی از آن تناول کنند و مانند این ها» و در پایان می گوید: «آیا این ها معنی توحید و کفر را بهتر از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فهمند؟! این سخنی است که هیچ جاهل تا چه رسد به عالم آن را تصوّر نمی کند». (۱)

لحن او همه جا مؤدبانه است و تعبیر تند او در برابر تکفیرها و تفسیق ها و اهانت های مخالفان حدّا کثر مثل تعبیرات بالاست.

محور دوم:

او در این بخش از کلامش، مقام والای پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را طبق آیات و روایات اسلامی روشن ساخته، سپس به بیان مفهوم تبرک جستن به آثار رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و این که هیچ ارتباطی به مسأله شرک ندارد، پرداخته، آن گاه موارد زیادی از روایات و اقوال علما را در جواز تبرک به بوسیدن دست پیامبر، تبرک به ظرفی که از آن آب می نوشید، تبرک به خانه آن حضرت، تبرک به منبر و قبر شریف آن بزرگوار و تبرک به آثار صالحین و انبیای پیشین بر شمرده و آن قدر مدارک از کتب معروف اهل سنت می آورد که جایی برای تردید باقی نمی گذارد، و اسامی گروه زیادی از صحابه را می شمرد که به آثار رسول الله (صلی الله علیه وآله) تبرک می جستند.

او تعجب می کند از این که با این همه روایات و مدارک روشن و

پاورقی

۱. مفاهیم يجب أن تصحح، صفحه ۱۸۱.

صفحه ۱۳۳

معتبر چرا گروهی چشم و گوش بسته به انکار این موضوع می پردازند و آن را نوعی «نادانی» یا «عوام فریبی» می شمرند. (۱)

محور سوم:

در این بخش از کتاب، مباحث مختلفی مطرح شده است که به اعتقاد او مهم ترین آن استحباب زیارت قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و دعا کردن در کنار آن و نیز تبرک به آثار آن حضرت می باشد و در این رابطه کلمات زیادی از علمای بزرگ پیشین نقل می کند.

و در پایان به نکته جالبی اشاره می کند که مورد مخالفت شدید متعصیان وهابی است و آن بزرگداشت میلاد پیامبر (صلی الله علیه وآله) و روز هجرت آن حضرت و زمان بعثت و نزول قرآن و پیروزی مسلمین در غزوه بدر (نخستین غزوات پیامبر) و شب نیمه شعبان و مانند آنهاست.

می دانیم این متعصیان تندرو معتقدند که همه این ها بدعت است و به همین جهت به شدت از انجام برنامه جشن و بزرگداشت جلوگیری می کنند.

بن علوی در یک پاسخ منطقی به آنان می گوید: این گونه جلسات بزرگداشت، یک امر عرفی است و هیچ کس به عنوان یک دستور شرعی آن را انجام نمی دهد، بنابراین ربطی به مسأله بدعت و عدم بدعت ندارد.

پاورقی

۱. تلخیص از کتاب مفاهیم يجب أن تصحح، از صفحه ۱۹۴ تا ۲۴۲.

صفحه ۱۳۴

اما به یقین آثار جنبی گرانبهایی دارد که نباید از آن غافل شد. در این جلسات پرشکوه می توان پیام اسلام را در تمام زمینه ها به مردم رساند.

در آخر می افزاید: این مجالس در واقع گنج های پریمتی هستند که باید از آن ها به بهترین وجهی نگهداری کرد و آن را غنیمت شمرد و آنها که با آن مخالفت می کنند و در محو آن می کوشند، افراد نادان و کوتاه فکری هستند! (۱)

هدف ما از بیان فشرده ای از کتاب پر ارزش مذکور این نیست که مؤلف محترم آن بن علوی مالکی مکی هیچ اشتباه و خطایی در این کتاب ندارد، بالاخره او هم گرچه عالم بزرگی بود ولی انسان است و محلّ سهو و نسیان. هدف این است که اصول سخنان او که با دلیل، منطق، متانت و شجاعت همراه است، واقعیت دارد و از طرف گروه عظیمی از علمای بزرگ جهان اسلام در کشورهای مختلف حتی در خود عربستان مورد استقبال قرار گرفته است. این نشان می دهد متعصّبان وهابی به آخر خط خود رسیده اند که از چنین کتابی - که سراسر آن نقد وهابیت تندرو است - چنان استقبالی در جهان اسلام می شود.

پاورقی

۱. خلاصه ای از بخش سوّم کتاب مفاهیم یجب أن تصحّح، از صفحه ۲۴۳ تا ۳۱۸.

صفحه ۱۳۵

ولی بن علوی در برابر این خدمت بزرگ به جهان اسلام، حتی به وهابیت میانه رو پاداش خود را گرفت و کتاب هایی بر ضد او از سوی همان قشر تألیف یافت و در آن از همان شیوه سخیف و کهنه «تکفیر» استفاده کرده و حکم کفر او را صادر کردند. (کتاب هایی به نام «حوار مع المالکی» و «الردّ علی المالکی فی ضلالاته و منکراته»).

اما نه تنها استقبالی از این کتاب ها نشد بلکه از نظر جمعی از علمای دانشگاه الازهر مصر این کتاب ها خدمتی به صهیونیسم و ضربه ای بر وحدت اسلامی شمرده شد و آقای بن علوی همچنان مورد احترام خاصّ مردم عربستان بود، حتی در تشییع جنازه او ده ها هزار نفر شرکت کردند و زعمای سعودی برای تسلیت به خانواده او مکرر به منزل وی رفتند.

این ها پاسخ محکمی بود به تندروان وهابی در برابر حربه کهنه تکفیر و تفسیق!

جالب این که قاضی مکّه بر ضدّ او اعلام جرم کرد و او را به دادگاه فرا خواند و حتی دادگاه او به ریاض کشانده شد، او چندین ساعت از نوشته های خود دفاع کرد و سرانجام گفت: اینها اجتهاد من است و حدّا کثر شما مجتهد هستید و من هم مجتهد هستم و هیچ مجتهدی نمی تواند رأی خود را بر مجتهد دیگری تحمیل کند. وی سرانجام تبرئه شد!

صفحه ۱۳۶

صفحه ۱۳۷

وهابیون جدید

در پایان این مقال ذکر دو نکته ضروری به نظر می رسد:

الف) قشر جدید وهابی

آنچه در حال زوال و در سراشی سقوط است قشر متعصّب و متحجّر و خطرناک وهابی است که همه مسلمین را جز خود مشرک می داند و جان و مال آن ها را مباح می شمرند، تا چه رسد به غیر مسلمانان، ولی قشر معتدلی در حال ظهور و بروز است. این قشر که بیشتر از نسل تحصیل کرده و جوان تشکیل یافته و حتی بعضی از اساتید و علمای بزرگ آنان با آنها هماهنگ هستند، دارای ویژگی های زیر است:

۱- مسلمانان را متّهم به شرک نمی کنند و از خون ریزی بیزارند، به عقاید دیگران احترام می گذارند و برچسب کفر و بدعت به دیگران نمی زنند.

صفحه ۱۳۸

۲- از «گفتمان» و «حوار» منطقی و دوستانه بین مذاهب اسلامی استقبال می‌کنند و گوش شنوایی برای شنیدن سخنان دیگران دارند، و کتب دیگران را نیز مطالعه می‌کنند.

۳- مظاهر جدید و مثبت زندگی امروز را که دلیلی بر حرمت آن در کتاب و سنت نیست، بدعت نمی‌شمرند و با بزرگداشت بزرگان اسلام مخالفت ندارند، و میان رسوم عرفی و شرعی فرق می‌گذارند.

۴- به زنان اجازه می‌دهند که با حفظ حجاب اسلامی و موازین عفت به تحصیل علم و فعالیت‌های مفید اجتماعی بپردازند.

۵- در یک کلمه ضمن تجدید نظر در افکار خشونت‌آمیز گذشته، حاضر به تعامل با سایر فرق اسلامی جهان هستند و خشم و نفرت آن‌ها متوجه کسانی است که قصد نابودی مسلمین را دارند، این‌ها رفته رفته جای سلفی‌های متعصب و فوق‌العاده خشن را می‌گیرند. گسترش این گروه در برخوردهای علمی و فرهنگی در ایام حج و عمره به طور کامل نمایان است و آثار آن در کتاب‌هایی که اخیراً نوشته می‌شود، به خوبی به چشم می‌خورد.

به اعتقاد ما زوال آن دسته و ظهور این گروه، می‌تواند به ترسیم چهره مناسبی از اسلام در جهان کمک کند، و جاذبه‌های این آیین پاک را که به خاطر عقاید دُغم و خشونت‌آمیز سلفی‌های پیشین به خطر افتاده است، تا حدی جبران کند و ان شاء الله مقدمات «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» فراهم گردد و اسلام جایگاه واقعی خود را در جهان پیدا کند.

صفحه ۱۳۹

همه مسلمین جهان از ظهور چنین قشری استقبال می‌کنند، و آن را عامل مهمی برای تحکیم پایه‌های اخوت اسلامی و اتحاد صفوف مسلمین در برابر دشمنانی که برای تضعیف و تحقیر مسلمین سخت می‌کوشند، می‌دانند. آن‌چه درباره کتاب «مفاهیم یجب ان تصحح» گذشت و تفریط‌هایی که گروه عظیمی از علمای اسلام در کشورهای مختلف اسلامی بر آن نگاشته بودند، گواه دیگری بر این واقعیت است.

بر زمامداران سعودی لازم است با گشودن مرزهای بسته خود به روی کتب اسلامی و نوشته‌های دیگر کشورهای مسلمان، و با فراهم ساختن زمینه‌های گفتگو بین مذاهب اسلامی و رفت و آمد علمای این کشورها، به این امر کمک کنند که هم به نفع خود آنان است و هم به سود جهان اسلام!

ب) خطر غلاة

به یقین یکی از عوامل پیشرفت فکر و هابی‌گری افراطی، در میان قشری از مسلمین جهان تندروری‌های غلاة است، همان افراد نادان و بیسوادی که درباره بزرگان دین به غلو پرداختند و آن‌ها را از درجه عبودیت بالا بردند و به الوهیت رساندند و شریک خدا قرار دادند.

بی‌شک خطر آن‌ها کمتر از خطر وهابیتون متعصب نبوده و نیست و اگر این‌ها نبودند، بهانه‌ای در دست آن‌ها نبود. تعبیراتی را که با روح

صفحه ۱۴۰

توحید اسلامی سازگار نیست و در کتاب و سنت هرگز نیامده، مانند خالق السماوات والأرضین، و أرحم الراحمین، و امثال آنها که از اوصاف خاص پروردگار است، نباید در مورد اولیاءالله به کار برد که نه آن‌ها راضی هستند و نه با تعلیمات اسلامی سازگار است.

اصرار بعضی از جاهلان بر این امور سبب شده که گروهی از اصحاب تفریط که آن‌ها نیز در نادانی همچون گروه غلاة هستند، به مقابله برخیزند، و بگویند از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بعد از وفاتش (نعوذ بالله) هیچ کاری ساخته نیست، حتی شفاعت و دعای برای مؤمنان، و حتی رفتن به زیارت او بدعت و حرام است.

هم چنین کسانی که با انواع خرافات از اصول توحید و سایر تعلیمات دینی دور شده اند و به عنوان مثال نعل اسب را مایه خوشبختی و جستن پلک چشم را نشانه شور بختی و عدد ۱۳ را نحس و شوم و صدای فلان پرنده را میمون و مبارک و فلان پرنده را شوم می دانند، وخالق آنها را به فراموشی می سپرند، سخت در اشتباهند.

و اینجاست که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «هَلَكَكَ فِي رَجُلَيْنِ: مُحِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضُ قَالٍ؛ دو کس درباره من هلاک شدند (و گمراه گشتند) دوست غلو کننده و دشمن بدخواه!» (۱)
خوارج و ناصبیان سبب وجود غلاة شدند، و غلاة نیز به نوبه خود پاورقی

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۱۷.

صفحه ۱۴۱

بازار خوارج را گرم کردند.

به همین جهت وظیفه علمای اسلام همیشه و به خصوص امروز، بسیار سنگین است، از یک سو باید به هدایت غلاة بر خیزند و از سوی دیگر به سفسطه های وهابیان تندرو پاسخ گویند، و چه مشکل است حفظ تعادل توده های کم سواد در این امور، حتی گاه دیده می شود که بعضی از کسانی که به ظاهر در سلک عالمان هستند به یکی از این دو طرف می لغزند (أَعَادَنَا اللَّهُ تَعَالَى عَنِ الْإِفْرَاطِ وَ التَّفْرِيطِ وَ هَدَانَا إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ).

صفحه ۱۴۲

صفحه ۱۴۳

فریادی دیگر از نویسنده شجاعی دیگر

کتاب داعیه و لیس نبیا!

اکنون نوبت کتاب «داعیه و لیس نبیا» (او اصلاح طلب بود نه پیامبر) می باشد. این کتاب تحت عنوان «قراءة نقدیة لمذهب الشيخ محمّد بن عبدالوہاب فی التکفیر» (قراءة انتقادی (تازه ای) از مذهب پیشوای وهابیان در مسأله تکفیر و کافر شمردن دیگران) کتابی است که به تازگی انتشار یافته و آوازه آن در مناطق وسیعی از حجاز و غیر حجاز پیچیده است. قبل از هر چیز باید با ویژگی های این کتاب، سپس با محتوای آن آشنا شد.

۱- نویسنده کتاب: «شیخ حسن بن فرحان مالکی» از دانشمندان معروف اهل سنت عربستان و پیرو مذهب مالکی و به اعتراف خودش از وهابیون معتدل می باشد.

صفحه ۱۴۴

او به پیشوای وهابیان شیخ محمّد بن عبدالوہاب احترام می گذارد، ولی سخنان او را به خصوص در مسأله تکفیر مسلمانان به شدت نقد می کند و معتقد است این دو با هم منافات ندارد.

او با صراحت می گوید: من به او احترام می گذارم، در عین حال او را نه تنها جایز الخطا می شمرم، بلکه خطاهای فراوانی برای او قائل هستم.

۲- روش نقد او در کتاب مزبور یک روش کاملاً- مؤدبانه و مستدل است، اما به هنگام نقد مطالب پیشوای وهابیان، از هیچ چیز

ملاحظه نمی‌کند، حتی خطرهای فراوانی را که از سوی وهابیان تندرو (و به قول خودش غلاۀ وهابی) او را تهدید می‌کند، نادیده می‌گیرد.

۳- او تسلط خوبی بر مذاهب و منابع اسلامی دارد، به خصوص از کلمات طرف مقابل بر ضد خودش کمک می‌گیرد، و جالب این که بخشی از کتاب خود را به تناقض‌ها و تضادهای سخنان محمد بن عبدالوهاب تخصیص داده است.

۴- او معتقد است که تندروان وهابی که خون و مال و ناموس مسلمانان غیر وهابی را مباح می‌شمرند، گرفتار تعصب و تقلید کورکورانه اند و آن را خطری برای اسلام و مسلمانان منطقه می‌داند و نویسنده ای بسیار توانا و قوی است.

۵- او بیشترین نقد خود را روی کتاب «کشف الشبهات» و «کتاب التوحید» محمد بن عبدالوهاب که مهمترین کتاب‌های او است، صفحه ۱۴۵

متمرکز کرده است، و بسیاری از منابع کلمات خود را به کتاب «الدرر السنیه» آدرس می‌دهد.

بد نیست بدانید این کتاب (الدرر السنیه) گردآوری «عبدالرحمان بن محمد بن قاسم الحنبلی» است که مجموعه کتاب‌ها، رساله‌ها و نامه‌های «محمد بن عبدالوهاب» و جمعی از سران وهابیت را از زمان شیخ تا امروز در آن جمع کرده است. او در سال ۱۳۹۲ قمری بدرود حیات گفت. «بن‌باز» فقیه معروف وهابی که در سال‌های اخیر چشم از جهان فرو بست، این کتاب را جزء دروس یومیّه خود قرار داده و تدریس می‌کرد. این کتاب بیش از ده مجلد و منبع بسیار خوبی برای آگاهی از افکار وهابیان است.

۶- البتّه این عالم شجاع و نویسنده کتاب «داعیه و لیس نبیاً» از فشارها و تهدیدهای تندروان وهابی در امان نماند و حکم تکفیر او را تاکنون صادر کرده اند، (همان‌گونه که حکم تکفیر عالم فقیه «بن علوی مالکی» را صادر کردند) و در آینده به چه سرنوشتی گرفتار شود، روشن نیست، ولی هر چه باشد او با این کتاب خدمتی بزرگ به جهان اسلام کرده و ثابت نموده آن تکفیرها و خون‌ریزی‌ها، از اسلام بیگانه است و مولود افکار سست و نادرست و برداشت‌های غلطی است که گروهی از ناآگاهان از آموزه‌های اسلامی داشته‌اند.

۷- او در بحث‌های مقدماتی کتاب خود می‌گوید: «حقیقت این است که من این قرائت جدید از کتاب‌های محمد بن عبدالوهاب را

صفحه ۱۴۶

قبل از ۱۱ سپتامبر تهیه کرده بودم و بعد از این حادثه مایل نبودم آن را منتشر سازم (چرا که شاید سبب اتهام مسلمین در این حادثه شود) ولی هنگامی که دیدم تندروان وهابی پیوسته کنگره و همایش برای تبرئه پیشوای این مذهب، شیخ محمد تشکیل می‌دهند، لازم دیدم حقایق را برملا سازم تا انصاف دهند و اعتراف به خطای شیخ در حکم به تکفیر کنند». (۱)

۸- او مطلب را با ظرافت خاصی آغاز کرده و می‌گوید: محمد بن عبدالوهاب مرد اصلاح‌طلبی بود، نه پیامبر! و همین نام را برای کتاب خود انتخاب کرده است.

سپس می‌افزاید: ما در میان دو گروه افراطی قرار گرفته‌ایم. عده‌ای او را کافر و فاسق می‌دانند و گروه دیگری همچون یک پیامبر، با سخنان و گفتار او رفتار می‌کنند، به گونه‌ای که هیچ کس نباید خرده‌ای بر او بگیرد. سپس می‌افزاید هر دو در اشتباهند.

وی با استفاده از این مقدمه به سراغ نقدهای خود نسبت به افکار و عقاید او می‌رود.

۹- در بخش دیگری از سخنان خود تحت عنوان «الشیخ لم یکن وحیداً فی العلم و الدعوه» می‌گوید: بعضی از پیروان شیخ چنین می‌پندارند که او وحید عصر خود در علم و دانش بود و تمام کشورهای اسلامی که دعوت وهابیت را نپذیرفتند، بلاد شرک و کفر پاورقی

۱. داعیه و لیس نبیاً، صفحه ۲۸.

صفحه ۱۴۷

است و تمام علمای این کشورها جاهلانی هستند که هیچ چیز از اسلام نمی دانند!!(۱)

سپس می افزاید: و متأسفانه اصل تکفیر مسلمین، و کشورهای آنها را کشور کفر دانستن، و همه علمای آنها را کافر شمردن را، در کلمات خود شیخ یافتیم، همان گونه که مدارک آن را ذکر خواهم کرد!

سپس می افزاید: مسلماً شیخ و تابعین او در این عقیده راه صحیح را نپیمودند.

در ادامه می گوید: بعضی از خطاهایی که شیخ و بسیاری از پیروانش در آن افتادند به خصوص در مورد تکفیر مسلمانان بسیاری از طالبان علم را - از روی تقلید یا غلو - گرفتار ساخت، و در نتیجه اعمال خشونت بار، اخیراً (در نقاط مختلف جهان) روی داد، و گروهی با همان استدلال شیخ و همان شعارها حوادث دردناکی آفریدند (و دست به کشتارهای وحشتناکی زدند و می زنند).

۱۰- شرم و حیای اکثر علما، در کشور سعودی از بیان خطاهای شیخ، سبب می شود نقد این عقاید بر کسانی که قدرت بر آن را دارند واجب عینی باشد و همین امر مرا وادار به این بحث کرده است.

بر هر دانشمند و شهروندی در کشور (سعودی) لازم است آنچه را که سبب می شود ما را از این خشونت ها و تکفیرها خارج سازد، انجام دهد و از تبلیغاتی که تنها به کشور ما و اهل آن در دراز مدت زیان

پاورقی

۱. داعیه و لیس نبیاً، صفحه ۱۳.

صفحه ۱۴۸

می رساند، هر چند (خیال کنیم) در کوتاه مدت فایده ای دارد، جدّاً پرهیز نماید.

ما باید دین و وطن خود را از آلودگی تکفیر ستمگرانه و ریختن خون های بی گناهان پاک سازیم و به این وضع خاتمه دهیم. در این هنگام که این سطور را رقم می زنیم، روزی نیست که خبر خشونت های وحشتناک از عراق به ما نرسد. هر روز ده ها و گاه صدها نفر طعمه این خشونت لجام گسیخته به وسیله اتومبیل های بمب گذاری شده، می شوند و بسیاری از آنها جنبه انتحاری دارد و نشان می دهد کار کسانی است که خود را مسلمان و همه را کافر می پندارند و جان و مالشان را مباح می شمردند.

این ها نیز محصول همان تعلیمات مکتب شیخ است که از حجاز به اردن و از اردن به عراق آمده است.

جالب این که نویسنده کتاب مزبور (داعیه و لیس نبیاً) در پاورقی کتاب خود در همین فصل به نکته قابل توجهی اشاره می کند و آن این که غربی ها به خصوص آمریکایی ها با سیاست های مخرب سیاسی، نظامی، اقتصادی و کمک های همه جانبه به اسرائیل غاصب، زمینه ساز این خشونت ها بوده و هستند.

در بخش دیگری از کلمات خود به سراغ این می رود که این تکفیر لجام گسیخته که سبب هرج و مرج حتی در داخل کشور سعودی شده، از کجا سرچشمه می گیرد؟!

و سرانجام به این نتیجه می رسد که تعلیمات شیخ و مکتب او

صفحه ۱۴۹

عامل اصلی این خشونت هاست. از خشونت گروه اخوان در سرزمین نجد و سپس در حرم مکه گرفته تا خشونت و انفجارهایی که در مناطق مختلف عربستان روی داده، همه محصول تعلیمات شیخ است.

سپس می افزاید: «افرادی که این خشونت ها و انفجارها را آفریدند، افراد بیگانه ای نیستند که از سرزمین های دیگر به حجاز آمده باشند، بلکه همان وهابی های حجاز هستند، و اگر بگوییم همگی از فرهنگ شیخ و تعلیمات او الهام گرفته اند، راه دوری نرفته ایم

و هر کس به سخنان آنها مراجعه کند به این حقیقت اعتراف می نماید.» (۱)

پاورقی

۱. داعیه و لیس نبیاً، صفحه ۶۲ و ۶۳.

صفحه ۱۵۰

صفحه ۱۵۱

فشرده ای از کتاب «داعیه و لیس نبیاً»

اکنون با روشن شدن این مقدمات به سراغ فشرده ای از اصل کتاب می رویم.

حسن بن فرحان مالکی وهابی نویسنده توانای این کتاب که اثر خود را به نام «او اصلاح طلب بود نه پیامبر!» نامیده، عمدتاً به نقد سخنان و عقاید پیشوای وهابیان در زمینه تکفیر مسلمین و نسبت دادن شرک و کفر به همه کسانی که وهابی نیستند و سخنان او را نپذیرفته، پرداخته و در پنج فصل گفتنی‌ها را گفته است.

در فصل اول به سراغ نقد کتاب کشف الشبهات که از مشهورترین و مهم ترین کتاب های محمد بن عبدالوهاب است می رود، و به صورت کاملاً روشنی آن را نقد می کند. در فصل دوم به نقد سایر کتب او در مسأله شرک و توحید می پردازد.

در فصل سوم به سراغ این مهم می رود که آیا او از مسأله تکفیر مسلمین عدول کرده است یا نه؟ سپس بخش عظیمی از تناقضات او

صفحه ۱۵۲

را به صورت علمی آشکار می سازد.

در فصل چهارم از موضوع مهم دیگری بحث می کند که آیا پیروان او چشم و گوش بسته همان مسیر تکفیر مسلمین را دنبال کردند و بر اشتباهات او صحه نهادند یا به نقد نظرات شیخ پرداختند؟

و سرانجام در فصل پنجم به نقد نظرات دشمنان شیخ می پردازد و تندروان را از معتدلان جدا می سازد و خود در صف معتدلان وهابی قرار می گیرد.

جالب این که در پایان می گوید: «خلاصه تمام بحث ها این است که شیخ در مسأله تکفیر راه خطا پیموده»، سپس می افزاید:

«اعتراف به این مسأله برای افراد منصف با توجه به استدلالات روشنی که داریم کار آسانی است، نه دین اسلام با این اعتراف از بین

می رود و نه خورشید از مغرب طلوع می کند (و نه آسمان به زمین می آید! فقط انسان جایز الخطایی خطا کرده است)» (۱)

و ما می افزایشیم: بلکه به عکس این نقدها باعث رونق دین و پیراستن آیین اسلام از خشونت های وحشتناک و غیر انسانی است، و حداقل وهابیون معتدل را به جای وهابیون متعصب تندرو می نشانند.

با این توضیح به سراغ فشرده ای از هر یک از فصول کتاب مزبور می رویم:

پاورقی

۱. داعیه و لیس نبیاً، صفحه ۲۸ و ۲۹.

صفحه ۱۵۳

با این که کتاب کشف الشبهات که از معروف ترین کتب شیخ است، کتاب بسیار کوچکی است (در حدود ۷۰ صفحه)، ابن فرحان در نقد خود سی و سه ایراد قابل ملاحظه بر او می‌گیرد و سخنان پیشوای وهابیان را به خصوص در مسأله «تکفیر» به نقد می‌کشد و قبلاً ابراز تعجب می‌کند که چگونه علمای وهابیی این همه خطا و اشتباه را در کلمات شیخ نادیده گرفته و به سادگی از آن گذشته‌اند.

سپس می‌افزاید: اگر بعضی از آنان، حتی چند مورد از خطاهای وی را یادآور شده بودند، من ضرورتی برای نوشتن این کتاب نمی‌دیدم، ولی چه کنم که همه سکوت کردند.

بد نیست در اینجا به اولین و آخرین ایراد او (از ۳۳ مورد) اشاره کنم.

غلو و زیاده روی درباره صالحان

محمّد بن عبدالوہاب در آغاز کتاب «کشف الشبهات» می‌گوید: «توحید، دین پیامبرانی است که خدا آنها را به سوی بندگانش فرستاده است، اول آنها نوح (علیه السلام) است، خداوند او را به سوی قومش فرستاد در زمانی که آنها درباره «صالحان» غلو کرده بودند».

سپس «ابن فرحان» می‌گوید: آغاز این سخن صحیح است ولی پایانش ناصواب و مقدمه ای است برای تکفیر!

صفحه ۱۵۴

زیرا خداوند نوح را برای دعوت به سوی خداوند یگانه و ترک شرک فرستاد، چون آنها بت‌هایی را به نام ودّ و سواع و... می‌پرستیدند، مشکل آنها تنها غلو درباره صالحان نبود، غلو و زیاده روی ممکن است گاهی سبب شرک شود، ولی هر زیاده روی شرک نیست که به بهانه آن خون مسلمین ریخته شود.

سپس می‌افزاید: من هرگز نمی‌گویم زیاده روی‌هایی که درباره صالحان و بزرگان دین می‌شود یا بعضی مراسم خرافی صحیح است، من می‌گویم خطاست ولی کفر نیست.

گویا شیخ می‌خواسته است با این سخن خود به ایراد مهمی که بر او می‌کردند پاسخ گوید. به شیخ ایراد می‌کردند کسانی را که تو تکفیر می‌کنی و با آنها می‌جنگی و به قتل می‌رسانی، مسلمانانی هستند که نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و حج بجا می‌آورند. او می‌خواست بگوید چون درباره بزرگان دین زیاده روی می‌کنند، پس همگی کافرند حتی از مشرکان عصر جاهلیت بدترند! (۱)

کوتاه سخن این که تهمت شرک و آن هم «شرک اکبر» یعنی شرکی که سبب اباحه اموال و نفوس گردد، تهمت کوچکی نیست که به هر کس که اندک زیاده روی درباره یکی از بزرگان دین کند، بزنند و جان و مال او را مباح دانند.

«ابن فرحان» از این تعجب می‌کند که این مخالفان غلو، خودشان

پاورقی

۱. داعیه و لیس نییاً، صفحه ۳۳ (با تلخیص).

صفحه ۱۵۵

درباره شیخ محمّد بن عبدالوہاب چنان مرتکب غلو شده‌اند که او را از هر خطا مبرا می‌پندارند، حتی یکی از آنها از او تعبیر به «شیخ الوجود» می‌کند. (۱) تعبیری که حتی درباره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آن را جایز نمی‌شمرند!

و در آخرین ایراد (ایراد سی و سوم) به شیخ می‌گوید او در صفحه ۷۰، از کتاب خود تنها گروهی را که از مسأله کفر استثنا کرده همان «مکره» است یعنی کسی که او را مجبور کنند که سخن کفرآمیزی بر زبان جاری سازد و به آیه (إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ...) استناد جسته،

سپس ابن فرحان گروه دیگری را می‌شمرد که بر اثر جهل و نادانی یا اشتباه در فهم معانی آیات و روایات به انکار بعضی از مسائل دین برخاسته‌اند (در حالی که اصول اسلام را قبول دارند) اینها نیز به مقتضای آیات قرآن و روایات معذورند و کافر نیستند. سپس می‌افزاید: یکی از عیوب روش شیخ آن است که یک آیه یا یک حدیث را می‌گیرد و بقیه آیات و احادیث را رها می‌سازد و این اشتباه بزرگی است.

فصل دوم: نقد آرای شیخ در کتاب «الدرر السنیه»

در این فصل کتاب به سراغ نقد آرای شیخ در کتاب «الدرر السنیه» می‌رود و ۴۰ مورد از خطاهای او را متذکر می‌شود، از جمله این که

پاورقی

۱. داعیه و لیس نبیاً، صفحه ۱۴.

صفحه ۱۵۶

طبق آنچه در این کتاب آمده (۱) علمای نجد و قضات آن منطقه هیچ یک معنی لا إله إلا الله را نمی‌دانند و میان دین محمد (صلی الله علیه و آله) و دین «عمرو بن لحي» (بت پرست معروف عصر جاهلیت) تفاوتی قائل نیستند، بلکه دین عمرو بن لحي را بهتر می‌شمردند و دین صحیح می‌دانند!!

به این ترتیب تمام علما و فقها و قضات منطقه را مشرک و کافر قلمداد می‌کند. آنگاه به ذکر کتاب‌هایی که درباره علما و فقهای این سرزمین نوشته شده، می‌پردازد و می‌گوید این یک نمونه روشن است که شیخ محمد راه خطا را در تکفیر مسلمین می‌پیمود. از جمله مواردی که به عنوان غلو در تکفیر از سوی این گروه تندرو وهابی می‌شمرد، دو مورد زیر است:

۱- تکفیر شیعه: شیخ محمد بن عبدالوهاب در این زمینه می‌گوید کسی که در کفر شیعه شک کند، کافر است! (۲)

ابن فرحان می‌افزاید: در حالی که این تیمیه با آن همه غلو و عداوات نسبت به شیعه، آنها را مسلمان - هر چند اهل بدعت! - می‌شمرد و با صراحت می‌گوید، کافر نیستند. (۳)

نگارنده می‌گوید: به دنبال این فتاوی غیر انسانی و غیر اسلامی

پاورقی

۱. الدرر السنیه، جلد ۱۰، صفحه ۵۱.

۲. همان مدرک، صفحه ۳۶۹.

۳. داعیه و لیس نبیاً، صفحه ۸۶.

صفحه ۱۵۷

بود که ریختن خون شیعیان که پیشروترین مکتب توحید را در اسلام بنا نهاده‌اند و غارت اموال آنها در مناطق مختلف آغاز شد و هنوز ادامه دارد.

۲- شیخ می‌گوید: هر کس یک فرد صحابی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را (هر کس باشد) لعن کند کافر است! (۱) در حالی که به گفته ابن فرحان مالکی معاویه طبق صریح «صحیح مسلم» (۲) دستور سب حضرت علی (علیه السلام) را صادر کرد (و ده ها سال آن حضرت را بر فراز منابر به امر معاویه سب می‌کردند) آیا با این حال معاویه مسلمان بود؟ (۳)

نکته جالب این که: این عالم سنی مالکی می‌گوید: بسیار دیده شده که شیخ محمد در مقام دفاع از خود می‌گوید: «دشمنان می

گویند من به مجرّد سوء ظن، افراد را تکفیر می‌کنم یا افراد جاهل را که اقامه حجّت بر آنها نشده، کافر می‌شمرم. این بهتان عظیمی پاورقی

۱. الدرر السنیه، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۹.

۲. او از سعد بن ابیوقاص پرسید چرا (با این که دستور دادم) علی را سبّ نمی‌کنی؟ سعد پاسخ داد: به خاطر سه جمله ای که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در عظمت علی (علیه السلام) شنیدم (آن گاه آنها را نقل کرد) صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضایل علی بن ابی طالب، حدیث سوم).

برای آگاهی از ترویج سبّ و ناسزاگویی معاویه نسبت به علی (علیه السلام) رجوع کنید به: تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۵۲ و ۱۸۸؛ کامل ابن اثیر، جلد ۳، صفحه ۴۷۲ و جلد ۵، صفحه ۴۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، جلد ۴، صفحه ۵۶ و عقد الفرید، جلد ۴، صفحه ۳۶۶.

۳. داعیه و لیس نبیاً، صفحه ۸۶.

صفحه ۱۵۸

است، آنها می‌خواهند مردم را از دین خدا و رسولش دور سازند! (۱)

ابن فرحان می‌گوید: همین تعبیر شیخ خود یک تکفیر ضمنی است، نسبت به تمام کسانی که مذهب وهابیت را نپذیرفته اند، زیرا منظورش از دین خدا و رسول که می‌خواهند مردم را از آن دور کنند همان آیین وهابیت است، بنابراین، مخالفان وهابیت کافر به دین خدا و رسولند! (۲)

تناقض در کلمات شیخ

ابن فرحان به دنبال این سخن به تناقض های صریح دیگری در کلام پیشوای وهابیان اشاره کرده، می‌گوید: اشتباهات و خطاهای فراوانی به شیخ نسبت داده اند و او آنها را از خود دفع می‌کند، در حالی که غالب آنها در کلماتش وجود دارد! سپس او ۲۵ مورد از این نسبت ها را با ذکر مأخذ و مدرک بر می‌شمرد، از جمله، این که شیخ انکار می‌کند که:

۱- کتب مذاهب چهارگانه اهل سنت را باطل می‌داند!

۲- کسی که به صالحان توسّل جوید، کافر است!

۳- اگر توانایی پیدا کند گنبد و بارگاه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را ویران می‌کند! (و مانند قبور ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و سایر بزرگان بقیع با زمین یکسان می‌سازد).

پاورقی

۱. الدرر السنیه، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۳.

۲. داعیه و لیس نبیاً، صفحه ۱۰۷.

صفحه ۱۵۹

۴- او زیارت قبر پیامبر را حرام می‌شمرد!

۵- او همه مردم، جز کسانی را که از او پیروی می‌کنند، کافر می‌داند!

و امثال این ها را انکار کرده، در حالی که صریحاً یا به طور ضمنی در سخنان او، در کتابهایش دیده می‌شود و این تناقض شگفت آوری است.

توضیح

حسن بن فرحان مالکی در فصل سوم کتاب خود «داعیه و لیس نبیاً» می گوید: متأسفانه شاگردان و مقلدین شیخ همان راه او را در تکفیر پیمودند، و حکم کفر بسیاری از قبایل عرب و غیر عرب و بسیاری از پیروان مذاهب اسلامی و جمعی از علمای معروف مسلمین را صادر کردند. (۱)

از جمله:

۱- تصریح به این که اهل مکه و مدینه (که آن روز مذهب و هابیت را پذیرفته بودند) همگی کافرند. (۲)

پاورقی

۱. و به تعبیر دیگر از چپ و راست حکم کفر دادند و همه مسلمین را از زیر تیغ تکفیر گذراندند.

۲. الدرر السنیة، جلد ۹، صفحه ۲۸۵.

صفحه ۱۶۰

۲- هر کس دعوت محمد بن عبدالوهاب را پذیرفته ولی عقیده دارد که پدرانش مسلمان از دنیا رفتند کافر است!! باید او را توبه دهند، هر گاه از سخن خود توبه نکرد، گردنش را می زنند! و مال او تعلق به بیت المال دارد!! و اگر حج بجا آورده چون قبل از قبول و هابیت بوده مشرک بوده و باید حج را اعاده کند! (۱)

۳- دولت عثمانی کافر بود و هر کس آن دولت را کافر نداند، کافر است! (۲)

۴- اشاعره کافرند و معنی شهادتین را نمی دانند (۳)، معتزله نیز کافرند! (۴)

۵- مانع الزکاة کافر است. (۵)

۶- کسانی که غیر مسلمانان را در دفاتر و شغل ها و خانه های خود استخدام می کنند که بسیاری از واجبات را ترک کرده و بسیاری از محرمات را انجام می دهند و از شهادتین چیزی جز الفاظ آن را نمی فهمند، همگی کافر و مرتدند! (۶)

پاورقی

۱. الدرر السنیة، جلد ۱۰، صفحه ۱۴۳ و ۱۳۸.

۲. همان مدرک، صفحه ۴۲۹.

۳. همان مدرک، جلد ۱، ص ۳۶۴.

۴. همان مدرک، صفحه ۳۵۷.

۵. همان مدرک، جلد ۱۰، صفحه ۱۷۷.

۶. همان مدرک، جلد ۱۵، صفحه ۴۸۶.

صفحه ۱۶۱

حسن بن فرحان بعد از ذکر موارد ۲۷ گانه ای که شاگردان شیخ و پیروان او از تکفیر مسلمین سر داده اند، می افزاید: «بعد از این همه زیاده روی در امر تکفیر که نظیر آن را سراغ نداریم، گروهی از علمای و هابی حملات خشونت آمیز تکفیری خود را متوجه «سید قطب» و «مودودی» و «اخوان المسلمین» و «حزب التحریر» کرده اند. درست است که این ها در جانب سیاسی گرفتار زیاده روی بودند، ولی زیاده روی آنها هرگز به پای زیاده روی وهابیان در همه جوانب، اعم از سیاسی، عقیدتی، فقهی، فرهنگی و اجتماعی نمی رسد، انصاف هم چیزی خوبی است». (۱)

سپس می افزاید: «در عبارات گذشته بیندیشید، آیا چیزی از برنامه های به اصطلاح جهادی! (و حمله بر مسلمین) باقی مانده که

و هابیون نگفته باشند» (۲).

و در پایان این بحث متذکر می شود که بعد از محمد بن عبدالوهاب موج تکفیر دامان خود و هابیان را نیز گرفت و بعضی بعض دیگر را تکفیر کردند و زانیشان را به اسارت گرفتند! سپس نمونه های متعددی از آن را با استناد به کتاب الدرر السنیة ذکر می کند. (۳)

پاورقی

۱. داعیه و لیس نبیا، صفحه ۱۱۷.

۲. همان مدرک.

۳. داعیه و لیس نبیا، صفحه ۱۲۳ به بعد.

صفحه ۱۶۲

در برابر این نقطه های تاریک و اشمئزاز آور به نقطه قوتی در پایان این فصل نیز اشاره می کند و می گوید: فرزند بنیانگذار مذهب وهابی به نام عبدالله بن محمد هنگامی که بعد از سقوط «درعیه» (یکی از شهرهای حجاز) به مصر رفت و از آن محیط بسته تعصب آلود به محیط باز منتقل شد و به علوم تازه ای دست یافت، رو به مکتب اعتدال آورد، حکم به تکفیر گروه های مختلفی از مسلمین را به خاطر پاره ای از بدعت ها که پدرش به آن معتقد بود نفی کرد و گفت هیچ کس را نمی توان کافر دانست، مگر آن کس که منکر ضروری دین باشد یا کاری که به اجماع مسلمین سبب کفر است انجام دهد. (۱)(۲)

در چهارمین بخش این کتاب سخن از مخالفان شیخ به میان می آورد که او (شیخ) و تمام وهابیون را تکفیر کردند، سپس به دفاع از آنها می پردازد و می گوید: این گونه تکفیرها نیز اعتباری ندارد، تنها باید به خطای آنها - به خصوص در مسأله تکفیر - اعتراف کرد.

وی در این فصل، ۲۲ نفر از علمای معروف اهل سنت را نام می برد که غالب آنها اهل نجد و مکه بودند و بعضی از علمای دمشق، عراق، تونس و مراکش، همه به مخالفت با شیخ برخاستند، و بعضی

پاورقی

۱. الدرر السنیة، جلد ۱۰، صفحه ۲۴۴.

۲. داعیه و لیس نبیا، صفحه ۱۲۵.

صفحه ۱۶۳

از آنها کتب ردیه ای در رد سخنان محمد بن عبدالوهاب نگاشتند. (۱)

به این ترتیب نشان می دهد که اکثر معارضین او کسانی بودند که از منطقه خود او برخاستند یا از خویشان نزدیک او بودند!

مهمترین اتهامات پیشوایان وهابی

ابن فرحان در ذیل بحث سابق، مهم ترین ایراداتی را که علمای معروف اهل سنت به شیخ گرفتند در چهار چیز خلاصه می کند:

۱- تکفیر مسلمین.

۲- ادعای نبوت. (به زبان حال نه به زبان قال)

۳- قائل شدن به تشبیه و جسم بودن خداوند.

۴- انکار کرامات اولیاء و بزرگان دین.

سپس می گوید: اتهام عمده، همان اولی است که هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند.

آنگاه از شیخ احمد زینی دحلان، عالم و نویسنده معروف در کتاب «دعوی المناوئین» نقل می‌کند که او می‌گوید: «وهابی‌ها هیچ کس را موحد نمی‌دانند، مگر کسی که از تمام گفته‌های آنها پیروی کند!». (۲)

از عالم مشهور دیگری به نام «زهاوی» نقل می‌کند که اگر کسی سؤال کند مذهب وهابیون کدام و نتیجه این مذهب چه چیزی پاورقی

۱. داعیه و لیس نبیاً، از صفحه ۱۲۷ تا ۱۳۳ .

۲. دعوی المناوئین، صفحه ۱۶۶ .

صفحه ۱۶۴

می‌باشد؟! من در جواب هر دو سؤال می‌گویم: «حکم به کفر همه مسلمین جهان! این پاسخ کوتاه برای این گونه سؤال‌ها کافی است». (۱)

نامبرده (حسن بن فرحان) سعی می‌کند که شیخ را از سه اتهام دیگر تبرئه کند، ولی اتهام اول که آن را با تأکید تمام پذیرفته، اتهام کوچکی نیست، با این که قرآن صریحاً از متهم ساختن مسلمین و حتی کسانی که در ظاهر ادعای اسلام می‌کنند (مادامی که منکر ضروریات اسلام نشده‌اند) منع می‌کند (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) (۲) «ر» به کسی که اظهار اسلام می‌کند نگویید مسلمان نیستی تا بدین وسیله، سرمایه ناپایدار دنیا را به دست آورید (و اموال او را به غنیمت گیرید) .

آیا با صراحت این آیه شریفه، جایی برای تکفیر مسلمین، آن هم بر اثر اشتباهات روشن تکفیر کننده، در مسأله توحید و شرک باقی می‌ماند.

در جای دیگر می‌فرماید: (وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا) (۳) «ر» هر کس فرد مؤمنی را عمدتاً به قتل برساند، کیفر او جهنم است، جاودانه در آن می‌ماند و خدا او را غضب و لعن می‌کند و عذاب عظیمی برای او

پاورقی

۱. دعوی المناوئین، صفحه ۱۶۷ .

۲. نساء، آیه ۹۴ .

۳. نساء، آیه ۹۳ .

صفحه ۱۶۵

فراهم ساخته است».

این آیه پشت هر انسان با ایمانی را می‌لرزاند، تهدید به آتش دوزخ، آن هم به صورت خلود و جاودانگی توأم با قهر و غضب الهی، تعبیری است که درباره هیچ گناهی از گناهان کبیره - جز قتل نفس - نیامده است.

تعبیر به خلود و جاودانگی عذاب الهی - با توجه به این که این کیفر عظیم مخصوص افراد بی‌ایمان است - نشان می‌دهد که قاتلان مسلمین به یقین بی‌ایمان از دنیا می‌روند، تا راه برای خلود آنها در دوزخ باز شود.

حال فکر کنید چگونه خواهد بود حال کسانی که مؤمنان نمازخوان و روزه گیر و مؤدب به تمام آداب اسلامی را به بهانه‌های واهی به قتل رساندند، زنانشان را اسیر کردند و اموالشان را به غارت بردند. نه یک نفر بلکه صدها و هزاران نفر را اعم از زن و مرد و کودک شیرخوار و پیر و جوان. و نام آن را دین اسلام و توحید محمّدی گذاردند و خود را اهل نجات می‌دانند، نعوذ بالله العظیم!

و حال آن که مصداق آیه شریفه (وَرَبِّينَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ) (۱) «ر» شیطان اعمال ناروای آنها را

در نظرشان تزئین کرد و آنها را از راه حق باز داشت و لذا هدایت نمی شوند»، هستند.

پاورقی

۱. نمل، آیه ۲۴.

صفحه ۱۶۶

خوشبختانه اخیراً بسیاری از پیروان این مذهب به اشتباه خود پی برده اند و تکفیر مسلمین را گناهی عظیم می دانند، هر چند از نظر آنها، اهل بدعت باشند و ان شاء الله این طلیعه مبارکی است برای پیراستن آیین پاک اسلام، از خشونت و ترور و ارهاب و نمایان ساختن مهر و محبت و عطوفت اسلامی که نمونه های آن را در دو کتاب «مفاهیم يجب أن تصحح» و «داعیه و لیس نبیاً» و طرفداران این دو کتاب ملاحظه کردید.

در پایان - به عنوان حسن ختام - به سراغ اعلامیه مهمی می رویم که جمعی از علما و فقها و محدثان عربستان سعودی از وهابیون معتدل، آن را اخیراً نگاشته و منتشر ساخته اند :

این اعلامیه در جراید متعددی چاپ شد، ولی ما آن را از کتاب «معجم طبقات المتکلمین» نقل می کنیم.

صفحه ۱۶۷

صفحه ۱۶۸

صفحه ۱۶۹

بیانیه هیئت علمای بزرگ سعودی

نخست متن عربی این بیانیه که در مورد محکوم ساختن خشونت های وهابیان است، تقدیم می گردد:

بیان من هیئت کبار العلماء

الحمد لله، و الصلاة والسلام على رسول الله، و على آله و صحبه و من اهتدى بهداه، أما بعد:

فقد درس مجلس هيئة كبار العلماء في دورته التاسعة و الأربعين المنعقدة بالطائف ابتداء من تاريخ ۲/۴/۱۴۱۹ هـ، ما يجري في كثير من البلاد الاسلامية و غيرها من التكفير و التفجير، و ما ينشأ عنه من سفك الدماء، و تخریب المنشآت و نظراً الى خطورة هذا الامر، و ما يترتب عليه من إزهاق أرواح بريئة، و إتلاف أموال معصومة، و إخافة للناس، و زعزعة لأمنهم و استقرارهم، فقد رأى المجلس إصدار بيان يوضح فيه حكم ذلك نصحاً لله و لعباده، و ابراء للذمة، و إزالة للبس

صفحه ۱۷۰

في المفاهيم لدى من اشته عليه الأمر في ذلك، فنقول و بالله التوفيق:

اولاً : التكفير حكم شرعى، مردّه الى الله و رسوله، فكما أن التحليل و التحريم و الإيجاب، إلى الله و رسوله، فكذلك التكفير، و ليس كل ما وصف بالكفر من قول أو فعل، يكون كفراً أكبر، مخرجاً عن الملة.

و لما كان مردّ حكم التكفير إلى الله و رسوله لم يجز أن نُكفّر إلاّ - من دلّ الكتاب و السنّة على كفره دلالة واضحة، فلا- يكفى في ذلك مجرد الشبهة و الظن، لما يترتب على ذلك من الأحكام الخطيرة، و إذا كانت الحدود تُدرأ بالشبهات، مع أن ما يترتب عليها أقلّ ممّا يترتب على التكفير، فالتكفير أولى أن يدرأ بالشبهات، و لذلك حذر النبي (صلى الله عليه وآله) من الحكم بالتكفير على شخص ليس بكافر، فقال : «أئما امرئ قال لا-خيه: يا كافر، فقد باء بها أحدهما، ان كان كما قال و إلا رجعت عليه». و قد يرد في الكتاب و السنّة ما يفهم منه أن هذا القول أو العمل أو الاعتقاد كفر، و لا- يكفر من اتصف به، لوجود مانع يمنع من كفره، و هذا الحكم كغيره من الاحكام التي لا تتم إلا بوجود أسبابها و شروطها، و انتفاء موانعها كما في الإرث، سببه القرابة - مثلاً - و قد لا يرث

بها لوجود مانع كاختلاف الدين، و هكذا الكفر يُكره عليه المؤمن فلا يكفر به. و قد ينطق المسلم بكلمة الكفر لغلبة فرح أو غضب أو نحوهما فلا يكفر بها لعدم القصد، كما في قصة الذي قال: «اللهم أنت عبدى و أنا ربك» أخطأ من شدة الفرح.

صفحه ۱۷۱

و التسرع في التكفير يترتب عليه أمور خطيرة من استحلال الدم و المال، و منع التوارث، و فسخ النكاح، و غيرها مما يترتب على الردء، فكيف يسوغ للمؤمن أن يقدم عليه لأدنى شبهة.

و جملة القول: أن التسرع في التكفير له خطره العظيم لقول الله عز و جل: (قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ). (۱)

ثانياً: ما نجم عن هذا الاعتقاد الخاطيء من استباحة الدماء و انتهاك الأعراض، و سلب الأموال الخاصة و العامة، و تفجير المساكن و المركبات، و تخريب المنشآت، فهذه الأعمال و أمثالها محرمة شرعاً بإجماع المسلمين؛ لما في ذلك من هتك لحرمة الأنفس المعصومة، و هتك لحرمة الأموال، و هتك لحرمت الأمن و الاستقرار، و حياة الناس الأمنيين المطمئنين في مساكنهم و معاشهم، و غدوهم و رواحهم، و هتك للمصالح العامة التي لا غنى للناس في حياتهم عنها.

و قد حفظ الإسلام للمسلمين أموالهم و أعراضهم و أبدانهم و حرم انتهاكها، و شدد في ذلك و كان من آخر ما بلغ به النبي (صلى الله عليه و آله) أمته فقال في خطبة حجة الوداع: «إن دماءكم و أموالكم و أعراضكم عليكم حرام كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا، في بلدكم هذا». ثم قال (صلى الله عليه و آله): «ألا هل بلغت؟ اللهم فاشهد». متفق عليه.

پاورقی

۱. أعراف، آیه ۳۳.

صفحه ۱۷۲

و قال (صلى الله عليه و آله): «كل المسلم على المسلم حرام دمه و ماله و عرضه».

و قال عليه الصلاة و السلام: «اتقوا الظلم فإن الظلم ظلمات يوم القيامة».

و قد توعد الله سبحانه من قتل نفساً معصومة بأشد الوعيد، فقال سبحانه في حق المؤمن: (وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا). (۱)

و قال سبحانه في حق الكافر الذي له ذممة، في حكم قتل الخطأ: (إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدَوِّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَخْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةً) (۲) فإذا كان الكافر الذي له أمان إذا قتل خطأ، فيه الدية و الكفارة، فكيف إذا قتل عمداً، فان الجريمة تكون أعظم، و الإثم يكون أكبر. و قد صح عن رسول الله (صلى الله عليه و آله) إنه قال: «من قتل معاهداً لم يرح رائحة الجنة».

ثالثاً: إن المجلس اذ يبين حكم تكفير الناس بغير برهان من كتاب الله و سنة رسوله (صلى الله عليه و آله) و خطورة اطلاق ذلك، لما يترتب عليه من شرور و آثام، فإنه يعلن للعالم أن الإسلام برىء من هذا المعتقد الخاطيء، و أن ما يجرى في بعض البلدان من سفك الدماء البريئة، و تفجير للمساكن و المركبات و المرافق العامة و الخاصة، و تخريب للمنشآت هو عمل إجرامى، و الإسلام برىء منه، و هكذا كل مسلم يؤمن بالله و

پاورقی

۱. نساء، آیه ۹۳.

۲. نساء، آیه ۹۲.

صفحه ۱۷۳

اليوم الآخر برىء منه، و إنما هو تصرف من صاحب فكر منحرف، و عقيدة ضالمة، فهو يحمل إثمه و جرمه، فلا يحتسب عمله على

الإسلام، و لا علی المسلمین المهتدین بهدی الإسلام، المعتصمین بالکتاب و السنّة، المستمسکین بحبل الله المتین، و إنّما هو محض إفساد و إجرام تأباه الشریعة و الفطرة؛ و لهذا جاءت نصوص الشریعة قاطعة بتحريمه، محدّرة من مصاحبة أهله...

رئیس المجلس

عبدالعزیز بن عبدالله بن باز

صالح بن محمد اللحیدان عبدالله بن عبدالرحمن البسام عبدالله بن سلیمان بن تقیّع عبدالعزیز بن عبدالله بن محمد آل الشیخ

محمد بن صالح العثیمی ناصر بن حمد الراشد

عبدالله بن محمد بن ابراهیم آل الشیخ محمد بن عبدالله السییل محمد بن سلیمان البدر عبدالرحمن بن حمزة المزروقی راشد بن صالح

بن خنینه. عبدالله بن عبدالمحسن التركي عبدالله بن عبدالرحمن الغدیان د. عبدالوهاب بن ابراهیم أبوسلیمان محمد بن ابراهیم بن

جیر محمد بن زیاد آل سلیمان د. صالح بن فوزان الفوزان د. صالح بن عبدالرحمن الأطرمحسن بن جعفر العتمی د. بکر بن عبدالله

ابوزید

صفحه ۱۷۴

ترجمه بیانیه هیئت علمای بزرگ سعودی

الحمد لله، و الصلاة و السلام علی رسول الله، و علی آله و صحبه و من اهتدی بهداه، اما بعد:

هیئت «کبار العلماء» در جلسه چهل و نهم که در طائف از تاریخ ۲/۴/۱۴۱۹ هجری قمری تشکیل شد، حوادثی را که در کشورهای اسلامی و غیر آن، از تکفیر و انفجارها و امور ناشی از آن، از خونریزی‌ها و نابود کردن مؤسّسات مختلف اتفاق افتاده، مورد بررسی قرار داد، و نظر به اهمّیت این موضوع و پی آمدهای آن، اعّمن از کشتن بی گناهان و اتلاف اموال، و ایجاد رعب و وحشت در مردم، و ایجاد ناامنی و تزلزل و بی ثباتی در جامعه، مجلس تصمیم گرفت حکم این موضوع را طّی بیانیه ای به عنوان خیرخواهی الهی بندگان خدا و ادای تکلیف، و رفع هرگونه اشتباه از کسانی که گرفتار اشتباه در مفاهیم اسلامی شده اند، روشن سازد. به همین دلیل نکات زیر را یادآور می شود و از خداوند توفیق می طلبد:

۱- تکفیر (کسی را کافر دانستن) یک حکم شرعی است که باید معیارش از سوی خدا و رسول او تعیین گردد، همان گونه که حلال و حرام و واجب باید از سوی خدا باشد، همچنین تکفیر، و گفتار و رفتاری که (در کتاب و سنّت) گناه کفر بر آن اطلاق شده به معنی «کفر اکبر» که سبب خروج از دین اسلام می شود، نیست.

بنابراین - چون باید حکم به کفر از سوی خدا و رسولش باشد -

صفحه ۱۷۵

جایز نیست کسی را تکفیر کنیم مگر این که دلیل روشنی از کتاب و سنّت بر کفر او گواهی دهد، و گمان و احتمال هرگز کافی نیست، زیرا احکام سنگینی بر این حکم بار می شود. هنگامی که ما، در مورد حدود معتقدیم طبق قاعده «الحدود تدرء بالشبهات» باید بدون قطع و یقین اقدام نکنیم، مسلماً مسأله «تکفیر» به خاطر آثار مهمّی که دارد از حدود مهم تر است و لذا پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همگان را از تکفیر کسی که واقعاً کافر نیست، بر حذر داشت و فرمود: هر کس به برادر مسلمانش بگوید: ای کافر! اگر راست بگوید، طرف مقابل گرفتار عذاب الهی می شود و اگر دروغ بگوید به خودش باز می گردد.

گاه در کتاب و سنّت تعبیری دیده می شود که فلان سخن یا عمل یا اعتقاد موجب کفر است، در حالی که موانعی وجود دارد که جلو این حکم را می گیرد، و این مانند احکام دیگری است که بدون اجتماع اسباب و شرایط و نفی موانع حاصل نمی گردد، مثلاً ارث یکی از احکام الهی است که به سبب خویشاوندی صورت می گیرد ولی گاه موانعی وجود دارد که جلو این حکم را می

گیرد، مانند اختلاف در دین. همچنین گاه کسی را اجبار بر ادای کلمات کفرآمیز می‌کنند در حالی که سبب کفر او نمی‌شود (چون مجبور شده است) و نیز گاهی انسان سخن کفرآمیزی بر اثر شدت خوشحالی یا غضب و مانند آن می‌گوید (در حالی که از حالت طبیعی خارج شده) و این موجب کفر او نمی‌شود چون قصدی ندارد، شبیه داستان معروفی که کسی از صفحه ۱۷۶

شدت خوشحالی می‌گفت «خداوندا تو بنده منی و من پروردگار توأم!».

آثار مهم و خطرناکی بر شتاب در تکفیر مترتب می‌شود از جمله مباح شمردن خون و مال آن شخص، و جلوگیری از ارث او و جدایی از همسرش و غیر اینها که از آثار ارتداد است، بنابراین چگونه جایز است مسلمان به کمترین شبهه ای چنین نسبتی به کسی بدهد (و این همه مسئولیت را بپذیرد؟).

حاصل این که: شتاب در تکفیر خطرات عظیمی دارد زیرا خداوند متعال می‌فرماید: (قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ). (۱) (طبق این آیه هرگونه کار زشت و ظلم و شرک و نسبت ناروا و سخن بی دلیل نسبت به خداوند حرام شمرده است).

۲- آنچه از این عقیده باطل (نسبت شرک به مسلمین) حاصل شده، یعنی خون‌ها را مباح شمردن و عیض و آبروی مردم را بردن و اموال آنها را غارت کردن و منفجر ساختن خانه‌ها و وسایل نقلیه و مراکز اداری و تجاری، این اعمال و مانند آن به اجماع همه مسلمین حرام و گناه است، زیرا سبب هتک حرمت نفوس و اموال است و امتیت و آرامش زندگی مردمی را که در خانه‌ها و مراکز کار صبح و شام

پاورقی

۱. اعراف، آیه ۳۳.

صفحه ۱۷۷

رفت و آمد دارند از بین می‌برد، و مصالح عمومی جامعه را که بدون آن نمی‌توانند زندگی کنند بر باد می‌دهد.

این در حالی است که اسلام اموال و اعراض و نفوس مسلمین را محترم شمرده و به هیچ کس اجازه تجاوز به حریم آنها نمی‌دهد، و از آخرین اموری که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در خطبه حجّه الوداع به همه مسلمانان ابلاغ کرد این بود که فرمود: خون‌ها و اموال و اعراض شما بر یکدیگر محترم است مانند احترام امروز (روز عید قربان) و احترام این ماه (حرام) و احترام این سرزمین مقدّس (مکه) (برای تأکید) فرمود: خداوندا گواه باش (من آنچه را باید بگویم) گفتم! این حدیث مورد اتفاق همه محدّثان است.

و نیز فرمود: تمام هستی مسلمان بر مسلمان حرام است، خونس، مالش و ناموس و عرضش و نیز فرمود: از ظلم بپرهیزید که ظلم در قیامت ظلمات است.

و نیز خداوند سبحان کسی را که خون بی گناهی را بریزد به اشدّ مجازات تهدید کرده و فرمود: «هر کس فرد با ایمانی را عمدتاً به قتل برساند، مجازاتش دوزخ است و برای همیشه در آن خواهد ماند و خداوند او را مورد غضب و لعن خود قرار خواهد داد و مجازات عظیمی برای او قرار داده است». (۱)

و نیز درباره قتل سهوی کافری که در امان مسلمین زندگی می‌کند،

پاورقی

۱. نساء، آیه ۹۳.

صفحه ۱۷۸

فرموده «باید دیه و کفاره بدهید» (۱).

با این حال قتل عمد او چه حکمی خواهد داشت. به یقین جرم او عظیم تر و گناه آن سنگین تر خواهد بود. در حدیث صحیح از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است کسی که غیر مسلمانی را که با مسلمین پیمان دارد به قتل برساند، هرگز بوی بهشت را نخواهد شنید!

۳- این مجلس با توجه به حکمی که در بالا نسبت به تکفیر مردم بدون دلیل از کتاب و سنت صادر کرده و اهمیت آن را به سبب آثار شوم و گناهانی که بر آن مترتب می شود، بیان داشته به تمام مردم جهان اعلام می کند که اسلام از این گونه عقیده های باطل بیزار است و آنچه در بعضی از کشورها از ریختن خون بی گناهان و منفجر ساختن مساکن و مرکب ها و مراکز عمومی و خصوصی و تخریب کارگاه ها و مانند آن صورت می گیرد، عملی جنایت کارانه می داند که اسلام از آن بیزار است. همچنین هر مسلمانی که به خدا و روز جزا ایمان دارد از این اعمال بیزار می باشد، و این کارها تنها کار کسانی است که دارای افکار منحرف و گمراهند و گناه و جرم آن به گردن آنهاست و هرگز نباید به حساب اسلام و مسلمانانی که به هدایت اسلام هدایت شده اند و متمسک به کتاب و سنت و پیرو قرآن مجیدند، گذارد. این کارها فساد و جنایت بزرگی است که شریعت اسلام و فطرت پاک

پاورقی

۱. برگرفته از آیه ۹۲ سوره نساء .

صفحه ۱۷۹

انسانی آنها را نمی پذیرد.

لذا روایات اسلامی به طور قاطعانه آن را تحریم کرده، و از همنشینی با این گونه افراد بازداشته است...» سپس این بیانیته با آیات و روایاتی که نشان می دهد اسلام دین محبت و دوستی و تعاون در نیکی و تقوی و گفتگوی منطقی و حکیمانه و پرهیز از هرگونه خشونت و پرخاشگری است، پایان داده شده است. (۱)

تحلیل کوتاهی در مورد این بیانیته

این بیانیته که به امضای برترین مقام مذهبی وهابیت عربستان در عصر خودش یعنی «عبدالعزیز بن عبدالله بن باز» و ۲۰ نفر از علمای طراز اول آنان رسیده و کمی قبل از فوت آن عالم معروف مذهبی وهابی تهیه شده، حاوی نکات مهمی است که به بعضی از آن ذیلا اشاره می شود:

۱- گرچه سزاوار بود این بیانیته پیش از آن همه خونریزی و هتک نفوس و اموال و اعراض منتشر می شد، و بی شباهت به نوشداروی بعد از مرگ سهراب نیست، ولی با توجه به این که ضرر را از هر جا

پاورقی

۱. این بیانیته در بسیاری از جراید و مطبوعات عربستان سعودی انتشار یافت و ما آن را از کتاب معجم طبقات المتکلمین، جلد ۴، صفحه ۱۰۰ نقل کردیم.

صفحه ۱۸۰

جلوگیری کنند سود و منفعت است، جای تقدیر و تشکر فراوان دارد که در برابر گروه تندروان که مدعی پیروی از دستورات شارع هستند، اتمام حجت بسیار قوی و گویا شده است و روشن ساخته اند آنها که پیرو این بیانیته نیستند، پیروان هوی و هوس های خویشتن می باشند نه دستورات اسلامی و در یک کلمه اسلام از این کارها بیزار است.

۲- این بیانیته عملاً راه را برای نقد افکار و عقاید شیخ محمد بن عبدالوهاب گشوده که حتی وهابیان می توانند با حفظ احترام او،

افکارش را نقد کنند و به جمع بندی معتدل تری در آیین و هابیت برسند که بتوانند با سایر مسلمین جهان تعامل خوبی داشته باشند.

۳- این بیائیه که با تعبیراتی حساب شده همراه است به تندروان و هابی اعلام می کند که دوران تکفیر مسلمین گذشته است، و نباید و نمی توان هر کس را که موافق افکار آنها نیست، متهم به کفر کرد و جان و مال و عرض او را بر باد داد، و این کار ممکن است سبب کفر عامل آن گردد.

۴- این بیائیه خدمت خوبی به جهان اسلام می کند و چهره کریه خشونت باری را که این گروه، از اسلام، در برابر جهانیان ترسیم کرده اند تا حد زیادی اصلاح می کند و نشان می دهد مسلمانان واقعی از این کارها بیزارند، گرچه برچیدن آثار منفی آن اعمال خشونت بار که سالیان دراز انجام شده به این آسانی ممکن نیست، به خصوص این که بهانه خوبی به دست ارباب کلیسا و صهیونیست ها داده، که آن را

صفحه ۱۸۱

چهره واقعی اسلام معرفی کنند و جهانیان را از آن بترسانند، پناه بر خدا از زیان های جاهلان، امیدواریم خداوند همه را به راه راست هدایت فرماید و از دام شیطان برهاند.

صفحه ۱۸۲

صفحه ۱۸۳

توصیه دوستانه به علمای حجاز

ما به همه علمای و هابی که راه اعتدال را می پویند، خاضعانه و دوستانه توصیه می کنیم فرصت خوبی را که در این شرایط تاریخی برای بازنگری در اصول و هابیت فراهم شده است، از دست ندهند و شکاف عظیمی را که میان آنها و سایر مسلمین جهان پیدا شده است و دشمن از آن بهره گیری می کند، با هوشیاری پر کنند.

ما امور زیر را دوستانه به آنان پیشنهاد می کنیم:

۱- متهم ساختن مسلمین را به شرک و کفر به خاطر مسائلی که حداکثر، مسائل اجتهادی محسوب می شود، محکوم کنند، و دستور شریف قرآنی (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا) را به همه پیروان خود توصیه نمایند.

۲- هرگونه خشونت مذهبی که سبب ترورهای وحشتناک در عراق و پاکستان و افغانستان و حتی عربستان و سایر نقاط شده است، به شدت محکوم کنند.

صفحه ۱۸۴

همان خشونت هایی که علاوه بر ویرانی های عظیم، خون مسلمانان بی گناه را اعم از زن و مرد و کودک و پیر و جوان و سنی و شیعه، بر خاک می ریزد و آیین پر افتخار اسلام را که به یقین دین آینده تمام جهان است، بدنام می کند، و بهترین ابزار تبلیغاتی را بر ضد اسلام و مسلمین در اختیار دشمنان اسلام قرار می دهد، و تمام زحماتی را که اندیشمندان اسلامی و مبلغان و نویسندگان آگاه اسلامی در راه نشر اسلام کشیده اند بر باد می دهد، آری همه این ها را محکوم کرده و مصداق هلاک «حرث» و «نسل» که در قرآن آمده است، بشمارند.

۳- راه گفتگوی منطقی و دوستانه را بر اساس احترام متقابل، و دور از هر گونه اهانت و تهمت به شرک و جهل، میان خود و سایر دانشمندان اسلام بکشایند و در مسائل مورد اختلاف به بحث بنشینند و به مصداق (يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) آن چه را صحیح تشخیص دادند، پذیرا شوند.

۴- مرزهای فکری و جغرافیایی خود را به روی کتب علمی و منطقی سایر مذاهب اسلامی بکشایند، و احساس خطری بر خود در این

کار نداشته باشند، و با حوزه های علمیّه کشورهای اسلامی مبادله طلاب و دانشجو کنند.

۵- دیوارهای بی اعتمادی و سوء ظن و بدبینی را میان خود و سایر مسلمین از میان بردارند و به حوزه های علمیّه یکدیگر رفت و آمد

صفحه ۱۸۵

کنند و برای شرکت در همایش ها برای مسائل مختلف اسلامی در هر جای دنیای اسلام اعلام آمادگی کنند.

۶- دوستان خود را از مطلق نگری، یعنی اجتهادهای خود را در اصول و فروع، حقیقت اسلام دانستن و غیر آن را کفر و ضلالت و بدعت شمردن، بر حذر دارند، و به پیام آیه شریفه (وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) گوش فرا دهند.

هر گاه این اصول شش گانه به کار بسته شود، امید می رود که وحدت میان صفوف مسلمین تقویت شود و اعتصام بحبل الله کامل شده و (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) حاصل گردد.

به امید آن روز، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ يَا ن

محرم الحرام ۱۴۲۶

ناصر مکارم شیرازی

صفحه ۱۸۶

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه.
- ۳- پایان عمر مارکسیسم، ناصر مکارم شیرازی.
- ۴- میزان الحکمه، محمدی ری شهری.
- ۵- شرح کشف الشبهات عثیمین، محمد بن صالح عثیمین.
- ۶- خصال صدوق، شیخ صدوق.
- ۷- سفینه البحار، شیخ عباس قمی.
- ۸- صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری.
- ۹- دائرة المعارف کویتی.
- ۱۰- کنز العمال، علی متقی هندی.
- ۱۱- غنائم الأیام، میرزا ابوالقاسم قمی.
- ۱۲- البحر الرائق، ابن نجیم مصری.
- ۱۳- الغدیر، علامه امینی.
- ۱۴- سیر اعلام النبلاء، محمد بن احمد ذهبی.
- ۱۵- الصحیح من السیره، سید جعفر مرتضی.
- ۱۶- الذریعه، سید مرتضی.
- ۱۷- فصل نامه مکتب اسلام.
- ۱۸- مفردات راغب، راغب اصفهانی.

۱۹ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.

۲۰ - بحار الانوار، علامه مجلسی.

۲۱ - تنزیه الاعتقاد، صنعانی.

۲۲ - تاریخ تمدن، ویل دورانت.

۲۳ - مسند احمد، احمد بن حنبل.

۲۴ - مستدرک الوسائل، میرزا حسین

صفحه ۱۸۷

نوری.

۲۵ - سنن کبری، احمد بن حسین بیهقی.

۲۶ - سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی.

۲۷ - معجم طبرانی، سلیمان بن احمد طبرانی.

۲۸ - مفاهیم یجب أن تصحح، یوسف بن علوی مالکی.

۲۹ - داعیه و لیس نبیاً، شیخ حسن بن فرحان مالکی.

۳۰ - الدرر السنیة، عبدالرحمان بن محمد حلبی.

۳۱ - تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری.

۳۲ - الکامل فی التاریخ، ابن اثیر.

۳۳ - عقد الفرید، احمد بن محمد بن عبد ربّه اندلسی.

۳۴ - دعوی المناوئین، شیخ احمد زینی دحلان.

۳۵ - معجم طبقات المتکلمین، جعفر سبحانی.

خدا در آئین وهابیت

مشخصات کتاب

سرشناسه : عظیمی محمود

عنوان و نام پدید آور : خدا در آئین وهابیت تألیف محمود عظیمی مشخصات نشر : قم نشر بخشایش ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری : ص ۵۸

شابک : ۹۶۴-۷۰۹-۱۶-۱۱۰۰۰ اریال ؛ ۹۶۴-۷۰۹-۱۶-۱۱۰۰۰ اریال وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی موضوع : خدا

موضوع : وهابیه رده بندی کنگره : ۶/۲۳۸/۴BP/ع۶خ۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۲۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۶۰۱۰

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی نبینا محمد وآله الطاهیرین قال الله تبارک و تعالی " : وإن هذه أمتکم امه واحده وأنا ربکم فاعبدون " سوره انبیاء آیه : ۹۲ (اینست امت شما امت واحده و من پروردگار شمایم ، تنها مرا پرستید) از نعمتهای بزرگ مسلمانان اینستکه خدای آنان احد و واحد و پیامبرشان صلی الله علیه وآله اشرف و خاتم پیامبران و اعتقادات و توحیدشان احسن و افضل و بهترین اعتقادات و امتشان امت واحد است . وحدت مسلمانان ضرورت قرآن و سنت است ، شعار حقیقی اسلام است ، لذا ما منادی وحدت و لزوم اتحاد امت اسلام بوده و هستیم و در راه تحقق آن با جان و دل میکوشیم ، خصوصاً در عصر حاضر که کفر با تمام وجود کمر به نابودی اسلام و مسلمین بسته است . اما متأسفانه گروه کوچکی در دل بعضی از ممالک اسلام مرموزانه وجود گرفت و رشد کرد و بر علیه شیعه و دیگر فرق ... خدا در آئین وهابیت خدا در آئین وهابیت ... مسلمین ، یعنی اکثریت قاطع مسلمانان قد علم کرده ، همگی را مشرک و کافر و خارج از دین خواندند . و متقابلاً خود را پرچمدار اسلام و توحید معرفی نموده در حالی که شرائط موحد واقعی را نداشته ، بلکه مقام و منزلت الهی را بگونه ای ناهنجار تنزل داده اند . به همین خاطر ناگزیریم برای روش شدن اذهان عزیزان مسلمان قدری پرده را بالا زده و کوس رسوایی اعتقادات و تصورات و اوهام باطله آنان را به صدا در آوریم تا همه بدانند عقائد آنها در باره خداوند متعال چیست و چگونه است . تا آنکه هم امت اسلام از دسایس و وساوس این حزب و اقلیت معلوم الهویه مطلع گردند و هم آنکه شاید فریب خوردگان آنان دست از تکفیر مسلمین برداشته و به جانب حق روی نمایند و تفرقه و اهانت و اسائه ادب به ساحت قدس اعتقادات پاک و الهی مسلمین را رها کنند . وظیفه هر عالم مسلمانی ایجاب می کند برای رفع بدعتها و گمراهیها قیام کرده و با تمام قوا در مقابل بدعت و بدعتگزاران ایستاده و از حریم اعتقادات حقه اسلامی دفاع نماید .

(اذا ظهرت البدع فعلی العالم ان يظهر علمه والا فعليه لعنة الله) (هنگامی که بدعتها بروز می کنند ، عالم باید علم خود را آشکار نماید ، و اگر نه لعنت خداوند بر او باد .) آنچه که در این جزوه آمده قطره ای از دریای کتب بزرگان و علماء آنها نظیر ابن تیمیه و ابن باز و البانی است که محققین و حق جویان می توانند با مراجعه به کتاب آنان صدق گفتار ما را در یابند . در صورت تمایل آماده ارائه مطالب و حقایق بیشتر به عزیزان خواننده و دیگر برادران و خواهران مسلمان می باشیم " . والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا " والحمد لله رب العالمین و ما توفیقی الا بالله العلی العظیم سید محمود عظیمی .

خدای وهابی ها

جسمی مادی حاملان عرش الهی - حیوانات

- قال ابن بطوطه فی رحلته : ص ۹۰ (وکان بدمشق من كبار الفقهاء الحنابلة تقی الدین بن تیمیه کبیر الشام یتکلم فی الفنون إلا أن فی عقله شیئا . . . وکنت إذ ذاک بدمشق فحضرته یوم الجمعة وهو یعظ الناس علی منبر الجامع ویذکرهم ، فکان من جمله کلامه أن قال : إن الله ینزل الی سماء الدنيا کنزولی هذا ، ونزل ربه من ربح المنبر !! فعارضه فقیه مالکی يعرف بابن الزهراء وأنکر ماتکلم به ، فقامت العامة الی هذا الفقیه وضربوه بالأیدی والنعال ضربا کثیرا ، حتی سقطت عمامته !) . سفرنامه ابن بطوطه : ص ۹۰ تقی الدین بن تیمیه یکی از بزرگان فقهاء حنبلی ها در شام بود که در فنون مختلف سررشته داشت ، اما کمی ناقص العقل بود . . . روز جمعه ای در دمشق در مجلس او حاضر شدم ، روی منبر مردم را موعظه می کرد . یکی از سخنانش این بود : خدا از آسمان مانند پائین آمدن من از منبر پائین می آید ، سپس چند پله از منبر پائین آمد . فقیهی مالکی مذهب بنام ، ابن الزهراء به او اعتراض کرد ، و منکر ادعای او شد ، اما مردم هجوم آورده و او را با مشت و لگد چنان کوبیدند که عمامه از سرش افتاد . (ابن بطوطه سنی بوده و سفرنامه او در نزد سنیها نیز بطور کلی پذیرفته است . البته علماء دیگر سنی نظیر ابن حجر در کتاب الدرر الکامنه ، همین مطلب را از

ابن تیمیه نقل کرده اند . . . به نقل از کشف الارتیاب ص : ۳۸۰)

- قال السقاف فی شرح العقیده الطحاویة : ص ۳۵۸ (المجسمه هم المشبهه أنفسهم وهم الذین یتخیلون بأن الله تعالی جسم علی شکل ما من الأشکال ، وغالبهم یتصورونه ویتخیلونه علی صوره رجل جالس علی کرسی عظیم وهو کرسی الملك . والذی يدل علی ذلك عباراتهم التي یرددونها فی کتبهم التي یتکلمون فیها عن مسائل التوحید والاعتقاد . و کتاب (السنه) المنسوب لابن الامام أحمد من أوضح الأدله والشواهد علی ذلك ! وبعضهم یکابر ویجادل بالباطل فیقول بأنه لا یتصور الله تعالی مثل ما ذکرنا عنهم ! وهم غیر صادقین فی تلك المکابره والمجادله العقیمه ، ومؤلفاتهم وکلماتهم وفتلات ألسنتهم وما یسرونه لکثیر من أتباعهم وغیر ذلك من الأمور الظاهره ، دلالات ظاهره تحکم بصدق دعوانا علیهم ! ومن أوضح الأمثله علی ذلك أيضا أن المجسمه والمشبهه یشتون لله تعالی أعضاء یسمونها صفات کالید ، والأصابع ، والوجه ، والساق ، والقدم ، والرجل ، والعین ، والجنب ، والحقو ، والجلوس ، والحركه ، والحد ، والجهه ، وغیر ذلك من صفات المحدثات والأجسام كما تقدم !)

- شرح عقیده طحاویه سقاف : ص ۳۵۸ مجسمه همان مشبهه هستند که خیال می کنند خداوند جسم بوده و دارای شکل و شمایل می باشد . غالب آنان تصور می کنند خداوند مردی است که بر صندلی بزرگی نشسته است . کتابها و مطالبی را که در کتب اعتقادی و توحیدی خود گفته اند دلیل این مدعا است . کتاب ، السنه ، پسر امام احمد بن حنبل بهترین دلیل و شاهد ماست . اما بعضی از آنها با بحث و جدل باطل و بی فایده حاضر به قبول این مطلب نیستند . اما دروغ می گویند . زیرا کتابها و گفتارها و مطالب سری و مخفیانه‌ای را که برای پیروان خود گفته اند ، قویترین ادله بر صدق ادعای ما ورد گفتار آنان می باشد . یکی از روشترین ادله ما اینست که مجسمه و مشبهه معتقدند که خداوند اعضاء و جوارحی مانند : دست و پا و انگشت و ساق و چشم ، پهلو و نشستن و برخاستن و جا و مکان و جهت و . . . نظیر دیگر اجسام و مخلوقات دارد . خدای وهابیان به شکل آدم است .

- قال ابن باز فی فتاویه : ج ۴ ص ۲۲۶ سؤال : ورد حدیث عن النبی صلی الله علیه و سلم ینهی فیہ عن تقبیح الوجه وأن الله سبحانه خلق آدم علی صورته ؟ . جواب : الحدیث ثابت عن النبی صلی الله علیه و سلم أنه قال : إذا ضرب أحدکم فلیتق الوجه ، فإن الله خلق آدم علی صورته . وفی لفظ آخر : علی صورة الرحمن !!

- فتاوی ابن باز ج : ۴ ص ۲۲۶ سؤال : در روایت از پیامبر صلی الله علیه (وآله) و سلم آمده که صورت کسی را زشت نخوانید ، زیرا خداوند سبحان انسان را به صورت خودش خلق کرده است ؟ جواب : این حدیث از پیامبر صلی الله علیه (وآله) و سلم ثابت است : هر کسی را که می زیند ، مواظب صورتش باشید ، زیرا خداوند آدم را به شکل خودش آفریده است . در روایت دیگر آمده : خداوند انسان را به صورت ، رحمان ، خلق کرده است . (قضیه روایت " خلق الله آدم علی صورته " بر طبق روایات ما شیعیان اینستکه پیامبر صلی الله علیه وآله دید دو نفر در حال مشاجره بوده و به یکدیگر فحش و ناسزا می گویند . یکی از آن دو به دیگری گفت : خداوند صورت زشت تو را لعنت کند . رسول خدا صلی الله علیه وآله به او فرمود : صورت او را زشت مخوان که خداوند صورت آدم علیه السلام را به شکل او خلق کرده است (یعنی فحش به صورت او فحش به صورت حضرت آدم علیه السلام است) . بسیاری از علماء سنی با ما شیعیان موافق بوده و روایت را همین گونه معنا کرده اند . به نظر می آید این تفسیر را از ائمه اهل البیت علیهم السلام گرفته باشند) . خدای وهابی ها جوانی است که نعینی از طلا می پوشد

- وقد صحح محدثهم الالبانی حدیث أم الطفیل فی تعلیقه علی سنه ابن ابی عاصم برقم (۴۷۱) وهو : أنها سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یدکر أنه رأى ربه عز وجل فی المنام فی أحسن صوره : شابا ، موفرا ، رجلاه فی خضره ، علیه نعلان من ذهب ، علی وجهه فراش من ذهب !! البانی محدث وهابیه حدیث ام الطفیل را صحیح دانسته و در پاورقی بر سنت ابن ابی عاصم شماره (۴۷۱) می نویسد : ام طفیل شنید که رسول خدا صلی الله علیه (وآله) و سلم فرمود : خدا را در خواب دیدم بسیار زیبا ، جوانی بود دارای موهای بلند ، در سبزه زاری ایستاده نعینی از طلا- به پا و توری از طلا به صورت داشت !! خداوند بر روی عرش نشسته و

عرش قدری از خدا بزرگتر است .

- قال الدیلمی فی فردوس الاخبار : ج ۱ ص ۲۱۹

ابن عمر : إن الله عز وجل ملء عرشه بفضل منه كما يدور العرش أربعة أصابع بأصابع الرحمن عز وجل .

- فردوس الاخبار دیلمی : ج ۱ ص ۲۱۹ ابن عمر می گوید : خداوند عزوجل عرش را پر کرده بطوری که عرش به مقدار چهار انگشت خدا ، از خدا بزرگتر است !!

- وقال ابن عبد ربه فی العقد الفرید : ج ۶ ص ۲۰۸ ومن حدیث عبد الله بن عمر قال : العرش مطوق بحیه ، والوحی ينزل فی السلاسل !!

عقد الفرید ابن عبد ربه ج ۶ ص ۲۰۸ در حدیث عبد الله بن عمر آمده : ماری بدور عرش پیچیده و وحی به صورت زنجیر نازل میشود !!

- وقال الطبری فی تفسیره : ج ۳ ص ۷ وسع کرسیه السموات والارض ... عن أبی موسی : قال : الكرسي موضع القدمین . وعن السدی : والكرسي بين يدي العرش ، وهو موضع قدمیه ... عن عبد الله بن خلیفه أتت امرأة النبی فقالت : أدع الله أن يدخلني الجنة . ثم قال صلی الله علیه و سلم : ان كرسیه وسع السموات والأرض وإنه ليقعد علیه فما يفضل منه مقدار أربع أصابع !!

- تفسیر طبری : ج ۳ ص ۷ " وسع کرسیه السموات والارض " ... از ابو موسی روایت شده : کرسی محل پاهای خداست . از سدی روایت شده : کرسی در مقابل عرش و محل پاهای خداست . عبد الله بن خلیفه می گوید : زنی نزد پیامبر آمد و عرض کرد : از خدا بخواه مرا بهشتی کند ... حضرت صلی الله علیه (وآله) و سلم فرمود : ... کرسی خدا تمام آسمان و زمین را در بر گرفته و خدا بر روی آن نشسته بطوری که مقدار چهار انگشت از خدا بزرگتر است . عرش خدا بر دوش حیوانات

- قال الدمیری فی حیاة الحیوان : ج ۲ ص ۴۲۸ عن عروة بن الزبیر رضی الله عنه قال : حملت العرش أحدهم علی صورة إنسان ، والثانی علی صورة ثور ، والثالث علی صورة نسر ، والرابع علی صورة أسد !!

- حیاة الحیوان دمیری : ج ۲ ص ۴۲۸ عروة بن زبیر می گوید : حاملین عرش خدا چهار نفرند : یکی به صورت انسان ، یکی به صورت گاو نر ، دیگری به صورت باز شکاری ، و چهارمی به صورت شیر !! < صفحه ۱۷ >

- وقال الجاحظ فی کتاب الحیوان : ج ۶ ص ۲۲۱ ویدل علی ذلك تصدیق النبی صلی الله علیه و سلم لأمیة بن أبی الصلت حین أنشده : رجل وثور تحت رجل یمینه * والنسر للآخری ولیث مرصد

- کتاب الحیوان جاحظ ج : ۶ ص ۲۲۱ (حاملین عرش خدا حیواناتند) شاهد آن اشعار امیه بن ابی صلت است که پیامبر صلی الله علیه (وآله) و سلم آن را تصدیق نمود : مرد و گاو نری زیر پای راست خداست * و باز شکاری و شیر درنده ای زیر پای دیگر اوست

- وقال فی الهامش : وفي الاصابة ۵۴۹ عن ابن عباس أن النبی صلی الله علیه و سلم أنشد هذا البيت فقال : صدق ، هكذا صفة حملة العرش . وفي العقد الفرید عن ابن عباس قال : أنشدت النبی صلی الله علیه و سلم أبياتا لامية بن الصلت يذكر فيها حملة العرش وهي : رجل وثور تحت رجل یمینه * والنسر للآخری ولیث مرصد والشمس تطلع كل آخر ليلة * فجرا وتصبح لونها يتوقد تأبی فما تطلع لهم فی وقتها * إلا معذبة والا تجلد فتبسم النبی صلی الله علیه و سلم كالمصدق له !! و در حاشیه آن آمده : و در ، الاصابة ، ص ۵۴۹ از ابن عباس روایت شده : برای پیامبر صلی الله علیه (وآله) و سلم این اشعار را خواند ، فرمود : راست می گوید . واقعا حاملین عرش خدا این گونه اند . و در عقد الفرید از ابن عباس روایت میکند : اشعار امیه بن صلت را در توصیف حاملین عرش خدا خواندم . پس از تمام شدن اشعار حضرت تبسمی فرمود : گویا اشعار را تصدیق نمود .

- وقال الطبری فی تفسیره : ج ۱ ص ۱۱۸ عن شعيب الجبائی قال : فی کتاب الله الملائكة حملة العرش لكل ملك منهم وجه إنسان

و ثور و أسد ، فإذا حركوا أجنحتهم فذلك البرق ! - تفسیر طبری : ج ۱ ص ۱۱۸ شعيب جبائی می گوید : در کتاب خدا آمده که حاملین عرش ملائکه اند که شکل انسان و گاو و شیر را دارند ، هنگامی که بالهای خود را تکان می دهند برق تولید می شود .
 - وقال ابن ماجه في صحيحه : ج ۱ ص ۶۹ حدثنا محمد بن يحيى ثنا محمد بن الصباح ثنا الوليد بن أبي ثور الهمداني عن سماك عن عبد الله بن عميرة عن الأحنف بن قيس عن العباس بن عبد المطلب قال : كنت بالبطحاء في عصابة وفيهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فمرت به سحابة فنظر إليها فقال ما تسمون هذه ؟ قالوا السحاب ، قال والمزن ، قالوا والمزن ، قال والعنان ، قال أبو بكر قالوا والعنان ، قال كم ترون بينكم وبين السماء ؟ قالوا لا ندري ، قال فإن بينكم وبينها إما واحدا أو اثنين أو ثلاثا وسبعين سنة ، والسماء فوقها كذلك حتى عد سبع سماوات ، ثم فوق السماء السابعة بحر بين أعلاه وأسفله كما بين سماء الى سماء ، ثم فوق ذلك ثمانية أوعال بين أظلافهن وركبهن كما بين سماء الى سماء ، ثم على ظهورهن العرش بين أعلاه وأسفله كما بين سماء الى سماء ، ثم ، الله فوق ذلك تبارك وتعالى !! ورواه أبو داود في صحيحه : ج ۲ ص ۴۱۸ والحاكم في المستدرک : ج ۲ ص ۲۸۸ وقال صحيح ورواه في : ج ۲ ص ۳۷۸ وقال صحيح على شرط مسلم ورواه في : ص ۵۰۱ والديلمی في فردوس الاخبار : ج ۵ ص ۱۳۰ والسيوطی في الدر المنثور : ج ۱ ص ۴۳ وأحمد وغيرهم !!

- صحيح ابن ماجه : ج ۱ ص ۶۹ محمد بن يحيى از احنف بن قيس بن عباس بن عبد المطلب روایت می کند : گروهی به همراه رسول خدا صلى الله عليه (وآله) و سلم در ، بطحاء ، بیرون مدینه بودیم ، ابری در آسمان ظاهر شد ، حضرت فرمود : نام آن چیست ؟ گفتند : ابر ، فرمود : مزن ، و عنان ، هم نامیده می شود . سپس پرسید : بین شما و آسمان چقدر فاصله است ؟ گفتند : نمی دانیم . فرمود : حدود هفتاد و یک تا هفتاد و سه سال فاصله است . و بالای آن آسمان دیگری با همین فاصله تا هفت آسمان و بالای آن هفت آسمان دریایی است که بین بالا و پایین آن همین مقدار فاصله است . بالای آنها هشت گوزن است که بین زانو تا سم آنها نیز همین مقدار فاصله (هفتاد و یک تا هفتاد و سه سال) است عرش بر پشت آنها قرار دارد که بین پائین و بالای عرش همین مقدار فاصله ، و خداوند بالای آن عرش است . همین روایت را ابو داود در صحيح خود ج ۲ ص ۴۱۸ و حاکم در مستدرک ج ۲ ص ۲۸۸ و ج ۲ ص ۳۷۸ و ص ۵۰۱ و ديلمی در فردوس الاخبار ج ۵ ص ۱۳۰ و سيوطی در الدر المنثور ج ۱ ص ۴۳ . . . نقل کرده اند . (محمد بن عبد الوهاب مؤسس مذهب وهابیت در پایان کتاب توحيد خود حدیث فوق را صحيح شمرده و آن را پذیرفته است .)

- وقال الشيخ حسن السقاف في هامش كتاب - دفع شبه التشبيه بأكف التنزيه - لابن الجوزي ص ۲۵۹ : قلت : وقد بين بطلان هذا الحديث الامام المحدث الكوثري في مقاله خاصة مطبوعه ضمن كتابه (المقالات) ص ۳۰۸ سماها : (أسطورة الأوعال) فلتراجع فإنها مهمة جدا . وكذا أبطله الإمام المحدث عبد الله بن الصديق الغماري وذكر بطلان متنه في كتابه في سبيل التوفيق فقال : (وبينت بطلان حديث الأوعال بأن اسناده ضعيف ومعناه منكر) شيخ حسن سقاف در پاورقی کتاب ، دفع شبه التشبيه بأكف التنزيه ، ابن جوزي ص ۲۵۹ می نویسد : محدث کوثری در مقاله ای بنام ، افسانهء گوزنها ، در کتاب المقالات ص ۳۰۸ بطلان این روایت را ثابت کرده است . همچنین محدث عبد الله بن صديق غماري بطلان این روایت را بیان کرده ، و در کتاب ، سبيل التوفيق ، متن روایت را نیز باطل دانسته است . می نویسد : بطلان حدیث گوزنها را بیان کردیم ، زیرا که هم سند آن ضعیف است و هم معنای آن عجیب و غریب و باطل .

همه بدن خدای وهابی ها از بین می رود جز صورتش

- قال الالباني في فتاويه : ص ۵۲۲ و ۵۲۳ سؤال : يا شيخ . . لي عدة أسئلة . . ولكن قيل أن أبدا أقول أنا بالأمس قد ذكرت مسألة أو غفلت عن ذكر هذه المسألة ، وهي عندما قلت أن الامام البخاري ترجم في صحيحه عن معنى قوله تعالى (كل شيء هالك إلا وجهه)

قال إلا-ملکه... . أنا طبعاً أردت أن أبین هذا مخافةً أن أقع في كلام عن الإمام البخاری . الالبانی : نعم جزاک الله خیرا . . السائل : أنت سمعت منی الشک في أن يقول البخاری هذه الکلمة . . لأنه . . (وبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام) أي ملکه . . الالبانی : یا أخي هذا لا یقوله مسلم مؤمن !! - فتاوی البانی : ص ۵۲۲ و ۵۲۳ سؤال : قبل از شروع سؤالات ، دیروز مسأله ای را از بخاری نقل کردم ، که در معنای آیه شریفه " کل شیء هالک الا وجهه " (همه چیز فانی شدنی است جز وجه الله) گفته : فقط ملک خدا باقی ماندنی است . ولی اکنون شک پیدا کرده ام که آیا بخاری چنین چیزی گفته یا نه . حال شما نظر خود را بگویید . البانی : برادر من هیچ مسلمان مؤمنی چنین نمی گوید . (البانی می گوید : هرگز بخاری نمی گوید که مراد از وجه الله ، ملک خداست ، یعنی همه چیز از بین رفتنی است جز ملک خدا ، بلکه هیچ مسلمان مؤمنی چنین نمی گوید ، زیرا مراد آیه شریفه اینست که همه چیز از بین رفتنی است فقط صورت خدا باقی می ماند . یعنی حتی تمام بدن خدا هم از بین خواهد رفت جز صورتش . آقای ناصر الدین البانی از علماء دمشق که مرجع وهابیه در حدیث بوده و گاهی او را امیر المؤمنین در حدیث خوانده اند . نسبت به خداوند و شأن و منزلت الهی تعصب و غیرتی نداشته و از آنجا که معتقد است تأویل آیات خلاف و حرام است می گوید همه چیز حتی تمامی بدن خدا از بین رفتنی است جز صورت خدا . و آیه " کل شیء هالک الا وجهه " را بدون تأویل همین گونه معنا کرده (صفحه ۲۵) است اما از آنجا که بخاری در صحیح خود ج ۹ ص ۱۷ آیه را تأویل کرده و گفته معنای آیه اینستکه همه چیز از بین رفتنی است جز ملک خداوند . آقای البانی به غیرتش بر خورده و تأویل بخاری را انکار کرده و می گوید : بخاری چنین چیزی نگفته است ، بلکه هیچ مسلمان مؤمنی چنین چیزی نمی گوید . نتیجتاً معنای سخن البانی بعنوان اسوه و الگویی وهابی ها اینستکه مسلمان مؤمن باید اعتقاد داشته باشد : همه چیز حتی تمامی بدن خداوند از بین خواهد رفت و فقط صورت خداست که باقی خواهد ماند .)

آقایان وهابیه عقیده خود را به خداوند از کجا گرفته اند؟!

قسمت اول

- قال الجرجانی فی شرح المواقف : ج ۸ ص ۱۹ المقصد الأول : أنه تعالی لیس فی جهة من الجهات ولا فی مکان من الأمکنه ، وخالف فيه المشبهه وخصصوه بجهة فوق اتفاقاً ثم اختلفوا فيما بينهم ، فذهب أبو عبد الله محمد بن کرام الی أن کونه فی الجهة ککون الأجسام فيها وهو أن یکون بحيث یشار الیه أنه ههنا أو هناك قال : وهو مماس للصفحة العلیا من العرش ویجوز علیه الحركة والانتقال وتبدل الجهات . وعلیه اليهود حتی قالوا : العرش یئط من تحته أطیط الرجل جدید تحت الركب الثقیل ، وقالوا إنه یفضل علی العرش من کل جهة أربعة أصابع ، وزاد بعض المشبهه کمضر وکهمس وأحمد الهجیمی أن المخلصین من المؤمنین یعانقونه فی الدنيا والآخرة !!

- شرح المواقف جرجانی : ج ۸ ص ۹ مقصد اول : خداوند متعال در هیچ یک از جهات و در هیچ مکانی نیست ، اما مشبهه با ما مخالفند و می گویند : خداوند در بالا- است ، و در این امر اتفاق دارند . اما در فوق بودن خدا باهم اختلاف دارند ، ابو عبد الله محمد بن کرام می گوید : خداوند مانند اجسام دیگر در جهت قرار دارد ، بطوریکه می توان به او اشاره کرد ، که در اینجاست ، یا در آنجاست . و خدا مماس با قسمت فوقانی عرش است و دارای حرکت و انتقال و جابجایی می باشد . یهودیان همچنین می گویند ، حتی قائلند که عرش از سنگینی خدا ناله می کند و بالاتر آنکه خداوند به مقدار چهار انگشت از هر طرف از عرش بزرگتر است . بعضی از مشبهه مانند ، مضر ، کهمس ، احمد هجیمی می گویند : مخلصین مؤمن در دنیا و آخرت با خدا معانقه می کنند !!

۲- وقال الطبری فی تفسیره : ج ۲۵ ص ۶ حدثنا محمد بن منصور الطوسی قا : ثنا حسین بن محمد عن أبي معشر عن محمد بن قیس قال : جاء رجل إلی کعب فقال : یا کعب ، أین ربنا ؟ فقال له الناس : دق الله تعالی ، أفتسأل عن هذا ؟ فقال کعب : دعوه فإن یک

عالم از داد و این یک جاهل- تعلم . سأل: أين ربنا؟ وهو على العرش متكى واضع إحدى < صفحه ۲۸ > رجليه على الأخرى ومسافة هذه الأرض التي أنت عليها خمسمائة سنة ومن الأرض إلى الأرض مسيرة خمسمائة سنة وكثافتها خمسمائة سنة حتى تم سبع أرضين . ثم من الأرض إلى السماء مسيرة خمسمائة سنة وكثافتها خمسمائة سنة ، والله على العرش متكى ثم تفتت السماوات . ثم قال كعب: اقرأ إن شئتم " تكاد السماوات يتفطرن من فوقهن الآية تفسير طبرى: ج ۲۵ ص ۶ محمد بن منصور طبرى از حسين بن محمد از ابو مشعر از محمد بن قيس روايت مى كند: شخصی نزد كعب الاحبار (روحانى يهودى مسلمان نما كه مورد اطمینان راويان سنى است) آمد و پرسید: خدای ما كجاست؟ مردم به او گفتند: خدا بالاتر از اینهاست ، این چه سئوالی است كه مى كنى؟ كعب گفت: رهائش كنید ، اگر عالم باشد ، علمش بیشتر مى شود و اگر جاهل باشد ، یاد مى گیرد . مى پرسى خدايمان كجاست؟ خداوند بر روى عرش تكيه داده و يك پايش را روى پاى ديگر انداخته است .

زمینی را كه بر روى آن هستی ، مقدار آن پانصد سال است و از این زمین تا زمین ديگر مسير پانصد سال و حجم آن هم پانصد سال ، تا آنكه هفت زمین تمام شود و سپس از زمین تا آسمان هم مسير پانصد سال است و حجم آن هم پانصد سال و خداوند هم بر عرش تكيه داده ، اینستكه آسمانها از سنگینياش در حال تركیدن است . اگر بخواهید مى توانید آیه را این گونه بخوانید " تكاد السماوات يتفطرن من فوقهن " تا آخر آیه (توضیح: خداوند متعالی مى فرماید " : تكاد السماوات يتفطرن من فوقهن والملئكة يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون لمن فى الأرض ألا- إن الله هو الغفور الرحيم ، سوره شورى ، آیه: ۵) (نزدیک است آسمانها از بالا منفجر شوند و ملائكه مشغول تسبیح پروردگارشان و استغفار برای اهل زمین اند . آگاه باشید كه خداوند آمرزنده مهربان است) مراد كعب الاحبار این است كه این آیه شریفه را دلیل بگیرد كه تركیدن و انفجار آسمانها از بالا به خاطر سنگینی خداوند است . آیا واقعا نسبت دادن چنین مطالب زشت و ناهنجار و مزخرفی را به قرآن مجید ، كلام مبارك خداوند و اعجاز رسول الله صلى الله عليه وآله خیانت و جنایت نیست؟! در حالی كه آیه شریفه دلالتی بر مطلب كعب ندارد ، بلکه برای شكافتن و انفجار آسمانها و گسترده شدن آنها هزاران دلیل علمى وجود دارد كه اختر شناسان از دیر باز تاكنون از طرق علمى اسرار بسیار زیاد و عجیبی را از عوالم آسمانها و كهكشانها و علل انفجارات سماوى كشف کرده اند . هدف كعب الاحبار این است كه فرهنگ يهودیت و عقیده تجسیم یعنی جسم دانستن خدا را پخش و نشر كند ، حتى اگر مخالف فطرت بشرى باشد . چنان كه در روايت دیدیم مردم به آن شخص اعتراض كردند كه این چه سئوالی استكه مى كنى؟ خداوند بالاتر از اینهاست . بله ، هدف كعب تحریف آیات قرآن است ، اما متأسفانه جناب خلیفه عمر و پس از او معاویه تمام زمینه های لازم را برای او فراهم آورده و چنان به او میدان دادند كه مرجع مسلمانان در اسلام شد . اما چه مى توان كرد كه نفوذ فرهنگ يهودیت توسط كعب الاحبار يهودى و امثال او و تحت تأثیر قرار گرفتن راويان جاهل و نادان و بعضا مغرض بهتر از این نتیجه نمى دهد!!

- و روى البخارى فى صحيحه: ج ۶ ص ۳۳: عن عبد الله رضى الله عنه قال جاء حبر من الأبحار الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال: يا محمد إنا نجد أن الله يجعل السماوات على إصبع والأرضين على إصبع والشجر على إصبع والماء والثرى على إصبع وسائر الخلائق على إصبع فيقول: أنا الملك ، فضحك النبى صلى الله عليه وسلم حتى بدت نواجذه تصديقا لقول الحبر!! ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم و ما قدروا الله حق قدره!!

- صحيح بخارى: ج ۶ ص ۳۳ از عبد الله روايت شده: يکى از احبار (يهودى) نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله) و سلم آمد و گفت: يا محمد (صلى الله عليه وآله) ما مى گوئيم خداوند آسمانها را بر يک انگشت و زمينها را بر يک انگشت و درختان را بر يک انگشت و آب و خاک را بر يک انگشت و ديگر مخلوقات را بر يک انگشت نگاهداشته و مى گويد: أنا الملك (پادشاه منم) . پيامبر صلى الله عليه وآله) و سلم از حرف او بعنوان تصديق كلام او خنده اش گرفت ، بطوريكه دندانهاى حضرت نمايان شد . سپس اين آيه را قرائت فرمود " : و ما قدروا الله حق قدره (" خدا را آنگونه كه بايد نشناختند) .

- وقال الشيخ محمد عبد الوهاب في كتاب التوحيد تصحيح الشيخ محمد سالم محيسن ص ۲۲۵ عن ابن مسعود رضى الله عنه قال (جاء حبر من الأحبار إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال : يا محمد إنا نجد الله يجعل السموات على إصبع والأرضين على إصبع والماء على إصبع والثرى على إصبع وسائر الخلق على إصبع فيقول أنا الملك فضحك النبي صلى الله عليه وسلم حتى بدت نواجذه تصديقاً لقول الحبر ثم قرأ " وما قدروا الله حق قدره والأرض جميعاً قبضته يوم القيامة " الآية . وفي رواية لمسلم (والجبال والشجر على إصبع ثم يهزمن فيقول أنا الملك أنا الله) وفي رواية للبخارى (يجعل السموات على إصبع والماء والثرى على إصبع وسائر الخلق على إصبع) أخرجه ولمسلم عن ابن عمر مرفوعاً (يطوى الله السموات يوم القيامة ثم يأخذهن بيده اليمنى ثم يقول أنا الملك أين الجبارون أين المتكبرون ثم يطوى الأرضين السبع ثم يأخذهن بشماله ثم يقول أين الجبارون أين المتكبرون) وروى عن ابن عباس قال : ما السموات في كف الرحمن إلا كخردلة في يد أحدكم . وقال ابن جرير حدثني يونس عن ابن وهب قال : قال ابن زيد حدثني أبي قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما السموات السبع في الكرسي إلا كدراهم سبعة ألقيت في ترس قال : قال أبو ذر رضى الله عنه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول (ما الكرسي في العرش إلا كحلقة من حديد ألقيت بين ظهري فلاة من الأرض) . وعن ابن مسعود قال بين السماء الدنيا والتي تليها خمسمائة عام وبين كل سماء خمس مائة عام وبين السماء السابعة والكرسي خمسمائة عام وبين الكرسي والماء خمسمائة عام والعرش فوق الماء والله فوق العرش لا يخفى عليه شيء من أعمالكم) أخرجه ابن مهدي عن حماد ابن سلمة عن عاصم عن زر عن عبد الله ورواه بنحوه المسعودي عن عاصم عن أبي وائل عن عبد الله قاله الحافظ الذهبي رحمه الله تعالى قال وله طرق وعن العباس بن عبد المطلب رضى الله عنه قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (هل تدرون كم بين السماء والأرض ؟ قلنا : الله ورسوله أعلم . قال : بينهما مسيرة خمسمائة سنة ومن كل سماء إلى سماء مسيرة خمسمائة سنة وكثف كل سماء خمسمائة سنة وبين السماء السابعة والعرش بحر بين أسفله وأعلاه كما بين السماء والله فوق ذلك وليس يخفى عليه شيء من أعمال بني آدم) أخرجه أبو داود وغيره . فيه مسائل : الأولى تفسير قوله : والأرض جميعاً قبضته يوم القيامة . الثانية : أن هذه العلوم وأمثالها باقية عند اليهود الذين في زمنه صلى الله عليه وسلم لم ينكروها ولم يتأولوها . الثالثة : أن الحبر لما ذكر ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم صدقه ونزل القرآن بتقرير ذلك ! الرابعة : وقوع الضحك الكثير من رسول الله صلى الله عليه وسلم عنده لما ذكر الحبر هذا العلم العظيم . الخامسة : التصريح بذكر اليمين وأن السموات في اليد اليمنى والأرضين في الأخرى . السادسة : التصريح بتسميتها الشمال . السابعة : ذكر الجبارين والمتكبرين عند ذلك . الثامنة : قوله كخردلة في كف أحدكم . التاسعة : عظمة الكرسي بالنسبة إلى السموات . العاشرة : عظمة العرش بالنسبة إلى الكرسي . الحادية عشرة : أن العرش غير الكرسي والماء . الثانية عشرة : كم بين كل سماء إلى سماء . الثالثة عشرة : كم بين السماء السابعة والكرسي . الرابعة عشرة : كم بين الكرسي والماء . الخامسة عشرة : أن العرش فوق الماء . السادسة عشرة : أن الله فوق العرش . السابعة عشرة : كم بين السماء والأرض . الثامنة عشرة : كثف كل سماء خمسمائة سنة . التاسعة عشرة : أن البحر الذي فوق السموات بين أسفله وأعلاه مسيرة خمسمائة سنة . (محمد بن عبد الوهاب مؤسس وهابيت در پایان کتاب توحيد خود فصل مخصوصی را منعقد کرده و در آنجا تعدادی از روایات تجسیم) جسم بودن خداوند) را آورده و آنها را صحیح شمرده و پذیرفته است ، و ایمان به آنها را واجب و رد و انکار آنها را کفر دانسته است . از جمله این روایات همان روایت گوزنهاست که عرش خدا را بر دوش دارند . و روایت دیگر آن روایت ذیل است که آقای عبد الوهاب اعتقاد به آن را واجب شمرده است . و نتایجی را که از روایت استنتاج نموده همه را پذیرفته است .

قسمت دوم

- کتاب توحيد محمد بن عبد الوهاب : ص ۲۲۵ تصحيح شيخ محمد سالم محيسن استاد الازهر مصر ابن مسعود می گوید : یکی از

علمای یهود نزد رسول خدا صلی الله علیه (و آله) و سلم آمد و گفت: یا محمد (صلی الله علیه و آله) ما معتقدیم خداوند آسمانها را بر یک انگشت و زمینها را بر یک انگشت و آب را بر یک انگشت و خاک را بر یک انگشت و سایر مخلوقات را بر یک انگشت نگه داشته و می گوید: ملک و پادشاه منم. حضرت رسول صلی الله علیه (و آله) و سلم به نشانه تصدیق اعتقادات آن یهودی چنان خندید که دندانهایش نمایان شد و این آیه را قرائت فرمود: "و ما قدره الله حق قدره والارض جميعا قبضته يوم القيامة" در روایت مسلم آمده: "کوهها و درختان را بر یک انگشت نگه داشته سپس آنها را تکان می دهد و می فرماید: پادشاه منم، الله منم. و در روایت بخاری آمده: آسمانها را بر یک انگشت و آب و خاک را بر یک انگشت و دیگر مخلوقات را بر یک انگشت نگه داشته است. و مسلم از ابن عمر روایت کرده: خداوند روز قیامت آسمانها را درهم می پیچد و به دست راستش می گیرد. سپس می فرماید: پادشاه منم، کجایند جبارین و متکبرین، سپس زمینها را هم درهم پیچیده و به دست چپش گرفته و می فرماید: پادشاه منم، کجایند. جبارین و متکبرین. از ابن عباس روایت شده: تمامی آسمانهای هفتگانه در دست خدا مانند دانه خردلی می ماند در دست یکی از شما: ابن جریر از یونس از ابن وهب از ابن زید از پدرش روایت میکند: رسول خدا صلی الله علیه (و آله) و سلم فرمود: آسمانهای هفتگانه در مقابل، کرسی، مانند هفت درهم است در مقابل سپر جنگی.

ابوذر می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه (و آله) و سلم شنیدم فرمود: کرسی در مقابل عرش مانند حلقه ای است که در وسط بیابانی بیفتد. ابن مسعود می گوید: بین آسمان دنیا و آسمان بعدی پانصد سال و بین آن با آسمان دیگر پانصد سال و بین آسمان هفتم با کرسی پانصد سال و بین کرسی و آب پانصد سال فاصله است و عرش بالای آب و خدا هم بالای عرش قرار دارد، بطوری که هیچ عملی از اعمال شما از او مخفی نمی ماند. این روایت را ابن مهدی از حماد بن سلمه از عاصم از زر از عبد الله روایت کرده است. نظیر این روایت را مسعودی از عاصم از ابو وائل از عبد الله روایت کرده است. حافظ ذهبی می گوید: این روایت طرق و اسناد مختلفی دارد. عباس بن عبد المطلب می گوید: رسول خدا صلی الله علیه (و آله) و سلم فرمود: آیا می دانید بین آسمان و زمین چقدر فاصله است؟ گفتیم: خدا و رسولش بهتر می دانند. فرمود: بین آنها مسیر پانصد سال فاصله است، همین مقدار هم بین هر آسمانی با آسمان دیگر فاصله است. و حجم هر آسمانی به مقدار پانصد سال است و بین آسمان هفتم و عرش دریایی است که بین پائین و بالای آن پانصد سال فاصله است و خداوند بالای آنها قرار دارد و هیچ عملی از اعمال بنی آدم از او مخفی نمی ماند. این روایت را ابو داود و دیگران روایت کرده اند. در روایت فوق نکاتی است:

۱- تفسیر آیه "والارض جميعا قبضته يوم القيامة" (تمامی زمین روز قیامت در قبضه خدا خواهد بود)

۲- تمامی این علوم و امثال آن تا زمان یهودیان در عصر پیامبر صلی الله علیه (و آله) و سلم باقی بوده که نه این علوم را انکار کردند و نه تأویل.

۳- پیامبر صلی الله علیه (و آله) و سلم حرفهای آن حبر (روحانی یهودی) را تصدیق نمود، و آیه قرآن را هم در تصدیق او قرائت فرمود.

۴- خنده رضایت آمیز رسول خدا صلی الله علیه (و آله) و سلم از آن همه علم گران قیمت و فراوان در نزد آن حبر (یهودی)

۵- تصریح به داشتن دست برای خدا که آسمانها را در دست راستش و زمینها در دست دیگرش می گیرد.

۶- تصریح به سمت چپ برای خدا.

۷- ذکر جبارین و متکبرین هنگام درهم پیچیدن آسمان و زمین.

۸- فرمایش حضرت که بودن دنیا در دست خداوند مانند دانه خردلی در کف دست یکی از آنها است.

۹- عظمت و بزرگی کرسی نسبت به آسمانها.

۱۰- عظمت و بزرگی عرش نسبت به کرسی.

۱۱- این که عرش غیر از کرسی و آب است .

۱۲- فاصله آسمانها از یکدیگر .

۱۳- فاصله آسمان هفتم با کرسی .

۱۴- فاصله کرسی با آب .

۱۵- این که عرش بالای آب قرار دارد .

۱۶- این که خداوند بالای عرش است .

۱۷- فاصله بین آسمان و زمین .

۱۸- حجم هر آسمان پانصد سال است .

۱۹- دریایی که بالای آسمانها است ، بین پائین و بالای آن مسیر پانصد سال است . پایان کلام محمد بن عبد الوهاب (این است نتایجی که محمد بن عبد الوهاب بعنوان رهبر و مقتدای وهابی ها از روایات فوق استنتاج کرده و آنها را پذیرفته است پذیرفتن او یعنی پذیرفتن جمیع وهابی ها . نیک بخوانید و نیک تدبر کنید و نیک قضاوت کنید "الآن حصص الحق" سوره یوسف : آیه ۵۱ (الآن حق آشکار شد .)

در پایان برای توجه برادران عزیز مسلمان ذکر چند نکته لازم و ضروری است :

۱- طبق اعتقاد هر مسلمانی اصیل و اصلی ترین رکن اعتقادی اسلام که فارق بین مسلمان و غیر مسلمان می باشد ، توحید خداوند تبارک و تعالی است ، (یعنی : توحید در ذات ، توحید در صفات ، توحید در افعال) که هر چه افراد در این اعتقادات کاملتر شوند ، بیشتر به معرفت و رضایت و رضوان الهی دست یافته و کمالات معنوی و روحی و نفسانی و انسانی و اخلاقی آنان فزوتتر می گردد . هر مسلمانی میدانند که گوهر و جوهره قرآن مجید ، توحید است ، توحید به معنای واقعی کلمه ، توحید " الله نور السموات والارض " توحید " لیس کمثله شیء " توحید " لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار توحید " و توحید " هو الاول والآخر والظاهر والباطن " کسانی که خداوند را با آن عظمت خاص خداوندی و الهی اش آن قدر پست و کوچک کرده که او را جسم دانسته و پنداشته‌اند بر روی عرشی نشسته که بر دوش حیوانات عجیب و غریبی به شکل انسان و گاو و شیر و یا گوزنهای عجیب الخلقه قرار دارد ، و پاهایش را بر روی یکدیگر انداخته و یا کفش طلا پوشیده و در سبزه‌زارها قدم می زند . چگونه به خود حق می دهند اکثریت قاطع مسلمانان را به جرم اعتقاد نداشتن به چنین اباطیل و مزخرفاتی تکفیر کرده و از دین خارج بدانند ؟ !

۲- کسانی که خداوند را با آن همه عظمت و بزرگی کوچک کرده اند ، چگونه می توانند به انبیاء الهی و اوصیاء ایشان علیهم السلام اعتقاد پاک و سالم و راسخی داشته ، و مقامات بلند آنان را درک نمایند . العیاذ بالله خدائی که چنین باشد ، پیامبرش چه خواهد بود !!

۳- چنان که گذشت ، دیدیم که منشأ اعتقادات وهابیت ، دین تحریف شده یهودیت است که توسط کعب الاحبار یهودی و امثال او و تحت تأثیر قرار گرفتن بعضی از راویان منحرف وارد فرهنگ غنی اسلامی شد و با تمام تلاشی که ائمه معصومین از اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین برای دفع آن نمودند ، بازهم آثار شوم آن تاکنون باقی مانده ، که در عصر حاضر توسط شخصی به نام محمد بن عبد الوهاب رخ نموده است .

۴- متأسفانه پیروان مذهب مذکور نه تنها به اشتباه خود اقرار و اعتراف نکرده اند ، بلکه اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان را که اعتقادی به اباطیل و اوهام مذکور ندارند ، جسورانه تکفیر کرده و از دین خارج دانسته و کافر خوانده اند . و بالاتر آنکه داعیه رهبریت جوامع اسلامی را نیز داشته و دارند .

۵- جا دارد برادران مسلمان نصیحت دلسوزانه منادیان حق را به گوش جان پذیرفته و در افکار و عقائد و روش کسانی که خداوند

را مادی دانسته و عصمت انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام و مقدسات مذهبی را بی باکانه مورد هجوم قرار داده و همه را به باد تمسخر گرفته اند، بیشتر تحقیق و تدبیر کرده و فریب ظواهر و قدرت و حشمت مادی آنان را نخورده، و اعتقادات پاک خود را به خداوند متعال و انبیاء و ائمه اهل بیت علیهم السلام به ثمن پست و ناچیز آنان نفروشدند، چرا که روضه رضوان الهی اکبر و اعلائی از کل عالم و آنچه در آن است، می باشد.

ذره‌ای قرب و تقرب به درگاه مقدس خداوندی با دلی پاک و نیتی خالی از شرک و ریا نه به این جهان که بر جمیع عوالم میارزد. خاکساری به درگاه احدیت و تمسک به نوامیس الهی و انبیاء عظام و ائمه هداة علیهم السلام پادشاهی بر عالم ملک و ملکوت است، آنان که مردم را از تقرب به انبیاء و ائمه اهل بیت علیهم السلام و زیارت مراقد شریفه آنان منع کرده و تخریب اماکن مقدسه و عتبات عالیات (من جمله مزار شریف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را که از دیر باز آرزوی ویرانی آن را داشته، و به حمد الله از ترس مسلمانان هنوز موفق به انجام آن نشده، و انشاء الله نخواهند شد) را شعار خود ساخته و زائرین قبور رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولاد طاهرینش علیهم السلام و شهداء و صلحاء را مشرک و بت پرست می خوانند، قطعاً قصدی جز بستن ابواب هدایت الهی نداشته و طریق آنها که با فطرت پاک بشری ناسازگار است هر مسلمان مؤمن پاکدامنی را از آنان و عقائد و شعارهای دروغینشان و صرف اموال بیحد و حصرشان برای گمراهی مسلمانان، متزجر و ناراحت می کند و دل هر مؤمن غیرتمندی را به درد می آورد. لذا وظیفه هر مسلمانی ایجاب می کند خود را از دام نیرنگهای آنان حفظ کرده و دیگران را نیز از خطر آنان بر حذر بدارد.

قسمت سوم

۶- از باب حسن ختام و تیمن و تبرک، قدری از روایات شریفه نبی مکرم اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین از اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین را نقل کرده، تا هم اعتقاد حقه توحید اسلام آشکار شده، و هم انحراف وهابیت و پیروان آنها و دوری آنان از حق و حقیقت روشن گردد. کتاب توحید صدوق: صفحه ۳۹۸ حفص بن غیاث قال: حدثنی خیر الجعافر جعفر بن محمد قال: حدثنی باقر علوم الاولین والآخرین محمد بن علی، قال: حدثنی سید العابدین علی بن الحسین قال حدثنی سید الشهداء الحسین بن علی قال حدثنی سید الاوصیاء علی بن ابی طالب علیهم السلام قال: کان رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم جالسا فی مسجده اذ دخل علیه رجل من اليهود فقال: یا محمد الی ما تدعو قال: الی شهادة ان لا اله الا الله وانی رسول الله. قال: یا محمد، اخبرنی عن هذا الرب الذی تدعو الی وحدانیه و تزعم انک رسوله کیف هو؟

قال: یا یهودی ان ربی لا یوصف بالکیف لان الکیف مخلوق وهو مکیفه. قال: فأین هو؟ قال: ان ربی لا یوصف بالآین، لان الآین مخلوق وهو آینه قال: فهل رأیته یا محمد؟ قال: انه لا یری بالابصار ولا یدرک بالاوهام. قال: فبأی شیء نعلم انه موجود؟ قال: بآیاته و اعلامه. قال: فهل یحمل العرش، ام العرش یحمله؟ فقال: یا یهودی ان ربی لیس بحال ولا محل... (ترجمه: حفص بن غیاث از امام جعفر صادق از امام باقر از امام علی بن الحسین زین العابدین از سید الشهداء حسین بن علی از سید الاوصیاء علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت میکند: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود که شخصی یهودی نزد او آمد و پرسید: یا محمد: دعوت تو چیست؟ فرمود: شهادت به لا اله الا الله و این که من رسول الله هستم.

پرسید: خدائی که مردم را به وحدانیت او می خوانی و ادعا می کنی رسول او هستی، چگونه است؟ فرمود: ای یهودی خدای من چگونه است؟ پرسید: خدایت کجاست؟ فرمود: خدای من مکان ندارد، بلکه مکان مخلوق اوست. پرسید: آیا خدایت را دیده‌ای؟ فرمود: خدا با چشم دیده نمی شود و در خیال نمی گنجد. پرسید: پس از کجا بدانیم که موجود است؟ فرمود: از آیات و علامت‌ش. پرسید: آیا او عرش را بر دوش دارد یا عرش او را حمل میکند؟ فرمود: ای

یهودی خدای من نه در جائی حلول میکند و نه محلی دارد...) این روایت شریفه به صراحت اعلام دارد که خداوند نه با چشم دیده می شود و نه در خیال و تصورات اشخاص می آید و نه بر عرش جای دارد و هیچ گونه کیفیتی نداشته بلکه خود خالق کیفیت و مکان و عرش و... می باشد. و خلاصه آنکه با صدای رسا تمامی ادعاهای وهابیون را باطل کرده و تکذیب می نماید.

اصول کافی: ج ۱ ص ۸۵ کتاب التوحید، باب انه لا يعرف الابه، حدیث ۲ عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن علی بن عقبه بن قیس بن سمعان بن ابی ربیحه مولى رسول الله صلى الله عليه وآله قال: سئل امير المؤمنين عليه السلام: بم عرف ربك؟ قال: بما عرفني نفسه. قيل: وكيف عرفك نفسه؟ قال: لا يشبهه صورة ولا يحس بالحواس ولا يقاس بالناس... (ترجمه: کلینی از عده ای از اصحاب و علماء شیعه از... ابن ابی ربیحه غلام رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت میکند: از امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسیدند: خدایت را چگونه شناختی؟ فرمود: آنگونه که خودش معرفی کرده است. پرسیدند: چگونه خودش را معرفی کرده است؟ فرمود: به هیچ صورتی شبیه نیست و با حواس درک نمی شود و با انسانها قابل قیاس نیست...) دقت در این روایت هم صریحا از خداوند متعال نفی صورت کرده و به طور عموم دلالت می کند که حق متعال با هیچ حسی، چشم یا غیر چشم، قابل ادراک نیست و اصلا قیاس او با انسان که اشرف مخلوقات است غلط و نامعقول است تا چه رسد به موجودات پست تر از انسان!!

کتاب توحید صدوق: ص ۱۰۷ و ۱۰۸ عن ابی عبد الله عن آباءه عليهم السلام قال: مر النبي صلى الله عليه وآله وسلم على رجل وهو رافع بصره الى السماء يدعو، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: غض بصرك فانه لن تراه. وقال: مر النبي صلى الله عليه وآله وسلم على رجل رافع يديه الى السماء وهو يدعو، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: اقصر من يدريك فانك لن تناله. (ترجمه: امام صادق علیه السلام از پدرانش عليهم السلام روایت می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه وآله از جائی می گذشت، دید شخصی چشمانش را به آسمان دوخته و دعا میکند، حضرت به او فرمود: چشمانت را به زیر انداز، زیرا هر گز نمی توانی او را بینی. همچنین روایت میکند: پیامبر صلی الله علیه وآله از جائی می گذشت، دید شخصی دستانش را به آسمان بلند کرده و دعا می کند، به او فرمود: دستهایت را پائین تر بیاور. چرا که دست هر گز به او نخواهد رسید.

اصول کافی: ج ۱ ص ۸۲ کتاب التوحید، باب اطلاق القول بانه شئ حدیث ۶ علی بن ابراهیم عن ابیه عن العباس بن عمرو الفقیمی عن هشام بن حکم عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال للزندیق حين سأله ما هو؟ قال: هو شئ بخلاف الاشياء ارجع بقولی الى اثبات معنى وانه شئ بحقیقه الشئیة غیر انه لا جسم ولا صورة ولا يحس ولا يجس. فتقول انه سمیع بصیر قال: هو سمیع بغير جارحة وبصیر بغير آله... (ترجمه: علی بن ابراهیم... از هشام بن حکم روایت می کند: شخصی مادی و کافر از امام صادق علیه السلام پرسید:

خدا چیست؟ فرمود: او چیزی است به خلاف تمامی اشیاء اینکه می گویم چیزی است، برای آنکه معنای (وجود) را برسانم، خداوند حقیقت شیئی بودن (یعنی وجود) را دارد، جز آنکه جسم ندارد، صورت ندارد با حواس درک نمی شود و نمی توان او را در جائی جست. شخص مادی پرسید: تو که می گویی خداوند شنوا و بیناست. فرمود: بله، او می شنود اما نه با گوش و می بیند اما نه بوسیله چشم.

کتاب توحید صدوق: ص ۱۷۶ ابراهیم بن ابی محمود قال: قلت للرضا علیه السلام: یا بن رسول الله ما تقول فی الحدیث الذی یرویه الناس عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال: ان الله تبارک وتعالی ینزل کل لیلۃ الی السماء الدنيا فقال علیه السلام: لعن الله المحرفین الکلام عن مواضعه. والله ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله كذلك، انما قال: ان الله تبارک وتعالی ینزل ملکا الی السماء الدنيا کل لیلۃ فی الثلث الاخیر ولیلة الجمعة فی اول اللیل فیأمره فینادی: هل من سائل فأعطیه هل من تائب فأتوب علیه هل من مستغفر فأغفر له، یا طالب الخیر أقبل، یا طالب الشر أقصر. فلا يزال ینادی بهذا حتی یطلع الفجر، فاذا طلع الفجر عاد الی محله من

ملکوت السماء . حدثنی بذلک أبی عن جدی عن رسول الله صلی الله علیه وآله . (ترجمه : ابراهیم بن ابن محمود می گوید : به امام رضا علیه السلام عرض کردم : یابن رسول الله مردم حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کنند که فرمود : خداوند هر شب به آسمان دنیا پائین می آید . نظر شما در باره این حدیث چیست ؟ فرمود : خداوند لعنت کند کسانی را که حرفها را تحریف می کنند . به خدا قسم رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین چیزی نفرمود ، بلکه فرمود : خداوند در ثلث آخر هر شب و در شب جمعه از ابتداء شب ملکوتی را به آسمان دنیا می فرستد و به او دستور می دهد ، ندا کند : آیا درخواست کننده ای هست تا خواسته اش را بر آورده کنم ؟ آیا توبه کننده ای هست تا توبه اش را بپذیرم ؟ آیا استغفار کننده ای هست تا او را بیامرزم ؟ ای کسی که بدنبال خیر و اعمال نیک هستی بیشتر پیش رو ، و ای گنهکار و بد اعمال دیگر دست بردار . این ملک تا طلوع فجر مدام ندا می دهد سپس به جایگاهش در ملکوت آسمانها باز می گردد . این حدیث را پدرم از جدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله برایم فرمود .) چنان که ملاحظه می شود این روایت صریحا نزول خدا را به آسمان دنیا نفی می کند ، و به صراحت اعلام می دارد که خداوند ملکوتی را می فرستد نه آنکه خودش پائین می آید . در حالی که وهابی ها معتقدند خداوند خودش به آسمان دنیا پائین می آید و ندا می دهد . چنان که ابن بطوطه در سفر نامه خود نوشت که ابن تیمیه می گفت : خداوند مانند پائین آمدن من از منبر ، پائین می آید ! کمال الدین صدوق ص : ۲۳۱ عن ابی حمزه عن ابی جعفر علیه السلام : قال : قلت : فی قول الله عزوجل کل شیء هالک الا وجهه قال : یا فلان فیهلک کل شیء وبقی وجه الله عزوجل والله اعظم من ان یوصف ولكن معناها : کل شیء هالک الا وجهه ... (ترجمه : ابو حمزه می گوید : از امام باقر علیه السلام در باره آیه شریفه کل شیء هالک الا وجهه (هر چیزی نابود شدنی است جز وجه خدا) پرسیدم ، فرمود : فلانی ، بلکه همه چیز از بین خواهد رفت جز وجه خدا ، خداوند بزرگتر از آنست که این گونه وصف شود (یعنی برایش وجه و صورت تصور شود) بلکه وجه و صورت خدا ، دین خداست ...)

احتجاج طبرسی ج ۲ : ص ۱۹۰ قال : قلت یابن رسول الله ، فما الخبر الذی روه : ان ثواب لا إله الا الله ، النظر الی وجه الله فقال علیه السلام : یا ابا الصلت ، فمن وصف الله بوجه کالجوه فقد کفر ، ولكن وجه الله انبیاء ورسوله وحججه علیهم صلوات الله یا ابا الصلت الله تبارک وتعالی لا یوصف بمکان ولا یدرک بالابصار والاهوام . (ترجمه : ابا صلت می گوید : به امام رضا علیه السلام عرض کردم : یابن رسول الله معنای این خبر چیست که روایت می کنند : ثواب " لا إله الا الله " نگاه کردن به صورت خداست ؟ فرمود : ای ابا صلت هر کس خدا را به هر صورتی توصیف کند مانند داشتن صورت ، کافر شده است ، وجه و صورت خدا ، انبیاء و رسولان و حجج الهی صلوات الله علیهم اجمعین هستند ای ابا صلت ، خداوند تبارک و تعالی موصوف به مکان نمی شود و هرگز با چشم و اوهام و تصورات درک نمی گردد .) در این روایت برای وجه الله معنای دیگری شده است . در روایت گذشته وجه الله ، دین خدا معنا شده و در این روایت وجه الله انبیاء و حجج الهی معرفی شدند . می توان گفت که ، وجه الله ، مظاهر مختلفی دارد که در هر کجا موضوع خاص خودش را دارد که باید از طریق مبینین واقعی قرآن یعنی پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه معصومین علیهم السلام مشخص و معین گردد .

اصول کافی : ج ۱ ص ۸۲ کتاب التوحید ، باب اطلاق القول بأنه شیء ، حدیث ۲ محمد بن ابی عبد الله عن محمد بن اسماعیل عن الحسن بن الحسن عن بکر بن صالح عن الحسن بن سعید قال : سئل ابو جعفر الثانی علیه السلام : یجوز ان یقال لله أنه شیء قال : نعم : یخرجه من الحدین ، حد التعطیل وحد التشبیه (ترجمه : محمد بن ابی عبد الله . . . از حسین بن سعید روایت میکند : از ابو جعفر امام جواد علیه السلام سؤال شد : آیا می توان به خدا شیئی ، اطلاق کرد (یعنی گفت خدا چیزی است) فرمود : بله ، به شرط آنکه حد تعطیل و حد تشبیه برای خدا تصور نشود .) حد تعطیل و حد تشبیه برای خداوند نقص است ، هر چیزی که خداوند را از چیزی غافل کرده یا بیکار و ناتوان کند و یا موجب شباهت پروردگار به احدی از مخلوقات شود ، باطل است ، لذا اگر مراد از اینکه خدا چیزی هست ، این باشد که مانند دیگر موجودات و مخلوقات است ، غلط است . اما اگر مراد این باشد که خداوند موجود است به

حقیقت وجود . و هیچ گونه نقص و شباهتی در او وجود ندارد ، این عقیده صحیح است . نظیر روایات فوق در کتب روائی و تفسیری و اعتقادی شیعه به حدی زیاد است که می توان به حقیقت از آنها کمال معرفت به حق متعال و توحید حقیقی را یافت و بر خلاف آنچه کوتاه نظران و گمراهان میاندیشند حضرت حق و ذات الهی برتر از هر چیزی و دارای حقیقت وجود ولا مکان ولا زمان بوده و هیچ گونه نقص و تشبیهی در ذات مبارکش راه نداشته و همچنان که خودش فرموده (لیس کمثلہ شیء) و (لا- تدرکہ الابصار وهو یدرک الابصار) هست و بوده و خواهد بود . امید است خوانندگان گرامی و دیگر برادران و خواهران مسلمان با مراجعه به کتاب مجید و سنت حقیقی نبوی و فرمایشات ائمه معصومین از اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین اعتقادات و معارف صحیحہ را بدست آورده و با دست یابی به چشمه زلال معرفت الهی فریب نیرنگ بازان و دسیسه جویان و را نخورند و موجب سعادت خود و دیگران گردند سید محمود عظیمی - قم

ابن تیمیہ، مؤسس افکار وہابیت

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱
 عنوان و نام پدید آور : ابن تیمیہ مؤسس افکار وہابیت / تألیف علی اصغر رضوانی .
 مشخصات نشر : قم : مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۵ .
 مشخصات ظاہری : ۲۰۸ ص .
 فروست : سلسلہ مباحث وہابیت .
 شابک : ۸۰۰۰ ریال ۹۶۴-۹۷۳-۰۳۶-۲ : ؛ ۸۰۰۰ ریال چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۰۳۶-۳ : ؛ ۱۶۰۰۰ ریال (چاپ سوم) ؛ ۲۳۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)
 وضعیت فہرست نویسی : فاپا
 یادداشت : چاپ دوم : ۱۳۸۵ .
 یادداشت : چاپ سوم : تابستان ۱۳۸۷ .
 یادداشت : چاپ چهارم : بہار ۱۳۹۰ .
 یادداشت : کتابنامہ بہ صورت زیر نویس .
 موضوع : ابن تیمیہ احمد بن عبدالحلیم ۶۶۱ - ۷۲۸ ق . -- نقد و تفسیر
 موضوع : وہابیہ -- دفاعیہ ہا و ردیہ ہا
 شناسہ افزودہ : مسجد جمکران (قم)
 ردہ بندی کنگرہ : BP۲۰۱/۶۵ / الف ۱۷ ر ۶ ۱۳۸۵
 ردہ بندی دیوبی : ۲۹۷/۴۹۲۴
 شمارہ کتابشناسی ملی : م ۸۵-۲۵۵۴۲

مقدمہ ناشر

ترویج فرهنگ ناب محمّدی و اہل بیت عصمت و طہارت علیہم السلام در طول تاریخ دچار کج اندیشی ہا و نابخردی ہایی بودہ

است که نمونه بارز آن را در اندیشه وهابیت و سلفی‌گری می‌توان نظارگر بود، تفکری که همه مسلمانان جهان را از دین اسلام خارج و فقط خود را مسلمان می‌دانند. عدّه‌ای اندک که با کج‌اندیشی، مسلمانان جهان و دیگر ادیان را دچار مشکل کرده و چهره‌ای خشن و کریه از دین رحمت ارائه نموده‌اند. معمار این اندیشه ابن تیمیه از مخالفان فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشد که تفکر او از قرن هفتم تا قرن سیزدهم به فراموشی سپرده شده و مورد مخالفت اندیشمندان مذاهب اسلامی قرار گرفت ولی کمتر از یک قرن است که این تفکر انحرافی دوباره در جامعه اسلامی توسط افرادی معلوم الحال مطرح می‌گردد. جا دارد متفکرین اسلامی، جریان‌های فکری منحرف را به مسلمانان جهان معرفی کرده و محور وحدت اسلامی که همان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله است را تبیین نمایند، محوری که براساس محبت و پیروی از اهل بیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله استوار است و از فحاشی و ضرب و شتم و ترور و بمب‌گذاری به دور است و هیچ سنخیتی با آن ندارد. گفت و گو در محافل علمی و معرفی اندیشه ناب، نیاز به آن حرکات انحرافی ندارد، و چنانچه آنان در گفتار صادقند، میدان علم و اندیشه مهیا است. تهاجم استکبار جهانی و صهیونیست‌ها به تفکر اصیل اسلامی از زمانی آغاز و سرعت گرفت که انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه الله در کشور اسلامی ایران به ثمر نشست و توسط رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای دام ظلّه هدایت گردید.

از کلیه عزیزانی که ما را در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام یاری می‌نمایند به ویژه تولیت محترم مسجد مقدّس جمکران حضرت آیت الله وافی و همکاران در مجموعه انتشارات و مؤلف محترم جناب استاد علی اصغر رضوانی کمال تشکر و قدردانی را داریم امید است مورد رضای حضرت حق قرار گیرد. ان شاء الله.

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

شرح حال ابن تیمیه

اشاره

یکی از کسانی که در طول چندین قرن، مورد توجه خاص وهابیان قرار گرفته و برای او ارزش فراوانی از نظر علمی قائلند؛ تقی الدین احمد بن عبدالحلیم معروف به «ابن تیمیه» است. او کسی است که افکار وهابیان از او سرچشمه می‌گیرد. وهابیان برای او کنگره‌های علمی گرفته و کتاب‌هایی در مدح و منزلت و شخصیت علمی‌اش تألیف نموده‌اند. و در حقیقت او را مؤسس مذهب خود می‌دانند؛ اگر چه آنان در ظاهر این مطالب را اظهار نکرده و خود را سلفی می‌نامند. ما در این کتاب قصد داریم که به شرح زندگی او بپردازیم:

نسب ابن تیمیه

صاحبان کتب تراجم درباره نسب او چنین گفته‌اند: وی احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله بن خضر، تقی الدین، ابوالعباس، ابن تیمیه، الحرائی، الحنبلی، است. در شهر حرّان در سال ۶۶۱ ه. ق. متولد شد و در سال ۷۲۸ ه. ق. در دمشق وفات یافت. در خانه‌ای پرورش یافت که اعضای آن بیش از یک قرن پرچم‌دار مذهب حنبلی بوده‌اند. (۱)

او بعد از شش سال با سایر خانواده‌اش از شهر خود - به جهت هجوم تاتار - هجرت کرده وارد دمشق شد. در آنجا برای پدرش موقعیت تدریس در مسجد جامع دمشق فراهم گشت و به تربیت دانش‌پژوهان پرداخت.

شروع تحصیل

او شروع به تحصیل نمود. ابتدا نزد پدرش مشغول به تحصیل شد. و سپس اساتیدی را برای خود انتخاب نموده و از آنان بهره‌مند شد. برخی از اساتید او عبارتند از:

- ۱ - احمد بن عبدالدائم مقدسی.
 - ۲ - ابو زکریا سیف الدین یحیی بن عبدالرحمان حنبلی.
 - ۳ - ابن ابی الیسر تنوخی.
 - ۴ - عبدالله بن محمد بن عطاء حنفی.
 - ۵ - ابو زکریا کمال الدین یحیی بن ابی منصور بن ابی الفتح حرّانی.
 - ۶ - عبدالرحمان بن ابی عمر، ابن قدامه مقدسی حنبلی.
- نزد جماعتی از زنان هم درس فرا گرفت که عبارتند از:
- ۱ - امّ العرب، فاطمه، دختر ابی القاسم بن قاسم بن علی معروف به ابن عساکر.
 - ۲ - امّ الخیر، ستّ العرب، دختر یحیی بن قایماز.
 - ۳ - زینب، دختر أحمد مقدسیه.
 - ۴ - زینب دختر مکی حرانیه.

آخرین استاد او شرف الدین احمد بن نعمه مقدسی (متوفای ۶۴۹ ه. ق.) بود که اجازه فتوا را به ابن تیمیه داد. (۲)

جرات و جسارت

پدرش او را برای رسیدن به اجتهاد و نشستن بر کرسی درس آماده کرد. تا آن که بعد از وفات پدرش بر کرسی تدریس در مسجد جامع دمشق نشست و درسش را در زمینه‌های مختلف؛ از قبیل: تفسیر، فقه و عقاید گسترش داد. لکن به خاطر کج سلیقه‌ی و انحرافی که داشت درصدد مخالفت با عقاید رایج مسلمین برآمد و با تمام مذاهب رایج در آن زمان به مخالفت برخاست. فتوا و نظرات اعتقادی و فقهی‌اش برای او مشکل‌ساز شد. در جواب نامه‌ها و سخنان خود اعتقاداتش را که با عقاید عموم مسلمین سازگاری نداشت - از قبیل تجسیم، حرمت زیارت قبور اولیا، حرمت استغاثه به ارواح اولیای خدا، حرمت شفاعت، حرمت توسل و... - ابراز می‌کرد.

وقتی افکار و عقاید او به علمای عصرش رسید با او به مخالفت برخاسته و از نشر آن ممانعت کردند.

ابن کثیر - یکی از شاگردان ابن تیمیه - می‌گوید: «در روز هفتم شعبان مجلسی در قصر حاکم دمشق برگزار شد. در آنجا همه متفق شدند که اگر ابن تیمیه دست از افکار باطلش بردارد او را زندانی کنند، لذا با حضور قضات او را به قلعه‌ای در مصر فرستادند. شمس‌الدین عدنان با او به مباحثه پرداخت. در آن جلسه عقاید خود را ابراز نمود. به حکم قاضی او را چند روز در برجی حبس نموده و سپس او را به حبس معروفی به نام «جَبّ» منتقل ساختند...» (۳)

می‌گوید: «در شب عید فطر همان سال، امیر سیف الدین سالار نایب مصر، قضات سه مذهب را با جماعتی از فقها دعوت نمود، به پیشنهاد آنان قرار شد که ابن تیمیه از زندان آزاد گردد؛ البته به شرطی که از عقاید خود برگردد. کسی را نزد او فرستادند و با او در این زمینه صحبت نمودند ولی او حاضر به پذیرش شروط نگشت. سال بعد نیز ابن تیمیه هم چنان در «قلعه الجبل» مصر زندانی بود، تا آن که او را در روز جمعه ۲۳ ربیع الاوّل از زندان آزاد کرده و مخیر به اقامت در مصر یا رفتن به موطن خود، شام نمودند. او اقامت در مصر را برگزید، ولی دست از افکار خود برداشت.

در سال ۷۰۷ ه. ق باز هم به جهت نشر افکارش از او شکایت شد. در مجلسی ابن عطا بر ضد او اقامه دعوا کرد، قاضی بدر الدین بن جماعه متوجه شد که ابن تیمیه نسبت به ساحت پیامبر صلی الله علیه و آله گستاخی می‌کند، لذا نامه‌ای به قاضی شهر نوشت تا مطابق دستور شرع با او رفتار شود. با حکم قاضی دوباره به زندان رفت، ولی بعد از یک سال آزاد شد. در قاهره باقی ماند تا آن که سال ۷۰۹ ه. ق او را به اسکندریه تبعید کردند. در آنجا هشت ماه توقف کرد و بعد از تغییر اوضاع، روز عید فطر سال ۷۰۹ ه. ق به قاهره بازگشت و تا سال ۷۱۲ ه. ق در آنجا اقامت داشت تا آن که به شام بازگشت. (۴)

ابن تیمیه در سال ۷۱۸ ه. ق در شام، کرسی تدریس و افتاء را بر عهده گرفت و در آن جا نیز فتاوا و عقاید نادر خود را مطرح نمود. این خبر به گوش علما و قضات و دستگاه حاکم رسید، او را خواستند و در قلعه‌ای به مدت پنج ماه حبسش نمودند. سرانجام روز دوشنبه، عاشورای سال ۷۲۱ ه. ق از قلعه آزاد شد. پس از آزاد شدن تا سال ۷۲۶ ه. ق بر کرسی تدریس قرار داشت. باز هم به خاطر اصرار بر افکار خود و نشر آن، در همان قلعه سابق محبوس و تحت نظر قرار گرفت. در آن مدت مشغول تصنیف شد، ولی بعد از مدتی از نوشتن و مطالعه ممنوع گشت، و هر نوع کتاب، قلم و دواتی که نزد او بود، از او گرفته شد. (۵)

یافعی می‌گوید: ابن تیمیه در همان قلعه از دار دنیا رفت؛ در حالی که پنج ماه قبل از وفاتش از دوات و کاغذ محروم شده بود. (۶)

عصر ظهور ابن تیمیه

پیشرفت اسلام در اروپا و شکست اندلس برای غرب صلیبی بسیار تلخ و ناگوار بود، و لذا آنان را به فکر و اندیشه انتقام واداشت و در سال‌های پایانی قرن پنجم، پاپ رم، با فرمان حمله به فلسطین (قبله اول اسلام)، صدها هزار مسیحی برافروخته از کینه دیرینه صلیب بر ضد توحید از اروپا به راه افتادند تا قدس را قتلگاه مسلمانان سازند و به دنبال آن در جنگ‌های مشهور صلیبی که حدود ۲۰۰ سال (۴۸۹ - ۶۹۰) به طول انجامید، میلیون‌ها کشته و زخمی بر جای گذاشت. در همان زمانی که مصر و شام سخت با صلیبیان درگیر بودند، امت اسلامی با طوفانی مهیب‌تر؛ یعنی حمله مغولان به رهبری چنگیز مواجه گردید که آثار ارزشمند اسلامی را نابود و یا غارت کردند.

و پنجاه سال بعد از آن (۶۵۶ ه. ق) توسط هلاکو نواده چنگیز، بغداد به خاک و خون کشیده شد و طومار خلافت عباسی در هم پیچید. و سپس بر حلب و موصل (۶۵۷-۶۶۰ ق) همان بلا را آورد که بر بغداد وارد کرده بود.

ابن اثیر مورخ مشهور اهل سنت می‌نویسد: «مصایب وارده بر مسلمین از سوی مغول آن‌چنان سهمگین بود که مرا یارای نوشتن آن‌ها نیست و ای کاش مادر مرا نمی‌زاد». (۷)

گفتنی است که در طول سلطه مغول، فرستادگان سلاطین همواره می‌کوشیدند با جلب نظر مغولان و همدستی با آنان، امت اسلامی را از هر سو تار و مار کنند.

افزون بر این که مادر و همسر هلاکو و سردار بزرگش در شامات (کیتو بوقا) مسیحی بودند.

و همچنین اباق‌خان (۶۶۳ - ۶۸۰ ه. ق) فرزند هلاکو با دختر امپراتور روم شرقی ازدواج کرد و با پاپ و سلاطین فرانسه و انگلیس بر ضد مسلمین متحد شدند و به مصر و شام لشکر کشیدند.

و از همه بدتر (ارغون) نوه هلاکو (۶۸۳ - ۶۹۰) به وسوسه وزیر یهودی‌اش سعدالدوله ابهری در اندیشه تسخیر مکه و تبدیل به بت‌خانه افتاد و مقدمات این دسیسه را نیز فراهم ساخت، که خوش‌بختانه با بیماری ارغون و قتل سعدالدوله آن فتنه بزرگ عملی نشد. (۸) الحمد لله.

در چنین زمان حساسی که کشورهای اسلامی در تب و تاب این درگیری‌های ویرانگر می‌سوخت و مسلمانان مورد حمله ناجوانمردانه شرق و غرب قرار گرفته بودند، ابن تیمیه مؤسس اندیشه‌های وهابیت دست به نشر افکار خود زد و شکافی تازه در امت

اسلامی ایجاد کرد.

شوکانی از علمای بزرگ اهل سنت می‌گوید: «صرح محمد بن محمد البخاری الحنفی المتوفی سنه ۸۴۱ بتبديعه ثم تكفيره، ثم صار يصرح في مجلسه: أن من أطلق القول على ابن تيميه أنه شيخ الإسلام فهو بهذا الاطلاق كافر»؛ (۹) «محمد بن محمد بخاری حنفی متوفای سال ۸۴۱ در بدعت‌گذاری و تکفیر ابن تیمیه بی پرده سخن گفته است تا آنجا که در مجلس خود تصریح نموده که اگر کسی به ابن تیمیه "شیخ الاسلام" اطلاق کند، کافر است.»

عصر ظهور وهابیت

از آنجایی که افکار باطل ابن تیمیه در منطقه شامات که مهد علم و دانش بود، با انتقادات و اعتراضات علما و دانشمندان مذاهب مختلف مواجه گردید و باعث انزوای ابن تیمیه گشته، افکار و عقاید وی در بوته فراموشی سپرده شد. ولی در قرن ۱۲ ه. ق این افکار در منطقه نجد که عاری از تمدن و فاقد فرهنگ بود، مجدداً منتشر شد و پس از آن توسط قدرت سعودی و با پشتیبانی قدرت‌های استعماری به ترویج آن‌ها پرداخته شد.

طرح مجدد افکار ابن تیمیه توسط محمد بن عبدالوهاب در بدترین شرایط تاریخی و اوضاع بسیار نامناسبی صورت گرفت که امت اسلامی از چهار طرف مورد تهاجم شدید استعمارگران صلیبی قرار داشت و بیش از هر زمان نیاز به وحدت کلمه داشت. انگلیسی‌ها بخش عظیمی از هند را با زور و تزویر از چنگ مسلمانان خارج ساخته و با پایان دادن به شوکت امپراطوری مسلمان تیموری، خواب تسخیر پنجاب و کابل و سواحل خلیج فارس را می‌دیدند و لشکر آنان گام به گام به سمت جنوب و غرب ایران پیش‌روی می‌کرد.

فرانسوی‌ها به رهبری ناپلئون، مصر و سوریه و فلسطین را با قوه قهریه اشغال کرده و در حالی که به امپراطوری مسلمان عثمانی چنگ و دندان نشان می‌دادند، در اندیشه نفوذ به هند بودند.

روس‌های تزاری که مدعی جانشینی سزارهای مسیحی روم شرقی بودند با حملات مکرر به ایران و دولت عثمانی می‌کوشیدند قلمرو حکومت خویش را از یک سو تا قسطنطنیه و فلسطین و از سوی دیگر تا خلیج فارس گسترش دهند و بدین منظور اشغال نظامی ایران و دولت عثمانی و اروپا و قفقاز را در صدر برنامه‌های خود قرار داده بودند.

حتی آمریکایی‌ها نیز چشم طمع به کشورهای اسلامی شمال آفریقا دوخته و با گلوله باران شهرهای لیبی و الجزایر، سعی در رخنه و نفوذ به جهان اسلام داشتند، جنگ اتریش با دولت عثمانی بر سر صربستان و همکاری ناوگان جنگی هلند با انگلیسی‌ها در محاصره نظامی پایتخت الجزایر نیز در همین دوران بحرانی صورت پذیرفت.

عملکرد سیاسی

اسلام دینی است که مردم را به دو اصل اساسی دعوت می‌کند: یکی کلمه توحید و دیگری توحید کلمه و وحدت بین مسلمین. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در طول ۲۳ سال بعثت مردم را به کلمه توحید و گفتن «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و التزام به تبعاتش دعوت کرد. نیز همه را برای پیش برد اهداف اسلام به توحید کلمه و اتحاد فراخواند؛ زیرا در سایه اتحاد است که مسلمین می‌توانند بر مشکلات فائق آمده، راه نفوذ دشمنان را ببندند. خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ (۱۰) «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق و پراکنده نگردید.» در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»؛ (۱۱) «همانا مؤمنین برادر یکدیگرند.» لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بین اوس و خزرج، مهاجرین و انصار عقد اخوت بست. در عین حال مشاهده می‌کنیم که ابن تیمیه به این سفارش‌ها توجهی نکرده و با ابداع افکاری بر خلاف عموم مسلمین - از صدر اسلام تا زمان خود - و تکفیر آنان، سبب ایجاد

اختلاف بین مسلمین شد؛ خصوصاً با در نظر گرفتن وضع سیاسی آن عصر؛ زیرا سرزمین‌های اسلامی از هر طرف مورد هجوم و غارت دشمنان سرسخت اسلام و مسلمین قرار گرفته بود. در آن زمان که مسلمین احتیاج مبرمی به اتحاد و یک پارچگی داشتند، ابن تیمیه با عناد تمام شروع به نشر افکار خرافی و انحرافی خود نمود و هر کسی که با افکار او مخالفت می‌کرد او را به کفر و شرک و زندقه متهم می‌ساخت. بنابراین همراه با مریدانی که پیدا کرده بود، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمین گشت.

برخی از فتاوا و آرای ابن تیمیه

۱ - تحریم نماز و دعا در کنار قبور اولیاء

ابن تیمیه می‌گوید: «نماز خواندن در کنار قبور مشروع نیست. همچنین قصد مشاهد کردن به جهت عبادت در کنار آنها؛ از قبیل نماز، اعتکاف، استغاثه، ابتهال و قرائت قرآن، مشروع نیست، بلکه باطل است.» (۱۲)

۲ - تحریم زیارت قبور

از جمله کسانی که شدیداً با زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر اولیای الهی مقابله می‌کند ابن تیمیه است. او در جایی می‌گوید: «تمام احادیث زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ضعیف؛ بلکه دروغ است.» (۱۳)

۳ - تحریم استغاثه به غیر خدا

ابن تیمیه می‌گوید: «اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته، بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم پیروز گردان و امثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد، از اقسام شرک است.» (۱۴) و در جای دیگر می‌گوید: «اگر کسی چنین گوید، باید توبه کند و گرنه کشتنش واجب است.» (۱۵)

۴ - تحریم برپایی مراسم

ابن تیمیه درباره برپایی مراسم جشن در اعیاد و ولادت‌های بزرگان دین می‌گوید: «اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورها متابعت نمود، نه آن که بدعت‌گذاری کرد. این عمل همانند اعمال نصاری است که حوادث مربوط به حضرت عیسی علیه السلام را عید می‌گیرند.» (۱۶)

۵ - تحریم قسم به غیر خداوند

ابن تیمیه در این مورد می‌گوید: «قسم خوردن به غیر خداوند مشروع نیست، بلکه از آن نهی شده است.» (۱۷)

۶ - نسبت دادن جسمیت به خدا

ابن تیمیه در یکی از فتوهای خود می‌گوید: «آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است، حق می‌باشد. حال اگر از این امر، لازم آید که خداوند متّصف به جسمیت شود اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است.» (۱۸)

ابن بطوطه می‌گوید: «در دمشق شخصی بود از بزرگان فقهای حنبلی به نام تقی‌الدین ابن تیمیه، در هر علمی سخن می‌گفت، لیکن مشکلی در عقل خود داشت. زمانی که در دمشق بودم، روز جمعه‌ای بر او وارد شدم؛ در حالی که بر منبر جامع دمشق مردم را موعظه می‌کرد. از جمله مطالبی که گفت این بود که: خداوند به آسمان دنیا می‌آید همان‌گونه که من از منبر پایین می‌آیم. این را گفت و از منبر پایین آمد». (۱۹)

تناقضات ابن تیمیه

با مراجعه به کتاب‌های ابن تیمیه و بحث و تحلیل‌های او پی می‌بریم که در کلام وی تناقضات فراوانی وجود دارد. اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- در عین حال که به صحیح بخاری در موارد زیاد استدلال و احتجاج می‌کند ولی هنگامی که به روایتی در این کتاب بر می‌خورد که با افکار او سازگاری ندارد آن را ابطال کرده و کتاب را نیز مورد تنقیص قرار می‌دهد، و درباره آن می‌گوید: «در بخاری اغلاطی وجود دارد». (۲۰)

۲- او در حالی که زیاد به روایات «سنن» استدلال و احتجاج می‌کند، ولی هنگامی که شیعه دوازده امامی بر حقاقت تعلیمات مذهبی خود به یکی از روایات کتب «سنن» استدلال می‌کند، می‌گوید: «این حدیث در صحیحین نیامده است، بلکه در آن، برخی از اهل حدیث همچون ابن حزم و دیگران طعن زده‌اند. ولی اهل سنت همچون ابی داوود و ترمذی و ابن ماجه آن را روایت کرده و صاحبان مسانید همچون امام احمد و دیگران آن را نقل کرده‌اند. پس مطابق اصول شما از کجا این روایات ثابت شده تا به آن احتجاج کنید؟ و بر تقدیر ثبوت، این حدیث از اخبار آحاد است». (۲۱)

۳- او در باب فضایل عمر به کتاب ترمذی استناد می‌کند، ولی هنگامی که به روایات فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسد، می‌گوید: «ترمذی احادیثی را در فضایل علی ذکر کرده که بسیاری از آن‌ها ضعیف است». (۲۲)

او هم چنین در جای دیگری می‌گوید: «ترمذی احادیث متعددی را در باب فضایل علی علیه السلام ذکر کرده که در میان آن‌ها احادیث ضعیف، بلکه جعلی وجود دارد». (۲۳)

او درباره حدیث نبوی «انا مدینه العلم و علی بابها» می‌گوید: «گرچه ترمذی آن را نقل کرده ولی از روایات جعلی به حساب می‌آید». (۲۴)

ما در کتاب «امام‌شناسی در قرآن و پاسخ به شبهات» به طور کامل و مفصل بطلان حرف او را به اثبات رسانده‌ایم.

۴- او به احادیث احمد بن حنبل در کتاب «المسند» زیاد احتجاج می‌کند، ولی هنگامی که مشاهده می‌کند شیعه امامیه به برخی از احادیث آن احتجاج کرده می‌گوید: «گاهی امام احمد و اسحاق و دیگران احادیثی را نقل می‌کنند که نزد خودشان ضعیف است». (۲۵)

و در جایی دیگر می‌گوید: «هر چه را که احمد در مسند و غیر مسند نقل کرده نزدش حجت نیست». (۲۶)

و نیز می‌گوید: «مجرد روایات احمد موجب نمی‌شود که حدیث صحیح بوده و عمل به آن واجب باشد». (۲۷)

در نتیجه باید گفت: آنچه موافق با هوای نفس ابن تیمیه است حجت بوده و آنچه که مخالف با هوای نفس اوست، ضعیف یا جعلی است.

۵- او به روایات حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین» زیاد استدلال می‌کند ولی همین که شیعه دوازده امامی به یک حدیث این کتاب که درباره آن، حاکم تصریح به صحت بنا بر شرط شیخین کرده و ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» با او موافقت نموده، و استدلال می‌کند، می‌گوید: «سند آن ضعیف است». (۲۸)

۶- او در مواردی که رأی و نظرش موافق با شهرستانی است به کلامش زیاد اعتماد می‌کند، ولی هر جا که مطلبی از او مشاهده می‌کند که با رأی او موافق نیست، یا مایه تقویت شیعه امامیه است بر او هجوم برده و می‌گوید: «شهرستانی خبرویت ندارد». (۲۹)

۷- او تفسیر طبری و ابن ابی حاتم و بغوی را به جهت نقل روایاتی که موافق با آراء و نظریات او است تمجید کرده ولی در مواردی که شیعه دوازده امامی به روایات آنان استدلال می‌کند، می‌گوید: «مجرد نقل یکی از این افراد دلیل بر صحت روایت نمی‌شود... بلکه این کتب، جمع کننده چاق و لاغر، و جعلی و دروغی است». (۳۰)

روش‌های غلط ابن تیمیه

توضیح

پیروان ابن تیمیه و یاران او درصدد برآمده‌اند تا موقعیت او را در نفوس و اذهان بزرگ جلوه دهند تا این که او در مباحث فقهی بر دیگران برتری داشته و بگویند در اطلاع از اختلاف مذاهب و حدیث و تفسیر قرآن و کلام اسلامی متخصص بوده است، لذا بدین جهت او را «شیخ الاسلام» نامیده‌اند، تا به دیگران چنین وانمود کنند که برای او مثل و نظیری در تاریخ اسلام دیده نشده است. ولی هنگامی که به نوشته‌جات و کتاب‌های او در مجال تفسیر و حدیث و اقوال متکلمین مراجعه می‌نماییم، پی می‌بریم که نه تنها متخصص و اهل خبره در این زمینه نبوده است بلکه یا جاهل به مسائل بوده و یا اهل عناد و مکابره بوده است. اینک به ذکر نمونه‌هایی از این موارد می‌پردازیم:

۱- روش او در جرح و تعدیل

الف) حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «يقول الله تعالى من عادى لى ولياً فقد بارزنى بالمحاربة» و آن را به ابوهریره نسبت داده است. و گفته که این حدیث در صحیح بخاری آمده است (۳۱)؛ در حالی که این حدیث با این لفظ را بخاری از ابوهریره نقل نکرده بلکه طبرانی از ابی امامه نقل کرده است.

ب) ابن تیمیه از ترمذی نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لولم ابعث لبعث عمر»، (۳۲) و آن را تقویت کرده و به آن اخذ کرده است؛ در حالی که این حدیث از ترمذی نقل نشده بلکه ابن عدی آن را نقل کرده و سندش را به جهت وجود زکریا بن یحیی در طریق آن تضعیف کرده است.

و نیز ابن جوزی آن را در «الموضوعات» که مختص به روایات جعلی است آورده است.

ج) او در کتاب «الزیارة» می‌گوید: «عبدالله بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب شخصی را دید که رفت و آمد به طرف قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کند...» (۳۳)؛ در حالی که علمای رجال شخصی را به این اسم نمی‌شناسند، و صحیح در آن حسن بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است، که موصوف به حسن مثنی است.

د) البانی بعد از تصحیح صدر و ذیل حدیث غدیر می‌گوید: «این مطلب را که دانستی حال باید بگویم که انگیزه من بر تفصیل دادن کلام درباره این حدیث و بیان صحت آن این بود که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه جزء اول این حدیث را تضعیف کرده و جزء دوم را گمان کرده که باطل است، و به نظر من، این از مبالغه و تسریع او در تضعیف احادیث است قبل از آن که طرق آن را جمع کرده و در آن دقت کند...» (۳۴)

۲- عملکرد ابن تیمیه در مورد قرآن

در مورد قرآن کریم و تفسیر آن، اعتقادات و عملکردهایی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

(الف) وی آیات صفات را تفسیر جسمانی کرده و نسبت به آیاتی که ذات خداوند را از جسمانیت منزّه ساخته بی‌اعتنایی کرده است که این روش و طریقه اهل حدیث و مشبّهه و حشوئیه است.

(ب) او معتقد است که آیات متشابه در قرآن وجود ندارد و مدّعی است که تمام آیات قرآن از محکّمات است و تشابه، امری است نسبی، (۳۵) با وجود آن که قرآن تصریح به وجود آیات متشابه در خود دارد، آنجا که می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...»؛ (۳۶) «او کسی است که این کتاب [آسمانی را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات "محکم" = "صریح و روشن" است که اساس این کتاب می‌باشد و قسمتی از آن "متشابه" است...».

(ج) تفسیر بخشی از آیات قرآن کریم به احادیث ضعیف‌السند، بلکه با اسرائیلیات از احادیث، همانند تفسیر آیات ۱۸۹ تا ۱۹۰ از سوره اعراف با قصه اسرائیلی و قبیح که لایق شأن حضرت آدم و حواء علیهما السلام نیست از جمله خصوصیات اوست. (۳۷)

(د) او تفاسیری که در بردارنده احادیث ضعیف‌السند و اسرائیلیات بوده، ترجیح داده و بر آن اعتماد می‌کند، و در مقابل تفاسیر ارزشمندی را که آرای مخالف معتقد او در تجسیم و تشبیه را نقل کرده‌اند، یا این که آراء و معتقدات شیعه دوازده امامی را ذکر کرده‌اند را رها می‌کند، که از قسم اول می‌توان به تفسیر طبری به نام «جامع البیان» اشاره کرد و از قسم دوم می‌توان تفسیر کشاف را نام برد. (۳۸)

۳ - توسعه در عنوان شرک

ابن تیمیه از جمله کسانی است که در اطلاق عنوان شرک بر مخالفین خود در عقیده و رأی، دست توانایی داشته و اهل تسامح و تساهل نبوده و بسیار بی‌پروا بوده است.

(الف) ابن تیمیه می‌گوید: «بنای بر اهل قبور از اعمال مشرکین است». (۳۹)

(ب) او می‌گوید: «اگر کسی بگوید از پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت نزدیکی به خدا می‌خواهم تا شفیع من در این امور باشد، این از کارهای مشرکان است». (۴۰)

(ج) وی می‌گوید: «اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت نما، مرا بر دشمنم پیروز گردان، و امثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قادر است، این‌ها از اقسام شرک است». (۴۱)

و در جایی دیگر می‌گوید: «اگر کسی چنین گوید باید توبه کند و گرنه کشتنش واجب است». (۴۲)

۴ - توسعه در عنوان بدعت

او هر گونه نوآوری در دین و استفاده کردن از اسلوب‌های جدید در دین را بدعت دانسته و آن را به ضلالت نسبت می‌دهد:

(الف) او می‌گوید: «مشاهدی که بر روی قبر صالحین و انبیا از اهل بیت و عامه بنا شده، همه از بدعت‌های حرامی است که در دین اسلام وارد شده است». (۴۳)

(ب) ابن تیمیه در مورد برپایی مراسم جشن در اعیاد و ولادت بزرگان دین می‌گوید: «اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورات متابعت نمود، نه آن که بدعت‌گذاری کرد. و این عمل همانند اعمال نصارا است که حوادث عیسی را عید می‌گیرند». (۴۴)

۵ - اصرار بر تجسیم

ابن تیمیه در یکی از فتاوی خود می‌گوید: «آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است، حق می‌باشد. حال اگر از این امر، لازم آید که خداوند متّصف به جسمیت است اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است». (۴۵)

۶ - ادّعی اجماعات وهمی

کسی که به کتاب‌های ابن تیمیه مراجعه کند پی به ادّعی اجماعاتی می‌برد که هرگز وجود خارجی نداشته است؛ از باب نمونه: او می‌گوید: «... من تفاسیری را که از صحابه نقل شده و احادیثی که از آنان روایت گشته و بیش از صد تفسیر بزرگ و کوچک را ملاحظه کردم، تا این ساعت نیافتم که یکی از صحابه حتی یک آیه از آیات صفات یا احادیث صفات را بر خلاف مقتضی و مفهوم معروف آن تأویل نماید». (۴۶)

این در حالی است که کتب تفسیر مملوّ از نقل تأویلات صحابه است. و کسی که می‌خواهد از آن‌ها مطلع گردد باید به کتاب «الأسماء و الصفات» مراجعه کند که تمام تأویلات را ذکر کرده است.

دکتر بوطی می‌گوید: «صحیح نیست که بگوییم در بین سلف کسی که در تفسیر آیات صفات یا برخی از آن‌ها، قائل به تأویل نبوده است». (۴۷) آن‌گاه او اسامی برخی از سلف که صفات را تأویل کرده‌اند را، ذکر می‌کند.

مجتبیه و مشبّهه چنین وانمود کرده‌اند که مذهب سلف، عدم تأویل و حمل نصوص بر ظواهر است و این اشاعره بوده‌اند که صفات را تأویل کرده و به تعطیلی کشانده‌اند، و این شایعه‌ای بیش نیست؛ زیرا سلف از صحابه و تابعین معتقد به تأویل صفات بوده‌اند، و کسی که تفسیر طبری را مطالعه کند پی به این مطلب خواهد برد؛ از باب نمونه: طبری با سندهای خود از ابن عباس در تفسیر آیه: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» (۴۸) نقل کرده که «ساق» در این آیه به معنای شدت است؛ زیرا عرب می‌گوید: «كشفت الحرب عن ساقها»؛ یعنی جنگ شدت گرفت. (۴۹) و نیز آیه: «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ» (۵۰) را به معنای «بنیناها بقوّه» گرفته است؛ یعنی دست را کنایه از قوّت گرفته است. (۵۱)

۷ - تضعیف مغرضانه روایات

ابن تیمیه روایاتی را که مخالف عقاید و آرای اوست بدون آن‌که سندش را بررسی کند، نسبت جعل یا وضع به آن‌ها می‌دهد. اینک به یک مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

او می‌گوید: «همچنین است حدیث: (هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی)؛ او - حضرت علی علیه السلام - سرپرست هر مؤمنی بعد از من است. این حدیث، دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه وآله است؛ بلکه او در حیات و مماتش ولیّ هر مؤمنی است، و هر مؤمنی نیز ولیّ او در زمان حیات و ممات است». (۵۲)

این در حالی است که بسیاری از علمای عامه؛ همچون ترمذی، نسائی، ابن حبان، حاکم نیشابوری، طیالسی، احمد بن حنبل و دیگران از طریق جعفر بن سلیمان این حدیث را نقل کرده‌اند...» (۵۳)

البانی بعد از نقل حدیث «ولایت» می‌گوید: «سند آن حسن است و رجال آن رجال ثقات، بلکه رجال شیخین می‌باشند غیر از اجلح که همان ابن عبدالله کندی است که در مورد او اختلاف شده است در «تقریب» صدوق شیعی معروفی شده است.

آن‌گاه می‌گوید: اگر کسی بگوید: راوی این شاهد شیعی است، و همچنین در سند اصل حدیث شیعی دیگری وجود دارد که جعفر بن سلیمان است، آیا این مسأله طعنی در حدیث به حساب نمی‌آید؟

او در جواب می‌گوید: هرگز؛ زیرا اعتبار در روایت به صدق و حفظ است، و اما مذهب‌اش بین او و بین پروردگارش می‌باشد و

خداوند حسابرس او است. و لذا مشاهده می‌کنیم که صاحب صحیح بخاری و مسلم و دیگران از بسیاری از مخالفین که مورد وثوق بوده‌اند روایت نقل کرده‌اند؛ همچون خوارج و شیعه و دیگران...
آن‌گاه می‌گوید: با این حال، من نمی‌دانم چرا ابن تیمیه این حدیث را تضعیف کرده است، و از نظر من وجهی برای آن نمی‌بینم جز سرعت و مبالغه داشتن در ردّ بر شیعه...» (۵۴)

۸ - انکار حقایق تاریخی

ابن تیمیه هنگامی که با حقایق تاریخی که مخالف با عقیده و مذهب او است برخورد می‌کند آن را به طور کلی منکر می‌شود بدون آن که توجّهی به مسلم بودن آن داشته باشد؛ از باب نمونه: او از آنجا که مخالف دعا کردن رو به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، لذا در صدد برآمده تا قصه‌ای را که به مالک بن انس نسبت داده شده انکار نماید. و آن قصه از این قرار است:
خلیفه عباسی ابوجعفر منصور از مالک سؤال کرد: آیا می‌تواند رو به قبر شریف کرده و دعا نماید؟ مالک در جواب گفت: «لَمْ تَصْرَفْ وَجْهَكَ عَنْهُ وَهُوَ وَسِيلَتُكَ وَوَسِيلَةُ أَبِيكَ آدَمَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بَلِ اسْتَقْبَلَهُ وَاسْتَشْفَعَ بِهِ فِشْفَعِهِ اللَّهُ»؛ (۵۵) «چرا» روی خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله بر می‌گردانی؛ در حالی که او وسیله تو و وسیله پدرت آدم علیه الصلاة والسلام نزد خداوند متعال در روز قیامت است، بلکه رو به سوی او کن و او را شفیع خود قرار ده تا خداوند شفاعت او را بپذیرد.»
ابن تیمیه درباره این قصه می‌گوید: «این قصه‌ای است منکر که احدی آن را نقل نکرده و به امام مالک دروغی نسبت داده شده است». با این که قاضی عیاض آن را با سند صحیح نقل کرده و گفته که آن را از تعدادی از ثقات مشایخش اخذ کرده است. وانگهی این که می‌گوید: کسی قائل به آن نشده. دروغی بیش نیست؛ زیرا مذهب مالک و احمد بن حنبل و شافعی استحباب استقبال قبر پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام سلام دادن و دعا کردن است. این مطلب را در بحث «نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی» مورد بررسی قرار داده‌ایم.

۹ - نسبت دروغ بر مخالفان

ابن تیمیه به تبع مشایخ حنبلی خود، نسبت دروغ به مخالفان خود را تجویز کرده و به آن نیز عمل کرده است. اینک به نمونه‌هایی از این تهمت‌ها اشاره می‌کنیم.
ابن تیمیه می‌گوید: «رافضه کسانی هستند که نماز جمعه و جماعت به جای نمی‌آورند نه پشت سر اصحابشان و نه غیر از اصحابشان، و تنها پشت سر معصوم نماز می‌گزارند و حال آن که شخص معصوم نزد آن‌ها نیست». (۵۶)
و نیز می‌گوید: «رافضه اعتنایی به حفظ قرآن و شناخت معانی و تفسیر آن و طلب ادله‌ای که دلالت بر معنای آن داشته باشد ندارند، و نیز اعتنایی به حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و شناخت صحیح آن از باطل و بحث از معانی حدیث ندارند...» (۵۷)
و نیز می‌گوید: «و اما سایر حماقت‌های شیعه این است که آنان کراهت دارند تا سخن به لفظ ده بگویند یا کاری انجام دهند که به تعداد ده باشد، حتّی ساختمان‌های خود را ده طبقه نمی‌سازند، و نیز با ده تنه درخت بنا نمی‌کنند و امثال این موارد؛ زیرا آنان با خوبان صحابه که همان ده نفری هستند که پیامبر بشارت بهشت به آن‌ها داده دشمن‌اند...» (۵۸)
به نظر می‌رسد که این تهمت‌ها احتیاج به پاسخ ندارد؛ زیرا هر کس که با شیعیان معاشرت داشته باشد پی به سخیف و بی‌اساس بودن این حرف‌ها می‌برد.

اشاره

با مراجعه به تاریخ پی می‌بریم که نه تنها علمای شیعه، بلکه علمای اهل سنت نیز ابن تیمیه را مورد حمله و جرح و طعن قرار داده‌اند. اینک به عبارات برخی از علمای عامه اشاره می‌کنیم:

۱ - ابن جهل

او می‌گوید: «ابن تیمیه ادعا کرده آنچه را خدا و رسولش و سابقون اولون از مهاجرین و انصار گفته‌اند می‌گوید؛ در حالی که او مطالبی را می‌گوید که هرگز هیچ یک از آن‌ها را خدا و رسول و... نگفته‌اند» (۵۹)

۲ - یافعی

او می‌گوید: «ابن تیمیه می‌گفت: خداوند بر روی عرش به طور حقیقی استوار است، و این که: او به حرف و صوت سخن می‌گوید. در دمشق و دیگر مناطق ندا داده شد که هر کس بر عقیده ابن تیمیه باشد مال و خونش حلال است. او مسائل عجیب و غریبی را ادعا کرد که بر او انکار شد و به سبب آن او را حبس نمودند؛ زیرا آن‌ها مابین با مذهب اهل سنت به حساب می‌آمد. او آن‌گاه قبایحی را می‌شمرد و بدترین آن‌ها را نهی زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته است. (۶۰)

۳ - ابوبکر حسینی

او می‌گوید: «پس بدان، من نظر کردم در سخن این خبیث که در قلب او مرض گمراهی است، کسی که به دنبال مشتبهات قرآن و سنت به جهت ایجاد فتنه است. کسی که گروهی از عوام که خداوند اراده هلاکشان کرده او را متابعت کرده‌اند، در او اموری دیدم که قدرت بر نطق آن ندارم...؛ زیرا در آن‌ها تکذیب پروردگار عالمیان است...» (۶۱)

۴ - ابو حیان اندلسی

ابن حجر می‌گوید: «ابو حیان در ابتدا ابن تیمیه را تعظیم می‌کرد و او را با قصیده‌ای مدح کرده است، ولی بعدها از او انحراف پیدا کرده و در تفسیر صغیرش او را با بدی یاد کرده است و به او نسبت تجسیم داده است...» (۶۲)

زبیدی از سبکی نقل کرده که گفت: «کتاب العرش» ابن تیمیه از قبیح‌ترین کتاب‌های او است... چون شیخ ابو حیان از آن مطلع شد، دائماً او را لعن می‌کرد تا از دنیا رفت؛ در حالی که قبل از آن او را تعظیم می‌نمود» (۶۳)

۵ - ابن حجر عسقلانی

او درباره ابن تیمیه می‌گوید: «او همین که فکر کرد مجتهد است بر کوچک و بزرگ علمای قدیم و جدید ایراد گرفت...» (۶۴)

مؤلفین یا مناظره‌کنندگان در رد ابن تیمیه

عده زیادی از علمای اهل سنت از عصر ابن تیمیه تا کنون در رد او کتاب تألیف کرده یا با او مناظره کرده‌اند. اینک به اسامی برخی

از آنان می‌پردازیم:

- ۱- قاضی محمد بن ابراهیم بن جماعه شافعی.
- ۲- قاضی محمد بن حریری انصاری حنفی.
- ۳- قاضی محمد بن ابوبکر مالکی.
- ۴- قاضی احمد بن عمر مقدسی حنبلی.
- ۵- حافظ مجتهد تقی‌الدین سبکی (۷۵۶ ه. ق.)، در «الاعتبار ببقاء الجنة و النار» و «الدرة المضيئة» و...
- ۶- امام فقیه محمد بن عمر بن مکی، معروف به ابن مرّحل (۷۱۶ ه. ق.).
- ۷- امام حافظ صلاح‌الدین علائی (۷۶۱ ه. ق.).
- ۸- قاضی مفسر بدرالدین ابن جماعه (۷۳۳ ه. ق.).
- ۹- امام احمد بن یحیی کلابی حلبی، معروف به ابن جُهَّیل (۷۳۳ ه. ق.).
- ۱۰- امام قاضی جلال‌الدین قزوینی.
- ۱۱- قاضی کمال‌الدین ابن زملکانی (۷۲۷ ه. ق.).
- ۱۲- قاضی صفی‌الدین هندی (۷۱۵ ه. ق.).
- ۱۳- فقیه محدث علی بن محمد باجی شافعی (۷۱۴ ه. ق.).
- ۱۴- مورّخ فخر بن معلّم قرشی (۷۴۱ ه. ق.)، در «نجم المهتدی و رجم المعتدی».
- ۱۵- حافظ ذهبی (۷۴۸ ه. ق.)، در «النصيحة الذهبية».
- ۱۶- مفسّر معروف ابوحنّان اندلسی (۷۴۵ ه. ق.) در «النهر الماد».
- ۱۷- ابن بطوطه (۷۷۹ ه. ق.)، در «رحلة ابن بطوطه».
- ۱۸- فقیه تاج‌الدین سبکی (۷۷۱ ه. ق.)، در «طبقات الشافعية الكبرى».
- ۱۹- مورّخ ابن شاکر کتبی (۷۶۴ ه. ق.)، در «عیون التاريخ».
- ۲۰- عمر بن ابی الیمن لخمی فاکهی مالکی (۷۳۴ ه. ق.)، در «الدرة المختارة».
- ۲۱- قاضی محمد سعدی مصری اخنانی (۷۵۰ ه. ق.)، در «المقالة المرضیة».
- ۲۲- امام زاوای (۷۴۳ ه. ق.).
- ۲۳- جوزجانی حنفی (۷۴۴ ه. ق.)، در «الابحاث الجلیّة فی الردّ علی ابن تیمیه».
- ۲۴- ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ ه. ق.)، در «الدرر الكامنة فی اعیان المائة الثامنة» و «لسان المیزان» و...
- ۲۵- ولی‌الدین عراقی (۸۲۶ ه. ق.)، در «الأجوبة المرضیة فی الردّ علی الأسئلة المکیة».
- ۲۶- فقیه مورّخ ابن قاضی شبهه شافعی (۸۵۱ ه. ق.)، در «تاریخ ابن قاضی شبهه».
- ۲۷- فقیه تقی‌الدین ابوبکر حصنی شافعی (۸۲۹ ه. ق.)، در «دفع شبه من شبه و تمرّد».
- ۲۸- ابن عرنه تونسسی مالکی (۸۰۳ ه. ق.).
- ۲۹- علاء‌الدین بخاری حنفی (۸۴۱ ه. ق.)، بنابر نقل ابن حجر در «الدرر الكامنة».
- ۳۰- شیخ زروق فاسی مالکی (۸۹۹ ه. ق.).
- ۳۱- حافظ سخاوی (۹۰۲ ه. ق.)، در «الاعلان بالتویخ لمن ذم التاريخ».
- ۳۲- احمد بن محمد وتری (۹۸۰ ه. ق.) در «روضه الناظرین».

- ۳۳ - ابن حجر هیتمی (۹۷۴ ه. ق.)، در «الفتاوی الحدیثیه» و «الجواهر المنظم».
- ۳۴ - شیخ ابن عراق دمشقی (۹۳۳ ه. ق.).
- ۳۵ - جلال‌الدین دوانی (۹۲۸ ه. ق.)، در «شرح العضدیة».
- ۳۶ - قاضی ابوعبدالله مقرئ در «نظم اللآلی فی سلوک الأمالی».
- ۳۷ - محدث محمد بن علان صدیقی مکی (۱۰۵۷ ه. ق.) در «المبرد المبکی فی رد الصارم المنکی».
- ۳۸ - شیخ منافی شافعی (۱۰۲۹ ه. ق.)، در «شرح الشمائل».
- ۳۹ - قاضی بیاضی حنفی، در «اشارات المرام من عبارات الامام».
- ۴۰ - شیخ خفاجی مصری حنفی (۱۰۶۹ ه. ق.)، در «شرح الشفا».
- ۴۱ - مورخ ابوالعباس احمد مقرئ (۱۰۴۱ ه. ق.)، در «ازهار الرياض».
- ۴۲ - محمد زرقانی مالکی (۱۱۲۲ ه. ق.)، در «شرح المواهب اللدنیة».
- ۴۳ - شیخ عبدالغنی نابلسی (۱۱۴۳ ه. ق.).
- ۴۴ - فقیه محمد بن مهدی بن علی صیادی، مشهور به رواس (۱۲۸۷ ه. ق.).
- ۴۵ - شیخ محمد ابوالهدی صیادی (۱۳۲۸ ه. ق.) در «قلاده الجواهر».
- ۴۶ - سلامه عزامی شافعی (۱۳۷۶ ه. ق.)، در «البراهین الساطعة».
- ۴۷ - محمود خطّاب سبکی (۱۳۵۲ ه. ق.) در «الدین الخالص» و...
- ۴۸ - محمد زاهد کوثری (۱۳۷۱ ه. ق.) در «مقالات الکوثری».
- ۴۹ - مفتی مصطفی بن احمد شطی حنبلی دمشقی (۱۳۴۸ ه. ق.)، در «النقول الشرعیة».
- ۵۰ - شیخ محمد بخیت مطیعی، مفتی مصر (۱۳۵۴ ه. ق.)، در «تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد».
- ۵۱ - شیخ ابراهیم بن عثمان سمندی مصری، در «نصره الامام السبکی بزّاد الصارم المنکی».
- ۵۲ - ابوحامد بن مرزوق، عالم مکه (۱۳۹۰ ه. ق.)، در «برائة الأشعریین من عقائد المخالفین».
- ۵۳ - شیخ منصور محمد عویس، در «ابن تیمیة لیس سلفیاً».
- ۵۴ - شیخ ابوالفضل عبدالله بن صدیق غماری، در «اتقان الصنعة» و «الصبح السافر»
- ۵۵ - ابوالأشبال سالم بن جندان اندونزیایی در «الخلاصة الکافیة فی الاسانید العالیة».
- ۵۶ - فقیه عبدالله هروی حبشی، در «المقالات السنیة» و «صریح البیان».

ابن قیّم، مروج افکار ابن تیمیه

یکی از شاگردان مهمّ ابن تیمیه که به عنوان مروج افکار او مطرح است، ابوعبدالله محمّد بن ابوبکر بن ایوب بن سعد بن حریر، زرعی، دمشقی، حنبلی، معروف به ابن قیّم جوزیه می باشد.

جوزیه مدرسه‌ای بود که محیی‌الدین بن حافظ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمّد بکری حنبلی آن را در بازار قمح دمشق ساخته بود. و از آنجا که پدرش قیّم و سرپرست این مدرسه بود، لذا او را ابن قیّم جوزیه نامیدند.

او در سال ۶۹۱ ه. ق. متولد شد و در سال ۷۱۲ ه. ق. با ابن تیمیه ارتباط پیدا کرد و ملازم مجلس درس او شد. و فقه را نزد او آموخت و از او اخذ علم کرد ولی در تمام مسائل مقلد کورکورانه او بود. لذا مذهب ابن تیمیه را یاری کرده و افکارش را در کتاب‌هایش تأیید نمود، اضافه بر آن سعی کرد تا افکار و عقاید استادش را در قالب برهان و استدلال درآورد.

لذا در عصر شیخ و استادش، ابن تیمیه از عقاید باطلش توبه داده شد، و نیز با او به زندان رفت ولی بعد از مرگ استادش رها شد. او به جهت اعتقاداتش سه بار به زندان رفت، خصوصاً به جهت این که همانند استادش حرکت به جهت زیارت ابراهیم خلیل علیه السلام را تحریم و منع نمود.

عبدالله هروی حبشی از ذهبی نقل کرده که گفت: «... وقد حبس مدة؛ لانكاره شد الرحال لزيارة قبر الخليل - ابراهیم علیه السلام -»؛ (۶۵) «... او در مدتی به جهت انکار بار بستن به جهت زیارت قبر خلیل الرحمن محبوس شد.»

او نیز از ابن حجر در «الدرر الكامنه» نقل می کند که گفت: «غلب علیه حبّ ابن تیمیه حتی كان لا يخرج عن شییء من اقواله، بل ينتصر له فی جمیع ذلك، وهو الّمدی هدّب کتبه ونشر علمه. واعتقل مع ابن تیمیه بعد ان أهین وطیف به علی جمل مضروباً بالدرّة، فلما مات أخرج عنه...»؛ (۶۶) «محبّت ابن تیمیه بر او غلبه کرد به حدّی که از هیچ یک از اقوال او نمی گذشت و مخالفت نمی نمود، بلکه در تمام موارد او را یاری می کرد. و او کسی بود که کتاب های ابن تیمیه را تهذیب کرده و علم او را منتشر می ساخت. ابن قیّم با ابن تیمیه زندانی شد، بعد از آن که مورد اهانت قرار گرفت، او را سوار بر شتری کردند و در حالی که تازیانه می زدند دور گرداندند. و چون ابن تیمیه مرد او را رها کردند...».

دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت «علیهم السلام»

توضیح

کمتر کسی است که کتاب های ابن تیمیه - به خصوص منهاج السنه - را مطالعه کند و پی به نصب و عداوت و دشمنی او نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام نبرد. ما در این بحث برای اثبات این مطلب به ذکر نمونه هایی از این موارد می پردازیم:

۱ - مخالفت با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام

اشاره

ابن تیمیه از جهاتی با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام مخالفت کرده است و بر فرض نزول، آن را فضیلتی برای اهل بیت نمی شمارد. اینک به شبهات او پاسخ می گوئیم:

الف) کسی با پیامبر صلی الله علیه وآله مساوی نیست!!

ابن تیمیه می گوید: «هیچ کس مساوی با رسول خدا صلی الله علیه وآله در فضایل نیست، نه علی و نه غیر او». (۶۷)

پاسخ

اولاً: ما تابع نصّ هستیم. از این آیه و ادله قطعی دیگر چنین استفاده می شود که امام علی علیه السلام در تمام کمالات و قابلیت ها همانند رسول خدا صلی الله علیه وآله است، و لذا اگر قرار بود بعد از ایشان پیامبری باشد جز امام علی علیه السلام کسی دیگر قابلیت این مقام را نداشت. ولی قرار نیست که بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله پیامبری دیگر باشد.

ثانیاً: در روایتی صحیح السند از پیامبر صلی الله علیه وآله آمده است که خطاب به امام علی علیه السلام فرمود: «من از خدا چیزی نخواستم جز آن که مثل آن را از خداوند برای تو درخواست نمودم. و از خداوند چیزی درخواست نمودم مگر آن که خدا به من

عطا نمود. جز آن که به من خبر داده شد که بعد از تو پیامبری نخواهد بود.» (۶۸)
و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله مطابق حدیث صحیح السند فرمود: «... عَلِيٌّ مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي»؛ (۶۹) «علی از من و من از اویم و او ولی شما بعد از من است.»

(ب) عدم دلالت «انفسا» بر مساوات!

او نیز می گوید: «انفس» در لغت عرب بر مساوات دلالت ندارد بکله مقصود به آن نزدیکان و اقرباء انسان است. آن گاه بر مدعای خود به آیاتی استشهاد می کند که در آن ها لفظ انفس به کار رفته ولی دلالت بر مساوات ندارد؛ از قبیل: «لَوْ لَا إِذِ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا»؛ (۷۰) «چرا هنگامی که این [تهمت را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود [و کسی که همچون خود آن ها بود] گمان خیر نبردند.» (۷۱)

پاسخ

اولاً: در برخی از آیات بین کلمه انفس و اقرباء مقابله افتاده است، و لذا نمی توان در همه جا ادعا کرد که انفس به معنای اقرباء است.

خداوند متعال می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»؛ (۷۲) «ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتش حفظ کنید.» و نیز می فرماید: «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ»؛ (۷۳) «کسانی که به خویشتن و خانواده شان زیان رسانده اند.» در مورد آیه مباحله نیز این چنین است؛ جز آن که در این دو آیه، انفس در نفس انسان به معنای حقیقی آن استعمال شده است ولی در آیه مباحله مجازاً در معنای تزلیلی به کار رفته است؛ یعنی امام علی علیه السلام به منزله پیامبر صلی الله علیه و آله در جمیع فضایل است، نه این که نفس پیامبر باشد.

ثانیاً: مستفاد از آیه مباحله آن است که خداوند پیامبرش را خطاب کرده می فرماید: ای محمد! خود را برای مباحله بیاور. و پیامبر در آن موقف علی علیه السلام را برای مباحله آورد. و این که شخصی نفس شخص دیگر باشد سه احتمال دارد:

۱ - عینیت و اتحاد حقیقی حتی در جسمیت: این معنا قطعاً باطل است؛ زیرا ما معتقد به حلول نیستیم و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام را به لحاظ جسمی یکی نمی دانیم.

۲ - اتحاد در شؤونات و فضایل به جز آنچه که استثناء شده است.

۳ - تنها مجانست در قرابت و نزدیکی.

معنای دوم و سوم از معانی مجازی برای کلمه نفس است، ولی ما باید به دو جهت کلمه انفس را بر معنای دوم حمل کنیم نه سوم: جهت اول این که: معنای دوم اقرب به معنای حقیقی که همان وحدت از جمیع جهات است می باشد و مطابق آنچه در علم بلاغت گفته شده، لفظ باید بر قریب ترین معانی به معنای حقیقی حمل شود.

جهت دیگر این که: قرائن بسیاری وجود دارد که مؤید معنای دوم است نه سوم، که از آن جمله عبارت است از:

اول - حدیث منزلت: پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا

نبي بعدی»؛ (۷۴) «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی می باشی جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود.»

دوم - بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «أنت مني وأنا منك»؛ (۷۵) «تو از من و من

از توام.»

سوم - ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «علی بن ابی طالب همانند روح من است که در جسد من می‌باشد». (۷۶)

چهارم - و نیز خطاب به امام علی علیه السلام فرمود: «ما سألت الله لي شيئاً الا سألت لك مثله...»؛ (۷۷) «از خدا برای خود چیزی نخواستم جز آن که مثل آن را برای تو تقاضا نمودم.»

ج) کنایه دعای پیامبر صلی الله علیه وآله!!

ابن تیمیه نیز می‌گوید: «این که این چهار نفر را پیامبر صلی الله علیه وآله همراه خود آورد مقصود اجابت دعا نبوده؛ زیرا دعای پیامبر صلی الله علیه وآله به تنهایی کافی بود». (۷۸)

پاسخ

اولاً: اگر چنین بود چرا خداوند تعالی از پیامبر خود خواست تا از نصارا بخواهد که این افراد را نیز بیاورند. و اگر وجود آنها در مباحله دخیل نبود احتیاجی به چنین دعوتی نبود، خصوصاً آن که در آخر می‌فرماید: «ثُمَّ نَبَّهْلُ»؛ «سپس همگی با هم مباحله کنیم.» ثانیاً: حرف ابن تیمیه اجتهاد در مقابل نص است؛ زیرا مطابق برخی از روایات پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «إذا أنا دعوت فأُمتنوا»؛ «هر گاه من دعا کردم شما آمین بگویید...». (۷۹) و این خود دلالت بر این دارد که آمین آنها در اجابت دعای پیامبر بی تأثیر نبوده است.

د) عدم اختصاص به حضرت علی علیه السلام!!

او نیز می‌گوید: «کلمه «أَنْفُسَنَا» اختصاص به علی علیه السلام ندارد؛ زیرا به صیغه جمع آمده است». (۸۰)

پاسخ

اولاً: قبلاً - در آیه (ولایت) به اثبات رساندیم که عرب به جهاتی از جمله تعظیم لفظ جمع را بر مفرد به کار می‌برد و در قرآن نیز چنین استعمالی را زیاد مشاهده می‌کنیم. ثانیاً: تعبیر به جمع در این آیه به جهت بیان این مطلب است که هر کدام از دو دسته مباحله کننده سزاوار است که خواص از اهل بیت خود را بیاورد، خواه افراد هر دسته متعدد باشند یا خیر.

ه) مقصود از «انفسنا»، شخص پیامبر صلی الله علیه وآله است!!

او همچنین می‌گوید: «مقصود از «أَنْفُسَنَا» شخص پیامبر صلی الله علیه وآله است؛ یعنی هنگام مباحله باید خود و فرزندان و زنهای خود را بیاورید». (۸۱)

پاسخ

اولاً: این توجیه اجتهاد در مقابل نص است؛ زیرا مطابق روایات صحیحه، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای مباحله امام حسن و امام

حسین علیهما السلام را که مصداق «أَبْنَاءَنَا» بود، و نیز حضرت زهرا علیها السلام را که مصداق «نِسَاءَنَا» بود، و نیز حضرت علی علیه السلام را که مصداق «أَنْفُسِنَا» بود، آورد. و اگر مقصود از «أَنْفُسِنَا» خود پیامبر بوده است، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را با خود به همراه آورد؟

ثانیاً: با این فرض، لازم می‌آید که بین داعی و مدعو اتحاد باشد؛ یعنی دعوت کننده و دعوت شده یکی باشند که این قطعاً باطل است؛ زیرا هیچگاه انسان خودش را دعوت نمی‌کند.

ثالثاً: در صورت درست بودن این احتمال، لازم می‌آید که کلمه «أَنْفُسِنَا وَأَنْفُسِ كُمْ»، در آیه زیادی باشد؛ زیرا شخص پیامبر صلی الله علیه و آله داخل در جمله «تَعَالَوْا نَدْعُ» است.

و اگر کسی بگوید که انسان گاهی خود را نیز دعوت می‌کند؛ مثلاً عرب می‌گوید: «دعوت نفسی الی کذا»؛ «من خودم را به فلان چیز دعوت کردم».

در جواب این اشکال می‌گوییم:

ما در این جهت مناقشه نمی‌کنیم که دعوت خود نیز صحیح است، ولی نمی‌توان این نوع استعمال را حقیقی دانست. مضافاً به این که برخی تصریح کرده‌اند که انسان هیچ‌گاه خودش را دعوت نمی‌کند بلکه دیگری را می‌خواند مگر آن که مجازاً چنین باشد. (۸۲) مضافاً به این که این اشکال در حقیقت اجتهاد در مقابل نصوص صحیح است که مقصود از «أَنْفُسِنَا» را امام علی علیه السلام می‌داند. گرچه ما منکر شمول پیامبر صلی الله علیه و آله در کلمه «أَنْفُسِنَا» نیستیم.

حاکم نیشابوری به سند صحیح از جابر قصه ورود عاتب و سید و شرفیاب شدن محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله را نقل کرده و در آخر آن می‌گوید: «... و در حق آن‌ها نازل شد «تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...». آن‌گاه جابر می‌گوید: مراد از «أَنْفُسِنَا وَأَنْفُسِ كُمْ»، رسول الله و علی است و مراد از «أَبْنَاءَنَا» حسن و حسین است و مقصود از «نِسَاءَنَا» فاطمه می‌باشد. (۸۳)

۲- توجیه آیه تطهیر

توضیح

ابن تیمیه می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد تا خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و پاکشان گرداند و این دلالت بر عصمت ندارد...». (۸۴)

پاسخ

اولاً: پیامبر صلی الله علیه و آله مستجاب الدعوه است و اگر دعا کرده به طور قطع اجابت شده است.

ثانیاً: فایده دعا، استمرار تطهیر و اذهاب رجس در آینده است؛ همان‌گونه که در تفسیر «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» گفتیم.

ثالثاً: ممکن است که دعا، بالا رفتن مرتبه و درجات خلوص و عمق گرفتن و رسوخ کردن اذهاب رجس و در نتیجه، تطهیر اهل بیت را در بر داشته باشد.

رابعاً: مطابق برخی از روایاتی که ذکر شده، دعای پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه تطهیر بوده است. (۸۵)

او همچنین می‌گوید: اراده خداوند در آیه تطهیر، متضمن تحقق مراد نیست، بلکه گاهی اراده می‌کند چیزی را که تحقق نمی‌یابد؛ خداوند متعال می‌فرماید: «وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ» (۸۶)؛ در حالی که برخی توبه می‌کنند و برخی نمی‌کنند. خداوند اراده کرده که مردم را از شرک پاک کند، ولی بعضی می‌خواهند که بر شرک باقی بمانند. (۸۷) آن‌گاه می‌گوید: مقصود از «رجس» در آیه،

شرک است، همانند قول خداوند: «فَاجْتَبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» و ما می‌دانیم که خداوند از اهل بیت پیامبر علیهم السلام شرک و خباثت را دور کرده است، ولی این دلالت بر عصمت آنان ندارد. (۸۸)

پاسخ

اولاً: اراده در آیه «وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ» تشریحی است نه تکوینی؛ از همین رو به عموم مردم توجه دارد، برخلاف اراده در مورد آیه تطهیر که به قرائنی - که ذکر شد - خصوصاً روایاتی که نص در نزول آیه در پنج تن بود، اراده تکوینی است نه تشریحی و گرنه شامل افرادی خاص نمی‌شد.

ثانیاً: در آیه «فَاجْتَبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» مقصود از رجس مشخص شده است؛ زیرا بعد از آن با کلمه «من» بیانیه مقصود از رجس، خصوصاً شرک معرفی شده است؛ خصوصاً آن که خطاب در «فَاجْتَبُوا» عموم مشرکین است. بر خلاف آیه تطهیر که الف و لام «الرَّجْسِ» در آن برای جنس بوده و عموم مراتب رجس که از آن جمله گناه، اشتباه، خطا و سهو است را نیز شامل می‌شود.

۳ - مخالفت با شأن نزول آیه انذار

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «این کلام «أنا المنذر، وبك يا علي يهتدي المهتدون» را نمی‌توان به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داد؛ زیرا ظاهر قول، این است که هدایت فقط به توسط علی علیه السلام است نه پیامبر صلی الله علیه و آله؛ در حالی که هیچ مسلمانی چنین سخنی نمی‌گوید...» (۸۹)

و نیز می‌گوید: «خداوند تعالی محمد صلی الله علیه و آله را هادی قرار داده و فرموده «إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» حال چگونه شما کسی را هادی قرار می‌دهید که در قرآن به چنین صفتی توصیف نشده است؟» (۹۰)

پاسخ

این اشکال از سوء فهم و عناد ابن تیمیه سرچشمه گرفته است؛ زیرا همه قبول داریم که پیامبر صلی الله علیه و آله هادی امام علی علیه السلام و همه امت در زمان حیات خود می‌باشد ولی علی علیه السلام هادی امت بعد از حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله است. و این صریح حدیث صحیح السند است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بک یهتدی المهتدون من بعدی»، که مع الأسف ابن تیمیه کلمه «بعدی» را یا ندیده و یا از آن تجاهل کرده است.

ایراد دیگر

او همچنین می‌گوید: «ظاهر جمله «بک یهتدی المهتدون» این است که هر کس از امت محمد هدایت یافت به توسط علی بوده است، و این دروغی آشکار است؛ زیرا بسیاری از مردم به پیامبر ایمان آورده و هدایت یافتند و وارد بهشت شدند؛ در حالی که سخنی از علی علیه السلام نشنیدند. و بیشتر کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و به او هدایت یافتند در هیچ چیز به علی هدایت نیافتند. و نیز کشورها و شهرهایی فتح شد و مردم آن‌ها ایمان آورده و هدایت یافتند، بدون این که از علی چیزی شنیده باشند، بلکه همگی به توسط صحابه غیر از او هدایت یافتند. پس چگونه جایز است این جمله را قبول کنیم که پیامبر صلی الله علیه

وآله فرموده است: بک یهتدی المهتدون؟». (۹۱)

پاسخ

اولاً: همان گونه که در جواب اشکال قبل اشاره شد در حدیث چنین آمده که امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها هدایت گر به حق و حقیقت است و این منافات ندارد که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله هر دو مشترکاً و با رهبری رسول خدا صلی الله علیه و آله هدایت گر امت باشند.

ثانیاً: چه کسی گفته که تمام کسانی که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از وفات آن حضرت ایمان آورده‌اند از امام علی علیه السلام بهره نبرده‌اند. ما در بحث سفینه در جواب ابن تیمیه مفصل به این موضوع پرداخته‌ایم.

ثالثاً: چه کسی گفته که هر کس از غیر راه امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هدایت یافته، به هدایت حقیقی و واقعی هدایت یافته است؟ مطابق این حدیث هدایت واقعی تنها از راه امام علی علیه السلام است.

۴ - تضعیف دلالت آیه ولایت

توضیح

ابن تیمیه می‌گوید: «بین ولایت (به کسر واو) و ولایت (به فتح واو) تفاوت است، ولایتی که در این نصوص آمده، ضد عداوت است که به فتح واو است نه به کسر واو که به معنای امارت است و این افراد نادان بین ولایت و ولایت تفاوتی نمی‌نهند. لفظ ولی و ولایت غیر از لفظ والی است، و چون آیه درباره ولایت تمام مؤمنان است و همه مؤمنان ولایت به معنای امارت را ندارند، پس ولایت به معنای امارت نیست». (۹۲)

پاسخ

اولاً: برخی دانشمندان لغت و ادبیات، تفاوتی بین معنای ولایت (به کسر واو) و ولایت (به فتح واو) نمی‌نهند؛ مانند فیومی، سیبویه، زجاج و فراء.

فراء می‌گوید: «ولایت را به فتح واو و کسر واو در هر دو معنای دوستی و سرپرستی شنیده‌ایم». (۹۳)

ثانیاً: در بررسی دلالت آیه بر امامت حضرت علی علیه السلام اشاره کردیم که متبادر از لفظ «ولی» همان معنای سرپرستی است؛ هر چند به کمک قرائن باشد.

ثالثاً: اثبات کردیم که این آیه تنها مربوط به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است و روایات متواتر بر این مطلب دلالت دارد، و هرگز ارتباطی به تمام مؤمنان ندارد تا به این جهت در معنای ولایت تصرف کنیم که شامل همه مؤمنان شود.

۵ - تضعیف شأن نزول آیه مودت

اشاره

ابن تیمیه در این باره می‌گوید: «سوره شورا بدون شک مکی است و قبل از ازدواج علی با فاطمه بوده است و لذا قبل از ولادت حسن و حسین نازل شده است». (۹۴)

پاسخ

اولاً: برای تشخیص این که آیه‌ای مکی است یا مدنی، از دو راه می‌توان بررسی کرد:

الف) ملاحظه مضمون آیه؛ به این نحو که بگوییم: هر آیه‌ای که درباره توحید و معارف عقلی و انتقاد از بت پرستی و دعوت به ایمان به خدا و روز رستاخیز و جریان‌های امت‌های پیشین و مشابه این امور است، در غالب موارد مکی به حساب می‌آید؛ زیرا در آن عصر تنها مسائلی که احتیاج به ذکر آن‌ها بود همین قبیل مسائل است. ولی آیاتی که مربوط به شؤون نظام اسلامی و جهاد و مناظرات با یهود و نصارا و احکام شرعی و نظام اجتماعی بوده، غالباً مدنی به حساب می‌آید. در مورد آیه «مؤدت» با مراجعه به مضمون آن پی خواهیم برد که تناسب آن با نزول در مدینه است.

ب) رجوع به نصوصی که در مورد آیه از طرف علما وارد شده است. و در مورد سوره شورا مشاهده می‌کنیم که مفسران می‌گویند: سوره شورا مکی است به جز چهار آیه از آن، که اول آن‌ها آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» است.

قرطبی می‌گوید: سوره شورا بنا بر قول حسن و عکرمه و عطا و جابر، مکی است. و ابن عباس و قتاده گفته‌اند: به جز چهار آیه آن که در مدینه نازل شده است که یکی از آن‌ها «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...» می‌باشد. (۹۵)

ابوحیان از ابن عباس نقل می‌کند که سوره شورا مکی است، به جز چهار آیه آن از «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا...» تا آخر چهار آیه، که در مدینه نازل شده است. (۹۶)

شوکانی (۹۷) و آلوسی (۹۸) و... نیز همین مطلب را نقل کرده‌اند.

این نکته قابل توجه است که بدانیم، قرآن کریم به اتفاق دانشمندان بر حسب ترتیب نزول جمع‌آوری نشده است، و لذا اغلب سوره‌های مکی از آیات مدنی خالی نبوده و نیز اکثر سوره‌های مدنی از آیات مکی خالی نیست. و اگر سوره‌ای را مکی یا مدنی می‌نامند تابع این است که اغلب آن سوره دارای چه نوع آیه‌ای و در کجا نازل شده است. برای روشن شدن موضوع به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

الف) سوره عنکبوت مکی است، مگر ده آیه از اولش که مدنی است. (۹۹)

ب) سوره کهف مکی است، مگر هفت آیه از اولش که مدنی است. (۱۰۰)

ج) سوره مریم مکی است، الا آیه سجده و آیه «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا». (۱۰۱)

د) سوره حج مکی است، مگر آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ». (۱۰۲)

ثانیاً: بر فرض که آیه «مؤدت» مکی باشد ولی این مستلزم آن نیست که مؤدت محصور بر خویشاوندان موجود گردد بلکه شامل کسانی نیز می‌گردد که بعد از نزول آیه متولد می‌شوند و دارای شرایط موجودین هستند؛ یعنی آیه شامل هر شخص معصوم از امامان اهل بیت عترت و طهارت می‌شود.

نظیر این آیه، آیه وصایت است. خداوند تعالی می‌فرماید «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ» که شامل هم اولاد موجود در زمان نزول آیه می‌شود و هم اولادی که بعداً متولد می‌شوند.

ابن تیمیه در ادامه اشکال سابق خود می‌گوید: «دلیل این مطلب این است که خداوند نفرمود: أَلَا الْمَوَدَّةَ لِدَوَى الْقُرْبَى، بلکه فرمود: «إِلَّا- الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، و اگر مقصود خداوند خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، باید للقریبی یا لِدَوَى الْقُرْبَى می‌گفت، همان گونه که در آیه خمس فرمود: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى». (۱۰۳)

پاسخ

با مراجعه به کتب تفسیر پی خواهیم برد که مفسرین درصدد پاسخ از این سؤال برآمده و جواب آن را داده‌اند.

زمخشری می‌گوید: «اگر گفته شود: چرا گفته نشد: إلهام موده القربى یا گفته نشد: إلهام الموده للقربى؟ و به طور کلی «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» معنایش چیست؟ در جواب می‌گوییم: در این آیه، اهل بیت محلّ و مکان مودّت و مقرّ آن قرار گرفته‌اند. از باب مثال عرب می‌گوید: «لی فی آل فلان مودّة»، برای من در آل فلان مودّت است. مقصود آن است که من آنان را دوست دارم و آنان مکان و محلّ حبّ من هستند. در مورد آیه «فی» متعلّق به مودّت نیست، بلکه متعلّق به محذوف است؛ مثل این که می‌گوییم: «مال در کیسه است». و تقدیر آن این چنین است: «إِلَّا الْمَوَدَّةَ ثَابِتَةً فِي الْقُرْبَىٰ» مگر مودّتی که در خویشاوندان رسول ثابت است». (۱۰۴)

همین تفسیر از فخررازی (۱۰۵) و ابوحیان (۱۰۶) و نیشابوری (۱۰۷) و ابوالسعود (۱۰۸) نیز رسیده است.

ابن تیمیه در ادامه می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز درخواست اجری نمی‌کند؛ زیرا تنها اجر و مزد او بر خداوند است. آری بر مسلمانان است که به ادله دیگر او را دوست بدارند، ولی موالات و دوستی ما نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هیچگاه مزد و اجر پیامبر به حساب نمی‌آید». (۱۰۹)

پاسخ

در مورد مسأله اجر و مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله چهار نوع آیه وجود دارد:

۱ - آیاتی که اجر و مزد پیامبر صلی الله علیه و آله را بر خداوند می‌داند:

خداوند متعال از قول حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (۱۱۰) «مسلماً من برای شما پیامبری امین هستم. تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید. من برای این [دعوت هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم، اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است].»

و از زبان حضرت هود علیه السلام می‌فرماید: «يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ (۱۱۱) «ای قوم من! من از شما برای این [رسالت] پاداشی نمی‌طلبم، پاداش من تنها بر کسی است که مرا آفریده است، آیا نمی‌فهمید.»

از زبان حضرت صالح نیز همین تعبیر نقل شده است. (۱۱۲)

۲ - از برخی آیات استفاده می‌شود که بازگشت مزد به خود مردم است. خداوند متعال در جایی دیگر خطاب به پیامبرش کرده می‌فرماید: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»؛ (۱۱۳) «بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواسته‌ام برای خود شما است.»

۳ - نوع سوّم آیه‌ای است که در آن خداوند اجر و مزد رسالت پیامبر را «راهی به سوی خدا قرار دادن» معرفی کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»؛ (۱۱۴) «بگو: من در برابر آن [ابلاغ آیین خدا هیچ گونه پاداشی از شما نمی‌طلبم، مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند] این پاداش من است.»

در این آیه اجر و پاداشی که استثنا شده عمل مسلمانان است؛ یعنی انتخاب راه به سوی خداوند. گرچه در این آیه استثنا ذات است ولی مقصود به آن مشیّت و خواست اوست.

۴ - نوع چهارم نیز همین آیه مورد بحث؛ یعنی آیه مودّت است که در آن سخن از اجر و مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله به میان آمده و آن را «مودّه فی القربى» دانسته است.

با تأمل در این چهار دسته آیه به این نتیجه می‌رسیم که حکم اوّلی در رسالت انبیا آن است که از مردم بابت رسالت و دعوت خود، نفع و بهره و مزدی نخواهند، بلکه اجر و مزد خود را تنها از خدا بخواهند.

و اگر در آیه «مودّت» به اجر و مزد اشاره شده، این در واقع درخواست چیزی است که نفعش به خود مردم باز می‌گردد. لذا فرمود:

بگو: هر چیزی را که به عنوان اجر و مزد از شما خواستم نفعش به خود شما باز می‌گردد.

حال چگونه نفع مودت خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله به خود مردم باز می‌گردد، از دو راه می‌توان آن را اثبات نمود:

الف) از آنجا که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به حکم آیات و روایات دیگر، از خطا و اشتباه معصومند، لذا مودت و ارتباط با آنها انسان را از سرچشمه زلال معارف آنان بهره‌مند می‌سازد و در نتیجه به حق و حقیقت و سنت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، از معارف والای قرآن کریم بهره‌مند خواهد شد.

ب) محبت و مودت، نیروی مرموز درونی است که انسان را به سوی محبوب می‌کشاند و لذا درصدد برمی‌آید که به او اقتدا کرده، او را الگوی خود قرار دهد. اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از آنجا که مظهر همه خوبی‌ها هستند لذا مودت آنان انسان را به خوبی‌ها و عمل به آن جذب می‌کند، پس نفع مودت خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله به خود انسان باز می‌گردد.

و اما این که مراد از آیه «مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» چیست؟ در جواب می‌گوییم: مراد از آن همان مستثنای در آیه ۲۳ از سوره شورا است؛ یعنی همان مودت خویشان رسول است؛ زیرا همان‌گونه که قبلاً اشاره شد مودت و محبت حقیقی جدای از اطاعت و متابعت نیست، و اطاعت از آنها همان عمل به دستوراتی است که انسان را در راه مستقیم قرار داده و به سوی خدا می‌رساند. نتیجه این که مودت خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت همان برگرفتن راه برای رسیدن به خداوند است. و لذا مشاهده می‌کنیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین و سفینه و امان و دیگر احادیث، امر به تمسک به عترت خود نموده است.

۶ - تضعیف ذیل حدیث ثقلین

توضیح

ابن تیمیه می‌گوید: عبارت «وعترتی فأنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض» را ترمذی ذکر کرده است. در این مورد از احمد سؤال شد، وی و عده‌ای دیگر آن را تضعیف کرده و گفته‌اند: صحیح نیست. (۱۱۵)

پاسخ

۱ - ظاهر عبارت ابن تیمیه آن است که ذیل حدیث را فقط ترمذی نقل کرده؛ در حالی که چنین نیست؛ بلکه عده‌ای از بزرگان اهل سنت؛ از قبیل: ابن اسحاق، احمد بن حنبل، ترمذی، بزار، نسائی، ابویعلی، طبری، اسفرائینی، بغوی، ابن الانباری، ابن عقده، جعابی، طبرانی، ذهبی، حاکم نیشابوری، ثعلبی، ابونعیم، ابن عساکر، ضیاء مقدسی و برخی دیگر نیز نقل کرده‌اند.

۲ - این که می‌گوید: عده‌ای ذیل حدیث را تضعیف کرده‌اند. دروغ محض است؛ زیرا اگر این چنین بود، چرا ابن تیمیه اسامی آنان را نقل نمی‌کند، به رغم این که در جاهای مختلف رجزخوانی می‌کند. اگر او اسم یک نفر از آنان را نقل می‌کرد، ما با مراجعه به کتاب او به صحت و سقم آن پی می‌بردیم.

۷ - توجیه بی مورد حدیث «ثقلین»

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «حدیث در صحیح مسلم فقط دلالت بر امر به تمسک به کتاب خدا دارد، ولی در حق عترت تنها به تذکر دادن به اهل بیت خود اکتفا کرده است، لذا سه بار می‌فرماید: «أذکرکم الله فی اهل بیتی» و به تمسک آنها امر نکرده است». (۱۱۶)

پاسخ

۱ - مسلم، حدیث را از زید بن ارقم نقل کرده است و او از آنجا که از عبدالله بن زیاد می‌ترسید، حدیث را به تمامه نقل نکرده؛ بلکه امر به تمسک به عترت را از آن حذف کرده است. دلیل آن این است که زید بن ارقم در موارد دیگر حدیث را نقل کرده و در ذیل آن، حدیث را به طریق مشهور آورده که در آن به تمسک به عترت امر شده است و مسلم، مع الأسف در ذیل حدیث زید بن ارقم نیاورده است.

فهم علمای اهل سنت از ثقلین

الف) سندی از بزرگان محدثان اهل سنت، در شرح روایت مسلم می‌گوید: «در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله از قرآن و اهل بیت علیهم السلام به «ثقلین» تعبیر می‌کند. «ثقل» شیء نفیسی است که باید حفظ شود و واضح است که اهل بیت، افراد نفیس و ارزشمندی‌اند که باید حفظ شوند؛ همان‌گونه که کتاب خدا این چنین است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله بین آن دو جمع کرده است و ما می‌دانیم که عمده این اوصاف برای قرآن به افاده علوم الهی و احکام شرعی باز می‌گردد. همین اوصاف در مورد اهل بیت علیهم السلام نیز به دلیل مرجعیتشان در علوم الهی و احکام شرعی موجود است. و مؤید آن، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را در ابتدا از رسیدن مرگش آگاه می‌کند و بعد می‌فرماید: من در میان شما دو چیز گران‌بها می‌گذارم. از اینجا استفاده می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله بر کتاب و عترت به عنوان خلیفه و جانشین خود در معارف الهی و احکام شرعی وصیت کرده است. سندی آن‌گاه می‌گوید: این آن معنایی است که از ظاهر حدیث استفاده می‌شود، بلکه با مراجعه به روایات دیگر پی می‌بریم که آن روایات نیز همین معنا را تأیید می‌کند؛ زیرا در آن‌ها به طور صریح امر به تمسک به کتاب و عترت شده است، خصوصاً در حدیثی که احمد بن حنبل نقل کرده، عین عبارات مسلم آمده است، ولی با اضافه ذیلی در آن به تمسک عترت امر شده است...» (۱۱۷)

ب) تفتازانی بعد از نقل حدیث می‌گوید: «از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که اهل بیت بر تمام مردم - چه عالم و چه غیرعالم - برتری دارند... آیا نمی‌بینی که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را با کتاب خداوند متعال مقرون ساخته، در این که تمسک به آن دو، انسان را از ضلالت نجات خواهد داد. تمسک به کتاب به این معنا است که به آنچه از علم و هدایت در آن است، اخذ کرده و به آن عمل نماییم. هم چنین است عترت...» (۱۱۸)

ج) شوکانی نیز در ردّ کسانی که معتقدند آل پیامبر صلی الله علیه و آله همه ائمتند، می‌گوید: «از حدیث ثقلین - که در صحیح مسلم و دیگر کتاب‌ها آمده - خلاف این مطلب استفاده می‌شود؛ زیرا اگر مقصود از آن تمام ائمت باشد لازم می‌آید که مردم به خود تمسک کنند که این معنا قطعاً باطل است.» (۱۱۹)

د) محب الدین طبری بابی را در «ذخائر العقبی» با عنوان «باب فضل اهل البیت و الحثّ علی التمسک بهم و بکتاب الله عزّوجلّ و الخلف فیهما بخیر» مطرح کرده و در ذیل آن، حدیث ثقلین را از سنن ترمذی و صحیح مسلم نقل کرده است. (۱۲۰)

۲ - حدیث ثقلین با سندی که ترمذی نقل کرده و در آن امر به تمسک به اهل بیت علیهم السلام شده، به طرق مختلفی رسیده که عده زیادی از علمای اهل سنت آن را تصحیح نموده‌اند.

ناصرالدین البانی امام وهابیان در حدیث، بعد از نقل حدیث ترمذی به سند خود از زید بن ارقم - که در آن به تمسک به کتاب و عترت امر کرده است - می‌گوید: «حدیث صحیح السند است.» (۱۲۱) وی حدیث را در کتاب «صحیح الجامع الصغیر» نیز تصحیح نموده است. (۱۲۲)

ابن حجر عسقلانی بعد از نقل حدیث ثقلین - که در آن مردم را به تمسک به کتاب و عترت امر و تشویق کرده - می‌گوید: «سند حدیث صحیح است». (۱۲۳)

همچنین عده‌ای دیگر حدیث را با همین مضمون - که امر به تمسک به کتاب و عترت در آن باشد - نقل کرده و تصحیح نموده‌اند؛ همانند: ابن حجر هیثمی، (۱۲۴) بویصری، (۱۲۵) یعقوب بن سفیان فسوی، (۱۲۶) قندوزی حنفی (۱۲۷) و محمود شکری آلوسی (۱۲۸). که آلوسی می‌گوید: «حدیث ثقلین نزد فریقین اهل سنت و شیعه ثابت است». بنابر نقل متقی هندی در «کنز العمال»، ابن جریر طبری نیز حدیث را تصحیح نموده است. (۱۲۹)

جلال الدین سیوطی در مسند امام علی علیه السلام از محاملی در کتاب «الامالی» نقل می‌کند که او نیز حدیث ثقلین را تصحیح نموده است. (۱۳۰)

حسن بن علی سقاف شافعی بعد از نقل حدیث ثقلین از سنن ترمذی می‌گوید: «حدیث از حیث سند صحیح است». (۱۳۱)
حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث با لفظ لزوم تمسک به کتاب و عترت و ختم آن به حدیث غدیر، می‌گوید: «حدیث از حیث سند مطابق شرط بخاری و مسلم صحیح است، اگرچه آن دو نفر حدیث را نقل نکرده‌اند». (۱۳۲)
ابن کثیر می‌گوید: «به سند صحیح ثابت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه خود در غدیر خم فرمود: "إني تارك فيكم الثقلین...".» (۱۳۳)

همو بعد از نقل حدیث ثقلین با سند نسائی می‌گوید: «شیخ ما ذهبی فرموده: این حدیث از حیث سند صحیح است». (۱۳۴)
هیثمی بعد از نقل حدیث با مضمون «لزوم تمسک به کتاب و عترت» می‌گوید: «حدیث را طبرانی در «معجم الکبیر» نقل کرده و رجال آن همگی ثقه‌اند». (۱۳۵)

جمال الدین قاسمی می‌گوید: در سند صحیح ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه خود فرمود: "أني تارك فيكم الثقلین؛ کتاب الله و عترتی...".» (۱۳۶)

سمهودی شافعی می‌گوید: «طبرانی حدیث را در معجم الکبیر با سندی نقل کرده که تمام رجال آن ثقه‌اند». (۱۳۷)
ازهری نیز بعد از نقل حدیث ثقلین می‌گوید: «محمد بن اسحاق می‌گوید: این حدیث حسن صحیح است». (۱۳۸)

۸ - تضعیف حدیث غدیر

توضیح

ابن تیمیه می‌گوید: «و اما حدیث (من کنت مولاة فعلی مولاة) در صحاح وجود ندارد، ولی علما آن را نقل کرده‌اند، و مردم در صحت آن نزاع دارند. از بخاری و ابراهیم حربی و طایفه‌ای از اهل علم به حدیث، نقل شده که آنان در این حدیث طعن وارد کرده و آن را تضعیف کرده‌اند...». (۱۳۹)

پاسخ

اولاً: ترمذی این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و تصریح به صحت آن نموده است.

ثانیاً: کسی را نمی‌شناسیم که در این حدیث نزاع کرده باشد، اگر کسی می‌بود حتماً ابن تیمیه نام او را می‌برد.

ثالثاً: کار ابن تیمیه در تضعیف این حدیث و احادیث دیگری که در مدح اهل بیت، خصوصاً علی بن ابی طالب علیهم السلام وارد شده به جایی رسیده که حتی ناصرالدین البانی که از اتباع او در مسائل اعتقادی است، این عمل او را ناخرسند دانسته و تصریح

می‌کند که وی در تضعیف احادیث سرعت داشته است، بدون آن که طرق آن را مورد بررسی قرار دهد. (۱۴۰) در حقیقت باید گفت: ابن تیمیه به جهت خصومت با شیعه و یا بهتر بگوییم: خصومت با اهل بیت‌علیهم‌السلام در صدد تضعیف بدون دلیل تمام احادیث فضایل و مقامات اهل بیت‌علیهم‌السلام و در رأس آنان امام علی‌علیه‌السلام برآمده است.

۹ - تکذیب ذیل حدیث غدیر

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «جمله (اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله) به اتفاق اهل معرفت به حدیث، دروغ است». (۱۴۱)

پاسخ

اولاً: چگونه ابن تیمیه ادعای اتفاق اهل معرفت به حدیث بر کذب آن کرده؛ در حالی که بسیاری از بزرگان محدثین اهل سنت آن را نقل کرده‌اند؛ از قبیل:

- احمد بن حنبل. (۱۴۲)
- نسائی. (۱۴۳)
- ابن ابی شیبه. (۱۴۴)
- ابن حبان. (۱۴۵)
- طبرانی. (۱۴۶)
- بزار. (۱۴۷)
- ضیاء مقدسی. (۱۴۸)
- حاکم نیشابوری. (۱۴۹)
- ابن ابی عاصم. (۱۵۰)
- ابن ماجه. (۱۵۱)

آیا این افراد از محدثین اهل سنت نیستند؟ آیا این افراد به پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ نسبت داده‌اند؟ ثانیاً: افرادی همچون ابن حبان، حاکم نیشابوری و ضیاء مقدسی با سند صحیح این ذیل را نقل کرده یا تصریح به صحت سند آن نموده‌اند.

ثالثاً: ناصرالدین البانی حدیث غدیر را با ذیلش در کتاب «سلسله الأحادیث الصحیحه» آورده و آن را از طرق مختلف تصحیح نموده است. او در آخر می‌گوید: «وقتی این مطلب را دانستی پس این را نیز بدان که انگیزه من در آزاد گذاردن قلم درباره این حدیث و بیان صحت آن این بود که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه ذیل حدیث غدیر را تضعیف کرده است. و گمان کرده که دروغ است، و این به نظر من از مبالغات او است که در نتیجه تسریعش در تضعیف احادیث پدید آمده است، قبل از آن که طرق آن را جمع کرده و دقت نظر در آن‌ها بنماید». (۱۵۲)

بدین جهت است که ابن حجر در «لسان المیزان» در ترجمه ابن مطهر حلّی رحمه الله می‌گوید: «من ابن تیمیه را چنین یافتم که در ردّ احادیثی که ابن مطهر نقل کرده، بسیار و بی‌نهایت بر آن‌ها حمله می‌کند، گرچه معظم آن‌ها از موضوعات و روایات واهی است!!

ولی در ردیه خود بر احادیث، بسیاری از احادیث خوب را که در حال تصنیف کتابش به یاد نداشته، رد نموده است؛ زیرا به جهت گستردگی محفوظاتش تنها بر آنچه در سینه داشته اتکا کرده است، و حال آن که انسان نسیان کار است. و چه بسیار از مبالغه‌ای که در توهین کلام رافضی داشته او را احیاناً به تنقیص علی کشانده است. ولی این ترجمه گنجایش واضح کردن آن‌ها و ذکر نمونه‌هایی از آن را ندارد». (۱۵۳)

۱۰ - تکذیب حدیث «مؤاخاه»

توضیح

ابن تیمیه می‌گوید: «احادیث مؤاخاه و عقد اخوت بین علی و پیامبر صلی الله علیه و آله تماماً موضوع و جعلی است و پیامبر با هیچ کس عقد اخوت نبسته است و نیز بین هیچ مهاجری و بین ابوبکر و عمر و بین انصاری با انصاری عقد اخوت نبسته است». (۱۵۴)

پاسخ

اولاً: با مراجعه به کتب اهل سنت پی به کذب بودن ادعای ابن تیمیه می‌بریم. اینک به برخی از روایات اشاره می‌کنیم:

۱ - ترمذی به سند خود از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بین اصحابش عقد اخوت بست. علی علیه السلام گریان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! بین اصحابت عقد اخوت بستی ولی بین من و کسی عقد اخوت نبستی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرتی. (۱۵۵)

۲ - نسائی به سندش از عباد بن عبدالله نقل کرده که علی رضی الله عنه فرمود: «أنا عبدالله وأخو رسول الله، وأنا الصديق الأكبر لا يقولها بعدي إلا كاذب...»؛ (۱۵۶) «من بنده خدا و برادر رسول خدایم، و من صدیق اکبرم، کسی این ادعا را پس از من جز دروغگو نمی‌کند...».

۳ - ابن عساکر به سندش از انس بن مالک نقل کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به علی علیه السلام می‌فرمود: «أنت أخي في الدنيا والآخرة»؛ (۱۵۷) «تو برادر منی در دنیا و آخرت.»

۴ - احمد بن حنبل به سندش از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «أنت أخي وصاحبي»؛ (۱۵۸) «تو برادر و مصاحب منی.»

۵ - حاکم نیشابوری به سندش از عبدالله بن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله عقد اخوت بین اصحابش بست. بین ابوبکر و عمر، و بین طلحه و زبیر، و بین عثمان و عبدالرحمن بن عوف عقد اخوت بست. علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! بین اصحابت عقد اخوت بستی، پس برادر من کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا راضی نمی‌شوی ای علی! از این که من برادر تو باشم؟ علی علیه السلام عرض کرد: آری ای رسول خدا! آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو برادر منی در دنیا و آخرت. (۱۵۹)

۶ - متقی هندی از امام علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله عقد اخوت بین عمر و ابوبکر، و بین حمزه بن عبدالمطلب و زید بن حارثه، و بین عبدالله بن مسعود و سعد بن مالک، و بین من و خودش، بست». (۱۶۰)

ثانیاً: ابن تیمیه در تضعیف و نسبت جعل به این احادیث دادن تنها بوده و هیچ کس با او همراهی نکرده است. و این مطلبی است که علمای اهل سنت نیز بر آن تصریح کرده‌اند.

ثالثاً: این حدیث را ده‌ها نفر از علمای اهل سنت در کتب حدیثی و تاریخی و تفسیری خود نقل کرده‌اند. چگونه ممکن است آن را

به جعل و کذب نسبت داد. اشخاصی همچون ترمذی، نسائی، ابن ماجه، حاکم نیشابوری، ابن عبد البر، ابن کثیر، احمد بن حنبل، و... آن را در کتب روایی خود ثبت کرده‌اند، چگونه می‌توان این گونه افراد را که نزد اهل سنت از جلالت فوق العاده‌ای برخوردارند متهم به نقل حدیث کذب و جعلی کرد؟

رباعاً: زرقانی مالکی می‌گوید: «احادیث بسیاری درباره عقد اخوت بین پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام رسیده و ترمذی آن را نقل کرده و تحسین نموده و نیز حاکم نیشابوری آن را نقل کرده و تصحیح نموده است...» (۱۶۱).
خامساً: برخی از بزرگان اهل سنت در مقابل ابن تیمیه ایستاده و تضعیف و ردّ او را جواب داده‌اند؛ از آن جمله ابن حجر در «فتح الباری» است. او بعد از نقل اشکال ابن تیمیه که گفته است: «تشریح مؤاخاة به جهت ارفاق بر یکدیگر و تألیف قلوب مردم نسبت به یکدیگر است و این درباره پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ کس معنا ندارد» می‌گوید: «این توجیه در حقیقت ردّ یک نصّ است به قیاس» (۱۶۲).

۱۱ - تضعیف حدیث «عمار»

تضعیف حدیث «عمار»

در نقل متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «تقتل عماراً الفئته الباغیه»؛ «عمار را گروه ظالم خواهند کشت». ابن تیمیه می‌گوید: «فهنا للناس أقوال: منهم من قدح فی حدیث عمار»؛ (۱۶۳) «در اینجا برای مردم اقوالی است؛ از جمله آنان کسی است که در حدیث عمار اعتراض وارد کرده است».
او در جایی دیگر درباره این حدیث می‌گوید: «فبعضهم ضَعَفَه»؛ (۱۶۴) «برخی از افراد آن را تضعیف کرده‌اند». مقصود از حدیث عمار گفتار نبوی در حق اوست که فرمود: «ای عمار! تو را گروه ظالم خواهند کشت». که مقصود گروه معاویه است.

پاسخ

اولاً: ایشان ذکر نکرده که چه کسانی این حدیث را تضعیف کرده‌اند، چرا اسم این افراد را ذکر نمی‌کند؟
ثانیاً: حدیث عمار حدیثی است ثابت و متواتر که ۲۴ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. حافظ سیوطی نیز در کتاب «الخصائص الکبری» به تواتر آن تصریح نموده است. (۱۶۵)
و هم چنین حافظ لغوی مرتضی زبیدی در «لفظ اللالی» و مناوی در شرح جامع الصغیر سیوطی و دیگران این حدیث را متواتر می‌دانند. (۱۶۶)

ابن عبد البر در «الاستیعاب» در ترجمه عمار می‌گوید: «وتواترت الآثار عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال: "تقتل عماراً الفئته الباغیه" وهذا من إخباره بالغیب وإعلام نبوته صلی الله علیه و آله وهو من أصحّ الأحادیث»؛ (۱۶۷) «اخبار متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود: "عمار را گروه ظالم خواهند کشت" و این از خبرهای غیبی و نشانه‌های نبوت آن حضرت است و از صحیح‌ترین احادیث به حساب می‌آید».

حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید: «فائدة: روی حدیث (تقتل عماراً الفئته الباغیه) جماعة من الصحابه منهم قتاده بن النعمان كما تقدم، وأمّ سلمة عند مسلم وأبوهريره عند الترمذی، وعبدالله بن عمرو بن العاص عند النسائی وعثمان بن عفان وحذیفه وأبویوب وأبوراغ وخزیمه بن ثابت ومعاویه وعمرو بن العاص وأبوالیسر وعمار نفسه. وكلّها عند الطبری وغيره. وغالب طرقها

صحیحاً او حسنه. وفيه عن جماعة آخرين يطول عدّهم. وفي هذا الحديث علم من إلام النبوة وفضيلة ظاهرة لعليّ ولعمّار، وردّ على النواصب الزاعمين أنّ عليّاً لم يكن مصيباً في حروبه؛ (۱۶۸) «فائده: حديث (تقتل عمّاراً الفئّة الباغية) عمار را گروه ظالم خواهند کشت، را جماعتی از صحابه از آن جمله قتاده بن نعمان نقل کرده‌اند آن گونه که گذشت. و نیز ام سلمه نزد مسلم، و ابوهریره نزد ترمذی و عبدالله بن عمرو بن عاص نزد نسائی، و عثمان بن عفان، و حذیفه و ابویوب و ابورافع و خزیمه بن ثابت و معاویه و عمرو بن عاص و ابوالیسر و خود عمار این حدیث را نقل کرده‌اند. و تمام این احادیث نزد طبری و دیگران موجود است. و غالب طرق آن صحیح یا حسن است. و در این حدیث نشانه‌ای از نشانه‌های نبوت و فضیلتی ظاهر برای علی و عمار است. و نیز ردی است بر افراد ناصبی که گمان کرده‌اند علی در جنگ‌هایش بر حق نبوده است.»

این عبارت ابن حجر تعریض به ابن تیمیه است که به حضرت علی علیه السلام در مورد جنگ‌هایش اعتراض کرده است. ثالثاً: بخاری در صحیح خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «ويح عمّار تقتله الفئّة الباغية يدعوهم إلى الجنّة ويدعونه إلى النار»؛ (۱۶۹) «واه بر عمار! او را گروه ظالم خواهند کشت او آنان را به بهشت دعوت می‌کند ولی آنها او را به جهنم می‌خوانند.»

بخاری در بابی دیگر این حدیث را این گونه نقل می‌کند: «... يدعوهم إلى الله ويدعونه إلى النار»؛ (۱۷۰) «... او آنان را به سوی خدا دعوت می‌کند ولی آنان او را به سوی دوزخ می‌خوانند.»

ابن حبان در صحیح خود از ام سلمه نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «تقتل عمّاراً الفئّة الباغية»؛ (۱۷۱) «عمار را گروه ظالم خواهند کشت.»

و نیز از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ويح ابن سميّة تقتله الفئّة الباغية يدعوهم إلى الجنّة ويدعونه إلى النار»؛ (۱۷۲) «واه بر فرزند سمیه - عمار - گروه ظالم او را خواهند کشت، او آنان را به بهشت دعوت می‌کند ولی آنان او را به دوزخ می‌خوانند.»

ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید: «ودلّ حدیث (تقتل عمّاراً الفئّة الباغية) علی أنّ علیاً کان المصیب فی تلك الحروب، لأنّ أصحاب معاوية قتلوه...»؛ (۱۷۳) «حدیث "می‌کشد عمار را گروه ظالم" دلالت دارد بر این که علی در آن جنگ‌ها بر حق بود؛ زیرا اصحاب معاویه عمّار را به قتل رساندند.»

۱۲ - ردّ حدیث «ولایت»

ردّ حدیث «ولایت»

ابن تیمیه می‌گوید: «ومثل قوله: (أنت وليّ كلّ مؤمن بعدی) فأنّ هذا موضوع باتفاق أهل المعرفة بالحديث»؛ (۱۷۴) «و مثل گفتار پیامبر صلی الله علیه وآله که (خطاب به حضرت علی علیه السلام) فرمود: (تو سرپرست هر مؤمن بعد از من می‌باشی) این حدیث به اتفاق اهل معرفت به حدیث جعلی است.»

او در جایی دیگر می‌گوید: «وكذلك قوله: (هو وليّ كلّ مؤمن بعدی) كذب علی رسول الله»؛ (۱۷۵) «و همچنین است گفتار پیامبر صلی الله علیه وآله (او - علی علیه السلام - سرپرست هر مؤمنی بعد از من است) این دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه وآله است.»

اولاً: این حدیث را ترمذی در سنن خود نقل کرده و می‌گوید: این حدیث حسن است. (۱۷۶) و نیز نسائی در «الخصائص» و احمد بن حنبل در «المسند» و در «فضائل الصحابة» آن را نقل کرده‌اند. (۱۷۷)

ابن حبان نیز این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و آن را تصحیح نموده است. (۱۷۸)

حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث می‌گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه»؛ (۱۷۹) «این حدیث صحیحی است که مطابق با شرط مسلم است؛ گرچه بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند.» و ابن حجر در «الاصابة» بعد از نسبت دادن آن به ترمذی می‌گوید: «إسناده قوی»؛ (۱۸۰) «سند آن قوی است.»

ثانیاً: ناصرالدین البانی نیز این حدیث شریف را در کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحة» حدیث شماره ۲۲۲۳ نقل کرده و سعی بلوغ در تصحیح سند آن نموده است.

او بعد از نقل برخی از سندها می‌گوید: «اگر کسی اشکال کند که اجلح که در برخی از سندها آمده شیعی است و نیز در سند دیگر جعفر بن سلیمان وجود دارد که او نیز شیعی است، آیا این باعث طعن در حدیث نیست؟

در جواب می‌گوییم: هرگز؛ زیرا اعتبار در روایت حدیث به صدق و حفظ است، و مذهب را خودش و خدای خودش می‌داند، او حسابگر است. و لذا مشاهده می‌کنیم که صاحب صحیح بخاری و مسلم و دیگران، حدیث بسیاری از مخالفین امثال خوارج و شیعه و دیگران را تخریح کرده‌اند...

و نیز این حدیث مورد تصحیح ابن حبان است، با آن که راوی آن در کتاب ابن حبان جعفر بن سلیمان است، کسی که تشیع داشته و در آن نیز غالی بوده است. و حتی بنابر تصریح او در کتاب «الثقات» او بغض شیخین را داشته است... (۱۸۱)

علاوه بر این که حدیث فوق به صورت متفرّق از طرق دیگر نیز نقل شده که در سند آن شیعه وجود ندارد؛ همانند جمله «إِنَّ عَلِيًّا مَتَى وَأَنَا مِنْهُ» که در «صحیح بخاری» حدیث ۲۶۹۹ نقل شده است...

و امری که جای تعجب بسیار دارد این است که چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه جرأت بر انکار و تکذیب این حدیث در «منهاج السنه» (۱۸۲) داشته؛ همان گونه که نسبت به حدیث قبل داشته است... من وجهی در تکذیب او نسبت به این حدیث نمی‌بینم جز آن که بگوییم او در ردّ بر شیعه سرعت به خرج می‌داده و مبالغه داشته است. خداوند از گناه ما و گناه او بگذرد». (۱۸۳)

۱۳ - تکذیب حدیث «ردّ الشمس»

تکذیب حدیث «ردّ الشمس»

ابن تیمیه می‌گوید: «وحدیث ردّ الشمس له قد ذكره طائفة كالتحاوی والقاضی عیاض وغيرهما، وعدّوا ذلك من معجزات النبی صلی الله علیه وآله، ولكن المحققون من أهل العلم والمعرفة بالحديث يعلمون أنّ هذا الحديث كذب موضوع كما ذكره ابن الجوزی فی كتابه الموضوعات»؛ (۱۸۴) «و حدیث ردّ شمس برای حضرت را طائفه‌ای همچون تحاوی و قاضی عیاض و دیگران ذکر کرده‌اند و آن را از معجزات پیامبر صلی الله علیه وآله دانسته‌اند، ولی محققان از اهل علم و شناخت به حدیث می‌دانند که این حدیث دروغ و جعلی است، آن گونه که ابن جوزی در کتاب "الموضوعات" ذکر کرده است.»

پاسخ

این حدیث را برخی از افرادی که مورد اعتماد نزد اهل سنتند تصحیح کرده‌اند.

حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید: «وروی الطحاوی والطبرانی فی الکبیر والحاکم والبیهقی فی الدلائل عن اسماء بنت

عمیس آنه دعا لما نام علی ركبۀ علی ففاته صلاة العصر، فردت الشمس حتى صلی علی ثم غربت. وهذا ابلغ فی المعجزة، وقد اخطأ ابن جوزی بایراده فی الموضوعات. وكذا ابن تیمیه فی كتاب الردّ علی الروافض فی زعم وضعه. واللّه العالم؛ (۱۸۵) «طحاوی و طبرانی در "المعجم الكبير" و حاکم و بیهقی در "الدلائل" از اسماء بنت عمیس نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله چون بر زانوی علی علیه السلام خوابید و نماز عصر او فوت شد، حضرت صلی الله علیه و آله دعا کرد و خورشید برگشت تا این که علی علیه السلام نماز به جای آورد و خورشید دوباره غروب نمود. و این در معجزه رساتر است. و به طور حتم ابن جوزی خطا کرده که این حدیث را در کتاب "الموضوعات" ذکر کرده است. و نیز ابن تیمیه هم خطا کرده که در کتاب ردّ بر روافض گمان کرده که این حدیث جعلی است، و خدا داناتر است.»

ابن جوزی در وجه تضعیف این حدیث می گوید: «راویان در این حدیث اضطراب کرده‌اند و در حدیث اسماء دختر عمیس فضیل بن مرزوق وجود دارد که ضعیف است. و برای آن طری دومی است که در آن عبدالرحمن بن شریک وجود دارد. ابوحاتم گفته: او در حدیث سست است و نیز در سند آن ابوالعباس ابن عقده وجود دارد که رافضی است و به دروغ نسبت داده شده است. و در حدیث ابوهریره نیز داوود بن فراهیج است که ضعیف می باشد.» (۱۸۶)

جواب این تضعیف را سیوطی در کتاب «النکت البدیعات» داده است. او می گوید: «فضیل ثقة و صدوق است، و مسلم و چهار نفر دیگر از صاحبان کتب سته به جز بخاری به حدیث او احتجاج کرده‌اند و ابن شریک را غیر از ابی حاتم دیگران توثیق کرده‌اند. و بخاری نیز در کتاب «الأدب المفرد» از او روایت نقل کرده است. و ابن عقده از بزرگان حفاظ است که مردم او را توثیق نموده‌اند. و او را به جز عصری متعصب کسی دیگر تضعیف نکرده است. و جماعتی از علما از آن جمله قاضی عیاض تصریح به تصحیح آن کرده‌اند.» (۱۸۷)

جالب توجه آن که حافظ ابن الصلاح و بعد از او دیگر حفاظ تصریح به تساهل ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» کرده‌اند، به حیثی که بسیاری از احادیث صحیح و ثابت را در آن کتاب آورده و بر روی آن رمز ضعف را گذاشته است.

۱۴ - جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»

جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»

ابن تیمیه می گوید: «و كذلك قوله: (وسدّ الأبواب کلّها إلّا باب علی)، فإنّ هذا ممّا وضعته الشيعة علی طریق المقابلة؛» (۱۸۸) «و همچنین است گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله (و ببندید تمام درها را به جز درب خانه علی) این حدیث از جمله احادیثی است که شیعه به جهت مقابله با عامه وضع کرده است.»

پاسخ

در پاسخ ابن تیمیه کلامی از ابن حجر نقل می کنیم که در ردّ ابن جوزی در مورد این حدیث است. او می گوید: «وفی هذا اقدام علی ردّ الاحادیث الصحيحة بمجرد التوهم؛» (۱۸۹) «و در این کار اقدامی بر ردّ احادیث صحیح السند به مجرد توهم است.» او بعد از آن که طرق این حدیث را برمی شمارد، می گوید: «فهذه الطرق المتظاهرة من روايات الثقات تدلّ أنّ الحدیث صحیح دلالة قویة...» (۱۹۰) «پس این طرق آشکار از روایات افراد ثقة دلالت دارد بر این که این حدیث دلالت قوی داشته و صحیح است.» حافظ سیوطی می گوید: «قول ابن جوزی فی هذا الحدیث أنّه باطل و أنّه موضوع، دعوی لم یستدل علیها إلّا بمخالفة الحدیث الذی فی الصحیحین، ولا ینبغی الاقدام علی الحكم بالوضع إلّا عند عدم امکان الجمع. ولا یلزم من تعدّر الجمع فی الحال أنّه لا یمکن بعد

ذلك؛ لأنّ فوق كلّ ذی علم عليم وطریق الورع فی مثل هذا ان لا یحکم علی الحدیث بالبطلان، بل یتوقّف فیہ إلی ان یتّضح لغيره ما لم یتّضح له. وهذا الحدیث من هذا الباب، هو حدیث صحیح مشهور له طرق متعدّده کلّ طریق منها علی انفراد لا تقصر عن رتبه الحسن، ومجموعها مما یقطع بصحته علی طریقۀ کثیر من أهل الحدیث. واما کونه معارضاً لما فی الصحیحین فغیر مسلمّ لیس بینهما معارضه؛ (۱۹۱) «گفتار ابن جوزی درباره این حدیث که می‌گوید: حدیث باطل و جعلی است. ادعایی است که بر آن دلیلی اقامه نکرده، جز آن که می‌گوید: این حدیث مخالف با حدیثی است که در صحیحین آمده است. ولی سزاوار نیست که انسان اقدام بر حکم به جعلی بودن حدیثی کند مگر در صورتی که جمع آن امکان‌پذیر نباشد. و لازم نیست که اگر الآن جمع کردن امکان ندارد بگویم بعداً هم ممکن نیست؛ زیرا فوق هر صاحب علمی عالمی دیگر است. و طریق ورع در مثل این موارد این است که انسان بر آن حدیث حکم به بطلان نکند بلکه در آن توقف نماید تا برای دیگری ظاهر شود آنچه که برای او ظاهر نشده است. و این حدیث از این قبیل است. حدیثی است صحیح و مشهور دارای طرق متعددی است و هر طریق آن به طور جداگانه کمتر از مرتبه حسن نیست. و مجموع طرق آن می‌تواند انسان را به قطع به صحتش بر طریق بسیاری از اهل حدیث برساند. و اما این که این حدیث معارض با حدیثی است که در صحیحین آمده، قبول نداریم؛ زیرا بین این دو معارضه وجود ندارد.»

۱۵ - تکذیب حدیث «مدینه علم»

تکذیب حدیث «مدینه علم»

ابن تیمیه می‌گوید: «وحدیث (أنا مدینه العلم وعلیّ بابها) اضعف واوهی، ولهذا أنّما یعدّ فی الموضوعات وان رواه الترمذی و ذکره ابن الجوزی، و بین ان سائر طرقه موضوعه، والکذب یعرف من نفس المتن؛» (۱۹۲) «و حدیث (من مدینه علم و علی دروازه آن است)، ضعیف تر و سست تر است، و لذا در زمره احادیث جعلی شمرده شده است، گرچه آن را ترمذی روایت کرده ولی ابن جوزی آن را ذکر کرده و بیان نموده که تمام طرقش جعلی است و دروغ بودن آن از خود متن نیز شناخته می‌شود.»

پاسخ

حافظ سیوطی درباره این حدیث می‌گوید: «قلت: حدیث علیّ اخرجہ الترمذی و الحاکم، و حدیث ابن عباس اخرجہ الحاکم والطبرانی، و حدیث جابر اخرجہ الحاکم... والحاصل أنّه ینتهی بطرقه إلی درجۀ الحسن المحتج به، ولا یكون ضعیفاً فضلاً عن ان یتّضح موضوعاً...؛» (۱۹۳) «من می‌گویم: حدیث علی علیه السلام را ترمذی و حاکم نقل کرده، و حدیث ابن عباس را حاکم و طبرانی، و حدیث جابر را حاکم نقل نموده است... حاصل این که این حدیث به تمام طرقش منتهی به درجه حسن می‌شود که قابل احتجاج به آن است. و لذا ضعیف نمی‌باشد تا چه رسد به این که جعلی باشد...».

ابن حجر درباره این حدیث می‌گوید: «وهذا الحدیث له طرق کثیره فی مستدرک الحاکم اقلّ احوالها ان یتّضح ان یتّضح ان یكون للحدیث اصل، فلا ینبغی ان یطلق القول علیه بالوضع؛» (۱۹۴) «برای این حدیث در مستدرک حاکم طرق بسیاری است که کمترین احوال آن این است که برای این حدیث اصلی است، و لذا سزاوار نیست که بر آن اسم وضع و جعل اطلاق شود.»

۱۶ - تضعیف حدیث «اقضاکم علی علیه السلام»

تضعیف حدیث «اقضاکم علی علیه السلام»

ابن تیمیه می‌گوید: «وَأَمَّا قَوْلُهُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: (اقضاكم عليّ) والقضاء يستلزم العلم والدين، فهذا الحديث لم يثبت وليس له اسناد تقوم به الحجّة»؛ (۱۹۵) «وَأَمَّا كَقَوْلِهِ حَلِيّ كَمَا قَالَ رَسُولُ خِدَاصِلِيِّ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُودُ: (عليّ) در قضاوت از تمام شما برتر است) و قضاوت مستلزم علم و دیانت می‌باشد، این حدیث ثابت نمی‌باشد و دارای سندی نیست که به واسطه آن حجّت تمام گردد.»

پاسخ

أولاً: صحابه و در رأس آنها عمر بن خطاب به علم و قضاوت حضرت علی اعتراف داشته‌اند. بخاری در صحیح خود از ابن عباس نقل کرده که عمر گفت: «أقرؤنا أبيّ واقضانا عليّ»؛ (۱۹۶) «بهترین قرائت برای ابی است، و علی از دیگران در قضاوت برتر می‌باشد.» حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید: «حدیث (اقضانا علی) در حدیث مرفوع از انس نیز نقل شده که گفت: «اقضی أُمّیّتی علی بن ابی طالب»؛ ماهرترین فرد امت من در قضاوت، علی بن ابی طالب است. بغوی آن را نقل کرده است... و هزار از حدیث ابن مسعود نقل کرده که گفت: ما چنین حدیث می‌کردیم که علی بن ابی طالب از تمام اهل مدینه در قضاوت مهارت بیشتری دارد.» (۱۹۷)

ثانیاً: احمد بن حنبل و طبرانی به سندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند در خطاب به حضرت زهرا علیها السلام که فرمود: «أریا ترضین إتی زوّجتک اقدم أُمّتی سلماً واكثرهم علماً واعظمهم حِلماً»؛ (۱۹۸) «آیا راضی نمی‌شوی من تو را به ازدواج کسی در آوردم که اولین فرد مسلمان بوده و از همه بیشتر علم دارد و حلمش از دیگران عظیم‌تر است.» حافظ عراقی بعد از نسبت دادن این حدیث به احمد و طبرانی می‌گوید: «وإسناد صحیح»؛ (۱۹۹) «و سندش صحیح است.»

۱۷ - تضعیف حدیث «قتال ناکثین و...»

تضعیف حدیث «قتال ناکثین و...»

ابن تیمیه می‌گوید: «وهو يروى فى الأربعين أحاديث ضعيفة بل موضوعة عن أئمة الحديث كقوله بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين»؛ (۲۰۰) «و او در کتاب "اربعين" احاديث ضعيف بلکه جعلی از امامان حدیث آورده است؛ همانند گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین.»

پاسخ

این حدیث کمتر از مرتبه حسن نیست؛ زیرا آن را حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده و خودش در مقدمه شرحش التزم داده که آنچه را در شرح حدیثی یا تمه یا زیادتی برای حدیثی می‌آورد صحیح یا حسن است. و نیز در «المطالب العالیة» (۲۰۱) این حدیث را آورده و بر آن سکوت کرده و به ابی یعلی نسبت داده است. (۲۰۲) ابن حجر درباره تضعیفات ابن تیمیه می‌گوید: «إنه ردّ فی ردّه كثيراً من الأحاديث الجیاد؛ یعنی الصحیح والحسن»؛ (۲۰۳) «او در ردّ احادیث، بسیاری از احادیث خوب؛ یعنی صحیح و حسن را رد کرده است.»

۱۸ - تکذیب حدیث «محبّت حضرت علی علیه السلام»

تکذیب حدیث «محبّت حضرت علی علیه السلام»

ابن تیمیه بعد از نقل چند حدیث؛ از جمله «من أحبّ علیاً فقد أحبّنی ومن أبغض علیاً فقد أبغضنی»؛ «هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.» می‌گوید: «فالعشرة الاولى كلها كذب»؛ «ده حدیث اول همگی دروغ است.»

پاسخ

این حدیث حسن است، طبرانی در «المعجم الكبير» از امّ سلمه نقل کرده که گفت: «أشهد أنّی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله يقول: من أحبّ علیاً فقد أحبّ الله ومن أبغض علیاً فقد أبغض الله»؛ (۲۰۴) «گواهی می‌دهم که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد به طور حتم خدا را دوست داشته است و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد به طور قطع خدا را دشمن داشته است.»

حافظ هیثمی بعد از نقل این حدیث می‌گوید: «وإسناده حسن»؛ (۲۰۵) «سند این حدیث حسن است.» حاکم نیشابوری از سلمان نقل کرده که فرمود: «سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله يقول: من أحبّ علیاً فقد أحبّنی ومن أبغض علیاً فقد أبغضنی»؛ (۲۰۶) «هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.»

او بعد از نقل این حدیث آن را تصحیح کرده است.

زرقانی مالکی نیز ابن تیمیه را به جهت ردّ حدیث «مؤاخاة» مذمت کرده است. (۲۰۷)

۱۹ - تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام

تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «بر فرض تقدیر که ابوبکر فاطمه را اذیت کرده باشد، ولی این کار را به جهت غرض شخصی انجام نداده است، بلکه تا خدا و رسولش را اطاعت کند و حق را به مستحق آن برساند، ولی علی - رضی الله عنه - قصدش این بود تا هجو بر سر فاطمه آورد، و لذا او در اذیت فاطمه غرض داشته است!!» (۲۰۸)

پاسخ

اولاً: به چه دلیل که ابوبکر با گرفتن فدک از فاطمه علیها السلام قصدش اطاعت خدا و رسولش بوده و هدفش رساندن حق به مستحق آن بوده است؟ ملکی که به جهت نحلّه رسول خدا صلی الله علیه وآله برای حضرت زهرا علیها السلام بوده، چه کسی به او اجازه داده که به زور از حضرت گرفته و به مردم بدهد؟ چه کسی گفته که ابوبکر حاکم و خلیفه مشروع مسلمین است که حق داشته باشد چنین عملی را انجام دهد؟ بر فرض که او حاکم اسلامی باشد، مگر می‌تواند بر خلاف دستورات خداوند حکم کند، مگر در قرآن نیامده که خداوند فرموده است: «وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»؛ (۲۰۹) «و آن‌ها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرنند.» (۲۱۰)

ثانیاً: موضوع ازدواج حضرت علی علیه السلام با دختر ابوجهل، گرچه در کتب حدیثی وارد شده ولی از حیث سند و دلالت مورد

مناقشه شدید واقع شده است. کسی که قصد بحث و تحقیق در این زمینه را دارد به کتاب «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» مراجعه نماید.

ثالثاً: این گونه تعبیر از ابن تیمیه در شأن امام علی علیه السلام دلالت بر نفاق او دارد؛ زیرا مطابق حدیث مسلم در صحیح خود در باب فضایل حضرت علی علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او فرمود: «یا علی! لا یحبک إلا مؤمن ولا یبغضک إلا منافق»؛ (۲۱۱) «ای علی! دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق».

می‌دانیم که این گونه تعبیرات از ابن تیمیه دلالت بر دشمنی او با حضرت علی علیه السلام و در نتیجه نفاق او دارد.

۲۰ - ادعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام

ادعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام

او می‌گوید: «بسیاری از صحابه و تابعین، بغض علی را داشته، او را سب کرده و با او جنگ نموده‌اند». (۲۱۲)

پاسخ

اولاً دشمنی ابن تیمیه با حضرت علی علیه السلام باعث شده تا ادعا کند که بسیاری از صحابه و تابعین او را دشمن داشته و سب نموده‌اند. چرا او اسم این افراد را نمی‌برد؟ آیا غیر از خوارج که ابن تیمیه از اسلاف آنان است، کسی دیگر از تابعین بوده‌اند که نسبت به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام بغض و عداوت داشته باشند؟

ثانیاً: اگر همه صحابه - بر فرض - بغض حضرت علی علیه السلام را داشته باشند، این نقص آنان است نه نقصی بر حضرت علی علیه السلام؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود: «لا یحبک إلا مؤمن ولا یبغضک إلا منافق»؛ (۲۱۳) «تو را به جز مؤمن دوست ندارد و نیز به جز منافق تو را دشمن نمی‌دارد».

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود: «من آذی علیاً فقد آذانی»؛ (۲۱۴) «هر کس علی را اذیت کند مرا اذیت کرده است.» و مگر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من سب علیاً فقد سبنی»؛ (۲۱۵) «هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است.»

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من أحب علیاً فقد أحببني، ومن أبغض علیاً فقد أبغضنی»؛ (۲۱۶) «هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.»

چگونه کسی جرأت دارد که علی علیه السلام را دشمن بدارد؛ در حالی که بخاری به سندش از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «أنت منی وأنا منک»؛ (۲۱۷) «تو از من و من از تو هستم».

و نیز بخاری در شأن او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «أما ترضی أن تکون منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لانیب بعدی»؛ (۲۱۸) «آیا راضی نمی‌شوی که تو نزد من به منزله هارون نزد موسی باشی، جز آن که بعد از من نبی نیست.»

و نیز در شأن او فرمود: «إني دافع الراية غداً إلى رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله...»؛ (۲۱۹) «هر آینه من فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم، که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند...»

۲۱ - ادعای بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام

ادعای بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «احدی از امت به جز علی بن ابی طالب بهره‌مند از امامت نشد، با این که امور بر او سخت گشت، و نصف امت و یا کمتر و یا بیشتر با او بیعت نکردند». (۲۲۰)

پاسخ

اولاً: مستفاد از حکم عقل و نصوصات و ظواهر آیات قرآن کریم و سنت نبوی آن است که امامت منصبی الهی است و هر امامی باید از جانب خداوند منصوب و منصوص باشد، و خلیفه بعد از رسول خداصلی الله علیه و آله که از جانب خدا منصوب به امامت شد امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود. با وجود این نص، خلافت و امامت الهی او تمام شد، و در مشروعیت پیدا کردن آن احتیاج به بیعت مردمی نیست؛ گرچه بیعت مردم در حقیقت التزام عملی از ناحیه آنان در عمل به دستورات خلیفه به حق است. و نفع این عمل به خود مردم باز می‌گردد که از امام به حق اطاعت کرده و سلطه او را پذیرفته‌اند.

ثانیاً: آیا عموم مردم با ابوبکر از روی طوع و رغبت بیعت کردند یا این که جماعت بسیاری از عموم مسلمانان از روی اکراه و تهدید سلطه او را پذیرفتند؟

مگر در سقیفه بر سر خلافت و تعیین جانشینی پیامبرصلی الله علیه و آله غوغا و کشمکش عظیمی پدید نیامد؟ مگر گروهی از صحابه از بیعت با ابوبکر سرباز نزدند و به خانه حضرت زهراعلیها السلام پناه نبردند؟ (۲۲۱)

مگر عمر بن خطاب به جهت بیعت گرفتن اکراهی با گروهی، به خانه حضرت علی علیه السلام هجرت نکردند؟ (۲۲۲)

ثالثاً: چه کسی غیر از ابن تیمیه ادعا کرده که بیشتر مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت نکردند؟ این ادعا تنها از ابن تیمیه است. حسن بن فرحان مالکی می‌گوید: «امامت علی و خلافت او به نص و واقع و اجماع به اثبات رسید، و بزرگان صحابه و مهاجرین و انصار بر بیعت با او اجماع کرده‌اند، و بر خلافت او تمام بلاد اسلام؛ همچون حجاز، یمن، فارس، خراسان، مصر، آفریقا، جزیره، آذربایجان، هند، سند و نوبه، خاضع شدند. و به جز اهل شام کسی با بیعت او معارضه نکردند، و آنان نصف امت و حتی ربع امت بلکه به یک دهم امت هم نمی‌رسیدند. بلکه در شام برخی از صحابه و تابعین نیز وجود داشتند که بر خلافت علی علیه السلام اقرار داشتند و از معاویه کناره‌گیری می‌کردند؛ مثل شداد بن اوس و عبدالرحمن بن غنم اشعری بزرگ تابعین اهل شام. و با معاویه جز تعداد کمی از صحابه آن هم از مسلمانان فتح مکه و مسلمانان حنین و برخی که در صحابی بودن آن‌ها اختلاف است وجود نداشتند...». (۲۲۳)

در رابطه با تعداد کسانی که از بدری‌ها همراه با حضرت علی علیه السلام بودند اختلاف است، برخی می‌گویند: ۱۳۰ نفر از بدری‌ها همراه با حضرت علی علیه السلام بودند. (۲۲۴)

تمام اصحاب بیعت رضوان که تا آن زمان زنده بودند همراه با علی علیه السلام بودند. خلیفه بن خیاط (شیخ بخاری) به سند خود از عبدالرحمن أبزی نقل کرده که گفت: از کسانی که در بیعت رضوان با رسول خداصلی الله علیه و آله بیعت نمودیم هشتصد نفر با علی علیه السلام بودیم که شصت و سه نفر از آنان از جمله عمار بن یاسر کشته شدند. (۲۲۵)

این حدیث بنا بر تصریح بزرگان اهل سنت صحیح است و رجال آن بین ثقه و صدوق نزد آنان می‌باشند. (۲۲۶)

اعمش می‌گوید: «به خدا سوگند! من به جهت علی و اصحابش تعجب نمودم؛ زیرا همراه با او اصحاب پیامبرصلی الله علیه و آله بودند...». (۲۲۷)

و نیز اجماع تابعین بر بیعت با علی علیه السلام بود. حسن بن فرحان مالکی در این باره می‌گوید: «اگر صحابه اجماع بر بیعت با علی داشتند تابعین نیز به تبع آنان بوده‌اند. تابعین حجاز و عراق و مصر و یمن و خراسان و دیگر بلاد اسلامی تابع صحابه بوده‌اند، و بدین

- جهت همراه با علی علیه السلام در صفین بزرگان تابعین از اهل عراق بوده‌اند و در رأس آنان بهترین تابعین اویس قرنی و علقمه بن قیس و ابو عبدالرحمن سلمی و ابوالأسود دوئلی و احنف بن قیس و دیگران از بزرگان تابعین قرار داشتند...» (۲۲۸)
- رابعاً: علما و محدثان اهل سنت، اجماع بر بیعت عمومی با حضرت دارند، اینک به عبارات برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:
- ۱ - سلیمان بن طرخان تیمی (۱۴۳ ه. ق) می‌گوید: «اهل حرمین با علی علیه السلام بیعت نموده و بیعت برای اهل حرمین است.» (۲۲۹)
- ۲ - ابن اسحاق (متوفای ۱۵۱ ه. ق) می‌گوید: «چون عثمان کشته شد، با علی بن ابی طالب به طور عمومی در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله بیعت شد. و اهل بصره با او بیعت کردند و در مدینه طلحه و زبیر نیز بیعت نمودند.» (۲۳۰)
- عبارت ابن اسحاق قصور دارد و معلوم است که استقصا نکرده است؛ زیرا تنها به بیعت اهالی مدینه و بصره اشاره کرده و سخنی از بیعت کوفه و حجاز و یمن و مصر و خراسان و یمامه به میان نیاورده است؛ درحالی که همه اهالی آن دیار نیز بیعت کردند. (۲۳۱)
- ۳ - محمد بن ادريس شافعی (۲۰۴ ه. ق) می‌گوید: «بدانید که امام به حق بعد از عثمان، علی بن ابی طالب است و امامت او با بیعت بزرگان صحابه و رضایت بقیه ثابت شد.» (۲۳۲)
- ۴ - ابن سعد (۲۳۱ ه. ق) می‌گوید: «چون عثمان در روز جمعه، شب ۲۸ ذی الحجه، سال ۳۵ به قتل رسید با علی بن ابی طالب رحمه الله فردای آن روز به عنوان خلافت بیعت شد. طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و عمار بن یاسر و اسامه بن زید و سهیل بن حنیف و ابویوب انصاری و محمد بن سلمه و زید بن ثابت و خزیمه بن ثابت و تمام کسانی که از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله و دیگران که در مدینه بودند با حضرت بیعت کردند.» (۲۳۳)
- ۵ - ابن قتیبه دینوری (۲۷۶ ه. ق) می‌گوید: «... من نواصب را مشاهده کردم، هنگامی که غلو رافضه در محبت علی و مقدم داشتن او را دیدند، با این عمل مقابله کرده و در تأخیر علی - کرم الله وجهه - و کوتاهی در حق او و ناسزاگویی به او غلو نمودند، گرچه به ظلم بر او تصریح نکرده‌اند... و به جهت جهلشان آن حضرت را از امامان هدایت خارج کرده و در زمره امامان فتنه‌گر داخل کردند، و او را مستوجب اسم خلافت ندانستند؛ زیرا مردم بر او اختلاف کرده‌اند ولی برای یزید بن معاویه به بهانه اجماع مردم بر او، اسم خلیفه را مستحق وی دانستند...» (۲۳۴)
- ۶ - حافظ ابوبکر اسماعیلی (متوفای ۳۷۱ ه. ق) در حکایت مذهب اهل سنت می‌گوید: «سپس خلافت علی بن ابی طالب به بیعت بیعت کنندگان از بدری‌ها همچون عمار بن یاسر و سهل بن حنیف و تابعین آنان از سایر صحابه به جهت سابقه حضرت و فضل او ثابت شد.» (۲۳۵)
- ۷ - ابو عبداللّه بن بَطّه (۳۸۷ ه. ق) می‌گوید: «بیعت علی - رضی الله عنه - بیعت اجتماع و رحمت بود، و هرگز مردم را به خود دعوت نکرد و نیز بر بیعت خود با شمشیر، مردم را مجبور نساخت و با عشیره خود بر مردم غالب نشد. او با این عمل خود به خلافت شرف و بها داد و با عدالت خود به قامت خلافت، زیور بها و عظمت و ارزش آویخت...» (۲۳۶)
- ۸ - ابو عثمان علی بن عبدالرحمن صابونی (متوفای ۴۴۹ ه. ق) می‌گوید: «... خلافت علی به بیعت صحابه با او بود؛ زیرا تمام آنان او را سزاوارترین و برترین خلق در آن وقت به خلافت می‌شناختند، و هرگز عصیان و نافرمانی او را به خود اجازه نمی‌دادند...» (۲۳۷)
- ۹ - ابن عبدالبرّ (متوفای ۴۶۳ ه. ق) می‌گوید: «مهاجرین و انصار بر بیعت با او اجتماع کردند و تنها چند نفر از آن‌ها بودند که بیعت نکردند...» (۲۳۸)
- ۱۰ - آمدی (۶۳۱ ه. ق) می‌گوید: «او امّی و وجه دوم در اثبات امامت علی علیه السلام اجماع امت بعد از قتل عثمان و اتفاق آن‌ها بر استخلاف و امامت او است... و این دلیل بر امامت وی می‌باشد.» (۲۳۹)
- ۱۱ - ابن عماد حنبلی (۱۰۸۹ ه. ق) می‌گوید: «همراه و مؤید علی علیه السلام جماعتی از بدری‌ها و اهل بیعت رضوان و روایات

پیامبر صلی الله علیه و آله و اجماع بر امامت او بودند». (۲۴۰)

۱۲ - ابن ابی العزّ حنفی شارح (۷۹۲) می‌گوید: «خلافت برای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بعد از عثمان، با بیعت صحابه، به جز معاویه از اهل شام ثابت شد». (۲۴۱)

۱۳ - ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ ه. ق) می‌نویسد: «بیعت علی بر خلافت، بعد از قتل عثمان در اوائل ذی الحجه سال ۳۵ بود. مهاجرین و انصار و تمام کسانی که حاضر بودند، با او بیعت کردند. بیعت او را به تمام مناطق اسلامی مکتوب نمودند، تمام اهالی آن ممالک به بیعت با او اذعان پیدا کردند به جز معاویه و اهل شام که بین آن‌ها بعداً اتفاقاتی افتاد». (۲۴۲)

۲۲ - اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام

اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام

ابن تیمیه در اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام در سوگ پدرش و مقایسه آن با حزن ابوبکر در غار می‌گوید: «شیعه و دیگران از فاطمه حکایت می‌کنند که به حدی در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله حزن داشته که قابل توصیف نیست، و این که او بیت‌الاحزان ساخته است، و این کار را مذمت برای او به حساب نمی‌آورند، با این که او بر امری حزن داشته که فوت شده و باز نمی‌گردد، ولی ابوبکر در زمان حیات پیامبر از ترس این که حضرت کشته شود خوف داشته است و آن حزنی است که متضمن حراست است، و لذا چون حضرت فوت کرد هرگز چنین حزنی را ابوبکر نداشت؛ زیرا بی‌فایده است، نتیجه این که حزن ابوبکر بدون شک کامل‌تر از حزن فاطمه است». (۲۴۳)

پاسخ

اولاً: حزن ابوبکر ناشی از ضعف ایمان او به نصرت الهی بوده است و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در غار به او فرمود: «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»؛ (۲۴۴) «غم مخور، خدا با ماست».

و نیز خداوند متعال می‌فرماید: «الْأُولَاءِ لِلَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ (۲۴۵) «آگاه باشید [دوستان و] اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند».

ثانیاً: حزن در فراق محبوب و گریه کردن بر او نه تنها امری جایز و راجح است بلکه خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین می‌کرده است.

انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبَّنَا، وَإِنَّا لَفِرَاقَكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ»؛ (۲۴۶) «همانا چشم می‌گرید، و قلب محزون می‌شود ولی غیر از آنچه رضایت پروردگار ماست نمی‌گوییم، و به طور حتم ای ابراهیم در فراق تو محزونیم».

چرا ابن تیمیه به پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض نمی‌کرد که چرا به امری که گذشته و فوت شده محزونی؟!

بخاری و مسلم نقل کرده‌اند: هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه در غزوه موته به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید؛ در حالی که آثار حزن بر ایشان هویدا بود، جلوس نمود. (۲۴۷)

بخاری از انس بن مالک نقل کرده که گفت: «قنت رسول الله صلی الله علیه و آله شهراً حين قتل القرآء، فما رأيت رسول الله حزن حزناً قط أشد منه»؛ (۲۴۸) «هنگامی که قاریان قرآن در کنار بئر معونه به شهادت رسیدند، یک ماه حضرت با مردم سخن نمی‌گفت. و هرگز دیده نشد که پیامبر صلی الله علیه و آله به این شدت ناراحت شده باشد».

ثالثاً: حزن و اندوه حضرت زهرا علیها السلام بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تنها در فراغ پدرش نبوده، بلکه حزن و اندوه و گریه او بر ارتداد امت و به فراموشی سپردن تمام زحمات و سفارشات پدرش و خانه نشین کردن خلیفه به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ یعنی حضرت علی علیه السلام و دیگر امور نیز بوده است.

حضرت زهرا علیها السلام چنان از این امور محزون و ناراحت بود که عبدالله بن حارث می گوید: «مکتت فاطمه بعد النبئی صلی الله علیه و آله سته أشهر وهی تدوب»؛ (۲۴۹) «فاطمه علیها السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زنده بود و این درحالی بود که بدنش در این مدت آب می شد.»

رابعاً: چه کسی گفته که ابوبکر در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله محزون نشده و نگریسته است؟! بلکه مطابق نصّ طیالسی، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نوحه سرایی نیز کرده است.

او می گوید: «بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله چون بر حضرت وارد شد لبانش را بین دو چشمان حضرت گذاشت و دو دستش را به دو گیجگاه او، آن گاه فریاد برآورد: «وا نبیاه، وا خلیلاه، وا صفیاه»؛ «آه ای نبی خدا، وای ای دوست خدا، وای انتخاب شده خدا». (۲۵۰)

خامساً: چگونه انسان در فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله محزون نگردد؛ در حالی که حضرت فرمود: «من أصیب بمصیبه فلیذکر مصیبه بی فائها من أعظم المصائب»؛ (۲۵۱) «هر کس به مصیبتی گرفتار آمد باید مصیبت مرا به یاد آورد؛ زیرا که مصیبت من از بزرگ ترین مصیبت ها است.»

سلمان و ابوالدرداء دائماً در فراغ رسول خدا صلی الله علیه و آله محزون بودند و لذا از آن دو رسیده که می گفتند: «ثلاثه أحنزنتی حتی أبکتنی: فراق محمّد صلی الله علیه و آله...»؛ (۲۵۲) «سه چیز مرا به حدّی محزون کرده که به گریه واداشته است: یکی فراق محمّد صلی الله علیه و آله...».

حزن در فراق و دوری پیامبر صلی الله علیه و آله به حدّی تأثیر گذار بود که حتی تنه درخت خرمایی که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود نیز متأثر شد.

دارمی در سنن خود از انس بن مالک نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جمعه می ایستاد و پشت خود را بر تنه درخت خرمایی در مسجد تکیه می داد. شخصی رومی آمد و گفت: آیا اجازه می دهید برای شما چیزی بسازم تا بر روی آن بنشینید؟ زیرا گویا شما ایستاده اید. او برای حضرت، منبر سه پله ای ساخت که حضرت بر پله سوم آن می نشست. چون پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی منبر قرار گرفت، آن تنه درخت در حزن حضرت صدایی همچون صدای گاو درآورد، به حدّی که مسجد به لرزه درآمد. حضرت در آن هنگام از منبر پایین آمد و آن تنه درخت را در بر گرفت. در این هنگام بود که آرام گرفت. سپس حضرت فرمود: «والذی نفسی بیده لو لم التزمه مزال هکذا حتی تقوم الساعه حزناً علی رسول الله صلی الله علیه و آله»؛ «قسم به کسی که جانم به دست اوست اگر او را در بر نگرفته بودم تا روز قیامت در حزن رسول خدا این چنین بود.» آن گاه پیامبر دستور داد تا آن چوب را دفن نمایند.

۲۳ - اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام

اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام

ابن تیمیه در اعتراض به علامه حلّی رحمه الله می گوید: «و همچنین آنچه را ذکر کرده که زهرا علیها السلام - با ابوبکر و صاحب او (عمر) سخن نگفت تا آن که به ملاقات پدرش رفت و به او شکایت کرد، این مطلب امری است که لایق شأن فاطمه علیها السلام

نیست که درباره او گفته شود؛ زیرا شکایت و شکوه را نزد رسول خداصلی الله علیه و آله بردن امری لایق بر او نیست، بلکه شکوه را باید نزد خدا برد...» (۲۵۳)

پاسخ

اولاً: این موضوع که حضرت زهراعلیها السلام با ابوبکر قهر کرده و از او کناره گرفته، امری ثابت و معروف است. بخاری و مسلم و ابن حبان از عایشه نقل کرده که فاطمه علیها السلام در موضوع اختلاف در ارث رسول خداصلی الله علیه و آله بر ابوبکر غضب کرد و از او کناره گرفت و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. و بعد از پیامبرصلی الله علیه و آله شش ماه زندگی کرد. و چون وفات یافت شوهرش شبانه او را دفن نمود. و هرگز ابوبکر را خبر نکرد و خود بر جنازه حضرت نماز گزارد. (۲۵۴)

ثانیاً: شکایت بردن نزد رسول خداصلی الله علیه و آله حقیقتاً شکایت بردن نزد خداوند است. لذا مشاهده می کنیم که صحابه در شداید و مصایب و ظلم‌هایی که به آنان روا می شد به رسول خداصلی الله علیه و آله پناه برده و به او شکوه می کردند. ابوداود از خولۀ بن مالک بن ثعلبه نقل کرده که گفت: همسرم اوس بن صامت مرا طلاق ظاهر داد. به نزد رسول خداصلی الله علیه و آله آمدم و از این بابت نزد او شکایت کردم. حضرت در این امر با من مجادله می نمود و می فرمود: از خدا بترس؛ زیرا او پسر عموی تو است. من نگذشتم تا این که قرآن نازل شد، خداوند سبحان فرمود: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا»؛ (۲۵۵)

«خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود شنید». (۲۵۶)

ثالثاً: مطابق روایات بسیاری، صحابه نزد رسول خداصلی الله علیه و آله شکایت می آوردند. اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می کنیم:

- ۱ - شکوه حضرت زهراعلیها السلام از خدمت در منزل. (۲۵۷)
- ۲ - شکوه یکی از صحابه درباره قحطی. (۲۵۸)
- ۳ - شکوه صحابه از گرانی قیمت‌ها. (۲۵۹)
- ۴ - شکوه صحابه از فقر و تنگدستی. (۲۶۰)
- ۵ - شکوه صحابه از عطش در یکی از غزوات. (۲۶۱)
- ۶ - شکوه جریر از این که نمی تواند بر اسب بنشیند. (۲۶۲)
- ۷ - شکوه حذیفه. (۲۶۳)
- ۸ - شکوه عبدالرحمن بن عوف از خالد بن ولید. (۲۶۴)
- ۹ - شکوه یکی از صحابه از قساوت قلب. (۲۶۵)
- ۱۰ - شکوه عثمان بن ابی العاص از دردی که در بدنش احساس کرده بود. (۲۶۶)
- ۱۱ - شکوه صحابه از ظلم مشرکین. (۲۶۷)
- ۱۲ - شکوه یکی از صحابه در مورد تخیلات در نماز. (۲۶۸)
- ۱۳ - شکوه زنان به جهت کتک خوردنشان. (۲۶۹)
- ۱۴ - شکوه تابعین از حجاج بن یوسف ثقفی. (۲۷۰)
- ۱۵ - شکوه امیرالمومنین علیه السلام در عالم رؤیا از امت پیامبرصلی الله علیه و آله. (۲۷۱)
- ۱۶ - شکوه بهائم نزد رسول خداصلی الله علیه و آله. (۲۷۲)

۲۴ - اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر

اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر

ابن تیمیه می‌گوید: «قهر کردن و کنار کشیدن فاطمه با صدیق، کاری پسندیده نبود و از کارهایی نیست که بتوان به خاطر آن حاکم را مذمت نمود، بلکه این عمل به جرح و طعن نزدیک‌تر است تا این که مدح باشد». (۲۷۳)

او در جایی دیگر می‌گوید: «و اما قول ابن مطهر حلّی که تمام محدثین روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یا فاطمه! إنّ الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک»، این نسبت دروغ به پیامبر است؛ زیرا این حدیث از پیامبر نقل نشده، و در کتب معروف حدیثی شناخته نشده و سند معروف یا صحیح و یا حسنی از پیامبر ندارد. و هر کس که خدا و رسول از او راضی است ضرری ندارد که یکی از خلق نسبت به او غضبناک شود، هر کس که می‌خواهد باشد». (۲۷۴)

پاسخ

اولاً: موضوع قهر کردن و کنار کشیدن حضرت زهرا علیها السلام از آن جهت که آن حضرت به نصّ قرآن و حدیث معتبر نبوی صلی الله علیه و آله معصومه است و به غضب او خدا و رسول به غضب درآمده، لذا دلالت بر منقصت بزرگی بر ابوبکر و عمر دارد؛ زیرا تا کسی کار خلافی انجام ندهد مورد غضب خدا و رسولش واقع نمی‌شود. مگر فاطمه علیها السلام مشمول آیه تطهیر نیست؟ آیه‌ای که دلالت بر عصمت پنج تن آل عبا از جمله حضرت زهرا علیها السلام دارد.

ثانیاً: حدیث: «یا فاطمه! إنّ الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک» را بسیاری از علمای عامه در کتب حدیثی خود نقل کرده‌اند؛ از قبیل:

۱ - ابن ابی عاصم. (۲۷۵)

۲ - حاکم نیشابوری. (۲۷۶)

۳ - ابوالقاسم طبرانی. (۲۷۷)

۴ - دولابی. (۲۷۸)

۵ - ابن عساکر دمشقی. (۲۷۹)

۶ - محبّ الدین طبری. (۲۸۰)

۷ - ابن حجر هیثمی. (۲۸۱)

ثالثاً: حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث تصریح به صحت سند آن کرده است. و نیز حافظ هیثمی تصریح به حسن بودن آن نموده است.

گرچه ذهبی به دفاع از استادش ابن تیمیه برآمده و این حدیث را با سند حاکم تضعیف کرده و گفته: حسین بن زید منکر الحدیث است و حلال نیست که به او احتجاج شود، ولی این تعلیق از ذهبی غریب به نظر می‌رسد؛ زیرا او سبب جرح و نقد خود را ذکر نکرده و نیز علت این که نمی‌توان به حدیث او احتجاج کرد را بیان ننموده است. نهایت مطلبی که می‌توان درباره حسین بن زید ذکر کرد این است که او مشکلی ندارد. ابن عدی در «الکامل» می‌گوید: عموم حدیث او از اهل بیت است و امید است که در او باکی نباشد...» (۲۸۲) و ابن حجر می‌گوید: «او صدوق است و چه بسا در برخی موارد به خطا رفته است». (۲۸۳)

بس است در توثیق او که حافظ دارقطنی در سندی که حسین بن زید وجود دارد می‌گوید: «تمام این افراد ثقه هستند». (۲۸۴)

و نیز ضیاء مقدسی این حدیث را در کتاب «الاحادیث المختاره» نقل کرده است، با التزام به این که احادیثی که نقل می‌کند همگی موثّقند.

وانگهی ذهبی متهّم به تشدّد و سخت‌گیری در احادیثی است که در باب فضایل اهل بیت‌علیهم السلام وارد شده است، و گاهی بدین جهت افراد بسیار جلیل‌القدر را تضعیف می‌کند. ابن حجر عسقلانی در ترجمه علی بن صالح انماطی، بعد از آن که مشاهده کرده که ذهبی او را متهّم به گفتاری کرده که او از آن مبّرّا است، می‌گوید: «سزاوار است کسانی که از ناحیه ذهبی تضعیف می‌شوند را خوب بررسی کنیم». (۲۸۵)

ذهبی چگونه این حدیث را تضعیف کرده؛ در حالی که شیخ و استاد او حافظ مزّی در «تهذیب الکمال» و نیز ابن حجر در «الاصابه» از باب احتجاج این حدیث را نقل کرده و آن را تضعیف نکرده‌اند.

رباعاً: چه کسی گفته که خداوند سبحان اگر از کسانی به جهت یک عمل خاصی راضی شده تا ابد از آنان راضی است؛ گرچه بعد از آن عمل کارهای خلاف بسیاری انجام داده باشند. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله گرچه به جهت بیعت رضوان از عده‌ای از صحابه راضی شد ولی این رضایت در مورد خاص و مربوط به آن عمل است و شامل اعمال خلاف او نمی‌شود. و نیز دلالت بر راضی بودن خداوند از آنان تا آخر عمر ندارد.

خامساً: معنای جمله «کائناً من کان» هر کس می‌خواهد باشد، چیست؟ آیا این اهانت به حضرت زهرا علیها السلام و اظهار عداوت به او نیست.

سادساً: اگر جمله: «یا فاطمه! إنّ الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک» در صحاح سته نیامده ولی شبیه این مضمون در صحیح بخاری وارد شده است.

بخاری به سند خود از مسور بن مخرمه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه بضعة منی فمن أغضبها فقد اغضبنی»؛ (۲۸۶) «فاطمه پاره‌ای از تن من است پس هر کس او را به غضب درآورد به طور حتم مرا به غضب درآورده است.» می‌دانیم که هر کس شخصی را به غضب درآورد او را اذیت و آزار داده است. در نتیجه پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت غضب دخترش فاطمه علیها السلام اذیت و آزار شده است. در قرآن کریم آمده است: «إِنَّ الدِّينَ يُؤَدُّونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»؛ (۲۸۷) «آن‌ها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آن‌ها عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است.»

۲۵ - اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!

اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!

ابن تیمیه می‌گوید: «و همچنین آنچه را که حلّی نقل کرده که فاطمه وصیت کرد تا او را شبانه دفن کنند و هیچ کس بر او نماز نگذارد، این مطلب را کسی از فاطمه حکایت نمی‌کند و به آن جز فرد جاهل احتجاج نمی‌نماید، او به فاطمه مطلبی را نسبت می‌دهد که لایق آن نیست، و این مطلب اگر صحیح باشد، به گناه بخشیده شده سزاوارتر است تا سعی مشکور؛ زیرا نماز مسلمان بر دیگری خیر زایدی است که به او می‌رسد...». (۲۸۸)

پاسخ

حضرت زهرا علیها السلام بی‌جهت چنین وصیتی نکرده است، او به جهت مبارزه سیاسی با دستگاه حاکم و مطلع کردن مردم از

بی‌عدالتی آنان، دست به چنین وصیتی زده است. او با این عملش می‌خواست مردم سؤال کنند چرا دختر پیامبر صلی الله علیه و آله باید شبانه دفن شود؟ و اگر مردم از سر این وصیت آگاه شوند پی به عدم مشروعیت خلافت و بی‌عدالتی آنان خواهند برد. و نیز حضرت با این وصیت نخواست تا آنان با حضور خودشان به مردم چنین وانمود کنند که ما خلیفه به حقّ مسلمین هستیم و با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مشکلی نداریم. هر سیاستمداری می‌فهمد که این وصیت چه تأثیر سوئی بر دستگاه خلافت تا روز قیامت داشته است.

ثانیاً: نماز هر کس بر جنازه شخصی منشأ خیر زاید نخواهد بود.

ثالثاً: حضرت زهرا علیها السلام مطابق آیه تطهیر و برخی از احادیث، معصومه بوده و از هر نوع اشتباه و خطا مصون است.

پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود: «فاطمه بضعة منی من أغضبها فقد أغضبنی»؛ (۲۸۹) «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به غضب درآورد به طور حتم مرا به غضب درآورده است».

کسی که این گونه وصیت کرده به طور حتم از دستگاه خلافت و سردمداران آن غضبناک بوده است، در نتیجه آنان مورد غضب پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قرار گرفته‌اند. این حدیث دلالت بر عصمت حضرت زهرا علیها السلام دارد؛ زیرا اگر حضرت در تمام امورش از آن جمله غضب کردن، معصوم نبود خداوند به طور مطلق در تمام موارد غضب کردن حضرت، غضب نمی‌نمود. نتیجه این که: حضرت زهرا علیها السلام با این وصیتش تا روز قیامت حجت را برای کسانی که برای حکومت خلیفه اول ارزشی قائلند، تمام کرد... .

رابعاً: ابن تیمیه در اصل وصیت و این که حضرت زهرا علیها السلام به توسط حضرت علی علیه السلام شبانه دفن شد شک دارد و بر فرض ثبوت این قضیه بر حضرت زهرا علیها السلام اشکال و ایراد می‌کنند؛ در حالی که مطابق نصوص معتبر نزد فریقین، هم وصیت به دفن شبانه و هم دفن حضرت شب هنگام از مسلمات است.

بخاری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله از فیه مدینه و فدک و آنچه از خمس خیر باقی مانده، باز خواهد... ابوبکر از دادن این اموال امتناع کرد. فاطمه بر ابوبکر بدین جهت غضب نموده و او را رها کرد. و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زنده بود. هنگامی که وفات نمود شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را بر آن امر اعلان نمود. (۲۹۰) مسلم نیز در ضمن قضیه غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر و وفات او می‌گوید: «... علی علیه السلام خبر وفات حضرت فاطمه علیها السلام را به ابوبکر نرسانید و خودش بر او نماز گزارد». (۲۹۱)

یعقوبی نقل می‌کند: «... فاطمه بر شوهرش علی وصیت کرد تا او را غسل دهد... و شبانه به خاک بسپارد، و کسی به جز سلمان و ابوذر و بنابر نقلی عمار در تشییع جنازه او حاضر نشد». (۲۹۲)

ابن ابی الحدید می‌گوید: «خبر صحیح نزد ما این است که فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت نمود؛ در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و لذا وصیت کرد تا این دو نفر - ابوبکر و عمر - بر جنازه او نماز نگزارند». (۲۹۳) استاد توفیق ابو علم نقل می‌کند: «فاطمه زهرا علیها السلام سه وصیت کرد، یکی آن که کسانی که بر آنان غضبناک بوده، در تشییع جنازه اش حاضر نشوند و جنازه اش شبانه به خاک سپرده شود...». (۲۹۴)

۲۶ - نفی اعلیّت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

نفی اعلیّت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «و اما این که این دو زاهدترین و عالم‌ترین افراد در زمان خود بوده‌اند، قولی بدون دلیل است.» (۲۹۵)

پاسخ

با مراجعه به کتب اهل سنت پی به دروغ بودن کلام ابن تیمیه در حقّ این دو امام خواهیم برد. اینک به برخی از فضایل این دو بزرگوار اشاره می‌کنیم:

الف) فضایل امام حسن علیه السلام

امام حسن علیه السلام از دیدگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله

- ۱ - ترمذی به سندش از ابن عباس نقل کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود. شخصی عرض کرد: ای غلام! خوب مرکبی را سوار شده‌ای. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: او نیز خوب را کبی است. (۲۹۶)
- ۲ - ابن کثیر به سندش از جابر بن عبدالله نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من سرّه أن ینظر إلی سید شباب أهل الجنّة فلینظر إلی الحسن بن علی»؛ (۲۹۷) «هر کس دوست دارد تا به آقای جوانان اهل بهشت نظر کند باید به حسن بن علی نظر نماید.»
- ۳ - متقی هندی به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: «پیامبر صلی الله علیه وآله همیشه حسن علیه السلام را می‌گرفت و او را به خود می‌چسبانید، آن گاه می‌فرمود: «اللّهُمَّ إِنَّ هَذَا ابْنی وَأَنَا أَحَبُّه وَأَحَبُّ مِنْ یَحِبُّه»؛ (۲۹۸) «بار خدایا! همانا این فرزند من است و او را دوست دارم و دوست می‌دارم هر کسی که او را دوست دارد.»
- ۴ - مسلم در صحیح خود از ابوهریره نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره حسن علیه السلام فرمود: «اللّهُمَّ إِنِّی أَحَبُّه فَأَحَبُّه وَأَحَبُّ مِنْ یَحِبُّه»؛ (۲۹۹) «بار خدایا! همانا من او را دوست دارم، پس تو نیز او را دوست بدار، و هر کس که او را دوست دارد، دوست بدار.»
- ۵ - و نیز همو از براء بن عازب نقل کرده که گفت: حسن بن علی را بر دوش پیامبر صلی الله علیه وآله مشاهده کردم؛ در حالی که حضرت می‌فرمود: «اللّهُمَّ إِنِّی أَحَبُّه فَأَحَبُّه»؛ (۳۰۰) «بار خدایا! همانا من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار.» این در حالی است که بخاری از انس بن مالک نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «لا یجد أحد حلاوة الإیمان حتّی یحبّ المرء، لا یحبّه إلّا الله»؛ (۳۰۱) «هیچ کس طعم شیرینی ایمان را نمی‌چشد تا این که کسی را دوست بدارد. و او را جز به خاطر خدا دوست ندارد.»
- ۶ - از پیامبر صلی الله علیه وآله در حدیثی روایت شده که فرمود: «لو کان العقل رجلاً لکان الحسن»؛ (۳۰۲) «اگر قرار بود عقل در شخصی مجسم گردد، آن شخص حسن بن علی می‌شد.»
- ۷ - براء بن عازب از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که درباره امام حسن علیه السلام فرمود: «هذا منّی وأنا منه وهو یحرم علیه ما یحرم علی»؛ (۳۰۳) «این از من و من از اویم و آنچه بر من حرام است بر او نیز حرام می‌باشد.» امام حسن علیه السلام از دیدگاه صحابه و تابعین
- ۱ - انس بن مالک می‌گوید: «حسن بن علی شبیه‌ترین مردم از حیث صورت به رسول خدا صلی الله علیه وآله بود.» (۳۰۴)
- ۲ - بخاری به سندش از عقبه بن حارث نقل کرده که گفت: ابوبکر را دیدم که حسن علیه السلام را به دوش گرفته و می‌گوید:

پدرم به فدایش، چقدر به پیامبر صلی الله علیه و آله شبیه است و شباهتی به علی علیه السلام ندارد. این در حالی بود که علی می‌خندید. (۳۰۵)

۳ - ابوهریره می‌گوید: «... کسی نزد من محبوب‌تر از حسن بن علی نبود بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْبَبُهُ فَأَحْبَبْهُ وَأَحَبَّ مِنْ يَحْبَبُهُ»». (۳۰۶)

۴ - مساور مولا بنی سعد بن بکر می‌گوید: ابوهریره را هنگام وفات حسن علیه السلام بر در مسجد مشاهده کردم که می‌گریید و با صدای بلند می‌گفت: «ای مردم! امروز محبوب رسول خدا از دنیا رحلت نمود». (۳۰۷)

۵ - خالد بن معدان می‌گوید: «مقدام بن معدی کرب و عمرو بن اسود بر معاویه وارد شدند. معاویه به مقدام گفت: آیا می‌دانی که حسن بن علی از دنیا رحلت نمود؟ او گفت: چگونه این مصیبت را ندانم؟ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در دامن خود گذارد و فرمود: «هَذَا مَنِّي وَحَسِينٌ مِنْ عَلِيٍّ»؛ (۳۰۸) «این از من و حسین از علی است.»

۶ - ابن عباس می‌گوید: «من بر هیچ چیز که در جوانی از من فوت شده پشیمان نشدم جز آن که در آن ایام پیاده حج به جای نیاوردم. حسن بن علی ۲۵ بار پیاده حج به جای آورد؛ در حالی که اسبان نجیب او را همراهی می‌کردند. اموالش را با خداوند سه مرتبه تقسیم کرد تا این که کفش را می‌داد و نعل را برای خود نگاه می‌داشت». (۳۰۹)

۷ - جویریہ می‌گوید: «هنگامی که حسن علیه السلام از دنیا رحلت نمود مروان بر جنازه او گریست. حسین علیه السلام به او فرمود: آیا بر او می‌گریی؟ در حالی که چه غصه‌هایی را به او خوراندی؟ او گفت: من این کارها را با کسی می‌کردم که از این بردبارتر بود. در آن هنگام با دستش به کوه اشاره کرد. (۳۱۰)

۸ - حاکم به سندش از سعید بن ابی سعید مقبری نقل می‌کند: «ما با ابوهریره بودیم، حسن بن علی بن ابی طالب بر ما وارد شد و سلام کرد. ما جواب سلام او را دادیم ولی ابوهریره از آمدن حضرت اطلاع پیدا نکرد. ما گفتیم: ای ابوهریره! این حسن بن علی است که بر ما سلام نمود. ابوهریره خدمت او رسیده و عرض کرد: و علیک السلام یا سیدی! آن‌گاه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: او سید و آقا است. (۳۱۱)

۹ - و نیز به سندش درباره ابوهریره نقل کرده که راوی گفت: ابوهریره را ملاقات کردم؛ در حالی که به حسن علیه السلام می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله شکم تو را بوسید، آن موضعی را که حضرت بوسید بالا بزن تا من نیز ببوسم. او می‌گوید: حسن علیه السلام آن موضع را بالا زد و ابوهریره آن جا را بوسید. (۳۱۲)

حاکم بعد از نقل این حدیث می‌گوید: «این حدیث صحیح و دارای شرط شیخین است و ذهبی نیز آن را قبول کرده است.» (۳۱۳)
هیشمی نیز رجال این حدیث را صحیح دانسته، به جز عمیر بن اسحاق که او ثقه است. (۳۱۴)
احمد بن حنبل نیز آن را با سند صحیح نقل کرده است. (۳۱۵)

امام حسن علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

۱ - ابن حجر هیتمی می‌نویسد: «حسن علیه السلام آقای کریم، بردبار، زاهد، دارای سکینه و وقار و حشمت، اهل جود و مورد مدح و ستایش بود.» (۳۱۶)

۲ - ذهبی می‌نویسد: «حسن بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، امام، سید، دسته گل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سبط او، و بزرگ جوانان بهشت، ابو محمّد، قرشی، هاشمی، مدنی، شهید. این امام بزرگواری بود تنومند، اهل خیر، بسیار دیندار، باور، دارای حشمت و جاه، و شأنی بزرگ.» (۳۱۷)

۳ - ابن عبدالبرّ می‌گوید: «او مردی باورع و فاضل بود». (۳۱۸)

۴ - ابن صَبَّاح مالکی می‌نویسد: «او در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله می‌نشست و مردم به دور او جمع می‌شدند، چنان سخن می‌گفت که عطش سؤال کننده را سیراب کرده، و حجت‌های مجادله کنندگان را قطع می‌نمود». (۳۱۹)

۵ - شبلیجی می‌گوید: «حسن در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله می‌نشست و مردم به دور او گرد می‌آمدند. مردی آمد و شخصی را مشاهده کرد که از رسول خداصلی الله علیه وآله حدیث می‌گوید و مردم به دور او جمعند. کسی به سوی او آمد و گفت: مرا خبر بده از معنای «وَشَاهِدِ وَمَشْهُودٍ» او فرمود: شاهد، رسول خداصلی الله علیه وآله و مشهود، روز قیامت است. آیا گفتار خداوند عزوجل را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»؛ (۳۲۰) «ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت‌دهنده و اندازکننده». و در جای دیگر فرمود: «ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمَ مَشْهُودٍ»؛ (۳۲۱) «آن روز، روزی است که مردم در آن جمع می‌شوند، و آن روزی که همه آن را مشاهده می‌کنند».

از مردم سؤال کرد او کیست؟ به وی گفتند: او حسن بن علی بن ابی طالب است». (۳۲۲)

۶ - دکتر محمّد عبده یمانی می‌نویسد: «... حسن و برادرش در دامان پیامبرصلی الله علیه وآله تربیت و بزرگ شدند. لذا آن دو بر اخلاق خیر و اخلاق نبوت پایه گذاری شده تا آن که بر آن بالا آمدند. در وجود او اوصاف جدّش و نشانه‌های حیات معنوی رسول خداصلی الله علیه وآله و اخلاق عظیم و علم واسع او است. او با حشمت و جاه و وقار بزرگ شد. مردم او را دوست داشتند. زبانش عفیف بود. هرگز فحشی از او شنیده نشد. فصیح، بلیغ، و زبانی روان داشت. بلاغت و فصاحت را از جدّش رسول خداصلی الله علیه وآله و از پدر و مادرش به ارث برده بود...». (۳۲۳)

کرم امام حسن علیه السلام

۱ - ابن صَبَّاح مالکی در این باره می‌نویسد: «کرم و جود غریزه‌ای بود که در آن حضرت کاشته شده بود». (۳۲۴)

۲ - ابن عساکر به سندش از عامر نقل کرده که گفت: «حسن بن علی اموالش را دو بار با خدا تقسیم نمود، حتّی این که به یک عدد از نعلینش صدقه داد». (۳۲۵)

۳ - روایت شده که حسن بن علی علیه السلام از برخی از کوچه‌های مدینه عبور می‌کرد. گذرش به شخصی سیاه‌پوست افتاد که در دستش لقمه‌ای بود و آن را به سگ خود می‌خوراند تا این که قرص نان خود را با آن سگ دو قسمت نمود. حضرت به او فرمود: چه باعث شد که با آن سگ نان خود را دو قسمت نمودی و او را در این امر هیچ گونه مغبون نساختی؟ او گفت: چشمانم از چشمانش حیا کرد که بر او خدعه کنم. حضرت به او فرمود: برده چه کسی هستی؟ عرض کرد: برده ابان بن عثمان. حضرت فرمود: تو را قسم می‌دهم که از جایت حرکت نکنی تا به سوی تو بازگردم. حضرت رفت و آن برده و باغ را خرید و به سوی آن غلام بازگشت و فرمود: ای غلام! من تو را خریدم. او بلند شد و عرض کرد: من سرتاپا گوش و اطاعت هستم برای خدا و رسولش و برای تو ای مولای من. حضرت فرمود: من این باغ را نیز خریدم، و تو در راه خدا آزادی و این باغ نیز هدیه‌ای از جانب من به تو است...». (۳۲۶)

عبادت امام حسن علیه السلام

۱ - ابن عساکر به سندش از محمّد بن علی نقل می‌کند که حسن بن علی علیهما السلام فرمود: «إِنِّي أَسْتَحْيِي مِنْ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ أَنْ

ألقاه ولم أمش إلی بیته»؛ (۳۲۷) «همانا من از پروردگارم حیا می‌کنم که به ملاقات او روم؛ در حالی که با پای پیاده به سوی خانه‌اش نرفته‌ام.»

۲- ابن کثیر می‌گوید: «حسن علیه السلام هر گاه که نماز صبح را در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله به جای می‌آورد در مصلائی خود می‌نشست و ذکر خدا را می‌گفت تا خورشید بالا آید.» (۳۲۸)

حلم امام حسن علیه السلام

ابن خلکان از ابن عایشه نقل کرده که مردی از اهل شام می‌گوید: من وارد بر مدینه - بر ساکن آن برترین سلام و درود باد - شدم، مردی را دیدم که بر استر خود سوار است، و همانند او در زیبایی صورت و لباس و چهارپا ندیدم. قلبم به او متمایل شد. سؤال کردم که او کیست؟ گفتند: این شخص حسن بن علی بن ابی طالب است. دلم تبدیل به بغض و حسد نسبت به علی علیه السلام شد که چگونه فرزندی مثل این آقا دارد. نزد او رفتم و به او گفتم: آیا تو فرزند علی بن ابی طالب هستی؟ حضرت فرمود: من فرزند اویم. او گفت: به جهت فلان کاری که تو و پدرت کرده‌ای شما دو نفر را سب می‌کنم. سخنانم که تمام شد، حضرت فرمود: گمان می‌کنم که تو غریبی؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: نزد ما بیا، اگر به منزلی احتیاج داری تو را در آنجا ساکن می‌کنیم، یا به مالی نیازمندی به تو عطا می‌نماییم، یا حاجتی داری تو را کمک خواهیم کرد. او می‌گوید: من از نزد او رفتم؛ در حالی که کسی محبوب‌تر از او نزد من نبود. و هر گاه طریقه مقابله او را با خودم یاد می‌کنم و آنچه که من با او انجام دادم، او را سپاس گفته و خودم را سرزنش می‌نمایم. (۳۲۹)

ب) فضایل امام حسین علیه السلام

عبادت امام حسین علیه السلام

۱- ابن عبدربه روایت کرده که به علی بن الحسین علیه السلام گفته شد: چرا اولاد پدرت اندک است؟ حضرت فرمود: تعجب من آن است که چگونه او بچه‌دار شده است؛ در حالی که در هر شبانه روز هزار رکعت نماز به جا می‌آورد، پس چگونه می‌توانست که فارغ برای زنان شود؟ (۳۳۰)

۲- ابن صباغ مالکی روایت کرده: هنگامی که امام حسین علیه السلام به نماز می‌ایستاد رنگش زرد می‌شد. به او گفته شد: این چه حالتی است که شما را هنگام نماز عارض می‌شود؟ حضرت می‌فرمود: شما نمی‌دانید که من در مقابل چه کسی می‌خواهم بایستم. (۳۳۱)

۳- زمخشری روایت کرده که حسین بن علی علیه السلام را مشاهده کردند؛ در حالی که مشغول طواف گرد خانه خدا بود. آن گاه به طرف مقام اسماعیل آمد و نماز به جا آورد. سپس صورتش را بر مقام گذارده و شروع به گریه کرد و عرض نمود: بنده کوچکت به در خانه توست، خادم کوچکت به در خانه توست، سائلی به در خانه توست. این جملات را مکرر تکرار می‌نمود. آن گاه از آن جا بیرون آمد و گذرش به مساکینی افتاد که با آنان تگه‌های نان بود که می‌خوردند. حضرت بر آنان سلام کرد. آنان حضرت را به طعامشان دعوت نمودند. حضرت نزد آنان نشست و فرمود: اگر این‌ها صدقه نبود من با شما تناول می‌کردم. آن گاه فرمود: برخیزید و به سوی منزل من آید. حضرت آنان را غذا و لباس داد. (۳۳۲)

۴ - از عبدالله بن عبید بن عمیر روایت شده که گفت: حسین بن علی علیه السلام بیست و پنج مرتبه حج را پیاده انجام داد؛ در حالی که اسبان نجیبش به همراهش بودند. (۳۳۳)

۵ - ابن عبدالبر می گوید: «حسین علیه السلام مردی فاضل و دین دار بود. نماز و روزه و حج بسیار انجام می داد». (۳۳۴)

۶ - طبری به سندش از ضحاک بن عبدالله مشرقی نقل کرده که گفت: «چون شب - در کربلا - بر حسین علیه السلام و اصحابش رسید، تمام آن شب را به نماز و استغفار و دعا و تضرع به سر بردند...». (۳۳۵)

حلم امام حسین علیه السلام

۱ - از امام علی بن الحسین علیهما السلام روایت شده که فرمود: از حسین علیه السلام شنیدم که فرمود: «اگر کسی مرا در گوش راستم دشنام دهد و در گوش دیگرم عذرخواهی کند از او قبول خواهم کرد؛ زیرا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مرا حدیث کرد که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که فرمود: «لا یرد الحوض من لم یقبل العذر من محقّ أو مبطل»؛ (۳۳۶) «وارد حوض [کوثر] نمی شود کسی که عذرپذیر نباشد؛ چه صاحب حق باشد یا باطل.»

۲ - یکی از غلامانش خلافتی انجام داد که مستحق تأدیب بود، حضرت دستور داد تا او را تنبیه کنند. غلام عرض کرد: ای مولای من خداوند متعال فرمود: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ». حضرت فرمود: او را رها کنید من خشمم را فرو بردم. باز گفت: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ». حضرت فرمود: از تو گذشتم. او ادامه داد: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». حضرت فرمود: تو در راه خداوند متعال آزادی. آن گاه دستور داد تا به او جایزه‌ای نیکو دهند. (۳۳۷)

فضایل امام حسین علیه السلام از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱ - بخاری به سندش از نعیم نقل کرده که از ابن عمر سؤال شد: شخص مگس را به قتل می رسانی، حکمش چیست؟ او در جواب گفت: اهل عراق از مگسی سؤال می کنند؛ در حالی که فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل رسانده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین دو ریحانه من از این دنیایند». (۳۳۸)

۲ - حاکم نیشابوری به سندش از سلمان نقل کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «الحسن والحسین ابناي، من أحبهما أحبني، ومن أحبني أحب الله، ومن أحب الله أدخله الجنة، ومن أبغضهما أبغضني، ومن أبغضني أبغضه الله، ومن أبغضه الله أدخله النار»؛ (۳۳۹) «حسن و حسین دو فرزندان من هستند، هر کس آن دو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد خدا او را دوست خواهد داشت و هر کس خدا او را داخل بهشت خواهد کرد. و هر کس این دو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته، و هر کس مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و هر کس خدا او را دشمن بدارد، او را داخل در جهنم خواهد نمود.»

۳ - و نیز او به سندش از ابن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة وأبوهما خیر منهما»؛ (۳۴۰) «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.»

۴ - ترمذی به سندش از یوسف بن ابراهیم نقل کرده که از انس بن مالک شنید که می گوید: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: کدامین شخص از اهل بیت شما نزدتان محبوب تر است؟ حضرت فرمود: حسن و حسین. و همیشه به فاطمه می فرمود: دو فرزندم را به نزد من آور. آن گاه آن دو را می بویید و به سینه می چسبانید». (۳۴۱)

۵ - یعلی بن مره می گوید: با پیامبر صلی الله علیه و آله از منزل خارج شدیم و به میهمانی دعوت بودیم. ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کرد که حسین علیه السلام در راه مشغول بازی است. حضرت با سرعت به جلوی جمعیت آمد و دو دست خود را باز کرد تا حسین علیه السلام را بگیرد ولی او به این طرف و آن طرف می دوید، هر دو می خندیدند تا آن که حضرت او را گرفت. یکی از دو دستش را زیر چانه او و دست دیگرش را بین سر و دو گوشش قرار داد و با او معانقه کرد و او را بوسید. آن گاه فرمود: «حسین منی و أنا منه، أحب الله من أحبته، الحسن والحسین سلطان من الأسباط»؛ (۳۴۲) «حسین از من و من از اویم، خدا دوست بدارد هر کسی را که حسین را دوست دارد. حسن و حسین دو سبط از اسباطند.»

در تفسیر جمله «حسین منی و انا منه» می گوئیم: جمله اول اشاره به این مطلب دارد که حسین از رسول خداست؛ زیرا اگر چه پدرش حضرت علی علیه السلام است ولی از آنجا که آن حضرت به نص آیه مباحله نفس رسول خداست، لذا امام حسین علیه السلام فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب می آید.

در مورد جمله دوم می گوئیم: پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از تبلیغ رسالتش دیگر به عنوان یک شخص مطرح نیست بلکه یک شخصیت رسالی به حساب می آید. وی رمز و نمونه‌ای است که رسالتش به تمام ابعاد در او تحقق یافته است. پس حیاتش همان رسالتش و رسالتش همان حیاتش می باشد. از طرف دیگر می دانیم که سعی هر پدری آن است که فرزندی داشته باشد تا جانشین شخصیت او بوده و حافظ رسالت او و ادامه دهنده راهش باشد. در مورد امام حسین علیه السلام از آن جا که او با قیام و شهادتش رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را زنده کرده است، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او می فرماید: من از حسینم؛ یعنی شخصیت رسالی من و ادامه و استمرار آن به وجود حسین علیه السلام وابستگی دارد. و لذا گفته شده: «الاسلام محمّدی الحدوث و حسینی البقاء است.»

۶ - یزید بن ابی یزید می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از حجره عایشه بیرون آمد و گذرش بر خانه فاطمه علیها السلام افتاد. صدای گریه حسین را شنید. فرمود: (ای فاطمه!) آیا نمی دانی که گریه او مرا اذیت می کند؟ (۳۴۳)

۷ - حاکم نیشابوری به سندش از ابوهریره نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کردم؛ در حالی که حسین بن علی را در بغل گرفته و می فرمود: «اللهم إني أحبه فأحبه»؛ (۳۴۴) «بار خدایا! من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار.»

گفتار صحابه درباره امام حسین علیه السلام

۱ - انس بن مالک می گوید: «بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام سر او را نزد ابن زیاد آوردند. او شروع به زدن با چوب به دندانهای حضرت کرد... من در دلم گفتم: چه کار زشتی می کنی، من مشاهده کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که همین موضعی را که چوب می زنی می بوسید.» (۳۴۵)

۲ - زید بن ارقم می گوید: «من نزد عبیدالله بن زیاد نشسته بودم که سر حسین را به نزد او آوردند، ابن زیاد چوب دستی خود را برداشت و بین لبان حضرت کوبید. به او گفتم: تو چوبت را به جایی می زنی که رسول خدا مکرر آن جا را می بوسید. ابن زیاد گفت: برخیز تو پیرمردی هستی که عقلت را از دست داده‌ای.» (۳۴۶)

۳ - اسماعیل بن رجاء از پدرش نقل می کند که گفت: «من در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان دسته‌ای بودم که در میان آنها ابوسعید خدری و عبدالله بن عمر بود. حسین بن علی علیه السلام از کنار ما عبور کرده و سلام نمود. آنان او را جواب دادند. عبدالله بن عمر سکوت کرد تا مردم فارغ شوند. آن گاه صدای خود را بلند کرده و گفت: و علیک السلام و رحمه الله و برکاته. آن گاه رو به قوم کرده و گفت: آیا شما را خبر دهم به کسی که محبوبترین اهل زمین به آسمان است؟ گفتند: آری.»

- گفت: آن شخص این مرد هاشمی است. بعد از روزهای صفین با من سخن نگفته است. اگر او از من راضی گردد برای من خوشایندتر است از این که برای من شتران گران قیمت باشد. (۳۴۷)
- ۴ - جابر بن عبدالله انصاری می گوید: «هر کس دوست دارد نظر کند به مردی از اهل بهشت، باید به حسین علیه السلام نظر کند؛ زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که چنین می فرمود». (۳۴۸)
- همیشی نیز در «مجمع الزوائد» این حدیث را نقل کرده و در پایان می گوید: «رجال این حدیث رجال صحیح است، غیر از ربع بن سعد که او ثقه است». (۳۴۹)
- ۵ - عمر بن خطاب خطاب به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «آنچه که بر سر ما روییده شده (یعنی اسلام) توسط شما خاندان بوده است». (۳۵۰)
- ۶ - عبدالله بن عباس رکاب اسب امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت. برخی او را از این کار سرزنش کردند و گفتند: سنّ تو از این دو بیشتر است؟! ابن عباس گفت: این دو فرزندان رسول خدا هستند، آیا سعادت من نیست که رکاب این دو رابه دست بگیرم؟ (۳۵۱)

امام حسین علیه السلام از دیدگاه تابعین

- ۱ - معاویه به عبدالله بن جعفر گفت: تو سید و سرور بنی هاشم می باشی. او در جواب معاویه گفت: بزرگ بنی هاشم حسن و حسینند. (۳۵۲)
- ۲ - ولید بن عتبّه بن ابی سفیان - والی مدینه - هنگامی که مروان بن حکم به او پیشنهاد کشتن امام حسین علیه السلام را داد به او گفت: «به خدا سوگند ای مروان! دوست ندارم که برای من دنیا و آنچه در آن است باشد؛ در حالی که حسین علیه السلام را کشته باشم. سبحان الله! آیا به جهت بیعت نکردن حسین او را بکشم؟ به خدا سوگند! من یقین دارم شخصی که حسین را به قتل برساند او در روز قیامت میزان عملش خفیف است. (۳۵۳)
- ۳ - ابراهیم نخعی می گوید: «اگر من در میان قاتلان حسین علیه السلام بودم آن گاه وارد بهشت می شدم از نظر کردن بر صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله حیا می کردم». (۳۵۴)

امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

توضیح

با مراجعه به کتب تاریخ و تراجم اهل سنت پی می بریم که امام حسین علیه السلام مورد مدح و ستایش آنان بوده است:

۱ - ابن حجر عسقلانی

«حسین بن علی بن ابی طالب، هاشمی، ابو عبدالله، مدنی، نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله و دسته گل او از دنیا، و یکی از دو بزرگوار جوانان اهل بهشت است». (۳۵۵)

۲ - زرنندی حنفی

«حسین نماز و روزه و حج و عبادات بسیار انجام می‌داد. او مردی با سخاوت و کریم بود. بیست و پنج بار پیاده حج به جای آورد.» (۳۵۶)

۳ - یافعی

«دسته گل رسول خداصلی الله علیه و آله و نوه او و خلاصه نبوت، محل محاسن و مناقب و بزرگواری، ابو عبدالله، حسین بن علی علیه السلام...» (۳۵۷)

۴ - ابن سیرین

«آسمان بر کسی بعد از یحیی بن زکریا به جز حسین علیه السلام نگریست و هنگامی که کشته شد آسمان سیاه گشت، و ستارگان در روز، روشن شدند، به حدی که سیاره جوزاء در وقت عصر دیده شد، و خاک قرمز فرو ریخت، و آسمان تا هفت شبانه روز به مانند لخته خونی بود.» (۳۵۸)

۵ - عباس محمود عقاد

«شجاعت حسین علیه السلام صفتی است که از او غریب نیست؛ زیرا صفتی است که از معدنش سرچشمه گرفته است. و این فضیلتی است که از پدران خود به ارث برده و به فرزندان بعد از خود به ارث گذارده است... و در بین بنی آدم کسی شجاع‌تر از حیث قلب دیده نشده، آن هنگام که حسین علیه السلام در کربلا چنین اقدامی را انجام داد... بس است او را این که در تاریخ این دنیا تنها او در طول صدها سال شهید فرزند شهید و پدر شهیدان است...» (۳۵۹)

۶ - دکتر محمد عبده یمانی

«حسین علیه السلام مردی عابد و متواضع بود. همیشه او را روزه‌دار مشاهده می‌کردند. شب‌ها را بیدار و مشغول عبادت بود. همیشه در امور خیر از دیگران سبقت می‌جست و در نیکی از دیگران سرعت می‌گرفت...» (۳۶۰)

۷ - عمر رضا کحاله

«حسین بن علی؛ او بزرگ اهل عراق در فقه و حال و جود و بخشش بود.» (۳۶۱)

۲۷ - ادعای برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ادعای برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ابن تیمیه می‌گوید: «و این دو گرچه دو بزرگوار جوانان اهل بهشتند ولی عمر و ابوبکر دو بزرگوار از پیران اهل بهشتند، و این صنف کامل‌تر از آن صنف است.» (۳۶۲)

پاسخ

این ادعا نیز خالی از اشکال نیست. برای روشن شدن این مطلب پاسخ را در دو بخش دنبال می‌کنیم:

الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت

اشاره

خطیب بغدادی به سندش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة، وأبوهما خیر منهما»؛ (۳۶۳) «حسن و حسین دو آقای اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.»

متقی هندی به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: «ألا ترضین أن تکونی سیده نساء أهل الجنة، وابنیک سیدا شباب أهل الجنة»؛ (۳۶۴) «آیا راضی نمی‌شوی که تو سرآمد زنان اهل بهشت باشی و دو فرزندت سرآمد جوانان اهل بهشت باشند.»

ابن عساکر به سندش از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة، من أحبهما فقد أحبنی ومن أبغضهما فقد أبغضنی»؛ (۳۶۵) «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند، هر کس آن دو را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس آن دو را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.»

تصریح به صحت حدیث

جماعتی از علمای اهل سنت تصریح به صحت حدیث نموده‌اند؛ از قبیل:

۱ - حافظ گنجی شافعی: «این حدیث حسن و ثابت است...» (۳۶۶)

۲ - امام اهل حدیث ابوالقاسم طبرانی در «المعجم الکبیر» در ترجمه امام حسین علیه السلام طرق این حدیث را از تعدادی صحابه نقل کرده است... آن گاه اسامی جماعتی از آنان و طرق احادیثشان را نقل کرده و سپس می‌گوید: انضمام این اسانید برخی به برخی دیگر، دلیل بر صحت این حدیث است. (۳۶۷)

۳ - حاکم نیشابوری: «این حدیث با زیادی «و ابوهما خیر منهما» صحیح است ولی شیخین آن را نقل نکرده‌اند.» (۳۶۸)

او در ذیل حدیث دیگر می‌گوید: «این حدیثی است که از راه‌های زیادی قابل تصحیح است و من تعجب می‌کنم که چگونه این دو آن را نقل نکرده‌اند.» (۳۶۹)

۴ - ذهبی: «این حدیث صحیح است.» (۳۷۰)

۵ - ترمذی: «این حدیث حسن و غریب از این وجه است.» (۳۷۱)

او با سند دیگری این حدیث را آورده و در ذیل آن می‌گوید: «این حدیث صحیح و حسن است.» (۳۷۲)

۶ - البانی نیز تصحیح ترمذی را قبول کرده و می‌گوید: «مطلب همان است که او می‌گوید.» و نیز در حدیث حسن ترمذی می‌گوید: «سند آن صحیح و رجال آن ثقه‌اند به نحو رجال صحیح، غیر از میسره ابن حبیب که ثقه است.» (۳۷۳)

او نیز تصحیح حاکم و ذهبی را مورد قبول قرار داده است. (۳۷۴)

۷ - هیشمی در «مجمع الزوائد» حدیث مورد بحث را از طریق ابی سعید خدری، تصریح به صحت آن کرده است. (۳۷۵)

۸ - مصطفی بن عدوی. (۳۷۶)

۹ - حوینی اثری در تحقیق کتاب «خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام» نیز این حدیث را تصحیح کرده است. (۳۷۷)

۱۰ - الدانی ابن منیر آل زهوی. (۳۷۸)

۱۱ - حمزه احمد الزین محقق کتاب «مسند احمد». (۳۷۹)

۱۲ - ابن حبان این حدیث را در کتاب صحیح خود آورده است. (۳۸۰)

این حدیث در کثرت طرق به حدی است که سیوطی و سمعانی قائل به تواتر آن شده‌اند. (۳۸۱)

ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت

اشاره

برخی این حدیث شریف را قلب کرده و بر ابوبکر و عمر ثابت کرده‌اند، و از آن جا که آن دو در اسلام جوان نبودند لذا عبارت حدیث را عوض کرده و به جای شباب (جوانان) کهول (پیران)، قرار داده‌اند. اینک به نقد و بررسی هر یک از این احادیث خواهیم پرداخت:

۱ - روایات ترمذی

روایات ترمذی

ترمذی با سه سند این مضمون را نقل کرده است:

سند اوّل

«حدّثنا علی بن حُجر، أخبرنا ولید بن محمّد الموقری، عن الزهري، عن علی بن الحسین، عن علی بن ابي طالب، قال: كنت مع رسول الله صلى الله عليه وآله إذ طلع أبو بكر وعمر فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: هذان سيّدا كهول أهل الجنّة من الأوّلين والآخرين إلّا النّیین والمرسلین، یا علی لا تخبرهما.»

این حدیث از جهاتی اشکال دارد:

اوّلًا: ترمذی آن را حدیثی غریب دانسته است.

ثانیًا: او می گوید: ولید بن محمّد موقری در حدیث تضعیف شده است. (۳۸۲)

و نیز دیگران از رجالین اهل سنت او را تضعیف کرده‌اند؛ از قبیل:

بخاری درباره او می گوید: «در حدیثش منکرات است». (۳۸۳)

ابوحاتم او را ضعیف الحدیث می داند.

ابن حبان می گوید: او از زهری چیزهای جعلی را نقل کرده که زهری اصلاً آن‌ها را حدیث نکرده است... لذا احتجاج به احادیث او به هیچ وجه جایز نیست.

ابن المدینی می گوید: حدیثش نوشته نمی شود.

ذهبی او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده و می گوید: یحیی او را تکذیب کرده و دارقطنی او را ضعیف پنداشته است. (۳۸۴)

ابن خزیمه می گوید: من به حدیث او احتجاج نمی کنم.

نسائی او را متروک الحدیث دانسته و می‌گوید: یحیی بن معین او را تکذیب کرده است.

حدیث با چنین وضعیتی را چگونه می‌توان به آن استدلال کرد.

ثالثاً: زهری کسی بود که از ارکان حکومت بنی مروان به حساب می‌آمد و همیشه در رکاب آنان بود. پس چگونه می‌توان به او

اعتماد نمود. به همین جهت است که خواهرش او را تفسیق نموده است. (۳۸۵)

و نیز شافعی و دارقطنی او را متّصف به تدلیس کرده و ابن حجر او را در مرتبه سوم از مدلسین برشمرده است. (۳۸۶) تدلیسی که

نوعی دروغ به حساب می‌آید.

رابعاً: این حدیث مطابق دیدگاه اهل سنت مشکل انقطاع سند دارد؛ زیرا امام زین العابدین علیه السلام در سنتی حضرت علی بن ابی

طالب علیه السلام را درک نکرده که متحمل حدیث از آن حضرت شده و از او شنیده باشد. گرچه نزد ما این اشکال قابل حلّ است

ولی از دیدگاه اهل سنت اشکال دارد.

خامساً: در بهشت همه مردم جوانند، و پیرمرد وجود ندارد.

سادساً: چه جهتی دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث از نشر این خبر جلوگیری کرده است؟

سند دوم

ترمذی همین مضمون را از حسن بن صباح بزار، از محمد بن کثیر، از اوزاعی، از قتاده، از انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل

کرده است. که این سند نیز مشکلاتی دارد:

اولاً: ترمذی آن را غریب دانسته است.

ثانیاً: در سند آن محمد بن کثیر مصیعی است که عده‌ای از علمای عامه او را تضعیف نموده‌اند؛ از قبیل:

احمد بن حنبل می‌گوید: نزد پدرم نام محمد بن کثیر برده شد، او را جداً تضعیف نمود. و او را منکر الحدیث دانست.

صالح بن احمد از پدرش نقل کرده که او نزد من ثقه نیست.

به ابن المدینی گفتند که محمد بن کثیر از اوزاعی، از قتاده، از انس این حدیث را نقل کرده است، او گفت: من قبلاً دوست داشتم

که این شیخ را ببینم ولی الآن دوست ندارم او را ملاقات نمایم.

ابوداود می‌گوید: او فهم حدیث را نداشت.

ابو احمد حاکم او را قوی نزد اهل سنت نمی‌داند.

نسائی او را کثیر الخطاء معرفی کرده است. (۳۸۷)

ثالثاً: در سند این حدیث قتاده وجود دارد که امام مدلسین برشمرده شده است. (۳۸۸)

سند سوم

ترمذی همین مضمون را نیز از یعقوب بن ابراهیم دورقی، و او از سفیان بن عیینه، و او از داوود، از شعبی، از حارث از علی علیه

السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است.

این سند نیز مشکلاتی دارد:

اولاً: سفیان بن عیینه بنا بر تصریح نسائی و دیگران موصوف به تدلیس است. ابن حجر نیز او را در مرتبه سوم از مدلسین برشمرده

است ولی لهجه خود را تخفیف داده و می‌گوید او تنها از افراد ثقه تدلیس کرده است. ولی جواب این است که در این صورت چه

ضرورتی بر تدلیس وجود دارد؟ تدلیسی که مطابق رأی برخی از علمای عامه از انواع کذب به حساب می‌آید. (۳۸۹)

ثانیاً: در سند این حدیث نیز داوود بن ابی هند است که احمد بن حنبل او را کثیر الاضطراب و الخلاف معرفی کرده است. (۳۹۰)
ثالثاً: عجب این است که چگونه شعبی از حارث روایت نقل می‌کند با این که او را کاذب می‌داند. همان گونه که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

۲ - روایت ابن ماجه

روایت ابن ماجه

ابن ماجه نیز این حدیث را با دو سند نقل کرده است.

سند اول

از هشام بن عمار، از سفیان، از حسن بن عماره، از فراس، از شعبی، از حارث، از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله این مضمون را نقل کرده است. (۳۹۱)

این سند نیز مشکلاتی دارد:

اولاً: در سند آن سفیان بن عیینه است که از مدلسین به حساب می‌آید. و تدلیس آن است که حدیث را به کسی نسبت دهد که از او نشنیده است.

ثانیاً: در سند آن حسن بن عماره است که حال او از سفیان در تدلیس بدتر است. و جمهور اهل سنت او را تضعیف نموده‌اند. (۳۹۲)
بیهقی می‌گوید: او متروک بوده و احتجاج به احادیثش نمی‌شود. (۳۹۳) دارقطنی او را تضعیف کرده (۳۹۴)، و ابن حبان او را در کتاب مجروحین ذکر کرده است. (۳۹۵) یحیی بن معین نیز او را بی ارزش برشمرده است.

ابن حبان از شعبه نقل کرده که گفت: کسی که از حسن بن عماره روایت نقل کند گناهش کمتر از زنا در اسلام نیست؛ یعنی گناه این دو برابر است.

ثالثاً: شعبی کسی است که به دستگاه خلافت بنی امیه راه یافته و معلّم اولاد عبدالملک بن مروان و قاضی او در کوفه در ایام ولایت حجاج و بعد از او به حساب می‌آید. (۳۹۶)

نقل است که احنف به او گفت: بین دو نفر به رأی خدا قضاوت کن. او در جواب گفت: من به رأی پروردگارم قضاوت نمی‌کنم، بلکه به رأی خودم حکم می‌کنم. (۳۹۷)

ابن ابی الحدید نقل می‌کند که جمیله دختر عیسی بن جراد که زنی زیبا بود، با کسی که اختلاف داشت، نزد شعبی - قاضی عبدالملک - آمدند، شعبی به نفع جمیله حکم نمود. آن گاه شعر هذیل اشجعی را نقل می‌کند که در آن تصریح به قضاوت ظالمانه او شده است. (۳۹۸)

رابعاً: شعبی روایت را از حارث نقل کرده است، کسی که شعبی او را همیشه تکذیب می‌کرد.

مسلم در مقدمه صحیحش به سند خود از شعبی نقل کرده که گفت: حدیث کرد ما را حارث اعور همدانی و او کذاب است. (۳۹۹)

ابن حبان از شعبی نقل کرده که حدیث کرد ما را حارث و من شهادت می‌دهم که او یکی از کذابین است. (۴۰۰)

ابن حجر در ترجمه حارث می‌گوید: «او را شعبی در رأی خود تکذیب کرده است. او به رفض نسبت داده شده و در حدیثش ضعف وجود دارد». (۴۰۱)

نووی در «خلاصه» می‌گوید: «اجماع در ضعف او است؛ زیرا او کذاب است». (۴۰۲)

فتنی می‌گوید: «حارث بن عبدالله همدانی اعور از بزرگان علمای تابعین است. شعبی و ابن المدینی او را تکذیب کرده‌اند...» (۴۰۳)

سند دوم

ابن ماجه از ابوشعیب صالح بن هیثم طائی، از عبدالقدوس بن بکر بن خنیس، از مالک بن مغول، از عون بن ابی جحیفه، از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله همین مضمون را نقل کرده است.

در اسقاط این حدیث از اعتبار وجود عبدالقدوس کفایت می‌کند، کسی که ابن حجر در مورد او می‌گوید: «محمود بن غیلان از احمد و ابن معین و خیشمه نقل کرده که آنان بر روی حدیث او خط کشیده‌اند». (۴۰۴)

۳ - روایت هیشمی

مضمون این حدیث را هیشمی به سندش از ابی جحیفه نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است. (۴۰۵)
ولی در سند آن، خنیس بن بکر بن خنیس است که صالح بن جزره او را تضعیف نموده است. (۴۰۶)

۴ - روایت دولابی

دولابی نیز به سند دیگری از ابی جحیفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله همین مضمون را نقل کرده ولی در سند آن خنیس بن بکر بن خنیس وجود دارد که تضعیف شده است.

۵ - روایت عبدالله بن احمد حنبل

عبدالله بن احمد بن حنبل نیز به سندش از پیامبر صلی الله علیه و آله این مضمون را نقل کرده است. (۴۰۷) ولی در سند آن عبدالله بن عمر یمانی است که ذهبی او را مجهول معرفی کرده است. (۴۰۸)

هم چنین در سند آن حسن بن زید است که والی منصور در مدینه بوده و سپس از هم‌نشینان مهدی عباسی شده است. ابن عدی می‌گوید: احادیثش معضل است. (۴۰۹)

و نیز فتنی می‌گوید: او ضعیف است. (۴۱۰)

۶ - روایات خطیب بغدادی

روایات خطیب بغدادی

بغدادی این مضمون را به چهار سند نقل کرده است:

سند اول

وی به سند خود از انس بن مالک این مضمون را نقل کرده است. (۴۱۱)

در تضعیف این سند همین بس که یحیی بن عنبسه در سند آن قرار گرفته است؛ ابن حبان او را در کتاب «المجروحین» ذکر کرده و می‌گوید: «شیخ دجال که وضع حدیث کرده و به ابن عیینه و داوود بن ابی هند و ابی حنیفه و دیگران از ثقات نسبت داده است، نقل روایت از او به هیچ وجه صحیح نیست». (۴۱۲)

دارقطنی او را دجال‌الی که وضع حدیث کرده، معرفی می‌کند و ابن عدی می‌گوید: او منکر الحدیثی است که امرش مکشوف است. (۴۱۳) ذهبی نیز او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده است. (۴۱۴)

و هم چنین در سند آن حمید طویل واقع است که ذهبی می‌گوید: ما نمی‌دانیم او کیست. (۴۱۵)

سند دوم

بغدادی این مضمون را نیز به سندش از امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است، که در سند آن شعبی و حارث قرار دارد که قبلاً آن دو را تضعیف کردیم.

و نیز در سند آن بشار بن موسی الخفاف است که بخاری او را منکر الحدیث، و ابن معین او را از دجالین و غیر ثقه، و ابوزرعه او را ضعیف معرفی کرده‌اند. (۴۱۶)

سند سوم

و نیز به سند خود این مضمون را از ابن عباس به دو طریق نقل کرده است. (۴۱۷)

ولی در طریق اول عبیدالله بن موسی است که او را شیعه آتشی معرفی کرده‌اند. (۴۱۸) لذا هرگز احتمال داده نمی‌شود چنین کسی چنین حدیثی را نقل کرده باشد. خصوصاً آن که احمد بن حنبل محدثین را از نقل حدیثش منع کرده است. (۴۱۹)

و نیز در سند طریق اول یونس بن ابی اسحاق وجود دارد که برخی او را تضعیف کرده‌اند. احمد بن حنبل او را مضطرب الحدیث و ضعیف معرفی کرده است. (۴۲۰)

و در طریق دوم آن طلحه بن عمرو است که کثیری از رجالین او را تضعیف کرده‌اند: احمد بن حنبل او را لاشی و متروک الحدیث، و ابن معین او را ضعیف، و جوزجانی او را غیر مرضی در حدیث، و ابو حاتم او را غیر قوی، و بخاری او را بی‌ارزش، و نسائی او را متروک الحدیث و غیر ثقه، و ابن المدینی او را ضعیف بی‌ارزش، و ابن حزم او را رکنی از ارکان دروغ و متروک الحدیث معرفی کرده‌اند.

ابن حبان می‌گوید: او روایاتی را از افراد ثقه نقل می‌کند که در احادیثشان وجود ندارد. (۴۲۱)

سند چهارم

و نیز این مضمون را با سندی از ابن عباس نقل کرده که در سند آن طلحه بن عمرو واقع است که شرح حال او گذشت.

بغدادی، این مضمون را در کتاب «موضح اوهام الجمع والتفریق» آورده است. (۴۲۲) که در سند آن عکرمه بن ابراهیم آمده و ابن حبان می‌گوید: او کسی بود که اخبار را مقلوب کرده و مراسیل را مرفوع می‌نمود و لذا احتجاج به احادیث او جایز نیست. و ابن معین و ابو داوود او را بی‌ارزش معرفی کرده و نسائی او را تضعیف نموده است. (۴۲۳)

این مضمون را ابن حجر نیز در «لسان المیزان» (۴۲۴) از ابن عمر نقل کرده است. در سند آن عبیدالله بن عمر وجود دارد. ابن حجر قول احمد را درباره او نقل کرده که ما مدتی احادیث او را آتش می‌زدیم. و جوزجانی او را ضعیف الامر دانسته و تضعیفات دیگران را نیز درباره او ذکر کرده است. (۴۲۵)

۸ - حدیث ابن النجار

او در ذیل تاریخ بغداد به سندش از انس این مضمون را نقل کرده است که بین افراد سند آن محمد بن کثیر وجود دارد و ما قبلاً او را تضعیف نمودیم.

۹ - روایت ابن عساکر

او این مضمون را به سندش از حسین بن علی علیهما السلام نقل کرده است که در سند آن محمد بن یونس قرشی قدیمی وجود دارد و دارقطنی او را متهم به وضع و جعل حدیث معرفی کرده است. ابن حبان می‌گوید: او جعل حدیث می‌کرد، و به افراد ثقه بیش از هزار حدیث به دروغ نسبت داده است. ابن عدی نیز می‌گوید: او متهم به جعل حدیث است، لذا عموم مشایخ ما حدیث او را ترک کرده‌اند.

۱۰ - حدیث ابن ابی شیبہ

او نیز این مضمون را به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است، که در سند آن موسی بن عبیده ربذی است. احمد بن حنبل درباره او می‌گوید: حدیثش نوشته نمی‌شود. نسائی و دیگران او را ضعیف دانسته و ابن عدی می‌گوید: ضعف در روایتش آشکار است. و ابن معین او را بی ارزش معرفی کرده و یحیی بن سعید می‌گوید: ما از حدیثش پرهیز می‌کنیم. و در سند آن ابی معاذ وجود دارد که احمد بن حنبل از نقل روایت او منع کرده و ابن معین او را بی ارزش، و جوزجانی او را ساقط، و ابوداؤد و دارقطنی او را متروک معرفی کرده‌اند. (۴۲۶) علاوه بر این خطاب «یا ابا الخطاب» که ابی معاذ از او روایت کرده، فردی مجهول و ناشناخته است.

۱۱ - روایات طحاوی

پ روایات طحاوی

طحاوی این حدیث را با چهار سند در کتاب «مشکل الآثار» نقل کرده است:

سند اوّل

در این سند از انس بن مالک این مضمون را نقل کرده که در آن محمد بن کثیر صنعاعی وجود دارد که قبلاً او را تضعیف کردیم.

سند دوم

در سند دوم این مضمون را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که در طریق آن ابی جناب یحیی بن ابی حنیفه کلبی وجود دارد که یحیی بن قطان، نقل روایت از او را حلال نمی‌شمرده است. فلاس او را متروک و نسائی و دارقطنی و عثمان بن ابی شیبه او را تضعیف کرده‌اند. (۴۲۷)

ابن حبان می‌گوید: او چیزی را که از ضعف شنیده بود، به ثقات نسبت می‌داد... و لذا یحیی بن سعید قطان او را واهی شمرده و احمد بن حنبل حمله شدیدی بر او نموده است. (۴۲۸) مضافاً به این که شعبی هم در سند آن واقع است که او را تضعیف نمودیم.

سند سوم

سند سوم را نیز از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که در طریق آن شعبی از حارث وجود دارد که قبلاً آن دو را تضعیف نمودیم.

سند چهارم

سند چهارم را از ابو سعید خدری نقل کرده است، ولی در سند آن اصغ بن فرج قرار دارد که از موالیان بنی امیه بوده است. (۴۲۹) و نیز علی بن عباس قرار دارد که ابن حبان او را در کتاب المجروحین آورده و احتجاج به احادیثش را باطل دانسته است. (۴۳۰) و نیز کثیر النداء در سند آن واقع است که ذهبی او را در دیوان ضعف و متروکین آورده است. (۴۳۱)

۱۲ - حدیث ابن ابی حاتم

او این مضمون را با سه سند نقل کرده، ولی هر سه سند را ابطال نموده است. (۴۳۲)

۱۳ - حدیث طبرانی**حدیث طبرانی**

او نیز این مضمون را با دو سند نقل کرده است:

سند اول

در این سند که از جحیفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله است (۴۳۳)، خنیس بن بکر قرار دارد که صالح جزره او را تضعیف نموده، و بویصری در او نظر دارد. (۴۳۴)

سند دوم

در این سند که انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله این مضمون را نقل کرده محمد بن کثیر قرار دارد که قبلاً او را تضعیف نمودیم.

۱۴ - حدیث ابن تیمیه

او نیز این مضمون را در اول کتاب خود آورده، ولی در سند آن نوح بن ابی مریم قرار دارد که ابن حبان در شأن او گفته: او سندها را قلب می‌کرده است. وی از ثقات احادیثی نقل کرده که از حدیث اثبات نیست، لذا نمی‌توان در هیچ حالی به احادیثش احتجاج نمود. (۴۳۵)

مسلم و دیگران او را متروک الحدیث، و بخاری منکر الحدیث، و حاکم و ابن الجوزی او را اهل جعل حدیث دانسته‌اند. (۴۳۶) لذا ابن الجوزی احادیث جعلی او را در چند موضع ذکر کرده است. حاکم درباره او می‌گوید: همه چیز به او روزی داده شده به جز راستگویی. (۴۳۷)

نتیجه

همه این‌ها احادیث سند داری بود که اهل سنت درباره این خبر نقل کرده‌اند. و واضح شد که هیچ یک از این سندها صحیح نیست. و برخی نیز این مضمون را به طور مرسل که از اقسام حدیث ضعیف است در کتاب‌های حدیثی خود آورده‌اند.

مشکل متن حدیث

اشکال اساسی که در متن حدیث وجود دارد این است که ابوبکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت معرفی شده‌اند؛ در حالی که مطابق روایات، در بهشت پیری وجود ندارد، بلکه عموم مردم در سن سی سالگی هستند:

۱ - ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: اهل بهشت؛ در حالی که بلند قامت، بدون مو بر صورت، با موهای فری و سرمه کشیده و دارای سی سال هستند، وارد بهشت می‌شوند. جوانی آن‌ها تمام نشده و لباس‌هایشان کهنه نخواهد شد. (۴۳۸)

۲ - ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: هر کسی از اهل بهشت بمیرد؛ چه کوچک و چه بزرگ، سی ساله به بهشت وارد می‌شود و هرگز بر این سن افزوده نمی‌شود. اهل دوزخ نیز همین سن را دارند. (۴۳۹)

اعتراف به ناصبی بودن ابن تیمیه**اشاره**

بدین جهت است که عده‌ای از علمای اهل سنت نیز به ناصبی بودن و معاند بودن ابن تیمیه نسبت به اهل بیت علیهم السلام اعتراف کرده‌اند. اینک به برخی از عبارات آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - ابن حجر عسقلانی

او در بخشی از شرح حال ابن تیمیه می‌گوید: «چه بسیار از مبالغه‌اش در توهین کلام رافضی (علامه حلی) که منجر به تنقیص و توهین به علی شد». (۴۴۰)

و در جایی دیگر می‌گوید: «ابن تیمیه در حق علی علیه السلام می‌گوید: او در هفده مورد اشتباهاتی با نص قرآن داشته است». (۴۴۱) در جایی دیگر می‌گوید: «مردم درباره ابن تیمیه اختلاف دارند: برخی او را به تجسیم نسبت می‌دهند و گروهی نیز او را به کفر و

عده‌ای به نفاق نسبت داده‌اند، به جهت نسبت ناروایی که به علی علیه السلام می‌دهد». (۴۴۲)

۲ - ابن حجر هبشی

او درباره ابن تیمیه می‌گوید: «وی کسی است که خداوند متعال، او را خوار و گمراه و کور و کر و ذلیلش کرد. صاحبان علم به این مطلب تصریح نموده‌اند». (۴۴۳)

۳ - علامه زاهد کوثری

او در بخشی از کلماتش در ردّ ابن تیمیه می‌گوید: «... از کلمات او آثار بغض و دشمنی با علی علیه السلام ظاهر می‌گردد». (۴۴۴)

۴ - شیخ عبدالله غماری

او در بخشی از ردّیه‌اش علیه ابن تیمیه می‌گوید: «علمای عصرش او را به جهت انحرافش از علی علیه السلام به نفاق نسبت دادند». (۴۴۵)

۵ - حسن بن علی سقاف

او می‌گوید: «ابن تیمیه کسی است که او را شیخ الاسلام می‌نامند و گروهی نیز به کلماتش استدلال می‌کنند؛ در حالی که او ناصبی و دشمن علی است و به فاطمه علیها السلام نسبت نفاق داده است». (۴۴۶)

۶ - علامه شیخ کمال الحوت

او نیز در ردّ خود بر ابن تیمیه بابی را به نام (افتراءات ابن تیمیه بر امام علی علیه السلام) به این موضوع اختصاص داده است. (۴۴۷)

۷ - شیخ عبدالله حبشی

او می‌گوید: «ابن تیمیه، علی بن ابی طالب علیه السلام را سرزنش می‌کرد و می‌گفت: جنگ‌های او به ضرر مسلمین بوده است». (۴۴۸)

۸ - حسن بن فرحان مالکی

سلیمان بن صالح خراشی در کتاب خود در دفاع از ابن تیمیه می‌گوید: «از شیخ حسن مالکی شنیدم که در یکی از مجالس می‌گفت: در ابن تیمیه مقداری نصب و عداوت علی وجود دارد». (۴۴۹)

۹ - ناصر الدین البانی (محدث وهابی)

وی بعد از تصحیح حدیث «ولایت» (و هو - یعنی علی - ولیّ کلّ مؤمن بعدی) که از رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده است، می‌گوید: «عجیب این که چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه، این حدیث را تکذیب و انکار می‌کند، (۴۵۰) همان کاری که با حدیث سابق کرد، با وجود سندهای صحیح که برای حدیث وجود دارد و این چیزی جز تسرّع و مبالغه گویی در ردّ بر شیعه نیست». (۴۵۱)

حکم بغض امیر مؤمنان علی علیه السلام

با مراجعه به روایات اهل سنت پی می‌بریم که پیامبر صلی الله علیه وآله عموم مردم را از بغض و عداوت و دشمنی با حضرت علی علیه السلام منع کرده است. اینک به ذکر برخی از روایات اشاره می‌کنیم.

۱ - ابو رافع می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله علی را به عنوان امیر بر یمن فرستاد، با حضرت شخصی از قبیله اسلم به نام عمرو بن شاس اسلمی حرکت کرد. او از یمن بازگشت؛ در حالی که علی علیه السلام را مذمت نموده و شکایت می‌کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله کسی را به سوی او فرستاد و فرمود: خفه شو ای عمرو! آیا از علی ظلمی در حکم یا لغزشی در تقسیم مشاهده کردی؟ او گفت: هرگز. حضرت فرمود: پس برای چه، مطلبی را می‌گویی که به من رسیده است؟ او گفت: جلوی بغض را نمی‌توانم بگیرم. حضرت چنان غضبناک شد که نتوانست جلوی خود را بگیرد به حدی که غضب در چهره او نمایان شد، آن‌گاه فرمود: «من أبغضه فقد أبغضنی ومن أبغضنی فقد أبغض الله، ومن أحبه فقد أحبني، ومن أحبني فقد أحب الله تعالی»؛ (۴۵۲) «هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد به طور حتم خدا را دشمن داشته است. و هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد به طور حتم خدا را دوست داشته است.»

۲ - رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «یا علی! أنت سید فی الدنیا، سید فی الآخرة، حبیبک حبیبی وحبیبی حبیب الله وعدوک عدوی، وعدوی عدو الله، والویل لمن أبغضک بعدی»؛ (۴۵۳) «ای علی تو آقای در دنیا و آقای در آخرتی، دوستدار تو دوستدار من است و دوستدار من دوستدار خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و وای بر کسی که بعد از من تو را دشمن بدارد.»

۳ - و نیز فرمود: «یا علی! طوبی لمن أحبک وصدق فیک وویل لمن أبغضک وکذب فیک»؛ (۴۵۴) «ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و در مورد تو راست بگوید. و وای بر کسی که تو را دشمن داشته و در مورد تو دروغ بگوید.»

۴ - هم چنین به سند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده که بعد از حدیث غدیر و ابلاغ ولایت حضرت علی علیه السلام فرمود: «اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه...»؛ (۴۵۵) «بار خدایا! دوست بدار هر کس که علی را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس که علی را دشمن دارد...».

این حداقل معنایی است که می‌توان برای این حدیث کرد.

۵ - و نیز فرمود: «عادی الله من عادی علیاً»؛ (۴۵۶) «خدا دشمن بدارد کسی را که علی را دشمن بدارد.»

۶ - ابن عساکر از محمد بن منصور نقل کرده که گفت: ما نزد احمد بن حنبل بودیم که شخصی به او گفت: ای اباعبدالله! چه می‌گویی درباره حدیثی که روایت می‌شود که علی علیه السلام فرمود: من تقسیم کننده آتشم؟ او گفت: چه چیز باعث شده که این حدیث را انکار می‌کنید؟ آیا برای ما روایت نشده که پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «لا یبغضک إلا مؤمن ولا یبغضک إلا منافق»؛ «دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق.»

ما گفتیم: آری. احمد گفت: پس مؤمن کجاست؟ گفتند: در بهشت. گفت: و منافق کجاست؟ گفتند: در آتش. احمد گفت: پس علی تقسیم کننده آتش است. (۴۵۷)

صفات دشمنان حضرت علی علیه السلام

توضیح

با مراجعه به روایات پی می‌بریم که رسول خدا صلی الله علیه وآله صفات و خصوصیات را برای دشمنان حضرت علی علیه السلام

ذکر کرده است، اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - خبث ولادت

ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «لایبغضک من العرب إلاً دعی ولا من الانصار إلاً یهودی ولا من سائر الناس إلاً شقی»؛ (۴۵۸) «دشمن ندارد تو را از عرب مگر زنازاده، و از انصار مگر یهودی و از سایر مردم مگر انسان با شقاوت».

ابن عساکر از ثابت و او از انس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله علی را در روز خیبر معرفی کرد و فرمود: «... یا ایها الناس! إمتحنوا أولادکم بحبّه، فإنّ علیاً لایدعو إلی ضلاله، ولا یبعد عن هدی، فمن أحبّه فهو منکم ومن أبغضه فلیس منکم»؛ «ای مردم! فرزندان خود را با حبّ علی امتحان نمایید؛ زیرا علی شما را دعوت به ضلالت نمی‌کند و از هدایت دور نمی‌نماید. پس هر فرزندی که او را دوست بدارد او از شما است و هر فرزندی که او را دشمن بدارد از شما نیست».

انس بن مالک می‌گوید: بعد از خیبر کسی بود که فرزند خود را بر شانه‌اش سوار می‌کرد، آن‌گاه در بین راه علی می‌ایستاد و چون نظرش به حضرت می‌افتاد بچه را رو به او کرده و می‌گفت: ای فرزندم! آیا این مردی که می‌آید را دوست داری؟ اگر بچه می‌گفت: آری، او را می‌بوسید و اگر می‌گفت: خیر، او را بر زمین می‌زد و به او می‌گفت: برو به مادرت ملحق شو، و پدرت را به اهل مادرت ملحق مکن؛ زیرا من به فرزندی که علی بن ابی طالب را دوست ندارد احتیاج ندارم. (۴۵۹)

۲ - نفاق

امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «والذی فلق الحیة و برأ النسمه، إنّه لعهد النبی الامی الیّ: إنّه لایحبّنی إلاً مؤمن ولا یبغضنی إلاً منافق»؛ (۴۶۰) «قسم به کسی که دانه را شکافت و مردم را به خوبی خلق کرد، همانا عهده است از جانب پیامبر امی به من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن و دشمن ندارد مرا مگر منافق».

امّ سلمه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله همیشه می‌فرمود: «لایحبّ علیاً منافق ولا یبغضه مؤمن»؛ (۴۶۱) «هیچ‌گاه منافق علی را دوست ندارد و مؤمن نیز او را دشمن ندارد».

ابوذر غفاری می‌گوید: «ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله إلاً بثلاث: بتکذیبهم الله ورسوله، والتخلّف عن الصلاة، وبغضهم علی بن ابی طالب»؛ (۴۶۲) «ما منافقین را در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله تنها با سه خصلت می‌شناختیم: به تکذیب خدا و رسول و تخلّف از نماز و بغض علی بن ابی طالب».

ابوسعید خدری می‌گوید: «کنا نعرف المنافقین - نحن معشر الأنصار - ببغضهم علیاً»؛ (۴۶۳) «ما جماعت انصار، منافقین را بادشمنی علی می‌شناختیم».

۳ - فسق

ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «لایبغض علیاً إلاً منافق أو فاسق أو صاحب دنیا»؛ (۴۶۴) «علی را به جز منافق یا فاسق یا دنیاطلب دشمن ندارد».

دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت «علیهم السلام»

دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت «علیهم السلام»

ابن تیمیه کسی بود که نه تنها با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشت بلکه از مخالفان آنان نیز دفاع می نمود. ما در این بحث به نمونه‌هایی از این موارد اشاره می کنیم:

۱ - ادعای افضلیت عمر بر امام علی علیه السلام!!

اشاره

ابن تیمیه می گوید: «و اما عمر، پس استفاده علی از او بیش از استفاده عمر از او بود...» (۴۶۵)

پاسخ

اولاً: خلیفه دوم چه علمی داشته تا بخواهد حضرت علی علیه السلام از او استفاده ببرد. اینک به برخی از آرا و فتاوی او اشاره می کنیم تا برای خوانندگان این مطلب روشن شود.

۱ - حکم به، به جا نیوردن نماز برای کسی که جنب بوده و آب در دسترس او نیست. (۴۶۶)

۲ - عدم معرفت به حکم شکایات نماز. (۴۶۷)

۳ - مسروق بن اجدع می گوید: روزی عمر بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت و گفت: ای مردم! چرا مهر زنان را زیاد قرار می دهید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابش مهر را چهارصد درهم و کمتر قرار می دادند... زنی در مجلس حاضر بود، گفت: آیا نشنیده‌ای آنچه را که خداوند در قرآن نازل کرده است؟ عمر گفت: کدامین آیه؟ زن گفت: آیا نشنیده‌ای که خداوند می فرماید: «وَأَتَيْتُمُ إِخْدَاهُنَّ قِنطَارًا»؛ (۴۶۸) «و مال فراوانی [به عنوان مهر] به او پرداخته‌اید.» عمر گفت: بار خدایا! ما را ببخش، تمام مردم از عمر داناترند. (۴۶۹)

۴ - جهل خلیفه به کلمه «اب» در آیه: «وَفَاكِهَةً وَأَبًّا». (۴۷۰)

۵ - جهل خلیفه به تأویل قرآن. (۴۷۱)

۶ - ابی سلمه بن عبدالرحمن می گوید: عمر بن خطاب نماز مغرب را با مردم به جای آورد ولی قرائت را فراموش نمود. بعد از نماز به او گفتند: قرائت به جای نیوردی. عمر گفت: رکوع و سجود من چگونه بود؟ گفتند: خوب بود. عمر گفت: پس باکی نیست. (۴۷۲)

۷ - جهل خلیفه به کیفیت طلاق کنیز. (۴۷۳)

۸ - جهل خلیفه به سنت مشهور. (۴۷۴)

۹ - اجتهاد خلیفه در گریه بر مرده. (۴۷۵)

۱۰ - ابن ابی ملیکه می گوید: عمر درباره بچه‌ای از اهل عراق که دزدی کرده بود چنین نوشت: او را وَّجِب کنید، اگر شش وجب بود دست او را قطع کنید. او را وَّجِب کردند، دیدند که یک بند انگشت کمتر است، لذا او را رها نمودند. (۴۷۶)

۱۱ - از عمر بن خطاب در مورد مردی سؤال شد که زنش را در جاهلیت دو طلاق داده و در اسلام نیز یک طلاق داده است. او گفت: من تو را نه امر می کنم و نه نهی. عبدالرحمن در آنجا حاضر بود و گفت: لکن من دستور می دهم که طلاق را در شرک به حساب نیآوری. (۴۷۷)

۱۲ - خورشۀ بن حر می گوید: «عمر بن خطاب را دیدم که بر کف دستان مردان به جهت روزه گرفتن در ماه رجب می زد تا دستان خود را بر غذا وارد کنند و می گفت: رجب! و نمی دانی رجب چیست؟ همانا رجب ماهی است که اهل جاهلیت آن را تعظیم می کردند و چون اسلام آمد رها شد». (۴۷۸)

این در حالی است که روزه ماه رجب از مستحبات نزد فریقین بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله در آن ماه روزه می گرفته است. (۴۷۹) ثانیاً: استفادۀ عمر بن خطاب از حضرت علی علیه السلام از مسلمات است. اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می کنیم:

۱ - روزی زنی که بچه شش ماهه به دنیا آورده بود را نزد عمر آوردند. دستور داد تا او را سنگباران کنند. خواهرش نزد حضرت علی علیه السلام آمد و عرض کرد: عمر می خواهد خواهرم را سنگسار کند، تو را به خدا سوگند می دهم اگر برای او عذری می دانی مرا خیر ده. حضرت فرمود: آری برای او عذری است... آن گاه فرمود: خداوند می فرماید: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِينَ عَنْ أَوْلَادِهِنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ»؛ (۴۸۰) «و مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می دهند.» نیز فرمود: «وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا»؛ (۴۸۱) «و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است.»

و نیز فرمود: «وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ»؛ (۴۸۲) «و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد.» نتیجه این که: حدّ اقلّ حمل، شش ماه است... (۴۸۳)

۲ - ابن عباس می گوید: زن دیوانه‌ای را که زنا داده بود به نزد عمر آوردند، عمر با عده‌ای درباره حکم آن زن مشورت کرد، آن گاه دستور داد تا او را سنگسار کنند. حضرت علی علیه السلام که از آنجا عبور می کرد فرمود: گناه این زن چیست؟ گفتند: این زن دیوانه فلان قبیله است که زنا داده و عمر امر کرده تا او را سنگسار کنند. حضرت فرمود: او را برگردانید. آن گاه به نزد عمر آمد و فرمود: آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قلم مؤاخذه از سه دسته برداشته شده است: از بچه تا بالغ گردد، و از خواب تا بیدار شود و از دیوانه تا عاقل گردد؟ این زن دیوانه فلان قبیله است، و شاید در حال جنونش دست به چنین کاری زده است، آن گاه زن را رها کرد و عمر که در آنجا بود به علامت تأیید، تکبیر گفت. (۴۸۴)

۳ - زن آبستنی را نزد عمر آوردند که اعتراف به زنا کرده بود. عمر دستور داد او را سنگسار کنند. حضرت علی علیه السلام او را دید، فرمود: این زن را کجا می برید؟ گفتند: عمر دستور داده تا او را سنگسار کنیم. حضرت او را برگرداند و فرمود: تو اگر سلطه بر این زن داری چه حقی بر آن بچه‌ای داری که در شکم او قرار دارد؟... عمر آن زن را رها کرد و در آن هنگام گفت: زنان عاجزند که مثل علی بن ابی طالب را بزنند، اگر علی نبود به طور حتم عمر هلاک شده بود. (۴۸۵)

ثالثاً: در هیچ مدرک معتبری وجود ندارد که حضرت علی علیه السلام در مسأله‌ای فقهی یا حکم قضایی، به عمر مراجعه کرده و از او استفاده کرده باشد.

۲ - تقدیم سه خلیفه بر امام علی علیه السلام

توضیح

ابن تیمیه می گوید: «مردم ابوبکر را مقدّم داشتند؛ زیرا او برتر بود». (۴۸۶) و او در افضلیت عمر به این حدیث استدلال کرده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر من در میان شما مبعوث نشده بودم عمر مبعوث می شد». (۴۸۷)

پاسخ

اولاً: این تیمیه برای اثبات مدّعی خود به احادیثی تمسّک کرده که خود اهل سنت به جعلی بودن یا ضعیف بودن آنها اعتراف کرده‌اند.

از باب نمونه: حدیث «لولم ابعث لبعث عمر» را ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» که مخصوص احادیث جعلی است، آورده است. برای روشن شدن بیشتر این مطلب به جلد پنجم «الغدیر» مراجعه شود.

ثانیاً: چگونه ابوبکر برتر و افضل از امام علی علیه السلام است؛ در حالی که آن حضرت مشمول آیه ولایت، آیه تطهیر، آیه مودت، آیه شراء، آیه مباحله و آیات مدح دیگر است. و نیز اوست که برادر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و در کعبه متولد شد. و از طفولیت تحت تربیت الهی به توسط پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت. بر هیچ بتی سجده نکرد و لذا موصوف به «کرم الله وجهه» شد. او اولین مؤمن به اسلام و محبوب‌ترین خلق به سوی خداوند بود. نور او و نور رسول خدا صلی الله علیه و آله از یک منشأ بود و از زاهدترین و شجاع‌ترین و داناترین افراد به حساب می‌آمد.

برای تحقیق بیشتر و بررسی مصادر تاریخی و حدیثی و اطلاع از متن این اخبار و روایات می‌توانید به کتاب «شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات» (۴۸۸) از نویسنده مراجعه نمایید.

۳ - ادّعی عدم رضایت یزید به قتل امام حسین علیه السلام

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «یزید اظهار رضایت به قتل حسین نکرد، بلکه اعلان ناراحتی و دردمندی بر قتل او نمود». (۴۸۹)

پاسخ

اولاً: از تاریخ به طور وضوح استفاده می‌شود که یزید راضی به کشته شدن امام حسین علیه السلام بوده و لذا از این امر خشنود بوده است. و مطابق روایات، هر کس بر عمل قومی راضی باشد از جمله آنان خواهد بود. اینک به شواهدی بر این مطلب اشاره می‌کنیم:

۱ - یزید به نعمان بن بشیر گفت: «ستایش خدای را که حسین را کشت». (۴۹۰)

۲ - یعقوبی می‌نویسد: «زمانی که خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به یزید رسید او در باغ خضرای خود بود، در آن هنگام تکبیر بلندی گفت...». (۴۹۱)

۳ - و چون اسیران به شام رسیدند، یزید بزرگان اهل شام را دعوت کرد تا بر او وارد شده و به او به جهت این پیروزی تبریک بگویند. (۴۹۲)

۴ - مقریزی و دیگران نقل کرده‌اند که چون سر امام حسین علیه السلام را نزد یزید گذاردند، شروع به کوبیدن با قضیب به دندان‌های حضرت نمود و شعر خواند... آن گاه دستور داد تا سر شریف آن حضرت را بر در قصر تا سه روز به دار آویختند. (۴۹۳)

و مطابق نصّ دیگر تا سه روز در دمشق سر را بر دار زد و سپس آن را در خزینه اسلحه خود قرار داد. (۴۹۴)

۵ - سیوطی می‌نویسد: «خدا لعنت کند قاتل حسین علیه السلام را و ابن زیاد و با او یزید را». (۴۹۵)

۶ - از ابن جوزی درباره لعن یزید سؤال شد؟ او گفت: احمد لعن او را جایز دانسته است و ما می‌گوییم: یزید را دوست نداریم؛ به جهت آن کاری که با فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد، و آل رسول خدا صلی الله علیه و آله را به اسیری به شام بر روی هودج‌های شتران فرستاد. (۴۹۶)

۷ - ذهبی می‌گوید: «یزید مردی ناصبی و غلیظ القلب بود. مسکر می‌آشامید و منکرات انجام می‌داد. دولتش را با کشتن حسین علیه

السلام شروع کرد و با واقعه حزه ختم نمود». (۴۹۷)

۸- ابن خلدون درباره کشتن امام حسین علیه السلام می‌نویسد: «همانا کشتن او از کارهای یزید به حساب می‌آید که تأکید کننده فسق او به حساب می‌آید، و حسین در این واقعه شهید در راه خدا بود». (۴۹۸)

ثانیاً: مسعودی و دیگران نقل کرده‌اند که: «یزید همیشه اهل طرب بود ... روزی در مجلس شراب نشسته و در طرف راستش ابن زیاد قرار داشت. و این بعد از کشتن حسین علیه السلام بود. آن گاه رو به ساقی کرده و گفت:

إسقنی شربة ترؤی مشاشی

ثم مل فاسقٍ مثلها ابن زیاد

صاحب السرّ والامانة عندی

و لتسدید مغنمی و جهادی (۴۹۹)

«مرا شرابی ده که سراسر وجودم را سیراب کند. آن گاه روی کن و به مثل آن، ابن زیاد را سیراب کن.

او که صاحب سرّ و امانت نزد من است. به جهت تأیید غنیمت‌ها و جهاد من چنین کن.»

سبط بن جوزی می‌نویسد: «یزید، ابن زیاد را به سوی خود طلبید و اموال بسیار و تحفه‌های بزرگی به او عطا نمود، و او را به خود نزدیک کرده، منزلتش را رفیع گردانید. و نیز او را بر زنان خود داخل کرده و هم پیاله شرابش گردانید. آن گاه به آوازه‌خوان گفت: غنا بخوان. آن گاه خودش آن دو بیت سابق را انشاء نمود». (۵۰۰)

ابن اعثم نقل کرده که یزید به ابن زیاد یک میلیون درهم جایزه داد. (۵۰۱)

ثالثاً: از تاریخ استفاده می‌شود که یزید - بعد از آن که ابن زیاد امام حسین علیه السلام را به شهادت رسانید - جوایز بسیاری برای او فرستاد و نزد او اجر و قرب خاصی پیدا کرد.

۱- ابن اثیر می‌نویسد: «چون سر حسین علیه السلام به یزید رسید، مقام و درجه ابن زیاد نزد یزید بالا رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آنچه انجام داده بود او را مسرور ساخت». (۵۰۲)

۲- طبری نقل می‌کند: «چون عبیدالله بن زیاد، حسین بن علی و فرزندان پدرش را به قتل رسانید سرهای آنان را به سوی یزید بن معاویه فرستاد. در ابتدا یزید از این عمل خشنود شد و عبیدالله منزلت و مقامی نزد یزید پیدا کرد». (۵۰۳)

رابعاً: از نصوص تاریخی استفاده می‌شود که یزید نه تنها ابن زیاد را به جهت کشتن امام حسین علیه السلام توییح نکرد، بلکه از توییح او نیز جلوگیری نمود.

طبری و دیگران نقل کرده‌اند: «هنگامی که اسرا را بر یزید وارد کردند، یحیی بن حکم با خواندن دو بیت ابن زیاد را بر این عمل توییح و سرزنش کرد ... ولی یزید مشت محکمی به سینه او زد و به او گفت: ساکت باش!» (۵۰۴)

این حرکت و چنین دفاع سرسخت از ابن زیاد، نه تنها دلیل بر رضایت یزید بر عمل ابن زیاد دارد بلکه امضای بر عمل او بوده و در حقیقت این جنایت به امر او بوده است.

۴- انکار انتقال سر مبارک امام حسین علیه السلام به شام

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «انتقال سر حسین به شام در زمان یزید، اصل و اساسی ندارد». (۵۰۵)

پاسخ

اولاً: از تاریخ استفاده می‌شود که قصد یزید آن بوده که در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام او را به قتل برساند. یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: «یزید در نامه‌ای به ولید بن عقبه بن ابی سفیان، عامل و والی خود در مدینه چنین نوشت: هرگاه این نامه من به دستت رسید حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آن دو برای من بیعت بگیر، و در صورتی که امتناع کردند گردن آن دو را بزن و سرهایشان را به نزد من بفرست...» (۵۰۶)

ثانیاً: ابن اثیر می‌نویسد: «چون سر حسین علیه السلام به یزید رسید مقام و درجه ابن زیاد نزد یزید بالا رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آنچه انجام داده بود او را مسرور ساخت.» (۵۰۷)

ثالثاً: طبری نقل می‌کند: «آن گاه یزید به مردم اجازه داد تا بر او وارد شوند. مردم داخل دارالاماره یزید شدند؛ در حالی که سر حسین علیه السلام مقابلش بود و با چوب دستی خود بر گلوی حسین علیه السلام می‌کوبید... شخصی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام ابوبرزه اسلمی خطاب به یزید گفت: آیا با چوب دستی‌ات بر گلوی حسین علیه السلام می‌کوبی؟ آگاه باش! تو چوبت را بر جایی می‌کوبی که من دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن جا را می‌بوسید. ای یزید! در روز قیامت خواهی آمد؛ در حالی که شفیع تو ابن زیاد است. ولی حسین علیه السلام در روز قیامت خواهد آمد؛ در حالی که شفیعش محمد صلی الله علیه و آله است، آن گاه برخاست و بر او پشت کرد و از مجلسش بیرون رفت.» (۵۰۸)

رابعاً: ابن اثیر نقل می‌کند: «آن گاه یزید بر مردم اذن داد تا بر او وارد شوند؛ در حالی که سر مبارک امام حسین علیه السلام در مقابل او قرار داشت، و در دستان او چوبی بود که با آن به گلوی آن حضرت می‌کوبید. آن گاه مشغول قرائت اشعار حسین بن حمام شد که دلالت بر افتخار و تکبر او در موضوع کشتن امام حسین علیه السلام دارد.» (۵۰۹)

اگر یزید بر شهادت امام حسین علیه السلام و کشته شدن او راضی نبود چرا با چوب به گردن و بنا بر نقل دیگر بر لب و دندان حضرت زد؟ و چرا بر این کار با خواندن اشعار افتخار کرد؟!

سیوطی می‌نویسد: «هنگامی که حسین و فرزندان پدرش کشته شدند، ابن زیاد سرهای آنان را به سوی یزید فرستاد. یزید در ابتدا از کشته شدن آن‌ها خوشحال گشت، ولی چون مشاهده کرد مسلمانان بدین جهت او را دشمن داشته و بغض او را بر دل گرفته‌اند لذا اظهار پشیمانی نمود. و جا داشت و این حق مردم بود که او را دشمن بدارند.» (۵۱۰)

سبط بن جوزی نقل کرده: هنگامی که سر حسین علیه السلام را به نزد یزید گذاردند اهل شام را دعوت کرد و شروع به کوبیدن چوب خیزران بر سر حضرت نمود. آن گاه اشعار ابن زبیری را قرائت نمود که مضمون آن این است که ما بزرگان بنی هاشم را در عوض بزرگان خود که در بدر کشته شدند به قتل رساندیم و لذا در این جهت اعتدال و تعدیل برقرار شد.» (۵۱۱)

۵ - انکار به اسارت بردن امام حسین علیه السلام

توضیح

ابن تیمیه می‌گوید: «یزید حریمی از حسین را به اسیری نگرفت، بلکه اهل بیت او را اکرام نمود.» (۵۱۲)

پاسخ

اولاً: طبری و دیگران نقل کرده‌اند: «هنگامی که اسرا را بر یزید وارد کردند یحیی بن حکم با خواندن دو بیت ابن زیاد را بر این عمل تویخ و سرزنش کرد... ولی یزید مشت محکمی به سینه او زد و به او گفت: ساکت باش!» (۵۱۳)

ثانیاً: ابن اثیر می‌نویسد: «اهل بیت (امام) حسین علیه السلام هنگامی که به کوفه رسیدند ابن زیاد آنان را حبس نمود و خبر آن را بر یزید فرستاد ... آن گاه نامه‌ای از طرف یزید به ابن زیاد فرستاده شد و در آن امر نمود اسرا را به طرف شام ارسال دارد ...» (۵۱۴)

۶ - انکار امر یزید به قتل امام حسین علیه السلام

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «پس یزید امر به کشتن حسین و حمل سر او در مقابلش نکرد، و هرگز چوب به دندان‌های او نکوبید، بلکه ابن زیاد بود که چنین اعمالی را انجام داد...» (۵۱۵)

پاسخ

اولاً: ابن اعثم نقل می‌کند که ولید بن عقبه در نامه‌ای به یزید از اتفاقی که بین او و امام حسین علیه السلام و ابن زبیر افتاد او را باخبر ساخت. یزید از این واقعه غضبناک شده و در نامه‌ای به او چنین می‌نویسد: «هر گاه نامه من به دست تو رسید بیعت مجددی از اهل مدینه با تأکیدی از جانب تو بر آنان بگیر. و عبدالله بن زبیر را رها کن؛ زیرا او تا زنده است از دست ما نمی‌تواند فرار کند، ولی همراه جوابی که برای من می‌فرستی باید سر حسین بن علی باشد! اگر چنین کردی برای تو اسبان نجیب قرار می‌دهم و نزد من جایزه و بهره‌ای زیادتر داری...» (۵۱۶)

ثانیاً: ابن عساکر می‌نویسد: «خبر خروج حسین علیه السلام به یزید رسید، وی نامه‌ای به عبیدالله بن زیاد که عاملش در عراق بود نوشت و او را به جنگ و مقابله با حسین علیه السلام امر نمود و دستور داد که اگر به امام حسین علیه السلام دسترسی پیدا کرد او را به سوی شام بفرستد.» (۵۱۷)

ابن اعثم می‌نویسد: ابن زیاد به اهل کوفه گفت: «یزید بن معاویه نامه‌ای را با چهار هزار دینار و دوست هزار درهم برای من فرستاده تا آن را بین شما توزیع کنم و با آن شما را به جنگ با دشمنش حسین بن علی بفرستم، پس به دستور او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید.» (۵۱۸)

سیوطی می‌گوید: «یزید در نامه‌ای به والی خود در عراق - عبیدالله بن زیاد - دستور جنگ با حسین را صادر نمود.» (۵۱۹)

ابن اعثم می‌نویسد: «چون ابن زیاد امام حسین علیه السلام را به قتل رسانید، یزید برای او یک میلیون درهم جایزه فرستاد.» (۵۲۰)

سلم بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد هنگامی که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بر یزید وارد شد، یزید به او گفت: «هر آینه محبت و دوستی شما ای بنی زیاد بر آل ابو سفیان واجب شد.» (۵۲۱)

هنگامی که ابن زیاد به نزد یزید آمد، یزید به استقبال او رفت و بین دو چشمانش را بوسید و او را بر تخت پادشاهی‌اش نشانید و بر زانانش وارد کرد و به آوازه‌خوان دستور داد تا برایش بخواند، و به ساقی گفت: ما را از شراب سیراب کن... آن گاه یک میلیون به او و عمر بن سعد جایزه داد. و تا یک سال خراج عراق را به وی واگذار نمود. (۵۲۲)

ثالثاً: یعقوبی می‌نویسد: «حسین علیه السلام از مکه به طرف عراق حرکت نمود؛ در حالی که یزید، عبیدالله بن زیاد را والی عراق کرده بود. یزید به او چنین نوشت: خبر به من رسیده که اهل کوفه به حسین نامه نوشته و از او دعوت کرده‌اند تا بر آنان وارد شود، و او نیز از مکه به طرف کوفه در حرکت است ... اگر او را به قتل رساندی که هیچ و گرنه تو را به نسب و پدرت باز خواهم گرداند. پس پرهیز که وقت از دست تو فوت نشود.» (۵۲۳)

از این نص تاریخی به خوبی استفاده می‌شود که یزید، عبیدالله بن زیاد را مأمور کشتن امام حسین علیه السلام کرده و او را در

صورت نافرمانی تهدید نیز کرده است.

رباعاً: ابن اعثم و دیگران نقل کرده‌اند که حرّ بن یزید با اصحابش در مقابل امام فرود آمدند. او در نامه‌ای به ابن زیاد از فرود آمدن امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا خبر داد. ابن زیاد در نامه‌ای به امام حسین علیه السلام چنین نوشت: «اما بعد؛ ای حسین! به من خبر رسیده که در کربلا فرود آمده‌ای، امیرالمؤمنین - یزید - در نامه‌ای به من نوشته که بر چیزی تکیه ندهم و از نان سیر نگردم تا آن که تو را به لطیف خبیر ملحق کرده یا به حکم خود و حکم یزید باز گردانم». (۵۲۴)

از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می‌شود که یزید، عیب‌الله را در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام مأمور به قتل آن حضرت کرده است.

۷ - انکار واقعه حرّه

توضیح

ابن تیمیه می‌گوید: «یزید جمیع اشراف را نکشت و تعداد کشته‌ها نیز به ده هزار نفر نرسید، و خون‌ها نیز به قبر پیامبر صلی الله علیه وآله و روضه او نرسید، و نیز کشتار در مسجد او واقع نشد». (۵۲۵)

پاسخ

واقعه حرّه، رخدادی بس تلخ و سنگین است که به سال ۶۳ ه. ق در روزگار سلطنت یزید بن معاویه، میان لشکریان شام و مردم مدینه به وقوع پیوست.

«حرّه» در لغت به سرزمین‌های سنگلاخ و ناهمواری گفته می‌شود که دارای سنگ‌های سیاه بوده، عبور از آن‌ها به دشواری صورت می‌گیرد. (۵۲۶) واقعه حرّه از آن رو چنین نام گرفته که هجوم لشکریان حکومتی شام به مردم مدینه از سمت شرقی آن؛ یعنی از ناحیه سرزمین‌های سنگلاخی آن شهر صورت گرفته است. (۵۲۷)

واقعه حرّه رابه حق باید یکی از فجایع تاریخ دانست و در شمار زشت‌ترین حوادث سلطنت بنی امیه به حساب آورد. ابن مُشکویه می‌نویسد: «واقعه حرّه از سهمگین‌ترین و سخت‌ترین وقایع است». (۵۲۸)

عوامل قیام مردم مدینه

توضیح

قیام مردم مدینه در سال ۶۳ ه. ق علیه سلطنت یزید و سلطه امویان، بیش از هر چیز اعتراض گسترده و مردمی علیه سیاست‌ها و برنامه‌های حکومتی بود. این جریان خودجوش اجتماعی، پس از همدلی در انکار سلطه بنی امیه صورت گرفت، و گروه انصار، عبدالله بن حنظله و گروه قریش، عبدالله بن مطیه را به فرماندهی نیروهای رزمی خود انتخاب کرد. (۵۲۹)

این انقلاب و قیام عواملی داشته که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱ - احساسات دینی

مدینه به عنوان شهر پیامبر صلی الله علیه و آله و سرزمین رشد و بالندگی پیام وحی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، و گسترش معرفت دینی و بیان و تعلیم و تبیین سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز فهم و تفسیر کلام وحی در عصر آن حضرت در آن شهر صورت گرفته، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله اعم از مهاجران و انصار در آن دیار زیسته‌اند. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز بیشتر آنان به جهت وجود خاطرات حضرت، ماندن در آن دیار را بر سایر شهرها ترجیح دادند.

بدیهی است که انس مردم مدینه با روش پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیا و اصحاب آن حضرت، سبب شده بود تا روح اسلام خواهی آنان در مقایسه با شامیان قوی‌تر باشد و نادرستی شیوه حاکمان و والیان را آسان‌تر از دیگران دریابند، چرا که همین مردم بودند که نخستین اعتراض سیاسی خود را نسبت به عثمان بن عفان ابراز داشتند. اکنون همان مردم شاهد فرمانروایی جوانی ناپخته شده‌اند که نه از کار سیاست چیزی می‌داند و نه حریم‌های دینی را پاس می‌دارد، لذا اعتراضات آنان بلند شد.

عثمان بن محمد بن ابی سفیان - حاکم مدینه - گروهی از مهاجرین و انصار را از مدینه به دمشق فرستاد تا با خلیفه ملاقات کرده و اعتراضات خود را با یزید در میان بگذارند و با بخشش‌هایش آنان را ساکت کند. (۵۳۰)

یزید در این ملاقات نه تنها نتوانست توجه آن‌ها را به خود جلب کند بلکه با اعمال جاهلان‌اش بی کفایتی خود را به آن‌ها ثابت کرد. (۵۳۱)

آنان هنگامی که به شهر مدینه بازگشتند، آنچه را از یزید دیده بودند برای مردم تعریف کردند. آنان در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد می‌زدند ما از نزد کسی می‌آیم که دین ندارد، شراب می‌خورد، تنبور می‌نوازد، شب را با مردان پست و کنیزان آوازه خوان به سر می‌برد و نماز را ترک می‌نماید. (۵۳۲)

مردم از عبدالله بن حنظله پرسیدند: چه خبر آورده‌ای؟ گفت: از نزد مردی می‌آیم که به خدا سوگند اگر کسی غیر از فرزندانم با من نباشد با او می‌جنگم. مردم گفتند: ما شنیده‌ایم که یزید به تو پول و هدیه‌هایی داده است. عبدالله گفت: درست شنیده‌اید. ولی من آن‌ها را نپذیرفتم مگر برای تدارک نیرو بر علیه خود او. به این ترتیب عبدالله به تحریک مردم علیه یزید پرداخت و مردم نیز اجابت کردند. (۵۳۳)

سیوطی می‌نویسد: «سبب مخالفت اهل مدینه، این بود که یزید در معاصی زیاده‌روی کرد». (۵۳۴)

۲ - واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام

ابن خلدون می‌نویسد: «چون ستم یزید و کار گزارانش فراگیر شد و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش را کشت، مردم سر به شورش برداشتند». (۵۳۵)

وقتی که بشیر بن جذلم خبر شهادت امام حسین علیه السلام و برگشتن اسیران را به اهل مدینه داد، گویا بانگ و خبر بشیر، نفخه صور بود که عرصه مدینه را صبح قیامت کرد. زنان مدینه بی پرده از خانه‌ها بیرون آمدند و به طرف دروازه مدینه رهسپار شدند، به گونه‌ای که هیچ مرد و زنی نماند جز این که با پای برهنه بیرون می‌دوید و فریاد می‌زد «وامحمداه، واحسیناه»؛ مثل روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته بود. (۵۳۶)

امام سجاد علیه السلام خطبه‌ای خواند و سخنانش در مردم مدینه سخت اثر کرد. از سوی دیگر، زینب کبری علیها السلام و مادران شهیدان کربلا، هر یک فضای گسترده‌ای از محیط جامعه خود را تحت تأثیر رخدادهای واقعه عاشورا و آنچه در راه کوفه و شام و مجلس یزید دیده بودند، قرار می‌داد.

۳ - نابسامانی‌های سیاسی

از دیگر عوامل مؤثر در قیام مردم مدینه در برابر دولت اموی، روش‌های ناشایست اخلاقی و تصمیم‌گیری‌های ناشیانه سیاسی بود که مردم مدینه شاهد آن بودند. عبدالله بن زبیر در نامه‌ای به یزید در انتقاد از ولید بن عقبه می‌نویسد: «تو مردی خشن و سختگیر را برای ما فرستاده‌ای که به هیچ وجه توجهی به حق و حقیقت ندارد و به پند خیرخواهان و خردمندان اعتنا نمی‌کند، و حال آن که اگر مرد نرم‌خویی را گسیل می‌داشتی، امید می‌داشتم که کارهای دشوار و پیچیده را آسان سازد». (۵۳۷)

به دنبال این اعتراض بود که یزید، ولید بن عقبه را عزل کرد، و عثمان بن محمد بن ابی سفیان را که او نیز جوانی مغرور و بی‌تجربه و بی‌دقت بود، به حکومت حجاز منصوب کرد، (۵۳۸) و در زمانی که او والی مدینه بود واقعه حَرّه اتفاق افتاد. (۵۳۹)

همه این عوامل عقده‌هایی متراکم و فرصتی مناسب برای انفجار بود و احتیاج به جرّقه‌ای داشت و آن جرّقه به وجود آمد. ابن مینا نماینده تام‌الاختیار یزید در جمع آوری اموال او در مدینه بود، می‌کوشید تا اموال گرد آمده را از محلّ حَرّه خارج کند که معترضان مدینه، راه را بر او بسته و آن‌ها را توقیف کردند. (۵۴۰)

ابن مینا موضوع توقیف اموال را به عثمان بن محمد بن ابی سفیان، والی مدینه گزارش داد ... او نیز موضوع را طی نامه‌ای به شام گزارش نمود و یزید را بر علیه مردم مدینه برانگیخت.

یزید از شنیدن این خبر خشمگین شد و اظهار داشت: «به خدا سوگند! لشکر انبوهی به طرف آن‌ها گسیل خواهم کرد و آنان را زیر سم اسبان لگدمال خواهم نمود». (۵۴۱)

رویارویی آشکار

عبدالله بن حنظله، مردم مدینه را برای مبارزه نهایی با یزید و بنی‌امیه فرا خواند. جایگاه اجتماعی او در میان مردم سبب شد تا با وی هماهنگ شوند و حتی خود او را به عنوان والی مدینه برگزینند و با او بیعت نمایند و یزید را از خلافت عزل کنند. (۵۴۲)

مردم مدینه پس از بیعت با عبدالله بن حنظله در روز اول ماه محرم ۶۳ هـ. ق، عثمان بن محمد بن ابی سفیان عامل یزید و والی مدینه را از شهر اخراج کردند. سپس بنی‌امیه و وابستگان آن‌ها و نیز قریشیانی را که با بنی‌امیه هم عقیده بودند و شمار آن‌ها به هزار تن می‌رسید در خانه مروان حَکَم زندانی ساختند، بدون آن که آسیبی به آن‌ها برسد. (۵۴۳)

امیر مدینه پیراهن پاره خود را برای یزید به شام فرستاد و در نامه‌ای به او نوشت: «به فریاد ما برسید! اهل مدینه قوم ما را از مدینه بیرون راندند». (۵۴۴)

یزید شب هنگام به مسجد آمد و بر بالای منبر رفت و بانگ برآورد که ای اهل شام! عثمان بن محمد - والی مدینه - به من نوشته است که اهل مدینه، بنی‌امیه را از شهر رانده‌اند. به خدا سوگند! اگر هیچ سرسبزی و آبادی وجود نداشته باشد برایم گواراتر از شنیدن این خبر است. (۵۴۵)

اعزام نیرو به مدینه

یزید ابتدا فردی به نام ضحاک بن قیس فهري و سپس عمرو بن سعید اشّدق و پس از او عبیدالله بن زیاد را برای انجام این مأموریت دعوت کرد، ولی هر کدام به شکلی از انجام این مأموریت سر باز زدند. (۵۴۶)

سرانجام این مأموریت متوجه شخصی به نام مسلم بن عقبه مزی شد و یزید او را به فرماندهی لشکری برای مقابله با اهل مدینه

گماشت. او که پیرمردی مریض و دارای نود و اندی سال بود این مسؤولیت را پذیرفت. (۵۴۷)

منادیان حکومتی جار می‌زدند: «ای مردم! برای جنگیدن با مردم حجاز بسیج شوید و پول خود را دریافت کنید». هر کسی که آماده می‌شد در همان ساعت صد دینار به او می‌دادند. مدتی نگذشت که حدود دوازده هزار نفر گرد آمدند. (۵۴۸) و بنابر نقلی دیگر بیست هزار نفر سواره و هفت هزار نفر پیاده آماده شدند. یزید به هر کدام از سواره‌ها دویست دینار و برای هر کدام از پیاده‌های نظام صد دینار جایزه داد و به آنان امر کرد که به همراه مسلم بن عقبه حرکت کنند. (۵۴۹)

یزید قریب به نیم فرسخ با مسلم بن عقبه و لشکریان همراه بود و آنان را بدرقه می‌کرد. (۵۵۰)

در میان این لشکر مسیحیان شامی نیز دیده می‌شدند که برای جنگ با مردم مدینه آماده شده بودند. (۵۵۱)

یزید درباره مردم مدینه به مسلم بن عقبه چنین سفارش کرد: «مردم مدینه را سه بار دعوت کن، اگر اجابت کردند چه بهتر و گرنه در صورتی که بر آنان پیروز شدی سه روز آنان را قتل عام کن، هر چه در آن شهر باشد برای لشکر مباح خواهد بود. اهل شام را از آنچه می‌خواهند با دشمن خود انجام دهند باز مدار. چون مدت سه روز بگذرد از ادامه قتل و غارت دست بردار و از مردم بیعت بگیر که برده و بنده یزید باشند! هر گاه از مدینه خارج شدی به سوی مکه حرکت کن». (۵۵۲)

مسلم بن عقبه همراه لشکریان خود از وادی القری به سوی مدینه حرکت کرد و در محلی به نام «جُرف» که در سه میلی مدینه واقع شده اردو زد. (۵۵۳)

از طرف دیگر، مردم مدینه دیری بود که از حرکت لشکر شام اطلاع یافته و برای مقابله و دفاع آماده شده بودند.

با نزدیک شدن لشکر شام به مدینه، عبدالله بن حنظله در مسجد النبی صلی الله علیه و آله مردم را به نزد منبر پیامبر صلی الله علیه و آله فرا خواند و از آنان خواست هر کدام با او همراهند تا پای جان با او بیعت کنند، مردم نیز تا پای جان با او بیعت نمودند.

عبدالله بر منبر قرار گرفت و پس از حمد خداوند و بیان مطالبی گفت: «ای مردم مدینه! ما قیام نکردیم مگر به خاطر این که یزید مردی زناکار، خمار و بی نماز است و تحمل حکومت او مایه نزول عذاب الهی است ...» (۵۵۴)

درگیری لشکر شام و قوای مدینه

قوای مدینه از خندقی که از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله باقی مانده بود استفاده کردند. و بعید می‌دانستند که لشکر شام از قسمت ناهموار و سنگلاخی شهر مدینه که در شرق واقع شده است حمله را آغاز کنند، و یا در صورت آغاز جنگ از آنجا کاری از پیش ببرند. ولی لشکر شام از همان منطقه به مردم مدینه حمله کرد. قوای مدینه سرسختانه مقاومت کردند و نبرد از صبح تا ظهر ادامه یافت.

عبدالله بن حنظله به یکی از غلامانش گفت: مرا از پشت سر محافظت کن تا نماز گزارم. عبدالله نمازش را خواند (۵۵۵) و به نبرد با شامیان ادامه داد.

مسلم بن عقبه برای ورود به مدینه از مروان کمک خواست. او نیز به سمت مدینه حرکت کرد تا به قبیله بنی حارثه رسید. یکی از مردان آن قبیله را که قبلاً شناسایی کرده بود فراخواند و طی گفت و گوی محرمانه به وی وعده احسان و جایزه داد تا راهی برای نفوذ به مدینه نشان دهد. آن مرد فریب خورد و راهی را از جانب محله بنی‌الاشهل به مروان نشان داد و شامیان از همان راه به داخل مدینه نفوذ کردند. (۵۵۶)

مبارزان و مدافعان خطّ مقدم مردم مدینه ناگهان صدای تکبیر و ضجّه را از داخل مدینه شنیدند و پس از زمان نه چندان طولانی متوجه هجوم لشکر شام از پشت سر خود شدند. بسیاری از آنان جنگ را رها کرده و به خاطر دفاع از زن و فرزند خود به مدینه بازگشتند. (۵۵۷)

شامیان به هر سو حمله می‌بردند و اهل مدینه را می‌کشتند. آنان با کشتن عبدالله بن حنظله مقاومت باقی مانده مردم مدینه را در هم شکسته و بر کلّ مدینه تسلط یافتند.

قتل و غارت اهل مدینه

ابن قتیبه می‌نویسد: «ورود لشکر شام در بیست و هفتم ماه ذی الحجه ۶۳ ه. ق اتفاق افتاد و تا دمیدن هلال ماه محرّم، مدینه به مدت سه روز در چنگال سپاه شام غارت شد.» (۵۵۸)

مسلم بن عقبه چنان که یزید بن معاویه گفته بود به لشکر شام پس از تصرّف مدینه، گفت: «دست شما باز است، هر چه می‌خواهید انجام دهید! سه‌روز مدینه را غارت کنید.» (۵۵۹)

بدین ترتیب شهر مدینه بر لشکریان شام مباح شد و در معرض تاراج و بهره‌برداری همه جانبه آنان قرار گرفت، و هیچ زن و مردی در مسیر آنان از گزند و آسیب ایمنی نیافت. مردم کشته می‌شدند و اموالشان به غارت می‌رفت. (۵۶۰)

ناگوارتر از قتل و غارت شامیان نسبت به مردم مدینه و باقی مانده نسل صحابه رسول خداصلی الله علیه و آله و مهاجر و انصار، اقدام لشکر حریص و بی‌مبالات شام به هتک ناموس اهل مدینه بود.

در هجوم شامیان به خانه‌های مدینه، هزاران زن هتک حرمت شدند، هزاران کودک زاییده شد که پدرانشان معلوم نبود. از این رو آنان را اولاد الحرّه می‌نامیدند. (۵۶۱)

کوچه‌های مدینه از اجساد کشته شدگان پر و خون‌ها تا مسجد پیامبر بر زمین ریخته شده بود. (۵۶۲) کودکان در آغوش مادران محکوم به مرگ شده (۵۶۳) و صحابه پیر پیامبرصلی الله علیه و آله مورد آزار و بی‌حرمتی قرار می‌گرفتند. (۵۶۴)

شدت کشتار به حدّی بود که از آن پس مسلم بن عقبه را به خاطر زیاده‌روی در کشتن مردم «مُسرف بن عقبه» نامیدند. اهل مدینه از آن پس لباس سیاه پوشیدند و تا یک سال صدای گریه و ناله از خانه‌های آنان قطع نشد. (۵۶۵)

ابن قتیبه نقل می‌کند: «در روز حرّه از اصحاب پیامبرصلی الله علیه و آله هشتاد مرد کشته شد. و بعد از آن از بدری‌ها کسی باقی نماند. و از قریش و انصار هفتصد نفر به قتل رسیدند. و از سایر مردم از موالی و عرب و تابعین ده هزار نفر به قتل رسیدند.» (۵۶۶)

سیوطی می‌نویسد: «در سال ۶۳ ه. ق اهل مدینه بر یزید خروج کرده و او را از خلافت خلع نمودند. یزید لشکر انبوهی را به سوی آنان فرستاد و دستور داد آن‌ها را به قتل رسانده و پس از آن به طرف مکه حرکت کرده و ابن زبیر را به قتل برسانند. لشکر آمدند.

و واقعه حرّه در مدینه طیبیه اتفاق افتاد. و نمی‌دانی که واقعه حرّه چه بود؟ حسن یک بار نقل کرد که به خدا سوگند! هیچ کس در آن واقعه نجات نیافت. در آن واقعه جماعت بسیاری از صحابه و از دیگران به قتل رسیدند و مدینه غارت شد و از هزار دختر باکره

ازاله بکارت شد پس «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «من أخاف أهل المدينة أخافه الله وعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين»؛ «هر کس اهل مدینه را بترساند خداوند او را خواهد ترسانید و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او

باد.» این حدیث را مسلم روایت کرده است. (۵۶۷)

ابن قتیبه می‌نویسد: «مسلم بن عقبه هنگامی که از جنگ و غارت با اهل مدینه فارغ شد، در نامه‌ای به یزید چنین نوشت: «السلام علیک یا امیر المؤمنین ... من نماز ظهر را نخواندم جز در مسجد آنان بعد از کشتن فجیع و به غارت بردن عظیم ... فرار کننده را

دنبال کرده و مجروحان را خلاص کردیم. و سه بار خانه‌هایشان را غارت نمودیم؛ همان گونه که امیر المؤمنین دستور داده بود ...» (۵۶۸)

سبط بن جوزی از مدائنی در کتاب «حرّه» از زهری نقل کرده که گفت: «در روز حرّه از بزرگان قریش و انصار و مهاجران و سرشناسان و از موالی هفتصد نفر به قتل رسیدند. و تعداد کسانی که از بردگان و مردان و زنان به قتل رسیدند، ده هزار نفر بود.

چنان خونریزی شد که خون‌ها به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و روضه و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله پر از خون شد. مجاهد می‌گوید: مردم به حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله و منبر او پناه بردند؛ ولی شمشیرها بود که بر آنان وارد می‌شد. مدائنی از ابن قره و او از هشام بن حسان نقل کرده که گفت: هزار زن بدون شوهر بعد از واقعه حرّه بچه دار شدند. و شخص دیگری نقل کرده که ده هزار زن بعد از واقعه حرّه بدون شوهر بچه دار شدند. (۵۶۹)

اعدام شدگان

مسلم بن عقبه پس از استیلا بر مردم مدینه برخی از چهره‌های سرشناس و مؤثر در قیام مدینه را احضار کرد و طی محاکمه‌های ویژه، آنان را محکوم به اعدام نمود. ویژگی این محاکمات از این رو است که مسلم از احضار شدگان می‌خواست تا آنان به عنوان این که برده و بنده یزید باشند، با وی بیعت کنند. (۵۷۰)

چهره‌های معروف این رخداد اسفبار عبارتند از:

۱- ابوبکر بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب. (۵۷۱)

۲- دو فرزند از زینب دختر امّ سلمه. (۵۷۲)

۳- ابوبکر بن عبیدالله بن عبدالله بن عمر بن خطاب. (۵۷۳)

۴- معقل بن سنان (یکی از پرچمداران پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه). (۵۷۴)

۵- فضل بن عباس بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب. (۵۷۵)

۶- ابوسعید خدری (از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در دوازده غزوه همراه پیامبر بود). (۵۷۶)

۷- عبدالله بن مطیع. (۵۷۷)

۸- انکار امر یزید به خراب کردن کعبه

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «او در باره پادشاهان مسلمین از بنی امیه و بنی عباس و نایبان آنان، شکی نیست که هیچ یک از آنان قصد اهانت به کعبه را نداشتند؛ نه نایب یزید و نه نایب عبدالملک حجاج بن یوسف و نه غیر از این دو نفر، بلکه عموم مسلمین کعبه را تعظیم می‌کردند. آری مقصود آنان محصور کردن ابن زبیر بود. و به منجیق بستن هم به جهت او بود نه کعبه. و یزید کعبه را خراب نکرد و قصد سوزاندن آن را نیز نداشت، نه او و نه نایبان او، و این مورد اتفاق مسلمانان است، و این فرزند زبیر بود که کعبه را خراب نمود...» (۵۷۸)

پاسخ

ابن اثیر در کتاب «الکامل فی التاریخ» می‌نویسد: «چون مسلم بن عقبه در جنگ با اهل مدینه و غارت آن فارغ شد، با افرادی که همراه او بود به طرف مکه حرکت کرد تا با ابن زبیر مقابله کند ... چون به مشلل رسید مرگ او را فرا گرفت ... بعد از آن، حصین لشکر را به طرف مکه حرکت داد. چون به مکه رسیدند در آنجا اقامت کردند و بقیه محرم و صفر و سه روز از ماه ربیع الاول را با فرزند زبیر و طرفدارانش جنگیدند، در این اثناء خانه خدا را به منجیق بسته و آن را به آتش کشیدند...» (۵۷۹)

ابن قتیبہ در کتاب «الامامۃ و السیاسة» می‌نویسد: «لشکر حصین بن نمیر حرکت کرد تا به مکه رسید. عده‌ای اسب سوار را فرستاد تا پایین مکه را به دست گیرند. در آنجا وسایل جنگی و منجنیق‌ها را نصب نمودند و به لشکریان خود دستور داد تا روزی ده هزار صخره به طرف مکه رها کنند». (۵۸۰)

سیوطی در کتاب «تاریخ الخلفاء» از ذہبی نقل می‌کند: «چون یزید با اهل مدینه آن عمل را انجام داد... لشکر حرّه به جهت جنگ با فرزند زبیر به طرف مکه حرکت کرد... چون به آنجا رسیدند، فرزند زبیر را محاصره کرده، با او به قتال برآمده و او را با منجنیق سنگ باران نمودند... از شرارت و شعله آتش آنان پرده‌های کعبه و سقف آن و... سوخت...». (۵۸۱)

کلمات علمای اهل سنت درباره یزید

اکثر علمای اهل سنت یزید بن معاویه را به خاطر کشتن امام حسین علیه السلام و جنایات دیگرش شدیداً مورد طعن و سرزنش قرار داده‌اند؛

۱ - آلوسی می‌گوید: «هر کسی که بگوید: یزید با این عملش معصیت نکرده و لعنش جایز نیست، باید در زمره انصار یزید قرار گیرد». (۵۸۲)

۲ - ابن خلدون می‌گوید: «غلط کرده ابن العربی مالکی که می‌گوید: حسین به شمشیر جدش کشته شد. آن‌گاه بر فسق یزید ادعای اجماع می‌کند». (۵۸۳)

۳ - تفتازانی می‌گوید: «رضایت یزید به کشتن حسین و خوشحالی او به آن و اهانت اهل بیت علیهم السلام از متواترات معنوی است». (۵۸۴)

۴ - جاحظ می‌گوید: «جنایاتی که یزید مرتکب آن شد؛ از قبیل: کشتن حسین، به اسارت بردن اهل بیتش، چوب زدن به دندان‌ها و سر مبارک حضرت، ترساندن اهل مدینه، خراب کردن کعبه، همگی دلالت بر قساوت و غلظت و نفاق و خروج او از ایمان دارد. پس او فاسق و ملعون است و هر کس که از دشنام دادن ملعون جلوگیری کند خودش ملعون است». (۵۸۵)

۵ - دکتر طه حسین نویسنده مصری می‌گوید: «گروهی گمان می‌کنند که یزید از کشته شدن حسین علیه السلام با این وضع فجیع، تبرّی جسته و گناه این عمل را به گردن عبیدالله انداخت، اگر چنین است چرا عبیدالله را ملامت نکرد؟ چرا او را عقاب نکرد؟ چرا او را از ولایت عزل نکرد؟». (۵۸۶)

۹ - تمجید از یزیدیه

ابن تیمیه با طایفه غلات از یزیدیه، ارتباط تنگاتنگی داشته که شک و تردید انسان را از این جهت برانگیخته و سؤال‌ها را در ذهن انسان نسبت به نصب و عداوت او به اهل بیت علیهم السلام بیشتر می‌کند و می‌تواند مهر تأییدی بر نصب و عداوت او نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام بلکه خود پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

طایفه‌ای از یزیدیه هستند که در حق یزید غلو می‌کنند و منسوب به شیخ عدی بن مسافر اموی می‌باشند. اینان فرقه‌ای از غلاتند که اجماع مسلمانان بر کفر و خروج آنان از اسلام است؛ زیرا صفت الوهیت به شیطان و نبوت به یزید داده‌اند.

ابن تیمیه معاصر این طایفه بوده است. او در نامه‌ای که به اتباع این فرقه داشته، می‌گوید: «از احمد بن تیمیه به هر کسی که از مسلمانان منسوب به سنت و جماعت و منسوبین به جماعت شیخ عارف مقتدی ابوالبرکات عدی بن مسافر اموی و هر کس که پیرو اوست و این نامه به او می‌رسد می‌باشد، خداوند شما را به پیمودن راهش موفق گرداند... درود و رحمت خدا و برکات او بر شما باد! (۵۸۷)

۱۰ - دفاع از خوارج

ابن تیمیه در دفاع از خوارج می‌گوید: «... خوارج از بزرگ‌ترین مردم از حیث نماز و روزه و قرائت قرآن می‌باشند که دارای لشکر و لشکر گاه بودند. آنان متدین به دین اسلام در باطن و ظاهرند.» (۵۸۸)

او می‌گوید: «خوارج از رافضه راستگوتر و دین‌دارتر و باور‌ترند، بلکه خبر نداریم که خوارج عمداً دروغ بگویند، بلکه آنان راستگوترین مردمند.» (۵۸۹)

او هم چنین می‌گوید: «خوارج عاقل‌تر و راستگوتر و بیشتر دنبال کننده حَقّند از رافضه... بسیاری از رهبران رافضه و عامه آنان زندق و ملحدند!!» (۵۹۰)

پاسخ این جملات را در پاسخ اشکال بعد خواهیم داد.

۱۱ - دفاع از قاتلین حضرت علی علیه السلام

توضیح

ابن تیمیه می‌گوید: «و اُمّای علی؛ پس شکی نیست که همراه با او طایفه‌ای از سابقین همچون سهل بن حنیف و عمار بن یاسر جنگیدند، ولی کسانی که همراه با او جنگ نکردند برتر بودند... وانگهی آن کسانی که با او جنگ و ستیز کردند هرگز خوار نشدند، بلکه همیشه و دائماً یاری شده، کشورها را فتح و با کافران می‌جنگیدند... و لشکری که همراه معاویه می‌جنگیدند هرگز خوار نشدند، بلکه حتی در جنگ با علی، پس چگونه ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله گفته باشد: «بار خدایا! خار کن هر کس که او را خوار کند»، بلکه شیعیان همیشه خوار و مغلوب بوده‌اند...» (۵۹۱)

و نیز می‌گوید: «کسانی که با او به قتال برآمدند از این خالی نیست که یا معصیت کارند و یا مجتهد و به خطا رفته یا به واقع رسیده. به هر تقدیر، این کار از آنان ضرر به ایمانشان وارد نمی‌کند و مانع از دخول در بهشت نمی‌شود.» (۵۹۲)

پاسخ

کسی که کلمات و سخنان صحابه را در لابه‌لای کتاب‌ها بررسی می‌کند پی می‌برد که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را مأمور به نصرت و یاری امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در تمام جنگ‌ها کرده است. حضرت صلی الله علیه و آله به اصحابش دستور داده تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگند. اینک به برخی از این کلمات اشاره می‌کنیم:

۱ - ابوسعید خدری می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را امر به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین نمود. عرض کردیم: ای رسول خدا! ما را به قتال با این افراد دعوت نمودی، همراه با چه کسی با این افراد بجنگیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همراه با علی بن ابی طالب.» (۵۹۳)

۲ - ابوالیقظان عمار بن یاسر می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر کرد تا با ناکثین و مارقین و قاسطین بجنگم.» (۵۹۴)

و نیز روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! زود است که تو را گروه ظالم به قتل برساند؛ درحالی که تو برحقّی، پس هر کس تو را در آن روز یاری نکند از من نیست.» (۵۹۵)

۳ - خلید عصری می‌گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام در روز نهروان شنیدم که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر کرد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم.» (۵۹۶)

- ۴ - ابویوب انصاری در عصر خلافت عمر بن خطاب می‌گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله امر به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین نموده است». (۵۹۷)
- ۵ - عبدالله بن مسعود می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را دستور داد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد». (۵۹۸)
- ۶ - علی بن ربیعہ والبی می‌گوید: «از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله با من عهد و پیمان بست تا بعد از او با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم». (۵۹۹)
- ۷ - ابوسعید مولی رباب می‌گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «من به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین امر شده‌ام». (۶۰۰)
- ۸ - سعد بن عبادہ می‌گوید: علی علیه السلام به من فرمود: «به من دستور داده شده تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم». (۶۰۱)
- ۹ - انس بن مالک از پدرش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «مأمور شده‌ام با سه دسته بجنگم: ناکثین و قاسطین و مارقین». (۶۰۲)
- ۱۰ - عبدالله بن مسعود می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجره خود خارج شد و به طرف منزل ام سلمه رفت. علی علیه السلام آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام سلمه! به خدا سوگند! این شخص بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین خواهد جنگید». (۶۰۳)
- ۱۱ - ابورافع می‌گوید: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «زود است که بین تو و بین عایشه امری اتفاق افتد. حضرت عرض کرد: من، ای رسول خدا؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. باز حضرت عرض کرد: من؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. حضرت عرض کرد: ای رسول خدا! من شقی‌ترین آن‌هایم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگز، ولی هنگامی که چنین اتفاقی افتاد او (عایشه) را به مأمورش بازگردان. (۶۰۴)
- ابن ابی الحدید می‌گوید: «از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «تقاتل بعدی الناکثین والقاسطین والمارقین»؛ (۶۰۵) «تو بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین قتال خواهی کرد.»
- می‌دانیم که مقصود از «ناکثین» عهدشکنان؛ یعنی اصحاب جمل و عایشه هستند. و مقصود از «قاسطین» ظالمان؛ یعنی همان اصحاب صفین و پیروان معاویه می‌باشند. و مقصود از «مارقین» خارج شوندگان از دین، همان خوارج و اصحاب نهروان است.

۱۲ - دفاع از ابن ملجم

اشاره

ابن تیمیه می‌گوید: «آن کسی که علی را کشت، نماز به جای می‌آورد و روزه می‌گرفت و قرائت قرآن می‌کرد. علی را به اعتقاد این که خدا و رسولش کشتن او را دوست دارند، به قتل رسانید...». (۶۰۶)

او در جایی دیگر ابن ملجم را از عابدترین مردم معرفی کرده است. (۶۰۷)

پاسخ

سخن ابن تیمیه در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث صحیح السنند (۶۰۸) ابن ملجم را با تعبیر «اشقی الناس» شقی‌ترین مردم توصیف کرده است، همان‌گونه که قرآن همین تعبیر را درباره قاتل شتر صالح در میان قوم ثمود به کار برده است.

این مضمون را ابن ابی حاتم، ابن مردویه، بغوی، ابونعیم، طبرانی و سیوطی از این افراد در «درّ المنثور» در ذیل آیه شریفه: «إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا» و ابن البر و ابن اثیر در ترجمه امام علی علیه السلام از کتاب «الاستیعاب» و در «اسد الغابه» و طحاوی در «مشکل الآثار» و دیگران درباره ابن ملجم نقل کرده‌اند. (۶۰۹)

۱۳ - دفاع از بنی امیه

توضیح

ابن تیمیه از بنی امیه بسیار دفاع کرده و آنان را مدح نموده است. او می‌گوید: «همانا بنی امیه متولّی جمیع اراضی اسلام شدند و دولت در زمان آنان عزیز بود». (۶۱۰)

او نیز می‌گوید: «سنت قبل از دولت بنی عباس ظاهرتر بود تا دولت آنان...؛ زیرا در دولت بنی عباس بسیاری از شیعه و دیگران از اهل بدعت وارد شده بودند». (۶۱۱)

او هم چنین در جایی دیگر نزول آیه: «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» را در شأن بنی امیه انکار کرده و این گونه تفسیر را از تحریفات شیعه در قرآن بر شمرده است. (۶۱۲)

پاسخ

تفسیر «شجره ملعونه» به بنی امیه از بسیاری از اهل سنت وارد شده است؛ از قبیل: حاکم نیشابوری، (۶۱۳) خطیب بغدادی، (۶۱۴) فخر رازی، (۶۱۵) خازن، (۶۱۶) و سیوطی. (۶۱۷) بلکه طبق قول ابی الفداء این تفسیر مورد اجماع مفسرین است. (۶۱۸)

چنان که مطابق برخی از روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مروان و پدرش را به طور خصوص لعن کرده است. (۶۱۹)

سلسله کتاب‌های پیرامون وهابیت

- ۱ - شناخت سلفی‌ها (وهابیان)
- ۲ - ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت
- ۳ - خدا از دیدگاه وهابیان
- ۴ - مبانی اعتقادی وهابیت
- ۵ - موارد شرک نزد وهابیان
- ۶ - توسل
- ۷ - زیارت قبور
- ۸ - برپایی مراسم جشن و عزا

پی‌نوشت‌ها

۱۴۰ تا ۱۴۰

(۱) تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۴۹۶؛ الوافی بالوفیات، ج ۷، ص ۱۵؛ شذرات الذهب، ج ۶، ص ۸۰.

- (۲) ابن تیمیه، حیات و عقاید، ص ۵۷.
- (۳) البداية و النهاية، ج ۱۴، ص ۴.
- (۴) البداية و النهاية، ج ۱۴، ص ۵۲.
- (۵) المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی، ص ۳۴۰.
- (۶) مرآة الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷.
- (۷) الكامل فی التاریخ، ج ۱۲، ص ۳۵۸.
- (۸) جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب «وہایت، مبانی فکری و کارنامه عملی» تألیف دانشمند فرزانه و فقیہ توانا حضرت آیت اللہ سبحانی، ص ۲۱ - ۲۴.
- و جهت آگاهی از جنایات مغول و روابط آنان با صلیبیون بر ضد اسلام، رجوع شود به کتاب «تاریخ مغول» اثر محقق توانمند آقای عباس اقبال آشتیانی، ص ۱۹۱ و ۱۹۷ و ۲۲۶ به بعد.
- (۹) البدر الطالع، ج ۲، ص ۲۶۰.
- (۱۰) سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.
- (۱۱) سوره حجرات، آیه ۱۰.
- (۱۲) مجموعۃ الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۶۰.
- (۱۳) التوسل و الوسیلة، ص ۱۵۶.
- (۱۴) الهدیۃ السئیة، ص ۴۰.
- (۱۵) زیارة القبور، ص ۱۷ و ۱۸.
- (۱۶) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۳ و ۲۹۵.
- (۱۷) مجموعۃ الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۱۷.
- (۱۸) الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.
- (۱۹) رحلة ابن بطوطه، ص ۹۵؛ الدرر الكامنة، ابن حجر عسقلانی، ج ۱، ص ۱۵۴.
- (۲۰) منہاج السنۃ، ج ۵، ص ۱۰۱ و ۱۰۲، ج ۷، ص ۲۱۵.
- (۲۱) منہاج السنۃ، ج ۳، ص ۴۵۶.
- (۲۲) منہاج السنۃ، ج ۷، ص ۱۷۸.
- (۲۳) همان، ج ۵، ص ۵۱۱.
- (۲۴) منہاج السنۃ، ج ۷، ص ۵۱۵.
- (۲۵) همان ص ۵۳.
- (۲۶) منہاج السنۃ، ج ۷، ص ۹۶.
- (۲۷) همان، ص ۴۰۰.
- (۲۸) پیشین، ج ۵، ص ۳۹۶.
- (۲۹) همان، ج ۶، ص ۳۰۰ و ۳۰۵ و ۳۱۹ و ۳۲۶ و ۳۶۲.
- (۳۰) منہاج السنۃ، ج ۷، ص ۲۹۹.
- (۳۱) الفرقان بین الاولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان، ابن تیمیه، ص ۷۰.

- (۳۲) همان، ص ۵۷.
- (۳۳) الزيارة، ص ۲۳ و ۳۴.
- (۳۴) سلسلة الاحاديث الصحيحة، حديث ۱۷۵۰.
- (۳۵) تفسير ابن تيميه معروف به تفسير كبير، ج ۱، ص ۲۵۳.
- (۳۶) سورة آل عمران، آيه ۷.
- (۳۷) ر.ك: الوافي بالوفيات، صفدي، ج ۷، ص ۲۰؛ تفسير قرطبي، ج ۷، ص ۳۳۸.
- (۳۸) مقدمه كتاب اصول التفسير، ابن تيميه.
- (۳۹) منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۷۴.
- (۴۰) زيارة القبور، ص ۱۵۶.
- (۴۱) الهدية السنية، ص ۴۰.
- (۴۲) زيارة القبور، ص ۱۷ و ۱۸.
- (۴۳) منهاج السنه، ج ۲، ص ۴۳۵ - ۴۳۷.
- (۴۴) اقتضاء الصراط المستقيم، ص ۲۹۳ - ۲۹۵.
- (۴۵) الفتاوى، ج ۵، ص ۱۹۲.
- (۴۶) تفسير سورة نور، ابن تيميه، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.
- (۴۷) السلفية، ص ۱۳۴.
- (۴۸) سورة قلم، آيه ۴۲.
- (۴۹) تفسير طبري، مجلد ۵، جزء ۸، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.
- (۵۰) سورة ذاريات، آيه ۴۷.
- (۵۱) تفسير طبري، ج ۲۷، ص ۷.
- (۵۲) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.
- (۵۳) ر.ك: سلسلة الاحاديث الصحيحة، الباني، ج ۵، ص ۲۶۱.
- (۵۴) ر.ك: سلسلة الاحاديث الصحيحة، الباني، ج ۵، ص ۲۶۱ - ۲۶۴.
- (۵۵) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۶.
- (۵۶) منهاج السنه، ج ۵، ص ۱۷۵.
- (۵۷) همان، ص ۱۶۳.
- (۵۸) همان، ج ۱، ص ۳۸.
- (۵۹) الحقائق الجليله، ص ۳۱ و ۳۲.
- (۶۰) مرآة الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷.
- (۶۱) دفع شبهة من شبهة و تمرّد، ص ۲۱۶.
- (۶۲) الدرر الكامنة، ج ۴، ص ۳۰۸.
- (۶۳) اتحاف السادة المتّقين، ج ۱، ص ۱۰۶.
- (۶۴) الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۵۰.

- (۶۵) المقالات السنیه، ص ۴۳ به نقل از او.
- (۶۶) همان، به نقل از ابن حجر.
- (۶۷) منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲.
- (۶۸) کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷.
- (۶۹) مسند احمد، ج ۱، ص ۳ و ۱۵۱.
- (۷۰) سوره نور، آیه ۱۲.
- (۷۱) منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰.
- (۷۲) سوره تحریم، آیه ۶.
- (۷۳) سوره زمر، آیه ۱۵؛ سوره شوری آیه ۴۵.
- (۷۴) صحیح بخاری.
- (۷۵) همان، ج ۵، ص ۲۲، باب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام.
- (۷۶) کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۸.
- (۷۷) کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷.
- (۷۸) منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰.
- (۷۹) تفسیر کشاف، زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۹؛ تفسیر مراغی، ج ۳، ص ۱۷۵.
- (۸۰) منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰.
- (۸۱) منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰.
- (۸۲) حاشیه شیخ زاده بر تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۶۳۴.
- (۸۳) در المنثور، ج ۲، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.
- (۸۴) منهاج السنه، ج ۳، ص ۴.
- (۸۵) مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲.
- (۸۶) سوره نساء، آیه ۲۷.
- (۸۷) منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۰.
- (۸۸) منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۱.
- (۸۹) منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۳۹ - ۱۴۳.
- (۹۰) همان.
- (۹۱) منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۳۹ - ۱۴۳.
- (۹۲) منهاج السنه، ج ۴، ص ۵ و ۶.
- (۹۳) لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۷.
- (۹۴) منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۷.
- (۹۵) تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱.
- (۹۶) البحر المحیط، ج ۷، ص ۵۰۷.
- (۹۷) فتح القدر، ج ۴، ص ۵۲۴.

- ۹۸) روح المعانی، ج ۲۵، ص ۱۰.
- ۹۹) جامع البیان، ج ۲۰، ص ۸۶.
- ۱۰۰) تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۴۶.
- ۱۰۱) اتقان سیوطی ج ۱ ص ۱۶.
- ۱۰۲) تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۱.
- ۱۰۳) منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۷.
- ۱۰۴) تفسیر کشاف، زمخشری، ج ۴، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.
- ۱۰۵) التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۷.
- ۱۰۶) البحر المحیط، ج ۷، ص ۵۱۶.
- ۱۰۷) تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۳۳.
- ۱۰۸) تفسیر ابوالسعود، ج ۸، ص ۳۰.
- ۱۰۹) منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۷.
- ۱۱۰) سوره شعراء، آیه ۱۰۷ و ۱۰۹.
- ۱۱۱) سوره هود، آیه ۵۱.
- ۱۱۲) سوره شعراء، آیه ۱۴۳ - ۱۴۵.
- ۱۱۳) سوره سبأ، آیه ۴۷.
- ۱۱۴) [سوره فرقان، آیه ۵۷].
- ۱۱۵) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.
- ۱۱۶) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.
- ۱۱۷) دراسات اللیب فی الاسوة الحسنه بالحبیب، ص ۲۳۱ - ۲۳۷.
- ۱۱۸) شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۲۱.
- ۱۱۹) نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۲۸.
- ۱۲۰) ذخائر العقبی، ص ۱۶.
- ۱۲۱) صحیح سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۴۳، ح ۳۷۸۸.
- ۱۲۲) صحیح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۸۴۲، ح ۲۴۵۷.
- ۱۲۳) المطالب العالیه، ج ۴، ص ۶۵، ح ۳۹۷۲.
- ۱۲۴) الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۲۸.
- ۱۲۵) اتحاف الخیره المهره، ج ۹، ص ۲۷۹.
- ۱۲۶) المعرفة و التاریخ، ج ۱، ص ۵۳۶.
- ۱۲۷) ینابیع الموده، ج ۱ ص ۱۲۰، رقم ۴۵.
- ۱۲۸) مختصر التحفة، ص ۵۲.
- ۱۲۹) کنز العمال، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۱۶۵۰.
- ۱۳۰) مسند علی علیه السلام، ص ۱۹۲، ح ۶۰۵۰.

۱۳۱) صحیح صفة صلاة النبي صلى الله عليه وآله، ص ۲۹.

۱۳۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸، ۴۵۷۶.

۱۳۳) تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۲.

۱۳۴) البداية و النهایة، ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۲۸.

۱۳۵) مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰.

۱۳۶) محاسن التأویل، ج ۱۴، ص ۳۰۷.

۱۳۷) جواهر العقدين، ص ۲۳۶.

۱۳۸) تهذیب اللغة، ج ۲، ص ۲۶۴.

۱۳۹) منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۱۹.

۱۴۰) سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۱۷۵۰.

۲۹۰ تا ۱۴۱

۱۴۱) منهاج السنة، ج ۷، ص ۵۵.

۱۴۲) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۵۲.

۱۴۳) سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۲ و ۱۳۴ و ۱۳۶ و ۱۵۴.

۱۴۴) المصنف، ج ۶، ص ۳۶۶ و ۳۶۸.

۱۴۵) صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۶.

۱۴۶) المعجم الكبير، ج ۵، ص ۱۶۶؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۱۱۹.

۱۴۷) مسند بزار، ج ۲، ص ۱۳۳ و ۲۳۵ و ج ۳، ص ۳۵.

۱۴۸) المختار، ج ۲، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۱۴۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸.

۱۵۰) السنة، ج ۲، ص ۵۶۶.

۱۵۱) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵.

۱۵۲) سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۴، ص ۳۴۶.

۱۵۳) لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۱۵۴) منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۵۹ - ۳۶۱.

۱۵۵) الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۶۳۸.

۱۵۶) خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۳.

۱۵۷) تاریخ امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۱۱۷.

۱۵۸) مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۰.

۱۵۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴.

۱۶۰) منتخب کثر العمال در حاشیه مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۵.

۱۶۱) شرح المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۲۷۳.

- ۱۶۲) فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۱۷.
- ۱۶۳) منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۰۴.
- ۱۶۴) همان، ص ۲۰۸.
- ۱۶۵) الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۱۴۰.
- ۱۶۶) لفظ اللآلی، ص ۲۲۲ و ۲۲۳؛ فیض القدير، ج ۶، ص ۳۶۶.
- ۱۶۷) الاستيعاب در حاشیه الاصابه، ج ۲، ص ۴۸۱.
- ۱۶۸) فتح الباری، ج ۱، ص ۵۴۳.
- ۱۶۹) صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب التعاون فی بناء المسجد.
- ۱۷۰) صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، باب مسح الغبار.
- ۱۷۱) الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۱۰۵.
- ۱۷۲) همان، ج ۸، ص ۲۶۰ و ج ۹، ص ۱۰۵.
- ۱۷۳) فتح الباری، ج ۱۳، ص ۸۵ و ۸۶.
- ۱۷۴) منهاج السنه، ج ۳، ص ۹.
- ۱۷۵) همان، ج ۴، ص ۱۰۴.
- ۱۷۶) سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب.
- ۱۷۷) خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۷۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۷؛ فضائل الصحابه، ج ۳، ص ۶۰۵.
- ۱۷۸) الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۲.
- ۱۷۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۰.
- ۱۸۰) الاصابه، ج ۲، ص ۵۰۹.
- ۱۸۱) الثقات، ج ۶، ص ۱۴۰.
- ۱۸۲) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.
- ۱۸۳) سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۲۲۲۳.
- ۱۸۴) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۸۶.
- ۱۸۵) فتح الباری، ج ۶، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.
- ۱۸۶) الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۵۵ - ۳۵۷.
- ۱۸۷) النکت البدیعات، ص ۲۹۴.
- ۱۸۸) منهاج السنه، ج ۳، ص ۹؛ الفتاوی، ج ۴، ص ۴۱۵.
- ۱۸۹) القول المسدّد، ص ۲۶.
- ۱۹۰) همان، ص ۳۱.
- ۱۹۱) اللآلی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه، ج ۱، ص ۳۴۷.
- ۱۹۲) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۸؛ مجموع فتاوی، ج ۴، ص ۴۱۰.
- ۱۹۳) اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۳۴.
- ۱۹۴) لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۲۳.

- (۱۹۵) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۸.
- (۱۹۶) صحیح بخاری، تفسیر سوره بقره، باب قوله: «مانسخ من آیه اونسها نات بخیر منها أو مثلها». سوره بقره، آیه ۱۰۶.
- (۱۹۷) فتح الباری، ج ۸، ص ۱۶۷.
- (۱۹۸) مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶؛ المعجم الكبير، ج ۲، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.
- (۱۹۹) المغنی عن حمل الأسفار، ج ۲، ص ۹۱۹ و ۹۲۰.
- (۲۰۰) منهاج السنه، ج ۴، ص ۹۹.
- (۲۰۱) المطالب العالیة، ج ۴، ص ۲۹۷.
- (۲۰۲) مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۹۷ و ج ۳، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.
- (۲۰۳) لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.
- (۲۰۴) المعجم الكبير، ج ۲۳، ص ۳۸۰.
- (۲۰۵) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲.
- (۲۰۶) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰.
- (۲۰۷) شرح المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۲۷۳.
- (۲۰۸) منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵۵.
- (۲۰۹) سوره مائده، آیه ۴۴.
- (۲۱۰) برای بیشتر روشن شدن موضوع فدک، به کتاب «شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات» از نویسنده مراجعه شود.
- (۲۱۱) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶.
- (۲۱۲) منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.
- (۲۱۳) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۵؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۳؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲.
- (۲۱۴) مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۵.
- (۲۱۵) مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰.
- (۲۱۶) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۱؛ المعجم الكبير، ج ۲۳، ص ۳۸۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰.
- (۲۱۷) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۶۰ و ج ۳، ص ۱۳۵۷.
- (۲۱۸) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۳۵۹ و ج ۴، ص ۱۶۰۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱.
- (۲۱۹) مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۳ و ۳۵۴؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۹۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱.
- (۲۲۰) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۵.
- (۲۲۱) تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۱۸۸؛ عقد الفرید، ج ۳، ص ۶۴.
- (۲۲۲) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۸ و ۱۹۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۰ - ۱۳۴.
- (۲۲۳) بیعه علی بن ابی طالب فی ضوء الروایات الصحیحة، ص ۱۹۳.
- (۲۲۴) امام علی علیه السلام از تاریخ الاسلام، ص ۴۸۴.
- (۲۲۵) تاریخ خلیفه، ص ۱۹۶.
- (۲۲۶) بیعه علی بن ابی طالب، ص ۱۹۶.

- ۲۲۷) التاريخ الصغير، بخارى، ص ۱۲۵.
- ۲۲۸) بيعة على بن ابى طالب، ص ۲۰۱.
- ۲۲۹) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۰۸.
- ۲۳۰) الرياض النضرة، ج ۳، ص ۲۰۲.
- ۲۳۱) بيعة على بن ابى طالب عليه السلام، ص ۲۰۵.
- ۲۳۲) مناقب الشافعى، رازى، ص ۱۲۵.
- ۲۳۳) الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۱.
- ۲۳۴) الاختلاف فى اللفظ و الرد على الجهمية و المشتبهه، ص ۴۱.
- ۲۳۵) اعتقاد اهل السنة، ص ۴۶.
- ۲۳۶) منهاج القاصدين، ابن قدامه، ص ۷۷.
- ۲۳۷) عقيدة السلف و اصحاب الحديث، صابونى، ص ۲۹۲.
- ۲۳۸) الاستيعاب، ج ۳، ص ۲۶.
- ۲۳۹) الامامة من أبكار الأفكار فى اصول الدين، ص ۳۰۰ - ۳۰۲.
- ۲۴۰) شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.
- ۲۴۱) شرح العقيدة الطحاوية، ص ۷۲۲.
- ۲۴۲) فتح البارى، ج ۷، ص ۷۲.
- ۲۴۳) منهاج السنة، ابن تيميه، ج ۸، ص ۴۵۹ و ۴۶۰.
- ۲۴۴) سوره توبه، آيه ۴۰.
- ۲۴۵) سوره يونس، آيه ۶۲.
- ۲۴۶) صحيح بخارى، ج ۱، ص ۴۳۸ و ۴۳۹؛ صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۰۷.
- ۲۴۷) صحيح بخارى، ج ۱، ص ۴۳۷، باب من جلس عند المصيبة يعرف فيه الحزن؛ صحيح مسلم، ج ۲، ص ۶۱۴.
- ۲۴۸) صحيح بخارى، ج ۱، ص ۴۳۷.
- ۲۴۹) سير اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۸.
- ۲۵۰) مسند طيالسى، ج ۱، ص ۲۱۷.
- ۲۵۱) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱۰؛ المعجم الأوسط، بيهقى، ج ۴، ص ۳۶۵؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۳۶۶.
- ۲۵۲) حلية الاولياء، ج ۱، ص ۲۰۷؛ شعب الايمان، بيهقى، ج ۷، ص ۳۷۸.
- ۲۵۳) منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.
- ۲۵۴) صحيح بخارى، ج ۴، ص ۱۵۴۹؛ صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰؛ صحيح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۱۵۳.
- ۲۵۵) سوره مجادله، آيه ۱.
- ۲۵۶) سنن ابى داود، ج ۲، ص ۲۶۶.
- ۲۵۷) صحيح بخارى، ج ۳، ص ۱۱۳۳؛ صحيح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۹۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۶.
- ۲۵۸) صحيح بخارى، ج ۱، ص ۳۴۵.
- ۲۵۹) صحيح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۳۴۰.

- ۲۶۰) مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۱۲.
- ۲۶۱) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۰ و ۱۳۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۴.
- ۲۶۲) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۰۴؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۲۵.
- ۲۶۳) مسند احمد، ج ۵، ص ۴۰۲؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۱۷.
- ۲۶۴) صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۴۹.
- ۲۶۵) الترغیب و الترهیب، منذری، ج ۳، ص ۲۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۶۰.
- ۲۶۶) صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۲۷.
- ۲۶۷) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۲۲؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۳۳.
- ۲۶۸) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۲۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۷۶.
- ۲۶۹) سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۸.
- ۲۷۰) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۵۹۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۲.
- ۲۷۱) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۸؛ الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۹۹.
- ۲۷۲) مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۳؛ الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۱۴۴.
- ۲۷۳) منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۴.
- ۲۷۴) همان، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.
- ۲۷۵) الآحاد و المثانی، ج ۵، ص ۳۶۳.
- ۲۷۶) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.
- ۲۷۷) المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۸ و ج ۲۲، ص ۴۰۱.
- ۲۷۸) الذریه الطاهره، ج ۱، ص ۱۲۰.
- ۲۷۹) تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۵۶.
- ۲۸۰) ذخائر العقبی، ج ۱، ص ۳۹.
- ۲۸۱) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳.
- ۲۸۲) الکامل، ج ۲، ص ۳۵۱.
- ۲۸۳) تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۶۶، رقم ۱۳۲۱.
- ۲۸۴) سؤالات البرقانی، ج ۱، ص ۲۲.
- ۲۸۵) لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۳۵.
- ۲۸۶) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۶۱.
- ۲۸۷) سوره احزاب، آیه ۵۷.
- ۲۸۸) منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.
- ۲۸۹) صحیح بخاری، باب مناقب فاطمه علیها السلام.
- ۲۹۰) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۷.

- (۲۹۱) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.
- (۲۹۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۵.
- (۲۹۳) شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۰.
- (۲۹۴) اهل البيت عليهم السلام، توفیق ابوعلم، ص ۱۸۴.
- (۲۹۵) منهاج السنه، ج ۴، ص ۴۱.
- (۲۹۶) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۰.
- (۲۹۷) البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۳۵.
- (۲۹۸) كنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۲، رقم ۳۷۶۵۳.
- (۲۹۹) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۹؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۱.
- (۳۰۰) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۱.
- (۳۰۱) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵۷.
- (۳۰۲) فرائد السمطين، ج ۲، ص ۶۸.
- (۳۰۳) كنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۷؛ ذخائر العقبی، ص ۱۲۳.
- (۳۰۴) ترجمه امام الحسن علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۵.
- (۳۰۵) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۸.
- (۳۰۶) همان، کتاب اللباس؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۹.
- (۳۰۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۴؛ حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۳۵.
- (۳۰۸) مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۲؛ فیض القدير، ج ۳، ص ۴۱۵.
- (۳۰۹) سنن بیهقی، ج ۴، ص ۳۳۱؛ البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۳۷.
- (۳۱۰) البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۳۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۸۹؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۳۸.
- (۳۱۱) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۹.
- (۳۱۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۸.
- (۳۱۳) همان.
- (۳۱۴) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۷.
- (۳۱۵) مسند احمد، ج ۹، ص ۲۳۲، رقم حدیث ۹۴۷۸.
- (۳۱۶) صواعق المحرقة، ص ۸۲.
- (۳۱۷) سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۵۳.
- (۳۱۸) الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۳۶۹.
- (۳۱۹) الفصول المهمه، ص ۱۵۵.
- (۳۲۰) سوره احزاب، آیه ۴۵.
- (۳۲۱) سوره هود، آیه ۱۰۳.
- (۳۲۲) نور الابصار، ص ۱۴۰.
- (۳۲۳) علموا اولادکم محبته آل بيت النبي صلى الله عليه وآله، ص ۱۲۴.

- (۳۲۴) الفصول المهمة، ص ۱۵۷.
- (۳۲۵) ترجمه امام حسن علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۱۴۳.
- (۳۲۶) پیشین، ص ۱۴۸؛ البداية و النهاية، ج ۸ ص ۳۸.
- (۳۲۷) ترجمه امام حسن علیه السلام، ابن عساکر، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.
- (۳۲۸) البداية و النهاية، ج ۸ ص ۳۷ و ۳۸.
- (۳۲۹) وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۲، ص ۶۸.
- (۳۳۰) عقد الفريد، ج ۲، ص ۲۲۰.
- (۳۳۱) الفصول المهمة، ص ۱۸۳.
- (۳۳۲) ربيع الابرار، ص ۲۱۰.
- (۳۳۳) صفة الصفوة، ج ۱، ص ۳۲۱؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۰، چاپ مصر.
- (۳۳۴) الإستيعاب، ج ۱، ص ۳۹۳.
- (۳۳۵) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۱.
- (۳۳۶) نظم درر السمطين، زرندي، ص ۲۰۹.
- (۳۳۷) وسیلة المآل، حضرمی، ص ۱۸۳.
- (۳۳۸) صحيح بخارى، ج ۵، ص ۳۳، كتاب فضائل الصحابه، باب مناقب الحسن و الحسين.
- (۳۳۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۶.
- (۳۴۰) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۷.
- (۳۴۱) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳، رقم ۳۸۶۱.
- (۳۴۲) المعجم الكبير، ج ۲۲، ص ۲۷۴؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۶۲؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۵۰.
- (۳۴۳) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.
- (۳۴۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷.
- (۳۴۵) ذخائر العقبی، ص ۱۲۶.
- (۳۴۶) کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۰؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۱.
- (۳۴۷) اسد الغابه، ج ۳، ص ۵.
- (۳۴۸) نظم درر السمطين، زرندي، ص ۲۰۸؛ البداية و النهاية، ج ۸ ص ۲۲۵.
- (۳۴۹) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷.
- (۳۵۰) الاصابة، ج ۱، ص ۳۳۳.
- (۳۵۱) همان.
- (۳۵۲) کامل سليمان، حسن بن علی علیهما السلام، ص ۱۷۳.
- (۳۵۳) کامل سليمان، حسن بن علی علیهما السلام، ص ۱۴۷.
- (۳۵۴) الاصابة، ج ۱، ص ۳۳۵.
- (۳۵۵) تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۲۹۹.
- (۳۵۶) نظم درر السمطين، ص ۲۰۸.

- ۳۵۷) مرآة الجنان، ج ۱، ص ۱۳۱.
- ۳۵۸) تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۳۹.
- ۳۵۹) ابوالشهداء، ص ۱۹۵.
- ۳۶۰) علموا أولادکم محبته آل بیت النبى، ص ۱۳۳.
- ۳۶۱) اعلام النساء، ج ۱، ص ۲۸.
- ۳۶۲) منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۶۸ و ۱۶۹.
- ۳۶۳) تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۰؛ المستدرک على الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.
- ۳۶۴) کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۸۱.
- ۳۶۵) ترجمه امام حسین علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۴۵.
- ۳۶۶) کفایه الطالب، ص ۳۴۱.
- ۳۶۷) همان، به نقل از طبرانی.
- ۳۶۸) المستدرک على الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.
- ۳۶۹) المستدرک على الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.
- ۳۷۰) همان.
- ۳۷۱) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۰.
- ۳۷۲) تحفه الاحوذی بشرح صحیح الترمذی، ج ۱۰، ص ۲۷۲.
- ۳۷۳) سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۲، ص ۴۲۳ - ۴۲۶.
- ۳۷۴) همان، ص ۴۲۴.
- ۳۷۵) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.
- ۳۷۶) الصحیح المسند من فضائل الصحابه، ص ۲۵۷.
- ۳۷۷) تهذیب خصائص الامام على علیه السلام، ص ۹۹، ح ۱۲۴.
- ۳۷۸) خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، تحقیق آل زهوی، ص ۱۰۷، ح ۱۴۰.
- ۳۷۹) مسند احمد با تحقیق حمزه احمد الزین، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۹۵ و ۲۰۴ و ۲۵۹.
- ۳۸۰) صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۱۳؛ مؤسسه الرساله.
- ۳۸۱) تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۸۶؛ فیض القدر، ج ۳، ص ۵۵۰؛ الانساب، ج ۳، ص ۴۷۷.
- ۳۸۲) تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.
- ۳۸۳) الضعفاء الكبير، ص ۱۶۶.
- ۳۸۴) دیوان الضعفاء و المتروکین، ص ۳۳۲.
- ۳۸۵) تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام على علیه السلام، ج ۲، ص ۶۵.
- ۳۸۶) طبقات المدلسین، ص ۲۷.
- ۳۸۷) ر.ک: میزان الاعتدال، تهذیب التهذیب و لسان المیزان ترجمه محمد بن کثیر.
- ۳۸۸) نصب الرايه، ج ۳، ص ۱۵۵؛ تحقیق الغایه، ص ۳۰۹؛ طبقات المدلسین، ابن حجر، ص ۱۶.
- ۳۸۹) الکفایه، خطیب بغدادی، ص ۳۵۵، به نقل از شعبه بن الحجاج.

- (۳۹۰) تهذيب التهذيب، ج ۳، ص ۲۰۵.
- (۳۹۱) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۶ - ۳۸.
- (۳۹۲) طبقات المدلسين، ص ۲۰.
- (۳۹۳) سلسله الاحاديث الضعيفه، البانى، ج ۳، ص ۶۶.
- (۳۹۴) سلسله الاحاديث الضعيفه، البانى، ج ۳، ص ۶۶.
- (۳۹۵) كتاب المجروحين، ج ۱، ص ۲۲۴.
- (۳۹۶) وكيع، اخبار القضاة، ج ۲، ص ۴۲۱ - ۴۲۶.
- (۳۹۷) همان، ص ۴۲۷.
- (۳۹۸) شرح ابن ابى الحديد، ج ۱۷، ص ۶۶.
- (۳۹۹) صحيح مسلم با شرح نووى، ج ۱، ص ۹۷.
- (۴۰۰) كتاب المجروحين، ج ۱، ص ۲۱۶.
- (۴۰۱) تقريب التهذيب، ج ۱، ص ۱۴۱.
- (۴۰۲) تحقيق الغايه بترتيب الرواه المترجم لهم فى نصب الرايه، ص ۱۲۰.
- (۴۰۳) تذكرة الموضوعات، ص ۲۴۸.
- (۴۰۴) تهذيب التهذيب، ج ۶، ص ۳۶۹.
- (۴۰۵) موارد الضمان الى زوائد ابن حبان، ص ۵۳۸.
- (۴۰۶) ميزان الاعتدال، ج ۱، ص ۶۶۹؛ لسان الميزان، ج ۲، ص ۴۱۱؛ المغنى، ذهبى، ص ۲۱۵.
- (۴۰۷) مسند احمد، ج ۱، ص ۸۰.
- (۴۰۸) المغنى، ص ۳۵۵؛ ديوان الضعفاء، ص ۱۷۵.
- (۴۰۹) ميزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۹۲.
- (۴۱۰) قانون الموضوعات، ص ۲۴۹.
- (۴۱۱) تاريخ بغداد، ج ۵، ص ۳۰۷.
- (۴۱۲) كتاب المجروحين، ج ۳، ص ۱۲۴.
- (۴۱۳) ميزان الاعتدال، ج ۴، ص ۴۰۰.
- (۴۱۴) ديوان الضعفاء و المتروكين، ص ۳۳۹.
- (۴۱۵) المغنى، ص ۱۹۶.
- (۴۱۶) تهذيب التهذيب، ج ۱، ص ۴۴۱.
- (۴۱۷) تاريخ بغداد، ج ۱۰، ص ۱۹۲.
- (۴۱۸) ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۶.
- (۴۱۹) همان.
- (۴۲۰) تهذيب التهذيب، ج ۱۱، ص ۴۳۴.
- (۴۲۱) تهذيب التهذيب، ج ۵، ص ۸؛ كتاب المجروحين، ج ۲، ص ۸؛ الاحكام، ابن حزم، ج ۷، ص ۱۰۱؛ المحلى، ج ۱۱، ص ۲۷۶؛ ميزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۴۰؛ تاريخ بخارى (الكبير)، ج ۴، ص ۳۵۰.

- (۴۲۲) موضح اوهام الجمع و التفریق، ج ۲، ص ۱۷۸، چاپ حیدرآباد.
- (۴۲۳) ر.ک: المجروحین، ابن حبان؛ میزان الاعتدال، ذهبی.
- (۴۲۴) لسان المیزان، ج ۳، ص ۴۲۷.
- (۴۲۵) پیشین.
- (۴۲۶) میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۹۶.
- (۴۲۷) میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۷۱.
- (۴۲۸) کتاب المجروحین، ج ۳، ص ۱۱۱.
- (۴۲۹) تهذیب التهذیب، ترجمه اصبح بن فرج.
- (۴۳۰) کتاب المجروحین، ج ۲، ص ۱۰۴.
- (۴۳۱) دیوان الضعفاء و المتروکین، ص ۲۵۶.
- (۴۳۲) علل الحدیث، ج ۲، ص ۳۸۲، چاپ سلفیہ مصر.
- (۴۳۳) المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۸۵ و ۸۶.
- (۴۳۴) الزوائد، ج ۸، ص ۱.
- (۴۳۵) کتاب المجروحین، ج ۳، ص ۴۸.
- (۴۳۶) میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۷۹؛ الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۴۱.
- (۴۳۷) تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۴۸۸.
- (۴۳۸) سنن ترمذی، ج ۴، ص ۶۸۳؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۳۵؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۹۸.
- (۴۳۹) التاج الجامع للأصول، ج ۵، ص ۳۷۵.
- (۴۴۰) لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹ و ۳۲۰.

۴۴۱ تا ۵۹۰

- (۴۴۱) الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۵۳.
- (۴۴۲) الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۵۵.
- (۴۴۳) الفتاوی الحدیثیة، ص ۱۱۴.
- (۴۴۴) الحاوی فی سیرة الطحاوی، ص ۲۶.
- (۴۴۵) الرسائل الغماریة، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.
- (۴۴۶) التنبيه و الرد، سقاف، ص ۷.
- (۴۴۷) التوفیق الربانی فی الرد علی ابن تیمیہ، ص ۸۵.
- (۴۴۸) المقالات السنیة، ص ۲۰۰.
- (۴۴۹) نحو انقاذ التاريخ الاسلامی، ص ۳۵.
- (۴۵۰) منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۰۴.
- (۴۵۱) سلسله الاحادیث الصحیحة، رقم حدیث ۲۲۲۳.
- (۴۵۲) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۴، ح ۱۴۷۳۷.

- (۴۵۳) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸، ح ۴۶۴۰.
- (۴۵۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۵، ح ۴۶۵۷؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۱۵۹۹.
- (۴۵۵) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱۶؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۴۰۱، ح ۱۸۵۰۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸، ح ۴۵۷۶.
- (۴۵۶) کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱، ح ۳۲۸۹۹.
- (۴۵۷) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۱، ح ۸۸۳۲؛ طبقات الحنابلہ، ج ۱، ص ۳۲۰.
- (۴۵۸) مناقب خوارزمی، ص ۳۲۳، ح ۳۳۰.
- (۴۵۹) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۸۸، ح ۸۸۸.
- (۴۶۰) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۰، ح ۱۳۱، کتاب الایمان؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۰۱، ح ۳۷۳۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۶۴۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲، ح ۱۱۴.
- (۴۶۱) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۴۹، ح ۳۷۱۷؛ المصنّف، ابن ابی شیبہ، ج ۱۲، ص ۷۷، ح ۱۲۱۶۳.
- (۴۶۲) الرياض النضره، ج ۳، ص ۱۶۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۶، ح ۳۶۳۴۶.
- (۴۶۳) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۳، ح ۳۷۱۷.
- (۴۶۴) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۸۵، ح ۸۸۱۷.
- (۴۶۵) منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۷۹.
- (۴۶۶) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۱۱۲؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۸۸، ح ۳۲۲.
- (۴۶۷) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۱۶۸۰؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۳۳۲.
- (۴۶۸) سوره نساء، آیه ۲۰.
- (۴۶۹) سیره عمر، ص ۱۳۷؛ درّ المنثور، ج ۲، ص ۴۶۶؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۲۳۳.
- (۴۷۰) الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۵۵۹، ح ۳۸۹۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۷۰.
- (۴۷۱) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۶۲۸، ح ۱۶۸۲؛ عمدۀ القاری، ج ۹، ص ۲۴۰.
- (۴۷۲) سنن بیهقی، ج ۲، ص ۳۴۷ و ۳۸۱؛ المصنّف، عبدالرزاق، ج ۲، ص ۱۲۲، ح ۲۷۴۸.
- (۴۷۳) مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۳۸۹.
- (۴۷۴) صحیح مسلم، ج ۴، ص ۳۶۱، ح ۳۶، کتاب الآداب؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۲۷، ح ۱۹۵۶.
- (۴۷۵) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۹۳، ۵۵۱، ح ۲۱۲۸ و ۳۰۹۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۲۱۰، ح ۴۸۶۹.
- (۴۷۶) المصنّف، ابن ابی شیبہ، ج ۹، ص ۴۸۶ و ۴۸۷، ح ۸۲۰۶ و ۸۲۱۱.
- (۴۷۷) کنز العمال، ج ۹، ص ۶۶۸، ح ۲۷۹۰۵.
- (۴۷۸) المصنّف، ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۱۰۲؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۹۱.
- (۴۷۹) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۹۶، ح ۱۸۷۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۱۳، ح ۱۷۹.
- (۴۸۰) سوره بقره، آیه ۲۳۳.
- (۴۸۱) سوره احقاف، آیه ۱۵.
- (۴۸۲) سوره لقمان، آیه ۱۴.
- (۴۸۳) المصنّف، عبدالرزاق، ج ۷، ص ۳۵۰، ح ۱۳۴۴۴؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۴۴۲.
- (۴۸۴) سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۴۰، ح ۴۳۹۹ و ۴۴۰۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵۹، ح ۲۰۴۲؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۸، ح

- ۲۳۵۱؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۲۱.
- ۴۸۵) الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۴۳؛ ذخائرالعقبی، ص ۸۰.
- ۴۸۶) منهاج السنة، ج ۴، ص ۳۶۵.
- ۴۸۷) همان، ج ۶، ص ۵۵.
- ۴۸۸) شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ج ۲، ص ۶۵۴ - ۶۶۴.
- ۴۸۹) رأس الحسین، ص ۲۰۷.
- ۴۹۰) مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۵۹.
- ۴۹۱) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲.
- ۴۹۲) البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۹.
- ۴۹۳) الخطط، مقریزی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹.
- ۴۹۴) البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۲۲.
- ۴۹۵) تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۷.
- ۴۹۶) مرآة الزمان، ج ۸، ص ۴۹۶؛ صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۳۴.
- ۴۹۷) شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۹.
- ۴۹۸) مقدمه ابن خلدون، ص ۱۸۱.
- ۴۹۹) مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷.
- ۵۰۰) تذكرة الخواص، ص ۲۶۰.
- ۵۰۱) كتاب الفتوح ج ۵ ص ۲۵۲
- ۵۰۲) كامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۵۴؛ كتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۲.
- ۵۰۳) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۸.
- ۵۰۴) كامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۰۹.
- ۵۰۵) رأس الحسین علیه السلام، ص ۲۰۷؛ الوصیة الكبرى، ص ۲۰۶.
- ۵۰۶) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۰ و ۱۱.
- ۵۰۷) كامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۵۴؛ كتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۲.
- ۵۰۸) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۶؛ كامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸.
- ۵۰۹) كامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸.
- ۵۱۰) تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸.
- ۵۱۱) تذكرة الخواص، ص ۲۳۵.
- ۵۱۲) منهاج السنة، ج ۲، ص ۲۲۶.
- ۵۱۳) كامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۰۹.
- ۵۱۴) كامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۴.

- (۵۱۵) سؤال فی یزید و معاویه، ص ۱۶.
- (۵۱۶) الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، جزء ۵، ص ۱۸.
- (۵۱۷) تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۸.
- (۵۱۸) الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، ج ۵، ص ۸۹.
- (۵۱۹) تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۳.
- (۵۲۰) الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، ج ۵، ص ۱۳۵.
- (۵۲۱) همان، ص ۱۳۶.
- (۵۲۲) تذکره الخواص، ص ۲۹۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.
- (۵۲۳) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۹.
- (۵۲۴) الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۵۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۰.
- (۵۲۵) منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۷۵ و ۵۷۶.
- (۵۲۶) لسان العرب، ماده حرر.
- (۵۲۷) عیون الاخبار، ابن قتیبہ، ج ۱، ص ۲۳۸.
- (۵۲۸) تجارب الأمم، ج ۲، ص ۷۹.
- (۵۲۹) طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸.
- (۵۳۰) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ عقد الفرید، ج ۵، ص ۱۳۵.
- (۵۳۱) الفتوح، ج ۳، ص ۱۷۹.
- (۵۳۲) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۳۳.
- (۵۳۳) همان.
- (۵۳۴) تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.
- (۵۳۵) تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷.
- (۵۳۶) مقتل ابی مخنف، ص ۲۰۰.
- (۵۳۷) نهایه الارب، ج ۶، ص ۲۱۶.
- (۵۳۸) همان.
- (۵۳۹) المعارف، ص ۳۴۵.
- (۵۴۰) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۰۶.
- (۵۴۱) وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۷.
- (۵۴۲) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۷.
- (۵۴۳) همان؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷.
- (۵۴۴) کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۴؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۷.
- (۵۴۵) الامامه و السیاسه، ج ۲، ص ۹؛ المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۴۶.
- (۵۴۶) الفتوح، ج ۳، ص ۱۷۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۷۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱.
- (۵۴۷) الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰.

(۵۴۸) كامل ابن اثير، ج ۴، ص ۱۱۲؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۸.

(۵۴۹) تاريخ طبرى، ج ۴، ص ۳۷۱؛ اخبار الطوال، ص ۳۱۰.

(۵۵۰) كامل ابن اثير، ج ۴، ص ۵۶.

(۵۵۱) تاريخ العرب، ج ۱، ص ۲۴۸.

(۵۵۲) اخبار الطوال، ص ۳۱۰؛ كامل ابن اثير، ج ۴، ص ۱۱۲؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰.

(۵۵۳) الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۱.

(۵۵۴) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۷.

(۵۵۵) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۸؛ الاعلام، ج ۴، ص ۲۳۴.

(۵۵۶) الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۱؛ اخبار الطوال، ص ۳۱۰؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۹.

(۵۵۷) وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۰.

(۵۵۸) الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

(۵۵۹) همان، ج ۲، ص ۱۰.

(۵۶۰) الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۱؛ كامل ابن اثير، ج ۴، ص ۱۷.

(۵۶۱) الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۱۰؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۱؛ البدء و التاريخ، ج ۶، ص ۱۴؛ وفيات الاعيان، ج ۶، ص ۲۷۶؛ تاريخ

الخلفاء، ص ۲۰۹.

(۵۶۲) كامل ابن اثير، ج ۴، ص ۱۱۳.

(۵۶۳) الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۵.

(۵۶۴) اخبار الطوال، ص ۳۱۴.

(۵۶۵) الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۲۰.

(۵۶۶) همان، ج ۱، ص ۲۱۶؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۴۲.

(۵۶۷) تاريخ الخلفاء، ص ۲۰۹؛ سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸.

(۵۶۸) الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۸.

(۵۶۹) تذكرة الخواص، ص ۲۵۹ و ۲۶۰؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۴۲؛ تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۳۱۶.

(۵۷۰) الفتوح، ج ۲، ص ۱۸۲.

(۵۷۱) نهاية الارب، ج ۶، ص ۲۲۷.

(۵۷۲) همان.

(۵۷۳) المعارف، ص ۱۸۷.

(۵۷۴) وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۳.

(۵۷۵) نهاية الارب، ج ۶، ص ۲۲۷.

(۵۷۶) حلية الاولياء، ج ۱، ص ۳۶۹.

(۵۷۷) نسب قريش، ص ۳۸۴.

(۵۷۸) منهاج السنة، ج ۴، ص ۵۷۷.

(۵۷۹) كامل ابن اثير، ج ۳، ص ۳۱۶؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۴۶؛ تاريخ طبرى، ج ۴، ص ۳۸۱ و ۳۸۲.

- (۵۸۰) الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۱۲؛ شذرات الذهب، ابن عماد حنبلي، ج ۱، ص ۲۸۷.
- (۵۸۱) تاريخ الخلفاء، ص ۲۰۹؛ اخبار مكة، ازرقى، ج ۱، ص ۲۰۲.
- (۵۸۲) تفسير روح المعاني، ج ۲۶، ص ۷۳.
- (۵۸۳) مقدمه ابن خلدون، ص ۲۵۴.
- (۵۸۴) شرح عقائد نسفيه، ص ۱۸۱.
- (۵۸۵) رسائل جاحظ، ص ۲۹۸.
- (۵۸۶) الفتنة الكبرى، ج ۲، ص ۲۶۵.
- (۵۸۷) الوصية الكبرى، ابن تيميه، ص ۵.
- (۵۸۸) منهاج السنة، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸.
- (۵۸۹) منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۶.
- (۵۹۰) همان، ج ۷، ص ۲۶۰.

۶۱۹۵۹۱

- (۵۹۱) منهاج السنة، ج ۷، ص ۵۷ - ۵۹.
- (۵۹۲) منهاج السنة، ج ۴، ص ۳۹۳.
- (۵۹۳) تاريخ ابن عساكر، ج ۷، ص ۳۳۹؛ كفاية الطالب، ص ۱۷۳، باب ۳۸.
- (۵۹۴) مسند ابى يعلى، ج ۳، ص ۱۹۴، ح ۱۶۲۳؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۸.
- (۵۹۵) تاريخ ابن عساكر، ج ۱۲، ص ۳۷۰؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۳، ح ۳۲۹۷۰.
- (۵۹۶) تاريخ بغداد، ج ۸، ص ۳۴۰، رقم ۴۴۴۷؛ تاريخ ابن كثير، ج ۷، ص ۳۳۸.
- (۵۹۷) مستدرک حاكم، ج ۳، ص ۱۵۰، ح ۴۶۷۴؛ الخصائص الكبرى، سيوطى، ج ۲، ص ۲۳۵.
- (۵۹۸) المعجم الكبير، ج ۱۰، ص ۹۱، ح ۱۰۰۵۴؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۳۸.
- (۵۹۹) مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۸؛ مسند ابى يعلى، ج ۱، ص ۳۹۷، ح ۵۱۹.
- (۶۰۰) مناقب خوارزمى، ص ۱۷۵، ح ۲۱۲.
- (۶۰۱) تاريخ ابن كثير، ج ۷، ص ۳۳۸؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۹۲، ح ۳۱۵۵۳.
- (۶۰۲) تاريخ مدينة دمشق، ج ۱۲، ص ۳۶۷؛ البداية و النهاية، ج ۷، ص ۳۳۷.
- (۶۰۳) تاريخ ابن كثير، ج ۷، ص ۳۳۹؛ كنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۰، ح ۳۶۳۶۱؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۹۸.
- (۶۰۴) مسند احمد، ج ۷، ص ۵۳۷، ح ۲۶۶۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۲۴؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۹۹۵؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۹۶، ح ۳۱۲۰۵.
- (۶۰۵) شرح ابن ابى الحديد، ج ۱۳، ص ۱۸۳، شرح خطبه ۲۸۳.
- (۶۰۶) منهاج السنة، ج ۷، ص ۱۵۳.
- (۶۰۷) منهاج السنة، ج ۵، ص ۴۷.
- (۶۰۸) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۰؛ خصائص نسائي، ص ۳۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۱.
- (۶۰۹) مشكل الآثار، ج ۱، ص ۳۵۱.

- ۶۱۰) منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۳۸ - ۲۴۲.
- ۶۱۱) همان، ج ۴، ص ۱۳۰.
- ۶۱۲) همان، ج ۳، ص ۴۰۴.
- ۶۱۳) المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۸۰.
- ۶۱۴) تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۷۱ و ج ۸، ص ۲۸۰.
- ۶۱۵) تفسیر فخر رازی، ذیل آیه.
- ۶۱۶) تفسیر خازن، ذیل آیه.
- ۶۱۷) در المنثور، ذیل آیه.
- ۶۱۸) تاریخ ابی الفداء، ج ۳، ص ۱۱۵.
- ۶۱۹) مسند احمد، ج ۲، ص ۳۸۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۰.

مخالفت و هابیت با قرآن و سنت

مشخصات کتاب

نویسنده: عمر عبد السلام
ناشر: مرکز نشر اعتقادات

وهابیها مشرکند، زیرا می گویند: خداوند دارای جسم است

در همه ادیان الهی - خصوصاً اسلام - توحید مهمترین اصل است. خداوند متعال، پیامبران را برانگیخت و سرلوحه دعوت آنان را تبلیغ یکتاپرستی و تبیین توحید قرارداد. این اصل، در قرآن و سنت پیامبر (ص) به روشنی تبیین شده است و هر مسلمانی باید، توحید را از این منابع زلال بگیرد تا در اعتقادات و اندیشه های وهابیون نشان می دهد که آنان در این اصل اساسی به کلی از قرآن و سنت دور افتاده اند و خدا را با اوصافی که محکومات قرآن و سنت معرفی می کند ((۱)) قبول ندارند.

به اعتقاد آنان، خداوند در بالای عرش و یا در آسمان، محدود و محاط بوده و محتاج به مکان است ((۲)) ابن تیمیّه، رهبر وهابیها، در کتابهایش به این اعتقادات اعتراف نموده و به آیات متشابه قرآن و احادیثی مجعول متوسل گشته و از محکومات قرآن و احادیث قطعی نبوی چشم پوشی کرده است.

او در اثبات عقایدش به این حدیث متوسل شده است که می گوید: خدا هر شب و یا آخر هر شب از عرش به زمین فرود می آید و صبح آن شب، به عرش برمی گردد ((۳)) در حالی که شب در زمین دائمی است، یعنی هر لحظه، مکانی در حال شب شدن و مکانی در حال صبح شدن است و همیشه نصف کره زمین شب است و قسمتی از کره زمین، ثلث آخر شب است.

اگر خدا محدود و محاط در عرش باشد و برای یک بار هم به زمین فرود بیاید دیگر برای همیشه در زمین باقی می ماند چون شب و ثلث آخر شب در زمین تا قیامت برقرار است.

و لحظه ای نیست که شب یا ثلث آخر شب در کره زمین تمام شود و نباشد در نتیجه این حدیث، خودش را تکذیب می کند، زیرا ممکن نیست خداوند هر شب به زمین بیاید و صبح آن شب به عرش برگردد و اگر مقصود این است که خداوند یکبار به زمین می

آید و دیگر به عرش برنمی‌گردد و یا اینکه لااقل تا قیامت برنمی‌گردد، باز هم عرش از وجود خدا خالی می‌گردد. در حالی که به اعتقاد وهابیه‌ها، خدا در عرش است به هر حال، ابن تیمیه و پیروانش در کتاب خود به این عقیده که از آن یهودیان در خداشناسی است، اعتراف و افتخار می‌کند و این شاید عجیب نباشد.

چون آنها یهودیان را موحد می‌دانند و ذبیحه (قربانی) آنها را حلال می‌دانند ((۴)).

آنان به قدری به انحراف عقیده دچار گشته‌اند که حتی برای اثبات اعتقادشان به اعتقادات فرعون تمسک می‌جویند (به این صورت که می‌گویند: از آنجا که فرعون معتقد بود که خدای موسی در آسمان است و لذا به وزیرش هامان دستور داد چیزی برای بسازد تا بتواند به آسمان برود و خدای موسی را در آنجا ببیند.

پس خدا در عرش است اگر کسی بگوید خدا همچون انسان است، یعنی محدود و محتاج به مکان است، به شهادت آیات محکمات قرآن، کافر است.

جریری در کتاب خود به نام الفقه علی المذاهب الاربعه اعتقاد به جسمیت خداوند و آنچه را مستلزم اعتقاد به تجسم باشد موجب کفر و معتقد به آن را کافر و مشرک می‌داند البته عجیب این است که ابن تیمیه خودش می‌گوید: اعتقاد به اینکه خداوند جسم دارد موجب ارتداد نمی‌شود، زیرا قرآن و سنت و ائمه مذاهب نگفته‌اند که خداوند جسم نیست سرانجام همین نظرات ((۵)) مشرکانه وی درباره خدا و انکارش نسبت به مقام رسول الله باعث شد که به حکم قضات حنفی، مالکی و شافعی دستگیر گردید و در زندان محبوس گشت تا مرد، در حکمی که درباره او از طرف سلطان مسلمین صادر شده آمده است: وکان الشقی ابن تیمیه فی هذه المدة قد بسط لسان قلمه، و مد عنان کلمه، و نص فی کلامه علی امور ومنکرات، و اتی فی ذلک بما انکره ائمة الاسلام، و انعقد علی خلافه اجماع العلماء الاعلام، و خالف فی ذلک علماء عصره وفقهاء شامه و مصره، و علمنا انه استخف قومه فاطاعوه، حتی اتصل بنا انهم صرحوا فی حق الله بالتجسیم ...

وهابیه فضائل انبیاء و اولیاء را که قرآن می‌گوید منکرند

وهابیه‌ها، علم و قدرت و فضایی را که خداوند به اولیاء خاص خود داده، انکار می‌کنند.

آنان به هیچ رو نمی‌پذیرند که خداوند به کسی قدرتی بدهد که به اذن خدا مریض را شفا دهد، یا از داخل خانه‌های مردم خبر دهد و یا تخت پادشاهی را در یک چشم به هم زدن احضار کند و یا زبان مورچگان و پرندگان را بفهمند و با آنها صحبت کند و یا همچون حضرت مریم از آینده طفل که در رحم دارد با خبر باشد، یا همچون پیامبر (ص) و علی از حوادث آینده خبر دهند و یا... حال آنکه قرآن برای انبیاء و اولیاء خدا، علم و توانائی خارق العاده و فضایل بسیاری را ذکر می‌کند که ما به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم: ۱- درباره حضرت داود و سلیمان می‌فرماید: ولقد آتینا داود منافضالا یاجبال اوبی معه والطیر والناله الحدید ان اعمل سابغات و قدر فی السرد و اعملوا صالحا انی بما تعملون بصیر و سلیمان الریح غدوها شهر و رواحها شهر و اسلنا له عین القطر و من الجن من یعمل بین یدیه باذن ربه و من یزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قدور راسیات اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور ((۶)) و داود را از سوی خود فضیلتی دادیم که ای کوهها و ای پرندگان با او هم آواز شوید و آهن را برایش نرم کردیم، که زره‌های بلند بسازد و در بافتن زره اندازه‌ها را نگهدار و کارهای شایسته کنید که من به کارهایتان بصیرم و باد را مسخر سلیمان کردیم، بامدادان یک ماهه راه می‌رفت و شبانگاه یک ماهه راه، و چشمه مس را برایش جاری ساختیم و گروهی از دیوها به فرمان پروردگارش برایش کار می‌کردند و هر که از آنان سر از فرمان ما می‌پیچید به او عذاب آتش سوزان را می‌چشانیدیم برای او هر چه که می‌خواست از بناهای بلند و تندیسها و کاسه‌هایی چون حوض و دیگرهای مهم برجای می‌ساختند.

ای خاندان داود، برای سپاسگزاری کاری کنید و اندکی از بندگان من سپاسگزارند ۲ - در سوره دیگری خداوند متعال درباره حضرت سلیمان می فرماید: (وحشر لسلیمان جنوده من الجن والانس والطیر فهم یوزعون). ((۷)) سپاهیان سلیمان از جن و آدمی و پرنده گرد آمدند و آنها به صف می رفتند ۳ - درباره حضرت عیسی می فرماید: (ويعلمه الكتاب والحكمة والتوراة والانجيل ورسولا الی بنی اسرائیل انی قد جئتکم بیه من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئۃ الطیر فانفخ فیہ فیکون طیرا باذن اللہ و ابریء الا- کمه والابرص و اءحیی الموتی باذن اللہ و اءنبئکم بما تاء کلون وما تدخرون فی بیوتکم ان فی ذلک لایۃ لکم ان کنتم مؤمنین). ((۸)) خداوند به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد.

و بر بنی اسرائیل وی را به رسالت می فرستد که: من با معجزه ای از پروردگارتان نزد شما آمده ام برایتان از گل چیزی چون پرنده می سازم و در آن می دمم. به اذن خدا پرنده ای شود.

و کور مادرزاد و برص گرفته را شفا می دهم و به فرمان خدا مرده را زنده می کنم و به شما می گویم که چه خورده اید و در خانه های خود چه ذخیره کرده اید اگر از مؤمنان باشید اینها برای شما نشانه های حقانیت من است توسل مردم به حضرت عیسی بدین خاطر بود که عقیده داشتند خداوند به او قدرتی عطا فرموده که می تواند بیماران را شفا دهد یعنی او را پیامبر و بنده خالص خدا می دانستند و بخاطر همین عبودیت و بندگی است که آن حضرت به چنین علم و قدرتی از جانب خداوند دست یافت و البته که این شرک نیست، بلکه عین توحید است. شرک آن است که این قدرت را از خود آن حضرت بدانیم و نه از خدا

علم انبیاء و اولیاء در قرآن و سنت

خداوند متعال به برگزیدگان و بندگان خالص درگاه خود، غیر از قدرت به هر اندازه که بخواهد، علم و آگاهی هم عطا می کند.

نمونه هایی از این بندگان را که علم لدنی داشتند، قرآن شریف ذکر کرده است که به آنها و مواردی دیگر اشاره می کنیم ۱ - مستثنی در آیه: (یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء). ((۹)) آنچه را که پیش رو و آنچه را که پشت سرشان است می داند و به علم او جز آنچه خودخواهد احاطه نتوانند یافت ۲ - مستثنی در آیه: (عالم الغیب فلا یتظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول). ((۱۰)) او دانای غیب است و غیب خود را بر هیچکس آشکار نمی سازد.

مگر بر آن پیامبری که از او خشنود باشد ۳ - (ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک وما کنت لدیهم اذ اجمعوا امرهم وهم یمکرون). ((۱۱)) اینها خبرهای غیب است که به تو وحی کردیم و آن هنگام که با یکدیگر گرد آمده بودند و مشورت می کردند و حیلت می ساختند، تو در آنها نبودی ۴ - همسفر موسی از آینده آن کشتی و آن بچه ها خبر داشت: (فوجدنا عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما). ((۱۲)) و در آنجا بنده ای از بندگان ما را که رحمت خویش را بر او ارزانی داشته بودیم و خودبدو دانش آموخته بودیم، یافتند ۵ - داود و سلیمان علم لدنی داشتند.

از جمله، زبان پرنده گان، مورچگان، جنیان و... رامی دانستند: (ولقد آتینا داود و سلیمان علما و قالوا الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین و ورث سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء ان هذا لهو الفضل المبین). ((۱۳)) ما به داود و سلیمان دانش دادیم، گفتند: سپاس از آن خدایی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری داد.

و سلیمان، وارث داود شد و گفت: ای مردم، به ما زبان مرغان آموختند و از هر نعمتی ارزانی داشتند و این عنایتی است آشکار ۶ - حضرت مریم به علم لدنی دانست بدون شوهر فرزندان می شود و دانست سرنوشت بچه اش چیست؟! (اذ قالت الملائكة یا

مریم ان الله یبشرك بكلمة منه اسمه المسيح عیسی ابن مریم وجیها فی الدنيا والاخرة ومن المقربین ویکلم الناس فی المهد وكهلا ومن الصالحین قالت رب انی یتوکل علیّ ولم یمسسنی بشر قال كذلك الله یخلق ما یشاء اذا قضی امرنا فانما یقول له کن فیکون). ((۱۴)) فرشتگان گفتند: ای مریم، خدا تو را به کلمه خود بشارت می دهد، نام او مسیح، پسر مریم است، در دنیا و آخرت، آبرومند و از مقربان است.

با مردم همچنان که در بزرگی در گهواره سخن می گوید و از شایستگان است.

مریم گفت: ای پروردگار من، چگونه مرا فرزندی باشد، در حالی که بشر به من دست نزده است. گفت: بدین سان که خدا هر چه بخواهد می آفریند.

چون اراده چیزی کند به او گوید موجود شود، پس موجود می شود در روایت آمده است که به فاطمه زهراء نیز اخباری توسط ملائکه داده می شد و رسول خدا و علی بن ابی طالب نیز علم لدنی داشتند.

وقتی علی بن ابی طالب از حوادث آینده و آخرالزمان و حمله ترکان مغول و تاتار بر بلاد اسلامی و چگونگی این حمله خبر می داد. مردی کلبی از او سؤال کرد یا علی آیا تو علم غیب می دانی؟ علی از سخن آن مرد به خنده افتاد و گفت: ای مرد کلبی، این علم غیب نیست، این علم از راه تعلیم و تعلم است لیس هو بعلم غیب وانما هو تعلم من ذی علم... فعلم علمه الله نبیه فعلمنیه. یعنی این اخبار از آینده را که من می گویم از اخباری است که خداوند به پیغمبرش تعلیم فرموده و پیغمبر خدا نیز آنها را به من آموخته و من آن آموخته پیغمبر خدا را برای شما بیان می کنم.

اخبار رسول خدا و علی بن ابی طالب راجع به آینده و آخرالزمان در کتب معتبره به اسناد صحیح به طور متواتر آمده است. مثلا- رسول خدا از حوادث بعد از خودش تا حوادث آخرالزمان و قیام مهدی خبر داده و علی بن ابی طالب نیز از روی کار آمدن بنی امیه و بنی مروان و قتل عام آنها توسط بنی عباس و از حوادث پس از انقراض بنی عباس تا قیام مهدی آل محمد خبر داده است.

توسل و تبرک در قرآن و سنت

یکی دیگر از عقاید مسلم اسلامی، که وهابیان آن را انکار می کنند، توسل است.

مطابق عقیده این فرقه، توسل فرزندان یعقوب به آن حضرت برای استغفار در نزد خدا، توسل مسیحیان به حضرت عیسی برای شفای امراضشان، توسل بنی اسرائیل به موسی برای زنده شدن مقتول و معرفی قاتل و توسل هر شخصی یا امتی به پیغمبران و اولیاء شرک است ((۱۵)) پس طبق عقائد آنها تمام انبیاء و اولیاء خدا به خاطر تقریر و تایید چنین توسلاتی مشرک و کافرند در حالیکه در قرآن و روایات، موارد زیادی از توسلات انبیاء و اولیاء خدا آمده است که برخی از آنها را می آوریم:

توسل فرزندان یعقوب به آن حضرت

فرزندان یعقوب به آن حضرت متوسل شدند تا در پیشگاه خدا برای آنان استغفار کند (قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین) ((۱۶)).

گفتند: ای پدر، برای گناهان ما آموزش بخواه که ما خطاکار بوده ایم آنان در واقع آموزش خود را از خدا می خواستند نه از حضرت یعقوب، و فقط در این کار، حضرت یعقوب را واسطه قرار داده بودند.

زیرا یعقوب پیش خدا آبرومند بود و خداوند دعای او را رد نمی کرد در پی آن توسل، حضرت یعقوب فرمود: (قال سوف استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم). گفت: از پروردگارم برای شما آموزش خواهم خواست.

او آمرزنده و مهربان است

توسل امت موسی به آن حضرت

(واوحینا الی موسی اذ استسقاہ قومہ ان اضرب بعصاک الحجر فانجرت منه اثنتا عشرۃ عینا... ((۱۷)) (واذ استسقی موسی لقومہ فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانجرت منه اثنتا عشرۃ عینا). ((۱۸)) و چون قوم موسی از او آب خواستند به او وحی کردیم کہ عصایت را بر سنگ بزن، از آن سنگ، دوازده چشمه روان شد و هر گروه آبشخور خویش را شناخت.

افزون بر آنچه گذشت، در خصوص استشفاء و توسل به پیامبر (ص) روایات زیادی وجود دارد کہ صحابه رسول خدا در مهمترین مشکلاتشان به پیغمبر خدا متوسل می شدند، آب وضوی حضرت و نیز موی سر مبارکش را برای استشفاء با خود می بردند، و پیغمبر خدا هم این رفتار را تقریر و امضاء می فرمود.

و بلکه احیانا به شفا بودن آنها تصریح می نمود در اینجا برخی از این روایات و گزارشهای تاریخی را می آوریم: ۱ - بخاری از انس بن مالک نقل کرده است کہ: در عهد رسول خدا (ص) مردم مدینه دچار خشکسالی شدند.

در روز جمعه هنگامی کہ پیامبر خطبه می خواند، مردی برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، کشتزارها و چارپایان ما در شرف هلاکتند از خدا بخواه کہ ما را سیراب گرداند، پیامبر (ص) دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و دعا فرمود: انس می گوید: بقدری باران بارید کہ آب بر منازل ما هم جاری شد، جمعه دیگر همان مرد برخاست، و گفت: یا رسول الله خانه های ما در حال ویران شدن است، از خدا بخواه کہ باران بایستد.

پیامبر (ص) نگاهی به آسمان کرد، باران قطع شد و بر اطراف مدینه بارید ((۱۹)) یا رسول الله ان الله قد نصرک واعطاک واستجاب لک، وان قومک قد هلكوا، فادع الله ان یسقیهم. یا رسول الله، خداوند تو را یاری کرده و دعایت را مستجاب می کند. همانا قوم تو در حال هلاک شدن هستند.

از خدا بخواه کہ آنان را سیراب گرداند... ۲ - در صحیح بخاری از ابن عباس و انس بن مالک نقل شده است: ان عمر بن الخطاب کان اذا قحط اهل المدینه استسقی بالعباس ((۲۰)).

هنگامی کہ قحطی و خشکسالی پدید می آمد، عمر به عباس عموی پیامبر (ص) متوسل می شد تا او دعا کند و باران بیاید و عباس دعا کرد و باران زیادی آمد.

۳ - صحیح بخاری ذیل باب کنیة النبی (ص) از سعید بن عبد الرحمن روایت می کند کہ دیدم سائب بین یزید را در سن ۹۴ سالگی همچون جوانی معتدل پس او به من گفت این قدرت جوانی وقوت چشم و گوش را از دعای رسول اکرم دارم، زیرا من در کودکی مریض شدم خاله ام مرا پیش پیغمبر خدا برد و از آن حضرت خواست برای من دعا کند و دعا کرد.

۴ - صحیح مسلم در جلد هفتم در باب قرب النبی (ص) بالناس و تبرکهم به، از انس بن مالک روایت می کند کہ ام سلیم وقتی رسول الله در خانه او استراحت می کردند، عرق بدن آن حضرت را جمع می کرد برای استشفاء و تبرک جستن برای شفای کودکان، حضرت رسول وقتی بیدار شد فرمود: کار صحیحی می کنی.

(در مسند احمد از انس، ج ۳، ص ۲۲۶). ۵ - در کتاب تاریخ مدینه آمده است: در هنگام دفن مادر علی (ع)، پیامبر (ص) لحظه ای در قبر خوابید و پیراهن خود را هم از تن درآورد و امر فرمود کہ زیر صورت او بگذارید.

وقتی کہ از ایشان علت این کار را پرسیدند، فرمودند کہ پیراهن را به این خاطر گذاشتم کہ - اگر خدا بخواهد - آتش به او نرسد. اما خوابیدنم در قبر به این منظور بود کہ خداوند قبر او را وسیع گرداند.

۶ - صحیح مسلم در جلد هفتم در باب قرب النبی (ص) بالناس و تبرکهم به، از انس بن مالک نقل می کند کہ کارگران مدینه هر

صبح با جامه‌هایی از آب می آمدند تا رسول خدا با فروبردن دست در آنها آن آبها را تبرک کند و حضرت چنین می کرد حتی در روزهای بسیار سرد.

(در مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۷). ۷- صحیح مسلم در جلد هفتم در باب قرب النبی (ص) بالناس و تبرکهم به، از انس بن مالک روایت می کند که دیدم سلمانی سر رسول خدا را می تراشید و هر موی آن حضرت در دست یکی از صحابه بود که بدان تبرک می جست.

(در مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۷). ۸- در صحیح بخاری در کتاب لباس در باب القبه الحمراء من ادم، روایت می کند که ابو جحیفه می گوید رفتم پیش رسول خدا در قبه حمراء ادم و دیدم که بلال آب وضوی پیغمبر را بیرون آورد و مردم برای گرفتن قطره های آن با هم مسابقه می گذارند تا به آنها تبرک جویند.

نکته دیگر اینکه: فضایل انبیاء، همچون شفا دادن عیسی، که در آیات صریح قرآن و سنت صحیح نبوی بیان شدن، غیر قابل انکار است و اگر فرد وهابی از روی عمد و آگاهی آنها را انکار کند مرتد می گردد و زن او خودبخود جدا شده و باید عده وفات نگهدارد، مگر آنکه انکارش از روی جهل و نادانی باشد که نوع عوام آنها چنین هستند.

تبرک به پیراهن یوسف

(اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یات بصیرا). این جامه مرا ببرید و بر روی پدرم اندازید تا بینا گردد.

و همه کسان خود را نزد من بیاورید.

چون کاروان به راه افتاد پدرشان گفت: اگر مرا دیوانه نخوانید بوی یوسف می شنوم گفتند: به خدا سوگند که تو در همان ضلالت دیرینه خویش هستی، چون مژده دهنده آمد و جامه بر روی او انداخت بینا گشت.

وهابیها همچون مادیون منکر روح

ابن تیمیه و پیروانش، همچون مادیون، مردن را معدوم شدن می دانند و به گفته قرآن و سنت به اینکه ارواح مردگان از زنده گان شنواترند و رسول خدا با ارواح مردگان حرف می زند، و شهداء سلام زائرین را می شنوند و جواب آنها می دهند، و... اعتقادی ندارند الف - مسلمانان طبق احادیث صحیح نبوی در آخر نماز از راه دور و نزدیک خطاب به رسول الله سلام می کنند و در هر کجای جهان که باشند می گویند: السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته.

و در احادیث نبوی است که سلام شما به من می رسد و من جواب شما را می دهم ب - در احادیث دیگری هم آمده است که رسول خدا (ص) اهل قبور بقیع را همچون زندگان مورد خطاب قرار می داد و با آنان سخن می گفت که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می کنیم: ۱ - حدثنا هود بن خلیفه قال: حدثنا عوف عن الحسن ان النبی (ص) قام علی اهل البقیع فقال: السلام علیکم یا اهل القبور من المؤمنین والمسلمین، لو تعلمون ما نجاکم الله منه مما هو کائن بعدکم، ثم نظر الی اصحابه فقال هؤلاء خیر منکم ((۲۱)).

هود بن خلیفه می گوید که عوف بن حسن گفت: پیامبر (ص) به اهل بقیع خطاب کرد و فرمود: السلام علیکم یا اهل القبور من المؤمنین والمسلمین، اگر بدانید که خداوند شمارا از چیزی که بعد از شما وجود دارد، نجات داده است.

سپس روی به اصحاب کردند و فرمودند: اینان (شهداء) از شما بهترند ۲ - رسول خدا (ص) می فرماید: به میت خطاب کنید و تلقین نمائید که وقتی از تو سؤال کردند در قبر بگو لا اله الا الله لقنوا موتاکم لا اله الا الله ((۲۲)).

۳ - و نیز رسول خدا (ص) می فرماید: ان المیت یعرف من یحمله ومن یغسله ومن یدلیه فی قبره.

میت می شناسد کسی که او را حمل می کند، کسی که او را غسل می دهد و کسی که او را در قبرش می گذارد ((۲۳)) ۴ - از عبدالله بن عمر است که ارواح شهداء، سلام زائران را می شنوند و جواب سلام را می دهند.

تاریخ مدینه تالیف ابن شبه باب جنائز حدثنا ابو غسان قال حدثنا عبد الله بن نافع عن اسامة بن زيد عن عبد الله بن ابي عروه، عن رجل حدثه عن عبد الله بن عمر قال: من مر على هؤلاء الشهداء فسلم عليهم لم يزالوا يردون عليه الى يوم القيامة.

ابوغسان به اسناد خود از عبدالله بن عمر نقل می کند: هر کس بر شهداء بگذرد و بر آنان سلام کند، سلام او را پاسخ می دهند ۵ - در حدیث آمده است که پیامبر (ص) شهدای احد را مخاطب قرار می داد و بر ارواح آنان سلام می کرد و می گفت: (سلام علیکم بما صبرتم، فنعیم عقبی الدار... سلام بر شما به خاطر آن همه شکیبائی که ورزیدید، سرای آخرت، چه سرای نیکویی است.

و قرآن نیز شهدا را زنده نامیده در سوره بقره، آیه ۱۵۴ (ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء ولكن لا تشعرون). ۶ - از رسول خدا (ص) روایت شده است: العبد اذا وضع فی قبره وتولى وذهب اصحابه حتى انه لیسع قرق نعالمهم... ((۲۴)) هنگامی که فردی را در قبر می گزارند و بستگانش می روند، او حتی صدای به زمین خوردن کفشهایشان را می شنود ۷ - در صحیح بخاری آمده است که پیغمبر خدا در پایان جنگ بدر کشته شدگان مشرکان را با این آیه صدا می زد: (ونادی اصحاب الجنة اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا...). اصحاب گفتند: یا رسول الله مردگان را صدا می زنی؟ پیغمبر فرمود: شما از آنها شنواتر نیستید ولی نمی توانید جواب بدهند ((۲۵)) ۸ - در سنن نسائی آمده است که پیغمبر (ص) فرمود: بر من، زیاد درود بفرستید که درود شما بر من عرضه می شود، گفتند: یا رسول الله چگونه درود بر شما عرضه می شود در حالی که بدن شما پس از مرگ پوسیده خواهد شد.

آن حضرت فرمودند: پیغمبر خدا زنده است و از خدا روزی می گیرد باری، وقتی مردگان صدای زندگان را می شنوند و می توان آنها را مخاطب قرار داد.

چرا نتوان به آنها گفت که برای ما دعا کنند.

و یا اینکه از رسول خدا و شهداء که از شفاعت کنندگان روز قیامتند.

بخواهیم برای ما در روز قیامت در درگاه خدا شفاعت کنند.

آیا خداوند شفاعت آنها و یا دعای آنها را رد می کند؟ ۹ - علی بن ابیطالب بعد از وفات پیامبر (ص) به آن حضرت متوسل می شد و خطاب به آن بزرگوار می گفت: بابی انت وامی اذکرنا عند ربک واجعلنا من بالک.

پدر و مادرم فدایت باد ما را در پیشگاه پروردگارت بیاد آور و در خاطرت نگهدار یعنی برای ما در پیشگاه خدا دعا کن ۱۰ - علی بن ابیطالب روایت می کند که پس از سه روز که رسول خدا از دنیا رفته بود، مردی اعرابی آمد و خود را بر روی قبر رسول خدا (ص) انداخت و از خاک قبر بر سر می ریخت و می گفت: یا رسول الله قلت فسمعنا قولک، ووعیت عن الله سبحانه فوعینا عنک، وکان فیما نزل علیک: (ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤوک)، وقد ظلمت وجئتک تستغفر لی. فنودی من القبر: قد غفرلک ((۲۶)).

۱۱ - دارمی در کتاب صحیح خود باب ما اکرّم الله نبیه بعد موته از ابوالجوزاء روایت کرده است که اهل مدینه دچار قحطی شدیدی شدند و به عایشه شکایت کردند.

عایشه گفت: نگاه به قبر پیغمبر کنید و طوری آن را وسیله قرار دهید که میان آن و آسمان سقفی نباشد، آنها چنین کردند و باران آمد و علف روید در پایان این بحث، بعضی از عبارات زیارت پیامبر (ص) را به روایت فاکهی و دیگران ذکر می کنیم: ۱ - وآته نهایی ما ینبغی ان یساله السائلون ۲ - در زیارت مجمع الازهر آمده است که: واتوسل بک الی الله تعالی فی ان اموت مسلما علی ملتک وستتک ۳ - و در زیارت دیگری که شرنبلالی حنفی در المراقی آورده، آمده است که: وجئامن بلاد شاسعة

وامکنه بعيده بقصد زيارتک لنفوز بشفاعتک ... فاشفع لنا الی ربک واساله ان یمیتنا علی سنتک ... الشفاعه الشفاعه یا رسول الله .
 ۴ - احسن ما يقول : نحن وفدک یا رسول الله , زوارک جنناک لقضاء حقک , وللتبرک بزيارتک , والاستشفاع بک مما اتقل ظهورنا واطلم قلوبنا.

۵ - قسطلانی در المواهب اللدنيه آورده است که : وينبغي للزائر له (ص) ان يكثر من الدعاء والتضرع والاستغاثه والتشفيع والتوسل به (ص) , وجدیر بمن استشفع له ان يشفعه الله فيه .

۶ - زقانی در کتاب شرح المواهب می گوید که : وليتوسل به صلى الله عليه , ويسال الله تعالى بجاهه في التوسل به .

صحابه اولین بانیان حرم رسول خدا (ص)

وقتی رسول خدا (ص) از دنیا رفت , صحابه طبق وصیت خود ایشان که فرموده بود: هر پیغمبری در همان جایی که از دنیا می رود دفن می شود پیغمبر خدا (ص) را در زیر سقف همان اتاق دفن کردند و به قبرستان بقیع , که قبرستان عمومی مسلمانان بود, نبردند صحابه رسول خدا (ص) به روایت قاسم بن محمد بن ابی بکر و روایات دیگر به احترام قبر پیغمبر خدا (ص) , میان اتاق , دیواری ساختند تا آن نصف اتاق که قبر پیغمبر خدادار آن است به چهار دیواری محفوظ گردد و حرمی مستقل برای مزار رسول الله (ص) شود و لذا می توان گفت : صحابه رسول خدا اولین کسانی بودند که اقدام به بناء برای حريم مزار قبر رسول خدا کردند سپس عمر بن الخطاب برای آن خانه , دیواری ایجاد کرد که سایر صحابه آن دیوار را بزرگتر و بلندتر کردند و سپس بنی امیه و بنی عباس و... پس می توان گفت بانی ساختمان حريم قبر رسول خدا در مرحله اول , خود آن حضرت بود که چنین وصیتی کرد که در اتاق خودش دفن شود و بعد صحابه بودند که به بناء آن افزودند قاسم پسر محمد بن ابی بکر, یعنی برادرزاده عایشه , روایت می کند که من بر عایشه وارد شدم , گفتم : از شما می خواهم پوششی را که بر روی قبر رسول خدا و شیخین است , برداری تا قبرها را ببینم .

عایشه آن پوشش را برداشت و من سه قبر را دیدم که در کنار هم قرار دارند.

نه از زمین بسیار بلندند که مشرف باشند و نه با زمین یکنواخت هستند که زیر پا روند.

همچنین مشاهده کردم که قبرها با سنگ و گل قرمز زینت شده بودند ((۲۷)) البته اینکه قبر رسول الله مشرف نبوده به جهت دستوری است که رسول خدا به علی بن ابیطالب از مشرف بودن قبر نهی فرموده بودند ((۲۸)) و منظور از مشرف بودن قبر باملاحظه روایات قبر پیغمبر و معنی اشراف و روایات قاسم بن ابی بکر و بعض زوجات پیغمبر (ص) بر اینکه قبر پیغمبر خدا مشرف نبوده در نتیجه آن اتاق مسجد نگردد.

این است که روی قبر را همچون ستونی بالا نبرند که مشرف گردد, اما اینکه مقدار کمی از زمین بلندتر باشد که پایمال نشود و نیز از اینکه قبر در اتاق باشد نهی نشده است در طبقات ابن سعد آمده است : در زمان رسول الله خانه آن حضرت دیواری نداشت .

اولین کسی که برای آن خانه , که قبر آن حضرت در اتاقی از آن بود دیوار بنا کرد, عمر بن خطاب بین سالهای ۱۳ - ۲۳ بود عبیدالله بن ابی زیاد می گوید: خانه پیامبر, دیوار کوتاهی داشت سپس عبدالله بن زبیر آن دیوار را بالاتر برد و بر آن افزود ((۲۹)) بخاری می گوید: هنگامی که در زمان ولید بن عبدالملک (۸۶ - ۹۶) آن دیوار فروریخت , مجددا آن را بنا کردند و هابیون که با مشرک خواندن سازندگان حرم رسول خدا و صحابه و ذوی القربی مقصودشان اهانت به خود رسول خدا و صحابه و تابعین است (که چنین وصیت نموده و بناهایی را ساخته اند) خود مشرک و مرتدند, نه صحابه رسول خدا (ص) ((۳۰)).

سقف و حرم سازی برای مزار ام حبیبه زوجه رسول خدا توسط صحابه

هنگامی که عقیل بن ابی طالب در خانه اش چاهی حفر می کرد به سنگی برخورد که بر روی آن نوشته بود: قبر ام حبیبه بنت صخر بن حرب پس عقیل آن چاله را پر کرد و بر روی آن اتاقی بنا کرد. یزید بن سائب می گوید: من بر آن خانه داخل شدم و آن قبر را در آنجا دیدم ((۳۱)).

قبر فاطمه زهرا دختر رسول خدا (ص) در اتاق خودش

عبدالعزیز بن عمران می گوید: فاطمه، همچون رسول خدا، در منزل خودش، شبانه و دور از چشم اکثر مردم، دفن شد. امام جعفر صادق (ع) می گوید: فاطمه زهرا شبانه در منزلش دفن شد. این منزل، در کنار مسجد بود و قبر او اینک در مسجد است ((۳۲)). ابن جماعه می گوید: در اینکه قبر فاطمه کجاست، دو نظر وجود دارد: یکی اینکه فاطمه در منزل خودش، دفن شده است و نظر دوم اینکه در بقیع و در همان مسجدی که منسوب به ایشان است و در نزدیکی قبه عباس عموی پیامبر، مدفون است ((۳۳)). نظر درست و صحیح همان روایت امام جعفر صادق (ع) است که فاطمه در خانه خودش که در کنار مسجد النبی بوده دفن شده که پس از توسعه مسجد داخل مسجدافتاده است و آن قبری که در بقیع در قبه عباس است قبر فاطمه بنت اسد مادر علی بن ابی طالب است.

قبه ذوی القربی، معروف به قبه العباس یا خانه عقیل:

ابن شبه می گوید: عباس بن عبدالمطلب در کنار قبر فاطمه بنت اسد دفن شد که در ابتدای مقبره های بنی هاشم و در منزل عقیل است ((۳۴)). محب طبری، محدث حجاز می گوید: حسن بن علی در کنار مادرش (مادر بزرگش) فاطمه، دفن شد و قبر این دو در قبه عباس است ((۳۵)). از محب الدین ابن نجار روایت شده است: در کنار حسن بن علی، فرزند برادرش، زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق (ع) نیز دفن شده اند ((۳۶)). غزالی نیز محل و قبه عباس و شکل آنها را همین گونه توصیف کرده است. - شیخین نیز در زیر سقف دفن شدند. و حسن بن علی نیز وصیت کرد در کنار قبر رسول خدا (که زیر سقف بود) دفن شود. - هارون الرشید نیز در خانه ای که مرد دفن شد یا آن خانه را مامون برای او ساخت که اکنون معروف به مزار علی بن موسی الرضا است. قبه ذوی القربی در زمان بنی عباس بدست خلفاء و زیر آنها تعمیر شد.

وهابیها زائران قبر رسول خدا را کافر می دانند

با آنکه رسول خدا به زیارت قبور مؤمنین امر کرده و سیره رسول خدا بر زیارت قبور بوده است چه رسد به زیارت قبر رسول خدا که بالاترین مؤمن است و بهترین مصداق امر زیارت قبور است چنانچه پیامبر خدا به زیارت قبور فرمود فروروا القبور - وزوروا مسلم در باب اضحی آنرا نقل می کند و نیز ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن داود در ابواب جنائز و در سنن خود آنرا نقل می کند و احمد در مسندش و نیز دیگران ... و لذا حجاج بیت الله الحرام پس از اداء حج مکه و مسجد الحرام را که نماز

در مسجد الحرام بالاترین ثواب نماز در مساجد را دارد آن را برای زیارت قبر رسول خدا ترک می کنند تا به ثواب زیارت عظیم قبر رسول الله نایل شوند و این سیره خلفاء و صالحین از سلف بوده تا حال ادامه دارد و تنها ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب از مؤسسين و هابيت در کتابهایشان و اینک هم ابن باز در کتابش بنام التحقيق و الايضاح صفحه ۶۹ با سفر به قصد زیارت رسول الله مخالفت کرده اند و زوار قبر رسول الله راجهال و کفار می دانند، کتاب الرد علی الاخوانی لابن تیمیه: لا يقصد الى القبر (قبر النبی - ص -) الا جاهل او کافر.

عدم مشروعیت حکومت وهابها

احادیث بسیاری از پیامبر گرامی اسلام (ص) وارد شده است که حکومت از آن قریش است، این احادیث را منابع حدیثی اهل سنت آورده اند.

همچنین مطالبی در این زمینه از ابوبکر و دیگران وارد شده است که ما برخی از آنها را در ذیل می آوریم: ۱- از رسول خدا (ص) روایت شده است: لا يزال هذا الامر فی قریش ما بقى منهم اثنان ((۳۷)).

امر خلافت، از آن قریش است حتی اگر در میان آنها دو نفر باقی بمانند.

۲- لا يزال هذا الامر فی قریش ما بقى من الناس اثنان ((۳۸)).

امر خلافت از آن قریش است، حتی اگر از مردم دو نفر باقی بماند یعنی تا قیامت است.

۳- همچنین از ابوبکر نقل شده است که در روز سقیفه می گفت: نحن امراء وانتم الوزراء ((۳۹)).

ما (قریش) امیریم و شما (انصار) وزیر.

۴- و نیز از ابوبکر نقل شده است: لم يعرف العرب هذا الامر الا لهذا الحی من قریش ((۴۰)).

عرب حکومت را از آن قریش می داند.

۵- از رسول خدا (ص) روایت شده است: الاثمة من قریش: ان لهم عليكم حقاً، ولكم عليهم حق مثل ذلك، ما ان استرحموا فرحموا، وان عاهدوا وفوا، وان حکموا عدلوا.

فمن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين ((۴۱)).

پیشوایان از قریش هستند، همانا شما بر آنان حقی دارید و آنان نیز بر شما حقی دارند مادامی که به پیمانهای خود وفا کنند و به عدالت حکم کنند و رحم داشته باشند، و اگر چنین نباشند (علاوه بر آنکه بر شما حقی ندارند) پس لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردم بر آنان باد.

و در مسند احمد بن حنبل از ابی برز: قال رسول الله (ص): الامراء من قریش، الامراء من قریش، الامراء من قریش....

۶- یکون بعدی اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش ((۴۲)).

۷- یکون بعدی اثنا عشر امیرا... کلهم من قریش ((۴۳)).

(انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین)، یعنی ستمگر حق رهبریت را ندارد.

بقره، آیه ۱۲۴.

احادیثی را که از پیامبر (ص) به نقل از منابع معتبر آوردیم و نیز استدلال شیخین در مقابل انصار همچنین فتوای ائمه همه مذاهب اسلامی و اجماع سلف، از زمان صحابه و تابعین، بر این است که: اولوالامر باید قریشی باشد و خلافت غیر قریشی نامشروع است و اطاعت امرش واجب نبوده بلکه حرام است.

پس تنها امرای عادل قریش واجب اطاعه هستند بنابراین، حکومت وهابها که غیر قریشی است، نامشروع است.

بالاخص این که الان وسیله سلطه کفر بر مسلمین شده اند.
سوره النساء، ۱۴۱ (لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا).

تذکر

صحیح بخاری در کتاب الفتن از عبد الله بن عمر روایت می کند که پیغمبر خدا(ص) دوبار فرمود: خدایا به ما در یمن ما برکت بده خدایا به ما در شام ما برکت بده اصحاب گفتند یا رسول الله بفرمائید نجد ما هم برکت بده، پیغمبر خدا فرمود: نجد جای زلزله ها و فتنه هاست و شاخ شیطان از آن جا بیرون می آید.

یاد آور می شود که نجد مرکز خروج و طغیان و هابیون علیه مسلمین بوده است که به کشتن عباد و زهاد حرم و حتی طفل شیرخوار و آتش زدن کشاورزی و تجزیه امپراطوری دولت مسلمین و ذلت جهان اسلام بدست صهیونیست و کفار محارب منتهی گشت.

پی نوشتها

- ۱- از جمله در قرآن، درباره خداوند آمده است: (هو معکم اینما کنتم) سوره حدید، آیه ۴.
(كان الله بكل شىء محيطاً) سوره نساء، آیه ۱۲۶). (اقرب اليه من جبل الوريد) سوره ق، آیه ۱۶.
- ۲- از کتابهایی که در آنها به این عقاید تصریح شده عبارت است از رساله العقیده الحمویة، رساله العقیده الواسطیة، الفتاوی الکبری و منهاج السنه تالیف ابن تیمیة ۳- کتاب مجموعه الرسائل لابن تیمیة - در رساله الوصیة الکبری و کتاب الصواعق المرسله ابن قیم ۴- ر. ک.
- الفتاوی الکبری از ابن تیمیة، ج ۲، ص ۱۸۰، چاپ بیروت.
- ۵- الدرر الكامنه لابن حجر عسقلانی عن القاضی المالکی قال فقد ثبت کفر ابن تیمیة ۶- سوره سبأ، آیات ۱۰- ۱۳ ۷- سوره نمل، آیه ۱۷ ۸- سوره آل عمران، آیات ۴۸- ۴۹ ۹- سوره بقره، آیه ۲۵۵ ۱۰- سوره جن، آیات ۲۶- ۲۷ ۱۱- سوره یوسف، آیه ۱۰۲ ۱۲- سوره کهف، آیه ۶۵ ۱۳- سوره نمل، آیات ۱۵- ۱۶ ۱۴- سوره آل عمران، آیات ۴۵- ۴۷ ۱۵- ر. ک.

الرد علی الاخوانی و کتاب فتاوی الکبری لابن تیمیة، و کتاب کشف الشبهات فی التوحید لمحمد بن عبدالوهاب، چاپ قاهره و تفسیر فاتحه، چاپ ریاض ۱۶- سوره یوسف، آیات ۹۷- ۹۸ ۱۷- سوره اعراف، آیه ۱۶۰ ۱۸- سوره بقره، آیه ۶۰ درباره رسول الله هم قرآن می فرماید: وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون (سوره انفال آیه ۳۳) تا آنگاه تو در میانشان هستی خدا عذابشان نکند و تا آنگاه از خدا آمرزش می طلبند نیز خدا عذابشان نخواهد کرد ۱۹- صحیح بخاری در علامات النبوة، و در فصل نماز جمعه ۲۰- ابن شبهه در تاریخ مدینه و صحیح بخاری در باب استسقاء و خروج النبی (ص) و در باب مناقب قرابه النبی (ص) ۲۱- ابن شبهه، تاریخ المدینه المنوره، و فاء الوفاء سمهودی، و در صحیح بخاری ۲۲- صحیح مسلم در باب تلقین میت از ابواب جناز (ومسند احمد، ج ۳، ص ۳) ۲۳- مسند احمد، ج ۳، ص ۲۴۳- صحیح بخاری، کتاب جناز باب الميت یسمع خفق النعال و صحیح مسلم در جنه حدیث ۷۰- ۷۱ و مسند احمد از انس، ج ۲، ص ۲۳۳ ۲۵- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۹۷، چاپ بیروت و صحیح مسلم در باب جنه حدیث ۷۷ و مسند احمد از عبد الله بن عمر، ج ۲، ص ۱۳۱، و مختصر سیره الرسول لمحمد بن عبدالوهاب فی باب غزوة بدر ۲۶- و فاء الوفاء سمهودی، ج ۴، ص ۱۳۶۱ یافعی در کتاب مرآة الجنان در حوادث سنه

- ۷۲۸ می نویسد لابن تیمیة مسائل غریبۀ انکر علیہ فیہا و حبس بسببہا مباینہ لمذہب اهل السنہ و من اقبحہا نہیہ عن زیارۃ قبرالنبی (ص) زشت ترین کار ابن تیمیہ مخالفت با زیارت قبر رسول خداست و ابن باز مفتی و ہایبہاکنون ہم سفر برای زیارت قبر رسول خدا را حرام می داند ۲۷- تاریخ الاسلام ذہبی ، وفاء الوفاء سمہودی ۲۸- مسند احمد بن حنبل در فصل مسند علی بن ابیطالب ۲۹- طبقات ابن سعد ۳۰- و ہایبہا برای بقیع کہ مزار مؤمنین است دیوار کامل و بلندی ساخته اند.
- ۳۱- ابن شہہ در تاریخ مدینہ ، ص ۱۷۳ - ۲۶۲.
- ۳۲- همان مدرک .
- ۳۳- وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۰۷ - ۹۱۱.
- ۳۴- تاریخ مدینہ ، لابن شہہ ، متولد قرن دوم ہجری .
- ۳۵- ذخائر العقبی .
- ۳۶- اخبار مدینہ .
- ۳۷- صحیح بخاری ، کتاب احکام باب الامراء من قریش ، و نیز همان مدرک ، کتاب مناقب .
- ۳۸- صحیح مسلم ، باب امارہ ، و مسند احمد بن حنبل در مسند عبداللہ بن عمر (ج ۲، ص ۲۹، ۹۳، ص ۱۲۸). ۳۹- صحیح بخاری ، کتاب مناقب ، باب مناقب قریش .
- ۴۰- مسند احمد، حدیث سقیفہ ، ج ۱، ص ۵۶.
- ۴۱- مسند احمد، در مسند ابی سعید الخدری ، ج ۳، ص ۱۲۹، و در مسند انس ، ج ۳، ص ۱۸۳، و در مسند ابی ہریرہ ، ج ۴، ص ۴۲۱، ج ۴، ص ۴۲۴.
- ۴۲- مسند احمد بن حنبل ، ج ۵، ص ۸۷، ۹۰، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۶.
- ۴۳- صحیح بخاری ، آخر کتاب احکام ، و صحیح مسلم ، باب امارہ ، و مسند احمد بن حنبل ، ج ۵، ص ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۸.

مبانی اعتقادی و ہایت

مشخصات کتاب

- سرشناسہ : رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱
- عنوان و نام پدید آور : مبانی اعتقادی و ہایت / مولف علی اصغر رضوانی.
- مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۵.
- مشخصات ظاہری : ۱۸۲ص
- فروست : سلسلہ مباحث و ہایت.
- شابک : ۷۵۰۰ ریال ۹۶۴-۹۷۳-۰۳۸-۹ : ؛ ۱۲۰۰۰ریال (چاپ دوم) ؛ ۱۴۰۰۰ ریال چاپ چہارم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۰۳۸-۷ ؛ ۱۴۰۰۰ ریال (چاپ پنجم)
- وضعیت فہرست نویسی : فاپا
- یادداشت : چاپ دوم: بہار ۱۳۸۶.
- یادداشت : چاپ چہارم: تابستان ۱۳۸۷.

یادداشت : چاپ پنجم ۱۳۸۹.

یادداشت : عنوان روی جلد: مبانی اعتقادی وهابیان.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : مبانی اعتقادی وهابیان.

موضوع : شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

موضوع : وهابیه -- عقاید

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP۲۱۲/۵ / ۲۵۷۷ / ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۶۳۶-۸۵

مقدمه ناشر

ترویج فرهنگ ناب محمدی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در طول تاریخ دچار کج اندیشی‌ها و نابخردی‌هایی بوده است که نمونه بارز آن را در اندیشه وهابیت و سلفی‌گری می‌توان نظارگر بود، تفکری که همه مسلمانان جهان را از دین اسلام خارج و فقط خود را مسلمان می‌دانند. عده‌ای اندک که با کج‌اندیشی، مسلمانان جهان و دیگر ادیان را دچار مشکل کرده و چهره‌ای خشن و کریه از دین رحمت ارائه نموده‌اند. معمار این اندیشه ابن تیمیه از مخالفان فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشد که تفکر او از قرن هفتم تا قرن سیزدهم به فراموشی سپرده شده و مورد مخالفت اندیشمندان مذاهب اسلامی قرار گرفت ولی کمتر از یک قرن است که این تفکر انحرافی دوباره در جامعه اسلامی توسط افرادی معلوم الحال مطرح می‌گردد. جا دارد متفکرین اسلامی، جریان‌های فکری منحرف را به مسلمانان جهان معرفی کرده و محور وحدت اسلامی که همان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله است را تبیین نمایند، محوری که براساس محبت و پیروی از اهل بیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله استوار است و از فحاشی و ضرب و شتم و ترور و بمب‌گذاری به دور است و هیچ سنخیتی با آن ندارد. گفت و گو در محافل علمی و معرفی اندیشه ناب، نیاز به آن حرکات انحرافی ندارد، و چنانچه آنان در گفتار صادقند، میدان علم و اندیشه مهیا است. تهاجم استکبار جهانی و صهیونیست‌ها به تفکر اصیل اسلامی از زمانی آغاز و سرعت گرفت که انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه الله در کشور اسلامی ایران به ثمر نشست و توسط رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای دام ظلّه هدایت گردید.

از کلیه عزیزانی که ما را در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام یاری می‌نمایند به ویژه تولیت محترم مسجد مقدّس جمکران حضرت آیت الله وافی و همکاران در مجموعه انتشارات و مؤلف محترم جناب استاد علی اصغر رضوانی کمال تشکر و قدردانی را داریم امید است مورد رضای حضرت حق قرار گیرد. ان شاء الله.

مدیر مسئول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

میزان در توحید و شرک

اشاره

و هابیان با دیدگاه خاصی که در میزان شرک و توحید دارند، بسیاری از اعمال مسلمین؛ از قبیل تبرک، استعانت از ارواح اولیای الهی و... را شرک می‌دانند، و عاملان به آن را مشرک می‌خوانند، و به تبع آن، خون و اموالشان را حلال می‌شمردند. آنان تا آنجا پیش می‌روند که ذبیحه آنان را حرام می‌دانند. ولی در مقابل، مسلمانان عالم با مبانی خاصی که از راه عقل و قرآن و روایات معتبر کسب کرده‌اند این مصادیق و اعمال را نه تنها شرک ندانسته، بلکه مستحب و در راستای توحید می‌دانند. در اینجا به بررسی موضوع فوق می‌پردازیم:

فتاوی و هابیان در مصادیق شرک

۱ - شیخ عبدالعزیز بن باز، مفتی و هابیان در عصر خود می‌گوید: «دعا از مصادیق عبادت است، و هر کس در هر بقعه‌ای از بقعه‌های زمین بگوید: یا رسول الله، یا نبی الله، یا محمد به فریاد من برس، مرا دریاب، مرا یاری کن، مرا شفا بده، اَمّت را یاری کن، بیماران را شفا بده، گمراهان را هدایت فرما، یا امثال این‌ها، با گفتن این جمله‌ها برای خدا شریک در عبادت قرار داده و در حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله را عبادت نموده است...» (۱)

۲ - همو در جای دیگر می‌گوید: «بی شک کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله یا غیر او از اولیا و انبیا و ملائکه یا جن، پناه می‌برند، معتقدند که آنان دعایشان را شنیده و حاجاتشان را بر آورده می‌کنند، این اعتقادات انواعی از «شرک اکبر» است؛ زیرا علم غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی‌داند. دلیل دیگر این که تصرفات و اعمال اموات در دنیا با مرگ منقطع شده است - خواه پیامبر باشند یا غیر پیامبر - و ملائکه و جن نیز از ما غایب و به شوون خود مشغول‌اند.» (۲)

۳ - همو می‌گوید: «آنچه در کنار قبور از انواع شرک انجام می‌گیرد، قابل توجه است؛ از جمله صدا زدن صاحبان قبر، استغاثه به آنان، طلب شفای مریض، طلب نصرت بر اعدا و امثال این‌ها، همه از انواع شرک اکبر است که اهل جاهلیت به آن عمل می‌کردند.» (۳)

۴ - وی در جای دیگر می‌گوید: «ذبح برای غیر خدا منکری عظیم و شرک اکبر است؛ خواه برای پیامبر باشد یا ولی یا ستاره یا بت یا غیر این‌ها...» (۴)

۵ - همو می‌گوید: «در نماز اقتدا به مشرکان جایز نیست، که از جمله آنان کسانی‌اند که به غیر خدا استغاثه می‌کنند و از او مدد می‌خواهند؛ زیرا استغاثه به غیر خدا؛ از اموات و بت‌ها و جنّ و غیر این‌ها از انواع شرک به خداست...» (۵)

۶ - وی در جایی دیگر می‌گوید: «قسم به کعبه یا غیر کعبه از مخلوقات جایز نیست.» (۶)

۷ - او می‌گوید: «صدا زدن مرده و استغاثه به او و طلب مدد از وی، همگی از مصادیق شرک اکبر است، آنان همانند عبادت کنندگان بت‌ها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله از قبیل: لات، عزی و مناتند...» (۷)

گویا و هابیان تنها خود را اهل توحید خالص می‌دانند و معتقدند: بقیه - که اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهند - مشرکانی‌اند که خون، ذریه و اموالشان احترام ندارد، و خانه‌هایشان نیز خانه جنگ و شرک است... .

عمر عبدالسلام نویسنده سنی مذهب می‌گوید: «در سفری که در جوانی به مکه مکرمه برای ادای فریضه حجّ به سال ۱۳۹۵ هـ (ق) داشتم، در مدینه منوره کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با صحنه بسیار عجیبی روبه‌رو شدم. دیدم که و هابیان با انواع اهانت‌ها با مسلمین برخورد می‌کنند و مسلمانان را که میهمانان خدا و رسولند با انواع فحش و دشنام از کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دور می‌سازند. هر گاه زائر قصد اظهار محبت به حضرت و نزدیک شدن به ضریح رسول خدا صلی الله علیه و آله و بوسیدن آن را داشت، او را با جمله «ابتعدوا ایها المشرکون» از ضریح دور می‌ساختند. از این کردار بسیار ناراحت شدم، و بعد از مراجعه به

تاریخ دیدم که این اعمال نشأت گرفته از افکار بزرگان و هابیان از قبیل ابن تیمیه و دیگران است...» (۸)

و هابیان با این نوع برخورد چه هدفی را دنبال می‌کنند؟ با دقت در رفتار آنان پی می‌بریم که آنان در ظاهر یک اصل مهمی را دنبال می‌کنند که همان گسترش توحید و مقابله با انواع شرک و بت پرستی است، ولی واقع امر و پشت قضیه حکایت از امر دیگری دارد. واقع امر آن است که آن‌ها خواسته یا ناخواسته هدفی را دنبال می‌کنند که استعمار، خواهان آن است که همان تفرقه بین مسلمین و ایجاد فتنه‌ها و جنگ‌ها بین آنان است تا در این میان، دشمن سوء استفاده کرده، به مطامع شوم خود برسد. گروهی از محققین در تاریخ و هابیت این هدف مخفی را به اثبات رسانده و تصریح نموده‌اند که اصل این مذهب و تأسیس آن در جزیره العرب به امر مستقیم وزارت مستعمرات انگلستان بوده است؛ زیرا بهترین مذهبی که می‌تواند مطامع پلید آنان را تأمین نماید، این مذهب با همین نوع افکار، آن هم در جزیره العرب است. (۹)

توحید، اساس دعوت انبیا

بی‌شک اساس دعوت انبیا، توحید و نفی شرک و بت پرستی بوده است. قرآن کریم به این هدف اساسی انبیا اشاره نموده، می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ»؛ (۱۰) «و هر آینه در هر امتی پیامبری فرستادیم تا آنان را به عبادت خدا دعوت نمایند.»

دعوت به توحید، اساس و هدف اساسی بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله و يقيموا الصلاة و يؤتوا الزكاة فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم و أموالهم إلا بحق الاسلام و حسابهم على الله»؛ (۱۱) «من مأمور شدم که با مردم بجنگم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد دهند، نماز برپا دارند و زکات پردازند و هر گاه چنین کنند خون و اموالشان محفوظ است جز به حق اسلام و حسابشان با خداوند است.»

مورد نزاع و بحث با وهابیان آن است که چه عملی شرک و چه عملی نشانه توحید است؟ ما در این بحث اثبات خواهیم کرد، مصادیقی که وهابیان شرک می‌دانند، نه تنها شرک نبوده بلکه در راستای توحید است.

مراحل توحید

توضیح

توحید در لغت یعنی: چیزی را یکتا و منحصر به فرد دانستن. و هنگامی که بر خداوند اطلاق می‌گردد، به معنای اعتقاد به وحدانیت و یکی بودن اوست.

در کتاب‌های اعتقادی برای توحید مراحل ذکر شده است:

- ۱ - توحید در الوهیت
- ۲ - توحید در خالقیت
- ۳ - توحید در ربوبیت
- ۴ - توحید در عبادت

۱ - توحید در الوهیت

یعنی تنها موجود مستحق عبادت که دارای همه صفات کمال و جمال بالاستقلال بوده، خداوند متعال است.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»؛ (۱۲) «و خدای شما خدای یکتاست.»
 همچنین می‌فرماید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»؛ (۱۳) «بگو او خدای یگانه است.»
 و نیز می‌فرماید: «وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ»؛ (۱۴) «و هرگز با او خدای دیگری نیست.»
 در جای دیگر می‌فرماید: «وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ»؛ (۱۵) «هرگز با خداوند، خدای دیگری [شریک قرار ندهید].»

۲- توحید در خالقیت

یعنی تنها خالق مستقل در عالم یکی است و هر کس غیر از او، در خالقیتش محتاج به اذن و مشیت اوست و کسی بدون اراده او کاری انجام نمی‌دهد. ولی این اراده و مشیت الهی با اختیار بنده ناسازگاری ندارد؛ زیرا اراده الهی بر این تعلق گرفته که بندگان با اراده و اختیار خود اعمالشان را انجام دهند.
 خداوند متعال می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»؛ (۱۶) «بگو خداوند خالق هر چیز است.»
 همچنین در جایی دیگر می‌فرماید: «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرِزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ (۱۷) «آیا خالق غیر خداوند وجود دارد که در آسمان و زمین به شما روزی دهد؟»

۳- توحید در ربوبیت

یعنی تنها تربیت‌کننده و مدبر شئون عالم و خلقت اشیاء و هدایت‌کننده آنها به سوی اهدافشان به صورت مستقل، خداوند متعال است و هر کس دیگر که شأنی از شئون تدبیر را دارد، به اذن و اراده و مشیت الهی است.
 خداوند متعال می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (۱۸) «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که تربیت‌کننده عالمیان است.»
 در جایی دیگر می‌فرماید: «قُلْ أَغَيْرِ اللَّهِ أَبْغَى رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ»؛ (۱۹) «بگو آیا غیر خدا را به عنوان پروردگار خود طلب نمایم؟ در حالی که او پروردگار و تربیت‌کننده هر چیزی است.»
 این منافات ندارد که برخی افراد؛ امثال ملائکه تدبیر برخی از امور را از جانب خداوند به دست گرفته باشند، همان‌گونه که خداوند درباره آنان می‌فرماید: «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا».

۴- توحید در عبادت

یعنی عبادت و پرستش مخصوص خداوند متعال است. خداوند متعال در آیات بسیاری به این نوع از توحید اشاره کرده است؛ از جمله:

(الف) «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ (۲۰) «و حکم کرده پروردگار تو این که غیر او را عبادت نکنید.»

(ب) «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ (۲۱) «ای اهل کتاب! بیایید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم که به جز خدای یکتا هیچ کس را نپرستیم و

چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی، برخی را به جای خدا به ربوبیت تعظیم نکنیم.»

(ج) «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»؛ (۲۲) «و همانا ما در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کنند که خدای یکتا را پرستید و از بتان و فرعونیان دوری کنید.»

با توجه به تأکیدهای قرآن بر توحید در عبادت بجاست که در ارکان این نوع توحید بحث کنیم؛ زیرا عمده اختلاف مسلمانان با

و هابیان در این نوع از توحید است.

بررسی مفهوم عبادت

با مراجعه به کتاب‌های لغت پی‌می‌بریم که عبادت و عبودیت به معنای مطلق «خضوع» و «تذلل» است.

ابن منظور افریقی می‌گوید: «اصل عبودیت، خضوع و ذلت است». (۲۳)

فیروزآبادی می‌گوید: «عبادت یعنی: اطاعت». (۲۴)

راغب اصفهانی می‌گوید: «عبودیت یعنی: اظهار ذلت». (۲۵)

می‌دانیم که معنای اصطلاحی عبادت که در قرآن به آن اشاره شده و آن مخصوص خداوند متعال است، به معنای لغوی آن - که مطلق خضوع باشد - نیست؛ و گرنه لازم می‌آید که هر کس کمترین تواضع و خضوعی را بر کسی داشته باشد عبادت حرام شمرده شود، بلکه عبادت در اصطلاح قرآن و حدیث مقومات و اصولی دارد که با بودن آن‌ها عبادت تحقق می‌یابد.

مثلاً خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ (۲۶) «در آینده خدا بر می‌انگیزاند قومی را که او آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران، سرفراز و مقتدرند.»

لذا این ذلت را کسی به معنای عبادت نگرفته است.

خداوند متعال از سجود ملائکه بر حضرت آدم علیه السلام به امر خود خبر داده آنجا که می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»؛ (۲۷) «و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید، و (به خاطر تکبر و نافرمانی) از کافران شد.» و اگر این عمل در حقیقت عبادت است پس چرا به آن امر شده است.

درباره سجده بر حضرت آدم علیه السلام از ناحیه ملائکه توجیهاتی ذکر شده است:

۱- این که این سجده در حقیقت برای خداوند به جهت خلقت موجودی همچون حضرت آدم است؛ یعنی نهایت تعظیم و کرنش در برابر حضرت حق سبحانه و تعالی که چنین مخلوقی که عصاره خلقت است را خلق کرده است.

۲- ممکن است که این سجده گرچه برای حضرت آدم علیه السلام بوده ولی به معنای اصطلاحی آن که مختص به خداوند سبحان می‌باشد و آن نهایت خضوع با قراردادن پیشانی بر زمین با نیت الوهیت یا ربوبیت مسجودله است نیست، بلکه تنها به جهت تعظیم بر حضرت آدم و کوچکی در مقابل او بوده است و این عمل از آن جهت که با نیت شرک آلود همراه نبوده اشکالی نداشته است.

۳- برخی می‌گویند: سجده بر حضرت آدم در حقیقت سجده به سوی او بوده است؛ یعنی ملائکه مأمور شدند که حضرت را قبله خویش قرار دهند و به طرف او سجده نمایند؛ چنان که ما به طرف قبله نماز می‌گزاریم، ملائکه نیز مأموریت یافتند تا حضرت آدم علیه السلام را قبله گاه خویش قرار دهند.

این توجیه از جهاتی دارای اشکال است:

اولاً: خلاف ظاهر آیه است که می‌فرماید: «اسْجُدُوا لِآدَمَ» و نفرموده اسجدوا الی آدم؛ یعنی سجده کنید برای آدم، نه این که سجده کنید به سوی آدم.

ثانیاً: چون خداوند به ابلیس فرمود: چه چیز مانع سجده کردن تو گردید؟ ابلیس در پاسخ گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (۲۸)؛ «من از آدم برترم؛ زیرا مرا از آتش خلق کردی ولی او را از گل آفریدی.»

اگر سجده برای آدم به این باشد که او را قبله گاه خویش قرار دهد دیگر معنا نداشت تا او سجده نکند و دلیل بیاورد که من از او

برترم؛ چون لازمه قبله قرار دادن آدم در حال سجده برای خدا این نیست که حضرت از شیطان برتر است تا جای اعتراض باشد. ۴- وهابی‌ها در توجیه این آیه و وجه سجده ملائکه بر حضرت آدم می‌گویند: این عمل به امر خداوند بوده و هرکاری که به امر خداوند انجام گیرد اشکالی نداشته و حرام و شرک نیست. این توجیه نیز همانند توجیه سابق خالی از اشکال نیست؛ زیرا اگر سجده بر حضرت آدم علیه السلام عبادت و پرستش غیر خداوند باشد، لازمه‌اش این است که غیر خداوند را پرستش و عبادت کردن از آن جهت که خداوند فرموده اشکالی نداشته و شرک نیست؛ در حالی که امر خدا، شرک را مبدل به عبادت نمی‌کند، و در اصول گفته شده که هیچگاه حکم، موضوع خود را تغییر نمی‌دهد. از باب نمونه: اهانت کردن و فحش دادن گرچه به امر شارع باشد، نمی‌توان آن را از موضوعش خارج کند، در حالی که ما معتقد به حسن و قبح عقلی هستیم.

وانگهی خداوند هرگز به فحشا امر نمی‌کند. و لذا در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ (۲۹) «خداوند هرگز به اعمال زشت امر نمی‌کند، آیا آنچه را شما از روی نادانی انجام می‌دهید به خدا نسبت می‌دهید». همچنین از سجده نمودن فرزندان یعقوب به یوسف خبر داده و آن را مذمت نکرده است؛ آنجا که می‌فرماید: «وَحَرُّوا لَهُ سِجْدًا»؛ (۳۰) «همه برای یوسف به سجده افتادند». حال اگر این نوع تعظیم‌ها عبادت محسوب می‌شود، چگونه خداوند متعال به آن امر می‌کند؟

کاشف الغطاء در این باره می‌فرماید: «لاریب أنه لا یراد بالعبادة التي لا تكون إلا لله ومن أتى بها لغير الله فقد كفر، مطلق الخضوع والإنقياد، كما يظهر من كلام أهل اللغة، وإلا لزم كفر العبيد والأجرآء وجميع الخدام للآمرآء، بل كفر الأنبياء في خضوعهم للآباء»؛ (۳۱) «شکی نیست در این که مقصود به عبادتی که نباید برای غیر خدا انجام گیرد و هرکس برای غیر خدا انجام دهد کافر می‌شود، مطلق خضوع و انقیاد نیست چنان که از ظاهر کلام اهل لغت به دست می‌آید؛ زیرا اگر چنین معنایی صحیح باشد باید تمام بنده‌ها که در برابر مولایشان خضوع می‌کنند و اجیرانی که در کار اجیر می‌شوند و مجبورند تا اطاعت آنان کنند و همچنین تمام خدمه سلاطین بلکه تمام انبیا به جهت خضوع نسبت به پدرانشان، کافر شوند».

ارکان عبادت

اشاره

عبادت در اصطلاح قرآن و حدیث مقومات و ارکان خاصی دارد که با بودن آنها، عبادت اصطلاحی تحقق یافته و بدون آن تنها مطلق خضوع محقق می‌شود:

- ۱- انجام فعلی که گویای خضوع و تذلل باشد.
- ۲- عقیده و انگیزه خاصی که انسان را به عبادت و خضوع نسبت به شخص وا داشته است؛ از قبیل:

الف) اعتقاد به الوهیت کسی که بر او خضوع کرده است

خداوند متعال درباره مشرکان می‌فرماید: «الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»؛ (۳۲) «آنان که با خدای یکتا خدایی دیگر گرفتند، به زودی خواهند دانست که در چه جهل و اشتباهی بوده‌اند و با چه شقاوت و عذابی محسور می‌شوند». در جای دیگر می‌فرماید: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا»؛ (۳۳) «و مشرکان خدای یگانه را ترک گفته و برای احترام و عزت دنیوی، خدایان باطل را برگرفتند».

از این دو آیه و آیات دیگر استفاده می‌شود که رکن عبادت غیر خدا و شرک، اعتقاد به الوهیت غیر خداوند است.

(ب) اعتقاد به ربوبیت کسی که بر او خضوع کرده است

خداوند متعال می‌فرماید: «یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ»؛ (۳۴) «ای بنی اسرائیل! خدایی را که آفریننده من و شماست پرستید.»

در جایی دیگر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»؛ (۳۵) «همانا پروردگار من و شما خداست، پرستید او را که همین است راه راست.»

از این دسته آیات نیز استفاده می‌شود که یکی از مقومات عبادت غیر خدا و شرک، اعتقاد به ربوبیت استقلالی غیر خداوند است، نه مطلق خضوع.

اعمال به نیت است

نباید پنداشت که تواضع و خضوع و درخواست از غیر خداوند، شرک آلود و حرام است؛ زیرا از مجموع دلایل استفاده می‌شود که اعمال به نیت است، باید دید نیت فرد، از عملش چه چیزی است.

تعمیر مساجد با آن که - فی نفسه - عمل نیکی است، اما از آنجا که اگر مشرکان انجام دهند به قصد سوء است، لذا از این کار ممنوع شده‌اند؛ خداوند متعال می‌فرماید: «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ * إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ»؛ (۳۶) «مشرکان را نرسد که مساجد خدا را تعمیر کنند، در صورتی که به کفر خدا شهادت می‌دهند. خدا اعمالشان را نابود گردانید و آنان در آتش دوزخ، جاوید در عذاب خواهند بود. به راستی تعمیر مساجد خدا به دست کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز به پا دارند و زکات مال خود بدهند و از غیر خدا نترسند، آن‌ها امیدوار باشند که از هدایت یافتگانند.»

خداوند به خضوع در برابر پدر و مادر امر می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید: «وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ»؛ (۳۷) «و همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران.»

اگر مطلق خضوع عبادت بود، خداوند چنین امری نمی‌نمود.

با این توضیح به این نتیجه می‌رسیم که توسل و خضوع و استغاثه به غیر خداوند متعال با عدم اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت او و اعتقاد به این که هر چه برای اوست به عنایت و به اذن و اراده خداوند است، اشکالی ندارد و هیچ نوع ارتباطی با آیاتی که در مذمت مشرکان وارده شده نیز ندارد؛ زیرا مورد اعتراض آیات جایی است که دعا و استغاثه و استعانت به نیت استقلال باشد. (۳۸)

عقیده مشرکان

با بررسی آیات و روایات و تاریخ پی می‌بریم که خداوند مشرکان را به جهت اعتقاد به استقلال معبودان مذمت کرده است. خداوند متعال در مذمت یهود می‌فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ (۳۹) «علما و راهبان خود را به مقام ربوبیت رساندند و خدا را نشناختند و نیز مسیح پسر مریم را به ربوبیت گرفتند، در صورتی که مأمور نبودند جز آن که خدای یکتا را پرستش کنند. او منزّه و برتر از آن است که برایش شریک قرار می‌دهند.»

از این آیه به طور وضوح استفاده می‌شود که علت مذمت آنان این بود که احبار و راهبان را به طور مستقل ربّ و مربّی خود

می‌دانستند.

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا»؛ (۴۰) «آن‌هایی را که غیر از خدا پرستش می‌کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند.»

یعنی عبادت و استعانت از غیر خدا به طور مستقل مذموم است.

در جای دیگر می‌فرماید: «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»؛ (۴۱) «بگو آن‌هایی را که جز خدا، شما مؤثر می‌پنداشتید، هیچ یک به مقدار ذره‌ای هم در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند.»

ابن هشام نقل می‌کند: اولین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد «عمرو بن لحي» بود. او در سفری که به «بلقاء» از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت‌ها را عبادت می‌کردند؛ از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: این‌ها بت‌هایی‌اند که آنان را عبادت می‌کنیم و هر گاه از آن‌ها باران و نصرت می‌خواهیم به ما باران و نصرت می‌دهند. عمرو بن لحي به آنان گفت: از این بتان به ما نمی‌دهید تا با خود به سرزمین عرب برده و آن‌ها را عبادت نماییم؟ او با خود بت بزرگی به نام «هبل» برداشت و آن را بر سطح کعبه قرار داد، و مردم را به عبادت آن دعوت کرد. (۴۲)

از این داستان استفاده می‌شود که مشرکان جهت اعتقاد خاصی که به بتان داشتند مذمت می‌شدند و آن‌ها را به اعتقاد این که به طور مستقل باران می‌دهند و هنگام جنگ آنان را یاری می‌کنند، پرستش می‌کردند، و در حقیقت بر این اعتقاد مذمت شدند. این کار آنان ارتباطی با کار مسلمانان ندارد؛ زیرا آنان با خضوع و تواضع و استمداد از پیامبر و اولیا بر این اعتقادند که همه امور به دست خداست، ولی از آن جهت که پیامبران و اولیا به خدا نزدیکند و خداوند به آنان قدرت داده و هر چه می‌کنند به اذن و اراده اوست، و خود خداوند نیز به واسطه قرار دادن آنان امر نموده، لذا به آنان توجه نموده و حاجاتشان را از آنان می‌خواهند، یا خدا را به آنان قسم می‌دهند تا حاجاتشان را بر آورد.

حسن بن علی سقاف شافعی در کتاب «التنديد لمن عدّد التوحيد» می‌گوید: «عبادت در شرع، عبارت است از نهایت خضوع و تذلل نسبت به کسی که خضوع شده، در حالی که معتقد به اوصاف ربوبیت در او باشد. و عبادت در لغت به معنای اطاعت و عبودیت به معنای خضوع و ذلت است. پس عبادت در شرع با عبادت در لغت تفاوت دارد. کسی که بر انسان خضوع کند شرعاً نمی‌گویند که او را عبادت کرده است و این چیزی است که هیچ کس در آن اختلاف ندارد. پس هر کس کنار قبر پیامبر یا اولیای خدا تذلل و توسل کند نمی‌گویند که او را عبادت کرده است؛ زیرا از نظر شرع، مجرد خضوع و صدا زدن و استغاثه نمودن، عبادت محسوب نمی‌شود، اگرچه در لغت آن را عبادت بنامند. دلیل این مطلب اموری است؛ مثل لفظ صلاة که در لغت به معنای مطلق دعا و تضرع است، ولی در اصطلاح به معنای اقوال و افعال مخصوصی است که افتتاح آن تکبیر و اختتام آن تسلیم است. پس هر دعایی نماز نیست، همچنین است عبادت...» (۴۳)

همو در جای دیگر می‌گوید: «عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قالبی است. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه‌ای از خصائص آن است؛ مثل استقلال در نفع یا ضرر. و قالبی آن، انجام انواع خضوع ظاهر؛ از قیام، رکوع، سجود و غیر این‌هاست، همراه اعتقاد قلبی. لذا هر گاه کسی این اعمال قالبی را بدون اعتقاد قلبی انجام دهد شرعاً عبادت محسوب نمی‌شود ولو آن عمل قالبی سجود باشد. اگر کسی قایل به کفر سجده کننده بر بت است، به این علت می‌باشد که این عمل نشانه آن اعتقاد است...» (۴۴)

آن‌گاه در نتیجه‌گیری از کلامش می‌گوید: «با این بیان روشن شد که مجرد صدا زدن یا استغاثه یا استعانت از ارواح اولیای الهی یا خوف و رجا یا توسل و تذلل، عبادت محسوب نمی‌شود.» (۴۵)

از همین رو در «صحيحین» وارد است که خورشید در روز قیامت به مردم چنان نزدیک می‌شود که عرق به نصف گوش مردم

خواهد رسید، در این میان همه به حضرت آدم، آن گاه به موسی و سپس به حضرت محمد صلی الله علیه و آله استغاثه می‌کنند، و خداوند شفاعت آنان را می‌پذیرد و بین خلاق حکم می‌کند. (۴۶)

تقسیم توحید نزد وهابیان

وهابیان توحید را بر سه نوع تقسیم نموده‌اند: ربوبی، الوهی و توحید در اسما و صفات.

ابن عثیمین می‌گوید: «توحید ربوبی؛ یعنی اختصاص دادن خلق، ملک و تدبیر به خداوند. توحید الوهی همان توحید عبادت است؛ یعنی این که عبادت تنها مخصوص خداوند است. توحید اسما و صفات؛ یعنی اثبات هر صفتی که در ادله بر خداوند ثابت شده، لکن بدون در نظر گرفتن نظیر و شبیهی برای خداوند». (۴۷)

این تقسیم اشکالاتی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱ - ربوبیت به معنای خالقیت نیست، بلکه همان گونه که قبلاً به آن اشاره شد عبارت از تدبیر و اداره عالم و تصرف در شؤون آن است.

۲ - از بررسی آیات و مطالعه تاریخ بت پرستان به دست می‌آید که توحید در خالقیت مورد اتفاق مردم شبه جزیره العرب بوده، و تنها مشکل آنان توحید در ربوبیت و الوهیت و عبودیت است. از همین رو خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: «وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»؛ (۴۸) «و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرد، همه می‌گویند: خدا».

۳ - «اله» به معنای معبود نیست، لذا توحید در الوهیت به معنای توحید در عبودیت نیست؛ بلکه مقصود از «اله» همان معنایی است که از لفظ جلاله «الله» استفاده می‌شود و تنها فرقشان در این است که اولی کلی و دومی مصداق آن کلی است. شاهد این مدعا آن است که در کلمه اخلاص «لا اله الا الله» اگر مقصود از «اله» معبود باشد جمله کذب محض می‌شود؛ زیرا به طور وضوح در خارج معبودانی غیر از خداوند می‌بینیم که مورد پرستش مردم واقع می‌شوند.

۴ - در مورد معنای توحید صفاتی نیز اشکالاتی متوجه تقسیم آنان است که در بحث کیفیت صفات الهی به آن اشاره کرده‌ایم. خلاصه این که حقیقت توحید در صفات به معنای عینیت صفات با ذات است، نه نیابت ذات از صفات که معتزله قایل‌اند، و نه زیادت صفات بر ذات که اشاعره قایل‌اند و نه این معنایی که وهابیان به آن معتقدند؛ زیرا معنایی که وهابیان اعتقاد دارند، یا سر از تشبیه در خواهد آورد یا تعطیل.

شرک

«شرک» در لغت به معنای نصیب، و در اصطلاح قرآنی در مقابل حنیفیت به کار رفته است. حنیف به معنای میل به استقامت است، لذا شرک در راه استقامت و اعتدال نیست، بلکه بر خلاف فطرت سلیم انسانیت است.

خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ (۴۹) «بگو ای پیامبر محققاً مرا خدا به راه راست هدایت کرده است به دین استوار و آیین پاک ابراهیم که وجودش از لوث شرک و عقاید باطل مشرکان، منزّه بود».

همچنین می‌فرماید: «وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ (۵۰) «و روی به جانب دین حنیف اسلام و آیین پاک توحید آور و هرگز لحظه‌ای هم با آیین مشرکان مباش».

اقسام شرک

اشاره

شرک یا متعلق به عقیده است و یا مربوط به عمل. نوع اول بر سه قسم است:

۱ - شرک در الوهیت

۲ - شرک در خالقیت

۳ - شرک در ربوبیت

شرک مربوط به عمل را شرک در عبادت و طاعت می‌نامند که بر دو قسم است:

۱ - شرک جلی

که در علم کلام و فقه مورد بحث قرار می‌گیرد.

۲ - شرک خفی**توضیح**

که در علم اخلاق از آن بحث می‌شود و قرآن تمام این اقسام را بررسی کرده است.

شرک در الوهیت

یعنی اعتقاد به موجودی غیر از خداوند که دارای تمامی صفات جمال و کمال به طور استقلال است؛ قرآن کریم می‌فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»؛ (۵۱) «به طور تحقیق کسانی که قایل‌اند خداوند همان مسیح بن مریم است، کافر شدند.»

شرک در خالقیت

یعنی انسان به دو مبدأ مستقل برای عالم قایل شود؛ به طوری که خلق و تصرف در شؤونات عالم به دستشان است؛ همان‌گونه که مجوس قایل به دو مبدأ خیر به نام «یزدان» و شر به نام «اهرمین» می‌باشند.

شرک در ربوبیت

آن است که انسان معتقد شود در عالم، ارباب متعددی است و خداوند متعال ربّ الارباب است، به این معنا که تدبیر عالم به هر یک از این ارباب که قرآن از آن به عنوان ارباب متفرق نام می‌برد، به طور استقلال تفویض شده است؛ همان‌گونه که مشرکان عصر حضرت ابراهیم علیه السلام به این نوع شرک مبتلا بودند. خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا

رَبِّي فَلَمَّا أَفْلَحَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْأَفْلِحِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفْلَحَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفْلَحَ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ»؛ (۵۲) «چون شب تاریک در آمد، ستاره درخشانی را دید، گفت: این پروردگار من است، پس چون آن ستاره غروب کرد، گفت: من چیز نبودم شونده را به خدایی نخواهم گرفت. پس چون ماه تابان را دید، گفت: این خدای من است، وقتی که آن هم نابود شد، گفت: اگر خدای من مرا هدایت نکند همانا من از گمراهان عالم خواهم بود. پس چون خورشید درخشان را دید، گفت: این خدای من است، این از آن ستاره و ماه با عظمت تر و روشن تر است، پس چون آن نیز نابود گردید، گفت: ای گروه مشرکان من از آنچه شریک خدا قرار می‌دهید بیزارم.»

شرک در عبادت و طاعت

به این معناست که انسان خضوع و تذللش ناشی از اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسانی باشد که برای آن‌ها خضوع و تذلل و خشوع می‌کند.

حکم شرک به خداوند

اشاره

قرآن کریم برای مشرک و شرک، احکام سنگینی را ذکر کرده است. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - شرک، گناهی نابخشدنی

از آیات قرآن استفاده می‌شود که شرک به خداوند گناهی نابخشدنی است:

۱ - خداوند سبحان می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا»؛ (۵۳) «خداوند [هرگز] شرک را نمی‌بخشد و پایین‌تر از آن را برای هر کس بخواهد [و شایسته بدانند] می‌بخشد و آن کس که برای خدا شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.»

۲ - شرک، ظلمی بزرگ است

خداوند سبحان می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»؛ (۵۴) «[به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش - در حالی که او را موعظه می‌کرد - گفت: پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است.»

۳ - شرک موجب سقوط از مقامات عالی است

خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ...»؛ (۵۵) «و هر کس همتایی برای خدا قرار دهد، گویا از آسمان سقوط کرده و پرندگان [در وسط هوا] او را می‌ربایند...».

۴ - مشرک در آتش است

خداوند می‌فرماید: «إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ»؛ (۵۶) «هر کس شریکی را برای خداوند قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده، و جایگاه او دوزخ است.»

۵ - مشرک در گمراهی است

و نیز می‌فرماید: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا»؛ (۵۷) «و هر کس برای خدا همتایی قرار دهد، در گمراهی دوری افتاده است.»

۶ - مشرک بدون برهان است

و می‌فرماید: «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ»؛ (۵۸) «و هر کس معبود دیگری را با خدا بخواند، مسلماً هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت.»

۷ - شرک موجب حبط عمل است

«وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ (۵۹) «به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمال تباہ می‌شود و از زیانکاران خواهی بود.»

۸ - نهی از شرک، محور گفت و گوی ادیان

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْهِمْ عَلَانِيَةً أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»؛ (۶۰) «بگو ای پیامبر! آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید.»

۹ - خبائث مشرک

و نیز خداوند سبحان می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بِعَيْدِ عَامِهِمْ هَذَا»؛ (۶۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مشرکان ناپاکند، پس نباید بعد از امسال، نزدیک مسجد الحرام شوند.»

۱۰ - خداوند از مشرک بیزار است

و نیز می‌فرماید: «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ»؛ (۶۲) «و این، اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به [عموم] مردم در روز حج اکبر [= روز عید قربان که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند.»

۱۱ - نفی شرک، هدف بعثت انبیا

خداوند سبحان می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ * أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ»؛

(۶۳) «و هر آینه نوح را به سوی قومش فرستادیم. [او گفت:] به طور حتم من شما را ترساننده آشکارم به این که جز الله [خدای یگانه یکتا] را نپرستید؛ زیرا بر شما از عذاب روزی دردناک می‌ترسم.»

و نیز فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَآبٍ»؛ (۶۴) «بگو: من مأمورم که الله را پرستم، و شریکی برای او قایل نشوم، به سوی او دعوت می‌کنم و بازگشت من به سوی اوست.»

و نیز فرمود: «قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؛ (۶۵) «بگو: تنها چیزی که به من وحی می‌شود این است که معبود شما خدای یگانه است. آیا [با این حال] تسلیم [حق می‌شوید] و بت‌ها را کنار می‌گذارید [؟]».

و نیز فرمود: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَخَدَّةً...»؛ (۶۶) «برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگام که به قوم [مشرک] خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم. ما نسبت به شما کافریم و میان ما و شما دشمنی و عداوت همیشگی آشکار شده است، تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید.»

سرچشمه‌های شرک

توضیح

با مراجعه به قرآن پی می‌بریم که شرک، سرچشمه‌ها و منشأهایی دارد که در آیات به آن‌ها اشاره شده است. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - پیروی از اوهام

خداوند سبحان می‌فرماید: «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ»؛ (۶۷) «و هر کس معبود دیگری را با خدا بخواند - مسلماً - هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت.»

و نیز فرمود: «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ...»؛ (۶۸) «این معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزهایی جز اسم‌هایی [بی‌مسما] که شما و پدرانتان آن‌ها را [خدا] نامیده‌اند نیست. خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده...».

و نیز فرمود: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»؛ (۶۹) «آن‌ها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که او هیچ گونه دلیلی بر آن نازل نکرده است، و چیزهایی که علم و آگاهی به آن ندارند. و برای ستمگران، یاور و راهنمایی نیست.»

و نیز فرمود: «... وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»؛ (۷۰) «... و آن‌ها که غیر از خدا را همتای او می‌خوانند [از منطق و دلیلی] پیروی نمی‌کنند. آن‌ها فقط از پندار بی‌اساس پیروی می‌کنند و آن‌ها فقط دروغ می‌بافند.»

و نیز فرمود: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ»؛ (۷۱) «آیا آن‌ها معبودی جز خدا برگزیدند؟! بگو: دلالتان را بیاورید. این سخن کسانی است که با من هستند، و سخن کسانی [= پیامبرانی است که پیش از من بودند. اما بیشتر آن‌ها حق را نمی‌دانند و به همین دلیل [از آن روی گردانند].»

و نیز فرمود: «قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ»؛ (۷۲) «گفتند: آیا آمده‌ای که ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم، منصرف سازی، و بزرگی [و ریاست در روی زمین، از آن شما دو تن باشد؟! ما

[هرگز] به شما ایمان نمی‌آوریم.»

۲ - حس گرای

خداوند سبحان می‌فرماید: «يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ...»؛ (۷۳) «اهل کتاب از تو می‌خواهند کتابی از آسمان [یکجا] بر آن‌ها نازل کنی، [در حالی که این یک بهانه است آن‌ها از موسی، بزرگ‌تر از این را خواستند، و می‌گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان ده! و به خاطر این ظلم و ستم، صاعقه آن‌ها را فرا گرفت...».

و نیز فرمود: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»؛ (۷۴) «آیا [پیروان فرمان شیطان، پس از این همه نشانه‌ها و برنامه‌های روشن انتظار دارند که خداوند و فرشتگان، در سایه‌هایی از ابرها به سوی آنان بیایند] دلایل تازه‌ای در اختیارشان بگذارند؟! با این که چنین چیزی محال است!] و همه چیز انجام شده و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می‌شود.»

۳ - منافع خیالی

خداوند سبحان می‌فرماید: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ (۷۵) «آن‌ها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آن‌ها زیان می‌رساند و نه سودی می‌بخشد، و می‌گویند: این‌ها شفیعان ما نزد خداوند هستند. بگو: آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمان‌ها و زمین سراغ ندارد؟! منزه است او و برتر است از آن همتایانی که قرار می‌دهند.»

و نیز فرمود: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ»؛ (۷۶) «آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که یاری شوند.»

و نیز فرمود: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا»؛ (۷۷) «آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند تا مایه عزتشان باشد. [چه پندار خامی!]».

۴ - تقلید کورکورانه

خداوند سبحان می‌فرماید: «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ * وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَوْمِهِ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ»؛ (۷۸) «بلکه آن‌ها می‌گویند: ما نیاکان خود را بر آیینی یافتیم، و ما نیز بر پیروی آنان هدایت یافته‌ایم. و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انذار کننده‌ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و بر آثار آنان اقتدا می‌کنیم.»

و نیز فرمود: «قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَّلُ لَهَا عَاكِفِينَ * قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ * أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ * قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»؛ (۷۹) گفتند: بت‌ها را می‌پرستیم و همه روز ملازم عبادت آن‌ها می‌باشیم. گفت: آیا هنگامی که آن‌ها را می‌خوانید صدای شما را می‌شنوند؟! یا سود و زیانی به شما می‌رسانند؟! گفتند: ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می‌کنند.»

و نیز فرمود: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»؛ (۸۰) «و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید. می‌گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم،

پیروی می‌نماییم. آیا اگر پدران آن‌ها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند [باز از آن‌ها پیروی خواهند کرد؟!].
 نیز فرمود: «وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصِدَّدَكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ أَبَاؤُكُمْ»؛ (۸۱) «و هنگامی که آیات روشنگر ما بر آن‌ها خوانده می‌شود، می‌گویند: او فقط مردی است که می‌خواهد شما را از آنچه پدرانتان می‌پرستند باز دارد.»

ملاک‌های شرک نزد وهابیان

اشاره

وهابیان ملاک‌ها و مبناهای خاصی برای شرک مطرح نموده‌اند، و هر عملی منطبق با آن ملاک‌ها باشد شرک می‌نامند. ما نیز آن‌ها را ذکر کرده و نقد خواهیم کرد.

۱ - اعتقاد به سلطه غیبی برای غیر خداوند

بن‌باز می‌گوید: «اگر کسی به پیامبر یا غیر از او از اولیا استغاثه کند به اعتقاد این که او دعایش را می‌شنود و از احوالش با خبر است و حاجتش را برآورده می‌کند، این‌ها انواعی از شرک اکبر است...» (۸۲)

پاسخ

اعتقاد به این نوع سلطه و قدرت غیبی اگر با این اعتقاد همراه باشد که تمام این امور به خداوند متعال مستند است، شرک نخواهد بود.

حضرت یوسف علیه السلام پیراهن خود را به برادرانش می‌دهد تا به چشمان پدرش یعقوب انداخته، بینا شود. قرآن در این باره از قول حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: «اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا»؛ (۸۳) «اکنون پیراهن مرا نزد پدرم یعقوب برده، بر روی او افکنید تا دیدگانش بینا شود.» در دنباله آیه می‌فرماید: «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَيْتَ يُرِ الْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بِصَيْرًا»؛ (۸۴) «پس از آن که بشارت دهنده آمد و پیراهن او را بر رخسارش افکند، دیده‌اش بینا شد.»

قرآن در ظاهر رجوع بصر به یعقوب را، مستند به اراده یوسف علیه السلام می‌داند، ولی این فعل ناشی از اراده و قدرت و مشیت الهی است.

همچنین خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام امر می‌کند عصایش را به سنگ بزند تا از آن آب بجوشد؛ آنجا که می‌فرماید: «فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ نَضْرًا»؛ (۸۵) «ما به او دستور دادیم که عصای خود را بر سنگ بزن، پس دوازده چشمه آب از آن سنگ بیرون آمد.»

خداوند متعال در جایی دیگر این سلطه غیبی را برای یکی از نزدیکان و حاشیه نشینان حضرت سلیمان علیه السلام ثابت می‌نماید؛ آنجا که می‌فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»؛ (۸۶) «و آن کس که به اندکی از علم کتاب دانا بود، گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را به اینجا می‌آورم. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد؛ گفت: این توانایی از فضل خدای من است.»

آیات در این زمینه بسیار است. حال اگر کسی معتقد به سلطه غیبی برای کسی شد، نه به صورت مستقل بلکه به اذن و مشیت الهی، اگرچه آن شخص در عالم برزخ باشد، از جانب شرک مشکلی در عقیده‌اش پدید نیامده است.

۲ - تأثیر مرگ در تحقق مفهوم شرک

محمد بن عبدالوهاب در بحث توسل به انبیا و اولیا می‌گوید: «این امر در دنیا و آخرت جایز است، ولی بعد از وفات آنان جایز نیست». (۸۷)

ابن قیم جوزیه می‌گوید: «از انواع شرک، حاجت خواستن از اموات و استعانت از آنان و توجه به آنان است و این، اصل و اساس شرک در عالم است...» (۸۸)

پاسخ

در بحث مستقلی که در مورد حیات برزخی داریم به این شبهه پاسخ می‌دهیم و ثابت خواهیم کرد که مردگان نه تنها در عالم برزخ حیات و زندگانی داشته و از این عالم نیز باخبرند، بلکه زندگی شان از حیات دنیوی وسیع‌تر و علمشان به حقایق این عالم جامع‌تر است.

۳ - دعا نوعی عبادت است

محمد بن عبدالوهاب در استدلال بر عدم جواز توجه به غیر خداوند و شرک بودن استغاثه و استعانت از غیر خدا، می‌گوید: «عبادت مخصوص خداوند متعال است و کسی در آن حقی ندارد و دعا نوعی از عبادت است که کوتاهی کردن از آن مستوجب عذاب است، لذا تقاضا از غیر خدا، انحراف از عبادت خدا و شریک قراردادن غیر او در عبادت با خداوند است». (۸۹)

پاسخ

درخواست حاجت از غیر خداوند به دو شکل صورت می‌پذیرد: یکی این که با اعتقاد به استقلال در تأثیر واسطه است که این مشکل شرک را دارد. دیگر این که توجه به غیر خدا دارد و از او حاجت طلب می‌کند، لکن با این اعتقاد که او تنها واسطه خیر است و همه امور به دست خداوند متعال است، این عمل نه تنها اشکالی ندارد بلکه در راستای توحید است. و آیه شریفه: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»؛ (۹۰) خواستن و توجه، همراه با اعتقاد استقلالی در تأثیر، شرک است، نه مطلق خواستن و توجه کردن؛ زیرا خداوند متعال در قرآن کریمش به صراحت سخن از واسطه به میان آورده و مردم را به طلب کردن و واسطه قراردادن دعوت کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...»؛ (۹۱) «ای مؤمنین! تقوا پیشه کنید و با وسیله به درگاه خدا رو کنید...».

با این گفته‌ها، جواب «محمد بن عبدالوهاب» در این بخش نیز داده خواهد شد؛ آنجا که استدلال به «الدعاء مع العبادة» کرده است؛ زیرا مطلق دعا عبادت نیست، تا چه رسد به این که روح و اصل عبادت باشد، بلکه دعا از دعوت به معنای نداست و هر ندایی دعا نیست؛ همان گونه که هر دعایی عبادت نیست. همچنین هر ندای خداوند به محض این که خطاب و ندای اوست عبادت نیست، بلکه - همان گونه که قبلاً اشاره شد - عبادت در اصطلاح شرع عبارت از خضوعی است که همراه با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسی باشد که برای او خضوع شده است، و این معنا هیچ گونه ربطی به توجه و خواستن از اولیای الهی و استغاثه و استعانت از آنان ندارد؛ زیرا با اعتقاد به الوهیت و یا ربوبیت آنان همراه نیست. پس معنای حدیث «الدعاء مع العبادة» این است: ندا دادن و خواندن خداوند به عنوان این که او اله و مستقل در تأثیر است، اصل عبادت می‌باشد».

حسن بن علی سقّاف شافعی می‌گوید: «تمام اقسام دعا عبادت نیست، مگر آن نوعی که همراه با اعتقاد به صفات ربوبیت یا یکی از آن صفات باشد.

و قول پیامبر صلی الله علیه و آله: «الدعاء هو العبادة» به این معنا نیست که هر دعایی عبادت است، بلکه دعایی عبادت است که برای خدا بوده یا برای کسی که دعا کننده معتقد به صفتی از صفات ربوبیت برای مدعو است». (۹۲)

ایمان و کفر

اشاره

اصطلاح کفر و کافر از واژگان پرکاربرد وهابیان است. اینان هر گاه عقاید مسلمانی را قبول نداشته باشند، به کفر و زندقه و ارتداد نسبت داده و او را نه تنها از اسلام خارج می‌کنند، بلکه از مشرکان جاهلیت نیز بدتر می‌دانند. این عمل باعث اختلاف و تشّت فراوانی بین مسلمانان شده و سبب درگیری و قتل و غارت بین آنان گردیده است، از این رو جا دارد که واژه کفر و ضد آن؛ یعنی ایمان را به خوبی ریشه‌یابی کنیم.

ایمان در لغت و اصطلاح

خلیل بن احمد می‌گوید: ایمان؛ یعنی تصدیق نمودن و مؤمن؛ یعنی تصدیق کننده. و اصل آن از ماده «أمن» ضد خوف است. (۹۳) از کلمات ابن منظور در «لسان العرب» استفاده می‌شود که ایمان دو استعمال دارد: یکی ضد کفر، و دیگری تصدیق، ضد تکذیب. (۹۴)

و در اصطلاح: ایمان به معنای تصدیق قلبی است با اقرار به زبان، لذا عمل جزء آن نیست، بلکه شرط کمال ایمان است. این معنا مؤید مرجئه - که قایل هستند عمل اهمیتی ندارد - نیست، بلکه هدف از این تعریف آن است که بگوید: آنچه انسان را از کفر به ایمان متحوّل کرده و حکم به احترام جان و مالش می‌دهد تصدیق قلبی است، در صورتی که با اقرار به زبان در صورت امکان مقرون گردد. اما آنچه که انسان را از جهنم نجات می‌دهد تصدیق توأم با عمل است. و شاهد این مطلب که عمل جزء ایمان نیست، آیات و روایات است:

۱ - خداوند متعال عمل صالح را عطف بر ایمان کرده است، آنجا که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»؛ (۹۵) «همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح به جای آورده‌اند.» و می‌دانیم که مقتضای عطف، مغایرت بین معطوف و معطوف علیه است. و اگر عمل داخل در ایمان باشد در اینجا تکرار لازم می‌آید.

۲ - هم چنین می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ»؛ (۹۶) «و هر کس که عمل صالح انجام دهد؛ در حالی که مؤمن است.» که از این آیه نیز مغایرت بین عمل و ایمان در مفهوم استفاده می‌شود.

۳ - و نیز خداوند متعال می‌فرماید: «وإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»؛ (۹۷) «و اگر دو طایفه از اهل ایمان به قتال و دشمنی برخیزند، شما مؤمنان در میان آنان، صلح برقرار کنید، و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن طایفه ظالم قتال کنید، تا به فرمان خدا باز آید.» مشاهده می‌نماییم که در این آیه خداوند مؤمن را بر گروه معصیت کار و ظالم اطلاق کرده است.

۴ - و در آیه دیگری می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»؛ (۹۸) «ای مؤمنین! تقوا پیشه کرده و همراه با صادقین باشید.» در این آیه خداوند مؤمنین را به تقوای الهی؛ یعنی انجام واجبات و ترک محرمات امر نموده است.

۵- از برخی آیات نیز استفاده می‌شود که محلّ ایمان قلب است. خداوند می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»؛ (۹۹) «آنان کسانی هستند که خدا بر دل‌هایشان نور ایمان نگاشته است.» در جایی دیگر می‌فرماید: «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛ (۱۰۰) «و هنوز ایمان در دل‌هایتان داخل نشده است.»

۶- بخاری به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که در روز خیبر فرمود: «به طور حتم پرچم را به دست کسی می‌سپارم که او خدا و رسول را دوست دارد و خداوند به دست او فتح و پیروزی قرار خواهد داد.»

عمر بن خطاب گفت: «هیچ زمانی به مانند آن وقت امارت را دوست نداشتم. انتظار می‌کشیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا صدا زند. رسول خدا علی بن ابی طالب را خواست، آن‌گاه پرچم را به او داد و فرمود: پیش برو و به چیزی توجه نکن تا این که خداوند به دست تو فتح و پیروزی حاصل کند. علی مقداری حرکت کرد، سپس متوقف شد و صدا زد: ای رسول خدا! تا کجا با آنان بجنگم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با آنان قتال کن تا شهادت به وحدانیت خدا و نبوت من دهند. و اگر این چنین کردند خون و اموالشان محفوظ خواهد بود.» (۱۰۱)

۷- شیخ صدوق رحمه الله به سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و اقرار به طاعت و معرفت امام، کمتر چیزی است که انسان را به ایمان می‌رساند.» (۱۰۲)

اموری که ایمان به آنها واجب است

همان‌گونه که در معنای اصطلاحی ایمان اشاره شد: تصدیق به قلب با اقرار به زبان، دو رکن اساسی ایمان است. حال بینیم که متعلّق ایمان چیست؟ و به چه اموری باید تصدیق قلبی داشته باشیم؟

تصدیق قلبی بر دو گونه است: یکی این که اجمالاً آنچه را که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به آن خبر داده، تصدیق نماییم. و مورد دیگر اموری است که باید به تفصیل تصدیق کنیم؛ از قبیل:

۱- وجود خداوند متعال و توحید او و این که او مثل و همتایی ندارد.

۲- توحید در خالقیت و این که برای عالم خالق بی جز او نیست.

۳- توحید در ربوبیت و تدبیر و این که برای عالم مدبری بالاستقلال، جز او نیست.

۴- توحید در عبادت و این که معبودی غیر از او نیست.

۵- نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله.

۶- معاد و روز جزا.

کفر در لغت و اصطلاح

«کفر» در لغت به معنای ستر و پوشاندن است. و کشاورز را نیز کافر می‌گویند؛ زیرا دانه را در خاک پنهان می‌سازد. خداوند متعال می‌فرماید: «كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ»؛ (۱۰۳) «در مثل مانند بارانی است که رویش آن، برزگر را به تعجب وامی‌دارد.»

و در اصطلاح: کفر به معنای ایمان نیاوردن به چیزی است که از شأنش ایمان آوردن به آن است؛ مثل عدم ایمان به خدا و توحید و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و روز قیامت.

قاضی ایجی می‌گوید: «کفر خلاف ایمان است و آن نزد ما عبارت است از تصدیق نکردن پیامبر صلی الله علیه و آله در برخی از اموری که علم حاصل شده که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است.» (۱۰۴)

ابن میثم بحرانی می‌گوید: «کفر عبارت است از انکار صدق پیامبر صلی الله علیه و آله و انکار چیزی که علم داریم از جانب

پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است» (۱۰۵).

فاضل مقداد نیز می‌گوید: «کفر در اصطلاح عبارت است از انکار چیزی که علم ضروری حاصل شده که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله است» (۱۰۶).

سید یزدی رحمه الله به اموری که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن خبر داده اشاره کرده، می‌فرماید: «کافر کسی است که منکر الوهیت یا توحید یا رسالت یا یکی از ضروریات دین شود، با توجه به این که ضروری است، به طوری که انکارش به انکار رسالت منجر شود» (۱۰۷).

اقسام کفر

متکلمان و صاحبان معاجم برای کفر اقسامی را ذکر کرده‌اند:

۱ - کفر انکار: یعنی کسی به قلب و زبانش به خدا و رسول کافر شود.

۲ - کفر جحود: یعنی کسی به قلبش به خدا و رسول ایمان داشته باشد و آن دو را تصدیق کند، ولی به زبان آن را اقرار نکند، بلکه انکار نماید. همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ»؛ (۱۰۸) «با آن که پیش نفس خود به یقین می‌دانستند - باز از کبر و نخوت و ستمگری - انکار آن کردند».

۳ - کفر عناد: این که به قلب بشناسد، و به زبان اقرار کند، ولی از روی عناد و حسد به آن متدین نشود.

۴ - کفر نفاق: این که به زبان اقرار کند، ولی به قلب معتقد نباشد، همانند منافق (۱۰۹).

تکفیر اهل قبله

در مباحث گذشته به اموری اشاره نمودیم که ایمان به آنها واجب است و با عدم ایمان به آنها، انسان داخل کفر می‌شود. با این بحث به خوبی روشن می‌شود که صحیح نیست فرقه‌ای از فرق اسلامی را داخل در کفر نمود، مادامی که اعتراف به شهادتین نموده، و ضرورتی از ضروریات دین را انکار نمی‌کنند.

این مطلب از اموری است که هر کسی کوچک‌ترین توجهی به شریعت اسلامی داشته باشد از آن اطلاع دارد، ولو معاشرت زیادی با مسلمانان نداشته باشد. لکن - مع الاسف - مشاهده می‌شود که چگونه به سبب برخی از مسائل اختلافی، تعدادی از مذاهب سایر مسلمانان را تکفیر کرده و به جان آنان می‌افتند. کاری که مورد خشنودی استکبار و استعمار شده و از این راه استیلای خود را بر مسلمین ادامه می‌دهند.

جمهور فقیهان و متکلمان بر این باورند که کسی حق ندارد دیگری را که اهل قبله است و به طرف آن نماز می‌خواند، با اقرار به شهادتین و عدم انکار ضرورتی از ضروریات دین، تکفیر نماید:

۱ - قاضی سبکی می‌گوید: «اقدام بر تکفیر مؤمنین جداً دشوار است. و هر کسی که در قلبش ایمان است، تکفیر اهل هوا و بدعت را دشوار می‌شمرد، در صورتی که اقرار به شهادتین دارد؛ زیرا تکفیر امری دشوار و خطیر است» (۱۱۰).

۲ - قاضی ایجی می‌گوید: «جمهور متکلمین و فقیهان بر این امر اتفاق دارند که نمی‌توان احدی از اهل قبله را تکفیر نمود...» (۱۱۱).

۳ - تفتازانی می‌گوید: «مخالف حق، از اهل قبله کافر نیست؛ مادامی که ضرورتی از ضروریات دین را مخالفت نکند؛ مثل حدوث عالم، حشر اجساد» (۱۱۲).

۴ - ابن عابدین می‌گوید: «در کلمات صاحبان مذاهب، تکفیر دیگران بسیار مشاهده می‌شود، ولی این گونه تعبیرها از کلام فقهای مجتهد نیست. و معلوم است که اعتباری به غیر فقها نیست» (۱۱۳).

اجتناب از گزافه‌گویی در تکفیر

بسیاری از مردم در فهم حقیقت عوامل و اسبابی که انسان را از دایره اسلام خارج می‌کند و موجب می‌شود که متصف به کفر گردد، به اشتباه و بی‌راهه رفته‌اند و لذا بی‌جهت افرادی را متهم به کفر می‌نمایند. آنان به حدی در این امر افراط دارند که در نتیجه قضاوتشان به جز اندکی از مسلمین، کسی بر اسلام باقی نمی‌ماند، که مصداق بارز آنان در این عصر و زمان وهابیان می‌باشند. آنان گرچه به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر چنین نسبتی را به مسلمانان می‌دهند ولی باید بدانند که در ادای این فریضه، ملاحظه حکمت و موعظه حسنه ضرورت دارد؛ همان گونه که خداوند متعال می‌فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدِلْ لَهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛ (۱۱۴) «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با آن‌ها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن.»

می‌دانیم که این طریق و روش در برخورد، به پذیرش طرف مقابل نزدیک‌تر است. لذا اگر کسی مسلمانی را که نماز می‌خواند و فرایض دینی را به جای می‌آورد و از محارم الهی اجتناب می‌کند، به اموری که نزد او بر حق است دعوت کند در حالی که طرف مقابل برخلاف عقیده اوست، در صورت نپذیرفتن نباید او را متهم به کفر و شرک نماید؛ زیرا از قدیم الایام آرای علما و مردم مختلف بوده و هنگام دعوت، بعضاً عقاید یکدیگر را نمی‌پذیرفتند، لذا نمی‌توان به مجرد نپذیرفتن عقایدی را که نزد من برحق است، یک مسلمان را به کفر و زندقه متهم کرد.

علامه امام سید احمد مشهور الحداد می‌گوید: «وقد انعقد الإجماع علی منع تکفیر أحد من أهل القبلة إلا بما فيه نفی الصانع القادر جلّ و علا أو شرک جلی لا یحتمل التأویل أو إنکار النبوة أو إنکار ما علم من الدین بالضرورة أو إنکار متواتر أو مجمع علیه ضرورة من الدین»؛ (۱۱۵) «به طور حتم اجماع منعقد شده بر این که هیچ یک از اهل قبله را نمی‌توان تکفیر کرد مگر در عقیده‌ای که منجر به نفی خداوند قادر جلّ و علا شده یا در آن شرک آشکاری باشد که احتمال تأویل در آن نباشد. یا انکار نبوت بوده یا چیزی از ضروریات دین انکار گردد، یا خبر متواتر یا امری که اجماع بر ضروری بودن آن است انکار شود.»

در غیر این موارد حکم به کفر مسلمان امر خطیری است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إذا قال الرجل لأخیه یا کافر فقد بآء بها أحدهما»؛ (۱۱۶) «هرگاه شخصی به برادر دینی‌اش بگوید ای کافر، یکی از آن دو به کفر بازگشته است.» یعنی اگر آن شخص واقعاً کافر بود که هیچ و گرنه خود شخصی که این نسبت را داده به کفر سزاوارتر است.

تکفیر مسلمانان از دیدگاه روایات

در روایات؛ از تکفیر مسلمانی که اقرار به شهادتین نموده، نهی فراوان شده؛ خصوصاً کسانی که اهل عمل به فرایض دینی نیز هستند. اینک به برخی از این روایات اشاره می‌نماییم:

۱ - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اسلام بر چند خصلت بنا شده است: شهادت به وحدانیت خداوند، رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله، اقرار به آنچه از جانب خدا رسیده و جهاد... پس مسلمانان را به جهت گناه تکفیر نکنید، و علیه آنان شهادت به شرک ندهید.

۲ - و نیز فرمود: «اهل ملت خود را تکفیر نکنید، اگرچه گناه کبیره انجام می‌دهند.»

۳ - هر مسلمانی که مسلمان دیگر را تکفیر کند، اگر واقعاً کافر باشد اشکالی ندارد، و الا خودش کافر می‌شود.

۴ - همچنین فرمود: «به جهت گناه، اهل لاله‌الما الله را تکفیر نکنید؛ زیرا کسی که چنین کند، خودش به کفر نزدیک‌تر است.» (۱۱۷)

فرق بین اسلام و ایمان

توضیح

اسلام در لغت از ماده «سلم» به معنای سلامت است؛ زیرا به سلامت منتهی می‌شود. یا از تسلیم است؛ چون نسبت به دستورهای الهی تسلیم است. (۱۱۸) اسلام به معنای مصطلح آن در قرآن و روایات، همان معنای لغوی است. و غالب استعمال اسلام در مقابل شرک است. خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ (۱۱۹) «بگو ای رسول! من مأمورم اول کسی باشم که تسلیم حکم خداست و [خداوند به من دستور داده که از مشرکان نباشم].» و نیز می‌فرماید: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ (۱۲۰) «ابراهیم به آیین یهود و نصارا نبود و لکن به دین حنیف توحید و اسلام بود و هرگز از آنان که به خدا شرک آرند نبود.»

و غالب استعمال ایمان در مقابل کفر است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ»؛ (۱۲۱) «و هر کس ایمان را به کفر مبدل سازد بی‌شک راه راست را گم کرده است.» و نیز می‌فرماید: «هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ»؛ (۱۲۲) «آنان در آن روز به کفر نزدیک‌ترند تا به ایمان.»

این به حسب معنای لغوی اسلام است، ولی در قرآن کریم اسلام بر وجوه مختلفی استعمال شده است:

۱ - اسلام در مقابل ایمان

خداوند متعال در برخی از موارد اسلام را بر اقرار لفظی اطلاق نموده که همراه با تصدیق قلبی نباشد، آنجا که می‌فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...»؛ (۱۲۳) «اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو شما ایمان نیاورده‌اید، و لکن بگویید: اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در قلوب شما وارد نشده است.»

۲ - تسلیم زبانی و تصدیق قلبی

در برخی از موارد نیز اسلام بر مرتبه اول از ایمان اطلاق شده که همان تسلیم زبانی و انقیاد و تصدیق قلبی است، آنجا که می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ»؛ (۱۲۴) «کسانی که به نشانه‌های ما ایمان آورده و تسلیم بودند.»

۳ - تسلیم، و رای تصدیق قلبی

گاهی نیز اسلام بر مرتبه دیگر از ایمان اطلاق می‌شود و آن این که و رای تصدیق قلبی، تسلیم قلبی نسبت به دستورهای خداوند داشته باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَمَّا وَرَبُّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ (۱۲۵) «نه چنین است، قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی‌شوند مگر آن که در خصومت و نزاعشان، تنها تو را حاکم کنند و آن گاه به هر حکمی که کنی هیچ گونه اعتراضی در دل نداشته، کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند.» و از این قبیل است قول خداوند: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (۱۲۶) «آن گاه پروردگارش به او فرمود: ای ابراهیم! سر به فرمان خدا فرود آور، عرض کرد مطیع پروردگار عالمیانم.»

اشاره

از جمله خصوصیات وهابیان و در رأسشان رئیس آنان محمد بن عبدالوهاب، غلو و افراطگری در تکفیر است. برای اثبات این مدعا تنها به رساله‌های محمد بن عبدالوهاب (مجدد افکار ابن تیمیه) و کسی که این فرقه به نام او زنده است، مراجعه می‌کنیم تا مطلب بیشتر روشن شود.

کسی که به کتب و رساله‌های شیخ مراجعه می‌کند، به جز رساله‌اش به اهل قصیم پی می‌برد که او در تکفیر مسلمین غلو داشته و دایره تکفیر را بسیار وسیع قرار داده است. این کتاب‌ها و رساله‌ها غالباً در کتاب «الدرر السنیة» از عبدالرحمن بن محمد بن قاسم حنبلی نجدی آمده است، و لذا ما نمونه‌هایی را با ذکر آدرس از آن کتاب برای خوانندگان محترم ذکر می‌کنیم:

۱ - توحید انحصاری

محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «... وأنا فی ذلك الوقت لا أعرف معنى لا إله إلا الله، ولا أعرف دين الإسلام، قبل هذا الخیر الذی من الله به، وكذلك مشایخی ما منهم رجل عرف ذلك، فمن زعم من علماء العارض أنه عرف معنى لا إله إلا الله أو معنى الإسلام قبل هذا الوقت أو زعم من مشایخه أن أحداً عرف ذلكم، فقد كذب وافتري ولبس على الناس ومدح نفسه بما ليس فيه»؛ (۱۲۷) «... من در آن وقت معنای لا اله الا الله را نمی‌دانستم و نیز دین اسلام را نمی‌فهمیدم، قبل از این خیری که خداوند آن را بر من منت گذاشت. و نیز در بین مشایخم هیچ کس وجود نداشت که این معنا را درک کند. پس هر کس از علمای "عارض" گمان کند که معنای لا اله الا الله را فهمیده و یا معنای اسلام را قبل از این وقت شناخته، یا گمان کرده که احدی از مشایخ این معنا را فهمیده‌اند، دروغ و افترا بسته و امر را بر مردم مشتبه کرده است و خودش را به چیزی نسبت داده که در او نیست.»

از این عبارت محمد بن عبدالوهاب استفاده می‌شود که او معتقد به کفر تمام مردم قبل از خودش و دعوتش بوده است، و تنها او بوده که توحید را آورده است. و قبل از دعوت او به توحید، هیچ کس معنای کلمه توحید را نفهمیده است.

۲ - نسبت شرک به علمای اسلام

او در جایی دیگر علمای اسلام و مشایخ و اساتید آنان را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید: «... و لم یميزوا بين دين محمد صلى الله عليه وآله ودين عمرو بن لحي الذي وضعه للعرب، بل دين عمرو عندهم دين صحيح»؛ (۱۲۸) «آنان بین دین محمد صلی الله علیه و آله و دین عمرو بن لحي که برای عرب آن را وضع کرد، تمییز ندادند؛ بلکه دین عمرو نزد آنان دین صحیحی است.»

و اما این که عمرو بن لحي کیست، به قصه‌ای که ابن هشام نقل می‌کند گوش فرا دهید. او می‌گوید: «اولین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد عمرو بن لحي بود. او سفری که به بلقاء از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت‌ها را عبادت می‌کردند. از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: این بت‌هایی است که آن‌ها را عبادت می‌کنیم و هر گاه از آنان باران و نصرت می‌خواهیم به ما باران داده و ما را یاری می‌کنند.»

عمرو بن لحي به آنان گفت: آیا از این بتان به ما نمی‌دهید تا با خود به سرزمین عرب برده و آن‌ها را عبادت کنیم؟ او با خود بت بزرگی به نام «هبل» برداشت و به مکه آورد و آن را بر پشت بام کعبه قرار داد و مردم را نیز به عبادت آن دعوت کرد. (۱۲۹)

عبارت محمد بن عبدالوهاب دلالت بر تکفیر صریح علمای مسلمین و حتی شیوخ و اساتید خود دارد، تا چه رسد به عوام مردم؛ یعنی هر کس که در باب توحید خلاف آنچه را که او فهمیده بگوید و به آن معتقد باشد کافر است و بر دین عمرو بن لحي بوده نه بر دین اسلام. آری کفری را که به عموم مسلمانان و علمایشان نسبت داده به جهت اعتقاد به تبرک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و

برخی دیگر از عقاید است.

۳ - تکفیر اشخاص

محمد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به شیخ سلیمان بن سحیم که یکی از حنابله بوده و مقلد ابن تیمیه به حساب می‌آمده است می‌گوید: «نذکر لک انک أنت وأباك مصرحون بالكفر والشرك والنفاق!!!... أنت وأبوک مجتهدان فی عداوة هذا الدین لیلاً ونهاراً!!!... إنک رجل معاند ضالّ علی علم، مختار الکفر علی الاسلام!!!... وهذا کتابکم فیہ کفرکم!!!»؛ (۱۳۰) «من به تو تذکر می‌دهم که به طور حتم تو و پدرت تصریح به کفر و شرک و نفاق کرده‌اید!!!... تو و پدرت شبانه روز نهایت کوشش را در دشمنی این دین دارید!!!... همانا تو با علمی که داری مردی معاند و گمراه می‌باشی، و کفر را بر اسلام اختیار نموده‌ای!!!... و این است کتاب شما که کفر شما را ثابت می‌کند!!!».

۴ - مقایسه بین افراد

او می‌گوید: «فأمّا ابن عبداللطیف وابن عفالق وابن مطلق فسبأه للتوحید!... وابن فیروز هو أقربهم إلى الإسلام»؛ (۱۳۱) «أمّا ابن عبداللطیف و ابن عفالق و ابن مطلق اینان دشنام دهنده توحیدند!!!... و ابن فیروز از همه آنان به اسلام نزدیک‌تر است.» این در حالی است که خود محمد بن عبدالوهاب اعتراف کرده که ابن فیروز شخصی از حنابله بوده و از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه بوده است.

و در جایی دیگر درباره او می‌گوید: «کافر کفراً أكبر مخرج من الملة»؛ (۱۳۲) «او کفر عظیمی دارد که او را از ملت اسلام خارج کرده است.»

حال اگر وضعیت او که از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه است این چنین می‌باشد، حال و وضع علمای دیگر از شیعه و سنی نزد او چگونه است؟ خدا می‌داند.

۵ - نسبت انکار معاد به غالب مردم

او در جایی دیگر غالب مردم را منکر بعث و قیامت معرفی کرده است. (۱۳۳)

۶ - تکفیر شخصی

چون احمد بن عبدالکریم با شیخ محمد بن عبدالوهاب به مخالفت پرداخت، شیخ بر او نامه‌ای فرستاد و در آن چنین نوشت: «... طحت علی ابن غنم و غیره و تبرأت من ملّة ابراهیم و أشهدتهم علی نفسک باتباع المشرکین...»؛ (۱۳۴) «تو ابن غنم و دیگران را گمراه کردی و از ملت ابراهیم تبری جستی و آنان را بر خودت شاهد گرفتی که پیرو مشرکان هستی...».

۷ - کفر تمام دیار

اعتقاد محمد بن عبدالوهاب این بود که هر کشور و شهری که داخل در اطاعت و دعوت او نشود، در زمره بلاد مشرکین به حساب می‌آید. و هیچ شهری را در این جهت استثنا نکرده است. (۱۳۵)

۸ - تکفیر امامیه

او امامیه را تکفیر کرده و می‌گوید: «ومن شكك في كفرهم فهو كافر»؛ (۱۳۶) «و هر کس در کفر آنان شک کند، خودش کافر است.»

محمّد بن عبدالوهاب این مطلب را از مقدسی نقل کرده و آن را قبول نموده است. این در حالی است که ابن تیمیه به طور صریح امامیه را تنها گروه مسلمان بدعت‌گذار معرفی کرده اما آنان را کافر ندانسته است، ولی محمّد بن عبدالوهاب نه تنها امامیه را کافر می‌داند بلکه تمام مسلمین مخالف با عقاید خودش را؛ از قبیل اشاعره و دیگران و نیز علما و قضات از اتباع مذاهب اربعه را کافر می‌پندارد.

۹ - تکفیر کسی که صحابه را ناسزا می‌گوید

محمّد بن عبدالوهاب هر کس که صحابه را ناسزا بگوید، تکفیر می‌نماید. (۱۳۷) با آن که حضرت علی علیه السلام هرگز در سخنانش خوارج را کافر ننماید؛ ولی آنان حضرت را تکفیر کرده و سب می‌نمودند. و نیز ابوبکر از ایندای کسی که او را سب می‌کرد، نهی نمود.

وانگهی چگونه شما سب صحابی را منشأ کفر می‌دانید؛ در حالی که شکی نیست که معاویه سب حضرت علی علیه السلام می‌کرد و مردم را نیز بر این امر تحریم می‌نمود، ولی در عین حال شما از او دفاع می‌کنید.

۱۰ - تکفیر اهل مکه

او اهل مکه را تکفیر کرده و می‌گوید: «إنّ دينهم هو الذی بعث رسول الله بالإنذار عنه»؛ (۱۳۸) «همانا دین اهالی مکه - یعنی معاصرین او تا زمان رسول خداصلی الله علیه وآله - همان دینی است که رسول خداصلی الله علیه وآله مبعوث به ترساندن مردم از آن شد.»

۱۱ - تکفیر اهالی برخی مناطق

محمّد بن عبدالوهاب برخی از مناطق را به طور خصوص اسم برده و تکفیر کرده است؛ از جمله:
الف) اهالی «بدو»

وی می‌گوید: آنان کافرتر از یهود و نصارا هستند و به اندازه مویی از اسلام نزد آنان نیست؛ گرچه به شهادتین تکلم نمایند. (۱۳۹)
ب) اهالی «وشم»

او تمام اهالی «وشم»؛ از علما و عوام آن را تکفیر کرده است. (۱۴۰)

ج) اهالی «سدیر»

او تمام اهالی «سدیر» را نیز؛ اعم از علما و عوام، تکفیر کرده است. (۱۴۱)

د) اهالی «أحساء»

او می‌گوید: «إنّ الأحساء فی زمانه یعبدون الأصنام»؛ (۱۴۲) «همانا احساء در زمان خودش بت‌ها را می‌پرستند.»

ه) قبیله «عنزه»

او درباره اهالی این قبیله می‌گوید: «إِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْبَعْثِ»؛ (۱۴۳) «آنان به قیامت ایمان نمی‌آورند.»
(و) قبیله «ظفیر»

او درباره آنان نیز همین تعبیر را به کار برده است. (۱۴۴)

(ز) قبیله «عینه و درعیه»

او ابن سحیم و همه پیروانش از اهالی عینه و درعیه را که از معارضین او و افکارش بودند، تکفیر کرده است. (۱۴۵)

۱۲ - تکفیر ابن عربی

محمّد بن عبد الوهاب، ابن عربی را تکفیر کرده و او را کافرتر از فرعون معرفی کرده است و می‌گوید: هر کس او را تکفیر نکند خودش کافر است. بلکه او می‌گوید: هر کس در کفر او شک داشته باشد، کافر است. (۱۴۶)

۱۳ - تکفیر اکثر مسلمانان

محمّد بن عبد الوهاب، در جایی دیگر سواد اعظم؛ یعنی غالب و اکثر مسلمانان را به جهت همراهی نکردن با عقایدش و مخالفت با آنها، تکفیر کرده است. (۱۴۷)
او حتی کسانی که پیروانش را خوارج نامیده و با دشمنانش همراهی کرده‌اند را تکفیر کرده؛ گرچه همگی موحد بوده باشند، چون دعوت او را انکار می‌کنند. (۱۴۸)

۱۴ - بت‌پرستی در نجد

وی مدّعی است که در هر منطقه‌ای از مناطق نجد در زمانش بتی است که مردم به جای خداوند آن را می‌پرستند. (۱۴۹)

۱۵ - تکفیر فخر رازی

او فخر رازی صاحب تفسیر معروف «التفسیر الکبیر» را تکفیر کرده و می‌گوید: «إِنَّ الرَّازِي هَذَا أَلْفٌ كِتَابًا يَحْسَنُ فِيهِ عِبَادَةَ الْكُؤَاكِبِ»؛ (۱۵۰) «فخر رازی کتابی را تألیف کرده و در آن عبادت ستارگان را خوب شمرده است.»
این در حالی است که فخر رازی کتابی نوشته که در آن اشاره به فواید ستارگان و تأثیر آنها بر زراعت‌ها و دیگر اشیاء کرده است. ولی محمّد بن عبد الوهاب از او چنین معنای نادرستی فهمیده است.

۱۶ - نسبت شرک به علم فقه

محمّد بن عبد الوهاب در نامه خود خطاب به ابن عیسی که بر او احتجاج کرده بود که فقها غیر از آن چیزی که او فهمیده، معتقدند این آیه را در جواب او می‌نویسد: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ سپس می‌گوید: «فَسَيَرها رسول الله والأئمة من بعده بهذا الذي تسمونه (الفقه) وهو الذي سماه الله شركاً واتخاذهم أرباباً لا أعلم بين المفسرين خلافاً في ذلك...»؛ (۱۵۱) «این آیه را رسول خدا و امامان بعد از او به همین چیزی که شما اسم آن را "فقه" گذاشته‌اید، تفسیر کرده‌اند. و این فقه است که خداوند آن را شرک نامیده و دنبال کردن آن را ارباب غیر از خدا معرفی کرده است. من خلافی در این معنا بین مفسرین نمی‌دانم...».

۱۷ - تکفیر متکلمین

محمد بن عبدالوهاب، ادعای اجماع بر تکفیر متکلمین کرده است. (۱۵۲) و از ظاهر کلام او همین متکلمین اسلامی استفاده می‌شود، نه متکلمان از کفار. او به ذهبی و دارقطنی و بیهقی و دیگران نسبت داده که آنان نیز متکلمین را تکفیر کرده‌اند. در حالی که اگر انسان کتاب «سیر اعلام النبلاء» ذهبی را مطالعه کند پی می‌برد که چه بسیاری از متکلمین اسلامی را که ترجمه کرده و شرح حال آنان را ذکر کرده است، بدون آن که به کفر یکی از آن‌ها اشاره کرده باشد. آری، از برخی فرقه‌های کلامی، خطا و لغزش‌هایی دیده شده، ولی نمی‌توان همه آنان را به کفر متهم کرد.

۱۸ - دیدگاه محمد بن عبدالوهاب نسبت به مسلمانان معاصر

محمد بن عبدالوهاب درباره مسلمانان هم عصر خود می‌گوید: «و کثیر من أهل الزمان لا يعرف من الآلهة المعبودة إلا هبل و یغوث و یعوق و نسرأ و اللات و العزى و مناة!! فإن جاد فهمه عرف أن المقامات المعبودة اليوم من البشر والشجر والحجر ونحوها مثل شمسان و إدريس و أبوحديدة و نحوهم منها»؛ (۱۵۳) «و بسیاری از اهل این زمان از خدایان پرستیده شده به جز هبل و یغوث و نسر و لات و عزى و منات را نمی‌شناسند. اگر فهم درستی داشتند می‌فهمیدند مقاماتی که امروز پرستیده می‌شود، از بشر و درخت و سنگ و نحو این‌ها از خورشید و ماه و ادريس و ابوحديده و نحو این‌ها، از قبیل عبادت همان بت‌ها است.»

وی می‌گوید: «شرك كفار قريش دون شرك كثير من الناس اليوم»؛ (۱۵۴) «درجه شرك كفار قريش، بسیار پایین‌تر از شرك مردم امروز است.»

او همچنین می‌گوید: «فإذا علمت هذا وعلمت ما عليه أكثر الناس علمت أنهم أعظم كفراً و شركاً من المشركين الذين قاتلهم النبي صلى الله عليه وآله»؛ (۱۵۵) «هنگامی که این مطلب را دانستی و دانستی آنچه را که اکثر مردم برآند، می‌فهمی که کفر و شرك افراد این زمان بیشتر از مشرکینی است که پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان به قتال پرداخت.»

او در جایی دیگر می‌گوید: «لانكفر إلا من بلغته دعوتنا للحق و وضحت له المحجة و قامت عليه الحجة و أصر مستكبراً معانداً، كغالب ما قاتلهم اليوم يصرون على ذلك الاشراك و يمتنعون من فعل الواجبات و يتظاهرون بأفعال الكبائر و المحرمات...»؛ (۱۵۶) «ما تکفیر نمی‌کنیم مگر کسانی را که دعوت حق ما به آنان رسیده و برهان و دلیل بر آنان واضح شده و حجت بر آنان قائم شده است، ولی در عین حال از روی استکبار و عناد بر عقیده خود اصرار می‌ورزدند؛ همانند غالب کسانی که ما امروزه با آنان می‌جنگیم. این افراد بر شرك ورزیدن خود اصرار دارند و از انجام واجبات امتناع کرده و به افعال محرمات کبیره تظاهر می‌نمایند...».

مقصود ایشان از شرك ورزیدن، همان تبرک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و دیگر امور است که به خیال وی این‌ها شرك به حساب می‌آیند.

نظری گذرا به کتاب «کشف الشبهات»**اشاره**

از جمله کتاب‌های مهم برای وهابیان که با کوچکی حجم آن مورد توجه خاص مدارس و حوزه‌های علمی و دانشگاهی آنان قرار گرفته، کتاب «کشف الشبهات» اثر محمد بن عبدالوهاب است. او در این کتاب معیارها و میزان‌هایی را برای کفر و غلو در دین و شرك ذکر کرده و با آن معیارها، سایر مسلمین را به کفر و شرك نسبت داده است. لذا جا دارد گذری اجمالی به برخی از مطالب

این کتاب داشته باشیم.

نقد اول

محمّد بن عبدالوهاب می‌گوید: «إعلم رحمك الله أن التوحيد هو إفراد الله بالعبادة وهو دين الرسل الذين أرسلهم الله إلى عباده فأولهم نوح عليه السلام، أرسله الله إلى قومه لما غلوا في الصالحين وداً وسواعاً ويغوث ويعوق ونسراً...»؛ (۱۵۷) «بدان - خداوند تو را رحمت کند - که توحید همان اختصاص دادن عبادت برای خدا است. و آن دین رسولان است که خداوند آنان را به سوی بندگانش فرستاد. پس اول آنان نوح می‌باشد که خداوند او را به سوی قومش فرستاد. هنگامی که آنان درباره صالحان غلو کرده و آنان را همانند ودّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر قرار دادند...».

پاسخ

اولاً: توحید، تنها منحصر به توحید در عبادت نیست؛ بلکه دارای مراحل است از قبیل: توحید در الوهیت، توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت و توحید در عبادت. و خداوند سبحان در قرآن کریم درباره هر کدام از انواع توحید، آیاتی را ذکر کرده است و از اینجا به دست می‌آید که شرک از این اقسام در جزیره العرب شایع بوده که خداوند در مقابل آن اشاره به اقسام توحید کرده است. ثانیاً: خداوند سبحان نوح را به سوی قومش فرستاد تا آنان را به عبادت خدا و رها شدن از شرک دعوت کند؛ زیرا قوم او بت می‌پرستیدند، نه این که درباره صالحان امت خود غلو کرده باشند.

ثالثاً: به چه دلیل تبرک جستن از صالحان و توسل به آنان و استغاثه به ارواح آنها همانند پرستش بت به حساب می‌آید. مگر نه این است که اعمال به نیت است و باید به نیت افراد مراجعه کرد. هرگز در نیت چنین اشخاصی شرک و استقلال در تأثیر نیست. برای روشن شدن بیشتر به مبحث «تبرک» و «استغاثه به ارواح اولیای الهی» از این کتاب مراجعه کنید.

نقد دوم

ابن عبدالوهاب می‌گوید: «وآخر الرسل محمد صلی الله علیه وآله وهو الذي كسر صور هؤلاء الصالحين، أرسله إلى قوم يتعبدون ويحجون ويتصدقون ويذكرون الله ولكنهم يجعلون بعض المخلوقين وسائط بينهم وبين الله - يقولون: نريد منهم التقرب إلى الله - ونريد شفاعتهم عنده؛ مثل الملائكة وعيسى و مريم وأناس غيرهم من الصالحين»؛ (۱۵۸) «و آخرین پیامبر محمد صلی الله علیه وآله است. او کسی است که صورت‌های آن صالحان را خرد کرد. خداوند او را به سوی قومی فرستاد که عبادت می‌کرده و حج به جای می‌آوردند و صدقه می‌دادند و ذکر خدای می‌گفتند؛ ولی آنان برخی از مخلوقین را وسیله بین خود و خدای عزوجل قرار می‌دادند و می‌گفتند: ما از آنها قصد تقرب به سوی خدای عزوجل را داریم، و از آنها تقاضای شفاعت نزد خدا داریم؛ همانند ملائکه و عیسی و مریم و افرادی غیر از این‌ها از صالحان.»

پاسخ

اولاً: ایشان صورت خوش و غیر واقعی را از کفار قریش ترسیم کرده تا مبتنی بر آن بتواند مسلمانان را تکفیر کند. او می‌گوید: کفار قریش اهل عبادت، به جای آوردن حج و صدقه و ذکر خدا بودند...!! سبحان الله!! قریش چگونه این چنین بوده است؟ آنها کسانی بودند که هر گاه گفته می‌شد: بگوئید: «لا اله الا الله» استکبار می‌کردند. به روز قیامت و بعث و بهشت و دوزخ ایمان نداشتند. و به

طور کلی به پیامبری ایمان نداشتند. بت‌ها را عبادت می‌کرده و به یکدیگر ظلم می‌نمودند و همدیگر را می‌کشتند. شرب خمر، زنا، رباخواری، و انواع محرمات را انجام می‌دادند، آیا مطابق حرف محمد بن عبدالوهاب، قریش در آن زمان تنها مشکلی که داشت توجه به وسائط و استغاثه به آن‌ها بود؟

ثانیاً: آیا کسی که از انبیا و اولیای الهی طلب شفاعت می‌کند، با اعتقاد به این که آنان بندگان صالح خدایند و کاری بدون اذن و مشیت الهی انجام نمی‌دهند، همانند درخواست شفاعت مشرکان از بت‌ها است؟ مشرکان اگر چنین درخواستی از بتان یا ملائکه داشتند به جهت غلوی بوده که درباره آن‌ها پیدا کرده بودند؛ با دید استقلالی به آن‌ها نگریسته و آنان را مستقل در تدبیر می‌دانستند. و گرنه چه اشکالی دارد که از شخصی که خداوند مقامی معنوی را به او داده، تقاضای اعمال آن را در حق او به اذن و مشیت الهی بکنیم. و اگر قرآن کریم مشرکان صدر اسلام را به جهت اعتقاد به شفاعت در بتان مذمت می‌کند، از این جهت بوده که آنان بت‌های خود را به جهت تقاضای شفاعت و اعمال آن‌ها عبادت می‌کردند. لذا خداوند سبحان از قول آنان می‌فرماید: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»؛ (۱۵۹) «... [دلیلشان این بود که این‌ها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خدا نزدیک کنند...».

وانگهی آنان در این مقام با دید استقلالی در مقابل اراده و مشیت خداوند چنین اعتقادی را در حق بت‌ها قایل بودند. به جهت روشن شدن بیشتر مطلب به بحث «شفاعت» و «استغاثه» مراجعه شود.

ثالثاً: اعتقاد مسیحیان در مورد حضرت عیسی و مریم علیهما السلام را نمی‌توان قیاس به اعتقاد مسلمین به شفاعت و درخواست آن از اولیا کرد؛ زیرا مطابق گواهی تاریخی و قرآن کریم، آنان قایل به تجسد و الوهیت حضرت مسیح و مریم بودند. لذا خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ (۱۶۰) «و آن‌گاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟! ...» و نیز می‌فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ»؛ (۱۶۱) «آن‌ها که گفتند: خداوند، یکی از سه خداست [نیز] به یقین کافر شدند، معبودی جز معبود یگانه نیست...».

نقد سوم

ابن عبدالوهاب می‌گوید: «فبعث الله تعالى محمداً صلى الله عليه وآله يجدد لهم دينهم - دين إبراهيم - ويخبرهم أن هذا التقرب والإعتقاد محض حق الله - تعالى - لا يصلح منه شيء لغيره ولا لملك مقرب ولا نبي مرسل فضلاً عن غيرهما»؛ (۱۶۲) «پس خداوند متعال محمداً صلى الله عليه وآله را فرستاد تا دین مردم را که همان دین ابراهیم است تجدید کند، و به آنان خبر دهد که این تقرب و اعتقاد تنها حق خدای متعال است، و برای هیچ کس غیر از او صلاحیت ندارد؛ نه برای فرشته مقرب و نه نبی مرسل تا چه رسد به غیر از این دو.»

پاسخ

مسلمانان با تبرک و توسل و استغاثه و طلب شفاعت از اولیای الهی، تقرب به غیر خدا نمی‌جویند؛ بلکه از آنجا که افراد صالح متقرب نزد خدایند آنان را واسطه قرار داده تا به خدا نزدیک شوند. ما معتقدیم که تقرب اصلی و حقیقی و در نهایت امر به سوی خدا است و تنها او است که پناه دهنده مردم و بیچارگان است، و ما با توسل به افراد صالح سعی می‌کنیم که همراه با دعای آنان به خدای متعال بیشتر نزدیک شویم. و لذاست که خداوند متعال می‌فرماید: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»؛ (۱۶۳) «و وسیله‌ای برای تقرب به او

بجویید.»

و نیز می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَعْفَرُوا لَهُمْ الرَّسُولَ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ (۱۶۴) «و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا گذاردند] به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.» چرا قرآن هنگامی که قصه برادران حضرت یوسف علیه السلام را نقل می‌کند و اشاره به پشیمانی آن‌ها می‌کند می‌فرماید: آنان نزد پدر خود یعقوب آمده و گفتند: «يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ»؛ (۱۶۵) «پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم.»

اگر آمدن نزد واسطه و درخواست از او که از خداوند آمرزش بخواهد شرک است، چرا حضرت یعقوب که از داعیان توحید و ترک شرک و بت‌پرستی است فرزندان خود را از این نوع تقاضا و درخواست منع نکرد؟

نقد چهارم

او هم چنین می‌گوید: «... وَإِلَّا فَهَوْلَاءَ الْمُشْرِكُونَ - یعنی کفار قریش - يشهدون إنَّ اللَّهَ هُوَ الْخَالِقُ وَحْدَهُ، لا شريك له، وانه لا یرزق إلا هو، ولا یحیی إلا هو ولا یمیت إلا هو، ولا یدبر الأمر إلا هو، وأنَّ جمیع السموات ومن فیهنَّ والأرضین السبع ومن فیها کلهم عبیده وتحت تصرّفه وقهره...»؛ (۱۶۶) «... وگر نه آن مشرکان؛ یعنی کفار قریش گواهی می‌دادند که خداوند تنها خالق است که شریک و همتایی ندارد و تنها روزی‌رسان او است و نیز کسی جز او نمی‌میراند و زنده نمی‌کند، و نیز مدبّر این عالم تنها اوست. و تمام آسمان‌ها و هر کس که در آن‌ها است و زمین‌های هفت گانه و هر آن کس که در آن‌ها است همگی بنده او و تحت فرمان و سلطه اویند.»

پاسخ

اولاً: معلوم نیست که مشرکان در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله توحید در خالقیت را قبول داشته‌اند. و اگر خداوند سبحان درباره آنان می‌فرماید: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»؛ (۱۶۷) «و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرد؟ همه می‌گویند: خدا.» ظاهر آیه این است که در باطن و فطرت به آن اعتقاد دارند.

ثانیاً: از برخی از آیات استفاده می‌شود که علت شرک قریش و دیگران آن بود که معتقد بودند بت‌ها و وسائط دیگر به طور مستقل، مالک تصرف در این عالم می‌باشند، بدون این که تصرفشان؛ اعم از رزق و نصرت و... تحت اراده و مشیت الهی باشد.

خداوند سبحان می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا»؛ (۱۶۸) «آن‌هایی را که غیر از خدا پرستش می‌کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند.»

از این آیه استفاده می‌شود که مشرکان معتقد بودند که این وسائط، مالک رزق و روزی آنان هستند و لذا آن‌ها را عبادت می‌کردند.

و نیز در آیه دیگر می‌فرماید: «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»؛ (۱۶۹) «بگو: کسانی را که غیر از خدا [معبود خود] می‌پندارید بخوانید! [آن‌ها هرگز گرهی از کار شما نمی‌گشایند، چرا که آن‌ها به اندازه ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند.»

حسن بن علی سقّاف شافعی می‌گوید: «إِنَّ الْعِبَادَةَ شَرَعًا مَعْنَاهَا الْإِتْيَانُ بِأَقْصَى الْخُضُوعِ قَلْبًا وَقَلْبًا، فَهِيَ إِذْنُ نَوْعَانِ قَلْبِيَّةٍ وَقَلْبِيَّةٍ، فَالْقَلْبِيَّةُ: هِيَ إِعْتِقَادُ الرُّبُوبِيَّةِ أَوْ خَصِيصَةٌ مِنْ خَصَائِصِهَا كَالِإِسْتِقْلَالِ بِالنَّفْعِ أَوْ الضَّرَرِ وَنَفُوذِ الْمَشِيئَةِ لِمَنْ اعْتَقَدَ فِيهِ ذَلِكَ. وَالْقَلْبِيَّةُ: هِيَ

الإتیان بأنواع الخضوع الظاهرية من قیام و رکوع و سجود و غیرها مع ذلك الاعتقاد القلبي، فإن أتى بواحد منها بدون ذلك الاعتقاد لم يكن ذلك الخضوع عبادة شرعاً ولو كان سجوداً...»؛ (۱۷۰) «عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قلبی است. پس عبادت دو نوع است؛ قلبی و قلبی. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه‌ای از خصائص آن است؛ مثل استقلال در نفع و ضرر. و قلبی آن، انجام انواع خضوع ظاهری؛ اعم از قیام، رکوع، سجود و غیر این اعمال است همراه با اعتقاد قلبی. لذا هر گاه کسی این اعمال قلبی را بدون اعتقاد قلبی انجام دهد، شرعاً عبادت محسوب نمی‌شود گرچه آن عمل قلبی سجود باشد...».

حسن بن فرحان مالکی می‌گوید: «إنّ هذا الإعتراف الّتی إعترف بها المشركون قد أجب عنها بعض العلماء، وذكروا أنّ المشركين إنّما إعترفوا بها من باب الإفحام والإنقطاع، وليس من باب الإقتناع، ولو كانوا صادقین فی إعترافهم لأتوا بلوازم هذا الإعتراف. فلذلك يأمر الله نبيّه صلى الله عليه وآله أن يذكرهم بلوازم هذا الإعتراف كما في قوله تعالى: (فقل أفلا تتقون) (قل أفلا تذكرون) فكأنّ الله عزّ وجلّ يوبّخهم بأنهم كاذبون وأنهم لا يؤمنون بالله عزّ وجلّ خالقاً ورازقاً...»؛ (۱۷۱) «این اعترافی که مشرکان به آن اقرار کرده‌اند را برخی از علما از آن این گونه جواب داده‌اند که مشرکان این اعتراف را از باب اجبار و سیه‌رو شدن و از روی ناچاری داشتند، نه از باب قانع شدن و رسیدن به این مطلب. و اگر در اعترافشان به این امور صادق بودند، ملتزم به لوازم آن نیز می‌شدند. به همین جهت است که خداوند پیامبرش را امر می‌کند که آنان را به لوازم این اعتراف تذکر دهد؛ همان گونه که در قول خداوند «افلا تتقون» و «افلا تذكرون» آمده است. پس گویا خداوند عزّوجلّ آنان را توبیخ می‌کند که در ادعایشان دروغ می‌گویند و هرگز به خالقیت و رازقیت خدا ایمان ندارند.»

حیات برزخی

توضیح

یکی دیگر از مسائل مورد اختلاف بین مسلمین و وهابیان، حیات برزخی است. این مسأله منشأ اختلاف در مسائل دیگر؛ از قبیل: استعانت از ارواح اولیای الهی، و استغاثه به آنان، توسل به اولیای الهی بعد از وفاتشان و... شده است. عموم مسلمین قایل به حیات برزخی و زندگی اموات؛ خصوصاً اولیای الهی در عالمی مابین عالم دنیا و آخرت به نام برزخند، بر خلاف وهابیان که به حیات برزخی ولو برای اولیای الهی، اعتقادی ندارند؛ از همین رو استعانت از آنان، استغاثه و توسل به آنان را جایز ندانسته بلکه از مظاهر بارز شرک می‌دانند. در حقیقت توجّه به اولیای الهی را به مانند توجّه به سنگ، بی‌اثر و خاصیت می‌دانند؛ زیرا معتقدند که اولیا بعد از مرگ علم غیب ندارند و هیچ نوع تصرّفی نیز نمی‌توانند داشته باشند. اکنون به بررسی این مسأله زیربنایی می‌پردازیم.

فتوای وهابیان

۱ - بن‌باز می‌گوید: «به ضرورت دین و ادله شرعی دانسته شده که رسول خداصلی الله علیه وآله در هر مکانی موجود نیست و فقط جسم او در قبرش در مدینه منوره است، ولی روحش در جایگاه اعلی در بهشت است...» (۱۷۲)

همو می‌گوید: «کثیری از اهل سنت قایل به حیات برزخی در قبر برای امواتند، ولی این بدان معنا نیست که علم غیب می‌دانند، یا از امور اهل دنیا اطلاع دارند، بلکه این امور با مرگ از آن‌ها منقطع گردیده است.» (۱۷۳)

وی در جای دیگر می‌گوید: «... و اما این که پیامبرصلی الله علیه وآله می‌بیند کسی را که بر او سلام می‌کند، این اصل و مدرکی ندارد، و در آیات و احادیث شاهی بر آن موجود نیست، همان گونه که پیامبرصلی الله علیه وآله از احوال اهل دنیا و آنچه در آن حادث می‌شود اطلاعی ندارد؛ زیرا میت ارتباطش با دنیا قطع می‌گردد.» (۱۷۴)

۲ - ناصرالدین البانی محدث وهابی در مقدمه کتاب «الآیات البینات فی عدم سماع الأموات» می‌گوید: «... بعد از آن که اهمیت موضوع بحث و احتیاج مردم به اطلاع از آن، برای تعدادی از اهل فضل و علم روشن شد، خصوصاً کسانی که همیشه در باتلاق‌های جاهلیت زندگی می‌کنند، اهمیت بحث در مباحثی؛ از قبیل: استغاثه به غیر خدا، استعانت از ارواح انبیا و صالحین و غیر این‌ها، به توهم این که آنان صدایشان را می‌شنوند... روشن می‌شود». (۱۷۵)

ترکیب انسان از روح و جسم

اشاره

متکلمان انسان را مرکب از دو حقیقت می‌دانند: روح و جسم. و بر آن دلایلی اقامه کرده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - هر انسانی افعال خود را به یک حقیقتی به اسم «من» نسبت می‌دهد و می‌گوید: من انجام دادم، من زدم و...، این من کیست؟ آیا این حقیقت غیر از نفس است که از آن به روح تعبیر می‌شود؟ همچنین هر انسانی اعضا و جوارح مادی خود را به حقیقتی به نام «من» نسبت می‌دهد و می‌گوید: قلب من، شکم من، قدم من و... این من کیست؟ آیا غیر از روح و نفس است؟

۲ - هر یک از انسان‌ها این حس را دارد که شخصیتش در تغییرات روزگار ثابت بوده و در آن تغییر و تحوّل وجود ندارد، با وجود تغییراتی که در جسم و بدن اوست، آیا آن شخصیت، همان روح و نفس او نیست؟

۳ - گاهی انسان ممکن است نسبت به هر چیزی حتی اعضای بدن خودش غافل باشد؛ اما از یک چیز که همان خودیت اوست، غافل نمی‌شود. آیا این همان نفس و روح او نیست؟ فخر رازی می‌گوید: «گاهی من عالم و آگاه به خودم هستم؛ در حالی که از همه اجزایم غافل و این خودیت، همان نفس و روح است». (۱۷۶)

قرآن نیز به این حقیقت اشاره کرده و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»؛ (۱۷۷) «ای نفس قدسی مطمئن! به حضور پروردگارت باز آی که تو خشنودی و او راضی از توست، باز آی و در صف بندگان خاص من در آی و در بهشت خاص من داخل شو.»

همچنین می‌فرماید: «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ وَأَنْتُمْ حِينَتٌ تَنْظُرُونَ»؛ (۱۷۸) «پس چگونه خواهد بود هنگامی که جان به گلو رسد. و شما وقت مرگ بر بالین آن مرده حاضرید و می‌نگرید.»

استمرار حیات بعد از انتقال از دنیا

از آیات قرآن به طور وضوح استفاده می‌شود که مرگ انسان، پایان حیاتش نیست؛ بلکه انتقال از حیاتی به زندگی دیگر است. انسان با مرگ وارد عالم جدیدی می‌شود که گسترده‌تر از عالم مادی است:

۱ - خداوند متعال می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمَسِّكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ (۱۷۹) «خداست که وقت مرگ، ارواح خلق را می‌گیرد و آن را که هنوز وقت مرگش فرا نرسیده، روحش را در حال خواب قبض می‌کند. سپس آن را که حکم به مرگش کرده جانش را نگاه می‌دارد و آن را که حکم به مرگ نکرده به بدنش می‌فرستد تا وقت معین، در این کار نیز ادله قدرت الهی برای اندیشمندان است.»

۲ - همچنین می‌فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ...»؛ (۱۸۰) «مپندارید که شهیدان راه خدا مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند...».

از آیات دیگر استفاده می‌شود که این حیات برزخی، اختصاصی به شهدا ندارد، بلکه شامل تمام صالحان و کسانی که مطیع

دستورات خداوند هستند نیز می‌شود؛ خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»؛ (۱۸۱) «و هر کسی که خدا و رسول را اطاعت کنند، ایشان البته با کسانی که خدا به آنان لطف و عنایت کامل فرموده؛ یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان رفیقان نیکویی هستند.»

اگر شهدا نزد خدا زنده‌اند و روزی می‌خورند، پس هر کس مطیع خدا و رسول باشد - و به دلیل آن که رسول نیز تابع دستورات رسالت خویش است، شامل خود حضرت نیز می‌شود - او نیز با شهداست، اگر شهدا نزد خدا زنده‌اند، پس اینان نیز زنده‌اند و حیات برزخی دارند.

اگر کسی - همانند بن‌باز - بگوید: اینان زنده‌اند، ولی در بهشت نزد خداوند متعال هستند و از احوال این دنیا اطلاعی ندارند. در جواب می‌گوییم: خداوند درباره خود چنین می‌گوید: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»؛ (۱۸۲) «و او با شماست هر جا که هستید.» و می‌فرماید: «أَيْنَمَا تُولُوا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»؛ (۱۸۳) «هر کجا رو کنید همان جا وجه خداست.»

و می‌فرماید: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ (۱۸۴) «و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.»

حال اگر خداوند همه جا و با همه کس هست، پس شهدا نیز زنده‌اند و نزد خداوند روزی داده می‌شوند. و اولیای الهی که مطیع خدا و رسولند نیز این گونه‌اند. علم غیب دارند، همان گونه که خدا علم غیب دارد. قرآن می‌فرماید: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ»؛ (۱۸۵) «خداوند به خیانت چشم خلق و اندیشه‌های نهانی دل‌های مردم آگاه است.»

در روایات اسلامی به این موضوع مهم اشاره شده است؛ از جمله بعد از آن که کشته‌های مشرکان را در چاه بدر انداختند، پیامبر صلی الله علیه و آله بر بالای چاه آمد و مشرکان را این گونه خطاب کرد: «هر آینه شما همسایگان بدی برای رسول خدا بودید، او را از منزلش بیرون ساخته و از خود طرد نمودید، سپس بر ضد او اجتماع نموده و با او محاربه کردید، من آنچه را که پروردگارم وعده داده بود، حق یافتم.» شخصی به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا! چگونه شما با سرهایی که از تن جدا شده است، سخن می‌گویید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به خدا سوگند! تو از آنان شنواتر نیستی...» (۱۸۶)

انس بن مالک از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «بنده هنگامی که در قبرش گذارده می‌شود و اصحابش او را ترک می‌کنند، صدای کفش آن‌ها را می‌شنود...» (۱۸۷)

متقی هندی به سند خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «هر کس وصیت نکند، به او اذن صحبت با مردگان داده نمی‌شود. گفته شد: ای رسول خدا! مردگان سخن می‌گویند؟ فرمود: آری، به زیارت می‌آیند.» (۱۸۸)

وجود ارتباط بین حیات برزخی و حیات مادی

توضیح

از مجموع آیات و روایات استفاده می‌شود که بین حیات برزخی انسان در عالم برزخ با حیات مادی و انسان‌های زنده ارتباط برقرار است؛ به این معنا: هنگامی که انسان‌ها در عالم مادی آنان را صدا می‌زنند می‌شنوند و هنگامی که از آنان سؤال و درخواست می‌کنند، به اذن خداوند متعال جواب می‌دهند. اینک به برخی از آیات و روایات در این مورد اشاره می‌کنیم:

الف) آیات

۱ - خداوند متعال در خصوص قوم صالح می‌فرماید: «فَأَخَذْتَهُمُ الرِّجْفَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ * فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ

أَبْلَغْتَكُمْ رَسُولَهُ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»؛ (۱۸۹) «پس زلزله‌ای بر آنان آغاز گردید تا آن که همه در خانه‌هایشان از پای در آمدند. چون علائم عذاب رسید صالح از ایمان قوم ناامید شد و از آنان روی گردانید و گفت: ای قوم! من از خدای خود ابلاغ رسالت کردم و شما را اندرز دادم ولیکن شما ناصحان را دوست نمی‌دارید.»

۲ - درباره قوم شعیب نیز شبیه این گفت و گو بیان شده است. (۱۹۰)

۳ - در قرآن آمده است: «وَاسْتَلْ مِنْ أَرْسِلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسِلْنَا أَجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبُدُونَ»؛ (۱۹۱) «از رسولانی که پیش از تو فرستادیم باز پرس که آیا ما جز خدای یکتای مهربان، خدای دیگری را هم معبود مردم قرار دادیم؟».

۴ - همچنین در آیات متعددی سلام بر انبیای گذشته کرده و می‌فرماید: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ»، «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»، «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ»، «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» و «سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ»، از این آیات استفاده می‌شود که بین این عالم مادی و عالم برزخ ارتباط برقرار است؛ بدین شکل که گفته‌ها، سؤال‌ها، و درودها را می‌شنوند، و جواب نیز می‌دهند.

شیخ محمود شلتوت می‌گوید: «آنچه از آثار دینی استفاده می‌شود این است که هنگام خروج روح از بدن، مرگ حاصل می‌شود و او؛ در حالی که دارای ادراک است باقی می‌ماند؛ کسی که بر او درود می‌فرستد می‌شنود، زائرین قبرش را می‌شناسد و لذت نعمت‌ها و درد عذاب را در عالم برزخ درک می‌کند». (۱۹۲)

شیخ الاسلام عزالدین بن عبدالسلام در فتاوی خود می‌گوید: «ظاهر این است که میت، زائر خود را می‌شناسد؛ زیرا ما امر شده‌ایم به سلام بر او، و شارع امر نمی‌کند به خطاب کسی که نمی‌شنود...». (۱۹۳)

(ب) روایات

۱ - پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مسلمانی بر قبر برادر مؤمنش که او را در دنیا می‌شناخته عبور کند و از او سؤال کند، خداوند روحش را برمی‌انگیزد تا جواب او را بدهد». (۱۹۴)

۲ - در روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده که فرموده‌اند: مردگان صدای کفش تشیع کنندگان را می‌شنوند. (۱۹۵)

۳ - ابن قیم جوزیه در کتاب «الروح» می‌گوید: «سلف بر این مطلب اجماع کرده و به تواتر رسیده است که شخص مرده، کسانی را که به زیارتش می‌آیند می‌شناسد و از آمدنشان مسرور می‌شود». (۱۹۶)

۴ - ابن ابی الدنیا در کتاب «القبور» از عایشه نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس به زیارت قبر برادر مؤمنش رود و نزد قبرش بنشیند، مرده با او انس می‌گیرد، و جواب سلامش را می‌دهد، تا هنگامی که برخیزد و برود». (۱۹۷)

۵ - همچنین از ابوهریره نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بر قبر شخصی عبور کرده و بر صاحب آن درود فرستد، صاحب قبر، او را شناخته و سلامش را جواب می‌دهد». (۱۹۸)

۶ - بیهقی از سعید بن مسیب نقل می‌کند: ما با علی بن ابی طالب علیه السلام داخل قبرستان مدینه شدیم. حضرت علیه السلام ندا داد: ای اهل قبرستان! سلام و رحمت خدا بر شما باد، از خبرهای خود بر ما می‌گویید یا ما شما را خبر دهیم؟ سعید می‌گوید: صدایی شنیدیم که در جواب می‌گوید: «وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته یا امیرالمؤمنین» خبر ده ما را از آنچه اتفاق افتاد. حضرت علیه السلام فرمود: اما زنان شما به همسری دیگران در آمدند، اموال شما تقسیم شد، و اولاد شما نیز در زمره ایتم در آمدند. ساختمان‌هایی که بنا کردید دشمنانتان در آن‌ها ساکن شدند. این خبرهایی است که نزد ماست، شما چه خبرهایی دارید؟

سعید می‌گوید: مرده‌ای به صدا درآمد و گفت: هر آینه کفن‌ها پاره شد، موها ریخت، پوست‌ها از بدن جدا شد، حذقه‌ها بر صورت‌ها ریخت و از بینی‌ها چرک بیرون آمد. آنچه را فرستاده بودیم یافتیم، و آنچه را به جا گذاردیم، خسارت دیدیم...». (۱۹۹)

ابن قیم جوزیه در بحثی در این باره که آیا مردگان زیارت افراد زنده را درک می‌کنند؟ می‌گوید: «همین که کسی به زیارت میت

می‌آید، می‌گویند: «زائر» این خود دلیل بر این است که مرده، زائر را می‌شناسد؛ زیرا اگر او را نشناسد به زیارت کننده، زائر گفته نمی‌شود». (۲۰۰)

۷- بخاری و مسلم نقل کرده‌اند: «هر گاه مرده داخل قبر گذارده شود، صدای کفش تشییع کنندگان را می‌شنود». (۲۰۱)

۸- ابوهریره می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هر گاه به قبرستان می‌رفت، با اهل قبور این چنین سخن می‌گفت: «السلام علیکم أهل الدیار من المؤمنین والمسلمین، وإنا إن شاء الله بکم لاحقون، أسأل الله لنا ولكم العافیة». (۲۰۲)

۹- ابن عباس می‌گوید: «یکی از اصحاب بر سر قبری خیمه زد؛ در حالی که نمی‌دانست آنجا قبر مرده‌ای است، ناگهان صدای قرائت سوره ملک به گوش او رسید، تا وقتی که سوره را ختم کرد. نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من بر قبری خیمه زدم؛ در حالی که نمی‌دانستم قبر است، ناگهان صدای سوره ملک را از آنجا شنیدم. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: این سوره مانع از عذاب و نجات دهنده انسان از عذاب قبر است». (۲۰۳)

حیات انبیا در عالم برزخ

در مورد حیات انبیا، در کتاب‌های حدیثی اهل سنت، روایاتی وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «انبیا در قبرهایشان زنده‌اند و نماز می‌گزارند».

این حدیث را حافظ هیشمی در «مجمع الزوائد» (۲۰۴) و علامه مناوی در «فیض القدر» (۲۰۵) نقل کرده، و البانی (۲۰۶) نیز آن را تصحیح نموده است.

۲- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «علم من بعد از مرگم، همانند علم من در حال حیاتم است». (۲۰۷)

۳- امام علی علیه السلام فرمود: «عربی بیابانی کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! برایم استغفار کن. از داخل قبر سه بار صدا آمد: خداوند تو را آمرزید!». (۲۰۸)

۴- دارمی در «سنن» خود به سندش از سعید بن عبدالعزیز نقل می‌کند که او وقت نماز را به سبب همه‌ای که از قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شنید، می‌شناخت. (۲۰۹)

۵- همو از سعید بن مسیب نقل می‌کند که در ایام حژه، صدای اذان را در وقت‌های نماز از قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شنیدم؛ در حالی که مسجد از جمعیت خالی بود. (۲۱۰)

۶- حافظ هیشمی به سند صحیح از ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قسم به کسی که جان ابوالقاسم به دست اوست! عیسی بن مریم به عنوان امام عمل کننده به قسط و حکم عادل فرود می‌آید؛ و صلیب را می‌شکند، خوک را می‌کشد، اصلاح ذات البین می‌کند، کینه و عداوت را از بین می‌برد و مال عرضه می‌کند، ولی کسی قبول نمی‌کند. و اگر بر قبر من عبور کند و بگوید: ای محمد! من او را جواب گویم». (۲۱۱)

۷- حافظ هیشمی به سند صحیح از عبدالله بن مسعود روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حیاتی خیر لکم تحدثون ویحدث لکم، ووفاتی خیر لکم تعرض اعمالکم علیّ فما رأیت من خیر حمدت الله و ما رأیت من شر استغفرت الله لکم» (۲۱۲)؛ «حیات من برای شما بهتر است، حدیث می‌گویید و حدیث می‌شنوید. و وفات من برای شما بهتر است؛ زیرا اعمالتان بر من عرضه می‌شود و هر چه از اعمال خیر بینم خدا را بر آن شکر می‌گویم، و آنچه از اعمال شر بینم برای شما استغفار می‌نمایم».

حافظ عراقی در کتاب الجنائز از کتاب «طرح الثریب» نقل می‌کند که: «سند آن خوب است». (۲۱۳)

و حافظ هیشمی در «مجمع الزوائد» می‌گوید: «این حدیث را بزار نقل کرده و رجال آن رجال صحیح است». (۲۱۴)

و نیز مناوی در «فیض القدر» و شهاب خفاجی در «شرح الشفا» تصریح به صحت این حدیث کرده‌اند. (۲۱۵)

تمام روایاتی که در بحث استغاثه به ارواح اولیای الهی آورده شده، شاهد صدقی بر حیات برزخی است. (۲۱۶)

- ۸- یوسف بن علی زبانی، از زنی هاشمی که در مجاورت مدینه منوره ساکن بود، چنین نقل می‌کند: برخی از خادمان، او را اذیت می‌کردند. آن زن به پیامبر صلی الله علیه و آله پناه آورد. زن می‌گوید: از داخل روضه شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من الگوی تو در صبرم و باید صبر کنی. بعد از چند روز مشکل برطرف شد و آن خدمه‌ها که مرا اذیت می‌کردند، از دنیا رفتند. (۲۱۷)
- ۹- بیهقی در کتاب «دلائل النبوة» می‌گوید: «در حدیث صحیح از سلیمان تیمی و ثابت بنانی از انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اتیت علی موسی لیلۃ أسری بی عند الکئیب الأحمر و هو قائم یصلی فی قبره»؛ (۲۱۸) «در شب معراج بر موسی کنار کئیب احمر وارد شدم در حالی که او ایستاده و در قبرش مشغول نماز بود.»
- ۱۰- ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «...ولئن قام علی قبری فقال یا محمد لأجیبته»؛ (۲۱۹) «...و اگر بر قبر من بایستد و بگوید: ای محمد! جواب او را به طور حتم خواهم داد.»

کرامات اولیا در عالم برزخ

حاکم نیشابوری از ابن عباس نقل می‌کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بود و اسماء بنت عمیس در کنارش قرار داشت، ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله جواب سلام کسی را داد؛ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای اسماء! این جعفر بود با جبرئیل و میکائیل که از کنار ما عبور کرده و بر ما درود فرستادند...» (۲۲۰)

قاضی شبکی می‌گوید: «تصرف اولیا در زمان زندگی و مرگشان، همانا به اذن و اراده و مشیت الهی است، خداوند متعال آنان را مشرف به این کرامت کرده و به دست و زبان آنان جاری ساخته است.» (۲۲۱)

حکم قرائت قرآن بر مردگان

ابن قیم جوزیه می‌گوید: «از جماعتی از سلف نقل شده که آنان وصیت می‌کردند هنگام دفن، کنار قبرشان قرآن بخوانند.» (۲۲۲)

روایت شده که عبدالله بن عمر وصیت کرد که کنار قبرش سوره بقره بخوانند. احمد بن حنبل در ابتدا منکر این مطلب بود، ولی از انکار خود برگشت.

خلال در کتاب «القرائنة عند القبور» به سند خود از علاء بن لحلاج نقل کرده که پدرم وصیت کرد: هنگامی که مردم مرا در قبر گذارند، بگو: «بسم الله و علی سته رسول لله» آن گاه بر روی من خاک بریز و بر بالای سرم سوره بقره بخوان؛ زیرا شنیدم که عبدالله بن عمر چنین می‌گفت. (۲۲۳)

حسن بن صباح زعفرانی می‌گوید: از شافعی درباره قرائت قرآن کنار قبر مرده سؤال کردم، گفت: اشکالی ندارد. (۲۲۴)

خلال از شعبی نقل می‌کند: هر گاه یکی از انصار از دنیا می‌رفت بر قبر او رفت و آمد می‌کردند و قرآن می‌خواندند. (۲۲۵)

حسن بن جروی نقل می‌کند: بر قبر خواهرم گذر کردم و در آنجا سوره تبارک را خواندم. شخصی نزد من آمد و گفت: خواهرت را در عالم رؤیا دیدم که گفت: خدا برادرم را جزای خیر دهد، من به آنچه او قرائت کرد نفع بردم. (۲۲۶)

شخصی هر روز جمعه بر سر قبر مادرش سوره یاسین می‌خواند. یک روز بعد از قرائت یاسین ثوابش را به اهل قبور هدیه کرد. شخصی نزد او آمد و گفت: تو فلان شخص هستی؟ گفت: آری، آن شخص خطاب به او کرد و گفت: من دختری داشتم که از دنیا رفته است، او را در خواب دیدم که بر بالای قبرش با خوشی نشسته بود و می‌گفت: ما به برکت سوره یاسینی که فلان شخص بر اهل قبور خواند، نجات یافتیم. (۲۲۷)

نسایی به سندش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: سوره یس را بر اموات خود بخوانید... (۲۲۸)

مفضل بن موفّق می‌گوید: من مکرّر به زیارت قبر پدرم می‌آمدم، روزی به دلیل کاری که داشتم موفق نشدم که به زیارت قبرش بروم. شب همان روز او را در عالم رؤیا دیدم که می‌گفت: ای فرزندم! چرا به زیارت من نیامدی؟ به او عرض کردم: هر گاه به زیارت تو می‌آیم می‌دانی؟ پدر گفت: آری، به خدا سوگند، از هنگامی که از خانه حرکت می‌کنی تا بر قبرم می‌نشینی دائماً تو را نظاره می‌کنم تا برگردی. (۲۲۹)

به سند صحیح از مجاهد نقل شده که فرمود: «بشارت صلاح فرزند را در قبر به انسان می‌دهند». (۲۳۰)

ابن قیم جوزیه می‌گوید: «شاهد این مطلب آن است که از روزگاران قدیم تا کنون مردم بر مردگان در قبر تلقین می‌خوانند، و اگر مردگان صدای آنان را نمی‌شنیدند و از آن نفع نمی‌بردند، این تلقین عبث بوده و بر آن فایده‌ای مترتب نمی‌شد. (۲۳۱)

از احمد بن حنبل در این باره سؤال شد: او این عمل را تحسین کرده و به آن دستور داد. (۲۳۲)

سیوطی در کتاب «شفاء الصدور» می‌گوید: «در این که آیا ثواب قرائت قرآن به مرده می‌رسد یا خیر اختلاف است. جمهور سلف و سه نفر از ائمه فقه قایل‌اند به این که ثواب قرائت قرآن به مرده می‌رسد، بر خلاف امام شافعی که با این مسئله مخالفت کرده است؛ به دلیل این که قرآن می‌فرماید: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى .

ولی دیگران در جواب این استدلال می‌گویند:

اولاً: آیه منسوخ است به آیه: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ»؛ (۲۳۳) زیرا فرزندان به تبع پدران وارد بهشت می‌شوند.

ثانیاً: آیه مخصوص قوم ابراهیم و قوم موسی علیهما السلام است.

ثالثاً: مراد از انسان در آیه کافر است، اما مؤمن آنچه کوشش کرده و آنچه برایش فرستاده می‌شود، به او می‌رسد.

رابعاً: مقصود آیه این است: به عدالت نیست برای انسان مگر آنچه سعی و کوشش کرده، ولی ممکن است خداوند متعال از باب فضل از راه‌های دیگر به مرده عنایت کند.

خامساً: لام در «للانسان» به معنای «علی است، که شامل ضرر می‌شود نه نفع. (۲۳۴)

بهره‌مندی اموات

اشاره

از آیات و روایات به خوبی استفاده می‌شود که ثواب هدیه استغفار و قرائت قرآن، به مردگان می‌رسد.

۱ - آیات

خداوند متعال می‌فرماید: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ»؛ (۲۳۵) «فرشتگان که عرش با عظمت الهی را بر دوش گرفته و آنان که پیرامون عرشند، به تسبیح و ستایش حق مشغولند و هم خود به خدا ایمان دارند و هم برای اهل ایمان از خدا آمرزش می‌طلبند که ای پروردگار! علم و رحمت بی‌منت‌های همه اهل عالم را فرا گرفته است، تو به لطف و کرم خود گناه آنان که توبه کرده، راه رضای تو پیموده‌اند را ببخش و آنان را از عذاب دوزخ محفوظ بدار.»

همچنین می‌فرماید: «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ...»؛ (۲۳۶)

«نزدیک است که آسمان‌ها از فراز شکافته شود و فرشتگان به ستایش خدای خود تسبیح گویند و برای اهل زمین آمرزش طلبند.»

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ...»؛ (۲۳۷) «و آنان که پس

از مهاجران و انصار آمدند، دائم در دعا به درگاه خدا عرض می‌کنند: پروردگارا! بر ما و برادران دینی ما که در ایمان پیش از ما شتافتند ببخش.»

۲ - روایات

همچنین از روایات استفاده می‌شود که میت از اعمال خیری که زندگان برایش می‌فرستند بهره‌مند می‌شود. بخاری و مسلم از عایشه نقل می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بمیرد و بر عهده‌اش روزه باشد، ولتیش از طرف او روزه بگیرد». (۲۳۸)

از ابن عباس نقل شده است که گفت: شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! مادرم از دنیا رفته و بر عهده‌اش یک ماه روزه است، آیا می‌توانم از طرف او قضایش را به جای آورم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «آری؛ زیرا دین خدا سزاوارتر است که قضا شود». (۲۳۹)

در روایتی دیگر آمده که دیگری سؤال کرد: مادرم حج انجام نداده و از دنیا رفته است، آیا می‌توانم از طرف او حج انجام دهم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری، از طرف او حج انجام ده. (۲۴۰)

عطاء بن رباح نقل می‌کند که شخصی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله! آیا می‌توانم از طرف مادرم - که از دنیا رفته است - بنده آزاد کنم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری. سپس سؤال کرد: آیا از این عتق نفع می‌برد؟ فرمود: آری.

سعد بن عباد به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: مادرم نذری به عهده داشته و از دنیا رفته است، آیا می‌توانم آن نذر را ادا کنم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری. عرض کردم: آیا از آن نفع می‌برد؟ فرمود: آری.

ابوهریره نقل می‌کند که شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: پدرم از دنیا رفته و اموالی به جای گذاشته، ولی وصیت نکرده است، اگر از طرف او صدقه دهم گناهانش می‌شود؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری. آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سوره یس را بر اموات خود بخوانید... (۲۴۱)

بررسی اشکالات و هابیان

اشکال اول

همان‌گونه که در فتوای هابیان ملاحظه شد، آنان بر مدعای خود به این حدیث تمسک می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه انسان بمیرد عملش منقطع می‌گردد، مگر از سه چیز: صدقه جاریه، علمی که از آن نفع برده شود و فرزند صالحی که برای او دعا کند.»

تمسک به این حدیث؛ یعنی اعتقاد به این که اموات ارتباطشان با این عالم قطع می‌شود، برکتی به آنها از دنیا نمی‌رسد و آنان تصرفی در این عالم انجام نمی‌دهند.

پاسخ

حدیث دلالت دارد بر این که عمل انسان با مرگش قطع می‌شود، مگر در سه مورد؛ نه این که از هیچ چیز غیر از این سه مورد نفع

نمی‌برد.

به بیانی دیگر: حدیث ناظر به اعمالی است که پایداری آن به خود انسان در حال حیات بستگی دارد. که این گونه اعمال با مرگ منقطع می‌گردد، مگر در صورتی که برای آن وجود استمرار باشد، همانند موارد سه گانه‌ای که در روایت استثنا شده است و این منافاتی ندارد با اعمالی که قوام آن‌ها به انسان نیست تا بعد از وفاتش از دیگری به او نفع برسد ولو از غیر این سه مورد باشد. (۲۴۲)

اشکال دوم

از ظاهر برخی آیات استفاده می‌شود که اموات چیزی نمی‌شنوند. خداوند متعال می‌فرماید: «فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»؛ (۲۴۳) «پس تو ای رسول ما این مردم دل مرده را نتوانی با سخن حق بشنوانی، و دعوت خود را به گوش این کران که عمداً روی گردانند برسانی.»
در آیه‌ای دیگر آمده است: «وَمَا يَسْمَعُونَ الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ»؛ (۲۴۴) «و ابداً زندگان با مردگان مساوی نیستند. خدا هر که را خواهد شنوا سازد و تو آن کس را که در گورستان است شنوا نتوانی کرد.»

پاسخ

اولاً: ممکن است که آیه ناظر به اجساد باشد که در قبرهاست؛ زیرا آن‌ها تبدیل به خاک می‌شوند و چیزی درک نمی‌کنند. ثانیاً: مراد از نفی سماع، نفی انتفاع است که از آن به کنایه تعبیر به نفی سماع شده است؛ یعنی این مشرکان آیات تو را می‌شنوند، ولی از آن‌ها نفع نمی‌برند، همان‌گونه که اهل قبور کلام شما را می‌شنوند، ولی از آن نفع نمی‌برند؛ زیرا وقتش گذشته است. ابن قیم جوزیه در تفسیر آیه «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» می‌گوید: «آیه دلالت دارد بر کافری که قلبش مرده است، به نحوی که نمی‌توانی حقایق را به او برسانی تا از آن بهره‌مند شود، همان‌گونه که نمی‌توانی به کسانی که در قبرند چیزی بشنوانی به طوری که نفع ببرند.»

هم چنین در تفسیر آیه شریفه: «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» می‌گوید: «مراد از آیه نفی اهلیت سماع است؛ به این معنی که قلب‌های مشرکان از آنجا که مرده است، تو نمی‌توانی حقایق را به آنان برسانی، همان‌گونه که در اموات نیز چنین است.» (۲۴۵)

حسن بن علی سقاف شافعی نیز در شرح آیه: «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» می‌گوید: «آیه دلیل بر آن است که کافرانی که بر باطل اصرار دارند، از موعظه تو نفع نمی‌برند، همانند امواتی که در قبرند و از موعظه تو سودی نمی‌برند. آن‌گاه از «تفسیر صابونی» نقل می‌کند که مقصود از آیه این است: «همان‌گونه که اموات کفار از هدایت و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله بی بهره‌اند؛ مشرکان نیز که اهل شقاوتند از هدایت تو سودی نمی‌برند.» (۲۴۶)

هم چنین در تفسیر آیه شریفه: «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى» می‌گوید: ای پیامبر صلی الله علیه و آله تو نمی‌توانی حق را به کسانی که قلبشان بر باطل مهر خورده، برسانی، در صورتی که خود آن‌ها از حق اعراض کرده‌اند. (۲۴۷)

سنت و بدعت

اشاره

یکی از کلمات پرکاربرد نزد وهابیان، واژه بدعت است. با مراجعه به فتاوی وهابیان پی می‌بریم که بسیاری از اعمالی که در بین

مسلمانان سنت است، نزد آنان به عنوان بدعت مطرح می‌شود؛ این نیست مگر به جهت تحجر و تنگ نظری آنان در دین و فهم شریعت، یا این که در پشت قضیه اغراض سیاسی خاصی وجود دارد. با آن که می‌دانیم دین و شریعت اسلامی از سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان شریعت سهل و آسان معرفی شده است.

فتاوی و هابیان در مصادیق بدعت

با مراجعه به کتاب‌های فتوایی مفتیان وهابی پی به مصادیقی از بدعت می‌بریم که تعجب انسان را برمی‌انگیزاند. قبل از هر چیزی به برخی از این مصادیق اشاره می‌کنیم و قضاوت را به خوانندگان محترم وا می‌گذاریم.

۱ - شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «توسل به جاه فلان یا به برکت فلان یا به حق فلان شخص بدعت است ولی شرک نیست. پس اگر شخصی بگوید: بار خدایا! به جاه انبیا یا به جاه فلان و ولیات یا به فلان بندهات یا به حق فلان یا به برکت فلان از تو می‌خواهم، این نوع درخواست جایز نیست، و آن از جمله بدعت‌ها و از وسایل شرک است؛ زیرا این نوع درخواست نه از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده و نه از صحابه؛ لذا بدعت است...» (۲۴۸)

۲ - شورای دائمی مفتیان وهابیان می‌نویسند: «بناء بر قبور بدعت منکر است که در آن غلو در تعظیم کسانی است که در آن قبرها دفن شده‌اند، و آن عمل راهی به سوی شرک است. پس بر ولی امر مسلمین یا نایب اوست که امر کند تا آنچه بر روی قبور ساخته شده خراب کرده و قبور را نیز با زمین یکسان سازند، تا این بدعت را ابطال کرده و راه به شرک نیز بسته شود...» (۲۴۹)

۳ - صالح بن فوزان می‌گوید: «سجده کردن بر تربتی که به نام تربت ولی است اگر مقصود از آن، تبرک به این تربت و تقرب به ولی است، این شرک اکبر است، و اگر مقصود، تقرب به خدا است همراه با اعتقاد به فضیلت این تربت، و این که در سجود بر آن فضیلتی است؛ همانند فضیلتی که خداوند در سرزمین مقدس در مسجد الحرام و مسجد نبوی و مسجد الأقصى قرار داده، این بدعت در دین است...» (۲۵۰)

۴ - شورای دائمی فتوای وهابیان می‌نویسند: «بار سفر بستن به جهت زیارت قبور انبیا و صالحان و دیگران جایز نیست؛ بلکه این عمل بدعت به حساب می‌آید.»

۵ - شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «برپایی مراسم به جهت ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر او جایز نیست؛ این عمل از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین و غیر آنان از صحابه این عمل را انجام نداده‌اند و نیز تابعین صحابه که به نیکی از آنان پیروی کردند، در قرن‌هایی که برتری داده شده‌اند...» (۲۵۱)

۶ - شورای دائمی مفتیان وهابی می‌گویند: «برپایی مراسم برای کسانی از انبیا و صالحان که از دار دنیا رحلت کرده‌اند جایز نیست، و نیز زنده داشتن یاد آنان در مولودی‌ها و برداشتن علم‌ها و قرار دادن چراغ‌ها و شمع‌ها بر روی قبر آنان و ساختن قبه‌ها و مساجد بر روی ضریح‌های آنان یا پوشاندن روی آن‌ها یا مثل این اعمال، جایز نیست؛ زیرا تمام آنچه که ذکر شد از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده و از وسایل شرک است؛ زیرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و انبیا و صالحان گذشته این کارها را انجام ندادند، و نیز صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله و هیچ یک از ائمه مسلمین در آن سه قرنی که پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی داده که بهترین قرن‌ها بعد از او است، نسبت به هیچ یک از اولیا و صالحان انجام ندادند...»

۷ - شورای دائمی مفتیان وهابی می‌گویند: «ذکر صلوات و سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از اذان، و همچنین جهر به صلوات بعد از اذان همراه با اذان از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده است.» (۲۵۲)

عبدالعزیز بن باز نیز در مجموعه فتاوايش همین فتوا را صادر کرده است. (۲۵۳)

۸ - شیخ ابن عثیمین می‌گوید: «همانا در برپایی مراسم عید میلاد برای طفل، تشبیه به دشمنان خداست؛ زیرا این عادت از عادات

مسلمانان به حساب نمی‌آید، بلکه از دیگران به ارث رسیده است...» (۲۵۴)

او هم چنین می‌گوید: «و اما اعیاد میلاد برای شخص یا اولادش یا مناسبت ازدواج و نحو آن، تماماً غیر مشروع است، و این کارها به بدعت نزدیک‌تر است تا مباح بودن.» (۲۵۵)

۹ - شورای دایمی وهابیان می‌گویند: «همانا در روشن کردن چراغ در مساجد یا آویزان کردن لامپ‌های برقی بر بالا- یا اطراف آن‌ها یا بالای مناره‌ها یا آویزان کردن پرچم و علم و گذاشتن دسته گل بر مناره‌ها، در اعیاد و مناسبات به عنوان تزیین و بزرگداشت آن اعیاد و مناسبت‌ها، تشبیه به کفار است همان‌طور که آنان نسبت به معابد و کنیسه‌های خود انجام می‌دهند، و حال آن که پیامبر صلی الله علیه و آله از تشبیه به کفار در اعیاد و عباداتشان نهی کرده است.» (۲۵۶)

۱۰ - عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «همانا ذبح گاو یا گوسفند، هنگام به اتمام رسیدن ساختمان مساجد، اصل و اساسی بر آن نیست، و اعتقاد به آن خطای محض است و سزاوار است کسی را که معتقد به این امور است یا این که این کارها را انجام می‌دهد، انکار کنیم؛ زیرا این امور بدعت در دین به حساب می‌آید، و هر بدعتی ضلالت است.» (۲۵۷)

۱۱ - شیخ صالح بن فوزان می‌گوید: «از جمله بدعت‌هایی که کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می‌گیرد، زیاد تردد کردن بر قبر آن حضرت است، به این نحو که هر بار که وارد مسجد می‌شود، برود و سلام بر حضرت کند. و نیز نشستن در کنار قبر حضرت نیز بدعت است... و نیز از جمله بدعت‌ها، گریه کردن در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله یا قبری غیر از او است، به گمان این که دعا کردن نزد آن قبور مستجاب است... و نیز از جمله منکراتی که کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می‌گیرد، بلند کردن صدا و درخواست حوایج از آن حضرت است. که این عمل شرک اکبر است. پس واجب است که مردم را از این کار برحذر داشت.» (۲۵۸)

۱۲ - ابن عثیمین می‌گوید: «تبرک به پارچه کعبه و دست کشیدن بر روی آن از بدعت‌ها است؛ زیرا چنین عملی از پیامبر صلی الله علیه و آله نرسیده است.» (۲۵۹)

۱۳ - شورای دایمی وهابیان می‌گویند: «... توجه مردم به این مساجد و دست کشیدن آنان به دیوارهای آن و تبرک جستن به آن بدعت بوده و نوعی از انواع شرک به حساب می‌آید، و نیز شبیه به رفتار کفار در جاهلیت اولی نسبت به بت‌هایشان است...» (۲۶۰)

۱۴ - ابن عثیمین می‌گوید: «قرار دادن قرآن در ماشین به جهت دوری از چشم زدن یا حفظ کردن خود از خطر، حکمش این است که این کار بدعت است؛ زیرا صحابه چنین کاری را انجام نمی‌دادند.» (۲۶۱)

۱۶ - ابن عثیمین می‌گوید: «و امّا اجتماع در کنار مرده و خواندن قرآن و توزیع خرما و گوشت، همگی از بدعت‌هایی است که سزاوار است بر انسان که آن‌ها را رها کند؛ زیرا چه بسا همراه این امور نوحه‌سرایی و گریه و حزن می‌شود و از مرده چنان یاد می‌شود که به خاطر آن، مصیبت قلوب مردم زایل نمی‌گردد. من این افراد را که چنین کارهایی را انجام می‌دهند، نصیحت می‌کنم که به سوی خداوند عزوجل توبه کنند...» (۲۶۲)

۱۷ - ابن عثیمین می‌گوید: «اجتماع کنار قبر و قرائت قرآن از امور منکری است که در عهد سلف صالح معروف نبوده است.» (۲۶۳)

۱۸ - او هم چنین می‌گوید: «و امّا اجتماع مردم در یک خانه برای تعزیت، از بدعت‌ها به حساب می‌آید، اگر به ضمیمه این کار طعام هم در آن خانه پخته شود، این عمل از نوحه‌سرایی به حساب می‌آید... و نوحه‌سرایی - آن گونه که بسیاری از اهل علم و از طلاب علم می‌دانند - از گناهان بزرگ به حساب می‌آید...» (۲۶۴)

۱۹ - او در جای دیگر می‌گوید: «اجیر گرفتن قاری قرآن تا این که قرآن کریم را بر روح مرده قرائت کند از بدعت‌ها به حساب می‌آید، و در آن اجری برای قاری و مرده نیست؛ زیرا قاری تنها برای دنیا و مال، قرائت قرآن می‌کند و هر عملی که مقصود به آن دنیا باشد نمی‌تواند موجب تقرب به خدا باشد و در آن ثوابی نزد خدا نیست. بنابر این عمل او ضایع شده و غیر از اتلاف مال بر

ورثه به حساب نمی‌آید، لذا باید از این عمل احتراز جست؛ زیرا بدعت بوده و از منکرات به حساب می‌آید». (۲۶۵)

۲۰ - شورای دایمی وهابیان می‌گویند: «اجیر کردن کسی برای قرائت به نیت مرده به جهت تنفیذ وصیت او که به آن سفارش کرده، از اموری است که بدعت بوده و لذا این عمل جایز و صحیح نیست». (۲۶۶)

۲۱ - عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «از پیامبر صلی الله علیه و آله و از اصحابش و نیز از سلف صالح ثابت نشده که هیچ نوع برنامه‌ای را برای مرده گرفته باشند، نه هنگام وفاتش و نه بعد از یک هفته یا چهل روز یا یکسال بعد از وفاتش، بلکه تمام این کارها بدعت و عادت قبیحی است که نزد قدمای مصر و دیگر کافران بوده است. پس باید مسلمانانی را که این برنامه‌ها را می‌گیرند نصیحت کرده و بر آنان به جهت این کارها انکار نمود؛ زیرا امید است که به سوی خدا توبه کرده و دست از این کارها بردارند، چون در این اعمال بدعت‌هایی در دین و مشابعت با کفار وجود دارد...». (۲۶۷)

۲۲ - در فتوای دیگر می‌گوید: «همانا برپا کردن ولیمه برای تعزیت دهندگان، اصل و اساسی ندارد، بلکه این عمل بدعت و منکر بوده و از امر جاهلیت است. پس بر تعزیت دهندگان جایز نیست که ولیمه برای صاحبان عزا برپا کنند، نه در روز اول و نه روز سوم و نه چهارم...». (۲۶۸)

۲۳ - شورای دایمی وهابیان می‌گویند: «هدیه کردن ثواب نماز بر میت، جایز نیست، بلکه این عمل بدعت است؛ زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه (رض) ثابت نشده است...». (۲۶۹)

۲۴ - شورای دایمی وهابیان می‌گویند: «هدیه دادن ثواب برای پیامبر صلی الله علیه و آله جایز نیست، نه ثواب ختم قرآن و نه غیر قرآن؛ زیرا سلف صالح از صحابه و بعد از آنان چنین کاری را انجام ندادند، و حال آن که عبادات توقیفی است...». (۲۷۰)

۲۵ - ابن عثیمین می‌گوید: «هنگام تعزیت دادن بوسیدن نزدیکان مرده را من سنت نمی‌دانم، و لذا برای مردم سزاوار نیست که این عمل را سنت کنند...». (۲۷۱)

۲۶ - ابن فوزان می‌گوید: «واجب است انکار تلقین میت؛ زیرا این عمل بدعت است». (۲۷۲)

۲۷ - شورای دایمی وهابیان می‌گویند: «توزیع غذا و میوه در کنار قبور بدعت است و برای قاریان جایز نیست که قرآن را بر روی قبرها بخوانند... زیرا تمام این کارها بدعت و منکر بوده و جایز نیست». (۲۷۳)

۲۸ - ابن عثیمین می‌گوید: درخواست قرائت فاتحه از حاضران در مجلس نیز بدعت است». (۲۷۴)

۲۹ - او نیز می‌گوید: «قرائت سوره یس بر قبر میت بدعتی است که اصل و اساسی ندارد، و نیز قرائت قرآن بعد از دفن سنت نیست، بلکه بدعت می‌باشد». (۲۷۵)

۳۰ - شورای دایمی مفتیان وهابیان می‌گویند: «تهلیل؛ یعنی گفتن لا اله الا الله هنگام حمل اموات به طرف قبر دلیل قابل اعتمادی برای آن نمی‌دانیم که دلالت بر جواز چنین عملی کند، بلکه این عمل بدعت است». (۲۷۶)

۳۱ - ابن عثیمین می‌گوید: «کسانی که به پرده‌های کعبه می‌چسبند و زیاد دعا می‌خوانند، برای عملشان در سنت اصل و اساسی نیست؛ بلکه این کار بدعت است، لذا بر عالم است که برای مردم این مطلب را بیان کند». (۲۷۷)

۳۲ - ابن فوزان می‌گوید: «بدعت‌هایی که در مجال عبادات در این زمان پدید آمده بسیار است؛ از جمله جهر به نیت در نماز است، به این که بگوید: نیت می‌کنم که برای خدا فلان نماز را به جای آورم، و این عمل بدعت است؛ زیرا از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب نمی‌آید... و جایگاه نیت در قلب است، نیت عمل قلبی است نه عمل زبانی. و نیز از بدعت‌ها، ذکر دسته جمعی بعد از نماز است؛ زیرا مشروع آن است که هر شخصی ذکر معین را به صورت تنهایی بگوید...». (۲۷۸)

۳۳ - شورای دایمی مفتیان وهابی می‌گویند: «رفتن بالای غار معروف به غار حرا از شعائر حج و از سنت‌های اسلامی به حساب نمی‌آید، بلکه این عمل بدعت بوده و راهی از راه‌های شرک به خدا به حساب می‌آید. بنابر این سزاوار است که مردم را از بالا

رفتن به غار حرا منع کرد...» (۲۷۹)

- ۳۴ - ابن عثیمین می‌گوید: «برخی از زائران دست به محراب و منبر و دیوارهای مسجد می‌کشند، تمام این‌ها بدعت است.» (۲۸۰)
- ۳۵ - عبدالعزیز بن باز درباره بوسیدن دست بعد از مصافحه و قرار دادن دست بر سینه به جهت زیادتی دوستی می‌گوید: «برای این عمل اصل و اساسی از شریعت اسلامی نمی‌دانیم، و لذا بوسیدن دست یا قرار دادن آن بر سینه بعد از مصافحه مشروع نیست.» (۲۸۱)
- ۳۷ - ابن عثیمین می‌گوید: «در مورد مصافحه شخص وارد بر کسانی که نشسته‌اند، چیزی از سنت نمی‌دانم، و لذا سزاوار نیست که این عمل انجام گیرد. برخی از مردم امروزه هنگامی که وارد مجلسی می‌شوند شروع به مصافحه از یک یک افراد مجلس می‌کنند، این عمل آن گونه که من می‌دانم مشروع نیست.» (۲۸۲)
- ۳۸ - ابن عثیمین می‌گوید: شروع مجالس و محاضرات به صورت دائم با آیاتی از قرآن به صورتی که گویا این عمل سنت مشروعی است، سزاوار نمی‌باشد.» (۲۸۳)
- ۳۹ - شورای دایمی مفتیان وهابی می‌گویند: «همانا قرائت قرآن به صورت دست جمعی با یک صوت بعد از هر نماز صبح و مغرب یا غیر این دو بدعت است. همچنین التزام به دعای دست جمعی با یک صوت بعد از هر نماز صبح و مغرب یا غیر این دو بدعت است. همچنین التزام به دعای دست جمعی بعد از نماز بدعت می‌باشد.» (۲۸۴)
- ۴۰ - ابن عثیمین می‌گوید: «ختم تلاوت قرآن به «صدق الله العظيم» غیر مشروع بوده و سنت به حساب نمی‌آید، لذا بر انسان سنت نیست که هنگام به پایان رساندن قرآن کریم «صدق الله العظيم» بگوید.» (۲۸۵)
- ۴۱ - شورای دایمی مفتیان وهابی نیز می‌گویند: «گفتن «صدق الله العظيم» بعد از پایان پذیرفتن قرآن بدعت است.» (۲۸۶)

تجرب و هابیان

وهابیان از آن جهت که فکر متحجرانه و بسیط دارند درصدد برآمده‌اند تا مفهوم «بدعت» را توسعه داده و آن را شامل هر امری که حادث شده و در زمان رسول خداصلی الله علیه و آله نبوده است نیز بنمایند، و این کار را تحت عنوان حرص بر محافظت شریعت انجام می‌دهند؛ در حالی که نمی‌دانند با این عملکرد خود دین را از سهل و آسان بودن خارج کرده و مردم را در مشکلات بسیاری قرار می‌دهند. آنان گمان می‌کنند که برای هر امر شرعی باید نصی خاص از جانب شارع رسیده باشد، و گرنه داخل در مفهوم «بدعت» می‌شود. آنان گمان می‌کنند که شریعت اسلامی عقیم بوده و دربردارنده ضوابط عمومی و قوانین نیست تا بتواند پاسخ‌گوی مصادیق حادث بوده و با شرایط زمان و مکان منطبق باشد.

در رأس این مکتب و تفکر ابن تیمیه قرار دارد. شخصی که با این دیدگاه تنگ نظرانه تخم تفرقه و اختلاف را در بین مسلمین نشانده، و از این طریق مسلمانان موحد را به انواع تهمت‌ها متهم ساخت. با این که خودش قایل است به این که عادت بشر مربوط به عرف و طبیعت آنان است، و لذا اصل در آن حلیت و عدم منع است.

او می‌گوید: «فالأصل فی العبادات لا یشرع منها إلا ما شرّعه الله، والأصل فی العادات لا یحظر منها إلا ما حظره الله؛» (۲۸۷) «اصل در عبادات آن است که چیزی به جز آنچه که خداوند تشریح کرده مشروع نباشد، و اصل در عادات آن است که چیزی جز آنچه که خداوند محظور و ممنوع کرده، ممنوع نباشد.»

وهابیان و پیروان محمد بن عبدالوهاب، این عقیده و روش را از استادشان ابن تیمیه به ارث برده و طوایف دیگر اسلامی را به جهت برخی اعمال، به بدعت‌گذاری و شرک و کفر متهم ساختند.

در «دائرة المعارف الاسلامیة» آمده است: «مفهوم کلمه (بدعت) پیشرفت داشته و مردم در مقابل آن دو دسته شده‌اند: برخی به طور بسته با آن برخورد می‌کنند، و گروهی نیز اهل تجدّدند. پیروان دسته اول به طور خاص حنابله می‌باشند که نماینده آنان امروزه

وهایانند. این گروه می‌گویند: بر هر مؤمنی واجب است که از رفتار و کردار پیشینیان پیروی کرده و از هر نوآوری بپرهیزد. و دسته دوم خود را تسلیم محیط و حالات مختلف کرده‌اند». (۲۸۸)

نمونه‌هایی از انحراف فکری

در ابتدای بحث به نمونه‌هایی از فتاوی وهایان در توسعه مفهوم بدعت اشاره کردیم که دلالت بر تحجّر و انحراف فکری آنان داشت. اینک به نمونه‌هایی دیگر از این نوع برداشت‌های غلط که نزد اجداد سلفی آنان بوده اشاره می‌کنیم:

۱ - غزالی می‌گوید: «روایت شده که شخصی به ابوبکر بن عیاش گفت: چگونه صبح کردی؟ او جوابش را نداد، و تنها گفت. ما را از این بدعت رها کن». (۲۸۹)

۲ - ابن الحاج می‌گوید: «علمای مارحمة الله - از پنکه‌ها منع کرده‌اند؛ زیرا قرار دادن آن‌ها در مساجد بدعت است». (۲۹۰)

۳ - او نیز می‌گوید: «پهن کردن بساط و سجاده قبل از آن که افراد نمازگزار وارد مسجد شوند، از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده است، و لذا بر امام مسجد است که مردم را از این گونه کارها نهی نمایند...». (۲۹۱)

ادله وهایان بر حرمت این مصادیق

وهایان بر حرمت این امور و دیگر مصادیق به ادله مختلف نقلی و عقلی تمسک کرده‌اند که مهمترین آن‌ها عبارت است از:

۱ - حدیث بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهو ردّ»؛ (۲۹۲) «هر کس در این امر ما چیزی احداث کند که از آن نیست، پس آن مردود است.»

۲ - در روایتی دیگر مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من عمل عملاً لیس علیه أمرنا فهو ردّ»؛ (۲۹۳) «هر کس عملی را انجام دهد که امر ما بر آن نیست پس آن مردود است.»

۳ - از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «علیکم بسنتی و سنتی الخلفاء الراشدين المهدیین من بعدی، تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ، وایاکم ومحدثات الأمور، فإن کلّ محدثه بدعة، وکلّ بدعة ضلالة»؛ (۲۹۴) «بر شما باد به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت شده بعد از من، به آن سنت تمسک کرده و محکم آن را نگه دارید، و بپرهیزید از اموری که حادث می‌شود؛ زیرا هر امر حادثی بدعت بوده و هر بدعتی ضلالت است.»

۴ - و نیز استدلال می‌کنند به آنچه در خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز جمعه آمده که می‌فرمود: «أما بعد، فإن خیر الحدیث کتاب الله، وخیر الهدی هدی محمد صلی الله علیه و آله، وشرّ الأمور محدثاتها وکلّ بدعة ضلالة»؛ (۲۹۵) «اما بعد؛ پس همانا بهترین حدیث، کتاب خدا و بهترین هدایت، هدایت محمد صلی الله علیه و آله است و بدترین امور، نوآوری‌ها است و هر بدعتی ضلالت است.»

۵ - گاهی می‌گویند: «عبادات توقیفی است و لذا تعبّد به عباداتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و یا از صحابه نرسیده، جایز نیست.»

۶ - گاهی می‌گویند: «این اعمال تشبه به کفار است و هر کس به قومی تشبه پیدا کند از جمله آنان است.»

پاسخ اجمالی

در پاسخ اجمالی به این ادله می‌گوییم:

اولاً: تمام امت اسلامی با هر فرقه و گروه و مذهبی که هستند، به کبرای کلی که همان حرمت بدعت‌گذاری در دین است اعتقاد دارند. ولی سخن در این است که آیا این مصادیق و اعمال از موارد بدعت محرم به حساب می‌آید یا خیر؟

ما معتقدیم که حرام دانستن این مصادیق از باب این که بدعت است از بد فهمی مفتیان وهابی است.

ثانیاً: در مورد حدیث سوم در جای خود به اثبات رسیده که از حیث سند اشکال دارد.

ثالثاً: در مورد بدعت همان گونه که بعداً اشاره می‌کنیم، قصد و نیت انتساب به شارع نهفته است، و لذا اگر کسی یکی از این موارد را بدون انتساب به شارع انجام دهد هرگز داخل در مفهوم بدعت نخواهد بود.

رابعاً: برخی از این مصادیق در روایات اهل سنت آمده است، و از آنجا که این روایات مخالف با پیش فرض‌ها و اعتقادات نادرست وهابیان است، لذا به آن‌ها بی‌توجهی کرده‌اند.

خامساً: ما نیز معتقد به توقیفی بودن عبادات هستیم و می‌گوییم: عملی را به قصد و نیت عبادت بدون آن که از جانب شارع برسد نمی‌توان انجام داد، ولی مگر همه آن مصادیقی که تحریم کرده‌اند، بدین نیت است؟ بلکه به عنوان یک عمل عرفی و عقلایی است که انجام می‌دهند.

سادساً: برخی از این مصادیق گرچه روایت و دلیل خاصی بر آن از جانب شارع وارد نشده ولی می‌توان آن‌ها را تحت عنوان عام یا مطلق از ادله قرآنی یا روایی وارد کرد.

سابعاً: در جای خود به اثبات رسانده‌ایم که مطلق تشبیه به کفار حرام نیست و نیز انسان را در زمره آنان قرار نمی‌دهد، بلکه انجام عملی از اعمال کفار، انسان را در زمره آنان قرار می‌دهد که از خصوصیات آن‌ها به حساب آید؛ مثل به گردن آویختن صلیب یا زدن ناقوس و ...

این موضوع را در بحث برپایی مراسم به طور مفصل شرح و تفصیل داده‌ایم.

ثامناً: بخشی از این مصادیق در روایات اهل بیت علیهم السلام به آن‌ها اشاره شده است و از آنجا که سنت اهل بیت پیامبر حجت است. لذا می‌توان آن‌ها را از مصادیق بدعت خارج کرد.

سنت در لغت و اصطلاح

سنت در لغت به معنای روش و سیره است، و جمع آن سنن است، مانند غرفه و عُرف. واژه سنت در قرآن کریم به خداوند و نیز به گذشتگان نسبت داده شده است؛ چنان که می‌فرماید: «سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»؛ (۲۹۶) «این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است و هرگز برای سنت خدا تغییر نخواهی یافت.» و نیز می‌فرماید: «فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ» (۲۹۷)

مقصود از سنت الهی، طریقه حکمت و روش اطاعت اوست. سنت الهی درباره بشر این بوده است که پیوسته آنان را بیافریند، و قرنی را پس از قرنی و امّتی را بعد از امّتی پدید آورد. و با فرستادن پیامبران الهی و نازل کردن کتب و شرایع آسمانی، طریقه اطاعت و بندگی را به آنان بیاموزد، و بدین وسیله آنان را امتحان و آزمایش کند، تا آنان بتوانند بر اساس اختیار و انتخاب خود، و در سایه ایمان و عمل صالح به کمال مطلوب دست یابند. اما سنت امت‌ها این بوده است که «جز عده‌ای» پیامبران الهی را تکذیب می‌کردند، و راه معصیت و طغیان را بر می‌گزیدند، و خود را مستوجب سنت الهی دیگری؛ یعنی سنت مجازات الهی می‌کردند، که نتیجه‌اش گرفتار شدن تکذیب کنندگان پیامبران به عذاب الهی و هلاکت و نابودی آنان بوده است، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ»؛ (۲۹۸) «و چیزی مانع مردم نشد از این که وقتی هدایت به سویشان آمد ایمان بیاورند و از پروردگارشان آمرزش بخواهند، جز این که [مستحق شوند] تا سنت [خداوند در مورد عذاب] پیشینان، درباره آنان [نیز] به کار رود» (۲۹۹)

در احادیث معصومین علیهم السلام سنت به دو معنا به کار رفته است:

الف) آنچه را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (علاوه بر قرآن) از جانب خداوند آورده است تا بیانگر راه و روش زندگی بهتر باشد. سنت در این کاربرد، معنای گسترده‌ای دارد و همه احکام دین؛ اعم از احکام تکلیفی و وضعی را شامل می‌شود.

ب) کاربرد دیگر سنت در روایات، به معنای مستحب و مندوب است. معمولاً در مواردی که کلمه سنت با کتاب ذکر شده، مقصود سنت به معنای اول است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «ما من شیء إلا وفيه کتاب أو سنه»؛ (۳۰۰) «هیچ موضوعی نیست مگر آن که برای او حکمی در کتاب یا سنت وجود دارد.» همچنین در روایاتی که سنت و بدعت با یکدیگر ذکر شده، مقصود از سنت همین معناست.

معنای دوم سنت نیز در روایات کاربرد فراوان دارد؛ مثلاً در روایات می‌خوانیم: «السواک هو من السنه، ومطهره للفم»؛ (۳۰۱) «مسواک کردن از سنت است و دهان را پاک می‌کند.»

و نیز آمده است: «من السنه أن تصلي علی محمد وأهل بيته فی کل جمعة ألف مرّة»؛ (۳۰۲) «از سنت است که بر محمد و اهل بیت او در هر جمعه هزار بار صلوات بفرستی.»

سنت در اصطلاح فقها عبارت است از: قول یا فعل یا تقریر معصوم.

همه مسلمانان به عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عقیده دارند، بدین جهت قول، فعل و تقریر او نزد همه مسلمانان سنت به شمار می‌رود. از آنجا که شیعه به عصمت ائمه اهل بیت علیهم السلام اعتقاد دارد، قول، فعل و تقریر آنان نیز داخل در سنت خواهد بود. راه اثبات سنت، نقل است که دو گونه می‌باشد: متواتر و غیر متواتر.

نقل متواتر افاده علم می‌کند، و در اعتبار آن تردیدی نیست. و نقل غیر متواتر نیز دو گونه است: گاهی با قرآینی همراه است که مفید علم است؛ در این صورت نیز در حجیت آن سخن نیست، اما اگر با قرآین مفید علم، همراه نباشد و تنها مفید ظن باشد، در صورتی اعتبار و حجیت دارد که ناقل آن عادل یا ثقه باشد.

بدعت در لغت

بدعت در لغت به معنای کار نو و بی سابقه است، و معمولاً به کار بی سابقه‌ای گفته می‌شود که بیانگر نوعی حسن و کمال در فاعل باشد. «بدیع» به معنای کار یا چیزی نو و بی سابقه است. این واژه هر گاه درباره خداوند به کار رود به معنای این است که خداوند جهان را بدون استفاده از ابزار و بدون ماده پیشین و بدون این که از کسی الگوبرداری کرده باشد، آفریده است. (۳۰۳)

واژه بدعت در روایات، غالباً در مقابل شریعت و سنت به کار رفته است و مقصود از آن، انجام دادن کاری است که بر خلاف شریعت اسلام و سنت نبوی است. امام علی علیه السلام فرموده است: «إنما الناس رجلاں متبع شرعاً ومبتدع بدعاً»؛ (۳۰۴) «افراد دو گونه‌اند: یا پیرو شریعتند، یا بدعت‌گذار در دین.»

در جای دیگر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره نبوت فرموده است: «أظهر به الشرائع المجعولة، وقمع به البدع المدخولة»؛ (۳۰۵) «خداوند به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله شریعت‌هایی را که فراموش شده بود و مردم از آن‌ها آگاهی نداشتند، آشکار ساخت، و بدعت‌هایی را که اهل بدعت در ادیان پیشین وارد کرده بودند ریشه کن ساخت.»

و در جای دیگر فرموده است: «ما أحدثت بدعاً إلا ترک بها سنه»؛ (۳۰۶) «هیچ بدعتی حادث نشد مگر این که به سبب آن سنتی ترک گردید.»

بدعت در اصطلاح

فقها و محدثان، بدعت را به گونه‌های مختلف تعریف کرده‌اند که نمونه‌هایی از آن‌ها را یادآور می‌شویم:

۱ - ابن رجب حنبلی می‌گوید: «البدعة ما أحدث ممّا لا أصل له فی الشریعة یدلّ علیہ، أمّا ما كان له أصل من الشرع یدلّ علیہ فلیس ببدعة شرعاً، وإن كان بدعة لغة»؛ (۳۰۷) «بدعت، امر حادثی است که برای آن در شریعت، دلیلی نباشد که بر آن دلالت کند و اگر دلیلی در شرع وجود داشته باشد، شرعاً بدعت نیست؛ اگرچه در لغت آن را بدعت نامند.»

۲ - ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «البدعة ما أحدث ولیس له أصل فی الشرع، وما كان له أصل یدلّ علیہ الشرع فلیس ببدعة»؛ (۳۰۸) «بدعت امر حادثی است که برای او دلیلی در شریعت نباشد، و اگر دلیلی بر آن در شرع باشد، بدعت نیست.»

۳ - سید مرتضی‌رحمه الله می‌گوید: «البدعة زیادة فی الدین أو نقصان منه من إسناد إلی الدین»؛ (۳۰۹) «بدعت عبارت است از زیاد کردن یا کم کردن از دین، با انتساب آن به دین.»

۴ - علامه مجلسی رحمه الله می‌گوید: «البدعة فی الشرع ماحدث بعد الرسول ولم یرد فیہ نصّ علی الخصوص، ولا یکون داخلاً فی بعض العمومات»؛ (۳۱۰) «بدعت در شرع، هر امری است که بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله حادث شود و نص به خصوص بر آن نباشد، و داخل در برخی از عمومات نیز نباشد.»

مفاد تعریف‌های یاد شده این است که بدعت در اصطلاح علمای حدیث و فقه این است که حکمی به دین افزوده و یا از آن کاسته شود، بدون این که مستندی از کتاب یا سنت داشته باشد. بنابر این هر گاه قول یا فعلی که سابقه نداشته است، با استناد به دلیلی از کتاب یا سنت اظهار گردد، بدعت نخواهد بود، هر چند ممکن است در استنباط آن حکم از کتاب و سنت خطایی رخ داده باشد؛ زیرا خطا در اجتهاد مورد مؤاخذة واقع نمی‌شود.

یادآور می‌شویم، از آنجا که احکام قطعی عقل نیز مورد تأیید قرآن و روایات قرار گرفته است، و عقل قطعی از منابع احکام شرعی است، هر گاه حکم جدیدی با استناد به دلیل عقلی قطعی به عنوان حکم دینی اظهار شود، بدعت به شمار نمی‌رود.

تشویش در مفهوم بدعت

مفهوم «بدعت» در کلمات علما در هاله‌ای از تشویش و غموض قرار گرفته است، لذا در بیان حدود ماهیت و توضیح قیود آن تعریفات متفاوت و مختلفی ذکر شده و به تبع آن مصادیقی به عنوان بدعت معرفی شده است.

برخی چنان دایره مفهوم بدعت را وسیع گرفته و معنا کرده‌اند که به اتهام بدعت، بسیاری از مسلمانان را به جهت انجام اعمالی که در آن‌ها نوآوری است، از دین اسلام خارج کرده و متهم به کفر نموده‌اند. این حربه از بارزترین وسایلی شده که وهابیان بر سر مخالفان خود؛ مخصوصاً شیعه می‌کوبند. لفظ «بدعت» گرچه از حیث معنای لغوی امری واضح است، ولی از آنجا که معنای اصطلاحی پیدا کرده لذا حدود و قیودی به آن اضافه شده است. بدین جهت جا دارد تا درباره مفهوم اصطلاحی این لفظ بحث کنیم.

حرمت بدعت

بدعت به معنایی که گذشت - یعنی افزودن چیزی بر دین و یا کاستن از آن - فعلی حرام است؛ زیرا تشریح مخصوص خداوند است، و جز به اذن و مشیت خداوند کسی حق ندارد در حوزه تشریح وارد شود. قرآن کریم اهل کتاب را نکوهش می‌کند که چرا علمای دین خود را بی چون و چرا اطاعت می‌کردند، و آنان را ارباب خویش بر گزیده بودند، خداوند می‌فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُؤُوسَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ». (۳۱۱)

علمای یهود، مردم را به عبادت خود دعوت نمی‌کردند، و مردم نیز آنان را پرستش نمی‌نمودند، لیکن حرام خداوند را حلال و حلال الهی را حرام می‌کردند، و مردم آنان را اطاعت می‌نمودند. این گونه اطاعت در حقیقت پرستش آنان بود. (۳۱۲)

همچنین درباره نصارا می‌فرماید: «وَرَهْبَانِيَّةٌ ابْتَدَعُوها مَا كَتَبْنَاها عَلَیْهِمْ...»؛ (۳۱۳) «و رهبانیتی که آن را بدعت گذاردند، ما آن را برایشان ننوشته بودیم...».

در روایات نیز بدعت با شدت تمام مردود شناخته شده است. در حدیث نبوی آمده است: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ»؛ (۳۱۴) «هر بدعتی، ضلالت و گمراهی است و هر گمراهی و ضلالتی در آتش دوزخ است.»

ارکان بدعت

با استفاده از روایات و تعریف‌هایی که از علمای حدیث و فقه در مورد بدعت ذکر شد، به دست می‌آید، که بدعت سه رکن اساسی دارد:

۱ - کسی حکمی رابه دین نسبت داده یا آن را از دین بیرون کند؛ مثل آن که کسی «الصلوة خیر من النوم» را جزء اذان بداند، یا متعه را از دین خارج کند. لذا خداوند متعال در مذمت نسبت‌های ناروای مشرکان می‌فرماید: «قُلْ اَللّٰهُ اَظَنُّ لَكُمْ اَمَّ عَلٰی اللّٰهِ تَفْتَرُوْنَ»؛ (۳۱۵) «بگو آیا خداوند به شما این اجازه را داده یا بر خدا افترا می‌بندید.»

و نیز می‌فرماید: «فَوَيْلٌ لِلَّذِيْنَ يَكْتُمُوْنَ الْكِتٰبَ بِاَيِّدِيْهِمْ ثُمَّ يَقُوْلُوْنَ هٰذَا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ لِيَشْتَرُوْا بِهٖ ثَمٰنًا قَلِيْلًا...»؛ (۳۱۶) «وای بر کسانی که مطالبی را با دستان خود می‌نویسند، آن‌گاه آن را به خدا نسبت می‌دهند تا این که در مقابل آن پول ناچیزی بگیرند...».

۲ - بدعت آن وقتی مذموم است که گوینده آن عقیده فاسد یا عمل غیر مشروعی را در مجتمع اشاعه دهد، نه آن که تنها در دل به آن اعتقاد داشته، یا در مکانی مخفی آن را انجام دهد. در مسلم روایتی به سند خود از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می‌کند: «... من دعا إلى ضلالة كان عليه من الإثم مثل آثام من يتبعه لا ينقص ذلك من آثامهم شيئاً»؛ (۳۱۷) «... هر کس که دعوت به ضلالت نماید؛ مثل گناهان کسانی که او را در آن ضلالت متابعت می‌کنند بر اوست، و از گناهان متابعت کنندگان چیزی کاسته نمی‌شود.» در این حدیث تصریح به دعوت آمده، که ظهور در اشاعه دارد.

۳ - نبود دلیل شرعی بر امر حادث در دین؛ که این رکن از تعریف‌های اصطلاحی که برای بدعت ذکر شد به خوبی استفاده می‌شود. لذا دو مورد از بدعت خارج می‌شود:

الف) مواردی که امری حادث شود و دلیل خاصی برای آن در شرع موجود باشد، ولو آن امر در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله اتفاق نیفتاده باشد؛ مثل زلزله که در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله اتفاق نیفتاد، تا آن که در بصره زلزله‌ای شد و ابن عباس برای مردم نماز آیات خواند.

ب) مواردی که تحت دلیل عام است. یکی از اموری که سبب ضمانت و حفظ و بقای شریعت اسلامی است، عموماً است که در آن، شریعت در لسان آدله وجود دارد که تطبیق بر جزئیات و موضوعات جدید، باعث پویایی و بقای شریعت اسلامی است. از همین رو اگر امری در شریعت حادث شده و آن را به دین نسبت دادند، ولو دلیل خاصی بر آن از قرآن و روایات وجود نداشته باشد، ولی داخل در عموماً ادله است و از بدعت خارج می‌گردد؛ مثلاً در آیه شریفه: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسِيْتَعْتُم مِّنْ قُوَّةٍ...»؛ (۳۱۸) اگر در این زمان کشور مسلمانی درصدد آماده نمودن هواپیمای جنگی و وسایل مدرن نظامی برآید، مشمول این آیه شریفه خواهد بود و به آن عمل کرده است؛ در حالی که این ادوات در صدر اسلام نبوده است.

و نیز در صحیح بخاری از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «همانا بهترین شما کسی است که قرآن را فرا گرفته و آن را به دیگران تعلیم دهد.» (۳۱۹) حال اگر کسی بخواهد قرآن را با شیوه‌های جدید فرا گرفته یا بیاموزد، اشکالی ندارد؛ زیرا داخل در عموم این دلیل است. لذا با این توضیح، بسیاری از مسائلی را که وهابیان از مصادیق بدعت می‌شمردند؛ مثل بنای بر قبور، عزاداری برای اولیای الهی، برپایی مراسم جشن و ... از مفهوم بدعت خارج است؛ زیرا داخل در عموماً ادله امثال قول خداوند متعال: «وَمَنْ

يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»، و دیگر ادله است.

نمونه‌هایی از عمومات قرآنی

همان‌گونه که اشاره شد در قرآن کریم عمومات و اطلاقاتی وجود دارد که انسان می‌تواند با ارجاع مصادیق حادث و جدید به آن‌ها، حکمشان را استخراج کند. اینک به نمونه‌هایی از این عمومات قرآنی اشاره می‌کنیم:

۱ - خداوند سبحان می‌فرماید: «قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى؛ (۳۲۰) «بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیت]».

۲ - «وَذَكَّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ؛ (۳۲۱) «و ایام الله را به آنان یاد آور.»

۳ - «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ (۳۲۲) «پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاری‌اش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند.»

۴ - «وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ؛ (۳۲۳) «ما سرگذشت هر یک از انبیا را برای تو بازگو کردیم، تا به وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم و اراده‌ات قوی گردد.»

۵ - «وَمَنْ يُعْظَمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ؛ (۳۲۴) «و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل‌هاست.»

۶ - «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...؛ (۳۲۵) «[این چراغ پرفروغ در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند] تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد؛ خانه‌هایی که نام خدا در آن‌ها برده می‌شود، و صبح و شام در آن‌ها تسبیح او می‌گویند. مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا غافل نمی‌کند...».

این‌ها اطلاقات و عموماتی است که می‌توان از آن‌ها حکم استحباب و رجحان اعمالی را؛ همچون بنای بر قبور، برپایی مراسم جشن و عزاداری در ولادت و مناسبات و سوگواری اولیای الهی و فروع دیگر را استفاده کرد.

۷ - «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛ (۳۲۶) «هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید؛ شاید مشمول رحمت خدا شوید.»

از اطلاق آیه فوق استفاده می‌شود که انسان می‌تواند با هر وسیله‌ای جدید نیز که اختراع شده قرآن را استماع کرد.

۸ - «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛ (۳۲۷) «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.»

امروزه انواع و اقسام مختلفی از ایجاد سلطه از ناحیه کفار بر مؤمنین پدید آمده که در زمان صدور آیه نبوده است، ولیکن می‌توانیم با تمسک به اطلاق آیه فوق همه موارد سلطه را تحریم کنیم.

۹ - «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ؛ (۳۲۸) «[همواره] در راه نیکی و پرهیزکاری با هم تعاون کنید و [هرگز] در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید.»

تعاون و کمک‌هایی که بر کارهای نیک و تقوی و نیز بر گناه و دشمنی در صدر اسلام بوده، محدود به موارد معینی بوده ولی در این عصر و زمان دایره آن گسترش پیدا کرده است، لذا می‌توان به اطلاق آیه فوق تمسک کرده و تمام مواردی که داخل در مصداق حرمت نیست را از آیه فوق استفاده نمود.

نمونه‌هایی از عمومات حدیثی

برخی از عمومات و اطلاقات حدیثی است که می‌توان به آن‌ها تمسک نموده و بر مصادیق جدید تطبیق نمود. اینک به نمونه‌هایی

از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- ۱ - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «...وَأَحْبَبُوا أَهْلَ بَيْتِي لِحَبِّي»؛ (۳۲۹) «و اهل بیتم را به خاطر من دوست بدارید.» می‌دانیم که کارهایی از قبیل برپایی مراسم جشن و عزاداری برای اولیای الهی از مصادیق بارز محبت درباره آنان است.
 - ۲ - و نیز فرمود: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»؛ (۳۳۰) «طلب علم بر هر مسلمانی فرض است.»
 - ۳ - و نیز فرمود: «إِنَّ أَفْضَلَكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ»؛ (۳۳۱) «همانا بهترین شما کسی است که قرآن را فرا گرفته و آن را به دیگران تعلیم دهد.»
- از اطلاق این ادله استفاده می‌شود که طلب علم و نیز تعلیم و تعلّم آن به هر نحو ممکن و مجاز، حلال بلکه راجح است.

شواهد تاریخی بر تطبیق

با مراجعه به تاریخ پی می‌بریم که مسلمانان با مراجعه به مصادیق جدیدی که پدید می‌آمد، برای به دست آوردن حکم آن به عموماً و اطلاقات قرآن یا حدیث مراجعه می‌کردند. اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - طبرانی نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله بر شخصی اعرابی گذر کرد که نماز می‌خواند. او در نمازش این گونه دعا می‌خواند: «یا من لاتراه العیون و لاتخالطه الظنون، و لایصفه الواصفون، و لاتغیره الحوادث و...». پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی را موکل اعرابی کرد و فرمود: هر گاه نمازش تمام شد او را به نزد من بیاور. از طرفی برای پیامبر صلی الله علیه و آله تگّه طلایی آورده بودند. چون اعرابی آمد، حضرت آن طلا را به او بخشید، آن‌گاه فرمود: آیا می‌دانی که برای چه این طلا را به تو بخشیدم؟ اعرابی عرض کرد: به جهت رحمی که بین من و شما است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ لِلرَّحْمِ حَقًّا، وَلِكُنِّي وَهَبْتَ لَكَ الذَّهَبَ لِحَسَنِ ثَنَائِكَ عَلَيَّ اللَّهُ»؛ (۳۳۲) «همانا برای رحم حقّی است ولی من این طلا را به تو به خاطر این که خدا را خوب ستایش کردی بخشیدم.»

آنچه که در ادله قرآنی و حدیثی رسیده، اشاره به اصل دعا و نیز برخی از دعاها ذکر شده است، ولی این شخص اعرابی به واسطه برخی از اطلاقات و عموماً ادله که ترغیب به دعا کرده، مناجات‌هایی از ناحیه خود با خدا داشت، و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آن‌ها را تأیید کرده است.

از اینجا استفاده می‌شود که تطبیق کلیات عموماً و اطلاقات بر مصادیق جایز اشکالی نداشته، بلکه مستحب است.

۲ - احمد بن حنبل از انس نقل کرده که گفت: «نماز برپا شد، مردی با سرعت آمد و در آخر صف نماز قرار گرفت و در حالی که نفس نفس می‌زد، در آن حال گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مَبَارَكًا فَيَّه»، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خود را تمام کرد فرمود: «أَيُّكُمْ الْمُتَكَلِّمُ؟»؛ کدامین از شما چنین سخنی را گفت؟ همه ساکت شدند. باز حضرت فرمود: «أَيُّكُمْ الْمُتَكَلِّمُ، فَإِنَّهُ قَالَ خَيْرًا...»؛ (۳۳۳) «کدامین از شما چنین سخنی گفت؟ او سخن نیکی گفته.»

این سخن را گرچه از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده و خودش به عنوان تمجید خدا از زبانش جاری کرده است، و لذا در جواب سؤال پیامبر از این که چه کسی این جملات را گفت، مردم از ترس سکوت کردند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله این مصداق را از آنجا که تحت عموماً و اطلاقات دعا و مدح و ستایش الهی است امضا کرده است. از اینجا استفاده می‌شود که حمل مطلقاً و عموماً بر مصادیق تا مادامی که داخل در حرام و مکروه نگردد، جایز است.

احمد بن علی منجور مالکی می‌گوید: «البدعة... التي لاتدخل تحت الاصول والقواعد العامة للشريعة»؛ (۳۳۴) «بدعت... چیزی است که داخل تحت اصول و قواعد عام شرعی نمی‌شود.»

شریعت اسلامی بر خلاف شرایع دیگر، از آنجا که خاتم شرایع آسمانی است، لذا مشتمل بر قواعد و قوانینی شمول‌گرا است که می‌تواند تا روز قیامت پاسخ‌گوی همه نیازهای بشر در تمام زمینه‌ها و در هر عصر و زمان باشد. و لذا خداوند متعال می‌فرماید: «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»؛ (۳۳۵) «ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم».

و نیز می‌فرماید: «وَكُلَّ شَيْءٍ فَضَّلْنَاهُ تَفْصِيلاً»؛ (۳۳۶) «و هر چیزی را به طور مشخص [و آشکار] بیان کردیم».

و نیز می‌فرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ»؛ (۳۳۷) «و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان‌گر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه‌ای که در حجه‌الوداع ایراد کرد، فرمود: «ای مردم! به خدا سوگند، هر چه را که باعث نزدیکی شما به بهشت و دوری شما از جهنم می‌شود به آن امر نمودم، و هر چه که شما را به جهنم نزدیک و از بهشت دور می‌کند شما را از آن نهی کردم...» (۳۳۸).

در حقیقت اساس این عمومیت و شمولیت آن است که شریعت اسلامی، شریعتی است فطری که با فطرت انسان سازگاری تمام داشته و پاسخ‌گوی حاجات بشر است؛ شریعتی که تعیین‌کننده مصالح و مفساد واقعی انسان‌ها است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصومین اوعلیهم السلام نیز در همین راستا تشریک مساعی کرده و در جهت توسعه شریعت و تکامل و تطبیق آن سعی فراوان نمودند، تا دین و شریعت الهی و اسلامی به این گونه در آمد که قابل انطباق و اجرا در تمام زمینه‌ها و عصرها و زمان‌ها است.

وسعت دایره حلال

از جمله امتیازات شریعت اسلامی که باعث شمولیت و عمومیت دایره آن شده، مساله توسعه در حلیت و گسترش دایره حلیت است. در نظر اسلام، اصل اولی حلیت و طهارت است. هر چیزی برای انسان حلال و پاک است مگر آن که خلاف آن به طور علم و اطمینان ثابت شده باشد.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»؛ (۳۳۹) «و ما هرگز [قومی را] مجازات نخواهیم کرد مگر آن که پیامبری مبعوث کرده باشیم».

و نیز می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»؛ (۳۴۰) «خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند».

در حقیقت کارهای مباح و حلال، ناشی از واقع امر و ملاکات اقتضایی است که مولی درصدد آن است که انسان را نسبت به آن امور و افعال آزاد بگذارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چه شده است گروهی را که از رخصت‌ها و مباحات الهی اعراض می‌کنند؟ به خدا سوگند که من داناترین آنان به خدایم و از همه بیشتر از او خشیت دارم» (۳۴۱).

خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ (۳۴۲) «بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: این‌ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند [اگرچه دیگران نیز با آنان مشارکت دارند، ولی در قیامت، خالص [برای مؤمنان خواهد بود]».

و به جهت توسعه در جانب حلیت است که ملاحظه می‌کنیم شریعت اسلامی تأکید فراوانی بر ترک اصرار در سؤال و دنبال نمودن مسائل نموده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه را بر شما ترک کردم شما نیز آن را ترک کنید. هر گاه حدیثی برای شما بیان کردم آن را از من اخذ کنید؛ زیرا کسانی قبل از شما به جهت کثرت سؤال، و آمد و شد برای سؤال نزد انبیایشان به هلاکت افتادند.» (۳۴۳)

این‌ها همه ناشی از آن است که شریعت اسلامی شریعتی آسان و روان است، خداوند متعال می‌فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»؛ (۳۴۴) «خداوند راحتی شما را می‌خواهد، نه زحمت شما را.»

و نیز می‌فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»؛ (۳۴۵) «خدا می‌خواهد کار را بر شما سبک کند، و انسان ضعیف آفریده شده است.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا بر نقلی فرمود: «من به یهودیت و نصرانیت مبعوث نگشتم، بلکه به حنفیت و تسامح در دین مبعوث شده‌ام.» (۳۴۶)

بدعت حسن و قبیح از نظر اهل سنت

از بحث‌های گذشته روشن شد که بدعت در اصطلاح شرع ملازم است با قبیح، و حکم شرعی آن حرمت است. بنا بر این، تقسیم بدعت اصطلاحی به حسن و قبیح نادرست است. با این حال، اهل سنت بدعت مصطلح را به دو قسم حسن و قبیح تقسیم کرده‌اند. (۳۴۷)

تقسیم بدعت مصطلح در شرع به حسن و قبیح، و مشروع و نامشروع نادرست است؛ زیرا در اصطلاح شرع، بدعت به معنای ابداع حکمی است که مبنای شرعی ندارد. چنین فعلی قطعاً حرام و مبعوض شارع است.

اصل عملی اباحه در اشیا و افعال

علمای علم اصول می‌گویند: اصل اولی در افعال و عادات، حرمت و براهت است، مگر آن که مورد نهی قرار گیرد. خداوند متعال خطاب به پیامبرش می‌فرماید: «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِيُغَيِّرَ اللَّهُ بِهِ»؛ (۳۴۸) «بگو ای پیامبر در احکامی که به من وحی شده، چیزی که برای خوردندگان طعام حرام باشد نمی‌یابم جز آن که مردار باشد یا خون ریخته یا گوشت خوک که پلید است یا حیوانی که بدون ذکر نام خدا از روی فسق ذبح کنند.»

دکتر یوسف قرضاوی می‌گوید: «اول مبدئی که اسلام آن را تقریر کرده، آن است که اصل اولی در اشیا و منافی که خداوند خلق کرده، حرمت و اباحه است، و حرام نیست مگر آنچه که بر او نص صریح صحیح از شارع بر تحریمش رسیده باشد...» (۳۴۹)

نقد میزان بودن فعل سلف

اشاره

انسان وقتی به فتاوی و هابیان مراجعه می‌کند پی می‌برد به این که بسیاری از کارهایی را که به عنوان بدعت معرفی کرده‌اند، دلیلشان این است که سلف صالح آن را انجام نداده‌اند.

ابن تیمیه در مورد برپایی مولودی خوانی در ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید: «... این کاری است که سلف و پیشینیان انجام نداده‌اند با آن که مقتضی آن وجود داشت و مانعی نیز بر انجام آن نبود و اگر این کار خیر محض یا راجح بود سلف از ما سزاوارتر به انجام آن بودند؛ زیرا آنان محبت بیشتری از ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و از ما بیشتر پیامبر صلی الله علیه

وآله را تعظیم می نمودند، و بر کارهای خیر حریص تر بودند». (۳۵۰)

او در جایی دیگر می گوید: «و امّا قرار دادن موسمی غیر از موسم های شرعی همچون برخی از شب های ماه ربیع الاول که گفته می شود شب مولد است، و نیز برخی از شب های ماه رجب یا هجدهم ذی الحجّه و اوّل جمعه از رجب، یا هشتم شوال که جاهلان آن را عید ابرار می نامند، این ها همه بدعت هایی است که سلف آن ها را مستحب ندانسته و انجام نداده اند». (۳۵۱)

ابن الحجاج نیز در تحریم برگزاری مولودی خوانی می گوید: «این عمل تنها به خود نیتش هم بدعت است؛ زیرا این عمل زیادتی در دین است و از عمل پیشینیان به حساب نمی آید؛ در حالی که متابعت و پیروی از سلف سزاوارتر است». (۳۵۲)

پاسخ

اولاً: ما معتقدیم که عمل پیشینیان نمی تواند مصدري از مصادر تشریح به حساب آید، و هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد آن گونه که در بحث از سلفی گری به آن اشاره کردیم.

ثانیاً: ما در هیچ موردی نمی توانیم آرای جمیع افراد سلف را در یک عصر جمع کرده و به نقطه وحدت و یکپارچگی برسیم، تا چه رسد به این که بخواهیم آرای مردم و حتی علمای سه عصر و قرن را جمع کرده و به نقطه مشترک و واحدی برسیم؛ زیرا در هر مسأله ای اختلاف اقوال وجود داشته است. بسیاری از اعمال و رفتار سلف بوده که در جانب نقیض فعل و ترک بوده و محکوم به جو سیاسی در آن زمان قرار داشته است. امری که با موشکافی رفتار گذشتگان می توان به علت آن پی برد. رفتار گذشتگان گاهی از حالت خوف و ترس و گاهی از حالت تسامح و بی مبالائی نسبت به امور شرعی نشأت گرفته است، و در برخی از موارد نیز ناشی از فهم اشتباه و تأویلات و توجیحات غیر دقیق از نصوص شرعی بوده است.

ما به یقین می دانیم که قایلین به وجوب متابعت از رفتار سلف نمی توانند از خود یک ضابطه و قانون معین و محدودی را به دست بدهند تا هویت سلف را مشخص کند، سلفی که از چنان اطمینان و اعتمادی نزد آنان برخوردار است که مصدر تشریح در مسائل دینی شده اند. مقصود از این سلف کیست؟

جالب توجه این است که ابن تیمیه که از سردمداران این نظریه است، می گوید: «چگونه مؤمن عالم می تواند بر عادات عوام مردم یا کسانی که عوام زدگی آنان را زنجیر کرده یا قومی که در جهالت غوطه ور بوده و هرگز رسوخ در علم نکرده اند، اعتماد کند، آنان که از اولی الامر به حساب نیامده و برای مشورت صلاحیت ندارند، و شاید که ایمانشان به خدا و رسولش کامل نشده است...». (۳۵۳)

حال اگر اهل سلف ممکن است چنین باشند، چگونه فعل و کردار آنان را حجت و مصدر تشریح می دانند؟!

به هر حال ما معتقدیم که مصدر تشریح که می تواند از خلال آن احکام دین استنباط و استخراج شود، باید از مصونیت از خطا برخوردار باشند و از کمترین چیزی که تصوّرش در تناقض و اختلاف و اشتباه می رود محفوظ باشد که در مورد فعل سلف این چنین تصویری ممکن نیست.

ثالثاً: ما معتقدیم که دین اسلام دینی آسمانی است که برای همه امت ها و قومیت های گوناگون بشری نازل شده و نمی توان آن را محصور در ضمن عادات و عرفیت های خاصی نموده یا محصور در محدوده و جو تقلیدی معین کرد. دین بالاتر از هر عرفیتی است؛ زیرا دین در صدد برآوردن حاجات بشر است که در کمون بشر نهفته است. دین متکفّل نظام و قوانین عامی است که می تواند هدایت عموم بشر را برعهده گرفته تا به سعادت و نجات برساند، که از آن تعبیر به این جهانی و ابدی می شود.

به تعبیری دیگر: از آنجا که عرف عمومی انسان در بردارنده ابعاد تغییر و تحوّل و اختلاف و پیشرفت است، لذا این جهت مورد نظر و لحاظ شارع بوده و برای آن چاره اندیشی کرده و حکم کلی بیان کرده است. لذا می توان گفت که عرف عمومی انسان مورد

توجه و اهتمام شریعت اسلامی بوده و از احترام ویژه‌ای برخوردار است، و اگر شارع حکمی را متوجه عرف خاصی کرده، از خلال و دیدگاه همان عرف عام انسانی است.

کسانی که درصدد برآمده‌اند تا با تمسک به عدم فعل سلف نسبت به امور مستحدث و جدید، این امور را به «بدعت» نسبت داده و تحریم نمایند، جنایتی نابخشودنی نسبت به تشریح اسلامی انجام داده‌اند.

بیشتر امور شرعی که حادث می‌شود و انسان مسلمان با آن‌ها در مراحل مختلف زندگانی سر و کار دارد دارای دو خاصیت است؛ خاصیت اول: چیزی است که ما می‌توانیم بر آن عنوان «جانب شرعی امر حادث» اطلاق کنیم که آن عبارت است از اصل ممارست مشروع و مبتنی بر ادله ثابت در تشریح.

خاصیت دوم: چیزی است که ما از او به «جانب عرفی در امر حادث» یاد می‌کنیم، که عبارت است از شکل عمل مشروع و اسلوب وقوع آن. امری که به حسب پیشرفت و گذر زمان و طبیعت مختلف عرف‌ها و تقالید رایج در مجتمع‌ها، تغییر و اختلاف پیدا می‌کند، بدون آن که تأثیری بر اصل مشروعیت آن بگذارد.

عموم مسلمانان، امروزه بسیاری از امور و اعمال شرعی خود را از آن جهت که جنبه شرعی ثابت دارد انجام می‌دهند، ولی آن‌ها را در قالب و روش جدیدی پیاده می‌نمایند. و اگر تغییری پیدا شده و با رفتار مسلمانان صدر اسلام و سلف و پیشینیان سازگاری ندارد، تنها در جانب عرفی امر حادث است نه در جانب شرعی آن. و می‌دانیم که تغییر در جانب عرفی امری است که ضرورت زندگی آن را می‌طلبد.

قضیه یادبود گرفتن و نصرت دین اسلام و پیامبرش امری مسلم بوده و مورد توجه همه مسلمانان از صدر اسلام تاکنون بوده است، ولی با گذر زمان و تحوّل و تغییر در حالات و عرفیت‌ها، روش‌های نصرت و یادبود فرق کرده است، در عین این که روح شرعیت آن محفوظ مانده است. و این امری صحیح و عقلایی و مورد قبول شرع و عقل است.

رابعاً: در بحث اصول به اثبات رسیده که تنها صدور فعلی از شخص معصوم دلالت بر عدم حرمت آن فعل دارد؛ زیرا شخص معصوم از گناه مصون و محفوظ است، ولی نمی‌توان ادعا کرد که ترک فعلی از طرف معصوم دلالت بر حرمت و کراهت آن دارد؛ زیرا ممکن است که شخص معصوم فعل مباح یا حتی بنا بر نقلی مستحبی را ترک نماید. این مطلب درباره افراد معصوم گفته شده تا چه رسد به افرادی که از عصمت برخوردار نبوده‌اند، به طور حتم عمل سلف و گذشتگان از عصمت برخوردار نبوده و حتی نمی‌توان همه آنان را عادل دانست، لذا نمی‌تواند فعل سلف میزان مشروعیت اعمال ما قرار گیرد.

مصادیق واقعی بدعت

توضیح

در تعریف بدعت و بیان مفهوم اصطلاحی آن گفتیم که این واژه در اصطلاح از سه رکن برخوردار است: وارد کردن چیزی در دین به زیاده یا نقیصه؛ یعنی کم کردن یا زیاد کردن عملی از اعمال. و دیگری دعوت کردن به این امر و شایع کردن آن. و رکن سوم آن است که دلیل و اصلی عام یا خاص برای آن در دین و شریعت نباشد؛ حال اگر بخواهیم برای «بدعت» واقعی و حقیقی در اصطلاح مصداق و مواردی بیان کنیم باید به اعمال و رفتار و سیره خلفا در همان عصر سلف و علی الخصوص صحابه مراجعه نماییم که می‌توان برای آن نمونه‌ها بسیاری پیدا کرد. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) بدعت‌های خلیفه اول

- ۱ - تشکیل سقیفه
 - ۲ - وصیت ابوبکر به خلافت عمر
 - ۳ - حذف سهم مؤلفهٔ قلوبهم
 - ۴ - حذف سهم ذوی القربی
 - ۵ - انکار ارث گذاشتن انبیا
 - ۶ - قتال با مانعین اعطای زکات به دستگاه خلافت
 - ۷ - منع تدوین سنت
- و ...

ب) بدعت‌های خلیفه دوم

- ۱ - جلوگیری از به جای آوردن حج تمتع واقعی
 - ۲ - نهی از متعه زنان
 - ۳ - اضافه کردن «الصلاة خیر من النوم» در اذان
 - ۴ - حذف «حی علی خیر العمل» از اذان و اقامه
 - ۵ - اجرای سه طلاق در یک مجلس
 - ۶ - نماز تراویح
 - ۷ - عول در فرائض
 - ۸ - ارث جد با برادران
 - ۹ - منع از توریث عجم
 - ۱۰ - ارث دایی با پسر خاله
 - ۱۱ - فروش ام ولد
 - ۱۲ - نهی از به جای آوردن نماز در صورت نبود آب
 - ۱۳ - نهی از گریه بر اموات
 - ۱۴ - حد معین کردن برای مهریه
 - ۱۵ - تعیین شورای شش نفره برای تعیین خلیفه بعد از خودش
- و ...

ج) بدعت‌های عثمان

- ۱ - پرداخت بیت المال و دادن مناصب حکومتی به اقوام نالایق خود
 - ۲ - اتمام نماز در سفر
- و ...

برای بررسی هر یک از این موارد و موارد دیگر و اطلاع از مصادر آنها به کتاب شریف «النص والاجتهاد» از مرحوم سید

عبدالحسین شرف الدین عاملی مراجعه کنید.

عوامل پیدایش بدعت

اشاره

بدعت از آن جهت که عمل اختیاری است، لذا دارای اسباب و غایاتی است که همگی منشأ آن به حساب می‌آیند. اینک به این عوامل اشاره می‌کنیم:

۱ - مبالغه در تعبد انسان نسبت به خداوند

گاهی افراطگری در تعبد و به تعبیری دیگر خشک مقدسی، انسان را وادار به بدعت گذاری در دین می‌کند، که می‌توان نمونه آن را در وضوی غسلی دانست. برخی برای توجیه شستن پاها در وضو می‌گویند: شستن پا و وارد شدن با پای نظیف در مسجد بهتر از آن است که انسان پا را مسح کند و سپس با پای کثیف وارد مسجد شود. جواب این توجیه این است که انسان اول پای خود را بشوید سپس به جهت وضوی نماز پاهایش را با نیت تعبد مسح نماید. و نیز به عنوان نمونه برای این موارد می‌توان به منع عمر از حج تمتع مثال آورد؛ زیرا او می‌گفت: کسی که برای حج آمده تا اعمال حجش تمام نشده نباید به سراغ زن خود برود گرچه از عمره فارغ شده و از احرام بیرون آمده است.

۲ - متابعت از هوای نفس

انسان هنگامی که تاریخ مدعیان نبوت و بدعت گزاران را مطالعه می‌کند پی می‌برد که پیروی از هوای نفس نقش بسزایی در ظهور و بروز رفتار ناشایست آن‌ها از جمله بدعت گذاری داشته است. ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» نقل می‌کند که حضرت علی علیه السلام گذرش به کشته شدگان خوارج افتاد و فرمود: «بؤساً لکم لقد ضررکم من غرکم. فقیل: ومن غرهم؟ فقال: الشیطان المضلل والنفس الأمارة بالسوء...»؛ (۳۵۴) «بیدا به حال شما، هر آینه کسانی که شما را گول زدند به شما ضرر رساندند. به حضرت عرض شد: چه کسانی آنان را گول زدند؟ حضرت فرمود: شیطان گمراه کننده و نفسی که امر کننده به بدی است...».

۳ - نبود روحیه تسلیم

توضیح

هر کس مطالعه‌ای در رابطه با حیات صحابه در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله و بعد از آن داشته باشد پی می‌برد که در میان آنان دو خط فکری وجود داشت:

الف) خط فکری اجتهاد در مقابل نصوص

این خطّ فکری معتقد بود که لازم نیست به تمام آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن خبر داده و دستور فرموده ایمان آورد و تعبداً آن را قبول کرد، بلکه می‌توان در نصوص دینی مطابق با مصالحی که درک می‌کنیم اجتهاد کرده و در آن‌ها تصرّف نماییم. این خطّ فکری از مبانی اساسی مدرسه خلفا بود و لذا بر این اساس دست به بدعت‌گذاری در شرع و شریعت اسلامی زدند.

ب) خطّ تسلیم و تعبد محض

در مقابل این خطّ فکری، خطّ فکری دیگری وجود داشت که معتقد بود باید در مقابل مجموعه دین و شریعت اسلامی تسلیم بوده و تعبد کامل داشت.

این خطّ فکری همان طریق و روش اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و پیروان آنان می‌باشد.

حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام

اشاره

قسمتی از مصداق‌هایی که وهابیان آن را جزء بدعت می‌دانند به این جهت است که آنان سنت اهل بیت علیهم السلام را حجت نمی‌دانند؛ در حالی که در احادیث آنان تصریح به استحباب و مطلوبیت شرعی شده است. ما در پایان به برخی از ادله به طور اجمال اشاره می‌کنیم:

۱ - آیه تطهیر

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ (۳۵۵) «خداوند چنین می‌خواهد که هر رجس و آلایش را از شما اهل بیت پیامبر دور کند و شما را از هر عیب و پلیدی کاملاً پاک و منزّه گرداند.» مسلم به سند خود از عایشه نقل می‌کند: «صبگاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که بر دوش او کسایی غیر مخیط بود خارج شد. در آن هنگام حسن بن علی وارد شد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله او را داخل کساء کرد، سپس حسین آمد، او را نیز داخل آن نمود. فاطمه آمد او را نیز داخل کساء کرد، آن‌گاه علی آمد او را نیز داخل آن نمود؛ بعد این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ (۳۵۶) کسانی که اراده تکوینی خداوند بر این تعلق گرفته تا از هر گونه پلیدی و عیب و نقص پاک باشند، قطعاً معصومند، و هر کس معصوم باشد سنت او حجت است، پس اهل بیت علیهم السلام هر چه می‌گویند برای ما حجت است.

۲ - حدیث ثقلین

ترمذی از جابر بن عبد الله در صحیح خود روایت کرده که در «حجّه الوداع» روز عرفه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم؛ در حالی که بر شتر خود سوار بود و خطبه می‌خواند، شنیدم که فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز گران بها می‌گذارم که اگر به آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم.

از این حدیث به خوبی - از جهات مختلف - عصمت اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌شود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله عترت را

به قرآن مقرون ساخته است، پس همان‌گونه که قرآن مصون از اشتباه و خطاست، عترت نیز از خطا و اشتباه به دور است. همچنین ادله دیگری از قرآن و حدیث بر عصمت و حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام است، که به طور مفصل در جای خود به آن اشاره می‌کنیم.

غلو

توضیح

در طول تاریخ افراد یا گروه‌هایی بوده‌اند که در حق پیامبران و اولیای الهی غلو کرده‌اند و این انکارناپذیر است، ولی مع الأسف در مواردی در کلمات مغرضان و معاندان یا جاهلان می‌بینیم که این عنوان را به شیعه امامیه نسبت داده‌اند؛ برای نمونه احمد امین مصری می‌نویسد: «غالیان شیعه در حق علی به این اکتفا نکردند که او افضل خلق بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و معصوم است، بلکه برخی از آنان قایل به الوهیت او شده‌اند». (۳۵۷)

زبیدی در «تاج العروس» می‌نویسد: «امامیه فرقه‌ای از غالیان شیعه است». (۳۵۸)

دکتر کامل مصطفی می‌نویسد: «غالیان از شیعه عقاید اصلی تشیع؛ از قبیل: بداء، رجعت، عصمت و علم لدنی را تأسیس نمودند که بعدها به عنوان مبادی رسمی برای تشیع شناخته شد...». (۳۵۹)

لذا جا دارد که در مورد این واژه قدری بحث و تأمل کنیم.

تعریف غلو

واژه غلو در مقابل تقصیر است، و در لغت به معنای تجاوز از حد و افراط در شیء است؛ (۳۶۰) یعنی فرد یا چیزی بیش از آنچه در او هست، توصیف شود. این واژه در اصطلاح شرع، به تجاوز و مبالغه نمودن در حق پیامبران و اولیای الهی و اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت آنان اطلاق می‌شود.

قرآن کریم اهل کتاب را از غلو در حق مسیح علیه السلام بر حذر داشته و می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ»؛ (۳۶۱) «بگو ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق غلو نکنید.»

غلو اهل کتاب (نصارا) این بود که به الوهیت حضرت مسیح علیه السلام اعتقاد داشتند؛ چنان که در جای دیگر می‌فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»؛ (۳۶۲) «آنان که به خدایی مسیح پسر مریم قایل‌اند، به راستی کافر شدند.»

پدیده غلو در جهان اسلام

بی‌شک یکی از پدیده‌های انحرافی که در حوزه اعتقادهای دینی در جهان اسلام رخ داده است، پدیده غلو و ظهور غالیان است. آنان کسانی بوده‌اند که در حق پیامبر صلی الله علیه و آله یا علی بن ابی طالب علیه السلام و یا سایر ائمه اهل بیت یا افراد دیگر به الوهیت، حلول خداوند در آنها، یا اتحاد خداوند با آنان قایل شده‌اند. ولی این بدان معنا نیست که شیعه امامیه هر عقیده‌ای که به امامان خود دارد؛ از قبیل: عصمت، رجعت، علم لدنی و... همه غلو باشد؛ زیرا شیعه در اعتقاد به این امور ادله‌ای متقن دارد.

نشانه‌های غلو

عقایدی که از ویژگی غالیان شمرده شده و نشانه غلو به شمار می‌رود، عبارتند از:

- ۱ - اعتقاد به الوهیت پیامبر صلی الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین علیه السلام یا یکی از اولیای الهی؛
- ۲ - اعتقاد به این که تدبیر جهان به پیامبر صلی الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین علیه السلام یا ائمه اهل بیت علیهم السلام یا افرادی دیگر واگذار شده است؛
- ۳ - اعتقاد به نبوت امیرالمؤمنین یا ائمه دیگر یا فردی از مردم؛
- ۴ - اعتقاد به آگاهی فردی از عالم غیب، بدون آن که به او وحی یا الهام شود؛
- ۵ - اعتقاد به این که معرفت و محبت ائمه اهل بیت علیهم السلام انسان را از عبادت خداوند و انجام فرایض الهی بی نیاز می‌سازد. (۳۶۳)

و اما اعتقادهایی که دلیل قطعی - از عقل یا نقل - بر آنها اقامه شده؛ از قبیل: اعتقاد به عصمت اهل بیت علیهم السلام، و وصایت و خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد از او ائمه اهل بیت علیهم السلام، اعتقاد به رجعت، علم لدنی امام و دیگر اعتقادهای شیعه که برای هر یک دلیل محکم و متقنی اقامه نموده است، نمی‌توان آن را غلو و تجاوز از حد نامید، بلکه عین حق و حقیقت است.

موضع ائمه اهل بیت علیهم السلام در برابر غالیان

ائمه اهل بیت علیهم السلام با پدیده غلو و غالیان به شدت مخالفت نموده‌اند:

امام صادق علیه السلام فرمود: «بر جوانان خود از خطر غالیان بیمناک باشید، مبدا عقاید آنان را تباه سازند؛ زیرا غلات بدترین خلق خدایند. عظمت خدا را کوچک دانسته و برای بندگان خدا قایل به ربوبیتند». (۳۶۴)

امام علی علیه السلام از غلات به درگاه خدا تبری جست و عرض می‌کند: «بار خدایا! من از غلات تبری می‌جویم، همان گونه که عیسی بن مریم از نصارا تبری جست. بار خدایا! آنان را تا ابد خوار و ذلیل گردان و هیچ یک از آنان را یاری مکن». (۳۶۵)

امام صادق علیه السلام فرمود: «لعتن خدا بر عبدالله بن سبأ باد که در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام قایل به ربوبیت شد. سوگند به خدا که امیرالمؤمنین بنده مطیع خدا بود. وای بر کسی که به ما نسبت دروغ دهد. گروهی در مورد ما مطالبی می‌گویند که ما قایل به آن نیستیم». (۳۶۶)

امام صادق علیه السلام در جای دیگر می‌فرماید: «لعتن خدا بر کسی باد که ما را پیامبر بداند». (۳۶۷)

مخالفت متکلمان امامیه با غلو و غالیان

دانشمندان و متکلمان امامیه نیز به مقابله با غالیان پرداخته و آنان را کافر و مشرک دانسته و از آنان تبری جستند.

شیخ صدوق می‌فرماید: «اعتقاد ما در مورد غلات و مفوضه آن است که آنان کافران به خدا می‌باشند». (۳۶۸)

شیخ مفید می‌فرماید: «غلات گروهی از متظاهران به دین اسلامند که امیرالمؤمنین و ائمه از ذریه او را به الوهیت و پیامبری نسبت داده‌اند. آنان گمراه و کافرند و امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل آنان دستور داد. ائمه دیگر نیز آنان را کافر و خارج از اسلام دانسته‌اند». (۳۶۹)

علامه حلی می‌فرماید: «برخی از غلات به الوهیت امیرالمؤمنین علیه السلام و دسته‌ای دیگر به نبوت او معتقدند. و این باورها باطل است؛ زیرا ما اثبات نمودیم که خدا جسم نیست و حلول در مورد خدا محال و اتحاد نیز باطل است. همچنین ثابت کردیم که محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است». (۳۷۰)

حال جای بسی تعجب و تأسف است که گاهی از طرف افرادی مغرض یا ناآگاه شیعه امامیه به غلو در مورد ائمه طاهرين متهم

می‌گردد؛ این پنداری بیش نیست؛ زیرا حقیقت غلو - چنان که قبلاً توضیح داده شد - تجاوز از حد است، همانند اعتقاد به مقام الوهیت و ربوبیت، یا نبوت و پیامبری ائمه اهل بیت علیهم السلام، ولی آنچه از شؤون الوهیت و از مختصات نبوت نیست هیچ ربطی به غلو در دین ندارد، بلکه در آن مواردی که به آنها معتقدند دلیل قانع کننده دارند و حقیقت داشته و گرافه نیست. مثلاً اعتقاد به عصمت، وصایت، رجعت، علم لدنی و... در حق اهل بیت علیهم السلام حقیقت داشته و برای آن ادله قطعی اقامه شده؛ از همین رو این گونه اعتقادات از غلو خارج است.

اصولاً برخورداری از مقام عصمت و موهبت اعجاز و کرامت و آگاهی بر غیب، از مقامات اولیای بزرگ الهی است و اختصاص به پیامبران و امامان نیز ندارد. قرآن کریم از عصمت حضرت مریم خبر داده، می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»؛ (۳۷۱) «خداوند تو را برگزید و پاکیزه گردانید و بر زنان جهان برتری بخشید».

همچنین از کرامت یکی از یاران حضرت سلیمان خبر داده، می‌فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»؛ (۳۷۲) «و آن کس که اندکی به علم الهی دانا بود، گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را بدین جا آورم».

در احادیث اسلامی در بابی با عنوان «محدث» از کسانی که دارای این مقام بوده‌اند یاد شده است. محدث کسی را گویند که بدون این که دارای مقام نبوت بوده و ملک و فرشته را در خواب یا بیداری مشاهده کند، چیزی از عالم غیب به او الهام شود.

محمد بن اسماعیل بخاری از ابوهریره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در میان بنی اسرائیل افرادی بودند که بدون این که دارای مقام نبوت باشند از غیب با آنان گفت و گو می‌شد» (۳۷۳).

در احادیث شیعه نیز از ائمه طاهرين عليهم السلام به عنوان (محدث) و از فاطمه زهرا علیها السلام به عنوان «محدثه» یاد شده است؛ چنان که کلینی روایات آن را در «کافی» و علامه مجلسی در «بحار الانوار» آورده است.

حد و میزان در غلو چیست؟

همان گونه که از تعریف لغوی استفاده شد، غلو به معنای تجاوز از حد به کار رفته است؛ حال بینیم حد و میزان چیست که تجاوز از آن غلو است و نرسیدن به آن تقصیر. در اینجا چهار احتمال وجود دارد؛

۱ - مراد از حد و میزان، عرف باشد؛ یعنی هر چه زاید بر فهم عرف باشد غلو است. لکن این احتمال باطل بوده و انسان دین دار هرگز آن را قبول نمی‌کند، بلکه این میزان برای کسانی است که «لائیک» بوده و برای دین ارزشی قایل نیستند.

۲ - مراد از آن، منزلت صحابه باشد؛ به این معنا که برای صحابه منزلتی قایل شویم که برای غیر آنها نیستیم و غلو را به میزان آن منزلت یا بالاتر از آن حد برای غیر صحابه بدانیم. برای این میزان و حد نیز دلیلی نداریم، بلکه این میزان از بارزترین مصادیق مصادره به مطلوب است؛ یعنی دلیل، عین مدعا است.

۳ - مراد از حد و میزان، مطالبی باشد که علمای اهل سنت از کتاب و سنت می‌فهمند. که این احتمال هم بدون دلیل است؛ زیرا چه مستندی در دست است که میزان و حد، فهم طایفه‌ای از امت باشد.

۴ - مراد از حد و میزان خود کتاب و سنت باشد که همین احتمال صحیح است و عقل و قرآن و سنت نیز آن را تأیید می‌کند.

اعتراف به حق

بزرگان اهل سنت که اهل انصافند، چنین نظر دارند که وهابیان و متعصبان از مخالفان شیعه، متوجه اشتباه خود در مرحله شناخت انتسابی شیعه نیستند، و به همین جهت طبیعی است که بین شیعه و غالیان تفکیک نمی‌گذارند. اینک به عبارات برخی از این افراد

اشاره می‌کنیم:

- ۱ - «انور جندی» اندیشمند سنی مصری در این باره می‌نویسد: «سزاوار است که یک پژوهشگر، هشیارانه بین شیعه و غالیان - کسانی که امامان شیعه، سخت به آنان تاخته‌اند و در مورد نیرنگشان هشدار داده‌اند - جدایی افکند». (۳۷۴)
- ۲ - «علی عبدالواحد وافی» دیگر نویسنده مصری در این باره می‌نویسد: «بسیاری از نویسندگان ما بین شیعه جعفری و فرقه‌های دیگر شیعه خلط کرده‌اند». (۳۷۵)
- ۳ - «محمد غزالی» امام سنیان این دوران نیز تلاشی فراگیر برای تصحیح شیوه مطالعاتی مخالفان متعصب شیعه انجام داده و با اقتدار تمام در برابر آنان ایستاده و برای حل مشکل کسانی که خلط بین تشیع و غلو کرده‌اند، زحمات فراوانی کشیده است. او در این باره می‌گوید: «برخی از این دروغ‌گویان که بین شیعه و غالیان خلط نموده‌اند، شایع کرده‌اند که شیعه پیروان علی و سنی‌ها پیروان محمدصلی الله علیه و آله هستند. و شیعه، علی را برای نبوت شایسته‌تر می‌داند و معتقد است که نبوت به غلط به دیگری تعلق گرفته است. این از تهمت‌های بسیار زشت و دروغ‌های پست است». (۳۷۶)
- او در جایی دیگر می‌گوید: «برخی از این گونه افراد به دروغ و به جهت وارونه کردن حقایق، به شیعه نسبت داده‌اند که معتقد به نقصان آیه‌های قرآن است». (۳۷۷)
- ۴ - «عبدالحلیم جندی» یکی دیگر از دانشمندان اهل سنت می‌نویسد: «کارهای غالیان را به شیعه نسبت دادند و با این کار تأثیری نابجا در برداشت دیگران نسبت به شیعه گذاشتند. و تهمت‌هایی به شیعه نسبت دادند که آنان از این تهمت‌ها بی‌زاری می‌جویند؛ مثل این که امام، همان خدا است...». (۳۷۸)
- ۵ - دکتر «طه حسین» نیز در این باره می‌گوید: «دشمنان شیعه همه چیز را به آنان نسبت می‌دهند و تنها به شنیده‌ها و دیده‌هایشان از شیعه بسنده نمی‌کنند بلکه بیشتر به آن‌ها می‌افزایند. و باز به این مقدار نیز اکتفا نمی‌کنند، بلکه همه این‌ها را به گردن یاران اهل بیت پیامبرعلیهم السلام می‌گذارند. آنان هم چون دزدان گردنه در کمین نشسته‌اند و تک تک گفته‌ها و کردار شیعیان را زیر نظر گرفته‌اند، و حتی بیش از آنچه شیعیان گفته یا انجام داده‌اند، به آنان نسبت می‌دهند، و شیعه را به مطالب عجیب و غریبی متهم می‌سازند». (۳۷۹)
- ۶ - دکتر «علی عبدالواحد وافی» نیز می‌گوید: «اختلاف بین ما سنیان و شیعیان، هر قدر هم که بزرگ جلوه کند از دایره اجتهاد مشروع خارج نخواهد بود». (۳۸۰)
- ۷ - «سالم بهنساوی» نیز می‌گوید: «قرآن موجود در میان اهل سنت، دقیقاً همان قرآن موجود در مساجد و خانه‌های شیعیان است». (۳۸۱)
- ۸ - «حسن البنا» از دانشمندان و رهبران جنبش اسلامی مصر، یکی از پرشورترین کسانی است که برای تصحیح سبک مطالعات شیعه‌شناسی و هابیان تلاش نموده و با نظریه پردازان همسانی تشیع و غلو به سختی در افتاده و از اینان بسیار تعجب کرده که چگونه مرتکب این اشتباه شده‌اند، با وجود آن که کتابخانه‌های دنیا لبریز از گنجینه‌هایی است که دانشمندان شیعه از خود به یادگار گذاشته‌اند.
- این عبارت را نیز عمر تلمسانی - شاگرد حسن البنا - از او نقل کرده است. (۳۸۲)
- ۹ - نویسنده معروف سنی «عباس محمود عقاد» هم از آن‌هایی است که متوجه این انحراف شده تا جایی که «انیس منصور» نویسنده معروف مصری از او نقل می‌کند که گفته است: «اگر اجل به او مهلت دهد می‌خواهد پژوهشی منطقی درباره مذهب شیعه انجام دهد؛ زیرا یاوه‌هایی که به دروغ به شیعه نسبت می‌دهند چهره‌ای نامناسب از شیعه برای بسیاری از مردم نمایش داده است. ولی - مع الاسف - عمرش برای نوشتن این کتاب کفاف نداد». (۳۸۳)

۱۰ - «محمد کرد علی» مورخ سنی نیز به سختی بر این گروه که فرقی بین شیعه و غالیان نمی‌گذارند تاخته، می‌گوید: «عقیده برخی از نویسندگان که می‌گویند: مذهب تشیع از بدعت‌های عبدالله بن سبأ است، خیال باطلی بیش نیست که از کم‌اندیشی آنان سرچشمه گرفته است. و هر کس موقعیت عبدالله بن سبأ را در شیعه بداند و از بیزاری آنان از او و گفتار و کردارش باخبر شود و کلمات دشمنان شیعه را که همگی از او بدگویی کرده‌اند دیده باشد، پی می‌برد که آن عقیده چقدر نادرست است.» (۳۸۴)

۱۱ - «عمر تلمسانی» رهبر اخوان المسلمین نیز از جمله کسانی است که از یکی دانستن تشیع و غلو بسیار تعجب می‌کند و اظهار می‌دارد که «فقه شیعی از جهت قدرت و اوج تفکر در آن، دنیای اسلام را سیراب کرده است.» (۳۸۵)

۱۲ - «محمد ابوزهره» یکی دیگر از پیشوایان اهل سنت در عصر حاضر از این شیوه سخت هراسان گشته و تفسیر نادرست مخالفان شیعه از برخی تعبیرات کلامی این مذهب را مورد نقد قرار داده و درباره «تقیه» می‌گوید: «تقیه آن است که مؤمن از روی ترس از شکنجه یا به جهت دسترسی به هدف والایش که خدمت به دین خداست، برخی از عقاید خود را پوشیده بدارد. و این معنا ریشه در خود قرآن دارد...» (۳۸۶)

او در پاسخ وهابیان که عقیده شیعیان را درباره امام با عقیده غالیان یکی دانسته‌اند، می‌نویسد: «امامیه، مقام امام را به مقام پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌رساند.» (۳۸۷)

۱۳ - استاد احمد بک، استاد شیخ شلتوت و ابوزهره می‌گویند: «شیعه امامیه همگی مسلمانند و به خدا و رسول و قرآن و هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده، ایمان دارند. در میان آنان از قدیم و جدید فقیهانی بزرگ و علمایی در هر علم و فن دیده می‌شود. آنان تفکری عمیق داشته و اطلاعاتی وسیع دارند. تألیفات آنان به صدها هزار می‌رسد و من بر مقدار زیادی از آن‌ها اطلاع پیدا نمودم.» (۳۸۸)

۱۴ - شیخ محمد ابوزهره نیز می‌نویسد: «شکی نیست که شیعه، فرقه‌ای است اسلامی،... هر چه می‌گویند به خصوص قرآن یا احادیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله تمسک می‌کنند. آنان با همسایگان خود از سنی‌ها دوست بوده و از یکدیگر نفرت ندارند.» (۳۸۹)

۱۵ - استاد محمود سرطاوی، یکی از مفتیان اردن می‌گوید: «من همان مطلبی را که سلف صالحان گفته‌اند می‌گویم و آن این است که شیعه امامیه برادران دینی ما هستند، بر ما حق اخوت و برادری دارند و ما نیز بر آنان حق برادری داریم.» (۳۹۰)

۱۶ - استاد عبدالفتاح عبدالقاصد نیز می‌گوید: «به عقیده من شیعه تنها مذهبی است که آینه تمام نما و روشن اسلام است و هر کسی که بخواهد بر اسلام نظر کند باید از خلال عقاید و اعمال شیعه نظر نماید. تاریخ بهترین شاهد است بر خدمات فراوانی که شیعه در میدان‌های دفاع از عقیده اسلامی داشته است.» (۳۹۱)

۱۷ - دکتر حامد حنفی داوود، استاد ادبیات عرب در دانشکده زبان قاهره می‌گوید: «از اینجا می‌توانم برای خواننده متدبر آشکار سازم که تشیع آن گونه که منحرفان و سفیانی‌ها گمان می‌کنند که مذهبی است نقلی محض، یا قائم بر آثاری مملو از خرافات و اوهام و اسرائیلیات، یا منسوب به عبدالله بن سبأ و دیگر شخصیت‌های خیالی در تاریخ نیست، بلکه تشیع در روش علمی جدید ما به عکس آن چیزی است که آنان گمان می‌کنند. تشیع اولین مذهب اسلامی است که عنایت خاصی به منقول و معقول داشته است و در میان مذاهب اسلامی توانسته است راهی را انتخاب کند که دارای افق گسترده‌ای است. و اگر نبود امتیازی که شیعه در جمع بین معقول و منقول پیدا کرده هرگز نمی‌توانست به روح تجدد در اجتهاد رسیده و خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد، به حدی که با روح شریعت اسلامی منافات نداشته باشد.» (۳۹۲)

او همچنین در تقریظی که بر کتاب عبدالله بن سبأ زده می‌گوید: «سیزده قرن است که بر تاریخ اسلامی می‌گذرد و ما شاهد صدور فتوایی از جانب علما بر ضد شیعه هستیم، فتاوایی ممزوج با عواطف و هواهای نفسانی. این روش بد سبب شکاف عظیم بین

فرقه‌های اسلامی شده است. و از این رهگذر نیز علم و علمای اسلامی از معارف بزرگان این فرقه محروم گشته‌اند، همان‌گونه که از آرای نمونه و ثمرات ذوق‌های آنان محروم بوده‌اند. و در حقیقت خساراتی که از این رهگذر بر عالم علم و دانش رسیده، بیشتر است از خساراتی که توسط این خرافات به شیعه و تشیع وارد شده است، خرافاتی که در حقیقت، ساحت شیعه از آن مبرا است. و تو را بس، این که امام جعفر صادق (متوفای ۱۴۸ ه. ق.) - پرچم‌دار فقه شیعی - استاد دو امام سنی است: ابوحنیفه نعمان بن ثابت (متوفای ۱۵۰ ه. ق.) و ابی عبدالله مالک بن انس (متوفای ۱۷۹ ه. ق.) و در همین جهت است که ابوحنیفه می‌گوید: اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک می‌شد. مقصود او همان دو سالی است که از علم فراوان جعفر بن محمد بهره‌ها برده بود. و مالک بن انس می‌گوید: من کسی را فقیه‌تر از جعفر بن محمد ندیدم». (۳۹۳)

۱۸ - استاد ابوالوفاء غنیمی تفتازانی، مدرّس فلسفه اسلامی در دانشگاه الأزهر می‌گوید: «بسیاری از بحث‌کنندگان در شرق و غرب عالم، از قدیم و جدید، دچار احکام نادرست زیادی بر ضدّ شیعه شده‌اند که با هیچ دلیل یا شواهد نقلی سازگار نیست. مردم نیز این احکام را دست به دست کرده و بدون آن که از صحت و فساد آن سؤال کنند، شیعه را به آن‌ها متهم می‌نمایند. از جمله عواملی که منجر به بی‌انصافی آنان نسبت به شیعه شد، جهلی است که ناشی از بی‌اطلاعی آنان نسبت به مصادر شیعه است و در آن اتهامات تنها به کتاب‌های دشمنان شیعه مراجعه نموده‌اند». (۳۹۴)

عوامل پیدایش نظریه همسانی تشیع و غلو

درباره علل و عوامل پیدایش و گسترش نظریه همسانی تشیع و غلو به سه جهت می‌توان اشاره کرد:

- ۱ - جهل به معنای غلو
 - ۲ - عدم شناخت مفهوم تشیع
 - ۳ - عدم آگاهی از موضع‌گیری امامیه نسبت به غلو و غالیان
- «غلو» امری است که همه مذاهب اسلامی با آن به مخالفت پرداخته‌اند؛ زیرا قرآن و سنت شدیداً با آن به مقابله و مبارزه برخاسته است، ولی مشکل اساسی در جامعه اهل سنت؛ خصوصاً وهابیان، عدم درک صحیح از مفهوم و حدود و قیود غلو است. از زمانی که وهابیت پا گرفت تا به امروزه، این فرقه تعریفی عجیب و غریب را از مفهوم «غلو» رواج داده‌اند. تعریفی که سرانجام جز متهم نمودن دیگر مذاهب اسلامی را در پیش ندارد.

دانشمند معاصر اهل سنت «یوسف قرضاوی» این حالت تأسف بار را که از کینه‌ها و عقده‌های چرکین وهابیان سرچشمه گرفته، چنین به تصویر می‌کشد:

«وارونه جلوه دادن شعائر اسلامی و در هم شکستن نمادهای دینی و تخریب ارزش‌ها، آرزوی برخی از مسلمانان شده است. سال گذشته که از کشور عربستان دیداری داشتم، امری دهشت بار و تأسف‌آمیز را مشاهده کردم. مجموعه‌ای از کتاب‌ها منتشر شده بود که دانشمندان و بزرگان را هدف تیرهای اتهام و شماتت خود قرار می‌داد. کتاب‌هایی که به توسط برخی از هواداران سلفیه نوشته شده بود. آنان هیچ دانشمند پیشین و معاصر را از تهمت و افترا و مذمت و بدگویی بی‌بهره نگذاشته‌اند. هر کسی را به گونه‌ای زیر سؤال برده و در این جهت بین مرده و زنده فرقی نگذاشته‌اند». (۳۹۵)

«محمد غزالی» پیشوای سنیان معاصر، فهم وهابیان را از دین فهمی غریب و نامأنوس دانسته و آن را خطرناک‌ترین دشمن اسلام می‌شمارد. او می‌گوید: «رشد اسلام‌گرایی از چند سو تهدید می‌شود که خطرناک‌ترین آن‌ها، نوعی تفکر مذهبی در لباس بنیادگرایی تندرو است که حتی سلفیان راستین نیز از آن بیزارند». (۳۹۶)

ما معتقدیم که اولیای الهی و در رأس آنان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بنده خدایند که مالک هیچ ضرر و نفع و موت و حیات و نشور به جز با اذن خدا نیستند.

خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ...»؛ (۳۹۷) «بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم مگر آنچه را خدا بخواهد...».

ولی آنان در عین این که از جنس بشرند، دارای امتیازاتی هستند که دیگران در آنها شریک نمی‌باشند. لذا در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «إِنِّي لَسْتُ كَهَيْئَتِكُمْ إِنِّي أُبَيْتُ عِنْدَ رَبِّي يَطْعَمَنِي وَيَسْقِينِي»؛ (۳۹۸) «من همانند هیئت شما نیستم، همانا من نزد پروردگارم بیتوته می‌کنم در حالی که او مرا اطعام داده و سیراب می‌کند.»

ملاحظه این که اولیای الهی و در رأس آنها پیامبران، در تمام امور همانند سایر افراد بشرند، دیدگاه مشرکان عصر جاهلیت بوده است و در قرآن کریم شواهد بسیاری بر آن وجود دارد.

خداوند سبحان درباره قوم نوح می‌فرماید: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا»؛ (۳۹۹) «اشراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم.»

و درباره قوم موسی و هارون علیهما السلام می‌فرماید: «فَقَالُوا أَنْتُمْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عِدُونَ»؛ (۴۰۰) «آنها گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم؟ در حالی که قوم آنها بردگان ما هستند.»

قوم ثمود به پیامبر خود عرض کردند: «مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بَآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»؛ (۴۰۱) «تو فقط بشری همچون مایی، اگر راست می‌گویی آیت و نشانه‌ای بیاور.»

اصحاب آیکه به حضرت شعیب علیه السلام عرض کردند: «إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمَسْحَرِينَ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ»؛

(۴۰۲) «تو فقط از افسون شدگانی. تو بشری همچون مایی و تنها گمانی که درباره تو داریم این است که از دروغگویانی.»

مشرکان عصر جاهلیت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عرض کردند: «مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمَشِي فِي الْأَسْوَاقِ»؛ (۴۰۳) «چرا این پیامبر غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟»

و لذا در حدیث صحیح آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تنام عینی ولا ینام قلبی»؛ (۴۰۴) چشمم می‌خوابد ولی قلبم بیدار است.»

و نیز در حدیث صحیح آمده است: «إِنِّي أُرَاكُم مِّنْ وَرَاءِ ظَهْرِي كَمَا أُرَاكُم مِّنْ أَمَامِي»؛ (۴۰۵) «من شما را از پشت سرم مشاهده می‌کنم همان گونه که از جلو می‌بینم.»

و نیز در حدیث صحیح آمده است: «أوتيت مفاتيح خزائن الأرض»؛ (۴۰۶) «به من کلیدهای خزینه‌های زمین داده شده است.»

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و دیگر اولیای الهی گرچه از دار دنیا رحلت کرده‌اند ولی دارای حیات برزخی می‌باشند، همان گونه که در جای خود به آن پرداخته‌ایم.

امور مشترک بین خالق و مخلوق

اشاره

اگر خالق و مخلوق در اموری با یکدیگر مشترک باشند، این امر با تنزیه باری تعالی منافاتی ندارد، در صورتی که بازگشت این امور بالإصالة به خداوند متعال باشد، ولی وهابیان انتساب آن امور را به مخلوق، شرک به خدا می‌دانند. و این جهل محض از آنان است؛ زیرا خداوند سبحان به هر کس که بخواهد و آن گونه که اراده کند تفضل کرده و او را تکریم نماید و مقام او را از دیگر

افراد بشر بالا می‌برد، در عین این که مقام بشریت او محفوظ است؛ زیرا آن مقام و منزلت و کمال، اکتسابی بوده و به اذن و فضل و اراده خداوند است نه به قوت و تدبیر و امر مخلوق، گرچه پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. چه بسیار کمالاتی که مطابق نصوص، حق خداوند متعال است ولی خداوند آن‌ها را به اولیای خود و در رأس آن‌ها رسول گرامی اسلام مرحمت فرموده است که از آن جمله عبارت است از:

۱ - شفاعت

خداوند سبحان در عین این که می‌فرماید: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا»؛ (۴۰۷) «بگو: تمام شفاعت از آن خداست.» ولی در حق دیگران نیز به اذن و اراده خود ثابت کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»؛ (۴۰۸) «کیست که در نزد خدا جز به فرمان او شفاعت کند؟»

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «او تیت الشفاعة»؛ (۴۰۹) «به من شفاعت داده شده است.» و نیز فرمود: «أنا أول شافع ومشفع»؛ (۴۱۰) «همانا من اولین شفاعت کننده و شفاعت شده هستم.»

۲ - علم غیب

خداوند متعال در عین این که می‌فرماید: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ»؛ (۴۱۱) «بگو: کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا.» ولی در جای دیگر تصریح می‌کند که پیامبرش را از علم غیب مطلع ساخته است؛ آنجا که می‌فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ أَرَادَ مِنْ رَسُولٍ»؛ (۴۱۲) «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد مگر رسولانی که آنان را برگزیده.»

۳ - هدایت

خداوند سبحان در عین این که می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ (۴۱۳) «تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی، ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند.» ولی در جایی دیگر خطاب به پیامبرش می‌فرماید: «وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (۴۱۴) «و تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می‌کنی.»

۴ - رأفت و رحمت

خداوند سبحان درباره خود می‌فرماید: «إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»؛ (۴۱۵) «او نسبت به آنان مهربان و رحیم است.» ولی در عین حال درباره پیامبرش نیز می‌فرماید: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»؛ (۴۱۶) «او نسبت به مؤمنان، رؤوف و مهربان است.»

تعظیم اولیای الهی

و هابیان بین تعظیم و عبادت، فرق نگذاشته و بین آن دو خلط کرده‌اند و گمان نموده‌اند که هر نوع از انواع تعظیم، عبادت کسی است که تعظیم می‌گردد. آنان گمان کرده‌اند که ایستادن در مقابل ولی خدا و بوسیدن دست او، تعظیم پیامبر و اولیای الهی، اطلاق «مولی و سید» بر آنان و ایستادن در مقابل آنان با ادب و وقار و خضوع، غلوی است که منجر به عبادت غیر خداوند خواهد شد، در

حالی که این چنین نیست؛ زیرا مطابق آیات قرآنی حضرت آدم علیه السلام مسجود ملائکه قرار گرفت، آنجا که می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»؛ (۴۱۷) «و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس...».

و نیز می‌فرماید: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ»؛ (۴۱۸) «همه فرشتگان بدون استثنا سجده کردند.»

و نیز در حق حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا»؛ (۴۱۹) «و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند.»

و درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * لِيُتُومِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ...»؛ (۴۲۰) «به یقین ما تو را گواه (به اعمال آن‌ها) و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا (شما مردم) به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او دفاع کنید و او را بزرگ دارید...».

و نیز می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ (۴۲۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید.»

و نیز می‌فرماید: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا»؛ (۴۲۲) «صدا کردن پیامبر را در میان خود مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید.»

طبرانی و ابن حبان در صحیح خود از اسامه بن شریک نقل کرده که گفت: «كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَأَنَّمَا عَلَي رُؤُوسِنَا الطَّيْرُ مَا يَتَكَلَّمُ مِمَّا مَتَكَلَّمُ...»؛ (۴۲۳) «ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم گویا که بر سرهای ما پرنده‌ای نشسته است؛ هیچ کدام از ما سخن نمی‌گفت...».

حاصل این که دو امر مهم است که انسان باید در نظر داشته باشد: یکی وجوب تعظیم پیامبر صلی الله علیه و آله و بالا بردن رتبه او بر دیگر خلائق و دیگری اعتقاد به ربوبیت و الوهیت خداوند و این که او تنها و مستقل در این دو امر است. و لذا اگر کسی در حق ولی خداوند سبحان تعظیم کرد، و یا حتی مبالغه در آن نمود ولی او را متصف به صفات خداوند نکرد به حق رفته و نمی‌توان او را متصف به کفر و شرک نمود؛ خصوصاً آن که مجاز عقلی و استعاره و کنایه و تشبیه در کلمات بزرگان حتی در قرآن و حدیث نیز به کار گرفته شده است.

سلسله کتاب‌های پیرامون وهابیت

۱ - شناخت سلفی‌ها (وهابیان)

۲ - ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت

۳ - خدا از دیدگاه وهابیان

۴ - مبانی اعتقادی وهابیت

۵ - موارد شرک نزد وهابیان

۶ - توسل

۷ - زیارت قبور

۸ - برپایی مراسم جشن و عزا

پی نوشت‌ها

۱ تا ۱۵۰

- ۱) مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۵۴۹.
- ۲) مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۵۵۲.
- ۳) همان.
- ۴) همان، ص ۵۶۱.
- ۵) پیشین، ص ۵۸۶.
- ۶) مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۷۲۲.
- ۷) همان، ص ۷۴۶ و ۷۴۷.
- ۸) مخالفه الوهابیه للقرآن و السنه، ص ۳ و ۴.
- ۹) ر.ک: أعمدة الاستعمار، خیری حماد؛ تاریخ نجد، عبدالله فیلی؛ مذاکرات حاییم و ایزمن اولین رئیس وزراء اسرائیل؛ مذاکرات مستر همفر.
- ۱۰) سوره نحل، آیه ۳۶.
- ۱۱) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹.
- ۱۲) سوره بقره، آیه ۱۶۳.
- ۱۳) سوره اخلاص، آیه ۱.
- ۱۴) سوره مؤمنون، آیه ۹۱.
- ۱۵) سوره ذاریات، آیه ۵۱.
- ۱۶) سوره رعد، آیه ۱۶.
- ۱۷) سوره فاطر، آیه ۳.
- ۱۸) سوره فاتحه، آیه ۲.
- ۱۹) سوره انعام، آیه ۱۶۴.
- ۲۰) سوره اسراء، آیه ۲۳.
- ۲۱) سوره آل عمران، آیه ۶۴.
- ۲۲) سوره نحل، آیه ۳۶.
- ۲۳) لسان العرب، ماده عبد.
- ۲۴) قاموس المحيط، ماده عبد.
- ۲۵) مفردات راغب، ماده عبد.
- ۲۶) سوره مائده، آیه ۵۴.
- ۲۷) سوره بقره / آیه ۳۴.
- ۲۸) سوره اعراف، آیه ۱۲.
- ۲۹) سوره اعراف، آیه ۲۸.
- ۳۰) سوره یوسف، آیه ۱۰۰.
- ۳۱) منهج الرشاد، ص ۲۴.

- (۳۲) سوره حجر، آیه ۹۶.
- (۳۳) سوره مریم، آیه ۸۱.
- (۳۴) سوره مائده، آیه ۷۲.
- (۳۵) سوره آل عمران، آیه ۵۱.
- (۳۶) سوره توبه، آیات ۱۷ و ۱۸.
- (۳۷) سوره اسراء، آیه ۲۴.
- (۳۸) همان گونه که در کتاب «شیعه شناسی» به آن‌ها اشاره کردیم.
- (۳۹) سوره توبه، آیه ۳۱.
- (۴۰) سوره عنکبوت، آیه ۱۷.
- (۴۱) سوره سبأ، آیه ۲۲.
- (۴۲) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹.
- (۴۳) التندید لمن عدد التوحید، ص ۳۰.
- (۴۴) التندید لمن عدد التوحید، ص ۳۴ و ۳۵.
- (۴۵) پیشین.
- (۴۶) فتح الباری، ج ۳، ص ۳۳۸.
- (۴۷) القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۷.
- (۴۸) سوره لقمان، آیه ۲۵.
- (۴۹) سوره انعام، آیه ۱۶۱.
- (۵۰) سوره یونس، آیه ۱۰۵.
- (۵۱) سوره مائده، آیه ۱۷.
- (۵۲) سوره انعام، آیات ۷۶ - ۷۸.
- (۵۳) سوره نساء، آیه ۴۸.
- (۵۴). [سوره لقمان، آیه ۱۳.
- (۵۵) سوره حج، آیه ۳۱.
- (۵۶) سوره مائده، آیه ۷۲.
- (۵۷) سوره نساء، آیه ۱۱۶.
- (۵۸) سوره مؤمنون، آیه ۱۱۷.
- (۵۹) سوره زمر، آیه ۶۵.
- (۶۰) سوره انعام، آیه ۱۵۱.
- (۶۱) سوره توبه، آیه ۲۸.
- (۶۲) سوره توبه، آیه ۳.
- (۶۳) سوره هود، آیات ۲۵ و ۲۶.
- (۶۴) سوره رعد، آیه ۳۶.

- (۶۵) سوره انبیاء، آیه ۱۰۸.
- (۶۶) سوره ممتحنه، آیه ۴.
- (۶۷) سوره مؤمنون، آیه ۱۱۷.
- (۶۸) سوره یوسف، آیه ۴۰.
- (۶۹) سوره حج، آیه ۷۱.
- (۷۰) سوره یونس، آیه ۶۶.
- (۷۱) سوره انبیاء، آیه ۲۴.
- (۷۲) سوره یونس، آیه ۷۸.
- (۷۳) سوره نساء، آیه ۱۵۳.
- (۷۴) سوره بقره، آیه ۲۱۰.
- (۷۵) سوره یونس، آیه ۱۸.
- (۷۶) سوره یس، آیه ۷۴.
- (۷۷) سوره مریم، آیه ۸۱.
- (۷۸) سوره زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳.
- (۷۹) سوره شعراء، آیات ۷۱ - ۷۴.
- (۸۰) سوره بقره، آیه ۱۷۰.
- (۸۱) سوره سبأ، آیه ۴۳.
- (۸۲) مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۵۲.
- (۸۳) سوره یوسف، آیه ۹۳.
- (۸۴) همان.
- (۸۵) سوره بقره، آیه ۶۰.
- (۸۶) سوره نمل، آیه ۴۰.
- (۸۷) کشف الشبهات، ص ۷۰.
- (۸۸) فتح المجید، ص ۶۸.
- (۸۹) الرد علی الرافضه.
- (۹۰) سوره غافر، آیه ۶۰.
- (۹۱) سوره مائده، آیه ۳۵.
- (۹۲) التندید لمن عدّد التوحید، ص ۳۰ و ۳۱.
- (۹۳) ترتیب العین، ص ۵۶.
- (۹۴) لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۱.
- (۹۵) سوره بقره، آیه ۲۲۷.
- (۹۶) سوره طه، آیه ۱۱۲.
- (۹۷) سوره حجرات، آیه ۹.

- ۹۸) سوره توبه، آیه ۱۱۹.
- ۹۹) سوره مجادله، آیه ۲۲.
- ۱۰۰) سوره حجرات، آیه ۱۴.
- ۱۰۱) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰، کتاب الایمان؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۷، باب فضائل علی علیه السلام.
- ۱۰۲) بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۱۶ به نقل از معانی الأخبار صدوق.
- ۱۰۳) سوره حدید، آیه ۲۰.
- ۱۰۴) المواقف، ۳۸۸.
- ۱۰۵) قواعد المرام، ص ۱۷۱.
- ۱۰۶) ارشاد الطالبین، ص ۴۴۳.
- ۱۰۷) العروة الوثقی، کتاب الطهارة، مبحث النجاسات.
- ۱۰۸) سوره نمل، آیه ۱۴.
- ۱۰۹) تاج العروس، ج ۳، ص ۲۵۴؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۴.
- ۱۱۰) الیواقیت و الجواهر، ص ۵۸.
- ۱۱۱) المواقف، ص ۳۹۲.
- ۱۱۲) شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۷.
- ۱۱۳) رد المحتار علی الدر المختار، ج ۴، ص ۲۳۷.
- ۱۱۴) سوره نحل، آیه ۱۲۵.
- ۱۱۵) مفاهیم یجب أن تصحح، به نقل از او، ص ۷۲.
- ۱۱۶) صحیح بخاری، ج ۷، ص ۵۹۷.
- ۱۱۷) برای مجموع این احادیث ر.ک: جامع الاصول، ج ۱، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.
- ۱۱۸) مفردات راغب، ماده «سلم».
- ۱۱۹) سوره انعام، آیه ۱۴.
- ۱۲۰) سوره آل عمران، آیه ۶۷.
- ۱۲۱) سوره بقره، آیه ۱۰۸.
- ۱۲۲) سوره آل عمران، آیه ۱۶۷.
- ۱۲۳) سوره حجرات، آیه ۱۴.
- ۱۲۴) سوره زخرف، آیه ۶۹.
- ۱۲۵) سوره نساء، آیه ۶۵.
- ۱۲۶) سوره بقره، آیه ۱۳۱.
- ۱۲۷) الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۵۱.
- ۱۲۸) الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۵۱.
- ۱۲۹) السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹.
- ۱۳۰) الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۳۱.

- (۱۳۱) همان، ص ۷۸.
- (۱۳۲) پیشین، ج ۱۰، ص ۶۳.
- (۱۳۳) همان، ص ۴۳.
- (۱۳۴) همان، ص ۶۴.
- (۱۳۵) الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۱۲ و ۶۴ و ۷۵ و ۷۷ و ۸۶.
- (۱۳۶) همان، ج ۱۰، ص ۳۶۹.
- (۱۳۷) همان، ج ۱۰، ص ۳۶۹.
- (۱۳۸) الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۸۶ و ج ۹، ص ۲۹۱.
- (۱۳۹) همان، ج ۹، ص ۲ و ۲۳۸ و ج ۱۰، ص ۱۱۳ و ۱۱۴ و ج ۸، ص ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹.
- (۱۴۰) الدرر السنیة، ج ۲، ص ۷۷.
- (۱۴۱) پیشین.
- (۱۴۲) همان، ج ، ص ۵۴.
- (۱۴۳) همان، ج ۱۰، ص ۱۱۳.
- (۱۴۴) الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۱۱۳.
- (۱۴۵) همان، ج ۸، ص ۵۷.
- (۱۴۶) همان، ج ۱۰، ص ۲۵.
- (۱۴۷) پیشین، ج ۱۰، ص ۸.
- (۱۴۸) همان، ج ۱، ص ۶۳.
- (۱۴۹) همان، ج ۱۰، ص ۱۹۳.
- (۱۵۰) همان، ج ۱۰، ص ۳۵۵.

۳۱۰ تا ۱۵۱

- (۱۵۱) الدرر السنیة، ج ۲، ص ۵۹.
- (۱۵۲) همان، ج ۱، ص ۵۳.
- (۱۵۳) الدرر السنیة، ج ۱، ص ۱۱۷.
- (۱۵۴) همان، ص ۱۲۰.
- (۱۵۵) همان، ص ۱۶۰.
- (۱۵۶) پیشین، ص ۲۳۴.
- (۱۵۷) كشف الشبهات، ص ۴۹.
- (۱۵۸) كشف الشبهات، ص ۴۹ و ۵۰.
- (۱۵۹) سوره زمر، آیه ۳.
- (۱۶۰) سوره مائده، آیه ۱۱۶.
- (۱۶۱) سوره مائده، آیه ۷۳.

- ۱۶۲) كشف الشبهات، ص ۵۰.
- ۱۶۳) سوره مائده، آیه ۳۵.
- ۱۶۴) سوره نساء، آیه ۶۴.
- ۱۶۵) سوره يوسف، آیه ۹۷.
- ۱۶۶) كشف الشبهات، ص ۷.
- ۱۶۷) سوره لقمان، آیه ۲۵.
- ۱۶۸) سوره عنكبوت، آیه ۱۷.
- ۱۶۹) سوره سبأ، آیه ۲۲.
- ۱۷۰) التنديد لمن عدّد التوحيد، ص ۳۴.
- ۱۷۱) داعية و ليس نبياً، حسن بن فرحان مالکی، ص ۴۸.
- ۱۷۲) مجموع فتاوا، بن باز، ج ۱، ص ۴۰۸.
- ۱۷۳) همان، ص ۴۱۷.
- ۱۷۴) مجموع فتاوا، بن باز، ج ۲، ص ۷۶۵.
- ۱۷۵) مقدمه الآيات الیّنات فی عدم سماع الاموات، نعمان آلوسی.
- ۱۷۶) مفاتيح الغیب، ج ۴، ص ۱۴۹.
- ۱۷۷) سوره فجر، آیات ۲۷ - ۳۰.
- ۱۷۸) سوره واقعه، آیات ۸۳ و ۸۴.
- ۱۷۹) سوره زمر، آیه ۴۲.
- ۱۸۰) سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.
- ۱۸۱) سوره نساء، آیه ۶۹.
- ۱۸۲) سوره حدید، آیه ۴.
- ۱۸۳) سوره بقره، آیه ۱۱۵.
- ۱۸۴) سوره ق، آیه ۱۶.
- ۱۸۵) سوره غافر، آیه ۱۹.
- ۱۸۶) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۶ و ۷۷، باب قتل ابی جهل.
- ۱۸۷) همان، ج ۲، ص ۱۲۳، باب المیت یسمع خفق النعال.
- ۱۸۸) کنز العمال، ج ۱۶، ص ۶۱۹ و ۶۲۰، رقم ۴۶۰۸۰.
- ۱۸۹) سوره اعراف، آیات ۷۸ و ۷۹.
- ۱۹۰) همان، آیات ۹۱ - ۹۳.
- ۱۹۱) سوره زخرف، آیه ۴۵.
- ۱۹۲) الفتاوی، شلتوت، ص ۱۹.
- ۱۹۳) فتاوی شیخ الاسلام عزالدین بن عبدالسلام، ص ۴۳۱.
- ۱۹۴) الروح، ابن قیم، ص ۹.

- (۱۹۵) همان.
- (۱۹۶) الروح، ص ۹.
- (۱۹۷) همان.
- (۱۹۸) فیض القدير، ج ۵، ص ۴۸۷.
- (۱۹۹) حقیقه التوسل و الوسيله، موسی محمد علی، ص ۲۴۲.
- (۲۰۰) الروح، ص ۸.
- (۲۰۱) فتح الباری، ج ۳، ص ۲۰۵.
- (۲۰۲) تلخیص الحبیر، ج ۲، ص ۱۳۷.
- (۲۰۳) صحیح ترمذی، کتاب فضائل القرآن.
- (۲۰۴) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.
- (۲۰۵) فیض القدير، ج ۳، ص ۱۸۴.
- (۲۰۶) سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۶۲۱.
- (۲۰۷) کنز العمال، ج ۱، ص ۵۰۷، رقم ۲۲۴۲.
- (۲۰۸) پیشین، ص ۵۰۶.
- (۲۰۹) سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۷ و ۵۶، رقم ۹۳.
- (۲۱۰) حقیقه التوسل و الوسيله، موسی محمد علی، ص ۲۷۱.
- (۲۱۱) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.
- (۲۱۲) پیشین، ج ۹، ص ۲۴؛ الخصائص الكبرى، سیوطی، ج ۲، ص ۲۸۱.
- (۲۱۳) طرح التثريب فی شرح التقریب، ج ۳، ص ۲۹۷.
- (۲۱۴) مجمع الزوائد ج ۹، ص ۲۴.
- (۲۱۵) فیض القدير، ج ۳، ص ۴۰۱، شرح الشفاء، ج ۱، ص ۱۰۲.
- (۲۱۶) رجوع شود به بحث استغاثه.
- (۲۱۷) الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج ۲، ص ۲۶۱.
- (۲۱۸) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۶۸.
- (۲۱۹) ابن حجر، المطلب العالیه، ج ۴، ص ۲۳.
- (۲۲۰) حقیقه التوسل و الوسيله، ص ۲۶۵، به نقل از حاکم.
- (۲۲۱) پیشین، ص ۲۵۷.
- (۲۲۲) الروح، ص ۱۶ - ۱۸.
- (۲۲۳) همان.
- (۲۲۴) همان.
- (۲۲۵) همان.
- (۲۲۶) الروح، ص ۱۶ - ۱۸.
- (۲۲۷) همان.

- ۲۲۸) همان.
- ۲۲۹) همان، ص ۱۸ و ۱۹.
- ۲۳۰) پیشین.
- ۲۳۱) همان.
- ۲۳۲) الروح، ص ۱۸ و ۱۹.
- ۲۳۳) سوره طور، آیه ۲۱.
- ۲۳۴) شفاء الصدور بشرح حال الموتی و القبور، ص ۴۰۲ - ۴۰۶.
- ۲۳۵) سوره غافر، آیه ۷.
- ۲۳۶) سوره شوری، آیه ۵.
- ۲۳۷) سوره حشر، آیه ۱۰.
- ۲۳۸) ر.ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۵ و ۱۵۶، باب قضاء الصیام عن المیت.
- ۲۳۹) پیشین.
- ۲۴۰) ر.ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۵ و ۱۵۶، باب قضاء الصیام عن المیت.
- ۲۴۱) ر.ک: همان، ج ۵، ص ۷۳ - ۷۸؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۵۹۸ - ۶۰۲، رقم ۱۷۰۵۰ - ۱۷۰۷۱؛ الروح، ص ۱۱۸ - ۱۲۱.
- ۲۴۲) ر.ک: صریح بیان، شیخ عبدالله حبشی، ص ۱۷۶.
- ۲۴۳) سوره روم، آیه ۵۲.
- ۲۴۴) سوره فاطر، آیه ۲۲.
- ۲۴۵) الروح، ص ۴۵ - ۴۶.
- ۲۴۶) مختصر تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۴۵.
- ۲۴۷) الاستغاثة.
- ۲۴۸) مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، بن باز، ج ۴، ص ۳۱۱.
- ۲۴۹) اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الافتاء، فتاوی رقم ۷۲۱۰.
- ۲۵۰) المنتقى من فتاوى الشيخ صالح بن فوزان، ج ۲، ص ۸۶.
- ۲۵۱) مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۱، ص ۱۸۳.
- ۲۵۲) اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة، رقم فتوا ۹۶۹۶.
- ۲۵۳) فتاوی اسلامیة، ج ۱، ص ۲۵۱.
- ۲۵۴) فتاوی منار الاسلام، ج ۱، ص ۴۳.
- ۲۵۵) مجموع فتاوی و رسائل، ابن عثیمین، ج ۲، ص ۳۰۲.
- ۲۵۶) فتاوی اسلامیة، ج ۲، ص ۲۰.
- ۲۵۷) مجلّة البحوث الاسلامیة، ج ۳۹، ص ۱۴۲.
- ۲۵۸) مجلّة الدعوة، شماره ۱۶۱۲، ص ۳۷.
- ۲۵۹) مجموع الفتاوی، ابن عثیمین، رقم ۳۶۶.
- ۲۶۰) اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الافتاء، فتاوی ۳۰۱۹.

(۲۶۱) السؤال على الهاتف، ابن عثيمين، به نقل از كتاب البدع و المحدثات، ص ۲۵۹.

(۲۶۲) فتاوى منار الاسلام، ج ۱، ص ۲۷۰.

(۲۶۳) مجموع فتاوى و رسائل ابن عثيمين، رقم ۳۶۰.

(۲۶۴) لقاء الباب المفتوح، ج ۱۲، ص ۱۶.

(۲۶۵) مجمع فتاوى و رسائل ابن عثيمين، رقم ۳۵۷.

(۲۶۶) اللجنة الدائمة، رقم فتوا ۱۲۰۷.

(۲۶۷) مجموع فتاوى بن باز، ص ۷۷۷.

(۲۶۸) مجموع فتاوى و مقالات متنوعه، ج ۵، ص ۱۱۹.

(۲۶۹) اللجنة الدائمة، رقم ۷۴۸۲.

(۲۷۰) همان، رقم ۳۵۸۲.

(۲۷۱) فتاوى التعزیه، ص ۱۴۳.

(۲۷۲) المنتقى من فتاوى بن باز، ج ۲، ص ۷۲.

(۲۷۳) اللجنة الدائمة، رقم ۶۱۶۷.

(۲۷۴) فتاوى ابن عثيمين، ج ۱، ص ۲۱.

(۲۷۵) فتاوى التعزیه، ص ۳۵.

(۲۷۶) اللجنة الدائمة من الفتوى، رقم ۴۱۶۰.

(۲۷۷) دليل الأخطاء التي يقع فيها الحاج و المعتمر، ص ۴۳.

(۲۷۸) البدعة، ابن فوزان، ص ۳۱ و ۳۰.

(۲۷۹) اللجنة الدائمة، رقم فتوا ۵۳۰۳.

(۲۸۰) دليل الأخطاء، ص ۱۰۷.

(۲۸۱) فتاوى الاسلاميه، ج ۴، ص ۴۰۸.

(۲۸۲) لقاء الباب المفتوح، ج ۱۸، ص ۴۸.

(۲۸۳) نور على الدرب، ص ۴۳.

(۲۸۴) اللجنة الدائمة من الفتوى، رقم ۴۹۹۴.

(۲۸۵) فتاوى الاسلاميه، ج ۴، ص ۱۷.

(۲۸۶) اللجنة الدائمة من الفتوى، رقم ۳۳۰۳.

(۲۸۷) اقتضاء الصراط المستقيم، ابن تيميه، ص ۲۶۹.

(۲۸۸) دائرة المعارف الاسلاميه، ج ۳، ص ۴۵۶.

(۲۸۹) احياء علوم الدين، غزالي، ج ۲، ص ۲۵۱.

(۲۹۰) المدخل، ابن الحاج، ص ۲۱۷.

(۲۹۱) همان، ج ۲، ص ۲۲۴.

(۲۹۲) صحيح بخارى، ح ۲۶۹۷؛ صحيح مسلم، ح ۱۷۱۸.

(۲۹۳) صحيح مسلم، ح ۱۷۱۸.

- ۲۹۴) مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۶.
- ۲۹۵) صحیح مسلم، ج ۸۶۷.
- ۲۹۶) سوره فتح، آیه ۲۳.
- ۲۹۷) سوره انفال، آیه ۳۸.
- ۲۹۸) سوره کهف، آیه ۵۵.
- ۲۹۹) المیزان، ج ۱۵، ص ۳۴.
- ۳۰۰) اصول کافی، ج ۱، ص ۵۹، ح ۴.
- ۳۰۱) وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۴۷.
- ۳۰۲) پیشین، ج ۵، ص ۷۲.
- ۳۰۳) ر.ک: العین، ج ۲، ص ۵۴؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۶؛ صحاح اللغه، ج ۳، ص ۱۱۸۳؛ مفردات راغب، ماده بدع.
- ۳۰۴) نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.
- ۳۰۵) همان، خطبه ۱۶۱.
- ۳۰۶) همان، خطبه ۱۴۵.
- ۳۰۷) جامع العلوم والحکم، ص ۱۶۰.
- ۳۰۸) فتح الباری، ج ۱۷، ص ۹.
- ۳۰۹) رسائل شریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۶۴.
- ۳۱۰) بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۰۲.

۴۲۳۵۳۱۱

- ۳۱۱) سوره توبه، آیه ۳۱.
- ۳۱۲) اصول کافی، ج ۴، کتاب الایمان و الکفر، باب الشرك؛ تفسیر طبری، ج ۱، ص ۸۰.
- ۳۱۳) سوره حدید، آیه ۲۷.
- ۳۱۴) اصول کافی ج ۱۲، کتاب فضل العلم، باب الدع؛ جامع الاصول، ح ۳۹۷۴.
- ۳۱۵) سوره یونس، آیه ۵۹.
- ۳۱۶) سوره بقره، آیه ۷۹.
- ۳۱۷) صحیح مسلم، ج ۸، ص ۶۲، کتاب العلم؛ صحیح بخاری، ج ۹، باب الاعتصام بالکتاب والسنة.
- ۳۱۸) سوره انفال، آیه ۶۰.
- ۳۱۹) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۷.
- ۳۲۰) سوره شوری، آیه ۲۳.
- ۳۲۱) سوره ابراهیم، آیه ۵.
- ۳۲۲) سوره اعراف، آیه ۱۵۷.
- ۳۲۳) سوره هود، آیه ۱۲۰.
- ۳۲۴) سوره حج، آیه ۳۲.

- (۳۲۵) سوره نور، آیات ۳۶ و ۳۷.
- (۳۲۶) سوره اعراف، آیه ۲۰۴.
- (۳۲۷) سوره نساء، آیه ۱۴۱.
- (۳۲۸) سوره مائده، آیه ۲.
- (۳۲۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.
- (۳۳۰) مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۱، ص ۱۹.
- (۳۳۱) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۸؛ سنن ترمذی، ج ۳۰۷۱.
- (۳۳۲) تراثنا الفکر فی میزان الشرع و العقل، محمد غزالی، ص ۱۰۲ به نقل از طبرانی.
- (۳۳۳) مسند احمد، ج ۳، ص ۱۰۶، ح ۱۱۶۲۳.
- (۳۳۴) البدعة، دکتر عبدالملک سعدی، ص ۱۶ و ۱۷.
- (۳۳۵) سوره انعام، آیه ۳۸.
- (۳۳۶) سوره اسراء، آیه ۱۲.
- (۳۳۷) سوره نحل، آیه ۸۹.
- (۳۳۸) کافی، ج ۱، ص ۷۴، ح ۲.
- (۳۳۹) سوره اسراء، آیه ۱۵.
- (۳۴۰) سوره بقره، آیه ۲۸۶.
- (۳۴۱) صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۵، ص ۱۰۶.
- (۳۴۲) سوره اعراف، آیه ۳۲.
- (۳۴۳) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۵ و ۴۶، ح ۲۶۷۹.
- (۳۴۴) سوره بقره، آیه ۱۸۵.
- (۳۴۵) سوره نساء، آیه ۲۸.
- (۳۴۶) مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶۶، ح .
- (۳۴۷) ر.ک: النهایه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۷۹.
- (۳۴۸) سوره انعام، آیه ۱۴۵.
- (۳۴۹) الحلال و الحرام، ص ۳۳ - ۳۵.
- (۳۵۰) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.
- (۳۵۱) القوال الفصل، ص ۴۹.
- (۳۵۲) المدخل، ج ۲، ص ۱۰.
- (۳۵۳) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۷۱ و ۲۷۲.
- (۳۵۴) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۳۵.
- (۳۵۵) سوره احزاب، آیه ۳۳.
- (۳۵۶) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.
- (۳۵۷) فجر الاسلام، ص ۳۳۰.

- ۳۵۸) تاج العروس، ج ۸، ص ۱۹۴.
- ۳۵۹) الصلوة بین التصوف و التشیع، فصل غلات.
- ۳۶۰) لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۲.
- ۳۶۱) سوره مائده، آیه ۷۷.
- ۳۶۲) همان، آیه ۷۲.
- ۳۶۳) بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶.
- ۳۶۴) پیشین، ص ۲۶۵ به نقل از امالی شیخ طوسی.
- ۳۶۵) همان.
- ۳۶۶) پیشین، ص ۲۸۶ به نقل از رجال کشی.
- ۳۶۷) همان، ۲۹۶.
- ۳۶۸) الاعتقادات، ص ۷۱.
- ۳۶۹) تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۹.
- ۳۷۰) أنوار الملکوت، ص ۲۰۲.
- ۳۷۱) سوره آل عمران، آیه ۴۲.
- ۳۷۲) سوره نمل، آیه ۴۰.
- ۳۷۳) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۹۵.
- ۳۷۴) الاسلام و حركة التاريخ، ص ۴۲۱.
- ۳۷۵) بین الشیعة و اهل السنة، ص ۱۱.
- ۳۷۶) رساله التقرب، شماره ۳، سال اول، شعبان ۱۴۱۴، ص ۲۵۰.
- ۳۷۷) لیس من الاسلام، محمد غزالی، ص ۴۸.
- ۳۷۸) الامام جعفر الصادق علیه السلام، ص ۲۳۵.
- ۳۷۹) علی و بنوه، ص ۲۵.
- ۳۸۰) بین الشیعة و السنة، ص ۴.
- ۳۸۱) السنة المفتری علیها، سالم بهنساوی، ص ۶.
- ۳۸۲) ذکریات لا مذکرات، عمر تلمسانی، ص ۲۵۰.
- ۳۸۳) لعلک تضحک، ص ۲۰۱.
- ۳۸۴) خطط الشام، محمد کرد علی، ج ۶، ص ۲۵۱.
- ۳۸۵) مجله العالم الاسلامی، شماره ۹۱.
- ۳۸۶) الامام صادق علیه السلام، محمد ابوزهره، ص ۲۲.
- ۳۸۷) پیشین، ص ۱۵۱.
- ۳۸۸) تاریخ التشریح الاسلامی.
- ۳۸۹) تاریخ المذاهب الاسلامیة، ص ۳۹.
- ۳۹۰) مجله رساله الثقلین، شماره ۲، سال اول ۱۴۱۳ (ه.ق)، ص ۲۵۲.

- ۳۹۱) فی سبیل الوحده الاسلامیه.
- ۳۹۲) نظرات فی الکتب الخالده، ص ۳۳.
- ۳۹۳) عبد الله بن سبأ، عسکری، ج ۱، ص ۱۳.
- ۳۹۴) مع رجال الفکر فی القاهره، ص ۴۰.
- ۳۹۵) الشیخ الغزالی کما عرفته رحله نصف قرن، قرضاوی، ص ۲۶۳.
- ۳۹۶) هموم داعیه، محمد غزالی، ص ۱۵۲؛ سرّ تأخر العرب، محمد غزالی، ص ۵۲.
- ۳۹۷) سوره اعراف / آیه ۱۸۸.
- ۳۹۸) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۴۲؛ صحیح احمد، ج ۳، ص ۸.
- ۳۹۹) سوره هود، آیه ۲۷.
- ۴۰۰) سوره مؤمنون، آیه ۴۷.
- ۴۰۱) سوره شعراء، آیه ۱۵۴.
- ۴۰۲) سوره شعراء، آیه ۱۸۵ - ۱۸۶.
- ۴۰۳) سوره فرقان، آیه ۷.
- ۴۰۴) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۸.
- ۴۰۵) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۸.
- ۴۰۶) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۴.
- ۴۰۷) سوره زمر، آیه ۴۴.
- ۴۰۸) سوره بقره، آیه ۲۵۵.
- ۴۰۹) قرطبی، ج ۱۰، ص ۴۹؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۴۲.
- ۴۱۰) سنن دارمی، ج ۱، ص ۲۶.
- ۴۱۱) سوره نمل، آیه ۶۵.
- ۴۱۲) سوره جن، آیه ۲۶ - ۲۷.
- ۴۱۳) سوره قصص، آیه ۵۶.
- ۴۱۴) سوره شوری، آیه ۵۲.
- ۴۱۵) سوره توبه، آیه ۱۱۷.
- ۴۱۶) سوره توبه، آیه ۱۲۸.
- ۴۱۷) سوره بقره، آیه ۳۴.
- ۴۱۸) سوره حجر، آیه ۳۰.
- ۴۱۹) سوره یوسف / آیه ۱۰۰.
- ۴۲۰) سوره فتح، آیه ۸ - ۹.
- ۴۲۱) سوره حجرات، آیه ۱.
- ۴۲۲) سوره نور، آیه ۶۳.
- ۴۲۳) مستدرک، ج ۴، ص ۴۰۰.

موارد شرک نزد وهابیان

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱
 عنوان و نام پدیدآور : موارد شرک نزد وهابیان / تالیف علی اصغر رضوانی.
 مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۵.
 مشخصات ظاهری : ۱۱۵ص.
 فروست : سلسله مباحث وهابیت.
 شابک : ۴۵۰۰ ریال ۹۶۴-۹۷۳-۰۳۹-۹ : ؛ ۷۵۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ؛ ۱۰۰۰۰ ریال چاپ سوم ۹۶۴-۹۷۳-۰۳۹-۴ :
 وضعیت فهرست نویسی : فاپا
 یادداشت : چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۶.
 یادداشت : چاپ سوم: پاییز ۱۳۸۷.
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
 موضوع : وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
 موضوع : وهابیه -- عقاید
 شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)
 رده بندی کنگره : BP۲۰۷/۶۲ / ۱۳۸۵ م ۵۵۵
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶
 شماره کتابشناسی ملی : م ۸۵-۲۵۵۱۸

مقدمه ناشر

ترویج فرهنگ ناب محمدی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در طول تاریخ دچار کج اندیشی‌ها و نابخردی‌هایی بوده است که نمونه بارز آن را در اندیشه وهابیت و سلفی‌گری می‌توان نظارگر بود، تفکری که همه مسلمانان جهان را از دین اسلام خارج و فقط خود را مسلمان می‌دانند. عده‌ای اندک که با کج‌اندیشی، مسلمانان جهان و دیگر ادیان را دچار مشکل کرده و چهره‌ای خشن و کریه از دین رحمت ارائه نموده‌اند. معمار این اندیشه ابن تیمیه از مخالفان فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشد که تفکر او از قرن هفتم تا قرن سیزدهم به فراموشی سپرده شده و مورد مخالفت اندیشمندان مذاهب اسلامی قرار گرفت ولی کمتر از یک قرن است که این تفکر انحرافی دوباره در جامعه اسلامی توسط افرادی معلوم الحال مطرح می‌گردد. جا دارد متفکرین اسلامی، جریان‌های فکری منحرف را به مسلمانان جهان معرفی کرده و محور وحدت اسلامی که همان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله است را تبیین نمایند، محوری که براساس محبت و پیروی از اهل بیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله استوار است و از فحاشی و ضرب و شتم و ترور و بمب‌گذاری به دور است و هیچ سنخیتی با آن ندارد. گفت و گو در محافل علمی و معرفی اندیشه ناب، نیاز به آن حرکات انحرافی ندارد، و چنانچه آنان در گفتار صادقند، میدان علم و اندیشه مهیا است. تهاجم استکبار جهانی و صهیونیست‌ها به تفکر اصیل اسلامی از زمانی آغاز و سرعت گرفت که انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه الله در کشور اسلامی ایران به ثمر نشست و توسط رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای

دام ظلّه هدایت گردید.

از کلیه عزیزانی که ما را در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام یاری می‌نمایند به ویژه تولیت محترم مسجد مقدّس جمکران حضرت آیت الله وافی و همکاران در مجموعه انتشارات و مؤلف محترم جناب استاد علی اصغر رضوانی کمال تشکر و قدردانی را داریم امید است مورد رضای حضرت حقّ قرار گیرد. ان شاء الله.

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

تبرک

اشاره

تبرک به صالحین و اخیار از امت و اماکن و مشاهد مقدسه و آثار وابسته به آنان، از ناحیه وهابیان به شدت انکار شده و آن را از مصادیق شرک شمرده‌اند و با کسانی که قصد تبرک جستن از آثار انبیا و صالحان را داشته باشند، مقابله و مبارزه می‌کنند. از همین رو، تبرک یکی از مسائل اختلاف برانگیز بین وهابیان و مسلمین است. به همین جهت جا دارد که در این مسئله دور از تعصبات و جنجال‌ها بحث نماییم تا حقیقت مطلب روشن گردد.

فتاوی وهابیان در حرمت تبرک

- ۱ - صالح بن فوزان از مفتیان وهابیان می‌گوید: «سجده کردن بر تربت اگر به قصد تبرک به این تربت و تقرب به ولی باشد، شرک اکبر است و اگر مقصود از آن تقرب به خدا با اعتقاد به فضیلت این تربت باشد، همانند فضیلت زمین مقدس در مسجد الحرام و مسجد نبوی و مسجد الأقصی، بدعت است...» (۱)
- ۲ - ابن عثیمین می‌گوید: «تبرک جستن به پارچه کعبه و مسح آن از بدعت‌هاست؛ زیرا در این باره از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی نرسیده است.» (۲)
- ۳ - شورای دائمی مفتیان وهابی می‌گویند: «... توجه پیدا کردن مردم به این مساجد و مسح نمودن دیوارها و محراب‌ها و تبرک به آنها بدعت و نوعی شرک و شبیه به عمل کفار در جاهلیت است.» (۳)
- ۴ - بن باز می‌گوید: «قرار دادن قرآن در ماشین به جهت تبرک، اصل و دلیلی بر آن نبوده و غیر مشروع است.» (۴)
- ۵ - ابن فوزان می‌گوید: «تبرک به معنای طلب برکت و آن به معنای ثبات خیر و طلب خیر و زیادتی آن است و این طلب باید از کسی باشد که مالک آن بوده و بر آن قدرت دارد و او همان خداوند سبحان است که برکت نازل کرده و ثبات می‌دهد. هیچ مخلوقی قدرت بر بخشش، برکت، ایجاد و ابقا و تثبیت آن ندارد. لذا تبرک به اماکن و آثار و اشخاص - از زندگان و مردگان - جایز نیست؛ زیرا یا شرک است و یا...» (۵)
- ۶ - ابن عثیمین نیز می‌گوید: «برخی از زائرین دست به محراب و منبر و دیوار مسجد می‌کشند، تمام این‌ها بدعت است.» (۶)

معنای تبرک

تبرک در لغت به معنای طلب برکت است و برکت به معنای زیادت و رشد یا سعادت است. (۷) تبرک به چیزی؛ یعنی طلب برکت از طریق آن شیء. و در اصطلاح به معنای طلب برکت از طریق چیزها یا حقیقت‌هایی است که خداوند متعال برای آن‌ها امتیازها و مقام‌های خاصی قرار داده است؛ همانند لمس کردن یا بوسیدن دست پیامبر صلی الله علیه و آله یا برخی از آثار آن حضرت بعد از

وفاتش.

تَبْرَكَ در قرآن کریم**توضیح**

کلمه برکت در قرآن کریم با الفاظ گوناگونی به کار رفته است؛ برای افاده این معنا که برخی از اشخاص یا مکان‌ها و زمان‌های معینی را خداوند متعال به جهات خاصی نوعی برکت افزوده است.

الف) برکت در اشخاص

- ۱ - خداوند متعال درباره حضرت نوح علیه السلام و همراهانش می‌فرماید: «إِهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ»؛ (۸) «ای نوح! از کشتی فرود آی که سلام ما و برکات و رحمت ما بر تو و بر آن اُمم و قبایلی که همیشه با تو هستند.»
- ۲ - همچنین درباره حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: «وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا»؛ (۹) «و مرا هر کجا باشم برای جهانیان مایه رحمت و برکت گردانید و تا زنده‌ام به عبادت نماز و زکات سفارش کرد.»
- ۳ - در مورد حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: «فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا»؛ (۱۰) «چون موسی به آن آتش نزدیک شد او را ندا کردند. آن کس که در اشتیاق این آتش است یا به گردش در طلب است...».
- ۴ - و درباره حضرت ابراهیم و فرزندش اسحاق علیهما السلام خداوند متعال می‌فرماید: «وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ»؛ (۱۱) «و مبارک گردانیدیم بر او و بر اسحاق.»
- ۵ - همچنین درباره اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام، یا اهل بیت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ»؛ (۱۲) «رحمت و برکات خدا مخصوص شما اهل بیت رسالت است؛ زیرا خداوند بسیار ستوده و بزرگوار است.»

ب) برکت در زمان و مکان

- لفظ برکت و مشتقات آن در مورد برخی از اماکن و بخش‌هایی از زمین یا زمان نیز به کار برده شده است:
- ۱ - خداوند متعال راجع به مکه مکرمه می‌فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِنَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ»؛ (۱۳) «همانا اولین خانه‌ای که برای مکان عبادت مردم بنا شده مکه است که در آن برکت و هدایت خلاق است.»
 - ۲ - در رابطه با مسجد الاقصی و اطراف آن می‌فرماید: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ»؛ (۱۴) «پاک و منزّه است خدایی که در شبی بنده خود را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سوق داد که پیرامونش را مبارک و پر نعمت ساخت.»
 - ۳ - و درباره شب قدر می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ»؛ (۱۵) «همانا ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم، ما همواره اندازکننده بوده‌ایم.»

تَبْرَكَ در روایات

با مراجعه به روایات با طیف بسیاری از کلمات نبوی و اهل بیت علیهم السلام مواجه می‌شویم که سخن از تبرک به میان آورده و محمد و آل محمد علیهم السلام را اشخاص مبارک، معرفی نموده‌اند:

۱ - پیامبر صلی الله علیه و آله در کیفیت صلوات چنین دستور داده‌اند که بگویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ وَالسَّلَامُ كَمَا قَدْ عَلِمْتُمْ». (۱۶)

۲ - در صحیح بخاری در کیفیت صلوات به رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَبَارَكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ». (۱۷)

تبرک در تاریخ

آیا تبرک به مفهوم اصطلاحی آن یک واقعت تاریخی است و در بین امت‌های صاحب شریعت رایج بوده، تا از سیره و روش آنان کشف کنیم که تبرک در بین امت‌های دینی پیشین نیز امری مشروع بوده است؟

در پاسخ این سؤال می‌گوییم: تبرک به آثار انبیا، از جمله مسائلی است که در امت‌های دینی پیشین نیز سابقه داشته است، اینک به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

۱ - خداوند متعال در مورد تبرک حضرت یعقوب علیه السلام به پیراهن فرزندش حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: «إِذْ هَبُوا بَقِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا»؛ (۱۸) «پیراهن مرا نزد پدرم [یعقوب برده بر روی او افکنید تا دیدگانش بینا شود». برادران حضرت یوسف علیه السلام امر برادر خود را امتثال نموده و پیراهن را برداشته و بر صورت یعقوب علیه السلام انداختند. پدری که در فراق فرزندش بر اثر شدت حزن و زیادی اشک، نابینا شده بود. در این هنگام به اذن خداوند متعال چشمان پدر به برکت پیراهن یوسف علیه السلام بینا شد. البته خداوند متعال قدرت دارد که این عمل را مستقیماً انجام دهد، ولی از آنجا که عالم، عالم اسباب و مسببات است و اسباب نیز برخی مادی و برخی معنوی است، حکمت الهی بر این تعلق گرفته که در انبیا و صالحین و آثارشان برکت قرار دهد تا از این طریق مردم به آنان اعتقاد پیدا کرده و به آنان نزدیک شوند و در نتیجه با الگو قرار دادن آنان به خداوند تقرب پیدا کرده و به ثواب او نایل آیند.

۲ - از جمله موارد دیگری که قرآن در مورد امت‌های دینی پیشین به آن اشاره کرده، تبرک جستن بنی اسرائیل به تابوتی است که در آن آثار آل موسی و آل هارون بوده است. خداوند متعال در قرآن کریم قصه پیامبر بنی اسرائیل را که بشارت به پادشاهی طالوت داد، این چنین حکایت می‌کند: «إِنَّ آيَةَ مَلِكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ»؛ (۱۹) «نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق [عهد] که در آن آرامش خاطر از جانب پروردگارتان، و بازمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون [در آن بر جای نهاده‌اند؛ در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند به سوی شما خواهد آمد».

این تابوت همان تابوتی است که مادر حضرت موسی علیه السلام به امر خدا فرزندش را در آن قرار داد و بر روی آب رها نمود، این تابوت در بین بنی اسرائیل احترام خاصی داشت؛ به حدی که به آن تبرک می‌جستند. حضرت موسی علیه السلام قبل از وفاتش، الواح و زره خود و آنچه از آیات نبوت بود در آن قرار داد و نزد وصی‌اش یوشع به ودیعه گذارد. این صندوق نزد بنی اسرائیل بود و آن را از دید مردم پنهان نگه می‌داشتند. بنی اسرائیل تا مادامی که تابوت نزدشان بود در عزت و رفاه بودند، ولی هنگامی که گناه کرده و به تابوت بی‌احترامی کردند، خداوند آن را مخفی نمود. آنان بعد از مدتی، آن را از یکی از انبیایشان خواستند؛ خداوند متعال طالوت را پادشاه آنان کرد و نشانه ملک او، همان صندوق [عهد] بود.

زمخشری می‌گوید: «تابوت، صندوق تورات بوده است، و هرگاه حضرت موسی علیه السلام در صدد جنگ بر می‌آمد آن را بیرون آورده و در منظر بنی اسرائیل قرار می‌داد تا با دیدن آن آرامش پیدا کرده و در جهاد سست نگردند...» (۲۰)

از این داستان استفاده می‌شود که بنی اسرائیل نیز از تابوتی که آثار حضرت موسی در آن بوده تبرک می‌جستند و برای آن احترام خاصی قائل بوده‌اند.

سیره مسلمین در تبرک

الف) سیره صحابه در تبرک به پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش

محمد طاهر مکی می‌گوید: «تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله سنت صحابه بوده است که این سنت را تابعین و صالحین مؤمن نیز دنبال نموده‌اند. تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله در عصر آن حضرت واقع شد و حضرت بر کسی انکار نکرد و این خود دلیل قاطعی بر مشروعیت تبرک است؛ زیرا اگر این چنین نبود پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را از آن نهی می‌کرد؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که غالب صحابه ایمان قوی داشته و تابع دستورهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده‌اند. (۲۱)

ابن حجر می‌گوید: «هر مولودی که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمده، قطعاً پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده است؛ زیرا اصحاب انگیزه فراوانی داشتند تا فرزندان خود را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورده تا به پیامبر صلی الله علیه و آله متبرک ساخته و پیامبر صلی الله علیه و آله او را تحنیک کند. (۲۲) حتی گفته شده که بعد از فتح مکه، اهالی آن فرزندانشان را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آوردند تا دست مبارکش را بر سرشان کشیده و دعای به برکت نماید». (۲۳)

در این زمینه روایات فراوانی است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - عایشه نقل می‌کند: صحابه دائماً فرزندان خود را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آوردند تا آنان را تحنیک کرده و مبارک گرداند. (۲۴)

۲ - امّ قیس فرزندش را - که هنوز غذاخور نشده بود - نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و او را در دامن آن حضرت صلی الله علیه و آله قرار داد... (۲۵)

ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: «از این حدیث استفاده می‌شود که تحنیک طفل و تبرک به اهل فضل، مستحب است». (۲۶)

۳ - انس می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که حلاق سر مبارکش را می‌تراشید و اصحاب دور وجودش طواف می‌کردند تا اگر دانه مویی از سر حضرت صلی الله علیه و آله جدا شود بر دستان آنها قرار گیرد. (۲۷)

۴ - ابی جحیفه می‌گوید: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم؛ در حالی که وضو می‌گرفت و مردم بر هم سبقت می‌گرفتند تا از آب وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله بهره ببرند. هر کس از آن آب بر می‌داشت، برای تبرک به خود می‌مالید و کسی هم که به آن دسترسی پیدا نمی‌کرد از رطوبت دیگری استفاده می‌برد. (۲۸)

عروه از مسور و دیگران نقل می‌کند: هنگام وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله، نزدیک بود که مردم به دلیل هجوم آوردن برای تبرک از آب وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله خودشان را هلاک کنند. (۲۹)

۵ - سعد می‌گوید: از اصحاب رسول خدا شنیدم که می‌گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار چاه بضاعه آمد و با دلوی از چاه آب کشید و با آن وضو گرفت و بقیه آن را داخل چاه ریخت. بعد از این جریان هر گاه شخصی مریض می‌شد، از آن چاه آب می‌کشیدند و او را می‌شستند، فوراً شفا می‌یافت. (۳۰)

۶ - ابو ایوب انصاری می‌گوید: بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه ما شد؛ من برای حضرتش غذا می‌آوردم،

هنگامی که ظرف غذا را بر می‌گرداندم، من و همسرم از محل دست‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در غذا به نیت تبرک برداشته و استفاده می‌کردیم. (۳۱)

۷ - مسلم به سند خود از انس نقل کرده که گفت: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَى مِنِّي فَآتَى الْجَمْرَةَ فَرَمَاهَا ثُمَّ أَتَى مَنْزِلَهُ بَمَنِي وَنَحَرَ وَقَالَ لِلْحَلَّاقِ: خُذْ، وَاشَارْ إِلَيَّ جَانِبَهُ الْأَيْمَنَ ثُمَّ الْأَيْسَرَ، ثُمَّ جَعَلَ يُعْطِيهِ النَّاسَ»؛ (۳۲) «پیامبر صلی الله علیه و آله به منی آمد، آن‌گاه به نزد جمره آمد و آن را رمی نمود. سپس به منزل خود در منی آمد و نحر کرد و به سر تراش فرمود: بچین (موهای مرا). و اشاره نمود به طرف راست و سپس به طرف چپ، آن‌گاه موها را به مردم داد.»

(ب) تبرک صحابه و تابعین به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از وفاتش

بخاری در «صحیح» بابی را به این مضمون ذکر کرده است. «آنچه از زره، عصا، شمشیر، ظرف، انگشتر و... مو، کفش و... از چیزهایی که صحابه و دیگران به آن‌ها بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تبرک می‌جستند». (۳۳)

۱ - نقل است که معاویه هنگام وفات وصیت کرد که با پیراهن، شلوار، قبا و مقداری از موی پیامبر صلی الله علیه و آله دفن شود. (۳۴)

۲ - عمر بن عبدالعزیز هنگام وفاتش دستور داد: مو و ناخن از پیامبر صلی الله علیه و آله را آورده، در کفنش قرار دهند. (۳۵)

۳ - ابن سعد می‌گوید: در حنوط انس بن مالک، کیسه‌ای از مشک و مویی از موهای رسول خدا صلی الله علیه و آله را قرار دادند. (۳۶)

۴ - ابن سیرین می‌گوید: به عیبده گفتم: نزد ما مقداری از موی پیامبر صلی الله علیه و آله از طرف انس یا اهل او باقی مانده که برای من محبوب‌تر است از دنیا و آخرت. (۳۷)

۵ - صفیه می‌گوید: هر گاه عمر بر ما وارد می‌شد دستور می‌داد تا کاسه‌ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما بود به او دهیم، سپس آن را از آب زمزم پر می‌نمود و از آن می‌آشامید و به قصد تبرک بر صورتش می‌پاشید. (۳۸)

۶ - انس می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله بر امّ سلیم وارد شد و در آن جا مشککی از آب دید که بر دیوار آویزان شده بود؛ آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده از آن آب آشامید. امّ سلیم مشک را برداشته و دهانه آن را بریده و برای تبرک نزد خود نگاه داشت. (۳۹)

۷ - ابن سیرین نقل می‌کند: نزد انس بن مالک، عصایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که بعد از وفاتش آن را با او بین پهلوی و پیراهنش دفن نمودند. (۴۰)

۸ - ابراهیم بن عبدالرحمن بن عبدالقاری می‌گوید: ابن عمر را دیدم که دستش را بر جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در منبر کشیده و به صورت خود می‌مالید. (۴۱)

۹ - یزید بن عبدالله بن قسیط می‌گوید: «جماعتی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که وقتی مسجد از جمعیت خالی می‌شد، دست بر دستگیره منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذارده، آن‌گاه دعا می‌نمودند». (۴۲)

۱۰ - داوود بن صالح می‌گوید: «روزی مروان به روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، دید شخصی صورتش را بر روی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله گذارده است. به او گفتم: آیا می‌دانی چه می‌کنی؟ هنگامی که آن شخص صورتش را برداشت مروان دید که او ابویوب است. ابویوب در جوابش فرمود: من به جهت این سنگ نیامده‌ام، بلکه به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده‌ام. (۴۳)

۱۱ - ابن عساکر به سند خود از امام علی علیه السلام نقل می‌کند: بعد از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام بر

بالای قبر پدرش ایستاد و مشتی از خاک قبر را برداشته و بر دیدگانش مالید و فرمود:

ماذا علی من شمّ تربة أحمد
أن لا یشم مدی الزمان غوالیا
صُبت علی مصائب لو أنّها
صُبت علی الأيام عدن لیلایاً (۴۴)

۱۲ - سمهودی نقل می‌کند: عبدالله بن عمر دست راستش را بر قبر شریف پیامبر صلی الله علیه وآله می‌مالید و بلال نیز صورتش را. آن‌گاه از عبدالله بن احمد بن حنبل نقل می‌کند که این عمل به جهت شدت محبت بوده، و بدین جهت تعظیم و احترام اشکالی ندارد. (۴۵)

۱۳ - ابوالدرداء می‌گوید: «شبی بلال مؤذن پیامبر صلی الله علیه وآله در عالم رؤیا پیامبر صلی الله علیه وآله را زیارت نمود. حضرت صلی الله علیه وآله به او فرمود: این چه جفایی است که در حق ما نمودی! آیا وقت آن نشده که به زیارت ما بیایی؟ بلال محزون و خائف از خواب بیدار شد؛ فوراً سوار بر مرکب خود شد و به سوی مدینه حرکت نمود و مستقیماً به کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و شروع به گریه کرد؛ در حالی که صورتش را به قبر مبارک می‌مالید. حسن و حسین علیهما السلام بر او وارد شدند، بلال آنان را در بغل گرفت و بوسید». (۴۶)

۱۴ - نافع نقل می‌کند: ابن عمر را دیدم که نماز می‌گزارد در مکان‌هایی که رسول خدا صلی الله علیه وآله نماز خوانده بود...». (۴۷) ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: «از این عمل ابن عمر استفاده می‌شود که دنبال نمودن آثار پیامبر صلی الله علیه وآله و تبرک به آن‌ها مستحب است». (۴۸)

۱۵ - ابن عبدالبرّ می‌گوید: «ابن عمر از آثار رسول خدا صلی الله علیه وآله بسیار متابعت می‌نمود و در مواقع عرفه و دیگر مواضع به دنبال مکانی می‌رفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله در آنجا وقوف نموده بود». (۴۹)

۱۶ - قاضی عینی در شرح حدیث عثمان بن عبدالله بن وهب درباره موی پیامبر صلی الله علیه وآله می‌گوید: «نزد ام سلمه تعدادی از موی قرمز پیامبر صلی الله علیه وآله بود که در ظرفی نگه‌داری می‌کرد و همیشه مردم هنگامی که مریض می‌شدند به آن تبرک می‌جستند و از برکت آن استشفای می‌بردند، و موی حضرت را برداشته و در ظرفی از آب گذاشته و آن را می‌آشامیدند و بدین صورت شفا پیدا می‌کردند...». (۵۰)

۱۷ - یحیی بن حارث ذماری می‌گوید: وائل بن اسقع را ملاقات کردم و به او گفتم: تو با این دست با رسول خدا صلی الله علیه وآله بیعت کرده‌ای؟ گفت: آری. گفتم: دست را بده تا ببوسم. او دستش را به من داد و من آن را بوسیدم». (۵۱)

۱۸ - بخاری در کتاب «الادب المفرد» از عبدالرحمن بن رزین نقل کرده که گفت: گذرمان بر ربنده افتاد. به ما گفته شد که سلمه بن اکوع رحمه الله در آنجا است. ما به نزد او آمده و بر او سلام کردیم. او دستانش را بیرون آورد و گفت: با این دو دست با رسول خدا صلی الله علیه وآله بیعت نمودم. مشاهده کردیم که کف دستانش همانند کف پای شتر کلفت بود، ما برخاسته و آن را بوسیدیم». (۵۲)

۱۹ - ابی برده می‌گوید: وارد مدینه شدم و عبدالله بن سلام را ملاقات نمودم، او به من گفت: به منزل من بیا تا از ظرفی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن آب آشامیده به تو آب دهم و نیز در مکانی که رسول خدا در آن مکان نماز خوانده نماز بجا آوری. (۵۳)

۲۰ - ابی مجلز می‌گوید: ابو موسی بین مکه و مدینه بود. نماز عشا را دو رکعتی به جای آورد سپس برخاست و یک رکعت نماز وتر به جای آورد و در آن صد آیه از سوره نساء خواند سپس گفت: من کوتاهی نمی‌کنم که قدمم را جایی بگذارم که رسول

خداصلی الله علیه و آله گذارده است و نیز همان چیزی را که رسول خداصلی الله علیه و آله قرائت کرده قرائت کنم.» (۵۴)

۲۱ - بخاری نقل می‌کند: «چون هنگام وفات عمر بن خطاب رسید به فرزندش عبدالله گفت: به نزد عایشه برو و سلام مرا به او برسان و نگو امیرالمؤمنین زیرا من امروز امیرالمؤمنین نیستم، بلکه بگو: عمر بن خطاب از تو می‌خواهد تا اجازه دهی من در کنار دو صاحبم دفن شوم. عبدالله اذن گرفت و سلام کرد و بر عایشه وارد شد در حالی که او می‌گریست، و گفت: عمر سلام می‌رساند و از شما اجازه می‌خواهد تا در کنار دو صحابش دفن شود...» (۵۵)

۲۲ - عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گوید: پدرم را دیدم که تار مویی از موهای پیامبرصلی الله علیه و آله را گرفته و بر لب‌های خود می‌گذارد و می‌بوسد، و گمان می‌کنم که آن را بر چشم خود می‌گذاشت و نیز در آبی می‌شست و آن را می‌آشامید و به واسطه آن استسفا می‌جست. و نیز دیدم که کاسه پیامبرصلی الله علیه و آله را گرفته و در آب فرو برده و از آن می‌آشامید... .

و نیز ثابت شده که عبدالله بن احمد از پدرش سؤال کرد درباره کسی که برآمدگی منبر پیامبرصلی الله علیه و آله و نیز حجره حضرت صلی الله علیه و آله را مس می‌کند. او در جواب گفت: من به این عمل اشکالی نمی‌بینم. (۵۶)

دلالت نصوص تبرک

نصوص تبرک به آثار پیامبرصلی الله علیه و آله دلالت صریح دارد بر این که برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ذاتش به اشیایی که به حضرت یک نوع ارتباط داشته منتقل می‌شود.

نووی در شرح صحیح مسلم در مورد حدیث عتب بن مالک که از پیامبرصلی الله علیه و آله درخواست کرد تا در مکان او نماز گذارد تا آنجا را مصلائی خود قرار دهد می‌گوید: «وفی حدیث عتب فوائدها كثيرة منها: التبرک بالصالحین و آثارهم و الصلاة فی المواضع التي صلوا بها و طلب التبرک منهم.»؛ (۵۷) «و در حدیث عتب فوائدها بسیاری است از جمله آنها تبرک به صالحین و آثار آنان و نماز بجای آوردن در مواضعی که آنان در آنجا نماز به جای آوردند و نیز طلب تبرک از آنان.»

ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» در شرح این حدیث می‌گوید: «إِنَّمَا اسْتَأْذَنَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَنَّهُ دَعَى لِلصَّلَاةِ لِتَبَرُّكَ صَاحِبِ الْبَيْتِ بِمَكَانِ صَلَاتِهِ، فَسَأَلَهُ لِيَصَلِّيَ فِي الْبَقْعَةِ الَّتِي يَحِبُّ تَخْصِيصَهَا بِذَلِكَ.»؛ (۵۸) «پیامبرصلی الله علیه و آله اذن خواست، زیرا او دعوت به نماز شده بود تا صاحب خانه به مکان نماز حضرت تبرک جوید. لذا از او خواست تا پیامبرصلی الله علیه و آله در قسمتی را که اختصاص به این کار داده بود نماز به جای آورد.»

همین عبارت از قاضی عینی در «عمدة القاری» و شیخ صدیق حسن خان در «عون الباری» نقل شده است.

رأی ابن تیمیه و احمد بن حنبل در تبرک

ابن تیمیه در کتاب «اقتضاء الصراط المستقیم» نقل می‌کند: «احمد بن حنبل و غیر او اجازه داده‌اند تا انسان منبر و جا دستی پیامبرصلی الله علیه و آله را بر روی منبر برای تبرک مسح نماید! ولی مسح قبر آن حضرت را رخصت نداده‌اند! ولی برخی دیگر از اصحاب ما روایتی از احمد نقل کرده که مسح قبر پیامبرصلی الله علیه و آله را نیز جایز شمرده است.» (۵۹)

شفاعت

اشاره

یکی از اعتقادات عموم مسلمانان و معتقدان به ادیان، مسئله شفاعت است؛ یعنی روز قیامت اولیای الهی، در حق گروهی از

گناه‌کاران شفاعت کرده و آنان را از عقاب جهنم نجات می‌دهند. و یا بنا بر تفسیر برخی از شفاعت، اولیای الهی با شفاعتشان از شخصی سبب ترفیع درجه او می‌شوند. لیکن در اندازه و ویژگی‌های آن اختلاف است؛ یهود برای اولیای خود بدون هیچ قید و شرطی حق شفاعت قائل است که قرآن به طور آشکار آن را باطل می‌داند. در میان مسلمانان، وهابیان معتقدند که تنها می‌توان از خدا طلب شفاعت کرد و اگر کسی از خود شافعان، طلب شفاعت کند مشرک است، ولی عموم مسلمانان قائلند این حقی را که خداوند برای شافعان قرار داده، می‌توان از آنان طلب نمود، البته با اعتقاد به این که: اصل این حق از آن خداست و اولیا بدون اذن او شفاعت نمی‌کنند. در این مبحث به این موضوع می‌پردازیم.

اجماع ائمت

علمای اسلام بر مشروعیت شفاعت و این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از شفیعان روز قیامت است، اجماع کرده‌اند؛ اگر چه در برخی از فروع شفاعت اختلاف نموده‌اند. اینک دیدگاه بزرگان شیعه و سنی را نقل می‌کنیم:

۱ - ابومنصور ماتریدی (متوفای ۳۳۳ ه. ق) در ذیل آیه شریفه «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى (۶۰)» می‌گوید: این آیه اشاره به شفاعت مقبول در اسلام دارد. (۶۱)

۲ - تاج‌الدین ابوبکر کلابادی (متوفای ۳۸۰ ه. ق) می‌گوید: «علمای اجماع دارند که اقرار به تمام آنچه خداوند در مورد شفاعت ذکر کرده و روایات نیز بر آن توافق دارد، واجب است...» (۶۲)

۳ - شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳ ه. ق) می‌فرماید: «امامیه اتفاق نظر دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت برای جماعتی از مرتکبان گناهان کبیره از امت خود، شفاعت می‌کند. و نیز امیرالمؤمنین و امامان دیگر علیهم السلام برای صاحبان گناهان کبیره از شیعیان، شفاعت می‌کنند. و خداوند بسیاری از خطاکاران را با شفاعت آنان از دوزخ نجات می‌دهد.» (۶۳)

۴ - شیخ طوسی رحمه الله (۳۸۵ - ۴۶۰ ه. ق) می‌گوید: «شفاعت نزد ما امامیه از آن پیامبر صلی الله علیه و آله، بسیاری از اصحابش، تمام امامان معصوم علیهم السلام و بسیاری از مؤمنان صالح است.» (۶۴)

۵ - ابو حفص نسفی (متوفای ۵۳۸ ه. ق) می‌گوید: «شفاعت رسولان و خوبان از امت اسلامی، در حق گناه کاران کبیره، با اخبار مستفیض، ثابت است.» (۶۵)

۶ - تفتازانی در شرح این عبارت، رأی نسفی را بدون هیچ تردیدی تصدیق کرده است. (۶۶)

۷ - قاضی عیاض بن موسی (متوفای ۵۴۴ ه. ق) می‌گوید: «مذهب اهل سنت بر جواز شفاعت است عقلاً، و صریح آیات و اخبار نیز بر وقوع آن اذعان دارند.» (۶۷)

۸ - قاضی بیضاوی در تفسیر آیه شریفه «وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ» می‌گوید: «برخی، این آیه را دلیل نفی شفاعت از گناه کاران کبیره دانسته‌اند، ولی باید دانست که آیه مخصوص کافران است؛ زیرا آیات و روایات فراوانی دلالت بر تحقق شفاعت در امت دارد.» (۶۸)

۹ - قتال نیشابوری می‌گوید: «میان مسلمانان اختلافی نیست که شفاعت امری است ثابت و مقتضای آن اسقاط ضررها و عقوبات است.» (۶۹)

۱۰ - ابن تیمیه حُرّانی (۷۲۸ ه. ق) می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت سه نوع شفاعت دارد... نوع سوم درباره کسانی است که مستحق آتش جهنمند.» (۷۰)

۱۱ - نظام‌الدین قوشجی (۸۷۹ ه. ق) می‌گوید: «مسلمانان بر ثبوت شفاعت، به جهت قول خداوند متعال «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (۷۱) اتفاق نظر دارند.» (۷۲)

۱۲ - شعرانی حنفی می‌گوید: «همانا محمد صلی الله علیه وآله اولین شفاعت کننده روز قیامت است...» (۷۳)

۱۳ - علامه مجلسی (۱۱۱۰ ه. ق) می‌فرماید: «در مورد شفاعت، بین مسلمانان اختلافی نیست که از ضروریات دین اسلام است؛ به این معنا که رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز قیامت برای امت خود، بلکه امت‌های پیشین شفاعت می‌کند...» (۷۴)

۱۴ - محمّد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ ه. ق) می‌گوید: «شفاعت برای پیامبر صلی الله علیه وآله و سایر انبیا و ملائکه و اولیا و کودکان، از جمله اموری است که مطابق روایات وارده، ثابت است...» (۷۵)

شفاعت در قرآن کریم

توضیح

آیات مربوط به شفاعت را می‌توان بر چند دسته تقسیم نمود:

۱ - آیاتی که شفاعت را نفی می‌کنند

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ (۷۶) «ای اهل ایمان! از آنچه روزی شما کردیم، انفاق کنید پیش از آن که روزی بیاید که نه خرید [و فروشی هست و نه دوستی و شفاعتی به کار آید و کافران در آن روز درمی‌یابند که به خود ستم کردند.»

ولی آیات دیگر به وجود شفاعت به اذن خداوند متعال صراحت دارد. پس آیه فوق شفاعت بدون اذن را نفی می‌کند.

۲ - ابطال عقیده یهود در شفاعت

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ كُنْتُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ * وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَمَّا تَجْزَى نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»؛ (۷۷) «ای بنی اسرائیل! یاد کنید نعمت‌هایی را که به شما عطا کردم و شما را بر عالمیان برتری دادم. و دوری کنید از روزی که در آن، کسی به جای دیگری مجازات نشود و هیچ شفاعت از کسی پذیرفته نشود و عوض قبول نکنند و یاری نشوند.»

قرآن اعتقاد به یک نوع شفاعت باطل را که در یهود بوده، رد می‌کند، شفاعتی که هیچ‌گونه شرطی در شفیع یا کسی که شفاعت شده قرار نمی‌دهد و هیچ نوع ارتباطی با اذن خداوند ندارد.

۳ - نفی شفاعت از کافران

«وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ * حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ»؛ (۷۸) «و روز جزا را تکذیب می‌کردیم تا آن که [با مرگ یقین به قیامت پیدا کردیم، پس در آن روز شفاعت شفیعان سودی به آنان نرساند.»

۴ - نفی صلاحیت شفاعت از بت‌ها

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَبْتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ شَيْئًا وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ (۷۹) «[این مردم نادان به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که به آن‌ها هیچ سود و زیانی

نمی‌رساند و می‌گویند که این بت‌ها شفیع ما نزد خدا هستند، به اینان بگو شما به بهانه شفاعت بت‌ها می‌خواهید به خدا چیزی که در همه آسمان‌ها و زمین علم به آن ندارد، یاد دهید؟! خدا از آنچه شریک او قرار می‌دهید برتر و منزّه است.»

۵ - اختصاص شفاعت به خداوند

«قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛ (۸۰) «بگو [ای پیامبر!] شفاعت تنها از آن خداست که مالک زمین و آسمان‌هاست و پس از مرگ، بازگشت همه شما به سوی اوست.»

۶ - شفاعت مشروط برای غیر خدا

«مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ»؛ (۸۱) «هیچ شفیع جز به اجازه او نخواهد بود.»
 «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ...»؛ (۸۲) «و نفع نمی‌دهد شفاعت نزد خدا مگر برای کسی که خداوند به او اذن دهد.»
 مقتضای جمع بین آیات این است: - از آنجا که طبق عقیده توحید افعالی، و این که مؤثری بالاصاله در عالم به جز خدا نیست، و هر تأثیری به اذن و اراده اوست - برخی از آیات، شفاعت را منحصرراً برای خدا قرار داده است، ولی منافات ندارد که این حق اختصاصی خود را به کسی بدهد، تا با اجازه او، اعمال کند. همان‌گونه که به پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای خود چنین اجازه‌ای داده است.

ضرورت شفاعت

توضیح

با چند عامل می‌توان شفاعت را از جمله ضروریات جامعه بشری به حساب آورد:

۱ - ابتلای مردم به گناه

برخی می‌گویند: تنها نجات دهنده انسان در روز قیامت، عمل صالح است، همان‌گونه که در قرآن آمده است: «وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَى»؛ (۸۳) «و اما کسی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهد برای او پاداش نیکی است.»
 هر چند رسیدن به جزا و سعادت، وابستگی زیادی بر عمل دارد، ولی از آیات دیگر آشکارا استفاده می‌شود که عمل به تنهایی باعث نجات بشر نخواهد بود، مگر این که با رحمت گسترده الهی ضمیمه گردد. (۸۴)

۲ - گستره رحمت الهی

«رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا...»؛ (۸۵) «پروردگارا! رحمت و علمت را بر هر چیزی گسترش دادی.»
 «فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رُبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ»؛ (۸۶) «پس اگر ای پیامبر تو را تکذیب کنند بگو خدای شما دارای رحمت بی‌منتهاست.»
 می‌دانیم که شفاعت از مصادیق رحمت الهی است.

۳ - نجات، اصل اولی در انسان

دلیل و برهان عقلی نشان می‌دهد که اصل اولی در انسان، سلامت از هر گونه عذاب دنیوی و اخروی است و لذا توقف در برزخ، و نیز مراحل مختلف در روز قیامت و ورود در جهنم - در مدتی محدود - همه برای آن است که انسان پاک شده و به جوهر اصلی خود باز گردد، و شفاعت نیز در همین راستاست.

اثر شفاعت

درباره نتیجه و اثر شفاعت دو نظر وجود دارد: ۱ - شفاعت به معنای از بین رفتن گناهان و عقاب است. ۲ - شفاعت؛ یعنی زیادی ثواب و ترفیع درجات. بیشتر مسلمانان معتقد به قول اولند. ولی معتزله قول دوم را پذیرفته‌اند و حق با قول اول است؛ به چند دلیل:

۱ - اصل اعتقاد به شفاعت، در بین یهود و بت پرستان قبل از اسلام رایج بوده است و اسلام، بعد از آن که خرافات آن را پیراست، در جامعه اسلامی مطرح ساخت. و کسانی که از دیدگاه‌های یهود و بت پرستان قبل از اسلام، در امر شفاعت اطلاع دارند، می‌دانند شفاعتی را که آنان برای انبیا و پدرانشان معتقد بودند، در سقوط گناهان و غفران آن‌ها بوده است. و تنها اشکال مهمشان آن بود که حق شفاعت را بدون هیچ شرطی برای آنان قائل بودند، ولی اسلام با پذیرش اصل اعتقاد به شفاعت، آن را مشروط به اذن خداوند نمود، آنجا که می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»؛ (۸۷) «کیست که نزد خدا شفاعت کند مگر به اذن او.» و «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى»؛ (۸۸) «و آن‌ها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی‌کنند.»

۲ - روایات شیعه و اهل سنت بر عمومیت شفاعت دلالت دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أُذْخِرَتْ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي»؛ (۸۹) «شفاعتم را برای صاحبان گناهان کبیره امتم، ذخیره کرده‌ام.»

۳ - برخی از آیات تصریح می‌کند که خداوند حتی بدون توبه، از گناهان عفو می‌کند، که این با شفاعت به معنای اسقاط گناهان سازگاری دارد. خداوند متعال می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ»؛ (۹۰) «او کسی است که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد و گناهان را عفو می‌نماید.»

درخواست شفاعت از شفاعت‌کنندگان

همان گونه که اشاره شد، برخی از گناه‌کاران به واسطه شفاعت، مورد عفو و بخشش الهی قرار خواهند گرفت، قرآن کریم و سنت نیز بر این مطلب تصریح نموده است.

قرآن کریم با مسلم گرفتن اصل شفاعت، یادآور می‌شود که شفاعت تنها به اذن الهی انجام می‌پذیرد: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»؛ «کیست که در پیشگاه الهی به شفاعت برخیزد مگر به فرمان او.» و نیز می‌فرماید: «مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ»؛ «هیچ شفیع جز با اجازه او نخواهد بود.»

و از طرفی دیگر به ابطال عقیده بت پرستان و مشرکان در این مورد پرداخته است؛ زیرا آنان برای شفاعت هیچ گونه شرط و قیدی مانند اذن خدا قائل نیستند. قرآن کریم در رد این عقیده می‌فرماید: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَبْتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ شَيْئًا وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ (۹۱) «[این مردم نادان] به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که به آن‌ها هیچ سود و زیانی نمی‌رساند و می‌گویند که این بت‌ها شفیع ما نزد خدا هستند، به اینان بگو شما به بهانه شفاعت بت‌ها، می‌خواهید به خدا چیزی که در همه آسمان‌ها و زمین علم به آن ندارد یاد دهید؟ خدا از آنچه شریک او قرار می‌دهید، برتر و منزّه است.»

بنابر این اگر کسی این با استدلال به آیاتی که شفاعت خواهی مشرکان از بت‌ها را مردود می‌شمارد، قصد داشته باشد اصل شفاعت در اسلام را زیر سؤال ببرد، مغالطه‌ای آشکار است؛ چرا که در شفاعت اسلامی، نه اعتقاد به الوهیت شافعان مطرح است و نه بی‌قید

و شرط بودن شفاعت آنان.

قرآن کریم از فرشتگان به عنوان شفاعت‌کنندگان یاد کرده است که جز درباره کسانی که خداوند رضایت می‌دهد، شفاعت نخواهند کرد: «يَلْ عِبَادُ مُكْرَمُونَ * لَمَّا يَشْفِقُونَ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِه يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى»؛ (۹۲) «بلکه آنان بندگان مقرب خدا هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند کرد و هر چه کنند به فرمان اوست،... از احدی، جز آن که خدا از او راضی است، شفاعت نکنند.»

پس هر گاه اصل شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگران در قیامت مورد تأیید است، درخواست آن از سوی مؤمنان نیز امری مشروع خواهد بود. همان‌گونه که درخواست دعا از دیگران امری مشروع است.

تحقیق مطلب

اشاره

برای روشن شدن مطلب و این که درخواست شفاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر اولیای الهی کار باطلی نیست، به دو نکته اشاره می‌کنیم:

۱ - این که طب شفاعت همان طلب دعا است.

۲ - این که طلب دعا از صالحان امری مستحب در اسلام است که همه مسلمانان حتی وهابیان آن را اجازه داده‌اند.

توضیح نکته اول

همان‌گونه که اشاره شد، شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر شفیعیان در حقیقت درخواست آنان از خداوند متعال و طلب مغفرت از خداوند سبحان برای گناه‌گاران است. و خدای سبحان به آنان اذن داده تا در ظرفیت‌های خاص برای مردم دعا کنند، و در همان موارد نیز، استجاب دعا را ضمانت کرده است. و لذا آنان در غیر مواردی که اذن داده شده، دعا نمی‌کنند. و معنای جمله «یا وجیهاً عند الله اشفع لنا عند الله» همین است.

مفسر معروف اهل سنت، نیشابوری از مقاتل در تفسیر قول خداوند: «مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا»، (۹۳) نقل کرده که گفت: «... الشفاعة إلى الله إنما هي دعوة الله لمسلم»؛ (۹۴) «... شفاعت نزد خدا همانا خواستن از خدا برای مسلمان است.»

فخر رازی شفاعت را به دعا و توسل به سوی خدای متعال معنا می‌کند. او می‌گوید: «خداوند متعال به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «وَاسْتَغْفِرُوا لِذَنبِكُمْ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» (۹۵) محمد صلی الله علیه و آله را امر کرده که اولاً برای خودش استغفار کند و سپس برای دیگران استغفار نماید...» (۹۶)

مسلم در صحیح خود از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ما من رجل مسلم يموت فيقوم على جنازته أربعون رجلاً لا يشركون بالله إلا شفعهم الله فيه»؛ (۹۷) «هیچ فرد مسلمانی نیست که بمیرد و بر جنازه او چهل مرد که به خدا شرک نمی‌ورزند قیام کرده [و بر او دعا کنند] جز آن که خداوند آنان را در حق آن میت شفیع گرداند.»

بخاری در صحیح خود بابی را منعقد کرده تحت عنوان: «إذا استشفعوا إلى الامام ليستسقى لهم لم يردهم»، (۹۸) هر گاه امام را شفیع خود قرار دهند تا برای آن‌ها طلب باران کند خداوند آنان را رد نخواهد کرد.

از این عبارت استفاده می‌شود که حقیقت شفاعت همان دعا و خواستن از خداوند است. و طلب شفاعت از ولی خدا به معنای طلب

خواستن و دعا است.

توضیح نکته دوم

طلب دعا و خواستن از مؤمن نه تنها شرک و حرام نیست، بلکه امری مستحب و راجح می‌باشد و انسان می‌تواند در حال حیات و ممات از کسی بخواهد تا برای او دعا کند و کاری را برای او از خدا بخواهد.

درخواست از اولیای الهی در حال حیات

درخواست دعا از شخصی؛ خصوصاً از اولیای الهی در حال حیات هیچ اشکالی ندارد و مطابق قرآن و حدیث است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُؤُسَهُمْ وَرَأَتْهُمْ يَضُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ»؛ (۹۹) «و هر گاه به آنان گفته شود بیایید تا رسول خدا برای شما از حق آمرزش بطلبد، سرپیچی می‌کنند و می‌بینی که با تکبر و نخوت روی می‌گردانند.» و نیز درباره برادران حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ (۱۰۰) «برادران یوسف عرضه داشتند: ای پدر! بر تقصیرات ما از خدا آمرزش بخواه که درباره یوسف خطا کرده‌ایم. پدر گفت: به زودی از درگاه خدا برای شما آمرزش می‌طلبم که او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

قرآن نیز دستور داده است تا گنه‌کاران به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفته و از او درخواست استغفار نمایند، آنجا که می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً»؛ (۱۰۱) «و هنگامی که به نفس خود ظلم کردند نزد تو آمده و از خدا طلب مغفرت کرده و رسول نیز برای آنان استغفار کند، در آن هنگام به طور حتم خداوند را توبه‌پذیر رحیم خواهند یافت.»

ترمذی از انس نقل کرده که گفت: «سَأَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَشْفَعَ لِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ فَقَالَ: أَنَا فَاعِلٌ. قُلْتُ: فَأَيْنَ اطَّلَبُكَ؟ قَالَ: عَلِيٌّ الصَّرَاطُ»؛ (۱۰۲) «من از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کردم که برای من در روز قیامت شفاعت کند؟ حضرت فرمود: من انجام خواهم داد. عرض کردم: کجا به دنبال شما باشم؟ فرمود: در کنار صراط.»

این حدیث رجالش رجال صحیح است جز آن که در سندش ابوالخطاب حرب بن میمون واقع است. گرچه بخاری او را تضعیف کرده ولی اکثر علما او را توثیق نموده‌اند. ابوالخطاب انصاری می‌گوید: «او بصری صدوق است». یحیی بن معین می‌گوید: «او صالح است، و علی بن مدینی و دیگران او را توثیق نموده‌اند». (۱۰۳) ابن حجر می‌گوید: خطیب در کتاب «المتفق و المفتقر» گفته که او ثقة است. (۱۰۴)

اگر بخاری او را تضعیف کرده به جهت این است که او قَدَری بوده و با عقیده او موافق نبوده است، و لذا نمی‌توان به تضعیف او توجه نمود.

طبرانی در «المعجم الکبیر» نقل کرده که سواد بن قارب رضی الله عنه قصیده خود را این گونه انشاد کرد:

وأشهد أن الله لا ربَّ غيره

وأنتك مأمون على كلِّ غائب

وأنتك أدنى المسلمين وسيلة

إلى الله يابن الأكرمين الأطائب

فمرنا بما يأتيك يا خير مرسل

وإن كان فيما فيه شيب الذوائب
وكن لي شفيعاً يوم لا ذو شفاعه
بمغن فتياً عن سواد بن قارب (۱۰۵)

رفاعی در توجیه این شعر می گوید: «سواد بن قارب رسول خدا صلی الله علیه وآله را مورد خطاب قرار داده و امیدوار است که حضرت نزد خداوند متعال شفیع او در روز قیامت باشد...» (۱۰۶)

ابن عباس روایت کرده: «لَمَّا فرغ أمير المؤمنين عليه السلام من تغسيل النبي صلى الله عليه وآله قال: «بأبي أنت وأمي، أذكرنا عند ربك...» (۱۰۷) «چون امیرالمؤمنین علیه السلام از غسل پیامبر صلی الله علیه وآله فارغ شد خطاب به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: پدر و مادرم به فدای تو، ما را نزد پروردگارت یاد کن...».

نیز روایت شده: «لَمَّا توفى رسول الله صلى الله عليه وآله جاء أبو بكر من سلع ووقف على فوته و كشف عن وجهه وقبله وقال: بأبي أنت وأمي طبت حياً وميتاً، واذكرنا عند ربك» (۱۰۸) «چون رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود ابوبکر از سلع آمد و چون از وفات حضرت مطلع شد، پارچه را از روی حضرت کنار زده و او را بوسید و گفت: پدر و مادرم به فدای تو، تو در حال حیات و ممات خود خوب بودی، ما را نزد پروردگارت یاد بنما.»

اگر در حال حیات درخواست شفاعت صحیح است، در حال ممات نیز صحیح می باشد؛ زیرا در جای خود حیات برزخی را اثبات نموده ایم.

وهابیان و درخواست شفاعت از شفیعان

وهابیان اصل شفاعت را قبول دارند، ولی در پاره‌ای از احکام و ویژگی‌های آن دیدگاه‌هایی خاص دارند که موجب شده تا عقیده مسلمانان دیگر را در مورد شفاعت شرک‌آلود بدانند. مهم‌ترین مسئله مورد اختلاف درباره شفاعت، به درخواست شفاعت از شافعان بازمی‌گردد. درخواست شفاعت از شافعان - چه در حال حیات آنها و چه پس از مرگ آنان - از نظر مسلمانان امری جایز و مشروع است، ولی به اعتقاد وهابیان امری نامشروع بلکه شرک‌آلود است. آنان شفاعت را تنها در صورتی صحیح می‌دانند که انسان مستقیماً از خداوند بخواهد که پیامبر صلی الله علیه وآله و دیگر کسانی که مأذون در شفاعت می‌باشند، در حق انسان شفاعت کنند.

ابن تیمیه می گوید: «اگر کسی بگوید: از پیامبر به جهت نزدیکی به خدا می‌خواهم تا شفیع من در این امور باشد، این از کارهای مشرکان است.» (۱۰۹)

محمد بن عبدالوهاب می گوید: «طلب شفاعت تنها باید از خدا باشد نه شافعان؛ یعنی باید گفت: بار خدایا! محمد را در حق ما در روز قیامت شفیع گردان...» (۱۱۰)

دلایل و هابیان

توضیح

وهابیان برای اثبات مدعای خود به ادله‌ای تمسک کرده‌اند:

دلیل اول

طلب شفاعت از شفیع به منزله خواندن غیر خدا است و این شرک در عبادت است؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»؛ (۱۱۱) «با خدا هیچ کس را نخوانید.»

پاسخ

خواندن غیر خدا به طور مطلق نه حرام است و نه مستلزم شرک؛ زیرا اگر انجام عملی توسط فردی مجاز و مشروع باشد، درخواست انجام آن از وی نیز مجاز و مشروع خواهد بود؛ هر گاه شفاعت کردن برای پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر شفیعان در قیامت، حق و مشروع است. طلب شفاعت از آنان نیز چنین خواهد بود. حقیقت شفاعت، دعا کردن شفیع برای مستحق شفاعت و درخواست بخشش او از جانب خداوند است. بنابر این، همان‌گونه که انسان می‌تواند از هر فرد مسلمان و مؤمنی درخواست دعا کند - که این مطلب مورد قبول وهابیان است - طلب شفاعت از غیر خدا هم جایز خواهد بود. لیکن در طلب شفاعت از دیگران، تنها از کسانی می‌توان طلب کرد که شایستگی شفاعت را دارند؛ مانند پیامبران، مؤمنان صالح و فرشتگان.

ترمذی از انس بن مالک نقل کرده که از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست تا در قیامت او را شفاعت کند. (۱۱۲) فرزندان یعقوب نیز از پدر خواستند تا برای آمرزش آنان استغفار نماید: «يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ»؛ (۱۱۳) «[برادران یوسف عرضه داشتند] ای پدر! برای ما از خدا آمرزش طلب کن که [درباره یوسف خطا کرده‌ایم].»

و نیز خداوند به جهت عفو و آمرزش گناهان، مردم را دعوت می‌کند که از پیامبر صلی الله علیه و آله بخواهند تا برای آنان استغفار نماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَّهُوا اللَّهُ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ (۱۱۴) «و هنگامی که به نفس خود ظلم کردند، نزد تو آمده و از خدا طلب مغفرت کرده که تو بر آنان استغفار کنی و در آن هنگام به طور حتم خدا را توبه‌پذیر مهربان خواهند یافت.»

اگر وهابیان طلب دعا از پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از وفات او شرک می‌دانند، در هر دو حالت شرک خواهد بود. گذشته از این، مرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مربوط به جسم اوست، اما روح او زنده است و شنیدن درخواست دعا و شفاعت و اجابت آن مربوط به روح است نه بدن. در بحث حیات برزخی به تفصیل به اثبات حیات روحانی پرداخته شده است.

دلیل دوم

به گواهی قرآن کریم، خداوند مشرکان عصر رسالت را به این دلیل که از غیر خدا طلب شفاعت می‌کردند، مشرک دانسته است: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»؛ (۱۱۵) «آنان به جای خدا، چیزهایی را می‌پرستیدند که به آن‌ها هیچ سود و زیانی نمی‌رساند و می‌گویند که این بت‌ها شفیع ما نزد خدا هستند.»

پاسخ

در این که مشرکان عصر رسالت برای بت‌ها و معبودهای خود مقام شفاعت قائل بودند، تردیدی نیست، ولی آنچه در این آیه آمده این است که آنان هم بت‌ها را عبادت می‌کردند و هم برای آنان مقام شفاعت قائل بودند، و اعتقاد به شفاعت همراه با عبادت آن‌ها، سبب مذمت آنان شده است.

مشرکان همچنین حق شفاعت بی‌قید و شرطی برای موجوداتی قائل بودند که خداوند چنین مقامی را به آنان نداده بود. و این امور سبب مذمت و شرک آلود شدن اعتقاد و درخواست آنان شد. ولی اگر اعتقاد به مقام شفاعت، در حق کسی باشد که خداوند برای

آن‌ها این حق را قرار داده و به کار گرفتن آن را نیز به اذن خدا بدانند و این اعتقاد منجر به عبادت شفیع نشود، دلیلی بر حرمت آن نیست.

دلیل سوم

قرآن کریم شفاعت را حقّ ویژه خداوند دانسته است: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا»؛ (۱۱۶) «بگو شفاعت تنها از آن خداوند است.» بنا بر این باید شفاعت را فقط از خداوند درخواست کرد.

پاسخ

شفاعت از آن جهت که نوعی تأثیرگذاری در سرنوشت بشر است، از مظاهر و جلوه‌های ربوبی خداوند است و بدین جهت اولاً و بالذات به او اختصاص دارد، ولی این مطلب با اعتقاد به حقّ شفاعت برای پیامبران و صالحان منافات ندارد؛ زیرا شفاعت آنان به صورت مستقل نیست، بلکه مستند به اذن و مشیت الهی است. و این مطلبی است که از قرآن کریم به روشنی به دست می‌آید؛ «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»؛ (۱۱۷) «کیست که در پیشگاه الهی به شفاعت برخیزد، مگر به فرمان او.» و یا آیه: «مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ»؛ (۱۱۸) «هیچ شفיעی جز به اجازه او نخواهد بود.»

دلیل چهارم

طلب شفاعت اگرچه دعا محسوب می‌شود، ولی خواستن آن از میت بی‌فایده است؛ زیرا او در عالم برزخ نمی‌شنود و حیاتی ندارد.

پاسخ

در بحث «حیات برزخی» به طور مبسوط، حیات در عالم برزخ را به اثبات رساندیم. و نیز به آیاتی که وهابیان با آن بر عدم شنیدن مردگان در عالم برزخ استدلال می‌کنند، پاسخ دادیم.

دلیل پنجم

طلب شفاعت از مرده شرک است. ابن تیمیه می‌گوید: «از اقسام شرک آن است که کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم یاری نما، و امثال این درخواست‌ها که تنها خداوند بر آن‌ها قادر است.» (۱۱۹)

پاسخ

در بحث حیات برزخی به طور تفصیل حیات اولیا در برزخ را به اثبات رسانده‌ایم.

بررسی دلایل منکران

در نظر عده‌ای، اعتقاد به شفاعت موجب جرأت بر گناه در افراد شده و روح سرکشی را در گناه کاران و مجرمان زنده می‌کند؛ لذا اعتقاد به آن، با روح شریعت اسلامی و سایر شرایع سازگاری ندارد!

پاسخ

الف) اگر چنین باشد، «توبه» که بخشایش گناهان را در پی دارد نیز مایه تشویق به انجام دوباره گناه خواهد بود. در حالی که توبه یکی از باورهای اصیل اسلامی و مورد اتفاق مسلمانان است.

ب) وعده شفاعت در صورتی مستلزم تمرد و عصیان‌گری است که شامل همه مجرمان با تمام صفات و ویژگی‌ها شود و نسبت به تمام انواع عقاب و تمام اوقات آن جاری باشد... ولی اگر این امور مبهم و نامعین شد که وعده شفاعت در مورد چه گناهی و کدام گناه کار و در چه وقتی از قیامت است، هیچ کس نمی‌داند که آیا مشمول شفاعت می‌شود یا خیر؟ و لذا موجب تشویق بر انجام معاصی نخواهد شد. (۱۲۰)

ج) با اندکی اندیشه در آیات قرآن و گفتار پیشوایان معصوم‌علیهم‌السلام روشن می‌شود که خداوند شرایط ویژه‌ای برای شفاعت قرار داده است. خداوند می‌فرماید: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»؛ (۱۲۱) «در آن روز [قیامت شفاعت هیچ کس سودی نمی‌بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و به گفتار او راضی است.» همچنین فرموده است: «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ»؛ (۱۲۲) «برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد و نه شفاعت‌کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود.»

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَنْ تَنَالَ مُسْتَخْفًا بِالصَّلَاةِ»؛ (۱۲۳) «همانا شفاعت ما اهل بیت علیهم‌السلام به کسی که نماز را سبک بشمارد، نخواهد رسید.»

روشن است که چنین شرایطی نه تنها سبب تشویق به انجام گناه نمی‌شود، بلکه انسان را برای دستیابی به طاعات به تلاش و می‌دارد تا از شفاعت پیامبران و اولیای الهی برخوردار می‌شود.

د) شفاعت نه تنها تشویق‌کننده گناه نیست، بلکه باعث امیدواری گناه کار به آینده خود می‌گردد و به این باور می‌رسد که می‌تواند سرنوشت خود را دگرگون سازد. کردار گذشته او سرنوشتی شوم و تغییرناپذیر برای وی پدید نیاورده است و می‌تواند با یاری اولیای الهی و تصمیم راسخ بر فرمانبرداری از خداوند، ضمن تغییر سرنوشت خود، آینده‌ای روشن را برای خود رقم بزند. بدین ترتیب، اعتقاد به شفاعت نه تنها مایه گستاخی نیست، بلکه باعث می‌شود گروهی به این امید که راه بازگشت به سوی خداوند برای آنان باز است، به یاری اولیای خدا، آمرزش را بجویند، و با کنار نهادن سرکشی، به سوی حق بازگردند.

۲ - شفاعت واسطه‌گری است!

طبق نظر برخی شفاعت، نوعی پارتی بازی و واسطه‌گری است که موجب ضایع شدن حق عده‌ای، و سبب لوٹ شدن قانون است.

پاسخ

شفاعت، کمک اولیای الهی به افرادی است که در عین گناه کار بودن، پیوند ایمانی و معنوی خویش را با خداوند و اولیای الهی نگسسته‌اند. شفاعت واقعی برای کسانی است که نیروی جهش به سوی کمال و پاکی در روح و روان آنان باشد. و نورانیت شافعان،

وجود تاریک کسانی را که از هیچ گونه ویژگی مثبتی برخوردار نیستند، روشن نخواهد کرد.

بنابر این، شفاعت‌های رایج میان مردم (پارتی‌بازی) با شفاعت در منطق اسلام، تفاوت‌های زیاد دارد؛ از آن جمله:

۱- در واسطه‌گری‌های دنیوی، فرد گنه‌کار، شفیع را برمی‌انگیزاند تا با سرپرست فلان بخش تماس بگیرد و به دلیل نفوذی که در دستگاه او دارد، وی را وادار کند از تقصیر گنه‌کار درگذرد و از اجرای قانون در حق او چشم‌پوشد. در شفاعت اسلامی، کار دست خدا است و اوست که شفیع را برمی‌انگیزاند. خداوند به دلیل کمال و جایگاه شفیع، به او حق شفاعت می‌بخشد و رحمت و بخشایش خود را از گذرگاه وی، شامل حال بندگان می‌سازد.

۲- در شفاعت، شفیع از مقام ربوبی تأثیر می‌پذیرد، ولی در واسطه‌گری‌های باطل، قدرت برتر سخنان شفیع است و اوست که به خواسته‌های خلاف کار، تن در می‌دهد. به دیگر سخن، در شفاعت‌های عرفی و دنیوی، شفاعت کننده، مولا و حاکم را برخلاف اراده، به انجام کاری وادار می‌کند، ولی در شفاعت الهی، در علم و اراده خداوند هیچ گونه دگرگونی پدید نمی‌آید، بلکه تنها مراد و خواسته دگرگون می‌شود... (۱۲۴)

۳- جوهر اصلی شفاعت‌های دنیوی، تبعیض در قانون است. بدین ترتیب که نفوذ شفیع بر اراده قانون‌گذار یا مجریان قانون چیره می‌شود و قدرت قانون تنها در برخورد با ناتوانان، نمود می‌یابد. این در حالی است که در شفاعت اخروی، هیچ کس قدرت خود را بر خدا تحمیل نمی‌کند و نمی‌تواند از اجرای قانون، جلوگیری کند. در حقیقت شفاعت، رحمت گسترده و بخشایش بی‌پایان خدای مهربان است که به وسیله آن، کسانی را که شایسته‌اند، پاک می‌کند. به همین دلیل گروهی که از شفاعت محروم شده‌اند، سزاوار برخوردار از بخشایش و رحمت گسترده الهی نیستند. و گرنه در قانون خدا تبعیض وجود ندارد.

۴- شفاعت شونده باید دارای شرایطی باشد؛ از آن جمله:

الف) خدا از او راضی باشد و او هم نسبت به خدا بی‌مناک باشد «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ». (۱۲۵)

ب) نزد خدا، پیمانی داشته باشد؛ مثلاً به خدا ایمان داشته باشد، به یگانگی او اقرار کند، نبوت و ولایت را تصدیق کند و دارای کردار شایسته باشد: «لَا يَجْلِبُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا». (۱۲۶)

ج) ستمکار نباشد: «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ». (۱۲۷)

د) نماز را سبک‌نشمارد. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَحْفَأً بِالصَّلَاةِ». (۱۲۸)

آثار شفاعت

توضیح

ماهیت شفاعت، نه تشویق به گناه است و نه چراغ سبز برای گناه‌کار. همچنین عامل عقب‌افتادگی و یا واسطه‌گری نیست، بلکه مسئله مهم تربیتی است که پی‌آمدهای سازنده‌ای دارد. که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- امید آفرینی

غالباً چیرگی هوای نفس بر انسان، سبب ارتکاب گناهان بزرگی می‌شود و به دنبال آن روح یأس حاکم می‌شود و این ناامیدی، ایشان را به آلودگی بیشتر در گناهان می‌کشاند. در مقابل، امید به شفاعت اولیای الهی به عنوان یک عامل بازدارنده به افراد نوید

می‌دهد که اگر خود را اصلاح کنند، ممکن است گذشته آن‌ها از طریق شفاعت نیکان و پاکان جبران گردد.

۲ - برقراری پیوند معنوی با اولیای الهی

مسئلاً کسی که امید به شفاعت دارد، می‌کوشد به نوعی این رابطه را برقرار سازد و کاری که موجب رضای آن‌ها است، انجام دهد و پیوندهای محبت و دوستی را نگسلد.

۳ - تلاش برای به دست آوردن شرایط شفاعت

امیدواران شفاعت باید در اعمال گذشته خویش تجدید نظر کنند و نسبت به آینده تصمیمات بهتری بگیرند؛ زیرا شفاعت بدون زمینه مناسب انجام نمی‌گیرد. حاصل آن‌که، شفاعت نوعی تفضّل است که از یک سو به خاطر زمینه‌های مناسب «شفاعت شونده» و از سوی دیگر به خاطر آبرو و احترام و اعمال صالح «شفاعت کننده» است.

۳ - چه نیازی به شفیع داریم؟

گاهی سؤال می‌شود که چرا خداوند به طور مستقیم، گناهان بندگان را نمی‌بخشد و چه نیازی به وجود واسطه و شفیع است؟

پاسخ

۱ - خداوند متعال، جهان آفرینش را به بهترین وجه آفریده است: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»؛ (۱۲۹) «آن خدایی که هر چیز را به بهترین صورت آفریده است.»

جهان بر اساس نظام علت و معلولی و اسباب و مسببات، برای هدایت و رشد و تکامل انسان‌ها آفریده شده است و نیازمندی‌های طبیعی بشر به وسیله عوامل و اسباب عادی، برآورده می‌گردد.

فیوضات معنوی خداوند؛ همانند هدایت، مغفرت و آمرزش نیز بر اساس نظامی خاص بر انسان‌ها نازل می‌شود، و اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که این امور به وسیله اسباب و علت‌های معین به انسان‌ها برسد. بنابر این، همان‌گونه که در عالم ماده نمی‌توان پرسید: چرا خداوند متعال زمین را به وسیله خورشید نورانی کرده و خود بی‌واسطه به‌چنین کاری دست نزده است، در عالم معنا نیز نمی‌توان گفت: چرا خداوند به‌واسطه اولیای الهی، مغفرت خویش را شامل حال بندگان نموده است؟

شهید مطهری رحمه الله می‌فرماید: «فعل خدا، دارای نظام است. اگر کسی بخواهد به نظام آفرینش، اعتنا نداشته باشد، گمراه است. به همین جهت است که خدای متعال، گناه کاران را ارشاد فرموده است که در خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بروند و علاوه بر این که خود طلب مغفرت کنند، از آن بزرگوار بخواهند که برای ایشان، طلب مغفرت کند. قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ (۱۳۰) «و اگر ایشان هنگامی که [با ارتکاب گناه به خود ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر هم برای ایشان طلب مغفرت می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند.» (۱۳۱)

۲ - حکمت دیگر «شفاعت» این است که مشیت الهی این است که با اعطای منزلت شفاعت به پیامبران و اولیای الهی، آنان را

تکریم کند. پذیرش دعا و درخواست اولیا، نوعی تکریم و احترام به آنان است. اولیای خدا، نیکوکاران، فرشتگان آسمان‌ها، و حاملان عرش که همه روزگار را به فرمانبرداری خدا گذرانده و از مدار عبودیت الهی، گام بیرون ننهاده‌اند، شایسته تکریم هستند و چه احترامی بالاتر و برتر از این که دعای آنان درباره بندگان شایسته رحمت و مغفرت الهی، مستجاب شود.

۴ - شفاعت عامل دگرگونی در علم و اراده الهی

رشید رضا می‌گوید: «حکم پروردگار عین عدل است و بر اساس مصلحت الهی شکل گرفته است. از طرفی، شفاعت در عرف مردم به این معناست که شفیع و واسطه، مانع اجرای حکم واقعی در مورد متخلف و مجرم می‌شود. اگر حکم دوم که در سایه شفاعت واسطه به دست آمده، مطابق عدل است و حکم نخست مخالف آن، پس دو حالت پیش می‌آید:

- ۱ - باید خدا را غیر عادل دانست، که قطعاً باطل است.
- ۲ - بگوییم خداوند عادل است، ولی علم و آگاهی‌اش نارسا بوده است، که اینک از رهگذر یادآور شدن شفیع، تغییر پیدا کرده است. در نتیجه حکم جدید عادلانه است. این فرض نیز باطل است؛ زیرا علم خدا عین ذات اوست و تغییر و دگرگونی در او راه ندارد.

فرض می‌کنیم حکم نخست، عین عدل بوده است و حکم دوم بر خلاف آن و خداوند تنها به دلیل علاقه به شفیع، حاضر شده است عدل را زیر پا نهد و حکم جدید صادر کند. این فرض نیز با عدالت الهی ناسازگار است. پس پذیرش شفاعت با چالش‌های فراوان رو به روست و استدلال عقلی، مخالف آن است.» (۱۳۲)

پاسخ

این اشکال از آنجا پدید می‌آید که نویسنده میان تغییر در علم و اراده الهی و دگرگونی و تحول در موضوع و معلوم و مراد را در هم آمیخته است. باید دانست آنچه دگرگون شده، وضعیت مجرم و گناه کار است؛ یعنی به گونه‌ای شده که سزاوار رحمت الهی گشته است؛ در حالی که پیش‌تر چنین نبود. پس در علم و اراده خداوند، هیچ‌گونه دگرگونی پدید نیامده است. بنابر این، دو اراده وجود دارد و خداوند می‌داند که این شخص دگرگون خواهد شد و در پرتو اراده دوم پروردگار قرار خواهد گرفت. پس علم و اراده الهی دگرگون نشده است، بلکه دو اراده گوناگون نسبت به دو موضوع متفاوت وجود دارد که هیچ‌یک ناقض دیگری نیست، بلکه هر دو عین عدل الهی است. بدین ترتیب، علم و اراده خدا دگرگون نمی‌شود، بلکه علم و اراده جدیدی به موضوع نوینی تعلق می‌گیرد. مثلاً می‌دانیم هنگام شب، تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد و با توجه به این علم، اراده می‌کنیم تا از وسایل الکتریکی، مانند چراغ استفاده کنیم. سپس با طلوع آفتاب، چراغ را خاموش می‌کنیم. در این مثال، دو علم داریم؛ شب نور ندارد و روز نور دارد. ما نیز بر اساس این دو علم، دو اراده و دو کار کرده‌ایم. شب هنگام چراغ را روشن و در روز، آن را خاموش می‌کنیم. در این مثال، علم و اراده دوم با علم و اراده نخست در تعارض نیست، بلکه با توجه به تفاوت موضوع، متناسب با آن شکل گرفته است.

درباره شفاعت نیز می‌گوییم: خداوند از ازل می‌دانست که فلان انسان، حالت‌های گوناگونی خواهد داشت و بر اساس آن شرایط، اراده ویژه‌ای درباره او شکل می‌گیرد. از این رو، بر اساس تعدد حالت‌ها و تغییر موضوع، اراده‌های متفاوتی نیز تعلق گرفته است. پس در علم الهی و اراده او، خطا و تغییری پدید نیامده است، بلکه هر علمی نسبت به موضوع خود درست است و هر اراده نسبت به موضوع خود، حکیمانه و بر اساس مصلحت است.

۵ - لزوم یکی از دو محذور

برخی می‌گویند: «بعد از آن که خداوند متعال در قرآن مجید برای گنهکاران و بزه‌کاران کیفرهای سنگین معین کرده است، برداشتن کیفر آنان از عدالت خدا به شمار می‌رود یا از ظلم او؟ اگر از عدالت او است، پس اصل وضع آن از ابتدا ظلم بوده که شایسته ساحت خداوند نیست، و اگر برداشتن کیفر، ظلم است پس درخواست پیامبران یا هر شفیع دیگری در خواستی ظالمانه است و چنین درخواستی شایسته ساحت پیامبران نیست».

پاسخ

اولاً: اشکال کننده در مورد اوامر امتحانی پروردگار چه پاسخی دارد؟ آیا برداشتن حکم امتحانی خداوند همچون منع از کشته شدن اسماعیل در مرحله دوم و اثبات کشته شدن او در مرحله اول به دست حضرت ابراهیم علیه السلام آیا هر دو عدالت است یا یکی عدالت و دیگری ظلم است؟ لابد هر دو عدالت است و حکمت آن، بیرون آوردن نیت‌های درونی مکلف و شکوفاسازی استعدادها و استعدادهای او است. در مورد شفاعت نیز خواهیم گفت: ممکن است خداوند مقدر کرده باشد همه افراد با ایمان را نجات دهد. ولی در ظاهر احکامی را مقرر کرده و بر مخالفت از آن‌ها کیفرهایی را معین نموده تا کافران به وسیله کفر خود هلاک، و مؤمنان به واسطه پیروی و اطاعت به درجه بالا ترفیع پیدا کنند و گنهکاران به واسطه شفاعت بر کشتی نجات سوار و از پاره‌ای عقاب‌ها رهایی یابند.

ثانیاً: شفاعت از قبیل نقض و شکستن حکم اول و نیز از باب شکستن مجازات و عقوبت نیست، بلکه جنبه حکومت و سیطره را دارد؛ یعنی نافرمانی کننده را از شمول مجازات بیرون می‌آورد و مشمول رحمت و احسان و عفو و فضل و کرم خود می‌سازد که در این امر قهراً به شفیع نیز احترام گذاشته شده است.

۶ - تغییر ناپذیری سنت‌های الهی

گفته شده: سنت و قانون الهی بر پایه محکم استوار است و هیچ‌گاه در معرض اختلاف و تخلف قرار نمی‌گیرد. خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»؛ (۱۳۳) «هرگز برای سنت خدا بدل نخواهی یافت و هرگز برای سنت او دگرگونی نخواهی یافت».

افزون بر این با حکمت خدا هم همخوانی ندارد.

پاسخ

صراط خدا مستقیم و سنت او تخلف ناپذیر است، ولی سنت خدا بر پایه یک صفت از اوصاف او استوار نشده و خداوند دارای یک سنت مشخص نیست، بلکه سنت‌های فراوانی دارد که هر کدام در مورد خود کامل، تام، جامع و فراگیر است. بنابر این، سنت الهی فقط بر یک صفت استوار نیست تا هیچ حکمی از موردش، و هیچ جزا و پاداشی از محلش تخلف نکند، بلکه رحمت گسترده و عفو و مغفرت او با شرایط ویژه شامل حال گنهکاران می‌شود؛ چنان‌که حق تعالی در جای خود و با شرایط خاص، منتقم و قهار است؛ یعنی در بررسی جامع باید هر صفت از صفات الهی را با توجه به سایر صفات وی ملاحظه و ارزیابی کرد.

در نتیجه، اگر شفاعتی واقع می‌شود و عذاب را از کسی برمی‌دارد، هیچ اختلاف و اختلالی در سنت و روش کلی و جامع او پدید

نمی‌آید.

استغاثه به ارواح اولیا

اشاره

مسلمانان به طور اتفاق استغاثه و کمک گرفتن از ارواح اولیای الهی را جایز دانسته، بلکه آن را راجح و در راستای توحید می‌دانند؛ زیرا اگر از اولیای الهی؛ یعنی پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام طلب کمک کرده و از آن‌ها مدد می‌جویند به این خاطر نیست که آنان را مستقل در تأثیر دانسته و از آن‌ها حاجت و کمک می‌خواهد، بلکه از آن جهت است که اولیای الهی مقرب درگاه خداوند و مظهر صفات جمال، کمال، اسمای الهی، قدرت، علم و مانند آن شده‌اند و به اذن و اراده و مشیت الهی در این عالم تصرف دارند: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ».

اما وهابیان برخلاف اجماع مسلمین، این مسئله را شدیداً تحریم کرده، بلکه آن را بزرگ‌تر از شرک جاهلیت می‌دانند. لذا جا دارد که این مسئله را مورد بحث قرار دهیم:

فتوای وهابیان

۱- ابن تیمیه - مؤسس عقاید وهابیان - می‌گوید: «از اقسام شرک آن است که کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم یاری کن و امثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد». (۱۳۴)
در جایی دیگر این درخواست را شرک صریح دانسته و می‌گوید: «کسی که این گونه بگوید، باید توبه کند، اگر توبه نکرد کشتنش واجب می‌گردد». (۱۳۵)

۲- محمّد بن عبدالوهاب می‌گوید: «صدا زدن غیر خدا و کمک گرفتن از غیر او موجب ارتداد از دین و داخل شدن در زمره مشرکین و عبادت‌کنندگان بت‌هاست و حکم آن این است که مال و خونش حلال می‌گردد، مگر توبه کند». (۱۳۶)

۳- شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «هر کسی از مردم در هر جای کره زمین بگوید: ای رسول خدا، ای نبی خدا، ای محمّد! کمک کن مرا، دریاب مرا، یاری کن مرا، شفا ده مریضان

مسلمین را، هدایت کن گم‌شده مسلمین را و مانند آن، برای خدا شریک در عبادت قرار داده است». (۱۳۷)

در جایی دیگر می‌گوید: «شکی نیست که استغاثه کنندگان به پیامبر صلی الله علیه و آله، اولیا، انبیا، ملائکه یا جنّ، این عمل را به این اعتقاد انجام می‌دهند که آنان دعایشان را شنیده و از احوالشان اطلاع دارند و حاجتشان را برآورده خواهند کرد، این امور انواعی از شرک اکبر است؛ زیرا غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی‌داند. و نیز اموات؛ چه انبیا و چه غیر انبیا اعمال و تصرفاتشان در عالم دنیا با مرگ منقطع گردیده است». (۱۳۸)

همچنین می‌گوید: «و اما صدا زدن میت و استغاثه به او و طلب مدد از او، همه از انواع شرک اکبر و از عمل عبادت کنندگان بت‌ها در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله است». (۱۳۹)

انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر

انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر

کمک گرفتن از غیر، انواع و اقسامی دارد که در ذیل به هر یک از آن‌ها با حکمشان اشاره می‌کنیم:

۱ - کمک گرفتن از انسان در زمان حیات

توضیح

این خود به چند نوع تقسیم می‌شود:

الف) استعانت در مسائل عادی

کمک گرفتن در کارهای عادی که اسباب طبیعی دارد، زیربنای اساسی اجتماع انسانی و تمدن بشری است؛ زیرا حیات بشر بر اساس تعاون و کمک به یکدیگر است. این مطلب از هیچ جهت و نزد هیچ کس قابل انکار نیست. و لذا خداوند متعال از قول ذی‌القرنین می‌فرماید: «فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَلْجَلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا»؛ (۱۴۰) «پس شما با قوت بازو به من کمک کنید تا سدی محکم بسازم تا به کلی مانع از دست‌برد به شما شود.»

ب) کمک گرفتن از ولی خدا در امور غیر عادی

یکی دیگر از موارد استعانت از زنده، کمک گرفتن از او در امور غیر عادی؛ مثل شفای مریض از راه غیر طبیعی و مانند آن است، در صورتی که قدرت اعجاز داشته باشد. این مورد نیز شکی در جوازش نیست، چون در واقع اعتقاد داشتن به قدرت اولیای الهی و معجزات آن‌هاست، لکن با اعتقاد به این که همه امور به دست خداست و تا خداوند نخواهد و اراده نکند، کاری انجام نمی‌گیرد. و منافاتی با توحید در خالقی و ربوبیت ندارد.

حضرت سلیمان از حاضران طلب کرد تا تخت بلقیس را از یمن در یک لحظه به اردن - که محل حکومتش بود - بیاورند: «أَتِيكُمْ يَا بُنَيَّ بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ»؛ (۱۴۱) «کدام یک تخت بلقیس را پیش از آن که تسلیم امر من شود خواهید آورد؟» هدف حضرت سلیمان علیه السلام این بود که تخت بلقیس به صورت غیرطبیعی نزد او حاضر شود، آن‌گاه می‌فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ...» (۱۴۲) «و آن کس که به اندکی از علم کتاب الهی دانا بود گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی، تخت را بدین جا می‌آورم، چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد...» خداوند متعال اعمال خارق عادت را به حضرت مسیح علیه السلام نسبت داده و می‌فرماید: «وَتَجَرَّيْ أَلَاكُمَهُ وَالْأَبْرَصَ بِأَذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِأَذْنِي»؛ (۱۴۳) «و آن‌گاه که کور مادرزاد و پیس را به امر من شفادادی و مردگان را به امر من [از قبر] بیرون آوردی.» اگر کار خارق‌العاده از شخص سر می‌زند، درخواست آن کار از آن شخص نیز اشکالی ندارد. فرق بین افعال غیرعادی از خداوند و انسان این است که خداوند تنها فاعل و قادری است که در کارهایش وابسته به کسی نیست و خود مستقل در عمل است، به خلاف دیگران که متکی به او هستند.

ج) استعانت به دعای غیر

یکی دیگر از انواع استعانت، کمک گرفتن از دیگران به صورت دعا کردن است؛ یعنی التماس دعا گفتن. این مورد نیز اشکالی ندارد و قرآن نیز در موارد بسیاری به آن اشاره کرده است؛ مثلاً کمک نگرفتن از دعای دیگران را از صفات منافقین شمرده و می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَرَأَتْهُمُ بِضُغُوتٍ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ»؛ (۱۴۴) «و هر گاه به آنان گفته شود بیایید تا رسول خدا برای شما از حق آمرزش طلبد، سرپیچی می‌کنند و می‌بینی که با تکبر و نخوت روی می‌گردانند.»

در جایی دیگر کمک گرفتن از دعای مؤمنین را حاجتی فطری می‌داند و درباره برادران یوسف می‌فرماید: «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ. قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ (۱۴۵) «برادران یوسف عرضه داشتند: ای پدر! بر تقصیرات ما از خدا آمرزش بخواه که درباره یوسف خطا کرده‌ایم. پدر گفت: به زودی از درگاه خدا برای شما آمرزش می‌طلبم که او بسیار آمرزنده مهربان است.»

درباره استغفار مؤمنین هم می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ»؛ (۱۴۶) «و آنان که پس از مهاجران و انصار آمدند و دائم به دعا به درگاه خدا عرض می‌کنند: پروردگارا! بر ما و برادران دینی ما که در ایمان، از ما پیشی گرفتند ببخش.»

این مورد را ابن تیمیه قبول کرده و می‌گوید: «از پیامبر صلی الله علیه و آله به نقل صحیح رسیده که فرمود: هر گاه کسی از نهاد دل برای برادر دینی اش دعا کند؛ به طور حتم خداوند ملکی را موکل می‌کند تا هنگام دعا به او بگوید: برای تو مثل آن چیزی است که برای او خواستی.» (۱۴۷)

۲ - کمک گرفتن از ارواح اولیای الهی بعد از مرگ

مسئله استعانت از ارواح اولیا و استغاثه به آنان بعد از وفاتشان، از مهم‌ترین مسائل باب استعانت از غیر است؛ خواه به صورت دعا باشد یا طلب اعجاز. این نوع استعانت را وهابیان از اقسام شرک دانسته و شدیداً با آن مقابله می‌کنند.

ادله جواز یا رجحان استعانت از اولیا (استغاثه)

با مراجعه به روایات پی می‌بریم که کمک گرفتن از اولیای الهی (استعانت) و استغاثه به آنان نه تنها اشکالی ندارد، بلکه رجحان نیز دارد؛ زیرا سیره و سنت بزرگان دین این گونه بوده است که هنگام شداید به ولیی از اولیای الهی پناه می‌بردند. اینک به برخی از روایات اشاره می‌کنیم:

۱ - بخاری به سند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّ الشَّمْسَ تَدْنُو يَوْمَ الْقِيَمَةِ حَتَّى يَبْلُغَ الْعِرْقَ نِصْفَ الْأُذُنِ، فَبَيْنَاهُمْ كَذَلِكَ اسْتَغَاثُوا بِآدَمَ، ثُمَّ بِمُوسَى، ثُمَّ بِمُحَمَّدٍ فَيَشْفَعُ لِقَضَى بَيْنَ الْخَلْقِ...»؛ (۱۴۸) «همانا خورشید در روز قیامت چنان به مردم نزدیک می‌شود که از شدت گرما، عرق تا نصف گوش مردم را خواهد گرفت، در این هنگام مردم به حضرت آدم و سپس به حضرت موسی و در آخر به حضرت محمد پناه می‌برند، پس شفاعت می‌کند تا بین خلایق حکم شود.»

از این حدیث استفاده می‌شود که در کارهایی که با قدرت خداوند انجام می‌گیرد؛ می‌توان به دیگران متوسل شد، لکن با این اعتقاد که همه امور به اذن و مشیت الهی صورت می‌پذیرد.

۲ - طبرانی و ابویعلی در مسند خود و ابن السنی در «عمل الیوم و اللیلة» به سند صحیح از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا انْفَلَتَتْ دَابَّةُ أَحَدِكُمْ بِأَرْضِ فَلَاةٍ فَلْيُنَادِ: يَا عِبَادَ اللَّهِ! أَحْبِسُوا عَلَيَّ، يَا عِبَادَ اللَّهِ! أَحْبِسُوا عَلَيَّ، يَا عِبَادَ اللَّهِ! أَحْبِسُوا عَلَيَّ، فَإِنَّ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ حَاضِراً سَيَحْبِسُهُ عَلَيْكُمْ»؛ (۱۴۹) «هر گاه حیوان یکی از شما در بیابان گم شد این گونه صدا زنید: ای بندگان خدا! نگه دارید بر من، ای بندگان خدا نگه دارید بر من؛ زیرا خداوند در روی زمین کسانی را دارد که آن حیوان را برای شما حفظ

کنند.»

طبرانی بعد از نقل حدیث می‌گوید: این مطلب از مجربات است.

شبهه این حدیث را بزار از ابن عباس نقل کرده که فرمود: «همانا خداوند در روی زمین غیر از حافظان، ملائکه‌ای دارد که هر چه از برگ درختان می‌ریزد می‌نویسند، لذا اگر کسی در بیابان گرفتار شد، بگوید: ای بندگان خدا! مرا یاری کنید.» (۱۵۰)

ابن حجر عسقلانی در «امالی الأذکار» بعد از نقل این حدیث، آن را حسن دانسته، و حافظ هیتمی نیز تمام رجال آن را ثقه می‌داند. ۳- ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» می‌گوید: ابن ابی شیبه به سند صحیح از مالک دینار - خزینه‌دار عمر - چنین نقل می‌کند: «أصاب الناس قحط في زمن عمر، فجاء رجل إلى قبر النبي صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله! إستسق لأمتك فإنهم قد هلكوا...»؛ (۱۵۱) «در زمان عمر قحطی بر مردم عارض شد، شخصی کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و به او استغاثه نمود و عرض کرد: ای رسول خدا! برای امتت باران بخواه؛ زیرا آنان هلاک شدند.»

از آنجا که این درخواست بدون شک در منظر صحابه بوده و کسی او را منع نکرده، خود دلیل بر جواز و رجحان استغاثه به ارواح اولیای الهی است.

۴- دارمی در سنن خود به سند صحیح از ابوالجوزاء اوس بن عبدالله نقل می‌کند که گفت: «قحط أهل المدينة قحطاً شديداً فشكوا إلى عائشة، فقالت: أنظروا قبر النبي صلى الله عليه وآله فاجعلوا منه كواً إلى السماء حتى لا يبقى بينه وبين السماء سقفاً. قال: ففعلوا فمطرنا مطراً حتى نبت العشب وسمنت الإبل حتى تفتقت من الشحم، فسَمي عام الفتق»؛ (۱۵۲) «قحطی شدیدی بر مدینه عارض شد، مردم از وضع موجود نزد عایشه شکایت آوردند. عایشه دستور داد تا به سراغ قبر پیامبر صلی الله علیه وآله رفته و از آن، دریچه‌ای به سوی آسمان باز کنند تا سقفی بین قبر و آسمان مانع نباشد. آنان نیز چنین کردند. راوی می‌گوید: بعد از این عمل آن قدر باران آمد که سبزی‌ها رشد نموده و شتران چاق شدند...»

۵- اجماع مسلمین بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله تا این زمان بر استغاثه و استمداد از ارواح اولیای الهی بوده است و این اجماع از جایگاه خاصی نزد اهل سنت برخوردار است.

۶- بیهقی در کتاب «الشعب» و ابن عساکر از طریق عبدالله بن احمد بن حنبل و نیز عبدالله بن احمد در کتاب «المسائل» (۱۵۳) به سند صحیح - که البانی (۱۵۴) نیز به صحت آن اعتراف کرده - نقل می‌کند: از پدرم شنیدم که می‌گفت: «من پنج بار حج گزاردم که دو بار آن سواره و سه بار آن پیاده بود، یا دو بار آن پیاده و سه بار آن سواره بود. در یکی از سفرها راه را گم کردم. در حالی که پیاده بودم، شروع به گفتن این جمله نمودم: «يا عباد الله دلونا على الطريق؛ ای بندگان خدا ما را به مسیر سفر راهنمایی کنید.» همین‌طور که این جمله را تکرار می‌کردم، ناگهان خود را در مسیر یافتم.

۷- قسطلانی در «المواهب اللدنیة» از کتب سیره نبوی نقل می‌کند که ابوبکر در روز وفات پیامبر صلی الله علیه وآله بر آن حضرت وارد شد؛ در حالی که ملافه‌ای بر روی پیامبر صلی الله علیه وآله انداخته بودند، آن را کنار زده و صورت حضرت را بوسید و عرض کرد: پدر و مادرم به فدای تو ای رسول خدا. تو در زمان حیات و ممات پاک بودی! از ما نزد پروردگارت یاد فرما. (۱۵۵)

۸- در تاریخ ثبت است که صحابه شعارشان هنگام جنگ با مرتدین (از اهل یمامه و تابعین مسیلمه کذاب) این بود: یا محمداه، یا محمداه. (۱۵۶)

۹- همچنین نقل شده است که عقبه بن عامر کسی بود که خبر فتح دمشق را برای عمر به مدینه آورد. هنگام آمدن به مدینه هفت روز در راه بود، ولی در بازگشت از مدینه به دمشق دو روز و نصفی بیشتر طول نکشید و این به برکت دعا و استغاثه‌ای بود که در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله انجام داد، لذا خداوند متعال مسافت او را کوتاه کرد. (۱۵۷)

۱۰- سمهودی به سند خود از امام علی علیه السلام چنین نقل می‌کند: عربی بادیه‌نشین بعد از سه روز از دفن رسول خدا صلی الله

علیه و آله وارد مدینه شد، خود را بر روی قبر پیامبر انداخت و خاک قبر را بر سر خود ریخت و عرض کرد: ای پیامبر! این آیه را تلاوت کردی و ما هم شنیدیم: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» من نیز به نزد تو آمده‌ام تا استغفار نمایم. (۱۵۸)

۱۱ - ابوبکر مقری می‌گوید: «من و طبرانی و ابوالشیخ در حرم رسول خداصلی الله علیه و آله بودیم؛ در حالی که گرسنگی شدید بر ما عارض شده بود، آن روز را به پایان رساندیم، وقت عشا کنار قبر رسول خداصلی الله علیه و آله آمدیم و عرض کردیم: ای رسول خدا! ما گرسنه‌ایم... در این هنگام ملاحظه نمودیم که کسی درب را می‌کوبد، باز نمودیم دیدیم که شخصی علوی با دو نفر غلام با زنبیلی از غذا کنار درب ایستاده‌اند، علوی آن‌ها را به ما هدیه نمود. پس از صرف غذا به ما گفت: آیا به رسول خدا شکایت بردید؟ الآن رسول خدا را در عالم رؤیا دیدم، به من فرمود تا مقداری از غذا نزد شما آورم». (۱۵۹)

بررسی شبهات

اشاره

وهابیان بر مدّعی خود - حرمت استعانت از اولیای الهی و شرک بودن استغاثه به آنان - به ادله‌ای واهی تمسک کرده‌اند که در ذیل به نقد و بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

شبهه اول

کسی که به اولیای الهی استغاثه می‌کند معتقد به علم غیب آن‌هاست؛ در حالی که علم غیب مخصوص خداوند است.

پاسخ

علم غیب نه تنها برای اولیای الهی - اعمّ از رسول و امام - امکان دارد، بلکه ضرورت هم دارد. ما در بحث مستقلی در کتاب شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات به این موضوع پرداخته‌ایم. همچنین حیات برزخی اموات و ارتباط آن‌ها با دنیا؛ مخصوصاً اولیای الهی به اثبات رسیده است.

حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» به سند صحیح از انس بن مالک نقل کرده است که رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون»؛ (۱۶۰) «انبیاء در قبورشان زنده‌اند و نماز به جای می‌آورند.»

و نیز پیامبرصلی الله علیه و آله فرمود: «علمی بعد مماتی کعلمی فی حیاتی»؛ (۱۶۱) «علم من بعد از وفاتم، همانند علم من در زمان حیات من است.»

دارمی به سند خود از سعید بن عبدالعزیز نقل می‌کند که او وقت نماز را با مهمه‌ای که از داخل قبر پیامبرصلی الله علیه و آله می‌شنید، می‌شناخت. (۱۶۲)

شبهه دوم

ترمذی از ابن عباس نقل کرده که گفته است: «إذا سألت فاسأل الله وإذا استعنت فاستعن بالله»؛ (۱۶۳) «هرگاه چیزی خواستی از خدا بخواه و هرگاه کمک خواستی از خدا طلب نما.»

پاسخ

حدیث به این نکته اشاره دارد که انسان از هر کس کمک می‌خواهد باید به این اعتقاد باشد که همه امور به دست خدا و به اراده و مشیت اوست، اگر کسی نیز کاری انجام می‌دهد، به لطف و عنایت و خواست اوست. لذا در آخر حدیث می‌خوانیم: «بدان که همه مردم اگر اجتماع کنند تا به تو نفعی برسانند هرگز نمی‌توانند، مگر این که خداوند بر تو مقدر کرده باشد. و همچنین اگر همه مردم اجتماع کنند تا بر تو ضرری برسانند هرگز نمی‌توانند، مگر آن که خداوند بخواهد».

شبهه سوم

برخی از وهابیان برای حرمت استغاثه، به حدیث عبادۀ بن صامت از رسول خدا صلی الله علیه و آله تمسک کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «إِنَّهُ لَا يَسْتَغَاثُ بِي وَإِنَّمَا يَسْتَغَاثُ بِاللَّهِ تَعَالَى»؛ (۱۶۴) «هرگز به من استغاثه نمی‌شود، بلکه تنها باید به خدای متعال استغاثه نمود.»

پاسخ

این حدیث از حیث سند ضعیف است؛ زیرا ابن حجر هیثمی مکرر ابن لهیعه را تضعیف نموده است؛ خصوصاً این که با احادیث صحیح دیگر که در جواز، بلکه استحباب استغاثه صراحت دارند، منافات دارد.

شبهه چهارم

خداوند متعال مردم را از خواندن و صدا زدن غیر خودش نهی کرده و فرموده: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»؛ (۱۶۵) «و مساجد مخصوص خداست، پس نباید با خدا احدی غیر از او را پرستش کنید.» و نیز می‌فرماید:

«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ» (۱۶۶)

«وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ» (۱۶۷)

«إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ» (۱۶۸)

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ» (۱۶۹)

«وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ» (۱۷۰)

«إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ» (۱۷۱)

«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (۱۷۲)

«ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (۱۷۳)

پاسخ

مقصود از دعا در مجموع این آیات مطلق دعا و خواستن نیست؛ بلکه دعا و ندای خاصی است که با قصد آن معنا، مرادف با معنای عبادت می‌شود و آن معنای الوهیت و یا ربوبیت است. به علاوه این که مجموع این آیات مربوط به بت پرستانی است که گمان

می‌کردند بت‌هایشان (یا آن موجوداتی که این بت‌ها رمز آن‌هاست) برخی از شئون تدبیر را مالکند. لذا برای آن‌ها استقلال در فعل و تصرف قائل بودند. پر واضح است که هر نوع تواضع برای کسی و درخواست از کسی غیر از خداوند، با این اعتقاد عبادت او محسوب شده و شرک است. این قید به خوبی از برخی آیات دیگر استفاده می‌شود؛ از جمله:

«فَمَا أَعْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ»؛ (۱۷۴) «و غیر از خدا همه خدایان باطلی را که می‌پرستیدند، هیچ رفع هلاکت از آنان ننمود.»

«وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ»؛ (۱۷۵) «و غیر خدای یکتا که به خدایی می‌خوانند، و کسی مالک و قادر بر شفاعت نیست.»

«وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ»؛ (۱۷۶) «و به غیر او معبودانی را که به خدایی می‌خوانید در جهان مالک پوست هسته خرمایی نیستند.»

«فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا»؛ (۱۷۷) «پس نمی‌توانند دفع ضرر و تغییر حالی از شما کنند.»

بنابراین، علت مذمت مشرکین از طرف خداوند این بوده که آنان معتقد به تدبیر و تصرف بتان به نحو استقلال و بدون اذن و مشیت خداوند بوده‌اند.

حسن بن علی سقاف شافعی می‌گوید: «معنای آیه «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» این است که غیر خدا را عبادت نکنید و در کنار او این بت‌ها را نپرستید؛ بت‌هایی که «اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» با آن که خداوند می‌فرماید: «أَأَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ». همچنین معنای آیه «وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ * إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ * وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشِرْ كُفْمُكُمْ» (۱۷۸) این است: غیر از خدا کسانی که عبادت می‌کنید مالک هیچ چیز بر شما نیستند؛ اگرچه لفافه هسته خرما باشد...» (۱۷۹)

شبهه پنجم

برخی می‌گویند: خلق و تأثیر، تنها مختص به خداوند است بدون این که برای کسی در آن تأثیری باشد، و لذا اعتقاد به این که انبیا و ائمه و اولیا قدرت نفسی و قوت تأثیر دارند به حیثی که می‌توان به آنان در حوایج پناه برد و استغاثه کرد، نوعی از انواع شرک به حساب می‌آید.

بن باز می‌گوید: «اما آنچه در کنار قبور از انواع شرک و بدعت‌ها در شهرهای بسیاری انجام می‌شود، امری معلوم و قابل ملاحظه و بیان و پرهیز از آن است. از آن جمله خواستن از صاحبان قبرها و استغاثه به آنان و درخواست شفای مریض و نصرت بر دشمنان و امثال این امور که تمام این‌ها از شرک اکبر است که اهل جاهلیت بر آن بوده‌اند...» (۱۸۰)

پاسخ

اولاً: لازمه این اشکال آن است که ما هر گونه تأثیری را از انسان در عالم وجود نفی کرده و تنها تأثیر را برای خداوند بدانیم، که این قول به جبرگرایی ختم می‌شود.

ثانیاً: همان‌گونه که در جای خود بحث کرده‌ایم، نظام عالم وجود، نظام علت و معلول است. ما معتقدیم که علت مستقل در تأثیر بر تمام موجودات، خداوند سبحان است، و اما علت‌های دیگر که واسطه بین خدا و معلول امکانی است همگی واسطه‌هایی هستند که فعل و اثر آن‌ها عین فعل و اثر خدا است. و وجود واسطه در رساندن فیض وجود به معلول، استقلال در تأثیر شرک به حساب

نمی‌آید.

انسان هنگامی که چیزی را با قلم می‌نویسد می‌توان آن را به قلم و دست و خود انسان هر سه نسبت داد، و این نسبت در هر سه مورد صحیح است، به رغم این که یک نوشتن است.

نتیجه این که: هیچ تنافی بین جریان قانون عام علیت، بین موجودات امکانی و بین استقلال خداوند در فعل و خلق و توحید در خالقیت او نیست، بلکه واسطه‌ها می‌تواند تأکید کننده علت اخیر باشند که صاحب تأثیر مستقل در وسائط است.

قرآن کریم چیزی را که عقل بدیهی به آن حکم دارد، تصدیق می‌کند. قرآن قانون علیت عمومی را تصدیق نموده و افعال طبیعی را به موضوعات و فاعل‌های طبیعی نسبت می‌دهد، و نیز افعال اختیاری انسان را به خودش منسوب می‌دارد، و در عین حال همه آن‌ها را نیز بدون استثنا به خداوند سبحان نسبت می‌دهد، بدون آن که هیچ گونه تناقضی پیدا شود.

دیدگاه قرآن

اشاره

۱ - خداوند متعال می‌فرماید: « وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ » (۱۸۱) «و این تو نبودی [ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آن‌ها] انداختی آن‌گاه که انداختی؛ بلکه خدا انداخت.»

در این آیه فعل «رمی» را هم به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهد و هم به خدا، ولی به دو اعتبار طولی، و لذا از تناقض خارج است.

۲ - و نیز در آیه‌ای کشتن کفار را به انسان نسبت می‌دهد و می‌فرماید: « قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ » (۱۸۲) «با آن‌ها بیکار کنید، که خداوند آنان را به دست شما مجازات می‌کند.»

ولی در جای دیگر کشتن را به خدا نسبت داده می‌فرماید: « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا » (۱۸۳) «خدا می‌خواهد آنان را به وسیله آن [فرونی اموال]، در زندگی دنیا عذاب کند.»

جمع بین این دو آیه این است که علت اصلی برای فعل، خداست که به توسط انسان‌ها انجام می‌گیرد. و لذا می‌توان فعل را به هر دو به دو اعتبار - سبب و مباشر - نسبت داد.

۳ - خداوند سبحان در عین حالی که شفا را به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: « وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ » (۱۸۴) «و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد.» درباره عسل نیز می‌فرماید: « شِفَاءٌ لِلنَّاسِ » (۱۸۵) «شفا برای مردم است.» و درباره قرآن می‌فرماید: « وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا » (۱۸۶) «و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می‌کنیم و ستمگران را جز خسران [و زیان] نمی‌افزاید.»

۴ - خداوند سبحان در عین این که کتابت را به خود نسبت داده و می‌فرماید: « وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُشِئُونَ » (۱۸۷) «آنچه را در این جلسات می‌گویند، خداوند می‌نویسد.» در همان حال کتابت را به فرستادگان خود نیز نسبت می‌دهد و می‌فرماید: « بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ » (۱۸۸) «آری، رسولان [و فرشتگان ما نزد آن‌ها هستند و می‌نویسند.»

۵ - و نیز در عین حال که تدبیر امور را به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: « ثُمَّ اسْرِئْ تَوْىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ » (۱۸۹) «سپس بر تخت [قدرت قرار گرفت، و به تدبیر کار [جهان] پرداخت.» در جایی دیگر به ملائکه نسبت داده و می‌فرماید: « فَالَّذِينَ دَبَّرَاتِ أَمْرًا » (۱۹۰) «و آن‌ها که امور را تدبیر می‌کنند.»

۶ - در مورد گرفتن جان انسان‌ها هنگام مرگ در جایی آن را به خودش نسبت داده، می‌فرماید: « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا »

(۱۹۱) «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند»، ولی در جایی دیگر این عمل را به ملائکه نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ»؛ (۱۹۲) «همان‌ها که فرشتگان [مرگ روحشان را می‌گیرند در حالی که پاک و پاکیزه‌اند.»

۷ - خداوند متعال در عین این که نصرت و استعانت را مخصوص خود دانسته و می‌فرماید: «وَمَا النَّصِيرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»؛ (۱۹۳) «نیست پیروزی مگر از جانب خداوند توانای حکیم است.» و نیز می‌فرماید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؛ (۱۹۴) «[پروردگارا!] تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم.» ولی در جای دیگر می‌فرماید: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»؛ (۱۹۵) «از صبر و نماز یاری جوید.» و نیز می‌فرماید: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»؛ (۱۹۶) «و [همواره در راه نیکی و پرهیزکاری با هم تعاون کنید.» و در جایی دیگر می‌فرماید: «وَإِنْ اسْتَنْصَرْتُمْ رُكُومًا فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصِيرُ»؛ (۱۹۷) «و [تنها] اگر در [حفظ] دین [خود] از شما یاری طلبند، بر شماست که آن‌ها را یاری کنید.»

جمع بین این گونه آیات این است که آنچه به خدا اختصاص داشته و محصور در او است، همان انتساب این امور به نحو استقلال است، ولی به دیگری هم این امور به نحو تبعیت و به اذن الهی منسوب می‌گردد، و لذا از این جهت بین این دو طایفه از آیات اختلاف و تعارضی نیست.

حسن بن علی سقاف شافعی می‌گوید: «آیا جایز است درخواست چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از صالحان امتش بعد از وفات آنان؟ ما می‌گوییم: اگر کسی معتقد است آن کس که از او کمک خواسته شده و به او استغاثه شده، خواه زنده باشد یا مرده، چه در دنیا و آخرت، برای او صفتی از صفات ربوبیت است او به طور حتم کافر می‌باشد. و این ثابت شده و در علم توحید مشهور است. ولی اگر کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از وفاتش طلب کند تا برای او استغفار نماید، بدون آن که معتقد باشد که او رب، زنده کننده، گیرنده جان، خالق، رازق و... است، این معنا منجر به کفر و شرک نمی‌شود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله کوری را تعلیم داد تا در دعایش این چنین بگوید: «یا محمد! اِنِّی اَتُوْجِهْ بِكَ اِلَى اللّٰهِ فِی حَاجَتِی»؛ «ای محمد! من تو را در بردن حاجتم نزد خدا وجیه قرار می‌دهم.» و کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله استغاثه کند چنین عقیده داشته و چنین می‌گوید.

و اما قول کسی که می‌گوید این عقیده و عمل منجر به شرک خواهد شد و لذا ترک آن بهتر است. در جواب او می‌گوییم: هرگز چنین نخواهد بود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به امتش چیزی تعلیم نمی‌دهد که منجر به شرک گردد. و در این مطلب تعطیل کردن امری است، به مجرد احتمال این که راهی به سوی شرک است؛ در حالی که احادیث صحیح بر آن دلالت دارد و این کلام جداً خطرناک است. و امامان از محدثین و فقها، همیشه در ابواب نماز حاجت، حدیث اعمی را ذکر می‌کنند، و مردم را تشویق می‌نمایند که در آن دعا بگویند: «یا رسول الله! اِنِّی اَتُوْجِهْ بِكَ اِلَى اللّٰهِ فِی حَاجَتِی...» (۱۹۸).

او هم چنین می‌گوید: «استغاثه نزد من عبارت است از درخواست از پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از وفات یا بعد از وفاتش؛ زیرا بعد از وفاتش نیز زنده است؛ آن گونه که در روایات آمده است، می‌شنود و اعمال امتش بر او عرضه می‌گردد، درخواست این که از خدا بخواهد تا حاجتش را برآورده کند. چون مردم از آن حضرت صلی الله علیه و آله در زمان حیات و بعد از وفاتش درخواست می‌نمودند، با آن که باران به دست خداست نه به دست پیامبر صلی الله علیه و آله آن گونه که معلوم و مشهور است... پیامبر صلی الله علیه و آله به آن مردمان نفرمود: هر گاه بر شما قحطی یا بلا وارد شد نزد من نیاید و از من دعا نخواهید، بلکه بر شماست تنها از خداوند درخواست کنید...» (۱۹۹).

شبهه ششم

برخی در اعتراض بر استغاثه به اولیای الهی چنین استدلال کرده‌اند که چون سلف و پیشینیان چنین عملی را انجام نداده‌اند، لذا حرام است.

ابن تیمیه می‌گوید: «هیچ کس از سلف امت در عصر صحابه و تابعین و تابعین تابعین نماز و دعا در کنار قبور انبیا انجام نمی‌دادند، و از آنان سؤال و درخواست نکرده و به آنها نه در غیابشان و نه در کنار قبورشان استغاثه نمی‌کردند.» (۲۰۰)

پاسخ

اولاً: همان‌گونه که در موارد مختلف گفته‌ایم عدم فعل سلف و پیشینیان نمی‌تواند دلیل بر حرمت کاری باشد، و این ادعا را نمی‌توان حتی در مورد شخص معصوم داشت؛ زیرا ممکن است عملی از آن جهت که مباح یا مکروه و یا حتی بنا بر نقلی مستحب است، معصوم آن را ترک کرده باشد. این مطلب در حق معصوم است تا چه رسد به صحابه و تابعین و تابعین تابعین، که نه تنها همه آنان عادل نبوده‌اند بلکه برخی از آنها مشکل بزرگ داشته‌اند.

ثانیاً: انسان وقتی به تاریخ صحابه و عصر بعد از آنها مراجعه می‌کند پی می‌برد به این که مسأله استغاثه نزد حتی صحابه امری رایج و شایع بوده است، که قبلاً به مواردی از استغاثه صحابه اشاره کردیم.

کتابشناسی توصیفی

علمای اهل سنت در ردّ عقیده وهابیان مبنی بر حرمت و شرک بودن استغاثه، کتاب‌هایی نوشته‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- ۱ - «مصباح الظلام فی المستغیثین بخیر الأنام فی الیقظة والمنام»، شمس‌الدین ابو عبد الله محمد بن موسی بن نعمان مراکشی.
- ۲ - «الردّ علی ابن تیمیه»، البکری.
- ۳ - «شواهد الحقّ فی الاستغاثه بسید الخلق»، یوسف بن اسماعیل نهبانی.
- ۴ - «الإغاثه بأدلة الاستغاثه بالنبی صلی الله علیه وآله»، حسن بن علی سقاف شافعی.
- ۵ - «نفحات القرب و الاتصال بإثبات التصرف بالأولیاء بعد الانتقال»، شهاب‌الدین ابی العباس حموی حنفی.
- ۶ - «أنوار الانتباه بحلّ النداء بیا رسول الله»، احمد رضا افغانی.
- ۷ - «شفاء السقام»، سبکی.
- ۸ - «غوث العباد»، حمامی.

قسم. نذر و ذبح برای غیر خدا

توضیح

از جمله موضوعات حرام یا شرک آلود نزد وهابیان، قسم، نذر و ذبح کردن برای غیر خدا است. اکنون برای روشن شدن مطلب، این سه موضوع را بررسی می‌کنیم.

الف) قسم خوردن به غیر خداوند

الف) قسم خوردن به غیر خداوند

ابن تیمیه می‌گوید: «علما اتفاق نموده‌اند که قسم به غیر خدا منعقد نمی‌شود.» (۲۰۱) و نیز می‌گوید: «قسم خوردن به غیر خداوند

مشروع نیست؛ زیرا از آن نهی شده است یا به نهی تحریمی و یا تنزیهی. و علما در این مسئله بر دو قول‌اند و قول صحیح، نهی تحریمی است». (۲۰۲)

صنعانی می‌نویسد: «همانا قسم به غیر خداوند، شرک کوچک است». (۲۰۳)

ادله جواز قسم به غیر خداوند

۱ - در آیات قرآن کریم مشاهده می‌نماییم که خداوند متعال در بسیاری از موارد به غیر خود قسم خورده است، و اگر این عمل منکر و سوء بود خداوند نباید آن را انجام می‌داد؛ خداوند می‌فرماید: « لا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ »؛ (۲۰۴) «خداوند متعال تجاهر به کلام سوء را دوست ندارد.» اینک به نمونه‌ای از قسم‌های خداوند به غیر خودش اشاره می‌نماییم:

خداوند متعال تنها در سوره «الشمس»، به هفت چیز از مخلوقاتش قسم خورده است: خورشید، ماه، روز، شب، آسمان، زمین، نفس انسان. و در سوره نازعات، آیات ۱ تا ۳، به سه چیز قسم خورده است. در سوره مرسلات، آیات ۱ تا ۳، به دو چیز از مخلوقات خود قسم خورده است. و نیز در سوره طارق، قلم، عصر، بلد، تین، لیل، فجر و طور، به غیر خود قسم خورده است.

۲ - در روایات فراوانی که از طریق شیعه و سنی رسیده، قسم خوردن به غیر خداوند فراوان مشاهده می‌شود؛ مسلم در «صحیح» نقل می‌کند که شخصی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! کدامین صدقه اجرش نزد خداوند عظیم‌تر است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آگاه باش قسم به پدرت!... (۲۰۵) که در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله به پدر سؤال کننده قسم خورده است.

و در حدیث دیگر، مسلم به سندش نقل کرده که شخصی از نجد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد تا درباره اسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: پنج نماز در روز و شب به جای آور. او سؤال نمود: آیا غیر از این نیز بر من واجب است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر... مگر آن که بخواهی مستحبی به جای آوری. و نیز روزه ماه رمضان بر تو واجب است. آن گاه سائل عرض کرد: آیا غیر از این بر من واجب است؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: خیر... مگر آن که بخواهی مستحبی انجام دهی. آن گاه آن مرد پشت کرد؛ در حالی که با خود می‌گفت: به خدا سوگند! بر این تکالیف زیاد نمی‌کنم و از آن کم نمی‌نمایم. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به پدرش، رستگار شد، اگر راست می‌گوید. یا فرمود: داخل بهشت شد به پدرش قسم، اگر راست می‌گوید. (۲۰۶)

در حدیثی که احمد در مسندش نقل کرده در ذیل آن آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به مخاطب خود فرمود: «به جان خود سوگند! اگر به معروف سخن بگویی و از منکر نهی کنی بهتر از آن است که ساکت باشی». (۲۰۷)

امام علی علیه السلام در نامه‌ای به معاویه چنین می‌نویسد: «به جان خود سوگند! اگر به عقل خود نظر کنی - نه هوای نفست - هر آینه مرا مبرّاترین مردم خواهی دید از خون عثمان». (۲۰۸)

مالک بن انس نقل می‌کند که ابوبکر به دزدی که زیورآلات دخترش را دزدیده بود گفت: «به پدرت قسم! شب تو شب دزدان نبود». (۲۰۹)

دلیل وهابیان

وهابیان برای حرمت قسم به غیر خدا، به برخی از روایاتی تمسک کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله از قسم خوردن به پدران نهی کرده است. (۲۱۰)

جواب این احادیث آن است که جهت نهی پیامبر صلی الله علیه و آله از قسم خوردن مسلمانان به پدران خود در آن زمان، آن بوده که در غالب موارد آن‌ها مشرک و بت پرست بوده‌اند و حرمت و کرامتی نداشتند تا به آن‌ها قسم خورده شود. و لذا در برخی روایات چنین آمده است: «به پدران و طاغوت‌ها قسم نخورید». (۲۱۱)

این که در این روایت طاغوت‌ها در کنار پدران قرار گرفته، مشخص است که پیامبر صلی الله علیه و آله پدران کافر آن‌ها را قصد کرده است.

و اما این که در برخی روایات به طور مطلق از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که: «هر کس به غیر خدا قسم بخورد به تحقیق مشرک شده است». (۲۱۲) اشاره به قسم مخصوص دارد که همان قسم به «لات» و «عزی» باشد که در میان عرب رسم بوده است.

حکم قسم بر خدا به حق مخلوق

از جمله موضوعاتی که وهابیان جایز نمی‌دانند، قسم خوردن به خداوند به حق مخلوق است؛ مثل این که گفته شود: خدایا تو را قسم می‌دهم به حق پیامبرت که حاجتم را برآوری.

ابن تیمیه می‌گوید: «بر خداوند متعال قسم خورده نمی‌شود به هیچ یک از مخلوقاتش، لذا جایز نیست که انسان بگوید: قسم می‌خورم بر تو ای پروردگام به حق ملائکه‌ات و امثال این تعبیر، بلکه تنها به خداوند و اسماء و صفاتش قسم خورده می‌شود». (۲۱۳)

رفاعی می‌گوید: «قسم خوردن بر خداوند به حق مخلوقاتش امری خطیر و قریب به شرک است، اگر خود شرک نباشد». (۲۱۴)

دلیل وهابیان

رفاعی می‌گوید: چیزی که به آن قسم خورده می‌شود باید از آنچه بر او قسم خورده می‌شود اعظم باشد، پس لازمه قسم به مخلوق بر خدا آن است که مخلوق از خالق اعظم باشد.

در جواب می‌گوییم: لازمه قسم به چیزی یا کسی بر خداوند آن است که آنچه به آن قسم خورده شده، نزد خداوند محترم است نه آن که از خدا اعظم باشد.

قدوری می‌گوید: «قسم خوردن و خواستن از خداوند به حق مخلوقین جایز نیست؛ زیرا مخلوقات هیچ گونه حقی بر خداوند ندارند». (۲۱۵)

در پاسخ او نیز می‌گوییم: در آیات بسیاری، خداوند برای مومنان، حق معین است؛ خداوند متعال می‌فرماید: «وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصِيرٌ الْمُؤْمِنِينَ»؛ (۲۱۶) «مؤمنین بر ما حق دارند که یاری‌شان کنیم». و نیز در سوره توبه آیه ۱۱، و یونس آیه ۱۰۳، و نساء آیه ۱۷، به حقوق مردم بر خداوند اشاره شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حق است بر خداوند که کسانی را که به جهت عفت و خویشتن داری از گناه چشم پوشی کرده و ازدواج می‌کنند، یاری نماید». (۲۱۷)

حضرت آدم علیه السلام به خاطر گفتن: «أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ إِلَّا غَفَرْتَ لِي»، مورد عفو قرار گرفت. (۲۱۸)

در باب مناقب فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: چون از دنیا رحلت نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست خود برای او لحدی درست کرد، و خاک آن را با دستانش بیرون ریخت و چون از حفر قبر فارغ شدند حضرت صلی الله علیه و آله در آن قبر خوابید. آن گاه عرض کرد: «اللَّهُ الْهَدَىٰ يَحْيَىٰ وَيَمِيتُ وَهُوَ حَى لَا يَمُوتُ إِغْفِرْ لَأُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ وَلَقِّنْهَا حَجَّتَهَا

ووسع عليها مدخلها بحق نبيك و انبياء المذنين من قبلي فانك ارحم الراحمين...»؛ (۲۱۹) «خداوندی که زنده می‌کند و می‌میراند و او زنده است که هرگز نمی‌میرد. پیامز مادرم فاطمه دختر اسد را و حجتش را به او تلقین نما و جایگاهش را وسیع گردان، به حق نبی‌ات و انبیایی که قبل از من بوده‌اند؛ زیرا تو بهترین رحم‌کنندگانی...»

طبرانی این حدیث را در «المعجم الكبير» و «المعجم الاوسط» نقل کرده است. و در سند آن روح بن صلاح است که ابن حبان و حاکم او را توثیق نموده‌اند و هر دو حافظ این حدیث را تصحیح کرده‌اند.

و نیز هیشمی در «مجمع الزوائد» رجال آن را رجال صحیح می‌داند. و نیز این حدیث را ابن عبد البر از ابن عباس و ابن ابی شیبیه از جابر و نیز دیلمی و ابونعیم آن را روایت کرده‌اند. و لذا طرق آن به حدی است که یکدیگر را تقویت می‌نماید.

حافظ غماری در کتاب «اتحاف الاذکیاء» می‌گوید: «این حدیث کمتر از رتبه حسن نیست؛ بلکه مطابق شرط ابن حبان صحیح است.» (۲۲۰)

ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من خرج من بيته إلى الصلوة فقال: اللهم إني أسألك بحق السائلين عليك و بحق ممشاي هذا فإني لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا رياءً و لا سمعةً، خرجت إتقاء سخطك و ابتغاء مرضاتك، فأسألك أن تعيذني من النار و أن تغفر لي ذنوبي، إنه لا يغفر الذنوب إلا أنت، أقبل الله بوجهه و استغفر له سبعون الف ملك»؛ (۲۲۱) «هر کس که از خانه خود برای نماز خارج شود و بگوید بارخدا! من تو را می‌خوانم به حق سؤال کنندگان از تو و به حق این راه رفتن من؛ زیرا من به جهت افساد و طغیان‌گری و ریا و سمعه از خانه بیرون نیامده‌ام، من به جهت ترس از سخط تو و طلب رضایت تو آمده‌ام، از تو می‌خواهم که مرا از آتش نجات دهی و گناهان مرا بیامرزی؛ زیرا به جز تو کسی گناهان را نمی‌آمرزد در این صورت است که خداوند به او رو کرده و هفتاد هزار ملک بر او استغفار خواهند نمود.»

منذری می‌گوید: «این حدیث را ابن ماجه با سندی نقل کرده که در آن مناقشه است، ولی شیخ ما حافظ ابوالحسن آن را حسن دانسته است.» (۲۲۲) و نیز حافظ ابن حجر می‌گوید: «این حدیث حسن است و احمد و ابن خزیمه در کتاب توحید و ابونعیم و ابن السنی آن را نقل کرده‌اند.» (۲۲۳) و نیز عراقی این حدیث را حسن شمرده است. (۲۲۴)

و حافظ بویصری در زوائد ابن ماجه می‌گوید: «این حدیث را ابن خزیمه در صحیح خود آورده است.» (۲۲۵)

و حافظ شرف الدین دمیاطی می‌گوید: «سند این حدیث حسن است ان شاء الله» (۲۲۶)

ب) حکم ذبح برای غیر خداوند

از جمله اعمالی که به جهت آن، وهابیان مسلمانان را به شرک نسبت داده‌اند، موضوع ذبح و نحر برای اموات و اولیای الهی است. محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد: «پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان جنگید تا تمام اعمال؛ از جمله قربانی کردن تنها برای خدا باشد.» (۲۲۷)

تحقیق مطلب آن است که: اگر کسی حیوانی را با قصد عبادت برای غیر خدا ذبح کند - همان‌گونه که بت پرستان انجام می‌دادند - این عمل شرک آلود بوده و از اسلام خارج شده است؛ چه اعتقاد به الوهیت آن‌ها داشته باشد و یا آن که به قصد تقرّب به آن‌ها این عمل را انجام داده باشد.

ولی اگر کسی حیوانی را از طرف انبیا و اوصیا یا مؤمنین ذبح کند تا ثواب انفاق گوشت آن را بر آن‌ها اهدا نماید، همان‌گونه که برخی قرآن می‌خوانند و ثواب آن را برای انبیا و اوصیا یا مؤمنین هدیه می‌نمایند، شکی نیست که در این عمل اجری عظیم است. و قصد تمام قربانی کنندگان برای اولیای الهی همین قسم دوم است.

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله حیوانی را به دست خود قربانی نمود و عرض کرد: «بارخدا! این قربانی از طرف من و هر

کسی که از اتمت قربانی نکرده است، باشد». (۲۲۸)

و در روایتی وارد شده که امام علی علیه السلام به طور مستمر از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله قوچ قربانی می‌کرد و می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله وصیت کرده که دائماً از طرف او قربانی کنم». (۲۲۹)

بریده روایت کرده که زنی، از پیامبر صلی الله علیه وآله سؤال کرد: آیا می‌توانم از طرف مادرم بعد از فوتش روزه گرفته و حج به جای آورم؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آری. (۲۳۰)

ج) حکم نذر برای غیر خداوند

توضیح

از جمله اعمالی که وهابیان حکم به تحریم آن نموده‌اند، موضوع نذر برای غیر خداوند است.

ابن تیمیه می‌گوید: «النذر للقبور أو لأهل القبور كالنذر لإبراهيم الخليل والشيخ فلان، معصية لا يجوز الوفاء به...»؛ (۲۳۱) «نذر برای قبور یا اهل قبور همانند نذر برای ابراهیم خلیل و فلان شیخ معصیت است و لذا وفای به آن جایز نیست...».

او نیز می‌گوید: «وإذا كان الطلب من الموتى - ولو كانوا أنبياء - ممنوعاً؛ خشية الشرك، فالنذر للقبور أو لسكان القبور نذر حرام باطل يشبه النذر للأوثان ومن اعتقد أن في النذر للقبور نفعاً أو أجراً فهو ضالّ جاهل...»؛ (۲۳۲) «و اگر درخواست از اموات - گرچه پیامبر باشد - به جهت ترس از شرک ممنوع است، پس نذر برای قبور یا ساکنان آن نیز نذری حرام و باطل بوده و شبیه به نذر برای بت‌ها است. و هر کس معتقد شود که در نذر برای قبور نفع یا اجری است، او گمراه جاهلی است...».

او همچنین می‌گوید: «علمای ما جایز نمی‌دانند که کسی برای قبری یا مجاوران آن چیزی نذر کند، خواه پول باشد یا روغن چراغ یا شمع یا حیوان و غیر این امور، و تمام این نوع نذرها معصیت و حرام است». (۲۳۳)

عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «والأحجار التي تقصد للتبرك والنذر لا يجوز إبقاء شيء منها على وجه الأرض مع القدرة على إزالتها»؛ (۲۳۴) «و سنگ‌هایی که قصد تبرک و نذر برای آن‌ها می‌شود، جایز نیست چیزی از آن‌ها را روی زمین باقی گذاشت، در صورتی که قدرت بر از بین بردن آن‌ها هست.»

او در جایی دیگر می‌گوید: «المشاهد والأماكن وقبور الأولياء التي صارت محلاً للزيارة والخيرات والندورات... كلها محلّ الشيطان...»؛ (۲۳۵) «مشاهد و اماکن و قبور اولیا که محل زیارت و خیرات و ندورات شده... همگی محلّ شیطان است.»

بلکه آنچه از کلمات سید محسن امین عاملی استفاده می‌شود این است که وهابیان این عمل را موجب شرک به خداوند متعال می‌دانند. (۲۳۶)

تحقیق بحث

شکی نیست که نذر برای غیر خدا به این قصد که آن شخص شایستگی برای نذر دارد از آن جهت که مالک اشیا بوده و زمام امور به دست او است، کفر و شرک محسوب می‌شود؛ زیرا نذر از اعظم عبادات است. ولی اگر مقصود نذر کننده این باشد که نذرش در واقع صدقه‌ای باشد تا ثواب آن را به اولیای الهی هدیه نماید، قطعاً اشکالی ندارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به دختری که برای مادرش عملی را نذر کرده بود، فرمود: «به نذر خود عمل کن». (۲۳۷)

از ثابت بن ضحاک نقل شده که گفت: «نذر رجل علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله أن ينحر إبلاً ببوانة، فأتی رسول الله صلی الله علیه وآله فأخبره فقال صلی الله علیه وآله: هل كان فيها وثن يعبد من أوثان الجاهليّة؟ قال: لا. قال: فهل كان فيها عيد من

أعیادهم؟" قال: لا. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: "أوف بنذرك"؛ (۲۳۸) «شخصی در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله نذر کرد که شتری را در منطقه بوانه نحر کند. خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و از ایشان در این باره سؤال نمود. حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: آیا در آن مکان بتی که عبادت شود، وجود دارد؟ عرض کرد: خیر. باز حضرت فرمود: آیا در آن مکان، عید مشرکین گرفته می‌شود؟ عرض کرد: خیر. آن‌گاه حضرت فرمود: به نذر خود وفا کن.»

از این حدیث استفاده می‌شود که نذر تنها برای بت‌ها اشکال دارد و یا آن که با عقیده شرک‌آلود همراه باشد. میمون بن کردم نقل می‌کند که پدرم به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: «إني نذرت أن أذبح خمسين شاة على بوانة؛ «همانا من نذر کرده‌ام که پنجاه گوسفند در بوانه ذبح کنم.» فقال صلى الله عليه وآله: "هناك شيء من هذه النصب"؟ فقال: لا. قال: "فأوف بنذرك." "فذبح تسعاً وأربعين وبقیت واحدة. فجعل يعدو خلفها ويقول: اللهم أوف بنذري، حتى أمسكها فذبحها"؛ (۲۳۹) «رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آیا در آنجا چیزی از این بت‌ها وجود دارد؟ او عرض کرد: نخیر. حضرت فرمود: پس به نذرت وفا کن. او چهل و نه گوسفند را ذبح کرد و یکی از آن‌ها باقی ماند. پدرم به دنبال آن می‌دوید و عرض می‌کرد: بار خدایا به نذر من وفا کن، این را گفت تا آن که گوسفند را گرفت و ذبح نمود.»

ابی داوود نیز نقل کرده که زنی به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: «يا رسول الله! إني نذرت أن أذبح بمكان كذا وكذا - مكان كان يذبح فيه أهل الجاهلية - . فقال النبي: الصنم؟ قالت: لا. قال الوثن؟ قالت: لا. قال: في بنذرك»؛ (۲۴۰) «ای رسول خدا صلی الله علیه وآله!... همانا من نذر کرده‌ام که در فلان مکان و فلان مکان - مکانی که در آنجا اهل جاهلیت ذبح می‌کردند - ذبح نمایم. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آیا در آنجا بت بزرگ هست؟ آن زن عرض کرد: خیر. حضرت نیز فرمود: آیا بت کوچک است؟ عرض کرد: خیر. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: به نذرت وفا کن.»

دیدگاه علمای اهل سنت

خالدی می‌گوید: «إن المسألة تدور مدار نيات الناظرين، وإتّما الأعمال بالنيات، فإن كان قصد الناظر، الميّت نفسه والتقرب اليه بذلك لم يجز قولاً واحداً، وإن كان قصده وجه الله تعالى وانتفاع الأحياء بوجه من الوجوه به وثوابه لذلك المنذور له... ففي هذه الصورة يجب الوفاء بالمنذور»؛ (۲۴۱) «مسئله دایره مدار نیت نذرکنندگان است؛ زیرا اعمال به نیت است. لذا اگر قصد نذرکننده، خود میّت و تقرب به او از این راه باشد به طور اتفاق جایز نیست، ولی اگر قصد او خدای متعال است و نیتش آن است که زنده‌ها از آن به نحوی بهره ببرند و در ضمن ثواب آن برای کسی باشد که برای او نذر شده... در این صورت وفای به نذر واجب است.»

او بعد از ذکر دو حدیث از ابی داوود نیز می‌گوید: «وأما إستدلال الخوارج بهذا الحديث على عدم جواز النذر في أماكن الأنبياء والصالحين؛ زاعمين أنّ الأنبياء والصالحين أوثان - و العباد بالله - أعياد من أعياد الجاهلية، فهو من ضلالهم وخرافاتهم وتجاسرهم على أنبياء الله وأوليائه...»؛ (۲۴۲) «و اما استدلال خوارج به این حدیث بر عدم جواز نذر در اماکن انبیا و صالحین به گمان این که انبیا و صالحین بت‌هایی هستند - پناه بر خدا - و نیز عیدهایی از اعیاد جاهلیت است، این از گمراهی و خرافات و جسارت آنان بر انبیای الهی و اولیای اوست...».

مقصود او از خوارج همان وهابیان است.

عزّامی در ردّ بر ابن تیمیه می‌گوید: «... فإذا ذبح للنبي أو نذر الشيء له فهو لا يقصد إلا أن يتصدق بذلك عنه، ويجعل ثوابه إليه، فيكون من هدايا الأحياء للأموات المشروعة المثابة على إهدائها...»؛ (۲۴۳) «پس هر گاه کسی برای پیامبر صلی الله علیه وآله ذبح کرد، یا چیزی را بر او نذر نمود، او قصد ندارد جز آن که تصدّقی از ناحیه آن حضرت به این عمل بدهد، و ثواب آن را به پیامبر صلی الله علیه وآله عرضه نماید. لذا این عمل از نوع هدایای زنده‌ها بر مردگان است که مشروع بوده و هدیه دادن آن ثواب

دارد...».

نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی

اشاره

این موضوع، از جمله مسائل مورد اختلاف بین مسلمین از طرفی، و وهابیان از طرف دیگر است. مسلمانان چون وجود اولیای الهی را در حیات و مرگشان، و نیز بقعه و بارگاه و قطعه زمینی که آن‌ها را در خود دارد، متبرک می‌دانند، از طرف دیگر، توسل به اولیای الهی را در حال حیات و ممات جایز می‌دانند، نمازشان را در کنار قبور اولیای الهی می‌خوانند تا خداوند متعال لطف کرده به برکت آنان شیطان و وسوسه‌هایش را از آن‌ها دور کرده و تمام توجهشان مشغول خدا گردد، و نمازی با اخلاص و توجه از آن‌ها صادر گردد. در مقابل، وهابیان با این عمل به مخالفت برخاسته و آن را تحریم کرده‌اند، اینک مطلب را پی می‌گیریم تا حکم آن روشن گردد.

فتاوی وهابیان

۱ - ابن تیمیه می‌گوید: «صحابه عادتشان بر این بود هنگامی که کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله می‌آمدند بر او سلام می‌دادند، ولی هنگامی که می‌خواستند دعا کنند رو به قبر شریف دعا نمی‌کردند، بلکه از قبر منحرف شده و رو به قبله دعا می‌نمودند؛ مانند سایر بقعه‌ها، از همین رو هیچ یک از ائمه سلف ذکر نکرده‌اند که نماز کنار قبور و در مشاهد مستحب و افضل است، بلکه همه اتفاق نموده‌اند بر این که نماز در مساجد و خانه‌ها افضل از کنار قبور انبیا و صالحین است؛ چه آن قبر مشهد نامیده شده باشد یا خیر». (۲۴۴)

وی در جای دیگر می‌گوید: «نماز در کنار قبور مشروع نیست و نیز قصد مشاهد کردن برای عبادت در آن مکان‌ها؛ از قبیل نماز، اعتکاف، استغاثه و ابتهال و نحو این افعال مشروع نیست و کراهت دارد. بلکه عده زیادی نماز را به جهت نهبی که به آن خورده، باطل می‌دانند...». (۲۴۵)

۲ - ابن قیم جوزیه می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه وآله نهی کرده از نماز خواندن در کنار قبور، ولی اکثر مردم در کنار قبور نماز می‌خوانند...». (۲۴۶)

۳ - محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «هیچ یک از ائمه پیشین ذکر نکرده‌اند که نماز کنار قبور و مشاهد مستحب و افضل است، بلکه همه اتفاق دارند بر این که نماز در مساجد و خانه‌ها افضل از مقابر اولیا و صالحین است». (۲۴۷)

۴ - شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «نماز در کنار قبور بدعت و از وسایل شرک است. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «إجعلوا من صلاتکم فی بیوتکم ولا تتخذوها قبوراً» این حدیث دلالت دارد که در کنار قبور نباید نماز خواند و تنها نماز را باید در مساجد یا خانه به جای آورد...». (۲۴۸)

تبرک برخی از زمین‌ها و بقعه‌ها

اشاره

از آیات و روایات استفاده می‌شود که برخی از زمین‌ها و بقعه‌ها مبارکند و بر زمین‌ها و بقعه‌های دیگر ترجیح دارند و در مقابل، برخی از زمین‌ها و بقعه‌ها غیر مبارکند و باید از آن‌ها پرهیز نمود.

الف) آیات

خداوند متعال در مورد کعبه و مکه می‌فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَيْنَكَ مَبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ» (۲۴۹) و نیز می‌فرماید: «وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ» (۲۵۰) همچنین می‌فرماید: «وَنَجِّينَاهُ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِّلْعَالَمِينَ» (۲۵۱) خداوند درباره حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: «إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (۲۵۲) و نیز در خطاب به او می‌فرماید: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (۲۵۳) در آیه‌ای درباره سلیمان علیه السلام آمده است: «وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» (۲۵۴) همچنین در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می‌فرماید: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ» (۲۵۵)

ب) روایات

گاهی قطعه‌های زمین همانند بانیان آن‌ها متصف به صفت شقاوت و سعادت می‌شوند:

- ۱ - بخاری به سندش از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هنگامی که از سرزمین ثمود می‌گذشت، فرمود: «به سرزمین‌هایی داخل نشوید که صاحبان آن‌ها به خود ظلم نمودند تا شما نیز همانند آنان به مصیبت مبتلا نگردید، مگر در حالی که گریانید. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله سر مبارک را پوشانید و به سرعت از آن وادی گذر نمود» (۲۵۶)
- ۲ - همچنین بخاری به سندش نقل می‌کند که علی علیه السلام از نماز خواندن در سرزمین فرو رفته بابل کراهت داشت (۲۵۷)
- ۳ - حلبی در «سیره» خود نقل می‌کند: اجماع امت بر این است که مکانی که اعضای شریف پیامبر صلی الله علیه وآله را در بر گرفته، بهترین قسمت روی زمین است؛ حتی بهتر از موضع کعبه شریفه. برخی دیگر گویند: افضل قسمت‌های روی زمین است، حتی از عرش الهی (۲۵۸)
- ۴ - سمهودی شافعی در بحث تفضیل سرزمین مدینه بر سرزمین‌های دیگر می‌گوید: جهت دوم آن‌که: این سرزمین مشتمل بر قطعه زمینی است که به اجماع امت بر سایر قطعه‌ها برتری دارد و آن همان قطعه‌ای است که بدن شریف پیامبر صلی الله علیه وآله را در بر گرفته است (۲۵۹)
- ۵ - همچنین نقل کرده که مردم بعد از فوت رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌آمدند و از خاک قبر حضرت صلی الله علیه وآله به جهت تبرک بر می‌داشتند و با خود می‌بردند: عایشه به جهت آن که بدن پیامبر صلی الله علیه وآله نمایان نگردد، دستور داد دور قبر پیامبر صلی الله علیه وآله دیواری کشیده شود (۲۶۰)

دلیل جواز یا رجحان

- ۱ - کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله یا یکی از اولیای الهی نیز یکی از زمین‌ها و بقعه‌هایی است که اسم زمین و بقعه بر آن صادق است و نماز و دعا در هر مکانی مباح و جایز است، که این مکان نیز یکی از آن‌هاست.
 - ۲ - خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا» (۲۶۱) «و اگر هنگامی که گروه منافق بر خود به گناه ستم کردند از کردار خود به خدا توبه کرده و به تو رجوع می‌کردند. و پیامبر هم برای آنان استغفار می‌کرد، البته در این حال خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.»
- کلمه «جاءواک» شامل زمان حیات و ممات پیامبر صلی الله علیه وآله هر دو می‌شود و همان‌گونه که در زمان حیات پیامبر صلی الله

علیه وآله گناه کار وجود داشت، بعد از وفات ایشان نیز چنین است، لذا احتیاج به واسطه‌ای دارد تا به او توسل کند و خداوند با استغفار او گناهانش را بیامرزد. حال چه اشکالی دارد، نماز و دعا که در آن استغفار است در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله و در حضور آن حضرت انجام گیرد تا از برکات ایشان گناهان ما آمرزیده شود.

۳ - بی شک نماز در مقابر به جهت عبادت صاحب قبر و قبله قرار دادن آن شرک است، ولی هیچ مسلمانی این چنین نیتی ندارد، بلکه هدفش از این عمل، تنها تبرک جستن از آن بقعه و مکان است؛ زیرا نماز و دعا در آن مکان شریف ثواب بیشتری دارد و اگر این چنین نبود، چرا عمر و ابابکر وصیت نمودند تا در جوار پیامبر صلی الله علیه وآله دفن شوند؟ مگر به غیر جهت تبرک بود؟ نماز گزار هم به همین نیت در جوار قبور اولیای الهی نماز می خواند. در قصه اصحاب کهف، به چه دلیل مؤمنان و موحدان ساختن مسجد را بر روی اصحاب کهف پیشنهاد دادند؟ مگر برای غیر این جهت بود که واجبات دینی شان را در جوار آنان انجام دهند تا عملشان متبرک گردد. لذا زمخشری در ذیل آیه می گوید: «پیشنهاد به این جهت بود که مسلمین در آن مکان نماز گزارده و به مکان آنان تبرک بجویند». (۲۶۲) همین بیان را نیشابوری نیز در «تفسیر» خود آورده است.

خداوند متعال قصه اصحاب کهف و پیشنهاد موحدان را نقل می کند، ولی سکوت کرده و پیشنهاد آنان را رد نمی کند، این خود دلیل بر مشروعیت عمل و پیشنهاد آنان است.

۴ - قرآن کریم به حاجیان امر می کند که نزد مقام ابراهیم علیه السلام نماز به جای آورند. مقام ابراهیم علیه السلام همان صخره‌ای است که آن حضرت بر روی آن برای ساختن کعبه می ایستاده است. خداوند متعال می فرماید: «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ»؛ (۲۶۳) «و به یاد آور زمانی که کعبه را مقام امن و مرجع امر دین گردانیدیم و امر شد که مقام ابراهیم را جایگاه پرستش خدا قرار دهید.» می دانیم که نماز خواندن در این مکان برای تبرک به مقام ابراهیم علیه السلام است.

۵ - سیوطی در باب احادیث معراج می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد مدینه، طور سینا و بیت لحم شد و در آن مکانها نماز خواند. جبرئیل به او عرض کرد: ای رسول خدا! آیا می دانی کجا نماز می گزاری؟ تو در شهر طیبی نماز خواندی که هجرتت به سوی آن بود. تو در طور سینا نماز گزاردی؛ مکانی که خداوند با موسی سخن گفت. تو در بیت لحم نماز گزاردی؛ مکانی که عیسی متولد شد. (۲۶۴)

پس بیت لحم به دلیل ولادت حضرت عیسی علیه السلام در آن، متبرک است، لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در آن مکان نماز می گزارد. حال چه فرقی بین زادگاه و مقبره است؟

۶ - مسلمین در ایام حج در حجر اسماعیل نماز می گزارند؛ در حالی که آن مکان مدفن اسماعیل و هاجر است، حال چه فرقی بین اسماعیل و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است؟

۷ - اگر نماز در کنار قبر اشکال دارد، چرا عایشه تا آخر عمر در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله به زندگی خود ادامه داد؟ و در آنجا نماز به پاداشت؟

مگر نبود که فاطمه زهرا علیها السلام - آن زنی که طبق نص پیامبر صلی الله علیه وآله: خدا به رضایت او راضی و به غضب او غضبناک می شود - هر جمعه به زیارت قبر حمزه می آمد و در کنار قبر نماز به جای می آورد؟

۸ - مگر پیامبر صلی الله علیه وآله در مسجد «خیف» نماز به جای نیاورد؛ در حالی که در حدیث است که آن مسجد مدفن هفتاد پیامبر خداست؟

طبرانی به سند صحیح از ابن عمر نقل می کند که در مسجد «خیف» هفتاد پیامبر مدفون است. (۲۶۵)

۹ - مگر پیامبر صلی الله علیه وآله در کنار قبر ابراهیم علیه السلام نماز به جای نیاورد؟

ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «هنگامی که جبرئیل مرا به بیت المقدس آورد و به قبر ابراهیم علیه

السلام گذر داد، گفت: ای پیامبر خدا! فرود آی تا دو رکعت در این مکان نماز گزاریم؛ زیرا اینجا قبر پدرت ابراهیم علیه السلام است. سپس مرا وارد بیت لحم نمود و گفت: فرود آی تا در این مکان نیز دو رکعت نماز گزاریم؛ زیرا برادرت عیسی علیه السلام در این مکان متولد شده است. (۲۶۶)

۱۰ - مسلمانان در طول تاریخ سعی داشته‌اند تا به این سنت عمل کرده و نماز خود را در کنار قبور اولیای الهی به جای آورند، و هیچ گاه به ذهن کسی نیامده که این عمل حرام یا مکروه است.

منصور عباسی روزی از مالک بن انس - امام مالکی‌ها - در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد: «ای ابا عبدالله! آیا به طرف قبله قرار گیرم و دعا کنم یا روی به رسول خدا کرده و دعا نمایم؟».

مالک در جواب گفت: چرا روی خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر می گردانی؛ در حالی که او وسیله تو و پدرت آدم به سوی خدا تا روز قیامت است؟ بلکه روی خود را به طرف او بنما و او را شفیع قرار ده تا خداوند شفاعت او را در حق تو قبول کند. (۲۶۷)

فتاوی فقهای عامه

با مراجعه به کتاب‌های فقهی اهل سنت - غیر از وهابیان - پی می‌بریم که همگی قائل به جواز برپایی نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی‌اند:

۱ - در کتاب «المدونه الکبری» آمده است: «مالک به نماز گزاردن در مقبره اشکال نمی‌گرفت، بدین صورت که کسی در مقبره نماز بخواند؛ در حالی که جلو و عقب و راست و چپ او قبر باشد. و نیز می‌گفت: به من خبر رسیده که برخی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در مقبره نماز می‌خواندند». (۲۶۸)

۲ - عبدالغنی نابلسی در کتاب «الحدیقه الندیه» می‌گوید: «اگر کسی مسجد خود را کنار قبر صالحی قرار دهد و در آنجا به جهت تبرک، نه تعظیم به صاحب قبر و توجه به او نماز گزارد، اشکالی ندارد؛ زیرا مرقد اسماعیل کنار حطیم از مسجد الحرام است؛ در حالی که آن موضع بهترین مکان برای نماز است». (۲۶۹)

۳ - خفاجی در «شرح الشفا» می‌گوید: «رو به پیامبر صلی الله علیه و آله و پشت به قبله بودن هنگام دعا، مذهب شافعی و جمهور اهل سنت است و از ابوحنیفه نیز نقل شده است». (۲۷۰)

۴ - ابن الهمام از علمای حنفیه می‌گوید: «آنچه از ابوحنیفه نقل شده که او رو به قبله و پشت به قبر رسول صلی الله علیه و آله دعا می‌کرد مردود است؛ زیرا خلاف سنت است... کرمانی هم در این زمینه می‌گوید: مذهب ابوحنیفه - که رو به قبله بودن است - باطل است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در ضریح خود زنده است و زائرینش را می‌شناسد...». (۲۷۱)

بررسی ادله وهابیان

اشاره

وهابیان به دو دسته دلیل بر حرمت و عدم مشروعیت نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی تمسک کرده‌اند: روایات و اصول.

الف) روایات

البانی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «نماز را به سوی قبر و روی قبر نخوانید». (۲۷۲)

پاسخ

اولاً: وهابیان نمی‌توانند به منفردات حدیثی خود بر ردّ عمل دیگران استناد کنند، همان‌گونه که ابن حزم در «الفصل» می‌گوید: «ما نمی‌توانیم علیه شیعه به روایات خود تمسک کنیم؛ زیرا آنان ما را تصدیق نمی‌کنند، همان‌گونه که آنان نیز نمی‌توانند به روایاتشان بر ما استدلال نمایند.» (۲۷۳)

ثانیاً: طبق نصّ حدیث، نماز خواندن به طرف قبور و تعظیم آنها از آن جهت نهی شده که موجب شرک و غلو در دین است، ولی اگر نماز صرفاً به جهت تبرک باشد اشکالی ندارد.

بیضاوی در تفسیر خود می‌گوید: «یهود و نصاری در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بر قبر انبیای خود به جهت تعظیم آنان سجده می‌کردند و آن قبرها را قبله خود قرار داده و به طرف آن نماز می‌گزارند و در حقیقت آنها را بت‌های خود قرار می‌دادند، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را لعن کرده و مسلمین را از امثال این اعمال باز می‌داشت.» (۲۷۴)

حال اگر کسی در کنار قبور اولیای الهی نماز و دعا بخواند، نه به نیت توجه و تعظیم به آنها، بلکه از آن جهت که این بقعه متبرک است و انسان در این بقعه - به دلیل این که در جوار ولیّ خداست، کسی که داعی توحید بوده و... - می‌تواند با توجه و اخلاص بیشتری نماز بخواند، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه راجح است.

(ب) اصول

برخی همانند شیخ عبدالعزیز بن باز به قاعده سدّ ذرائع تمسک کرده و می‌گویند: از آنجا که نماز و دعا کنار قبور اولیا راهی به سوی شرک است و ممکن است انسان را در برخی از موارد در خطّ شرک قرار دهد، باطل و حرام است. (۲۷۵)

پاسخ

در بحث اصول به اثبات رسیده که ذریعه و وسیله حرام مطلقاً حرام نیست، بلکه مقدمه و ذریعه موصله حرام است. در مورد بحث نیز، نماز و دعایی که به شرک منجر شود حرام است، ولی نماز و دعایی که هرگز این نتیجه را به همراه ندارد، نه تنها حرام و باطل نیست، بلکه جایز و مستحب است. و اکثر قریب به اتفاق مردم تنها به قصد تبرک مکان، در کنار قبور اولیای الهی نماز می‌گزارند، نه به جهت تعظیم صاحب قبر.

سلسله کتاب‌های پیرامون وهابیت

- ۱ - شناخت سلفی‌ها (وهابیان)
- ۲ - ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت
- ۳ - خدا از دیدگاه وهابیان
- ۴ - مبانی اعتقادی وهابیت
- ۵ - موارد شرک نزد وهابیان
- ۶ - توسل
- ۷ - زیارت قبور

۸- برپایی مراسم جشن و عزا

پی نوشت ها

- (۱) المنتقى من فتاوى الشيخ صالح بن فوزان، ج ۲، ص ۸۶.
- (۲) مجموع الفتاوى لابن عثيمين، رقم ۳۶۶.
- (۳) اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الافتاء، ح ۳۰۱۹.
- (۴) فتاوى اسلامیه، ج ۴، ص ۲۹.
- (۵) البدعة، ص ۲۸ و ۲۹.
- (۶) دليل الأخطاء، ص ۱۰۷.
- (۷) لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۹۰؛ صحاح اللغة، ج ۴، ص ۱۰۷۵؛ النهاية، ج ۱، ص ۱۲۰.
- (۸) سوره هود، آیه ۴۸.
- (۹) سوره مریم، آیه ۳۱.
- (۱۰) سوره نمل، آیه ۸.
- (۱۱) سوره صافات، آیه ۱۱۳.
- (۱۲) سوره هود، آیه ۷۳.
- (۱۳) سوره آل عمران، آیه ۹۶.
- (۱۴) سوره اسراء، آیه ۱.
- (۱۵) سوره دخان، آیه ۳.
- (۱۶) صحيح مسلم، كتاب الصلاة، باب الصلاة على النبي صلى الله عليه وآله بعد التشهد، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۶۵.
- (۱۷) صحيح بخارى، ج ۳، ص ۱۱۹، كتاب التفسير، تفسير سورة الاحزاب.
- (۱۸) سوره يوسف، آیه ۹۳.
- (۱۹) سوره بقره، آیه ۲۴۸.
- (۲۰) تفسير كشاف، ج ۱، ص ۲۹۳.
- (۲۱) تبرک الصحابة بآثار الرسول صلى الله عليه وآله، ص ۷.
- (۲۲) تحنيك، عبارت است از اولین خوردنی که به طفل می‌خورانند؛ از تربت یا چیزی دیگر.
- (۲۳) الاصابة، ترجمه ولید بن عقبه، ج ۳، ص ۶۳۸، رقم ۹۱۴۷.
- (۲۴) مسند احمد، ج ۷، ص ۳۰۳، ح ۲۵۲۴۳.
- (۲۵) صحيح بخارى، ج ۱، ص ۶۲، كتاب الغسل.
- (۲۶) فتح الباری، ج ۱، ص ۳۲۶، كتاب الوضوء.
- (۲۷) صحيح مسلم با شرح نووی، ج ۱۵، ص ۸۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۵۹۱.
- (۲۸) صحيح بخارى، ج ۱، ص ۵۵، كتاب الوضوء، باب استعمال فضل وضوء الناس.
- (۲۹) صحيح بخارى، ج ۱، ص ۵۵، كتاب الوضوء، باب استعمال فضل وضوء الناس.
- (۳۰) الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲، ح ۱۸۴.

- (۳۱) البداية و النهاية، ج ۳، ص ۲۰۱؛ سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۴۴.
- (۳۲) صحيح مسلم، ج ۴، ص ۸۲.
- (۳۳) صحيح بخارى، ج ۴، ص ۴۶، باب ما ذكر من درع النبي صلى الله عليه وآله و عصاه و سيفه... .
- (۳۴) السيرة الحلبية، ج ۳، ص ۱۰۹؛ الاصابة، ج ۳، ص ۴۰۰؛ تاريخ دمشق، ج ۵۹، ص ۲۲۹.
- (۳۵) طبقات ابن سعد، ترجمه عمر بن عبدالعزيز، ج ۵، ص ۴۰۶.
- (۳۶) همان، ج ۷، ص ۲۵، ترجمه انس.
- (۳۷) صحيح بخارى، ج ۱، ص ۵۱، كتاب الوضوء، باب الماء الذى يغسل شعر الانسان.
- (۳۸) الاصابة، ترجمه فراس، ج ۳، ص ۲۰۲؛ اسد الغابة، ج ۴، ص ۳۵۲.
- (۳۹) مسند احمد، ج ۷، ص ۵۲۰؛ ح ۲۶۵۷۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۳۱۳.
- (۴۰) البداية و النهاية، ج ۶، ص ۶.
- (۴۱) طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۵۴، ذكر منبر الرسول صلى الله عليه وآله.
- (۴۲) همان.
- (۴۳) المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۹۴؛ الجامع الصغير، ص ۷۲۸.
- (۴۴) وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۴۰۵.
- (۴۵) همان.
- (۴۶) تاريخ دمشق، ج ۷، ص ۱۳۷؛ تهذيب الكمال، ج ۴، ص ۲۸۹؛ اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۴۴.
- (۴۷) صحيح بخارى، ج ۱، ص ۱۳۰.
- (۴۸) فتح البارى، ج ۱، ص ۴۶۹.
- (۴۹) الاستيعاب، ج ۲، ص ۳۴۲.
- (۵۰) عمدة القارى فى شرح صحيح البخارى، ج ۱۸، ص ۷۹.
- (۵۱) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۴۲.
- (۵۲) الادب المفرد ص ۱۴۴، طبقات ابن سعيد، ج ۴، ص ۳۹.
- (۵۳) صحيح بخارى، كتاب الاعتصام، بالكتاب والسنة.
- (۵۴) سنن نسايى، ج ۳، ص ۲۴۳.
- (۵۵) صحيح بخارى، كتاب الجنائز، باب ما جاء فى قبر النبي صلى الله عليه وآله و كتاب فضائل الصحابة، باب قصة البيعة.
- (۵۶) سير اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۱۲.
- (۵۷) المنهاج فى شرح صحيح مسلم، ج ۵، ص ۱۶۱.
- (۵۸) فتح البارى، ج ۱، ص ۵۱۸.
- (۵۹) اقتضاء الصراط المستقيم، ص ۳۶۷.
- (۶۰) سورة انبياء، آيه ۲۸.
- (۶۱) تأويلات اهل السنة، ص ۱۴۸.
- (۶۲) التعرف لمذهب اهل التصوف، ص ۵۴ و ۵۵.
- (۶۳) اوائل المقالات، ص ۱۵.

- (۶۴) التبیان، ج ۱، ص ۲۱۳ و ۲۱۴.
- (۶۵) العقائد النسفیة، ص ۱۴۸.
- (۶۶) همان.
- (۶۷) شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۳، ص ۳۵.
- (۶۸) انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۲.
- (۶۹) روضه الواعظین، ص ۴۰۶.
- (۷۰) مجموعه الرسائل الکبری، ج ۱، ص ۴۰۳.
- (۷۱) سوره اسراء، آیه ۷۹.
- (۷۲) شرح تجرید، ص ۵۰۱.
- (۷۳) الیواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۱۷۰.
- (۷۴) بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۹.
- (۷۵) الهدیه السنیه، ص ۴۲.
- (۷۶) سوره بقره، آیه ۲۵۴.
- (۷۷) سوره بقره، آیه ۴۷ و ۴۸.
- (۷۸) سوره مدثر، آیات ۴۶ - ۴۸.
- (۷۹) سوره یونس، آیه ۱۸.
- (۸۰) سوره زمر، آیه ۴۴.
- (۸۱) سوره یونس، آیه ۳.
- (۸۲) سوره سبأ، آیه ۲۳.
- (۸۳) سوره کهف، آیه ۸۸.
- (۸۴) سوره نحل، آیه ۶۱؛ سوره فاطر، آیه ۴۵.
- (۸۵) سوره غافر، آیه ۷.
- (۸۶) سوره انعام، آیه ۱۴۷.
- (۸۷) سوره بقره، آیه ۲۵۵.
- (۸۸) سوره انبیاء، آیه ۲۸.
- (۸۹) سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۱.
- (۹۰) سوره شوری، آیه ۲۵.
- (۹۱) سوره یونس، آیه ۱۸.
- (۹۲) سوره انبیاء، آیات ۲۶ - ۲۸.
- (۹۳) سوره نساء، آیه ۸۵.
- (۹۴) تفسیر نیشابوری در حاشیه جامع البیان طبری، ج ۵، ص ۱۱۸.
- (۹۵) سوره نوح، آیه ۲۸.
- (۹۶) مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۲۲۰.

- (۹۷) صحيح مسلم، ج ۳، ص ۵۴.
- (۹۸) صحيح بخارى، ج ۲، ص ۲۹، ابواب الاستسقاء.
- (۹۹) سوره منافقون، آيه ۵.
- (۱۰۰) سوره يوسف، آيات ۹۷ و ۹۸.
- (۱۰۱) سوره نساء، آيه ۶۴.
- (۱۰۲) سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۲، باب ما جاء في شأن الصراط.
- (۱۰۳) ميزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۷۰، رقم ۱۷۷۳.
- (۱۰۴) تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۲۲۵ و ۲۲۶، رقم ۴۱۸.
- (۱۰۵) المعجم الكبير، ج ۷، ص ۱۰۹ - ۱۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۰.
- (۱۰۶) التوصل الى حقيقة التوسل، ص ۳۹۹.
- (۱۰۷) مسند احمد، ح ۲۲۸.
- (۱۰۸) السيرة الحلبية، ج ۳، ص ۳۹۲.
- (۱۰۹) زيارة القبور، ص ۱۵۶.
- (۱۱۰) الهدية السنية، ص ۴۲.
- (۱۱۱) سوره جن، آيه ۱۸.
- (۱۱۲) صحيح ترمذی، ج ۴، ص ۴۲، باب ما جاء في شأن الصراط.
- (۱۱۳) سوره يوسف، آيه ۹۷.
- (۱۱۴) سوره نساء، آيه ۶۴.
- (۱۱۵) سوره يونس، آيه ۱۸.
- (۱۱۶) سوره زمر، آيه ۴۴.
- (۱۱۷) سوره بقره، آيه ۲۵۵.
- (۱۱۸) سوره يونس، آيه ۳.
- (۱۱۹) الهدية السنية، ص ۴۰.
- (۱۲۰) الميزان، ج ۱، ص ۱۶۵.
- (۱۲۱) سوره طه، آيه ۱۰۱.
- (۱۲۲) سوره غافر، آيه ۱۸.
- (۱۲۳) بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۲۳۵.
- (۱۲۴) الميزان، ج ۱، ذيل آيه ۴۸ سوره بقره.
- (۱۲۵) سوره انبياء، آيه ۲۸.
- (۱۲۶) سوره مريم، آيه ۸۷.
- (۱۲۷) سوره مؤمن، آيه ۱۸.
- (۱۲۸) بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۰۵.
- (۱۲۹) سوره سجده، آيه ۷.

- ۱۳۰) سوره نساء، آیه ۶۴.
- ۱۳۱) مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۶۴.
- ۱۳۲) المنار، ج ۴، ص ۳۰۷.
- ۱۳۳) سوره فاطر، آیه ۴۳.
- ۱۳۴) الهدیة السیئة، ص ۴۰.
- ۱۳۵) زیارة القبور، ص ۱۷ و ۱۸.
- ۱۳۶) كشف الارتیاب، ص ۲۱۴.
- ۱۳۷) مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۴۹.
- ۱۳۸) پیشین، ص ۵۵۲.
- ۱۳۹) همان، ص ۷۴۶.
- ۱۴۰) سوره كهف، آیه ۹۵.
- ۱۴۱) سوره نمل، آیه ۳۸.
- ۱۴۲) همان، ص ۴۰.
- ۱۴۳) سوره مائده، آیه ۱۱۰.
- ۱۴۴) سوره منافقون، آیه ۵.
- ۱۴۵) سوره یوسف، آیات ۹۷ و ۹۸.
- ۱۴۶) سوره حشر، آیه ۱۰.
- ۱۴۷) رساله زیارة القبور، ص ۱۵۵.
- ۱۴۸) فتح الباری شرح صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۳۸، کتاب الزکاة، رقم ۵۲.
- ۱۴۹) مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۳۲.
- ۱۵۰) شرح ابن علان بر کتاب امالی الأذکار، ج ۵، ص ۱۵۱.
- ۱۵۱) فتح الباری، ج ۲، ص ۴۹۵.
- ۱۵۲) سنن دارمی، ج ۱، ص ۴۳.
- ۱۵۳) المسائل، ص ۲۱۷.
- ۱۵۴) سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۳، ص ۱۱۱.
- ۱۵۵) حقیقه التوسل و الوسیلة، موسی محمّد علی، ص ۲۶۴، به نقل از المواهب اللدیة.
- ۱۵۶) همان.
- ۱۵۷) حقیقه التوسل و الوسیلة، موسی محمّد علی، ص ۲۶۴، به نقل از المواهب اللدیة.
- ۱۵۸) وفاء الوفاء، سمهودی، ج ۴، ص ۱۳۶۱.
- ۱۵۹) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸۰.
- ۱۶۰) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.
- ۱۶۱) کنز العمال، ج ۱، ص ۵۰۷، رقم حدیث ۲۱۸۱.
- ۱۶۲) سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۶، رقم ۹۳.

- (۱۶۳) صحیح ترمذی، ج ۴، ص ۷۶، ح ۲۶۳۵.
- (۱۶۴) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۴۰.
- (۱۶۵) سوره جن، آیه ۱۸.
- (۱۶۶) سوره رعد، آیه ۱۴.
- (۱۶۷) سوره اعراف، آیه ۱۹۷.
- (۱۶۸) همان، آیه ۱۹۴.
- (۱۶۹) سوره اسراء، آیه ۵۷.
- (۱۷۰) سوره یونس، آیه ۱۰۶.
- (۱۷۱) سوره فاطر، آیه ۱۴.
- (۱۷۲) سوره احقاف، آیه ۵.
- (۱۷۳) سوره غافر، آیه ۶۰.
- (۱۷۴) سوره هود، آیه ۱۰۱.
- (۱۷۵) زخرف، آیه ۸۶.
- (۱۷۶) سوره فاطر، آیه ۱۳.
- (۱۷۷) سوره اسراء، آیه ۵۶.
- (۱۷۸) سوره فاطر، آیه ۱۳.
- (۱۷۹) الاغاثه بادلۃ الاستغاثه، ص ۳۱ و ۳۲.
- (۱۸۰) مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۵.
- (۱۸۱) سوره انفال، آیه ۱۷.
- (۱۸۲) سوره توبه، آیه ۱۴.
- (۱۸۳) سوره توبه، آیه ۵۵.
- (۱۸۴) سوره شعراء، آیه ۸۰.
- (۱۸۵) سوره نحل، آیه ۶۹.
- (۱۸۶) سوره اسراء، آیه ۸۲.
- (۱۸۷) سوره نساء، آیه ۸۱.
- (۱۸۸) سوره زخرف، آیه ۸۰.
- (۱۸۹) سوره یونس، آیه ۳.
- (۱۹۰) سوره نازعات، آیه ۵.
- (۱۹۱) سوره زمر، آیه ۴۲.
- (۱۹۲) سوره نحل، آیه ۳۲.
- (۱۹۳) سوره آل عمران، آیه ۱۲۶.
- (۱۹۴) سوره حمد، آیه ۵.
- (۱۹۵) سوره بقره، آیه ۴۵.

- (۱۹۶) سورة مائده، آيه ۲.
- (۱۹۷) سورة انفال، آيه ۷۲.
- (۱۹۸) الاغائنه بأدلة الاستغائنه، ص ۳.
- (۱۹۹) همان، ص ۴، چاپ عمان.
- (۲۰۰) رساله الهدية الستية، ص ۱۶۲.
- (۲۰۱) مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۲۰۹.
- (۲۰۲) همان، ج ۱، ص ۱۷.
- (۲۰۳) تطهير الاعتقاد، ص ۱۴.
- (۲۰۴) سورة نساء، آيه ۱۴۸.
- (۲۰۵) صحيح مسلم، ج ۳، ص ۹۴، كتاب الزكاة، باب أفضل الصدقة.
- (۲۰۶) صحيح مسلم، ج ۱، ص ۳۲، باب ما هو الاسلام.
- (۲۰۷) مسند احمد، ج ۵، ص ۲۲۵.
- (۲۰۸) نهج البلاغه، ۳۶۷.
- (۲۰۹) موطأ مالك، رقم حديث ۲۹.
- (۲۱۰) ر.ك: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۰۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۷۷؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۶۹.
- (۲۱۱) سنن نسائی، ج ۷، ص ۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۷۸.
- (۲۱۲) السنن الكبرى، بيهقي، ج ۱۰، ص ۲۹.
- (۲۱۳) مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۲۱.
- (۲۱۴) التوصل الى حقيقة التوسل، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.
- (۲۱۵) كشف الارتباب، به نقل از قدوری.
- (۲۱۶) سورة روم، آيه ۴۷.
- (۲۱۷) الجامع الصغير، سيوطی، ج ۲، ص ۳۳.
- (۲۱۸) المستدرک على الصحيحين، ج ۲، ص ۶۱۵.
- (۲۱۹) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۷.
- (۲۲۰) اتحاف الاذكياء، ص ۲۰.
- (۲۲۱) الترغيب و التهيب، ج ۳، ص ۱۱۹.
- (۲۲۲) الترغيب و التهيب، ج ۳، ص ۱۱۹.
- (۲۲۳) نتائج الأفكار، ج ۱، ص ۲۷۲.
- (۲۲۴) عراقی، تخريج احاديث الإحياء، ج ۱، ص ۳۲۳.
- (۲۲۵) مصباح الزجاجة في زوائد ابن ماجه، ج ۱، ص ۹۸.
- (۲۲۶) المتحجر الرابع، ص ۴۷۱.
- (۲۲۷) كشف الشبهات، ص ۶۲، چاپ المنار مصر.
- (۲۲۸) مسند احمد، ج ۳، ص ۳۵۶؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۹۹، ح ۲۸۱؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۷۷، ح ۱۵۰۵.

- ۲۲۹) سنن ابی داود، ج ۳، ص ۹۴، ح ۲۷۹۰.
- ۲۳۰) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۰۵، ح ۱۱۴۹.
- ۲۳۱) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۳۱۵.
- ۲۳۲) قائده جلیله فی التوسل و الوسیله، ص ۱۰۳.
- ۲۳۳) رسائل الهدیه السنیّه، ص ۱۶.
- ۲۳۴) فتح المجید، ص ۲۷۴.
- ۲۳۵) پیشین، ص ۱۳۷.
- ۲۳۶) کشف الارتیاب، ص ۲۸۳.
- ۲۳۷) صحیح بخاری، کتاب الاعتکاف، ح ۵ و ۱۵ و ۱۶؛ صحیح مسلم، کتاب الایمان، ح ۲۷؛ سنن ابی داود، کتاب الایمان، ح ۲۲؛ سنن ترمذی، کتاب النذور، ح ۱۲.
- ۲۳۸) سنن ابی داود، کتاب الایمان، ح ۲۲؛ سنن ابن ماجه، باب الکفارات، ح ۱۸؛ مسند احمد، باب اول، ح ۹۰.
- ۲۳۹) همان.
- ۲۴۰) سنن ابی داود، ج ۲، ص ۸۱.
- ۲۴۱) صلح الأخوان، خالدی، ص ۱۰۲ - ۱۰۹.
- ۲۴۲) صلح الأخوان، خالدی، ص ۱۰۹.
- ۲۴۳) فرقان القرآن، عزامی، ص ۱۳۳.
- ۲۴۴) رساله زیاره القبور، ص ۱۵۹.
- ۲۴۵) مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۶۰.
- ۲۴۶) اغاثه اللهفان، ج ۱، ص ۲۱۴.
- ۲۴۷) زیاره القبور، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.
- ۲۴۸) فتاوی نور علی درب، ج ۱، ص ۳۰۲.
- ۲۴۹) سوره آل عمران، آیه ۹۶.
- ۲۵۰) سوره مؤمنون، آیه ۲۹.
- ۲۵۱) سوره انبیاء، آیه ۷۱.
- ۲۵۲) سوره نازعات، آیه ۱۶.
- ۲۵۳) سوره طه، آیه ۱۲.
- ۲۵۴) سوره انبیاء، آیه ۸۱.
- ۲۵۵) سوره اسراء، آیه ۱.
- ۲۵۶) صحیح بخاری، ج ۶، ص ۷، کتاب المغازی.
- ۲۵۷) همان، ج ۱، ص ۹۰، کتاب الصلاة.
- ۲۵۸) السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۰۶.
- ۲۵۹) وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۵۲.
- ۲۶۰) همان، ص ۳۸۵.

- (۲۶۱) سوره نساء، آیه ۶۴.
- (۲۶۲) الکشاف، ذیل آیه.
- (۲۶۳) سوره بقره، آیه ۱۲۵.
- (۲۶۴) الخصائص الكبرى، ج ۱، ص ۱۵۴.
- (۲۶۵) المعجم الكبير، ج ۳، ص ۲۰۴.
- (۲۶۶) صحیح ابن حبان.
- (۲۶۷) وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۶.
- (۲۶۸) المدونه الكبرى، ج ۱، ص ۹۰.
- (۲۶۹) الحدیقه الندیقه، ج ۲، ص ۶۳۱.
- (۲۷۰) شرح الشفاء، ج ۳، ص ۵۱۷.
- (۲۷۱) شرح الشفاء، ج ۳، ص ۵۱۷.
- (۲۷۲) المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۴۵.
- (۲۷۳) الفِصَل، ج ۴، ص ۹۴.
- (۲۷۴) حقیقه التوسل و الوسيله، ص ۱۴۵، به نقل از تفسیر بیضاوی.
- (۲۷۵) فتاوی نور علی الدرب، ج ۱، ص ۳۰۲.

هجوم وهابیان به مدینه منوره

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۸۴-۱۸۵۹۰

سرشناسه: صبری پاشا، ایوب سرشناسه: مهدی پور، علی اکبر

عنوان و نام پدیدآور: هجوم وهابیان به مدینه منوره صبری پاشا، ایوب مهدی پور، علی اکبر

منشا مقاله:، میقات حج ش ۴۶، (زمستان ۱۳۸۲): ص ۱۳۵ - ۱۵۳.

توصیفگر: وهابیه توصیفگر: مدینه توصیفگر: تاریخ توصیفگر: جغرافیا

توصیفگر: محله‌ها

توصیفگر: عثمانیان توصیفگر: میدان مناخه توصیفگر: معماری توصیفگر: سعود بن عبدالعزیز

مقدمه مترجم

پایه گذار مکتب وهابیت، «محمد بن عبدالوهاب»، در شهر «حُیَیْنَه» از سرزمین نجد واقع در عربستان سعودی دیده به جهان گشود. علوم تفسیر، حدیث، عقاید و فقه را بر اساس مذهب احمد حنبل در خدمت پدرش فراگرفت، آنگاه برای ادامه تحصیل به مکه و سپس به مدینه مسافرت کرد و در همانجا بود که زبان به انتقاد گشود که چرا مسلمانان به زیارت قبر پیامبر می‌روند و از آن حضرت شفاعت می‌جویند؟! حضرت شفاعت می‌جویند؟!!

سپس به نجد بازگشت، آنگاه راهی بصره و دمشق شد. مدتی بعد به «حُرَیْمَلَه» از قلمرو نجد رفت که پدرش به آنجا منتقل شده بود.

وی در آنجا نیز اعمال و رفتار مسلمانان را مورد انتقاد قرار داد و تحت تأثیر افکار «ابن تیمیه» و «ابن قیم جوزیه» با زیارت قبور، تعمیر قبور، توسل، شفاعت و ساختن گنبد و بارگاه بر فراز قبور پیامبران و صالحان

تاریخ وهابیان، ص: ۸

بشدت مخالفت ورزید.

مخالفت او با آداب و سنن رایج زمان، موجب درگیری در منطقه شد؛ گروهی به طرفداری و گروه دیگری به مخالفت با او برخاستند.

اول کسی که علم مخالفت با او را برافراشت پدرش عبدالوهاب بود.

عبدالوهاب در آن روزگار قاضی شهر و عالم برجسته آن منطقه بشمار می‌آمد و لذا تا موقعی که او در قید حیات بود پسرش کاری از پیش نبرد.

پس از درگذشت پدر- به سال ۱۱۵۳ هـ- بود که او به تبلیغ افکار انحرافی خود پرداخت.

برادرش: «شیخ سلیمان بن عبدالوهاب» با صلابت بی‌نظیری در برابر افکار انحرافی او ایستاد و دو کتاب ارزشمند در ردّ وی نوشت که عبارت است از:

۱- «الصواعق المحرقة الإلهیة فی الردّ علی الوهابیه»

۲- «فصل الخطاب فی الردّ علی محمد بن عبدالوهاب».

به دنبال درگیری‌های فراوانی که بین هواداران و مخالفان او در گرفت، امیر «عُیینه» از شهر بیرونش راند و او از آنجا راهی «درعیه» شد و در این شهر با امیر درعیه «محمد بن سعود» (نیای آل سعود)، ملاقات نموده، روابط نزدیک ایجاد کرد.

درعیه همان محلی است که «مسيلمه کذاب» از آنجا برخاست و دعوی پیامبری کرد و آنهمه فجایع به بار آورد.

ابن سعود آنچه در توان داشت در اختیار محمد بن عبدالوهاب گذاشت، تا در گسترش افکار و عقاید خود تلاش کند. باید گفت شرح جنایاتی که در راه گسترش آیین وهابیت در آن دوران به وقوع پیوست، در این صفحات نمی‌گنجد.

تاریخ وهابیان، ص: ۹

کتابی که در پیش دید شماس، تنها گوشه‌ای از این جنایتها را به صورت گزارش لحظه به لحظه بازگو می‌کند. جالب است که همه این جنایتها با عنوان «دعوت به اسلام» و «شرک‌زدایی از چهره اسلام» انجام یافته است!

در این کتاب با آمار وحشتناکی از قتل و غارت زنان و کودکان بی‌پناه در حرمین شریفین و دیگر مناطق جزیره‌العرب آشنا می‌شوید.

محمد بن عبدالوهاب به سال ۱۲۰۶ هـ. درگذشت ولی بدعت‌های او همچنان باقی ماند. هزاران فرد بی‌گناه به جرم عدم پذیرش آیین او، به قتل رسیدند. هزاران خانه و کاشانه طعمه حریق شد و بالأخره هزاران مرد و زن بی‌گناه بی‌خانمان شدند!

در خجسته روز غدیر خم، در سال ۱۲۱۶ هـ. ق. وهابیان سنگدل به کربلای معلما شیخون زدند. بیش از سه هزار تن از زائران و مجاوران را قتل عام کردند. ضریح مقدّس را شکستند و همه نفایس حرم مطهر را به یغما بردند!

صندوق قبر شریف «حبيب بن مظاهر» را، که از چوب قیمتی بود، شکستند و در ایوان حرم امام حسین علیه السلام با آن قهوه درست کردند!

به سال ۱۲۲۲ هـ. به نجف اشرف حمله بردند ولی چون اهالی نجف به فرمان مرحوم کاشف الغطا با توپ و تفنگ آماده دفاع بودند، کاری از پیش نبردند و لذا نجف را رها کرده، به شهر حله روی آوردند.

روز هشتم شوال ۱۳۴۴ هـ. قبور ائمه بقیع را ویران کردند و همه قبور مربوط به خاندان رسالت را منهدم و با خاک یکسان کردند.

چهارده تن از به اصطلاح علمای وهابی در پاسخ پرشش ابن سعود با صراحت نوشتند:

«فتوای ما در مورد مسجد حمزه و ابورشید آن است که سلطان آنها را

تاریخ وهابیان، ص: ۱۰

بر سر مردمانشان خراب کند!»

«و در مورد رافضی‌ها فتوا دادیم که سلطان آنها را به پذیرش اسلام مجبور کند و از اظهار شعائر مذهب باطلشان باز بدارد...!» (۱) از این موضع گیرهای ناجوانمردانه وهابیان در برابر شیعیان، چنین تصوّر نشود که عقاید آنها مورد پذیرش علمای سنی است، بلکه بسیاری از بزرگان اهل تسنّن با این عقاید انحرافی به شدّت مخالف می‌باشند.

اول دانشمند سنی که در عهد «ابن تیمیه» در ردّ افکار باطل او کتاب نوشت، محمّد بن محمد بن ابی بکر اخنائی مالکی، (متوفای ۷۶۳ هـ).

ق. بود که کتابش با عنوان: «المقالة المرضیة فی الردّ علی ابن تیمیه» انتشار یافت.

تقی‌الدین سبکی شافعی، قاضی القضاة شام (متوفای ۷۵۶ هـ. ق.) دیگر معاصر ابن تیمیه است که «شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام» را در ردّ او نوشت.

ابوحامد بن مرزوق از علمای بزرگ مکه معظمه در کتاب «التوسل الی النبی وجهلة الوهابیین» از چهل کتاب نام می‌برد که علمای اهل سنت معاصر با محمد بن عبدالوهاب در ردّ عقاید وی تألیف کرده‌اند.

یکی از این چهره‌های سرشناس اهل سنت «سرتیپ ایوب صبری» مؤلف این اثر ارزشمند است، که از چهره‌های برجسته سیاسی و مذهبی اهل سنت در عهد خلافت عثمانی بود.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۱

موقعیت کم نظیر و بسیار والای او را از تقریظهای بزرگان آن زمان بر آثار ارزشمند ایشان می‌توان به دست آورد.

تعداد ۲۹ تن از ادیبان، دبیران، شاعران، نظامیان، وزیران، مفتیان و مشایخ عهد عثمانی بر کتاب «مرآت مکه» ایشان تقریظ نوشته، با عبارات بسیار بلندی او را ستوده‌اند، که نقل نمونه‌هایی از آنها، از حوصله این گفتار خارج است. (۱)

مقدمه

آنچه که اینک در صدد تحریر و نوشتن آنم، در خصوص رویدادهای سال ۱۲۲۲ هـ. در منطقه مبارکه حجاز، با عنوان «تاریخ وهابیان» است. این نوشته گرچه بیانگر جنایتهای وهابیان از آغاز تا فرجام می‌باشد، ولی نظر به اینکه وهابیت آیین منحرف خود را بر پایه‌های فرو ریخته «قرامطه» بنیاد نهاده‌اند، معلومات ضروری مترقب را درباره حوادث عجیب و غریب قرامطه منعکس نمی‌کنند. از این رهگذر ناگزیر از تقدیم مقدمه‌ای هستم که در آن، به طور فشرده از سرگذشت آن عده از خلفای عباسی گفتگو شود که در ایام پیدایش قرامطه، بر ممالک اسلامی حکومت می‌کردند و از کیفیت پیدایش گروههای متجاوز و طغیانگر موسوم به «قرامطه» و اعتقادات مذهبی آنها بطور خلاصه سخن بگویم.

به هنگام پیدایش مذهب قرامطه، دولت عباسی در سراسیمه سقوط

تاریخ وهابیان، ص: ۱۴

قرار داشت و سرنوشت مردم به دست فرمانروایانی رقم می‌خورد که با ادّعی:

«امیرالامرای» در صدد توسعه سیطره خود بودند.

بر این اساس همه والیان- خواه در ولایات دارالخلافه بغداد، خواه در ولایات اطراف- افکار استقلال طلبی در سر می‌پروراندند.

در اثر ظلم و بی‌عدالتیهای فراوان زمامداران، جان مردم به لب رسیده و از زندگی سیر شده بودند.

در این گیرودار، ملحدی غدار به نام «یحیی بن ذکویه» (به سال ۲۸۹ ه.ق) به منزل «علی بن یعلی، یکی از اعیان و اشراف «قطیف» به عنوان مهمان وارد شد و خود را فرستاده حضرت امام مهدی علیه السلام معرفی کرد و با شیطنت خاصی از نزدیک شدن ایام ظهور آن حضرت سخن گفت. «۱»

تاریخ وهابیان، ص: ۱۵

او با حيله و دسيسه، اهالی قطیف را به سوی خود فرا خواند و گروهی از افراد ساده لوح قطیف و بحرین را فریب داد. وی از میان رؤسای قبایل، «حسین بن بهرام جنّابی جنّابی» را به آیین باطل خود در آورد، آنگاه خود به گوشه انزوا و اختفا خزید. گر چه اختفای یحیی بن ذکویه مدّتی بس طولانی به درازا کشید، ولی یکبار دیگر ظاهر شده، وانمود کرد که از طرف حضرت امام مهدی علیه السلام مأموریت یافته که از هر یک از گروندگان مبلغ شش درهم و چهار دینار آقچه «۱» دریافت نموده، به آن حضرت برساند.

او برای اثبات این ادّعا، یک نامه جعلی به عنوان دستنویس امام علیه السلام ارائه داد و در پرتو آن حيله، پولهای بیشماری گرد آورده، باز هم ناپدید شد.

یحیی بن ذکویه یکبار دیگر ظاهر شد و نامه جعلی دیگری به عنوان «توقیع شریف امام علیه السلام» ارائه داد که در آن امر شده بود: همکیشان خمس اموال خود را به او تسلیم کنند. و بدین وسیله توانست اموال و اشیایی بیرون از

تاریخ وهابیان، ص: ۱۶

شمار بیندوزد. «۱»

در این ایام شبی در خانه ابو سعید جنّابی بیتوته کرد و ابو سعید فوق العاده از او تجلیل و تکریم به عمل آورد، حتّی همسرش را به وی تسلیم نمود! و به این وسیله از بی‌دینی و بی‌غیرتی خود پرده برداشت.

این احترام فوق العاده ابو سعید و ابراز مکتب: «اباحه» از طریق تسلیم همسر خویش به او، در میان اهالی موجب گفتگوی فراوان شد و یحیی بن ذکویه از طرف حکومت به دام افتاد و با ذلّت و خواری فراوان از حدود بحرین به خارج از مرز طرد شد. وی پس از مدّتی در قبیله بنی کلاب رخنه کرد و مذهب باطل خود را در میان آنها نشر داد و گروهی از افراد ناصالح بنی کلاب را با خود همراز نمود.

سرانجام با یاری آنها سپاهی گرد آورد و در حوالی شام تسلّط و سیطره‌ای یافت. آنگاه به خونریزی و هتک نوامیس مسلمانان دست یازید و در ظلم و فساد و تباهی، به اوج شقاوت و قساوت پای نهاد.

پیروان فرومایه او در اطراف شام پراکنده شدند و با سپاه‌یانی که به سوی آنها گسیل می‌شد، به نبرد پرداختند. در این درگیریها گاهی غالب و هنگامی مغلوب شدند. سپس آنها به گروههای مختلف منقسم شده، نیروهای بیشتری را جذب کردند. هر جا قدم نهادند قتل عام نمودند. یکبار به قافله حجّاج حمله بردند، یک گروه بیست هزار نفری را از دم تیغ گذراندند و حتّی یک نفر نفس کش باقی نگذاشتند.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۷

ابو سعید وقتی احساس کرد که عکس العمل این جنایتها گریبانگیر او خواهد شد، با تلاش بسیار به گردآوری سپاه پرداخت و با همکاری قرامطه، منطقه قطیف را از دست عباسیان بیرون آورد و همه افرادی را که از پذیرش مسلک الحاد و اباحه امتناع ورزیدند قتل عام نمود.

آنگاه اهالی بحرین و حوالی آن را قتل و غارت کرد. در مورد اهل ایمان، اهانت را به جایی رسانید که زبان از بیان آن شرم دارد!

آنگاه در بصره و حوالی آن رخنه کرد و بر کسانی که وارد جرگه الحاد و اباحه شدند حکومت راند و روز به روز دایره آیین پلید اباحه را گسترش داد.

این فاجعه اسف انگیز در عهد «مقتدر بالله عباسی» روی داد. او به خیال خام خود برای متفرق ساختن اردوی ابو سعید، لشکری را تحت فرماندهی «عباس بن عمر غنوی» گسیل داشت لیکن ابو سعید بر آنها غالب آمد. او عباس بن عمر را با ۷۰۰ نفر از افراد سپاه به اسارت گرفت و جز عباس، همه افراد سپاه را از لبه تیغ گذرانید، آنگاه عباس را مخاطب قرار داده، گفت:

ای عباس، ما «قرمطی‌ها» صحرا نورد و بیابانگردیم، ما سربازان جان بر کفی هستیم که به چیزی اندک قناعت می‌ورزیم و در صدد کشور گشایی نیستیم. اگر دولت عباسی همه لشکریان خود را یکجا گرد آورد و به سوی ما گسیل دارد، به خداوند سوگند یاد می‌کنم که در اولین نبرد بر همه آنها چیره خواهیم شد!

اردوی من انواع بلاها را آزموده‌اند. رفاه طلبی و آسایش‌جویی را بر خود حرام کرده‌اند، ولی لشکر بغداد در کمال راحتی و آسایش به سر می‌برند و با انواع خوراکی‌های لذیذ و طعامهای گوارا خو گرفته‌اند و در زیر سایه خلیفه به زندگی آسوده عادت کرده‌اند و لذا آنها هرگز نمی‌توانند در برابر ما بایستند و با ما به نبرد برخیزند.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۸

اگر سپاهیان شما به قصد رو در رویی با ما از آسایشگاه خود بیرون آمده، به بیابانها گام بگذارند، همانند ماهی از آب بیرون افتاده، جان می‌سپارند.

همین اردوی بغداد، که به تعداد مورچه‌های بیابان بودند و در نخستین ساعات حرکت از بغداد، بی‌تاب و توان گشتند و در لحظات اولیه رویارویی محو و نابود شدند؛ برای اثبات مدّعی من کافی است.

اگر اردویی دلیرتر از آن، با تجهیزاتی بیشتر از تجهیزات اردویی که من فراهم آوردم، به سوی ما گسیل شود، من در آغاز رویارویی، عقب نشینی می‌کنم و پس از آنکه آنها را کاملاً خسته و آزرده ساختم، در تنگه باریکی در تنگنایشان قرار می‌دهم و راه بازگشت را بر آنها می‌بندم و از پس همه‌شان برمی‌آیم.

پس عاقلانه‌تر آن است که از درگیری با من منصرف شوید و سپاهیان خود را بی‌جهت تلف نکنید.

ای عباس، من از خون تو گذشتم تا این سخنان را به خاطر بسپاری و آنها را بدون کم و کاست در حضور خلیفه بیان کنی. ابو سعید آنگاه او را رها کرد و موانع سفر را از سر راهش برداشت.

عباس بن عمر غنوی به بغداد بازگشته، اظهارات ابو سعید را به تفصیل برای مقتدر بالله عباسی بازگفت و مقتدر از شنیدن این گزارش دچار ترس و اضطراب شد و مدّتی بس دراز حتی نام گروه بدفراجم قرامطه را بر زبان نیاورد! تا اینکه پس از گذشت چند سال، وقتی گروه اخلاک‌گرا قرامطه در شهر کوفه خودنمایی کردند و به ایجاد بلوا و آشوب پرداختند، با اعزام نیروی انتظامی منظمی از پایتخت، آنها را پریشان ساخت. لیکن ابو طاهر پسر ابو سعید، که سرکرده قساوت و شقاوت شده بود، همچنان بر حجاج خانه خدا می‌تاخت و اموالشان را به یغما می‌برد و بر زنان و مردانی که به زنجیرشان

تاریخ وهابیان، ص: ۱۹

می‌کشید، اهانت‌های زشتی روا می‌داشت و هر سپاهی را که به سویش گسیل می‌شد تارومار می‌کرد.

از این رهگذر، مقتدر باردیگر لشکر جزّاری متشکل از سی هزار رزمنده، به فرماندهی «یوسف بن ابی السّاج» به سوی ابوطاهر گسیل داشت. هنگامی که یوسف بن ابی السّاج به گروه ابوطاهر نزدیک شد، پیکی به سویش فرستاد و با گوشزد کردن فرونی نفراتش او را به اطاعت از خلیفه فراخواند.

ابو طاهر به این توصیه‌ها و هشدارها وقعی ننهاد و به فرستاده یوسف گفت:

«به یوسف بگو: فردا او را دستگیر خواهیم کرد و با این سگ به یک طناب خواهیم بست!»

این را گفت و به سگی که در مدخل چادر به میخ بسته شده بود اشارت نمود و فرستاده یوسف را از پیش خود راند.

روز بعد، همانگونه که گفته بود، یوسف بن‌ابی‌السّاج را با گروهی از همراهانش دستگیر کرد و به بند کشید.

ابوطاهر پس از پیروزی در این نبرد، با سیصد تن از قمرطی‌ها، از نهر فرات گذشت و شهر «انبار» متصل به دارالخلافه بغداد را به زور

تصرف کرد و دو لشکر ارسالی از بغداد را تارومار ساخت. آنگاه یوسف و همراهانش را که در اسارتش بودند، از لبه شمشیر

گذراند، تا دل‌های پریشان اهالی انبار را بیش از پیش دچار وحشت و اضطراب نماید.

او برای هر یک از اهالی انبار سالانه یک طلا خراج تعیین کرد و آنگاه بر نواحی مبارکه سرزمین حجاز تسلط یافت و به سوی مکه

معظمه هجوم برد. وقتی پای به مسجد الحرام گذارد، زمین آن را با خون سی‌هزار انسان بی‌گناه رنگین ساخت. در حالی که بسیاری

از آنها جامه احرام به تن داشتند! و

تاریخ وهابیان، ص: ۲۰

حتّی جمعی را که در داخل کعبه به بست نشسته بودند، نیز از لبه تیغ گذرانید.

بسیاری از ساختمانهای با شکوه مکه، آن شهر مقدّس را با خاک یکسان ساخت. «حجر الأسود» را از دیوار کعبه کند و به مسقط

الرّأس خود؛ «هَجْر» حمل کرد.

هدف ابوطاهر از کندن حجر الأسود از رکن شریف کعبه و انتقال آن به سرزمین هجر، این بود که بازار پر فیض و پر رونق خانه

خدا را به کسادی بکشد و فیوضاتی را که از مسیر حج خانه خدا عاید مکه می‌شد، به هجر سرازیر نماید.

به همین جهت ساختمان نامیمونی در هجر بنیاد نهاد و آن را «دار الهجره» نام نهاد و حجر الاسود را به مدّت ۲۲ سال در آنجا

نگهداشت.

روزی که در مسجد الحرام قتل عام نمود، تابلوهای تزینی درب خانه خدا، پرده مبارکه کعبه، اشیا گرانبها و هدایای نفیس موجود

در خزانه بیت الله الحرام را به غارت برد و در میان لشکریانش تقسیم کرد.

او می‌خواست ناودان طلا- را نیز پایین آورده با خود ببرد ولی نظر به این که برخی از قمرطی‌های بدسیرتی را که به پشت بام کعبه

فرستاده بود، از بالای کعبه به زمین افتادند و هلاک شدند، از این تصمیم منصرف گشت.

هنگامی که حجر الأسود را به هجر برد، تصوّر می‌کرد که به آرزوی خود رسیده است و لذا تفصیل قضیه را به «عبد الله المهتدی»

از سلاطین فاطمی معروض داشت و اظهار نمود که بعد از این خطبه را به نام او خواهد خواند.

عبد الله المهتدی در پاسخ نوشت:

«شگفتا! در حرم امن الهی اینهمه رسوایی به بار آورده‌ای و جسارت را به آنجا رسانیده‌ای که حجر الأسود را به هجر برده‌ای. نسبت

به پرده مقدّس کعبه- که هم در جاهلیت و هم در اسلام، مبارک و محترم بود- هتک حرمت

تاریخ وهابیان، ص: ۲۱

کرده‌ای، حال می‌خواهی به نام من خطبه بخوانی! خداوند به تو و همه مددکارانت لعنت کند!»

پس از دریافت این پاسخ، از ربنه اطاعت او بیرون رفت.

مورّخان در مقام تشریح عقاید باطله این بدکیشان اختلاف کرده‌اند؛ برخی از آنها گفته‌اند:

«نخستین شخصی که از قرامطه پا در عرصه ظهور نهاد، با دعوی نبوت ظاهر شد و کتابی را که محصول قریحه خویش بود به عنوان

کتاب آسمانی قلمداد نمود.»

گروه دیگری گفته‌اند:

«نخستین فردی که از قرامطه اظهار وجود نمود، شخص بدفرجامی بود که خود را از امامان اسماعیلیه و فرستاده حضرت مهدی علیه السلام» معرفی کرد و تلاش فراوان نمود که این ادعا را بر کرسی بنشاند.»
از این دو گفتار، هر کدام مورد پذیرش قرار گیرد، بطلان مذهب قرامطه، کفر و ضلالت آنها، ارتکاب آنان به اعمال شنیع و اباحه اعمال قبیح در مذهبی که به دست آنان انتشار یافت، بدیهی است و جای هیچگونه تردید نمی‌باشد.
گرچه ما گفتار دوم را استوارتر می‌یابیم.

آیین قرامطه

قرمطیان گرچه به حسب ظاهر، اعتقاد به امامت محمد فرزند اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه السلام دارند و خود را شاخه‌ای از فرقه اسماعیلیه معرفی می‌کنند، ولی در باطن محرّمات شرع را مباح می‌دانند، ریختن خون مسلمانان تاریخ وهابیان، ص: ۲۲
را حلال می‌شمارند و همه مسلمانان موحد را، که بیرون از دایره کیش باطل آنها باشند، تکفیر می‌کنند.
خلاصه معتقدات این گروه عبارت است از:

- ۱- نمازهای یومیّه
 - ۲- اطاعت از امام معصوم
 - ۳- زکات
 - ۴- پرداخت خمس به امام معصوم
 - ۵- روزه
 - ۶- پای‌بندی به رازهای آیین
 - ۷- زنا!
 - ۸- ترویج و گسترش رازهای مذهب
- آنها مدّعی هستند که فرشتگان را الگوی خود می‌دانند و از شیاطین دوری می‌جویند! ولی تردیدی نیست که اعمال کفرآمیز و الحادی را روا می‌دارند.

فرازهایی از عقاید باطل آنها عبارت است از:

- ۱- شرب خمر را حلال می‌پندارند.
 - ۲- از جنابت غسل نمی‌کنند.
 - ۳- روزه را به دو روز در سال منحصر می‌دانند.
 - ۴- برای انجام فریضه حج [به جای مکه معظمه رفتن به قدس شریف را واجب می‌دانند.
 - ۵- در اذان نماز «أشهد أنّ محمد بن الحنفیة رسول الله!» می‌گویند. «۱»
- تاریخ وهابیان، ص: ۲۳

اینها گوشه‌ای است از عقاید باطل و پلید آنان.

در مورد سبب نامگذاری قرامطه به این نام اختلاف است:

- ۱- گفته می‌شود که پایه‌گذار این آیین و سوق دهنده این گروه به راه کفر و الحاد (ابو سعید جنّابی)، «قرمط» نام داشت.
این مرد ضلالت پیشه، کوتاه قد بود و با پاهای کوتاه خود، آهسته آهسته گام برمی‌داشت، از این رهگذر او را «قرمط» می‌گفتند. و

لذا پیروان راه کفر، الحاد و اباحه، که از سوی ابو سعید قرمط فرا راه آنان قرار گرفته بود، به «قرامطه» شهرت یافتند.

۲- بر اساس نقل دیگری، پیشوای قرمطیها که برای گسترش آیین الحاد و اباحت همواره از روستایی به روستای دیگر در حال رفت و آمد بود، در یکی از روستاهای کوفه مریض شد و مدتی در خانه شخص سرخ چشمی به نام: «کرمت» به استراحت پرداخت. پس از مدتی بهبودی یافته، رخت سفر بربست. و پس از آن به مناسبت نام میزبانش «شیخ الکرماه» نام یافت و با گذشت زمان، لفظ «کرمت» به «قرمط» مبدل گشت.

۳- بر اساس نقل دیگری، یکی از بزرگان شقاوت پیشه این گروه، در نگارش «خَطُّ مُقَرَّمَط» شهرت یافت و این گروه بد فرجام به جهت انتساب به آن صاحب خط، «قرمطی» نامیده شدند.

کوتاه سخن اینکه آتش شرر بار قرامطه، که در سال ۲۶۱ ه. شعله‌ور گردید، در سال ۳۷۳ یا ۳۸۴ ه. با تیغ آبدار شریعت به کلی خاموش گردید.

این آتش خانمانسوز در آغاز اشتعال خود، در هر نقطه‌ای که شعله‌ور گردید، اطراف و نواحی آن را طعمه حریق نموده، بخشهای مهمی از ممالک اسلامی را در آتش بیداد سوزانید.

غایله‌های داخلی دولت بنی عباس، به ارکان دولتی فرصت نمی‌داد که

تاریخ وهابیان، ص: ۲۴

در مقابل چنین حوادث خطرناکی تدبیرهای لازم را بیاندیشند، از این رو قرامطه به هر قوم و قبیله‌ای که می‌رسیدند به غارت و چپاولگری می‌پرداختند و به این وسیله بر اقتدار خود می‌افزودند.

قرامطه در سالهای ۲۷۸ و ۳۱۳ ه. به کوفه حمله کردند. به سال ۲۸۶ ه.

به بحرین تاختند. در سالهای ۲۸۹ و ۲۹۳ ه. به شامات یورش بردند. در سالهای ۲۹۰ و ۳۶۰ ه. دمشق را غارت کردند. به سال ۳۰۷ ه.

به بصره هجوم بردند. به سال ۳۱۵ ه. انبار را مورد حمله قرار دادند. در سال ۳۱۶ ه. به رجه، رقه و هیط تاختند و بالأخره در سال

۳۱۷ ه. به شهرهای مشهور مکه معظمه حمله کردند و اهالی آنها را قتل عام نمودند. و آسایش آن نواحی را مختل ساختند.

این گروه کینه‌توز به سالهای ۲۹۴، ۳۱۲ و ۳۶۱ ه. به کاروانهای حجاج عراقی یورش بردند و آنان را از پا در آوردند و در سالهای

۳۱۴، ۳۵۶، ۳۶۳ و ۳۸۴ ه. شقاوت را به آخرین درجه رسانیده، راه خانه خدا را بستند و حجاج بیت الله الحرام را از ادای فریضه حج

محروم ساختند.

در باره «قرامطه»، که ۹۲۷ سال پیش از پیدایش وهابیان پدید آمدند و به مدت ۱۲۳ سال سیطره شقاوتبار بر ممالک اسلامی داشتند

و طلایه دار فسق و فجور در منطقه بودند، به همین گزارش کوتاه بسنده می‌کنیم و در مدت ۸۰۴ سال که بین انقراض قرامطه و

ظهور محمد بن الوهاب قرار گرفته، به نقل اسناد تاریخی و تبیین کیفیت انتشار افکار قرامطه نیازی نیست؛ زیرا کیش و آیین برخی

از اعراب نجد، یمن و حجاز که زندگی عشیره‌ای و چادرنشینی دارند، همان معتقدات باطل بر جای مانده از دوران باستان می‌باشد.

سرگذشت شگفت‌انگیزی که در صدد بیان آن هستیم بیانگر یکی از

تاریخ وهابیان، ص: ۲۵

دلایل بی‌پایه بودن اعتقادات قرامطه است.

داستانی شگفت‌انگیز

شریف محمد بن عون، پدر شریف حسین پاشا- امیر فعلی «۱» مکه معظمه- به هنگام عزیمت به طائف، در دامنه کوه «کرا» با یک

فقیر ریش سفید هندی مصادف شد.

پیر مرد بی‌نوی هندی، در حالی که به خون خود آغشته بود، با جمله:

«هان ای مردمان! دزدان مرا به این حالت انداختند» از این و آن استمداد می‌جست. محمد بن عون بزرگان روستاهای آن نواحی را به حضور طلبید و از آنها پرسید: چه کسی این بیچاره را به این حال انداخته است؟! بزرگ یکی از روستاها به عرض رسانید:

«سرور من! این مرد هنوز به زمره مسلمانان وارد نشده بود، من او را ختنه کرده، به زمره مسلمانان وارد کردم! زیرا بنا بر عقیده ما پوست آلت تناسلی هر کس اگر تا ناف گرفته نشده باشد او مسلمان به شمار نمی‌آید. از این رو من او را بر اساس اصول اعتقادی خود ختنه کردم و قصد حيله، اهانت، سرقت، غارت و جسارتی نداشتم!»
در میان برخی از قبایل بادیه‌نشین، شیوه ختنه‌ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدان امر فرموده، شیوه نکوهیده‌ای شناخته می‌شود و از روی جهل و نادانی شیوه زشتی را پیش گرفته‌اند که بسیار خطرناک است و با سنت پیامبر و شرف انسانی به هیچ وجه تناسب ندارد.

آنان نه تنها این شیوه را بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ترجیح می‌دهند، بلکه در نظر زنان آنها کسی که این گونه ختنه نشود، مرد شناخته نمی‌شود و دخترها

تاریخ وهابیان، ص: ۲۶

برای ازدواج با چنین افرادی اظهار تمایل نمی‌کنند.

بر اساس اعتقادات این گروه، سنت در ختنه این است که پوست همه آلت تناسلی بریده شود و برای انجام این منظور، افراد شگفتی گمارده می‌شوند.

برای اجرای چنین عملیاتی، افرادی که به سن ۱۵ الی ۲۰ نرسیده باشند تحمل ندارند و لذا برای پسرانی که ۱۵ الی ۲۰ سال دارند، روزی به عنوان روز ختنه کنان تعیین می‌شود و انعقاد بزم ختنه کنان از سوی پدر آن فرد اعلام می‌گردد.
این اعلان به معنای دعوت رسمی از خویشان و آشنایان این خانواده، برای شرکت در مراسم ختنه کنان می‌باشد و لذا همه بستگان و وابستگان از قریه‌ها و قصبات گرد هم می‌آیند و هر یک در حدّ توان هدیه‌ای فراهم می‌آورند، هر کدام دو، سه یا چهار گوسفند، گاو و یا شتر برداشته، یکی دو روز پیش از وقت اعلام شده، به محلّ اجرای ختنه رهسپار می‌شوند.

اهالی روستاهای مجاور که به محلّ برگزاری مراسم دعوت شده‌اند، به صورت دسته جمعی حرکت می‌کنند و طبق برنامه از پیش تعیین شده، با اهالی دیگر روستاها، در نزدیکی روستای مورد نظر گرد هم می‌آیند و سرودهای پیش ساخته‌ای در ستایش میزبان خود به صورت هماهنگ و دسته جمعی می‌خوانند و تعدادی را جلو می‌اندازند که با نوزه و تفنگک به رقص و پایکوبی پردازند.
اهالی روستای میزبان نیز به صورت دستجمعی به استقبال مهمان‌ها می‌شتابند. با تیر اندازی و خواندن اشعار و قصاید ابراز احساسات نموده، واردین را به محلّ از پیش تعیین شده هدایت می‌کنند.

برپا کننده مراسم برای هر ده نفر یک گوسفند، مقداری برنج و ابزار

تاریخ وهابیان، ص: ۲۷

لازم؛ از دیگ و لگن و غیره تقدیم نموده، آنها را به حال خود وا می‌گذارد، که در بیرون روستا، در یک پهن دشت وسیع و یا در دامنه کوهی باصفا مشغول پخت و پز باشند، که در محدوده منازل امکان پذیرایی از این همه جمعیت نیست.

مهمانهای دعوت شده، گوسفندی را که از طرف میزبان تقدیم شده، ذبح می‌کنند و دیگها را بار می‌گذارند و هر گوسفندی را به ده قسمت تقسیم نموده، تناول می‌کنند. آنگاه برنجهای را با اشکنه باقیمانده می‌پزند و می‌خورند.

سپس اهالی هر روستا در محلّ تعیین شده آتش بزرگی برمی‌افروزند و آنگاه به دو گروه تقسیم شده، به مشاعره می‌پردازند و تمام

شب را ایستاده و سرپا با مشاعره سپری می‌کنند و هر گروهی اشعاری به صورت دسته جمعی در ستایش و یا نکوهش طرف مقابل می‌خوانند.

بامدادان مطابق رسمشان، با شلیک تفنگ در یک میدان وسیعی گرد می‌آیند و ورود پسر بچه‌ای را که مقرر است ختنه شود، انتظار می‌کشند.

آن پسر بچه نیز در زمان تعیین شده، در حالی که مردان خانواده‌اش از پیش روی او و زنان از پشت سرش در حرکتند، به میدان ختنه کنان قدم می‌گذارد و در کمال غرور و سرفرازی خنجر موسوم به «جنیّه» (۱) را می‌کشد، آنگاه سنتچی برای اجرای مراسم زانو می‌زند. او نیز با چاقویی بسیار کوچک و ظریف از رستنگاه مو آغاز کرده، تمام پوست آلت تناسلی را در دو دقیقه جدا می‌سازد.

این مراسم غالباً در روزهای عید انجام می‌پذیرد.

شخص ختنه شده به هنگام مراجعت به منزل، هر قدر ناله و فریاد سر

تاریخ وهابیان، ص: ۲۸

دهد، به او خورده نمی‌گیرند، ولی اگر در ضمن اجرای عملیات صدای گریه و آه و ناله از او شنیده شود، از چشم مردان قبیله ساقط می‌شود و به او به عنوان یک زن نگاه می‌کنند!

هنگامی که مراسم ختنه به پایان رسید، شخص ختنه شده چند قدم پیش می‌رود و می‌گوید: «من فلانی پسر فلانی هستم، جوانمرد و صاحب ضرب شصت و قهرمانم.»

به اینگونه الفاظ، که از رشادت، شهامت و شجاعت خود سخن گفته، با ابراز دلیری و مباحات، حدود صد قدم پایکوبی می‌کند. جمعیت انبوهی که در مراسم حضور یافته‌اند، فرد ختنه شده را در پیشاپیش خود قرار می‌دهند، آنگاه در حالی که مردان تیراندازی می‌کنند و زنها دف می‌زنند و نغمه سرایی می‌کنند، گرداگرد روستا به گردش در آورده، سپس به منزلش برده در بسترش می‌خوابانند و از کیک که میزبان تهیه کرده می‌خورند و پراکنده می‌شوند.

این کیک از آرد، آب و روغن تهیه می‌شود.

هنگامی که پسر ختنه شده در رختخوابش قرار می‌گیرد، خویشاوندانش یک مشت آجیل بالای سرش قرار می‌دهند و بچه‌ها شادی کنان آنها را جمع می‌کنند.

افرادی که اینگونه ختنه می‌شوند، تعدادی از آنها در اثر صدمات وارده جان خود را از دست می‌دهند ولی آنانکه جان سالم به در می‌برند، پس از سه چهار ماه بستری شدن، سرانجام بهبودی یافته، از رختخواب برمی‌خیزند.

پیدایش وهابیان

اشاره

وهابیان، گروه تجاوزگری هستند که به سال ۱۲۲۲ ه. در کنار خانه خدا چون ابر تیره‌ای بر زمین نشستند و در مجاورت مسجد الحرام رحل اقامت افکندند و «شریف غالب» را وادار کردند که با این گروه پلید مدارا و مراقت نماید.

بنیانگذار وهابیت، «محمد بن عبدالوهاب» بود. او در دهکده‌ای به نام «عُیَیْنَه» در فاصله ۱۵ منزلی مکه معظمه به سوی بصره، دیده به جهان گشود. پس از فراگیری علوم مختلف به تدریس و تربیت دانش پژوهان در همین روستا مأموریت یافت.

در دهکده «عینه» گرچه تنها ۳۰ خانوار زندگی می‌کردند، ولی در نواحی چهارگانه آن حدود ۵۰۰ الی ۶۰۰ خانوار سکونت

داشتند.

محمد بن عبدالوهاب که پیرو مذهب جنبلی بود، از آغاز نقشه گمراه ساختن دانش پژوهان را در سرداشت، ولی از ابراز افکار خود امتناع می‌ورزید.

تاریخ وهابیان، ص: ۳۰

دانش پژوهان گرد آمده از روستاهای اطراف، گرچه به دلیل بدوی بودن، قدرت تشخیص سخنان مربوط به «اباحه» را نداشتند، لیکن از عدم تقیید او به تلاوت قرآن و از این تعبیر که: «اینهمه زیاده روی در دلایل الخیرات (۱) چه لزومی دارد؟!» و دیگر سخنان او، به برخی از افکار و عقاید انحرافی اش پی برده، آنها را مبتنی بر انکار نبوت می‌دانستند و بر او طعنه می‌زدند و تقیبش می‌کردند.

محمد بن عبدالوهاب سرانجام اشتغال به تدریس را رها کرد و به حوالی نجد و حجاز، که تخم فساد و تباهی در آن به دست مسیلمه کذاب پاشیده شده بود کوچ کرد و آیین تازه‌ای - بیرون از شرع مقدس نبوی - اختراع نمود. او اعتقادات باطلی سر هم کرد و بدویهای سبک مغز و بادیه نشینهای خیره سر را از راه راست منحرف ساخت و ناراضی‌های موجود در قلمرو اشراف مکه معظمه را به دور خود جمع کرد و سرانجام در صدد اشغال حرمین شریفین برآمد!

برای رسیدن به این هدف انواع حيله‌ها و دسیسه‌ها را به کار برد. از این روستا به آن روستا به راه افتاد و بادیه نشینهای سبک مغز را به آیین خود وارد ساخت. [سال ۱۱۸۸ ه.].

جناب شریف مسعود که در آن ایام امیر مکه مکرمه بود، گزارشهای مربوط به افکار الحادی و انحرافی محمد بن عبدالوهاب را از کسانی که برای انجام فریضه حج به مکه معظمه می‌آمدند، دریافت نمود.

تاریخ وهابیان، ص: ۳۱

در این زمینه گزارشهای دیگری نیز از علمای ناحیه شرق (منطقه خاوری مکه) دریافت کرده و در جریان جزئیات افکار و عقاید او قرار گرفته بود.

وی در این مورد که در مقابله با چنین فرد گمراهی شرعاً چه وظیفه‌ای دارد؟ از بزرگان علمای مکه نظر خواهی کرد و پاسخی به این تعبیر دریافت نمود:

«محمد بن عبدالوهاب باید به توبه از کفر و الحاد و بازگشت به دین و ایمان ملزم شود و اگر در ادعای باطل خود ثابت و پابرجا بماند قتل و اعدامش واجب است.»

وی استفتاءات فراوانی نزد بزرگان مکه فرستاد و پاسخ فوق را از گروهی از آنان دریافت نمود. این پاسخها را گرد آورده، به پیوست عریضه مبسوطی درباره اوضاع جاری منطقه به باب عالی (استانبول) فرستاد.

پس از آنکه در باب عالی تحقیقات عمیق و دقیقی انجام گرفت، علاوه بر شریف مسعود، به عثمان پاشا امیر جدّه نیز دستور مؤکد صادر شد که به اتفاق شریف مسعود حرکت نموده، محمد بن عبدالوهاب را به سزای عملش برسانند و ریشه کفر و الحاد را از صفحه روزگار براندازند.

ولی نظر به اینکه برای این تحقیقات و بررسی‌ها زمانی طولانی وقت صرف شده بود، در این فاصله زمانی محمد بن عبدالوهاب در سرزمین «نجد» به نشر آیین باطل خود پرداخته، در منطقه: «درعیه» تلاش فراوان کرده بود که افرادی را به دعوی خلافت وا دارد و توانسته بود که گروههای متشکلی را گرد آورده، مذهب باطل خود را در نواحی حجاز منتشر سازد. و برای گسترش آن سعی بلیغ انجام داده بود.

محمد بن عبدالوهاب با تلاش فراوان توانست جمعیت انبوهی در نواحی درعیه گرد آورد و رهبری آنها را به خود اختصاص دهد.

تاریخ وهابیان، ص: ۳۲

او گرچه در این زمینه توفیقی به دست آورد لیکن برای جا افتادن افکار پوچ خود، اصالت حسب و شرافت نسب لازم بود، که به اتفاق همگان او فاقد آن بود.

از این رهگذر به «عبدالعزیز» شیخ درعیه متوسل شد و او را به اشغال حرمین شریفین تشویق نمود. و عبدالعزیز که خود داعیه استقلال طلبی در سر داشت، پیشنهاد زاده عبدالوهاب را پذیرفت. او برای رسیدن به این منظور، آیین ساختگی محمدبن عبدالوهاب را پذیرفت و از پذیرش آیین جدید ابراز غرور و نخوت نمود و در صدد برآمد که برای استیلای بغداد، سپس تصرف مکه معظمه، همت خود را مصروف بدارد. عبدالعزیز از این اندیشه خود پرده برداشت و اعلام کرد که این آرزو با معاونت مذهبی محمدبن عبدالوهاب جامه عمل خواهد پوشید.

آنگاه برای عرضه کردن عقاید محمدبن عبدالوهاب به بزرگان بادیه نشینها، در قرا و قصبات به راه افتاد و به گرد آوری هزینه قیام و شورش، تحت عنوان «مالیات و زکات شرعی» پرداخت و هر یک از علمای اهل سنت را که از پذیرش این آیین ساختگی امتناع ورزید، طعمه شمشیر ساخت و به قتل رسانید. او به ضرب چماق، ثروت کلانی اندوخت تا از آن برای نگهداری پیروان خود بهره جوید.

عبدالعزیز در اثر تشویقهای پاپی پسر عبدالوهاب، به دنبال وادار کردن گروهی از بادیه نشینهای خیره سر به پذیرش کیش الحادی، ادعای خلافت نمود و با دستگیری کسانی که آیین ساختگی محمدبن عبدالوهاب را پذیرفته بودند، به ترتیب دادن سپاه پرداخت تا بتواند در مقابل نیروهای انتظامی مقاومت کند.

وی هنگامی که مشاهده کرد کوههای درعیه و دشتهای نجد از افراد

تاریخ وهابیان، ص: ۳۳

خیره سر وهابی پر شده و همگی تحت تأثیر سخنان محمدبن عبدالوهاب برای تقدیم جان خود در راه اجرای فرمان او مهیا هستند، شیوخ قبایل را فرا خواند و در یک جلسه کاملاً سرّی با وعده‌های فریبنده، افکار آنها را به سوی خود جلب کرد و نخستین سخنرانی رسمی خود را اینگونه آغاز کرد:

«من اینک صاحب اردویی هستم که می‌توانم آنچه در دل نهان دارم، صریحاً بر زبان آورم.

هدف من از گردآوری این سپاه این است که از دارالخلافة خود- که عبارت از درعیه و نجد باشد- با نیرویی مقتدر و شکست ناپذیر حرکت نموده، همه شهرها و آبادی‌ها را به تصرف خود در آوریم، احکام و عقاید خود را به آنها بیاموزیم، در پرتو عدالت و انصافی که به آن متّصف هستیم، بغداد را با همه توابعش به دست آوریم.

برای تحقق بخشیدن به این آرزو، ناگزیر هستیم که عالمان اهل سنت را که مدّعی پیروی از سنت سته نبویه و شریعت شریفه محمدیه هستند از روی زمین برداریم. (۱)»

تاریخ وهابیان، ص: ۳۴

به عبارت دیگر، مشرکانی را که خود را به عنوان علمای اهل سنت قلمداد می‌کنند، از دم شمشیر بگذرانیم؛ به ویژه علمای سرشناس و مورد توجه را، زیرا تا اینها زنده هستند، همکیشان ما روی خوشی نخواهند دید.

تاریخ وهابیان، ص: ۳۵

از این رهگذر باید نخست کسانی را که به عنوان عالم خودنمایی می‌کنند ریشه کن نمود، سپس بغداد را تحت تصرف درآورد. عبدالعزیز سخنان خود را اینگونه به پایان برد.

رؤسای قبایلی که در این گردهمایی شرکت کرده بودند، سخنان او را تأیید کردند و بر حسن تدبیرش آفرین گفتند و در صحه

گذاشتن بر گفتارش، ابراز داشتند:

«ما برای اجرای اوامر و انفاذ فرمانهای تو خانه و کاشانه خود را ترک کرده، از کوههای درعیه و بیابانهای نجد در اینجا گرد آمده‌ایم، آنچه اراده کنی بدون کم و کاست انجام می‌دهیم و آنچه فرمان دهی بدون کوچکترین تردید و تأمل، اجرا می‌کنیم.»
آنگاه بر اساس آداب بادیه نشینها، یک یک برخاستند و دست عبدالعزیز را بوسیدند و برای اجرای دستورها و دسیسه‌هایش پیمان بستند.

عبدالعزیز نخستین فرمان خود را اینگونه صادر کرد:

«حالا که همگی اظهار انقیاد نمودید، به عنوان یکی از مظاهر عدالتخواهی، این ایده و عقیده را جامه عمل پوشانید و همه اعراب را برای نبرد بی‌امان با مشرکانی که خود را مسلمان قلمداد می‌کنند، گسیل دارید.»
به هنگام صدور این فرمان، محمد بن عبدالوهاب برای نشر آیین و هایت در سیر و سیاحت بود و یکی از پرورش یافتگان خود به نام: «محمد بن احمد حفظی» را نزد عبدالعزیز گذاشته بود.

افکار تجاوزگرانه عبدالعزیز پس از این سخنرانی، به مقتضای جمله

تاریخ وهابیان، ص: ۳۶

معروف: «کل سرّ جاوز الإثنین شاع»: «هر رازی که از دو تن - یا دو لب - تجاوز کند برملا می‌شود» شایع گشت و نقل مجالس گردید.

خیره سران بی‌دین به تشویق و تحریک محمد بن احمد حفظی، برای کشتن علمای دین دندان تیز کردند. از این رهگذر علمای نواحی درعیه دچار ترس و لرز شدند و برای نجات جان خود و بیدار کردن سردمداران حکومت از خواب گران و به منظور خدمت به ملت مسلمان، با یکدیگر تماس حاصل کرده، خانه و کاشانه خود را ترک گفتند و به سوی بغداد گریختند و حوادث جاری را به اطلاع «سلیمان پاشا» والی بغداد رساندند و معروض داشتند:

«زندیقی به نام «محمد بن احمد حفظی» خود را نماینده مجدد دین! و پیشوای اهل یقین محمد بن عبدالوهاب معرفی کرده، مردم منطقه را به الحاد و بی‌دینی سوق می‌دهد.»

ظاهر این زندیق اگرچه با برخی از فضایل آراسته است ولی در باطن او، شیطان آن چنان مأوا گزید که برای خداوند لامکان، معتقد به أخذ مکان شد.

شفاعت خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله را انکار نمود و انحرافات بی‌شماری را به افراد جاهل و بی‌فرهنگ تلقین کرد. «۱»

تاریخ وهابیان، ص: ۳۷

محمد بن احمد حفظی که خود گمراه بود و گمراه کننده دیگران و دشمن جانی یکتا پرستان به شمار می‌رفت، به جهت حب جاه و مقام، «عبدالعزیز» را «امیر المؤمنین!» خواند و ابلهانی را که به کیش باطل او گرویدند، به فردوس برین و کسانی را که در دین مقدس اسلام پابرجا ماندند، به آتش دوزخ بشارت می‌دهد.

مردم با ایمان منطقه در آتش ظلم و بیداد آنها می‌سوزند و در زیر یوغ تعدی و چپاول آنان نابود می‌شوند.

مردان و زنان با ایمانی که در طول پنج قرن گذشته از دنیا رفته‌اند، از نظر آنها بر کفر و زندقه در گذشته‌اند! و این به صورت یکی از اعتقادات آنها در آمده است.

هر یک از علمای اسلام که با دلایل روشن، خلاف گفتار آنان را اثبات می‌کند، او را تکفیر می‌کنند و دمار از روزگارش در می‌آورند.

نامبرده عبدالعزیز را تحریک می‌کرد که بغداد و حرمین شریفین را تحت سیطره خود در آورد. و عبدالعزیز نیز که خود هوای

استقلال در سر داشت، برای حمله به بغداد مهیا شد و به تجهیز سپاه پرداخت، هر عالمی را که بر سر راهش قرار داشت طعمه شمشیر می‌ساخت و در این رابطه دستور اکید به وهابیان صادر کرده که:

«به مجزّد اینکه ما این خبر را دریافت کردیم خانه و کاشانه خود را ترک گفته، برای التجاء به زیر سایه دولت علیه عثمانیه به حضور عالی رسیدیم. مطمئن باشید که اگر در این خصوص مسامحه شود،

تاریخ وهابیان، ص: ۳۸

در همه نواحی حجاز حتی یک نفر مسلمان باقی نخواهد ماند، جز اینکه از دم شمشیر خواهد گذشت و سرزمین حجاز تحت سیطره وهابیان در خواهد آمد.»

سلیمان پاشا از دریافت این خبر تأثر انگیز به شدت متأثر شد و در مجلسی که به این مناسبت منعقد گردید، از جزئیات افکار و عقاید عبدالعزیز آگاه شد و به منظور پیشگیری و مقاومت در برابر او، نامه‌های تهدید آمیزی ارسال کرد.

عبدالعزیز پس از دریافت نامه سلیمان پاشا از در حیلت وارد شده، پاسخ مزورانه زیر را نوشت:

«خیال می‌کنم برخی از اشخاص غرض آلود در مورد این دعاگو تهمت و افترا زده، سخنان خلافی را به عرض عالی جناب رسانده‌اند. این دعاگو به خدا و رسولش ایمان آورده، به اوامر الهی و فرمانهای نبوی گردن نهاده است.

از این رهگذر در دهات و قصباتی که اداره آنها بر عهده اینجانب می‌باشد، مفسده جویانی که از محدوده شرع نبوی بیرون رفته، به حریم شریعت مقدّس اسلامی جسارت نموده‌اند، می‌خواهند در میان ما اختلاف بیندازند و آتش فتنه را شعله‌ور سازند. آنها می‌خواهند با گستاخی و بی‌شرمی در نواحی درعیّه بگردند و هر گونه تباهی را آزادانه انجام دهند. البته در کشوری که احکام شریعت مو به مو اجرا می‌گردد، چنین شیوه‌ای هرگز امکان پذیر نخواهد بود.

از آن عالی جناب که عدالت و مرحمتش در همه آفاق و اکناف بر همگان روشن و مسلم است، تقاضا می‌کنم که این افراد مغرض را که در صدد ایجاد اختلاف و افشاندن بذر نفاق در میان ما هستند، برای

تاریخ وهابیان، ص: ۳۹

عبرت دیگران به جزای اعمالشان برسانید و حکم اعدام در حقّ ایشان اجرا کنید تا دیگر کسی جرأت رخنه کردن در میان ما را نداشته باشد.»

سلیمان پاشا پس از دریافت این نامه نادرست، از محتوای نامه پر از حيله و دسیسه عبدالعزیز دریافت که آتش فتنه و فسادى که وهابیان در نهانخانه دل می‌پروراند، ممکن است به زودی شعله‌ور گردد و منطقه را بر خاکستر بنشانند. از این رهگذر مقرر نمود که سپاهی فراهم شود تا مهیای حمله به منطقه درعیّه باشد. ولی پیش از عزیمت سپاهیان شخص مورد اعتمادی از درعیّه آمد و گفت:

«یکی از اعراب بادیه نشین همراه برادرش از مکه معظمه مراجعت می‌کرد، که در اثنای راه گروهی از اشقیای درعیّه، از دست پرورده‌های سعودبن عبدالعزیز به او حمله کردند و برادرش را از پا درآوردند و همه اموالش را به غارت بردند.

فرد اعرابی از مشاهده این جنایت به شدت خشمگین شد و به قصد کشتن سردسته آنان یعنی «سعودبن عبدالعزیز» رهسپار درعیّه گردید. لیکن به سعود دست نیافت و پدرش عبدالعزیز را از دم شمشیر گذرانید و انتقام برادرش را گرفت.»

سلیمان پاشا پس از دریافت گزارش مربوط به مرگ عبدالعزیز، از گسیل داشتن اردویی که برای درعیّه گرد آورده بود صرف نظر نمود. ولی سعودبن عبدالعزیز، در نخستین ساعاتی که بر فراز کرسی ریاست قرار گرفت، با اغوای محمدبن احمد حفظی اساس آیین مقدّس نبوی را برچید و تصمیم گرفت که به مدینه منوره حکم «دارالندوه گمراهان» جاری نماید.

تاریخ وهابیان، ص: ۴۰

در مدّت کوتاهی، لشکری بیرون از شمار از خیره‌سراں وهابی فراهم نمود و در صدد استیلای حرمین شریفین برآمد. هنگامی که

مقدمت سفر فراهم شد، نامه‌ای به «شریف سرور» امیر مکه نوشت و چنین اظهار کرد:

«با اجازه آن عالی جناب امارت انتساب، می‌خواهم فریضه حج به جای آورم.»

سعود تلاش فراوان نمود که نظر شریف سرور را به این معنی معطوف بدارد، ولی شریف سرور که هم‌اوردی دلیر و شجاعی کم‌نظیر بود، در پاسخ او نوشت:

«پیکر مردار وی را با شمشیرم هزار قطعه خواهم کرد. اگر لاشه‌اش را طعمه شیر می‌خواهد، بیاید!»

شریف سرور اردوی مختصری فراهم کرده به سوی درعیه حرکت نمود.

شریف سرور در میان اعراب به صلابت و شجاعت معروف بود، تا جایی که او را با دو هزار مرد جنگی برابر می‌شمردند.

سعود بن عبدالعزیز هنگامی که مطلع شد که شریف سرور با اردوی مجهزی از مکه خارج شده، دچار وحشت و دهشت گردید و با سپاهیان به کوه‌های صعب العبور پناه برد.

شریف سرور او را دنبال کرده، در نخستین نبرد، سبک مغزان و هابی را پریشان ساخت و بسیاری از آنها را طعمه شمشیر نمود، آنگاه به مکه معظمه بازگشت و پس از اندک زمانی در بستر بیماری افتاد و درگذشت.

سعود بن عبدالعزیز وقتی از رحلت شریف سرور مطلع شد، فرصت را غنیمت شمرده، بر گسترش دایره فساد تلاش نمود و راه پرفیض خانه خدا را

تاریخ وهابیان، ص: ۴۱

مسدود ساخت.

سعود به سال ۱۲۲۴ ه. از بادیه‌نشینان تعداد پانزده هزار وهابی گرد آورد و به قصد تسخیر قطعه «جفیر» بر فراز نهر فرات همت گماشت و سپاه بیست هزار نفری سلیمان پاشا- امیر جده- را تار و مار ساخت.

سعود از این پیروزی سرمست شده، به قصبه «سراج»، که در مجاورت قلعه جفیر قرار داشت، حمله‌ور گردید.

به دنبال شکست سلیمان پاشا، حاج محمد آغا که از اعیان «رَقّه» و از صاحب منصبان عالی‌رتبه بود، از طرف عبدالله پاشا- والی رَقّه- به فرماندهی ده هزار سپاه مجهز به سوی سعود بن عبدالعزیز هجوم برد. در نخستین حمله، سپاه وهابیان را مغلوب و منکوب نمود و بسیاری از آنها را گردن زد و حدود دویست شتر به غنیمت گرفت.

سعود پس از این شکست کمرشکن، بازمانده‌های سپاه شکست خورده‌اش را یکجا گرد آورد و آنها را از نو متشکل ساخت و به کاروان حجاج مصری شیخون زده، صدها انسان بی‌گناه را به قتل رسانید و یا به اسارت گرفت.

«شریف غالب» که پس از درگذشت شریف سرور به امارت مکه منصوب شده بود، به برادرش شریف عبدالعزیز مأموریت داد تا چپاولگرانی را که به قتل و غارت قافله‌های مصری دست یازیده بودند، قلع و قمع نماید.

شریف عبدالعزیز با هر فرقه‌ای از وهابیان مواجه گردید مردانه جنگید و آنان را پریشان و پراکنده ساخت، ولی پیش از آنکه وارد قلعه درعیه شود به مکه بازگشت.

شریف غالب تأکید داشت کانون وهابیت را، که در درعیه هر لحظه شعله‌ورتر می‌شد، خاموش نماید. از این رهگذر، از کار کرد شریف عبدالعزیز که

تاریخ وهابیان، ص: ۴۲

به قلعه درعیه وارد نشده بازگشته بود، ابراز نارضایتی نمود و شخصاً برنامه حمله به درعیه را به عهده گرفت.

شریف غالب برادری داشت به نام «شریف فُهید» که او از عقلای اشراف بود.

شریف فُهید به شریف غالب گفت:

«وهابیان در نقطه‌ای بسیار دور قلعه‌ای طبیعی و مستحکم اتخاذ کرده، تحصن نموده‌اند. اگر در این رویارویی توفیق پیدا نکنید و شکست بخورید، ناگزیر می‌شوید که از مکه سپاهی گرد آورید و چنین کاری در عمل ممکن نخواهد بود.

اگر رأی والای شما بر این تعلق یافته که وهابیان باید سخت تأدیب و تربیت شوند، این کار نیاز مبرم به یک نیروی مقتدر و متشکل دارد و چنین نیرویی همواره باید در مرکز خلافت اسلامی متمرکز باشد نه در نقاط دور دست.

ما حداکثر در مکه معظمه می‌توانیم از چنین نیرویی برخوردار باشیم و در صورت هجوم مخالف به نبردی سخت پردازیم.

ما اگر به طرف یک چنین دشمن مسلح و مقتدری حمله بریم و نیروهای خود را در این راه فدا کنیم، سرزمین مقدس حجاز را نیز از دست خواهیم داد.»

شریف غالب به نصایح برادرش گوش نداد و سپاه بسیار مقتدری را تدارک دید و مکه معظمه را به قصد در هم کوبیدن قلعه درعیه ترک گفت.

علت اینکه شریف غالب به نصایح برادرش شریف فهید گوش نداد این بود که خاطرش نسبت به او مکدر بود؛ زیرا شریف غالب فرماندهی سپاهی را که پیشتر به سوی چپاولگران قافله مصری گسیل داشت، به وی پیشنهاد کرد

تاریخ وهابیان، ص: ۴۳

و شریف فهید که از نوابغ روزگار بود، از پذیرش آن امتناع ورزید و این قضیه موجب رنجش خاطر او شد و سرانجام فرماندهی این سپاه را خود به عهده گرفت و پنندهای حکیمانه شریف فهید را بر ترس و بزدلی حمل کرد و به آن گوش نداد.

از بررسی پیامدهای این تصمیم‌گیری شتابزده، استفاده می‌شود که بی‌توجهی به پنندهای حکیمانه شریف فهید، اشتباه بزرگی بوده است.

هنگامی که شریف غالب به وادی «شعرا» رسید و در برابر قلعه آن قرار گرفت، همت خود را مصروف ضبط و تسخیر آن نمود. در آن هنگام وهابیان از قلعه شعرا با توپ و تفنگ به مقابله و دفاع از خود پرداختند.

شریف غالب اعلام کرد:

«من به هر تقدیر باید این قلعه را ضبط و تسخیر کنم. تا این قلعه را ویران نکنم و با خاک یکسان نسازم، قدمی عقب نشینی نخواهم کرد.»

برای این منظور در وادی شعرا چادر زد و قرارگاهی ترتیب داد. آنگاه به ایجاد تزییقات بر علیه قلعه وهابیان پرداخت.

این قلعه عبارت از یک خاکریز بسیار کوچکی بود که فقط از نظر استراتژی حایز اهمیت بود و لذا به صورت دژ قعیال و سنگر مستحکمی در آمده بود که ۷۰ تن وهابی از آن محافظت می‌کردند.

شریف غالب اردوی خود را در پیرامون این قلعه مستقر ساخت و با پرتاب توپ، تفنگ و خمپاره به مدت ۲۰ روز بر آنها فشار آورد. اما این تزییقات و اعمال فشارها هیچ تأثیری در وضع افراد محاصره شده بر جای نگذاشت و کوچکترین اثری از ضعف و سستی در آنها مشاهده نشد.

شریف غالب اگر این قلعه را ترک می‌کرد و بدون نتیجه از کنار آن می‌گذشت، به نظم و انضباط نظامی و غرور فرماندهی او برمی‌خورد. و لذا

تاریخ وهابیان، ص: ۴۴

برای تصرف آنجا، نردبان آهنی از مکه معظمه با خود آورد و تلفات فراوانی را در این راه متحمل شد. از مراکز نظامی در خواست ارسال نیرو کرد و نتیجه‌ای نگرفت و همواره از نرسیدن قوا نالید و ابراز تأسف کرد.

چندین ماه به این منوال گذشت و شریف غالب تلاشهای بی‌ثمر خود را همچنان ادامه داد و هیچ نتیجه‌ای نگرفت. سرانجام پس از

تحویل تلفات فراوان، در حالی که جمله «برای رفتن به بزم و لیاقت حضور در آن، شانس و سعادت لازم است» را با خود زمزمه می‌کرد به مکه معظمه بازگشت

شریف غالب به مجرد رسیدن به مکه معظمه، لشکر دیگری آراست و آن را به سوی «قرمله یمانی قحطانی» پرچمدار ظلم و شقاوت در «بریّه» گسیل داشت. این لشکر تازه‌نفس، همانند سپاه غضب بر سپاه قرمله هجوم برد و آنها را از پا در آورد و بسیاری از آنها را از دم شمشیر گذرانید.

شریف غالب به خاطر اینکه اعراب بادیه نشین به او کمک نکردند و در مقابل وهابی‌های قلعه شعراء تنهایش گذاشتند، بر آنها خشمگین شد. از این رو خانه و کاشانه اعرابی را که در مسیر او قرار داشت ویران نمود. قراء و قصبات آنها را با خاک یکسان کرد و به لانه زاع و زغن و ویرانکده بوم و کلاغ تبدیل ساخت. او با این رفتار قساوتبار، ترس و وحشت بر دل اعراب انداخت به طوری که کسی را یارای مخالفت نبود. [۱۲۰۸ ه].

شریف فهید از اینکه برادرش در منطقه قدرت و نفوذ یافته بود، خوشحال به نظر می‌رسید، لیکن از دریافت گزارشهای مربوط به تعرّض سپاهیان به اعراب بادیه نشین، که طبعاً تنفر و انزجار آنان را از شریف غالب در پی داشت، دلش خون بود.

شریف فهید برای اینکه برادرش شریف غالب را به مکه معظمه بازگرداند، نامه‌ای به این مضمون خطاب به او نوشت:

تاریخ وهابیان، ص: ۴۵

«برادر جان! دیگر دوران صحرانوردی سپری شده است. لشکریانی که در رکاب شرافت انتساب جناب عالی هستند، به دنبال پیروزیهای پیاپی که نصیبشان شده، سرمست گشته‌اند و به انجام کارهای ناشایستی پرداخته‌اند که موجب تنفر شدید در میان اعراب شده‌اند.

این کارها پیامدهای وخیمی دارد که موجب پشیمانی و شرمساری خواهد بود.

اینک که از صولت دلیرانه وهیت شجاعانه شما، ترس و وحشت در دل همگان افتاده، به مکه معظمه بازگردید و مدّتی در مرکز امارت خود بیاسایید.»

شریف غالب این نامه حکیمانه را نیز حمل بر بزدلی و زبونی شریف فهید نمود و استراحت در طائف را بر اقامت در مکه معظمه ترجیح داد.

این سرسختی شریف غالب و سرپیچی او از نصایح حکیمانه برادر، دوّمین اشتباه بزرگ و مهم‌ترین عامل شکست در مقابل وهابیان به شمار می‌آید.

سپاهیان شریف غالب که از باده پیروزی سرمست بودند، از نخستین روزی که چادرهای ستاد فرماندهی را در طائف بر زمین کوبیدند، آزادانه به روستاهای اطراف روی آوردند و به عنوان طلایه‌دار فتح و پیروزی، گستاخی و فرومایگی را به جایی رساندند که شریف فهید در نامه خود گوشزد کرده بود.

یکی از افراد سپاه با دختر عقیفه‌ای در خلوت مواجه شده، حریم عفتش را رعایت نکرد و بر دامن عصمتش تعدی نمود. دختر بی‌نوا که فردی پاکدامن از خاندانی اصیل و آبرومند بود، پیراهن به خون آغشته‌اش را بر دوش نهاد و نزد مردان قبیله‌اش رفت و سرگذشت خود را برای آنها بازگو کرد. برخی از مردان قبیله با شنیدن این فاجعه هولناک، از شدت تأثر از هوش رفتند.

تاریخ وهابیان، ص: ۴۶

دختر بی‌چاره برای تحریک غیرت مردان قبیله، تابلویی تهیه کرد و بر افراد قبیله عرضه نمود:

«رسوایی، رسوایی، ای همسایگان!

رسوایی، رسوایی، ای جوانمردان!

رسوایی، رسوایی، رسوایی، ای ناموس داران!

رسوایی، رسوایی، رسوایی، بر حریم پرده نشینان!

رسوایی، رسوایی، ای مردان قبیله! ای عصمت مداران! ای آبرومندان!

وی این تابلو دادخواهی را بر وجدانهای بیدار عرضه می‌کرد و می‌گفت:

«فدای جان از مشاهده این رسوایی شایسته‌تر است.»

با این شیوه دادخواهی، لشکر انبوهی به تعداد ریگهای بیابان گرد آورده، به سوی طائف هجوم بردند.

طبیعی است گردآوری چنین لشکری نمی‌توانست در محدوده صحرا محصور، و از اهالی مکه و طائف مستور بماند، ولی نظر به اینکه همه اهالی از جور و ستم شریف غالب به تنگ آمده بودند، آراستن لشکری به این عظمت، آنقدر شتابزده و مخفیانه انجام

گرفت که تا ورود آنان به سرزمین طائف هیچ گزارشی از تدارک چنین لشکری به گوش سپاهیان شریف غالب نرسیده بود.

البته پیشتر گزارش آن فاجعه هولناک بر سر زبانها افتاده و به گوش شریف غالب رسیده بود، جز اینکه شریف غالب آنرا دروغ و بی‌اساس می‌پنداشت و با سکوت در مقابل چنین حادثه وحشتناکی، سؤمین اشتباه بزرگ خود را رقم زد.

مدت بسیار کوتاهی پس از وقوع آن فاجعه هولناک، انبوه متشکل و مسلح اعراب بدوی در اطراف حصار طائف نمایان شدند و با تهاجم شدید خود شریف غالب را ناگزیر از فرار کردند. آنگاه همانند گرگ گرسنه‌ای که به گله

تاریخ وهابیان، ص: ۴۷

گوسفند حمله کند، به لشکر مغرور و سرمست او تاختند و همه را از پای در آوردند. ۴۵ تن از شرفا و ۲۰۰ تن از سر کرده‌های سپاه را به دار آویختند و با تاراج اشیای قیمتی و مهمات نظامی، به انتقامجویی پرداختند.

شریف غالب به دنبال این شکست و پریشانی فوق‌العاده، فرماندهی سپاه و امارت طائف را به بدویها وا گذاشت و به سوی مکه معظمه بازگشت.

در مکه نیز از ولایت و امارت چشم پوشید و راه عزلت گزیده، به گوشه انزوا خزید. او در خانه محقری همانند یکی از افراد معمولی مأوا گزید. ولی هنگامی که سعود با لشکر انبوهی از ملحدان به قصد تجاوز به حریم مکه مکرمه خارج شد، شریف غالب لشکر انبوهی آراسته به سوی آنها عزیمت نمود و در قریه‌ای به نام «طریه» راه را بر آنها بسته، به نبردی سخت پرداخت و آنها را وادار به عقب نشینی کرد.

سعود بن عبدالعزیز که در خود یارای مقاومت در برابر سطوت و شوکت شریف غالب را نمی‌دید، سپاهیان خود را برداشت و به کوهها پناه برد.

ولی از آنجا که شریف غالب آنها را دنبال نکرد، سعود بن عبدالعزیز سپاهیان پراکنده در کوه و صحرا را یکبار دیگر گرد آورد و قبایل بادیه نشین حجاز را با اعمال فشار از طرفی و تحریک روحیه ملی‌گرایی از طرف دیگر، تحت اطاعت و انقیاد خود در آورد، همانند شیطان پلید در رگهای اعراب نادان وارد شد و همه را از راه راست منحرف کرده، به کیش ساختگی خود وارد کرد.

بدینگونه تعداد پیروان خود را به مقدار زیادی افزایش داد و شریف غالب را به امضای قرار داد صلح ناگزیر ساخت.

یکی از مواد صلحنامه این بود که سعود و دیگر وهابیان هر وقت بخواهند می‌توانند به حج و زیارت خانه خدا بروند و حق اقامت و سیاحت در طائف و نواحی آن را دارند و هر دو طرف می‌توانند با یکدیگر داد و ستد و

تاریخ وهابیان، ص: ۴۸

دیگر روابط متقابل را داشته باشند.

از دیگر مواد صلحنامه عفو عمومی نسبت به اعرابی بود که در جنگ طائف با شریف غالب به نبرد برخاسته و شکست خورده

بودند.

بر اساس دیگر ماده صلحنامه، قسمتی از نواحی حجاز تحت فرمان شریف غالب باقی ماند و قسمتی دیگر تحت تابعیت سعود بن عبدالعزیز در آمد. [۱۲۱۲ ه.].

این فاجعه غم‌انگیز نیز از چهارمین اشتباه بزرگ شریف غالب پدید آمد؛ زیرا اگر شریف غالب به هنگام پراکنده نمودن سپاه سعود در روستای «طریه» آنها را دنبال می‌کرد و از نواحی حجاز بیرون می‌راند و به کلی تار و مار می‌ساخت، او دیگر نمی‌توانست بدویهای حجاز را منحرف کند و به جنگ با شریف غالب وادارد و او را به امضای قرار داد صلحی ننگین ناگزیر سازد.

این قرار داد ننگین در اواسط سال ۱۲۱۲ ه. به امضا رسید و سعود بن عبدالعزیز به همراه سپاه انبوهی در مراسم حج ۱۲۱۳ ه. و ۱۲۱۴ ه. شرکت کرد و در مکه و عرفات به افشاندن تخم نفاق در دل قبایل عرب پرداخت.

در طول این دو سال تعداد کسانی که مذهب محمد بن عبدالوهاب را پذیرفته و با سعود بن عبدالعزیز بیعت کردند، در حد شگفت‌انگیزی افزایش یافت و همگی با تمام قدرت با شعائر اسلامی به نبرد برخاستند.

شریف غالب از نمودار میزان بیعت کنندگان و گسترش روز افزون وهابیت دریافت که فتنه وهابیت هر لحظه وسیعتر می‌شود و طولی نمی‌کشد که سرزمین حجاز در دامن وهابیت سقوط می‌کند و زمام کشور به دست سعود بن عبدالعزیز می‌افتد، از این رهگذر نامه‌های تهدید آمیزی به سعود نوشته، متذکر شد که بر اساس مواد صلحنامه باید اعرابی را که به سوی او می‌روند به روستاهایشان برگرداند.

تاریخ وهابیان، ص: ۴۹

او نیز با کمال گستاخی نوشت:

«آنانکه به آیین حق می‌گروند، شرعاً باز گردانیدنشان روانیست!»

شریف غالب ناگزیر شد که برای به اجرا گذاشتن مواد صلحنامه به زور متوسل شود ولی سعود بن عبدالعزیز همه بادیه نشینها را به جنگ فراخواند و قطعنامه‌ای به تعبیر زیر صادر کرد:

«هر کس بخواهد شرط اطاعت را به جای آورد، باید در زیر سایه شمشیرهای سعود قرار گیرد.»

با این فراخوانی، اعراب منطقه را در نقطه‌ای گرد آورد و با نطقهای آتشین خود، آنها را به اطاعت بی‌قید و شرط خود فراخواند و امکان‌هایی از آفات دنیوی و عقوبات اخروی را تنها در پرتو اطاعت خویش اعلام کرد و تلاش فراوان نمود که آنها را به این معنا متقاعد کند.

آنگاه بر اساس فتوای بی‌اساس علمای وهابی، در مورد مهدور الدّم بودن مسلمانان، هسته‌هایی را با عنوان «گروه ضربت» تشکیل داد و به تعلیم و تجهیز آنان پرداخت.

شریف غالب پس از دریافت این گزارش، برای اینکه مکه معظمه به دست اشقیان نیفتد، در صدد تجدید صلحنامه در آمد و برای این منظور دو تن به نامهای «عثمان بن عبدالرحمان المضایقی» و «محسن الخادمی» را به «درعیه» فرستاد و نامه محبت آمیزی نوشت و از سعود خواست که به مواد صلحنامه سابق، ذیلی به این تعبیر افزوده شود:

«هرگز نباید به حقوق احدی از طرفین تعدی شود.»

شریف غالب همواره از اینکه پنندهای حکیمانه برادرش شریف فهید را

تاریخ وهابیان، ص: ۵۰

گوش نداده بود، اظهار ندامت می‌کرد و می‌گفت: «در پذیرش صلح با سعود نیز مرتکب خطا شدم.» ولی دیگر کار از کار گذشته بود و شریف فهید نیز دریافته بود که دیگر نواحی حجاز از دست رفته است و اقامت در این سامان روا نیست و لذا بدون اینکه

برادرش شریف غالب را در جریان امر قرار دهد، شبی به صورت مخفیانه از مکه معظمه به مدینه منوره هجرت کرد و پس از آن از مدینه به شام و از شام به عکا رفت و تا رسیدن اجل موعود در آنجا رحل اقامت انداخت.

استیلاي دشمن خائف بر قلعه طائف

از آنجا که عثمان مضایقی یکی از طرفداران شقاوت پیشه و هابیت بود و در باطن با شریف غالب دشمنی می‌ورزید، همسفرش محسن خادمی را نیز با خود هماهنگ ساخت و به مجرد وصول به «درعیه» به سعود بن عبدالعزیز قول همکاری دادند و برای انجام منویات او اعلام آمادگی کردند.

عثمان مضایقی از سوی سعود به فرماندهی یکی از سپاهیان وهابی منصوب شد و به همراه سپاه تحت فرمانش به دهکده‌ای در نزدیکی طائف به نام: «عیله» بازگشت و از آنجا نامه ویژه‌ای به شریف غالب نوشت.

وی در این نامه از طرف خود و سعود اعلام نقض عهد کرد و یاد آور شد که برای ضبط و تسخیر مکه معظمه، به همه اعراب حجاز دستور اکید صادر شده است و از آنان خواست که همگی به فرمان سعود گردن نهاده، تسلیم شوند.

آثار سوء این فرمانها به سرعت ظاهر شد و شریف غالب و اهالی حرمین

تاریخ وهابیان، ص: ۵۲

شریفین را به شدت دچار ترس و وحشت ساخت و راه جور و ستم را هموار نمود، و به قول شاعر:

«گاهی دیده می‌شود که افرادی ناپاک نام «طاهر» را بر خود نهاده‌اند، اما بعدها روشن می‌شود که وی مرداری بیش نبوده است.»

شریف غالب نامه‌های ناصحانه‌ای به عثمان مضایقی نوشت و او را به ترک شقاوت دعوت کرد. مشفقانه او را پند و اندرز داد ولی آن شقاوت پیشه با این نامه‌ها برخورد بی‌ادبانه کرد و همه آن پند نامه‌ها را ابلهانه پاره کرد و دور ریخت و بدین وسیله بیش از پیش خوی دد منشانه‌اش را ظاهر ساخت.

عثمان مضایقی با غلبه بر نیروهایی که از مرکز فرماندهی به سویش گسیل می‌شد، شریف غالب را به عقب نشینی تا قلعه طائف ناگزیر ساخت و دریافت که شریف غالب دیگر نمی‌تواند در مقابل وهابیان مقاومت کند. از این رو در اواخر شوال ۱۲۱۷ ه. در قریه‌ای به نام «ملیس» در نزدیکی طائف اردو زد و تصمیم به محاصره قلعه طائف گرفت. بر اساس اخبار واصله، با «سالم بن شکبان» امیر جنگل متحد شد و در برابر شریف غالب به رجزخوانی پرداخت.

پسر شکبان ۲۰ نفر از شیوخ جنگل را برگزید و با هر یک از آنها تعداد ۵۰۰ نفر و خود به سرکردگی یکهزار تن آماده نبرد شدند. شریف غالب اهالی طائف را بسیج کرد و با پشتیبانی آنها به اردوگاه ملیس حمله برد و تعداد ۱۵۰۰ تن از سربازان ابن شکبان را بر خاک مذلت انداخته، دیگر خائنان وهابی را شکست داد و از منطقه دور ساخت. ولی مع الأسف پسر شکبان توانست یکبار دیگر اردویی فراهم کند و به روستای مزبور شیخون بزند و هستی آنها را به تاراج ببرد.

شریف غالب از بازگشت ابن شکبان دچار وحشت و اضطراب شد و شبی

تاریخ وهابیان، ص: ۵۳

مخفیانه از طائف گریخت و اهالی طائف را به ترس و هراس انداخت. اینجا بود که اهالی طائف پس از مذاکرات فراوان به دو گروه تقسیم شدند؛ گروهی دست زن و بچه خود را گرفته، شبانه از طائف گریختند و گروهی تسلیم قضا شده، در طائف ماندند. گروهی که در طائف ماندند، در قلعه طائف به سنگر نشسته، به سوی وهابیان آتش گشودند و چندین بار اردوی آنان را تار و مار کردند. لیکن از آنجا که تعداد دشمن فراوان بود، هر قدر از آنها را بر خاک مذلت می‌انداختند، دو سه برابر آنها، نیروی تازه نفس فراهم می‌شد و نبرد بی‌امان ادامه می‌یافت.

طائفیان سرانجام در صدد تسلیم برآمدند و پرچم تسلیم را بالا بردند و برای طلب عفو و امان، نماینده‌ای را به اردوگاه دشمن فرستادند.

در این میان صفهای وهابیان در هم شکست، ترس و وحشت بر اندام آنان افتاد و فرار را بر قرار ترجیح دادند و به تخلیه اردوگاه پرداختند.

نماینده سنگر نشینان که خود شاهد ماجرا بود و می‌دید که صفهای وهابیان در هم شکسته، به طرز فجیعی از میدان کارزار می‌گریزند و آنقدر ترس و وحشت بر اندامشان افتاده که در حال فرار حتی تاب یک نگاه به سوی طائف را ندارند، ولی از روی حماقت دستار از سر برداشت و با صدای بلند آواز داد:

«ای سپاه همیشه پیروز! شریف غالب از صولت حمله شما طاقت نیاورد و فرار کرد، اینک اهالی طائف در نهایت زبونی از شما طلب عفو و امان کرده، قلعه را دو دستی تقدیم می‌کنند و مرا برای این تقاضا به سوی شما فرستاده‌اند. من از روزگار باستان خیرخواه شما بودم. من به خوبی می‌دانم که دیگر اهالی تاب مقاومت ندارند. زود برگردید که طالع پیروزی به نام شما رقم خورده است. پس از اینهمه

تاریخ وهابیان، ص: ۵۴

تلاش و تلفات، ترک این دیار پیش از تصرف طائف شایسته نیست.

من آرزوی شما را برآورده می‌کنم و به خدا سوگند می‌خورم که اهل طائف بدون هیچ مقاومتی تسلیم شده، خواسته‌های شما را بدون قید و شرط خواهند پذیرفت.»

تراژدی غم‌انگیز تسلیم طائف به دست اشقیاء، پی آمد پنجمین اشتباه شریف غالب و فرار ناصواب او از میدان نبرد بود، ولی از سرنوشت نتوان گریخت که شاعر گوید:

شعر

«اگر سرت از سنگی به سنگی می‌خورد چاره چیست؟ چیزی را که سرنوشت ازلی حک کرده، نتوان تغییر داد.» (۱)

تاریخ وهابیان، ص: ۵۵

وهابیان به حکم «الخائن خائف»، در صحت سخنان نماینده اهل طائف تردید کردند. آنان پس از مشاهده پرچم تسلیم، در یک طرف حصار گرد آمده، برای تحقیق بیشتر و جلب نظر آنان نماینده‌ای برگزیدند. نماینده اشقیاء به وسیله طنابی که از بالای دیوار آویزان بود، بر بالای دیوار قلعه صعود کرد و در جمع طائفیان گفت:

«ای اهالی! اگر واقعاً تسلیم شده‌اید و همانند گفتار نماینده خود طالب عفو و امان هستید، برای رهانیدن جان خود، هر چه مال و منال دارید در اینجا گرد آورید.»

مردم طائف آنچه مال و ثروت داشتند، به تشویق مرد ساده لوحی به نام «ابراهیم بن محمد امین» گرد آوردند و در طبق اخلاص نهادند.

نماینده وهابیان آن را کم انگاشته، با درشتی گفت:

«نه، نه، هرگز با این اموال کم برای شما برات عفو و امان نوشته نمی‌شود. شما باید آنچه از مال و منال دارید همه را به اینجا بیاورید و دفتری مهیا کرده، نام کسانی را که اموالشان را مخفی کرده‌اند ثبت کنید و افرادی را از میان خود برگزینید که به نوبت از این اموال محافظت و نگهبانی کنند. و در هر صورت اگر با رفتن مردان شما به جاهای مورد نظر موافقت شود، زنان و کودکان همگی اسیر خواهند بود و به زنجیر کشیده خواهند شد.»

فرستاده وهابیان این سخنان ناهنجار را با شدت و غلظت تمام بر زبان آورد، هر چه از او خواسته شد که با نرمش و ملاحظت رفتار

کند، بر شدت و

تاریخ وهابیان، ص: ۵۶

خشونت خود افزود. اینجا بود که دیگر صبر و حوصله «ابراهیم بن محمد امین» تمام شد و سنگی بر سینه او نواخت و به هلاکتش رسانید.

«لذت زندگی برای روزگار شادی و انبساط خاطر است، برای کسی که در طوفان بلا غوطه‌ور است به عمر دراز حضرت نوح علیه السلام چه حاجت!»

به مجرّد اینکه فرستاده وهابیان به سزای عملش رسید و روح پلیدش به سوی دوزخ گریخت، درهای قلعه را بستند و به مقدار زیادی حالت ترس و وحشت از دلشان زدوده شد.

ولی به دنبال افتادن پیکر بی‌جان فرستاده وهابیان از بالای دیوار قلعه، گروهی از اشقیای تلاش کردند که خود را به داخل قلعه برسانند.

تعدادی از آنها که از رگبار تیر و گلوله جان سالم بردند، با استفاده از دیلم و دیگر وسایل آهنی، درهای قلعه را شکستند و به داخل آن راه یافتند و با هر کسی که مصادف شدند به قتلش رساندند.

زمین قلعه با خون مردان، زنان و کودکان رنگین شد. وهابیان حتی به کودکانی که در گهواره آرمیده بودند، رحم نکردند و همه را به خاک و خون کشیدند. پیکر چاک چاک آن بینوایان را طعمه جانوران نموده، آنچه مال و ثروت یافتند به یغما بردند.

شعر

«کسی که به مردم مکر و حیلت روا دارد، هرگز عاقبت به خیر نمی‌شود. اگر خودش به سزای عملش نرسد، فرزندانش روزی دچار آن خواهند شد.»

تاریخ وهابیان، ص: ۵۷

وهابیان از طرف شرق قلعه وارد شدند و به افرادی که در داخل بناهای محکم و استوار سنگر گرفته بودند حمله بردند ولی موفق نشدند که آنها را دستگیر کنند، از این رهگذر تا غروب آفتاب آنها را به رگبار بستند و گروه زیادی را به شهادت رسانیدند. پس از غروب آفتاب عقب‌نشینی کرده، درهای قلعه را بستند.

افراد بی‌نویی که در داخل ساختمانها گرفتار بودند زبان حالشان این بود:

شعر

«دنیا همه‌اش حسرت و درد و بلاست. جهان کانون غم و محنت و ماتم سراسر است.»

آنها با یک دنیا حسرت و حیرت، منتظر فرستاده ملعنت پیشه خود بودند که برای تأمین عفو و امان به سوی اشقیای فرستاده بودند. اما هنگامی که مطلع شدند که همه درب‌های خروجی قلعه به وسیله اشقیای بسته شده و همه راههای عبور و مرور روستاهای مکه و طائف به دست دشمن افتاده، بر اضطراب و تشویش آنها افزوده شد.

هنگامی که به یاد سرنوشت بینوایانی می‌افتادند که زنان و کودکان خود را در نواحی طائف رها کرده، به سوی مکه شتافته بودند و احیاناً گرفتار لبه تیز شمشیر نشده‌اند، در دریای غم و اندوه غوطه‌ور می‌شدند.

چون با خبر شدند که عثمان مضایقی شکست خورده و یک بار دیگر لشکری آراسته، به قرارگاه «عُبَیله» باز گشته است، متوجه شدند که اوضاع کاملاً مشوّش و بد شده است.

مگر نماینده بدکردار مردم برای فراخوانی عثمان مضایقی تا محلّ فرار او رفته بود؟!

تاریخ وهابیان، ص: ۵۸

به دنبال نصب چادرهای قرارگاه عثمان مضایقی در «عیله»، فرستاده پلید مردم که برای تحصیل عفو و امان رفته بود، از روی کفر و الحاد، در کوچه و بازار می‌گشت و با صدای بلند می‌گفت:

«هان ای اهالی طائف! من موفق شدم که از ابن شکبان برای همه شما نامه امان و عفو عمومی بگیرم. من به همه شما تبریک می‌گویم.

این تلاش و خدمت بزرگ مرا در محکمه وجدان ارزیابی کنید، دست زن و بچه خود را بگیرید، از حصار بیرون رفته، به هر نقطه‌ای که مورد نظرتان باشد بروید.»

به دنبال انتشار این سخنان فریبکارانه، بسیاری از سلحشوران که در جاهای امنی مخفی بودند و از شمشیر اشقیا جان سالم برده بودند، به خیال اینکه این گفتار راست است و رسماً برای آنها عفو و امان داده شده از مخفیگاه خود بیرون آمدند و خانه و کاشانه خود را ترک کردند و دست زن و بچه خود را گرفته، در کمال یأس و نومییدی، به دنبال سرنوشت نامعلوم به سوی درهای قلعه رهسپار شدند.

نگهبانان این افراد را بازرسی بدنی کرده، از همراه نداشتن مال و ثروت مطمئن شدند و آنگاه همه آنها را بر فراز تپه‌ای رها کرده، اطراف تپه را با افراد مسلح محاصره نمودند.

تعداد افراد بیچاره‌ای که بر فراز این تپه رها شدند ثبت نشده، ولی آنچه مسلم است این است که اکثریت آنها را زنان و کودکان تشکیل می‌دادند.

این گروه بینوا را که عمدتاً از پرده نشینان پاکدامن بودند، به مدت ۱۲ روز بدون آب و نان و بدون دارو و درمان، بر فراز آن تپه در محاصره نگهداشتند، گاهی با چوب و چماق آنها را می‌زدند و هنگامی سنگ جفا به سوی آنها پرتاب می‌کردند.

تاریخ وهابیان، ص: ۵۹

این همه اهانت و گستاخی، آتش درونشان را تسکین نمی‌داد. به بهانه پرس و جو از جای دینه‌ها و گنجینه‌ها، آنها را تک تک می‌بردند و مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند.

آن بیچاره‌ها با ناله و فریاد از ابن شکبان، سعود نامسعود و عثمان مضایقی تقاضا می‌کردند که از قتل عام آنها صرف نظر کنند، ولی آنچه به جایی نمی‌رسید فریاد بود.

شعر

«کسی با پشتوانه اراده و تدبیر قادر به تغییر دادن سرنوشت نیست، که برای دستبرد به لابه‌لای سطرهای تقدیر، خامه‌ای ساخته نشده است.»

ابن شکبان بدسیرت، پس از دوازده روز محاصره و در تنگنا قرار دادن، بر شیرمردان به سنگر نشسته در ساختمانهای محکم قسمت شرقی قلعه دست نیافت و با جنگ و نبرد نتوانست بر آنها چیره شود، از این رهگذر به غدر و حيله متوسل شد و اعلام کرد:

«هر کس بدون اسلحه مخفیگاه خود را ترک کند در عفو و امان است.»

سلحشوران دلآوری که تا آخرین نفس سنگر خود را ترک نکرده بودند، و دیگر اندوخته غذایی و رزمی نداشتند، به وعده‌های مزورانه ابن شکبان بی‌ایمان و سوگندهای فریبکارانه او اعتماد کردند و با دست خالی از سنگرهای خود بیرون آمدند و در دامهای شیطانی ابن شکبان گرفتار آمدند.

این بیچاره‌ها هنگامی بر فراز تپه قرار گرفتند که قتل عام گروه قبلی، در

تاریخ وهابیان، ص: ۶۰

مقابل دیدگان زنها و بچه‌هایشان، آغاز شده بود.

گروه بعدی که ۳۶۷ نفر مرد جنگی بودند، با دستهای بسته بر فراز تپه قرار گرفتند و در برابر زنها و کودکان از دم شمشیر گذشتند. به هنگام ورود این سلحشوران، تعدادی از کشته شدگان قبلی هنوز نیمه‌جان بودند و در میان خاک و خون دست و پا می‌زدند. پیکرهای پاک مدافعان سنگر ایمان، پس از مدّت مدیدی که توسط درندگان و هّابی جویده شد، به مدّت ۱۶ روز برای ضیافت پرندگان و درندگان بر فراز تپه روی هم انباشته ماند.

وّهاییان سنگدل اجساد پاک این مرزبانان ایمان را برهنه و عریان، روی شنهای سوزان ترک کردند و در خانه و کاشانه آنان به تکاپوی اموال و اشیای قیمتی پرداختند.

در این جستجوی خانه به خانه، آنچه از مال و منال یافتند، مقابل درب قلعه بر روی هم انباشتند و از آن تپه‌ای ساختند. آنگاه یک پنجم آن را به سعود بن عبدالعزیز داده، بقیّه را در میان اشقیای وّهابی تقسیم نمودند.

بر اساس گزارش مستند و مورد اعتماد، آنچه از اموال موجود در قلعه، از غارت و سرقت چپاولگران وّهابی بر جای ماند و در جلو درب قلعه به روی هم انباشته شد عبارت بود از چهل هزار ریال پول نقد و دیگر اشیای قیمتی که از حدّ شمار و تخمین بیرون بود. سرکرده‌های وّهابی ده هزار ریال از این پولهای نقد را در میان زنان و دختران خود تقسیم کردند و اشیای قیمتی مغصوبه را در میان خود توزیع نمودند و اشیای دیگری را که مورد رغبت خودشان نبود، در کوچه و بازار به ثمن بخش فروختند.

ظرفهای مسی و کالاهای دیگر که مشتری پسند نبود و به افزایش پول

تاریخ وّهاییان، ص: ۶۱

نمی‌دادند، به خیال خود به رسم فتوّت و جوانمردی به گدایان و فقیران بخشش نمودند!

اما کتابهای خطّی نفیسی که در کتابخانه‌ها، مساجد، تکایا و منازل شخصی وجود داشت؛ از قبیل کتب تفسیر، حدیث و دیگر علوم قرآنی و اسلامی، هیچگاه مورد رغبت ملّت بی‌فرهنگ و شقاوت پیشه قرار نگرفت، بلکه همه‌اش در زیر پای چکمه پوشان وّهابی لگدمال شد!

جلدهای چرمی گران قیمت، که توسط هنرمندان اسلامی برای مصاحف شریفه تهیّه شده بود و در طول قرون و اعصار همانند مردمک دیدگان‌شان از آنها محافظت می‌کردند تبدیل به کفش و چاروق گردید.

در مواردی، آیات مبارک و اسماء جلاله، که روزی زینت بخش جلدهای قرآن کریم بود، روی چاروقهای وّهاییان بی‌فرهنگ به چشم می‌خورد.

مصاحف شریف و کتب نفیسی که به دست وّهاییان دور از ادب و فرهنگ، پاره پاره گشت و بر روی زمین انباشته شد، به قدری زیاد بود که در کوچه و بازار خونرنگ طائف، جای پای یافت نمی‌شد که رهگذران بدون لگدکوب کردن اوراق متبرکّه، گام نهاده عبور کنند.

گرچه از طرف ابن شکبان اعلامیه‌ای - مصلحتی - انتشار یافت و در آن گوشزد شد که به هنگام نابود کردن کتابهای خطّی، مصاحف را جدا نموده و آنها را پاره نکنند، ولی اعراب بادیه نشین، بویژه حشرات وّهابی، قدرت تشخیص قرآن از دیگر کتب اسلامی را نداشتند و لذا هر قرآنی به دستشان رسید بی‌محابا پاره کردند و گستاخانه بر روی زمین ریختند.

این تجاوز بزرگ بر حریم قرآن و اسلام، آنقدر گسترده بود که در شهر بزرگ طائف - که طبعاً در هر خانه چندین نسخه مصحف بود - تنها سه نسخه قرآن و یک نسخه صحیح بخاری از دست اشقیای وّهابی جان سالم به در برد.

تاریخ وّهاییان، ص: ۶۲

خیره‌سرا و هابی، در یک اقدام جسورانه و ملحدانه، همه کتابهای ارزشمند موجود در منطقه را - که تعداد بی‌شماری قرآن، تفسیر و کتاب حدیث در میان آنها بود - پاره پاره کردند و به زیر پا انداختند، ولی با قدرت خداوند مَن همه اوراق قرآن به هوا رفت! حتی یک برگ قرآن هم به روی زمین نیفتاد، در حالی که در آن لحظات از وزش باد خبری نبود و این یکی از معجزات باهرات قرآن کریم بود.

اجساد کشته شدگان به مدت ۱۶ روز بر فراز تپه یاد شده رها شد و آفتاب سوزان حجاز بدنهای به خون آغشته را دگرگون ساخت. بوی تعفن شدید منطقه را فرا گرفت. و لذا ناگزیر شدند با التماس فراوان از ابن شکبان بی‌ایمان رخصت طلبیده، به دفن اجساد اقدام نمایند. آنان دو کانال بزرگ حفر کردند و بازمانده اجساد را - که از برخی نصف، و از برخی دیگر یک چهارم آن باقی مانده بود - در این دو کانال گذاشتند و بر روی آنها خاک ریختند. آنگاه ناگزیر شدند دیگر قطعات را که توسط پرنده‌گان و درندگان به نقاط دور دستی برده شده بود، برای آسایش خویش، گرد آورده، در دو کانال دیگر دفن کنند.

و هابیان خباث پیشه پیکرهای شهیدان را روی ریگهای بیابان رها کرده بودند که تا انفصال کامل اجزایشان، بر روی زمین بمانند و جسارت و حقارت کاملی در حق آنها انجام یابد. در حالی که این جسارتها و تحقیرها هرگز از مقام اخروی آنان نمی‌کاهد، بلکه موجب رفعت شأن و علو درجات آنها می‌گردد، که شاعر گفته:

«اگر افتاده‌ای غم مخور که افتادگی موجب رفعت گردد،

مگر نه این است که هر بنایی تا ویران نشود، آباد نمی‌گردد.»

تاریخ و هابیان، ص: ۶۳

و هابیان چون از قتل عام مردم طائف و تقسیم غنایم جنگی فارغ شدند، بر اساس عقاید پوچ و باطلشان، به سراغ قبور متبرکه و مراقده مطهره طائف رفتند و هر جا گنبد و بارگاهی یافتند، آن را ویران کردند و با خاک یکسان نمودند. آنگاه تعداد انگشت شماری از اهالی طائف را که از تیغ خون آشام و هابیان جان سالم به در برده بودند، به بیرون قلعه برده، رهایشان ساختند.

و هابیان بی‌فرهنگ، در اثنای هدم قبور، وقتی به قبر مطهر مفسر بزرگ قرآن، جناب «عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب» رسیدند، در صدد برآمدند که قبر شریفش را نبش کرده، جسد مقدّسش را در آورند و طعمه حریق سازند. چون ضریح از روی قبر شریفش برداشتند، عطر افزایی در اطراف پیچید. و هابیان از مشاهده این کرامت بر قساوتشان افزودند و گفتند:

«اینجا باید شیطان بزرگی آرمیده باشد، دیگر نباید بانیش قبر وقت گذرانی کرد، مناسبتر اینکه قبر را با همه محتویاتش طعمه حریق سازیم!»

این سخنان پوچ و هذیان گونه را بر زبان جاری ساخته، برگشتند، پس از مدتی باروت زیادی فراهم کرده، به قصد منفجر کردن قبر شریف بازگشتند. اما باروت کار نکرد و عاملان خسران مآل، پس از مشاهده این کرامت از تصمیم خود منصرف شدند. پس از این واقعه سالها قبر شریف این صحابی بزرگ بدون ضریح ماند، سرانجام شادروان سید یاسین افندی تبرکاً ضریحی بر فراز قبر آن صحابی بزرگ بنا نهاد.

و هابیان قبر شریف سید عبدالهادی و دیگر مشاهیر بزرگ اسلام را نبش کردند ولی از کرامت اولیای الهی نتوانستند ضرری بر آنها برسانند. سرانجام از

تاریخ و هابیان، ص: ۶۴

نبش قبور منصرف شدند.

عثمان مضایقی و ابن شکبان فرمان مشترکی صادر کردند و گفتند:

«پیش از هدم گنبدها و بارگاهها، باید همه مساجد و مدارس دینی تخریب گردد.»

مرحوم یاسین افندی یکی از علمای بزرگ آن روز فرمود:

«هدف شما از تخریب مساجدی که برای اقامه نماز تأسیس شده چیست؟!»

اگر هدفتان قبر شریف عبدالله بن عباس است، آن قبر در گوشه راست مسجد اعظم و زیر گنبد خاصی قرار دارد، و لازمه هدم قبر ایشان، تخریب کل مسجد نیست.»

در مقابل این گفتار منطقی، عثمان مضایقی و ابن شکبان سخنی برای گفتن نداشتند. ولی زندیقی به نام «درویش مُطَوِّع» اینگونه سخن آغاز کرد:

«دَعْ مَا يُرِيْبُكَ اِلَى مَا لَا يُرِيْبُكَ»:

«آنچه را که تو را به شک و تردید وادارد فرو گذار و به آنچه شک و تردیدی در آن نباشد چنگ بزن.»

مرحوم سید یاسین در مقابل این سفسطه جویی فرمود:

«مگر ممکن است در مسجد شک و تردیدی باشد؟!»

درویش مُطَوِّع به مصداق قُبْهَتِ الَّذِي كَفَرَ «۱» دیگر نتوانست به

تاریخ وهابیان، ص: ۶۵

سفسطه بازی خود ادامه دهد، به ناچار به منطقی زورگویان متوسل شده، زبان به فحش و هرزه گویی گشود.

عثمان مضایقی برای فیصله دادن به این گفتگو گفت:

«ما تابع نظر شما نیستیم، مسجد را فرو گذارید و گنبد موجود بر فراز قبر ابن عباس را تخریب کنید.»

تاریخ وهابیان، ص: ۶۶

صفحه سفید

استیلای وهابیان بر بلده طیبه پروردگار

اشاره

عثمان مضایقی پس از تحکیم قلعه طائف و گماردن نگهبانان و محافظان، در صدد تسخیر مکه معظمه برآمد و سپاهیان خود را گرد آورده، به قرارگاه «سیل» رفت تا با سپاهیان سعود بن عبدالعزیز متحد شوند.

در این گیر و دار مطلع شدند که شریف پاشا، والی جدّه، همزمان با ورود قافله‌های مصر و شام، به مکه معظمه مشرف شده است.

از این رو به انجام اراده شوم خود جسارت نکردند، فقط به تهدید و تخویف شریف غالب بسنده نمودند. [۱۲۱۷ ه.].

شریف غالب از تهدید وهابیان به قدر کافی به وحشت افتاده، والی جدّه، امیرالحاج مصر و امیرالحاج شام را دعوت نمود و به هنگام گفتگو، از اراده زشت وهابیان در مورد تسخیر خانه خدا خبر داد و به آنها گفت:

«اگر شما به میزان بسیار ناچیزی از من پشتیبانی کنید، دستگیر کردن سرکرده خوارج (سعود بن عبدالعزیز) کار مشکلی نیست.»

تاریخ وهابیان، ص: ۶۸

این را گفت و زمانی طولانی منتظر پاسخ ماند، اما پس از گذشت زمانی، از هر سه پاسخ منفی شنید.

شریف غالب به ناچار برادرش «شریف عبدالمعین» را به قائم مقامی خود برگزید و مهمانسرای خویش - واقع در دامنه کوه جیاد - را

منهدم ساخت و دست زن و بچه‌اش را گرفته، رهسپار جدّه شد.

شریف عبدالمعین جمعی از علمای مکه، چون شیخ محمد طاهر، سید محمد ابوبکر، میرغنی، سید محمد عطاسی و عبدالحفیظ عجمی را نزد سعود بن عبدالعزیز فرستاد و از او تقاضای عفو و امان کرد. [۱۲۱۸ ه.ق].

سعود تقاضای شریف عبدالمعین را پذیرفت و به همراه علمایی که از مکه به نزدش آمده بودند سپاه گرد آمده در «سیل» را برداشت و به سوی مکه معظمه حرکت نمود.

سعود، قائم مقامی عبدالمعین را پذیرفت و با صادر کردن فرمان هدم قبور و تخریب گنبدها و بارگاهها، از میزان قساوت و شقاوت خود پرده برداشت. وهابی‌ها می‌گفتند:

«اهالی حرمین شریفین به جای خداوند یکتا، گنبدها و بارگاهها را می‌پرستند، اگر گنبدها تخریب گردد و دیوارهای مشرفه برداشته شود، تازه اهالی حرمین از دایره شرک و کفر بیرون آمده، در مسیر پرستش خداوند یکتا قرار خواهند گرفت!»

به خیال پوچ محمد بن عبدالوهاب، پیشوای وهابیان، آنانکه بعد از سال ۵۰۰ ه. وفات کرده‌اند، به حال کفر و شرک از دنیا رفته‌اند! از آنجا که گویی احکام دین مبین اسلام از سوی خداوند عالمیان به این خائن بی‌ایمان وحی شده است! بر اساس آیین ساختگی وهابیت، جنازه

تاریخ وهابیان، ص: ۶۹

افرادی که پس از پیدایش وهابیت از دنیا می‌روند، نباید در کنار مسلمانان در گذشته از سال ۵۰۰ هجری به بعد دفن شوند! ولی دفن آنها در کنار قبور مشرکان مانعی ندارد!

سعود بن عبدالعزیز پس از آنکه امّ القری (مکه معظمه) را تحت سیطره خود در آورد، به بهانه دستگیری شریف غالب در صدد دست یافتن بر حصار جدّه برآمد. وی برای این منظور با حيله و دسیسه فراوان لشکر مجهزی آراست و به سوی بندر جدّه گسیل داشت.

در برابر این دسیسه سعود، شریف غالب ناگزیر بود که از طریق دریا بگریزد، اما با تشویق خویشاوندان خیرخواهش از فرار منصرف شد و با والی جدّه (شریف پاشا) متحد شده، وهابیان را شکست داد و آنان را تار و مار ساخت.

سعود پس از تحمّل شکست ذلت بار، با سپاهیان بازمانده از تیغ شرر بار شریف غالب، به سوی مکه معظمه بازگشت و حصیر پاره غرور و نخوت را در دارالاماره محتشم مکه گسترد و به حکمرانی پرداخت.

شریف عبدالمعین برای محفوظ ماندن ساکنان مکه معظمه از جنایات طاقت فرسای وهابیان، تلاش فراوان نمود که با رؤسای اشقیا مدارا نموده، حسن سلوک نشان دهد، ولی هر لحظه آنها بر لجاجت، قساوت و شقاوت خود افزودند.

هنگامی که شریف عبدالمعین از سازش و حسن همجواری با اشقیا مأیوس شد، به برادرش شریف غالب پیغام داد که ستاد فرماندهی وهابیان در منطقه «معلّا» در میان خیمه‌هایی محصور است و سعود با سپاهیان در قلعه «جیاد» می‌باشد، اگر بتوانید مقداری سپاه فراهم کرده، به این سامان عزیمت کنید، به راحتی می‌توان سعود را دستگیر کرد.

تاریخ وهابیان، ص: ۷۰

شریف غالب با دریافت این پیام، بدون اینکه احدی را از قصد خود آگاه سازد، سپاهی مجهز فراهم آورد و به همراه شریف پاشا والی جدّه شبانه حمله‌ور شد و قرارگاه وهابیان را به منظور دستگیری سعود از چهار طرف محاصره کرد اما «سعود بن عبدالعزیز» با دسایس شیطانی از آنجا گریخت و سایر وهابیان تقاضای عفو نمودند که با تقاضای آنان موافقت شد و پس از خلع سلاح، به آنها رخصت داده شد که به روستاهای خود باز گردند و بدین سان مکه معظمه از وجود پلید وهابیان پاک گردید.

مدّت کوتاهی پس از آن، حصار طائف نیز تسخیر شد و عثمان مضایقی با سرکرده‌های تجاوزگرش ناگزیر از فرار گردید.

حصار طائف نه با قدرت و شوکت و نیروی قهریه شریف غالب، که با روح انقیاد و حسن فرمانبرداری اعراب بنی ثقیف تسخیر گردید؛ زیرا وهابیانی که در مکه معظمه از عفو و عطف اسلامی برخوردار گردیدند و به سوی روستاهای خود رها شدند، با صلاحدید سعود به خانه و کاشانه خود باز نگشتند، بلکه در بین مکه و طائف به راهزنی و چپاولگری پرداختند.

شریف غالب به بادیه نشینهای نواحی طائف و رجال بنی ثقیف پیام فرستاد و از آنها خواست که با تهاجم شدید خود به طائف، عثمان مضایقی را از حصار طائف بیرون رانده، مال و منال آنها را در میان خود تقسیم کنند.

اعراب بنی ثقیف که تشنه چنین درگیری و شیفته غنایم جنگی بودند، با دیگر بادیه نشینها دست به یکی شده، به دهکده‌های «سلامه» و «مثنی» در نزدیکی طائف شیخون زدند و همه اموال و اشیای قیمتی آنان را به غارت بردند و سپاهیان عثمان مضایقی را که برای دفع آنها دست به تهاجم زده بودند، وادار به عقب نشینی نموده، حصار طائف را ضبط کردند و پیروزی خود را به شریف غالب گزارش دادند.

تاریخ وهابیان، ص: ۷۱

عثمان مضایقی در اثر این شکست و پریشانی، از نواحی طائف گریزان شد و در کوههای یمن مخفی گردید.

یکی از فرماندهان سپاه سعود به نام «عبدالوهاب ابونقط» و دو گروه دیگر به نامهای «حسیتی» و «سعیدی» با چند گروه دیگر از نواحی مختلف، به سوی مکه معظمه حمله‌ور شده، شهر مکه را به محاصره خود در آوردند. در این محاصره، که سه ماه به طول انجامید، اهالی مکه فشارهای طاقت فرسایی را متحمل شدند.

در طول این مدت، دهها بار شریف غالب برای شکستن حلقه محاصره حمله کرد و با وهابیان درگیر شد ولی هر دفعه با شکست و پریشانی مجبور به عقب نشینی گردید.

آثار محاصره از نظر تمام شدن اندوخته‌ها به قدری شدید بود که نزدیک بود مردم به گوشت یکدیگر دست طمع دراز کنند. قحطی و گرانی ناشی از محاصره موجب شد که هر گرده نان در مکه معظمه به ۵ ریال و ۱۴۰ درهم روغن زرد به دو ریال بالغ گردد. «۱»

جالب‌تر اینکه توفیق دیدن جمال فروشنده، خود شانس بزرگی می‌خواست و به آسانی میسر نمی‌شد. در اوایل محاصره، گوشت پرندگان چون کبوتر، در اواسط گوشت حیواناتی چون گربه و سگ و در اواخر گیاهان و برگ درختان به عنوان سدّ جوع مورد استفاده قرار می‌گرفت. پس از تمام شدن آنها، ناچار به امضای مصالحه شدند.

بر اساس این قرار داد، سعود به شرط عدم تجاوز و ستم، حق ورود به مکه معظمه را پیدا کرد.

تاریخ وهابیان، ص: ۷۲

شریف غالب را برای امضای این قرار داد نمی‌توان مورد نکوهش قرار داد، ولی می‌توان مسامحه و سهل انگاری او در جلب و جذب اردوی کافی برای حفظ حدود و ثغور مکه، پیش از این محاصره را، هفتمین اشتباه بزرگ او به شمار آورد.

جالبتر اینکه اهالی مکه در آغاز محاصره، توسط سید میرغنی و شیخ محمد عطاس به شریف غالب پیغام فرستادند که:

«در صورت امکان از مردان قبایل اطراف که پذیرای اوامر آن جناب هستند، دعوت به عمل آورید که محاصره را شکسته، ما را رها سازند، و اگر این مقدار ممکن نباشد، حداقل آن مقدار بدوی جلب کنید که بتوانیم تا فرا رسیدن ایام حج در مقابل وهابیان مقاومت کنیم، که با فرا رسیدن موسم حج و آمدن قافله‌های مصر و شام طبعاً از تنگنا رهایی خواهیم یافت.»

شریف غالب در پاسخ گفت:

«اگر پیش از محاصره می‌توانستم بدویان را جذب نمایم این محاصره اتفاق نمی‌افتاد، ولی اکنون راه جذب نیرو از بیرون میسر نیست، و اگر بخواهم به امضای صلحنامه رغبتی نشان دهم، بی‌گمان، تنفر عموم را به خود جلب خواهم کرد.»

این بیان، خود نشانگر آن است که شریف غالب به اشتباه خود در پیش بینی نکردن نیروی لازم معترف است.

آنگاه فرستاده‌های مردم به او گفتند:

«اگر شما به تأثیری از جدّ بزرگوار خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عقد پیمان اقدام کنید، از سنت سئیه نبویه پیروی کرده‌اید؛ زیرا رسول

تاریخ وهابیان، ص: ۷۳

گرامی اسلام برای امضای پیمان صلح، عثمان بن عفّان را از «حُدَیْبِیّه» به مکه معظمه فرستاد.»

شریف غالب این پیشنهاد را از فرستادگان یاد شده شنید و با سکوت برگزار نمود و با تأخیر انداختن پذیرش صلح، نفرت مردمان را بیش از پیش بر علیه خود برانگیخت.

اهالی مکه در طول این محاصره به شدت سختی دیدند، بویژه از طرف کارگزاران شریف غالب، که از سوی آنها نیز ناهنجاریهای فراوانی را متحمل شدند. کار به جایی رسید که برخی از مردم در صدد پناهنده شدن به عثمان مضایقی درآمدند و یکی دو نفر نیز به سوی او گریختند.

آنگاه پیمان صلح با اجبار و الزام «عبدالرحمان بن التیامی» از علمای وهابی صورت تحریر یافت.

هدف شریف غالب از ردّ پیشنهاد علمای مکه و پذیرش پیشنهاد عبدالرحمان بن تیامی این بود که تا حدّ امکان، زیر فشار سعود له نشود و در حدّ ممکن نظر اهالی مکه را از نیروهای نظامی گرفته تا نیروهای مردمی، به سوی خود جلب نماید.

در حقیقت نیز تحت فشار و حمایت آن زندیق از خشم سعود در امان ماند و با گرفتن عفو و امان بر اعتبار مردمی خود افزود.

و از طرف دیگر با ابراز این معنا که: «این قرار داد تحت فشار و بدون رضایت انجام گرفت، و گرنه من هرگز تا فرا رسیدن ایام حجّ تن به صلح نمی‌دادم»، از نکوهش نیروهای نظامی و مردمی در امان ماند.

به مقتضای این پیمان زیانبار، سعود بن عبدالعزیز به مکه معظمه گام نهاد و پرده‌ای از یک پارچه معمولی بر کعبه معظمه آویخت و با اعراب بدوی به انس و الفت پرداخت. آنگاه با دسیسه‌های فراوان، شریف غالب را از قدرت

تاریخ وهابیان، ص: ۷۴

و شوکت انداخت و خود بازیگر میدان شد و صفحه جدیدی از تجاوز و تعدّی به حقوق مردم را آغاز کرد.

شریف غالب از دولت مرکزی (دستگاه خلافت) به شدت ناراحت بود که چرا در این مدّت به کمک مردم حجاز نشنافته و نیرویی برای یاری آنان نفرستاده‌اند و لذا در میان مردم شایع کرد:

«علّت اصلی سقوط حجاز در دامن وهابیت و افتادن حرمین شریفین به دست اشقیاء، سهل انگاری و اهمال کاری و کلای دولت می‌باشد.»

آنگاه برای تحریک غیرت دولت عثمانی، به سعود پیشنهاد کرد که راه حج را به روی قافله‌های مصر و شام ببندد، ولی سعود احتیاج به تشویق و تلقین نداشت و در جور و ستم، گوی سبقت را از هر ستمگری ربوده بود.

سعود بدفرجام بسیاری از دانشمندان اهل سنت را بی دلیل به شهادت رسانید و بسیاری از اعیان و اشراف را بدون هیچ اتّهامی به دار آویخت و هر که را که در اعتقادات مذهبی ثبات قدم نشان داد، به انواع شکنجه‌ها تهدید کرد.

آنگاه با کمال گستاخی منادیانی فرستاد که در کوچه و بازار بانگ زدند:

«ادخلوا فی دین سعود و تظّلوا بظّله الممدود»:

«هان ای مردمان! به دین سعود داخل شوید و در زیر سایه گسترده‌اش مأوا گزینید!»

با این ندا مردم را رسماً به پذیرش آیین محمد بن عبدالوهاب فرا خواند.

شریف غالب با یک ارزیابی دقیق متوجه شد تعداد افرادی که بتوانند در دین مقدس اسلام پابرجا بمانند، نه فقط در روستاها، بلکه حتی در خود شهر

تاریخ وهابیان، ص: ۷۵

مکه هر لحظه رو به کاهش می‌باشد و در آینده‌ای نه چندان دور، دین مقدس اسلام از سرزمین حجاز رخت بر خواهد بست، از این رهگذر به سعود بن عبدالعزیز گفت:

«اگر شما پس از مراسم حج در مکه معظّمه بمانید، بی‌گمان در مقابل لشکر انبوهی که مقرر شده از پایتخت امپراتوری اسلامی وارد این سرزمین شود، قدرت مقاومت نخواهید داشت و حتماً جان خود را از دست خواهید داد، من معتقدم که شما خود را در این مخاطره قرار ندهید و پس از ایام حج این سرزمین را ترک کنید.»

این تهدیدهای پندگونه شریف غالب نه تنها موجب تخفیف در جنایات سعود نشد، بلکه بر میزان غرور و نخوت او افزود.

داستانی شگفت!

سعود بن عبدالعزیز در آن ایام یکی از افراد صاحب کرامت را فرا خواند و به او گفت:

«آیا حضرت محمد صلی الله علیه و آله در قبر زنده است و یا- همانند عقیده ما- چون دیگران مرده است؟!»

آن مرد با فضیلت با کمال شجاعت در پاسخ گفت:

«هو حیّ فی قبره!»

«پیامبر اکرم در قبر خود زنده است.»

هدف سعود از این پرسش این بود که برای کشتن آن مرد بافضیلت راهی پیدا کند و افکار مردم را برای کشتن و شکنجه نمودن او آماده سازد.

تاریخ وهابیان، ص: ۷۶

از این رهگذر خطاب به او گفت:

«اگر برای اثبات زنده بودن آن حضرت، دلیل قانع کننده‌ای ارائه ندهی که موجب پذیرش همگان باشد و برای عدم پذیرش آیین

حق عذر موجهی به شمار آید، تو را به قتل می‌رسانم.»

آن بزرگوار با کمال شهامت در پاسخ گفت:

«من نمی‌خواهم با آوردن دلایل لفظی شما را قانع کنم، بفرمایید با هم به روضه مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشرف شویم،

در مقابل ضریح مقدس آن حضرت بایستیم، من از پیش روی مبارک تقدیم سلام کنم، اگر جواب سلام را با گوش خود شنیدید و

ناگزیر از پذیرش آن شدید، زنده بودن حضرت رسول پناه ثابت می‌شود و اگر جواب سلام داده نشد، آن موقع بنده را به جرم

دروغگو بودن به هر صورتی که صلاح دانستید به قتل رسانید.»

آتش خشم سعود، از این پاسخ حیرت انگیز زبانه کشید و به جهت نداشتن قدرت علمی، در آن مجلس سکوت اختیار کرد ولی

چند روز بعد یکی از وهابیان را برای کشتن او مأمور کرد و گفت:

«به هر حال باید این شخص کشته شود، در ساعتی که به انجام این مأموریت آمادگی داشتی به من اطلاع ده.»

آن شخص بر اساس حکمت باری تعالی حاضر به این جنایت نشد و این خبر در میان مردم شایع گردید.

آن عالم ربّانی از این واقعه مطلع شد و دانست که دیگر اقامتش در شهر مکه صلاح نیست، از این رو از مکه معظّمه کوچ کرد.

تاریخ وهابیان، ص: ۷۷

سعود از هجرت او آگاه شده و یک جَلاد بدوی را برای قتلش مأمور ساخت.

آن مأمور نادان به خیال اینکه با کشتن آن شخص به خیر دنیا و آخرت خواهد رسید، با شتابی فراوان خود را به آن عالم ربّانی رسانید، اما در لحظه وصول به محضر او، آن عالم سعادت‌مند، با فرا رسیدن اجل موعود، جان به جان آفرین تسلیم کرد.

آن بادیه‌نشین، شتر مرد با فضیلت را به درختی بست و برای تهیه آب جهت غسل میت، به درّه مجاور رفت. پس از دقایقی بازگشت و جز شتر چیزی در آن صحرا نیافت و به شدت دچار شگفت شد.

پس از مراجعت به هنگام گزارش مشاهدات خود به سعود چنین گفت:

«آری، آری، من در عالم رؤیا عروج ملکوتی آن بزرگوار را با تسیح و تقدیس دیدم. من یک عده فرشته نورانی را مشاهده کردم که تسیح گویان پیکر پاک آن عالم را به سوی آسمان می‌بردند و می‌گفتند: این پیکر پاک فلان ذات است که به جهت اعتقاد صحیح و پیروی نیکو از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان یک پاداش شایسته، جنازه‌اش به سوی آسمانها عروج می‌کند.»

سپس افزود:

«بسیار جای شگفت است که مرا به قتل چنین شخصیت جلیل‌القدری می‌فرستی! آیا پس از مشاهده الطاف بیکران حق تعالی در مورد آن مرد بزرگوار، هنوز هم در صدد اصلاح اعتقاد خود بر نمی‌آیی؟»

سعود از سخنان بی‌آلایش آن مرد بدوی پند نگرفت، بلکه عثمان

تاریخ وهابیان، ص: ۷۸

مضایقی را به امارت مکه معظمه منصوب نمود و خود به طرف «درعیه» حرکت کرد.

سعود به هنگام بازگشت به درعیه، از سوی علمای زندیق آن سامان به جهت تسخیر مکه معظمه، مورد تقدیر و تجلیل قرار گرفت و نامه‌های تبریک و تهنیت فراوان دریافت کرد.

این تحسینها و تمجیدها، او را به شدت تحت تأثیر قرار داد و بر نخوت و تکبر او افزود.

سعود در جور و ستم افراط کرد آنگاه برای گسترش دامنه قساوت و شقاوتش هسته‌های مقاومت تشکیل داد و دست آنها را در ظلم و تعدی بر اهالی حجاز و یمن باز گذاشت.

ظفرنامه‌ها، مدیحه سراییها و مکتوبات فراوانی که به این مناسبت دریافت می‌کرد، موجب می‌شد که سینه ستبر کرده، باد به غبغب انداخته، در ظلم و تعدی دست از پا نشناسد.

«محمد بن احمد حفظی» سرآمد زنداقه زمان، قصیده‌ای در ستایش سعود و نکوهش علمای اسلام سروده بود که از نظر هنر شعری بر دیگر قصیده‌ها برتری داشت.

از این رهگذر این قصیده از طرف علمای اسلام مورد انتقاد شدید قرار گرفت و نظیره‌ها و استقبالیته‌های فراوانی بر وزن و قافیه آن سروده شد.

در این نظیره‌ها آیین محمدبن عبدالوهاب به شدت مورد هجو و مسخره قرار گرفت.

یکی از این نظیره‌ها به دست سعود رسید و موجب خشم شدید و غضب فوق‌العاده او گردید و لذا افراد شقاوت‌پیشه‌ای را برگزید و به آنها فرمان داد که هر کجا مسلمان متعهدی دیدند بی‌محابا به قتلش رسانند و هر جا عالم

تاریخ وهابیان، ص: ۷۹

موحّدی سراغ داشتند به شدیدترین وجه برای قتل و اعدامش اقدام نمایند. او از آن پس، این جانیان را به بالاترین مناصب دولتی منصوب کرد.

پس از آنکه بادیه‌نشینهای نواحی مکه را کاملاً تحت سیطره خود در آورد، فرمان داد که بدویهای نواحی مدینه را منقاد بلکه فدایی

او سازند.

آنگاه دو گردان وهابی تحت فرماندهی: «بدای بن بدوی» و «نادی بن بدوی» به قصد تصرف مدینه منوره به سوی دارالهجریه رسول اکرم صلی الله علیه و آله گسیل داشت.

تاریخ وهابیان، ص: ۸۰

صفحه سفید

استیلاي وهابیان بدکردار بر مدینه پیامبر ۹

اشاره

بدای بن بدوی با برادرش نادی در پرتو پیروزیهای پیاپی و تزییقات مداوم، همه قبایل ساکن در نواحی مدینه را تحت فرمان خود در آورد و آنها را به پذیرش آیین ساختگی محمد بن عبدالوهاب ناگزیر ساخت. با نشر احکام اختراعی، همه را از شاهراه هدایت گمراه نمود و وضع موجود را به سعود گزارش داد.

آنگاه به دستور سعود، نامه‌ای به عنوان فراخوانی اهالی مدینه به آیین وهابیت نوشت و به سوی آنان فرستاد و از آنها پاسخ فوری مطالبه کرد.

این نامه توسط یک وهابی ناصالح به نام «صالح بن صالح» به مدینه منوره ارسال گردید.

بدای بن بدوی و برادرش نادی گرچه توانستند اعراب ناحیه مدینه را به اطاعت سعود وادارند، لیکن برای رسیدن به این مقصود خانه‌هایی که ویران کردند، اموالی که به غارت بردند و خونهایی که به جرم «تردید در پذیرش آیین

تاریخ وهابیان، ص: ۸۲

جدید» ریختند، بیرون از شمار است.

متن نامه سعود بن عبدالعزیز به اهالی مدینه

«بِسْمِ اللَّهِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، نُهِيَ إِلَى جَنَابِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ كَافَّةً:

الْكُوَاكِبِ وَالْعُلَمَاءِ وَالْأَعْوَاتِ وَالتَّجَارِ وَالْعَامَّةِ، سَلَامٌ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعِ الْهُدَى.

أَمَّا بَعْدُ! فَإِنِّي أَدْعُوكُمْ بِدَعْوَةِ الْإِسْلَامِ، كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (۱)»،

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲) و أنتم خابرون من أحوالكم عندنا ودّ، فانا لكم لأجل مجاوره الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، و لا ناو بامر یضركم و یضیق علیکم، و هذا و لأهل بیت الله و حرمه یوم انقاد، و ما شاقوا منا الا الاکرام.

و نحن قادمون لزيارة حرم الرسول، فان أحببتم الى الاسلام فأنتم بأمان الله. و وجهی و ذمتی علی جمیع التعدی، لا علی دم و مال. و ردّ لنا الجواب. و رجالی صالح بن صالح. و الجواب علی لسانه و السلام.

«به نام خداوند، صاحب روز رستاخیز.

به محضر همه اهالی مدینه ابلاغ می گردد، از اعیان، اشراف، علما، تجار و دیگر طبقات سلام بر پیروان راه هدایت.

اما بعد، من شما را به فراخوانی اسلام فرا می خوانم، چنانکه خداوند منان

تاریخ وهابیان، ص: ۸۳

فرموده: «بی گمان دین در نزد خداوند اسلام است»، «هر کس به جز اسلام آیین دیگری بجوید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است».

شما موقعیت خودتان را در نزد ما می‌دانید، شما به جهت همجواری با حضرت رسول صلی الله علیه و آله مورد محبت ما هستید. ما هرگز در نظر نداریم که در مورد شما کاری انجام دهیم که به ضرر شما باشد و یا عرصه را بر شما تنگ سازد. ما با ساکنان خانه خدا و حرم امن الهی نیز چنین کردیم. از روزی که آنها به فرمان ما گردن نهادند، جز احترام از ماندیدند. ما برای زیارت حرم پیامبر به سوی شما گام برمی‌داریم. اگر دعوت اسلام را پذیرا شوید در امان خدا و در زیر حمایت من بوده و از هر گونه تجاوز به جان و مال مصون و محفوظ خواهید بود.

پاسخ این نامه را با هر مطلبی که داشتید، توسط آدم من صالح بن صالح به من ابلاغ کنید والسلام».

هنگامی که این نامه به وسیله «صالح بن صالح» به اهالی مدینه رسید، به وضع فجیعی آنها را به وحشت انداخت. آنان چون از فاجعه وحشتناک طائف آگاهی داشتند و همه یکتا پرستان از آنچه در طائف انجام شده بود به سختی دچار حیرت و وحشت شده بودند، به نامه سعود بن عبدالعزیز پاسخ ندادند، «آری» و یا «خیر» نگفتند.

در اثر بی جواب ماندن نامه سعود از طرف اهالی مدینه، «بدای بن بدوی» در اواسط سال تحریر نامه، پس از تسخیر «ینبع بحری» به قصد تسخیر قلعه مستحکم مدینه منوره، به سوی دارالهجریه پیامبر حمله‌ور شد و از طرف دروازه «عنبریه» تهاجم سختی نمود. که با قافله حجاج شامی

تاریخ وهابیان، ص: ۸۴

مواجه گردید.

حجاج شامی و نیروهای انتظامی که آنان را همراهی می‌کردند، به دستور «عبدالله پاشا» امیر الحاج قافله شام، به مدت دو ساعت با وهابیان جنگیدند و سپاه «بدای بن بدوی» را تار و مار نمودند و سرانجام ۲۰۰ تن از اشیای وهابی را بر خاک مذلت انداختند. تا هنگامی که عبدالله پاشا مشغول انجام مراسم حج و زیارت حرمین شریفین بودند، اهالی مدینه تا حدی از هجوم وهابیان در امان بودند. به مجرد اینکه قافله شام از مدینه منوره فاصله گرفت، بدای بن بدوی مدینه منوره را محاصره کرد و سه دهکده: قبا، عوالی و قربان را به تصرف خود درآورد.

آنگاه دو سنگر محکم بنیاد نهاد و نگهبانانی بر آنها گمارد و همه راههای ورودی مواد غذایی و بستر چشمه «زرقا» را ویران ساخت و بدین وسیله اهالی مدینه را دچار قحطی، گرانی و بی‌آبی نمود.

معجزه‌ای بزرگ

در آن هنگام که بدای بن بدوی مسیر چشمه زرقا را ویران کرد و اهالی مدینه را به تشنگی و بی‌آبی مبتلا ساخت، آب چاهی که از عصر رسالت پناه در حرم مطهر پیامبر و در باغچه روضه مطهره مسجدالنبی وجود داشت و از دیر زمان آبش تلخ بود و قابل شرب نبود، از لطف و عنایت پروردگار شیرین و مطبوع گردید و همه اهالی مدینه را تا رفع محاصره از بی‌آبی نجات داد.

ایام محاصره مدتی بس طولانی به درازا کشید. مردم محاصره شده به امید اینکه امروز و فردا قافله شام می‌رسند و وهابیان را قلع و قمع می‌کنند و ما را از محاصره رها می‌سازند به هر سختی تن دادند و هر مشکلی را تحمل کردند. ولی ابراهیم پاشا امیرالحاج قافله شام، به جهت اینکه قدرت مقابله با

تاریخ وهابیان، ص: ۸۵

سپاه بدای بن بدوی را نداشت و یا به هر علت دیگر گفته بود:

«اهالی مدینه باید قلعه مدینه را به وهابیان واگذار کنند!»

اهالی مدینه به خیال اینکه ابراهیم پاشا با بدای بن بدوی ملاقات کرده، برای اهالی مدینه امان نامه دریافت کرده، نامه زیر را نوشته، توسط نمایندگان خود: محمد طیار، حسن قلعی چاوش، عبدالقادر الیاس و علی صویغ، نزد سعود بن عبدالعزیز فرستادند.

متن نامه اهالی مدینه به سعود

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» الحمد لله رب العالمین، والصلاة والسلام على الرسول الاعظم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. نهدی شریف الشرف السیلام و رحمته الله و برکاته، الی جناب الشیخ سعود وفقه الله لما یرضیه و سلک بتأویه سبل مرضیه. و بعد، لا یخافک انه لما وصل امیرالحاج ابراهیم پاشا قطیر آغاسی و رأی الشیخ بدای محصر المدینه، قطع عنه السبیل. فخطبه فی ذلك فأخبر عنه [انه مأمور منک بذلك. انک ما ترید الجوار النبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، و سلم الآ بخیر. فاستحسننا ان نعزف جنابک. فاجتمع حکام البلده و أعیانها و اختاروا من اهل العقل و الامانه أربعة أشخاص فوجهت الیک. هم: محمد طیار، و چاوش حسن قلعی، و عبدالقادر الیاس و علی الصویغ. و نرجو الله انهم لا یرجعون الا بما یسرنا من جوابک ان شاء الله تعالی».

«به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر. ستایش به پروردگار عالمیان، درود و سلام به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بهترین درودها،

رحمت و برکات

تاریخ وهابیان، ص: ۸۶

خداوند را به جناب شیخ سعود تقدیم می کنیم. خدایش به آنچه برایش می پسندد موفق بدارد و به موجبات خشنودی خویش او را برساند.

اما بعد! بر شما پوشیده نیست که «ابراهیم پاشا قطیر آغاسی» امیر قافله حج، هنگامی که به اینجا آمد و محاصره کننده مدینه «شیخ بدای» را مشاهده کرد که راه ورود را بسته است، در این رابطه با او سخن گفت. او اظهار نمود که از طرف شما به این کار مأموریت یافته است.

ما که می دانستیم شما برای مجاورین حضرت رسالت پناه به جز خیر هیچ اراده ای نمی کنید، مناسب دیدیم که اوضاع را به آگاهی شما برسانیم.

از این رهگذر اعیان، اشراف و حکام منطقه گرد آمده، از میان خود چهار نفر امین و عاقل برگزیده، آقایان: محمد طیار، حسن قلعی چاوش، عبدالقادر الیاس و علی صویغ را به سوی جنابعالی فرستادند.

از خداوند متان می خواهیم که این نمایندگان با پاسخی از سوی شما باز گردند که ما را قرین شادی و سرور نمایند. ان شاء الله.»
نمایندگان مردم مدینه کینه دیرینه سعود را در مورد اهل مدینه از سخنان تند و تیز وی احساس کرده بودند، از این رهگذر خود را به پاهای او انداخته، با هزار خواهش و تمنا، تقاضای عفو و امان نمودند.

سعود در پاسخ گفت:

«از این نوشتار استفاده می شود که شما در صدد پذیرش دین حق و اطاعت و انقیاد در برابر من نیستید. بلکه در اثر محاصره به قحطی و

تاریخ وهابیان، ص: ۸۷

گرانی و بی آبی افتاده، برای رفع حصر و دفع تشویش از در سازش و ملاطفت برآمده اید. شرایطی را برای شما اعلام می کنم. اگر طالب عفو و امان باشید، چاره ای جز پذیرش این شرطها ندارید.

پس از پذیرش این شرطها اگر کوچکترین حرکتی بر خلاف افکار من از شما سر بزند، همانند اهل طائف همه شما را نابود می‌کنم.»

ساکنان مدینه در مقابل سخنان درشت و خشن او هیچ چاره‌ای جز پذیرش شرطها نداشتند و لذا بر شروط تحمیلی و طاقت فرسایش گردن نهادند.

و اینها بود شروط تحمیلی او:

ماده ۱: باید پرستش پروردگار متعال بر اساس احکام و معتقدات آیین و هابیت انجام پذیرد.

ماده ۲: باید احترام حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر اساس معیارهایی که از طرف پیشوای وهابیان معین و مقرر گشته، رعایت گردد.

ماده ۳: باید گنبد و بارگاه همه مقابر و مراقدی که در داخل مدینه منوره و یا در نواحی آن موجود است، تخریب گردد؛ یعنی سقف و دیوارش برداشته شده، همه آنها بدون ضریح و صندوق به صورت پشت ماهی در آورده شود.

ماده ۴: همه باید دین و آیین نیاکان خود را ترک نموده، به دین و آیین وهابی در آیند و پس از این براساس آیین وهابیت به احکام دین عمل نمایند.

ماده ۵: هر کس باید معتقد باشد که به محمد بن عبدالوهاب از سوی خداوند رحمان الهام شده، آیین او مذهب حقه می‌باشد. و باید او را به عنوان مجدد دین و احیاگر مذهب بشناسد.

ماده ۶: کسانی را که در دین نیاکان خود پایداری نشان دهند و آیین وهابی را نپذیرند، باید با ابزار خشم و غضب و اجرای جور و ستم در تنگنا قرار

تاریخ وهابیان، ص: ۸۸

داده، مورد اهانت و تحقیر قرار دهند.

ماده ۷: علمایی را که از پذیرش آیین وهابی سر باز زنند، باید به قتل برسانند و یا مخفیگاه آنها را به امرای وهابی گزارش کنند.

ماده ۸: وهابیانی که برای حفاظت از حصار مدینه تعیین خواهند شد به داخل حصار راه دهند.

ماده ۹: هر گونه امر و نهی که از طرف وهابیان در مورد مسایل مذهبی و یا سیاسی اعلام شود، هر قدر سخت و توان فرسا باشد، باید از ته دل پذیرا شوند و مو به مو اجرا کنند و در احترام فوق العاده امرای وهابیان تلاش کنند.

نمایندگان مردم مدینه این پیشنهادات خانمانسوز سعود را پذیرا شده، با دریافت امان و عفو عمومی به مدینه باز گشتند.

اهالی مدینه ناگزیر مفاد آن را پذیرفتند و تعداد ۷۰ نفر از طرف بدای بن بدوی وارد حصار مدینه شده، نگهبانی قلعه را به دست گرفتند.

اهالی مدینه گرچه به ظاهر همه مواد عهدنامه را پذیرفتند و در اجرای آن شتاب و صمیمیت نشان دادند، لیکن هرگز از ظلم و تعدی رهایی نیافتند. و همچنین اهالی مدینه گرچه آیین وهابیت را از اعماق دل پذیرا نشدند، ولی همین پذیرش ظاهری، پیامدهای خطرناکی برای آنان در پی داشت.

شریف غالب اوضاع رقت بار مدینه را به پایتخت امپراتوری عثمانی گزارش داد و پاسخ زیر را دریافت نمود:

«به زودی از مرکز خلافت اسلامی لشکر انبوهی ارسال خواهد شد.»

سه سال تمام اهالی مظلوم مدینه دندان روی جگر نهادند، جنایات طاقت فرسای وهابیان را تحمل کردند و هر گونه تحقیر و تعدی را به انتظار رسیدن لشکر موعود بر خود هموار ساختند و کوچکترین عکس العملی از خود

تاریخ وهابیان، ص: ۸۹

نشان ندادند.

در مدت سه سال نه تنها از سپاه و نیروهای امدادی خبری نشد، بلکه حتی یک پیام محبت آمیز و نوید بخش و یا ابراز همدردی و اظهار تأسّف مصلحتی نیز مخابره نگردید.

شریف غالب ناگزیر تصمیم گرفت که نمایندگان را به استانبول بفرستد و اوضاع رقت بار مدینه منوره را به دربار عثمانی برساند. وی اوضاع اسف انگیز مدینه را در حدّ توان در نامه‌ای ترسیم کرد و آن را توسط: «ابوالسّعود شیروانی» مفتی سابق مدینه، «حسین سید زین برزنجی» و «احمد الیاس» از اعیان و اشراف مدینه، مخفیانه به سوی استانبول فرستاد. شریف غالب در این نامه و در نامه‌هایی که پیشتر فرستاد، افکار خطرناک گروه تجاوزگر وهابیت را به نحو مشروح مرقوم و معروض داشت.

نمایندگان یاد شده نیز به هنگام وصول به دارالخلافة اعلام داشتند:

«اگر امسال نیز در ارسال کمک به اهالی مدینه منوره تأخیر و مساحه روا دارید، بی گمان دیگر راه حجّ و زیارت حرمین شریفین مسدود خواهد شد.»

نمایندگان، این استمداد و دادخواهی را به یکایک وزرا و وکلا ابلاغ نمودند. گفته‌اند:

«پادشاه را آگاهی بر احوال مردم لازم است. اگر اداره امور کشور بر عهده وکلا باشد، وای بر احوال مردم.»

تنها پاسخی که دریافت کردند، این بود:

تاریخ وهابیان، ص: ۹۰

«برای تحقیق در اوضاع جاری به هنگام لزوم مأمور و مفتش ارسال خواهیم کرد و در صورت لزوم برای تجهیزات نیروهای رزمی و نمایش قدرت و شوکت خود، دستورات لازم را به والی شام و والی مصر صادر خواهیم نمود!»
با این سخنان تو خالی که چندین سال شریف غالب را مشغول کرده بودند، نمایندگان را نیز مشغول ساختند و آنها با کمال یأس و نومییدی به سوی مدینه باز گشتند.

از شدت اضطراب و تشویش خاطر، همه نمایندگان به شدت رنجور شدند و به جز «احمد الیاس» بقیه در اثنای راه جان باختند. احمد الیاس مفتی زاده افندی که با وضع دلخراشی از دست گرگ اجل نجات یافته بود، به عنوان تنها فرد بازمانده از نمایندگان اهالی مدینه، به مدینه منوره باز گشت و در اولین لحظه ورود به هجرتسرای پیامبر، ابراز نمود که هرگز سپاه و نیرویی از پایتخت امپراتوری عثمانی گسیل نخواهد شد.

با شیوع این خبر، همه اهالی دچار یأس و نومییدی شدند و هاله‌ای از غم و اندوه سر تا سر مدینه را فرا گرفت.

اهالی مدینه انجمن کرده، در این رابطه به گفتگو پرداختند، پس از مشورت و بررسی اوضاع، نامه‌ای به شرح زیر نوشته، به سعود بن عبدالعزیز ارسال نمودند.

متن عرض حال اهالی مدینه

«الحمد لله السّیّار، و الصّیّلاه و السّیّلام علی نبینا المختار، و علی آله و أصحابه الأبرار، نهدی أشرف السّیّلام و أسنی التّحیات الکرام، علی صاحب الدّعوة النجدیّة، امیر الدرعیّه،

تاریخ وهابیان، ص: ۹۱

المشمول بالفخر و العزّ، الأمیر شیخ سعود بن عبدالعزیز.

امّا بعد، فقد أمرتنا بتوحید الله و اتّباع سنّه رسول الله، و القيام بفعل الطّاعات و الاجتناب عن فعل المخرّجات. فهذا أمر منك مقبول.

حيث إن فيه أتباع الرسول.

و أمرتنا بهدم القبب التي فوق القبور، فهدّ منها مراعاة للحديث المشهور.

و كلما صدر منك الأمر، فيمضى حكمه على رغم زيد و عمرو.

و المأمول منك صرف النظر عن من أتى اليك عنّا بخبر، ولا تسمع لنا قل عنّا خبر ولا مقال، إلّا اذا كان عن صحّة و استدلال. انّ من نمّ لك نمّ عليك.

و هذا جوابنا المرسول اليك، فاعتمد عليه غاية الاعتماد و نسئلك سبل الرّشاد. و اعلم انّ بدای بن مضيان استوى على مياه السّيل بطريق العدوان، و ادعى أنّك قد أمرت بهذا و هو مأمور، و أنت لا ترضى هذه الامور.

و الحال قد صار علينا و موقوف يداعي حجه لأموالنا، بالخوف، و ليس خاف على علمك الصّحيح الفاخر ما هو لنا من البضايح و المهاجر. و نحن جيران رسول الله الكريم، المبادرون الأمر و التّسليم، و قد ارسلناك من هذا الطّرف فايده الجواب: صحائهُ الجا و شيّة و حسين شاکر و محمّد شعاب. فبعد الوصول اليك ينفي الافاده عمّا به يكون الاستغناء عن الاعاده.

«به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر، ستایش به پیشگاه خداوند ستّار العيوب، درود بی کران بر پیامبر برگزیده و فرزندان و یاران نیک کردار.

تاریخ و هابیان، ص: ۹۲

برترین درودها بر صاحب دعوت نجدیه و امیر درغیه، شیخ سعود بن عبدالعزیز عزیز و گرانمایه!

شما ما را به یکتایی خداوند منان، پیروی سنّت رسول عالمیان، تلاش در اطاعت یزدان و ترک محرّمات خدای جهان فرمان داده بودید.

این فرمان شما که مربوط به اطاعت خدا و پیامبر بود به هر تقدیر مطاع می باشد.

فرمان داده بودید که گنبدها و بارگاههای موجود بر فراز قبور مطّه‌ره را تخریب کنیم، آن را نیز به تبعیت از حدیث مشهور انجام دادیم.

هر فرمانی از طرف شما صادر شود، علیرغم خواسته این و آن، در حقّ ما نافذ است.

از شما نیز انتظار داریم که به سخن چینی احدی در حقّ ما گوش فرانهید و هیچ سخن و گزارشی را از هیچکس بدون دلیل روشن در حقّ ما نپذیرید؛ زیرا هر کسی برای تو سخن چینی کند از تو نیز سخن چینی خواهد کرد.

این عرض حال ماست که به سوی شما فرستادیم، بر آن کاملاً اعتماد کنید و هر گونه ارشاد و راهنمایی داشته باشید با کمال میل پذیرا هستیم.

ولی این بدای بن مضيان از روی عداوت سرچشمه و بستر رودها را تصرّف نموده و این کار را به شما مستند کرده و آن را جزء مأموریت خود قلمداد نموده است. در حالی که شما هرگز به چنین کاری رضایت نمی دهید.

او اینک کاملاً بر ما مسلط شده، می خواهد هر چه از مال و منال در نواحی هست مصادره نماید. بر شما پوشیده نیست که ما دیگر نه سرمایه‌ای داریم و نه جای دیگری که به آنجا مهاجرت کنیم. ما

تاریخ و هابیان، ص: ۹۳

همسایه‌های رسول خدا هستیم و همواره در اطاعت و انقیاد کوشا بودیم.

این پاسخ کامل ما می باشد که توسط نمایندگان خاصّ خود: حسین شاکر و محمّد شعاب به سوی شما فرستادیم. این عرض حال، وضع ما را به صورتی که دیگر نیازی به تکرار نباشد، برای شما بیان می دارد.»

این عرض حال به دست سعود بن عبدالعزیز رسید، امّا پیش از آن نامه دادخواهی شریف غالب و اهالی مدینه به استانبول، به گوش

سردمداران در عتبه رسیده بود و از محتوای آن آگاهی یافته بودند و سعود از صحت آن تحقیق کرده بود و به نتیجه مثبت رسیده بود.

بر این اساس سعود نمایندگان اهالی مدینه را به حضور نپذیرفت و برای شیوخ هر یک از قبایل بادیه نشین نامه‌ای به عنوان «ندای توحید» و به امضای: «امام الدرعیة المجدیة و الأحكام و الدعوة النجدیة» نوشت و به هر یک از آنها فرمانهایی صادر کرد و هر یک از این نامه‌ها را توسط یک مأمور تندخوی به شیخ یک قبیله بدوی فرستاد و به این وسیله سران همه قبایل را به در عتبه جلب نمود و به دست آنها لشکر انبوهی به تعداد ریگهای بیابان فراهم کرد و خود را: «پادشاه سرزمین نجد» نام نهاد و به آنها فرمان داد که اهالی یمن را به پذیرش آیین وهابی تشویق و وادار نمایند. و نامه‌ای با نگارش خاصی به قاضی یمن فرستاد.

به همراه این نامه شرک آلود، قصیده کفر آمیز: «محمّد بن احمد حفظی» پلید را که در ستایش آیین وهابیت و نکوهش علمای اسلام سروده بود، ارسال کرد.

قاضی یمن که از رجال دین و از ارباب فضل و کمال بود، در مقابل این

تاریخ وهابیان، ص: ۹۴

قصیده الحادی، قصیده ارزنده‌ای در همان وزن و قافیه، در نکوهش سعود و تکفیر پیروان آن آیین ساختگی سرود و به عنوان پاسخ نامه ارسال نمود.

وصول این نامه محکم و مستند، بر حدت و شدت سعود افزود و او را خشمگین ساخت.

سعود برای اجرای تعدّیات و تضییقات بیشتر نسبت به ساکنان حصار مدینه، که از سه سال پیش سینه خود را آماج جنایات بی‌شمار او قرار داده بودند و به کلی از زندگی دست شسته بودند، فقط به انتظار روزی که بتوانند زن و بچه خود را از این مهلکه نجات دهند، همه این جنایات را به جان می‌خریدند، با آن لشکر جرّار حرکت نموده، در لحظه ورود به مدینه منوره دستور داد که باید بقایای گنبدها و بارگاهها به طور کامل تخریب شود.

از دستورات اکید سعود این بود که: باید هر گنبدی به دست خادمین آن مرقد مطهر تخریب گردد.

از این رهگذر خدمتگزاران اماکن متبرّکه به ناگزیر به این جنایت هولناک اقدام می‌کردند.

خادمین حرم مطهر حضرت حمزه سید الشهداء اظهار داشتند که: «ما در اثر پیری و ضعف جسمی قدرت هدم و تخریب نداریم.»

سعود با نزدیکان خاص خود شخصاً به حرم مطهر جناب حمزه رفت و به یکی از زور مندان وهابی که او را در جسارت و گستاخی با یک قبیله برابر می‌دانست، دستور داد که بیل و کلنگ برداشته، بر فراز گنبد مطهر برود. او نیز با تعبیر: «علی الرأس والعین» آمادگی خود را اعلام کرد و گستاخانه بر فراز گنبد مطهر پا نهاد و کلنگ را با شدت تمام، بر پرچمی که بر فراز گنبد در اهتزاز بود، فرود آورد.

کلنگ از دست پلیدش بیرون شد، توازن بدنش به هم خورد، از فراز گنبد

تاریخ وهابیان، ص: ۹۵

به زیر افتاد و در همان لحظه به قعر دوزخ روانه شد.

سعود پس از مشاهده این واقعه، از تخریب گنبد منصرف شد، با سوزانیدن درب حرم، پستی خود را ابراز کرد و آنگاه دستور داد همه اهالی مدینه از مرد و زن در میدان «مناحه» گرد آیند.

پس از اجتماع مردم در میدان مناحه، درها و دروازه‌های قلعه را بستند، سعود بر فراز تختی که از پیش تهیّه شده بود، قرار گرفت و با صدای بلند آواز داد:

«هان ای مردم مدینه! من از شما مطمئن نیستم، ظاهراً شما می‌خواهید در دین اسلام پا بر جا بمانید و نمی‌خواهید به آیین وهابیت

اعتقاد کامل پیدا کنید. به نظر می‌رسد که شما می‌خواهید منافقانه رفتار کنید، نور هدایت در سیمای شما به چشم نمی‌خورد، شما می‌خواهید در آیین شرک باستانی خود بمانید!

من دستور دادم که نگهبانانی را که از طرف شما در حصار هستند به اینجا جلب کنند. اگر با این فرمان من کوچکترین مخالفتی ابراز شود، آن شیوه عدالت مذهبی که در طائف انجام دادم، اینجا نیز بی‌گمان مقرر خواهم نمود!»

سعود سخنان خود را اینگونه پایان داد. برای گرد آمدن همه اهالی مدینه با زن و بچه در میدان مناحه، جارچی‌ها در کوچه و بازار جار زدند و هنگامی که دروازه‌ها را بستند، در اذهان مردم این معنا مجسم شد که همه آنها را همانند اهالی طائف قتل عام خواهند کرد. از این رهگذر زن و بچه خود را به عنوان آخرین دیدار تودیع کرده، در میدان مناحه گرد آمدند.

مردها در یک سوی میدان و زنها در دیگر سو، از یکدیگر حلاطیت طلبیدند و به صف ایستادند. آنان گردن کج کرده، چشم حسرت بر گنبد مقدّس

تاریخ وهابیان، ص: ۹۶

حضرت رسالت پناه دوخته بودند.

تا آن روز چنین روز سیاهی در مدینه مشاهده نشده بود.

سعود همه نگهبانان بومی را از حصار مدینه خارج کرد و به جای آنها نگهبانان وهابی گماشت. و از میان اهالی مدینه «حسن قلعی چاوش» را که بیش از همه به او اعتماد داشت به عنوان «والی مدینه» برگزید و عنوان فرماندهی قلعه را بر عهده او نهاد.

آنگاه خلعتی از جنس: «حسا» که ۵ ریال ارزش داشت بر اندام او پوشانید و خود به سوی درعیّه باز گشت.

پس از مدتی سعود تصمیم گرفت که در ایام حجّ، فریضه حج را به جای آورد. وهابیان نیز به همراه او در مراسم حجّ شرکت کنند و علمای وهابی در مسجد الحرام به نشر آیین ساختگی وهابیت پردازند.

از این رهگذر دستور داد که عزیمت به سوی خانه خدا را همه جا اعلام کنند. جمعیت انبوهی گرد آمد، برخی پیاده و برخی سواره به سوی خانه خدا حرکت کردند.

گروه بی‌شمار وهابی به سوی خانه خدا راه افتادند و علمای وهابی، رساله اعتقادات محمد بن عبدالوهاب را با خود برده، حدود ۱۰ روز در فضای مقدّس مسجد الحرام به طور علنی برای حج گزاران خواندند و احکام وهابیت را با بیان ساده‌ای که برای بدویها قابل فهم باشد برای آنها تشریح کردند.

آنگاه سعود بن عبدالعزیز وارد مکه مکرّمه شد و مستقیماً به منزل شریف غالب در محله «المُعَلّا» رفت.

به مجرد ورود به خانه مسکونی او، آنجا را چون دیر یهود ساخت و برای جلب توجه مردم، جامه خاصی موسوم به: «مشلخ» بر او خلعت داد. او نیز دست سعود را بعنوان بیعت فشرده.

تاریخ وهابیان، ص: ۹۷

شریف غالب یک روز بعد از دست بیعت دادن، به همراه سعود بن عبدالعزیز به مسجد الحرام رفت و به طواف خانه خدا پرداخت.

آنگاه به هر یک از قضات مذاهب اربعه و افراد سرشناس از خدمه مسجد الحرام یک جامه از نوع: «مشلخ» (۱) و ۲۵ قروش (یک چهارم لیره) بخشش داد و ابراز تقدیر و تشکر نمود.

در این اثنا- که روز ۲۲ ذیقعده الحرام ۱۲۲۲ ه. بود- قافله شام به مدینه منوره رسید، لیکن موفق به زیارت روضه مطهر نشدند و در نقطه‌ای که سه ساعت از مدینه فاصله داشت منزل کردند. و به جهت ترس و وحشتی که بر آنها مستولی بود نتوانستند طبق معمول طبل و سورنا بزنند، بلکه فقط با شلیک توپ نزول قافله و حرکت آن را- مطابق رسم آن زمان اعلام کردند.

آنگاه با راهنمایی فرد ناشایستی به نام: «صالح بن صالح» به سوی کعبه دلها مکه معظمه به راه افتادند.

به مجرد حرکت قافله شام و عزیمت آنها به سوی مکه معظمه، یکی از سران وهابیان به نام: «مسعود مضایقی» آنها را دنبال کرد و در نقطه‌ای به نام:

«قیب» در حوالی مدینه با آنها مواجه شد و به آنها گفت:

«شما با شرایط منعقد شده مخالفت نموده‌اید؛ زیرا نیروی نظامی همراه خود آورده‌اید، در حالی که فرمانی که سعود بن عبدالعزیز توسط صالح بن صالح فرستاده بود، اقتضا می‌کرد که نیروی انتظامی همراه شما نباشد. تا هنگامی که با اراده سعود مخالفت می‌ورزید، حق ورود به مکه معظمه را ندارید!»

«یوسف پاشا»، امیرالحاج قافله شام برای اینکه این واقعه را به سعود

تاریخ وهابیان، ص: ۹۸

برساند و برای انجام فریضه حج، اجازه تحصیل نماید به مکه معظمه رفته، موقوفه را به او گزارش کرد. سعود در پاسخ گفت:

«اگر ترس از خدا مانع نبود همه شما را به قتل می‌رساندم، کیسه‌های طلا را که برای اهالی مکه، مدینه و بادیه نشینان طبق معمول آورده‌اید، تسلیم نموده باز گردید، که شما را امسال از انجام مراسم حج و طواف خانه خدا محروم نمودم.»

یوسف پاشا با شنیدن این پاسخ ناهنجار، کیسه‌های طلا را تسلیم نمود و به سوی قافله شام باز گشت.

محروم ساختن قافله شام از انجام مراسم حج، با پیشنهاد و صلاح دید شریف غالب انجام پذیرفت. هدف شریف غالب از این کار، تحریک دولت عثمانی بود، که بلکه از این ایجاد مزاحمتها و حرکتهای ایدایی عصبانی شده، برای قلع و قمع وهابیان از سرزمین وحی تصمیم جدی بگیرند.

سعود بن عبدالعزیز به یوسف پاشا امیرالحاج قافله شام گفته بود که آنها برای زیارت حرم مطهر رسول خدا مجاز هستند و نامه‌ای به این منظور خطاب به «حسن قلعی چاوش» والی مدینه نوشت به دست یوسف پاشا داد.

ولی نامه دیگری نوشته به والی مدینه فرستاد و قافله شام را از زیارت حرم نبوی نیز ممنوع ساخت.

این کار نیز به پیشنهاد شریف غالب برای رسیدن به هدف فوق انجام یافت.

محرومیت قافله شام از ورود به صحرای عرفات به گوش مسلمانان در اقطار و اکناف جهان رسید و همه را متأثر ساخت.

تاریخ وهابیان، ص: ۹۹

اهالی مکه با شنیدن این خبر خیال کردند که این ممنوعیت شامل اهل مکه نیز می‌باشد، و لذا بیش از هر منطقه دیگر در دریای غم و اندوه غوطه‌ور شدند، برای این واقعه اشکها ریختند و ناله‌ها سردادند.

روز بعد اعلام شد که اهالی مکه می‌توانند به عرفات رفته بر «جبل الرحمه» صعود نمایند، مشروط بر اینکه از کجاوه، تخت روان و اشتران تیز پا استفاده نکنند.

قضات و دیگر اعیان و اشراف به اسب و شتر و غیره بر فراز جبل الرحمه صعود کردند.

در اثنای وقوف در عرفات، به جای قاضی مکه، یکی از زنداقه به دستور سعود خطبه خواند، آنگاه به سوی مکه باز گشتند.

شبی که از عرفات باز می‌گشتند، راهنمای حج از طرف شریف غالب مأموریت یافت که قاضی مکه و قاضی مدینه را پیدا کرده، به آنها ابلاغ نماید که به فرمان سعود از سمت قضاوت معزول می‌باشند.

آنگاه اعلام شد که: «عبدالرحمان تیامینی» به عنوان قاضی مکه تعیین شده است. پس از اندک مدتی با ابلاغ سلام از طرف شریف غالب، به آنها اعلام شد که سعود می‌خواهد با آنها دیدار نماید.

بر این اساس «محمد خطیب زاده افندی» قاضی مکه و «حکیم اوغلو سعدا بیگ» - نواده علی پاشا - قاضی مدینه، با راهنمایی مأمور

یاد شده، با پای پیاده به: «معلّا» رفتند و با یک دنیا ترس و وحشت از میان چادرهای وهّابیان گذشتند و با ناراحتی فراوان به محلّ اقامت سعود رسیدند.

از طرفی، نقیب مکه معظمه، «عطایی» نیز که به آنجا دعوت شده بود، همان لحظه از راه رسید. هر سه با هم به اتاقی که سعود با پسرش عبدالله در آن حضور داشت، وارد شدند.

تاریخ وهّابیان، ص: ۱۰۰

با معرّفی عطایی، مراسم سلام و مصافحه انجام یافت و همگی بر روی یک قالیچه دو زانو نشستند.

کمی بعد قهوه آوردند. پس از صرف قهوه، حاضران یکی پس از دیگری به سعود معرّفی شدند، او نیز- مطابق روال وهّابیان- با چهره خشنی فرمان بیعت صادر کرد. آنها نیز با گفتن: «لا اله الا الله، وحده لا شریک له» مصافحه نموده، در جای خود مستقر شدند.

سعود که از این بیعت و مصافحه خشنود بود، با کمال نرمش و ملاطفت سخن آغاز کرد و در ابتدای سخن گفت:

«من شما را و حجّاج قافله شام را به صالح بن صالح سپردم، او شخص امین و آدم خوبی است.

من نرخ شتر بارکش و شتر کجاوه‌دار را ۳۰۰ قروش، و نرخ شتر بی‌هودج را برای سوار شدن یک نفر از مکه تا شام ۱۵۰ قروش تعیین کردم.

یک چنین نرخ ارزان برای عزیمت به شام برای شما نعمت بزرگی است، تا حجّاج خانه خدا همه ساله با این اجرت کم، در زیر سایه من، در کمال آسایش و امتیّت، در رفت و آمد باشند، این نیز یکی دیگر از آثار عدالت من می‌باشد.

من نامه مخصوصی به سلطان سلیم پادشاه آل عثمان نوشته، به او گوشزد کردم که از این پس ساختن گنبد و بارگاه بر فراز قبور ممنوع است.

توسّل به قبور و ذبح قربانی برای اهل قبور نیز ممنوع می‌باشد.

من این نامه را به دست شما می‌دهم که به او تسلیم کنید.»

آنگاه به نامبردگان اجازه مراجعت داد.

تاریخ وهّابیان، ص: ۱۰۱

از آنجا که در آن ایّام مسافرت از طریق جدّه به سوی مصر ممنوع بود، آنها چاره‌ای نداشتند جز اینکه به قافله شام پیوسته، تحت رهبری صالح بن صالح از مکه معظمه حرکت کنند

از این رهگذر، حضرات قضات با قافله شام حرکت کرده، روز ۱۶ ذیحجه الحرام ۱۲۲۲ ه. به مدینه منوره رسیدند ولی دروازه‌های مدینه را به روی خود بسته یافتند؛ زیرا در این فاصله، یکی از اشقیای وهّابی به نام «عبدالرحمان مطوّع» نامه‌ای برای سعود آورده بود، که در ضمن آن زیارت روضه مطهر رسول اکرم ممنوع اعلام شده بود.

این شقی نامه فوق را به یوسف پاشا امیرالحاج قافله ارائه داد و به او گفت: باید بدون هیچ توقّفی از مدینه حرکت نموده، از طریق بغداد عزیمت نمایید. و اصرار فراوان نمود که این دستور سعود است و باید اجرا گردد.

هدف مطوّع از این پافشاری این بود که مسلمانان شیفته‌ای که با یک دنیا شوق و شغف به زیارت حرمین شریفین مشرف شده‌اند و اینک با دست خالی، بدون توفیق زیارت حرمین برمی‌گردند، بیش از پیش در دریای حسرت و محنت غوطه‌ور شوند و رنج و مشقّت بیشتری را متحمّل شوند.

در اثر پافشاری سادات مدینه، این فرمان اجرا نشد و قافله شام در بیرون مدینه چادر زده، برای محرومیت خود از انجام فریضه حجّ و زیارت حرمین شریفین، زانوی غم بغل کرده، اشک حسرت ریختند.

در این اثنا سعود از راه رسید و به محکمه‌ای در نزدیکی باب السلام وارد شد. او زندیقی به نام «احمدبن ابونصر» را به عنوان قاضی

مدینه منصوب کرد و دروازه‌های حصار را بسته، زایران روضه مطهر را از عتبه بوسی، توّسل و زیارت ممنوع ساخته، فرمان غارت کردن قافله را صادر نمود.

مفتی سابق مدینه، اعیان و اشراف مدینه را جمع کرد و به آنها گفت:

تاریخ وهابیان، ص: ۱۰۲

«اگر وهابیان بدفرجام به فرمان سعود نامسعود بر قافله شام حمله‌ور شوند، به جهت کثرت اینها، قافله شام یک لقمه خواهد شد و در زیر پای این بی‌فرهنگها لگد مال خواهد شد. بیاید برای نجات جان و مال آنها به صورت دسته جمعی به نزد سعود رفته، همگی به پای او بیفتیم و از او تقاضا کنیم که اجازه دهد قافله شام با امتیت و آزادی مراجعت کنند.»

آنگاه حرکت کرده به نزد سعود رفتند و دسته جمعی به پای او افتادند و با زحمت فراوان او را قانع کردند که از این فرمان زشت صرف نظر کند.

آنگاه به چادرهای قافله رفته، تصمیم سعود را گوشزد کرده، به آنها گفتند:

«اگر یک شب دیگر در اینجا بیتوته کنید، همه امواتان به یغما رفته، خودتان نیز به قتل خواهید رسید.»

قافله حجاج که به عشق زیارت خانه خدا و عتبه بوسی روضه مطهر رسول خدا، از راههای دور و دراز، رنج سفر بر خود هموار کرده، در برابر همه خطرات سینه سپر کرده بودند و سرانجام خود را به پشت دروازه‌های کعبه مقصود رسانیده و تا چند قدمی کوی دلجوی محبوب رسیده بودند، از این خیر اسفبار به شدت متأثر شده، بر این محرومیت بزرگ گریه‌ها سر دادند و ناله‌های جانگدازی از دل برآوردند.

از اینکه راضی ساختن او ممکن نشد و سماجت بیشتر به نابودی و محرومیت دائم منتهی می‌شد، سخت ناراحت شدند و ناچار تسلیم قضا شده، عنان قافله را به سوی شام برگردانیدند و با نگاه حسرت آلود به گنبد خضرای رسالت پناهی از دیار محبوب دور شدند.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۰۳

«یوسف آغا» کدخدای سابق «والده» «۱» در میان قافله شام بود. هنگامی که نمایندگان اهل مدینه به پایتخت عثمانی رفته بودند، نظر به اینکه یوسف آغا در میان و کلا و وزرا نفوذ زیادی داشت، مفتی مدینه با دیگر همراهان خود به منزل وی واقع در ساحل دریای مرمره رفته به او گفتند:

«سرورم! اگر امسال نیز برای حفظ و نگهداری مدینه منوره اهتمام نشود، مسجد مقدّس نبوی که همسنگ بهشت برین است، تحت سیطره نامحرمان درخواهد آمد. و تردیدی نیست که راه حجّ و زیارت حرمین شریفین به دست خوارج مسدود خواهد شد.

لطفاً این موقعیت خطرناک را به عرض ملوکانه برسانید، که اگر کوچکترین قدمی از طرف ایشان برداشته شود، وهابیان به کلی ریشه کن می‌شوند.

همین قدر که شایع شود لشکری از سوی پادشاه اسلام پناه برای دفاع از حرمین شریفین به راه افتاده، برای نجات مسلمین حجاز کافی است.

حتّی اگر یک اردوی ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفری از اینجا گسیل شود، بی‌گمان همه اعراب منطقه مسلّح شده، خوارج را از منطقه فراری خواهند داد.

بدین وسیله هم حرمین شریفین از استیلای دشمن رهایی می‌یابد و هم دولت علیه اسلامیّه مجبور نمی‌شود که در آینده برای دفع شرّ آنها هزینه‌های سنگین تری را متحمّل شود.»

سخنان گرم مفتی مدینه در آهن سرد یوسف آغا مؤثر نشد و آنها را با پاسخ سردی رد کرد.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۰۴

حال که تندباد قضا یوسف آغا را از استانبول تا دروازه مدینه سوق داده و اینک با محرومیت تمام در حال بازگشت است، مفتی مدینه فرصت را مناسب دیده، اینگونه سخن آغاز کرد:

«ما به استانبول آمدیم، همانند در یوزه‌ای در به در، به در خانه آن جناب آمدیم، فریاد زدیم: «هجرتسرای نبوی از دست می‌رود!»

دست استمداد و استرحام به سوی شما دراز کردیم!

در آن ایام ما این روزها را به چشم خود می‌دیدیم و از فرا رسیدن چنین روزگار سیاهی در اندیشه و هراس بودیم.

همانطور که شما از شنیدن سخنان ما کر بودید، امروز هم گوش و هابیان از شنیدن ناله‌های شما کر شده است.

البته شما بیش از ما گرفتار حزن و اندوه هستید، زیرا اینهمه راه را به قصد عتبه بوسی حرم مطهر حضرت رسول و معطر شدن از فضای عطر آگین نبوی طی کرده‌اید و اجازه تشرف به آستان نبوی را نیافته‌اید و پیش از آنکه پیشانی بر آستان بسایید، محروم و مأیوس باز می‌گردید.

با کمال تأسفط طالع نامیمون شما باعث شد که دیگر زائران حرمین شریفین نیز از این فیض بزرگ محروم شده، با هزاران غم و اندوه، با دلی شکسته و خاطری افسرده باز گردند.»

مفتی مدینه با تعبیرات شکننده به نکوهش و سرزنش یوسف آغا پرداخت.

پس از خواهش و تمنای فراوان به آقایان: محمّد خطیب زاده افندی و محمّد سعدا بیک اجازه داده شد که در معیت زین العابدین پاشا والی جدّه با

تاریخ و هابیان، ص: ۱۰۵

راهنمایی ابن صالح در مدینه منوره با سعود بن عبدالعزیز ملاقات نمایند.

نامبردگان برای دیدار با سعود به محکمه او وارد شدند، او مشغول مرافعه بود. اینها روی حصیر پاره‌ای نشسته، منتظر گوشه چشمی از سوی سعود شدند.

پس از پایان مرافعه، سعود بن عبدالعزیز توسط مفتی الیاس زاده به آقایان دستور داد که تجدید بیعت کنند.

پس از انجام بیعت مجدد نامه بی‌محتوایی را که برای سلطان سلیم نوشته بود، با یک مهر بزرگ ایالتی مهر زده به دست محمّد سعدا حکیم اوغلو - نواده علی پاشا - داد که به سلطان سلیم برساند. آنگاه همگی برخاسته، رخصت گرفتند و به چادرهای خود باز گشتند.

محمّد سعدا بیک که خود شاهد شکنجه و آزار حجاج به دست صالح بن صالح بود و می‌دانست که او چه هزینه‌های کمر شکنی را بر آنها تحمیل می‌کند، تصمیم گرفت که از طریق دریا مسافرت کند.

وی این مطلب را با «حسن سلفی افندی» که خود به مسافرت دریایی مجاز بود، در میان نهاد. او گفت: این کار پس از تحصیل موافقت امکان پذیر است.

از این رهگذر به وسیله «الیاس زاده» مفتی مدینه از سعود اذن طلبید.

سعود در پاسخ گفت: «اگر محمّد سعدا بیک نیز همانند حسن سلفی ۵۰۰۰۰ قروش بدهد به او نیز اجازه مسافرت دریایی داده می‌شود.»

محمّد سعدا بیک در صدد تهیه ۵۰۰۰۰ قروش بود که الیاس زاده به نزد او آمده، از سعود پیغام زیر را آورد:

«اگر محمّد سعدا بیک ۵۰۰۰۰ قروش هم بدهد با سفر دریایی او موافقت نخواهم کرد، به من خبر آورده‌اند که کنیز ماهرویی در

نزد او

تاریخ وهابیان، ص: ۱۰۶

هست، اگر آن کتیز را به من تقدیم کند با سفر دریایی اش موافقت می‌کنم!»!

سعدا بیک گفت: «من آن کتیز را آزاد کرده‌ام.»

سعود نامسعود در پاسخ گفت:

«آنگونه که سعدا بیک آن کتیز را آزاد کرده است به مذهب ما باطل می‌باشد، به اعتقاد ما آن کتیز هنوز در اختیار اوست.»

محمّد سعدا بیک در مقابل اصرار و پافشاری سعود چاره‌ای جز تسلیم نیافت، آن کتیز را دو دستی تقدیم کرده، اجازه مسافرت دریایی دریافت نمود.

اصرار محمّد سعدا بیک به سفر دریایی از این جهت بود که سفر حجّاج را از طریق بغداد، پرمخاطره پیش بینی می‌کرد و برای حجّاج شامی مقرّر شده بود که از طریق بغداد مراجعت کنند.

از این رهگذر کتیزک را به سعود داده، هدایای زیادی نیز به اطرافیان سعود پیشکش نمود، آنگاه از همه اموالش دست شسته، برای رهایی از دست صالح بن صالح مدینه را به قصد «ینبع» ترک گفت.

در آن ایام که محمّد سعدا بیک رخت سفر می‌بست، یکی از خدمتگزاران روضه مطهر به نام «سالم آغا» از گستاخیهای وهابیان و بی‌حرمتی‌های آنان در مورد حرم مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله به غیرت آمد و در روز جمعه‌ای شمشیر برداشته، به سوی وهابیان حمله‌ور شد.

سعود که می‌دانست کار به وخامت خواهد کشید، دستور داد درهای حرم نبوی را ببندند و سالم آغا را دستگیر کنند.

درهای حرم را بستند و به دستگیری وهابیان «سالم آغا» را دستگیر نموده به زنجیر کشیدند.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۰۷

آنگاه «عنبر آغا» شیخ حرم را نیز دستگیر کرده، به ۲۰۰۰۰۰۰ قروش جریمه نقدی محکوم نمودند. جزای نقدی را گرفته رها ساختند و اجازه دادند که به سوی مصر مسافرت کند.

هنگامی که قافله شام چند منزل از مدینه دور شدند، سعود در محکمه حضور یافته، دستور داد که همه زر و زیور و جواهرات گرانبهای موجود در روضه مطهر و گنجینه حرم نبوی را غارت کنند. سپس فرمان داد گنبدهایی را که تاکنون تخریب نشده، منهدم سازند. فقط گنبد مطهر حضرت رسول را بر اساس تقاضای اهالی مدینه اجازه داد که به همان حال باقی بماند.

سپس فرمان داد که نام پادشاه عثمانی را از خطبه‌ها حذف کنند و دیگر هیچ نام و نشانی از القاب آل عثمان در منبرهای مکه و مدینه برده نشود.

آنگاه دستورهای لازم در مورد برگرداندن حجّاج مصر و شام و تحکیم دروازه‌های قلعه را صادر نموده و همه اهالی مدینه را در «مسجد النبی» گرد آورده، درهای مسجد را بست و اینگونه سخن آغاز کرد:

«ای اهالی مدینه! هدف من از گرد آوردن شما در اینجا این است که یک پند و اندرز به شما دهم و پیروی کامل شما را از دستورها و فرمانهایی که صادر خواهم کرد، گوشزد نمایم.

ای اهالی مدینه! بر اساس آیه شریفه: **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** ... «۱» دین و آیین شما امروز به کمال رسید، به نعمت اسلام مشرف شدید، حضرت احدیت از شما راضی و خشنود گردید.

دیگر ادیان باطله نیاکان خود را رها کنید و هرگز از آنها به نیکی یاد نکنید. از درود و رحمت فرستادن بر آنها به شدت پرهیز نمایید؛ زیرا همه آنها به آیین شرک در گذشته‌اند.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۰۸

اعمال، اطاعات و عبادات خود را در کتابهایی که به دست علما سپرده‌ام، تعیین و مشخص کرده‌ام.

- باید در پای درسهای خواجهگان حضور پیدا کرده، بر پندها و موعظه‌های آنها گوش بسپارید و به مقتضای رهنمودهای آنان گام بردارید.

- اگر کسی از میان شما در صدد اعتراض و مخالفت در آید، جان و مال و زندگی‌اش را بر سپاهیانم مباح کرده‌ام.

- بر اساس دستورات مؤکدی که به آنها داده شده، شما را به زنجیر می‌کشند و زن و بچه‌هایتان را به اسارت برده، مردانتان را به دلخواه شکنجه خواهند داد.

ایستادن در پیشروی رسول اکرم صلی الله علیه [و آله و سلم و صلوات و سلام فرستادن به رسم سابق، در مذهب ما ممنوع است و این نوع تعظیم و تجلیل در مذهب وهابی نامشروع است و چنین اقدامی از دیدگاه وهابی بدعت، زشت، ناپسند و ممنوع است.

کسانی که از پیش‌روی مبارک عبور می‌کنند، باید بدون توقّف حرکت کنند و فقط می‌توانند در حال عبور بگویند: «السلام علی محمد».

همین مقدار بنا بر اجتهاد پیشوای ما (محمد بن عبدالوهاب) کافی است.»

سعود این سخنان زشت را بر زبان جاری کرد و مطالب مستهجن دیگری را نیز در این زمینه گوشزد نمود، سپس دستور داد که درهای مسجد را باز کرده، مردم را رها سازند.

آنگاه پسرش «عبدالله» را به عنوان والی مدینه تعیین کرد و خود راهی «درعیه» شد.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۰۹

از فرازهای این گفتار استفاده می‌شود که دعوی وهابیان به ظاهر دعوی مذهب بود، ولی در واقع آنها دعوی دین داشتند.

سعود نامسعود اگر چه به پیروی آیین محمد بن عبدالوهاب تظاهر می‌کرد ولی در باطن فکر اختراع دین جدیدی را در سر می‌پروراند، که نور نبوت هم خودش را از بین برد و هم اندیشه باطل او را از ریشه و بن برکند.

غربی‌ها که خود به آیین مقدّس اسلام ایمان نیاورده‌اند، به این حقیقت معتقدند که هر دین و آیینی بعد از اسلام اختراع شود، نور نبوی آن را نابود خواهد کرد و به نابود شدن آیین وهابیت به عنوان «آیین جدید» استدلال می‌کنند.

فلاسفه غرب این معنا را متذکّر هستند که به هنگام بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مناسبت فروپاشی امپراتوری روم هزاران آیین نو بنیاد در آسیا پدید آمد ولی آیین مقدّس اسلام و نور تابناک پیامبر اسلام همه آن بناهای سست بنیاد را به زباله‌دان تاریخ افکند و از صفحه روزگار برانداخت.

معجزه‌ای بزرگ

سعود به هنگام غارت جواهرات حرم مطهر رسول خدا، به قصد غارت دُرّ شاهواری که از دیوار حرم مطهر آویزان بود، سه نفر وهابی پست آیین فرستاد. هر یک از آنها که به دیوار نبوی نزدیک شد، بدون هیچ علّت ظاهری به روی زمین افتاده به هلاکت رسید.

با ظهور این معجزه باهره، دست سعود به آن دُرّ شاهوار نرسید.

معجزه‌ای دیگر

ناقلان آثار و راویان اخبار نقل کرده‌اند که در روزگار بسیار سخت و

تاریخ وهابیان، ص: ۱۱۰

ناهنجار محاصره مدینه منوره، که وهابیها و جب به وجب دیوار قلعه مدینه را از داخل و خارج به شدت تحت مراقبت خود داشتند، ارزاق متنوعه از دیوارهای مدینه به داخل مدینه سرازیر می‌شد، بدون اینکه نگهبانان مطلع شوند. ورود این طعامها در آن شرایط سخت و بحرانی، یکی دیگر از معجزات باهره رسول گرامی اسلام به شمار می‌رفت.

فرمان رهاسازی حرمین شریفین

اشاره

[استیلاي وهابیان بی‌فرهنگ بر حرمین شریفین از سویی، اعمال زور و فشار بر اهالی حرمین از دیگر سو، گستاخی‌ها و همچنین اهانت‌های آنان بر روضه مطهره و دیگر مشاهد مشرفه، همه مسلمانان جهان را متأثر ساخت. وقوع این جنایات همه مسلمانان را در اقطار و اکناف جهان در اندوهی عمیق فرو برد. درهای فیوضات بیکران حج که از عهد حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام به روی همه مسلمانان در طول قرون و اعصار گشاده بود، در سال ۱۲۲۲ ه. بر اثر تمرد و سرکشی سعود، به روی همگان بسته شد و دیگر حج خانه خدا و زیارت حرمین شریفین به صورت غیر ممکن درآمد. آنگاه از طرف مرکز خلافت اسلامی «محمد علی پاشا» والی مصر، برای قلع و قمع وهابیان از سرزمین حجاز تعیین گردید و فرمان عالی برای این منظور به نام ایشان صادر گردید.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۱۲

محمد علی پاشا پس از دریافت فرمان در سال ۱۲۲۴ ه. به تهیه و تجهیز نیروی لازم پرداخت و این خدمت بزرگ را به نیکوترین وجه انجام داد.

او با یک حرکت شایان تحسین و مستوجب غفران، با عنایات بی‌پایان خداوند منان، شجره خبیثه وهابیت را در سرزمین حجاز و تهامه، از ریشه و بن برکند و حرمین شریفین را از وجود شقاوت آلود خوارج پاک و پاکیزه ساخت. و سرانجام روز ۲۶ محرم الحرام ۱۲۲۸ ه. کلید سعادت قرین مدینه منوره را به مرکز خلافت ارسال کرد و در غزه ربیع المولود همان سال کلید فیض بخش خانه خدا را به مرکز فرستاد. و آنگاه سرکردگان وهابی، چون «شیخ جدیده» را با گروه دیگری از اشقیا به زنجیر کشید و تحت الحفظ به استانبول فرستاد.

سلاطین عثمانی از نخستین روزهای پیدایش، با شعار «عدل گستری» جهاد را پیشه خود ساخته، اجرای احکام اسلام را در رأس کارنامه خود قرار داده بودند. آنان پس از این حادثه، با احراز عنوان «خادم الحرمین» و افزودن آن بر دیگر القاب خود، شوکت و احتشام بیشتری را در جامعه اسلامی به دست آوردند، و در میان دیگر سلاطین عنوان «خلیفه» و مرکز حکومتشان عنوان «قبة الاسلام» را پیدا کرد.

و لذا مسدود شدن راه حج، و زیارت حرمین شریفین در عهد خلافت آنان، برای جهان اسلام مصیبت جانفرسایی به شمار می‌آمد. بسیار شگفت‌انگیز است که در نخستین روزهای استیلاي وهابیان بر سرزمین مقدس حجاز با ارسال لشکری در صدد قلع و قمع آنان برنیامدند.

عذر سلاطین عثمانی این بود که در آن ایام گرفتار یک سلسله مسائل داخلی بودند و با داشتن چنین بحرانهایی دیگر نمی‌توانستند با مسائلی چون مسأله وهابیت درگیر شوند؛ زیرا ابتدای ظهور محمد بن عبدالوهاب با اولین روزهای جلوس عبدالحمید خان اول مصادف بود و در آن ایام لشکر عثمانی با

تاریخ وهابیان، ص: ۱۱۳

لشکر روسیه در نبردی تنگاتنگ درگیر بود.

به دنبال این درگیری، معاهده: «قاینارجه» واقع شد «۱».

در این معاهده با استقلال طوایف تاتار و سواحل رودخانه قوبان «۲»، مناطقی چون: قیلبرون «۳»، ینی قلعه «۴»، آزاق «۵»، ممالک قبارطای «۶» و گرجستان در دست دشمن دیرینه باقی ماند و با دادن امتیازات فراوانی به دشمن، دولت و ملت با مشکلات طاقت فرسایی رو به رو گردید.

بعدها نیز بر قلعه عکا، ممالک صعید «۷» و بز الشّام «۸» هجومهای وحشتناکی انجام گرفت و به دنبال آنها اهالی موره «۹» و آرنا و دلولوق «۱۰» بر دولت عثمانی تاریخ وهابیان، ص: ۱۱۴

شوریدند، آنگاه خانهای تاتار با یکدیگر به منازعه برخاستند و در نتیجه قطعه «کریم» «۱» به دست روسها افتاد و از این رهگذر زبونی دیگری دامنگیر دولت عثمانی شد.

در جنگی که به حکم ضرورت بر علیه روسیه، آلمان و اطریش اعلام گردید، قلعه «اوزی» نیز از دست رفت و ۲۵۰۰۰ نفر مسلمان با انواع شکنجه‌ها و تحقیرها از دم تیغ گذشت و بر مشکلات دولت افزوده گشت.

با شورش «ینی چری‌ها» «۲» و مرگ سلطان عبدالحمید خان اول «بلگراد» و قلعه‌های بندر اسماعیل نیز از دست رفت و به دنبال آن برای مقابله با شورشهای «ودین» «۳» و «صرب» نیز نیاز مبرمی به لشکر کشیهای پیاپی پدید آمد.

سپس تصرف کشور مصر از سوی فرانسوی‌ها و جسارت یافتن برده داران بر ادعای استقلال، شورش جزّار- نگهبان عکا- قیام علی پاشا- دپه دنلی- و خیزش اهالی موره، هیئت دولت را دچار سر در گمی نمود.

سیطره فرانسویها بر مصر، گسیل نیروی دریایی انگلستان به سوی استانبول، سپس به طرف مصر، موجب شد که بر علیه انگلستان اعلام جنگ شود.

آنگاه حرکت ینی چری‌ها و مخالفت آنها با نظام جدید و کشته شدن

تاریخ وهابیان، ص: ۱۱۵

اغلب رجال دولتی و بیشتر کسانی که لباس نظام جدید به تن داشتند، و در نهایت کشته شدن سلطان سلیم، توان کوچکترین حرکت را از دولت عثمانی سلب نمود.

در عین حال ممکن بود که به غائله وهابیت اجازه ندهند که این قدر گسترده شود و مشکل آفرین گردد. ولی وکلای آن زمان فتنه وهابیت را کوچک شمردند و همواره گفتند:

«این غائله اعراب بلای بزرگی برای ما شده، هر سال این حوادث مکه و مدینه آسایش ما را سلب می‌کند، دیگر این اعراب از حد گذشتند!»

با این مهمل بافی‌ها از کنار مسائل مربوط به وهابیت گذشتند و اعتنایی به این فجایع از خود نشان ندادند! و هنگامی که نمایندگان مردم مدینه رنج سفر بر خود هموار کرده، نزد هر کدام از وکلا و وزرا رفتند و اوضاع سرزمین خود را شرح دادند و از آنها استمداد

جستند، در پاسخ فقط یک جمله شنیدند و آن اینکه: «من گوش استماع ندارم، این حرفها را به چه کسی می‌گویی؟!»

با این تعبیّرات زشت و ناشایست دادخواهی مجاوران هجرتسرای پیامبر و مهمانان درگاه الهی را پشت گوش انداختند.

کارگزاران پایتخت عثمانی با این برخورد ناهنجار نمایندگان را باز می‌گرداندند و نمی‌گذاشتند که مشروح جنایات وهابیان به گوش سلطان سلیم برسد و در نتیجه سرزمین مقدّس حجاز به دست یغماگران چپاولگر افتاد.

همین‌ها بودند که سالها برای شریف غالب مهمل بافتند و در مقابل استمدادهایش گفتند:

«به هنگام لزوم برای تحقیق در مورد وهابیان، از استانبول پژوهشگرانی را به منطقه اعزام خواهیم کرد و به هنگام لزوم برای نشان دادن شوکت و صولت دولت عثمانی به والیان جدّه، مصر،

تاریخ وهابیان، ص: ۱۱۶

بغداد و شام دستورات لازم را خواهیم نوشت!»

اگر این سفسطه بازیها را کنار می گذاشتند و به سخنان نمایندگان گوش جان می سپردند و برای دفع ستم، به موقع تصمیم می گرفتند، هرگز قتل عام طائف پیش نمی آمد و حرمین شریفین به دست نامحرمان نمی افتاد.

استرداد مدینه پیامبر از دست وهابیان

سعود بن عبدالعزیز، شیخ درعیه، در آن ایامی که پسرش «عبدالله» را به عنوان والی مدینه برگزید و خود به سوی درعیه بازگشت، محمد علی پاشا - والی مصر - پسرش «احمد طوسون پاشا» را به عنوان والی جدّه تعیین کرد و لشکری را تحت فرماندهی او به سوی مدینه منوره گسیل داشت و فرمان واجب اطاعه همایونی را برای او تشریح کرد که باید به سوی مدینه حرکت کرده، حرمین شریفین را از وجود پلید اشقیای وهابی پاک و پاکیزه نماید.

احمد طوسون پاشا از مصر حرکت کرد و در «وادی حمرا» واقع در تنگه جدید به آرایش نظامی پرداخت. او در مسیر خود با هر چریک وهابی مصادف شد از دم تیغ گذرانید، همه قرا و قصباتی را که در مسیرش قرار داشت به تحت اطاعت و انقیاد دولت عثمانی درآورد.

عبدالله بن سعود از دریافت گزارش این حرکت، پریشان شده، اهالی مدینه را در یک نقطه گرد آورد و خطابه پرشوری را به این مضمون ایراد کرد:

«از رسیدن لشکر مصر به قریه حمراء آگاه شدم، به سوی آنها حمله کرده، به نبردی سخت خواهم پرداخت. شما را در این سفر به همراه

تاریخ وهابیان، ص: ۱۱۷

خود خواهم برد. رخت سفر بربندید و در محلّ ... در رأس ساعت ...

همگی گرد آیید.»

اهالی مدینه به ناچار موافقت کرده، در نقطه موعود گرد آمدند و به طور ناگهانی بر لشکر احمد طوسون پاشا شیخون زدند. نبرد و درگیری پنج روز تمام به صورت شبانه روزی ادامه یافت و سرانجام لشکر مصر شکست خورد و همه مهمّات جنگی و وسایل رزمی به دست عبدالله افتاد، آنگاه عبدالله مصمّم شد تا باروی محکمی را که احمد طوسون پاشا به هنگام وصول به وادی حمراء در یک نقطه سوق الجیشی ساخته و ۷۰ نفر جنگجوی آلبانی تبار بر آن گمارده بود، به تصرف در آورد، از این رو ۵۰۰۰ جنگجوی وهابی بدانجا فرستاد.

هفتاد دلاور آلبانی تبار، ۱۶ روز تمام در مقابل یک اردوی خون آشام ۵۰۰۰ نفری مقاومت کردند و سینه‌های خود را آماج تیرهای دشمن نمودند. تا اینکه پس از ۱۶ روز نبرد بی‌وقفه، ابن سعود دریافت که با قدرت نظامی هرگز به تسخیر بارو قادر نخواهد بود، و لذا دستور داد که اطراف بارو را با فاصله پرتاب یک تیر محاصره کنند.

دلاوران آلبانی تبار به امید اینکه از مصر نیرو و امداد خواهد رسید، مدّتی طولانی در میان محاصره دشمن مقاومت نمودند و از سنگر خود محافظت کردند.

با طولانی شدن ایام محاصره، اندوخته‌های خوراکی و مهمّات نظامی به پایان رسید و سه شبانه روز هم با گرسنگی دمساز شدند و

در مقابل دشمن سر تسلیم فرود نیاوردند و با یکدیگر گفتند:

«ما با ادعای مردانگی، نگهبانی این بارو را برعهده گرفتیم و شاعر

تاریخ وهابیان، ص: ۱۱۸

گفته است:

«شرط هنر این است که انسان به ادعایی که کرده جامه عمل بپوشاند، کسی که از اثبات ادعایش عاجز باشد رسوای جهان گردد.» بنا بر این اگر تسلیم شویم، اظهار عجز و ناتوانی کرده‌ایم و اگر با ترک سلاح، امان نامه‌ای به دست آورده تسلیم شویم، باز هم به جهت اینکه چندین برابر خود، وهابی کشته‌ایم ما را خواهند کشت. حتی اگر ما را نکشند، زندگی در زیر سلطه دشمن برای سربازی سلحشور جز ننگ و عار نیست.

اگر واقعاً به امن و امان برسیم، باز هم ذلت صفت نشینی در طول زندگی هر روزش برابر هزاران مرگ است. به تعبیر شاعر:

«این جهان ناپایدار، اگر با دقت محاسبه شود، یک لحظه‌اش با هزاران سال آن یکسان است.»

برای همه ما مرگ مقدر است و سرانجام باید آماج تیر اجل شویم. به تعبیر شاعر:

«تیر فلک اگر از آهن هم باشد، آن را بر خود هموار ساز، که پذیرش تیر فلک کج مدار، از تحمل منت مردم پست و سفله آسانتر است.»

پس بیاید همگی در صفهای فشرده سلاح برکشیم و به روی دشمن بدسگال حمله‌ور شویم و مردانه شاهد زیبایی شهادت را در آغوش کشیم و تا آخرین قطره خون از شرف دین و آیین دفاع کنیم و تا آخرین تیر، سینه دشمن را نشانه رویم.» با این عهد و پیمان، با یکدیگر تودیع نموده، تکبیر گویان بر صفهای دشمن هجوم بردند. صفهای به هم فشرده بیش از ۵۰۰۰ دشمن مسلح را درهم کوبیدند. بیش از ۲۰۰ نفر از سپاه دشمن را بر خاک مذلت ریختند و از کشته‌ها پشته ساختند و میدان کار زار را برای آنان به صورت مسلخ در آوردند.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۱۹

اشقیای وهابی که خود را در برابر صولت مردانه سلحشوران آلبنی باخته بودند، تلاش فراوان کردند که آنها را وادار به تسلیم کنند و لذا به آنها می‌گفتند:

«ای سلحشوران قهرمان! ای یلان بیشه شجاعت، حیف است که دلاورانی چون شما کشته شوند. بیاید دست از نبرد بردارید و در زیر حمایت ابن سعود قرار بگیرید. مطمئن باشید که عبدالله بن سعود به شما قهرمانان نامدار نیاز دارد. هرگز در حق شما اراده سوء نخواهد کرد.»

با این سخنان سعی فراوان کردند که روحیه آنها را تضعیف کنند و به ترک کارزار وادار نمایند. ولی آنها دیگر تصمیم خود را گرفته بودند و بر سر پیمان خود از سر و جان گذشته بودند. از این رهگذر همچون شیر ژیان حمله کردند و وهابیان روباه صفت را بر خاک مذلت انداختند.

این نبرد خونین ۱۲ ساعت دیگر ادامه یافت، ولی در اثر گرسنگی قدرت بازوهایشان را از دست دادند و تیر و کمانشان تمام شد و شمشیرهایشان شکست و نیزه‌ها از کار افتاد، سرانجام همگی شربت شهادت نوشیدند و یکی دیگر از صفحات زرین تاریخ را ورق زدند. خداوند از همه‌شان خشنود باد!

عبدالله بن سعود از این پیروزی غیر مترقبه‌ای که نصیبش گردید، فوق العاده مسرور شد و با نخوت و غرور به سوی مدینه باز گشت. وی به هنگام ورود به مدینه، همه نگهبانان بومی قلعه را برکنار کرد و به جای آنها نگهبانان وهابی گمارد.

ابن سعود برای مقابله با لشکری که قرار بود تحت فرماندهی احمد طوسون پاشا به مدینه متوجه یورش آورد، همه برجها و باروهای

مدینه را استحکام بخشید و اهالی مدینه را مورد سرزنش و نکوهش قرار داد و گفت:

تاریخ وهابیان، ص: ۱۲۰

«شما برای اینکه من در مقابل احمد طوسون پاشا شکست بخورم یکی پس از دیگری، در وسط راه فرار کردید.»

ابن سعود از آن پس اهالی مدینه را به شدت مورد آزار و اذیت قرار داد.

اهالی مدینه از روی ناچاری به سپاهیان ابن سعود پیوسته بودند و لذا در اثنای راه یکی پس از دیگری گریخته بود و به هنگام وصول به وادی حمرا حتی یک نفر هم از اهالی مدینه با او نمانده بود.

احمد طوسون پاشا برای این شکست، دلیلی جز جوانی و ناپختگی خود، نباید جستجو می کرد. همزمان با حرکت احمدطوسون از مصر از راه خشکی، کاتب دیوان مصری طاهر افندی با سپاه و ادوات جنگی از راه دریا به منطقه اعزام شده بود. و ینبع دریایی را بدون جنگ و ینبع خشکی را با نبرد و درگیری تسخیر نمود، سپس با احمد طوسون متحد شد.

هجوم دلیرانه طاهر افندی به ینبع بڑی بسیار مردانه و خونین بود، او ۶۰۰ سر بریده را با ۲۰۰۰ اسیر به بند کشیده بود.

احمد طوسون پاشا به دنبال این نبرد خونین، به سوی قلعه «شویق» که توسط «ابن جباره» یکی از سرکرده‌های وهابی در روستای شویق به صورت بسیار مستحکمی ساخته شده بود، هجوم برد و پس از تسخیر این قلعه در فاصله چهار ساعتی ینبع بڑی، تنگه «جدیده» را برای عبور خود برگزید.

طوسون پاشا به جهت داشتن غرور جوانی، در این تصمیم گیری، با کوماندوهای مصری که تحت فرمانش بودند، مشورتی به عمل نیاورد و لذا از تدابیر لازم، برای عبور دادن یک سپاه، از یک تنگه غفلت نمود.

وی به هنگام ورود به تنگه، سپاهیان پیاده را در قسمت جنوبی و شمالی تنگه، از پشت کوهها سوق داده بود و به آنها گفته بود که در جاهای

تاریخ وهابیان، ص: ۱۲۱

لازم سنگر ایجاد کنند، و جاهای سوق الجیشی را به هر شکل ممکن در دست بگیرند و خود، سپاهیان سواره را به همراه خود برداشت و تا وادی حمراء پیش تاخت.

این تدبیر از نظر سوق الجیشی تا حدی درست بود، ولی هنگامی که در سمت مدینه تنگه، با سپاه عبدالله بن سعود مصادف شد، آنها را دنبال کرد و وادار به عقب نشینی نمود.

در این اثنا پیادگان مصری، وهابیانی را که در پشت کوههای جنوبی تحصن کرده بودند فراری داده، سنگرهایشان را ضبط کردند و آنها را از نقطه ورودی تنگه تا نقطه خروجی آن تعقیب نمودند.

وهابیانی فراری هنگامی به نقطه خروجی تنگه رسیدند که پیشاهنگان احمد طوسون پاشا برای شناسایی و بررسی راهها از کوههای جنوبی سرازیر شدند و راه فرار وهابیانی را بستند و آنها را وادار به عقب نشینی نمودند. و آن گروه از وهابیانی که در میان دو شاخه لشکر مصر محصور شدند، از ترس جانشان به سوی احمد طوسون حمله ور گشتند.

گرچه در واقع قلع و قمع وهابیانی امکان پذیر بود، ولی نظر به اینکه تعداد سوارانی که همراه احمد طوسون پاشا بودند، اندک بود و قدرت مقاومت در برابر وهابیانی را نداشتند و هنگام رو در رویی با لشکر انبوه وهابیانی فرار را بر قرار ترجیح دادند و تنها ۹ نفر همراه او، پا برجا ماند. سرانجام پیادگانی از کوه سرازیر شده، آنها را از دست وهابیانی نجات دادند و به ینبع بحری رساندند.

مطابق تحقیق، تعداد وهابیانی که در این نبرد نابرابر شرکت داشتند، بالغ بر پنجاه هزار نفر بود.

احمد طوسون پاشا سرگذشت تلخ شکست خود را از ینبع بحری به

تاریخ وهابیان، ص: ۱۲۲

پدرش محمد علی پاشا گزارش داد و از او به مقدار کافی لشکر و مهمات مطالبه کرد.

والی مصر سپاه و مهمات لازمه را تدارک دید و لشکر جزّاری تحت فرمان: حسین بیگ، زعیم او غلو، بناپارت و عثمان کاشف از طریق دریا گسیل داشت.

احمد طوسون پاشا سپاه اندکی همراه برداشت و از پیش تاخت، بدون برخورد با هیچ مانعی به سرزمین بدر رسید و در منطقه بدر چادر زد و به انتظار رسیدن فرماندهان چهارگانه نشست. آنگاه با مشورت نامبردگان، نامه زیر را نوشت و برای شیوخ منطقه فرستاد: «سلطان محمود غازی از فاجعه مولمه تسخیر مدینه منوره به دست وهابیان و محرومیت مسلمانان از زیارت روضه مطهر نبوی آگاه شده، برای قلع و قمع گروه ستمگر وهابیان از سرزمین مقدّس حجاز به پدرم محمد علی پاشا- والی مصر- فرمان صادر کرده است. پدرم انفاذ و اجرای این فرمان همایونی را به عهده من نهاده و برای این منظور سپاه انبوهی به این منطقه ارسال نموده است. و هر قدر لشکر ایجاب کند تجهیز نموده، ارسال خواهد کرد.

برای بازگشایی حرم مطهر نبوی، هر قدر لشکر و مهمات لازم باشد، پدرم وعده قطعی داده که تهیه و ارسال نماید.

در این زمینه توصیه‌های لازم را برای من به صورت مؤکد بیان فرموده و من تا آخرین قطره خون در این راه تلاش خواهم نمود. اگر موافقت صریح خود را با من، و- در صورت لزوم- مساعدت و پشتیبانی خود را از لشکر مصری اعلام کنید، عایدات دیرینه را به رسم مألوف به شما تقدیم نموده، جوایز ملوکانه را به شما اعطا

تاریخ وهابیان، ص: ۱۲۳

می‌کنم و با عواطف خاصّ پادشاه اسلام پناه شما را مورد عنایت قرار می‌دهم.

اگر کسی خیال کند که من چون یکبار در وادی حمراء شکست خورده‌ام، پس همیشه وهابیان پیروز خواهند شد! سخت در اشتباه است.

در این حادثه تنها تعداد اندکی از سپاهیان مصری در کنار من بودند، که آنها نیز با منطقه آشنا نبودند و در برابر سیل دشمن فرار کرده، موجب شکست من شدند.

اگر یک سپاه در یک نقطه شکست بخورد، پادشاه جهان پناه از ارسال سپاهیان دیگر ناتوان نیست.

نظر به این که این وظیفه را پدرم بر عهده من نهاده، به هر حال در این کار توفیق یافته، وهابیان را قلع و قمع و از سرزمین مقدّس حجاز اخراج خواهم نمود.

یکتا پرستان مصری با دستگیری دیگر مسلمانان، به ویژه مسلمانان ترکستان، به نبردی سخت با وهابیان آماده خواهند شد و سرزمین مقدّس حجاز را از دست وهابیان باز پس خواهند گرفت.

برای شما نیازی نیست که بیش از این اطاله کلام شود. با درایت و دور اندیشی گام بردارید و پاسخ قطعی و روشن خود را سریعاً به من اطلاع دهید.

اگر احدی در میان شما در صدد عدم انقیاد به فرمان مطاع همایونی باشد، بر علیه همه شما شمشیر آبدار مقزّر خواهد شد.»

طوسون پاشا نامه‌های دیگر به این مضمون نوشت و به هر یک از شیوخ قبایل ارسال نمود.

وصول نامه‌های وی به شیوخ قبایل، تأثیر نیکو گذاشت و آنان پس از

تاریخ وهابیان، ص: ۱۲۴

تشکیل شورای بزرگ به دو گروه تقسیم شدند:

گروهی تصمیم گرفتند که نسبت به دولت علیه عثمانیه اظهار اطاعت و انقیاد نموده، بر علیه سعود نامسعود قیام کنند.

گروه دیگری تصمیم گرفتند که نه از دولت عثمانی طرفداری کنند و نه از سعود، بلکه به کناری رفته، بی‌طرفی را شعار خود سازند

و منتظر نتایج حوادث باشند.

هر فرقه‌ای بر اساس ایده و عقیده شیوخ خود، نامه‌ای به احمد طوسون پاشا نوشتند و موضع خود را اعلام کردند. همه قبایل «احامده» جزو کسانی بودند که تا آخرین قطره خون اعلام حمایت و طرفداری از دولت عثمانی و نبرد بی‌امان با سعود نامسعود کردند.

بزرگترین شیخ احامده «شیخ جزا» نام داشت. او با همه مشایخی که از او پیروی می‌کردند، به صورت دسته جمعی به منطقه بدر رفتند و با احمد طوسون پاشا دیدار نمودند و به او اطمینان دادند که تا آخرین قطره خون وفادار خواهند ماند.

احمد طوسون پاشا نیز به هر یک از آنها یک خلعت قیمتی و یک شال سرخ کشمیری هدیه کرد.

در یک شورای نظامی بنا به پیشنهاد و صلاحدید شیخ جزا، مقرر شد که نامه‌ای بنویسد و برای «حسن قلعی چاوش» بفرستد. حسن قلعه تنها سرلشکری بود که مورد اعتماد کامل سعود و مورد توجه او بود.

این نامه به صورت ناصحانه و مشفقانه تحریر شد و توسط محمود عبدالعال و حسین [که هر دو اهل مدینه بودند و از جمله کسانی بودند که به لشکر مصر پیوسته، آماده فداکاری و جانبازی بودند] به حسن قلعی چاوش ارسال گردید.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۲۵

متن نامه چنین بود:

«جناب حسن قلعی مهربان، بدانید که پدر گرانقدرم محمد علی پاشا، بر حسب اراده همایونی، برای رهاسازی نواحی مقدسه حجاز از دست وهابیان غدار و بازگشایی حرمین شریفین به روی حجاج و زائران مسلمان مأموریت یافته است.

او برای اجرای این فرمان همایونی، مرا با لشکر انبوهی به این سامان گسیل داشته و شخص ایشان نیز با لشکری بی‌شمار در آینده‌ای نزدیک به این منطقه خواهد آمد.

با شیوع این خبر در میان اعراب، همگان بر شکست قطعی عبدالله ابن سعود اعتقاد راسخ پیدا کرده و قبایل بدوی دسته دسته به حضور می‌آیند و اعلام اطاعت و انقیاد می‌کنند.

حضرت عالی که از شخصیت‌های برجسته مدینه منوره و از رجال مشهور و صاحب عقل و کیاست می‌باشید و ظاهراً به همین دلیل ناگزیر شدید با وهابیان اظهار اتحاد کنید و این تدبیر شما کاملاً حکیمانه، دور اندیشانه و شایان تحسین بود.

اما اکنون که سرور معظم و رهبر مفتح، پادشاه جهان پناه، اهتمام نموده‌اند که با تدبیر شاهانه و غیرت ملوکانه، حرمین شریفین را، به هر قیمتی که تمام شود، از دست اشقیاء مسترد نمایند و خوارج بدفرجام را از این سرزمین قلع و قمع نمایند، البته که اراده همایونی جامه عمل خواهد پوشید.

در مورد اعلام اطاعت و انقیاد در برابر اراده الهام بخش ملوکانه و اجتناب از هر گونه غفلت و مخالفت، که عواقب و خیمی به دنبال دارد، منتظر پاسخ نامه هستیم که در آن با فکر صائب خود برای استرداد سریع شهر مقدس مدینه، تدبیرهای مفید و ارزشمندی را

تاریخ وهابیان، ص: ۱۲۶

ارائه نمایید و با تسریع در پاسخ نامه، خیرخواهی خود را نسبت به اهالی در بند و مبتلای مدینه به اثبات برسانید که از سوابق درخشان و درایت و کیاست شما جز این انتظار نمی‌رود.»

محمود عبدالعال و حسین، دو تن از اهالی مدینه که پیشتر از آنها یاد کردیم، به عهده گرفتند که این نامه را به «حسن قلعی» برسانند.

یک نفر بدوی از قبیله شیخ جزا نیز برای راهنمایی به همراه آنان به راه افتاد.

نامبردگان هنگامی به مدینه منوره رسیدند که همه درها بسته بود و راهی برای ورود به شهر وجود نداشت. و لذا منتظر ماندند و

پس از نیمه شب از مجرای چشمه زرقا وارد شدند و از آبشخور میدان مناچه- واقع در داخل حصار- بیرون آمدند و آنگاه مأموریت خود را به انجام رسانیدند.

حسن قلعی چاوش، نامه احمد طوسون پاشا را دریافت کرد و با دقت مورد مطالعه قرار داد و با جمله: «این نهایت خواسته و آرزوی ماست» موافقت خود را اعلام کرد.

حسن قلعی همان شب یکی دو نفر از افراد فهمیده و کار آزموده هر محله را احضار کرد و پس از تأکید فراوان بر اخفای راز و تشریح راههای مکتوم داشتن آن، اینگونه سخن آغاز نمود:

«من این نوشتار را از احمد طوسون پاشا دریافت نمودم، انفاذ و اجرای آن گرچه بسیار سخت است ولی برای من و شما بشارت بزرگ و نعمت غیر مترقبه‌ای است.

بیاید همه دست در دست هم داده، تلاش خود را به کار بریم و از قید اسارت رهایی یابیم و زندگی شرافتمندانه زن و بچه خود را فراهم نماییم.»

تاریخ وهابیان، ص: ۱۲۷

پس از بیان این مقدمه، نامه را در آورده، متن آن را برای حاضران قرائت نمود.

حاضران از شنیدن این خبر مسرت بخش، غرق در شادی شدند و اشک شوق ریختند و گفتند:

«وه چه سعادت بزرگ و بشارت فرخنده‌ای به سراغ ما آمده است!»

آنگاه برای پوشیده داشتن این راز سوگند خوردند و ابراز داشتند:

«ما در مورد یک چنین موضوع پیچیده و حساسی، از هر گونه اظهار نظر و ارائه طرح ناتوانیم، شما هر تصمیم و تدبیری اتخاذ کنید، ما تا آخرین قطره خون برای اجرای آن تلاش و فداکاری می‌کنیم.»

حسن قلعی چاوش گفت:

«طرحی که من در این رابطه ارائه می‌دهم این است که وقت خاصی را با احمد طوسون پاشا تعیین می‌کنم و در آن وقت مقرر بر فراز همین خانه‌ای که الآن در آن هستیم تیری را شلیک می‌کنم.

شما که الآن از اینجا برگردید، همسایگان خود را مخفیانه دعوت کنید و این راز را با آنها در میان بگذارید. آنان در لحظه‌ای که صدای شلیک از پشت بام خانه من شنیده شد سلاحهای خود را بردارند، به وهابیان موجود در برجها و باروهای حصار حمله‌ور شوند و هر وهابی را هر جا یافتند بکشند. سعی کنند که در داخل حصار حتی یک نفر وهابی زنده نماند. آنچه برای مردم ضرورت دارد که حساب شده و دقیق انجام دهند، همین است و بس.

اگر این وظیفه را به نحو احسن انجام بدهند به مقصد و مقصود خود نایل می‌شوند و برای همیشه از این غم و اندوه رهایی می‌یابند.»

تاریخ وهابیان، ص: ۱۲۸

آنگاه نامه‌ای به شرح زیر نوشت و توسط نامبردگان از طریق مجرای عین الزرقا برای احمد طوسون پاشا فرستاد.

متن نامه حسن قلعی چاوش به احمد طوسون پاشا

«ولی نعمت بزرگوارم، سرورم و پیشوای مقتدرم! فرمان مسرت بخش شما به دست چاکرتان واصل شد.

اهالی مدینه از دیر زمان نمک پرورده دولت علیه عثمانیه و شرمنده الطاف بیکران آن پادشاه اسلام پناه هستند. و چون از اعماق دل و صمیم قلب به دولت عثمانی عشق می‌ورزند، خروج از تابعیت افتخار آمیز دولت عثمانی و گرفتاری در بند اسارت و جنایت دیگران، خود فاجعه بزرگی است.

از این رهگذر ما در عهد سلطان سلیم خان چندین بار از دربار شوکت اقتران ایشان استمداد جستیم و نماینده‌ها فرستادیم، که متأسفانه در عهد ایشان شرایط رو در رویی با فرقه طغیانگر وهابیان فراهم نشد.

اهالی نیز بیش از آن قدرت تحمّل محاصره و تزییقات را نداشتند، بنابر این ناچار در مقابل آنان تسلیم شدند.

پیروی از این فرمان گرامی برای ما نعمت بزرگ و قرین امتنان است.

تلاش برای بیرون راندن دشمنان بد کردار از هجرتسرای پیامبر، وظیفه فرد فرد اهالی مدینه است و طبعاً ما بیش از سپاه مصری فداکاری و جانبازی خواهیم نمود.

و لذا از شما می‌خواهیم که در فلان روز و فلان ساعت سپاه مصری در منطقه «بئر علی» گرد آیند.

در لحظه‌ای که از داخل مدینه صدای شلیک تفنگ شنیده شد، از آن دربِ حصار که به روی آنها باز خواهد شد به داخل حصار

تاریخ وهابیان، ص: ۱۲۹

سرازیر شوند.

این جانب هنگامی که لشکر همایونی را در منطقه آبار علی مشاهده کنم، پشت بام رفته به شلیک تفنگ می‌پردازم. اهالی مدینه بر اساس قراری که مخفیانه مقرر گشته، گروهی به برجها و باروها رفته، وهابیها را قتل و قمع خواهند نمود و گروهی دیگر دروازه‌های حصار را گشوده، لشکر همایونی را به داخل حصار هدایت خواهند کرد.

این تدبیر با افراد لازم در میان نهاده شده و توسط آنها به فرد فرد اهالی تفهیم گردیده است. آنچه مهم است این است که لشکر همایونی همه هم خود را صرف کرده، در سر ساعت تعیین شده در روز مقرر در آبار علی حضور پیدا کنند.

در غیر این صورت پیامدهای بسیار خطرناکی برای اهالی مدینه در پی خواهد بود. با تأکید بر این نکته، عریضه را خاتمه می‌دهم.»

احمد طوسون پاشا از این پاسخ صریح و تدبیر صحیح حسن قلعی بیش از حد مسرور شده، ۷۳ نفر سواره و ۴۰۰ نفر پیاده از اعراب شیخ جزا و تحت فرماندهی «عثمان کاشف» از سرکرده‌های لشکر مصری، به سوی آبار علی گسیل داشت، تا در روز مقرر و ساعت معین به نقطه از پیش تعیین شده بر ساند.

عثمان کاشف که از افسران کار آزموده و آشنا با فنون رزمی بود، ۴۷۳ تن سرباز سلحشوری را که در تحت فرماندهی او بود حرکت داده، در روز معین و ساعت مقرر به منطقه «آبار علی» «۱» که در فاصله سه ساعتی مدینه منوره به

تاریخ وهابیان، ص: ۱۳۰

سمت مکه معظمه قرار داشت واصل گردید.

وهابیان مدینه از وصول سپاه عثمان کاشف به آبار علی مطلع شدند، اهالی مدینه را احضار نموده، اینگونه اولیتماتوم دادند:

«به جهت اینکه ممکن است شما از کنار ما فرار کنید، این دفعه شما را با خود نمی‌بریم، لازم است همه شما مسلح شوید، با کمال بیداری و هشیاری در خانه‌های خود گوش به زنگ بمانید.

اگر ما- بر فرض محال- در مقابل سپاه مصری شکست خوردیم، شما باید بی‌درنگ به یاری ما بشتابید. و اگر در یاری ما کوتاهی کنید پیامد بسیار سختی برایتان خواهد داشت.»

اهالی مدینه در پاسخ آنها اظهار داشتند:

«زن و فرزند ما در این شهر زندگی می‌کنند، اموال و اشیای ما در این حصار است، و لذا ما وظیفه داریم که با همه توان در محافظت از شهر و حصار تلاش کنیم. شما فقط در فکر خودتان هستید، ولی ما در اندیشه زن و بچه خود هستیم.

اگر قلعه به دست ترکها بیفتد، ما با زبان آنها آشنایی نداریم، آنها نیز زبان ما را نمی‌دانند. اموال ما را به یغما می‌برند، مردان ما را می‌کشند و زنان ما را به اسارت می‌برند؛ زیرا نژاد آنها از نژاد دیگری است.»

و هابیان با شنیدن این پاسخ مصلحتی از قلعه خارج شدند، گروهی سیل آسا به سوی «آبار علی» روان گشتند و گروهی برای محافظت از سنگرهای قبا و عوالی تعیین شدند و گروه دیگری مسلح در داخل حصار باقی ماندند.

و هابیانی که به سوی آبار علی حمله‌ور شدند، چهار هزار نفر بودند که بدای بن مضیان و نیز برادرش در سپاه سعود بی‌ایمان بودند. تاریخ و هابیان، ص: ۱۳۱

عثمان کاشف در ابتدای امر احساس کرد که یک سپاه ۴۷۳ نفری نمی‌تواند با یک لشکر جزّار رویا روی شود و لذا صلابت و شجاعت سپاهش را به آنها گوشزد می‌کرد و سربازی و جانبازی آنان را در برابر دین و دولت می‌ستود و می‌گفت: «دوستان! مادران ما، ما را برای چنین روزی به دنیا آورده‌اند. امروز تنها کاری که ما باید انجام دهیم رهاسازی هجرت سرای رسول گرامی اسلام از دست پلید دشمنان خارجی است.

گرچه تعداد دشمنان ما زیاد است ولی به حکم «الخائن خائف» آنها بزدل و ترسو هستند. اگر یار و یاور آنها شیطان است، پشتیبان ما عنایات خاصّ پیامبر خدا و الطاف بیکران خالق مَنّان می‌باشد.

ما اگر صلابت و پایمردی خود را حفظ کنیم و جان ناقابل خود را در طبق اخلاص نهاده، به سوی دشمن بزدل حمله‌ور شویم، بی‌گمان پرچم پیروزی را به اهتزاز در آورده، دشمن دین و ایمان را از ریشه و بن برخواهیم کند.

اهالی مظلوم مدینه اینک در کنار حرم رسالت پناهی، برای غلبه و پیروزی ما دست به نیایش برداشته، سیل اشک بر رخسار خود روان می‌سازند و از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضای یاری می‌کنند.

کسانی که در این نبرد شربت شهادت بنوشند، همانند کسی هستند که در رکاب رسول خدا به شهادت رسیده باشند. بی‌گمان رحمت و مغفرت پروردگار شامل حالشان خواهد بود. ارواح طیبه شهدا و ساکنان ملأ اعلا به تماشای شما برخاسته‌اند. توجّهات معنوی و عنایات روحانی آنها برای نصرت و پیروزی ما بس است. هان! ای هم‌زمان، با اتکا به عنایات الهی دلگرم شوید، با شمشیرهای آخته به سوی دشمن زبون بتازید. یکدل و یک صدا بانگ تکبیر برآورید و

تاریخ و هابیان، ص: ۱۳۲

دمار از روزگار دشمن در آورید.

اینک من پیشاپیش شما حرکت می‌کنم، شما شیفتگان خدا و پیامبر به دنبال من روان شوید. ای عاشقان به پیش.»

عثمان کاشف با این نصایح حماسی، دلاوران مصری را تشویق نمود و لشکر توحید با گلبنگ تکبیر، چون شیر ژیان به سوی دشمن بی‌ایمان حمله بردند. ۵ ساعت تمام آتش جنگ را برافروخته نگه داشتند و دشت روح افزای آبار علی را با خون دشمن زبون گلگون ساختند. که شاعر گفته است:

«این پیامد نبرد است که دشت و هامون را به جای لاله‌های سرخ با خون دشمنان خود بیاراستیم.»

لشکر بد آیین دشمن در مقابل این حمله‌های دلیرانه و یورشهای شجاعانه تاب مقاومت نیاورد و همگی فرار را برقرار ترجیح داده، به سوی مدینه منوره عقب نشینی کردند. چون درب‌های حصار را بسته دیدند به خاکریزهای عوالی و قربان پناه بردند و همانند جوجه کبوتر به سوی دهکده قبا پراکنده شدند.

سپاهیان مصری به مقدار زیادی آنها را دنبال کردند و هر کدام را یافتند از پا در آوردند و به قرارگاه خود در آبار علی با فتح و غلبه باز گشتند.

رؤسای اشقیاء از مشاهده شجاعت و صلابت سپاهیان مصری و از تنگتر شدن محاصره مدینه توسط «احامده» به پشتیبانی از سپاه مصری، از رویارویی با سپاه عثمان سخت برآشفتنند.

از این رهگذر سران اهل مدینه، چون: محمد فلاح، محمد طیار و حسن قلعی را فرا خواندند و به آنها اولتیماتوم دادند که:

«ما با یک سپاه نیرومند متشکل از چهارده هزار مرد جنگی به سوی

تاریخ وهابیان، ص: ۱۳۳

سپاه ترک حمله‌ور خواهیم شد. اگر برای همکاری نکردن با ما به عذرهای واهی متوسل شده، تعلق بورزید، نخست شما را از دم تیغ می‌گذرانیم، سپس به سوی آبار علی حمله‌ور می‌شویم.

شما در ابراز اطاعت و همکاری کوتاهی نمی‌کنید ولی برخی از اعمال شما ما را به شک و تردید در مذهب و آیین شما وامی‌دارد. شما باید یکایک در مقابل ما سوگند یاد کنید و همه خواسته‌های ما را برآورده سازید.»

آنگاه یک پیمان همکاری به صورت ظاهر منعقد شد و در مورد همکاری و همراهی اهالی مدینه اطمینان خاطر حاصل گردید. این قول همکاری از طرف اهالی مدینه به صورت جبری و از روی مماشات بود.

پس از آن دو نامه به رشته تحریر در آمد؛ یکی را به «عثمان کاشف» و دیگری را به «شیخ جزا» که تا آن موقع به آبار علی رسیده بود، ارسال نمودند.

این دو نامه که توسط دو تن از اهالی مدینه از طریق مجرای عین زرقا فرستاده شد، هر دو به یک مضمون بود، جز اینکه یکی به عربی و دیگری به زبان ترکی بود.

متن نامه‌ای که به زبان ترکی خطاب به عثمان کاشف ارسال شده بود- پس از حذف القاب- چنین بود:

«فردا فلان ساعت درهای قلعه مدینه منوره به روی لشکر شما، بر اساس قرار دادی که در میان ما مقرر شده، گشوده خواهد شد. اگر مسامحه و تأخیر روا دارید، این قرار داد توسط جاسوسهای وهابیان معلوم خواهد شد و همه اهالی مدینه را قتل عام خواهند کرد؛ زیرا هنوز در میان ما از طرفداران آنها کم و بیش هست و ممکن است ما برخی از آنها را شناسیم و در بزم خود جای دهیم.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۳۴

در این زمینه کوچکترین مسامحه روا ندارید، دار الهجره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را از دست پلید دشمن رها ساخته، ساکنان دارالسکینه و زنان و فرزندانشان را دلشاد کنید.»

این نامه در حوالی نیمه شب به دست عثمان کاشف رسید، پس از اطلاع از مضمون آن به نامه رسانها گفت:

«انشاءالله فردا رأس ساعت تعیین شده، ما را در مقابل درهای قلعه خواهید دید و به یاری حضرت حق از بند اسارت رهایی خواهید یافت.»

و تأکید کرد که در وقت معین سپاهیان مصری و سپاهیان شیخ جزا را بی‌درنگ گسیل خواهد داشت.

آنگاه نمایندگان اهل مدینه از طریق مجرای عین زرقا به مدینه بازگشتند و به اهالی مدینه بشارت دادند و اهالی مدینه همگی در خانه‌های خود مسلح گشته، دیدگان خود را به سوی آبار علی دوختند و تا صبح ترک خواب و استراحت نمودند.

سپاه عثمان کاشف به هنگام سپیده دم با شلیک توپ و تفنگ کماندوهای وهابی را تار و مار ساختند و سرکرده‌های اشقیاء را فراری دادند و سرانجام به یکی از درب‌های حصار مدینه که «عنبریه» نام داشت نزدیک شدند.

سپاه پادشاهی مصری با شجاعت و صلابت بی‌نظیر در برابر حصار قلعه قرار گرفتند و حسن قلعی چاوش در ساعت مقرر بر فراز بام خانه‌اش تیری شلیک کرد. بر اساس تعلیمات قبلی، اهالی مدینه به صورت دسته جمعی با ادوات جنگی حرکت نموده، نگهبانان

وهابی قلعه را از رو در رویی با سپاه

تاریخ وهابیان، ص: ۱۳۵

مصری منع کردند. در این میان جوانمردی که جان بر کف نهاده، دل به دریا بزند و دروازه عنبریه را بگشاید یافت نشد، و لذا مدتی

سپاه مصری در پشت دیوارهای حصار سنگر گرفتند و در انتظار باز شدن دروازه نشستند.

در این اثنا اگر سپاهیان وهابی موجود در نواحی عوالی و قبا گرد می‌آمدند و به طرف سپاه عثمان کاشف حمله‌ور می‌شدند، بی‌گمان سپاه-مصری به دلیل کمی نفرات-شکست می‌خوردند و همه اهالی مدینه از زن و مرد و خرد و کلان کشته می‌شدند. نگهبانان وهابی برای جلوگیری از نزدیک شدن سپاه مصری به قلعه و گشوده شدن دروازه، از برجها و باروها پیوسته توپ و تفنگ پرتاب می‌کردند.

گروهی از ایثارگران مدینه جان خود را بر طبق اخلاص نهادند و بدون اعتنا به توپ و تفنگ، که چون رگبار باران فرو می‌ریخت، به سوی دروازه شتافتند و دروازه را گشودند و سپاهیان مصری را به داخل قلعه هدایت نمودند و به میدان مناخه آوردند. آنگاه برای محافظت آنان از خطر دشمن، سواران مصری و بدویان شیخ جزا را در پناهگاههای مستحکم جای دادند و دروازه عنبریه را بستند و از احمد طوسون پاشا درخواست نیرو کردند.

احمد طوسون از شنیدن خبر ورود سپاهیان به درون حصار مدینه، بیش از حد مسرور گردید و لشکری متشکل از سه هزار مرد جنگی تحت فرماندهی زعیم اوغلو، حسین بیک، شراره و بناپارت، از سرکرده‌های نامدار ارتش مصر ترتیب داد و به یاری عثمان کاشف فرستاد.

سپاهیان یاد شده با سرعتی شگفت طی مسافت نمودند و در مدتی کوتاه به ناحیه مدینه رسیدند و آنگاه چادر ستاد فرماندهی را در بیرون حصار مدینه نصب کردند.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۳۶

ورود خضر گونه و پیش بینی نشده لشکر مصری، از طرفی موجب قوت قلب سپاهیان عثمان کاشف و شیخ جزا شد- که چندی قبل وارد مدینه شده و با کمبود آذوقه مواجه بودند- و از طرفی موجب تشویش خاطر و نگرانی شدید وهابیانی شد که در خاکریزهای اطراف قربان، عوالی و قبا سنگر گرفته بودند، که همگی از منطقه گریختند.

وهابیانی که در داخل قلعه متحصن بودند، هنگامی که مشاهده کردند همه اطراف حصار توسط سربازان سلحشور مصری محاصره شده، بدای بن مضیان، برادرش سعود و عبدالله بن سعود و دیگر سرکرده‌های وهابی، سنگر نشینان عوالی و قربان را برداشتند و از منطقه فرار کردند. آنان حتی وقتی مطمئن شدند که دیگر نیرویی به کمکشان نخواهد آمد. در اثر عناد و لجاجتی که داشتند باز هم به جنگ و نبرد ادامه دادند و اهالی مدینه و سپاه مصری را با شلیک مداوم توپ و تفنگ مورد ایداء قرار دادند.

یکی از فرماندهان مدبر مصری به نام «احمد آغا» که در اثر شجاعت و صلابتش به «بناپارت» شهرت یافته بود، توپهای گول پیکر را بر فراز قلعه کوه «سَلْع» در جنوب مدینه مستقر نمود و قلعه را مدتی متمادی زیر رگبار توپها قرار داد. او وقتی متوجه شد که از این طریق نیز کار پیش نمی‌رود با حسن قلعی چاوش مشورت کردند و تصمیم گرفتند که کانالی حفر کرده، قلعه را منفجر نمایند. آنگاه شخصی به نام «عودالحیدری» را نزد وهابیان فرستادند و پیغام دادند که اگر سلاحهای خود را بر زمین بگذارند، مورد عفو و امان قرار خواهند گرفت و به هر جا که مایل باشند می‌توانند بروند.

عودالحیدری که در نهان از طرفداران ابن سعود بود، وهابیان را به ادامه نبرد تشویق کرد و نقطه حفر کانال را به آنها معرفی نمود و تأکید کرد که آن

تاریخ وهابیان، ص: ۱۳۷

نقطه را بخصوص مورد پرتاب توپ قرار دهند.

هنگامی که احمد آغا بناپارت از این واقعه مطلع شد، دستور داد که حفر کانال تعطیل شود و کانال دیگری به سوی برج مستحکم واقع در کنار حمام محمد پاشا حفر گردد.

حفر این کانال نیز با صلاح‌دید حسن قلعی چاوش انجام گرفت و به قدری مخفیانه انجام یافت که حتی احمد آغا نیز از آن مطلع

نشد.

انفجاری که در این کانال انجام گرفت، برج مستحکم و هابیان را به هوا فرستاد و حفره وسیعی ایجاد کرد که یک ستون ده نفری به راحتی توانست از میان آن بگذرد.

در حدود هزار نفر از ایثارگران سپاه پادشاهی مصری از این کانال عبور کردند و به داخل قلعه راه یافتند، ولی یک گروه دو هزار نفری از وهابیان راه را بر آنها بستند و در پشت ساختمانها سنگر گرفتند و با تفنگ و تپانچه از پیشرفت آنها جلوگیری کردند. با تشجیع و تشویق فداییان بومی، ایثارگران یاد شده توانستند جالیز محمد پاشا را به تصرف خود در آورند و در آنجا سنگر بگیرند. در این درگیری شجاعانه، فقط یک نفر شهید و یک نفر زخمی شد.

گرچه تصرف این جالیز وحشت و اضطراب عجیبی در دل و هابیان انداخت، ولی این جالیز به یک کوچه تنگ و باریک ختم می‌شد که هر دو طرف این کوچه با سدهای محکم مسدود بود و در دو طرف این گذرگاه برج و باروی بسیار مستحکمی قرار داشت که توسط نگهبانان حفاظت می‌شد.

از این رهگذر ایثارگران جانبازی که تا جالیز محمد پاشا پیش رفته بودند، در یک موقعیت بسیار خطرناکی قرار گرفتند. این فدائیان جان بر کف مدتی در این نقطه مخاطره انگیز درنگ کردند و به دنبال راه چاره بودند، که یک

تاریخ و هابیان، ص: ۱۳۸

قهرمان جان برکف با صولت حیدری خیز برداشت و با یک خیز خود را به باروی اول رسانید و نگهبانان بارو را در دم به هلاکت رسانید.

نگهبانان دیگر باروها با مشاهده رشادت این قهرمان، که «درویش دیششه» نام داشت، به وحشت افتاده، از منطقه گریختند. دیگر فدائیان ایثارگری که در جالیز محمد پاشا حیران و سرگردان مانده بودند، به غیرت آمده، با یک بسیج عمومی بر وهابیها هجوم برده، همه آنها را چون گوسفند سر بریدند.

آتش جنگ با ورود سپاهیان بعدی مصری و امدادگران بدوی، آنچنان شعله‌ور شد، که تشخیص اهالی مدینه از تجاوزگران و هابی برای مصریها و بدویها غیر ممکن شد. و لذا اهالی رزمجوی مدینه کلاه سربازی بر سر نهادند تا از وهابیها باز شناخته شوند. و هابیان پلید در عناد و لجاجت خود اصرار ورزیده، از روی سفاهت و حماقت خواستار عفو و امان نشدند.

پس از مدتی متمادی جنگ و خونریزی، و هابیان دیدند که هرگز قدرت مقاومت در برابر سپاه توحید را ندارند، و لذا به برجها پناه برده، تقاضای عفو و امان نمودند.

همه جای داخل حصار با لاشه‌های و هابیان بدکردار پر شده بود و طبعاً به جهت وحشت و اضطرابی که بر زنان و کودکان عارض می‌شود، به عفو و امان پناه بردند. این تقاضا از طرف اهالی پذیرفته شد و مقرر گردید که آنها را تا فاصله چند ساعتی مدینه تحت الحفظ ببرند، به طوری که از تیر رس اهالی مدینه خارج شوند. در میان فرماندهان مصری این مأموریت بر عهده عثمان کاشف نهاده شد و او به مقدار لازم سواره به همراه خود برداشت و و هابیان پناهنده و خلع سلاح شده را تحت الحفظ از مدینه بیرون برد.

تاریخ و هابیان، ص: ۱۳۹

و هابیان هنگامی که به منطقه «عریض» رسیدند، علی‌رغم بی‌سلاح بودنشان، در صدد برآمدند که با کشتن عثمان کاشف آتش درون خود را خاموش نمایند.

عثمان کاشف پس از برملا شدن افکار پلید آنان، با سپاهسانی که در تحت اختیارش بود، با و هابیان به جنگ و نبرد پرداخت و همه آنها را از دم شمشیر گذرانید. تنها هفت نفر از آنها موفق به فرار شدند. [۱۲۲۷ ه.].

تعداد و هابیانی که سعود برای نگهبانی قلعه مدینه گمارده بود به چهارده هزار نفر می‌رسید، که همه آنها در اثنای جنگهای پیاپی به

هلاکت رسیدند، به جز هفت نفر، که یکی از آنها به: «احمد حنبلی» موسوم بود.

احمد حنبلی از مجاوران مدینه منوره بود و مدت زمان طولانی با تدریس علم فقه در داخل مسجدالنبی امرار معاش می‌کرد. ولی در نهایت بلای حبّ جاه بر جاننش افتاد و با بیعت سعود بن عبدالعزیز، دین و ایمانش را بر باد داد و راه کفر و الحاد را در پیش گرفت. این خائن پلید گرچه از محاربه «عریض» جان سالم به در برد و به وضع بسیار ناهنجاری خود را به درعینه رسانید، ولی در آنجا خود را لو داد و به شرحی که در زیر بیان می‌کنیم به هلاکت رسید.

احمد طوسون پاشا پس از این پیروزی درخشان، از منطقه بدر حرکت نمود و به قصد زیارت حرم مطهر و روضه معطر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی مدینه منوره عزیمت کرد و کلید مبارک شهر مقدّس مدینه را به حضور پدرش محمد علی پاشا فرستاد. همزمان با این حرکت، محمد علی پاشا نیز با ۲۸ کشتی حامل نیرو، ادوات جنگی و ابزار نظامی به بندر جدّه وارد شد. او آنگاه بی‌درنگ وصول کلید و کیفیت استرداد شهر مقدّس مدینه منوره را از دست خوارج بی‌فرهنگ با شرح و بسط، به مرکز خلافت عثمانی - به استانبول - گزارش داد.

استرداد کعبه معظمه از دست اشقیای بی‌فرهنگ

محمد علی پاشا در لحظه ورود به جدّه، از خبر مسرت بخش قلع و قمع فرقه‌های تجاوزگر وهّابی و اخراج آنان از خاک پاک هجرت سرای پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه شد و این خبر بهجت انگیز موجب شد که در صدد استرداد مکه معظمه نیز برآید، از این رو لشکر جزّاری به فرماندهی مصطفی بیک از جدّه گسیل داشت و به اعزام لشکری از مدینه و بسیج کردن بقایای سپاه مصری به سوی مکه معظمه فرمان داد.

لشکری که به فرماندهی احمد طوسون پاشا از مدینه منوره حرکت نمود، در اثنای راه با سپاه «بدای بن مضیان» و برادرش سعود مواجه شده، طی نبرد سختی همه آنها را از ریشه و بن برکند. آنگاه با سپاهی که توسط پدرش از جدّه گسیل شده بود، متحد شد و با یک حمله دلیرانه گروههای اشقیا را مجبور به فرار و عقب نشینی کرد که سرانجام بقایای وهّابیهایی مکه به قرارگاه مستحکم «زعمیم» پناه بردند.

هدف وهّابیان از پناه بردن به قرارگاه زعمیم این بود که راههای این قرارگاه سوقالجیشی را ببندند و در پناه موقعیت طبیعی این قرارگاه از هجوم لشکر پیروز محمد علی پاشا در امان باشند. و هر از چندی به لشکر همایونی شیخون زده، در موقع مناسب با وهّابیان درعینه متحد شوند و مکه معظمه را باز پس گیرند.

مصطفی بیک فرمانده لشکر مصری اعزام شده به جدّه، با شجاعت و دلاوری بی‌نظیر خود سوگند یاد کرد که تا وهّابیان پلید را از قرارگاه زعمیم قلع و قمع نکنم از مرکب خود پیاده نخواهم شد.

آنگاه چهل تن فدایی جان برکف با خود برداشت و با حمله دلیرانه خود تعداد هفت هزار وهّابی زبون را، که مشغول تحکیم موقعیت خود بودند، از

تاریخ وهّابیان، ص: ۱۴۱

قرارگاه زعمیم فراری داد و این قلعه مستحکم را ضبط و تسخیر نمود.

استرداد طائف پرلطف از دست دشمن خائف

پس از ضبط و تسخیر کامل مکه معظمه و قرارگاه زعمیم و تحکیم نقاط سوقالجیشی، محمد علی پاشا با لشکری آراسته به فرماندهی خود از بندر جدّه حرکت کرد و به شهر مقدّس مکه معظمه شرفیاب شد.

او در مسیر خود، حصار طائف را به تسخیر خود درآورد و در ضمن آن به تجهیز لشکری نیرومند همت گماشت. عثمان مضایقی که از طرف سعود بن عبدالعزیز، شیخ درعیه، امارت طائف را بر عهده داشت، از مشاهده استرداد مکه معظمه از آغوش اشقیاء و قلع و قمع گروه‌های وابسته به بدای بن مزیان و تجهیز لشکری بیرون از شمار برای ضبط و تسخیر حصار طائف، همسر و فرزندان خود را برداشت و از حصار طائف گریخته سر به بیابان نهاد.

اهالی طائف نیز با مشاهده این وضع به استقبال لشکر شاهانه مصری، که از طرف محمد علی پاشا به فرماندهی مصطفی بیک گسیل شده بود، شتافتند و حصار شهر را به او تسلیم کردند.

هنگامی که این شیوه عاقلانه اهالی طائف به محمد علی پاشا گزارش شد، او نیز در مورد اهل طائف عنایت ویژه‌ای ابراز کرد و شخصاً به حصار طائف آمد و اهالی شهر را مورد تفقد قرار داد. از ظلمها، ستمها و اهانت‌هایی که از اشقیای وهابی به اهالی طائف رسیده بود، ابراز تأسف نمود و هر یک از اهالی شهر را با بیان مناسبی نوازش داد. به آنها توصیه کرد که به کسب و کار خود پردازند و در کمال امتیث و آسایش زندگی کنند و دعاگوی مجد و شوکت پادشاه جهان «سلطان محمود غازی» باشند.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۴۲

پس از مدتی کوتاه، عثمان مضایقی تعدادی از اعراب را به دور خود جمع کرد و در صدد حمله به مکه یا طائف برآمد و در قرارگاه «سیل» اردو زد.

سپاه پادشاهی از این حرکت ایدایی آگاه شد و سپاه نیرومندی را به منطقه اعزام نمود که نبرد سختی کردند و همگان را به تعجب وا داشتند و در نهایت وهابیان را شکست دادند.

جنگ «سیل» به درازا کشید و تعداد کشته‌های وهابیان به قدری زیاد شد که از کشته‌ها پشته ساختند و مردم ستم‌دیده طائف از موفقیت خود در اخذ انتقام از وهابیان تجاوزگر، بی‌نهایت مسرور شدند.

از آنجا که در صحنه نبرد هیچ وهابی زنده باقی نماند و کشته‌های وهابیان بر روی یکدیگر انباشته شد و تپه‌هایی را تشکیل دادند، مردم تصور کردند که عثمان مضایقی نیز به درک واصل شده است.

ولی عثمان مضایقی هنگامی که نتیجه جنگ را پیش‌بینی کرده بود و فهمیده بود که حتی یک نفر از اشقیاء زنده نخواهد ماند، از ترس جاننش، جامه پلیدش را درآورده، لخت و عریان به غاری در سر راهش پناه برد.

پس از این نبرد خونین، گروهی از بدویان به قصد تبریک و تهنیت گفتن به این پیروزی درخشان، به محضر محمد علی پاشا اعزام بودند، یکی از آنها به هنگام عبور از کنار آن غار، فرد لخت و عریانی را مشاهده کرد که در دهانه غار نشسته است، به او گفت:

«تو کیستی؟ و چرا اینگونه لخت و عریان شده‌ای؟»

او در پاسخ گفت:

«من عثمان مضایقی والی سابق طائف هستم، در جنگ سیل در برابر محمد علی پاشا شکست خوردم، برای نجات جانم تا اینجا گریختم.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۴۳

اگر برای نجات من از این دامی که دچار شده‌ام، مقداری مواد خوراکی و نوشیدنی با یک شتر راهوار برایم فراهم کنی، به جان خود سوگند که تو را احیا می‌کنم و پاداش بزرگی مطابق شأن والای خود و شایان شخصیت برجسته خویش به تو عطا می‌کنم. بدانکه اگر من امروز از اینجا نجات پیدا کنم، خانواده‌ات، فرزندان و همه خویشاوندان مادام‌العمر در رفاه و آسایش خواهند بود و در زمره شخصیت‌های برجسته حجاز قرار خواهند گرفت.

گذشته از عطایای فراوان من، مورد الطاف بیکران و عنایات بی‌پایان حاکم درعیه، سعود بن عبدالعزیز نیز قرار خواهی گرفت و یکی

از خانواده‌های خوشبخت منطقه خواهی شد.

نتیجه اوضاع را ارزیابی کرده، مرا برپشت خود سوار می‌کنی و به نزد سعود بن عبدالعزیز می‌بری، که وجود من در نزد او بیش از ده‌هزار نفر وهابی ارزش دارد. اینک در همه محافل سرکردگان، از مدیریت و کارسازی و کاردانی من گفتگو می‌شود. اگر دور اندیش و عاقبت‌نگر باشی، در رهایی من یک دقیقه اهمال نمی‌کنی و این فرصت طلایی را از دست نمی‌دهی.»
شخص بدوی در پاسخ گفت:

«فهمیدم، فهمیدم. تو واقعاً قهرمان و قهرمان زاده‌ای. مقام والای تو در دل هر کسی جای دارد. همواره اهالی حجاز به وجودت افتخار می‌کنند.

از حوادث روزگار گذشته اطلاعی ندارم، ولی از روزی که تو را شناختم، در منطقه حجاز شخص دوّمی را سراغ ندارم که همانند تو شهرت به دست آورده باشد.

تو حتماً روی قول خود پایدار خواهی بود، من چقدر آدم

تاریخ وهابیان، ص: ۱۴۴

خوشبختی هستم که با تو مواجه شدم. من می‌دانم که اگر بتوانم تو را از این مهلکه نجات دهم، در میان اعراب منطقه نام و نشان پیدا خواهم کرد و در نزد سعود بن عبدالعزیز نیز مقام و منزلت خاصی پیدا خواهم یافت.

بسیار مواظب خود باش، از دهانه غار عقب‌تر برو، خود را به کسی نشان نده. آرام نفس بکش، سرفه نکن، عطسه نکن. از هر حرکتی که در بیرون غار منعکس شود به شدت پرهیز کن؛ زیرا ممکن است سپاهیان مصری متوجه شده، تو را به قتل برسانند. از دهکده خویش که بیرون آمدم تا اینجا هیچ نقطه‌ای را از سربازان مصری خالی ندیدم. با هر فرد سپاهی که مواجه شدم، بعد از سلام و تعارف، درباره تو پرس و جو می‌کردند.

من آگاهی یافته‌ام که محمد علی پاشا وعده داده که هر کس تو را به قتل برساند و یا دستگیر کند، او را احیا خواهد کرد. تو خود بهتر می‌دانی که محمد علی پاشا از وزرای صادق الوعد عثمانی می‌باشد و روی قول خود پابرجاست.

و لذا هر سرباز ترک تو را ببیند یا تو را به قتل رسانیده، سرت را نزد ایشان می‌برد و یا تو را دست بسته به او تحویل می‌دهد.»

این بدوی با این سخنان به ظاهر منتظم، «عثمان مضایقی» را مطمئن ساخت و به دهکده خود بازگشت. او از کسانی بود که در عهد حکومت عثمان مضایقی، به دستور او به شدت مورد شتم و ضرب قرار گرفته بود.

از این رهگذر پس از فریب دادن آن ملعون، در دل خود گفت: «عجب فرصت خوبی برای انتقامجویی است!» بی‌درنگ به روستا رفته، برادر و پسر عموهایش را برداشت و به سوی غار آمد. او را بر فراز شتر قرار داد. دستها و

تاریخ وهابیان، ص: ۱۴۵

پاهایش را محکم بست و به سوی طائف حرکت نمود.

عثمان مضایقی که سرانجام در استانبول به سزای اعمال پلیدش رسید، تضرع و زاری فراوان کرد تا بدویان او را به طائف نبرند، و وعده‌های پوچ فراوان به ایشان داد، ولی این وعده‌ها و وعیدها در آنها مؤثر نشد.

بدویان بی‌توجه به گریه و زاری این روباه مکار، او را به حضور محمد علی پاشا برده، گفتند:

«این همان عثمان مضایقی مکار و غدار است که او را در فلان مغاره یافتیم و به حضور عالی آوردیم.»

محمد علی پاشا نیز او را دست بسته به پایتخت عثمانی (استانبول) فرستاد و گزارش داد که:

۱- این پلید از وزرای پر وزر و بال سعود بن عبدالعزیز است.

۲- مکه معظمه از دست اشقیاء به کلی آزاد شده است.

۳- وهابیان معدودی که از شمشیر آبدار سپاه اسلام جان سالم به در برده‌اند، از منطقه گریخته تا درعیه عقب نشینی کرده‌اند.
 ۴- بر اساس فرمان همایونی که از ناحیه پادشاهی شرف صدور یافته بود، شریف غالب را به همراه سه تن از کارگزارانش به «سلانیک» اعزام کردم.

۵- «طامی» ملعون را که بلاد یمن را مسخر کرده بود، دست بسته به استانبول فرستادم.
 سعود بن عبدالعزیز که در اثر تألمات روحی خسته و افسرده در بستر بیماری، در گوشه‌ای از درعیه افتاده بود، به دنبال شکستهای پیاپی وهابیان، در جای جای سرزمین حجاز، به شدت دچار تشویش و اضطراب شد و گوشتهای بدنش پوسیده، فرو ریخت و در وضع بسیار بد و تنفر انگیزی از دنیا تاریخ وهابیان، ص: ۱۴۶ رخت بر بست.

پسرش «عبدالله» که پیشتر والی مدینه منوره بود، به جای پدر نشست و در صدد استیلائی مجدد بر مدینه برآمد. و برای این منظور اردوی انبوهی گرد آورد و از درعیه راهی مدینه شد.

احمد طوسون پاشا به مجرد اطلاع از این حرکت و تصمیم وی، سربازان مصری موجود در مدینه را آماده ساخت و برای مقابله با وهابیان به راه افتاد.

در میان دو قرارگاه «حناکه» و «قاصیم» دو اردو به هم رسیدند؛ یک یا دو بار با یکدیگر درگیر شدند. اما با پا در میانی شیوخ اعراب، طرفین مهتای سازش شدند و در نتیجه احمد طوسون پاشا به مدینه منوره و عبدالله بن سعود به درعیه بازگشتند.
 محمد علی پاشا پس از آگاهی از این سازش، بی‌درنگ به مدینه منوره مشرف شده، احمد طوسون پاشا را به مصر فرستاد و «عابدین بیگ» را به فرمانداری مدینه نصب کرد و آنگاه خود به قاهره بازگشت.

پس از اندک مدتی، عبدالله بن سعود بار دیگر در صدد استیلائی حرمین شریفین برآمد و برای رسیدن به این هدف مقداری از وهابیان را به دور خود گرد آورد.

این موضوع توسط اهالی مکه و مدینه به دربار عثمانی گزارش شد و از سوی خلیفه عثمانی فرمان دستگیری عبدالله بن سعود و اعزام او به استانبول و یا قتل و اعدامش صادر گردید.

بر اساس این فرمان همایونی، محمد علی پاشا به مقدار لازم لشکر آراست و به فرماندهی پسرش «ابراهیم پاشا» به سوی مدینه منوره اعزام کرد.

ابراهیم پاشا به هنگام زیارت روضه مطهر متوجه شد که حرم پاک

تاریخ وهابیان، ص: ۱۴۷

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیاز مبرمی به تطهیر و تطهیر دارد، از این رو در نخستین روز ورودش به مدینه منوره دستور تطهیر و شست و شوی حرم مطهر را صادر کرد و روز بعد، مسجد شریف نبوی در کمال متانت و احترام غبار روبی و شست و شو شد.
 به هنگام شست و شوی حرم مطهر و مرقد معطر نبوی که ابراهیم پاشا خود نیز حضور داشت. فرماندهان ارتش، سرکردگان لشکر، اعیان و اشراف شهر همگی با جامه‌های فاخر افتخار خدمت داشتند.

در مدخل درب‌های باب السلام و باب الرّحمة دیگهای شربت گذارده بودند و خدمتگزاران حرم و مباشران تطهیر مسجد، توسط سقّایان، با این شربت‌ها پذیرایی می‌شدند.

تعداد افراد شرکت کننده از اعیان و اشراف در این خدمت مبارک، بیش از دو هزار تن بود که همگی جارو به دست گرفته، افتخار خدمت یافتند و پیشانی بر آستان سوده، با مژه‌های خود روضه مطهره را جارو زدند.

ابراهیم پاشا نیز گاهی جارو به دست گرفته و وظیفه خدمتگزاری خود را انجام می‌داد و گاهی مشک شربت به دوش گرفته به سقایی می‌پرداخت. که شاعر گفته:

«همه پادشاهان بنده این در گاهند ای فرستاده خدا.

این آستان امانگاه همه جهانیان است ای رسول گرامی پروردگار.

ای پیامبر، اگر این کمترین از شفاعت گستردهات کامیاب گردد عجب نیست.

که همه ملت‌ها در پرتو عنایتت کامروا هستند.»

ابراهیم در مسیر خود از قاهره تا مدینه که از طریق خشکی این مسیر را

تاریخ وهابیان، ص: ۱۴۸

می‌پیمود، همه قراء و قصباتی را که بر آنها می‌گذشت، مورد تفقد خود قرار می‌داد. برخی را کیسه زر و سیم می‌داد، به برخی دیگر شوکت و سطوت خود را بنمود. تا همگی را تحت اطاعت و انقیاد خود درآورد.

در میان اعرابی که بین قاهره و مدینه سکونت داشتند، کسی نبود که آثار نافرمانی از او نسبت به ابراهیم پاشا مشاهده شود، و یا نسبت به عبدالله بن سعود علاقه و طرفداری از او احساس گردد.

چند روز بعد از تنظیف شایسته حرم شریف نبوی و مورد توجه و تفقد قرار دادن اهالی مدینه منوره، لشکر با صلابت و شهامت خود را به سوی درعیه حرکت داد و همه قلعه‌های واقع در مسیر را تصرف کرد و به مقدار لازم محافظ و نگهبان گماشت و تا قلعه‌های مستحکم درعیه پیش تاخت و در برابر قلعه نجدیه چادر فرماندهی خود را با شکوهی هر چه تمامتر نصب کرد.

عبدالله بن سعود هنگامی که پیشروی دلیرانه سربازان شاهانه را تا مقابل حصار درعیه مشاهده کرد، خود را به برج محکم و استوار قلعه، که جایگاه و یادگار پدرش سعود بن عبدالعزیز بود رسانید و اطراف چهار گانه آن را محکم ساخت.

او تلاش فوق العاده‌ای از خود نشان داد. به چادرهای مسلمانان اشاره کرد و سخن پوچ: «مشرکین آمدند، مشرکین آمدند» را تکرار نمود و سربازان پادشاهی را چون گوسفندهای قربانی انگاشته به وهابیان دستور داد که به سوی آنان بشتابند و خونهایشان را بر زمین بریزند. آنگاه با ابراز شادی و خوشحالی گفت:

«به روح پدرم سعود و روح پدر بزرگم عبدالعزیز سوگند که برخی از اینها را طعمه شمشیر ساخته، برخی دیگر را مطرود و منکوب خواهم کرد. آنچه ابزار و ادوات جنگی با خود آورده‌اند، همه را

تاریخ وهابیان، ص: ۱۴۹

ضبط کرده، در میان شما تقسیم خواهم کرد.»

او تلاش فراوان کرد وهابیان را متقاعد سازد که در نخستین رویارویی، سربازان شجاع و جان برکف مصری را نابود خواهد کرد.

ولی هنگامی که مشاهده کرد قلعه مستحکم درعیه از چهار طرف در محاصره مسلمانها قرار گرفته و در نقاط سوق الجیشی سنگرهای فراوان ساخته شده و توپهای غول پیکری بر فراز آنها کار گذاشته‌اند، هوش از سرش پرید و عقلش از کار افتاد!

از این رهگذر از حمله به اردوی شاهانه منصرف شد و تصمیم گرفت که از داخل قلعه به مقابله برخیزد.

اگر پسر سعود این تصمیم را نمی‌گرفت نیز وهابیها دیگر در موقعیتی نبودند که بتوانند در صدد تهاجم برآیند؛ زیرا وهابیان شجاعت و دلاوری سربازان جان برکف پادشاهی را آزموده بودند و می‌دانستند که به جز قلعه درعیه همه حصارها و قلعه‌ها را سپاه مصری با قدرت و غلبه تصرف نموده‌اند و مطلع بودند که چقدر از اشقیای وهابی در همین مسیر به دست دلاوران مصری به خاک مذلت افتاده‌اند.

آنها با چشم خود می‌دیدند که حتی عبدالله بن سعود هنگامی که در مقام تشجیع آنها سخن می‌گفت، قدرت ادای کلمات را

نداشت و مطالب را بریده بریده از دهانش فرو می‌ریخت و خود حصار را خالی گذاشت و به برج نامیمون پدرش که آنرا «قصر» می‌خواند پناه برد! و از طرفی در میان وهابیه‌ها قرار بر این بود که اگر عبدالله بن سعود حکم حمله دهد اطاعت نکنند! ابراهیم پاشا به صورت جدی در صدد نبود که با سوق دادن لشکر، زمین درعیه را با خون مردم رنگین سازد و لذا به مدت پنج ماه و نیم محاصره را ادامه داد تا کاملاً بر افراد محصور در میان برج فشار وارد شود و مجبور به

تاریخ وهابیان، ص: ۱۵۰

تسلیم گردند.

ابراهیم پاشا با این تدبیر عاقلانه، به جز برجی که عبدالله در آن متحصّن بود، همه قسمتهای حصار را تصرف کرد و سرانجام عبدالله بن سعود را زنده دستگیر ساخت و دست و پا بسته به مصر فرستاد و آنچه از اشیای قیمتی روضه مطهر نبوی به وسیله سعود به غارت رفته و در آن برج موجود بود، به دست آورد و برای ارسال شدن به استانبول به قاهره فرستاد. آنگاه قلعه درعیه نجدیه را با خاک یکسان نمود و برجها و باروهایش را آشیانه جغد و کلاغ کرد.

هنگامی که خبر دستگیری ابن سعود در منطقه شایع شد، وهابیان موجود در داخل و خارج درعیه، یکی پس دیگری به حضور ابراهیم پاشا می‌آمدند و امان نامه تقاضا می‌کردند و به صورت ظاهری هم که شده ابراز تنفر و انزجار از آیین وهابی می‌کردند و به دین و آیین باز می‌گشتند و از اهانت‌های الحادی که به حرم مطهر نبوی انجام شده بود اظهار ندامت می‌کردند.

در موضوع فتح درعیه و ابراز ندامت اعراب و طلب امان نامه آنان، «داود پاشا» والی بغداد سهم بسزایی داشت؛ زیرا ایشان دو تن از سرکرده‌های بنی خالد به نامهای «شیخ ماجد عریر» و برادرش «محمد» را به یاری و پشتیبانی ابراهیم پاشا برگزید و آنها در این رابطه سران همه عشایر و قبایل «لحسا» را گرد آوردند و توجیه نمودند که در همه مساجد و محافل خود نام خلیفه را در منبرها و سخنرانیها بر زبان جاری سازند و آوازه‌اش را در گوشه‌ها طنین اندازند و از والی بغداد همواره اطاعت نموده، عشایر و قبایل خود را در برابر وهابیان عنود و لجوج توجیه کنند.

بر این اساس هیچگونه یاری و پشتیبانی از وهابیان بغداد به ابن سعود

تاریخ وهابیان، ص: ۱۵۱

نرسید و وهابیان حجاز هم کاری از پیش نبردند و در نتیجه ابراهیم پاشا توانست با توپهای دشمن کوب، دیوارهای حصار درعیه را در هم شکند، برجها و باروها را ویران نماید، پیروان وفادار به ابن سعود را طعمه شمشیر سازد و پسر سعود را زنده دستگیر نماید.

پس از دستگیری عبدالله بن سعود، پسرش «خالد» نیز به همراه «احمد حنبلی» برترین عالم وهابیان دستگیر شدند.

با توجه به اینکه خالد کودکی چهار ساله بود، ابراهیم پاشا او را در نزد خود نگه داشت و احمد حنبلی را به جهت روحانی بودنش نکشت ولی دندانهایش را یکجا کشید و خود را همانند مرکب بدویان به درشکه بست و سه شبانه روز در میان سربازان مصری گردانید، سپس از طریق مدینه به مصر فرستاد.

هنگامی که عبدالله بن سعود را دست بسته وارد مدینه منوره کردند، سه شبانه روز توپ انداختند. کوچه‌ها و بازارها را تزیین ساختند. همه محله‌ها را آذین بستند. همگان کسب و کار خود را ترک کرده، با انداختن آب دهان بر سر و صورت ابن سعود، از او مراسم استقبال به عمل آوردند.

روز چهارم او را به طرف قاهره، سپس از طریق اسکندریه به مرکز خلافت اسلامی (استانبول) فرستادند.

آنگاه چهار فرزندش به اتفاق سردمداران خاندان محمد بن عبدالوهاب و یاران و کارگزارانش، استادش احمد حنبلی، کاتب دوشم عبدالعزیز و رییس دیوانش عبدالشریده، از طریق مصر دست بسته به استانبول فرستاده شدند.

عبدالله بن سعود به جهت اهانت‌های فراوانی که در مورد معارف اسلامی روا داشته بود، مورد تنفر و انزجار همه علمای اسلام بود، از

این رهگذر از مدینه تا اسکندریه، از هر شهر و قصبه‌ای که گذشتند، اهل ایمان گروه گروه

تاریخ وهابیان، ص: ۱۵۲

آمدند و ابراز شادمانی کردند. آنها آب دهان به سر و صورتش نثار می کردند.

مراسم شادمانی که در قاهره، اسکندریه و دیگر شهرها و قصبات مصری بر پا گردید به طوری که هر یک با شکوهتر از دیگری برگزار شد.

پیوست

وهابیان پس از این شکست سنگین، به شهرهای قطیف، بحرین و شیخ نشینهای مسقط پراکنده شدند. آنان آیین اباحه و الحادی خود را مخفی نموده، در آن مناطق به صورت ناشناس اقامت گزیدند و گروهی از آنها به بلاد هند کوچ کردند.

ساکنان قطیف، بحرین و دیگر شهرهای نجد، اعتقادات الحادی و اباحه‌ای خود را مقداری تعدیل نموده، در پشت پرده خفا آن را نگهداشتند و با توالد و تناسل بر تعداد خود افزودند و به مرحله‌ای رسیدند که توان ایذاء و اذیت مردم را پیدا کردند، اما همانند عبدالله و پدرش سعود، توفیق نشر آیین باطل خود را نیافتند.

آن گروه که به هند کوچ کردند مذهب باطل خود را ابراز نکردند و در نهایت پنهان کاری به عقاید خود وابسته ماندند. پس از ۱۰ تا ۱۵ سال، آیین خود را بر ملا نمودند ولی جرأت نشر آن را پیدا نکردند.

ده تا پانزده نفر از این ملحدان، حدود ۱۵-۱۶ سال پیش [پیشتر از تاریخ تألیف کتاب به بهانه انجام فریضه حج، با خانواده خود به مکه معظمه مشرف شده، در آنجا رحل اقامت افکندند و حدود هشت یا نه سال در آن بلده طیبه اقامت گزیدند.

اهالی مکه متوجه این معنی شده بودند که طاعات و عبادات آنان با هیچیک از مذاهب چهارگانه اهل سنت تطبیق نمی کند ولی نظر به اینکه

تاریخ وهابیان، ص: ۱۵۳

کیفیت طواف و سعی آنها را شبیه شیعیان دیده بودند، به شیعه بودن آنان معتقد شده بودند.

هفت یا هشت سال پیش یکی از علمای هند به وهابی بودن آنها پی برده و این موضوع را به شریف عبدالله پاشای فقید گزارش کرده بود و او نیز آنها را احضار کرده، پرسیده بود:

«شما پیرو کدام آیین هستید و چرا در مکه معظمه سکنی گزیده‌اید؟»

آنها در پاسخ گفته بودند:

«ما از بقایای مذهب وهابی هستیم، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پیشوای ماست! ما برای عبادت و اطاعت پروردگار متعال

این شهر مقدس را برگزیده‌ایم، هندوها ما را به برادران اهل سنت خود قیاس کرده، ما را مورد رعایت خود قرار داده‌اند.»

پس از این پاسخ آنها را به اتفاق خانواده‌هایشان به جدّه برده، سوار کشتی کردند و به عنوان تبعید به بمبئی فرستادند.

جنایات طاقت فرسای وهابیان در سرزمین مقدس حجاز، به ویژه در میان اهالی حرمین شریفین، ضرب المثل شده و به هنگام گفتگو

از افراد جانی و تجاوزگر او را به وهابی تشبیه می کنند و به هنگام ترسانیدن کودکان، آنها را با جمله «وهابی آمد، وهابی آمد» می ترسانند.

هنگامی که خبر تبعید وهابیان هندی به هندوستان شایع شد، همه اهالی از خرد و کلان به محل توقیف آنان هجوم بردند و تا لحظه اخراج آنان از مکه معظمه، لحظه‌ای از تحقیر و استهزای آنان فرو گذار نشدند و تعداد

تاریخ وهابیان، ص: ۱۵۴

افرادی که با نثار آب دهان بر سر و صورت و هابیان، آنها را بدرقه می‌کردند بیرون از شمار بودند.

وصول کلیدهای حرمین شریفین به استانبول

نگهبان شهرهای خدا و نگهبان بندگان پروردگار، پادشاه زمان، سلطان محمود، از استرداد حرمین شریفین که در دست دشمنان تجاوزگر بود و فتوحات جلیله، بسیار مسرور و شادمان گردید و برای استقبال با شکوه از کلیدهای حرمین شریفین فرمان همایونی صادر گردید. تا به این وسیله نسبت به کعبه معظّمه و روضه مطهره، تجلیل و تعظیم شایانی ابراز گردد. آنگاه بر اساس فتوایی که از سوی مفتی اعظم پایتخت صادر شد، مقرر گردید که در منابر و محافل به دنبال نام پادشاه لقب «غازی» افزوده گردد. (۱)

یکی از این دو کلید، روز ۲۶ محرم الحرام ۱۲۲۸ ه. و دیگری در غره جمادی الاولای همان سال به استانبول مرکز پایتخت اسلامی شرف وصول بخشید. در این دو روز بر اساس فرمان همایونی مراسم با شکوهی ترتیب یافت. در این مراسم پرآوازه شیخ الاسلام، قائم مقام، وزرا، و کلا، رجال دربار و همه ارتشیان- از پیاده و سواره- حضور داشتند.

این مراسم از مقابل «سلطان ایوب» مسجد مقدّسی که ابویوب انصاری رحمه الله در آن مدفون است، تا مقابل باب عالی (کاخ پادشاه) ادامه داشت.

در طول این مسیر بسیار طولانی، مردم مشتاق و با ایمان در دو طرف خیابان صف کشیده بودند و رجال دولت با لباسهای رسمی از مقابل باب عالی

تاریخ و هابیان، ص: ۱۵۵

حرکت کردند. رییس تشریفات دربار «عنبر آقا» از سوی دربار در پیشاپیش آنها گام برمی‌داشت و دو عدد سینی بسیار شفاف نقره‌ای را با کمال وقار و احترام در دست گرفته بود، که یکی برای حمل کلید کعبه معظّمه و دیگری برای حمل کلید روضه مطهره از پیش تهیّه شده بود. یکی از این سینی‌ها را عنبر آقا شخصاً حمل می‌کرد و دیگری را کدخدای دربار به دست گرفته بود. (۱)

شرکت کنندگان در این مراسم با شکوه، یکدل و یکصد صلووات و سلام می‌فرستادند و مأموران ویژه تشریفات دربار نیز در چهار طرف «امانت‌های مقدّسه» (۲) با نغمه‌های دلنشین تکبیر، آوای توحید را در فضای شهر طنین انداز می‌ساختند.

از نجات یافتن سرزمین مقدّس حجاز از دست خوارج، همه ممالک اسلامی مسرور و شادمان بودند و مأمورین تشریفات دربار با آوای روحبخش تکبیر، که از دل‌هایی مالامال از عشق و شور برمی‌آمد، بر سرور و شادی تماشاچیان می‌افزودند.

مشاهده این مراسم شکوهمند، مردان و زنان بی‌شماری را که در دو

تاریخ و هابیان، ص: ۱۵۶

طرف مسیر ایستاده بودند، به شدت تحت تأثیر قرار داده، اشک محبت آنان را بر گونه‌هایشان سرازیر ساخته بود.

مراسم استقبال کلیدهای مبارک، با آرامش و متانت خاصی از «ادرنه قاپوسی» آغاز و از طریق راه دیوانی (دیوان یولی) به باب عالی منتهی گردید.

سلطان محمود غازی با پای پیاده به استقبال کلیدها شتافت و از در میانی تا مقابل غرفه «خرقه شریف»، (۱) در پیشاپیش استقبال کنندگان حرکت کرد، آنگاه با کمال تعظیم و تجلیل، خود را با خرقه شریفه رسول خدا صلی الله علیه و آله متبرک نمود. آنگاه مفتی اعظم و قائم مقام را که در دایره خرقه شریف حضور داشتند، و بابا پاشا را که در آن ایام میهمان دربار بود، با دیگر اعیان، اشراف و رجال دولتی، جدا جدا مورد تفضّل و عنایت قرار دادند.

سلطان محمود غازی از کمال مسرت و انبساط خاطر، شخصاً به کاخ مشهور به «اسکی سرای» قدم رنجه فرموده، شیخ الاسلام سید

عبدالله دري زاده، قائم مقام رشدي پاشا، بابا پاشا نخستين پيك تيزتك بشارتگر، كد خدای مصر، ترجمان حرمين شريفين و سرايدار مخصوص دربار را مورد عنايت قرار داده، به هر يك خلعت و پوستيني مطابق شأن و رتبه‌شان عطا كرد.

تاريخ وهابيان، ص: ۱۵۷

به محمّد علي پاشازاده و اسماعيل بيگ كه كليد حرمين را آورده بودند و لطيف آغا كه كليددار پاشاي ياد شده بود، به هر کدام دو تاج افتخار «طوغ» و «صور غوج» مرحمت نمود. «۱»

به شخص محمّد علي پاشا، والي عالي شأن مصر نيز به عنوان قدرداني از مساعي جميله‌اش، عنايت خاصي مبذول داشته، شمشير مرصعي با يك لوح تقدير با خط همايوني، توسط «سعيد آغا» رييس تشريفات دربار فرستاده شد.

در اين شادي بزرگ و مسرت مباهات انگيز، سه شبانه روز همه اهالي استانبول غرق شادي و سرور شدند و اين خبر مسرت بخش توسط قاصدان تيزپا به همه بلاد اسلامي گزارش گرديد.

ورود اسيران وهابي به مركز خلافت عثماني

دستگيري سران و رهبران تجاوزگر وهابي، كه پستي آنان در نزد همگان مسلم بود و مدت متمادي مگه معظمه را تحت سيطره خود در آورده، حجاج بيت الله الحرام را از اداي فريضه حج مانع شده بودند و به قافله حجاج آزار و شكنجه مي‌دادند و اينك با تلاشهاي فراوان و فداكاريهاي بي‌پايان به دست قهرمانان اسلام دستگير شده، دست بسته به مركز خلافت فرستاده مي‌شود، موجب شادي و سرور فوق العاده پادشاه و رجال دولت گرديد. و لذا فرمان همايوني صادر شد كه آنها را براي تحقير بيشتري به زنجير بسته، با تمام ذلت و خواري وارد دربار نمايند.

تاريخ وهابيان، ص: ۱۵۸

از اين رهگذر «عبدالله بن سعود» را با ديگر همراهانش بر فراز سگوي معروف به «اسكله دفتردار» برده، به دست مأمورين لشكري و كشوري، به گردن هر يك از اشقياي وهابي تخته‌اي به دو عدد زنجير افكندند و به دست هر کدام دستبندهاي محكمي نهادند. در حالي كه از دو طرف يدك كشيده مي‌شدند، از جاده معروف به «ديوان يولي» به باب عالي و از آنجا به زندان «بستانجي» منتقل شدند و به شرحي كه بعداً بيان خواهيم كرد، همگي به سزاي عمل خويش رسيدند.

مأموران رسانيدن وهابيان به زندان در اين مراسم، عبارت بودند از:

نجيب آغا معاون اداري والي مصر، سرپرست قاصدان مصري، كارگزاران و همراهان ارسالي از طرف والي مصر، اعيان، اشراف، قضات و ديگر منسوبين دربار.

در حضور اينها آخرين بازجويي اشقياي وهابي انجام گرفت، ولي انجام مجازات آنان تا تشريف فرمايي پادشاه به «اسكي سراي» به تأخير افتاد.

سرانجام در روز دوم جمادي الأولى ۱۲۳۴ هـ. ذات همايوني با شكوه فراوان به اسكي سراي آمد و عبدالله بن سعود را به حضور طلبيد. سپس او را حدود نيم ساعت براي تحقير دست بسته سرپا نگاهداشتند، پادشاه خطاب به صدر اعظم «درويش پاشا» فرمان داد كه او را با يارانش، هر کدام را در يكي از گذرگاههاي مناسب شهر گردن بزنند.

طبيعي است كه انجام اين فرمان به عهده «خليل آغا» زندان بان بستانجي واگذار گرديد.

خليل آغا، «عبدالله بن سعود» را در ميدان سراي، به دار آويخت و «طامي قحطاني» را در مقابل كاخ تشريفات گردن زد و زنديق مشهور به

تاريخ وهابيان، ص: ۱۵۹

«خزانه دار» را در بازار مرجان، و عامل قتل عام شهر طائف «عثمان مضایقی» را در مقابل باب عالی، و دیگر اشقیا را در دیگر گذرگاهها به سزای عملشان رسانید.

با اعدام عبدالله بن سعود و دیگر دستیارانش، تبار وهابیانی که سالیان دراز در سرزمین حجاز مرتکب انواع جنایتها و خیانتها شده بودند، به شمشیر «سلطان محمود غازی» از ریشه و بن کنده شد.

تکمیل

چپاولگری، راهزنی و کشتار دستجمعی حجاج خانه خدا و زائران حرم رسول خدا، به قرمطی‌ها و وهابی‌ها اختصاص ندارد، بلکه هر از چندی، گروهی از تجاوزگران بی‌ریشه، پرچم ظلم و تعدی برافراشته، شمشیر کین برکشیده‌اند و با خون حجاج خانه خدا، سرزمین حجاز را گلگون کرده‌اند.

نژاد خفاجی در سال ۳۰۳ هجری، بادیه نشینان کوه عرجون در سال ۱۰۶۲ ه. و دیگر اعراب ساکن مسیر راه حاجیان در سالهای ۱۱۱۲ ه.

۱۱۱۳ ه. ۱۱۱۵ ه. و ۱۱۲۱ ه. به قافله‌های عازم حج خانه خدا شبیخون زده، آتش جنگ به پا کردند و شیفتگان خانه خدا و زائران مدینه رسول الله را به شهادت رساندند. در این مسیر افراد بی‌گناه فراوانی، افزون از ریگهای بیابان، به دست این ستمگران مظلومانه به خاک و خون کشیده شدند.

ولی سرانجام ستمگران تجاوزگر با شمشیر شریعت و تیغ آبدار سلطنت، مقهور و منکوب شده، روانه دوزخ گشتند.

خداوند منان همه آنان را از رحمت خود دور گرداند و سایه بلند پایه پادشاه زمان، سلطان سلاطین، سلطان عبدالحمید خان ثانی [فرزند سلطان محمود غازی را با تأییدات ربانی مؤید نماید و سایه نشینان سایه

تاریخ وهابیان، ص: ۱۶۰

گسترده‌اش، از اهل ایمان را، به احترام پیامبر رحمتش از شر دشمنان شقاوت پیشه، مصون و محفوظ بدارد!

پایان

در این نوشتار که درباره تاریخچه و عملکرد وهابیان به رشته تحریر در آمد، ممکن است کاستیها و یا ناهماهنگی‌هایی در مورد جزئیات رویدادها به چشم بخورد که امری است طبیعی؛ زیرا هر فرازی از این معلومات، از راه جداگانه‌ای به دست آمده است. برخی از این مطالب از کهنسالان حجازی اخذ شده و با گزارشات دیگر تنظیم گردیده است.

و لذا به هنگام تلفیق، تنسيق و تنظیم آنها به صورت یک کتاب مستقل، این مقدار ناهماهنگی بسیار طبیعی است، ولی مطمئن هستیم که خوانندگان گرامی مرا مورد عفو و اغماض قرار خواهند داد.

با عرض پوزش و تقاضای توفیق از خداوند منان، مطالب خود را پایان می‌برم.

دریادار سرگرد ایوب صبری

سرپرست مدرسه عالی نیروی دریایی

یادکردی از مؤلف

اشاره

از شرح زندگی مؤلف بزرگوار، معلومات گسترده‌ای به دست ما نرسیده، تنها چیزی که از بیوگرافی ایشان می‌دانیم این است که: در یادار سرتیپ «ایوب صبری پاشا» در اوایل قرن نوزدهم میلادی در قصبه‌ای به نام: «ارمیه» دیده به جهان گشود. «ارمیه» قصبه خوش آب و هوایی در جنوب شرقی «تسالی» در ۲۵۰ کیلومتری «آتن» واقع است. این قصبه در زمان عثمانیها مرکز بخش بوده و در حدود ۲۵۰۰ نفر جمعیت، ۵ مسجد، ۲ مدرسه و یک سرباز خانه مستحکم داشته است. و مقبره شیخ علی سمرقندی در این قصبه واقع شده، که از طرف بار بروس خیرالدین پاشا بنیاد گردیده است. «ارمیه» یکی از بخشهای ششگانه «ینی شهیر» است که پس از معاهده برلین، به یونان ملحق شد و به نام «آرمیرو» شهرت یافت، چنانکه «ینی شهیر» نیز به: «لاریسا» مشهور شد.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۶۲

از دوران تحصیلات مؤلف اطلاعی در دست نداریم ولی می‌دانیم که از نظر مدارج نظامی به دریا سالاری رسیده و نشان سرتیپ و عنوان فرماندهی نیروی دریایی را داشته است و به تعبیر عثمانیها «مین باشی»؛ یعنی «سر هزار تن سپاهی» بود، که در تشکیلات نظامی عثمانی، منصبی پایین تر از قائم مقام به شمار می‌رفت. او همچنین رئیس دیوان محاسبات نیروی دریایی و سرپرست مدرسه عالی نیروی دریایی بود.

مذهب وی حنفی و از جهت طریقت به «ادریس مختفی» منسوب بود و سرانجام در صفر ۱۳۰۸ ه. برابر سپتامبر ۱۸۹۰ م. در گذشت و در پایین پای «ادریس مختفی» مدفون گشت.

آثار چاپ شده مؤلف

۱- احوال جزیره العرب (جغرافیای مفصل شبه جزیره)

۲- اسباب العنایه (ترجمه کتاب بدایه النهایه)

۳- تاریخ وهابیان (کتاب حاضر)

۴- ترجمه شمایل شریف (شمایل رسول اکرم صلی الله علیه و آله)

۵- تکملة المناسک (مناسک حج)

۶- ریاض الموقنین (در اخلاقیات)

۷- شرح بانث سعاد (شرح قصیده معروف)

۸- محمود السیر (سیره رسول گرامی اسلام)

۹- مرآة مکه (تاریخ مکه، دو جلد)

۱۰- مرآة مدینه (تاریخ مدینه، دو جلد)

۱۱- مرآة جزیره العرب (تاریخ جزیره العرب)

۱۲- نجاه المؤمنین (احکام و عقاید)

تاریخ وهابیان، ص: ۱۶۳

محمد طاهر افندی، شرح حال کوتاهی از ایشان آورده و به عنوان «مردی با فضیلت و فردی پر تلاش» وی را ستوده است. «۱»
از دیگر منابع ترجمه‌اش:

۱- ایضاح المکنون، ج ۱، ص ۲۱۸ و ۳۱۶، ج ۲، صص ۴۴۵، ۴۵۸ و ۶۲۵

۲- معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۳۰

۳- هدیه العارفین، ج ۱، ص ۲۲۹

کتاب حاضر

مؤلف محترم مطالب این کتاب را نخست به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه «ترجمان حقیقت» منتشر کرد و سپس مجموعه آنها را به صورت کتابی گرد آورد. تاریخ وهابیان در سال ۱۲۹۶ ه. برابر ۱۸۷۹ م. در ۲۸۸ صفحه به ترکی عثمانی در چاپخانه «فرق انبار» چاپ، و توسط «ینی کتابخانه» منتشر شده است. آنگاه پس از گذشت یک قرن کامل، توسط «سلیمان چلیک» به حروف لاتین تبدیل شد و در سال ۱۹۹۲ م. از طرف انتشارات بدر- به ترکی استانبولی- در استانبول انتشار یافت.

و اینک ویژگیهای کتاب را به اختصار می‌آوریم

- ۱- به ریشه‌یابی عقاید وهابیت پرداخته و از «قرامطه» آغاز کرده است. وی سیمای قرامطه را در صفحات محدود ترسیم می‌کند.
 - ۲- به هنگام تشریح حوادث انجام شده، از ریزه کاریهای وقایع فرو گذار نکرده، بلکه رویدادها را با تمام ریزه کاریها بیان نموده است. تاریخ وهابیان، ص: ۱۶۴
 - ۳- اشعار جالب و مناسب فراوانی به تناسب مطالب در جای جای کتاب آورده، که همه آنها به ترکی عثمانی بود و لذا متن آنها را نیاوردیم و به ترجمه آنها بسنده کردیم.
 - ۴- در مواردی تاریخ وقوع حادثه را در آخر مطلب آورده، که برای مشخص شدن در داخل کروشه [...] قرار دادیم.
 - ۵- علی‌رغم ارتشی بودن و اعتقاد راسخ داشتن به خلفای عثمانی، اشتباهات کارگزاران دربار عثمانی را نادیده نگرفته، بلکه آنچه مقتضای انصاف و تحقیق بود به صراحت آورده است.
 - ۶- در مواردی از کتاب، از آگاهیهای گسترده‌اش در مسائل نظامی بهره جسته و به تشریح نقاط قوت و یا نقاط ضعف نبردها پرداخته است.
 - ۷- به دلیل منصب والای نظامی‌اش، آمار دقیق و بسیار جالبی- که توسط پاشاها و فرماندهان و فرمانداران به مرکز گزارش می‌شد- در اختیار او قرار می‌گرفت و او آمار و ارقام تعداد افراد سپاه، رقم اموال به یغما رفته و شمار افراد قتل عام شده را در موارد زیادی از کتابش آورده است که در هیچ منبع دیگری یافت نمی‌شود.
 - ۸- به دلیل آگاهی گسترده‌اش از جغرافیای حجاز، نام روستاها، قلعه‌ها، چشمه‌ها و گذرگاهها را به طور دقیق معرفی می‌کند.
 - ۹- تحلیلهایی درست و به دور از تعصب، در بسیاری از پدیده‌ها ابراز نموده، که دقیق و واقع بینانه است؛ همانند تحلیل اشتباهات شریف غالب.
 - ۱۰- متن عربی نامه‌های متبادل بین سران وهابیی و طرفهای درگیر را آورده، که ما نیز متن عربی آنها را به عنوان اسناد تاریخی، همراه با ترجمه فارسی آوردیم.
- اینها گوشه‌ای بود از نکات مورد توجه و نقاط قوت کتاب که به طور تاریخ وهابیان، ص: ۱۶۵
- فشرده آوردیم و اینک به نقاط ضعف و کاستیهای آن نیز اشاره می‌کنیم تا ارزیابی صحیحی ارائه داده باشیم:

ضعف‌ها و کاستی‌ها

- ۱- در ریشه‌یابی کتاب از قرامطه گفتگو کرده، لیکن از «ابن تیمیّه» و دیگر پایه گذاران مکتب وهابیت؛ چون برخی از فقهای حنابله و خلفای عباسی سخن نگفته است.
 - ۲- عقاید پوچ و باطل وهابیان را در جای جای کتاب آورده و مهر باطل بر آنها زده، ولی هرگز به بطلان آنها استدلال نکرده است.
 - ۳- به جهت مذهب سنی و مکتب جبری که داشت، در موارد فراوانی ناکامیهای نیروهای انتظامی را به قضا و قدر حمل کرده و به اشعاری از اسلاف خود در این موارد تمسک جسته است.
 - ۴- در برخی از موارد میان گزارشهای مربوط به یک واقعه، تناقضاتی دیده می‌شود که خود مؤلف در آخرین پاراگراف کتاب به آن اشاره کرده و از آن پوزش طلبیده است.
 - ۵- در میان گزارشهای کتاب به برخی از عنایات الهی اشاره کرده و آنها را به عنوان «معجزه» مطرح نموده است، که از نظر ما معجزه نبوده و اصل وقوع آنها برای ما مسلم نیست، گرچه دلیلی هم بر عدم وقوع آنها نداریم، که همواره حوادث خارق العاده به فرمان حضرت احدیت در جهان هستی در حال انجام یافتن است.
 - ۶- در عهد مؤلف، وهابیت در حجاز از ریشه و بن قلع و قمع شده بود و تشکل بعدی که منجر به تشکیل دولت سعودی و هدم قبور ائمه بقیع شد، بعد از تألیف این کتاب روی داد و لذا کتاب فاقد این بخش و دیگر جنایات وهابیان تاریخ وهابیان، ص: ۱۶۶ از جمله به کربلا و نجف اشرف و غیره می‌باشد.
 - ۷- علی‌رغم دقت فراوانش در آوردن ضبط صحیح اسامی اماکن و غیره، «میدان مناخه» را همه جا «میدان مناخه» آورده و ما نیز به جهت حفظ امانت در ترجمه «مناخه» آوردیم و به این وسیله اصلاح می‌کنیم.
 - ۸- بعد از نام مقدس رسول خدا طبق روال اهل سنت: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورده که ما برای عدم مخالفت با حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد «صلوات بترأء» «۱» لفظ [و آله را در داخل گروه آوردم.
 - امیدواریم ترجمه این کتاب- با همه کاستیهایش- روشنگر قسمتی از زوایای تاریک تاریخ و بیانگر ناگفته‌های فراوانی از جنایات وهابیان، در مقطع حساس پی‌ریزی شالوده مذهب باطل وهابیان باشد محققان و خوانندگان را بهره دهد. و نیز مترجم و دست اندرکاران نشر کتاب را ذخیره‌ای باشد برای روزی که: لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ: «روزی که ثروت و فرزند سود نبخشد، جز کسی که قلبی سلیم به پیش خدا می‌آورد.» «۲»
 - این ترجمه روز هفتم ذی‌قعدة الحرام ۱۴۱۸ ه. در «شام» کنار حرم مطهر قهرمان کربلا حضرت زینب کبری علیها السلام آغاز گردید و روز دوازدهم صفرالخير ۱۴۱۹ ه. در «قم» کنار حرم مطهر کریمه اهل بیت حضرت معصومه علیها السلام پایان یافت.
- حوزه علمیه قم
علی‌اکبر مهدی‌پور
تاریخ وهابیان، ص: ۱۶۷
صفحه عنوان- نسخه اصلی
تاریخ وهابیان، ص: ۱۶۸
صفحه اول و دوم- نسخه اصلی

از نخستین روزی که آئین ساختگی و هابیت در سرزمین مقدس حجاز شکل گرفت، تعداد فراوانی از علمای اعلام و مرزبانان کشور ایمان، با تألیف کتابهای ارزشمندی، پوچی و بی‌پایگی افکار و عقاید «محمد بن عبد الوهاب» را اعلام کرده، مسلمانان را از گرایش به این مسلک بی‌اساس بر حذر داشتند.

نخستین کسی که از علمای اهل سنت به جنگ بی‌امان با بافته‌های وهابیان پرداخت، برادرش: «شیخ سلیمان بن عبد الوهاب نجدی» بود که در کتاب: «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» پرده از نقشه‌های شیطانی این ضالّ مضل برداشت و او را از زادگاهش فراری داد.

دومین دشمن سرسخت او پدرش «عبد الوهاب» بود که قاضی «عینه» بود و تا ایشان زنده بود وی قدرت ابراز همه عقاید انحرافی اش را نداشت، چنانکه در مقدمه کتاب «التوحید» این مطلب به صراحت آمده است. «۱»

و نخستین کسی که از علمای شیعه در ردّ او کتاب نوشت، مرجع عالیقدر تاریخ وهابیان، ص: ۱۷۰

جهان تشیع موحوم «شیخ جعفر کاشف الغطاء» متوفای ۱۲۲۸ ه. بود.

وی با تألیف کتاب ارزشمند: «منهج الرشاد لمن اراد السداد» همه عقاید محمد بن عبد الوهاب را با دلایل روشن و احادیث معتبر از منابع مورد اعتماد و استناد اهل تسنن، ابطال نمود.

جالب توجه اینکه معظم‌له این کتاب را در پاسخ نامه «عبدالعزیز بن سعود» تألیف کرده، برای ایشان ارسال نموده است.

پس از آنها صدها عالم متعهد و درد آشنا با تألیف کتابهای ارزشمندی به ردّ آراء و عقاید باطل محمد بن عبد الوهاب پرداخته‌اند. و اینک عناوین تعدادی از آنها را که به دست ما رسیده در سه بخش جداگانه تقدیم خوانندگان گرامی می‌کنیم:

الف- آثار علمای اهل سنت در ردّ وهابیت

۱. الأجوبة التجدیة، شمس الدین سفارینی، نابلسی حنفی، متوفای ۱۱۸۸ ق.

۲. الأجوبة النعمانیة عن الأسئلة الهندیة، ابن آلوسی، متوفای ۱۳۱۷ ق.

۳. اسلام دینی و وهابیت دینی- استانبولی-، عمر اونگوت، چاپ استانبول ۲۰۰۲ م. ۲۲۷ صفحه رقعی.

۴. الاسلام و الایمان، حسین حلمی ایشیق، چاپ استانبول، ۱۹۸۶ م.

۵. الاشارة بطرق حدیث الزیارة، ابن حجر عسقلانی، متوفای ۸۵۲ ق.

۶. الاصول الاربعة فی تردید الوهابیة، محمد حسن مجدّدی سرهندی،

تاریخ وهابیان، ص: ۱۷۱

چاپ امرتسر، هند، ۱۲۷ صفحه رقعی.

۷. اظهار العقوق ممن منع التوسل بالنبی و الولی الصدوق، مشرفی مالکی جزائری.

۸. الاقوال المرضیة فی الرد علی الوهابیة، شیخ عطا الکسم دمشق.

۹. الانتصار للاولیاء الابرار، طاهر سنبل حنفی، چاپ بغداد، ۱۳۴۵ ق.

۱۰. الاوراق البغدادیة، شیخ ابراهیم راوی.

۱۱. براءة الشیعة من مفتریات الوهابیة، محمد احمد حامد سودانی، چاپ تهران، ۱۴۱۳ ق.

۱۲. البراءة من الاختلاق فی الرد علی أهل الشقاق، شیخ علی بن زین العابدین سودانی.

۱۳. البراهین الساطعة، شیخ سلامة عزامی، متوفای ۱۳۷۹ ق.

۱۴. البصائر فی ردّ الوهابیین و المادیین، مجدالدوله غلام نبی الله، چاپ مدارس، هند، ۱۲۹۵ ق.

۱۵. البصائر لمنکری التوسّل بأهل المقابر، شیخ حمدالله داجوی هندی.

۱۶. تاریخ وهابیان - استانبولی - ایوب صبری، متوفای ۱۳۰۸ ق. چاپ استانبول، ۱۲۹۶ ق.

۱۷. تاریخ الوهابیین، ایوب صبری، تعریب: عبدالناصر جزایری، چاپ قاهره، ۲۰۰۳ م. ۲۲۴ صفحه رقعی.

۱۸. تاژوهی وهابیه کان - کردی - سید احمد زینی دحلان، چاپ اول، ۱۳۶۷ ش.

۱۹. تبرک الصحابه، شیخ محمدطاهر کردی مکی، چاپ اول، ۱۳۸۵ ق.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۷۲

۲۰. تبرک الصحابه بآثار الرسول، محمد طاهر کردی حنفی. (ترجمه حیدر انصاری نجف آبادی)، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۶ ق.

۲۱. تجرید سیف الجهاد، عبدالله بن عبداللطیف شافعی (استاد محمد بن عبدالوهاب).

۲۲. تحذیر أحباب الأولیاء، چاپ معهد تیجانی، ام درمان، سودان.

۲۳. تحریض الاغیاء علی الاستغاثه بالانبیاء و الاولیاء، عبدالله بن ابراهیم میرغنی.

۲۴. التحفه المختاره فی الرد علی منکر الزیارة، تاج الدین عمر بن ابی الیمن لخمی فاکهی مالکی، متوفای ۷۳۱ ق.

۲۵. التحفه الوهیة فی الرد علی الوهابیة، داود بن سلیمان بغدادی نقشبندی حنفی، متوفای ۱۲۹۹ ق.

۲۶. تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد، شیخ محمد بخیت مطبعی حنفی، مفتی مصر، متوفای ۱۳۵۴ ق، چاپ مصر، ۱۳۱۸ ق.

۲۷. التّعقب الشدید علی هدی الزّرعی العنید، شیخ محمد عربی تبانی مکی، متوفای ۱۳۹۰ ق.

۲۸. تنبیه المنتقد للاحتفال بلیلة المولد، عمر بن ابی بکر بارو، چاپ اول، ۱۳۶۹ ش.

۲۹. تهکّم المقلّدين بمن ادّعی تجدید الدّین، محمد بن عبدالرحمان بن عفالق حنبلی (معاصر محمد بن عبدالوهاب).

۳۰. التوسّل، محمد عبدالقیوم قادری هزاروی، چاپ استانبول، ۱۹۸۴ م.

۳۱. التوسّل بالنّبی و جهله الوهابیین، ابو حامد بن مرزوق دمشقی، چاپ

تاریخ وهابیان، ص: ۱۷۳

استانبول، ۱۹۷۵ م.

۳۲. التوسّل عبادة توحیدیه، محمد عیسی آل مکباس، چاپ قم، ۱۴۲۶ ق.

۳۳. التوضیح عن توحید الأخلاق، عبدالله راوی افندی - مخطوط -.

۳۴. جلاء العینین فی محاکمة الأحمدین، نعمان بن محمود آلوسی بغدادی.

۳۵. جلال الحقّ فی کشف أحوال أشرار الخلق، شیخ ابراهیم حلمی قادری الاسکندری، چاپ اسکندریه، مصر، ۱۳۵۵ ق.

۳۶. الجوابات، ابن عبدالرزاق حنبلی.

۳۷. الجواهر المنظمّ فی زیارة قبر النّبی المکرم، ابن حجر مکی، چاپ قاهره، ۲۰۰۰ م.

۳۸. حسن المقصد فی عمل المولد، جلال الدین سیوطی، متوفای ۹۱۱ ق. چاپ بیروت، ۱۴۰۷ ق.

۳۹. الحقّ الدامغ، شیخ احمد بن حمد خلیلی، مفتی کشور عمان.

۴۰. الحقّ المبین فی الردّ علی الوهابیین، شیخ احمد سعید سرهندی نقشبندی.

۴۱. الحقائق الاسلامیة فی الردّ علی المزاعم الوهابیة، شیخ مالک بن شیخ داود (مدیر مدرسه العرفان، در کوبتالی، مالی) چاپ

استانبول، ۱۴۰۵ ق.

۴۲. الحقیقة الاسلامیة فی الردّ علی الوهابیة، عبدالغنی بن صالح حمادة، چاپ ادلب، ۱۸۹۴ م.

۴۳. خاطرات همفر، مستر همفر، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، چاپ

تاریخ وهابیان، ص: ۱۷۴

تهران، ۱۳۶۲ ش.

۴۴. خلاصه الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، احمد بن زینی دحلان مکی، چاپ قاهره، ۱۸۸۸ م.
۴۵. الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة، احمد بن زینی دحلان مکی (صاحب سیره نبویّه)، چاپ قاهره، ۱۲۹۸ م.
۴۶. الدر المنیف فی زیارة اهل البیت الشریف، احمد بن احمد مصری- تاریخ تألیف ۱۲۶۷ ق-
۴۷. الدر الثمینة فیما لزائر النبی الی المدینة المنورة، احمد بن محمد مدنی دجانی انصاری، چاپ قاهره، ۲۰۰۰ م.
۴۸. دستهای ناپیدا، مستر همفر، ترجمه احسان قرنی، چاپ تهران، ۱۳۷۸ ش.
۴۹. دفع الشبه عن الرسول و الرّسالة، ابوبکر بن محمد حصنی دمشقی، متوفای ۸۲۹ ق. چاپ قاهره، ۱۴۱۸ ق. ۲۵۶ صفحه.
۵۰. الرد علی ابن عبدالوهاب، شیخ احمد مصری احسائی.
۵۱. الرد علی ابن عبدالوهاب، اسماعیل تمیمی، متوفای ۱۲۴۸ ق. چاپ تونس.
۵۲. الرد علی ابن عبدالوهاب، شیخ عبدالله بن عیسی موسی.
۵۳. الرد علی ابن عبدالوهاب، عبدالوهاب بن احمد برکات شافعی مکی.
۵۴. الرد علی ابن عبدالوهاب، شیخ محمد بن عبداللطیف احسائی.
۵۵. الرد علی محمد بن عبدالوهاب، محمد بن سلیمان کردی شافعی (استاد محمد بن عبدالوهاب).

تاریخ وهابیان، ص: ۱۷۵

۵۶. الرد علی الوهابیة، عبدالله حبشی هرری.
۵۷. الرد علی الوهابیة، عمر محجوب- مخطوط-.
۵۸. الرد علی الوهابیة، عبدالله بن صدیق غماری، متوفای ۱۴۱۳ ق.
۵۹. الرد علی الوهابیة، صالح کواش تونسسی.
۶۰. الرد علی الوهابیة، طباطبائی بصری.
۶۱. الرد علی الوهابیة، عبدالرحمان احسائی.
۶۲. الرد علی الوهابیة، عبدالله بن عیسی موسی.
۶۳. الرد علی الوهابیة، عبدالمحسن اشیقی حنبلی.
۶۴. الرد علی الوهابیة، محمد بن عبداللطیف احسائی.
۶۵. الرد علی الوهابیة، محمد صالح زمزمی شافعی.
۶۶. الرد علی الوهابیة، مصطفی مصری بولاقی.
۶۷. الرد علی الوهابیة، منعمی.
۶۸. ردود علی شبهات السلفیة، محمد نوری بن رشید نقشبندی دیرشوی، چاپ ۱۴۰۸ ق.
۶۹. الردود علی محمد بن عبدالوهاب، شیخ صالح غلابی مغربی.
۷۰. رد وهابی، مفتی محمود، بن مفتی عبدالقیوم، چاپ استانبول، ۱۴۰۱ ق.
۷۱. الرّسالة الردیة علی الطائفة الوهابیة، محمد عطاء الله رومی.
۷۲. رساله فی تحقیق الزابطة، شیخ خالد بغدادی، چاپ استانبول، ۱۹۷۳ م.
۷۳. رساله فی جواز التّوسّل، شیخ مهدی وازنانی مغربی.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۷۶

۷۴. رساله فی حکم التّوسّل بالانبياء، شیخ محمّد حسنین مخلوف.

۷۵. رساله فی الصّوفیة و ردّ الوهابیة، خالد بغدادی.

۷۶. رساله فی مسألة الزّیارة، محمد بن علی مازنی.

۷۷. الرسالة المرضیة فی الرد علی من ینکر الزیارة المحمّدیة، محمد سعدی مالکی.

۷۸. رساله مسجّعه محکمّه، شیخ صالح کواش تونسسی.

۷۹. زنگ خطر، حاج سید امیر شیخ قتالی (م: ۱۴۱۵ هـ).

۸۰. سبیل النّجاة عن بدعة اهل الزّیغ و الضّلاله، قاضی عبدالرحمان قوتی.

۸۱. سرگذشت وهابیت، احمد زینی دحلان، ترجمه ابراهیم دامغانی، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ش. تهران.

۸۲. سعاده الدّارین فی الزّد علی الفرقتین: الوهابیة و مقلّده الظّاهریة، شیخ ابراهیم سمنودی منصور، چاپ مصر ۱۳۲۰ ق- دو مجلد.

۸۳. سلفیة بدعت یا مذهب؟، محمد سعید رمضان البوطی، ترجمه دکتر حسین صابری، چاپ مشهد، ۱۳۸۳ ش. ۲۹۷ صفحه وزیری.

۸۴. السّلفیة مرحله زمنیة مبارکه، لا مذهب اسلامی، محمد سعید رمضان البوطی.

۸۵. السّلفیة الوهابیة، حسن بن علی سقّاف، چاپ بیروت، ۱۴۲۵ ق.

۸۶. السّیف الباتر لعنق المنکر علی الاکابر، سید علوی بن احمد حدّاد، متوفای ۱۲۲۲ ق.

۸۷. سیف الجبار المسلول علی أعداء الأبرار، شاه فضل رسول قادری،

تاریخ وهابیان، ص: ۱۷۷

چاپ استانبول، ۱۹۷۹ م.

۸۸. السّیف الصّقیل فی الردّ علی ابن زفیل، تقی الدین سبکی، متوفای ۷۵۶ ق.

۸۹. السّیف الهندی فی ابانه طریقه الشّیخ النّجدی، عیسی بن محمّد صنعانی.

۹۰. السّیوف الصّقال فی أعناق من أنکر علی الاولیاء بعد الانتقال، یکی از علمای بیت المقدس.

۹۱. السّیوف المشرفیة لقطع أعناق القائلین بالجهة و الجسمیة، علی بن محمد میلی جمالی مالکی تونسسی.

۹۲. شرح حزب البحر، احمد زروق فاسی مالکی، متوفای ۸۹۹ ق.

۹۳. شفاء السّقام فی زیارة خیر الأنام، تقی الدّین سبکی، متوفای ۷۵۶ ق.

۹۴. شواهد الحق بالاستغاثة بسید الخلق، شیخ یوسف نبهانی، چاپ استانبول، ۱۹۷۳ م.

۹۵. الضّارم المنکی فی الردّ علی السّبکی، ابن عبدالهادی مقدسی (چاپ ۱۳۱۹ هـ. مصر).

۹۶. الضّارم الهندی فی عنق النّجدی، شیخ عطاء مکی.

۹۷. صاروخ الغارة، شیخ محمدطاهر یوسف تیجانی مالکی، چاپ سودان.

۹۸. صالح الاخوان فی الردّ علی من قال علی المسلمین بالشّرك و الکفران، داود بن سلیمان بغدادی، متوفای ۱۲۹۹ ق.

۹۹. صدق الخبر فی خوارج القرن الثّانی عشر، شریف عبدالله بن شریف حسن پاشا (چاپ لاذقیه، سوریه).

تاریخ وهابیان، ص: ۱۷۸

۱۰۰. صفحات من تاریخ الجزيرة العرب الحدیث، محمد عوض الخطیب.

۱۰۱. الصّلات و البشر فی الصّلاة علی خیر البشر، محمّد بن یعقوب فیروز آبادی (صاحب قاموس).

۱۰۲. صلح الاخوان، فی الردّ علی من قال علی المسلمین بالشّرك و الکفران، داود بن سلیمان حنفی بغدادی (م: ۱۲۹۹ هـ).

۱۰۳. الصّواعق الالهیة فی الردّ علی الوهابیة، شیخ سلیمان بن عبدالوہاب نجدی (برادر محمّد بن عبدالوہاب)، چاپ بمبئی، ۱۳۰۶ ق.
۱۰۴. صواعق من نار علی صاحب المنار، شیخ یوسف دجوی، از علمای الازهر مصر.
۱۰۵. الصّواعق و الردود، عقیف الدّین عبداللہ بن داود حنبلی.
۱۰۶. ضلالت الوهابیین، حسین حلمی ایشیق، (چاپ استانبول ۱۹۷۶ م).
۱۰۷. ضیاء الصّدور لمنکر التّوسل بأهل القبور، ظاهر شاه سیان بن عبدالعظیم سیان مدینی، چاپ استانبول، ۱۴۰۶ ق.
۱۰۸. العقائد الصّحیحہ فی تردید الوهابیة النّجدیة، حافظ محمد حسن سرھندی حنفی، چاپ امرتسر، ہند، ۱۳۶۰ ق.
۱۰۹. عقد نفیس، فی ردّ شبھات الوهابی التّعیس، ابوالفداء اسماعیل تمیمی تونسسی.
۱۱۰. عقیدتنا فی زیارة القبور، عبدالعزیز صالح مدنی، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۱۱۱. علماء المسلمین و الوهابیون، حسین حلمی ایشیق، چاپ استانبول، ۱۹۷۳ م.
۱۱۲. غوث العباد فی بیان الرّشاد، شیخ مصطفی حمامی مصری.
- تاریخ وھابیان، ص: ۱۷۹
۱۱۳. فاهمان وھابی، ترجمہ کتاب حاضر بہ زبان: مالزی، چاپ معاونت بین الملل، تھران، ۱۳۶۷ ش.. Fahaman Wahabil
۱۱۴. فتاوی العلماء فی تحریم تکفیر المسلمین، زین العابدین شایبغدادی، چاپ پاکستان، ۱۹۷۱ م.
۱۱۵. الفتنہ الوهابیة، احمد بن زینی دحلان، چاپ مصر، ۱۳۵۴ ق.
۱۱۶. فتنہ وھابیت، احمد بن زینی دحلان (ترجمہ دکتر ہمایون ہمتی).
۱۱۷. الفجر الصّادق فی الردّ علی منکرى التّوسل و الکرامات و الخوارق، شیخ جمیل صدقی زھاوی، چاپ قاہرہ، ۱۳۲۳ ق.
۱۱۸. فرقان القرآن بین جھات الخالق و جھات الأکوان، شیخ سلامہ عزامی قضاعی شافعی، چاپ مصر.
۱۱۹. فصل الخطاب فی ردّ ضلالت ابن عبدالوہاب، احمد بن علی بصری قیانچی شافعی.
۱۲۰. فصل الخطاب فی الردّ علی محمّد بن عبدالوہاب، شیخ سلیمان بن عبدالوہاب (برادر محمّد بن عبدالوہاب)، متوفای ۱۲۱۰ ق. چاپ چھارم.
۱۲۱. قصیدہ فی الردّ علی ابن عبدالوہاب، سیو معمی.
۱۲۲. قصیدہ فی الردّ علی الصنعانی الذی مدح ابن عبدالوہاب، سید مصطفی بولاقی.
۱۲۳. قصیدہ فی الردّ علی الصنعانی فی مدح ابن عبدالوہاب، ابن غلبون لیبی.
۱۲۴. قصیدہ فی ردّ الوھابیة، عبدالعزیز قرشی مالکی احسائی.
۱۲۵. قطع العروق الوُردیة من صاحب البروق النّجدیة، حافظ احمد بن
- تاریخ وھابیان، ص: ۱۸۰
- صدیق غماری، متوفای ۱۳۸۰ ق.
۱۲۶. القول المقنع فی الردّ علی الألبانی المبتدع، عبداللہ بن صدیق غماری، متوفای ۱۴۱۳ ق.
۱۲۷. اللامذھبیة أخطر بدعة تهدّد الشّریعة الاسلامیة، دکتر محمدسعید رمضان البوطی، چاپ دمشق، ۱۹۸۸ م.
۱۲۸. لفحات الوجد من فعلات أهل نجد، محسن بن عبدالکریم بن اسحاق، متوفای ۱۲۶۶ ق. - مخطوط -.
۱۲۹. لمع الشھاب فی سیرة محمد بن عبدالوہاب، چاپ بیروت، ۱۹۷۶ م.
- با تحقیقات احمد مصطفی ابو حاکمہ.
۱۳۰. المبرد المبکی فی الردّ علی الصارم المنکی، محمد بن علی بن علّان صدیقی مکی، متوفای ۱۰۵۷ ق.

۱۳۱. مخالفه الوهابیه للقرآن و السنّه، عمر عبدالسلام، چاپ بیروت، ۱۴۱۶ ق.
۱۳۲. المدراج السنیه فی ردّ الوهابیه، عامر قادری (معلم دارالعلوم قادری کراچی)، چاپ استانبول، ۱۹۷۸ م.
۱۳۳. مذکرات مستر همفر، ترجمه دکتر ج. خ. چاپ بیروت، ۱۹۷۳ م.
۱۳۴. مرهم العلل المعطله، عقیف الدین عبدالله بن اسعد یافعی یمنی، متوفای ۷۶۸ ق.
۱۳۵. المسائل المنتخبه، قاضی حبیب الحق بن عبدالحق، چاپ استانبول، ۱۴۰۶ ق.
۱۳۶. مصباح الانام و جلاء الظلام فی ردّ شبه البدعی التي اضلّ بها العوام، تاریخ وهابیان، ص: ۱۸۱
سید علوی بن حداد.
۱۳۷. المقالات الوفیة فی الرد علی الوهابیه، شیخ حسن قزبک.
۱۳۸. مقاله المرضیه فی الرد علی من ینکر الزیارة المحمدیه، به پیوست کتاب «البراهین الساطعه» چاپ شده.
۱۳۹. مناظره مع الالبانی، محمد غماری زمزمی، متوفای حدود ۱۴۰۷ ق.
۱۴۰. المنح الالهیه فی طمس الضلاله الوهابیه، اسماعیل تمیمی تونسسی، نسخه خطی آن در کتابخانه ملی تونس به شماره ۲۷۸۰ موجود است.
۱۴۱. المنحه الوهبیه فی الرد علی الوهابیه، داود بن سلیمان حنفی بغدادی (م: ۱۲۹۹ هـ)، چاپ بمبئی، ۱۳۰۵ ق.
۱۴۲. من معربات المکتوبات، شیخ احمد بن عبد الأحد قادری حنفی نقشبندی، چاپ استانبول، ۱۹۷۳ م.
۱۴۳. المواهب الرّحماتیة و السّهام الأحمدیة فی نحر الوهابیه، شیخ احمد بن داود.
۱۴۴. میزان الکبری، عبدالوهاب بصری، چاپ استانبول، ۱۹۷۳ م.
۱۴۵. نجم المهتدی و ردّ المعتدی، فخر بن معلم قرشی، متوفای ۷۲۵ ق.
۱۴۶. النصیحة الذهبیه، حافظ ذهبی، متوفای ۷۴۸ ق.
۱۴۷. نصیحة لآخواننا علماء نجد، یوسف بن سید هاشم رفاعی، با مقدمه دکتر محمدسعید رمضان الفوطی.
۱۴۸. التّقول الشّریة فی الرد علی الوهابیه، مصطفی بن احمد بن حسن شطی حنبلی، چاپ استانبول، ۱۴۰۶ ق.
۱۴۹. وسیله الاسلام بالنّبی علیه الصّلاة و السّلام، ابوالعباس احمد بن تاریخ وهابیان، ص: ۱۸۲
- خطیب، ابن قنفذ جزایری، متوفای ۸۱۰ ق. با مقدمه سلیمان صید چاپ شده.
۱۵۰. وهابیت ایده استعمار، مستر همفر، ترجمه: الف. ع. چاپ تهران، ۱۳۹۸ ق.
۱۵۱. الوهابیه فی نظر علماء المسلمین، احسان عبداللطیف بکری، چاپ چهارم، قم، ۱۴۰۸ ق.
۱۵۲. وهابیت مسلمانان علماء کی نظر مین (اردو) احسان عبداللطیف بکری، ترجمه سید نیازعلی رضوی هندی، چاپ قم، ۱۴۱۱ ق.
۱۵۳. وهابیز فتنه (انگلیسی) سید احمد زینی دحلان، ترجمه سید سعید اختر رضوی، Wahhabis, Fitnah Exposed چاپ قم، ۲۰۰۰ م.
۱۵۴. وهابیسیم (فرانسه) زینی دحلان، Heresie Wahabite چاپ تهران، ۱۳۷۰ ش.
۱۵۵. الوهابیون و البیوت المرفوعه، محمد علی بن حسن همدانی سنقری، متوفای ۱۳۵۴ ق. چاپ دوم، قم، ۱۴۱۸ ق.
۱۵۶. یهود لا حنابله، شیخ ظواهری، شیخ الأزهر.
ب- آثار علمای شیعه در ردّ وهابیت

۱۵۷. آئین و هابیت، استاد جعفر سبحانی، چاپ دهم، ۱۳۸۰ ش.

۱۵۸. آیات البینات، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، چاپ نجف اشرف، ۱۳۴۵ ق.

۱۵۹. آیات الجلیئه فی ردّ شبهات الوهابیه، شیخ مرتضی آل کاشف الغطاء، متوفای ۱۹۳۱ ق.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۸۳

۱۶۰. ابن باز فقیه آل سعود، صالح الوردانی، چاپ مصر، ۲۰۰۱ م.

۱۶۱. الاحتجاجات العشره مع العلماء فی مکة المکرمه و المدینه المنوره، آیه‌الله سید عبدالله شیرازی، متوفای ۱۴۰۵ ق. چاپ ششم،

۱۴۲۵ ق.

۱۶۲. الاحتفال بذکری الانبیاء و عباد الله الصالحین، سید مرتضی عسکری.

۱۶۳. الاحتفال بذکری مولد النبی صلی الله علیه و آله، سید عبدالرحیم موسوی، چاپ اول، قم، ۱۴۲۲ ق.

۱۶۴. الأرض مسجداً و طهوراً، محمد ندیم فلیح طائی، چاپ کویت، ۱۳۹۹ ق.

۱۶۵. إزاحه الغی فی الردّ علی عبدالحمّی، مشرف علی بن حسن، متوفای بعد از ۱۲۴۰ ق.

۱۶۶. ازاحه الوسوسه عن تقبیل الأعتاب المقدسه، شیخ عبدالله مامقانی، متوفای ۱۳۵۱ ق. چاپ نجف اشرف، ۱۳۴۵ ق.

۱۶۷. ازهاق الباطل فی ردّ شبه الفرقة الوهابیه، محمد بن عبدالوهاب همدانی، متوفای ۱۳۰۳ ق.

۱۶۸. استغاثه، توسل و شفاعت، مرتضی قاسمی، چاپ کاشان، ۱۳۷۳ ش.

۱۶۹. اکمال السنه فی نقض منهاج السنه، سید مهدی بن صالح قزوینی کیشوان، متوفای ۱۳۵۸ ق.

۱۷۰. اکمال المنه فی نقض منهاج السنه، شیخ سراج الدین حسن بن عمیمی لکهنوی، متوفای ۱۳۵۳ ق.

۱۷۱. الانصاف و الانتصاف لأهل الحق من الاسراف، تاریخ تألیف:

تاریخ وهابیان، ص: ۱۸۴

۷۵۷ ق. - مخطوط -.

۱۷۲. اینست آیین و هابیت، سید ابراهیم سید علوی.

۱۷۳. بحث تحلیلی در عقاید و هابیت، سید جعفر سیدان، چاپ مشهد، ۱۳۸۶ ش.

۱۷۴. بحوث مع اهل السنه و السلفیه، سید مهدی روحانی، چاپ تهران، ۱۳۹۹ ق.

۱۷۵. البدعه، استاد جعفر سبحانی، چاپ بیروت، ۱۴۱۹ ق.

۱۷۶. البراهین الجلیئه فی رفع تشکیلات الوهابیه، سید محمد حسن قزوینی، متوفای ۱۳۸۰ ق. چاپ نجف اشرف، ۱۳۴۶ ق.

۱۷۷. برگگی از جنایات وهابی‌ها، سید مرتضی رضوی، ترجمه ضیائی.

۱۷۸. بزرگداشت اولیاء خدا، یعقوب جعفری، چاپ تهران، ۱۳۷۲ ش.

۱۷۹. بزرگداشتها در اسلام، سید جعفر مرتضی عاملی، ترجمه محمد سپهری، چاپ سوم، ۱۳۷۸ ش.

۱۸۰. البکاء علی موتی المؤمنین، سید عبدالرحیم موسوی، چاپ دوم، ۱۴۲۶ ق.

۱۸۱. البکاء علی المیت علی ضوء السنه و السیره، محمد جواد طبسی.

۱۸۲. البناء علی قبور الانبیاء و الاولیاء، سید مرتضی عسکری.

۱۸۳. بنیانگذاران عقائد و هابیت، داود الهامی.

۱۸۴. بیان احوال وهابیان (آذری) فهرست نسخ خطی آذربایجان، ج ۱، ص ۴۹، رقم ۱۰۴ (الیازمالاری کاتولوجی) به شماره

۱۸۵. البیت المعمور فی عمارة القبور (اردو)، سید علینقی نقوی لکهنوی،

تاریخ و هابیان، ص: ۱۸۵

متوفای ۱۴۰۸ ق. چاپ هند، ۱۳۴۵ ق.

۱۸۶. پیشینه سیاسی فکری و هابیت، محمد ابراهیم انصاری لاری.

۱۸۷. تاریخ و هابیت، عبدالرسول مدنی کاشانی، متوفای ۱۳۶۶ ق.

۱۸۸. تاریخچه و نقد و بررسی عقاید و اعمال و هابی‌ها، سید محسن امین (ترجمه: سید ابراهیم سید علوی)، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۷ ش.

۱۸۹. التبرک، صباح علی بیاتی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.

۱۹۰. التبرک، علی احمدی میانجی، چاپ تهران، ۱۴۰۴ ق.

۱۹۱. تبرک و توسل، جواد محدثی، چاپ قم، ۱۳۷۶ ش.

۱۹۲. تجزیه و تحلیل الوهابیه، سید محمدحسن قزوینی، چاپ تهران.

۱۹۳. التحفه الامامیه فی دحض حجج الوهابیه، سید محمدحسن آغا میر قزوینی، متوفای ۱۳۸۰ ق.

۱۹۴. تحلیلی نو بر عقائد و هابیان، محمد حسین ابراهیمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ ش.

۱۹۵. تنبیه الغافلین، شیخ عبدالحسین فخرومی قرشی.

۱۹۶. توحید و شرک، مدیریت حوزه‌های علمیه اهل سنت، چاپ اول، ۱۳۷۸ ش.

۱۹۷. التوسل، سید عبدالرحیم موسوی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.

۱۹۸. التوسل، سید محسن خرازی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.

۱۹۹. توسل از دیدگاه عقل و قرآن، سید محمد ضیاء آبادی، چاپ تهران، ۱۳۶۲ ش.

۲۰۰. التوسل الی الله، محمود عرفان، چاپ اول، ۱۴۲۵ ق.

تاریخ و هابیان، ص: ۱۸۶

۲۰۱. توسل به ارواح مقدسه، استاد جعفر سبحانی.

۲۰۲. التوسل، مفهومه و اقسامه و حکمه، استاد جعفر سبحانی، چاپ بیروت، ۱۴۱۸ ق.

۲۰۳. ثامن شوال، سید عبدالرزاق مقرم، متوفای ۱۳۹۱ ق.

۲۰۴. جنایت و هابیت، سید حسن میردامادی.

۲۰۵. جوابات الوهابیین، سید محمدحسین موسوی کیشوان، متوفای ۱۳۵۶ ق.

۲۰۶. چرا به زیارت بقیع می‌رویم؟ علی کاظمی، چاپ ۱۳۹۷ ق.

۲۰۷. چرا؟ چرا؟ علی عطائی اصفهانی، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش. ۳۶۸ صفحه رقیعی.

۲۰۸. چهره واقعی و هابیت، ترجمه حبیب روحانی، چاپ پنجم، ۱۳۸۲ ش.

۲۰۹. الحرب الوهابی، دکتر عبدالصاحب یادگاری.

۲۱۰. الحسین و الوهابیه، جلال معاش، چاپ بیروت، ۱۴۲۶ ق.

۲۱۱. حقیقه التوسل و الوسیله، موسی محمد علی، (چاپ بیروت).

۲۱۲. حکم البناء علی القبور، عبدالکریم بهبهانی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.

۲۱۳. خدای و هابی‌ها، سید محمود عظیمی، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش.

۲۱۴. الدرّ الفرید فی الغزاء علی السَّبَط الشَّهید، سید علی بن سید محمدحسین شهرستانی، متوفای ۱۳۴۴ ق.
۲۱۵. دربارگاه نور، ناصرالدین صدیق، چاپ دوم، قم، ۱۳۸۳ ش.
۲۱۶. درسهایی از شفاعت، سید تقی طباطبایی قمی، چاپ اول، قم، ۱۳۶۴ ش.
- تاریخ وهابیان، ص: ۱۸۷
۲۱۷. دعايات مكثفه ضدّ الوهابیّه، سید مهدی بن سید محمد سوبیح.
۲۱۸. دعوی الهدی الی الورع فی الافعال و الفتوی، شیخ محمد جواد بلاغی، متوفای ۱۳۵۲ ق. چاپ نجف اشرف، ۱۳۴۴ ق.
۲۱۹. الدَّعْوَةُ الحسینیَّة الی مواهب النّبی السّنیّه، محمدباقر همدانی - مخطوط -
۲۲۰. دعوة الحق الی ائمة الخلق، میرزا هادی حسینی خراسانی، (م):
- ۱۳۶۸ ه) در دو مجلد، جلد اول در بغداد به چاپ رسیده، جلد دوم آن مخطوط است.
۲۲۱. دلیل واقعی در جواب وهابی، سید حسین عرب باغی، متوفای ۱۳۶۹ ق. چاپ سنگی تبریز.
۲۲۲. دو محور عقاید وهابیان، داود الهامی، چاپ قم، ۱۳۷۹ ش.
۲۲۳. ردّ شبهات وهابیه، عیسی سلیم پور اهری، چاپ قم، ۱۳۴۱ ش.
۲۲۴. الردّ علی فتاوی الوهابیین، سید حسن صدر کاظمی، متوفای ۱۳۵۴ ق. چاپ اول، بغداد، ۱۳۴۴ ق.
۲۲۵. الردّ علی الوهابیّه، شیخ عبدالکریم الزّین، متوفای ۱۳۶۰ ق.
۲۲۶. الردّ علی الوهابیّه، شیخ محمدعلی اردوبادی، متوفای ۱۳۸۰ ق. چاپ ۱۳۴۵ ق.
۲۲۷. الردّ علی الوهابیّه، شیخ مهدی بن محمدعلی اصفهانی.
۲۲۸. الردّ علی الوهابیّه، شیخ هادی بن عباس بن علی آل کاشف الغطاء، متوفای ۱۳۶۱ ق.
۲۲۹. ردّ الفتوی بهدم قبور الأئمة فی البقیع، شیخ محمدجواد بلاغی،
- تاریخ وهابیان، ص: ۱۸۸
- متوفای ۱۳۵۲ ق.
۲۳۰. رساله‌ای در ردّ شبهات وهابیه، سید صدرالدین صدر (م: ۱۳۷۳ ه)
۲۳۱. رساله ردّ بر وهابیت، شیخ محمد صفائی حائری.
۲۳۲. رساله فی ردّ شبهات الوهابیّه، سید صدرالدین صدر، متوفای ۱۳۷۳ ق.
۲۳۳. رساله فی الردّ علی الوهابیّه، سید حسن صدر، (م: ۱۳۴ ه).
۲۳۴. رساله فی الرد علی الوهابیّه، شیخ قاسم ابوالفضل محجوب بوشهری.
۲۳۵. رساله فی ردّ مذهب الوهابیّه، سید محمد بن سید محمود عصّار، متوفای ۱۳۵۶ ق. چاپ قم، ۱۴۲۰ ق. با تحقیقات نعمان النّصری.
۲۳۶. رساله فی هدم المشاهد، سید ابوتراب خوانساری، متوفای ۱۳۴۶ ق.
۲۳۷. رویکرد عقلانی بر باورهای وهابیت، نجم الدین طبسی، چاپ قم، ۱۳۸۴ ش.
۲۳۸. رؤیه الله بین التّنزیه و التّشبیه، عبدالکریم بهبهانی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۲۳۹. زیارت، جواد محدّثی، چاپ تهران، ۱۳۷۱ ش.
۲۴۰. زیارة قبر الرسول، چاپ نجف اشرف، ۱۴۲۶ ق.
۲۴۱. زیارة القبور، سید عبدالرحیم موسوی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.

۲۴۲. الزیارة و التوسل، صائب عبدالحمید، چاپ قم، ۱۴۲۱ ق.
۲۴۳. السجود علی الارض، علی احمدی میانجی.
۲۴۴. السجود علی التربة، محمد ابراهیم موحد قزوینی، چاپ دوم، تاریخ و هابیان، ص: ۱۸۹
- ۱۴۰۱ ق.
۲۴۵. السیف الحیدری، ولایتعلی بن غلام رسول اکبر فوری.
۲۴۶. سیمای و هابیت، عبدالله محمد (ترجمه هکذا رأیت الوهابیین).
۲۴۷. شبهات الوهابیة، حسن بن ابی المعالی، چاپ نجف اشرف.
۲۴۸. شبی در قطار، حسینعلی انصاری راد.
۲۴۹. شرک و بدعت، مصطفی نورانی.
۲۵۰. الشعائر الحسینیة، شیخ محمدحسین آل مظفر، متوفای ۱۳۸۱ ق.
- چاپ بغداد، ۱۳۴۸ ق.
۲۵۱. الشعائر الحسینیة فی العراق، سید علی نقی نقوی لکهنوی، ترجمه از انگلیسی، از طامس لائل.
۲۵۲. الشفاعة، عبدالکریم بهبهانی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۲۵۳. الشفاعة حقیقه اسلامیة، چاپ قم، ۱۴۱۸ ق.
۲۵۴. الشفاعة، بحوث فی حقیقتها و اقسامها و معطیاتها، سید کمال حیدری، چاپ اول، ۱۴۲۵ ق.
۲۵۵. الشیعة و الوهابیة، سید مهدی بن سید صالح قزوینی، متوفای ۱۳۵۸ ق. چاپ نجف اشرف.
۲۵۶. الصراط المستقیم، غلامعلی بهاونگری هندی (به زبان کجراتی).
۲۵۷. الصوارم الماضیة لردّ الفرقة الوهابیة، سید محمد مهدی قزوینی، متوفای ۱۳۰۰ ق.
۲۵۸. الصواعق المحرقة فی علائم الظهور و ردّ الوهابیة، شیخ ابوالحسن مرندی (صاحب مجمع التورین)، چاپ تهران، ۱۳۳۴ ش.
- تاریخ و هابیان، ص: ۱۹۰
۲۵۹. العقود الدریة فی ردّ شبهات الوهابیة، سید محسن امین عاملی - به نظم -
۲۶۰. غفلة الوهابیة عن الحقائق الدینیة، سید مهدی قزوینی.
۲۶۱. فتنه و هابیت (انگلیسی)، سید سعید اختر رضوی، چاپ قم، ۲۰۰۰ م.
۲۶۲. فتنه و هابیت (اردو)، فروغ کاظمی، چاپ لکهنو، هند، ۱۹۹۸ م.
۲۶۳. فراسوی پرده‌ها، سید محسن امین (ترجمه: دکتر سید حسن افتخار زاده)، چاپ تهران، ۳۶۸ صفحه.
۲۶۴. فرقه و هابی و پاسخ شبهات آنها، علی دوانی، چاپ سوم ۱۳۶۸ ش.
۲۶۵. الفرقة الوهابیة فی خدمه من؟، سید ابوالعلا تقوی.
۲۶۶. فصل الخطاب فی نقض مقاله ابن عبدالوهاب، محمد بن عبدالنبی نیشابوری، متوفای ۱۲۳۲ ق.
۲۶۷. الفصول المهمه فی مشروعیة زیارة النبی و الأئمة، شیخ مهدی ساعدی عماری.
۲۶۸. فقهاء النقط، صالح الوردانی، چاپ قاهره، ۲۰۰۱ م. ۲۳۱ صفحه.
۲۶۹. فهرست کتابهایی که در ردّ و هابیت نوشته شده، ناصر باقری بید هندی.
۲۷۰. قانده اهل الباطل و دفع شبهات المجادل، علی بن عبدالله بحرانی، چاپ هند، ۱۳۰۶ ق.

۲۷۱. کشف الأثر، فی مسألة السفر و جواب ملّا احمد وهّابی، سید حسین عرب باغی، متوفای ۱۳۶۹ ق. چاپ قم، ۱۳۶۶ ش.
۲۷۲. کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب، سید محسن امین، تاریخ وهابیان، ص: ۱۹۱
چاپ پنجم، ۱۳۴۷ ق. دمشق.
۲۷۳. کشف الاستار، سید احمد خسرو شاهی.
۲۷۴. کشف الثّغاب عن عقائد ابن عبدالوهاب، سید علینقی نقوی لکهنوی، متوفای ۱۴۰۹ ق. چاپ نجف اشرف، ۱۹۲۷ م.
۲۷۵. کفر الوهابیة، شیخ محمدعلی قمی حائری، متوفای ۱۳۸۱ ق. چاپ نجف اشرف، ۱۹۲۷ م.
۲۷۶. الکلمات الثّامات، میرزا محمد علی اردوبادی، متوفای ۱۳۸۰ ق.
۲۷۷. ماضی الوهابیین و حاضرهم، سید مرتضی رضوی، چاپ بیروت- لندن.
۲۷۸. مسأله شفاعت، هاشم هاشم زاده هریسی، چاپ سوم، ۱۳۹۹ ق.
۲۷۹. المشاهد المشرفه و الوهابیون، شیخ محمدعلی سنقری، متوفای ۱۳۵۴ ق. چاپ نجف اشرف، ۱۳۴۵ ق.
۲۸۰. مع الوهابیین فی خطّهم و عقائدهم، استاد جعفر سبحانی، چاپ تهران، ۱۹۸۶ م.
۲۸۱. معیار الشّرك فی القرآن، سید عزالدین زنجانی، چاپ بیروت، ۱۴۱۱ ق.
۲۸۲. المناهج الحائریة فی نقض کتاب الهدایة السّنیة، سید محمدحسن آغامیر قزوینی، متوفای ۱۳۸۰ ق.
۲۸۳. من سنن النّبی البکاء علی المیت، سید مرتضی عسکری.
۲۸۴. من سنن النّبی الصّلاة علی محمّد و آل محمّد، سید مرتضی عسکری.
تاریخ وهابیان، ص: ۱۹۲
۲۸۵. منظومه فی الردّ علی الوهابیة، شیخ عبدالحسین خیامی عاملی، متوفای ۱۳۷۵ ق.
۲۸۶. المنهج الجدید و الصّحیح فی الحوار مع الوهابیین، دکتر عصام عماد یمنی، چاپ قم، ۱۴۲۳ ق.
۲۸۷. منهج الرّشاد لمن اراد السّداد، شیخ جعفر کاشف الغطاء. (م: ۱۲۲۸ ه)، چاپ نجف اشرف، ۱۳۴۳ ق.
۲۸۸. المواسم و المراسم، سید جعفر مرتضی عاملی، چاپ تهران، ۱۳۶۷ ش.
۲۸۹. نصیحتی الی شیخ الوهابیة، سید محمود بحر العلوم، چاپ قم، ۱۴۲۴ ق.
۲۹۰. نقد و تحلیلی پیرامون وهابگرایی، دکتر همایون همتی، چاپ تهران، ۱۳۶۷ ش.
۲۹۱. نقدی بر اندیشه وهّابی‌ها، سید محمدحسن قزوینی، ترجمه حسن طارمی.
۲۹۲. نقض فتاوی الوهابیة، محمدحسین آل کاشف الغطاء، چاپ بیروت، ۱۴۱۹ ق.
۲۹۳. نگاهی به پندارهای وهّابیت، محمدحسین آل کاشف الغطاء، ترجمه محمدحسین رحیمیان، چاپ قم، ۱۳۷۶ ش.
۲۹۴. نگرشی بر وهابیت، سید محمد وحیدی، چاپ قم، ۱۴۱۴ ق.
۲۹۵. نیم نگاهی بر وهّابیت، محمد مردانی، چاپ قم، ۱۳۸۵ ش.
۲۹۶. الهادی فی جواب مغالطات الفرقة الوهابیة، محمد فارسی حائری
تاریخ وهابیان، ص: ۱۹۳
دیلمی، چاپ نجف اشرف، ۱۳۴۶ ق.
۲۹۷. الهدیة السّنیة فی ابطال المذهب الوهابیة، سید محمدحسن آغامیر قزوینی، متوفای ۱۳۸۰ ق.
۲۹۸. هدی هی الوهابیة، شیخ محمّد جواد مغنیه، چاپ بیروت، ۱۹۸۲ م.

۲۹۹. هکذا رأیت الوهّابیین، عبدالله محمّد، چاپ تهران ۱۴۰۲ ق.
۳۰۰. الوجیزة فی ردّ الوهّابیه، علی بن علیرضا خوئی، متوفای ۱۳۵۰ ق.
۳۰۱. الوحده الشّعیئیه و الغزو الوهّابی، دکتر نجاح طائی، چاپ بیروت، ۱۴۲۶ ق. سه مجلد.
۳۰۲. وهّابیان، علی اصغر فقیهی، چاپ سوم ۱۳۶۶ ش. ۴۷۸ صفحه.
۳۰۳. وهّابیت (ترکی استانبولی) چاپ استانبول.
۳۰۴. الوهّابیه بمنظار الحقیقه، مهدی معاش، چاپ بیروت، ۱۴۲۷ ق. ۲۰۰ صفحه.
۳۰۵. الوهّابیه دعاوی و ردود، نجم الدین طبسی، چاپ قم، ۱۴۲۰ ق. ۲۷۱ صفحه.
۳۰۶. الوهّابیه علی حقیقتها، عبدالله علی، چاپ بیروت ۱۹۷۸ م.
۳۰۷. الوهّابیه کفر و الحاد، سید عباس کاشانی، چاپ لندن.
۳۰۸. الوهّابیه فی خدمه من؟ سید مرتضی رضوی.
۳۰۹. الوهّابیه فی صورتها الحقیقیه، چاپ بیروت، ۱۴۱۷ ق.
۳۱۰. الوهّابیه فی المیزان، استاد جعفر سبحانی.
۳۱۱. وهّابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی، استاد جعفر سبحانی، چاپ قم، ۱۳۸۰ ش. ۴۴۰ صفحه. تاریخ وهّابیان، ص: ۱۹۴
۳۱۲. الوهّابیه و اصول الاعتقاد، محمّد جواد بلاغی. (همان رساله ردّ بر ابن بلیهد است).
۳۱۳. الوهّابیه و التّوحد، علی کورانی، چاپ بیروت.
۳۱۴. وهّابیت و ریشه‌های آن، نورالدین مدرّسی چهاردهی، چاپ تهران، ۱۹۸۴ م.
۳۱۵. وهّابیت یک تحقیق عمیق، مصطفی نورانی، چاپ ۱۳۷۰ ش.
۳۱۶. وهّابیسیم (انگلیسی) جعفر سبحانی، ترجمه جلیل دُرّانی، چاپ تهران ۱۹۹۶ م. ۴۲۳ صفحه.
۳۱۷. وهّابی لیک (آذری) دکتر همایون همّتی.
۳۱۸. الوهّابیون خوارج ام سنّه؟ دکتر نجاح طائی، چاپ بیروت، ۱۴۲۶ ق. ج- آثاری در نقد عملکرد آل سعود
۳۱۹. آل سعود ماضیهم و مستقبلهم، جبران شامیه، ۲۲۳ صفحه.
۳۲۰. آل سعود من این و الی این؟ م. ص.
۳۲۱. آنسوی حج خونین، سید حسن میردامادی، چاپ تهران، ۱۳۶۷ ش. ۴۷۱ صفحه.
۳۲۲. ابن باز فقیه آل سعود، صالح الوردانی، چاپ قاهره ۲۰۰۱ م.
۳۲۳. از کجا تا به کجا؟ ناصر السّعید، ترجمه وحید ابومیشم، چاپ تهران، ۱۳۶۰ ش.
۳۲۴. الاسلام السّعودی الممسوخ، سید طالب الخرسان، چاپ قم، ۱۴۰۹ ق. تاریخ وهّابیان، ص: ۱۹۵
۳۲۵. الاسلام و الوثئیة السّعودیه، فهد قحطانی، چاپ دوم، لندن، ۱۴۰۶ ق.
۳۲۶. انتفاضه الحرم، منظّمه الثوره الاسلامیه فی الجزیره العربیه، چاپ ۱۴۰۱ ق.

۳۲۷. البترول و السياسة فی المملكة العربیة السعودیة، توفیق الشیخ، دارالصفاء، لندن، ۵۰۰ صفحه.
۳۲۸. بریطانیا و ابن سعود، محمدعلی سعید، چاپ تهران، ۱۳۶۷ ش. ۲۰۸ صفحه.
۳۲۹. تاریخ آل سعود، داود الهامی - مخطوط -.
۳۳۰. تاریخ آل سعود، ناصر السعید، چاپ بیروت، ۱۰۴۰ صفحه.
۳۳۱. تجاوز آل سعود به حرم امن الهی، یوسف حکمت کامران، چاپ تهران.
۳۳۲. التسلح السعودی، دکتر عبدالعزیز غازی، چاپ لندن، ۶۶۰ صفحه.
۳۳۳. حج خونین، مجموعه شعری گروهی از شاعران، چاپ تهران، ۱۳۶۷ ش.
۳۳۴. حقایق عن القهر السعودی، ناصر السعید.
۳۳۵. دماء فی الکعبة، رفعت سید احمد، چاپ لندن.
۳۳۶. روایت حج خونین، چاپ تهران، ۱۳۶۷ ش.
۳۳۷. زلزال جهیمان فی مکة، فهد القحطانی، ۶۶۶ صفحه.
۳۳۸. سرزمین سلاطین، رابرات لیس، ترجمه فیروزه خلعت بری، چاپ تهران - دو مجلد - ۸۲۰ صفحه.
- تاریخ وهابیان، ص: ۱۹۶
۳۳۹. السعودیة تتبلع الیمن، مهدی یوسف مهاجری، چاپ لندن، ۵۶۰ صفحه.
۳۴۰. سعودی‌های وهابی، عیسی سلیم پور اهری - مخطوط -
۳۴۱. سنین القهر، منظمه الثورة الاسلامیة فی الجزيرة العربیة، ۱۴۰ صفحه.
۳۴۲. سیاست و حکومت در عربستان سعودی، سید داود آقایی، چاپ تهران، ۱۳۶۸ ش. ۳۷۸ صفحه.
۳۴۳. صراع الاجنحة فی الاسرة الحاكمة السعودیة، فهد القحطانی، چاپ منظمه الثورة الاسلامیة فی الجزيرة العربیة.
۳۴۴. صفحه عن آل سعود الوهابیین، سید مرتضی رضوی، ۱۳۸ صفحه.
۳۴۵. طبایع الاستبداد السعودی، ابوالفرج مدنی، چاپ لندن، ۱۴۰۵ ق.
۳۴۶. عربستان بی سلاطین، فرد هالیدی، ترجمه بهرام افراسیابی، چاپ تهران، ۱۳۶۰ ش. ۳۴۴ صفحه.
۳۴۷. فیصل القاتل و القاتیل، عبدالرحمن ناصر شمرازی، چاپ بیروت، ۳۶۵ صفحه.
۳۴۸. قیام العرش السعودی، ناصر الفرّج، چاپ لندن، ۱۹۸۸ م.
۳۴۹. قیام کعبه سرآغاز خونین قرن، ترجمه شاکر کسرائی، چاپ منظمه الثورة الاسلامیة فی الجزيرة العربیة.
۳۵۰. کعبه در زنجیر، محمدحسن زورق، چاپ تهران، ۱۳۶۲ ش.
۳۵۱. مذبحه الحریة، منظمه الثورة الاسلامیة فی الجزيرة العربیة.
- تاریخ وهابیان، ص: ۱۹۷
۳۵۲. مملکة الفضائح، عبدالرحمن ناصر شمرازی، چاپ بیروت، ۴۰۰ صفحه.
۳۵۳. منظمه الثورة الاسلامیة فی الجزيرة العربیة، چاپ سعودی، ۱۴۰۱ ق.
۳۵۴. موت أمیرة أم موت النّظام السعودی، توفیق عبدالحی، نشر وكالة الأنباء العربیة، ۲۸۰ صفحه.
۳۵۵. النّظام السعودی بعد ایران، کلود فوییه (ترجمه از متن فرانسوی) چاپ بیروت، ۲۱۶ صفحه.
۳۵۶. النّظام السعودی فی میزان الاسلام، ۹۵ صفحه.
۳۵۷. النّظام السعودی ینفجر، نداف سافران، چاپ لندن.

۳۵۸. التَّفْط السَّعُودِي ثرؤه مستلبه و مستقبل مجدل، جعفر الشَّيخ عبدالله، چاپ لندن.

۳۵۹. وهابیت و آل سعود، دکتر سید محمود اسداللهی، چاپ تهران، ۱۳۷۵ ش.

۳۶۰. الیمانی و آل سعود، فهد القحطانی، چاپ لندن، ۱۹۸۸ م.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۹۸

منابع کتابنامه

نگارنده سطور مدّتی بس طولانی با دانشمند فقیه شادروان داود الهامی به تدوین موسوعه‌ای پیرامون وهابیت اشتغال داشت و اینک همان مجموعه را با دانشمند فرزانه استاد محمود طلوعی پی می‌گیرد.

تعداد قابل ملاحظه‌ای از آثار معرّفی شده در کتابخانه نگارنده موجود است و شماری را به هنگام پژوهش در کتابخانه‌های عمومی فیش‌برداری کرده که تعداد آثار مورد مراجعه بیش از ۵۰۰ عنوان می‌باشد، که شماری از آنها به صورت فشرده در اینجا معرفی گردید.

با توجه به اینکه نشر موسوعه ممکن است مدتی به درازا بکشد، علاقمندان به تفصیل بیشتر می‌توانند به منابع زیر مراجعه کنند:

۱. تاریخ الوهابیین، ترجمه عربی کتاب حاضر، از ایوب صبری، تعریب عبدالناصر جزایری چاپ قاهره ۲۰۰۳ م. صص ۱۹۱-۲۲۰، شامل ۱۹۱ عنوان.

۲. تراثنا، سال چهارم، شماره ۱۷ چاپ آل الیبت قم، ۱۴۰۹ ق. صص ۱۴۶-۱۷۸، شامل ۲۱۳ عنوان، به قلم سید عبدالله محمد علی.

۳. السلفیة الوهابیة، از حسن بن علی سقّاف، چاپ بیروت، ۱۴۲۵ ق.

صص ۱۲۳-۱۳۲، شامل ۹۴ عنوان.

۴. ماضی الوهابیین و حاضرهم، از سید مرتضی رضوی، چاپ بیروت-لندن، که متن مقاله تراثنا را در آخر کتاب آورده است.

۵. مجله مکتب اسلام، سال ۲۹ شماره‌های ۱-۴، چاپ ۱۳۶۸ ش. به قلم ناصر باقری بیدهندی، شامل ۱۰۲ عنوان.

تاریخ وهابیان، ص: ۱۹۹

آخرین سخن:

چنانکه پیشتر یادآور شدیم، این کتاب به سال ۱۲۹۶ ق (۱۸۷۹ م) به ترکی استانبولی در استانبول به چاپ رسیده، سپس در تاریخ ۱۹۹۲ م. با حروف لاتین در استانبول چاپ و منتشر شده است.

ده سال پیش نگارنده آن را از ترکی استانبولی به فارسی برگردانده، در تاریخ ۱۳۷۷ ش. از سوی نشر طوفان انتشار یافت.

در این مدت در غالب کتابهایی که پیرامون وهابیت تألیف شده، از این کتاب استفاده شده و در مقالات فراوانی از آن یاد شده است.

آنگاه از روی این ترجمه، توسط استاد: «عبدالناصر جزایری» به عربی برگردان شده، با مقدمه استاد «عبدالله موحد» از اسیوط مصر، در تاریخ ۱۴۲۰ ق. (۲۰۰۲ م) در ایران، سپس در تاریخ ۲۰۰۳ م. در قاهره چاپ و منتشر شده است.

این کتاب همزمان به دو زبان دیگر «انگلیسی» و «مالزی» ترجمه شده است.:

۱. ۲.. (و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین)

حوزه علمیه قم

علی اکبر مهدی پور

جمادی الاولی ۱۴۲۹ ق.

اشاره

سرشناسه: آل كاشف العطاء، محمدحسين ق ۱۳۷۳ - ۱۲۹۴

عنوان و نام پديدآور: نقض فتاوى الوهابية/ تاليف محمدحسين آل كاشف العطاء؛ تحقيق غياث طعمه

مشخصات نشر: بيروت: موسسه آل البيت (ع لحياء التراث)، ۱۹۹۸م = ۱۴۱۹ق = ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهري: ص ۸۶

فروست: (سلسله ذخائر تراثنا؛ ۵)

يادداشت: كتابنامه به صورت زيرنويس موضوع: وهابيه -- دفاعيه‌ها و رديه‌ها

موضوع: شيعه -- دفاعيه‌ها و رديه‌ها

موضوع: وهابيه -- كتابشناسي شناسه افزوده: طعمه، غياث، مصحح شناسه افزوده: موسسه آل البيت (عليهم السلام لحياء التراث

رده بندي كنگره: ۱۳۷۷۷BP۲۰۷/۶

شماره كتابشناسي ملي: م ۸۱-۲۱۲۲۸

مقدمه

[توضیح]

و بعد:

فلم يعد ثمة شك لمستريب أن ما جهدت في ترويجه والدعوة إليه - ولسنين طويلة - حملة ومروجو الفكر الوهابي بل وما استفرغوا فيه الطاقة والمال، والعبارات المزوقة الجوفاء - التي أصم ضجيجها الآذان وأفرح سقمها النفوس - قد أتت عليه الحقائق الثابتة والدلائل القاطعة المرتكزة والمتجذرة في عمق العقيدة الإسلامية المباركة، فعرته من كل دعاواه، وجرته من كل مدعياته، وبات ذلك الهاجس الذي شكل في يوم من الأيام - إبان فورة الاندفاع الأولى المتجلبب برداء التقوى والورع، والذب عن الدين الحنيف، وتشذبه من كل ما علق به من غيره - هاجسا أرق بعض الأجنان الساذج، مجرد حكاية سمجة، وشبهات باهتة، لا يعسر على مبتدئ في العلوم الدينية ردها ودحضها بالأدلة المرتكزة على القرآن الكريم والسنة المطهرة والآثار الثابتة في كتب الفرق الإسلامية المختلفة، لا في أسفار الشيعة

< صفحه ۶ >

ومؤلفاتهم فحسب .

ولعل من شبهاتهم الساقطة التي أقاموا من أجلها الدنيا ولم يقعدوها ما ابتدعوه من القول بحرمة البناء على القبور وزيارتها، وما يتصل بها، وحيث أفتوا في ذلك بما خالفوا فيه إجماع المسلمين، وما عرف من سيرتهم القطعية بذلك في عموم البلاد الإسلامية دون استثناء، وحيث تصدى لإبطال تقولاتهم هذه - التي ادعوا فيها استنادها إلى الإجماع تارة، وإلى الحديث تارة أخرى، وإلى الإجماع المستند إلى الحديث ثالثة - جملة واسعة من علماء المسلمين، من السنة كانوا أم من الشيعة .

ومن هؤلاء الأعلام الإمام المصلح الشيخ محمد الحسين كاشف الغطاء رحمه الله تعالى، في موارد كثيرة ومنها هذه الرسالة القيمة الماثلة بين يدي القارئ الكريم، والتي سبق أن نشرت على صفحات (تراثنا) في عددها الثالث عشر (شوال ۱۴۰۸ هـ) بتحقيق السيد غياث طعمه، حيث عمدنا إلى إخراجها مستقلة ضمن مستلزمات (ذخائر تراثنا) المتلاحقة .

كما إنا ألحقنا بهذه الرسالة القيمة معجما لما ألفه علماء الأمة الإسلامية للرد على خرافات الدعوة الوهابية ، الذى قام بإعداده السيد عبد الله محمد على - والذى سبق أن نشر فى العدد السابع عشر من مجلة (تراثنا) (شوال \ ۱۴۰۹ هـ) - إتماما للفائدة وتسهيلا للباحث والمستقرئ .

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين ، وصلى الله على محمد وعلى أهل بيته الطيبين الطاهرين .

مؤسسة آل البيت عليهم السلام

لإحياء التراث

< صفحه ۷ >

على أعتاب الذكرى

منذ أن روى الإسلام رمال الجزيرة بدماء الأبرار ، فاخضرت أزهاره ونشر أريجها وطمح أن يزيح كابوس الظلام والظلم عن صدر العالم ، كانت جحافل الشر والكفر والنفاق تحاول قلع ما يغرسه الإسلام ، وتقف سدا أمام مد النور الساطع ، لأنه إن انتشر ماتت ، وما برحت تكيده الدسائس لمحو الإسلام ، وإلا فلتحجيمه على أضعف الآمال ...

وبالفعل عصفت بالأمة الإسلامية عواصف هوجاء ، كل عاصفة تحمل لونا وطريقة ، لكنها تلتقى فى هدف القضاء على الإسلام ... وإذا كانت تلك النكبات قد جرت على أيدي أناس انتحلوا الإسلام وتولوا زمامه وهم يطعنونه صباح مساء ، فلا غرو أن يشهر الغرب والشرق سلاحه ويعلن عداؤه وهدفه بعد أن مهد أدعياء الإسلام له ذلك .

وبالفعل فقد شمر عن الساعد ووضع كل إمكاناته فى سبيل خدمة هدفه الأصلي ... القضاء على الإسلام العزيز ... ولأجل تحاشي الاصطدام ما أمكن بدأ بزرع جراثيمه فى الأصقاع الإسلامية ، وكلما كان البلد أكثر عراقه وأشد التزاما بتعاليم دينه كان لا بد أن تكون الشجرة الملعونة الحاكمة فى ذلك البلد أشد سما

< صفحه ۸ >

وأكثر انزلاقا فى بحر الرذيلة ، وعالمنا المعاصر أنموذج حى لذلك ، ففى فلسطين تبذر إسرائيل ، وفى مصر لا بد أن يحكم السادات وأضرابه ليمر يد الذل ويمسح بها على يد تلطخت بدماء المسلمين الأبرار وليجرى أجل كلام ... كلام الله ... على أفحش لسان ويدعى الاستناد إلى القرآن فى عمله ... وفى العراق و ... ولما كانت ارض الحجاز تضم أقدس مقدسات المسلمين ... بيت الله وحرمة الآمن وحرمة رسوله - صلى الله عليه وآله - ... كان لا بد أن يكون الخنجر أمضى من غيره ... وهكذا كان حيث ترعرعت الوهابية فى رحم الكفر وولدت وتربت فى أحضانه ، لتكون كما يريد وتطبق ما يأمر ، وتقاتل رسول الله - صلى الله عليه وآله - باسم دين الله إرضاء لربها الانگلو أمريكى ، ولتفتري ما يحلو لها على الله ورسوله وتفتى على أصول الملكة التى البست خادم الحريم ! لا الحرم الصليب وهو يبتسم ولا يستطيع إخفاء فرحه بهذا الوسام ...

قد يكون ما حدث بالأمس بعيدا حينما يكون الحدث ميتا ... ولكنه حين يرتبط بالمقدسات يبقى حيا ما حى الضمير فى المجتمع المسلم وتبقى كل لحظات الحدث شاخصة أمام الأعين والقلوب .

أجل ... نحن على أبواب الذكرى السنوية الأولى لمجزرة البيت الحرام .. البيت الذى يأمن فيه النمل والجراد ... يأمن فيه القاتل من القصاص حتى يخرج منه ، ويتعرض حجاج بيت الله إلى مجزرة لم يشهد التاريخ لها نظيرا حتى أيام الجاهلية الأولى ! ولا فى جاهلية القرن العشرين ... !!

أخذوا وقتلوا تقتيلا ، لا لذنب جنوه ، إلا أنهم كبروا وهللا وتبرؤوا من أعداء الله كما أمر الله وتطبيقا لشريعة الله ... لكن أمن الإسلام وخلافة الله قتل زوار الله على مائدة الله وفى ضيافته ؟ !

كيف يعرف الإسلام من ليس بمسلم؟

هل الوهابيون مسلمون؟! فأى إسلام يأمر أن تبقى لحوم الأضاحى طعمه لحرارة الشمس حتى تنفسخ... وملايين البشر من المسلمين وغيرهم عيدهم أن

< صفحه ۹ >

يشبعوا من رائحة الطعام فضلا عن تناوله...؟!؟!

هل هم مسلمون... وهم يهينون رسول الله - صلى الله عليه وآله - حينما يعتبر زعيمهم عصاه أفضل من النبي - صلى الله عليه وآله - وهو ولى كل مؤمن ومؤمنة...؟!؟!

أهم يخدمون البيت ويظفرونه... وهم قد نجسوه بكل منكر استطاعوا فعله...؟!؟!

وأى شئ فيهم يمت إلى الإسلام بصله ولو كخيطة بيت العنكبوت... فكرهم... أخلاقهم... معاملتهم... عدلهم... أم ماذا...؟!؟!

أجل، تمر الأيام لتكتمل سنه على المجزرة، لكنها سنه فى حساب الزمن وهى لحظات فى حساب الوجدان والضمير لأنها ماثله ما صعد نفس ونزل وما غمضت عين وفتحت...

لقد تصدى الكثير من العلماء الأبرار للرد على هذه الفرقة الضالة وبدعها، وألفت فى ذلك المؤلفات مثل: كشف الارتياح فى اتباع محمد بن عبد الوهاب، فتنه الوهابية، هكذا رأيت الوهابيين، وغيرها، ومن جملة من ألف الشيخ كاشف الغطاء - طاب ثراه - حيث كتب رساله (نقض فتاوى الوهابية).

< صفحه ۱۱ >

رساله نقض فتاوى الوهابية

وهى رساله من خمس - أو أربع رسائل - جمعت فى كتاب (الآيات البينات فى قمع البدع والضلالات) من تأليف علم من اعلام هذا القرن، غطت سمعته الأرجاء، وأقر بفضل العلماء، ألا وهو الشيخ محمد حسين كاشف الغطاء - طاب ثراه -.

اسمه ونسبه :

هو الشيخ محمد حسين بن شيخ العراقين على بن الحجة الشيخ محمد رضا ابن المصلح بين الدولتين موسى بن الشيخ الأكبر جعفر بن العلامة الشيخ خضر ابن يحيى بن سيف الدين المالكي الجناجى النجفى .

ولادته ونشأته :

ولد فى النجف الأشرف سنة ۱۲۹۴ هـ، ونشأ فى بيت جليل عرف بالعلم وربى العلماء، وشرع بدروسه حين بلغ العاشرة من عمره، وأنهى دراسة سطوح الفقه والأصول وهو بعد شاب، ثم بدأ الحضور فى دروس أكابر العلماء كالشيخ محمد كاظم الخراسانى والسيد اليزدى وآغا رضا الهمدانى وأضرابهم، ولازمهم سنين طوالا حتى برز بين أقرانه وحظى باحترام واهتمام أساتذته، ودرس الفلسفة على يد الميرزا محمد باقر الاصطهباناتى والشيخ أحمد الشيرازى وغيرهما من الفحول .

ولما لمع نجمه ونبغ شرع فى التدريس فى مسجد الهندى وكان درسه يضم من الفضلاء ما يربو على المائة .

< صفحه ۱۲ >

رحلاته و نشاطاته :

ومن السمات المميزة لحياة الشيخ كاشف الغطاء - قدس سره - رحلاته المتعددة واستثمارها ، ونشاطاته المتنوعة ، خصوصا في نشر صوت مذهب الإمامية والدعوة إلى وحدة الكلمة بين المذاهب الإسلامية عموما من خلال النقاش الموضوعي ، فعندما طبع الجزء الأول من كتابه (الدين والإسلام) وهم بأن يطبع الثاني إذا بالسلطة تأمر بمهاجمته ومنعه من الطبع ، فسافر إلى الحج ، ومنه إلى الشام في بيروت وطبع الجزءين بصيدا ، واتصل بكبار العلماء ورجالات الفكر وجرت عدة محاورات ومراسلات معهم من جملتها محاورته مع فيلسوف الفريكة أمين الريحاني ، وناقش ضمن هذه المحاورات جرجي زيدان حول مؤلفه (تاريخ آداب اللغة العربية) وأظهر الكثير من شطحاته ، وناقش كذلك الشيخ يوسف الدجوي أحد مدرسي الجامع الأزهر ، والشيخ جمال الدين القاسمي عالم دمشق حينها ، ونشر خلال هذه السفارة عدة مؤلفات له ، ونشر عدة كتب لعدة مؤلفين وأشرف على تصحيحها والتعليق عليها ، وقضى ثلاث سنوات في سوريا ولبنان ومصر .

ووافق عودته إلى العراق سنة ۱۳۳۲ نشوب الحرب العالمية الأولى ففضى سنيها في سوح الجهاد بصحبة السيد محمد - ولد أستاذه السيد اليزدي - ورجع إلى النجف الأشرف عند انتهائها .

وفي سنة ۱۳۳۸ هرجع في التقليد إلى المترجم له خلق كثير .

وفي سنة ۱۳۵۰ انعقد المؤتمر الإسلامي العام في القدس الشريف ، ودعى من قبل لجنة المؤتمر مرارا فأجاب الدعوة ، وألقى في المؤتمر خطبة ارتجالية ظهر فيها فضله وعظمته ، فقدمه العلماء واثموا به في الصلاة ، وفي عام ۱۳۵۲ زار إيران وبقي فيها حدود ثمانية أشهر داعيا الناس إلى التمسك بمبادئ الدين الحنيف .

وفي سنة ۱۳۷۱ هجضر المؤتمر الإسلامي في كراچی .

< صفحه ۱۳ >

مؤلفاته :

إضافة إلى المقالات النفيسة والقصائد البديعة التي نشرت في أمهات الكتب ، فقد ترك المؤلف آثارا جلية نذكر ما وقفنا عليه :

- ۱ - الآيات البيئات في قمع البدع والضلالات .
- ۲ - أصل الشيعة وأصولها .
- ۳ - الفردوس الأعلى .
- ۴ - الأرض والتربة الحسينية .
- ۵ - العباقت العنبرية في الطبقات الجعفرية (مخطوط) .
- ۶ - تحرير المجلة .
- ۷ - المثل العليا في الإسلام لا في بحدون .
- ۸ - شرح على العروة ، كتبه في حياة أستاذه (مخطوط) .
- ۹ - الدين والإسلام ، أو الدعوة الإسلامية إلى مذهب الإمامية (أربعة أجزاء طبع منها اثنان) .
- ۱۰ - نزهة السمر ونهزة السفر (مخطوط) .
- ۱۱ - المراجعات الريحانية ، الموسوم بالمطالعات والمراجعات أو النقود والردود .
- ۱۲ - وجيزة الأحكام .

۱۳ - السؤال والجواب .

۱۴ - زاد المقلدين (فارسي) .

۱۵ - حاشية التبصرة .

۱۶ - حاشية العروة الوثقى .

۱۷ - تعليقه على سفينة النجاء .

۱۸ - مناسك الحج .

< صفحه ۱۴ >

۱۹ - تعليقه على عين الحياة .

۲۰ - حاشية على مجمع الوسائل (فارسي) .

۲۱ - التوضيح في بيان حال الإنجيل والمسيح .

۲۲ - عين الميزان ، في الجرح والتعديل .

۲۳ - محاوره مع السفيرين .

۲۴ - ملخص الأغاني (مخطوط) .

۲۵ - رحلة إلى سورية ومصر (مخطوط) .

۲۶ - ديوان شعر (مخطوط) .

۲۷ - جنه المأوى .

وغيرها كثير .

وفاته ومدفنه :

دبت في بدن الشيخ الجليل كاشف الغطاء أواخر أيامه عدة أسقام ، لكنه لم يتوان لحظة ولم يأل جهدا في سبيل خدمة الدين والمسلمين ، ولما اشتد عليه مرضه سافر إلى بغداد ورقد في المستشفى شهرا فاقترح عليه البعض الذهاب إلى (كرندي) لطلب الصحة ، فقصدها في ۱۵ ذى القعدة سنة ۱۳۷۳ لكن الأجل لم يمهلها ، فوافاه يوم الاثنين ۱۸ ذى القعدة ۱۳۷۳ هب بعد صلاة الفجر فنقل جثمانه الشريف إلى النجف ودفن في مقبرته الخاصة التي أعدها سلفا في وادي السلام وبذلك ودع الإسلام أحد أفذاذه وتلم به تلمة عظيمة (*) .

وإليك - أخى المسلم - الرسالة كاملة ...

.....

* لمزيد من الاطلاع على ترجمته أنظر : الدليل العراقي الرسمي لسنة ۱۹۳۶ ، الموسوعة العربية ، المكتبة البلدية ، فهرس التوحيد ، المنجد ، نقباء البشر ، الأعلام للزركلي ، معجم المؤلفين ، مقدمة الفردوس الأعلى ، مقدمة جنه المأوى ، المثل العليا في الإسلام لا في بحمدون ، أصل الشيعة وأصولها ، مجلة (الأديب) عدد ۱۲ سنة ۱۳ ، صوت البحرين / ذى القعدة - ذى الحجة ۱۳۷۳ ، العرفان ۳۶ و ۴۳ وآب / ۵۴ ، المعارف عدد ۲ سنة ۱ ، المقتبس عبد الفتاح العسكري ۷ : ۷۷۶ - ۷۷۸ و ۸ : ۲۱۲ - ۲۱۳ .

< صفحه ۱۵ >

بسم الله الرحمن الرحيم

(إن الذين يكتُمون ما أنزلنا من بينات والهدى من بعد ما بيناه للناس في الكتاب أولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون .)

رسالة نقض فتاوى الوهابية ورد كلية مذهبه

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ومن الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا ويشهد الله على ما في قلبه وهو ألد الخصام . وإذا تولى سعى في الأرض ليفسد فيها ويهلك الحرث والنسل والله لا يحب الفساد . وإذا قيل له اتق الله أخذته العزة بالإثم فحسبه جهنم ولبئس المهادر .
وحي معجز

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما ألقاه علينا أستاذنا الأكبر ، وشيخنا الأعظم ، حجة الإسلام ، آية الله في الأنام ، علامة الدهر ، مولانا الشيخ محمد حسين دامت بركاته في شأن الوهابية ، واستفتاء علماء المدينة المتضمن تهديم القبور وغير ذلك في عدة مجالس ضمنا بعضها إلى بعض وجلوناها مجموعة عليك .

قال دامت أيام إفاداته : وقفنا من جريدة العراق في العدد الموافق منها ١٣ ذى القعدة سنة ١٣٤٤ على سؤال قاضي الوهابيين ابن بليهد مستفتيا علماء المدينة عن البناء على القبور ، واتخاذها مساجد ، وإيقاد السرج عليها وما يفعل عند الضرائح ، من التمسح والتقريب إليها بالذبائح والندور ، وتقيلها وعن التكبير والترحيم والتسليم في أوقات مخصوصة . . .

< صفحه ١٦ >

هذا ملخص السؤال وكان الجواب من علماء المدينة بالمنع مطلقا ووجوب الهدم ، مستدلين على المنع في بعضها ، ومرسلين الفتوى بغير دليل في الباقي .

وقد رغب إلينا الكثير من الأعلام والأفاضل في إبداء ملاحظتنا على تلك الفتوى ، ووضعها في معيار الاختبار وميزان الصحة والسقم ، وعرضها على محك النقد ، ومطرقه القبول أو الرد ، إيضاحا للحقيقة وطلبا للصواب ، كي لا تعرض الأوهام والشكوك وتعلق الشبهة بأذهان البسطاء من المسلمين ، فإن البلية عامة ، والمصيبة شاملة ، والرزية على الجميع عظيمة ، وعليه فنذكر نص الفتوى جملة جملة حسبما ذكر في تلك الجريدة ، ثم نعقب كل جملة منها بما يحق لها من البيان ، وبالله المستعان .

قالوا في الجواب : أما البناء على القبور فهو ممنوع إجماعا لصحة الأحاديث

الواردة في منعه ، وبهذا أفتى كثير من العلماء بوجوب هدمه ، مستندين على ذلك بحديث علي - رضي الله عنه - أنه قال لابن الهياج : (ألا أبعثك على ما بعثني عليه رسول الله - صلى الله عليه وآله - ألا أدع تمثالا إلا طمسته ، ولا قبرا مشرفا إلا سويته) (١) رواه مسلم . انتهى .

فتراهم قد تمسكوا تارة الإجماع ، وأخرى بالحديث ، أو الإجماع المستند إلى الحديث .

أما دعوى الإجماع فهي مدحوضة مرفوضة ولكن لا تتسع أعمدة الصحف والمجلات لنقل كلمات العلماء في جوازه ، بل رجحانه ، وفساد توهم الإجماع وبطلانه من أول الإسلام وإلى هذه الأيام ، وأي حاجه بك إلى أن أسرد لك أو أملي عليك ما يوجب الملل (قال فلان وقال فلان) ، وهذا عمل المسلمين وسيرتهم القطعية في جميع الأقطار والأمصار ملء المسامع والأبصار ، على اختلاف

.....

(١) صحيح مسلم ٢ / ٦٦٦ باب ٣١ ح ٩٣ ، مسند أحمد ١ / ٩٦ و ١٢٩ ، سنن النسائي ٤ / ٨٨ وفيه : : ولا صورة في بيت إلا طمستها ، سنن أبي داود ٣ / ٢١٥ ح ٣٢١٨ ، الجامع الصحيح للترمذي ٣ / ٣٦٦ باب ٥٦ ح ١٠٤١ .

< صفحه ١٧ >

طبقاتهم وتباين نزعاتهم ، من بدء الإسلام إلى هذه الغاية من العلماء وغيرهم ، من الشيعة والسنة وغيرهم ، وأى بلاد من بلاد الإسلام من مصر أو سوريا أو العراق أو الحجاز وهلم جرا ليس لها جبانة شاسعة الأطراف واسعة الأكناف ، وفيها القبور المشيدة والضرائح المنجدة ؟ !

وهؤلاء أئمة المذاهب : الشافعي في مصر ، وأبو حنيفة في بغداد ، ومالك بالمدينة وتلك قبورهم من عصرهم إلى اليوم سامقة المبانى شاهقة القباب ، وأحمد ابن حنبل مباءة والوهابية ومرجعهم في الفروع كان له قبر مشيد في بغداد جرفه شط دجلة حتى قيل : (أطبق البحر على البحر) . وكل تلك القبور قد شيدت وبنيت في الأزمنة التي كانت حافلة بالعلماء وأرباب الفتوى وزعماء المذاهب ، فما أنكر منهم ناكر ، بل كل منهم محبذ وشاكر .

وليس هذا من خواص الإسلام ، بل هو من جار في جميع الملل والأديان ، من اليهود والنصارى وغيرهم ، بل هو لعمر الحق من غرائز البشر ومقتضيات الحضارة والعمران وشارات التمدن والرقى ، والدين القويم المتكفل بسعادة الدارين إذا كان لا يؤكد ويحكمه فما هو بالذى ينقضه ويهدمه ، وإذا كان كل هذا لا يكفى شاهدا قاطعا ودليلا بينا على فساد دعوى الإجماع فخير أن تكسر الأقلام ويبطل الحجاج والخصام ولا يقول على شئ دليل ولا بينة ولا حجة ولا برهان :

وليس يصح في الأذهان شئ ** إذا أحتاج النهار إلى دليل

هذا حال الإجماع ، أما حديث مسلم : (لا تدع تمثالا إلا طمسته ، ولا قبرا مشرفا إلا سويته) فهي نسخة من صحيح مسلم بين يدي ، طبع بولاق القديمة سنة ۱۲۹۰ ، وقد روى الحديث المزبور صفحة ۲۵۶ ج ۱ في باب الأمر بتسوية القبر ، ولكن بعد هذا بقليل صفحة ۲۶۵ قال : (باب ما يقال عند دخول القبور والدعاء لأهلها) وروى فيه بسنده إلى عائشة : إن النبي كان يخرج إلى البقيع فيقول : السلام عليكم دار قوم مؤمنين (۲) إلى الآخر في حديثين طويلين .

(۲) صحيح مسلم ۲ / ۶۶۹ باب ۳۵ ح ۱۰۲ و ۱۰۳ .

وروى بعدهما بسنده إلى سليمان بن بريدة عن أبيه ، قال : كان رسول الله - صلى الله عليه وآله - يعلمهم إذا خرجوا إلى المقابر فكان قائلهم يقول في رواية أبي بكر : السلام على أهل الديار (۳) .

وفي رواية زهير : السلام عليكم أهل الديار من المؤمنين والمسلمين والمسلمات وإن شاء الله للاحقون ، أسأل الله لنا ولكم العاقبة (۴) .

ثم بعد أن فرغ من هذا الباب قال تلوه : (باب استئذان النبي - صلى الله عليه وآله - ربه عز وجل في زيارة قبر أمه) ، وروى فيه أربعة أحاديث صريحة في الأمر بزيارة القبور :

أولها : بسنده إلى أبي هريرة ، قال : قال رسول الله - صلى الله عليه وآله - : استأذنت ربي أن أستغفر لأمي فلم يأذن لي ، واستأذنته أن أزور قبرها فأذن لي (۵) .

ثانيها : بسند آخر إلى أبي هريرة ، قال : زار النبي - صلى الله عليه وآله - قبر أمه فبكى وأبكى من حوله فقال : استأذنت ربي أن أستغفر لها فلم يأذن لي ، واستأذنته أن أزور قبرها فأذن لي ، فزوروا القبور فإنها تذكركم الموت (۶) .

ثالثها : بسنده عن ابن بريدة ، عن أبيه ، قال : قال رسول الله - صلى الله عليه وآله - : نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها ، ونهيتكم عن لحوم الأضاحي فوق ثلاث فأمسكوا ما بدا (۷) لكم ، إلى آخر الحديث .

رابعها : بسند آخر بالمعنى المتقدم أيضا (۸) .

وبين يدي كذلك كتابان جليلان لعالمين جليلين من كبار مشاهير علماء

- (۳) صحيح مسلم ۲ / ۶۷۱ باب ۳۵ ح ۱۰۴ .
 (۴) صحيح مسلم ۲ / ۶۷۱ باب ۳۵ ح ۱۰۴ .
 (۵) صحيح مسلم ۲ / ۶۷۱ باب ۳۵ ح ۱۰۵ .
 (۶) صحيح مسلم ۲ / ۶۷۱ باب ۳۵ ح ۱۰۵ .
 (۷) صحيح مسلم ۲ / ۶۷۲ باب ۳۶ ح ۱۰۶ .
 (۸) صحيح مسلم ۲ / ۶۷۲ باب ۳۶ ح ۱۰۶ .
 < صفحه ۱۹ >

السنة والجماعة : أحدهما كتاب (شفاء السقام في زيارة خير الأنام ، للإمام الحافظ قاضي قضاة في القرن الثامن الشهير بتقى الدين أبي الحسن السبكي ، ويسمى أيضاً ب: (شن الغارة على من أنكر فضل الزيارة) وقد نشر هذا الكتاب ومثله للطبع سنة ۱۳۱۸ في مطبعة بولاق لعالم الفن العلامة الجليل أحد أكابر علماء مصر القاهرة الشيخ محمد بخيت المطبعي ، رئيس المحكمة الشرعية العليا بمصر ، وقد حضرنا دروسه بمصر سنة ۱۳۳۰ فوجدناه في أكثر العلوم بحراً مواجاً ، وسراجاً وهاجاً ، شعله ذكاء وفهم ، وإحاطة وحزم ، ودفع إلينا جملة من مؤلفاته منها ذلك الكتاب الذي نشر في صدره مقدمة في بعض أحوال ابن تيمية مؤسس مذاهب الوهابية وبعض بدعه في الدين وتكفيره من جمهور علماء المسلمين ، وقد أجاد في تلك المقدمة ، وأحسن النظر في الموضوع وعلمه وأسبابه .

أما ذات كتاب الإمام السبكي فقد رتبته على عشرة أبواب :

الأول : في الأحاديث الواردة في الزيارة .

الثاني : في الأحاديث الدالة على ذلك وإن لم يكن فيها لفظ الزيارة .

الثالث : فيما ورد في السفر إليها .

الرابع : في نصوص العلماء على استحبابها .

الخامس : في كونها قرينة .

السادس : في كون السفر لها قرينة .

السابع : في دفع شبه الخصم وتتبع كلماته .

الثامن : في التوسل والاستغاثة .

التاسع : في حياة الأنبياء .

العاشر : في الشفاعة .

وذكر في الباب الأول من الأحاديث الواردة في زيارة قبر النبي - صلى الله عليه وآله - ، وفضلها ، والحث عليها خمسة عشر حديثاً ، وأطب في تصحيح سند كل واحد منها ، عن رجال السند وعلمه فصيح أسانيد أكثرها ، مثل : (من)

< صفحه ۲۰ >

زار قبري وجبت له شفاعتي) (۹) وقد أفاض في البحث عن سند هذا الحديث في خمس أوراق وبمضمونه حديثان آخران ومثل : (من حج فزار قبري بعد وفاتي فكأنما زارني في حياتي) (۱۰)

وأفاض في النظر والبحث عن سنده في أربع أوراق ومثل : (من حج البيت ولم يزرني فقد جفاني) (۱۱) إلى أمثال ذلك من الأحاديث التي آخرها في هذا الباب : (من أتى المدينة زائراً لي وجبت له شفاعتي يوم القيامة) و (من مات في أحد الحرمين بعث آمناً) (۱۲) .

ثم استوفى القول والحديث في الباب الثاني ، ودخل بعده في الباب الثالث وذكر مفصلاً زيارة بلال من الشام التي هاجر إليها بعد وفاة

النبي صلى الله عليه وآله - وأنه رأى فى المنام وهو يقول له : (ما هذه الجفوة يا بلال ، أما آن لك أن تزورنى ؟ !) فانتبه حزينا وجلا ، فركب راحلته وقصد المدينة فأتى قبر النبي - صلى الله عليه وآله - إلى آخر الحديث .

وكان ذلك فى زمن أكابر الصحابة كالشيوخ وغيرهما ، وعقبه بذكر زيارة جماعة من الصحابة والتابعين لقبره - وشد الرحال إليه .
الكتاب الثانى بين أيدينا كتاب (الجوهر المنظم فى زيارة قبر النبي المكرم) تأليف العالم الشهير صاحب المؤلفات الطائفة الصيت ، أحمد بن حجر

.....

(٩) سنن الدارقطنى ٢ / ٢٧٨ ح ١٩٤ ، الجامع الصغير للسيوطى - نقلا عن البيهقى - ٢ / ٦٠٥ ح ٨٧١٥ ، كنز العمال ١٥ / ٦٥١ ح ٤٢٥٨٣ ، وفاء الوفاء ٤ / ١٣٣٦ ، الكامل لأبى أحمد بن عدى ٦ / ٢٣٥٠ ، وأورد العلامة الأمينى فى الغدير ٥ / ٩٣ - ٩٦ (٤١) مصدرا ، فراجع .

(١٠) سنن الدارقطنى ٢ / ٢٧٨ ح ١٩٢ ، سنن البيهقى ٥ / ٢٤٦ ، كنز العمال ٥ / ١٣٥ ح ١٢٣٦٨ و ١٥ / ٦٥١ ح ٤٢٥٨٢ ، وفاء الوفاء ٤ / ١٣٤٠ وفيه : كان كمن زارنى ، الكامل لأبى أحمد بن عدى ٢ / ٧٩٠ ، الجامع الصغير للسيوطى - نقلا عن الطبرانى - ٢ / ٥٩٤ ح ٨٦٢٨ ، وأورد العلامة الأمينى فى الغدير ٥ / ٩٩ - ١٠٠ (٩) مصادر ، فراجع .

(١١) كنز العمال ٥ / ١٣٥ ح ١٢٣٦٩ ، وفاء الوفاء ٤ / ١٣٤٢ ، شفاء السقام : ٢٣ ، وأورد الأمينى (٩) مصادر فى الغدير ٥ / ١٠٠ .

(١٢) وفاء الوفاء ٤ / ١٣٤٨ شفاء السقام : ٣٤ ، وقد أورد السبكى فى شفاء السقام كل الأحاديث السابقة فى الفصل الأول .

< صفحة ٢١ >

الشافعى ، المطبوع ذلك الكتاب بمطبعة بولاق أيضا فى مصر ، القاهرة سنة ١٢٧٩ ، ورتبه - كسابقه - على فصول :

الأول : فى مشروعية زيارة قبر النبي - صلى الله عليه وآله - واستدل عليها

من الكتاب بآيات ، ومن السنة بأحاديث كثيرة صحح أسانيدھا من الطرق المتفق عليها عند جمهور المسلمين ، ثم استدل بإجماع علماء المسلمين ، وزاد على ما ذكره الحافظ السبكى لتأخر زمانه عنه .

قال ابن حجر - بعد أن استوفى الكلام فى سرد الحديث والإجماع على فضل الزيارة فضلا عن مشروعيتها صفحة ١٣ - ما نصه :

فإن قلت : كيف تحكى الإجماع السابق على مشروعية الزيارة والسفر إليها وطلبها وابن تيمية من متأخري الحنابلة منكر لمشروعيتها ذلك كله كما رآه السبكى فى خطه ، وقد أطال ابن تيمية فى الاستدلال لذلك بما تمجده الأسماع وتنفر عنه الطباع ، بل زعم حرمة السفر لها إجماعا وأنه لا تقصر فيه الصلاة ، وأن جميع الأحاديث الواردة فيها موضوعة ، وتبعه بعض من تأخر عنه من أهل مذهبه ؟ ! قلت : من هو ابن تيمية حتى ينظر إليه أو يعول فى شئ من أمور الدين عليه ؟ ! وهل هو إلا كما قال جماعة من الأئمة الذين تعقبوا كلماته الفاسدة ، وحججه الكاسدة ، حتى أظهروا عوار سقطاته ، وقبائح أوامره وغلطاته ، كالعز بن جماعة : عبد أضله الله تعالى وأغواه ، وألبسه رداء الخزى وأرداه ، وبوأه من قوة الافتراء والكذب ما أعقبه الهوان ، وأوجب له الحرمان .

ولقد تصدى شيخ الإسلام ، وعالم الأنام ، المجمع على جلالته ، واجتهاده وصلاحه وإمامته ، التقى السبكى ، قدس الله روحه ، ونور ضريحه ، للرد عليه فى تصنيف مستقل أفاد فيه (١٣) وأجاد وأصاب وأوضح بباهر حججه طريق الصواب ، ثم قال : هذا ما وقع من ابن تيمية مما ذكر ، وإن كان عثرة لا تقال أبدا ، ومصيبة يستمر شؤمها سرمدًا ، ليس بعجيب فإنه سولت له نفسه وهواه

.....

(١٣) وكذا ناقشه فى شفاء السقام فى باب شبهة الخصم ٩٨ - ١١٥ .

< صفحة ٢٢ >

وشيطانه أنه ضرب مع المجتهدين بسهم صائب ، وما درى المحروم أنه أتى بأقبح المعائب إذ خالف إجماعهم فى مسائل كثيرة ،

وتدارك على أئمتهم سيما الخلفاء الراشدين باعتراضات سخيقة شهيرة ، حتى تجاوز إلى الجنب الأقدس المنزه - سبحانه - عن كل نقص ، والمستحق لكل كمال أنفس ، فنسب إليه الكبائر والعظام ، وخرق سياج عظمته بما أظهره للعامه على المناير من دعوى الجهة والتجسيم ، وتضليل من لم يعتقد ذلك من المتقدمين والمتأخرين ، حتى قام عليه علماء عصره ، والزمو السلطان بقتله أو حبسه وقهره ، فحبسه إلى أن مات وخمدت تلك البدع ، وزالت تلك الضلالات ، ثم انتصر له أتباع لم يرفع الله لهم رأسا ، ولم يظهر لهم جاها ولا بأسا ، بل ضربت عليهم الذلة والمسكنة بأووا بغضب من الله ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون ، انتهى .

هذا بعض كلام ابن حجر العالم الذي ليس له في علماء السنة مدافع ، ولا ينازع في جلاله شأنه وعظيم فضله منازع ، ولسنا الآن في صدد تعداد مثالب ابن تيمية وبدعه في الدين ، وما أدخله من البلية على الإسلام والمسلمين ، فإن ذلك خارج عما نحن بشأنه من مواقف الحجّة والبرهان ، والنظر في الأدلة على نهج علمي لا يخرج عن دائرة آداب المناظرة .

وأما حال ابن تيمية . . . فقد كفانا مؤونه إشاعة فضائعه ووقائعه علماء الجمهور من أهل السنة والجماعة شكرت مساعيهم الجميلة . أما كلمتنا التي لا- بد لنا من إبدائها في الجمع بين تلك الأخبار ، ونظريتنا في استجلاء الحقيقة من خلال تلك الحجب والأستار ، فسوف نبديها في تلو هذا السجل ناصعة بيضاء مستقرة ، وعليه التكلان ، وبه المستعان .

ها نحن أولاء ، وبعد أن سردنا عليك ذروا من الأحاديث ، وشذورا من الروايات ، نريد أن نأتي على الخلاصة ، ونوقفك على الفذلكة ، ونمنحك الحقيقة المكونة ، والجوهر الثمينه فتوصل إلى الحقيقة من أقرب طرقها ، وننوسل إلى البغية المنشودة بأقوى أسبابها ، وأوثق عراها ، وامتن أوأخيها ، فنقول :

< صفحه ۲۳ >

نقدر على الفرض أن رسول الله - صلى الله عليه وآله - ها هو أمام كل مسلم من أمته يراه بعينه ويسمعه بإذنه قائلا له : (لا تدع تمثالا إلا- طمسته ، ولا قبرا مشرفا إلا سويته) بناء على صحة كل ما ورد في الصحيحين - البخارى ومسلم - إذ هذا الفرض - وإن كنا لا نقول به - ولكن نجعله من الأصول الموضوعه بيننا - أعنى به ما هو فصل النزاع وقاطع الخصومه - ومعلوم أن المتخاصمين إذا لم يكن فيما بينهما أصول موضوعه ينتهون إليها ، ويقفون عندها ، لا تكاد تنتهى سلسلة النزاع بينهما والتخاصم طول الأبد وعمر الدهر ، إذا فحن على سبيل المجاراة والمساهمة مع الخصم نقول بصحة ذلك الحديث ، كما يلزمنا معا أن نقول بصحة غيره من أحاديث الصحيحين فها هو النبي صلى الله عليه وآله - يقول : (لا تدع قبرا مشرفا إلا سويته) ، كما رواه مسلم ، - ولكنه يقول حسب روايته أيضا : (فزوروا القبور فإنها تذكرك الموت . . .) ، و (استأذنت ربي في زيارة أمة فأذن لي) . . . وقد زار هو قبور البقيع . . . وفى البخارى عقد بابا لزيارة القبور وحينئذ - فهل هذه الأحاديث متعارضة متناقضة ؟ ! النبي الذى لا ينطق عن الهوى إن هو إلا وحى يوحى يأمر بهدم القبور . . . ويأمر بزيارتها . . . يأمر بهدمها ثم هو يزورها . . .

فإن كان المقام من باب تعارض الأحاديث واختلاف الروايات وجب الجمع بينهما لا محالة ، على ما تقتضيه صناعة الاجتهاد ، وطريقة الاستنباط ، وقواعد الفن المقررة فى الأصول ، بحمل الظاهر على الأظهر ، وتأويل الضعيف من المتعارضين وصرفه إلى المعنى الموافق للقوى ، فيكون القوى قرينه على التصرف فى الضعيف ، وإرادة خلاف ظاهره منه كما يعرفه أرباب هذه الصناعة ، فهل المقام من هذا القبيل ؟ !

كلا- ثم كلا- ، ومهلا- مهلا- : إن هذه الساقية ليست من ذلك النبع ، وتلك القافية ما هى من ذلك السجع ، وليس المقام من باب التعارض كى يحتاج إلى التأويل والجمع .

ما كنت أحسب أن أدنى من له حظ من فهم التراكيب العربية

< صفحه ۲۴ >

والتصارييف اللغوية يخفى عليه الفرق بين (التسوية) و (المساواة) .

إن الذين يصرفون قوله - عليه السلام - : (ولا تدع قبراً مشرفاً إلا سويته) إلى معنى ساويته بالأرض أى (هدمته) أولئك قوم أيفت أفهامهم ، وسخفت أذهانهم ، وضلت ألبابهم ، ولم يكن من العربية لهم ولا قلامه ظفر فكيف بعلمائهم ؟ !
ولا يخفى على عوام العرب أن تسوية الشيء عبارة عن تعديل سطحه أو سطوحه ، وتسطيحه فى قبال تقعيه أو تحديده أو تسنيمه وما أشبه ذلك من المعانى المتقاربة (١٤) والألفاظ المترادفة ، فمعنى قوله - صلى الله عليه وآله - : (لا تدع قبراً مشرفاً - أى : مسنماً - إلا - سويته - أى - سطحته وعدلته -) وليس معناه : إلا - هدمته وساويته بالأرض كى يعارض ما ورد من الحث على زيارة القبور واستحباب إتيانها ، والترغيب فى تشييدها ، والتنويه بها ، وذلك المعنى - أعنى أن المراد من تسوية القبر تسطيحه وعدم تسنيمه - كان هو الذى فهمته من الحديث أول ما سمعته بادئ بدء وعند أول وهلة ، ثم راجعت الكتاب - أعنى صحيح مسلم - ونظرت الباب فوجدت صاحب الصحيح - مسلم - قد فهم فيه ما فهمناه من الحديث حيث عنوان الباب قائلًا : (باب تسوية القبور) وأورد فيه أولاً بسنده إلى تمامه قال : كنا مع فضالة بن عبيد بأرض الروم برودس فتوفى صاحب لنا فأمر فضالة بقبره فسوى ثم قال : سمعت رسول الله - صلى الله عليه وآله - يأمر بتسويتها (١٥) ثم أورد بعده فى نفس هذا الباب حديث أبى الهياج المتقدم : (ولا قبراً مشرفاً إلا سويته) .

وكذلك فهم شارحوا صحيح مسلم وإمامهم النووى الشهير ، وها هو بين أيدينا يقول فى شرح تلك الجملة النبوية ما نصه : فيه : أن السنة أن القبر لا يرفع عن الأرض رفعا كثيرا ولا يسمن ، بل يرفع نحو شبر ، وهذا مذهب الشافعى ومن

.....

(١٤) معجم مقاييس اللغة ٣ / ١١٢ (سوى) .

(١٥) صحيح مسلم ٢ / ٦٦٦ باب ٣١ / ح ٩٢ .

< صفحه ٢٥ >

واقفه ، ونقل القاضى عياض عن أكثر العلماء أن الأفضل عندهم تسنيمها (١٦) . انتهى كلام النووى .
ويشهد لأفضلية التسنيم ما رواه البخارى فى صحيحه فى باب صفة قبر النبى وأبى بكر وعمر بسنده إلى سفيان الثمار أنه رأى قبر النبى - صلى الله عليه وآله - مسنماً (١٧) . . .

ولكن القسطلانى أحد المشاهير من شارحى البخارى ، شرحه فى عشر مجلدات طبعت فى مصر القاهرة ، قال ما نصه : (مسنماً) بضم الميم وتشديد النون المفتوحة أى : مرتفعا ، زاد أبو نعيم فى مستخرجه : وقبر أبى بكر وعمر كذلك ، واستدل به على أن المستحب تسنيم القبور ، وهو قول أبى حنيفة (١٨) ومالك (١٩) وأحمد (٢٠) والمزنى وكثير من الشافعية :

وقال أكثر الشافعية (٢١) ونص عليه الشافعى : التسطیح أفضل من التسنيم لأنه - صلى الله عليه وآله - سطح قبر إبراهيم وفعله حجة لافعل غيره (٢٢) ، وقول سفيان الثمار لا حجة فيه - كما قال البيهقى - لاحتقال أن قبره - صلى الله عليه وآله - وقبرى صاحبيه لم تكن فى الأزمنة الماضية مسنمة (٢٣) .

وقد روى أبو داود بإسناد صحيح أن القاسم بن محمد بن أبى بكر قال : دخلت على عائشة فقلت لها : اكشفى لى عن قبر النبى - صلى الله عليه وآله - وصاحبيه فكشفت عن ثلاثة قبور لا مشرفه ولا لاطئه مبطوحة ببطحاء العرصه

.....

(١٦) إرشاد السارى لشرح صحيح البخارى ٤ / ٣٠١ .

(١٧) صحيح البخارى ٢ / ١٢٨ .

(١٨) المبسوط للسرخسى ٢ / ٦٢ .

(١٩) المنتقى ٢ / ٢٢ .

(۲۰) المغنى لابن قدامة ۲ / ۳۸۰ .

(۲۱) المجموع ۵ / ۲۹۵ .

(۲۲) الأم ۱ / ۲۷۳ .

(۲۳) سنن البيهقي ۴ / ۴ وفيه - بعد أن نقل حديث التمار - : وحديث القاسم أصح وأولى أن يكون محفوظا .

< صفحه ۲۶ >

الحمراء ، أى لا مرتفعة كثيرا ولا لاصقة بالأرض (۲۴) ، إلى أن قال القسطلاني الشارح : ولا يؤثر في أفضلية التسطیح كونه صار شعار الروافض لأن السنة لا تترك بموافقة أهل البدع فيها ! ولا يخالف ذلك قول على - رضی الله عنه - أمرني رسول الله - صلى الله عليه وآله - أن لا أدع قبرا مشرفا إلا سويته ، لأنه لم يرد تسويته بالأرض وإنما أراد تسطيحه جمعا بين الأخبار ، ونقله في المجموع عن الأصحاب (۲۵) .

إنتهى ما أردنا نقله من شرح البخارى ، وأنت ترى من جميع ما أحضرناه لديك وتلوانه عليك من كلمات أعظم المسلمين وأساطين الدين من مراجع الحديث كالبخارى ومسلم ، وأئمة المذاهب كأبي حنيفة والشافعي ومالك وأحمد ، وأعلام العلماء وأهل الاجتهاد كالنوى وأمثاله ، كلهم متفقون على مشروعية بناء القبور في زمن الوحي والرسالة ، بل النبي - صلى الله عليه وآله - بذاته بنى قبر ولده إبراهيم ، إنما الخلاف والنزاع فيما بينهم في أن الأفضل والأرجح تسطيح القبر أو تسنيمه ، فالذاهبون إلى التسنيم يحتجون بحديث البخارى عن سفيان التمار أنه رأى قبر النبي - صلى الله عليه وآله - مسنما ، والعادلون إلى التسطيح يحتجون بتسطيح النبي قبر ولده إبراهيم ، وصحيح القاسم بن محمد بن أبي بكر شاهد له ، ولعل هذا الدليل هو الأرجح في ميزان الترجيح والتعديل ، ولا يقدر فيه أنه صار من شعار الروافض وأهل البدع - كما قال شارح البخارى - فيما مر عليك نقله .

ولا يعيننا الآن الخوض في حديث الروافض وأنهم من أهل البدع أم لا ، إنما الشأن في حديث (لا تدع قبرا مشرفا إلا سويته) واحسب أنه قد تجلى لك بحيث يوشك أن يلمس بالأنامل ، ويرى بباصرة العين أن معنى (سويته) عدلته وسطحته في قبال سنمته وحدبته ويناسب هذا المعنى كل المناسبة التقييد

.....

(۲۴) سنن أبي داود ۳ / ۲۱۵ ح ۳۲۲۰ .

(۲۵) إرشاد السارى ۲ / ۴۷۷ .

< صفحه ۲۷ >

بقوله (مشرفا) فإن أصل الشرف لغؤه هو العلو بتسنيم مأخوذ من سنام البعير ، وعليه فيحسن ذلك القيد ، بل يلزم ويكون بلسان أهل العلم (قيدا احترازيا) .

أما على معنى ساويته فالقيد لغو صرف ، بل مخل بالعرض المقصود .

وبعد هذا كله فهل من قائل لذلك المفتى ، مفتى علماء المدينة الذى أفتى بجواز هدم القبور أو وجوبه استنادا إلى ذلك الحديث : يا هذا ! من أين جئت بتلك النظرية الحمقاء ، والحجة العوجاء ، والبرهنة المعكوسة ، والمزعمة المقلوبة التى ما همها وأهم ، ولا خطرت على ذهن جاهل فكيف بالعالم !

اللهم إلا- أن يكون (ابن تيمية) أو بعض ذناباته فإن الرجل ترويجا لأباطيله ، وتمشية لأضاليه ، حيث تعوزه الحجة والسند قمين بتحوير الحقائق ، وقلب الأدلة ، والتلاعب بالحجج والبراهين تلاعبه بالدين (كما تلاعبت الصبيان بالأكر) .

لا- يا هذا ، إن الشمس لا تستر بالأكمام ، وإن الحق لا يسحق بزخارف الكلام وسفائف الأوهام ... إن الحديث (لا تدع قبرا إلا سويته) دليل عليك لا لك ، وحجة قاطعة لأضاليلك وقالعة لجذور أباطيلك ، فإن معناه الذى لا يشك فيه إنسان من أهل اللسان (

سويته أى : عدلته وسطحته ، لا- ساويته وهدمته) ، وبهذا المعنى لا- يكون معارضا لشيء من الأحاديث حتى يحوج من له حظ من صناعة الاستنباط إلى الجمع والتأويل ، وهذا هو معناه بذاته وظاهر من نفس مفرداته وتركيبه ، لا الذى يحصل بعد الجمع كما يظهر من عبارة شارح البخارى المتقدمة .

نعم ، لو أبيت إلا عن حمل (سويته) على معنى ساويته بالأرض وجاملناك على الفرض والتقدير ، حينئذ تجئ نوبه المعارضة ويلزم الصرف والتأويل ، وحيث إن هذا الخبر بانفراده لا يكافئ الأخبار الصحيحه الصريحه الوارده فى فضل زيارة القبور ومشروعيه بنائها ، حتى أن النبى - صلى الله عليه وآله - سطح قبر إبراهيم ، فاللازم صرفه إلى أن المراد : لا تدع قبراً مشرفاً قد اتخذوه

< صفحه ۲۸ >

للعبادة إلا سويته وهدمته .

ويدل على هذا المعنى الأخبار الكثيره الوارده فى الصحيحين - البخارى (۲۶) ومسلم - من ذم اليهود والنصارى والحبشه حيث كانوا يتخذون على قبور صلحائهم تمثالا لصاحب القبر فعبدونه من دون الله ، ولعله إشارة إلى بعض طوائف اليهود والنصارى والحبشه حيث كانوا كذلك فى القديم فعدلوا واعتدلوا .

أما المسلمون من عهد النبى - صلى الله عليه وآله - إلى اليوم فليس منهم من يعيد صاحب القبر ، وإنما يعبدون الله وحده لا شريك له فى تلك البقاع الكريمه المتضمنه لتلك الأجساد الشريفه ، وبكل فرض وتقدير فالحديث يتملص ويتبرأ أشد البراءة من الدلاله على جواز هدم القبور فكيف بالوجوب ، والأخبار التى ما عليها غبار ومما لم نذكره ناطقه بمشروعيه بنائها وإشادتها وأنها من تعظيم شعائر الله (ومن يعظم شعائر الله فإنها من تقوى القلوب) (۲۶) .

تتمه : فى العام الماضى طبعت فى النجف الأشرف رساله موسومه ب (منهج الرشاد) لأسطوانه من أساطين الدين - الشيخ الأكبر كاشف الغطاء - الذى يعرف كل عارف أنه كان فاتحه السور من فرقان العزائم ، وكوكب السحر فى سماء العظام ، هو من أفذاذ الأعظم الذين لا تنفلق بيضه الدهر إلا عن واحد منهم ، ثم تعقم عن الإتيان بثانيه إلا بعد مخض طويل من الأحقاب ، من غر أياديه - وكم له فى العلم من أياد غرر - تلك الرساله التى رتبها على مقدمه وفصول ، عقد كل فصل منها لدفع شبهه من شبهات الوهايه ودحضها بالأدلة القطعيه ، والأحاديث النبويه الثابته من الطرق الصحيحه عند أهل السنه ، على أن المقدمه وحدها كافيه فى قمع شبهاتهم ، وقلع جذوم مذهبهم ، وهدم أساس طريقتهم ، وقد أبدع فيها غايه الابداع .

ومن بعض أبواب الرساله : (الباب الرابع : فى بناء قبور الأنبياء

.....

(۲۶) صحيح البخارى ۲ / ۱۱۴ .

(۲۷) الحج : ۳۲ .

< صفحه ۲۹ >

والأولياء) وأفاض فى البيان إلى أن قال :

والأصل فى بناء القباب وتعميرها ما رواه التبانى واعظ أهل الحجاز عن جعفر بن محمد ، عن أبيه ، عن جده الحسين ، عن أبيه على - عليه السلام - أن رسول الله صلى الله عليه وآله - قال له : (لتقتلن فى أرض العراق وتدفن بها ، فقلت : يا رسول الله ، ما لمن زار قبورنا وعمرها وتعاهدها ؟

فقال : يا أبا الحسن ، إن الله جعل قبرك وقبر ولدك بقاعاً من بقاع الجنة ، وإن الله جعل قلوب نجباء من خلقه ، وصفوه من عباده تحن إليكم ، وتعمر قبوركم ، ويكثر زيارتها تقرباً إلى الله تعالى وموده منهم لرسوله) (۲۸) .

ثم قال - قدس سره - بعد إيراد تمام الحديث : ونقل نحو ذلك أيضاً فى حديثين معتبرين نقل أحدهما الوزير السعيد بسند ، وثانيهما

بسنده آخر غير ذلك السند ، ورواه أيضا محمد بن علي بن الفضل ، انتهى .

والقصارى : أن النزاع بيننا معاشر المسلمين أجمع وبين سلطان نجد وأتباعه الذين يحكمون بضلالة سائر المسلمين أو بتكفيرهم ، لو كان ينحسم وينتهي بإقامة الحجج والبراهين لجئنا بالقول المقنع المفيد ! ولكن عندنا زيادة للمستزيد ، بل لو كنا نعلم أنهم يقنعون بالحجة البالغة ، ويخضعون للأدلة القاطعة ، لمألنا الطوامير من الحجج الباهرة التي تترك الحق أضحى من ذكاء ، وأجلى من صفحة السماء ، ولكن سلطان نجد له حجتان قاطعتان عليهما يعتمد ، وإليهما يستند ، ولا فائدة إلا بمقابلتهما بمثلهما أو بأقوى منها ، وهما : الحسام البتار ، والدرهم والدينار ، السيف والسنان ، والأحمر الرنان هذا لقوم وذاك لآخرين :

أحدهما لأهل الصحف والمجلات فى مصر وسوريا ونحوهما ليجذبوا أعماله الوحشية ويحسنوا همجيته التي تضعع أركان كل مدينة .

والآخر لأعراب البوادي ولشرفاء الحجاز وأمثالهم من أمراء العرب حيث تساعده الظروف لا قدر الله .

.....

(٢٨) فرحة الغرى : ٧٧ .

< صفحه ٣٠ >

إذن فأى فائدة فى إطالة الكلام ، وسرد الأحاديث ونضد الأدلة . نعم ، فيها تبصرة وتبيان لطالب الحقيقة المجردة عن كل خوف ورجاء ، وتحامل وتزلف ، ولكن أين هو ذلك الرجل الطالب للحق المجرد عن كل غرض ؟ ! ولئن كان لوح الوجود غير خال منه ففيما ذكرناه غنى له وكفاية .

أما أمير نجد وأجناده وقضاته ومن لف لفهم الذين اتخذوا لتلك الدعوى والديانة وسيلة لامتداد سلطتهم ، واتساع سطوتهم ، وضخامة ملكهم ، فلسنا معهم فى الخصام وإقامة الحجج إلا كإشراق الشمس على المستنقعات العميقة ، فى الأودية السحيقة ، لا تزيدها تلك الأشعة إلا سخونة وعفونة وانتشار وباء فى الهواء .

ليت قائلًا يقول لقاضى القضاء - ابن بليهد - ولمفتى علماء المدينة : أتراكم تعتقدون وتعتمدون على كل ما فى صحيح مسلم ، وتعملون بكل ما ورد من النصوص فيه ؟ فإن كنتم كذلك فقد عقد مسلم فى صحيحه بابا وأورد عدة أحاديث فى أن الخلافة لا تكون إلا فى قريش ، وأن الأئمة من قريش (٢٩) ،

بأساليب من البيان ، وأفانين من التعبير ، وكلها صريحة فى أن الخلافة الحق المشروعة مخصصة بتلك القبيلة . . ومثله ، بل وأكثر منه فى صحيح البخارى ، وعليه فأين تكون خلافة أميركم ابن سعود ؟ وكيف حال إمامته ؟ أهى من قوله تعالى : (وجعلنا منهم أئمة) (٣) ؟ ! أم من قوله تعالى لإبراهيم : (إنى جاعلك للناس إماما قال ومن ذريتى قال لا ينال عهدى الظالمين) (٣١) ؟ ! وحسبنا هذا القدر إن اللبيب من الإشارة يفهم !

وأما حديث لعن رسول الله زائرات القبور والمتخذين عليها المساجد

.....

(٢٩) صحيح البخارى ٩ / ٧٧ باب (١) كتاب الأحكام ، صحيح مسلم ٣ / ١٤٥١ - ١٤٥٤ باب (١) كتاب الإمارة .

(٣٠) السجدة : ٢٤ .

(٣١) البقرة : ١٢٤ .

< صفحه ٣١ >

والسرج (٣٢) فهو نهى للنساء عن التبرج والخروج إلى المجتمعات وعن السجود على القبر وهو مما لا يصدر من أحد من المسلمين ، وعن إيقاد السرج عبثا وتعظيما لذات القبر ، أما الإسراج لقراءة القرآن والدعاء فلا منع ولا نهى ، بل فى بعض الأحاديث جوازه (٣٣)

هذا كله فى الجواب عن حديث مسلم فى شأن هدم القبور وزيارتها والاسراج عليها ، أما فتاوى مفتى علماء المدينة الأخرى المتعلقة بشأن التبرك بالقبور ، والتمسح بها ، وزيارتها ونحو ذلك ، فقد أفتى ذلك المفتى بالمنع منها مطلقا ، ولكن أرسل أكثر الفتاوى إرسالا من غير أن يسندها إلى حجة أو يعمدتها على دليل حتى نتصدى للجواب عنه .

نعم ، قال فى آخرها - وما أصدق ما قال - : هذا ما أدى إليه نظرى السقيم . انتهى .

والسقيم - لا محالة - إنما جاء من إحدى العلتين اللتين مر ذكرهما أو من كليهما ، نسأله تعالى العافية لنا ولجميع المسلمين . وفى الرسالة - المنوه بذكرها من أمم - لكل واحدة من تلك المسائل فصل مستقل أثبت فيه من الطرق الصحيحة المعتمدة عند القوم مشروعاتها ورجحانها وعمل الصحابة والتابعين بها ، فمن أراد فليراجع . وعلى هذا الحد فلتقف الأقلام ، وينتهى الكلام ، فقد تجلى الصبح لذى عينين ، والسلام . تمت بحمد الله تعالى .

.....

(٣٢) سنن أبى داود ٣ / ٢١٨ ح ٣٢٣٦ .

(٣٣) مستدرک الحاكم ١ / ٣٧٤ .

< صفحه ٣٣ >

کلیه مذهب الوهابیه و خلاصه القول فيه

إن أول من نثر فى أرض الإسلام المقدسة تلك البذور السامة والجراثيم المهلكة ، هو أحمد بن تيمية فى أخريات القرن السابع من الهجرة ، ولما أحس أهل ذلك القرن - بفضل كفاءتهم - أن جميع تعاليمه ومبادئه شر وبلاء على الإسلام والمسلمين يجر عليهم الويلات ، وأى شر وبلاء أعظم من تكفير قاطبة المسلمين على اختلاف نزعاتهم ! أخذ وحبس برهه ثم قتل .

ولكن بقيت تلك البذور دفينه تراب ، وكمينه بلاء وعذاب ، حتى انطوت ثلاثة قرون ، بل أكثر ، فنبغ ، بل نزع محمد بن عبد الوهاب فنبش تلك الدفائن ، واستخرج هاتيك الكوامن ، وسقى تلك الجراثيم المائتة بل المميته ، والبذور المهلكة ، فسقاها بمياه من تزويق لسانه وزخرف بيانه ، فأثمرت ولكن بقطف النفوس وقطع الرؤوس وهلاك الإسلام والمسلمين ، وراجت تلك السلعة الكاسدة ، والأوهام الفاسدة ، على أمراء نجد واتخذوها ظهيرا لما اعتادوا عليه من شن الغارات ، ومداومة الحروب والغزوات من بعضهم على بعض وقد نهاهم الفرقان المبين والسنة النبوية عن تلك العادات الوحشية ، والأخلاق الجاهلية ، بملء فمه وجوامع كلمه ، وقد عقد بينهم الأخوة الإسلامية ، والمودة الایمانیه وقال :

(مال المؤمن على المؤمن حرام كحرمة دمه وعرضه) (٣٤) وقال جل من قائل :

ولا تقولوا لمن ألقى إليكم السلام لست مؤمنا (٣٥) ، أراد الله سبحانه أن يجعلهم فيما بينهم إخوانا وعلى العدو أعوانا ، أراد أن يكونوا يدا واحدة للاستظهار على الأغيار من أعداء الإسلام ، فنقض ابن عبد الوهاب تلك القاعدة الأساسية

.....

(٣٤) مضمون الحديث ورد فى الكافى ٢ / ٢٤٨ ح ٢ ، من لا يحضره الفقيه ٤ / ٣٠٠ ح ٩٠٩ ، مستدرک الوسائل ٩ / ١٣٦ ح ١٠٤٧٨

، المؤمن : ٧٢ ح ١٩٩ .

(٣٥) النساء : ٩٤ .

< صفحه ٣٤ >

والدعامة الإسلامية ، وعكس الآية فصار يكفر المسلمين ويضرب بعضهم ببعض ، وما انجلت تلك الغبرة إلا وهم آله بأيدي الأعداء ينقضون دعائم الدين ، ويقتلون بهم المسلمين ، ويصلون ما أمر الله بقطعه ، ويقطعون ما أمر الله بوصله ، فإذا طولبوا بالدليل والبرهان ، وجاء حديث السنن والقرآن ، فالجواب الشافي عند السيف والسنان ، والنصف مع البغي والعدوان ، والحق مع القوة والسطوة ، والعدل والسواء ، في الغلبة والاستيلاء .

نعم ، ليس للقوم فيما وقفنا عليه من كتب أوائلهم وأواخرهم ، وحاضرهم وغابرهم حجة عليها مسح من العلم أو روعه من البيان ، وطلاء من الحقيقة ، سوى قولهم : إن المسلمين في زيارتهم للقبور وطوافهم حولها واستغاثتهم بها وتوسل الزائر بالملحود في تلك المقابر قد صاروا كالمشركين الذين كانوا يعبدون الأصنام ، وأصبحوا يعبدون غير الله ليقربهم إلى الله تعالى كما حكى الله سبحانه في كتابه الكريم حيث يقول عنهم : (ما نعبدهم إلا ليقربونا إلى الله زلفى) (۳۶) فلم يقبل الله منهم تلك المعذرة ، ولا أخرجهم ذلك الزعم عن حدود الشرك والضلالة .

هذه هي أم شبهاتهم ، واس احتجاجاتهم ، وأقوى براهينهم ودلائلهم ، وإليها ترجع جميع مؤاخذاتهم على غيرهم من طوائف المسلمين من مسألة الشفاعة والتوسل ، والتبرك والزيارة ، وتشيد القبور ، إلى كثير من أمثال ذلك مما يزعمون أنه عبادة لغير الله ، وهو على حد الشرك بالله ، تعالى الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا .

وأنا أقول : لعمر الله والحق ما أكبر جهلهم ! وأضل في تلك المزاعم عقلهم ! ولت شعري من أين صح ذلك القياس والتشبيه ؟ ! تشبيه المسلمين بالمشركين وقياسهم بهم مع وضوح الفرق في البين ، فإن المشركين كانوا يعبدون الأصنام لتقربهم إلى الله زلفى كما هو صريح الآية ، والمسلمون لا يعبدون القبور ولا أربابها ، بل يعبدون الله وحده لا شريك له عند تلك القبور . والقياس الصحيح

.....

(۳۶) الزمر : ۳ .

< صفحه ۳۵ >

والتشبيه الوجيه ، قياس زائري القبور والطائفين حولها بالطائفين حول الكعبة البيت الحرام وبين الصفا والمروة : (إن الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت أو اعتمر فلا جناح عليه أن يطوف بهما) (۳۷) ، فالطائف حول البيت ، والساعي بين الصفا والمروة لم يعبد الكعبة وأحجارها ، ولا الصفا والمروة ومناراها ، وإنما يعبد الله سبحانه في تلك البقاع المقدسة ، وحول تلك الهياكل الشريفة التي شرفها الله ودعا إلى عباده فيها ، وهكذا زائر القبور .

هذا هو القياس الصحيح والميزان العدل ، أما القياس بالميزان الأول ففيه عين بل عيون ، لا بل هو خبط وجنون أليس من الجنون قياس من يعبد الله موحدًا له بمن يعبد الأصنام مشركًا لها مع الله جل شأنه ؟ !

وكشف النقاب عن محيا هذه الحقيقة الستيرة ، بحيث تبدو للناظرين ناصعة مستتيرة ، موقوف على بيان حقيقة العبادة وكنه معناها ، ولو على سبيل الإيجاز حسب اقتضاء هذه العجالة التي جرى بها اللسان متدافعًا تدافع الآتي من غير وقفة ولا أناة ولا مراجعة ولا مهل .

إن حقيقة العبادة ومصاوص معناها ، وكنه روحها ومغزاها بعد كونها مأخوذة بحسب الاشتقاق من العبد والعبودية ، وليس العبد في الحقيقة وطباق نفس الأمر والواقع ما ملكته بالاغتنام أو الشراء أو غيرهما من الأسباب ، ولا السيد والمولى من تولى عليك بالغلبة والقهر ، أو المصانعة والخداع ، إنما السيد من أنعم عليك بنعمة الحياة ، وخلع عليك بعد العدم خلعة الوجود ، ورباك في بواطن الأصلاب وبطن الأرحام ستيرا ، لا- تراك سوى عينه ، ولا- ترعاك سوى عنايته ، فذاك هو الرب والمالك والسيد حقيقة من غير تسامح في المعنى ، ولا تجوز في اللفظ ، وأنت ذلك العبد المملوك بحقيقة العبودية ، المربوب بنعمة اليجاد والتكوين ، والصنع

والخلق ، وقد اقتضت تلك العبودية ، حسب النواميس العقلية ، والاعتبار الروية ، المعزى إليها بقوله عز شأنه : (وما خلقت الجن

.....

(۳۷) البقرة : ۱۵۸ .

< صفحه ۳۶ >

والإنس إلا ليعبدون (۳۸) .

فالعبادة معناها كلفظها مشتقة من العبودية ، وهي شأن من شؤونها وأثر من آثارها ، فإن العبودية قضت على العبد حفظا لاستدامته تلك النعمة ، بل النعم الجمه وامتدادها أبديا أن يقف العبد موقف الإذعان والاعتراف بها لوليها ومولاها ، فكما أنه في موطن الحق والواقع عدما صرفا وعجزا محضا ولا يملك لنفسه نفعا ولا ضرا ، ولا موتا ولا حياة ، كذلك يكون في موطن الخارج والظاهر ماثلا بين يدي مولاة في غاية الخضوع والذلة ، والعجز والحاجة .

فالعبادة حقيقة هي التظاهر بتلك العبودية الحقيقية باستعمال أقصى مراتب الخضوع في الظاهر بجميع القوى والمشاعر مقرونا باستحضار تلك الجوهره المكونه ، والدره الثمينه - جوهره العبوديه - وأنى أخضع وأخشع ، وأسجد وأعبد ، ذلك المنعم الذي أنعم على بنعمه الحياة ، وأسبغ على جلايب الوجود ، فصرت بتلك النعم مغمورا ، بعد أن أتى على حين من الدهر لم أكن فيه شيئا مذكورا .

إذا فالعبادة على الحقيقة هي كون العبد في مقام الاعتراف والاذعان بالعبودية مقرونا بما يليق بها من استعمال ما يدل على أقصى مراتب الخضوع ، والذلة بالسجود والركوع ، والهرولة والطواف ، وغير ذلك مما وصفته الشرائع ، وأوعزت إليه الأديان من معلوم الحكمة ومجهولها ، ومبهم الحقيقة أو معقولها .

تلك هي العبادة الحقيقية ، غايته أن عامه الناس قصرت أفكارهم عن اجتناء ذلك اللب واقتصروا على القشور من العبادة ، اللهم إلا أن يكون ذلك مرتكزا في أعماق نفوسهم على الإجمال في المقصود ، دون التفصيل والاستحضار والشهود ، وكيف كان الحال ، فهل تحس أن أحدا من زوار القبور والمتوسلين بأربابها يقصد أن القبر الذي يطوف حوله ، أو صاحبه الملحود فيه هو صانعه وخالقه ، وأنه بزيارته يريد أن يتظاهر بالعبودية له فتكون عبادة له ؟ ! أو أن أحدا من الزائرين يقول للقبر - أو لمن فيه - : يا خالقي يا رازقي ويا معبودي ؟ !

.....

(۳۸) الذريات : ۵۶ .

< صفحه ۳۷ >

كلا ثم كلا ما أحسب أن أحدا يخطر على باله شيء من تلك المعاني مهما كان من الجهل والهمجية ، كيف وهو يعتقد أن صاحب القبر بشر مثله عاش ومات وأصبح رميما رفاتا . نعم ، يعتقد أن روحه باقية عند الله - جل شأنه - فهو بها يسمع ويرى (ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم يرزقون) (۳۹) ونظرا إلى تلك الحياة يخاطبه ويسلم عليه ويتوسل إلى الله سبحانه به ويطلب الشفاعة منه .

وبعد هذا كله فهل تجد من الحق والإنصاف تشبيه الزائرين بعبدة الأصنام وهذه منابهم ومنائرهم ومشاعرهم تضج في الأوقات الخمس بل في أكثر الأوقات بشهادة أن لا إله إلا الله ويلهجون بأنه لا معبود إلا الله ؟ ! فهل ذلك القول لإقول مجادل بالباطل يريد أن يدحض به الحق ، ويلقح شرر الفساد في الأرض ، ويريق دماء المسلمين ظلما وعدوانا ؟ ! ومما ذكرنا من معنى العبادة وحقيقة معناها يتضح أنه لا شيء من تلك العناوين الممنوعة عند الوهابية ، من الشفاعة والوسيلة ، والتبرك والاستغاثة والزيارة وأمثالها ، له ميسر بالعبادة بوجه من الوجوه ، هذا مضافا إلى صدوره من النبي وأصحابه والتابعين الواردة في صحيح الأخبار من صحيح البخاري ومسلم وغيرها ، وقد استوفى جملة منها جدنا كاشف الغطاء - رفع الله درجته - في رسالته التي مثلها الطبع في العام الغابر المسماة بمنهج الرشاد كما سبق ذكرها قريبا فلا حاجة إلى إعادتها وفيها مقنع وكفاية ، من أرادها فليراجعها .

وإنما جل الغرض تنبيه الوهابيين وغيرهم من المسلمين على موضع الزلّة ومدخل الشبهة وخطل الرأى ، وأن الصريمه والغريمه اليوم ، والواجب ، بل الأهم من كل واجب هو وحدة المسلمين وتكاتفهم ، فإن الجميع موحدون فحبذا لو أصبحوا والجميع متحدون ، ولا يحسبوا أن بقاء سلطتهم ونعيمهم بأن يضرب بعضهم بعضا ويتعادى بعضهم على بعض ، بل هذا أدعى لفشلهم وقرب أجلهم .

.....

(۳۹) آل عمران : ۱۶۹ .

< صفحه ۳۸ >

وليعلم الوهابيون علما جازما حاسما لكل وهم وشبهة أن اليد التي أصبحت تضرب بهم المسلمين اليوم سوف تضربهم بغيرها غدا فلينتبهوا وليتنبهوا قبل أن يقعوا فى حفائر السياسة السحيقة ، ومهاويها العميقة ، وإلى الله سبحانه نضرع راغبين إليه وحده فى أن يجمع الكلمه ويؤلف شمل الأمة ويوقظهم من سنه هذه الغفلة التي أوشكت أن تكون حثفا قاضيا عليهم أجمع ، وإلى الله تصير الأمور ، ومنه البعث وإليه النشور .

< صفحه ۳۹ >

معجم ما ألفه علماء الأمة الإسلامية للرد على خرافات الدعوة الوهابية

إعداد وتنظيم

السيد عبد الله محمد على

< صفحه ۴۱ >

بسم الله الرحمن الرحيم

منذ أن أطلت الوهابية بوجهها القبيح وتركت آثار بصماتها شروخا بينه فى جسد المسلمين ، حتى تصدى لها ذوو الأفكار البينة والخطوط الواضحة من الأعلام البارعين . .

فبلغ مجموع ما كتبه علماء المسلمين بطوائفهم المختلفة ومذاهبهم المتعددة ردا على خرافات الفرقة الوهابية المنحرفة من الكثرة بمكان بحيث تغنى كل مسلم وذى عقل ليدرك عظم خطورة هذه الفتنة وانحرافات أصحابها ، وتبين عظم ما تريده بالإسلام .

والملف الذى بين يديك عزيزى القارى ، يضم ما أمكن حصره مما كتب من هذه الردود ، نضعها بشكل مبوب بعد أن نستعرض وإياك الأبعاد التالية :

۱ - سطور عن تاريخ الوهابية .

۲ - إجماع الأمة فى رد هذه الدعوة الخبيثة .

۳ - منهج العمل فى هذا المعجم .

ولقد توخينا الاختصار جهد الإمكان فى ذلك تحاشيا للإسهاب والتطويل واكتفاء بما نورد من هذه المؤلفات التي يمكن للقارئ أن يرجع إليها ويتبين حقيقة

< صفحه ۴۲ >

هذه الدعوة .

۱ - سطور من تاريخ الفرقة الوهابية .

سنه ۱۱۱۱ وولد مؤسس الفرقة محمد بن عبد الوهاب .

سنة ۱۱۴۳ أعلن دعوته اللا إسلامية الفاسدة كحزب شاذ عن جميع المذاهب والطوائف الإسلامية ، وعمره (۳۲) سنة .

سنة ۱۱۵۷ استخدم هذه الدعوة محمد بن سعود حاكم المنطقة وناصره عليها .

سنة ۱۲۰۸ غزوا البصرة وانهبوا مدينة الزبير .

سنة ۱۲۱۶ أغار الوهابيون على كربلاء وأباحوها وقتلوا أهلها وانهبوا ما فيها بما فى ذلك الضريح المقدس لسبط الرسول الحسين الشهيد عليه السلام .

سنة ۱۲۲۰ غزوا نجران وما والاها .

سنة ۱۲۲۱ غزوا المدينة واستولوا عليها وانهبوا التحف والأموال الموجودة فى الحجر النبوية الشريفة .

سنة ۱۲۲۵ غزوا الشام وقتلوا أهل موران قتلا ذريعا .

سنة ۱۳۰۵ قاتلوا الشريف غالب ، شريف مكة ، واستولوا على مناطق كثيرة من بلاد الحرمين .

سنة ۱۳۱۷ مجزرة الطائف .

سنة ۱۳۳۲ - ۱۳۳۶ ناصروا الإنكليز ضد الخلافة العثمانية التركية ، واستولوا على الحجاز وطرودوا الحسن بن على ملك الحجاز من المدينة .

سنة ۱۳۴۳ فى ثامن شوال هدموا الأماكن المقدسة بالبيع ، وانهبوا حرم الرسول صلى الله عليه وآله وسلم للمرة الثانية فى تاريخهم الإجرامى الأسود . وكادوا يهدمون القبر المقدس ، لكن اكتفوا بهدم قباب نساء النبى وأولاد الرسول والصحابة .

سنة ۱۴۰۷ مجزرة مكة حيث قتلوا - فى وضح النهار - أكثر من (۵۰۰) حاج .

۲ - لقد رد على هذه الفرقة وعقائدها والمخالفة للإسلام، وخرافاتهم وتعدياتهم على

< صفحه ۴۳ >

ساحة الإسلام والمسلمين ، أحياء وأمواتا ، كل المسلمين قاطبة ، بمذاهبهم وطوائفهم المتعددة ، وبذلك حصل الإجماع القطعى على خروج الفرقة الوهابية عن جماعة المسلمين .

كما أن الذين ردوا على هذه الفرقة لم ينحصروا ببلاد معينة ، بل العلماء من كل بلاد المسلمين قاموا بالرد على الفرقة وأبطلوا بدعتها ، وفندوا مزاعمها ، وزيفوا خرافاتها .

و إليك أسماء المذاهب الرادة على الوهابية :

لقد ردت عليه المذاهب الإسلامية جمعاء من أهل السنة ، ومن الشيعة ، فكتب علماء الشيعة ردودا كثيرة حاسمة على الوهابية .

ومن أهل السنة الأشعرية كل الطوائف والمذاهب ، وفى مقدمتهم الحنابلة الذين تنتمى إليهم الفرقة الوهابية وتدعى متابعه أحمد بن حنبل ، وإن كان علماء المذهب الحنبلى ينفون أن يكون ما يزعمه محمد بن عبد الوهاب من رأى أحمد بن حنبل .

وكذلك الحنفية ، والشافعية ، والمالكية ، ومن أهل الطرق : الرفاعية ، والنقشبندية والزيدية ، وحتى بعض علماء عمان الذين يتبعون المذاهب الإباضية .

ورد عليهم العلماء من جميع البلدان :

وفى المقدمة علماء بلاد الحجاز وخاصة (نجد) والأحساء التى ينتمى إليها محمد بن عبد الوهاب ، فلقد رد عليه أبوه وأخوه قبل كل أحد ، وكل مشايخه الذين تعلم لديهم حيث كانوا قد توسموا فيه إضلال الناس والدعوة اللا إسلامية ، الباطلة . ثم علماء البحرين والقطيف والمدينة المنورة ومكة المكرمة وصنعاء وعدن وعمان والكويت .

الاصول الأربعة فی تردید الوهابیة

مشخصات کتاب

حکیم معراج الدین

ناشر: مکتبه اشیق

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى اما بعد اين چند فقره ای است که از نسّمات قدس و رشحات انس به خاطر فاتر این قليل البضاعة ريخته اند خواستم که از جهت یادگار به قید تحریر آیند تا برادران ملت و مذهب از آن منتفع شوند مخفی مباد که در این زمان فرقه از اهل هوا در اسلام پیدا شده است که خود را اهل حدیث می نامند و در مقابله اهل السنه والجماعة خصوص مقلدین مذهب حنفیه کار روایه‌های مخالفانه به پیمانۀ اعلى به عمل می آرند و در پس اطفاء نور ملت و مذهب به جان کوشان اند و بسا عوام را در دام فریب خود آورده هم مشرب خود نموده اند و استاد اول این طائفه در هندوستان مولوی اسمعیل دهلوی است که تقریباً در سنه دوازده صد و پنجاه هجری در هند ظهور کرده بود و کتاب التوحید محمد بن عبدالوهاب بخدی را به زبان فارسی ترجمه کرده بنام تقویة الایمان در هند شایع نمود و بعد از آن صراط مستقیم و غیره رسائل را برای فریفتن مسلمانان و راهزنی اسلام تألیف نمود شاگردان او چون عبدالله غزنوی و نذیر حسین دهلوی و صدیق حسن خان بهوپالی و رشید احمد گنگوهی و بعض افراد مدرسه دیوبندیه و تلامیذ اینها، بر آن افزودند و کتب و رسائل و دفاتر کثیره تألیف نمودند و بسیاری از خلق الله را در دام تزویر خود آوردند متأخرین این فرقه دو نوع روش اختیار کردند یک فرقه ظاهر ظهور خود را اهل حدیث گفته از تقلید شخصی انکار کردند و اکابر امت مرحومه را از طبقه علماء و صلحا و اولیاء مشرکین و مبتدعین گفتند. فرقه دیگر [صفحه ۲] به طریق نفاق خود را در پرده حنفیت مستور داشته عملاً حنفی می باشند اما اعتقاداً با فرقه اولی هم نفس و هم قفس اند و سبب اخفاء این فرقه اراده اضلال عوام مسلمانان احناف است که در صورت اظهار وهابیت نفرت خلق را مد نظر داشته این حیلۀ اظهار حنفیت را سبب حصول مقصود خود دانسته اند والحق به این حیلۀ و مکر به مقصود خود رسیده اند پس ضرر این طائفه در اغواء خلق الله و بر هم زنی عقاید اسلامیۀ زیاده از ضرر فرقه اولی است بنابراین اکثر مخاطبه در این رساله با همین فرقه است اگر نظر به ظاهرش کنی گویی که پخته مسلمان است و اگر از خباث باطنش خبردار شوی گویی که بدتر از شیطان است ظاهرش به صلاح آراسته با جامه پاک سفید با ریش دراز مشروع با اظهار تقوی با گفتار نرم و شیرین با تحمل اذی از عوام الناس و باطنش پر از خباثت طعن و لعن بر کافه امت مرحومه و انکار از طرق مشایخ سلاسل اربعه و انکار از تقلید مذاهب اربعه و انکار از کرامت اولیاء الله و شرک دانستن استمداد از ارواح طیبه و انکار از ایصال ثواب به ارواح اموات تبعین دهم و چهلم و سالیانه و انکار شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم إلا أن يأذن الله له و حرام دانستن سفر به زیارت او صلی الله علیه و سلم و حرام دانستن نداء غایب به لفظ یا رسول الله و نحو ذلك و حرام دانستن توسل به ارواح انبیاء و صلحاء إلى غیر ذلك من سوء عقائد هم چونکه ذکر عقاید وهابیه در میان آمد باید که چندی از عقاید اینها منسوب به کتب مصنفه آنها برای اعلام خلق الله ذکر شود اگر چه نقل کفر کفر نباشد اما دل و قلم از ذکر آن می لرزد که ذکرش از سوء ادب خالی نیست ولو حکایت مگر ضرورت اعلام مقتضی آن است که ذکر آن کرده شود بدان که مایه و ناز این طایفه مسأله توحید است و توحید را مخصوص به جماعت خود می دانند. [صفحه ۳] و دیگران را مشرک فی التوحید می پندارند اما احوال توحید آنها این است:

مسأله امکان کذب باری تعالی

یعنی ممکن است که حق تعالی دروغ گوید عیاذا بالله و حق تعالی را از جهت و مکان منزله دانستن بدعت و گمراهی است ملخصاً ایضاح الحق اسمعیل صفحه ۲۳ و صیانه الایمان صفحه ۵ مؤلفه شهود الحق شاگرد نذیر حسین و براهین قاطعه مصدقه رشید احمد گنگوهی صفحه ۲ حق تعالی بر عرشش نشسته است بر کرسی هر دو پای خود داشته است و کرسی از آن چرچر میکند و حید الزمان در ترجمه قرآن در حاشیه آیه الكرسي صفات او تعالی حادث اند و علم تفصیلی او تعالی هم حادث است. اقامه البرهان عبدالاحد غازیپوری وازاحه العیب صدی او تعالی پیش از خلق آسمان و زمین در هوا می ماند فتادی محمدیه صفحه ۲ سطر ۲۳ این است عقاید آنها در باب توحید الآن درباره رسالت باید شنود آن حضرت خاتم النبیین نیست که الف لام برای عبد خارجی است جامع الشواهد بحواله نصر المومنین صفحه ۲ و ۱۲ مؤلفه صدیق حسن خان تمام انبیاء در تبلیغ احکام معصوم نیستند جامع الشواهد به حواله کتاب رد تقلید صفحه ۱۲ مطبوعه صدیقی بار اول مؤلفه صدیق حسن خان تعظیم آن حضرت صلی الله علیه و سلم به مقدار تعظیم برادر کلان کردن باید تقویه الایمان به لفظ صفحه ۲۰ سطر ۲ و ۳ مؤلفه مولوی اسمعیل دهلوی هر مخلوق خرد باشد یا کلان در پیش شأن او تعالی از [۱] چمار هم ذلیل است تقویه الایمان صفحه ۱۳ سطر ۱۵ آن حضرت صلی الله علیه و سلم در قبر حیات ندارد بلکه مرد و خاک شد تقویه الایمان سفر به قبر محمد و مشاهد او و مساجد او و سفر به قبر نبی یا ولی و دیگر بتان و غیرها شرک اکبر است تقویه الایمان صفحه ۶۳ و کتاب التوحید محمد بن عبدالوهاب صفحه ۱۳۳ علم غیب آن حضرت را آنچه او را خدای تعالی عطا کرده است. [صفحه ۴]

گوشه ای از عقاید و هابیت در احکام

اعتقاد کردن بد است تقویه الایمان صفحه ۲۶ خیال آن حضرت صلی الله علیه و سلم در نماز بدتر از خیال گاو خر است صراط مستقیم صفحه ۹۳ مؤلفه مولوی اسمعیل عضائی من از محمد بهتر است در قتل مار و غیره اوضح البراهین صفحه ۱۰ به حواله سید احمد دحلان اولیا و انبیا بیکاراند تقویه الایمان صفحه ۲۹ انبیاء و اولیاء هیچ قدرت ندارند و نه میشوند صفحه ۲۳ و ۲۹ نظیر او علیه السلام دیگر نبی هم پیدا شدن ممکن است تقویه الایمان صفحه ۳۰ آن حضرت را صلی الله علیه و سلم در علم غیب چه خصوصیت است این چنین علم زید و عمرو و بکر بلکه هر کودک و دیوانه بلکه جمیع بهائم و حیوانات را هم حاصل است و به نص ثابت نیست حفظ الایمان مؤلفه اشرف علی تهانوی صفحه ۷ آن حضرت را علم از ملک الموت و شیطان کم است و هر که عقیده آن کند که علم او علیه السلام از ملک الموت و شیطان زیاده است و به نص ثابت است این شرک است براهین قاطعه صفحه ۵۱ اجماع امت که سند آن به ما معلوم نباشد حجت شرعی نیست معیار الحق صفحه ۱۲۱ از خواندن کتب متداوله فقه آدمی کافر می شود باید که آن کتب سوختانیده شوند بوی غسلین از ولوی عبدالجلیل سامردی در هر وقت ضرورت پیغمبران و شهیدان و فرشتگان را ندا کردن شرک است. تقویه الایمان صفحه ۵ انبیاء و اولیاء را شفیع خود دانستن شرک است تقویه الایمان صفحه ۲ این زمانه را تمام مردم کافراند، تقویه الایمان بلفظه صفحه ۴۵ را مچندرکشن جی لچهمن این جمله انبیا بر حق بودند بر آنها ایمان آوردن واجب است هدیه المهدی صفحه ۸۵ از وحید الزمان نبی و ولی را مزارات مثل بت است از آن ممد خواستن شرک است، هدایه السائل از صدیق حسن خان صفحه ۲۰ تقلید شخصی و میلاد مبارک و قیام و وظیفه یا رسول الله و عبد عم القادر جیلانی شیئا لله و سوم و چهلیم و یازدهم پیر پیران و اسقاط میت این جمله کفر و شرک و بدعت است لواصع الانوار صفحه ۸۰ مؤلفه غلام حسن ساهوواله و براهین. [صفحه ۵]

قول و هابیت در گوشت مردار

قاعده صفحه ۳۸ و سته ضروریه مع فتوی عبد الجبار امر تسری آن حضرت علیه السلام در نزد او تعالی از ذره ناچیز هم کمتر است تقویة الایمان صفحه ۵۵ در پیش روضه آن حضرت به طریق تعظیم استادان شرک است تقویة الایمان صفحه ۲۳ هر که از مزار ولی الله امداد خواهد او کافر و بی ایمان و شیطان است تذکیر الاخوان صفحه ۱۵۳ و صفحه ۲۱۱ مع تقویة الایمان خاندان قادری نقش بندی چستی و غیره گمراه اند تعویذ و رسته و مراقبات کردن شرک است (تذکیر الأخوان صفحه ۷) این است اعتقاد وهابیه در باب رسالت مختصرا قدری از عملیات آنها نیز بشنو هر که جماع کرد و انزال نشد نماز او به غیر غسل جایز است، هدایة القلوب صفحه ۲۷ و بلاغ المبین نکاح خاله غیر حقیقی که پدر یک باشد و مادران جدا باشند بر خواهر زاده درست است جامع الشواهد به حواله فتاوی عبدالقادر غیر مقلد شاگرد نذیر حسین نکاح جده با پسر زاده جایز است که حرمت او منصوص نیست پرچه اهل حدیث نمبر ۴۵ و به مهر ثناء الله امر تسری ۳ رمضان سنه ۱۳۲۰ هجری اگر از ظرفی سگ آب بخورد پس خورده او پاک است طریقه احمدیه نصر الباری پاره اول صفحه ۷۳ بر حاشیه نوشته که پس خورده سگ و خنزیر هر دو پاک است منی مرد و زن هر طرح پاک است عرف الجادی صفحه ۱۰ و کنز الحقایق وحید الزمان صفحه ۱۶ و روضه ندیه صفحه ۱۱ و ۱۲ به حواله کلمة الفصیح گوشت مردار و گه و بول غیر آدمی جمله پاک است روضه ندیه صفحه ۸ تا ۱۰ قرآن مجید را در قاذورات یعنی پلیدی انداختن و وقت ضرورت او را زیر مقعد داشتن یا او را زیر پا داشتن که به مکان بلند طعام و غیره را دست برسد درست است کتاب تحریق اوراق صفحه ۳ و ۵ تصنیف غلام علی کلمة الفصیح صفحه ۳۲ از هر ظرفی که خنزیر آب خورد یک بار شستن او کافی است طریقه احمدیه کلان صفحه ۳۳ پوست خنزیر و پی آن به دباغت پاک می شود کنز الحقایق صفحه ۱۳ ده عورت را در نکاح یک جا آوردن درست است. [صفحه ۶]

در نجاست آب

عرف الجادی صفحه ۱۱۵ اصحاب از صریح حدیث انکار می کردند و بر فتوی خود عمل می کردند فتادی عبدالجبار غزنوی صفحه ۱۸۱ آب پاک است او را هیچ چیز نجس نمی کند تا که او صاف ثلثه او مبدل نشود لعاب سگ و خنزیر و پس خورده آنها پاک است نزل الابرار من فقه النبی المختار مصنفه وحید الزمان صفحه ۴۹۱ رطوبت فرج و شراب و پیشاب حیوان حرام باشد یا حلال پاک است صفحه ۴۵ جلد اول و صفحه ۸ جلد سوم از نزل الابرار این جمله عقاید و حواله ها که ذکر شدند منقول از کتاب اباطیل وهابیه تصنیف مولوی احمد علی مؤی و کتاب سیف الابرار از نظام الدین ملتانی است اما اینجا مختصر نوشته شد در اصل به تفصیل نوشته اند که عقاید باطله آنها را نمبر از ۲۵۰ هم زیاده است اگر کسی را تحقیق این کردنی باشد اصل را مطالعه نماید پس ای برادران اسلام خدا را انصاف از دست ندهید و بفرمایید که آیا این عقاید و عمل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم را بوده، آیا این عقاید و عمل اتباع اصحاب را بوده یا تبع اتباع را بوده آیا این عقاید و عمل سلف صالح امت را بوده آیا در این عقاید توحید آنها جسم و مکان و عجیز او تعالی را ثابت نمی شود آیا در این عقاید ایشان در باب رسالت توهین و تحقیر و تذلیل رسول اکرم صلی الله علیه و سلم تصریحا و تلویحا ثابت نیست آیا در این عقاید توهین و تحقیر شریعت محمدی علیه و علی آله الصلاة والسلام ثابت نیست بلی والله که از روی انصاف جمله ثابت است پس با وجود چنین خباثت باطنی آیا دعوی اهل حدیث بودن اینان را می سزد آیا دعوی مسلمانی اینان را می رسد آیا با چنین عقاید و عمل پاکیزگی لباس ظاهر و درازی لویه و نرمی گفتار و طلاق لسان که برای فریفتن خلق الله به عمل می آرند اینان را روز قیامت از روی شرع نجات خواهد داد؟ [صفحه ۷]

منافق بودن وهابیت

هرگز نه بلکه علامات منافقین زمانه نبوت علی صاحبها الصلاة والسلام مو به مو در این قوم موجودند اگر پرسی که آن کدام

علامات است گویم بشنو حق تعالی در قرآن مجید در سوره بقره رکوع دوم احوال منافقین چنین می فرماید أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّحِيمِ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ اینها هم می گویند ایمان داریم به خدا و به روز جزا اما حق تعالی تکذیب این دعوی می کند و می فرماید و ما هم بمؤمنین یعنی نیستند مؤمنان یخادعون الله و الذین آمنوا یعنی فریب می دهند خدای را بزعم خود به دعوی ایمان و همچنین فریب می دهند مسلمانان را تردید این خداع حق تعالی می فرماید و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون یعنی فریب نمی دهند در حقیقت مگر نفس های خود را و نمی دانند قباحت فعل خود را این طایفه نیز برای فریب خلق الله اظهار تقوی کردن و بر سر زبان آیات و احادیث را داشتن تا مردم مرا به مکر در دام خود آرند عادت دارند فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا یعنی در دل‌های ایشان بیماری نفاق است پس زیاده کرد آنها را حق تعالی آن بیماری و لهم عذاب الیم بما كانوا یکذبون و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون یعنی هر گاه گفته شود منافقین را فساد مکنید در ملک گویند بدرستی که ما مصلحانیم و همین است عادت و هابیه که خود را حامیان دین و شریعت می دانند حق تعالی در تردید آنها می فرماید الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون یعنی بدرستی که اینان مفسدانند مگر نمی دانند فساد عقاید خود را و اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا آمن کما آمن السفهاء یعنی هر گاه گفته شود آنها را که ایمان آرید به صدق چنانچه دیگر مردم ایمان به صدق آورده اند در جواب می گویند آیا ما ایمان آریم چنانچه ایمان آورده است نادانان و بی عقلان و همین احوال است و هابیان زمان را اگر [صفحه ۸]

شبهات خوارج و وهابیت

کسی آنها را گوید عقاید باطله خود را بگذارد و چون عموم امت مرحومه عقاید و عمل‌های خود را صحیح و ثابت نماید می گویند که شمایان نادان و بی عقل هستید قول الله و قول الرسول را گذاشته به قول زید و عمرو عمل می کنید ما هرگز به مثل ایمان شما ایمان نمی آوریم حق تعالی در تردید این قولشان می فرماید أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السَّفَهَاءُ وَ لَکِن لَّا یَعْلَمُونَ یعنی خبردار شوید اینها خود نادانند مگر نمی دانند نادانی خود را که قول مجتهد مذهب مو به مو موافق قول الله و قول الرسول است مگر و هابیان نمی دانند مأخذ قیاس مجتهد را و إذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و إذا خلوا إلی شیاطینهم قالوا إنا معکم إنما نحن مستهزؤن یعنی هر گاه ملاقی می شوند منافقان با مؤمنان خاص می گویند ایمان آوردیم به اخلاص و هر گاه خلاص می شوند به رفیقان و سرکردگان خود می گویند ما با شما هستیم در عقاید با مؤمنان در اظهار ایمان مسخره کنان هستیم و همین است احوال و هابیان حنفی نما که جماعت احناف را گویند ما حنفی هستیم و هر گاه با رؤسای وهابیه جمع می شوند می گویند ما با شما مییم ما فقط برای فریفتن آنها اظهار حنفیت می کنیم فایده حق تعالی رؤسای منافقین را شیاطین فرمود و آنها در اظهار بنی آدم بودند برای اینکه بدانی که اعتبار عمل و عقاید را هست نه جسد و صورت را گو صورتش انسان باشد اما چونکه کار شیاطین می کند او شیطان است چنانچه در سوره و الناس می فرماید یوسوس فی صدور الناس من الجنة و الناس حق تعالی در تردید این قول آنها می فرماید الله یتستهنهم و یمتد هم فی طیغیانهم یعنی حق تعالی جزای تمسخر آنها می دهد و مهلت می دهد در سرکشی آنها در حالتی که سرگردانند در حیرت و نایبایانند از چشم بصیرت اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی یعنی اینانند که خریدند گمراهی را به هدایت و همین است احوال غیر مقلدان مذهب که گمراهی پسند کردند از راه راست امت [صفحه ۹] مرحومه حق تعالی نتیجه این خریداری آنها چنان می فرماید فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدین یعنی فایده نکرد تجارت منافقین و نیافتند راه راست را همچنین است حال و هابیان که در این عقاید فاسده خود راه راست نیافتند و گمراه گشتند در اینجا اگر کسی گوید که همین آیات متلوه را اگر غیر مقلدین از طرف خود بر شما حجت آرند می توانند که مقلدین مذاهب را تشبیه به منافقان داده علامات نفاق را در شمایان ثابت نمایند در جواب گویم نمی توانند به دو وجه اول آنکه حق تعالی در اول آیات لفظ و من الناس فرموده است و لفظ من تبعیضی است

یعنی بعضی الناس که جماعت منافقان مدینه طیبه بودند و آنها به نسبت دیگر افراد اصحاب اقل قلیل بودند همچین غیر مقلدین به نسبت مقلدان مذاهب اربعه اقل قلیل اند پس این تشبیه با منافقان بر غیر مقلدین صادق می آید نه بر مقلدین دیگر آنکه در این آیات منافقان را حق تعالی می فرماید *وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ الْآيَةَ* این علامت در مقلدین گاهی پیدا نمی شود که نزد وهابیان بگویند که ما به مذهب شما ایم و هر گاه به رؤسای مقلدین برسند گویند که ما به طریق تمسخر خود را وهابی نمودیم تا دیگر وهابیان را به فریب مقلد نماییم و همین علامت به عینه در غیر مقلدین حنفی نما موجود است من اوله إلى آخره بین در تمام مقلدین کسی هست که خود را به نفاق وهابی ظاهر سازد و هزارها وهابیان هستند که خود را به نفاق حنفی می گویند فانصف وتنبه الحاصل اصول ما به النزاع در میان مقلدین و غیر مقلدین چهار چیز است التعظیم لغیر الله التوسل بأرواح الصلحاء والاستمداد منها النداء للغائب وسماع الموتی [صفحه ۱۰]

قول وهابیت در تقلید

الاتباع والتقلید لارباب المذاهب الاربعه این هر چهار چیز وهابیه شرک و کفر و بدعت می دانند چنانچه در عقاید آنها به حواله کتب آنها ذکر یافت و اهل السنه والجماعه مقلدین مذاهب اربعه این هر چهار چیز را مباح و مسنون و واجب می دانند الحال بر ما مقلدان لازم است که دلایل اباحت و تسنن و وجوب امور معلومه از روی کتاب الله و حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمهور علماء امت مرحومه ثابت کنیم اما قبل از شروع در مقصود جماعت غیر مقلدین را عموماً و جماعت وهابیه حنفی نما را خصوصاً به کمال ادب معروض که برای خدا پرده تعصب و آتش قهر و غیظ بی محل که با مقلدان مذاهب دارند یکسو انداخته به طریق انصاف که احسن الاوصاف است به کمال فراخ دلی فکر غائر منصفانه بر مضامین رساله بعمل آورده نتیجه که مقتضای انصاف باشد بر آرند که حق طلبی این است و خواه مخواه به مجرد سماع دلیل مخالف طبع بر دو قدح آن نکوشند که این طریقه نفس پروری است والله یهدی من یشاء إلى صراط مستقیم اصل اول التعظیم لغیر الله ثابت است بکتاب الله واحادیث صحیحه رسول الله صلی الله علیه وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمهور علماء و امت اما کتاب الله تعالی فقد قال الله تعالی فی کتابه العزیز ومن یعظم شعائر الله فإنها من تقوی القلوب یعنی هر که تعظیم کند نشانه های حق تعالی را پس این تعظیم از تقوی و پرهیزگاری است اول معنای شعائر باید فهمید محقق دهلوی شیخ عبد الحق رحمه ربه می فرماید شعائر جمع شعیره است و شعیره علامت را گویند پس هر چیز که از دیدن آن خدا [صفحه ۱۱]

منظور از شعائر الله چیست؟

یاد آید از شعائر الله است انتهی پس شعائر الله مخصوص به صفا و مروه نیست بلکه آنها بعضی از شعائر الله هستند قال الله تعالی ان الصفا والمروه من شعائر الله و نه مخصوص به عرفات و مزدلفه و منی است حضرت شاه ولی الله رحمه الله علیه در حجه الله البالغه صفحه ۶۹ می فرماید ومعظم شعائر الله اربعة القرآن والكعبة والنبي والصلوة و همین بزرگ در الطاف القدس صفحه ۳۰ می فرماید و محبت شعائر الله عبادت از محبت قرآن و پیغامبر و کعبه است بلکه محبت هر چه منتسب باشد به خدا حتی اولیاء الله نیز انتهی پس ادین عبارت مفهوم شد که اولیاء الله نیز داخل شعائر الله خود سر گروه وهابیان مولوی اسمعیل در کتاب خود صراط مستقیم در باب اولی می گوید و از فروع حب منعم است تعظیم شعائر او یعنی اموری که به آن مناسبت خاصه می دارد به حیثیتی که ذهن کسی که واقف به آن مناسبت باشد از آن امور به آن منعم انتقال می کند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتی که مرکب او و مسکن او الخ انتهی از این عبارت معلوم شد که تعظیم شعائر رسول الله صلی الله علیه وسلم عین محبت منعم حقیقی است پس تعظیم نام آن سرور علیه الصلوة والسلام و کلام او و لباس او و مرکب او و مسکن و مولد و مرقد او و مشاهد او و مساجد او عین

تعظیم آن سرور است علیه الصلوٰۃ والسلام که در حقیقت تعظیم رب العزّه است و در پس آن تعظیم المبیّت او و تعظیم اصحاب او و چیزهایی که به آن بزرگواران منسوب اند تعظیم آن سرور است صلی الله علیه وسلم که در حقیقت تعظیم رب العزّه است زیرا که سبب تعظیم آن است که او فرستاده و محبوب رب العزّه است و محبوب محبوب لا محاله محبوب می باشد مولوی اسمعیل پس از عبارت فوق این [۲] رباعی در صراط مستقیم خود می نویسد [صفحه ۱۲] نازم به چشم خود که جمال تو دیده است ++ اتمم به پای خود که به کویت رسیده است هر دم هزار بوسه زخم دست خویش را ++ کو دامنت گرفته به سویم کشیده است این همه تعظیم لغیر الله است یا چیز دیگر چونکه سرگروه و مقتدای قوم چنین می گوید و در باب منتسبات حضور اکرم اینقدر تأکید می کند معلوم نیست که این بدبختان به پیروی کدام شخص در عوض تعظیم تحقیر و توهین و هدم و محو آثار آن حضرت صلی الله علیه وسلم می کنند که خود سرگروه اینها این آثار متبرکه را از جمله شعائر الله می نویسد و حق تعالی امر به تعظیم آنها می کند این است اتباع این قوم مر کلام الله را و مرشد و مقتدای خود را اگر این دو آیه را به طریق قیاس منطقی به هم جمع کنی ان الصفا والمروء من شعائر الله ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب بعد سقوط حد اوسط نتیجه چنین برمی آید ومن يعظم الصفا والمروء فانها من تقوى القلوب تعظیم صفا و مروء که دو کوهک خرد متصل حرم مکی اند به سبب رفت و آمد سیدتنا هاجرہ والدہ حضرت اسمعیل نبی الله علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام از شعائر الله به نص قرآن ثابت شد که یادگار آن معصومه محترمه است امکانه مقدسه که یادگار فخر الاولین و الآخین سید الانبیاء والمرسلین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم هستند چون مولد او و مسکن او و معبد او و مهجر او و مسجد او و مرقد او و آثار و مرقد آل و اصحاب او صلی الله علیه وسلم تعظیم به جای خود دارند هب وهاییه قابل البقاء بحال خود هم نماندند بلکه واجب التخریب گشتند انا لله وانا الیه راجعون اگر به نظر انصاف ورق گردانی قرآن مجید تمام قرآن پر از تعظیم و توقیر او علیه الصلوٰۃ والسلام یابی سوره حجرات بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسول واتقوا الله ان الله سمیع علیم [صفحه ۱۳]

آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی

یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا الله بالقول جهر بعضکم لبعض ان تحبط أعمالکم وأنتم لا تشعرون ان الذین یغضون أصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفره وأجر عظیم ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم والله غفور رحیم ط ۵ در این پنج آیه اگر کسی به غور و انصاف فکر کند معلوم می تواند کرد که حق تعالی چه مقدار ساحت عزت و تعظیم و توقیر رسول مقبول خود را صلی الله علیه وسلم بلند ساخته و به کدام مرتبه امر و ارشاد مراعات آداب او علیه الصلوٰۃ والسلام بر امت او فرض نموده و تا کدام حد تهدید و تقریب بی ادبان بیان فرموده که فقط بلندی آواز را بر آواز او علیه الصلوٰۃ والسلام سبب تحبط اعمال فرموده و اعمال را به صیغه جمع فرمود برای اشعار به آنکه جمیع اعمال صالحه که در اسلام کرده اند بلکه خود اسلام هم عملی است از عمل های نیک به سبب سوء ادب رفع صوت محبوط و نابود می گردند و در شان نزول ان الذین ینادونک من وراء الحجرات مفسرین می نویسند که عینه بن حصن فراری و اقرع بن حابس با هفتاد نفر از قوم خود بنی تمیم وقت نیم روز در مدینه منوره رسیدند و حضور اقدس رسول مقبول صلی الله علیه وآله در استراحت قیلوله بودند پس این قوم بیرون حجره های ازواج طاهرات به طریق بی ادبانه نعره ها برپا کردند و گفتند یا محمد اخرج الینا پس حق تعالی زجر و توبیخ کرد این روش بی ادبانه آن قوم را و امر به تعظیم و توقیر و ثبات و صبر فرمود عجب اینکه این قوم بنی تمیم که نجدیان این زمان هم خود را منسوب به بنی تمیم می کنند از اول زمان [صفحه ۱۴] همچنین بی ادب و با روش جاهلانه بودند، زان وجه در حدیث وارد است الغلط والجفاءتی المشرق و خاص در حق نجد فرمود منه یطلع قرن الشیطان صدقه رسول الله صلی الله علیه وسلم والله قد خرج منه قرن الشیطان ومنه وقعت الفتن والزلازل فی

المسلمین و آی الفتن والزلازل نهبت الاموال وقتلت الرجال و سببت الحریم والأطفال و اتمر الوبال علی اهل الحرمین إلى هذا الحال فتسأل الله الکریم المتعال ان یمن بفضله ویکشف السوء والنکال ویحسن الحال والمال اگر نزول قرآن به انتقال حضور اقدس او صلی الله علیه وسلم منقطع نمی گشت در حق این بی ادبان نجدیان چه آیات و عید شدید نازل می گشتند اما افسوس که آن سلسله مقطوع گشت الحال نجدیان در تخریب آثار و هندیان در تحسین آن تخریب خشنودند فایده در اول آیات سوره حجرات شروع ارشاد آداب به لفظ یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا الآیة فرمود و در شروع آیه ثانیه باز لفظ یا ایها الذین آمنوا را مکرر فرمود اگر چه ایجاز و جزالت قرآن کریم مقتضی او عاطفه است یعنی اگر ولا ترفعوا اصواتکم إلى اخر الآیة می فرمود کافی بود اشعار به اینکه ارشاد عدم رفع صوت به حضور او علیه الصلوة والسلام و ارشاد عدم مخاطبه او علیه الصلوة والسلام به مثل مخاطبه آنها با یکدیگر و در صورت عدم امتثال و عید تحبط اعمال مخصوص به اهل زمان آن سرور صلی الله علیه وسلم نیست بلکه هر کسی که متصف به ایمان باشد إلى یوم القیامه این حکم تحفظ آداب آن حضرت علیه الصلوة والسلام دامنگیر اوست اگر مخصوص به اهل زمان بودی یا اصحاب النبی ونحوه می فرمود و آن احکامی که مخصوص به اهل زمان است چون یا نساء النبی او یا اهل یترب [صفحه ۱۵] او یا ایها الذین هادوا به الفاظ مخصوصه ذکر فرموده است بلکه چون نماز و روزه و حج و زکات و باقی اصول اسلام را به لفظ یا ایها الذین آمنوا ذکر کرده است که تا روز قیامت جمله مؤمنان مر آن عمل نمایند این ارشاد آداب را هم به همان طرح به لفظ مکرر یا ایها الذین آمنوا ارشاد فرمود پس مدفوع گشت به ذکر این فایده آنچه وهابیان می گویند که تعظیم آن سور و علیه الصلوة والسلام محدود به ایام حیات او بود و اجساد و ارواح انبیاء و صلحاء بعد از مردن قابل تعظیم و استمداد نیستند زیرا که مراعات آداب حضور انور تا روز قیامت بر جمیع مؤمنان به حکم همین آیات فرض گشت فتدبر وانصف این همه تأکیدات مراعات آداب تعظیم لغیر الله است یا چیز دیگر بلکه تعظیم غیر الله است آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا وقولوا انظرنا واسمعوا وللكافرین عذاب الیم چونکه کفار و منافقان لفظ راعنا را در مخاطبات حضور انور راعینا می گفتند و اصحاب کرام راعنا حسب اصطلاح لغت عرب می گفتند و هر دو لفظ بصورت مشابهت با هم داشت حق تعالی مؤمنان را از استعمال لفظی که مشابه لفظ کفار بود منع فرمود و در پس آن فرمود وللكافرین عذاب الیم یعنی اگر کسی مراعات ادب نکند و اصرار بر آن کند او کافر است و کافران را عذاب دردناک است این امر از جانب الهی مر مؤمنان را برای تعظیم حضور انور است یا چیز دیگر و در صدر آیه یا ایها الذین آمنوا فرمود اشعار به اینکه هر که مؤمن باشد إلى یوم القیامه بر او مراعات آداب حضور انور فرض است کریمه ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما یعنی اگر آنها هر گاه که ظلم کنند بر خود به کفر یا به فسق بیایند نزد تو پس طلب [صفحه ۱۶]

آیه شریفه و لو انهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفروا الله لهم الرسول

مغفرت کنند از او تعالی و طلب مغفرت کند برای آنها رسول هر آینه خواهند یافت او تعالی را توبه قبول کننده و بسیار مهربان این آیه شریفه به کمال ایضاح تردید مذهب غیر مقلدین می کند زیرا که لفظ جاؤوک عام است از دور بیایند یا از نزدیک پس آنچه این محرومان می گویند که سفر روضه مبارکه حضرت خیر البریه حرام و شرک است صریح مخالف و مصادم قول او تعالی است زیرا که مجیئت از دور به غیر سفر ممکن نیست فاستغفروا الله ندا می کند که دعای مغفرت و قضای حاجات در اماکن متبرکه مقدسه مقبول است و نه استغفاری الهی در هر مکان ممکن بود فاء تعقیبی زیاده تر توضیح آن می کند یعنی استغفاری که پس از مجیئت واقع شود آن مقبول است تردید است قول محرومان را که او تعالی هر جا دانا و بینا است اماکن مقدسه را تأثیری و دخلی در آن نیست واستغفر لهم الرسول باب شفاعت کشاد گویا که استغفار رسول شرط مغفرت است که استغفار الهی آن وقت مفید می افتد که مقرون شود به استغفار رسول و آنچه این محرومان انکار شفاعت می کنند و می گویند که شفاعت به غیر اذن کسی نمی

تواند استدلالاً بگوید که من ذا الذی یشفع عنده إلا باذنہ گوئیم بالکل صحیح به غیر اذن کسی نمی تواند شفاعت کرد اما رسول مقبول را اذن شده است که مقام محمود موعود همین مقام شفاعت کبری است بدلیل حدیث صحیح اعطیت الشفاعه به صیغه ماضی و اگر محرومان اعتراض آرند و گویند که این آیه مخصوص به حالت حیات او بود علیه الصلوٰه والسلام گوئیم لفظ اذ تردید می کند اعتراض شما را که اذ مخصوص به زمان دون زمان نیست پس از این کریمه سه امر ثابت شد سفر روضه مطهره او علیه الصلوٰه والسلام و اجابت دعا در اماکن مقدسه [صفحه ۱۷]

شفاعت

و شفاعت آن سرور صلی الله علیه وسلم مر عاصیان را فتنه کریمه ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم یعنی آن کسانی که بیعت می کنند با تو بدرستی که بیعت با خدا می کنند سبحان الله چه مقدار مرتبه قرب است آری خلیفه مطلق هم رسول بر حق است ید الله فوق ایدیهم اسراری دارد که بیرون از حیطه تحریر است قلم اینجا رسید و سر بشکست کریمه وما کان الله لیعذبه و انت فیهم یعنی حق تعالی عذاب نمی فرستد بر کفار و [۳] حال آنکه وجود مسعود تو در میان آنها است ای عزیز قوم هر نبی بعد از طغیان مورد نزول عذاب می گشت و امت آن حضرت از نزول عذاب الهی در دار دنیا مأمن اند به سبب بودن وجود مبارک او علیه الصلوٰه والسلام در میان امت خود الی یوم القیمه اگر وجود مسعود او علیه الصلوٰه والسلام در میان ما نبودی هر آینه به سبب انواع طغیان مستحق انواع عذاب می گشتیم تردید است مر قول محرومان را که او از میان ما رفت و خاک شد خاک باشد در دهان آن قوم کریمه یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنہ و سراجا منیرا یعنی ای نبی مکرم ما فرستادیم ترا در حالی که شاهد هستی بر احوال امت و بشارت دهنده هستی مر مومنان را به دخول جنت و ترساننده هستی مر کفار را به دخول دوزخ و خواننده هستی مرد و مرا بسوی بندگی او تعالی به اذن او و چراغ روشن هستی این جمله تشریفات و تعظیمات که از جانب او تعالی مر حبیب او را صلی الله علیه وسلم عطا شده است قابل غور هستند در آخر آیه فرمود و چراغ روشن هستی و این چراغ از نور ذات الهی روشن شده است و هابیان در پی اطفاء این چراغ هستند یریدون أن یطفؤا نور الله بأفواههم والله [صفحه ۱۸]

و هابون به دنبال خاموش کردن نور الهی

متم نوره ولو کره الکافرون و حال آنکه چراغی را که ایزد بر فرزند - اگر کس پف زند ریشش بسوزد ریش سوختن آسان است اما ایمان سوختن امر مشکل مؤلف رساله عفی عنه رموز این کریمه و دیگر متعلق این باب در رساله تهلیلیه خود به تفصیل و اشباع نوشته است من شاء فلیرجع الیها کریمه و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما یعنی آموخت ترا آنچه نمی دانستی آنرا و فضل خدا بر تو ای نبی مکرم عظیم است لفظ ما تقاضای عموم می کند که علوم اولین و آخرین داخل این عموم می تواند شد و در این باب احادیث صحیحه نیز به مرتبه تواتر رسیده اند و چه عجب کسی که فضل خدا بر او به نص قرآن عظیم باشد باید که چنین باشد تردید است مر قول محرومان را که می گویند از علم او علیه الصلوٰه والسلام علم ملک الموت و علم شیطان زیاده است که به نص ثابت است اول سوال این است که آن کدام نص است که دال بر عموم علم ملک الموت و شیطان است چرا آن نص را ظاهر نمی کنند و از این نص مذکور چرا چشم بصیرت اینها کور است سعدی خوش گفت چشم بد اندیش که بر کنده باد - عیب نماید هنرش در نظر، مؤلف از این بحر بی پایان چه مقصدار نوشته می تواند کسی که به متابعت او مرتبه محبوبیت در درگاه الهی حاصل می شود خودش به کدام مرتبه محبوب و مقرب خواهد بود قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله کسی که اطاعت او عین اطاعت خدا باشد وصف قرب او به کدام زبان بیان می تواند کرد من تطع الرسول فقد اطاع الله کسی که امتثال امر و نهی او را حق تعالی سفارش می کند عظمت قدر او را هم او می داند ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا این بحث را به

این بیت ختم کنم [صفحه ۱۹] لایمکن الثناء كما كان حقّه ++ بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر، صلی الله علی سیدنا محمد وآله واصحابه وبارک وسلم اللهم ارزقنا شفاعته وامتنا علی سنته رجوع به اصل مطلب کنیم که تعظیم لغیر الله چه حکم دارد حق تعالی می فرماید واذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا إلا ابلیس أبی واستکبر وکان من الکافرین این امر ملائکه کرام را به سجود آدم علیه السلام به جهت تعظیم آدم بود یا به جهت تحقیر او اگر تحقیر بود شیطان چرا مبادرت نکرد که او اول آنان است که از تعظیم غیر الله انکار کرده اند و او اول آنان است که تحقیر انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام مد نظر می دارند و اگر به جهت تعظیم آدم بود پس تعظیم غیر الله مأمور به گشت یا نه کریمه و خروا له سجدا این سجده اخوان و ابوبن یوسف علیه السلام برای او به جهت تعظیم او بود یا چیز دیگر اگر تعظیم غیر الله کفر و شرک بودی حق تعالی در محل توصیف ذکر آن نمی فرمود اگر چه نزد ما جماعه مقلدین سجده بعینه لغیر الله حرام است که سجده تعظیم مشابه سجده تعبد است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم از سجده لغیر الله منع فرموده است به حدیث ابی حصریره رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لو کنت أمر أحدًا أن یسجد لأحد لاموت الموءأه أن تسجد لزوجها ترمذی اما از حرمت سجده حرمت بلکه کفر و شرک تعظیم لغیر الله از کجا فهمیدند فایده اول آنان که انکار کرد از تعظیم لغیر الله ابلیس بود پس استاد اول نجدیان و نجدی پرستان ابلیس است از آن وجه ابلیس را با نجدیان تعلق و رشته داری محکم است چه هر گاه که در حضور انور صلی الله علیه وسلم در صورت بنی آدم ظاهر شده است سجلیه نجدیان ظاهر شده است قصه دار الندوه که کفار قریش در قتل حضور انور صلی الله علیه وسلم مشورت می کردند و شیطان به صورت شیخ نجدی بر آنها ظاهر گشت و طریق قتل آنها را نشان داد و جمله کفار گفتند [صفحه ۲۰] القول ما قال الشیخ النجدی اما حق تعالی حبیب خود را از شر آنها نجات داد مشهور و معروف است از آن روز نام شیطان شیخ نجدی مقرر گشت بین کتب لغت غیاث و غیره شیخ ابن عربی رحمه الله علیه در کتاب مسامرات خود آورده است که سالکیه قریش بنای کعبه معظمه می کردند و در وضع حجر اسود اختلاف افتاد هر رئیس قوم می گفت که من مستحق این خدمت آخر به صلاح یکی از آنها قرار بر آن گرفت که هر که فردا اول از دروازه فلان به حرم در آید او را سپرد این کار شود اتفاقاً حضور انور صلی الله علیه وسلم که در عمر ۲۵ سالگی بود اول از آن دروازه درآمد جمله به اتفاق گفتند هذا الامین رضینا به آن حضرت به جهت مراعات خاطر همه رئیسان امر فرمود که حجر مبارک را بر گلیمی داشتند و هر رئیس را امر فرمود که یک گوشه گلیم را گرفته حجر شریف را بالا کنند چون چنان کردند خود به دست مبارک برداشته بر محل مقرر او ثبت نمود در آن حالت شیطان به صورت شیخ نجدی ظاهر گشت و اشاره کرد رسول مقبول را علیه الصلوٰة والسلام به سنگی یعنی این سنگ را در پس حجر استوار بکن مقصودش آن بود که هر گاه سنگ دیگر در آن طاق داشته شود هر آینه حجر اسود پس خواهد غلطید و مردم فعل او را علیه الصلوٰة والسلام مشئوم خواهند دانست اما حضور انور علیه الصلوٰة والسلام به نور نبوت مقصد او را دریافته فرمود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پس خائب و خاسر ناپیدا گشت مسامرات باب بناء الکعبه از آن وجه حضور انور صلی الله علیه وسلم نجدیان را قرن الشیطان فرمود کما فی البخاری هناك الزلازل والفتن وبها یطلع قرن الشیطان وعن ابن عمر انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم وهو مستقبل المشرق یقول الا ان الفتنة ههنا من حیث یطلع قرن الشیطان بخاری هر گاه که نجدیان را با [صفحه ۲۱] شیطان علاقه قدیمی و رشته داری استادی و شاگردی است و تا الیوم آن رشته داری را نجدیان و نجدی پرستان به کمال ادب مرعی می دارند ورنه هدم و تخریب و تحقیر مقامات مقدسه و مآثر معظمه را که یادگار حضور انور صلی الله علیه وسلم و اصحاب و اولاد او بودند به تهمت اینکه مردم در آن شرک می کنند دیگر کدام باعث بود عیاذا بالله من الشرک نفل خواندن و دعا کردن و حاجات خود را از خدای تعالی در اماکن مقدسه خواستن کدام شرک است اگر مقامات مقدسه قابل نفل خواندن و دعا خواستن نباشند پس امر و اذن فی الناس بالحج برای کدام مطلب است و امر واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی برای چه و بوسیدن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم حجر اسود را در طواف چه شود و ایستادن خلق بر عرفات و رجوع به مزدلفه و منی و رمی جمرات و سعی بین الصفا والمروه و دعا خواستن در هر مقام برای کدام مقصد مقرر شده

است آیا یادگار حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام است یا چیز دیگر ربنا لا ترغ قلوبنا بعد از هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمہ قدری از احادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم نیز در باب تعظیم لغیر الله بشنو وقت قدوم حضرت سعد بن معاذ رض برای تحکیم بنی قریظه آن حضرت صلی الله علیه وسلم جماعه انصار را فرمود قوموا لسیدکم او خیرکم (بخاری) این امر به قیام برای پایان کردن سور بود از دابه او که او بیمار بود مردود است به لفظ حدیث و فحوای کلام خیر الانام که قوموا به لفظ جمع فرمود برای امداد نزول یک شخص نهایت دو شخص حسب عرف کافی اند تمامی جماعت را برخواستن چه ضرور اگر تعظیم او مقصود حضرت نبودی قوموا لسعد کافی بود و چونکه قوموا لسیدکم و خیرکم فرمود صریح است در تعظی از اینجا فایده دیگر [صفحه ۲۲] هم مستفاد می شود که لفظ سید مر رئیس قوم را گفتن در محل تعظیم جایز است وقت قدوم زید بن حارثه رضی الله عنه حضور انور خود بغیر آنکه جامه را بر خود راست کند بر خواسته و با او معانقه کرده و بوسه داده است لفظ حدیث این است عن عائشۃ رض قالت قدم زید بن حارثه المدینۃ ورسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیتی فاتاه ففرع الباب فقام الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم عریانا یجر ثوبه فاعتنقه و قبله ترندی اگر گویند که این قیام و معانقه و بوسه برای محبت بود نه برای تعظیم گویم بوسه رسول مقبول علیه الصلوٰة والسلام حجر اسود را برای محبت بود یا برای تعظیم محبت انسان با سنگ معنی ندارد و اگر بر این هم اکتفا نکنند گویم تقبیل یهودیان دست و پای حضرت با عزت را علیه الصلوٰة والسلام تصریح است به تعظیم که عرفا بوسه محبت بر روی می شود و بوسه تعظیم بر دست و پای اگر تقبیل دست و پای کسی به جهت تعظیم جایز نبودی حضرت آنها را اجازت آن ندادی لفظ حدیث این است عن صفوان بن عسال قال قال یهودی لصاحبه اذهب بنا الی هذا النبی فقال صاحبه لا تقل نبی انه لو سمعک لکان له اربعۃ اعین فاتیا رسول الله صلی الله علیه وسلم فسالاه عین تسع ایات بتینات فقال لهم لا تشرکوا بالله شیئا ولا تسرقوا ولا تزنوا ولا- تقتلوا النفس التي حرماها الله الا بالحق ولا تمشو ببریئی الی ذی سلطان لیقته ولا تسحروا ولا تاکلوا الربا ولا تقذفوا محصنه ولا تولوا الفرار یوم الزحف وعلیکم خاصۃ الیهودان لا تعتدوا فی السبت قال فقبلوا یدیه ورجلیه وقالوا نشهد انک نبی الی آخر الحدیث ترندی بابی در تعظیم المؤمن گذاشته از ابن عمر روایت می کند می گوید و نظر ابن عمر یوما الی البیت أو الی الکعبۃ فقال [صفحه ۲۳]

گفتار علمای اهل سنت در زیارت کردن

ما اعظمک وما اعظم حرمتک والمؤمن اعظم حرمة عندالله منک الی آخر الحدیث قدری رجوع بعمل نجوم سمار الاسلام اصحاب خیر الانام صلی الله علیه وسلم ورضی عنهم نیز باید کرد در کتب احادیث و سیر ثابت است که صحابه کرام در حضور انور او صلی الله علیه وسلم چنان به ادب و فروتنی و خشوع می نشستند کانهما علی رؤسهم الطیر یعنی از کثرت تعظیم او صلی الله علیه وسلم و توقیر مجلس او سرهای خود را فرو انداخته می نشستند که گویا بر سر آنها مرغ وحشی نشسته است که به ادنی تحرم پریده می رود و از کمال تعظیم به طرف او علیه الصلوٰة والسلام دیده نمی توانستند لفظ ترمذی این است فلا یرفع الیه احد منهم بصره فی حدیث طویل الحال بعض اقوال و اعمال علماء امت را نیز به نظر انصاف ملاحظه فرمایند مولانا مخدوم محمد هاشم سندهی در حیوة القلوب فی زیارة المحبوب در باب چهاردهم فصل سوم از مولانا رحمه الله صاحب مناسک و شیخ علی قاری خلاصه عبارات آنها چنین می نویسد مستحب است زیارت مساجد و آبار و آثار که منسوب اند به سوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم برابر است که دانسته شود عین آنها یا جهت آنها و تصریح کرده اند به این استحباب علی الاطلاق جماعتی از حنفیه و طایفه از شافعیه و مالکیه و حنبله الی قوله تعظیم هر چیزی که مساس کرده باشد بدست او یا پهلوی او یا قدم او یا عضوی از اعضای او برابرست که صحیح گشته باشد نقل در ثبوت او یا اینکه معروف باشد در مردم بر وجه اشتها به غیر ثبوت آن در اخبار و آثار انتهی. مختصرا حالا انصاف باید که در باب آثار متبرکه که شهرت کافی است یا حدثنا و عن عن را ضرورت است در باب مولد النبی دارار قم بن ارقم

مکان خدیجه الکبری رض مولده فاطمه رض و مساجد و آثار کسی نگفته است که این جعلی اند بلکه جمله بر صحت [صفحه ۲۴] آل اتفاق دارند و زیارت آن آثار را مستحب می گویند بین ایضاح المناسک ایام نودی و مناسک ملا علی قاری و تاریخ قطبی تا این حد که پیشوای نجدیت ابن تیمیه و غیره نیز آن را جعلی نگفته اند آری موجب مذهب خود زیارت آنرا حرام می گویند چنانچه صدیق حسن خان در کتاب رحله الصدیق از ابن تیمیه همین مضمون نقل می کند حضرت عبدالله ابن عمر هر گاه که به حج می رفت پس در مساجد و مقامات که بین الحرمین بر آثار آن حضرت صلی الله علیه وسلم درست شده بودند می ماند و در آن نماز ادا می کرد به جهت حصول برکت و زیر هر درختی که حضور انور صلی الله علیه وسلم استراحت فرموده بود آن درخت را آب می دهانید این روایات در صحاح و سنن و مسانید و معاجم به کثرت موجود است در طبقات ابن سعد می نویسد رئی ابن عمر واضحا یده علی المنبر یعنی منبر النبی صلی الله علیه وسلم ثم وضعها علی وجهه از این وجوهات از حضرت امام احمد بن حنبل رض بوسه منبر و بوسه قبر النبی صلی الله علیه وسلم به جهت حصول برکت مردی است شیخ سمهودی در وفاء الوفا جلد ۲ صفحه ۴۴۳ می فرماید قال الغرفی کتاب العلل والسوالات لعبدالله بن احمد از والد خود قال عبدالله سألت ابی عن الرجل یمس منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم یتبرک بمسه ویقبله ویفعل بالقبر مثل ذلك رجأ تواب الله تعالی قال [۴] لا بأس به انتهى مؤلف می گوید عفی عنه که جمله اصحاب مذاهب اربعه بر همین استحباب اند اما تخصیص روایت از امام احمد بن حنبل رحمه الله علیه شاید به جهت تبکیت وهاییه نجدیه آورده است که آنها به ظاهر دعوی تقلید همین امام جلیل می کند و تبرک به آثار جلیله شرک و کفر می دانند از اینجا معلوم [صفحه ۲۵] معلوم شد که دعوی حنبلیت آنها محض کذب و افترا است علامه عینی حنفی در عمده القاری جلد ۴ صفحه ۶۰۷ می فرماید که استادم حافظ زین العابدین عراقی می فرمود اعرنی الحافظ ابو سعید بن العلائی قال رأیت فی کلام احمد بن حنبل فی جزء قدیم علیه خط ابن ناصر و غیره من الحافظ ان الامام احمد سئل عن تقبیل قبر النبی صلی الله علیه وسلم وتقبیل منبره فقال لا بأس بذلك فاریناه للشیخ ابن تیمیه فصار یتعجب من ذلك ویقول عجبت احمد عندی جلیل هذا کلامه او معنی کلامه قال وای عجب فی ذلك وقد روینا عن الامام اذ غسل قمیصا للشافعی وشرب الماء الذی غسله به واذا کان هذا تعظیمه لاهل العلم فکیف بمقادیر الصحبه وکیف بآثار الانبیاء علیهم الصلاة والسلام و همین قول را به سبب شهرت امام مقری مالکی در کتاب خود فتح المتعال بصفه النعال بجنسه نقل کرده است صفحه ۸۱ نسخه قلمی علامه مقری پس از این نقل می نویسد که همین قول امام احمد رض مأخوذ است از روایتی که او در مسند خود نقل می کند که حضرت أبو ایوب انصاری رض بر قبر حضور انور صلی الله علیه وسلم روی خود نهاد پس مردان گردن او را گرفت او فرمود بگذار نزد سنگی نیامده ام به حضور اقدس او صلی الله علیه وسلم آمده ام این روایت در مسند امام احمد جلد ۵ صفحه ۴۳۳ موجود است شیخ سمهودی و علامه ابن حجر مکی و امام سبکی نیز طریق رواه این حدیث بیان کرده اند در منظم ووفاء الوفاء وشفاء السقام را مطالعه فرمایند انتهی مختصرا ایضا در کتاب باطل شکن می فرماید صحابه کرام رضی الله عنهم از جمله آثار او صلی الله علیه وسلم تبرک می جستند از آب دهن مبارک او از آب پس خورده او از آب وضوی او از عرق مبارک او صاحب صحیح البخاری در جامع خود بابی قائم کرده است جلد اول صفحه ۴۳۸ باب ما ذکر من درع [صفحه ۲۶]

تبرک جستن خلفاء به آنچه از رسول اکرم بجای مانده بود

النبی صلی الله علیه وسلم وعصاه وسیفه وقدحه و خاتمه و ما استعمل الخلفاء بعده من ذلك مما لم تذکر قسمته و من شعره ونعله وایتیه مها یتبرک فیه اصحابه و غیرهم بعد وفاته صلی الله علیه وسلم نزد حضرت عائشه لباده آن حضرت بود که زیارت میکنانید مردم راد او می فرمودند که حضرت ایشان در همین لباده رحلت فرموده است لفظ بخاری این است اخرج لنا عایشه رض کساء اطیدا صفحه ۴۳۸ نزد حضرت انس رض نعلین مبارک بودند که زیارت میکنانید مردم را لفظ بخاری اخرج لنا انس نعلین جر داوین

صفحه ۴۳۸ نزد حضرت عبدالله بن سلام پیاله حضور اقدس بود که در آن آب انداخته مردم را می نوشانید لفظ بخاری قال ابو برده قال لی عبدالله بن سلام الا اسقیک فی قدح شرب النبی صلی الله علیه و سلم فی جلد ۳ صفحه ۸۴۲ پس همین پیاله را عمر بن عبدالعزیز برای تبرک نگاه داشت نزد حضرت أم سلمه أم المومنین موهای مبارک بودند هر که بیماری شد آن را شسته آبش به نیت شفا می خورانید بخاری جلد ۲ صفحه ۸۴۵ هر گاه جمله آثار او صلی الله علیه و سلم متبرک و واجب التعظیم شدند قبر مبارک او چرا متبرک نباشد از آن سبب ابو ایوب بر آن رو نهاد که گویا روی بر قدم او صلی الله علیه و سلم نهاده است قصه قبر امام بخاری رض در کتب شرح بخاری موجود است که از قبر او بوی مشک پیدا می شد و مردم خاک آن را به تبرک می بردند رحلت امام موصوف در سنه ۴۵۴ در سلطنت عباسیه در عین مملکت ترقی شریعت و محکمه های قضا و احتساب واقع شده است مگر کسی بر این فعل احتساب نکرد و همین بود عادت سلف صالحین وای بر حال پیشوایان نجدیت که نزد آنها فقط بر قبر داشتن شرک و کفر و بدعت است آن بود زمانه محدثین ربانی و این است زمانه [صفحه ۲۷]

توسل به ارواح صلحاء و استمداد از آنها

محدثین زبانی بین تفاوت راه از کجا است تا به کجا این بحث را اینجا ختم می کنیم و در این کفایت است مر اهل انصاف را اصل ثانی ما به النزاع التوسل بارواح الصلحاء والاستمداد منها چونکه تحقیق این مسأله موقوف بر حیات ارواح است بعد مفارقه الابدان باید که اول حل این مسئله نموده بعد از آن توسل و استمداد را بر آن متفرع نمائیم قال الله تعالی ویستلونک عن الروح قل الروح من امر ربی وما أوتیتم من العلم إلا- قليلا- مسأله روح حسب منطوق قرآن مجید نهایت پیچیده است اما ما به قدر علم قلیل خود آنچه تکلم می کنیم در حیات و ممات او می کنیم نه در کیفیت و ماهیت او که روح به موجب منطوق قرآن شریف از عالم امر است و عالم خلق از عالم امر آنقدر بیان میتواند که شارع علیه الصلاة والسلام از کیفیت و ماهیت او ساکت است اما حیات او در اصول اسلام و قواعد شرع شریف به اتفاق ثابت است بلکه شعور و ادراک او بعد از آزادی قفس جسم زیاده از حالت گرفتاری او در عناصر اربعه جسم است ارواح سعداً در نشأة اخری ترقی کامل می کنند و نفوس قدسیه چنانچه در این عالم مصادر فیوض و برکات بودند همچنان در آن عالم به قوت تامه زیاده از حال حیوة این عالم مصادر فیوض و برکات می باشند بر این مسأله حکماء اسلام و محققین متکلمین و محدثین و اکابر دین اتفاق دارند امام غزالی امام رازی علامه تفتازانی علامه سید شریف قاضی بیضاوی شاه ولی الله هندی و قاضی ثناء الله در کتب و رسائل خودها این مسأله را به براهین و دلائل عقلیه و نقلیه ثابت کرده اند حتی که رؤسای غیر مقلدین چون ابن قیم و غیرهم [صفحه ۲۸]

قول اهل سنت در حیات و شعور روح

نیز اعتراف حیات و شعور و ادراک تام روح کرده اند در تفسیر بیضاوی جلد اول مطبوع هند صفحه ۸۵ می نویسد در تحت آیه حیوة شهدا و فیها دلالة علی ان الارواح جواهر قائمه بانفسها مغائرة لما یحس من البدن تبقى بعد الموت دراکه و علیه جمهور الصحابة والتابعین و به نطق الايات والسنن اگر غیر مقلدین که از مضامین کتب درسیه هم بی خبرند گویند در کدام آیات و سنن ادراک و شعور آن ثابت شده است گوئیم عذاب قبر که متفق علیه طوایف اسلام است و سؤال و جواب نکیر و منکر و تنعیم و تعذیب اهل قبور چنانچه در احادیث صحاح قریب به مرتبه تواتر رسیده است آن جمله موقوف بر حیات و ادراک و شعور روح است اگر روح را شعور نبودی سؤال و جواب ملکین با کیست و اگر گویند که در آن لحظه سؤال او را شعور است بعد از آن نیست گوئیم که تنعیم و تعذیب که الی یوم القیمة در احادیث صحاح آمده است دلیل صریح است بر ادراک و شعور او تا روز رستاخیز علاوه بر آن به قول صادق مصدوق علیه الصلاة والسلام مایان مأموریم به تکلم کردن با اموات آنجا که ارشاد می فرمایند که هر که به مقبره

مسلمانان برسد گوید السلام علیکم یا اهل القبور السلام علیکم دار قوم مؤمنین وانا انشاء الله بکم للاحقون انتم لنا فرط ونحن لکم تبع اسئل الله لنا ولکم العافیة مسلم و ترمذی وابن ماجه و ابو داود به الفاظ متقاربه حصن صفحه ۱۵۴ اگر آنها را شعور نمی بود رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مایان را به خطاب جمادات مأمور نمی فرمود حاشا و کلا بلکه خود حضور انور علیه السلام به این الفاظ زیارت اهل قبور می فرمودند رئیس غیرمقلدین ابن قیم در کتاب روح صفحه ۵ می نویسد از آثار متواتره ثابت شده است و سلف را اجماع است بر اینکه مردگان زائرین را می شناسند و از آواز آنها خوش می شوند امام سیوطی [صفحه ۲۹]

احادیثی از عایشه و ابوهریره و ابن عباس در مورد زیارت قبور

در شرح صدور صفحه ۱۵۱ می نویسد الاحادیث والآثار تدل علی أن الزائرتی جاء علم به المزور وسمع کلامه و انس به ورد سلامه علیه از حضرت عایشه رض صدیقه و ابو هریره و ابن عباس رضی الله عنهم متعدد روایات ابن ابی الدنیا در کتاب القبور و امام بیهقی در کتاب شعب الایمان روایت کرده است که هر گاه کسی نزد قبر مرده خود می رود آن مرده او را می شناسد و از آواز او خشنود می شود و جواب سلام او می دهد عن عائشه رضی الله تعالی عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من رجل یزور قبر أخیه ویجلس عنده الا استأنس به ورد علیه حتی یقوم کتاب روح صفحه ۵ و شرح الصدور صفحه ۱۳۶ از این جهت حضرت عمرو بن العاص وقت مرگ وصیت کرد که بعد از دفن من ساعتی جمله شمایان بر قبر من توقف کنید تا که من استیناس با شما کنم به این الفاظ در صحیح مسلم آمده ثم اقیموا حول قبری مقدار ما تنحز جزور و یقسم لحمها حتی استأنس بکم ابن قیم از این عبارت اخذ کرده در کتاب روح صفحه ۱۳ می نویسد که میت از حاضران انس و انبساط حاصل می کند و آنچه گفته بودیم از قول علما که درک روح بعد از موت زیاده می شود به این وجه که در حالت حیات اگر کسی او را در مکانی محبوس می کرد که هیچ منفذ نمی داشت آواز هیچکس نمی توانست شنید اما در قبر به موجب روایات ما قبل می شنود تا که در صحیح مسلم آمده ان المیت یسمع خفق نعالهم و اگر کسی در ته خانه باشد به رفتن کسی بر بالای خانه او را ایداء نمی رسد و میت را از پای مالی قبرش ایداء می رسد که حضور انور صلی الله علیه و سلم کسی را که تکیه بر قبر کرده بود فرمودند لا تؤذ صاحب هذا القبر رواه الامام احمد فی مسنده تا که با پای پوش در قبرستان رفتن منع فرموده است ابو داود جلد دوم فی باب المشی بین القبور فی النعل صفحه ۱۰۴ طبع هند [صفحه ۳۰] شرح احادیث می نویسند که مفهوم احادیث این است که با قبور اهانت و استخفاف نکردن باید زیرا که مردگان را از آن ایداء می رسد بلکه قبور را به لحاظ مراتب اهل قبور ادب و احترام لازم است در مسند امام احمد جلد ۶ صفحه ۲۰۲ طبع مصر نوشته است که از حضرت عایشه صدیقه رض روایت نوشته است که من در حجره خود بعد از دفن حضور انور صلی الله علیه و سلم و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بی تکلفانه میرفتم و می گفتم که حضور انور و پدر است بعد از دفن حضرت عمر رضی الله عنه به غیر نقاب داخل نمی توانم شد حیاء من عمر حاکم در مستدرک تصحیح این حدیث کرده است و در مشکوٰه نیز این حدیث نقل شده است در لمعات می نویسد که در این حدیث دلیل واضح است بر اینکه زائر احترام و ادب قربان مرتبه کند که در حال حیات او می کرد بالخصوص قبور صالحین را مشکوٰه طبع نظامی صفحه ۱۴۶ از اینجا باید فهمید که مسلک حضرت ام المومنین عایشه صدیقه در باب شعور اموات چیست و انکار او از سماع به کدام معنی بود اگر ایشان قطعاً انکار شعور اموات را مسلک می داشتند با برادر مرده خود حضرت عبدالرحمن بن ابی بکر الصدیق رض خطاب و گفتگو نمی فرمودند مردی است که حضرت عبدالرحمن به قرب مکه معظمه رحلت فرمود نعش او را به مکه معظمه آورده مدفون کردند چونکه حضرت صدیقه برای زیارت برادر خود تشریف آورد فرمود ای برادر اگر من وقت وفات تو حاضر می بودم تو را در همان جا دفن می کردم و اگر آنجا حاضر می بودیم حاجت آمدن نزد شما بار دیگر نبود ترمذی کتاب الجنائز جلد اول صفحه ۱۳۱ الحاصل که معامله روح عجب حیرت افزا معامله است و طاقت و قوت او عجب طاقت و قوت است خصوص ارواح مقدسه که با ملأ اعلی شامل شده به صفات آنها

متصف می شوند علم و درک و شعور و سیر و تصرف [صفحه ۳۱]

قول قاضی بیضاوی تحت قول خداوند فالمدبرات امرا

آنها را در عالم هیچ حاجب و حاجز نمی تواند شد قاضی بیضاوی تحت قوله تعالی فالمدبرات امرا می نویسد کالملائکة و ارواح الصلحاء اگر چه مسکن آنها اعلیٰ علین باشد با قبر خود نیز تعلق کامل می دارند شب معراج حضور انور صلی الله علیه و سلم حضرت موسی علیه السلام را در قبر مشغول نماز دید و در مسجد اقصیٰ با ارواح دیگر انبیاء ملاقات فرمود و در آسمان ششم با حضور انور صلی الله علیه و سلم مکالمه و مخاطبه نمود و حال آنکه تمامی قصه معراج در مقدار زمان چشم زدن بود حافظ ابن حجر در فتاویٰ خود می فرماید ارواح المؤمنین فی علتین و ارواح الکفار فی سجنین و لکل روح بجسدها اتصال معنوی الی قوله ومعذک فهی مأذون لها فی التصرف شرح صدور صفحه ۱۶۳ از آن جهت سرورعالم صلی الله علیه و سلم ارشاد فرموده است که اگر در صحرای شمایان را مشکلی پیش آید و یار و مددکار نظر نیاید سه مرتبه بگوئید یا عباد الله أعینونی و در این ارشاد لفظ عباد الله عام است که شامل است رجال الغیب و ملائکه و ارواح طیبه صلحاء را اصحاب مشاهده و علماء ثقات این قصه را بارها تجربه کرده اند و صحیح یافته اند حصن صفحه ۱۰۳ شاه ولی الله دهلوی رحمه الله تعالی می نویسد هرگاه روح از علائق جسمانیت آزاد می شود رجوع به مزاج اصلی خود کرده با ملائکه ملحق شده شریک کارهای آنها می گردد و اکثر کارشان اعلا و کلمه الله و نصر حزب الله می باشد حجة الله البالغة صفحه ۳۴ چونکه مسأله حیات و ادراک و شعور و علم و سیر و تصرف ارواح مقدسه ثابت شد حالا مسأله توسل و استمداد باید فهمید انبیاء و اولیاء چنانچه در زندگی واسطه و وسیله بین الخالق و المخلوق اند و مظهر عون الهی اند که به توسل و تشفع آنها مخلوق در مقاصد دینی و دنیوی خود کامیاب میشوند همچنان در عالم [صفحه ۳۲]

عالم برزخ

برزخ مظاهر عون الهی اند که فیوض و برکات روحانی آنها وقت توسل و تشفع باعث حل مشکلات و قضای حاجات خلق می شوند حلال مشکلات و قضای الحاجات در هر حال صرف ذات پاک و واحد لا شریک است مگر ارواح مقدسه و وسیله محض و واسطه صرف می باشند چنانچه در حال حیات بودند در حال ممات نیز همان اند امام غزالی رحمه الله علیه فرموده از هر که در حیات استمداد می تواند کرد بعد از وفات نیز از او استمداد می تواند کرد طالبان حق و سالکان طریقت از پیران و مقتدایان خود در زندگی و از ارواحشان بعد از وفات همین استمداد تقرب الی الله می جویند و تقرب الی الله در زندگی هم بزرگان به مدد روح می فرمایند نه به قوت دست و پا و بعد مردن هم همان روح برقرار بلکه اقوی از آن است که در حال حیات بود باقی مانده طرز استغاثه و استمداد عوام الناس آن ضرور قابل اصلاح است که در استمداد به حد افراط می رسند و از بعضی کلمات و حرکات ملحدانه و مشرکانه سر زد می شوند بر علما بر اصلاح و هدایت آنها لازم است نه اینکه مطلقاً زیارت قبور صلحا را شرک دانند و مردم را از آن قطعاً منع نمایند مثلاً- کسی نابینا در مسجدی در آمد و رو به غیر جهت قبله کرده نماز شروع کرد بر بینایان لازم آنکه او را هدایت کنند که رو به قبله شود نه آنکه مسجد را منهدم نمایند یا از نماز او را منع کنند عقیده صحیحه مسلمانان اهل سنت و الجماعه این است که این ها نه زنده را بالاستقلال حاجت روا می دانند نه مرده را اگر کسی کدام دوا را نافع و ضار حقیقی داند یا کدام حکیم را شافی اصلی داند یا پادشاه و آقای خود را رزاق مستقل داند یا کدام بزرگ را قاضی الحاجات بالذات داند این شخص چنان ملحد و مشرک است امر واحد لا شریک داند مگر دوا را سبب نفع و ضرر داند و حکیمان را ذرایع صحت داند و امر او سلاطین را ذرایع حصول رزق داند و انبیاء و اولیاء را در زندگی [صفحه ۳۳] و بعد وفات محض وسیله و واسطه حل مشکلات و قضای حاجات دانند این شخص مسلمان صادق الاعتقاد است که او بر کریمه وابتغوا الیه الوسیله عمل کرده است چنانچه علامه

جزری در حصن خود زیر آداب الدعای نویسد وان يتوسل إلى الله تعالى بأنيائه (خ ر س) والصالحين من عباده (خ) و عمده ترین دلایل در باب توسل و استمداد حدیث اعمی است که در آن توسل واستغاثه و تشفع و استمداد جمله علی رغم انوف الوهاییه موجود است و آن حدث این است که یک نابینای به حضور انور صلی الله علیه و سلم حاضر شد و عرض کرد که برای روشنی فرمود اللهم انی اسئلك واتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمه یا محمد إلى اتوجه بک إلى ربی فی حاجتی هذه لتقضی لی اللهم فشفعه، فی رواه الترمذی وصححه والنسائی وابن ماجه والحاكم فی المستدرک وصححه علی شرط الشيخین ورواه البيهقی فی الدلائل وفي كتاب الدعوات باسناد صحيح وزاد فقام وقد ابصر از جهر منظم ابن حجر وحصن الحصين صفحه ۱۲۵ وشفاء السقام للسبکی صفحه ۱۲۳ و آن شخص حسب ارشاد نبوی دعا خواند و چشمش به حلم او تعالی روشن شد اصحاب کرام برای حاجتمندان همین دعا را معمول می داشتند اگر تأثیر این دعا مخصوص بزمانه آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود چنانچه بعض محرومین به این عذر می سرایند اصحاب کرام بر آن عمل نمی فرمودند بشنو قصه حضرت عثمان بن حنیف رض را و آن این است که در زمانه خلافت حضرت عثمان ذی النوری رضی الله عنه کسی را حاجتی بود بخلیفه وقت که خلیفه متوجه حال او نمی شد شکایت خود نزد عثمان بن حنیف رض نمود او همین دعای اعمی به او نشان داد به مجرد خواندن او خلیفه متوجه حال او شد و در کار خود کامیاب شد این واقعه را طبرانی به سند معتبر به چند طریقه ثابت کرده است در معجم کبیر خود زیر ترجمه عثمان بن حنیف در جزء پنجاهم و امام [صفحه ۳۴]

درخواست حاجت کردن

بیهقی نیز ثابت کرده است. شفاء السقام للبکی مطبوعه حیدر آباد صفحه ۱۲۵ و در معجم صغیر نیز در صفحه ۱۰۳ مطبوعه مصر این روایت موجود است محدثین برای روایت این حدیث باب چنان قائم می کنند باب من كان له حاجة إلى الله تعالى اوالی احد من خلقه صاحب حصن الحصين چنین می فرماید و من كان له ضرورة فليتوضأ فيحسن وضوءه ثم يصلي ركعتين ثم يدعو اللهم اتی اسئلك الخ ملا علی قاری در شرح این می نویسد قوله ضرورة ای حاجه علقه ای حاجه علقه ورحصن الحصين صفحه ۲۳ می نویسد قلت وان لم يجب الدعاء عند قبر النبي صلی الله علیه و سلم ففی ای موضع يستجاب و در عده حصن الحصين طبع مصر صفحه ۸۵ در زیر این نوشته است وعند قبور الانبياء عليهم السلام وجرت استجابة لدعاء عند قبور الصالحين به شروط معروفه علامه ابن عبد البر در استيعاب جلد ۲ صفحه ۴۲۸ می نویسد که در خلافت فاروقی سالی قحط در مدینه منوره افتاد شخصی نزد قبر مطهر او علیه الصلاة والسلام آمده استغاثه کرد که ای رسول خدا احوال امت را ببین پس همان شخص را در خواب حضور پر نور بشارت بارش داد حافظ ابن حجر عسقلانی در اصابه جلد ۶ صفحه ۱۴۴ طبع مصر تخريج همین قصه را از ابن ابی خثیمه حواله داده است شیخ بنهانی رح در دعوة الحق طبع مصر صفحه ۷۷ می فرماید رواه البيهقی و ابن ابی شيبه باسناد صحيح الحاصل که در قرون ثلاثه المشهود لها بالخیر توسل و استمداد را به کثرت ثبوت موجود است و توسل شان مخصوص به حضور انور صلی الله علیه و سلم نبود بلکه از قبور صحابه رض و اهل بیت رض و صالحان امت نیز توسل و استفاضه واستغاثه معمول قرون سابقه بود علامه ابن عبد البر که امام المحدثین صدی چهارم بود در ذکر حضرت ابو ایوب انصاری رضی الله عنه می نویسد و قبر ابی ایوب [صفحه ۳۵] قرب سورها معلوم إلى اليوم معظم يستسقون به فيسقون استيعاب جلد اول صفحه ۱۵۶ و علامه ابن الاثير در اسد الغابه من نویسد وقبره بها يستسقون به جلد ۲ صفحه ۹۰ طبع مصر کاتب الحروف مؤلف رساله میگوید معلوم است که قسطنطنیه در سنه چهار صد در قبضه نصاری بود و آنها با وجود کفر و عداوت اسلام قبر حضرت ابو ایوب را معظم داشته استسقا به آن می کردند حق تعالی به فضل خود حاجت روایی آنها می کرد چنانچه در استيعاب می نویسد وای بر حال مدعین اسلام طایفه نجدیه که قبور اکابر صحابه و اهل بیت النبوة وامهات المومنین رضوان الله عليهم اجمعین و صلحاء امت را جمله ویران و پامال کردند و هیچ ملاحظه اصول

اسلام نکردند از امام شافعی رحمه الله علیه مردی است که می فرمودند قبر موسی الکاظم تریاق مجرلاجابه الدعاء اشعه اللمعات و غیره این روایت امام شافعی بر طبع غیر مقلدان بسیار گران می افتد که ایشان با جلالة قدر چه طور چنین می فرماید مگر آنها معلوم ندارند که امام شافعی رحمه الله علیه همیشه توسل و تشفع بقبور صلحا بالخصوص قبر حضرت امام ابوحنیفه رحمه الله علیه می کرد، چنانچه علامه عزالدین بن جماعه محدث در کتاب خود انس المحاضره و همچنین امام موفق بن احمد مکی در مناقب امام ابوحنیفه صفحه ۱۹۹ ذکر کرده است ذکر السفیری شارح بعض مجالس من احادیث البخاری و نقل عزالدین بن جماعه فی کتابه انس المحاضره عن علی بن میمون قال سمعت الشافعی یقول انی تبرک بأبی حنیفه واجبی الی قبره یعنی زائرا فاذا عرضت لی حاجه صلیت رکعتین وجئت الی قبره وسألت الله تعالی الحاجه عنده فما تبعد عنی حتی تقضی صلح الاخوان للسید داود الخالدی طبع بمبئی صفحه ۸۳ علامه ابن حجر مکی رحمه الله علیه در خیرات الحسان طبع مصر صفحه ۲۹ [صفحه ۳۶]

به زیارت امام رضا رفتن بزرگان اهل سنت

می فرماید اعلم انه لم یزل العلماء وذوو الحاجات یزورون قبره (ای قبر ابی حنیفه) ویتوسلون به فی قضاء حوائجهم ویرون نجح ذلك منهم الامام الشافی رح لما کان به بغداد فانه جاء عندانه قال انی لاتبرک بأبی حنیفه رح واجبی الی قبره الخ علامه ابن الجوزی در کتاب صغوة الصفوة از امام ابراهیم حربی که از ارشد تلامذه امام احمد بن حنبل است روایت می کند که می فرمودند قبر معروف الکرخی التریاق المجرب وسیله جلیله صفحه ۱۳۹ و نزد تمام اکابر بغداد این خبر معروف رح معروف و مشهور است حضرت امام ابوالقاسم قشیری که از اکابر محدثین و صوفیه سه صدی و چهار صدی بود در رساله قشیری طبع مصر صفحه ۱۱ در تذکره حضرت معروف کرخی رضی الله عنه می فرماید کان من المشائخ الکبار مجاب الدعوان یتشفی بقبره یقول البغدادیون قبر معروف تریاق مجرب علامه ابن خلکان نیز چنین می نویسد در وفيات الاعیان جلد ۲ صفحه ۱۳۶ امام ابوبکر بن خزیمه که در تعریف او امام سبکی می نویسد امام الأئمة المجتهد المطلق البحر العجاج در طبقات کبری جلد ۲ صفحه ۱۳۰ و امام ذهبی که ملقب شیخ الاسلام است در تذکره الحفاظ جلد صفحه ۸۶ می نویسد که این اکابر هرگاه به زیارت قبر حضرت امام خراسان سیدنا امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه می رسیدند چه مقدار خضوع و تواضع و تضرع بجا می آوردند حافظ ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحه ۳۸۸ می نویسد قال (ای الحاکم) وسمعت ابابکر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عیسی یقول خرجنا مع امام اهل الحدیث ابی بکر بن خزیمه وعدیله ابی علی الثقفی مع جماعه من مشائخنا وهم اذ ذاک متوافرون الی زیارة قبر علی بن موسی الرضا رح بطوس قال فرأیت من تعظیمه یعنی ابن خزیمه لتلك البقعة [صفحه ۳۷] وتواضعه لها وتضرعه عندها ما تحیرنا محدث مشهور ابوحاتم ابن حبان صاحب الصحیح در کتاب الثقات لابن حبان در ترجمه امام علی رضا بن موسی رحمه الله علیه چنین می نویسد ما حلت بی شده فی وقت مقامی بطوس وزرت قبر علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه وعلیه ودعوت الله تعالی ازالته عنی الا استجیب لی وزالت عنی الشدة وهذا شئ جربته مرارا منقول از نسخه قدیمه قلمیه از ابن قییل روایات معتبره در کتب اسلامیة از زمانه خیر القرون الی زماننا هذا به طریق تواتر منقول است که همیشه علما وصلحا و اکابر دین از قبور اولیا وصلحا و اهل بیت النبوة استمداد می کردند و تعظیم آنها بجا می آوردند اگر جمله روایات نقل گردد کتابی علیحده باید نوشت صاحب انصاف را همین قدر زیاده از کفایت است و بی انصاف را دفاتر کثیره درایت و روایت زیاده باعث ضلالت است و این وقت باید که رجوع به اصل مقصد کنیم و گوئیم که استدلال منکر بن سماع موتی آیه انک لا تسمع الموتی و کریمه و ما انت بمسمع من فی القبور است و قول حضرت عایشه صدیقه در باب انکار سماع اموات قلب بدر و این که فقهاء حنفیه در باب حلف می نویسند که اگر کسی دیگری را گفت که من با تو سخن نکنم اگر بعد از مرگ او سخن گوید حانث نمی شود زیرا که میت نمی شنود همین سه وجوه را استدلال می کنند مؤلف رساله می گوید که این جمله صحیح است نه آیات قرآنی غلط نه استدلال حضرت صدیقه رض غلط نه قول فقهاء

کرام غلط اما خدا را قدری دلایل مثبتین را هم به غور تأمل بفرمایند آنها می گویند که از آیات شریفه نفی سماع موتی هرگز مستنبط نمی شود زیرا که ان الاموات لا یسمعون وارد نشده است که بطور استدلال پیش شود و از این اموات که در آیات مذکورند [صفحه ۳۸] مردگان مرادند بلکه به طریق استعاره کفار مرادند که کفار را تشبیه به اموات داده است و وجه شبه عدم اجابت است نه که عدم سمع و این ظاهر است که کفار کران نبودند قوت سامعه کفار زایل نشده بود لا والله می شنیدند اما اجابت نمی کردند بین در کریمه صم بکم عمی کسی از اهل علم میگوید که کفار حقیقته گنگان و کران و کوران بودند مؤلف رساله میگوید عفی عنه که در اصطلاح لغة عرب لفظ سمع به معنای اجابت بسیار واقع می شود بین لفظ سمع الله لمن حمده معنایش مطلق سمع نیست زیرا که او تعالی از هر کس می شنود و حمد گوید یا نکوید بلکه معنایش اجابت است یعنی قبول می کند او تعالی احمد حامد را و همچنین در هر زبان شنیدن به معنای قبول کردن اصطلاح شایع و ذایع است چنانچه کسی را که نصیحت قبول نمی کند گفته می شود که بسیار تو را گفتم اما نشنیدی شاعر میگوید دوش آن نا مهربان احوال ما پرسید و رفت - صد سخن گفتیم و از ما یک سخن نشنید و رفت معنایش این نیست که معشوق کر است انتهی دیگر وجه آنکه لفظ لا تسمع یا لفظ ما انت بمسمع هر دو از باب افعال است یعنی تو نمی توانی شنوید این از کجا معلوم شد که اموات فی نفسه نمی شنوند و او تعالی هم آنها را نمی تواند شنوید بین کریمه انک لا تهدی من اجبت و لکن الله یهدی من یشاءهم از این قبیل است، باقی ماند استدلال حضرت صدیقه رض جواب آن به این وجه می گویند که قول یک صحابی در مقابله نص قرآن و در مقابله اقوال دیگر اصحاب کرام دلیل و حجت نمی تواند شد حضرت عمر رض و دیگر اکابر صحابه که بر موقع بدر حاضر بودند و خطاب سماع موتی هم به آنها صادر شده بود و اینها تسلیم سماع به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و سلم کرده بودند چه طور به استدلال حضرت صدیقه رض قول و عمل آن اکابر لغو قرار داده شود و [صفحه ۳۹] از روایت خطاب حضرت صدیقه رض با برادر خود پس از مرگش چنانچه گذشت صریح است بر رجوع حضرت صدیقه رض از قول خود علاوه بران در احادیث صحاح سماع موتی ثابت است چنانچه در قصه بدر حضرت عمر رض را فرمود که شما یان از مردگان زیاده نمی شنوید و در صحیح مسلم وارد است که مرده آواز نعل زائران می شنود و در روایت دیگر که مرده سلام زائر می شنود و جواب آن میدهد وه پیشوایان وهاییه چون ابن تیمیه و ابن قیم و ابن عبدالهاد و قاضی شوکانی وغیرهم جمله تصحیح این احادیث کرده اند و سماع موتی را قائل گشته اند بین صارم منکی را در کتاب الروح ابن قیم را صفحه ۷۱ عجیب حالت است غیر مقلدین را آنجا پیشوایان خود را شیخ الاسلام و غیره القاب می دهند و اقوال آنها را چون نص قطعی می دانند و در بعض عقاید حقه آنها که خلاف مشرب این ها می باشد اقوال آنها را بجوی نمی شمردند و بعض روایات ضعیفه کتب حنفیه را به استدلال پیش می کنند در چنین مواضع اترکوا قولی بخبر الرسول را چرا وقعت نمی دهند و احادیث صحاح را تاویل لا یعنی دور از انصاف می کنند که این از خصایص بود و غیره خصوصیت آن وقت معقول بود که اگر امت را امر به خطاب اموات نمی فرمود چونکه السلام علیکم اهل الدیار برای تمامی امت امر است پس خصوصیت به کدام معنا است در این موقع مولانا شاه محمد سلیمان صاحب پهلواروی رحمه الله علیه تقریری فرموده که ذکر آن خالی از لطف نیست خلاصه تقریرشان اینکه از تموج هوای آوازی که از راه ثقبه مجوفه گوش به دماغ می رسد و در قوت سامعه حسی از آن پیدا می شود آن را سماع گفته می شود این سماع حقیقته از مردگان منفی است که به سبب موت چونکه حیات فانی می شود قوتهای سمع و بصر و لمس و شم و ذوق هم معطل می شوند بی شک مردگان به سمع [صفحه ۴۰] معمول حیات نمی شنوند پس انک لا تسمع الموتی بر جای خود به غیر تاویل صحیح است و همچنین انکار حضرت عایشه صدیقه رض از سمع بجای خود صحیح است و قس علیه احکام الفقه اما ادراک و شعور چیز دیگر است که خاصه روح است چونکه روح فانی نیست ادراک و شعور او هم فانی نمی شوند بلکه زیاده از حال حیوة تیز می شوند و مردگان را شعور و ادراک هست اما سمع معمول حیات نیست و هر جا که در احادیث شریفه لفظ سمع برای مردگان وارد شده است مراد از آن ادراک و شعور است انتهی و انکار فقها از سماع موتی بنابر عرف عام است و در ایمان عرف را

اعتبار است پس از نفی سماع نفی شعور و ادراک لازم نمی آید فافهم وانصف تتمه مسأله استمداد شیخ الاسلام علامه حموی حنفی در نفحات القرب می نویسد من نسب إلى الامام ابی حنیفه رح القول بانقطاع الکرامات واهم وعن طریق اهل الهدی ضال اذلم یثبت فی شیئی من کتب مذهب ابی حنیفه رح اصولا وفروعا القول بانقطاع الکرامات بالموت بل لم یثبت فی شیئی من کتب المذاهب الثلاثة الخ صفحه ۲۱۶ شفاء السقام طبع مصر و در همین کتاب صفحه ۲۱۸ می نویسد ثم ان تصرف الاولیاء فی حیاتهم ومماتهم انما هو باذن الله تعالی و ارادته لا- شریک له فی ذلك خلقا ولا- ایجادا ولا یقصد الناس بسؤالهم قبل الموت وبعده نسبتهم إلى الخلق والایجاد والاستقلال بالافعال فان هذا لا یقصدہ مسلم ولا یخطر ببال احد من العوام فضلا عن غیرهم فصرف الکلام الیه ومنعه من باب التلیس فی الدین الخ نجدیان وهاییان و حامیان آنها معنای مجازی و استعاره هرگز قبول نمی کنند اگر کسی نسبت فعلی به کسی بکند اگر چه به طریق مجاز باشد یک دم بر آنها حکم شرک و کفر جاری می کنند و آیات قرآن [صفحه ۴۱] کریم که در شأن کفار و آلهه باطله آنها وارد شده اند بر مسلمانان چسپان کرده حکم شرک می کنند و حال آنکه کفار آلهه خود را متصرفین بالاستقلال می دانستند و عبادت آنها می کردند و به این عبادت تقرب إلى الله می جستند و هیچ مسلمانی اگر چه عامی باشد هیچ بزرگ را إله نمی داند و نه او را متصرف بالاستقلال می داند بلکه فقط ارواح بزرگان را حیا و میتا وسیله درگاه او تعالی می کنند حالا مسأله مجاز و حقیقت را توضیح از آیات قرآن بشنو که یک فعل را حقیقه منسوب به او تعالی می کند باز همان فعل را مجازا منسوب به عباد می کند هر کس می داند که حاکم او تعالی است کریمه ان الحكم الا لله اثبات بعد نفی تخصیص حکم به او تعالی می کند باز می فرماید فلا- وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شحر بینهم و هر کس می داند که زندگی و مردن به حکم او تعالی است حقیقه کریمه هو یحیی ویمیت والله یتوفی الا- نفس حین موتها باز مجازا همین فعل منسوب به ملک الموت می کند کریمه قل یتوفاکم ملک الموت الذی وکل بکم شفائی بیمار به حکم او تعالی است حقیقه کریمه و اذا مرضت فهو یشفین مگر مجازا منسوب به حضرت مسیح فرموده و ابرئ الا- کمه و الابرص و احمی الموتی باذن الله اولاد دهنده او تعالی است حقیقه و مجازا حضرت جبریل میگوید لاهب لک غلاما نرکیا مولای حقیقی به حکم الله ولی الذین امنوا و تعالی است مگر مجازا همین حکم منسوب بعباده فرموده است انما ولیکم الله ورسوله (و) النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم همچنان معین حقیقی او تعالی است و مجازی بندگان را امر فرموده است و تعاونوا علی البر والتقوی و استعانت از عمل نیک نیز در قرآن منصوص است کریمه واستعینوا بالصبر والصلوة رهنان دین اگر لفظ عبد منسوب به غیر می شنوند بی محابا او را مشرک [صفحه ۴۲] می گویند و از نام عبدالنبی عبد الرسول چه مقدر بزار هستند و حق تعالی در قرآن می فرماید و انکحوا الایامی و الصالحین من عبادکم و اماءکم از این کریمه به تصریح جواز نسبت عبدیت به غیر ثابت می شود همچنان رب حقیقی پروردگار عالم است و اذکرنی عند ربک او تلد الامه ربتها دیگری را مجازا گفته می شود مستغاث حقیقی او تعالی است اما مجازا فاستغاثه الذی من شیعته علی الذی من عدوه وارد شده است و در حدیث شفاعت آمده است فاستغاثوا بآدم و در حصن الحصین حدیث حسن مذکور است و آن اینکه وان اراد عوننا فلیقل یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی بتصریح نداء غائب به لفظ یا و استمداد است و نیز امام بخاری رح در ادب المفرد حدیثی نقل می کند حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن ابی اسحق عن عبدالرحمن بن سعد قال خذرت رجل بن عمر فقال له رجل اذکر احب الناس الیک فقال یا محمد و در روایت دیگر وصاح یا محمداه صفحه ۱۴۰ اگر نداء غائب جائر نبود صحابی جلیل القدر چون عبدالله بن عمر چنین ندا نکردی علاوه بر این تمامی مسلمانان در نماز پنجگانه از زمانه مبارکه إلى یومنا هذا السلام علیک ایها النبی می گویند این مخاطب به کسی که غائب است از نظر معمول تمام اهل اسلام است و خود غیر مقلدین نیز اکثر التحیات را به همین الفاظ می خوانند با وجود آن اگر کسی لفظ یا رسول الله گفت او را مشرک و کافر می گویند کبرت کلمه تخرج من افواههم ان یقولون الا- کذبا نجدیان اهل حرمین را خصوصا و تمامی امت مرحومه را عموما مشرک می دانند از آن وجه قتل النفس ونهب اموال مسلمانان را جائر می دانند و مسلمانان حرمین را عبدة الشیاطین می نامند و حدیث صحیح [صفحه ۴۳] سرور عالم را صلی الله

علیه و سلم که در شأن اهل حرمین فرموده است ان الشیطان قد یئس ان یعبد فی جزیره العرب و در حدیث دیگر اهل حجاز را بشارت ایمان داده است و سنگدلی و جفاء را در اهل مشرق که نجد در شرق حجاز است فرموده لفظ حدیث این است غلظ القلوب والجفاء فی المشرق والایمان فی اهل الحجاز صحیح مسلم و نیز آن حضرت صلی الله علیه و سلم به درگاه الهی عرض کرده است اللهم لا تجعل قبری و ثنا یعبد بعدی و یقین که همین دعای او به درگاه او تعالی مستجاب است پس همین مزار مقدس را نجدیان صنم اکبر نام کرده اند و در انهدام آن می کوشند این چه مقدار بی ادبی و گستاخی و توهین آن حضرت است صلی الله علیه و سلم قاعده نجدی پرستان را عادت است که هرگاه آیات قرآنی و احادیث نبوی در تردید آنها پیش می شوند و از جوابش عاجز می شوند می گویند که دلیلی از قول امام خود ابوحنیفه رح پیش کن در باب سماع موتی و استمداد و عرس و مولود شریف و بوسفه قبر و غیرها قول امام خود پیش کن و این نهایت قول بی بنیاد عامیانه است زیرا که مقلدین مذاهب اربعه خوب می دانند که در هر جزئی قول امام را جستن خلاف اصول مذهب است مسائل فقهیه به سبب امتداد زمانه روز به روز نو پیدا می شوند پس حکم آنها از اصول قواعد مذهب علماء وقت پیدا کردن می توانند مذهب حنفی فقط نام قول حضرت امام اعظم و ابو یوسف و محمد و زفر رحمه الله علیهم نیست که در جزئیات مسائل تنقیدات علماء متاخرین هم مذهب حنفی است مولانا مولوی عبدالحی در صفحه ۱۶۶ کتاب سعی مشکور می فرماید لایزم تصریح کل من الفروع والجزئیات عن الأئمة فالعلوم تتراشد یوما فیوما [صفحه ۴۴] بحسب اختلاف حوادث الامه فمالهم یظهر تصریحهم علی خلافه یحکم بالجواز مؤلف میگوید عفا الله عنه سلسله اجمال و تفصیل در ادله قطعیه موجود است بین اجمال قرآن مجید را احادیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم تفصیل نمود مثلا حکم قرآن است اقموا الصلاة بالاجمال و احادیث تفصیل آن کرد که فرض صبح دو رکعت و فرض ظهر چهار رکعت علی هذا القیاس و بحکم ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فاتتهوا قول و فعل حضور اقدس هم نص قطعی گشت باز در بعض احادیث اجمال بود تفصیل آن اجمال اقوال و افعال اصحاب کرام و تابعین اصحاب کردند و بحکم علیکم بستنی و سنه الخلفاء الراشدین من بعدی و اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم قول و فعل اصحاب و اتباع نیز چون نص قطعی گشت باز به سبب اختلاف حوادث زمانه اجمال قول اصحاب و اتباع را تفصیل اصحاب مذاهب اربعه در کتب مذاهب خود اصولا و فروعا ثبت کردند به حکم لعلمه الذین یستنبطونه به اجماع امت این استنباط و قیاس از ادله قطعیه گردید باز اجمال یا عدم ذکر بعض جزئیات مسائل از اصحاب مذاهب علماء امت هر مذهب موافق اصول صاحب مذهب خود تفصیل آن اجمال یا ذکر آنچه باقی مانده بود در کتب معتبره خود نوشته و بر آن فتوی کردند به حکم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل چنانچه انبیاء بنی اسرائیل علی نبینا وعلیهم الصلاة والتسلیمات اصحاب شرائع بودند علماء امت مرحومه اصحاب استنباط و فتوی اند اما مراد از علماء امت آنانند که ورثه الانبیاء و اصحاب نفوس زکیه باشند نه دین فروشان که رهنان [صفحه ۴۵] دین اند و این نیز حجت قطعی است که دروغ همان اصول مقرره اصحاب مذاهب است پس در هر جزئی حادثه قول امام را طلییدن عوام را در مغالطه انداختن است لا حول ولا قوة الا بالله هدانا الله وایاهم سواء الصراط. اصل ثالث ما به النزاع نداء غائب و سماع موتی است بدان که نجدیان دهم مشرب ایشان نداء غائب به لفظ یا فلان یا تخاطب یا غائبان شرک اکبر می نامند اگر به نیت حاضر بودن منادی باشد اگر چه روح مبارک حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم باشد امام غیر مقلدین شوکانی در کتاب خود در الغضید می آرد تعظیم القبور و خطاب الموتی بالحوادث کفر باز در تطهیر الاعتقاد صفحه ۱۱ طبع فاروقی دهلی می نویسد و من فعل ذلک بمخلوق من حی او میت سواء کان ملکا او نبیا او ولیا صار مشرکا وان اخبر بالله وعبد نقل از سیف الابرار و بعض وهابیه فرق می کنند می گویند که اگر نداء یا رسول الله عاشقانه باشد یعنی به غیر ملاحظه سماع منادی جائز است و اگر به این نیت باشد که منادی یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم می شنود پس کفر است مؤلف گوید عفا الله عنه از این طائفه که فعل سلف صالح را شرک و فاعل را مشرک می نویسند سوال است که مراد شماییان از غائب کدام است آیا مراد غائب عن النظر است که در دیدن شما نیاید یا غائب عن الوجود

یعنی معدوم که در حقیقت وجود نداشته باشد اگر مراد از آن شق اول است پس نداء شمایان به ذات پاک باری تعالی و تقدس اسمه نیز داخل می شود که منادی از نظر شما غائب است و به حکم کریمه لا تدرکه الالبصار ابصار مخلوق طاقت دیدار حضرت [صفحه ۴۶] تعالی و تقدس در این جهان ندارند بلکه نزد وهابیه از دیدار الهی در بهشت نیز انکار است بین عقیده ۲۰ ثنائی در کتاب سیف الابرار و اگر مراد شق ثانی است یعنی مراد از غائب معدوم است پس ارواح انبیاء علیهم الصلاة والسلام و ارواح اولیاء کرام رضوان الله علیهم کجا معدوم اند که وجود تصرف و شعور و ادراک آنها در اصل گذشته از اقوال علماء فریقین ثابت شده است بین تفصیل آن اقوال در اصل سابق و اگر گویند که قبول داریم که ارواح زنده اند و ادراک و شعور هم دارند اما طاقت تصرف ندارند پس گوئیم که تردید این قول او تعالی می فرماید و در کریمه فالمدرات امرنا مفسرین بالخصوص قاضی بیضاوی در تحت آن می نویسد کالملائکة و ارواح الصلحاء پس که تدبیر امور مر ارواح را در قرآن مجید ثابت شد و تدبیر عین تصرف است ثانیاً چونکه ارواح از قبیل مجردات است تصرف آنها در عالم بامر و اذن او تعالی چون تصرف ملائکه به امر الله تعالی در قرآن مجید از قبیل انا و ایجاد و احیا و اماتت جابجا مذکور و مسطور است از آن فروتر آمده تصرفات اجنه و شیاطین در عالم به نظر انصاف بین که تا کدام حد قوی و پر اثر است قصه حضرت سلیمان علیه السلام بابت خدمات شاقه اجنه معلوم است کریمه یعلمون له ما یشاء من محاریب و تمائیل و جفان کالجواب وقد ور راسیات را به نظر انصاف تأمل کن از آن هم فروتر آمده بین که در این عالم بسیار اشیاء است که وجودش از نظر غائب است و قوت تصرف آن زیاده از محسوسات است مثلاً وجود هوا از نظر غائب است و از تموج آن قتل جبال راسیات و عوالی عمارات راسخات بر زمین می غلظند و درختان عظیمه سرنگون می افتند و اجساد کبیره ذی قوت بنی آدم چون عادیان بقوه سخت تموج هوا که آن را صرصر گویند از هم [صفحه ۴۷] پاشیده می شوند و اثر عین و سحر و جفر و غیرها چه عجائب تصرفات دارند اگر چه موجد اثر آنها قدرت قادر حکیم است اما به ظاهر افعال منسوب به اسباب است پس این جمله تصرفات مذکوره اگر قبول کنند تصرف ارواح صلحا چرا مردود می کنند اگر آن به اذن الهی است این هم به اذن الهی است اگر آن همه را قبول نکنند مصادمه و مقابله قرآن عظیم است و اگر گویند اثرات آنها به قرآن ثابت است و اثرات و تصرفات ارواح به قرآن ثابت نیست گوئیم که آیه شریفه متلوه فوق اعنی فالمدرات امرنا را چرا فراموش کردی در این محل ذکر مناظره عالم غیر مقلد با عامی مقلد خالی از لطف نیست و آن اینکه شخصی ملا ابراهیم نام مقلد قوم بلوچ به مؤلف این اوراق نقل کرد که عالمی از پنجاب بکوئته بلوچستان رسیده بود و در مسجدی بناء و عظم نهاده بود انبوه مردم برای سماع و عظم دیدم من هم شامل شدم مولوی صاحب در و عظم سخن به این حد رسانید که هر که مرد نبی باشد یا ولی پس از مردن نفع و ضررش به هیچ کس نمی رسد زیرا که خاک شد و از خاک نفع و ضرر غیر متصور ناقل گوید عرض کردم ای مولوی صاحب انبیاء علیهم السلام را در حالت حیوة معجزات بودند یا نه گفت آری بودند گفتم اولیاء الله را در حالت حیوة کرامات بودند یا نه گفت آری بودند گفتم آن معجزات و آن کرامات آنها کجا رفتند گفت به مرگ مسلوب شدند گفتم مولوی صاحب مردم بر سه طبقه اند انبیاء و اولیاء و عوام مؤمنین چونکه موت سالب است معجزات انبیاء را علیهم السلام و سالب است کرامات اولیاء الله را رحمه الله علیهم و نزد عوام مؤمنین به غیر ایمان دیگر چیز نیست بر قاعده شما باید که موت سالب ایمان عوام مؤمنین شود هر گاه از انبیاء و اولیاء سالب نعمت است از عوام چرا سالب نعمت نشود پس مولوی صاحب از جواب [صفحه ۴۸] فرو مانده جماعه خود را به اخراج من از مجلس امر فرمود که این شخص طبع مرا خراب کرد انتهی و این قصه را فقیر در رساله تهلیلیه خود واضح تر از این بیان کرده یحتمل که در بعض الفاظ تغایر باشد اما مضمون یک است چونکه دلائل این باب نداء غائب و روایات سلف صالح این اصل اکثر همان دلائل و روایات اند که در اصل دوم یعنی اصل استمداد گذشتند از آن وجه اطباب تحریرند بر مکرر آن نشد حدیث اعمی و حدیث یا عباد الله اعینونی و حدیث زیارة القبور بلفظ السلام علیکم و اثر حضرت عثمان بن حنیف که اصل این باب اند جمله در باب ما قبل از این بالاستیفا ذکر شده اند در این اصل بابی از احادیث آن حضرت صلی الله علیه و سلم در باب زیارت القبور بالخصوص قبر مطهر

مکرم فخر عالم صلی الله علیه و سلم و علم موتی به زائران خود ورد تسلیم زائران منقول از کتاب جوهر منظم فی زیارت قبر النبی المکرم تصنیف خاتمه المحققین احمد بن حجر الهیثمی المکی و کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی والقبور للشیخ الاجل و الامام الاکمل الشیخ جلال الدین السیوطی المتفق علی جلالته و ورعه و غزارة علمه بدان وفقک الله تعالی که آنچه در این باب ذکر احادیث و اقوال سلف صالح می شود برای زیادت یقین برادران اسلام مقلدین مذاهب است اما غیر مقلدین پیروان نجدیه احادیث این باب را ضعیف یا موضوع خواهند گرفت و اقوال مشائخ و علماء امه خود بر آنها حجت نمی تواند شد زیرا که آنها در کتب خود حکم شرک و کفر بر مقلدین مذاهب جاری می کنند بین کتاب تحقیق الکلام تصنیف غلام علی قصوری و ظفر المبین و اعتصام السنه صفحه ۳۲ ترجمه عبارت هندی او این است چهار مذهب و خاندان قادریه و نقشبندیه و چشتیه و سهروردیه کافر و مشرک و بدعتی هستند در اخبار الحدیث [صفحه ۴۹]

تقلید کردن از نظر وهابیت

و لو اوع الانوار و معیار التقليد بدیع الزمان می نویسد تقلید شخصی شرک و بدعت و بدتر از سرگین است نقل از کتاب سیف الابرار و اباطیل و هابیه فائده مهمه احادیث حضرت رسول کریم صلی الله علیه و سلم حصر در صحاح سته و مسند امام احمد و مؤطا امام مالک رحمهم الله تعالی نیستند بلکه مصنفین کتب احادیث شکر الله تعالی سعیهم اجمعین آن حدیثی را در کتب خود می نویسند که به شروط مقرر اهل حدیث که در سند و روایت حدیث مقرر کرده اند موافق باشد و اگر به آن شروط موافق نیاید آن را ذکر نمی کنند چنانچه صاحب کتاب صحیح بخاری که اصح الکتب است بعد کتاب الله خود می نویسد که من از چندین لکها احادیث همین احادیث مذکوره کتاب را منتخب کردم و همچنین احوال دیگر مصنفان پس از این مستفاد می شود که احادیث همین کتب مشهوره متداوله صحیح اند و در آن ضعیف و موضوع نیست الا نادرا اما این مستفاد نمی شود که ما سوای آن در تمام عالم حدیث صحیح نیست زیرا که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در مقام تبلیغ بودند روزانه هزارها حدیث بیان می فرمودند پس هر که را هر حدیث به سند صحیح رسید آن را در کتاب خود ذکر نمود و زمانه اصحاب مذاهب اربعه قبل از زمانه مصنفین کتب حدیث بود پس حدیثی که صاحب بخاری را مثلا به سند صحیح نرسید و در کتاب خود ذکر نکرد یا نقیض آن در کتاب خود نوشت از این لازم نمی آید که همین حدیث به حضرت امام ابوحنیفه و غیره رضوان الله علیهم اجمعین نیز به سند ضعیف رسیده باشد زیرا که آنها رحمهم الله تعالی در زمان خیر القرون بودند و وسایط کمتر بودند و اهل تقوی و صلاح بودند و کذب و افترا در آن زمان نبود الا نادرا پس اصحاب مذاهب وضع مذاهب خود را به آن احادیث صحیحه کردند و اصحاب کتب صحاح سته را اگر آن [صفحه ۵۰] حدیث به سند ضعیف رسید و ذکر آن در کتب خود نه کردند اصحاب مذاهب را از آن چه قدح چنانچه همین مضمون را حضرت شیخ عبد الحق دهلوی رحمه الله علیه در کتاب خود فتح المنان فی اثبات مذهب النعمان به بسط کافی و تحقیق وافی ذکر کرده است من شاء فلیرجع الیه انصاف این است که اصحاب صحاح جامعین اقسام احادیث اند رحمه الله علیهم و اصحاب مذاهب ناقدین اقسام احادیث اند رحمه الله علیهم پس اصحاب صحاح به منزله عطاران اند که اقسام ادویه مفردات را جمع می فرمایند و اصحاب مذاهب به منزله حکیمان اند که خواص آن ادویه مفرده شناخته موافق مزاج هر مریض آن مفردات را به هم جمع نموده معجون تیار می کنند که باعث شفای آن مریض می شود رحمه الله تعالی علیهم اجمعین رجوع به اصل مطلب شیخ ابن حجر مکی در کتاب جوهر منظم مذکور در فصل سادس صفحه ۵۲ طبع مصر می نویسد العاشره ینبغی له ایضا أن یتحضر ما قدمناه فی الفصل الثانی من حیوته المکرمه فی قبره المکوم وأنه یعلم بزائریه علی اختلاف درجاتهم وأحوالهم وقلوبهم وأعمالهم وانه صلی الله علیه و سلم یمد کلامهم بما یناسب ما هو علیه وانه خلیفه الله الذی یشاء وانه لا یمکن احدا ان یصل إلی الحضرة العلیه من غیر طریقته وان من سولت له نفسه اللعینه شیئا من ذلک کان سبیا لحرمانه و قبیح قطیعه و خسارانه و من ثم راه صلی الله علیه و سلم بعض

الصالحين فى النوم فقال له يا رسول الله ما تقول فى ابن سينا قال صلى الله عليه و سلم ذلك رجل أراد أن يصل إلى الله من غير طريقى فقطعته ويشهد لذلك ان المحققين على كفره و دوام شقاوته انتهى وقال رحمه الله تعالى فى الفصل الثانى من كتابه المذكور صفحه ۲۲ اعلم انه مرت احاديث [صفحه ۵۱]

فضيلت زيارت كردن

كثيره صحيحه و غيرها متضمنه لفضائل عظيمه تحصل للزائر فلا بأس بسرد هاهنا لتستحضر فوائده و ترجى عوائدها وهى قوله صلى الله عليه و سلم من زائر قبرى و جبت له شفاعتى و معنى و جبت له شفاعتى انها ثابتة له بالوعد الصادق لابد منها وافاد قوله صلى الله عليه و سلم مع عموم شفاعته له و لغيره انه يخص بشفاعته تناسب عظيم عمله اما بزيادة النعيم و اما بتخفيف الاهوال عنه فى ذلك اليوم و اما بكونه من الذين يحشرون بلا- حساب و اما برفع درجات فى الجنة و اما بزيادة شهود الحق و النظر اليه و اما به غير ذلك مما لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر هذا كله ان اريد ان يخص بشفاعة لا تحصل لغيره و يحتمل ان يراد انه يفرد بشفاعته مما يحصل لغيره و الافراد للتشريف و التقوية بسبب الزيادة و ان يراد أنه ببركتها يجب دخوله فيمن تناله الشفاعة فهو بشرى بموته مسلما فيجرى على عمومه و لا يضمم فيه شرط الوفاة على الاسلام و الا لم يكن لذكر الزيارة معنى لان الاسلام وحده كاف فى نيل هذه الشفاعة بخلافه على الاولين و افادة اضافة الشفاعة له صلى الله عليه و سلم انها شفاعة عظيمة جليمة اذهى تعظم بعظم الشافع و لا اعظم منه صلى الله عليه و سلم فلا اعظم من شفاعته و قوله صلى الله عليه و سلم من زاعرنى بعد موتى فكانما زارنى فى حياتى و قوله صلى الله عليه و سلم من جاءنى زائرا لا عمله حاجة الا زيارتى كان حقا على ان اكون له شفيعا يوم القيمة و قوله صلى الله عليه و سلم من جاءنى زائرا كان له حقا على الله عز و جل ان اكون له شفيعا يوم القيمة و مر معناه فى الفصل [صفحه ۵۲]

احاديث فى الزيارة

الاول و سياتى فى تاسعة الفوائد فى خاتمة السادسة عشر من الفصل السادس ماله تعلق بذلك فراجعه فانه مهم و الحاصل ان هذا الثواب العظيم و هو الفوز بتلك الشفاعة العظيمة منه صلى الله عليه و سلم لا يحصل الا لمن اخلص وجهه فيها بان لا يقصد بها او معها امرا اخرينا فيها و قوله صلى الله عليه و سلم من حج فزار قبرى بعد وفاتى كان كمن زارنى فى حياتى و قوله صلى الله عليه و سلم من حج فزار قبرى بعد موتى كان كمن زارنى فى حياتى و صحبتي و قوله صلى الله عليه و سلم من حج فزارنى فى مسجدي بعد وفاتى كان كمن زارنى فى حياتى و قوله صلى الله عليه و سلم من زارنى إلى المدينة كنت له شفيعا او شهيدا او قوله صلى الله عليه و واله و سلم من زار قبرى او قال من زارنى كنت له شفيعا او شهيد أو من مات فى احدى الحرمين بعثه الله عز و جل فى الآمين يوم القيمة و قوله صلى الله عليه و سلم من زارنى متعمدا اى بان لم يقصد غير زيارتى كما مرفى معنى خبر من جاءنى زائر الا عمله حاجة الا زيارتى الحديث كان فى جوارى يوم القيمة و قوله صلى الله عليه و سلم من سكن المدينة و صبر على بلانها كنت له شهيدا و شفيعا يوم القيمة و قوله صلى الله عليه و سلم من زارنى بعد موتى فكانما زارنى فى حياتى و من مات باحدى الحرمين بعث من الامنين يوم القيمة و قوله صلى الله عليه و سلم من حج حجة الاسلام فزار قبرى و غرا غزوة و صلى فى بيت المقدس لم يسأله الله تعالى فيما افترض عليه و قوله صلى الله عليه و سلم من زارنى بعد موتى فكانما زارنى و انا حى و من زارنى كنت له شهيدا [صفحه ۵۳]

فى قول رسول الله من زارنى محتسبا إلى المدينة كان فى جوارى يوم القيمة

و شفيعا يوم القيمة و قوله صلى الله عليه و سلم من مات فى احدى الحرمين بعث من الامنين يوم القيمة و من زارنى محتسبا إلى المدينة كان فى جوارى يوم القيمة و قوله صلى الله عليه و سلم من زارنى ميتا فكانما زارنى حيا و من زار قبرى و جبت له شفاعتى يوم القيمة

ومامن احد من امتی له سعة ثم لم یزرنی فلیس له عذر وقوله صلی الله علیه و سلم من زارنی فی مماتی کان کمن زارنی فی حیاتی و من زارنی حتی ینتهی الی قبری کنت له یوم القیمة شهیدا او قال شفیعاً وقوله صلی الله علیه و سلم من حج الی مکة ثم قصدنی فی مسجدی کتبت له حجتان مبرورتان وقوله صلی الله علیه و سلم من زار قبری بعد موتی فکانما زارنی فی حیاتی و من لم یزر قبری فقد جفانی وقوله صلی الله علیه و سلم من اتی المدینة زائراً الی وجبت له شفاعتی یوم القیمة و من مات فی احدی الحرمین بعث اماناً انتهی مؤلف گوید عفا الله عنه تعدد روایات زیارت مع تقارب اللفظ والمعنی از حضرت شیخ ابن حجر شاید برای تعضید و تأیید و تاکید زیارت مکرم است صلی الله علیه و سلم لان الاحادیث یعضد بعضها بعضاً الحال قدری از احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم و اقوال سلف صالح از قول شیخ امام سیوطی نیز بشنو حضرت شیخ در کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی والقبور می نویسد باب زیارة القبور وعلم الموتی بزوارهم ورویتهم لهم اخرج ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من رجل یزور قبر أخیه ویجلس علیه الا استأنس ورد حتی یقوم [صفحه ۵۴] واخرج ایضاً والبیهقی فی الشعب عن ابی هریره رض قال اذا مر الرجل بقبر یرفہ فسلم علیه رد علیه السلام واخرج ابن عبدالبر فی الاستذکار والتمهید عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من احد یمر بقبر أخیه المؤمن کان یرفہ فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام وعرفه واذا مر بقبره یرفہ فسلم علیه رد علیه السلام واخرج ابن عبدالبر فی الشعب عن ابی هریره رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من احد یمر بقبر أخیه المؤمن کان یرفہ فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام صححه عبدالحق واخرج ابن ابی الدنیا فی القبور والصابونی فی المأئین عن ابی هریره رض عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ما من عبد یمر علی قبر رجل یرفہ فی الدنیا فیسلم علی الاعرفه ورد علیه السلام واخرج العقیلی عن ابی هریره رض قال قال ابو رزین یا رسول الله ان طریقی علی الموتی فهل من کلام الکلوبه اذا مررت علیهم قال قل السلام علیکم یا اهل القبور من المسلمین والمؤمنین انتم لنا سلف ونحن لکم تبع وانا انشاء الله بکم لاحقون فقال ابو رزین یا رسول الله یسمعون قال یسمعون ولا- یستطیعون ان یجیبوا قال یا ابا رزین الا ترضی ان یرد علیک بعددهم من الملائکة و معنی لا یستطیعون ان یجیبوا ای جواباً یسمعه الجن والانس و الا- فهم یردون حیث لا- یسمع واخرج احمد والحاکم عن عائشة قالت کنت ادخل البیت فاضع تربی واقول انما هو ابی وزوجی فلما دفن عمر معهم ما دخلته الا وانا مشددة علی ثیابی حیاء من عمرو واخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابی عمر وقال وقف رسول الله صلی الله علیه و سلم علی مصعب بن عمر حین رجع من احد فوقف علیه مع اصحابه فقال اشهد انکم احياء عند الله فزورهم و سلموا علیهم فوالذي نفسی بیده لا یسلم علیهم احد الا ردوا علیه [صفحه ۵۵] الی یوم القیمة و فی الاربعین الطائیة روى عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال آنس ما یرکون المیت فی قبره اذا زاره من کان یحبه فی دار الدنیا واخرج ابن ابی الدنیا والبیهقی فی الشعب عن محمد بن واسع قال بلغنی ان الموتی یعلمون بزوارهم یوم الجمعة و یوما قبله و یوما بعده واخرج ایضاً عن الضحاک قال من زار قبراً یوم السبت قبل طلوع الشمس علم المیت بزیارته قیل له و کیف ذلك قال لکان یوم الجمعة فصل قال السبکی عود الروح الی الجسد فی القبر ثابت فی الصحیح لسائر الموتی فضلاً عن الشهداء وانما النظر فی استمرارها فی البدن و فی ان البدن یرفها حیاً حیوته فی الدنیا او حیاً بدونها وهی حیث شاء الله تعالی فان ملازمة الحیوة للروح امر عادی لا عقلی فهذا ای ان البدن یرفها حیاً حیوته فی الدنیا مما یجوزه العقل وقد ذکره جماعة من العلماء و یشهد له صلواة موسی علیه السلام فی قبره فان الصلاة تستدعی جسداً حیاً وكذلك الصفات المذكورة فی الانبیاء لیلۃ الاسری کلها صفات الاجسام ولا یلزم من کونها حیوة حقیقیة ان تكون الابدان معها كما كانت فی الدنیا من الاحتیاج الی الطعام والشراب و غیر ذلك من صفات الاجسام الثنی تشاهدها بل یرفها حکم اخر واما الادراکات کالعلم والسمع فلاشک ان ذلك ثابت لهم ولسائر الموتی وقال غیره اختلف فی حیاة الشهداء هل هی للروح فقط او للجسد معها به معنی عدم البلاله علی قولین وقال البیهقی فی کتاب الاعتقاد الانبیاء بعد ما قبضوا ردت الیهم ارواحهم فهم احياء عند ربهم کالشهداء وقال ابن القیم فی مسألة تراور الارواح وتلاقیها الارواح قسماً منعمة ومعذبة فاما [صفحه ۵۶] المعذبة فهی فی شغل عن التراورد التلاقی و اما المنعمة المرسله غیر المحبوسة فتتلقى وتتزاور وتتذاکر ما کان منها فی الدنیا و ما یرفها من اهل الدنیا فتكون کل روح مع رفیقها الذي هو علی مثل عملها و روح نبینا محمد صلی الله علیه و سلم فی الرفیق الاعلی قال الله تعالی

و من یطمع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقاً وهذه المعیة ثابتة فی الدنيا وفي دار البرزخ وفي دار الجزاء والمرء مع من احب فی هذه الدور الثلاث انتهى فان قيل قوله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون كيف یكونون امواتا واحیاء قلنا یجوز ان یرزقهم الله فی قبورهم وارواحهم فی جزء من ابدانهم یحس جمیع بدنہ بالنعیم واللذة لاجل ذلك الجزء كما یحسن جمیع بدن الحی فی الدنيا ببرودة او حرارة تكون فی جزء من اجزاء بدنہ وقیل المراد ان اجسادهم لا یبتلى فی قبورهم ولا تنقطع اوصالهم فهم كالاحياء فی قبورهم وقال ابو حیان فی تفسیره عند هذه الآیة اختلف الناس فی هذه الحیوة فقال قوم معناه ابقاء ارواحهم دون اجسامهم لانا نشاهد فسادها وفناءها وذهب آخرون إلى ان الشہید حى الجسد والروح ولا یقدح فی ذلك عدم شعورنا به فنحن نراهم على صفة الاموات وهم احياء كما قال الله تعالی وترى الجبال تحسبها جامدة وهى تموموا لسحاب وكما نرى النائم على هیئة وهو یرى فی منامه ما یتنعم به او یتالم قلت ولذلك قال الله تعالی بل احياء و لیکن لا تشعرون فتنبه بقوله ذلك خطاباً للمؤمنین على انهم [صفحه ۵۷] لا یدرکون هذه الحیوة بالمشاهدة والحس وبهذا یتیمز الشہید عن غیره ولو كان المراد حیوة الروح فقط لا یحصل له تمیز عن غیره لمشاركة سائر الاموات له فی ذلك لعلم المؤمنین بامرهم حیوة كل الارواح فما بقى لقوله و لیکن لا تشعرون معنی وقد یكشف الله لبعض اولیائه فی شاهد ذلك نقل السهلی فی دلائل النبوة عن بعض الصحابة انه حضر فی مكان فانفتحت طاقة فاذا شخص على سریر و بین یدیه مصحف یقرأ فیہ و امامه روضة خضراء وذلك كان باحد وعلم انه من الشهداء لانه رؤى فی صفحة وجهه جرحا وارود ذلك ایضا ابو حیان و یشبه هذا ما حکاه الیافعی فی روضة الریاحین عن بعض الصالحین قال حضرت قبر الرجل من العباد فیئتما انا سوى اللحد اذ سقطت بسنة من لحد قبر یلیه فنظرت فاذا انا بشیخ جالس فی القبر وعليه ثياب بیض تقبّع و فی حجره مصحف من ذهب مکتوب بالذهب وهو یقرء فیہ فرفع راسه إلى وقال لی اقامت القيمة رحمک الله قلت لافقال رد اللبنة إلى موضعها عافاک الله فرددتها وقال الیافعی ایضا روينا عن حضر القبور من الثقات انه حضر قبر انا شرف فیہ على انسان جالس على سریر و یدیه مصحف یقرء فیہ وتحتہ نهر یرجى فغشى علیه واخرج من القبر و لم یدروا ما اصابه فلم یفق الا فی الیوم الثالث وحكى ایضا عن الشیخ نجم الدین الاصبهانی انه حضر رجلا یدفن فقعد الملقن یلقنه فسمع المیت وهو یقول الا تعجبون من میت یلقن حیا وقال ابن رجب روينا من طریق مراد بن جمیل قال ابو المغيرة ما رأیت مثل المعافی بن عمران و ذکر من فضله قال حدثنی بعض اخوانی ان غانما جاء معافی بن عمران [صفحه ۵۸] بعد ما دفن نسمعة وهو یلقن فی قبره وهو یقول لا- إله الا- الله ویقول المعافی لا- إله الا- الله وحكى الیافعی ایضا عن المحب الطبری احد ائمة الشافعية وهو شارح التبیة انه كان مع الشیخ الاسماعیل الحضرمی مقبرة زینبیه قال المحب فقال لی یا محب الدین اتؤمن لكلام الموتی قلت نعم قال ان صاحب هذا القبر یقول لی انا من حشوا لجنة وحكى ایضا عن الشیخ اسمعيل المذكور انه مر على بعض مقابر الیمن فبکی بكاء شديدا او اعلاه حزن ثم ضحك ضحكا شديدا او اعلاه سرور فسئل عن ذلك فقال كشف لی عن هذه المقبرة فرايتهم یعذبون فبكيت ثم تضرعت الله تعالی فیهم فقيل لی قد شفعتك فیهم فقالت صاحبة هذا القبر وانا معهم یافقیه اسمعيل انا فلانة المغنية فقلت وانت فیهم فلذلك ضحكت وحكى عبدالغفار فی الوحید اخبرنا القاض علاء الدین الصاحب شرف الدین الغائری ان الشیخ معین الدین جبرئیل مات معهم فی الطريق قبل دخول القاهرة قال واذا اوصلنا إلى عند الباب وهم یمنعون المیت ان یدخل المدينة رفع الشیخ یدیه واصبعه فادخلنا وحكى ایضا قال حکى لی زین الدین البوشی عن الفقیه عبدالرحمن النویری انه لما كان فی المنصورة واسرو المسلمین وكان عبدالرحمن النویری یقرء القرآن فته قوله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون فلما قتل الفقیه عبدالرحمن حضرا حد الضرنج و فی یدیه حربة فلکزه بها وقال قسيس المسلمين انت تقول قال ربکم انکم احياء ترزقون این هو فرجع الفقیه رأسه وقال حى و رب الکعبة موتین فنزل الضرنجى عن فرسه وجعل یقبل وجهه [صفحه ۵۹]

وامر غلامه بحمل معه إلى بلدة وفي الرسالة للقشيري بسنده عن الشيخ ابن سعيد الخراز قال كنت بمكة فرأيت بباب بني شيبه شابا ميتا فلما نظرت اليه تبسم في وجهي وقال لي يا ابا سعيد اما علمت ان الاحياء احياء وان ماتوا وانما ينقلون عن دار إلى دار انتهى و ابن باب را امام سيوطي به بسط تمام نوشته ان شئت فارجع اليه الحال قدری از احوال موت و سختی آن و سوال ملكين در قبر و غيره نیز بشنو شيخ سيوطي هم در اين كتاب شرح الصدور احاديث بسيار نقل کرده است چندی از آن برای آگاهی برادران اسلام و استعداد موت و ما بعده در تحرير می آیند قال السيوطي رحمه الله اخرج احمد و ابو داود في سننه والحاكم في مستدرکه وابن ابی شيبه في المصنف والبيهقي في كتاب عذاب القبر والطيالسي والعبد في مسنديهما وهناد بن سري في الزهد وابن حرير وابن حاتم وغيرهم من طرق صحيحة عن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الانصار فانتبهنا إلى القبر ولما يلحده فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم و جلسنا حوله و كان على رؤسنا الطير وفي يده عود نيكث به في الارض فرفع راسه فقال استعينوا بالله من عذاب القبر موتين وثلاثا ثم قال ان العبد المؤمن اذا كان في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة نزل اليه ملكة من السماء بيض الوجوه كان وجوههم الشمس معهم اكفان من كفن الجنة و حنوط من حنوط الجنة حتى يجلس منه مد البصر ثم يجي ملك الموت حتى يجلس عند رأسه فيقول ايها النفس الطيبة اخرجي إلى مغفرة من الله ورضوان قال فتخرج تسيل كما تسيل القطرة [صفحه ۶۰] من في السقاء وان كنتم ترون غير ذلك فياخذها فاذا اخذها لم يدعوها في يده طرفه عين حتى ياخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك الحنوط ويخرج منها كاطيب نفحة مسك وجدت على وجه الارض قال فيصعدون بها فلا يمرون على ملاء من الملكة الا قالوا ما هذا الريح الطيب فيقولون فلان بن فلان باحسن اسمائه التي كانوا يسمونه بها في الدنيا حتى ينتهوا بها إلى سماء الدنيا فيستفتحون له فيفتح لهم فيشيعوا من كل سماء مقربوها إلى السماء التي تليها حتى ينتهي بها إلى السماء السابعة فيقول الله اكتبوا كتاب عبدی في عليين واعيدوه إلى الارض فاني منها خلقتهم وفيها اعيدهم ومنها اخرجهم تارة اخرى فتعاد روحه في جسده فيأتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول ربي الله فيقولان له ما دينك فيقول ديني الاسلام فيقولان له ما هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هو رسول الله فيقولان له و ما علمك به فيقول قرأت كتاب الله فامنت به وصدقت فينادي مناد من السماء ان قد صدق عبدی فافرشوه من الجنة والبسوه من الجنة وافتحوا له بابا إلى الجنة فيأتيه من روحها وطيبها ويفسح له في قبره مد بصره ويأتيه رجل حسن ابوجه حسن الثياب طيب الريح فيقول البشر بالذي يسرك هذا يومك الذي كنت توعده فيقول له من انت فوجهك الوجه الذي يجي بالخير فيقول انا عمالك الصالح فيقول رب اقم الساعة رب اقم الساعة حتى ارجع إلى اهلي و مالي قال وان العبد الكافر اذا كان في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة نزل اليه من السماء ملكة اسود الوجوه معهم المسوح فيجلسون منه مد البصر ثم يجي ملك الموت [صفحه ۶۱]

في الخروج عن القبر

حتى يجلس عند رأسه فيقول ايها النفس الخبيثة اخرجي إلى سخط من الله و غضب تضرق في جسده فينتزعها كما ينتزع الفوسد من الطوف المبلول فياخذها فاذا اخذها لم يدعوها في يده طرفه عين حتى يجعلوها في تلك المسوح ويخرج منها كانتن ريح جيفة وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يمرون بها على ملاء من الملكة الا قالوا ما هذا ارواح الخبيث فيقولون فلان بن فلان با قبح اسمائه التي كان يسمى بها في الدنيا حتى ينتهي بها إلى السماء الدنيا فيستفتح فلا يفتح له ثم قرء رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفتح لهم ابواب السماء ولا- يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط فيقول الله تعالى اكتبوا الكتاب في سجين في الارض السفلى فتطرح روحه طرحا ثم قرء رسول الله صلى الله عليه وسلم و من يشرك بالله فكأنها خرمن السماء فتحظفه الطيرا وتهوى به الريح في مكان سحيق فتعاد روحه في جسده ويأتيه الملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول هاه هاه لا ادري فيقولان له ما دينك فيقول هاه هاه لا- ادري فيقولان له ما هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هاه هاه لا ادري فينادي مناد من السماء ان كذب عبدی

فافرشوه من النار والسبوه من النار وافتحوا له بابا إلى النار فيأتيه من حرها وسمومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه اضلاعه ويأتيه رجل قبيح الوجه قبيح الثياب منتن الريح فيقول البشر بالذى يسؤك هذا يومك الذى كنت توعد فيقول من انت فوجهك وجه الذى يجىء بالبشر فيقول انا عمالك الخبيث فيقول رب لاتقم الساعة واخرج ابويعلى فى مسنده وابن ابى الدنيا من طريق يزيد الرقاشى عن انس [صفحه ۶۲] عن تميم الدارى عن النبى صلى الله عليه وسلم قال يقول الله لملك الموت انطلق إلى ولى فأنتى به فانى جريته بالسراء والضراء فوجدته حيث احب فأنتى به لاريحه من هموم الدنيا وغمومها فينطلق اليه ملك الموت و مه خمس مائة من الملكة معهم اكفان و حنوط من حنوط الجنة ومعهم ضبائر [۵] الريحان اصل الريحانة واحد فى رأسها عشرون لونا لكل لون منها ريح سوى ريح صاحبه ومعهم الحرير الابيض فيه المسك الاذفر فيجلس ملك الموت عند راسه وتحتوشه الملكة ويصنع كل منهم يده على عضو من اعضائه ويبسط ذلك الحرير الابيض والمسك الاذفر تحت ذقنه ويفتح له باب إلى الجنة قال فان نفسه تعلق عند ذلك به طرف [۶]. الجنة مرة بازواجها ومرة بكسوتها ومرة بشمارها كما يعلل الصبى اهله اذا بكى وان ازواجه ليبتهش [۷] عند ذلك ابتهاشا قال وتنزو [۸]. الروح نزوا ويقول ملك الموت اخرجى ايتها الروح الطيبة إلى سدر مخضود وطلح منضود وظل ممد ودوماء مسكوب قال والملك الموت اشد تطفيا به من الوالدة بولدها يعرف ان ذلك الروح حبيب إلى ربه كريم على الله فهو يلتصق بطفه تلك الروح رضى الله عنه فتسل روحه كما تسل الشعرة من العجين قال وان روحه لتخرج والملكة حوله يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون وذلك قوله الذين تتوفاهم الملكة طيبين يقولون سلام عليكم قال فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم قال روح من جهد الموت وريحان يتلقى به عند خروج نفسه وجنة نعيم اصابه او قال مقابله [صفحه ۶۳]

الكلام فى احوال القبر

فاذا قبض ملك الموت روحه يقول الروح للجسد جزاك الله عنى خير القدر كنت بى سريعا إلى طاعة الله تعالى بطيئا عن معصيته فهنيا لك اليوم فقد نجوت وانجيت ويقول الجسد للروح مثل ذلك قال وتبكى عليه بقاع الارض التى كان يطيع الله عليها وكل باب من السماء كان يصعد منه عمله وينزل منه رزقه اربعين ليلة فاذا قبضت الملكة روحه اقامت الخمس مائة ملك عند جسده لايتلبه بنوادم لشق الا- قلبته الملكة قبله وعلته باكفان قبل اكفانهم وحنوط قبل حنوطهم ويقوم من باب بيته إلى باب قبره صفان من الملكة يستقبلونه بالاستغفار يصيح ابليس عند ذلك صيحة يتصدع منها بعض عظام جسده ويقول لجنوده الويل لكم كيف خلص هذا العبد منكم فيقولون ان هذا كان معصوما فاذا صعد ملك الموت بروحه إلى السماء يستقبله جبرئيل عليه السلام فى سبعين ألف من الملكة كلهم يأتيه ببشارة من ربه فاذا انتهى ملك الموت إلى العرش خرت الروح ساجدة إلى ربه فيقول الله لملك الموت انطلق بروح عبدى وضعه فى سدر مخضود وطلح منضود وظل ممدود وماء مسكوب فاذا وضع فى قبره جاءت الصلوة فكانت عن يمينه وجاء القيام فكانت على يساره وجاء القران والذكر فكانا عند رأسه وجاء مشيه إلى الصلوة فكان عند رجليه وجاء الصبر فكان ناحية القبر ويبعث الله له غلقا [۹] من العذاب فيأتيه عن يمينه فتقول الصلوة وراءك والله مازال و [۱۰] ائباعمره كله وانما استراح الان حين وضع فى قبره قال فيأتيه عن يساره فيقول الصيام مثل ذلك فيأتيه [صفحه ۶۴]

الكلام فى وسعت القبر

عن قبل رأسه فيقال له مثل ذلك فلا يأتيه العذاب من ناحية فيلتمس هل يجد اليه مساعا الا وجد ولى الله قد احرزته الطاعة قال فيخرج عنه العذاب عند ما يرى ويقول الصبر لسائر الاعمال اما انه لم يمنعى ان اباشره انا بنفسى الا انى نظرت ما عندكم فلو عجزتم كنت انا صاحبه فاما اذا جزأتم عنه فاننا ذخر له عند الصراط وعند الميزان قال ويبعث الله اليه ملكين ابصارهما كالبرق الخاطف واصواتهما كالرعد الفاصف وانيابهما كالصيامى [۱۱] وانفاسهما كاللهب يطآن فى اشعارهما بين منكبى كل احد منهما مسيره كذا وكذا قد

نزعتهما الرفاء والرحمة الا بالمؤمنين يقال لهما منكر ونكير في يد كل احد منهما مطرقة لو اجتمع عليها الثقلان لم يقلوها فيقولان له اجلس فيستوى جالسا في قبره فتسقط اكفانه في حقويه فيقولان له من ربك وما دينك وما نبيك فيقول ربي الله وحده لا شريك له والاسلام ديني ومحمد صلى الله عليه وسلم نبيي وهو خاتم النبيين فيقولان له صدقت فيدفن القبر فيوسعانه من بين يديه ومن خلقه وعن يمينه وعن يساره ومن قبله رجليه ثم يقولان له انظر فوقك فينظر فاذا هو مفتوح إلى الجنة فيقولان له هدمنزلك يا ولي الله لما اطعت الله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فو الذي نفس محمد بيده انه لتصل إلى قلبه عند ذلك فرحة لا ترتدا بدا فيقال له انظر تحتك فينظر تحته فاذا هو مفتوح إلى النار فيقولان يا ولي الله نجوت من هذا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده انه لتصل إلى قلبه [صفحة ۶۵] عند ذلك فرحة لا ترتدا وبفتح له سبعا وسبعين بابا إلى الجنة يأتيه من ريحها وبردها حتى يبعثه الله من قبره قال ويقول الله تعالى لملك الموت انطلق إلى عددي فأتني به فاتى قد بسطت له في رزقه وسربلته بنعمتي فابي الا معصيتي فأسمتني به لانتقم منه اليوم فينطلق اليه ملك الموت في اكره صورة مارأها احد من الناس قط له ثلثة عشر عينا ومعه سفود [۱۲] من نار كثير الشون ومعه خمسماة من الملكة معهم نحاس وجر من جمر جهنم ومعهم سيات من النار تؤجج فيضربه ملك الموت بذلك السفود ضربة بغيب اصل كل شوكة من ذلك السفود في اصل كل شعرة وعرق من عروقه قال ثم يلويه ليا شديدا فينزح روحه من اظفار قدميه فيلقها ما في عقيه فيسكو عدوالله عند ذلك سكرة وتضرب الملكة وجهه ودبره بتلك السيات ثم تجد [۱۳] به جذبة فتنزح روحه من عقيه فيلقها في ركبته فيسكو عدوالله سكرة وتضرب الملكة وجهه ودبره بتلك السيات ثم كذلك إلى حقويه ثم كذلك إلى صدره ثم كذلك إلى حلقه ثم تبسط الملكة ذلك النحاس و جمر جهنم تحت ذقنه ثم يقول ملك الموت اخرجي ايتها النفس اللعينة الملعونة إلى سموم وحميم وظل من يحموم لا بارد ولا كريم فاذا قبض ملك الموت روحه قالت الروح للجسد جزاك الله عنى شرا فقد كنت سريعا بى إلى معصية الله تعالى بطيئا بى عن طاعة الله فقد هلكت واهلكت ويقول الجسد للروح مثل ذلك وتلعنه بقاع الارض التي كان يعصى الله عليها وتنطلق جنود ابليس اليه يبشرونه قد اوردوا عبدا من [صفحة ۶۶] بنى ادم النار فاذا وضع في قبره ضيق الله عليه قبره حتى تختلف اضلاعه فتدخل اليمنى فى اليسرى واليسرى فى اليمنى ويبعث الله اليه حياث وهما [۱۴] فتأخذ بارنته وابهام قدميه فتفوضه حتى تلتقى فى وسطه قال ويبعث الله اليه الملكين فيقولان له من ربك وما دينك ومن نبيك فيقول لا ادري فيقال له لا دريت ولا تليت فيضربانه ضربة يتطاثر الشرار فى قبره ثم يعود فيقولان له انظر فوقك فينظر فاذا باب مفتوح إلى الجنة فيقولان له يا عدد الله لو كنت اطعت الله كان هذا منزلك فوالذى نفسى بيده انه لتصل إلى قلبه عند ذلك حسرة لا ترتدا بدأ ويفتح له باب إلى النار فيقال يا عدو الله هذا منزلك لما عصيت الله ويفتح له سبع وسبعون بابا إلى النار يأتيها حرها و سمومها حتى يبعثه الله من قبره يوم القيمة إلى النار واخرج ابن ماجه والبيهقى عن ابى هريرة رض عن النبى صلى الله عليه وسلم قال تحضر الملكة فاذا كان الرجل صالحا قال اخرجي ايتها النفس الطيبة التي كانت فى الجسد الطيب اخرجي حميدة والبشرى بروح وريحان ورب راض غير غضبان فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بهالى السماء فيفتح لها فيقال من هذا فيقولون فلان بن فلان فيقال مرحبا بالنفس الطيبة كانت فى الجسد الطيب ادخلى حميدة وابشرى بروح وريحانى ورب راض غير غضبان فلا تزال يقال لها ذلك حتى تنتهى إلى السماء السابعة واذا كان الرجل السوء قال اخرجي ايتها النفس الخبيثة التي كانت فى الجسد الخبيث اخرجي ذميمة وابشرى بحميم وغساق واخر من شكله ازواج فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها إلى السماء [صفحة ۶۷] فيستفتح لها فيقول من هذا فيقال فلان فيقال لا موجبا بالنفس الخبيثة كانت فى الجسد الخبيث ارجعي ذميمة فانك لا تفتح لك ابواب السماء فترسل من السماء ثم تصير إلى القبر وهمدرين باب شيخ امام سيوطى رحمه الله عليه مى فرمايد روى ابن ابى شيبه عن ربيع بن حراش قال اتيت فقيل لى قد فات اخوك فجئت سريعا وقد سجدى بثوبه فانا عند رأس اخى استغفر له واسترجع اذ كشف الثوب عن وجهه فقال السلام عليكم قلنا وعليك السلام سبحان الله قال سبحان الله انى قدمت على الله بعدكم فتلقيت بروح وريحان ورب غير غضبان وكسانى ثيابا خضرا من سندس واستبرق ووجدت الاموايسر مما تظنون ولا تعطوا فانى استأذنت ربي ان اخبركم وابشركم حملونى إلى رسول الله

صلی الله علیه وسلم فانه عهد إلى ان لا ییرح حتی اتيه ثم طفی مكانه واخرج ابونعیم عن ربیع قال كنا اربعة اخوة وكان ربیع اخی اكثرنا صلوة واكثرنا صیاما وانه توفي فینا نحن حوله اذ كشف الثوب عن وجهه فقال السلام علیكم فقلنا وعلیک السلام ابعده الموت حیاة قال نعم انی لقیتم ربی بعدکم فلقیت ربی غیر غضبان فاستقبلنی بروح وریحان واستبرق الاموان ابالقاسم ینتظر الصلوة علی فعملونی ولا تواخرونی ثم طفی [۱۵] فتموا الحدیث إلى عائشة رض فقالت اما انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یتکلم رجل من امتی بعد الموت قال ابونعیم حدیث مشهور واخرجه البیهقی فی الدلائل وقال صحیح لاشک فی صحته واخرج جویری فی تفسیره عن ابان بن ابی عیاش قال حضرنا وفات مرق العجلی فلما سجدی وقلنا قد قضی [صفحة ۶۸] رأینا نورا ساطعا قد سطع من عند رأسه حتی خرق السطح ثم رأینا نورا قد سطع من قبل رجلیه مثل الاول ثم رأینا نورا قد سطع من وسطه فمکثنا ساعة ثم انه كشف الثوب عن وجهه فقال هل رأیتم شیئا قلنا له نعم واخبرناه بما رأیناه فقال تلک سورة السجدة قد کنت اقرءها فی کل لیلۃ وكان النور الذی رأیتم عند رأسی اربع عشرة ایه من اولها والنور الذی رأیتم عند رجلی اربع عشرة ایه من اخرها والنور الذی رأیتم فی وسطی ایه السجدة بنفسها صعدت تشفع لی وبقیة سورة تبارک تحرسنی ثم قضی واخرجه ابن ابی الدنیا فی کتاب من عاش بعد الموت من طریق اخر عن مرق الجلی قال کان عندنا رجل قد اغمی علیه فخرج نور من رأسه ثم اتی السقف فخرقه فمضى ثم خرج نور من سترته حتی فعل مثل ذلک ثم خرج نور من رجلیه حتی فعل مثل ذلک ثم افاق فقلنا له هل علمت ما کان منک قال نعم اما النور الذی خرج من رأسی فاربعة عشرة ایه من اول آلم تنزیل واما النور الذی خرج من سرتی فأیه السجدة واما النور الذی خرج من رجلی فاخر سورة السجدة فذهین یشفعن لی وبقیة تبارک عندی تحرسنی وکنت اقرءهما کل لیلۃ واخرج عن مغیره بن خلف ان روبة ابنة السبحان ماتت فغسلوها وکفنوها ثم انها تحرکت فنظرت الیهن فقالت ابشروا فانی وجدت الامر ایسر مما کنتم تخوفون ووجدت لا یدخل الجنة قاطع رحم ولا مدمن خمر ولا مشرک واخرج عن خلف بن حوشب قال مات رجل بالمدائن وسجدی فحزل الثوب فکشف عنه فقال قوم مخضبة لحاهم فی هذا المسجد یلعنون ابابکر وعمر ویتبرؤن منهما الذین جاؤنی یقبضون روحی [صفحة ۶۹] یلعنونهم ویتبرؤن منهم ثم عاد میتا کما کان واخرجه من طریق اخر عن عبدالملک بن عمیر وعن ابی الخطیب بشیر ولفظه دخلت علی میت بالمدائن وعلی بطنه لبنۃ نبینا نحن کذلک اذ وثب وثبة ندرت اللبنۃ عن بطنه وهو ینادی بالویل والثبور فلما را ذلک اصحابه قصدوا عنه فدنوت منه فقلت ما رأیت وما حالک قال صحبت مشیخة من اهل الکوفة فادخلونی فی رأیهم علی سب ابی بکر وعمر والبراءۃ منهما قلت استغفر الله ولا تعد قال وما ینفعنی وقد انطلقوا بی إلى مدخلی من النار فأریته ثم قیل لی انک سترجع إلى اصحابک فتحدثم بما رأیت ثم تعود إلى حالتک الاولى فما ادری انقضت کلمته او عاد میتا علی حاله الاولى واخرج ابن عساکر عن ابن معشر قال مات عندنا رجل بالمدينة فلما وضع علی مغتسله لیغتسل التوی قاعدائم اهوی بیده إلى عینی فقال بصر عینی بصر عینی إلى عبدالملک بن مروان والی الحجاج بن یوسف یستحبان امعائهما فی النار ثم عاد مضطجعا کما کان واخرجه ابن ابی الدنیا عن زید بن اسلم قال اغمی علی المسور بن مخرمه ثم افاق فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله عبدالرحمن بن عوف فی الرفیق الاعلی عبدالملک والحجاج یجران امعائهما فی النار وكانت هذه القضية قبل ولایة عبدالملک والحجاج بدهرقان المسور توفي بمکه يوم جاء نعی یزید بن معاویة سنة اربع وستین و ولایة الحجاج بعد السبعین واخرج ابن ابی الدنیا بسند فیہ متهم عن ابی هریره قال بینا نحن جلوس حول مریض لنا اذ هدد وسکن حتی ما یتحرک منه عرق نسجیناه واغمضناه وارسلنا إلى ثیابه وسدره [صفحة ۷۰] وسریره فلما ذهبنا النغسله تحرک فقلنا سبحان الله ما کنا نراک الا قدمت قال انی قدمت بی إلى قبری فاذا انسان حسن الوجه طیب الرائحة قد وضعنی فی لحدی وطواه بالقراطیس اذ جاءت انسانۃ سوداء منتنة الريح فقالت هذا صاحب کذا وهذا صاحب کذا اشیاء والله استحیی منها کانما اقلعت عنها ساعتئذ قال قلت انشدک الله ان تدعنی وهذه قالت انطلق مخاصمک فانطلقت إلى دارینحا واسعة فیها مسطبة من فضة وفي ناحیه منها مسجد ورجل قائم یصلی فقرء السورة النحل فتردونی مکان منها ففتحت علیه فانفتل عن الصلوة فقال السورة معک قلت نعم قال اما انها السورة النعم قال ورفع وسادة قریبه منه فاخرج منها صحیفه فنظر فیها بند ربة

السوداء فقالت فعل كذا فعل كذا قال وجلس الحسن الوجه يقول وفعل كذا يذكر محاسنى فقال الرجل عبد ظالم نفسه وليكن الله تجاوز عنه لم يجئ اجل هذا بعد اجل هذا يوم الاثنين قال فقال لهم انظروا فان مت يوم الاثنين فارجوا لى ما رأيت وان لم امت يوم الاثنين فانها هو هذيان الوجع قال فلما كان يوم الاثنين صبح حتى بعد العصر ثم اتاه اجله فمات واخرج ابن عساكر من طرق عن قره بن خالد قال عرج بروح امؤه من اهلنا اياما سبعة لا يمنعهم من دفنها الا عرق يتحرك فى وريدها ثم انها تكلمت فقالت ما فعل جعفر بن الزبير وكان جعفر قدمات فى تلك الايام التى لاتعقل فيها فقلنا مات قالت والله لقد رأيت فى السماء السابعة والملئكة يتباشرون به اعرف فى اكفانه وهم يقولون قد جاء المحسن قد جاء المحسن واخرج ابن ابى الدنيا عن [صفحة ۷۱] صالح بن حى قال اخبرلى جارلى ان رجلا عرج مردحه فعرض عليه عمله قال فلم ارنى اجدنى استغفرت من ذنب الاغفر لى ولم اردنبا لم استغفر منه الا وجدته كما هو قال حق حبه رمان كنت التقطها يوما فكتب لى بها حسنة وقمت ليلة ا صلى فرفعت صوتى فسمع جارلى فقام فصلى فكتب لى بها حسنة واعطيت يوما مسكينا درهما عند قوم لم اعطه الا من اجلهم ووجدته لالى ولاعلى واخرج ابن عساكر عن ابن الماجشون قال عرج بروح ابى الماجشون فوضعناه على سرير الغسل وقلنا للناس نروح به فدخل غاسل اليه فراى عرقا يتحرك من اسفل قدميه فاخرناه فلما كان بعد ثلاث استوى جالسا فقال ايتونى بسويق فاتى به فشربه فقلنا له اخبرنا بما رأيت قال لغم انه عرج بروحى فصعد بى الملك حتى اتى السماء الدنيا فاستفتح ففتح له ثم هكذا فى السموات حتى انتهى إلى السماء السابعة فقيل له من معك قال الماجشون فقيل له لم يان له بقى من عمره كذا وكذا ثم يهبط فرأيت النبى صلى الله عليه وسلم ورأيت ابا بكر عن يمينه وعمر عن يساره ورأيت عمر بن عبدالعزيز بين يديه فقلت للذى معى من هذا قال او ما تعرفه قلت انى اجبت ان اثبت قال هذا عمر بن عبدالعزيز قلت انه لقريب المقعد من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انه عمل بالحق فى زمن الجور وانها عملا بالحق فى زمن الحق واخرج ابن ابى الدنيا والحاكم فى مستدركه والبيهقى فى دلائل النبوة وابن عساكر من طرق عن ابراهيم ابن عبدالرحمن بن عوف ان عبدالرحمن بن عوف رضى الله عنه مرض مرضا فاعمى عليه حتى ظنوا انه قد فاضت نفسه حتى قاموا من عنده وجللوه ثوبا ثم افاق [صفحة ۷۲] فقال انه اتانى ملكان فظان غليظان فقالا- انطلق بنا مخاكمك إلى العزيز الامين فذهبا بى فلقيهما ملكان هما ارق منهما وارحم فقالا اين تذهبان به قالا مخاكمه إلى العزيز الامين قالا دعاه فانه ممن سبقت له السعادة وهو فى بطن امه وعاش بعد ذلك شهر اثم توفى رضى الله عنه واخرج ابوبكر الشافعى فى الغيلانيات عن سلام بن اسلم قال زاملت [۱۶]. الفضل بن عطية إلى مكة فلما رحلنا من قيد انبهنى فى جوف الليل قلت ماتشاء قال اريدان اوصى اليك قلت وانت صحيح قال رأيت فى مناهى ملكين فقالا انا امرنا بقبض روحك قلت لو اخرتمانى إلى ان اقضى نسكى فقالا ان الله قد تقبل منك نسكك ثم قال احدهما للآخر افتح اصبعيك السبابة والوسطى فخرج من بينهما ثوبان ملات خضرتهما ما بين السماء والارض فقالا هذا كفنك من الجنة ثم طواه وجعله بين اصبعيه فما وردنا المنزل حتى قبض وقال سعيد بن منصور فى سنته حدثنا سفيان عن عطاءان سلمان اصاب مسكا فاستودعه امرأته فلما حضره الموت قال ابن الذى كنت استودعنى عندى قالت هوذا قال فاد نفيه [۱۷] بالماء ورشه حوك فراشى فانه يحضرنى خلق من خلق الله لا يأكلون الطعام ولا يشربون الشراب ويجدون الريح واخرج ابن ابى الدنيا عن ابى مكين قال اذا حضر الرجل الموت يقال للملك شم رأسه قال اجد فى رأسه القران قال شم قلبه قال اجدنى قلبه الصيام قال [۱۸] فى كتاب من عاش بعد الموت عن داؤد بن ابى هندانه مرض مرضا شديدا فقال نظرت إلى رجل قد اتبل ضخم الهامة ضخم المناكب كانه من هؤلاء الذين يقال لهم الزط قال فلما رأيت [صفحة ۷۳] استرجعته وقلت تقبضنى هل اناكا فو قال وسمعت انه يقبض انفس الكفار ملك اسود قال فبيننا انا كذلك اذ سمعت وسقف البيت ينقض ثم انفرج حتى رأيت السماء ثم نزل على رجل عليه ثياب بيض ثم اتبعه اخر قصار اثنين نصاحا بالاسود فادبر وجعل ينظر إلى من بعيد وهما يزجرانه فجلس واحد عند رأسى والاخر عند رجلى فقال صاحب الرأس لصاحب الرجلين المس فلمس بين اصبعى شم قال له كثير النقل بها إلى الصلوة ثم قال صاحب الرجلين لصاحب الرأس المس فلس لهواتى ثم قال رطبة من ذكر الله واخرج الحكيم الترمذى فى نوادر الاصول من طريق النصر بن سعيد عن ابى قلابه انه كان له ابن اخ ماجن فاشتد مرضه فلم يعده فى مرضه فلما كان فى السوق قال ابو قلابه هو ابن اخى

وامره إلى الله تسهر عنده تلك الليلة فبينما هو كذلك اذ هو باسودين معهما عتلة فهبطا من سقف البيت قال ابوقلابه فاسمع احدهما يقول لصاحبه اذهب إلى هذا الرجل هل تجد عنده شيئا من الخير قال فلما دنى من ابن اخى شم رأسه ثم شم بطنه ثم شم قدميه ثم ذهب إلى صاحبه فاسمعه يقول شممت رأسه فلم اجد فى رأسه شيئا من القران وشممت بطنه فلم اجد صام يوما وشممت قدميه فلواحداه قام لله ليلة ثم جاء صاحبه فشم رأسه ثم شم كفيه ثم شم بطنه ثم شم قدميه فاسمعه يقول ان هذا للعجب ان هذا كتبه الله من امه محمد صلى الله عليه وسلم ليس فيه من هذه الخصال خصلة ثم ابصره ففتح فمه ثم اخذ بطرف لسانه فعصره ثم سمعه يقول الله اكبر اجد له تكبيره كبرها بانطاكيه مخلصا فنفتح منه ريح المسك فقبض روحه ثم ذهب فاسمعه يقول للاسودين وهما على باب البيت [صفحه ۷۴] ارجعا فليس لكما اليه سبيل فلما اصبح ابوقلابه اخبر الناس بما رائي فقيل يا ابا قلابه انها بالناكيه فقال لا والذي لا اله الا هو ما سمعتها من فم الملائكة الا بانطاكيه فاسرع الناس إلى جنازة ابن اخيه قال الحكيم الترمذى العتل الفاس اذا كان نصابه منه واخرج ابوالقاسم بن منده فى كتاب الاحوال عن ابن مسعود قال اذا اراد الله قبض روح المؤمن اوحى إلى ملك الموت اقرئه منى السلام فاذا جاء ملك الموت يقبض روحه قال ربك يقرءك السلام واخرج المودزى وابوالشيخ فى تفسيره وابن ابى الدنيا عن ابن مسعود قال اذا جاء ملك الموت ليقبض روح المؤمن قال ربك يقرئك السلام انتهى مؤلف رساله گوید عفا الله عنه اللهم انت السلام ومنك السلام واليك يرجع السلام حينا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام تباركت ربنا وتعاليت يا ذا الجلال والاکرام بدان اى عزيز رحمك الله تعالى فقير مؤلف رساله چند حديث درين باب از دونفر علماً برگزیده نامدار حضرت شافعيه يعنى شيخ ابن حجر مكي و شيخ امام سيوطى رحمهما الله تعالى نقل کرد اگرچه اقوال سادات علماء حنفيه نیز درين باب بسيار موجوداند بجهت آنکه اکثر غير مقلدين احاديث مرويه احناف را قابل اعتماد نمى دانند بران حکم ضعيف بلکه موضوع مى کنند و احاديث مرويه ذکر آن برای اخيار است نه برای اغيار روح رحمانى بايد که قبول اخبار رسول نمايد ويؤمنون بالغيب را مصداق باشند روح حيوانى ظاهر بينان کجا قابل اين حکايات مى تواند شد گر نه بيند بروز شبيره چشم چشمه و آفتاب را چه گناه - و تراهم ينظرون اليك وهم لا يبصرون را مصداق اند ربنا اننا آمننا بما انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين ذکر اين احاديث اگر چه به ظاهر با موضوع مبحث اصل سوم که نداء غائب] صفحه ۷۵

در تقلید شخصی

است چندان تعلق و ارتباط ندارد اما اگر کسی با وصف انصاف متعمق در آن نظر کند موافق مقصود باب خواهد یافت. اصل رابع در بيان تقلید شخصی بدان اى عزيز وفقك الله للسعادة وجنبك عن مواضع الضلالة که احكام شرع شريف ما دور افتاده گان را به ذريعه علماء راسخين و صلحاء کاملين رسیده اند و آنها دو طائفه اند محدثين و مجتهدين کار محدثين رحمهم الله تعالى تنقيد لفظ حديث است و کوشش در صحت روايت و جماعت سرآمد اينها در مقصد خود به فضل الهى کامياب شده اند جزاهم الله عنا خير الجزاء و کار مجتهدين استنباط احكام است از آیات قرآنى و احاديث مصطفوى صلى الله عليه و سلم و سرآمد اينها نیز در مقصد خود به فضل الهى کامياب گشته اند و معلوم ذوى العقول است که عمل ميان در عبادات و معاملات بر احكام است و به سبب بعد زمان و نامعلومى ناسخ و منسوخ و محکم و ماول و مقدم و مؤخر و تطابق نصوص متضاد اهل حق را در اين زمان بجز تقلید مجتهدى که موصوف باشد به اوصاف قرب زمان و وفور علم و کثرت روايت و کمال تقوى وجودت ملکه استنباط چاره نيست حضرت سفیان بن عيينه را قول است الحديث مضلة الا للفقهاء چنانچه ابن امير حاج مالکى در مدخل نوشته است و هم اعلم مبانى الاحاديث باشد چنانچه ترمذى در ابواب الجنائز آورده و ابن حجر در قلائد و خود رئيس اين قوم ابن تيم در کتاب اعلام الموقعين مى نويسد لا يجوز لاحد ان يأخذ من الكتاب والسنة ما لم يجتمع فيه شروط الاجتهاد إلى اخره در كفایه مى نويسد العامى اذا سمع حديثا ليس له ان يأخذ بظاهرة لجواز أن يكون مصروفا عن ظاهره او منسوخا بخلاف الفتوى و همچنين در تقرير شرح تحرير و در

آن بعد از لفظ منسوخا می نویسد بل علیه [صفحه ۷۶]

در معنی اولی الامر

الرجوع إلى الفقهاء سید سمهودی رحمه الله در عقد فرید می نویسد وقد قال محقق الحنفیة الکمال بن الهمام رحمه الله علیه نقل الامام الرازی اجمع المحققون علی منع العوام من تقلید اعیان الصحابة بل یقلدون من بعدهم الذین یسروا ووضعا و دونوا صاحب مسلم الثبوت می نویسد اجمع المحققون علی منع العوام من تقلید الصحابة بل علیهم اتباء الذین یسروا و بوبوا و هذبوا و نقحوا و فرقوا و عللوا و فصلوا و علیہ ابنتی ابن الصلاح منع تقلید غیر الاثمة و در شرح منهاج الاصول است قال امام الحرمین فی البرهان اجمع المحققون علی ان العوام لیس لهم ان یعملوا بمذاهب الصحابة بل علیهم ان یتبعوا مذاهب [۱۹] الأئمة پس هر که این اجماع را می شکند او را گمراه باید گفت زیرا که صحابه کرام به سبب مشغولی امر و جهاد و ترقی اسلام تدوین کتب تفاسیر و احادیث را فرصت نیافته بودند و انوار رسالت بر قلوب آنها آنقدر جلوه گر بودند که ضرورت کتاب نداشتند هر کسی به روشنای همان نور بر راه راست می رفت چونکه زمان خیر القرون به آخر رسید و اختلافات بسیار شد هر کسی خلاف دیگری نقل از اصحاب و اتباع می کرد طالبان حق را کمال پریشانی دست داد حق تعالی به فضل خود از امت مرحومه چهار نفر علماء صلحاء اتقیا را برگزید و طاقت استنباط به کمال احتیاط آنها را عطا فرمود خلق را به سبب تقلید آنها از تیه غوایت به جاده هدایت آورد ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء الحال حکم الهی در باب وجوب تقلید بشنو قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و مراد از اولی الامر علماء مجتهدین است و علماء مجتهدین همین چهار بزرگوار معروف و مشهوراند در این دعوا [صفحه ۷۷] دو شق است شق اول اینکه مراد از اولی الامر علماء مجتهدین است شق دوم اینکه علماء و مجتهدین همین چهار امام مذاهب اربعه مشهوره اند ثبوت شق اول که مراد از اولی الامر علماء مجتهدین است هم از قرآن بشنو قوله تعالی ولو ردوه إلی الله و إلی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم یعنی اولی الامر آنانند که علم استنباط احکام از نصوص داشته باشند و اگر مراد از اولی الامر حکام وقت داشته شوند چنانچه رای بعض است پس در این رای تفصیل است اگر حاکم صاحب علم و دیانت و استنباط احکام باشد چنانچه خلفاء الراشدین المهدین و عمر بن عبدالعزیز بودند پس مسلم است من حیث الاستنباط لامن حیث الحکومة و اگر حکام جاهل یا فاسق یا کافر بود و خلاف امر اهلی حکم دهد اطاعت او واجب نیست لحديث لا طاعة للمخلوق فی معصية الخالق و کریمه وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما پس همین مراد غیر مسلم است و در حدیث شریف در معنای اولی الامر تصریح است به آن در سنن دارمی روایت است اخبرنا یعلی حدثنا عبدالملک معن عطاء قال اولی الامر ایا ولی العلم والفقہ در تفسیر اتقان امام سیوطی می نویسد عن ابی طلحة عن ابن عباس قال اولی الامر اهل الفقه والدين اخرج ابن جریر والمنذر وابن ابی حاتم والحاکم عن ابن عباس وعن محاهدہم اهل الفقه والدين و همچنین است در تفسیر کبیر جلد ثالث صفحه ۳۷۵ و در شرح مسلم امام نووی جلد ثانی صفحه ۱۲۳ و در تفسیر معالم و نیشاپور پس با وجود ثبوت قرآنی و اقوال علماء امه از محدثین و مفسرین در اطاعت علماء مجتهدین قول غیر مقلدین که بجز خدا و رسول اطاعت دیگری شرک و بدعت است چه مقادر غلط و بی معنی است حالا چند حدیث در تحقیق این مبحث بشنو حدیث اول [صفحه ۷۸]

حدیثی از رسول اکرم در باب اجتهاد

عن معاذ بن جبل ان رسول الله صلى الله عليه و سلم لما بعثه إلی الیمن قال کیف تقضی اذا عرض لک قضاء قال اقضی بکتاب الله قال وان لم تجد فی کتاب الله قال فان لم تجد فی سنة رسول الله قال اجتهد برای ولا آلو قال فضرب رسول الله صلى الله عليه و سلم علی صدره وقال الحمد لله الذی وافق رسول رسوله بما یرضی به رسول الله صلى الله عليه و سلم رواه الترمذی و

ابو داود والدارمی پس از این حدیث ثابت شد که مراد از اولی الامر مجتهد است و اطاعت او مرضی رسول الله است صلی الله علیه و سلم حدیث دوم العلم ثلثه آیه محکمه أو سنه قائمه أو فریضه عادلّه رواه أبو داود وابن ماجه شیخ عبدالحق محدث دهلوی در شرح مشکوٰه زیر این حدیث می نویسد فریضه عادل آن است که مثل و عدیل کتاب و سنت است اشارت است با جماع و قیاس که مستند و مستنبط اند از آن و به این اعتبار آن را مساوی و معادل کتاب و سنت فرمود و تعبیر از آن به فریضه عادلّه از آن وجه که تنبیه باشد بر آن که عمل به آنها واجب است چنانچه بکتاب و سنت پس حاصل حدیث آن شد که اصول دین چهاراند کتاب و سنت و اجماع و قیاس حدیث سوم آن عمر بن الخطاب لما ولی شریحا القضاء قال له انظر فی ما تبین لک فی کتاب الله صریحا فلا تسئل عنه احا وما لم یتبین لک فی کتاب الله فاتبع مافیہ سنه محمد صلی الله علیه وسلم وان لم یتبین لک فی السنه فاجتهد فیہ برأیک رواه البیهقی حدیث چهارم کان ابوبکر رضی الله عنه اذا اورد علیه الخصم نظر فی کتاب الله فان وجد مافیہ یقضی بینهم قضی به وان لم یکن فی الکتاب وعلم من رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلك الامر سنه قضی به [صفحه ۷۹] فان اعیاه خرج فسأل المسلمین إلی ان اذا اجتمع رأیهم علی امر قضی به رواه الدارمی حدیث پنجم کان عبدالله بن عباس اذا سئل عن الامر فکان فی القرآن اخرج به فان لم یکن فی القرآن وکان عن رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجاً به فان لم یکن فعن ابی بکر وعمر فان لم یکن فیہ امر برأیه وفی روایه نظر ما اجتمع علیه الناس اخذ به رواه الدارمی صفحه ۳۳ و ۳۴ ثبوت شق ثانی و آن اینکه علماء مجتهدین همین چهار بزرگوار معروف و مشهورند اجماع امت است از زمانه خیر القرون و متصل خیر القرون إلی زماننا هذا بر تقلید و اطاعت همین چهار امام و حدیث لا یجتمع امتی علی الضلاله وید الله علی الجماعه و من شد شد فی النار دلائل کافی اند بر صحت همین اجماع دلیل دوم برای وجوب تقلید قوله تعالی یوم ندعو کل اناس بامامهم قاضی بیضاوی در تحت این می نویسد ای به من ائتموا به من بنی او مقدم فی الدین و همین مضمون در تفسیر مدارک است و در تفسیر معالم است عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال به امام زمانهم الذی دعاهم إلی ضلاله او هدی وعن سعید بن المسیب کل قوم یجتمعون إلی رئیسهم فی الخیر والشر در تفسیر حسینی است یا مقدمیکه در مذهب او متابعت او نموده باشند چنانچه ندازند یا شافعی یا حنفی انتهى پس در اختلاف امت هر که مقتداء او کامل و مکمل باشد او شفیع خواهد بود مراتب خود را امام شعرانی در میزان می فرمایند ولما مات شیخنا شیخ الاسلام ناصر الدین اللقانی رحمه الله راه بعض الصالحین فی المنام فقال له ما فعل الله بک فقال لما اجلسنی الملکان لیسألان اتاهم الامام مالک فقال امثل هذا یحتاج إلی سوال فی ایمانه بالله ورسوله تنحیاعنه فتنحیاعنی باز در همین کتاب [صفحه ۸۰]

شفاعت صوفیه و فقها

می فرماید ان الصوفیه والفقهاء کلهم یشفعون فی مقلدیهم ویلاحظون احدهم عند طلوع روحه وعند سوال منکر و نکیر له وعند الحشر و النشر والحساب والصراف ولا یغفلون عنهم فی موقف من المواقف إلی اخره و اذا کان مشائخ الصوفیه یلاحظون اتباعهم و مریدیهم فی جمیع الاهوال والشدائد فی الدنیا والآخرة فکیف بائمه المجتهدین وهم ائمه المذاهب الذین هم اوتاد الارض و اوتاد الدین و امناء الشارع علی امه فطب نفسایا اخی وقرعینا بتقلید کل امام ما شئت منهم مطلب اینکه روز قیامت هر شخص بنام امام او خواسته می شود پس هر که امام او عالم مجتهد متورع و متقی باشد او شفاعت خواهد کرد مقلد و تابع خود را و همین اوصاف در هر چهار امام رضوان الله علیه اجمعین به طریق اتم و اکمل موجودند و حق تعالی می فرماید و اتبع سبیل من اناب إلی و همین بزرگواران به اتفاق امت مرحومه منبیین إلی الله اند و متابعت شان بر مایان واجب دلیل سوم بر وجوب تقلید قول الله تعالی و من یتبع غیر سبیل المومنین نوله ما تولى و نصله جهنم و ساءت مصیرا در تفسیر کبیر جلد ثالث صفحه ۴۷۲ نوشته است ان الشافعی سئل من ایه فی کتاب الله تعالی تدل علی ان الاجماع حجه فقرء القرآن ثلاث مائه مره حتی وجد هذه الایه و تقریر الاستدلال ان اتباع غیر سبیل المؤمنین حرام فوجب ان یکون اتباع سبیل المؤمنین واجبا در تفسیر مدارک زیر این آیه نوشته است وهو دلیل علی ان الاجماع حجه

لا یجر ز مخالفتها كما لا یجوز مخالفة الكتاب والسنة در تفسیر بیضای در معنی آیه مذکوره می نویسد والایة تدل علی حرمة مخالفة
الاجماع إلى ان قال واذا كان اتباع [صفحه ۸۱]

تقلید از بزرگان

غیر سبیل المومنین محرما کان اتباعه سبیلهم واجبا پس هرگاه تقلید را علماء و صلحاء امت واجب نوشته اند و لا مذهبی را سخت
گناه نوشته اند پس خلاف جمله علماء مصادم و مخالف همین آیه شریفه است زیرا که حق تعالی همین امت را چنان وصف کرده
است کنتم خیر امه اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر الایة و علماء امه ترک تقلید را منکر دیده از آن نهی
فرموده اند پس هر که ترک تقلید را جائز داند و خلاف قول علماء زد و منکر آیه شریفه خواهد بود معاذ الله من ذلك اگر گویند
که در فرق غیر مقلدین چون وهابیه و مرزائیه و نیچریه نیز جماعت مؤمنین است اتباع آنها کافی است گوئیم که علماء این فرق غیر
مقلدین از چهار اصول شرع دو اصل را بزعم خود گرفتند و دو را ترک کردند و از سواد اعظم اسلام خارج شدند و از جماعه اهل
السنة والجماعة دور افتادند پس اتباع آنها در نجات از دوزخ کافی نیست و نه هر صاحب هوا چون رافضیه و خارجیه و معتزله و
جبریه و قدریه همین دعوا دارند که ما تابع علماء مذهب خود هستیم پس هر چه جواب غیر مقلدین برای آنها است همان جواب
مقلدین است برای غیر مقلدین دلیل چهارم بر وجوب تقلید قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی پرسید اهل ذکر
و دانش را اگر ندانید احکام را در این آیه سه امر غور طلب است اول سوال کردن دوم سوال از اهل الذکر نه از هر کس و ناکس
سوم این سوال وقت جهالت و نادانستن است پس هر که را از قرآن و حدیث مسأله واقعه دستیاب نشود پس بر او لازم است که از
مجتهد مذهب خود سوال کند پس هر که سوال کرد و بر قول او عمل کرد مقلد ثابت شد و اگر سوال نکند یا بقول مجتهد عمل
نکند و انکار کند غیر مقلد گشت باقی این امر تنقیح طلب است که اهل ذکر کیست آیا امام مذهب است یا هر نیم خوانده در این
باب حدیثی مردی است [صفحه ۸۲] اخرج ابن مردویه عن انس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان الجرل یصلی
و یصوم و یحج و ینزل و ینفق قیل یا رسول الله بماذا دخل علیه النفاق قال لطنعه علی امامه و امامه اهل الذکر پس معلوم شد که
مراد از اهل الذکر همان اولوا الامر است که در دلیل اول مذکور شده است و اولوا الامر بقول صحیح علماء راسخین و امامان مذاهب
اربعه اند که در شأن آنها کریمه و ما یدکر الا اولوا الباب و انما یتذکر اولوا الباب و فاعتبروا یا اولی الابصار صادق آید نه آنان که
چند سطور از فارسی و اردو خوانده باشند و از کوچه زهد و تقوی و علماء ربانین نگذشته باشند و تفسیر قرآن و احادیث شریفه
رای خود کنند و حدیث من قال فی القران به غیر علم فلیتبتوا مقعده من النار رواه الترمذی و حدیث اذا لم یبق علما اتخذ الناس رؤسا
جهالا- فسلوا فافتوا به غیر علم فضلوا و اضلوا متفق علیه را مصداق باشند فی المشکوه عن جابر رضی الله عنه قال خرجنا فی سفر
فاصاب منا هجر فشحجه فی راسه قال لاصحابه هل تجدون لی رخصه فی التمیم قالوا ما نجد لك رخصه وانت تقدر علی الماء فاغتسل
فمات فلما قدمنا إلى النبی صلی الله علیه و سلم اخبرناه بذلك قال قتلوه قتلهم الله الا- سالوا اذا لم یعلموا فانما شفاء العی السؤال
الحدیث هرگاه صحابه کرام رضوان الله علیه اجمعین به سبب فتوی برای خود به غیر سوال از مجتهدین صحابه این قدر معاتب
حضور انور شدند که مورد قتلهم الله گشتند پس وای بر حال نیم خواندگان این زمان که اقوال علماء راسخین را گذاشته به رای
خود تفسیر قرآن و حدیث می کنند و ایمان عوام الناس را غارت می کنند پس این قوم را رهزنان دین باید گفت نجانا الله سبحانه
من سوء عقیدتهم عن ابن سیرین قال ان هاذ العلم دین فانظروا عنمن تأخذون دینکم رواه مسلم [صفحه ۸۳] والدارمی صابی جلیل
القدر حضرت ابوموسی اشعری در حضور حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما فتوی نمی داد و می فرمود لا تسألونی مادام
هذا الحبر فیکم مشکوه زیرا که ابن مسعود افقه و اعلم بود از ابوموسی رضی الله عنهما حضرت امام شافعی با وجود جلالت قدر
خود در حضور مزار مبارک حضرت امام ابوحنیفه رضی الله عنهما ترک قنوت فجر و رفع به دین در نماز می کرد کسی دریافت این

معنی از ایشان نمود فرمود ادبنا مع هذا الامام اكثر من ان نظره خلافه بحضرت الخ مرقاة شرح مشکوٰه و غيره این است عظمت و شوکت حضرت امام اعظم رح اما چه باید کرد شافعی واری مردی باید که آن عظمت را بداند که او را در قبر زنده دانسته در حضورش خلاف مذهبش عملی نفرمود آری تفقه فی الدین آن نیک مردان را بتمامه حاصل بود و مصداق حدیث شریف من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین رواه البخاری بودند پس احکام شرع شریف را از فقیه کامل و مجتهد مذهب باید پرسید نه از اهل حدیث و اهل تفسیر که بموجب کل میسر لما خلق له هر کسی را بهر کاری ساختند اهل حدیث را برای تصحیح احادیث و تنقید رواة ساختند و اهل تفسیر را برای بیان معانی قرآن کریم ساختند و هر دو قوم جزاهم الله عنا خیرا در وظیفه مقرر خود به کمال جد و جهد کوشیدند و به مقصد و مطلوب خود رسیدند و فقها را برای استخراج احکام از نصوص قرآن و حدیث ساختند و این بزرگواران پایه استخراج احکام شریعت را به نقطه آخر رسانیدند و راه را بر ما دور افتادگان آسان کردند به وفور علم و تقوی خداداد خود تناقض نصوص را تطابق کردند محکم را از مأول شناختند مؤخر را از مقدم و ناسخ را از منسوخ امتیاز فرمودند از این وجه کافه امت مرحومه شرقا و غربا و شمالا تقلید این بزرگواران را به جان پسندیدند و غاشیه برداری این مقتدایان را سعادت خود دانستند علما و فضلا و صلحا و اتقیا و اولیا و اقطاب و اوتاد و جمله طالبان راه [صفحه ۸۴] حق جل شانہ و عاشقان رسول اکرم صلی الله علیه و سلم خود را به این شهسواران میدان شریعت به کلی سپردند چون مفردات اقوال محدثین و مفسرین و مجتهدین به هم معجون شدند نام این معجون شریعت محمدی گشت پس بر ما کم علمان دور افتادگان اقتدا به آن امامان دین واجب است و راه نجات همین است یا بموجب هوای نفسانی خود تفسیر قرآن شریف به رای خود و تقریر احادیث مصطفوی بزعم فاسد کاسد خود کردن راه نجات است لا والله راه نجات پیروی مقتدایان دین است اولئك الذین هدی الله فهداهم اقتده نص قرآن است و بس سوال اگر غیر مقلد گوید قبول کردیم که مراد از اولوا الامر که ما مأمور با طاعت آنان می باشیم علماء مجتهدین اند و اهل الذکر هم همین بزرگان اند و تقلید اینها بر ما واجب اما تقلید یکی از اینها بشخصه دون الآخر او الجمیع از کجا معلوم شد بلکه اگر عمل ما خارج از این چهار امام نباشد در تقلید کافی است گوئیم که تقلید دو یا سه یا هر چهار امام ممکن نیست به این وجه که اختلاف حضرات مجتهدین در فروع احکام بسیار است یک فعل را یکی واجب میگوید دیگر همان فعل را حرام میگوید مثلا اخراج دم ناقض وضو است نزد امام اعظم رحمه الله و ناقض نیست نزد امام اعظم و علی هذا القیاس اختلافات است با امام مالک و امام احمد بن حنبل رحمه الله علیهما پس اگر عمل بقول امام اعظم رح کند مخالف دیگران شد و اگر عمل بقول دیگر امامان کند مخالف امام اعظم شد پس تقلید هر چهار در مسائل اختلافیه غیر ممکن و همین حال است در تقلید سه امام و دو امام پس نماند در صورت تقلید مگر تقلید یک امام از این هر چهار و همین است تقلید شخصی و اگر گویند که در بعض مسائل تقلید یکی و در بعض تقلید دیگری و در بعض تقلید سوم و در بعض تقلید چهارم می کنیم به هر حال از دائره تقلید بیرون نیستیم گوئیم که این تلاعب [صفحه ۸۵] است در دین و آن ممنوع و حرام است در حدیث شریف است مثل المناق كمثل الشاة العائرة بین الغنمین تعیر إلى اهذه مرة والی هذه مرة رواه مسلم حدیث دوم ان شر الناس ذو الوجهین الذی یاتی هؤلاء بوجه وهؤلاء بوجه رواه البخاری و صادق می آید بر او قوله تعالی انما النسئ زیاده فی الکفر یضل به الذین کفروا یحلونه عاما ویحرمونه عاما یک چیز را یک سال حلال می گویند همان چیز را در سال دیگر حرام می گویند مثلا فی زماننا هذا علماء خلافتیه قبل از این دو سال پوشیدن جامه های ولایتی را حرام می گفتند و کرسی نشینی و منبری حکام وقت را حرام می گفتند و غیره و غیره حالا آن جمله را حلال می گویند و به عمل می آرند و هجرت به ملک افغانیه فرض می دانستند و بان هزارها خلق الله را بی خانمان کردند بعد شش ماه تقریباً آن حرام شد و علی هذا القیاس پس این اگر تلاعب در دین نیست دیگر چیست الحال چند عبارت علماء راسخین در وجوب تقلید شخصی بشنو شیخ ابن الهمام در تحریر الاصول و شیخ ابن الحاجب در مختصر الاصول و صاحب در مختار در کتاب در مختار به الفاظ صاحب بحر رائق می نویسند فوجب علی مقلد ابی حنیفه العمل به ولا یجوز له العمل بقول غیره کما نقل الشیخ قاسم فی تصحیحه عن جمیع

الاصولیین انه لا یصح الرجوع عن التقليد بعد العمل بالاتفاق در مسلم الثوبت از عبدالبر مالکی منقول است ان تتبع رخص المذاهب غیر جائز بالاجماع در مجمع البحار می نویسد لکن منعه الاصولیون للمصلحة وحکی عن بعض الأئمة ان من اختار من کل مذهب هواهون یفس امام شعرانی در میزان می نویسد سمعت سیدی علیا الخواص رحمه الله علیه یقول امر علماء الشریعة بالتزام مذهب معین تقریبا للطریق شاه ولی الله محدث [صفحه ۸۶]

اجتهاد و احکام آن

دهلوی در انصاف می نویسد بعد المأین ظهر فیهم التذهب للمجتهدین باعیانهم و قل من کان لا یعتمد علی مذهب مجتهد بعینه و کان هذا هو الواجب فی ذلك الزمان انتهى راقم گوید چونکه در آن زمان واجب بود در این زمان به طریق اولی واجب است ملا علی قاری در رساله تشیع الفقهاء نوشته است بل وجب علیه ان یعین مذهباً من هذه المذاهب در تفسیر احمدی نوشته است اذا التزم مذهباً یجب علیه ان یدوم علی ذلك ولا ینتقل عنه إلى مذهب اخر شیخ ابن الهمام در فتح القدر می نویسد فبهذا ظهران الصواب ما ذهب الیه ابوحنیفه وان العمل علی المقلد واجب والافتاء بغيره لایجوز لهم در عالمگیری می نویسد حنفی ارتحل إلى مذهب الشافعی یعزر کذا فی جواهر الاخلاطی حموی در شرح اشباه می نویسد وفي الفتح قالوا ان المنتقل من مذهب إلى مذهب بالاجتهاد والبرهان آثم فیستوجب التعزیر فبالا اجتهاد و برهان اولی قهستانی در نقایه شرح هدایه در کتاب القضاء می نویسد قال ابوبکر الرازی لو قضی بخلاف مذهبه مع العلم لم یجز فی قولهم جمیعا در شرح مسلم الثبوت صفحه ۶۲۲ می نویسد غیر المجتهد المطلق ولو کان عالماً یلزمه التقليد لمجتهد ما امام شعرانی از صفحه ۲۴ میزان می نویسد فان قلت فهل یجب علی المحجوب عن الاطلاع علی العین الاولی للشریعة التقليد بمذهب معین فالجواب یجب علیه ذلك لثلا یضل نفسه ویضل غیره در رد المحتار جلد چهارم صفحه ۲۸۳ می نویسد لیس للعامی ان یتحول من مذهب ویستوی فیہ الحنفی والشافعی مولف گوید عامی در این عبارت به مقابله مجتهد است چنانچه از عبارتهای فوق ظاهر است ملا علی قاری در شرح عین العلم می نویسد فلو التزم احد مذہبا کابی حنیفه والشافعی فلا یقلد [صفحه ۸۷] غیره فی مسأله من المسائل شاه ولی الله در عقد الجید می نویسد اذا لم یجتمع آلات الاجتهاد لایجوز له العمل علی الحدیث به خلاف مذهبه لانه لا یدری انه منسوخ مأول او محکم علی ظاهره و مال إلى هذا القول ابن حاجب فی مختصره وتابعوه ایضا شاه ولی الله دهلوی در رساله فیوض الحرمین می نویسد عرفنی رسول الله صلی الله صلی الله علیه و سلم ان المذهب الحنفی طریقه انیقه وهی اوفق الطرق بالسنة المعروفة التي جمعت ونقحت فی زمان البخاری واصحابه حضرت داتا گنج بخش لاهوری در کتاب کشف المحجوب می نویسد که حضرت یحیی معاذ رازی رحمه الله علیه در خواب زیارت حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم کرد عرض کرد که این اطلبک یا رسول الله صلی الله علیه و سلم قال عند علم ابی حنیفه صاحب تحریر در کتاب خود می نویسد لا یرجع عما قلد فیہ ای عمل به اتفاقاً مولنا عبد السلام در شرح جوهره می نویسد انعقد الاجماع علی ان من قلد فی الفروع و مسائل الاجتهاد واحداً من هؤلاء بری عن عهده التکلیف به فیما قلد فیہ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی رحمه الله علیه در رساله مبدء ومعاد می فرماید آخر الامر الله تعالی به برکت رعایت مذهب که نقل از مذهب الحاد است حقیقت مذهب حنفی در ترک قرأت ماموم ظاهر ساخت إلى آخره حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی در تفسیر خود تحت آیه ولا تجعلوا الله اندادا می نویسد کسانی که اطاعت آنها به حکم خدا فرض است شش گروه اند از آن جمله مجتهدان شریعت و مشایخان طریقت حضرت امام غزالی رحمه الله علیه در کتاب کیمیای سعادت در بحث آداب الامر می نویسد مخالفت مذهب خود کردن نزد هیچکس روا نباشد حضرت شیخ عبدالحق دهلوی در شرح سفر السعادت می نویسد خانه دین این چهاراند هر که [صفحه ۸۸] راهی از این راه ها و دری از این درها گرفت و اختیار نمود به راه دیگر رفتن و دری دیگر گرفتن عبث و لهو باشد و کارخانه عمل را از ضبط و ربط بیرون افکندن است و از راه مصلحت بیرون افتادن است انتهى باز دیگر جا می نویسد قرارداد علماء و مصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین مذهب است و ضبط و ربط

کار دین و دنیا هم در این صورت بود از اولی مخیر است که هر کدام راه که اختیار کند صورتی دارد لیکن بعد از اختیار یکی به جانب دیگر رفتن بی توهم سوء ظن و تفرق و تشتت در اعمال و اقوال خواهد بود قرار داد متاخرین علما بر این است و هو المختار وفيه الخير امام قهستانی در شرح مختصر وقابله قبیل کتاب الاشریه می نویسد و اعلم ان من جعل الحق متعددا كالمعتزلة اثبت للعامی الاختیار فی الاخذ من كل مذهب ما يهواه ومن جعل الحق واحدا كعلمائنا الزم للعامی اماما كما فی الكشف فلو اخذ من كل مذهب مباحه صار فاسقا كما فی شرح الطحاوی للفقیه سعید ابن مسعود سوال اگر کسی گوید سلما که تلفیق مذاهب تلاعب فی الدین است و هر که هر مذهب را از این مذاهب چهارگانه المتفق علی وجوب العمل به اختیار کرد باز او را جائز نیست که نقل به دیگر مذهب کند اما حنفیان را مثلا التزام مذهب امام ابوحنیفه نمودن و آن را احق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح بلا مرجح است و همچنین شافعیان را مذهب امام شافعی احق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح بلا مرجح است گوئیم جواب شافعیان از شافعیان پرس و جواب حنفیان این است که ما مذهب خود را احق بالاتباع می دانیم و بر خود التزام همین مذهب معین کرده ایم و این ترجیح بلا مرجح نیست بلکه ترجیح را مرجحی هست الحال وجوه ترجیح بشنو اول اینکه حضرت امام اعظم ابوحنیفه نعمان [صفحه ۸۹] بن ثابت رحمه الله علیه واقدم وافقه واورع امامان مذاهب است حضرت امام شعرانی رحمه الله تعالی اگر چه شافعی المذهب است [۲۰] از روی انصاف اوصاف حضرت امام اعظم را چنین می نویسد فلا ینبغی لاحد الاعتراض علیه (ای علی ابی حنیفه) لكونه من اجل الأئمة واقدمهم تدوینا للمذهب واقربهم سندا إلى النبی صلی الله علیه و سلم ومشاهد الفعل اکابر التابعین وکان متقیدا بالکتاب والسنة ومتبرئا من الراي مؤلف گوید چون امام شعرانی شخصی که از علماء ربانیین شمرده می شود او را متبرءا من الراي می نویسد و بعض اهل حدیث او را و اصحاب او را اصحاب الراي لقب می دهند عفا الله عنهم وسامحهم ما اجرتیم علی تنقیض اکابر الدین حضرت شیخ ابن حجر مکی شافعی رحمه الله تعالی کتابی علیحده در مناقب حضرت امام ابوحنیفه تصنیف کرده است مسمی به خیرات الحسان فی مناقب النعمان مشهور و معروف است حضرت شیخ السید ابن عابدین حنفی در رد المحتار می نویسد وحسبک من مناقبه اشتهار مذهبه ما قال قولاً الا اخذبه امام من الأئمة الاعلام وقد جعل الله الحکام اتباعه من زمنه إلى هذه الايام وقد اتبعه علی مذهبه کثیر من الاولیاء الکرام الخ ای فی عامه بلاد الاسلام بل کثیر من الاقالیم والبلاد لا يعرف الا مذهبه کبلاد الروم والهند والسند وماوراء النهر وسمرقند وقوله من زمنه إلى هذه الايام فالدولة انعباسیة وان كان مذهبهم مذهب جدهم فاکثر قضاتها ومشائخ اسلامها حنیفه ینظر ذلك لمن تصفح كتب التواریخ وکان مدة ملكهم خمس مائة سنة تقريبا واما الملوك السلجوقیون وبعدهم الخوارزمیون فكلهم حنفیون وقضاء ممالکهم [صفحه ۹۰] غالبا حنیفه الخ علامه محمد طاهر حنفی در مجمع البحار می نویسد ویدل علیه ما یسر الله له من الذکر المنتشر فی الآفاق فلو لم یکن لله تعالی سرفیه لما جمیع شطر الاسلام علی تقلیده ملا علی قاری هروی در رساله رد قفال می نویسد واتباع ابی حنیفه قدیما وحديثا ففی الازدیاد فی جمیع البلاد سیما فی بلاد الروم وماوراء النهر وولایة الهند والسند واكثر أهل خراسان و عراق مع وجود کثیرین منهم فی بلاد العرب بالاتفقا واطن انهم ثلثی المسلمین بل اکثر عند المهندسین بالاتفاق مع ان السلاطین فی کل زمان ومکان ثابتون علی مذهب النعمان فی کل عصر و دهر حضرت امام ربانی قطب دورانی شیخ احمد فاروقی مجدد ألف ثانی رضی الله عنه در مکتوبات شریف خود می فرماید مثل روح الله مثل امام اعظم کوفی است که به برکت ورع و تقوی و دولت متابعت سنت درجه علیا در اجتهاد و استنباط یافته است که دیگران در فهم آن عاجزند و مجتهدات او را بواسطه رقت معانی مخالف کتاب و سنت دانند و او را اصحاب الراي پندارند کل ذلك لعدم الوصول إلى حقيقة علمه ودرایته وعدم الاطلاع علی فهمه و فراسته، مگر امام شافعی علیه الرحمة از فقاهاست او علیه الرضوان شمه یافت که گفت الفقهاء کلهم عیال ابی حنیفه فی الفقه بواسطه همین مناسبت که به روح الله دارد تواند بود آنچه حضرت خواجه محمد پارسا رحمه الله در فصول سته نوشته است که حضرت عیسی بعد از نزول به مذهب امام ابوحنیفه حکم و عمل خواهد کرد الغرض علما و صلحاء اکثر امت مقلدین مذهب حنفی اند غیر مقلدین به نسبت چنین فرد کامل عالم و عامل آنچه یاوه گویی ها می کنند و مقلدین مذاهب را حکم کفر می

دهند بلکه می گویند که از خواندن کتب فقه مرد کافر می شود و در کتب این قوم چون الجرح [صفحه ۹۱] علی ابی حنیفه، و بوی غسلین و غیره به تصریح نوشته است معلوم نیست که این کم نصیبان را چه باعث است بر دشمنی چنین امام معظم و مکرم و در حقیقت دشمنی او دشمنی اکثر امت آن حضرت است صلی الله علیه و سلم راقم مؤلف گوید عفا الله عنه در این اصل رابع اکثر روایات مرقومه منقول است از کتاب المجید فی وجوب التقلید تصنیف مولانا محبوب احمد نقشبندی مجددی امرت سری در این وقت نبذی از کتاب مسند کبیر امام ابوحنیفه رضی الله عنه جمع کرده شیخ عالم محمد بن محمود الخوارزمی رضی الله عنه ذکر می شود شیخ موصوف در دیباچه کتاب مذکور در مناقب حضرت امام ابوحنیفه رحمه الله علیه چنین می نویسد الباب الاولی فی ذکر شیء من فضائله التي تفرد بها اجماعا نقول وبالله التوفيق مناقبه وفضائله كالحصى لاتعد ولا تحصى ولا يمكن ان يستقصى لكن من فضائله خاصة التي تفرد بها ولم يشاركه اجماعا من بعده فيها فحصرها في عشرة انواع الاول في الاخبار والآثار المروية في مدحه دون من بعده الثاني في انه ولد في زمن الصحابة والقرن الذي شهد له رسول الله عليه وسلم بالخير دون من بعده الثالث في انه روى عن اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم دون من بعده الرابع في تبرزه في عهد التابعين الخامس في رواية الكبار عنه من التابعين و علماء المسلمين السادس في انه تلمذ واستفاد عن اربعة الاف من التابعين وغيرهم السابع في انه اتفق له من الاصحاب العظماء المجتهدين مالم يتفق لاحد من بعده الثامن في انه اول من استنبط حكم الاحكام واسباب قواعد الاجتهاد التاسع في انه لم يقبل العطايا عن خلفاء البرايا بل افضل من كسبه الحلال على جماعات الفقهاء العاشر في وفاته و [صفحه ۹۲] شهادته بسبب تورعه عن الدنيا وجاهاها اما الاول فقد اخبرني الصدر الكبير شرف الدين احمد بن مويد بن موفق بن المكي بخوارزم قال اخبرني جدی الصدر العلامه ابوالمؤيد الموفق بن احمد المكي قال انا الشيخ الزاهد محمد بن اسحاق السراجي الخوارزمي انا ابو حفص عمر بن احمد الكرابيسي انا الامام ابو الفضل محمد بن حسن الناصحي ثنا ابو محمد الحسن بن محمد ثنا ابو سهل عبد الحميد بن محمد الطوافي ثنا ابی ثنا ابو القاسم بونس بن طاهر البصري حدثنا ابو يوسف احمد بن محمد الواعظ في رباط ابراهيم بن ادهم ثنا ابو عبيد الله محمد بن نصير الوراق قال انا ابو عبيد الله المامون بن احمد بن خالدنا ابو علي بن احمد بن علي الحنفي ثنا فضل بن موسى الشعيباني عن محمد بن عمر عن ابي سلمه عن ابي هريرة رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي رجل يقال له ابو حنيفة هو سراج امتي يوم القيمة وبسند الخوارزمي عن محمد بن عمرو بن علقمة بن وقاص الليثي عن ابي سلمة عن ابي هريرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ان في امتي رجل وفي حديث القصري يكون في امتي رجل اسمه النعمان وكنيته ابو حنيفة هو سراج امتي هو سراج امتي هو سراج امتي وبسند عن ابان بن ابي عياش عن انس ابن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيأتي من بعدي رجل يقال له النعمان بن ثابت ويكنى ابا حنيفة ليحيين دين الله وسنتي على يديه وبسند عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يظهر من بعدي رجل يعرف بأبي حنيفة يحيي الله سنتي على يديه وبسند [صفحه ۹۳] عن عبدالله بن مغفل قال سمعت امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه يقول الا انبئكم برجل من كوفان من بلدتكم هذه او من كوفكم هذه يكنى بابي حنيفة قد ملئ قلبه علما وحكما وسيهلك به قوم في اخر الزمان الغالب عليهم التنازع يقال لهم البنانية كما هلكت الرافضة بابي بكر وعمر رضي الله عنهما انتهى مختصرا مؤلف گوید عفا الله عنه اگر بعض اصحاب حديث اعتراض کند و گوید که روات این احادیث مجهول الحال هستند گوئیم جهل کسی از خلف سبب قدح بر سلف نمی تواند شد و اگر گویند که این احادیث در صحاح سته نیامده اند گوئیم احادیث آن حضرت صلی الله علیه و سلم محدود در صحاح سته نیستند قطع نظر از این احادیث حدیث ترمذی در منقبت حضرت امام اعظم رضی الله عنه کافی است و آن این است عن ابي هريرة رض قال كنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم حين انزلت سورة الجمعة فتلاها فلما بلغ واخرين منهم لما يلحقوا بهم قال له رجل يا رسول الله من هؤلاء الذين لم يلحقوا بنا فلم يكلمه قال وسلمان الفارسي فينا قال فوضع رسول الله صلى الله عليه وسلم يده على سلمان فقال والذي نفسي بيده لو كان الايمان بالثرية لتناوله رجال من هؤلاء الحديث يعني من اهل الفارس و در روایت دیگر لو كان العلم بالثرية لتناوله رجال

من اهل فارس و معلوم است که نسب امام اعظم فارسی است و این هم معلوم که چون امام اعظم کسی در فارسیان صاحب علم و اجتهاد نگذاشته است ازان وجه شیخ عبدالحق در لمعات می نویسد و لقد ظهر بسطة العلم والاجتهاد فی التابعین مالم یظهر فی غیرهم و تابعیت حضرت امام در نوع ثالث [صفحه ۹۴] بثبوت خواهد رسید و اما النوع الثانی من المناقب انه رض ولد فی زمن الصحابة و بسنده إلى ابی النعمان یقول ولد ابوحنيفة سنة ثمانین من الهجرة و بسنده إلى حماد ابن ابی حنیفة یقول ولد ابی سنة ثمانین وهكذا اخرجہ الحافظ ابوالقاسم طلحة بن محمد بن جعفر فی مسنده و قال توفی فی ایامه عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و ابوامامة الباهلی و واثله بن الاسقع و عمرو بن حرث و عبدالله بن ابی اوفی و جماعة من الصحابة یقول اضعف عباد الله محمد العربی الخوارزمی ثبت بهذا انه ولد فی زمن الصحابة و هو من اهل القرن الذی شهد لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم ایضا و قد اجمعوا ان ولادته كانت فی القرن الاول و نشاءته فی القرن الثانی و اجتهد و افتی فی القرن الثانی و صدرا من القرن الثالث و اما النوع الثالث من المناقب انه روى عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فان العلماء اتفقوا على ذلك و ان اختلفوا فی عدوهم فمنهم من قال انهم ستة و امرأة و منهم من قال انهم خمسة و امرأة و منهم من قال سبعة و امرأة فبسند الخوارزمی رض إلى ابی یوسف القاضی انا ابوحنيفة رضی الله عنه قال سمعت انس بن مالک یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب العلم فريضة على كل مسلم و بذلك الاسناد إلى ابی داود الطيالسی عن ابی حنیفة رض قال ولدت سنة ثمانین و قد علم عبدالله بن انیس صاحب رسول الله علیه وسلم الكوفة سنة اربع و تسعين و رابیه و سمعت منه و انا ابن اربع عشرة سنة سمعته یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول حبك الشئ یعمی و یصم و بسنده إلى ابی یوسف القاضی ثنا ابوحنيفة قال ولدت [صفحه ۹۵] سنة ثمانین و حجت مع ابی سنة ست و تسعين و انا ابن ستة عشر سنة فلما دخلت المسجد الحرام رأیت حلقة عظيمة فقلت لابی حلقة من هذه فقال حلقة عبدالله بن الحارث ابن جزء الزبیدی صاحب النبی صلی الله علیه وسلم فتقدمت فسمعت یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من تفقه فی دین الله كفاه الله همه و رزقه من حیث لا یحتسب و بسنده عن یحیی بن قاسم عن ابی حنیفة قال سمعت عبدالله بن ابی اوفی یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من بنی الله مسجدا ولو كمفحص قطاه بنی الله تعالی له بیتا فی الجنة و بسنده إلى ابی سعید الجندی عن ابی حنیفة قال سمعت واثله بن الاسقع یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تظهر شماتة لآخیک فیعافیة الله و یبتلیک و بسنده عن یحیی بن معین ان ابا حنیفة صاحب الرئی سمع عائشة بنت عجر و تقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر جند الله فی الارض الجرار لا امحله ولا احرمه فهؤلاء الخمسة من الصحابة و امرأة من الصحابیات و اما من قال بانهم سبعة من الصحابة فالحق بهؤلاء الخمسة معقل بن یسار المزنی و فیه كلام لان معقل مات فی خلافة معاویة رض و مات معاویة رض سنة ستین و جابر بن عبدالله الانصاری و ظن انه سمع منه و لم یکن سمع منه لانه معنعن و اما انس بن مالک و غیره من هولاء فلا مانع من ذلك و قد اشتهرت الروایات فی ذلك فان انس بن مالک رضی الله عنه مات سنة احدى و تسعين او ثنتين و تسعين او ثلاث و تسعين فیکون عمر ابی حنیفة يوم مات اکثر من عشر سنین بالاتفاق و اما النوع الرابع من مناقبه فانه قد ثبت بسده [۲۱] المتصل إلى یحیی بن معین قال [صفحه ۹۶] سمعت علی بن مسهر یقول خرج الاعمش إلى الحج فشیعه اهل الكوفة و انا فیهم فلما اتی القادسیة راوه مغموعا فقالوا فی ذلك فقال علی بن مسهر شیعنا قالوا نعم قال ادعوه لی فدعونی و كان یعرفنی بمجالسة ابی حنیفة فقال ارجع إلى المصر و سل ابا حنیفة ان یکتب لی المناسک فرجعت برسالته فاملا علی ثم اتیت بها الاعمش و بسنده قال ثنا ابو یوسف قال لقینی الاعمش فقال صاحب هذا الذی یخالف عبدالله بن مسعود قال قلت له فیما یخالفه قال قال عبدالله بیع الامة طلاقها و صاحبک یقول لیس بیع الامة طلاقها فقلت له انت حدثنا عن النبی صلی الله علیه و سلم انه لم یجعل بیع الامة طلاقها فقال الاعمش و این حدثت ذلك قال قلت له انت حدثنا عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة بنت الصدیق ان النبی صلی الله علیه و سلم خیر بریره فقال ابو یوسف رحمه الله فلو كان بیع الامة طلاقها لما كان للتخیر معنی لان عائشة ام المومنین رضی الله تعالی اشترتها فلو كان بیعها طلاقها لما خیرها النبی صلی الله علیه و سلم فقال الاعمش یا یعقوب هذا فی هذا قال نعم قال محمد و فی رواية ان الاعمش قال ان ابا حنیفة یحسن المعرفة بمواضع الفقه الدقیقة و غور غوامض العلوم الخفیة رأها

ابوحنيفة في ظلمة اماكنها من فسح ضوء سراج قلبه حيث قال عليه الصلوة والسلام هو سراج امتي انتهى مختصرا واما النوع الخامس من فضائله رواية الكبار عنه فبسند الخوارزمي إلى الاستاذ ابي محمد عبدالله بن محمد بن يعقوب البخاري الحارثي في كتاب الكشف له قال لو لم يستدل على فضل ابي حنيفة الا برواية الكبار عنه كعمرو بن دينار فانه من شيوخ [صفحة ۹۷] ابي حنيفة وكبار العلماء وقد روى عنه ونظراءه واشباهه كعبدالله بن المبارك ويزيد بن هارون قال محمد بن اسماعيل يعنى البخاري روى عنه عباد بن العوام وهشيم ووكيع وهمام بن خالد وأبو معاوية الضرير وقد روى عنه عبدالعزيز بن ابي رواد وعبدالمجيد بن عبدالعزيز ابن رواد وسفيان بن عيينه وفضيل بن عياض وداؤد الطائي و ابن جريج وعبدالله بن يزيد المقرئ روى عنه تسع مائة حديث وسفيان الثوري وابن ابي ليلى وابن شبرمه روى عنه حديثا واحدا ومسعد بن كدام واسماعيل بن ابي خالد وشريك بن عبدالله وحمزة بن حبيب المقرئ روى عنه الكثير وعاصم بن ابي النجود امام القراء وشيخ ابي حنيفة كان يسأله وياخذ بقوله ويقول جزاك الله يا ابا حنيفة و كان يقول اتيتنا صغيرا واتيناك كبيرا انتهى مختصرا واما النوع السادس من مناقبه انه تلمذ عند اربعة آلاف من شيوخ ائمة التابعين فبسند الخوارزمي إلى ابي حفص عمر بن الامام ابي بكر رح انه قال وقعت منازعة بين اصحاب الامام الاعظم ابي حنيفة رح واصحاب الامام المعظم الشافعي رح ففضل كل طائفة صاحبها فقال ابو عبدالله بن ابي حفص الكبير وهو امام ائمة الحديث لاصحاب الشافعي عدوا مشائخ الشافعي رح كم هم فعدوهم فقالوا انهم بلغوا ثمانين شيخنا فقال لهم فعدوا مشائخ ابي حنيفة رح فعدوهم فقالوا انهم بلغوا اربعة الاف وبسنده إلى الربيع بن يونس يقول دخل ابوحنيفة رضى الله عنه على امير المؤمنين ابي جعفر المنصور وعنده عيسى بن موسى فقال للمنصور يا امير المؤمنين هذا عالم الدنيا اليوم فقال له المنصور يا نعمان ممن اخذت العلم فقال عن اصحاب عمر [صفحة ۹۸] بن الخطاب رضى الله عنهم عنه وعن اصحاب على بن ابيطالب رضى الله عنهم عنه وعن اصحاب عبدالله بن مسعود عن عبدالله وعن اصحاب عبدالله بن عباس عن عبدالله بن عباس وما كان في وقت ابن عباس على وجه الارض اعلم منه فقال له المنصور لقد استوثقت لنفسك و اما النوع السابع من مناقبه انه اتفق له من الاصحاب ما لم يتفق لاحد من بعده فبسند إلى قاضى القضاة ابوبكر عتيق بن داؤد اليماني رحمه الله في ترجيح مذهب ابيحنيفة رحمه الله عليه على سائر المذاهب في كلام طويل فصيح إلى ان قال هو امام الائمة وسراج الامة ضخم الدسيعة السابق إلى تدوين علم الشريعة ثم ايده الله تعالى بالتوفيق والعصمة فجمع له من الاصحاب والائمة عصمة منه تعالى لهذه الامة عالم يجتمع في عصر من الاعصار في الاطراف والاقطار منهم ذوالفقه والدراية باو يوسف يعقوب بن ابراهيم الانصارى ومنهم العالم الرباني محمد بن الحسن الشيباني ومنهم ذوالزكاء الباهر زفر بن هذيل التميمي العنبري ومنهم الفاضل النزيه الحسن بن زياد اللؤلؤي ومنهم الفقيه البصير وكيع بن الجراح ومنهم الفقيه الكامل عبدالله بن المبارك ومنهم ازهد الامة داود بن نصير الطائي ومنهم حفص بن غياث النخعي ومنهم الامام بن زكريا بن ابي زائده ومنهم الامام حماد بن ابي حنيفة ومنهم يوسف بن خالد السمطي وعافيه بن يزيد الاودي وحبان ومندل ابنا على وعلى بن مسهر والقاسم بن معز واسد بن عمر والجلجلى ونوح ابن ابي مريم وغيرهم قال الخوارزمي فكان رحمه الله تعالى اذا وقعت واقعة شاوورهم وناظرهم وحاورهم وسالهم فيسمع ما عندهم من الاخبار والاثار [صفحة ۹۹] ويقول ما عنده ويناظرهم شهرا واكثر حتى يستقر احد الاقوال فيثبته ابويوسف رحمه الله تعالى حتى اثبت الاصول على هذا المنهاج شوري لا انه تفرد بذلك كغيره من الائمة والدليل على ذلك ما اخبرني فلان عن فلان (وساق السند) قال كنا عند وكيع ابن الجراح يوما فقال رجل اخطأ ابوحنيفة فقال وكيع وكيف يقدر ابوحنيفة ان يخطى ومعه مثل ابي يوسف وزفر ومحمد في قياسهم واجتهادهم ومثل يحيى بن زكريا بن ابي زائده وحفص بن غياث وحبان ومندل ابنا على في حفظهم للحديث ومعرفتهم به والقاسم بن معن يعنى ابن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود في معرفته باللغة والغريبة وداود بن نصير الطائي وفضيل بن عياض في زهدهما وورعهما من كان اصحابه هؤلاء وجلسائه لم يكن ليخطى لانه أن أخطأ ردوه إلى الحق ثم قال وكيع والذي يقول مثل هذا كالانعام بل هم اضل فمن زعم ان الحق فيمن خالف ابا حنيفة اقول له ما قال الفرزدق لجريير اولئك ابائى فجتى بمثلهم اد اجمعتنا با جريير الجامع واما النوع الثامن من فضائله التي لم يشاركه فيها من بعده انه اول من دون علم الشريعة ورتبه ابوابا ثم تابعه مالك بن

انس رحمه الله تعالى في ترتيب الموطاء لم يسبق ابا حنيفة احد لان الصحابة رضوان الله عليهم والتابعين لهم باحسان لم يضعوانى علم الشريعة ابوابا مبوبة ولا كتبا مرتبة وانما كانوا يعتمدون على قوة حفظهم فلما رأى ابو حنيفة العلم منتشرًا خاف عليه من الخلفاء السوءان يضيعوه على ما قال عليه الصلوة والسلام ان الله لا يقبض العلم نزعًا ينتزعه وانما يقبضه بموت العلماء فيبقى رؤساء [صفحة ۱۰۰] جهال فيفتون بغير علم فيضلون ويضلون فلذلك دونه ابو حنيفة فجعله ابوابا وكتبا فبدء بالطهارة ثم بالصلوة ثم بالصوم ثم سائر العبادات ثم المعاملات وهو اول من وضع كتاب الشروط وقد قيل بلغت سائل ابى حنيفة خمسمائة ألف مسألة وكتبه وكتب اصحابه تدل على ذلك مع تضمن مذهبه من المسائل الغامضة المشتتملة على دقائق النحو والحساب ما يتعب في استخراجها العلماء بالعريه والجبر والمقابلة وفنون الحساب وهو اول من استنبط حكم الاحكام وأسس قواعد الاجتهاد على سبيل الاحكام والدليل عليه ما قال الامام الشافعي رحمه الله تعالى الناس عيال على ابى حنيفة في الفقه وبسنده إلى يحيى بن معين يقول سمعت يحيى بن سعيد القطان يقول لا نكذب على الله تعالى ماسمعنا باحسن من رأى ابى حنيفة وقد اخذنا باكثر اقواله انتهى مختصرا واما النوع التاسع في مناقبه انه رحمه الله تعالى كان يتعيز بكسبه الحلال ويفضل على جماعه المشائخ ولم يقبل الجوائز والعطايا والدليل على ذلك ما اخبرني فلان عن فلان (وساق السند) إلى مسعر بن كدام قال كان ابو حنيفة كلما اشترى شيئا لعياله انفق على شيوخ العلماء مثله واذا اكتسى ثوبا فعل ذلك وبسنده إلى شقيق بن ابراهيم البلخي قال كنت مع ابى حنيفة في طريق يعود مريضا فرآه رجل من بعيد فاختابه منه واخذ في طريق اخر فلما علم ان ابا حنيفة بصره خجل ووقف فقال له ابو حنيفة لم عدلت عن الطريق فقال لك على عشرة آلاف درهم وقد طال الوقت وامتدولم اقدران اودى فقال له ابو حنيفة سبحان الله بلغ الامر كل هذا وقد وهبته منك [۲۲] كله [صفحة ۱۰۱] واجعلني في حل مما دخل في قلبك حين رايتني قال شقيق فعرفت انه زاهد حقيقي وأما النوع العاشر من مناقبه التي لم يشاركه فيها احد من بعده انه مات مظلوما ومحبوسا ومسموما والدليل على ذلك ما انبأني فلان عن فلان (وساق السند) عن عبد الوهاب قال بعث المتصور إلى ابى حنيفة وسفيان الثوري وشريك بن عبدالله فادخلوا عليه فقال لهم لم ادعكم الا لخير وكتب قبل ذلك ثلاثة عهود فقال لسفيان هذا عهدك على قضاء البرة فخذها والحق بها وقال الشريك هذه عهدك على قضاء الكوفة فخذها والحق به وقال لابي حنيفة هذا عهدك على مدينتي هذه ثم قال لحاجبه وجه معهم او كما قال فمن ابى فاضربه ماء سوط فاما شريك فاخذ عهده ومضى واما سفيان فاخذ عهده وتركه في المنزل وهرب إلى اليمن واما ابو حنيفة فلم يقبل العهد فضرب ماء سوط وحبس فمات بالحبس وقد اتفق العلماء على انه ضرب على القضاء فلم يقبل ومات في الحبس ثم اختلفوا فقال بعضهم مات من الضرب وقال بعضهم سقى السم وذكر بعضهم اشياء آخروا الله اعلم بالحقيقة فان قيل قد ذكر ابو بكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب في تاريخ بغداد من المطا عن في ابى حنيفة ما يعارض ما ذكرت من مناقبه فالجواب عنه من وجوه خمسة اربعة من حيث الاجمال والخامس من حيث التفصيل قال مؤلف الرسائل عفا الله عنه قد اطنب المصنف أعنى الخوارزمي وأجاب فاحسن وأجار لكنى تركت نقله لان هذه العجالة لا تحتمل ذكره ومن أراد الاطلاع عليه فعليه بالسند الكبير له إلا أنى أحببت ذكر بعض استنباطاته رحمه الله تعالى من الجواب [صفحة ۱۰۲] الخامس قال فمنها ماشنع هو وغيره على ابى حنيفة رضى الله عنه انه لا يعمل بالخبر وانما يعمل بالرأى وهذا قول من لا يعرف شيئا من الفقه ومن شم رائحته وانصف اعترف ان ابا حنيفة رح اعلم الناس بالاخبار واتبع الاثار والدليل على بطلان مقاله من وجوه ثلاثة احدها ان ابا حنيفة رحمه الله يرى المراسيل حجة ويقدمها على القياس خلافا للشافعي رحمه الله والثاني ان انواع القياس اربعة احدها القياس المؤثر وهو الذى يكون بين الاصل والفرع معنى مشترك مؤثر والثاني القياس المناسب وهوان يكون بين الاصل والفرع معنى مناسب والثالث قياس الشبهه وهوان يكون بين الاصل والفرع مشابهة صورة الاحكام الشرعية والرابع قياس الطرد وهوان يكون بين الاصل والفرع معنى مطرد و ابو حنيفة واصحابه رحمهم الله قالوا بان قياس الشبهه والاخاله باطل و اختلف اصحابه في قياس الطرد فانكره بعضهم وقال ابو زيد الكبير بان قياس المؤثر حجة والباقي ليس بحجة وقال الشافعي رحمه الله بان انواع الاربعة من القياس حجة ويستعمل قياس الشبهه كثيرا ومن ذلك قولهم الخل مائع لاسى القنطرة على حبسها فلايزيل النجاسة كالدهن وان لم يكن ذلك موثرا فجمع الشافعي

بين الخل والدهن لمشابهتهما فى الصورة وابوحيفة رح جمع بين الخل والماء فى المعنى المؤثر فى ازالة النجاسة من الترتيق بالمجاورة والشيوخ بالدلك والتقاطر والزوال بالعصر ولذلك امثلة كثيرة ثم العجب ان ابا حنيفة رض لا يستعمل إلا نوعا أو نوعين من القياس والشافعى رح يستعمل الانواع الاربعة ويراه حجة ويقول الخطيب وامثاله بان ابا حنيفة كان يستعمل القياس دون الاخبار وهذا [صفحه ۱۰۳] الغلبة الهوى وقله الوقوف على الفقه فمن عرف مأخذ ابى حنيفة رح د واصحابه عرف بطلان مقاله وبيان ذلك من حيث التفصيل ان ابا حنيفة قال القهقهة فى الصلوة ناقضة لحديث الاعمى الذى وقع فى البركة فضحك وبعض القوم قهقهة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامن قهقهه منكم فليعد الوضوء والصلوة وهذا الحديث وان كان ضعيفا فقد وال به ابوحنيفة وترك قياس القهقهة فى الصلوة على غير الصلوة خلافا للشافعى رح فانه اخذ بالقياس وقال ابوحنيفة بجواز الوضوء بنبذ التمر لحديث ابن مسعود ليلة الجن وان كان ضعيفا فقد اخذ به ابوحنيفة وترك به قياس النبيذ على سائر الاشربة خلافا للشافعى رح فانه اخذ بالقياس فعلم ان ابا حنيفة رح يقدم الاحاديث الضعيفة على القياس ولكن رأى الخطيب وامثاله انه ترك ابوحنيفة العمل ببعض الاحاديث التى اخذها الشافعى رح وظن انه تركها بالقياس ولم يعلموا انه انما تركها لاحاديث اصح منها فمنا قوله عليه السلام اذا بلغ الماء قلتين لم يحمل خبثا تركه ابوحنيفة لانه ليرفى الصحيحين ولان القلة اسم مشترك واسناده مضطرب واخذ بالحديث الذى اتفق عليه الشيخان البخارى ومسلم وهو قوله عليه السلام لا يبولن احدكم فى الماء الدائم ثم يتوضأ منه ولفظ مسلم ثم يغتسل منه ومنها حديث ام هانى انها كرهت ان يتوضأ بالماء الذى يبيل فيه شئ تركه ابوحنيفة لان ام هانى روت عن النبى صلى الله عليه وسلم حديثا يخالف هذا والحديث الصحيح الذى اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ام عطية قالت توفيت احدى بنات رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اغسلها [صفحه ۱۰۴]

مسائل فى احكام

بصدر اجعلى فى الاخير كافورا فلهذا الحديث اصحيح قال ابوحنيفة رض بان اسم الماء المطلق اذا زال باختلاط شئ طاهر كالسدر والكافور و الاشنان والصابون والزعفران يجوز الوضوء به خلافا للشافعى ومنها احاديث وردت فى عدم جواز الوضوء بفضل وضوء المرأة ليس شئ منها فى الصحاح تركوا العمل بهذا للحديث الصحيح الذى ذكره الترمذى فى جامعه وهو حديث ميمونة قالت اجتنبت لنا ورسول الله صلى الله عليه وسلم فاغتسلت فى جفنة ففضلت فضلة فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم ليغتسل منها قلت انى اغتسلت منها قال ان الماء ليس عليها جنابة ولا ينجسه شئ فاغتسل منه قال ابو عيسى الترمذى رحمه الله هذا حديث حسن صحيح فلهذا قال ابوحنيفة رحمه الله يجوز الوضوء بذلك خلافا لبعض اصحاب الحديث ومنها الاحاديث العامة التى وردت فى نجاسة الماء بموت الحيوان تركها ابوحنيفة فى موت مالىس له دم سائل كالبق والذباب والزنايبير والعقارب للحديث الخاص الذى اخرجه البخارى فى صحيحه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا وقع الذباب فى اناء احدكم فليغمسه كله ثم ليطرحه فان فى احد جناحيه شفاء وفى الاخر داء ومنها العمومات التى وردت فى الميتة تركها ابوحنيفة رح فى جواز دباغ جلدتها خاصة للحديث الصحيح الذى اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ابن عباس قال مر رسول الله صلى الله عليه وسلم بشاة ميتة فقال الا استنعمتم بها فقالوا يا رسول الله انها ميتة فقال انما حرم اكلها فلهذا قال يطهر جلدتها بالدباغ خلافا للجماعة ومنها هذه العمومات الواردة فى الميتة ايضا تركها ابوحنيفة رحمه الله بهذا الحديث [صفحه ۱۰۵] الصحيح وهو قوله انما حرم اكلها فقال رحمه الله ان شعر الميتة وعظمها وقرنها وصوفها طاهر خلافا للشافعى رحمه الله ومنها احاديث وردت فى عدم وجوب غسل المنى وجواز القرص والفرك ظنوا ان ابا حنيفة تركها حيث قال بنجاسة المنى ولم يتركها بل عمل بها فقال يجزى الفرك فى اليايس و يجب غسل الرطب للحديث الصحيح الذى اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث عطاء بن يسار قال اخبرتنى عايشة رضى الله عنها انها كانت تغسل المنى عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيخرج ويصلى وانا انظر إلى البقع فى ثوبه من اثر الغسل فلهذا قال انه نجس خلافا للشافعى رح ومنها حديث ابن عمر رقيت يوما على

بيت حفصة فرأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم على حاجة مستقبل القبلة مستدبر الشام فظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به بل قال ابوحنيفة رحمه الله يحتمل انه كان قاعدا ليقضى حاجته فلما ابتداء في قضائها استدبر القبلة جمعا بينه وبين الحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ابى ايوب ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تستقبلوا القبلة بغائط ولا بول ولكن شرقوا او غربوا فلهذا الحديث قال رحمه الله تعالى لا يجوز اتسقبال القبلة في قضاء الحاجة في الصحارى والبنيان خلافا للشافعي رحمه الله وبعض اصحاب الحديث ومنها الاحاديث التي وردت ان النبي صلى الله عليه وسلم توضع ثلاثا ثلاثا فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث لم ير تكرارا المسح مستحبا وابوحنيفة رحمه الله قال الوضوء هو الغسل فيستحب فيه التكرار واما المسح فليس بوضوء ولا يستحب فيه التكرار للحديث الذي رواه الترمذى في حديث على رضى الله عنه انه حكى وضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكر فيه انه [صفحة ۱۰۶] مسح بارسه مرة ثم قال هذا حديث حسن صحيح ومنها الاحاديث التي وردت في تعجيل المغرب وكرهه تاخيرها وظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال للمغرب وقتان كسائر الصلوات وابوحنيفة يقول يكره تاخيرها لهذه الاحاديث ولا يدل كراهه التاخير على انه ليس له وقت جواز الاداء كتأخير العصر إلى وقت اصفرار الشمس فيجوز المغرب لو اداه قبل غيوبة الشفق للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخراجه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا قدم العشا فابدؤا به قبل ان تصلوا صلوة المغرب ولا تعجلوا عن عشاءكم فلهذا قال بالجواز خلافا للشافعي رحمه الله تعالى ومنها الاحاديث التي وردت في اداء الصلوة لمواقيتها وفي اول الوقت فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال بان الاسفار افضل وانما جمع ابوحنيفة بينهما لاحتمالها وبين الحديث الصحيح الذي رواه الترمذى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اصبحوا [۲۳] بالصبح فانه اعظم للاجر قال الترمذى هذا حديث حسن صحيح فلهذا قال يستحب الاسفار جمعا بينه وبين الحديث الآخر الصحيح افضل الاعمال اداء الصلوة لوقتها فان اخر الوقت ايضا وقتها واما قوله اول الوقت رضوان الله واخره عفو الله فهو من الموضوعات اشار اليه ابن الجوزى في كتاب التحقيق ولم يصرح بكونه موضوعا وقد صرح به غيره ومنها الاحاديث التي وردت ان صلوة الوسطى صلاة الفجر فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال الوسطى صلوة العصر وانما قال ابوحنيفة بموجب الحديث الصحيح الذي اخرجه الشيخان عن على رضى الله تعالى عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يوم الاحزاب ملاء الله قلوبهم وقبورهم نارا كما اشغلونا عن صلوة الوسطى صلوة العصر حتى غابت الشمس [صفحة ۱۰۷] فلهذا قال الوسطى صلاة العصر خلافا للشافعي فانه قال الفجر ومنها الاحاديث التي وردت في الجهر بالتسمية ظنوا أن ابا حنيفة خالفها بالقياس وانما لم يعمل بها لأنها لم تصح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فأما عن بعض الصحابة فقد صح منه شئ ولم يصح الباقي والعجب كل العجب من على بن عمر الدارقطنى حيث صنف كتابا في الجهر بالتسمية تعصبا وأورد فيه أحاديث موضوعه فأنكر عليه ذلك المحدثون ورموه عن قوس واحدة فلما قدم مصر قال له بعض المالكية انا شكك الله الذى لا إله الا هو هل صح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث في الجهر بالتسمية فقال لا فلهذا لم يعمل بها أبو حنيفة وإنما عمل بالحديث الصحيح الذى أخرجه الشيخان عن انس بن مالك قال صليت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم وخلف ابى بكر وعمر وعثمان وكانوا لا يجهرون بيسم الله الرحمن الرحيم وفي لفظ فكانوا لا- يستفتحون القراءة بيسم الله الرحمن الرحيم فلهذا قال رحمه الله لا يجهر خلافا للشافعي ومنها الاحاديث التي وردت في الفاتحة نحو قول عليه السلام لا صلوة الا بفاتحة الكتاب وقوله كل صلوة لم يقرء فيها بفاتحة الكتاب فهي خداج غير تمام ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال بان الصلوة بدون قراءة فاتحة الكتاب صحيحة اذا قرء غيرها و لم يعلموا انه انما عمل بها ابوحنيفة وانما جمع بين الكل ابوحنيفة لانه قال الصلوة بغير فاتحة الكتاب خداج ناقصة غير تامه فان كان تركها عمدا فهو عاص وصلوته ناقصة غير تامه وان كان تركها سبيا يجبر بسجود اسهو وقال لاصلوة كاملة فاضلة الا بفاتحة الكتاب لكن لا يبطله تبرك الفاتحة للحديث الصحيح الذى تلقته الامه بالقبول واتفق الشيخان على [صفحة ۱۰۸] اخراجه ان النبي صلى الله عليه وسلم علم المسئ للصلوة فرائضها كلها فقال كبر ثم اقرء ما تيسر معك من القرآن والعمل به واجب لانه موافق لكتاب الله تعالى حيث قال فاقروا ماتيسر من القرآن فلهذا قال لا تبطل الصلوة تبركها خلافا للشافعي رحمه الله تعالى ومنها تشهد ابن عباس رضى الله تعالى عنه ظنوا ان

ابا حنیفه تركه برأیه ولم يعلموا ان ابا حنیفه انما اخذ بتشهد ابن مسعود رضی الله عنه فانه اصح ما نقل قال ابو عیسی الترمذی اصح حدیث روى عن النبی صلی الله علیه وسلم فی التشهد حدیث ابن مسعود ثم قال الترمذی وعلیه اکثر اهل العلم من الصحابه والتابعین ومنها قوله علیه السلام اذا شك احد کوفی صلاته فلیبن علی الیقین ظنوا ان ابا حنیفه تركه برأیه ولم يعلموا ان ابا حنیفه عمل به فیما اذا لم یکن له غالب ظن واذا کان له غالب ظن یتحرى الصواب عملاً بالحدیث الصحیح الذی اخرجہ الشیخان فی صحیحهما عن النبی صلی الله علیه وسلم اذا شك احدکم فی صلاته فلیتحر الصواب خلافاً للشافعی رحمه الله ومنها الاحادیث التی وردت فی القنوت فی صلوة الفجر ظنوا ان ابا حنیفه ترکها برأیه ولم يعلموا ان ابا حنیفه علم انها منسوخة والدلیل علیه ما اخرجہ الشیخان فی الصحیحین عن انس بن مالک قال قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الفجر شهرا ید عوا علی اجباء من العرب ثم تركه ومنها الحمومات الواردة فی صلاة الجنائز ظنوا ان ابا حنیفه رحمه الله خالفها برأیه حیث کره صلوة الجنائز فی الاوقات المکروهة الثلاثة وانما خصصها ابو حنیفه بالحدیث الصحیح الخاص الذی اخرجہ مسلم فی صحیحہ عن عقبه بن عامر ثلاث ساعات کان ینہانا رسول الله صلی الله علیه وسلم [صفحة ۱۰۹] ان نصلی فیہن وان نقبر فیہن موتانا ومنها قوله علیه السلام عفوت عن امتی عن صدقة الخیل والرقيق ظنوا ان ابا حنیفه لم یعمل به بل عمل برأیه وانما اخذ ابو حنیفه بالحدیث الصحیح الذی اخرجہ الشیخان البخاری ومسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر الخیل فقال وربطها تعففا ثم لم یمنع حق الله تعالی فی رقابها ولا ظهورها فهی لذلك ستر فلذا قال فی الخیل زکوة خلافاً للشافعی رح ومنها قوله علیه السلام اقدر الحاجم و للحجوم ظنوا ان ابا حنیفه ترک العمل به برأیه ولم يعلموا ان ابا حنیفه علم معناه وتأویله فعمل بمعناه والحجامة لاتنظر للحدیث الصحیح الذی اخرجہ الترمذی عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم احتجم وهو صائم قال الترمذی هذا حدیث صحیح ومنها الحدیث الذی اورده مسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم افرد الحج ظنوا ان ابا حنیفه تركه برأیه حیث قال القرآن افضل وانما رجح ابو حنیفه الحدیث الصحیح الذی اخرجہ الشیخان فی الصحیحین عن انس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم بقول لیبک بحجة وعمره ومنها قوله علیه السلام لا ینکح المحرم ولا ینکح ولا یخطب انفرد مسلم باخراجه ظنوا ان ابا حنیفه ترك العمل به بالقیاس وانما عمل ابو حنیفه رح بالحدیث الذی اتفقا علی صحته واخراجه فی صحیحهما من حدیث ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم تزوج میمونة وهو محرم ومنها قوله علیه السلام الشفعة فیما لو یقسم ظنوا ان ابا حنیفه تركه بالقیاس وانما اخذ ابو حنیفه بالحدیث الصحیح الذی اتفق الشیخان علی اخراجه وهو قوله علیه الصلوة والسلام الجار احق بسقبه ومنها الصومات الواردة فی الحث علی نواذل العبادات ظنوا ان ابا حنیفه ترکها [صفحة ۱۱۰] بالقیاس حیث قال الاشتغال بالنکاح افضل وانما اخذ ابو حنیفه بالحدیث الصحیح ولكن اصوم واقطروا تزوج النساء فمن رغب عن سلتی فلیس منی ومنها العمومات الواردة فی اشتراط الولی فی النکاح نحو قوله علیه السلام لانکاح الابولی ظنوا ان ابا حنیفه ترك العمل بها بالقیاس حیث قال بانه یصح النکاح بغير ولی فی البالغة وانما عمل ابو حنیفه بالحدیث الصحیح الخاص الذی اخرجہ الترمذی فی جامعہ ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الایم احق بنفسها من ولیها والبکر تستأذن فی نفسها واذتها صماتها وبالحدیث الصحیح الذی رواه البخاری ان ختساء زوجها ابوها وهی کارهة وكانت ثیبة فرد النبی صلی الله علیه وسلم نکاحها فلماذا قال ابو حنیفه الایم احق بنفسها من ولیها والبکر تستأذن خلافاً للشافعی رحمه الله ومنها العمومات الدالة علی اشتراط التسمیة [۲۴]. فی النکاح ظنوا ان ابا حنیفه ترك العمل بها بالقیاس وانما عمل ابو حنیفه بالحدیث الصحیح الذی رواه الترمذی فی جامعہ ان امرأة انت عبدالله بن مسعود وقد تزوجها رجل ومات عنها ولم یفرض لها صداق ولم یدخل بها فقال عبدالله ارى لها مثل صداق نساءها ولها المیراث وعلیها العدة فشهد معقل بن سنان الاشجعی ان النبی صلی الله علیه وسلم قضی فی تزویج بنت واشق الاشجعیة مثل ما قضی به عبدالله قال الترمذی هذا حدیث صحیح فلماذا قال ابو حنیفه رحمه الله یصح النکاح خلافاً للشافعی رحمه الله ومنها العمومات الواردة فی اباحة الطلاق ظنوا ان ابا حنیفه رحمه الله علیه ترکها بالقیاس حیث قال بجهة ارسال الثلاث وانما اعتمد ابو حنیفه رح بالحدیث الصحیح [صفحة ۱۱۱] اتفق الشیخان علی اخراجه وهو حدیث ابن عمرانہ طلق امراته فی حال الحیض فسأل عمر النبی صلی الله علیه وسلم عن ذلك فقال مره فلیراجعها ثم

بمسکها حتی تطهر ثم تحيض ثم تطهر ثم ان شاء امسکها بعد وان شاء طلقها قبل ان یبین فتلك العدة التي امر الله تعالى ان يطلق لها النساء ومنها جريان القصاص في كسر السن خلافا للشافعي رحمه الله ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله قال بالقياس وانما اعتمد ابوحنيفة بالحديث الصحيح الذي اخرج به البخاري في صحيحه وهو حديث انس ان الربيع بنت النضر عمته لطمت جارية فكسرت سنها فعرضوا عليهم الارش فابوا فاعرضوا عليهم العفو فابوا فاتوا النبي صلى الله عليه وسلم فأمرهم بالقصاص الحديث بطوله ومنها العمومات الواردة بقتل المشركين ظنوا ان ابا حنيفة ما عمل بها بل بالقياس حيث قال لا يقتل المرأة ولا الشيخ الفاني ولا الرهبان ولا العميان خلافا للشافعي رحمه الله وانما اعتمد ابوحنيفة بالحديث الصحيح الذي رواه الترمذي في جامعه ان امرأة وجدت مقتولة في بعض مغازي رسول الله صلى الله عليه وسلم فانكر رسول الله صلى الله عليه وسلم قتل النساء والصبيان قال الترمذي هذا حديث صحيح ومنها العمومات الواردة في اباحة صيد الكلب ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها بل بالقياس حيث قال بانه لا يوكل صيد الكلب اذا اكل منه خلافا للشافعي رحمه الله في احد قوليه وانما اعتمد ابوحنيفة رحمه الله بالحديث الصحيح الذي اخرج الشيخان ان عدى بن حاتم سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اذا ارسلت كلبك المعلم فقتل فكل واذا [صفحة ۱۱۲] اكل فلا تأكل فانما امسك على نفسه ومنها الرد على ذوى السهام الا على الزوج والزوجة وعند الشافعي رحمه الله يوضع في بيت المال ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله قال ذلك بالقياس وانما اعتمد ابوحنيفة رحمه الله بالحديث الصحيح الذي اخرج البخاري ومسلم وهو حديث ابي هريرة رضى الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى في جنين امرأة من بنى لحيان سقط ميتا بغرة عند اوامه ثم توفيت المرأة التي قضى لها بالغرة فقضى رسول الله صلى الله عليه وسلم بان ميراثها بينها وزوجها وان العقل على عصبتها واحاديث آخر أخرجه مسلم في صحيحه فعلم بهذا كله ان الذي قاله الخطيب وغيره ان ابا حنيفة كان يعمل بالقياس والرأى دون الاخبار بهت وافتراء وهو واصحابه برأء وانما يعملون بالقياس عند عدم الحديث وكذلك جميع المجتهدين رضوان الله عليهم اجمعين انتهى ما قاله الخوارزمي رحمه الله مؤلف گوید عفا الله عنه اگر چه در این اصل رابع سخن به طول کشید اما برای برادران احناف از فوائد خالی نیست که اکثر کم علمان الحديث غير مقلدين همين وظیفه ورد زبان دارند که امام ابوحنيفه رح قیاس و رأى خود را بر حديث مقدم می کند معاذ الله من ذلك که امام ابوحنيفه رح قیاس خود را بر قول صحابی هم مقدم نمی کند چنانچه مشهور است که خليفه منصور به طرف امام اعظم رحمه الله نوشت که من شنیده ام که تو قیاس خود بر حديث مقدم می کنی امام در جواب نوشت ليس الامر كما بلغك يا امير المؤمنين انما اعمل اولاً- بكتاب الله ثم بسنته رسول الله صلى الله عليه و سلم ثم اقصية ابي بكر وعمر وعثمان وعلى ثم اقصية بقية الصحابة رضى الله عنهم ثم اقيس بعد ذلك و به این سخن محض از تعصب [صفحة ۱۱۳] و تحسد به نسبت امام اعظم رضى الله عنه نزد جهلا حجت می گیرند و بعض مواضع است که فکر آنها به غور مأخذ حضرت امام نمی رسد و به دقایق استنباطات خداداد او رحمه الله تعالى نمی توانند رسید زیرا که انتهاء عروج این جماعت تا صحاح سته است و زمانه اصحاب صحاح سته بعد از زمانه حضرت امام اعظم است رحمه الله تعالى به قدر صد سال زیاده و کم پس اگر کدام حدیثی در زمانه اصحاب صحاح ضعیف باشد از آن لازم نمی آید که همان حدیث در زمانه امام اعظم هم ضعیف باشد به جهت احتمال آنکه طریان ضعف در آن حدیث از سبب رواة متأخرین باشد چنانچه همين مضمون از فرموده حضرت شيخ عبدالحق محدث دهلوی در کتاب فتح المنان سابق ذکر یافت و شيخ عبدالحق اول کسی است بعد خیر القرون خلط و ملط در آرای عالم به عموم پیدا شد و زمانه رنگ دیگر گرفت اگر دیگر نمی گرفت تخصیص خیر القرون از زبان مبارک رسول امین مأمون برای چه بود. خاتمه در اول رساله تحریر یافته که وهابیان دو فرقه اند وهابی حقیقی که خود را اهل حدیث می گویند و مقلدین مذاهب را مشرکین و کفار و مباح المال والدم می دانند چون نجدیان و بعض افراد وهابیان هندو بنام حضرت امام ابوحنيفه رحمه الله عليه سخت توهين و طعن و لعن در کتب خود می نویسند چون ابوالقاسم بنارسی نو مسلم که کتابی مسمی به الجرح علی ابي حنيفة تألیف کرده است در آن می نویسد که او یعنی ابوحنيفه قرآن و حدیث نخوانده بود و او علم تاریخ و تفسیر مطلقاً نمی دانست و او مانند شيخ چلی خیالات داشت و از او يك حجاج بهتر است

وفقه او فقه بی علمی است و او در علم حدیث بالکل نادان بود که یک حدیث هم به او نرسیده و او ضعیف و تمامی استادان و شاگردان او ضعیف و او مرجیه و جهمیه زندق بود و مرجیه از اسلام خارج اند لهذا حنفیان هم از اسلام خارج اند و او بنیاد شرک [صفحه ۱۱۴] قائم کرد لهذا او مشرک شد و طریقه او خلاف صریح قرآن است و او نه مجتهد بود و نه در او شروط اجتهاد موجود بودند و او قرن الشیطان است و او باغی است و از او هیچکس در مسلمانان زیاده رذیل و منحوس نگذشته اباطیل وهابیه نقل از الجرح علی ابی حنیفه طبع سعید المطابع بنارس سنه ۱۳۳۰ و چون عبدالجلیل سامردی که کتابی بنام بوی غسلین در سنه ۱۳۱۹ طبع کرده و در آن هم داد گستاخی داده است و باز دیگر مقتدایان متقدمین آنها چون ابن تیمیه و ابن قیم و ابن عبدالهاد و مقتدایان متأخرین اینها چون قاضی شوکانی مینی و مولوی اسمعیل دهلوی و صدیق حسن خان بهوپالی و غیرهم این جمله به نسبت فقه امام ابوحنیفه چیزها نوشته که ذکر آنها نهایت تطویل طلب است خیر آنها دانند عقائد و اعمال شان دانند به حکم آیه کریمه افرأیت من اتخذ الهه هواه واصله الله علی علم و ختم علی سمعه وقلبه وجعل علی بصره غشاوه فمن یهدیه من بعد الله کیست که گمراه او تعالی راه به راه راست آرد اما سوال در اینجا از فرقه ثانیه وهابیه که خودها را در لباس حنفیت پوشانیده عوام و کم علمان را از راه می برند این است که ایمان را بگویند که آیا شمایان عقائد اعمال طائفه اولی را نیک و مستحسن می دانید یا قبیح و نا جائز اگر نیک و مستحسن دانند پس به حکم حدیث المؤمن من احب ایشان نیز جز ولا ینفک آنها می باشید و دعوی حنفیت شمایان به نفاق است پس آیات منافقین کفار که در اول رساله تحریر یافته است بر شمایان هو بهور است و صادق می آیند. و اگر عقائد و اعمال و اقوال آنها را قبیح و ناروا می دانید پس قسم به ذات پروردگار شمایان را داده می شود راست بگویند که کدام فردی از افراد شمایان کدام کتابی کدام رساله کدام تحریری و در تردید آنها نوشته است یا نه اگر نوشته است نامش چیست و مصنفش کیست و اگر نه نوشته است غیرت اسلامی و حمیت ایمانی [صفحه ۱۱۵] شمایان چه مقدار است از جماعه اولی که مقلدین را خطابهای شرک و کفر و غیره می دهند سوال است که شمایان در اعمال و عقائد پیروی مقتدایان خود چون قاضی شوکانی و مولوی اسمعیل دهلوی و صدیق حسن خان بهوپالی می کنید یا نه اگر می کنید شمایان هم مقلدین ثابت گشتید فرق ما و شما این است که ما میان مقلدین امام ابوحنیفه و شمایان مقلدین شوکانی و غیره و نسبتی که از شرک و کفر و بدعت به جماعت مقلدین مذاهب می کنید بر شمایان هم راست می آید و اگر پیروی آنها نمی کنید پس چنانچه الجرح علی ابی حنیفه و غیره می نویسد کدام جرحی هم بر آنها نوشته اید یا نه اگر نوشته اید کدام است و اگر نه باعثش چیست و اگر گویند که ما میان پیروی احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می کنیم پس در اینجا سؤال این است که آیا شمایان را صحبت خیر البشر علیه الصلاة والسلام حاصل شده است و به گوش خود از حضور اقدس او صلی الله علیه و سلم احادیث شنیده اید یا نه اگر شق اول است ثابت کنید صحبت خود را و اگر شق ثانی است پس شمایان را احادیث مبارکه که رسانید اگر گویند که احادیث ما میان را مصنفین کتب احادیث چون صحاح سته و غیرهم رسانیدند پس سوال این است که اصحاب صحاح و غیرهم از راویانی که نقلی احادیث می کنند معتمدین و موثقین بودند یا اگر موثقین نبودند بر قول و روایت آنها عمل کردن خطا است و اگر موثقین بودند به کدام دلیل اگر گویند به دلیل آنکه بزرگان دین چون امام بخاری و امام مسلم و ابو عیسی ترمذی و یحیی بن معین و حاکم و ابن جوزی و امام سیوطی و غیره هم آنها را معتمدین و موثقین نوشته اند گویم الحمد لله چشم ما روشن دل ما شاد که این عین تقلید شخصی است که معنای تقلید قبول کردن قول شخصی است بلا- طلب دلیل اما افسوس که برای شمایان آفتی دیگر پیدا کرده و تراشیده خود شمایان پیش می آید که تقلید شخصی کفر و شرک و بدعت است [صفحه ۱۱۶]

حدیث افتراق الامه

آن را علاج چیست در این وقت ختم رساله بر ذکر احادیث ثلثه می کنم به گوش هوش بشنو حدیث اول حدیث افتراق الامه است

در صحیح ترمذی به روایت عبدالله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لياتين على امتي ما اتى على بنى اسرائيل حذو النعل بالنعل حتى ان كان منهم من إلى امه علانية لكان فى امتي من يصنع ذلك وان بنى اسرائيل تفرقت على ثنتين وسبعين ملة تفرق امتي على ثلاث وسبعين ملة كلهم فى النار الا امه واحده قالوا من هى يا رسول الله قال ما انا عليه واصحابى وفى رواية احمد وابى داود عن معاوية ثنتان وسبعون فى النار وواحدة فى الجنة وهى الجماعة وانه سيخرج فى امتي اقوام تبتجارى بهم تلك الاهواء كما تبتجارى الكلب بصاحبه لايبقى منه عرق ولا مفصل الا دخلته اين حديث شريف جنگ هفتاد و دو ملت را صلح نهاد رسول مقبول آيه كريمه و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى زينت بخش كلام مبارك اوست فرموده است كه امت من چون بنى اسرائيل بر هفتاد سه ملة متفرق خواهند شد از آن جمله هفتاد و دو فرقه به آتش دوزه بروند مگر يكي اصحاب عرض كردند كه اى پيغامبر خدا آن کدام فرقه خواهد بود كه ناجيه باشد فرمود آنان كه بروند بران راهى، كه من و اصحاب من بر آن راهيم سوال آيا اين هفتاد و دو فرقه در امت دعوتند يا در امت اجابت گويم كه در امت اجابت است كه در حديث لفظ امتي مكرر آمده است و ملل زائغه كه اهل قبله نيستند آنها را امه آن حضرت گفته نمى شود و علماء علم كلام هفتاد و دو فرقه را در اهل قبله شمرده اند و ثابت کرده اند كه فرقه ناجيه همين فرقه اهل السنه والجماعه است كه مقلدين مذاهب اربعه اند در اينجا سؤالي بس عظيم و سخت پيچيده در ميان امت و آن [صفحه ۱۱۷] اين ست كه جمله طوائف هفتاد و سه فرقه كلمه گو هستند و هر كدامى از اينها همين حديث شريف را قبول دارند سوال اين است كه هر يكي از اين هفتاد و سه فرقه دعوى اين مى كند كه فرقه ناجيه منم و ما انا عليه واصحابى در حق من راست است حالا کدام كس باشد كه در ميان اين طوائف حكم و امين شده فيصله حق كند و اگر كسى فيصله هم كند کدام فرقه باشد كه خلاف مقصود خود آن فيصله را قبول كند پس ما يان اهل السنه والجماعه علاجي ديگر ندانسته همان رسول مقبول را صلى الله عليه و سلم امين قبول كرديم كه او را مأمون از زيغ و باطل يافتيم بالتجاوز اري عرض كرديم كه اى رسول خدا صلى الله عليك و سلم هم تو فيصله اين مهم بفرماديديم كه به فضل خدا هم در اين حديث فيصله پيدا شد و آن جمله وهى الجماعة است بروايه ابو داود و احمد و لفظ جماعت در نام اهل السنه والجماعه موجود است و مراد از جماعه كثر افراد امت است و كثر افراد اهل السنه به نسبت و مقابله هر فرقه از اين فرق هفتاد و دو بديهي است اگر كسى را باور نشود آدم شماری عالم را كه به حكم حكام وقت فيصل مى شود پيش نظر نهد تا حق حق شود و باطل باطل گردد بلکه افراد اهل السنه والجماعه كه پابند و مقلدين مذاهب اربعه اند اگر به مقابله جمله هفتاد و دو فرقه گرفته شوند تا هم به فضل الهى زياده هستند اگر كسى گويد كه مراد از جماعه در حديث كسانى اند كه بر راه صواب باشند گو تعداد افراد او كم باشد چنانچه بعض محرومين را همين گمان است گوئيم كه فيصله اين قصه باز هم رسول مقبول صلى الله عليه و سلم در حديث ديگر فرموده است كه مراد از لفظ جماعه كثر افراد است و آن اين است عن ابن عمر رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان الله لا يجتمع امتى او قال امه محمد على ضلاله ويد الله على الجماعة و من شد شد فى النار رواه الترمذى وعن [صفحه ۱۱۸]

لا تجمع أمتي على الضلالة

ابى بصرة قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم سألت ربي ان لا تجتمع امتي على ضلالة فاعطانيها رواه الطبراني وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من فارق الجماعة فمات مات ميتة جاهلية رواه البخارى باز هم اگر كسى گويد در اين احاديث شريفه اگر چه لفظ اجتماع امه و لفظ جماعه آمده است اما باز هم تصريح به كثر افراد نيست گوئيم وعن ابن عمر رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اتبعوا السواد الاعظم فانه من شد شد فى النار رواه ابن ماجه وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان الشيطان ذئب الانسان كذئب الغنم يأخذ الشاة القاصية والناحية واياكم والشعاب وعليكم بالجماعة والعامه رواه احمد وعن ابى هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من فارق الجماعة شيرا فقد خلع ربة الاسلام عن عنقه رواه احمد و

ابو داود و مشکوٰۃ شریف لفظ سواد اعظم و عامه تصریح است به کثرت افراد و کثرت افراد در مقابله جمیع فرق اهل قبله مر اهل السنه و الجماعه و مقلدین مذاهب اربعه را است پس ثابت شد که فرقه ناجیه هم فرقه اهل السنه و الجماعه است، حدیث دوم مردی است از حضرت عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الاسلام بدء غریبا و سيعور غریبا کما بدء فطوبی للغریاء ترمذی فی باب ما جاء ان الاسلام بدء غریبا صفحه ۳۷۷ غریب در اصطلاح عرب مسافر و تنها را گویند لینی دین اسلام در ابتدا ضعیف بود و از ضعف ترقی به قوت کرد تا که رسید به حد کمال قوت بعد از آن رو به نزول کرد تا که رسید در این زمان به حد کمال ضعف و هنوز تنزل او یوما فیوما در زیادت است و این صفت نیست در تمامی اهل قبله مگر اهل السنه و الجماعه را زیرا که معلوم و مشاهد هر ذی فهم [صفحه ۱۱۹] است که تمامی فرق زائغه چون شیعه و خارجی و وهابیه و نیجریه و مرزائیه و غیرهم در این زمان یوما فیوما در ترقی است اگر کسی را شک آید آدم شماری ده سال سابق را با آدم شماری حال مقابله کند و بیند که فرق زائغه چه مقدار سال به سال زیادت می کنند و این زیادت از کجا می آید از افراد اهل السنه و الجماعه کم می شوند و سبب اخراج عوام از تقلید و دخولش در فرق زائغه معلوم است که در آن طرق پابندی اکثر محارم شرعیه نیست و هر کس مطلق العنان مجتهد وقت خود است هر چه خواهد آن کند و نفوس اماره این زمانه از تقلید و پابندی شرع شریف ابا می کنند از آن وجه ربه تقلید از گردن های خود انداخته لا مذهبی اختیار می کنند و مطابق خواهشات نفوس خود بلا لومه لائم و او نفس پروری داده عمر خود را در مقتضیات نفوس به آخر می رسانند پس از این حدیث شریف معلوم شد که اسلام حقیقی همین جماعت اهل السنه و الجماعه مقلدین مذاهب اربعه است بلکه اسلام نام همین جماعت مقرر شد که از غربت به ترقی رسید و باز از ترقی رو به غربت نهاد فالحمد لله علی ذلک وانا لله وانا الیه راجعون و اگر کسی گوید که در حدیث شریف لفظ اسلام است و اسلام در مقابله کفر مستعمل می شود پس معنای حدیث چنان باشد که اقتدار و حکومت اسلام از ضعف به قوت رسید و از قوت باز رجوع به ضعف خواهد نمود گوئیم آن حاکمان ذوی الاقتدار اسلامیه که بودند آیا وهابیه غیر مقلدین بودند آیا شیعه و نیجری بودند آیا مرزائی و نجدی بودند آنها هم آخر مسلمانان مقلدین یکی از مذاهب اربعه بودند پس ضعف آنها در مقابله کفار باز هم ضعف جماعت مقلدین شد حدیث سوم عن انس رضی الله عنه قال جاء رجل إلی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله صلی الله علیه و سلم متی قیام الساعه فقام النبی صلی الله علیه و سلم إلی الصلاة فلما صلوته قال این السائل عن قیام الساعه فقال الرجل [صفحه ۱۲۰] انا یا رسول الله قال ما اعددت لها قال یا رسول الله ما اعددت لها کثیر صلوة ولا صوم الا انی احب الله ورسوله فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم المرء مع من احب و انت مع من اجبت فما رایت فرح المسلمین بعد الاسلام فرحهم بها هذا حدیث صحیح ترمذی صفحه ۳۴۴ مقصود از حدیث شریف آنکه هر که در دنیا کسی را محبوب دارد و در عقبی به همراه او در صف او و در درجه او خواهد بود پس کسانی که دعوی حنفیت می کنند و با نجدیان محبت قلبی دارند و افعال شیعه آنها را مستحسن می دانند و به قتل مسلمین اهل حرمین و هتک حرمت الله و تخریب شعائر الله بر او لقب غازی و موحد کامل و عظمه السلطان می نهند و تولای آنها می کنند پس به حکم همین حدیث شریف و حکم کریمه و من یتولهم منکم فانه منهم این کلمه گویان حنفی نما در روز قیامت در صف آنها و در درجه آنها خواهند بود پس به دعوی حنفیت آنها کسی فریفته نشود که اینها عقیده عین آنهایند ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمه انک انت الوهاب اللهم ارزقنا حبک و حب من یحبک و حب عمل صالح یقربنا إلی حبک و حب عبد صالح ید لنا إلی حبک و ارزقنا اطاعتک و اطاعه رسولک و اطاعه عبادک الصالحین فقد قلت و قولک حق و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الین انعم الله علیهم من النبین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا ذلک الفضل من الله و کفی بالله علیم و لیکن هذا آخر ما اردنا تحریره فی هذا المقام و صلی الله علی سیدنا محمد و اله و اصحابه بارک سلم و کان الفراغ من تحریر الرسالة ضحوه الاثنین الثامن عشره من شهر جمادی الاولی المنسلکه فی شهر سنه ست و اربعین بعد الالف و ثلاثمات و انا الفقیر إلی الله محمد حسن المجددی الفاروقی اللهم ارحمنا و لمن نظر فیها بعین الانصاف بالخیر و السعاده یالاجود و المغفره تألیف ۱۳۴۶ تمت

بالخیر ۱۹۲۸ [صفحه ۱۲۱] تقریظ حضرت علامه العصر رأس العلماء مولنا عبد الباقي صاحب قاضی بلاد سنده و بلوچستان و سجاده نشین در گاه عالی حضرت مفتی و یار السنده استاذ الآفاق علامه مولنا محمد عبدالغفور الهمایونی علیه الرحمه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وحده والصلوة والسلام علی من لا نبی بعده وعلی اله واصحابه الذین هم الموضیون عنده اما بعد فانی قد طالعت الرسالة المسماة بالاصول الاربعه فی تردید الوهابیه التي ضفها الجر القمقام والبحر الطمطم حافظ آیات القران ناشر احادیث رسول الرحمن المقتدی فی مذهب الامام النعمان حضرة سیدی ومولایی الحاج محمد حسن جان لازالت شمس افاضة ساطعة وبدور افادته لامعة فوجدتها بحمد الله حاوية علی تحقیقات انيقة وشاملة علی تدقیقات رشیقة ماسمعتها الآذان ولا رأتها الاعین ولا خطرت علی قلب بشر مشیدة بالدلائل الساطعة ومؤیدة بالحجج القاطعة نافعة نفاعجا و فاتحة قلبي با غلغا و اعینا عمیا و آذانا ضما ولاریب فی انها ماء زمزم یشربونه بنیل الشفاء من كان قلوبهم غلغا وتنكشف افئدتهم بها انكشافا یقربهم إلى الله زلفی وماء الحیات یحیی به صدور الموتی وكحل الجواهر بیصره عیون اهل العمی فله در مؤلفها حیث اتی بدلائل شافیة و تحقیقات کافیة فیالت شعری هذا کتاب ینطق علیکم بالحق والصواب ولعمری ان هذا هو القول الفیصل فی الباب وفصل الخطاب فمن اعرض بعد هذا التحقیق وكان من مرض القلب علیلا فاقراء فی شأنه قوله تعالی من كان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واصل سیبلا واخر دعوتنا ان الحمد لله رب العلمین وسلام علی جمیع عباد الله الصالحین خصوصا علی سیدنا وشفیعنا خاتم النبیین وعلی اله واصحابه اجمعین انا الفقیر عبدالباقي الهمایونی عفا الله عنه [صفحه ۱۲۲] تقریظ حضرت علامه الدهر رئیس العلماء مولنا محمد حسن صاحب سجاده نشین در گاه کپسار شریف و مفتی بلوچستان - بسم الله الرحمن الرحیم محمده وتصلی علی رسوله الکریم والا جمیع من سلك صراط المستقیم اما بعد بر ضمائر ارباب بصائر مخفی نماند که در این زمان فساد و طغیان که شیطان و قرن الشیطان در اغواء بنی نوع انسان از سر تا پا مشغول ومنهمک اند از هیچ گوشه نداء ارحنی یا بلال مسموع نمی گردد و هیچ کسی از اصحاب فضل و کمال در احیاء معتقدات اهل السنة و اماته به دعوات عقائد خبیثه مستحده مشغول نمی نماید حال آنکه ارباب مذاهب باطله همچون روافض و مرزائیه و وهابیه در اغواء خلق الله به کمال جوش و خروش معین ابلیس پر تلبیس اند و در این تکاپوی روزانه به تیز رفتاری تمام روز افزون ترقی می دارند خصوصا فرقه شاذه وهابیه که خود را در لباس متقیانه ملبوس نموده باجبه و دستار مهره دار و ریش مشروع و عصای دراز در پرده اشاعت توحید و اتباع سنت و تبلیغ اسلام در دین حضرت سید المرسلین عیارانه رهنزی ها می کنند و هر کس می داند که توحید ایشان مصنوع به توحید نجدی است نه اصلی توحید اسلامی و سنت ایشان سنت ابن عبدالوهاب و ابن تیمیه است نه سنت نبویه علی صاحبها الصلوة والتحیة و کسانی که در علم تاریخ ید طولی می دارند به وجه احسن می دانند که اکثر اهل مذاهب باطله عقائد فاسده خود را به بهانه تأیید و حمایت توحید الهی فروغ در اوج داده اند چنانکه طائفه معتزله که قرآن پاک کلام الهی را حادث می دانند و از قدیم دانستنش انکار می کنند و می گویند که در صورت اعتقاد قوم کلام الهی تعدد قدماء لازم می آید و آن منافی توحید است کما یستفاد من کتاب المامون العباسی خلیفة بغداد إلى نائبه اسحاق بن ابراهیم الخزاعی المذکور فی تاریخ الخلفاء فی ترجمة المأمون و نمی دانند که ممنوع و منافی توحید تعدد ذوات قدیمه است نه تعدد صفات قدیمه کما حقه فی شرح العقائد النسفیة بما لا یتصور المزیذ علیه و همچون حکماء فلاسفه مثل افلاطون و جالینوس و ارسطاطالیس و غیرهم که توحید ذات پاک باری تعالی را به حدی که رسانیده بودند که می گفتند الواحد الحقیقی لا یصدر منه الا الواحد لهذا از باعث تضییق و تقریظ در توحید از افعال لما یرید بودن او تعالی و از خالق کل شیء بودنش انکار نموده در وادی ضلالت [صفحه ۱۲۳] سرنگون افتادند و خالقیات او تعالی شانه را فقط در خلق عقل اول محدود و محصور کردند همچنین وهابیان نیز در توحید اسلامی تضییق و تقریظ و تحریف نموده تعظیم غیر الله را اگر چه در حد اجازت شرعی محدود بوده باشد منافی توحید و مرادف شرک و کفر دانستند کما صرحوا به فی کتبهم المؤلفة فی ذکر التوحید النجدی صد هزار شکر باری تعالی بجا آورده می شود که در این زمان سعادت اقتران ذات ملکی صفات حجة الخلف بقیة السلف راس المشائخ الکرام ورئیس العلماء العظام مولنا ومقتدانا حضرت خواجه محمد حسن

جان صاحب فاروقی مجددی سجاده نشین در گاه ننده سائینداد زیدت برکاته و فیوضاته در تردید اقوال و هابیان کتابی مستمی به (الاصول الاربعه فی تردید الوهابیه) تألیف زده مسلمانان عالم را از شرائن طائفه مفسده نجات بخشیده است فبادروا الیها الطلاب الی مطالعه هذا الكتاب فانه عديم النظر في هذا الباب مشتمل على الحق والصواب وانا الفقير محمد حسن الکتباری عفا عنه الباری حیث من علی کافه المسلمین بما یفید حفظ عقائدهم واذعانهم جین ماسرع المنهبون من ارباب المذاهب الباطله بنهب متاع ایمانهم وشفی من علیل العقائد السیئه من کان علی شفا ووضح من مراسم الدین ما قد تغیر وعفا ولیس هذا سنه مستحدثه استأثر بها المؤلف الحبر النحریز بل احقاق الحق وابطال الباطل سنه قدیمه فی بیت هذا الشیخ الکبیر مستمره فیهم عن الاکابر الی الاصاغر یرویهما الاخلاف عن اسلاف العشائر کیف لاهو من نسل من هو الفاروق بین الحق والباطل صاحب الدرہ والاحتساب الی وضع الله الحق علی لسانه وجعل لایه موافقا للوحی و الكتاب ومن اولاد من هو الامام الربانی والمجمد للاف الثانی رحمہ الله علیہ الذی شف کتابه المسمی بتحقیق النبوه حین رأی بعض متغلبه زمانه عذب کثیرا من علماء الاسلام بتشدیدان إتعذیبات لا یناسب ذکرها لرسوخهم فی متابعه الشرائع واذعان الرسل وبلغ الامر الی ان یهجر التصریح باسم خاتم الانبیاء علیہ الصلوٰۃ والسلام فی مجلسه ومنع ذبح البقره وهو من اجل شعائر الاسلام فی الهند وخرب المساجد ومقابر اهل الاسلام وعظم معابد الکفار ورسوماتهم وعباداتهم وضمف کتابه فی التردید علی الروافض حی رائی فتنتهم قد فشت فی الهند واکتافها فالخلف الصالح من اتم بسمات آباءه انصف بصفات کبرائه لیکون اتصافه بتلك الصفات علی صحه انتسابه برهانا کبیرا ومن لم یتصف فکأنه لم یأت بما یکون علی ما ادعاه سلطانا [صفحه ۱۲۴] نصیرا فیافاض الجود ویا غایه کل مقصود افضل علینا من برکات هذا الشیخ للمؤلف واجزه عنا وعن جمیع المسلمین ما یوازی غناءه ویخازی عنائه من جمیل الثناء والصالح الدعاء وخر دعوتنا ان الحمد لله رب العلمین والصلوٰۃ واسلام علی سید المرسلین وعلی آله وصحبه اجمعین کتبه الفقیر محمد قاسم المتوطن فی بلده گروهی یاسین ضلع سکهر سنده تقریظ جناب قدوه السالکین علامه مخدوم بصرالدین صاحب سیوستانی - بسم الله الرحمن الرحمن الله تعالی در مولنا المؤلف الشیخ الکامل والعالم العامل المشتهر فی المشارق والمغرب صاحب المقامات العلیه والمناب حیث بنی اربعه بسم الله الرحمن الرحیم نحمده ونصلی علی رسوله الکریم وعلی آله واصحابه اجمعین اما بعد پس چونکه دستور مقرر شده که قبل از شروع کتاب مختصر حالات منصف برای ازدیاد بصیرت ناظرین ذکر کرده می شوند بنابراین نبذی از حالات با برکات حضرت مؤلف این کتاب درج کرده می آید والله الموفق والمعین مخفی نماند که حضرت سیدنا المؤلف امام الوقت شیخ الاسلام خواجه محمد حسن جان صاحب قبله سجاده نشین در گاه ننده سائینداد مد ظله العالی خلف اکبر و قائم مقام حضرت شیخ قطب الوقت غوث الزمان سراج الاولیاء خواجه عبدالرحمن صاحب فاروقی مجددی معصومی می باشد در خاندان عالی سلسله فیوض و بکرات و علوم ظاهری و باطنی ابا عن جد مسلسل و متوارث جاری است بتاریخ ۶ شوال سنه ۱۲۷۸ هج حضرت مولانا المؤلف در دار الرشاد قندها رونق افروز عالم وجود گشتند و ایم طفلی به تحصیل به کمالات از خدمت والد بزرگوار خود مشغول شده علوم درسیه و کتب ابتدائیه را از آن حضرت درس می گرفتند و به نظر کیمیا اثر حضرت ایشان باعلی بمارح کمال رسیدند تا که در ایام انقلاب دولت افغانیه و تسلط حکومت انگریز بر آن دیار حضرت سراج الاولیاء بمعهم تمامی اهل و عیال در سنه ۱۲۹۷ هج به اراده توطن و سکونت به طرف عربستان هجرت فرمودند و هم درد آن زمان حضرت مؤلف قبله با وجود صغر سن در غزوات اسلامیة در صف مجاهدین و مبارزین اسلام داخل شده شامل زمره والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم می شدند و چون گذر حضرت ایشان بر ملک سنده افتاد حسب استدعاء مخلصین صادقین آن دیار چندی در قریه نکهر از توابع حیدر آباد سنده توقف افتاد و در آن ایام بعض علوم عقلیه و نقلیه از حضرت علامه الحاج الحافظ مولوی لعل محمد صاحب المتعلوی اخذ فرمودند چون بمعهم جمیع قبایل و عشائر در سنه ۱۳۰۰ هج [صفحه ۱۲۵] به بلاد حرمین شریفین رسیدند در آن بلاد متبرکه پنج سال اقامتگزین شدند و از ماشهر علماء کرام آن دیار چون حضرت شیخ زینی احمد دهلان و حضرت شیخ رحمہ الله مهاجر هندی تکمیل علوم خصوصا استفاده و استفاضه علم حدیث و اجازت روایت صحاح

سته حاصل نمودند و با وجودی که خدمت ذوی الحقوق و سرپرستی جمله عائله و قافله و رفقاء سفر که مشتمل بر عجائز و اطفال و زائد از شصت نفر بودند مفوض بذات سامی صفات حضرت مؤلف قبله بوده تا هم مع بجا آوری حق الخدمت در ادای سعی و طواف و حج و عمره و زیارت مشاهد و مآثر متبرکه و درس علوم و کسب کمالات و حصول سعادات شب و روز کوشان می بودند و همدر آن ایام با وجود این همه اشغال و علائق محض بلطف الهی و حسن سعی و عالی همتی خویش به دولت حفظ کلام الله شریف مشرف شدند بعد از مدت پنج سال حسب الامر حضرت والد سراج الاولیاء قدس سره باز به ملک سنده معاودت فرمودند و در قریه نکهر تقریباً ده سال سکونت پذیر شدند و چون حضرت سراج الاولیاء در سنه ۱۳۱۵ هج به جوار رحمت الهی پیوستند حضرت مؤلف قبله به اتفاق اعزه و علماء و مریدین و مخلصین مسند آرای طریقه آباد اجداد شدند و در قریه ثنده سائنداد خانقاه و مکانات و مسجد تعمیر فرمود سکونت اختیار نمودند و در سنه ۱۳۲۰ هج باز داعیه سفر حرمین شریفین (که همیشه مرکوز خاطر عاطر می باشد) تازه شد و با جماعت مخلصین و محبین سفر میمنت اثر به خیر و خوبی تمام نموده مراجعت فرمودند باز در سنه ۱۳۲۲ هج معاودت حج و زیارت نمودند نوبت چهارم برای زیارت انبیاء و اولیاء باره عراق و بغداد شریف سفر حج اختیار فرمودند و در آن دیار جمیع مشاهد و مزارات متبرکه را زیارت نموده بعد از حج و زیارت روضه مطهره به راه شام و بیت المقدس معاودت فرمودند و از زیارت انبیاء کرام علیهم السلام مشرف و فیضیاب شدند حالات عجیبه و غریبه که در این اسفار مشاهده شده جمله در سفر تامهای خود مفصلاً مرقوم فرموده اند و الحال بر خانقاه شریف که مأوی الغربا و مرجع الفقراء و الصلحاء است در ثنده سائنداد داکنانه ثنده محمد خان ضلع حیدر آباد سنده به ارشاد و هدایتی بندگان خدا مشغول اند و اوقاب شریفه به وظائف عبادات و خیرات و مبرات معمور و مصروف خصوصاً در خدمت خلق الله و هم دردی بنی نوع انسان و حمایت مذهب اهل سنت و جماعت و قمع و قلع مذاهب باطله و ضلالات شائعه که به هر طرف عالم گیر شده اند وجود شریف حضرت ایشان در اینچنین زمانه قحط الرجال از مغنمات عزیزه و نعماء عظیمه است متع الله المسلمین به طول بقائه و افاض علینا من فیوضه و برکاته آمین و حضرت ایشان با وجود کثرت مطالعه و وسعت معلومات و تبحر در علوم دینی و قدرت بر تألیف [صفحه ۱۲۶] و تصنیف به کمال سلاست و نفاست به سبب قلت فرصت و عدم فراغت چند رساله های مختصره و چند کتب معدوده تصنیف کرده اند که اسماء بعضی از آنها مرقوم می شوند انیس المریدین کتابی است مشتمل بر اسرار و فواید عجیبه در ذکر مقامات و خوارق عادات حضرت قبله بزرگوار خود که نافع و مفید خاص و عام است انساب الانجاب در نسب حضرات مجددیه که اسماء تمامی حضرت مجددیه را تا این زمانه در آن درج فرموده اند رساله تهلیلیه در معنی کمله طیبه و بیان عقاید مذهب اهل السنه و الجماعه و این هر سه تألیفات خود را به سعی خویش طبع فرموده مفت تقسیم نموده اند و آنچه طبع نشده اند بسیارند منها شفاء الأمراض عربی در وظائف و اعمال و تعویذات مجربه منها رساله رد قادیانی منها رساله عالم برزخ در بیان روح عوبی منها رساله تحقیق الجمعه فی القری عوبی منها اشاره إلى البشاره در تردید اقوال معترض بر مکتوبات شریف منها سفر نامه ها و شرح چهل کاف و اجازت نامه احادیث مسلسل از شیخ محمد ابی نصر شامی عربی منها شرح حکم شیخ عطاء الله الاسکندرانی منها ترجمه عهد و مواتیق شیخ عبدالوهاب شعرانی فارسی و منها الاصول الاربعه فی تردید الوهابیه منها رساله فی احکام الطاعون عربی منها سرور المحزون فی اللطائف عربی منها رساله فی ذکر اولیاء الزمان الذین تشرف المؤلف بملاقاتهم منها رساله فی عجائب مصنوعات الله تعالی فارسی و غیرها و اخر دعوتنا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین و آله و صحبه اجمعین

پاورقی

[۱] راه چمار در اصطلاح هند طایفه ارذال است که کار پختن پوستهای جانوران کنند.

[۲] راه مؤلف گوید نسبت این رباعی به مولوی اسمعیل غیر صحیح می نماید خلاف مشرب و مذهب اوست.

- [۳] یعنی از آنکه وجود مسعود تو در میان آنها است بر ایشان عذاب نخواهد کرد.
- [۴] ولنعم ما قال العارف الشیرازی فی بستانه اگر بوسه بر خاک مردان زنی ++ به مردی که پیش آیدت روشنی کسانی که پوشیده چشم دل اند ++ همانا کزین توتیا غافل اند مصحح عفی عنه.
- [۵] ای الجماعات.
- [۶] ای المستحذت من المال.
- [۷] ای الفرج.
- [۸] ای یسرع.
- [۹] ای طایفه.]
- [۱۰] ای نغبا.
- [۱۱] قرون البقر.
- [۱۲] ای الحدیده المعوجه.
- [۱۳] تجبذه جبذه.
- [۱۴] ای سودا.
- [۱۵] نمو بمعنی رسانیدن برای اصلاح.
- [۱۶] المزامله المعادله علی البعیر.
- [۱۷] المزامله المعادله علی البعیر.
- [۱۸] ونوف ترکردن مسک.
- [۱۹] من اهل السنه والجماعه و هم اهل المذاهب الاربعه ۱۲ (عقود الجواهر المنیفة).
- [۲۰] والفضل ماشهدت به الاعداء قال الشعرانی فی کتابه المسمى بلطائف المنن يقول الفقیر إلى الله تعالی عبدالوهاب بن احمد بن علی الشعرانی الشافعی عفا الله عنه....
- [۲۱] این بسند الخوارزمی.
- [۲۲] الظاهر لك.
- [۲۳] ای اسفروا.
- [۲۴] ای تسمیه المهر فی النکاح.

انعکاس عقاید محمد بن عبدالوهاب در میان علمای اسلامی

مشخصات کتاب

مؤلف: مکتب اسلام - سال ۳۹ - شماره ۴

مقدمه

عقاید عبدالوهاب را که از مرزهای نجد فراتر رفته بود، پی گیری می کنیم و گفتیم اگر چه مسلک وهابیت در قرن دوازدهم توسط محمد بن عبدالوهاب پدیدار و منتشر گردید، ولی ریشه های اصلی آن به قرن چهارم به زمان بر بهاری و ابن بطه و قرن هفتم و هشتم

به زمان ابن تیمیه و شاگرد او ابن قیم جوزیه و نظائر آنها می‌رسد. پس از پیدایش وهابیت بعضی از علما از اهالی غیر نجد نیز به آن مسلک گرویدند و آنچه این مسلک را در نظر آنها نیکو جلوه داد، این بود که این مسلک به ظاهر با بدعت‌ها که در آن زمان بیشتر رواج داشت، به مبارزه برخاسته بود. یکی از معاصران محمد بن عبدالوهاب، «محمد بن اسماعیل صنعانی» (۱۱۸۲ - ۱۰۹۹) امیر و مجتهد یمن بود، همین که از جریان قیام مذهبی نجدی‌ها آگاهی یافت از این ماجرا بسیار خوشحال شد و قصیده‌ای سرود که مطلع آن این است: سلام علی نجد و من حل فی نجد++ و ان کان تسلیمی علی البعد لا یجدی «سلام من بر نجد و ساکنانش باد، اگر چه این سلام من از دور بر من فائده ندارد». و در دنباله‌ی آن می‌گوید: اعداوا بها معنی سواع و مثله++ یغوث و ودا لیس ذلک من ودی [صفحه ۶۱] و قد هتفوا عند الشدائد باسمها++ کما یهتف المضطر بالصمد الفرد و کم نحروا فی سوحها من غیره++ اهلت لغیر الله جهلا- علی عمد و کم طائف حول القبور مقبلا++ و یلتمس الأركان منهن بالأیدی [۱]. «آنان خاطره بت‌های سواع و ود را زنده کردند که ما را هیچ خوش آیند نیست. در شداید و مشکلات به آنها توسل می‌جویند، چنانکه انسان به خدای یگانه و بی‌نیاز پناه می‌برد، چه بسا در اماکن عمومی شتر ذبح می‌کنند و ندانسته یا دانسته نام غیر خدا را می‌آورند و چه بسا مردمی که اطراف قبرها را طواف می‌کنند و با دستهای خود ارکان آنها را لمس می‌نمایند». و در همین موقع رساله‌ای به نام «تطهیر الاعتقاد عن ادران الالحاد» تألیف کرده بود ولی آنگاه که از حقیقت قضیه اطلاع پیدا کرد و دید که جریان امر خالی از غرض ورزی و توطئه چینی نیست، از کار خود به شدت پشیمان شد، اشعار دیگری ساخت که مطلع آن چنین است: رجعت عن القول الذی قلت فی نجد++ فقد صح لی عنه خلاف الذی عندی «من از آنچه درباره‌ی نجد گفته بودم، برگشتم، چون خلاف آنچه پیش من بود، ثابت شد». مرحوم علامه‌ی امین می‌نویسد: از همین محمد بن اسماعیل نقل شده که وی در شرح قصیده‌ی یاد شده که به نام «محو الحوبه فی شرح ابیات التوبه» معروف است، گفته است: هنگامی که قصیده‌ی اول من به نجد رسید، چند سال بعد مرد عالمی به نام شیخ مرید بن احمد تیمیمی در ماه صفر سال ۱۱۷۰ پیش من آمد و او بعضی از کتابهای ابن تیمیه و ابن قیم را به خط خود فراهم آورده بود و سپس در ماه شوال همان سال به وطن خود بازگشت، او از شاگردان محمد بن عبدالوهاب بود که ما قصیده‌ی خود را به وی فرستاده بودیم. و پیش از او شیخ فاضل به نام عبدالرحمن نجدی نزد ما آمده بود و او از پسر عبدالوهاب مطالبی نقل کرده بود که برای ما بسیار عجیب و دردآور بود از قبیل قتل و غارت مسلمانان و آدم کشی و لو با خدعه و نیرنگ و به طور کلی تکفیر ملت مسلمان در تمام نقاط جهان از جمله فتاوی منقول از محمد بن عبدالوهاب بود. ما در سخنان عبدالرحمن و در آنچه که وی از پسر عبدالوهاب نقل می‌کرد، در تردید بودیم تا آن که شیخ مرید مزبور دوباره پیش ما آمد، او مردی شریف و زیرکی بود و برخی از رساله‌های محمد بن عبدالوهاب را با خود همراه داشت که در آنها حکم کفر اهل ایمان و تجویز قتل و غارت مسلمانان نوشته شده بود، ما درباره‌ی نویسنده‌ی این رساله دقت کردیم و دیدیم که او [صفحه ۶۲] مردی است که از شریعت اسلام اطلاع کمی دارد و آن هم سطحی است نه عمیق. و نزد استادی درس نخوانده که بتواند او را ارشاد و هدایت کرده به دانشهای مفید و سودمند راهنمایش شود و در احکام و مسائل دین فقیه و دانا نماید. او را شخصی یافتیم که برخی از کتابهای ابن تیمیه و ابن قیم را خوانده و بدون فکر و تأمل از آنها تقلید کرده است. در صورتی که خود آنها تقلید را جایز نمی‌دانند. مرحوم امین پس از نقل این داستان می‌نویسد: از سخنان محمد بن اسماعیل صنعانی استفاده می‌شود که او از مسلک وهابیت برگشته است و شاید تاریخ بازگشت او پس از نوشتن رساله‌ی «تطهیر الاعتقاد» می‌باشد زیرا خود این کتاب در گزافه گوئی و مغالطه دست کمی از کتابهای محمد بن عبدالوهاب ندارد. پس از پیدایش وهابیت برخی از کسانی که منتسب به علم هستند، از اهالی غیر نجد، به این مسلک گرایش پیدا کردند و آنچه این مسلک را در نظر برخی از برادران اهل سنت نیکو و زیبا جلوه داده، این است که این مسلک به ظاهر با بدعت‌ها که در آن زمان در جوامع اسلامی بیشتر رواج داشته، به مخالفت و مبارزه برخاسته است ولی افراط و زیاده‌روی غالباً آفتی است که بیش از آن که اصلاح کند، افساد می‌کند [۲].

نخستین کسی که بر رد محمد بن عبدالوهاب کتاب نوشت، برادرش بود

همین که محمد بن عبدالوهاب عقاید خود را آشکار ساخت و مردم را به پذیرفتن آنها فراخواند، عده‌ی زیادی از علمای بزرگ اسلام با عقاید او به مخالفت پرداختند. نخستین کسی که به شدت با او به مخالفت برخاست، پدرش عبدالوهاب و سپس برادرش شیخ سلیمان بن عبدالوهاب بودند که هر دو از علمای حنبلی بودند. شیخ سلیمان نخستین کسی بود که در رد عقاید برادرش کتابی تحت عنوان «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» را تألیف نمود. او که از ترس جان خود از «درعیه» به مدینه فرار کرده بود، همین کتاب را نوشت و برای شیخ محمد فرستاد. از مقدمه‌ی این رساله معلوم می‌شود که میان آن دو مکاتبه و پیامهای شفاهی در جریان بوده و شیخ سلیمان این رساله را در پاسخ نامه‌های او نوشته و فرستاده است و در این رساله [صفحه ۶۳] نوشته: آنچه از گفتار اهل علم آموخته‌ام برای تو می‌نویسم خواه تو قبول بکنی یا نکنی؟ اگر قبول بکنی چه بهتر و خدا را شکر و اگر قبول نکنی باز خدا را شکر که من به وظیفه‌ام عمل کرده‌ام. در آغاز رساله، خطاب به او می‌گوید: بدان خداوند تبارک و تعالی حضرت محمد را با قرآن و دین حق به عالم فرستاد تا آن را بر همه‌ی ادیان غالب گرداند و بر او قرآن را نازل فرمود تا حقیقت هر چیز را روشن نماید و خداوند وعده‌ی خویش را عملی ساخت و دینش را بر تمام ادیان غالب گردانید. بعد با استناد به آیات و روایات ثابت می‌کند که امت پیامبر، بهترین امتها هستند و این امر امت تا قیام قیامت ثابت و مستقیم می‌باشد و پیروی اثر این امت را بر هر فردی واجب گردانیده، آنجا که فرموده: (... و يتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولى و نصله جهنم و سائت مصیرا) [۳] «هرکس از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند ما او را به همان راه که می‌رود، می‌بریم و به دوزخ داخل می‌کنیم و جایگاه بدی دارد». بدین ترتیب اجماع امت را حجت قاطع قرار داده که بر احدی جایز نیست از آن خارج شود. سپس به جهالت و نادانی محمد بن عبدالوهاب اشاره کرده می‌نویسد: «به موجب آنچه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله رسیده، آدم جاهل نباید استبداد رأی داشته باشد، بلکه بر او واجب است آنچه نمی‌داند از اهل علم سؤال کند، چنانکه خدای تعالی فرموده: (فاسئلوا أهل الذکر ان کتتم لا تعلمون) «اگر نمی‌دانید از اهل علم بپرسید» و در روایتی پیامبر فرمود: «هل لا- اذا لم یعلموا سئلوا فانما دواء العین السؤال» «چرا سؤال نمی‌کنید وقتی که نمی‌دانید زیرا داروی ناتواین و نادانی سؤال است» بالاخره وظیفه‌ی جاهل و نادان سؤال کردن است و این اجماعی است. ابوبکر هروی گفته: تمام علما اجماع دارند بر این که جایز نیست کسی ادعای امامت و پیشوائی بکند مگر این که جامع این اوصاف باشد، سپس شیخ سلیمان اوصافی را که برای امام و پیشوا لازم است، از زبان هروی نقل کرده، و سخن وی را چنین ادامه داده است: اگر این اوصاف در کسی جمع شد، در این صورت جایز است آن شخص امام و پیشوا باشد و بر دیگران نیز جایز است از او تقلید نمایند و اگر کسی جامع این اوصاف نباشد، یا فاقد [صفحه ۶۴] یکی از آنها باشد، ناقص است و نمی‌تواند امام و پیشوا باشد و مردم از او تقلید نمایند وقتی که این شرائط برای صحت اجتهاد و امامت ثابت باشد، باید کسی که واجد این اوصاف نیست، از کسی که جامع این اوصاف است، تقلید نماید. به طور کلی مردم از لحاظ دین دو قسم هستند: مجتهد یا مقلد. سپس در تأیید این سخن، به کلام «ابن قیم» استناد کرده و گفته است: ابن قیم در کتاب «اعلام الموقعین» نوشته است: «مادامی که شرایط اجتهاد از جمیع علوم در کسی جمع نباشد، جایز نیست از قرآن و سنت حکم اخذ کند. احمد بن المنادی گفت: مردی از احمد بن حنبل پرسید اگر کسی صد هزار حدیث حفظ کند آیا او فقیه می‌شود؟ گفت: نه. اگر دویست هزار حدیث چطور؟ گفت: نه. گفت: سیصد هزار چطور؟ گفت: نه. گفت: چهارصد هزار چطور؟ گفت: آری ابوالحسن می‌گوید از جدم سؤال کردم احمد چقدر حدیث حفظ داشت، گفت: ششصد هزار. شیخ سلیمان بن عبدالوهاب پس از ذکر این مقدمه، می‌گوید: من این مقدمه را برای این ذکر کردم تا قاعده‌ای باشد در آنچه بعدا ذکر می‌کنیم. بالاخره شیخ سلیمان پس از آن که در این مقدمه به شرائط سخت و سنگین اجتهاد اشاره می‌کند و ثابت می‌نماید که ادعای اجتهاد کار آسانی نیست و کار هرکس نمی‌باشد و او که بیش از هرکس از معلومات برادرش

آگاه است، به او می‌فهماند که معلوماتش در آن حد نیست که ادعای اجتهاد نماید و مثل یک مجتهد مسلم فتوا بدهد سپس برادرش را به جهالت و گمراهی متصف ساخته می‌نویسد: «فان اليوم ابتلی الناس بمن یتسب الی الکتاب و السنه و یتسبطن من علومهما و لا یبالی من خالفه و اذا طلبت منه ان یرض کلامه علی اهل العلم لم یفعل بل یوجب علی الناس الاخذ بقوله و من خالفه فهو عنده کافر هذا و هو لم یکن فیہ خصلة واحدة من خصال اهل الاجتهاد و لا والله عشر واحدة و مع هذا خراج کلامه علی کثیر من الجهال فانا لله و انا الیه راجعون» [۴]. «امروز مردم گرفتار کسی (برادرش محمد بن عبدالوهاب) شده‌اند که خود را در علوم قرآن و حدیث وارد می‌داند و از مخالفان خود هیچ باکی ندارد و اگر از او خواسته شود سخن خود را به اهل علم عرضه کند، هرگز این کار را نمی‌کند، بلکه مردم را ملزم می‌سازد که قول وی را بپذیرند و هر کس با او [صفحه ۶۵] مخالفت کند، پیش وی کافر شمرده می‌شود. این شخص در حالی که حتی یکی از شرایط و اوصاف اهل اجتهاد در او نیست نه به خدا قسم حتی یک دهم آن شرایط در او نیست با وجود این سخنان، او برای بسیاری از مردم جاهل پسندیده آمده است اینجاست که باید گفت: «انا لله و انا الیه راجعون». و با این که تمام ملت مسلمان یکصد بر ضد او هم آواز شده‌اند، به صدای آنها توجه نمی‌شود و همه را کافر و نادان می‌کند. خدایا این مرد گمراه را هدایت کن و به راه راست برگردان». کتاب پر مغز و پر مطلب «الصواعق الالهیه» شیخ سلیمان بن عبدالوهاب در رد عقاید محمد بن عبدالوهاب و مسلک وهابیت از بهترین و محکمترین کتابهاست و اینکه چند قسمت دیگر از این کتاب را در اینجا می‌آوریم: ۱ - «فان اهل العلم ذکروا فی کل مذهب من مذاهب الأقوال و الأفعال الی یكون بها المسلم مرتدا و لم یقولوا من نذر لغير الله فهو مرتد...». «علمای هر مذهب، اقوال و افعال را که موجب مرتد شدن مسلمانی می‌شود، ذکر کرده‌اند ولی نگفته‌اند که هر کس برای غیر خدا نذری بکند، یا از غیر خدا حاجت بخواهد، مرتد می‌شود و همچنین هیچ کدام به مرتد بودن کسی که برای غیر خدا ذبح کند، یا قبری را لمس نماید و از خاک آن بردارد، حکم نکرده است آن چنان که شما می‌گوئید اگر در این باره حرفی دارید، بگویید. زیرا کتمان علم جایز نیست، لیکن شما به گمان خود عمل کرده و از اجماع مسلمانان جدا شده‌اید و با این سخن خود که هر کس این اعمال را (نذر، ذبح و لمس قبر و...) انجام دهد کافر است، و هر که مرتکب این اعمال را کافر نداند، او هم کافر است، بدین ترتیب همه‌ی امت محمد صلی الله علیه و اله را کافر دانسته‌اید. در حالی که همه‌ی مردم می‌دانند که بیشتر از هفتصد سال است که این اعمال (نذر، ذبح و زیارت و...) همه مناطق اسلام را پر کرده و اهل علم اگر چه خود، این کارها را انجام ندهند، مرتکب اینها را تکفیر نکرده و احکام مرتد بر آنان جاری نساخته‌اند، بلکه احکام مسلمین را بر آنها جاری نموده‌اند. به خلاف گفته‌ی شما که شهرهای مسلمین را بلاد کفر مرتدین می‌نامید، حتی حرمین شریفین را دارالکفر قرار داده‌اید، در حالی که در احادیث صحیح از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله تصریح شده است که این دو شهر همواره دو شهر اسلامی هستند و بت در آن دو شهر پرستیده نمی‌شود و حتی دجال که در آخرالزمان همه‌ی شهرها را زیر پا می‌گذارد، ولی داخل مکه و مدینه نمی‌شود. ولی همه‌ی این شهرها در نظر شما بلاد حرب است و اهل آنها کافرند زیرا به قول شما بت‌ها را پرستیده‌اند و به عقیده‌ی شما همه‌ی آنها مشرک و از ملت اسلام خارج هستند. فانا لله و انا الیه راجعون» [۵]. [صفحه ۶۶] ۲ - «ان هذه الامور حدثت من قبل زمن الامام احمد فی زمان ائمة الاسلام و أنکرها من أنکرها منهم و لا زلت حتی ملأت بلاد الاسلام کلها و فعلت هذه الأفاعیل کلها الی تکفرون بها و لم یرو عن احد من ائمة المسلمین انهم کفروا بذلك...». «این امور (اموری که وهابیها موجب شرک و کفر می‌دانند) قبل از احمد بن حنبل و در زمان ائمه‌ی اسلام، به وجود آمده بود. جمعی هم آنها را انکار کردند ولی از هیچکدام از ائمه‌ی اسلام شنیده و روایت نشده است که مرتکب این اعمال را کافر یا مرتد دانسته و دستور با آنان را داده باشند، یا این که شهرهای مسلمانان را همانگونه که شما می‌گویید، بلاد شرک یا دارالکفر نامیده باشند، و نیز در این مدت هشتصد سال که از زمان ائمه می‌گذرد، از هیچ عالمی روایت نشده است که این امور را کفر دانسته باشد، بلکه هیچ عاقلی چنین گمان نمی‌کند. به خدا قسم لازمه‌ی گفتار شما این است که تمام امت اسلامی و علما و امرای آنها بعد از زمان احمد بن حنبل تاکنون کافر و مرتد

می‌باشند. انا لله و انا الیه راجعون». شیخ سلیمان در اینجا با حالت تأثر و اندوه می‌گوید: «واغوثة الی الله واغوثة» از این سخن شما که می‌گویید: قبل از شما، هیچ کس دین اسلام را نشناخته است [۶]. ۳- «و معلوم عند الخاص و العام لمن له معرفة بالاخبار ان هذه الامور التي تكفرون بها ملأت بلاد المسلمين من أكثر من سبع مائة عام...». «بر خواص و عوام و هر کس که با اخبار آشنائی دارد، معلوم است این اموری که شما به سبب آنها، مردم بلاد مسلمین را متجاوز از هفتصد سال قبل تا به امروز (زمان تألیف کتاب الصواعق) کافر می‌پندارید، اگر آن امور بدانگونه که شما می‌پندارید بت پرستی بزرگ باشد. پس اهل آن شهرها کافرند و آن طوری که شما می‌گویید هر که آنها را کافر نداند، خود او کافر است در حالی که واضح است که علما و امرا آنان را کافر ندانسته‌اند و احکام مرتد را بر آنان جاری نساخته‌اند». با اینکه همه‌ی این امور در غالب بلاد اسلام به طور آشکار جریان دارد و عده‌ی زیادی از این راهها امرار معاش می‌کنند و از تمام شهر به اماکن مقدسه سفر می‌کنند. با وجود این شما به ما بگوئید که آیا حتی یک نفر از اهل علم یا اهل شمشیر را می‌توانید به ما نشان بدهید که مانند گفته‌های شما سخنی بر زبان آورده باشند. همه‌ی علما حکم اسلام را بر آنان جاری ساخته‌اند پس اگر مرتکبین این اعمال، به زعم شما، کافر و بت پرست باشند و علما و امرا بر آنها حکم اسلام کرده باشند، لازمه‌ی این عمل شما کفر تمام علما و امراست زیرا هر کس اهل شرک را کافر نداند [صفحه ۶۷] خود او کافر خواهد بود و در این صورت از امت حضرت محمد صلی الله علیه و اله محسوب نمی‌شود و این با حدیث نبوی منافات دارد [۷].

۴- شیخ سلیمان که اساس کتاب خود را بر رد سخن برادرش مبنی بر تکفیر عموم مسلمانان (غیر از اتباع خود) قرار داده، در پایان ۵۲ حدیث از صحاح سته و سایر کتب معتبر اهل تسنن در رد وی نقل کرده است و به موجب همین روایات ملاک مسلمان بودن، بر زبان جاری ساختن شهادتین و انجام ضروریات دین می‌باشد [۸]. شیخ سلیمان ظاهراً کتاب دیگری هم موسوم به «فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب» در رد عقاید برادرش نوشته است که فعلاً از آن خبری نیست. «عباس محمود عقاد» نویسنده‌ی نامی مصر می‌نویسد: «بزرگترین مخالفان شیخ محمد، برادرش شیخ سلیمان صاحب کتاب «الصواعق الالهیه» است. عقاد همچنین گفته است که شیخ سلیمان برادر شیخ محمد که از بزرگترین مخالفان او بود، در ضمن این که سخنان برادرش را به شدت رد می‌کند، می‌گوید: اموری که وهابیان آن را موجب شرک و کفر می‌دانند، و آن را بهانه‌ی مباح شدن مال و جان مسلمانان می‌پندارند، در زمان ائمه‌ی اسلام به وجود آمده بود، ولی هیچ یک از ائمه‌ی اسلام شنیده و روایت نشده است که مرتکبین این اعمال را کافر یا مرتد دانسته و دستور جهاد با آنان را داده باشند و یا این که بلاد مسلمانان را به همانگونه که شما می‌گویید، بلاد شرک و دارالکفر نامیده باشند [۹]. خلاصه وقتی محمد بن عبدالوهاب عقاید خود را آشکار ساخت و مسلک وهابیت را بنیاد نهاد، علمای معاصر وی از این مسلک احساس خطر کردند و در رد او کتابها و رساله‌ها نوشتند و گفتیم اولین کتاب را در رد او برادرش شیخ سلیمان نوشت. البته پدرش شیخ عبدالوهاب نیز از مخالفان سرسخت فرزند خود محمد بود و او را بر انحرافش از آئین اسلام سخت نکوهش می‌کرد ولی ظاهراً او کتابی در این زمینه ننوشته است.

پاورقی

[۱] تطهیر الاعتقاد، به نقل کشف الارتیاب، ص ۱۵.

[۲] بنا به نقل کشف الارتیاب، ص ۱۶، ۱۵ و ترجمه‌ی فارسی، ص ۹ و ۱۰.

[۳] سوره نساء: آیه ۱۱۵.

[۴] الصواعق الالهیه، ص ۴.

[۵] همان کتاب، ص ۷.

[۶] همان کتاب، ص ۳۸.

[۷] منظور حدیثی است در صحیح مسلم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله روایت شده است که: «ان الله زوی لی الأرض فرأیت مشارقها و مغاربها و ان امتی لیلغ ملکها ما زوی لی منها...».

[۸] الصواعق از ص ۵۵ تا ۶۳.

[۹] الاسلام فی القرن العشرين: ص ۱۳۶ - ۷.

دورنمای وهابیت در کلامی کوتاه

مشخصات کتاب

نویسنده: م، ن

نشریه: فلسفه، کلام و عرفان « درسهایی از مکتب اسلام » بهمن ۱۳۶۹، سال ۳۰ - شماره ۱۰

مقدمه

تاکنون در هشت فراز اشاراتی به حرکت و انگیزه‌ها و معتقدات و پیشوایان فرقه وهابیت داشته‌ایم و سخن به عوامل پیشرفت آنها در سرزمین حجاز و نجد رسید گفتیم یکی از این عوامل عامل سیاسی بود که نقش بسیار مهمی در گذشته و حال در حرکت وهابیت داشته و دارد و قضایای اخیر خلیج فارس گرچه از جهات زیادی ناگوار است ولی این حسن را دارد که مساله تسلیم بی قید و شرط وهابیان را در برابر قدرتهای ظالم جهان کاملاً آفتابی و روشن نمود. اکنون به اصل سخن برمی‌گردیم و بحث را از همانجا که کوتاه کرده‌ایم، ادامه می‌دهیم: سرزمین حجاز و حرمین شریفین جایی نبود که از نظر استعمارگران و قوای استکباری دنیا دور بماند و مسلماً سیطره بر این منطقه برای آنها بسیار با ارزش بود. اولاً - اینجا قلب جهان اسلام است و وجود یک حرکت دست نشانده به آنها امکان می‌دهد که این قلب را در اختیار بگیرند، و مساله حج که بالقوه می‌تواند به صورت یک کنگره عبادی سیاسی درآید و مسلمین با استفاده از آن نیروهای خود را بر ضد دشمنان اسلام متشکل کنند، از محتوا درآورده و تبدیل به عبادتی خشک و کم اثر کنند که فاقد روح حج که در کتاب الهی و سنت پیامبر (ص) و معصومین (ع) آمده، بوده باشد. ثانیاً - برای ایجاد تفرقه میان مسلمین که شرط اصلی سیطره دشمن بر آنها است، چیزی بهتر از این نیست که در کانون اصلی اسلام حکومتی را روی کار آورند که در تعارض و تضاد با سایر مسلمین اعم از شیعه و اهل سنت باشد و آتشی روشن سازد که خاموش ساختن آن به آسانی [صفحه ۱۷] ممکن نباشد و نیروهای علمای اسلام را برای دفع این فتنه به خود مشغول دارد و مایه آرامش خاطر دشمن گردد. ثالثاً - بعد از کشف منابع عظیم نفت یا به تعبیر دیگر عظیم‌ترین منابع نقشی جهان در این سرزمین، منطقه فوق، کعبه آمال قدرتهای بزرگ جهانی مخصوصاً آمریکا شد و بزرگترین سرمایه گذاری را برای حفظ حکومت وهابیان در این منطقه از جهان کردند به طوری که هم اکنون هیچ نقطه‌ای در خاورمیانه در نظر آنان به این اهمیت نیست، و آنها از هیچ گونه حمایتی از حکام وهابی دریغ نمی‌دارند. مخصوصاً مذهب وهابیت از این نظر برای آنها مهم است که عملاً میان سیاست و دین جدائی افکنده و دیوار بلندی ساخته است به طوری که در مراسم مذهبی حتی نماز جمعه که اصلاً یک نماز عبادی سیاسی است و خطبه‌های آن باید ناظر به مسائل مهم سیاسی و اجتماعی باشد، کمترین اثری از مسائل مهم سیاسی جهان اسلام دیده نمی‌شود. مجموع این جهات سبب شده که کارگزاران استکبار هم در آغاز و هم در ادامه راه از این حکومت و مذهب حمایت کنند و از هیچگونه حمایتی دریغ ندارند.

کتاب مهم بر ضد وهابیت

جالب توجه است که از اولین کتابهایی که بر ضد محمد بن عبدالوهاب نوشته شد کتاب «الصواعق الالهیه» است که به وسیله برادرش شیخ سلیمان نوشته شد. و نیز قابل توجه است که قسمت مهمی از این کتب ردیه وسیله علمای حنفی نگاشته شده است و این خود نشان می‌دهد تا چه اندازه علمای اسلام احساس خطر از این مذهب می‌کنند. یکی دیگر از کتب قابل ملاحظه در این زمینه کتاب «الدرر السنیه» نوشته سید احمد زینی دحلان مفتی مکه است. از کتابهای مهم دیگر در این زمینه کتاب «کشف الارتیاب» که در نوع خود کم نظیر است نوشته مرحوم سید محسن عاملی مولف «اعیان الشیعه». و دیگری منهج ارشاد «مرحوم کاشف الغطاء کتاب وهابیان» تالیف آقای فقیهی نیز از کتب خود در این قسمت است و نیز کتاب «آئین وهابیت» از کتابهای خوب در این زمینه است.

کتابهایی که در نقد از وهابگیری نوشته شده

همان گونه که طرفداران وهابگیری از خود محمد بن عبدالوهاب گرفته (وقتی قبل از او ابن تیمیه) تا به امروز کتب زیادی در دفاع از این فرقه نوشته‌اند که [صفحه ۱۸] غالب آنها تکرار مکررات است و عصاره‌ی همه آنها چند مطلب است که به خواست خدا بعدا مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. همچنین کتب ردیه و نقدهای زیادی نیز از ناحیه مخالفان نوشته شده است که نکته‌های عجیبی در بر دارد. از جمله اینکه نخستین کتاب در زمان خود محمد بن عبدالوهاب و از سوی برادرش شیخ سلیمان بن عبدالوهاب بود او کتابی بنام «الصواعق الالهیه» نوشته و عقاید برادرش را سخت مورد حمله قرار داد و چون از بی‌رحمی برادر و طرفدارانش آگاه بود سرانجام از ترس این که خونس وسیله آنها ریخته شود عینیه را ترک کرد. البته پدر او عبدالوهاب نیز از مخالفین سرسخت فرزند خود محمد بود و او را بر انحرافش از آئین اسلام نکوهش می‌کرد ولی ظاهرا او کتابی در این زمینه ننوشت. باز نکته جالب توجه این است که غالب کتابهایی که در این و آخر در نقد این مذهب نوشته شد از سوی علمای اهل سنت و حنفیها بود و اصولا بسیاری از کتب مهم ردیه به قلم دانشمندان سنی و حتی بعضی از آنها مانند «الفتوحات الاسلامیه» نوشته زینی دحلان مفتی مکه از سوی کسانی است که در همان محیط و همان سرزمین زندگی داشته و اثرات این مذهب را با چشم خود دیده‌اند. در اینجا به قسمتی از کتب معروف ردیه اشاره می‌کنیم: «الصواعق الالهیه» تالیف شیخ سلیمان بن عبدالوهاب (برادر بنیانگذار این مسلک) ۲- «الفتوحات الاسلامیه» تالیف زینی دحلان مفتی مکه. ۳- «فتنه الوهابیه» تالیف همین مولف. ۴- «سیف الابرار علی الفجار» تالیف محمد بن عبدالرحمن حنفی. ۵- «تجرید سبب الجهاد» نوشته عبدالرحمن عبداللطیف (استاد محمد بن عبدالوهاب). ۶- مقاله شیخ محمد بن سلیمان کردی (استاد محمد بن عبدالوهاب). ۷- «النقول الشرعیة فی الرد علی الوهابیه» نوشته شیخ حسن شطی حنبلی دمشقی. ۸- «الفجر الصادق» نوشته جمیل صدقی. ۹- «الدرر السنیه». ۱۰- «ازهاق الباطل» تالیف امام الحرمین محمد بن داود. [صفحه ۱۹] قسمتی از کتب پربار قابل ملاحظه‌ای که از سوی علمای شیعه نوشته شده به شرح زیر است: ۱- کشف الارتیاب. نوشته عالم بزرگوار مرحوم سید محسن جبل عاملی. ۲- «منهج الرشاد» نوشته مرحوم کاشف الغطاء. ۳- «هذه هي الوهابیه» تالیف مرحوم محمد جواد مغنیه. ۴- «البراهین الجلیه» نوشته سید محمد حسن. ۵- «آئین وهابیت» نوشته آقای سبحانی. ۶- «وهابیان از نظر تاریخ و عقاید» نوشته آقای فقیهی. البته در میان این کتب نوشته شده از سوی علمای مرحوم پیشین، کتاب «الارتیاب» از جامعیت خاصی برخوردار است که هم تاریخچه و هم عقاید و افکار آنها را به صورت بسیار گسترده و مشروح مطرح کرده و مورد بررسی و نقد منطقی و علمی قرار داده است. ولی ناگفته پیداست وهابیان متعصب غالبا حاضر نیستند حتی یک صفحه از این کتب را مطالعه کنند اعم از آنچه از سوی علمای اهل سنت نوشته شده باشد، یا علمای شیعه. آنها نه تنها این کتب را، کتب ضلال می‌پندارند بلکه مطالعه بسیاری از آثار اسلامی حتی کتب فقیهیه که از سوی علمای اهل سنت نوشته شده را موجب کفر می‌شمردند چون آنها همه مردم را جز خودشان کافر و مشرک خیال می‌کنند و طبعا آثار آنها را آثار ضلال و گمراهی، در حالی که در بحثهای آینده به روشنی ثابت

می‌شود که آنها خود آلوده به انواع شرکند و بسیاری از عقاید آنها شبیه عقاید مشرکان عصر جاهلیت است.

سفر وهابیت به مصر

مشخصات کتاب

نویسنده: دین پرست، منوچهر

نشریه: تاریخ « زمانه » سال چهارم، خرداد ۱۳۸۴ - شماره ۳۳

مقدمه

جز وهابیت که شکل‌گیری آن مستقیماً ریشه در اندیشه کلامی سنت اسلامی دارد، دیگر جنبشهای اسلامی دو قرن اخیر جهان اسلام به تاثیر از اندیشه‌های غربی و فعالیت روشنفکرانی چون سید جمال‌الدین، سید احمدخان هندی و محمد عبده و... شکل گرفتند. جالب آن که این اندیشمندان اسلامی، علیرغم اولین برخوردشان با دنیای غرب و در شرایطی که سیاستهای استعماری اروپا و غرب بر جهان اسلام سایه افکنده بود، در عین توجه به دین اسلام و حتی صاحب نظر بودن در این زمینه، شیفتگی خاصی به تمدن جدید غربی از خود نشان دادند و حتی درصدد توجیه اسلام بر مبنای توجه به اندیشه و تمدن غرب جدید برآمدند؛ چنان که سید احمدخان هندی در سفری به انگلستان چنان منقلب شد که حتی مردم هند را در مقابل مردم متمدن غرب، بوزینه تلقی کرد. اما همپای دیرپایی استعمار، فروپاشی خلافت عثمانی، شکل‌گیری استعمار نو و دولتهای دست‌نشانده استعمارگران غربی در کشورهای اسلامی، و به ویژه پس از شکست تجربه‌های توسعه به شیوه غرب در این کشورها، به تدریج شیفتگی اولیه روشنفکران مسلمان به غرب، جای خود را به نوعی طرد اندیشه غربی و جستجوی راههای مبارزه با آن سپرد. بارزترین نمونه این چرخش و جهت‌گیری فکری از سمت گرایش به سیستم تمدن غربی به سوی تمرکز بر یک روش اسلامی - در دنیای تسنن - در اندیشه‌های سلفی‌گرایانه محمد رشید رضا قابل جستجو است که علیرغم وجود بن مایه این فکر در اندیشه محمد عبده و سید جمال‌الدین، وی در تلفیقی با ناسیونالیسم عربی به آن وجه‌ای خاص بخشید که پس از او، هرچه بیشتر بر جنبه‌های افراطی عربی آن افزوده شد تا اینکه تفکر سلفی، علیرغم خاستگاه روشنفکری اولیه‌اش، امروزه در همسختی آشکار با وهابیت عربستان، به نماد بارز جمود فکری و بنیادگرایی افراطی تبدیل شده است و علیرغم آن که در ظهور خود پدیده‌ای مدرن به حساب می‌آید، از هر اندیشه‌ای جز خود بیزار می‌جوید. این نحله فکری گرچه پس از حوادث تروریستی اخیر در جهان، معارضان جدیدی در سطح بین‌المللی پیدا کرده است اما اصلی‌ترین معارض فکری آن تا کنون تفکر شیعی بوده است. از این رو نظام جمهوری اسلامی نیز که براساس اندیشه‌های شیعی استوار می‌باشد، از همان آغاز مورد دشمنی آنان واقع شد؛ چنان که در جنگ تحمیلی عراق و ایران، این گروهها بیشترین کمک را به رژیم بعث نمودند. مقاله حاضر در نظر دارد سلفیه را از دیدگاه لغوی، تاریخی و معرفت‌شناختی بررسی کند، سپس سیر تطور تاریخی آن را در مصر و از دیدگاه رشیدرضا تحلیل نماید و پس از آن به نقش دولت عربستان سعودی و عقیده وهابیت در حمایت و گسترش سلفیه پردازد. پرسش اصلی مقاله این است که آیا سلفیه می‌تواند به عنوان ایدئولوژی مبارزاتی اهل سنت تلقی شود؟ به عبارتی، آیا امروزه سلفیون تنها گروه رادیکال در اهل سنت هستند که به ترویج عقیده خود و مبارزه علیه دشمن - به ویژه علیه امریکا - می‌پردازند؟

سلفیه در لغت و اصطلاح

سلفی‌گری در معنای لغوی به معنی تقلید از گذشتگان، کهنه پرستی یا تقلید کورکورانه از مردگان است، اما سلفیه (Salafiyye): اصحاب السلف الصالح) در معنای اصطلاحی آن، نام فرقه‌ای است که تمسک به دین اسلام جسته، خود را پیرو سلف صالح می‌دانند و در اعمال، رفتار و اعتقادات خود، سعی بر تابعیت از پیامبر اسلام (ص)، صحابه و تابعین دارند. آنان معتقدند که عقاید اسلامی باید به همان نحو بیان شوند که در عصر صحابه و تابعین مطرح بوده است؛ یعنی عقاید اسلامی را باید از کتاب و سنت فرا گرفت و علما نباید به طرح ادله‌ای غیر از آنچه قرآن در اختیار می‌گذارد، پردازند. در اندیشه سلفیون، اسلوبهای عقلی و منطقی جایگاهی ندارد و تنها نصوص قرآن، احادیث و نیز ادله مفهوم از نص قرآن برای آنان حجیت دارد. [۱].

خاستگاه فکری سلفیه

محمد ابوزهره در بیان عقاید این نحله در کتاب تاریخ المذاهب الاسلامیه می‌نویسد: «هر عملی که در زمان پیامبر (ص) وجود نداشته و انجام نمی‌شده است، بعداً نیز نباید انجام شود.» ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸ ق) - فقیه و متکلم حنبلی - از این اصل کلی سه قاعده دیگر استخراج و استنتاج کرد: «۱- هیچ فرد نیکوکاری یا دوستی از دوستان خدا را نباید وسیله‌ای برای نزدیک شدن به خدا قرار داد ۲- به هیچ زنده یا مرده‌ای پناه نباید برد و از هیچ کس نباید یاری خواست ۳- به قبر هیچ پیغمبر یا فرد نیکوکاری نباید تبرک جست یا تعظیم کرد.» [۲]. معتقدان به سلف صالح، عقاید خود را به احمد بن حنبل (۲۴۱-۱۶۴ ق) نسبت می‌دادند، اما پاره‌ای از فضلالی حنبلی در این خصوص، یعنی در نسبت آن سخنان به احمد بن حنبل، با آنان به مناقشه پرداختند. در آن زمان، میان این گروه و اشاعره جدالها و مناقشات شدیدی جریان داشت و هر کدام از آن دو فرقه ادعا می‌کرد که دعوت آنها براساس مذهب سلف صالح است. معتقدان به سلف صالح با روش معتزله شدیداً مخالفت می‌کردند؛ زیرا معتزله در تبیین عقاید اسلامی از فلاسفه‌ای بهره می‌بردند که آنان نیز به نوبه خود افکارشان را از منطق یونان اقتباس می‌کردند. تصاویری که از احمد بن حنبل در منابع مختلف ارائه شده، وی را محدثی سنت‌گرا و ضد فقهات و اجتهاد نشان می‌دهد که از تمسک به رای تبری می‌جسته و تنها به قرآن و حدیث استدلال می‌کرده است و چون در استناد به حدیث بسیار مبالغه می‌نموده، گروهی از بزرگان اسلام، مانند محمد بن جریر طبری و محمد بن اسحاق الندیم، او را از بزرگان حدیث - و نه از مجتهدان اسلام - شمرده‌اند. درواقع ابن حنبل به عنوان محدثی برجسته و پیرو طریقه اصحاب حدیث با هرگونه روش تاویلی و تفسیر متون مخالف بود و با بزرگان اصحاب رای، سر ناسازگاری داشت. وی مخالفت با سنت را بدعت می‌خواند و با «اهل الاهواء و البدع» موافق نبود. [۳] آنچه مسلم است، احمد بن حنبل بیش از صد و پنجاه سال پیشوای عقاید سنتی - سلفی بود، اما «به طور کلی قشری بودن، متابعت از ظاهر کلام، جمود افکار، تعصب مفرط حنبلیان، دورافتادگی مکتب فقهی ایشان از واقعیت زنده تاریخی و مهجوری از هر آنچه در اجتماع و زندگی روزمره تازه بود، در مجموع، منجر به سقوط و [صفحه ۶۹] انحطاط این مذهب و کم طرفدار بودن این فرقه شد.» [۴]. پس از مرگ احمد بن حنبل اندیشه‌ها و افکار وی نزدیک به یک قرن ملاک سنت و بدعت بود، تا اینکه عقاید وی و نیز سلفی‌گری تحت تاثیر انتشار مذهب اشعری به تدریج فراموش شد. در قرن چهارم هجری ابومحمد حسن بن علی بن خلف بر بهاری برای احیای سلفی‌گری تلاش کرد، اما در برابر شورش مردم کاری از پیش نبرد. در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم احمد بن تیمیه و سپس شاگردان ابن قیم الجوزیه عقاید حنابله را به گونه‌ای افراطی‌تر احیا کردند. ابن تیمیه به‌عنوان متکلم و مدافع متعصب مذهب حنبلی، با آزاداندیشی و تأویل مخالف بود و لذا اقداماتش بیش‌ازپیش باعث انحطاط و عقب‌ماندگی مذهب حنبلی شد. عصر ابن تیمیه، دوره انحطاط و تنزل تفکر فلسفی و استدلال منطقی و همچنین قرن روی آوردن به ظواهر دین و توجه سطحی به معارف خشک و مذهبی عنوان شده است. درواقع، در این عصر «فقها و متکلمان قشری بعضی مذاهب - مانند مذهب حنبلی - به عنوان دفاع از دین و عقاید خاص مذهبی خود، به توجیه اصول و فروع مذهب خود پرداختند و احیاناً در این راه بر ضد علم و فلسفه قیام کردند. ابن تیمیه یکی از این کسان

بود که در مذهب حنبلی قیام کرد. وی به عنوان دفاع از آن مذهب، مبارزاتی با مذاهب دیگر اسلامی می‌کرد و عقاید خود را به عنوان زنده کردن عقاید مذهب حنبلی در بسیاری از کتابهای خود بیان کرد. [۵]. با مرگ ابن تیمیه، دعوت به سلفی‌گری و احیای مکتب احمد بن حنبل در عرصه اعتقادات عملاً به فراموشی سپرده شد.

ظهور وهابیت

در قرن دوازدهم هجری قمری، محمد بن عبدالوهاب نجدی (۱۲۰۶-۱۱۱۵ ق.) با طرح مجدد ادعای بازگشت به اسلام اصیل، اندیشه پیروی از سلف صالح را بار دیگر به عرصه مناظرات کلامی آورد. او با استناد به «بدأ الاسلام غریبا و سيعود غریبا» معتقد بود که اسلام اصل نخستین را در غربت یافته است؛ از این رو، وی با آنچه خود آن را بدعت و خلاف توحید می‌خواند، به مبارزه برخاست و مسلمانان را به سادگی اولیه دین و پیروی از سلف صالح دعوت می‌کرد و مظهر بارز سلف صالح او نیز امام احمد بن حنبل بود. یکی از آثار عبدالوهاب، التوحید و مختصر سیرة الرسول نام دارد. نهضت وی جنبه ضد حکومت عثمانی یافت و پس از آن که امرای سعودی نجد - که حنبلی مذهب بودند - به آیین او گرویدند، وی برای فرمانروایی عثمانی خطر ساز گردید و لذا محمدعلی پاشا، خدیو مصر، از جانب سلطان عثمانی برای سرکوب آنان مامور شد. اما علیرغم این سرکوب، با گذر زمان، پیروان محمد بن عبدالوهاب بر نجد و حجاز تسلط یافتند و دولت سعودی کنونی را تشکیل دادند. [۶]. به اعتقاد وهابیان، مذهب وهابی نه نحل‌ای جدید، بلکه، همان مذهب سلف صالح است و از این رو، خود را «سلفیه» نیز می‌نامند؛ زیرا آنان مدعی هستند که در اعمال و افعال خود، از سلف صالح، یعنی از اصحاب پیامبر اکرم (ص) و تابعین آنان پیروی می‌کنند. وهابیان معتقدند که باید اساس دین بر قرآن و مفاهیم ظاهری احادیث صحیح پیامبر (ص) و اصحاب او نهاده شود و در پی آنند که این آیات و روایات بدون هرگونه تغییر و تأویل مورد استناد و عمل قرار گیرد؛ یعنی صرفاً به ظاهر مفاهیم آنها عمل شود. از این رو، آنان آن دسته از رفتار و کردار مسلمانان را که با قرآن و احادیث اصلی تطبیق نمی‌کند، انحراف از اصول و فروع اصلی قرآن و اسلام می‌شمارند. دکتر محمدسعید رمضان البوطی، [۷] از منتقدان اندیشه سلفیه و فرقه وهابیت، در کتاب «السلفیة مرحلة زمینة مبارکة لا مذهب اسلامی» درباره سلفیه و پیدایش آن می‌گوید: «سلفیه پدیده‌ای ناخواسته و نسبتاً نخواستار است که انحصار طلبانه مدعی مسلمانی است و همه را جز خود، کافر می‌شمرد؛ فرقه‌ای خود خوانده که با به تن در کشیدن جامه انتساب به سلف صالح و با طرح ادعای وحدت در فضای بی‌مذهب، با بنیان وحدت مخالف است. سلفیه، یعنی همان بستر وهابیت، مدعی است که هیچ مذهبی وجود ندارد و باید به عصر سلف، یعنی دوران صحابه، تابعین و تابعین تابعین بازگشت و از همه دستاوردهای مذاهب که حاصل قرن‌ها تلاش و جستجوی عالمان فرقه‌ها بوده و اندوخته‌ای گران سنگ از فرهنگ اسلامی در ابعاد گوناگون پدید آورده است و با پاس داشت پویایی اسلام و فقه اسلامی آن را به پاس‌خگویی به نیازهای عصر توانا ساخته است، چشم پوشید و «اسلام بلا مذهب» را اختیار کرد.» سلفیه دستی به دعوت بلند می‌کند و می‌گوید: «بیایید با کنار گذاشتن همه مذاهب به سوی یگانه شدن برویم» اما با دست دیگر، شمشیر تکفیر برمی‌کشد و مدعی است که با حذف دیگران از جامعه اسلامی و راندن آنان به جمع کفار، جامعه اسلامی را یک دست می‌کند. در پشت این دعوت به بی‌مذهبی، نوعی مذهبی، نوعی مذهب نهفته و بلکه دعوت، خود نوعی مذهب است، آن هم مذهبی گرفتار چنگال جمود و تنگ نظری که اسلام را به صورت دینی بی‌تحرك، بی‌روح، ناقص، ناتوان و بی‌جاذبه تصویر می‌کند و با احیای خشونت و تعصب، راه را بر هرگونه نزدیک شدن به همدیگر می‌بندد. [۸] این فرقه با سایر فرقه‌های سنی در عقیده و کلام نیز اختلاف دارد و مدعی است که بدعتها، خرافات و اوهام وارد دین راستین و ناب اسلام شده و مسلمانان را از دنبال کردن راه سلف باز داشته‌اند. در عقاید این فرقه، احادیث و سنت مقام ویژه‌ای دارند و آنان قرآن را معیار سنجش احادیث و سنت می‌دانند. سلفی‌ها معتقدند که سنت با قرآن نسخ نمی‌شود و آن را نسخ نمی‌کند. آنها معتقدند که نیازمندی قرآن به سنت بیش از نیازمندی سنت به قرآن است و احادیث

را باید بر قرآن عرضه کرد. البته این بدان معنا نیست که قرآن در درجه دوم قرار دارد و سنت و احادیث ارجح‌اند، بلکه باید به قرآن همان‌گونه عمل کرد که رسول‌الله (ص) آن را انجام می‌داد؛ ولو این مسأله نیز معمولاً با توجه به شرایط روز با مشکلاتی روبرو است. سلفیون به حدیث روایت شده از عبدالله بن مسعود استناد می‌کنند، مبنی بر این که پیامبر (ص) فرمود: «خیر الناس قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم و...» [۹] آنان آرای علما را در مراد از این قرون ثلاثه ذکر می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که سبب «خیریت» نسل اول صدر اسلام آن است که آنها (صحابه، تابعین و تابعین تابعین) سلسله منتهی به منبع وحی را تشکیل می‌دادند و اسلام را دست نخورده و بکر فرامی‌گرفتند و به نسلهای بعدی می‌رساندند، اما بدعتها پس از این تاریخ در اسلام پیدا شد و همین امر علت خیریت آن سه نسل از مسلمانان است. به عقیده سلفیون، نهایت تلاش درست ما می‌تواند چنین باشد که سلوک آنان را در فهم اسلام، میزانی برای استنباط و فهم خود قرار دهیم، به آنان اقتدا کنیم و از هرگونه خلاف راه و روش آنها اجتناب نماییم. گرچه پیروان سلفیه با این دیدگاهشان جامعه اسلامی و مسلمانان را به دو دسته سلفیه و غیرسلفیه - از نظر آنان کافر و مشرک؛ حتی اهل سنت - تقسیم کردند و این خود یک بدعت است، اما این فرقه در تبادل فهم و آراء خود، حتی در بین خودشان نیز به اختلافات اساسی دچار شدند. در واقع سلفیون با اعتقادشان به تبعیت از روش و اسلوب سلف، باب استنباط و اجتهاد را که تضمین‌کننده بقا و ابدیت اسلام است، مسدود کردند.

سلفیه پس از فروپاشی عثمانی

پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی - آخرین دولت بزرگ و مستقل اسلامی - اهل سنت قطب‌نمای خود را گم کردند و به تدریج کشورهای متعددی نظیر عراق، عربستان، سوریه، لبنان، اردن و... به عنوان کشورهای جداگانه‌ای از دل این امپراتوری تجزیه شدند. از این رویداد بزرگ، جنبشهای متعددی مبتنی بر نهضت‌های کلاسیک دینی به تدریج سربرآوردند. این جنبشها - که گاه اصلاح‌گرا نیز بودند - خاستگاهی ضداستعماری داشتند و خواهان بازگشت به «وضع پیشین» بودند. جنبشهایی نظیر اخوان المسلمین در مصر، جنبشهای آزادی‌بخش در الجزایر، تونس، پاکستان و سایر ملل اسلامی را می‌توان از این دسته شمرد. اما این جنبشها با یک رویکرد مهم نیز روبرو بودند و آن احیای سببها و الگوهای صدر اسلام بود. جنبشهای اسلامی مشکل عمده خود را اندیشه‌های غربی و نظامهای تئوریک منبعث از غرب می‌دانستند. نظامهای حکومتی مبتنی بر پایه‌های اومانیزم و دموکراسی در غرب، اکنون توانسته بودند تجارب خود را در کشورهای مختلف غربی به عرصه ظهور رسانده و حکومت‌های مدرنی را پایه‌گذاری کنند. اما جنبشهای اسلامی با [صفحه ۷۰] چالشی عظیم مواجه بودند و آن وجود اندیشه بازگشت به نظام خلفای صدر اسلام، یعنی بازگشت به «وضع پیشین» بود. این اندیشه بازگشت به زودی به شکل‌گیری اندیشه تشکیل حکومت اسلامی منجر شد. چیزی که این دگرگونی را سریع‌تر کرد، مجموعه‌ای از واکنش‌های سنت‌گرایان در قبال سکولاریسم ترکیه، تجاوز و تهدید قدرتهای غربی و پیامدهای بحران فلسطین بود که پس از سیطره رژیم اسرائیل بر آن، به یک مسأله محوری و بنیادی برای جنبشهای عربی - اسلامی تبدیل شد. اما خاستگاه اصلی این تفکرات، بنیادگرایی (Fundamentalism) بود. بعدها به بنیادگرایی، پسوند اسلامی نیز اضافه شد و این تفکر به یکی از اندیشه‌های سیاسی رادیکال تبدیل گردید. بنیادگرایی سلفی به ویژه در مصر ابتدا ترکیبی از بنیانگذاران وهابی دولت عربستان سعودی و تعالیم فرقه سلفیه ملهم از محمد عبده و محمد رشید رضا بود که بازگشت به اسلام اولیه یا وضع پیشین را تبلیغ می‌کرد. این دو رگه بنیادگرایی بعدها از یکدیگر جدا شدند و سلفیه نمود فعالیت انقلابی و رادیکال و از سوی دیگر، وهابی‌گری مظهر محافظه‌کاری سفت و سخت شد. [۱۰] اندیشه سلفیه گرچه بعدها به اپوزیسیون فرقه وهابیت تبدیل شد، اما همچنان به‌عنوان یک ایدئولوژی انقلابی باقی ماند.

نقش رشید رضا در ترویج عقیده مبارزاتی سلفیه

در پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، تعالیم سید جمال‌الدین اسدآبادی (۱۸۳۸-۱۸۹۸ م.) و محمد عبده (۱۸۴۹-۱۹۰۵ م.) در مصر و سرزمینهای دیگر عرب پیروان بسیاری در میان نویسندگان و اندیشمندان یافت و سرآغاز شیوه تفکر تازه‌ای درباره جایگاه اسلام در جهان امروز شد. از جمله این روشنفکران محمد رشیدرضا (۱۸۶۵-۱۹۳۵ م.) بود که به دعوت محمد بن عبدالوهاب اهمیت داد و خود نیز از دگماتیسم و جمود سلفیه اثر پذیرفت و با این تاثیرپذیری، بر نهضت اصلاح دینی مسلمانان تاثیر منفی نهاد. رشیدرضا سوری‌الاصل بود و تحصیلاتش را در طرابلس در مدرسه ملی اسلامی - از مدارس پیشرو آن زمان - و سپس در یکی از مدارس دولتی عثمانی به پایان برد. کوششهای محمد رشیدرضا در جنبش عرب در سوریه، بلندی آوازه و شهرت او را در پی داشت که باعث شد وی در سال ۱۹۲۰ م. به ریاست کنگره ملی سوریه در دمشق برگزیده شود. پس از تسلط فرانسویان بر سوریه، وی به مصر مهاجرت کرد و در شمار پیروان عبده درآمد. برخلاف عبده که در زمان حیاتش چندبار از اروپا دیدن کرده بود، رشیدرضا تنها یک بار، آن هم در سال ۱۹۲۱ م. به عنوان عضو هیات نمایندگی سوریه و فلسطین برای اعتراض به قیمومت انگلستان و فرانسه به جامعه ملل، به این سرزمین سفر کرد. با این حال، چون مدارسی که او در آنها درس خوانده بود علوم جدید را به دانش آموزان یاد می‌دادند، وی بیش از عبده از معارف جدید بهره داشت. مهمترین خدمتش در تبلیغ سلفیه، انتشار ماهنامه المنار بود که نخستین شماره آن در سال ۱۸۹۸ م. در قاهره منتشر شد و تا سی و پنج سال به طور مداوم در صفحات آن معارف اسلامی سنی و عقاید رایج مسلمانان نقد می‌شد. [۱۱] کار دیگر رشیدرضا بنیانگذاری انجمنی به نام «جمعیة الدعوة والارشاد» (انجمن تبلیغ و راهنمایی) در سال ۱۹۰۹ م. بود. او نخستین بار به هنگام دیدار از کتابخانه هیات مبلغان مذهبی امریکایی در طرابلس به فکر تاسیس این انجمن افتاد. وی قصد داشت از این راه، هم تبلیغات هیاتهای مذهبی مسیحی را در کشورهای اسلامی بی‌اثر سازد و هم واعظان و آموزگارانی جوان برای تبلیغ شعائر اسلامی تربیت کند. سالیانی که رشیدرضا به نشر آثار و افکار خود می‌پرداخت، با واپسین سالهای عمر امپراتوری عثمانی مقارن بود. ناتوانی و فساد این دستگاه - به عنوان دارالخلافه مسلمانان - بسیاری از سنیان را بر فرجام خلافت نگران کرده بود. رضا خلافت را مظهر پیوستگی دین و دولت در اسلام می‌دانست و تحقق همه آرمانهای دین جهانی اسلام را به آن وابسته می‌دید. گرچه البته این عقیده او، تازگی نداشت، بلکه فقهای سنی و به ویژه ماوردی، غزالی و ابن جماعه نیز در قرون پنجم، ششم و هشتم قمری آن را به تفصیل بیان کرده‌اند. [۱۲]. رساله مهم رشیدرضا در باب خلافت (الخلافة و الامامة العظمی) اندکی قبل از الغای خلافت انتشار یافت. این رساله، اثری است که باید با توجه به زمینه سیر فکری رضا - تحول از ابراز طرفداری نسبت به خلافت عثمانی به نام شمول جهانی اسلام، به تفسیر نسبتاً بی‌طرفانه در باب انحلال آن - ارزیابی شود و همچنین به آرای تجددخواهانه او در قانونگذاری و مبارزه با جهل و خرافات در میان مسلمانان باید توجه کرد. [۱۳]. رشیدرضا موضوع حکومت اسلامی را پس از پرداختن به مسائل خلافت پیش می‌کشد و این کار را در سه مرحله انجام می‌دهد: ۱- مبانی خلافت را در نظریه و نگرش سیاسی اسلام پیگیری می‌کند. ۲- شکاف بین حکومت اسلامی و عملکرد سیاسی را در میان مسلمانان سنی نشان داده و مورد بررسی قرار می‌دهد. ۳- اندیشه خود را در مورد چگونگی حکومت اسلامی مطرح می‌سازد.

وهابیت و اشاعه سلفیه در مصر

دولت و مفتیان وهابی عربستان سعودی از اوایل قرن نوزدهم میلادی با برخی از متفکران و رهبران جریانهای اسلامی مصر و در راس آنها «جماعت اخوان المسلمین»، «جماعت [صفحه ۷۱] انصار سنت محمدی» و «جمعیت شرعی برای پیروی از اندیشه‌های سلفی و همکاری عاملان به کتاب و سنت محمدی» (جمعیة الشرعیة التعاون العالمیة بالکتاب و السنة) ارتباط برقرار کردند. این

جریانها و رهبران آنها از طریق دعوت افراد، استفاده از مساجد و چاپ کتاب، به نشر و تقویت خط فکری سلفی و وهابیت حنبلی در مصر همت گماردند. اما به رغم این تلاشها، تفکر وهابی سعودی در حصار این جماعتها و رهبران آن باقی ماند و بیشتر نفوذ وهابیت در بین گروه انصار سنت و جریان محب‌الدین الخطیب به چشم می‌خورد. محب‌الدین الخطیب اولین کسی بود که به صورت رسمی اقدام به تاسیس انتشاراتی با نام «سلفیه» نمود و مجله‌ای تحت عنوان التوحید منتشر کرد. وی به شدت از سوی سعودی‌ها حمایت می‌شد. الخطیب هنگام ورود به مصر کتابهایی با نام العواصم من القواصم، الخطوط العارضیه، التحفه الاثنی عشریه منتشر کرد. او در این سه کتاب سعی داشت اندیشه و تفکرات مسلمانان را در مصر شکل دهد و آنها را به سوی وضع پیشین (سلفیه) سوق دهد تا طعمه آسانی برای گرفتارشدن در دام سعودیها باشند. شایان ذکر است کتاب «الخطوط العارضیه» پس از انقلاب اسلامی ایران چندین بار تجدید چاپ و به زبان انگلیسی نیز ترجمه شد و به هزینه یکی از سعودیها، منتشر و در مصر به طور گسترده توزیع شد. پس از سرنگونی حکومت وقت و تصفیه گروه اخوان المسلمین در سال ۱۹۵۴م، صحنه برای فعالیت گروههای وهابی خالی ماند، اما برپایی موسسه الازهر و حمایت جمال عبدالناصر (۱۹۱۸-۱۹۷۰م) از این موسسه و نیز تلاش وی برای ایجاد تحول و پیشرفت در آن و همچنین جهت‌گیری خصمانه دولت مصر نسبت به عربستان سعودی، مانع از انتشار این جریان شد و از این رو، رشد این حرکت با کندی صورت گرفت؛ تا اینکه سرانجام به تنزل نهایی رسید. با روی کار آمدن سادات (۱۹۷۱م) و ارتباط او با آمریکا و عربستان سعودی، جریان فکری وهابیت با تمام قدرت به فعالیت پرداخت و جماعت انصار سنت مانند یک موسسه وهابی با گروههای مخالف وهابیت به مقابله پرداخت. جماعت اخوان المسلمین دوباره در صحنه ظاهر شد و با مقبولیتی که نزد حرکت‌های اسلامی، جوانان و دانشجویان کسب کرد، به نشر و بسط تفکر وهابی پرداخت. در دهه هفتاد میلادی از سوی شاخه جوانان جماعت اخوان المسلمین و جماعت انصار سنت حرکت‌هایی شکل گرفت که تفکر وهابی را اشاعه می‌داد و جمعیت‌هایی اسلامی (مانند جمعیت سلفیه، جمعیت جهاد، جمعیت اسلامی و جمعیت تکفیر) به وجود آورد که تا به امروز فعالیت می‌کنند. این جمعیتها همگی به تبعیت از عربستان سعودی تفکر وهابیت را تبلیغ می‌کنند.

جمعیت‌های سلفی در مصر

جمعیت سلفیه

این جمعیت که بر پایه تفکرات وهابی به وجود آمده است، از هیچ یک از رهبران اسلامی مصر تبعیت نمی‌کند، بلکه از رهبران وهابی عربستان سعودی پیروی و به فتوای آنان عمل می‌کند. در دهه هفتاد، رهبری آن برعهده دانشجوی جوانی به نام محمد برزوا بود. جمعیت سلفیه مبتنی بر جهت‌گیریهای سیاسی نیست، اما گروههایی که از آن مشتق شده‌اند نسبت به حکومت، مواضع رادیکال دارند.

جمعیت جهاد

این جمعیت علاوه بر داشتن تفکرات وهابی، خواستار مقابله مسلحانه با دولت و تلاش برای برقراری دولت اسلامی از طریق جهاد است.

جمعیت اسلامی

این جمعیت نیز تا حدودی مانند جمعیت جهاد است، با این تفاوت که فعالیت جمعیت اسلامی به طور آشکار صورت می‌گیرد، اما

فعالیت جمعیت جهاد به طور مخفیانه است و آنها انعطاف بیشتری نسبت به میراث فکری دارند.

جمعیت تکفیر

این جمعیت تنها در زمینه مسائل مربوط به قبرستانها، ضریحها، توسل به اهل قبور و پاره‌ای مسائل دیگر از افکار و سلوک وهابیت پیروی می‌کنند. موسس شاخه اصلی آن، شکری مصطفی بود. وی به استفاده مستقیم از کتاب و سنت معتقد است. جمعیت جهاد و جمعیت اسلامی بر اهمیت وجود یک طرح کلی برای جنبش و عملکرد سیاسی اتفاق نظر دارند. این دو گروه به رغم اختلافهای اصلی، در چارچوبهای کلی برنامه تغییر سیاسی با هم مشترک‌اند. برجسته‌ترین این چارچوبها عبارتند از: الف- سرنگونی رژیم موجود و برپایی حکومت اسلامی، ب- رفع اختلافهای موجود در میان گروههای اسلامی. [۱۴]. این گروهها و جریانها، به میراث اسلامی - یعنی به قرآن و سنت - به عنوان یک ایدئولوژی مبارزاتی نگاه می‌کردند که در عقاید سلفیه و ابن تیمیه محور مبارزات قرار می‌گرفت و به مبارزات خود توجیهی شرعی می‌دادند و دست به اعمال خشونت آمیز می‌زدند. گرچه هدف کلی آنها ایجاد حکومتی بر مبنای عقاید سلفیه بود، به رغم موضع خصمانه و خشونت‌بار جریانها و حرکت‌های اسلامی علیه دولت‌های اسلامی و تکفیر آنها، این حرکتها، به غیر از جریان سلفیه، هیچ عمل خصمانه‌ای علیه دولت وهابی عربستان سعودی نشان نمی‌دادند. جریانهای مذکور خطر بزرگی برای جماعت اخوان المسلمین - که از آن به وجود آمدند - و جمعیت انصار سنت و جمعیت شرعیه بر جای گذاردند و «جمعیت دعوه» نیز مشکلات زیادی با دولت پیدا کرد. سادات برای تثبیت حاکمیت خود سیاست استثمار جمعیت‌های اسلامی و رهایی از دشمنان را در پیش گرفت و راه را برای فعالیت وهابیون سعودی هموار ساخت (این افراد سرانجام موجبات قتل او را فراهم کردند). جمعیت‌های سلفیه، الجهاد، جهاد اسلامی و گروه تکفیر به همراه اخوان المسلمین مجموعه حرکت اسلامی را در مصر تشکیل می‌دادند. [صفحه ۷۲]

مبارزه شیعیان با جنبشهای سلفی گری

تا کنون تنها معارض فکری وهابیون سعودی و خط فکری سلفیه، جنبش شیعیان بوده است. از این رو، جریانهایی که به عنوان مجموعه حرکت اسلامی مصر از آنها نام بردیم، همواره علیه تشیع و جمهوری اسلامی ایران فعالیت می‌کنند؛ چنان که در جنگ هشت ساله عراق علیه ایران، بیشترین حمایت را از رژیم عراق به عمل آوردند. آغاز فعالیت‌های شیعی در دوران معاصر به دهه ۱۹۷۰م باز می‌گردد که با تشکیل «دارالتقرب» شکل گرفت. دارالتقرب متشکل از شیوخ الازهر و جمعیت اهل البیت به ریاست سید طالب رفاعی، یکی از شخصیت‌های شیعه عراق، است. این دو جمعیت اقدام به انتشار کتابهای متعددی مثل فدک، الشیعه و فنون الاسلام نمودند؛ ضمن آن که جمعیت‌های دیگری چون جمعیت جعفریه (منتسب به امام جعفر صادق علیه السلام) نیز در مصر به انجام فعالیت‌های شیعی مشغول شدند. به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹م و قطع روابط مصر و ایران، کلیه فعالیت‌های شیعی در مصر - که از ابتدای دهه ۱۹۷۰ آغاز شده بود - متوقف و حکم انحلال جمعیت اهل البیت صادر شد و بدین ترتیب، این فعالیتها با تنزل و رکود مواجه گردید. سازمان امنیت مصر در گزارش خود در خصوص انحلال جمعیت اهل البیت اعلام کرد که این جمعیت تفکر شیعه را رواج می‌داد و تفکر مذکور، برای عقاید مردم و وحدت مصر خطر بزرگی به شمار می‌رود، ضمن آن که بسیاری از طلاب شیعه عرب و ایرانی با این جمعیت در ارتباط هستند و برای انتشار مذهب شیعه کمک‌های مالی فراوانی را جمع‌آوری می‌کنند. وقوع حوادث مختلف برای شیعیان در مصر از حقایق و موانعی پرده برداشت که بر سر راه فعالیت آنها در این کشور وجود داشت. این مشکلات به دو دسته خارجی و داخلی تقسیم می‌شدند که از مشکلات خارجی می‌توان به چهار مورد اشاره کرد: ۱- مشکلات امنیتی ۲- فعالیت دستگاه‌های تبلیغی علیه آنها ۳- گروه‌های اسلامی ۴- نیروهای خارجی.

مهمترین مشکل بر سر راه جمعیت‌های شیعی، همان مشکلات امنیتی بود که شامل جمعیت‌های سلفی و حامیان تفکر آنها و به طور مشخص دولت مصر می‌شد. به عنوان مثال، در نمایشگاه بین‌المللی کتاب قاهره در سال ۱۹۸۷ م. گروه‌های سلفی اطلاعیه‌هایی را در میان مردم پخش کردند و بدین وسیله آنها را از کتابهای ناشران شیعه بر حذر داشتند. پس از این ماجرا، میان جریان سلفی و [صفحه ۷۳] ناشران شیعه مصری و لبنانی درگیری آغاز شد و به حدی شدت یافت که به زد و خورد تن به تن منجر گردید. این درگیری در طول ایام نمایشگاه ادامه یافت. به دنبال وقوع این حوادث در نمایشگاه، اداره امنیت مصر، سرپرست وقت دفتر حفاظت منافع جمهوری اسلامی ایران را به اتهام ترویج و اشاعه تفکر شیعی مجبور کرد خاک مصر را ترک کند. یکی دیگر از مشکلات شیعیان در مصر در مواجهه با تفکر سلفی، وجود فعالیت نیروهای خارجی بود. از جمله نیروهای خارجی که در مصر پرچم مخالفت را علیه شیعه و ایران برافراشتند، کشورهای عراق، عربستان سعودی، آمریکا و اسرائیل بودند. پس از خاتمه جنگ ایران و عراق و آغاز جنگ خلیج فارس، عربستان سعودی موضوعی به ظاهر مسالمت‌آمیز درباره شیعیان اتخاذ کرد، اما مواضع ضدشیعی توسط سلفیون مصر و دیگر کشورها تقویت شد. در کل باید گفت: وهابیون و موسسات وابسته به آن و حرکت‌های سلفی برای مقابله با حرکت‌های شیعی و اشاعه تفکرات خود از هیچ اقدامی کوتاهی نمی‌کنند؛ چنان که در سه سال گذشته، ده‌ها کتاب ضد آل سعود، مصادره شده و از چاپ روزنامه‌های افشاگرانه در خصوص جرایم و منکرات آل سعود جلوگیری به عمل آمده است. حتی در سطح دانشگاه مصر نیز دولت سعودی توانست استادان بسیاری را جمع کند که علیه گروه و جریانی که در سطح دانشگاه علیه وهابیون فعالیت می‌کنند، دست به خشونت بزنند. [۱۵] در حال حاضر، الازهر با صدور فتوای تکفیری علیه نویسندگان و متفکرانی که مخالف وهابیت‌اند، نقش بزرگی در خدمت به وهابیت و آل سعود بر عهده دارد. پس از ترور انور سادات، حمله گسترده‌ای علیه کتابهای وهابیون و ابن تیمیه و شاگردانش در مصر صورت گرفت؛ چرا که دولت معتقد بود همین کتابها جمعیت جهاد را بر آن داشت تا سادات را به قتل برسانند. برخی خواستار آتش زدن این کتابها شدند، اما بنا به علل نامعلومی این حمله متوقف گردید. نقش دولت سعودی و خط فکر وهابیت در مصر تنها به نفوذ در حکومت و جمعیت‌های اسلامی آن محدود نمی‌شود، بلکه دولت سعودی فعالیت‌های نشر کتاب در مصر را نیز تحت نفوذ خود درآورده است. دولت وهابی سعودی برای تعمیم کتابهای وهابی، به عناصر جمعیت‌های سلفیه کمک کرد تا مراکز نشر خود را در مصر تاسیس کنند. در حال حاضر، کتابهای وهابیون و ابن تیمیه و شاگردانش از جمله کتابهایی‌اند که در مصر بیشترین شمارگان را دارند. بخشی از این کتابها به طور رایگان و برخی با قیمت‌های ارزان در اختیار مردم قرار می‌گیرند و مابقی به کشورهای آفریقایی، جمهوریهای سابق شوروی، اروپا و آمریکا ارسال می‌شوند. خط فکر سعودی تنها به کتاب محدود نمی‌شود، بلکه بر سایر فعالیت‌های هنری - از قبیل فیلم و سینما - نیز سایه افکنده است. حضور گسترده سعودیها در بیشتر امور فرهنگی مصر باعث شده است که گروه‌های اسلامی و سلفی و همچنین اندیشمندان و روشنفکران به مخالفت با عربستان سعودی برخیزند. گرچه عملکرد اپوزیسیونی این گروهها تاکنون به نتایجی نیز دست یافته است، اما هدایت اصلی و فکری جریانهای داخلی مصر همچنان از ناحیه سعودیها و افراد وابسته به آنان انجام می‌گیرد.

نتیجه

روشن شد که عصر سلف، گروه‌های مختلف و دسته‌هایی منسوب به اسلام و مسلمین را در برمی‌گرفت که به دلایل و عوامل گوناگون از شیوه مورد استناد عامه علما و پیشوایان مسلمانان در فهم، تفسیر و تاویل متون دینی روی برتافته و به دام گمراهیها و سرگشتگیهای گوناگون افتادند. سپس هر یک از این فرقه‌ها در درون خود به دسته‌ها و گرایشهای متفاوت تقسیم شدند و دیگری را کافر خواندند. با آغاز قرن نوزدهم میلادی، حرکت‌های اصلاح دینی جنبشهایی را در کشورهای عربی و اسلامی شکل دادند که در ترویج عقیده سلفیه در محافل فرهنگی - اجتماعی موثر بودند. بدین ترتیب، پس از گذشت یک قرن، این واژه از عنوانی به

منظور تبلیغ برای حرکتی «مذهبی» - یا به عبارتی «فرقه‌ای» - به یک جنبش مبارزاتی و به ایدئولوژی رادیکال مذهبی در میان اهل سنت تبدیل شد. گرچه سیر تاریخی شکل‌گیری ایدئولوژی مبارزاتی اهل سنت را در مصر بررسی کردیم، امروزه شاهدیم که گروه‌هایی سلفی و افراطی به وجود آمده‌اند که خود آغازگر جنبشهای بنیادگرایانه و افراطی شده‌اند. اطلاق واژه بنیادگرایانه به آن گروه از مسلمانانی که می‌خواهند حکومت‌های ملی‌شان براساس بنیادهای اسلام پی‌ریزی شود، با پاره‌ای تعارضات در محتوای سیاسی و ایدئولوژی آنها روبرو شده که نمونه بارز آن را می‌توان در حکومت وهابی سعودی ملاحظه کرد. دولت عربستان سعودی که بر پایه ایدئولوژی وهابیت بنا شده است، نظر به سلطه اندیشه سلفی در داخل کشور، در نوع سیاست خود در قبال امریکا و شیعیان دچار تعارض شده است؛ بدین معنا که گرایش دولت وهابی عربستان سعودی به امریکا بیشتر شده و با شیعیان و به ویژه با جمهوری اسلامی ایران نیز در چند سال اخیر ملایم‌تر گردیده است، اما سلفیون این کشور به شدت با شیعیان مخالف‌اند و امریکا را دشمن اصلی خود می‌دانند. سلفیه گرچه در گذشته به لحاظ اعتقادی با افکار وهابیت همسو بودند، اما امروزه می‌توان چارچوب عقیدتی این گروه را تحت عنوان یک ایدئولوژی مبارزاتی و رادیکالیستی در میان اهل سنت تفسیر کرد که افکار انقلابی آن در منطقه نجد عربستان (که منطقه‌ای سلفی‌نشین است) نمود بیشتری دارد. آنان حتی به حمایت عربستان از امریکا، به ویژه در جریان مبارزه جهانی علیه تروریسم پس از وقایع ۱۱ سپتامبر، به نوعی اعتراض دارند و همین اعتراضها بود که در نهایت دولت امریکا را به پرهیز از اعمال فشار بر دولت عربستان در خصوص مسائل داخلی واداشت. طالبان و طرفداران جدی این تفکر، نوع جدیدی از بنیادگرایی و رادیکالیسم اسلامی را به جهان عرضه داشتند که هرگونه سازش میان اسلام و غرب را رد می‌کند. تفکر سلفی‌گری به بنیادگرایی اسلامی در هزاره سوم میلادی چهره و هویت جدیدی بخشیده است که هیچ نوع سازش با دیگران و هیچ گونه نظم و ایدئولوژی‌ای جز خودش را قبول ندارد. به‌طور کلی، جریان سلفی‌گری و به ویژه نوع رادیکال آن که در مصر قوت بیشتری یافت، محبوبیت چندانی در جهان ندارد. روشنفکران عرب، غرب و اسلامی این تفکر را نمی‌پذیرند و سعی در کاهش قدرت آن دارند. اما امروزه سلفی‌گری به ایدئولوژی‌ای تبدیل شده که مسلمانانی را در سراسر جهان به خود جذب نموده است. دهه ۱۹۷۰ میلادی به بعد را می‌توان شروع عصر مبارزات شیعیان در اقصی نقاط جهان نامید که در ایران و لبنان اوج گرفت و به ثمر نشست. با این حال، در ادامه اوج مبارزات مسلمانان، هم اکنون نیز شاهد تداوم این مبارزات البته به نوعی دیگر در میان اهل سنت هستیم.

پاورقی

- [۱] علی اصغر فقیهی، وهابیان، انتشارات صبا، ۱۳۵۲، چاپ اول، ص ۲۰.
- [۲] عبدالمحسن مشکوه‌الدینی، اختلاف روشهای فکری در اسلام، مجله ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، تابستان ۱۳۵۴، س هشتم، ش دوم، ص ۵۰۹.
- [۳] دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد ۶، ص ۷۲۲.
- [۴] یوسف فضایی، مناظرات امام فخر رازی، تهران، تابستان ۱۳۶۱، صص ۲۰۸-۲۰۹.
- [۵] رمضان البوطی، سلفیه بدعت یا مذهب، ترجمه: حسن صابری، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳، چاپ اول، ص ۲۷۷.
- [۶] مقصود فراستخواه، سرآغاز نواندیشی معاصر، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷، چاپ سوم، ص ۱۲۹.
- [۷] دانشمند سوری و استاد دانشگاه دمشق.
- [۸] رمضان البوطی. همان، ص ۱۶.
- [۹] همان، ص ۸.
- [۱۰] حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه: بهاء‌الدین خرمشاهی، خوارزمی ۱۳۷۲، چاپ سوم، ص ۱۲۸.

[۱۱] حمید عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب، امیر کبیر، ۱۳۷۶، چاپ پنجم، ص ۱۵۷.

[۱۲] حمید عنایت، اندیشه‌ها و نهادهای سیاسی در اسلام، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، ص ۱۲۵.

[۱۳] برای مطالعه آثار رشیدرضا در باب خلافت، در ارتباط با تجددخواهی او نگاه کنید به: Malcom Kerr, Islamic Reform, Berkeley, ۱۹۶۶, pp ۱۵۳-۲۰۸.

[۱۴] سیداحمد رفعت، جنبشهای بنیادگرایی اسلامی در مصر، ترجمه: مرضیه زارع زردیلی و صغری روستایی، نهضت، س اول، ش اول، بهار ۱۳۷۹، ص ۶۹.

[۱۵] از این افراد می‌توان به عبدالصبور شاهین، استاد دانشگاه قاهره، و دکتر احمد عمر هاضم در دانشگاه الازهر اشاره کرد.

فتاوی تفرقه انگیز وهابیان همسو با خشم آمریکا و اسرائیل از تقریب بین مسلمانان

مشخصات کتاب

مؤلف: عبدالکریم بی‌آزار شیرازی

مقدمه

نیم قرن قبل کنگره‌ای توسط علمای اسلامی در قدس برگزار گردید، و علمای همه‌ی مذاهب و همه کشورهای اسلامی برای خنثی کردن جنبش صهیونیسم، و اعلامیه بالقور نماز جمعه را در مسجد الاقصی به امامت یکی از مراجع تقلید شیعیان مرحوم حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء برگزار کردند. سیاستمداران انگلیسی که در آن موقع به نمایندگی دولت متبوع خود بر فلسطین و اردن و عراق حکومت می‌کردند از تقریب و همبستگی میان شیعه و سنی به وحشت افتادند و شخصی را به نام «اسعاف نثایی» به تألیف و نشر کتابی به نام «اسلام صحیح» برانگیختند. و او باس قلم اجیر شده و تفرقه انگیزش خطاب به همه مذاهب اسلامی اعلام داشت: شما هیچ کدامتان مسلمان نیستید، تنها من مسلمانم و بس. در آن روزها در اثر بی‌اطلاعی مسلمانان از یکدیگر، استعمارگران و تفرقه انگیزان از این راه توانستند، سیاست فرق تسد (تفرقه بینداز و آقایی کن) را به اجرا در آورند، و کار را به جایی برسانند که در حال حاضر بعضی از سران دست نشانده در نهایت ذلت و خواری رژیم اسرائیل غاصب را برسمیت بشناسند. در سال ۱۳۹۵ ه. ق. شیخ عبدالعزیز عبدالله بن باز رئیس دانشگاه مدینه و مفتی عربستان فتاوی به شماره ۲۱۴۳ مورخ ۳ / ۹ / ۱۳۹۵ صادر کرد که: [صفحه ۵۰] «نماز به امامت زیدیه را صحیح نمی‌دانم زیرا خصلت غالب در آنان این است که نسبت به اهل بیت غلو می‌کنند و انواع شرک را مرتکب می‌کردند، افزون بر این که نسبت به بعضی از صحابه عشق می‌ورزند و بدعتهایی را بروز می‌دهند، و همچنین است وضع بقیه گروههای شیعه که امروز وجود دارند مثل امامیه و گروههای دیگر...» یک سال بعد سیاست عوض می‌شود و همین مفتی از فتوای خود برمی‌گردد و اعتراف می‌کند که آن فتو را بر اساس مسموعات صادر کرده است: «این همان فتاوی است که توسط این جانب صادر گردیده و مبتنی بر اطلاعاتی است که از طرق بسیار به من رسیده است.» اتخاذ چنین روشی از جانب یک فقیه و رئیس دانشگاه مسلمان، به حدی، مایه‌ی شگفتی است که قاضی عبدالرحمن اریانی از ملاحظه‌ی آن متحیر می‌گردد و در نامه‌ی مورخ ۱۰ / ۱۲ / ۱۳۹۶ خود به علامه عبدالرحمن خیر چنین می‌نویسد: «به طوری که ملاحظه می‌کنید مشار الیه از تکفیر عام و مطلق خود به طور محافظه کارانه دست برداشته اما او را همین بس که بدین وسیله خود را در قالب شخصی شناسانده که بنا بر گفته‌هایی حکم تکفیر صادر می‌کند و باز بر اساس گفته‌هایی دیگر، محافظه کارانه از حکم قبلی خود دست برمی‌دارد و به عبارتی دیگر علم و اطلاع از مندرجات کتب و اقوال علماء قومی به تکفیر آنان می‌پردازد و بدین ترتیب نهایت

جرات را در امر افتاء به خرج می‌دهد.» آقای بن باز در بازگشت خود از تکفیر شیعه می‌نویسد: «عده‌ای از فارغ التحصیلان دانشگاه اسلامی مدینه که نسبت به علم و دینشان وثوق کامل دارم، ضمن تماس اظهار داشتند، علمای زیدیه بر عدم غلو نسبت به اهل بیت نظر دارند، و سزاوار نیست که وقوع شرک از جانب برخی از عوام مجوزی برای اتهام اکثریت آنان گردد. بنابراین بر من واجب آمد که در فتوای قبلی خود تجدید نظر کنم و از این که بدون مجوز شرعی مسلمانی را تکفیر کنم و با نماز خواندن پشت سر مسلمانی را منع نماید، به خدا پناه می‌برم. هر انسانی باید بر طبق جرمش بازخواست شود و بر ظاهر گفتار یا کردارش محکوم گردد... رئیس کل مرکز تحقیقات علمی و افتاء و تبلیغ و ارشاد عبدالعزيز بن عبدالله بن باز ۲۴ / ۹ / ۱۳۹۶ ه. ق [۱]. [صفحه ۵۱] و اینک درست همزمان با تأسیس مجمع تقریب در ایران به امر آیت الله خامنه‌ای ولی فقیه مسلمین و نشست سران کشورهای اسلامی در تهران و سودان علیه کنفرانس مادرید و سازش ذلت بار سران ارتجاع با اسرائیل، و پیوستن و تقریب مسلمانان الجزایر و سودان، یمن و جمهوریهای مسلمان نشین شوروی به جمهوری اسلامی و افروخته شدن خشم و نفرت سران آمریکا و اسرائیل از این همبستگی، بار دیگر مفتیان وهابی مانند بن باز و شیخ عبدالله بن عبدالرحمن الجبرین و بعضی دیگر از تجدید نظر خود پشیمان می‌شوند و مجدداً فتوای خود را مبنی بر تکفیر شیعه و استحقاق شیعه برای کشته شده صادر می‌کنند و ایادی استعمار آن را در سطح وسیعی منتشر می‌کنند و بار دیگر امنیت شهر امن مکه را به خطر می‌افکنند.

مبانی فتوای مفتیان وهابی

اشاره

اینک بد نیست به مبانی فتوای مفتیان وهابی بنگریم تا دریابیم که چقدر این فتاوی بی‌مطالعه و از روی احساسات، تعصبات، شایعات و یا سوء تفاهمها صادر شده است.

غلو درباره‌ی اهل بیت

آقای بن باز، رئیس کل مرکز تحقیقات علمی و افتاء و رئیس دانشگاه اسلامی مدینه و آقای شیخ جبرین و دیگران در فتوایشان چنین استدلال کرده‌اند که خصلت غالب در آنان این است که به اهل بیت غلو می‌کنند و آنگاه می‌گویند این فتوا مبنی بر اطلاعاتی است که به من رسیده است. آیا روش تحقیق و افتاء و اجتهاد در دانشگاه اسلامی مدینه و مرکز تحقیقات علمی و افتاء مدینه خود سانسوری از کتب و منابع شیعه و استفاده از شایعات است؟ آقای رئیس کل تحقیقات! آیا می‌دانید به شیعه‌ای نسبت غلو می‌دهید که تمامی فقها و مراجع آنان در رساله‌های علمی خود غلو کننده را نجس و از ارث محروم می‌دانند؟ و غسل دادن و دفن نمودن مرده‌های آنان را اجازه نمی‌دهند؟ و نیز دادن زکات به غلاة حرام و ازدواج با غالی را جائز نمی‌دانند؟ [۲]. آیا در کجا شیعه، علی را رب و خالق و متصرف در کون و عالم غیب و مالک سود و زیان و مانند آن دانسته که شیخ عبدالله بن عبدالرحمن جبرین در فتاوی مورخ ۲۲ / ۳ / ۱۴۲۱ ه به شیعه نسبت می‌دهند؟ شاید این هم از روشهای تحقیق مرکز تحقیقات ملی و افتاء عربستان است که مشخصات فرقه‌ی غلاة را که در کتاب ملل و نحل شهرستانی آمده در ذهن خود به میلیونها نفر شیعه‌ی امامی منطبق کنند بی آن که واقعتهای موجود را که درست ضد آنست در نظر گیرند؟! [صفحه ۵۲]

خواندن علی و اهل بیت در شادید

دلیل دیگر آقای بن باز و عبدالله بن عبدالرحمن جبرین و دیگر مفتیان وهابی این است که شیعیان غالباً مشرکند زیرا که علی بن

ابی طالب را پیوسته در شداید و سختیها می‌خوانند، و نیز فرزندان علی و ائمه خود را در دعا می‌خوانند و این شرک اکبر و ارتداد از اسلام است که مستحق کشته شدن می‌باشند. این شرک بینی شیعه نیز همان طور که خود اظهار داشته‌اند بر اساس ظاهر بینی، و مسموعات ایشان در مکه و عرفات است، و ای کاش با دید حقیقت بین مساله را دنبال می‌کردند تا دریابند، شیعه هرگز به این صورت که فکر می‌کنند از پیامبر و اهل بیت چیزی نخواستند که علمای شیعه، نیز این عمل را شرک می‌دانند بلکه اگر به کتب ادعیه شیعه توجه شود طرف دعا همواره خداست و پیامبر و اهل بیت شفیع و وسیله‌اند و به تعبیر سید محمد رشید رضا در تفسیر «المنار» شیعه مانند میهمانی است که بعضی از نیازهایش را مستقیماً از صاحب خانه می‌خواهد و بعضی را توسط اهل بیت و دوستان صاحب خانه که توسط او برای خدمت به میهمانان گمارده شده‌اند، درخواست می‌کند و همه را از الطاف صاحب خانه می‌داند. اگر این کار شرک است لابد شما پیغمبر اکرم (ص) را نیز مشرک می‌دانید که بر اساس روایت صحیح نزد خودتان از ترمذی، حاکم، و ابن حجاجه به نایبایی یاد دادند که در دعای خود بگوید: «پروردگارا، من به وسیله پیغمبرت که پیامبر رحمت است به سوی تو روی می‌آورم و حاجت خود را از تو می‌خواهم. یا محمد! من به وسیله تو به درگاه پروردگرم روی می‌آورم که حاجتم را برآورده سازد. پروردگارا شفاعتت را در حق من بپذیر». مگر دعای توسلی که در مکه و عرفات از شیعه شنیده‌اید غیر از اینست که در تمام قسمتهای آن، این چنین پیامبر یا اهل بیت، شفیع و وسیله قرار داده شده‌اند؟ اللهم انی اسئلك و اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة محمد (ص) یا ابالقاسم یا رسول الله. یا امام الرحمة یا سیدنا و مولانا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیها عندالله اشفع لنا عندالله» [۳]. آیا کجای این دعا شرک و درخواست و دعا از غیر خداست؟ مگر در «صحیح بخاری» - باب استسقای مردم در قحط سالی و در باب علامات نبوت نیامده که مردم پیش پیامبر آمدند و گفتند، گاو و گوسفندان ما هلاک شدند، از خداوند بخواه که برای ما باران نازل کند و پیغمبر (ص) دعا کردند. بعضی از وهابیان، مانند شیخ سلیمان نجدی، گفته‌اند: توسل فقط مخصوص پیغمبر است نه دیگری، اگر چنین است پس باید خلیفه دوم عمر را هم مشرک بدانید زیرا که وقتی در زمان وی قحطی پدید آمد برای استسقاء و نزول باران به عموی پیغمبر (ص)، عباس متوسل شد، و [صفحه ۵۳] چنین دعا کرد: «خدایا با توسل به عموی پیغمبر (ص) از تو طلب آب می‌کنیم» [۴].

توسل به اصحاب قبور

وهابی‌ها معتقدند. توسل به امواتی که نزد خدا جا و مقامی دارند، جایز نیست «ابن عبدالوهاب» حاجت خواستن از مردگان را خطاب به معدوم می‌داند و از نظر عقل زشت و مذموم. «ابن تیمیه» این عمر را شرک دانسته و به این آیه استناد می‌کند که: «معبودانی که جز خدای یگانه به خدایی می‌خوانید، پوست هسته خرمایی هم؟؟؟؟ ندارند، اگر آنها را بخوانید (چون جمادند) دعای شما را نمی‌شنوند، و اگر هم بشنوند اجابت نمی‌کنند [۵]. باید گفت معدوم دانستن مردگان آن هم کسانی که نزد خدا جاه و مقامی دارند کاملاً مخالف نص صریح قرآن است که می‌فرماید: «و لا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون». کشته شدگان راه خدا را مرده نپندارید که اینان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند [۶]. و همچنین بر خلاف روایات صحیح بخاری است که پیغمبر اکرم در کنار چاه بدر ایستادند و با آیهی ۴۶ سورهی اعراف کشته شدگان را مخاطب قرار دادند و با آنان سخن گفتند بعضی‌ها ایراد گرفتند که پیغمبر با مردگان سخن می‌گوید، حضرت فرمود: شما شنواتر از آنان نیستید [۷]. و نیز بر خلاف نظریه‌ی علمای بزرگ اهل سنت همچون غزالی در کتاب «احیاء العلوم» است که می‌گوید: «برخی از مردم مرگ را نیستی و عدم می‌پندارند و کسانی بر این عقیده‌اند که بی‌دین و منکر خدا و آخرت هستند». بنابراین وقتی که مردگان مشرک بنا به فرمایش پیغمبر اکرم (ص) از زندگان شنواترند: ما ائمتم باسمع لما قلت منهم، آیا خود پیامبر اکرم و ائمه‌ی طاهرین که از این جهان رخت برپسته‌اند، شنواتر نیستند؟ و اگر توسل به آنان بعد از مرگ یا شهادت شرک است باید توسل به آنان در زمان حیاتشان نیز شرک

باشد. آیاتی هم که امثال «ابن تیمیه» برای شرک خواندن توسل به پیامبر و اهل بیت آورده‌اند، کاملاً مغایر است زیرا آیات، کافران و مشرکان را نکوهش می‌کند که بتها یا طاغوتیاتی را به خدایی گرفته و به جای خدا حاجات خود را از آنان می‌طلبند مسلماً اگر ما نیز حاجات خود را اینچنین از پیامبر و ائمه، مستقل از خدا، بطلبیم شرک است، و معاذ الله که ما چنین تصور و [صفحه ۵۴] عقیده‌ای داشته باشیم، بلکه همان طور که گذشت - همواره حاجات خود را از خدا می‌طلبیم و پیامبر و اهل بیت را به خاطر آبرویی که پیش خدا دارند و اجازه‌ی شفاعتی که خدا به آنان داده است وسیله‌ی استجابت دعا قرار می‌دهیم.

تحریف قرآن

شیخ جبرین در فتوای خود می‌افزاید: «شیعیان طعنه به قرآن می‌زنند و گمان می‌کنند که صحابه آن را تحریف کرده و از آن چیزهای بسیاری که مربوط به اهل بیت و دشمنان آنان است حذف کرده‌اند بنابراین اعتقادی به قرآن ندارند و آن را دلیل و حجت نمی‌دانند». این تهمت آقای شیخ جبرین نیز حاکی از بی‌اطلاعاتی کامل ایشان از شیعه و کتابهای علمیه آنان است. ای کاش همان طور که ما شیعیان تمامی کتب اهل سنت را در کتابخانه‌های خود مطالعه می‌کنیم، علمای وهابی هم قدری از شدت خود سانسوری می‌کاستند و بعضی ای کتب شیعه را به کتابخانه‌های خود می‌برند، و از طریق کتب دشمنان، شیعه را مورد قضاوت قرار نمی‌دادند. و ای کاش لااقل به پیام تاریخی امام در مراسم حج گوش می‌دادند که صریحاً صیانت قرآن از تحریف را مورد تأکید قرار دادند. و یا یکی از صدها مقاله و کتابی که توسط محققان شیعه درباره‌ی عدم تحریف قرآن نوشته شده مانند کتاب «تفسیر البیان» آیت الله خوبی و «تفسیر المیزان» علامه طباطبایی ج ۱۲، کتاب علامه عسگری و «اعتقادات» صدوق و «آلاء الرحمن فی تفسیر المیزان» علامه شیخ جواد بلاغی، کتاب «افسانه‌ی تحریف قرآن» و کتاب «التحقیق فی نفی التحریف» و همچنین فتاوی مراجع بزرگ شیعه همچون آیت الله العظمی حکیم، آیت الله العظمی شاهرودی و آیت الله العظمی گلپایگانی و آیت الله العظمی میلانی مبنی بر عدم تحریف قرآن را در مقدمه ترجمه و تفسیر میر احمد علی پاکستانی ملاحظه می‌کردند. آیا جزئی بینی و کلی گویی روش تحقیق و افتاء است؟ آیا به صرف این که شخص غیر مسؤولی در زمانی اظهار نظر شخصی کرده و یا مستشرقی درباره‌ی شیعه چنان گفته باید آن را به حساب کل شیعه گذاشت و نظر جمهور علما و فقها و مفسران شیعه را نادیده گرفت؟ اگر چنین است پس اجازه دهید ما هم همین روش تحقیق و افتاء را در پیش گیریم و آنچه شایسته گفتن نیست از قبیل نسبت قول تحریف به اهل سنت را به استناد برخی روایات سست [۸] بنویسیم که البته نمی‌نویسیم زیرا با روش تحقیق سازگار نیست. مسلماً تمامی فرق و مذاهب اسلامی با تحقیقات و اجتهادهای فراوان و کنار رفتن سیاستها و حکومت‌های تحمیل کننده، تغییرات فراوان از نظر اندیشه و اعتقاد یافته و بسیاری از اشتباهها را کنار گذاشته‌اند و این صحیح نیست که نبش قبور اشتباههای گذشتگان، برای هر یک از [صفحه ۵۵] مذاهب، هیولا و تصوراتی خصمانه در ذهن خود بسازیم و بر اساس ساخته‌های خود آنان را تکفیر و مهدور الذم کنیم، بلکه لازم است واقعیت‌های موجود را بشناسیم و آنچه را که هر مذهبی در حال حاضر فکر و عمل می‌کند مورد قضاوت و یا انتقاد قرار دهیم. نه فقط به استناد شش عنوان کتابی که قرن‌ها پیش توسط دشمنان شیعه نوشته شده و شما در فتوای خود معرفی کرده‌اید.

بی‌اعتنایی به قرآن

اما این که در فتوای خود نوشته‌اند شیعه اعتنایی بهس قرآن ندارد و آن را «دلیل» نمی‌دانند، از آن تهمت‌هایی است که باز نشانگر بی‌اطلاعی کامل از آن همه تفاسیر و دوره‌های کتب فقهی و استدلالی با کتب (احکام القرآن و آیات الاحکام) شیعه است، و در این مورد نیز به شیعه‌ای این تهمت بزرگ را می‌زنند که رهبر فقیدش امام خمینی (ره) حتی در بستر بیماری روزی هشت بار، قرآن تلاوت می‌کرد و تمام گفتار و کردارش منطبق با قرآن بود و رهبر کنونی شیعه آیت الله خامنه‌ای عاشق و پیرو قرآن است و با

شنیدن صوت قرآن گریان می‌شود، و همواره درصد حفظ قرآن بوده و هست و بسیاری از سوره‌های قرآن را حفظ دارد و هر سال عده‌ای از قاریان مصری به ایران دعوت می‌شوند و آن همه مورد استقبال مردم قرار می‌گیرند. و نیز به شیعه‌ای تهمت بی‌اعتنایی به قرآن را می‌زنند که تفسیر مجمع البیان بنا به پیشنهاد بزرگترین شیخ الازهر، شیخ عبدالمجید سلیم و با مقدمه‌ی تاریخی شیخ محمود شلتوت شیخ فقیه الازهر و با حواشی علمای الازهر به عنوان بهترین تفسیر عالم اسلامی، چاپ می‌شود و مورد استفاده هزاران عالم سنی جهان اسلام قرار می‌گیرد. و ای کاش ما مسلمانان، اینچنین از هم بیگانه نبودیم و سری به ایران می‌زدید تا ببینید بعد از انقلاب اسلامی چقدر استقبال مردم و حوزه‌های علمیه به قرآن افزایش یافته و چقدر (دارلقرآن) ها و (دارالتحفظها) تأسیس و چقدر سمینارها و کنفرانسهای قرآن برگزار و چقدر تفسیر و تحقیق درباره‌ی قرآن نگاشته می‌شود.

سب و لعن خلفا و صحابه

چهارمین دلیلی که برای تکفیر شیعه آورده‌اند اینست که اینان به بزرگان صحابه مانند خلفای سه گانه و زنان پیامبر و مشاهیر صحابه مانند انس و جابر و ابی هریره و مانند آنان طعنه می‌زنند و احادیث آنان را نمی‌پذیرند زیرا که اینان در نظرشان کافرند. این که شیعه خلفای سه گانه و زنان پیامبر و اصحاب را کافر می‌داند، تهمتی دیگر بر شیعه است بلکه نظر شیعه به خلفا و اصحاب همان نظری است که حضرت علی (ع) و سایر ائمه [صفحه ۵۶] درباره‌ی آنان داشته‌اند، و همواره این دعای امام سجاد (ع) را در صحیفه سجادیه راجع به اصحاب می‌خوانند که: اللهم و اصحاب محمد (ص) خاصه الذین احسنوا الصحابه... خداوندا! اصحاب گرامی محمد (ص) خاصه او هستند که حق صحبت و یاری را بخوبی ادا کردند، کسانی که در راه یاری او به بلاهای بسیار مبتلا گشتند و بخوبی از عهده‌ی امتحان برآمدند و از او جانبداری کردند و صمیمانه به سوری ندا و پیام او بشتافتند... خداوندا بر اصحاب محمد (ص) درود باد که صحبت او را با جان خویش آمیخته بودند و به جای کالای دنیا متاع مهر و محبت به بازار آوردند... پس خداوندا تو نیز به رحمت و لطف خویش آنچه را در راه تو، به خاطر تو ترک کردند و مردم را به سوی تو فراخواندند و با پیامبر تو به جانب تو راه پیمودند، فراموش مکن و از آنها اراضی و خشنود باش... [۹]. این دعا به تعبیر عالم بزرگ شیعه استاد محمد جواد مغنیه، بهترین نمودار عقاید شیعه نسبت به اصحاب است [۱۰]. اما اینکه گفته شده شیعیان خلفا و بزرگان صحابه را مورد طعن قرار می‌دهند، انکار نمی‌کنیم که همواره در دو طرف بعضی از عوام و افراد نادان و یا افراطی برخی از خلفا و صحابه را مورد طعن قرار داده‌اند، اما این مسأله هیچ گاه بخصوص بعد از انقلاب امام خمینی عمومیت نداشته است و بزرگان شیعه به پیروی از ائمه (ع) بخصوص حضرت علی (ع) از طعن و سب و لعن خودداری می‌کنند. ای کاش نهج البلاغه حضرت علی (ع) را می‌خواندید که شیعیان خود را حتی از سب و دشنام به سپاهیان معاویه باز می‌دارد و می‌فرماید «انی لا احب ان تکونوا سباین» [۱۱] (من خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید). علامه‌ی امینی در کتاب الغدیر به دنبال نقل این خطبه می‌نویسد: «چون علی (ع) چنین گفت: حجرو عمرو گفتند: یا امیرالمؤمنین! پندت را می‌پذیریم و به همان سان که تو می‌خواهی تربیت می‌شویم. امینی نیز همین را می‌گوید بلکه این سخن همه‌ی شیعه است: [۱۲]. و مرحوم کاشف الغطاء مرجع فقه و محقق بزرگ شیعه در عراق می‌نویسد: «تنها فرق مهم ما با اهل سنت یکی در امامت است که این بستگی به وحدت اسلامی ندارد و دیگر سب و لعن خلفاست که بیشتر شیعیان با آن مخالفند و در اخبار ائمه از آن نهی شده است. بنابراین صحیح نیست که به [صفحه ۵۷] واسطه‌ی روش نکوهیده بعضی از افراطیها با تمام شیعیان دشمنی ورزید، و بر فرض تمام شیعه‌ها این چنین باشند این امر موجب کفر و خروج آنان از اسلام نخواهد گشت، نه‌است مرتبه این که مرتکب گناه شده‌اند و چه بسیارند گنهکار در هر دو دسته، و عصیان مسلمان موجب قطع رابطه‌ی برادری اسلامی نخواهد گردید.» [۱۳]. البته بنا به فتوای شما و هابیان که طعن بر خلفا و اصحاب را موجب کفر و خروج از اسلام می‌دانید باید گفت که شما خود حکم تکفیر عده‌ای از خلفا و صحابه را صادر کرده‌اید زیرا در طول دهها سال از دوران زمامداری بنی‌امیه و

چند سال از حکومت عباسیان، در خطبه‌های نماز جمعه و روی منابر به علی (ع) و امام حسن و امام حسین و عده‌ای از صحابه ناسزا می‌گفتند، و در بین ناسزاگویان و یا آمران به ناسزاگویی کسانی بودند که جزو صحابه و خلفا به شمار می‌رفتند. البته چنین توجیه خواهید کرد که اینان اجتهاد کرده‌اند و معذورند. به قول علامه کاشف الغطاء: «وقتی اجتهاد جنگهایی را که در صدر اسلام میان اصحاب روی داده مانند جنگ جمل و صفین، صحیح می‌شمرد و کشتن هزاران نفر مسلمان و ریختن خون آنان را جرم نمی‌داند، پس بهتر است که تجاوز و طعن برخی از افراطیها را نسبت به خلفا جرم نداند.» [۱۴]. ای کاش آنقدر از برادران خود بیگانه نبودید و آن همه اهتمام وزارت ارشاد جمهوری اسلامی ایران را برای جلوگیری از کتابهای تفرقه‌انگیز می‌دیدید و یا از انتشارات شیعه در لبنان با خیر می‌شدید که تمامی کتب «دایرة المعارف بحار الانوار مجلسی» را چاپ کرده‌اند بجز چند جلد آن که سب و لعن در آن بوده است، و افسوس که نمی‌دانید که در حوزه‌ی علمیه‌ی قم کتاب ادعیه شیعه توسط عالم جلیل القدر و با تقوا و استاد بزرگ حوزه آیت الله مشکینی از سب و لعن زدوده شده است.

اساس عمل به حدیث

دلیل دیگر مفتیان وهابی بر کفر و مباح بودن قتل شیعیان اینست که احادیث صحابه را قبول ندارند و به احادیث صحیحین عمل نمی‌کنند مگر آنچه را که از اهل بیت رسیده باشد و به احادیث دروغ و یا احادیث بی‌دلیل عمل می‌کنند. همانطور که مرحوم علامه کاشف الغطاء می‌نویسد: اختلاف ما در این باره اختلاف در صغری است نه در کبری، به عبارت دیگر، ما همگی تمامی دستورات پیامبر (ص) را واجب [صفحه ۵۸] الاطاعه می‌دانیم به دلیل این که قرآن می‌فرماید: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول. اما اینکه باید منحصر از فلان محدث یا فلان کتاب حدیث دستورات پیامبر اکرم گرفته شود به چه دلیل؟ آنچه که قابل قبول قرآن و عقل است این است که اساس عمل به حدیث باید بر وثوق و اطمینان به راستگویی راوی باشد - خواه امامی باشد یا غیر امامی - و با قرآن مغایرت نداشته باشد. و این نظر محققین شیعه است در عمل به حدیث: به عنوان نمونه علامه حلی در کتاب «الخلاصه» و میرزای قمی در «قوانین الاصول» [۱۵] تصریح می‌کنند که: «احادیث افراد موثق غیر شیعه مورد قبول است». همچنین در کتاب «تنقیح المقال ج» [۱۶] و «رسائل» شیخ انصاری [۱۷] آمده که روایت صحیح از امام صادق (ع) رسیده که خذوا مارووا (آنچه را که «اهل سنت» روایت می‌کنند بپذیرید). سید محمد تقی حکیم در کتاب الاصول العامه می‌نویسد: «شیعه اخبار کسانی را که با آنها همعقیده نیستند حجت و معتبر دانسته مشروط بر این که ثابت شود که مورد وثوق هستند و اخبار این قبیل افراد را «موثقات» نامند و این گونه خبرها مانند سایر اخبار حجت بوده و کتابهای شیعه از این گونه احادیث مملو است» [۱۸]. نمونه‌ی عملی استفاده فراوان علمای بزرگ شیعه از روایات موثق اهل سنت، کتاب «تفسیر الصافی» و «المحججه البیضاء» فیض کاشانی، «جامع السعادت» نراقی «شرح لمعه» و «منیة المرید» و «مسکن الفواد» شهید ثانی، «تفسیر ابوالفتوح رازی»، «تفسیر مجمع البیان»، «تفسیر منهج الصادقین» و «السوق فی الدولة الاسلامیه» علامه سید جعفر مرتضی است. شیخ طوسی در کتاب «عدة الاصول» این روایت را از امام صادق نقل می‌کند که فرمود: «اذا نزلت بکم حادثة لا تجدون حکمها فیما روی عنا فانظر و الی مارووه عن علی (ع) فاعملوا به» [۱۹]. (هر گاه مسئله‌ی تازه‌ای برای شما پیش آمد که حکم آن را در آنچه از طریق ما روایت شده نیافتید به آنچه آنان (اهل سنت) از علی (ع) روایت کرده‌اند بنگرید و بدان عمل کنید). شیخ طوسی به دنبال نقل این روایت می‌نویسد: «به جهت آنچه گفتیم، طایفه امامیه به آنچه که حفص بن غیاث و غیاث بن کلوب و نوح بن دراج، سکونی و غیره آنان از اهل سنت از ائمه ما روایت کرده‌اند، عمل نموده و مورد انکار قرار نداده‌اند و مخالفت مفاد آن را ندانسته‌اند» [۲۰]. از محتوای کلام شما چنین برمی‌آید که مخالف امام علی و اهل بیت پیغمبر نیستید، مسلماً [صفحه ۵۹] نمی‌توانید انکار کنید که اهل بیت بخاطر قرابت و نزدیکی با پیغمبر (ص) و علم و تقوای فراوان بهترین ناقل حدیث بلکه عترت قولا و عملا بهترین بیانگر سنت است. و لذا در احادیث فراوان شما حدیث تقلین هم با

عبارت «کتاب الله و سنتی» و هم با عبارت «کتاب الله و عترتی» آمده است. [۲۱] که البته اسناد حدیث دوم بسیار بیشتر و قوی‌تر است. بنابراین، آیا ایراد بر کتب حدیثی شیعه وارد است؟ که جمع بین سنت و عترت کرده و بیشترین روایاتش را از ائمه بخصوص امام باقر و امام صادق (ع) گرفته است یا ایراد بر برخی از کتب حدیثی شما چون بخاری که از عترت فاصله گرفته و از ابوهریره - که بیش از یک سال و نه ماه محضر پیامبر خدا را درک نکرده - ۴۴۶ حدیث و از امام علی (ع) - که در دامان نبوت پرورش یافته - فقط ۲۰ حدیث نقل کرده و از امام باقر و امام صادق حتی یک حدیث هم نقل نکرده است [۲۲]. در عین حال ما به دستور ائمه از کتب احادیث شما استفاده می‌کنیم اما نه کلینی و نه بخاری و نه هیچیک از جمع کنندگان حدیث را معصوم و روایاتشان را صد در صد صحیح نمی‌دانیم بلکه بعضی را قابل تحقیق و اجتهاد و بسیاری را مشترک میان فریقین می‌بینیم. می‌گویند ما نسبت به علی و اهل بیت اشکالی نداریم ایراد ما به راویان و روایت شما است ای کاش درباره‌ی علم الحدیث شیعه اندکی مطالعه می‌کردید تا دریابید که شیعه نیز برای پذیرش حدیث مقررات و قواعد محکمی دارد و روایت هر روایت کننده‌ای را نمی‌پذیرد. و ای کاش کتاب «المراجعات» مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین را می‌خواندید تا دریابید که بیش از صدراوی شیعه همانهایی هستند که در کتب؟؟؟؟ شما مورد وثوق و اعتبار هستند و روایاتشان را نقل کرده‌اند و در واقع مشترک میان شیعه و سنی هستند، و ای کاش کتابهایی چون دوره‌ی کتاب «الفقه علی المذاهب الخمسه» از شیخ محمد جواد مغنیه را مطالعه می‌کردید تا دریابید که شیعه و سنی در بیشتر احکام و روایات با هم مشترک و یکسانند، و ندانسته به دشمنی با یکدیگر برخاسته‌اند.

تمسک به احادیث کذب

دلیل دیگری که مفتیان وهابی علیه شیعه مطرح کرده‌اند، این است که شیعیان به احادیث دروغ یا روایات بی‌دلیل تمسک می‌جویند. باز هم به شیعه‌ای چنین تهمتی را روا می‌دارید که همواره روایت پیامبر اکرم (ص) را مد نظر دارد که فرمود: «هر کس عمداً بر من چیزی به دروغ نسبت دهد جایگاهش آتش خواهد بود.» و شیعیان، بیش از سایر مذاهب اسلامی، اساس عمل به حدیث را صدق راوی قرار داده‌اند [صفحه ۶۰] تا جایی که تمامی فقهای شیعه دروغ بستن به خدا و پیامبر و ائمه (ع) را مبطل روزه و موجب قضا و کفاره می‌دانند [۲۳]. و نمونه‌ی عملی پرهیز شیعه از احادیث دروغ و یا توهین آمیز به خلفا و اصحاب این که چند سال پیش چاپ یک جلد کتاب حدیث جعلی که حاوی توهین به خلفا بود ممنوع اعلام شد. و از همه مهمتر سنت بسیار حسنه و پسندیده‌ی «هفته‌ی وحدت» است که پس از انقلاب اسلامی در ایران برقرار گردیده و هر سال به مناسبت میلاد رسول اکرم تجدید می‌شود. ولی افسوس که شما این را هم نیز بدعت و حرام دانستید.

تقیه و نفاق

نهمین دلیل وهابیون بر کفر و استحقاق کشته شدن شیعه اینست که: «منافقانه عمل می‌کنند و به زبان چیزی می‌گویند که در قلبشان نیست و در دلشان چیزهایی را پنهان می‌دارند و می‌گویند: من لا تقیه له فلا دین له (کسی که تقیه ندارد دین ندارد) بنابراین ادعای برادری و محبت دینی آنان پذیرفته نیست. زیرا نفاق عقیده آنان است.» عبدالله بن عبدالرحمن الجبرین ۲۲ / ۳ / ۱۴۲۱ افسوس و صد هزار افسوس که عقیده‌ی شیعه را در این باره‌ی نیز به بدترین وجه توجیه و مورد سوءظن قرار داده‌اید. تقیه از کلمه‌ی تقوی به معنای پرهیز است و بنابر رساله‌ی التقیه‌ی امام خمینی رضوان الله تعالی علیه که در ۱۳۷۳ هـ نگاشته شده بر دو قسم است: ۱ - تقیه‌ی اضطراری: این نوع تقیه مطابق نظر شیعه و سنی هر دو است و منظور در هر موردی است که انسان مضطرب شود، مانند بیم انسان از زیان جانی، آبرویی، و مالی یا آنچه متعلق به اوست و نیز بیم از ضرر به برادران ایمانی و یا بیم از ضرر به حوزه‌ی اسلام و ترس از ایجاد اختلاف کلمه مسلمین. بنا به آیه‌ی «فمن اضطر» [۲۴] یا آیه‌ی «الا- من اکره و قلبه مطمئن بالايمان» [۲۵] حفظ جان و آبرو و

مال محترم، و حوزه‌ی اسلام مقدم است. هر چند که به اندازه‌ی ضرورت و اضطرار ناچار به خوردن حرام یا گفتن دروغ و یا پنهان داشتن عقیده باشد. مفسران شیعه و سنی در تفسیر آیه‌ی فوق می‌گویند: مشرکان عمار یاسر را اذیت و آزار کردند و او داشتند که سخن زشتی در مورد خدا و پیامبر بر زبان جاری سازد، و او چنین کرد. برخی از اصحاب گفتند عمار یاسر کافر شد اما رسول اکرم (ص) فرمودند: هرگز، عمار [صفحه ۶۱] از سر تا پای در ایمان فرورفته است... عمار آمد نادم و پریشان می‌گریست، رسول خدا دست بر چشمان او کشید و فرمود: «گریستن را فروگذار، اگر باز هم چنین کردند، تو نیز آنچه را گفתי تکرار کن.» [۲۶]. بنابراین تقیه بدعت شیعه نبوده بلکه شیعه و سنی آن را از قرآن گرفته‌اند و حتی اصطلاح تقیه را از آیه ۲۸ سوره‌ی آل عمران گرفته که می‌فرماید: لا یتخذو المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقاه. (نباید اهل ایمان، مؤمنان را واگذاشته و از کافران دوست گیرند و هر که چنین کند رابطه‌ی او با خدا قطع است مگر برای در حذر بودن از شر آنها) دلیل دیگر تقیه، آیه‌ی ۲۸ سوره مؤمن است. که مؤمن آل فرعون ایمانش را از فرعونیان پنهان می‌کرد: و قال رجل مؤمن من آل فرعون بکتم ایمانه. بنابراین آیه‌ی کتمان ایمان و اظهار خلاف آن، نفاق و ریا نیست و الا قرآن نمی‌فرمود رجل مؤمن. علمای بزرگ اهل سنت نیز این مسأله را قبول دارند و تقیه‌ی اضطراری را واجب می‌دانند چنان که غزالی در بخش سوم احیاء العلوم در باب موارد جواز دروغ می‌گوید: «پاسداری از خون مسلمان واجب است. پس هر گاه قصد خون مسلمان از طرف ظالمی شد و آن مسلمان پنهان گردید، دروغ واجب است.» [۲۷]. فخر رازی نیز پس از ذکر اقوال مختلف در تقیه و تفسیر آیه‌ی: الا ان تتقوا منهم تقاه می‌نویسد: از حسن نقل شده که: «تقیه تا روز قیامت برای مومن جایز است» و این قول بهتر است زیرا دفع ضرر تا جایی که امکان دارد واجب است [۲۸]. و به قول علامه شیخ عبدالرحمن خیر حتی آقای «بن‌باز» به تقیه فتوی داده است: این که آقای بن‌باز در فتوای خود به اهل سنت یمن گفته‌اند: بر اهل سنت واجب است در صورت امکان در تمام اوقات بر طبق اذان شرعی (بدون حی علی خیر العمل) اذان بگویند، چنین استنباط می‌شود که در صورت عدم تمکن از اعلام اذانی که خود آن را شرعی می‌نامند، اکتفا به اذانی را تجویز می‌کند که به زعم او بدعت می‌باشد و صدور چنین رأیی از جانب او به معنی عمل به تقیه تلقی می‌گردد که سنیان متعصب به واسطه‌ی آن، برادر شیعه خود را مورد نکوهش قرار می‌دهند.» [۲۹]. خوشبختانه همان طور که مرحوم شیخ محمد جواد مغنیه می‌نویسد این نوع تقیه در [صفحه ۶۲] زمانهای دور، یعنی دورانی که بر شیعیان عذاب و شکنجه روا می‌داشتند بود و امروز که با آنان ظالمانه رفتار نمی‌شود تقیه اضطراری در بین شیعیان وجود ندارد [۳۰]. (۲) تقیه‌ی مداراتی: اما نوع دوم تقیه که اختصاص به تقیه با اهل سنت دارد، تقیه مداراتی است که آنچه مطلوب است تقوی، و پرهیز از اختلاف و خصومت با اهل سنت به منظور وحدت کلمه مسلمین با محبت و دوستی و مدارا با آنان است بدون این که ترس و بیم در کار باشد و امروز تقیه ما با برادران اهل سنت از این نوع است. امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در رساله‌ی خود می‌نویسند: «تقیه‌ی مداراتی که نسبت به آن ترغیب شده و عبادت با آن محبوبترین و با فضیلت‌ترین عبادات است. اختصاص به تقیه (و پرهیز از اختلاف) با اهل سنت دارد. شاید راز آن، صلاح حال مسلمانان یا وحدت کلمه و عدم تفرق و پراکندگی جماعت آنان است، تا این که میان سایر ملل ذلیل و خوار نشوند و تحت سلطه‌ی کفار و سیطره‌ی آنان واقع نگردند.» [۳۱]. و اینکه در فتوای خود نوشته‌اید شیعه معتقد است که «من لا- تقیه له لا- دین له». منظور تقیه مداراتی است و این سیرت پیامبر اکرم (ص) و مومنان واقعی است که اشداء علی الکفار رحماء بینهم. در پایان، ای مفتیان عربستان شما را در راه خدا انذار می‌کنیم: بترسید از قهر و غضب الهی که اینچنین بر ملتی که بنام دین خدا و پیامبر برانگیخته شده از میان شما خالصانه انقلاب کرده و آن همه شهید برای احیاء اسلام داده تهمت و افترا می‌بندید و رفتار محبت آمیزش را عمل منافقانه می‌خوانید و بدون تحقیق و مطالعه حکم تکفیر و قتلش را صادر می‌کنید و با دشمنان اسلام یعنی اسرائیل و آمریکا همسو می‌شوید و آب به آسیاب دشمن می‌ریزید. بترسید از این که خدای نکرده با این همه تفرقه انگیزی بین برادران مسلمان، در حالی که اسلام را در احتکار خود می‌دانید و سایر مسلمانان را مشرک می‌پندارید، خود بر

اساس آیه‌ی ۳۲ روم از مشرکان باشید که می‌فرماید: «ولا-تکونوا من المشرکین، من الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا کل حزب بمالذیهم فرحون». (و از مشرکین نباشید یعنی از کسانی که دین خود را به صورت فرقه‌های مختلفی پراکنده‌اند و هر فرقه و حزبی (دچار خود برتر بینی فرقه‌ای شده) به آنچه نزد خویش دارند شادمانند). [صفحه ۶۳] مبدا که همچون بنی اسرائیل دچار قضاوت قلب شوید و با قضاوت یکطرفه بدون مطالعه و تحقیق صحیح، فتوای مباح بودن خون میلیونها مسلمان مخلص را صادر کنید و صدها نفر زائر و میهمان خدا را در شهر امن الهی که حتی حیوانات هم در آن شهر در امانند به قتل برسانید و در پاکستان، سپاه صحابه تشکیل دهید و برادر کشی به راه اندازید. آیا بهتر نیست بجای این برادر کشی‌ها در ایران یا عربستان دور هم جمع شویم و از نزدیک یکدیگر را بهتر بشناسیم و برادرانه با منطق و برهان گفتگو کنیم؟ آیا بهتر نیست که کتابهای مورد استفاده، بخصوص کتب تفسیر و فلسفه‌ی شیعه را مورد مطالعه قرار دهید، آیا بهتر نیست سری به مساجد و کتابخانه‌های شیعه بزنید تا ببینید که قرآن شیعه با قرآن شما هیچ فرقی ندارد. و از نزدیک شیعیان را بنگرید تا بدانید که مدارا و اظهار محبتشان نه از موضع ضعف و نفاق بلکه به دستور ائمه (ع) و مراجع آنان برای خداست. و آنچه را که در کتابهای ارائه شده در فتوایتان چندین قرن قبل راجع به شیعه تصور شده و شما مطالعه می‌کنید با واقعیت موجود کاملا- مغایر است. در خاتمه دعایی را که حضرت علی (ع) در خطبه‌ی ۲۰۶ نهج البلاغه به یاران خود بجای سب و دشنام به سپاهیان معاویه آموخته‌اند بر زبان جاری می‌کنیم: «بار پروردگارا! خون ما و آنها را حفظ کن بین ما و آنها را اصلاح نما و آنان را از گمراهی به راه راست هدایت فرما: تا آنان که جاهلند حق را بشناسند و کسانی که ستیزگی و دشمنی با حق می‌کنند دست بردارند و باز گردند».

پاورقی

- [۱] به نقل از کتاب الرسول یدعوکم یا ندای وحدت تألیف جناب آقای حاج شیخ حسن سعید، ص ۵۰۷ - ۴۸۴.
- [۲] رجوع شود به تحریر الوسيله امام خمینی، چاپ نجف ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۱۸ و نیز رجوع شود به بابهای طهارت، زکاة و ازدواج و ارث کتابهای جواهر، مسالک، عروه الوثقی، وسیله النجاة از کتابهای فقهی و عملی شیعه.
- [۳] مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی، چاپ نشر فرهنگی رجا، ۱۳۶۹، ص ۲۰۰.
- [۴] نگاه کنید به صحیح بخاری، کتاب ۱۵ باب ۳، کتاب ۶۳ باب ۱۱؛ طبقات ابن سعد ج ۳، ق ۱ - ص ۲۳۲، ج ۴، ق ۱، ص ۱۸.
- [۵] منهاج السنه، ابن تیمیه ج ۱، ص ۱۱.
- [۶] ابراهیم: ۱۷ و نیز سوره‌های اسراء: ۱۴، مریم: ۶۲، انفطار: ۱۳.
- [۷] صحیح بخاری، چاپ بیروت دار احیاء التراث بی‌تا، ج ۴، ص ۱۱۱ و نیز رجوع شود به صحیح مسلم، کتاب ۵۱، حدیث ۷۶ و ۷۷ و سنن نای، کتاب ۲۱، باب ۱۱۶ و مسند احمد حنبل اول، ص ۲۶ دوم، ص ۱۳۱، ۳۴، ۳۱ و مسند الطیالی حدیث ۴۰۳.
- [۸] التفسیر الکبیر، الفخر رازی، ج ۱، ص ۲۱۳ و نیز رجوع شود به کتاب الانفاق فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۵.
- [۹] تفصیل این دعا را در صحیفه سجادیه، دعای چهارم تحت عنوان: فی الصلوه علی اتباع الرسل و مصدقینهم، مطالعه فرمائید.]
- [۱۰] رجوع شود به مقاله‌ی «غلاة از نظر شیعه»، شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب همبستگی مذاهب اسلامی ص ۲۳۵.
- [۱۱] نهج البلاغه خطبه ۱۰۶.
- [۱۲] الغدیر علامه امینی، جلد ۸ ص ۳۹۶.
- [۱۳] مجله‌ی رساله‌ی الاسلام، دارالتقرب، سال ۲، شماره ۱، جزء ۶ ص ۲۷۱ - ۲۷۰.
- [۱۴] همان مأخذ.
- [۱۵] قوانین الاصول، محقق قمی، چاپ ۱۳۱۹ ه، جزء اول.

- [۱۶] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۰۶.
- [۱۷] الرسائل، شیخ مرتضیٰ انصاری، بحث خیر واحد.
- [۱۸] الاصول العامه، سید محمد تقی حکیم، چاپ اول، ص ۲۱۹.
- [۱۹] عدّه الاصول، شیخ طوسی (ج ۱) ص ۳۷۹ و الفوائد الرجالیه کجوری (ص ۷) و تفسیر الصافی فیض کاشانی، ج ۱، مقدمه.
- [۲۰] عدّه الاصول شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۸۰.
- [۲۱] طبقات ابن سعد ج ۲، ق ۲، ص ۲، و مسند احمد بن حنبل ثالث ص ۱۴ و ۱۷ و ۲۶ و ۵۹ و رابع ص ۳۶۶، خامس ص ۱۸۱ و ۱۸۹.
- [۲۲] اضواء علی السنّه المحمديه، محمود ابوریه، نویسنده اهل سنت ص ۲۲۵.
- [۲۳] رجوع شود به کتاب المراجعات آیت الله سید عبدالحسین شرف الدین، چاپ پنجم، ص ۷۵ و ۷۷.
- [۲۴] مائده: ۳.
- [۲۵] نحل: ۱۰۶.
- [۲۶] رجوع شود به تفسیر انوار التنزیل و اسرار التأویل بیضاوی، ج ۱، ص ۳۶۱.
- [۲۷] رجوع شود به احیاء علوم الدین، غزالی، چاپ بیروت، دارالمعرفه ۱۴۰۲ ه، ج ۳، ص ۱۲۹ - ۱۲۷ بیان مارخص فیہ من الکذب.
- [۲۸] تفصیل احکام تقیه از نظر اهل سنت را در جلد ۸ تفسیر کبیر فخررازی، ص ۱۳ مطالعه فرمائید.
- [۲۹] به نقل از مقاله علامه شیخ عبدالرحم خیر در قبول امامت شیعیان و اقتدای به آنان در کتاب الرسول یدعوکم تألیف شیخ حسن سعید، ص ۴۹۰.
- [۳۰] تقیه از نظر اهل سنت و شیعه، شیخ محمد جواد مغنیه، کتاب توحید کلمه، ج ۱، ص ۱۰۴.
- [۳۱] الرسائل امام خمینی، ج ۲، ص ۲۰۰ - ۱۷۴.

فهرست کتابهایی که در رد وهابیت نوشته شده است

مشخصات کتاب

عنوان: فهرست کتابهایی که در رد وهابیت نوشته شده است

پدیدآورنده: ناصر باقری بیدهندی

نشریه: درس هایی از مکتب اسلام

شماره نشریه: ۳۳۹

سال: ۱۳۶۸

ماه: ۴

تعداد صفحه: ۷۲-۷۴ و ۵۵

زبان: فارسی

موضوع: کتابشناسی - فهرست کتب رد وهابیت - معرفی

نخستین کسی که مسلک «وهابی» را بنیان گذاری کرد و در راه ترویج آن به شدت کوشید محمد بن عبدالوهاب بود که در سال ۱۱۱۵ یا ۱۱۱۱ ه در شهر عینه نجد، متولد شد و با این که معتقدات او قرن‌ها قبل از وی توسط افرادی چون «ابومحمد بریهاری» حنبلی در قرن چهارم و «عبدالله بن محمد عکبری» حنبلی (ابن بطه) و «احمد بن تیمیه» و شاگردش «ابن قیم جوزیه» و «ابن عبدالهادی» و دیگران اظهار شده بود اما محمد بن عبدالوهاب اولین فردی بود که پس از اظهار معتقدات خود در راه اجرای آنها قیام کرد و برخی از امرای نجد را نیز با خود همفکر و همراه ساخت و لذا توانست مسلک وهابیت را پدید آورد و آنگاه برای ایجاد شکاف بین مسلمین به تحریک استعمار انگلستان، تقریباً در ممالک اسلامی شیوع یافت و نویسندگان مزدور نیز آن را در بین مردم ترویج کردند. محمد بن عبدالوهاب تحصیلات خود را نزد پدر خود که از علمای صالح بود شروع کرد و محضر درس عالمان مکه و مدینه را نیز درک کرد، در بصره در جلسه درس شیخ «محمد مجموعی» حاضر شد و سپس به ایران سفر کرد و نزد مدرسان حوزه اصفهان به تحصیل پرداخت و در ضمن تحصیل احیاناً از عقاید خود پرده برمی داشت، پدرش که انحرافات در او می دید از آینده اش می ترسید و مردم را از پیرویش برحذر می داشت در سال ۱۱۵۳ که پدرش درگذشت با جرات بیشتر [صفحه ۵۹] معتقدات خود را آشکار ساخت و مردم را در عقایدشان تخطئه می کرد جمعی به او گرویدند و وی شهرت یافت. در سال ۱۱۶۰ پس از گریختن محمد بن عبدالوهاب از عینه و وارد شدن به «درعیه» محمد بن سعود جد سعودیها که امیر درعیه بود به او گروید و به یاری او شتافت و لذا او و فرزند و نواده اش عبدالعزیز و سعود از نخستین افرادی بودند که بنیانگذار وهابیت را در عقاید ویژه اش کمک کردند و پس از آن که محمد بن سعود داماد محمد بن عبدالوهاب شد رابطه نزدیکتری میان آنان به وجود آمد. در پناه این همبستگی بود که گروهی دیگر از مردم به تبعیت از محمد بن عبدالوهاب درآمدند آنگاه او به رؤسا و قضات نجد نامه نوشت و طی آن از آنان خواست که از او اطاعت کنند برخی پذیرفتند و برخی هم وی را به استهزاء و تمسخر گرفته و او را جادوگر، جاه طلب، منحرف دانستند. محمد بن عبدالوهاب به این بسنده نکرد با لشگرکشی های پیاپی، مردم نجد را به اطاعت خود درآورد و به سلطه آل سعود بر سرزمین نجد کمک کرد. و مرحوم علامه سید محسن امین در ارتباط با گرایش اهل سنت به این مذهب گوید آنچه این مذهب را در نظر برخی برادران اهل سنت نیکو و زیبا جلوه داده آن است که این مذهب به ظاهر با بدعت‌ها که در آن زمان رواج داشته به مخالفت و مبارزه برخاسته است ولی افراط و زیاده روی غالباً آفتی است که بیش از آن که اصلاح کند افساد می نماید و کل یدعی و صلا بلیلی (و همه وصال لیلی را مدعیند) محمد بن عبدالوهاب به سال ۱۲۰۶ ه ق درگذشت اما فکر و عقاید انحرافی او توسط فرزندش عبدالعزیز و پس از مرگ او فرزندش سعود و پس از فوت او بواسطه پسرش عبدالله ترویج شد و پس از آنها توسط عالمان آنان و علمای بسیاری از شیعه و اهل سنت بر علیه افکار او به پا خاستند و آثاری از خود به جای گذاشتند که به اهم آنها در دو بخش اشاره می شود: بخش اول: ۱- آئین وهابیت: جعفر سبحانی: دارالقرآن الکریم - قم نویسنده محقق هدف کتاب را این گونه بیان می کند: ما در این رساله، کلیات مسائل مورد اختلاف وهابیان با سائر طوائف اسلامی را عنوان کرده و از طریق کتاب و سنت، نظریه اسلام را روشن ساخته ایم. [صفحه ۶۰] کتاب از یک پیشگفتار و ۱۹ فصل تشکیل شده است. کتاب در ۳۵۶ صفحه به قطع وزیری است. ۲- آیات البینات فی قمع البدع و الضلالت [۱]، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء بن حسین (م ۱۳۷۳ ق) چاپ نجف ۱۳۴۵ ه ۳- الاصول الاربعه فی تردید الوهابیه: خواجه محمد حسن جان صاحب هندی مجددی تاریخ تالیف ۱۳۳۶. ۴- اظهار العقوق ممن منع التوسل بالنبی و الولی الصدوق. شیخ مشرفی مالکی جزائری ۵- ازهاق الباطل فی رد شبه الفرقه الوهابیه: آقا میرزا محمد بن عبدالوهاب بن داود همدانی. ۶- الانتصار للاولیاء الابرار: طاهر سنبل حنفی ۷- الاقوال المرضیه: محمد عطاء الله بن ابراهیم بن یاسین الکسم [۲] از فقهای حنفیه است. ۸- الاوراق البغداده: شیخ ابراهیم راوی (رئیس طریقه رفاعیه) ۹- البراهین الساطعه: شیخ سلامه العزازی (م ۱۳۷۹ ه) ۱۰- البراهین الجلیه فی رفع تشکیکات الوهابیه [۳]: سید محمد حسن قزوینی حائری بن محمد باقر، چاپ مطبوعات النجاح در سال ۱۳۴۶ ه نوشته شده این کتاب تحت عناوین زیر به فارسی

برگردانده شده است: الف - فرقه وهابی و پاسخ به شبهات آنها با مقدمه و ترجمه از علی دوانی چاپ از وزارت ارشاد اسلامی، ترجمه بخش دوم کتاب فوق است در ۲۴۰ صفحه ب - نقدی بر اندیشه وهابی‌ها ترجمه از حسن طارمی، چاپ از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۷۵ صفحه ۱۱ - بحوث مع اهل السنه و السلفیه: مهدی حسینی روحانی، المکتبه [صفحه ۶۱] الاسلامیه تاریخ تالیف ۱۳۹۸ هـ، ۲۸۸ صفحه استاد روحانی همچنین رساله‌های مختصری در اطراف همین موضوع دارد که یکی از آنها رساله کوچکی است تحت عنوان فرقه السلفیه که در مجله نور علم چاپ شده و همین رساله در کنفرانس علوم انسانی ژاپن به عربی و انگلیسی چاپ و منتشر شده است. این کتاب عموماً در مسائل مورد اختلاف بین شیعه و اهل سنت است و از آنجا که فرقه سلفیه سبیل مطالب اهل سنت را دارند طرف حجت و مخاصمه بالخصوص آنانند و اما عقاید سائر اهل سنت تعدیلی از عقاید اهل سنت اولیه که سلفیه (وهابیه) پیرو آنان‌اند می‌باشد. ۱۲ - البصائر لمنکری التوسل باهل المقابر: شیخ حمدالله داجوی هندی چاپ مکتبه اشیق استانبول. این کتاب رد بر کتاب ملا- طاهر بنجیری (بنحشیری) مردانی پاکستانی رهبر فرقه وهابیه در کشور هند است که آن را «البصائر للمتوسلین بالمقابر» نامیده و در آن از منطوق شرع خارج شده است و متوسلین را مشرک دانسته و اتهاماتی را بر آنان وارد کرده است. ۱۳ - البراءة من الاختلاق فی الرد علی اهل الشقاق و النفاق فی الرد علی الفرقة الوهابیه الضالّه: شیخ علی زین العابدین سودانی. این نویسنده با مناظراتی که با بزرگان وهابیت در تلویزیون جمهوری سودان داشت فتنه آنان را خاموش کرد. ۱۴ - براءة الشیعة من مفتریات الوهابیه: محمد احمد حامد سودانی. ۱۵ - تحریص الانبیاء علی الاستغاثه بالانبیاء و اولیاء: عبدالله بن ابراهیم میرغنی (ساکن طائف) ۱۶ - تجرید سیف الجهاد لمدعی الاجتهاد: عبدالله بن عبداللطیف شافعی استاد ابن عبدالوهاب است. ۱۷ - تاریخ وهابیه ملاعبدالرسول مدنی کاشانی (۱۳۶۶ هـ) [۴] - ۱۸ - توسل به ارواح مقدسه: جعفر سبحانی [صفحه ۶۲] این رساله، مربوط به مسائل توسل به ارواح مقدسه است که وهابیان در آن مورد بیش از همه گرد و خاک می‌کنند. ۱۹ - تبرک الصحابه به آثار رسول الله (ص) محمد ظاهر الکردی المکی نویسنده از علمای اهل سنت ساکن مکه و کتاب فوق که یکی از مولفات بسیار اوست در ۱۳۷۴ هـ ق در مکه مکرّمه تالیف و در ۱۳۸۵ برای نخستین بار چاپ شده و در ۱۳۹۴ تجدید چاپ شده است این کتاب را آقای حیدر انصاری نجف آبادی در سال ۱۳۹۶ هـ ق به فارسی ترجمه و تحت عنوان «تبرک الصحابه» و در قطع جیبی در ۲۱۷ صفحه به چاپ رسانده است در ضمن ترجمه مقاله‌ای تحت عنوان (مشرک و موحد) از مترجم محترم چاپ شده است. مولف در مقدمه کتاب گوید: در این رساله بسیاری از احادیث صحیح و آیات قرآن مجید را درباره تبرک جستن صحابه به آثار پیامبر (ص) را گرد آوری کرد و این احادیث و آیات نشانه و اشاره‌ای است به عظمت فضیلت و آوازه شهرت و پایه عظمت آن بزرگوار و چرا چنین نباشد کسی که خدایش بر جهانیان برتری داد و منصب نبوت و رسالت را بدو ختم کرد و در روز رستاخیز (مقام محمود) را ویژه‌ی او گردانید و به احترام او امت وی را بر امتهای گذشته برتری داد. ۲۰ - التبرک: علی احمدی میانجی مؤسسه البعثه - تهران. این کتاب همان طور که از عنوان آن معلوم است محور و موضوع اصلی خود را پیرامون حکم تبرک جستن صحابه و تابعین به آثار پیامبر (ص) و صلحاء اختصاص داده است. نویسنده محقق کتاب، جواز تبرک را با ذکر نمونه‌های فراوانی از قبیل تبرک جستن از قطرات مبارک دستان پیامبر (ص) در حال وضوء با استناد به منابع اهل سنت به کرسی اثبات نشانده است نیز در این اثر با استناد به روایات، آداب زیارت مرقد پیامبر (ص) و تبرک جستن از خاک مقدس قبر او مورد بررسی واقع شده است، به علاوه مسائلی از قبیل بوسه زدن بر دست علماء و والدین و استادان و حکم شرعی آن به اجمال مورد بحث واقع شده است. در این نوشته ثابت شده که تبرک جستن به آثار رسول خدا بخلاف ادعای بی‌اساس وهابی‌ها نه تنها شرک نیست بلکه نشانه ایمان و یقین نیز هست. [صفحه ۶۳] این کتاب به دنبال موضع ناصحیح وهابی‌ها و مشاهده کتاب ارزشمند «تبرک الصحابه» به آثار الرسول (ص) محمد طاهر کردی از علماء مکه تالیف شده است و به طوری که از نویسنده متبّع و محقق کتاب شنیدم پس از چاپ کتاب به نمونه‌های فراوان دیگری دست یافته‌اند که خود یک جلد کتاب خواهد شد. ۲۱ - توسل از دیدگاه عقل و قرآن و حدیث: سید محمد ضیاء

آبادی سال نشر بهار ۱۳۶۲، ناشر موسسه اهل البيت، بنیاد بعثت ۲۸۰ صفحه ۲۲ - تنبيه الغافلین: شیخ عبدالحسین مخزومی قرشی عامل خیامی (م ۱۳۷۱) [۵]. ۲۳ - التوسل بالنبی و الصالحین: ابن حامد بن مرزوق و به ضمیمه آن التوسل نوشته محمد عبدالقیوم القادری الهزایوی ۳۳۶ صفحه ۲۴ - تهکم المقلدین بمن ادعی تجدید الدین: محمد بن عبدالرحمن بن عفالق حنبلی ۲۵ - جلال الحق فی کشف احوال اشرار الخلق: شیخ ابراهیم حلمی قادری اسکندری ۲۶ - الحق المبین فی الرد علی الوهابیین: شیخ احمد سعید سرهندي نقشبندی [۶]. ۲۷ و ۲۸ - دعوی الهدی الی الورع فی افعال و الفتوی: شیخ محمد جواد بلاغی نجفی بن حسن (م ۱۳۵۲) چاپ نجف ۱۳۴۴ ق [۷] و نیز انوار الهدی چاپ نجف در سال ۱۳۴۰ ق از همین مولف ۲۹ - دلیل واقعی در جواب وهابی: سید حسین بن نصرالله بن صادق حسینی موسوی عرب باغی (م ۱۳۶۱) تبریز چاپ سنگی [۸]. [صفحه ۶۷] ۳۰ - الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة: احمد زینی دحلان مکی [۹]. ۳۱ - دعوة الحق: میرزا هادی حسینی خراسانی بجزستانی (م ۱۳۶۸) [۱۰]. ۳۲ - رد شبهات وهابیها: شیخ عیسی اهری [۱۱]. ۳۳ - الرسالة الردیة علی طائفه الوهابیه: محمد عطاء الله رومی بن محمد شرف بن ابی اسحاق نویسنده فقیه و متکلم است. ۳۴ - رساله‌ای در رد شبهات وهابیه: سید صدرالدین صدر بن سید اسماعیل (م ۱۳۷۳) نویسنده هنگامی که وهابیه‌ها قبور متبرکه ائمه بقیع را خراب کردند اشعار زیبایی سرود از جمله: لعمری ان ناحیه البقیع ++ یشیب لهولها فود الرضیع و سوف تكون فاتحة الرزایا ++ اذا لم نصح من هذا الهجوع اما من مسلم لله یرعی ++ حقوق نبیه الهادی الشفیع [۱۲]. ۳۵ - رساله فی الرد علی الوهابیة: سید حسن صدر بن هادی (م ۱۳۵۴) [۱۳]. [صفحه ۶۸] ۳۶ - رساله رد بروهابیت: شیخ محمد صفائی حائری قمی ۳۷ - السجود علی الارض: استاد شیخ علی احمدی میانجی موسسه در راه حق قم. ۳۸ - سعادة الدارین فی الرد علی الفرقین الوهابیه و مقلده الظاهرية: شیخ ابراهیم سمندی منصورى. ۳۹ - السیف الهندي فی ابانه طریقه الشیخ النجدی ابن عبدالوهاب: عیسی بن محمد صنعانی یمنی [۱۴]. ۴۰ - السیوف الصقال فی اعناق من انکر علی الاولیاء بعد الانتقال از علمای بیت المقدس است. ۴۱ - السیف الباتر لعنق المنکر عفی الاکابر: سید علوی بن احمد حداد ۴۲ - شیعه چه می گوید: حاج سراج انصاری رد بر انکار کسروی است که در کتاب شیعیگری ... به انتشار افکار منحط وهابیه سعی داشت. ۴۳ - صواعق محرقة فی علائم الظهور و رد الوهابیه فی تخریب البقاع المتبرکه: شیخ ابوالحسن بن محمد دولت آبادی مرندی نجفی (م ۱۳۵۲) کتاب فارسی است در تهران در ۱۳۳۴ ش به چاپ رسیده، سنگی، حاج عبدالرحیم. ۴۴ - الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیة: شیخ سلیمان بن عبدالوهاب نجدی. این کتاب نخستین ردی است که از طرف علمای اهل سنت بر عقاید محمد بن عبدالوهاب نوشته شده. نویسنده در این کتاب «صفحه ۴» برادرش (رئیس فرقه وهابیت) را به جهالت و گمراهی متصف ساخته و می گوید امروز مردم گرفتار کسی (برادرش محمد بن عبدالوهاب) شده‌اند که خود را در علوم قرآن و حدیث وارد می‌داند و از مخالفین خود هیچ هراسی ندارد اگر به او پیشنهاد شود که افکارش را به اهل علم عرضه کند که هرگز گوش فرامی‌دهد و بر مردم لازم می‌داند که طبق عقاید [صفحه ۶۹] او رفتار کنند مخالفین خود را کافر می‌داند در صورتی که به خدا سوگند یک شرط بلکه یک دهم شرط اجتهاد هم در او تحقق نیافته است ولی در عین حال سخنان او برای بسیاری از مردم جاهل و نادان پسندیده آمده است و با اینکه تمام ملت مسلمان یکصدا بر ضد او هم آواز شده‌اند به صدای آنها توجه نمی‌شود و همه را کافر و نادان قلمداد می‌کنند خدایا این مرد گمراه را هدایت کن و به راه راست برگردان وی کتاب دیگری هم بر علیه وهابیه نوشته است. ۴۵ - صالح الاخوان فی الرد علی من قال علی المسلمین بالشرك و الکفران داود بن سلیمان بغدادی (م ۱۲۹۹ ه) ۴۶ - الصواعق و الرعود: عقیف الدین عبدالله بن داود حنبلی بر این کتاب علماء بصره و بغداد و حلب و احساء و... تقاریظی نگاشته‌اند که تاییدی است از آنان نسبت به محتویات کتاب و این کتاب را محمد بن بشیر، قاضی راس الخیمه تلخیص کرده است. ۴۷ - الصارم الهندي فی عنق نجدی: شیخ عطاء مکی. ۴۸ - ضیاء الصدور لمنکر التوسل باهل القبور ظاهرشاه سیان ابن عبدالعظیم سیان مدینی. ۴۹ - علماء المسلمین و الوهابیون، حسین حلمی بن سعید استانبولی [۱۵]. ۵۰ - غفلة الوهابیة عن الحقائق الدینیة سید مهدی قزوینی کاظمی [۱۶]. ۵۱ - غوث العباد بیان الرشاد: شیخ

مصطفی حمای مصری [۱۷]. ۵۲ فضل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب از شیخ سلیمان بن عبدالوهاب نجدی برادر محمد بن عبدالوهاب رئیس وهابیان (که فرد باسواد بوده و در شهر حریمله سمت قضاوت داشته است) ۵۳ - فصل الخطاب فی رد ضلالات ابن عبدالوهاب یمنی رئیس الوهابیه احمد بن علی بصری مشهور به قبانی [۱۸]. [صفحه ۷۰] ۵۴ - الفجر الصادق فی الرد علی منکری التوسل و الکرامات و الخوارق مطبوعه الواعظ مصر. شیخ جمیل صدقی زهاوی: در مطبوعه الواعظ چاپ و در استانبول در سال ۱۹۸۶ م افسست شده است [۱۹]. ۵۵ - فتنه الوهابیه: توسط حسین حلمی بن سعید استانبولی، افسست شده است (۲۴ صفحه) ۵۶ - فتنه الوهابیه تالیف: سید احمد قزوینی دحلان مفتی مکه توسط دکتر همایون همتی به فارسی ترجمه و تحت عنوان «فتنه وهابیت» توسط مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی در تابستان ۱۳۶۷ در ۵۹ صفحه به چاپ رسیده است ۵۷ - کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب: سید محسن امین عاملی در این کتاب گرانسنگ افکار وهابیه به صورت علمی مورد مناقشه قرار گرفته و عقاید آنان بر اساس قرآن و سنت بررسی شده است و در سال ۱۹۶۲ میلادی توسط فرزند دانشمند مولف تجدید چاپ شده و فصلهای تازه و پاورقی‌های مفید و با ثمری بر آن افزوده شده است این کتاب توسط نویسندگان زیر به فارسی ترجمه شده است: الف - تاریخچه نقد و بررسی وهابیه ترجمه و نگارش توسط سید ابراهیم سید علوی انتشارات امیرکبیر (۵۳۰ صفحه) چاپ اول ۱۳۵۷ چاپ دوم ۱۳۶۵ و چاپ سوم ۱۳۶۷ ب - تهرانی ج - فراسوی پرده‌ها: ترجمه و تلخیص سید حسن افتخارزاده، جیبی، شمیم ۳۶۸ چاپ انتشارات بنیاد بعثت. چاپ کتاب کشف الارتیاب موجب شد که وهابیه رفتار خشونت آمیز خود را نسبت به شیعیان احساء و قطیف تعدیل کنند. ۵۸ - کشف اسرار حضرت امام خمینی دام ظلّه رد بر اسرار هزار ساله حکمی زاده که مروج عقاید وهابیه در ایران بود.

پاورقی

- [۱] مولفین کتب چاپی ج ۲ ص ۸۱۸.
- [۲] معجم المؤلفین ج ۱۰ ص ۲۹۳.
- [۳] نباء البشر ص ۳۸۹ مولفین کتب چاپی ج ۲ ص ۵۲۵.
- [۴] مفتاح النجاح صفحه ۱۶۵.
- [۵] مولفین کتب چاپی ج ۳ ص ۷۴۰.
- [۶] هدیة العارفین ج ۱ ص ۱۹۰ معجم المؤلفین ج ۱ ص ۲۳۲.
- [۷] مولفین کتب چاپی ج ۲ ص ۴۱۳.
- [۸] مولفین کتب چاپی ج ۲ ص ۹۰۶.
- [۹] مولف شافعی و مفتی مکه معظمه بوده است: هدیة العارفین ج ۱ ص ۱۹۱.
- [۱۰] در بغداد به چاپ رسیده است و فیات العلماء ص ۲۴۴.
- [۱۱] این جزوه که در سال ۴۱ توسط جلسات بحث عقاید و مذاهب در قم چاپ شده راجع به زیارت قبور اهل بیت است.
- [۱۲] اختران تابناک ج ۱ ص ۲۶۸ نور علم (نجوم امت) ش ۷ صفحه ۷۷.
- [۱۳] به چاپ رسیده است الاعلام زرکلی ج ۲ ص ۲۴۰.
- [۱۴] تاریخ فراغت از تالیف سال ۱۳۱۸ ه ایضاح المکنون ج ۲ ص ۳۷ هدیة العارفین ج ۱، ص ۲۴۸۸.
- [۱۵] مکتبه ایشیق - استانبول چند بار چاپ شده است.
- [۱۶] الذریعه ج ۱۶ ص ۵۹.

[۱۷] به چاپ رسیده است.

[۱۸] ایضاح المکنون ج ۲ ص ۱۹۰.

[۱۹] مجله المرشد، العدد ۱۰ مجلد ۲ ص ۳۸۸ جمادی الاول سال ۱۳۴۶ هـ.

قتل عام حجاج یمنی توسط وهابیان

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۷۹-۴۸۹۱

عنوان و نام پدیدآور: قتل عام حجاج یمنی توسط وهابیان

منشا مقاله: ، درسهایی از مکتب اسلام، سال ۴۰، ش ۲، (اردیبهشت ۱۳۷۹): ص ۵۵ - ۶۲.

توصیفگر: وهابیه

توصیفگر: کشتار دسته‌جمعی

توصیفگر: عربستان سعودی

توصیفگر: انگلستان

توصیفگر: آل سعود

مقدمه

در سال ۱۳۴۱ وهابیان با حجاج یمنی که هیچ گونه وسیله‌ی دفاعی با خود نداشتند، روبه رو شدند. آنان در ابتدا با حجاج همراه شدند و به ایشان امان دادند ولی بعداً نیرنگ بکار بردند وقتی که به دامنه‌ی کوه رسیدند وهابیان در قسمت بالای و پهنای کوه قرار گرفتند و حجاج یمنی در پائین، آنگاه دهانه‌ی توپها را به طرف آنها کرده و همه را به گلوله بستند و همه‌ی آنها را که حدود هزار نفر بودند، کشتند و تنها دو نفر موفق به فرار شدند و از جریان این کشتار وحشیانه اطلاع دادند. مرحوم علامه‌ی امینی، پس از نقل این جریان و جنایت هولناک می‌گوید: «صاحب المنار طبق عادت دیرینه‌اش که برای اعمال زشت و ناهنجار وهابیان عذرتراشی می‌کند، از این جنایت هولناک وهابیان نیز در مجموعه مقالات خود «الوهابیون و الحجاز» این چنین عذرتراشی کرده است: «پس از درگذشت سید محمدعلی ادریسی که از منطقه‌ی عسیر به نفع پادشاه نجد کناره گفته بود، ملک حسین به آنجا یورش برد و وهابیان را سخت گوشمالی داد و به دنبال آن رویداد قتل حجاج یمنی پیش آمد، وهابیان به تصور آن که آنان سپاهیان امدادی ملک حسین هستند، به سوی آنها تیراندازی کردند و پس از آن که به اشتباه خود پی [صفحه ۵۶] بردند سلطان عبدالعزیز از امام یحیی پوزش خواست و با پرداخت غرامت معقولی بر حفظ مراتب دوستی موافقت کردند». [۱]. با این گونه عذرتراشی‌های خنک و فاسد هرگز نمی‌تواند جنایات وهابیان را در ریختن خون مسلمانان توجیه کند و بپوشاند زیرا این اولین بار نیست که وهابیان وحشی دست به چنین جنایت هولناک می‌زنند، بلکه آنها در هر فرصتی که پیش آمده، دهانه‌ی توپهای خود را به سوی مسلمانان گشوده‌اند و مسلمانان را با نیرنگ و ستم گاه در سوریه و گاه در حجاز یا عراق و یمن کشتار کرده‌اند، آری این جنایات وهابیه را همه فهمیده‌اند و هرگز این عذرهای بدتر از گناه نمی‌تواند بر روی آنها پرده کشد! صاحب المنار می‌گوید: وهابیه گمان کردند که حجاج یمنی کمک و سپاه امدادی ملک حسین هستند، چگونه می‌توان چنین احتمالی داد در صورتی که آنها سلاح با خود نداشتند و آنها مجاز نبودند در کشور دیگری با خود سلاح حمل کنند و اگر آنها اسلحه با خود داشتند وهابیه نمی‌توانستند آنها را

قتل عام کنند، آیا وضع زائران خانه‌ی خدا از وضع جنگجویان شناخته نیست؟! چگونه انسان عاقلی می‌تواند چنین احتمالی بدهد که این جمعیت حجاج سپاه امدادی باشند؟ آیا وهابیه‌ها درباره‌ی عربهای شرق اردن نیز تصور کرده بودند که آنان سپاه امدادی هستند که با آنها در خانه‌هایشان جنگیدند و همه‌شان را به توپ و گلوله بستند و همه را از بین بردند؟! آیا مردم عراق را نیز سپاه امدادی می‌پنداشتند که پی در پی به آنها یورش می‌بردند و می‌کشتند و غارت می‌کردند... [۲].

هجوم وحشیانه‌ی وهابیان بر حجاز

ابن سعود به تدریج نفوذ خود را در تمام سرزمین نجد توسعه داد و رقیب نیرومند خود ابن‌الرشید را از میان برد، درصدد برآمد حکومت خود را توسعه دهد و حجاز را به [صفحه ۵۷] تصرف خود درآورد و حرمین شریفین را ضمیمه‌ی حکومت خویش نماید. مسأله‌ی فتح حجاز به واسطه‌ی وجود شهرهای مقدس مکه و مدینه بسیار دشوارتر و حساستر بود. از سوی دیگر ابن‌سعود که اکنون سالی ۶۰ / ۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ از انگلستان دریافت می‌کرد مایل نبود برخلاف میل آنها عمل کند. و بالاخره فرقه‌گرائی خشونت‌آمیز وهابیان از نظر عربها و مسلمانان غیر وهابی خوشایند نبود و سببیت و بی‌رحمی آنان زمانی که یک قرن پیش محمد بن مسعود حاکم بر مکه بود، از خاطرها محو نشده بود. حال برای فتح حجاز عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن سعود می‌بایستی دو کار انجام دهد، یکی این که انگلیسی‌ها را به وفاداری بی‌چون و چرای خود نسبت به آنان کاملاً مطمئن سازد و دیگر این که مسلمانان جهان را متقاعد کند که قادر به سرپرستی و نگهداری اماکن مقدس اسلام می‌باشد. در مورد نکته‌ی اول کار ابن‌سعود مشکل نبود زیرا می‌دانست انگلستان از دست شریف حسین به تنگ آمده است، حسین مرتب سالوسی‌ها و ریاکاریهای گذشته‌ی انگلیسی‌ها را به رخ آنها می‌کشید و از آن مهمتر جهان اسلام را بر ضد اعلامیه‌ی بالفور و ایجاد یک «کانون ملی یهود» در فلسطین به شورش دعوت می‌کرد، لذا انگلیسی‌ها از همان شخصی که در «جنگ جهانی اول» به عنوان «قهرمان قیام عرب» نام می‌بردند، اکنون با صفت‌های «مزور، دروغگو، زودباور، شکاک، لجوج، خودپسند، نادان، حریص و بی‌رحم» و به عبارت خلاصه نفرت‌انگیز یاد می‌کردند. [۳]. و نیز آن طور که مؤلف تاریخ مکه نوشته است [۴]، مطامع استعماری انگلیسیها اقتضا می‌کرد که بندر عقبه را از حجاز جدا سازند و ادعا می‌کردند که آن را ضمیمه‌ی شرق اردن که تحت حکومت امیر عبدالله فرزند شریف حسین است، خواهند ساخت. شریف در این باره، به انگلیسیها سخت پرخاش کرد و آنان در عوض او را در مقابل [صفحه ۵۸] رقیب دیرینه‌اش ابن‌سعود، تنها گذاشتند، عاقبت ابن‌سعود، تصمیم گرفت به حجاز حمله کند، از این روی در غره‌ی ماه ذیقعدی سال ۱۳۴۲ در ریاض انجمنی مرکب از علمای وهابی و رؤسای قبائل به ریاست پدرش عبدالرحمن تشکیل داد. ابتدا عبدالرحمن آغاز به سخن کرد و گفت نامه‌هایی رسیده و از ما درخواست سفر حج کرده‌اند من آن نامه‌ها را نزد فرزندم عبدالعزیز فرستاده‌ام، او امام شماس است، و هر چه می‌خواهید از او بخواهید. سپس ابن‌سعود خطاب به حاضرین گفت: نامه‌های شما رسید و از شکایت شما آگاه شدم، هر چیزی پایانی دارد و هر کاری باید به موقع انجام گیرد. بعد از سخنان ابن‌سعود، مذاکراتی جریان یافت و در نتیجه همه‌ی حاضران حمله به حجاز را تأیید کردند. مدت سه سال بود که شریف حسین به نجدیان، اجازه‌ی حج نداده بود. ابن‌سعود به دنبال تصمیم به جنگ، سپاهی به فرماندهی سلطان بن بجاد به سوی مکه، گسیل داشت، نیروهای وهابی در سال ۱۳۴۲ به محلی رسیدند که از آنجا شهر طائف یکی از شهرهای مهم حجاز دیده می‌شد، شهرتی که نیروهای رزمنده‌ی وهابی بهم زده بودند، طوری بود که قوای پادگان طائف که فرماندهی آن را علی بن حسین، پسر حسین امر حجاز برعهده داشت، پیش از آن که حمله آغاز شود، فرار کردند. چند ساعت بعد، پس از آن که مذاکرات در مورد تسلیم شهر با زعمای قوم صورت گرفت ابن‌سعود وارد طائف شد. با آن که زعمای قوم شهر را تسلیم کرده بودند، خونریزی بی‌رحمانه‌ای صورت گرفت و مردم بی‌دفاع شهر اعم از مرد و زن و اطفال را از دم تیغ گذراندند و رقم کشته شدگان که در میان آنها علما و صلحا زیاد بود، نزدیک دو هزار نفر بودند، مغازه‌های بازار را تاراج

کردند و خانه‌ها را به آتش کشیدند و چندان کارهای زشت انجام دادند که از شنیدن آنها مو بر بدن انسان راست و دل هر انسانی کباب می‌شود، چنانکه در دفعات [صفحه ۵۹] قبل نیز نظیر این جنایات را کرده بودند از جمله کشته شدگان، شیخ عبدالله زواری مفتی شافعی‌ها بود که از مسجد بیرون کشیدند و قطعه قطعه کردند و در میان کشته‌شدگان برخی پرده‌داران و خدمتگزاران کعبه‌ی مکرمه که برای ییلاق به طائف آمده بودند، دیده می‌شدند. البته ابن‌سعود نتوانست این جنایات هولناک را انکار کند و ضمن اعتراف، کار وهابیان را به اعمال خالد بن ولید در فتح مکه تشبیه کرد و با سخن رسول خدا که در آن زمان فرمود: «اللهم انی ابرء الیک مما صنع خالد» پوزش خواست. [۵]. سعودیها امروزه می‌گویند: احتمالا ارتش بر اثر تحریکاتی که شده بود، واکنش بیش از حد تندی نشان داد. ولی آنچه مسلم است، خبر این کشتار در سراسر حجاز پیچید و وحشت آفرید ملک حسین، انگلیسی‌ها را به کمک طلبید، سفیر انگلیس به او وعده داد که درخواست وی را به دولت متبوع خویش اطلاع دهد. شریف از جده به مکه بازگشت و منتظر کمک انگلستان نشست ولی آن دولت در جواب درخواست او به سفیر خود اشعار داشته بود که جنگ میان ابن‌سعود و ملک حسین یک جنگ مذهبی است که انگلستان به خود اجازه‌ی مداخله در آن را نمی‌دهد، اما اگر زمینه را مساعد ببیند، حاضر به میانجیگری می‌باشد. [۶]. طبق گفته‌ی «جرج آنتونیوس» دولت انگلستان گفته بود اگر طرفین درخواست کنند که میان آنها، حکم شود، در کارشان مداخله خواهد کرد. [۷]. و بنا به نقل دیگر انگلیسی‌ها در پاسخ حاضر شدند صرفا او را تا بندر عقبه اسکورت و همراهی کنند که از حجاز خارج شود و به نفع پسر خود علی کناره‌گیری نماید. [صفحه ۶۰] در آن موقع، جمعیتی در مکه به نام حزب وطنی تشکیل یافت که هدف نهائی آن رها ساختن حجاز از وضع آشفته‌ای بود که دچار آن گردیده بود، جمعیت مزبور، مقرر داشت که ملک حسین، به نفع فرزند خود ملک علی، از حکومت کنار برود و ملک علی فقط پادشاه حجاز باشد. این جمعیت به این مزبور در تاریخ چهارم ربیع الأول سال ۱۳۴۳ تلگرافی به امضای صد و چهل تن از علما و اعیان و تجار و اصناف دیگر به ملک حسین مخابره کرد و موضوع مزبور را به او تکلیف نمود. ملک حسین ناگزیر این پیشنهاد را پذیرفت و حزب وطنی در روز بعد، ضمن تلگرافی، ملک علی را که در جده بود، از جریان آگاه ساخت و او به مکه آمد و در تاریخ پنجم ربیع الأول ۱۳۴۳ زمام امور را در دست گرفت اما این تدبیر هیچ مشکلی را حل نکرد، زیرا اولاً با مخالفت خشک انگلستان مواجه شد و ثانیاً ابن‌سعود به ملک علی همان نظری را داشت که به ملک حسین پدرش دارا بود. [۸]. چنین حکومتی در حول علی بن حسین تشکیل شد، اما هیچ کشوری آن را به رسمیت نشناخت. تا مدت یک سال بعد هنوز مسأله‌ی حقوقی حجاز حل نشده بود و علی بن حسین کناره‌گیری پدر به نفع خود را عنوان کرده خود را حاکم حجاز دانست در همان سال وهابیان بی‌آنکه جنگی رخ دهد، وارد شهر مقدس مکه شدند، ملک حسین و پسرش که به جده رفته بودند، وهابیه‌ها خانه‌ی او را غارت کرده و تمام دارائی او را تصاحب نمودند. آنگاه او بالاجبار از حجاز خارج و روانه‌ی بندر عقبه گردید. پس از رسیدن به مقصد، در راه پیشرفت ملک علی کوشش فراوان می‌کرد و به دوام حکومت وی امید فراوان داشت. در همین حال دولت انگلستان به وسیله‌ی یکی از امیرالبحرهای خود به ملک حسین اخطار کرد در مدت سه هفته بندر عقبه را ترک کند و به هر کجا می‌خواهد برود. وی ابتدا این اخطار را جدی نگرفت، ولی پس از جریاناتی که رخ داد، مجبور شد [صفحه ۶۱] سوار کشتی شود و عازم جزیره‌ی قبرس گردد. شریف حسین به قدری به انگلیسیها بدبین شده بود که غذا جز از دست آشپز مخصوص خود نمی‌خورد و می‌ترسید وی را مسموم کنند. شریف تا سال ۱۹۳۱ م در قبرس ماند و در این سال بیمار شد وی را به عمان (پایتخت اردن مرکز پسرش امیر عبدالله) انتقال دادند و در آنجا و در همان سال فوت کرد و در جوار قدس شریف در بیت‌المقدس مدفون ساختند. [۹]. سرزمین حجاز، بجز مدینه و جده و بندر ینبع در تصرف قوای ابن‌سعود افتاده بود از طرفی نمایندگان از دو سوی، در رفت و آمد بودند تا مگر قضیه با صلح فیصله یابد، اما هیچ نتیجه‌ای نمی‌گرفتند. در روز دهم ربیع‌الثانی سال ۱۳۴۳ ابن‌سعود به نیت عمره، از ریاض به سوی مکه حرکت کرد و برای پیشبرد مقصود خود دست به ابتکاری زد و از سران مسلمانان جهت برگزاری یک کنفرانس اسلامی دعوت به عمل

آورد، تا درباره‌ی این که چگونه بیت‌الله الحرام از تمایلات سیاسی دور نگاه داشته شود، با یکدیگر تبادل افکار نمایند، ظاهراً فقط مسلمانان هندوستان به دعوت او پاسخ مثبت دادند. [۱۰]. ابن‌سعود در حالی که جمعیت زیادی از سپاهیان و علمای نجد و جمعی از خاندان محمد بن عبدالوهاب و عده‌ای از رؤسای قبائل همراه او بودند، در مدت بیست و چهار روز به نزدیکی مکه رسید، در کوه عرفات «ابن لؤی» یکی از فرماندهان سپاه او در مکه، با هزار تن از جمعیت اخوان، به استقبال وی آمد و او به مکه غروب روز هفتم جمادی الأولی سال ۱۳۴۳ بود. پس از فتح طائف و مکه توسط وهابیان، جنگ میان ابن‌سعود و ملک علی در جده در گرفت و در همان سال برنامه‌ی حج تعطیل گردید. ملک علی جمعی از افسران [صفحه ۶۲] سوری و افراد دیگر را به حجاز فراخواند و اسلحه و هواپیما خرید و پولها خرج کرد، ولی فائده‌ای نداشت و هابیه‌ها جده را محاصره کردند، و چون محاصره‌ی جده به طول انجامید، امیرعلی ناگزیر از مصالحه با وهابیه‌ها گردید و قرارداد صلح به وسیله‌ی کنسول انگلستان در جده تدوین شد و او با یک کشتی جنگی بریتانیایی و یا وسیله‌ی قطار از جده خارج گردید. [۱۱]. وهابیه‌ها به سال ۱۳۴۴ وارد این شهر شدند و کشتی‌های ملک حسین را تصاحب کردند و ملک علی در عراق نزد برادرش ملک فیصل اقامت گزید و با خروج او از حجاز ملک سعود پادشاه نجد و حجاز هر دو شد و وهابیه‌ها بر مدینه و تمام سرزمین حجاز دست یافته و عربهای حجاز را زیر فرمان خود در آوردند. ابن‌سعود در گرما گرم جنگ با امیرعلی می‌گفت که او به حجاز نیامده مگر آن که مردم حجاز را از ظلم و ستم اشراف رهائی بخشد و او قصد ندارد پادشاه حجاز بشود و در این خصوص او از مردم حجاز نظر خواهد خواست. [۱۲]. او این سخنان را همچون دیگر سیاستمداران و نیرنگ‌بازان دنیا که پیش از به قدرت رسیدن وعده‌ها می‌دهند و هرگز بدان عمل نمی‌کنند، بر زبان می‌راند ابن‌سعود به عنوان پادشاه حجاز تاجگذاری کرد «اخوان» (سربازان خاص سعودی) ناخرسندی خود را ابراز داشتند و در مراسم تاجگذاری شرکت نکردند. «اخوان» به تدریج از رئیس خود ناراضی شده بودند، آنها گمان می‌کردند که در راه خدا پیکار می‌کنند ولی نمی‌دانستند که در خدمت جاه و شکوه امیر قرار دارند. [۱۳].

پاورقی

- [۱] الوهابیون و الحجاز: ص ۳۳.
- [۲] کشف الارتیاب: ص ۵۰ - ۵۱.
- [۳] نظام آل‌سعود، ص ۵۴.
- [۴] تاریخ مکه: ج ۲، ص ۲۳۶.
- [۵] کشف الارتیاب: ص ۵۲.
- [۶] المملكة العربیة السعودیة: ج ۲، ص ۳۰۰ - ۲۹۹.
- [۷] یقظة العرب: ص ۴۵۵.
- [۸] صلاح‌الدین مختار، تاریخ المملكة العربیة السعودیة، ج ۲، ص ۳۰۰.
- [۹] صلاح‌المختار، ج ۲، ص ۳۰۶ و ۳۱۴ تا ۳۱۶.]
- [۱۰] نظام آل‌سعود: ص ۵۷.
- [۱۱] تاریخ المملكة العربیة السعودیة: ج ۳، ص ۳۵۷ و ۳۶۳.
- [۱۲] کشف الارتیاب: ص ۵۳.
- [۱۳] نظام آل‌سعود، ص ۵۷.

محمد بن عبدالوهاب و حرکت وهابیت

مشخصات کتاب

مؤلف: جعفر سبحانی

مقدمه

فتنه ابن تیمیه خاموش شده بود، و اندیشه‌های او و شاگردش ابن القیم می‌رفت که در لابلای کتابها دفن شود، که ناگهان چهار قرن بعد، این افکار مجدداً جان تازه‌ای به خود گرفت و توسط محمد بن عبد الوهاب احیاء گردید. محمد بن عبد الوهاب در سال ۱۱۱۵ در شهر «عینیه» واقع در صحرای «نجد» عربستان چشم به جهان گشود و در سال ۱۲۰۶ یا ۱۲۰۷ دیده از جهان فرو بست. پدرش عبد الوهاب از علمای حنبلی و مورد احترام مردم شهر خود (عینیه) بود. فرزند عبد الوهاب پس از به پایان رساندن دروس مقدمات، زادگاهش را ترک گفت و به مدینه مهاجرت کرد و پس از اقامت کوتاهی در مدینه به بصره و سپس به بغداد و آنگاه به کردستان و همدان و اصفهان روانه شد و در هر یک از این شهرها مدتی چند اقامت گزید تا آنجا که به شهر «قم» نیز آمد و سرانجام تصمیم گرفت که به زادگاه خود برگردد و پس از بازگشت، هشت ماه از مردم دوری گزید، و سپس مردم را به آیین جدیدی فراخواند [۱]. در بسیاری از کتابهای عربی، مسافرت شیخ به شهرهای مختلف و اقامت او در آن مناطق آمده است. و قدیمی‌ترین کتاب فارسی که در آن نامی از محمد بن عبد الوهاب و پاره‌ای از عقاید او به میان آمده است، کتاب «ذیل تحفه العالم» نوشته «عبد اللطیف شوشتری» است [۲]. وی سالها در هند اقامت داشت و با محمد بن عبد الوهاب معاصر بود. کتاب فارسی دیگری که از این مردم نام برده، کتاب مآثر سلطانیه تالیف عبد الرزاق دنبلی ت (۱۰۶۷) - م (۱۲۴۲) است که توقف طولانی شیخ را در اصفهان برای فراگیری فقه و اصول متذکر شده است [۳] سومین کتاب فارسی که از او نام برده کتاب سفرنامه میرزا ابو طالب اصفهانی است که او نیز با شیخ معاصر بوده و مسافرت او به اصفهان و اکثر بلاد ایران و خراسان تا سرحد غزنین را آورده است [۴]. غالب بیوگرافی نویسان، درباره محمد بن عبد الوهاب یادآور میشوند که از همان دوران جوانی سخنان زنده‌ای از او شنیده می‌شد، و پدر او که مرد صالحی بود، نیز انحراف او را پیش‌بینی میکرد. شیخ در جوانی غالباً به مطالعه زندگی نامه کسانی که مدعی نبوت شده بودند مانند مسیلمه کذاب و سجاج و اسود عنسی و طلیحه اسدی علاقه خاصی داشت [۵]. اگر این گزارش درست باشد، حاکی از آن است که او از همان آغاز، سودای رهبری را در سر می‌پرورانده و سرانجام این سودا در دعوت وهابیت جلوه کرد، و از این طریق به تکفیر تمام فرق اسلامی پرداخته و دیگران را جاهل و نادان و مشرک و بدعت‌گذار نامیده و این سیره همه بدعت‌گذاران و فرقه‌سازان است.

انتقال به «حریمله»

پدر محمد بن عبد الوهاب از محل اصلی خود به نام عینیه به بخش حریمله منتقل شد و در آنجا زیست تا در سال ۱۱۴۳ مرگ او فرا رسید. او از فرزند خود راضی نبود و پیوسته او را سرزنش میکرد. حتی برادرش سلیمان بن عبد الوهاب از مخالفان سر سخت وی بود و بعدها کتابی در رد اندیشه‌های او نوشت. وقتی پدر فوت کرد، او محیط را برای اظهار عقاید خود بی مانع دید، ولی با هجوم عمومی مردم حریمله روبرو شد و نزدیک بود که خونس را بریزند. ناچار از آنجا به زادگاه خود عینیه باز گشت، پس از ورود به زادگاهش با امیر آنجا به نام عثمان بن معمر پیمان بست که هر یک از آن دو، بازوی دیگری باشد و امیر اجازه دهد او عقاید خود را بی پرده مطرح کند. شاید نتیجه آن، این باشد که امیر بر همه امیر نشینهای منطقه نجد که عینیه نیز یکی از آنهاست تسلط یابد. آنگاه برای اینکه پیوند محمد بن عبد الوهاب با امیر استوارتر گردد، وی خواهر امیر را گرفت و پس از بستن عقد، و وعده همکاری

صمیمانه، شیخ به امیر گفت: امید است خدا نجد و اعراب نجد را به تو ببخشد! بدینگونه پیمانی میان شیخ و امیر بسته شد که در حقیقت داد و ستدی بیش نبود [۶]. شیخ، منطقه را به امیر بخشید، در حالی که نه از تقوای او آگاهی صحیح داشت و نه از سرانجام کار او! پس از این پیمان نخستین اثر آن این شد که قبر زید بن الخطاب، برادر خلیفه دوم، با خاک یکسان گشت زیرا از دید شیخ، بنای بر قبور بدعتی بود که باید از میان می‌رفت، ولی همین کار، واکنشهایی در منطقه ایجاد کرد و امیر احساس و قطف به نام سلیمان حمیری، به امیر عینیه (عثمان بن معمر) فرمان داد که هر چه زودتر این فتنه را بخواباند و شیخ را به قتل برساند امیر عینیه ناچار شد که عذر شیخ را بخواهد تا او عینیه را ترک کند. در این موقع شیخ منطقه سومی را به نام «درعیه» برگزید و در سال ۱۱۶۰ به آنجا منتقل شد. این بخش همان زادگاه مسیلمه کذاب بود. شیخ پس از آمدن به درعیه با امیر منطقه محمد بن سعود، نیای خاندان سعودی، تماس گرفت و همان پیمانی که با امیر عینیه بسته بود، با محمد بن سعود بست، و همان طور که منطقه را با عربهای ساکن آن، به عثمان بن معمر فروخته بود، این بار به ابن سعود فروخت. [۷]. ناگفته پیداست جنگها و نبردهای آنان با کفار و مشرکان نبود. حملات آنان در یک قرن و نیم تنها به قبائل اسلامی و کشورهای همجوار بود که همگی گوینده «لا اله الا الله، محمد رسول الله» بودند و پیوسته خدا را عبادت میکردند و فرائض را به جای می‌آوردند. اما چرا مردم از نظر محمد بن عبد الوهاب کافر و مشرک بودند؟ دلیل آن این است که بر قبور صالحان سایبانی ساخته و به زیارت قبر پیامبر می‌آمدند و به ارواح مقدسه توسل می‌جستند!! ابن سعود از پیمان خود با شیخ فوق العاده خوشحال بود، ولی دو چیز را با او مطرح کرد: ۱- اگر ما تو را یاری کردیم و کشورها را گشودیم میترسیم ما را ترک کنی و در نقطه دیگری سکنی گزینی! ۲- ما در فصل رسیدن میوه‌ها از مردم درعیه مالیات می‌گیریم. می‌ترسیم که تو مالیات را تحریم کنی! شیخ در پاسخ گفتار ابن سعود گفت: من هرگز تو را با دیگری عوض نخواهم کرد و خدا در فتوحاتی که نصیب ما خواهد کرد، غنائمی قرار خواهد داد که تو را از این مالیات ناچیز بی‌نیاز خواهد ساخت [۸] سپس برای تحکیم روابط میان دو خانواده، امیر درعیه دختر شیخ را به ازدواج فرزند خود عبد العزیز در آورد، و از این طریق رابطه زناشویی میان دو خانواده برقرار شد و تا کنون نیز این رابطه در شعاع گسترده‌ای محفوظ مانده است [۹].

موحدی جز من و جز چند نجدی نیست

پیمان شیخ با «محمد بن سعود» به مرور زمان استحکام بیشتری یافت. نخستین برنامه‌ای که شیخ برای محاربه با کفار! ریخت، گرفتن انتقام از امیر «عینیه» به نام «عثمان بن معمر» بود، زیرا وی به اشاره امیر «احساء» و «قطیف» که در منطقه از مقام برتری برخوردار بود، پیمان خود را شکست. اندیشه انتقام هنگامی قوت گرفت که شیخ آگاه شد وی با امیر «احساء» مکاتبات سری دارد، و در صدد خیانت به شیخ می‌باشد، از این جهت دو نفر از جانب شیخ به نامهای «احمد بن راشد» و «ابراهیم بن زید» اعزام شدند که امیر عینیه را ترور کنند. هر دو نفر پس از ورود به منطقه او را در حال خواندن نماز جمعه ترور کردند، و این مطلبی است که هم اکنون سعودیها به آن اقرار دارند، و در کتابی که اخیراً به عنوان «رسائل محمد بن عبد الوهاب» با نظارت عبد العزیز بن باز مفتی عربستان سعودی منتشر شده چنین آمده است: «عثمان بن معمر مشرک و کافر بود و مسلمانان وقتی از کفر و شرک او آگاه شدند، تصمیم گرفتند که او را بکشند.» از این جهت در ماه رجب ۱۱۶۳ وقتی او از نماز جمعه فارغ گشت، هنوز از مصلی خارج نشده بود که او را به قتل رساندند. سه روز پس از قتل او، خود شیخ وارد عینیه شد و برای آنان حاکمی به نام «مشاری بن معمر» تعیین کرد [۱۰]. این نخستین خونی بود که بوسیله ایادی شیخ، در منطقه ریخته شد. و در حقیقت نخستین کافری!!! که به دست آنان کشته شد، مردی بود که در سنگر عبادت، اقامه نماز می‌کرد! و هنوز دقایقی از پایان نماز نگذشته بود که به خون خود در غلطید. او جرمی جز این نداشت که حاضر به خضوع در برابر شیخ نشده بود. (و ما نقموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحمید) (البروج - ۸) ترور امیر عینیه به اتهام کفر و شرک، حاکی از عقیده شیخ درباره همه مردم نجد، بلکه تمام مسلمانان است، زیرا جز گروه معدودی در «درعیه» همه مردم نجد و

همه مسلمانان با امیر «عینیه» هم عقیده بودند. اگر انگیزه قتل او، کفر و شرک او بود، می‌بایست همه را به این جرم بکشند. اتفاقاً کلیه لشکر کشی‌ها و نبردهای شیخ با طوائف نجد و قبائل منطقه روی این اصل بود. و در حقیقت همه مسلمانان جهان جز شیخ و اتباع او کافر و مشرک بودند!!! نظامی که شیخ در عینیه به وجود آورد و امیری را که برای مردم آنجا نصب کرد، نتوانست رضایت مردم را جلب کند. سرانجام بر او شوریدند. وقتی خبر به شیخ و محمد بن سعود رسید، فوراً با گروهی بر عینیه حمله و همه شهر را با خاک یکسان کردند، تا آنجا که درختها را سوزاندند، و چاهها را پر کردند و مردها را کشتند و زنان را اسیر کردند و به نوامیس مردم تجاوز نمودند و فزون‌تر از آن نیز جنایاتی کردند که قلم از بیان آن شرم دارد و این شهر تا به امروز، به صورت ویرانه‌ای باقی مانده است. به عقیده شیخ، این عذابی بود که خدا برای آنان فرستاد [۱۱]. کشتن امیر عینیه و لشکر کشی مجدد و ویران کردن شهر و کشتن مردان و اسیر کردن زنان، رعب و وحشتی در منطقه بوجود آورد، و شیخ و محمد بن سعود را بر توسعه حکومت تشویق کرد. از این جهت محمد بن عبد الوهاب نامه‌هایی به مردم نجد نوشت، و آنان را به مذهب توحید!!! دعوت کرد. آنان که آئین او را می‌پذیرفتند، در امن و امان بودند. ولی آنان که مذهب او را رد می‌کردند، پیوسته مورد هجوم اتباع شیخ بودند، و سالیان درازی نبرد میان نجد و احساء برقرار بود. حملات وحشیانه اتباع شیخ، گروهی را بر آن داشت که پرده از اعمال شیخ بردارند. و جهان را متوجه جنایات وی سازند. برادر شیخ (سلیمان بن عبد الوهاب) در کتاب خود به نام «الصواعق الالهیه» به شیخ و اتباعش چنین خطاب می‌کند: «شما به کوچکترین چیز، بلکه با کوچکترین ظن و گمان مردم را تکفیر می‌کنید. شما کسانی را که آشکارا معترف به اسلامند، کافر می‌شمارید. حتی آنان را که در تکفیر این گروه توقف می‌کنند، نیز کافر می‌دانید» [۱۲]. دعوت شیخ به آئین توحید و تظاهر به مبارزه با شرک، در آغاز کار بسیار جالب و فریبنده بود و افرادی که از دور ناظر بر دعوت شیخ بودند، مجذوب آوازه دعوت او شده، حتی سید محمد بن اسماعیل که یکی از امرای یمن بود، در یک قصیده طولانی شیخ را ستود که مطلع آن چنین است: سلام علی نجد و من حل فی نجد و ان کان تسلیمی علی البعد لا یجدی! درود بر نجد و کسانی که در آنند هر چند درود من از دور، سودی ندارد ولی هنگامی که خبر کشتارها و حملات وحشیانه وهابیان به وی رسید، از قصیده‌ای که در مدح او سروده بود، پشیمان شد و قصیده دیگری در نکوهش او سرود که مطلع آن چنین است: رجعت عن القول الذی قلت فی نجد فقد صح لی عنه خلاف الذی عندی! از سخنی که درباره نجد گفته بودم، برگشتم، زیرا خلاف آنچه که در گذشته فکر میکردم، برای من ثابت شد. شاعر یمنی به قصیده دوم اکتفاء نکرد و این قصیده را شرح کرد و نام آن را «محو الحوبه فی شرح ابیات التوبه» نهاد [۱۳]. تکفیر مسلمین، یگانه شعار محمد بن عبد الوهاب! آئین وهابیت، آئین نفاق افکن و تفرقه آفرینی است که از روز نخست چنین پیامدی را بدنبال داشت. محمد بن عبد الوهاب در خطبه‌های نماز جمعه می‌گفت هر کس به پیامبر متوسل شود، کافر شده است، و عجیب این که برادرش سلیمان سخت با او مبارزه می‌کرد. روزی به برادرش گفت: ارکان اسلام چند است؟ گفت: پنج تا (شهادتین، پیا داشتن نماز، و پرداختن زکات، فریضه حج، روزه رمضان) [۱۴] برادر گفت: تو رکنی را نیز بر آن افزوده‌ای، و آن اینکه هر کس از تو پیروی نکند مسلمان نیست و این نیز رکن ششم است [۱۵]. روزی به برادر خود گفت: خدا در هر شب از شبهای ماه رمضان چند نفر را از آتش دوزخ آزاد می‌کند؟ گفت: در هر شب صد هزار نفر، و در شب آخر ماه رمضان به اندازه همه کسانی که در آن ماه آزاد کرده، یکجا آزاد می‌فرماید. برادر گفت: پیروان تو به یک دهم این مقدار نیز نرسیده است، پس این مسلمانانی که خدا آنها را آزاد می‌کند، کجا هستند؟ تو که مسلمانان را در خود و اتباع خود محصور ساخته‌ای! شیخ در پاسخ برادر ماند و چیزی نگفت. کار نزاع میان دو برادر به جایی رسید که سلیمان بر جان خود ترسید و در عیه را به قصد مدینه ترک گفت و در آنجا رساله‌ای بر رد برادر نوشت و برایش فرستاد. متأسفانه رساله مؤثر واقع نشد، بلکه کتابهای دیگری نیز که علمای حنبلی و دیگران نوشتند، در او مؤثر نیفتاد.

کفر چو منی گزاف و آسان نبود محکم‌تر از ایمان من، ایمان نبود در دهر یکی چو من، و آنهم کافر پس در همه دهر، یک مسلمان نبود! از روزی که احمد بن تیمیه مکتب خود را پی ریزی کرد، تلویحا و تصریحا خود و اتباع خود را موحد و مسلمان دانسته و دیگر طوائف را کافر و مشرک می‌شمرد. برخی از اعمال مسلمانان از قبیل توسل به پیامبر و سفر برای زیارت قبر وی و جشن گرفتن در موالید را شرک و بدعت توصیف می‌کرد و مفاد آن این بود که مرتکبین این اعمال، مشرک بوده و طبعاً کافر نیز خواهند بود. پس از ابن تیمیه (کاسه لیس) سفره او محمد بن عبد الوهاب همین شعار را تکرار کرد و در رساله «اربع قواعد» در قاعده چهارم می‌گوید: «مشرکان زمان ما بدتر از مشرکان گذشته‌اند، زیرا مشرکان گذشته، در حال رفاه، شرک می‌ورزیدند، اما در حال سختی به خدای یگانه پناه می‌بردند و خالصانه، تنها او را می‌خواندند، اما اینان در هر دو حال به پیامبر متوسل شده و می‌ورزند»!! [۱۶]. و در رساله دیگر می‌گوید: «توحیدی که مشرکان زمان ما آن را انکار کرده‌اند، توحید در عبادت است» [۱۷]. ما در تحلیل عقاید وهابیت توحید و شرک را به صورت منطقی تعریف کرده و حد و مرز آن را بیان خواهیم کرد و روشن خواهیم ساخت که اگر معیاری را که این دو نفر برای توحید و شرک ترسیم می‌کنند، صحیح باشد، هرگز در روی زمین نمیتوان موحدی یافت و اساس اشتباه هر دو نفر این است که برای عبادت حد صحیحی قائل نشده و هر نوع توسل به اسباب را پرستش سبب خوانده‌اند، و میان تعلق به سبب، و عبادت سبب فرقی قائل نشده‌اند. شعار وهابیان در تکفیر مسلمانان به قدری افراطی و شور است که به اصطلاح «حتی خان هم فهمیده» تا آنجا که یکی از طرفداران آنان مانند آلوسی صاحب تاریخ نجد، بر آنان خرده گرفته و می‌گوید: «سعود بن عبد العزیز به اطراف لشکرکشی کرد و بزرگان عرب در برابر او سر فرود آوردند ولی متأسفانه او مردم را از زیارت خانه خدا باز داشت و بر خلیفه عثمانی خروج کرد و مخالفان خود را تکفیر نمود و در قسمتی از احکام شدت عمل به خرج داد و درباره برخی از اعمال مسلمین با دیدی ظاهر بینانه قضاوت کرد و آنان را متهم به شرک ساخت، در حالی که اسلام، آیین سهل و آسان است، نه آیین سخت، آنچنان که علمای نجد اندیشیده‌اند و پیوسته بر مسلمانان منطقه یورش برده و اموال آنان را به عنوان جهاد فی سبیل الله غارت می‌کنند» [۱۸].

دگرگونی در موضع وهابیان

همان طور که گفته شد اساس وهابیت را ایجاد تفرقه و دو دستگی میان مسلمانان تشکیل می‌دهد و این ایده تا آغاز زمامداری عبد العزیز (۱۳۰۴ هـ -) باقی بود، ولی پس از اشغال حجاز به دست او و تماس وهابیان با ملل مختلف اسلامی، موضع آنان به تدریج دگرگون گردید، زیرا وهابیان پیش از اشغال حرمین در صحراها و بادیه‌ها زندگی می‌کردند، و با گروه‌های معدود تماس داشتند، واقعا فکر می‌کردند که اسلام واقعی همان است که فرزند عبد الوهاب به آنان آموخته است و جز آنان در جهان مسلمانی نیست، و پس از تسلط بر حرمین شریفین و گسترش تماسها، فکر خشونت به تدریج کاهش افت خصوصاً پس از مرگ عبد العزیز و روی کار آمدن فرزندان او مانند سعود، و فیصل، که مدتها در اروپا و آمریکا زندگی کرده بودند، فکر خشونت و تکفیر مسلمین - به دست فراموشی سپرده شده و تصمیم گرفتند که دامنه تبلیغات را گسترده سازند. ولی موضع آنان نسبت به شیعه تغییر نکرد، بلکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، موضع آنان سخت‌تر شده است، زیرا پیوسته از آن می‌ترسند که موج انقلاب به سرزمین آنان برسد و توده مستضعف بر آنان بشورند و ارکان سلطنت را متزلزل سازند و لذا ماه و یا هفته‌ای نمی‌گذرد که جزوه‌ای، رساله‌ای، نشریه‌ای و یا کتابی بر ضد شیعه نویسد و پیوسته همان دروغهای شاخدارای را که در ده قرن گذشته پشت سر شیعه گفته شده، تکرار می‌کنند.

- [۱] احمد امین: زعماء الاصلاح، ص ۱۰، ط بیروت.
- [۲] سید عبد اللطیف: ذیل التحفة، ص ۸ به بعد. چاپ بمبئی.
- [۳] دنبلی، عبد الرزاق: المآثر السلطانیة، ص ۸۲ به بعد.
- [۴] میرزا ابو طالب: سفرنامه، ص ۴۰۹ به بعد.
- [۵] صدقی الزهادی: الفجر صادق، ص ۱۷ و احمد زینی دحلان: فتنه الوهابیة، ص ۶۶.
- [۶] فیلی، عبد الله: تاریخ نجد، ص ۳۶ - چاپ بیروت.
- [۷] فیلی، عبد الله: تاریخ نجد، ص ۳۹.
- [۸] ابو علیه: محاضرات فی تاریخ الدولة السعودیة الاولى، ص ۱۳ - ۱۴.
- [۹] فیلیب حتی: تاریخ العرب، ج ۲، ص ۹۲۶.
- [۱۰] فیلی، عبد الله: تاریخ نجد، ص ۹۷.
- [۱۱] ناصر السعید، تاریخ آل سعود، ص ۲۲ و ۲۳.
- [۱۲] الصواعق الالهیة، ص ۲۷ - ۲۹ چاپ ۱۳۰۶.
- [۱۳] الامین، سید محسن: کشف الارتیاب، ص ۱۶.
- [۱۴] صحیح بخاری کتاب ایمان، ۱/۷.
- [۱۵] سید احمد زینی دحلان: الدرر السنیة، ص ۳۹ - ۴۰.
- [۱۶] محمد بن عبد الوهاب: اربع قواعد، ص ۴.
- [۱۷] محمد بن عبد الوهاب: کشف شبهات، ص ۳.
- [۱۸] سید محسن امین، کشف الارتیاب، ص ۹ به نقل از تاریخ نجد.

وهابیت و تحقیر مقام انبیاء و اولیاء علیهم السلام

مشخصات کتاب

جمعی از نویسندگان

حرمت زیارت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم

باسمه تعالی زیارت قبور پیامبران و صالحان بلکه هر گونه تکریم و بزرگداشت آنان را وهابیتون حرام و موجب شرک می دانند. «ابن تیمیه» می گوید: «فمن جعل سفره إلى مسجد الرسول صلی الله علیه و سلم وقبره كالسفر إلى قبور هؤلاء والمساجد التي عندهم فقد خالف إجماع المسلمين وخرج عن شریعة سید المرسلین» [۱]. هر کس سفرش را به قصد زیارت قبر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام دهد، مثل کسانی که به قصد زیارت قبور پیشوایانشان در مدینه و مساجدی که اطراف آن است سفر می کنند، با اجماع مسلمانان مخالفت نموده و از شریعت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خارج شده است. و نیز می گوید: «من زار قبره أو قبر غیره لیشرک به ویدعوه من دون الله فهذا حرام کله وهو مع کونه شرکاً بالله» [۲]. زیارت قبر پیامبر یا غیر او، و غیر خدا را خواندن، و شریک کردن آنان در کارهای خدایی، حرام، و شرک است. و نیز می گوید: «التمسح بالقبر وتقبيله ولو كان ذلك من قبور الأنبياء شرک» [۳] مسح و بوسیدن هر قبری اگر چه قبر پیامبر باشد، شرک است. گفتنی است که این افکار مخالف با نصّ

صریح قرآن است، آنجا که می فرماید: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ) [۴] «و اگر آنان که به خود ستم کرده بودند، پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر برای آنان طلب آمرزش می کرد، قطعاً خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند». و از قول برادران حضرت یوسف نقل می کند که از حضرت یعقوب خواستند تا برای آنان از خدا طلب مغفرت کند (يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا) [۵] آیا آنها مشرک بودند؟ و از طرفی مخالف با روایات صحیح اهل سنت می باشد چنانکه نقل می کنند: «أصاب الناس قحط في زمن عمر رضي الله عنه، فجاء رجل إلى قبر النبي صلى الله عليه وسلم، فقال: يا رسول الله! هلكت الناس، استسق لأمتك، فأتاه رسول الله صلى الله عليه وسلم في المنام، فقال: إئت عمر فاقراه مني السلام، وأخبره أنهم مسقون، وقل له: عليك الكيس. قال: فأتى الرجل عمر فأخبره، فبكى عمر رضي الله عنه، وقال: يا رب ما آلوا إلا ما عجزت عنه» [۶]. در زمان عمر، مردم دچار قحطی و خشکسالی شدند، مردی کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آمد و گفت: ای رسول خدا مردم نابود شدند، از خداوند برای امتت طلب باران کن، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در عالم خواب به آن مرد فرمود: نزد عمر برو و از جانب من به او سلام برسان و بگو: بزودی باران خواهد آمد و سیراب خواهید شد، و بگو: کیسه سخاوت را گسترده ساز. آن مرد ماجرای خوابش را برای عمر نقل کرد، قطرات اشک از چشمان عمر جاری شد و گفت: خداوندا کوشش و جدیت کردم، ولی همیشه ناتوان و عاجز بودم. ابن حجر در فتح الباری و ابن کثیر در البداية والنهاية می گویند: اسناد این روایت صحیح است [۷]. ابن حجر می نویسد: مردی که خواب دیده بود بلال بن هلال از اصحاب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بود [۸]. سیره تمامی مسلمین بر این امر در طول تاریخ استوار بوده و هست بطوری که «حصنی دمشقی» شافعی می نویسد: «وقال (ابن تیمیة): «من استغاث بميت أو غائب من البشر، بحيث يدعوه في الشدائد والكربات، ويطلب منه قضاء الحاجات... فإن هذا ظالم، ضال، مشرک». هذا شيء تقشع منه الأبدان، ولم نسمع أحداً فاه، بل ولا رمز إليه في زمن من الأزمان، ولا بلد من البلدان، قبل زنديق حران - قاتله الله عز وجل - وقد جعل الزنديق الجاهل الجامد، قصة عمر رضي الله عنه دعامة للتوصل بها إلى خبث طويته في الإزدراء بسيد الأولين والآخرين وأكرم السابقين واللاحقين، وخطرت رتبته في حياته، وأن جاهه وحرمة ورسالته وغير ذلك زال بموته، وذلك منه كفر بيقين وزندقة محققة» [۹]. «ابن تیمیة» گفته است: هر کس به مرده و یا فرد دور از نظر استغاثه کند و در گرفتاریها از وی استمداد کرده و طلب حاجت نماید، ظالم، گمراه و مشرک است. از این سخن «ابن تیمیة»، بدن انسان می لرزد، این سخن، قبل از زنديق حران «ابن تیمیة» از دهان کسی در هیچ زمان و هیچ مکان بیرون نیامده است، این زنديق نادان و خشک، داستان عمر را وسیله ای برای رسیدن به نیت نا پاکش در بی اعتنائی به ساحت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) قرار داده و با این سخنان بی اساس مقام و منزلت آن حضرت را در دنیا پایین آورده است، و مدعی شده است که حرمت و رسالت آن بزرگوار پس از رحلت از بین رفته است. این عقیده به یقین کفر و در واقع زندقه و نفاق است).

انکار فضائل اهل بیت علیهم السلام

یکی از مبانی فکری «ابن تیمیة» انکار فضائل مسلم اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است، او در کتاب «منهاج السنّة» که به قول علامه امینی باید آن را «منهاج البدعة» نامید [۱۰] می نویسد: نزول آیه شریفه (إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) [۱۱] در حقّ علی (علیه السلام) به اتفاق اهل علم دروغ است. «وقد وضع بعض الكذّابين حديثاً مفترى أن هذه الآية نزلت في علي لما تصدق بخاتمه في الصلاة، وهذا كذب بإجماع أهل العلم بالنقل، وكذبه بين من وجوه كثيرة» [۱۲]. بعضی از دروغگویان حدیثی را جعل کرده و گفته اند: آیه (إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) در شأن علی هنگامی که در نماز انگشترش را به فقیر صدقه داد نازل شده است، به اجماع اهل علم این مطلب دروغ، و دروغ بودن آن آشکار است. این حدیث و شأن نزول را بیش از ۶۶ نفر از محدثان و دانشمندان اهل سنت نقل کرده اند [۱۳]. آلوسی از علماء بزرگ اهل سنت می گوید: «غالب الأخباريين على أن هذه الآية نزلت في علي كرم الله

وجهه». (غالب اخباریها معتقدند که این آیه در باره علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده است). سپس می‌افزاید که حسان شاعر، در این زمینه اشعاری سروده است، و آنگاه اشعار او را ذکر می‌کند [۱۴]. و نیز می‌نویسد: «وَأَمَّا قَوْلُهُ وَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ (قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) فهذا كذب ظاهر» [۱۵]. نزول آیه شریفه (قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا...) در حقّ خاندان رسالت دروغ است. و حال آن که متجاوز از ۴۵ نفر از بزرگان اهل سنت آن را نقل کرده‌اند [۱۶]. و در باره حدیث «علیّ مع الحقّ والحقّ معه» می‌نویسد: من أعظم الكلام كذباً وجهلاً فإنّ هذا الحديث لم يروه أحد عن النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لا يأسناد صحيح ولا ضعيف». از بزرگترین دروغها و نادانیهها است که این حدیث را از پیامبر بدانیم، چون این روایت را هیچ کس حتی با سند ضعیف، از پیامبر نقل نکرده است. با این که جمعی از علماء بزرگ اهل سنت همانند: خطیب بغدادی، هیشمی حاکم نیشابوری، ابن کثیر و ابن قتیبه، از ابو سعید خدری، سعد بن وقاص، علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ام سلمه و عائشه این حدیث را با تعابیر مختلف نقل کرده‌اند. مانند: «علیّ مع الحقّ والحقّ مع علیّ، ولن يفترقا حتّى يردا علیّ الحوض يوم القيامة». و یا عبارت: «علیّ مع الحقّ والقرآن، والحقّ والقرآن مع علیّ، ولن يفترقا حتّى يردا علیّ الحوض» و یا جمله: «الحقّ مع ذا، الحقّ مع ذا» و همچنین عبارت: «اللهم أدر الحقّ مع علیّ حیث دار». هیشمی از علماء بزرگ اهل سنت می‌نویسد: «رواه أبو يعلى، ورجاله ثقات» [۱۷] این روایت را ابویعلی نقل نموده، و روایت آن همه ثقه هستند. و همچنین حاکم نیشابوری و ذهبی که از استوانه‌های علمی اهل سنت به شمار می‌روند، تصریح به صحت روایت نموده‌اند [۱۸]. فخر رازی می‌نویسد: «من اقتدى فى دینه بعلى بن أبى طالب فقد اهتدى لقول النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «اللهم أدر الحقّ مع علیّ حیث دار» [۱۹] (هدایت یافته کسی است که به علی (علیه السلام) اقتدا کند، زیرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است: خدایا حق را بر محور علی قرار بده).

توهین به امیر مؤمنان علیه السلام

ابن حجر عسقلانی نسبت به جوابیه‌های ابن تیمیه در پاسخ به علامه حلّی و در مقام تأثر و تأسّف می‌گوید: «وکم من مبالغه لتوهين كلام الرافضی أدته أحياناً إلى تنقيص علیّ رضی الله عنه» [۲۰] (ابن تیمیه در پاسخ به علامه حلّی بقدری زیاده روی کرده است، که جوابهای او منجر به تنقیص مقام علی بن ابی طالب شده است). و در موردی دیگر می‌گوید: «وقال ابن تیمیه فى حقّ علیّ: أخطأ فى سبعة عشر شيئاً، ثمّ خالف فيها نصّ الكتاب منها اعتداد المتوفى عنها زوجها أطول الأجلين [۲۱]. «ابن تیمیه» درباره امیر مؤمنان (علیه السلام) می‌گوید: علی در ۱۷ مورد دچار اشتباه شده است، و با نصّ قرآن مخالفت نموده است، که یکی از آنها در باره عدّه زن شوهر مرده است، که طولانی‌ترین زمان را تعیین کرده است.

انکار موقعیت علمی علی علیه السلام

ابن تیمیه می‌نویسد: «قوله، ابن عباس تلميذ علیّ كلام باطل» [۲۲]. عالم شیعه، علامه حلّی که می‌گوید: ابن عباس شاگرد علی (علیه السلام) بوده است، دروغ محض است. «والمعروف أنّ علیّاً أخذ العلم عن أبی بكر» [۲۳] آن چه مشهور است علی علم را از ابوبکر فرا گرفته است. همچنین گفته: «وقد جمع الشافعیّ ومحمّد بن نصر المروزی کتاباً كبيراً فيما لم يأخذ به المسلمون من قول علیّ لكون قول غيره من الصحابة أتبع للكتاب والسنة» [۲۴]. شافعی و مروزی در کتابی بزرگ مواردی که مسلمانان به گفتار علی عمل نکرده‌اند را جمع آوری کرده‌اند، چون گفتار صحابه غیر از علی به قرآن و سنت نزدیکتر بوده است. «عثمان قد جمع القرآن كلّه بلا ريب، و كان أحياناً يقرؤه فى ركعة واحدة، وعلیّ قد اختلف فيه هل حفظ القرآن كلّه أم لا؟» [۲۵]. عثمان قرآن را جمع کرد و بعضی از اوقات تمام قرآن را در یک رکعت نماز قرائت می‌کرد، ولی در این که علی تمام قرآن را حفظ بود یا نه، اختلاف است.

اهانت به حضرت صدیقه علیها السلام

استاد حسن سقاف از دانشمندان معاصر اردنی در کتاب خود «التبئی والرّد علی معتقد قَدَم العالم والحدّ» می نویسد: «ابن تیمیّه یحتجّ کثیر من الناس بکلامه، ویسمّیه بعضهم «شیخ الاسلام»، وهو ناصبی، وهو لعلی (علیه السلام)، واتّهم فاطمه (علیها السلام) بأنّ فیها شعبه من النفاق» [۲۶]. برخی از مردم به ابن تیمیّه، شیخ الاسلام می گویند با اینکه وی ناصبی و دشمن امیر المؤمنین (علیه السلام) است، و به ساحت حضرت صدیقه طاهره جسارت کرده و می گوید: در او - نستجیر باللّه - شعبه ای از نفاق وجود داشت [۲۷].

دفاع «ابن تیمیه» از ابن ملجم

قال ابن تیمیّه: والذی قتل علیاً کان یصلی ویصوم ویقرأ القرآن، وقتله معتقداً أنّ الله ورسوله یحبّ قتل علی، وفعل ذلك محبّه لله ورسوله فی زعمه، وإن کان فی ذلك ضالاً مبتدعاً [۲۸]. «ابن تیمیّه» می گوید: آن کسی که علی را کشت، اهل نماز و روزه بود و قرآن می خواند، و معتقد بود که کشتن علی مورد رضایت خدا و پیامبر است، و این کار را به خاطر به دست آوردن محبت خدا و پیامبر انجام داد، اگر چه در این عقیده دچار گمراهی شده بود). و نیز می گوید: «وقال أيضاً: قتله واحد منهم وهو عبدالرحمن بن ملجم المرادی مع کونه کان من أعبد الناس وأهل العلم» [۲۹] (علی بن ابی طالب را یکی از خوارج به نام عبد الرحمن بن ملجم در حالی که از عابدترین انسانها و دارای مقام علمی بود به قتل رساند). ملاحظه می کنید که «ابن تیمیّه»، ابن ملجم را چگونه مدح می کند با این که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم)، او را از شقی ترین انسانها و در ردیف پی کننده ناقه ثمود شمرده است. قال علی (علیه السلام): «أخبرنی الصادق المصدّق أنّی لا أموت حتی أضرب علی هذه وأشار إلی مقدّم رأسه الأیسر فتخضب هذه منها بدم، وأخذ بلحیته وقال لی: یقتلک أشقی هذه الأمّة كما عقر ناقة الله أشقی بنی فلان من ثمود» [۳۰]. قال الهیثمی: رواه الطبرانی وأبو یعلی وفیه رشدین بن سعد وقد وثّق، وبقیة رجاله ثقات. حضرت امیر (علیه السلام) می فرماید: پیامبر راستگو و راستین به من خبر داد که مرا شقی ترین انسانهای این امت به شهادت خواهد رساند). هیثمی روایاتی به این مضمون نقل می کند، سپس می نویسد: روات این روایات همه مورد وثوق هستند. سپس روایت دیگری به همین مضمون نقل می کند و می گوید: وقال بعد روایة أخرى بهذا المضمون: رواه أحمد والطبرانی والبزار باختصار، ورجال الجميع موثقون [۳۱]. احمد وطبرانی و بزار آن را به اختصار نقل کرده اند، و راویان این حدیث همه آنان ثقه می باشند.

تمجید از معاویه و یزید

«ابن تیمیّه» می نویسد: «إنّ الرافضة تعجز عن إثبات إيمانه (أی علی بن ابی طالب (علیه السلام)) وعدالته، فإن احتجوا بما تواتر من إسلامه وهجرته وجهاده، فقد تواتر إسلام معاوية ويزيد وخلفاء بني أمية وبنو العباس وصلاتهم وصيامهم وجهادهم الكفار» [۳۲] شیعه نمی تواند ایمان و عدالت علی (علیه السلام) را ثابت کند، چون اگر به اسلام و هجرت و جهاد علی که به تواتر ثابت شده است استدلال کند، خواهیم گفت که اسلام معاویه و یزید، و خلفاء بنو امیه، و بنو عباس، و همچنین نماز، و روزه، و جهاد آنان نیز به تواتر ثابت شده است. همچنین هیئت افتای سعودی در پاسخ به سؤالی می نویسد: «لم یثبت فسقه الذی یقتضی اللعن» فسق یزید به طوری که لعن او را جایز شمارد، ثابت نشده است [۳۳].

کارنامه عملی وهابیت، وهابیت و اتهام بدعت با خیالات واهی و باطل

از زشت‌ترین پدیده‌ها در آیین و هنجار این است که هر چیزی که با افکار آنان تطبیق نکند، آن را بدعت شمرده و شرک می‌دانند، که در این قسمت به بخشی از آن اشاره می‌شود.

سجده بر تربت بدعت است

صالح فوزان عضو هیئت افتاء سعودی می‌نویسد: «السجود علی التربة المسماة تربة الولیّ إن كان المقصود منه التبرک بهذه التربة والتقرّب إلى الولیّ، فهذا شرک أكبر، وإن كان المقصود التقرب إلى الله مع إعتقاد فضیلة هذه التربة و أنّ فی السجود علیها فضیلة، كالفضیلة التي جعلها الله فی الأرض المقدسة فی المسجد الحرام، والمسجد النبوی، و المسجد الأقصى، فهذا إبتداع فی الدین [۳۴]. (سجده بر تربت اولیاء، اگر به قصد تبرک به تربت و تقرّب به اولیاء باشد، شرک اکبر محسوب می‌شود، و اگر مقصود تقرّب به خداوند متعال باشد با اعتقاد به این که این تربت همانند زمین مسجد الحرام، و مسجد النبوی، و مسجد الأقصى دارای فضیلت می‌باشد، بدعت در دین به شمار می‌رود).

مراسم میلاد رسول اکرم بدعت است

بن باز مفتی اعظم سعودی می‌نویسد: «لا يجوز الاحتفال بمولد الرسول (ص) ولا غيره، لأنّ ذلك من البدع المحدثه فی الدین، لأنّ الرسول (ص) لم یفعله ولا خلفاؤه الراشدون ولا غیرهم من الصحابة - رضی الله عنهم - ولا التابعون لهم بإحسان فی القرون المفضّلة» [۳۵]. (مراسم میلاد پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) جایز نیست چون بدعت در دین محسوب می‌شود، زیرا رسول گرامی، و خلفای راشدین، و صحابه حضرت، و دیگر تابعین، چنین مراسمی انجام نمی‌داده‌اند).

مراسم سوگواری پیامبران و صالحان بدعت است

فتوای هیئت دائم افتای سعودی در پاسخ به سؤالی پیرامون مراسم سوگواری: «لا يجوز الإحتفال بمن مات من الأنبياء والصالحين ولا إحياء ذکراهم بالموالد... لأنّ جمیع ما ذکر من البدع المحدثه فی الدین، و من وسائل الشرک» [۳۶]. (مراسم سوگواری برای پیامبران و صالحان و همچنین مراسم بزرگداشت آنان جایز نیست و بدعت در دین، و شرک به حساب می‌آید).

جشن تولد نوزادان و سالگرد ازدواج بدعت است

شیخ عثیمین از نویسندگان و فعالان گروه وهابیت می‌نویسد: «إنّ الإحتفال بعيد الميلاذ للطفل فيه تشبهاً بأعداء الله، فإنّ هذه العادة لیست من عادات المسلمین: و إنّما ورثک من غیرهم، وقد ثبت عنه (ص) «أنّ من تشبه بقوم فهو منهم» [۳۷]. (بر پائی مراسم جشن تولد برای اطفال از عادات و سنتهای اسلامی نیست، بلکه از دشمنان به ارث برده شده است، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است: هر کس همانند دیگران شود از آنان محسوب می‌گردد). و در سخنی دیگر می‌گوید: «و أمّا أعياد الميلاذ للشخص أو أولاده أو مناسبة زواج و نحوها فكلّها غیر مشروع و هی للبدعة أقرب من الإباحة» [۳۸] (جشن میلاد برای اشخاص یا اولاد و یا برای مناسبتهای دیگر از قبیل ازدواج و مانند آن غیر مشروع و بدعت است). هیئت دائم افتای سعودی در پاسخ به سؤالی پیرامون مراسم جشن تولد می‌نویسد: «و أعياد الموالد نوع من العبادات المحدثه فی دین الله فلا يجوز عملها لأئى من الناس مهما كان مقامه أو دوره فی الحیاة» [۳۹]. (جشن تولد بدعت در دین محسوب می‌شود، و برای هیچ فردی جایز نیست اگر چه از شخصیت‌های برجسته جامعه و دارای موقعیت ممتاز باشد). و در پاسخ به استفتای دیگری می‌نویسد: «لا يجوز إقامة عيد ميلاد لأحد لأنه بدعة». و قد ثبت عن الرسول (ص) أنّه قال: «من أحدث فی أمرنا ما لیس منه فهو ردّ» [۴۰]. (به یادداشتن مراسم جشن تولد برای هیچکس

جایز نیست و بدعت به شمار می آید، و از رسول اکرم (ص) آمده است: هر کس در دستورات دینی ما چیزی بیفزاید، مردود می باشد. ولی جای بس شگفتی است که همان هیئت در رابطه با مراسم جشنهای دولتی می نویسد: «وما كان المقصود منه (العید) تنظیم الأعمال مثلاً لمصلحة الأمة وضبط أمورها كأسبوع المرور، وتنظیم مواعید الدراسیة، والاجتماع بالموظفین للعمل ونحو ذلك مما لا یفزی به إلى التقرب والعبادة والتعظیم بالأصالة، فهو من البدع العادیة التي لا یشمئها قوله (ص) «من أحدث فی أمرنا ما لیس منه فهو ردّ» فلا حرج فیہ، بل یكون مشروعاً [۴۱]. (اگر مقصود از مراسم برگزاری عید به خاطر مصلحت ملت و تنظیم امور کشور صورت پذیرد، همانند هفته پلیس، و شروع سال تحصیلی، و گردهمایی کارمندان دولتی، و امثال آنها که قصد تقرب و عبادت در آن نیست، مانعی ندارد و شامل نهی پیامبر نمی شود). بدیهی است که چنین تفکری، نهایت تحجرگرایی و انجماد فکری است زیرا گذشته از این که مخالفت با برپایی جشن تولد، مخالفت با امری فطری است، بلکه هیچ تفاوتی میان جشن ولادت با جشن های دیگر مانند مراسم دولتی وجود ندارد، چون کسانی که برای فرزندان خود مراسم جشن تولد می گیرند، هیچ گونه قصد تقرب و یا عبادت ندارند.

درود بر رسول اکرم قبل از اذان و بعد از اذان بدعت است

هیئت دائم افتای سعودی در پاسخ به سؤالی پیرامون درود و تحیت بر پیامبر می نویسد: ذکر الصلاة والسلام علی الرسول (ص) قبل الأذان، وهكذا الجهر بها بعد الأذان مع الأذان من البدع المحدثه فی الدین، وقد ثبت عن النبی (ص) أنه قال: «من أحدث فی أمرنا هذا، ما لیس منه فهو ردّ». متفق علیه، وفی روایة: «من عمل عملاً- لیس علیه أمرنا فهو ردّ». رواه مسلم... من فعل تلك البدعة ومن أقرها ومن لم یغیرها وهو قادر علی ذلك فهو آثم [۴۲]. ومثله قال ابن باز فی فتاواه [۴۳]. (درود فرستادن بر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) قبل از اذان و بعد از اذان، از بدعتهایی است که در دین ایجاد شده و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است: هر کس بر دستورات دینی ما چیزی بیفزاید، مردود است، و همچنین فرموده است: هر کس عملی را انجام دهد که ما به آن دستور نداده ایم قابل قبول نیست. همین مطلب در نوشتار بن باز مفتی اعظم سعودی نیز آمده است).

دعا کردن در کنار قبر رسول اکرم به قصد اجابت بدعت است

شیخ صالح فوزان عضو هیئت افتای سعودی می نویسد: «من البدع التي تقع عند قیة الرسول (ص) كثرة التردد علیه، کلما دخل المسجد ذهب یسلم علیه، وكذلك الجلوس عنده، ومن البدع كذلك الدعاء عند قبر الرسول (ص) أو غیره من القبور، مظنة أن الدعاء عنده یتجاب» [۴۴]. (رفت و آمد زیاد به کنار قبر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و نشستن در آنجا و سلام گفتن به حضرت، بدعت به شمار می آید، و همچنین دعا کردن به این نیت که شاید در آنجا به اجابت برسد، نیز از بدعتها به حساب می آید).

دست کشیدن به پرده کعبه بدعت است

شیخ عثیمین از مفتیان و علماء بزرگ سعودی می نویسد: «التبرک بثوب الکعبة والتمسح به من البدع، لأن ذلك لم یرد عن النبی (ص) [۴۵]. (تبرک جستن به پرده کعبه و دست کشیدن به آن بدعت به شمار می رود، چون از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دستوری در این باره نرسیده است).

اهداء ثواب نماز و قرآن به رسول اکرم و مردگان بدعت است

لجنه دائم افتاء سعودی می نویسد: «لا- يجوز أن تهب ثواب ما صليت للميت، بل هو بدعة، لأنه لم يثبت عن النبي (ص) ولا عن الصحابة رضي الله عنهم [۴۶]. قالت اللجنة الدائمة: لا يجوز إهداء الثواب للرسول صلى الله عليه وسلم، لا ختم القرآن ولا غيره، لأن السلف الصالح من الصحابة رضي الله عنهم، ومن بعدهم، لم يفعلوا ذلك، والعبادات توقيفية» [۴۷]. (هدیه نمودن ثواب نماز به میت بدعت محسوب می شود، چون از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و اصحاب در این باره چیزی نرسیده است. و همچنین اهداء ثواب و ختم قرآن برای رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز جایز نمی باشد، چون اصحاب پیامبر و دیگران چنین کاری نکرده اند).

قرائت قرآن برای میت بدعت است

شیخ عثیمین از مفتیان و علماء بزرگ سعودی می نویسد: «وأما الاجتماع عند أهل الميت وقراءة القرآن، وتوزيع التمر واللحم، فكله من البدع التي ينبغى للمرء تجنبها، فإنه ربما يحدث مع ذلك نياحة وبكاء وحزن، وتذكر للميت حتى تبقى المصيبة في قلوبهم لا تزول. وأنا أنصح هؤلاء الذين يفعلون مثل هذا أنصحهم أن يتوبوا إلى الله عز وجل» [۴۸]. (اجتماع نزد مصیبت دیده و همچنین خواندن قرآن برای میت و توزیع خرما و گوشت از بدعت‌هایی است که باید از آن اجتناب نمود، چون این کار باعث نوحه سرایی و گریه و حزن داغدیدگان می شود، و تلخی مصیبت برای همیشه در قلب آنان می ماند، و من این چنین افراد را نصیحت می کنم که از این کار خود دست برداشته و توبه نمایند).

رفتن به غار حراء بدعت است

لجنه دائم افتاء سعودی می نویسد: «الصعود إلى الغار المذكور - أي غار حراء - ليس من شعائر الحج، ولا من سنن الإسلام بل أنه بدعة، وذريعة من ذرائع الشرك بالله، وعليه ينبغى أن يمنع الناس من الصعود له» [۴۹]. (رفتن به غار حراء از شعائر حج و آداب اسلامی به حساب نمی آید، بلکه بدعت و از اسباب شرک است، و باید مردم را از این عمل جلوگیری نمود).

ذکر با تسبیح بدعت است

بن باز مفتی اعظم سعودی گفته است: «لا نعلم أصلاً في الشرع المطهر للتسبيح بالمسبحة، فالأولى عدم التسبيح بها، والإقتصار على المشروع في ذلك، وهو التسبيح بالأنامل» [۵۰]. (ذکر گفتن با تسبیح در شرع مطهر وارد نشده است بهتر است به جای تسبیح با انگشتان دست ذکر گفته شود). و ای کاش از وی سؤال می شد که آیا غذا خوردن با قاشق، مسافرت با ماشین و هواپیما، در شرع وارد شده یا خیر؟

آغاز نمودن جلسات با آیات قرآن بدعت است

شیخ عثیمین از مفتیان می نویسد: «تأخذ الندوات والمحاضرات بآيات من القرآن دائماً كأنها سئة مشروعاً فهذا لا ينبغى» [۵۱]. (آغاز نمودن جلسات و سخنرانی‌ها با آیات قرآن به صورت دائم، در شرع وارد نشده است و شایسته نیست).

قرائت قرآن و دعاء، به صورت دسته جمعی بدعت است

لجنه دائم افتاء سعودی نوشته است: «إن قراءة القرآن جماعة بصوت واحد بعد كل من صلاة الصبح والمغرب أو غيرهما بدعة، وكذا التزام الدعاء جماعة بعد الصلاة» [۵۲]. (قرائت قرآن و همچنین خواندن دعاء به صورت دسته جمعی پس از هر نماز بدعت است).

گفتن «صدق الله العظيم» بعد از ختم قرآن بدعت است

لجنة دائم افتاء سعودی نوشته است: «قول صدق الله العظيم بعد الإنتهاء من قراءة القرآن بدعة» [۵۳]. (در پایان قرائت قرآن گفتن «صدق الله العظيم» بدعت است). شیخ عثیمین از مفتیان بزرگ سعودی نیز به همین حکم فتوا داده است [۵۴].

پاورقی

- [۱] الردّ علی الأخنائی: ۱۸.
- [۲] الردّ علی الأخنائی: ۲۵.
- [۳] الجامع الفرید، کتاب زیارة لابن تیمیّه: ۴۳۸، المسألة السابعة.
- [۴] نساء: ۶۴.
- [۵] یوسف: ۹۷.
- [۶] تاریخ دمشق: ۴۴/۳۴۶ و ۵۶/۴۸۹، الإصابة: ۶/۲۱۶، المصنّف لابن أبی شیبّه: ۷/۴۸۲، وکنز العمال: ۸/۴۳۱.
- [۷] فتح الباری: ۲/۴۱۲، فی باب سؤال الناس الإمام الاستسقاء إذا قحطوا، والبداية والنهاية: ۷/۱۰۵. فی واقعه سنة ثمانی عشرة.
- [۸] فتح الباری: ۲/۴۱۲.
- [۹] دفع الشبه عن الرسول: ۱۳۱.
- [۱۰] الغدير: ۳/۱۴۸. وهو الحرّی بأن یشمى «منهاج البدعة» وهو کتاب حشوه ضلالات واکاذیب، وتحکّمات، وإنکار المسلمات، وتکفیر المسلمین، وأخذ بناصر المبدعین، ونصب وعداء محتدم علی أهل بیت الوحی (علیهم السلام).
- [۱۱] مائده: ۵۵.
- [۱۲] منهاج السنّة: ۲/۳۰.
- [۱۳] الغدير: ۳/۱۵۴ - ۱۶۲.
- [۱۴] روح المعانی فی تفسیر القرآن: ۶/۱۶۷.
- [۱۵] منهاج السنّة: ۴/۵۶۳.
- [۱۶] الغدير: ۳/۱۵۶.
- [۱۷] مجمع الزوائد للحافظ الهیثمی: ۷/۲۳۵.
- [۱۸] المستدرک: ۳/۱۲۳، ۱۲۴ ح ۴۶۲۹.
- [۱۹] (تفسیر الکبیر: ۱/۲۰۵ و ۲۰۷ والمحصول: ۶/۱۳۴). رجوع شود به: تاریخ بغداد: ۱۴/۳۲۲، تاریخ مدینة دمشق: ۴۲/۴۴۹، کنز العمال: ۱۱/۶۲۱ ح ۳۳۰۱۸ البداية والنهاية لابن كثير: ۷/۳۹۸، الصواعق المحرقة: ۷۴، ط. المیمنة بمصر، تاریخ الخلفاء للسيوطی: ۱۱۶ و ۱۶۲، و فیض القدير للمناوی: ۴/۳۵۶، الإمامة والسیاسة: ۱/۹۸، بتحقیق علی شیری.
- [۲۰] لسان المیزان: ۶/۳۱۹.
- [۲۱] الدرر الكامنة: ۱/۱۵۳ - ۱۵۵.
- [۲۲] منهاج السنّة: ۷/۵۳۶.
- [۲۳] منهاج السنّة: ۵/۵۱۳.
- [۲۴] منهاج السنّة: ۸/۲۸۱.

- [۲۵] منهاج السنّة: ۸/۲۲۹.
- [۲۶] التنبیه والرّد: ۷.
- [۲۷] رجوع شود به منهاج السنّة ج ۴ ص ۲۴۵.
- [۲۸] منهاج السنّة: ۱/۱۵۳.
- [۲۹] منهاج السنّة: ۵/۴۷.
- [۳۰] مسند أبی یعلی: ۱/۴۳۱، المعجم الكبير: ۸/۳۸، كنز العمال: ۱۳/۱۹۲، تاریخ مدینة دمشق: ۴۲/۵۴۳.
- [۳۱] مجمع الزوائد: ۹/۱۳۶.
- [۳۲] منهاج السنّة: ۲/۶۲.
- [۳۳] فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء: ۳/۲۹۷.
- [۳۴] المتتقی من فتاوی الشيخ صالح بن فوزان: ۲/۸۶.
- [۳۵] مجموع فتاوی و مقالات متنوعه: ۱/۱۸۳، فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء: ۳/۱۸.
- [۳۶] فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء: ۳/۵۴ الفتوی رقم ۱۷۷۴.
- [۳۷] فتاوی منار الإسلام: ۱/۴۳.
- [۳۸] مجموع فتاوی و رسائل ابن العثيمين: ۲/۳۰۲.
- [۳۹] فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء: ۳/۸۳، الفتوی رقم ۲۰۰۸.
- [۴۰] فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء: ۳/۸۴، الفتوی رقم ۵۲۸۹.
- [۴۱] فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء: ۳/۸۸، الفتوی رقم ۹۴۰۳.
- [۴۲] فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء: ۲/۵۰۱، الفتوی رقم ۹۶۹۶.
- [۴۳] فتاوی إسلامیة: ۱/۲۵۱.
- [۴۴] مجلّة الدعوة: عدد ۱۶۱۲ ص ۳۷.
- [۴۵] مجموع الفتاوی لابن عثيمين: رقم ۳۶۶.
- [۴۶] فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء: ۴/۱۱، الفتوی رقم ۷۴۸۲.
- [۴۷] فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء: ۹/۵۸، الفتوی رقم ۳۵۸۲.
- [۴۸] فتاوی منار الإسلام: ۱/۲۷۰.
- [۴۹] اللجنة الدائمة، الفتوی رقم ۵۳۰۳.
- [۵۰] فتاوی إسلامیة: ۲/۳۶۶.
- [۵۱] نور علی الدرب: ۴۳.
- [۵۲] فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء: ۳/۴۸۱، فتوی رقم ۴۹۹۴.
- [۵۳] فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء: ۴/۱۴۹، فتوی رقم ۳۳۰۳.
- [۵۴] قال الشيخ ابن عثيمين: «ختم التلاوة به - أي بقول (صدق الله العظيم) - غير مشروع ولا - مسنون، فلا يسن للإنسان عند إنتهاء القرآن الكريم أن يقول: (صدق الله العظيم)». فتاوی إسلامیة: ۴/۱۷.

اشاره

سرشناسه : دحلان احمد، زینبی، ۱۸۱۶؟ - - ۱۸۸۶

Dahlan, Ahmad ibn Zayni

عنوان و نام پدید آور : فتنه الوهابیه / تالیف احمد بن زینبی دحلان؛ مترجم منوچهر دستگیر

مشخصات نشر : سقز: احمد بن زینبی دحلان، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۳۲

شابک : ۹۶۴-۰۶-۰۴۷۵-۵

یادداشت : این کتاب در سالهای مختلف تحت عناوین مختلف توسط مترجمین و ناشرین مختلف منتشر شده است

یادداشت : عنوان اصلی: الفتنه الوهابیه.

یادداشت : فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

موضوع : وهابیه -- تاریخ

شناسه افزوده : دستگیر، منوچهر، . - ۱۳۴۸

رده بندی کنگره : BP۲۳۷/۶ د۳ ف ۲۰۴۱ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۲۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۱۲۹۶۳

فتنه الوهابیه

اعلم أن السلطان سليم الثالث حدث في مدة سلطته فتن كثيرة منها ما تقدم ذكره ومنها فتنه الوهابية التي كانت في الحجاز حتى استولوا على الحرمين ومنعوا وصول الحج الشامي والمصرى ومنها فتنه الفرنسيين لما استولوا على مصر من سنة ثلاث عشرة سنة الى ست عشرة ولندكر ما يتعلق بهاتين الفتنين على سبيل الاختصار لأن كلا منهما مذکور تفصيلا في التواريخ وأفرد كل منهما بتأليف رسائل مخصوصة، أما فتنه الوهابية فكان ابتداء القتال فيها بينهم وبين أمير مكة مولانا الشريف غالب بن مساعد وهو نائب من جهة السلطنة العلية على الاقطار الحجازية وابتداء القتال بينهم وبينه من سنة خمس بعد المائتين والألف وكان ذلك في مدة سلطنة مولانا السلطان سليم الثالث ابن السلطان مصطفى الثالث ابن أحمد (وأما ابتداء أول ظهور الوهابية) فكان قبل ذلك بسنين كثيرة وكانت قوتهم وشوكتهم في بلادهم أولا- ثم كثر شرهم وتزايد ضررهم واتسع ملكهم وقتلوا من الخلائق ما لا يحصون واستباحوا أموالهم وسبوا نساءهم وكان مؤسس مذهبهم الخبيث محمد بن عبدالوهاب وأصله من المشرق من بنى تميم وكان من المعمرين فكاد يعد من المنظرين لأنه عاش قريب مائة سنة حتى انتشر عنه ضلالهم، كانت ولادته سنة ألف ومائة وإحدى عشرة وهلك سنة ألف ومائتين وأرخه بعضهم بقوله: (بدا هلاك الخبيث) ۱۲۰۶ وكان في ابتداء أمره من طلبه العلم بالمدينة المنورة على ساكنها أفضل الصلاة والسلام وكان أبوه رجلا صالحا من أهل العلم وكذا أخوه الشيخ سليمان وكان أبوه وأخوه ومشايخه يتفرون فيه أنه سيكون منه زيغ وضلال لما يشاهدونه من أقواله وأفعاله ونزعاته في كثير من المسائل، وكانوا يوبخونه ويحذرون الناس منه فحقق الله فراستهم فيه لما ابتدع ما ابتدعه من الزيغ والضلال الذي أغوى به الجاهلين وخالف فيه أئمة الدين وتوصل بذلك إلى تكفير المؤمنين فزعم أن زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم والتوسل به وبالأنبياء والأولياء والصالحين وزيارة قبورهم شرك وأن نداء النبي صلى الله عليه وسلم عند التوسل به شرك وكذا نداء غيره من الأنبياء والأولياء والصالحين عند التوسل بهم شرك وأن [صفحة ۳] من أسند شيئا لغير الله ولو

على سبيل المجاز العقلي يكون مشركا نحو نفعنى هذا الدواء وهذا الولى الفلانى عند التوسل به فى شىء وتمسك بأدلة لا تنتج له شيئا من مرامه وأتى بعبارات مزورة زحرفها ولبس بها على العوام حتى تبعوه وألف لهم فى ذلك رسائل حتى اعتقدوا كفر أكثر أهل التوحيد، واتصل بأمرء المشرق أهل الدرعية ومكث عندهم حتى نصره و قاموا بدعوته وجعلوا ذلك وسيلة إلى تقوية ملكهم واتساعه وتسلطوا على الأعراب وأهل البوادي حتى تبعوهم وصاروا جنداً لهم بلا- عوض وصاروا يعتقدون أن من لم يعتقد ما قاله ابن عبد الوهاب فهو كافر مشرك مهدر الدم والمال، وكان ابتداء ظهور أمره سنة ألف ومائة وثلاث وأربعين وابتداء انتشاره من بعد الخمسين ومائة وألف. وألف العلماء رسائل كثيرة للرد عليه حتى أخوه الشيخ سليمان وبقية مشايخه وكان ممن قام بنصرته وانتشار دعوته من أمرء المشرق محمد بن سعود أمير الدرعية وكان من بنى حنيفه قوم مسيلم الكذاب، ولما مات محمد بن سعود قام بها ولده عبدالعزيز ابن محمد بن سعود، وكان كثير من مشايخ ابن عبد الوهاب بالمدينة يقولون سيضل هذا أو يضل الله به من أبعده وأشقاه فكان الأمر كذلك وزعم محمد بن عبد الوهاب أن مراده بهذا المذهب الذى ابتدعه إخلاص التوحيد والتبرى من الشرك وأن الناس كانوا على شرك منذ ستمائة وأنه جدد للناس دينهم وحمل الآيات القرآنية التى نزلت فى المشركين على أهل التوحيد كقوله تعالى (ومن أضل ممن يدعو من دون الله من لا يستجيب له إلى يوم القيامة وهم عن دعائهم غافلون) وكقوله تعالى (ولا تدع من دون الله مالا ينفعك ولا يضرك) وكقوله تعالى (والذين يدعون من دونه لا يستجيبون لهم بشيء) (الرعد: ١٥) وأمثال هذه الآيات فى القرآن كثيرة: فقال محمد بن عبد الوهاب من استغاث بالنبي صلى الله عليه وسلم أو بغيره من الأنبياء والأولياء والصالحين أو ناداه أو سأله الشفاعة فإنه مثل هؤلاء المشركين ويدخل فى عموم هذه الآيات وجعل زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم وغيره من الأنبياء والأولياء والصالحين مثل ذلك وقال فى قوله تعالى حكاية عن المشركين فى عبادة الأصنام ما إلا- لتقربونا إلى الله زلفى [صفحة ٤] إن المتوسلين مثل هؤلاء المشركين الذين يقولون ما نعبدهم إلا ليقربونا إلى الله زلفى قال: فإن المشركين ما اعتقدوا فى الأصنام أنها تخلق شيئا بل يعتقدون أن الخالق هو الله تعالى بدليل قوله تعالى (ولئن سألتهم من خلقهم ليقولن الله) (ولئن سألتهم من خلق السموات والأرض ليقولن الله) مما حكم الله عليهم بالكفر والإشراك إلا- لقولهم ليقربونا إلى الله زلفى فهؤلاء مثلهم، ومما ردوا به عليه فى الرسائل المؤلفة للرد عليه أن هذا استدلال باطل فإن المؤمنين ما أتخذوا الأنبياء عليهم الصلاة والسلام ولا الأولياء آلهة وجعلوهم شركاء لله بل أنهم يعتقدون أنهم عبيد الله مخلوقون ولا يعتقدون أنهم مستحقون العبادة وأما المشركون الذين نزلت فيهم هذه الآيات فكانوا يعتقدون استحقات أصنامهم الألوهية، ويعظمونها تعظيم الربوبية وإن كانوا يعتقدون أنها لا تخلق شيئا وأما المؤمنون فلا يعتقدون فى الأنبياء والأولياء استحقات العبادة والألوهية ولا- يعظمونها تعظيم الربوبية بل يعتقدون أنهم عباد الله وأحبوا الذين اصطفاهم واجتباهم وبركتهم يرحم عباده فيقصدون بالتبرك بهم رحمة الله تعالى، ولذلك شواهد كثيرة من الكتاب والسنة فاعتقاد المسلمين أن الخالق الضار والنافع المستحق العبادة هو الله وحده ولا يعتقدون التأثير لأحد سواه وأن الأنبياء والأولياء لا يخلقون شيئا ولا يملكون ضراً ولا نفعاً وإنما يرحم الله العباد ببركتهم فاعتقاد المشركين استحقات أصنامهم الألوهية هو الذى أوقعهم فى الشرك لا مجرد قولهم مانعدهم إلا ليقربونا إلى الله لأنهم لما أقيمت عليهم الحجة بأنهم لا تستحق العبادة وهم يعتقدون استحقاتها العبادة قالوا معتذرين مانعدهم إلا ليقربونا إلى الله زلفى فكيف يجوز لابن عبد الوهاب ومن تبعه أن يجعلوا المؤمنين الموحدين مثل أولئك المشركين الذين يعتقدون ألوهية الأصنام فجميع الآيات المتقدمة وما كان مثلها خاص بالكفار والمشركين ولا يدخل فيه أحد من المؤمنين روى البخارى عن عبد الله بن عمر رضى الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم فى وصف الخوارج أنهم انطلقوا إلى آيات نزلت فى الكفار فحملوها على المؤمنين وفى روايه عن بن عمر أيضاً أنه صلى الله عليه وسلم قال أخوف ما أخاف على أمتى رجل يتأول القرآن بصنعه فى غير [صفحة ٥] موضعه فهو وما قبله صادق على هذه الطائفة ولو كان شىء مما صنعه المؤمنون من التوسل وغيره شركاً ما كان يصدر من النبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه وسلف الأمة وخلفها ففى الأحاديث الصحيحة أنه صلى الله عليه وسلم كان من دعائه «اللهم إني أسألك بحق السائلين عليك» وهذا توسل لاشك فيه وكان يعلم هذا الدعاء أصحابه ويأمرهم

بالإتيان به وبسط ذلك طويل مذکور فی الكتب وفي الرسائل التي فی الرد علی ابن عبد الوهاب وضح عنه أنه صلى الله عليه وسلم لما ماتت فاطمة بنت أسد أم علي رضي الله عنهما أوحدها صلى الله عليه وسلم في القبر بيده الشريفه وقال «اللهم اغفر لأمي فاطمة بنت أسد ووسع عليها مدخلها بحق نبيك والأنبياء الذين من قبلي إنك أرحم الراحمين» وضح أنه صلى الله عليه وسلم سأله أعمى أن يرد الله بصره بدعائه فأمر بالطهارة وصلاة ركعتين ثم يقول اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد نبي الرحمة يا محمد إني أتوجه بك إلى ربي في حاجتي لتفضي اللهم شفّعه فيّ» ففعل فرد الله عليه بصره وضح أن آدم عليه السلام توسل بنبينا صلى الله عليه وسلم حين أكل من الشجرة لأنه لما رأى اسمه صلى الله عليه وسلم مكتوباً على العرش وعلى غرف الجنة وعلى جباه الملائكة سأل عنه فقال الله له هذا ولد من أولادك لولاه ما خلقتك، فقال اللهم بحرمة هذا الولد ارحم هذا الوالد فنودي يا آدم لو تشفعت إلينا بمحمد في أهل السماء والأرض لشفعتك وتوسل عمر بن الخطاب بالعباس رضي الله عنه لما استسقى الناس، وغير ذلك مما هو مشهور فلا حاجة إلى الإطالة بذكره والتوسل الذي في حديث الأعمى قد استعمله الصحابة والسلف بعد وفاته صلى الله عليه وسلم وفيه لفظ يا محمد ذلك نداء عند التوسل ومن تتبع كلام الصحابة والتابعين يجد شيئاً كثيراً من ذلك كقول بلال بن الحارث الصحابي رضي الله عنه عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم يارسول الله استسق لأمتك كالنداء الوارد عن النبي صلى الله عليه وسلم عند زيارة القبور وممن ألف في الرد على ابن عبد الوهاب أكبر مشايخه وهو الشيخ محمد بن سليمان الكردي مؤلف حواشي شرح ابن حجر على مت بافضل فقال من جملة كلامه يا ابن عبد الوهاب إني أنصحك الله تعالى أن تكف لسانك عن المسلمين فإن سمعت من شخص أنه يعتقد تأثير [صفحة ۶] ذلك المستغاث به من دون الله فعرفه الصواب وأين له الأدلة على أنه لا تأثير لغير الله فإن أبي فكفره حينئذ بخصوصه ولا سبيل لك إلى تكفير السواد الأعظم من المسلمين، وأنت شاذ عن السواد الأعظم فنسب الكفر إلى من شذ عن السواد الأعظم أقرب لأنه اتبع غير سبيل المؤمنين قال تعالى (ومن يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتبع غير سبيل المؤمنين نوله ما تولى ونصله جهنم وساءت مصيراً) وإنما يأكل الذئب من الغنم القاصية اهـ وأما زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم فقد فعلها الصحابة رضي الله عنهم ومن بعدهم من السلف والخلف وجاء من فضلها أحاديث أفردت بالتأليف ومما جاء في النداء لغير الله تعالى من غائب وميت وجماد قوله صلى الله عليه وسلم «إذا أفلتت دابة أحدكم بأرض قلاة فليناد يا عباد الله أحسبوا فإن الله عباداً يجيبونه» وفي حديث آخر «إذا أضل أحدكم شيئاً أو أراد عوناً وهو بأرض ليس فيها أنيس فليقل يا عباد الله أعينوني وفي رواية أغثوني فإن الله عباداً لا ترونهم» وكان النبي صلى الله عليه وسلم إذا سافر فأقبل الليل قال يا أرض ربي وربك الله وكان صلى الله عليه وسلم إذا زار قال السلام عليكم يا أهل القبور وفي التشهد الذي يأتي به كل مسلم في كل صلاة صورة النداء في قوله السلام عليك أيها النبي والحاصل أن النداء والتوسل ليس في شيء منهما ضرر إلا إذا اعتقد التأثير لمن ناداه أو توسل به ومتى كان معتقداً أن التأثير لله لا لغير الله فلا ضرر في ذلك وكذلك إسناد فعل من الأفعال لغير الله لا يضر إلا إذا اعتقد التأثير ومتى لم يعتقد التأثير فإنه يحمل على المجاز العقلي كقوله نفعني هذا الدواء أو فلان الولي فهو مثل قوله: أشبعني هذا الطعام، وأروني هذا الماء، وشفاني هذا الدواء فمتى صدر ذلك من مسلم فإنه يحمل على الإسناد المجازي والإسلام قرينه كافي في ذلك فلا سبيل إلى تكفير أحد بشيء من ذلك ويكفي هذا الذي ذكرناه إجمالاً- في الرد على أبي عبد الوهاب ومن أراد بسط الكلام فليرجع إلى الرسائل المؤلفة في ذلك وقد لخصت ما فيها في رسالة مختصرة فلينظرها من أرادها، ولما قام ابن عبد الوهاب ومن أعانته بدعوتهم الخبيثة التي كفروا بسببها المسلمين ملكوا قبائل الشرق قبيلة بعد قبيلة، ثم اتسع ملكهم فملكوا اليمن والحرمين وقبائل الحجاز وبلغ ملكهم [صفحة ۷] قريبا من الشام فإن ملكهم وصل إلى المزربيب وكانوا في ابتداء أمرهم أو سلوا جماعة من علمائهم ظنا منهم أنهم يفسدون عقائد علماء الحرمين ويدخلون عليهم الشبهة بالكذب والمين، فلما وصلوا إلى الحرمين وذكروا لعلماء الحرمين عقائدهم وما تملكوا به رد عليهم علماء الحرمين وأقاموا عليهم الحجج والبراهين التي عجزوا عن دفعها وتحقق لعلماء الحرمين جهلهم وضلالهم ووجدوهم ضحكة ومسخره كحمر مستنرفة فرت من قسورة ونظروا إلى عقائدهم فوجدوها مشتملة على كثير من المكفرات فبعد أن أقاموا البرهان عليهم كتبوا عليهم حجة عند قاضي

الشرع بمكة تتضمن الحكم بكفرهما بتلك العقائد ليشتهر بين الناس أمرهم، فيعلم بذلك الأول والآخر، وكان ذلك في مدة إمارة الشريف مسعود بن سعيد بن سعد بن زيد المتوفى سنة خمس وستين ومائة وألف، وأمر بحبس أولئك الملحدة فحبسوا وفر بعضهم إلى الدرعية فأخبرهم بما شاهدوا فزادوا عتواً واستكباراً وصار أمراء مكة بعد ذلك يمنعون وصولهم للحج فصاروا يغيرون على بعض القبائل الداخلين تحت طاعة أمير مكة ثم انتشب القتال بينهم وبين أمير مكة مولانا الشريف غالب بن مساعد بن سعيد بن سعد بن زيد وكان ابتداء القتال بينهم وبينه من سنة خمس بعد المائتين والألف ووقع بينهم وبينه وقائع كثيرة قتل فيها خلائق كثيرون ولم يزل أمرهم يقوى وبدعتهم تنتشر إلى أن دخل تحت طاعتهم أكثر القبائل والعربان الذين كانوا تحت طاعة أمير مكة. وفي سنة سبع عشرة بعد المائتين والألف ساروا بجيوش كثيرة حتى نزلوا الطائف وحاصروا أهله في شهر ذي القعدة من السنة المذكورة، ثم تملكوه وقتلوا أهله رجالاً ونساءً وأطفالاً ولا نجامنهم إلا القليل ونهبوا جميع أموالهم ثم أرادوا المسير إلى مكة فعلموا أن مكة في ذلك الوقت فيها كثير من الحجاج ويقدم إليها الحاج الشامي والمصري فيخرج الجميع لقتالهم فمكثوا في الطائف إلى أن انقضى شهر الحج وتوجه الحجاج إلى بلادهم وساروا بجيوشهم يريدون مكة ولم يكن للشريف غالب قدرة على قتال جيوشهم فنزل إلى جدة فخاف أهل مكة أن يفعل الوهابية معهم مثل ما فعلوا مع أهل الطائف فأرسلوا إليهم وطلبوا منهم الأمان لأهل مكة فأعطوهم الأمان ودخلوا مكة ثامن محرم من السنة الثامنة عشر بعد [صفحة ۸] المائتين والألف ومكثوا أربعة عشر يوماً يستتيون الناس ويجددون لهم الإسلام على زعمهم ويمنعونهم من فعل ما يعتقدون أنه شرك كالتوسل وزيارة القبور، ثم ساروا بجيوشهم إلى جدة لقتال الشريف غالب فلما أحاطوا بجدة رمى عليهم بالمدافع والقلل فقتل كثيراً منهم ولم يقدروا على تملك جدة فارتحلوا بعد ثمانية أيام ورجعوا إلى بلادهم وجعلوا لهم عسكرياً بمكة وأقاموا لهم أميراً فيها وهو الشريف عبد المعين أخو الشريف غالب وإنما قبل أمرهم ليرفق بأهل مكة ويدفع ضرر أولئك الأشرار عنهم، وفي شهر ربيع الأول من السنة المذكورة سار الشريف غالب من جدة ومعه والي جدة من طرف السلطنة العلية وهو شريف باشا ومعهما العساكر فوصلوا إلى مكة وأخرجوا من كان بها من عساكر الوهابية ورجعت إمارة مكة للشريف غالب ثم بعد ذلك تركوا مكة واشتغلوا بقتال كثير من القبائل وصار الطائف بأيديهم وجعلوا عليه أميراً عثمان المضايقي فصار هو وبعض جنودهم يقاتلون القبائل التي في أطراف مكة والمدينة ويدخلونهم في طاعتهم حتى استولوا عليهم وعلى جميع الممالك التي كانت تحت طاعة أمير مكة فتوجه قصدهم بعد ذلك للاستيلاء على مكة فساروا بجيوشهم سنة عشرين وحاصروا مكة وآحاطوا بها من جميع الجهات وشددوا الحصار عليها وقطعوا الطرق ومنعوا الميرة من مكة فاشتد الحصار على أهل مكة حتى أكلوا الكلاب لشدة الغلاء وعدم وجود القوات فاضطر الشريف غالب إلى الصلح معهم وتأمين أهل مكة فوسط أناساً بينه وبينهم فعدوا الصلح على شروط فيها رفق بأهل مكة فمن تلك الشروط أن إمارة مكة تكون له فتم الصلح ودخلوا مكة في أواخر ذي القعدة سنة عشرين وتملكوا المدينة المنورة على ساكنها أفضل الصلاة والسلام وانتهبوا الحجرة وأخذوا ما فيها من الأموال وفعلوا أفعالاً شنيعة وجعلوا على المدينة أميراً منهم مبارك بن مضيان واستمر حكمهم في الحرمين سبع سنين ومنعوا دخول الحج الشامي والمصري مع المحامل مكة وصاروا يصنعون للكعبة المعظمة ثوبا من العباء القيلان الأسود وأكروهوا الناس على الدخول في دينهم ومنعواهم من شرب التباك ومن فعل ذلك وأطلعوا عليه عزروه بأقبح التعزير وهدموا القبة التي على قبور الألياء وكانت الدولة العثمانية في تلك [صفحة ۹] السنين في ارتباك كثير وشددة قتال مع النصاري وفي اختلاف في خلع السلاطين وقتلهم كما سنقف عليه إن شاء الله تعالى، ثم صدر الأمر السلطاني [۱] لصاحب مصر محمد علي باشا بالتجهيز لقتال الوهابية وكان ذلك في سنة ۱۲۲۶ فجهز محمد علي باشا جيشاً فيه عساكر كثيرة جعل عليهم بفرمان سلطان ولده طوسون باشا فخرجوا من مصر في رمضان من السنة المذكورة ولم يزلوا سائرين براً وبحراً حتى وصلوا إلى ينبع فملكوه من الوهابية، ثم لما وصلت العساكر إلى الصفراء والحديدة وقع بينهم وبين العرب الذين في الحرية قتال شديد بين الصفراء والحديدة وكانت تلك القبائل كلها في طاعة الوهابية وانضم إليها قبائل كثيرة فهزموا ذلك الجيش وقتلوا كثيراً منهم وانتهبوا جميع ما كان معهم وكان ذلك في شهر ذي الحجة سنة ۲۶ ولم يرجع من ذلك الجيش إلى مصر إلا القليل فجهز جيشاً غيره

سنه سبع وعشرين وعزم محمد على باشا على التوجه إلى الحجاز بنفسه وتوجهت العساكر قبله شعبان فى غاية القوة والاستعداد وكان معهم من المدافع ثمانية عشر مدفعا وثلاثة قنابل فاستولت العساكر على ما كان بيد الوهابية وملكوا الصفراء والحديدة وغيرهما فى رمضان بلا قتال بل بالمخادعة ومصانعة العرب بإعطاء الدراهم الكثيرة حتى أنهم أعطوا شيخ مشايخ حرب مائة ألف ريال وأعطوا شيخا من صغار مشايخ حرب أيضاً ثمانية عشر ألف ريال ورتبوا لهم علائف تصرف لهم كل شهر، وكان ذلك كله بتدبير شريف مكة غالب وهو فى الظاهر تحت طاعة الوهابى وأما المرة الأولى التى هزموا فيها فلم يكونوا كاتبوا الشريف غالب فى ذلك حتى يكون الأمر بتدبيره ودخلت العساكر المدينة المنورة فى أواخر ذى القعدة، ولما جاءت الأخبار إلى مصر صنعوا زينة ثلاثة أيام وأكثروا من الشنك وضرب المدافع وأرسلوا بشارت لجمع ملوك الروم واستولت العساكر السائرة من طريق البحر على جدة فى أوائل المحرم سنه ثمان وعشرين ثم طلوعوا إلى مكة واستولوا عليها أيضاً، وكل ذلك بلا قتال بتدبير الشريف سراً ولما وصلت العساكر إلى جدة فر من كان بمكة من عساكر الوهابية وأمرائهم، وكان سعود أمير الوهابية حج فى سنه سبع وعشرين ثم ارتحل إلى [صفحة ۱۰] الطائف، ثم إلى الدرعية ولم يعلم باستيلاء العساكر السلطانية على المدينة إلا بعد ذلك ثم لما وصل إلى الدرعية علم باستيلائهم على مكة ثم الطائف ولما وصلت العساكر إلى جدة ومكة فر من الطائف أميرها عثمان المضايقى وفر من كان بها من عساكر الوهابية وأمرائهم وفى شهر ربيع الأول من سنه ثمان وعشرين أرسل محمد على باشا مبشرين إلى دار السلطنة ومعهم المفاتيح وكتبوا إليهم أنها مفاتيح مكة والمدينة وجدة والطائف فدخلوا بها دار السلطنة بموكب حافل ووضعوا المفاتيح على صفائح الذهب والفضة وأمامهم البخورات فى مجامر الذهب والفضة وخلفهم الطبول والزمور وعملوا لذلك زينة وشنكا ومدافع وخلصوا على من جاء بالمفاتيح وزادوا فى رتبة محمد على باشا وبعثوا له أطواخاً وعدة أطواخ بولايات لمن يختار تقليده، وفى شهر شوال سنه ثمان وعشرين توجه محمد على باشا بنفسه إلى الحجاز وقيل توجهه من مصر قبض الشريف غالب على عثمان المضايقى الذى كان أمير على الطائف للوهابية، وكان من أهل أكبر أعوانهم وأمرائهم فزجره بالحديد وبعثه إلى مصر فوصل فى ذى القعدة بعد توجه الباشا إلى الحجاز ثم أرسل إلى دار السلطنة فقتلوه ووصل محمد على باشا فى ذى القعدة إلى مكة وقبض على الشريف غالب ابن مساعد وبعثه إلى دار السلطنة وأقام لشرافة مكة ابن أخيه الشريف يحيى بن سرور ابن مساعد، وفى شهر محرم من سنه ٢٩ بعثوا إلى السلطنة مبارك بن مضيان الذى كان أميراً على المدينة المنورة للوهابية فطافوا به فى القسطنطينية فى موكب ليراه الناس ثم قتلوه وعلقوا رأسه على باب السرايا وفعل مثل ذلك بعثمان المضايقى وأما الشريف غالب فأرسلوه إلى سلانيك وبقى بها مكرماً إلى أن توفى سنه إحدى وثلاثين ودفن بها وبنى عليه قبة تزار ومدة إمارته على مكة ست وعشرون سنه ثم أن محمد على باشا وجه كثيراً من العساكر إلى تربة وبيشة وبلاد غامد وزهران وبلاد عسير لقتال طوائف الوهابية وقطع ديارهم ثم سار بنفسه فى أثرهم فى شعبان سنه تسع وعشرين ووصل إلى تلك الديار وقتل كثيراً منهم وأسر كثيراً وخرّب ديارهم، وفى شهر جمادى الأولى سنه تسع وعشرين هلك سعود أمير الوهابية وقام بالملك بعده ولده عبدالله ورجع محمد على باشا من تلك [صفحة ۱۱] الديار التى وصلها من ديار الوهابية عند إقبال الحج وحج ومكث بمكة إلى رجب سنه ثلاثين ثم توجه إلى مصر وترك بمكة حسن باشا ووصل الباشا إلى مصر فى منتصف رجب سنه ثلاثين ومائتين وألف فتكون إقامته بالحجاز سنه وسبعة أشهر، ما رجع إلى مصر إلا بعد أن مهد أمور الحجاز، وأباد طوائف الوهابية التى كانت منتشرة فى جميع قبائل الحجاز والشرق وبقى منهم بقية بالدرعية أميرهم عبدالله بن سعود فجهز محمد على باشا لقتاله جيشاً وأرسله تحت قيادة ابنه إبراهيم باشا، وكان عبدالله بن سعود قبل ذلك يكتب مع طوسون باشا بن محمد على باشا حين كان بالمدينة وعقد معه صلحاً على بقاء إمارته ودخوله تحت طاعة محمد على باشا فلم يرض محمد على باشا بهذا الصلح فجهز ولده إبراهيم باشا وجعل العساكر إليه، وكان ابتداء ذلك فى أواخر سنه إحدى وثلاثين فوصل إلى الدرعية سنه اثنتين وثلاثين ونازل بجيوشه عبدالله بن سعود وقوع بينهما وقاع وحروب يطول ذكرها إلى أن استولى على عبدالله بن سعود فى ذى القعدة سنه ٣٣، ولما جاءت الأخبار إلى مصر ضربوا لذلك ألف مدفع وفعلوا شنكا ويزنوا مصر وقراها سبعة أيام، وكان محمد على باشا له اهتمام كبير فى قتال الوهابية وأنفق فى ذلك

خزائن من الأموال حتى أخبر بعض من كان يباشر خدمته أنهم دفعوا في دفعه من الدفعات لأجره تحمیل بعض الذخائر خمسة وأربعين ألف ريال هذا في مرة من المرات كان ذلك الحمل من الينبع إلى المدينة عن أجره كل بعير ست ريال دفع نصفها أمير ينبع والنصف الآخر أمير المدينة وعند وصول الحمل من المدينة إلى الدرعية كان أجر تلك الحملة فقط مئة وأربعين ألف ريال وقبض إبراهيم باشا على عبدالله بن سعود وبعث به وكثر من أمرائهم إلى مصر فوصل في سبع عشر محرم سنة أربع وثلاثين وصنعوا له موكباً حافلاً يراه الناس وأركبوه على هجين وازدحم الناس للتفرج عليه، ولما دخل على محمد علي باشا قام له وقابله بالبشاشة وأجلسه بجانبه وحادثه، وقال له الباشا ما هذا المطاولة فقال الحرب سجال قال وكيف رأيت ابني إبراهيم باشا قال ماقصر وبذل همته ونحن كذلك حتى كان ماقدرة الله تعالى فقال له الباشا أنا أترجى فيك عند مولانا السلطان [صفحة ۱۲] فقال المقدر يكون ثم ألبسه خلعة وأنصرف إلى بيت اسماعيل باشا ببولاق، وكان بصحبة عبدالله بن سعود صندوق صغير مصفح فقال الباشا له. ما هذا؟ فقال هذا ما أخذه أبي من الحجره أصبحه معي إلى السلطان، فأمر الباشا بفتح فوجدوا فيه ثلاثة مصاحف من خزائن الملوك لم ير الراؤون أحسن منها ومعها ثلاثمائة حبة من اللؤلؤ الكبار وحبة زمرد كبيرة وشريط من الذهب، فقال له الباشا الذي أخذتموه من الحجره أشياء كثيرة غير هذا فقال هذا الذي وجدته عند أبي فإنه لم يستأصل كل ما كان في الحجره لنفسه بل أخذه العرب وأهل المدينة وأغاوات الحرم وشريف مكة فقال الباشا صحيح وجدنا عند الشريف أشياء من ذلك ثم أرسلوا عبدالله بن سعود إلى دار السلطنة ورجع إبراهيم باشا من الحجاز إلى مصر في شهر المحرم من سنة ۳۵ بعد أن أخرج الدرعية خراباً كلياً حتى تركوا سكنها ولما وصل عبدالله بن سعود إلى دار السلطنة في شهر ربيع الأول طافوا به البلد ليراه الناس ثم قتلوه عند باب همايون وقتلوا أتباعه أيضاً في نواح متفرقة هذا حاصل ما كان في قصة الوهابي بغاية الأختصار ولو بسط الكلام في كل قضية لطال، وكانت فنتهم من المصائب التي أصيب بها أهل الإسلام فإنهم سفكوا كثيراً من الدماء وانتهبوا كثيراً من الأموال وعم ضررهم وتطايروا شرهم فلا حول ولا قوة إلا بالله وكثير من أحاديث النبي صلى الله عليه وسلم فيها التصريح بهذه الفتنة كقوله صلى الله عليه وسلم «يخرج أناس من قبل المشرق يقرأون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية سيماهم التحليق» وهذا الحديث جاء بروايات كثيرة بعضها في صحيح البخاري وبعضها في غيره ولا حاجة لنا إلى الإطالة بنقل تلك الروايات ولا لذكر من خرجها لأنها صحيحة مشهورة ففي قوله سيماهم التحليق تصريح بهذه الطائفة لأنهم كانوا يأمرؤن كل من اتبعهم أن يحلق رأسه ولم يكن هذا الوصف لأحد من طوائف الخوارج والمبتدعة الذين كانوا قبل زمن هؤلاء، وكان السيد عبدالرحمان الأهدل مفتي زبيد يقول لا حاجة إلى التأليف في الرد على الوهابية بل يكفي في الرد عليهم قوله صلى الله عليه وسلم سيماهم التحليق فإنه لم يفعله أحد من المبتدعة غيرهم واتفق مرة أن امرأة أقامت الحجته على ابن الوهاب لما [صفحة ۱۳] أكرهوها على أتباعهم ففعلت، أمرها ابن عبدالوهاب أن تحلق رأسها فقالت له حيث أنك تأمر المرأة بحلق رأسها ينبغي لك أن تأمر الرجل بحلق لحيته لأن شعر رأس المرأة زينتها وشعر لحيته الرجل زينته فلم يحدلها جواباً ومما كان منهم أنهم يمنعون الناس من طلب الشفاعة من النبي صلى الله عليه وسلم مع أن أحاديث شفاعته النبي صلى الله عليه وسلم لأتمته كثيرة متواترة وأكثر شفاعته لأهل الكبائر من أمته وكانوا يمنعون من قراءة دلائل الخيرات المشتملة على الصلاة على النبي صلى الله عليه وسلم وعلى ذكرها كثير من أوصافه الكاملة ويقولون أن ذلك شرك ويمنعون من الصلاة عليه صلى الله عليه وسلم على المنابر بعد الأذان حتى أن رجلاً صالحاً كان أعمى، وكان مؤذناً وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم بعد الأذان بعد أن كان المنع منهم، فأتوا به إلى ابن عبدالوهاب فأمر به أن يقتل فقتل ولو تتبع لك ما كانوا يفعلونه من أمثال ذلك لمألت الدفاتر والأوراق وفي القدر كفاية والله سبحانه وتعالى أعلم.

پاورقی

[۱] (من خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم سلطان محمودخان ثاني بن عبدالحميدخان اول بن سلطان احمد).

آسمان دوم (زندگی نامه امام حسن مجتبی علیه السلام)

مشخصات کتاب

- عنوان و نام پدیدآور: آسمان دوم / جعفر ابراهیمی، ۱۳۳۰.
- مشخصات نشر: تهران: محراب قلم، ۱۳۷۸.
- مشخصات ظاهری: ۱۴۸ ص.
- شابک: ۶۰۰۰ ریال: ۸-۰۹۸-۳۲۳-۹۶۴؛ ۶۵۰۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ ۱۷۰۰۰ ریال: چاپ چهارم: ۲-۷۴۶-۳۲۳-۹۶۴-۹۷۸
- یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۷۹.
- یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۶.
- یادداشت: عنوان روی جلد: آسمان دوم: زندگی نامه امام حسن مجتبی (ع).
- یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۴۸.
- عنوان روی جلد: آسمان دوم: زندگی نامه امام حسن مجتبی (ع).
- موضوع: حسن بن علی (ع)، امام دوم، ۳ - ۵۰ق -- صلح با معاویه
- موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
- موضوع: داستانهای مذهبی -- قرن ۱۴
- رده بندی کنگره: PIR۷۹۴۳/ب۵۴۵۴ ۱۳۷۸
- رده بندی دیویی: ۸/۶۲۳/ج [ح]
- شماره کتابشناسی ملی: م۷۸-۲۳۵۷۹

بوی اندوه

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

«ان هذا ريحانتي و ان ابني سيد سيصلح الله به بين فئتين من المسلمين!»

«همانا حسن، [۱] من است و این فرزندم آفاست، و به زودی خدواند به دست او، بین دو گروه مسلمان، صلح برقرار خواهد کرد!»

باد می‌وزید. بادی که با خود بوی اندوه و ماتم داشت. شب بود؛ ماتمزده و سیاه و تاریک. ستاره‌های درخشان مثل قطره‌های گرم اشک بر گونه‌های آسمان کوفه نشسته بودند. صدای گریه‌های تلخ مردم از کوچه‌های کوفه به آسمان می‌رفت.

در تمام کوچه‌های شهر، شیون و زاری بود. زن و مرد و جوان و پیر و کودک غرق در اندوه و ماتم، گریه می‌کردند؛ مانند ابر بهاری. در سوگواری آن‌ها، آسمان هم غرق در اندوه و ماتم بود. لحظه‌ها سرشار از ماتم، گریه و غم بود. کوفه آن شب، اشکباران بود...

در کوچه‌ای از کوچه‌های شهر کوفه، ناگهان دری گشوده شد و مردی بیرون

[صفحه ۸]

آمد. مردم گریان و غمگین با دیدن او دوره‌اش کردند.

- حسن جان! حال آقایم چه‌طور است؟

- حسن جان! حال مولایم چه گونه است؟

حسن جانم، بگو حال علی خوب است؟ یا...

حسن با بغض سنگین صدایش گفت: «ای مردم! خوب می‌دانم همه غمگین و دل‌سردید. ولی امیرتان علی - امیرمؤمنان - فرمود که به خانه‌های خویش برگردید و غمگین مباشید!»

مردم اما غمزده ماندند. گریه کردند و دست به نذر و دعا برداشتند. با هم گریستند و با هم دعا خواندند....

علی در خانه، بر بالشی تکیه داده بود. با سربند زردی، سرش را بسته بودند. صورتش رنگ پریده بود؛ مثل سربندی که بر سر داشت. خون زیادی که از شکاف سرش رفته بود، رنگ از صورتش گرفته بود. لب‌های کبودش را تکان می‌داد. زیر لب گویا دعا می‌خواند.

یاران نزدیکش، این‌جا و آن‌جا گریه می‌کردند. امیرمؤمنان چشم‌هایش را به آرامی گشود. به یارانش نگاهی کرد و فرمود: «گریه نکنید! زیرا که من بهشت خدا را پیش رو دارم!»

علی این جمله را فرمود و برای لحظه‌ای از حال رفت. چشم‌های مهربانش دوباره بسته شد. زهر شمشیری که در فرق سر مبارکش فرورفته بود، کم‌کم کار خود را می‌کرد. حسن با کاسه‌ی شیری به دست آمد. کنار پدر، روی زانو نشست. ظرف شیر را به دست پدر داد. علی ظرف شیر را گرفت. دو - سه جرعه نوشید. کاسه را پس داد و فرمود: «برای عبدالرحمان [۲] هم، ظرف شیری ببرید! مبادا... مبادا که در آب و غذای او کوتاهی کنید!»

با این سخن علی، صدای گریه‌ی همه بلند شد. یکی زیر لب گفت: «الله اکبر! ما که یاران علی هستیم، نتوانستیم او را آن چنان که هست، بشناسیم! به راستی او

[صفحه ۹]

کیست؟ او که نگران قاتل خویش است؟! علی، بیش از آن که به فکر آب و غذای خود باشد، در فکر آب و غذای قاتل بی‌دین خویش است!»

فردای آن شب، در کوفه هر چه حکیم و طبیب بود، بر بالین امیرمؤمنان آمدند. هر کدام چیزی گفتند. دستورهایی دادند و رفتند. یکی از آن طبیبان که در جراحی مهارت داشت، پس از دیدن شکاف سر مبارک علی، کمی فکر کرد و سپس گفت: «برایم گوسفندی بیاورید!»

زود، گوسفندی آوردند. طبیب از آن گوسفند، رگی تازه و گرم بیرون کشید. و در شکاف زخم گذاشت. سپس با دهانش در آن رگ دمید تا به عمق زخم سر رسید. طبیب، مدتی در آن نگاه کرد. ناگهان غمی روی چهره‌اش دوید. رو به فرزندان و یاران علی کرد و گفت: «نقطه‌های سفیدی در شکاف زخم دیدم. بی‌شک دلمه‌های مغز است. شمشیر زهرآلود آن ملعون، تا مغز امیرمؤمنان رسیده است. دیگر از من یا دیگر طبیبان هیچ کاری بر نمی‌آید!»

علی - امیر مومنان - اگرچه حرف‌های طبیب را شنیده و منظور جراح را خوب فهمیده بود، اما هیچ‌گونه دگرگونی و یا تغییری در چهره‌اش آشکار نشد. ناگهان صدای گریه‌های دخترانش، زینب و ام‌کلثوم در فضای غمبار خانه پیچید. طبیب گفت: «علی، امیرمؤمنان! برای وصیت آماده باش!»

شب آن روز برای اهل خانه‌ی علی و مردم کوفه، شب دردآوری بود؛ شب تاریک و ماتم‌زا؛ شب گریه. صدای گریه‌های زینب و ام‌کلثوم لحظه‌ای قطع نمی‌شد. هر لحظه، دسته‌ای از مردم کوفه به خانه‌ی امیرمؤمنان می‌آمدند و گروه گروه برای دیدن علی، وارد اتاق می‌شدند. دیگر کسی نمی‌توانست جلوی مردم گریان و دل‌شکسته را بگیرد. علی فرموده بود که ورود مردم را به خانه‌اش آزاد بگذارند. علی با آن که حالش هر لحظه بدتر می‌شد، مردمی را که به خانه‌اش

[صفحه ۱۰]

می آمدند، به گرمی می پذیرفت و با آنها سخن می گفت و می فرمود: «برادران و خواهران! پیش از آن که من از میانتان بروم، هر سؤال و پرسشی دارید، پرسید!»

شب بیست و یکم ماه رمضان رسید. حال علی ناگاه بدتر شد و تمام پیروان و دوستان و خانواده‌اش، دور و برش نشسته بودند. همه ناراحت و غمگین و پریشان حال بودند. زمین و آسمان کوفه غمگین بود. غم در کوچه‌ها می گشت و از هر سو صدای گریه می آمد.

وقتی خوارج [۳] در جنگ نهروان شکست سختی از علی خوردند، سران آنها گریختند و به سوی مکه رفتند و آنها که زنده مانده بودند، به تدریج از گوشه و کنار رو به سوی مکه گذاشتند و در آنجا به هم پیوستند. سران خوارج طبق یک نقشه ماهرانه، تصمیم گرفتند که علی، معاویه و عمروعاص را در یک زمان از میان بردارند. سران خوارج عقیده داشتند که این سه تن، شکاف عمیقی بین مسلمانان انداخته‌اند و با هلاکتشان، اسلام و مسلمانان به آرامش و امن خواهند رسید.

قرار شد که در یک روز و یک ساعت، اما در سه شهر مختلف، علی، معاویه و عمروعاص را ترور کنند. برای اجرای نقشه، سه مرد دواطلب شدند:

عبدالرحمان بن ملجم از قبیله مراد - که پدرش در جنگ نهروان به دست لشکر علی و به قولی به دست خود علی کشته شده بود. - دواطلب کشتن علی، امیرمؤمنان در شهر کوفه شد.

حجاج بن عبدالله معروف به برک، دواطلب کشتن معاویه در شام شد.

عمروبن بکر دواطلب کشتن عمروعاص در مصر شد.

آن سه تن، روز نوزدهم ماه مبارک رمضان را برای این منظور در نظر گرفتند و هر کدام به سوی شهر مورد نظرشان حرکت کردند. آنها قرار را بر این نهادند که در سر نماز، در مسجد، کارشان به پایان رسانند.

[صفحه ۱۱]

برک به شام رفت و وارد صف نماز شد. در رکعت دوم و سجده‌ی دوم، شمشیر کشید و بر سر معاویه فرود آورد. اما از آن جا که معاویه هرگز در نمازش با خدا صحبت نمی کرد و همیشه روح و فکرش در پی جاه و مقام دنیوی بود، با شنیدن صدایی از پشت سر خود، پیش از موقع سر از سجده برداشت و ضربت برک بر ران معاویه فرود آمد.

برک را گرفتند. معاویه را هم به کاخشان رسانند طیبیان و حکیمان حاذق و ماهر برایش آوردند. شکاف زخم را با آهن گداخته داغ کردند و داروهایی به او خوراندند و گفتند: «خطر برطرف شد! از مرگ رستی!»

وقتی که می‌خواستند در حضور معاویه سر از تن برک جدا سازند، او امان خواست و گفت: «معاویه! اگر به من امان دهی، مژده‌ای خواهم داد. مژده‌ای بزرگ!»

معاویه که هیچ وقت بر سر عهد و پیمان نمی ماند، به او امان داد. برک گفت: «همان روزی که من برای کشتن تو آمدم، قرار بود که دو مرد دیگر به جز من، در کوفه و مصر دست به کشتن علی و عمروعاص بزنند. مرا نکش و صبر کن تا خبر کشته شدن علی به تو برسد، اگر ابن ملجم موفق شد و ضربتی بر علی زد، تو می‌مانی و یکه‌تازی و میدان بی‌مدعی خلافت. اگر هم موفق نشد، رها کن مرا تا به سرعت عازم کوفه شوم و جان علی را بگیرم و این جا برگردم. پس از کشتن او، هر آن گونه که میل داری، بکن! اگر خواستی یا عفو کن و یا سرم را جدا کن!»

معاویه وقتی این سخن را شنید، چنان شادمان شد که گویی دگرباره از مادرش زاده شد. نگاه پر از حيله و مکر خود را به سوی برک دوخت و او را بغل کرد و بوسید. [۴].

عمرو بن بکر هم - که قرار بود در مصر، عمروعاص را بکشد - مثل برک، موفق نشد. وقتی او وارد مسجد شد و در صف

نمازگزاران نشست، در هنگام سجده ضربتی بر سر عمروعاص زد؛ ولی زود فهمید که آن کسی که ضربت به فرق سرش خورده، کس دیگری بود؛ یعنی قاضی مصر [۵] بوده است.

[صفحه ۱۲]

آری! تقدیر چنین خواست که برک و عمروبن بکر نتوانند معاویه و عمروعاص را از میان بردارند؛ اما ابن ملجم بتواند پاک‌ترین یار و یاور رسول خدا را به شهادت برساند.

ابن ملجم نیز در مسجد کوفه، در صف نماز جا گرفت. در رکعت دوم و در سجده‌ی دوم، آن گاه که همه‌ی سرها به سجده بود، پیش از هنگام، سر از سجده برداشت و با شمشیر زهرآلود خود بر فرق سر مبارک علی، ضربتی مهلک فرود آورد. صدای ضربت شمشیر با الله اکبر علی درهم آمیخت و در فضای مسجد ریخت. شیعیان فهمیدند. علی را دوره کردند. از زیر عمامه‌ی سبز او، خون سرخ و گرم جاری شده بود. پیشانی و گونه‌هایش پوشیده از خون بود.

ابن ملجم گرچه از سوی خوارج مأموریت داشت که علی را به شهادت رساند، ولی بیش از خوارج، قطام - آن دختر زیبا رخ زشت سیرت - او را تشویق به کشتن علی کرده بود. این دختر فتنه‌جوی دیوسیرت - که پدر و برادرانش را در راه نهروان ازدست داده بود - تشنه‌ی خون علی بود. برای همین، با زیرکی، ابن ملجم را دلباخته و عاشق خود ساخته بود و کشتن امیرمؤمنان را شرط ازدواج با او قرار داده بود.

ابن ملجم، مست از باده عشق زمینی، به سوی مسجد رفت و مؤمن‌ترین و پاک‌ترین مرد روزگار را ضربت زد؛ آن حامی بیچارگان را؛ مولای پرهیزگاران و امیر مومنان را؛ شیر خدا را. ابن ملجم کار خود را کرد، بی آن که بداند که هرگز به آن عشق ننگین خود نخواهد رسید و با ضربت فرزند رشید علی، قصاص خواهد شد.

ابن ملجم را مسلمانان گرفتند و پیش علی بردند. علی در حالی که جوی خون بر صورت و پیشانی‌اش جاری بود، پرسید: «ای برادر! چرا چنین کردی؟ من آیا برایت امیر بدی بودم؟»

ابن ملجم گفت: «نه!»

علی پرسید: «پس چرا چنین کردی؟»

[صفحه ۱۳]

ابن ملجم ساکت و خاموش ماند؛ لال. [۶].

عرق از پیشانی علی می‌ریخت زهر شمشیر دیگر به همه‌ی اعضای بدنش سرایت کرده بود. شیر خواست. آوردند جرعه‌ای نوشید. آن گاه، رو به فرزند بزرگ خود حسین فرمود: «فرزندم! قلم و کاغذ بیاور!»

حسن رفت و با کاغذ و قلم آمد. علی فرمود: «آنچه می‌گویم، بنویس!»

حسن با چشم‌های گریان و با قلبی پریشان و غمگین، گوش به سخنان پدر بزرگوارش سپرد:

- بنویس این، وصیتنامه علی بن ابیطالب، پسر عم رسول الله و یار و بردار و هم صحبت اوست:

بسم الله الرحمن الرحیم... و اشهد ان لا اله الا الله... و اشهد ان محمدا رسول الله...

شهادت می‌دهم که خداوند بخشنده‌ی مهربان، کسانی را که در گورها آرمیده‌اند، دوباره زنده می‌کند و درباره‌ی عمل‌هایشان از آنان می‌پرسد. خداوند از آنچه که در سینه‌های مردم پنهان است، آگاه می‌باشد...

حسن! فرزند من! اکنون که وقت جدایی است و باید وصیت کنم، طبق فرموده رسول خدا، تو را وصی و جانشین می‌کنم و کتاب و سلاح خویش را به دست تو می‌سپارم. همان گونه که رسول خدا مرا جانشین خودش خواند و کتاب و سلاح خود را به من واگذاشت و مأموریتم داد که تو را مأمور دارم.

حسن! فرزند من وقتی زمان مرگت نزدیک شد، برادرت حسین را وصی و جانشین خود قرار ده! و این کتاب و این سلاح را به دست او بسپار!

امام مکتبی کرد و بعد از لحظه‌ای سکوت، دوباره فرمود:

- من شما را به پرهیزگاری و به عبادت خدا فرا می‌خوانم،... بر یتیمان رحم آورید! به مستمندان و فقیران و بیچارگان نیکی کنید و یاری‌شان رسانید!

... و همواره به راه نیکی و راه خیر بروید! و راه خیر در این است که ظالم را از

[صفحه ۱۴]

میان بردارید و ستمگر را نابود سازید!

... حسن، پسر من! همواره و در همه حال برای خداوند کار کن! از بد زبانی پرهیز فقط و فقط در راه خیر و نیکی فرمان بده... از بدی‌ها پرهیز! از هر غذایی که می‌خوری، به مستمندان و فقیران نیز بده!

... نماز بخوان و روزه بدار! که روزه، سپر بلائی بدن است.. و با نفس خود جهاد کن!...

علی پس از گفتن وصیت‌هایش به حسن، درباره‌ی قاتل خود نیز چند سفارش فرمود:

- به قاتلم خوراک و آشامیدنی بدهید... و با او به خوبی و نیکی رفتار کنید. اگر من زنده ماندم، خودم درباره‌اش تصمیم می‌گیرم. اگر به هلاکت رسیدم، او را بکشید! اگر او را ببخشید، به پرهیزگاری نزدیک‌ترید. فقط یک ضربه به او بزنید و جز کشنده‌ی من، نباید کس دیگری کشته شود!

نفس‌های علی کوتاه و کوتاه‌تر می‌شد. کلمه‌ها را دیگر به سختی ادا می‌کرد: - خداوند با نیکوکاران و پرهیزگاران است! ساکت شد. عرق سردی بر پیشانی نشست؛ عرق مرگ. چشم‌هایش را به آرامی بست و آخرین جمله‌اش را بیان فرمود. آخرین جمله آن مرد خدا این بود:

- اشهد ان لا اله الا الله... و اشهد ان محمدا رسول الله!

کتاب زندگانی علی - امیرمؤمنان و مولای پرهیزگاران بسته شد.

آن شب، غم و اندوهی بی‌پایان و ماتمی بزرگ بر زمین و آسمان کوفه سایه افکند. مردم کوفه وقتی فهمیدند که روح امیر مومنان و مولای متقیان آن شب به پیش پروردگارش شتافته است، بر سر و سینه‌زنان به سوی خانه‌اش هجوم آوردند.

علی آن شب به سوی خدا رفت. آن امام عدالت و امام خوبی‌ها، چشم از جهان فرو بست و خانواده و یاران و پیروانش را با چشم‌های گریان و با دل‌های غمگین و پریشان باقی گذاشت. تمام کوفه آن شب تا سحر نالید. زمین و آسمان

[صفحه ۱۵]

هم در عزای او رخت سیاه ماتم پوشیدند. دیگر هیچ کس صدای مهربان او را در مسجد کوفه نشنید. دیوارهای مسجد کوفه آن شب زبان باز کردند و نوحه سر دادند.

دیگر هیچ کس سیمای نورانی‌اش را در کوچه‌ها و خیابان‌های کوفه ندید. خورشید داد و عدالت در تاریکی شب کوفه غروب کرد و جهان را غمی سنگین و ماتمی بزرگ فرونشست. چشم امید مردم کوفه، حالا- به سوی حسن بود. حسن، یادگار علی و یادگار زهرا بود. او و برادرش حسین، نور چشمان پیامبر و امیدهای مردم کوفه بودند.

با شهادت علی، پاکان و نیکان خون گریستند؛ اما ناپاکان و دشمنان آن حضرت، شادمان شدند. آن نادانان نمی‌دانستند که: هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق... [۷].

[صفحه ۱۹]

فرزند خورشید

حسن به سوی مسجد کوفه به راه افتاد؛ باشکوه و باوقار؛ با گام‌هایی آرام و استوار. او چهارشانه بود؛ با گردنی کشیده و با قامتی رسا. صورتش سفید بود؛ آمیخته با سرخی. چهره‌ای جذاب و زیبا داشت؛ نمکین و دوست‌داشتنی. گردنش کشیده و براق بود؛ صاف و براق مثل شمشیری از نقره. چشم‌هایش سیاه و درشت و گشاده بود؛ با گونه‌هایی هموار. در صورتش لبخندی از پاکی و معصومیت و عشق دیده می‌شد.

وقتی که از دور می‌آمد، بیننده را به یاد رسول‌خدا می‌انداخت. از سینه تا سر، شبیه جدش رسول‌خدا بود. پس از رحلت پیامبر، هر کس که برای دیدن سیمای آن حضرت دلتنگ می‌شد. در سیمای نورانی نوه‌اش، حسن خیره می‌ماند. هر که

[صفحه ۲۰]

او را می‌دید، زیر لب می‌خواند: «حسن شبیه‌ترین فرد است به جدش رسول‌الله!»

درون و بیرون مسجد پر از انبوه مردم بود. همه در انتظار حسن بن علی بودند تا بیاید و امامشان بشود. مردم مشتاق در مسجد کوفه و اطرافش، برای بیعت با حسن، لحظه‌ها را می‌شمردند.

حسن با جمعی از یاران نزدیکش و با برادرش حسین، از راه آمد. غمی سنگین بر چهره‌ی نورانی‌اش سایه انداخته بود. ابرهای تیره‌ی غم در آسمان پهناور دلش می‌باریدند. چشم‌های درشت و سیاهش در ماتم و سوگ پدر مرطوب و پر از اشک بودند؛ سرخ و ورم کرده از گریه‌های زیاد! همان چشم‌های سیاهی که - وقتی کودک بود - بوسه‌گاه جدش رسول‌خدا بود؛ آن چشم‌های مهربان اکنون غمگین و اشک‌آلود بودند. همان چشم‌هایی که پیامبر همیشه نگرانش بود و می‌فرمود: «وای بر روزی که اشکی از چشم‌های حسن و حسین فرو ریزد!»

او همان حسنی بود که پیامبر بر دوش خود سوارش می‌کرد و به مسجد می‌برد. همان حسنی که بر یک زانوی پیامبر می‌نشست و برادرش حسین، بر زانوی دیگرش و پیامبر دست نوازش بر سر آن دو برادر می‌کشید و می‌فرمود: «بار خدایا! من، حسن و حسین را بسیار دوست می‌دارم! پس، دوست بدار آن که را که این دو را دوست دارد و دشمن بدار آن را که این دو را دشمن می‌دارد!» آری! او همان حسنی بود که پیامبر درباره او و برادرش می‌فرمود: «حسن و حسین، سید جوانان بهشتند. پدرشان علی، از آن دو هم بهتر است و عزیزتر پیش خداوند!»

حسن، عزیز پیامبر بود و عزیز علی و فاطمه. حسن، عزیز و نور چشم جدش رسول‌الله بود. نخستین ثمره وصلت آسمانی علی و فاطمه و نخستین نوه‌ی رسول‌خدا بود.

مردم مشتاق، راه بر او باز کردند و او وارد مسجد شد. روی منبر رفت. منبری که پیش از آن، پدر بزرگوارش علی می‌نشست و با صدای مهربانش سکوت

[صفحه ۲۱]

مسجد را می‌شکست. منبری که قلب مردم بر آن می‌تپید. حال، حسن به جای پدر، روی منبر نشست. سکوت بود.

مردم روزه‌دار در انتظار به سر می‌بردند. در انتظار خطبه‌ی حسن بن علی. همه ساکت نشسته بودند. چشم بر چهره‌ی نورانی او داشتند. حسن، نخست نام خداوند بخشنده‌ی مهربان را بر زبان آورد. آن‌گاه از جدش رسول‌خدا یاد کرد. سپس درباره پدر بزرگوارش علی بن ابیطالب سخن‌ها گفت. هنوز از رحلت جانگداز و ماتم‌انگیز پدرش، شبی بیش نگذشته بود. هنوز، داغ شهادت علی در قلب او و مردم کوفه، تازه بود. وقتی که نام علی بن ابیطالب بر زبانش جاری شد، بغض سنگینی راه گلویش را گرفت و اشک‌هایش بر گونه‌های هموارش فرو لغزید. بغض مردم هم شکست. گریه کردند؛ مثل ابر بهاری. آن‌ها با گریه و زاری و با

دل‌های غمگین، گوش به سخنان حسن سپردند. بغض‌هاشان را فرو خوردند و دوباره ساکت شدند:

– مردم کوفه! شما همه مرا به خوبی می‌شناسید. اگر کسی در میانتان هست که مرا نمی‌شناسد، بداند که من حسن، فرزند زهرا و علی هستم! و فرزند رسول‌الله! فرزند آن کس که شما را به سوی خداوند بخشنده و مهربان فراخواند، و برای هدایت از تاریکی و گمراهی به سوی نور الهی، چراغ راهتان شد. کسی که پیامبری‌اش، رحمتی بزرگ بود. و هم‌چنین نعمتی بزرگ بر جهان و بر جهانیان

بود!

مردم همه تکبیر گفتند. حسن نگاهی رو به مردم کرد و حرف‌هایش را چنین ادامه داد:

– من، فرزند علی هستم. آری، فرزند، علی. فرزند آن کس که در راه خدا عاشقانه جهاد کرد. کسی که همواره، همه جا یار و همراه رسول‌خدا بود. کسی که از هرگونه ناپاکی جدا بود. کسی که با جان پاکش از رسول‌الله دفاع کرد. من فرزند علی بن ابیطالبم. فرزند آن کس که رسول‌الله، او را وصی، برادر و جانشین خود خواند. فرزند آن مردم که جوانمرد جوانمردان و مولای متقیان و امیر مؤمنان

[صفحه ۲۲]

بود. کسی که هیچ کس در پایداری و ایمان و عدالت هم پایه‌اش نبوده است و نخواهد بود؛ چه پیش از او و چه پس از او.

باز هم سکوت بود. حسن ادامه داد:

– علی، یار و غمخوار بیوه‌زنان، یتیمان و بی‌سرپرستان بود. کسی که شبی سر به بالش نگذاشت، مگر آن که در فکر بیچارگان، یتیمان و مظلومان باشد. و لحظه‌ای از یاد پروردگارش غافل نبود. در آخرین لحظه‌ها هم شوق دیدار خدا را در دل داشت. هیچ کس مثل پدرم به اسلام خدمت نکرد. هیچ کس مثل او مظلوم واقع نشد. علی بن ابیطالب به راستی دوست خداوند بود؛ ولی‌الله... حسین با زبان شیوا و بیان رسایش سخن می‌گفت. لحنش مثل لحن چشمه ساران، صمیمی بود؛ مثل بوی شاد گل‌های آرامش بخش بود و دل‌ها را صفا می‌داد و جان را تازه می‌کرد. گفتارش چنان در مردم کوفه اثر می‌کرد که اشک بر گونه‌هاشان جاری می‌ساخت. رفتار و کردار و گفتارش، مردم را به یاد پدرش علی و جدش رسول‌الله می‌انداخت. وقتی سخن می‌گفت و نام علی بر زبانش جاری می‌شد، مردم به مظلومیت و شکوه و جلال روح علی می‌اندیشیدند و می‌گریستند. آن‌ها چشم امید به جانشین آن حضرت داشتند تا امامتشان را بر عهده بگیرد و جامعه مسلمان را دریابد و برای اصلاح نارسایی‌های مملکت بشتابد.

وقتی که خطبه‌ی حسن تمام شد، عبدالله بن عباس [۸] برخاست و با صدای بلند، مردم را به بیعت با حسن بن علی فراخواند. مردم غمگین کوفه که در رحلت مولایشان گریان و سوگوار بودند، دسته دسته پیش می‌رفتند و دست بیعت در دست‌های مبارک امام حسن (ع) می‌گذاشتند. امام با هر کسی که دست می‌داد، در حقش دعای خیر می‌خواند. کسانی که بیعت می‌کردند، می‌گفتند «حسن جان! ما مطیع و فرمانبر تو هستیم. هر آنچه فرمان دهی، با دل و جانمان می‌پذیریم و امر و فرمان تو را به گوش جان می‌گیریم و امر و نهی تو را واجب می‌شماریم. جان بر کف آماده‌ی امر و نهی تو هستیم و در راه تو جان می‌سپاریم!»

[صفحه ۲۳]

بیعت مردم کوفه و اطراف کوفه با حسن، باغی از شکوفه‌های شادی و امید را برای پیروان راستین و صادق علی به ارمغان آورد. ولی از سوی دیگر، اضطراب و ترس بی‌اندازه بر دل‌های دشمنان اسلام افتاد و تشویش، ترس و نگرانی در دل بعضی مسلمان‌های به ظاهر مسلمان ریخت. آتش خشم و انتقام را هم در آن‌ها برانگیخت. همان مسلمان‌های در ظاهر مسلمانی که خود را وارث حکومت اسلام می‌دانستند و بیعت مردم کوفه و بزرگان قبایل، قرار و آرام را از آن‌ها گرفت. مخصوصاً از معاویه که حاکم شام و

سردسته دشمنان علی بود. معاویه که شام را به صورت کانونی از دشمنان علی و خاندان پیامبر خدا در آورده بود، در کاخ خود با دلی پر تشویش و نگران به این سو و آن سو می‌رفت. سراپا خشم و تشویش بود. معاویه در آتش انتقامی که در سینه‌اش از علی داشت، می‌سوخت. حتی با شهادت آن حضرت هم این آتش به سردی نگراییده بود. معاویه خبر داشت و خوب می‌دانست که مسلمان‌ها، حسن را چه قدر دوست دارند. او خوب می‌دانست که اگر دیر بجنبد و توطئه‌ای نچیند، به زودی حسن جای خالی علی را در قلب مسلمان‌ها پر می‌کند و بر جای پدرش می‌نشیند. معاویه که مرد حيله گر و قدرت‌طلبی بود، احساس می‌کرد که با قیام حسن بن علی، حکومتش در شام به خطر خواهد افتاد. معاویه تشویش آینده را داشت. او از طریق جاسوس‌هایش فهمیده بود که امام حسن، بلافاصله پس از بیعت مردم با او، دست به سازماندهی نیروهایش زده و عبدالله بن عباس را به عنوان ولی و فرماندار بصره به آن دیار فرستاده است. برای هر بخشی از محل حکومت خود نیز فرمانداری برگزیده است. از همه مهم‌تر این که، بسیاری از کسانی را که در زمان علی مقامی داشتند، در مقامشان باقی گذاشته است.

حاکم حيله گر شام همه‌ی این‌ها را می‌دانست و خبرها را شنیده بود. بی‌دلیل نبود که چون مار زخمی به خودش می‌پیچید، اطرافیانش را پی در پی به باد ناسزا و نیش و کنایه می‌گرفت و آن‌ها را به چاره اندیشی فرامی‌خواند. معاویه خوب می‌دانست که زمانی دراز نخواهد کشید که حسن با سپاه عظیمش به سوی شام

[صفحه ۲۴]

می‌تازد و کار او را می‌سازد. او خوب می‌دانست که اگر توطئه‌ای نچیند و نقشه‌ای نیندیشد، جنگ را می‌بازد و خود را به چاه اسیری می‌اندازد.

امام حسن نیز دورادور همه چیز را می‌شنید و مواظب اوضاع بود. او می‌دانست که در شام و در قصر معاویه چه‌ها می‌گذرد. امام، معاویه را به خوبی می‌شناخت و خوب می‌دانست که پدر بزرگوارش علی، از حيله‌های ناجوانمردانه‌ی معاویه‌ی کافر و کوردل چه خون‌ها به دل داشت. او برای چاره اندیشی و چیدن توطئه، گروهی از دشمنان قسم خورده علی و کسانی مثل قیس بن اشعث و عمروعاص را که در حيله‌گری چیزی از معاویه کم نمی‌آوردند، دور خود جمع کرده بود. بخصوص عمروعاص در حيله و نیرنگ همتایی نداشت و مردم نه روباه را در حيله‌گری، که او را مثل می‌زدند.

عمروعاص، طراح بیش‌تر توطئه‌هایی بود که معاویه بر ضد اسلام، قرآن و علی به کار بسته بود. از آن جمله، «قرآن بر سر نیزه کردن» یکی از اندیشه‌های پلیدانه‌ی او بود. او از آن نامردمان بود که در کسب مال و مقام، به هر حيله و حقه‌ی کثیف و ناجوانمردانه‌ای دست می‌زد. او برای به دست آوردن مال، جاه، مقام و حفظ جان کثیفش، هر گونه خواری و پستی را به جان می‌خرید. او همان مرد خبیثی بود که یک بار در جنگ اسلام با کفر، به دست علی بن ابیطالب گرفتار آمد و از ترس آن که زندگانی کثیفش به پایان رسد، لباس‌هایش را یکی یکی با خفت و خواری از تن در آورد و شرمگاهش را نشان داد. عمروعاص با انجام این عمل کثیف، خود را زبون و خوار ساخت. خود را در چاه مذلت انداخت تا بلکه از مرگ حتمی‌رهایی یابد؛ و البته رهایی یافت. علی وقتی آن همه حقارت و دون‌همتی را در او دید، رهایش کرد و زندگی خفت‌بار و حقیرش را دوباره به او بخشید. او هم تا پایان عمر، این خفت و خواری با خود به یدک کشید؛ به طوری که هر از گاهی، دوستان و دشمنانش و حتی دوستان نزدیکش هم چون معاویه، او را به باد تمسخر می‌گرفتند و می‌گفتند: «عمروعاص از ترس مرگ، عورتش را آشکار کرد و علی از کشتن او چشم پوشید و گفت: برو که تو را به خاطر

[صفحه ۲۵]

عورت [۹] بخشیدم!»

معاویه برای مقابله با اندیشه‌های پاک علی و رسول‌خدا، از فکر و اندیشه‌های ناپاک چنین نامردمانی سود می‌جست و توطئه‌های

ناجوانمردانه‌ای را که آن‌ها می‌اندیشیدند و می‌چیدند، بر ضد جبهه‌ی حق به کار می‌بست. حال نیز می‌خواست با نیزنگ و حیل‌های همانان، به جنگ فرزند علی، فاطمه و نوادگان عزیز رسول خدا برخیزد و خون مسلمان‌ها را در راه رسیدن به هدف‌های کثیف و نامشروع خود، به ناحق بریزد. معاویه و یارانش برای رسیدن به مقصود خویش، از هیچ جنایتی روگردان نبودند. و در دل، کم‌ترین خوف و بیمی از خدا نداشتند. آن‌ها می‌پنداشتند که هر چه هست در همین دنیاست و بهشت را در این دنیای خاکی و فانی جستجو می‌کردند. اگرچه در ظاهر نماز می‌خواندند و خودشان را مسلمان‌هایی دو آتشفشان می‌دادند، اما از جمله مردمانی بودند که چون از مسجد به خلوت می‌روند، آن کار دیگر می‌کنند. [۱۰].

معاویه، فرزند ابوسفیان بود. فرزند آن کسی که تا آخر عمرش با رسول خدا دشمنی داشت و لات و هبل [۱۱] را خدایان خود می‌پنداشت. عاقبت - پس از فتح مکه به وسیله‌ی مسلمانان - به اجبار، در ظاهر و از ترس مرگ بود که اسلام را پذیرفت؛ اما هرگز حرفی در دفاع از اسلام نگفت و قدمی هم در راه خدا و اسلام برنداشت. او در دلش، هرگز به خداوند و رسالت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ایمان نیاورد. پدر معاویه همان کسی بود که در جنگ‌های کفار با رسول خدا، همیشه پیشقدم و پرچمدار کفر و شرک بود. پدر معاویه همان کسی بود که وقتی عثمان - به عنوان خلیفه‌ی سوم مسلمانان - به قدرت رسید، در حضور خلیفه گفت: «ای جوانان بنی‌امیه! خلافت را به دست بگیرید و آن را در خانواده‌ی خود بگردانید و موروثی کنید. همه‌ی پست‌های مهم آن را به دست آورید!»

سپس رو به عثمان و اقوام دیگرش کرد و گفت: «سوگند به آن کسی که جان ابوسفیان در دست‌های اوست؛ نه بهشتی وجود دارد و نه دوزخی و نه روز رستاخیزی! هر چه هست، در همین دنیا و در همین خاکی است که رویش

[صفحه ۲۶]

ایستاده‌ایم!»

حال، فرزند چنین مردی - با چنان اندیشه‌هایی - می‌خواست حکومت بر مسلمان‌ها را به دست بگیرد و حاکم بر سرنوشت مسلمان‌ها شود. قوم بنی‌امیه تا آن‌جا که توانسته بودند، با اسلام و پیامبر خدا جنگیده بودند و پس از شکست خفت‌بار در برابر سپاه اسلام، رنگ عوض کرده و ریا و نفاق پیشه کرده بودند. حال معاویه - که همواره پا به پای پدرش، با اسلام و مسلمانان جنگیده بود - می‌خواست خلیفه‌ی حکومتی شود که تا چندی پیش، برای نابودی‌اش می‌جنگید و می‌کوشید. او به مخالفت خود با خدا و پیغمبر افتخار می‌کرد و در مکه فخر می‌فروخت.

معاویه یک مرد فرصت‌طلب بود. او در شام با حیل و نیزنگ، به قدرتی بزرگ و شیطانی دست یافته بود. همه‌ی دنیاپرستان و مال‌دوستان و از خدا بی‌خبران را در شام گرد آورده بود. تا زمانی که عثمان - خلیفه‌ی سوم - زنده و بر سر قدرت بود، او با خیال آسوده، و با آزادی کامل، خون مسلمان‌ها را در شیشه می‌کرد. اما با شروع خلافت علی، خواب خوش از چشم‌هایش رفته بود. حال می‌ترسید که فرزند علی هم خار چشمش شود.

معاویه با پریشان‌حالی و درماندگی در کاخ خود - که آن را بهشت زمین می‌پنداشت - از این سو به آن سو می‌رفت و می‌گریه؛ مثل ببری زخمی. آن مرد فربه و شکم‌گنده، مثل پلنگی زخم‌خورده می‌گریه و بر عمر و عاص و دیگر مشاوران پلیدش نهیب می‌زد: «چرا نشسته‌اید؟ مگر نمی‌دانید که شام در خطر است؟ اگر برای براندازی و شکست دادن حسن در کوفه و بصره چاره‌ای نیندیشید، باید برای همیشه، فکر حکومت بر مسلمان‌ها را از سرتان بیرون کنید.

اگر کار حسن در کوفه بالا بگیرد، همیشه مورد تهدید قدرت بزرگ او خواهیم بود. آن‌گاه شما دیگر نخواهید توانست در این کاخ باشکوه، با آسودگی خاطر بنشینید، بخورید و بیاشامید و از رقص کنیزکان زیبارو لذت ببرید! پس بیندیشید و

[صفحه ۲۷]

راه چاره‌ای برای این مشکل بزرگ بیاید! زیرا شام و هم‌چنین آینده‌ی حکومت بنی‌امیه بر عرب و عجم در خطر است!»
 عمروعاص ملعون و حرامزاده که لحظه‌ای از اندیشه‌های باطل غافل نمی‌شد، گفت: «مگر در زمان علی که قدرتی بزرگ‌تر از قدرت حسن در کوفه داشت، ما چه می‌کردیم؟ هان؟!»
 معاویه حیرت‌زده پرسید: «منظورت چیست، عمرو؟!»

عمروعاص بر بالش زربفت خود لم داد. خنده‌های شیطانی و وحشیانه - مثل خنده‌های که در عصر جاهلیت سر می‌داد - سر داد و گفت: «همان توطئه‌هایی را که برای مقابله با علی به کار می‌بستیم و موفق هم می‌شدیم، دوباره به کار می‌بندیم. اما این بار برای مقابله با فرزند علی. این که کار مشکلی نیست! عده‌ای را می‌فریبیم و خود کناری می‌نشینیم و فقط نقشه می‌کشیم. در زمین قلب‌های مسلمان‌ها بذر تفرقه می‌کاریم. بهترین کار، همین است که من می‌گویم باید باز هم تفرقه بیندازیم و حکومت کنیم! این را که تو خود بهتر از ما می‌دانی، ای ابایزید! تا وقتی حيله گرانی مانند ما هستند و تا وقتی ابلهانی مثل این مردم ساده‌دل وجود دارند، چه غمی داریم؟!»

عمروعاص این را گفت و بار دیگر وحشیانه خندید. این بار معاویه و دیگران هم به او پیوستند و مثل دوران جاهلیت، خنده سر دادند و می‌خوردند.

[صفحه ۳۱]

نقشه‌های شوم شام

معاویه‌ی حيله گر، نخستین حيله‌ای که برضد امام حسن به کار بست، این بود که دو جاسوس زبردست و کارآزموده از دو قبیله‌ی حمیر و بنی‌القین را برگزید. یکی را به کوفه - مرکز خلافت حسن - و آن دیگری را هم به بصره فرستاد. هم‌زمان با فرستادن آن دو جاسوس کار آزموده، کسان دیگری را هم با همان منظور جاسوسی به شهرهای دیگری روانه کرد تا او را از اوضاع داخلی عراق باخبر کنند و او بتواند در فرصتی مناسب، دست به توطئه، آشوب و شورش علیه امام حسن بزند.

جاسوس حمیری، در شبی تاریک، مخفیانه وارد شهر کوفه شد و به خانه‌ی قصابی رفت که از پیش، او را برای همکاری با این جاسوس، شناسایی و آماده

[صفحه ۳۲]

کرده بودند. این جاسوس در خانه‌ی قصاب ماند تا کم‌کم و به تدریج وارد جمع مردم شود. کار جاسوسی خود را آغاز کند. چند روزی گذشت و آن جاسوس کارآزموده با آن که مردی زیرک و درکارش استاد بود، پیش از آن که بتواند کاری کند، به یاری خداوند از سوی نیروهای مخفی امام و مأمورهای اطلاعاتی شهر کوفه، شناسایی و دستگیر شد.

مردم، آن جاسوس را دست‌بسته پیش امام بردند تا آن‌حضرت خود درباره‌ی او تصمیم لازم را بگیرد. امام با او گفتگو کرد و پس از آن که به جاسوس بودنش اطمینان یافت و فهمید که او به امر معاویه، مأموریت جاسوسی بر ضد مسلمان‌ها را داشته و با این هدف از شام به کوفه آمده، فرمود تا جانش را بگیرند. با کشته شدن او، بخشی از نقشه‌ی شوم شام نقش بر آب شد. امام که دریافته بود معاویه جاسوس دیگری هم به سوی بصره فرستاده است، نامه‌ای برای عبدالله بن عباس نوشت و آن را با پیک تیزپایی به سوی بصره فرستاد. به او خبر داد که معاویه دست به چه نقشه‌های شوم و چه توطئه‌هایی زده است. وقتی که نامه‌ی امام به دست فرماندار بصره رسید، او به مأمورهایش دستور داد تا دست به کار شوند و به جستجوی آن جاسوس پردازند. طولی نکشید که مأمورها، جاسوس بنی‌القین را هم دستگیر کردند و گردنش را زدند. معاویه چون دید که از طریق جاسوس‌های زیرکش هم نمی‌تواند کاری از پیش ببرد، توطئه دیگری ریخت؛ توطئه‌ای شوم، پلید و ناجوانمردانه تر. او بنا به پیشنهاد عمروعاص روباه صفت، تصمیم گرفت که در

بین فرماندهان سپاه امام و مردم مسلمان تفرقه بیندازد؛ یعنی آب را از سرچشمه گل آلود کند و از آب گل آلود، ماهی آرزوهایش را بگیرد. تصمیم گرفت که در آغاز کارش فرماندهان سپاه اسلام را با وعده و وعیدهای فریبنده بفریبد و از سوی خود بکشاند. سپس با ثروت باد آورده‌ی بی‌حد و حصرش، راهزن دل و دین مردم شود. او و یار همراهش عمروعاص، خوب می‌دانستند که جاه و مقام و ثروت، گام‌ها را سست می‌کند، قلب‌ها را می‌لرزاند، عقل را می‌فریبد و انسان را به دام می‌اندازد. این [صفحه ۳۳]

دو شاگردان ممتاز شیطان خوب می‌دانستند که ثروت و مقام و وعده و وعیدهای دنیوی باعث می‌شوند که عده‌ای مانند بید بر سر ایمان خویش بلرزند، از راه بلغزند و در چاه کفر و شرک فرو افتند. معاویه خوب می‌دانست که با این روش می‌تواند حتی مؤمنانی مانند عیدالله بن عباس را - که سابقه‌ای درخشان در بین مردم داشت، و همواره در خط مستقیم و دوستدار علی و وفادار به اهل بیت رسول خدا بود. - بفریبد و به سوی خود بکشاند. و این گونه هم شد.

عیدالله بن عباس [۱۲] به خاطر شهادت دو فرزندش در جنگی به دست بسر بن اریطاه - یکی از فرماندهان نظامی جنایتکار معاویه - کینه‌ای شدید نسبت به بنی‌امیه در دل داشت. اما وقتی این پیام فریبنده‌ی معاویه به گوشش رسید و آن وعده و وعیدها را شنید، با گرفتن پانصد هزار درهم، خیانت کرد و به لشکر معاویه پیوست. او با این کار، ننگی بزرگ و جاودانه برای خود خرید؛ هر چند که از نخستین مؤمنانی بود که در مسجد کوفه با حسن بیعت کرده بود. او در زمان علی هم مسئولیت‌هایی بر عهده داشت. حاکم یمن و اطراف آن بود؛ هم چنین پدر دو شهید بود. او در کودکی، تا سن ده سالگی در خدمت رسول خدا بود. ده ساله بود که رسول خدا رحلت فرمود.

خیانت و گریز چنین کسی از زیر بیدق امام و پناه بردنش به شام و لشکر معاویه، در خیال هیچ یک از مسلمان‌ها نمی‌گنجید. کسی نمی‌توانست حتی گمان برد که شخصیتی مثل او - که فرماندهی دوازده هزار نفر را از سوی امام حسن بر عهده گرفته بود - با چنان حقارتی سپاهش را ترک گوید و سعادت را در کاخ معاویه بجوید. کاخی که دیوارهایش با خون بهترین بندگان خدا رنگین شده بود. کاخی که کاخ ستم و محل کفر و شرک و بت پرستی بود.

عیدالله بن عباس از سوی امام حسن مأموریت داشت تا با سپاه عظیمش به جانب شط فرات حرکت کند و تا زمین‌های مسکن پیش رود. سپس رو به روی سپاه معاویه - که ممکن بود از آن سو به عراق حمله آورد - سد محکمی بسازد و [صفحه ۳۴]

در برابر سپاه دشمن بایستد. امام به او فرموده بود: «هر جا که با سپاه معاویه روبه‌رو شدی، مانند سدی آهنین در برابرش بمان. ولی جنگ نکن تا من خود به آن جا بیایم؛ چون خودم هم در پی شما به آن سو خواهم آمد. هر مشکلی که پیش آمد، مرا با خبر کن. با قیس بن عباد و سعید بن قیس که همراه تو خواهند بود، در کارهایت مشورت کن. اگر معاویه در جنگ پیشدستی کرد، با او بجنگ! و اگر تو کشته شدی، فرماندهی با قیس بن سعد بن عباد خواهد بود. اگر قیس هم از پا درآید، سعید بن قیس برخیزد و علم نبرد را به دست بگیرد و لشکر را فرماندهی کند!

عیدالله بن عباس به جای اطاعت از امر امامش، پیشنهاد وسوسه آمیز معاویه را پذیرفت. پانصد هزار درهم گرفت و شبانه از چادرش گریخت و به دامن معاویه در شام آویخت. در آنجا پانصد هزار درهم دیگر نیز از او جایزه گرفت. او شبانه، وقتی سپاهیان به خواب رفتند، با استفاده از تاریکی شب، از چادرش بیرون آمد و...

سحرگاه وقتی سپاهیان برای ادای نماز صبح آماده بودند، هر چه انتظار کشیدند تا عیدالله بن عباس برای خواندن نماز از چادرش بیرون بیاید، نیامد. حتی صدایی از درون چادرش بر نخاست. آرام و آهسته رفتند و وارد چادر شدند. ولی او را در چادر نیافتند. این سو و آن سو را که گشتند، به اصل ماجرا پی بردند و دانستند که دعوت وسوسه آمیز حاکم شام را پذیرفته و رفته است. قیس بن

سعد بن عباد به ناچار با مردمش نماز خواند. پس از نماز جماعت، بلند شد و در برابر سپاه، خطبه‌ای خواند و فرار عییدالله را به آن‌ها خبر داد. سپس آن‌ها را به صبر و پایداری فراخواند. باری، قیس، فرماندهی سپاه را بر عهده گرفت؛ ولی در همان وقت، بسر بن ارطاة - که یکی از فرماندهان ظالم سپاه معاویه بود - برای شایعه پراکنی در بین مردم عراق، پیش آمد. او از سوی معاویه مأموریت داشت تا خبرهای دروغینی را میان لشکر امام و مردم عراق

[صفحه ۳۵]

پخش کند و آنها را بفریبد و او پیش روی سپاه عراق ایستاد و فریاد برآورد: «ای لشکریان عراق! چرا بیهوده و بی‌هیچ سودی، خویشتن را به کام مرگ و نیستی می‌اندازید؟! فرماندهی شما عییدالله بن عباس به پند و اندرز من گوش داد به ما پیوست. اکنون هم در بین لشکر ماست؛ نزد معاویه. از این گذشته، امام شما، حسن بن علی با معاویه از در صلح و آشتی درآمد پس چرا شما با معاویه سر جنگ دارید و می‌خواهید بیهوده خود را به کشتن دهید؟ آیا می‌خواهید خود را در راهی و کاری که هیچ سودی برایتان ندارد، به هلاکت برسانید؟!»

قیس بن سعد که هم باهوش و هم مؤمن بود، فوراً از نیت ناپاک فرستاده‌ی معاویه آگاه شد. پوز خندی رو به بسر بن ارطاة زد و آن‌گاه رو به لشکرش کرد و با صدایی محکم و رسا گفت: «ای مردم عراق و ای سپاه حق! شما در این جا، دو راه پیش رو دارید! خوب بیندیشید! حالا - که بر سر این دو راهی ایستاده‌اید، باید یکی از آن‌ها را برگزینید! یا دست بیعت به سوی معاویه و سپاه گمراهش دراز کنید و دین و ایمان خود را به دنیایان و لذت‌های زودگذرش بفروشید و آخرت را رها کنید و دنیا را دودستی بچسبید، یا با من بمانید و با دشمنان اسلام بجنگید. حرف‌های بسر بن ارطاة دروغی ناجوانمردانه بیش نیست. البته در این که عییدالله خیانت پیشه کرده و به معاویه در شام پیوسته است، هیچ شکی نداریم؛ ولی حرف او درباره‌ی صلح امام حسن با معاویه‌ی فاسد و گمراه، شایعه‌ای بی‌اساس است که فقط ابلهان و ساده‌لوحان و یا تهی مغزان و سست ایمانان ممکن است آن را باور کنند. صلح امام با معاویه، با هیچ منطقی جور در نمی‌آید. مگر ممکن است که حق به باطل پیوندد؟! حال به من بگوئید، از این دو راهی که یکی سوی حق و آن دیگری سوی باطل می‌رود، کدامین راه را بر می‌گزینید؟!»

در بین مردم، همه‌ها افتاد. بسر بن ارطاة خواست یک بار دیگر هم زبان چرب و نرمش را به کار اندازد، ولی قیس پیشدستی کرد و گفت: «مردم عراق!

[صفحه ۳۶]

گیرم که گفته‌ی بسر بن ارطاة راست باشد؛ هر چند که هرگز حرف حقی از زبان او به گوش ما نخورده است. گیرم که امام ما حسن، با معاویه صلح کرده باشد؛ که بی‌شک صلح نکرده است. آیا شما با معاویه و لشکر گمراه او صلح می‌کنید و یا این که با سپاهش می‌جنگید؟ آیا فراموش کرده‌اید که این حاکم فاسد شام، چه ظلم‌ها به مردم عراق کرده؟ و امامتان علی، چه خون‌ها از این مرد بدکار و فاسد به دل داشت؟!»

سپاهیان عراق، همه یک‌دل و یک‌صدا فریاد برآوردند: «ما هرگز از گمراهان و بدکاران پیروی نمی‌کنیم. تا جان در بدن و توان جنگیدن داریم، با این قوم ستمکار و فاسد خواهیم جنگید. ما هرگز با معاویه آشتی نمی‌کنیم و دل‌هامان همیشه پر از کینه‌ی اوست. ما معاویه را دشمن دین خدا و پیامبر خدا می‌شماریم و جنگ با او را بر خودمان واجب می‌دانیم. در راه حق هم از مرگ هیچ ترسی نداریم!»

بسر بن ارطاة با ناامیدی به سوی معاویه برگشت و این نقشه هم نقش بر آب شد. قیس که با آن بیان رسایش توانسته بود سپاهیان را از لغزش باز دارد، با شادمانی و با اراده‌ای قوی و استوار به آماده‌سازی لشکرش برای جنگ با معاویه پرداخت. او لشکرش را از دو سو به جانب سپاه شام به حرکت درآورد. جنگ سختی بین آن‌ها در گرفت؛ جنگ بین حق و باطل بود. تیرها و کمان‌ها،

شمشیرها، نیزه‌ها و خنجرها به کار افتادند. سپاه اسلام با چنان رشادتی جنگیدند که سپاه شام از آن همه رشادت و شجاعت به حیرت افتاد. عده‌ی زیادی از سپاه شام در همان آغاز جنگ، مثل برگ‌های خزان زده روی خاک باریدند.

لشکریان شام که از جنگ جز گرفتن زر و سیم از معاویه و به دست آوردن غنایم جنگی هیچ نیت دیگری در دل نداشتند، وقتی که مرگ را در چند قدمی خود دیدند، فرار را بر قرار ترجیح دادند و رو به لشکرگاه خویش نهادند. معاویه وقتی شنید که لشکرش به دست قیس شکست خورده و عقب نشسته است، به شدت خشمگین و نگران شد. پیروزی قیس بر سپاه پوشالی شام، بر او خیلی

[صفحه ۳۷]

گران آمد. با خودش گفت: «آه ای قیس بن سعد! گمان می‌کنی که می‌توانی شکستم دهی؟ آخر تو را هم می‌خرم؛ همان گونه که عبیدالله بن عباس را بنده‌ی زرخرید خود کردم. می‌دانم که تو هم عاقبت فریب مال و ثروت و مقام و جاه را می‌خوری. تو را هم عاقبت با کیسه‌های زر و سیم و وعده‌های وسوسه آمیز خواهم فریفت. وقتی که وعده‌ی کاخی با کنیزکان خوبرو و سیم و زر به تو بدهم، چنان فریب می‌خوری که در صورت هم ننگند. هر چند که ممکن است بهای تو اندکی بیش‌تر از بهای عبیدالله بن عباس باشد، ولی عاقبت تو هم رام و غلام من می‌شوی! آن روز را به زودی زود خواهم دید که با حقارت تمام، سر تعظیم در برابرم فرود می‌آوری!»

معاویه با این خیال و وهم کودکانه، فرستاده‌ای را به سوی او روانه کرد. قیس مشغول رسیدگی به وضع لشکرش بود که فرستاده‌ی معاویه از شام آمد. با قیس خلوت کرد و پیغام خود را به او داد. قیس لحظه‌ای ساکت با نگاهی مرموز، در چهره‌ی فرستاده معاویه خیره ماند. سپس پوزخندی زد و با تمسخر به او گفت: «وقتی به نزد امیرت بازگشتی، از زبان من به او بگو که: ای فرزند راستین ابوسفیان! سوگند به خداوند که هرگز بین من و تو دیداری نخواهد بود و مرا ملاقات نخواهی کرد؛ مگر آن که بین من و تو، خنجر و شمشیر باشد!»

معاویه چون پاسخ محکم قیس را از زبان فرستاده‌ی خود شنید، آتش خشم و انتقام در دلش شعله‌ور شد و دانست که دیگر امیدی برای فریفتن قیس نیست. با خشم در کاخش قدم زد. آن قدر از این سو به آن سو رفت، تا خسته شد. خشمگین نشست و نامه‌ای برای او نوشت. معاویه‌ی کوردل می‌پنداشت که این نامه، ترس و بیم و وحشت در دل قیس خواهد انداخت و او را بر سر عقل خواهد آورد. نامه را چنین نوشت:

«ای جهود، پسر جهود! دلت را به بیهوده خوش می‌کنی! با چنین حرف‌های جسورانه‌ای، زندگانی خود را تباه می‌سازی و خود را به کام مرگ و نیستی می‌اندازی! آن هم در راه و کاری که هیچ سود و زیانی برایت ندارد. اگر آن که تو

[صفحه ۳۸]

دوستش داری و به پیروی‌اش امید داری، پیروز شود، مطمئن باش که تو را به دست فراموشی خواهد سپرد و از فرماندهی بر کنارت خواهد کرد. تو چند روزی بیش، فرمانده نیستی! اگر آن که دشمنش می‌داری و بر شکستش امیدواری، پیروز شود اگر زندگانی خود را تا آن زمان از کف نداده باشی، خوار و در مصیبت اسیری گرفتار می‌شوی!

قیس وقتی نامه‌ی سراسر توهین آمیز معاویه را خواند، خشمگین شد و پاسخ نامه‌ی او را چنین داد:

«ای بت پرست، پسر بت پرست! تو و پدرت از روی ناچاری و اجبار اسلام را پذیرفتید. البته پس از آن که سال‌های سال از اسلام و پیامبر بد گفتید! معاویه! تو از قدیم مسلمان نبوده‌ای و به تازگی هم منافق و مشرک نشده‌ای؛ تو با خدا و رسولش همیشه دشمنی داشته‌ای و داری! چنان نادانی که می‌پنداری می‌توانی به جنگ خداوند برخیزی! تو همواره جزو گروه منافقان و مشرکان بوده‌ای، هستی و خواهی بود؛ زیرا پیامبر، تو، پدر تو و برادرت را هفت بار لعن و نفرین کرد و شما سه تن، جاودانه در گمراهی به سر خواهید برد. این که پدر مرا به بدی یاد کرده‌ای و او را جهود و مرا جهود زاده نامیده‌ای، حرفی احمقانه بیش نیست. تو خودت

خوب می‌دانی و مردم نیز می‌دانند که من و پدرم، دشمن دینی بودیم که از آن بیرون آمدیم و دینی را که بدان ایمان آورده‌ایم، یاری کرده‌ایم!

معاویه چون نامه‌ی قیس را خواند، از شدت خشم برافروخت و جانش از آتش خشم سوخت. خواست نامه‌ی دیگری هم برای قیس بنویسد؛ نامه‌ای بدتر و توهین آمیزتر از نامه‌ی پیشین. اما عمرو عاص حيله گر به او گفت: «برای چه خودت را خسته و درمانده کرده‌ای؟ اگر نامه‌ی دیگری برایش بفرستی، در پاسخت سخن‌های بدتر و زشت‌تر از این نامه‌اش خواهد نوشت. پس بهتر است که او را رها کنی و راحتش بگذاری و در انتظار فرصتی مناسب بمانی. وقتی که به پیروزی رسیدی و بر خر مراد سوار شدی، او به ناچار مثل دشمنان سرسخت دیگرت، از تو پیروی خواهد کرد. آن وقت می‌توانی و اختیار داری که هر گونه میلت کشید، با

[صفحه ۳۹]

او رفتار کنی! با هر کسی باید از راهش رفتار کنی و او را به سوی خود بکشی. یکی را با وعده و وعید به جاه و مقام؛ یکی را با سیم و زر و کاخ؛ بعضی را هم با زور و شمشیر و خنجر. اگر با هیچ یک از این راه‌ها به راه نیامدند، باید جانشان را بگیری و خودت را از شرشان آسوده سازی!»

[صفحه ۴۳]

پیشنهاد آشتی

شایعه‌ها و خبرهای نادرستی که معاویه درباره‌ی صلح امام حسن با او شایع کرده بود، نتوانست قیس را بفریبد و او را از مقصد و نیتی که در دل داشت، باز دارد. او نامه‌هایی برای امام خود نوشت و همه چیز را به آن حضرت خبر داد. بزرگترین و شوم‌ترین توطئه‌ی معاویه بر ضد امام حسن، همان شایعه‌های بی‌اساس بود که در میان لشکریان خود و لشکریان امام پخش کرده بود. بدترین آن شایعه‌ها هم، شایعه‌ی صلح امام با معاویه بود. ایمان و پایداری قیس باعث شد که این شایعه به طور موقت بی‌اثر شود. معاویه وقتی چنین دید، این شایعه را به گونه‌ای دیگر بین مردم پخش کرد. جاسوس‌های معاویه در بین مردم شایع کردند: که: «امام حسن پیشنهاد صلح به معاویه داده است؛ ولی هنوز معاویه این پیشنهاد

[صفحه ۴۴]

را نپذیرفته است.»

این شایعه‌ی دروغ و ناجوانمردانه از همان روزهای اول، عده‌ی بی‌شماری را فریفت. این سخن همه جا، زبان به زبان گشت. در حالی که معاویه یک بار توسط عبدالله بن نوفل و بار دیگر توسط عبدالله بن عامر پیشنهاد صلح را برای امام حسن مطرح کرده بود. اما امام با قاطعیت تمام پیشنهاد صلح را رد کرده بود و خواستار تسلیم بی‌قید و شرط معاویه در برابر اراده‌ی مسلمان‌ها شده بود. این شایعه به مرور باعث شد که روحیه‌ی رزمندگان اسلام تا حدی درهم بکشند و نظر بعضی از مسلمان‌های ساده‌دل نسبت به امام عوض شود؛ اما امام هیچ گونه سستی از خود نشان نداد و در برابر توطئه‌های معاویه و حکومت جبار شام ایستادگی کرد. او حتی چندین بار حاکمان شام را تهدید به جنگ کرد و آن‌ها را به مبارزه طلبید. بعد از اعدام دو جاسوسی که معاویه به کوفه و بصره فرستاده بود، امام در نامه‌ای برای معاویه نوشته بود: «ای معاویه، فرزند ابوسفیان! تو بعضی از نیروهای کار آزموده‌ات را برای جاسوسی به سوی ما می‌فرستی! گویا که تو دوست داری با من بجنگی. البته شکی در این نیست و من هر لحظه آماده‌ی این جنگ هستم. پس منتظر باش. من به یاری خدا برای جنگ با تو، به سویت خواهم آمد.»

به غیر از نامه‌هایی که امام در آن‌ها معاویه را به جنگ تهدید کرده بود، حرکت آن حضرت به منطقه‌ی ساباط مداین برای تشویق و ترغیب مردم و آماده‌سازی آن‌ها برای جنگ با معاویه، بهترین گواه است که آن حضرت اصلا میلی به صلح با معاویه نداشته است تا

بخواهد پیشنهاد صلح را ابتدا او به حاکمان شام بدهد. امام حسن از همان آغاز بیعت مردم با او، پسر عموی خود مغیره بن نوفل را در کوفه مأموریت داد و به او سفارش کرد که در تشویق و ترغیب مردم به جهاد و جنگ با دشمن، لحظه‌ای غافل نماند. هم‌چنین وقتی که سپاه عراق را برای حرکت آماده کرد، عبیدالله بن عباس را به فرماندهی آن سپاه برگزید و قیس بن سعد و سعید بن قیس را هم به عنوان مشاوران و معاونان او انتخاب کرد. پیش از

[صفحه ۴۵]

راهی کردن آن‌ها، سه بار در میانشان نماز خواند و سپاه را تا دیر عبدالرحمان بدرقه کرد. معاویه وقتی دید که امام پیشنهادهای مکرر او را درباره‌ی صلح نمی‌پذیرد، به وسیله‌ی جاسوس‌های خود که در همه جا نفوذ داشتند، شایع کرد که امام حسن خواهان صلح است. متأسفانه این شایعه ناجوانمردانه به سرعت در این جا و آن جا پیچید و زبان به زبان گشت؛ تا جایی که گروهی ساده‌لوح، تندرو و احساساتی که این شایعه را باور کرده بودند، زبان به اعتراض گشودند و ساز مخالفت با آن حضرت را به صدا درآوردند. بعضی نیز مغرضانه به این قضیه دامن زدند.

پیش از آن که امام از شهر کوفه عزیمت کند، جماعتی نزد او آمدند و گفتند: «ای حسن بن علی! روز به روز که می‌گذرد، معاویه دست به توطئه‌های خطرناک‌تر از پیش می‌زند و فرماندهان سپاه اسلام را یکی یکی فریب می‌دهد تا به سوی خود بکشاند. پس باید به طور جدی به جنگ با معاویه برخیزیم و خون این دشمنان خدانشناس را بریزیم. تو خلیفه و امام بر حق ما هستی و ما هم مطیع تو هستیم. هر چه فرمان دهی، ما اطاعت می‌کنیم و تا پای جان در کنارت جانفشانی می‌کنیم!»

امام که بی‌وفایی و خیانت مردم کوفه را در زمان علی دیده و تجربه کرده بود، در زمان خلافت خود نیز بی‌وفایی و خیانت کسی مانند عبیدالله بن عباس را به چشم دیده بود؛ می‌دانست که این مردم بی‌وفا دروغ می‌گویند و به او هم وفادار نخواهند ماند. وقتی شخصیتی مانند عبیدالله بن عباس دست به خیانت می‌زد، از دیگران چه انتظاری می‌رفت؟ امام در پاسخ جماعتی که آمده بودند و خواهان فرمان جهاد و جنگ بودند، فرمود: «به خداوند سوگند که دروغ می‌گویید! شما با پدر من که بهتر از من بود، وفا نکردید! چگونه به من وفادار خواهید ماند؟! من با چه اطمینان خاطری حرف‌های شما را باور کنم؟ اگر واقعا راست می‌گویید و خواهان جنگ و جهاد هستید، میعاد من با شما یان در لشکرگاه مداین. پس

[صفحه ۴۶]

همگی به سرعت، راه مداین را در پیش بگیرید!»

امام به خوبی می‌دانست که بی‌وفایی مردم کوفه در مداین آشکار خواهد شد. برای همین هم آن‌جا را میعادگاه امتحان وفاداری مردم برگزید. گروهی همان ابتدا بی‌وفایی خود را نشان دادند. آن‌ها بهانه آوردند و به عهدشان وفا نکردند؛ همان‌گونه که پیش‌تر هم با علی کرده بودند. گروهی نیز به سوی مداین حرکت کردند تا در آنجا و یا در بین راه، بی‌وفایی‌هایشان را آشکار سازند و گروهی دیگر به همراه امام به سوی مداین به راه افتادند.

امام به همراه یاران و پیروانش، پس از استراحت کمی در دیر عبدالرحمان، از آن جا کوچ کردند. از حمام عمر و دیر کعب گذشتند و در یک سحرگاه، در روستای ساباط فرود آمدند. در همین جا بود که امام تصمیم گرفت مردم را بیازماید؛ زیرا به خوبی می‌دانست دسته‌ای از مردم تندرو که شایعات بی‌اساس پیشنهاد صلح از سوی او به معاویه را باور کرده بودند، قصد جان‌ش را دارند. و نیز شنیده بود که معاویه به اشعث بن قیس کندی، عمرو بن حرث، حجر بن حجر و شیب بن ربیع و دسته‌ای دیگر از جنگجویان معروف، نامه‌هایی مخفیانه نوشته و از آن‌ها خواسته است که امام را به هلاکت برسانند.

معاویه برای آن جنگجویان نوشته بود: «به هر کس که بتواند حسن را به شهادت برساند، دویست هزار درهم خواهد بخشید. ریاست لشکری از لشکرهای شام را هم به او خواهیم داد. البته یکی از دخترانم را نیز همسر او خواهم کرد.»

برای همین بود که امام حسن همیشه در زیر رخت خود درع [۱۳] و جوشن [۱۴] به تن می‌کرد و به هنگام نماز، با محافظان و یاران صدیق خود در صف نماز حاضر می‌شد. یک بار حتی گروهی، تیری به سویش رها کرده بودند؛ ولی خوشبختانه آن تیر به جوشن تن امام خورده بود و صدمه‌ای به خود آن حضرت نرسیده بود.

امام در چنین شرایطی، حق داشت که لشکرش را از راه‌های مختلف امتحان و

[صفحه ۴۷]

آزمایش کند. صبح دومین روز ورودش به ساباط، دستور داد که مردم را جمع کنند. وقتی همه جمع شدند، امام بر منبر رفت و پس از ستایش خدا و درود و سلام بر رسول‌الله و علی و فاطمه - پدر و مادرش - فرمود:

«سوگند به الله که آرزوی من این است که خدا را ستایش کنم و شکرش را به جا آورم. شکر برای این همه نعمت بی‌شماری که به ما بخشیده است. دلم می‌خواهد که با پند و اندرز، شما مردم را از جهل و گمراهی به راه راست کوچ دهم. ای مردم عراق! بدانید و آگاه باشید، آن گونه که من خیر و خوبی‌تان را می‌خواهم، شما خود خیرتان را نمی‌خواهید. پس با من ساز مخالفت مزیند. خداوند همه‌ی ما را به راه راست هدایت فرماید و همه‌ی ما را بیامرزد. ان شاء الله...»

امام پس از این سخنان، از منبر پایین آمد. مردم با حیرت و تشویش به یکدیگر نگاه می‌کردند. هر یک به دیگری می‌گفت: «از این سخنان حسن چه فهمیدی؟ آیا توانستی بفهمی که حسن از این سخنانش چه منظوری داشت؟»

گروهی می‌گفتند: «این گونه که از حرف‌های حسن برمی‌آید، گویا میل دارد که با حاکمان ستمکار شام آشتی کند و صلح را بین خود و معاویه برقرار سازد و به این ترتیب، خلافت را به دست بنی‌امیه بسپارد!»

عده‌ای هم می‌گفتند: «حرف‌های حسن بن علی بوی سازش می‌دهد. لابد میل دارد که امر خلافت را به معاویه واگذارد و خود گوشه نشینی گیرند!»

گروهی که قلباً مذهب خوارج را داشتند و دوستدار علی و فرزندان او نبودند، بلکه در ظاهر خود را دوستدار اهل بیت نشان می‌دادند، می‌گفتند: «به خداوند سوگند که این مرد با این سخن سازش کارانه‌اش به راه کفر و شرک قدم گذاشته... و بذر سازش با دشمنان خدا و قرآن را در دل خود کاشته است!»

در همین زمان ناگهان مردی از راه رسید و با صدای بلند فریاد برآورد: «ای مردم عراق! بدانید و آگاه باشید که لشکر عراق از لشکر معاویه شکست سختی خورد و قیس بن سعد به دست سپاهیان شام کشته شد!»

[صفحه ۴۸]

این خبر که یک شایعه دروغ بود و از سوی معاویه و حاکمان دیگر شام ساخته و پرداخته شده بود، فوراً در بین مردم پخش شد. اصل خبر، بر عکس شایعه بود؛ چرا که قیس با سپاهش، لشکر معاویه را به سختی شکست داده بود. معاویه برای آن که رسوایی شکست خود را از مردم پپوشاند، این شایعه دروغ را ساخته بود. با شنیدن آن یأس و ناامیدی بر دل مردم عراق چنگ انداخت و مثل باد خزان باغ دل‌هاشان را پژمرده و افسرده ساخت. گروهی ناگهان سر به آشوب و شورش برداشتند و گستاخانه به اعتراض و انتقاد از امام معصوم زبان باز کردند. آن‌ها همگی با هم، یکباره به استراحتگاه آن حضرت هجوم بردند، حریم مقدسش را شکستند و غارت کردند و حتی مصلاهی [۱۵] امام را از زیر پایش کشیدند و بردند. مردی با خشم و وحشیانه‌ای پیش آمد و با گستاخی تمام، ردای آن حضرت را از دوش مبارکش کشید و با خود برد. آن‌ها این کارها را چنان سریع انجام دادند که گویی از پیش در پی فرصتی بودند و فقط بهانه‌ای می‌جستند تا کینه و دشمنی قلبی‌شان را نسبت به فرزند پاک پیامبر نشان دهند. آن‌ها مگر قدر پدرش علی را دانستند که قدر او را بدانند! آن‌ها قدر مجموعه‌ی گل را ندانستند و خزانی ابدی بر دل‌هایشان چنگ انداخت و خوار و ذلیلشان ساخت. خزانی که دیگر بهاری به دنبالش نداشت.

ناگهان یاران نزدیک امام و پیروان راستینش بر آن جماعت گستاخ و بی فرهنگ یورش بردند. عده‌ای، امام را در میان گرفتند و از دست شورش‌های و آشوبگران نادان نجات بخشیدند. پیش از آن که آن جماعت خیانت پیشه بتوانند آسیبی به آن حضرت برسانند، او را سوار بر اسبی از ساباط بردند و راه مداین را در پیش گرفتند.

یاران صادق امام می‌دانستند که دسته‌ی مخالفان در همه جا و هر لحظه کمین کرده‌اند تا آن حضرت را به شهادت برسانند. در بین راه مداین، مردی ناگاه از کمینگاه بیرون جست و لگام اسب امام را گرفت. سپس با صدایی بلند و گستاخانه گفت: «ای حسن! پدرت علی بن ابیطالب، مشرک و کافر شد. تو نیز اکنون از خدا

[صفحه ۴۹]

برگشتی و کافر شدی!»

آن مرد بدکار و نانجیب که جراح بن سنان نام داشت، پس از گفتن این سخن، با تیشه‌ی تیزی که در دست داشت، با شدت تمام ضربتی بر ران امام فرود آورد. چنان که ران آن حضرت شکاف خورد و استخوانش هم آسیب دید. امام در همان حال با زیرکی و رشادت، شمشیر خود را در آورد و ضربتی بر آن مرد بدکار زد. آن گاه هر دو، دست در گریبان هم بر زمین افتادند. یاری از یاران امام پیش دوید و تیشه را از دست جراح بن سنان بیرون کشید. یار دیگری روی او افتاد و بینی او را برید. سپس آجری سنگین برداشت و با زدن چند ضربه بر سرش، او را کشت و راهی جهنم کرد.

امام را که زخم مهلکی برداشته بود بر سریری [۱۶] نشانند و دوباره رو به سوی مداین نهادند. خبر شورش مردم، حمله‌شان به چادر امام و غارت اموال شخصی آن حضرت و نیز زخمی که برداشته بود، به گوش قیس رسید. او با دوستانش مشورت کرد و قرار بر این شد که سپاه را به سوی کوفه برگرداند؛ زیرا قیس دریافت که جان امام در خطر می‌باشد و با این موقعیت، جنگ بیهوده است.

[صفحه ۵۳]

بی وفایی مردم عراق

در مداین، امام را که حال بدی داشت، به خانه‌ی سعید بن مسعود ثقفی بردند. سعید، والی مداین و عموی مختار ثقفی بود. او بعدها برای انتقام خون امام حسین قیام کرد و جانیان کربلا را به مجازات رساند. اما در آن زمان، مختار نوجوانی بیش نبود و هنوز مو بر صورتش نرسته بود. پدر مختار در جنگی کشته شده بود و از آن زمان، او با عمویش سعید زندگی می‌کرد. سعید از سوی امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) به حکمرانی مداین انتخاب شده بود. امام حسن نیز او را در مقامش باقی گذاشته بود.

سعید پذیرای گرمی از امام کرد. طیبی بر سر بالینش آورد. او زخمش را دید و مداوا کرد. مختار وقتی که امام را به آن حال و روز بد و زخم شدید دید، رو به

[صفحه ۵۴]

عمویش گفت: «عمو جان! بیا و حسن را به معاویه تحویل بده. او در عوض این خدمت مهم، حکومت عراق را به ما خواهد داد!» سعید خشمگین و به شدت برافروخته شد. پس با فریاد بر سر برادرزاده نوجوانش نهیب زد که: «از پیش چشم من دور شو. این چه اندیشه زشتی است که در سر داری؟! چه کار پست، زشت و نا جوانمردانه‌ای از من می‌خواهی؟! تو انتظار داری که من فرزند پاک رسول خدا را - که پدر بزرگوارش مرا به این حکمرانی گماشت و دستور حکمرانی‌ام را با دستخط مبارک خودش برای من نوشت - به دست معاویه‌ی فاسد و گناهکار بسپارم؟!»

یاران امام وقتی از این ماجرا باخبر شدند، تصمیم به کشتن مختار گرفتند. ولی سعید میانجیگری کرد و گفت: «او را به نوجوانی‌اش

بر من بیخشید!»

و یاران امام از کشتن او چشم پوشیدند. [۱۷].

از آن پس، امام در بستر بیماری افتاد. یاران و شیعیانش نگران اوضاع بودند و نمی‌دانستند چه کنند. از یک سو نگران جان امامشان بودند و از سوی دیگر، نگران توطئه‌های معاویه بر ضد مسلمانان و ملک عراق. صبحگاه یکی از همان روزها، زید بن وهب به دیدن امام آمد. وقتی امام را مجروح و دردمند دید، عرض کرد: «ای فرزند عزیز رسول خدا! مردم پریشانند. سرگشته و حیران و نگرانند چه دستوری می‌فرمایید؟!»

امام آهی دردمندانه کشید و آن‌گاه فرمود: «به خداوند سوگند، من نه از دست معاویه که دشمن خداست، بلکه از دست این جماعت نادان ناله دارم آن‌ها مثلاً

پیروان منند، اما کمر به کشتن من می‌بندند. آن‌ها اموال و رخت و لباس مرا به غارت بردند. ردایم را از دوشم کشیدند و بردند. حتی سجاده‌ام را از زیر پایم کشیدند و مرا این‌گونه مجروح و بیمار کردند. این‌گونه که می‌بینی! سوگند به خدا که اگر من به جنگ با معاویه برخیزم، گروهی از همین مردم - شیعیان من - مرا به دست معاویه می‌سپارند؛ آن هم دست و پا بسته. آری، آن‌ها وفایی ندارند. اگر با معاویه صلح کنم، برای اهل بیت من و شیعیان راستینم بهتر خواهد بود، تا جنگی

[صفحه ۵۵]

که مردم تنهایم بگذارند. اگر بجنگم، کشته خواهم شد و یا اسیر دست دشمن. در آن صورت، معاویه برای زنده ماندنم بر من منت خواهد گذاشت و فرزندان او بر زنده و مرده‌ی ما فخر خواهند فروخت!»

زید بن وهب گفت: «ای فرزند رسول خدا! آیا شیعیانت را به حال خودشان وامی‌گذاری؛ آن‌گونه که گوسفندان بی‌شبان باشند؟!» امام آه دیگری کشید و فرمود: «ای زید! چه می‌توان کرد؟ سوگند به خدا، من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. من از نیت درونی این مردم آگاهم!»

امام که خیانت بعضی از فرماندهان سپاهش و بی‌وفایی پیروانش را که حتی کمر به قتلش بسته بودند، دیده بود، دانست که در جنگ با معاویه تهاست و نمی‌تواند دل به وعده‌هایی خشک و خالی و پوچ مردم ببندد. امام از مردمی که اصلاح‌پذیر نبودند و به گفتار و کردار و تعهدشان نمی‌شد اعتماد کرد، مأیوس و ناامید شد. او دانست که با پشتگرمی چنین مردمی نمی‌تواند به جنگ با معاویه برود. پس از صلح با معاویه در خطبه‌ای خطاب به مردم فرمود:

«به خداوند سوگند، من حکومت و خلافت را تسلیم معاویه نکردم؛ بلکه من یارانی نیافتم تا به جنگ با او بروم. اگر همراهان صادق و یکدلی می‌داشتم، شب و روز خود را به جنگ با معاویه می‌گذراندم. جنگ با او را آن‌قدر، ادامه می‌دادم تا خداوند بین من و او حکم بفرماید. ولی افسوس که بی‌یار و یاور بودم و تنها؛ بسیار تنها. من مردم کوفه را به خوبی می‌شناختم و آنان را بارها و بارها آزمودم و به تجربه دانستم که نمی‌توانم به عهد کوفیان دل ببندم. کوفیان هیچ‌گونه وفایی در دل ندارند. نمی‌توان به عهد و وعده و وعیدشان دل خوش کرد. آن‌ها در میان خودشان هم اختلاف و چندگانگی دارند و یکدل نیستند. کوفیان می‌گویند: «دل‌های ما با شماست!» حال آن که شمشیرهایشان را به روی ما کشیده‌اند و آماده کشتن مایند!» [۱۸].

امام می‌دانست که اگر با اندک پیروان راستینش جنگ را شروع کند و ادامه

[صفحه ۵۶]

دهد، شکست خواهد خورد و آن وقت بهانه به دست معاویه خواهد داد. معاویه نیز همه‌ی شیعیان صادق و دوستداران اهل بیت را از دم تیغ خواهد گذراند و از آنان حتی یک نفر را هم زنده باقی نخواهد گذاشت. یک بار به یکی از پیروانش - که از امام برای صلح با معاویه انتقاد کرده بود - فرمود: «من دانستم که مردم یاری‌ام نخواهند کرد و مرا دست به گردن بسته، تحویل معاویه خواهند

داد. ترسیدم که ریشه‌ی مسلمان‌ها از روی زمین کنده شود. با این صلح، خواستم نگاهبانی برای حفظ پاسداری از دین خدا باقی بماند. برای حفظ شیعیان، صلح را مناسب دیدم و جنگ را به فرصتی دیگر وا گذاشتم! معاویه خبر شورش لشکر امام در ساباط و نیز حرکت سپاه قیس به سوی کوفه را شنید، فرصت را غنیمت شمرد و پی در پی نامه‌هایی به آن حضرت نوشت و او را به صلح و آشتی فراخواند. چنان که در نامه‌ای، با لحن مهرانگیز و صمیمانه‌ای نوشت:

«ای پسر عمو، قطع رحم مکن! خود دیدی که مردم با تو وفادار نماندند و مکر ورزیدند و حيله به کار بستند. چنان که پیش از این هم با پدرت علی چنین کردند!»

معاویه هم چنین تعدادی از نامه‌های عده‌ای از سپاهیان امام را که برای معاویه نوشته بودند و برای معاویه دم جنبانی کرده بودند، ضمیمه‌ی این نامه کرد. بعضی از پیروان منافق امام در نامه‌هاشان برای معاویه نوشته بودند: «ای معاویه! به سوی ما بیا و حمله کن! وقتی سپاهت به نزدیکی سپاه ما رسید، ما حسن را دست به گردن بسته به نزدت می‌فرستیم و یا اگر بخواهی، تیغ بر او می‌کشیم و می‌کشیمش!»

معاویه در آخر نامه‌اش افزوده بود: «ای حسن! اگر صلح را بپذیری، هر چه فرمان بدهی، اطاعت می‌کنم و هر شرطی داشته باشی، می‌پذیرم.»

امام اگر چه می‌دانست که حرف‌های معاویه دروغ محض است و او به وعده‌های خود عمل نخواهد کرد، ولی هیچ راهی به جز صلح نداشت. او با کدام

[صفحه ۵۷]

سپاه می‌خواست به جنگ با معاویه برود؟ با همان سپاهی که برای معاویه نامه نوشته بودند و وعده داده بودند که وقتی سپاه معاویه نزدیک شود، حسن را دست به گردن بسته تحویل دشمن بدهند؟ برای امام حسن از آن سپاه عظیم - که ابتدا معاویه را به وحشت انداخته بود. - جز عده‌ای معدود از اصحاب علی و اصحاب و یاران نزدیک خودش، کسی نمانده بود. اگر امام می‌خواست به آن جنگ نابرابر برخیزد، در همان آغاز حمله، خونشان به هدر می‌رفت و از شیعیان علی، یک تن جان سالم به در نمی‌برد. پس، آن حضرت به اجبار تصمیم به صلح گرفت؛ ولی با این حال خواست تا با مردم اتمام حجت کند و برای آخرین بار هم آن‌ها را بیازماید. پس امر کرد که مردم جمع شوند.

وقتی مردم گرد آمدند، امام فرمود: «ای مردم! بدانید و آگاه باشید که معاویه مرا به امری فراخوانده است که در آن، نه عزتی هست و نه انصافی! برای آخرین بار از شما می‌پرسم. اگر شما برای کشته شدن و مرگی شرافتمندانه در راه حق آماده‌اید، بگوئید تا من دعوت معاویه را رد کنم!»

مردم سکوت کردند. صدای کسی در نیامد. امام ادامه داد: «اگر دنیا و زندگی دنیایی را دوست دارید و زندگی همراه با ذلت و خواری را به شهادت در راه خدا ترجیح می‌دهید، بگوئید تا دعوت او را بپذیرم. هر چه شما بگوئید، همان را می‌کنم و خشنودی شما را به دست می‌آورم!»

در آن هنگام بود که ناگهان همه‌ی آن مردم ناهل و بی‌وفا، یک صدا فریاد سر دادند: «زندگی، زندگی، زندگی!»

آری! مردم با ذلت و خواری تمام فریاد سر دادند که: «ما زندگی خفت بار را به مرگ شرافتمندانه در راه خدا ترجیح می‌دهیم.» دل امام از این صدای شوم و خفت بار مردم شکست و غم و اندوه در دل مهربان و بزرگش آشیانه کرد، حالش دگرگون شد و...

پیش از آن که امام صلح را بپذیرد، نامه‌های زیادی بین او و معاویه ردوبدل

[صفحه ۵۸]

شد که در یکی از آن نامه‌ها، امام خطاب به معاویه نوشته بود: «ای معاویه! من از امر خلافت کناره می‌گیرم و آن را برای تو

می‌گذارم. در مورد این معامله، در روز قیامت، خداوند بین من و تو حکم خواهد راند و قضاوت خواهد کرد. ولی بدان که واگذاری حکومت به تو، شرایطی چند دارد!» [صفحه ۶۱]

صلح امام علیه‌السلام از روی ناچاری

معاویه برای عقد صلح، نامه‌ای سفید برای امام فرستاد. بر آن سر کاغذ سفید، فقط این چند سطر نوشته شده بود: «من، معاویه، این نامه‌ی سفید را برای عقد صلح فرستاده‌ام و آن را امضاء و مهر کرده‌ام. هر شرطی که می‌خواهید و صلاح می‌دانید، در آن بنویسید. همه‌ی شرطهایتان مورد قبول من است و من نادیده و ناشنیده آن‌ها را پذیرفته‌ام و امضاء کرده‌ام. [۱۹]. امام وقتی کاغذ سفید را دید و حرف‌های معاویه را خواند، قلم خواست و در صلحنامه چنین نوشت: «این قرارداد صلح بین حسن بن علی، با معاویه بن ابی‌سفیان است...» [صفحه ۶۲]

- به شرطی حکومت مسلمانان به معاویه واگذار می‌شود که طبق فرمان خداوند و سنت پیامبرش و روش خلیفه‌های شایسته‌ی پیشین عمل کند. معاویه حق ندارد پس از خودش، کسی را به جانشینی‌اش برگزیند. باید انتخاب خلیفه‌ی بعد از خود را به شورای مسلمانان واگذارد.

- مردم در هر جا که هستند، از هر نژاد و قبیله، در شام و عراق و حجاز و بصره و یمن و... باید در امنیت کامل به سر برند. شیعیان علی بن ابیطالب باید در امنیت کامل باشند. اموال و فرزندان و زنانشان باید در امنیت کامل باشند. معاویه در این پیمان، باید در گرو و وعده‌ی الهی باشد. هم چون پیمانی که خداوند اجرای آن را بر هر یک از بندگانش واجب می‌شمارد.

- معاویه هرگز نباید به حسن و برادر گرامیش حسین و اهل بیت فرزندان رسول خدا آزار برساند؛ چه در آشکار و چه در نهان. نباید کوچک‌ترین توطئه‌ای علیه آن‌ها بچیند و حق ندارد هیچ کس را در سرزمین اسلامی به ترس و وحشت اندازد. جمعی بر این پیمان، گواهی و شهادت داده‌اند و خداوند بهترین گواه و شاهد این عهد و پیمان است. [۲۰].

امام شرطهای دیگری نیز در صلحنامه آورده بود؛ از جمله این که معاویه نباید خودش را امیرالمؤمنین بخواند و بنامد. هم چنین از معاویه خواسته بود که او و مردم در قنوت نمازهایشان، از علی به زشتی یاد نکنند؛ [۲۱] پیروان آن حضرت را نیازارند. برای آنها و خانواده‌های شهیدانی که در جنگ جمل و صفین در رکاب امیرالمؤمنین جنگیده بودند و به شهادت رسیده بودند، حقوقی مقرر بدارد و احترامشان را نگه دارد.

البته امام به خوبی می‌دانست که معاویه‌ی حيله‌گر به هیچ یک از آن شرطها عمل نخواهد کرد. آن حضرت از پدر بزرگوارش و از جد عزیزش رسول خدا شنیده بود که فرموده بودند: «حکومت اسلام به دست بنی‌امیه خواهد افتاد و امیر آن مردمی خواهد بود گلوگشاد و شکم‌گنده و بسیار خوار؛ که هر چه بخورد، [صفحه ۶۳]

سیر نشود. او کسی است که: حق را باطل و باطل را حق جلوه خواهد داد. حرام را حلال و حلال را حرام خواهد شمرد. گمراهان را قوی‌دست خواهد ساخت و به ستمکاران میدان عمل خواهد بخشید. مؤمنان و مردان خدا را ذلیل و خوار خواهد ساخت. بیت‌المال مسلمانان را در بین قوم و خویش خود تقسیم خواهد کرد. در حکومت این امیر ستمکار و مشرک، مردم، ذلیل خواهند شد!» معاویه که توانسته بود با حيله و نیرنگ مردم عراق را از اطراف امام پراکنده سازد و آن حضرت را به پذیرش صلح وادارد. همه جا شایع کرده بود که نخست امام حسن پیشنهاد صلح داد. بیش‌تر مردم براین باور نادرست بودند و می‌پنداشتند که ابتدا امام پیشنهاد

صلح به معاویه داده و معاویه هم پس از مدت‌ها نامه‌نگاری با امام، صلح را پذیرفت.

معاویه وقتی به کوفه آمد، مردم در مسجد اجتماع کردند تا خلافت مطلق را به او تبریک بگویند و با او بیعت کنند. امام هم وارد مسجد شد و بر منبر رفت و پس از سپاس و ستایش پروردگار، با صدایی محکم و رسا فرمود: «ای مردم کوفه! معاویه خیال می‌کند که من او را شایسته خلافت و رهبری مسلمان‌ها می‌دانم و خود را سزاوار این امر نمی‌بینم. معاویه و بسیاری از پیروانش به راستی باور کرده‌اند که چنین است. در حالی که هم خدا می‌داند و هم معاویه و هم شما می‌دانید که بنا بر آنچه در کتاب خدا آمده و آیات آن بر زبان رسول خدا جاری شده است، من برای حکومت و خلافت، سزاوارترین و شایسته‌ترینم. به خداوند سوگند می‌خورم که اگر مردم عراق به راستی با من بیعت می‌کردند، در بیعت خود صداقت می‌داشتند، دلشان با زبان‌شان یکی می‌بود، از من اطاعت می‌کردند، یاری‌ام می‌دادند، فریب شایعات بی‌اساس و نادرست را نمی‌خوردند، شهادت در راه خدا را بر زندگی خفت‌بار ترجیح می‌دادند، برکت‌های خداوند متعال از آسمان بر زمین و بر سر آنان نازل می‌شد و خداوند پیروزی را به آن‌ها ارزانی می‌داشت. البته معاویه هم در حکومت شما طمع نمی‌کرد. جدم رسول خدا

[صفحه ۶۴]

فرمود: هیچ ملتی و هیچ امتی، امامت و ولایت خود را به فردی واگذار نخواهد کرد، در حالی که دانای‌تر و شایسته‌تر از او در میان‌شان وجود داشته باشد. اگر چنین کنند و فرد نالایقی را بر سر کار آورند، به سرنوشت همان ملتی گرفتار خواهند آمد که گوساله را خدای خود قرار دادند و پرستش کردند. پس، از یکتاپرستی و خداپرستی دور افتادند.» [۲۲].

امام این خطبه را که خواند، رو به معاویه کرد و با صدایی بلند و محکم فرمود: «ای معاویه! اگر من به اندازه‌ی کافی دوستان و نزدیکانی داشتم، هرگز کار ما به صلح نمی‌انجامید و من هرگز با هم‌چون تویی بیعت نمی‌کردم. ولی افسوس که یارانی نداشتم و ملاحظه خون مسلمان‌های راستین را کردم!»

آری! ناپایداری بیعت مردم کوفه با امام حسن، ضعف ایمان و سستی اراده‌ی آن‌ها، باور داشتن شایعات بی‌اساس و دروغینی که معاویه با حيله و نیرنگ در میان‌شان پرکنده ساخت، همگی باعث شد که امام درست در لحظه‌هایی که باید به جنگ با معاویه و حکومت شام برمی‌خاست و خلافت را به دست می‌گرفت، تنها ماند. بی‌وفایی کوفیان یک بار دیگر تکرار شد و آن‌ها همان کار بی‌شرمانه‌ای را که با علی بن ابی‌طالب - پدر حسن - کرده بودند، با او نیز کردند. امام دید که اگر بخواهد با معاویه بجنگد، تمام کوفیان سست ایمان فرار را برقرار ترجیح خواهند داد و یا به لشکر معاویه پناه خواهند برد. در نتیجه تنها عده‌ای مؤمن و وفادار به خاندان پاک علی و رسول خدا به شهادت خواهند رسید و ریشه‌ی شیعیان واقعی امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) از زمین برکنده خواهد شد. امام به خوبی می‌دانست که اگر با نیروی اندکش با معاویه بجنگد، او از این فرصت استفاده می‌کند و یکایک صحابه‌ی عزیز رسول خدا و شیعیان راستین علی را از دم تیغ می‌گذرانند. امام با قبول صلح، جان نیروهای خود را حفظ کرد و نگذاشت برای کشت و کشتار شیعیان و پیروان صادق علی علیه‌السلام بهانه به دست معاویه‌ی کوردل و ستمگر و همین‌طور عمروعاص حيله‌گر بیفتد.

حسین - بردار گرامی حسن - برای امام نه تنها برادری مهربان، که یار و همراه

[صفحه ۶۵]

وفادار بود. حسین همواره و هر جا در کنار حسن بود و در هر مشکلی او را یاری می‌داد؛ ولی درباره‌ی صلح با معاویه چندان موافق نبود. پس از آن که صلح بین امام و حاکمان شام برقرار شد، حسین با دلی غمگین و با چشمان گریان، نزد برادرش رفت و پرسید: «ای برادر! چرا با این مظهر آشکار فساد و گناه صلح کردی!»

حسن مدتی با برادرش گفتگو کرد. حسین وقتی از اتاق امام بیرون آمد، مردم دیدند که دیگر غمی در چهره‌اش نیست و لبخند

شادی روی لبانش نشسته است. مردم با دیدن حسین و آن لبخند شادش به حیرت افتادند و پرسیدند: «حسین بن علی، چه پیش آمد؟ وقتی که می رفتی امامت را ببینی، غمگین و پر تشویش بودی؛ ولی اکنون که از نزد او برمی گردی، غم از چهره‌ات رفته است و لبخند بر لبانت می درخشد؟ مگر برادرت چه گفت که این چنین عوض شدی؟!»

حسین با همان لبخند بر لب، رو به مردم کرد و فرمود: «من پیش حسن رفتم که او را نصیحت و از او انتقاد کنم که چرا صلح را پذیرفته است! ولی خود نصیحت شدم و از انتقادم گذشتم. وقتی وارد شدم، از او پرسیدم: ای برادر! چه باعث شده است که می خواهی حکومت را به معاویه واگذار کنی؟»

برادرم حسن فرمود: همان چیزی که پدر گرامی مان را واداشت تا خلافت را از نخست به دیگران واگذارد.

و نیز درباره‌ی مردم کوفه فرمود: سه چیز مرا از مردم کوفه دور کرد و من ترکشان گفتم و رهایشان کردم. نخست آن که آن‌ها پدر بزرگوارمان امیرالمؤمنین را ناجوانمردانه در حال عبادت و در حال سجده ضربت زدند و کشتند. دیگر آن که آن‌ها به سوی من هجوم آوردند و اموال را به غارت بردند و ردایم را از دوشم و سجاده‌ام را از زیر پایم کشیدند. دیگر آن که آن‌ها مرا زخم مهلک زدند. آن‌ها خیانت پیشه کردند و توطئه چیدند. کوفیان می خواستند مرا دست به گردن بسته، تحویل معاویه بدهند. زبانشان با من بود و دل‌هایشان با معاویه. دیگر چه بگویم از بی وفایی این کوفیان؟!»

مردم با شنیدن این سخنان از زبان حسین بن علی، شرمگین سر به زیر

[صفحه ۶۶]

انداختند و هیچ نگفتند؛ لال.

وقتی مردم بصره و کوفه و بزرگان قبایل با معاویه بیعت کردند، معاویه پیکی نزد قیس بن سعید - که هنوز با معاویه سر جنگ داشت و حاضر به بیعت نمی شد -

فرستاد و از او خواست که با زبان خوش بیاید و بیعت کند؛ و گرنه کشته خواهد شد. قیس گفت: «من قسم خورده‌ام که هرگز با معاویه روبه‌رو نشوم، مگر در بین ما شمشیر و خنجر قضاوت کند!»

معاویه که می دانست قیس از سوگند خود بر نمی گردد، مجبور شد تدبیری بیندیشد. سپس او را نزد خود خواند. و در حضور امام حسن از او خواست که بیعت کند. برای آن که قیس سوگند خود را نشکند، معاویه دستور داد که شمشیری بین او و قیس قرار دهند. قیس که چنین دید، به امر امامش پیش رفت. ولی به جای دست دادن با معاویه، دست بر ران او گذاشت. پس معاویه خم شد و دست قیس را به زور در دست خود گرفت. امام برای آن که قیس را از کشته شدن به دست معاویه برهاند، به او امر کرد تا به شرط وجود شمشیر در بین آن دو با معاویه بیعت کند. وقتی که کار بیعت قیس تمام شد، معاویه رو به امام کرد و گفت: «حسن بن علی! باید بیعت برادرت حسین را هم برابم بگیری!»

امام نگاه خشمگینی بر معاویه انداخت و آن گاه فرمود: «حرفی از بیعت حسین مزین و او را برای بیعت به این جا مخوان! چون که او هرگز دست بیعت به تو نخواهد داد. مگر آن که در این راه کشته شود. او کشته نخواهد شد مگر آن که اهل بیت او کشته شوند و اهل بیت او کشته نخواهند شد، مگر آن که تمام اهل شام کشته شوند!»

معاویه وقتی این پاسخ را از امام حسن شنید، دیگر حرفی نزد. بعد از آن هم هرگز حرف بیعت گرفتن از حسین را به میان نیاورد. حتی بعدها هم در هنگام مرگ، به فرزند خود یزید بن معاویه سفارش کرد: «هرگز گرد حسین نگرد و برای بیعت گرفتن از حسین، او را در فشار نگذار!»

[صفحه ۶۷]

معاویه که دیگر از جانب امام آسوده خاطر شده بود و دیگر خطری از سوی آن حضرت حکومتش را تهدید نمی کرد، پیش از

حرکت به سوی کوفه، خطبه‌ای برای مردم شام خواند که در آن نیت اصلی خود را برای مردم آشکار ساخت. او گفت: «ای مردم شام! سوگند به خدا، من با شما جنگ نکردم که نماز بخوانید و روزه بگیرید و مراسم حج به جا آورید و یا زکات و خمس بدهید. من با شما جنگیدم تا سلطه‌ی خود را بر شما ثابت کنم. این خلافت را خداوند به من عطا کرد، شما از این موضوع ناراحت و نراضی بودید و اگره داشتید که من خلیفه‌ی شما باشم. من در قرارداد صلحی که با حسن بستم، قول‌هایی به او دادم و تعهدهایی را پذیرفتم. شرطهایی را هم که او برای صلح قایل شده بود، همه را قبول کردم. اکنون بدانید من کسی نیستم که به این قول و قرارها پایبند بمانم. من همه‌ی آن قول‌ها و شرطها را زیر پایم می‌گذارم و به هیچ یک از آنها وفا نخواهم کرد!» وقتی هم که به کوفه آمد، افراد خودی را بر سر پست‌های مهم - به جای افراد پیشین - قرار داد و صاحب مقامان پیشین را از مقام‌هایشان برکنار کرد. روزی در حضور مردم کوفه به منبر رفت و خطبه‌ای خواند و در آن، حرف‌های بسیار زشتی به امام حسن (علیه‌السلام) نسبت داد. او از علی امیر مؤمنان هم به بدی و زشتی یاد کرد. در آن مجلس، امام و برادرش حسین هم حضور داشتند. معاویه بی‌شرمی و گستاخی را چنان به نهایت رساند که در حضور آن بزرگواران، از آنها و پدر گرامیشان بد گفت. حسین وقتی آن حرف‌های زشت و توهین آمیز را شنید، با خشم بسیار از جا برخاست و خواست پاسخ تند و دندان شکنی به او بدهد؛ اما امام او را به صبر فراخواند. خود برخاست و چنان پاسخ محکمی در حضور مردم به یاوه‌گویی معاویه داد که او را از گفته‌های زشت خود پشیمان کرد.

امام نخست بر پدران و اصحاب بنی‌امیه نفرین و لعنت بسیار فرستاد و آن‌گاه با دلیل‌های محکم و منطقی، جواب حرف‌های زشت او را داد. اگرچه در آن لحظه‌ها عده‌ی زیادی از مردم از امام حسن حمایت کردند و صدای اعتراضشان علیه معاویه بلند شد، اما دیگر حمایت آن‌ها فایده‌ای نداشت؛ زیرا کار از کار

[صفحه ۶۸]

گذشته و معاویه‌ی حيله‌گر به آنچه که می‌خواست، رسیده بود؛ چنان که جز آه و افسوس و پشیمانی و عذاب وجدان، چیزی برای مردم کوفه نمانده بود.

روزهای پس از قرارداد صلح امام با معاویه، برای معاویه و یارانش در شام روزهای خوشی بود؛ اما برای امام و برادرش حسین و یاران و پیروان راستین امام روزهای سخت و غم‌انگیزی بود؛ روزهای غمبار و بد. امام به شدت نگران و غمگین بود. معاویه در برابر مردم رسماً اعلام کرده بود که به هیچ یک از قول‌هایش عمل نخواهد کرد. امام از پیش می‌دانست که او روزی به چنین کاری دست خواهد زد؛ اما گمان نمی‌کرد که به این زودی و با آن‌گونه گستاخی پیمان خود را بشکند.

اعتراف معاویه به پیمان شکنی خود در برابر مردم، او را مجاز می‌کرد که دست به هر کار خلاف و نامشروعی بزند. و این، امام را نگران می‌کرد. از سوی دیگر، انتقاد و اعتراض پیروانش به خاطر قبول صلح، بیش‌تر شده بود. گروهی از آن‌ها بدون آن که به موقعیت امام فکر کنند، می‌گفتند: «حال که معاویه پیمان شکنی کرده، بنابراین قرارداد صلح منتفی است. پس باید لشکر اسلام را آماده کرد و به جنگ با کافران رفت و حاکمان زورگوی شام را از اوج قدرت به زیر کشید!»

امام با هر اعتراض و انتقاد کننده‌ای با توجه به شخصیتش حرف می‌زد. هر روز گروهی از مردم پیش او می‌آمدند و سؤال بارانش می‌کردند که: «چرا صلح با معاویه را قبول کرده‌ای؟»

و بی در پی کنایه و نیش‌های تند می‌زدند. بعضی حتی لقب‌های توهین آمیزی به آن‌حضرت می‌دادند.

این انتقاد و اعتراض کنندگان چند گونه بودند. نیت بعضی از آن‌ها خیر بود و تشویش آینده‌ی مبهم دین اسلام را در قلب داشتند. برای همین بر جنگ با معاویه اصرار داشتند. البته تعداد این گونه افراد کم بود. اما گروهی دیگر نقش بازی

[صفحه ۶۹]

می‌کردند و خود را حامی و دلسوز اسلام قلمداد می‌کردند؛ در حالی که چنین نبودند. تا چندی پیش، همان‌ها برای جنگ طفره می‌رفتند و شانه خالی می‌کردند. گروهی نیز منافق، ریاکار و مشرک بودند. آن‌ها تنها قصد آزار امام را در دل و سر داشتند. و نیتی جز درهم شکستن روحیه‌ی امام و برادرش حسین و پیروان پاکشان نداشتند. یکی از همین کسان، سفیان بن ابی لیل بود. او مردی خبیث و فرومایه و از حامیان خوارج و از دشمنان قسم خورده علی امیر مؤمنان بود. او در زمان حکومت علی نیز به مخالفت با آن حضرت برخاسته بود. به همین منظور وقتی نزد امام حسن آمد، با کلمه‌هایی که نشان دهنده‌ی روح پلید و قلب ناپاکش بود، خطاب به امام گفت: «السلام علیک یا مدل المؤمنین!» [۲۳].

امام که او را به خوبی می‌شناخت و از سرشت ناپاک و شیطانی‌اش باخبر بود، خشمگین شد و با چهره‌ای خشمگین و برافروخته فرمود: «وای بر تو ای خارجی! شرم کن و با من این گونه با خشونت حرف مزن! زیرا آنچه که باعث شد تا صلح با معاویه پیش بیاید، رفتار و کردار ناپسند و منافقانه‌ی شما بود. کسانی مثل تو این صلح را بر من تحمیل کردید. شما بودید که پدرم را کشتید! سپس به روی من شمشیر کشیدید و اردوگاهم را غارت کردید!»

امام لحظه‌ای مکث کرد و سپس فرمود: «وای بر تو ای سفیان! مگر نمی‌دانی که من نتوانستم به مردم سست ایمان کوفه اعتماد کنم؟ هر کس بخواهد به یاری مردم کوفه به پیروزی برسد، با شکستی حتمی روبه‌رو خواهد شد. حتی دو تن از کوفیان با هم یکدل و یک رنگ نیستند. پدرم آیا از دست این مردم بی‌وفا کم خون دل خورد؟ این کوفه به زودی ویران می‌شود؛ زیرا مردمش در دین خدا تفرقه افکندند و از هم متفرق شدند؛ و به سوی گروه گمراهان شتافتند و ذلت و خفت را برای خود خریدند!»

عبدالله بن زبیر نیز از جمله دشمنان امام بود که آمد و امام را مورد اعتراض و انتقاد قرار داد. او به امام گفت: «حسن بن علی! تو از ترس و زبونی با معاویه صلح

[صفحه ۷۰]

کردی و با ستمکار شام کنار آمدی؟

امام خطاب به او فرمود: «وای بر تو عبدالله! خیال می‌کنی که من از ترس مرگ و اسارت و یا از روی زبونی با معاویه صلح کردم؟ وای بر تو با این سخن دروغ و زشتت! مگر ممکن است که من، فرزند آن شجاع‌ترین مرد عرب، بترسم؟! مگر نمی‌دانی که فاطمه، آن سرور بانوان عالم مرا زاییده و شیر داده است؟ وای بر تو که به دروغ و نفاق سخن می‌گویی. تو خوب می‌دانی که هرگز ترس و بیم و ناتوانی در دل من راهی ندارد. دلیل صلح من با شام، وجود یاران زبونی مثل تو بود که روبرویم می‌نشستید و حرف از دوستی می‌زدید؛ اما پشت سر، توطئه می‌چیدید و در دل، خواستار نابودی‌ام بودید و آرزوی مرگ مرا می‌کردید!»

این گونه افراد به خاطر دشمنی با علی و فرزندان او چنین حرف‌هایی را به آن حضرت می‌گفتند تا آرامش را از خانه‌ی دلش بگیرند و اما وقتی پاسخ دندان‌شکن می‌گرفتند، آبروشان می‌رفت و رسوا می‌شدند. امام در پاسخ خود به آن‌ها، ناپاک بودن نیت قلبی آن‌ها را برای مردم فاش می‌ساخت و آن‌ها را پیش مردم از اعتبار و آبرو می‌انداخت.

اما بعضی از اعتراض کنندگان از یاران و پیروان راستین و دلسوز علی امیرالمؤمنین بودند. از آن جمله، مالک بن ضمیره، از یاران و همراهان ابوذر غفاری بود. او با ناراحتی پیش امام آمد و علت صلح امام را با معاویه جویا شد. امام فرمود: «مالک! من ترسیدم که ریشه‌ی مسلمان‌ها از زمین کنده شود و کسی از آنان نماند. برای همین هم با صلح خواستم جان مسلمان‌های واقعی را حفظ کنم تا دین اسلام باقی بماند؛ زیرا مطمئن بودم که اگر جنگ درگیرد، با نیروی اندکی که ما داشتیم، قطعاً شکست می‌خوریم و معاویه یک تن از پیروان پدرم را زنده نمی‌گذاشت!»

حجر بن عدی نیز از جمله یاران صدیق امام بود که به صلح امام با معاویه اعتراض داشت. او وقتی وارد شد، با لحن اعتراض آمیز و غمگین گفت: «به خداوند سوگند، دوست می‌داشتم که می‌مردم و همه‌ی ما در کنار تو جان

[صفحه ۷۱]

می‌سپردیم و چنین روزی را نمی‌دیدیم. حالا- ما شکست خورده، غمزه و غریبیم و به خانه‌های خود خزیده‌ایم؛ اما دشمنان ما شادمان و پیروز به شام برمی‌گردند. پیروز و سربلند!

امام دست حجر را گرفت و صمیمانه فشرد. آن گاه او را به گوشه‌ای خلوت کشید و فرمود: «ای حجر! به خداوند سوگند که من صلح را پذیرا نشدم مگر به خاطر بقای زندگانی شما و اراده‌ی خداوند متعال. این جنگ به نفع اسلام نبود و شکست کامل را برای همیشه برای ما به بار می‌آورد.» و در پاسخ عدی بن حاتم فرمود: «من دیدم که مردم از جنگ بیزارند و میل و اشتیاقی به جنگیدن ندارند. در عوض، اشتیاق زیادی برای برقراری صلح داشتند. بنابراین نخواستم که جنگ را بر آنها تحمیل کنم. جنگ در راه خدا، اگر از روی اخلاص و میل باطنی نباشد، بیهوده خواهد بود. دیدم مناسب‌تر آن است که جنگ را فعلاً به زمانی دیگر موکول کنم. به زمانی که مردم برای جنگیدن با ستمکاران از خود رغبت نشان دهند؛ زیرا اراده‌ی خدا هر روز به گونه‌ای است. اراده‌ی خدا امروز در این است که صلح را بپذیریم!»

بعضی از یاران صدیق امام هم حتی با همان لقب‌هایی زشتی که دشمنان به آن مرد حق داده بودند، آن‌حضرت را مورد خطاب قرار می‌دادند و به او اعتراض می‌کردند. از آن جمله، بشر بن همدانی وقتی که در مدینه امام را دید، گفت: «سلام بر تو ای خوار کننده‌ی مؤمنان!»

امام در کمال آرامش جواب سلام او را داد و فرمود: «بنشین برادر!»

او نشست و امام فرمود: «من مؤمنان را خوار نکردم؛ بلکه عزت و بزرگواری به آنان دادم و جانشان را حفظ کردم. قصد از صلح همین بود که شما را از مرگ حتمی خلاصی دهم، زیرا می‌دیدم که یاران بی‌وفایم آماده‌ی نبرد نیستند و در بحبوحه‌ی جنگ، خیانت پیشه خواهند کرد و من را دست بسته، به دست معاویه خواهند داد. همه‌ی مؤمنان واقعی، یک به یک به دست سپاه خودی تارومار خواهند شد. آیا تو می‌خواستی چنین شود؟ آیا ندیدی وفای این مردم نامردم

[صفحه ۷۲]

کوفه را؟!»

ابوسعید عصیصاتی هم وقتی به خدمت امام رفت، گفت: «ای پسر نبی اکرم! چرا در برابر معاویه، سستی از خود نشان دادی و صلح را پذیرفتی؟ تو خود خوب می‌دانی، همه می‌دانند و خدا هم می‌داند که حق با توست و معاویه فردی گمراه، فاسد و ستمگر است!» امام فرمود: «ابوسعید، مگر نه آن که من حجت خداوند بر بندگان مؤمنش هستم؟ و بعد از علی امیرالمؤمنین، امام مسلمانانم؟ نیستم آیا؟»

ابوسعید با لحن محکمی گفت: «هستی. چنین است که فرمودی!»

امام باز فرمود: «مگر رسول خدا درباره‌ی من و بردارم حسین نفرمود که حسن و حسین، هر دو پیشوا و امام شمايند، چه قیام کنند و چه ساکت بمانند و بجنگند؟!»

ابوسعید با شرمندگی گفت: «آری چنین است! رسول خدا درباره‌ی تو و حسین این چنین گفته بود!»

امام افزود: «پس من هنوز هم پیشوا و امام شمايم! چه با معاویه بجنگم و چه با وی صلح کنم ابوسعید! من به همان دلیل با معاویه‌ی از خدا بی‌خبر صلح کردم که رسول خدا با قبیله‌ی بنی‌ضمیره و قبیله‌ی بنی‌اشجع و مردم مکه در حدیبیه صلح کرد. آن‌ها به رسول خدا ایمان نیاوردند و نسبت به قرآن کافر شدند. حال، معاویه و یاران او، کافران به تفسیر و شرح صحیح قرآنند! وقتی من از سوی خداوند بخشنده‌ی مهربان امام شمايم، پس نباید در صلح و یا در جنگ، مرا متهم به ترس و نادانی و زبونی کنند. چرا که ممکن است دلیل واقعی کارهای مرا ندانند و به راه خطا و اشتباه بروند.»

و سپس فرمود: «ای ابوسعید! مگر در کتاب خدا نخوانده‌ای که وقتی خضر کشتی را سوراخ کرد؛ پسری را کشت؛ دیواری را تعمیر کرد و دوباره ساخت، موسی که نسبت به آن کارها علم و آگاهی نداشت، خشمگین شد و حیرت کرد!» ابوسعید گفت: «چرا، خوانده‌ام ای فرزند عزیز رسول خدا.»

[صفحه ۷۳]

امام فرمود: «مگر نمی‌دانی که وقتی خضر دلیل کارهایش را برای موسی شرح داد، آن حضرت آرام شد و پی به آن همه خطا و اشتباه خویش برد؟ اکنون همه‌ی شما در کاری که دلیلش را نمی‌دانید، به من اعتراض و انتقاد می‌کنید که چرا چنین و چنان کرده‌ام. اگر من این کار را نمی‌کردم، حتی یک تن از یاران و شیعیان من و پدرم علی و صحابه‌ی رسول خدا، روی زمین باقی نمی‌ماند و جملگی بی‌چون و چرا و بی‌بها، بی‌هیچ جرم و گناهی کشته می‌شدند.»

[صفحه ۷۷]

میزبان مهمان آزار

پس از آن که حکومت عراق و حجاز به دست معاویه افتاد و خلیفه‌ی ستمکار و زورگوی شام، عهدنامه‌ی صلح با امام را زیر پا انداخت و به تمام قول و قرارهای خود پشت پا زد و شرطهای امام را نادیده گرفت، امام چندی را در کوفه ماند و سپس به سوی مدینه کوچ کرد. پیش از آن که آن حضرت به مدینه برود، در کوفه، هر روز گروهی تشنه‌ی علم و دانش امام، از راه‌های دور و نزدیک به خدمتش می‌آمدند و از حضور مبارکش درس‌ها می‌گرفتند و سودها می‌بردند. یاران معاویه، از جمله عمروعاص، ولید بن عقبه و عتبه بن ابوسفیان به رفت و آمدهایی که به خانه‌ی امام می‌شد، گمان بد بردند و به وحشت افتادند که مبدا اندیشه‌های پاک امام بر آن مردم تأثیر بگذارد و آن‌ها را از ظلم و ستم‌های

[صفحه ۷۸]

معاویه آگاه سازد. برای همین، پی در پی معاویه را وادار می‌کردند که توطئه‌ای بچینند و امام را از نظر مردم بیندازند و آن حضرت را در برابر مسلمان‌ها خوار و ذلیل گردانند. آن‌ها به معاویه می‌گفتند: «ای ابا یزید! مهمانی شاهانه و بزرگی ترتیب بده و همه‌ی سران قبایل و بزرگان کوفه را به این مهمانی دعوت کن و حسن را هم بخوان تا در این مهمانی بزرگ شرکت جوید. ما در این مجلس از پیش آماده شده، با او به گفتگو می‌نشینیم و بحث و جدل می‌کنیم. در بین گفتگوها کاری می‌کنیم که او و پدرش علی بن ابیطالب در بین مردم، قاتل عثمانی معرفی شوند. اگر در انجام این کار موفق شویم، از احترام و بزرگی او در بین مردم کاسته خواهد شد و دیگر حنایش پیش مردم رنگ نخواهد داشت. گفتارش نیز مثل سابق بر دل‌ها نخواهد نشست و برای همیشه، ابهت، عظمت و شکوه او در بین مردم خواهد شکست!»

معاویه که مردی سیاستمدار، باهوش و زیرک بود، بیش از اطرافیانش با شخصیت بزرگ امام آشنایی داشت و به خوبی می‌دانست که گفتگو و بحث و مجادله با آن حضرت، کار هر کس و ناکسی نیست. چرا که او فرزند علی و فاطمه بود و نوه‌ی رسول الله. برای همین، خطاب به اطرافیانش گفت: «فراوش کرده‌اید که حسن، زبانی گویا و بیانی رسا دارد؟! شما اگر با او گفتگو کنید و به بحث و جدل با وی بنشینید، حتما شکست می‌خورید. به علاوه، اگر او را به میهمانی بخوانم، به عنوان میزبان مجبور خواهم بود که او را در بیان سخنانش آزاد بگذارم و به او میدان دهم تا هر چه که سزاوار آن هستید، به شما بگوید!»

عمروعاص با تعجب پرسید: «ابا یزید! آیا تو به راستی بیم داری که باطل او بر حق ما پیروز شود؟!»

معاویه با لحنی عصبانی و در عین حال کنایه آمیز گفت: «آه احمق‌ها! اگر نمی‌دانید، بدانید که شما نمی‌توانید اهل بیت را سرزنش کنید و از آنها بد بگویید و ننگ و رذالت و خواری را به آنان نسبت دهید! شما فقط باید بکوشید که کشته شدن عثمان را به

پدرش علی و او نسبت دهید. فقط همین. باید بار دیگر

[صفحه ۷۹]

پیراهن عثمان را علم کنید تا شاید بتوانید به پیروزی دست یابید. همه‌ی حرف‌هایتان باید روی همین موضوع بچرخد و این را باید در بین مردم هم جا بیندازید که علی از سه خلیفه‌ی پیش از خود ناراضی بود؛ یعنی از ابوبکر، عمر و عثمان! امام عزم کرده بود که کوفه را به قصد مدینه ترک گوید. یاران معاویه می‌کوشیدند تا معاویه را راضی کنند که پیش از رفتن آن‌حضرت از کوفه، آن مهمانی کذایی را ترتیب بدهد. معاویه بالاخره قبول کرد و مهمانی بزرگی ترتیب داد. او همه‌ی بزرگان کوفه را به این مهمانی دعوت کرد و پیکری هم به سوی امام حسن فرستاد تا آن‌حضرت را هم به مهمانی فراخواند. امام که از پیش می‌دانست آن‌ها از ترتیب دادن این مهمانی چه هدف و نیت کثیفی دارند و نیز از آن‌جا که کم‌ترین ترس و واهمه‌ای از بحث و جدل با آن‌ها در دل نداشت، تصمیم گرفت که در آن مهمانی شرکت کند. در زمانی که حضرت لباسهایش را می‌پوشید و آماده می‌شد، زیر لب زمزمه کرد: «بار الهی! از تو یاری می‌جویم تا با نیروی تو بر آن‌ها پیروز شوم. از شر آن‌ها به تو پناه می‌برم و از تو یاری می‌خواهم. پس مرا در برابر آن پلیدان حفظ کن و هر گونه که خود صلاح می‌دانی، همان کن، ای مهربان‌ترین مهربانان!»

امام وقتی وارد مجلس میهمانی شد، معاویه از جا برخاست، با آن‌حضرت سلام و احوالپرسی کرد و خوشامد گفت. امام نگاهی معنی دار به معاویه انداخت و با لحنی کنایه آمیز فرمود: «خوشامد گفتن و سلام کردن به مهمان، علامت امنیت و سلامت برای مهمان است!»

امام در همان لحظه‌ی ورود، ضربه‌ی بزرگی بر معاویه و یارانش زد که یعنی: «از توطئه‌ی هایتان و هدف از برگزاری این مهمانی کذایی تان خبر دارم!»

معاویه و یارانش هم همگی دانستند که منظور امام چیست؟ آن‌ها دانستند که امام از همه چیز آگاه است و حیرت‌زده به یکدیگر نگاه کردند. معاویه با لحن گستاخانه‌ای گفت: «حسن بن علی! من بنا به درخواست و خواهش این جماعت،

[صفحه ۸۰]

تو را به این‌جا کشانده‌ام. این‌ها ادعاهایی دارند و در این مجلس می‌خواهند از تو اعتراف بگیرند که عثمان، خلیفه‌ی سوم مسلمان‌ها به دست پدرت علی بن ابیطالب و تو کشته شده است. خود من درباره‌ی حرف‌های تو و آن‌ها قضاوتی نمی‌کنم. پس، حرف‌های این جماعت مدعی را بشنو و پاسخ بده! نگران هیچ چیز هم مباش! زیرا من که می‌زانم و در این مجلس حضور دارم، اجازه نمی‌دهم که هیچ‌کس گزند و آزاری از سوی آن‌ها ببینی!»

معاویه گمان می‌کرد که با این سخنان می‌تواند امام را فریب دهد. او با زیرکی می‌خواست خود را از نتیجه‌ی این بحث و جدل‌ها بر کنار دارد تا اگر امام پیروز و سربلند شد، او بگوید که من با این جماعت نیستم و من فقط به درخواست آن‌ها جواب مثبت دادم و این میهمانی را برگزار کردم. معاویه نیز مانند یاران گمراهش، از جوهره‌ی وجود مقدس امام حسن به اندازه کافی خبر نداشت و گویا او نیز فراموش کرده بود که حسن فرزند علی است. فرزند کسی که هرگز زیر بار حرف زور نمی‌رفت... و فرزند رسول خداست. فرزند کسی که نور را در مقابل ظلمت و گمراهی عربستان هدیه آورد و مردم را از تاریکی گمراهی، به روشنایی ایمان هدایت فرمود.

امام پوزخندی زد و در پاسخ آن حرف‌های مکرر آمیز معاویه فرمود: «ای معاویه پسر ابوسفیان! این خانه، خانه‌ی توست! اجازه هر گونه کاری و حرفی در این خانه، با توست. اگر تو خواهش اطرافیانت را قبول کرده‌ای، معنی‌اش جز این نیست که تو هم با آنان همداستی و من از این کار زشتی که تو مرتکب شده‌ای، شرم دارم. اگر بگویی به این کار راضی نبوده‌ای و آن‌ها بر تو پیروز و

غالب شدند و تو را با زور به این کار واداشتند، از این ناتوانی و بیچارگی تو در برابر زیر دستانت شرم دارم. حال به من بگو به کدام یک از این دو حالت اعتراف می‌کنی؟ من اگر می‌دانستم و خبر داشتم که چنین افرادی در مجلس مهمانی‌ات هستند و همه هم بر علیه من بسیج شده‌اند، من نیز کسانی را در ردیف و مرتبه‌ی آنها - از بین عبدالمطلب - می‌آوردم. ولی بدان که من، هرگز از تو و این

[صفحه ۸۱]

مگس‌های گرد شیرینی، ترس و بیمی به دل ندارم؛ بلکه می‌دانم که این‌ها جملگی از من بیم و وحشت دارند؛ و گرنه لازم نبود که این همه افراد برای بحث و جدل با من، خود را آماده کنند. البته به آنان حق می‌دهم که وحشت کنند و بترسند؛ زیرا خداوند یکتا، بخشنده و مهربان، ولی من است. همان خداوندگاری که قرآن را بر رسول گرامی‌اش - که جد من است - نازل فرمود!

سکوتی مرگبار و کشنده بر مجلس معاویه سایه افکند. یاران معاویه روزها و شب‌ها دور هم نشسته و اندیشیده بودند و با یکدیگر مشورت کرده بودند. آن‌ها اتهام‌هایی را از پیش، ساخته و پرداخته بودند که حال می‌خواستند آن اتهام‌های بی‌مورد و بی‌اساس را بر امام حسن ببندند.

آن‌ها هر یک به ترتیب، اتهامی را به امام و پدرش علی (علیه‌السلام) نسبت دادند و امام با حوصله و دقت به حرف‌های آن‌ها گوش داد تا در سرانجام کار، با پاسخ‌های خوب، منطقی و محکم، یک یک آن‌ها را رسوا کند. مهم‌ترین اتهام‌هایی که آن‌ها از پیش اندیشیده بودند، چنین بودند:

- بنی‌امیه، در جنگ بدر هفده کشته داد که بابت آن کشته‌ها باید از بنی‌هاشم انتقام گرفت و به همان تعداد از اهل بیت آن‌ها کشت!

- ای حسن بن علی! تو ادعا داری و بارها - این‌جا و آن‌جا - گفته‌ای که تو برای امر خلافت، سزاوارتر از معاویه، فرزند ابوسفیانی؛ در حالی که تو نه خرد و دانش این کار را داری و نه توانایی خلافت کردن بر مردم را!

- پدرت علی به خاطر دنیاپرستی و سلطنت طلبی، از عثمان، خلیفه‌ی سوم، انتقادهای بسیار می‌کرد و در کشته شدن او شرکت داشت. اگر ما بخواهیم در کشته شدن عثمان، خلیفه‌ی سوم مسلمان‌ها یک نفر را قاتل و مسؤول انتخاب کنیم، آن یک نفر، بی‌شک جز علی، کس دیگری نیست؛ یعنی پدر تو علی بن ابیطالب!

- حسن! ما تو را به این‌جا فرا خوانده‌ایم تا به تو و پدرت علی، دشنام‌های بد و زشتی - که سزاوار آنید - بدهیم. هر چند که خداوند متعال، پدرت را به سزای

[صفحه ۸۲]

اعمالش رساند و ما را از انتقام کشیدن از او بی‌نیاز ساخت و بلای خوارج را به جان‌ش انداخت. ولی اگر تو به دست ما کشته شوی، هر گز گناهی بر ما نخواهد بود و مردم هم ما را سرزنش نخواهند کرد؛ زیرا همه می‌دانند که ما بر حقیق و شما بر باطلید!

- ای حسن! پدرت علی، ابوبکر - خلیفه‌ی اول مسلمان‌ها - را مسموم کرد و در واقعه‌ی قتل عمر بن خطاب - خلیفه‌ی دوم - نیز دست داشت. همه‌ی ما بر این قضیه به خوبی آگاهیم!

- ای حسن! پدرت علی، حتی با رسول‌خدا هم دشمنی و کینه داشت. او با همه دشمنی داشت. او شمشیری بلند و زبانی گویا داشت. با شمشیرش زنده‌ها را می‌کشت و با زبانش مردگان و زندگان را متهم می‌ساخت!

- حسن! تو و پدرت، در قتل خلیفه‌های پیشین شرکت داشتید! با ابوبکر، به درستی و از صمیم قلب بیعت نکردید. در حکومت عمر کارشکنی بسیار کردید! عثمان را بی‌رحمانه کشتید و خونش را روی قرآن ریختید! عثمان بسیار مظلومانه کشته شد. و اکنون، معاویه، به عنوان ولی آن مقتول مظلوم و بی‌گناه، باید انتقامش را از تو بگیرد!

اتهام‌ها چنان جسورانه و گستاخانه مطرح می‌شدند و برای اثبات آن اتهام‌های بی‌اساس چنان دلایل باطلی آورده می‌شد که اگر یک نفر انسان عادل و باانصاف و عاقل در آن جمع می‌بود، از شنیدن آن دروغ‌های بی‌اساس، خنده‌اش می‌گرفت و گمان می‌برد که آن‌ها قصد مزاح مسخره‌ای دارند و نسنجیده سخن می‌گویند. امام در همه‌ی مدتی که آن‌ها بر او و پدر گرامیش اتهام پشت اتهام وارد می‌کردند، ساکت و صبور بود و اجازه می‌داد تا آن‌ها عقده‌های قلب بیمار و سیاهشان را بیرون بریزند و حرفشان را بزنند. وقتی حرف‌های احمقانه‌ی آن کوردلان از خدا بی‌خبر و آن ابلهان خیره‌سر تمام شد، امام از جا برخاست. نگاهی تیز و کوبنده به یکایک مهمانان انداخت و آن‌گاه با بیان محکم، رسا و زبان کوبنده و گویای خود، نقاب از چهره یکایک آن جماعت برداشت و آبروشان را

[صفحه ۸۳]

برد. هر کدامشان را پیش دیگر مهمان‌ها خوار و ذلیل ساخت و خیانت‌ها و گناه‌های بزرگی را که پیش‌تر مرتکب شده بودند و پس از گذر زمانی نسبتاً طولانی از یادها رفته بودند، به یادشان آورد. آن ناجوانمردان چون دیگر دلیلی در برابر سخنان امام نداشتند، ذلیل شدند و جملگی انگشت ندامت و پشیمانی گزیدند که چرا اصلاً آن تهمت‌ها را به امام زدند تا این‌گونه بی‌آبرو شوند. امام ابتدا به معاویه فرمود: «خدا را شکر می‌گویم که هدایت و راهنمایی اولین و آخرین شما را بر عهده اولین و آخرین ما گذاشت!»

این سخن کوتاه ولی پر بار و شیوای امام، معاویه را چنان شرمگین و خشمگین ساخت و که چهره‌اش برافروخته شد و دندان‌هایش را از شدت خشم و شرم بر هم فشرد. ولی چون جوابی نداشت، ساکت ماند؛ چون دلیلش نماند، ذلیل شد. امام با صدایی بلند و رسا که همه‌ی جمع بتوانند بشنوند، فرمود: «ای معاویه! این گروه احمق و نادان به من ناسزا نگفتند و این ابلهان کوردل نبودند که به من و پدر بزرگوارم تهمت‌های ناروا و ناجوانمردانه زدند؛ بلکه این تو بودی که آن ناسزاها را به من گفتی و آن تهمت‌ها را به من و پدرم زدی! زیرا که تو با زشتی و پلیدی بزرگ شده‌ای و تربیت یافته‌ای. از کودکی همراه پدرانت به سوی باطل شتافته‌ای و اخلاق فاسد در جان و روحت ریشه دوانده است. از همین روست که تو همواره با محمد رسول‌الله و خاندان شریفش دشمنی می‌ورزی. چون از زمره‌ی بدان هستی، با شنیدن نام خوبان می‌لرزی. ای معاویه! به خداوند سوگند که اگر ما هم اکنون در مسجد پیامبر گرامی اسلام می‌بودیم و مهاجرین و انصار [۲۴] هم در اطراف ما جمع می‌بودند، تو و این یاران تو چنین جسارت و گستاخی نداشتید که این‌گونه تهمت‌های ناروا به ما بزنید و چنان دشنام‌های زشتی را درباره‌ی من و پدرم بر زبان نمی‌رانیدید. اگر هم چنین جسارت و گستاخی از خودتان نشان می‌دادید، بی‌شک زنده از مسجد بیرون نمی‌رفتید!»

امام حسن مکث کوتاهی کرد و سپس فرمود: «ای معاویه! تو را به خداوند سوگند می‌دهم که بگویی آیا می‌دانی آن کسی را که دشنام دادید و از او به بدی

[صفحه ۸۴]

و زشتی یاد کردید، به سوی هر دو قبله خدا نماز خوانده است؟ در حالی که تو نسبت به هر دو قبله کافر بوده‌ای و لات و عزی [۲۵] را عبادت می‌کردی! تو و پدرت! و یاراتان! آیا به یاد می‌آوری؟»

امام سپس رو به یاران معاویه کرد. همه، نفس‌ها را در سینه حبس کردند. چون می‌دانستند که امام حسن حالا یک و یک آن‌ها را رسوا خواهد کرد. امام رو به آن‌ها گفت: «اگر خدا را واقعا می‌شناسید و به او اعتقاد دارید، به خداوند سوگندتان می‌دهم و از شما می‌پرسم که آیا علی بن ابیطالب، پدر من، نخستین کسی نبود که در جنگ بدر، پرچم اسلام را بر دوش گرفت؟ آیا همین معاویه، فرزند ابوسفیان نبود که علم کفر را بر دوش داشت و با خود پیش می‌برد و جنگ با پیامبر اسلام را بر خودش واجب می‌شمرد؟ بگویید! آیا علی، بعد از خدیجه نخستین کسی نبود که به پیامبر اسلام ایمان آورد؟ می‌توانید منکر شوید که علی در جنگ احد و

احزاب همراه پیامبر بود و پرچم اسلام را بر دوش داشت؟ نمی‌توانید منکر شوید که همین معاویه - که بر مسند قدرت نشسته است - در جبهه‌ی کفر بود و علم کفر را بر دوش گرفته بود، پیامبر در همه‌ی جنگ‌ها از پدرم خشنود بود و دعایش می‌کرد و در تمام جنگ‌ها از دست معاویه و پدرش ابوسفیان خشمگین بود و نفریشان می‌کرد و لعنتشان می‌کرد!

امام لحظه‌ای کوتاه ساکت ماند و آن‌گاه فرمود: «آیا فراموش کرده‌اید شبی را که ابوسفیان و یارانش - که دشمنان خدا و پیامبر خدا بودند - قصد به شهادت رساندن پیامبر را کردند و پدرم علی در بستر آن حضرت خوابید و پیامبر همراه یارش ابوبکر - خلیفه‌ی اول - خودش را از دست مشرکان نجات بخشید؟! آیا فراموش کرده‌اید که از سوی خداوند متعال آیه‌ای درباره‌ی همین فداکاری پدرم برای نجات پیامبر نازل شد؟ آیا کسی جز علی در آن روزها پیدا می‌شد که چنین کار عظیمی بکند و جان خود را به خاطر رسول خدا در خطر اندازد؟! شما را به خداوند سوگند، آیا به یاد می‌آوردید که پیامبر وقتی بنی قریظه و بنی نضیر را محاصره کرد، چه فرمود؟ یادتان هست؟ حتماً به یاد دارید. نمی‌توانید منکرش

[صفحه ۸۵]

شوید! پیامبر که قبلاً پرچم جنگ را به دست بعضی از یاران خود - ابوبکر، عمر و... - سپرده بود و آن‌ها نتوانسته بودند کاری از پیش ببرند، فرمود: «پرچم جنگ را فردا به دست کسی خواهم سپرد که خدا و پیامبرش را دوست دارد. خدا و پیامبرش هم او را دوست دارند. او جنگجویی است که هرگز پشت به دشمن نمی‌کند. از جنگ نمی‌گریزد و جز با پیروزی بر نمی‌گردد!»
امام مکتی کرد و نگاهش را در بین جمع گرداند و آن‌گاه فرمود:

«ابوبکر، عمر و دیگران، همه نگران بودند که این مرد چه کسی است؟ خودشان که نبودند. چون در این کار شکست خورده بودند. علی را هم از آن جهت که به چشم درد شدیدی مبتلا شده بود و قادر به دیدن نبود، به حساب نمی‌آوردند. پس آن مرد خدا چه کسی بود؟ و شما خوب می‌دانید که او چه کسی بود! همان‌طور که فردای آن روز، عمر و ابوبکر و دیگران دانستند که آن مرد خدا که بوده است. فردای آن روز، پیامبر دستور داد که علی را بیاورند. عمر و ابوبکر و دیگران به حیرت افتادند و خدمت پیامبر عرض کردند: «یا رسول الله! مگر خبر ندارید که علی چشم درد شدیدی گرفته و خانه‌نشین شده است. او نمی‌تواند بیرون بیاید؛ چه رسد به آن که در جنگ شرکت جوید.» پیامبر فرمود: «می‌دانم. ولی با این حال، او را خبر کنید تا بیاید!» [۲۶].

رفتند و علی را خبر کردند و او آمد. پیامبر از آب دهان مبارک خود به چشم پدرم مالید درد چشم در همان لحظه کاملاً بهبود یافت و گویی که اصلاً چشم دردی نداشته است. پیامبر، پرچم اسلام را بر دوش او گذاشت و او را روانه کرد. علی رفت و با سربلندی و پیروزی بازگشت.. ای معاویه! تو آن روز در مکه بر دشمنی با خدا و پیامبر خدا اصرار می‌ورزیدی و با سپاه خدا می‌جنگیدی! آیا از تو و پدرت و دشمنیها یثان با رسول خدا بازهم بگویم؟ آری؟ باز هم بگویم؟
یا این که...»

معاویه حرفی نزد و شرمگین سر به زیر افکند. امام فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا به یاد می‌آوردید که پیامبر خدا در حجه الوداع و در بازگشت از آخرین

[صفحه ۸۶]

مراسم حجش در غدیر خم، خطاب به مسلمانان درباره‌ی علی بن ابیطالب چه فرمود؟ آیا می‌توانید انکار کنید که پیامبر چنین نکرد و درباره‌ی پدرم علی چنان نفرمود؟ حتماً به یادتان هست که از جهاز شترها منبری ساختید و پیامبر اسلام بالای آن رفت و دست پسر عمویش علی را گرفت و بلندش کرد و فرمود: «بعد از من علی جانشین من و مولای شما مسلمان‌ها است.»
و آیا نفرمود: «هر کسی مرا دوست دارد، علی را دوست بدارد. هر کس را که من مولای اویم، علی مولای اوست!»
و باز فرمود: «خدایا! دوست بدار دوستدار علی را و دشمن بدار دشمنان علی را.»

آیا شما به این وصیت روشن و آشکار رسول خدا عمل کردید؟ در روز قیامت برای این رفتارها و کردارها یتان چه پاسخی خواهید داشت؟ وقتی با پیامبر روبه‌رو شوید و به اعمالتان رسیدگی شود، چه پاسخ خواهید داد؟ معاویه و یارانش باز هم سرافکننده خاموش ماندند و لب باز نکردند؛ زیرا همه‌ی آنچه را که امام حسن می‌فرمود، به یاد می‌آوردند و می‌دانستند که علی کیست و چه مقامی پیش رسول خدا دارد. آن‌ها به خوبی هم می‌دانستند که معاویه کیست، فرزند کیست و...

امام ادامه داد: «شما را به خدا سوگند، آیا به یاد نمی‌آوردید که اصحاب و یاران پیامبر، آن روز در حضور رسول خدا، جانشینی علی را به او تبریک گفتند؟ خلیفه‌های پیش از پدرم، از نخستین کسانی بودند که جانشینی پدرم را تبریک گفتند.» امام سپس رو به معاویه برگشت و این‌گونه فرمود: «و اما تو ای معاویه! حتماً به خوبی به یاد داری که در جنگ احزاب، پدربزرگ ابوسفیان بر شتری سرخ سوار بود و مردم را به جنگ علیه رسول خدا و مسلمانان تشویق می‌کرد. در حالی که تو شتر او را می‌راندی و برادرت عتبه که هم‌اکنون در این مجلس حضور دارد، مهار شتر را می‌کشید. آیا می‌توانید این مطلب را انکار کنید؟ اگر من دروغ می‌گویم،

[صفحه ۸۷]

بگویید! حتماً به یاد می‌آوردید که وقتی رسول خدا شما سه تن و آن شتر سرخ را دید، هر سه‌تان را با خشم و غضب تمام نفرین کرد و فرمود: «خدایا! سواره، راننده و مهارگیرنده‌ی این شتر را از رحمت خود دور گردان!» آیا یادت هست؟» معاویه شرمزده سر به زیر افکنده و زیر لب با خود چیزهای گفت که هرکسی نشنید. شاید بر خود و یاران خود نفرین و لعنت می‌فرستاد که آن مهمانی کذایی را ترتیب داده بودند و لابد در دلش می‌گفت: «عجب خطایی کردیم و عجب غلطی! آمدیم او را بی‌آبرو کنیم، خود بی‌آبرو شدیم. آمدیم حسن را خراب کنیم، خود خراب شدیم. خوار و ذلیل و پشیمان شدیم!» امام به سخنان خود چنین ادامه داد:

– شما ای یاران وفادار معاویه که در خطاها و گناه‌های او شریک هستید! به خدا سوگندتان می‌دهم، آیا به یاد می‌آوردید که رسول خدا هفت بار و در هفت مکان، بر ابوسفیان لعنت فرستاد و نفرینش کرد؟ آیا کسی هست که بتواند این موضوع را انکار کند؟ موضوعی که همه از آن باخبرند! آیا می‌خواهید به یادتان بیاورم که آن هفت بار لعنت بر ابوسفیان، در کجا و کی اتفاق افتاد؟ می‌گویم! یک بار بیرون از مکه و در نزدیکی طائف. زمانی که پیامبر مشغول صحبت با عده‌ای از قبیله بنی ثقیف بود و داشت آن‌ها را به دامان پر مهر اسلام فرامی‌خواند. در آن لحظه‌ها بود که ابوسفیان ناگهان پیش آمد و به پیامبر خدا دشنام داد و آن حضرت را دیوانه و دروغگو خطاب کرد. حتی به سوی رسول خدا حمله برد؛ ولی موفق نشد به آن حضرت دست یابد و صدمه‌ای به او بزند. پیامبر در حضور آن مردم بر ابوسفیان لعنت فرستاد و فرمود: «لعنت خدا و لعنت پیامبرش بر تو با ای ابوسفیان!» یک بار دیگر وقتی پیامبر فرمان داده بود کاروان قریش را که از شام می‌آمد، توقیف کنند و در عوض مال‌هایی که آن‌ها از مسلمانان گرفته بودند، اموال آن کاروان را بگیرند؛ ابوسفیان کاروان را از بیراهه به سوی مکه فراری داد و بعد با گرد آوردن ثروتمندان و کافران مکه، جنگ بدر را تدارک دید. رسول خدا نفرینش

[صفحه ۸۸]

کرد و لعنتش فرستاد.

و نیز در جنگ احد که ابوسفیان در برابر این فرمایش پیامبر که: «خداوند، ولی ماست و شما را ولی و سرپرستی نیست!» گفت: «ما بت عزیزی را داریم و شما چنین بت بزرگی ندارید!» در آن روز، هم خداوند و هم پیامبر – هر دو – بر او لعنت فرستادند. در جنگ احزاب نیز پیامبر او را نفرین کرد و بر او لعنت فرستاد و هم چنین در روز صلح حدیبیه، ابوسفیان جلو مسلمانان را گرفت و مانع از انجام مراسم حج شد. پیامبر هم بر ابوسفیان و پیروان گمراه او لعنت فرستاد. حتی عده‌ای از پیامبر پرسیدند: «آیا امیدی به مسلمان

شدن هیچ یک از پیروان و فرزندان ابوسفیان دارید؟»

پیامبر فرمود: «این لعنت به فرزندان مؤمن آن‌ها نمی‌رسد. اما زمامداران آن‌ها هرگز رستگار نخواهند شد!»

سکوتی تلخ و سنگین بر مجلس مهمانی سایه افکنده بود. هیچ کس جرأت سخن گفتن نداشت. سکوتی مرگبار بر آن مهمانی حکم می‌راند. خداوند مهر سکوت بر دهان یکایک آن کافران زده بود. امام ادامه داد: «ای معاویه! در جاهای دیگری نیز پیامبر پدرت را لعنت و نفرین کرد. تو مشرک و کافر بودی و پدرت را یاری می‌کردی. در حالی که پدر من مسلمان بود و پیامبر را یاری می‌کرد. حالا شما را به خداوند سوگند بگویند که کدام یک، علی یا ابوسفیان دشمن پیامبر بودند؟ علی یا معاویه؟!»

امام وقتی سکوت تلخ و ذلت‌بار مجلس را دید، رو به یاران معاویه کرد و سخنان خود را چنین ادامه داد:

– ای یاران معاویه! آیا می‌دانید که ابوسفیان، پدر همین مرد، بعد از بیعت مردم با عثمان به عنوان سومین خلیفه، در حضور جمعی از بنی‌امیه که در آنجا حضور داشتند، خطاب به عثمان چه گفت؟ او نخست از عثمان پرسید: «ای برادر زاده! آیا غیر از بنی‌امیه، کس دیگری در این جمع هست؟»

[صفحه ۸۹]

عثمان گفت: «نه! نیست! همگی از بنی‌امیه‌اند!»

و ابوسفیان رو به آن جمع گفت: «ای جوانان بنی‌امیه! خلافت را صاحب شوید و همه پست‌های مهم حکومتی را به دست گیرید و خلافت را در خانواده‌ی بنی‌امیه موروثی کنید!»

سپس برای آن که به آن‌ها دل و جرأت داده باشد، گفت: «سوگند به آن کسی که جان ابوسفیان در دست‌های اوست، نه بهشتی وجود دارد و نه دوزخی و نه روز قیامتی! هرچه هست، در همین دنیا است!»

در این لحظه امام رویش را به سوی معاویه برگرداند و با لحنی محکم، خطاب به او فرمود: «معاویه! این است گذشته تو و پدرت ابوسفیان. آیا سخنی داری بگویی؟ آیا می‌توانی از حرفهایی که درباره‌ی تو و پدرت گفتم، دفاعی بکنی؟» معاویه سرخ و بعد زرد شد، رنگ به رنگ شد؛ ولی خاموش و ساکت ماند. نتوانست حتی کلمه‌ای و سخنی بر زبان جاری کند. فقط در حالی که لب‌هایش از شدت خشم و ناراحتی می‌لرزیدند، نگاهی غضبناک به عمروعاص و دیگر یارانش انداخت. همان‌ها که او را واداشته بودند تا آن مهمانی‌کنایی را علیه امام ترتیب دهد. امام پس از آن که به طور کامل – مختصر و مفید – به حساب معاویه و پدرش ابوسفیان رسید، رو به سوی یاران معاویه کرد و پاسخ یک و یک آن‌ها را هم داد؛ آن‌گونه که شایسته‌اش بودند. امام در پاسخ آن‌هایی که آن تهمت‌های ناروا را نسبت به او و پدر بزرگوارش زده بودند، چنان حرف‌هایی زد که هیچ کدامشان جرأت نکردند کلمه‌ای بر زبان جاری و یا از خود دفاع کنند. امام نخست رو به عمروعاص – که بیش از همه شیطنت می‌کرد و بیش از دیگران امام را آزرده بود – کرد و خطاب به او فرمود: «و اما تو ای عمرو بن عاص که پست‌تر، فرومایه‌تر و گمراه‌تر از دیگرانی. تو همان فرومایه‌ای هستی که پدرت ناشناس بود و پنج نفر از مردان قریش ادعا داشتند که پدرت هستند و از این پنج نفر، عاص بر دیگران غلبه یافت و تو پسر او نامیده شدی. عاص در بین آن پنج نفر، پست‌ترین و

[صفحه ۹۰]

فرومایه‌ترین کسی بود که ادعای پدری تو را داشت. بر هیچ کس پوشیده نیست که پدرت چگونه مردی بود. او آشکارا و پنهان با پیامبر گرامی اسلام دشمنی داشت. با خدا دشمنی داشت. تو خود نیز در تمام جنگ‌ها با پیامبر به مبارزه برخاستی و بر هیچ کس پوشیده نیست که چه سخن‌های زشتی به رسول‌خدا گفتی و چه قدر آن حضرت را آزدی و قلب پاکش را شکستی. تو همانی هستی که برای برگرداندن جعفر طیار و همراهان به فرمان پیامبرشان به حبشه رفته بودند تا از گزند شما کافران و دشمنان خدا در امان باشند. تو نزد نجاشی رفتی و چه حرف‌ها که بر ضد مسلمان‌ها نگفتی و بسیار کوشیدی که نجاشی را نسبت به مسلمان‌ها بدبین

کنی. حتی از او خواستی که مسلمان‌ها را به دست تو بسپارد. ولی به خواست و اراده‌ی خداوند متعال، نجاشی کوچک‌ترین اعتنایی به حرف‌های بی‌ارزش تو نکرد و مسلمان‌ها را پناه داد و از آن‌ها حمایت کرد. تو هم با خفت، خواری و سرافکنندگی تمام به مکه بازگشتی!»

امام برای لحظه‌ای کوتاه مکث کرد و نگاهی تحقیرآمیز به عمروعاص انداخت. سپس فرمود: «عمروعاص! تو همانی که شعر بلندی در هفتاد بیت در هجو رسول‌خدا سرودی. در آن، از آن‌حضرت بدگفتی و پیامبر خدا درباره‌ات فرمود: «خداوند! لعنت و نفرین خود را بر عمروعاص بفرست. در برابر هر بیت شعرش، هزار بار لعنت بر او بفرست!»

امام باز هم مکث کوتاهی کرد و سپس ادامه داد: «عمروعاص! تو مدعی هستی که پدر بزرگوار من علی، در قتل عثمان، خلیفه‌ی سوم دست داشته است. به خداوند سوگند که تو نه یک بار عثمان را یاری کردی و نه از کشته شدنش خشمگین و غمگین شدی. این بود که او را در آتش فتنه انداختی و رهایش کردی و رفتی. در حالی که پدرم، من و برادرم حسین را برای دفاع از جان عثمان به خانه‌ی او فرستاد. ولی ما نتوانستیم جلوی خشم مردم را بگیریم و عثمان کشته شد. گویا فراموش کرده‌ای که مردم، آب را به روی خانه عثمان بسته بودند و او و

[صفحه ۹۱]

اهل خانه‌اش تشنه بودند! کسی نمی‌تواند انکار کند که این پدرم علی بود که برای عثمان آب به خانه‌اش فرستاد. در حالی که در آن لحظه‌ها، کسی جرأت چنین کاری نداشت. لابد یادت نرفته است که قبل از آن که عثمان کشته شود، چند بار مردم خشمگین قصد کشتن او را کردند و پدرم میانجیگری کرد و عثمان را از دست خشم مردم نجات داد.

و باز زمانی که خانه‌ی عثمان به محاصره‌ی مردم خشمگین درآمد، این پدرم بود که مردم را به صبر و شکیبایی فراخواند و مردم را در کشتن عثمان هشدار داد و ترسانید. همان‌طور که قبلاً هم چند بار عثمان را در برابر خشم مردم یاری کرده بود. به من بگو، چگونه شده است که همان‌هایی که خواستار قتل خلیفه‌ی سوم بودند، اکنون ادعای خونخواهی‌اش را دارند؟ عمروعاص! تو از قدیم و حتی پیش از اسلام هم با بنی‌هاشم دشمنی داشتی و همواره در سینه‌ات نسبت به ما، بذر کینه و دشمنی می‌کاشتی. این کینه و دشمنی زمانی به اوج خود رسید که جدم محمد رسول‌الله، از سوی خداوند به پیامبری برگزیده شد. عمروعاص! تو همیزم کش بیچاره‌ای هستی که همواره آتش‌های فتنه را بر می‌افروزی. ولی بدان که عاقبت خود در این آتش‌ها می‌سوزی. تو همانی هستی که در جنگی، وقتی با پدرم علی روبه‌رو شدی، از شدت ترس از مرگ، لباس‌های خود را از تنت کنیدی و با فرومایگی و حقارت تمام طلب عفو کردی. پدرم هم از کشتن تو درگذشت.» عمروعاص نیز مانند معاویه سرخ و بعد زرد شد. از خشم و غضب به خود می‌پیچید؛ اما زبانش را به دندان گرفته و ساکت مانده بود. گویی زبانش را بریده و لبانش را دوخته بودند؛ لال شده بود.

سپس امام رو به ولید بن عقبه کرد و فرمود: «ای ولید! من تعجب نمی‌کنم از این که تو با پدرم دشمنی داری؛ زیرا پدرم تو را برای خوردن شراب، هشتاد ضربه تازیانه زده است. آن‌هم پیش روی جمعی از مردم و عثمان. یادت که مانده است؟! صبح آن روزی را می‌گویم که در حال مستی وارد مسجد شدی و نماز صبح را چهار رکعت خواندی و رو به مردم گفتی: «می‌خواهید بیش‌تر هم

[صفحه ۹۲]

بخوانم؟»

تو همان امیری بودی که از شدت بدمستی، در محراب مسجد استفراغ کردی و مسجد خدا را آلودی. تو مردی شکم‌کنده‌ای. شکم‌کنده، پست، فرومایه و شهوت‌پرستی که جز شراب‌خواری و شهوت‌رانی اندیشه‌ی دیگری در سر نداری. زندگانی‌ات سراسر خواری و ذلت است. من در تو آن شایستگی را نمی‌بینم که بیش از این درباره‌ات بگویم. تا همین اندازه کافی است! ولید نیز مثل معاویه و عمروعاص، از شدت خشم و غضب، لب‌های خود را به دندان گزید و سکوت مطلق اختیار کرد. امام وقتی او

را هم دلیل و خوار کرد، به سراغ دیگری رفت و پاسخ همه‌ی کسانی را که اتهام‌هایی به آن حضرت بسته بودند، داد و برای آن‌ها، آبرویی در بین مهمان‌های دیگری باقی نگذاشت. مغیره بن شعبه، آخرین کسی بود که امام جواب تهمت‌ها و تهدیدهایش را داد و آبرویش را در بین جمع برد. رو به او فرمود: «مغیره! تو کسی هستی که مادرم فاطمه، دختر گرامی پیامبر خدا را آزردی و مجروحش ساختی و با این کار خود باعث شدی که فرزند رسول خدا - که آباستن بود - در رحمش سقط شود. تو می‌دانی که گناه این کارت تا چه اندازه زیاد است؟ تو حریم مقدس رسول خدا را شکستی و دختر گرامی‌اش را آزردی. همان که پیامبر خدا درباره‌اش فرمود: «دخترم! تو سرور همه‌ی زنان بهشتی! [۲۷] همان دختری که مادرم و همسر علی بود.»

امام مکتی کرد و از مغیره پرسید: «ای مغیره! تو از چه رو به پدرم، علی دشنام می‌دهی و او را نفرین می‌کنی؟ آیا پدرم با پیامبر بیگانه بود؟ و یا با او نسبت نداشت؟ آیا در طول عمرش، کوچکترین مشکل و گرهی برای اسلام و مسلمان‌ها به بار آورد؟ و یا برخلاف احکام الهی گامی برداشت و عدالت را اجرا نکرد و ستم پیشه کرد؟ تو که ادعا داری، علی عثمان را کشته است، چرا در زمان زنده بودن عثمان، او را یاری نکردی؟ و چرا در مرگش نگریستی؟ و غمگین نشدی؟» [صفحه ۹۳]

وقتی امام حرف‌هایش را تمام کرد، برخاست ولی پیش از آن که مجلس کذایی معاویه را ترک گوید، این آیه را با صدایی زیبا و مهربان تلاوت کرد: «زنان زشت سیرت، مردان خبیث را درمی‌یابند. مردان زشت‌س یرت، زنان خبیث را. و زنان پاک، از آن مردان پاکند و مردان پاک، از آن زنان پاک. این‌ها از نسبت‌های ناروایی که ناپاکان به آن‌ها می‌دهند، مبرایند و برایشان آمرزش الهی، روزی پر ارزشی است! [۲۸].»

و فرمود: «در این آیه، منظور از، پاکان، علی بن ابیطالب و یاران و شیعیان آن حضرت است!» پس از رفتن امام، همه‌های در میهمانی معاویه بر پا شد. معاویه همه‌ی خشمی را که در مدت سخنرانی امام در دلش نگه داشت بود، به یکباره بیرون ریخت و بر سر عمروعاص و دیگر یارانش فریاد زد: «ای خاک عالم بر آن سرهای بی‌مغزتان، با این نقشه کشیدن‌هایتان!»

یاران معاویه، شرمگین سر به زیر انداختند و دم بر نیاوردند، معاویه ادامه داد: «چه ادعاهایی! فلان می‌کنیم و بهمان می‌کنیم. حسن را از میدان به در می‌کنیم و قتل عثمان را هم بر گردن او و پدرش می‌اندازیم. دشنام می‌دهیم و تهمت می‌بندیم. پس چه شد آن ادعاهایتان؟» یاران معاویه باز هم شرمزده و غمگین سر زیر انداختند. معاویه با خشم و غضب فریاد برآورد: «دور شوید از من ای ابلهان! دور شوید و گورتان را گم کنید. من از اول هم به شما گفتم که شما بی‌عرضه‌ها نمی‌توانید با حسن بن علی بحث و مجادله کنید و شکست شما پیشاپیش حتمی است! خوب آبرویتان را برد و آب پاکی روی دست‌هایتان ریخت و خشمتان را برانگیخت. چون دلیلتان نماند، دلیلتان کرد. هم مرا، هم شما را. آب در خوابگاه مورچگان ریخت و رفت. من همه این‌ها را از چشم شما احقق‌ها می‌بینم. از چشم شما احقق‌هایی که هنوز نتوانستید حریتان را بشناسد!»

[صفحه ۹۴]

معاویه این را گفت و مجلس را با ناراحتی ترک کرد. پس از رفتن او، هر یک از مهمانان، برای دادن پیشنهاد تشکیل آن مهمانی، دیگری را مقصر قلمداد کرد. هر کدام می‌خواستند گناه این بی‌آبرویی را بر گردن دیگری بیندازند؛ در حالی که خوب می‌دانستند که همگی مقصرند. آن‌ها مثل مارهایی زخمی بودند که به گرد خویش می‌پیچیدند و یکدیگر را به نیش کنایه می‌گرفتند.

[صفحه ۹۷]

پس از قرارداد صلح، امام حسن (علیه‌السلام) مصلحت را در آن دید که با یاران و خانواده‌اش، کوفه را به مقصد مدینه ترک گوید؛ زیرا حس می‌کرد که ماندن در کوفه، دیگر به صلاح او و پیروانش نیست. اما این خبر که او می‌خواهد به سوی مدینه حرکت کند، کوفه را غرق در اندوه و غم کرد. مردم غمگین و ناامید، دسته دسته خدمت امام می‌آمدند و می‌کوشیدند آن حضرت را از رفتن به مدینه باز دارند. گروهی پیشنهاد می‌کردند که دوباره سپاهی فراهم کند و به جنگ با معاویه برخیزد. می‌گفتند: «حال که معاویه زیر قول و قرارهایش زده و همه شرطهای قرارداد صلح را زیر پا گذاشته است، این قرارداد به خودی خود لغو شده به حساب می‌آید و امام باید دوباره به جنگ با معاویه برخیزد. حق هم دارد. که

[صفحه ۹۸]

دست به چنین کاری بزند!»

امام می‌دانست که این حرف‌ها تعارفی بیش نیست. مردم، آن زمان که باید یاری‌اش می‌کردند و می‌جنگیدند، یاری‌اش نکردند و ننگیدند و امامشان را تنها رها کردند. حال که دیگر معاویه بر خر مراد سوار بود و به قدرت کامل دست یافته بود و سپاه امام از هم پاشیده شده بود، حرف از جنگ گفتن، مثل آب در هاون کوبیدن و مشت بر سندان زدن بود.

بسیاری از بزرگان کوفه نیز نزد امام آمدند و به آن حضرت پیشنهاد کردند که هم چنان در کوفه بماند. اما امام پیشنهاد هیچ کس را نپذیرفت؛ زیرا عزمش را جزم کرده بود که باقی عمر مبارکش را مدینه - شهر جدش - به سر برد. به این ترتیب، به همراه برادرش حسین و خانواده‌اش و دوستان نزدیکش، راه مدینه را در پیش گرفت و کوفه را با همه‌ی خاطره‌های تلخ و شیرینش، پشت سر گذاشت؛ کوفه را که زمانی، شهر عدل و داد و مرکز حکومت علی بود، اما حال جز نامی خشک و خالی از آن نمانده بود.

مردم کوفه، غمگین و ماتم گرفته و با چشم‌های اشکبارشان، امام را تا مسافتی طولانی بدرقه کردند. امام با همه‌ی آن‌ها وداع کرد و آن‌ها را با نگاه‌های اشکبار و دل‌های سرشار از غم و حسرت باقی گذاشت. اندکی که از کوفه دور شدند، امام ایستاد. سر برگرداند و نگاهی به پشت سر انداخت و چنین فرمود: «بدرود ای کوفه بدرود ای خانه‌ی یارانم! بدرود!»

مردم مدینه وقتی شنیدند که امام حسن (علیه‌السلام) به آن سو می‌آید، با شادی فراوان به استقبالش شتافتند. زن و مرد و جوان و پیر و کودک! مردم مدینه چنان استقبال گرمی از حسن کردند که خاطره‌ی شیرین ورود پیامبر خدا را به آن شهر، دوباره در دل‌های مردم زنده کرد. مردم با بی‌صبری و با بی‌قراری، کنار جاده ایستاد و یا نشسته و در انتظار ورود امام بودند...

اشتیاق گرم مردم برای دیدن امامشان، چهره‌ی شهرشان را عوض کرده بود.

[صفحه ۹۹]

مردم دل‌باخته و مشتاق، برای دیدن امام لحظه‌ها را می‌شمردند و انتظار می‌کشیدند. انتظار مردم چندان به طول نینجامید و عاقبت مسافران عزیزشان از راه رسیدند. مردم با مهربانی و صمیمیتی کم‌نظیر، فرزندان عزیز فاطمه را در آغوش پرمهر و گرمشان فشردند و اشک شوق از دیدگان‌شان باریدند. مردم مدینه، هم شوق دیدار سیمای نورانی حسن و حسین را در دل داشتند و هم بی‌صبرانه منتظر بودند تا اتفاقاتی را که در کوفه بر آن حضرت، برادرش و یارانش گذشته بود، از زبان آن‌ها بشنوند. امام برای آن‌ها که آن‌ها را از آن انتظار تلخ بیرون آورد، فرمود: «مردم شریف مدینه، سپاهیان من سستی ورزیدند و بر سر ایمان خویش لرزیدند و ضعف از خود نشان دادند. خیانت بعضی از فرماندهان سپاهم، دیگران را در عزمشان سست کرد و به تدریج پراکنده‌شان ساخت. حیل‌های معاویه و شایعات بی‌اساس او چنان بین مردم ریشه دوانید که مردم به دشمنی علیه من برخاستند. من مجبور شدم قرارداد صلح را قبول کنم. خیر و صلاح امت مسلمان، در همین راهی است که من برگزیدم. چون دیدم که معاویه بر آن است تا بهانه‌ای بجوید و همه‌ی پیروان علی را از صحنه‌ی خاک بردارد. او موجود خطرناکی است و دشمنی‌اش با پیامبر و پدرم علی، بر هیچ کس پوشیده نیست. پس توکل به خدا داشته باشید و صبر و بردباری پیشه کنید تا بهانه به دست دشمن خونخوار ندهید!»

با آمدن امام به شهر مدینه، گویی که باران رحمت و برکت بر آن شهر بارید، مردم مدینه از زمانی که امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) مدینه را ترک گفته بود، تشنه‌ی دیدار خاندان رسول خدا بودند و حال، به آرزویشان رسیده بودند و بوسه بر دست‌های مبارک فرزندان علی و فاطمه می‌زدند و خدا را شکر می‌گفتند که نعمت دیدار آن دو زاده‌ی زهرا را بر آنان ارزانی داشته است! امام مدت ده سال در مدینه ماند. مثل معلمی مهربان و پدری دلسوز، مردم را هدایت کرد و پناه ستمدیدگان و مظلومان شهر مدینه شد. ده سالی که هر

[صفحه ۱۰۰]

لحظه‌اش برای مدینه نعمتی بزرگ بود. دانش پژوهان و تشنگان علم و دانش وقتی شنیدند که امام حسن به شهر آمده است، از هر طرف به سوی آن شهر روانه شدند تا از چشمه‌ی علم و دانش امام، جرعه‌ای بنوشد و در استفاده از چشمه‌ی بخشنده دانش آن حضرت بکوشند.

مدینه با حضور امام حسن، تبدیل به دانشگاهی بزرگ برای تشنگان علم و دانش و اخلاق شد. امام حسن مثل ستاره‌ای درخشان که از قلب جدش نور گرفته بود، مکتب اسلام را در مدینه روشن کرد. یاران علی از هر طرف به سوی مدینه رهسپار شدند تا زیر نظر فرزند مولایشان علی، دوباره گرد هم جمع شوند و با رهبری‌های آن امام، شروع به جنگ سرد علیه معاویه و ستمکاران دیگر بنی‌امیه کنند. کسانی که در زمان عقد قرارداد صلح، امام را مورد انتقام قرار داده بودند و از صلح با معاویه ناراضی بودند، در مدینه با درس گرفتن از مکتب امام حسن، کم‌کم پی به اشتباه‌های خویش بردند و دانستند که او بعد از علی، امام بر حق است و راهی که او برگزیده، به صلاح امت مسلمان و پیروان راستین علی بوده است.

امام طی ده سال اقامتش در مدینه، شاگردان زیادی تربیت کرد. شاگردانی که هر کدام از آن‌ها بزرگانی شدند و نامشان بر صفحه‌ی جهان پایدار ماند. بسیاری از این شاگردان، از یاران علی و بعضی دیگر از یاران بی‌ریای امام حسن بودند. بعضی از این افراد بعد از امام، برادرش حسین را یاری دادند و لحظه‌ای از مبارزه با ستم و ستمکاران باز نایستادند؛ از جمله شاگردانی مانند حبیب بن مظاهر که بعدها در کربلا و در رکاب امام حسین (علیه‌السلام) به شهادت رسید. او هم‌چنین از جمله مردانی بود که با علی (علیه‌السلام) پیمان بسته بودند که تا لحظه‌ی مرگ با آن حضرت و از پیروان همیشگی او باشند. حبیب کسی بود که تا آخرین نفس در پیمان خود پایدار ماند.

شاگردان و روایانی که در محضر مبارک امام حسن (علیه‌السلام) تربیت می‌شدند، در

[صفحه ۱۰۱]

نشر فرهنگ اصیل اسلامی و اندیشه‌های مولایشان در جامعه اسلامی تلاش می‌کردند و دست به افشاگری حیل‌های معاویه و یارانش می‌زدند. آن‌ها از ظلم و ستم او انتقاد می‌کردند و مردم را به سوی راه حق و راه خدا فرامی‌خواندند. نشر فرهنگ اصیل اسلامی از مهم‌ترین وظیفه‌های شاگردان امام حسن بود؛ زیرا معاویه و یاران نابکارش درصدد بودند که فرهنگ اصیل اسلام را تحریف کنند و به بیراهه بکشانند و تهاجم فرهنگی حاکمان اموی - که معاویه در رأس آن‌ها قرار داشت و فرمان می‌راند - این خطر بزرگ را داشت که پس از مدتی، چهره‌ی واقعی اسلام عوض شود. معاویه می‌خواست اسلام را از راهی که پیامبر خدا، علی و یاران راستینشان آن را نشان داده بودند، به بیراهه بکشانند. به همین دلیل، امام حسن که از نیت شیطانی معاویه و دیگر حاکمان اموی خیر داشت، دست به مبارزه علیه تهاجم فرهنگی آن‌ها زد و یارانش را همه جا پراکنده ساخت تا سنگرهای اسلام را در برابر این تهاجم محکم کنند و مردم را از فتنه‌ها و حیل‌های معاویه آگاه سازند.

معاویه که همه‌ی قدرت و هم و غم خود را برای دگرگون کردن اسلام به کار می‌برد، می‌کوشید تا در بعضی از احکام دینی و آیین‌های اسلامی، تغییراتی به وجود آورد؛ یا چیزهایی بر آن‌ها بیفزاید و یا چیزهایی از آن‌ها بکاهد تا بتواند آن‌طور که دلش

می‌خواهد، حکومت کند و زمینه را برای حکومت ظالمانه‌ی فرزندش یزید آماده کند. مثلاً در زمان خلافتش، مدت چهل روز در نماز جمعه، صلوات و درود بر پیامبر خدا را نادیده گرفت و یادی از پیامبر به میان نیاورد. او قصد داشت. به این وسیله، یاد پیامبر خدا را از دل‌ها بزدايد و اسلام دلخواه خود را در جامعه پیاده کند. وقتی بعضی از نزدیکانش از او پرسیدند: «چرا صلوات بر پیامبر خدا را از نماز جمعه حذف کردی؟»

او این پاسخ گستاخانه را بر زبان نپاکش جاری کرد: «به این جهت نام پیامبر را بر زبان جاری نکردم تا اهل بیت او در بین مردم، بزرگ و ارجمند نشوند و رفته رفته، ارج و منزلتشان را از دست بدهند!»

[صفحه ۱۰۲]

معاویه می‌دانست که وقتی در هر نماز جمعه و نماز جماعت، نام پیامبر را در حضور مردم می‌برد، مردم بیشتر به یاد حقانیت علی و حسن می‌افتند و این اندیشه که: «معاویه با فریب و نیرنگ بر این مقام تکیه زده است!» در سرشان پیدا می‌شود. برای همین بود که تصمیم گرفت نام پیامبر را در نمازهای جمعه حذف کند.

معاویه هم‌چنین ربا را در معامله‌های مردم جایز اعلام کرد. در حالی که همه‌ی مردم می‌دانستند پیامبر بارها و بارها درباره‌ی حرام بودن ربا سخن گفته بود. ابودرداء که قاضی شهر دمشق بود، وقتی خبر جایز شمردن ربا را از سوی معاویه شنید، با خشم پیش او رفت و گفت: «ای معاویه! شنیده‌ام که گفته‌ای ربا از نظر اسلام مانعی ندارد!»

معاویه با خونسردی و گستاخی تمام گفت: «آری! درست شنیده‌ای. همین طور گفته‌ام!»

ابودرداء در حالی که از شدت خشم به خود می‌پیچید، خطاب به معاویه گفت: «چه طور جرأت کردی چنین سخنی بگویی، در حالی که من بارها و بارها از زبان مبارک پیامبر اسلام شنیدم که مردم را از ربا می‌ترساند و می‌فرمود: ربا عمل نادرستی است و سودی که از طریق ربا به دست آید، حرام است!»

معاویه پوزخندی زد و بدون کم‌ترین اعتنایی به اعتراض ابودرداء از او دور شد. ابودرداء وقتی چنین دید، از مقام خود استعفا داد و به سوی مدینه رهسپار شد تا به مولایش حسن پیوندد. هنگام حرکت از دمشق، وقتی مردم علت استعفایش را جویا شدند گفت: «دیگر دلیلی برای کار کردن در دستگاه ظالمانه‌ی معاویه نمی‌بینم. زیرا او فرمان‌های رسول خدا را زیر پا می‌گذارد و آیین‌های اسلامی را بنا به سلیقه و روش کافرانه‌ی خود تفسیر و تعبیر می‌کند. اگر در دستگاه او کار کنم، در حقیقت به هدف‌های مستبدانه و ملحدانه‌ی او کمک کرده‌ام. بنابراین، صلاح را در این دیدم که استعفا بدهم و به سوی مولایم امام حسن بروم!»

از دیگر کارهای خود سرانه‌ای که از معاویه سر زد، تغییر دادن بعضی از

[صفحه ۱۰۳]

احکام حج بود. مثلاً به هنگام احرام، عطرهاى خوشبو استفاده می‌کرد؛ در حالی که چنین کاری به هنگام احرام، به هیچ وجه جایز نیست. هم‌چنین در نماز عید فطر و عید قربان، اذان و اقامه خواند؛ در حالی که همه‌ی مؤمنان می‌دانستند که پیامبر تأکید فرموده بود: «خواندن اقامه و اذان در نمازهای عید فطر و عید قربان لازم نیست و نباید خوانده شوند.»

معاویه هم‌چنین خطبه‌های نماز عید فطر را بر خلاف سنت رسول خدا، پیش از نماز خواند و این روش را هم‌چنان ادامه داد. پیامبر و جانشین بر حق او حضرت علی (ع)، معتقد بودند: «کسی که امیر و حاکم مردم می‌شود، باید زندگی ساده‌ای داشته باشد. و لباس‌هایی بپوشد که دیگر مردم به تن می‌کنند.» خلیفه‌های اول و دوم - ابوبکر و عمر - نیز به همین روش رفتار می‌کردند. اما معاویه نه تنها زندگی شاهانه‌ای داشت، بلکه لباس‌های حریر - که برای مردان حرام بود - اشرافی و گران‌قیمت می‌پوشید و در ظرف‌های طلا و نقره آب می‌نوشید و غذا می‌خورد؛ در صورتی که هر دوی این اعمال از سوی رسول اکرم به شدت نهی شده بود. معاویه علاوه بر این‌ها، کسانی را با کیسه‌های زر و سیم می‌فریفت تا حدیث‌های پیامبر خدا را تغییر دهند. و حدیث‌های دیگری به

وجود آوردند. برای این کار دانشمندان، ادیبان و نویسندگان زیادی را هم اجیر کرده بود. آن‌ها حدیث‌هایی را هم که درباره‌ی علی (علیه‌السلام) و اهل بیت باقی مانده بود، تغییر می‌دادند و یا کم‌رنگ می‌کردند. معاویه در نامه‌هایی به امیران خود و فروخته‌ای که خود بر سر مقام‌ها گماشته بود، می‌نوشت که نسبت به تغییر حدیث‌ها و ساختن و پرداختن حدیث‌های جدید و جعلی، همه‌ی سعی و تلاششان را به کار گیرند. در نامه‌ای به آن‌ها نوشت:

«همه‌ی راویان و شاعرانی را که طرفدار عثمانند و درباره‌ی او شعر می‌سرایند و سخن می‌گویند، شناسایی کنید و آن‌ها را فرا بخوانید و احترامشان کنید و هر چه

[صفحه ۱۰۴]

خواستند، به آن‌ها بدهید و از نظر مال و ثروت بی‌نیازشان کنید. در بین مردم از آن‌ها به خوبی و بزرگی و با احترام یاد کنید تا ارجمند و محبوب شوند. از هر تبلیغی که برای محبوبیت آن‌ها در بین مردم لازم است، استفاده کنید تا حرف‌هایشان مورد قبول قلب‌های مردم واقع شود. نام این راویان، شاعران و همین‌طور روایت‌ها و حدیث‌هایی را که درباره‌ی عثمان و پدر من و خود من نقل می‌کند - همه را - بنویسید و برای من بفرستید.»

این‌گونه راویان خدانشناسی که فقط به خاطر جاه، مقام و مال دنیا کار می‌کردند و برای به‌دست آوردن آرزوهای پست دنیوی دست به این کار زشت می‌زدند، کم‌کم به سوی معاویه جذب شدند و با نوشتن روایت‌ها و ساختن حدیث‌های جعلی و ساختگی درباره‌ی عثمان و ابوسفیان و معاویه، ثروت‌های هنگفت و کلانی به دست آوردند. دیگران نیز وقتی دیدند که این کار ثروت بادآورده‌ای با خود به همراه دارد، به آن‌ها پیوستند و این کار در همه جا فراگیر شد و تا مدت زیادی به دستور معاویه ادامه یافت؛ به طوری که روایت‌ها و حدیث‌های جعلی مربوط به عثمان آن قدر زیاد شد که خود معاویه هم به بیم و هراس افتاد و فکر کرد: «مبادا مردم به قلابی بودند این روایت‌ها و حدیث‌ها پی‌برند!»

برای همین به گویندگان، نویسندگان و شاعران خود فروخته‌اش دستور داد تا درباره‌ی ابوبکر، عمر و دیگر صحابه‌ی پیامبر نیز حدیث‌هایی بسازند و بنویسند. او در نامه‌ای به نویسندگان، گویندگان و سازندگان این حدیث‌ها و روایت‌های دروغین و ساختگی نوشت:

«هر حدیثی که درباره‌ی ابوتراب [۲۹] دیدید و شنیدید، حدیثی درباره‌ی رد آن بسازید. مبادا حدیثی را از قلم بیندازید و حدیثی در رد آن نساژند!»

طبق این فرمان معاویه، نویسندگان و گویندگان شیطان صفت، دست به کار شدند و حدیث‌های قلابی زیادی در رد حدیث‌هایی که از زبان پیامبر خدا درباره‌ی علی (علیه‌السلام) مانده بود، ساختند. هم چنین در رد حدیث‌هایی که برای حسن و حسین و دیگر اهل بیت پیامبر وجود داشت، چنین کردند. مثلاً در برابر این حدیث

[صفحه ۱۰۵]

معروف پیامبر که فرموده بود: «حسن و حسین دو سرور جوانان بهشتند!»

این حدیث جعلی را درباره‌ی عمر و ابوبکر ساختند: «ابوبکر و عمر دو سرور جوانان بهشتند!» [۳۰].

و نیز این حدیث جعلی را درباره‌ی عثمان ساختند که: «ملائک از عثمان حیا می‌کنند!»

معاویه با همه تلاشی که برای از بین بردن سنت پیامبر و گوشه‌گیر ساختن اهل بیت کرد، نتوانست موفقیت چشمگیری به دست آورد؛ زیرا امام حسن چنان روزهایی را پیش‌بینی می‌کرد و می‌دانست که معاویه با شخصیت خبیثی که دارد، دست به چنین کارهای خطرناک، زشت و خیانت کارانه‌ای خواهد زد. برای همین، در مدینه به کمک یاران راستینش در برابر چنین حرکت‌هایی به شدت مقاومت نشان داد و مردم را با سخنان پربار خود - در برابر آن توطئه‌ها - بیمه ساخت. او با آن بیان زیبا و رسایش، تاثیر

شگفتی بر قلب‌های مردم گذاشت؛ به طوری که به تدریج و به مرور زمان، مردم مسلمان دانستند و دریافتند که احکام درست دینی و مسایل فقه اسلام را فقط از زبان فرزندان عزیز پیامبر در مدینه می‌توان آموخت؛ یعنی در مکتب امام حسن مجتبی و برادرش حسین.

امام حسن لحظه‌ای آرام و قرار نداشت. روز و شب تلاش می‌کرد. او کسانی را به شهرهای مختلف می‌فرستاد تا به کارهای مردم رسیدگی کنند و آن‌ها را از توطئه‌های شوم معاویه و دیگر حکام اموی آگاه سازند. معاویه وقتی دید که نمی‌تواند بین خود و امام حسن و یاران علی جنگی راه بیندازد و آن‌ها را قلع و قمع کند، تصمیم گرفت تا از طریق بی‌اعتبار ساختن حدیث‌های باقیمانده از رسول‌خدا و ساختن و پرداختن حدیث‌های جعلی جدید، اهل بیت را در بین مردم خوار و ذلیل گرداند و بنی‌امیه را گرامی و عزیز بدارد؛ اما به یاری خدا و با تلاش‌های شبانه‌روزی امام حسن و یاران صدیقش، او نتوانست کاری از پیش ببرد و هم‌چنان مثل سابق، از وجود شریف آن‌حضرت در مدینه ترس و وحشت داشت. او همواره در پی فرصتی بود تا بتواند آن‌حضرت را به شهادت برساند. [صفحه ۱۰۶]

معاویه به خوبی می‌دانست که تا وقتی حسن زنده است، حکومت پوشالی او در معرض خطر سقوط قرار دارد. برای همین، نقشه‌ی قتل آن‌حضرت را می‌کشید و به دنبال فرصتی بود تا نقشه‌ی شومش را جامه‌ی عمل بپوشاند. غافل از این که با شهادت امام حسن، افکار بلند و پربرابر آن‌حضرت در قلب‌های مردم زنده می‌ماند و حسین، برادر حسن، راه او را دنبال خواهد کرد؛ چندان که سد راه او در رسیدن به هدف‌های نفسانی و آرزوهای شیطانی و خار چشم او و دیگر حکام اموی خواهد شد!

امام علاوه بر آموزش و پرورش مردم و آموختن علم و دانش و مسایل مذهبی و فقهی به آن‌ها، طوری در بین مردم زندگی می‌کرد که عزیز دل‌های مردم و محبوب مؤمنان شده بود. این محبوبیت روز به روز افزایش می‌یافت. امام در انجام کارهای نیک و خداپسندانه سرمشق مردم بود. امام با وجود کارهای زیادی که داشت و هیچ فرصتی برای او باقی نمی‌گذاشتند، اما از هیچیک از وظیفه‌های که خود در برابر خانواده و مردمش غافل نمی‌شد. حتی به حرف‌های نیازمندی که از در خانه‌اش می‌گذشت و از او درخواست کمک می‌کرد، با دقت تمام گوش می‌داد و آن‌گاه نیازش را بیش از آنچه درخواست کرده بود، برآورده می‌ساخت. مهربانی و خوشرویی آن‌حضرت، سیمای مهربان و همواره متبسم پیامبر گرامی اسلام را در قلب‌های مردم زنده می‌کرد. به راستی هم امام حسن مثل جدش رسول‌خدا بود و هم چون او زندگی می‌کرد و راه و روش او را در زندگی به کار می‌بست. هرگز فقیری از در خانه‌ی او با دست خالی بر نمی‌گشت. آن‌حضرت در بخشندگی، مهربانی و دستگیری از مستمندان و نیازمندان، زبانزد خاص و عام شده بود.

روزی از آن‌حضرت پرسیدند: «ای حسن بن علی! چه طور است که هیچ نیازمندی، ناامید از در خانه‌ات بر نمی‌گردد؟» امام در پاسخ فرمود: «همه‌ی ما به نوعی نیازمند و مستمندیم. من هم مانند دیگران، نیازمند درگاه خدایم. همان‌گونه که من میل ندارم از درگاه خداوند

[صفحه ۱۰۷]

ناامید و دست خالی برگردم، دلم نمی‌خواهد نیازمندی را ناامید و دست خالی از در خانه‌ام برگردانم. خداوند این همه نعمت به ما عطا فرموده است. پس بر ماست که از این نعمت‌ها به دیگران هم ببخشیم. من همیشه می‌ترسم و بیم دارم که اگر نیاز نیازمندی را برآورده نکنم و او دست خالی از در خانه‌ام برود، خداوند هم مرا دست خالی از درگاهش براند!

و آن‌گاه افزود: «انسان وقتی جوانمرد است که مورد سؤال و درخواست واقع شود و از او نیازی طلب شود. این سعادت است برای انسان که بتواند نیاز نیازمندی را برآورده سازد. خداوند به بندگان بخشنده‌اش بهشت را وعده داده است و برای بخیلان، جهنم را آماده ساخته است. آن کس که داشته باشد و دست بخشنده نداشته باشد و نیاز نیازمندی را برآورده نکند، نه مسلمان است و نه از

«ما»

و باز فرمود: «وقتی کسی، نیازش را پیش ما می‌آورد و ما آن را برآورده می‌کنیم، باید خدا را شکر کنیم و سپاس بگوییم و از آن نیازمند هم متشکر باشیم که ما را شایسته‌ی این کار خیر و بذل و بخشش قرار داده است. بدانید که بخشش و خیر واقعی آن است که بدون سؤال و درخواست فرد نیازمند باشد. چون آنچه را که پس از درخواست نیازمند به او می‌دهی، آن بخشش را در برابر آبروی او پرداخته‌ای!»

امام با این همه بخشندگی، اما همواره نیازمندان را نیز پند می‌داد که جز در موارد مهم و حیاتی، دست نیاز به سوی دیگران دراز نکنند و آبرویشان را با این کار نریزند او می‌فرمود: «برای مسلمان، درخواست کمک شایسته نیست، جز در سه حالت: بدهکاری سنگین؛ فقری که انسان را به خاک مذلت بنشانند؛ پرداخت خونبها و یا بدهکاری که انسان در پرداخت آن درمانده باشد و جز با کمک دیگران، نتواند مشکل خود را حل کند!»

امام در مورد هدیه گرفتن و هدیه دادن می‌فرمود: «وقتی کسی هدیه‌ای به شما می‌دهد، بکوشید با هدیه‌ای گرانباتر و با ارزشمندتر، کار او را جبران کنید! نیکی را با

[صفحه ۱۰۸]

نیکی بیش‌تر پاسخ دهید!

همه‌ی رفتار و کردار و گفتار امام، سرمشقی بزرگ برای مسلمانان بود. وقتی به نماز می‌ایستاد، بند بدن بدنش می‌لرزید. وقتی حرف از مرگ و روز قیامت به میان می‌آمد، به شدت می‌گریست. وقتی برای برگزاری نماز وضو می‌گرفت، بندهای استخوانشان به هم می‌خورد و رنگ از چهره‌ی مبارکش می‌پرید. وقتی علت تغییر حالش را می‌پرسیدند، می‌فرمود: «وقتی انسان در برابر پیشگاه خداوند بزرگ می‌ایستد، باید همین‌طور بشود. باید رنگش بپرد و از خوف پروردگار بگرید!»

امام به شدت فروتن و متواضع بود و هیچ‌وقت بر کسی فخر نمی‌فروخت و تکبر نمی‌ورزید. حتی با گدایان و بیچارگان بر سر یک سفره می‌نشست و غذا می‌خورد. یک بار که سواره از جایی می‌گذشت، جمعی از تنگدستان و فقیران را دید که بر زمین نشسته بودند و زیراندازی هم نداشتند. تابستان بود. هوا گرم بود. آن مستمندان در زیر سایه‌ی درختی روی زمین نشسته بودند و تکه‌های نان خشکی را که در پیش رو داشتند، می‌جویدند. امام خواست بگذرد و برود، اما حس کرد که اگر این کار را بکند، ممکن است دل آن مستمندان از او بشکند و گمان برند که او به خاطر فقرشان دور شد و کسر شأن خود دانست که به آن‌ها نزدیک شود. این بود که مرکبش را به سوی آنان راند. وقتی جلوتر رفت، به آن‌ها سلام کرد و آنها به او تعارف کردند که از مرکب پایین بیا و در کنار ما بنشین و نان بخور!

امام تعارف صمیمانه و صادقانه‌ی آن‌ها را پذیرفت. از مرکبش پیاده شد و در کنار آن‌ها نشست. آن‌ها گفتند: «ای پسر دختر رسول‌خدا! بفرما و با ما صبحانه بخور!»

هر چند که از وقت صبحانه گذشته بود و امام میلی هم به خوردن نداشت، اما دعوت آن‌ها را پذیرفت و تکه نان خشکی را برداشت و شروع به خوردن کرد. سپس این آیه را خواند: «ان الله لایحب المستکبرین.» [۳۱].

امام درست مثل آن مستمندان بیچاره روی خاک نشست و با آن‌ها نان خشک

[صفحه ۱۰۹]

خورد. پس از خوردن صبحانه، آن‌ها را به خانه‌اش دعوت کرد و از آن‌ها خواست که برای صرف نهار در خانه‌اش بمانند. آن‌ها هم دعوت امام را پذیرفتند و برای نهار ماندند. امام در خانه از آن‌ها به گرمی پذیرایی کرد. سپس به همه‌ی آن‌ها لباس و پول کافی داد. وقتی همه‌ی آن‌ها خرسند، راضی و خشنود از خانه‌ی امام بیرون رفتند، امام رو به نزدیکانش کرد و فرمود: «به راستی که

کار آنها بسیار برتر و بزرگ‌تر از کار من بود. زیرا آنها مرا به همه‌ی آنچه که داشتند، دعوت کردند و به غیر از آن چند تکه نان، چیز دیگری نداشتند. ولی ما بیش از آنچه که به آنها بخشیدیم، باز هم داریم. پس با این حساب، کار آنها ایثار است و کار ما نیست!»

[صفحه ۱۱۳]

مدینه، شهر آرزوها

وقتی امام به سوی مدینه رفت، معاویه که دیگر خیالش از طرف آن حضرت راحت شده و تسلط کاملش بر عراق به دست آورده بود، شروع به آزار و اذیت مردان حق و طرفداران علی علیه‌السلام کرد. او با تغییراتی که در احکام الهی به وجود می‌آورد روز به روز بر تعداد مخالفان خود می‌افزود؛ به طوری که افراد زیادی از مردان حق و حتی کسانی که با معاویه بیعت کرده و زیر فرمانش بودند و در دستگاه اموی خدمت می‌کردند، از او بریدند و به سوی مدینه رهسپار شدند تا در زیر بیرق اسلام نفس بکشند. از آن جمله ابودرداء، قاضی معروف دمشق بود. کم‌کم مدینه به عنوان پایگاهی برای پناهندگان سیاسی درآمد و هر کس که از ظلم و ستم معاویه به تنگ می‌آمد، به سوی مدینه می‌رفت و در پناه امام حسن

[صفحه ۱۱۴]

قرار می‌گرفت. امام با تمام توانش از این گونه افراد حمایت می‌کرد و پناهشان می‌داد. همه‌ی کسانی که آرزوی سقوط بنی‌امیه و به روی کار آمدن حق و حقیقت را در دل می‌پروراندند، به سوی مدینه رهسپار می‌شدند. مدینه شهر آرزوهای مردان خدا شده بود. آنها مثل پروانه‌های عاشق، برگرد شمع وجود امام می‌چرخیدند و امام با قلب و روح بزرگش بر قلب‌های تشنه‌ی آنها نور می‌بخشید و شور و امید می‌داد. یکی از کسانی که به مدینه پناه آورده و در زیر علم حمایت امام حسن قرار گرفته بود، سعید بن ابی‌سرح کوفی، از دوستان اهل بیت بود. او به خاطر مخالفت‌های شدیدی که با حکومت معاویه داشت، مورد غضب زیاد بن ابیه - استاندار کوفه - قرار گرفته بود. زیاد دستور داده بود که او را دستگیر کنند. اما او از کوفه گریخته و به مدینه پناهنده شده بود. یک روز سعید پیش امام نشسته بود و از ظلم و ستم‌هایی که بر او و مردم کوفه رفته بود؛ سخن می‌گفت. ناگاه قاصدی آمد و خبر آورد که زیاد در کوفه، مال و اموال سعید را مصادره کرده، خانه‌اش را آتش زده و با خاک یکسان کرده، زن و فرزندانش را نیز دستگیر و زندانی کرده است. شرط آزادی آنها را هم بازگشت و تسلیم سعید به کوفه قرار داده است.

زیاد بن ابیه کسی بود که معاویه او را به پدر خود ابوسفیان نسبت داده، سپس برادر خود خوانده و او را به استانداری شهر کوفه گمارده بود. این کار معاویه از حرکت‌های بسیار زشت سیاسی او بود که در دوران خلافتش انجام داد و با مخالفت‌های زیادی هم روبه‌رو شد. گروهی از صحابه‌ی پیامبر به آن شدیداً اعتراض کردند. امام حسن و برادرش حسین نیز از جمله کسانی بودند که به شدت با این حرکت زشت سیاسی معاویه به مخالفت و اعراض برخاستند. گروهی از صحابه‌ی پیامبر در نامه‌ای اعتراض‌آمیز به معاویه نوشتند:

«طبق فرمایش رسول خدا، زنازاده، متعلق به مادر است و زناکار باید سنگسار شود. زیاد که یک زنازاده است، باید به نام مادرش زیاد بن سمیه نامیده شود و نه

[صفحه ۱۱۵]

زیاد بن ابوسفیان؛ زیرا ابوسفیان از جمله کسانی بود که با سمیه رابطه‌ی نامشروع داشت!»

امام حسن و برادرش حسین نیز هر کدام نامه‌های جداگانه‌ای برای معاویه و زیاد بن سمیه نوشتند و به این مطلب شرم‌آور اعتراض کردند. حسین در نامه‌اش به معاویه نوشت: «ای معاویه! آیا تو ادعای برادری با زیاد بن سمیه را داری؟ زیاد پسر سمیه است که بر

بستر زنا به دنیا آمده است. تو گمان می‌کنی که او پسر پدر توست. در صورتی که پیامبر گرامی اسلام فرموده است که فرزند بر بستر زنا به دنیا آمده، متعلق به مادر است و زناکار باید سنگسار شود. تو سنت پیامبر را زیر پا نهادی و از هوا و هوس خود پیروی کردی و زیاد را بر مردم مسلمان بصره و کوفه مسلط ساختی!»

حال، همین زیاد بن ابیه در کوفه شروع به آزار و اذیت دوستداران اهل بیت کرده بود. اموال سعید را مصادره کرده، خانه‌اش را آتش زده و خانواده‌اش را هم زندانی کرده بود. امام از شنیدن خبر این حرکت زشت زیاد، به شدت ناراحت و نگران شد. با عصبانیت برخاست، قلم و کاغذ آورد و نامه‌ای خطاب به زیاد نوشت. امام در نامه‌اش با کلامی، استوار و محکم، زیاد را مورد خطاب قرارداد و ضمن حمایت از سعید، زیاد را به امر به معروف و نهی از منکر فراخواند و در نامه‌اش با او از موضع قدرت برخورد کرد. نامه‌ی امام خطاب به زیاد چنین بود:

«تو یکی از مسلمانان را در مورد خشم و غضب خود قرار داده و در آزار او کوشیده‌ای! در حالی که سود او سود مسلمانان و ضرر به او ضرر به مسلمانان است. خانه‌اش را ویران و اموالش را مصادره کرده‌ای. این‌ها بس نبود که خانواده‌اش را هم به زندان انداخته‌ای؟! وقتی این نامه به تو می‌رسد، فوراً خانه‌ی سعید را درست کن و اموالش را به او بازگردان. خانواده‌اش را هم در اولین فرصت آزاد کن. میانجیگری مرا درباره‌ی او بپذیر تا پاداش و جزای نیک به تو برسد!»

زیاد که نه تنها زنازاده، بلکه مردی پست فطرت بود و از سوی معاویه به یک

[صفحه ۱۱۶]

مقام رفیع و بلند دنیوی رسیده بود، فراموش کرد که چه شخصیت مهمی برای او نامه نوشته و او را مورد خطاب قرار داده است. کبر و غرور و مقام کاذب دنیوی نگذاشت تا بفهمد که چه سعادت‌ی به او روی آورده و چه شخصیتی برایش نامه نوشته است. شخصیت مهربانی که در پایان نامه‌اش حتی برای فرد فاسدی مانند او، وعده‌ی جزای نیک داده بود. زیاد از لحن نامه‌ی امام - که از موضع قدرت نوشته شده بود - به جای آن که بر سر عقل بیاید و پس از توبه، به فرموده‌ی آن‌حضرت عمل کند، به شدت خشمگین شد و جواب زشت و گستاخانه‌ای برای امام نوشت. جوابی که در آن ذات پلید خود را آشکار ساخت و لعنت ابدی خدا را برای خود خرید. از یک زنازاده‌ی نابکار جز این هم انتظار نمی‌رفت. نامه‌ی زیاد خطاب به امام چنین بود:

«از زیاد بن ابی‌سفیان به حسن بن فاطمه.

نامه‌ات به دستم رسید و آن را خواندم. چرا نام خود را قبل از نام من نوشته بودی؟ در حالی که من بر سر مقام و قدرتم؛ اما تو نیازمندی هستی که از من تقاضای بخشش سعید را کرده‌ای. تو که از مردم عادی و معمولی هستی، به چه حقی و با چه جرأتی مثل یک حاکم قدرتمند به من فرمان می‌دهی و از مرد خائنی که به تو پناه آورده است و تو پناهش داده‌ای حمایت می‌کنی؟! آیا نمی‌دانی که تو خود نیز با حمایت و پناه دادن به او، مجرم به حساب می‌آیی؟ به خدا سوگند که اگر سعید را در میان پوست و گوشت خود هم پنهان کنی، نمی‌توانی از او محافظت کنی. بدان که من اگر به تو دست یابم، ملاحظه‌ی هیچ چیز را نخواهم کرد و گوشت تو را لذیذترین گوشت برای خوردن می‌دانم. پس، هر چه زودتر سعید را رها کن. اگر او را ببخشم، به خاطر میانجیگری تو نیست و اگر او را بکشم، به جرم صحبت او با پدر توست!»

زیاد بن ابیه نوشتن چنین نامه‌ای، روح خبیث خود را نشان داد. او زنازاده‌ای بود که در پستی و فرومایگی و تکبر و بی‌عفتی یگانه بود و امام او را به خوبی می‌شناخت. برای همین هم نامه‌اش را آن‌گونه نوشته و از جایگاه قدرت و بالا او

[صفحه ۱۱۷]

را مورد خطاب قرار داده و شخصیت او را به چیزی نگرفته بود.

امام وقتی نامه‌ی توهین آمیز زیاد را خواند، دست از حمایت سعید بن ابی‌سرح برنداشت. نامه‌ای برای معاویه نوشت و نامه‌ی سراسر

توهین زیاد را هم به آن ضمیمه کرد و برای او فرستاد. از او خواست تا جلو افسار گسیختگی زیاد را بگیرد و امنیت سعید را به او بازگرداند. معاویه که مردی باهوش، زیرک و سیاستمدار بود و شخصیت امام را هم به خوبی می‌شناخت و می‌دانست که در افتادن با آن حضرت به سود او و حکومتش نیست، نامه‌ای به این مضمون برای زیاد نوشت:

«حسن بن علی! نامه‌ای برایم نوشته است و نامه‌ای را هم که تو برای او نوشته بودی، ضمیمه‌ی نامه‌اش کرده است. من از این برخورد احمقانه تو در شگفتم. البته می‌دانم که تو این خصلت‌ها را از مادرت، سمیه به ارث برده‌ای و همان خصلت‌ها تو را بر آن داشته است که آن چنان نامه‌ای برای حسن بن علی بفرستی و در آن به پدرش دشنام بدهی. در صورتی که به جان خودم سوگند تو در گناه و فساد، سزاوارتری. این که حسن نام خود را پیش از نام تو نوشته است، حق دارد؛ او مقام والایی دارد. اگر او نام خود را پیش از نام تو بنویسد، از مقام تو چیزی کم نمی‌شود. اگر عقلت را خوب به کار بیندازی، متوجه می‌شوی که او حق دارد، در نامه‌اش به تو فرمان بدهد و خود را برای آزادی سعید واسطه قرار دهد. اگر تو شفاعت و میانجیگری او را نپذیرفته‌ای، افتخار بزرگی را از دست داده‌ای؛ زیرا او از هر نظر و از هر جهت، والاتر از تو است. تا این نامه به دستت رسید، خانواده‌ی سعید را آزاد کن؛ خانه‌اش را بساز و تحویلش بده. اموالش را هم به او بازگردان. دیگر کاری به کار او نداشته باش و مزاحمش مشو! من به جز این نامه، نامه‌ای هم برای سعید نوشته‌ام و در آن، آزادی‌اش را به او خبر داده و گفته‌ام اگر دلش خواست، در مدینه بماند، و گرنه می‌تواند به شهر خودش برگردد.

ای زیاد! وای بر تو که حسن را به مادرش نسبت داده‌ای و قصد جسارت و گستاخی داشته‌ای. تو او را به کدام مادر نسبت می‌دهی؟ اگر تو آگاه، عاقل و

[صفحه ۱۱۸]

صاحب فکر و اندیشه‌ی سالم بودی، باید می‌دانستی که این نسبت که تو به نظر خودت برای توهین کردن به او نوشته‌ای و او را پسر فاطمه نامیده‌ای، بزرگترین و والاترین افتخار برای او است؛ زیرا مادر او، فاطمه، دختر رسول خداست. آیا این را نمی‌دانی؟»

[صفحه ۱۲۱]

گرگ در لباس میش

معاویه با آن که در هر گوشه و کنار کشور پهناور اسلامی - که شمال عراق، حجاز، ایران و شامات می‌شد - به آزار و اذیت دوستداران اهل بیت می‌پرداخت و دستور می‌داد که دوستداران اهل بیت را از کارهای مملکتی، چه کوچک و چه بزرگ بر کنار کنند و خانه‌های دوستداران علی را بر سرشان خراب سازند، اما در ظاهر، چنان رفتار می‌کرد تا مردم گمان برند که میانه‌ی امام با او خوب و صمیمانه است. او شایعه‌هایی می‌ساخت و در آن‌ها به دوستی بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه، حسن و معاویه اشاره می‌کرد. اما امام حسن بیدار و هشیار بود. او یک یک توطئه‌های معاویه را در هم می‌ریخت و نقشه‌های شوم او را یک به یک نقش بر آب می‌کرد. مخالف خود را نسبت به حکومت مستبدانه معاویه چه مستقیم و

[صفحه ۱۲۲]

چه غیر مستقیم نشان می‌داد هر جا که یاران و فداییان خود فروخته‌ی معاویه را می‌دید، زبان به اعتراض می‌گشود و کارهای زشت آنان را گوشزد می‌کرد. کم‌ترین ملاحظه‌ای هم در این باره از خود نشان نمی‌داد.

معاویه برای آن که مردم ساده‌دل را بفریبد و آن‌ها را در این گمان اندازد که ارتباط او با امام حسن و بنی‌هاشم خوب است، مروان بن حکم - فرماندار مدینه - را پیش عبدالله بن جعفر فرستاد و دختر او را برای یزید - پسر معاویه - خواستگاری کرد. معاویه خوب می‌دانست که اگر این ازدواج سر بگیرد، نظر مردم به کلی نسبت به او عوض می‌شود و پایه‌های حکومت بنی‌امیه نیز محکم‌تر

می‌شود. عبدالله بن جعفر بدهی‌های زیادی داشت و محتاج بود. مروان بن حکم تصمیم گرفت که از این موضع به سود خود و معاویه بهره‌برداری کند. معاویه به او سفارش کرده بود که او در مورد مهریه‌ی دختر حد و اندازه‌ای قایل نشود و هر قدر که پدر دختر خواست، به او بدهد. مروان بن حکم با عبدالله بن جعفر صحبت کرد و او به قول داد که اگر دخترش را به ازدواج یزید در آورد، تمام بدهی‌های او بپردازد و زندگی خوب و شاهانه‌ای برای او و خانواده‌اش ترتیب دهد.

عبدالله بن جعفر در برابر وعده‌های فریبنده‌ی مروان کمی اندیشید و سپس گفت: «من نمی‌توانم به تنهایی در امری به این مهمی نظر بدهم. باید با بزرگ بنی‌هاشم، یعنی امام حسن مجتبی مشورت کنم!»

مروان مجلس بزرگی آراست. بزرگان بنی‌امیه و بنی‌هاشم را به آن مجلس فراخواند و جای حسن بن علی را در صدر مجلس تعیین کرد. وقتی همه جمع شدند و امام حسن نیز در جایگاه خویش نشست، مروان بن حکم که همه چیز را با چشم‌های دنیوی‌اش می‌دید و گمان می‌کرد که پول و ثروت و مقام، حلال همه‌ی مشکلات است، با اطمینان خاطر از این که بنی‌هاشم تن به این ازدواج سیاسی خواهد داد، پیشنهاد خود را درباره‌ی خواستگاری از زینب - دختر عبدالله بن جعفر [صفحه ۱۲۳]

- برای یزید بن معاویه، در مجلس مطرح کرد. مروان پیش خود فکر می‌کرد: «چه کسی است که آرزو نکند دخترش، عروس خلیفه‌ی کشور اسلامی بشود.»

او در پی طرح پیشنهادش افزود: «بنا به دستور شخص معاویه، پدر دختر می‌تواند مهریه‌ی دخترش را هر قدر که میل دارد، تعیین کند و هیچ مشکل و محدودیتی در این باره وجود ندارد. ضمن آن که معاویه قبول کرده است که همه بدهی‌های عبدالله بن جعفر را بپردازد. همگی بدانید که اگر این ازدواج سر بگیرد، صلح و آرامشی همیشگی بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم برقرار خواهد گشت، کینه‌ها و دشمنی‌ها به دوستی‌ها و مهر و صفا تبدیل خواهد شد!»

امام حسن که به منظور مروان و توطئه شوم معاویه و حقه‌ی تازه او پی برده بود، به فکر فرو رفت و پاسخی نداد. او اجازه داد که مروان بن حکم، همه‌ی کوشش خود را در جهت خواستگاری زینب برای یزید به کار برد. مروان بن حکم که برای رسیدن به هدف خود خیلی عجله داشت، به خیال خود سکوت مجلس را به موافقت بزرگان بنی‌هاشم در این امر تعبیه کرد. در نتیجه گستاخ‌تر شد و شروع به مداحی یزید بن معاویه کرد.

- همه می‌دانید که یزید بن معاویه، جوانی رعنا و بی‌همتاست، ابرهای آسمان به برکت وجود او می‌بارند و زمین را بارور می‌سازند. آری! دختری که با چنین جوان رعنا و پاکی ازدواج کند، افتخاری بزرگ و همیشگی نصیب خود و خاندانش خواهد کرد. این ازدواج به راستی افتخاری بزرگ است که نصیب این دختر و نصیب بنی‌هاشم خواهد شد!

در این لحظه امام حسن با آرامش و متانتی که فقط از او برمی‌آمد، از جای برخاست و شروع به صحبت کرد. او با چند جمله‌ی پر بار، همه‌ی رشته‌های مروان را پنبه کرد و نیت پلید معاویه و او را در این خواستگاری سیاسی، برای جمع در مجلس فاش ساخت و جواب دندان شکنی هم به حرف‌ها و مدح‌های مروان درباره‌ی یزید داد.

ای مروان بن حکم! تو گفتی که مهریه‌ی زینب هر قدر که باشد، معاویه خواهد

[صفحه ۱۲۴]

پذیرفت. دلیل این کار چیست؟ نمی‌دانی و مگر یادت رفته است که ما، در ازدواج‌هایمان از سنت پاک رسول‌خدا پیروی می‌کنیم و هرگز از حدی که رسول‌خدا برای مهریه تعیین فرموده است، تجاوز نمی‌کنیم؟ رسول‌خدا مبلغ پانصد درهم برای مهریه تعیین فرموده است، و ما که پیرو سنت آن حضرتیم، مهریه‌ای از آن بیش تر نه می‌دهیم و نه می‌گیریم.

امام نگاهی به جمع انداخت و سپس این گونه ادامه داد:

- مروان! تو مگر نمی‌دانی که هرگز سابقه نداشته است، ما بنی‌هاشمیان بدهی‌های خودمان را با مهریه‌ی دخترانمان بپردازیم؟! مگر نمی‌دانی که این کار زشت است و توهین به امر مقدس ازدواج؟!!

امام لحظه‌ای مکث کرد و مروان بن حکم با دهان باز از تعجب به امام چشم دوخت. با شنیدن سخنان اولیه‌ی امام گمان می‌کرد که آن حضرت با اصل ازدواج زینب و یزید مخالفتی ندارد و انتقادش فقط به میزان مهریه است که نمی‌خواهد بنی‌هاشم سنت شکنی کند و بدعت بدی بگذارد. امام ادامه داد:

- ای مروان بن حکم! اگر نمی‌دانی، بدان که اگر دشمنی و کینه‌ای بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه وجود دارد، نه برای مال دنیا که برای حق و خداست. پس به خاطر چنین وعده‌های دنیایی، ما با بنی‌امیه آشتی و صلح نخواهیم کرد. این که گفتی در این ازدواج، بیش‌ترین افتخار نصیب بنی‌هاشم می‌شود، حرفی بیهوده و نسجیده و از سر نادانی، کبر و نخوت است. اگر خلافت بر نبوت برتری داشت، حق با تو بود و در آن صورت، بیش‌ترین افتخار نصیب بنی‌هاشم می‌شد؛ اما هم تو می‌دانی و هم همه‌ی ما می‌دانیم که نبوت بر خلافت برتری دارد. آن هم بر خلافتی که به ناحق به بنی‌امیه رسیده است. پس در این ازدواج، افتخار و عزت نصیب بنی‌امیه می‌شود و نه بنی‌هاشم. در واقع، بنی‌هاشم حتی عزتش را هم از دست خواهد داد.

امام پس از مکثی کوتاه فرمود: «این که گفتی باران به خاطر یزید شراب‌خوار می‌بارد، حرف مضحکی است و مزاحی بیش نیست و باران به خاطر اهل بیت

[صفحه ۱۲۵]

رسول خدا می‌بارد. این را خود معاویه نیز به خوبی می‌داند. تو هم می‌دانی!»

ناگاه همه‌ی‌ای در بین جمع مجلس در گرفت. کسانی که از سوی بنی‌امیه آمده بودند، با ناراحتی اعتراض کردند. امام دست‌هایش را بالا برد و آن جمع را به سکوت دعوت کرد. سپس فرمود: «ما برای زینب، خواستگاری از پیش داشته‌ایم. ما زینب را به عقد پسر عمویش قاسم بن محمد بن جعفر در آورده‌ایم.

یکی از زمین‌های زراعتی خودم را در مدینه به عنوان مهریه‌ی او قرار داده‌ام. این مزرعه همان مزرعه‌ای است که معاویه می‌خواست به ده هزار دینار از من بخرد و من نفروختم. بی شک این مزرعه، نیاز زینب و همسرش و همین‌طور مشکلات خانواده‌اش را بر طرف خواهد کرد.»

مروان بن حکم با گوش‌های آویخته و با قلبی شکسته و مأیوس، مهمانان را بدرقه کرد. سپس برای معاویه پیغام فرستاد که در این خواستگاری سیاسی، شکست خورد. اما معاویه از پاننشست و نقشه‌ای دیگر کشید. این بار شخصی به نام ابن خدیج را به خدمت امام فرستاد، تا یکی از دخترها و یا خواهرهای آن حضرت را برای یزید خواستگاری کند. ابن خدیج به مدینه رفت، به خدمت امام حسن رسید و این مطالب را با حضرت در میان گذاشت. امام بدون آن که کم‌ترین مخالفت و یا ناراحتی از خودش نشان دهد، با خونسردی تمام فرمود: «ما دخترها و خواهرهای خودمان را در انتخاب شوهر آزاد می‌گذاریم. آن‌ها می‌توانند با هر کسی که بخواهند، ازدواج کنند!»

ابن خدیج خوشحال از این که اگر دختر امام با این ازدواج موافق باشد، امام مخالفتی نخواهد کرد، پیش دختر آن حضرت رفت و امر خواستگاری یزید از او را مطرح کرد. دختر امام در پاسخ ابن خدیج گفت: «به خداوند سوگند که این کار هرگز انجام نخواهد شد؛ زیرا معاویه در بین ما مسلمانان، مثل فرعون است و در رفتار و کردار، از فرعون پیروی می‌کند او مردان مؤمن را می‌کشد و...»

ابن خدیج حیرت‌زده از این پاسخ قاطع، نزد امام برگشت و گفت: «ای فرزند رسول خدا! دخترت نه تنها خواستگاری یزید را نپذیرفت، بلکه از معاویه و یزید

[صفحه ۱۲۶]

بد گفت و کارهای معاویه را به کارهای فرعون تشبیه کرد. او را پیرو فرعون نامید!»

امام که دختر خود را به خوبی می‌شناخت و می‌دانست که او چنین پاسخی به خواستگار یزید خواهد داد، ابن خدیج را پیش دخترش فرستاده بود او می‌خواست معاویه و یارانش فکر نکنند که تنها مردان و بنی‌هاشم هستند که با ازدواج با بنی‌امیه مخالفند. امام به ابن خدیج رو کرد. فرمود: «ابن خدیج! برو و به معاویه بگو: ای معاویه! از دشمنی ما بپرهیز! هم‌چنین به یاد معاویه بیاور که رسول خدا فرمود: هر کسی که با خاندان ما دشمنی بورزد و آن‌ها را بیازارد، خداوند در روز قیامت او را با تازیانه‌های آتشین از حوض کوثر دور خواهد ساخت!»

ابن خدیج با ناامیدی پیش معاویه برگشت و شکست خود را در این خواستگاری به او خبر داد. معاویه در این نقشه‌ی شومش هم نتوانست موفقیتی به دست آورد.

یکی از شرطهای امام در عهدنامه صلح این بود که معاویه پس از خودش، جانشینی به عنوان خلیفه انتخاب نکند و انتخاب خلیفه‌ی جدید را بر عهده‌ی مردم بگذارد. معاویه که همه‌ی عهدها، قول‌ها و شرطهای عهدنامه‌ی صلح را زیر پا نهاده بود، تصمیم گرفت که این شرط مهم را نیز نادیده بگیرد و در یک همه‌پرسی عمومی، نظر مردم را درباره‌ی پسرش یزید بسنجد. در واقع از آن‌ها برای یزید بیعت بگیرد. البته معاویه اهمیتی به نظر و رأی مردم نمی‌داد و بنا به میل خودش عمل می‌کرد. او خواسته‌های خود را با خودخواهی به مردم تحمیل می‌کرد. اما در این مورد خاص فقط می‌خواست در ظاهر هم که شده است، یک همه‌پرسی تشریفاتی انجام دهد. او اگرچه همه‌ی موانعی را که در سر راه حکومتش وجود داشت، از پیش پا برداشته بود، اما می‌دانست که بیعت گرفتن از مردم برای یزید، کار چندانی آسانی نیست و به سادگی انجام نخواهد گرفت. او می‌دانست که عده‌ی زیادی از مردم با این تصمیم او مخالفت خواهند کرد و مهم‌ترین و بزرگترین مانع

[صفحه ۱۲۷]

هم در برابر این کار، حسن بن علی و سپس برادرش حسین بن علی و آن‌گاه دوستداران علی و اهل بیت پیامبر هستند. معاویه به خوبی می‌دانست و آگاه بود که اگر یزید را به عنوان خلیفه‌ی بعد از خودش معرفی کند، پس از مرگش، مردم کم‌ترین توجهی به مقام یزید نخواهند کرد و او نمی‌تواند مقام خلافت را به طور کامل به دست آورد؛ زیرا یزید نه سیاست، زیرکی و هوشمندی پدرش را داشت و نه با راه و رسم حکومت آشنا بود. او از دوران کودکی، نازپروده بار آمده و کودکی و نوجوانی خود را در ناز و نعمت گذرانده بود. همه‌ی کارهایش به وسیله‌ی نوکران و کلفت‌هایش انجام می‌شد. اکنون نیز جوانی عشرت‌طلب بود که همه‌ی وقتش به سگ‌بازی و شکار و عیش و عشرت با دوستان، می‌خوردن و خوشگذرانی با شاعران فاسدی می‌گذشت که برای استفاده از سفره‌ی نعمت خانه‌ی معاویه - مرتباً دور و بر او می‌پلکیدند. لحظه‌ای نبود که او با دوستانش بزم عیش و عشرت راه نیندازد. به تنها چیزهایی که هرگز فکر نکرده بود، خلافت، ادای آدم‌های مؤمن را در آوردن، به مسجد رفتن و خواندن نماز ریا مانند پدرش بود. خلیفه‌ی مسلمانان یزید کم‌ترین توجهی به امر مملکتی از خود نشان نمی‌داد. علاقه‌ای هم به این کار نداشت. ولی خود را مجبور می‌دید که بعد از مرگ پدرش، خلافت را بر عهده بگیرد؛ چون اگر خلافت را از دست می‌داد، دیگر هرگز نمی‌توانست در کاخ زندگی کند؛ غلام و کنیزهای فراوان داشته باشد، و یا بزم عیش و نوش به راه اندازد. معاویه می‌دانست که با وجود شخصیت‌های مانند حسن بن علی و برادرش حسین بن علی، کسی به یزید توجهی نمی‌کند و او را برای به قدرت رسیدن یاری نمی‌دهد. از این رو، او سخت در تلاش بود تا فرزند فاسدش را به کار خلافت علاقه‌مند سازد و راه و چاه این کار را به او بیاموزد.

معاویه برای رسیدن به این مقصود، ابتدا مخفیانه نامه‌هایی به چند تن و از جمله عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن جعفر و حسین بن علی نوشت و در آن به جانشینی یزید - بعد از خود - اشاره کرد و نظر آن‌ها را جویا

[صفحه ۱۲۸]

شد. هر یک از این افراد جواب‌های تند و دندان‌شکنی به او دادند. جواب حسین بن علی تندتر و دندان‌شکن تر از جواب‌های دیگر بود. او نوشت:

«ای معاویه، پسر ابوسفیان! از خدا بترس و از جانشین قرار دادن پسر، یزید - بعد از خود - پرهیز! بدان که خداوند همه‌ی رفتار، کردار و گفتار کم و زیاد ما را می‌بیند و می‌شنود و هیچ کاری از دید خداوند متعال مخفی نیست. خداوند مثل مردم نیست که با کوچکترین شکی که به آن‌ها بردی، دستور به کشتنشان می‌دهی و عده‌ای را دستگیر و در سیاهچال‌ها زندانی می‌کنی! فرزند تو که آرزوی خلافتش را در سر می‌پروانی، جوانی شراب‌خوار، سگ‌باز و عشرت‌طلب است! تو با بیعت گرفتن از مردم برای او، نه تنها حکومت خودت را محکم‌تر نخواهی کرد، بلکه آن را نابود خواهی ساخت و مردم و دین خدا را از بین خواهی برد.»

[صفحه ۱۳۱]

جعه کینه‌جو

معاویه بسیار کوشید تا امام حسن (علیه‌السلام) را به سوی خود بکشانند و از دوستی او با خود سوء استفاده کند. اما امام با تمام نیرو و توانش به مخالفت با معاویه و حکومت ستمگرانه‌اش ادامه داد. معاویه بسیار کوشید تا امام را در نظر مردمان خوار و کوچک کند و او را از چشم مردم بیندازد؛ ولی باز هم نتوانست به هدف‌های شیطانی خود دست یابد. هر روزی که می‌گذشت و روز دیگری می‌آمد، بر محبوبیت امام در بین مسلمانان افزوده می‌شد. معاویه هر توطئه‌ای که بر ضد امام حسن و اهل بیت می‌چید، با شکست روبه‌رو می‌شد و نتیجه‌ی معکوس می‌گرفت؛ زیرا توطئه‌ها به زیان خود او می‌شد و آبرویش را می‌ریخت؛ پس باز هم روز از نو و روزی از نو می‌شد و توطئه‌ای دیگر و شیطنتی دیگر و

[صفحه ۱۳۲]

حیله و مکرری دیگر بود.

مدینه با وجود امام حسن، حالا دیگر برای معاویه و حکومت ظالمانه و زورگویانه‌اش خطر بزرگی شده بود. او دورادور و از طریق جاسوس‌هایش می‌شنید که تشنگان عشق و حقیقت هر روز از هر سو به جانب مدینه رهسپار می‌شوند و در پناه امام حسن (علیه‌السلام) قرار می‌یابند و به آرامش روحی می‌رسند. هر روز که می‌گذرد، گروهی بر یاران راستین امام افزوده می‌شود.

معاویه و یاران نابکارش بسیار اندیشیدند و دیدند که برای مقابله با فرزند رشید پیامبر هیچ راهی ندارند جز آن که او را از میان بردارند و خیال خودشان را برای همیشه از سوی آن حضرت آسوده کنند. آن‌گاه با خیال راحت به حکومت ظالمانه‌ی خود ادامه دهند و زنجیر اسارت بر دست و پای مسلمانان بزنند. پس، شروع به چیدن توطئه‌های زیادی کردند تا امام را به شهادت برسانند. معاویه بارها و بارها نقشه‌ی مسموم کردن آن حضرت را کشید؛ ولی موفق نشد. بارها و بارها امام را مسموم کردند، اما زهر اثر نکرد و امام جان به سلامت به در برد؛ تا این که در آخرین بار...

معاویه باز هم دست به توطئه‌ای ناجوانمردانه زد. او می‌دانست که جز از طریق شهادت امام، نمی‌تواند از دست مخالفت‌های آن حضرت آسوده بماند. این بار نقشه‌ای ماهرانه و ناجوانمردانه تر از همه‌ی نقشه‌های پیشینش کشید و آن را به دست مروان بن حکم - فرماندار مدینه - به مرحله‌ی اجرا گذاشت. معاویه در یک نامه‌ی کاملاً محرمانه و خصوصی از مروان بن حکم خواست تا کار مسموم کردن امام حسن را در اولویت همه‌ی کارهایش قرار دهد. برای شهادت آن حضرت نقشه‌ای بیندیشد و نتیجه‌ی اندیشه‌اش را هم به او خیر بدهد.

معاویه در شام و مروان بن حکم در مدینه با مشورت همکاران جانی‌شان، برای مسموم کردن آن حضرت راه‌های مختلفی را جستجو

کردند. تا آن‌که معاویه به یاد جعده - همسر امام - افتاد. معاویه‌ی حیلہ‌گر می‌دانست که جعده چندان دل خوشی از امام حسن و اهل بیت پیامبر ندارد. او، دختر اشعث بن قیس [صفحه ۱۳۳]

کندی و مادرش ام‌فروه - خواهر ابوبکر بود. پدر او در زمان رسول‌خدا، موجودی فاسد بود که آزارهای بسیاری به پیامبر خدا رسانده بود. او پیامبر را دروغگو و جادوگر خطاب کرده بود. او در سال دهم هجرت ناچار شد که به دین اسلام ایمان بیاورد. تا زمانی که پیامبر زنده بود، او زندگی منافقانه‌ای داشت و پس از رحلت رسول‌خدا، از دین اسلام خارج شد و پس از مدتی دوباره به آیین اسلام گروید. او با خواهر ابوبکر ازدواج کرده و در زمان عثمان به فرمانداری آذربایجان برگزیده شده بود. بعد از کشته شدن عثمان، امیرالمؤمنین او را از کار برکنار کرد. او در جنگ صفین از جمله کسانی بود که در توطئه‌ی بر سر نیزه کردن قرآن نقش مهمی داشت. هم‌چنین در شهادت امام حسین (علیه‌السلام) در کربلا شرکت کرد.

معاویه دختر چنین مردی را برای رسیدن به نقشه‌ی پلید خود برگزیده بود تا به وسیله‌ی او، امام حسن را مسموم کند. جعده در خانه نشسته بود که خبر دادند زنی آمده است و با او کار دارد. جعده به کنار در رفت. و زنی نسبتاً مسن را دید. او آهسته در گوش جعده گفت که از سوی مروان بن حکم پیغامی محرمانه دارد. جعده او را به خلوتی برد و درها را بست و گفت: «بسیار خوب، پیغامت را بگو. در این‌جا کسی مواظب ما نیست!» آن زن گفت: «این پیغام در واقع از سوی معاویه، خلیفه‌ی مسلمانان است و برای تو خوشبختی و سعادت به ارمغان می‌آورد. پیغامی است که در بهشت را به رویت باز می‌کند!»

جعده که از حرفهای آن زن، دهانش باز مانده بود، مشتاقانه گفت: «منظورت چیست؟» زن گفت: «آیا دوست داری در قصری بزرگ زندگی کنی و اطرافت پر از کنیزان و خدمتکاران باشند و دست‌هایت از میج تا آرنج پر از دستبندهای طلا

[صفحه ۱۳۴]

باشند و از گوش‌هایت، گوشواره‌های مروارید بیاویزی؟» جعده مثل کودکی که از شنیدن خبر خوشی به شوق آمده باشد، از شدت خوشحالی خندید و یک لحظه احساس کرد که روی ابرها راه می‌رود. او خود را در قصری بزرگ و دست‌هایش را غرق در طلا دید و... او با اشتیاقی بیش از پیش پرسید: «ولی چگونه؟»

زن گفت: «اگر همسر یزید بشوی، به همه‌ی آنچه که گفتم، می‌رسی، چون در آن صورت، همسر خلیفه‌ی مسلمانان شده‌ای؛ زیرا به زودی یزید جانشین پدرش خواهد شد. اگر حسن بن علی را رها کنی و همسر یزید بشوی...»

سایه‌ای از غم و نگرانی به صورت جعده افتاد. او خطر را در دو سه قدمی خویش دید. با تعجب پرسید: «چگونه؟» زن گفت: «اگر به من اعتماد کنی و به آنچه که می‌گویم، عمل کنی، هیچ اتفاقی نمی‌افتد. حتی آب از آب تکان نمی‌خورد. بعد، تو بانوی قصر یزید می‌شوی!»

جعده پرسید: «در برابر این قول‌هایی که دادی، من چه کاری باید بکنم؟ حتماً کار بزرگ و خطرناکی از من می‌خواهید، درست است؟»

زن گفت: «آری درست است. البته کار تو خیلی بزرگ است، اما خطرناک نیست. هیچ خطری برای تو ندارد. چون تو در پناه معاویه خواهی بود و هیچ کس جرأت صدمه زدن به تو را نخواهد داشت!»

جعده که کم‌کم داشت خشمگین می‌شد و از شدت نگرانی خسته شده بود، گفت: «یکبار بگو و خلاصم کن!»

زن گفت: «باید همسرت را مسموم کنی. من ترتیب تهیه زهر را می‌دهم. زهر را در شیر می‌ریزی و به او می‌دهی تا بخورد. وقتی او را کشتی، به همسری یزید در می‌آیی و به عنوان جایزه صد هزار درهم از معاویه دریافت می‌کنی!»
 عرق سردی بر پیشانی جعده نشست. پشتش لرزید. مدتی طولانی ساکت ماند. عاقبت گفت: «به من مهلت بده. باید فکر کنم.»
 [صفحه ۱۳۵]

جعده آن شب را تا صبح اندیشید. به چهره‌ی نورانی همسرش فکر کرد و به شخصیت بزرگ او، به قصر یزید فکر کرد و به کنیزکان، طلاق و سوسه‌ی زندگی در قصر یزید و عاقبت، جایزه‌ی هنگفتی که برای مسموم کردن امام پیشنهاد شده بود. این‌ها جعده‌ی سست ایمان را فریفتند و او عزم خود را جزم کرد تا به دستور معاویه عمل کند.
 معاویه برای تهیه‌ی زهری کشنده، پیکی پیش پادشاه روم فرستاد و از او تقاضای زهری کشنده کرد. پادشاه روم در پاسخ فرستاده‌ی معاویه نوشت: «در دین و آیین ما، رسم بر این است که در کشتن کسی که با ما جنگ ندارد و با ما دشمنی نمی‌کند، شرکت نکنیم!»

معاویه دوباره در نامه‌ای برای پادشاه روم نوشت: «کسی که می‌خواهیم با این زهر کشنده بکشیم، فرزند همان مردی است که در سرزمین تهامه خروج کرد و او اینک قیام کرده است و می‌خواهد سلطنت پدر خود را باز پس بگیرد. من می‌خواهم توطئه‌ای بچینم و زهر را به وسیله‌ی یکی از نزدیکان خود او به او بخورانم و مردم و شهرها را از شر وجود او آسوده سازم!»
 معاویه به همراه این نامه، هدایای گرانبهایی برای پادشاه روم فرستاد و بالاخره او را واداشت تا زهر کشنده را برای کشتن امام بفرستد. معاویه زهر را برای مروان بن حکم فرستاد و او نیز طبق نقشه‌ای که از پیش کشیده و با جعده هماهنگی کرده بود، زهر را به او رساند تا در غذای امام حسن بریزد. جعده که در رؤیاهای شیرین آینده سیر می‌کرد، زهر کشنده را با خوشحالی گرفت و به خانه برد. او که ذاتا از خانواده‌های پست فطرت و فرومایه بود و نیز از آن‌جا که صاحب فرزندى از امام حسن (علیه‌السلام) نشده بود، و نسبت به آن‌حضرت کینه و عقده‌ای در دل داشت. برای همین با شنیدن وعده‌های فریبنده‌ی معاویه و سوسه شد و فریب خورد. معاویه‌ی روباه صفت، به راستی خوب کسی را برای اجرای نقشه‌ی ناجوانمردانه‌اش برگزیده بود؛ نقشه‌ای شوم و بزرگ. معاویه از درون این زن خائن و نابکار به خوبی آگاه بود و می‌دانست که او مناسب‌ترین فرد برای از بین بردن امام است.
 [صفحه ۱۳۸]

خورشید جهان رفت

آن روز، هوا بسیار گرم بود، گویی آتش از آسمان بر خاک مدینه می‌بارید؛ روزی گرم و دم کرده. گویی آن روز قلب خورشید آتش گرفته بود و با آه آتشینش می‌خواست زمین و آسمان را بسوزاند. خورشید آن روز، گرمایی اندوهبار بر مدینه می‌پاشید. لحظه‌ها، تلخی عجیبی داشتند و هوا...

با فرورفتن آفتاب در غرب مدینه، اگرچه خورشید سوزان از نظرها ناپدید شد، اما گرمایش هنوز هم در کوچه‌های خاک‌آلود مدینه بیداد می‌کرد. آن روز کوچه‌های مدینه حال و هوای دیگری داشت. گویی کسی در انتهای آسمان‌ها گریه می‌کرد. گویی گرد و غباری از اندوه و غم بر فضا و کوچه‌های شهر پاشیده بودند. همه چیز گرم و مرموز و لغزنده بود. بوی توطئه از هوا می‌آمد؛ بوی اندوه؛

بوی ماتم. غروب، آستن فاجعه‌ای بزرگ و غم‌انگیز بود.

امام حسن (علیه‌السلام) آن روز، روزه داشت؛ مثل اغلب روزهای دیگر. روزه داشتن و تشنگی را در چنان گرمای سوزانی تحمل کردن، به راستی که سخت و طاقت‌فرسا بود. امام با لبهای تشنه و خشک، از بیرون به خانه آمد. لحظه‌ی افطار بود. اذان مغرب

خوانده شده و امام هم نمازش را به جا آورده بود. اکنون برای افطار به خانه آمده بود. امام به شدت تشنه و گرسنه بود. تا پا به خانه گذاشت، کاسه‌ای شیر خواست تا افطار کند. جعه نابخکار و شیطان صفت که با عادت امام آشنایی داشت و می‌دانست که او شیر دوست دارد و اغلب با شیر افطار می‌کند، از پیش زهر کشنده را در کاسه شیر ریخته بود. [۳۲].

امام تشنه‌لب و روزه‌دار کاسه‌ی شیر را گرفت و سر کشید؛ اما فوراً به مسموم بودن شیر پی برد. بلافاصله حالش دگرگون شد. رنگش از رخساره‌ی مبارک چون ماهش پرید. درد شدید و کشنده‌ای در ناحیه سینه و شکمش پیچید. زهر چنان قوی و کشنده بود که فوراً روده‌های آن حضرت را پاره پاره کرده و کبدش را سوزانده بود.

امام در حالی که از شدت درد به خود می‌پیچید و می‌نالید، آهسته رو به جعه فرمود: «ای دشمن خدا! ای ملعون نابخکار! عاقبت کار خودت را کردی و مرا کشتی؟ خداوند تو را بکشد و از تو نگذرد!»

امام لحظه‌ای به خود پیچید و کوشید درد شدید شکمش را تحمل کند. آن‌گاه فرمود: «به خداوند سوگند که پس از من، به آنچه می‌خواستی بررسی، نخواهی رسید و خداوند تو را ذلیل و خوار خواهد کرد. تو را فریب دادند و رایگان از تو برای رسیدن به هدف‌های کثیفشان استفاده کردند. از این کار هیچ سودی به تو نخواهد رسید. به خداوند سوگند که معاویه با این کار تو را بیچاره و بدبخت کرد. و خود را نیز ذلیل و خوار ساخت!»

آن‌گاه در حالی که می‌کوشید دراز بکشد، زیر لب فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون...»

[صفحه ۱۴۰]

جعه از فرصت استفاده کرد و پیش از آن‌که کسی متوجه شود، از خانه گریخت. به زودی اهل خانه فهمیدند و به یاری امام شتافتند.

حال امام هر لحظه بدتر می‌شد. فوراً بستری برایش آماده کردند و امام در بستر بیماری افتاد: بیماری مرگ. حسین بن علی وقتی واقعه را شنید، سراسیمه بر بالین برادر شتافت. وقتی آن‌حضرت را در چنان حال زاری یافت، شروع به گریستن کرد و او در آغوش فشرد و غرق بوسه کرد.

هر لحظه که می‌گذشت، حال امام بدتر و بدتر می‌شد. دیگر کسی، امیدی به زنده ماندن آن‌حضرت نداشت. جناده بن امیه که یاران و اصحاب پیامبر خدا بود، به ملاقات امام رفت. حالش را پرسید و آن‌گاه گفت: «ای فرزند رسول خدا! چرا خودت را معالجه نمی‌کنی؟ چرا دستور نمی‌دهی که برای معالجات طیب حاذقی بیاورند؟!»

امام در حالی که از شدت درد و ناراحتی به خود می‌پیچید و رنگ به رخساره نداشت، فرمود: «معالجه؟ چگونه می‌توان مرگ را معالجه کرد؟»

جناده گفت: «انا لله و انا الیه راجعون!»

و امام ادامه داد: «پیامبر خدا امامت را بر عهده‌ی ما - دوازده جانشین خود - گذاشته است و هیچیک از ما به حال طبیعی از دنیا نخواهیم رفت. یا مسموم خواهیم شد و یا با تیغ و خنجر و شمشیر دشمن به شهادت خواهیم رسید!»

تشتی که در برابر امام قرار داشت، پر از خون شده بود. لخته‌های سیاه و قهوه‌ای در آن دیده می‌شد که شبیه به تکه پاره‌های جگر بود. [۳۳] جناده در حالی که اشک می‌ریخت، گفت: «ای فرزند رسول خدا، جانم فدایت! پندی به من بده و مرا نصیحتی کن.»

امام فرمود: «جناده، همیشه برای سفر آخرت آماده باش و توشه‌ی آخرت را پیش از آن که بمیری، آماده کن! این را بدان که انسان همیشه در جستجوی دنیاست؛ در حالی که مرگ همیشه به دنبال اوست. هر چه از مال دنیا به دست

[صفحه ۱۴۱]

می‌آوری، در راه خدا ببخش و در راه حلال خرج کن! اگر دارایی دنیا در راه حرام خرج شود، عذابی شدید به دنبال خواهد داشت.

برای کارهای دنیا چنان کوشا باش که گویی هزاران سال خواهی زیست و برای کارهای آخرت چنان باش که گویی فردا از دنیا خواهی رفت!»

امام، پندهای دیگری هم به جناده داد، اما کم کم حالش بدتر شد و زردی چهره‌اش چنان زیاد شد که اطرافیانش ترسیدند مبادا امام در همان لحظه از دنیا برود. نفس‌هایش بریده بریده شد و دیگر نتوانست به سخنان پر بارش ادامه بدهد. به حالت بیهوشی درآمد و در بستر افتاد. چند لحظه بعد دوباره حالش جا آمد و چشم‌هایش را باز کرد.

در دومین روز مسمومیت امام بود که برادرش حسین وارد شد و در کنار بستر آن حضرت نشست و پرسید: «برادر جان! حالت چطور است؟ بهتری؟»

امام با اندوهی در چشم‌هایش و با بغضی سنگین در گلویش فرمود: «اکنون در آخرین روز از عمر دنیایم هستم و در حال وارد شدن به اولین روز از دنیای آخرتم به سر می‌برم، برادر! از این که بین من و تو و دیگر دوستان و اهل بیتم جدایی می‌افتد، به شدت غمگین و ناراحتم!»

امام لحظه‌ای مکث کرد و سپس فرمود: «اما از جهتی هم خیلی خوشحال و خرسندم. چون به زودی، پدر عزیزم رسول‌خدا و مادر گرامیم را ملاقات خواهم کرد. همین طور جعفر، حمزه و دیگر شهیدان را خواهم دید!»

امام لحظه‌ای دیگر مکث کرد. آن‌گاه سر در گوش برادرش نهاد و کلمه‌هایی را آرام در گوش برادرش نجوا کرد. امام در آخرین لحظه‌های زندگی‌اش به برادرش حسین چه‌ها گفت؟! این را فقط خدا می‌داند. گویا آنچه را که از پیامبر گرامی اسلام و پدر بزرگوارش علی (ع) به او به ارث رسیده بود، به برادرش منتقل کرد. همان‌گونه که روایت است، پیامبر اکرم در آخرین دم زندگی، علی را در زیر بستر خود خواست و زبان خود را در دهان علی نهاد و حقایقی الهی را به

[صفحه ۱۴۲]

او آموخت؛ حقایقی که از خدا به آن حضرت رسیده بود.

امام وقتی سر از گوش برادرش برداشت، فرمود: «برادر، می‌خواهم وصیت کنم. کاغذ و قلم بردار و بنویس!»

حسین کاغذ و قلم آورد و امام فرمود: «بسم الله الرحمن الرحیم. اشهد ان لا اله الا الله. اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علی ولی الله.»

این وصیت حسن بن علی به برادرش حسین بن علی است. خداوند را سپاس می‌گویم. خداوندی را که بازگشت همه‌ی ما به سوی اوست. ای حسین! بر دارم! تو را سفارش می‌کنم در میان بازماندگان و اهل بیتم، خطاکاران را با بزرگواری خود ببخشایی و نیکوکاران را پاداش دهی. بعد از من، جانشین و پدر مهربانی برای آن‌ها باشی؛ پدری مهربان برای همه‌ی مسلمانان.

وقتی که من از دنیا رفتم، مرا غسل بده و کفن کن! در تابوت بگذار و تابوتم را به سوی قبر جدم رسول‌خدا ببر تا با او دیداری تازه کنم. مرا در کنار قبر پیامبر دفن کن! اگر مانع دفن من در کنار پیامبر شدند، به خداوند بزرگ، سوگندت می‌دهم که با کسی جنگ نکنی و به خاطر من، خون کسی را نریزی. حتی قطره‌ای خون نباید ریخته شود. اگر کسانی مانع این کار شدند مرا از آن جا ببر و در بقیع، در کنار آرامگاه مادرم دفن کن!»

امام در روز پنجشنبه، بیست و هشتم صفر [۳۴] سال پنجاهم در سن چهل و هشت سالگی چشم از جهان هستی فروبست و به شهادت رسید. روح بزرگوارش پیش پدر و مادر و جد بزرگوارش به پرواز درآمد.

خبر شهادت امام، غوغایی در مدینه برپا کرد. شهر مدینه یکسره به حالت تعطیلی درآمد. همه‌ی مردم کارهایشان را رها کردند و برای تشییع جنازه‌ی آن حضرت شتافتند. جمعیت انبوه تشییع کنندگان چنان زیاد بود که جای سوزن انداختن نبود. پس از رحلت امام حسن، افراد قبیله‌ی بنی‌هاشم خود را آماده کرده و به همه‌ی شهرها و روستاهای اطراف مدینه - که یاران امام در آن‌ها زندگی

می‌کردند رفته بودند و با دلی سرشار از غم و اندوه و ماتم، خبر شهادت امام را به مردم

[صفحه ۱۴۳]

داده بودند. مردم وقتی خبر شهادت آن حضرت را شنیده بودند، بر سر و سینه‌زنان، کارهایشان را تعطیل کرده و به سوگواری پرداخته بودند. بسیاری از این مردم در روز تشییع جنازه‌ی آن حضرت به سوی مدینه هجوم آوردند. مدینه آن روز جمعیتی را به خود دید که نظیر آن هرگز در شهر تکرار نشد.

مردم می‌گریستند و بر سرشان می‌زدند. گویی بار دیگر علی از جهان رخت بر بسته بود. حال، مدینه، کوفه‌ای دیگر شده بود و مردمش سوگوار مولایشان بودند. زمین و آسمان مدینه غمگین بود و خون می‌گریست. مروان بن حکم که فهمیده بود امام حسین می‌خواهد برادرش را در کنار قبر مبارک پیامبر دفن کند، به عایشه - همسر پیامبر و دختر ابوبکر - خبر داد و او را تشویق کرد تا جلوی این کار را بگیرد و نگذارد جنازه‌ی حسن در کنار قبر جدش به خاک سپرده شود. خود نیز با تعدادی سرباز به سوی قبر پیامبر به راه افتاد تا جلوی این کار را بگیرد.

عایشه بر استری [۳۵] سوار شده بود و به این سو و آن سو می‌تاخت و فریاد می‌زد: «می‌خواهید کسی را که دوست نمی‌دارم، در خانه‌ی من دفن کنید!»

عایشه فراموش کرده بود که شوهرش پیامبر خدا، دربار‌ه‌ی حسن و حسین چه فرموده بود. او بارها و بارها از زبان پیامبر گرامی اسلام شنیده بود که: «خدایا! هر کس را که حسن و حسین را دوست بدارد، دوست بدار و هر کس را که حسن و حسین را دشمن بدارد، دشمن بدار!»

حال او با صدای بلند و با افتخار فریاد می‌زد: «می‌خواهید کسی را که من دوست ندارم، در خانه‌ی من دفن کنید؟»

مروان بن حکم نیز فریاد می‌زد: «این چه کاری است که می‌خواهید بکنید؟ عثمان با آن عظمتش در دورترین جاها دفن شود و آن وقت حسن کنار پیغمبر به خاک سپرده شود؟ تا من شمشیر در دست دارم، نخواهم گذاشت که این کار صورت بگیرد!»

حسین طبق وصیت بردارش نخواست در برابر آن‌ها ایستادگی کند. خشم

[صفحه ۱۴۴]

خود را فرو خورد و سخنی نگفت که منجر به کشت و کشتار شود. اما ابن عباس جلوی مروان بن حکم رفت و با عصبانیت فریاد زد: «ای مروان! ما قصد نداریم آقایمان را در کنار پیامبر دفن کنیم. آن حضرت را آورده‌ام تا با جدش دیداری تازه کند. اگر می‌خواستیم این کار را بکنیم تو نمی‌توانستی جلوی کار ما را بگیری!»

و امام حسین فرمود: «مروان! تو ناتوان‌تر از آنی که جلوی ما را بگیری! من افسوس می‌خورم که برادرم وصیت کرده است قطره‌ای خون ریخته نشود، و گرنه...»

عایشه نیز وارد معرکه شد و بگو مگوی شدیدی بین او و یاران امام در گرفت. امام حسین فرمود: «اگر وصیت برادرم نبود که خونی ریخته نشود آن گاه می‌دانستید که شمشیر خدا بین شما و من قضاوت خواهد کرد!»

عایشه که چهل سوار با خود آورده بود، به دنبال بهانه‌ای می‌گشت تا زد و خوردی به راه بیندازد و خون بریزد. بالاخره هم در دسیسه‌ی خود موفق شد و مردم را به جان هم انداخت. او هر از چندی، آگاهانه یا ناآگاهانه بازبچه‌ی دست معاویه و حکام اموی می‌شد و ضربه‌هایی به مسلمانان راستین می‌زد؛ در حالی که برادر همین زن - محمد بن ابی‌بکر - تا آخرین لحظه به علی وفادار ماند و عاقبت هم در این راه به طرز فجیعی به شهادت رسید.

باری! دشمنان امام شروع به تیراندازی به سوی پیکر مبارک آن حضرت کردند. روایت است که در زمان دفن پیکر پاک آن حضرت، هفتاد تیر از بدن مبارکش بیرون کشیدند. ابن عباس رو به عایشه کرد و فریاد زد: «تو چه بیچاره و بدبختی عایشه! تو

امروز سوار بر استری هستی و یک روز سوار بر استری بودی (در جنگ جمل) و می‌خواهی نور خدا را خاموش کنی و با دوستان خدا بجنگی! برگرد و برو که آنچه دیگران می‌خواستند، به خوبی انجام دادی و مأموریت زشت خود را با موفقیت به پایان رساندی. خداوند اهل بیت را یاری خواهد فرمود!

در مکه یک هفته عزای عمومی بود. مردم نوحه سر می‌دادند و در مرگ

[صفحه ۱۴۵]

مولایشان اشک می‌ریختند. در شهرهای دیگر نیز تا خبر شهادت آن حضرت به مردم می‌رسید، شروع به عزاداری می‌کردند و می‌گریستند. معاویه در مسجد اموی نشسته بود که خبر شهادت امام حسن را شنید و ناگاه با صدای بلند با سرور و شادمانی فراوان، تکبیر گفت. فاخته - همسر معاویه - که آن‌جا بود، پرسید: «معاویه، برای چه تکبیر گفتی و برای چه خوشحال شدی؟!». معاویه با همان خوشحالی گفت: «مگر نمی‌دانی که حسن بن علی مرده است. این، خوشحالی و تکبیر گفتن ندارد؟!». فاخته گفت: «انا لله و انا الیه راجعون!»

و سپس شروع به گریستن کرد. عبدالله بن عباس که در آن روزها در شام به سر می‌برد، چون خبر خوشحالی معاویه را در زمان شنیدن خبر شهادت امام شنید، به دیدار معاویه رفت. وقتی داخل شد، معاویه خطاب به او گفت: «ابن عباس! حسن بن علی مرد و به هلاکت رسید!»

عبدالله بن عباس گفت: «آری!»

و چند بار تکرار کرد: «انا لله و انا الیه راجعون!»

و سپس گفت: «ای معاویه! شنیده‌ام که وقتی خبر مرگ حسین بن علی را شنیدی، شادمانی کردی. آیا درست شنیده‌ام؟»

معاویه گستاخانه گفت: «آری، درست شنیده‌ای!»

عبدالله بن عباس گفت: «ای معاویه! آگاه باش و بدان که قسم به خداوند، با مرگ حسن بن علی، هرگز قبر تو پر نمی‌شود [۳۶] و کوتاهی عمر پربرکت او بر عمر تو نمی‌افزاید. او رحلت فرمود، حال آن‌که وجودش بهتر از تو بود. امروز اگر ما مصیبت نبود آن وجود مبارک را داریم، قبلاً هم به چنین مصیبتی گرفتار شده‌ایم؛ در زمان رحلت رسول خدا. ولی خداوند با انتخاب جانشینی خوب و نیکو، آن مصیبت را جبران کرد!»

در این هنگام، عبدالله از شدت غم و ناراحتی فریادی برآورد و با صدای بلند شروع به گریستن کرد؛ به طوری که هر کس در آن‌جا بود، اشکش جاری شد.

[صفحه ۱۴۶]

حتی می‌گویند: «معاویه‌ی ملعون نیز اشک به چشم‌هایش آورد.»

جعه در برابر کار کثیف و خائنانه‌ای که کرده بود، برای گرفتن جایزه پیش معاویه رفت و معاویه طبق قولی که به او داده بود، صد هزار درهم به او داد. ولی به قول دیگرش عمل نکرد و او را به عقد یزید در نیاورد. وقتی جعه به او اعتراض کرد که: «چرا به قولت عمل نمی‌کنی و مرا به عقد پسر یزید در نمی‌آوری؟ [۳۷].»

معاویه گفت: «به این دلیل تو را به عقد یزید در نمی‌آورم که او را دوست دارم. آخر او پسر من است و من نمی‌خواهم پسر عزیزم به دست تو مسموم شود. تو وقتی فرزند رسول خدا را مسموم می‌کنی، به پسر من رحم خواهی کرد؟!»

پس از آن که امام حسن به شهادت رسید، زنان بنی‌هاشم، چهل روز در سوگ آن حضرت سوگواری کردند و نوحه و زاری سر دادند. به روایتی، یک سال عزاداری کردند و رخت سیاه ماتم را از تن بیرون نیاوردند.

مردم در روز رحلت امام حسن، مدت‌ها در مدینه با صدای بلند می‌گریستند و می‌نالیدند و کسانی با صدای بلند می‌گفتند: «ای

مردم بگریید! بگریید و بسیار بگریید! زیرا محبوب‌ترین و نزدیک‌ترین فرد به رسول‌خدا از دنیا رفته است.

برای او گریه کنید. بنالید. بگریید و بسیار بگریید!»

بگریید، بگریید، عزیز دل‌مان رفت

بنالید، بنالید که خورشید جهان رفت

بکوبید، بکوبید، همه بر سر و سینه

و با نوحه بخوانید که آن سرو روان رفت

بگریید، بگریید، بنالید، بنالید

که خورشید زمین رفت، که خورشید زمان رفت

بگریید و بخوانید، حسن، آن گل زیبا،

بهار دل ما بود، که با زهر خزان رفت [۳۸].

والسلام

پاورقی

[۱] هر گیاه خوشبو و لذت‌بخش را ریحانه گویند.

[۲] عبدالرحمان بن ملجم مرادی: ملعونی که امیر مومنان علی (علیه‌السلام) را با شمشیر زهرآلود ضربت زد.

[۳] خوارج گروهی از یاران علی بودند که وقتی سربازهای معاویه در جنگ، قرآن بر سر نیزه‌ها کردند، دست از حمایت علی و جنگ با معاویه برداشتند و گفتند ما شمشیر به روی قرآن نمی‌کشیم. عده‌ای از آنان گفتند: «علی کافر شده است؛ چون معاویه قرآن را حکم قرار داده است؛ اما علی نمی‌پذیرد.»

علی، مالک اشتر و دیگر یاران راستین علی هر چه گفتند: «این دسیسه‌ای از سوی معاویه و عمروعاص است.» آن گروه زیر بار نرفتند. بعد هم که قضیه حکمیت پیش آمد و آن‌ها علی را وادار به پذیرش حکمیت قرآن کردند، برای این کار، عمروعاص از سوی معاویه و ابوموسی اشعری از سوی علی به عنوان حکم انتخاب شدند. اشعری مردی ساده‌لوح بود و علی با انتخاب او به شدت مخالف بود؛ اما همان گروه او را بر علی تحمیل کردند. عمروعاص در جریان حکمیت، با نیرنگ ابوموسی را فریب داد. گروهی که مخالف جنگ بودند، این بار خواستار جنگ شدند و گفتند: حکمیت با نیرنگ همراه بوده است و آن را نمی‌پذیریم.»

آن‌ها اسم خوارج را بر خود نهادند و از علی جدا شدند. آن حضرت را هم کافر نامیدند. خوارج به نام قرآن، اسلام و حکم الله، جنایت‌های زیادی مرتکب شدند. آن‌ها در جایی به نام نهروان آماده‌ی جنگ شدند و علی مجبور شد با آن‌ها بجنگد و آن‌ها را شکست بدهد. باز ماندگان این جنگ، کینه‌ی علی را به دل گرفتند و نقشه‌ی قتلش را کشیدند و بالاخره آن حضرت را در ماه رمضان به شهادت رساندند.

[۴] معاویه اگرچه برک را امان داد - که اگر مژده‌اش راست درآید، او را خواهد بخشید - ولی وقتی سوار بر خر مراد شد، دستور داد تا در حضور مردم سر از تن او جدا سازند.

[۵] او خارجه بن ابی جبله، قاضی مصر بود که به طور اتفاقی آن شب به جای عمروعاص، پیشنهادی نماز جماعت را در مسجد به عهده گرفته بود. قضیه از این قرار بود که عمروعاص به علت بیماری قولنج، نتوانسته بود در مسجد حضور یابد و قاضی مصر را به جای خود به مسجد فرستاده بود. عمروعاص نیز به این گونه از مرگ حتمی نجات یافت.

[۶] زمانی که ابن‌ملجم در آغاز خلافت علی (علیه‌السلام) با آن حضرت بیعت می‌کرد، از زبان علی شنیده بود که: «این دست‌ها که

اکنون با من بیعت می‌کنند، روزی شمشیر بر من خواهند کشید و قاتل من خواهند بود!» و عاقبت چنان شد که علی (علیه‌السلام) فرموده بود.

[۷] اشاره به مصرعی از «حافظ شیرازی».

[۸] نوهی عبدالمطلب. عبدالله پسر عباس پسر عبدالمطلب. وی نیز جد پدری رسول‌خدا و علی (ع) بود.

[۹] عورت: شرمگاه.

[۱۰] اشاره به این بیت حافظ

«واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند، آن کار دیگر می‌کنند.».

[۱۱] لات و هبل، دو بت از بت‌های کعبه در عصر جاهلیت بودند.

[۱۲] برادر عبدالله بن عباس که از سوی امام حسن (علیه‌السلام) والی بصره بود.

[۱۳] درع: لباس جنگی که از حلقه‌های آهنی می‌سازند؛ زره.

[۱۴] جوشن: درع، لباس جنگی.

[۱۵] مصلا: محل نماز، در این جا به معنی «سجاده» و «جانماز» است.

[۱۶] سریر: تخت، در این جا، منظور چیزی مانند برانکار است.

[۱۷] روایت دیگری هم از این واقعه هست که فقط در کتاب «النقض» از شیخ عبدالجلیل قزوینی آمده و در هیچ کتاب دیگری به چنین چیزی اشاره نشده است. آن روایت چنین است: «مختار به عموی خود شک و گمان بد داشت. او می‌پنداشت که ممکن است عمویش به طمع حکومت عراق، امام را تحویل معاویه بدهد، برای همین با مشورت اعور همدانی - یک از یاران امام - قرار شد که او عمویش را بیازماید تا اگر میل دارد امام را به معاویه بدهد، امام را از آن‌جا حرکت بدهند و به جای امن‌تری ببرند. اما سعید برخلاف گمان بد مختار، جواب سختی به او داد. گمان می‌رود که این روایت به خاطر آن است که مختار از این گناه پاک شود، این رفتار بد به او نسبت داده نشود و کارش توجیه شود؛ زیرا مختار بعدها برای خونخواهی سیدالشهداء قیام کرد.

[۱۸] همان گونه که بعدها همین مردم، همین بی‌وفایی را درباره برادر امام، حضرت امام حسین (علیه‌السلام) هم انجام دادند و فرزدق شاعر در راه کربلا امام را دید و گفت: «دل‌های مردم با شماست و شمشیرهاشان بر شما. آن‌ها وفایی ندارند.».

[۱۹] به روایتی دیگر، معاویه در پایان آن نامه سفید و در کنار امضای خود، سوگندهای زیادی یاد کرده بود و آن سوگندها را به امضای همه‌ی اعضای هیأت حاکمه شام رسانده بود. مضمون آن سوگندها چنین بود: «معاویه فرزند ابوسفیان سوگند می‌خورد و متعهد می‌شود که به مضمون قرارداد صلح با حسن، مانند محکم‌ترین پیمان و عهدنامه‌ای که خداوند از بندگانش می‌گیرد، وفادار بماند و به همه‌ی شرایط امام و قول‌های خود عمل کند.».

[۲۰] صلحنامه در بیست و پنجم ماه ربیع‌الاول و به روایتی ربیع‌الثانی سال چهل و یکم هجری منعقد شد.

[۲۱] معاویه و پیروان پلیدش، علی را کافر می‌دانستند و در نمازهاشان بر آن حضرت لعنت می‌فرستادند که لعنت خدا بر خودشان باد!.

[۲۲] اشاره به گمراهی قوم موسی (بنی‌اسرائیل) و پیروی کردن آنها از سامری و گوساله که از زیورآلات مردم ساخته بود و مردم را در غیاب موسی (علیه‌السلام) به پرستش آن گوساله فرامی‌خواند مردم گمراه شدند و خداوند هم آن‌ها را سزای بدی داد و آواره‌شان کرد؛ آواره‌ی دشت و بیابان‌ها. موسی هم به فرمان خداوند از آن‌ها خواست تا برای آمرزیده شدن، یکدیگر در تاریکی بکشند.

[۲۳] سلام بر تو ای ذلیل کننده‌ی مؤمنان.

[۲۴] مهاجرین از آن جمله یاران پیامبر بودند که از مکه به مدینه هجرت کردند و به مهاجرین معروف شدند. انصار کسانی هستند که در مدینه، آن حضرت را یاری کردند.

[۲۵] لالت و عزی، از مهم‌ترین بت‌های مکه در دوران جاهلیت بودند که با قیام پیامبر (صلی الله علیه و آله) و فتح مکه، آن بت‌ها درهم شکسته شدند و دوران بت‌پرستی به سر رسید.

[۲۶] اشاره به جنگ خیبر است که علی در آن جنگ قلعه‌ی خیبر را فتح کرد.

[۲۷] انت سیده نساء اهل الجنه.

[۲۸] سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲۶. قرآن مجید.

[۲۹] ابوتراب از لقب‌های حضرت علی (علیه‌السلام) است و معاویه همواره آن حضرت را ابوتراب می‌نامید.

[۳۰] همین‌طور که از حدیث جعلی برمی‌آید نویسندگان و گویندگان این گونه احادیث برای تغییر حدیث‌ها زحمت چندانی نمی‌کشیدند و هنری به خرج نمی‌دادند. چرا که گاه با تغییر اسم‌ها، حدیث خود به خود مخدوش می‌شد. مثلاً در همین حدیث با جایگزینی اسم‌های جعلی به جای اسم‌های اصلی، دم خروس به خوبی پیدا است؛ زیرا پیامبر زمانی این حرف را زده است که حسن و حسین، کودک و نوجوان بوده‌اند و طبیعی نیست که پیامبر به ابوبکر و عمر، «جوانان» بگوید.

[۳۱] به درستی که خداوند، مستکبران را دوست نمی‌دارد (قسمتی از آیه‌ی ۲۳، سوره‌ی نحل).

[۳۲] روایت است که جعه از آن شیر به یکی از کنیزان نیز داده بود تا او را هم بکشد. زهر اما در او اثر نکرده بود و با استفراغ کردن، حالش بهبود یافته بود. اما امام به دلیل این که قبلاً هم بارها با زهر مسموم شده و زنده مانده بود و زهر زیادی در خونس وجود داشت، این بار به شهادت رسید. روایت است که معاویه، هفتاد بار آن حضرت را مسموم کرده بود.

[۳۳] در بیش‌تر کتابهایی که درباره‌ی زندگی و شهادت امام حسن (علیه‌السلام) نوشته شده است، به ریختن تکه‌های کبد آن حضرت در تشت در حضور جناده اشاره شده است؛ اما به عقیده‌ی پزشکان، زهر هر قدر هم که قوی و کشنده باشد، فقط معده را می‌سوزاند و روده‌ها را تحریک می‌کند. بیرون آمدن پاره‌های کبد همراه با استفراغ خون، ربطی به زهر ندارد. احتمالاً آنچه که جناده در تشت و در میان خون دیده بود، لخته‌های خون بوده که شبیه تکه‌های جگر بوده است!

[۳۴] درباره‌ی شهادت امام حسن و مدت بیماریش پس از خوردن زهر، روایت‌های زیادی به جا مانده است. بعضی گفته‌اند: «همان روز که زهر را خورد، از دنیا رفت!» بعضی نیز می‌گویند: «چهار پنج روز طول کشید.» حتی بعضی می‌گویند: «دو ماه پس از خوردن زهر به شهادت رسید.» طبق فرمایش امام جعفر صادق (علیه‌السلام) همه‌ی آن روایت‌ها اشتباه است. امام جعفر صادق فرمود: «امام حسن پس از آن که جعه او را مسموم کرد، دو روز بیش‌تر زنده نماند و معاویه هم بدانچه که به جعه وعده کرده بود، وفا نکرد.» لازم به ذکر است که امام حسن درست در همان روزی که جد بزرگوارش رسول‌خدا رحلت فرموده بود، رحلت کرد؛ یعنی در روز بیست و هشتم صفر. امام در بیست و هشتم صفر سال پنجاه و پیامبر در بیست و هشتم صفر سال یازده رحلت فرمود.

[۳۵] استر: قاطر.

[۳۶] یعنی: «فکر نکن که چون او مرده است، تو زندگی طولانی خواهی داشت و حالا حالاها نخواهی مرد!».

[۳۷] در چند روایت آمده است که معاویه به قول اولش هم عمل نکرد؛ یعنی صد هزار درهم را هم به او نداد. این روایت‌ها با پیش‌بینی امام موافق‌تر است که فرمود: «معاویه تو را رایگان فریفت و بدبخت و بیچاره‌ات کرد.»

[۳۸] شعر از نگارنده است.

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: اسوه کامل: بررسی مقاطع زندگی و ابعاد نورانی وجود اقدس حضرت زین العابدین و سیدالساجدین علی بن الحسین (علیه السلام) / محمد محسن دعایی.
 مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۸۰.
 مشخصات ظاهری: ۵۶۳ ص.
 شابک: ۸-۴۷۵-۴۲۳-۹۶۴؛ چاپ دوم: ۰-۴۷۵-۴۲۳-۹۶۴-۹۷۸
 یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۹ (فیفا).
 یادداشت: کتابنامه: ص. ۵۴۳ - ۵۴۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.
 عنوان دیگر: بررسی مقاطع زندگی و ابعاد نورانی وجود اقدس حضرت زین العابدین و سیدالساجدین علی بن الحسین (علیه السلام).
 موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق.
 شناسه افزوده: موسسه اطلاعات
 رده بندی کنگره: BP۴۳/دالف ۵ ۱۳۸۰
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴
 شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۱۴۶۳۳

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين
 من الآن الى يوم الدين
 «صلوات پروردگار و ملائکه او و حمله‌ی عرش الهی و جمیع خلایق بر سید و آقای ما، آدم اهل البیت، شخصیت منزله از هر گونه
 چنین و چنان، روح جسد امامت و شمس فلک شہامت، مضمون کتاب ابداع و حل معمای اختراع، سر «الله» در همه‌ی عالم هستی،
 انسان عین شہود و خازن و نگہدار گنجهای عالم غیب، واقف بر امور محب و محبوب - و آشنای کامل به همه رموز عشق بین
 عاشق و معشوق - محل طلوع نور ایمان و کاشف سر عرفان، حجت قاطع و درہی لامع، ثمرہی شجرہی قدسی طوبی، ازل الغیب و
 ابدالشہادہ - همان شخصیتی کہ حقیقت ولایت او ازلی و ابدی است - سر کلی الهی در زمینہی اسرار عبادت ربوبی، ستون اصلی
 خیمہ گاہ هستی، زینت بندگان و امام العالمین، مجمع البحرین: حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیہ السلام».
 آنچه گذشت ترجمہی آزاد صلوات منسوب بہ جناب شیخ محی الدین بن عربی
 [صفحه ۱۰]

بر حضرت سجاد علیہ السلام بود. [۱].

کتابی کہ پیش روی دارید دربارہی تحلیل زندگانی این آیت عظمای حق و بررسی ابعاد نورانی وجود اقدس این شخصیت عظیم
 است و حقا چه کار مشکل و حقیقتا چه امر خطیر و بزرگی است.
 اگر امام «و هو بحیث النجم من ایدی المتناولین» [۲] بسان ستارہای بلند در آسمان نیلگون است کہ دست آدمیان هر چند دراز شود
 بہ دامن پر تالؤلؤ او نخواهد رسید و اگر «لا یقاس بآل محمد من هذه الامه احد» [۳] هیچ کس در افق آل محمد علیہم السلام نبوده تا

بتوان آنان را به او قیاس نمود، پس با برهان و عیان باید در این وادی خاضعانه اقرار به عجز داشت و متواضعانه عذر تقصیر آورد؛ اما:

آب دریا را اگر نتوان کشید
هم به قدر تشنگی باید چشید

گرچه طمع ادراک کنه حقایق متعالی ذوات عصمت و طهارت، از ما خاکیان منقطع است، [۴] اما با توجه به بعد «اناب شر مثلکم» [۵] که آنان از آن بهره‌مندند و تمام کمالات خود را در افق یک بشر تحصیل نموده‌اند، باید نهایت تلاش را در شناخت ابعاد متعالی وجود کامل و فوق‌کمال آنها که مظاهر اتم صفات و اسماء حسناى الهیه‌اند، بکار برد و در پرتو آنچه خداوند متعال آنان را ستوده و آنچه که خود از باب «و اما بنعمه ربک فحدث» [۶] از کمالات خود بیان کرده‌اند، به سمت انوار متأللی وجود نورانی‌شان پیش رفت و تا دیده نسوخته و بینش از کار نیفتاده است، آن مظاهر کمال و اصول الکمال و الکرّم را شناسایی نموده و با زندگی منورشان آشنا شد.

و این از سری بس مهم برخوردار است که مختصرا اشاره می‌گردد:

علاوه بر مسئله ضرورت امامت و جایگاه امام در عالم هستی از جهت تکوین و تشریح، بشر بر اساس حکمت ذات باری، موجودی است که وصول به کمال خود و وجدان فلسفه حیات خویش را با حرکت از نقص آغاز می‌کند و در این راستا علاوه بر [صفحه ۱۱]

علم و آگاهی و قدرت بر حرکت، نیاز به اسوه‌ی عملی دارد تا با اقتدای عینی به او، مسیر خود را به سوی کمال واقعی درست تشخیص داده و فراز و نشیبهای مسیر حیات طیبه را با کمک او ببیند.

اصولا- انسان در تمام ابعاد زندگی خود بر اساس اقتباس و اسوه‌گیری از دیگران رشد می‌کند و به جلو می‌رود و بر اساس این ویژگی حیات بشری، خداوند متعال در کنار نسخه‌ی جامع همه‌ی ارزشها و خوبیها و بایسته‌ها یعنی «قرآن»، اسوه‌ی کامل همه‌ی کمالات و تجسم عینی همه‌ی ارزشها و حسننها را تعبیه فرموده که هر آینه آن ذات اقدس حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - می‌باشد.

از این رو در قرآن می‌فرماید: «و لکم فی رسول الله اسوه حسنه» [۷] و بر مبنای کمال و حسن مطلق این کامل‌اتم، بارها به پیروی محض و کامل از حضرتش دستور داده است.

آری در قرآن اقتدای به هدایت اولیای حق و تبعیت از آئین و روش آنان علما و عملا تأکید شده است. خداوند می‌فرماید: «فبهدهم اقتده» [۸]، «فاتبعوا مله ابراهیم حنیفا» [۹].

حال بر اساس معارف ناب و برهانی شیعه که امامت را تداوم وجود نبوت و امام را نفس و جان و مجسمه‌ی همه کمالات شخص پیامبر - صلی الله علیه و آله - و اصولا همه‌ی آنان را «نور واحد» می‌داند، طبعا به مبحث سیره و بررسی سنن ائمه هدی علیهم السلام اهتمام خاص مبذول شده است.

آری همه معصومین علیهم السلام اسوه‌های کامل و تمام عیار در تمام ابعاد حیاتند و خود نیز به این حقیقت تصریح نموده‌اند؛ حضرت ابی‌عبدالله سیدالشهداء علیه‌السلام در یکی از خطابه‌های خود می‌فرماید: «و لکم فی اسوه» [۱۰].

در بین ائمه هدی علیهم السلام زندگانی حضرت زین‌العابدین و سیدالساجدین علی بن الحسین علیه‌السلام به خاطر بهره‌مندی حضرت از طول مدت امامت و حساسیت استثنایی عصر ایشان، حضور حضرت در نهضت عاشورا و

[صفحه ۱۲]

سپس مدیریت نهضت پدر و عبور از بحران پس از نهضت و زمینه‌سازی برای قیام فرهنگی امامین هم‌امین حضرت باقر و صادق

علیهما السلام از جوانب مختلف و ویژه‌ای برخوردار است و لذا موضوع تحقیق حاضر را به خود اختصاص داده است. غرض از این تحقیق، معرفی اجمالی یک اسوهی کامل در همه‌ی ابعاد حیات است. امام که قافله سالار انسانیت به سوی قله کمال یعنی توحید و لقاء الهی است، خود پیشتاز همگان می‌باشد. بویژه حضرت زین العابدین علیه السلام که آنچنان در این پیشتازی گوی سبقت را ربوده‌اند که خارج از حد بیان و توصیف است، از این رو بررسی ابعاد حیات نورانی آن امام ضرورت می‌یابد. آنچه گذشت بیان ضرورت تحقیق برای معرفی یکی از برترین اسوه‌های عالم وجود بود. اما روش تحقیق در این رساله، روش کتابخانه‌ای است که شیوه‌ی آن توضیح داده خواهد شد. منبع اصلی تحقیق، کتاب شریف و گرانقدر: «بحار الانوار، الجامعه لدرر الاخبار الائمة الاطهار علیهم السلام» تألیف محدث عظیم الشان، علامه محمد باقر مجلسی - رضوان الله علیه - می‌باشد.

گرچه همچنانکه در قسمت منابع تحقیق در آخر کتاب آمده است، در نگارش این کتاب بیش از هشتاد منبع مورد مراجعه و استفاده قرار گرفته است، ولی اهتمام جدی در استخراج معارف گسترده و والائی بوده است که عمدتاً در مجلد ۴۵ و ۴۶ این کتاب گرد آمده است. هدف اصلی نشان دادن غنای فوق العاده این کتاب گرانقدر می‌باشد که چگونه به برکت تلاش بزرگ عالم و تشیع مرحوم علامه مجلسی - رضوان الله تعالی علیه - مجموعه‌ای بسیار پر قیمت و نسبتاً جامع گرد آمده است که اگر به شکل موضوعی استخراج گردد اقیانوس موج معارف اسلامی خواهد بود.

با توجه به آنچه گذشت، در نقل آدرس احادیث، اصولاً به ذکر آدرس از کتاب بحار شریف اکتفا شده است و برای اینکه مشخص گردد منبعی که بحار از آن نقل کرده کدام است، در بین الهلالین منبع مورد نظر بحار به عنوان مصدر نیز آمده است و در عین حال در موارد بسیاری، آدرس منابع دیگر نیز ذکر گردیده است. به هر تقدیر تلاش گردیده تا آنجا که میسر است مطالب مستند بیان گردد.

شیوه‌ی کار در این تحقیق چنین بود که پس از تهیه چارچوب کلی مطالب که

[صفحه ۱۳]

تقسیم زندگانی حضرت علی بن الحسین علیه السلام به مقاطع مختلف بود - شامل مقطع کودکی و نوجوانی، همراهی با پدر تا آستانه‌ی شهادت، رهبری نهضت پدر پس از پدر تا آستانه‌ی ورود به مدینه، و حضور در مدینه تا آخر عمر به مدت ۳۵ سال و به دوش کشیدن بار امامت در این مدت طولانی، که در ضمن آن ابعاد نورانی وجود مقدس حضرت مانند بعد فردی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و کیفیت انجام رسالت سنگین امامت در قالب برنامه‌های کوتاه مدت و بلند مدت و بالاخره فصل فراق و ارتحال جانگداز حضرت - به مطالعه‌ی دقیق احادیث مربوط به حضرت در جلد ۴۵ بحار الانوار - که گرچه در واقع مربوط به حضرت امام حسین علیه السلام می‌باشد ولی نظر به حضور جدی حضرت سجاد علیه السلام با پدر در نهضت خونین عاشورا و بعد از آن، در موارد عدیده‌ای این احادیث به حضرت زین العابدین علیه السلام مربوط می‌باشد، و احادیث جلد ۴۶ که تا نیمه همه مستقلاً در ارتباط با حضرت است، مشغول شده و تمام احادیث را استخراج موضوعی نمودیم. از این رو صدها فیش با عناوین مختلف فراهم آمد و منابع دیگری هم که در پایان کتاب مورد اشاره قرار گرفته است برای تکمیل خلأهایی که احیاناً پیش می‌آمد، مورد مراجعه و مطالعه قرار گرفت.

سپس بر اساس همان طرح کلی به نگارش مشغول شده و اصول کار نگارش را بر مبنای نمودار درختی قرار دادیم. بدین صورت که سعی شد مطالب به صورت پیوسته و متصل یکی پس از دیگری از هم تراوش نموده و به هم متصل باشد بسان شاخه‌های درختی که یکی به دیگری و همه به اصول و شاخه‌های اصلی و آنها به تنه درخت متصل‌اند.

در این راستا از سیستم «های لایت» (high light) استفاده گردید، بدین صورت که در هر قسمت با رسیدن مطلب به جایی که

باید تحت عنوان جدیدی مطرح گردد و بحث شود، آن موضوع برجسته گردیده و چنانچه این مباحث در قالب یک CD در رایانه پیاده شود، با استفاده از همین سیستم های لایت، به راحتی می توان از هر قسمت که مورد توجه و مراجعه خواننده است به عناوین و مطالب جدید که مورد نظر اوست انتقال یافت.

در واقع آنچه با خط درشت تایپ شده است و در سیستم رایانه‌ای با های لایت مشخص می گردد، خود عنوان یک فیش جدید و یا سر فصل مطالب جدیدی است که

[صفحه ۱۴]

با کلیک کردن روی آن، شبکه‌ی جدیدی از مطالب فرا روی کاربر گشوده می شود تا به صورت زنجیره‌ای و کاملاً به هم پیوسته ادامه‌ی مطالب مورد نظر خود را تعقیب کند.

نکته دیگر اینکه نظر به گستردگی دامنه معارف بجا مانده از حضرت زین العابدین علیه السلام و تعدد آثار نفس قدسیه‌ی آن حضرت، در بررسی این آثار با اظهار شرم و خضوع نتوانستیم حتی در حد بضاعت مزجاء خود تلاش قابل قبولی ارائه دهیم. «صحیفه‌ی مبارکه سجاده» اقیانوسی است مواج از معارف بلند عرفانی و اسلامی، «رساله الحقوق» حضرت یک مکتب تمام عیار اخلاقی و حقوقی است و کلمات درر بار منقول و رساله‌ها، صحیفه‌ها و نامه‌های به جا مانده از حضرت به صدها عدد بالغ می گردد، از این رو به خاطر جلوگیری از حجیم شدن کتاب، به حداقل اکتفا نمودیم. امید است به توفیق الهی در فرصتهای جدید این بخش‌ها را با تفصیل بیشتر به مشتاقان استفاده از معارف اهل بیت علیهم السلام عرضه کنیم.

اشاره به این نکته نیز لازم به نظر می رسد که تمام این تلاش به منظور معرفی یک اسوه‌ی برتر برای جامعه اسلامی بویژه جوانان و فرهیختگان امت اسلام انجام پذیرفت تا در عصری که همه جنود شیطان تحت عنوان «کلمة الکفر و النفاق» متفق گردیده و بس؟ ج شده‌اند تا همه ارزشهای جامعه اسلامی را به یغما برده و با مطرح نمودن اسوه‌های انحرافی، ارزشهای بدلی خود را مطرح کنند و راه هدایت را بر جامعه اسلامی سد نمایند، روزنه‌ای باشد فرا روی طالبان حقیقت ناب که با استمداد از نور فطرت، کمال واقعی را پی جویی می نمایند. امید است که بتوان پس از آشنایی با ابعاد متعالی این انسان کامل، در راستای اقتباس و اقتدا به آن بزرگوار موفق بود.

در این قسمت لازم می داند از سروران معظم جناب حجج اسلام حاج شیخ غلامرضا فیاضی و حاج شیخ رسول جعفریان و حاج شیخ محمد رضائی - ادام الله توفیقاتهم - که قبول زحمت نمودند و این اثر ناقابل را به دقت ملاحظه نموده و نظرات خود را ارائه نمودند، کمال تشکر و تقدیر داشته باشم.

در پایان این مقدمه قسمتی از «مناجات انجلیه وسطی» حضرت سجاد علیه السلام را ترجمه می نمایم. باشد که با ترنم آن مشام جانمان به عطر دل انگیز این مناجات عارفانه‌ی بلند، معطر و خداوند متعال نیز مضمون آن را در حق ما مستجاب و این سعی ناقص را به فضل عمیم خود مشکور و مقبول فرماید. الهی آمین.

[صفحه ۱۵]

«خدا یا!

ما را از کسانی قرار دبه که گرفتگی عمیق تاریکیهای چشمان قلبیشان را تو گشوده‌ای تا توانستند به حقیقت امور در این عالم نگاه کرده و تو را با تیزی قلبهایشان در این میانه بخوبی بشناسند.

ای معبود بی نهایت!

کدام چشم است که می تواند در برابر نور تو ایستادگی کند بلکه اصولاً کدام فهم است که این امور را بفهمد، آری تنها چشمانی که تو آنها را از پرده‌های کوری نجات مرحمت فرمودی، می تواند به نور درخشان بارگاہت نظر کند.

ارواح اینان بر بالهای ملائک سوار شده و به سوی تو عروج نمودند. اهل ملکوت اینان را زائران تو می‌دانند و اهل جبروت آنها را پروانگان به دور شمع وجود تو می‌شناسند.

این افراد در میان صفوف تسبیح کنندگان ملکوت حرکت می‌کنند و به سراپرده‌ی قدرت تو چنگ زده‌اند و با پروردگارشان در هر آن و هر حال گفتگو دارند.

قلبهایشان حجابهای نور را پاره کرده و با چشم دل به عظمت جلال تو در بیکران ملکوت نظر کرده‌اند و این نظاره در اذهان آنها معرفت و توحید تو را به ارمغان آورده است. ای معبودی که جز تو معشوقی نیست؛ وحدک لا شریک لک»
بار پروردگارا! ما را از اینان قرار ده.

«یا ابالحسن یا علی بن الحسین یا زین العابدین یا بن رسول الله یا حجه الله علی خلقه یا سیدنا و مولانا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیها عند الله اشفع لنا عند الله»
(فراز از دعای توسل)

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته سید محمد محسن دعایی، مشهد مقدس. رجب ۱۴۲۱
[صفحه ۱۹]

دورنمایی کلی از مباحث اصلی کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

چهارمین امام معصوم حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام شخصیتی که جد بزرگوارشان حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام، ایشان را بهترین اهل زمین بعد از پدرشان معرفی نموده‌اند. [۱۱]، در سال ۳۸ هجری در مدینه منوره چشم به دنیا گشودند. مادر مکرمه آن حضرت بنا بر قول صحیح و مشهور، علیا مخدره جناب شهربانو، دختر آخرین پادشاه سلسله‌ی ساسانی «یزدگرد سوم» بوده‌اند. حضرت زین العابدین و سید الساجدین علیه‌السلام، دارای القاب و کنیه‌های متعددی می‌باشند که در کتب روایی و تاریخی ذکر شده است.

دوران کودکی حضرت، در زمان جد بزرگوارشان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عموی ارجمندشان، امام حسن مجتبی علیه‌السلام، گذشت و در زمان نوجوانی تا شهادت پدر بزرگوارشان حضرت امام حسین علیه‌السلام، که حدود ده سال به طول انجامید، در خدمت پدر و به همراه حضرت بودند.

امام سجاد علیه‌السلام داری همسرانی بوده‌اند که اغلب «ام‌ولد» (کنیز) می‌باشند و فرزندان آن حضرت نیز متعدد بوده است.
[صفحه ۲۰]

اثبات امامت حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام بر اساس ادله و براهین روشن و قطعی می‌باشد.

زندگانی نورانی و پربرکت حضرت سجاد علیه‌السلام را پس از دوران کودکی و نوجوانی که اشاره شد، می‌توان به چند مقطع تقسیم نمود:

۱- مقطع همراهی با حضرت امام حسین علیه‌السلام از مدینه به کربلا تا هنگام شهادت. (همراه با پدر تا شهادت).

۲- مقطع پس از شهادت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام تا ورود به مدینه (رهبری نهضت پس از پدر).

۳- مقطع حضور حضرت سجاد علیه‌السلام در مدینه تا وفات.

در بررسی مقطع سوم از حیات نورانی حضرت سجاد علیه‌السلام با ترسیم اوضاع زمانه حضرت و بیان برنامه‌های بلندمدتی که حضرت برای خود جهت فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی انتخاب فرمودند تا مسئولیت خطیر امامت را به انجام رسانند، به

کنکاش پیرامون ابعاد نورانی وجود اقدس حضرت می‌پردازیم و در خلال بررسی هر یک از آن ابعاد با کمالات و فضایل بی‌پایان حضرت آشنا شده و تحقق عینی اهداف و برنامه‌های حضرت را به نظاره می‌نشینیم.

حضرت پس از ۳۵ سال مجاهده در میدانهای مختلف که تجسم جهادی به مراتب سخت‌تر و جانکاه‌تر از جهاد رویارویی با دشمن در میدان نبرد بود، با زمینه سازی فعالیت‌های گسترده‌ی فرزند و نواده‌ی معصوم خود، امام باقر و امام صادق - علیهما السلام -، و استقرار کامل مکتب حیاتبخش امامت که همان اسلام ناب بود و انسجام بخشیدن به جامعه‌ی شیعی، به دست پلید «ولید بن عبدالملک» مسموم شده و روح مطهر و اقدستان به عالم قدس پرکشید. شهادت و وفات حضرت، «مدینه» و سایر جوامع اسلامی و عموم شیعیان را در غمی جانکاه فرو برد.

مدفن مقدس حضرت «بقیع»، و در جوار عمومی بزرگوارشان حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌باشد. و کلام آخر، زمزمه صلوات خاص حضرت خواهد بود. و السلام علیه یوم ولد و یوم استشهاد و یوم بیعت حیا.

[صفحه ۲۳]

مروری گذرا بر زندگینامه حضرت سجاد علیه السلام و اثبات امامت حضرت

سال و روز تولد امام چهارم

سال تولد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام و همچنین روز تولد آن بزرگوار مورد اختلاف شدید مورخین و سیره نویسان واقع شده و در این ارتباط، اقوال مختلفی نقل گردیده است.

مشهورترین اقوال در زمینه‌ی سال تولد حضرت، سال ۳۸ هجری است که بزرگانی نظیر جناب شیخ مفید در ارشاد، شیخ کلینی در اصول کافی، ابن شهر آشوب در مناقب، ابن خشاب در موالید اهل البیت، شهید در کتاب دروس، ابن صباغ مالکی در کتاب الفصول المهمه و دیگران به آن قائل شده‌اند. [۱۲].

اقوال دیگر در این زمینه عبارتند از سال ۳۳ هجری، سال ۳۶ هجری، سال ۳۷ هجری و همچنین سال ۴۸ یا ۴۹ هجری که بعضی از متأخرین بر اساس یک قضیه در زمینه‌ی پی‌جویی آثار بلوغ در بدن مبارک حضرت سجاد علیه‌السلام در کاخ «عبیدالله» به هنگام اسارت، آن را حدس زده‌اند. [۱۳].

علامه مجلسی - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرماید: «تولد حضرت سجاد علیه‌السلام در زمان خلافت جد بزرگوارش حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام

[صفحه ۲۴]

قطعی بوده و هیچ محل شبهه نیست». [۱۴] از این رو سال ۳۸ که مشهورترین اقوال نیز هست، به عنوان سال تولد حضرت از سایر اقوال معتبرتر است و آنچه در تقویت قولهای دیگر بیان شده همه قابل خدشه می‌باشد و هیچ کدام صحیح به نظر نمی‌رسد.

در زمینه روز تولد آن بزرگوار نیز مشهورترین قول روز پنجشنبه یا جمعه نیمه‌ی «جمادی الاولی» است. گرچه قول روز پنجشنبه یا یکشنبه پنجم «شعبان» نیز در درجه بعد، از شهرت قابل توجهی برخوردار است. اقوال دیگری نیز وجود دارد که عبارتند از: پنجشنبه نهم «شعبان»، پنجشنبه هشتم «شعبان» و همچنین هفتم «شعبان».

لازم به ذکر است بعضی از قائلین به روز نیمه «جمادی الاولی»، تولد حضرت را در این روز در سال ۳۶ هجری دانسته و تعداد زیادی از قائلین به روز پنجم «شعبان»، آن را در سال ۳۸ هجری گزارش کرده‌اند. [۱۵].

محل تولد امام چهارم

به اتفاق سیره نویسان و مورخین، محل تولد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام شهر مقدس «مدینه بوده است و هیچ کس در این مطلب اختلافی نکرده و قول دیگری نقل نشده است. [۱۶].

شهربانو مادر امام چهارم

اشاره

برای مادر حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نامهای مختلفی در کتب تاریخی ذکر شده است که بعضی از آنها عبارتند از: «غزاله»، «سلافه»، «خوله»، «بره»، «حرار»، «شهربانو»، «شهربانویه»، «شاه زنان»، «جهان شاه»، «شهرناز»، «جهان بانویه» و بالاخره «مریم» و «فاطمه».

هر یک از این نامها در سندی از اسناد تاریخی موجود است ولی اختلاف شدیدی در وحدت صاحب این نامها از یک سو و ثبوت بعضی از آنها به عنوان مادر

[صفحه ۲۵]

حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام از سوی دیگر بین مورخین و محققین در علم تاریخ به چشم می‌خورد. از میان نامهای ذکر شده «شهربانو» و سپس «شاه زنان» از بقیه مشهورتر است و اتفاقاً در اصل مادر بودن ایشان برای امام چهارم علیه‌السلام تشکیکاتی انجام شده است. به علاوه در اینکه «شهربانو» دختر کیست نیز وحدت نظری وجود ندارد. پدر او را «یزدگرد» [۱۷]، آخرین پادشاه ساسانی، «شیرویه» پسر «پرویز» ذکر کرده‌اند و بعضی هم به اشتباه «نوشجان» از مردم خراسان را پدر او دانسته‌اند که در این میان «یزدگرد» از بقیه مشهورتر است.

گرچه بعضی از محققین تلاش وافر انجام داده‌اند تا مادر بودن جناب «شهربانو» یا «شاه زنان» برای حضرت سجاد علیه‌السلام را مشکوک جلوه دهند. [۱۸]، اما این تشکیکات قابل پاسخ می‌باشند و با توجه به شهرت قطعی این مسأله و وجود سندهایی که در حد قابل توجهی از اعتبار و اتقان بوده و از بسیاری از تشکیکات مصون است، و همچنین قرائن و شواهد زیادی که در خلال اسناد و روایات معتبر وجود دارد، برای محقق منصف جای هیچ شکی باقی نمی‌گذارد که مادر مکرمه حضرت سجاد علیه‌السلام از خاندان پادشاهان ایران باستان بوده است که با تقدیر الهی پس از تشریف به اسلام در خواب، به دست سپاهیان اسلام اسیر و به «مدینه» آورده شده و به عقد نکاح حضرت امام حسین علیه‌السلام در آمده است.

با یادآوری این نکته که جریان مادر حضرت سجاد علیه‌السلام شباهت زیادی به داستان حضرت «نرجس خاتون» مادر حضرت امام مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - دارد، در این قسمت سندی را که به تصریح بزرگان اهل تحقیق دارای اعتبار است و از شهرت بیشتری برخوردار بوده و اقوی می‌باشد نقل و بررسی موضوع به شکل مبسوط و تحقیقی به جای دیگر موکول می‌گردد.

[صفحه ۲۶]

مرحوم حاج شیخ عباس قمی - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب شریف منتهی الآمال [۱۹] می‌نویسد: «قطب راوندی به سند معتبر از حضرت امام باقر علیه‌السلام روایت کرده است که چون دختر «یزدجرد بن شهریار» آخر پادشاهان عجم را برای «عمر» آوردند و داخل «مدینه» کردند، جمیع دختران «مدینه» به تماشای جمال او بیرون آمدند و مسجد «مدینه» از شعاع روی او روشن شد و چون «عمر» اراده کرد که روی او را ببیند مانع شد و گفت سیاه باد روز «هرمز» که تو دست به فرزند او دراز می‌کنی!! «عمر» گفت: این گبر زاده مرا دشنام می‌دهد و خواست او را آزار کند. حضرت امیر - علیه‌السلام - فرمود که تو سخنی را که نفهمیدی چگونه دانستی که دشنام است. پس «عمر» امر کرد که ندا کنند در میان مردم و او را بفروشدند. حضرت فرمود: جایز نیست فروختن دختران

پادشاهان هر چند کافر باشند و لیکن بر او عرض کن که یکی از مسلمانان را خود اختیار کند و او را به او تزویج کن و مهر او را از عطای بیت المال او حساب کن. آن سعادت‌مند آمد و دست بر دوش مبارک حضرت امام حسین علیه‌السلام گذارد. پس حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از او پرسید به زبان فارسی که چه نام داری ای کنیزک؟ عرض کرد: «جهانشاه»، حضرت فرمود که تو را «شهربانویه» نام کرده‌اند. عرض کرد آن نام خواهر من است. حضرت باز به فارسی فرمود: راست گفتی. سپس رو کرد به حضرت امام حسین علیه‌السلام و فرمود این با سعادت را نیکو محافظت نما و احسان کن به سوی او که فرزندی از تو بهم خواهد رسانید که بهترین اهل زمین باشد بعد از تو، و این مادر اوصیاء ذریه طیبه من است. پس حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام از او بهم رسید.» و روایت کرده است که «پیش از آنکه لشکر مسلمانان بر سر ایشان بروند، «شهربانو» در خواب دید که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم داخل خانه او شد با حضرت امام حسین علیه‌السلام و او را برای آن حضرت خواستگاری نمود به او تزویج کرد، «شهربانو» گفت که چون صبح شد محبت آن خورشید ملک امامت در دل من جا کرد و پیوسته در خیال آن حضرت بودم. چون شب دیگر به خواب رفتم حضرت فاطمه (صلوات الله علیها) را در خواب دیدم که به نزد من آمده و اسلام را بر من عرضه داشت و من به دست مبارک آن حضرت مسلمان شدم. پس فرمود: «به این

[صفحه ۲۷]

زودی لشکر مسلمانان بر پدر تو غالب خواهند شد و تو را اسیر خواهند کرد و به زودی به فرزند من حسین خواهی رسید و خدای نخواهد گذارد که کسی دستی به تو برساند تا آنکه به فرزند من برسی» و حق تعالی مرا حفظ کرد تا آنکه مرا به مدینه آوردند و چون حضرت امام حسین علیه‌السلام را دیدم، دانستم که همان است که در خواب دیده‌ام و به این سبب او را اختیار کردم.» لازم به ذکر است دقیقاً این روایت در کتاب شریف بحارالانوار [۲۰] ذکر شده است و در ترجمه‌ی مرحوم حاج شیخ عباس قمی - رحمه الله علیه - بعضی از کلمات جابجا گردیده و بعضی از قسمت‌ها به صورت آزاد، ترجمه گردیده است. همچنین در همین مجلد بحارالانوار (صفحه ۱۵) از کتاب دلائل الامامه داستان مذکور از قول ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری با تفصیل بیشتری نقل شده است که قابل توجه می‌باشد.

در ارتباط با شهرت ازدواج حضرت امام حسین علیه‌السلام با شاهزاده ایرانی که ثمره آن تولد حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام بود به بعضی از اسناد تاریخی و روایی توجه نمائید:

زمخشری: از حضرت پیامبر - صلی الله علیه و آله - روایت شده که می‌فرمود: برای خداوند از بندگانش دو برگزیده و سر گل وجود دارد. پس برگزیده او از عرب «قریش» و از عجم «فارس» است. علی بن الحسین علیه‌السلام می‌فرمود من فرزند دو برگزیده هستم (انا ابن الخیرتین) چون جدش «رسول الله» بود و مادرش «دختر یزدگرد» پادشاه. [۲۱].

کشف الغمه: مادرشان «ام‌ولد» بود که اسمش «غزاله» است و گفته شده اسمش «شاه زنان» دختر «یزدگرد» بوده است. [۲۲].
موالید اهل البیت: مادرشان «خوله» دختر «یزدگرد» پادشاه فارس بود. همان که امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را «شاه زنان» نامیدند. [۲۳].

[صفحه ۲۸]

بصائر الدرجات: مضمون روایت سابق را نقل می‌کند. [۲۴].

ارشاد: و مادرشان «شاه زنان» دختر «یزدگرد ابن شهریار کسری» است. [۲۵].

مناقب: ابوجعفر بن بابویه گفته است: مادرشان «شهربانو» دختر «یزدگرد ابن شهریار کسری» است و او را «شاه زنان» نیز می‌نامند و «جهان بانویه» و «سلافه» و «خوله» و گفته‌اند او «شاه زنان» دختر «شیرویه ابن کسری ابرویز» است و گفته شده او «بره» دختر «نوشجان» است و صحیح همان قول اول است. و او را امیرالمؤمنین علیه‌السلام «مریم» نامید و گفته شد که او را «فاطمه» نامید و خوانده می‌شده

به «سیده النساء» [۲۶].

کافی: مادرشان «سلافه» دختر «یزدگرد» است. [۲۷].

دروس شهید: و مادرشان «شاه زنان» دختر «شیرویه ابن کسری ابرویز» و گفته شده دختر «یزدگرد». [۲۸].

التذکره: مادرشان «شاه زنان» دختر پادشاه کاشان و گفته شده دختر «کسری یزدگرد بن شهریار» و گفت شده اسمش «شهربانویه» می‌باشند. [۲۹].

دلایل الامامه: داستان گذشته را به صورت تفصیل نقل می‌کند و کیفیت برگزاری مراسم عقد را نیز می‌آورد. [۳۰].

المبرد: اسم مادر علی بن الحسین علیه‌السلام «سلافه» از فرزندان «یزدگرد» بوده است. [۳۱].

به هر حال با توجه به طرح این قضیه در قدیمی‌ترین متون تاریخی نظیر وقعه‌الصفین و تاریخ یعقوبی و بصائر الدرجات، دیگر هیچ جای شکی در صحت آن وجود ندارد. [۳۲].

[صفحه ۲۹]

اما سرنوشت جناب شهربانو مطلب دیگری است که باید به آن پرداخت.

سرنوشت شهربانو

در ارتباط با سرنوشت مادر مکرمه حضرت امام سجاد علیه‌السلام اقوال مختلفی ذکر شده که بعضی افسانه‌ای محض است و بعضی از اعتبار برخوردار نیست. صحیح‌ترین قول در این زمینه این است که آن بانو پس از وضع حمل حضرت سجاد علیه‌السلام به فاصله اندکی وفات نمودند. بنا به نقل بحارالانوار این قول را «قطب الدین راوندی» در الخرائج و مرحوم «صدوق» در عیون اخبار الرضا نقل نموده‌اند. [۳۳].

اما اینکه حضرت شهربانو خود را بعد از واقعه عاشورا در آب غرق کرده باشد و یا با «ذوالجناح» به سمت «ایران» شتافته و سپس در دل کوه وارد شده و همانجا مدفون شده باشد که جزء افسانه‌های تاریخی است و یا اینکه پس از شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام «زبید» مولای آن حضرت، ایشان را به زنی گرفته باشد، که «ابن سعد» نقل می‌کند، [۳۴] این اقوال هیچ قابل توجه نبوده و از صحت و اتقان برخوردار نیست.

باید توجه داشت پس از رحلت مادر حضرت سجاد علیه‌السلام ایشان در دامان دایه‌ای پرورش یافت که به شکل طبیعی همیشه حضرت او را «مادر» صدا می‌زدند. و بر اساس سندهای متعددی «زبید» با همین «کنیز» که مسئولیت دایگی حضرت را عهده‌دار بوده است، ازدواج نموده است و به غلط چنین شهرت یافت که امام سجاد علیه‌السلام مادر خود را شوهر داده است. [۳۵].

اما اینکه حضرت شهربانو خود را بعد از واقعه عاشورا در آب غرق کرده باشد و یا با «ذوالجناح» به سمت «ایران» شتافته و سپس در دل کوه وارد شده و همانجا مدفون شده باشد که جزء افسانه‌های تاریخی است و یا اینکه پس از شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام «زبید» مولای آن حضرت، ایشان را به زنی گرفته باشد، که «ابن سعد» نقل می‌کند، [۳۶] این اقوال هیچ قابل توجه نبوده و از صحت و اتقان برخوردار نیست.

باید توجه داشت پس از رحلت مادر حضرت سجاد علیه‌السلام ایشان در دامان دایه‌ای پرورش یافت که به شکل طبیعی همیشه حضرت او را «مادر» صدا می‌زدند. و بر اساس سندهای متعددی «زبید» با همین «کنیز» که مسئولیت دایگی حضرت را عهده‌دار بوده است، ازدواج نموده است و به غلط چنین شهرت یافت که امام سجاد علیه‌السلام مادر خود را شوهر داده است. [۳۷].

اشاره

برای امام چهارم حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام القاب متعددی در کتب تاریخ ذکر شده است. در کتاب مناقب تألیف «ابن شهر آشوب» این القاب برای حضرت آمده است: [صفحه ۳۰]

«زین العابدین»، «سید العابدین»، «زین الصالحین»، «وارث علم النبیین»، «وصی الوصیین»، «خازن وصایا المرسلین»، «امام المؤمنین»، «منار القانتین»، «الخالع»، «المتهدج»، «الزاهد»، «العابد»، «العدل»، «البکاء»، «السجاد»، «ذوالثغفات»، «امام الامه»، «ابوالائمه». [۳۸]. در کتاب کشف الغمه تألیف «اربلی» نیز آمده است که برای امام چهارم القاب زیادی ذکر شده است. و مشهورترین آنها عبارتند از: «زین العابدین»، «سید العابدین»، «الزکی»، «الامین»، «ذوالثغفات». [۳۹].

پر واضح است این القاب همه حاکی از کمالات و فضایل حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام می‌باشد که نظر مردم را جلب نموده و حضرتش را بدان وصف می‌نموده‌اند.

لقب زین العابدین

در احادیث اسلامی دو علت برای ملقب شدن امام چهارم به لقب «زین العابدین» ذکر شده است: اول اینکه: امام صادق علیه‌السلام فرمودند: روز قیامت منادی ندا می‌دهد که «زین العابدین» کجاست؟ پس گویا من به علی بن الحسین نگاه می‌کنم که در بین صفوف از روی تعجب و با تبختر راه می‌رود. [۴۰].

عین این مطلب را «ابن عباس» نیز از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل نموده است. [۴۱].

دوم اینکه: در کتاب کشف الغمه آمده است که حضرت سجاد علیه‌السلام شبی در محراب به نماز شب ایستاده بود که شیطان در صورت مار بزرگی برای او متمثل شد تا او را از عبادتش مشغول سازد ولی آن حضرت به او هیچ توجهی ننمود. پس به سمت انگشت ابهام پای او (انگشت شصت) آمده و آن را در دهان گرفت، باز به او توجهی ننمود ولی شیطان با گزیدن، حضرت را متالم ساخت. اما حضرت نمازش را [صفحه ۳۱]

قطع نفرمود. پس چونکه از نماز فراغت یافت، خداوند بر او کشف فرمود و دانست که او شیطان است. پس او را ناسزا گفته و لطمه زد و فرمود که دور شو ای ملعون!! و برای تمام کردن اذکارش قیام کرد. در این هنگام صورتی را شنید ولی قائل آن را نمی‌دید که سه مرتبه تکرار می‌کرد: «انت زین العابدین»، تویی زینت عبادت کنندگان. پس این کلمه ظاهر شد و به عنوان لقب آن حضرت شهرت یافت. [۴۲].

از این روایت شریف که در ضمن استفاده علت نامگذاری حضرت به لقب مبارک و بلند «زین العابدین» که یکی از مشهورترین القاب حضرت است، به دست می‌آید که چگونه حضرت از حضور قلب در نماز بهره‌مند بوده و به هیچ وجه توجهش از حقیقت نماز به چیز دیگر جلب نمی‌شده است.

لقب سجاد

در علل الشرایع از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که: پدرم علی بن الحسین علیه‌السلام هیچ نعمتی از نعم الهی را یاد نمی‌کرد مگر اینکه به سجده می‌افتاد و همیشه هنگامی که آیه‌ای از آیات قرآن که در آن سجده بود، تلاوت می‌فرمود، سجده می‌کرد. هر

گاه خداوند - عزوجل - از او امر سوئی را که از آن می‌ترسید یا کید بدخواهی را دفع می‌کرد، سجده می‌نمود، چه اینکه همیشه که از نماز واجبی فارغ می‌شد به سجده می‌رفت.

همچنین هنگام توفیق اصلاح بین دو نفر، سجده می‌کرد و آثار سجود در جمیع مواضع سجود آن حضرت مشهود بود و به این علت «سجاد» نامیده شد. [۴۳].

لقب ذوالثنات

از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که برای پدرم در موضع سجودش آثار برآمده‌ای بود که در هر سال دو مرتبه آن را قطع می‌نمود، هر بار پنج «ثفنه» را و بدین [صفحه ۳۲]

خاطر حضرت را «ذوالثنات» نامیدند. [۴۴].

و «ثفنه» موضع بدن شتر است که بر اثر رسیدن به زمین پینه می‌بندد مانند زانو و سینه، از این رو مواضع سجود حضرت سجاد علیه‌السلام به خاطر کثرت سجده برای حق تعالی، مرتب پینه می‌بسته و هر سال دو مرتبه آن را قطع می‌فرموده است. و این حاکی از نمازهای بسیاری است که این امام همام در طول شبانه روز اقامه می‌نموده است.

عبدالعزیز ابن ابی‌حازم می‌گوید: از «ابی‌حازم» شنیدم که می‌گفت: حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند تا اینکه در پیشانی و سایر مواضع سجده‌ی حضرت، چیزی به مانند پینه بر زیر شکم و پاهای شتر، بیرون آمد. (و کان یصلی فی الیوم واللیلۃ الف رکعۃ، حتی خرج بجبهته و آثار سجوده مثل کرکرۃ البعیر) [۴۵].

در روایتی از حضرت باقر علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: از حضرت علی بن‌الحسین در هر سال هفت «ثفنه» (پینه) از مواضع و جایگاههای سجده حضرت برگرفته می‌شد چرا که حضرت بسیار نماز می‌خواند و این ثفنه‌ها را جمع می‌نمود و چونکه وفات نمود با ایشان دفن گردید. [۴۶].

کنیه‌های امام چهارم

برای حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام در کتب روایی و تاریخی کنیه‌های متعددی ذکر شده است.

در کتاب مناقب تألیف «ابن‌شهر آشوب» این کنیه‌ها برای حضرت آمده است: «ابوالحسن»، «ابومحمد»، «ابوالقاسم» و «ابوبکر». این کنیه‌ها همچنین در کتاب موالید اهل‌البیت تألیف «ابن‌خشاب» و کشف‌الغمه تألیف «اربلی» برای آن حضرت ذکر شده است. [۴۷].

[صفحه ۳۳]

دوران کودکی امام چهارم

بر اساس نقل‌های متعدد تاریخی، حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام دو سال ابتدای کودکی خود را در زمان خلافت جدشان، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام گذرانیدند چرا که سن مبارک حضرت بنابر مشهور ۵۷ سال و زمان شهادت آن حضرت ۹۵ هجری گزارش شده است. از این رو سال تولد آن حضرت ۳۸ هجری خواهد بود و چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام در سال چهلیم هجری به شهادت رسیدند، بنابراین دو سال اولیه عمر امام چهارم، در دوران جدشان سپری شد.

بر این مطلب، بر طبق آنچه «علامه مجلسی» (ره) در بحارالانوار نقل فرموده است، حداقل شش سند تاریخی وجود دارد که بسیاری از آنها از اعتبار برخوردار است. [۴۸].

البته مدت مذکور را ۴ سال و ۶ سال هم گزارش کرده‌اند که چندان قابل توجه نیست.

قول دیگری هم وجود دارد که چون تولد حضرت را در سال ۴۸ هجری می‌دانند اساساً هم عصر بودن امام چهارم علیه‌السلام با جدشان را منکر است ولی این قول با همه تلاشی که برای تثبیت آن از طرف بعضی از محققین انجام شده، بسیار ضعیف بوده و ادله‌ی محکمی برخلاف آن وجود دارد. [۴۹].

امام چهارم حضرت زین العابدین علیه‌السلام پس از شهادت جدشان به مدت ۱۰ سال در عصر امامت امام حسن علیه‌السلام عمر خود را گذرانیدند.

در ارتباط با چگونگی حالات امام چهارم علیه‌السلام و قضایای مربوط به این دوازده سال مطلب خاصی در خلال نصوص تاریخی و روایی ذکر نشده است.

دوران نوجوانی امام چهارم

پس از مسمومیت و شهادت حضرت امام حسن علیه‌السلام تا زمانی که حضرت امام حسین در سال ۶۱ هجری در کربلا به شهادت رسیدند، ده، یازده و یا

[صفحه ۳۴]

دوازده سال می‌گذرد [۵۰] و این مدت، امام چهارم علیه‌السلام در کنار پدر بزرگوار خود حضرت امام حسین علیه‌السلام به سر برده است.

گرچه در متون تاریخی چیزی از این دوران دربارهی حضرت گزارش نشده است ولی حضرت سجاد علیه‌السلام در تمام این مدت شاهد حوادث تلخ و اسف باری بوده است که بر امت اسلامی می‌گذشته است.

سیاست مکارانه دودمان اموی به سرکردگی «معاویه»، بی‌وفایی مردم نسبت به حکومت عادلانه و الهی عموی بزرگوارش و مظلومیت بی‌نظیر آن حضرت و سپس وقایع مربوط به کناره‌گیری امام حسن علیه‌السلام از خلافت و صلح با «معاویه» بر اساس مصالح عام امت اسلام، به ویژه حفظ شیعه، و بالاخره دوران اختناق و سرکوب شدید نسبت به شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از حاکمیت مطلق «معاویه» تا زمان مرگش که دوران بسیار سختی بوده است، این همه را حضرت سجاد علیه‌السلام شاهد بوده است و در این مدت در کنار عمو و پدر بزرگوار خود زندگی را در خاندان امامت سپری می‌کرده است. تا بالاخره «معاویه» جای خود را به پسر نالایق و شرابخوار و فاسق خود «یزید» واگذار می‌کند و مسأله‌ی گرفتن بیعت از حضرت امام حسین علیه‌السلام پیش می‌آید که با انکار شدید حضرت مواجه شده و مقدمات حرکت ایشان از «مدینه» به «مکه» و سپس به «کوفه» برای رهبری امتی که تقاضای کمک نموده و برای نصرت حضرت امام حسین علیه‌السلام اعلام آمادگی کرده‌اند، فراهم می‌شود و حضرت سجاد علیه‌السلام که در این سال طبق نقل مشهور ۲۳ سال سن دارد در کنار پدر حضور دارد.

همسران امام چهارم

اشاره

امام چهارم حضرت زین العابدین علیه‌السلام دارای همسران متعددی می‌باشند که اکثر آنها «ام‌ولد» [۵۱] بوده‌اند.

یکی از همسران حضرت سجاد علیه‌السلام علیا مخدره حضرت فاطمه (ام‌عبدالله) دختر حضرت امام حسن علیه‌السلام می‌باشند که ثمره‌ی ازدواج

[صفحه ۳۵]

حضرت با آن بانوی مکرمه، امام محمد باقر علیه‌السلام بوده است. [۵۲].

همسر دیگر امام چهارم کنیزی است به نام «حوراء» که جناب «مختار ابن ابی عبید ثقفی» آن را به ششصد دینار و بنابر نقلی سی هزار خریده بود و به حضرت هدیه داد که ایشان مادر حضرت «زید بن علی» - سلام الله علیه - شهید بزرگوار خاندان عصمت و طهارت است. [۵۳].

«ابوالفرج اصفهانی» در کتاب مقاتل الطالبین از «ابن المنذر» نقل می‌کند که «مختار ابن ابی عبید» کنیزی را به سی هزار خرید، پس به او گفت: پشت کن پس او پشت کرد، بعد به او گفت: رویت را به این سمت کن، پس او چنین کرد. سپس مختار گفت: هیچ کس را شایسته‌تر از علی بن الحسین علیه‌السلام برای او نمی‌شناسم. و لذا آن کنیز را برای حضرت فرستاد و او همان مادر «زید بن علی» علیه‌السلام است. [۵۴].

از اسامی سایر همسران حضرت سجاد علیه‌السلام اطلاع چندانی در اسناد تاریخی موجود نیست و چنانکه ذکر شد آنها اغلب «ام ولد» بوده‌اند.

در متون تاریخی و روایی در ارتباط با همسری چند خانم با امام سجاد علیه‌السلام مطالبی ذکر شده است گرچه به نام آنها تصریح نشده است. در این زمینه تحت عنوان «همسری دیگر برای امام چهارم» (۱) و (۲) و (۳) مطالبی ذکر خواهد شد.

حضرت فاطمه، بنت الحسن (ام‌عبدالله)

حضرت فاطمه، دختر امام حسن مجتبی علیه‌السلام است که کنیه‌شان «ام‌عبدالله» است، در میان دختران حضرت به جلالت و عظمت شأن و بزرگواری ممتاز بودند. ایشان به همسری حضرت امام سجاد علیه‌السلام در آمده و ثمره‌ی این وصلت، چهار فرزند بوده است. حضرت ابوجعفر محمد باقر علیه‌السلام حسن، حسین و عبدالله باهر [۵۵] (البته مادر حسن و حسین و عبدالله باهر در بعضی از اسناد تاریخی

[صفحه ۳۶]

«ام‌ولد» ذکر شده است). [۵۶].

«ام‌عبدالله» این افتخار را دارد که با همسر شدن برای حضرت سجاد علیه‌السلام باعث پیوند نسل دو امام به یکدیگر شد. آری ایشان از زنان نادره جهان است که در داشتن برخی از امتیازات منحصر به فرد می‌باشد و این مزایا در یک فرد غیر از ایشان جمع نشده است.

ایشان دختر امام، نوه امام، همسر امام، عروس امام، مادر امام، مادر بزرگ امام می‌باشند. وی فرزند امام مجتبی علیه‌السلام و نوه امیرالمؤمنین علیه‌السلام همسر امام سجاد علیه‌السلام عروس امام حسین علیه‌السلام مادر امام باقر علیه‌السلام و مادر بزرگ سایر امامان علیهم‌السلام است.

امام باقر علیه‌السلام فرموده‌اند روزی مادرم در زیر دیواری نشسته بود که ناگاه صدایی از دیوار بلند شد و از جا کنده شد و خواست که بر زمین افتد. مادرم با دست خود اشاره کرد و به دیوار فرمود: نباید فرود آیی!!، قسم بحق مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - که حق تعالی رخصت نمی‌دهد تو را در افتادن. پس آن دیوار معلق در میان زمین و هوا باقی ماند تا آنکه مادرم از آنجا بگذشت. پس پدرم امام زین العابدین علیه‌السلام صد اشرفی برای او تصدق داد.

و نیز از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت شده که روزی آن جناب جده‌اش، مادر حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام را یاد کرد و فرمود: «کانت صدیقه لم یدرک فی آل الحسن مثلها».

یعنی جدۀام صدیقه بود و در دودمان حضرت امام حسن علیه‌السلام کسی به درجه و مرتبه او نرسید. [۵۷] (با توجه به اصطلاح «صدیق» و مقام خاص صدیقان که در قرآن هم‌ردیف انبیاء آورده شده این تعبیر امام صادق علیه‌السلام راجع به مادر بزرگ خود قابل دقت است.)

با توجه به نقل‌های متعدد تاریخی مبنی بر حضور حضرت باقر علیه‌السلام در چهار سالگی در صحنه عاشورا، نباید وصلت حضرت امام سجاد علیه‌السلام با حضرت فاطمه بنت الحسین علیه‌السلام دیرتر از سال ۵۶ هجری بوده باشد.

[صفحه ۳۷]

حوراء

یکی دیگر از همسران حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام کنیزی است به نام «حوراء» که از سوی جناب «مختار» به ایشان هدیه شده بود. ایشان مادر مکرمه حضرت زید بن علی علیه‌السلام است که با رشادت کامل علیه دودمان اموی قیام کرد و در «کوفه» به شهادت رسید. در این ارتباط قضیه بسیار جالبی در بحارالانوار نقل شده است که از این قرار است:

«ابوحزمه ثمالی می‌گوید: هر سال یک بار علی بن الحسین علیه‌السلام را در ایام حج زیارت می‌کردم. یک سال حضور حضرت آمدم و دیدم روی زانوی حضرت بچه‌ای نشسته است. من هم نزد ایشان نشستم. بچه آمد و در هنگام عبور از درگاه اتاق افتاد و حالش متشنج شد. حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام بسرعت از جا بلند شد و دوان دوان به سراغ او رفت و با لباس خود، اشک‌های چشم آن طفل را پاک کرد و به او فرمود: ای پسر! تو را به خدا پناه می‌دهم که در «کناسه» به دار آویخته شوی. به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم فدای شما، کدام کناسه؟ فرمود: «کناسه‌ی کوفه» عرض کردم فدای شما شوم این قضیه واقع می‌شود؟ فرمود: بلی قسم به کسی که پیامبر را بحق مبعوث فرمود، اگر بعد از من زنده باشی هر آینه این بچه را در ناحیه‌ای از نواحی کوفه می‌بینی در حالی که مقتول است و بعد دفن شده و سپس او را از قبر بیرون آورده و در حالی که او را لخت نموده روی زمین می‌کشند و در «کناسه» به دار می‌آویزند و سپس او را پائین آورده و می‌سوزانند و خاکستر او را در آب فرات می‌ریزند. گفتم: فدای شما شوم اسم این غلام چیست؟ فرمود: این فرزند من «زید» است. سپس چشمان حضرت پر از اشک شد و فرمود: آیا به تو نگویم خبر این فرزندم را؟ شبی از شبها در حالی که در سجده و رکوع به سر می‌بردم در بعضی از حالات خواب مرا فراگرفت. پس دیدم کان در بهشت هستم و حضرت رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام مرا با جاریه‌ای از حورالعین تزویج نموده‌اند. من پس از هم بستر شدن با او نزد «سدره‌المنتهی» غسل کردم و همینکه پشت کردم هاتفی صدا می‌زد: «زید» بر تو مبارک باد! «زید» بر تو مبارک باد!! «زید» بر تو مبارک باد!! پس از خواب بیدار شدم و آثار جنابت را در خود دیدم. و لذا بلند شدم و برای نماز غسل کردم و نماز صبح را خواندم، پس درب زده شد و به من گفته شد: پشت درب خانه کسی است که تو را می‌طلبد. من بیرون آمدم و مردی را دیدم که با او جاریه‌ای بود پوشیده

[صفحه ۳۸]

شده و روبندش در دستش بود و روپوشی روی او افتاده بود. من گفتم: حاجت تو چیست؟ گفت با علی بن الحسین علیه‌السلام کار دارم. گفتم من علی بن الحسینم پس گفت: من فرستاده «مختار ابن ابی عبید الثقفی» هستم. او به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: با این جاریه در منطقه امان برخورد کردم و او را به ۶۰۰ دینار خریدم، این هم ۶۰۰ دینار است. پس برای زندگی و روزگار خود از این کنیز و پول استفاده نما. و نامه‌ای هم به من داد. من مرد و جاریه را وارد منزل نمودم و جواب نامه «مختار» را نوشتم و آن مرد روانه شد. پس به «جاریه» گفتم: اسم تو چیست؟ گفت: «حوراء»، اهل منزل او را مهیا نموده و به عنوان عروس نزد من فرستادند. و سپس برای من این بچه را به ارمغان آورد و من اسم او را «زید» گذاشتم. «ابوحزمه» آنچه را به تو گفتم: یادداشت نما.

«ابوحمزه ی ثمالی» می‌گوید: قسم به خدا مدتی نگذشت که «زید» را در کوفه در منزل «معاویه بن اسحاق» دیدم. نزد او رفتم و به او سلام کردم و به او گفتم: فدای تو شوم چرا به این شهر آمدی؟ فرمود: برای امر به معروف و نهی از منکر. من هم مرتب نزد او رفت و آمد می‌کردم. بعد شب نیمه شعبان نزد او آمدم و بر او سلام کردم و او به خانه‌های «بارق و بنی هلال» منتقل شده بود. نزد او نشستم. او گفت: ای ابوحمزه آیا بلند می‌شوی تا برای زیارت قبر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشرف شویم؟ عرض کردم: بلی فدایت شوم. بعد ابوحمزه روایت را ادامه می‌دهد تا اینجا که: رسیدیم به «ذکوات البیض» او فرمود: این قبر امیرالمؤمنین است. و سپس برگشتم. و سرگذشت ایشان همان بود که بود. پس به خدا قسم او را دیدم در حالی که کشته شده بود و دفن گردید و سپس قبر او نبش شد و بدنش را عریان روی زمین کشیدند و به دار آویختند و بعد هم سوزانده شد و در پائین کوفه به آب ریخته شد. [۵۸].

البته داستان این خواب و وقایع بعد از آن به گونه‌های دیگری هم نقل شده است. [۵۹].
از این حدیث شریف علم غیب حضرت سجاد علیه‌السلام محبت و ارادت «مختار» به حضرت سجاد علیه‌السلام محبت شدید حضرت سجاد علیه‌السلام به جناب «زید بن علی» - سلام الله علیه - استفاده می‌شود. [صفحه ۳۹]

همسری دیگر برای امام چهارم (۱)

بحارالانوار، ج ۴۶، ح ۸ (به نقل از کتاب الزهد).
جناب زراره از حضرت باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «علی بن الحسین علیه‌السلام خانمی را در بعضی از مشاهد «مکه» مشاهده نمود و نسبت به کمالات او متعجب شد، پس او را برای خود خواستگاری نمود و با او ازدواج کرد و نزد او بود. حضرت دوستی از «انصار» داشت که از این ازدواج غمگین شد. آن شخص در ارتباط با وضعیت این خانم پرسش نمود و به او اطلاع دادند که او از «آل ذی‌الجذین از بنی شیبان» است. پس نزد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام آمد و عرض کرد: «خداوند من را فدای شما گرداند، پیوسته از این ازدواجی که با این خانم داشتید در نفس من مسأله‌ای است و من گفتم علی بن الحسین با خانمی ناشناخته وصلت کرده است. مردم هم چنین می‌گویند. دائماً هم از نسبت او می‌پرسیدم تا اینکه او را شناختم و دانستم از قوم «شیبانیه» است.»

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرمودند: «هر آینه تو را دارای نظری بهتر از آنچه می‌بینم، می‌دانستم. خداوند متعال «اسلام» را آورد و با آن پستی و فرومایگی را برطرف نمود و نقص‌های اعتباری و اجتماعی را به آن اتمام فرمود. و با اسلام «سرزنش‌ها» و «نکوهش‌ها» را به «کرامت» تبدیل کرد. پس سرزنشی بر مسلمانان نیست. هر آینه سرزنش، سرزنش جاهلیت است.» [۶۰].
اما این خانم چه نام داشته و آیا برای حضرت فرزندی آورده است یا نه، چیزی در تاریخ ذکر نشده است.
از این حدیث به دست می‌آید که ملاک ازدواج و گزینش همسر، شرافت فامیلی و شهرت نیست. اسلام ملاک فضیلت است نه چیز دیگر.

همسری دیگر برای امام چهارم (۲)

حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند: حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما با کنیزی که برای امام حسن علیه‌السلام بود، ازدواج کردند. این خبر به اطلاع «عبدالملک بن مروان» رسید و در طی نامه‌ای از آن حضرت به خاطر ازدواج با یک کنیز عیب‌جویی کرد.

حضرت نیز جواب دندان شکنی برای او نوشتند که موجب

[صفحه ۴۰]

اذعان او به شرافت حضرت گردید. [۶۱].

مشروح این حدیث تحت عنوان «نامه عبدالملک به حضرت سجاد علیه‌السلام در زمینه ازدواج با یک کنیز و جواب حضرت» آمده است.

به هر حال از این سند نیز استفاده می‌شود حضرت همسری را که قبلاً کنیز حضرت امام حسن علیه‌السلام بوده است برای خود انتخاب کرده بودند.

همسری دیگر برای امام چهارم (۳)

«یزید بن حاتم» نقل می‌کند که «عبدالملک بن مروان» در مدینه جاسوسی داشت که آنچه در آنجا واقع می‌شد را برای او می‌نوشت و گزارش می‌کرد. در همان هنگام حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام یک کنیز از کنیزان خود را آزاد نمودند و سپس او را به ازدواج خود در آوردند. آن جاسوس این واقعه را به «عبدالملک» گزارش کرد. در این رابطه «عبدالملک» به حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نوشت: «اما بعد، به تحقیق چنین به من گزارش شده که تو با کنیز خود ازدواج کرده‌ای و این در حالی است که تو بخوبی می‌دانی در «قریش» هستند افرادی همطراز و «کفو» تو، که بتوانی با ازدواج با او بزرگی نمایی و از او دارای اولادی نجیب باشی. پس نه برای خودت حرمت قائل شدی و نه برای فرزندان چیزی باقی گذاشتی!! والسلام».

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در جواب او نوشتند: «اما بعد، نامه تو به من رسید که در زمینه ازدواج با کنیز خودم من را تویخ کرده‌ای و گمان داشته‌ای که در «قریش» هست کسی که از طریق ازدواج با او به مجد و بزرگی برسم و از او اولادی نجیب به هم برسانم. و لکن هر آینه فوق رسول خدا - صلی الله علیه و آله - هیچ وسیله‌ای برای رقاء و بزرگی یافت نمی‌شود و هیچ امکان افزایش در کرامت وجود ندارد. [۶۲]. و این خانم که مورد اشاره تو می‌باشد «ملک یمین» و کنیز من بود که او را در راه خدا آزاد کردم و بدین وسیله به اراده الهی و بر اساس امر او قصد رسیدن به ثواب آزاد کردن برده را داشتم و سپس بر اساس سنت الهی رسول خدا - صلی الله علیه و آله -

[صفحه ۴۱]

او را بر گردانیده و با او ازدواج کردم. و هر کس در دین خداوند پاکیزه باشد هرگز در هیچ امری دچار اخلال و مشکل نخواهد شد. آری هر آینه خداوند با «اسلام» «پستی» و «خسیسه» را رفع نموده و به آن نقیصه‌ها را برطرف کرده است، و لؤم و پستی را برده است پس بر فرد مسلمان هیچ پستی و لؤم نمی‌باشد. هر آینه لؤم و پستی، لؤم و پستی جاهلیت است، والسلام».

چون «عبدالملک» نامه حضرت را قرائت کرد آن را به طرف فرزندش «سلیمان» پرت کرد و او نیز آن را خواند؛ آنگاه گفت: «ای امیرالمؤمنین!! چقدر آنچه با آن علی بن الحسین بر تو فخر کرده است شدید و بزرگ است».

«عبدالملک» در جواب گفت: «پسرکم این چنین سخن مگو، هر آینه این زبانهای بنی‌هاشم است که سنگ خارا را می‌شکافد و از دریا سیراب می‌شود. پسر! علی بن الحسین علیه‌السلام از همانجا که مردم، فرومایه و خوار می‌شوند، رفعت و بزرگی می‌یابد». [۶۳]. در نقل دیگر آمده: زین العابدین علیه‌السلام فرموده: «این رسول خداست که با کنیزش ازدواج کرد و همسر غلام خود را به عقد خود در آورد». «عبدالملک» نیز گفت: «علی بن الحسین از همانجا که مردم پست و فرومایه می‌گردند به شرافت و بزرگی می‌رسد». [۶۴].

به هر حال از این روایت به دست می‌آید حضرت همسر دیگری داشته‌اند که قبلاً کنیز ایشان بوده است.

قابل توجه اینکه احتمال دارد همسر مورد اشاره در قسمت قبل با این کنیز از نظر خارجی یکی باشند، گرچه احتمال تعدد آن دو قوی تر به نظر می‌رسد.

فرزندان امام چهارم

اشاره

در کتب تاریخی برای حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرزندان زیادی ذکر شده است که در مورد تعداد آنها اتفاق نظری وجود ندارد.

در کتاب مناقب تألیف «ابن شهر آشوب» تعداد فرزندان حضرت، «دوازده» نفر

[صفحه ۴۲]

ذکر شده است. [۶۵] در کتاب کشف الغمه تعداد فرزندان حضرت «نه» نفر آورده شده و ادعا شده که حضرت دختر نداشته‌اند. [۶۶].

«ابن الخشاب» در کتاب موالید اهل البیت فرزندان حضرت را «هشت» نفر ذکر کرده و فرموده آن حضرت دختر نداشته‌اند. بعضی هم «ده» پسر و «چهار» دختر برای حضرت ذکر کرده‌اند و «ابن سعد» در طبقات هفده فرزند برای حضرت برشمرده است. [۶۷].

اما بنا بر نقل مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الآمال در بخش اولاد حضرت سیدالساجدین علیه‌السلام «شیخ مفید» برای آن حضرت پانزده فرزند از دختر و پسر ذکر کرده است که عبارتند از:

۱- امام محمد باقر علیه‌السلام ملقب به «ابوجعفر» که مادرشان «فاطمه» (ام‌عبدالله) دختر حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام بوده است.

۲ و ۳ و ۴- «عبدالله» و «حسن» و «حسین» که مادرشان «ام‌ولد» (کنیز) بوده است.

۵ و ۶- «زید» (شهید بزرگوار کوفه) و «عمر» که مادرشان «ام‌ولد» دیگری بوده است. [مادر ایشان کنیزی بوده به نام «حوراء» که جناب «مختار» به حضرت هدیه کرده بود.]

۷ و ۸ و ۹- «حسین اصغر» و «عبدالرحمن» و «سلیمان» از «ام‌ولد» دیگری بوده‌اند.

۱۰ و ۱۱- «علی» و «خدیجه» که مادرشان «ام‌ولد» بوده است و این «علی» کوچکترین فرزند حضرت سجاد علیه‌السلام بوده است.

۱۲- «محمد اصغر» که مادرش «ام‌ولد» بوده است.

۱۳ و ۱۴ و ۱۵- «فاطمه» و «علیه» و «ام‌کلثوم» که مادرشان «ام‌ولد» دیگری بوده است. [۶۸].

[صفحه ۴۳]

لازم به ذکر است برای تعدادی از این فرزندان امام سجاد علیه‌السلام اولاد و احفاد زیادی ذکر شده و سرگذشت و حالات تک تک آنان در کتب تاریخ بیان گردیده است.

(از بهترین این کتابها، کتاب منتهی الآمال، تألیف مرحوم حاج شیخ عباس قمی است که در فصل هفتم از باب ششم که مربوط به حضرت سیدالساجدین علیه‌السلام است به صورت مفصل به ذکر این امور پرداخته است.)

زید بن علی

حضرت زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام برادر بزرگوار امام باقر علیه‌السلام و عموی گرامی امام صادق علیه‌السلام می‌باشد که

در نزد خاندان اهل بیت عصمت و طهارت از جلالت قدر و عظمت فوق العاده‌ای برخوردار است.

پیرامون شخصیت این امامزاده جلیل القدر مطالب زیادی در روایات اسلامی وارد شده که بعضی مربوط به کیفیت تولد ایشان و نامگذاری و مادر بزرگوارشان می‌باشد و بعضی مربوط به شدت محبت حضرت سجاد علیه‌السلام به ایشان و برخی دیگر در زمینه فقه و فضل و ورع و خداترسی و کمالات روحی و فضایل اخلاقی و برنامه زندگی ایشان و بعضی دیگر پیرامون مباحثات و گفتگوی آن بزرگوار با بعضی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام و بالاخره تعدادی از روایات مربوط به بعد شجاعت و صلابت در شخصیت آن حضرت است که منتهی به قیام بر ضد دودمان ننگین «اموی» در شهر «کوفه» گردید و سرانجام مسأله شهادت مظلومانه آن حضرت و وقایع متأخر از آن و همچنین اخبار مکرر مسأله به دار آویخته شدن آن حضرت در «کناسه‌ی کوفه» که از طرف جد، پدر، برادر و همچنین برادرزاده‌شان بیان شده است و همه‌ی اصحاب آن را می‌دانسته‌اند. و تألمات سخت حضرت صادق علیه‌السلام و اصحابشان از شهادت آن بزرگوار و برخورد ایشان با این قضیه. [۶۹].

در زمینه قیام حضرت، علل و ریشه‌های آن، پیامدها و نتایج، اینکه آیا این قیام [صفحه ۴۴]

مورد رضایت اهل بیت علیهم‌السلام بوده است یا نه؟ اصل اعتقاد جناب زید شهید به امامت حضرت باقر و حضرت صادق علیهما‌السلام، جزئیات قیام و تداوم آن توسط حضرت «یحیی» فرزند جناب «زید» و ...، بحث‌های مفصلی در کتب تحلیلی تاریخ بیان شده که در اینجا جای طرح آن نیست ولی آنچه به شکل قطعی می‌توان اظهار داشت این است که حضرت «زید» تالی تلو معصوم بوده و کاملاً به امامت ائمه هدی علیه‌السلام اذعان داشته‌اند و اگر در قیام پیروز می‌شدند ولایت را به امام صادق علیه‌السلام، مسترد می‌فرمودند و این شهید از مقام بسیار بلندی نزد خداوند در روز قیامت برخوردار است و البته اگر در امر قیام صد در صد نظر امام زمان خود، حضرت صادق علیه‌السلام، را مراعات می‌کرد به مقام بلندتری نائل می‌گردید. [۷۰].

اثبات امامت امام چهارم

اشاره

با توجه به اینکه بر اساس دیدگاه شیعه «امامت» یک مقام الهی و منصب ربانی است، مسئولیت اعطاء آن تنها به دست خداوند تبارک و تعالی می‌باشد. خداوند متعال بر اساس ادله‌ی فراوانی این منصب را پس از پیامبر عظیم الشان اسلام حضرت محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله و سلم - به دوازده نفر از برگزیدگان اولیاءش مرحمت فرموده است و خود، اسامی آنان را به پیامبرش اعلام نموده و حضرت آن را به صورت مکرر به گوش مردم رسانیده است.

روایات و ادله‌ی فراوانی اسامی مبارک این دوازده نفر را دربر دارد که در کتب روایی موجود است.

و اسم مبارک حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام پس از اسم مبارک پدرش حضرت امام حسین علیه‌السلام در تمام این نصوص دیده می‌شود. [۷۱] و از آن جمله «حدیث شریف لوح» است که اسم مبارک زین العابدین علیه‌السلام پس از حضرت امام حسین علیه‌السلام است. بنابراین مطابق روایات صریحی که محدثین بزرگ شیعه در کتب روایی خود آورده‌اند، امام علی بن الحسین علیه‌السلام وصی حضرت

[صفحه ۴۵]

امام حسین علیه‌السلام می‌باشد.

گذشته از این پذیرش امام سجاد علیه‌السلام در جامعه شیعه به عنوان امام چهارم و جانشین و وصی حضرت امام حسین علیه‌السلام و

مقبولیت عملی آن حضرت در طول تاریخ از طرف شیعه، خود شاهد صد و گواه محکمی است بر اعتبار این وصایت. اما شبهه امامت جناب «محمد بن حنفیه» فرزند حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که مدتی فضای فرهنگی شیعه را آلوده نمود و متأسفانه «فرقه کیسانیه» با این اعتقاد شکل گرفتند، این شبهه آنچنان بی‌اساس بود که با کرامت حضرت امام سجاد علیه‌السلام و شهادت «حجرالاسود» به امامت حضرت سجاد علیه‌السلام و قانع شدن «محمد بن حنفیه» از یک سو و وجود «شمشیر» و «زره‌ی» پیامبر - صلی الله علیه و آله - و همچنین کتاب مخصوصی که حاوی علوم بیشماری بوده است، نزد حضرت سجاد علیه‌السلام (که این نیز اماره‌ی قطعی امامت و وصایت صاحب آن است) از سوی دیگر، هیچ جای تردید باقی نگذاشته است که امام چهارم، حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام می‌باشند.

همچنین وجود معجزات و کرامات بیشمار دیگر که جز از ولی بر حق خدا قابل انجام نیست و صلاحیت‌های علمی و عملی این شخصیت بزرگوار، نشانه‌های دیگری از امامت ایشان می‌باشد. (به این مباحث در بخش بررسی ابعاد شخصیت حضرت در ادامه‌ی مباحث کتاب پرداخته شده است).

بنابراین تصریح حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - و امام پیشین که وجود نص بر امامت حضرت است و معجزات و کرامتها و صلاحیت‌های علمی و عملی، همه دال بر امامت حضرت سجاد علیه‌السلام می‌باشد.

اما مدت امامت حضرت که پس از شهادت پدر بزرگوارشان آغاز شده و تا پایان حیات ایشان ادامه می‌یابد، بنا بر نقل مشهور ۳۵ سال می‌باشد.

محمد بن حنفیه

یکی از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که از همسری به نام «خوله» دختر «جعفر بن قیس بن مسلمه» می‌باشد، «محمد بن حنفیه» نام دارد. مولی علی علیه‌السلام به این فرزند خود بشدت علاقه داشته و در وصیتی که برای وصی [صفحه ۴۶]

خود حضرت امام حسن علیه‌السلام مرقوم نموده‌اند، می‌نویسند: «و اوصیک باخیک محمد خیرا فانه شقیقک و ابن اییک و قد تعلم حبی له...».

«و برای برادرت محمد تو را به خیر و نیکی به او سفارش می‌کنم چرا که او برادر تو و پسر پدر توست و تو بخوبی محبت من به او را می‌دانی».

«محمد بن حنفیه» در «جنگ جمل» صاحب لواء و پرچمدار پدر بود و در «جنگ صفین» از خود دلاوریهای زیادی نشان داد که مشروح جریان این امور در کتب تاریخی نقل شده است. [۷۲].

در ارتباط با شخصیت جناب «محمد بن حنفیه»، علت عدم مشارکت ایشان در نهضت عاشورا، ادعای امامت و سپس اذعان به امامت حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام، ارتباط با «مختار» و ... مسائل مفصلی در روایات تاریخی و اقوال محدثین مطرح شده است که در این مختصر نمی‌گنجد. ولی به طور خلاصه در ارتباط با مسأله اخیر می‌توان گفت گرچه در ابتدای امر برای ایشان شبهه‌ای در زمینه‌ی امامت حضرت زین العابدین علیه‌السلام مطرح بوده است ولی با معجزه‌ای که از حضرت در به نطق در آوردن «حجرالاسود» و شهادت بلیغ آن سنگ به امامت حضرت سجاد علیه‌السلام می‌بیند، به صورت راسخ و کامل به امام آن بزرگوار معتقد شده و از اظهار اعتقاد خود به اصحاب و مریدان خود نیز ابا نداشته است. [۷۳].

(در این ارتباط بعضی از احادیث در قسمت شهادت حجرالاسود به امامت و وصایت امام چهارم علیه‌السلام ذکر شده است).

فرقه‌ی کیسانیه

پس از شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام سرکوب شدیدی که امویان بر شیعه وارد کردند و حاکمیت جو خفقان و در نتیجه از هم پاشیدگی شیعه، در اوایل امامت حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام یک جریان انحرافی، دامن گروهی از شیعیان را فراگرفت و موجب شد ذهن تعدادی از آنها به امامت «محمد بن حنفیه» که فرزند حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود، معطوف شود و نسبت به امامت

[صفحه ۴۷]

حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام دچار خدشه و تردید گردند.

آری خطی که در مقابل خط امامت حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به شکل انحرافی در آن زمان شکل گرفت و با رهبری «مختار ابن ابی‌عبیده ثقفی» پایه‌گذاری شد، تشکلی به نام «فرقه‌ی کیسانیه» را پدید آورد. اینان گروهی بودند که مدعی شدند پس از حسین بن علی علیه‌السلام «محمد بن حنفیه» دارای منصب امامت و ولایت است.

و در وجه تسمیه آنان به این نام نقل شده که چون مختار در آغاز طفولیت توسط پدر، خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورده شد حضرت او را روی زانوی خود نشانند و به او فرمودند «کیس کیس» [۷۴] و چون او بعد از «محمد حنفیه» رهبری این فرقه را به دست داشت، از این رو این فرقه به نام «کیسانیه» نام گرفتند.

البته علل دیگری نیز برای این تسمیه بیان شده است که چندان متقن به نظر نمی‌رسد.

در زمینه شخصیت «مختار» و رهبری او در قیام بزرگی که به نابودی جمع کثیری از قاتلین سیدالشهداء علیه‌السلام منجر شد و انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی او در مطرح کردن خود به عنوان نماینده‌ی «محمد بن حنفیه» و دیدگاه اهل بیت علیهم‌السلام نسبت به ایشان، بحث‌های مبسوطی در کتب تاریخی مطرح است که باید مورد توجه و پیگیری قرار گیرد. [۷۵].

دلیل و اماره‌ی قطعی امامت و وصایت امام چهارم

«عبیدالله بن عبدالله بن عتب» می‌گوید: نزد حسین بن علی علیه‌السلام نشسته بودم که علی بن الحسین اصغر [۷۶] وارد شد. پس حسین علیه‌السلام او را به سوی خود خواند و محکم او را به سینه خود چسبانید و بین دو چشمان او را بوسید و سپس فرمود: پدرم فدای تو چقدر خوشبویی! و چقدر خوش اخلاقی!

[صفحه ۴۸]

پس این قضیه باعث شبهه برای من شد و عرض کردم: پدرم و مادرم فدای شما یابن رسول الله؛ اگر آنچه که ما از آن به خدا پناه می‌بریم که در مورد تو ببینیم، واقع شد، (یعنی قضیه شهادت و ارتحال حضرت امام حسین علیه‌السلام) پس به چه کسی امر ولایت و وصایت محول خواهد شد؟ حضرت فرمود: علی، همین پسر من. اوست امام و پدر ائمه ... [۷۷].

همچنین امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: چونکه برای امام حسین حاضر شد آن چه که حاضر شد، (و هنگام شهادت حضرت نزدیک گردید) دختر بزرگ خود، «فاطمه»، را صدا زد، پس به او کتاب (نامه) پیچیده‌ای داد و وصیتی به حسب ظاهر (یعنی وصیتی به صورت شفاهی) به او فرمود و حضرت علی بن الحسین دچار مرضی شده بودند که در حال احتضار بوده و امید بهبودی ایشان را ظاهراً نداشت و تصور نمی‌کرد بعد از آن باقی بماند. پس چونکه حسین علیه‌السلام کشته شد و اهل بیتش به «مدینه» برگشتند «فاطمه» «کتاب» را به علی بن الحسین علیه‌السلام برگرداند و قسم به خدا آن کتاب الآن در دست ماست. و وقتی راوی می‌پرسد در آن کتاب چیست؟ می‌فرماید: همه آنچه بنی آدم تا روزی که دنیا فانی شود، به آن نیاز دارند، سوگند به خداوند در

آن کتاب همه حدود و قوانین ثبت است حتی جریمه‌ی «خراش وارد ساختن به دیگران». [۷۸].

باید توجه داشت که چنین جامعی تنها نزد امام معصوم علیه‌السلام موجود می‌باشد.

چه اینکه حضرت باقر علیه‌السلام فرموده‌اند: چونکه امام حسین علیه‌السلام متوجه عراق شدند تمام وصیت و کتب و غیر آن را به «ام سلمه» همسر پیامبر، دادند و به او فرمودند: چونکه بزرگترین فرزند من به سراغ تو آمد، آنچه به تو دادم به او برگردان. پس چونکه «حسین» کشته شد، علی بن الحسین علیه‌السلام به سراغ «ام سلمه» آمدند و آنچه را حسین علیه‌السلام به او داده بودند به حضرت برگرداند. [۷۹].

و طبق نقل «اثبات الهداه» حضرت امام حسین علیه‌السلام به هنگام شهادتش در کربلا علی بن الحسین علیه‌السلام را حاضر نمود و ایشان مریض بود. پس

[صفحه ۴۹]

«اسم اعظم» و «مواریث انبیاء» علیهم‌السلام را به ایشان وصیت نمود و به ایشان فهماند که علوم و مصحف‌ها و سلاح را نزد «ام سلمه» گذاشته و به او امر کرده است که همه اینها را به حضرت برگرداند. [۸۰].

و در آخرین وداع حضرت امام حسین علیه‌السلام با امام سجاد علیه‌السلام نیز نص صریح امامت ایشان از طرف پدرشان صادر شده است که بسیار قابل توجه می‌باشد. آری حضرت فرزندش را به سینه می‌چسباند و با بالاترین فریاد به گوش همه می‌رساند که او «امام مفترض الطاعه» است.

در همین زمینه روایتی شریف در ارتباط با نقش انگشتی حضرت سجاد علیه‌السلام که نقش انگشت پدر بزرگوارشان بود و از ایشان به حضرت رسیده بود، وارد شده است که قابل توجه می‌باشد.

شهادت «حجرالاسود» به امامت و وصایت امام چهارم

ثقه الاسلام کلینی - رضوان الله تعالی علیه - در اصول کافی و جناب طبرسی در الاحتجاج نقل نموده‌اند که از امام ابو جعفر الباقر علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: چونکه حسین بن علی علیه‌السلام کشته شد، «محمد بن حنفیه» به سراغ حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرستاد و با او خلوت کرد. سپس گفت: ای پسر برادرم شما می‌دانید که رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - وصایت و امامت را پس از خود برای علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام قرار داده و بعد برای امام حسن علیه‌السلام و سپس برای امام حسین علیه‌السلام و پدر تو کشته شد، خدا از او راضی باشد و درود خدا بر او، ولی او به کسی وصیت نکرده است. و من عموی تو هستم و برادر تنی پدر تو و من به خاطر سنم و قدمتم، نسبت به این امر، شایسته‌تر از تو که هنوز جوان هستی، می‌باشم. پس با من در مورد وصایت و امامت منازعه مکن، و با من به مخالفت بر مخیز.

در این هنگام حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به او فرمود: عمو جان! تقوای الهی پیشه کن و آنچه برای تو حق نیست، ادعا مکن. من تو را موعظه می‌کنم تا از جاهلین و گمراهان مباشی. ای عمو! پدرم صلوات الله علیه قبل از اینکه متوجه به

[صفحه ۵۰]

سوی عراق شود به من وصیت نمود. و در همین مورد ساعتی قبل از شهادتش با من عهد بست. و این سلاح رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - است که نزد من است. پس متعرض این امر مشو که برای تو از نقص عمر و دگرگونی حال بیمناکم. هر آینه خداوند تبارک و تعالی سوگند یاد کرده و به عهد گرفته است که وصیت و امامت را قرار ندهد مگر در عقب و نواده حسین علیه‌السلام پس اگر می‌خواهی بدانی بیا با هم به کنار «حجرالاسود» برویم تا او را «حکم» بین خودمان قرار دهیم و از او در این مورد سؤال کنیم. (امام باقر علیه‌السلام فرمودند: زمانی که این سخن بین آن دو رد و بدل می‌شد آن دو در «مکه» بودند).

پس با هم حرکت کردند و رفتند تا به «حجرالاسود» رسیدند. پس حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به «محمد» فرمودند: آغاز کن و به سوی خداوند ابتهال نما و گریه و زاری کن و از او بخواه تا «حجر» را برای تو به نطق در آورد و بعد از آن بپرس. «محمد» نیز دعایی با ابتهال خواند و از خداوند سؤال نمود و سپس از «حجر» پرسید، ولی به او جواب نداد. علی بن الحسین علیه‌السلام فرمودند: ای عمو جان تو اگر وصی و امام بودی حتماً «حجر» به تو جواب می‌داد.

«محمد» به آن حضرت عرض کرد: پس تو ای پسر برادرم دعا کن و از او سؤال نما. پس علی بن الحسین علیه‌السلام آنچه اراده فرموده بود دعا کرد و سپس فرمود: تو را می‌خوانم ای چیزی که میثاق همه انبیاء و میثاق اوصیاء و میثاق همه مردم در تو قرار داده شده است که ما را به زبان عربی آشکار خبر دهی که وصی و امام بعد از حسین بن علی کیست؟ پس «حجر» تکانی خورد که نزدیک بود از موضعش بیفتد، سپس خداوند آن را به زبان عربی آشکار گویا نمود و گفت: «اللهم بار پروردگارا! هر آینه وصیت و امام بعد از حسین بن علی علیه‌السلام به علی بن الحسین ابن «علی بن ابی طالب» و ابن «فاطمه» دختر رسول الله -- صلی الله علیه و آله و سلم -- سپرده شده است.»

در این حال «محمد بن حنفیه» برگشت در حالی که از موالیان و معتقدان به امامت حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام بود. [۸۱].
[صفحه ۵۱]

این روایت شریف را مختصر بصائر الدرجات و اعلام الوری و مناقب نیز نقل نموده‌اند. [۸۲].

«مبرد» در کتاب الکامل آورده است که «ابوخالد کابلی» به «محمد بن حنفیه» گفت: آیا با علی بن الحسین به گونه‌ای سخن می‌گویی که او با تو این چنین سخن نمی‌گوید؟ او گفت: او مرا به نزد «حجرالاسود» به محاکمه برد و گمان داشت که «حجر» به نطق درمی‌آید من هم نزد آن رفتم و از او شنیدم که می‌گفت: «امر امامت و وصایت را به پسر برادرت تسلیم کن که او از تو به آن شایسته‌تر است.» و «ابوخالد کابلی» در اثر شنیدن این مطلب، شیعه‌ی امامی شد. [۸۳].

در رجال «کشی» و معرفه اخبار الرجال و مناقب روایت جالبی در ارتباط با «ابوخالد کابلی» آمده است که چون مربوط به همین بحث بوده و حاوی کرامتی از حضرت سجاد علیه‌السلام نیز هست، در اینجا نقل می‌کنیم: «ابوبصیر» می‌گوید: از حضرت باقر علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «ابوخالد کابلی» عمری را خدمتگزار «محمد بن حنفیه» بود و هرگز در امامت او شک نداشت تا اینکه روزی به خدمت او آمد و گفت: فدایت شوم!! من دارای حرمت و دوستی و اخلاص به تو هستم و به حرمت رسول الله -- صلی الله علیه و آله و سلم -- و امیرالمؤمنین علیه‌السلام تو را می‌خوانم که به من خبر دهی آیا تو امامی هستی که خداوند اطاعتش را بر خلق واجب کرده است؟ او گفت: یا اباخالد به چیز عظیمی مرا سوگند دادی. امام بر من و تو علی بن الحسین علیه‌السلام است و او امام بر هر مسلمانی است.

چون «ابوخالد» این را از «محمد بن حنفیه» شنید، به نزد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام آمد. پس چون برای دخول اذن خواست و به حضرت خبر دادند که «اباخالد» است اذن فرمود و او هم داخل شده و به نزدیک او آمد. حضرت فرمود: مرحبا به تو ای «کنکر»، تو که زیارت کننده‌ی ما نبودی!! چه شده است و در مورد ما چه چیزی بر تو آشکار شده است؟ در این حال «ابوخالد» به سجده به روی زمین افتاد برای اینکه این کلام را از حضرت سجاد علیه‌السلام شنید، سپس گفت: حمد خدای را که من را از این دنیا نبرد تا امام خود را شناختم. حضرت علی بن الحسین

[صفحه ۵۲]

علیه‌السلام به او فرمودند: یا «اباخالد» چگونه امام خود را شناختی؟

گفت: شما من را به آن اسمی صدا زدید که مادر هنگامی که مرا زائید، به آن نامیده بود و من نسبت به امرم در کوری به سر می‌بردم و مدتی بس طولانی خدمتگزار «محمد بن حنفیه» بودم و در اینکه او امام است، شک نداشتم. ولی عن قریب او را به

حرمت الله و به حرمت رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - و به حرمت امیرالمؤمنین علیه السلام خواندم و او هم مرا ارشاد کرد. و گفت: علی بن الحسین علیه السلام امام بر من و بر تو و بر همه خلق الله است. سپس اذن گرفتم و به نزد شما آمدم و شما هم من را به اسمی که مادرم بر من نهاده بود، صدا زدید، پس دانستم هر آینه این شما هستید که امام مفروض الطاعه بر من و بر هر مسلمانی می‌باشید. [۸۴].

از روایت‌هایی که ذکر گردید علاوه بر کرامت بلند حضرت سجاد علیه السلام در به نطق در آوردن «حجرالاسود» و اخبار به نام واقعی «ابو خالد کابلی» که هیچ کس از آن مطلع نبود، به دست می‌آید «حجرالاسود» در بردارنده تمام میثاقهای الهی از جانب انبیاء و اوصیاء و مردم می‌باشد.

به هر تقدیر بر اساس روایات متعددی با معجزه‌ی حضرت سجاد علیه السلام در به نطق در آوردن «حجرالاسود»، به طور کلی «محمد بن حنفیه» از ادعای خود دست کشیده و به طور قطع به امامت حضرت معتقد گردید. در این رابطه داستان دیگری در بحارالانوار نقل شده که قابل توجه می‌باشد. [۸۵] این داستان مربوط به «ابی بجیر» عالم اهواز و عدول از اعتقاد به کیسانیه است.

داستان «ابی بجیر» عالم اهواز و عدول از اعتقاد به کیسانیه

مرحوم علامه مجلسی - رحمه الله علیه - در بحارالانوار در باب مربوط به احوال «مختار ابن ابی عبید الثقفی» می‌فرماید: در اینجا رساله شرح الثار تألیف شیخ فاضل پرهیزگار «جعفر بن محمد بن نما» که مشتمل بر بخش عمده‌ای از احوال «مختار» است، می‌آوریم تا با آن سینه‌های مؤمنین شفا یافته و بعضی از حالات «مختار» روشن شود.

[صفحه ۵۳]

بعد تمام این رساله را ذکر می‌کند که در اوایل آن چنین آمده است: «محمد بن حنفیه» از نظر من از «زین العابدین» بزرگتر بود ولی مقدم شمردن حضرت را بر خود لازم می‌دانست و جز به آنچه او پسندد حرکتی نمی‌کرد، و فقط از سر رضای او سخن می‌گفت و مانند یک رعیت از او اطاعت می‌نمود. او را به مانند سید و آقا که بر موالی و خادم برترند، برتر می‌شمرد و دست زدن «محمد» برای اخذ انتقام به خاطر راحتی خاطر شریف حضرت بود، تا آن بزرگوار دچار تحمل مشکلات و آمد و شد نباشد. و بر این مطلب دلالت دارد آنچه را که از «ابی بجیر» عالم اهواز، روایت می‌کنم و او به امامت «محمد بن حنفیه» قائل بود. او گفت: من حجج به جا آوردم و امام خود را ملاقات نمودم و روزی نزد او بودم که جوانی از کنار او گذشت و بر او سلام نمود. پس «محمد» ایستاد و مابین دو چشم او را بوسید و او را با لفظ «یا سیدی» خطاب نمود و بعد که آن جوان گذشت، «محمد» به مکان خود برگشت. در این لحظه به او گفتم: زحمات خود را به حساب خدا سبحان می‌گذارم. او گفت: چگونه؟ گفتم: ما به امام مفترض الطاعه بودن تو اعتقاد داشتیم، حال شما می‌ایستی و به یک جوان می‌گویی «یا سیدی»؟ او گفت: آری، او امام من است!! گفتم: او کیست؟ گفت: علی، پسر برادرم حسین و تو بدان که من با او در مورد امامت منازعه کردم و او هم با من منازعه نمود و گفت: آیا راضی هستی که «حجرالاسود» بین من و تو «حکم» باشد؟ من گفتم: چگونه به «حجر» که یک جمادی است به عنوان محاکمه برویم؟ او فرمود: امامی که جماد با او سخن نگوید، امام نیست!! من از این امر خجالت کشیده و حیا نمودم و گفتم: «حجرالاسود» حاکم بین من و تو باشد. پس به سمت «حجر» حرکت کردیم و او نمازی خواند و من نیز نماز خواندم و او به سوی حجر جلو رفت و گفت: تو را می‌خوانم به کسی که تمام موثیق و پیمانهای بندگان را در تو ودیعه گذاشته است تا وفای آنان را گواهی کنی، ما را خبر ده که کدامیک از ما امام هستیم؟ پس به خدا قسم «حجر» به نطق آمد و گفت: ای محمد!! امر امامت را به پسر برادرت تسلیم نما که او سزاوارتر از تو به آن است و او امام توست!! بعد چنان حرکتی کرد که گمان کردم هم اکنون به روی زمین در می‌غلتد. من در پی مشاهده‌ی این جریان به امامت ایشان اذعان پیدا کرده و به وجوب اطاعت او ایمان آوردم و متدین شدم.

«ابوبجیر» می‌گوید: من از پیش «محمد بن حنفیه» برخاست و منصرف شدم در حالی که به امامت علی بن الحسین علیه‌السلام ایمان آورده بودم و آن را دین خود [صفحه ۵۴]

می‌شناختم و اعتقاد به «کیسانیه» را رها کردم. [۸۶].

مدت امامت امام چهارم

بدون تردید امامت حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه‌السلام از لحظه شهادت پدر بزرگوارشان در کربلا یعنی عصر روز دهم محرم سال شصت و یک هجری قمری آغاز شد. اما بالنسبه به مدت استمرار این امامت پربرکت در بین مورخین، اتفاق نظر وجود ندارد، گروهی آن را تا سال ۹۴ هجری قمری دانسته و گروه دیگری آن را تا سال ۹۵ هجری قمری می‌دانند. بنابراین مدت امامت حضرت ۳۴ سال و یا ۳۵ سال بوده است. حال از آنجا که تعیین سال ۹۵ هجری به عنوان سال ارتحال و شهادت حضرت سجاد علیه‌السلام توسط بزرگانی نظیر «شیخ مفید» در ارشاد [۸۷] «شیخ کلینی» در کافی [۸۸]، «علی بن عیسی اربلی» در کشف الغمه [۸۹] (البته طبق یکی از اقوال او) و بسیاری از دیگر بزرگان اهل حدیث و تاریخ صورت گرفته است، [۹۰] می‌توان نتیجه گرفت قوت قول دوم بیشتر است. چه اینکه شهرت این قول نیز بیشتر می‌باشد بنابراین مدت امامت حضرت را می‌توان ۳۵ سال بیان نمود، گرچه قول دیگر که توسط گروه دیگری از تاریخ نگاران نقل شده است، نیز خالی از قوت نیست. [صفحه ۵۷]

همراه با پدر تا شهادت

مقدمه

در ارتباط با مقطع «همراهی امام علی بن الحسین علیه‌السلام با پدر از «مدینه» به «کربلا» تا هنگام شهادت»، آنچه از نظر تاریخی قابل بحث و طرح است یکی همراهی امام سجاد علیه‌السلام با پدر از مدینه تا کربلاست که باید دید در طول این مسیر امام چهارم علیه‌السلام چه برخوردی با پدر داشته و از چه عملکردی برخوردار بوده‌اند و آیا در تاریخ در این زمینه گزارشی ثبت شده است؟ مطلب دیگر بررسی وضعیت حضرت سجاد علیه‌السلام در کربلا از شب عاشورا تا صبح آن است. و مطلب سوم بررسی آنچه در روز عاشورا بر حضرت سجاد علیه‌السلام گذشت و کیفیت آخرین برخورد امام حسین علیه‌السلام با ایشان می‌باشد.

همراهی امام سجاد با پدر از مدینه تا کربلا

اشاره

بر اساس آنچه به شکل مبسوط در تاریخ زندگانی امام حسین علیه‌السلام ذکر شده است، کاروان حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مسیر «مکه» تا «نینوی» را با گذر از منزلهای مختلفی طی کرد. در تمام این مدت از حضرت علی بن الحسین امام سجاد علیه‌السلام که در معیت پدر است، خبر خاصی در اسناد تاریخی گزارش نشده است.

[صفحه ۵۸]

چیزی که در بعضی از اسناد آمده (و البته از نظر محل وقوع و کیفیت آن مختصر تفاوتی بین روایات وجود دارد) این است که پس

از گذشتن از یکی از منازل بین راه حضرت در حالی که بر پشت اسب خود در حال حرکت بودند، چند لحظه به خواب رفتند، بعد که بیدار شدند فرمودند: «انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین» و آن را دو یا سه بار تکرار کردند. پس فرزندشان علی بن الحسین به سوی ایشان رو کرده عرض کرد: برای چه حمد خدا را بجا آوردید و استرجاع نمودید؟ (یعنی کلمه شریف «انا لله و انا الیه راجعون» را گفتید) حضرت فرمود: «پسرم من کمی به خواب رفتم. شخصی که بر اسبی سوار بود، در پشت اسب این کلام را برای من می‌گفت: «این قوم سیر می‌کنند و قاصد مرگ هم به سوی آنها حرکت می‌کند.» من هم دانستم که خبر مرگ ما ابلاغ شده است.»

فرزندشان «علی» عرض کرد: «پدر جانم، خداوند به شما بدی نرساند، آیا ما بر حق نیستیم؟» حضرت فرمود: «بلی، قسم به خدایی که بازگشت همه بندگان به سوی اوست.» علی بن الحسین جواب داد: «بنا بر این ما در حالی که بر حقیق، نسبت به مرگ هیچ باکی نداریم.» امام حسین علیه‌السلام به او فرمودند: «خداوند به تو بهترین جزای خیری که از پدری به فرزندش می‌رسد، عنایت فرماید.» [۹۱].

این قضیه پس از کوچ کردن از منزل «قصر بنی مقاتل» نقل شده است و در منزل «ثعلبیه» با تفاوتی مختصر نیز گزارش شده است. [۹۲].

آری این تنها خبری است که از برخورد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام با پدر در این راه طولانی در دست داریم. اما آیا این علی بن الحسین علیه‌السلام حضرت سجاد علیه‌السلام می‌باشند یا برادر بزرگوارشان حضرت علی اکبر، که در کربلا به شهادت رسیدند؟ هیچ معلوم نیست. آنچه در روایت آمده «قال له ابنه علی علیه‌السلام» است یا «فاقبل الیه ابنه علی بن الحسین» گرچه غالباً داستان را مربوط به حضرت علی اکبر می‌دانند.

به هر حال تا قبل از شهادت پدر، گزارش دیگری که از حضرت سجاد علیه‌السلام در اسناد آمده این است که:

[صفحه ۵۹]

«علی بن یزید» از حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نقل می‌کند که ما با حضرت امام حسین علیه‌السلام خارج شدیم، پس در هیچ منزلی نزول نفرمود و از هیچ منزلی کوچ نکرد مگر اینکه از «یحیی بن زکریا» و کشته شدن او یادی به میان می‌آورد. و یک روز فرمود: «از پستی دنیا نزد خداوند اینکه سر «یحیی بن زکریا» هدیه شد به زن بد کاره‌ای از زنهای بدکاره بنی اسرائیل» [۹۳].

اما سر اینکه چرا حضرت حسین علیه‌السلام مرتب از کشته شدن حضرت «یحیی بن زکریا» یاد می‌کرده است، در حدیث دیگری آمده است.

از این حدیث بخوبی به دست می‌آید که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام دائماً در کنار پدر بوده و در طول این سفر در خدمت ایشان قرار داشته و حتی سخنان پدر را نیز به خاطر سپرده است.

شاید از همین جا بشود استفاده کرد که مریضی حضرت سجاد علیه‌السلام در طول مسیر اتفاق نیفتاده است. ولی به هر حال به شکل دقیق زمان و مکان عروض بیماری حضرت در تاریخ ذکر نشده است. چه اینکه راجع به علت بیماری حضرت مطلب مستندی در تاریخ وجود ندارد.

علت یاد کردن مکرر حضرت امام حسین از کشته شدن «یحیی بن زکریا»

حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام از پدرش نقل می‌کند که فرمود: «زنی پادشاه بنی اسرائیل شد که سنش زیاد بود. او خواست دخترش را به ازدواج پادشاه دیگری در آورد. آن پادشاه با حضرت «یحیی بن زکریا» مشورت نمود و حضرت او را از این کار نهی

نمود، آن زن این موضوع را دانست و دخترش را تزئین نمود. او را به سراغ آن پادشاه فرستاد. او رفت و در مقابل آن پادشاه به بازی و عشوه‌گری پرداخت.

پادشاه به او گفت: درخواست تو چیست؟

گفت: سر «یحیی بن زکریا».

پادشاه گفت: دخترم حاجت دیگری درخواست نما.

[صفحه ۶۰]

گفت: من غیر از این نمی‌خواهم.

و چنین بود که اگر پادشاهی در میان آنها دروغ می‌گفت از مقامش عزل می‌شد پس او بین سلطنت و یا قتل «یحیی بن زکریا» مخیر شد. و او حضرت را کشت، سپس سرش را در طشت طلایی قرار داده و به سوی آن زن فرستاد. در این هنگام به زمین دستور داده شد و آن زن را گرفت (و در درون خود فرو برد مانند گرفتن زمین «قارون» را که در قرآن آمده است) و خداوند به آنها «بخت نصر» را مسلط فرمود و او آنها را با منجنیق‌های زیاد سنگباران کرد ولی هیچ کدام کاری از پیش نبرد. در این موقع پیرزنی از آن شهر بیرون آمده و نزد او رفت و گفت: ای پادشاه این شهر پیامبران است و هرگز فتح نخواهد شد مگر به آنچه که من تو را بر آن دلالت می‌کنم.

او گفت: آنچه درخواست کنی انجام می‌شود.

زن گفت: شهر را با اشیای بد و «عذره» (نجاست) سنگباران کن.

او نیز چنین کرد و بر شهر مسلط شد پس داخل آن شده و دستور داد آن پیرزن را بیاورند. بعد از او سؤال کرد: نیاز تو چیست؟

زن گفت: در شهر خون جوشانی وجود دارد که ساکن نمی‌شود پس بر آن بکش تا ساکن شود.

«بخت نصر» هم بر سر آن، خون هفتاد هزار نفر را ریخت تا آن خون ساکن شد. پسر ای علی قسم به خداوند؛ خون من نیز ساکن نمی‌شود تا خداوند «مهدی» را بفرستد و او به خاطر خون من از منافقین کافر و فاسق هفتاد هزار را خواهد کشت.» [۹۴].

زمان عروض بیماری برای امام سجاد

در اسناد تاریخی از زمان عروض بیماری حضرت زین العابدین علیه‌السلام خبر صریحی وجود ندارد. آنچه به صورت قطعی می‌توان ادعا کرد بیمار بودن حضرت در شب عاشورا است و این بیماری نیز به گونه‌ای نبوده که حضرت را از حضور در جمع اصحاب مانع شود. حضرت می‌توانستند بنشینند و در جمع حاضر باشند و

[صفحه ۶۱]

یا رفتار پدر را تحت نظر داشته و کلام او را بشنوند و به گریه افتاده و سکوت کنند.

«ابوحمزه‌ی ثمالی» از حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «(هنگامی که پدرم نزدیک مغرب در شب عاشورا اصحاب را جمع کرد برای اینکه آنها را مرخص کند) من نزدیک او شدم تا آنچه را برای آنها می‌گوید بشنوم و «من در آن هنگام مریض بودم»، پس شنیدم که پدرم به اصحابش می‌فرمود: ...» [۹۵].

همچنین نقل شده که حضرت سجاد علیه‌السلام فرمودند: «من در آن شبی که پدرم در صبحش به شهادت رسید نشسته بودم و عمه‌ام - حضرت زینب - نزد من مشغول پرستاری من بود، در این هنگام پدرم در پنهانی از اصحابش کناره گرفت و نزد او «جون» بنده‌ی ابوذر غفاری بود و او شمشیرش را اصلاح می‌کرد و پدرم اشعاری را قرائت می‌کرد، آن اشعار را دو بار یا سه بار تکرار کرد تا اینکه من آن را فهمم؟ دم و آنچه می‌خواست دانستم، پس گریه راه گلویم را بند آورد، اشکهایم را پاک کردم و سکوت اختیار

کردم و دانستم که بلا نازل شده است. ولی عمه‌ام هم آنچه من شنیدم شنید و او زن است و زنها دارای رقت قلب و جزع می‌باشند، پس نتوانست خود را کنترل کند...» تا آخر حدیث شریف که مفصل داستان برخورد حضرت زینب با امام حسین علیه‌السلام و غش کردن حضرت زینب و بهوش آوردن ایشان و کلام امام حسین علیه‌السلام با خواهر، از طرف حضرت سجاد علیه‌السلام نقل می‌شود و سپس می‌فرماید: «بعد پدرم حضرت زینب را آورد تا او را کنار من به زمین نشانند.» [۹۶].

بنابراین حضرت در شب عاشورا مریض بوده‌اند، و البته این مرض در روز عاشورا بخصوص به هنگام وداع آخرین با پدر، شدت رو به وخامت گذاشته و حال جسمانی حضرت در آن موضع بسیار وخیم گزارش شده است که دیگر حتی توانایی نشستن هم نداشته‌اند.

علت عروض بیماری سجاد در جریان نهضت عاشورا

مرحوم علامه‌ی مجلسی - رضوان الله تعالی علیه - در بحارالانوار از کتاب الخرائج و الجرائح تألیف «قطب راوندی» نقل می‌کند که ایشان نوشته است در

[صفحه ۶۲]

کتاب المقتل «احمد بن حنبل» می‌گوید: «سبب مرض زین العابدین علیه‌السلام در کربلا این بود که حضرت زرهی پوشیدند که از قامتشان بلندتر بود، و لذا مقدار اضافی زره را به دست خود گرفته و آن را پاره نمودند.» [۹۷].

باید توجه داشت این مطلب قابل نفی و اثبات نیست و در سایر اسناد تاریخی چیزی که آن را تأیید کند یا نفی نماید، وجود ندارد. ولی آنچه با توجه به ضرورت ادامه حیات حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام بعد از پدر بزرگوارشان، می‌توانست بیان نمود این است که حکمت الهی اقتضاء می‌کرد تا حضرت در هنگامه نبرد در روز عاشورا، مریض باشند به گونه‌ای که از شرکت در جنگ علیه نیروهای متجاوز بنی امیه و طرفدارانشان معذور بوده و بدین وسیله حیات ایشان برای تداوم امامت و رهبری امت حفظ گردد.

وضعیت امام سجاد در شب عاشورا

از حضرت زین العابدین علیه‌السلام نقل شده است که: «من با پدرم بودم در شبی که در صبح آن به شهادت رسید، پس حضرت به اصحابش فرمود: این شب است! پس شما آن را به عنوان محمل برای خود برگزینید و از سیاهی آن برای رفتن استفاده کنید، چرا که این قوم فقط مرا اراده کرده‌اند و اگر مرا بکشند با شما کاری ندارند. و شما از نظر من در وسعت و حلیت می‌باشید (و من بیعت خود را از شما برداشتم).

آنان گفتند: نه قسم به خدا، این هرگز رخ نخواهد داد.

حضرت فرمود: هر آینه شما فردا همگی کشته خواهید شد و هیچ کس از شما باقی نمی‌ماند.

آنان گفتند: حمد خدای را که ما را به کشته شدن با شما شرافت بخشید. سپس حضرت دعا کرد و به آنان فرمود: سرهایتان را بلند کنید و نظاره کنید آنان نیز مشغول نظاره‌ی مواضع و منازل خود در بهشت شدند و حضرت به آنان می‌فرمود: این منزل توست ای فلانی، این قصر توست یا فلان، و این درجه‌ی توست

[صفحه ۶۳]

ای فلان.

پس مردان از اصحاب با سینه‌ی خود به استقبال نیزه و شمشیر می‌رفتند چرا که می‌خواستند به جایگاه خود در بهشت برسند.» [۹۸].

این حدیث مبارک که حاکی از حضور حضرت سجاد علیه‌السلام در جمع اصحاب و شنیدن کلام پدر و دیدن مقام ملکوتی

اصحاب در بهشت است، با نقل‌های مختلف دیگری نیز آمده است. [۹۹].

تنها قضیه دیگری که از حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام امام سجاد، در ارتباط با شب عاشورا نقل شده، مسأله شنیدن اشعاری است که پدرشان قرائت می‌کرد و باعث ناراحتی شدید ایشان می‌شود ولی خود را کنترل می‌کنند. و این در حالی بوده است که حضرت مریض بوده و عمه‌شان، حضرت زینب - سلام الله علیها -، از ایشان پرستاری می‌کرده‌اند. (این روایت در قسمت زمان عروض بیماری برای امام چهارم علیه‌السلام نقل شده است)

آنچه در روز عاشورا بر حضرت سجاد گذشت

اشاره

در زمینه وضعیت جسمانی حضرت سجاد علیه‌السلام در روز عاشورا نقل‌های تاریخی متفقند که آن حضرت در این روز دچار بیماری شدیدی بودند به صورتی که مطلقاً از امکان حضور در نبرد برخوردار نبوده و در خیمه‌ی مخصوص استراحت می‌کردند و حضرت زینب - سلام الله علیها - مرتب از ایشان پرستاری می‌نموده‌اند و حالشان به گونه‌ای بوده که حتی نمی‌توانستند در مقابل پای پدر بایستند.

اولین نقل قولی که از حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - در روز عاشورا انجام شده این است که حضرت فرموده‌اند: چون سپاه دشمن به سمت حضرت حسین علیه‌السلام رو نمود، آن حضرت دستش را بلند نمود و عرض کرد: «اللهم انت ثقتی فی کل کرب ...» تا آخر دعای بلند و ملکوتی حضرت حسین علیه‌السلام [۱۰۰].

[صفحه ۶۴]

نقل قول دیگری که از حضرت سجاد علیه‌السلام در روز عاشورا رسیده مربوط به قصه‌ی تناول یک «سیب» از طرف پدرشان است که مائده‌ای آسمانی و هدیه‌ای از جانب جبرئیل علیه‌السلام برای اهل بیت علیهم‌السلام بوده است. همچنین حضرت زین العابدین علیه‌السلام فرموده‌اند:

«چونکه امر بر حضرت حسین بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام سخت شد کسانی که با او بودند به او نگریستند پس حضرتش خلاف همه آنان بود چرا که آنان هر چه امر مشکل‌تر و سخت‌تر می‌شد رنگشان تغییر می‌کرد و ارکان بدنشان می‌لرزید و قلوبشان خائف بود ولی امام حسین علیه‌السلام و بعضی از همراهانش که از خصائص اصحاب او بودند، چهره‌هایشان می‌درخشید و اعضاء و جوارحشان آرام می‌گرفت و نفوسشان از حالت آرامش برخوردار بود، پس بعضی از آنان به بعضی دیگر گفتند که: نگاه کنید ابداء از مرگ باکی ندارد.»

و سپس حضرت سجاد علیه‌السلام سخنان گهربار پدر را خطاب به اصحابش نقل می‌کنند. [۱۰۱].

همچنین از حضرت زین العابدین علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «پدرم در روزی که کشته شد در حالی که خونها [از بدنش] می‌جوشید من را به سینه چسبانید و می‌گفت: «ای پسر من از من حفظ کن دعایی را که فاطمه - صلوات الله علیها - مرا تعلیم نمود و رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - او را تعلیم کرده بود و جبرئیل به پیامبر برای حاجتها و امور مهم و غم و غصه‌ها تعلیم داده بود. و همچنین در امور مهمی که از آسمان نازل می‌شود و یا کارهای بزرگ و سهمگین.

فرمود بخوان: بحق یس و القرآن الحکیم، و بحق طه و القرآن العظیم، یا من یقدر علی حوائج السائلین، یا من یعلم ما فی الضمیر، یا منفس عن المکروبین، یا مفرج عن المغموین، یا راحم الشیخ الکبیر، یا رازق الطفل الصغیر یا من لا یتحتاج الی التفسیر، صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا.» [۱۰۲].

و بالاخره آخرین مطلبی که از حضرت زین العابدین علیه‌السلام در روز

[صفحه ۶۵]

عاشورا تا قبل از شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام نقل شده است مربوط به آخرین وداع ایشان با پدرشان می‌باشد.

تناول سیب توسط حضرت امام حسین ساعتی قبل از شهادت

«حسن بصری» و «ام سلمه» روایت کرده‌اند که: امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام به رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - وارد شدند در حالی که جبرئیل در مقابل حضرت بود آن دو شروع کردند به دور از گردیدن و او را به «دحیه‌ی کلبی» تشبیه می‌کردند. (گمان می‌کردند جبرئیل «دحیه‌ی کلبی» است که یکی از افراد ساکن در «مدینه» بوده است). جناب جبرئیل با دستش اشاره‌ای کرد مثل کسی که می‌خواهد چیزی را دریافت کند. در این هنگام در دست او یک «سیب»، یک «گلابی» و یک «انار» قرار گرفت، او آنها را به آن دو آقازاده داد. آن دو خوشحال شده و به سوی جدشان رفتند، حضرت آنها را از آن دو گرفت و بوئید و فرمود: «با آنچه دارید به سوی مادران بروید و ابتدا به پدرتان آغاز کنید.» آن دو همچنان که حضرت امر فرموده بود عمل کردند و از آن میوه‌ها نخوردند تا پیامبر به سوی آنها آمدند. آنگاه همه شروع کردند به خوردن پس پیوسته هر چه از آن می‌خوردند مجدداً جای آن پر می‌گشت و این بود تا اینکه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به عالم ملکوت ارتحال کردند.

حضرت حسین فرمودند: «ابداً در زمان حیات حضرت فاطمه دختر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - هیچ نوع تغیر و نقصانی بر این میوه‌ها عارض نگردید تا اینکه خانم وفات یافتند. در آن موقع «انار» را از دست دادیم و در زمان پدرم «سیب» و «گلابی» باقی بود، ولی چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شهادت رسیدند «گلابی» از دست رفت و «سیب» به همان هیأتش نزد حضرت امام حسن علیه‌السلام باقی بود تا اینکه آن حضرت نیز به واسطه‌ی سم از دنیا ارتحال فرمودند و «سیب» باقی ماند تا هنگامه‌ای که من از نظر آب در محاصره قرار گرفتم. در آن حالت من هر گاه تشنه می‌شدم آن «سیب» را می‌بوئیدم و شعله‌ی عظیم عطشم فرو می‌نشست و ساکن می‌شد. ولی چون تشنگی من بسیار شدید شد، مقداری از آن را خورده و به فناء و از بین رفتن یقین کردم.»

علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: «خودم از پدرم این مطالب را شنیدم که

[صفحه ۶۶]

اندکی قبل از کشته شدنش آن را بیان می‌فرمود، و چون به آرزوی خود رسیده و جان سپرد، بوی آن «سیب» در محل کشته شدن او یافت می‌شد. پس من به دنبال آن گشتم و هیچ اثری از آن «سیب» ندیدم. ولی بوی آن «سیب» دائماً از قبر حضرت به مشام می‌رسد و لذا هر کس از شیعیان ما که زائر قبر حضرت هستند، اگر این را بخواهد، باید آن را در اوقات سحر پی جویی نماید که حتماً آن را خواهد یافت البته اگر مخلص باشد.» [۱۰۳].

کیفیت برخورد آخر امام حسین و آخرین وداع حضرت با امام سجاد

چون امر بر حضرت حسین علیه‌السلام تنگ شد و تنهای تنها ماند به خیمه‌های پسران پدرش ملتفت شد و آن را از آنان خالی یافت. سپس به سراغ خیمه‌های بنی عقیل رفت. آن را هم خالی یافت، بعد به سوی خیمه‌های اصحابش رفت و احدی از آنان را در آن نیافت و لذا مکرر می‌فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله العظیم» آنگاه به سمت خیمه‌های زنها رفت و به سراغ خیمه فرزندش زین العابدین علیه‌السلام آمد و او را دید که بر روی قطعه‌ای از پوست دباغی شده به پشت خوابیده است، بر او داخل شد و نزد او

زینب حضور داشت که به پرستاری او مشغول بود. چونکه حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به پدر نگریست، خواست به پا خیزد ولی به خاطر شدت مرض نتوانست و لذا به عمه‌اش فرمود: «مرا به سینه خود تکیه بده چرا که این پسر رسول خداست که می‌آید.» از این رو حضرت زینب پشت سر ایشان نشست و او را به سینه گرفت، و حضرت حسین علیه‌السلام شروع کرد به پرسیدن احوال فرزندش. و ایشان مرتب حمد خداوند را بجا می‌آورد. سپس عرض کرد: «پدر جان امروز با این منافقین چه کار کردی؟» حضرت حسین علیه‌السلام فرمود: «ای پسر شیطان بر آنان مسلط شد پس یاد خدا را آنان به فراموشی سپرد و آتش جنگ بین ما و ایشان، که خدا لعنتشان کند، شعله‌ور شد، تا اینکه زمین از خون ما و ایشان لبریز گردید.»

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام عرض کرد: «پدر جان عمویم عباس کجاست؟ پس چونکه از عمویم پرسید گریه به راه گلوی حضرت زینب را بند آورد و

[صفحه ۶۷]

شروع کرد به نگاه کردن به برادرش که چگونه پاسخ ایشان را می‌دهد چرا که او را به شهادت عمویم عباس خبر نداده بود زیرا می‌ترسید مرضش شدیدتر شود.

پس حضرت حسین علیه‌السلام فرمود: «ای پسر عمویت کشته شد و در کنار فرات دستانش را قطع کردند.»

پس علی بن الحسین گریه شدیدی نمود تا بیهوش شد و چونکه به هوش آمد باز از یک یک عموها می‌پرسید و امام حسین علیه‌السلام پاسخ می‌دادند: «که کشته شد.»

حضرت پرسید: برادرم «علی» کجاست و «حبيب بن مظاهر» و «مسلم بن عوسجه» و «زهیر بن قین»؟ امام حسین علیه‌السلام فرمود: «ای پسرم بدان هر آینه در خیمه‌ها جز من تو مرد زنده‌ای وجود ندارد. و اینها که از آنان سؤال می‌کنی همگی کشته شده روی زمین افتاده‌اند.» پس باز علی بن الحسین علیه‌السلام بشدت گریست، آنگاه به عمه‌اش فرمود: «ای عمه جان شمشیر و عصا برایم بیاورید.» پدرش به او فرمود: «با آنها چه می‌کنی؟»

جواب داد: «اما عصا تا بر آن تکیه کنم و اما شمشیر پس به وسیله آن از فرزند رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - دفاع می‌کنم. چرا که بعد از او خیری در زندگی نیست.»

حضرت امام حسین علیه‌السلام او را از این کار منع نمود و او را به سینه خود چسبانید و به او فرمود: «ای پسرم تو طیب ترین ذریه‌ی من هستی و با فضیلت ترین عترت من، تو جانشین من می‌باشی بر این اطفال و عیال، چرا که آنان غریبانی هستند که مخدول شده‌اند. آنان را ذلت و یتیمی و بدگویی دشمنان و ناگواری روزگار احاطه کرده، هرگاه گریه‌های بلند کردند آنان را ساکت کن و اگر وحشت کردند آنان را انیس باش و پریشانی آنها را با کلام نرم، آرامش بخش، چرا که از مردانشان جز تو کسی نمانده است که به او انس بگیرند و احدی نزد آنان نیست جز تو که ناراحتی و حزن خود را به او شکایت برند. به آنان اجازه بده تو را ببینند و تو آنان را ببوی و آنان بر تو گریه کنند و تو بر آنان گریه کن.»

سپس حضرت امام حسین علیه‌السلام حضرت سجاد علیه‌السلام را به دست خود محکم گرفتند و به بالا-ترین صدایشان فریاد برآوردند که «ای زینب»،

[صفحه ۶۸]

و ای «ام کلثوم» و ای «سکینه» و ای «رقیه» و ای «فاطمه»، سخن مرا بشنوید و بدانید این فرزند من جانشین و خلیفه‌ی من بر شماست و او «امام مفترض الطاعه» است.»

سپس به فرزندش فرمود: «ای فرزندم سلام مرا به شیعیان برسان و به آنان بگو: پدرم غریبانه مرد پس برای او گریه کنید و او شهید گشت پس برای او گریه کنید.» [۱۰۴].

البته در سند دیگری که در بحارالانوار نقل شده است، چنین آمده که: «هنگامی که حضرت حسین علیه‌السلام به چپ و راست نگاه کرد و کسی از اصحابش را ندید علی بن الحسین زین العابدین علیه‌السلام خارج شد و او مریض بود و قدرت نداشت شمشیر خود را حمل کند و «ام کلثوم» از پشت سر او را صدا می‌زد: «فرزندم برگرد.»

حضرت هم می‌فرمود: «عمه جان مرا واگذار تا در جلوی فرزند رسول خدا جنگ کنم.»

در این حال امام حسین علیه‌السلام فرمودند: «ای «ام کلثوم» او را بگیر تا زمین از نسل آل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - خالی نماند.» [۱۰۵].

[صفحه ۷۱]

رهبری نهضت حسینی پس از شهادت پدر

مقدمه

نهضت عظیم عاشورا که با حرکت سیدالشهداء علیه‌السلام از مدینه آغاز شد، با ورود حضرت به سرزمین کربلا و محاصره ایشان از طرف دشمن به اوج خود رسید تا اینکه در روز عاشورا منجر به جانفشانی بی‌نظیر اصحاب و یاران امام حسین علیه‌السلام و از همه مهم‌تر شهادت خود حضرت گردید و زیباترین صحنه عشق بازی اولیاء حق در راه دفاع از مقام امامت و ولایت و حمایت از دین خدا از یک سو و زشت‌ترین چهره‌ی انحطاط و توحش و ضدیت با حق و تبعیت از والیان سوء، از سوی دیگر ترسیم گردید. این بخش از نهضت با رهبری سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه‌السلام به انجام رسید ولی به اینجا خاتمه نیافت و برای به ثمر نشستن و باروری و ثبت در تاریخ، باید تداوم آن از سوی خاندان عصمت و طهارت رهبری می‌شد. به حسب ظاهر رهبری این جریان مبارک توسط بانوی بزرگ اسلام، دخت گرانقدر فاطمه و علی علیهما‌السلام، حضرت زینب - سلام الله علیها - انجام شد ولی خود آن حضرت نیز با اشاره و رهنمود امام حی خود حضرت زین العابدین علیه‌السلام کاروان اسرا و حوادث بعد از واقعه عاشورا را مدیریت می‌فرمود. آری در این میانه رهبری واقعی نهضت عاشورا به دوش مبارک امام سجاد علیه‌السلام است که حضرت به بهترین نحو، رسالت تداوم نهضت عاشورا که با جانفشانی پدر و اصحاب آن بزرگوار به وجود آمده بود را به انجام رساند. برای بررسی این مقطع از

[صفحه ۷۲]

زندگانی امام سجاد علیه‌السلام که از لحظه شهادت حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام شروع شده تا ورود کاروان بازماندگان عاشورا به مدینه و حوادث متأخر از آن، ادامه می‌یابد، باید موضوعات زیر مورد توجه قرار گیرد.

- ۱- امام سجاد علیه‌السلام و شنیدن خبر شهادت پدر.
- ۲- وضعیت امام سجاد علیه‌السلام از لحظه شهادت پدر تا عزیمت به کوفه.
- ۳- امام سجاد علیه‌السلام در کوفه و حوادث مربوط به آن.
- ۴- حرکت امام سجاد علیه‌السلام از کوفه به سوی شام.
- ۵- امام سجاد علیه‌السلام در شام و نقش بی‌نظیر حضرت در ختنی نمودن نقشه‌های یزید
- ۶- برگشت حضرت سجاد علیه‌السلام به همراه کاروان اسیران به کربلا.
- ۷- ورود امام سجاد علیه‌السلام با کاروان بازماندگان عاشورا به مدینه و خطبه افشاگرانه و آگاهی بخش حضرت.

امام سجاد و شنیدن خبر شهادت پدر

گرچه بعد از وداع آخرین حضرت زین العابدین علیه‌السلام با پدر، هر لحظه حضرت در انتظار شنیدن خبر جانکاه شهادت پدر بوده است ولی در زمینه‌ی کیفیت اطلاع امام سجاد علیه‌السلام از خبر شهادت پدر بزرگوارشان در کتب تاریخی و روایی، به شکل مشخص چیزی ذکر نشده است. آنچه در این باره روایت شده این است که «چون اسب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام که اسمش «ذوالجناح» بوده از کناره‌ی جسم شریف و گلگون حضرت امام حسین علیه‌السلام شیهه زنان به کنار خیام حسینی آمد، حضرت زینب علیهاالسلام شیهه اسب را شنیده به خواهرش «ام کلثوم» رو کرد و گفت: این اسب برادرم حسین علیه‌السلام است که به طرف خیمه می‌آید، شاید همراه او آب باشد. «ام کلثوم» سراسیمه از خیمه بیرون آمد، ناگاه به اسب نگاه کرد دید اسب آمده ولی صاحبش نیامده است، دست بر سر زد و چادر خود را پاره نمود و فریاد زد؛ «قتل و الله الحسین»، زینب سخن خواهرش را شنید، صدا به گریه بلند کرد و مرثیه سرایی نمود و اشک می‌ریخت.» [۱۰۶].

[صفحه ۷۳]

به این مطلب در «زیارت ناحیه» [۱۰۷] نیز اشاره شده است و در روایات دیگر نیز با اندک تفاوتی جزئیات دیگری از این واقعه ذکر گردیده است. حال به حسب ظاهر زمان اطلاع حضرت زین العابدین علیه‌السلام از شهادت پدر همین لحظه بوده است. گرچه بر اساس آنچه در کتب محدثین بزرگ شیعه نظیر مرحوم کلینی - رحمه الله علیه - آمده [۱۰۸] لحظه ارتحال امام و انتقال بار سنگین امامت به وصی او، با یک سری تحولات معنوی عمیق در روح آن وصی همراه است که با انجام این امور، علم به امام برای امام حاصل می‌شود. و حضرت سجاد علیه‌السلام بر این اساس، با احساس بار امامت بر دوش خود، به شهادت جانکاه پدر واقف شده است.

اما به خاطر شدت مرض حضرت در آن لحظه، که در بستری در خیمه آرمیده بوده‌اند، قاعدتا جز حزن و بکاء، کار دیگری از ایشان ساخته نبوده است.

وضعیت امام سجاد از لحظه شهادت پدر تا عزیمت به کوفه

اشاره

بررسی وضعیت امام سجاد علیه‌السلام از لحظه شهادت پدر تا عزیمت به کوفه که از عصر روز عاشورا تا بعد از ظهر روز یازدهم و یا تا روز دوازدهم به طول انجامیده است در چند قسمت انجام می‌گیرد.

- ۱- حضرت سجاد علیه‌السلام در عصر عاشورا، بعد از شهادت پدر.
- ۲- وضعیت امام سجاد علیه‌السلام از شب یازدهم تا هنگام حرکت از کربلا.
- ۳- خاطره‌ای از حضرت سجاد علیه‌السلام به هنگام حرکت از کربلا به سمت کوفه.
- ۴- عبور حضرت سجاد علیه‌السلام از کنار بدنهای پاره پاره شهداء.

[صفحه ۷۴]

حضرت سجاد در عصر عاشورا بعد از شهادت پدر

پس از اینکه حضرت سیدالشهداء - علیه‌السلام - در عصر روز عاشورا در بی‌ظنترین صحنه‌ی عشق بازی با حق، شراب عشق را تا انتها نوشید و آن قوم جنایتکار، کار حضرت را به سرانجام رساندند، صحنه دیگری از طغیان و ظلم خود را به نمایش گذاشتند و آن، حمله به خیام مطهر حسینی بود برای غارت آن و ایداء بازماندگان حضرت و سپس به اسارت گرفتن آنها.

داستان این تهاجم در کتب تاریخی به شکل‌های مختلف روایت شده است. اما آنچه به حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در این مقطع زمانی یعنی از بعد از شهادت در عصر عاشورا تا شب یازدهم مربوط است، با توجه به شدت مرض حضرت و بستری بودن ایشان در خیمه، این است که: اولاً- در هنگام هجوم به خیمه‌ها و غارت آن، حضرت نیز مورد تعدی قرار گرفته و به ایشان آسیب رسید.

حضرت زینب - سلام الله علیها - می‌فرماید: «کنار خیمه ایستاده بودم، ناگاه مردی کبود چشم به سوی خیمه آمد (و او خولی بود) و آنچه در خیمه یافت ربود. امام سجاد علیه‌السلام - روی فرش پیوستی خوابیده بودند، آن نامرد آن پوست را آنچنان کشید که حضرت روی زمین افتاد سپس او به من متوجه شد و مقنعه‌ام را کشید و گوشواره‌ام را از گوشم بیرون آورد که گوشم پاره شد...» [۱۰۹].

مرحوم مجلسی - رحمه الله علیه - در بحارالانوار می‌نویسد که در بعضی از کتب دیده‌ام: «فاطمه صغری (دختر امام حسین علیه‌السلام) گفت: «کنار خیام ایستاده بودم و ... (و بعد فجایع دردناک آن روز و حمله به این دختر و بیهوش شدن او را ذکر می‌کند تا اینجا که) وقتی به هوش آمدم دیدم عمه‌ام نزد من است و گریه می‌کند و می‌فرماید: «برخیز به خیمه برویم، بینم بر بانوان و برادر بیمار چه گذشت». برخاستم و گفتم: «ای عمه جان آیا پارچه‌ای هست تا با آن سرم را از نگاه ناظران پوشانم؟» زینب سلام الله علیها فرمود: «دخترم عمه تو نیز مثل توست» به خیمه بازگشتیم دیدیم آنچه در خیمه بود را غارت کرده‌اند و برادرم امام سجاد علیه‌السلام به صورت بر زمین افتاده است و از شدت گرسنگی و تشنگی و دردها قدرت نشستن [صفحه ۷۵]

ندارد، ما هم شروع کردیم به گریه کردن بر او و هم برای ما گریه می‌کرد.» [۱۱۰].

ثانیا بعد از هجوم و غارت که نوبت سوزاندن خیمه‌ها شد، باز حضرت در خیمه حاضر بودند و اگر مراقبت و دفاع حضرت زینب - سلام الله علیها - نبود، قطعاً آسیب جدی به آن حضرت وارد می‌شد.

در بعضی از مقاتل آمده: «هنگامی که خیام را آتش زدند، حضرت زینب - سلام الله علیها - نزد امام سجاد علیه‌السلام آمد و عرض کرد: «ای یادگار گذشتگان و پناه باقیمانندگان، خیمه‌ها را آتش زدند ما چه کنیم؟» امام فرمود: «علیکن بالفرار» بر شما باد که فرار کنید. همه کودکان و بانوان در حالی که گریان بودند و فریاد می‌زدند، فرار کردند، و سر به بیابانها نهادند. ولی حضرت زینب - سلام الله علیها - باقی ماند و کنار بستر امام سجاد علیه‌السلام به آن حضرت می‌نگریست، و امام بر اثر شدت بیماری قادر به فرار نبود.

یکی از سربازان دشمن می‌گوید: بانوی بلند قامتی را کنار خیمه‌ای دیدم، در حالی که آتش در اطراف آن خیمه شعله می‌کشید آن بانو گاهی به طرف راست و چپ و گاهی به آسمان نگاه می‌کرد و دستهایش را بر اثر شدت ناراحتی به هم می‌زد. و گاهی وارد آن خیمه می‌شد و بیرون می‌آمد، با سرعت نزد او رفتم و گفتم: «ای بانو مگر شعله آتش را نمی‌بینی؟ چرا مانند سایر بانوان فرار نمی‌کنی؟» او گریه کرد و فرمود: «ای شیخ ما شخص بیماری در میان این خیمه داریم که قدرت بر نشستن و برخاستن ندارد، چگونه او را تنها بگذارم و بروم با اینکه آتش از هر سو به طرف او شعله می‌کشد؟» [۱۱۱].

ولی به هر حال آنچنان که ظاهر است حضرت زینب - سلام الله علیها - از جان امام خود محافظت نموده است و به هر تقدیری بوده نگذاشته است که آتش جان آن حضرت را به خطر بیندازد.

ثالثا چنانچه مرحوم شیخ مفید - رحمه الله علیه - نقل کرده است، علاوه بر آنچه گذشت، حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام پس از هجوم گروهی از رجاله‌های سپاه «عمر سعد» (پیاده نظام) به فرماندهی «شمر» به خیمه‌ها در معرض کشته شدن هم

قرار گرفته است، ولی نظر به ضرورت بقاء حیات آن امام بزرگوار برای ایفاء نقش در تداوم نهضت حسینی و انجام وظایف امامت، این شر بزرگ نیز به لطف الهی و تقدیر ربوبی از سر حضرت گذشته است.

«حمید بن مسلم» که یکی از گزارش نویسان حادثه و از شاهدان عینی رویدادهای صحنه‌ی کربلاست و در عین حال از افسران لشکر «عمر سعد» بوده و صاحب نفوذ می‌باشد، می‌گوید: «ما به علی بن الحسین علیه‌السلام رسیدیم در حالی که در بستری دراز کشیده بود و دارای مرض شدیدی بود و با «شمر» جماعتی از رجاله‌ها (پیاده نظام) بودند. آنها به او گفتند: آیا این مریض و علیل را نمی‌کشی؟ من گفتم: «سبحان الله آیا بچه‌ها هم کشته می‌شوند این بچه‌ای است و امید بهبودی او نیست پس پیوسته اصرار کردم تا آنها را از او دور کردم.» در این حال «عمر سعد» آمد و زنه‌ار و بروی او مشغول گریه کردن شدند. او به اصحابش گفت: هیچ کس از شما در بیوت این زن‌ها وارد نشود و به این بچه‌ی مریض کسی تعرض نکند...» [۱۱۲].

البته در تاریخ طبری در همین ارتباط آمده است که: علی بن الحسین علیه‌السلام به من گفت: «خیر ببینی، به خدا سوگند که خداوند با گفته‌ی تو شری را از سر من باز کرد.» [۱۱۳].

لازم به ذکر است تعبیر به «صبی» که به جوان و نوجوان اطلاق می‌شود در کلام «حمید بن مسلم»، برای جلوگیری از قتل امام بوده است چرا که بر اساس مقررات جنگ‌های صدر اسلام، کودکان کشته نمی‌شدند، و سن حضرت سجاد علیه‌السلام در آن زمان ۲۳ سال بوده است و سپس حضرت سجاد علیه‌السلام به عنوان اسیر به کوفه اعزام می‌شوند.

وضعیت امام سجاد از شب یازدهم محرم تا هنگام حرکت از کربلا

اشاره

پس از تهاجم سپاهیان «عمر سعد» به خیام حسینی و انجام فجایعی که قلم از نوشتن آن شرم دارد و هتک حرمت بازماندگان حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و

[صفحه ۷۷]

از جمله آتش زدن خیمه‌ها و پراکنده شدن اطفال و بانوان به بیابانهای اطراف، چون این وقایع نزدیک عصر و غروب آفتاب در روز عاشورا به وقوع پیوست، بنابراین شب یازدهم، شب فوق العاده عجیبی برای این داغدیدگان مظلوم بوده است. مصیبت عظمای شهادت همه‌ی محارم و نزدیکان و اصحاب، مورد تعدی و ظلم و تهاجم شقی‌ترین افراد قرار گرفتن، سوخته شدن مأوی و مسکن و به هر حال خوف از ایذاء و آزار مجدد و بی‌سرپناهی و محاصره‌ی دشمن، اینها گوشه‌ای از شرایط آن شب عجیب است. در این وضعیت این زینب کبری است که باید از بازماندگان در جوانب مختلف مراقب نماید و الحق از عهده‌ی این وظیفه‌ی مهم بخوبی برآمده است. یکی از وظایف سنگین او ادامه پرستاری از حضرت سجاد علیه‌السلام است که این کار نیز انجام گردیده است.

آنچه در آن شب سهمگین به نقل از حضرت سجاد علیه‌السلام حائز اهمیت است این است که ایشان می‌فرمایند: «عمه‌ام زینب را در شب یازدهم محرم دیدم که نشسته نماز می‌خواند.» [۱۱۴].

حقیقتاً این استقامت و پایداری بی‌بی دو عالم حضرت زینب - سلام الله علیها - در بندگی حق که حتی در چنین وضعیتی، نماز شب خود را ترک نمی‌کند، درس بزرگی برای همه علاقمندان خاندان عصمت و طهارت است.

به هر حال این شب دردناک نیز می‌گذرد و فردای آن روز که روز یازدهم است امام سجاد علیه‌السلام با مصیبت جانکاه دیگری مواجه می‌شود که همان مسأله‌ی وداع با بدن قطعه قطعه شده پدر و سایر ارحام و اصحاب از یک سو و مسأله‌ی دیدن ناجوانمردی

«عمر سعد» و اصحابش از سوی دیگر است که او بر جنازه‌ی کشته شدگان خود نماز خوانده و آنها را به خاک سپرد ولی جنازه‌ی مطهر پدر او و سایر شهدای به خون غلتان کربلا، باید بدون کفن در زیر آفتاب سوزان کربلا باقی بمانند. این مسائل را حضرت خود در بیان خاطره‌ی دلسوزی از آن لحظه‌ی دردناک، نقل کرده است. اما چون بر بدن امام باید حتماً امام نماز بخواند، خداوند متعال امام سجاد علیه‌السلام را برای این مهم به کربلا برمی‌گرداند تا او بر بدن گلگون پدر نماز بخواند و او را به خاک بسپرد.

[صفحه ۷۸]

خاطره‌ای دردناک و دلسوز از حضرت سجاد به هنگام حرکت از کربلا به سوی کوفه

«شیخ ابن قولویه قمی» از حضرت سجاد علیه‌السلام نقل کرده است که: چون در روز طف (عاشورا) بر ما ستم‌ها رسید و پدرم با یارانش کشته شدند و حرم او را به جهاز شتران سوار و به جانب کوفه روانه کردند، من کشتگان بر زمین افکنده را دیدم که به خاک سپرده نشده بودند و بر من گران بود و از آنچه می‌دیدم سخت آشفته حال بودم و نزدیک بود که از این درد قالب تهی کنم. عمه‌ام زینب - سلام الله علیها - آثار آن حزن را در من دید به من گفت: «ای بازمانده جد و پدر و برادران! چرا این گونه بیتابی! چرا جان خود را در معرض خطر قرار داده‌ای؟» (مالی اراک تجود بنفسک یا بقیه جدی و ابی و اخوتی؟)

گفتم: «چگونه بیتابی نکنم و ناشکیبائی نورزم در حالی که می‌بینم پدر و برادران و عموها و عموزادگان و کسان من بر زمین افتاده و به خون آغشته‌اند در حالی که جامه‌هایشان را ربوده‌اند و نه کسی آنها را دفن کرده است و نه به خاک سپرده شده‌اند! هیچ کس نزدیک آنها نمی‌شود، گویی خانواده دیلم و خزر هستند!»

عمه‌ام گفت: «اینها تو را به جزع نیآورد که این عهدی است از رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - با جد و پدرت علیهما‌السلام و خداوند پیمانی گرفته از جماعتی از این امت که سرکشان زمین آنها را نمی‌شناسند، اما فرشتگان آسمانها آنها را می‌شناسند. آنها این استخوانهای پراکنده را جمع نموده و با این پیکرهای خون آلود به خاک می‌سپارند و در این سرزمین برای قبر پدرت حسین علیه‌السلام نشانی برپا بدارند که آثار آن از بین نرود و هر اندازه که دشمنان و سردمداران کفر و پیروان ضلالت در محو این آثار بکوشند شناخته‌تر و عظیم‌تر گردد...» [۱۱۵].

نماز خواندن امام سجاد بر اجساد مطهر و دفن کردن آنها

بنابر نظر قطعی و صحیح که جز امام معصوم علیه‌السلام هیچ کس نباید عهده‌دار غسل و کفن و دفن امام معصوم شود، گرچه به حسب ظاهر در تاریخ آمده است که عده‌ای از «بنی اسد» که در کنار نهر «علقمه» زندگی می‌کردند، عهده‌دار کفن و

[صفحه ۷۹]

دفن شهداء کربلا- و من جمله حضرت امام حسین علیه‌السلام شدند ولی قطعاً این امور توسط حضرت زین العابدین علیه‌السلام رهبری و هدایت شده و در مورد حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام توسط خود ایشان انجام شده است.

در این ارتباط ابتدا بیانات حضرت رضا علیه‌السلام را ذکر می‌کنیم و بعد مشروح جریان به خاک سپاری امام حسین علیه‌السلام توسط فرزندشان حضرت سجاد علیه‌السلام را بیان می‌کنیم.

در رجال کشی آمده است که: «... علی بن حمزه» به امام رضا علیه‌السلام عرض کرد ما از پدران شما روایت کرده‌ایم که متولی امر

امام بجز امام بعد از او نخواهد بود. حضرت رضا علیه‌السلام به او فرمود: «مرا خبر ده آیا حسین بن علی علیه‌السلام امام بود یا اینکه امام نبود؟»

«علی بن حمزه» گفت: «آن حضرت امام بود.»

امام رضا علیه‌السلام فرمود: چه کسی متولی امر او بود و او را دفن کرد؟

«علی بن حمزه» گفت: «حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام»

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: علی بن الحسین علیه‌السلام در آن هنگام کجا بود؟ آیا او محبوس در دست «عبیدالله بن زیاد» نبود؟ «علی بن حمزه» گفت: «علی بن الحسین علیه‌السلام آمد و دشمنان اطلاع نداشتند و آن حضرت پیکر امام را دفن کرد و بازگشت.» حضرت ابوالحسن رضا علیه‌السلام فرمود: «همان کس که به علی بن الحسین علیه‌السلام قدرت داده است که به کربلا بیاید و جسد مطهر پدرش را دفن کند به صاحب این امر قدرت داده است تا به بغداد بیاید و امر امام و پدرش را عهده‌دار شود. و سپس باز گردد، با این تفاوت که او در زندان و اسارت دشمن همانند علی بن الحسین نبوده است.» [۱۱۶].

به هر حال آنچنانکه در بعضی از مصادر آمده است: عده‌ای از قبیله‌ی «بنی اسد» به تحریک زنهایشان آمدند تا بدن مطهر امام حسین علیه‌السلام و یارانش را دفن کنند، اما چون آنها سر در بدن نداشتند و حتی لباس آنها ربوده شده بود و بیشتر بدن‌ها بر اثر ضربات شمشیر پاره پاره بود، قابل شناسایی نبودند و «بنی اسد» متحیر مانده بودند که

[صفحه ۸۰]

در این هنگام سوار ناشناسی نزد آنها آمد و به آنها گفت: «برای چه به اینجا آمده‌اید؟» گفتند: «برای دفن این اجساد مطهر آمده‌ایم ولی بدن‌ها را نمی‌شناسیم.» آن سوار با شنیدن این سخن با صدای بلند گریه کرد و صدا زد «وا اباه، وا اباعبدالله...» سپس به آنها فرمود: «من شما را راهنمایی می‌کنم.»

از اسب پیاده شد و از کنار پیکرهای پاره پاره عبور کرد ناگهان نگاهش به جسد مطهر حسین علیه‌السلام افتاد. آن را در آغوش کشید و با چشمی گریان و حالی غمبار فرمود: «ای بابا» با کشته شدن تو چشم مردم شام روشن شده و بنی امیه شاد شدند. ای بابا بعد از تو غم و اندوه ما بسیار طولانی خواهد بود.»

سپس اندکی خاک از کنار آن پیکر برداشت قبر آماده‌ی پیدا شد، خودش بدن پاره پاره را در میان آن قبر گذاشت در حالی که به شدت گریه می‌کرد و می‌فرمود: «آفرین بر آن زمینی که پیکر پاک تو را دربر گرفته، دنیا پس از تو تاریک و آخرت به نور تو روشن است. دیگر شبها خواب ندارم و اندوهم را پایانی نیست. تا اینکه خداوند اهل بیت تو را به تو ملحق گرداند و در مأوای تو جای دهد. درود من بر تو ای فرزند رسول خدا و رحمت خداوند بر تو باد.»

سپس روی قبر مطهر نوشت: «هذا قبر الحسين بن علی بن ابی طالب الذی قتلوه عطشاناً غریباً.»

آنگاه بدن مقدس حضرت علی بن الحسین (علی اکبر) علیه‌السلام را پایین پای حضرت به خاک سپردند و بعد به دستور امام علیه‌السلام سایر شهدای اهل بیت علیهم‌السلام را در نزدیکی قبر امام حسین علیه‌السلام در یک محل دفن کردند.

سپس به همراهی «بنی اسد» به کنار نهر «علقمه» رفته و بدن قطعه قطعه‌ی «قمر بنی هاشم حضرت ابوالفضل العباس» علیه‌السلام را مشاهده می‌کند. حضرت خود را به روی آن بدن مطهر می‌اندازد و در حالی که به شدت گریه می‌کند می‌فرماید: «پس از تو ای ماه بنی هاشم خاک بر دنیا ببارد. بر تو درود می‌فرستم و رحمت خداوند را بر تو می‌طلبم.» (علی الدنیا بعدک العفا یا قمر بنی هاشم و علیک منی السلام من شهید محتسب و رحمه الله و برکاته) سپس دستور حفر قبری را صادر و آن بدن مطهر را نیز دفن می‌کند.

هنگامی که آن مرد ناشناس بر اسب سوار شد تا برگردد، «بنی اسد» دامن او را گرفتند و گفتند تو را به حق این افرادی که به خاک سپردی به ما بگو تو کیستی؟ ایشان

[صفحه ۸۱]

فرمود: «من علی بن الحسین هستم، آمدم تا بدن پدرم امام حسین علیه‌السلام و یارانش را دفن کنم و اکنون به زندان «ابن‌زیاد» باز می‌گردم...» [۱۱۷].

باید توجه داشت گرچه در این روایات از نماز خواندن حضرت سجاد علیه‌السلام بر اجساد شهدا، یادی به میان نیامده ولی به صورت قطعی حضرت سجاد علیه‌السلام بر بدن آنها نماز نیز خوانده‌اند و سپس آنها را به خاک سپرده‌اند. چه اینکه در کامل شیخ بهایی آمده است: «بنی اسد» به سایر قبایل عرب فخر می‌کردند به اینکه ما بر حسین علیه‌السلام و اصحابش نماز گزارده و آنها را دفن کردیم. [۱۱۸].

بنابر بعضی از نقل‌ها جریان دفن شهیدان کربلا در روز سیزدهم محرم سال ۶۱ هجری قمری بوده است. [۱۱۹].

عبور حضرت سجاد از کنار بدنهای پاره پاره شهیدا

چون روز یازدهم محرم از نیمه گذشت، «عمر سعد» پس از فراغت از دفن اجساد پلید کشته شدگان خود، به سپاه خود امر کرد که دختران و فرزندان پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - را با وضعی اسفبار بر شتران بی‌جهاز سوار کرده و به عنوان اسیر، آنها را به سمت کوفه حرکت دهند. در این میان وضعیت حضرت سجاد علیه‌السلام به خاطر وضع جسمانی ایشان که به مرض شدید مبتلا بوده‌اند، از همه نگران‌کننده‌تر است. و به علاوه قساوت قلب آن دژخیمان در مورد حضرت در حد اعلی بروز نموده و به خاطر شدت ایذاء و آزار، زنجیر مخصوص که به «غل جامعه» [۱۲۰] شهرت داشته است، بر گردن حضرت افکندند و چون به خاطر شدت بیماری توان نشستن بر پشت شتر را نداشتند هر دو پای مبارکش را زیر شکم شتر بستند و با همین وضعیت، ایشان را به همراه سایر زنان و کودکان به هنگام حرکت به سمت کوفه، از کنار اجساد پاره پاره

[صفحه ۸۲]

شهدای کربلا عبور دادند. [۱۲۱].

پر واضح است این امور چه مصائب دردناکی را در قلب مطهر حضرت سجاد علیه‌السلام به وجود می‌آورد.

حضرت نتوانست از شتر پیاده شود و در همان بالای شتر به آن پیکرهای به خون تپیده و بی‌سر شهیدان نگاه می‌کرد از همانجا با پدر و سایر عزیزانش وداع نمود.

آری بار سنگین مصیبت آنچنان بر حضرت سنگینی کرد که نزدیک بود روح از کالبدش بیرون رود. «فکادت نفسی تخرج» [۱۲۲] (این داستان به عنوان «خاطره‌ای از حضرت سجاد علیه‌السلام به هنگام حرکت از کربلا» گذشت.)

امام سجاد در کوفه

اشاره

داستان غمبار ورود اسیران آل الله به کوفه - که حضرت سجاد علیه‌السلام با وضعی دردناک در میان آنان حضور داشتند یکی دیگر از برگهای تلخ قصه‌ی خونبار نهضت حسینی است. رسیدن اسیران به همراه «عمر بن سعد» و لشکریانش به «کوفه» به هنگام شب و پس از غروب آفتاب بوده است. توقف در بیرون کوفه، دستوری بود که از طرف دربار «عبیدالله» صادر شد تا مقدمات ورود فراهم شود.

به هر حال صبح روز بعد طبل‌ها به صدا در آمد و دستور برپایی جشن و پیروزی بر خروج کنندگان علیه خلافت، فرمان رسمی

حکومت بود. اسیران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام سوار بر چهل شتر که بدون روپوش و پلاس بوده‌اند و در محاصره‌ی لشکریان دشمن وارد کوفه می‌شوند. اتفاقات داخل شهر و حال و هوای مردم، مسائل مفصلی است که باید در جای خود بدان پرداخت اما آنچه مربوط به حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام است در چند فصل قابل بررسی است.

۱- وضعیت امام سجاد علیه‌السلام به هنگام ورود به کوفه و خطبه ایشان.

۲- امام سجاد علیه‌السلام در مجلس «عبیدالله بن زیاد».

۳- امام سجاد علیه‌السلام در زندان کوفه.

[صفحه ۸۳]

وضعیت امام سجاد به هنگام ورود به کوفه و خطبه‌ی ایشان

اشاره

آنچه در بین اسناد تاریخی مسلم است، نشان‌دن حضرت سجاد علیه‌السلام بر شتر برهنه به هنگام ورود به «کوفه» است که این به جهت تحقیر و ایداء آن شخصیت عظیم‌القدر طراحی شده بود و از این بدتر و دلخراش‌تر گذاشتن «غل جامعه» به گردن و دستهای حضرت است که از بدترین انواع شکنجه در آن عصر محسوب می‌گردید. به هر حال وضعیت حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام به هنگام ورود به «کوفه» بسیار دلخراش و دردناک بوده است.

«شیخ مفید» و «شیخ طوسی» از «حذام بن ستیر» روایت کرده‌اند که گفت: «من در ماه محرم سال شصت و یکم وارد کوفه گشتم و آن هنگامی بود که حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام را با زنان اهل بیت به «کوفه» وارد می‌کردند و لشکریان «ابن‌زیاد» به ایشان احاطه کرده بودند و مردم «کوفه» از منازلشان به جهت تماشا بیرون آمده بودند. چون اهل بیت را بر آن شتران بی روپوش و برهنه وارد کردند، زنان «کوفه» به حال آنها رقت کردند و گریه و ندبه آغاز نمودند. در آن حال علی بن‌الحسین علیه‌السلام را دیدم که از کثرت مرض رنجور و ضعیف گشته و «غل جامعه» به گردنش نهاده‌اند و دستهایش را به گردن مغلول کرده‌اند و آن حضرت به صدای ضعیفی می‌فرمود: «آیا بر ما گریه می‌کنید و نوحه می‌سزائید، پس ما را که کشته است؟» (أتنوحون و تبکون من اجلنا؟ فمن قتلنا؟)

سپس حضرت زینب - سلام الله علیها - شروع به خطبه کرد که گویا زبان علی علیه‌السلام در کام او به حرکت در می‌آمد (و سپس خطبه بلند حضرت را نقل می‌کند و می‌گوید): در این موقع حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام فرمود: «ای عمه! خاموشی اختیار فرما و باقی را از ماضی اعتبار گیر و حمد خدای را که تو، عالمی می‌باشی که معلم ندیده‌ای و دانایی می‌باشی که رنج دبستان نکشیدی و می‌دانی که بعد از مصیبت، فرع کردن سودی ندارد و به گریه و ناله آنکه از دنیا رفته باز نخواهد گشت.» [۱۲۳].

در همین ارتباط روایت دیگری هم وجود دارد که گرچه «مرسل» است ولی «مرحوم مجلسی» - رحمه الله علیه - در بحارالانوار می‌فرماید: در بعضی از کتب معتبر

[صفحه ۸۴]

آن را دیدم. [۱۲۴].

روایت مربوط به فردی است به نام «مسلم جصاص» (گچکار) که در قصر دارالاماره مشغول کار بوده و با شنیدن غوغا و فریادهایی در سطح شهر و اطلاع از خیر شهادت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام، خود را مضروب نموده و بیرون می‌آید و مطالبی را گزارش

می‌کند. من جمله اینکه: «ناگهان علی بن الحسین علیه‌السلام را مشاهده کردم که بر روی شتری برهنه و خالی از جهاز شتران سوار است و از رگهای گردن او (به خاطر زنجیری که بر گردن او گذارده بودند) خون جاری است و او در این حال می‌گریست و می‌گفت:

یا امه السوء لا سقیا لربکم
یا امه لم تراع جدنا فینا
لو اننا و رسول الله و یجمعنا
یوم القیامه ما کنتم تقولونا؟
تسیرونا علی الاقتاب عاریه
کاننا لم نشید فیکم دینا
بنی امیه ما هذا الوقوف علی
تلک المصائب لم تصغوا لداعینا
تصفقون علینا کفکم فرحا!
وانتم فی فجاج الارض تسبوننا
الیس جدی رسول الله ویلکم
اهدی البریه من سبل المضلینا؟
یا وقعہ الطف قد اورثنی حزنا
والله یهتک استار المسینینا!

یعنی: ای امت بدکردار! بر خانه‌هایتان باران نبارد، ای امتی که حرمت جد ما را در مورد ما رعایت نکردید!
- اگر در روز قیامت، ما و رسول خدا گرد آئیم، شما چه پاسخی به رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - در ارتباط با این فاجعه خواهید داد؟

- ما را بر شتران عریان سوار می‌کنید و می‌گردانید! گویی ما همان کسانی نیستیم که اساس دین را میان شما محکم ساختیم.
- ای بنی امیه! این وقوف بر این مصیبت‌های بزرگ چگونه است؟ و گویا فریاد ما را نمی‌شنوید.
- از فرط شادی و ضعف، کف می‌زنید که ما اسیر شده‌ایم! و ما را در دره و گودال‌ها اسیر و محبوس می‌کنید.

[صفحه ۸۵]

- وای بر شما! آیا جد ما رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - نبود که مردم دنیا را از گمراهی نجات داد و به راه راست هدایت کرد؟!

- ای حادثه کربلا! مرا اندوهگین کردی، خداوند متعال پرده از روی کار بدکاران برخواهد داشت و آنان را رسوا خواهد کرد.

بعد «مسلم گچکار» بقیه مشاهدات خود را بیان می‌کند که طولانی است. [۱۲۵].

البته در بعضی دیگر از روایتها آمده است که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در بین اسرا در حالی دیده شده‌اند که، سرشان برهنه بوده و از پاهای ایشان (یا رانهایشان) خون جاری بوده است. [۱۲۶].

پس از ورود به کوفه با وضعیتی که ذکر شد بر اساس بعضی از اسناد تاریخی حضرت سجاد علیه‌السلام خطبه‌ای بسیار عالی انشاء فرموده‌اند.

خطبه‌ی غراء و تاریخی امام سجاد در شهر کوفه

در فاصله ورود کاروان اسیران کربلا- به شهر کوفه تا هنگام دخول به کاخ «عبیدالله» که به واسطه‌ی شرایط استثنایی آن روز و ازدحام بیش از حد جمعیت، موقعیت مناسبی برای انجام رسالت الهی در راستای تداوم نهضت عاشورا و روشنگریهای لازم فراهم آمده بود، خاندان اهل بیت عصمت و طهارت هر کدام بهترین استفاده را نموده و خطبه‌های بسیار گرم و افشاگرانه‌ای را ایراد نمودند. حضرت زینب، حضرت ام کلثوم، حضرت فاطمه بنت الحسین علیه‌السلام و بالاخره حضرت سجاد علیه‌السلام هر کدام خطابه‌های بدیعی انشاء فرمودند که در ترتیب آن بین روایات اختلاف است.

در اینجا متن خطبه حضرت سجاد علیه‌السلام که در بحارالانوار نقل شده است بیان می‌گردد:

«پس حضرت زین العابدین علیه‌السلام با اشاره، مردم را به سکوت دعوت فرمود، نفس‌ها در سینه‌ها ماند و سکوت مطلق همه جا را فراگرفت. آنگاه امام سجاد علیه‌السلام این گونه خطبه تاریخی خود را ایراد فرمود: پس از حمد و ثنای الهی، از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - یاد کرد و بر او درود فرستاد و خطاب به مردم

[صفحه ۸۶]

گفت: «ای مردم! هر کس مرا می‌شناسد، می‌داند که من کیستم و آنکه مرا نمی‌شناسد، بداند که من علی فرزند حسینم که او را در کنار فرات بدون هیچ گناهی و یا اینکه از او خونی طلب داشته باشند، از دم شمشیر گذراندند. من فرزند آن کس هستم که پرده حریم حرمت او را دریدند، و اموال او را به غارت بردند و افراد خانواده او را به زنجیر اسارت کشیدند. من فرزند آن کس هستم که او را با زجر و شکنجه کشتند (انا ابن من قتل صبیرا - قتل صبر این است که موجود زنده‌ای را نگه دارند و بر او شمشیر، نیزه، سنگ و امثال آن بزنند تا بمیرد) و همین افتخار ما را بس است.

ای مردم! شما را به خدا سوگند آیا به خاطر دارید که به پدرم نامه‌ها نوشتید و او را دعوت کردید ولی با او نیرنگ باختید؟ با او پیمان وفاداری بستید و با او (و نماینده او) بیعت کردید ولی به هنگام حادثه، او را تنها گذاشتید و با او به پیکار برخاستید و او را مخزول نمودید؟ پس شما را هلاکت و نابودی باد! چه بد توشه‌ای برای خود پیش فرستادید!! و برای شما چه زشت و ناپسند بود. به من بگوئید با کدام چشم می‌خواهید به روی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بنگرید هنگامی که به شما بگوید: عترت مرا کشتید و حریم حرمت مرا شکستید. پس شما دیگر از امت من به حساب نمی‌آئید.»

راوی می‌گوید: هنگامی که سخن امام بدین جا رسید، از هر طرف صدای آن جماعت بی‌شمار به گریه بلند شد و به همدیگر می‌گفتند: نابود شدید، آیا می‌دانید؟!

امام سجاد علیه‌السلام در دنباله سخنان خود فرمود: «رحمت خدا بر آن کس باد که پند مرا بپذیرد و سفارش مرا درباره‌ی خدا و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و دودمان او به خاطر بسپارد و حفظ کند چرا که برای همه ما رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - اسوه‌ی نیکویی است.»

مردم یکصدا بانگ برداشتند: ای پسر پیامبر خدا! ما همگی فرمانبردار اوامر توایم!! و پیمان تو را محترم و دلهای خود را به جانب تو معطوف می‌داریم و هوای تو را در سر می‌پرورانیم! رحمت خدا بر تو باد! تو فرمان بده تا با هر آنکه با تو در آمیزد، بستیزیم! و با هر کس که تسلیم دستورات تو باشد، از در آشتی درآئیم! و یزید را از اریکه قدرت به زیر کشیم و او را اسیر کنیم! و از کسانی که بر شما خاندان ستم روا داشتند، بیزاری جسته و انتقام خون پاکان شما را از آنان بگیریم!!

[صفحه ۸۷]

امام سجاد علیه‌السلام فرمود: «هیئات! ایها الغدرۃ المکره...» هیئات ای بی‌وفایان نیرنگ باز! در میان شما و خواسته‌های شما پرده‌ای

کشیده شده است. آیا برآیند که با من نیز به همان گونه که با پدران من رفتار کردید، عمل کنید؟ (مطمئن باشید که به یاروهای شما ترتیب اثر نخواهم داد) و هرگز چنین نخواهد شد. به خدای شترهایی که زائران خانه خدا را از «مکه» به «منی» و «عرفات» می‌برند (راقصات) سوگند که هنوز آن زخم عمیقی که دیروز از قتل عام و کشتار پدرم و فرزندان و اصحاب او در قلب من پدید آمده است، التیام نیافته و هنوز داغ رحلت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را فراموش نکرده‌ام و همچنین داغ شهادت پدرم و فرزندان پدرم. مژه تلخ حزن و اندوه ناشی از این مصیبت‌ها را در سینه خود احساس می‌کنم و اندوه این آلام جانفرسا هنوز در قفسه‌ی سینه من مانده است!! و غصه‌های آنان در راه سینه من جریان دارد. من از شما می‌خواهم که نه با ما باشید و نه علیه ما.» سپس حضرت اشعاری را قرائت نمود که ترجمه آن بدین صورت است:

«- شگفت آور نیست اگر حسین کشته شد و پدر بزرگوارش علی، که بهتر از حسین بود، او نیز کشته شد. - ای اهل کوفه شادمان نباشید به این مصیبت که بر حسین وارد شد که این مصیبتی است بس بزرگ. - جانم فدای آن که در کنار نهر فرات شهید شد و کیفر آن کس که او را کشت، آتش جهنم است.» [۱۲۷]. این خطبه حاوی نکات متعدد جالبی است که با تأمل عمیق در آن قابل استفاده است.

امام سجاد در مجلس عبیدالله بن زیاد

به هر تقدیر و با هر رنج و مشقت و مصیبتی بود، فاصله‌ی دروازه‌ی «کوفه» تا قصر دارالاماره طی شد، «ابن زیاد» که در قصر خود جلوس کرده بود، اذن عام داده بود تا همه برای مشاهده‌ی فتوحات او حاضر شوند. قبلا سر مقدس حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نیز در برابر او حاضر شده بود و او با چوبدستی خود به آن جسارت [صفحه ۸۸]

می‌کرد.

در این حال کاروان اسرا وارد قصر شدند و حضرت زینب - سلام الله علیها - با جمعی از کنیزان در گوشه‌ای نشستند و بین ایشان و «ابن زیاد» سخنانی رد و بدل شد که بسیار عالی است. [۱۲۸].

بعد از آن «ابن زیاد» به سوی علی بن الحسین علیه‌السلام نگاه کرد و گفت: این کیست؟ گفته شد: علی بن الحسین است.

ابن زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟

علی بن الحسین علیه‌السلام فرمودند: مرا برادری بود که نام او علی بن الحسین بود و مردم او را کشتند. عبیدالله گفت: بلکه خدا او را کشت!!

علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: «الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها». [۱۲۹]. خداوند جانها را به هنگام مرگشان می‌گیرد.

ابن زیاد خشمگین شد و گفت: در پاسخ من با جسارت سخن می‌گوئی؟! او را گردن بزنید.

زینب - سلام الله علیها - چون چنین دید، امام سجاد علیه‌السلام را در آغوش خود کشید و گفت: ای پسر زیاد هر چه از خون ما ریختی، تو را بس است. به خدا از او جدا نخواهم شد. اگر قصد کشتن او را داری مرا نیز با او بکش!!

«ابن زیاد» لحظه‌ای به زینب و علی بن الحسین علیهماالسلام نگریست و گفت: «خویشی چه شگفت‌انگیز است. به خدا سوگند که این زن دوست دارد با برادر زاده‌اش کشته شود. گمان می‌کنم که این جوان همین بیماری در گذرد.»

علی بن الحسین علیه‌السلام رو به عمه‌اش زینب - سلام الله علیها - کرد و گفت: ای عمه بگذار تا من با او صحبت کنم. آن گاه

روی به «ابن زیاد» کرد و فرمود: «بالقتل تهددنی یابن زیاد؟! اما علمت ان القتل لنا عادة و کرامتنا الشهادة».

[صفحه ۸۹]

یعنی: «آیا مرا به قتل تهدید می کنی؟! مگر نمی دانی که کشته شدن عادت ماست و شهادت در راه خدا برای ما کرامت است؟!» [۱۳۰].

آری جا دارد این کلمات با آب طلا- نوشته شود و در هر کوی و برزن نصب گردد. عجیب است قدرت روحی امام معصوم علیه السلام که چگونه در مقابل یکی از دژخیم ترین سفاکهای تاریخ، به عالی ترین وجه جواب می دهد و ابدا کلمه ای که حاکی از ذلت و عقب نشینی باشد، از او شنیده نمی شود. آری او فرزند کسی است که فرمود: «هیئات منا الذلّة».

البته در کتاب کامل ابن اثیر آمده است: «وقتی «ابن زیاد» تصمیم به قتل حضرت علی بن الحسین علیه السلام گرفت، حضرت به او فرمود: «اگر بین تو و این زنهار رحمی هست با آنها کسی را بفرست تا آنها را به وطنشان برساند.»

در این لحظه «ابن زیاد» گفت: «تو خود آنها را می رسانی.» و کان حیا کرد و خداوند قتل را از سر حضرت گردانید.» [۱۳۱].

لازم به ذکر است در ارتباط با حضور امام سجاد علیه السلام در مجلس «ابن زیاد» و گفتگوی او با حضرت، نقل های دیگری هم مبنی بر دستور «ابن زیاد» برای تفحص از آثار بلوغ در وجود حضرت زین العابدین علیه السلام وجود دارد که نظر بی اعتباری آنها به آنها اشاره نگردید. [۱۳۲].

امام سجاد در زندان کوفه

پس از پایان یافتن مجلس «عبیدالله بن زیاد»، آن پلید دستور داد تا امام سجاد علیه السلام و اهل بیت را به خانه ای که جنب مسجد اعظم کوفه قرار داشت، برده و در آنجا جای دهند، و آن منزل زندان این بزرگواران بود. [۱۳۳] در این خلال که آنان در این زندان به سر می بردند «عبیدالله» توسط قاصدان خبر قتل امام حسین علیه السلام را در همه جا منتشر کرد. [۱۳۴].

[صفحه ۹۰]

و در ضمن نامه ای به یزید نوشت و با اطلاع آنچه گذشت، کسب تکلیف کرد که دستور آمد، اسرا را با سرها به «شام» گسیل کند. [۱۳۵].

حال مدت وقوف در این زندان چقدر طول کشیده و حال حضرت سجاد علیه السلام و بقیه ی اسرا و خاندان اهل بیت چگونه بوده است؟ به صورت مشخص در تاریخ چیزی نیامده است.

تنها واقعه ای که مربوط به حضرت زین العابدین است و شاید در اوایل ورود به این زندان، به صورت اعجاز رخ داده است، همان بازگشت حضرت سجاد علیه السلام به صحرای کربلا برای گزاردن نماز و دفن اجساد پاره پاره پدر و سایر شهداست. (که تحت عنوان نماز خواندن امام سجاد علیه السلام بر اجساد مطهر و دفن کردن آنها گذشت.)

حرکت امام سجاد از کوفه به سوی شام

اشاره

«بعد از رسیدن پاسخ «یزید» مبنی بر اعزام سر مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام و سرهای کسانی که با او کشته شده اند و حمل آنچه از حضرت غارت شده و اهل و عیال او، «عبیدالله» شخصی به نام «مخفر بن ثعلبه عانذی» را طلبید و زنان و سرها را به او سپرد و او هم آنها را مانند اسیران کفار به سمت «شام» به حرکت درآورد. در حالی که در بین راه مردم شهر و دیار آنها را می دیدند!»

این نقل جناب «سید ابن طاوس» - رحمه الله تعالی علیه - بود. [۱۳۶].

ولی جناب «مفید» - رحمه الله علیه - در ارشاد مطلب دیگری دارد و آن اینکه: «عبیدالله بن زیاد» دستور داد تا اسیران کربلا آماده شوند و امر کرد تا حضرت علی بن الحسین علیه السلام را با زنجیر ببندند، آنها نیز دستهای حضرت را به گردن ایشان زنجیر کردند و سپس به عنوان اسیر در پشت سرهای شهدا، آنها را روانه کردند و «مخفر بن ثعلبه عائدی» و «شمر بن ذی الجوشن» با آنها بودند. پس رفتند تا به گروهی که سر حضرت ابی عبدالله علیه السلام با آنها بود، ملحق شدند. و حضرت علی بن الحسین علیه السلام با احدی از آن گروه در طول راه حتی یک کلمه سخن نگفت [صفحه ۹۱]

تا به «شام رسیدند» [۱۳۷].

«طبری» نیز در تاریخ خود آورده که «در پشت سر اسیران علی بن الحسین علیه السلام را حرکت دادند در حالی که دستهایش را به گردن او بسته بودند و همسر و بچه‌هایش همراهش بودند.» [۱۳۸].

بنابر نقل منتهی الآمال در کامل بهائی آمده که «... و غل گران بر گردن امام زین العابدین علیه السلام نهاد، چنانکه دستهای مبارکش را بر گردن بسته بود. امام در راه به حمد و ثنای خدا و تلاوت قرآن و استغفار مشغول بود و هرگز با هیچ کس سخن نگفت مگر با عورات (زنهای) اهل بیت علیهم السلام.» [۱۳۹].

از این چند نقلی که ذکر شد به دست می‌آید: حضرت سجاد علیه السلام چگونه این مسیر طولانی «کوفه» تا «شام» را با سخت‌ترین شکنجه و بدترین وضعیت ممکن، پیموده‌اند و علاوه بر اینها شماتت‌ها، آزارها و طعنه‌های ساکنین بعضی از منازل بین راه و هزاران اذیت از طرف دژخیمان مسئول این قافله را باید اضافه کرد و به گوشه‌ای از مصائب این امام همام و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام واقف شد. اکنون داستان این سفر غمبار و مشقت آفرین را از زبان خود حضرت سجاد علیه السلام بشنویم.

«سید ابن طاوس» در کتاب اقبال به نقل از المصاییح از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که از پدرش از امام زین العابدین علیه السلام که فرمود: «سوار کردند مرا بر شتری که لنگ بود بدون روپوشی و جهازی و سر حضرت سیدالشهداء علیه السلام بر نیزه بلندی بود و زنان ما پشت سر من بودند بر استران پالاندار و آن جماعتی که از حد و مرز در ظلم و ستم در گذشته بودند (فارطه) با نیزه‌ها در جلو و عقب و گرد ما بودند، هر گاه یکی از ما چشمش می‌گریست، سر او را به نیزه می‌کوبیدند تا آنگاه که وارد «دمشق» شدیم و چون داخل آن بلده شدیم فریادگری صدا زد که: «ای اهل شام اینها اسیران اهل بیت ملعون هستند.» [۱۴۰].

خدا می‌داند در این راه طولانی و با این همه آزار و اذیت، چه به دل خاندان اهل

[صفحه ۹۲]

بیت و زنهار و بچه‌ها رسیده، و بویژه حضرت سجاد علیه السلام که هنوز آثار مرض در وجود شرفشان بوده است، چه کشیده‌اند. مورخین منازل طی شده بین «کوفه» و «شام» را در تواریخ آورده و به وقایع متعددی در این منازل اتفاق افتاده اشاره کرده‌اند ولی از وقایع مربوط به امام سجاد علیه السلام در مسیر «کوفه» تا «شام» تنها با اشارات مختصری گذشته‌اند.

وقایع مربوط به سفر اسارت حضرت سجاد در مسیر کوفه تا شام

اطلاع مستند و دقیقی از کم و کیف وقایعی که در طول مسیر طولانی کوفه تا شام برای حضرت سجاد علیه السلام اتفاق افتاده است به صورت مبسوط در دست نیست. این وقایع علی‌الاصول متعدد می‌باشد و در تواریخ به تعدادی از آنها پرداخته شده است. گرچه ممکن است مستندات بعضی از این وقایع چندان قوی نباشد ولی به بعضی از آنها که مربوط به حضرت سجاد علیه السلام است، اشاره می‌شود.

در یکی از منازل که آب قافله تمام شده و راه هم گم شده بود اهل بیت عصمت و طهارت و من جمله حضرت سجاد علیه‌السلام دچار کم آبی شدید و تشنگی جانکاه می‌شوند. نوشته‌اند: «حضرت زینب در حالی که امام سجاد علیه‌السلام را پرستاری می‌کردند با هم به کنار سایه شتری آمدند و نزدیک بود امام سجاد علیه‌السلام از شدت تشنگی جان بدهند، حضرت زینب - سلام الله علیها - ایشان را باد می‌زدند و می‌فرمودند: ای برادرزاده بر من دشوار است که تو را در این حال بینم.» [۱۴۱].

همچنین در منزلی به نام «عسقلان» شخصی به نام «زریر خزاعی» که جوان بازرگان و غریبی است، در حالی که شهر را مزین می‌بیند و مردم را در حال شادی، شرح حال را می‌پرسد و پس از اطلاع به سراغ هودجها می‌رود با مشاهده حضرت سجاد - علیه‌السلام - شروع به گریستن می‌کند. سپس حضرت سجاد - علیه‌السلام - پس از سؤالهایی که از او می‌کنند از او می‌خواهند تا به حامل سر مقدس حضرت ابی‌عبدالله - علیه‌السلام - بگوید جلوتر برود تا مردم به آن بنگرند و بانوان در معرض تماشا قرار نگیرد. «زریر» چنین می‌کند و با دادن ۵۰ دینار به حالم سرها خواسته حضرت را برآورده می‌سازد و در برگشت از حضرت می‌پرسد اگر حاجت دیگری [صفحه ۹۳]

دارید بفرمائید تا انجام دهم. و حضرت می‌فرماید: اگر جامه‌ای داری برای زنها بیاور!! و او بلافاصله جامه‌های فراوانی حاضر می‌کند و زنها از آن استفاده می‌کنند.

و بعد که مأموران حفاظت قافله مطلع می‌شوند او را بشدت مضروب و مجروح می‌کنند تا بیهوش می‌شود. [۱۴۲].
هدیه جامه‌ای از «خز» به حضرت سجاد علیه‌السلام از طرف شخصی به نام «یحیی» که یهودی بوده و با مشاهده تلاوت آیات قرآن توسط سر مبارک سیدالشهداء - علیه‌السلام - متعجب و متنبه شده است، در منزلی به نام «حران» نیز گزارش شده است. [۱۴۳].
از اینها گذشته چند شعر نیز از حضرت زین العابدین علیه‌السلام در منزل «سیبور»، «بعلبک» و «حلب» روایت شده است که به این شرح است:

آل الرسول علی الاقتاب عاریه

و آل مروان یسری تحتهم نجب [۱۴۴].

یعنی: آل رسول به شتران بی‌جهاز سوار شوند و آل مروان بر مرکبهای نجیب سوار می‌باشند.

در «بعلبک» نقل شده است که چون حضرت سجاد علیه‌السلام بی‌حرمتی والی و مردمان آن شهر را مشاهده کرد گریست و فرمود:

و هو الزمان فلا تفنی عجائبه

من الکرام و ما تهدی مصائبه

فلیت شعری الی کم ذاتجاذبنا

فنونه و ترانا لم نجاذبه

یسری بنا فوق اقتاب بلا و طأ

و سابق العیش یحیی عنه غاربه

کأنتنا من اساری الروم بینهم

کان ما قاله المختار کاذبه

کفرتم برسول الله و یحکم

فکنتم مثل من ضلت مذاهبه [۱۴۵].

- این همان زمان است که شگفتی‌هایش از نظر بزرگان پایان پذیر نیست و مصائب آن نامشخص است.

- ای کاش می‌دانستم که مشغله‌های زمان تا به کجا ما را به دنبال خود می‌کشاند و می‌بینی که ما او را به خود نمی‌کشانیم.

[صفحه ۹۴]

- ما را بر شتران عریان و بی‌جهاز در هر شهر و دیاری می‌گردانند و کسانی از دنبال، دارندگان مهار شتران را حمایت می‌کنند.
 - گویا ما در میان آنان چون اسیران رومیان و گویا آنچه را پیامبر فرموده نادرست بود!
 - وای بر شما!! نسبت به رسول خدا کفر پیشه کردید و شما یان به گم کرده‌ی راهی می‌مانید که راهها را نمی‌شناسد.
 و در شهر «حلب» نیز روایت شده که حضرت سجاد علیه‌السلام گریستند و گفتند:

لیت شعری هل عاقل فی الدیاجی

بات من فجعه الزمان یناجی

انا نجل الامام ما بال حقی

صانع بین عصبه الاعاج [۱۴۶].

- ای کاش می‌دانستم که شخص خردمندی هست که در ظلمت‌ها، بیتوته کند و از سختی‌های زمان زمزمه نماید.
 - من فرزند امام هستم، چه شده است که حق من بین این گروه کفار ضایع شده است.

در پرتو این اسناد، نکته بسیار جالب و قابل توجه، اهتمام بلیغ حضرت سجاد علیه‌السلام به حفاظت از حجاب و حرمت نوامیس اهل بیت رسول الله علیهم‌السلام است که چگونه اولین درخواست خود را، اندیشیدن تدبیری برای دور شدن عامل نگرستن چشم‌های نامحرم به زنان و اطفال همراه خود قرار می‌دهند و برای آنها روپوش و چادر طلب می‌کنند. آری اهتمام به «حجاب» و «عفت» از درس‌های قطعی مکتب عاشورا است.

امام سجاد در شام و نقش بی‌نظیر حضرت در تغییر شرایط اجتماعی و سیاسی به نفع جریان حق

اشاره

پس از طی شدن مسیر طولانی «کوفه» تا «شام» با همه مصائب و رنج‌هایی که برای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام ویژه حضرت امام سجاد علیه‌السلام در برداشت، بالاخره این کاروان به «شام» می‌رسد و بر اساس

[صفحه ۹۵]

بعضی از اسناد تاریخی مدت مدیدی در پشت دروازه‌ی شهر معطل می‌ماند تا شامیان شهر را آماده کنند. در این خلال شهر آراسته شده و هزاران نفر به کوچه‌ها و خیابان‌ها می‌ریزند و مشغول پایکوبی و خوشحالی می‌شوند و اهل بیت را در نهایت استخفاف وارد شهر می‌کنند. برای بررسی این بخش از زندگانی حضرت سجاد علیه‌السلام که از ورود به «شام» آغاز شده و تا خروج ایشان با عز و احترام از آن، خاتمه می‌یابد و در واقع نمود عینی نقش برجسته حضرت در تغییر شرایط سیاسی حاکم به نفع جریان حق است، باید موضوعات زیر را بررسی نمائیم:

۱- چگونگی ورود حضرت سجاد علیه‌السلام به همراه کاروان اسرا به «شام».

۲- امام سجاد علیه‌السلام و سایر اسرا در مجلس «یزید».

۳- محل اقامت حضرت سجاد علیه‌السلام در «شام»

۴- خطبه تاریخی امام چهارم علیه‌السلام در «مسجد اموی شام» و بازتاب‌های آن. ۵- سایر قضایای مربوط به اقامت حضرت سجاد علیه‌السلام در «شام».

۶- مصائب عمومی اسرا و بویژه حضرت سجاد علیه‌السلام در «شام» از زبان خودشان.

۷- تصمیم «یزید» به بازگرداندن حضرت سجاد علیه‌السلام و سایر اسرا و گفتگوی او با حضرت.

چگونگی ورود حضرت سجاد با کاروان اسرا به شام

اشاره

بیش از چهل سال است که منطقه «شام» با مدیریت خاندان «ابوسفیان» اداره می‌شود. از زمانی که این منطقه فتح شده تا حال مداوم در تحت سلطه خاندان اموی بوده و بر اساس منویات پلید آن خاندان تربیت شده است. یکی از شاخصه‌های اعتقادی «معاویه» و سایر امویان، ضدیت با دودمان پیامبر بویژه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده و آنچنان جو سنگین تبلیغاتی علیه امام علی علیه‌السلام در این منطقه حاکم بوده است که مردم نه تنها او و شیعیانش را دشمن می‌دانستند بلکه اساساً به ایمان آنها باور نداشتند. بر اساس همین تربیت‌ها و تبلیغات، در جنگ «صفین» حدود صد هزار نفر از این منطقه، در مقابل مولی صف [صفحه ۹۶]

کشیدند و اکنون در زمان حاکمیت یزید، این شهر آماده ورود کاروان از اسرای خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام شده است که در آن فرزندان امام علی علیه‌السلام حضور دارند.

برای ترسیم گوشه‌ای از کیفیت این آمادگی، به این فراز تاریخی به نقل منتهی‌الآمال از کتاب کامل بهائی که توسط شیخ جلیل مرحوم «حسن بن علی طبری» در حدود ششصد و شصت سال قبل تألیف شده است، توجه نمائید:

«بر در شهر سه روز ایشان را بازگرفتند تا شهر بیارایند و هر حلی و زیور و زینتی که در آن بود به آئین‌ها بستند به صنفی که کسی چنان ندیده بود، قریب پانصد هزار نفر مرد و زن با دفها و امیران ایشان با طبل‌ها و کوس‌ها و بوق‌ها و دهله‌ها بیرون آمدند و چند هزار مردان و جوانان و زنان، رقص کنان با دف و چنگ و رباب زنان، استقبال کردند. جمله‌ی اهل ولایت، دست و پا خضاب کرده و سرمه در چشم کشیده ...» [۱۴۷].

به هر تقدیر کاروان اسرا که حضرت سجاد علیه‌السلام در میان آنها بودند، با این وضعیت وارد شهر می‌شوند و مدت مدیدی طول می‌کشد تا مسیر تعیین شده را طی کنند و به قصر «یزید» برسند.

در این ارتباط سند دیگری در تاریخ ثبت شده است که از زبان یک صحابی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به نام «سهل بن سعد ساعدی» [۱۴۸] وقایع مربوط به کیفیت ورود کاروان اسرا به «دمشق» بیان شده است.

سهل می‌گوید: «به سوی «بیت المقدس» حرکت کردم در وسط راه به «دمشق» رسیدم، شهری را دیدم با رودخانه‌های پر آب و درختان انبوه که بر در و دیوار آن پرده‌های زیبا آویخته شده بود و مردم شادی می‌کردند. و زنانی را دیدم که دف و طبل می‌زدند!! با خود گفتم برای شامیان عیدی نیست که ما ندانیم. پس گروهی را دیدم که با یکدیگر سخن می‌گفتند.

به آنان گفتم: برای مردم «شام» عیدی هست که ما از آن بی‌خبریم؟

[صفحه ۹۷]

گفتند: ای پیر مرد! گویا تو مردی اعرابی و بیابان گردی!

گفتم: من سهل بن سعدم که محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را دیده‌ام.

گفتند: ای سهل! تعجب نمی‌کنی که چرا آسمان خون نمی‌بارد؟ و زمین ساکنان خود را فرو نمی‌برد؟!

گفتم: مگر چه روی داده است؟

گفتند: این سر «حسین» فرزند «محمد» است که از «عراق» به ارمغان آورده‌اند.

گفتم: وا عجب! سر حسین علیه‌السلام را آورده‌اند و مردم شادی می‌کنند؟ از کدام دروازه آنان را وارد می‌کنند؟ آنان اشاره به دروازه‌ای نمودند که آن را «باب ساعات» می‌گفتند. در آن هنگام که با آن افراد سرگرم گفتگو بودم، دیدم که پرچمها یکی پس از دیگری نمایان شد. در این هنگام اسب سواری ظاهر شد که دستش پرچم بود و بر بالای آن سر کسی بود که شبیه‌ترین سرها به سر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - بود. سپس «سهل» ادامه می‌دهد که: «دیدم زنانی را که بر شتران برهنه سوارند، به اولین آنها گفتم: ای خانم شما کیستید؟ گفت: من «سکینه» دختر «حسین» علیه‌السلام هستم. به او گفتم: «آیا حاجتی داری؟» من «سهل ابن سعد» از زمره‌ی کسانی هستم که جد تو را دیده و احادیث او را شنیده‌ام. آن خانم گفت: ای سعد! به صاحب این سر بگو که آن را از جلوی ما مقدم بدارد تا مردم به نظاره‌ی آن مشغول شوند و به حرم رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - نگاه نکنند. «سهل» می‌گوید: من به صاحب سر نزدیک شدم و به او گفتم: آیا حاجتی دارد مرا برآورده سازی و از من چهارصد دینار بگیری؟ او گفت: «حاجت تو چیست؟» گفتم: «سر را جلوی حرم مقدم بدار.» او چنین کرد و من به آنچه را به او وعده داده بودم به او پرداختم. سپس «سهل» بقیه مشاهدات خود را بیان می‌کند تا ورود کاروان به قصر «یزید» و برخورد او با صاحب سر که به بریده شدن سر او ختم گردید. [۱۴۹].

البته در منتهی الآمال خواهش امام زین العابدین علیه‌السلام و زنان همراه به ویژه جناب «ام کلثوم» برای دور شدن حامل سر مبارک سیدالشهداء علیه‌السلام از شخصی به نام «عمر بن منذر همدانی» هم ذکر شده است. [۱۵۰].

[صفحه ۹۸]

پس از اینکه کاروان اسیران وارد شام شدند، آنها را روانه مسجد جامع شهر کردند تا اجازه ورود به مجلس «یزید» صادر شود. در این خلال اتفاقات متعددی افتاده است که آنچه مربوط به حضرت زین العابدین علیه‌السلام است، برخورد یک پیرمرد شامی با ایشان است و توهین و یاوه‌گویی او و سپس کلماتی که حضرت به او می‌گویند که منجر به هدایت و توبه او می‌گردد.

برخورد یک پیرمرد شامی با حضرت سجاد در کتاب درب مسجد شام و جواب حضرت

جناب «سید ابن طاوس» در کتاب مقتل خود به نام اللهوف علی قتلی الطفوف آورده است: «هنگامی که کاروان اسیران را به درب مسجد شام آوردند، یک پیرمرد شامی به نزدیک زنان و اهل بیت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام آمد و گفت: خدا را سپاس می‌گویم که شما را کشت و نابود کرد!! و یزید را به شما مسلط ساخت! و شهرها را از مردان شما رهایی بخشید!! (در همین قسمت در امالی «شیخ صدوق» آمده است که پیرمردی از شیوخ اهل شام جلو آمد و گفت: حمد خدای را که شما را کشت و هلاک کرد و شاخ فتنه را قطع نمود و بعد هر چه می‌توانست ناسزا گفت) [۱۵۱] پس چون کلامش تمام شد علی بن الحسین علیه‌السلام به او فرمود:

ای پیرمرد! آیا قرآن خوانده‌ای؟

گفت: آری.

فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی» [۱۵۲].

پیرمرد گفت: آری تلاوت کرده‌ام.

امام سجاد علیه‌السلام فرمود: ما «قربی» هستیم، ای پیرمرد! آیا این آیه را قرائت کرده‌ای؟ «و اعلموا انما غنمتم من شیء فان الله خمسه و للرسول و لذی القربی» [۱۵۳].

گفت: آری.

[صفحه ۹۹]

علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: «قربی» ما هستیم، ای پیرمرد! آیا این آیه را قرائت کرده‌ای؟ «انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.» [۱۵۴].
آن پیرمرد گفت: آری.

علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: ای پیرمرد! ما اهل بیتی هستیم که به آیه طهارت اختصاص داده شدیم!
راوی می‌گوید: آن پیرمرد ساکت ماند و از آن سخنی که گفته بود پشیمان شد. آنگاه روی به علی بن الحسین علیه‌السلام کرد و گفت: تو را به خدا سوگند شما همان خاندان هستید؟!

علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند بدون شک ما اهل بیت عصمت طهارت هستیم و به حق جدمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - ما همان خاندانیم. در این هنگام آن پیرمرد گریست و عمامه‌اش را از سر گرفته و به زمین زد و سر به سوی آسمان برداشت و گفت: خدایا! من از دشمنان آل محمد خواه از انسیان باشم و یا از جنیان، به درگاه تو بیزاری می‌جویم. سپس به حضرت عرض کرد: آیا برای من توبه‌ای هست؟

علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: آری اگر توبه کنی خدا بر تو می‌بخشاید و تو با ما خواهی بود.

آن پیرمرد گفت: من از آنچه گفتم توبه‌ای می‌کنم.

بعد که خبر این برخورد پیرمرد به «یزید» رسید دستور داد تا او را بکشند و کشته شد. [۱۵۵].

از این روایت اولاً- شیوه برخورد حضرت سجاد علیه‌السلام با یکی از دشمنان ناآگاه خاندان اهل بیت روشن می‌شود که با چه اسلوب بدیعی از راه قرآن او را هدایت کردند.

و ثانیاً نفوذ کلمه ایشان قابل توجه می‌باشد که چگونه با کلام خود، دشمن را منقلب می‌سازند.

[صفحه ۱۰۰]

امام چهارم حضرت سجاد به همراه سایر اسیران در کاخ یزید

اشاره

«یزید» در قصر خود در محلی که بر «جیرون» [۱۵۶] مشرف بود، روی تخت نشسته بود و آنچنانکه در خبر «سهل» آمده است بر سر او تاجی بود که مزین به در و یاقوت بود و اطراف او را گروه زیادی از پیرمردان قریش احاطه کرده بودند.

در این وضعیت حاملان سر مقدس حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام وارد بر او شده و با ارائه سر، گزارشی از عملکرد خود دادند و «یزید» با آنان برخوردی عجیب نمود [۱۵۷] و بعد کاروان اسیران کربلا بر او وارد شدند، اما چگونه؟ آنچنانکه در کتب تاریخی آمده بازماندگان نهضت حسینی را در حالی که دست مردها را که دوازده نفر بودند، به گردنشان بسته بودند و همه‌ی اسیران نیز به وسیله‌ی زنجیر به یکدیگر بسته شده بودند، بر «یزید» وارد کردند و همه را در مقابل او نگاه داشتند. [۱۵۸].

در این هنگام بنابر نقل جناب شیخ مفید در ارشاد «مخفر بن ثعلبه» که مسئولیت کاروان اسرا را از طرف «ابن زیاد» به عهده داشت، صدایش را بلند کرد و گفت: «این «مخفر بن ثعلبه» است که به خدمت امیرالمؤمنین آمده و گروهی از انسانهای فاجر و پست را برای او آورده است.» که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام جواب دادند: «آنچه را که مادر مخفر زاده است بدتر و پست‌تر است.»

[۱۵۹].

(البته این جواب را «ابن‌نما» از زبان «یزید» بازگو کرده است.) [۱۶۰].

به هر حال هنگامی که اسیران با آن وضعیت دردناک در مقابل «یزید» ایستادند امام چهارم علیه‌السلام در حالی که با یازده نفر دیگر به هم زنجیر شده بودند، به «یزید» فرمودند: «تو را به خدا سوگند می‌دهم اگر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - ما را در این حالت ببیند، گمان داری با تو چه خواهد کرد؟» بعد هم دختر امام حسین

[صفحه ۱۰۱]

فریاد زد: «ای یزید! آیا دختران رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - باید این گونه به اسارت گرفته شوند؟»

اهل مجلس با شنیدن این جمله از دختر امام حسین علیه‌السلام به گریه افتادند به گونه‌ای که صدای گریه ایشان شنیده می‌شد. «یزید» چون وضعیت را به این صورت دید به ناچار دستور داد دستهای امام چهارم را باز کنند. و ریسمانها را بریده و غلها را بردارند. [۱۶۱].

باید توجه داشت این قطعه از تاریخ بنا بر روایتی که جناب «علی بن ابراهیم قمی» - رحمه الله علیه - از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند، بدین صورت بوده است:

«چون سر مبارک حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را با حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام و دختران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر «یزید» وارد کردند، علی بن الحسین علیه‌السلام را غل در گردن بود، «یزید» به او گفت: «ای علی بن الحسین حمد خدایی را که پدر تو را کشت». حضرت فرمود: «لعنت خدا بر کسی باد که پدر مرا کشت.»

«یزید» چون این جمله‌ی کوبنده را شنید غضب کرده فرمان قتل آن حضرت را صادر کرد.

حضرت فرمود: «هر گاه بکشی مرا، پس دختران رسول خدا را چه کسی به منزله‌گاشان برگرداند، در حالی که جز من محرمی ندارند.»

«یزید» گفت: «تو آنها را بر می‌گردانی.»

پس یزید سوهانی طلبید و شروع کرد به سوهان کردن «غل جامعه» که به گردن آن حضرت بود. پس از آن گفت: ای علی بن الحسین آیا می‌دانی چرا این کار را کردم؟

حضرت فرمود: «بلی، می‌خواستی که جز خودت دیگری را بر من منت و نیکی نباشد.»

«یزید» گفت: «به خدا قسم این بود آنچه اراده کرده بودم.»

بعد «یزید» این «آیه» را خواند که: «ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم». [۱۶۲].

[صفحه ۱۰۲]

یعنی: «آنچه از مصیبت و گرفتاری که به شما می‌رسد به سبب کارهای خودتان می‌باشد.»

حضرت فرمود: «هرگز، چنین نیست که تو گمان کرده‌ای، این آیه درباره‌ی ما نازل نشده است. بلکه آیه دیگری که درباره‌ی ما نازل شده این است: «ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها» [۱۶۳].

یعنی: «هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در مورد خودتان به شما نمی‌رسد مگر اینکه قبل از اینکه آن را ایجاد کنیم در کتابی نوشته شده ثبت گردیده است.»

بعد حضرت فرمود: مائیم کسانی که چنین هستند. و بر آنچه بر ما فوت شده تأسف نمی‌خوریم و به آنچه به ما داده شده فرهمند و خوشحال نمی‌شویم. [۱۶۴].

البته «شیخ مفید» در ارشاد فرموده: «یزید» به امام سجاد علیه‌السلام گفت: ای پسر حسین پدرت رابطه‌ی خویشاوندی را نادیده گرفت

و مقام و منزلت مرا در نیافت!! و با سلطنت من در آویخت و خدا آن گونه که دیدی با او رفتار کرد.

در اینجا علی بن الحسین علیه السلام این آیه قرآن را تلاوت کردند که: «ما اصاب من مصیبه...» و یزید به فرزند خود «خالد» گفت: پاسخ او را بده. خالد نتوانست، «یزید» به او گفت: بگو، «ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر» [۱۶۵]. جناب «ابن شهر آشوب» در مناقب می‌فرماید: پس از آن علی بن الحسین علیه السلام فرمود: ای پسر «معاویه» و «هند» و «صخر»! نبوت و پیشوایی همیشه در اختیار پدران و نیاکان من بوده پیش از آن که تو زاده شوی، براستی که در جنگ «بدر» و «احد» و «احزاب» پرچم رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم -، در دست جدم علی بن ابیطالب علیه السلام و پرچم کافران در دست پدر و جد تو بود.

بعد حضرت این شعر را خواند که:

ماذا تقولون اذ قال النبی

ماذا فعلتم و انتم آخر الامم

بعترتی و باهلی بعد مفتدی

منهم اساری و منهم صرخوا بدم

[صفحه ۱۰۳]

یعنی: «چه پاسخ می‌دهید به هنگامی که پیامبر، شما را گوید: در حالی که شما آخرین امت هستید.

به عترت و خاندانم بعد از فقدان من چگونه برخورد کردید؟ آنها برخی هم اینک اسیر و بعضی هم آغشته به خون شدند.» و امام چهارم علیه السلام در ادامه فرمودند: ای «یزید» وای بر تو! اگر می‌دانستی چه عمل زشتی را مرتکب شدی و با پدرم و عموهایم چه کردی، مسلماً به کوهها می‌گریختی!! و بر روی خاکستر می‌نشستی! و فریاد به اوایلا بلند می‌کردی! که سر پدرم حسین فرزند فاطمه و علی را بر سر دروازه شهر آویخته‌ای! و ما امانت رسول خدا در میان شما هستیم، تو را به خواری و پشیمانی فردا بشارت می‌دهم! و پشیمانی فردا زمانی است که مردم در روز قیامت گرد آیند.» [۱۶۶].

باید توجه داشت در کاخ «یزید» در مدت حضور اسیران مظلوم کربلا در آنجا، اتفاقات بی‌شماری رخ داده که به شکل مبسوط در تاریخ درج شده است: «مسأله‌ی آوردن سر مبارک سیدالشهداء علیه السلام و گذاشتن در مقابل یزید و خواندن اشعاری توسط یزید که بوی کفر می‌داد» و «اهانت‌های مکرر به آن سر مبارک»، «خطبه بلوغ و انقلابی حضرت زینب - سلام الله علیها - که چهره کریه «یزید» را برای عالمیان برملا کرد و در واقع دادخواستی بود علیه او»، «داستان تنه سفیر روم و صحبت‌های او که منجر به شهادتش گردید»، و مسائل دیگر. [۱۶۷].

اما در نهایت آنچه مربوط به حضرت سیدالساجدین، زین العابدین علیه السلام است اینکه بر اساس نقل مرحوم «علامه مجلسی» در کتاب الاحمر آمده است: «یزید» به حضرت «زینب» گفت: سخن بگو!! حضرت فرمود: سخنگوی ما امام سجاد علیه السلام است. بعد حضرت سجاد علیه السلام این اشعار را خواند.

لا تطمعوا ان تهینونا فنکر مک

و ان نکف الاذی عنکم و تؤذونا

و الله تعلم انا لا نجبکم

و لا نلومکم ان لا تحبونا

- این توقع را نداشته باشید که شما به ما اهانت کنید و ما شما را گرامی بداریم! و

[صفحه ۱۰۴]

ما را آزار نمودن شما خودداری کنیم ولی شما در آزار ما بکوشید.

– سوگند به خدا، تو می‌دانی که ما شما را دوست نمی‌داریم و شما را بدین خاطر که ما را دوست نمی‌دارید، ملامت نمی‌کنیم. «یزید» گفت: «راست گفתי این غلام. ولی پدر و جد تو خواستند امیر باشند و خدای را سپاس که آنان را کشت و خونشان را ریخت.»

حضرت سجاد علیه‌السلام فرمود: «پیوسته نبوت و امارت برای پدران و اجداد من بوده است قبل از اینکه تو هنوز زاده شوی.» [۱۶۸]. لازم به ذکر است بر اساس اسناد متعددی که در کتب تاریخی آمده چندین بار «یزید» تصمیم به قتل حضرت سجاد علیه‌السلام می‌گیرد که هر دفعه خداوند خطر را از سر حضرت دفع می‌کند. از جمله‌ی این تصمیمات اسکان حضرت در زندانی مخروبه است که هر لحظه انتظار فرود آمدن سقف آن می‌رفته است. که تحت عنوان محل اقامت حضرت سجاد علیه‌السلام در «شام» داستان آن بیان خواهد گردید.

اهانت یزید به سر مبارک حضرت سیدالشهداء

مسأله‌ی اهانت‌های مکرر «یزید بن معاویه» – که لعنت ابدی خداوند بر او باد – به سر مبارک و نورانی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام از مسلمات تاریخی است و تمام گزارشگران آن را نقل کرده‌اند. این اهانت‌ها انواع مختلفی داشته که در اینجا یکی از آنها را بیان می‌کنیم.

در کتاب عیون اخبارالرضا آمده است که: «فضل» می‌گوید از حضرت رضا علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «چون سر حضرت حسین علیه‌السلام را به «شام» حمل کردند، یزید – لعنة الله علیه – امر کرد آن را بگذارند و سفره‌ای بگسترانند و او و اصحابش سر آن سفره شروع به خوردن کردند و آب جو (فقاع) می‌نوشیدند. وقتی فارغ شدند «یزید» امر کرد که سر را در طشتی زیر تخت بگذارند و تخته شطرنج را باز کنند و او نشست – که لعنت خدا بر او باد – تا شطرنج بازی کند و مرتب حسین و پدرش و جدش – صلوات الله علیه – را یاد می‌کرد و آنها را استهزاء می‌نمود. هر موقع از رفیقش در بازی می‌برد آب جو می‌خورد. پس سه بار آن را نوشید و زیادی‌اش را به روی آن [صفحه ۱۰۵]

طشت می‌ریخت. شیعیان ما باید از خوردن «آب جو» و بازی با «شطرنج» اجتناب کنند و هر کس به «آب جو» یا «شطرنج» نگاه کرد، پس به یاد حسین علیه‌السلام بیفتد و «یزید» و «آل زیاد» را لعنت کند تا خداوند عزوجل به این واسطه گناهان او را ولو به تعداد ستارگان باشد محو نماید.» [۱۶۹].

تصمیم یزید بر قتل حضرت سجاد

در کتاب دعوات راوندی آمده است: چونکه علی بن الحسین علیه‌السلام به سوی «یزید» برده شد او تصمیم به قتل حضرت گرفت. پس دستور داد حضرت در مقابل او بایستد و با ایشان صحبت کند تا از او کلمه‌ای بشنود که موجب قتل او گردد. و حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام بر حسب آنچه که او صحبت می‌کرد، جوابش را می‌دادند. و این در حالی بود که در دستشان تسیح کوچکی بود که با انگشتانشان آن را دور می‌چرخاندند و صحبت هم می‌کردند. یزید گفت: «من با تو صحبت می‌کنم و تو جوابم را می‌دهی در حالی که با انگشتانت تسیح را دور می‌چرخانی؟ چگونه این ممکن است؟»

حضرت فرمود: «پدرم به من گفت از جدم که هر کس هنگامی که نماز صبح خواند قبل از اینکه رویش را برگرداند، صحبت نکند مگر اینکه تسبیح را در دست بگیرد و بگوید: «اللهم انی اصبحت اسبحک و امجدک و احمدک و اهللک بعدد ما اذیر به سبحتی» و تسبیح را بگیرد و آن را بچرخاند بعد بدون اینکه تسبیح بگوید، به آنچه دوست دارد حرف بزند، برای او ثواب تسبیح و ذکر محسوب می‌شود و این حرزی است برای او تا اینکه به بستر برود. پس هر گاه به بسترش رفت، همین دعا را بخواند و تسبیح را زیر بالشت خود بگذارد تا موقع برخاستن از خواب نیز برای او ثواب ذکر خدا محسوب می‌گردد. من هم این کار را به عنوان اقتدای به جدم انجام دادم.»

در این موقع «یزید» گفت: «با هیچکدام از شماها سخنی نگفتم مگر اینکه مرا جواب می‌دهید به آنچه که به آن پناه می‌برم. پس او را عفو کرد و صلّه عطا نمود و دستور داد تا حضرت را آزاد کنند» [۱۷۰].

[صفحه ۱۰۶]

البته در خبر دیگری که در کتاب لهوف تألیف سید ابن طاوس - رحمه الله علیه - نقل شده، آمده است که بعد از خطبه‌ی غراء حضرت زینب - سلام الله علیه - که کوس رسوایی «یزید» به وسیله آن به صدا در آمد، او از شامیان نظر خواست که با اینها چه کنم؟ آنها با کمال بی‌ادبی جمله‌ای گفتند که قلم از ترجمه و بازگویی آن شرم دارد ولی محتوای آن این است که: «آنها را از دم شمشیر بگذران!!» در این حال «نعمان بن بشیر» که یکی از انصار است گفت: بین اگر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بود با آنان چه می‌کرد. تو نیز همان جور رفتار کن. [۱۷۱].

در اینجا نقل قولی هم از حضرت امام باقر علیه‌السلام که در آن مجلس حضور داشتند، بیان شده است که حضرت نیز با کلامی معجزه آسا رأی «یزید» را از قتل اولاد رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بر گردانیدند. در پایان خبر آمده است که یزید سر بر زیر انداخت و سپس دستور داد تا آنان را از مجلس بیرون برند. [۱۷۲].

در روایتی که از محدث جلیل «سید نعمه الله جزائری» در انوار النعمانیه نقل شده، آمده است که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به «منهال» فرمودند: «هیچگاه یزید ما را نمی‌طلبید مگر آنکه گمان می‌کردیم اراده‌ی قتل ما دارد و به جهت کشتن ما را می‌طلبید.» [۱۷۳].

و به هر تقدیر با توجه به شواهد متعددی که در اسناد تاریخی وجود دارد، یزید تصمیم قطعی به قتل حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام و جمیع همراهان ایشان داشته ولی خدای تعالی از جان حضرت و بقیه حفاظت نموده و این نقشه عملی نشده است.

محل اقامت حضرت سجاد در شام

پس از پایان مراسم ننگین کاخ یزید که به افتضاح و رسوایی او و ظهور کرامات و معجزات خاندان نبوت ختم شد، یزید دستور داد خاندان عصمت و طهارت و بازماندگان کربلا را از آن مجلس بیرون ببرند و در منزلی ساکن کنند. اما وضعیت آن منزل چگونه بوده است؟ باید به سراغ سندهای تاریخی برویم تا از کیفیت مأوی و

[صفحه ۱۰۷]

مسکن خاندان وحی و نبوت و عزیزان آل الله مطلع گردیم.

۱- در کتاب بصائر الدرجات که از قدیمی‌ترین و معتبرترین کتب تاریخی است آمده است: «محمد حلبی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: چون حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام و سایر همراهانش را به حضور «یزید بن معاویه» که به آن دو لعنت‌های خدا نثار باد - آوردند، آنها را در منزلی قرار دادند، بعضی از آنان گفتند: ما را در این منزل قرار دادند تا بر سر ما خراب شود و همگی کشته شویم. در این حال نگهبانان آن منزل که رومی بودند با زبان رومی گفتند: نگاه کنید به اینان!! می‌ترسند

که سقف بر آنان فرو ریزید. هر آینه فردا از اینجا خارج شده و همگی کشته خواهند شد.

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: در بین آنان هیچ کس جز من رومی را خوب نمی‌دانست. [۱۷۴].

از این حدیث بخوبی به دست می‌آید که آن منزل به گونه‌ای بوده است که هر لحظه انتظار این می‌رفته که بر سر آن عزیزان خراب شود و همگی به قتل برسند. از این گذشته نگهبانان می‌دانسته‌اند که اگر این هم واقع نشود، فرد آنها کشته خواهند شد.

۲- جناب «صدوق» در کتاب امالی خود از قول فاطمه دختر علی علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «یزید لعنة الله امر کرد زنان و نسوان امام حسین علیه‌السلام را با حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در زندانی حبس کنند که آن زندان نه آنها را از گرما حفظ می‌کرد و نه از سرما. تا اینکه پوستهای آنان ورق ورق شد و پوست انداخت.» (در دنباله روایت آمده است که در آن ایام در «بیت المقدس» هیچ سنگی را برنداشتند مگر اینکه زیر آن خون تازه بود و مردم به خورشید که نگاه می‌کردند آن را بر روی دیوارها به صورت سرخی می‌دیدند کان خورشید به ملحفه‌های زرد رنگ می‌ماند تا اینکه علی بن الحسین علیه‌السلام به همراه نسوان از آن زندان خارج شدند و سر حضرت امام حسین علیه‌السلام به کربلا برگردانیده شد.) [۱۷۵].

۳- بر اساس نقل جناب «سید نعمه الله جزایری، در خبری که ملاقات امام سجاد

[صفحه ۱۰۸]

علیه‌السلام را با «منهال» می‌کند، در ادامه آن آورده است: «منهال» گفت: عرضه داشتم آقای من اکنون کجا می‌روید فرمود: آنجایی که ما در آن هستیم، سقف ندارد و آفتاب ما را گداخته است و هوا را در آنجا نمی‌بینیم، فعلا به جهت ضعف بدن بیرون آمده‌ام و از آنجا فرار می‌کنم تا لحظه‌ای استراحت کنم و زود برگردم چرا که بر زنها می‌ترسم، پس در این حال که با آن حضرت تکلم می‌کردم و او با من حرف می‌زد دیدم ندای زنی بلند شد و آن جناب را صدا زد که کجا می‌روی ای نور دیده، و آن زن جناب «زینب» دختر علی مرتضی - سلام الله علیه - بود. پس حضرت برگشت و من از او منصرف شدم و من پیوسته او را یاد می‌کنم و گریه می‌کنم. [۱۷۶].

۴- در کتاب مناقب نیز آمده است که «ابی مخنف» و دیگران نقل کرده‌اند که «یزید» دستور داد سر مبارک حسین علیه‌السلام را بر سر در منزلش نصب کنند و به اهل بیت حسینی دستور داد تا وارد منزل او شوند، چون زنان بر منزل او وارد شدند هیچ کس از آل معاویه و آل ابی‌سفیان نماند مگر آنکه آنها را با گریه و زاری و شیون و صیحه استقبال نمود و آن خانمها آنچه از لباس و زیور داشتند، خدمت آن عزیزان آوردند و سه روز برای حضرت حسین علیه‌السلام عزاداری برپا داشتند.

(در دنباله این حدیث نیز داستانی از «هند» همسر «یزید» آمده است که جالب به نظر می‌رسد.) [۱۷۷].

باید توجه داشت شاید داخل نمودن اسرا به حرمسرا و منزل خصوصی «یزید» به منظور به رخ کشیدن و تحقیر بیش از پیش آنان بوده است و این رسمی از رسوم جاهلیت بوده که وقتی اسیری می‌گرفتند او را برای دیدن منزل خود به آن منزل می‌برده‌اند تا قدرت نمایی کنند [۱۷۸] ولی با تدبیر الهی این مسأله به ضرر قطعی «یزید» منجر گردید و تأثیر عجیبی بر وضع داخلی منزل او به نفع جریان حق بر جای گذاشت.

۵- به هر تقدیر چنانچه «شیخ مفید» بنابر نقل منتهی الآمال نیز آورده: بعد از اینکه جو کاخ یزید علیه او عوض شد او لحن خود را عوض کرده و دستور داد اهل بیت حسینی را به خانه‌ای که برای آنها آماده کرده بودند ببرند و علی بن الحسین

[صفحه ۱۰۹]

علیه‌السلام هم با آنان بودند و آن خانه در کنار قصر «یزید» واقع شده بود. [۱۷۹].

۶- اما در بعضی از اسناد هم آمده است که: «یزید» آنان را در منزل خصوصی خود جای داد و هیچ وقت ناهار و شام نمی‌خورد مگر اینکه حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام حاضر باشند. [۱۸۰] و شاید این مربوط به اواخر حضور اهل بیت در شام باشد که با

افشاگریها و خطبه‌های تاریخی آنان کاملاً جو شهر علیه یزید تغییر کرده و او در صدد انجام کارهای تبلیغی برای مبارزه با این جو بر آمده است که یکی از آنها احترام به اسیران کربلا بوده است.

۷- و بالاخره در خبر دیگری که کامل بهائی آن را نقل می‌کند چنین آمده است که ام‌کلثوم [۱۸۱] کسی را نزد «یزید» فرستاد تا اجازه دهد برای حسین علیه‌السلام به سوگواری پردازند!! اهل بیت در آنجا هفت روز عزاداری نمودند و هر روز گروه زیادی از زنان «شام»، گرد آنها جمع می‌شدند و عزاداری می‌کردند.

(در ادامه آمده است: «مروان» به نزد یزید رفت و او را از اجتماع مردم در آن محل آگاه کرد و گفت روحیه مردم شام دگرگون شده است و ماندن اهل بیت در شام به صلاح پادشاهی تو نیست و پیشنهاد داد تا آنان به «مدینه» گسیل شوند.) [۱۸۲].

از این سند هم به دست می‌آید که بالاخره پس از تغییر شرایط احتمالی شهر دمشق به نفع خاندان حسینی، آنان در محل جدید مستقر شدند و در ادامه فعالیت‌های تبلیغی خود با اقامه عزاداری بر سالار شهیدان هر چه بیشتر به رسوا سازی خاندان ننگین اموی پرداختند که بازتاب آن از زبان «مروان بن حکم» نقل گردید.

خطبه‌ی تاریخی حضرت سجاد در شام

اشاره

پس از گذشت مراسم غمباری که در کاخ یزید برگزار شد و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام با برخورد‌های سنجیده و صحبت‌های قاطع و کوبنده خود، بخش زیادی از نقشه‌های دستگاه اموی و شخص «یزید» برای هدم نام دین و جریان امامت حق را نقش بر آب نمودند؛ در این حال «یزید» تصمیم گرفت در روز جمعه که [صفحه ۱۱۰]

روز اجتماع گسترده مسلمین در مسجد جامع شهر است از راه خطبه‌های نماز جمعه که توسط یکی از علماء سوء و خطباء خود فروخته دستگاه اموی قرائت می‌شد، کار تبلیغی گسترده‌ای بر ضد خاندان وحی و نبوت بویژه حضرت علی و امام حسین علیهما‌السلام انجام دهد. و این البته در تداوم حدود چهار سال کار تبلیغی مداوم علیه خاندان امامت و ولایت بود که در «شام» انجام می‌شد. از این رو چون روز جمعه فرا رسید، «یزید» یکی از خطبای برجسته خود را به منبر فرستاد و دستور داد آنچه می‌توانی در مذمت حسین و پدرش بیان کن و او چنین کرد و بعد در تعریف و تمجید از «یزید» و «معاویه» بسیار طولانی صحبت کرده و برای آنها از بیان هیچ خوبی و زیبایی فروگذار نکرد.

و این در حالی بود که «یزید» حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام را با خود به مسجد برده بود. حضرت که این سخنان را شنید فریاد برآورد: «ویلک ایها الخاطب اشتریت مرضاء المخلوق بسخط الخالق فبتوا مقعدک من النار» وای به تو ای سخنران!! رضایت مخلوق را به قیمت سخط و ناراحتی خالق خریداری نمودی (و برای خشنودی یک مخلوق، خدا را بر خود خشمناک ساختی) پس جایگاهت آتش دوزخ خواهد بود!!

سپس حضرت به «یزید» فرمودند: «ای یزید به من اجازه بده تا بر این «چوبها» بالا رفته و چند کلمه سخن بگویم که موجب خشنودی خداوند باشد. و این حضاری که در مجلس نشسته‌اند (نیز از آن بهره‌مند شده) به اجر و ثوابی نائل گردند.»

«یزید» از این کار شدت ابا داشت. مردم و اطرافیان او به او گفتند: یا امیرالمؤمنین بگذار تا بر منبر بالا رود شاید چیزی از او بشنویم. «یزید» که از صلاحیت‌های علمی و مقام حضرت بخوبی آگاه بود گفت: «اگر او بر منبر بالا رود، پائین نمی‌آید مگر اینکه مرا و آل ابی‌سفیان را مفتضح نموده و رسوا سازد.»

به او گفتند: «این جوان بیمار و شکست خورده چگونه چنین قدرتی خواهد داشت؟»

«یزید» گفت: «او از خانواده‌ای که علم و دانش را به کام خود کشیده‌اند و از شیر خوارگی بمانند مرغی که به جوجه‌هایش دانه می‌دهد، به آنها علم و کمال تعلیم شده است» ولی مردم دست از اصرار بر نمی‌داشتند و پیوسته از «یزید» می‌خواستند که [صفحه ۱۱۱]

موافقت کند.

در بعضی روایات آمده که فرزند یزید نیز با اصرار از پدر می‌خواست که با این خواسته موافقت کند تا بالاخره او رضایت داد و حضرت بر منبر بالا- رفتند و شروع به ایراد خطبه‌ای نمودند که نقش اول را در بقاء و تداوم نهضت حسینی بازی کرد و اگر این خطبه نبود چه بسا اهداف و ماهیت این نهضت مخفی می‌ماند، و ستمکارانی که دست به این جنایت بزرگ زده بودند رسوا نمی‌گردیدند. حضرت بر بالای منبر ابتدا حمد و ثنای الهی را بجا آورد و بعد خطبه‌ای خواند که همه مردم گریستند تا بیقرار شدند و بشدت عواطف آنها تحت تأثیر قرار گرفت.

فرمود: «ای مردم! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ویژگی بر دیگران فضیلت بخشیده است. به ما «علم» و «بردباری» و «سخاوت» و «فصاحت» و «شجاعت» و «محبت در قلوب مؤمنین» ارزانی داشت و ما را بر دیگران برتری داد به اینکه «پیامبر برگزیده اسلام حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - از ماست». «صدیق (حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام) از ماست»، «جعفر طیار از ماست»، «شیر خدا و شیر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - (حضرت حمزه) از ماست»، «امام حسن و امام حسین همان دو سبط بزرگوار این امت از ماست» و «مهدی این امت (که دجال را می‌کشد) از ماست».

حال هر کس مرا شناخت که شناخت و برای آنان که مرا نمی‌شناسند خاندان خود و حسب و نسب را بیان خواهم کرد.

ای مردم! من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من فرزند کسی هستم که «حجرالاسود» را با ردای خود حمل کرد و در جای خود نصب فرمود، من فرزند بهترین کسانی هستم که لباس احرام پوشید، من پسر بهترین انسانی هستم که کفش به پا کرد و برای طواف به دور خانه خدا پا برهنه شد. من فرزند بهترین طواف کنندگان و سعی بجا آوردگانم. من فرزند بهترین حج کنندگان و تلبیه گویان هستم. من پسر آن کسی هستم که بر «براق» سوار شده و در هوا حرکت نمود. من فرزند کسی هستم که در یک شب از «مسجد الحرام» به «مسجد الاقصی» برده شد. من پسر کسی هستم که جبرئیل او را به «سدره المنتهی» برد. من فرزند کسی هستم که به مقام قرب ربوبی نائل آمد. و آنقدر به خدا نزدیک و نزدیکتر شد تا آنکه فاصله او به اندازه دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر بود. من پسر آن کسی هستم که فرشتگان آسمان به او

[صفحه ۱۱۲]

اقتدا کرده و نماز خواندند، من پسر آن کسی هستم که خدای بزرگ به او وحی کرد آنچه را که وحی کرد، من پسر «محمد» برگزیده خدا هستم.

من فرزند «علی مرتضی» هستم. من پسر کسی هستم که سران مشرکین را کوبید، و دماغ آنها را به خاک مالید تا به وحدانیت حضرت حق اقرار کردند و گفتند: «لا اله الا الله»، من پسر کسی هستم که جلوی پیامبر با دو شمشیر می‌جنگید و با دو نیزه مبارزه می‌کرد. او دو بار هجرت کرد و دو بار بیعت نمود. او در جنگ «بدر» و «حنین» نبرد نمود و به اندازه یک چشم به هم زدن به خدا کفر نورزید. من فرزند صالح مؤمنین و وارث انبیاء و از بین برنده‌ی مشرکان و امیر پیشوای مسلمین و فروغ چشم جهادگران و زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگانم؛ کسی که بردبارترین بردباران و افضل نمازگزاران از آل یاسین و رسول رب العالمین است. من پسر کسی هستم که جبرئیل او را تأیید و میکائیل او را یاری کرد. من فرزند آنم که از حرم مسلمین حمایت کرد و با «مارقین» و «ناکثین» و «قاسطین» جنگید و بر ضد دشمنان ناصب و عنود خود مجاهده نمود. او در بین قریش با افتخارترین انسانی

است که قدم به این زمین نهاد و اول شخصیتی است که دعوت ایمان را اجابت نمود و به فراخوانی خدا و پیامبرش لیک گفت. آری او اولین سبقت گیرندگان به همه‌ی خوبیها بود و کوبنده‌ی متجاوزین و نابود کننده‌ی مشرکین و تیری از تیرهای الهی به سر منافقین و زبان حکمت عباد الهی که پرستش خداوند می‌کنند و نصرت‌گر دین خداوند و ولی امر الهی و بوستان حکمت خداوندی و حامل علم خدا و مخزن علم اوست. اوست که جوانمرد است و بخشنده، زیبا و نیکو چهره و هوشمند و پاک، از سرزمین حجاز است و مرضی خدا، پیشگام است و پیشوای بلند همت، صابر و بسیار روزه گیرنده، مهذب و بسیار عبادت کننده، قطع کننده پشت‌ها و نسل‌های مشرکین، پراکنده کننده‌ی حزبهای کفر، از همگان پر جرأت‌تر و قوی دلتر و دارای اراده‌ای محکم و عزمی استوار و راسخ و از همه باصلابت‌تر و خلل ناپذیرتر، اوست که شیر دلاور است همان کس که در جنگ‌ها به هنگام برهم خوردن نیزه‌ها و نزدیک شدن پیشتازان جنگ، کافران را بمانند خرد کردن سنگ آسیا، خرد می‌کرد و می‌کوبید و مانند طوفان کوبنده که خار و خاشاک را درهم می‌ریزد، دشمنان را درهم می‌ریخت. شیر حجاز و یکه سوار عراق، کسی که هم مکی است هم مدنی، هم خیفی است هم عقبی (منتسب به «خیف» که مسجدی است در «منی» و «عقبه») هم بدری است هم احدی، اوست [صفحه ۱۱۳]

کسی که در «بیعت شجره» یکه تاز میدان بود و در هجرت هم، آقای عرب، و شیر میدان نبرد، وارث دو مشعر (مشعر و عرفات) و پدر دو سبط رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - یعنی حسن و حسین، آری این است جد من علی بن ابی طالب». حضرت بعد از این معرفی که از امیرالمؤمنین حضرت علی علیه‌السلام به عمل آورد، در جایی که جز دشنام و نکوهش و لعن و یاوه نسبت به او چیزی گفته نشده بود، فرمود:

«من فرزند فاطمه زهرایم، من فرزند خدیجه کبرایم (و در بعضی روایتها آمده که فرمود: من فرزند کسی هستم که از روی ظلم کشته شد من پسر کسی هستم که سرش را از قفا بردند. من پسر تشنه کامی هستم که با لب تشنه به شهادت رسید. من پسر کسی هستم که پیکرش در زمین کربلا افتاده است، من پسر کسی هستم که عمامه و عبایش ربوده شد.) پس پیوسته می‌فرمود: «من» «من» و به این حدیث بلند افتخار و حماسه ادامه می‌داد تا شیون مردم به گریه بلند شد.

آری مردم زار زار گریستند و صدای گریه و ناله، همه مجلس را فراگرفت. در این حال «یزید» ترسید که مبادا فتنه و انقلاب و آشوبی ایجاد شود؛ به مؤذن فرمان داد: اذان بگو. او گفت: «الله اکبر» امام سجاد علیه‌السلام فرمود: هیچ چیزی از خدا بزرگتر نیست. او گفت: «اشهد ان لا اله الا الله» حضرت فرمود: موی و پوست و گوشت و خونم به یکتایی خداوند شهادت می‌دهد.

و هنگامی که مؤذن گفت: «اشهد ان محمدا رسول الله»، حضرت از بالای منبر به «یزید» رو کرد و فرمود: «محمد» همین که مؤذن به رسالت او شهادت داد. آیا جد من است یا جد تو؟ اگر ادعا کنی که جد توست؛ دروغ گفته‌ای و کافر شده‌ای و اگر جد من است پس چرا خاندان او را کشتی و آنان را از دم تیغ گذراندی؟»

(در این قسمت بخش‌های دیگری به عنوان سخن حضرت سجاد علیه‌السلام نیز نقل شده است که «اگر او جد من است پس چرا پدر مرا از روی ستم کشتی؟ و مال او را تاراج نمودی و اهل بیت او را به اسارت گرفتی؟» این جملات را گفت و دست برد و گریبان خود چاک زد و گریست. و فرمود: «به خدا قسم اگر در جهان کسی باشد که جدش رسول خداست، آن منم. پس چرا این مرد پدرم را کشت و ما را مانند رومیان به اسیری گرفت؟ آن گاه فرمود: ای یزید! این جنایت را مرتکب شدی و باز می‌گوئی: محمد رسول خداست؟ و روی به قبله می‌ایستی؟ و ای بر تو! در روز

[صفحه ۱۱۴]

قیامت جد و پدر من دشمن تو خواهند بود».

سپس مؤذن بقیه اذان را گفت و «یزید» پیش آمد و نماز ظهر را خواند. [۱۸۳].

دقت در این خطبه و مضمون آن که چگونه حضرت سجاد علیه‌السلام پرده‌ی جهل و نادانی مردم نسبت به پدر و جد خود را دریده و آن شخصیت‌های والایی که در بین این مردم ناشناخته مانده‌اند را معرفی می‌کند و توجه به شرایط خفقان آمیز مجلس، گوشه‌ای از نقش استثنایی حضرت سجاد علیه‌السلام و شجاعت ایشان را برای ما روشن می‌نماید.

حال باید دید این خطبه‌ی تاریخی چه بازتابی در مفر حکومت اموی داشته است.

بازتاب خطبه‌ی تاریخی حضرت سجاد در مسجد دمشق

پر واضح است خطبه تاریخی حضرت سجاد علیه‌السلام چه تأثیر عمیقی در جو عمومی شهر «شام» بر جای گذاشته است. این تأثیر را از خلال روایت مربوط به این خطبه هم می‌توان به دست آورد؛ آنجا که راوی نقل می‌کند: «ضح الناس بالبكاء والنحيب» یعنی «مردم با گریه و شیون ضجه می‌زدند و ناله می‌کردند.» و در روایت دیگر آمده: «فعلت الاصوات بالبكاء» یعنی: «صداها به گریه بلند شد.»

آری مردم حاضر در آن مسجد که بخش عمده‌ای از بزرگان شهر و ارکان حکومت «یزید» بودند، بشدت تحت تأثیر این بیانات قرار گرفته و زمینه‌ی بیداری آنان فراهم گردید و در همان مجلس، عده‌ای زبان به اعتراض گشودند و وقتی «یزید» برخاست تا نماز بگذارد، عده‌ای با نماز خوانده و عده‌ای هم نماز نخواندند و پراکنده شدند. [۱۸۴].

به علاوه وضع عمومی شهر به گونه‌ای شد که «یزید» مجبور گردید در مقابل درخواست بازماندگان حادثه‌ی کربلا که می‌خواستند برای مصائب امام حسین علیه‌السلام عزاداری کنند، تسلیم شود و محلی را به نام «دار الحجاره» برای آنها منظور کرد و آنها هفت روز به اقامه ماتم پرداختند و حتی آنچنانکه «ابی مخنف» که [صفحه ۱۱۵]

از واقعه نگاران و مورخین بزرگ و والا مقام است، می‌نویسد: «آنچنان ذکر حسین علیه‌السلام همه جا را فراگرفت که یزید قرآن را به قسمت‌های مختلف تقسیم کرد و در مسجد به مردم می‌داد تا قرآن بخوانند و بدین وسیله توجهشان از یاد حسین علیه‌السلام منصرف گردد ولی هیچ چیز نمی‌توانست آنها را از این مسأله منصرف سازد.» [۱۸۵].

عزادار؟ سیدالشهداء علیه‌السلام در «دمشق» باعث شد که تمام زنان قریش سیاه بیوشند و پس از مدتی عزاداری، «یزید» که اوضاع را نامناسب دید، تصمیم به انتقال کاروان اسرا به «مدینه» گرفت. [۱۸۶].

از دیگر آثار این خطبه و سایر برخوردهای بازماندگان حادثه عاشورا، این بود که شخص «یزید» بشدت در رفتار خود تجدید نظر کرده و البته از سر سالوس و ریا در برخورد با اهل بیت و بویژه امام زین العابدین علیه‌السلام اظهار محبت می‌نمود. اولاً- او که تصمیم داشت سر مبارک حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را تا چهل روز بر بالای مناره‌ی مسجد جامع شهر نگه دارد، دستور داد آن را پائین آورده و با احترام کامل به قصر بیاورند.

ثانیا محل سکونت اهل بیت حسینی علیهم‌السلام را تغییر داد به آنها محبت نمود.

ثالثا گناه قتل سیدالشهداء علیه‌السلام را به گردن «ابن زیاد» انداخت و او را لعن و نفرین می‌کرد و می‌گفت: اگر من بودم دست به چنین کاری نمی‌زدم و هرگز حسین را نمی‌کشتم [۱۸۷]، که البته همه این برخوردها مزورانه بوده و به جهت کنترل اوضاع اجتماعی در اطراف خود انجام شده است، چرا که در تاریخ ثبت است وقتی «ابن زیاد» به «دمشق» آمد او را در کنار دست راست خود می‌نشاند و با هم شراب می‌خوردند و ... [۱۸۸].

به هر حال واقعه‌ی دیگری که در خود «مسجد اموی» در ارتباط با تأثیر خطبه حضرت سجاد علیه‌السلام گزارش شده است، مربوط است به یکی از علمای یهود

[صفحه ۱۱۶]

که در آن مجلس حاضر بوده و بعد از شنیدن خطبه و سؤال از حسب و نسب امام سجاد علیه‌السلام و اطلاع از اینکه او از اولاد رسول خدا است، بشدت به «یزید» اعتراض می‌کند و او خشمگین شده و دستور می‌دهد او را کتک بزنند و عمال یزید بشدت او را مضروب ساختند. [۱۸۹].

سایر قضایای مربوط به اقامت حضرت سجاد در شام

اشاره

۱- امام سجاد علیه‌السلام روزی در بازار شام با «منهال بن عمرو الطائی» که از شیعیان حضرت بود، برخورد کردند (بعضی هم گفته‌اند این ملاقات بعد از خطبه حضرت سجاد علیه‌السلام در مسجد «دمشق» بوده است). «منهال» به خدمت امام عرض کرد: «کیف اصبحت یابن رسول الله» ای پسر رسول خدا حال شما چطور است؟ و چگونه شب را به صبح می‌آورید؟ امام سجاد علیه‌السلام فرمود: وای بر تو، آیا وقت آن نرسیده که بدانی حال ما چگونه است؟ در این امت، ما همانند «بنی اسرائیل» گرفتار فرعونیانیم!! مردان ما را کشتند و زنان ما را نگه داشتند!! ای منهال، «عرب» بر «عجم» می‌بالد که محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله و سلم - از ماست و قبیله «قریش» بر دیگر قبایل مباحات می‌کند که رسول خدا از «قریش» است، و اینکه ما فرزندان اوئیم که حقان غصب شده و خونمان به ناحق روی زمین ریخته شده است، و ما را از خانمان خود آواره کرده‌اند!! «فانا لله و انا الیه راجعون» از این مصیبت که بر ما گذشته است.

در روایت دیگری آمده که فرمود: حال ما اهل بیت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - به گونه‌ای شده است که اصلا حقی برای ما نمی‌شناسند.

و یا فرمود: حق ما اهل بیت غصب شد، مقتول و آواره گردیده‌ایم. [۱۹۰].

باید توجه داشت در بعضی روایات قریب به این مضامین، در ملاقاتی که فردی به نام «مکحول» مصاحب رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - با حضرت

[صفحه ۱۱۷]

سجاد علیه‌السلام داشته است، نقل گردیده است. [۱۹۱].

۲- همچنین در روایتی آمده که یزید به علی بن الحسین علیه‌السلام گفت: «و اعجابا از پدر تو، چقدر فرزندان او را «علی» نام نهاده است!!»

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام پاسخ دادند: «پدرم حسین، پدرش را بسیار دوست می‌داشت، از این رو فرزندان او را مکررا به اسم «علی» نامگذاری می‌فرمود.» [۱۹۲].

۳- «طبری» در تاریخ خود آورده است که یزید بر سر سفره خود نمی‌نشست مگر اینکه علی بن الحسین علیه‌السلام را فرامی‌خواند! و او را بر سر همان سفره می‌نشاند تا با او غذا بخورد. [۱۹۳].

۴- همچنین در تاریخ طبری و بلاذری آمده است که: «یزید بن معاویه» به علی بن الحسین علیه‌السلام گفت: آیا حضری با فرزندم «خالد» کشتی بگیری؟ حضرت فرمود: تو با کشتی من با او چه می‌خواهی بکنی؟ به او یک کارد و به من یک کارد بده تا با هم به جنگ بپردازیم. در این هنگام یزید گفت: «شنشنة اعرفها من احزم» (قطعه شعری به این معنی که: این طبیعی است که از «احزم» نام شخص یا قبیله‌ای است - آن را می‌شناس) و بعد گفت «هل تلد الحیة الا الحیة» یعنی آیا مار جز مار می‌زاید؟ [۱۹۴].

در بعضی از روایتها هم آمده «یزید» حضرت را بغل زد و در بغل فشرد و گفت: شهادت می‌دهم تو فرزند علی بن ابی‌طالب هستی. [۱۹۵].

چه اینکه این قضیه را بعضی بعد از بازگشت یزید و امام سجاد علیه‌السلام از مسجد ذکر کرده‌اند. باید توجه داشت همین قضیه در بعضی دیگر از روایات نقل شده ولی پیشنهاد کشتی با فرزند «یزید» به فرزند امام حسن علیه‌السلام، به نام «عمرو بن الحسن» که در آن هنگام یازده ساله بوده و در کاروان حضور داشته، داده شده است. [۱۹۶].
به هر حال قضایای مربوط به اقامت چند روزه و مشقت آفرین حضرت [صفحه ۱۱۸]

سجاد علیه‌السلام در «شام» متعدد است و یکی از آنها خاطره‌ای از حضرت سجاد علیه‌السلام است مربوط به حضور سفیر روم در کاخ یزید و تنبه او و سپس شهادتش که قابل توجه می‌باشد.

خاطره‌ای از حضرت امام سجاد در کاخ یزید

«سید ابن طاوس» در کتاب لهوف آورده است که: از حضرت زین العابدین علیه‌السلام روایت شده که چون سر امام حسین علیه‌السلام را برای «یزید» آوردند، عادت او چنین بود که مجالس می‌گساری ترتیب می‌داد و سر مبارک را هم می‌آوردند و جلوی او می‌گذاشتند و در مقابل آن شروع به شرب خمر می‌کرد، روزی در مجلس او رسول و نماینده (سفیر) روم حاضر شد که از اشراف و بزرگان رومیان بود. او گفت ای پادشاه عرب: این سر از آن کیست؟ «یزید» به او گفت: چه کار به این سر داری؟ پاسخ داد: من هنگامی که به مملکت خود برگردم، پادشاه ما از همه مسائل و اموری که دیده‌ام از من سؤال خواهد نمود. دوست دارم قضیه این سر را به او گزارش کنم تا با تو در سرور و فرح مشارکت کند.
«یزید» به او گفت: این سر «حسین بن علی بن ابی‌طالب» است.

پرسید: مادر او کیست؟

گفت: فاطمه دختر رسول خدا.

در این حال آن نصرانی گفت: «اف به تو و بر دین تو، دین من بهتر از دین توست، چرا که پدرم از نوادگان حضرت داود علیه‌السلام است و بین من و او پدران بیشمار فاصله شده است، در عین حال نصاری مرا تعظیم می‌کنند و از خاک زیر قدمهای من به عنوان تبرک می‌گیرند و شما پسر دختر پیامبران را می‌کشید، در حالی که بین او و بین پیامبر جز یک مادر فاصله نیست؟ این چه دینی است که شما دارید؟!»

سپس بر اساس بعضی از نقل‌ها داستان کنیسه‌ای به نام «کنیسه‌ی حافر» را نقل می‌کند که در آن جای سم الاغی که گفته می‌شود یک بار حضرت عیسی علیه‌السلام بر آن سوار شده‌اند وجود دارد، و چقدر مورد احترام نصاری قرار گرفته است. آنها می‌آیند و به گرد آن طواف می‌کنند و می‌بوسند و در آنجا حوایجشان را از خدا می‌خواهند، حال شما پسر دختر پیامبران را می‌کشید؟ خدا نه در خودتان و نه در

[صفحه ۱۱۹]

دیتان برای شما برکت قرار ندهد!!

یزید (که بشدت غضبناک شده بود) گفت: این نصرانی را بکشید تا مرا در کشور خود مفتضح نکند.

و او که این مطلب را حس کرد، گفت: آیا می‌خواهی مرا بکشی؟ «یزید» گفت: بله.

گفت: بدان که دیشب در عالم رؤیا پیامبر شما را دیدم و او به من می‌فرمود: تو از اهل بهشتی!! از کلام او متعجب شدم، و هم

اکنون شهادت می‌دهم «ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم -» بعد از جا جهید و سر مبارک سیدالشهداء را در سینه گرفت و شروع کرد به بوسیدن و گریه کردن تا اینکه کشته شد. [۱۹۷].

مصائب عمومی حضرت سجاد و سایر اسرا در شام از زبان خودشان

در روایت آمده است که از امام سجاد علیه‌السلام پرسیدند سخت‌ترین مصائب شما در سفر کربلا کجا بود؟ در پاسخ سه بار فرمود: «الشام»، «الشام»، «الشام». [۱۹۸].

در همین رابطه نقل شده که امام سجاد علیه‌السلام فرمودند:

فیالیت لم انظر الی دمشق و لم اکن

یرانی یزید فی البلاد اسیرا [۱۹۹].

یعنی: ای کاش اصلا نگاهم به «دمشق» نیفتاده بود و یزید بدین سان مرا اسیر و در هر شهر و د?اری نمی‌دید.

بنابراین آنچه مسلم است در طول سفر به «شام» و اقامت در آن دیار، مصائب جانکاهی برای حضرت سجاد علیه‌السلام پیش آمده و مرتب حضرت در معرض کشته شدن بوده‌اند.

اکنون این مصائب را آنچنان که «ملاحیب الله کاشانی» در تذکره الشهداء نقل کرده است، مرور می‌کنیم.

امام سجاد علیه‌السلام بر طبق روایتی به «نعمان بن منذر مدائنی» فرمودند: در «شام» هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از آغاز اسیری تا آخر، چنین مصیبتی بر ما وارد نشده بود:

[صفحه ۱۲۰]

۱- ستمگران در «شام» اطراف ما را با شمشیرهای برهنه و استوار کردن نیزه‌ها، احاطه کرده و بر ما حمله می‌نمودند و سر نیزه به ما می‌زدند و ما را در میان جمعیت بسیار نگه داشتند و ساز و طبل می‌زدند.

۲- سرهای شهدا را در میان هودجهای زنهای ما قرار دادند، سر پدرم و عمویم عباس را در برابر چشمان عمه‌هایم «زینب» و «ام کلثوم» علیهماالسلام نگه داشتند و سر برادرم «علی اکبر» و پسر عمویم «قاسم» را در برابر چشم «سکینه» و «فاطمه» (که خواهرانم بودند) می‌آوردند و با سرها بازی می‌کردند و گاهی سرها به زمین می‌افتاد و زیر سم ستوران قرار می‌گرفت.

۳- زنهای شامی از بالای بامها، آب و آتش به سر ما می‌ریختند، آتش به عمامه‌ام افتاد و چون دستهایم را به گردنم بسته بودند، نتوانستم آن را خاموش کنم. آتش عمامه‌ام را سوزاند و به سرم رسید و سرم را نیز سوزانید.

۴- از طلوع آفتاب تا نزدیک غروب در کوچه و بازار، با ساز و آواز ما را در برابر تماشای مردم گردش دادند و می‌گفتند: ای مردم بکشید اینها را که در اسلام هیچ احترامی ندارند.

۵- ما را به یک ریسمان بستند و در این حال در مقابل خانه‌های «یهود» و «نصاری» عبور دادند و به آنها می‌گفتند: اینها همانهایی هستند که پدرانشان، پدران شما را (در جنگ‌های خیبر و ...) کشتند و خانه‌های آنها را ویران کردند. امروز شما انتقام آنها را از اینها بگیرید. پس ای «نعمان» هیچ کس از آنها نماند مگر اینکه هر چه خواست از خاک و سنگ و چوب به سوی ما افکند.

و در روایتی هست که پیرزن یهودی به سر امام حسین علیه‌السلام سنگ زد.

۶- ما را به بازار برده فروشان بردند و خواستند ما را به جای غلام و کنیز بفروشند، ولی خداوند این امر را برای آنها مقدر نساخت.

۷- ما را در مکانی جای دادند که سقف نداشت و روزها از گرما و شبها از سرما آرامش نداشتیم و از تشنگی و گرسنگی و خوف کشته شدن همواره در وحشت و اضطراب به سر می‌بردیم. [۲۰۰].

[صفحه ۱۲۱]

تصمیم یزید به بازگرداندن حضرت سجاد و سایر اسرا به مدینه و گفتگوی او با ایشان

رهبری حضرت سجاد علیه‌السلام در زمینه چگونگی برخورد با «یزید» و نقشه‌های متنوع او برای امحاء کامل خاطره‌ی قیام کربلا و به انحراف کشیدن اهداف و تحریف واقعیت آن و سرکوب هر نوع دادخواهی در این زمینه و از بین بردن زمینه تداوم فرهنگ قیام علیه دستگاه اموی، به ثمر نشست و در آن شرایط خفقان‌آمیز حاکم، روزنه‌های بیداری و بصیرت گشوده گردید و علایم تغییر در مردم آشکار شد، از یک سو آنچنان برخوردها و سخنان بازماندگان نهضت حسینی بویژه حضرت زینب علیها‌السلام و حضرت سجاد علیه‌السلام محکم، قاطع و مستدل بود که «یزید» بی‌تجربه و جوان که در انواع پلیدیها و آلودگی‌ها غوطه‌ور بود، توان مقابله با آنها را نداشت.

از سوی دیگر مظلومیت بی‌نظیر این خاندان و مبارزات فرهنگی آنها و بالاخص خطبه‌ی غرای حضرت سجاد علیه‌السلام در مسجد اموی، جو عمومی شهر را به نفع این مظلومان تاریخ، عوض نمود و آهسته آهسته زمینه‌های شورش و انقلاب در سطح شهر پدیدار گردید.

«یزید» برای مقابله با این وضعیت از طرفی شیوه‌ی رفتاری خود را با اهل بیت حسینی عوض نموده، شروع کرد به اعطاء جوایز و اظهار محبت و تغییر محل اقامت و اجازه‌ی اقامه‌ی عزا و از طرف دیگر سعی کرد مزورانه گناه ارتکاب فجیع‌ی عظمای قتل حضرت امام حسین علیه‌السلام را به گردن «ابن‌زیاد» انداخته و از خود سلب مسئولیت نماید.

از این رو مرتب او را لعن می‌کرد و می‌گفت اگر من بودم اجازه نمی‌دادم حسین کشته شود اما در عین حال جریان به گونه‌ای شد که «یزید» ماندن اهل بیت حسینی در «شام» را برای حکومت خود خطرناک دید و تصمیم گرفت آنها را به «مدینه» منتقل کند.

اینک با بررسی اسناد تاریخی در این زمینه؛ بنگریم چگونه مقدمات حرکت اهل بیت حسینی علیهم‌السلام به همراهی حضرت سجاد علیه‌السلام از «شام» فراهم شد و در لحظات آخر چه گفتگویی بین ایشان و «یزید» رد و بدل گردید.

بعد از اقامه عزای هفت روزه توسط بازماندگان عاشورا در «شام»، «مروان بن حکم» نزد «یزید» آمده و از تغییر روحیه مردم «شام» او را مطلع نمود و گفت اگر اینها

[صفحه ۱۲۲]

در اینجا بمانند کار پادشاهی تو تمام است. [۲۰۱] از این رو «یزید» تصمیم گرفت اهل بیت حسینی را به «مدینه» بازگرداند. در اینجا بود که بنا بر نقل «سید ابن طاوس» در لهوف حضرت سجاد علیه‌السلام را طلبید و به ایشان گفت: سه حاجتی را که به تو وعده کرده بودم بجا آورم، بیان کن!! حضرت فرمود: اول اینکه صورت سید و مولا و پدرم حضرت حسین علیه‌السلام را به من نشان بده، چرا که می‌خواهم از آن توشه بگیرم، به آن نگاه کنم و در این لحظه‌ی آخر با آن وداع کنم. دوم اینکه آنچه از ما غارت شده به ما برگردان. سوم اینکه اگر تصمیم به قتل من داری، کسی را با این زنان همراه ساز که آنها را به حرم جدشان برگرداند.

«یزید گفت: اما صورت پدرت را که هرگز نخواهی دید.

اما کشتن تو پس از تو در گذشتم و زنان را جز تو کسی به «مدینه» بر نمی‌گرداند، و اما آنچه از شما گرفته شده و غارت گردیده پس به عوض آن چندین برابر قیمتش را به شما خواهم داد.

امام سجاد علیه‌السلام فرمودند: اما مال تو را نمی‌خواهم، آن بر تو ارزانی باد. من که چیزهای غارت شده‌مان را طلب کردم بدین علت بود که در میان آن پارچه‌ی دست بافت فاطمه - سلام الله علیها - و روسری و گردن بند و پیراهن حضرت بوده است. یزید دستور داد این اثاثیه را برگردانیدند و دویست دینار هم از مال خودش به آن اضافه کرد که حضرت زین العابدین علیه‌السلام همه را در میان فقیران تقسیم فرمود. سپس «یزید» دستور داد اسیران خانواده حسین علیه‌السلام به وطن خودشان یعنی «مدینه» پیامبر

بازگردند. [۲۰۲].

(باید توجه داشت که در بعضی روایات آمده است که سرهای شهداء کربلا توسط حضرت سجاد علیه‌السلام به «کربلا» منتقل شد و در آنجا در کنار اجساد مطهرشان به خاک سپرده شد.) [۲۰۳].

سپس به دستور یزید «نعمان بن بشیر» که صحابی پیامبر بوده و مردی امین بود، مقدمات سفر را فراهم آورد.

در تاریخ طبری آمده است: «در هنگام حرکت، «یزید» امام سجاد علیه‌السلام

[صفحه ۱۲۳]

را فراخواند تا با او ودا کند. و گفت: خدا لعنت کند «ابن مرجانه» را. اگر من با پدرت ملاقات کرده بودم هر خواهسته‌ای که داشت، می‌پذیرفتم! و کشته شدن را به هر نحوی که بود، گرچه بعضی از فرزندانم کشته می‌شدند، از او دور می‌کردم! ولی همان طور که دیدی کشته شدن او قضاء الهی بود چون به وطن رفتی و در آنجا استقرار یافتی، پیوسته با من مکاتبه کن و حاجات خود را برای من عنوان کن.» [۲۰۴].

پر واضح است «طبری» که گرایشات درباری او شهره همگان است برای تطهیر «یزید» چنین نقل دروغی را در تاریخ خود آورده است ولی اگر نقل صحیح باشد این برخورد جز از سر سالوس و تزویر از شخص پلیدی همچون «یزید» صادر نشده است چرا که او خود مسبب قتل حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بوده و شخصا فرمان جنگ با حضرت را صادر کرده است.

آنگاه دوباره «نعمان بن بشیر» را خواست و برای رعایت حال و حفظ آبروی اهل بیت حسینی به او سفارش نمود که شبها آنها را حرکت دهند، و خود در پیشاپیش آنها حرکت کند و اگر علی بن الحسین علیه‌السلام در بین راه حاجتی داشتند، آن را برآورده سازد. و سی سوار نیز در خدمت ایشان مأمور ساخت. [۲۰۵] آنگاه بنا بر نقل «مرحوم مجلسی» محمل‌های مزین برای ایشان ترتیب داد و اموال برای خرج ایشان حاضر کرد و گفت اینها عوض آنچه به شما واقع شد، که در اینجا حضرت «ام‌کلثوم» با برخورد بسیار تند و انقلابی، بی‌حیایی او را به او تفهیم نمودند. [۲۰۶].

به هر حال با آماده شدن برای حرکت بنا بر نقلی «نعمان بن بشیر» و بنا بر نقل دیگر «بشیر بن حدلم» با آنها حرکت کردند. در طول مسیر همه جا اهل بیت حسینی از جلو روان بودند و لشکر در عقب می‌آمدند به اندازه‌ای که اهل بیت از نظر نیفتند و یا از جلو به عنوان نگهبان حرکت می‌کردند، و در منازل از ایشان دور شده و در اطراف ایشان بمانند نگهبانان متفرق می‌شدند و خلاصه به سان خدمتکاران و حارسان در خدمت ایشان بودند تا به «مدینه» رسیدند.

قابل توجه اینکه در روایتی که جناب «مفید» و «ابن شهر آشوب» نقل کرده‌اند، قبل از حرکت، «یزید» آنها را برای ماندن در «شام»

دعوت نمودند، ولی داغدیدگان کربلا

[صفحه ۱۲۴]

امتناع نمودند و گفتند ما را به «مدینه» که محل هجرت جدمان - صلی الله علیه و آله و سلم - است، برگردان. در این موقع بود که «یزید» به «نعمان بن بشیر» که صحابی رسول الله بود، دستور داد: «اینها را با آنچه به صلاحشان هست تجهیز نما و فردی از اهل شام که صالح و امین باشد را با آنها روانه ساز و با آنها اسب سواران و کمک کارانی بفرست» و بعد خود آنها را پوشانید و هدیه داد و برای آنها ارزاق و وسایل پذیرایی تعیین نمودند و سپس با حضرت سجاد علیه‌السلام وداع نمود. [۲۰۷].

برگشت حضرت سجاد به همراه کاروان اسیران به کربلا

پس از حرکت کاروان مصیبت کشیده‌ی اسیران از «شام» با عز و ناز که آن را به برکت مجاهدتهای خود تحت رهبری حضرت سجاد علیه‌السلام اکتساب نموده بودند، در راه طبق دستور مستقیم و اکید «یزید»، نگهبانان و همراهان ایشان، بمانند خادمینی مهربان

و دلسوز، آنها را مراقبت کرده و از هر جهت مراعات حال آنها را می نمودند حتی آنها از جلو می رفتند و هر گاه کاروانیان منزل می کردند، از آنها فاصله گرفته و در راه اطراف بمانند نگهبانان پراکنده می شدند و هر موقع یکی از آنها می خواست وضو بگیرد او را پیاده می کردند و به هر حال آنچه از محبت و مهربانی و ملاطفت ممکن بود در حق آنان کوتاهی نمی کردند.

در خلال راه به «عراق» رسیدند. آنها به مسئول و راهنمای همراه خود گفتند ما را از راه «کربلا» ببر، چرا که می خواهیم قبرهای مطهر عزیزان خود را زیارت کنیم. او پذیرفت و آنها به طرف «کربلا» روانه شدند تا به آنجا رسیدند.

حال هر کسی می تواند حال روحی این عزیزان بلا کشیده را حدس بزند. روشن است که آنها چگونه گریستند و چه سان ناله و زاری کردند. آری چه نوحه‌ها که نخواندند و چه ناله‌های جانسوز که سر ندادند و چه لطمه‌ها که به سر و روی خود زدند. (که تمام جزئیات این امور در تاریخ ثبت شده است). [۲۰۸].

به هر تقدیر این خاندان داغ‌دیده سه روز را به این منوال گذرانیدند و آنچنان که «سید ابن طاوس» در کتاب شریف لهوف آورده است «واقموا الماتم المحرقه للکباد»

[صفحه ۱۲۵]

یعنی: «عزاداریها و ماتمهایی را اقامه کردند که جگرها را می سوزاند». [۲۰۹].

پر واضح است اگر به همین ترتیب این عزیزان در آنجا باقی می ماندند، موجبات هلاکت خود را فراهم نموده در عزای عزیزان از دست رفته، جان خود را تقدیم می کردند. از این رو حضرت علی بن الحسین علیه السلام که ولی خدا و رهبر مطاع الهی بود، به آنها دستور داد: «بارها را بر بندید و برای رفتن به «مدینه» آماده شوید.» آنها نیز با کمال اشتیاقی که برای ماندن بر سر قبور عزیزان خود داشتند، امتثال نموده و با دلی آکنده از حزن و سوز، آماده رفتن شدند و با آن سرزمین و قبور و صاحبان آن، وداع نمودند. چه وداع جانسوزی که شاید نظیر آن در تاریخ ثبت نشده باشد. آخر چگونه می توان بدون «حسین» علیه السلام و بدون «عباس» و «اکبر» و بدون سایر آن عزیزانی که در این سرزمین به شهادت رسیدند، به «مدینه» بازگشت؟!!!!

نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است اینکه: جناب «سید ابن طاوس» - رحمه الله علیه - در کتاب خود آورده است که هنگامی که کاروان حسینی به همراه حضرت سجاد علیه السلام وارد «کربلا» شدند، دیدند جناب «جابر بن عبدالله انصاری» آن صحابی والا مقام پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به همراه جماعتی از بنی هاشم و مردانی از آل رسول الله وارد «کربلا» شده‌اند تا به زیارت قبر امام حسین - علیه السلام - نائل شوند و لذا در یک زمان با هم ملاقات کرده و در آنجا گرد هم آمدند. آنها با گریه و حزن و سینه زنی همدیگر را ملاقات نمودند و عزاداریهای جگر سوز اقامه داشتند و زنانی هم که در آن نواحی می زیستند گرد آنها جمع گردیدند و بدین منوال چند روزی را آنجا ماندند.

چنین مشهور است که جناب جابر، در روز بیستم صفر سال ۶۱ هجری به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام آمده است، حال آیا ورود حضرت سجاد علیه السلام با کاروان به «کربلا» هم در این روز بوده است؟ (که با توجه به محاسبه‌ی مدت مدیدی که از حرکت اسرا از «کوفه» تا رسیدن به «شام» و اقامت در آنجا و سپس برگشت به «کربلا» صرف گردید، بعید می نماید) و یا این ملاقات در زیارتهای بعدی جناب «جابر» از «کربلا» اتفاق افتاده است؟ و یا احتمال دیگری

[صفحه ۱۲۶]

مطرح است؟ خداوند متعال آگاه تر است. [۲۱۰].

ورود امام سجاد به همراه بازماندگان عاشورا به مدینه

حضرت زین العابدین علیه‌السلام که رهبری امت اسلامی را پس از شهادت پدر بزرگوارش به دوش دارد، در هر مقطع از زمان نقش بی‌نظیر خود را در انجام رسالت سنگین ابلاغ پیام نهضت حسینی و پاسداری از آن ایفاء می‌نماید.

اینک قافله بازماندگان عاشورا در نزدیکی «مدینه» است، «مدینه» شهر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و قلب اسلام است و شهر حسین و اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد و با همه‌ی تحولاتی که پس از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پیدا کرده اما هنوز عمیقا به حسین و دودمان او عشق می‌ورزد و هنوز بیش از هفت ماه از خروج حسین علیه‌السلام با آن خاطره‌های به یاد ماندنی از این شهر نگذشته است. از این رو حضرت سجاد علیه‌السلام با برنامه ریزی الهی خود، تصمیم می‌گیرد بیشترین بهره برداری را از ورود مجدد خود به همراه سایر بازماندگان عاشورا به «مدینه» داشته باشد. باید کاری انجام شود که همه مردم در جریان آنچه گذشته است، به بهترین وجه ممکن قرار گیرند و به عظمت واقعه‌ای که اتفاق افتاد و چگونگی هتک حرمت حریم آل الله، آگاه گردند که آگاهی مردم مهمترین عامل در ایجاد هر نوع تغییر و دگرگونی اجتماعی است.

کاروان به آرامی به سمت «مدینه» در حرکت است و اینک به نزدیکی آن شهر مقدس رسیده است، که ناگاه به دستور حضرت زین العابدین علیه‌السلام متوقف می‌شود «بشیر بن حدلم» که از شام بدینجا در خدمت کاروان بوده است، می‌گوید: حضرت از مرکب خود پیاده شد و بار از شتران بر گرفته و خیمه‌ها برافراشته گردید و بعد اهل حرم که شامل زنان و کودکان بودند را در این خیمه‌ها فرود آورد، دستور داد در آنجا استراحت کنند. سپس رو به من نموده و فرمود: ای بشیر: «خداوند پدرت را رحمت کند او شاعر بوده آیا تو نیز بر شعر سرودن توانایی؟»

«بشیر» می‌گوید: گفتم: بلی، یابن رسول الله، من نیز شاعرم.

[صفحه ۱۲۷]

فرمود: حال که چنین است وارد مدینه شو و خبر شهادت حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام را به مردم ابلاغ کن. (نظر به کارآئی بیشتر «شعر» در انتقال احساس و تأثیر خارق‌العاده‌ی آن در تهییج عواطف، استفاده‌ی به موقع حضرت سجاد علیه‌السلام از این «هنر» برای پیشبرد اهداف عالی خود در این قسمت قابل توجه است.)

«بشیر» در پی فرمان حضرت سجاد علیه‌السلام بر اسب خود سوار شده و با شتاب وارد «مدینه» می‌شود و می‌تازد تا به مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌رسد. حال بقیه داستان را از زبان خود او بشنویم:

«چونکه به مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - رسیدم در حالی که گریه می‌کردم صدایم را بلند کردم و این شعر را برای مردم خواندم:

یا اهل یثرب لا مقام لکم بها

قتل الحسین فادمعی مدرار

الجسم منه بکربلا مضرج

و الراس منه علی القنأه یدار

- ای مردم مدینه!! دیگر اینجا جای اقامت شما نیست، چرا که حسین کشته شد و اشکهای من در سوگ او جاری است.

- پیکر او در کربلا به خاک و خون آغشته است و سر منورش بر روی نیزه‌ها در شهرها چرخانیده شده از یک محل به محل دیگر حمل می‌شود.

آری این علی بن الحسین علیه‌السلام است که با عمه‌ها و خواهرانش بر شما وارد شده و در بیرون شهر مدینه فرود آمده‌اند و من فرستاده ایشان هستم تا به شما جایگاه آنان را و محل استقرارشان را معرفی کنم.»

وقتی مردم خبر مرا دریافت کردند همه فوج فوج به سمت خارج شهر به حرکت درآمدند، به گونه‌ای که دیگر در «مدینه» هیچ زنی

باقی نماند مگر اینکه از خانه خارج شد و این در حالی بود که از شدت این مصیبت موهایشان پریشان شده بود و چهره‌هایشان را می‌خراشیدند و به آن لطمه می‌زدند و آه و ناله سر می‌دادند.

آری همه فریاد می‌زدند و واویلا!!، وا ثورا!! و من در عمرم همانند آن روز را به یاد ندارم که جمعیت گریه‌کنندگان به آن انبوهی باشند، و روزی را بر مسلمانان تلخ‌تر از آن روز به خاطر ندارم.

در این هنگام صدای زنی را شنیدم که برای امام حسین علیه‌السلام گریه می‌کرد و با اشعاری که بسیار زیبا و جالب و بلند است در مصیبت او نوحه سرایی

[صفحه ۱۲۸]

می‌نمود.

او به من گفت: ای کسی که خبر مرگ حسین علیه‌السلام را برای ما آوردی مصیبت و اندوه ما را در سوگ حسین تجدید کردی و زخمهایی که در غم فراق او هنوز التیام نیافته بود، چنان مجدداً خدشه دار نمودی که دیگر هرگز امید بهبود آن نمی‌رود، خدایت تو را رحمت کند، بگو بینم تو کیستی؟

گفتم: من «بشیر بن حدلم» هستم که مولایم حضرت علی بن الحسین - علیهما الصلاة والسلام - مرا فرستاده تا خبر آمدنشان را به شما بدهم، ایشان هم اکنون با عیال ابی‌عبدالله و همسران او در فلان موضع هستند.

«بشیر» می‌گوید: مردم «مدینه» یکپارچه مرا ترک کرده و با سرعت به سوی محل استقرار تازه واردین به حرکت در آمدند. من اسبم را تاخت کردم و به سوی آنجا شتافتم، اما دیدم با ازدحام مردم تمامی راهها بسته شده و همه مکانها به اشغال در آمده است. از سر ناچاری از اسب پیاده شده و بر سر و دوش مردم گام بر می‌داشتم تا به نزدیکی خیمه حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام رسیدم، حضرت هنوز داخل خیمه بودند و با خود پارچه‌ای داشتند که با آن اشک چشمان خود را تمیز می‌کردند. پشت سر حضرت، خادم حضرت قرار داشت و چهار پایه‌ای به همراه داشت. او آن چهار پایه را بیرون آورد به زمین گذاشت و حضرت آمدند و بر روی آن نشستند در حالی که نمی‌توانستند از گریه خود جلوگیری نمایند. در این حال صدای مردم به گریه و ناله بلند بود و زنها و کنیزان همه ضجه می‌زدند. مردم از هر سو به حضرت تسلیت می‌گفتند. آری آن بیابان پر از شیون و اندوه و شدید بود.

حضرت زین العابدین با دستان خود اشاره کردند: «آرام باشید» و مردم به پاس ادب حضرت همه ساکت شدند. سپس حضرت خطبه‌ای خواندند که در آن از مظالم دستگاه اموی پرده برداشته و عمق فاجعه‌عظمایی را که رخ داده بود برای مردم بیان کردند و وظیفه همگان را در قبال آن، که همان تبری از دشمنان و ولاء اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است بیان کردند. و سپس وارد «مدینه» شدند و در آنجا به عزاداری کنار قبر حضرت پیامبر مشغول شدند. [۲۱۱].

[صفحه ۱۲۹]

خطبه‌ی افشاگرانه و آگاهی‌بخش و کاملاً سیاسی حضرت سجاد برای اهل مدینه

«حمد و سپاس خداوند را سزااست که پروردگار عالمیان است. او مالک روز جزا و آفریننده‌ی همه خلایق است. همان خدایی که هم آنچنان مقامش بلند و رفیع است که در آسمانهای بلند مرتبه، رفعت گرفته است و هم آنچنان به ما نزدیک است که شاهد زمزمه‌ها بوده، آنها را می‌شنود. ما او را در سختی‌های بزرگ و آسیب‌های روزگار و درد و رنج حوادث ناگوار و مصائب دلخراش و بلاهای جانسوز و مصیبت‌های بزرگ، سخت، رنج‌آور و بنیان‌سوز سپاس می‌گزاریم.

ای مردم! خداوند متعال - که جمیع مراتب حمد مخصوص اوست - ما را به مصیبت‌های بزرگ مبتلا فرمود و در اسلام شکافی بس بزرگ پدید آمد. آری حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و عترتش کشته شدند!! اهل حرم، زنان و اطفال او اسیر گردیدند و سر

او را بر سر نیزه زدند و در شهرها به گردش در آوردند و این مصیبتی است که همانند ندارد.

ای مردم! کدام مرد شما بعد از قتل حضرتش شادی می‌کند؟ یا کدامین چشم از شما، اشک خود را نگه می‌دارد و از ریختن آن بخل می‌ورزد؟

آری آسمانهای هفتگانه در قتل او گریستند!! و دریاها با امواج خود بر او زاری نمودند و آسمانها نیز با همه‌ی ارکان وجودی خویش، در عزای او ماتم گرفتند. زمین از همه‌ی جوانب خود و درختان با تمامی شاخه‌ها و ماهی‌ها و تمام لجه‌های دریاها و ملائکه مقرب الهی و تمام اهل آسمانها برای او گریستند.

ای مردم!! کدامین قلب است که در شهادت حضرت از هم نگسلد؟ یا کدامین دل است که برای او ناله نکند؟ یا کدامین گوش است که این شکاف که در اسلام وارد شد را بشنود و آرام بگیرد!!

ای مردم!! ما به سان فرزند ترک و کابل، حالمان چنان شد که رانده شده، از هم پراکنده، بدون حمایت و از وطن خود دور افتاده بودیم و این همه در حالی بود که نه جرمی مرتکب شده بودیم و نه کار زشت و مکروهی از ما سر زده بود و نه شکستی شکافی در اسلام وارد کرده بودیم. آری، هرگز بمانند این را در روزگار پدران پیشین خود نشنیده بودیم و این یک امر نو ظهور و بدعتی جدید بود.

قسم به خدای سبحان!! اگر پیامبر به اینان به همان اندازه که سفارش ما را کرد و ما را وصی خود قرار داد، توصیه جنگ و قتال با ما می‌کرد، از آنچه با ما کردند، بیشتر

[صفحه ۱۳۰]

نمی‌توانستند بکنند!!! «انا لله و انا الیه راجعون» چه مصیبت بزرگی و چه فاجعه دلسوز و دردناک و رنج دهنده و ناگوار و تلخ و جانسوزی!!! ما، این همه را که به ما رسید به حساب خدا منظور می‌کنیم چرا که او شکست ناپذیر و انتقام گیر است.» [۲۱۲].
پس از پایان خطبه حضرت که حاوی نکات بسیار ارزشمند و حیات آفرین است فرزند «صعصع بن صوحان» که پدرش از یاران صمیمی و بلند مرتبه حضرت امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - بود، برخاست و به خاطر مشکلی که در پاهای او بود، از حضرت سجاد - علیه‌السلام - عذرخواهی نمود و حضرت عذر او را پذیرفته و حسن ظن خود را به او ابراز نموده و از او تشکر نموده و برای پدرش از خداوند طلب رحمت فرمود [۲۱۳].

ورود اهل بیت حسینی به مدینه عزاداری کنار قبر پیامبر

اشاره

پس از برگزاری آن مراسم باشکوه در استقبال از آل الله توسط اهالی شهر «مدینه» و اطلاع از دیدگاه حضرت زین العابدین علیه‌السلام که گزارشگر آن همه درد و مصیبت بودند، همگی با یک دنیا آه و حسرت در فراق و فقدان سالار و سرور جوانان اهل بهشت، حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام و نفرتی عمیق از دودمان اموی که مسبب این جنایات هولناک بودند، به «مدینه» برگشتند. اهل بیت حسینی نیز به همراهی حضرت سجاد علیه‌السلام وارد مدینه شدند. در خلال راه به حضرت زین العابدین علیه‌السلام اطلاع دادند که عمویشان جناب «محمد بن حنفیه» برای دیدن و استقبال از ایشان آمده و از کثرت حزن و دهشت خبر عظیم شهادت امام حسین بی‌هوش شده است. حضرت به ملاقاتش آمده و بین آنها گفتگویی صورت گرفت. [۲۱۴] جریان ملاقات «محمد بن حنفیه» با حضرت سجاد علیه‌السلام در ابتدای ورود حضرت به «مدینه» حاکی از نهایت علاقه «محمد بن حنفیه» به حضرت امام حسین علیه‌السلام می‌باشد.

در همین میان یکی از منحرفین با حضرت سجاد علیه‌السلام برخورد کرده و سخن گزنده‌ای می‌گوید که با جواب دندان شکن حضرت مواجه می‌شود.

[صفحه ۱۳۱]

به هر حال بعد از ورود به «مدینه» که در اسناد تاریخی، زمان آن را روز جمعه و به هنگام خواندن خطبه‌های «نماز جمعه» ثبت کرده‌اند، یکسره به سوی قبر حضرت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - روانه شدند و خدا می‌داند در این مسیر و در هنگام برخورد با فضای عطر آگین مسجد و قبر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - چه خاطراتی که برای این عزیزان تجدید نشد و چه حسرتها و غصه‌هایی که برای ایشان به وجود نیامد. [۲۱۵] تا آنجا که جناب «سید ابن طاووس» - رحمه الله علیه - در کتاب لهوف خود می‌نویسد: «حضرت سجاد صلوات الله علیه با اهل و عیال خود به شهر «مدینه» وارد شدند و نگاهی به خانه‌های فامیل و مردان خاندانش انداختند، دیدند آن خانه‌ها همه با زبان حال نوحه‌گردد و اشک می‌ریزند که کجایند صاحبان ما و فریاد و مصیبتاه در آنها بلند است...» [۲۱۶].

اینان وارد مسجد شدند و مصائب حسینی را برای مردم باز گفتند و داغها تازه شده و حزن و اندوه فراوان مردم را فرا گرفته و همه در سوگ شهیدان کربلا نوحه سرایی می‌کردند و به شدت می‌گریستند، آری آن روز همانند روز رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بود که تمام مردم «مدینه» اجتماع کرده و به عزاداری پرداخته بودند.

در اینجا مراثی «ام کلثوم» و «زینب» - سلام الله علیهما - در کنار قبر جدشان حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و مادرشان حضرت فاطمه - سلام الله علیها - بسیار جانگداز است. [۲۱۷].

امام حضرت سجاد علیه‌السلام نیز به زیارت قبر پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آمده و صورت بر قبر مطهر نهادند و گریستند. و در «مقتل ابی مخنف» آمده است که حضرت در اینجا اشعاری خواند:

اناجیک یا جداه یا خیر مرسل

حبیبک مقتول و نسلک ضایع

اناجیک محزون علیلا موجلا

اسیرا و مالی قط حام و دافع

سینا کما تسبی الاماء و مسنا

من الضر ما لا تحتمله الاضالع

- ای جد بزرگوار و ای بهترین پیامبران مرسل، با تو راز و نیاز می‌کنم، محبوب

[صفحه ۱۳۲]

تو حسین علیه‌السلام کشته شد و نسل تو پریشان گشته و ضایع گشتند.

- با تو راز می‌گویم در حالی که محزون و بیمار و هراسان و اسیر هستم و کسی نیست که از من حمایت و دفاع کند.

- ما را اسیر کردند همان گونه که کنیزان را اسیر می‌کنند و آنچه‌ان به ما آسیب رسید که استخوانها را یاری تحمل آن نیست. [۲۱۸].

به هر حال حضرت سجاد علیه‌السلام با حالی جانگداز و جگر سوز از کنار قبر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بیرون آمدند.

باید توجه داشت وابستگان دودمان نبوت و امامت که در «مدینه» بودند، جناب «ام سلمه» همسر مکرمه پیامبر، «ام البنین» مادر حضرت عباس - سلام الله علیها - و دختران جناب «عقیل»، برادر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که خواهران حضرت «مسلم» بودند، و حتی

اصحاب رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - نیز همه نوحه سرایی و عزاداری داشتند. [۲۱۹] و این مراسم تا پانزده روز به شکل رسمی ادامه یافت، گرچه حضرت سیدالسادین علیه‌السلام حال و وضع دیگری داشتند که باید آن را تحت عنوان تداوم عزاداری حضرت سجاد علیه‌السلام برای پدر بررسی نمود. همچنین زنهای هاشمی تا مدت مدیدی حالت عزای خود را حفظ نمودند.

ملاقات محمد بن حنفیه با حضرت سجاد در ابتدای ورود حضرت به مدینه

به هنگام ورود اهل بیت حسینی و بازماندگان نهضت عاشورا به «مدینه منوره»، «محمد بن حنفیه» مریض بود و در منزل استراحت می‌نمود. اما هنگامی که صدای شیون و ضجه‌ی مردم را شنید، گفت: به خدا سوگند که همانند این زلزله را ندیده‌ام، این ضجه و شیون چیست؟ چون او مریض بود نمی‌شد حقیقت را به او بازگفت و لذا در برابر اصرار ایشان، بعضی از غلامها به او گفتند: ای فرزند امیرالمؤمنین هم اکنون امام حسین و اهل حرم او به «مدینه» بازگشته‌اند. او گفت: چرا به نزد من نمی‌آیند؟ گفتند: آنها در انتظار تو هستند. او از جای برخاست در حالی که گاهی می‌افتاد و گاهی

[صفحه ۱۳۳]

می‌ایستاد و می‌گفت: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» و چه بسا این مصیبت را احساس کرده بود و لذا گفت: به خدا سوگند که من مصائب آل یعقوب را در این کار می‌بینم!! سپس گفت: برادرم کجاست؟ میوه‌ی دلم کجاست؟ حسین کجاست؟ به او گفتند: برادرت حسین علیه‌السلام در بیرون «مدینه»، در فلان مکان بار انداخته است. از این رو او را بر اسب سوار کردند و خادمان او در جلوی حرکت می‌کردند تا به خارج «مدینه» رسیدند. چون نگاه کرد و بجز پرچمهای سیاه چیزی ندید، پرسید: این پرچمهای سیاه چیست؟ به خدا قسم که فرزندان امیه، «حسین» را کشتند!! سپس ضجه‌ای زد و از روی اسب به زمین افتاد و از هوش رفت. خادم او نزد امام زین العابدین علیه‌السلام آمده و عرض کرد: ای مولای من، عمویت را دریاب پیش از آنکه روح از بدن او جدا شود.

امام سجاد علیه‌السلام در حالی که پارچه‌ای سیاه در دست داشت و اشک خود را با آن پاک می‌کرد، به راه افتاد و بر بالین عمویش آمده و سر او را به دامن گرفت. چون «محمد بن حنفیه» به هوش آمد به حضرت گفت: ای پسر برادرم! برادرم کجاست؟ نور چشمم کجاست؟ پدرت کجاست؟ جانشین پدرم کجاست؟ برادرم حسین کجاست؟ حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام پاسخ داد: «عمو جان! به سوی تو آمدم در حالی که یتیم هستم. مردانمان را کشتند و زنانمان را به اسیری گرفتند و اکنون بجز کودکان و بانوان حرم که همه مصیبت زده و گریان هستند، دیگر کسی را به همراه نیاورده‌ام. ای عمو! اگر برادرت حسین را می‌دید چه می‌کردی؟ او طلب کمک می‌کرد ولی کسی به یاری او نمی‌شتافت و با لب تشنه شهید شد!! در حالی که همه حیوانات از آب سیراب می‌شدند!!

در این حال «محمد بن حنفیه» فریاد جگر سوزی کشیده باز بیهوش گردید. [۲۲۰].

سخن گزنده‌ی یکی از منحرفین و پاسخ دندان شکن امام سجاد

در کتاب امالی «شیخ طوسی» آمده است: امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «هنگامی که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام وارد شدند و حضرت حسین

[صفحه ۱۳۴]

بن علی - صلوات الله علیه - کشته شده بودند، «ابراهیم بن طلحه بن عبیدالله» از حضرت استقبال نمود و گفت: ای علی بن الحسین

چه کسی پیروز شد؟ این در حالی بود که حضرت سرشان را پوشانده و در «محمل» بودند.

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام جواب دادند: اگر می‌خواهی بدانی چه کسی پیروز شد بگذار تا وقت نماز فرا رسد، آنگاه ابتدا اذان و سپس اقامه بگو. [۲۲۱].

پسر «طلحه» که وضعیت پیمان شکنی پدرش در جنگ او با حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روشن است، شخصی است که هیچ رابطه‌ی ولایی با خاندان امامت ندارد، از این رو وقتی می‌بیند در جریان نهضت عاشورا به حسب ظاهر حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام کشته شده و اهل حرم او به اسارت در می‌آیند، برای تشفی خاطر خود به حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام عرض می‌کند چه کسی پیروز شد؟ این سخن گزنده حاکی از نیت سوء او می‌باشد. ولی حضرت سجاد علیه‌السلام با پاسخ دندان شکن خود به او می‌فهماند که غرض از نهضت عاشورا پیروزی ظاهری و رسیدن به ثروت و حاکمیت نبود. این نهضت برای حفظ اساس دین از اندراس و نابودی انجام شد و به ثمر هم رسید و نشانه آن اینکه هر مسلمانی به هنگام «اذان» و «اقامه» به توحید و رسالت حضرت خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله و سلم - شهادت می‌دهد.

اما در ارتباط با زمان وقوع این برخورد، عده‌ای آن را در «شام» گزارش کرده و عده‌ای مربوط به «مدینه» می‌دانند. ولی با توجه به اینکه اولاً حضور «ابراهیم بن طلحه» در «مدینه» بوده و ثانیاً عبارت: «حضرت سرشان را پوشانده بودند و در «محمل» نشسته بودند» در متن روایت آمده است، شاید احتمال وقوع این برخورد در «مدینه» اقوی باشد.

تداوم عزاداری حضرت سجاد برای پدر

بر اساس نقل «سید ابن طاوس»، مؤلف کتاب لهوف، از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «حضرت زین العابدین علیه‌السلام برای پدرش چهل سال گریست، و این در حالی بود که این مدت روزها را روزه می‌گرفت و شبها را به نماز می‌ایستاد. به موقع افطار، غلام [صفحه ۱۳۵]

حضرت برای ایشان غذا و آشامیدنی می‌آورد و آن را در مقابل حضرت می‌گذاشت و عرض می‌کرد: ای مولای من میل بفرمائید. حضرت می‌فرمود: فرزند رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در حالی که گرسنه بود کشته شد، فرزند رسول خدا در حالی که تشنه بود کشته شد!! پس این جملات را مکرراً می‌فرمود و گریه می‌کرد تا غذای حضرت با اشک چشمشان مرطوب می‌گردید و آشامیدنی ایشان با آن ممزوج می‌شد. و این حال حضرت بود تا به لقاء خدای متعال واصل شد. [۲۲۲].

چه اینکه یکی دیگر از غلامان حضرت نقل می‌کند که امام سجاد علیه‌السلام روزی به صحرا تشریف بردند و من آن حضرت را متابعت نمودم و دیدم ایشان روی سنگی سخت و خشن به سجده مشغول شدند، من صدای بلند گریه ایشان را می‌شنیدم و شمردم که هزار بار فرمود: «لا اله الا الله حقا حقا، لا اله الا الله تعبدا و رقا، لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا» سپس سرش را از سجده بلند کرد و در حالی که صورت و محاسنش از آب چشمانش مملو بود، من عرض کردم: آقای من! آیا وقت آن نرسیده که حزن شما تمام شود؟ آیا موقع آن فرا نرسیده که گریه شما کم شود؟ در اینجا حضرت فرمود: وای بر تو! «یعقوب» پسر «اسحاق» پسر «ابراهیم» علیه‌السلام یک پیامبر بود و فرزند پیامبر هم بود و دوازده فرزند داشت. خدای متعال یکی از آن فرزندان را غائب کرده از جلو چشم او پنهان نمود، در این ارتباط موهای سر «حضرت یعقوب» سفید شد، و پشت او از غم، خم گردید و به خاطر گریه، نور چشمش از دست رفت و این در حالی بود که آن فرزند هنوز زنده بود و در دار دنیا به سر می‌برد. ولی من پدرم را و برادرم را و هفده نفر از اهل بیتم را از دست دادم، در حالی که همه قطعه قطعه شده بودند و سر به بدن نداشتند، پس چگونه حزن من تمام شود و گریه‌ام رو به کاهش گذارد؟! [۲۲۳].

در همین ارتباط در امالی شیخ صدوق آمده است که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «زیاد گریه کنندگان (بکائین) پنج نفر هستند: حضرت آدم، یعقوب و یوسف و فاطمه دختر محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - و علی بن الحسین علیه‌السلام (بعد تک تک را توضیح می‌دهند و در آخر می‌فرمایند: و اما علی بن الحسین علیه‌السلام پس بر امام حسین علیه‌السلام به مدت بیست سال یا چهل سال گریست و هیچ وقت طعامی خدمت حضرت نگذاشتند مگر اینکه گریست،

[صفحه ۱۳۶]

تا اینکه یکی از غلامهای حضرت به ایشان عرض کرد: یا ابن رسول الله فدای شما گردم، می‌ترسم از هلاک شدن شما! حضرت فرمود: «حزن و اندوه خود را به خداوند شکوه می‌برم و من از خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. من هر گاه جریان قطعه شده شدن فرزندان فاطمه را یاد می‌کنم اشکم سرازیر می‌شود.» [۲۲۴].

به هر حال در ارتباط با وضعیت حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام در زمینه شهادت جانگداز پدر بزرگوارش و سایر وابستگان عزیزش، نکات و قطعه‌های زیادی در تاریخ ثبت شده که از آنها به دست می‌آید این خود دیگر رویه‌ای برای حضرت شده بود و از این طریق و با این شیوه یاد و خاطره عظیم حادثه عاشورا را در جامعه زنده نگه می‌داشت.

زنهای بنی هاشم و تداوم عزاداری برای سیدالشهداء

حضرت زینب - سلام الله علیها - در عزای برادر و اهل بیت و فرزندان و اصحاب او مداوم گریه می‌کرد و هیچگاه اشک چشمانش خشک نشد و زمانی که به فرزند برادرش، حضرت زین العابدین علیه‌السلام می‌نگریست حزن او تجدید و اندوهش زیاد می‌شد و این وضعیت برای ایشان بود تا پس از دو سال به ملکوت اعلی پیوست. [۲۲۵].

«ام‌البین» مادر حضرت ابوالفضل العباس و سه فرزند دیگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام تا زنده بود، کنار صورت قبری که خود در «بقیع» ساخته بود، می‌آمد و با اشعار جانگداز، مدیحه سرایی می‌کرد که هر کس او را می‌دید به گریه می‌افتاد. [۲۲۶].

جناب «رباب» همسر والا مقام حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نیز وضعیت دلخراشی پس از وقایع عاشورا داشته و دیگر ازدواج نکرد و تا زنده بود گریست و از زیر آسمان به پناه هیچ سقفی نرفت و زندگانی او بیش از یک سال دوام نیاورد. [۲۲۷] و همچنین سایر زنهای بنی هاشم.

در این ارتباط در تاریخ آمده است که: «زنهای بنی هاشم لباس سیاه بر تن کردند

[صفحه ۱۳۷]

و هرگز از سرما و گرما شکایت نمی‌کردند، به دستور امام سجاد علیه‌السلام برای آنها غذای مخصوص عزاداران تهیه می‌کردند و تا پنج سال بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام هیچ یک از زنان هاشمی، سرمه به چشم نکردند و موی خود را حنا نبستند و حتی هیچ کس دودی از خانه آنها ندید تا اینکه «عییدالله ابن زیاد» پس از ۵ سال کشته شد. و سر او را برای حضرت سجاد علیه‌السلام آوردند، آنگاه آنها از عزا در آمدند. [۲۲۸] و البته در روایتی که در کتاب محاسن نقل شده است آمده که خود حضرت سجاد علیه‌السلام برای آنها جهت عزاداری، غذا تهیه می‌کرد. [۲۲۹].

[صفحه ۱۴۱]

مقطع حضور حضرت سجاد علیه‌السلام در مدینه تا هنگام وفات

پس از حوادث خونبار روز عاشورا و اسارت حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام و سایر بازماندگان نهضت عاشورا و انتقال به «کوفه» و سپس به «شام» که در خلال آن سنگین‌ترین مصائب جسمی و روحی بر این عزیزان تحمیل گردید، ولی آنها با کمال قدرت و شجاعت به وظایف الهی و انقلابی خود عمل نموده و موجبات رسوایی دودمان ننگین اموی و روشن بینی مردم را فراهم آورده و یاد و خاطره نهضت حسینی را در اذهان ثبت نمودند، و همگان را از اهداف آن حرکت الهی خونین مطلع ساختند، چنانکه در قسمت‌های مربوطه به صورت تفصیلی بیان گردید، این کاروان قهرمان و پیروز به سوی «مدینه» حرکت نمود و در خلال راه با فرود در دشت تفتیده خون گرفته «کربلا»، بر سر قبر عزیزان خود به عزاداری پرداخت و سپس با نقشه‌ی مدیرانه‌ی امام سجاد علیه‌السلام با وضع منحصر به فردی به «مدینه» وارد شد و آنچنان مردم را در فقدان حسینی گداخت و احساسات آنان را به همراه ارائه آگاهی و روشن بینی برافروخت که آثار عمیق اجتماعی خود را بر جای گذاشته و همگی از جنایت وارد شده بر پسر دختر پیامبر خود آگاه گردیدند. آری این همه به رهبری مستقیم حضرت زین العابدین علیه‌السلام از آغاز تا پایان، انجام پذیرفت. اینک حضرت سجاد علیه‌السلام در «مدینه» مستقر شده و تا پایان عمر پربرکت خود که بنابر اصح اقوال ۳۵ سال به طول انجامید، در این شهر که شهر پیامبر خداست،

[صفحه ۱۴۲]

مشغول انجام وظایف سنگین امامت شدند.

این مدت مدید که مدت امامت حضرت است، یکی از برهه‌های بسیار حساس برای اسلام و شیعه به حساب می‌آید که از ویژگی‌های مخصوص به خود برخوردار است. برای آشنایی با زندگی امام زین العابدین علیه‌السلام در این مقطع و شناخت کیفیت انجام مسئولیت امامت و رهبری امت توسط آن امام همام، باید اولاً نگاهی فراگیر و عمیق به وضعیت عمومی اجتماع و مشخصه‌های این مقطع از تاریخ صدر اسلام را از نظر نظام سیاسی حاکم و عملکرد آن و همچنین وضعیت اجتماعی و فرهنگی شیعه و سایر مسلمین یعنی «جو حاکم بر زمانه» را به صورت دقیق شناسایی نمود و ثانیاً با توجه به عنصر «غیب» که آبشخور تصمیمات امام معصوم - علیه‌السلام - است، این موضوع را به بررسی نشست که در چنین شرایطی، حفظ، تداوم، بسط و گسترش اسلام ناب که اولین وظیفه هر امام معصومی است و محافظت از جامعه‌ی شیعه که پیروان راستین اسلام‌اند، چگونه میسر است؟ و رهبری امام در تحقق این اهداف بلند چگونه تبلور عینی یافته است؟

در این زمینه باید حرکت «بلند مدت» امام معصوم علیه‌السلام و استراتژی آن حضرت را تبیین نمود و بر اساس آن، حرکات «کوتاه مدت» و تاکتیک‌ها را مشخص کرده و آنها را بررسی نمود.

بنابراین برای بررسی زندگانی حضرت سجاد علیه‌السلام در مقطع حضور آن حضرت در «مدینه» تا هنگام وفات که دوران «امامت» ایشان است، باید با «ترسیم اوضاع زمانه حضرت» از یک سو و «تبیین استراتژی حضرت» از سوی دیگر، به بحث و تحقیق پرداخت. آنگاه «ابعاد شخصیت جامع و کامل این امام بزرگوار» را به دقت بررسی نمود و در خلال آن ضمن آشنایی با فضایل بی‌پایان این امام معصوم، درسه‌های لازم را فراگرفت.

گزارشی مختصر از اوضاع زمانه حضرت سجاد در مقطع حضور ایشان در مدینه

جهان اسلام در عصر امامت حضرت سجاد علیه‌السلام یکی از اسفبارترین دوران خود را سپری می‌کرد؛ از نظر نظام سیاسی حاکم، بخش وسیعی از قلمرو اسلامی تحت حاکمیت و سیطره دودمان اموی قرار داشت که اینان پلیدترین،

[صفحه ۱۴۳]

سفاکترین و جسورترین والیانی بودند که در ضدیت با ارزشهای بنیادین اسلامی و هدم و نابودی تعالیم نبوی برای خود هیچ حد و

مرزی نمی‌شناختند و سلطنت و حکمرانی آنان بر مبنای همین فلسفه، پایه‌گذاری شده بود که با گرفتن انتقام از دودمان پیامبر، برای حقد و کینه‌های انباشته خود از شکست‌های دوران ظهور اسلام، درمانی فراهم آوردند. اینان در این راستا تا آخر خط حرکت کردند و عملکردی از خود به یادگار گذاشتند که روی تاریخ را سیاه نمود و با آن برای خود همیشه ننگ و نفرین خریداری کردند. آری انحراف از جریان صحیح امامت و ولایت که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - منادی آن بودند و از طرف خداوند متعال آن را در جامعه تبلیغ نمودند، این کاملاً - به بار نشسته و میوه‌های شوم آن یکی پس از دیگری، همان گونه که از قبل نیز توسط اولیاء برگزیده‌ی حق بیان شده بود، به دست می‌آمد. از حاکمیت «معاویة بن ابی سفیان» که بگذریم، دوران امامت حضرت سجاد علیه‌السلام مقارن است با سلطنت «یزید بن معاویه» که با همه کوتاهی آن ابتدا با به شهادت رساندن پسر دختر پیامبر حضرت امام حسین علیه‌السلام آغاز شد و در ادامه آن حمله‌ی ددمشانه به «مدینه» پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و «مکه معظمه» اتفاق افتاد که فجایع حاصل از آن روی تاریخ را سیاه نمود.

بعد از «یزید» با فاصله کوتاهی «مروان بن حکم» شخصی که از اهانت کنندگان به پیامبر بود به حکومت رسید و او بنیان حکومت «مروانیان» که از «بنی امیه» بودند را تحکیم نمود و بعد از او «عبدالملک مروان» به تخت سلطنت نشست و به مدت بیست و یک سال در حالی که رسماً به خدا سوگند می‌خورد که شراب می‌نوشم، از هیچ ظلم و جنایتی فروگذار نبود و بالاترین سیئه او مسلط کردن «حجاج بن یوسف ثقفی» بر جان و مال مردم بود، فرد سفاکی که «عبدالملک» را از «رسول خدا» - صلی الله علیه و آله و سلم - بالاتر می‌دانست و رسماً از مردم مسلمان «جریمه» می‌گرفت و شنیدن نام «کافر» برای او خوشتر از شنیدن نام «شیعه» بود. و باید گفت از گستره‌ی جنایت این پلید و کثرت خونریزی و سفاکی او فقط خداوند آگاه است و بس.

پس از عبدالملک پسرش «ولید بن عبدالملک» به حکومت دست انداخت، همو که طبق بیان سیره نویسان در عصر او زمین از ظلم و ستم لبریز بود.

آنچه گذشت گذری سریع به نظام سیاسی حاکم بر بخش وسیعی از قلمرو اسلامی بود و در همین زمان در بخش دیگر «زبیریان» به ریاست «عبدالله ابن زبیر»

[صفحه ۱۴۴]

مشغول حکومت بودند که اینان با رقیبان خود (امویان) در یک نقطه اشتراک داشتند و آن نقطه، عداوت با دودمان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - همداستانی آنها در قتل و کشتار و فشار بر «بنی هاشم» است که این همه در تاریخ بخوبی ثبت گردیده است. و نکته دیگر رواج سب امیرالمؤمنین حضرت علی علیه‌السلام است که در بالای منابر انجام می‌شد و اگر خطیبی از آن اجتناب می‌کرد مورد اعتراض مردم واقع می‌شد.

از آنچه گذشت، گرچه بسیار گذرا بود ولی بخوبی می‌توان دورنمایی از اوضاع سیاسی حاکم بر جهان اسلام در عصر امامت حضرت سجاد علیه‌السلام به دست آورد و در پرتو آن به دور نمایی از اوضاع فرهنگی و اجتماعی آن عصر رسید. وقتی جامعه به چنین والیانی مبتلا باشد، اوضاع آن چگونه خواهد بود؟

آری ارزشهای دینی به صورت کلی دچار تحریف قرار گرفته و تغییر کرده بود و گستاخی بنی امیه به جایی رسیده بود که مردم را به عنوان برده‌های حکومت خود پنداشته و به همین عنوان از آنان بیعت می‌گرفتند و خفقان شدید و حاکمیت جو رعب و وحشت، همه‌ی روحیه و توان مردم را برای هر نوع حرکت کارساز، سلب کرده بود.

اما «شیعه» در این میانه وضعی بس اسفبار را می‌گذرانید. اولاً بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام و بزرگان شیعه و عناصر راسخ در ولایت اهل بیت - علیهم‌السلام -، سایر موالیان دچار یک نوع شکست روحی شده بودند که سرکوب شدید آنان از ناحیه والیان اموی و دست نشانده‌گان آنها، به آن بیشتر دامن می‌زد، بخصوص با توجه به قصور یا تقصیری که در یاری رساندن به امام

حسین علیه‌السلام در خود احساس می‌کردند.

از این گذشته با توجه به وقایعی که در آن دوران اتفاق افتاد و بعضی از نصوص تاریخی بر آن دلالت دارند، بخوبی می‌توان به این نتیجه رسید که دیگر «شیعه» به عنوان یک جریان و تفکر و تشکل اجتماعی وجود خارجی نداشته و علاوه بر «بنی امیه» که پس از واقعه کربلا کار «شیعه» را تا حدودی تمام شده حساب می‌کردند، خود آنان نیز از انسجام و اقتدار بکلی فاصله گرفته و هویت اجتماعی خود را از دست داده بودند.

از سوی دیگر به دنبال مصائب سنگین تحمیل شده بر جامعه «شیعه» و موالیان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و عدم امکان حضور مؤثر و فعال رهبری معصوم علیه‌السلام در میان آنان، به خاطر جو خفقان شدید و عدم اطمینان از عناصر [صفحه ۱۴۵]

سست پیمان موجود، انحرافات عقیدتی و فکری متعددی نیز جامعه «شیعه» موجود را دستخوش نوسانات جدی کرده بود که بعضی از آنها عبارتند از پیدایش «فرقه‌ی کیسانیه» که به داعیه امامت و مهدویت جناب «محمد بن حنفیه» خط خود را از امامت حضرت سجاد علیه‌السلام جدا کردند و همچنین پیدایش «غلات» که به نوعی جایگاه اهل بیت را فراتر از آنچه باید باشد، ترسیم نموده و عقایدی را برای خود انتخاب کرده بودند که ابدا مورد رضایت حضرت سجاد علیه‌السلام نبود. و این غیر از انحرافات عقیدتی متعددی بود که عمال «بنی امیه» به آن دامن می‌زدند مانند مسأله‌ی «جبر»، «تشبیه و تجسیم» و مسأله «ارجاء» که همگی از ناحیه حکومت اموی مورد تبلیغ و حمایت بود.

آنچه گذشت، ترسیمی گذرا از اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر امامت حضرت سجاد علیه‌السلام بود که با توجه به آن می‌توان اوضاع زمانه حضرت را شناسایی نمود. به این اوضاع و بعضی از سر فصل‌های آن به صورت تفصیلی در بررسی ابعاد شخصیت حضرت سجاد علیه‌السلام، اشاره خواهد شد.

در پرتو بررسی گذرای اوضاع زمانه حضرت سجاد علیه‌السلام به دست می‌آید که آن حضرت به عنوان بازمانده جریان عاشورا و تنها شخصیتی که به صورت رسمی منصب «امامت» را به عهده دارند، تا چه حد مورد سوء ظن دستگاه حاکمه قرار داشته و چگونه کوچکترین حرکت سیاسی رو در رو با نظام سیاسی موجود، می‌تواند به برخورد شدید تا حد به شهادت رساندن ایشان منجر شده و نظام ولایت و امامت و جریان حق را دچار ضایعه جبران ناپذیر نماید.

از سوی دیگر حرکت‌های انقلابی در جامعه شیعی اگر به مسأله‌ی امامت گره بخورد خفقان موجود را باز هم شدیدتر نموده و سرکوبها به جایی خواهد رسید که باقی مانده‌ی محدود جامعه شیعی را دچار مشکل جدی‌تر خواهد کرد.

آری وضعیت به گونه‌ای بوده است که حضرت سجاد علیه‌السلام در یک تشبیه دقیق و گویا حال خود و شیعیانشان را که بسیار اندک بوده‌اند در مابین «بنی امیه»، به وضعیت «بنی اسرائیل» در مابین قوم «فرعون» تشبیه نموده‌اند که بچه‌های آنها را می‌کشتند و زنانشان را نگه می‌داشتند. [۲۳۰].

[صفحه ۱۴۶]

حال با توجه به این شرایط از طرف مقام عظمای امامت، چه «برنامه‌ی بلند مدت» و کدامین «استراتژی» باید برای رهبری و امامت جامعه اتخاذ شود؟

این بحث را باید تحت عنوان برنامه بلند مدت حضرت سجاد علیه‌السلام در طول دوران امامت خود پیگیری نمود.

برنامه بلند مدت حضرت سجاد در طول دوران امامت

با توجه به وضعیت اسفبار جهان اسلام در عصر امامت حضرت سجاد علیه‌السلام و نقشه گسترده‌ی نظام سیاسی حاکم برای هدم ارزشهای بنیادین اسلامی و ایجاد خفقان و سرکوب شدید توسط «بنی امیه» و «زبیریان» نسبت به دوستان اهل بیت علیهم‌السلام و قلت شدید اصحاب «وفادار» و «عارف» به اهداف و جایگاه امامت، می‌توان با مد نظر داشتن رسالت امامت در پاسداری از دستاوردهای حضرت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و تربیت و حفظ عناصر وارسته و متعهد به مکتب، به ترسیم برنامه بلند مدت حضرت زین العابدین علیه‌السلام در دوران امامت خود پرداخت.

به نظر می‌رسد این برنامه دارای سرفصل مهم و کلانی بوده که بعضی از آنها عبارتند از:

- ۱- حفاظت از دستاوردهای نهضت عاشورا و جلوگیری از خاموش شدن شعله‌ی فروزان نهضت حسینی.
- ۲- ارائه سیمای ملکوتی و پر جاذبه از امامت راستین در بین جامعه.
- ۳- نشر معارف اصیل و ناب اسلامی در بین اقشار مختلف جامعه.
- ۴- تربیت انسانهای مستعد و گسترش و تعمیق باورهای صحیح مذهبی در ابعاد مختلف در وجود آنان، و بازسازی جامعه شیعی.
- ۵- برگرداندن روحیه اعتماد به نفس و شور و نشاط به پیروان خود و مبارزه با یأس و خمودگی موجود در جامعه.
- ۶- خنثی کردن نقشه‌های خائنان «بنی امیه» «بنی مروان» برای هدم اساس اسلام.

با توجه به شناخت عمیق، صحیح و معصومانه حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام از شرایط جامعه‌ی معاصر خویش، حضرت بخوبی می‌دانستند که آن

[صفحه ۱۴۷]

شرایط، مناسب درگیری مسلحانه و رو در رو با نظام سیاسی نیست. از این رو در ابعاد مختلف زندگانی منور خود، خط مشی را انتخاب نمودند که در پرتو آن حرکت حساب شده‌ای برای بازسازی نیروهای پراکنده و آسیب دیده و مأیوس و تربیت نیروهای جدید و با نشاط به انجام رسید و معارف اصیلی که می‌رفت در سایه حکومت سیاه دودمان اموی و دیگران بکلی نابود گردد، و هدف حاکمیت اموی در واقع چیزی جز این نبود، نه تنها از این خطر نجات یافت بلکه زمینه‌های وسیع نشر و نضج آن در عصر امامت امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام فراهم آمد.

حضرت در این ارتباط بالاترین بهره از روشهای «تعلیم غیر مستقیم» برده و بخصوص از سلاح «دعا» حداکثر استفاده را می‌نمودند. و در این راستا اعتماد و شور و نشاط را به پیروان خود برگردانده و آنها را از یأس و خمودگی نجات دادند.

آری آنچه‌ان در پرتو تلاشهای حضرت تصویر منور و پر جاذبه‌ای از امامت در اذهان ترسیم گردید که حقاب‌بی نظیر است. به گوشه‌ای این تصویر در بحث «امام سجاد علیه‌السلام از منظر نکته دانان و گوهر شناسان» اشاره خواهد شد. در همین رابطه حضرت در زبان مخالفین بدین گونه معرفی شدند که «خیر لا شرفیه» و «علی الخیر».

حضرت نه تنها با حرکات سنجیده خود مستمسکی به دست دشمنان عنود ندادند بلکه با تدبیری الهی، آرمانهای خود را به گونه‌ای جلو بردند که «جامعه‌ی شیعی» نیز بازسازی گردید و از خطر هدم و انحطاط کلی مصون ماند و با رفتار منحصر به فرد خود در زنده نگهداشتن خاطره جانبازی پدر و اصحابش آنچه‌ان برنامه‌ای در زندگانی خود پیاده نمودند که این نهضت هم از بعد «احساس» و «عاطفه» و هم از بعد «معرفت» و «آگاهی» در فرهنگ شیعی ثبت گردید و به عامل قدرتمند بقاء نظام اندیشه‌ی شیعی و تفکر علوی در طول تاریخ تبدیل شد.

لازم به ذکر است حضرت در برنامه بلند مدت خود از عنصر «تقیه» که از عناصر اصیل فرهنگ اسلامی است، نهایت استفاده را برده و در پرتو آن آرمانهای خود را محقق ساختند.

استفاده فراگیر حضرت سجاد از عنصر تقیه

«تقیه» یکی از راهکارهای مبارزاتی مهم در فرهنگ پویای اسلامی و شیعی [صفحه ۱۴۸]

است. این واژه از ریشه‌ی «وقی»، «یقی» است که «تقوی» نیز از همین ریشه می‌باشد، به معنای مراقب احوال دشمن بودن و مناسب شرایط موجود حرکت جهادی خود را تنظیم کردن است، در روایتی امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «... المؤمن مجاهد لانه یجاهد اعداء الله عزوجل فی دولة الباطل بالتقیه و فی دولة الحق بالسیف» [۲۳۱].
یعنی: «مؤمن همیشه مجاهد است چون در دولت حق با شمشیر می‌جنگد و مجاهدت می‌کند و در دولت باطل مجاهده‌ی او با «تقیه» است.»

بنابراین مؤمن همیشه در حال جهاد و مبارزه است گاهی با شمشیر، گاهی با «تقیه»، در واقع «تقیه» سپر به دست گرفتن است و تشدید مراقبه و اعمال روشهای قوی امنیتی و اطلاعاتی در مبارزه‌ی سری با دشمن، نه ترک جهاد و خانه نشینی و عزلت.
این واژه در قرآن هم استعمال شد و در سوره‌ی آل عمران صریحا به آن اشاره شده است:
«لا- یتخذ المومنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین، و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شی الا ان تتقوا منهم تقیه و یحذرکم الله نفسه و الی الله المصیر» [۲۳۲].

یعنی: «مؤمنان نباید از کافران به جای مؤمنان دوست بگیرند و هر کس چنین کند از (لطف و ولایت) خداوند بی‌بهره است، مگر آنکه به نوعی از آنها تقیه کنید، و خداوند شما را از خویش برحذر می‌دارد، و بازگشت به سوی خداست.»
حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نیز در روایتی می‌فرماید: کسی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند همانند کسی است که قرآن را کنار نهاده و به آن پشت کرده باشد، مگر اینکه در حال «تقیه» باشد و بعد در تعریف «تقیه» فرمودند: «تقیه آن است که به خاطر تجاوز و طغیان ستمگر عنودی از او بترسی.» [۲۳۳].

با روشن شدن اصل «تقیه» با توجه به اینکه در عصر حضرت زین العابدین علیه‌السلام حضرت بشدت مورد سوء ظن دستگاه اموی بودند، مهمترین اصلی که حضرت در پرتو آن خود و شیعیان‌شان را از اقدامات خشن اموی‌ها محافظت نمودند، همین اصل «تقیه» بود. چه اینکه این اصل در طول تاریخ اسلام از اول تاکنون، همیشه باعث حفظ و بقاء «شیعه» بوده است.

[صفحه ۱۴۹]

آری حضرت سجاد علیه‌السلام در شرایط ناگواری به سر می‌بردند که چاره‌ای جز تمسک به «تقیه» به معنای صحیح اسلامی آن نداشته و این یکی از عناصر کلیدی مورد استفاده ایشان در حرکت‌های بلند مدت و کوتاه مدت بود.
و البته باید توجه داشت هر کجا در طول حیات مبارک حضرت زین العابدین - علیه‌السلام - از لحظه شهادت پدر تا لحظه ارتحال خود آن بزرگوار، آن امام عزیز شرایط را برای ارائه صریح حق و برخورد با دستگاه جبار اموی و افشاء عملکرد ظالمانه آن و تحذیر از همکاری با آن دستگاه فاجر و ... مناسب می‌دیدند بدون کمترین پرده پوشی وظیفه‌ی خود را عمل می‌کردند که نمونه‌های آن در حیات مبارک، حضرت بسیار زیاد است؛ از قبیل «برخورد با عبیدالله بن زیاد»، «خطبه در کوفه»، «خطبه در مسجد شام»، «برخوردهای حضرت با عبدالملک مروان» و.. که در بررسی «بعد سیاسی» وجود اقدس حضرت به بعضی از آنها اشاره شده است.

ابعاد گوناگون شخصیت کامل و متعالی حضرت سجاد

امام معصوم علیه‌السلام از شخصیت جامع و ذات ابعادی برخوردار است که از نظر کمال، در اوج قله‌ی رفعت و تعالی قرار گرفته و

از این رو در سطح جامعه بشری از هر حیث صلاحیت اسوه بودن و مقتدا قرار گرفتن را واجد است.

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نیز به عنوان معصوم ششم و امام چهارم چنین بوده با بهره‌مندی از یک شخصیت متعالی در همه ابعاد، سیمای منور امامت را زینت بخش می‌باشند.

برای بررسی «مقطع حضور حضرت سجاد - علیه‌السلام - در مدینه تا هنگام وفات» که عصر امامت ایشان را تشکیل می‌دهد، با توجه به اوضاع زمانه ایشان و دورنمایی که از برنامه بلند مدت حضرت ترسیم گردید، به بررسی ابعاد وجودی و جوانب مختلف شخصیت متعالی حضرت می‌پردازیم.

در یک نگاه گذرا می‌توان بعضی از ابعاد شخصیت آن حضرت را چنین شماره نمود:

۱- بعد فردی

۲- بعد فرهنگی

۳- بعد اجتماعی

[صفحه ۱۵۰]

۴- بعد سیاسی

۵- بعد اقتصادی

گرچه در وجود کامل و فوق کمال حضرت، این ابعاد همه با هم معنی پیدا می‌کند و هرگز به شکل دقیق، آنها از هم قابل تفکیک نمی‌باشند، ولی با ملاحظاتی شاید بتوان بر اساس اسناد و روایات موجود در تاریخ و کتب روایی، بحث‌هایی را پیرامون هر یک به صورت مجزا ارائه داد.

بدین امید که در پرتو این بررسی و آشنایی، توفیق استفاده و اقتدا به این امام همام که به حق «زین العابدین» لقب گرفته‌اند، شامل حال همگان گردد.

[صفحه ۱۵۳]

بعد فردی وجود مبارک امام چهارم علیه‌السلام «کمالات بی‌پایان»

مقدمه

در بررسی «بعد فردی» شخصیت کامل حضرت سجاد علیه‌السلام باید توجه داشت که کمالات بی‌پایان امام معصوم علیه‌السلام در این بعد را نمی‌توان استقصاء نمود چرا که «امام» مظهر اتم کمالات غیر متناهی الهی است و او بحق «خليفة الله» در روی زمین و در همه عوالم وجود می‌باشد.

اما با توجه به آنچه در روایات و اسناد موجود است، می‌توان به بعضی از سر فصل‌های مهم در این قسمت دست یافت.

در ارتباط با حضرت سجاد علیه‌السلام تا آنجا که در بعضی از نصوص روایی اشاره رفته است، در بعد فردی کمالات بلندی برای آن حضرت نقل شده است که جدا قابل وجه بوده و در بخش‌های متعددی از آن قابل الگو برداری و اقتباس می‌باشد.

این کمالات که تنها گوشه‌ای از کمالات حضرت است عبارتند از:

۱- علم لا یتناهی حضرت

۲- توحید عینی حضرت و تسلیم در مقابل تقدیر الهی

۳- درگیری با شیطان و درهم شکستن او

۴- مراقبت دائمی از خود

۵- زهد در دنیا و رغبت به آخرت

[صفحه ۱۵۴]

۶- اهتمام به عبادات بویژه «نماز» و «حج»

۷- برخی از حالات شخصی و ویژگی‌های فردی حضرت

لازم به ذکر است امام سجاد علیه‌السلام بر اساس آنچه در گفتار و قضاوت امام صادق علیه‌السلام منعکس شده است، «شبهه‌ترین اهل بیت به حضرت مولی‌امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام» [۲۳۴] می‌باشند که با توجه به سر آمد بودن حضرت علی علیه‌السلام در کمالات، جایگاه امام سجاد علیه‌السلام نیز در این ارتباط روشن می‌گردد.

علم لا یتناهی حضرت امام سجاد

اشاره

امام سجاد علیه‌السلام بمانند سایر معصومین علیهم‌السلام دارای علوم لا یتناهی می‌باشند و به جمیع «ما کان» و «ما یکون» و «ما هو کائن» یعنی «گذشته» و «حال» و «آینده» آگاه بوده و بر همه عوالم هستی نیز احاطه وجودی و علمی دارند. در این ارتباط نقل شده است فردی بر حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه‌السلام وارد شد، حضرت از او پرسیدند: تو کیستی؟

عرض کرد: من «منجم» هستم. حضرت فرمودند: «پس تو پیشگو، طالع بین و فالگیر هم هستی!! آنگاه نگاهی معنی‌دار به او انداخته و فرمودند: آیا تو را به مردی راهنمایی کنم که از زمانی که تو وارد بر ما شدی در چهارده عالم (و در نقلی دیگر «چهارده هزار عالم») سیر نمود که هر عالمی سه بار بزرگتر از دنیاست و این در حالی می‌باشد که ابدًا از مکانش حرکتی نکرده است؟ آن شخص گفت: او کیست؟

حضرت فرمود: من. و اگر بخواهی تو را به آنچه خورده‌ای و به آنچه برای خود در خانه ذخیره نموده‌ای آگاه می‌نمایم. (سپس به او فرمودند: امروز پنیر خورده‌ای و در منزلت بیست دینار ذخیره نموده‌ای که سه دینار آن دارای وزن صحیح می‌باشد. آن مرد با شنیدن این مطالب، خدمت حضرت عرض کرد: من شهادت می‌دهم شما «حجّه» عظمای حق و مثل اعلی [صفحه ۱۵۵]

و اساس و ریشه‌ی تقوی می‌باشید ... [۲۳۵].

در زمینه سعه‌ی علم حضرت سجاد علیه‌السلام می‌توان به «اطلاع آن حضرت از «غیب»، «اطلاع بر سایر زبانها و لهجه‌ها در بین انسانها» و «اطلاع از لغت حیوانات و احوال آنها» به عنوان نمونه اشاره نمود. به هنگام بررسی بعد فرهنگی وجود اقدس حضرت سجاد علیه‌السلام همچنین به «جایگاه رفیع علمی آن حضرت» به صورت مفصل اشاره شده است.

اطلاع حضرت سجاد از «غیب» و اخبار به آن

اشاره

در زمینه اطلاع حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام از «غیب» یعنی آنچه از مجاری ظاهری ادراک انسانها مخفی است و یا افرادی آن را مخفی نموده و دسترسی به آن به حسب ظاهر جز از طریق خود آنها امکان ندارد، موارد عدیده‌ای در روایات و اسناد تاریخی ذکر گردیده است که در این قسمت به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:

۱- اخبار از ما فی الضمیر «ابو خالد کابلی» و اطلاع از اسمی که مادرش برای او انتخاب نموده بود و هیچ کس از آن اطلاع نداشت: «ابو خالد کابلی» می‌گوید: «به نزد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام آمدم تا از او سؤال کنم آیا سلاح رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - نزد اوست؟ پس همینکه چشمش به من افتاد فرمود: ای اباخالد آیا می‌خواهی سلاح رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - را به تو نشان دهم؟ من عرض کردم: آری قسم به خدا، یا ابن رسول الله نیامدم نزد شما مگر اینکه از همین موضوع سؤال کنم و شما از آنچه در نفس من بود خبر دادید. حضرت فرمود: آری و سپس صندوقی بزرگ و زنبیلی را طلبید و یکی یکی آثار رسول خدا را بیرون می‌آورد و آنها را معرفی می‌کرد، من جمله انگشتر حضرت، زره، شمشیر ذوالفقار، عمامه، پرچم، چوب دستی، کفش‌های حضرت و ردایی که روز جمعه آن را می‌پوشیدند و در آن خطبه‌ی «نماز جمعه» را برای اصحابشان می‌خواندند که و خلاصه اشیاء زیادی بیرون آورد و

[صفحه ۱۵۶]

من گفتم: کافی است، خداوند من را فدای شما قرار دهد.» [۲۳۶].

چه اینکه در برخوردی دیگر، حضرت «ابو خالد کابلی» را به نام مخصوصی که مادرش او را به آن نامیده بود، یعنی «کنکر» نامیدند. «ابوبصیر» از امام باقر علیه‌السلام در روایت بلندی نقل می‌کند:

«... «ابو خالد کابلی» نزد حضرت سجاد علیه‌السلام آمد و چون برای دخول اذن خواست، حضرت اذن دادند و او داخل شد. بعد حضرت فرمودند: مرحبا به تو ای «کنکر» تو که زیارت کننده‌ی ما نبودی!! چه شده است و در مورد ما چه چیزی بر تو آشکار شده است؟ او به سجده افتاد و بعد گفت: الحمد لله که خداوند امام را به من شناساند ... و بعد گفت: شما مرا به آن اسمی صدا زدید که مادرم هنگام تولد من، آن را بر من انتخاب کرد (و قسم به خدا تا به امروز هیچ کس از مردم من را به آن صدا نزده بود).» [۲۳۷]

۲- اطلاع حضرت از نامه‌ای که «حجاج بن یوسف»، به «عبدالملک مروان» نوشت و جوابی که او به آن دژخیم داد:

«روایت شده که «حجاج بن یوسف» به «عبدالملک بن مروان» نامه‌ای نوشت که اگر می‌خواهی پادشاهی‌ات ثابت بماند علی بن الحسین علیه‌السلام را بکش. در جواب، «عبدالملک» به او نوشت: «مرا از خون بنی هاشم بر حذر بدار و تو خود نیز آن خون را محترم بشمار. چرا که من خودم دیدم پس از اینکه «آل ابوسفیان» دست خود را به این خون آغشته نمودند چگونه خداوند ملک آنها را زایل نمود.» بعد این نامه را به صورت سری به سوی «حجاج» فرستاد.

ولی در همان ساعتی که او نامه را برای «حجاج» می‌نوشت، حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام برای او نوشتند: «بر آنچه درباره خون بنی هاشم نوشتی مطلع شدم. خداوند در این موضوع از تو سپاسگزاری نموده و پادشاهی تو را تثبیت و عمرت را افزود.» این نامه را حضرت با ثبت تاریخی که در آن تاریخ «عبدالملک» برای «حجاج» نامه نوشته بود، با غلامی به نزد «عبدالملک» فرستاد و چون غلام به

[صفحه ۱۵۷]

حضور او رسیده و نامه را تسلیم کرد در تاریخ آن نگریست و متوجه شد که دقیقاً برابر با تاریخ نامه خود اوست. و لذا در صدق حضرت زین العابدین علیه‌السلام شک نکرد و در این رابطه بسیار خوشحال شد. بعد باری از دینار برای حضرت فرستاده و از او خواست تا آن را برای حوایج خود و اهل بیت و دوستانش مصرف نماید. و در نامه حضرت این نکته ذکر شده بود که: «رسول

خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در خواب نزد من آمد و از آنچه برای تو نوشتم مرا مطلع نمود.» [۲۳۸].

۳- اخبار به امارت و حکومت «عمر بن عبدالعزیز» در زمان جوانی او: «عبدالله بن عطاء التمیمی» می گوید: «با حضرت علی بن الحسین علیه السلام در مسجد بودم که «عمر بن عبدالعزیز» در حالی که جوان بود و کفشی با دو بند نقره فام پوشیده بود، از جلوی ما عبور کرد. حضرت به او نگاه کرده فرمودند: یا «عبدالله بن عطاء» آیا این خوشگذران را می بینی؟ نخواهد مرد تا اینکه والی همه مردم شود. گفتم: این فاسق؟ فرمود: بلی.» [۲۳۹].

آری از این نمونه‌ها در تاریخ زیاد وجود دارد اما به هر حال حضرت در حدیثی فرمودند: «اگر این آیه شریفه قرآنی که می فرماید: «یحمو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب» [۲۴۰]، نبود هر آینه به آنچه تا روز قیامت واقع می شود، شما را خبر می دادم.» [۲۴۱].

۴- «فضیل» از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: برای حضرت علی بن الحسین علیه السلام غسل آوردند و حضرت از آن تناول فرمود. بعد چنین فرمود: «سوگند به خدا هر آینه من می دانم که این غسل از کجاست؟ و زمینش کجاست؟ و اینکه آن را از فلان قریه استحصال نموده و به دست آورده اند.» [۲۴۲].

۵- هنگامی که زمان ارتحال حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - فرا رسید

[صفحه ۱۵۸]

حضرت فرمود: «ای محمد امشب چه شبی است؟» ایشان گفت: شب فلان و فلان. فرمود: «از این ماه چقدر گذشته است؟» گفت: فلان مقدار. حضرت فرمود: «این همان شبی است که به من وعده داده شده است.» بعد آبی برای وضو طلب نمود وقتی آب را آوردند فرمود: «در این آب موشی افتاده است!!» بعضی از افراد که آنجا بودند گفتند: ایشان هذیان می گوید (نستجیر بالله) حضرت فرمود: «چراغی بیاورید.» که آوردند و معلوم شد در آن موشی افتاده است. پس دستور داد آن آب را ریختند و آب دیگری آوردند و سپس وضو گرفت و نماز خواند و چون شب به پایان رسید از این عالم ارتحال فرمود... [۲۴۳].

- در همین رابطه یعنی اطلاع حضرت به «غیب» و اخبار از آن، روایت زیبای دیگری وجود دارد که در ضمن نفوذ کلمه حضرت به افراد از جن را نیز دربر دارد و آن را می توان تحت عنوان «پرتوی از علم غیب حضرت سجاد - علیه السلام -» بیان کرد و. از آن استفاده برد.

پرتوی از علم غیب حضرت سجاد و قدرت تکوینی آن حضرت

«ابی الصباح کنانی» می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ابو خالد کابلی» برهه‌ای از زمان را خدمتگزار حضرت علی بن الحسین علیه السلام بود. سپس روزی از شدت اشتیاق خود نسبت به زیارت مادرش به حضرت شکایتی برد و از ایشان اذن خواست که از خدمت حضرت مرخص شده و به دیدار مادر برود. حضرت به او فرمود: «ای کنکر» فردا مردی از شام بر ما وارد می شود که دارای منزلت و مال و آبروست. او دختری دارد که جن زده شده [۲۴۴] و به دنبال معالج و طبیبی می گردد که او را معالجه کند و حاضر است مال خود را برای آن صرف کند. پس هر گاه آمد تو اولین فرد از مردم باش که به نزد او می روی، بعد به او بگو، من دخترت را به ده هزار درهم معالجه می کنم، او نیز به قول تو اطمینان نموده و همین مقدار پول را به تو بذل خواهد نمود.»

[صفحه ۱۵۹]

چون فردا شد مرد شامی وارد شده و دخترش نیز همراه او بود و به دنبال معالج می گشت. «ابو خالد» به او گفت، من او را معالجه می کنم و هزینه آن ده هزار درهم است. اگر شما به این وفا کنید من نیز تعهد می کنم که این مرض هرگز به او برگشت ننماید. پدر

آن دختر تعهد نمود.

علی بن الحسین علیه‌السلام به «ابوخالد» فرمود که او به تو نیرنگ خواهد کرد. «ابوخالد» گفت من به او تعهد کردم. حضرت فرمود، برو و گوش چپ آن خانم را بگیر و بگو: «ای خبیث علی بن الحسین علیه‌السلام به تو می‌گوید، از این خانم خارج شو و دیگر برنگرد.»

«ابوخالد» نیز همچنانکه حضرت فرموده بود عمل کرد و آن جن خارج شد و دختر از دیوانگی نجات یافت.

بعد «ابوخالد» از آن مرد شامی پول را طلب نمود ولی او از پرداخت آن سرباز زد. «ابوخالد» به خدمت حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام برگشت و حضرت به او فرمود، مگر به تو نگفتم که او با تو حيله خواهد نمود؟ اما به زودی آن مرض به دختر برگشته پس مجدد به سراغ تو خواهد آمد. در این هنگام به او بگو، مرض به دختر برگشت چون تو به آنچه ضمانت نموده و تعهد کردی وفا نکردی. حال اگر ده هزار درهم به علی بن الحسین علیه‌السلام تحویل می‌دهی من به گونه‌ای او را معالجه خواهم نمود که دیگر به او برنگردد. آن مرد این مبلغ را در دستان حضرت گذاشت و «ابوخالد» به نزد آن دختر رفته و گوش چپ او را گرفت و گفت، ای خبیث علی بن الحسین علیه‌السلام به تو می‌گوید از این دختر خارج شو و دیگر هرگز مگر از راه خیر به او متعرض نشو. و اگر برگردی تو را به آتش برافروخته‌ی خدائی، که به قلب‌ها طلوع می‌کند، خواهم سوزانید. (فانک ان عدت احرقتک بنار الله الموقده التي تطلع علی الافئده) او خارج شد و دختر از جنون افاقه یافت و دیگر هم به آن مبتلی نشد. در این حال «ابوخالد» مال را از حضرت تحویل گرفت و حضرت به او اذن فرمود که به سوی مادرش رهسپار شده تا او را زیارت کند. او نیز حرکت کرد و با آن مال هزینه‌ی سفر خود را تأمین نمود تا به مادرش وارد شد و او را دیدار کرد. [۲۴۵].

[صفحه ۱۶۰]

اطلاع حضرت سجاد بر سایر زبانها و لهجه‌ها در عالم انسانی

یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد ائمه هدی علیهم‌السلام که دارای مقام امامت برای هدایت همه انسانها و «خليفة الله» در همه عوالم وجود می‌باشند، این است که هر کس با هر لغت و زبان و لهجه‌ای سخن بگوید، کلام او را متوجه می‌شوند و خود نیز قادر به سخن گفتن به تمام لغت‌ها و زبانها در صورت لزوم هستند.

حضرت زین العابدین علیه‌السلام بر اساس آنچه در اسناد روایی و تاریخی آمده است بر خط و لغت رومی اطلاع داشته‌اند و سخن کسانی را که با این زبان سخن می‌گفتند، بخوبی ادراک می‌کردند:

۱- جناب «حلبی» از امام صادق علیه‌السلام شنید که حضرت می‌فرمودند: «چون علی بن الحسین علیه‌السلام و سایر کسانی که با ایشان بودند را به نزد «یزید بن معاویه» - علیهما لعائن الله - آوردند، آنها را در خانه‌ای قرار دادند. در آن موقع بعضی از آل رسول به دیگری گفتند، تنها علتی که برای آن ما را در این منزل قرار دادند، این است که آن خانه بر سر ما خراب شده و ما را بکشد. با شنیدن این سخن، پاسداران آن جا که رومی بودند با زبان رومی با هم چنین سخن گفتند: «به اینها نگاه کنید، آنها می‌ترسند که این خانه بر سرشان خراب شود ولی فردا از این جا بیرون برده می‌شوند و همگی کشته خواهند شد.» و علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود:

«جز من هیچ کس در بین ما نبود تا رومی (رطانه) را به خوبی بداند.»

«رطانه» به معنای زبان رومی نزد اهل مدینه، مشهور است. [۲۴۶].

۱- «داود بن فرقد»، می‌گوید: «نزد امام صادق علیه‌السلام از کشته شدن حضرت امام حسین علیه‌السلام و حمل شدن فرزندش به سوی «شام» ذکری به میان آمد. حضرت فرمود: «چون حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام وارد زندان شدند، بعضی از افرادی که

آنجا بودند به دیگری گفتند، چقدر بنیان این دیوار زیباست!! وبر روی آن دیوار به زبان رومی مطالبی نوشته شده بود و آن را علی بن الحسین علیه‌السلام خواند. در این حال رومی‌های موجود در آنجا با هم به زبان رومی صحبت کردند و گفتند: «در بین اینها کسی که به خون مقتول اولی باشد، جز

[صفحه ۱۶۱]

این فرد وجود ندارد»، و مقصودشان علی بن الحسین علیه‌السلام بود. [۲۴۷].

اطلاع حضرت سجاد از لغت حیوانات و احوال آنها

اشاره

ائمه اطهار علیهم‌السلام به عنوان وسایط فیض الهی برای جمیع موجودات نقش ولایت و راهبری عالم هستی را در بعد تکوین و تشریح به عهده دارند، در این ارتباط یکی از خصایص و کرامات آنان آشنایی بر همه‌ی لغات و لهجه‌ها در عالم انسانی و بر همه اصوات و لغات در عالم حیوانات می‌باشد.

علی بن الحسین علیه‌السلام نیز به لغات و اصوات حیوانات اطلاع داشته و در موارد متعددی با آنها صحبت نموده و مراد و کلام آنها را دانسته و شنیده و برای اصحابشان بازگو نموده‌اند.

در این زمینه «نقل کلام و سخن گنجشکها»، «گوسفند و بچه آن»، «روباه»، «آهو» و «گرگ» از حضرت سجاد علیه‌السلام روایت شده است.

سخن گنجشکها و اخبار حضرت سجاد از آن

«ابوحمزہ ثمالی» می‌گوید: «در منزل حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام با ایشان بودم و در آن منزل درختی بود. گنجشک‌های زیادی روی آن درخت لانه داشته از این رو به آنجا رفت و آمد نموده و جیک و جیک می‌کردند. حضرت به من فرمود: «ای اباحمزہ آیا می‌دانی یکی از اینها چه می‌گوید؟»

عرض کردم: خیر.

فرمود: «او پروردگارش را تقدیس نموده و از او روزی امروزش را طلب کرد.»

بعد حضرت فرمود: «ای اباحمزہ به ما منطق پرندگان آموخته شده و از همه اشیاء به ما داده شده است. «علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء». [۲۴۸].

همچنین در روایتی دیگر همین جناب «ابوحمزہ» می‌گوید: «نزد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام بودم و بر دیوار مقابل حضرت، گنجشک‌هایی بودند

[صفحه ۱۶۲]

که سر و صدا می‌کردند. حضرت فرمود: «ای اباحمزہ آیا می‌دانی چه می‌گویند؟ هر آینه برای آنها زمانی است که در آن زمان غذای خود طلب می‌کنند و سؤال می‌کنند، ای اباحمزہ قبل از طلوع شمس نخواب. من این را برای تو نمی‌پسندم و این عمل کراهت دارد. (یعنی در «بین الطلوعین» حتما بیدار باش) هر آینه خداوند ارزاق بندگان را در آن موقع تقسیم می‌فرماید و بر دستان ما آن را

جاری می‌فرماید، (ان الله یقسم فی ذلک الوقت ارزاق العباد و علی ایدینا یجریها) [۲۴۹].

سخن گوسفند و اطلاع حضرت سجاد از آن

«ابی‌بصیر» از مردی به نام «عبدالعزیز» نقل می‌کند که گفت: «با علی بن الحسین - علیه‌السلام - به سوی «مکه» خارج شدم. از «ابواء» که یکی از قرای اطراف «مدینه» است گذشتیم. حضرت بر مرکب خود سوار بودند و من پیاده می‌رفتم. حضرت گله‌ای را مشاهده کردند و گوسفندی که از آن عقب افتاده بود. این گوسفند با صدای بسیار شدید و بلندی بع بع می‌کرد و به این طرف و آن طرف می‌نگریست. در عقب سر او بره‌ای بود که او نیز بع بع می‌کرد و در پی گله در طلب آن بود. هر گاه این بره می‌ایستاد آن گوسفند صدا می‌کرد و به دنبال آن، بره نیز بع بع می‌نمود. در این حال حضرت امام سجاد علیه‌السلام فرمود: ای «عبدالعزیز» آیا می‌دانی این گوسفند چه گفت؟»

عرض کردم: «والله نمی‌دانم او چه گفت.» فرمود: «گفت به گله گوسفندان ملحق شو» چرا که خواهرش در سال گذشته در همین موضع از گله عقب افتاده و گرگ او را خورده بود. [۲۵۰].

دعوت حضرت سجاد از یک روباه و اطاعت او

امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کنند که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام با اصحابشان در راه «مکه» مشغول صرف نهار بودند که روباهی بر آنها گذشت، حضرت به اصحابش فرمود: «آیا به من قول می‌دهید و تعهد [صفحه ۱۶۳]

می‌سپارید که به این روباه متعرض نشوید و او را نرمانید تا به نزد ما بیاید؟» آنان سوگند یاد کردند. حضرت فرمود: «ای روباه بیا!!» آن روباه آمد و در نزدیک حضرت صدا کرد و حضرت استخوانی با گوشت، جلوی او انداختند. او آن را برداشته و پشت کرد و مشغول خوردن آن شد.»

حضرت فرمود: «آیا مجدداً متعهد می‌شوید او را رها کنید تا باز او به نزد ما بیاید؟» اصحاب قبول کردند و او نزد آنان آمد ولی یکی از اصحاب با نگاه تندى به او نگریست و به صورت او خیره شد. او نیز از آن جمع خارج شد و شروع به دویدن کرد. حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: «کدامیک از شما تعهد مرا پاسداری نمودید؟! (چرا تعهد من را شکستید؟)» مردی گفت: «یا ابن‌رسول الله من به او خیره شدم و نمی‌دانستم و از این رو استغفار می‌کنم.» حضرت سکوت کردند. [۲۵۱].

آمدن آهوئی نزد حضرت سجاد و سخن گفتن با آن حضرت

«جابر» از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «روزی حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در میان اصحابش بود که ماده آهوئی (ظبیه) از صحرا به رو به حضرت آورد تا در مقابل ایشان ایستاد و صداهایی از خود تولید نمود. بعضی از آن افراد گفتند: «یا ابن‌رسول الله، این ماده آهو چه می‌گوید؟» حضرت فرمود: «او گمان دارد که فلان فرد از قریش نوزاد او را دیروز صید کرده و می‌گوید از دیروز تا به حال او را شیر نداده است.»

بعد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فردی را به نزد آن شخص فرستاد که آن بچه آهو را به نزد من بفرست هنگامی که آن را

آوردند چون مادرش او را دید، صدا کرد و با دستش به زمین زد. و سپس او را شیر داد!! بعد حضرت بجهش را به او بخشید و به کلامش شبیه کلام او با سخن گفت و آن آهو با بجهش رفتند. اصحاب پرسیدند: «یابن رسول الله چه گفت؟» حضرت فرمود: «از خدا برای شما طلب خیر کرد و از شما تشکر نمود.» [۲۵۲].

[صفحه ۱۶۴]

در روایت دیگری که «حمران ابن ایمن» نقل می‌کند نیز شبیه این داستان آمده ولی در ذیل آن چنین آمده است که حضرت سؤال کردند: «آیا می‌دانید آهو چه گفت؟» گفتند: خیر. فرمود: «او می‌گوید: «خداوند هر غائبی که دارید به شما برگرداند و علی بن الحسین علیه‌السلام را پیامرزد، همچنانکه بچه مرا به من برگرداند.» [۲۵۳].

باید توجه داشت در روایت دیگری در رابطه با آمدن «آهو» به حضور علی بن الحسین علیه‌السلام چنین آمده است که حضرت در سفر بودند، ظهر که مشغول ناهار شدند، آهوئی نر (غزال) جلو آمده و حضرت او را به غذا دعوت کردند و فرمودند: «تو در امنیت کامل هستی!!»، آن آهو جلو آمد و بر سر سفره از همان غذا تناول کرد. در این هنگام یکی از همراهان حضرت سنگریزه‌ای کوچک به پشت آن آهو زد و این عمل باعث شد که او بلند شده و فرار کند. حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام با مشاهده این صحنه به آن فرد فرمودند آیا تعهد مرا پاس نداشتی و آن را شکستی؟ دیگر هرگز با تو کلمه‌ای سخن نخواهم گفت!!» [۲۵۴].

لازم به ذکر است قطعاً واقعه‌ای که در این حدیث نقل شده غیر از حادثه روایت سابقه است، چرا که در احادیث قبل «ظیبه» یعنی «آهو ماده» مطرح است و در این حدیث «غزال» که «آهو نر» می‌باشد.

چه اینکه در روایت دیگری چنین آمده است که امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «چون پدرم با جمعی از اهل بیت و اصحابش برای بازدید از بعضی از منازلشان از شهر خارج شدند، حضرت دستور داد سفره را برای غذا آماده سازند در این حال آهوئی از صحرا جلو آمده و صدا کرد و سپس به پدرم نزدیک شد. حاضران گفتند: «یابن رسول الله این آهو چه می‌گوید؟» حضرت فرمود: «از اینکه سه روز است غذا نخورده شکایت دارد پس با او کار نداشته باشید تا او را برای غذا صدا کنم» آنان قبول کردند و حضرت او را دعوت نمود و او شروع به غذا خوردن کرد.

در این حال یکی از اصحاب دستش را بر پشت او گذاشت و او فرار نمود. پدرم فرمود: «مگر به من تعهد نکردید به او دست نزنید؟» آن مرد سوگند خورد

[صفحه ۱۶۵]

که این کار را تکرار نکند. مجدد پدرم با او صحبت کرد و گفت: «برگرد که دیگر مشکلی برای تو نیست که آن آهو برگشت و غذا خورد تا سیر شد سپس صدا کرد و رفت، اصحاب پرسیدند: «یابن رسول الله چه گفت؟» فرمود: «برای شما دعا کرد و رفت.» [۲۵۵].

برخورد امام سجاد با یک گرگ و دعای حضرت برای همسر او که آبستن بود

در تاریخ آمده است که حضرت زین العابدین علیه‌السلام باغی در خارج شهر داشتند و گهگاهی برای استفاده از آن، به آنجا می‌رفتند در یکی از این دفعات در خارج شهر در سر راه آن باغ، ناگهان با گرگی خشمناک که موهای بدن آن نیز ریخته بود، برخورد نمودند که راه را بر هر رونده‌ای از هر دو سوی جاده بسته بود. حضرت به او نزدیک شد و او زوزه کشید و صدا کرد، بعد به او گفتند: «تو منصورف بشو و من ان شاء الله انجام خواهم داد.» در این لحظه «گرگ» از جاده منصورف شد و رفت. به حضرت گفته شد، این گرگ چه کار داشت و مشکل او چه بود؟

حضرت فرمودند: «او نزد من آمده بود و گفت: همسرم حامله است و اکنون موقع زایمان او شده است بسیار بر او این امر مشکل آمده، شما مرا و او را دریابید و برای او دعا کنید تا مشکلیش برطرف گردد. و من نزد شما متعهد می‌شوم نه خودم و نه احدی از فرزندان و نسل من، هرگز متعرض شیعیان شما نشده و به آنها آسیبی وارد نسازیم. من هم به او گفتم که چنین خواهم کرد و لذا برایش دعا کردم.» [۲۵۶].

توحید عینی حضرت سجاد و تسلیم مقابل تقدیر الهی

امامان معصوم - علیهم صلوات الله - از نظر ادراک توحید و شهود یگانگی حضرت حق در همه ابعاد، سر آمد همه خلائق بوده و از این رو در همه شئون زندگی کاملاً در مقابل حضرت حق تسلیم و به همه آنچه او برای آنها تدبیر می‌کرده است «راضی» بوده‌اند. حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نیز در این زمینه در اوج قله‌ی توحید [صفحه ۱۶۶]

عینی بوده و در مقابل تقدیر حضرت الله، تسلیم محض بوده‌اند.

امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: «علی بن الحسین علیه‌السلام فرمودند یک مرتبه که بشدت مریض شده بودم، پدرم علیه‌السلام به من فرمود: «چه آرزویی داری؟» عرض کردم: «پدر جان آرزو دارم از کسانی باشم که در مقابل آنچه خداوند برای من تدبیر فرموده است، پیشنهادی نداشته باشم!!» پدر به من فرمود: «احسنت، تو مشابه و نظیر حضرت ابراهیم خلیل - صلوات الله علیه - گشته‌ای، زمانی که جبرائیل علیه‌السلام به ایشان گفت: «آیا حاجت و نیازی داری؟» ایشان پاسخ داد: «برای خدای خود پیشنهادی ندارم بلکه او مرا کفایت می‌کند و او بهترین و کیل است.» [۲۵۷].

(این قضیه مربوط به مسأله‌ی انداختن حضرت «ابراهیم» در آتش است که در آن لحظات آخر «جبرائیل» چنین سخنی داشت و حضرت چنین پاسخ دادند و بعد هم آتش برای ایشان «گلستان» شد).

البته این حالت بلند معنوی حضرت، مانع از این نمی‌باشد که اگر خواسته‌ای داشته باشند آن را از خداوند متعال درخواست کنند، چه اینکه دعاها و مناجاتهای بیشمار حضرت سجاد علیه‌السلام همه مشحون از درخواستهای گوناگون است که همه را به پیشگاه ذات مقدس ربوبی عرضه داشته‌اند و از حضرت باری، حاجات خود را مسألت نموده‌اند.

در این رابطه آنچه مهم است ادراک این مطلب است که انسان در «دعا» نیز «موحد» باشد و صرفاً از خداوند حاجت خود را بخواهد و دست نیاز به سوی غیر خدا دراز نکند و بر اساس این آیه قرآن که می‌فرماید: «و قال ربکم ادعونی استجب لکم» [۲۵۸].

یعنی: «پروردگار شما فرمود فقط مرا بخوانید و من دعای شما را مستجاب می‌کنم و به شما جواب می‌دهم.»

آری خداوند می‌فرماید: «فلیستجیوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون» [۲۵۹].

یعنی: «پس حتماً از من طلب استجابت کنند و به من ایمان داشته باشند که

[صفحه ۱۶۷]

چه بسا در پرتو آن به رشد نائل آیند.»

در همین زمینه، نگرش توحیدی حضرت سجاد علیه‌السلام در مشکلی که برای ایشان در برخورد با جناب «محمد بن حنفیه» پیش آمده بود، قابل دقت است و به حق باید آن را تبلور توحید حضرت در امور اجتماعی دانست.

این قضیه تحت عنوان «توحید و توکل حضرت سجاد علیه‌السلام در بررسی بعد اجتماعی حضرت بیان گردیده است.

درگیری امام سجاد با شیطان و درهم شکستن او

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام همانند سایر اولیاء الهی همه کمالات خود را مرهون خودسازی و مبارزه با شیطان درون و بیرون بوده‌اند، هم با هوای نفس بشدت مبارزه کرده و نفس خود را صد در صد مهار نموده و آن را تبدیل به نفس قدسی الهی کرده‌اند و هم شیطان را که مسئولیتی جز وسوسه و اغواء در قلوب بنی آدم ندارد سرکوب نموده و به شکل کامل سلطه و حضور او را در مجاری ادراکی خود از بین برده بوده‌اند.

«ابابصیر» می‌گوید: «امام باقر علیه‌السلام برای من حدیث کردند که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرمودند: «در خواب شیطان را دیدم او به من هجوم آورده حمله کرد، من نیز با او گلاویز شدم، سپس دستم را بلند کرده و بینی او را شکستم، آن گاه هنگامی که صبح کردم به لباسم نگریسته کان قطعات ریز خون را در آن یافتم.» [۲۶۰].

از آنجا که خواب معصوم -علیه‌السلام- عین بیداری اوست که خودشان فرمودند: «ان منا منا و یقظتنا واحده (واحد)» [۲۶۱] یعنی: خواب و بیداری ما یکی است. بنابراین این خواب نمایانگر مبارزه جدی و عملی حضرت سجاد علیه‌السلام با شیطان و پیروزی بر او می‌باشد.

[صفحه ۱۶۸]

امام سجاد و مراقبت دائمی از خود

یکی از دستورات بسیار مهم اخلاق اسلامی که اساس و ریشه‌ی همه پیشرفت‌ها و وسیله‌ی بسیار مؤثر وصول به کمالات معنوی است، تحت عنوان «مراقبه» شهرت یافته است. «مراقبه» به معنای مواظبت دائمی از خود در مقابل خداوند متعال است و اینکه انسان با شناخت کافی و صحیح از آنچه خداوند متعال از او طلب دارد، به صورت دائم به انجام آن با قصد اخلاص کوشا باشد. «مراقبه» گرچه دارای مراتب مهمی می‌باشد ولی جوهره‌ی همه آن مراتب، مواظبت بر انجام وظایف بندگی و توجه به حضور در محضر الهی است.

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام با شناخت صحیح و الهی خود از مسیر تکامل انسان و عوامل موافق و مخالف در این مسیر، نهایت درجه‌ی مراقبه را در زندگی خود اعمال می‌نموده‌اند.

علاوه بر آنچه در مورد شخصیت جامع و کامل حضرت و برنامه فراگیر عبودیت و نمازها و روزه‌ها و حج‌های بسیار آن بزرگوار که در اسناد روایی گزارش شده، حدیث جالبی از آن حضرت روایت شده است که مضمون آن چنین است: به حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام گفته شد: «یابن رسول الله چگونه ایام را می‌گذرانید؟»، حضرت فرمود: «من شب را به روز آوردم در حالی که از طرف هشت عامل مورد طلب می‌باشم:

الله - تبارک و تعالی - از من فرائض و واجبات را طلب می‌نماید.

پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از من «سنت» و دستورات اسلامی را می‌طلبد.

اهل و عیال «روزی» خود را از من درخواست دارد.

نفس «شهوت» را از من می‌خواهد.

و «شیطان» متوقع است از او تبعیت کنم.

و دو ملک و فرشته‌ای که نگهبان من هستند، از من «صدق عمل» را انتظار دارند.

و «ملک الموت» «روح» مرا از من می‌طلبد.

و بالاخره این «قبر» است که از من جسد را طلب دارد.

پس من بین این خصال «مطلوب» هستم!!! [۲۶۲].

[صفحه ۱۶۹]

پر واضح است شخصیتی که این چنین خود را مطلوب این عوامل می‌داند، چگونه در انجام وظیفه کوشا بوده و مراقبه واقعی را نسبت به همه وظایف خود اعمال می‌فرماید.

نکته بسیار مهم دیگر در ارتباط با شخصیت متعالی حضرت سجاد علیه‌السلام مسأله «محاسبه» دقیق عملکرد روزانه و هفتگی و ماهیانه و سالیانه و به طور عمومی حسابرسی دقیق از اعمال و رفتار و نیات و انگیزه‌هاست که به بهترین صورت از طرف آن امام همام انجام می‌گرفته است.

زهد در دنیا و رغبت به آخرت، دورنمای شخصیت حضرت سجاد

در بینش اسلامی «دنیا» مقدمه و مزرعه عالم «آخرت» است و لذا از هیچ ارزش اصیل و استقلالی برخوردار نیست. اولیاء الهی نیز هرگز «دنیا» را مقصد و مراد خود ندانسته، تمام علائق قلبی خود به آن را بریده و تنها به عنوان وسیله و ابزار اکتساب رضوان خداوندی و نیل به قرب و لقاء او به آن می‌نگریسته‌اند.

این حقیقت متعالی در ادبیات قرآن و روایی به عنوان «زهد» مطرح شده است که همان عدم تعلق به دنیاست نه بهره‌مند نبودن از آن.

در عوض تمام توجه بندگان صالح حضرت حق به «آخرت» بوده که جهان بی‌پایان و «دار جزا» و منزل نهایی انسان است و آن را اصل می‌دانسته‌اند.

حضرت زین العابدین علیه‌السلام به مانند سایر معصومین علیهم‌السلام نمونه‌های اعلای «زاهد در دنیا» و «راغب در آخرت» بوده‌اند. «زراره» آن شیعه بزرگوار و راوی برجسته و بزرگ نقل نموده است که: «پرسش‌گری در میانه‌ی شب، چنین می‌گفت: «کجایند زاهدان در دنیا و کجایند راغبین در آخرت؟»، پس در این هنگام هاتفی از گوشه‌ی «بقیع» صدا برآورد: (و این در حالی بود که صدایش را می‌شنیدیم ولی شخص او را نمی‌دیدیم) آن فرد علی بن الحسین علیه‌السلام است.» [۲۶۳].

در همین ارتباط جناب «ابوحمره ثمالی» که یکی از برجسته‌ترین شاگردان امام سجاد علیه‌السلام بوده و دعای شریف «ابوحمره ثمالی» که بهترین و

[صفحه ۱۷۰]

بلندترین «دعای سحر» در «ماه رمضان» است، توسط او از حضرت سجاد علیه‌السلام روایت شده است می‌گوید: «من نشنیدم احدی از مردم زاهدتر از حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام بوده باشد. مگر آنچه به من رسیده از امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و علی بن الحسین علیه‌السلام چنان بود که هر گاه تکلم می‌فرمود در زهد و موعظه، به گریه در می‌آورد و هر کس را که در محضر شریفش حضور داشت.» [۲۶۴].

به هر حال جناب «ابن شهر آشوب»، در کتاب شریف «مناقب» می‌فرماید: «بسیار کم کتابی در زمینه «زهد» و «موعظه» یافت می‌شود که در آن ذکر نشده باشد «قال علی بن الحسین» علیه‌السلام یا «قال زین العابدین» علیه‌السلام یعنی در تمام کتب در این زمینه از حضرت حدیث نقل شده است.» [۲۶۵].

در این قسمت بسیار مناسب است به آنچه تحت عنوان «صحیفه الزهد» از حضرت سجاد علیه‌السلام روایت شده است اشاره داشته باشیم، و با دقت در آن به افق وسیعی که حضرت در این زمینه فرا روی طالبان حقیقت می‌گشاید، آشنا شده و از رهنمودهای بلند این امام قدسیان و زاهدان بهره‌مند گردیم.

حضرت در این روایت شریف چنین می‌فرماید:

«همانا نشانه زهد پیشگان در دنیا که به آخرت رغبت دارند این است که هر همدم و دوستی را رها کرده و هر همنشینی را که مراد و مقصودش غیر از آن چیزی است که اینها اراده کرده‌اند، ترک می‌کنند.

آگاه باشید، همانا کسی که برای پاداش آخرت عمل می‌کند کسی است که نسبت به زرق و برق موقت و زودگذر دنیا بی‌اعتنا است. خود را برای مرگ آماده نموده، قبل از تمام شدن مهلت و فرا رسیدن آنچه هر انسانی ناچار از ملاقات آن است، سعی و تلاشش را مصروف عمل می‌نماید و پیش از آنکه هنگام ترس فرابرسد، ترسان است. به درستی که خدای عزوجل می‌فرماید: «حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلى اعمل صالحا فيما تركت» [۲۶۶].

یعنی: «تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد می‌گوید: پروردگارا مرا

[صفحه ۱۷۱]

بازگردانید، شاید من در آنچه وانهادم کار نیکی انجام دهم.»

پس امروز هر یک از شما باید حتما خودش را به منزله‌ی کسی که به دنیا بازگشته است فرض کند، کسی که به خاطر تقصیرها و کوتاهی‌هایش در کار صالح و شایسته برای روز فقر و نیازش، پشیمان است.

و بدانید ای بندگان خدا، تحقیقا هر کس که از هجوم شبانه‌ی دشمن می‌ترسد، بستر را رها کرده و از خواب خودداری می‌کند و از ترس سلطان و فرمانروای اهل دنیا، دست از بخشی از خوردن و نوشیدن خود برمی‌دارد، پس چگونه است حال تو ای فرزند آدم، وای بر تو، از ترس عذاب غافلگیرانه سلطان رب العزه و گریبان گرفتن و مؤاخذه دردناک و ناگهانی نسبت به اهل معصیت و گناه، با وجودی که مرگ‌ها شب و روز درب خانه‌ی انسان‌ها را می‌زنند؟

پس این همان حمله‌ی ناگهانی و غافلگیرانه‌ای است که نجات دهنده‌ای از آن و پناهگاهی در برابر آن و گریزگاهی از آن وجود ندارد.

پس ای مؤمنین، بترسید از خدا، از عذاب ناگهانی و حمله‌ی غافلگیرانه‌اش همان گونه که اهل تقوی می‌ترسند. چرا که خدای متعال می‌فرماید: «ذلک لمن خاف مقامی و خاف وعید» [۲۶۷].

«این (پاداش) برای کسی است که از ایستادن در پیشگاه من بترسد و از تهدیدم بیم داشته باشد.»

پس از زرق و برق زندگی دنیا و فریبکاری و بدیهای آن برحذر باشید و دوری کنید و همواره زیان عاقبت تمایل به دنیا را، به یاد داشته باشید، چرا که زینت دنیا فتنه و آزمایش و محبت دنیا خطا و گناه است.

و بدان - وای بر تو ای فرزند آدم - همانا سخت شدن دل و لبریز شدن از غذا تا سر حد مرگ و مستی ناشی از سیری و غرور پادشاهی و حاکمیت از جمله چیزهایی است که انسان را از عمل غافل نموده و نسبت به آن کند می‌کند و موجب فراموشی یاد خدا و غفلت از نزدیکی مرگ می‌گردد تا جائی که انسان گرفتار به محبت دنیا گویا از مستی شراب به کلی فاسد و تباه شده است.

بدان که انسان عاقل در مورد خدا، که از او می‌ترسد و برای او عمل می‌کند، به

[صفحه ۱۷۲]

شدت نفسش را تمرین داده و آن را به گرسنگی عادت می‌دهد تا به سیری اشتیاق پیدا نکند و اینگونه اسب (نفس) راب رای مسابقه در میدان (زندگی) ورزیده و آماده می‌سازد.

پس ای بندگان خدا، از خدا بترسید آنگونه ترسیدنی که یک آرزومند پاداش الهی و یک فرد ترسناک از عقاب الهی دارند. پس تحقیقا خدای متعال هم راه عذر را بسته هم انذار نموده و هم تشویق کرده هم ترساننده است. اما شما نه به آنچه خداوند بدان تشویق نموده که همان پاداش ارزشمند باشد، اشتیاق نشان می‌دهید تا (به سبب آن شوق) عمل نیک انجام دهید و نه از آنچه خدا از آن ترساننده که همان عقاب شدید و عذاب دردناکش باشد، می‌ترسید تا (بخاطر ترس از عذاب از انجام گناهان) خودداری

کنید.

و خداوند در کتابش شما را آگاه ساخته است که: «فمن يعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا كفران لسعیه و انا له کاتبون» [۲۶۸] یعنی: «پس هر که کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن باشد برای تلاش او ناسپاسی نخواهد بود و ماییم که به نفع او می‌نویسیم و ثبت می‌کنیم.»

سپس برای شما در کتابش مثالها زده و به تعبیرات گوناگون آیات را بیان کرده تا از زیور و زرق و برق فریبنده و زودگذر زندگی دنیا بر حذر باشید، پس فرمود: «انما اموالکم و اولادکم فتنه و الله عنده اجر عظیم» [۲۶۹].

یعنی: «اموال شما و فرزندان فقط و فقط (وسیله) آزما؟ شی هستند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است.»

از این رو تا آنجا که می‌توانید تقوای خدا را پیشه کنید و (نسبت به او امرش) شنوا و فرمانبردار باشید پس تقوای الهی پیشه کنید و از موعظه‌های پروردگار پند بگیرید و من جز این نمی‌دانم که بسیاری از شما هستند که پیامدهای گناهان، آنان را نابود ساخته اما از آن دوری نکردند و به دینشان خسارت وارد نموده، اما با آن گناهان به دشمنی برنخاسته‌اند.

آیا ندای الهی را نمی‌شنوید که دنیا را معیوب شمرده و آن را حقیر و کوچک

[صفحه ۱۷۳]

معرفی می‌کند، آنجا که می‌فرماید: «اعملوا انما الحیوة الدنيا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتراه مصفرا ثم یكون حطاما و فی الآخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان و ما الحیوة الدنيا الا متاع الغرور. سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها کعرض السماء و الارض اعدت للذین آمنوا بالله و رسله ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم.» [۲۷۰].

یعنی: «بدانید که زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشی شما به یکدیگر و فزون طلبی در اموال و فرزندان است. همچون مثل بارانی که کشاورزان را به رستنی آن به شگفتی اندازد سپس خشک شود و آن را زرد می‌بینی، آنگاه خاشاک شود. و در آخرت عذابی سخت است و از جانب خدا آمرزش و خشنودی. و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست. به آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است سبقت جوئید که اینها برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند آماده شده است. این فضل خداست که به هر کس بخواهد آن را می‌دهد و خداوند صاحب فضل بزرگ است.»

و نیز می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون. و لا تکنوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم اولئک هم الفاسقون.» [۲۷۱].

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید. و هر کسی باید بنگرد که برای فردا، از پیش چه فرستاده است. و از خدا بترسید. در حقیقت خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است. و چون کسانی مباحثید که خدا را فراموش کردند و او آنان را دچار خود فراموشی کرد. آنان همان نافرمانانند.»

پس ای بندگان خدا، تقوای خدا را پیشه کنید و بیندیشید و بدانید که برای چه آفریده شده‌اید. چرا که خداوند شما را بیهوده نیافریده و باطل و بی‌هدف رهایتان نساخته است. تحقیقا او خود را به شما شناسانده و پیامبرش را به سوی

[صفحه ۱۷۴]

شما برانگیخته و کتابش را بر شما فرو فرستاده است که در آن کتاب حلال و حرام او و دلیل‌ها و مثل‌های او وجود دارد.

پس تقوای الهی داشته باشید، که تحقیقا پروردگار شما بر شما احتجاج و استدلال نموده پس چنین فرموده است: «الم نجعل له عینین و لسانا و شفقتین و هدیناه النجدین.» [۲۷۲].

یعنی: «آیا برای او دو چشم قرار ندادیم و زبانی و دو لب. و هر دو راه (خیر و شر) را به او نمایانندیم.»

پس این حجت و دلیلی است بر شما. بنابراین تقوای الهی داشته باشید هر چقدر که می‌توانید همانا نیروئی جز به یاری خدا، و توکل و تکیه‌ای جز بر او نیست. و درود خداوند بر محمد پیامبرش و آل او باد» [۲۷۳].

آری مواعظ و نصایح مستمر حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در طول حیات طیبه ایشان در تاریخ ثبت شده است. تا آنجا که بنا بر نقل «سعید بن مسیب» حضرت هر هفته در روز جمعه در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با یک خطبه بلند و نورانی مردم را موعظه کرده و به «تقوی» و «زهد» و «خودسازی» دعوت می‌نمودند. [۲۷۴].

امام سجاده و اهتمام شدید به عبادات بویژه «نماز» و «حج»

اشاره

«عبادت» که همان اظهار بندگی و خاکساری مقابل حضرت حق متعال است، از نمودهای مختلفی بهره‌مند است که یکی از آنها عبادتهای مصطلح مانند «نماز» و «روزه» و «حج» و ... می‌باشد. اما «عبادت» به این مصادیق منحصر نبوده هر عمل صالحی که به «قصد تقرب الی الله» اتیان شود را شامل می‌شود.

زندگانی معصومین علیهم‌السلام سرتاسر «عبادت» است و ایشان تمام کارهای خود را به رنگ بندگی خداوند رنگ آمیزی نموده‌اند. بنابراین تمام افعال و حرکات معصومین «عبادت» است.

معصومین - علیهم‌السلام - به تناسب ظروف خاص اجتماعی و مقدار

[صفحه ۱۷۵]

فراغت خویش به عبادتهایی خاص نظیر «نماز» و «روزه» و «ذکر» و ... اشتغال داشته‌اند. ولی نباید از این نکته غفلت ورزید که آنان هرگز مانند انسانهای تک بعدی و ظاهر اندیش، بندگی حضرت الله را در «نماز» و «حج» صرف منحصر ندانسته و از سایر عبادتها که عمدتاً در قالب رفتارهای اجتماعی ظاهر می‌گردد، غافل نبوده‌اند. و این جامعیت را باید در بررسی سایر ابعاد زندگی این اسوه‌های کمال و سعادت پی‌جویی نمود.

حال در بررسی زندگانی حضرت «زین العابدین» علیه‌السلام به خاطر شرایط ویژه دوران آن امام بزرگوار، به این نکته واقف می‌شویم که آن حضرت آنچنان به عبادتهای اسلامی اهتمام داشته‌اند که به حق به عنوان «زینت عبادت کنندگان» لقب یافته‌اند. آری اهتمام فوق‌العاده حضرت سجاده علیه‌السلام به عبادتهایی نظیر «نماز» و «حج» یکی از نکات برجسته شخصیت متعالی حضرت در بعد فردی می‌باشد.

در این زمینه باید اولاً- «دورنمای این اهتمام» را بررسی نمود و ثانیاً «به شکل تفصیلی جزئیات عبادتهای حضرت و کیفیت آن را» مرور نمود.

نکته‌ای که در زمینه عبادتهای امام سجاده علیه‌السلام نباید مورد بی‌توجهی قرار گیرد، این است که: حضرت زین العابدین علیه‌السلام به وسیله سلوک شخصی در زمینه اهتمام شدید به عبادات اسلامی، در جامعه‌ای که از معنویات و عبادات واقعی بی‌بهره گشته است، کانونی فروزان از توجه واقعی به حضرت حق ایجاد نموده و مشعلی پرنور فراروی مردم قرار داده بودند تا همگان به ایشان تأسی نموده و از آن همه غفلت و انحراف نجات یابند. و آیندگان نیز با شناخت از این «زینت بخش عبادت و بندگی»، راه خود را برای قرب حضرت حق، بدرستی باز یابند و به او در بندگی و نحوه آن اقتدا نمایند.

دورنمایی از اهتمام حضرت سجاده به عبادت حضرت حق

برای تصویر دور نمایی از اهتمام شدید حضرت سجاد علیه‌السلام به عبادات به سه روایت توجه نمائید:

۱- امام باقر علیه‌السلام فرموده‌اند: «فاطمه»، دختر علی بن ابی طالب

[صفحه ۱۷۶]

هنگامی که آن تلاش طاقت فرسا و عبادت بی‌وقفه و اهتمام شدید به آن را در فرزند برادر خود، حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام مشاهده نمود، به نزد «جابر بن عبدالله بن عمرو حرام الانصاری» آمده و گفت: «ای مصاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر آینه ما بر شما حقوقی داریم و یکی از آنها این است که هر گاه مشاهده کردید که یکی از ما از شدت تلاش و مجاهده، خود را هلاک می‌نماید، خدا را به او یادآور شوید و او را به محافظت از جان خود و تداوم حیاتش دعوت کنید. حال این علی بن الحسین علیه‌السلام بازمانده پدرش حسین است که از کثرت عبادت، بینی ایشان آسیب دیده و شکافته شده و پیشانی و زانوها و دستهای او پینه بسته است.»

«جابر بن عبدالله» به درب منزل حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام آمد، پس از گفتگویی که بین او و حضرت باقر علیه‌السلام واقع شد و پس از استیذان برای دخول، بر حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام داخل شده و حضرت را در محراب عبادتشان یافت در حالی که بدن آن بزرگوار به خاطر عبادت به شدت ضعیف شده بود.

حضرت با دیدن او بلند شده و از حال او سؤال متعددی پرسیده و سپس او را در کنار خود به زمین نشانند.

در این حال «جابر» رو به حضرت کرده و عرض کرد: یابن رسول الله آیا اطلاع ندارید که خداوند بهشت را برای شما و محبین شما آفریده است و آتش دوزخ را برای کسی که شما را دشمن بدارد، خلق فرموده است؟ پس این همه تلاش که خودتان را به آن مکلف می‌فرمائید برای چیست؟

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به او فرمودند: «ای مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیا تو اطلاع نداری خداوند تمامی گناهان گذشته و آینده جد من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را بخشیده بود. (لیغفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تأخر) [۲۷۵] (و البته پیامبر معصوم بوده و گناه مصطلح نداشته و منظور از «ذنب» در اینجا «گناه از منظر دیگران» و یا «ترک اولی» است.) اما در عین حال آن حضرت که پدر و مادرم فدایش باد، تلاش و عبادت را رها نکرد تا اینکه

[صفحه ۱۷۷]

ساق پای حضرت منفتح شده و پاهایش ورم نمود. و هنگامی که به او گفته شد، آیا این چنین رفتار می‌کنید در حالی که خداوند تمامی گناهان شما را بخشیده است، فرمود: «افلا اکون عبدا شکورا؟ آیا بنده‌ای سپاسگزار نباشم.

«جابر» چون به حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نگریست که این گونه سخنان نمی‌تواند حضرت را به مراعات اعتدال بیشتر وادار سازد، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا لا اقل برای بقاء جان خود فکری بنمائید، چرا که شما از خانواده‌ای هستید که بلاها از مردم به واسطه آنان دفع شده و دردها و ناراحتی‌ها توسط آنان برطرف می‌شود و به وسیله آنها از آسمان طلب باران می‌گردد.»

حضرت به او فرمودند: «ای «جابر» پیوسته به مناجات پدرانم - صلوات الله علیهم - اقتدا و تاسی خواهم کرد تا آنان را ملاقات نمایم.» «جابر» به حاضران در آن مجلس رو نمود و گفت: «قسم به خدا در اولاد انبیاء کسی به مانند علی بن الحسین علیه‌السلام یافت نمی‌شود مگر «یوسف» پسر «یعقوب» و قسم به خدا فرزندان علی بن الحسین علیه‌السلام از فرزندان «یوسف» افضل‌اند چرا که بعضی از آنان زمین را از عدل و داد پر خواهند نمود همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد.» [۲۷۶].

۲- «سعید بن کلثوم» می‌گوید: «نزد حضرت صادق علیه‌السلام بودم که یادی از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به میان آمد. حضرت پس از بیان پاره‌ای از از حالات و افعال عبادی امیرالمؤمنین فرمودند: «هیچ کس از فرزندان ایشان شبیه‌تر به ایشان از حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نبود.»

بعد فرمودند: «روزی فرزندشان جناب ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه‌السلام بر ایشان وارد شدند و دیدند پدر در زمینه عبادت به مرتبه‌ای رسیده که احدی به آن نرسیده است. ایشان را در حالی یافت که از کثرت شب زنده‌داری رنگ سیمایشان به زردی گرائیده و از گریه‌های طولانی، چشمانشان آتش گرفته. جبهه‌ی حضرت تغییر کرده و بینی مبارکشان از سجده‌های زیاد آسیب دیده و پاره شده است و از ایستادن در حال نماز، پاها و ساقهای ایشان متورم شده است.»

«ابوجعفر» فرمود: «هنگامی که ایشان را به این حال دیدم، نتوانستم جلوی

[صفحه ۱۷۸]

گریه خود را بگیرم و لذا از سر ترحم به حضرت نگریستم، حضرت در حال تفکر به سر می‌برد. گریه‌ی من موجب شد که به من متوجه شود. بعد فرمود: «ای پسر من بعضی از آن صحفی که در آنها عبادات علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نوشته شده است را برایم بیاور.» من آنها را آوردم و بعد از اینکه کمی از آن را مطالعه فرمودم، با ناراحتی آنها را از دست خود رها کرد و آه بکشید فرمود: «چه کسی بر عبادت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام قدرت دارد؟!» [۲۷۷].

۳- امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در عبادت بسیار شدید الاجتهاد بودند و زیاد تلاش می‌نمودند. روزشان «روزه» و شبشان را در حالت «قیام» برای نماز به سر می‌بردند. البته این رویه به جسم حضرت آسیب رسانید. من به ایشان گفتم: «پدر جان این همه تلاش و جدیت تا به کجا؟» به من فرمود: «به سوی خدایم محبت می‌ورزم باشد که به جوار او نزدیک شده مرا به مقام قرب خود پیش برد.»

آری علاوه بر این حضرت بیست مرتبه با پای پیاده «حج» بجا آورد و فاصله «مدینه» تا «مکه» را بیست روز می‌پیمود. [۲۷۸]. در این زمینه آنچه بسیار جالب به نظر می‌رسد برخورد «عبدالملک بن مروان» آن خلیفه مقتدر و زورگوی اموی - با حضرت سجاد علیه‌السلام است که با مشاهده آثار عبادت در سیمای حضرت، لب به تعریف و تمجید حضرت گشود و سپس حضرت با برخوردی بی‌نظیر، همه کمالات خود را از خدا دانسته دیدگاه خود را نسبت به عشق به عبادت الهی بیان می‌دارد. شرح مبسوط این برخورد و تمجیدها تحت عنوان گزارش «زهری» از وارد شدن حضرت سجاد علیه‌السلام بر «عبدالملک» و تکریم و اعزاز حضرت توسط او بیان خواهد شد.

بررسی تفصیلی و جزئیات عبادات حضرت سجاد

اشاره

امام همام حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه‌السلام در راستای

[صفحه ۱۷۹]

انجام وظایف بندگی و هدایت امت که در شرایط خاص زمانی و مکانی آن مقطع از تاریخ به دوش مبارکشان آمده بود، به مسأله «عبادت» و «راز و نیاز با حضرت حق» اهتمام ویژه‌ای مبذول می‌داشتند تا از یک سو با ارتباط با مبدأ آفرینش، جان پر عشق خود را آرامش بخشیده از مصدر همه‌ی خوبیها و کمالات، فیوضات لایتنهای دریافت دارند و از سوی دیگر الگوی زیبا و کامل از عشق سوزان یک بنده مخلص و پاکباز در مقابل خداوند متعال ارائه داده، جامعه شیعه و مسلمین را از این جهت تربیت نمایند و آنها را با معارف بلند اسلام علما و عملا آشنا سازند. از این رو حضرت سجاد علیه‌السلام عبادت‌های زیادی در طول شبانه روز و ماه و سال انجام می‌دادند. آنچه از این عبادتها در تاریخ و روایات گزارش شده است عبارت است از:

۱- نمازهای حضرت

۲- حج‌های حضرت

۳- سجده‌های حضرت

۴- دعاها و مناجاتهای حضرت

لازم به ذکر است همه کارهای معصوم علیه‌السلام در قالب «عبادت» انجام می‌شود و قطعاً عبادات امام سجاد علیه‌السلام منحصر به آنچه در بالا ذکر شد نیست، ولی در این قسمت عبادات مخصوصی که بیشتر جنبه فردی در آن برجسته است، بیان می‌گردد.

نمازهای حضرت سجاد

اشاره

حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- علاقه شدیدی به «نماز» داشته‌اند و با اهتمام خاصی این عبادت بزرگ اسلامی را به جا می‌آورده‌اند. برای بررسی کیفیت انجام این «عبادت» و آشنا شدن با تفصیل این موضوع و جزئیات آن، باید موضوعات زیر را در خلال اسناد تاریخی و روایات اسلامی کاوش نمود:

۱- حضرت در آستانه نماز (انجام مقدمات نماز)

۲- حالات امام سجاد علیه‌السلام به هنگام نماز

۳- حضور قلب حضرت در نماز

۴- لباس و مکان حضرت در موقع نماز

[صفحه ۱۸۰]

۵- بعضی از مکانهای مورد علاقه‌ی حضرت برای نماز و دعا

۶- کثرت نمازهای حضرت

۷- خواندن مستمر نمازهای نافله بویژه «نماز شب»

امام سجاد در آستانه نماز (انجام مقدمات نماز)

اشاره

اولیاء الهی در پرتو معرفت عمیق و کاملی که از حضرت حق دارند و محضر اقدس او را با همه عظمتش بخوبی درک می‌کنند، به هنگام آماده شدن برای حضور رسمی در آن محضر قدسی، دچار تغییر حال شده آثار این تغییر در صورت و شمایل مبارکشان ظاهر می‌شود.

امام سجاد علیه‌السلام نیز موقع اقدام برای گرفتن وضو، رنگ رخسارشان زرد می‌شد و این علامت آمادگی برای قیام در محضر ربوبی به هنگام «نماز» بود.

محمد بن الحسین از عبدالله بن محمد القرشی نقل کرده است که ایشان گفت: «هنگامی که علی بن الحسین علیه‌السلام «وضو» می‌گرفت، رنگش زرد می‌شد، اهل خانواده ایشان به حضرت عرض می‌کردند: «چه چیزی شما را ترسانیده است؟» حضرت می‌فرمود: «آیا می‌دانید برای چه کسی آماده می‌شوم تا در مقابلش به قیام بایستم؟» [۲۷۹].

آری این رویه مستمر حضرت سجاد علیه‌السلام بوده است که از شدت خضوع در برابر حق و احساس عظمت و بزرگی خالق یکتا، رنگ صورتشان تغییر می‌کرده است و آثار نگرانی در اندامشان ظاهر می‌شده است. باید توجه داشت که در فاصله بعد از «وضو» و قبل از دخول در «نماز»، همین حالت خوف و تغییر رنگ صورت حضرت ادامه داشته است.

همچنین حضرت سجاد علیه‌السلام در زمینه «تهیه آب وضو و گرفتن وضو» رویه خاصی داشته‌اند که جدا قابل تأمل می‌باشد. نکته دیگر اینکه حضرت سجاد علیه‌السلام پس از انجام وضو و در موقع دخول در «نماز» به خود عطر می‌زدند و خود را خوشبو می‌نمودند.

[صفحه ۱۸۱]

رویه حضرت سجاد در زمینه‌ی تهیه آب وضو و وضو گرفتن و مسواک زدن

حضرت زین العابدین امام سجاد علیه‌السلام دوست نمی‌داشتند که هیچ کس ایشان را در زمینه‌ی تهیه آب وضو کمک کند. خودشان شخصا آبی را که می‌خواستند از آن به عنوان «آب وضو» استفاده کنند، از چاه کشیده و قبل از اینکه بخوابند، روی آن را می‌پوشانیدند. سپس وقتی که در دل شب برای «نماز شب» از خواب بلند می‌شدند ابتدا مسواک نموده و بعد وضو گرفته و شروع به نماز می‌کردند...» [۲۸۰].

استعمال عطر به هنگام ورود به نماز توسط حضرت سجاد

«عبدالله بن حارث» نقل نموده است که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام شیشه‌ای از «مشک» داشتند که آن را در محل نماز خود گذاشته بودند. پس هر گاه وارد «نماز» می‌شدند از آن برگرفته با آن مسح می‌نمودند و خود را خوشبو می‌ساختند. [۲۸۱]. باید توجه داشت استعمال بوی خوش یکی از دستورات اکید اسلامی است و پیامبر اکرم و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام به آن علاقه وافری داشته‌اند و بخصوص در موقع اقامه‌ی نماز، معطر ساختن خود به عطر، مستحب بوده و باعث افزونی ثواب «نماز» می‌شود.

حال حضرت سجاد در فاصله بین گرفتن «وضو» و دخول در «نماز»

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام هر گاه از وضوی نماز فارغ می‌شدند، در فاصله‌ی مابین وضو و نمازشان، ایشان را لرزش فرا می‌گرفت و به مانند شخص تب داری که می‌لرزد، می‌لرزیدند. به ایشان گفته شد: این چه حالتی است که شما را عارض می‌شود؟ حضرت جواب فرمود: «وای بر شما!! آیا می‌دانید برای چه کسی می‌ایستم؟ و چه کسی را اراده دارم تا با او به مناجات برخیزم؟» [۲۸۲].

[صفحه ۱۸۲]

حالات حضرت سجاد به هنگام اقامه‌ی نماز

اولیاء الهی در پرتو معرفت تام و کاملی که به ذات اقدس احدیت دارند و حقیقت «نماز» را که حضور در محضر ربوبی است، ادراک می‌نمایند، در حال اقامه‌ی «نماز» با استشعار واقعی «ذل عبودیت» خود در مقابل «عز و جبروت حضرت الله» دچار تغییر حال شده آثار این تغییر در بدن شریفشان ظاهر می‌شود. «زرد شدن رنگ صورت» و «تغییر رنگ آن»، «اقشعرار پوست» حالتی است مخصوص که هنگامی که خوف و ترس شدیدی بر انسان عارض شود، برای پوست بدن رخ می‌دهد، «لرزیدن به مانند انسانی که

تب کرده است» و امثال آن نمونه‌ای از این آثار است که در ظاهر قابل مشاهده می‌باشد.

به علاوه مراعات کامل «ادب عبودیت» و «درک حضور الهی» و «عدم توجه به غیر خداوند» و «مکالمه با خداوند به صورت مشافهه»، همه بهره‌های معنوی اولیاء حضرت حق از اقامه‌ی «نماز» است. حضرت زین العابدین امام سجاد علیه‌السلام نیز در این زمینه، نمونه کامل و مثال زدنی می‌باشند که تمام این حالات معنوی از وجود اقدسشان در حال نماز، گزارش شده است.

۱- امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام هر گاه برای «نماز» حاضر می‌شدند پوستشان مقشع می‌شد (حالتی که برای پوست در موقع ترس شدید حادث می‌شود) و رنگشان زرد شده و به سان شاخه و برگ درخت خرما می‌لرزید.» [۲۸۳].

۲- امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «علی بن الحسین علیه‌السلام هر گاه به نماز می‌ایستادند رنگ رخسارشان تغییر می‌کرد و قیامشان در «نماز» به مانند قیام عبد ذلیلی بود در مقابل پادشاهی جلیل. اعضای ایشان از خشیت خداوند عزوجل می‌لرزید و حضرت هر نمازی که می‌خواند به مانند کسی که می‌خواهد با نماز وداع نموده و دیگر هرگز موفق به نماز نمی‌شود، نماز می‌خواند.» [۲۸۴] (چنین می‌دید و می‌پنداشت که بعد از این نماز دیگر هرگز نماز نخواهد خواند).

[صفحه ۱۸۳]

۳- امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «پدرم امام باقر علیه‌السلام می‌فرمودند: «علی بن الحسین علیه‌السلام هر گاه به نماز می‌ایستاد کان ساقه‌ی درختی بود که هیچ حرکتی نمی‌کرد مگر آنکه باد بخشی از آن را به حرکت در آورد.» [۲۸۵].

۴- «ابان بن تغلب» می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: «من حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام را دیدم که هر گاه به نماز می‌ایستد رنگ مبارکش تغییر می‌کند. حضرت به من فرمود: «قسم به خدا علی بن الحسین می‌دانست که در مقابل چه کسی می‌ایستد!!!» [۲۸۶].

۵- «جابر بن جعفری» نیز از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «در هنگام نماز باد علی بن الحسین علیه‌السلام را تکان می‌داد به مانند اینکه باد «سنبله» را تکان دهد.» [۲۸۷].

حضور قلب امام سجاد در نماز

اشاره

«نماز» برترین «عبادت» در مجموعه‌ی عبادات اسلامی است که به عنوان عمود و ستون خیمه‌ی دین معرفی شده است. نماز زیباترین مجموعه‌ای است که حضرت حق برای «ذکر» خود در اختیار بندگان قرار داده که «اقم الصلوة لذكری» [۲۸۸] «نماز» معجون با برکت و کامل و نمونه‌ای از تمام مراحل «سیر الی الله» و یاد حضرت حق می‌باشد که اگر انجام آن در درگاه حضرت ربوبی، قبول واقع شود، ماسوای آن از سایر اشکال عبودیت نیز قبول شده و الا بقیه‌ی اعمال همه رد خواهد شد: «ان قبلت قبل سائر عمله و ان ردت رد علیه سائر عمله» [۲۸۹] و اول عبادتی است که در روز قیامت مورد سؤال قرار می‌گیرد. [۲۹۰] آری نماز «خیر العمل» یعنی بهترین کار در مجموعه اعمال صالح است که «حی علی خیر العمل». (البته روح نماز و قبولی آن به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام وابسته است و از این رو برترین عمل

[صفحه ۱۸۴]

«ولایت» نیز بیان شده است.) [۲۹۱].

حال باید توجه داشت مغز و روح نماز همان «حضور قلب» در حال انجام این عمل شریف است.

«حضور قلب» یعنی توجه به حضور در محضر ربوبی و غفلت از ماسوای او به هنگام انجام این عمل و درک واقعیت آنچه می‌خوانیم

و مکالمه و معاشره با حضرت الله. و همین میزان قبول و معیار برای مقدار پذیرش این عمل می‌باشد. اولیاء الهی و حضرات معصومین علیهم‌السلام نمونه‌های کامل و بی‌نظیری از «حضور قلب» را در نمازهای خود به نمایش گذاشته‌اند که گزارش آن به صورت مفصل در اسناد تاریخی آمده است.

حضرت زین العابدین علیه‌السلام نیز در حال نماز آنچنان مستغرق یاد حق و مشاهده‌ی جلال و جمال ربوبی می‌شدند که به طور کلی از غیر خدا منصرف شده و ابداً به آنچه در اطراف و پیرامون ایشان می‌گذشت، متوجه نبودند.

«حمران بن اعین» از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «روزی علی بن الحسین علیه‌السلام نماز می‌خواند. پس «رداء» از یکی از دوش‌های حضرت ساقط گردید ولی حضرت آن را درست نکرده تا اینکه از نماز خود فارغ شد. یکی از اصحاب حضرت راجع به این موضوع از حضرت پرسید. حضرت پاسخ داد: «وای بر تو!! آیا می‌دانی در مقابل چه کسی بودم؟ هر آینه از نماز بنده، قبول درگاه الهی نمی‌شود مگر آنچه را که در آن حال با قلبش به خداوند اقبال داشته باشد.» آن مرد گفت: «ما همه هلاک شدیم. حضرت فرمود: «هرگز؛ خداوند عزوجل این مسأله را با نوافل تتیم می‌نماید.» [۲۹۲].

عین همین تعابیر و همین واقعه از زبان جناب «ابوحمره ثمالی» نیز نقل شده است. [۲۹۳]

همچنین در حالات حضرت در موقع نماز نقل شده است که «هرگاه ایشان به نماز می‌ایستاد به هیچ چیز غیر از نماز، مشغول نمی‌شد و هیچ چیزی نمی‌شنید چرا که

[صفحه ۱۸۵]

به نماز اشتغال داشت.» [۲۹۴].

در این رابطه در کتاب کشف الغمه آمده است که فرزندی از حضرت سجاد علیه‌السلام در چاه افتاد و اهل مدینه مشغول نجات او شدند. تا بالاخره او را از چاه بیرون آوردند. در این حال حضرت به «نماز» ایستاده و پیوسته در محرابشان بودند. بعد از فراغت از «نماز» موضوع را به اطلاع حضرت رساندند و ایشان فرمودند: «ابداً متوجه نشدم!! من مشغول مناجات با «رب عظیم» بودم.» [۲۹۵]. اما آنچه در رابطه با «حضور قلب» بی‌نظیر حضرت سجاد علیه‌السلام در «نماز» قابل توجه است «دو واقعه عجیب» در این زمینه است که باید مورد دقت و تأمل قرار گیرد.

دو واقعه‌ی بسیار جالب و عجیب در زمینه‌ی «حضور قلب» امام سجاد در نماز

۱- حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه‌السلام به «نماز» ایستاده بودند، در اثناء نماز فرزندشان حضرت محمد (امام باقر علیه‌السلام) در حالی که طفل بودند به راه افتاده و به کنار چاهی بسیار ژرف آمدند. این چاه در منزل حضرت در «مدینه» بود، آنگاه به داخل چاه سقوط نمودند. مادر ایشان که به ایشان نظاره می‌کرد، با دیدن این منظره فریاد کشید و بر سر زنان، به سمت چاه جلو آمد و در کنار آن مشغول فریاد کشیدن و کمک خواستن شد. آن خانم می‌گفت: «یا ابن رسول الله فرزند شما محمد در چاه افتاد و غرق شد.» اما حضرت به هیچ وجه از «نماز» خود منصرف نمی‌شدند و این در حالی بود که صدای اضطراب بچه‌شان از قعر چاه به گوش حضرت می‌رسید. پس چون این مسأله برای آن خانم مدتی مدید گذشت در حالی که به شدت بر فرزندش محزون بود، گفت: «چقدر قلوب شما اهل بیت رسول الله قسی و سخت است!!!» اما حضرت بر «نماز» خود اقبال داشته و از آن خارج نشدند مگر بعد از اتمام و اکمال آن.

آنگاه به سوی آن خانم رو نموده و به سمت چاه آمدند و در کنار آن به روی زمین نشستند و دستشان را به قعر چاه دراز نمودند. و این در حالی بود که جز با

[صفحه ۱۸۶]

طناب بلند نمی‌شد به قعر چاه دست یافت. پس فرزندشان حضرت محمد علیه‌السلام را در حالی که زبان کودکانه گشوده و سخن می‌گفتند و می‌خندیدند، با دستشان از چاه بیرون آوردند و هرگز جسم و لباس ایشان به آب مرطوب نشده بود. حضرت سجاد علیه‌السلام آن گاه رو به همسر خود نمودند و فرمودند: «بگیر او را ای «ضعیف‌الیقین» به خداوند.»

آن خانم به خاطر سلامت فرزندشان شروع به خنده کرد و از سوی دیگر به خاطر آن سخنی که حضرت به او گفته بودند (یا ضعیفه‌الیقین) گریست. حضرت به او فرمودند: «امروز ملامت و نکوهشی بر تو نیست، البته اگر می‌دانستی که من در مقابل جباری ایستاده بودم که اگر من رویم را از او می‌گرداندم او نیز رویش را از من می‌گرداند. چه کسی بعد از او می‌تواند شخص راحم و مهربانی را سراغ بگیرد؟ (در نسخه دیگری هم آمده است: آیا مهربانتر از او برای بنده‌اش چه کسی را سراغ داری؟) [۲۹۶].»

۲- «ابلیس» به صورت یک «افعی» دارای ده سر و دندانه‌های بسیار تیز برای حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام در حالی که مشغول نماز بودند، تجسم یافت و خودنمایی کرد و چشمان خود را برافروخته و سرخ فام جلوه‌گر ساخت.

آن ملعون از موضع سجده‌ی حضرت از دل زمین بر حضرت نمایان شد، بعد مدتی مدیدی در محراب حضرت مکث نمود ولی حضرت ابتدا از او ترسیدند و برای لحظه‌ای هم گوشه‌ی چشمشان را به سوی او نینداختند. با مشاهده‌ی این وضعیت، «شیطان» ناگهان به سر انگشتان حضرت هجوم آورده و با دندانه‌های جلوی خود، شروع به گاز گرفتن آن نمود، و از آتش درون خود بر آن می‌دمید و در تمام طول این مدت حضرت حتی گوشه‌ی چشمی هم به او نمی‌کردند و قدم خود را از جایش تکان نمی‌دادند، و هرگز شک و وهمی در «نماز» و قرائتشان به دل شریفشان عارض نمی‌گردید.

«ابلیس» در این حال به سر می‌برد که به ناگاه شهاب آتشی از آسمان بر او هجوم آورد پس چون به او نزدیک شده و آن را احساس نمود فریاد برکشید و در صورت سیمای اولیه خود در آمده و در کنار حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام

[صفحه ۱۸۷]

ایستاد. سپس گفت: «ای علی تو «سیدالعابدین» هستی همچنانکه به آن نامیده شده‌ای و من ابلیسم. قسم به خدا عبادت تمامی انبیاء از پدر تو حضرت «آدم» تا خود تو را مشاهده نموده‌ام ولی هرگز به مانند تو و عبادت تو ندیدم!!! بعد هم حضرت را ترک کرد و پشت نمود و این در حالی بود که حضرت هنوز در نماز بود هرگز چیزی او را از کلامش مشغول نکرده بود تا اینکه نمازش را با تمامیت آن به پایان رسانید.» [۲۹۷].

در همین رابطه روایت دیگری نیز تحت عنوان «لقب زین‌العابدین» نقل گردیده که قابل توجه است.

لباس و مکان حضرت سجاد در موقع نماز

اشاره

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «عادت حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام این بود که هنگامی که به «نماز» می‌ایستاد پشم و غلیظترین لباس خود را می‌پوشید و هنگامی که نماز می‌خواند به موضع خشنی می‌رفت و در آن نماز می‌خواند و بر زمین سجده می‌کرد. روزی به سمت «جبان» که اسم کوهی است در اطراف «مدینه» آمد و سپس بر روی سنگ خشن و آتشی (سوزاننده) ایستاد و بعد شروع به نماز خواندن نمود. حضرت زیاد می‌گریست آنگاه سرش را از سجده برداشت و کان صورت مبارکش از زیادی اشک، در آب فرورفته بود.» [۲۹۸].

آنچه ذکر شد مکان عمومی نماز حضرت سجاد علیه‌السلام بود ولی حضرت به بعضی از مکانها برای «نماز» علاقه خاصی داشتند که در آن مکانها بخصوص به نماز می‌ایستادند و با خداوند راز و نیاز می‌کردند.

بعضی از مکانهای مورد علاقه حضرت سجاد برای اقامه‌ی «نماز»

اشاره

امام زین العابدین علیه‌السلام آنچنانکه از بعضی از روایات و اسناد تاریخی به دست می‌آید، برای نماز خواندن در بعضی از مکانها، ارزش خاصی قائل بودند. حتی

[صفحه ۱۸۸]

حاضر بودند مسافت بسیار طولانی را طی نموده و خود را به آن مکان برسانند و در آنجا «نماز» خوانده و بلافاصله مراجعت بفرمایند.

یکی از این مکانها «مسجد کوفه» است و دیگری «مسجد الحرام» بخصوص «حجر اسماعیل» در زیر ناودان خانه خدا می‌باشد که بشدت مورد علاقه حضرت بوده است.

۱- «ابوحزمه ثمالی» نقل می‌کند که «حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام از «مدینه» صرفاً به قصد «مسجد کوفه» حرکت کرده و یکسره به آنجا آمدند و چهار رکعت در آن مکان نماز خواندند و سپس برگشته و یکسره به سراغ مرکب خود رفتند و بر آن سوار شده و راه را گرفته و به سمت «مدینه» برگشتند.» [۲۹۹].

در رابطه با نماز خواندن و مناجات حضرت سجاد علیه‌السلام در «مسجد کوفه» نیز خاطره‌ای وجود دارد که قابل توجه است.

۲- «طاووس» می‌گوید: «مردی را در «مسجد الحرام» در زیر ناودان «کعبه» دیدم که «نماز» می‌خواند و «دعا» می‌کرد و در «دعا» گریه می‌کرد. پس وقتی که از «نماز» فارغ شد به سراغ او آمدم و معلوم شد که حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- است. به ایشان عرض کردم: «یا ابن رسول الله؛ شما را بر چنین حالی دیدم در حالی که شما سه ویژگی دارید که امیدوارم شما را از خوف ایمن سازد. اول: اینکه شما فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستید. دوم شفاعت جدتان هست و سوم: رحمت الهی.» حضرت فرمود: «ای طاووس اما اینکه من فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم پس این مرا ایمن نمی‌سازد چرا که از خدا شنیدم که می‌فرمود: «فلا- انساب بینهم یومئذ و لا- یتسائلون» [۳۰۰] یعنی: «در روز قیامت نسبت‌ها از بین می‌رود و سؤال نمی‌شوند.»

اما شفاعت جدم، آن نیز من را ایمن نمی‌سازد چونکه خداوند می‌فرماید: «و لا یشفعون الا لمن ارتضی» [۳۰۱] یعنی: «شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که او را بپسندند و از او راضی باشند.»

و اما رحمت الهی؛ پس بدرستی که خداوند می‌فرماید: «انها لقریبه من

[صفحه ۱۸۹]

المحسنین» [۳۰۲] (البته آیه این چنین است: «ان رحمه الله قریب من المحسنین» و اگر نقل راوی صحیح باشد، حضرت نقل به معنی فرموده‌اند) یعنی: «هر آینه رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک می‌باشد.» و من نمی‌دانم که محسن و نیکوکار هستم یا نه.» [۳۰۳].

۳- باز جناب «طاووس» نقل می‌کند که شبی داخل «حجر اسماعیل» شدم، در این حال حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نیز وارد شده و مشغول نماز خواندن شدند، پس ماشاء الله نماز خواند و سپس سجده کرد، من گفتم: ایشان مردی صالح از اهل بیتی شایسته است، باید به دعای او گوش کنم، پس شنیدم که در سجده‌اش می‌گفت: «عبیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، سائلک بفنائک، فقیرک بفنائک...» [۳۰۴].

۴- «محمد بن ابی حمزه» از پدرش نقل می‌کند که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام را در مقابل آستانه‌ی «کعبه» شریف در دل شب دیدم در حالی که نماز می‌خواند پس قیام را بسیار طول داد تا اینکه یک مرتبه بر پای راست خود تکیه می‌داد و یک بار بر

پای چپ، و بعد هم شنیدم که می‌فرمود، در حالی که گریان بود: «ای سید و مولای من! آیا مرا عذاب می‌کنی در حالی که حب تو در دل من می‌باشد؟! آری قسم به عزت تو که اگر چنین کنی بین من و گروهی که برای مدت طولانی آنها را برای تو دشمن می‌داشتم، جمع فرموده‌ای.» [۳۰۵].

در این زمینه نیز «خاطره‌ای بسیار جالب از یک نماز حضرت در بین راه «مدینه» و «مکه» وجود دارد» که حاوی بعضی از کرامات و معجزات حضرت نیز هست و جدا قابل توجه می‌باشد.

و مطلب دیگر «هماهنگی عالم تکوین با تسبیح حضرت در حال «نماز» است که این نیز از امور خارق العاده و بسیار مهم می‌باشد.

خاطره‌ای از نماز، مناجات و سجده‌ی حضرت سجاد در «مسجد کوفه»

«یوسف بن اسباط» از پدرش نقل می‌کند که می‌گوید: «من وارد مسجد کوفه»

[صفحه ۱۹۰]

شدم به ناگاه با جوانی برخورد کردم که مشغول مناجات با پروردگارش بود و در سجده می‌گفت: «سجد وجهی متعفرا فی التراب لخالقی و حق له»

یعنی: «صورت من در حالی که در خاک مالیده شده است، برای خالقم سجده کرده و او حق دارد که برای او سجده کنم.» من به سمت او رفتم و معلوم شد که او حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- می‌باشد. پس چون فجر طالع شد به کنار ایشان رفتم و به ایشان عرض کردم: یابن رسول الله! نفس خود را معذب نمودید و خداوند به آنچه شما را برتری داده، برتری داده است؛ حضرت گریه کرد و سپس روایت زیبایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایم نقل کرد. [۳۰۶].

خاطره‌ای از یک نماز حضرت سجاد در راه «مکه مکرمه»

«حماد بن حبيب کوفی» می‌گوید: «در راه «مکه» در منزلی به نام «زبان» از قافله و کاروان عقب افتادم و علت این بود که گردبادی سهمگین و ظلمانی برخاست و قافله را از هم متفرق ساخت و من در آن بیابان و صحرا گم شدم. همچنان راه می‌رفتم تا به یک وادی و بیابانی منتهی شدم. چونکه شب فرا رسید به درختی خشک و عاری از برگ پناه بردم، همینکه سیاهی شب بالا آمد و با روشنایی روز مخلوط گردید جوانی را مشاهده کردم که جلو می‌آمد و بر قامت او لباسی ژولیده و سفید دیده می‌شد، اما از او رایحه مشک به مشام می‌آمد. پیش خود گفتم ای ولی از اولیاء خداست، هر گاه حرکت مرا احساس کند، می‌ترسم روی برگردانده به جای دیگری رود و یا از بسیاری از کارهایی که می‌خواهد انجام دهد او را مانع شوم، پس تا آنجا که قدرت داشتم خود را مخفی نمودم. او به موضع من نزدیک شد و برای «نماز» آماده گردید، سپس به پا ایستاد و گفت: «ای کسی که ملکوت و باطن همه‌ی اشیاء را به حیازت و تملیک خود در آورده‌ای و جبروت هر شیئی را مقهور خود قرار داده‌ای، در قلب من سرور اقبال به خود را وارد فرما و من را به جرگه‌ی مطیعین خویش بپیوند.» سپس وارد «نماز» شد.

در این حال چونکه او را مشاهده کردم دیدم همه اعضا و جوارحش به آرامش گرائید و حرکاتش به سکون آمد. به جایگاهی که در آنجا برای نماز آماده شده

[صفحه ۱۹۱]

بود رفتم، دیدم چشمه‌ای با آب سفید جاری است، من نیز برای «نماز» مهیا شدم و پشت سر او ایستادم. در این حال من خود را در محرابی یافتم که کان در همان وقت ساخته شده بود. پس او را دیدم که به هر آیه‌ای که در آن «وعده» و «وعید الهی» آمده بود، می‌رسید و تلاوت می‌کرد آن را با صدای گریه آلود و بالحنی حزین تکرار می‌نمود، تا اینکه سیاهی شب شکافته شد در این حال

پا ایستاد و می‌گفت: «ای کسی که «طلب کنندگان» او را قصد نموده و در حالی که صاحب رشد و بینش بودند به او رسیدند و «بیمناکان» او را مقصود گرفتند و او را صاحب فضل و کرامت یافتند و «عبادت کنندگان» به سوی او پناه آوردند و او را صاحب نعمت و بخشش کسی که بدن خود را برای غیر تو به مشقت اندازد (و به غیر تو مشغول شود)، چه موقع به راحت و آرامش خواهد رسید؟ و کسی که با نیت خود، غیر تو را مقصد گیرد، چه موقع خوشحال و مسرور خواهد شد؟ خداوند!!! سیاهی شکسته شد و کام دل در خدمت تو بر نگرتم و از حوض‌های مناجات تو، آبی نیاشامیدم، بر محمد و آلش درود بفرست «و افعل بی اولی الامرین بک یا ارحم الراحمین» با من از دو کار آنچه را که به تو سزاوارتر است انجام بده، ای ارحم الراحمین.»

من ترسیدم این شخص بزرگوار از دست من رفته و اثر او بر من مخفی گردد و لذا به دامن او چسبیدم و به او عرض کردم: «سوگند به کسی که سختی و آزرده‌گی، تعب و خستگی را از تو زدوده است و به تو شدت اشتیاق به لذت ترس و رعب را بخشیده است، مرا مورد رحمت و در کنف عطوفت خود قرار ده. چرا که من گم شده‌ام و آرزوی من همان چیزی است که تو انجام می‌دهی و منیهی من همان چیزی است که شما بدان نطق می‌فرمائی.»

او فرمود: «اگر توکل تو صادقانه بود گم شده نبودی!! حال، مرا تبعیت کن و پشت سر من راه پیما.»

پس چونکه به کنار درخت رسیدم دستم را گرفت و من این چنین تصور و تخیل کردم که زمین زیر قدم من می‌چرخد و کش پیدا می‌کند، در این حال همین که عمود صبح طالع شد به من فرمود: «بر تو بشارت باد این مکه است!!» من ضجه و ناله مردم را شنیدم و حاجی‌ها را دیدم. گفتم: «سوگند به کسی که در «روز آزه» (روز نزدیک) و روز نیازمندی به او امید داری، تو کیستی؟» او به من فرمود: «حال که سوگند خوردی من علی بن الحسین علی بن ابی‌طالب -صلوات الله علیهم

[صفحه ۱۹۲]

اجمعین - هستم.» [۳۰۷].

هماهنگی عالم تکوین با حضرت سجاد در تسبیح حضرت حق در حال نماز

«سعید بن مسیب» می‌گوید: «هر ساله مردم پس از انجام مراسم حج از «مکه» خارج نمی‌شدند مگر اینکه حضرت علی ابن الحسین - علیه‌السلام- از شهر خارج شود. پس در یک سال حضرت خارج شد و من نیز با ایشان خارج شدم. حضرت در بعضی از منازل بین راه فرود آمد و دو رکعت نماز گزارد. در سجده‌ی آن نماز، امام تسبیح حضرت حق می‌گفت و تمامی درختان و سنگ‌های موجود، با حضرت شروع به تسبیح نمودند. من از مشاهده این منظره وحشتناک شدم. حضرت سرش را بلند نمود و فرمود: «ای سعید آیا ترسیدی؟» عرض کردم: «بلی یابن رسول الله»، فرمود: «این تسبیح اعظم است.» [۳۰۸].

و در تعبیر دیگری «سعید بن مسیب» می‌گوید: «روزی حضرت را در حال سجده در کنار اثاثیه سفر یافتم، پس قسم به کسی که جان «سعید» در دست اوست، هر آینه دیدم درخت را و سنگ‌ها و جهاز شتر را که به مانند کلام او را تکرار می‌کردند و همان کلام او را به او بر می‌گردانیدند.» [۳۰۹].

باید توجه داشت قرآن برای حضرت داود علیه‌السلام نیز این حالت را ذکر فرموده است که چون تسبیح حضرت حق می‌گفت کوه‌ها و پرندگان با او هم‌نوا می‌شدند.

«و سخرنا مع داود الجبال یسبحن و الطیر و کنا فاعلین» [۳۱۰].

«و لقد آتینا داود منا فضلا یا جبال اوبی معه و الطیر» [۳۱۱].

کثرت نمازهای حضرت سجاد

حضرت زین العابدین امام سجاد علیه‌السلام به مانند حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به کثرت «نماز» شهرت دارند و این «عبادت» و «نماز» فراوان و زیاد [صفحه ۱۹۳]

ایشان، آثار خود را در جسم شریفشان به جای گذاشته بودند؛ از جمله ما بین دو چشم ایشان و پیشانی مبارکشان برآمده و «پینه» کرده بود و به علت زیادی آن مجبور بودند مرتب آن را کوتاه کنند و لذا حضرت به «ذوالثفنات» مشهور شده بودند و «ثفنه» همان «پینه» و برجستگی که زیر شکم شتر، به خاطر نشستن ایجاد می‌شود.

۱- «حمران ابن‌اعین» از امام محمد بن علی الباقر علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «عادت و رویه حضرت علی بن الحسین این بود که هزار رکعت نماز در شبانه روز اقامه می‌فرمودند و همچنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام انجام می‌دادند، برای حضرت پانصد نخله خرما بود و حضرت در نزد هر درخت دو رکعت نماز می‌خواندند.» [۳۱۲].

عین این روایت را جناب جابر جعفی از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است. [۳۱۳].

۲- «عبدالعزیز ابن ابی حازم» می‌گوید از «ابی حازم» شنیدم که می‌گفت: «حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند تا اینکه در جبهه و پیشانی و سایر مواضع سجده‌ی حضرت چیزی به مانند «پینه» بر زیر شکم شتر، بیرون آمد.» [۳۱۴].

۳- «عبدالله» پسر حضرت سجاد علیه‌السلام نیز می‌گوید: «پدرم در شب آن قدر نماز می‌خواند تا اینکه از شدت خستگی به سان کودکان کشان خود را به بستر خود می‌کشاند!!!» [۳۱۵].

امام سجاد و خواندن مستمر نمازهای نافله بویژه «نماز شب»

حضرت سجاد علیه‌السلام قبل از خوابیدن خود شخصا از چاه آب کشیده و مقداری از آن را برای وضوی خود کنار می‌گذاشتند و روی آن را می‌پوشانیدند تا نه آلوده شده و نه بعضی از حیوانات در آن بیفتند، سپس وقتی برای نماز شب در دل شب از خواب برمی‌خاستند، ابتدا مسواک می‌زدند و سپس وضو گرفته و مشغول نماز می‌شدند.

[صفحه ۱۹۴]

عادت حضرت این بود که آنچه از نافله روز از حضرت فوت شده بود، آن را در شب قضا می‌کردند.

(نافله روز همان نمازهای مستحبی است که قبل یا بعد از نمازهای واجب خوانده می‌شود، مثل «نافله صبح» که دو رکعت است و قبل از نماز صبح خوانده می‌شود. «نافله ظهر» که هشت رکعت است و در قالب چهار دو رکعتی قبل از نماز ظهر و «نافله عصر» نیز هشت رکعت است که به همین ترتیب قبل از نماز عصر خوانده می‌شود).

حضرت می‌فرمود: «ای پسر من این عمل بر شما واجب نیست و لکن من دوست دارم هر کدام از شما که خودش را بر کار خیری عادت می‌دهد، بر آن مداومت داشته باشد.»

«و حضرت همیشه «نماز شب» را به جا می‌آوردند و هرگز آن را چه در سفر یا در حضر ترک نمی‌کردند.» [۳۱۶].

حج‌های حضرت سجاد

اشاره

یکی دیگر از عبادتهایی که به شدت مورد علاقه حضرت سجاد علیه‌السلام بوده و در طول حیات خود بارها بدان اقدام کرده‌اند،

تشریف به خانه خدا و انجام «مناسک حج» می‌باشد.

برای بررسی این موضوع می‌توان در زمینه‌های زیر بحث را ارائه نمود.

- ۱- تشریف به «حج» حضرت در حال کودکی.
- ۲- حضرت سجاد علیه‌السلام و حج با پای پیاده.
- ۳- تبعیت مردم از حضرت در شروع و پایان حج.
- ۴- حالت معنوی خاص حضرت به هنگام گفتن «لیک»
- ۵- انفاق حضرت در راه تشریف به حج.
- ۶- خدمت کردن حضرت به حجاج.
- ۷- تهیه پاکیزه‌ترین ره توشه برای حج.
- ۸- تعداد حج‌های حضرت.

[صفحه ۱۹۵]

۹- بعضی از حالات حضرت در حج.

۱۰- خاطراتی از سفر حج حضرت

۱۱- اعتراض فردی به حضرت سجاد علیه‌السلام در راه «مکه» در زمینه ترک جهاد و گزاردن حج و جواب حضرت.

البته باید توجه داشت در زمینه تفصیل انجام «مناسک حج» از جانب حضرت سجاد علیه‌السلام، روایات و اسناد فراوانی در دست نمی‌باشد.

تشریف حضرت سجاد به حج در حال کودکی

اشاره

در زمینه‌ی تشریف حضرت علی بن الحسین به حج در حال کودکی دو روایت وجود دارد:

۱- «ابراهیم بن ادهم» و «فتح الموصلی» هر دو این قضیه را نقل کرده‌اند که: «من در بیابان با کاروانی طی طریق می‌کردم. حاجتی برایم پیش آمد و کمی از کاروان فاصله گرفتم. در این حال با کودکی برخورد کردم که با پای پیاده راه می‌پیمود. با خود گفتم:

«سبحان الله، بیابانی پهناور و کودکی در حال پیاده روی!!» پس به او نزدیک شدم و به او سلام نمودم. جواب سلام را داد.

آنگاه به او گفتم: «به کجا رهسپاری؟»

گفت: «خانه پروردگارم را اراده کرده‌ام.»

گفتم: «حیب من تو کوچکی و بر تو نه واجبی است نه مستحبی.»

او گفت: «ای پیرمرد بزرگوار؛ آیا تا به حال ندیده‌ای افرادی که از من کوچکتر بوده‌اند و مرده‌اند؟!»

من گفتم: زاد و راحله تو کجاست؟»

جواب داد: «زاد و توشه من تقوای من است و مرکب سواری و راحله‌ام دو پای من و اراده و قصدم به سوی مولای خودم.»

گفتم: «من چیزی از غذا و طعام با تو نمی‌بینم.»

گفت: «ای شیخ آیا این عمل نیکوست که انسانی تو را به دعوتی بخواند آنگاه تو از خانه‌ات طعامی را برداشته و با خود همراه

بری؟»

گفتم: «نه.»

گفت: «کسی که مرا به خانه خود دعوت نموده است، همو مرا اطعام می کند و

[صفحه ۱۹۶]

آب می آشاماند.»

گفتم: «بر مرکب من سوار شو تا به «مکه» برسیم و حج را ادراک کنی.»

گفت: «کوشش و تلاش از جانب من است و رساندن به عهده او. آیا قول خدای متعال را شنیدی که می فرماید: «و الذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا و ان الله لمع المحسنين» [۳۱۷] یعنی: «کسانی که در راه ما جهاد و تلاش کنند هر آینه آنها را به راههای خود هدایت می کنیم و حتما خداوند با نیکوکاران است.»

در این گیر و دار بودیم که جوانی خوش منظر در حالی که لباسهای سفید نیکویی پوشیده بود، رو به ما آورد و با آن کودک دست به گریبان هم فرو برده دیده بوسی نمود و بر او سلام کرد.

من رو به آن جوان کرده و گفتم: «تو را به کسی که تو را نیکو آفریده، سوگند می دهم این کودک کیست؟» گفت: «آیا او را نمی شناسی؟ این علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است» من جوان را رها کرده و به آن کودک رو آوردم و پرسیدم: «شما را به پدرانمان می خوانم، این جوان کیست؟»

گفت: «او را نمی شناسی؟» این برادرم «خضر» است که هر روز به سراغ ما می آید و بر ما سلام می کند.»

عرض کردم: «شما را به حق پدرانتان سوگند می دهم که مرا آگاه سازی از این بیابانهای بی آب و علف و صحراهای سوزان چگونه بدون زاد و توشه عبور می کنی؟»

حضرت فرمود: «نه، من با زاد و توشه عبور می کنم!! زاد و توشه من چهار چیز است.»

عرض کردم: «کدام است؟» فرمود: «همه دنیا را یکسره و بکلی می بینم که مملکت خداوند است، اما همه‌ی خلق را می بینم که بندگان، کنیزان و عیال اویند، اسباب و روزیها را نیز به دست خداوند می بینم و قضاء الهی را در تمام زمین خداوند نافذ و جاری می بینم.»

من گفتم: «یا زین العابدین زاد و توشه شما چه نیکو زاد و توشه‌ای است و شما با آن صحراهای آخرت را در می نوردید چه رسد به صحراهای دنیا؟» [۳۱۸].

[صفحه ۱۹۷]

در زمینه «تشریف حضرت «خضر» به محضر علی بن الحسین علیه السلام داستان دیگری نیز وجود دارد.

۲- عبدالله بن مبارک می گوید: در بعضی از سالها به سمت «مکه» قصد حج نمودم و در حالی که در کنار حجاج در حال حرکت بودم، کودکی هفت یا هشت ساله را مشاهده کردم. او در گوشه‌ای بدون زاد و راحله، مشغول حرکت بود. من به نزدش رفته بر او سلام کردم و گفتم: «با چه کسی بیابان را طی کردی؟»

گفت: «با شخص نیکوکار» (قلت له مع من قطعت البر؟ قال: مع البار).

پس در چشمان من او بزرگ آمد و لذا عرض کردم: «پسر جانم زاد و توشه و مرکب سواری شما کجاست؟»

فرمود: «زاد من، «تقوای من» است و راحله و مرکب سواریم دو پای من، مولایم را نیز قصد کرده‌ام.» با شنیدن این سخنان شخصیت او در نفس من بسیار بزرگ جلوه کرد و لذا گفتم: «پسرم از کدام فامیل هستید؟»

فرمود: «از دودمان ابوطالب.»

گفتم: «بیشتر توضیح دهید.»

فرمود: «هاشمی هستم» و باز که بیشتر توضیح خواستم.

فرمود: «علوی و فاطمی می‌باشم.»

گفتم: «ای سید و آقای من آیا تاکنون شعری سروده‌اید؟»

فرمود: «بلی»

گفتم: «چند سطری از شعرت را برایم بخوان.» حضرت این چنین سرود:

لنحن علی الحوض رواده

نزود نسقی وراده

ما فاز من فاز الا بنا

و ما خاب من حبنا زاده

و من سرنا نال منا السرور

و من ساء نساء میلاده

و من کان غاصبنا حقنا

فیوم القیامه میعاده

- هر آینه ما پیش تازان ورود بر «حوض کوثر» هستیم و وارد شوندگان بر آن را پشتیبانی نموده و آب می‌آشامانیم.

- هیچ کس به فوز رستگاری نرسید جز از طریق ما و هر کسی که حب و محبت ما، زاد و توشه‌ی او بود، ضرر نکرده و محروم نماند.

- هر کس ما را مسرور کند از طریق ما به او سرور و خوشحالی خواهد رسید و

[صفحه ۱۹۸]

هر کسی به ما بدی کند میلاد و مولد او بد می‌باشد.

- و هر کس حق ما را غصب کند، پس روز قیامت میعاد او خواهد بود.

سپس از چشمان من غائب شد تا اینکه به «مکه» رسیدیم و حج خود را به جا آورده و برگشتیم. به «ابطح» (که اسم وادی است) رسیدیم. در آنجا حلقه‌ای دایره شکل دیدم، نزدیک رفته و بر آنها مشرف شدم تا بینم چه کسی آنجاست. در این حال همان کودک که مصاحب و رفیق من شده بود را دیدم، از اسم او که سؤال کردم، گفتند: «او زین العابدین علیه السلام است.» [۳۱۹].

تشریح حضرت «خضر» به محضر مبارک حضرت سجاد

«ابوحمزہ ثمالی» و «منذر ثوری» از حضرت علی بن الحسین علیه السلام نقل می‌کنند که فرمود: «خارج شدم تا اینکه به این دیوار رسیدم و بر آن تکیه دادم. در این لحظه مردی را دیدم که لباس سفید پوشیده بود و مستقیماً به صورت من نگاه می‌کرد. بعد گفت: ای علی بن الحسین، چرا شما را عزادار و محزون می‌بینم؟ آیا حزن تو به خاطر دنیا است؟ پس رزق و روزی خدا برای «نیکوکار» و «فاجر» حاضر است.»

گفتم: «حزن من بر این که تو می‌گویی نیست و رزق خداوند نیز برای این دو گروه است.»

گفت: «پس بر آخرت است؟» پس آن وعده‌ای صادق است که «پادشاهی مقتدر و قاهر» در آن حکم خواهد کرد. براستی حزن شما برای چیست؟»

گفتم: «از فتنه «ابن زبیر» می‌ترسم.»

حضرت فرمود: «آن شخص خندید و بعد گفت: «ای علی بن الحسین آیا تا به حال هیچ کس را دیده‌ای که بر خداوند توکل کند

ولی او را کفایت نکند؟»

گفتم: «نه»

گفت: «ای علی بن الحسین آیا هیچ کس را دیده‌ای که از خداوند بترسد ولی او را نجات ندهد؟»

گفتم: «نه»

پس گفت: «ای علی بن الحسین آیا تا به حال کسی را دیده‌ای که از خدا سؤال

[صفحه ۱۹۹]

کند ولی به او ندهد؟»

گفتم: «نه».

بعد نگاه کردم در آن هنگام هیچ کس در جلوی من نبود. و آن شخص «خضر» علیه‌السلام بوده است. [۳۲۰].

حضرت سجاد و حج با پای پیاده

حضرت سجاد علیه‌السلام از اوان کودکی و نوجوانی خود تا آخر عمر به صورت مکرر با پای پیاده به حج خانه خدا مشرف می‌شدند.

قضایای مربوط به حج حضرت به صورت پیاده در حال کودکی تحت عنوان تشریف حضرت سجاد (علیه‌السلام) به حج در حال کودکی بیان گردید.

همچنین پیاده حج رفتن حضرت و برخورد شخصی با ایشان بعد از گم شدن از کاروان و نماز خواندن و سپس با «طی الارض» به خانه خدا رسیدن، نیز تحت عنوان «خاطره‌ای از «نماز» حضرت در بین راه «مدینه» و «مکه» ذکر گردیده است. اما در زمینه حج گزاردن حضرت با پای پیاده به صورت کلی در کتاب الارشاد «شیخ مفید» آمده است:

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به صورت پیاده حج بجا آوردند، پس فاصله «مدینه» تا «مکه» را در خلال بیست روز پیمودند. [۳۲۱].

و «معتب» از امام صادق علیه‌السلام نیز نقل می‌کند که فرمودند: «حضرت سجاد علیه‌السلام با پای پیاده به حج رفت پس فاصله بین «مدینه» و «مکه» را در طی بیست روز سیر کرد.» [۳۲۲].

تبعیت مردم از حضرت سجاد در شروع و پایان حج

«سعید بن مسیب» می‌گوید: «قراء» (گروهی از قاریان مشهور قرآن در «مدینه») برای رفتن به حج خانه خدا اقدام نمی‌کردند، مگر اینکه حضرت زین العابدین علیه‌السلام برای حج اقدام کند. طبعاً در انجام مناسک هم به تبع و در [صفحه ۲۰۰]

تابعیت حضرت حرکات خود را تنظیم می‌نمودند.

چه اینکه همین «سعید بن مسیب» می‌گوید: «مردم از «مکه» خارج نمی‌شدند تا اینکه حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام از «مکه» خارج شوند...» [۳۲۳].

بنابراین نظر به احترام فوق‌العاده‌ای که مردم برای حضرت سجاد علیه‌السلام قائل بودند در انجام اعمال عبادی حج، خود را تابع حضرت می‌دانستند و در شروع و پایان حج به حضرت اقتدا کرده و به تبعیت ایشان، اعمال را انجام می‌دادند.

اما از نظر تعداد افرادی که به تبعیت از حضرت زین العابدین علیه‌السلام از «مدینه» خارج می‌شدند و در طول مناسک حج به دنبال

آن حضرت بودند، «علی بن زید» از نوادگان حضرت سجاد علیه‌السلام در ضمن حدیثی نقل می‌کند که:

«قراء» از «مدینه» به سوی «مکه» خارج نمی‌شدند مگر زمانی که علی بن الحسین علیه‌السلام خارج می‌شدند پس او خارج شد و ما نیز که هزار اسب سوار و مرکب سوار بودیم با او خارج شدیم...» [۳۲۴].

حالت معنوی خاص حضرت سجاد به هنگام گفتن لیک

یکی از واجبات «حج» که با آن «حج» و یا «عمره» آغاز می‌گردد، پس از پوشیدن لباس مخصوص که دو تکه پارچه ندوخته و پاک و طاهر است، گفتن عبارت معنوی «لیک، اللهم لیک، لا شریک لک لیک، ان الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک لیک» است.

«لیک» به معنای «گوش به فرمان بودن» و «مطیع کامل بودن در مقابل فرمان» است. «لیک» به معنای پاسخ مثبت دادن در مقابل دعوت، با همه وجود است.

آغاز شدن «حج» با این عبارت معنوی از راز و رمز ویژه‌ای برخوردار است که برای دلسوختگان و عاشقان کوی دوست، شناخته شده است. از این رو اولیاء خداوند به هنگام به زبان آوردن این عبارت، دچار حالات معنوی عجیبی می‌شوند که در سیره‌ی آنها بازگو گردیده است.

[صفحه ۲۰۱]

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نیز در موقع شروع «حج» دچار تغییر حال می‌شدند. در این زمینه آمده است:

«وقتی که حضرت «لباس احرام» می‌پوشید، رنگش از یاد خدا و جلال او تغییر می‌کرد و چنان در جذبه معنویت حق قرار می‌گرفت که از گفتن «لیک» نیز ناتوان می‌آمد، همراهان حضرت با دیدن وضع معنوی وی، بشدت تحت تأثیر قرار گرفته و می‌پرسیدند: چرا «لیک» نمی‌گویید؟

امام در پاسخ می‌فرمود: «بیم آن دارم که «لیک» بگویم ولی خداوند در جوابم ندا دهد: «لا لیک»». [۳۲۵].

و «سفیان بن عیینه» می‌گوید: «علی بن الحسین علیه‌السلام محرم شد پس چونکه می‌خواست بگوید: «لیک اللهم لیک» آن را گفت ولی حالش دگرگون شد و غش کرد تا اینکه از مرکب خود به روی زمین افتاد». [۳۲۶].

انفاق حضرت سجاد در راه تشریف به حج

«سفیان» می‌گوید: «علی بن الحسین علیه‌السلام قصد «حج» نمودند، خواهرشان حضرت «سکینه» دختر امام حسین علیه‌السلام هزار درهم برای حضرت فرستاد و آن را گروهی در خارج مدینه به نام «حره»، به حضرت تسلیم نمودند. پس چون حضرت سجاد علیه‌السلام از مرکب خود پائین آمدند، تمام آن مبلغ را بین مساکین تقسیم نمودند». [۳۲۷].

باید توجه داشت امام سجاد علیه‌السلام در زمینه‌ی انفاق در راه حق تعالی، گوی سبقت را از همگان ربوده و حقا در این زمینه پیشتاز بوده‌اند که مسائل مربوط به آن به صورت مفصل در مبحث «انفاق حضرت سجاد - علیه‌السلام -» بررسی شده است.

خدمت کردن حضرت سجاد به حاجیان

«سعید بن مسیب» می‌گوید: «حضرت زین العابدین علیه‌السلام برای حجاج، سویق (آردی نرم و لطیف مخلوط از آرد گندم و جو) شیرین و ترش مزه

[صفحه ۲۰۲]

تهیه می نمود و با خود می آورد تا با آن، از آنها پذیرایی کند. ولی خود را از آن منع می نمود.» [۳۲۸]. همچنین در وقع سفر، خود را به صورت ناشناس در مابین همسفران وارد می نمود و با آنان شرط می کرد که به آنان خدمت کند. [۳۲۹].

این رویه حضرت به صورت قطعی در سفرهای حج بوده که حضرت بدان عمل می کردند. روایات مربوط به این موضوع در قسمت «بزرگواریهای ویژه حضرت» تحت رقم (۲) بیان گردیده است.

آری دستور خدمت به میهمانان خداوند در سفر «حج» که به صورت متعدد از طرف ائمه هدی علیهم السلام سفارش شده است، از جانب خود آن بزرگواران و از آن جمله حضرت سجاد علیه السلام بدان عمل می شده است و برای دیگران نیز مایه درس بوده و باید مورد عمل قرار گیرد.

تهیه پاکیزه‌ترین ره توشه برای حج توسط حضرت سجاد

امام صادق علیه السلام فرمودند: «عادت حضرت علی بن الحسین علیه السلام این بود که هر گاه به سوی «مکه» برای «حج» و «عمره» مسافرت می نمود، پاکیزه‌ترین ره توشه و زاد از «بادام» و «شکر» و «آرد» نرمی که از «گندم» و «جو» درست شده بود (سویق) در دو نوع ترش مزه و شیرین برای خود فراهم می نمود.» [۳۳۰].

باید توجه داشت آنچه در این روایت از اهتمام حضرت سجاد -علیه السلام- به تهیه بهترین ره توشه برای انجام «مناسک حج» ذکر گردید، با همراه نداشتن آذوقه توسط حضرت در بعضی از سفرهای حج خود که در کودکی انجام داده‌اند، منافاتی ندارد و ممکن است تهیه آذوقه مربوط به یک سری سفرهای خاص باشد که در بزرگسالی حضرت انجام گرفته است. چه اینکه ممکن است بگوئیم حضرت این آذوقه را برای همسفران خود تهیه می فرمود و خود از آن چیزی تناول نمی کرد چنانکه در روایتی به آن اشاره شد.

[صفحه ۲۰۳]

تعداد حج‌های حضرت سجاد

در زمینه تعداد حج‌های حضرت سجاد علیه السلام در طول حیات شریف حضرت آمار یکسان و دقیقی در روایات و سندهای تاریخی موجود نیست. در این زمینه آنچه روایت شده مربوط به توصیه‌ای است که حضرت در ارتباط با شتری که بیست بار، یا بیست و دو بار و یا چهل بار با او به حج خانه خدا رفته بودند، فرمودند و اضافه کردند که من در طول این مدت و این سفرهای زیاد، حتی یک تازیانه هم به او نردم. از اینجا بدست می آید که حداقل حضرت با این یک شتر بیست بار به حج خانه خدا مشرف شده‌اند، اما در مورد سایر حج‌های حضرت که یا با شترهای دیگر بوده و یا با پای پیاده انجام شده است که آنها نیز کم نبوده است، خبر صریحی در اختیار نداریم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «حضرت علی بن الحسین علیه السلام به فرزندشان محمد علیه السلام هنگامی که وفات ایشان فرا رسید، فرمودند: «من بر این ناقه‌ام» (شتر ماده) بیست حج بجای آوردم و حتی یک تازیانه هم به او نردم، پس هنگامی که این ناقه مرد، او را دفن کن تا درندگان از گوشت او نخورند.» [۳۳۱].

«زراره بن اعین» نیز نقل کرده است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام بیست حج را با «ناقه‌ای» بجا آورد و یک تازیانه هم به او نرد.» [۳۳۲].

در قسمت «ارتباط حضرت با حیوانات» به روایات متعددی در این زمینه اشاره شده است، از جمله اینکه:

«زراره» می‌گوید که از امام باقر - علیه‌السلام - شنیدم که می‌فرمود: «برای حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام ناقه‌ای بود که بیست و دو مرتبه با او به حج خانه خدا رفته بود و هرگز حتی یک تازیانه هم بر او نزده بود.» [۳۳۳].
در کتاب اختصاص آمده است که حضرت با این ناقه «چهل» حج گزارده بودند. [۳۳۴].
[صفحه ۲۰۴]

بعضی از حالات حضرت سجاد در حج خانه خدا از «طواف» و «نماز» و «دعا» در مسجدالحرام

۱- حضرت سجاد علیه‌السلام به نماز خواندن در «حجر اسماعیل» در موقع تشریف به حج و دخول در مسجدالحرام بسیار علاقه داشتند.
«طاوس» می‌گوید: «شبی داخل در «حجر اسماعیل» شدم در این حال علی بن‌الحسین - علیه‌السلام - نیز وارد شده و مشغول نماز شدند، پس الی ما شاء الله نماز خوانده و سپس به سجده رفتند. با خود گفتم: مردی صالح از اهل بیتی شایسته، پس حتما باید به دعای او گوش بسپارم. آنگاه شنیدم که در سجده می‌گفت: «عبیدک بفنائک مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک، سائلک بفنائک» و من در هیچ مشکل و ناراحتی آن را نخواندم، مگر اینکه مشکلم حل شده و برایم فرج حاصل شد.» [۳۳۵].
۲- همچنین امام سجاد علیه‌السلام در هنگام حج با در آویختن به «پرده‌ی کعبه» با خدای خود مناجات می‌نمودند.
«اصمعی» می‌گوید: شبی مشغول طواف در اطراف خانه کعبه بودم، در آن حال جوانی دارای شمائل ظریف دیدم که از دو طرف گیسوان او ریخته بود و به «پرده‌ی کعبه» چنگ زده و می‌گفت: «چشمها خوابیده و ستارگان و نجوم بالا آمده و علو یافته است. و تو پادشاه حی و قیوم می‌باشی، پادشاهان در بهای خود را بسته و نگهبانان بر آن گمارده‌اند اما درب تو برای سائلین باز می‌باشد. به سراغ تو آمدم تا به رحمت خود به من نگاه کنی ای ارحم الراحمین».

و بعد اشعاری را تلاوت نمود بدین ترتیب:

یا من یجیب دعا المضطر فی الظلم
یا کاشف الضر و البلوی مع السقم
قد نام وفدک حول البیت قاطبة
و انت وحدک یا قیوم لم تنم
ادعوک رب دعاء قد امرت به
فارحم بکائی بحق البیت و الحرم
ان کان عفوک لا یرجوه ذو سرف
فمن یجود علی العاصین بالنعیم

- ای کسی که دعای انسان مضطر را در ظلمت‌های شبانه، مستجاب می‌نمایی و کسی که ضرر و مصیبت و مرض را برطرف می‌فرمایی.

- همه میهمانان و «واردین بر» تو در اطراف خانه تو به خواب رفته‌اند و تنها تو

[صفحه ۲۰۵]

ای قیوم نمی‌خوابی.

- من ای پروردگرم تو را می‌خوانم، دعایی که تو بدان امر فرموده‌ای، پس بر گریه‌ی من به حق بیت و حرم، ترحم بفرما.
- اگر عفو و بخشش تو را انسانهایی که اسراف نمودند، امید ندارند، پس چه کسی با نعمت‌های فراوان بر گنهکاران بدل و بخشش

نماید.

اصمعی می‌گوید: پشت سر این جوان آمدم و متوجه شدم او زین العابدین علیه‌السلام است. [۳۳۶].

۳- همچنین «طاوس الفقیه» می‌گوید: «حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- را دیدم که از وقت «عشاء» تا «سحر» به دور خانه خدا طواف می‌کرد و عبادت می‌نمود. پس چونکه دیگر هیچ کس را ندید با گوشه‌ی چشمش به سوی آسمان خیره شد و عرض کرد: «خداوند!!! ستارگان آسمانهای تو فرو شدند و چشمان بندگانت، به خواب رفتند ولی دربهای تو برای نیازمندان و سائلین باز است. به سراغ تو آمده‌ام تا مرا بیامری و به من رحمت آوری و سیمای جدم صلی الله علیه و آله و سلم را در عرصه‌های قیامت به من بنمایانی.»

سپس گریست و گفت: «به عزت و جلالت سوگند، با معصیتم قصد مخالفت تو را نداشتم و در هنگام معصیت، تو را معصیت ننمودم در حالی که دچار شک به تو باشم و یا به عذاب تو جاهل بوده و یا به عقوبت متعرض باشم. و لکن نفسم مرا گول زده و بر این عمل، پرده‌ی آویزان تو بر من و عمل من، مرا کمک نمود. پس الآن از عذاب تو چه کسی مرا نجات مرحمت می‌فرماید؟! و اگر تو ریسمان خودت را از من قطع نمایی به ریسمان چه کسی چنگ زخم؟ پس وای از رسوایی بزرگ، در فردایی که در پیشگاه تو وقوف خواهم داشت، همان هنگامی که به «سبک باران» گفته خواهد شد: «براحتی عبور کنید!!» و به «سنگین باران» نیز گفته می‌شود: «فروید آئید». آیا من با «سبک باران» عبور خواهم کرد و یا با «سنگین باران» به زیر کشیده خواهم شد؟ وای بر من هر چه عمرم طولانی می‌شود، گناهان و خطایایم بیشتر شده و «توبه» هم نمی‌کنم. آیا وقت آن نرسیده که از خدایم خجالت بکشم؟! بعد هم باز گریست و این اشعار را سرود:

اتحرقنی بالنار یا غایه المنی

فاین رجائی ثم این محبتی

[صفحه ۲۰۶]

ایت باعمال قباح زریه

و ما فی الوری خلق جنی کجنایتی

- نهایت آرزوهای من؛ آیا مرا با آتش می‌سوزانی؟ پس امید من کجاست؟ و بعد محبت من کجاست؟

- اعمال قبیح و زشت کوچک و بزرگی که مستحق مؤاخذة و ملامت است را انجام داده‌ام و در همه‌ی جهان، کسی نیست که جنایتی مثل جنایت من انجام داده باشد!!

باز هم گریست و گفت: «منزهی تو، معصیت می‌شوی کان اصلا دیده نمی‌شوی. و تو آنچنان «حلم» و «صبر» می‌ورزی که کان اصلا معصیت نشده‌ای!! تو نسبت به مخلوقات خود با نعمت‌های زیبا و انعام‌های نیکو، آنچنان محبت می‌ورزی که کان تو، به آنها نیاز داری! و تو ای سید و مولای من از آنها کاملاً بی‌نیاز می‌باشی.» و بعد هم به حالت سجده خود را به روی زمین انداخت.

«طاوس» می‌گوید: «من به ایشان نزدیک شدم و سر مبارکش را برداشته و آن را به زانوی خود گذاشتم و گریستم تا اینکه اشکهای چشم من بر گونه حضرت جاری شد» در این حال بلند شده و به روی زمین نشست و فرمود: «کیست کسی که مرا از یاد خدایم مشغول داشت؟» گفتم: «من «طاوس» هستم ای فرزند رسول خدا. این جزع و فزع برای چیست؟ بر ماست که به مانند این خود را ملزم کنیم. چرا که ما گنهکار و جنایت کار هستیم!! ولی شما پدرتان حسین بن علی و مادرتان فاطمه الزهرا و جدتان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است.»

«طاوس» می‌گوید: «حضرت به من توجه فرمود و گفت: «هیئات، هیئات ای «طاوس» حدیث و یاد پدر و مادر و جدم را از من وا بگذار، خداوند بهشت را برای کسی که او را اطاعت کند و نیکو باشد آفریده است گرچه بنده‌ای «حبشی» باشد و همو آتش را

برای کسی که او را نافرمانی می‌کند، آفرید ولو او فرزندی از «قریش» باشد. آیا گفتار خداوند تعالی را نشنیدی: «فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسألون». [۳۳۷].

یعنی: «پس هرگاه در «صور» دمیده شود و قیامت فرا رسد پس نسبها در آن روز بین مردم از بین خواهد رفت و سؤال نخواهند شد.» سوگند به خداوند در فردای قیامت هیچ چیز به تو نفع نخواهد رسانید مگر آنچه که از عمل صالح به عنوان [صفحه ۲۰۷]

پیشکش پیش فرستاده باشی.» [۳۳۸].

۴- قضیه دیگری که «طاوس» از حضرت نقل می‌کند چنین است: «مردی را در «مسجد الحرام» زیر «ناودان» خانه خدا دیدم که نماز می‌خواند و دعا می‌کرد و در حال دعا گریه می‌کرد. نزد او آمده و زمانی که از «نماز» فارغ شد متوجه شدم حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام است بعد با حضرت صحبت کردم [۳۳۹] که مشروح این جریان تحت عنوان «بعضی از مکانهای مورد علاقه حضرت سجاد علیه‌السلام برای اقامه نماز» بیان گردیده است.

۵- و بالاخره «محمد بن ابی حمزه» از پدرش نقل می‌کند که او گفت: «علی بن الحسین علیه‌السلام را شبی در آستانه «کعبه» دیدم که نماز می‌خواند، پس قیام نماز را طول داد به گونه‌ای که گاهی بر پای راست خود تکیه می‌کرد و گاهی بر پای چپ خود، آنگاه شنیدم که با صدای گریه آلود می‌گفت: «ای سید و آقای من؛ آیا مرا در حالی که حب و محبت تو در دلم لانه کرده است عذاب می‌کنی؟! سوگند به عزت تو اگر چنین کنی مرا با کسانی در یک جا جمع نموده‌ای که برای تو همیشه آنها را دشمن می‌داشته‌ام!!» [۳۴۰].

خاطراتی متعدد از سفر حج حضرت سجاد

از حضرت سجاد علیه‌السلام در زمینه سفر حج چه در بخش حرکت از «مدینه» تا «مکه» و چه در خود «مکه مکرمه» و خانه خدا، خاطرات زیادی در اسناد تاریخی و روایات اسلامی بازگو شده است.

بعضی از این قضایا در ارتباط با برخورد با حیواناتی در بین راه «مدینه» و «مکه» است که در قسمت «اطلاع حضرت زین العابدین علیه‌السلام از لغت حیوانات» بیان گردیده است.

قضیه دیگر مربوط به نماز خواندن حضرت در راه «مکه» می‌باشد که در ضمن آن داستان گم شدن یکی از حجاج و مشاهده آثار عبودیت و عبادت در حضرت و بعد ارائه کرامتی عجیب و «طی الارض» آن بزرگوار نیز آمده است، که تحت عنوان

[صفحه ۲۰۸]

«خاطره‌ای از یک نماز حضرت سجاد علیه‌السلام در راه «مکه مکرمه» به صورت مفصل بیان گردیده است.

اما قضیه‌ای دیگر که بسیار جالب است:

مرحوم «شیخ طوسی» رضوان الله تعالی علیه - در امالی خود آورده است که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به عنوان حاجی به سوی «مکه» حرکت نمودند تا در بین راه «مدینه» و «مکه» به یک وادی و صحرائی رسیدند. ناگهان مردی که «راهزن» بوده و دزدی می‌کرد، راه را بر حضرت بست و به ایشان گفت: «بیا پائین!!» حضرت فرمودند: چه چیزی می‌خواهی؟» گفت: «می‌خواهم تو را بکشم و آنچه را با خود داری از تو بگیرم!!!» حضرت فرمودند: «من حاضریم آنچه با خود دارم به دو قسمت کرده و یک قسمت را به تو بدهم و تو را هم حلال کنم.» آن دزد گفت: «نه»، حضرت فرمود: «پس اجازه بده برای من آن مقداری که بتوانم با آن خود را به «مکه» برسانم باقی بماند. آن را برای من بگذار.» باز آن دزد امتناع کرد. حضرت فرمود: «رب تو کجاست؟» گفت: «خواهی است!!!» در این هنگام دو «شیر» مشاهده شدند که به حضور حضرت آمدند. سپس یکی از آنها سر آن دزد را گرفت و یکی هم دو

پای او را و حضرت فرمود: «آیا گمان نموده‌ای خدای تو خوابیده است و تو را نمی‌بیند.» [۳۴۱].

در ارتباط با خاطرات سفر حج حضرت سجاد علیه‌السلام نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد که بعضی در قسمت «دعاهای مستجاب حضرت سجاد علیه‌السلام - رقم (۱) و (۲)» بیان گردیده است.

خاطره دیگر که مربوط به حج حضرت است در زمینه بازسازی «کعبه» و نصب «حجر الاسود» می‌باشد.

همچنین توفیق استلام «حجر الاسود» به سهولت در حالی که «هشام» از آن محروم مانده بود، خاطره دیگری است که تحت عنوان «فرزدق، شاعر اهل بیت و توصیف حضرت سجاد علیه‌السلام» بیان گردیده است.

به برخوردی که با «عبدالملک بن مروان» در کنار خانه خدا داشته‌اند در قسمت «نشان دادن عزت و حرمت خود به «عبدالملک مروان» اشاره گردیده است.

چه اینکه خاطره زیبای دیگری از سفر حج حضرت در ارتباط با نصب خیمه‌ی

[صفحه ۲۰۹]

حضرت در بین راه، در مکانی که محل اسکان «جن» بوده است، نقل شده که حضرت از آن نهی می‌کنند و بعد آنها با هدیه‌ی طبقی بزرگ از میوه، از حضرت می‌خواهند که با تناول آن، آنها را خشنود سازند. این جریان تحت عنوان «مراعات حال دیگران توسط امام سجاد علیه‌السلام» بیان گردیده است.

اعتراض فردی به حضرت سجاد در راه «مکه» در زمینه ترک «جهاد» و گزاردن «حج» و جواب حضرت

«عباد البصری» در راه «مکه» با حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام ملاقات کرد و گفت: «ای علی بن الحسین جهاد و سختی آن را ترک نموده‌ای و به حج و نرمی و راحتی آن اقبال کرده و رو آورده‌ای؟ و این در حالی است که خداوند متعال می‌فرماید: «هر آینه خداوند از مؤمنین جانهایشان را و اموالشان را خریداری نمود تا برای آنان بهشت باشد. آنان در راه خداوند می‌جنگند پس می‌کشند و کشته می‌شوند. تا آنجا که می‌فرماید: «و به مؤمنین بشارت بده.» [۳۴۲].

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در جواب او فرمودند، «هر گاه ما افرادی را ببینیم که این صفات را واجد باشند، پس «جهاد» با آنها از «حج» افضل خواهد بود.» [۳۴۳].

بر اساس این روایت حضرت زین العابدین علیه‌السلام نگرش عمیق سیاسی خود را در ارتباط با جایگاه احکام دین الهی از قبیل «جهاد» و «حج» بیان نموده و اولویتها را مشخص می‌فرمایند.

در واقع عملکرد عبادی حضرت در پرتو این بیان بلند آن بزرگوار تفسیر خاصی به خود می‌گیرد. از این رو هرگز ارائه تصویری که در آن، حضرت سجاد علیه‌السلام از جهاد و مبارزه به دور بوده و صرفاً اعمال عبادی را بر هر کاری مقدم داشته‌اند، صحیح نخواهد بود.

و نکته دیگر از این روایت قابل استفاده است، نبود یاران وفادار، پرصلابت، راسخ و مجاهد در محضر حضرت است که نمایشگر شدت غربت و سختی شرایط آن

[صفحه ۲۱۰]

دوران می‌باشد و اینکه چگونه حضرت با شناخت عمیق از این شرایط، اولویتهای حرکت اجتماعی و سیاسی خود را تنظیم می‌کرده‌اند.

اشاره

«سجده» برای خداوند یعنی گذاشتن پیشانی روی خاک از سر تواضع و اظهار عبودیت و ذلت در مقابل حق تعالی، یکی از مصادیق بسیار روشن و بارز «عبادت الهی» است و بعضی آن را مصداق ذاتی عبادت دانسته‌اند که این عملی است که بذاته یعنی به خودی خود، «عبادت» محسوب می‌شود، به خلاف سایر اعمال که اگر صلاحیت عبادت شدن را واجد باشد باید با تعلق قصد به «عبادت فعلی» تبدیل گردد.

به هر تقدیر «سجده» برای خداوند متعال یک مصداق بارز «عبادت» بوده بر اساس بعضی از روایات بهترین و نزدیکترین حالت انسان به خداوند همین حالی است که به سجده رفته و در آن حال مشغول گریه باشد و خداوند را به بزرگی یاد نماید. [۳۴۴]. اولیاء خداوند عموماً به این عبادت علاقه خاصی داشته و به آن اهتمام ویژه‌ای مبذول می‌دارند. در این بیان حضرت زین العابدین امام سجاد علیه‌السلام آنچنان گوی سبقت را ربوده‌اند که اساساً یکی از القاب مشخصه‌ی حضرت همین لقب «سجاد» و از این بالاتر «سیدالساجدین» تعیین گردیده است که دلالت بر کثرت سجده‌های حضرت دارد.

به علاوه به علت کثرت سجده‌های آن بزرگوار و ظهور آثاری در مواضع سجده در بدن مبارک حضرت به نام «ثفنه» که همان «پینه» است، حضرت را به «ذوالثفنات» نیز ملقب نموده‌اند.

برای بررسی این عبادت حضرت سجاد علیه‌السلام باید در محورهای زیر بحث نمود:

۱- محلی که حضرت برای سجده انتخاب می‌نمودند.

۲- بعضی از اذکار سجده‌ی حضرت.

[صفحه ۲۱۱]

۳- حالت حضرت به هنگام سجده.

۴- کثرت سجده‌های حضرت و آثار آن.

محلی که حضرت سجاد برای سجده انتخاب می‌نمودند

می‌دانیم که بر اساس فقه شیعه «سجده» بر هر چیز صحیح نبوده، باید محل سجود انسان به هنگام عبادت، «زمین» و یا «آنچه از آن می‌روید» باشد. در واقع انسان بر اساس این حکم فقهی، مقدس‌ترین عضو وجود خود را که همان «پیشانی» است، بر پست‌ترین اشیاء که «خاک» است، می‌گذارد و بدین وسیله نهایت شکستگی و تواضع و ذلت خود را در مقابل خداوند اظهار می‌کند و لذا «سجده» بر روی خاک به معنای پرستش خاک نیست که بعضی از فرقه‌های انحرافی در اسلام، آن را مطرح کرده‌اند، بلکه «سجده» در مقابل ذات اقدس الهی است که بر اساس یک حکم فقهی و فلسفه زیبایی که اشاره شد، بر روی خاک انجام می‌شود.

در همین رابطه نظر به قداست تربت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام سجده بر تربت آن امام بزرگوار نیز، مستحب بوده و موجب افزایش بسیار زیاد ثواب نماز می‌گردد و این همه سنت‌ها و احکامی است که از ائمه هدی -علیهم‌السلام- به دست ما رسیده است.

«طاوس بن کیسان یمانی» نقل می‌کند که «حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- پارچه‌ای مخصوص داشتند که در آن تربت حسین -علیه‌السلام- را نگهداری می‌کردند و جز بر آن سجده نمی‌کردند.» [۳۴۵] حال رمز و راز این تقید به سجده‌ی بر خاک برگرفته از قبر حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام چیست؟ و این عمل چه پیامهایی دارد؟ و چگونه یادآور ارتباط نماز با جهاد و شهادت است؟ و یا چگونه نماز که برترین نوع عشق بازی با حضرت حق است را با یاد برترین عاشق الهی گره می‌زند؟! اموری است که هر کس با اندک تدبر و تفکری می‌تواند آن را دریابد.

حضرت سید الساجدین علیه‌السلام علاوه بر این، مقید بودند که بر زمین سخت و سنگین و خشن سجده کنند و پیشانی خود را بر امثال این اشیاء در مقابل عظمت الهی بسایند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید که: «حضرت علی بن [صفحه ۲۱۲]

الحسین بر زمین سجده می‌کردند پس روزی به «جبان» که کوهی است در اطراف «مدینه»، آمده و بر سنگی خشن و بسیار سوزنده و آتشین به نماز ایستادند...» [۳۴۶].

چه اینکه باز بنابر نقل امام صادق علیه‌السلام از یکی از بندگان و بردگان حضرت سجاد علیه‌السلام او می‌گوید: «حضرت روزی به سمت صحرا رفتند و من ایشان را تبعیت می‌کردم تا اینکه دیدم حضرت بر سنگی بسیار خشن به سجده افتاده‌اند، من ایستادم و صدای گریه و زاری ایشان را می‌شنیدم...» [۳۴۷].

بعضی از اذکار سجده‌ی حضرت سجاد

«طاوس بن کیسان یمانی» که یکی از بزرگان از اصحاب حضرت سجاد علیه‌السلام می‌باشد، و از مناجات‌ها و عبادات حضرت، مشاهدات زیادی داشته و از آنها گزارش‌هایی به عنوان روایات گرانقدری برای ما به ارمغان گذاشته است، می‌گوید شبی وارد «حجر اسماعیل» در خانه خدا شدم، در این هنگام حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام وارد شده و به نماز مشغول شدند و الی - ما شاء الله نماز خواندن سپس به سجده رفتند و من گفتم: «مردی صالح از اهل بیتی نیکوکار است حتماً به دعای ایشان گوش فراخواهم داد، پس شنیدم که در سجده می‌فرمود: «عبیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک، سائلک بفنائک» یعنی: «بنده تو در آستانه توست، مسکین تو در آستانه‌ی توست. فقیر تو در آستانه‌ی توست، سائل تو در آستانه‌ی توست». طاوس می‌گوید: «من در هیچ مشکل و ناراحتی این دعا را نخواندم مگر اینکه ناراحتی من برطرف گردیده برایم فرج حاصل شد.» [۳۴۸].

البته در بعضی از روایات دیگر در ذیل و ادامه این دعا آمده است: «یشکو الیک ما لا یخفی علیک» یعنی: «به سوی تو شکایت می‌کند آنچه بر تو مخفی نیست.» و یا «یسئلک ما لا یقدر علیه غیرک» یعنی: «از تو مسئلت می‌کند آنچه غیر تو بر آن قادر نیست.» و یا «لا تردنی عن بابک» [۳۴۹] یعنی: «مرا از درگاه خود مران.»

«یوسف بن اسباط» از پدرش نقل می‌کند که وارد مسجد کوفه شدم و دیدم

[صفحه ۲۱۳]

جوانی با خدای خود مناجات می‌کند و در سجده خود می‌گوید: «سجد وجهی متعفرا فی التراب لخالقی و حق له» یعنی: «صورت‌م برای خالقم سجده نمود در حالی که آن را به خاک سائیده‌ام و این حق اوست.» پس به سراغش رفتم و دیدم حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام است. [۳۵۰].

و همچنین بنابر نقل حضرت صادق علیه‌السلام از زبان یکی از موالیان و بندگان حضرت سجاد علیه‌السلام حضرت روزی به صحرا رفته و بر روی سنگی خشن به سجده می‌روند و او می‌گوید: «من ایستاده بودم و صدای گریه و زاری با صدای بلند حضرت را می‌شنیدم و شمردم که هزار مرتبه می‌گفت: «لا اله الا الله حقا حقا، لا اله الا الله تعبدا و رقا، لا اله الا الله ایمانا و صدقا.» [۳۵۱].

حالت روحی و جسمی حضرت سجاد در سجده

«سجده» یکی از برترین نمودهای بندگی حضرت حق می‌باشد که می‌توان در ضمن انجام آن به عالیترین کمالات نائل آمد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «سوگند به خداوند، کسی که حقیقت سجده را در عبادت خود بیاورد و هرگز دچار خسارت نخواهد شد.» [۳۵۲].

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که حقیقت سجده چیست؟ در ظاهر، شکل ظاهری «سجده» محقق نمی‌گردد مگر اینکه انسان از جمیع اطراف خود با در افتادن به روی زمین، خود را برکنار داشته و از همه چیز، خود را محجوب نماید و در باطن نیز حقیقت «سجده» حاصل نمی‌شود مگر با فاصله گرفتن به «قلب» و «سر» و «روح» و همه حواس و ادراک، از آنچه غیر خداست و اقبال تام و تمام به مقام عبودیت در مقابل حضرت الله که در نهایت، این حالت متعالی به مقام «فنا» منجر خواهد شد که برترین مقام کمالی برای انسان است و به معنای رسیدن به ادراک و شهود واقعی «توحید» و نیستی محض خود و ماسوا در مقابل خداوند متعال است. به هر حال در روایات آمده است که «سجود» افضل اعمال بدنی است و از سایر عبادات در نورانی نمودن انسان مؤثرتر است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «نور را در

[صفحه ۲۱۴]

گریه و سجده یافتم» و روایت شده که «نزدیکترین حالت عبد به خداوند حال سجده است بخصوص اگر گرسنه بوده و مشغول گریه باشد.» [۳۵۳].

حال بر این اساس حضرت سیدالساجدین علیه‌السلام که سجده‌های طولانی و زیادی داشته‌اند، در حال نماز و غیر آن که به سجده می‌رفته‌اند آنقدر در سجده مکث می‌کرده و مشغول مناجات و یاد حق بوده‌اند که «عرق» تمام صورت مبارکش را می‌پوشانیده و آب از سر و روی ایشان می‌ریخته است.

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «هرگاه حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به «نماز» می‌ایستادند، رنگشان تغییر می‌کرد و هر گاه به «سجده» می‌رفتند، سرشان را بلند نمی‌کردند تا اینکه عرق از سر و روی ایشان می‌بارید.» [۳۵۴].

در نقل دیگر هم امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- بسیار گریه می‌کردند و یک بار که در موضعی زبر و درشت در کوه «جبان» در اطراف «مدینه» به «نماز» ایستاده بودند، به سجده رفته و پس از اینکه از سجود سر برداشتند کان در آب فرورفته بودند و این به خاطر کثرت گریه‌های ایشان بود.» [۳۵۵].

کثرت سجده‌های حضرت سجاد و آثار آن

از امام صادق سؤال شد چرا خداوند حضرت ابراهیم را به عنوان «خلیل» خود اتخاذ فرمود؟ حضرت پاسخ داد: «به خاطر کثرت سجده‌های آن بزرگوار بر روی زمین.» [۳۵۶].

آری «سجده» بر روی زمین و تداوم این عمل مقدس باعث صعود انسان به کمالات بلندی خواهد شد.

حضرت سیدالساجدین -علیه‌السلام- هم که به لقب «سجاد» ملقب گردیده‌اند، به خاطر کثرت سجده‌های آن حضرت بوده و روایات متعددی در این ارتباط وجود دارد که در بحث لقب «سجاد» بعضی از آنها بیان گردیده است. چه اینکه حضرت

[صفحه ۲۱۵]

شبانۀ روز هزار رکعت نماز می‌خواندند [۳۵۷] که مستلزم تعداد بسیاری سجده است که این نیز بر کثرت سجده‌های حضرت دلالت دارد.

به گوشه‌ای از کثرت نمازهای حضرت در روایات اسلامی اشاره شده است. طبیعتاً این سجده‌های طولانی و زیاد در بدن مبارک حضرت بخصوص در مواضع پنجگانه سجده، آثار خود را بجای گذاشته بود و باعث زبری و برآمدگی این مواضع شده و حضرت مجبور بودند مرتب پینه‌های برآمده در آن مواضع را قطع نمایند که به همین مناسبت به «ذوالثفنت» نیز مشهور شده بودند. [۳۵۸].

در روایت آمده است که چون حضرت باقر به پدر نگریستند و آثار عبادت را که در همه اعضاء و جوارحشان ظاهر شده بود دیدند، متوجه شدند از کثرت سجود، بینی حضرت آسیب دیده و سوراخ شده و لذا شروع به گریه نمودند و پدرشان با برخوردی عجیب

ایشان را ساکت نمودند. [۳۵۹].

این روایت به شکل کامل در بحث «دورنمایی از اهتمام حضرت سجاد علیه‌السلام به عبادت حضرت حق» بیان گردید. همچنین در برخورد «عبدالملک بن مروان» با حضرت سجاد علیه‌السلام که در کاخ سلطنتی او در «شام» انجام گردید، با مشاهده آثار عبادت در سیمای حضرت، سخن به تمجید و تعریف از ایشان گشود که روایت آن به صورت مفصل در قسمت مربوطه بیان گردیده است. [۳۶۰].

چه اینکه در روایتی دیگر، از حج «هشام بن عبدالملک» و عدم توفیق او برای استلام «حجرالاسود» به خاطر ازدحام شدید مردم، سخن به میان آمده است، در حالی که او از این عمل مستحبی محروم شده بود، برای او منبری نصب کردند و بر آن نشست و اهل شام بر گرد او حلقه زدند. در این هنگام حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در حالی که دو حله‌ی احرام پوشیده بودند، رو به سوی کعبه آوردند. صورتشان از همه مردم زیباتر و بوی دلنواز و طیب وجودشان از همه دل‌انگیزتر، و در محل سجده‌ی ایشان [صفحه ۲۱۶]

چیزی به مانند زانوی ماده بزی مشاهده می‌شد. «بین عینیه سجاده‌ی کانه‌ها رکبه‌ی عنز» [۳۶۱]. تمام این روایت در قسمت «فرزدق شاعر اهل بیت و توصیف حضرت سجاد علیه‌السلام» آمده است.

دعاها و مناجاتهای حضرت سجاد

حضرت زین العابدین امام سجاد علیه‌السلام به حق به عنوان «جمال نیایشگران» شهرت یافته‌اند و این بخاطر اهتمام خارق العاده آن حضرت به تلاوت «ادعیه» و انس با مناجاتهای بسیار و اشتغال طولانی به راز و نیاز با خداوند سبحان بوده است. در عصری که دشمنان توحید و معنویت، محرابها را به خون موحدان و آزادگان رنگین ساخته بودند و هر نغمه‌ای که حاکی از رهائی از زنجیرهای قطور بردگی و اسارت در مقابل هوا و هوس و شهوات و رذائل بود، با خشن‌ترین هجوم سرکوب می‌گردید، در عصر ظلمت و خمودگی و تباهی، امام زین العابدین علیه‌السلام بر اساس نور عصمت و تشخیص صحیح نوع وظیفه‌ی خطیری که بر دوش مبارک داشتند، با انشاء دعا‌های عالیة المضامین، نهضتی عمیق و فراگیر در روشنگری فکری و معنوی جامعه خود آغاز نمودند که آثار پر برکت خود را برای احیاء جامعه شیعی و اسلامی و هدایت گسترده توده‌های نیازمند به ارشاد و دستگیری، برجای گذاشت.

بهر تقدیر حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام از این طریق سرمایه‌ای بس گرانقدر به ارث گذاشتند که مجموعه آن تحت عنوان «صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه» شهرت یافته و به حق «اخت القرآن» یعنی «خواهر قرآن» لقب گرفته است. با توجه به گسترده بودن «بعد فرهنگی» وجود حضرت سجاد - علیه‌السلام - و ارتباط این موضوع با این بعد، مباحث مفصل مربوطه را در آن قسمت پی‌گیری خواهیم نمود.

در این قسمت بخشی از ادعیه و مناجاتهای حضرت که تحت عنوان «مناجاتهای خمس عشر» مشهور است، قابل توجه می‌باشد که دنیائی از «عشق» و

[صفحه ۲۱۷]

«شور» و «نیاز» در زمینه‌های مختلف در آن تعبیه شده است. امید است با انس گرفتن و تلاوت آنها خود را در معرض انوار آن قرار داده و بهره‌مند شویم.

برخی از حالات شخصی و ویژگی‌های فردی حضرت سجاد

اشاره

امام معصوم -علیه السلام- مدار و محور کمال و فضیلت و شخصیت جامع و کاملش، مجمع همه خوبیها و فضائل است و از این رو الگوی کامل و فوق کمال برای اقتداء در همه ابعاد زندگی است.

حضرت زین العابدین علیه السلام معصوم ششم و امام چهارم در تمام ابعاد وجودی برای جامعه بشری بویژه شیعیان آن حضرت، الگو می‌باشند.

این شخصیت بزرگ حالات شخصی و ویژگی‌های فردی بیشماری داشتند که تمام آنها برای دلسوختگان سلوک الی الله قابل اقتباس و تبعیت است.

بخش‌هایی از این ویژگی‌ها و حالات را در بررسی بعد فردی حضرت بیان نمودیم. و اینک به شماری دیگر از آنها اشاره داشته و اسناد آنها را ذکر می‌نمائیم:

- ۱- کیفیت لباس حضرت.
- ۲- نوع زیراندازی که حضرت استفاده می‌کردند.
- ۳- کیفیت راه رفتن حضرت (متانت فوق العاده)
- ۴- نحوه‌ی نشستن حضرت.
- ۵- نقش انگشتری حضرت
- ۶- امام سجاد -علیه السلام- و حفظ کرامت نفس در تهیه مرکب سواری
- ۷- افطاری، سحری و شام حضرت (کیفیت غذای حضرت).
- ۸- بعضی از میوه‌ها و غذاهای مورد علاقه حضرت.
- ۹- صورت زیبای حضرت سجاد علیه السلام در موقع تلاوت قرآن.
- ۱۰- عدم تکلم حضرت در ما بین الطلوعین.
- ۱۱- کیفیت سلوک حضرت در ماه رمضان.
- ۱۲- سایر حالات و ویژگی‌های فردی حضرت.

کیفیت لباس حضرت سجاد

اشاره

۱- جناب «حلبی» از معصوم علیه السلام روایت کرده است که از ایشان در

[صفحه ۲۱۸]

مورد پوشیدن لباس خز (پارچه‌ای بافته شده از ابریشم مخلوط با پشم) سؤال نمودم فرمود: «مانعی ندارد. حضرت علی بن الحسین علیه السلام در زمستان لباس و جامه «خز» می‌پوشید و چون تابستان می‌رسید آن را می‌فروخت و پولش را در راه خدا صدقه می‌داد و می‌فرمود: «من از خدایم خجالت می‌کشم که از پول لباسی که خدا را در آن پرستیدم مصرف کنم.» [۳۶۲].

۲- «سلیمان بن راشد» از پدرش نقل می‌کند که می‌گوید: «من علی بن الحسین -علیه السلام- را دیدم که دراعه‌ای سیاه (نوعی

جامه‌ی پشمین) و طیلسان آبی (جامه‌ای است که همه‌ی بدن را پوشانده و از تفصیل و خیاطی خالی است، دایره‌ای شکل بوده و پائین آن باز است که خواص و علما و مشایخ آن را می‌پوشیدند) پوشیده بود. [۳۶۳].

۳- حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند: «عادت حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام این بود که روپوشی بلند از «خز» که قیمتش پنجاه دینار بود و «مطرف خز» (ردایی که مربع مربع بوده و علامت داشت) که قیمتش پنجاه دینار بود، می‌پوشیدند. [۳۶۴].

۴- در همین ارتباط باز از حضرت رضا علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در زمستان «جبهی خز» و «مطرف خز» و «قلنسوه خز» (شب کلاه) می‌پوشیدند و زمستان را با آنها می‌گذرانیدند و «مطرف» (پالتوی بلند مربع مربع) را در تابستان فروخته و پولش را در راه خدا صدقه می‌دادند و می‌فرمودند: «من حرم زینة الله التي اخرج لعباده و الطيبات من الرزق» [۳۶۵] یعنی: «چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش خارج فرموده و روزی‌های پاک و پاکیزه را حرام کرده است.»

۵- همچنین در زمینه لباسی که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به هنگام «زفاف» و برای مراسم عروسی خود، پوشیده بودند روایتی نقل شده است که بسیار جالب به نظر می‌رسد.

از «ابی خالد کنکر کابلی» روایت شده است که گفت: «یحیی ابن‌ام‌الطویل که

[صفحه ۲۱۹]

خداوند درجه‌ی او را رفعت بخشد و او فرزند دایه‌ی حضرت زین العابدین علیه‌السلام بود مرا ملاقات کرد. پس دستم را گرفت و با او به سوی حضرت رفتم. پس ایشان را دیدم که در منزلی که مفروش به فرشهای رنگ شده و دارای دیوارهای سفید (و یا آهک مالی شده) بود، نشسته در حالی که لباس‌های رنگ آمیزی شده پوشیده است. من خیلی نشستن نزد ایشان را طول ندادم و همین که بلند شدم به من فرمود: «فردا به نزد من بیا انشاء الله تعالی.» من خارج شدم و به «یحیی» گفتم: «مرا بر مردی وارد کردی که لباسهای رنگ آمیزی شده می‌پوشد!!» و قصدم این بود که دیگر به نزد ایشان برنگردم. بعد فکر کردم که برگشتن من نزد ایشان بی‌ضرر است و لذا فردا به نزدشان رفتم. دیدم درب منزل باز است ولی هیچ کس را ندیدم و لذا تصمیم گرفتم که برگردم، در این هنگام کسی از داخل خانه مرا صدا زد و من گمان کردم غیر من را اراده نموده است، بعد من را ندا داد که ای «کنکر» داخل شو. و این اسمی بود که مادرم مرا به آن نامیده بود و احدی جز من آن را نمی‌دانست!! پس بر ایشان داخل شدم و دیدم در منزلی که از گل ساخته شده است بر روی حصیری از درخت خرما نشسته و لباسی از «کرباس» پوشیده است و «یحیی» هم نزد ایشان است. بعد به من فرمود: ای «اباخالد» من نزدیک به عروسی هستم و آنچه که تو دیروز دیدی خواسته و رأی خانمها بود و قصد نداشتم که با آنها مخالفت کنم». بعد هم بلند شده و دست من و «یحیی» را گرفتند و ما را به کنار برکه‌ی آبی آورده و فرمود: «بایستید»، ما ایستادیم و به ایشان نگاه می‌کردیم.

آنگاه حضرت فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم. بر روی آب راه رفت تا اینکه دیدیم کعبه از بالای آب ظاهر گردید. من عرض کردم: «الله اکبر، الله اکبر، تو «کلمه‌ی بزرگ» و «حجت عظمی» می‌باشی. صلوات خداوند بر تو باد.» حضرت به ما توجه نمود و فرمود:

«سه نفرند که خداوند در روز قیامت به آنها نگاه نخواهد کرد و آنها را تزکیه نکرده و برای آنها عذاب دردناکی است. اول کسی که در ما و درباره شخصیت ما چیزی را داخل نماید که از ما نیست، دوم کسی که از ما چیزی را خارج کند که آن از ماست، سوم کسی که معتقد باشد این دو گروه از اسلام بهره‌ای دارند.» [۳۶۶].

[صفحه ۲۲۰]

از این حدیث، به دست می‌آید در مراسمی نظیر عروسی تا آنجا که به حدود شرعی و الهی تعدی صورت نگیرد، تبعیت از خواسته‌ی خانمها و مراعات آداب و رسوم مرسومه در مراسم عروسی، مانعی ندارد. گرچه عادت اولیه‌ی حضرت سجاد علیه‌السلام

پوشیدن لباس «کرباس» بوده است، ولی برای عروسی لباس رنگ آمیزی شده هم می‌پوشیدند. (صلوات الله علیه).

۶- در زمینه نحوه‌ی لباس حضرت روایت دیگری نیز وجود دارد که بسیار عجیب و جالب به نظر می‌رسد.

«اصمعی» می‌گوید، من در صحرا بودم که ناگهان جوانی را دیدم که از جمعیت فاصله گرفته و در حالت انزعال از آنها بود و لباسی که پوشیده بود کهنه و نخ‌نما شده بود، ولی دارای سیمایی با بهت بود، به او نزدیک شده و گفتم: «اگر حال و وضعیت خود را نزد این افراد به شکایت ببری حتما آنها بعضی از آن را برای تو اصلاح خواهند کرد و به تو رسیدگی می‌نمایند.» آن جوان با شنیدن این سخن اشعاری را انشاء فرمود که دلالت بر کمالات بلند روحی و عزت نفس و توکل آن بزرگوار بر خداوند متعال بود. مضمون این اشعار چنین است:

«لباسم در دنیا «صبر» بر شداید و مشکلات را بر خود همواره کردن است و لباس آخرتم «بشاشت» و «بشر» است.

اگر امر سختی به من برسد به «عزیز» و عزت او پناه می‌برم چرا که من از قومی هستم که صاحب افتخارات می‌باشند. و از اهل دنیا جز اسمی باقی نمانده است ...»

بعد از اسم آن جوان پرس و جو نمودم، معلوم شد او علی بن الحسین علیه‌السلام است. آنگاه گفتم: آری نباید این جوجه جز از آن لانه بیرون بیاید!!! (ابی ان یكون هذا الفرخ الا من ذلك العش). [۳۶۷].

با توجه به این روایت و آنچه قبلاً بیان گردید به دست می‌آید که حضرت در پوشیدن لباس حالات مختلفی داشته‌اند، هم لباسهای ساده و بعضاً مندرس می‌پوشیدند و هم در شرایطی خاص لباسهای رنگی و مرتب و در همه این امور به [صفحه ۲۲۱]

وظیفه خود عمل کرده و هیچ توجه استقلالی به لباس نداشتند.

در زمینه نوع پوشش حضرت سجاد علیه‌السلام قضیه‌ای در زمینه «نحوه پوشش ایشان برای تشریف به مسجد پیامبر در دل شب» نقل شده است که قابل توجه می‌باشد. چه اینکه «نحوه پوشش و لباس حضرت در موقع «نماز» خود بحث دیگری است که تحت همین عنوان بررسی گردیده است.

نحوه پوشش حضرت سجاد برای تشریف به مسجد پیامبر در دل شبی بسیار سرد

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «یکی از بردگان حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در شبی سرد با حضرت برخورد نمود در حالی که ایشان جبه‌ای از خز (پارچه پشمی و یا ابریشمی) و ردایی از خز که مربع شکل بوده و دارای نشانه‌هایی بود و عمامه‌ای از خز پوشیده بودند و خود را به «غالیه» (که عطری معروف است) خوشبو نموده بودند. او به حضرت عرض کرد: قربان شما بشوم در این ساعت و با این هیأت به کجا تشریف می‌برید؟ فرمود: به سوی مسجد جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌روم که حورالعین را از خداوند عزوجل خطبه کرده و به عقد درآورم!!» [۳۶۸].

(یعنی به عبادت مشغول شده و در ثواب، خداوند برای من حورهای بهشتی منظور فرماید.)

البته مطرح شدن این انگیزه برای عبادت، منافاتی با مرتبه متعالی وجود اقدس آن حضرت که در آن حد، چیزی جز عشق به حضرت حق و انجام عبادات به خاطر محبت دوست، مطرح نیست، ندارد. چرا که در آن موقعیت حضرت باید چیزی را برای سؤال کننده مطرح می‌کردند که قابل فهم او باشد. و از این گذشته انجام عبادات با توجه به این سری انگیزه‌ها فی حد نفسه و بیان آن برای مردم اثر تربیتی داشته و می‌تواند آنها را به سوی اعمال صالح سوق دهد.

نوع زیراندازی که حضرت سجاد استفاده می‌کردند

از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود: «برای حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام بالشت و پستی و همچنین نوعی زیرانداز که

[صفحه ۲۲۲]

در آن تمثالها و عکس‌هایی بود، وجود داشت که بر آن می‌نشست.» [۳۶۹] در حدیث دیگری آمده که «ابو‌خالد کابلی» روزی به حضور حضرت مشرف شد و مشاهده کرد حضرت بر روی فرشهای رنگ آمیزی شده نشسته‌اند و فردای آن روز که آمد دید روی حصیری از درخت خرما جلوس فرموده است (تفصیل این حدیث در «کیفیت لباس حضرت سجاد علیه‌السلام» بیان گردید). البته باید توجه داشت حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام برای جای نماز خود از مواضع زبر و سنگهای خشن استفاده می‌کردند و در بعضی از مواقع روی سنگهای داغ و آتشین به نماز می‌ایستادند که تحت عنوان «مکان حضرت سجاد علیه‌السلام در موقع نماز» جزئیات آن ذکر گردیده است.

نوع زیرانداز حضرت زین‌العابدین در موقع سوار شدن بر مرکب نیز قابل توجه است.

«ابراهیم بن ابی‌یحیی مدائنی» از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمودند: «علی بن‌الحسین علیه‌السلام بر مرکبی سوار می‌شدند که بر روی آن قطیفه‌ای سرخ (جامه‌ای مخملین) افتاده بود.» [۳۷۰].

کیفیت راه رفتن حضرت سجاد (متانت فوق‌العاده)

حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام مظهر کمالات و دارای فضائل بی‌پایان در ابعاد وجودی و شخصیتی بوده‌اند که یکی از آنها متانت فوق‌العاده از یک سو و ابهت و جلالت از سوی دیگر می‌باشد. اما به «ابهت» و «جلالت» حضرت، جناب «فرزدق» در اشعار معروف خود اشاره نموده است که:

«یغضی حیاء و یغضی من مهابته

فما یکلم الا حین یتسم»

یعنی: «او چشم خود را از روی حیاء می‌بندد و دیده‌ی خلق از جلالت او فرومی‌افتد و هرگز سخن نمی‌گوید مگر اینکه در حال تبسم باشد (و یا در مقابلش هرگز کسی سخن نمی‌گوید مگر او تبسم نماید).

اما متانت فوق‌العاده حضرت ابعاد مختلفی دارد که گوشه‌ای از آن در نحوه راه

[صفحه ۲۲۳]

رفتن آن حضرت ظاهر شده است.

۱- امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «علی بن‌الحسین صلوات الله علیه به گونه‌ای راه می‌رفتند که کان بر روی سر حضرت پرنده‌ای وجود دارد و دست راست ایشان از دست چپشان سبقت نگرفته و تجاوز نمی‌کرد.» [۳۷۱].

(کان علی رأسه الطیر) که در متن این روایت آمده است، برای توصیف حضرت به سکون و وقار می‌باشد و اینکه در ایشان هیچ نوع از سبکی و اضطراب وجود نداشت چون پرنده جز بر چیز ساکن نمی‌نشیند.

۲- «سفیان بن عیینه» می‌گوید: «هرگز حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام دیده نشدند که در حال راه رفتن، دستشان از ران ایشان تجاوز کند.» [۳۷۲].

۳- در کتاب «کشف الغمه» نیز آمده است: «هرگاه حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام راه می‌رفتند، دستشان از ران ایشان تجاوز

نمی‌کرد و دستشان را بالا و پایین نمی‌بردند و دارای سکینه و آرامش و خشوع بودند.» [۳۷۳].
 آری در واقع حضرت مصداق بارز این آیه کریمه قرآن بودند که: «و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا» [۳۷۴].

نحوه‌ی نشستن حضرت سجاد

«ابوحمزہ ثمالی» می‌گوید: «حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام را دیدم که نشسته بودند در حالی که یکی از پاهای خود را بر روی ران پای دیگر گذاشته بودند. من عرض کردم: «مردم این نحوه نشستن را نمی‌پسندند و می‌گویند آن نحوه نشستن خداوند است!!» حضرت فرمود: «من به این گونه نشستم چرا که خسته شده و ملالت به من روی آورده بود و خداوند را هرگز ملالت عارض نشده و او را خواب و چرت فرا نمی‌گیرد.» [۳۷۵].

[صفحه ۲۲۴]

نقش انگشتری حضرت سجاد

امام سجاد علیه‌السلام بر اساس یکی از سنن اسلامی انگشتر به دست می‌نمودند، و انگشتری ایشان دارای نقوش مختلفی بوده است که نوع آنها در روایات ذکر شده است.

از آن جمله از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که نقش «خاتم» علی بن الحسین علیه‌السلام چنین بود: «الحمد لله العلی العظیم.» [۳۷۶].

چه اینکه از حضرت ابی الحسن الرضا -علیه‌السلام- نقل شده است که نقش انگشتری حضرت سجاد -علیه‌السلام- چنین بود: «خزی و شقی قاتل الحسین بن علی صلوات الله علیه» [۳۷۷] یعنی: «خوار و بدبخت گردید کشنده حضرت امام حسین -علیه‌السلام-» همچنین حضرت صادق علیه‌السلام از قول پدرشان نقل کرده‌اند که ایشان فرمودند: «نقش خاتم پدرم چنین بود: «العزة لله» [۳۷۸]. همچنین از حضرت رضا علیه‌السلام نقل شده که نقش خاتم حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- نقش خاتم پدرشان بود بدین صورت که «ان الله بالغ امره.» [۳۷۹].

و در کتاب الفصول المهمه تألیف «ابن الصباغ المالکی» آمده است:

نقش خاتم حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام این چنین بود: «و ما توفیقی الا بالله» [۳۸۰].

اما آنچه در این ارتباط بسیار جالب است حدیثی است که «محمد بن مسلم» از امام صادق -علیه‌السلام- نقل می‌کند که از حضرت راجع به انگشتر امام حسین بن علی -علیه‌السلام- پرسیدم که به دست چه کسی افتاد؟ و عرض کردم من شنیده‌ام در هنگامی که همه چیز حضرت غارت شد، این انگشتر هم از انگشت ایشان ربوده شد. امام صادق -علیه‌السلام- فرمودند: «آنچنانکه می‌گویند صحیح نیست، هر آینه حضرت حسین -علیه‌السلام- به فرزندش علی بن

[صفحه ۲۲۵]

الحسین -علیه‌السلام- وصیت نمود و او را وصی خود قرار داد و انگشترش را در دست او قرار داد و امرش را به او تفویض کرد. همچنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به امیرالمؤمنین -علیه‌السلام- و امیرالمؤمنین -علیه‌السلام- نسبت به امام حسن -علیه‌السلام- و امام حسن -علیه‌السلام- نسبت به امام حسین -علیه‌السلام- انجام داده بود و این انگشتر سپس به پدرم رسید بعد از پدرش، و از او به من رسید و آن هم اکنون نزد من است و من هر جمعه آن را به دست نموده و در آن نماز می‌خوانم.»

«محمد بن مسلم» می‌گوید: روز جمعه‌ای بر او وارد شدم در حالی که مشغول نماز بودم، پس چونکه از نماز فارغ شد دستش را به

سوی من دراز نمود و من در انگشت مبارک او انگشتری دیدم که نقشش چنین بود: «لا اله الا الله عدة للقاء الله» یعنی: «لا اله الا الله زاد و توشه لقاء الهی است» پس فرمود: «این انگشتر جدم حضرت ابی عبدالله الحسین -علیه السلام- است.» [۳۸۱].
با توجه به نقش‌های انگشتری حضرت سجاد -علیه السلام- معارف ناب و گرانقدری به دست می‌آید که بر اهلش پوشیده نیست.

امام سجاد و حفظ کرامت نفس در تهیهی مرکب مناسب

«ابن سنان» از امام صادق -علیه السلام- نقل کرده است که حضرت فرمود: «حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- مرکبی را به یکصد دینار می‌خریدند تا بدین وسیله کرامت نفس خود را حفظ نمایند.» [۳۸۲].
از این حدیث شریف به دست می‌آید تهیه وسیله سواری پسندیده اگر به منظور حفظ کرامت نفسانی باشد، امری نیکو است برخلاف اینکه با انگیزه‌هایی از قبیل تکبر، به رخ کشیدن خود، تحقیر دیگران، راحت طلبی و ... این کار صورت گیرد که در این صورت همه‌ی این انگیزه‌ها، ناپسند و عمل مبتنی بر آن نیز در معیار ارزشی اسلام، فاقد ارزش بلکه ضد ارزش می‌باشد. اما از آنجا که خداوند مؤمن را از «عزت» خود بهره‌مند فرموده و هرگز به اموری که موجب وهن شخصیت او باشد راضی نیست، اعمالی نظیر [صفحه ۲۲۶]

آنچه حضرت سجاد -علیه السلام- در تهیه مرکب شایسته انجام دادند، یک کار ارزشی و ممدوح خواهد بود.
خداوند متعال هم در قرآن فرموده است: «و لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر» [۳۸۳].
یعنی: «هر آینه بنی آدم را اکرام نمودیم و آنها را گرامی داشتیم و آنها را در دریا و خشکی بر مرکبها سوار کردیم.»

افطاری، سحری و شام حضرت سجاد (کیفیت غذای حضرت)

در خلال روایت مفصلی که یکی از کرامتهای بزرگ حضرت سجاد -علیه السلام- در زمینه قضاء دین یکی از شیعیان را بیان می‌کند، چنین آمده است که: «حضرت به کنیز خود دستور دادند: یا فلانه (اسم کنیز را آوردند) سحری و افطاری مرا بیاور. او هم دو قرص نان آورد. حضرت آن را به یکی از شیعیان خود که مقروض بود دادند و او آنها را به بازار برده و با یک ماهی و کمی نمک تعویض کرد و بعد صاحبان ماهی و نمک آن دو قرص نان را نزد او آوردند و گفتند ای بنده خدا تلاش کردیم خودمان یا یکی از خانواده‌مان این نان را بخوریم ولی دندانمان در آن کارگر نیفتاد!! و لذا اینها را برای تو بر گردانیدیم و بعد هم فرستاده‌ی حضرت آمد و همان دو قرص نان را برای حضرت باز پس گرفت ولی به برکت آن، وضع آن شیعه بکلی دگرگون شد و همه قرض خود را داد.» [۳۸۴].

از این روایت به دست می‌آید، حضرت زین العابدین برای سحری و افطاری خود از دو قرص نان این چنینی استفاده می‌کرده‌اند. (مشروح این داستان تحت عنوان «کرامتی بزرگ در قضاء دین یکی از شیعیان» بیان گردیده است).
در روایتی دیگر که سیره حضرت در انفاق در روزهایی که روزه بودند را بیان می‌کند؛ آمده است: بعد از اینکه حضرت تمام غذای طبخ شده را بین مردم تقسیم می‌کرد و همه‌ی دیگرها تمام می‌شد، آنگاه مقداری نان و خرما برای ایشان می‌آوردند و «شام» حضرت همان بود. [۳۸۵].

[صفحه ۲۲۷]

بعضی از میوه‌ها و غذاهای مورد علاقه حضرت سجاد

حضرت زین العابدین -علیه السلام- به «انگور» علاقه داشتند و از آن خوششان می‌آمد. در عین حال بر اساس آیه «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» [۳۸۶] که وصول به «بر» و «نیکی» را در گرو انفاق از چیزی که انسان آن را دوست می‌دارد دانسته، حضرت همین میوه‌ی مورد علاقه خود را «انفاق» می‌نمودند.

امام صادق -علیه السلام- فرمودند: «حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- از انگور خوششان می‌آمد. روزی مقداری انگور مرغوب و زیبا به «مدینه» آورده شد و ام‌ولد حضرت (کنیز ایشان) مقداری از آن را خریده و به هنگام افطارشان نزد ایشان آورد و حضرت از آن تعجب نموده خشنود شدند. و قبل از اینکه دستشان را به سمت آن دراز کنند سائلی به در خانه مراجعه نمود.

حضرت به آن کنیز فرمودند: «این انگور را برای او ببر.» کنیز گفت: «ای مولای من بعضی از این انگور او را کفایت می‌کند.» حضرت فرمود: «نه، به خدا قسم!! همه‌اش را برای او بفرست!!»

چون فردا شد باز آن کنیز مقداری از همان انگور خرید و آورد و باز سائلی آمد و مثل آنچه دیروز انجام شد، حضرت دستور داد و آن کنیز هم انگور را برای او فرستاد.

باز کنیز انگوری خرید و در شب سوم آن را برای حضرت آورد ولی دیگر سائلی نیامد. حضرت فرمود: «چیزی از آن از ما فوت نگردید و الحمد لله.» [۳۸۷].

نظیر این روایت، روایت دیگری است که «هشام بن سالم» می‌گوید: «علی بن الحسین -علیه السلام- از «انگور» خوششان می‌آمد. روزی حضرت روزه‌دار بودند چون موقع «افطار» شد، اول چیزی که برای حضرت آوردند، انگور بود. کنیز حضرت آن را در ظرفی نهاده و مقابل حضرت گذاشت. در این هنگام سائلی آمد و حضرت آن را به او دادند. آن کنیز با دسیسه و حيله‌ای آن انگور را از سائل خرید و آورد در مقابل حضرت گذاشت که در این حال سائل دیگری آمد. حضرت آن انگور را به او عطا فرمودند و آن کنیز همان کار را تکرار کرد تا اینکه سه بار چنین شد و در دفعه چهارم حضرت آن انگور را تناول فرمود.» [۳۸۸].

[صفحه ۲۲۸]

همچنین از «عبدالله دامغانی» روایت شده است که حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- همیشه «شکر» و «بادام» صدقه می‌دادند. وقتی از علت آن سؤال شد، این آیه را تلاوت کردند که «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» [۳۸۹] یعنی: «هرگز به «بر» و «نیکی» مطلق نمی‌رسید تا اینکه از آنچه دوست می‌دارید در راه خدا انفاق کنید.» آری حضرت این دو را دوست می‌داشتند. از مجموع این روایات به دست می‌آید، حضرت سجاد -علیه السلام- از «انگور» و «بادام» و «شکر» خوششان می‌آمد ولی همه آنها را در راه خدا انفاق می‌کردند.

صوت زیبای حضرت سجاد در موقع تلاوت قرآن

اشاره

در زمینه صوت زیبای حضرت زین العابدین -علیه السلام- دو روایت نقل شده است که از آنها به دست می‌آید حضرت از صدای بسیار زیبایی برخوردار بوده‌اند.

۱- امام صادق -علیه السلام- فرمودند: «علی بن الحسین -علیه السلام- از همه مردم برای تلاوت قرآن مجید صوت زیباتری داشتند و به صورت مکرر «سقاها» که از کنار درب منزل حضرت می‌گذشتند، در آنجا (بی‌اختیار) می‌ایستادند و به قرائت ایشان گوش می‌سپردند.» [۳۹۰].

۲- موسی بن جعفر -علیه السلام- که خود دارای صوتی زیبا بودند، روزی از روزها فرمودند: «حضرت علی بن الحسین - علیه السلام- قرآن تلاوت می کردند و چه بسا گذر کننده‌ای از کنار ایشان عبور می کرد و به خاطر زیبایی صدای آن حضرت بیهوش شده از حال می رفت.» بعد فرمود:

اگر امام گوشه‌ای از این را اظهار کند، مردم توانایی تحمل آن را نخواهند داشت.» سؤال شد: «آیا رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - با مردم نماز نمی خواند و صوتش را در موقع تلاوت قرآن بلند نمی نمود؟»

حضرت جواب دادند که: «رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - به اندازه‌ای که کسانی که در پشت سر ایشان به نماز ایستاده بودند قدرت تحمل داشتند بر آنها تحمیل

[صفحه ۲۲۹]

نموده و به همان مقدار از زیبایی صوت خود اظهار می فرمود.» [۳۹۱].

با توجه به صوت زیبای حضرت که آن را به تلاوت قرآن اختصاص داده بودند جالب است «دیدگاه حضرت در مورد قرآن» را نیز مرور کنیم.

دیدگاه حضرت سجاد در مورد قرآن

حضرت زین العابدین -علیه السلام- در ارتباط با تبیین جایگاه قرآن در جامعه و بیان اهمیت آن تلاش وافری داشته‌اند. هم خود به آن و قرائتش اهتمام می ورزیدند و هم به تفسیر آن جامعه را هدایت می کردند. در این ارتباط چند روایت وجود دارد:

۱- «زهری» می گوید: علی بن الحسین -علیه السلام- فرمود: «اگر تمام کسانی که بین مشرق و مغرب عالم زندگی می کنند بمیرند، من بعد از اینکه قرآن با من باشد، هرگز دچار وحشت نخواهم شد.» و ادامه می دهد که حضرت سجاد -علیه السلام- هنگامی که آیه مبارکه ی «مالک یوم الدین» را تلاوت می نمود آن قدر آن را تکرار می کرد که نزدیک بود قالب تهی کند.» [۳۹۲].

۲- «زهری» می گوید: «از علی بن الحسین -علیه السلام- شنیدم که می گفت: «آیات قرآن خزائن علم است پس هر گاه خزینه‌ای را باز نمودی برای تو شایسته است که به آنچه در آن است، نظر نمایی و بدقت بنگری.» [۳۹۳].

۳- حضرت فرمودند: «بر تو باد به قرآن!! چرا که خداوند بهشت را با دست قدرت خود آفرید، یک خشت از «طلا» و یک خشت از «نقره» و ملاط آن را از «مشک» قرار داد و خاکش را از «زعفران» و سنگ‌هایش را «لؤلؤ»، او درجات بهشت را به قدر آیات قرآن قرار داد پس هر کس از آن بخواند به او می گوید: «بخوان و بالا برو» و هر کس داخل بهشت بشود، در بهشت درجه‌ای بالاتر از آن نیست مگر پیامبران و صدیقین.» [۳۹۴].

۴- حضرت فرمودند: «هر کس قرآن را در «مکه» ختم کند نمی میرد مگر اینکه

[صفحه ۲۳۰]

رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - را ببیند و منزلش را در بهشت مشاهده کند ...» [۳۹۵].

۵- حضرت در تفسیر این آیه از قرآن «و لکم فی القصاص حیاة» [۳۹۶] فرمودند: «لکم»، ای امت محمد «فی القصاص حیاة» چون کسی که قصد کشتن داشته باشد و بداند که «قصاص» خواهد شد و از این رو از کشتن بازبایستد، این حیات و زندگی کسی است که به قتل اهتمام کرده است و حیات و زندگی کسی است که می خواست کشته شود و زندگی و حیات غیر آن دو از مردم است هر گاه آنها دانستند که «قصاص» واجب است. و هرگز دیگر جسارت به «قتل» به خاطر ترس از «قصاص» پیدا نمی کنند «یا اولی الالباب» صاحبان عقول «لعلکم تتقون».

بعد فرمود: ای بندگان خدا!!! این «قصاص» کشتن شماست برای کسی که او را در دنیا می‌کشید و روحش را فانی می‌کنید. آیا شما را خبر ندهم به بزرگتر از این قتل؟ و آنچه که خداوند واجب فرموده برکشنده او، چیزی که بزرگتر از این قصاص است؟! مردم گفتند: بلی یابن رسول الله.

فرمود: «بزرگتر از این قتل، این است که او را به گونه‌ای بکشد که دیگر قابل جبران نباشد و هرگز بعد از آن زنده نخواهد شد.» گفتند: آن چیست؟

فرمود: «آن این است که او را از نبوت حضرت محمد- صلی الله علیه و آله و سلم - و از ولایت علی بن ابی طالب - علیه السلام - گمراه کند و او را به غیر راه خدا براند و با اتباع شیوه دشمنان «علی» و اعتقاد به امامت آنها، او را دچار تغییر و اعوجاج نماید و «علی» را از حقش دفع کند و فضیلت او را انکار نماید و در زمینه لزوم اداء تعظیم واجب او، بی‌مبالا-تی کند. پس این همان قتلی است که موجب می‌شود مقتول برای همیشه در آتش جهنم اهل خلود باشد و لذا جزاء این قتل نیز همانند این است، خلود در آتش جهنم!!» [۳۹۷].

لازم به ذکر است حضرت سجاد - علیه السلام - در اثر منور نفس قدسی خود یعنی «صحیفه سجادیه»، در دعای ۴۲ تحت عنوان «و کان من دعائه عند ختم القرآن» معارف بسیار بلندی در ارتباط با کتاب خداوند متعال بیان فرموده‌اند که [صفحه ۲۳۱] جدا باید مورد توجه قرار گیرد.

عدم تکلم حضرت سجاد در مابین الطلوعین

یکی از قطعه‌های بسیار مهم در شبانه روز، زمان مابین «طلوع فجر صادق» تا «طلوع خورشید» می‌باشد که برای بیدار بودن آن و اشتغال به یاد خدا، سفارش‌های زیادی از جانب ائمه هدی علیهم السلام رسیده است. خوابیدن در این قطعه از زمان «مکروه» و بشدت مورد نکوهش واقع شده است. آری ارزاق مادی و معنوی انسان در این بخش از زمان توزیع می‌گردد. حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - مقید به بیدار بودن در این وقت بوده و علاوه بر آن جز به یاد خدا هیچ اشتغالی نداشتند و هرگز با دیگران در این فاصله زمانی مشغول به صحبت در امور عادی نمی‌شدند.

از قول بعضی از اصحاب حضرت چنین آمده است که: من نزد حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - بودم و عادت ایشان این بود که هرگاه نماز صبح را به جا می‌آوردند تا طلوع خورشید، هیچ سخن نمی‌گفتند و با کسی تکلم نمی‌فرمودند و در روزی که «زید» متولد شد بعد از نماز صبح نزد حضرت آمده و ایشان را به تولد او بشارت دادند. در این هنگام حضرت به اصحابش فرمود به نظر شما اسم این مولود را چه بگذاریم؟... [۳۹۸].

کیفیت سلوک حضرت سجاد در ماه رمضان

ماه مبارک رمضان که از مبارک‌ترین زمانها برای انجام امور عبادی به صورت عام است، از اهمیت خاصی نزد اولیاء خداوند برخوردار است. آنان از این میدان بزرگ تقرب الی الله حداکثر استفاده را می‌نمایند. و خود را در این ماه که «شهر الله» لقب گرفته است برای یاد و انس با حضر حق، فارغ می‌نمایند. «روزه» را به امساک سطحی از «خوردن» و «آشامیدن» منحصر نمی‌دانند و با این عمل، به حقیقت امساک از «منهیات الهی» و امساک از «توجه به غیر خدا» مشغول شده و خلاصه بالاترین بهره را در سلوک الی الله و قرب و لقاء او که نتیجه و پاداش «صوم» است، می‌برند.

[صفحه ۲۳۲]

حضرت سجاد -علیه السلام- نیز در قله و نقطه مقدم بندگان صالح حضرت الله قرار داشته و در این ماه شریف خود را فقط برای یاد فراگیر حضرت حق فارغ می نمودند.

«حصین» از امام صادق -علیه السلام- نقل می کند که فرمودند: «عادت حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- این بود که هر گاه «ماه رمضان» فرامی رسید جز به «دعا» و «تسبیح» و «استغفار» و «تکبیر» به هیچ چیز تکلم نمی کردند و هر گاه «افطار» می کردند می گفتند: «اللهم ان شئت ان تفعل فعلت» یعنی: «خداوندا تو اگر بخواهی کاری را انجام دهی انجام خواهی داد.» [۳۹۹].

قابل توجه خوانندگان عزیز اینکه حضرت زین العابدین -علیه السلام- در خلال دعاها و مناجاتهای خود در ارتباط با ماه مبارک رمضان، چه به هنگام رو آوردن این ماه مبارک، چه به هنگام وداع آن ماه عزیز و چه در شبها و سحرهای فرخنده آن، معارف بلند و نابی در ارتباط با این ماه مقدس بیان می فرمایند. از این رو تلاوت و دقت در آن ادعیه بسیار شایسته است. تا دیدگاه حضرت سجاد -علیه السلام- در ارتباط با «ماه رمضان» روشن گردد.

سایر حالات و ویژگی فردی حضرت سجاد

حضرت زین العابدین امام سجاد -علیه السلام- در زندگانی پربرکت و منور و الهی خود در طول شبانه روز و ایام و ماهها، عادات و حالات ارزنده‌ای را به صورت مرتب پی گیری داشته و به آن مقید بوده‌اند. برخی از این عاداتها و حالات که ویژگی های بارز امام سجاد -علیه السلام- بوده است در بررسی بعد اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی آن بزرگوار بررسی می شود و برخی دیگر در خلال بررسی بعد فردی آن امام عزیز تحت عنوان بررسی تفصیلی و جزئیات عبادت‌های حضرت سجاد -علیه السلام- بیان گردیده است.

۱- از قبیل: تقید به استعمال «عطر» برای ورود به «نماز».

۲- تهیه آب وضو قبل از خواب و مسواک کردن و تقید به «نماز شب».

۳- تهیه بهترین ره توشه از قبیل «بادام» و «شکر» و ... برای حج خانه خدا.

[صفحه ۲۳۵]

بعد فرهنگی وجود اقدس حضرت سجاد علیه السلام (مدیریت نهضت فرهنگی اسلام)

مقدمه

عصر امامت حضرت زین العابدین امام سجاد -علیه السلام- یکی از سخت‌ترین عصرهای تاریخ صدر اسلام قلمداد می گردد چرا که سلسله حاکمان پست فطرت و سفاک اموی و ایادی آنان با تمام قوا و با استخدام همه ظرفیت شیطنت و خشونت خود، به هدم ارزشهای اسلامی و توحیدی در ابعاد مختلف همت گماشته بودند و با اعمال استبداد فراگیر و سرکوب شدید نیروهای فکری، اجتماعی و تشکیلاتی مربوط به خاندان رسالت و امامت، و با به شهادت رساندن هزاران انسان پاکبخته و فداکار و آشنای با مبانی و حیانی و آئین توحید و دستورات نبوی و تعالیم علوی، خط نابودی کامل رسالت پیامبر اسلام حضرت محمد صلوات الله علیه و آله را با شدت تعقیب می کردند.

به گوشه‌ای از این مسائل در ترسیم اوضاع زمانه‌ی حضرت سجاد -علیه السلام- و به فرزاهایی از آن تاریخ ننگین و سیاه در بررسی بعد سیاسی حضرت سجاد -علیه السلام- و ارتباط آن امام بزرگوار با خلفای اموی اشاره رفته است.

بنابراین دوره امامت حضرت سجاد -علیه السلام- را باید یکی از سخت‌ترین دوره‌های تاریخ اسلام لقب داد و حقیقتاً قلم از ترسیم

دشواری خارق العاده این عصر، احساس عجز نموده، بخصوص در کاری فشرده مانند آنچه در پیش روی ماست، توان ترسیم واقعیت این دوره به غایت مشکل می‌نماید.

[صفحه ۲۳۶]

اما با توجه به برنامه بلند مدت حضرت سجاد -علیه السلام- یکی از اولویتهای قطعی آن امام بزرگوار، آغاز یک «نهضت فرهنگی» عمیق و ریشه‌دار در جهت حفظ و استمرار دستاوردهای رسالت حضرت خاتم الانبیاء -صلی الله علیه و آله و سلم- و جد بزرگوار و عمو و پدر ارجمندش بوده است.

«نهضت سیاسی» با قیام جاودانه عاشورا و حرکت الهی حضرت ابی‌عبدالله -علیه السلام- انجام پذیرفت. این نهضت گرچه به ظاهر با موفقیت همراه نبود، و با شدیدترین وجه ممکن سرکوب گردید ولی طراح و مجری آن، آنچنان با نور عصمت و درایت الهی، آن را سامان داد که «دین» را به معنای جامع از خطر اضمحلال نهایی حفظ کرده، زمینه رسوایی و انحطاط خط حاکم و «نظام سیاسی» موجود را به بهترین وجه در بلند مدت فراهم ساخت.

اینک آنچه لازم می‌نماید آغاز یک «نهضت فرهنگی» است که از یک سو زمینه بارور شدن اهداف اصیل نهضت حضرت ابی‌عبدالله -علیه السلام- را فراهم نموده و از فراموش شدن آن جلوگیری نماید و از سوی دیگر با توجه به «اصالت فرهنگ» در بینش اسلامی، زمینه ساز تأسیس مکتب فراگیر جعفری و نشر معارف اصیل اسلامی در جامعه باشد.

امام زین العابدین -علیه السلام- با ایفای نقش «امامت» در این دوران در بعد فرهنگی، با همه سختی که به همراه داشت، به بهترین وجه رسالت خطیر خود را به انجام رسانده و با حفظ کیان دین مبین اسلام از اضمحلال، زمینه‌ی شناخت و بارور شدن ارزشها و تعالیم فراگیر اسلامی در جامعه را فراهم نمودند و با مجاهدات عظیم خود در این نهضت، میراثی جاودانه از تعالیم آسمانی دین مبین اسلام، برای نسل‌های بعد به ارمغان گذاشتند.

رسالت اصیل همه انبیاء و اولیاء آشنا ساختن جامعه بشری با معارف ناب در زمینه «مبدأ» و «معاد» و شناخت کامل وظایف گسترده‌ی بندگی در مقابل «ذات اقدس احدیت» است و در مرحله‌ی بعد تربیت انسانهای شایسته که این معارف در وجود آنان به بار نشسته باشد و عملاً به مقام منبع «عبودیت» حق متعال واصل شده و «موحد» و «مخلص» گردیده باشند و سایر اهداف آنان همه زمینه ساز و مقدمه‌ی انجام این رسالت است. بنابراین «مبارزه با طاغوتها»، «تشکیل حکومت و استقرار نظام سیاسی صالح»، «اصلاح وضع معیشت مردم» و ... همه و همه مقدمه‌ی

[صفحه ۲۳۷]

«خداشناسی» و «خداباوری» است.

از این رو «نهضت فرهنگی» از «اصالت» برخوردار است و چنانچه قرآن می‌فرماید: «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یرکبهم و یعلمهم الکتاب و الحکمۃ». [۴۰۰].

یعنی: «خداوند در جامعه‌ی فاقد دانش، پیامبری از خودشان مبعوث فرمود تا ابتدا آیات او را بر آنها تلاوت نماید و بعد آنها را «ترکیه» و «تهذیب» نموده و «کتاب» و «حکمت» به آنها تعلیم فرماید.»

«انسان سازی» که راهی جز «تعلیم» و «تربیت» برای آن متصور نیست، هدف اصیل ارسال همه انبیاء و آرمان نهایی همه اوصیاء است.

حال حضرت امام زین العابدین -علیه السلام- در اوج حاکمیت استبداد و در دورانی که «حاکمان اموی» تمام توان خود را برای زدودن نور «وحی» از سرزمین وحی و نابودی سیره‌ی حیاتبخش پیامبر -صلی الله علیه و آله و سلم- بسیج کرده بودند، در حالی که هنوز آثار زنجیرهای استبداد بر بدن مطهرش موجود است، با اتخاذ روشی بدیع، زبان خود را در دفاع از حق و بیان معارف

اصیل اسلامی به کار گرفته و با موفقیت تمام، در خلال مدت مدیدی حدود ۳۵ سال، به بهترین وجه «نهضت فرهنگی» اسلام و تشیع را رهبری می‌نمایند.

آری حضرت که بخوبی از عهده رهبری نهضت پدر بعد از شهادت ایشان بر آمده بودند، در این نهضت نیز به موفقیت دست یافته و دلیل قاطع آن تبلور عظیم فرهنگ اصیل اسلام و تشیع توسط حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام است که در پرتو فداکاریهای امام سجاد -علیه السلام- در زمینه تربیت شاگردان شایسته و حفظ و استمرار معارف اسلامی در خلال زمان بسیار سخت مابین قیام عاشورا و سقوط «بنی امیه»، به انجام رسید.

به هر حال بررسی حیات علمی و فرهنگی امام سجاد -علیه السلام- نیازمند فرصت طولانی و تحقیقات گسترده‌ی تاریخی است و در این مختصر به بررسی بعضی از امور در این زمینه اکتفا می‌شود:

۱- جایگاه رفیع علمی حضرت سجاد (-علیه السلام-)

[صفحه ۲۳۸]

۲- رهبری فکری جامعه توسط حضرت سجاد (-علیه السلام-) با شگردی ویژه و پایه گذاری «نهضت فرهنگی»

۳- بیان بدیع معارف الهی و ارائه درسهای سترگ «علمی» و «حقوقی» توسط حضرت سجاد (-علیه السلام-)

۴- امام سجاد (-علیه السلام-) و تربیت شاگردان برجسته

۵- روشنگری و افشاگری توسط حضرت در زمینه مسائل سیاسی جامعه (هشدار به عالمان وابسته).

جایگاه رفیع علمی حضرت سجاد

اشاره

حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین -علیه السلام- یکی از مصادیق روشن این آیه کریمه قرآنی می‌باشند که «کل شیء احصیناه فی امام مبین» [۴۰۱] یعنی: «هر چیزی را در امام مبین - کارنامه‌ای روشن - برشمردیم.» چرا که بر اساس روایات متعدد هنگامی که از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - از این آیه سؤال شد حضرت امیرالمؤمنین -علیه السلام- را به عنوان «امام مبین» معرفی کردند [۴۰۲] و جانشینان آن امام، همه وارث علم و سایر کمالات خدادادی آن بزرگوار می‌باشند. آری حضرت امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- باب «مدینه علم» پیامبر می‌باشند که «انا مدینه العلم و علی بابها» [۴۰۳] یعنی: «من شهر علم هستم و «علی» درب آن می‌باشد.» و تمام علم حضرت به جانشینان ایشان یکی پس از دیگری انتقال یافته است.

علاوه بر «علم غیب» امام سجاد -علیه السلام- که در عنوان «علم لا یتناهی حضرت» به گوشه‌ای از آن اشاره شد، باید توجه داشت حضرت سجاد -علیه السلام- دارای علوم همه انبیاء و صاحب مراتب عالی علم می‌باشند.

حضرت در زمینه الهی بودن علم ائمه و گستردگی دامنه آن می‌فرمایند: «حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - امین خداوند در روی زمین بود و چون به لقاء حق شرفیاب شد، اهل بیت او وارثان او و امینان خداوند در روی زمین می‌باشند. علم منایا و بلایا (که علم به سرنوشت و مقدرات انسانهاست)، نسب عرب، طهارت مولد آنان، نام

[صفحه ۲۳۹]

شیعیان و اسامی پدران آنها، همه نزد ماست. ما برگزیدگان خداوند و اوصیای پیامبریم و از هر فرد دیگری به قرآن سزاوارتر می‌باشیم. ما در مراتب عالی علم قرار داریم و علوم همه انبیاء نزد ما به ودیعت گذارده شده است.» [۴۰۴].

ائمه ما علیهم السلام قسم یاد می‌کردند که «علم الکتاب و الله کله عندنا» [۴۰۵] یعنی: «قسم به خداوند که همه علم کتاب نزد

ماست. همان علمی که جانشین حضرت سلیمان با قطره‌ای از آن، تخت «بلقیس» را از «یمن» به «فلسطین» آورد. یکی دیگر از ابعاد علوم ائمه علیهم‌السلام بهره‌مندی آنان از اسرار و علوم و ویژه است که نمی‌توان آن را در اختیار همه قرار داد و همچنین سر آمدی آنان در «علم فقه» و «احکام» که حضرت سجاد -علیه‌السلام- در این دو بخش نیز پیشتاز و نمونه بوده‌اند. به هر تقدیر بر اساس یکی از اعتقادات ضروری شیعه، «ائمه‌ی دین» علیهم‌السلام به جمیع «الهی» و «بشری» عالمند و هیچ چیز بر آنها مخفی نمی‌باشد و حضرت سجاد -علیه‌السلام- نیز امام بر حق و وارث شجره‌ی طیبه علم و کمال پدران معصوم خود بوده‌اند. در زمینه جایگاه رفیع علمی حضرت سجاد -علیه‌السلام- دو استدلال دیگر نیز قابل توجه است:

۱- تمام میراث سترگ علمی که در عصر امام باقر -علیه‌السلام- که بحق «شکافنده علوم» لقب گرفتند و در زمان امام صادق -علیه‌السلام- که به خاطر تلاش در نشر فرهنگ اسلام و تبیین احکام و معارف ناب، بحق «رئیس مذهب» لقب یافتند در اختیار جامعه‌ی اسلامی قرار گرفت از حضرت سجاد -علیه‌السلام- بوده، بر اساس وراثت در صفات کمالیه که از اصول اساسی امامت می‌باشد، همه را از آن امام بزرگوار به ارث برده بودند.

۲- بر اساس «ان آثارنا تدل علینا» یعنی: «آثار و نتایج وجود ما بر کمالات ما دلالت می‌کند»، مجموعه‌های پر قیمت و بی‌بدیل بجا مانده از حضرت سجاد -علیه‌السلام- از قبیل «صحیفه‌ی کامله سجادیه» و «رساله‌ی الحقوق» و صدها [صفحه ۲۴۰]

حدیث و روایت از یک سو و شاگردان تربیت شده و به مرتبه کمال رسیده نظیر «ابوحزمه ثمالی» که او را ائمه هدی «سلمان» و «لقمان» زمان نامیده‌اند، از سوی دیگر دلالت واضح به جایگاه رفیع علمی و فرهنگی حضرت دارد.

امام سجاد دارای اسرار و علوم ویژه

یکی از شعبه‌های علوم جامع ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام، بهره‌مندی آنان از اسرار و علوم ویژه‌ای است که آن را نزد خود نگهداری نموده و جز به کسانی که ظرفیت تحمل آن را داشته و آنان بسیار اندک بوده‌اند، از دیگران مکتوم نگه می‌داشته‌اند. «ابوبصیر» می‌گوید بر امام صادق حضرت ابی‌عبدالله -علیه‌السلام- وارد شدم و عرض کردم فدای شما شوم از شما سؤالی دارم. آیا اینجا کسی است که کلام مرا بشنود؟ حضرت پرده‌ای که بین ایشان و اتاق دیگری بود بالا زده و بر آنجا نگریسته و مطلع شدند و بعد فرمودند: «ای ابامحمد (کنیه ابوبصیر) آنچه می‌خواهی بپرس!!»

عرض کردم: «فدایت شوم، شیعیان تو می‌گویند رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم- به علی -علیه‌السلام-، باب علمی را آموخت که از آن هزار باب باز می‌شود؟»

فرمود: «ای ابامحمد، رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم- به علی -علیه‌السلام- «هزار» باب علم آموخت که از هر یک «هزار» باب مفتوح می‌گردد.» گفتم: «قسم به خدا این «علم» است.»

حضرت مدتی روی زمین را خراش داد و بعد فرمود: «آری این علم است و این آن نیست.» بعد فرمود: «یا ابامحمد نزد ما «جامعه» است و آنان چه می‌دانند «جامعه» چیست؟»

عرض کردم: «فدایت شوم «جامعه» چیست؟»

فرمود: «صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع از ذراع رسول الله است و این املاء حضرت است که از میان دو لب مبارکش خارج شده و حضرت علی -علیه‌السلام- با دست راست آن را می‌نوشتند. در آن تمام «حلال» و «حرام» و تمام آنچه که مردم به آن نیاز دارند وجود دارد حتی «دیه» خراشی که در بدن کسی وارد می‌شود (حتی الارش فی الخدش) بعد حضرت با دستش به من زده و فرمود: «آیا اجازه می‌دهی با دستم بدن تو را کمی فشار دهم تا درد آن را احساس کنی؟»

[صفحه ۲۴۱]

عرض کردم: «فدایت شوم هر آینه من برای شما هستم. هر کاری که می‌خواهی بکن.»
حضرت با دستش مختصری مرا فشرد، یعنی مرا فقط لمس کرد و فرمود حتی «دیه» این نیز در آن وجود دارد.» (و این را در حالی که کان غضبناک بود فرمود)

عرض کردم: «این قسم به خدا، «علم» است.»

فرمود: «این علم است ولی آن نیست.»

بعد مدتی ساکت شد و سپس فرمود: «هر آینه نزد ما «جفر» است و آنها چه می‌دانند «جفر» چیست؟»

عرض کردم: «جفر» چیست؟

فرمود: ظرفی از چرم که در آن علم پیامبران و اوصیاء موجود است و علم علمائی که از «بنی اسرائیل» بوده‌اند.»

عرض کردم: «این هر آینه علم است.» و حضرت فرمود: «آری این علم است ولی آن نیست.»

باز مدتی ساکت شد و بعد فرمود: «هر آینه نزد ما «مصحف فاطمه» علیهاالسلام است و آنها چه می‌دانند «مصحف فاطمه» علیهاالسلام چیست؟»

عرض کردم: «مصحف فاطمه» علیهاالسلام چیست؟»

فرمود: «مصحفی که در آن مثل قرآن شما است به اندازه‌ی سه بار (یعنی سه برابر قرآن است) ولی قسم به خدا یک حرف از قرآن شما در آن نیست.»

عرض کردم: «قسم به خداوند که این علم است.»

فرمود: «آری این علم است ولی آن نیست.» (یعنی علم خاص که اشرف علوم ماست نیست).

باز هم برای مدتی ساکت ماند و سپس فرمود: «نزد ما علم «ما کان» (آنچه که بوده) و علم «ما هو کائن» (آنچه که لباس هستی خواهد پوشید) تا روز قیامت موجود است.»

عرض کردم: «فدایت شوم، سوگند به خدا این علم است.»

فرمود: «آری این علم است ولی آن علم خاص نیست.»

عرض کردم: «فدایت شوم، پس آن علم ویژه کدام است؟»

فرمود: «آن در شب و روز حادث می‌شود، امری بعد از امر، و شیئی بعد از شیئی تا روز قیامت.» (ما یحدث باللیل و النهار، الامر بعد الامر، والشیء بعد الشیء الی

[صفحه ۲۴۲]

یوم القیامه) [۴۰۶].

حال باید توجه داشت این علوم همه و همه نزد حضرت سجاد -علیه‌السلام- نیز موجود بوده است.

چه اینکه خود در خلال اشعاری که به ایشان نسبت داده شده است به بهره‌مندی خود از این علوم اخبار فرموده‌اند:

انی لاکنتم من علمی جواهره

کی لا یری الحق ذو جهل فیفتننا

وقد تقدم فی هذا ابوحسن

الی الحسین و وصی قبله حسنا

قرب جوهر علم لو ابوح به

لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا
و لاستحل رجال مسلمون دمی
یرون اقبیح ما یأتونه حسنا [۴۰۷].

- من از دانش خود گوهرهای آن را پنهان و کتمان می‌کنم تا آدم جاهلی که «حق» را نمی‌تواند ببیند ما را به مشکل نیندازد و به آزار و ایذاء ما مشغول نشود.

- حضرت ابوالحسن علی بن ابی‌طالب در بهره‌مندی از این علوم پیشتاز بوده و بعد، آن حضرت این دانش را به امام حسن و امام حسین به عنوان وصیت به ودیعه نهاده است.

- پس چه بسا گوهر علمی که اگر آن را فاش سازم، مرا متهم به بت پرستی خواهند کرد.

- و مردان مسلمانی ریختن خونم را مباح خواهند شمرد و این زشت‌ترین کار خود را نیکو خواهند پنداشت. باید توجه داشت ممکن است علم مورد نظر حضرت از سنخ «علم توحید» در مراتب اعلای آن باشد.

امام سجاد سرآمد فقیهان

یکی دیگر از شعبه‌های علم ائمه هدی علیهم‌السلام آگاهی اتم آن بزرگواران از جمیع احکام الهی و همه حلال و حرامها می‌باشد که اصطلاحاً به «علم فقه» شهرت یافته است.

[صفحه ۲۴۳]

«بکر بن کرب صیرفی» می‌گوید از امام صادق -علیه‌السلام- شنیدم که می‌فرمود: «هر آینه نزد ما چیزی است که با وجود آن هرگز به مردم نیازی نخواهیم داشت ولی مردم حتماً به ما محتاج و نیازمند می‌باشند، و نزد ما کتابی است به املاء حضرت رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم- و خط حضرت علی -علیه‌السلام-، صحیفه‌ای که در تمام حلالها و حرامها موجود است و شما برای کاری نزد ما می‌آئید و سپس ما هر گاه به آنچه از ما کسب تکلیف کرده‌اید عمل کنید و یا آن را ترک کنید، می‌شناسیم و می‌فهمیم.» [۴۰۸].

اما امام سجاد -علیه‌السلام- به اعتراف بسیاری از تذکره نویسان، سرآمد فقیهان دوران خود بوده‌اند و هیچ کس در «علم فقه» مقدم بر ایشان نبوده است.

اقرار به این مطلب و مرجعیت آن بزرگوار در این زمینه حتی شامل دستگاه اموی و شخص «عبدالملک مروان» و علماء درباری او مانند «زهری» نیز بوده است.

«ابن جوزی» حضرت را به لقب «سیدالفقهاء» ملقب نموده و از قول تعداد بسیاری نقل کرده است که «ما در میان فقیهان، فقیه‌تر از علی بن الحسین -علیه‌السلام- ندیدیم.» (ما راینافقه من علی بن الحسین -علیه‌السلام-) [۴۰۹] این جمله هنگامی ارزش خود را نشان می‌دهد که توجه داشته باشیم در عصر حضرت فقهای بسیاری می‌زیسته‌اند.

به گوشه‌ای از این قبیل اعترافات در قسمت «حضرت سجاد -علیه‌السلام- از منظر نکته دانان و گوهر شناسان» اشاره شده است.

رهبری فکری جامعه توسط حضرت سجاد با شگردهای ویژه و پایه گذاری «نهضت فکری»

حضرت سید الساجدین -علیه‌السلام- برای ایفای نقش برجسته‌ی امامت خویش در دوران پس از واقعه خونبار عاشورا، نقشه‌ای بسیار پیچیده و چند سویه طراحی نمودند تا با پایه گذاری نهضت فرهنگی عمیق و گسترده، اهداف بلند اسلام و رسالت را به تحقق نزدیک نموده، و با حفاظت از دستاوردهای نهضت پدر

[صفحه ۲۴۴]

بزرگوارشان حضرت امام حسین -علیه السلام-، زمینه تعمیق و بارور شدن آن را فراهم سازند. شناخت این نقشه نیازمند بررسی‌های گسترده در تاریخ و اسناد موجود که مجال بسیار واسع می‌طلبند، اما به صورت خلاصه می‌توان اظهار داشت با توجه به شرایط استثنایی و وحشتناک عصر این امام همام، عملکرد حضرت سجاد -علیه السلام-، آیتی روشن از یک اعجاز واقعی است. سرکوب شدید دشمن، از هم گسیختگی نیروها، نفوذ گسترده‌ی آموزه‌های غیر اسلامی در جامعه، خفقان و استبداد شدید، تحت مراقب دائمی بودن، حاکمیت یأس و ناامیدی بر بخش وسیعی از مسلمین، شیوع انحرافات عقیدتی از خط راستین امامت و ...، با این همه چگونه باید سکان مدیریت جامعه را هدایت نمود که هم از اساس معارف اسلامی و دستاوردهای رسالت حفاظت به عمل آمده و هم زمینه بسط و گسترش معارف ناب فراهم گردد.

و این همه در خدمت تربیت انسانهای لایق قرار گرفته و عملاً شروع به نیرو سازی و کادر سازی کرده تا خسارتهای انسانی گذشته و حال را نه تنها جبران کرد که بر آن فائق آمده و زمینه یک «انقلاب فرهنگی بزرگ» را که باید به دست دو امام عزیز بعدی به وقوع بپیوندد، فراهم ساخت. و در ضمن شور و نشاط و باور داشتن و اعتماد را نیز به جامعه‌ی پیروان واقعی بر گرداند و از عقب گرد و انحطاط روحیه، آنها را محافظت نمود.

در این راستا حضرت زین العابدین صلوات الله علیه با رفتار و گفتار خویش بهترین عملکرد را در تاریخ از خود ارائه دادند.

توجه به سر فصل‌های زیر در راستای ادعای فوق قابل توجه می‌باشد:

۱- تذکر دائمی مصائب وارد بر آل الله در حادثه خونبار کربلا که تحت عنوان «تداوم عزاداری حضرت سجاد -علیه السلام- برای پدر» مورد بررسی قرار گرفت.

۲- حضور فعال در عرصه‌های اجتماعی و ارائه عملی یک الگوی کامل از همه فضائل و مناقب انسانی و الهی که با بررسی «بعد فردی» و «اجتماعی» وجود مبارک حضرت می‌توان به گوشه‌ای از این الگوی منور واقف گردید.

۳- تنظیم ماهرانه روابط سیاسی خود با زمامداران اموی و نظام سیاسی فاسد حاکم که نه به آنها بهانه سرکوب و اعمال خشونت داده و نه ایهام انزال از جامعه و یا

[صفحه ۲۴۵]

تأیید عملکرد حاکمان، از آن قابل استفاده باشد. این مسأله را در بررسی «بعد سیاسی» وجود اقدس حضرت باید پی‌گیری نمود.

۴- بیان معارف الهی اسلام و درسهای سترگ علمی و حقوقی و ارائه مکتبی جامع از «خود سازی» و «تهذیب» در قالب شورانگیز «دعا» و «مناجات» با حضرت حق که خود را در قالب صدها مناجات بجا مانده از حضرت بویژه «صحیفه کامله سجادیه»، «رساله الحقوق» و روایات بیشمار که همان «سخنان گهربار حضرت» است، نشان داده است.

۵- دست یازیدن به تربیت دهها شاگرد و پیاده کردن عملی معارف صحیح اسلامی در جان و دل آنان که از برجسته‌ترین بخش‌های عملکرد حضرت سجاد علیه السلام می‌باشد و تحت عنوان «تربیت شاگردان برجسته» باید بررسی گردد.

۶- «روشنگری و افشاگری در زمینه مسائل سیاسی جامعه» و «هشدار به عالمان وابسته به دربار» که بخشی از آن در نامه معروف حضرت به «زهری» خود را نشان داده و قسمت‌هایی از آن نیز در ادعیه «صحیفه کامله سجادیه» ارائه شده است.

و شگردهای بسیار دیگر که مگر می‌توان همه آنها را در این مختصر استقصا نمود؟!!

آری باید این امور و سمائل را بدقت مطالعه و بررسی نمود تا به چگونگی رهبری فکری جامعه توسط حضرت سجاد علیه السلام و پایه گذاری «نهضت فرهنگی اسلام» توسط ایشان واقف گردید. و نقش منحصر بفرد این امام بزرگوار را در تاریخ منور و حیاتبخش امامت و ولایت شناخت و از آن اقتباس کرد. به گوشه‌ای دیگر از این مسأله تحت عنوان «گستره‌ی معارف اسلامی در

صحیفه کامله سجادیه» اشاره شده است.

بیان بدیع معارف الهی و ارائه درسهای سترگ علمی، حقوقی و اخلاقی توسط حضرت سجاد

اشاره

پایه گذاری و مدیریت یک نهضت فرهنگی صحیح و ریشه‌دار، بیش از هر چیز و قبل از هر چیز، نیازمند ارائه یک مجموعه مدون و فراگیر از علوم و معارف و ارزشهاست که تحقق آن در پرتو «نهضت فرهنگی» مورد انتظار است. حضرت [صفحه ۲۴۶]

سجاد علیه‌السلام در این زمینه با توجه به شرایط خاص زمانه، شیوه‌ای بدیع برای ارائه این مجموعه‌ی مدون به کار گرفتند که علاوه بر بیان بایسته‌های لازم برای ایجاد تحول در جامعه از بعد فرهنگی، بخش قابل توجهی از این مجموعه را در قالب شور انگیز «دعا» و «مناجات» در اختیار جامعه گذاشتند تا از یک سو با سرکوب و اختناق شدید حاکم در جامعه که به شدت از روشنگری حقیقی برای مردم جلوگیری می‌کرد، مواجه نشده و با مانع برخورد نکند و از سوی دیگر با توجه به زبان خاص «دعا» و «مناجات» در ضمن انتقال معارف به مخاطب، با نفوذ علیهم‌السلام در عمق جان او، شور و نشاط را در وجودش ایجاد و همه هستی‌اش را به ذات اقدس الهی مرتبط نماید. در این ارتباط بخصوص باید از دو اثر جاودانه وجود مبارک حضرت زین العابدین علیه‌السلام یعنی «صحیفه کامله سجادیه» و «رسالة الحقوق» نام برد و به بررسی آنها نشست تا به گوشه‌ای از عظمت روحی آن امام همام پی برده و به حسن تدبیر و مدیریت این رهبر بزرگ الهی واقف شد.

و این همه غیر از «سخنان گهرباری» است که از حضرت سجاد علیه‌السلام به یادگار مانده است. البته باید توجه داشت برقرار نمودن ارتباط با ذات متعال مبدأ هستی و ارائه عرض نیاز به محضر او و همه‌ی هستی خود را در کف فقر گرفته با خاکساری به پیشگاه قدسش راز و نیاز نمودن و در یک کلمه «دعا» و «مناجات» خواندن، خود از «اصالت» برخوردار بوده و امام سجاد علیه‌السلام که بحق به «زین العابدین» ملقب گردیده‌اند، در این میدان نیز گوی سبقت را از دیگران ربوده و در خلال مناجاتهای بدیع و اصیل خود، آنچنان غرق تماشای جمال دوست می‌گشتند که نتیجه آن چیزی جز لقاء و فناء و کمال برای ذات منورشان نبوده است. آری پرستش حضرت حق در هر قالبی باشد زیباست بخصوص در قالب «دعا»، که: «الدعا مخ العباد» [۴۱۰].

یعنی: «دعا مغز و لباب عبادت است.»

بنابر این حضرت سجاد علیه‌السلام در تحکیم و تجدید بنای معارف الهی اسلام نقشی برجسته ایفاء نموده‌اند که این نقش با توجه به تربیت دهها شاگرد که گروه وسیعی از آنان فقهای برجسته و عارفان والامقام بودند بهتر قابل تشخیص بوده [صفحه ۲۴۷]

و برجسته‌تر قابل بررسی و پی‌گیری می‌باشد.

صحیفه سجادیه یکی از آثار نفس قدسی حضرت سجاد

مقدمه

«صحیفه کامله سجادیه» اثر جاودانه نفس قدسی حضرت زین العابدین و سید الساجدین علیه‌السلام، یکی از جامع‌ترین و ارزنده‌ترین منابع فرهنگی ناب اسلامی است که در میان آثار بجا مانده از این امام همام از همه مهمتر و متقن‌تر می‌باشد. این کتاب شریف که

دومین کتابی است که در صدر اسلام تدوین شده است، پس از «قرآن» و «نهج البلاغه» قرار داشته و بحق «اخذ القرآن»، «زبور آل محمد» و «انجیل اهل بیت» لقب گرفته است. برای آشنایی اجمالی با این اقیانوس موج معارف اسلامی باید موضوعات زیر را مورد بررسی قرار داد.

- ۱- حدیث «صحیفه کامله سجادیه»
- ۲- بررسی سند «صحیفه کامله سجادیه»
- ۳- «صحیفه سجادیه» در نگاه نکته دانان و قدرشناسان
- ۴- گستره‌ی معارف اسلامی در «صحیفه کامله سجادیه»
- ۵- شروح «صحیفه کامله سجادیه»
- ۶- تعداد ادعیه «صحیفه کامله سجادیه»
- ۷- مستدرکات «صحیفه کامله سجادیه»
- ۸- داستانهای پیرامون «صحیفه کامله سجادیه»

چگونگی دستیابی به کتاب صحیفه (حدیث صحیفه کامله سجادیه)

در مقدمه کتاب شریف «صحیفه کامله سجادیه» پس از ذکر سلسله‌ی سند روایتی که به وسیله آن این کتاب شریف روایت شده است، چنین آمده است: «متوکل بن هارون» می‌گوید: من با «یحیی بن زید بن علی» علیه‌السلام در حالی که به سوی خراسان رهسپار بود، پس از کشته شدن پدرش، برخورد و ملاقات کردم و بر او سلام نمودم.

[صفحه ۲۴۸]

«یحیی» پرسید: «از کجا می‌آیی؟» گفتم: «از حج مراجعت می‌کنم.»

او درباره کسان و اقوام و پسر عموهای خود که در «مدینه» بودند از من پرسید: بالاخص از احوال جعفر بن محمد علیه‌السلام سؤال را به مبالغه رسانید (سؤالات زیاد کرد) و من خبر آنها را و خبر او را به وی دادم و مراتب حزن و اندوهشان را بر قتل پدرش: جناب «زید بن علی» علیه‌السلام بیان کردم.

یحیی به من گفت: عموی من: محمد بن علی علیه‌السلام (امام باقر علیه‌السلام) پدرم را به ترک خروج و قیام امر می‌فرمود و او را مطلع نمود که اگر علیه «بنی امیه» خروج کند و از «مدینه» بیرون رود، عاقبت کار او به کجا خواهد کشید. حال تو آیا با پسر عموی من جعفر بن محمد علیه‌السلام (امام صادق) ملاقات نمودی؟

گفتم: «آری!» گفت: «آیا از او درباره من سخنی شنیدی؟» گفتم: «آری!»

گفت: «چگونه مرا یاد می‌کرد؟ به من خبر ده!»

گفتم: «فدایت شوم! من دوست ندارم با تو روبرو شوم با بیان آنچه از او شنیده‌ام» (و بدین وسیله خاطر تو را پریشان سازم).

یحیی گفت: «آیا تو مرا از مرگ می‌ترسانی؟! آنچه را که از او شنیده‌ای بیاور!!»

من گفتم: «از او شنیدم که می‌فرمود: هر آینه تو نیز کشته می‌شوی و به دار آویخته می‌شوی، همان طور که پدرت کشته شد و به دار آویخته گشت!!»

در این حال رنگ چهره «یحیی» تغییر کرد و گفت: «ی‌محو الله ما یشاء و یشب و عنده ام‌الکتاب» [۴۱۱] یعنی: «آنچه را خداوند بخواهد از میان می‌برد، و آنچه را که خداوند بخواهد برقرار می‌کند و علم «ام‌الکتاب» که تغییر ناپذیر است در نزد اوست.»

ای متوکل!! بدرستی که خداوند عزوجل این امر ولایت را به ما تأیید نمود، و از برای ما هم «علم» را قرار داد و هم «شمشیر» را، و هر دو تایی آنها را برای ما جمع کرد. و پسرعموهای ما فقط به «علم» اختصاص یافتند.

من گفتم: «فدایت کردم! من چنین می‌دانم و می‌انگارم که «توده‌ی مردم به پسرعمویت جعفر -علیه‌السلام- میلشان بیشتر است از میلی که به تو و به پدرت دارند!»

یحیی گفت: «این بدان سبب است که عمویم محمد بن علی و فرزندش جعفر علیهماالسلام مردم را به حیات و زندگی فرامی‌خوانند و ما مردم را به مرگ فرا

[صفحه ۲۴۹]

می‌خوانیم!»

من گفتم: «یابن رسول الله! آیا ایشان داناترند و یا شما داناتر هستید؟!»

«یحیی» مدتی سر به زیر افکنده و سپس سر خود را بلند کرده و گفت: «همگی ما دارای علم می‌باشیم، مگر آنکه ایشان می‌دانند تمام چیزهایی را که ما می‌دانیم و لیکن ما نمی‌دانیم تمام آنچه را که ایشان می‌دانند.» پس از این «یحیی» به من گفت: «آیا تو از گفته‌ها و کلمات پسرعموی من چیزی نوشته‌ای؟!»

گفتم: «آری!» گفت: «آنها را به من نشان بده!»

من از برای او بیرون آوردم مسائل گوناگونی را از علم و بیرون آوردم برای او دعایی را که ابوعبدالله -علیه‌السلام- بر من املاء نموده بود، و به من خبر داده بود که: پدرش محمد بن علی علیهماالسلام آن دعا را بر او املاء نموده بود و خبر داده بود که آن دعا از دعاهای پدرش علی بن الحسین -علیهماالسلام- است از دعای «صحیفه کامله».

«یحیی» نظری در آن دعا کرد تا آنکه تا پایانش را قرائت نمود و به من گفت: «آیا به من اجازه می‌دهی از آن نسخه‌ای بردارم؟»

گفتم: «یابن رسول الله! آیا از من اجازه می‌خواهی در مورد چیزی که از شما و از جانب شما به ما رسیده است؟!»

«یحیی» گفت: «هان، اینک من برای تو بیرون می‌آورم صحیفه‌ای را از دعای کامل از آنچه را که پدرم از پدرش حفظ نموده است، و حقا پدرم سفارش می‌نمود به صیانت و حفاظت آن که مبادا به دست غیر اهل برسد.»

«عمیر» می‌گوید: پدرم (متوکل بن هارون) گفت: «من برخاستم و سر و صورت او را بوسیدم و به وی عرض کردم: «سوگند به خداوند ای پسر رسول خدا! من محبت شما و اطاعت از شما را «دین» خود برای خود قرار داده‌ام! و حقا امیدمندم که همین ولایت و طاعت، مرا در زندگانی‌ام و در مردنم سعادت‌مند گرداند!!»

پس صحیفه‌ای را که من به او داده بودم انداخت به سوی غلامی که با وی بود و گفت: «این دعا را با خط روشن و آشکار و زیبایی بنویس! و به من عرضه بدار! امید است من آن را از بر کنم. چرا که من آن را از جعفر -حفظه الله- طلب می‌کردم و او از من دریغ می‌نمود.»

«متوکل» می‌گوید: «من در این حال بر کرده‌ی خود پشیمان گشتم و نمی‌دانستم

[صفحه ۲۵۰]

چکار باید بکنم؟ و ابوعبدالله -علیه‌السلام- هم چنین نبود که قبلا به من بفهماند که من نباید آن را به احدی بدهم.» سپس «یحیی» صندوقچه‌ای را طلبید، و چون به نزدش آوردند، از میان آن صحیفه‌ی قفل و مهر شده‌ای را بیرون آورده و نظری به مهر آن نمود و آن را بوسید، و گریه کرد و پس از آن مهرش را شکست و قفل آن را گشود و سپس «صحیفه» را باز کرد و به روی چشمش گذاشت و به چهره‌اش مالیده و گفت: «سوگند به خداوند، ای «متوکل»! اگر تو گفته پسر عمم را به من نمی‌گفتی که: «من کشته می‌شوم و به دار آویخته می‌گردم»، تحقیقا من این «صحیفه» را به تو نمی‌دادم، و در حفظ آن سعی بوده و از دادن به غیر

بخل می‌ورزیدم. و لیکن من تحقیقا می‌دانم که: «گفتار او حق است که از پدرانش اخذ کرده است و تحقیقا صحت آن به وقوع خواهد پیوست. بنابراین نگران آن شدم که مثل چنین علمی به چنگ «بنی امیه» افتد و آنان آن را کتمان کنند، و در خزانه‌هایشان برای خود ذخیره نمایند. بنابراین تو این «صحیفه» را بگیر و مرا از نگرانی فارغ ساز، و در مورد آن در انتظار باقی بمان! پس در آن هنگامی که خداوند میان من و آن جماعت آنچه را که بخواهد حکم کند، حکم فرمود، این «صحیفه» امانتی است و از من نزد تو، تا اینکه آن را برسانی به سوی دو پسر عمویم: محمد و ابراهیم دو پسران عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی علیهما السلام زیرا که آن دو جانشینان من هستند در امر امامت پس از من.»

«متوکل» می‌گوید: من «صحیفه» را از وی اخذ نمودم، و چون «یحیی بن زید» کشته شد، به سوی «مدینه» رهسپار شدم، و ابو عبدالله امام صادق علیه السلام - را دیدار کردم، و از حدیث و داستان «یحیی» برای او گفتم. حضرت گریست و اندوهش بر فقدان «یحیی» به شدت رسید، و گفت: «خداوند رحمتش را بر پسرعموی من نازل کند، و وی را به پدرانش و اجدادش ملحق فرماید!! و سوگند به خداوند ای «متوکل»! مرا از دادن دعا به او دریغ نیامد، مگر از همان جهتی که او بر صحیفه‌ی پدرش ترسید و کجاست آن «صحیفه»؟ گفتم: «این است آن «صحیفه». حضرت آن را گشود و گفت: «سوگند به خداوند این خط عمویم «زید» و دعای جدم علی بن الحسین - علیهما السلام - است.» پس از آن گفت به پسرش، برخیز ای «اسماعیل» و بیاور آن دعایی را که من تو را به حفظ و صیانتش امر کردم!!

«اسماعیل» برخاست و صحیفه‌ای را بیرون آورد که گویا بعینه همان

[صفحه ۲۵۱]

صحیفه‌ای بود که «یحیی بن زید» به من داده بود. حضرت آن را بوسید و به دیده‌اش نهاد و گفت: «این خط پدرم، و املاء جدم علیهما السلام در حضور من می‌باشد.»

گفتم: «یابن رسول الله! آیا اذن می‌دهید من این «صحیفه» را با «صحیفه‌ی زید» و «یحیی» «مقابله کنم؟!»

حضرت در این کار به من اذن داد و گفت: «تو را برای این امر مهم شایسته یافتم!»

من نگاه کردم و دیدم آن دو «صحیفه»، مطلب واحدی است، و در آن حتی یک حرف را نیافتم که با «صحیفه» دیگر اختلاف داشته باشد.

در ادامه روایت مسأله تحویل صحیفه به دو پسر عبدالله بن الحسن و مکالمه حضرت صادق با آن دو آمده است و سپس به صورت مفصل کلام حضرت امام صادق علیه السلام - در ارتباط با سخنان «یحیی بن زید» که «ما مردم را به مرگ می‌خوانیم و پسرعموهای ما آنان را به حیات» آمده است و همچنین داستان شگفت‌انگیز خواب حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - بالای منبر راجع به حاکمیت «بنی امیه» و لزوم برخورد با آنان و اینکه سلطنت آنان هزار ماه به طول خواهد انجامید و در این مدت هرگز ملکشان زائل نخواهد شد و اینکه آنان هزار ماه به طول خواهد انجامید و در این مدت هرگز ملکشان زائل نخواهد شد و اینکه آنان بغض و کینه «اهل بیت» را شعار خود قرار خواهند داد و خداوند عملکرد آنان را برای رسولش بیان کرده است.

بعد حضرت فرمود: هر کس از ما «اهل بیت» خروج کند برای دفع ستم، بلیه و گرفتاری او را از پای در آورده و موجب فزون شکنجه و آزار ما و شیعیانمان خواهد شد (که منظور قیام استقلالی و خود سرانه در عرض معصوم است و در صورت نبود امکانات، نه قیام و نهضتی که در طول آن و به پیروی از دستورات آنان باشد که با توجه به وجوب دفع ظلم و فضیلت و وجوب خروج از زیر بار حکومت جائز و اینکه تشکیل حکومت اسلام از الزم فرائض است، نه تنها منعی نداشته که واجب و لازم هم می‌باشد).

بعد «متوکل به هارون» می‌گوید: «سپس حضرت ابو عبدالله بر من آن دعاها را املاء نمودند و آنها هفتاد و پنج باب می‌باشد. یازده باب آن از دست من به در رفت و از آنها شصت و اندی باب را نگه داشتم. و سپس در مقدمه صحیفه‌های موجود آمده

[صفحه ۲۵۲]

است که «حدثنا ابوالفضل ... - تا آخر سلسله روایت» [۴۱۲].

بررسی سند صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه

انتساب «صحیفه‌ی کامله سجادیه» به حضرت زین العابدین - علیه السلام - مورد قبول تمام علمای اسلام از همه فرقه‌ها می‌باشد و هیچ کس در این انتساب تشکیک نکرده است و بسیاری این مجموعه ارزشمند را از «متواترات» دانسته‌اند که کمترین نیازی به بررسی صحت و سقم افراد موجود در سند آن نمی‌باشد چرا که وقتی مطلبی «متواتر» شد، موجب یقین شده و دیگر مجال شبهه در آن باقی نمی‌ماند.

باید توجه داشت طرق روایت «صحیفه کامله سجادیه» از میلیون متجاوز است و با توجه به این همه، بعضی شبهات در برخی از رجال حدیث شریف صحیفه، کمترین ضرری به اتقان آن نخواهد زد.

در این قسمت مروری بر «دیدگاه بعضی از بزرگان اهل حدیث و علماء برجسته» در این ارتباط برای آشنایی با موضوع بسیار مفید می‌باشد.

دیدگاه بعضی از علماء برجسته و بزرگان اهل حدیث در زمینه سند «صحیفه‌ی کامله سجادیه»

۱- مرحوم علامه «مجلسی» - رضوان الله علیه «صحیفه سجادیه» را به طرق عدیده‌ای روایت می‌کند، از جمله روایت آن از پدرش: مرحوم «محمد تقی مجلسی اول» که آن بزرگوار در عالم رویا بدون واسطه «صحیفه» را از حضرت قائم آل محمد - علیه السلام - به طور مناوله یعنی دست به دست اخذ و روایت کرده است. [۴۱۳].

۲- خود علامه «مجلسی اول» می‌فرماید: «غیر از این طریق، طرق کثیره‌ای وجود دارد که بر آلف و الوف زیادی می‌نماید، و اگرچه آنچه را که من ذکر کرده‌ام با نهایت اختصار، آن بالغ بر «ششصد» طریق عالی می‌گردد.» [۴۱۴].

۳- علامه «محمد تقی مجلسی» می‌گوید: «صورت مکتوب پدر علامه‌ام بعد از این اجازه شهیدیه‌ی ثانویه، این است که من به فرزند اعز خود اجازه دادم تا از من این «صحیفه» را با این اسناد از حضرت امام الساجدین و زین العابدین و العارفین علی بن

[صفحه ۲۵۳]

الحسین ابن ابی طالب با اسنادی که بلا واسطه از صاحب الزمان و خلیفه الرحمن - صلوات الله و سلامه علیه - در رؤیا واقع شده است با سایر اسانیدی که بر هزار هزار (یک میلیون) سند افزون است روایت کند.» [۴۱۵].

داستان تشریف مرحوم مجلسی به حضور حضرت بقیه الله الاعظم - عجل الله فرجه - در قسمت «داستانهای پیرامون «صحیفه» نقل شده است.

همچنین پس از آنکه روایت «صحیفه» را با اسناد مختلفه و کثیره نقل می‌کند در خاتمه آن عبارت پدر را می‌آورد که: «اسانید مذکوره در اینجا فقط بر پنجاه و شش هزار و یکصد عدد (۵۶۱۰۰) رسیده است.» [۴۱۶].

باز از قول پدر نقل می‌کند که: «و حاصل آنکه ابداء شکی وجود ندارد بر اینکه «صحیفه کامله» از مولانا سید الساجدین می‌باشد، از جهت متن خود صحیفه و فصاحتش و بلاغتش و اشتمالش بر علوم الهیه‌ای که برای غیر معصوم امکان آوردن آن نمی‌باشد. و الحمد لله رب العالمین بر این نعمت جلیله که اختصاص به ما جماعت شیعه داده ... و اسانید مذکوره در اینجا عبارت از پنج هزار و

شخصت و شانزده سند (۵۶۱۶) می‌باشد.»

و نیز در میان اجازة ایشان از والد «شیخ بهائی» می‌گوید: «و آنچه را که من از اسانید «صحیفه» به غیر از این اسانید مشاهده کرده‌ام بیشتر است از اینکه احصاء شود. (فهی اکثر من ان تحصی) [۴۱۷].»

۴- علامه بزرگوار مرحوم «شیخ آقا بزرگ تهرانی»: «سند صحیفه سجادیه» در هر طبقه و عصری سرانجام به امام باقر -علیه السلام- و «زید» شهید منتهی می‌شود که آن دو بزرگوار آن را از علی بن الحسین -علیه السلام- نقل کرده‌اند ... و این صحیفه از «متواترات» نزد اصحاب است.» [۴۱۸].

۵- آیت الله «میرزا محمد علی مدرس چهاردهی جیلانی» در شرح «صحیفه فارسی» می‌گوید: «بدانکه بودن «صحیفه» از حضرت امام الساجدین علیه الصلوٰة و السلام - از واضحات و لائحات است. خدش‌های در سند او نیست حتی آنکه «غزالی» [صفحه ۲۵۴]

گوید که آن صحیفه «زبور آل محمد» - صلی الله علیه و آله و سلم - است.» [۴۱۹].

۶- مرحوم آیت الله «سید حسن صدر» می‌گوید: «صحیفه سجادیه از متواترات است. به مثابه قرآن در نزد تمامی فرقه‌های اسلام، و جمیع آنها به «صحیفه» افتخار می‌کنند.» [۴۲۰].

۷- مرحوم استاد «محمد مشکوة» در مقدمه خود بر «صحیفه» بحث مفصلی راجع به سند این «صحیفه» دارند و بعد می‌فرماید: «با توجه به آنچه در این مقدمات ذکر شد، ثابت و مدلل گشت که این «صحیفه» مبارکه پیشوای کتب اسلامی، و تالی تلو قرآن کریم است و «عقل» و «نقل» بر صدور آن از مقام امام چهارم گواهی می‌دهند و دشمن نیز در این باب جز آنچه دوست گوید، نتواند گفت.» [۴۲۱].

۸- مرحوم علامه آیت الله «حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی» - قدس سره - : «صحیفه کامله سجادیه از «متواترات» می‌باشد، و مانند نسبت کافی به «کلینی» و تهذیب به «شیخ طوسی» که از «متواترات» است و در آن محل شبهه و تردید نیست ... جایی که ادعیه صحیفه از زمان معصوم تا به حال به تواتر متصل و منسجم بوده باشد، لو فرض که این سند هم در میان نبود، نبود.» [۴۲۲].

صحیفه‌ی کامله سجادیه در نگاه نکته دانان و قدر شناسان

عظمت کتاب شریف «صحیفه کامله سجادیه» بسی برتر از این است که کسی بتواند به کنه آن واقف شود مگر کسانی که از خاندان وحی بوده با منشیء آن، از یک آبشخور استفاده کرده باشد. اما به اندازه‌ای که معرفت دانان و نکته سنجان از بزرگان علمای شیعه توانسته‌اند از این عظمت ادراک کنند، نمونه‌هایی بیان می‌گردد تا برای امثال ما نیز تا حدودی جایگاه رفیع این «زبور آل محمد» - صلی الله علیه و آله و سلم - روشن گردد.

۱- مرحوم علامه آیت الله «حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی» - قدس سره - : (با ذکر تنها چند فقره از صحیفه) «ما می‌توانیم تمام مضامین ادعیه و

[صفحه ۲۵۵]

زیاراتی را که ائمه - علیهم السلام - ذکر نموده‌اند و ابواب توحید و ولایت را که مفصلاً در اخبار آورده شده است، از همین چند فقره کوتاه و مختصر استنتاج و استخراج نمائیم، و در حقیقت آن را منبع و چشمه‌ای از سیلاب زلال و روانی که در کلمات حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام رضا و سایر امامان علیهم السلام می‌باشد، قرار دهیم و بیانات و احتجاجات و استشهادات شروح مفصله‌ی مقام وحدت خداوندی و نبوت مصطفوی و ولایت مرتضوی را تا حضرت حجة بن الحسن العکسری -

ارواحنا فداه - از آن اخذ نمائیم» [۴۲۳].

و بعد می‌فرمایند: «این است نمونه‌ای از صحیفه کامله سجادیه که اولوالالباب را غرق تحیر نموده و زیرکان عالم را به تفکر واداشته و حکیمان اندیشمند را به دنبال خود کشیده و عالمان ذی‌درایت را به قبول واداشته و عارفان روشن ضمیر را به خضوع و خشوع در برابر این مکتب به زانو در آورده است.» [۴۲۴].

۲- علامه معاصر «شیخ جوهری طنطاوی» صاحب تفسیر معروف و مفتی اسکندریه و از اعلام علمای اهل سنت در جواب هدیه «صحیفه» از جانب مرحوم آیت الله «سید شهاب الدین مرعشی نجفی» - رضوان الله علیه - : «حضرت استاد علامه حجت، ابوالمعالی، نقیب الاشراف، سید شهاب الدین حسین مرعشی نجفی، نسابه خاندان رسول خدا - صلوة الله علیه و آله و سلم - که خدا او را محفوظ دارد: سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد! نامه‌ی گرامی مدتی پیش به ضمیمه کتاب «صحیفه» از کلمات امام زاهد اسلام، علی زین العابدین بن امام حسین شهید، ریحانه‌ی مصطفی رسید. کتاب را با دست تکریم گرفتم و آن را کتابی یگانه یافتیم که مشتمل بر علوم و معارف و حکمت‌هایی است که در غیر آن یافت نمی‌شود. حقا که از بدبختی است که ما تاکنون به این اثر گرانبهای جاوید از میراث‌های نبوت و اهل بیت دست نیافته‌ایم.

من هر چه در آن مطالعه و دقت می‌کنم، می‌بینم که آن بالاتر از کلام مخلوق و پایین‌تر از کلام خالق است. راستی چه کتاب کریمی است!

خدای شما را در برابر این هدیه بهترین پاداش بخشد و به نشر علم و هدایت موفق و مؤید بدارد. و شما سزاوار این کارید.» طنطاوی جوهری. [۴۲۵].

[صفحه ۲۵۶]

۳- محقق علیم و حکیم خبیر «سید علیخان کبیر» که از اعلام علمای تشیع و مفاخر شیعه است و کمتر کسی به جامعیت او یافت می‌شود، در معرفی صحیفه: «تحقیقا این «صحیفه» شریفه اثر بارزی است از علم الهی و در آن رایحه و بوی عطری است از کلام نبوی و چگونه این طور نباشد در حالی که آن شعله‌ای است از نور مشکاة رسالت و وزش هوای عطر آگین است از بوی جان پرور باغهای امامت، تا به جایی که بعضی از عارفان درباره آن گفته‌اند: «صحیفه سجادیه در همان مجرای الهامات و وحی‌های آسمانی، و در همان منهج و مسیر صحیفه‌هایی است که به صورت لوح از عرش حضرت باری نازل می‌شده است، به جهت آنکه مطالبی که در آن مندرج می‌باشد، مشتمل است بر انوار حقایق معرفت، و میوه‌های شیرین باغها و بوستانهای حکمت. و علمای احیا و صرافان و ناقدان قدما از پیشینیان اهل صلاح به آن لقب «زبور آل محمد» داده و «انجیل اهل بیت» می‌گفته‌اند ... اما بلاغت بیان و برتری گفتار «صحیفه» به حدی است که سخنوران ساحر و فصیحان و ادیبان سحرانگیز، در برابر آن به سجده در آیند، و سران و سروران دانشمند از آوردن مثل آن به عجز و ناتوانی معترفند ...» [۴۲۶].

۴- استاد «سید محمد مشکوة» در مقدمه خود بر «صحیفه»: «و شاید شدت اهتمام درباره «دعا» سبب شده که این کتاب پیش از سایر کتب متداول شود، زیرا بعد از «قرآن مجید»، کتاب «صحیفه» دومین کتابی است که در صدر اسلام پدید آمده است. تاکنون مدت سیزده قرن می‌گذرد که این کتاب مونس بزرگان زهاد و صالحین و مرجع و مشارالیه مشاهیر علما و مصنفین بوده و هست.» بعد مرحوم «مشکوة» بحث مفصلی راجع به سند «صحیفه» دارند و سپس می‌نویسند:

«دعاهای «صحیفه» علاوه بر حسن بلاغت و کمال فصاحت، بر لبابی از علوم الهی و معارف یقینی مشتمل است که عقول در برابر آن منقاد و مطیع و «فحول» در برابر آن خاضع‌اند. و این حقیقت برای صاحب‌دلان که گوش حق نیوش و دیده‌ی حق بین دارند، ظاهر و حاضر و آشکار است. زیرا عبارات «صحیفه» دلالت دارد که این کتاب فوق کلام مخلوق است و از این جهت این اثر مقدس از دسترس اوهام واضعین و

[صفحه ۲۵۷]

جاعلین برتر و بالاتر است.» [۴۲۷].

و بعد از ذکر مطالبی دیگر در مدح «صحیفه» می‌نویسند: «همه کتب ادعیه، ریزه خوار خوان آن بزرگوارند و هر یک از آن بهره دارند ولی آن کتاب مستغنی از همه است، و هیچ یک از دعاهای آن از کتاب دیگری نقل نشده است. زیرا کسی را نمی‌رسد که بر آن سبقت جوید، بلکه هیچ کس به گرد آن شهسوار عرصه معرفت نمی‌رسد. و سراسر «صحیفه» شریفه مشحون از حقایقی است که خدای تعالی هنگام خلوت و حال، آن را بر زبان آن حضرت روان ساخته است.» [۴۲۸].

گستره‌ی معارف اسلامی در صحیفه کامله‌ی سجادیه (مروری گذرا بر مباحث صحیفه)

مروری گذرا بر «صحیفه کامله سجادیه» که پرتوی از مقام عبودیت و عشق یک انسان کامل در محضر اقدس ربوبی و تبلور خالصانه‌ترین نجوای یک «ولی خدا» با خداوند - عزوجل - است، بروشنی این مطلب را اثبات می‌کند که این صحیفه‌ی نور، ترجمان کاملی از همه بایسته‌های لازم در عرض نیاز به محضر بی‌نیاز علی‌الاطلاق است. آری آنچه یک «بنده» در ارتباط با مولای خود بدان نیازمند است، از تحکیم پایه‌های معرفت در ابعاد مختلف «توحید» و «نبوت» و «معاد»، تا اذعان به مقام معظم «ولایت» که واسطه تام بین «خلق» و «خالق» است و تبیین جایگاه والای امامان و اوصافشان و گشودن راز لزوم اطاعت و پیروی تام از آنها و بازگویی و بازشناسی به تفصیل همه‌ی اوصاف والای حسنی حق تعالی و لزوم توجه به آنها در برقراری ارتباط با «حق» و اقرار و اذعان به عظمت قرآن، این نسخه جامع حضرت حق و کتاب روشنگر در تمام ابعاد وجودی انسان، و بیان زوایای مختلف مسأله «امامت» و روشنگری تام در ارائه الگوی صحیح زندگانی انسانی و الهی و بیان سیمای «انسان کامل» با ذکر فلسفه‌ی خلقت و کیفیت پیمودن مسیر بندگی و ارائه مکتب کامل و جامع «خودسازی» و «تهذیب نفس» و بیان تفصیلی «فضائل» و «ردائل» نفسانی و تبیین نظام‌های اجتماعی مورد قبول در مکتب اسلام از «نظام سیاسی» و «اجتماعی» و «اقتصادی» و از همه مهمتر «نظام فرهنگی» و اشارات و تصریحات متعدد به مباحث سیاسی مختلف از قبیل «جهاد» و «شهادت» و «مخالفت با حاکمان فاسد» و تعرض به

[صفحه ۲۵۸]

دهها موضع عقیدتی و فکری نظیر «شجاعت»، «توسل»، «صلوات»، ... و تأیید بر حقانیت «تشیع» و بینش عقیدتی و سیاسی آن، مسأله «آزمایش» و «ابتلا»، انسان و مسئولیت او، «مکتب انتظار» و مسئولیت‌های خطیر در «عصر غیبت» و موضوعات دیگر، این همه در این کتاب ارجمند مورد توجه قرار گرفته

و بدان پرداخته شده است. بنابراین گرچه «صحیفه کامله سجادیه» سراسر «دعا» و «نیایش» است و سید الساجدین و زین العابدین حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام - در قالب راز و نیاز و مناجات با حضرت حق سخن گفته‌اند ولی با تأمل در این مجموعه بخوبی به دست می‌آید حضرت در پرتو این معاشقه‌ی خالصانه با معبود، یک «مکتب» فکری کامل ارائه نموده‌اند که حاوی «توحید»، «اخلاق»، «حکمت‌های سازنده»، «رهنمودهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی»، «عشق و عرفان»، «عبادت» و «خودسازی» و به صورت خلاصه آنچه در «سیر الی الله» مورد نیاز یک سالک واقعی و یک جامعه توحیدی است، می‌باشد.

و ویژگی خاص و چشمگیر این عملکرد حضرت سجاد - صلوات الله علیه - این است که این همه را در محراب عشق و فقر، با عطر مناجات معطر ساخته و در هنگامه «نیایش»، مکتبی کامل از همه ابعاد ارائه داده است.

در منطق حضرت، مبارزه با شیاطین درون با جهاد خستگی ناپذیر با شیاطین بیرون در کنار هم مطرح شده و «عرفان ناب تشیع» که نه عزلت و انزعال را تصدیق می‌کند نه سیاست زدگی و انغمار در امور اجتماعی را به تنهایی برمی‌تابد، با جمع «وحدت» و «کثرت»

و ابتدای همه مراحل سلوک و پیشرفت بر مبنای قویم «توحید» و تذلل نزد حضرت حق، به عالمیان معرفی شده است. از این روست که بزرگان اهل معرفت اذعان نموده‌اند: «صحیفه کامله سجادیه» سرچشمه و منبع تمام حقایق و معارف و احکام و ارزشهایی است که در کلمات سایر ائمه هدی علیهم‌السلام پس از ایشان به منصفه ظهور رسیده است. از اینجاست که باید به هنر بی‌نظیر حضرت سجاد-علیه‌السلام- در رهبری فکری جامعه به دیده‌ی اعجاز نگریست که چگونه در عصر خود که امکان ارائه معارف دین در قالبهای دیگر با محذورات جدی مواجه بوده است، با گزینش این قالب یعنی تبیین و اشاعه‌ی معارف دینی به صورت «دعا» و راز و نیاز با حضرت حق که شورانگیزترین قالب ارتباط با حق تعالی است، و موجد نشاط و شادابی روحی و

[صفحه ۲۵۹]

ترک حالت خمودگی و وازدگی است، مسئولیت خطیر هدایتگری و رهبری جامعه را نه در عصر خود بلکه در همه‌ی اعصار و قرون به انجام رسانیده است.

با اتخاذ این شیوه بدیع هم ارتباط «رهبری» با جامعه حفظ شد و هم مردم از زلال علم ناب حضرت، معارف اصیل اسلامی را فراگرفتند و هم از ایجاد و تحکیم روحیه خمودگی ناشی از شرایط سخت زمانه برای «شیعه» و پیروان واقعی جلوگیری به عمل آمد و هم کوچکترین بهانه‌ای به دست حاکمان ستمگر و ظالم اموی داده نشد تا جلوی فعالیت حضرت را بگیرند و یا ایشان را به حبس و قتل تهدید کنند. بنابراین معارف گسترده موجود در «صحیفه کامله سجادیه» یک اقیانوس موج بیکرانه است که با شیوه‌ای بدیع ارائه گردیده است.

بدیهی است بررسی معارف مطرح شده در این صحیفه‌ی عشق و تبیین آن نیازمند مجالی واسع می‌باشد که باید مقدمات آن را برای جامعه اسلامی فراهم آورد و نسل جوان امت اسلام را بیش از پیش با آن آشنا ساخت. و باید توجه داشت حضرت زین العابدین-علیه‌السلام- خود اولین شخصیتی بوده‌اند که بالاترین بهره را از این مجموعه گرانقدر برداشت نموده‌اند چرا که «دعا» و «مناجات» با حضرت رب الارباب برای همه بندگان بویژه بندگان خاص الهی از «اصالت» برخوردار بوده و مغز و لب پرستش حضرت حق را تشکیل می‌دهد.

شرح صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه

نظر به جایگاه والای «صحیفه کامله سجادیه» این «زبور آل محمد» که به «اخذ القرآن» هم ملقب شده است، و انبوه معارف و حقایق نابی که در آن موجود است، از قدیم الایام تاکنون از جانب علمای بزرگ و اندیشمندان فرهیخته مورد توجه قرار گرفته و توسط آنان شروح متعددی بر آن نگاشته شده است که بر شصت متجاوز می‌گردد و بسیاری از علماء نیز بر آن حاشیه زده و بعضی از مطالبش را بدین وسیله شرح داده‌اند. چه اینکه ترجمه‌های مختلفی از آن به سایر زبانها انجام شده است و این همه اهمیت این کتاب را در منظر علمای بزرگ به اثبات می‌رساند.

یکی از بهترین این شروح مربوط به مرد جلیل و حکیم و متأله و فقیه‌ی خبیر و شاعر مفلق و ادیب قدرتمند و جامع جمیع کمالات حسنه و آیت ربانی مرحوم

[صفحه ۲۶۰]

سید علیخان کبیر مدنی شیرازی» - تغمده الله برضوانه - به نام ریاض السالکین می‌باشد که این شرح عظیم، نیاز ارباب فضل و دانش را بدان «صحیفه» مبرهن نموده و بدون آن گویی حق «صحیفه» ادا نشده است.

و همچنین محققینی همچون «ملا محمد محسن فیض کاشانی» و «شیخ بهاء الدین عاملی» و «میر داماد» و مرحوم «علامه مجلسی» بر آن شرح و تعلیقه نوشته‌اند. [۴۲۹].

تعداد ادعیه صحیفه کامله سجادیه

چنانکه در حدیث «صحیفه کامله سجادیه» بنابر روایت «جعفر بن محمد حسنی» آمده است، تعداد ادعیه این کتاب شریف «هفتاد و پنج» دعا می‌باشد و راوی آن «متوکل بن هارون» می‌گوید: از من یازده دعا ساقط شده است و مقدار شصت و چهار (نیف و ستین) دعا را روایت می‌کنم و لکن در روایت «محمد بن احمد بن مسلم مطهری» که تعداد و اسامی ادعیه را ذکر می‌نماید، فقط «پنجاه و چهار» دعا چنانچه امروزه هم در صحیفه می‌یابیم، موجود می‌باشد. بنابراین از اصل صحیفه «بیست و یک» دعا افتاده است. از این رو «صحیفه کامله سجادیه» اصل، مشتمل بر ۷۵ دعا می‌باشد و «صحیفه» روایت شده توسط «متوکل بن هارون» مشتمل بر ۶۴ و صحیفه‌های موجود مشتمل بر ۵۴ دعا از آن ادعیه است. بنابراین ما فعلاً- تنها آنچه به صورت قطع می‌توانیم از «صحیفه کامله» بدانیم همین ۵۴ دعاست. و در یکی از نسخه‌های بدست آمده از «صحیفه» که در «مضجع شریف رضوی» در زمان طاغوت «محمد رضا پهلوی»، کشف شده است، فقط ۴۰ دعا آمده که از صحیفه اصلیه ۳۵ دعا کم دارد. [۴۳۰].

مستدرکات صحیفه‌ی کامله سجادیه

بر اساس کمبودی که در «صحیفه کامله سجادیه» به وجود آمده و تعدادی از آن [صفحه ۲۶۱]

متأسفانه از دست رفته است، تعدادی از فحول علمای شیعه تلاش نموده‌اند این خلأ را جبران نموده و با فحص اکید در خلال کتب روایی و آثار بجا مانده از قدمای اصحاب، به تعدادی دیگر از ادعیه منتسبه به حضرت زین العابدین -علیه السلام- دست یابند و آنها را تحت عنوان: «مستدرکات صحیفه» عرضه کرده‌اند.

این مستدرکات تا هشت عدد و بلکه بیشتر هم رسیده است که بعضی از آنها عبارتند از:

- ۱- آنچه مرحوم «ملا تقی زیابادی قزوینی» تحت عنوان «مما یلحق به» پس از ختم ادعیه آورده است و مشتمل بر ۱۴ دعا می‌باشد.
- ۲- «صحیفه ثانیه سجادیه» تدوین صاحب الوسائل، «شیخ محمد بن حسن حر عاملی»
- ۳- صحیفه‌ای دیگر تدوین «شیخ محمد بن علی حرفوسی».
- ۴- «صحیفه ثالثه سجادیه» تدوین «میرزا عبدالله افندی» صاحب ریاض العلماء و از بهترین شاگردان «علامه مجلسی» (اسم این کتاب الدرر المنظومه الماثوره فی جمع لثالی الادعیه السجادیة المشهوره می‌باشد).
- ۵- «صحیفه رابعه سجادیه» تدوین «حاج میرزا حسین ابن محمد تقی نوری».
- ۶- «صحیفه خامسه» تدوین «سید محسن امین حسین عاملی» که شامل ۱۸۲ دعاست.
- ۷- «صحیفه سادسه» تدوین «شیخ محمد صالح بن میرزا فضل الله مازندرانی حائری».
- ۸- باز «صحیفه سادسه» تدوین «شیخ محمد باقر بن محمد حسن بیرجندی قائمی».
- ۹- «صحیفه سابعه» تدوین «شیخ هادی بن عباس آل کاشف الغطاء».

۱۰- «صحیفه ثامن» تدوین «حاج میرزا علی حسینی مرعشی شهرستانی حائری».

بنابراین مجموعه‌ای ده تلاش مجزا از جانب ده نفر از علمای بزرگ برای جمع آوری بعضی از ادعیه منتسبه به حضرت سجاد - علیه‌السلام - به عمل آمده و اگر [صفحه ۲۶۲]

به حسب زمان تدوین، آنها را شماره‌ی مسلسل بدهیم، بهتر است از آنچه الآن بدان شهرت دارند. و اخیراً مجموعه‌ای به نام الصحیفه السجادیة الجامعه انتشار یافته است که حاوی جمیع ادعیه مذکوره در صحیفه‌های فوق و ادعیه «صحیفه کامله سجادیه» می‌باشد که به شکل موضوعی تنظیم شده است. و ای کاش در این کتاب بین ادعیه صحیفه کامله و سایر ادعیه خلط و اختلاط صورت نگرفته بود تا ارزش و اتقان ادعیه کتاب اصل، محفوظ می‌ماند. [۴۳۱].

داستانهایی پیرامون صحیفه کامله سجادیه

«صحیفه کامله سجادیه» مورد توجه و علاقه دلسوختگان طریق وصال ربوبی و «قره العین» عاشقان وادی صفا و لقاء بوده و هست که با ترنم زمزمه‌های عارفانه آن، عطش خود به مکالمه‌ی با حضرت دوست را فرونشانده و بالاترین بهره را در تسریع «سیر الی الله» می‌برده‌اند و می‌برند. از این رو اهتمام اکیدی بر حفظ این ادعیه و تداوم بر تلاوت آن در بین مؤمنین وجود داشته است و با آن روح خود را صیقل زده و جلا می‌دهند و لذا از آن خاطراتی نیز دارند.

یکی از این خاطرات مربوط به محدث عظیم و سالک وارسته و اخلاق کبیر «مرحوم مجلسی اول» - رضوان الله تعالی علیه - می‌باشد که خود آن را در نوشته‌شان به صورت مختصر آورده است و در اینجا مفصل آن که از قلم مرحوم «آیت الله مدرس چهاردهی رشتی» در مقدمه «شرح صحیفه» خودشان نقل شده است، چنین می‌باشد:

«مرحوم مجلسی» می‌فرماید: در اوایل سن خود مایل بودم که نماز شب بخوانم، لکن قضاء بر ذمه من بود و به واسطه آن احتیاط می‌کردم. خدمت «شیخ بهائی» - رحمه الله علیه - مطلب را عرض نمودم، فرمودند: وقت سحر نماز قضا بخوان سیزده رکعت. لکن از نفسم چیزی بود که نافله‌ی خصوصیت دارد. فریضه چیز دیگری است.

[صفحه ۲۶۳]

شب‌ی از شبها بالای سطح خانه خود بین «نوم» و «یقظه» [خواب و بیداری] بودم، حضرت «قبله البریه»، «امام المسلمین»، «حجه الله علی العالمین» - عجل الله فرجه و سهل مخرجه - را دیدم در بازار خرزبه فروشان اصفهان در جنب «مسجد جامع»، با کمال شوق و شعف خدمت سراسر شرافت آن بزرگوار در جنب «مسجد جامع». با کمال شوق و شعف خدمت سراسر شرافت آن بزرگوار عالمقدار علیه الصلوة و السلام رسیدم و از مسائلی سؤال نمودم که از جمله آن مسائل خواندن «نماز شب» بود که سؤال نمودم، فرمودند: بخوان! بعد عرض نمودم: یابن رسول الله همیشه دستم به شما نمی‌رسد! کتابی به من بدهید که بر آن عمل نمایم. فرمودند: برو از «آقا محمد تاجا» کتاب بگیر! گویا من می‌شناختم او را.

رفتم و کتاب را از او گرفتم، و مشغول به خواندن او بودم و می‌گریستم. یک دفعه از خواب بیدار شدم. دیدم در بالای بام خانه خود هستم. کمال حزن و غصه بر من رو نمود. در ذهنم گذشت که «محمد تاجا» همان «شیخ بهائی» است و «تاجا» هم از باب ریاست شریعت است.

چون صبح شد وضو گرفتم و نماز صبح خواندم. خدمت ایشان رفتم. دیدم شیخ در مدرس خود با سید ذوالفقار علی جرقادقانی (گلپایگانی) مشغول به مقابله‌ی «صحیفه» است. بعد از فراغ از مقابله، کیفیت حال را عرض نمودم. فرمودند: انشا الله به آن مطلبی که

قصد دارید خواهید رسید.

از اینکه مرا متهم به بعضی از چیزها می‌دانست (مثل تصوف) خوشم نیامد از این تعبیر.

آنکه محلی که حضرت - علیه الصلوه و السلام - را در آنجا دیده بودم، از باب شوق، خود را بدانجا رسانیدم، در آنجا ملاقات نمودم «آقا حسن تاجا» را که می‌شناختم. مرا که دید گفت: ملا-محمد تقی! من از دست طلبه‌ها در تنگ هستم. کتاب را از من می‌گیرند و پس نمی‌دهند. بیا برویم در خانه بعضی از کتب که موقوفه مرحوم آقا قدیر هست، به تو بدهم! مرا برد. در آنجا برد در اتاق، در را باز نمود، گفت: هر کتابی که می‌خواهی بردار! دست زدم و کتابی برداشتم. نظر نمودم دیدم کتابی است که حضرت «حجۀ الله» روحی فداه دیشب به من مرحمت فرموده بودند. دیدم که «صحیفه سجادیه» است. مشغول شدم به گریه و برخاستم.

[صفحه ۲۶۴]

گفت دیگر بردار! گفتم: همین کتاب کفایت می‌کند.

پس شروع نمودم در تصحیح و مقابله و تعلیم مردم. و چنان شد که از برکت کتاب مذکور، غالب اهل اصفهان، «مستجاب الدعوه» شدند!!

مرحوم مغفور «مجلسی ثانی» می‌فرماید: چهل سال در صدد ترویج صحیفه شد و انتشار این کتاب به واسطه آن مرحوم شد که الآن خانه‌ای نیست که «صحیفه» در آن نباشد.

این حکایت داعی شد که شرح فارسی بر «صحیفه» بنویسم که عوام بلکه خواص از آن منتفع شوند. [۴۳۲].

خاطره بسیار جالب و عجیب دیگر در ارتباط با این کتاب شریف را «ابن شهر آشوب» نقل می‌کند که: «چون نزد بعضی از بلغاء بصره سخن از «صحیفه کامله» به میان آمد، گفت: «اینک بگیرید از من که من مثل آن را برای شما املاء و انشاء می‌کنم. وی قلم را به دست گرفت و سرش را پائین آورد که بنویسد، دیگر نتوانست سرش را بلند کند تا اینکه مرد.» [۴۳۳].

رساله الحقوق اثری دیگر از نفس قدسی حضرت سجاد

مقدمه

اشاره

یکی دیگر از آثار قیم و ارزشمند نفس قدسی حضرت زین العابدین - علیه السلام - که نشانه‌ای بارز بر جامعیت علمی آن امام همام بوده و دلیلی روشن بر اهتمام حضرت به تبیین معارف اصیل اسلامی می‌باشد، نامه‌ای است که حضرت به یکی از اصحاب خود نگارش فرموده‌اند و چون حاوی حقوق عدیده‌ای است که محیط بر انسان است به عنوان «رساله الحقوق» شهرت یافته است. برای شناخت ارزش این رساله باید اولاً به زمان نگارش آن که عهد حاکمیت دوباره‌ی جاهلیت بر بلاد اسلامی به همراه سلطه‌ی جور حاکمان زور مدار و معاند اموی است، توجه نمود که چگونه در چنین عصری حضرت به بیان یک نظامنامه حقوقی و

[صفحه ۲۶۵]

اخلاقی مترقی و جامع می‌پردازند که به تحقیق فراتر از هر عصری و مصری، بر بلندای زمان و تاریخ ایستاده و تا ابدیت، قرین حق و واقعیت می‌باشد.

ثانیاً آن را با نظامنامه‌های حقوقی و اخلاقی در عصر مدنی و پیشرفت مقایسه نموده تا عظمت آن آشکار شود.

در عصری که تمدن خود ساخته بشر مدتی ارائه نظام حقوقی و اخلاقی فراگیر حتی برای حیوانات می‌باشد و با شعارهای تو خالی، چشم و گوش بسیاری از کسانی که از آب گوارای فرهنگ اسلامی بی‌بهره مانده و به سراب فرهنگ مادی غرب و شرق دلخوش نموده‌اند را پر کرده و با کمال تأسف آنها را نسبت به فرهنگ اصیل و غنی و انسان ساز اسلام کم توجه و غافل ساخته‌اند. آری در این عصر همه‌ی متفکران جهان بشریت جمع شوند و آثار مکتوب خود را ارائه دهند، آنگاه حاصل آن با این رساله‌ی شریف که اثر خامه‌ی نورانی یک ولی خداست، مقایسه شود تا برتری، جامعیت، واقع‌نگری، اتقان و الهی بودن آن آشکار گردد.

برای بحث پیرامون این رساله‌ی گرانقدر باید قبل از هر چیز راجع به واژه‌ی «حق» و معانی و اصطلاحات و کاربردهای آن توضیح مختصری ارائه داد، آنگاه به مصادر آن و فهرستی از حقوق مورد بحث در آن اشاره نموده و سپس با دسته بندی آنها متن رساله را مورد دقت و بررسی قرار داد.

واژه حق، معانی، اصطلاحات و کاربردهای آن

واژه‌ی «حق» در لغت به معنای «ثبوت» آمده است و به معنای صفت یعنی «ثابت» نیز به کار می‌رود، اما استعمال آن با حفظ این حیثیت ثبوت در معانی مختلفی در محاورات عرفی و کلمات و همچنین آیات و روایات به چشم می‌خورد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

- ۱- خدا «حق» است یعنی «ثابت بالذات»، که لازمه‌ی معنای آن «واجب الوجود» می‌باشد.
- ۲- وجود دائمی را نیز «حق» می‌نامند که ثبوت زمانی در آن مورد نظر است.
- ۳- «اعتقاد حق» در مقابل «اعتقاد باطل» یعنی اعتقادی که مطابق با واقع است.
- ۴- «کلام حق» نیز به معنای سخن مطابق با واقع است که مساوی با «صدق» می‌باشد.
- ۵- «وعده‌ی حق» نیز گفته می‌شود که منظور وعده‌ای است که در ظرف خودش

[صفحه ۲۶۶]

وفا شود.

- ۶- «کار حق» یعنی کاری که دارای هدفی باشد و یا دارای هدفی حکیمانه باشد.
- ۷- در مورد امور اعتباری که در ظرف اعتبار دارای «ثبوت» است نیز «حق» استعمال می‌شود که بحث «حقوق» مربوط به این معنی و کاربرد می‌باشد.

همچنین در مورد واژه‌ی «حقوق» باید توجه داشت این واژه در کاربرد اصطلاحی آن، گاهی به معنای نظام حاکم بر رفتار اجتماعی شهروندان یک جامعه است، یعنی مجموعه‌ی بایدها و نبایدهایی که اعضای یک جامعه ملزم به رعایت آن هستند که در این کاربرد «حقوق» به عنوان جمع «حق» نیست و با آن معامله‌ی لفظ مفرد می‌شود.

«حقوق» در این اصطلاح تقریباً نظیر واژه‌ی «شرع» است و می‌شود به جای آن «قانون» را به کار برد. «حقوق اسلام» یا «قانون اسلام» کاربرد اصطلاحی دیگر این واژه که در آن «حقوق» به عنوان جمع «حق» مورد توجه است، مربوط به «امور اعتباری» است که در زمینه افعال اختیاری انسان مطرح می‌باشد.

«حق» در این اصطلاح بدین معنی است: «امری اعتباری که برای کسی و علیه دیگری وضع می‌شود؛ مانند «حق خیار» که به معنای «حق به هم زدن معامله با شرایطی خاص می‌باشد.»

در این زمینه سه عنصر ۱- کسی که «حق» برای اوست ۲- کسی که «حق» علیه اوست ۳- متعلق «حق»، لازم است و لذا این مفهوم حتماً یک مفهوم «ذات اضافه» می‌باشد، مانند مفهوم «قدرت» که حتماً «طرف اضافه» لازم دارد.

همچنین این مفهوم دارای لوازمی نظیر «بهره‌وری» می‌باشد. یعنی کسی که نسبت به چیزی یا کسی «حق» دارد می‌تواند از متعلق «حق» خود بهره‌ور شده از آن نفع ببرد.

«اختصاص» و «امتیاز» نیز از لوازم حقتند، یعنی نفعی که صاحب «حق» از متعلق «حق» می‌برد، مانع از آن می‌شود که دیگران از آن بهره را ببرند. و لذا «حق» نوعی «امتیاز» برای «ذی حق» ایجاد می‌کند. بحث ارتباط و ملازمه‌ی «حق» و «تکلیف» نیز در همین زمینه مطرح است.

باید توجه داشت در بسیاری از روایات کلمه «حق» در معنای شبیه معنای

[صفحه ۲۶۷]

اصطلاحی آن در «حقوق» به کار رفته است ولی با آن یکی نیست، به عبارت دیگر آنچه در این روایات مطرح شده به حوزه «اخلاق» مربوط است نه «حقوق» مانند بعضی از حقوقی که در «رسالة الحقوق» حضرت زین العابدین -علیه السلام- آمده است از قبیل «حق خدای متعال بر انسان» یا «حق انسان بر خودش» یا «حق زبان و سایر اعضا» و یا «حق نماز» که اینها مفهوم حقوقی ندارند و همگی به قلمرو «اخلاق» وابسته می‌باشند. [۴۳۴].

مصادر رسالة الحقوق حضرت سجاد

«رساله‌ی حقوق» حضرت زین العابدین -علیه السلام- در منابع مختلف روایی «شیعه» روایت شده است که گرچه در بعضی با استناد و در بعضی به صورت «مرسل» ذکر شده و تفاوت‌های مختصری نیز با هم دارند، ولی در اصول و عناوین «حقوق» و متن آن تقریباً یکسان می‌باشند.

از جمله مصادر قدیمی و دست اول که در آن این رساله‌ی شریف روایت شده است یکی تحف العقول است که در آن این مجموعه بدون سند آمده است و دیگری کتاب من لا یحضره الفقیه است که مؤلف گرانقدر آن جناب «صدوق» نیز آن را بدون سند ذکر کرده است. ولی خود ایشان آن را در کتاب دیگر خود به نام خصال با سند آورده‌اند. چه اینکه در کتاب امالی خود نیز آن را با سند روایت کرده است. و سپس این روایت در کتاب شریف وسایل الشیعه توسط مرحوم «حر عاملی» از مرحوم «صدوق» ذکر شده است.

در کتاب شریف مکارم الاخلاق نیز این حدیث ذکر شده است.

لازم به ذکر است در کتاب من لا یحضره الفقیه که از کتب معتبره‌ی شیعه است، گرچه این روایت در خود کتاب بدون سند است ولی مرحوم «صدوق» در «مشیخه‌ی» خود که در کتاب برای ذکر سلسله‌ی اسناد روایاتی که ایشان آن را روایت کرده‌اند گردآوری شده، سند خود را ذکر کرده است. بنابراین این مجموعه در کتب معتبره آمده و علمای بزرگ شیعه به آن اعتماد فرموده‌اند. (لازم به ذکر است استاد محقق

[صفحه ۲۶۸]

حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج «سید محمد رضا جلالی» در ضمن تحقیقی جامع و کامل، بحث بدیع و بسیار جالبی را پیرامون اسناد این روایت شریف در بخش الحاقی کتاب با ارزش خود به نام «جهاد الامام السجاد -علیه السلام-» مطرح فرموده‌اند که حقیقتاً، قابل تقدیر می‌باشد. در این بحث طرق مختلف ائمه حدیث شیعه به جناب «ابوحمره ثمالی» و ارزیابی مفصل از مجموعه سند و مصادری که این روایت را نقل کرده‌اند، مطرح و به این نتیجه قطعی رسیده‌اند که روایت از نظر «سند» قابل اعتماد و وثوق بوده و محل کمترین شبهه و ایراد نمی‌باشد. [۴۳۵].

حقوقی که در «رساله الحقوق» حضرت زین العابدین -علیه السلام- آمده است پنجاه حق می‌باشد و مرحوم «صدوق» علاوه بر این، حتی را تحت عنوان «حق حج» ذکر نموده است. عناوین این حقوق عبارتند از:

- ۱- حق بزرگ الله بر انسان.
- ۲- حق انسان بر خود. [۴۳۶]
- ۳- حق زبان
- ۴- حق گوش
- ۵- حق چشم
- ۶- حق دست
- ۷- حق پا
- ۸- حق شکم
- ۹- حق عورت (اندام جنسی)
- ۱۰- حق نماز
- ۱۱- حق حج
- [صفحه ۲۶۹]
- ۱۲- حق روزه
- ۱۳- حق صدقه
- ۱۴- حق قربانی
- ۱۵- حقوق رهبری و سایر مدیران
- ۱۶- حق معلم
- ۱۷- حق مولی (کسی که مالک عبد است)
- ۱۸- حقوق رعیت (مردمی که تحت سرپرستی نظام سیاسی می‌باشند).
- ۱۹- حق متعلمان و دانشجویان
- ۲۰- حق زن و مرد در نظام خانواده
- ۲۱- حق مملوک
- ۲۲- حق مادر
- ۲۳- حق پدر
- ۲۴- حق فرزند
- ۲۵- حق برادر
- ۲۶- حق مولی (کسی که «عبد» را آزاد می‌کند)
- ۲۷- حق بنده‌ی آزاد شده بر مولی
- ۲۸- حق نیکوکار بر انسان
- ۲۹- حق اذان گو (منادی نماز)

- ۳۰- حق امام جماعت
- ۳۱- حق هم‌نشین
- ۳۲- حق همسایه
- ۳۳- حق همراه و همسفر
- ۳۴- حق شریک
- ۳۵- حق دارایی و امکانات مادی
- ۳۶- حق طلبکار
- ۳۷- حق مباشر (شخصی که با انسان مأنوس است و رفت و آمد دارد)
- ۳۸- حق شاکی بر انسان
- ۳۹- حق کسی که مورد شکایت واقع شده (متشاکی)
- [صفحه ۲۷۰]
- ۴۰- حق مشورت خواه
- ۴۱- حق مشاور
- ۴۲- حق کسی که طالب نصیحت است.
- ۴۳- حق بزرگسال
- ۴۵- حق خردسال
- ۴۶- حق نیازمند و سائل
- ۴۷- حق شخصی که برای رفع نیاز به او مراجعه شده است
- ۴۸- حق کسی که خداوند به وسیله‌ی او انسان را شاد می‌کند
- ۴۹- حق بدی‌کننده و جفاکار
- ۵۰- حق همکیشان
- ۵۱- حق «اهل ذمه» (کافرانی که در پناه حکومت اسلامی‌اند)

خاتمه: استمداد از خداوند در ایفای «حقوق»

قابل ذکر است که «حقوق» ذکر شده در «رساله‌ الحقوق» حضرت سجاد -علیه‌السلام- «پنجاه» حق بیشتر نیست و با توجه به لزوم ذکر «حق حج»، باید «حق انسان بر خود» را حق مستقلی به حساب نیاورد چرا که آنچه تحت این عنوان ذکر شده چیزی جز سر فصل «حقوق اعضاء و جوارح» نیست. اما اگر «حق حج» را چنانکه در بعضی از مصادر نیامده، در فهرست ملحوظ نکنیم «حق نفس» می‌تواند حق مستقلی ملاحظه شود.

دسته بندی حقوق مذکور در رساله‌ الحقوق حضرت سجاد

در رساله‌ی حقوق حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- به پنجاه «حق» اشاره شده است و البت حقی تحت «حق حج» در خصال نیز ذکر گردیده است. ولی با توجه به جمله‌ای که در فراز نخستین این رساله‌ی شریف آمده است، بدین عنوان که «ثم الحقوق الجاریه بقدر علل الاحوال و تصرف الاسباب» یعنی «و بعد حقوقی است که بر اساس حالات مختلف و مناسبت‌های گوناگون به انسان و افعال او تعلق می‌گیرد.» باید به واقع نگری، شمول و جامعیت این رساله پی برد. از این رو گرچه حضرت سجاد -علیه‌السلام- حقوق

محدودی را در زمینه‌های فردی و اجتماعی بیان

[صفحه ۲۷۱]

فرموده‌اند ولی با تعیین زیربنای همه «حقوق» که «حق» حضرت الله بر انسان است و دسته‌بندی‌هایی که بدان اشاره خواهد شد و با توجه به جمله‌ای که در فراز نخستین آمده و در بالا- بیان گردید، تمام امور مربوط به وظایف متقابل بر عهده آدمی در زمینه‌های مختلف حیات فردی و جمعی او را شامل بوده و حضرت متعرض همه روابط جمعی و فردی انسان حقوق مربوط شده‌اند. اینک به بیان دورنمایی از موضوعات مورد تعرض حضرت سجاد -علیه السلام- در این «رساله» و در واقع دسته‌بندی کلی مباحث آن می‌پردازیم.

بدین منظور بهترین بیان ارائه مقدمه‌ای است که حضرت خود بر این رساله نگاشته‌اند و در روایت خصال که با سند هم آمده است، بازگو شده است. از این رو در این قسمت، ترجمه‌ی همین «مقدمه» با توضیحی اندک ارائه می‌شود.

«حضرت علی بن الحسین زین العابدین -علیه السلام- به بعضی از اصحاب خویش نامه‌ای نوشت: «آگاه باش! خدایت تو را مورد رحمت قرار دهد! هر آینه خداوند بر تو حقوقی دارد که در همه حرکاتی که انجام می‌دهی یا سکونی که پیشه می‌کنی یا هر حالی که بدان روی می‌آوری و یا هر جایگاه و منزلی که در آن فرود می‌آیی و همچنین هر عضوی از اعضای خود که در آن تصرف می‌نمایی و تمامی ابزار و آلاتی که آنها را به استخدام می‌گیری، این «حقوق» در همه این امور بر تو احاطه داشته و همه وجود تو را تحت پوشش خود گرفته است.

بعضی از این «حقوق» از سایر حقوق بزرگتر می‌باشد. و بزرگترین «حقوق»، آن دسته از «حقوق» است که به خداوند تبارک و تعالی مرتبط است و آن را برای خودش بر تو واجب کرده است. این «حق»، حقی است که در واقع اصل و ریشه تمامی «حقوق» دیگر می‌باشد.

(آری «حق الهی» که در «حق معرفت» او، «حق محبت» او، «حق اطاعت کامل و مطلق از او» و سایر «حقوق» از این قبیل متجلی است، پایه سایر «حقوق» است، که اگر این «حق» به رسمیت شناخته نشود هیچ «حق» دیگری ضمانت اجرای واقعی پیدا نخواهد کرد و انسان هیچ تعهد واقعی برای پایبندی به سایر «حقوق» نخواهد داشت.)

پس از این «حق»، خداوند - عزوجل - برای خودت از فرق سر تا قدمه‌هایت با اختلاف همه اعضا و جوارح تو، حقوقی را بر تو واجب کرده است. از این رو برای

[صفحه ۲۷۲]

«زبان» تو حقی را بر تو قرار داده و برای «گوش» تو حقی را بر تو قرار داده و برای «چشم» تو حقی را بر تو و برای زبانت بر تو حقی را و برای دستت بر تو حقی را و برای پایت بر تو حقی را و برای شکمت بر تو حقی را و برای دامن و شرمگاه تو نیز بر تو حقی قرار داده است. چرا که این اعضای هفتگانه است که تمامی افعال اصلی انسان با آنها به انجام می‌رسد.

بعد از این خداوند - عزوجل - برای افعال و کردار تو نیز بر تو حقوقی را مقرر فرموده است و لذا برای «نماز» تو بر تو حقی قرار داده و برای «روزه» تو بر تو حقی را و برای «صدقه» تو بر تو حقی را و برای «قربانی» تو بر تو حقی و خلاصه برای تمامی افعال و عملکرد تو بر تو حقی جعل فرمود. (و لذا تو مکلف به ادای این «حقوق» و تکالیف در همه این امور می‌باشی.)

از این مرحله گذشته در مرحله بعد نوبت به «حقوق اجتماعی» می‌رسد، حقوقی که از تو خارج شده به غیر تو، از صاحبان حقوق واجبه که مسئولیت انجام آن بر گردن توست، می‌رسد.

از این سری حقوق مهمترین «حق» و واجب‌ترین آن بر تو، «حقوق ائمه» تو (پیشوایان و رهبران سیاسی و فرهنگی و اجتماعی تو) می‌باشد.

و در رتبه‌ی بعد «حقوق رعیت» (و انسانهایی که تو مسئول امور آنها می‌باشی) و سپس حقوق خویشاوندان تو، که با تو از راه رحم ارتباط برقرار نموده‌اند. آری اینها حقوقی هستند که از آنها حقوق بشمارای منشعب می‌شود از این رو حقوق مربوط به ائمه (رهبران جامعه) سه دسته است: واجب‌ترین آنها بر تو «حق سیاستمداران و زمانداران سیاسی» است که تو را از طریق نظام سیاسی حاکم تدبیر و مدیریت می‌کنند. در رتبه بعد مدیران فرهنگی جامعه و کسانی که با علم و فرهنگ، تو را تدبیر می‌کنند، قرار دارند و آنگاه «حق مولی بر بنده»، کسی که با مالکیت، تو را تدبیر می‌کند، قرار دارد. و هر سیاستمداری در این ابعاد مختلف که ذکر گردید، «امام» و «رهبر» است و طبعاً حقوقی دارد.

حقوق زیردستانی که مسئولیت تدبیر آنها به عهده توست (رعیت) نیز به سه بخش تقسیم می‌شود: مهمترین و واجب‌ترین از این حقوق، «حق» آن دسته از مردمان است که تو در نظام سیاسی مسئولیت تدبیر کلی آنها را بر عهده داری (یعنی حقوق گسترده‌ی مردم در [صفحه ۲۷۳])

نظام، که بر عهده حاکمان است تا آن را ادا کنند.)

در رتبه بعد حق افرادی است که تحت تربیت علمی تو قرار دارند و شاگردان تو به حساب می‌آیند، چرا که فرد جاهل و درس نخوانده «رعیت» فرد «عالم» و «باسواد» است و همچنین حق انسانهایی که از راه ازدواج و یا از راه خریدن و مالک آنان شدن، اختیار آنان به تو سپرده شده است (یعنی آنها چون مملوک شده‌اند، تو نسبت به آنها مسئولیت داری و باید حقوقشان را ادا کنی.) اما «حقوق خویشاوندان» که بسیار است و این «حقوق» به هم متصل است به اندازه‌ی اتصال رحم در قرابت و نزدیکی، (آری هر چقدر خویشاوندان از این نظر به تو نزدیکتر باشند حق آنان مهمتر و واجب‌تر می‌باشد.) از این رو واجب‌ترین حقوق از این دسته «حق مادرت» و بعد «حق پدرت» و بعد «حق فرزندان» و سپس «حق برادران» می‌باشد و بعد هر کس که نزدیکتر است و بعد از او، فرد نزدیکتر بعدی و کسی که اولی است و بعد فرزندی که او اولی است.»

آنگاه امام سجاد -علیه‌السلام- یک به یک صاحبان حقوق دیگر را می‌شمارند که اسامی آنها در فهرست «حقوق» به صورت مفصل ذکر گردید. سپس می‌فرمایند:

«و بعد حقوقی است که بر اساس حالات مختلف و سبب‌های گوناگون پدید می‌آید، خوشا به حال کسی که خداوند متعال او را بر انجام آنچه از این حقوق به او واجب گردانیده است، یاری داده و کمک نموده باشد و او را برای پایبندی به آنها توفیق مرحمت نموده و مدد رسانده باشد.» [۴۳۷].

پس از این مقدمه که در واقع بیان رئوس اصلی «حقوق» و شمارش بخشی از فهرست «حقوق» بود، حضرت از «حق الله» شروع نموده و یک به یک را توضیح می‌دهند و کیفیت آن «حق» و متعلق آن را تبیین می‌فرمایند. با توجه به آنچه گذشت می‌توان در یک دسته بندی کلی، «حقوق» مورد نظر حضرت سجاد -علیه‌السلام- را به سه دسته کلی تقسیم کرد.

۱- «حقوق الهی» که مستقیماً خداوند آنها را در ارتباط با ذات خودش بر انسان واجب کرده است.

۲- «حقوق فردی» که متعلق آنها خود انسان است.

[صفحه ۲۷۴]

۳- «حقوق اجتماعی» که دارای تقسیمات مختلفی است.

مانند: حقوق مربوط به «نظام سیاسی»

«حقوق» مربوط به «نظام فرهنگی»

«حقوق» مربوط به «نظام خانواده»

«حقوق» مربوط به «نظام جامعه» و ...

و در واقع زیربنای این تقسیم، تقسیم ارتباطات انسان به سه بخش اصلی است:

۱- ارتباط انسان با خدا.

۲- ارتباط انسان با خود.

۳- ارتباط انسان با دیگران

که بخش سوم دارای زیرمجموعه‌های مختلفی است. از قبیل:

۱- ارتباط با خویشان که شامل ارتباط با پدر و مادر، ارتباط با سایر افراد خانواده و ... می‌باشد.

۲- ارتباط با همکیشان.

۳- ارتباط با غیر همکیشان، ارتباط با همکیشان نیز به بخش‌های مختلفی تقسیم پذیر می‌باشد.

لازم به ذکر است با زیربنا قرار دادن «حق خداوند» برای تمامی «حقوق»، به همه آنها رنگ توحیدی زده شده و همه بر اساس احساس مسئولیت و به قصد قربت به حضرت الله اتیان می‌شوند و از این رو این اقسام در عرض هم مطرح نبوده بلکه در طول یکدیگر می‌باشند و نکته دیگر این حقوق تمام ابعاد وجود آدمی را پوشش داده و همه افعال و سکانات او را در جمیع زمینه‌ها دربر می‌گیرند و این نشانه برتری بینش معصوم - علیه السلام - بر سایر بینش‌های محدود و مادی است.

حق بزرگ خداوند بر انسان

«فاما حق الله الا- کبر فان تعبهه لا- تشرک به شیئا، فاذا فعلت ذلک باخلاص جعل لک علی نفسه ان یکفیک امر الدنیا و الآخرة و یحفظ لک ما تحب منها».

حق بزرگ خداوند این است:

او را عبادت کنی در حالی که کمترین ذره‌ای از شرک نسبت به او در اعتقاد و

[صفحه ۲۷۵]

عمل روا نداری، پس هر گاه تو خدایت را پرستش نمودی و پرستش خود را قرین اخلاص قرار دادی او بر خود تعهد می‌نماید که تو را در همه امور دنیوی و اخروی کمک نموده و کفایت کند و برای تو آنچه را که از آنها دوست داری حفظ گرداند.

حق انسان بر خود (حقوق اعضاء بدن)

«و اما حق نفسک علیک فان تستوفیها (تستعملها) فی طاعة الله، فتؤدی الی لسانک حقه و الی سمعک حقه و الی بصرک حقه و الی یدک حقه و الی رجلک حقه و الی بطنک حقه و الی فرجک حقه و تستعین بالله علی ذلک».

حق نفست بر تو این است:

تمام هستی و وجود خود را در طاعت خداوند قرار داده و با تمام توان برای اطاعت الهی بکوشی. (و آن را در اطاعت الهی استعمال نمائی) در این راستا باید حق زبانت را و حق گوشت و حق چشمت و حق دستت و حق پایت و حق شکمت و حق آلت تناسلی را ادا نمایی (و تمام اعضا و جوارحت را در بندگی خداوند متعال بکارگیری) و بر این کار از خداوند مدد خواسته، استعانت بجویی.

حق زبان (قوانین سخن گفتن)

«و اما حق اللسان فاکرامه عن الخنی و تعویده علی الخیر و حمله علی الادب و اجمامه الا لموضع الحاجة و المنفعة للدين والدنيا و اعفاؤه عن الفضول الشنیعة القلیلة الفائدة التي لا یؤمن ضررها مع قلة عائدتها و يعد شاهد العقل، و الدلیل علیه، و تریزین العاقل بعقله حسن سیرته فی لسانه و لا قوة الا بالله العلی العظیم.»
حق زبان این است:

- اکرام آن با بازداشتن از گفتار زشت.
- عادت دادن آن بر خوبی‌ها و سخنان خوب.
- و واداشتن آن بر ادب در موقع سخن گفتن.
- و بازداشتن زبان به صورت جدی مگر در جایی که نیاز باشد و منفعت دین و دنیای انسان را تأمین گرداند.
- و پاک گردانیدن و مبرا ساختن آن از حرفهای بیهوده و زشت که فایده‌ی کم داشته و آدمی از زیان و ضرر آن ایمن نیست و بهره‌ی آن قلیل است.

[صفحه ۲۷۶]

اما عنصری که باید این موارد را تشخیص داده و زبان را در موارد لازم به کار گیرد و از آنچه گفته شد بازدارد، همانا «عقل» انسان است و در واقع زبان و بکارگیری مناسب آن شاهی است بر بهره‌مندی انسان از نعمت بزرگ «عقل».

آری حسن سیرت انسان در مورد بکارگیری زبان، علامت آراسته شدن به «عقل» است (و به عبارت دیگر جمال انسان عاقل در شیوه‌ی گفتار او ظهور می‌کند و «شیوه‌ی گفتار» میزان بهره‌مندی انسان از «عقل» را نشان می‌دهد) و هیچ قوتی نیست مگر نشأت یافته از خداوند بزرگ. (پس برای کنترل زبان که الحق یکی از سخت‌ترین مراحل خودسازی و تهذیب به حساب می‌آید، باید به قدرت لا یزال الهی متکی بود و از آن مدد گرفت.)

حق گوش

«و اما حق السمع فتزیهه عن ان تجعله طریقا الی قلبک الا لفوهة کریمه تحدث لله فی قلبک خیرا، او تکسب خلقا کریمافانه باب الکلام الی القلب یؤدی الیه ضروب المعانی علی ما فیها من خیر او شر و لا قوة الا بالله.»
حق گوش این است:

- آن را فقط در زمینه گفتار کریمانه‌ای که برای خداوند در قلب تو خیری را ایجاد کرده و یا موجب اکتساب اخلاق نیکو برای تو می‌شود، طریق و راه به «قلب» خود قرار دهی و در غیر این صورت از اینکه طریق و راه به «قلب» تو باشد او را منزّه و پاکیزه نمائی.
- آری گوش یکی از راههای اصیل قلب آدمی است و باید فقط معارف الهی را به «قلب» انسان سرازیر نماید. از این رو باید گوش را از اینکه طریق معارف غیر الهی به قلب باشد، پاک و منزّه نمود.
- گوش شاهراه انتقال انواع معانی و مفاهیم و معارف به «قلب» انسان است، مفاهیم و معارفی که می‌تواند خیر و منشأ شر باشد و نیرویی جز از آن خداوند نیست.
- (در روایت «صدوق» آمده است حق گوش بر حذر داشتن و پاک نمودن آن است از شنیدن «غیبت» و آنچه شنیدنش «حلال»

نیست.)

حق چشم

«و اما حق بصرک فغضه عما لا یحل لک و ترک ابتداله الا لموضع عبره تستقبل

[صفحه ۲۷۷]

بها بصرا او تستفید بها علما، فان البصر باب الاعتبار.»

حق چشم تو این است:

- آن را از آنچه بر تو حلال نیست پوشانی (و به حرام نگاه نکنی).

- و بکارگیری و استفاده از آن را جز در مواردی که مایه‌ی عبرت تو است، ترک کنی. همان مواردی که در آن به بینش و بصیرت خواهی رسید و یا از آن علمی را استفاده خواهی برد. همانا چشم گذرگاه عبرتها و پند آموزی هاست.

حق دست

«و اما حق یدک فان لا- تبسطها الی ما لا یحل لک فتنال بما تبسطها الیه من الله العقوبه فی الآجل، و من الناس بلسان اللائمۃ فی العاجل و لا تقبضها مما (عما) افترض الله علیها و لکن توقرها بقبضها عن کثیر مما یحل لها و بسطها الی کثیر مما لیس علیها، فاذا هی قد عقلت و شرفت فی العاجل و جب لها حسن الثواب فی الآجل.»

حق دست این است:

- آن را به سوی آنچه برای تو «حلال» نیست دراز نکنی که دست یازیدن به آنچه «حرام» است، موجب عقوبت الهی در قیامت و ملامت زبانهای ملامت‌گران از مردم در دنیا خواهد بود.

- دیگر اینکه نباید دست خود را از آنچه خداوند بر آن واجب ساخته است بازداری.

- تو باید علاوه بر دایره «واجب» و «حرام»، دست خود را از بسیاری از اموری که «حلال» است بازداری و آن را به سوی بسیاری از اموری که بر آن «واجب» نیست (مانند مستحبات) دراز کنی و به آنها عمل نمایی و بدین وسیله حرم دست خود را پاس نهی، و هر گاه دست، خردمندانه در مسیری که ترسیم شد، به کار گرفته شد و در زندگی دنیا شرافتمندانه در خدمت انسان بود، در قیام «حسن ثواب» و «پاداش الهی» برای او واجب خواهد بود.

حق پاها

«و اما حق رجلیک فان لا تمشی بهما الی ما لا یحل لک و لا تجعلها مطیتک فی الطریق المستخفه باهلها فیها، فانها حاملتک و سالکة بک مسلک الدین، و السبق لک و

[صفحه ۲۷۸]

لا قوه الا بالله.»

و اما حق دو پای تو این است:

- به وسیله آنها به سوی آنچه بر تو حلال نیست گام نزن.

- و آن دو را مرکب راهوار خود در مسیری که موجب ذلت و حقارت صاحب خود را فراهم می‌سازد، قرار ندهی چرا که پاهای تو برای پیمودن طریق دین و حمل تو در مسیر بندگی در اختیار تو قرار داده شده و باید به وسیله آنها در بندگی حق، گوی سبقت را از دیگران برایی و قوتی و قدرتی جز از خداوند نیست.

حق شکم

«و اما حق بطنک فان لا- تجعله وعاء لقلیل من الحرام و لا لکثیر، و ان تقتصد له فی الحلال، و لا تخرجه من حد التقویة الی حد التهوین و ذهاب المروءة، و ضبطه اذا هم بالجوع و الظمأ (العطش)، فان الشبع المنتهی بصاحبه الی التخم مکسله و مثبته و مقطعه عن کل بر و کرم، و ان الی المنتهی بصاحبه الی السكر مسخفه و مجهله و مذهبه للمروءة.»
و حق شکم تو این است:

- آن را ظرفی را برای «حرام» قرار ندهی چه کم باشد یا زیاد.

- و در مورد غذای «حلال» هم باید میانه روی را مراعات نمایی. نباید آن را از حد تقویت (که معیاری اصیل برای انتخاب «کم» و «کیف» غذا است) به سستی و تن پروری و آنچه موجب از بین رفتن جوانمردی و آزادگی است سوق دهی.

- دیگر اینکه هر گاه خواست خودسری کرده و افسار گسیخته حرکت کند آن را با گرسنگی و تشنگی ادب کرده و مهار نمایی. چرا که «پرخوری» و «سیری» که سرانجامش به سوء هاضمه و دل درد ختم می‌شود، کسالت بخش، موجب کندکاری و مانع از هر نیکی و کرم می‌باشد. و زیاده روی در نوشیدن آب نیز که انسان را به مستی و سکر می‌کشاند، موجب خفت و جهالت و مایه کند ذهنی و کودنی و از بین رفتن جوانمردی خواهد بود.

حق عورت (اندام جنسی)

«و اما حق فرجک فحفظه مما لا یحل لک و الاستعانة علیه بغض البصر، فانه من

[صفحه ۲۷۹]

اعون الاعوان، و کثرة ذکر الموت و التهتد لفسک بالله و التخویف لهابه، و بالله العصمة و التأيید و لا حول و لا قوة الا بالله.»

و اما حق اندام جنسی این است:

- آن را از آنچه برای تو «حلال» نیست محفوظ بداری.

برای استعانت در زمینه‌ی آلوده نشدن به «حرام» در این زمینه، باید چشم خود را از نامحرم و همه‌ی مناظر شهوت انگیز پوشانی که این بهترین مددکار و مهمترین عامل مصونیت بخش انسان است.

عامل بسیار مهم دیگر در کنترل غریزه‌ی جنسی انسان، فراوان به یاد مرگ بودن خود را به کیفرهای الهی تهدید کردن و ترسانیدن نفس از عواقب سوء مخالفت اوامر الهی است.

آری در این میدان، عصمت و تأیید فقط از ناحیه‌ی حق متعال است و جز با توسل و تمسک به او، نمی‌توان از دام شهوت، جان سالم به در برد. و لا حول و لا قوة الا بالله.

حق نماز

«ثم حقوق الافعال»

«فاما حق الصلاة فان تعلم انها وفادة الى الله، وانك قائم بها بين يدي الله فاذا علمت ذلك كنت خليقا ان تقوم فيها مقام الدليل الراغب الراهب الخائف الراجي المسكين المتضرع، المعظم من قام بين يديه بالسكون والاطراق و خشوع الاطراف و لين الجناح و حسن المناجاة له في نفسه. و الطلب اليه في فكاك رقتك التي احاطت به خطيئتك، و استهلكتها ذنوبك و لا قوة الا بالله.»

حقوق در قلمرو کردار و افعال

اما حق نماز این است:

- بدانی آن بار یافتن به محضر الهی است و به وسیله آن در پیشگاه خداوند می ایستی. هر گاه این مطلب را که در واقع حقیقت و جوهری «نماز» است دانستی، شایسته است که در موقع «نماز» چونان بنده‌ای ذلیل، چشم دوخته به لطف و رحمت حق، بیمناک از کجی اعمال خویش و کیفر پروردگار، امیدوار به غفران او، و به عنوان

[صفحه ۲۸۰]

فردی نیازمند و مسکین و در حالی که با تضرع و زاری، شدت فقر خود را اظهار می کنی، در پیشگاه حضرت حق بایستی. باید در حال «نماز» کسی را که در مقابلش ایستاده‌ای «بزرگ» بدانی و با آرامش و طمأنینه در حالی که چشمانت به زمین خیره شده و همه اعضا و جوارحت با خشوع و سکون قرین گشته و نهایت لینت و آرامش را اظهار می کنی، با او سخن بگویی و در اعماق وجود با او مناجات داشته باشی و از او بخواهی وجودت را که در احاطه‌ی خطاها و لغزشهای گرفتار آمده آزاد سازد، همان وجودی که در پرتو گناهان سنگین تو مستهلک شده و هویت خود را از دست داده است. و لا-قوة الا-بالله (در روایت «صدوق» اضافه شده است که: و با قلبت بر آن اقبال نموده و آن را با همه حدود و حقوقش اقامه نمائی.)

حق حج

«و حق الحج ان تعلم انه وفادة الى ربك، و فرار اليه من ذنوبك، و به (فيه) قبول توبتك، و قضاء الفرض الذي اوجبه الله عليك.»

و حق حج این است:

- بدانی آن بار یافتن به درگاه پروردگار توست و ورود بر خداوند است و فرار به سوی او از گناهان و آلودگی تو می باشد. با «حج» توبه‌ی تو قبول می گردد و واجبی که خداوند بر تو فرض نموده با آن انجام می پذیرد.

قابل توجه اینکه این «حق» در روایت تحف العقول که رساله‌ی حقوق حضرت سجاد -علیه السلام- را نقل می کند، یافت نمی شود. ولی در روایت «صدوق» وجود دارد. و وجود آن ضروری است چرا که «حج» یکی از عبادات مهم و از ارکان اسلام به حساب می آید.

حق روزه

«و اما حق الصوم فان تعلم انه حجاب ضربه الله على لسانك و سمعك و بصرک و فرجک و بطنک لیسترك به من النار و هكذا جاء فی الحدیث: «الصوم جنه من النار» فان سكنت اطرافك فی حجبها رجوت ان تكون محجوبا، و ان انت تركتها تضطرب فی حجابها و ترفع جنبات الحجاب فتطلع الی ما لیس لها بالنظره الداعیه للشهوه» [صفحه ۲۸۱]

و القوه الخارجة عن حد التقیه لله، لم تأمن ان تحرق الحجاب و تخرج منه و لا قوه الا بالله». اما حق روزه این است:

- بدانی آن پوششی است مستحکم که خداوند آن را برای محافظت از «زبان» و «گوش» و «چشم» و «اندام جنسی» و «شکم» تو از آلوده شدن به گناه و لغزش از فرامین او قرار داده است تا در نتیجه تو را با آن پوشش از «آتش» نیز محفوظ نموده و مصونیت بخشد.

آری در حدیث این چنین آمده است که: «روزه سپری است در مقابل آتش».

حال اگر تو تمام اعضاء و جوارح خود را در این پوشش روزه وارد نمودی و در پرتو آن به آرامش گرائیدی، امید است حقیقتا از عذاب الهی در امان بمانی و از محرومیت لقاء او برکنار باشی، اما اگر با وجود این حجاب، اعضاء خود را از گناه باز نداشتی و با داشتن روزه در حالی که ظاهرا روزه دار هستی، اما حرمت این حجاب را حفظ نکرده و با چشمت نگاه شهوت آمیز داشته و به آنچه نباید بنگری نگرستی و قوای خود را در راهی که مرضی خداوند نیست، مصرف نمودی، چه بسا این حجاب شکافته شده و تو از آن شکاف بیرون بیفتی و دیگر مانعیت آن از آتش در تو کارگر نیفتد و در نتیجه به آتش مبتلا گردی و لا قوه الا بالله.

حق صدقه

«و اما حق الصدقة فان تعلم انها ذرک عند ربك و ودیعتك التي لا تحتاج الی الاشهاد فاذا علمت ذلك كنت بما استودعته سرا اوثق (منك) بما استودعته علانیة و كنت جدیرا ان تكون اسررت الیه امرا اعلنته، و كان الامر بینك و بینه فیها سرا علی کل حال، و لم تستظهر علیه فیما استودعته منها باسهاد الأسماع و الابصار علیه بها كانك اوثق فی نفسك لا كانك لا تثق به فی تأدیة و دیعتك الیک. ثم لم تمتن بها علی احد، لانها لك، فاذا امتنت بها لم تأمن ان تكون بها مثل تهجين حالک منها الی من مننت بها علیه لان فی ذلك دلیلا علی انك لم ترد نفسك بها، و لو اردت نفسك بها لم تمتن بها علی احد و لا قوه الا بالله».

حق انفاق و صدقه این است:

- بدانی آن «ذخیره» تو نزد پروردگارت می باشد. و «ودیعه» و «امانت» تو است

[صفحه ۲۸۲]

که دیگر نیاز به «گواه» ندارد. پس اگر این حقیقت را دانسته باشی، آنگاه نسبت به «ودیعه گذاری در پنهان»، مطمئن تر از آنچه در ظاهر و عیان و دیعه می گذاری، خواهی بود و شایسته این خواهی بود که کاری تا به حال به صورت آشکار انجام می داده‌ای از این به بعد آن را در خفی و نهان انجام دهی و بین تو و خدایت در امر صدقه پیوسته و در همه احوال بر مخفی بودن «صدقه» مراقبت خواهی کرد، و دائما انفاق را به صورت مخفی بین خود و خدایت انجام می دهی.

و در آنچه از «صدقه» به و دیعه نهاده‌ای تظاهر نمی کنی به اینکه گوشها و چشمها را بر آن گواه بگیری به گونه‌ای که این امور در نفس تو اطمینان آورتر باشد. (تظاهر به انفاق و نمایاندن آن به خلق، مثل این است که انسان مردم را مطمئن تر از خداوند به حساب آورد و میل دارد آنها گواه او باشند).

تو باید به گونه‌ای باشی که کان اساساً در ادای ودیعه خود ابداء به امور ظاهر اعتنا و اطمینانی نداشته باشی.

- امر بسیار مهم دیگر که باید در «صدقه» مراعات کنی این است که به وسیله آن بر هیچ کس «منت» نهدی، چرا که «انفاق» و «صدقه» در واقع برای خود توست. پس هر گاه در آن بر دیگری منت گذاری و روح کسی را به این وسیله آزردی، به همان میزان «انفاق» و «پس انداز» تو معیوب شده است.

با «منت گذاری» به هنگام «انفاق»، آن را برای خود نیندوخته‌ای و اگر خودت را در آن قصد کرده بودی، بر هیچ کس منت نمی‌نهادی (منت نهادن بر دیگران به خاطر انفاق، بدین معنی است که انفاق را برای خود نیندوخته‌ایم و گرنه چه دلیلی وجود دارد که کسی برای ذخایر و اندوخته‌های خود بر دیگران منت نهد). و لا قوة الا بالله.

(در روایت تحف اضافه شده است که «صدقه» و «انفاق» در این جهان بلاها و بیماری‌ها را از تو بازمی‌دارد و در آن جهان از آتشت می‌رهاند.)

حق قربانی

«و اما حق الهدی فان تخلص بها الارادة الى ربك و التعرض لرحمته و قبوله و لا ترید عیون الناظرین دونه، فاذا كنت كذلك لم تكن متكلفا و لا متصنعا و كنت انما تقصد الى الله.»

[صفحه ۲۸۳]

«و اعلم ان الله يراد باليسير و لا يراد بالعسير كما اراد بخلق التيسير و لم يرد بهم التعسير و كذلك التذلل اولی بك من التدهقن. لان الكلفة و المؤونة في المتدهقنين. فاما التذلل و التمسك فلا كلفه منهما و لا مؤونة عليهما لانهما الخلقه و هما موجودان في الطبيعة و لا قوة الا بالله.»

حق قربانی این است:

- تو آن را با اراده‌ی خالص برای خداوند انجام دهی (باید با قربانی خود را و اراده خود را خالص لوجه الله کنی) و صرفاً هدف تو در معرض رحمت حق و مورد قبول او قرار گرفتن باشد. و چشمان بینندگان را اراده نداشته باشی. نباید جلب توجه دیگران هدف تو باشد. اگر انگیزه‌ی خود را این چنین تنظیم نمودی دیگر نه به تکلف و سختی خواهی افتاد و نه به ظاهر سازی مجبور خواهی شد. چرا که قصد تو به سوی «الله» می‌باشد. (و در این رابطه هر چه جز اوست را رها خواهی کرد).

بدان که خداوند برای بندگانش «سهولت» و «آسانی» را قرار داده است نه «سختی» و «صعوبت» را، چه اینکه از بندگانش نیز «سهولت» را نسبت به دیگران می‌خواهد و از آنها «سخت‌گیری» را نمی‌پسندد. همچنین «تواضع» و زندگی متواضعانه تو از «تبخت» و «خان منشی» بهتر است. در زندگی متکبرانه و پرتجمل سختی و ناراحتی است، اما «تواضع» و «ساده زیستی» و زندگی معمولی مسکینانه، سختی و ناگواری ندارد. و به مؤونه‌ی انبوهی نیازمند نیست. آری «تواضع» و «ساده زیستی» با روح و فطرت آدمی سازگارتر است و در طبیعت آدمی موجود می‌باشند. و لا قوة الا بالله.

(بعضی از محققین بعد از «كنت انما تقصد الى الله» چنین ثبت کرده‌اند: «اما حق عامة الافعال»: و اعلم ان الله ...»

و ان فقره را برای بیان حقی مستقل به نام «حق همه افعال» قرار داده‌اند چرا که در مقدمه رساله بعد از حق قربانی چنین آمده است: «و لا فعالك عليك حقا.»

(ولی مرحوم «صدوق» این همه را از روایات خود اسقاط کرده است). [۴۳۸].

[صفحه ۲۸۴]

حقوق رهبری و سایر مدیران

«ثم حقوق الائمة»

«فما حق سائسك بالسلطان فان تعلم انك جعلت له فتنه و انه مبتلى فيك بما جعله الله له عليك من السلطان و ان تخلص له في النصيحة و ان لا تماحكه و قد بسطت يده عليك فتكون سبب هلاك نفسك و هلاكه و تذلل و تلتطف لاعطائه من الرضى ما يكفه عنك و لا يضر بدینك و تستعين عليه فى ذلك بالله و لا تعازيه و لا تعانده، فانك ان فعلت ذلك عقتة و عقت نفسك فعرضتها لمكروهه و عرضته للهلكه فيك و كنت خليفا ان تكون معينا له على نفسك و شريكا له فيما اتى اليك و لا قوة الا بالله.»

اما حق كسى كه به واسطه اقتدار سياسى مسئول تدبير امور توست (يعنى رهبران سياسى و ساير مديران جامعه اسلامى) اين است:
- بدانى تو وسيله آزمائش او بوده و او به وسيله تو مورد آزمائش و ابتلا قرار گرفته است. چرا كه خداوند براى او بر تو سلطنت و اقتدار قرار داده و با اعطاء قدرت و امكانات، زمام امر تو را در امور كلان جامعه به دست او سپرده است. و اين قطعا آزمائشى است دو سويه. (هم حاکمان مورد آزمائش اند و هم مردم).

- تو بايد در خير خواهى با او و براى او اخلاص بورزى (و آنچه مقتضای نصیحت و خيرخواهى است خالصانه از او دريغ نمایی).
- و از در ستيز و لجاجت با او وارد نشوى چونكه با توجه به قدرتى كه عليه تو از آن برخوردار است، اين عمل تو مى تواند هم تو و هم او را به هلاک بکشاند.

- تو بايد با حاکم و رهبر خود با تواضع و فروتنى برخورد نمایی و از سر مهربانى با او مواجه شوى و بدان مقدار از «رضا» و «محبت» به او بذل کنى كه او را از تو كفايت نموده و به «دين» تو نيز مضر نباشد و در همه اين امور بايد از خداوند استعانت بخواهى.
تو بايد برخورد خود را با نظام سياسى حكومت اسلامى به گونه‌اى منظم کنى كه هم عزت نفس خود را پاس بدارى و هم نگهبان عزت حاکم باشى.

- تو نبايد او را نافرمانى کنى با او نبرد داشته باشى و هرگز با او دشمنى و معاندت نداشته باشى كه اگر چنين کنى او را رنجانده و رابطه «ولايت» او را از خود بریده‌اى و خود نيز «عاق» شده‌اى و لذا در معرض مشكلات و مكاره او قرار خواهى گرفت و چه بسا اين وسيله‌اى خواهد شد كه او نيز با خروج از جاده «عدالت» در

[صفحه ۲۸۵]

مورد تو، به هلاکت افتاده و ضايع شود.

پس سزاوار است تو در اين زمينه معين و مددكار او باشى و در آنچه عليه تو اقدام مى كند شريك او نشوى (يعنى نبايد با موضع گيرى و عملكرد خود، «حاکم اسلامى» را به عكس العمل تند عليه خود تحريك کنى و در ضرر رسانی به خود، خود پيشقدم و مددكار باشى). و لا قوة الا بالله.

پر واضح است اين توصيه حكيمانه و الهى حضرت سجاد - عليه السلام - در تنظيم مناسبات مردم و نظام سياسى حاکم، جز در فرض تحقق حكومت صالحه اسلامى نمى باشد و در مورد حاکمان ستمگر و ظالم برخورد ديگرى لازم است.

حق معلم (پيشوايان و مديران علمى، آموزش و فرهنگى)

«و اما حق سائسك بالعلم فالتعظيم له و التوقير بمجلسه و حسن الاستماع اليه و الاقبال عليه و المعونه له على نفسك فيما لا غنى بك

عنه من العلم بان تفرغ له عقلک و تحضره فهمک و تزکی له (قلبک) و تجلی له بصرک بترک اللذات و نقص الشهوات و ان تعلم انک فیما القی الیک رسوله الی من لقیک من اهل الجهل فلزمک حسن التادیة عنه الیهم، و لا تخنه فی تادیة رسالته و القیام بها عنه اذ تقلدتها و لا حول و لا قوة الا بالله.

حق کسی که با تعلیم، مسئولیت تدبیر تو را به عهده دارد (یعنی معلمان، سرپرستان تعلیم و تربیت و مقامات فرهنگی در جامعه) این است:

- او را بزرگ بدانی و برای او تعظیم کرده و مجلسش را محترم بشماری، به او خوب گوش فراداده و به او اقبال داشته باشی و او را برای خودت در زمینه علمی که از آن بی نیاز نیستی، کمک نمایی (باید مددکار معلم باشی تا نیاز تو را از علوم و دانشها برآورده سازد).

و راه این چنین است که عقل و هوش و حواس خود را برای او فارغ کرده و با همه‌ی فهم خود، در محضر او حاضر شوی و «قلب» خودت را که مرکز ادراک و بینش توست، برای او پاکیزه سازی و چشمان خود را برای او با ترک کردن لذتهای ناروا و رها کردن شهوات بیهوده، پر جلا و با بینش سازی.

آری تو باید بدانی که با فراگیری علوم از معلم خود، در واقع رسول و فرستاده

[صفحه ۲۸۶]

او خواهی بود به سوی تمام کسانی که از آن علوم بی بهره‌اند و با تو مواجه خواهند شد (از این رو باید علوم خود را که از اساتیدت فراگرفته‌ای به آنها تعلیم داده و در اختیارشان قرار دهی) و در این رابطه بر تو واجب است در مسئولیت رسالت خود آنچه را از معلم دریافت کرده‌ای، بخوبی در اختیار بی‌بهرگان از آن قرار دهی و هرگز در انجام این رسالت به معلم خود خیانت نکرده (با کم کاری و یا تحریف در محتوای علم بدست آمده زحمات او را تباه نسازی).

بنابراین در قیام به این رسالت که همان رسالت علمی توست از جانب استاد، چونکه معارف را از او بخوبی تلقی نمودی، باید با جدیت و امانت، کوشا باشی. و لا حول و لا قوة الا بالله.

(در روایت دیگری که از جناب «صدوق» است در این زمینه آمده است:

- باید در محضر او بانگ خود را بلند نکنی.

- و اگر کسی از او پرسشی نمود تو پاسخ ندهی تا او خود پاسخ گوید.

- و در محضر او با کسی سخن نگویی

- و پیش او کسی را عیب نگویی و

- اگر پیش روی تو از او بد گویند، از وی دفاع کنی.

- و عیب‌های او را بیوشانی و حسن‌های او و مناقبش را آشکار سازی.

- و با دشمن او نشینی.

- و دوست او را دشمن نگیری.

پس اگر چنین کردی فرشتگان خداوند گواهی خواهند داد که تو برای خداوند و نه برای مردم، نزد وی رفته و از او دانش آموخته‌ای).

حق مولی (کسی که مالک عبد است)

«و اما حق سائسک بالملک فنحو من سائسک بالسلطان الا ان هذا یملک مالا یملک ذاک، تلزمک طاعته فیما دق و جل منک الا ان تخرجک من وجوب حق الله، فان حق الله یحول بینک و بین حقه و حقوق الخلق فاذا قضیته رجعت الی حقه فتشاغلت به و لا قوه الا بالله».

اما حق کسی که مالک توست (و از این منظر امور تو به دست او بوده و آن را تدبیر می کند):

[صفحه ۲۸۷]

شبهه حقوق مدیران سیاسی جامعه توست با این تفاوت که این شخص مالک چیزی است که آنها مالک نیستند (و آن رقبه و همه وجود توست). از این رو باید در ریز و درشت کارها، اطاعت او را بر خود واجب بدانی و تنها مرز عدم اطاعت از او این است که این اطاعت، تو را از واجبات حقوق الهی خارج سازد چرا که حق الله بین تو و حق مولایت و همچنین حقوق سایر مخلوقین فاصله ایجاد می کند و حائل می شود. در چنین مواردی «حق الهی» و حقوق واجب خلق تقدم داشته و با انجام آنها باز به اطاعت مولای خود بر خواهی گشت و به آن مشغول خواهی شد. و لا قوه الا بالله.

پر واضح است طرح این «حق» در عصری انجام گرفته که نظام برده‌داری در جامعه حاکم بوده است و انسانهای زیادی به عنوان مملوک و برده، «ملک» دیگران بوده‌اند و هم «مالک» مسلمان بوده است و هم «مملوک». جامع نگری و واقع بینی حضرت سجاد - علیه السلام - در ارائه یک نظامنامه حقوقی و اخلاقی، اقتضاء می کند توصیه‌های خود را به این قشر از اقشار اجتماعی هم ارائه داده و آنها را نیز از حقوقشان مطلع سازند.

حقوق رعیت (مردمی که تحت سرپرستی نظام سیاسی جامعه هستند)

«ثم حقوق الرعیه»

«فاما حق رعیتک بالسلطان فان تعلم انک انما استرعیتهم بفضل قوتک علیهم، فانه انما أحلهم محل الرعیه لک ضعفهم و ذلهم، فما اولی من کفاکه ضعفه و ذله - حتی صبره لک رعیه، و صیر حکمک علیه نافذا، لا یمنع منک بعزه و لا قوه و لا یستنصر فیما تعاضمه منک الا بالله، بالرحمه و الحیاطه و الاناه و ما اولاک - اذا عرفت ما اعطاک الله من فضل هذه العزه و القوه التي قهرت بها - ان تکون لله شاکرا و من شکر الله اعطاه فیما انعم علیه و لا قوه الا بالله».

حقوق رعیت و عناصر تحت سرپرستی

اما حقوق رعیت تو که مردمانی اند که تحت مدیریت و حکومت تو به سر می برند، این است:

- بدانی به برکت قدرت و ویژگی‌های مدیریتی و توانمندیهای خدادادی خود

[صفحه ۲۸۸]

آنها را به زیر فرمان آورده و بر آنان سروری و فرمانروایی یافته‌ای و آنان به محل و جایگاه رعیت تو و گوش بفرمانان حکم تو در آمده‌اند، چرا که دارای ضعف و فروتنی بوده‌اند و احساس نیاز به والی و مدیر داشته‌اند.

پس کسی که ناتوانی و فروتنی‌اش تو را کفایت نمود، تا جایی که او را «رعیت» تو گردانده و حکم تو را در مورد او نافذ قرار داده است به گونه‌ای که هیچ توانمندی و قدرت برای ایستادن در برابر تو ندارد و در آنچه که باعث عظمت و تکبر از سوی تو بر او می‌باشد، جز از خدا یاری نمی‌طلبد، چنین کسی چقدر سزاوار مهربانی و محافظت و بردباری است.

و تو نیز آنگاه که معرفت پیدا کردی نسبت به آنچه خدا به تو عطا کرده از برتری و این عزت و توانایی که به وسیله آن بر رعیت سلطه پیدا کردی، چقدر سزاوار است که سپاسگزار خداوند باشی. و هر کسی خدا را شاکر و سپاسگزار باشد، خداوند در

نعمت‌هایی که به او داده باز هم بر عطای خود خواهد افزود. و نیست هیچ قوت و نیرویی مگر به کمک خداوند. (در نسخه‌ی دیگر آمده است: «پس واجب است در بین آنها به عدالت رفتار نمائی و برای آنها مانند پدر مهربان باشی و جهل و نادانیشان را ببخشائی و در عقوبت آنها تعجیل نورزی»)

حق متعلمان و دانشجویان

«و اما حق رعیتک بالعلم، فان تعلم ان الله قد جعلک قیما لهم فی ما آتاک من العلم و ولاک من خزائنه الحکمه، فان احسنت فیما ولاک الله من ذلك و قمت لهم مقام الخازن الشفیق الناصح لمولاه فی عبیده، الصابر المحتسب الذی اذا رأى ذا حاجه اخرج له من الاموال التی فی یدیه کنت راشدا، و کنت لذلك آملا معتقدا و الا کنت له خائنا و لخلقه ظالما، و لسلبه و غره متعرضا».

حق آنان که از تو علم می‌آموزند و رعیت تو در علم آموزی محسوب می‌شوند این است:

- بدانی خداوند است که تو را برای آنها مایه قوام و ایستادگی قرار داده است تا از آنچه او از علم به تو اعطا فرموده و از خزانه‌ی حکمت، تو را بهره‌مند و بر آن مستولی ساخته است، در اختیار آنها قرار دهی تا آنان نیز بهره ببرند.

[صفحه ۲۸۹]

حال اگر در آنچه خداوند از این امور در اختیارت نهاده است به حسن و نیکی رفتار نمودی و برای آنان در جایگاه یک خزانه‌دار مهربان و نصیحت‌گر از جانب مولا برای بندگانش، ایستادی و به مانند فردی صبور و خیرخواه بودی که هرگاه نیازمندی را ببیند از اموالی که در اختیار دارد، به او عنایت کرده و از خزینه و انبار خود نیاز او را برآورده می‌سازد، آری در این صورت تو حقیقتا «راشد» و راهنمای به رشد و صلاح و فلاح خواهی بود و برای وصول به این مقام آرزومند و معتقد می‌باشی.

(یعنی با امانت داری در انتقال معارفی که خداوند به تو تعلیم فرموده، می‌توان آرزوی رسیدن به «مقام معلم» و وصول به مقام رشد را داشت).

و الا خائنی بیش نخواهی بود که به خلق او ظلم کرده و متعرض محرومیت از حقیقت علم الهی و اغترار او شده‌ای.

حق زن و مرد در نظام خانواده

«و اما حق رعیتک بملک النکاح، فان تعلم ان الله جعلها سکنا و مستراحا و انسا و واقیه، و کذلک کل واحد منکما یجب ان یحمد الله علی صاحبه و یعلم ان ذلک نعمه منه علیه. و وجب ان یحسن صحبه نعمه الله، فتکرمها و ترفق بها، و ان کان حقک علیها اغلظ و طاعتک لها الزم فیما احببت و کرهت ما لم تکن معصیه، فان لها حق الرحمه و الموانسه و موضع السکون الیها قضاء اللذه التی لا بد من قضائها و ذلک عظیم و لا قوه الا بالله».

حق کسی که در پرتو ازدواج تدبیر او بر دوش تو آمده و رعیت تو به حساب می‌آید یعنی «همسر» این است:

بدانی هر آینه خداوند او را مایه «آرامش»، «آسایش»، «انس» و «الفت» و پاسدار حریم زندگی و اسرار آن قرار داده است. چه اینکه بر هر یک از شما دو نفر فرض و واجب است که خدای متعال را به خاطر وجود دیگری سپاس گزارد و بداند این ارتباط مقدس در قالب ازدواج، نعمتی است بس عظیم از جانب الهی بر او.

و بر هر کدام واجب است که بهره‌مندی از این نعمت الهی را نیکو گرداند و به صورت شایسته از آن استفاده کند، در این ارتباط باید همسر خود را گرامی شمرده به او اکرام کند و براساس «رفق» و «مدارا» با او برخورد و ارتباط داشته باشد. گرچه حق

[صفحه ۲۹۰]

تو بر او سنگین تر و غلیظتر می‌نماید و در آنچه تو می‌پسندی و یا مکروه داری، اطاعت او از تو لازمتر است، البته بدین شرط که در اطاعت تو معصیت پروردگار نباشد. (پس در جایی که تو به معصیت خداوند دستور ندهی، اطاعت تو بر او لازم است.) اما او نیز حق «رحمت» و «مؤانست» و «کامجویی» بر تو دارد.

آری باید با او مهربان و عطف بوده و فزونی اختیارات و توانمندی تو در مدیریت خانواده، مایه سوء استفاده و یا محرومیت زن از حقوق او نگردد و به هر حال زن موضع آرامش و سکونت در نظام خانواده است که باید در پرتو لذت مشروع حاصل از زناشویی که امری لابد منه است، هر دو به آرامش و توانمندی لازم برای انجام سایر وظایف خود دست یابند که این حقیقتا امری است بس عظیم و لا قوه الا بالله.

حق مملوک

«و اما حق رعیتک بملک الیمین فان تعلم انه خلق ربک و لحمک و دمک و انک تملکه لا انت صنعته دون الله و لا خلقت له سمعا و لا بصرا و لا اجريت له رزقا، و لکن الله کفاک ذلک، ثم سخره لک، و ائتمنک علیه، و استودعک اياه لتحفظه فیه، و تسیر فیه بسیرته، فتطعمه مما تأکل و تلبسه مما تلبس و لا تکلفه ما لا یطیق، فان کرهته خرجت الی الله منه و استبدلت به، و لم تعذب خلق الله و لا قوه الا بالله.»

حق آن که از طریق مالکیت اعتباری، رعیت تو محسوب می‌شود، یعنی «کنیز» و «برده» که مملوک تواند، این است: بدانی او یک آفریده خدای تو است و در گوشت و خون همانند تو و مخلوقی شبیه توست. (او به مثابه گوشت و خون تو در اختیار تو می‌باشد که علاوه بر استفاده از آنها (گوشت و خون) در راستای اهداف و منویات خود، مراعات حال آنها را نیز نموده به آنها علاقه داری و در محافظت و نگهداری از آنها سخت می‌کوشی.)

آری تو او را به مالکیت خود در آوردی (و این بر اساس مقررات موضوعه در نظام اجتماعی و امور مربوط به داد و ستد است) اما هرگز تو او را به وجود نیاورده‌ای و به جای خدا او را خلق نکرده و وجودش را نساخته‌ای، تو برای او گوش و چشم نیافریده‌ای و حقیقتا تو رازق او نیستی. این خداوند است که در این زمینه تو را کفایت

[صفحه ۲۹۱]

کرده و تو را وسیله و کانال انتقال رزق خود به او قرار داده است، و در همین رابطه او را به استخدام تو در آورده و تو را بر او امین گردانیده است.

آری او یک ودیعه‌ی الهی نزد توست که خداوند او را پیش تو به امانت سپرده است تا او را حفظ کرده و با سیرت الهی با او رفتار کنی!!

نتیجه اینکه اگر نگرش تو به مملوک چنین شد باید از آنچه خود می‌خوری به او بدهی تا تناول کند و از آنچه برای خود لباس انتخاب می‌کنی، او را نیز لباس بپوشانی و به آنچه واقعا قدرت و توان آن را ندارد، مجبور نسازی. و اگر از او بیزار شدی و دیگر رفتار و منش او برای تو قابل تحمل نیست، حق آزار و شکنجه او را نداری، در این صورت باید او را به فروش رسانیده و به دیگری تحویلش دهی، پس نباید خلق خود را عذاب کرده و آزار دهی. «و لا قوه الا بالله.»

(این بینش متعالی در تمام جهان بشریت منحصر بفرد بوده و در هیچ نظام اجتماعی، رابطه ارباب و رعیت و مالک و مملوک، این چنین بر اساس معیارهای انسانی و الهی تنظیم نشده است و حقوق بشر تا بدین مرتبه مورد توجه قرار نگرفته است.)

حق مادر

«و اما حق الرحم»

«فحق امك فان تعلم انها حملتك حيث لا يحمل احد احدا و اطعمتك من ثمره قلبها ما لا يطعم احد احدا. و انها وقتك بسمعها و بصرها و يدها و رجلها و شعرها و بشرها و جميع جوارحها مستبشرة بذلك فرحه موابله محتمله لما فيه مكروهاها و ألمها و ثقلها و غمها حتى دفعتها عنك يد القدره و اخرجتك الى الارض فرضيت ان تشبع و تجوع هي و تكسوك و تعري، و ترويک و تظماً، و تظلك و تضحى، و تنعمك ببؤسها، و تلذدك بالنوم بأرقها و كان بطنها لك وعاء، و حجرها لك حواء و ثديها لك سقاء و نفسها لك وقاء، تباشر حر الدنيا و بردها لك و دونك، فتشكرها على قدر ذلك و لا تقدر عليه الا بعون الله و توفيقه.»

«حق خویشاوندان»

حق مادرت این است:

[صفحه ۲۹۲]

بدانی او به گونه‌ای تو را حمل کرده که هیچ کس، دیگری را به آن گونه حمل نمی‌کند و از میوه و ثمره‌ی قلب خود تو را بدان صورت غذا داده و اطعام کرده که هیچ کس بدین صورت به دیگری اطعام نمی‌کند.

آری مادر تو را با چشم و گوش و دست و پای خود و موی و پوست خود و با همه‌ی جوارح و وجود خود حمایت و مراقبت کرده است و این همه را با خوشحالی و سرور انجام داده است.

او تمام سختی‌های دوران بارداری را به صورت پیوسته و همیشگی به جان خرید و مکروهات آن و درد و سنگینی و غم آن را تحمل کرد تا اینکه دست قدرت تو را از او جدا ساخته و او تو را به روی زمین نهاد. (بعد از دوران سخت بارداری با دردهای طاقت فرسا، مادر زمینه را آماده ساخت تا تو گام به زمین نهادی.)

و این مادر توست که راضی بود تا تو سیر باشی ولی خود گرسنه بماند و تو را پوشانیده و خود برهنه باشد و به تو آب بیاشاماند در حالی که خود تشنه است، تو را زیر سایه‌بان برده ولی خود در آفتاب بماند و همه‌ی رنجها و ناراحتی‌ها را به جان بخرد، تا تو در راحتی باشی، و بیدار خوابی را بر خود تحمیل نماید. تا راحت بخوابی. (و اینها همه گوشه‌ای از ایثارهای «مادر» در حق «فرزند» است.)

او شکم خود را «وعاء» و «ظرف» استراحت و رشد و نمو تو قرار داد و دامن خود را آرامشگاه تو ساخت و سینه و پستان خود را آبشخور تو و در یک کلمه جان خود را سپر بلای وجود تو ساخت.

مادر با سینه‌ای گشاده، سرد و گرم دنیا را استقبال نمود تا تو از آنها محفوظ بمانی.

حال در مقابل این همه بزرگواری و نعمت که از جانب مادر به تو رسیده باید به اندازه‌ی آن، او را سپاس بگذاری و جز به عون الهی و توفیق او هرگز بر این مهم قادر نخواهی بود.

حق پدر

«و اما حق ابیک فتعلم انه اصلک و انک فرعه و انک لولاه لم تکن فمهما رأیت فی نفسک مما یعجبک فاعلم ان اباک اصل النعمه علیک فیه فأحمد الله و اشکره علی قدر ذلك و لا قوة الا بالله.»

[صفحه ۲۹۳]

حق پدر تو این است:

بدانی او اصل تو و تو فرع او و شاخه‌ای از درخت او هستی.

آری اگر نبود تو هرگز نبود. پس هرگاه در خودت چیزی را مشاهده کردی از هر کمال و نعمتی که تو را به تعجب در آورد و از آن خشنود گشتی، پس بدان که پدر تو در آن زمینه اصل نعمت برای توست. پس خدای را حمد و سپاس بگذار و به اندازه این نعمت، شکر بجای آور. «و لا قوة الا بالله».

حق فرزند

«و اما حق ولدك فتعلم انه منك و مضاف اليك في عاجل الدنيا بخيره و شره و لك مسئول عما وليته من حسن الأدب، و الدلالة على ربه و المعونة له على طاعته فيك و في نفسه، فمثاب على ذلك و معاقب، فاعمل في امره عمل المترین بحسن اثره عليه في عاجل الدنيا، المعذر الى ربه فيما بينك و بينه بحسن القيام عليه و الاخذ له منه و لا قوة الا بالله».

حق فرزندی این است:

بدانی او از توست و به واسطه خیر و شر خود در زندگی زودگذر دنیا، به تو نسبت دارد. (آری فرزند جزئی از وجود پدر است و در عملکرد خود به او منتسب می‌باشد).

تو در چند زمینه نسبت به تربیت فرزندی مسئولیت داری: یکی حسن ادب آموزی اوست و دیگری راهنمایی او به پروردگارش و سوم کمک کردن به او برای اطاعت پروردگارش که این اطاعت هم در زمینه مراعات حقوق توست و هم در زمینه مراعات حقوق الهی از جانب خود اوست. و در قبال مسئولیت در این زمینه‌ها پاداش و کیفر خواهی داشت.

بنابراین در امر فرزندی به گونه‌ای عمل کن که به خاطر رفتار نیکوی او در عالم دنیا، مایه‌ی زینت و افتخار باشد.

باید عمل و رفتار تو به گونه‌ای باشد که بین خودت و خدایت به خاطر حسن قیام بر کارهای فرزندی و اخذ و طلب از خداوند برای او، معذور باشی، «و لا قوة الا بالله».

[صفحه ۲۹۴]

حق برادر

«و اما حق اخيك فتعلم انه يدك التي تبسطها و ظهرك الذي تلتجى اليه و عزك الذي تعتمر عليه و قوتك التي توصل بها فلا تتخذ سلاحاً على معصية الله و لا عدة للظلم بحق الله (لخلق الله) و لا تدع نصرته على نفسه و معونته على عدوه و الحول بينه و بين شياطينه و تأدية النصيحة اليه و الاقبال عليه في الله، فان انقاد لربه و أحسن الاجابة له و الا فليكن الله آثر عندك و اكرم عليك منه».

حق برادرت این است:

بدانی او در واقع «دست» توست که آن را به سوی کارها می‌گشایی و «پشت» توست که به او تکیه می‌نمایی. او مایه‌ی عزت توست که بر آن اعتماد داری و نیرو و قدرت تو می‌باشد که به وسیله آن به اهداف خود می‌رسی. حال با توجه به آنچه در مورد جایگاه برادر و نقش او در زندگی بیان شد، نباید او را به عنوان «سلاح» و ابزاری برای معصیت پروردگار در اختیار بگیری، چه اینکه نباید او را وسیله ظلم به حقوق الهی (و تعدی به خلق الله) قرار دهی.

از سوی دیگر نباید او را در اصلاح امور خویش رها نموده و در برابر دشمنانش دست از کمک او شسته و او را در میدان کارزار بین او و شیاطین بدخواه او، یکه و تنها رها کنی. و سوم اینکه باید از خیر خواهی و نصیحت او فروگذار نکرده و کمال خیرخواهی را برای او اعمال کنی و در راه خدا و برای خدا به او اقبال داشته و مددکار او باشی.

حال اگر او بنده‌ای مطیع برای خداوند متعال بود و در انقیاد و بندگی کوشا بود که در کمک به او و رفت و آمد با او و اطاعت از او نه تنها محذوری نیست که همه این امور مورد رضایت حق متعال خواهد بود، ولی اگر چنین نبود باید تو خداوند را برگزینی و او - سبحانه و تعالی - بر تو از برادرت باکرامت‌تر باشد. (بنابراین باید کیفیت ارتباط تو با برادرت بر محور «خداوند» تنظیم گردد).

حق مولی (کسی که عبدی را آزاد می‌کند)

«و اما حق المنعم علیک بالولاء فان تعلم انه انفق فیک و اخرجک من ذل الرق و

[صفحه ۲۹۵]

وحشته الی عز الحریه و انسها و اطلقک من اسر الملکه و فک عنک حلق العبودیه، و اوجدک رایحه العز و اخرجک من سجن القهر و دفع عنک العسر و بسط لک لسان الانصاف و اباحک الدنیا کلها فملکک نفسک و حل اسرک و فرغک لعباده ربک و احتمال بذلک التقصیر فی ماله. فتعلم انه اولی الخلق بک بعد اولی رحمک فی حیاتک و موتک و احق الخلق بنصرک و معونتک و مکانتک فی ذات الله، فلا تؤثر علیه نفسک ما احتاج الیک».

حق کسی که با آزادسازی تو از «رقیت» بر تو انعام نموده است، این است:

بدانی او مال خود را در این رابطه برای تو مصرف نموده و تو را از ذلت «رقیت» و تنهایی و وحشت آن به عزت «آزادی» و انس با آن خارج نموده است. آری او تو را از اسارت مملوکیت دیگری رهانیده و حلقه‌های بندگی را از تو گشوده است. او رایحه دل‌انگیز عزت را در تو ایجاد نموده و تو را از زندان قهر و سلطه‌ی دیگری برون آورده است. او عسرت و سختی را از تو برداشته و دفع کرده و زبان انصاف را برای تو بازگو کرده است. او دنیا را به تمامی به تو هدیه نموده و نفس خود را به تملیک خودت در آورده است (او تو را آقا و مالک خودت گردانیده و دیگر زنجیر بندگی فرد دیگری به گردن تو نیست).

او اسیری تو را گشوده و تو را برای بندگی حق و پروردگارت فارغ و آسوده خاطر نموده است.

و در این راستا و برای تحقق این همه، از اموال خود بذل نموده و موجب کاهش آن را فراهم ساخته است.

بنابراین تو باید بدانی که او بعد از خویشاوندان نزدیک تو نظیر پدر و مادر از همه در مرگ و زندگی تو به تو اولی بوده و از همه مقدم است. از این رو او از همه‌ی خلائق به نصر و یاری تو و به مدد و کمک و حمایت تو در ذات پروردگار - در راه او و برای رضای او - احق و اولی است. و لذا نباید در آنچه بدان نیاز دارد خود را بر او ترجیح داده و نیاز خود را مقدم بداری.

حق بنده‌ی آزاد شده بر مولی

«و اما حق مولاک الجاریه علیه نعمتک فان تعلم ان الله جعلک حامیه علیه و

[صفحه ۲۹۶]

واقیه و ناصرا و معقلا و جعله لك وسیله و سبیا بینك و بینه فبالحرى ان یحجبك عن النار فیکون فى ذلك ثوابك منه فى الآجل و یحکم لك بمیراثه فى العاجل - اذا لم یكن له رحم - مكافأة لما انفقته من مالك علیه و قمت به من حقه بعد انفاق مالك، فان لم تقم بحقه خیف علیك ان لا یطیب لك میراثه و لا قوة الا بالله».

حق بنده‌ای که نعمت آزاد سازی تو در حق او جریان یافته است و او را آزاد کرده‌ای این است:

بدانی خداوند متعال تو را حامی، نگهدار، یاری کننده و پشتیبان او قرار داده است. (بنابراین این چنین نیست که وقتی بنده‌ای را آزاد ساختی او را که نه مالی دارد نه سر پناهی، در جامعه رها کرده و خود را نسبت به او بدون مسئولیت بدانی.)
خداوند او را وسیله و سببی بین تو و خود قرار داده است. (تا با لطف و محبت به او، لطف خداوندی را برای خود اکتساب کنی).
در این حال سزاوار چنین است که با انجام صحیح مسئولیت‌های خود در زمینه امداد او، او را از آتش سوزان الهی محجوب و برکنار بدارد و این در واقع پاداش او در دنیای دیگر برای توست که در مقابل زحمات تو ارزانی می‌دارد.
اما در این جهان اگر او خویشاوندی نداشته باشد تو میراث بر او خواهی برد، چرا که تو اموال خود را برای او انفاق نموده‌ای و بعد از آن برای حقوق او زحمت کشیده‌ای و به آنها اقدام کرده‌ای.
از این رو اگر در زمینه حقوق او اقدام نمایی، این خوف وجود دارد که میراث او بر تو حلال و طیب نباشد. «و لا قوة الا بالله».

حق نیکوکار بر انسان

«و اما حق ذی المعروف علیك: فان تشکره و تذر معروفه و تنشر له المقالة الحسنة و تخلص له الدعاء فیما بینك و بین الله سبحانه، فانك اذا فعلت ذلك كنت قد شكرته سرا و علانية. ثم ان امکنك مكافاته بالفعل كافاتة و الا كنت مرصد له موطناً نفسک علیها».

حق کسی که صاحب معروفی است بر تو (یعنی هر شخصی که به تو احسانی نموده و در زمینه‌های مختلف تو را مشمول محبت و مرحمت خود قرار داده است).

[صفحه ۲۹۷]

این است:

- او را سپاس بگزارى.
- و احسان او را یادآور باشى.
- و مراتب قدر شناسى خود را با بیان زیبا و نیکو به او بنمایانى و خوبیهای او را بر زبان جاری ساخته و منتشر سازى.
- و در موقع دعا و برقرار نمودن رابطه با خداوند متعال، خالصانه او را دعا کرده، قبولی اعمال او و رفع حوائجش را از خدای سبحان طلب کنى که در این صورت اگر چنین رفتار نمودى او را هم در سر و هم در علن و آشکار سپاس گزارده‌ای.
- از این گذشته اگر در مقام عمل هم توانستى لطفش را جبران کرده و عملاً با او نیکی روا داری که چنین کن، و الا منتظر چنین فرصتى باش و نفس خود را برای آن آماده ساز تا عملاً الطاف او را جبران نمایی.

حق مؤذن (منادی نماز)

«و اما حق المؤذن فان تعلم انه مذکرک بربک و داعیک الی حظک و افضل اعوانک علی قضاء الفریضة التى افتراضها الله علیک فتشکره علی ذلك شکرک للمحسن الیک. و ان كنت فى بیتک مهتما لذلك لم تکن لله فى امره متهما و علمت انه نعمه من الله

علیک لا شک فیها، فأحسن صحبته نعمه الله بحمدالله علیها علی کل حال و لا قوة الا بالله».

حق مؤذن این است:

- بدانی او پروردگار تو را به یاد تو می‌آورد و تو را به سوی بهره‌ای که از نماز و یاد او داری، فرامی‌خواند و با فضیلت‌ترین اعوان تو برای بجا آوردن فریضه‌ای است که خداوند آن را بر تو واجب گردانیده است.

- پس تو باید او را بر این کمک بزرگ سپاس گزارده، سپاسی که برای برترین نیکوکار به خود انجام می‌دهی.

- تو اگر در منزل نسبت به امر نماز و منادی آن اهتمام بایسته را مبذول نموده به دعوت مؤذن لیک بگویی، در این رابطه برای خداوند در مورد عملکرد او مورد اتهام نخواهی بود. (بنابراین تنها با عمل به مقتضای دعوت مؤذن و ایستادن به نماز می‌شود

[صفحه ۲۹۸]

از حق او تقدیر به عمل آورد).

آری تو باید بدانی که او نعمتی است از جانب حق متعال برای تو که کمترین شکی در آن نیست. پس مصاحبت نعمت الهی را با سپاس از خداوند بر آن در همه احوال نیکو انجام ده، «و لا قوة الا بالله».

حق امام جماعت

«و اما حق امامک فی صلاتک فان تعلم انه قد تقلد السفارة فیما بینک و بین الله و الوفاة الی ربک و تکلم عنک و لم تتکلم عنه و دعا لک و لم تدع له و طلب فیک و لم تطلب فیه و کفاک هم المقام بین یدی الله و المسألة له فیک و لم تکفه ذلک فان کان فی شی من ذلک تقصیر کان به دونک و ان کان آثما لم تکن شریکه فیه و لم یکن له علیک فضل، فوقی نفسک بنفسه و وقی صلاتک بصلاته، فیشکر له علی ذلک و لا حول و لا قوة الا بالله».

حق کسی که در نماز تو، امام توست (امام جماعت) این است:

- بدانی او بار سفارت و میانجیگری بین تو و بین خداوند و بار یافتن به محضر پروردگارت را به نمایندگی از تو، بر دوش گرفته است.

- او از جانب تو در این محضر سخن می‌گوید ولی تو از جانب او سخن نمی‌گویی. او برای تو دعا می‌کند ولی تو برای او دعایی نداری.

- و در ارتباط با تو مورد بازخواست و طلب از جانب خداوند قرار می‌گیرد بر خلاف تو که در ارتباط با او مورد طلب و مواخذه قرار نخواهی گرفت.

- آری او هم و غم ایستادن در مقابل خداوند متعال و مسألت نمودن از او در مورد تو را از جانب تو کفایت کرده ولی تو چنین نمی‌کنی و در این زمینه هیچ کفایتی از جانب او نداری.

حال اگر در این زمینه‌ها تقصیری داشته باشد این مختص به اوست و مسئولیتش به عهده اوست و تو مسئولیتی نداری و اگر او گذشته از تقصیر و قصور در امور یاد شده، گناهکار باشد، تو هیچ با اشریک نبوده و در این صورت او بر تو فضیلتی نخواهد داشت.

بنابراین او با نفس خود نفس تو را نگه داشته و نماز خود را وسیله محافظت و اصلاح نماز تو قرار داده است.

[صفحه ۲۹۹]

حال با توجه به تمام این امور باید سپاسگزار او باشی و واقعا از او تشکر نمایی. «و لا حول و لا قوة الا بالله».

حق همنشین

«و اما حق الجلیس فان تلین له کفک و تطیب له جانبک و تنصفه فی مجاراة اللفظ و لا تغرق فی نزع اللحظ اذا لحظت و تقصد فی اللفظ الی افهامه اذا لفظت و ان کنت الجلیس الیه کنت فی القیام عنه بالخیار و ان کان الجالس الیک کان بالخیار و لا تقوم الا باذنه و لا قوة الا بالله».

حق همنشین این است:

- بال و پر و آغوش خود را برای او نرم سازی و او را در پهلو خود به گرمی پذیرایی نموده و مجلس خود را برای او پاکیزه و با طراوت سازی.

- نکته دیگر اینکه به هنگام کلام و سخن حقیقتاً انصاف را با او مراعات نموده و به هنگام نگرستن به او اگر از او چشم برگرفتی، و گوشه چشم خود را از او دریغ داشتی، این وضعیت را برای مدت طولانی ادامه ندهی.

- و به هنگام سخن گفتن که در صدد تفهیم مطلبی به او می‌باشی باید میانه رو بوده و از افراط و تفریط و تندروی خودداری ورزی.

- و نکته بعد اینکه اگر تو بر او وارد شده و برای همنشینی با او ابتدا تو اقدام کرده‌ای، برای بلند شدن و ترک نمودن مجلس، اختیار با توست ولی اگر او برای انس و همنشینی با تو آمده است، او اختیار ترک مجلس را دارد و جز با اذن و رضای او نباید چنین مجلسی را ترک کرده و از آن بلند شوی. «و لا قوة الا بالله».

(و در روایت تحف العقول آمده است که تو باید لغزشهای همنشین خود را فراموش نموده و خوبیهای او را همیشه به خاطر داشته باشی و جز سخن نیکو به گوش او نرسانی).

حق همسایه

«و اما حق الجار فحفظه غائبا و اكرامه شاهدا و نصرته و معونته فی الحالین جمیعا، و لا تتبع له عورة و لا تبحت له سوءة لتعرفها، فان عرفتها منه من غیر ارادة منك و لا تكلف، کنت لما علمت حصنا حصینا و سترت استیرا، لو بحثت الا سنه عنه ضمیرا لم

[صفحه ۳۰۰]

تتصل الیه لانطوائه علیه.

لا تستمع علیه من حیث لا یعلم. لا تسلّمه عند شدیدة لا تحسده عند نعمه و تقیل عشرته و تغفر زلته. و لا تدخر حلمک عنه اذا جهل علیک و لا تخرج ان تکون سلما له. ترد عنه لسان الشتیمة و تبطل فیہ کید حامل النصیحة و تعاشره معاشره کریمه و لا حول و لا قوة الا بالله».

حق همسایه این است:

- او را در غیابش حفظ کرده از آبرو و امکاناتش نگهداری نمایی.

- و در حضورش با او کریمانه برخورد داشته، او را اکرام نمایی و در هر دو حال حضور و غیاب او را نصرت و یاری نموده و کمک کار او باشی.

- نکته دیگر این است که نباید از او عیبی را سراغ گیری و یا از بدی و ناهنجاری او کاوش کنی تا به آنها اطلاع یابی. حال اگر بدون اختیار و اراده و به حسب اتفاق یعنی بدون برنامه ریزی قبلی و تکلف، بر این گونه امور از او مطلع گردیدی، باید نسبت به

آنچه مطلع گردیدی و آگاه شدی به مانند یک حصن حصین یعنی قلعه‌ای محکم و استوار که هیچ امکان نفوذ در آن نیست، با آن عمل کرده آن سر را در درون قلب خود نگه داشته، با قدرت از آن محافظت نمایی و ستر محکمی بر آن افکنده که هیچ امکان افشاء آن میسر نباشد.

- باید به گونه‌ای از آن اخبار و اطلاعات خود در مورد همسایه نگهداری کنی که اگر سر نیزه‌ها بخواهند در ضمیر و قالب تو به جستجوی او بگردند هرگز به خاطر رازداری تو منطوی ساختن آنها در درون قلبت، امکان دستیابی به آنها ابدًا موجود نباشد!!
- نکته بعد این است که هرگز نباید درصدد شنیدن مخفیانه‌ی سخن او برآمده و به گونه‌ای که او نفهمد، به سخن او گوش فرادهی.
- در سختی‌ها او را تنها مگذار و او را در دریای مشکلات رها نکن و اگر خداوند متعال به او نعمتی مرحمت نموده و وضعش خوب شد، هرگز به او حسد موز.

- و باید لغزش او را نادیده گرفته و بر او ببخشایی و اگر خطایی از او سر زد از او در گذری.

- هرگاه از سر نادانی عملی ناشایست انجام داد، بردباری خود را برای او ذخیره

[صفحه ۳۰۱]

مساز (بلکه در این موارد بردباری ورزیده و کار او را نادیده بگیر).

- و از اینکه برخوردی مسالمت‌آمیز با او داشته باشی هرگز فاصله مگیر و خارج مشو.

- و باید زبان بدگویان و عیب جویان را از او ببری و قطع سازی و او را نسبت به «مکر» و «کید» و «دغلكاری» کسی که با او طرح دوستی ریخته، آگاه ساخته و این «کید» را برای او افشاء کنی و بدین وسیله آن را باطل سازی.

- و به صورت خلاصه باید با او معاشرت داشته باشی معاشرتی کریمانه. «و لا حول و لا قوة الا بالله».

حق رفیق و همراه

«و اما حق الصاحب فان تصحبه بالفضل ما وجدت الیه سیلا- و الا- فلا اقل من الانصاف و ان تکرمه کما یکرّمک و تحفظه کما یحفظک و لا یسبکک فیما بینک و بینه الی مکرمة، فان سبکک کافأته. و لا تقصر به عما یستحق من المودة. تلزم نفسک نصیحتة و حیاطته و معاضدته علی طاعة ربه و معونته علی نفسه فیما لا یهم به من معصیة ربه. ثم تكون علیه رحمة و لا تكون علیه عذابا و لا قوة الا بالله.»

حق رفیق و همراه این است:

- تا قدرت داری و به هر گونه که ممکن است با او به نیکی و فضیلت مصاحبت کنی. (پس اساس ارتباط تو با او باید بر «فضیلت» و «کرامت» باشد.) و اگر این گونه برخورد در موردی میسر نگردید پس لا اقل باید برخورد و مصاحبت تو به محور «انصاف» باشد.

- آری تو باید همچنانکه او به تو اکرام می‌کند به او اکرام نمایی و چنانکه او تو را حفظ می‌کند باید تو او را حفظ نمایی.

- و در ارتباطات بین خود و او سعی کن او به هیچ مکرمت و جوانمردی بر تو سبقت نگیرد. حال اگر در موردی او بر تو پیشی گرفت حتما درصدد جبران باش و آن را تدارک کن.

- در ارتباط با دوستت، از آنچه که از دوستی و مودت استحقاق دارد، کوتاهی نکن. - تو باید خودت را به نصیحت و خیرخواهی او ملزم بدانی.

- و پیوسته در نگهداشت او و مدد رسانی‌اش بر اطاعت و بندگی پروردگارش،

[صفحه ۳۰۲]

خود را متعهد بدان.

- و او را در اموری که به خودش مربوط است تا آنجا که به معصیت الهی منجر نشود کمک نما.
- آری تو باید برای او «رحمت» باشی و برایش «عذاب» و سختی نباشی. (برای دوست، لطف و رحمت بودن و مایه عذاب و رنج بودن، رابطه‌ی دوستی را مستحکم و لذت بخش خواهد کرد.) «و لا قوة الا بالله».

حق شریک

- «و اما حق الشریک فان غاب کفیته و ان حضر ساویته و لا تعزم علی حکمک دون حکمه و لا تعمل برأیک دون مناظرته و تحفظ علیه ماله و تنفی عنه خیانته فیما عز أوهان، فانه بلغنا «ان یدالله علی الشریکین ما لم یتخاونا» و لا قوة الا بالله».
- حق شریک این است:
- اگر نزد تو حاضر نبود خلأ او را کفایت نموده و در غیابش کارهایشان را سامان دهی.
 - و اگر نزد تو حاضر بود با او با «مساوات» و «برابری» رفتار کنی.
 - بر حکم خودت و آنچه مقصود داری، بدون مراعات مراد او و مصلحت او، اقدام نکن.
 - و بدون مناظره و مشورت با او، مدار اقدامات تو، آراء و نظر خودت نباشد.
 - تو باید سرمایه و اموال او را برایش حفظ کنی.
 - و در هر موضوع کوچک و بزرگی ابتدا به او «خیانت» نورزی، چرا که به ما این گفتار رسیده است: «دست خداوندی بر سر دو شریک پیوسته آنها را حمایت می کند، مادامی که آن دو به هم خیانت نورزند.» «و لا قوة الا بالله».

حق مال (دارایی و امکانات مادی)

«و اما حق المال فان لا تأخذة الا من حله و لا تنفقه الا فی حله و لا تحرفه عن مواضعه و لا تصرفه عن حقائقه و لا تجعله اذا کان من الله الا- الیه و سببا الی الله و لا- تؤثر به علی نفسک من لعله لا- یحمدک و بالحری ان لا یحسن خلافته ف؟ ما ترک و لا یعمل فیه بطاعة ربک فتکون معینا له علی ذلک او بما احدث فی مالک احسن نظرا لنفسه

[صفحه ۳۰۳]

فیعمل بطاعة ربه فیذهب بالغنیمه و تبوء بالاثم و الحسرة و الندامة مع التبعه و لا قوة الا بالله».

اما حق مال (دارائی‌ها و امکانات مالی و سرمایه‌ی اقتصادی) این است:

- آن را جز از راه «حلال» و «مشروع» و «قانونی» به چنگ نیاورده و جز در مسیر «حلال» و «مشروع» و موارد قانونی و خداپسند انفاق نکرده و مصرف نسازی.
- نباید دارایی‌های اقتصادی را از مواضع صحیح آن منحرف سازی و آن را از حقیقت‌های خود، که همان مسیر درست اکتساب و مصرف، و شیوه‌ی صحیح تولید و توزیع و مصرف است، منصرف سازی.
- اگر مال از جانب خداست و از سوی خداوند آمده و تحصیل شده است، پس آن را جز به سوی او و سببی برای وصول به او قرار مده.

- در این رابطه اموال را به کسانی به میراث نگذار، که چه بسا اصلا سپاسی هم از تو نگذارند. پس نباید آنها را بر خود ترجیح

داده و در مصرف، نیاز آنها را گزینش کنی و فعلا از مصرف این اموال در آنچه مرضی خداست امساک ورزی، طبعاً وارثانی که حتی قادر نیستند نام تو را به شایستگی بر زبان بیاورند، سزاوار است جانشین شایسته‌ای هم در آنچه از اموال و امکانات برایشان ترک کرده‌ای نباشند و در آن بر اساس اطاعت پروردگارت رفتار نکنند. در این صورت تو با میراث گذاری خود، معین و کمک کار آنها در این امور خواهی بود.

فرض دیگر این است که وارثان تو شایسته بوده و میراث تو را در راه خدا صرف می‌کنند و تصرفاتشان در مال تو برای خودشان نیکوست و در آن بر اساس اطاعت پروردگارشان عمل می‌کنند. در این صورت آنها بهره معنوی حاصله را استفاده برده و غنیمت و سود از آن آنها خواهد بود، ولی نصیب تو و آنچه به تو می‌رسد حسرت و گناه و پشیمانی و به بار کشیدن همه تبعات احتمالی خواهد بود، «و لا قوة الا بالله».

حق طلبکار

«و اما حق الغريم الطالب لك فان كنت مؤسرا او فيته و كفته و اغنيته و لم تردده و تمطله فان رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - قال: «مطل الغنی ظلم» و ان كنت

[صفحه ۳۰۴]

معسرا ارضيته بحسن القول و طلبت اليه طلبا جميلا و رددته عن نفسك ردا لطيفا و لم تجمع عليه ذهاب ماله و سوء معاملته، فان ذلك لؤم و لا قوة الا بالله».

حق طلبکار که بدهی خود را از تو می‌خواهد این است:

اگر تو مکنت داشته، قدرت بر پرداخت آن بدهی را داری، باید به صورت کامل قرض خود را بازپرداخت کرده و مشکل او را کفایت کنی و او را بی‌نیاز سازی و با برخورد های ناصواب او را سرگردان نکرده و مردد و معطل نسازی. چرا که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: «مسامحه کاری بدهکار که قدرت بر پرداخت دین خود را واجد است، ظلم است.»

اما در صورتی که هم اکنون توانایی بازپرداخت حق طلبکار را نداری، باید با کلامی نیکو و زیبا، او را از خود راضی سازی و از او برای خود به صورتی زیبا مهلت بخواهی و او را از خود و تقاضای وصول طلب خود، منصرف سازی (با برخوردی لطیف و از سر مهر و ادب، او را از خودت خشنود و درخواستش را از خود برگردانی.) و نباید هم مالش را برده و هم با سوء برخورد، خاطرش را ناراحت کرده و هر دو را برای او با هم جمع کنی که این نحوه معاشرت با طلبکار، از فرومایگی نشأت می‌گیرد «و لا قوة الا بالله».

حق معاشر (شخصی که با انسان مأنوس بوده و با او رفت و آمد دارد)

«و اما حق الخلیط فان لا تغره و لا تغشه و لا تکذبه و لا تغفله و لا تخدعه و لا تعمل فی انتقاضه عمل العدو الذی لا یبقی علی صاحبه و ان اطمأن الیک استقصیت له علی نفسك و علمت: «ان غبن المسترسل ربا» و لا قوة الا بالله».

حق فرد معاشر و خلیط - و کسی که با تو مأنوس است و همیشه با تو می‌جوشد و رفت و آمد می‌کند - این است:

۱- را با نیرنگ و دغل خود فریب ندهی.

- و با او از سر غش و تقلب رفتار نکنی.

- و به او دروغ نگفته

- و با عملکرد خود او را به غفلت نکشانی.

- و به او خدعه نرنی.

- و در مناسبات خود با او به مانند دشمنی که هیچ رحمی به مصاحب خود

[صفحه ۳۰۵]

نمی‌کند و هیچ برای او باقی نمی‌گذارد، رفتار نکنی.

- اگر او به تو اعتماد کرد و به تو در رفتار خود مطمئن شد، باید همه‌ی توانت را در راه رعایت حال او به کار گیری و به نفع او گرچه به زیان خودت باشد، همه مصالح و خوبیها را به طور کامل در حق او رعایت نمود. و بر طبق آن عمل نمایی.

- و باید بدانی که فریب دادن شخصی که به انسان اعتماد کرده است و مغبون ساختن او نوعی «ربا» و زیاده گرفتن نامشروع است «و لا قوة الا بالله».

حق شاکی بر انسان

«و اما حق الخصم المدعی علیک فان کان ما یدعی علیک حقا لم تنفسخ فی حجتہ و لم تعمل فی ابطال دعوتہ و کنت خصم نفسک له و الحاکم علیها و الشاهد له بحقه دون شهادة الشهود، فان ذلک حق الله علیک. و ان کان ما یدعیه باطله رفقت به و ردعته و ناشدته بدینه و کسرت حدته عنک بذكر الله و الغیت حشو الکلام و لغظه الذی لا یرد عنک عادیة عدوک بل تبوء باثمه و به یشحذ علیک سیف عداوته، لأن لفظه السوء تبعث الشر، و الخیر مقمعه للشر و لا قوة الا بالله.»

حق خصمی که علیه تو مدعی است این است:

اگر آنچه علیه تو ادعا می‌کند، «حق» است و با ادله‌ای منطقی و صحیح علیه تو، اقامه‌ی دعوا نموده است، نباید او را در حجتش رد کرده و ادله‌اش را ابطال سازی.

آری در این صورت هیچ تلاشی برای رد و ابطال مدعای او انجام مده و تو خود به نفع او، خصم نفس خودت باش و بر ضد نفس خود، حکم صادر کن و به عنوان شاهدی صدق برای او و در دفاع از حق او عمل نما، تا نوبت به شهادت سایر شهود نرسد. چرا که این گونه عمل نمودن «حق خداوند» بر توست.

اما اگر آنچه او مدعی آن است واقعا باطل است و «حق» با توست، در این صورت باید از یک سو با «مهربانی کردن» با او و از سوی دیگر با «تهدید متین» و ترساندن او، او را به مجموعه عقایدش و تمامی باورهای دینی و مذهبی‌اش سوگند دهی و با یاد خداوند سرسختی و حدت او را در هم فروشکنی.

و از حرفهای بیهوده و جنجال‌آمیز و لغظ‌گویی و هرزه‌سرایی پرهیز داشته باشی که این گونه امور نه تنها خشم و دشمنی او را از بین نمی‌برد که باعث به دوش

[صفحه ۳۰۶]

کشیدن بار گناه او از جانب تو، خواهد شد. و بدین وسیله شمشیر دشمنی او علیه تو تیز و بران خواهد شد.

چرا که به طور کلی یک «کلمه» سخن «بد» و سوء ناهنجار، شراره‌ی بدیها را شعله‌ور می‌سازد ولی «خیر» و به «نرمی» و «ادب» سخن گفتن، ریشه هر بدی را می‌خشکاند و آن را قلع و قمع می‌کند. «و لا قوة الا بالله».

حق کسی که مورد شکایت واقع شده (متشاکی)

«و اما حق الخصم المدعی علیه فان كان ما تدعيه حقا اجملت في مقاولته بمخرج الدعوى، فان للدعوى غلظة في سماع المدعى عليه، و قصدت قصد حجتك بالرفق، و امهل المهلة و ابين البيان و الطف اللطف و لم تتشاغل من حجتك بمنازعته بالقييل و القال فتذهب عنك حجتك و لا يكون لك في ذلك درك و لا قوة الا بالله.»

حق خصمی که علیه او شکایت و ادعا داری این است:

- اگر تو در مدعای خود صادقی و آنچه علیه او شکایت داری «حق» است، باید در طرح دعوی به نرمی با او سخن بگویی و اقامه‌ی دعوی را با کلامی زیبا آغاز کنی، چرا که اساساً دعوی و ادعا همواره برای «مدعی علیه» و در گوش او سخت و سنگین و ناگوار است.

- تو باید حجت و ادله خود را با «رفق» و «مدارا» طرح نمایی.

- از این گذشته باید به اندازه کافی به او مهلت بدهی و در بیان مقصود و مدعای خود، از کلام بسیار روشن و واضح استفاده کرده مقصود خود را کاملاً برای او روشن سازی و در حق او تا آنجا که می‌توانی لطف و مهربانی روا داری.

- از سوی دیگر نباید به جای اقامه «دلیل» و برهان و آنچه ذکر شد به جار و جنجال پردازی و با قیل و قال با او منازعه کنی و بدین وسیله از حجت خود منصرف و به این امور مشغول شوی که این امور باعث از بین رفتن «برهان» و «استدلال» تو خواهد شد و دیگر در این زمینه به هیچ وجه نمی‌توانی آنچه را از دست دادی جبران و تدارک نمائی «و لا قوة الا بالله.»

(و در نسخه دیگر آمده است: «اگر در دعوی خود اهل حق نبوده و محق نمی‌باشی باید تقوای خداوند - عزوجل - را پیشه ساخته و به سوی او توبه کنی و از اقامه‌ی آن دعوی نایجا صرف نظر نموده آن را ترک کنی»)

[صفحه ۳۰۷]

حق مشورت خواه

«و اما حق المستشار فان حضرک له وجه رأى جهدت له فى النصيحة و اشرت عليه بما تعلم انک لو کنت مکانه عملت به و ذلك لیکن فى رقة ولین، فان اللین یؤنس الوحشة و ان الغلظ یوحش موضع الانس و ان لم یحضرک له رأى و عرفت له من تثق برأیه و ترضى به لنفسک، دلته علیه و ارشده الیه، فکنت لم تأله خیراً و لم تدخره نصحا و لا حول و لا قوة الا بالله.»

حق کسی که با تو مشورت می‌کند و از تو نظر و رأى می‌خواهد این است:

- چنانچه در مورد مشورت، به نظر صحیح و درستی راه یافتی، باید در خیر خواهی و نصیحت او تلاش نموده و دیدگاهی را در اختیارش قرار دهی که بدانی و یقین داشته باشی که اگر خود تو به جای او بودی، به همان دیدگاه و نظر عمل می‌کردی.

- نکته دیگر اینکه به هنگام ارائه‌ی مشاوره به او باید در نهایت رحمت و مهربانی و لینت با او مواجه شده و به شیوه‌ای رفتار کنی که وحشت را از او بزدایی، چرا که «لینت» و «مهربانی» موجب تبدیل «وحشت» به «انس» می‌گردد ولی «غلظت» و «خشونت» موضع انس و صفا را به «وحشت» و «کدورت» تبدیل می‌کند.

- اما اگر به هنگام مشاوره به نظر صحیح و درستی نائل نیامدی، چنانچه شخصی را می‌شناسی که به صحت نظر و رأى او اطمینان داری و او را برای خودت جهت مشاوره می‌پسندی، شخص مشورت خواه را به او راهنمایی نما و او را به آن شخص ارشاد کن که در این صورت او را در مورد خیر و صواب مورد نظرش، به حیرت و تحیر مبتلی نساخته و هیچ نصیح و خیرخواهی را برای او فروگذار نکرده و از او دریغ نورزیده‌ای «و لا حول و لا قوة الا بالله.»

حق کسی که مشاور انسان قرار می‌گیرد

«و اما حق المشیر علیک فلا تتهمه فیما لا یوافقک علیہ من رأیہ اذا اشار علیک فانما هی الأراء و تصرف الناس فیها و اختلافهم فکن علیہ فی رأیہ بالخیار اذا اتهمت رأیہ. فاما تهمته فلا تجوز لک اذا کان عندک ممن یتحق المشاوره و لا تدع شکره علی ما بدالك من اشخاص رأیہ و حسن وجه مشورته فاذا وافقک حمدت الله و قبلت ذلک

[صفحه ۳۰۸]

من اخیک بالشکر و الأرصاء بالمکافأه فی مثلها، ان فزع الیک و لا قوه الا بالله.»

حق کسی که مورد مشاوره تو قرار می‌گیرد این است:

- اگر در موردی نظری ارائه کرد که با دیدگاه و میل تو موافق نیست نباید او را متهم سازی!! چرا که نظرها و دیدگاهها مختلف است و موضعگیری مردم در موارد مختلف با هم فرق می‌کند و تو در پذیرش و انتخاب دیدگاه او کاملاً مختار و آزاد هستی، از این رو اگر در موردی نظر او را نمی‌پسندی می‌توانی آن را نپذیری ولی متهم ساختن او در این گونه موارد، صحیح نیست. مگر تو او را صالح و برای مشاوره تشخیص نداده بودی؟! پس چگونه او را متهم می‌سازی. این برخورد جایز نیست.

- نکته دیگر اینکه مبدا تشکر و سپاس از او را به هنگامی که نظرات خود را ارائه نمود و دیدگاهش بر تو ظاهر شد و تو حقیقتاً حسن مشاوره او را لمس نمودی، فراموش کرده و قدردانی از او را رها کنی.

- حال اگر دیدگاه او به هنگام مشورت با تو موافق بود، خدای متعال را سپاس گزار و با شکر و امتنان، آن را از برادرت قبول کن و مترصد فرصت برای جبران و تلافی این لطف او باش و اگر در موردی او به سراغ تو آمد تا با تو به مشورت بپردازد، به همین گونه با او برخورد نما. «و لا قوه الا بالله.»

حق کسی که طالب نصیحت است

«و اما حق المستنصح فان حقه ان تؤدی الیه النصیحه علی الحق الذی تری له انه یحمل و تخرج المخرج الذی یلین علی مسامعه و تکلمه من الکلام بما یتطقه عقله فان لكل عقل طبقه من الکلام یعرفه و یجتنبه و لیکن مذهبک الرحمه و لا قوه الا بالله.»

حق کسی که از تو نصیحت می‌خواهد این است:

- نصیحت و خیرخواهی «صحیح» و «حق» را به گونه‌ای که احتمال می‌دهی بتواند آن را تحمل کند و برتابد، در اختیارش نهی.
- تو باید راه خروج از مشکلات و ناراحتی‌ها را به گونه‌ای که در گوشه‌های او به نرمی و ملایمت تلقی به قبول شود، به او بنمایانی.
- آری باید به گونه‌ای به او سخن بگویی که عقل او قدرت تحمل آن را داشته باشد. چرا که برای هر عقلی طبقه‌ای و گونه‌ای از کلام و سخن وجود دارد که همان را

[صفحه ۳۰۹]

می‌شناسد و با آن آشناست و از غیر آن روی برمی‌تابد و آن را قبول نمی‌کند. و به صورت خلاصه باید اساساً شیوه و روش تو «رحمت» و «عظوفت» باشد. «و لا قوه الا بالله»

حق نصیحت گو

«و اما حق الناصح فان تلین له جناحک ثم تشرئب (تشرّف) له قلبک و تفتح له سمعک حتی تفهم عنه نصیحتہ، ثم تنظر فیها، فان کان وفق فیها للصواب حمدت الله علی ذلک و قبلت منه و عرفت له نصیحتہ و ان لم یکن وفق له فیها رحمته و لم تتهمه و علمت انه لم یألک نصحا، الا أنه أخطأ، الا ان یکون عندک مستحقاً للتمهة فلا تعبأ بشی من امره علی کل حال و لا قوة الا بالله.»
حق کسی که از سر خیرخواهی به نصیحت تو می‌پردازد این است:

- بال و پر خود را برای او نرم کنی و با او سر سختی نشان ندهی و آن گاه قلبت را برای درک نصیحت او آماده سازی و گوش خود را برای او باز کنی، تا در فراگیری و فهمیدن نصیحت او هیچ مشکلی نداشته باشی.
- و بعد از شنیدن و فهمیدن باید در آنچه به عنوان نصیحت به تو ارزانی داشته، بدقت بنگری اگر آن را درست یافتی و او به ارائه‌ی نظر صحیح، موفق شده است، خدای متعال را بر این مطلب «شکر» گزارده و آن را از او بپذیری و به «حسن نظر» و «خیرخواهی» او اعتراف کنی.

- ولی اگر در خیرخواهی خود به ارائه نظر صحیح موفق نشده است، باید با او مهربانی و رحمت روا داشته و هرگز او را متهم نسازی و بدانی که او از خیرخواهی در مورد تو کوتاهی نکرده، بلکه او فقط خطا کرده است. آری نیت او خیر بوده است ولی در تشخیص به خطا رفته و با تو نظر سوئی نداشته است.

- البته اگر نصیحت گو از آغاز برای تو شناخته شده باشد که او مستحق تهمت است، و از ابتدا بدانی صلاحیت این کار را ندارد، در این صورت به هیچ وجه مجالی برای پذیرش رأی او نیست و علی‌ای حال نباید برای نظر او ارزشی قائل باشی. «و لا قوة الا بالله.»
[صفحه ۳۱۰]

حق بزرگسال

«و اما حق الکبیر فان حقه توفیر سنه و اجلال اسلامه اذا کان من اهل الفضل فی الاسلام لتقدیمه فیه و ترک مقابله عند الخصام و لا تسبقه الی طریق و لا- تؤمه فی طریق و لا- تستجله، و ان جهل علیک تحملت و اکرمته بحق اسلامه مع سنه فانما حق السن بقدر الاسلام و لا قوة الا بالله.»

حق بزرگسال این است:

- او را و سالمندی‌اش را احترام نهی و اگر از اهل فضل و فضیلت در اسلام است، به خاطر پیش قدمی او در اسلام، دین‌داری و اسلامش را تجلیل کنی.

- مطلب دیگر اینکه باید به هنگامه‌ی خصومت، مطلقاً از روبرو شدن و مقابله با او بپرهیزی.

- در مسیر و به هنگام راه رفتن بر او سبقت‌نگیری و از او جلو نیفتی.

- تو نباید او را نادان و کم‌خرد بشماری و اگر رفتار جاهلانه و نابخردانه‌ای از او مشاهده کردی باید تحمل نموده و شکیبایی باشی و به خاطر حق اسلامش و کهنسالی او، باید اکرامش نموده و محترمش داری چرا که حق سن و سال چون حق اسلام و دینداری است «و لا قوة الا بالله.»

حق خردسال

«و اما حق الصغیر فرحمته و تثقیفه و تعلیمه و العفو عنه و الستر علیه و الرفق به و المعونۃ له و الستر علی جرائر حادثه فانه سبب للتوبۃ

و المداراة له و ترک مباحثه فان ذلک ادنی لرشده».

حق خردسال این است:

- او را مشمول رحمت و مهربانی خود قرار دهی.
 - باید همه تلاش خود را برای تربیت و تعلیم او مبذول نموده، او را فردی با فرهنگ تربیت کنی. آری باید او را تعلیم دهی.
 - و در موقع لغزش از خطایش در گذری و بدی او را بر او بیوشانی.
 - دیگر اینکه باید با او مهربان بوده و با رفق و مدارا با او برخورد کنی.
 - باید او را کمک کنی تا در مسیر زندگی کم کم و با سلام و روش صحیح، رشد کند و بزرگ شود.
- [صفحه ۳۱۱]

- تو باید بر خطاهای ناشی از کودکی او پرده تغافل اندازی و آنها را ندیده بگیری چرا که این گونه برخورد، زمینه «توبه» و اصلاح رفتار کودک را فراهم می‌سازد.
- باید با او مدارا کنی و از درگیر شدن و مشاجره و خرده‌گیری با او بشدت بپرهیزی چرا که این روش برای رشد و هدایت او مناسب‌تر است.

حق نیازمند و سائل

«و اما حق السائل فاعطاؤه اذا تیقت صدقه و قدرت علی سد حاجته و الدعاء له فیما نزل به و المعاونه له علی طلبته، و ان شککت فی صدقه و سبقت الیه التهمه له و لم تعزم علی ذلک، لم تأمن ان یکون من کید الشیطان اراد ان یصدک عن حظک و یحول بینک و بین التقرب الی ربک فترکته بستره و رددته ردا جمیلا- و ان غلبت نفسک فی امره و اعطیته علی ما عرض فی نفسک منه فان ذلک من عزم الامور.

حق کسی که نزد آدمی اظهار نیاز می‌آورد و از او طلب یاری دارد، این است:

- اگر به صدق نیاز و طلب او واقف شدی و بر رفع نیاز او قدرت داری، پس نیاز او را به او عطاء کرده و حاجتش را برآوری.
 - به علاوه باید برای او در مورد آنچه بدان گرفتار آمده و بر او نازل شده، خالصانه به درگاه ربوبی دست نیاز بلند کرده و برای او دعا کنی و او را در زمینه‌ی طلب و درخواستش مدد رسانیده و کمک کنی.
 - اما اگر در صدق گفتار او شک داشتی و او را در این زمینه متهم می‌دانستی و خلاصه بر اینکه او راست می‌گوید تردید داشتی، باید به صورت دقیق انگیزه‌های خود را کاوش کنی، آیا واقعا از این نظر مطمئن هستی که این برخورد تو ناشی از کید شیطان نیست که می‌خواهد تو را از حظ و بهره‌ای که از این کمک رسانی می‌توانی ببری مانع گردد، و بین تو و تقرب به پروردگارت مانع و حائل شود؟ به هر حال در این زمینه از اینکه مورد کید شیطان واقع شده باشی مامون نیستی!!
 - به هر حال علت تردید خود را باید مشخص کنی اگر علت معقول و صحیحی داشت در این صورت او را ترک می‌کنی درحالی که نیاز او را مستور داشته و هرگز آبروی او را با افشای آن نمی‌ریزی و با کلامی زیبا او را از خود برمی‌گردانی. آری باید
- [صفحه ۳۱۲]

برگرداندن او برگشتی زیبا باشد.

- اما در همین مورد نیز اگر بر نفس خود غالب آمده و بر تردیدها و وسوسه‌ها پیروز شدی و با وجود دغدغه‌ای که در نفس خود داری نیاز او را برآورده و حاجتش را به او اعطاء کردی، پس بدان که این نشانه عزم راسخ توست.

حق شخصی که برای رفع نیاز به او مراجعه شده است

«و اما حق المسوول فحقه ان اعطی قبل منه ما اعطی بالشکر له و المعرفة لفضله و طلب وجه العذر فی منعه و احسن به الظن و اعلم انه ان منع فماله منع و ان لیس الثریب فی ماله و ان کان ظالما فان الانسان لظلوم کفار.»

حق کسی که نیاز خودت را نزد او اظهار می‌داری تا او آن نیاز را برآورد این است:

- اگر به تو پاسخ مثبت داده و نیازت را برآورده ساخت با تشکر و سپاس آنچه را که اعطاء می‌کند، از او پذیرفته و فضل و محبت او را بشناسی و قدر بدانی.

- اما اگر نیازت را برآورده نساخت و در این ارتباط عذری را ارائه کرد، آن را از او قبول نموده و با «حسن ظن» با او برخورد نمایی.

- و به هر حال باید بدانی اگر او از دادن امتناع ورزد و تو را از عطای خود منع کند، پس مال خود را منع نموده است و هیچ گونه توییخی علیه او در زمینه مالش وجود ندارد.

حال اگر واقعا عذری در عدم مساعدت تو نداشته باشد، «ظالم» و «ستمگر» خواهد بود که انسان بسی ظالم و بسیار ناسپاس است.

حق کسی که خداوند به وسیله او انسان را شاد می‌کند

«و اما حق من سرک الله به و علی یدیہ فان کان تعمدها لک: حمدت الله، اولاً ثم شکرته علی ذلك بقدره فی موضع الجزاء و کافأته علی فضل الابتداء و ارسدت له المكافاة، و ان لم یکن تعمدها: حمدت الله و شکرته و علمت انه منه، توحدک بها و احببت هذا اذ کان سبباً من اسباب نعم الله علیک و ترجو له بعد ذلك خیراً، فان اسباب النعم برکة حیثما کانت و ان کان لم یتعمد و لا قوة الا بالله.»

اما حق کسی که خداوند متعال به وسیله او و از کانال او تو را شاد و مسرور

[صفحه ۳۱۳]

ساخته است این است:

اگر او معتمد بر این کار بوده و به قصد شادمانی تو کاری انجام داده است: اولاً خدای را حمد و سپاس بگزار و در رتبه‌ی بعد از او نیز به خاطر خدمتی که به تو انجام داده است، قدردان و سپاسگزار باش. چرا که این سپاس به عنوان نوعی جزاء و پاداش در قبال خدمت او می‌باشد.

- از این گذشته باید به خاطر فضیلت ابتدا نمودن امر «خیر» که او بدان دست زده است، محبت او را جبران نمایی و مترصد فرصتی باشی تا تو نیز او را با انجام کاری سودمند، شاد و مسرور سازی.

- فرض دیگر این است که او به قصد شادمانی تو آن کار را انجام نداده است ولی به هر علت کار او به نفع تو تمام شده و تو شادمان گشته‌ای در این صورت باز باید خدای متعال را سپاس گویی و از او تشکر کنی و این حقیقت را بدانی که این «شادمانی» و «سرور» از اوست، او با حکمت خود تو را ویژه این نعمت دانسته است. از این رو باید آن شخص را هم دوست بداری چرا که او سببی از اسباب نعمت‌های الهی برای تو واقع شده است.

- و باید بعد از این همیشه برای او آرزوی خیر داشته باشی، چرا که اسباب نعمت‌ها هر کجا که باشند، خود «برکت» خواهند بود، گرچه معتمد نباشند. (آری او وسیله لطف الهی در حق تو واقع شده است هر چند خود نیت آن را نداشته باشد، پس به هر حال باید او را دوست بداری و خیرخواهش باشی.) «و لا قوة الا بالله.»

حق بدی کننده و فرد جفاکار

«و اما حق من ساءك القضاء على يديه بقول او فعل فان كان تعمدها كان العفو اولى بك لما فيه له من القمع و حسن الادب مع كثير امثاله من الخلق. فان الله يقول: «و لمن انتصر بعد ظلمه فاؤلئك ما عليهم من سبيل - الى قوله - من عزم الامور» و قال عزوجل: «و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم و لئن صبرتم لهو خير للصابرين.» هذا فى العمد. فان لم يكن عمدا لم تظلمه بتعمد الانتصار منه فتكون قد كافأته تعمد على خطاء و رفقت به و رددته بألطف ما تقدر عليه و لا قوة الا بالله.»

اما حق كسى كه به دست او قضا با تو بدی روا داشت حال با گفتار باشد یا فعل، این است:

[صفحه ۳۱۴]

- اگر او در این بدی و جفا متعمد است مسلما عفو و گذشت از جانب تو نسبت به او سزاوارتر و برتر است چرا که این برخورد موجب ریشه کن شدن درونی مشکل او شده به علاوه که این خود ادبی زیبا است که با او انجام می‌دهی و از این گذشته امثال این امور و برخوردها از بسیاری از افراد نظیر او سر می‌زند و لذا باید با دیده اغماض با آن مواجه شده و از آن درگذری.

خداوند متعال می‌فرماید: «آنان که پس از ستم دیدن درصدد انتقام برآیند مورد تعرض قرار نمی‌گیرند و در انتقام خود محق می‌باشند - و البته آن کس که از انتقام چشم‌پوشد و صبر کند و ببخشد، نشانه اراده محکم اوست.» [۴۳۹].

همچنین خداوند - عزوجل - می‌فرماید: «اگر انتقام می‌گیرید به قدر ستمی که دیده‌اید انتقام بگیرید، ولی اگر صبر کنید البته بهتر است.» [۴۴۰].

- همه آنچه ذکر شد در مورد تعمد در جفا و بدی بود. اما اگر آن شخص متعمد نباشد و ناخواسته به تو جفا روا داشته، تو نباید با تعمد در انتقام از او و مقابله با او، به او ظلم روا داری که در این صورت تو با «عمد» خطای او را پاسخ داده‌ای.

تو باید با او با مدارا و رفق رفتار کنی و او را به لطیف‌ترین شیوه‌ای که بر آن قدرت داری، آنچنان مورد بازنگری عمیق درونی قرار دهی که خود مجبور به عدول از قصد و عمل خود برآمده و خود برگردد. «و لا قوة الا بالله»

حق همکیشان

«و اما حق اهل ملتک عامه فاضمار السلامة و نشر جناح الرحمة و الرفق بمسیئهم و تألفهم و استصلاحهم و شکر محسنهم الى نفسه و الیک، فان احسانه الى نفسه احسانه الیک اذا کف عنک اذاه و کفاک مؤونته و حبس عنک نفسه فعمهم جميعا بدعوتک و انصرهم جميعا بنصرتک و انزلهم جميعا منک منازلهم، کبیرهم بمنزلة الوالد و صغیرهم بمنزلة الولد و اوسطهم بمنزلة الاخ، فمن اتاک تعاهدته بلطف و رحمة وصل اخاک بما يجب للاخ على اخیه.»

حق اهل ملت تو به صورت عام که همکیشان تو هستند این است:

[صفحه ۳۱۵]

- در ضمیر و نهان دل خود سلامتی و نیکبختی آنها را خواهان باشی و بال و پر رحمت خود را برای آنها بگسترانی.

- تو باید نسبت به بد رفتارانشان با رفق و مدارا برخورد کنی و با آنها از سر الفت و انس و مهربانی درآمیزی و سعی کنی که با آنها مألوف باشی.

- و از این گذشته تو باید همیشه در فکر اصلاح امور آنها باشی.

- اما در ارتباط با نیکوکاران آنها که هم به خود احسان می‌کند و هم به تو، وظیفه تو سپاس و تشکر و قدردانی است. چرا که

احسان او به خودش در واقع احسان او به توسست مگر نه این است که او اذیت خود را از تو منع نموده و بار خود را بر دوش تو نینداخته است و خود موونه‌ی زندگی خود را به دوش کشیده و نفس خود را از تو در زمینه بدیها و هواها و پلشتی‌ها منع کرده است تا از جانب او هیچ گونه ناراحتی و بدی به تو نرسد.

بنابراین تو باید همه آنها را در دعای خود شریک نموده و برای همه از خداوند متعال درخواست «خیر» و «سعادت» داشته باشی.

- به علاوه همه‌ی آنها را باید به «نصرت» و «یاری» خود، یاری داده [۴۴۱] و آنها را در انجام امورشان مدد رسانی.

- باید همه آنها به وسیله‌ی تو و از جانب تو در جایگاههای خود قرار گیرند. تو باید آنها را در پایگاههای خاص به آنها فرود آوری. نگرش تو باید به آنها این چنین تنظیم شود که بزرگانشان را به منزله «پدر» و کوچکشان را به منزله «فرزند» و میانسالان آنها را به منزله «برادر» به حساب آوری.

- هر کس از آنها به سراغ تو آمد با او لطف و مهربانی و رحمت روا دار و عهد لطف و رحمت را با او تجدید نما و به گونه‌ای با برادر دینی مراوده و رفت و آمد داشته باش که بر یک برادر واجب است همان گونه با برادر خود رفتار کند.

حق اهل ذمه (کافرانی که در پناه حکومت اسلامی به سر می‌برند)

«و اما حق اهل الذمه فالحکم فیهم ان تقبل منهم ما قبل الله، و تقی بما جعل الله لهم من ذمته و عهده و تکلمهم الیه فیما طلبوا من انفسهم و اجبروا علیه، و تحکم فیهم

[صفحه ۳۱۶]

بما حکم الله به علی نفسک فیما جری بینک و بینهم من معامله و لیکن بینک و بین ظلمهم من رعایه ذمه الله و الوفاء بعهده و عهد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - حائل، فانه بلغنا انه قال: «من ظلم معاهدا کنت خصمه!» فاتق الله و لا حول و لا قوة الا بالله.»
حق اهل ذمه، یعنی همان اهل کتابی که در پناه حکومت اسلامی زندگی می‌کنند و با نظام اسلامی پیمان عدم تعرض و عمل به مقررات عمومی جامعه اسلامی امضاء کرده‌اند، این است:

- در موضع قضاوت و حکم در بین آنها، آنچه را خداوند از آنان پذیرفته است تو نیز از آنها بپذیری.

- و آنچه را خداوند برای آنها از تعهدات مختلف قرار داده است، به آنها وفا نمایی.

- و آنها را به آنچه خود طالبند و خود را به آن موظف می‌دانند واگذاری. (بنابراین باید تنها چیزی از آنها طلب کنی که در قرارداد و پیمان با ایشان قید شده و خود پذیرفته‌اند).

- تو باید در مابین آنها و در زمینه‌ی آنچه بین تو و آنها از معامله جریان دارد به گونه‌ای حکم برانی و در مورد آنها به گونه‌ای قضاوت کنی که خداوند به همان گونه بر تو حکم فرموده است.

و لیکن باید بین تو و بین ظلم نمودن به آنها در زمینه رعایت تعهد الهی و وفاء بر عهد خداوند و عهد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - حائلی محکم و حجابی سترگ باشد. پس هرگز نباید به آنها ظلم روا داری چرا که به ما رسیده است که حضرت فرمود: «هر کس به کفری که در پناه اسلام قرار گرفته و به هر کس که با او معاهده‌ای امضاء شده است، ظلم روا دارد، با من دشمنی نموده و من دشمن او خواهم بود.» پس تقوای الهی را درباره کافران ذمی رعایت نما. و لا حول و لا قوة الا بالله.

استمداد از خداوند در ایفای حقوق که بر همه وجود آدمی سایه افکنده است

در خاتمه این نظامنامه بلند و الهی «حقوقی» و «اخلاقی» حضرت سجاد علیه‌السلام می‌نویسند: «فهذه خمسون حقا محیطا بک لا تخرج منها فی حال من الاحوال یجب علیک رعایتها و العمل فی تأدیتها و الاستعانة بالله جل ثناؤه [صفحه ۳۱۷]

علی ذلك و لا قوة الا بالله و الحمد لله رب العالمین» یعنی: این «پنجاه» «حق» است که بر سراسر زندگی تو سایه افکنده و همه وجود تو را احاطه کرده است که در هیچ حالی از احوال از آن و موارد آن خارج نیستی. حال بر تو رعایت این «حقوق» و تلاش در ادا نمودن آن «واجب» است و باید در این راستا از خداوند - جل ثناؤه - بر این امر استعانت جویی که هیچ نیرو و توانی در عالم هستی وجود ندارد مگر اینکه از ناحیه حضرت الله نشأت گرفته است. «و الحمد لله رب العالمین».

پایان بررسی رساله الحقوق حضرت سجاد علیه‌السلام

برخی از سخنان گهربار حضرت سجاد

اشاره

از حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام روایات متعددی نقل شده است که با توجه به حاکمیت جو اختناق و سرکوب در دوران حضرت، نشانه‌ی تحرک فوق العاده این امام بزرگوار در اشاعه فرهنگ ناب اسلامی می‌باشد. باید توجه داشت این روایات تحقیقا گوشه‌ای از سخنان گهربار حضرت می‌باشد و تعداد واقعی سخنان ایشان از آنچه در تاریخ و کتب روایی ثبت شده، به مراتب بیشتر است چرا که ۳۵ سال امامت آن امام همام فرصت قابل توجهی است برای ارائه معارف اسلامی، اما متأسفانه خط مشی سیاسی و فرهنگی نظام طاغوت و ستمگر در عصر آن حضرت، هدم و نابودی آثار رسالت و امامت از یک سو و جلوگیری از ارائه معارف ناب از سوی دیگر بوده است. با این وجود این تعداد روایت که از حضرت روایت شده نشانگر تلاش و مجاهدت فراگیر حضرت سجاد علیه‌السلام در انتقال معالم دین و معارف اسلام به جامعه می‌باشد.

در کتاب مناقب تألیف «ابن شهر آشوب» آمده است: «بسیار کم کتابی یافت می‌شود که پیرامون «زهد» و «موعظه» نگارش شده باشد و در آن نیامده باشد: «قال علی بن الحسین» علیه‌السلام و یا «قال زین العابدین» علیه‌السلام [۴۴۲].

در مجموعه حاضر بسیاری از سخنان حضرت در خلال بیان حالات و [صفحه ۳۱۸]

ویژگی‌ها و بررسی ابعاد وجود اقدس ایشان ذکر گردیده است.

در این قسمت نیز چند سخن دیگر از سخنان حضرت زین العابدین علیه‌السلام در موضوعات مختلف اخلاقی و تربیتی که حقیقتا دارای مضامین بسیار عالی می‌باشد از باب تبرک و تیمن، نقل می‌کنیم:

۱- «... یا اباحمره لا تمانن قبل طلوع الشمس فانی اکرهها لک، ان الله یقسم فی ذلك الوقت ارزاق العباد علی ایدینا یجربها.» [۴۴۳]. یعنی: ای ابوحمره مبادا که قبل از طلوع خورشید در صبح بخوابی (حتما خوابیدن در آن وقت را ترک کن) که من آن را برای تو ناپسند می‌دانم. هر آینه خداوند در آن وقت روزیها و ارزاق بندگان را تقسیم می‌کند و بر دستان ما آن را جاری می‌فرماید.

۲- «احبونا حب الاسلام، فما زال حکم لنا حتی صار شینا علینا.» [۴۴۴].

یعنی: «بر اساس معیارهای اسلامی ما را دوست بدارید. پس پیوسته محبت شما نسبت به ما بر اساس معیار صحیح بود (ولی بر اساس

بعضی انحرافات عقیدتی از مسیر صحیح خارج شده و به افراط گرائید از این رو در مورد ما به مسائلی قائل شدید که صحیح نبود) و لذا محبت شما به عیب و عار برای ما تبدیل شد.» (چرا که به خاطر آنچه شما به ما نسبت می‌دهید مردم از ما عیب می‌گیرند.)

۳- «ما تجرعت جرعة غیظ احب الی من جرعة غیظ اعقبها صبرا و ما احب ان لی بذلک حمر النعم.» [۴۴۵].

یعنی: «هیچ خشمی را فرو نخرودم که نزد من محبوبتر از خشمی باشد که به دنبال آن «صبر» از پی درآید و دوست ندارم این را با شتران سرخ موی (که قیمتی‌ترین مال نزد عرب است) تعویض کنم.»

(از این رو اگر مسأله‌ای «خشم» انسان را برانگیخت باید آن خشم را فروخورده و به دنبال آن «صبر» پیشه کند و اجازه ندهد غضب و خشم، کنترل او را از دست رفته و او را به اعمال خلاف سوق دهد.)

۴- «ما عرض لی قط امران احدهما للدنیا و الآخر للآخره فآثرت الدنیا الا رأیت

[صفحه ۳۱۹]

ما اکره قبل ان امسی» [۴۴۶].

یعنی: «هرگز دو کار که یکی برای «دنیا» بوده و دیگری برای «آخرت»، برایم پیش نیامد و در این بین من «دنیا» را انتخاب و گزینش نمودم، مگر اینکه آنچه را مکروه می‌دانستم، قبل از اینکه به شب برسیم به من روی آورده و آن را دیدم.»

۵- «یا بنی اصبر علی النوائب، و لا تتعرض للحقوق، و لا تجب اخاک الی الامر الذی مضرته علیک اکثر من منفعت له.» [۴۴۷].

یعنی: «ای پسر کم بر سختی‌ها «صبر» پیشه کن و هرگز به «حقوق» (مردم و غیر مردم) تعرض و تجاوز نکن و در صورتی که برادرت تو را به کاری دعوت نمود که ضرر آن بر تو بیش از منفعت آن کار برای اوست، او را اجابت نکن و با او همکاری ننما.»

۶- «اللهم انی اعوذ بک ان تحسن فی لواحق العیون علانیتی و تقبح عندک سریرتی، اللهم کما اسأت و احسنت الی فاذا عدت فعد علی.» [۴۴۸].

یعنی: «پروردگارا! من به تو پناه می‌برم از آنکه در ظاهر چشمها، «بیرون» مرا «زیبا» جلوه دهی ولی در نزد تو «درون» من «زشت» و «قیح» باشد. پروردگارا! همچنانکه من «بد» کردم تو به من نیکی فرمودی، پس هر گاه من برگشتم و باز بدی کردم تو نیز برگرد و به من نیکی بفرما.»

۷- «ما یسرنی بنصیبی من ذل حمر النعم.» [۴۴۹].

یعنی: «هرگز شتران سرخ موی من را خوشحال نمی‌کنند به خاطر بهره‌ای از «ذلت» که به من اصابت می‌کند.»

(منظور این است که هرگز حاضر نیستم ذره‌ای «ذلت» را تحمل کنم و در عوض بهترین مال به من داده شود تا مرا خوشحال سازد، من هرگز از این خوشحال نخواهم شد.)

۸- «انی لاحب ان اقدم علی العمل و ان قل.» [۴۵۰].

[صفحه ۳۲۰]

یعنی: «دوست دارم بر کار اقدام کنم گرچه آن قلیل و اندک باشد.»

(حضرت علیه‌السلام می‌فرمایند: «کمی کار برای من مهم نیست، اگر کار، کار شایسته‌ای باشد من به آن اقدام می‌کنم، گرچه بسیار اندک باشد.»)

۹- «انه یسخی نفسی فی سرعة الموت و القتل فینا قول الله «اولم یروا انا ناتی الارض نقصها من اطرافها» [۴۵۱] و «هو ذهاب العلماء» [۴۵۲].

یعنی: «این گفتار الهی که «آیا نمی‌بینید که ما می‌آئیم به سراغ زمین و از اطراف آن، آن را کاهش می‌دهیم.» موجب برخورد سخاوتمندانه من در سرعت مرگ و کشتن در مورد ما می‌باشد، چرا که منظور از این آیه رفتن عالمان و مرگ آنان است.»

۱۰- «من کرمت علیه نفسه هانت علیه الدنيا.» [۴۵۳].

یعنی: «کسی که نفس خود را گرامی می‌دارد، «دنیا» نزد او خوار و بی‌مقدار خواهد بود.»
(بنابراین اگر «دنیا» نزد کسی «بارزش» باشد باید بداند از «کرامت» نفسانی بی‌بهره است.)

۱۱- «ایاک و الابتهاج بالذنب فان الابتهاج به اعظم من رکوبه.» [۴۵۴].

یعنی: «مبادا از گناهی که می‌کنی شادمان باشی، چرا که شادمانی به گناه از انجام آن بزرگتر است.»

۱۲- «ایاک و الغیبة فانها ادم کلاب النار.» [۴۵۵].

یعنی: از «غیبت» پرهیز چرا که آن نانخورشت سگان جهنم است.»

(آدمیان سگ گونه که در اینجا حاضر به «غیبت» می‌شوند در قیامت در آتش به صورت «سگ» محشور خواهند شد و همان «غیبت» را به عنوان نانخورشت آنان برایشان آورده تا تناول کنند.)

باید توجه داشت مرحوم مجلسی - رحمه الله علیه - در بخش «وصایا و مواعظ و حکمت‌های حضرت علی بن الحسین علیه السلام»
قریب به صد حدیث عالی از

[صفحه ۳۲۱]

حضرت روایت کرده است که بعضی از آنها چندین صفحه را به خود اختصاص داده است. [۴۵۶].

سخنی از حضرت سجاد در روز عرفه

در روز «عرفه» (روز نهم ماه ذی حجه که روزی بسیار مهم و مخصوص به دعا و راز و نیاز با حضرت دوست است و برای آن دعاهای زیادی نقل است) حضرت زین العابدین علیه السلام نگاهشان به گروهی افتاد که از مردم مسئلت می‌کردند و از آنها درخواست کمک داشتند. با مشاهده‌ی این موضوع فرمودند: «وای بر شما! آیا در مثل این روز از غیر خداوند چیزی می‌خواهید؟ این روزی است که چنین امید می‌رود که در پرتو «دعا»، بچه‌هایی که در شکم مادرانشان هستند سعید و خوشبخت گردند.» [۴۵۷].
قابل توجه اینکه حضرت سجاد علیه السلام خود در روز «عرفه» دعای بسیار عالی و طولانی دارند که مملو از مضامین عالی می‌باشد.

امام سجاد و تربیت شاگردان برجسته

اشاره

یکی از مناصب بسیار مهم انبیاء و جانشینان آنها علیهم السلام پس از مسأله ابلاغ و تعلیم دستورات الهی به جامعه، «تربیت» انسانها بر اساس معارف و ارزشهای الهی است. امام سجاد علیه السلام بر اساس آنچه در قسمت «رهبری فکری جامعه توسط ایشان با شگردی ویژه و پایه گذاری نهضت فرهنگی اسلام» تبیین گردید، علاوه بر ارائه مجموعه‌ای گسترده و جامع از معارف الهی اسلام، با همه تضییقات و مزاحمت‌هایی که از جانب نظام جبار اموی با آن مواجه بودند، شاگردان متعدد و برجسته‌ای در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی تربیت نموده‌اند تا آنان علاوه بر اینکه خود نمونه‌های عینی «معرفت»، «تربیت» و «تهذیب» در مکتب اسلام و ولایت هستند، حاملان امین و صادق معارف اسلامی به سایر انسانها و نسل‌های آینده نیز باشند.

دست پروردگان حضرت علی بن الحسین علیه السلام که تعدادشان اندک

[صفحه ۳۲۲]

نیست، هر کدام ستارگان درخشان و پرفروغ آسمان علم و معرفت از یک سو و اخلاق و تهذیب از سوی دیگر می‌باشند که بررسی زندگی آنان و شناخت معلومات و مجاهدات آنان، انسان را به تحیر واداشته و نسبت به معلم سرافراز آنان، مبهوت و شگفت زده می‌شود.

در شرایطی که بر اساس آنچه «ابوعمر نهدی» نقل می‌کند که خودم از حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «در تمام «مکه» و «مدینه» بیست مرد که ما را دوست بدارند وجود نداشت.» [۴۵۸] و با وجود حجم انبوه فتنه‌های سیاسی و عقیدتی از ابتدای امامت حضرت سجاد علیه‌السلام از قبیل حمله‌ی فرمانده خونخوار یزید به نام «مسلم بن عقبه» به «مدینه» و انجام کارهایی که روح تاریخ را سیاه کرده و فتنه‌ی «عبدالله بن زبیر» و حاکمیت حاکمان پلید اموی بخصوص امارت بیست ساله‌ی «حجاج بن یوسف ثقفی» بر «کوفه» و خونخواری بی‌نظیر و آزارهای مستمر او بر محبین اهل بیت و کشتار گسترده تمام موالیان دودمان پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و مسائل دیگر، و آنچه که منجر به وجوب عمل به اصل «تقیه» به شکل گسترده از طرف حضرت سجاد علیه‌السلام گردیده بود، آری در این شرایط حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام نهضت فرهنگی عظیم شیعه را پایه گذاری می‌نماید و میراث علمی و اخلاقی پدرانش را حفظ نموده به بهترین نحو زمینه تداوم آن را فراهم می‌سازد.

هم باقیمانده‌گان از شاگردان و صحابه‌ی حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را تحت پوشش گرفته و به آنان رسیدگی می‌کند و از نابودی معرفت و آموزه‌های مذهبی و الهی آنان جلوگیری به عمل می‌آورد و هم شاگردان جوان دیگری را جذب نموده و به تعلیم و تربیت آنها مشغول می‌شود به گونه‌ای که بعضی آنها ارتقاء پیدا می‌کنند که به حد «سلمان» و «لقمان» واصل می‌شوند، مانند «ابوحزه‌ی ثمالی»، و در پرتو این تلاش بزرگ، فقهاء و مفسران و اندیشمندان برجسته‌ی دیگر به جامعه عرضه می‌شوند؛ نظیر «قاسم بن محمد بن ابی‌بکر»، «سعید بن مسیب» و «ابان بن تغلب».

این همه دلیل تلاش خستگی ناپذیر این امام همام در انجام مسئولیت خطیر

[صفحه ۳۲۳]

«امامت» می‌باشد که در دو بعد «تعلیم» و «تربیت» به منصفه ظهور رسیده است. به هر حال این فراز از زندگی حضرت علی بن الحسین یعنی تربیت شاگردان برجسته توسط ایشان از اهمیت زیادی برخوردار است و می‌تواند پیرامون آن به تحقیق و بررسی نشست.

در این رابطه باید مسائلی از این قبیل مورد توجه قرار گیرد:

۱- تعداد شاگردان حضرت و برجستگان آنها.

۲- طبقه بندی اصحاب حضرت

۳- سرگذشت‌هایی از بعضی از شاگردان حضرت

تعداد شاگردان حضرت سجاد و برجستگان آنها

شاگردان و اصحاب حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام به طبقه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند که در قسمت «طبقه بندی اصحاب حضرت» به آن اشاره خواهد شد. ولی به صورت کلی نام و تعداد آنها در کتب رجال و حدیث ذکر شده است.

بعضی از علمای بزرگ مانند شیخ «مفید» فقط پنج نفر از شاگردان حضرت را نام برده‌اند. [۴۵۹] و در بعضی روایات نیز اصحاب آن حضرت چهار نفر بیان شده‌اند، مانند روایتی که از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل شده است که: «هنگامی که قیامت برپا می‌گردد منادی پروردگار اصحاب پیامبر و ائمه هدی علیهم‌السلام را یکایک صدا می‌زند و با صدا زدن آنها، آنها می‌ایستند تا اینکه نوبت به حضرت سجاد علیه‌السلام می‌رسد آنگاه ندا می‌کند: کجایند حواریون علی بن الحسین علیه‌السلام؟ پس در پاسخ

ندای او «جبیر بن مطعم، «یحیی بن ام الطویل»، «ابو خالد کابلی» و «سعید بن مسیب» می‌ایستند.» [۴۶۰].

چه اینکه در روایتی دیگر از قول حضرت صادق علیه‌السلام سه نفر به عنوان برجسته‌ترین اصحاب حضرت سجاد علیه‌السلام معرفی شده‌اند که اینان بودند که بعد از امام حسین علیه‌السلام «مرتد» نشدند به نامهای «ابو خالد کابلی»، [صفحه ۳۲۴]

«یحیی بن ام طویل» و «جبیر بن مطعم»، و بعد مردم ملحق شدند و زیاد شدند. [۴۶۱].

ولی در روایتی دیگر با همین مضمون جناب «جابر بن عبدالله انصاری» هم اضافه شده است. [۴۶۲].

و در روایتی دیگر از «ابی‌یعفور» از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که به او فرمودند: «علی بن الحسین علیه‌السلام از بقیه دارای اصحاب کمتری بودند و اصحاب او «ابو خالد الکابلی» و «یحیی بن ام الطویل» و «سعید بن المسیب» و «عامر بن واثله» و «جابر بن عبدالله انصاری» بودند که روز قیامت به عنوان شاهدان او قیام می‌کنند.» [۴۶۳].

ولی مرحوم شیخ «طوسی» - رضوان الله تعالی علیه - در یکی از کتابهای رجالی خود تعداد اصحاب و شاگردان حضرت سجاد علیه‌السلام را بیش از یکصد و هفتاد نفر می‌داند. [۴۶۴] روشن است که اقوال و روایات ذکر شده قبلی، ناظر به اصحاب خاص و ویژه حضرت سجاد علیه‌السلام می‌باشد ولی مرحوم شیخ «طوسی» تمام کسانی که از محضر حضرت استفاده برده را استقصاء نموده و نام برده است، گرچه از صحابه پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باشند. و یا حتی خود، امام باشند مانند حضرت باقر و صادق - علیهما السلام -

طبیعی است تمام این افراد و شخصیت‌ها در یک سطح نمی‌باشند و میزان بهره‌مندی آنها از حضرت زین العابدین - علیه‌السلام - یکسان نبوده است. اما همه از خان گسترده‌ی معارف حضرت متعم شده از بحار علوم و معنویات آن بزرگوار، بهره برده‌اند. با توجه به چند روایتی که نقل شد در جمع بندی می‌توان اظهار داشت برجستگان و پیشتازان از اصحاب حضرت زین العابدین - علیه‌السلام - که در این احادیث و اقوال آمده عبارتند از:

۱- ابو خالد الکابلی.

۲- یحیی بن ام الطویل.

[صفحه ۳۲۵]

۳- محمد بن جبیر بن مطعم.

۴- سعید بن المسیب المخزومی.

۵- جابر ابن عبدالله انصاری.

۶- عامر بن واثله الکنانی (ابالطفیل).

۷- سعید بن جبیر الکوفی.

۸- جبیر بن مطعم.

ولی باید توجه داشت نظر به آنچه در ترجمه جناب «جبیر بن مطعم» آمده است که ایشان در سال ۵۸ هجری وفات کرده است. نمی‌تواند از اصحاب حضرت سجاد - علیه‌السلام - باشد. و «فضل بن شاذان» فرموده است: «کسی که حضرت سجاد - علیه‌السلام - را ادراک کرده است، «محمد بن جبیر مطعم» است.» [۴۶۵].

و البته این با آنچه در فضیلت و بزرگواری افرادی نظیر «ابوحمزه ثمالی» و «ابان بن تغلب» و دیگران نقل شده است، منافاتی ندارد چرا که این بزرگواران از شاگردان و اصحاب متقدم حضرت نمی‌باشند.

طبقه بندی اصحاب و شاگردان حضرت سجاد

اصحاب و شاگردان حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - را از زاویه‌های مختلفی می‌توان تقسیم و طبقه بندی نمود:

الف - اصحاب و شاگردانی که قبلاً حیات حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - یا امیرالمؤمنین - علیه السلام - و همچنین امام حسن - علیه السلام - و امام حسین - علیه السلام - را ادراک کرده بودند و بعضی از آنها جزء صحابی حضرت پیامبر محسوب می‌شدند و توفیق یافته بودند به محضر حضرت زین العابدین - علیه السلام - را نیز شرفیاب شوند و از آن بزرگوار نیز بهره ببرند.

برخی از این افراد عبارتند از «جابر بن عبدالله انصاری»، «عامر بن واثله کنانی»، (از صحابه حضرت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -)، «رشید هجری» و «سلیم بن قیس هلالی» و «صهیب ابو حکیم صیرفی» و «سالم بن ابی الجعد» که از خواص اصحاب حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - بوده‌اند.

[صفحه ۳۲۶]

ب - شاگردانی که محضر امامان قبل از حضرت سجاد - علیه السلام - را درک نکرده بودند و تنها با امامت و رهبری حضرت به معارف اسلامی راه یافته و بعضی از آنها موفق به شرفیابی محضر امامان بعد از حضرت نیز شده و از آنان نیز بهره‌های بسیار وافر برده‌اند. و حتی در ایام امامت آنان درخشیده‌اند.

بعضی از این گروه عبارتند از: «ابوحزمه ثمالی»، «ابان بن تغلب»، «قاسم بن محمد بن ابی بکر»، «طاووس بن کیسان»، «ابو خالد کابلی».

ب ۱ - کسانی که به جامعیت شهرت داشته‌اند مانند «ابان تغلب» که بنا بر قول جناب «نجاشی» و بعضی از علمای اهل سن در همه فنون دانش از قرآن، فقه، حدیث، ادب و لغت بر دیگران برتر بوده است.

ب ۲ - افرادی که به عنوان فقیه شهرت داشته‌اند مانند «سعید بن مسیب»، «قاسم بن محمد بن ابی بکر»، «عبدالله بن شبر».

ب ۳ - افرادی که به عنوان «مفسر» و صاحب تفسیر مشهور بوده‌اند، مانند «ابوحزمه ثمالی»، «حسین بن علی بن الحسین» (فرزند حضرت سجاد - علیه السلام -)

باید توجه داشت شهرت این افراد در یک رشته علمی به معنای بی‌بهره بودن از سایر رشته‌ها نیست، مثلاً جناب «ابوحزمه ثمالی» در معارف و حدیث نیز از حضرت سجاد - علیه السلام - بهره‌ها برده است.

ولی همه کسانی که در مکتب امام چهارم تربیت شده‌اند در زمینه «فقه» و «احکام» استفاده‌های سرشار برده‌اند و خود حضرت به عنوان برجسته‌ترین فقیه عصر خود شهرت عام داشته‌اند.

و نکته بسیار مهم دیگر اینکه نباید تصور نمود هر فردی که اسم او در لیست راویان یا شاگردان حضرت زین العابدین - علیه السلام - آمده لزوماً فرد صالح و بدون گرایشهای انحرافی بوده است. چه بسا افرادی که به برکت بهره‌مندی از نور معارف حضرت از کثرت نجات یافتند و یا افرادی که به خاطر بی‌لیاقتی و ضعف نفس نتوانستند با وجود هم نزدیکی به این سرچشمه فروزان کمال و نور، بهره کافی برده و کژیهای خود را اصلاح کنند؛ نمونه این گروه آقای «محمد بن مسلم بن شهاب زهری» است که با همه‌ی دستگیریهای حضرت سجاد - علیه السلام - باز سر بر آستان امویان سایید و نقش یک آخوند درباری را بازی نمود و سرانجام هم بدون ولاء کامل اهل بیت از دنیا رفت.

[صفحه ۳۲۷]

اشاره

تاریخ به نقل فرازهای برجسته‌ی زندگی حواریون و اصحاب با وفای ائمه دین - علیهم صلوات الله - نورانی و مزین است. در میان اصحاب حضرت سجاد - علیه السلام - نیز بزرگانی بوده‌اند که حقیقتاً در صفحات تاریخ با خاطرات خود نور افشانی می‌کنند. در این میان می‌توان از شخصیت‌هایی مانند «سعید بن جبیر»، «ابوحمزہ ثمالی»، «ابان بن تغلب»، «یحیی بن ام‌طویل» به عنوان نمونه یاد کرد و خاطراتی از زندگی منور آنها نقل نمود. و در این میانه گزارشی از یکی دیگر از افراد مورد اعتماد حضرت سجاد - علیه السلام - به نام «اباسحاق عمرو بن عبدالله السبعی» نیز وجود دارد که آن نیز قابل توجه است.

سعید بن جبیر

«سعید بن جبیر» از شیعیان «خالص» و «باصلابت» و «اهل یقین» نسبت به حضرت سجاد - علیه السلام - بوده است که صلابت او در مسیر صحیح، منجر به «شهادت» او به دست پلید «حجاج بن یوسف ثقفی» گردید. «ابن شهر آشوب» - رحمه الله علیه - می‌گوید: او از «تابعین» (کسانی که اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را درک کرده‌اند) می‌باشد که در «مکه» سکونت داشته و به نام «جهت العلماء» (جهت: تمیز دهنده و دانا) نامیده شده و تمام قرآن را در دو رکعت نماز خود تلاوت می‌نموده است و چنین گفته شده که در روی زمین هیچ کس یافت نمی‌شد مگر اینکه به علم او نیازمند بود. [۴۶۶].

جناب «کشی» نیز از قول «فضل بن شاذان» آورده است که او یکی از پنج نفری است که در ولایت و اعتقاد به حضرت سجاد - علیه السلام - از پیشتازان بوده‌اند. [۴۶۷].

از حضرت امام صادق - علیه السلام - روایت شده است که فرمودند: «سعید بن [صفحه ۳۲۸]

جبیر» به امامت علی بن الحسین - علیه السلام - معتقد بود و آن حضرت از او تعریف و تمجید می‌فرمودند و چیزی جز اعتقاد صحیح او به ولایت سبب قتل او به دست «حجاج» نیست و او مستقیم بود و ذکر شده است که چون به «حجاج» داخل شد به او گفت: «تو شقی بن کسیر» هستی؟ جواب داد: مادرم که مرا «سعید بن جبیر» نامیده به اسم من آشناتر بوده است. «حجاج» گفت: در مورد «ابوبکر» و «عمر» چه می‌گویی آیا آنها در آتشند یا در بهشت؟ او گفت: اگر وارد بهشت شده و به اهل آن نگریسته بودم حتماً می‌دانستم چه کسانی آنجا هستند و اگر به آتش دوزخ رفته بودم و اهلش را دیده بودم می‌دانستم چه افرادی در آن هستند!!

«حجاج» گفت: در مورد خلفاء چه دیدگاهی داری؟

او گفت: من و کیل آنها نمی‌باشم.

پرسید: کدامیک از آنها نزد تو محبوبترند.

جواب داد: هر کدام که بیشتر مورد رضای خالقشان بوده‌اند.

گفت: خوب کدامشان بیشتر مورد رضایت خالقشان هستند؟

جواب داد: علم به این مطلب نزد کسی است که به سر و نجوی آنان آگاه است.

«حجاج» گفت: از اینکه مرا تصدیق کنی امتناع می‌ورزی؟

«سعید بن جبیر» فرمود: بلکه دوست ندارم تا تو را تکذیب کنم. [۴۶۸].

«مسعودی» ادامه این جریان را چنین نقل کرده است:

«حجاج» به او گفت: می‌خواهی تو را چگونه بکشم؟

او گفت: هر طور می‌خواهی بکش، ولی هر شکلی را انتخاب کنی من به همان نحو از تو در قیامت انتقام خواهم کشید.

بعد «حجاج» دستور داد او را بیرون ببرند و بکشند.

در همین حال «سعید» خنده‌ای کرد! وقتی «حجاج» از علتش پرسید، گفت: «به جرأت احمقانه تو و «حلم» و «بردباری» خدا می‌خندم.»

جلادان «حجاج» او را به رو به زمین افکنده و می‌خواستند سر از بدنش جدا کنند که او شروع به اقرار به وحدانیت خداوند و نبوت

پیامبر و کفر «حجاج» کرده و به خداوند عرضه داشت: «خدایا پس از من «حجاج» را به هیچ کس مسلط نکن و به او

[صفحه ۳۲۹]

فرصت نده تا پس از من کسی را بکشد!!

دعای این عالم عارف از شیعیان حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- بسرعت مستجاب شد. حجاج بیش از پانزده روز زنده نماند و

به بیماری «خوره» مبتلا شد در حالی که تحت فشار شدید روانی بود و مرتب می‌گفت: «سعید بن جبیر» با من چکار دارد؟! هر

وقت می‌خواهم بخوابم گلوی مرا فشار می‌دهد.» آری در این حال مرد. [۴۶۹].

ابوحزمه ثمالی

«ابوحزمه ثمالی» که نام مبارکش قرین «دعای شریف ابوحزمه» بوده و برای همه شیعیان آشنا می‌باشد، یکی از ثابت قدمان و از اصحاب خاص حضرت سجاد -علیه‌السلام- می‌باشد.

جمیع بزرگان علماء رجال او را «مورد اعتماد» و «ثقه» دانسته‌اند. «نجاشی» نقل می‌کند که: «او از اخیار اصحاب و افراد مورد اعتماد و معتمدین آنها در روایت و حدیث می‌باشد.» [۴۷۰].

و از امام صادق -علیه‌السلام- روایت شده است که فرمود: «ابوحزمه» در زمان خودش مانند «سلمان» در زمان خودش بود. [۴۷۱].

«عامه» نیز از او روایت می‌کنند و در سال ۱۵۰ وفات کرد و صاحب کتاب تفسیر القرآن بود. و رساله‌ الحقوق حضرت سجاد -علیه‌السلام- نیز از طریق او روایت شده است. [۴۷۲].

جناب «شیخ صدوق» نیز فرموده است: «ابوحزمه»، ثابت بن دینار الثمالی، «ثقه» و «عدل» بود و چهار نفر از امامان شیعه را ملاقات کرده بود، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد و موسی بن جعفر -علیهم‌السلام- [۴۷۳] «فضل بن شاذان» نیز گفته

است که از فرد ثقه‌ای شنیده که امام رضا -علیه‌السلام- فرموده‌اند: «ابوحزمه ثمالی در زمان خودش مانند «لقمان» (سلمان) در زمان خودش بوده است.» [۴۷۴].

«کشی» نیز از «ابوبصیر» نقل می‌کند که من وارد به حضرت

[صفحه ۳۳۰]

صادق -علیه‌السلام- شدم. حضرت فرمود: «ابوحزمه ثمالی» چه می‌کنی؟ گفتم: «در حالی او را ترک کردم که مریض بود.»

فرمود: «هر گاه برگشتی سلام مرا به او برسان. و او را متوجه کن که در فلان ماه و فلان روز خواهد مرد.»

«ابوبصیر» می‌گوید: «عرض کردم: سوگند به خداوند شما در مورد او انس و محبت داشتید و او «شیعه» شما بود.»

حضرت فرمود: «راست می‌گویی آنچه که نزد ماست، خیر برای اوست.»

عرض کردم: «آیا شیعیان ما با شما هستند؟»

فرمود: «البته ولی به شرط اینکه از خداوند بترسند و پیامبر او را مراقبت داشته و از گناهان بپرهیزند. هر گاه شیعه‌ای چنان کند با ما در همان درجه‌های ما خواهد بود.»

ابوبصیر می‌گوید: «ما همان سال برگشتیم و چیزی طول نکشید که «ابوحمز» وفات نمود.» [۴۷۵].

به هر حال جناب «ابوحمز» ثمالی «شخصیتی برجسته و ممتاز دارد و بر اساس روایتی حضرت صادق -علیه‌السلام- به او فرمودند: «من هر گاه تو را می‌بینم احساس آرامش می‌کنم.» [۴۷۶].

آری، حقیقتاً این تعریف بر اوج ارجمندی و کمال او دلالت می‌کند.

«ابوحمز» با حضرت سجاد -علیه‌السلام- انس خاصی داشته و دعای شریف آن حضرت که طولانی‌ترین دعای سحر ماه مبارک رمضان است، از طریق او روایت شده است و به همین علت به نام او نام گذاری شده است.

ابان بن تغلب

«ابان بن تغلب» شخصیتی جامع و طراز اول از شیعیان حضرت سجاد -علیه‌السلام- می‌باشد که به اتفاق علماء بزرگ رجال شیعه و سنی مورد وثاقت بوده و همه به اخبار او اعتماد داشته‌اند.

[صفحه ۳۳۱]

«نجاشی» می‌گوید او در اصحاب ما «عظیم المنزله» است. حضرت علی بن الحسین، امام باقر و امام صادق -علیه‌السلام- را ملاقات کرده و از آنها روایت نقل می‌کند و نزد آنها دارای منزلت و قدمت بوده است. [۴۷۷].

حضرت باقر -علیه‌السلام- به او فرمودند: «در مسجد «مدینه» بنشین و برای مردم فتوی بده چرا که من دوست دارم در بین شیعیان خود مثل تو را بینم.»

و هنگامی که خبر ارتحالش به امام صادق -علیه‌السلام- رسید حضرت فرمود: «سوگند به خدا مرگ «ابان» قلبم را به درد آورد!!!» [۴۷۸].

او از برجستگان و سرآمدان قاریان بود، همچنین «فقیه» و «لغوی» بود. «ابان» که خدای او را رحمت کند - در همه فنون از علوم، مقدم بود: در «قرآن»، در «فقه» و «حدیث»، در «ادب» و «لغت» و «نحو». او دارای کتبی است، مانند: «تفسیر غریب القرآن» و کتاب «الفضائل».

برای «ابان» قرائت منحصر بفردی است که نزد قراء مشهور است. [۴۷۹].

از امام صادق -علیه‌السلام- نقل شده که فرمود: «ابان بن تغلب» از من سی هزار حدیث روایت کرده است، پس آنها را از او روایت کنید.» [۴۸۰].

او در زمان حیات حضرت صادق -علیه‌السلام- در سال ۱۴۱ وفات نمود. [۴۸۱].

«شیخ طوسی» در مورد او نیز فرموده است: «او «ثقه» است، «جلیل القدر» و در بین اصحاب ما دارای منزلت عظیمی می‌باشد. او حضرت سجاد و باقر و صادق -علیه‌السلام- را ملاقات نموده و از آنها روایت نقل می‌کند و نزد آن امامان دارای بهره و قدمت بوده است.»

مرحوم شیخ سپس همان احادیث حضرت باقر و صادق -علیه‌السلام- در مورد او را نقل می‌کند و می‌نویسد: «او دارای «اصل»

(که کتب اصلی حدیث شیعه است) می‌باشد. [۴۸۲].

«کشی» نیز بعد از مدح و تمجید او از «مسلم بن ابی حبه» نقل می‌کند که گفت من نزد حضرت امام صادق و در خدمت ایشان بودم، چون خواستم از ایشان جدا شوم با حضرت وداع کرده و عرض کردم: «دوست دارم چیزی به من هدیه نمایند تا زاد [صفحه ۳۳۲]

من باشد.» حضرت فرمود: «به خدمت «ابان بن تغلب» برو، چرا که او از من احادیث بیشماری شنیده است. پس آنچه او از من روایت کرد تو نیز از من روایت کن.»
از مجموع آنچه گذشت به دست می‌آید «ابان بن تغلب» از درخشانترین چهره‌های علمی و فقهی شیعه است که در اوج «وفاقت» و «امانت» بوده و مقام علمی و امانت او از طرف ائمه هدی - علیهم‌السلام - مورد امضاء قرار گرفته است. و حضرات معصومین - علیهم‌السلام - او را در انتقال معارف دین شایسته می‌دانسته‌اند. و تعداد زیادی از علمای اهل سنت، با اقرار به امامی بودن او، روایت او را مورد اعتماد دانسته و از او روایت می‌کنند، مانند: «نسائی»، «حاکم»، «ابن سعد»، «ذهبی» و ...

یحیی بن ام‌طویل

شهید بزرگوار، جناب «یحیی بن ام‌طویل» که فرزند دایه حضرت سجاد - علیه‌السلام - می‌باشد، از شخصیت‌های برجسته‌ای است که به برکت ارتباط عاطفی و نزدیک با امام زین العابدین - علیه‌السلام - و استفاده از تربیت‌ها و معارف حضرت، از صلابت و استقامت کم نظیری در دفاع از حق و حقیقت و مبارزه با حاکمیت فرهنگ طاغوت برخوردار گردیده است.
این بزرگوار در تمام نصوصی که از حواریون و اصحاب خاص حضرت سجاد - علیه‌السلام - یاد کرده است، وجود دارد و بزرگان علماء اهل رجال نیز از او به نیکی تمام یاد کرده‌اند.

«کشی» از حضرت امام باقر - علیه‌السلام - نقل می‌کند که فرمود: اما «یحیی بن ام‌طویل» او جوانمردی خود را اظهار کرد و هر گاه در طریق پیاده راه می‌رفت، بوی خوشی (خلوق) را بر سر می‌گذاشت و کندر (سقز) می‌جوید و دامن پیراهن خود را بلند می‌کرد. «حجاج» او را دستگیر نمود و به او گفت باید «ابا تراب» (حضرت امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام -) را لعنت کنی و امر کرد تا دست و پای او را قطع کنند و سپس او را کشت. [۴۸۳].

باید توجه داشت این برخورد «حجاج» با این شیعه آزاد مرد، از آن رو بود که در اوج حاکمیت نظام خبیث اموی، به صورت علنی و صریح با آموزه‌های پلید این [صفحه ۳۳۳]

حکومت و اساس باطل آن به مخالفت برمی‌خاست و بسیار رسا و گویا اعلام می‌کرد «خط» ما و شما دو تاست و ما به شما و معتقدات و عملکرد شما کافریم و شما را قبول نداریم.

شیخ «مفید» از امام صادق - علیه‌السلام - نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «یحیی بن ام‌طویل» وارد مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌شد و می‌گفت: «ما به شما کافر شدیم و بین ما و شما بغضاء و عداوت ظاهر شد.» [۴۸۴].

و جناب شیخ «کلینی» نیز از «سلیمان بن عبیدالله» نقل می‌کند که او می‌گوید: «یحیی بن ام‌طویل» را در کناسه (یکی از محله‌های) کوفه مشاهده کردم که ایستاده بود و با رساترین صدای خود، ندا داد که: «ای معشر اولیاء خدا! ما از آنچه شما می‌شنوید بیزار هستیم. هر کس به «علی» دشنام دهد پس لعنت خدا بر او باد و ما از «آل مروان» و آنچه از غیر خدا می‌پرستند، بیزار هستیم.» سپس صدایش را پائین آورده و ادامه داد: «هر کس اولیاء خدا را دشنام دهد پس با آنها نشینید و مجالست نکنید. و هر کس در راه و

روش ما تردید دارد از او کمک نخواهید و باب مراده با او را باز نکنید و هر کس از برادران شما که کارش به جایی برسد که مجبور شود به خاطر نیاز به شما رو بیندازد بدانید که به او خیانت کرده‌اید.» و سپس این آیه را تلاوت کرد که: «ما برای ستمگران آتشی آماده کرده‌ایم که سراپرده‌هایش آنان را دربر می‌گیرد و اگر فریادرسی جویند، به آبی چون مس گداخته که چهره‌ها را بریان می‌کند، یاری می‌شوند. وه! چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است.» [۴۸۵]. [۴۸۶].

آری، این عملکرد سرافرازانه و شجاعانه این حواری بزرگوار حضرت سجاد -علیه‌السلام- بود و سرانجام به مقام عظمای شهادت در راه خدا به دست یک کارگزار پلید خونخوار نظام اموی (حجاج بن یوسف) نائل آمد.

اباسحاق عمرو بن عبدالله السبعی

شیخ «مفید» رحمه الله علیه می‌گوید: «محمد بن جعفر المورب» روایت کرده است که «اباسحاق عمرو بن عبدالله السبعی» چهل سال نماز صبحش را با

[صفحه ۳۳۴]

وضوی نماز عشاء بجا آورد، و عادتش چنین بود که قرآن را در هر شب ختم می‌کرد و در زمانش عابدتر از او نبود و هیچ کس نزد خاص و عام از او در نقل حدیث موثق‌تر نبود، آری او از افراد مورد اعتماد علی بن الحسین -علیه‌السلام- بود و در شبی که حضرت امیرالمؤمنین -علیه‌السلام- شهید شد، متولد گردید و در حالی که نود سال داشت، وفات یافت.» [۴۸۷].

از این نقل به دست می‌آید چگونه با اقتباس از الگوی کامل حضرت سجاد -علیه‌السلام- و اقتدا به روش و سیره‌ی ایشان، افرادی در جامعه تربیت شدند که کاملاً در بعضی از ابعاد پا جای پای حضرت گذاشتند و اینان مورد اعتماد حضرت واقع شدند.

روشنگری و افشگری توسط حضرت سجاد در زمینه‌ی مسائل سیاسی جامعه (هشدار به عالمان)

اشاره

در بینش شیعه، امامان معصوم علیهم‌السلام به عنوان «ساسة العباد» یعنی شایسته‌ترین عناصر برای رهبری سیاسی جامعه و افرادی که برجسته‌ترین سیاستمداران در زمینه تدبیر الهی بندگان خدا می‌باشند، شناخته شده‌اند. آنان این مسئولیت را از جانب خداوند متعال به دوش دارند و در هر شرایطی مناسب با اوضاع جامعه به بهترین شیوه آن را به منصف ظهور می‌رسانند؛ یا با تشکیل حکومت به شکل رسمی یا با قیام و نهضت و یا با اشراف کامل بر اوضاع سیاسی و ارائه رهنمود به جامعه و انجام روشنگری برای مردم و نخبگان.

حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- در عصر خود یکی از قوی‌ترین عملکردهای سیاسی را در طول تاریخ از خود به یادگار گذاشته‌اند. که برخی از جنبه‌های آن در طول دوران اسارت حضرت تا برگشت به «مدینه» مورد بررسی قرار گرفت و در مقطع پس از شهادت حضرت امام حسین -علیه‌السلام- تا هنگام ورود به «مدینه»، به آن اشاره شد. و به بخش عمده دیگر در بررسی «بعد سیاسی» وجود اقدس حضرت در مواجهه با زمامداران خودکامه و خون آشام اموی و مسائل سیاسی خرد و کلان جامعه اشاره می‌شود.

[صفحه ۳۳۵]

در این قسمت در راستای بررسی «بعد فرهنگی» وجود مبارک امام سجاد -علیه‌السلام- و پایه گذاری یک نهضت فرهنگی فراگیر

به بازخوانی یک سند تاریخی بسیار باارزشی که از قلم مبارک امام سجاد -علیه السلام- صادر شده است می‌نشینیم تا روشن گردد در دیدگاه امام نه تنها «سیاست عین دیانت است»، که با هشدار قاطع به یک عالم درباری، چگونه به افشاگری علیه نظام حاکم برخاسته و نقش منحصر بفرد علما را در تأیید و یا تخریب «نظام سلطه» بازگو می‌فرمایند و با ذکر خطر دنیاگرایی برای عالمان، به گونه‌ای بدیع به ریشه‌یابی انگیزه‌های روحی و روانی عملکرد عالمان وابسته به دربارها می‌پردازد. در واقع این نامه بازگو کننده مواضع سیاسی حضرت -علیه السلام- در آن شرایط می‌باشد.

این نامه سیاسی اثبات می‌کند که حضرت نه تنها پیشوای اهل عبادت بلکه رهبری برجسته در میدان «سیاست» و «جهاد» است که همه چیز حتی «سیاست» را با صبغه‌ی اخلاق درآمیخته و با این شیوه‌ی الهی، در صدد مبارزه با تحکیم پایه‌های ظلم و ستم برآمده است. برای بررسی این نامه با ارزش ابتدا باید بیوگرافی مختصری از مخاطب آن به نام «محمد بن مسلم بن شهاب زهری» بیان نموده و سپس «متن نامه» را مورد توجه قرار دهیم.

محمد بن مسلم بن شهاب زهری

«شیخ» و «برقی» و «محمد بن مسلم بن شهاب زهری» را از اصحاب علی بن الحسین -علیه السلام- دانسته‌اند. «ابن شهر آشوب» می‌نویسد «زهری» از کارگزاران و عمال «بنی امیه» و بعد داستانی را از او نقل می‌کند که در گره‌گشائی‌های ویژه حضرت سجاد -علیه السلام- بیان خواهد شد و او آنچنان ملازم حضرت بود که بعضی از «بنی مروان» به او می‌گفتند: ای زهری پیامبر تو چه می‌کند؟ و منظورشان علی بن الحسین -علیه السلام- بود. [۴۸۸].

مرحوم آیت الله العظمی خوئی - رحمه الله علیه - می‌فرمایند: «زهری» گرچه از علماء عامه بوده و سنی مذهب می‌باشد، ولی حضرت سجاد -علیه السلام- را [صفحه ۳۳۶]

دوست داشته و آن حضرت را بزرگ می‌شمرد و بر اساس روایاتی که از او نقل شده معتقد بود آن حضرت زاهدترین مردم و با فضیلت‌ترین آنهاست. [۴۸۹].

آنچنانکه از کتب تراجم استفاده می‌شود، «زهری» از خط ولایت امیرالمؤمنین -علیه السلام- منحرف بوده است. «مسلم» که پدر اوست با «مصعب بن زبیر» بوده و جدش «عبیدالله» با مشرکین در «جنگ بدر» شرکت کرده است. خود «زهری» اکثر عمر خود را به عنوان کارگزار «بنی امیه» گذرانید و در دنیای آنها به آنها کمک می‌داد و «هشام بن عبدالملک» او را به عنوان معلم فرزندان برگزید و دستور داد به آنها حدیث بیاموزد.

علمای سنی به دروغ برای او جایگاهی بس بلند در حدیث ترسیم کرده ولی علمای شیعه بعضی با توجه به روایتی که «ابن ابی‌الحدید» در «شرح نهج‌البلاغه» نقل می‌کند که او به همراه «عروه بن زبیر» در مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نشسته و از حضرت علی -علیه السلام- بدگویی می‌کردند و با برخورد شدید حضرت سجاد -علیه السلام- مواجه شدند، او را «عدو» و «متهم» دانسته‌اند. [۴۹۰] و بعضی دیگر نظیر مرحوم خوئی - رحمه الله علیه - با نسبت دادن عداوت به او موافق نیستند و ایشان را چنانچه ذکر شد، محب امام و معتقد به عظمت او می‌دانند.

ولی باید توجه داشت در این زمینه با توجه به متن نامه‌ای که حضرت سجاد -علیه السلام- به او نوشته‌اند می‌توان به شدت ناراحتی این امام بزرگوار از این فرد و نهیب‌های کوبنده ایشان به او و امثال او، واقف شد.

به هر حال در اینکه «زهری» «دین» را در خدمت «دنیا» قرار داده بود و به سلاطین جور تقرب داشته و در تعمیق و حکیم حاکمیت آنها خواسته یا ناخواسته، مشارکت داشته است، شکی نیست و همین موضوع باعث نوشتن نامه‌ای پند آموز از طرف حضرت به او

شده است.

متن نامه‌ی حضرت سجاد به محمد بن مسلم بن شهاب زهري

نامه‌ی حضرت زین العابدین - علیه السلام - به «زهري» که برای موعظه او نوشته

[صفحه ۳۳۷]

شده است یک بیانیه سیاسی - اخلاقی تمام عیار و افشاگر علیه نظام اموی و هشدار دهنده مسئولیت خطیر همه کسانی است که به نحوی در تحکیم آن دخیل بوده و مرتکب جرم «معاونت ظالمین» می‌باشند.

حضرت در این نامه با بیانی از سر دلسوزی نه با انگیزه‌های مادی، به ارشاد آنها می‌پردازد که حقیقتا شرح و تفصیل آن خود کتابی مستقل را می‌طلبد.

این نامه چنین آغاز می‌شود:

«خداوند ما و تو را از فتنه‌ها (اموری که موجب امتحان و لغزش انسان را فراهم می‌سازد) دور بدارد و از اینکه در آتش درافتی بازداشته و مورد رحمت قرار دهد.

تو اکنون در موقعیتی گرفتار آمده‌ای که شایسته است هر کس به حال تو آگاه باشد، بر تو ترحم آورد. نعمت‌های خداوند بر دوش تو سنگینی می‌کند، این نعمت‌ها عبارتند از صحت و سلامتی بدن تو که خداوند به تو ارزانی داشته، و عمرت که آن را طولانی فرموده است.

و حجت‌های الهی که بر تو اقامه شده بدین ترتیب که خداوند تو را به کتابش مکلف فرموده و معارف آن را بر تو تفهیم کرده است و تو را در دینش فقیه و آگاه گردانیده است و همچنین سنت‌های پیامبرش حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را به تو شناخته است.

خداوند در هر نعمتی که به تو انعام کرده و در هر حجتی که به آن بر تو احتجاج فرموده است، واجبی را بر تو واجب کرده است، پس آن نعمت‌ها منقضی نشد مگر اینکه با شکر گزاری تو در این مورد، تو را آزمود و در آن فضلش را بر تو ظاهر کرد. پس او فرمود: «اگر در برابر نعمت‌هایی که به شما دادم شکرگزار باشید نعمت‌هایم را بر شما افزون می‌سازم و اگر کفران و ناسپاسی کنید همانا عذاب من شدید خواهد بود.» [۴۹۱].

حال تو نیک نظاره کن!! فردا هنگامی که در محضر خداوند خواهی ایستاد و او در ارتباط با نعمت‌هایش از تو سؤال می‌کند که چگونه این را رعایت نمودی و از حج‌هایش می‌پرسد که چگونه آن را گذراندی، در این حال چگونه مردی خواهی بود؟

[صفحه ۳۳۸]

مبادا که گمان کنی خداوند از تو عذری قبول خواهد کرد و یا به تقصیر تو رضایت خواهد داد.

هرگز، هرگز (بسیار دور است) و هرگز چنین نیست. خداوند در کتابش از «عالمان» پیمان گرفته است هنگامی که فرمود: «هر آینه و حتما حقایق دین را باید برای مردم بیان کرده و هرگز آن را کتمان نکنید.» [۴۹۲].

و باید بدانی!! کمترین مرحله کتمان که تو به آن دست زدی و سبک‌ترین باری که بر دوش کشیدی این است که با نزدیکی به ظالمان، هنگامی که به آنها نزدیک شدی و اجابت آنان هنگامی که دعوت گردیدی، آنها را در وحشت فراگیرشان انیس شدی و راه و شیوه‌ی تجاوز و ستم به مردم را برای آنها آسان و هموار نمودی.

با توجه به این امور من چقدر برای تو بیمناکم که فردا با ستمکاران خیانت پیشه، با جرم بزرگ خود در یکجا منزل گیری و از آنچه به عنوان دستمزد به خاطر اعانت بر ظلم ستمگران دریافت داشته‌ای، مورد بازخواست قرار گیری.

تو اموالی را از آنچه آنان به تو داده‌اند، دریافت کرده‌ای که استحقاق آن را نداشته‌ای و برای تو نبوده است!! و تو به کسی تقرب جستته و به او نزدیک شده‌ای که حق هیچ کس را به او پرداخت نمی‌کند و زمانی که تو را به نزدیک خود برده است نتوانسته‌ای هیچ باطلی را رد نموده، از آن مانع شوی.

و تو کسی را دوست داشته‌ای (و او را لیبیک گفته‌ای) که او دشمن خداست!!

آیا نه این چنین است که آنان زمانی که از تو دعوت نمودند می‌خواستند با این دعوت، تو را محور و قطبی قرار دهند که با نیرو و آبروی تو، سنگ مظالم و ستم‌های خود را به گردش وا دارند.

آری آنها تو را «پلی» قرار دادند تا با عبور از آن به بلایا و فتنه‌های خود برسند و در واقع تو «نردبانی» بودی که برای رسیدن به گمراهی‌های آنها، مورد سوء استفاده واقع شدی.

تو دانسته یا ندانسته نقش یک تبلیغات‌چی را برای آنها بازی می‌کنی

[صفحه ۳۳۹]

که مردم را به اطاعت آنان می‌خوانی و در همان راه و طریق آنان به سلوک مشغول شده‌ای.

تو وسیله‌ای شده‌ای که حاکمان ستمگر و «نظام سلطه» با سوء استفاده از تو، سایر عالمان را دچار شک و تردید می‌کنند (و اساسا با جذب تو مردم را نسبت به جایگاه عالمان دین دچار شک کرده و نگرش به آنها را دچار تزلزل می‌نمایند). و این نیز مقدمه‌ی

جذب کردن قلوب مردم جاهل و سطحی‌نگر به سوی «دستگاه حاکمه» است و تو وسیله این کار شده‌ای!!

بنابراین تو خدمتی به این نظام بیدادگر و سردمداران آنها در زمینه توجیه مفاسد آنها و زمینه‌سازی رفت و آمد «خواص» و «عوام» به سوی آنها، انجام می‌دهی که هرگز از عهده مخصوص‌ترین وزیران و قویترین یاورانشان ساخته نیست.

با توجه به خدماتی که تو به اینان ارائه می‌کنی باید متوجه باشی که با این حساب چه ناچیز و اندک است آنچه به عنوان مزد به تو اعطاء می‌کنند، در برابر چیزی که از تو می‌گیرند!!

حقا آنچه که برای عمران و آبادی تو هزینه می‌کنند چقدر ناچیز و حقیر است و در مقابل چگونه تو را و دین و ایمان و سعادت واقعی تو را تخریب کرده‌اند؟ پس باید خود به حال خویش بنگری چرا که جز تو هیچ کس به نفع تو در این میدان وارد نمی‌شود.

و همچنین باید به مثابه یک «مرد مورد سؤال و مؤاخذه»، به حساب خود رسیدگی نمایی!!

بنگر سپاس تو در مقابل کسی که در کودکی و بزرگی با نعمت‌های خود تو را تغذیه نموده است، چگونه است.

آه چقدر می‌ترسم که تو مصداق آن دسته از افرادی باشی که خداوند در کتابش در مورد آنها فروده است: «گروهی به جای آنان جایگزین شدند که کتاب آسمانی را به ارث بردند و این در حالی است که متاع بی‌ارزش این عالم پست را برای خود برمی‌گیرند و

چنین می‌پندارند که بزودی آمرزیده خواهند شد.» [۴۹۳].

[صفحه ۳۴۰]

تو که در سرای جاودان نیستی. تو در منزلی هستی که صدای کوچ از آن به گوش می‌رسد!! مگر بقاء و دوام آدمی از پی مرگ اقرانش، چقدر می‌تواند باشد؟! خوشا به حال کسی که در دنیا همواره نگران فرجام و آخرت خویش است. بدا به حال کسی که

بمیرد و گناهانش از پس او بر جای بماند.

برحذر باش که هشدارهای لازم به تو داده شد و مبادرت نما که به تحقیق رفتنت زمان بندی شده است.

سر و کار تو با خدایی است که همه کارهای را می‌داند و هیچ چیز بر او پوشیده نیست و همان کسی که بر تو حافظ و مراقب است ابتدا از تو غافل نمی‌باشد.

بار خود را ببرند که سفری بسیار دور و بعید برای تو نزدیک شده است و دین خود را مداوا نما که مرضی شدید آن را داخل

گردیده است.

تو نباید گمان ببری که انگیزه‌ی من مادی بوده و می‌خواهم تو را توییح کرده ملامت کنم و بر تو عیب بگیرم، بلکه می‌خواهم خداوند، آنچه که از رأی و نظر تو فوت شده است جبران و تدارک نماید و آنچه را که از دین تو دور شده و از دست رفت به تو برگرداند.

آری فرمایش خداوند متعال را به خاطر آوردم که در کتابش می‌فرماید: «تذکر و پند بده که تذکار، مؤمنین را نفع می‌رساند.» [۴۹۴].

تو از سرگذشت اقران و همسالان پیشین خود که گذشته‌اند، غافل مانده‌ای و بعد از آنان مانند شاخ شکسته‌ای تنها باقی مانده‌ای. بنگر آیا آنها به مثل آنچه تو به آن مبتلا شده‌ای، ابتلا پیدا کرده‌اند؟ آیا آنها در آنچه تو درگیر شده‌ای درگیر شده‌اند؟ آیا می‌پنداری که تو چیزی را متذکر هستی که آنها نسبت به آن اهمال و سستی روا داشته‌اند و تو چیزی را می‌دانی که آنها نمی‌دانسته‌اند؟

تو در جامعه دارای منزلت شدی و در سینه مردم دارای موقعیت گردیدی و آنان مکلف به تبعیت تو شدند، آنها به نظر تو اقتدا می‌کنند و بر اساس دیدگاه تو عمل می‌کنند، اگر چیزی را «حلال» کنی آنها نیز آن را «حلال» می‌دانند و اگر به «حرمت» چیزی فتوی دهی آنان نیز به «حرمت» آن معتقد می‌شوند.

[صفحه ۳۴۱]

به هر حال در جامعه برو و بیایی پیدا کرده‌ای، ولی بدان که این امور به خاطر شخص تو نیست. ریشه آن اقبال مردم به تو و به آنچه که تو از آن بهره‌مندی، این است که اولاً عالمان صالح و وارسته از جامعه رخت بر بسته‌اند و ثانیاً هم تو و هم آنان مبتلی به جهالت واقعی گردیده‌اید. مسأله‌ی واقعی «حب ریاست» است، و طمع رسیدن به «دنیا» در نهان تو و آنان است که این مرید بازی را سازمان داده است.

آیا وقت آن نرسیده که به خود برگردی و به نقطه‌های کور و جهالت‌های انبوه خود و غرورها و غره شدنهای موجود در خود، واقف شوی. از سوی دیگر آیا به فتنه و بلاهای موجود در مردم نمی‌نگری؟! تو آنان را مبتلی نمودی و با فتنه انگیزی از جانب تو در پرتو آنچه که دیدند، از کسب و کار خود منصرف شدند (و گول معلومات ظاهری تو را خورده) و نفوسشان اشتیاق پیدا کرد که به مرتبه‌ای از «علم» برسند که تو رسیدی و یا اینکه به ادراک آن نائل شوند که تو نائل شدی و نتیجه این همه این شد که در دریای ژرفی از گمراهی در غلتیدند که عمق آن قابل ادراک نیست، و به بلایی مبتلی گردیدند که اندازه آن قابل تقدیر نیست. در این شرایط این خداست که برای ما و توست و او تنها کسی است که باید به کمک گرفته شود.

(حال اگر به دنبال نجات هستی) باید از تمام موقعیت و امکانات ناروای خویش روی برگردانی، تا این توان را پیدا کنی که به «صالحین» ملحق گردی، همان کسانی که با کهنه جامه‌ی زاهدانه خویش بدرود حیات گفته و وارد قبر شدند در حالی که پشتشان به شکمشان به خاطر نهایت زهد و دوری از تن پروری و زیاده خوری چسبیده بود. آری بین آنان و خدایشان هیچ حجاب و پرده‌ای وجود نداشت. «دنیا» آنها را نفریفت و به وسیله «دنیا» نیز به فتنه‌گری مشغول نبودند.

برای وصول به کمالات بلند انسانی دارای رغبت بودند و در پی آن دارای طلب شدند و در نتیجه چیزی درنگ نکردند که به آنچه می‌خواستند رسیدند. پس اگر دنیا به این درجه از افتضاح و بدبختی به وسیله امثال تو می‌رسد با این سنی که از تو گذشته و دیگر پیرمرد شده‌ای و با توجه به رسوخ علم تو و اینکه دیگر اجلت نیز فرا رسیده است، پس چگونه جوان سالان جان سالم به در برند در حالی که بهره‌ای از «علم» هم

[صفحه ۳۴۲]

ندارند و رأی و دیدگاهشان ضعیف بوده و عقل و قوه‌ی تشخیصشان دچار فساد گردیده است. انا لله و انا الیه راجعون. به چه کسی باید تکیه کرده و به کجا باید پناه آورد؟! و آرزوی برگشتن نزد چه کسی است؟ ما شدت غم و نگرانی خود را و آنچه در مورد تو شاهدیم به سوی خداوند شکایت می‌بریم و مصیبت‌های خود را که از ناحیه تو عاید می‌شود، به حساب خداوند می‌گذاریم!!

نیک بنگر که در برابر کسی که تو را با نعمت‌های خود، چه در حال کودکی چه در حال بزرگی تغذیه نموده است، چگونه شکر گزار هستی. و برای کسی که به وسیله دینش تو را در میان مردم دنیا قرار داده است، چگونه او را تعظیم می‌داری؟ و چگونه از پوششی که خداوند با آن تو را در میان مردم پوشانیده است، صیانت نموده‌ای؟ و چگونه است نزدیکی در درون تو از کسی که امر نموده تا به او نزدیک باشی و در مقابلش خود را ذلیل بدانی؟!

تو را چه شده که از خواب خرگوشی خود بیدار نمی‌شوی و از لغزش‌هایت توبه نمی‌کنی؟ چرا نمی‌گویی: «سوگند به خداوند من حتی به یک کار باعث احیای دین او و یا از بین رفتن باطل گردد، برای خدا قیام نکردم.»

آیا این است شکر کسی که از تو مسئولیت به بار کشیدن بار «تبلیغ» را مسألت داشت. چقدر می‌ترسم از اینکه تو مصداق این قول حضرت ربوبی در کتابش باشی که: «نماز» را ضایع کردند و شهوتها و تمایلات نفسانی را تبعیت نمودند پس بزودی به سزای اعمالشان به گمراهی مطلق دچار خواهند شد.» [۴۹۵].

خداوند کتاب خود را بر دوش تو نهاد و علمش را به تو ودیعه سپرد ولی آن را ضایع نمودی!! اما ما خداوند را سپاس می‌گزاریم که از آنچه تو را بدان مبتلا نموده است، عافیت بخشید.» [۴۹۶].

صلوات و رحمت بی‌پایان خداوند بر نفس قدسی شما ای امام همام که خامه‌ی طیب و طاهرتان این چنین نور افشان است و تابناک. و به این امید که جمیع روحانیون و عالمان دینی با مطالعه و دقت در این اثر [صفحه ۳۴۳]

نورانی، وظیفه‌ی خطیری خود را تشخیص داده و با تهذیب نفس، هرگز وسیله تحکیم ضلالت و ظلم در جامعه نبوده بلکه زمینه ساز بسط عدالت و تحقق آرمانها و ارزشهای و استقرار نظام توحیدی باشند. [صفحه ۳۴۷]

بعد اجتماعی وجد نورانی حضرت سجاد علیه السلام (تصویری کامل از فضاء بی‌پایان انسان کامل)

مقدمه

بر اساس آیات قرآنی و روایات اسلامی، دین مبین اسلام، دینی است کامل و کمال دین که به همراه جعل منصب «امامت» اعلام گردید، (الیوم اکملت لکم دینکم ... [۴۹۷]) به معنای در برداشتن تمام نیازهای هدایتی بشر در همه مقاطع حیات در همه ابعاد وجودی اوست. اسلام برای همه این زمینه‌ها دستور و رهنمود ارائه نمود. یکی از ابعادی که مورد توجه تام اسلام، این آخرین آئین الهی زندگی جمعی بشر، می‌باشد، «بعد اجتماعی» انسان و برنامه‌ریزی برای رشد و شکوفایی او در راستای «عبودیت الهی» است. با توجه به تنوع ارتباطات بشر در این بعد و پیچیدگی خاص آن از یک سو و ارتباط آن با سایر ابعاد وجودی او از سوی دیگر، این تنها خداوند متعال است که با «علم» و «حکمت» بی‌نهایت خود و اشراف بر مبدأ و معاد انسان و به اقتضای ربوبیت تکوینی و تشریحی که مختص ذات اقدس اوست، یک مجموعه‌ی هماهنگ و کامل از دستورات، معارف، ارزشها، نظامهای حقوقی، اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و تربیتی را در قالب «دین اسلام» توسط نبی مکرم آن - صلی الله علیه و آله و سلم - بر بشر نازل فرموده است و پر

واضح است تنها با تبعیت از این مدل کامل حقوقی و تربیتی و عمل به همه ابعاد آن، می‌توان به

[صفحه ۳۴۸]

سعادت واقعی در دنیا و آخرت نائل آمد.

طبعاً رهبران اسلام و امامان معصومی که اولین مسئولیتشان دفاع از اسلام و ارائه آن به صورت صحیح و کامل به جامعه بوده، با تلاش خستگی ناپذیر با گفتار و عمل، این جامعیت و کمال را تبلیغ فرموده‌اند.

حضرت امام زین العابدین -علیه السلام- نیز به عنوان یک امام و معصوم در زندگی اجتماعی خود ترسیمی کامل از «فضائل بی‌پایان» یک «انسان کامل» ارائه نموده‌اند و در واقع جسم عینی تمام «مکتب» بوده‌اند.

نکته‌ای که در حیات طیبه معصومین علیهم السلام و از آن جمله حضرت سید الساجدین و زین العابدین -علیه السلام- باید مورد توجه دقیق قرار گیرد این است که این بزرگواران «اعتدال کامل» و «جامعیت تمام» را در عمل به دستورات اسلام به منصفی ظهور رسانده‌اند. نه گرایش به مسائل اجتماعی آنها را از توجه به عبادت و شب زنده داری و راز و نیاز با خداوند بازمی‌دارد و نه بمانند راهبان و صوفیان کلا جامعه را ترک کرده و مطلقاً نسبت به آنچه در جامعه می‌گذرد، بی‌توجه باقی می‌مانند.

از این مهتر تمام عملکرد اجتماعی آنان با «رنگ الهی» رنگ آمیزی شده است که «صبغۀ الله و من احسن من الله صبغۀ» [۴۹۸].

آری در زندگی امام معصوم و هر کس که قصد بندگی خدا و وصول به کمال مطلق را دارد، همه کارها به عنوان نمودهای بندگی خداوند متعال اتیان می‌شود. و بدین وسیله همه امور و همه حرکات و سکانات به «عبادت» حضرت حق تبدیل می‌گردد.

گذشته از تعریفهای فنی که برای «انسان کامل» ارائه شده در این بحث منظور شخصی است که به مقام منبع «عبودیت» مطلقه‌ی حضرت حق واصل شده و در وجود او جز اراده‌ی «حق» فعال نیست و به هیچ وجه برای او «انانیت» و «هوی» باقی نمانده است. او «عبد» خداست و بر اساس امر و نهی خداوند تمام حرکات و سکانات او تنظیم می‌گردد و قلبش جز «محبت حق» را بر نمی‌تابد.

حال در زمانی که با تبلیغات سنگین دستگاه اموی، «ارزشها» به «ضد ارزشها» تبدیل شده و انسانهای صالح هم از جهت «سیاسی» و هم از جهت «فرهنگی» مورد

[صفحه ۳۴۹]

شدیدترین تهاجمات قرار داشته و با کار تبلیغی گسترده بر ضد خاندان پیامبر در خلال سالیان سال، می‌رفت که الگوی کامل انسانیت مخدوش شده و تصویر دیگری از آن در ذهنیت جامعه اسلامی ترسیم گردد و روحیه‌ها همه از دست رفته و شبهات و انحرافات به طور کامل گسترش یابد. در چنین عصری حضرت علی بن الحسین امام سجاد -علیه السلام- با ارائه یک الگوی کامل از «انسانیت» و «عدالت» و تجسم عینی همه‌ی «مکتب» بویژه در «بعد اجتماعی» آن، آنچنان این نقشه را نقش بر آب نمود و وضعیت موجود را تحت تأثیر قرار داد که دوست و دشمن را به اقرار کشانید و همه دانستند و بسیاری اعتراف کردند که: «علی بن الحسین -علیه السلام- «افقه» و «اورع» و «افضل» مردم و صاحب بالاترین کمالات انسانی است.»

حضرت زین العابدین -علیه السلام- با عملکرد خود در خلال مدت امامت، که در جای جای آن «خلوص» و «توحید» موج می‌زد، با زنده کردن دوباره‌ی ارزشهای متعالی مکتب، در واقع خود اوج تجسم عینی تمام مکتب گردید و یک نمونه بارز و الگوی کامل زنده برای اقتدا و اهتدا، از خود به جای گذاشت تا علاوه بر راهنمایی‌ها و ارشادها و تربیت‌ها، مردم با برخورد با او، از مشکاه نور درخشان وجود او بهره‌مند شده و از بیراهه‌های ضلالت و گمراهی به «صراط مستقیم» بندگی و سلوک الی الله هدایت شوند. و این یکی از رازهای مهم لزوم وجود «امام» در بین جوامع بشری است.

برای بررسی این بعد وجود اقدس حضرت سجاد -علیه السلام-، باید یک دوره از معارف اجتماعی اسلام را مرور نمود که کار بسیار ارزشمندی خواهد بود ولی در این فرصت محدود به بررسی قسمت‌های زیر می‌نشینیم، باشد که با گوشه‌ای از فضائل بی‌پایان

- این امام همام آشنا شویم.
- ۱- فضائل اخلاقی و کمالات حضرت در زمینه‌ی اجتماعی
 - ۲- بزرگواریهای ویژه حضرت سجاد -علیه السلام-
 - ۳- گره گشایی‌ها و دستگیریهای حضرت
 - ۴- نگرش حضرت سجاد -علیه السلام- در زمینه امور اجتماعی
 - ۵- اهتمام خاص حضرت به مسأله «انفاق» و رسیدگی به فقرا و مستمندان
 - ۶- کارهای اجتماعی بزرگ و با ارزشی که تنها به دست حضرت سجاد -علیه السلام- انجام گرفت.
- [صفحه ۳۵۰]

- ۷- برخی از سیره‌ها و عملکرد اجتماعی حضرت.
- ۸- کیفیت برخی از ارتباطات و برخوردهای اجتماعی حضرت.
- ۹- امام سجاد -علیه السلام- و دعاهای مستجاب
- ۱۰- معجزات و کرامات حضرت سجاد -علیه السلام-
- ۱۱- حضرت سجاد -علیه السلام- از منظر نکته دانان و گوهر شناسان

فضائل اخلاقی و کمالات حضرت سجاد در زمینه اجتماعی

اشاره

از آنجا که امام معصوم -علیه السلام- مظهر اتم کمالات بی‌نهایت ذات اقدس ربوبی است، تمامی فضائل و کمالات را واجد بوده و معدن همه خوبی‌ها و ارزشها می‌باشد. به بخشی از این فضائل بی‌پایان در «زیارت جامعه کبیره» که از حضرت امام هادی -علیه السلام- نقل شده است اشاره شده و آیات متعدد قرآن و روایات بیشتر به این موضوع پرداخته است. در زندگانی اجتماعی حضرت زین العابدین -علیه السلام- با فضائل و کمالات مختلفی برخورد می‌کنیم. در این قسمت به بیان و بررسی برخی از آنها می‌پردازیم که عبارتند از:

- ۱- توحید و توکل حضرت
- ۲- مراعات «اخلاص» در امور اجتماعی توسط حضرت
- ۳- امام سجاد -علیه السلام- مجسمه‌ی عدالت
- ۴- عزت نفس و اقتدار حضرت
- ۵- صبر بی‌پایان حضرت
- ۶- حلم و تواضع حضرت
- ۷- عفو و گذشت حضرت سجاد -علیه السلام- در روابط اجتماعی
- ۸- ایثار حضرت
- ۹- خیردهی وجود مبارک حضرت
- ۱۰- نفوذ کلمه و تأثیر فوق العاده کلام و رفتار حضرت
- ۱۱- امام سجاد -علیه السلام- و پیشقدم بودن در انجام امور خیر

۱۲- مراعات حال دیگران توسط امام سجاد - علیه‌السلام -

[صفحه ۳۵۱]

توحید و توکل حضرت سجاد

در بینش صحیح اسلامی اساس تمام فضائل و کمالات به «توحید» حضرت حق بر می‌گردد و در پرتو آن حاصل می‌شود. اگر انسان بتواند «خداپرست» و «خداباور» باشد، این توان را پیدا خواهد کرد که در همه ابعاد وجودی به کمال برسد، غیر خدا را نبیند، به دیگران تکیه نداشته باشد، از دیگری چیزی نخواهد، در برابر مصائب و ناملازمات «صبر» پیشه کند، به متاع دنیا دل نبندد و ... حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - که مظهر «توحید» بودند، این «ام‌الفضائل» را در عملکرد اجتماعی خود به منصفه ظهور رسانیده و جامعه انسانی را از عطر جان افزای آن معطر ساخته بودند.

گرچه همه‌ی اعمال حضرت برخاسته از «توحید» آن امام عزیز بوده است ولی در اینجا به یک قضیه که تبلور «توحید» ایشان می‌باشد، اشاره می‌کنیم که در خلال آن ثمره‌ی این «توحید» و به دنبالش «توکل» نیز بازگو گردیده است:

به «زهری» گفته شد: زاهدترین مردم در دنیا کیست؟ گفت علی بن الحسین - علیه‌السلام - چرا که در زمانی که بین ایشان و «محمد بن حنفیه» در مورد صدقات حضرت علی بن ابیطالب - علیه‌السلام - منازعه‌ای بود، به حضرت گفته شد اگر به نزد «ولید بن عبدالمملک» بروی حتما تو را از شر زبان او نجات خواهد داد و این در حالی بود که میل «ولید» علیه حضرت و به سوی «محمد بن حنفیه» بود چرا که بین او و «محمد» رفاقت و دوستی بود و این پیشنهاد به حضرت در زمانی ارائه شد که آن حضرت و «ولید» هر دو در «مکه» بودند.

حضرت فرمود: وای بر تو!! آیا در حرم خدا از غیر خدا چیز بخواهم؟! من از اینکه دنیا را از خداوند خالق آن بخواهم ابادارم، حال چگونگی آن را از مخلوقی مثل خودم طلب کنم؟

«زهری» می‌گوید: لاجرم خداوند - عزوجل - هیبت حضرت را در دل «ولید» انداخت و به نفع او علیه «محمد بن حنفیه» حکم کرد. [۴۹۹].

قضیه‌ای دیگر تحت عنوان «توحید عینی حضرت سجاد - علیه‌السلام - و

[صفحه ۳۵۲]

تسلیم بودن در مقابل تقدیر الهی» در بعد فردی حضرت بیان گردیده است.

مراعات اخلاص در امور اجتماعی توسط حضرت سجاد

یکی از ثمرات درخشان بینش توحیدی حضرت سجاد - علیه‌السلام -، مراعات شدید و مستمر «اخلاص» در همه امور اجتماعی است. آری «اخلاص» که به معنای «خالص کردن دل از هر انگیزه و نیتی جز اطاعت از اوامر الهی و رسیدن به مقام قرب و لقاء ذات اقدس ربوبی» است، هنگامی برای انسان محقق می‌گردد که در مرحله‌ی قبل در بعد اعتقادات، بینش خود نسبت به «توحید» در «خلقت» و «ربوبیت» و «عبادت» را تصحیح کرده باشد و با مبارزه‌ی مستمر با «شرک» و «شک» در ابعاد مختلف آن، عملاً به وحدانیت مبدأ کامل هستی ایمان آورده و این «ایمان» در تمام زوایای قلب او نفوذ کرده باشد.

حضرت سجاد - علیه‌السلام - الگوی برجسته «اخلاص» در اعمال اجتماعی می‌باشند. بخصوص «اخلاص» حضرت در «انفاق» و «رسیدگی به فقرا و مستمندان» تجلی خاصی داشته که حضرت علاوه بر انفاقها و رسیدگی‌های علنی، به صورت یک سیره‌ی

مستمره با حالت «ناشناس» برای فقرا و نیازمندان غذا و سایر ما یحتاج آنها را حمل کرده و به آنها تحویل می‌دادند و «صدقه سر» داشته و هیچ خود را به کسانی که به آنها کمک می‌کرده‌اند، معرفی نمی‌کردند.

بررسی این موضوع به صورت مبسوط تحت عنوان «مراعات شدید اخلاص توسط حضرت سجاد -علیه‌السلام- در زمینه انفاق» انجام می‌گیرد.

امام سجاد مجسمه‌ی عدالت

«عدالت» یکی از برترین فضائل و کمالات اخلاقی است که برآیند اعتدال همه قوا و نیروها در وجود آدمی و دادن حق هر ذی‌حقی به او می‌باشد. خداوند متعال اصل عدل است که «ان الله لا یظلم مثقال ذره» [۵۰۰] و اولیاء او نیز مجسمه‌های «عدالت» در همه ابعاد وجود خود می‌باشند.

آنچه در «عدل» بیشتر مورد توجه است «عدالت اجتماعی» است که یکی از

[صفحه ۳۵۳]

ابعاد آن به روابط اجتماعی مربوط شود.

حضرت سجاد -علیه‌السلام- در این بخش به صورت ایده‌آل و استثنایی «عدالت» را مراعات می‌کرده‌اند.

به عنوان نمونه در زمینه «روابط زناشویی» روایت شده است که حضرت در هر ماه کنیزان خود را دعوت می‌کردند و می‌فرمودند: «من پیر شده‌ام و دیگر برای رفع نیاز خانمها، قدرت ندارم. پس هر کدام از شما که بخواهد او را به تزویج دیگری در آورم و یا او را بفروشم و یا آزاد کنم. اگر یکی از آنها می‌گفت: نه. حضرت می‌فرمود: خدایا شاهد باش و این را سه بار تکرار می‌کرد و اگر یکی از آنها سکوت می‌کرد، به بقیه زنها می‌گفت: از او پرسید چه می‌خواهد و بر طبق مراد او عمل کنید.» [۵۰۱].

و یا اینکه وقتی در بین راه «مدینه» و «مکه» اصحاب و یاران او خیمه‌اش را در جایی نصب می‌کنند که محل سکونت گروهی از «جن» بوده، حضرت با مطلع نمودن آنها از این مسأله، دستور می‌دهد که محل خیمه را عوض کنند تا موجب آزار آن موجودات و ضیق شدن جای آنها نباشد. [۵۰۲] مشروح این داستان در قسمت «مراعات حال دیگران توسط امام سجاد -علیه‌السلام-» بیان می‌گردد.

اینها نمونه‌هایی است از مراعات «عدالت» در روابط اجتماعی که همه حاکی از رسوخ ملک‌های شریفه «عدالت» در روح اقدس حضرت سجاد -علیه‌السلام- می‌باشد.

عزت نفس و اقتدار حضرت سجاد

یکی از ویژگی‌های بسیار مهم شخصیت اجتماعی حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- مراقبت از «عزت نفس» و دوری از هر گونه عمل و برخوردی بوده که شائبه «ذلت» در برابر دیگران داشته باشد.

بر اساس آیه شریفه: «الله العزّة و لرسوله و للمؤمنین و لكن المنافقین لا یعلمون» [۵۰۳] «عزت» منحصر از آن خداوند و پیامبرش و مؤمنین می‌باشد و این «عزت» همه از عزت ذات اقدس ربوبی نشأت می‌گیرد که «فان العزّة لله جمیعا» [۵۰۴]، از

[صفحه ۳۵۴]

این رو در سرتاسر زندگی اولیاء حق و بندگان صالح و مؤمنین، هیچ عملی که کمترین شائبه «ذلت» و «دنائت نفس» در آن باشد، دیده نمی‌شود.

حضرت زین العابدین - علیه السلام - در شعار و گفتار خود می فرمودند: «ما یسرنی بنصیبی من الذل حمر النعم» [۵۰۵] یعنی: «برای حتی کوچکترین ذره‌ی از ذلت، خوشحال نمی شوم که شترهای سرخ (که بهترین سرمایه نزد عرب است) را داشته باشم.» و «ابوحزمه ثمالی» نیز از ایشان نقل می کند که فرمودند: «ما احب ان لی بذل نفسی حمر النعم» [۵۰۶] یعنی: «خوشحال نمی شوم که در مقابل ذلت نفس خودم، برای من شترهای سرخ مو باشد.»

و اما از جنبه رفتار و عمل در طول حیات پربرکت آن امام همام در بسیاری از مراحل؛ چه در هنگام اسارت در چنگال دژخیمان اموی در «کربلا» و «کوفه»، چه در کاخ «عبیدالله» و چه در سفر «شام» و نزد «یزید» با آن همه فشارها و مصائب و چه در ادامه زندگی حضرت در «مدینه» با همه فراز و نشیب‌های آن، ابداء عمل و کرداری که با «عزت نفس» مخالفتی داشته باشد، از حضرت گزارش نشده است.

در این قسمت تنها به عنوان یک نمونه این قطعه تاریخی را بازگو می کنیم که در کاخ «عبیدالله بن زیاد» هنگامی که او از حضرت سؤالاتی پرسید و حضرت مقتدرانه به او پاسخ دادند و سخنش را در زمینه انتساب قتل شهدای کربلا به خداوند با آیه قرآن در دهانش شکستند، او دستور قتل حضرت را صادر کرد که با فداکاری عمه‌ی بزرگوارشان «عبیدالله» از این دستور منصرف شد. بعد حضرت سجاد - علیه السلام - به او فرمودند: «بالقتل تهددنی یا بن زیاد؟! اما علمت ان القتل لنا عادة و کرامتنا الشهادة» [۵۰۷] یعنی: «ای فرزند زیاد؛ آیا مرا به قتل تهدید می کنی؟ مگر نمی دانی کشته شدن در راه خدا، عادت ما و شهادت کرامت ما می باشد.» مشروح این جریان در قسمت «امام سجاد - علیه السلام - در مجلس عبیدالله بن زیاد» نقل گردیده است.

[صفحه ۳۵۵]

صبر بی پایان حضرت سجاد

یکی از ملکات برجسته اخلاقی که از ارزش فوق العاده‌ای برخوردار می باشد «صبر» و «تحمل» است. «صبر» که در زمینه‌ی «فشار عوامل مختلفی که به خارج شدن انسان از حالت معمولی او را مجبور می کنند»، مطرح است، اقسامی دارد مانند: «صبر در مقابل مصیبت»، «صبر در مقابل معصیت» و «صبر در مقابل هواهای نفسانی» و در مراتب عالی تر «صبر در مدارج طاعت الهی» که در نهایت به بالاترین کمالات برای انسان منتهی می گردد که «و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون» [۵۰۸].

یعنی: «چون صبر ورزیدند از بین آنان بعضی را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند، آری آنان به آیات ما یقین داشتند.» حضرت امام زین العابدین علیه السلام تجسم کامل مکتب «صبر» می باشند.

نمونه‌ی بارز این «صبر» در جریان «نهضت عاشورا» به نمایش گذاشته شد. با توجه به مصائب انبوهی که به حضرت در این جریان وارد گردید که هر کدام از آنها کوه را آب می کند، و تحمل حضرت در تمام این موارد، می توان به میزان «صبر» حضرت واقف شد.

به بعضی از این مصائب، چه مصائب ناشی از کشته شدن پدر و برادران و یاران و چه مصائب ناشی از فشار و ایذاء و ددمنشی دژخیمان اموی به خود آن حضرت و به سایر اسراء کربلا، در بررسی «مقطع پس از شهادت پدر تا هنگام ورود به مدینه» اشاره گردید.

«صبر در طاعت و بندگی» حضرت نیز با مطالعه و بررسی عبادات حضرت از نمازها و سجده‌ها و حج‌ها و ذکرها و ... روشن می گردد که در بخش «عبادات حضرت» گذشت.

اما سایر اقسام «صبر» در زندگی حضرت سجاد - علیه السلام -:

۱- «واقدی» نقل می کند که «هشام بن اسماعیل مخزومی» (که او را عبدالملک مروان در سال ۸۴ والی «مدینه» کرد و تا سال ۸۷ بر

آنجا والی بود)

[صفحه ۳۵۶]

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام را در طول امارت خود بشدت و به صورت مستمر اذیت می‌کرد. هنگامی که از طرف «ولید» عزل شد، «ولید» والی جدید «مدینه» را مأموریت داد که او را در مقابل مردم نگه دارد تا به هر کس آزار رسانیده، جبران شود و هر کس در زمان فرمانروایی او مورد ظلم قرار گرفته و یا حقی از او ضایع شده، حق خود را از او مطالبه کند. در این حال «هشام» می‌گوید: «من جز از علی بن الحسین علیه‌السلام نمی‌ترسیدم.»

در همین حال که او در کنار خانه مروان ایستاده بود، حضرت بر او عبور کردند، و به محض رسیدن به او ایشان بر او سلام کردند!! و قبلا به خواص خود امر کرده بودند که هیچ کدام از آنها مطلقا و لو به یک کلمه متعرض او نشوند.

هنگامی که حضرت عبور کردند هشام فریاد زد: «الله اعلم حیث يجعل رسالته» [۵۰۹] یعنی: «خداوند داناتر است که رسالت خود را کجا قرار دهد.» [۵۱۰].

«ابن فیاض» در همین مورد افزوده است که حضرت به «هشام» فرمودند: «نگاه کن و بررسی نما اگر در زمینه اموالی که ممکن است از تو گرفته شود کمبود پیدا کرده‌ای، ما آنقدر وسعت داریم که تو را کمک کنیم. و از جانب ما و تمام کسانی که ما را اطاعت می‌کنند خیالت راحت باشد.» [۵۱۱].

۲- «ابراهیم بن سعد»: حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام بانگ و فریاد بلندی را از داخل منزلشان شنیدند و این در حالی بود که نزد ایشان گروهی حضور داشتند. حضرت بلند شده و به سرعت به داخل منزل رفتند و سپس به مجلس خود برگشتند. به حضرت گفته شد: «آیا حادثه‌ای پیش آمد که منجر به این سر و صدا و شیون و زاری شد؟» حضرت پاسخ دادند: «بلی.» بعد اصحاب ایشان را تسلیت گفتند و همه از صبر آن بزرگوار متعجب گردیدند.

حضرت فرمودند: «اما اهل البیت خداوند - عزوجل - را در آنچه دوست می‌داریم اطاعت می‌کنیم و بر آنچه نمی‌پسندیم سپاسگزاریم.» [۵۱۲].

۳- در روایت دیگری آمده است که از حضرت فرزندی در گذشت و ابتدا از ایشان جزع و فرعی دیده نشد. وقتی از علت آن پرسیدند، فرمودند: «امری بود که

[صفحه ۳۵۷]

انتظارش را می‌کشیدیم و چون واقع شد آن را ناخشنود ندانستیم.» [۵۱۳].

۴- حضرت پسرعمویی داشتند که ناشناس شبانه نزد او می‌رفتند و مقداری «دینار» به او هدیه می‌کردند. اما او که از این عمل حضرت بی‌اطلاع بود، در همین هنگام مرتب می‌گفت: «علی بن الحسین علیه‌السلام به من کاری نداشته و با من «صله رحم» به جا نمی‌آورد!! خداوند از جانب من هیچ خیری به او نرساند!!» حضرت نیز این سخنان را می‌شنیدند و تحمل نموده و بر آن «صبر» می‌کردند و هرگز خودشان را به او معرفی نمی‌کردند.

چونکه حضرت وفات یافتند آن رفت و آمدها و هدیه‌ها قطع شد و در آن حال فهمید که خود حضرت بودند که به سراغ او می‌آمدند و به او کمک می‌نمودند و لذا بر سر قبر حضرت آمد و شروع به گریستن کرد.» [۵۱۴].

این روایت شریف علاوه بر «اخلاص» حضرت بر «صبر بی‌پایان» آن بزرگوار نیز دلالت دارد که حرف ناروا و نابحق پسرعموی خود و حتی نفرین او را می‌شنیدند و هیچ عکس العمل نشان نمی‌دادند و «صبر» می‌کردند و اجر عمل خود را ضایع نمی‌ساختند.

۵- حضرت در خلال دو کلامی که از ایشان نقل شده بینش خود را در مورد صبر چنین بیان فرموده‌اند:

الف: «هیچ جرعه خشمی را نیشامیدم که نزد من محبوبتر باشد از جرعه خشمی که به دنبال آن «صبر» باشد و دوست ندارم به جای

آن، شتران سرخ موی (گرانقدرترین مال نزد عرب) داشته باشم.» [۵۱۵].

ب: «هیچ جرعه‌ای نیشامیدم که نزد من محبوبتر باشد از جرعه‌ی خشمی که صاحب و مسبب آن را مجازات نکنم.» [۵۱۶].

حلم و تواضع حضرت سجاد

«واضع» و «فروتنی» دو صفت برجسته انسانی است که در مقابل «تکبر» و

[صفحه ۳۵۸]

«استکبار» که اساس همه گناهان و رذائل است، قرار دارد. «تواضع» از مبارزه با نفس و انانیت نشأت می‌گیرد و ثمره‌ی به بار نشستن «توحید» در وجود آدمی است.

تواضع امام زین العابدین علیه‌السلام یکی از فضائل برجسته وجود اقدس آن حضرت بوده است که در ابعاد مختلف «روابط اجتماعی» آن امام همام خود را نشان داده است. «رابطه با مادر»، «رابطه با زیر دستان»، «رابطه با بردگان» و حتی «رابطه با دشمنان و بدخواهان».

در این قسمت یک خاطره از «تواضع» حضرت که حاکی از «حلم» آن امام نیز هست بیان می‌گردد:

بعضی از دشمنان حضرت سجاد علیه‌السلام آن بزرگوار را ناسزا گفت. غلامهای حضرت قصد کردند به او متعرض شده و او را تنبیه کنند. حضرت فرمود: «او را رها کنید چرا که آنچه از امر ما مخفی شده است بیشتر است از آنچه آنان می‌گویند!!» سپس رو به آن مرد کرده و فرمودند: «ای مرد آیا نیازی داری؟» آن مرد خجالت کشید.

حضرت پیراهن خود را به او دادند و دستور دادند تا هزار درهم به او عطا شود.

آن مرد در حالی منصرف شد که با صدای بلند فریاد می‌زد: «شهادت می‌دهم تو فرزند رسول خدا هستی.» [۵۱۷].

جمله: «آنچه از عملکرد و باطن ما مخفی شده بیشتر است.» دلالت واقعی بر «تواضع» حضرت و «فروتنی» آن بزرگوار دارد. و برخورد کریمانه ایشان با آن شخص، دال بر «عفو» و «گذشت» و «بزرگواری» حضرت است.

عفو و گذشت حضرت سجاد در روابط اجتماعی

قرآن مجید در یکی از توصیفات خود از «متقین» می‌فرماید: «الذین ینفقون فی السراء والضراء و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین» [۵۱۸].

یعنی: «آنان کسانی هستند که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرومی‌برند و از مردم درمی‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

[صفحه ۳۵۹]

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام از برجسته‌ترین نمونه‌های عینی این آیه در عملکرد اجتماعی خود بوده و همه بخش‌های آن را به بهترین وجه در زندگی خود پیدا کرده‌اند.

اینک راجع به بخش «عفو و گذشت» در روابط شخصی با افراد مختلف جامعه، به نمونه‌هایی از تخلق برجسته‌ی حضرت سجاد علیه‌السلام به این صفت توجه نمائید.

لازم به ذکر است نمونه‌های دیگری نیز در قسمت «صبر بی‌پایان حضرت» و «حلم و تواضع» ایشان ذکر گردیده است.

۱- یکی از اقوام حضرت (که به نام حسن بن الحسین مشهور است) و از اهل بیت ایشان، حضرت را ملاقات کرده و شروع به بد و

بیراه و ناسزا گفتن به حضرت کرد. (و در روایتی آمده که این واقعه در مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - بوده است.) ولی حضرت سجاد علیه السلام ابتدا با او سخن نگفتند. پس چونکه او منصرف شد و رفت، حضرت به کسانی که در محضرش نشسته بودند فرمود: شما آنچه را این مرد گفت شنیدید و من دوست دارم با من به سوی او بیایید تا آنچه را که من به او جواب می‌دهم نیز بشنوید.

آنها گفتند: «در خدمت شما هستیم» و ما دوست داشتیم که حضرت به او چنان و چنان بگویند. حضرت کفش خود را گرفته و پوشیدند و به راه افتادند و زیر لب زمزمه می‌کردند: «و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین» [۵۱۹] در این حال ما همگی متوجه شدیم حضرت به او هیچ چیز نخواهد گفت. به هر حال حضرت خارج شدند تا به منزل او رسیدند و او را صدا زدند و فرمودند به او بگوئید: علی بن الحسین است. آن مرد، در حالی از منزل آمد که منتظر حادثه بدی بود و شک نداشت که حضرت علی بن الحسین علیه السلام برای پاسخگویی شبیه به آنچه او انجام داده بود آمده‌اند. در این حال حضرت به او فرمودند: «ای برادر من، تو چند لحظه قبل رو [صفحه ۳۶۰]

در روی من ایستادی و گفתי آنچه را که گفתי، حال اگر آنچه را تو گفتی در من هست، پس من نسبت به آن از خداوند استغفار و طلب بخشش می‌کنم اگر آنچه که گفתי در من نیست پس خداوند تو را بیامرزد.» اینجا بود که آن مرد بین دو چشم حضرت را بوسید و گفت: «نه، آنچه که من گفتم در شما وجود ندارد و من به آن سزاوارترم.» [۵۲۰].

۲- سفیان می‌گوید: مردی نزد حضرت علی بن الحسین علیه السلام آمد و گفت: فلان آقا از شما بدگویی کرده و شما را اذیت نموده است. حضرت فرمود: «بیا با هم به نزد او برویم.»

آن مرد فکر می‌کرد که حضرت بزودی از خود دفاع خواهد کرد. چونکه به نزد او رسیدند حضرت فرمود: «ای فلانی! اگر آنچه تو در مورد من گفتی «حق» است، خداوند مرا بیامرزد و اگر «باطل» است خداوند تو را بیامرزد.» [۵۲۱]. از این دو روایت علاوه بر استفاده «کظم غیظ» حضرت و «گذشت» از اسائه ادب دیگران به ایشان و «حسن خلق» آن بزرگوار، این نکته نیز به دست می‌آید که چگونه با همراه آوردن افرادی که شاهد بی‌ادبی به آن امام معصوم بودند، عملاً «کرامت نفس» خود و تخلق به فضائل بلند اخلاقی را به آنها نشان می‌دهند تا آنان نیز تربیت شده و به حضرت اقتدا کنند.

۳- «و لقد انتهى ذات یوم الی قوم یغتابونه فوقف علیهم فقال لهم: ان کنتم صادقین فغفر الله لی، و ان کنتم کاذبین فغفر الله لکم» [۵۲۲].

روزی حضرت به گروهی برخورد کرد که از او بدگویی نموده «غیبت» او را می‌کردند. حضرت در مقابلشان ایستاد و به آنها فرمود: «اگر راستگو هستید خداوند مرا بیامرزد و اگر دروغ می‌گوئید، خداوند شما را بیامرزد.»

۴- حضرت علی بن الحسین علیه السلام کنیزی داشتند که آب روی دست حضرت می‌ریخت تا ایشان برای نماز وضو بگیرند. یک بار هنگامی که روی دست حضرت آب می‌ریخت، ظرف آب از دست او روی صورت حضرت افتاده و آن را مجروح کرد، حضرت سرشان را به سوی او

[صفحه ۳۶۱]

بلند کردند و به او نگریستند، در این حال او گفت: «خداوند عزوجل می‌فرماید: «و الکاظمین الغیظ» حضرت به او فرمودند: «غیظ و خشم خودم را فروخوردم. او گفت: «و العافین عن الناس» حضرت به او فرمودند: «خداوند تو را عفو کند.» او گفت: «و الله یحب

المحسنین» حضرت فرمودند: «برو که آزاد هستی!!» [۵۲۳].

از این داستان هم بزرگواری حضرت و هم تربیت اسلامی این کنیز و آشنایی او با آیات قرآنی و فرهنگ اسلامی قابل استفاده است. ۵- عده‌ای نزد حضرت میهمانی دعوت بودند. یکی از خادمین حضرت در آوردن گوشت بریانی که در تنور بود عجله کرد، پس با سرعت آن را به دست گرفته و جلو آمد که در یک لحظه سیخهای کباب از دست او بر روی زمین افتاد و به سر یکی از فرزندان حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام که در زیر پله استراحت می‌کرد اصابت نموده و باعث شد او کشته شود.

در این حال آن غلام بشدت احساس تحیر نموده و مضطرب شده بود که ناگاه حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به او فرمودند: «تو آزاد هستی!! چرا که تو عمدی در این کار نداشتی.» و بعد مشغول تجهیز (غسل و کفن) پسر شده و او را دفن نمودند. [۵۲۴].

از این دو قضیه نیز به دست می‌آید حضرت سجاد علیه‌السلام - چگونگی در مورد خطاهای غیر عمدی خادمین خود، آنها را «عفو» می‌نمودند، در حالی که در چنین مواردی نوعاً افراد عکس‌العمل بسیار خشن از خود نشان می‌دهند و علاوه بر آن با کرامتی بی‌مثال، آنها را در راه خداوند آزاد کردند تا بسرعت اثر ناراحتی شدید روحی آنان را تسکین داده و خوشحالشان نمایند.

۶- فردی به حضرت ناسزا گفت. به او فرمودند: «ای جوان در مقابل ما، در سفر به سوی آخرت، گردنه‌های بسیار سختی است. پس اگر از آن عبور کردم هیچ باکی نسبت به آنچه تو می‌گویی ندارم و اگر در آنجا متحیر بمانم پس من از آنچه تو می‌گویی بدتر خواهم بود.» [۵۲۵].

۷- مرد دیگری حضرت را ناسزا گفت و به ایشان اهانت کرد ولی حضرت

[صفحه ۳۶۲]

سکوت کردند و هیچ جواب ندادند. به حضرت گفت: «منظورم شما بودید.» حضرت - علیه‌السلام - جواب دادند: «و من از تو چشم می‌پوشم» (فقال: ایاک، اعنی، فقال - علیه‌السلام - : و عنک اغضی). [۵۲۶].

آری حضرت سجاد - علیه‌السلام - با چنین برخوردهای کریمانه‌ای علاوه بر گذشت نه تنها «حقد» و «پستی» و «رذلت» خطاکار را تحریک نمی‌کردند بلکه او را متوجه آخرت نموده و باعث تنبه او می‌شدند.

ایثار حضرت سجاد

«ایثار» که در لغت به معنای از «خود گذشتگی» و «ترجیح» و «برتری» آمده است، در اخلاق اسلامی به معنای «گذشت از خود به نفع دیگران و ترجیح آنان بر خود در آنچه خود بدان نیازمندیم» می‌باشد. چنانچه از مال خود به دیگران بدهیم و برای خود هم نگه داریم، این «انفاق» به حساب می‌آید، ولی «ایثار» این است که مال خود را به دیگری ببخشیم و در حالی که خود بدان بشدت نیاز داریم، هیچ برای خود باقی نگذاریم.

قرآن در این زمینه می‌فرماید: «و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون». [۵۲۷]. یعنی: «هر چند در خودشان احتیاجی میرم باشد، آنها را (مستمندان) به خودشان مقدم می‌دارند. و هر کس که از خست نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارند.»

و باید توجه داشت دامنه‌ی «ایثار» بسیار گسترده بوده و موجب کمالات بلندی برای انسان می‌باشد.

حضرت زین العابدین - علیه‌السلام - علاوه بر انجام انفاقهای گسترده و بیشمار که در قسمت «اهتمام خاص حضرت به مسأله انفاق» به صورت مفصل بررسی می‌گردد، در زندگی خود اهل «ایثار» نیز بوده‌اند.

در این قسمت به یک خاطره در زمینه «ایثار» بی‌نظیر حضرت توجه نمائید:

[صفحه ۳۶۳]

امام صادق -علیه السلام- می‌فرمایند: «عادت حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- این بود که در روزی که روزه می‌گرفتند، امر می‌کردند تا گوسفندی آورده و آن را ذبح کنند، سپس اعضای آن را قطعه قطعه نموده و طبخ کنند و هنگامی که شب فرامی‌رسید حضرت خود سخت مشغول به دیگها می‌شد و خود بوی خورشید و غذا را استشمام می‌کرد و این در حالی بود که حضرت هنوز روزه‌دار بود. بعد می‌فرمود سینی‌های چوبی بزرگ را بیاورید و دستور می‌داد برای خانواده فلانی ظرف کنید، برای خانواده فلانی ظرف کنید، تا به آخرین دیگ می‌رسید و بعد هم برای خود حضرت مقداری نان و خرما می‌آوردند و همین طعام ایشان بود.» [۵۲۸].

خیردهی وجود مبارک حضرت سجاد

یکی از کمالات حضرت علی بن الحسین زین العابدین -علیه السلام- «خیردهی» ایشان در همه زمینه‌هاست. به عنوان نمونه حدیث زیر بسیار جالب و شیرین است:

یکی از فرزندان بی بی بزرگوار و مکرمه «فاطمه بنت الحسین» می‌گوید: «مادرم مرتب به من امر می‌کرد که نزد دایی‌ام، حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- حاضر شوم. پس هرگز در محضر او ننشستم مگر اینکه با خیری که از او استفاده برده بودم بلند شدم. این خیر یا «خشیت» و «خوفی» از خداوند متعال بود که به خاطر آنچه از «خشیت» او از خداوند می‌دیدم، در دلم به وجود می‌آمد و ا «علمی» بود که از او استفاده می‌بردم.» [۵۲۹].

آری عمل و حالات روحی و بیانات حضرت سجاد -علیه السلام- سرتاسر برای جامعه اسلامی «خیر» بوده و حضرت منبع جوشان «خیر» برای مردم و مسلمین بوده‌اند.

نفوذ کلمه و تأثیر فوق العاده کلام و رفتار حضرت سجاد

یکی از ویژگی‌های بارز اولیاء حق، بهره‌مندی آنان از «نفوذ کلمه» و تأثیر در

[صفحه ۳۶۴]

دیگران است و این نتیجه‌ی باور عمیق خود آنان از آنچه می‌گویند و عمل به دانسته‌هایشان می‌باشد که این دو، موجب «نفوذ در دلها» و «تأثیر کلام» و سخن در دیگران می‌شود. آری سخن که از دل برخیزد، لا جرم بر دل نشیند.

حضرت زین العابدین -علیه السلام- این کمال را به بهترین وجه برخوردار بودند و کسانی که با حضرت برخورد می‌کردند هم از اعمال و حالات ایشان بشدت متأثر می‌شدند که این خود بهترین نوع تبلیغ «معروف» و «خیر» در جامعه است و هم کلامشان در دل‌های نفوذ می‌کرد و دیگران را آنچنان تحت تأثیر قرار می‌داد که شروع به گریستن می‌کردند. یک نمونه از این موضوع را مرور می‌کنیم:

«زهری» می‌گوید: با حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- بر «عبدالملک بن مروان» وارد شدم و چون اثر سجده را بر پیشانی حضرت دید آن را عظیم و مهم شمردم، شروع به تعریف و تمجید از حضرت کرد و حضرت در جوابش از فضائل رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و کلمات ایشان بیان کردند و بعد فرمودند هر چه کنم نمی‌توانم ذره‌ای از شکر نعم الهی را بجا آورم و اگر حقوق خانواده و جامعه نبود، دائم مشغول نظاره به آسمان و توجه به حق می‌شدم تا خداوند جانم را قبض کند و سپس گریست. در این حال «عبدالملک» نیز شروع به گریه کرد و گفت: «چقدر فرق است بین بنده‌ای که آخرت را می‌طلبد و برای آن تلاش می‌کند و بین کسی که در طلب دنیا است و از آخرت بی‌بهره است.» بعد به حضرت اقبال نموده و شروع کرده به سؤال از نیازهای ایشان و

آنچه مقصود دارند و بعد شفاعت ایشان را در همه مواردی که نظر داشتند، قبول کرد و مال انبوهی به حضرت صلّه داد.» [۵۳۰]. مشروح این حدیث در قسمت «گزارش «زهری» از ورود حضرت سجاد -علیه السلام- بر «عبدالملک» و تکریم و اعزاز حضرت توسط او» بیان گردیده است.

«ابو حمزه ثمالی» نیز نقل می‌کند که: «حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- چنان بود که هر گاه تکلم می‌فرمود در «زهد» و «موعظه»، به گریه در می‌آورد هر

[صفحه ۳۶۵]

کسی را که در محضر شریفش بود.» [۵۳۱].

امام سجاد و پیشقدم بودن در انجام امور خیر

حضرت زین العابدین -علیه السلام- نسبت به امور اجتماعی بویژه آنچه مربوط به «رفاه جامعه اسلامی» است، بی‌توجه و بی‌تفاوت نبوده‌اند. و همیشه در انجام امور خیر در این زمینه پیشقدم شده و کارهایی که چه بسا بسیاری از کنار آن با بی‌توجهی عبور می‌کنند، آن را خود شخصا انجام می‌داده‌اند.

به عنوان مثال اگر در وسط راه و جاده که محل عبور مردم است سنگی افتاده باشد که احتمال برخورد آن با پای مردم می‌رود، کم کسی است که حاضر باشد از وسیله نقلیه خود پیاده شده و آن را از آن محل بردارد و در کناری بگذارد و بعد راه خود را ادامه دهد.

حال ببینیم حضرت زین العابدین و سید الساجدین -علیه السلام- در این مورد چه برخوردی داشته‌اند:

امام صادق -علیه السلام- نقل می‌کنند که: «عادت حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- این بود که هرگاه در حال مرور به کلوخی (سنگی) در وسط راه برخورد می‌کردند، از مرکب خود پیاده می‌شدند و آن را به دست خود از جاده کنار زده و بعد به مسیرشان ادامه می‌دادند.» [۵۳۲].

مراعات حال دیگران توسط امام سجاد

جناب «جابر جعفی» از حضرت ابی جعفر باقر -علیه السلام- نقل می‌کند که فرمودند: «حضرت ابو محمد علی بن الحسین -علیه السلام- به قصد «مکه» با جماعتی از موالیان و سایر مردم از شهر خارج شدند. چونکه به «عسفان» (محلّی در بین «مکه» و «مدینه») رسیدند خدمتکاران حضرت، خیمه آن حضرت را در موضعی از آن منطقه نصب کردند. حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- به آن موضع نزدیک شده و به آنان فرمودند: «چگونه خیمه را در این محل سرپا نمودید؟»

[صفحه ۳۶۶]

اینجا موضعی است که گروهی از جنیان که از شیعیان و اولیاء ما می‌باشند در آن سکونت دارند و این کار باعث ضرر آنان شده و برایشان ضیق و تنگی ایجاد می‌کند.»

آنان گفتند: «ما این مطلب را نمی‌دانستیم.» قصد کردند که خیمه را برچینند.

در این حال هاتفی که صدای او شنیده شد ولی خودش دیده نمی‌شد، صدا برآورد: «یابن رسول الله خیمه خود را از جایش جابجا نکن. ما این را برای تو تحمل می‌کنیم. و این «لطف» را هم به تو هدیه نمودیم، و دوست داریم که از آن تناول نوده و با این کار ما را شادمان سازی.»

در همین موقع در جانبی از خیمه «طبق» بزرگی دیده شد که با آن طبقه‌هایی بوده و دور آنها «انگور» و «انار» و «موز» و میوه‌های زیادی بود.

حضرت ابو محمد امام سجاد -علیه السلام- همه کسانی را که با او بودند دعوت نمودند و خود از آن میوه‌ها میل فرموده و آنان نیز از آن تناول کردند.» [۵۳۳].

با توجه به این داستان به دست می‌آید حضرت سجاد -علیه السلام- حتی حال «جنیان» را مراعات کرده، حاضر نبودند با نصب خیمه خود موجب ضرر و تنگی آنها را فراهم آوردند.

بزرگواریهای ویژه حضرت سجاد

خداوند متعال به پیامبرش در قرآن مجید می‌فرماید: «و انک لعلی خلق عظیم» [۵۳۴] یعنی ۶ «هر آینه تو دارای اخلاق والا و بزرگی هستی.»

این خلق عظیم حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - در فرزندان او که جانشینان بر حقش می‌باشند، نیز بروز یافته و هر کدام نمودار صدها فضیلت و کرامت خاص و استثنایی بوده‌اند.

حضرت زین العابدین -علیه السلام- بالخصوص با توجه به شرایط زندگی و مشی و سلویشان در جامعه تابلوی زرین و پرافتخاری از کرامتهای استثنایی و «بزرگواریهای ویژه» ترسیم نموده‌اند.

[صفحه ۳۶۷]

بخشی از این بزرگواریها در خلال بررسی بعضی از فضائل و کرامتهای حضرت و به طور کلی در خلال بررسی ابعاد مختلف زندگی حضرت مورد اشاره قرار گرفت، از قبیل عدم تعرض به «هشام بن اسماعیل» والی «مدینه» با آن همه ایذاء و آزار او به حضرت و از آن گذشته سلام کردن بر او و پیشنهاد بخشیدن مال و اموال به او تا بدهی خود را پرداخت کند که در «صبر بی پایان حضرت» روایت آن نقل شده است.

همچنین برخورد بزرگوارانه و کریمانه حضرت با کنیزانی که موجب افتادن ظرف آب روی صورت حضرت و مجروح شدن آن و یا افتادن سیخهای کباب روی صورت فرزند حضرت که به مرگ او منجر شد، که در قسمت «عفو و گذشت حضرت» داستان آن بیان گردید. آری حضرت این افراد را در راه خدا آزاد نمود.

برخی دیگر از این گونه بزرگواریهای منحصر به فرد در «رابطه حضرت با بردگان» خود بیان خواهد شد.

اینک به نمونه‌های دیگری از کرامتها و بزرگواریهای ویژه‌ی حضرت می‌پردازیم:

۱- امام صادق -علیه السلام- می‌فرماید: «علی بن الحسین - صلوات الله علیه - بر گروهی از جذامی‌ها عبور کردند در حالی که بر الاغ خود سوار بودند. آن آقایان جذامی مشغول صرف صبحانه بودند، و حضرت را به غذا دعوت کردند. حضرت فرمود: «اما من اگر روزه‌دار نبودم حتما این کار را می‌کردم.» بعد چونکه به منزل رسیدند دستور دادند طعامی طبخ نمایند، دستور حضرت عمل شد و همچنین امر کرد بسیار دقت کنند و در تهیه غذا سخت بگیرند (یعنی بسیار مراقب باشند که غذای خوبی تهیه شود)، سپس حضرت تمامی آن جذامی‌ها را دعوت فرمود و آنها آمدند با حضرت غذا (نهار یا شام) خوردند و او نیز با آنها غذا تناول فرمود.» [۵۳۵].

در روایت دیگری در همین زمینه آمده است که حضرت وقتی از کنار آنها گذشت فرمود: «خداوند متکبرین را دوست نمی‌دارد.» و لذا برگشت و فرمود: «من روزه دارم.» و بعد آنها را به منزل دعوت کرد و بعد از اطعام آنان، مقداری پول و غذا

[صفحه ۳۶۸]

نیز به آنها اعطاء کرد.» [۵۳۶].

۲- امام صادق -علیه السلام- فرمودند: «حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- سفر نمی کردند مگر با رفقای که حضرت را نمی شناختند و با ایشان شرط می کرد که در آنچه آنان بدان نیاز دارند، حضرت خادم آنان باشد. یک بار که حضرت با گروهی مسافرت می کرد مردی ایشان را دید و شناخت و به آنان گفت: «آیا می دانید این شخص کیست؟» گفتند: «نه»، گفت: این علی بن الحسین -علیه السلام- است!!».

در این حال آنان به سوی حضرت هجوم آوردند و دست و پای ایشان را بوسه باران کرده و گفتند: «یا بن رسول الله می خواهید ما به آتش جهنم درغلتیم؟ اگر ناخواسته و از سر غفلت دست و پا پای ما نسبت به شما خطایی می کرد، آیا ما تا آخر دهر هلاک نمی شدیم؟ راستی چه امری شما را بر این شیوه وا می داشت؟»

حضرت فرمود: «یک بار من با گروهی مسافرت می کردم که آنان من را می شناختند. از این رو به خاطر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - برخوردی با من کردند و چیزی به من دادند که استحقاق آن را نداشتم. پس من می ترسم که شما نیز مانند آن را به من اعطاء کرده و همان برخورد را با من بنمائید. از این رو کتمان امر خودم نزد من محبوبتر گردید.» [۵۳۷].

در حدیث دیگری در همین ارتباط آمده است که به حضرت گفته شد: «چرا هر گاه سفر می کنید اسم خودتان را از سایر رفقا کتمان می کنید؟» جواب فرمودند: «کراهت دارم که به خاطر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - چیزی را بگیریم و دریافت کنم که مثل آن را اعطاء نمی کنم.»

و حضرت فرمودند: «به خاطر قربت و نزدیکی ام با رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - هرگز من به چیزی متمتع نشده و استفاده‌ای نبردم.» [۵۳۸].

۳- «به حضرت گفته شد شما نیکوکارترین مردم هستید ولی با مادران سر یک سینی و ظرف غذا، غذا نمی خورید در حالی که ایشان این را آرزو دارند. حضرت فرمود: «من کراهت دارم که دستم را به سوی چیزی که قبلاً چشم مادرم به [صفحه ۳۶۹]

آن سبقت گرفت، دراز کنم و در نتیجه عاق شوم.»

حضرت بعد از این طبقی را روی غذا گذاشته و دستش را زیر طبق وارد می کرد و غذا می خورد.» [۵۳۹].

از این روایت شریف به دست می آید که حضرت چگونه بزرگوارانه حرمت و حق مادر خود را (که البته یکی از دایه‌های حضرت بوده است) مراعات می کرده‌اند.

۴- عمر بن علی بن ابی طالب -علیه السلام- نزد «عبدالملک مروان» در زمینه صدقات (موقوفات) پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و امیرالمؤمنین -علیه السلام- از حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- شکایت نمود و گفت: «ای امیرالمؤمنین من پسر صدقه دهنده (واقف) هستم و این مرد (حضرت علی بن الحسین -علیه السلام-) پسر پسر هست، پس من به آنها از او اولی می باشم.» «عبدالملک» به این شعر از «ابن ابی الحقیق» متمثل شد:

لا تجعل الباطل حقا ولا

تلط دون الحق بالباطل

یعنی: «باطل را حق قرار مده و ملازم باطل مباش وقتی که حق ظهور می کند.»

(و یا اینکه باطل را فوق حق قرار مده).

بعد «عبدالملک» گفت: «ای علی بن الحسین بلند شو که من تو را متولی این اموال قرار دادم.»

چونکه آن دو از نزد «عبدالملک» خارج شدند، «عمر» آن مال را تصرف کرد و حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- را اذیت

نمود، ولی حضرت ابا هیچ عکس‌العملی نشان ندادند.

مدتی گذشت، روزی محمد بن عمر (پسر عمر بن علی بن ابی‌طالب - علیه‌السلام-) به حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام- وارد شده به ایشان سلام کرد و بر روی دست و پای ایشان افتاد و شروع کرد به بوسیدن حضرت. در این حال حضرت فرمودند: «پسرعمو اینکه پدرت با من قطع رابطه کرده و رحم مرا قطع نمود مرا مانع نمی‌شود که با تو «صله رحم» کنم. بنابراین دخترم «خدیجه» را به عقد ازدواج تو در آوردم!!» [۵۴۰].

[صفحه ۳۷۰]

آیا در تاریخ نظیر این گونه بزرگواریها برای غیر از خاندان وحی و رسالت ثبت شده است؟ صلوات و رحمت خداوند بر تو ای علی بن الحسین، ای مجسمه‌ی فضیلت و بزرگواری.

۵- امام صادق علیه‌السلام نقل فرموده‌اند که: «چون مرگ «محمد بن اسامه» فرا رسید، «بنی هاشم» بر او داخل شدند. او به آنان گفت: «شما قرابت و نزدیکی مرا به خودتان می‌دانید. اینک قرضی دارم که دوست می‌دارم شما آن را برای من ضمانت کنید.» بلافاصله حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرمودند: «سوگند به خدا، آگاه باشید من ثلث قرض تو را پذیرفتم.» و سپس او و دیگران همه ساکت شدند.

بعد از چند لحظه حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرمودند: «تمام دین و قرض تو را قبول کردم!!» و این چنین ادامه دادند که: «در دفعه اول چیزی مانع من نشد که تمام قرض او را تقبل کنم مگر کراهت از این موضوع که شما بگوئید: «او بر ما سبقت گرفت (و به ما اجازه نداد).» [۵۴۱].

۶- و بالاخره بزرگواری ویژه و بی نظیر دیگری که حضرت بدان اقدام فرمودند پناه دادن به خانواده «مروان» در جریان قیام «مدینه» بر ضد «یزید» است که به «واقع‌ی حره» شهرت یافت. شخصیت پلید و منفی «مروان» در تاریخ روشن می‌باشد. شخصی که در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به خاطر جسارت به حضرت تبعید می‌شود و در عصر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ «جمل» مقابل حضرت می‌ایستد و در جنگ «صفین» باز در کنار «معاویه» با حضرت می‌جنگد و در مجلس «ولید» به آن فرد لعین پیشنهاد قتل سریع حضرت امام حسین علیه‌السلام را می‌دهد. اما هنگامی که در آن شرایط بحرانی «مدینه» که مردم علیه «بنی امیه» و «بنی مروان» قیام کرده و همه را از شهر خارج کرده‌اند، همسر خود را که دختر «عثمان بن عفان» است نزد حضرت آورده و درخواست پناه دادن او را می‌کند، حضرت می‌پذیرند و او را پناه می‌دهند و به پذیرایی او اقدام می‌کنند به گونه‌ای که بعداً اظهار می‌دارد: «مدتی که نزد حضرت بودم به گونه‌ای پذیرایی شدم که در منزل پدرانم چنین پذیرایی نمی‌شدم!!!»

[صفحه ۳۷۱]

و علاوه بر او چهارصد نفر دیگر نیز در پناه حضرت بودند. [۵۴۲].

حال تاریخ قضاوت کند که این بزرگواری و کرامت نشانه چیست؟ و باید آن را با رفتار «بنی امیه» با آل رسول - صلی الله علیه و آله - مقایسه نمود تا معلوم شود دشمنان دودمان پیامبر نیز از چه مرتبه‌ای از دنائت و پستی برخوردار بوده‌اند.

گره‌گشایی‌ها و دستگیریهای حضرت سجاد

زندگانی اولیاء حق مشحون است به دستگیریهای بیشمار از کسانی که در زندگی دچار مشکل شده‌اند و راه بر آنها بسته شده و چاره به جایی نمی‌برند. اولیاء الهی خضر گونه در این موارد به سراغ آنها آمده و گره‌ی ناگشوده کار آنها را با سرانگشت «علم»، «حکمت» و «محبت» خود گشوده و از آنها دستگیری می‌کنند. و البته این منحصر به امور مادی نبوده و در طریق «سلوک الی الله» نیز آن بزرگواران از سالکان دلسوخته و شوریده نیز دستگیری نموده و آنان را با گذر از کربوه‌های صعب العبور در راه لقاء حق، مدد

رسانده و کمک می‌کنند.

حضرت زین العابدین علیه‌السلام یکی از امامان معصومی بودند که در دستگیری و گره‌گشایی، خاطرات شورانگیزی از خود بجا گذاشته‌اند.

در این قسمت تنها به چند نمونه از آن اشاره می‌گردد:

۱- «زهری» در خواب دیده بود که کان دستش غرق در «خضاب» شده است. در ارتباط با تعبیر این خواب به او گفته شد: «دست تو به خونی از سر خطا مبتلی و آلوده خواهد شد.»

«زهری» که یکی از عاملان و کارگزاران «بنی‌امیه» بود، مردی را عقوبت و مجازات نمود که بر اثر این عقاب مرد.

«زهری» با مشاهده این منظره بسیار متوحش شده و از محل اقامت خود فرار کرد و سر به کوه گذاشته و در غاری داخل شد و برای مدت طولانی در آنجا اقامت گزید (و گفته شده که آن مدت نه سال بوده است) تا جایی که موهای او بسیار بلند شد.

در همان سال حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام «حج» به جا آوردند و

[صفحه ۳۷۲]

به ایشان گفته شد آیا از «زهری» خبری دارید؟ حضرت فرمود: «بی‌خبر نیستم.»

بعد حضرت به ملاقات او رفتند و به او گفتند: «من به آن اندازه‌ای که از ناامیدی تو از رحمت الهی می‌ترسم از گناه تو بر تو نمی‌ترسم. تو باید دیه‌ی این قتل خطایی را به بازماندگان آن فرد مقتول بفرستی و بعد خود به خانواده‌ات برگردی و معالم دینت را عمل کنی.»

«زهری» با شنیدن این رهنمود الهی به حضرت عرض کرد: «ای سید و آقای من!! باعث فرج و راحتی من شدید!! (فرجت عنی یا سیدی) آری خداوند - عزوجل - آگاهتر است که رسالت خود را کجا قرار دهد.»

او بعد به منزلش برگشته و از آن به بعد از ملازمان حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - گردید و لذا بعضی از «بنی مروان» به او می‌گفتند: «ای زهری پیامبر تو چه می‌کند؟» و مقصودشان علی بن الحسین - علیه‌السلام - بود. [۵۴۳].

۲- «عمرو بن دینار» می‌گوید: «زید بن اسامه بن زید» را وفات فرا رسید و او در این حال شروع به گریستن نمود. حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - به او فرمودند: «علت گریه تو چیست؟» او گفت: «علت آن است که من پانزده هزار دینار قرض دارم و چیزی که بتوان با آن، این قرض را پرداخت، بجا نگذاشته‌ام» در این حال حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - به او فرمودند: «گریه نکن، تمام قرض تو بر عهده من و تو کاملاً از آن بری الذمه می‌باشی.» حضرت بعد از آن دین را تماماً ادا فرمودند. [۵۴۴].

۳- «ولید بن عبدالملک» به کارگزار خود در «مدینه» به نام «صالح ابن عبدالله المری» نوشت:

«حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب» که در زندان محبوس است، بیرون آور و به او در مسجد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - پانصد تازیانه بزن.»

«صالح» «حسن» را بیرون آورده و به مسجد آورد و مردم هم مجتمع شدند. «صالح» بر بالای منبر رفت تا نامه «ولید» را برای مردم قرائت کند تا بعد پائین آمده و دستور دهد که «حسن» را تازیانه بزنند.

[صفحه ۳۷۳]

در حالی که مشغول قرائت نامه بود، حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - وارد مسجد شدند و مردم به ایشان راه دادند و مسیر را باز کردند تا به نزدیکی «حسن» رسیدند. بعد به «حسن» فرمودند: «ای پسرعمو با «دعای کرب» خداوند را بخوان که خداوند فرج تو را می‌رساند. «حسن» گفت: «آن چه دعایی است؟» حضرت به او گفتند: «بگو و دعا را به او تلقین نمودند.»

بعد حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - برگشته و «حسن» آن دعا را مکرر می‌خواند.

چون که «صالح» از خواندن نامه «ولید» فارغ شد و از منبر پائین آمد، گفت: «من سرشت و نهاد پاک این مرد مظلوم را می‌بینم (و آثار مظلومیت را در او مشاهده می‌کنم) کارش را به تأخیر اندازید تا در مورد او بار دیگر به امیرالمؤمنین «ولید» مراجعه کنیم.»

بعد «صالح» در همین موضوع به «ولید» نامه‌ای نوشت و او در جواب نوشت که او را آزاد کن!!

(در روایت آمده که ان دعا این است: «لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم، لا اله الا الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین» [۵۴۵].

نگرش حضرت سجاد در زمینه‌ی امور اجتماعی

«اسلام» به عنوان آخرین دین الهی که برای سعادت بشر در همه ابعاد و جوانب حیات مادی و معنوی او نازل شده است، حاوی نظام‌های مختلف مورد نیاز فرد و جامعه در همه زمینه‌هاست.

«نظام سیاسی»، «نظام تربیتی»، «نظام اقتصادی»، «نظام اجتماعی» و ... همه به بهترین وجه در معارف اسلامی موجود بوده و از آن قابل استخراج می‌باشد. نظام‌های فکری اسلامی که مجموعه‌های به هم مرتبط و در راستای تحقق اهداف معین می‌باشند، همه با هم نیز هماهنگ بوده و به طور کلی «صراط مستقیم» الهی را در جامعه بشری تبیین می‌کند و نتیجه تحقق آنها به صورت کامل، پیدایش

«مدینه

[صفحه ۳۷۴]

فاضله اسلامی» در «بعد اجتماعی» و تربیت انسان‌های کامل و نمونه و متعالی در «بعد فردی» است.

برای استخراج نظام‌های اسلامی باید با استفاده از منابع صحیح اسلامی و سیره و روش معصومین علیهم‌السلام و بکارگیری متد صحیح «اجتهاد» در «فقه اسلامی»، ابتدا کلیات و اصول بنیادین را شناسایی نموده و سپس فروع و زیر مجموعه‌ها را پی‌جویی نموده و آنها را در نظمی که مورد تأیید اسلام است قرار داده و با توجه به «عقل» که از منابع مهم تشریح اسلامی است و «عرف» صحیح و مورد امضاء و استفاده از این دو عنصر مهم به «نظام» دست یافت.

برای شناخت نگرش حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- به مسأله «نظام اجتماعی» و امور مربوطه، نیازمند بررسی دقیق عملکرد اجتماعی حضرت در همه ابعاد می‌باشیم که مجال واسعی را می‌طلبد.

(به گوشه‌ای از این نگرش و نمود آن در زندگی حضرت، در توضیح «بعد اجتماعی» به اموری از قبیل «جامع‌نگری»، «مراعات اعتدال»، «رنگ‌آمیزی همه کارها به رنگ الهی» و ... اشاره گردیده است.)

در این قسمت به عنوان مثال و نمونه به چند روایت مختصر اشاره می‌کنیم تا سر نخ باشد که از آن بتوان در این تحقیق و بررسی استفاده کرد:

۱- «ابوحمزہ ثمالی» نقل می‌کند که حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- فرمودند: «اگر وارد بازار بشوم و با من درهم‌هایی باشد که با آن برای خانواده‌ام گوشت تهیه کنم در حالی که آنها بشدت به آن نیازمند می‌باشند، نزد من محبوب‌تر است از اینکه برده‌ای را آزاد کنم.» [۵۴۶].

از این روایت شریف استفاده می‌شود در امور اجتماعی به صورت کلی باید اولویت‌ها را مراعات نمود. به عنوان مثال در حالی که خانواده انسان به مواد غذایی نیاز دارند، در این صورت منابع اقتصادی را به امور مستحب نظیر «آزادی برده» که خود فی نفسه عمل پسندیده‌ای است، اختصاص دادن صحیح نیست.

۲- امام صادق -علیه‌السلام- می‌فرماید؛ حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- فرمود: «هرگز دو امر و کار بر من عرضه نشد که یکی برای «دنیا» باشد

[صفحه ۳۷۵]

و دیگری برای «آخرت» و من «دنیا» را برگزینم، مگر اینکه قبل از اینکه به شب برسم با آنچه کراهت داشتم برخورد کردم.» [۵۴۷]. گرچه دامن معصوم -علیه‌السلام- از تقدم «دنیا» بر «آخرت» پاک و منزه است، ولی از این روایت به دست می‌آید در همه امور اجتماعی باید در موقعی که امر دائر بین «دنیا» و «آخرت» می‌شود، انسان «آخرت» را گزینش نماید تا به آنچه نمی‌پسندد مبتلا نگردد.

۳- امام صادق -علیه‌السلام- می‌فرماید؛ حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- دائما می‌فرمود: «من دوست دارم بر کار اقدام کنم ولو بسیار کم باشد.» [۵۴۸].

از این روایت شریف نیز به دست می‌آید در منطق معصوم «کمیت» کار مهم نیست، آنچه مهم است «کیفیت» اعمال است که در پرتو «نیت»، «اخلاص» و یا خدای ناکرده «ریا» و «شرک» که به آن متعلق می‌شود، تعیین می‌گردد.

۴- امام باقر -علیه‌السلام- فرمودند: حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- می‌فرمود: «من دوست دارم بر خدایم وارد شوم در حالی که عملم مستقیم و مستوی باشد.» [۵۴۹] آری هدف «نظام اجتماعی» در اسلام رسیدن به «لقاء حق» با عملکردی صحیح است که جز با اتیان آنچه خداوند امر فرمود و ترک آنچه او نهی دارد، حاصل نخواهد شد.

با مطالعه و دقت در جمیع مباحث مربوط به «بعد اجتماعی» وجود اقدس حضرت سجاد -علیه‌السلام- و کنکاش عمیق در بیانات و ادعیه مرویه از این امام عزیز، می‌توان دور نمای «نظام اجتماعی» مورد نظر حضرت را ترسیم نمود.

اهتمام خاص حضرت سجاد به مسأله انفاق و رسیدگی به فقرا و مستمندان

اشاره

یکی از برگهای بسیار زرین کتاب فضائل و کمالات وجود انور حضرت سید الساجدین و زین العابدین -علیه‌السلام- به مسأله «اهتمام ویژه حضرت در رسیدگی به فقرا و مستمندان» اختصاص دارد. حضرت سجاد -علیه‌السلام- به

[صفحه ۳۷۶]

مسأله «انفاق» که در قرآن مجید از ویژگیهای «متقین» شمرده شده و دهها آیه پیرامون ارزش و اهمیت آن نازل شده است، مانند سایر دستورات شرع اقدس، اهتمام خاص مبذول می‌داشته‌اند و بدین وسیله «ارتباط با خداوند» را با «ارتباط با مردم» با «دید توحیدی» گره زده و اسلام جامع و کامل را بار دیگر در این بعد نیز به نمایش گذاشته و تجسم بخشیده‌اند.

عملکرد حضرت سجاد -علیه‌السلام- در این مسأله به وضوح کمالات ذات ابعاد معصومین علیهم‌السلام را به اثبات رسانیده است و بهترین گواه بر بطلان دیدگاه و عملکرد بعضی از مدعیان «تصوف» و «عرفان» می‌باشد که با نگرش «تک بعدی» به مسائل اجتماعی، در واقع اسلام یک بعدی را تبلیغ می‌کنند. چه اینکه برترین دلیل بر بطلان دیدگاه سایر افرادی است که عملا اسلام را در امور اجتماعی صرف و بریده از «معنویت» و «توحید» خلاصه می‌بینند.

حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- در کنار ارتباط فوق‌العاده و کم نظیر با حضرت حق در قالب «دعا» و «نماز» و «حج» و «ذکر» که نمونه‌های آن در بررسی عبادات حضرت بیان گردید، در زمینه «امور اجتماعی» نیز به امر جامعه و بویژه فقرا و مستمندان اهتمام داشته و به آنان رسیدگی می‌کردند و در این کار با مراعات «اخلاص» و «توحید» و داشتن عملکرد تربیتی خاص، موجبات هدایت جامعه را فراهم می‌ساخته‌اند.

آری همچنانکه از کثرت عبادت، آثار آن در بدن و بویژه پیشانی آن بزرگوار ظاهر شده بود، از کثرت به دوش کشیدن خورجین

پراز غذا و آذوقه برای ایتم و مستمندان نیز، آثار آن در پشت مبارک حضرت بر جا مانده بود که بعد از ارتحال مشاهده گردید. برای بررسی عملکرد حضرت سجاد -علیه السلام- در این زمینه باید موضوعات زیر مرور گردد:

۱- بینش حضرت در زمینه انفاق در راه خداوند.

۲- گستره‌ی وسیع انفاق و رسیدگی به فقرا توسط حضرت سجاد -علیه السلام-.

۳- کثرت رسیدگی به فقرا و مساکین توسط حضرت و آثار آن در بدن حضرت.

[صفحه ۳۷۷]

۴- مراعات شدید «اخلاص» توسط حضرت سجاد -علیه السلام- در زمینه انفاق (صدقه‌ی سر)

۵- سخن حضرت در موقع برخورد با فقیر

۶- سیره‌ی حضرت به هنگام دادن صدقه

۷- سیره‌ی حضرت در انفاق لباسهای خود

۸- سیره‌ی حضرت در بخشیدن آنچه خود دوست می‌داشت

۹- دو نمونه از انفاقهای حضرت

بینش حضرت سجاد در زمینه انفاق در راه خدا

حضرت سجاد -علیه السلام- دائما می‌فرمودند: «الصدقة تطفئ غضب الرب» [۵۵۰] یعنی: «صدقه دادن و انفاق نمودن غضب پروردگار را خاموش می‌سازد.» و در روایت دیگری فرمودند: «ان صدقة السر تطفئ غضب الرب» [۵۵۱] یعنی: صدقه دادن در پنهان و انفاق نمودن به صورت مخفیانه باعث خاموش شدن غضب پروردگار می‌باشد.»

«سعید بن مسیب» می‌گوید: «روزی برای نماز صبح در محضر حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- حاضر شدم، ناگاه سائلی درب منزل را به صدا در آورد. حضرت فرمودند: «به سائل و نیازمند کمک کنید و هرگز سائل را نرانید و او را بی‌جواب مگذارید.» حضرت به «زهری» فرمودند: «انما الاستعداد للموت تجنب الحرام و بذل الندی فی الخیر» [۵۵۲].

یعنی: «هر آینه استعداد و آمادگی برای مرگ، در پرتو دوری از حرام و بذل سخاوت در راه خیر (و یا بذل نمودن «خیر» توسط انسان «سخاوتمند») به دست می‌آید.»

بنابراین در دیگاه حضرت، با «انفاق» در راه خداوند می‌توان برای سفر آخرت آماده شد.

[صفحه ۳۷۸]

گستره‌ی وسیع انفاق و رسیدگی به فقرا توسط حضرت سجاد

حضرت زین العابدین -علیه السلام- در زمینه «انفاق» در راه خداوند به حد خاصی قانع نبوده و هیچ محدودیتی در این زمینه نمی‌شناخته‌اند.

حضرت به هر مناسبتی «انفاق» می‌کرده و هر جا زمینه‌ی انجام این عمل صالح را فراهم می‌دیدند، به آن اقدام می‌کردند. و به تحقیق می‌توان گفت «انفاق» حضرت نه از جهت «کیف» و نه از جهت «کم» و نه از جهت کسی که به او انفاق می‌کرده‌اند، هرگز محدود به حد خاصی نبوده است.

در زمینه‌ی گستره‌ی وسیع انفاق حضرت سجاد -علیه السلام- مطالبی در روایت تاریخی آمده است که بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱- حضرت -علیه السلام- صد خانوار از فقراء «مدینه» را به عنوان عیال خود و افرادی که تحت سرپرستی ایشان بودند، تکفل نموده و تمام نیازهای مالی شان را تأمین می کردند. [۵۵۳].

۲- و در روایت «احمد بن حنبل» از «معمّر» از «شبیبه بن نعمانه» آمده است: «حضرت زین العابدین قوت و روزی صد خانوار در «مدینه» را تأمین می فرمود که در هر خانه‌ای جماعتی از مردم حضور داشتند.» [۵۵۴].

۳- امام باقر -علیه السلام- فرمودند که: «پدرشان حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- تمام اموالشان را در طول عمر دوبار با خداوند قسمت کردند.» [۵۵۵] (یعنی همه دارایی شان را دو قسمت کرده و یک قسمت آن را در راه خدا انفاق نمودند).

۴- «چون لشکر خونخوار «مسلم بن عقبه» از طرف «یزید بن معاویه» به «مدینه» تهاجم نمود، حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- «چهاصد نفر» از خانواده‌های اهل مدینه که در میان آنها بعضی از «مروانیان» و «امویان» نیز بودند را در پناه گرفت و تمام نیازمندیهای آنان را تأمین نمود تا اینکه آن لشکر منقرض گردید و «مدینه» را ترک کرد.» [۵۵۶].

[صفحه ۳۷۹]

۵- «حضرت اراده «حج» کردند و خواهرشان حضرت «سکینه» بنت الحسین -علیه السلام- هزار درهم برای ایشان منظور کرده و خدمتشان ارسال نمود که در پشت «حره» (محلّی در اطراف مدینه) به حضرت رسید. پس چونکه از مرکب پیاده شدند همه آن را بین مساکین توزیع نمودند.» [۵۵۷].

کثرت رسیدگی به فقرا و مساکین توسط حضرت سجاد و آثار آن در بدن حضرت

یکی از خصوصیات حضرت زین العابدین -علیه السلام- در زمینه «انفاق» و رسیدگی به فقرا و ایتام و مساکین، کثرت این عمل صالح در طول حیات منور آن حضرت بوده است.

عادت مستمر حضرت چنین بوده که شبها انبانی پر از درهم و دینار و غذا به دوش می کشیدند و ناشناخته آن را بین فقراء مدینه تقسیم می کردند.

به خاطر تکرار این عمل، پشت حضرت متأثر شده و آثار حمل بار، بر آن ظاهر گردیده بود که بعد از ارتحالشان مورد مشاهده قرار گرفت. در روایات مربوط به این موضوع آمده است:

«حضرت سجاد -علیه السلام- در شب ظلمانی و تاریک از منزل خارج می شدند و انبانی را بر پشت حمل می کردند که در آن سکه‌هایی از «درهم» و «دینار» بود و چه بسا بر پشت خود طعام و یا سایر نیازمندیهای مردم مانند «چوب» را حمل می کردند تا می رسیدند به درب خانه‌های مورد نظر و یکی یکی درها را می زدند و هر کس بیرون می آمد به او از آن می دادند ... و چونکه حضرت -علیه السلام- را بر «مغتسل» (جایی که برای غسل «میت» از آن استفاده می کنند) گذاشتند به پشت حضرت نگاه کردند و دیدند که مانند زانوی شتر بر آن برآمدگی وجود دارد چرا که حضرت بر پشت خود برای فقرا و مساکین غذا و آذوقه حمل می کرد.» [۵۵۸].

«عمرو بن نایب» می گوید: «چونکه حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- وفات یافتند و آن حضرت را غسل دادند: مشغول نگاه کردن به پشت ایشان شدند

[صفحه ۳۸۰]

و آثار سیاهی را در آن مشاهده کردند!! و لذا پرسیدند این چیست؟ کسی گفت: «آن بزرگوار عادتش این بود که خورجین و انبان آرد را شبانه بر پشت خود حمل می کرد و آن را به فقراء مدینه اعطا می نمود.» [۵۵۹].

مراعات شدید اخلاص توسط حضرت سجاد (صدقه‌ی سر)

اشاره

رکن اساسی و مهم «عمل» که در «پذیرش» و یا «رد» آن در درگاه الهی و تأثیر در «سعادت» انسان «نقش اول» را بازی می‌کند، عنصر «نیت» است. «نیت» همان «انگیزه» و عامل روانی موجود در روح و قلب «عامل» است که باعث می‌شود «عمل» از او سر زده و کیفیت آن تعیین گردد. در واقع قالب ظاهری عمل در حکم «پوسته» و «نیت» در حکم «روح» متعلق به آن است.

از دیدگاه صحیح اسلامی هم باید قالب عمل «صالح» بوده یعنی صلاحیت تقرب به وسیله آن به خداوند را واجد باشد و هم باید «نیت» متعلق به آن «صالح» بوده و خدا پسندانه باشد.

اگر «نیت» در موقع انجام عمل از همه‌ی شوائب نفسانی و غیر الهی خالص باشد، و انگیزه فقط خداوند و تقرب به او باشد، اصطلاحاً «اخلاص» در عمل تحقق یافته است و «اخلاص» برترین عامل پذیرش عمل در درگاه الهی و عامل وحید رشد سعادت معنوی انسان می‌باشد.

به اندازه‌ای که در مجموعه‌ی معارف اسلام به حفظ و مراعات «اخلاص» در عمل، امر و تأکید شده به چیز دیگری سفارش نشده است تا آنجا که در قرآن مجید آمده است «و ما امر و الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین». [۵۶۰].

یعنی: «امر نشده‌اید مگر به اینکه خداوند را پرستش نمایند در حالی که فقط برای او دین را خالص گردانیده‌اند.» از این رو ما جز برای پرستش خالص مأموریت نداریم.

اولیاء الهی به علت معرفت منحصر به فردشان از ذا اقدس الله، بالاترین درجه‌ی «اخلاص» را در تمام اعمال خود مراعات می‌نمایند و از این رو اعمال آن

[صفحه ۳۸۱]

ذوات اطهر همه در درگاه خداوند قبول بوده و برای جامعه اسلامی نیز «الگو» می‌باشد.

حضرت زین العابدین و سید الساجدین -علیه‌السلام- در انجام عمل صالح «انفاق» مراقبت شدیدی در زمینه‌ی «اخلاص» آن داشتند به گونه‌ای که جز رضای حضرت حق، هیچ عامل دیگری برای آن حضرت مطرح نبوده است.

امام سجاد -علیه‌السلام- اغلب انفاقها و صدقات خود و رسیدگی به محرومین و مستمندان جامعه را در «دل شب» انجام می‌دادند و از آن گذشته روی خود را می‌پوشاندند تا هیچ کس ایشان را نشناسد و حتی وقتی می‌شنیدند که کسی از ایشان بدگویی می‌کرده که چرا به او رسیدگی ندارند، کار خود را افشاء نمی‌کردند و به او نمی‌گفتند که من شبها برای تو آذوقه می‌آورم.

این امور و امثال آن از نقاط برجسته در کارنامه سراسر نورانی این امام همام است که بر تارک فضیلت انسانی تا همیشه تاریخ می‌درخشد و همگان را به اقتدا به خود دعوت می‌کند.

در این قسمت به روایاتی که گوشه‌ای از «اخلاص» حضرت را در رسیدگی به مستمندان منعکس می‌کند و در واقع «صدقه‌ی سر» را از طرف حضرت به نمایش می‌گذارد، یادآور می‌شویم:

۱- «محمد بن اسحاق» می‌گوید: در «مدینه» خانوارهای فراوانی بودند که رزق و روزی آنها و آنچه بدان نیاز داشتند به آنها می‌رسید و هیچ نمی‌دانستند که از کجا تأمین می‌شوند. پس چونکه علی بن الحسین -علیه‌السلام- رحلت کردند، آن را از دست دادند. و لذا به ناگاه همگی با هم در غم فقدان حضرت فریاد کشیدند.» [۵۶۱].

۲- حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- در شب تاریک از منزل خارج می‌شدند و خورجین و انبانی را که در آن سکه‌های درهم

و دینار بود و بعضا در آن طعام و یا چوب و آذوقه می گذاشتند بر پشت حمل می کردند تا اینکه به درب خانه نیازمندان می رسیدند پس یکی یکی در بها را به صدا در آورده و هر کس خارج می شد به او کمک می کردند و عادت حضرت این بود که صورت خود را می پوشاندند تا هر گاه به فقیری کمک می کند او را نشناسد، پس چونکه حضرت

[صفحه ۳۸۲]

وفات کردند آنها این کمک رسانی را از دست دادند، و آنگاه فهمیدند که آن شخص حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- بوده است. [۵۶۲].

۳- ابو حمزه ثمالی از امام باقر -علیه السلام- نقل می کند که حضرت فرمودند: «عادت حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- این بود که در شبها انبانی از نان بر پشت خود حمل می نمود و آن را صدقه می داد.» [۵۶۳].

۴- در خبری آمده است که هر گاه شب همه جا را فرامی گرفت و چشمها آرام گرفته و به خواب می رفت، حضرت برمی خاست و آنچه از قوت خانواده‌ی خود باقی مانده بود جمع کرده آن را در خورجینی می نهاد، و آن را بر پشت خود افکنده و در حالی که صورت خود را پوشانده بود به سمت خانه‌های فقراء مدینه به راه می افتاد و همه آن را بین آنها تقسیم می کرد. در بسیاری از اوقات آنها کنار درب منزل خود به انتظار او ایستاده بودند و چونکه او را می دیدند به همدیگر مژده و بشارت آمدنش را می دادند و می گفتند: «صاحب خورجین آمد!!!» [۵۶۴].

۵- «ابن عائشه» می گوید از اهل مدینه شنیدم که می گفتند: «ما صدقه‌ی در پنهانی را از دست ندادیم تا اینکه حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- ارتحال فرمود.» [۵۶۵].

داستانی جالب از مراعات اخلاص در انفاق توسط حضرت سجاد و فراست آن بزرگوار

در زمینه مراعات «اخلاص» توسط حضرت سجاد -علیه السلام- برای «انفاق» به مستمندان، داستان بسیار جالبی که حاکی از فراست و زرنگی خاص حضرت در مراعات این عنصر ارزشمند است، در تاریخ نقل شده است که جدا قابل توجه می باشد:

«زهری» می گوید: «در شبی بسیار سرد که باران می آمد حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- را دیدم در حالی که بر پشت حضرت آرد بود و ایشان راه می رفتند. عرض کردم: یابن رسول الله این چیست؟ فرمود: «سفری را قصد دارم و

[صفحه ۳۸۳]

برای آن زاد و توشه‌ای آماده کرده‌ام، از این رو آن را به موضع حریر (یکی از محله‌های مدینه) می برم.»

من گفتم: «این غلام من است او آن را به جای شما حمل می کند.» ولی حضرت امتناع فرمودند.

عرض کردم: «خودم آن را برایتان می برم چرا که من در حمل آن از شما رفیع تر بوده و بهتر می توانم آن را حمل کنم.»

حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- فرمود: «و لکن من خودم را از آنچه در سفرم مایه نجات من است، محروم نمی کنم، چیزی که ورود من را به آنچه اراده کرده‌ام زیبا می سازد. تو را به حق خداوند سوگند داده و از تو درخواست می کنم که به دنبال کار و حاجت خود رفته و مرا ترک نمایی.»

من نیز از آن حضرت منصرف شده و او را رها کردم. چونکه چند روز گذشت به خدمتش رسیدم و عرض کردم: «یابن رسول الله من از آن سفری که فرمودی اثری نمی بینم!!» فرمود: «بلی!! ای زهری، آنچنانکه تو گمان کرده‌ای نیست، آن سفر همان «مرگ» است و من برای آن آماده می شوم. هر آینه آماده شدن برای «مرگ» دوری از گناه و بذل خیر توسط شخص سخاوتمند است.»

[۵۶۶] (بذل سخاوت در راه خیر).

از این داستان شریف علاوه بر اینکه «اخلاص» حضرت در انجام «انفاق» استفاده می‌شود، فراست و زرنگی آن بزرگوار در مخفی کردن کار خود نیز به دست می‌آید و در ضمن بینش آن امام همام در زمینه کارکرد «انفاق» در زمینه سفر آخرت هم معلوم می‌گردد.

سخن حضرت سجاد در هنگام برخورد با فقیر و سائل

عادت حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - این بود که هرگاه سائل و فقیری به خدمتش می‌آمد می‌فرمود: «آفرین بر کسی که زاد و توشه‌ی مرا برای سفر آخرت حمل می‌نماید. [۵۶۷] (مرحبا بمن یحمل زادی الی الآخرة).

پر واضح است این برخورد با فرد نیازمند، حاکی از کدامین بینش الهی در

[صفحه ۳۸۴]

زمینه‌ی عمل صالح «انفاق» است.

آری حضرت «انفاق» در راه خداوند را توشه‌ای برای سفر آخرت خود می‌دانسته‌اند، سفری که در آن، دست انسان از تمام توشه‌های ظاهری خالی است.

سیره‌ی حضرت سجاد به هنگام دادن صدقه و انفاق علنی به فقیر و مستمند

حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - گرچه اغلب انفاقهای خود را به صورت مخفیانه انجام می‌دادند، ولی از انجام آن به صورت آشکار نیز امتناعی نداشته و هرگاه نیازمندی به ایشان مراجعه می‌کرد او را بی‌پاسخ نمی‌گذاشتند. در واقع انفاقهای حضرت به دو بخش «سری» و «علنی» تقسیم می‌گردید که در اینجا به سیره‌ی حضرت در زمینه انفاقهای علنی آن بزرگوار می‌پردازیم:

اولا بر اساس آنچه در روایات آمده مایه خوشحالی حضرت بود که در کنار سفره‌ی ایشان ایتم، مستمندان، زمینگیرها و مساکینی که چاره به جایی نمی‌بردند، حاضر شوند و سیره‌ی حضرت در برخورد با آنها این بود که با دست شریف خود به آنها غذا می‌داد و هر کدام از آنها که دارای زن و بچه بود از طعام خود، مقداری برای آنها با او همراه می‌کرد.

و از این عجیب‌تر اینکه اساسا حضرت سجاد - علیه‌السلام - طعامی را تناول نمی‌فرمود مگر اینکه ابتدا مانند آن را انفاق کند و صدقه بدهد. [۵۶۸].

ثانیا: حضرت در برخورد با نیازمندان با صورت باز با آنها مواجه می‌شد و به آنها آفرین می‌گفت چرا که معتقد بود آنها زاد و توشه حضرت برای سفر آخرت را حمل می‌کنند. [۵۶۹] (چنانکه حدیث آن گذشت).

ثالثا هنگامی که می‌خواست صدقه را به نیازمندان بدهد ابتدا آن را می‌بوسید و بعد آن را به آنها می‌داد. به آن حضرت گفته شد علت این کار شما چیست؟ فرمود: «من دست نیازمند را نمی‌بوسم، هر آینه دست پروردگار خودم را بوسه می‌زنم، چرا که صدقه قبل از اینکه در دست نیازمند قرار گیرد، در دست پروردگارم واقع می‌شود.» [۵۷۰].

[صفحه ۳۸۵]

سیره‌ی حضرت سجاد در انفاق لباسهای خود

حضرت سجاد علیه‌السلام به صورت مرتب لباسهای خود را در راه خداوند «انفاق» می‌کردند. سیره‌ی حضرت در این زمینه در روایتی چنین آمده است: عادت حضرت چنین بود که چون فصل زمستان می‌گذشت تمام پیراهنها و لباسهای خود را صدقه می‌داد

و چون فصل تابستان سپری می‌شد باز لباسهای خود را صدقه می‌داد و حضرت عادت داشتند که لباس خز (منسوج از پشم و ابریشم) می‌پوشیدند. به حضرت گفتند: شما این لباس را به کسی می‌بخشید که قیمت آن را نمی‌شناسد و در شأن او نیست که آن لباس گران قیمت را بپوشد، ما به شما پیشنهاد می‌کنیم که این لباس را بفروشید و قیمت آن را در راه خدا صدقه بدهید. حضرت فرمود: «من کراهت دارم لباسی را بفروشم که در آن نماز گزارده‌ام.» [۵۷۱].

و لذا در روایتی دیگر آمده است وقتی جناب «حلبی» از معصوم -علیه‌السلام- درباره‌ی پوشیدن لباس «خز» سؤال می‌کند، حضرت می‌فرماید: «هیچ محذوری ندارد چرا که حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- در «زمستان» این لباس را می‌پوشیدند و چون «تابستان» فرامی‌رسید آن را می‌فروخت و قیمت آن را در راه خداوند صدقه می‌داد. و مرتب می‌فرمود: «من از پروردگارم خجالت می‌کشم از پول لباسی که خداوند را در آن عبادت کرده‌ام، مصرف کنم.» [۵۷۲].

شاید جمع بین این دو روایت این چنین باشد که سیره اولیه حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- این بوده است که لباسهای گران قیمت خود را که در آن عبادت کرده بودند صدقه می‌دادند و دوست نمی‌داشتند آنها را بفروشند و از پولش برای خود استفاده کنند ولی اگر در مرتبه‌ی بعد صدقه دادن خود آنها میسر نبوده، آنها را می‌فروختند و قیمت آن را در راه خدا صدقه می‌دادند و هرگز آن پول را برای زندگی شخصی خود مصرف نمی‌کردند. بنابراین لباسهای گران قیمت خود را که از قبیل «خز» بوده است و در آن عبادت کرده بودند بالاخره در راه خدا می‌بخشیدند و برای خود نگه نمی‌داشتند.

و باید توجه داشت منظور از «گران قیمت» در روایات، نسبت به سایر لباسهای

[صفحه ۳۸۶]

حضرت است نه گران قیمت در حدی که «اسراف» باشد.

سیره‌ی حضرت سجاد در بخشیدن آنچه خود دوست می‌داشتند

برای «انفاق» و «بخشش» در اسلام فلسفه‌های متعددی ذکر شده است. روشن‌ترین آنها ایجاد «عدالت اجتماعی» و جلوگیری از انباشت ثروت در دست عده‌ای خاص است که مفساد اجتماعی انبوهی به دنبال دارد. از این گذشته بخشیدن باعث دل‌کندن از یکی از تعلقات بسیار قوی در درون انسان می‌شود که همان تعلق به دارائی‌های مادی است.

بریدن از آنچه غیر خداست در راه خدا، سکوی پرش برای وصال محبوب است و این پرش در «انفاق» بخوبی تجلی می‌یابد.

از این رو در قرآن مجید خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها» [۵۷۳] یعنی: «از اموال آنها صدقه بگیر که بدین وسیله باعث تطهیر آنها از آلودگی تعلق به دنیا و تزکیه و پاک شدنشان می‌باشی.»

حال این کارکرد مؤثر انفاق در ترقی معنوی هنگامی در حد اعلای خود تحقق می‌یابد که انسان از اشیایی که آنها را بشدت دوست دارد، دل برکند و آنها را در راه خداوند «انفاق» نماید. از این رو در قرآن مجید آمده است: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» [۵۷۴] یعنی: «هرگز به بر و نیکی مطلق نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه آن را دوست دارید انفاق نمائید.»

حضرت سجاد -علیه‌السلام- علاوه بر انفاقه‌های گسترده‌ی خود که آن را به صورت سری و علنی انجام می‌دادند و در خلال آن نیازمندیهای مستمندان و فقرا و ایتام و از کار افتاده‌ها را برآورده می‌ساختند، چیزی که به آن «علاقه» داشتند را نیز در راه خدا می‌بخشیدند تا ترجمان حقیقی قرآن را در آیات ذکر شده آن باشند.

به نمونه‌هایی از این فضیلت والای حضرت توجه فرمائید:

۱- «ابی‌عبدالله دامغانی» روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- مرتب از «شکر» و «بادام» صدقه می‌دادند،

وقتی از

[صفحه ۳۸۷]

محضرشان در این باره سؤال شد، این آیه را تلاوت کردند که: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» آری حضرت شکر و بادم را دوست می‌داشتند.» [۵۷۵].

۲- امام صادق -علیه‌السلام- فرمودند: «حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- از «انگور» خوششان می‌آمد. روزی انگور خوبی به «مدینه» آوردند و یکی از کنیزان حضرت مقداری از آن تهیه کرد و موقع افطار، آن را خدمت حضرت آورد. قبل از اینکه حضرت دستشان را به سمت آن دراز کنند، نیازمندی درب خانه حضرت آمد، حضرت فرمودند: «همه این انگور را برای او ببر.» آن کنیز گفت: «ای مولای من! بعضی از آن او را کفایت می‌کند.» فرمودند: «نه سوگند به خدا»، و همه آن را برای او فرستادند.

فردا باز آن خانم مقداری انگور خرید و برای حضرت آورد ولی مجدداً نیازمندی آمد و حضرت همان گونه با او برخورد کردند. روز بعد آن کنیز مقداری انگور برای حضرت خرید و در شب سوم برای حضرت آورد، ولی دیگر نیازمندی نیامد، از این رو حضرت از آن خوردند و فرمودند: «چیزی از آن از ما فوت نگردید و الحمد لله.» [۵۷۶].

دو نمونه از انفاقهای برجسته حضرت سجاد

گرچه زندگی حضرت سجاد -علیه‌السلام- سرشار از عمل صالح «انفاق» بوده، این عمل قریبی به کرات و مرات و به عنوان یک سیره‌ی مستمر از حضرت سر می‌زده است. و لکن در این قسمت به دو نمونه برجسته از انفاقهای حضرت اشاره می‌شود:

۱- امام صادق -علیه‌السلام- فرمودند: «عادت حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- این بود که در روزی که آن روز را «روزه» می‌گرفتند، امر می‌کردند تا گوسفندی را ذبح کنند. بعد اعضاء آن را قطعه قطعه نموده و آن را بپزند. نزدیک غروب که می‌شد حضرت به روی دیگها نگاه می‌کردند و به آن نزدیک می‌شدند تا اینکه در حالی که روزه‌دار بودند، بوی آبگوشت را استشمام می‌کردند و

[صفحه ۳۸۸]

بعد می‌فرمودند ظرفهای چوبی بزرگ را بیاورید و برای «آل فلان» و «آل فلان» غذا بکشید. برای فلان خانواده غذا بکشید، تا اینکه به آخر دیگها می‌رسیدند و همه تمام می‌شد. سپس برای خود حضرت مقداری «نان» و «خرما» می‌آوردند و همان شام حضرت بود.» [۵۷۷].

۲- روزی حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- از منزل خارج شدند در حالی که بالا پوشی از «خز» (منسوج از پشم و ابریشم) بر تن داشتند. در راه نیازمندی خدمت حضرت آمد و خود را به آن بالا پوش در آویخت، در این حال حضرت آن را رها کرده و به راه خود ادامه دادند.» [۵۷۸].

کارهای اجتماعی بزرگ و با ارزشی که تنها به دست حضرت سجاد انجام گرفت

اشاره

در عرصه کارهای اجتماعی، حضرت زین العابدین و سید الساجدین -علیه‌السلام- اقدام به انجام کارهای سترگ و با ارزشی نمودند که تنها دست توانمند و کمالات وجودی ایشان بود که به آن حضرت اجازه‌ی اقدام برای آنها را می‌داد و هیچ کس جز آن بزرگوار توان و لیاقت انجام آن را نداشت.

در این قسمت به دو نمونه از این کارها اشاره می‌کنیم:

۱- بازسازی کعبه و نصب «حجرالاسود».

۲- تکفل چهارصد نفر از اهل مدینه من جمله خانواده «آل مروان» در «انقلاب مدینه».

بازسازی کعبه و نصب حجرالاسود

«ابان بن تغلب» می‌گوید: «چونکه «حجاج» «کعبه» را منهدم کرد، مردم خاکهای آن را متفرق نمودند (و هر کس مقداری از آن را با خود برد) بعدا چونکه تصمیم به بازسازی «کعبه» گرفتند، ماری بر آنان خارج گردید و از ساختن، مردم را ممانعت کرد. مردم از ترس این مار فرار کرده و همه نزد «حجاج» آمدند و مسأله را به او گزارش کردند. او از اینکه شاید از ساختن «کعبه» منع شود و به این کار توفیق

[صفحه ۳۸۹]

نباید، ترسید. از این و بر بالای منبر رفته و مردم را سوگند داد و گفت: «خداوند رحمت کند بنده‌ای را که نزد او نسبت به آنچه ما به آن مبتلا شده‌ایم علم و خبری باشد، او بیاید و ما را به آن خبر دهد.»

در این حال پیرمردی ایستاد و گفت: «اگر نزد کسی در این مورد علمی باشد، آن علم نزد مردی است که به سمت «کعبه» آمد و مقداری از آن را بر گرفت و رفت.»

حاج پرسید: «او کیست؟»

جواب داد: «علی بن الحسین -علیه‌السلام-».

حجاج گفت: معدن این امور اوست» و لذا مردی را نزد حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- فرستاد و به ایشان اطلاع داد که چگونه خداوند از بازسازی «کعبه» او را ممنوع و محروم ساخته است.

حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- رو به «حجاج» کرده و فرمودند: «ای «حجاج» تو قصد بنای «ابراهیم» و «اسماعیل» را نمودی و آن را تخریب کرده و در جاده افکندی و آن را غارت نمودی کان که آن میراث توست. حال بر منبر بالا برو و مردم را سوگند بده که هیچ کس از آنها که چیزی از آن بر گرفته نماند مگر اینکه آن را برگرداند.»

«حجاج» بلافاصله چنین کرد. به منبر بالا رفت و مردم را سوگند داد که هیچکس از آنها نماند که چیزی از «کعبه» نزد او باشد مگر اینکه آن را برگرداند و همه هم برگرداندند.

چون همه خاکها مجتمع گردید، حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- جلو آمده و اساس را وضع نمودند و آنها را امر کردند که حفر کنید. در این لحظه آن مار غایب شد. باز آنها حفر کردند تا به موضع ستونها و قواعد رسیدند که حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- به آنها فرمود: «دست از کار بکشید و محل را ترک کنید!!» آنها چنین کردند و خود حضرت نزدیک شده و آن ستونها و قواعد را با لباس خود پوشانید و سپس گریست و بعد با دست خود آن را با خاک پوشانید. بعد کارگران را صدا زده و امر فرمود بنائتان را بگذارید. آنان نیز بناء را پایه گذاری کردند و چونکه دیوارهای «کعبه» بالا آمد، دستور داد در وسط آن خاک ریخته شود و از همین روست که خانه‌ی خدا مرتفع گردیده که باید با پلکان بر آن بالا

[صفحه ۳۹۰]

رفت.» [۵۷۹].

در همین ارتباط نیز روایت شده که چونکه «حجاج بن یوسف» به خاطر نبرد با «عبدالله بن زبیر» «کعبه» را ویران ساخت و سپس آن را تعمیر نموده چونکه «بیت الله» اعاده گردید و خواستند که «حجر الاسود» را نصب کنند هر موقع که عالمی از عالمانشان یا قاضی

از قضاتشان و یا زاهدی از زهادشان آن را نصب می‌کرد، متزلزل شده و مضطرب می‌گردید و «حجر» در مکان خود مستقر نمی‌شد. در همین حال حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- جلو آمده و «حجر» را گرفتند و نام خداوند را بر زبان جاری کرده و آنگاه آن را نصب نمودند. در این دفعه آن در محل خود مستقر گردید و همه مردم تکبیر گفتند. [۵۸۰].

از همین روست که به جناب «فرزدق» چنین الهام شد که در شعرش بگوید:

یکاد یمسکه عرفان راحتہ

رکن الحطیم اذا ما جاء یتسلم

یعنی: «جود و عطای کف بخشای او چنان است که چون به آهنگ استلام «رکن حطیم» (حجرالاسود) گام فرا نهد، گویی که رکن می‌خواهد تا او را نزد خود نگاه دارد و از جود و عطایش برخوردار گردد.»

تکفل چهارصد نفر از اهل مدینه در جریان انقلاب مدینه

پس از جریان نهضت امام حسین -علیه‌السلام- و حادثه عاشورا و به خاطر عملکرد کاروان اسرا که به «مدینه» بازگشته بودند، مردم مدینه دست به یک انقلاب عمومی علیه سلطه اموی زده و شهر را به تسخیر خود درآوردند. نظر به شرایط خاص آنان انقلاب و شورشهای اجتماعی و ناامنی طبیعی که به تبع آن ایجاد می‌شود، در این زمان بسیاری از مردم خانواده‌ها و همسران خود را به خانه حضرت سجاد -علیه‌السلام- فرستاده و حضرت آنان را پناه دادند و از آنان پذیرایی نمودند.

«ابن اعرابی» نقل کرده است که «زمانی که سپاه یزید قصد «مدینه» کرد تا جان و مال و ناموس اهل مدینه را مورد تعرض قرار دهد، حضرت علی بن

[صفحه ۳۹۱]

الحسین -علیه‌السلام- چهارصد تن را در میان خانه و خاندانش پناه داد و تا زمان بازگشت سپاه و خروج آنان از «مدینه»، این چهارصد نفر را مورد پذیرایی قرار داد.» [۵۸۱].

باید توجه داشت که کیفیت پذیرایی حضرت از اینان به گونه‌ای بود که برخی از ایشان گفتند: «ما چنین آسایشی را که در خانه علی بن الحسین دیدیم حتی در خانه پدرمان شاهد نبوده‌ایم!!» [۵۸۲].

در بین این خانواده‌هایی که به حضرت سجاد -علیه‌السلام- پناهنده شدند خانواده‌ی «مروان» نیز وجود داشت چرا که در وقایعی که به اخراج هزار نفر از «بنی امیه» منجر شد، «مروان» ابتدا برای همسر خود که دختر «عثمان» بود، نزد «عبدالله بن عمر» در خواست پناهندگی کرد ولی او نپذیرفت. آنگاه خدمت حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- آمده و در خواست پناه دادن به خانواده خود را مطرح کرد که حضرت پذیرفتند، و خانواده او را در میان خانواده خود جای دادند. [۵۸۳].

این برخورد حضرت با فردی که پرونده‌ی بسیار سیاهی از دشمنی و عناد و هتاک و مبارزه با خاندان اهل بیت دارد، نشانه‌ی کمال مروت و بزرگی و رحمت و عطوفت این ولی خداست. آری دریای رحمت امامت است که حتی استمداد این فرد را هم بی‌پاسخ نمی‌گذارد.

برخی از سیره‌ها و عملکرد حضرت سجاد در زمینه‌ی امور اجتماعی

گرچه سیره اجتماعی حضرت سجاد -علیه‌السلام- در این بخش مورد توجه بوده و به تعداد زیادی از آنها اشاره شده است، اما چند نمونه دیگر از این سیره‌ها و عملکردهای اجتماعی نورانی وجود دارد که قابل توجه است:

۱- «حنان بن سدیر» از پدرش نقل می‌کند که گفت: «من و پدرم و جدم و عمویم به حمامی در شهر «مدینه» وارد شدیم. در این

هنگام با مردی که در محل تراشیدن و اصلاح موهای زائد بدن بود، مواجه شدیم. او به ما گفت: «از کدامین قوم هستید؟» گفتیم: «از اهل عراق می‌باشیم.» او گفت: «کدام عراق؟» گفتیم: «از کوفی‌ها می‌باشیم!!» گفت: «مرحبا» به شما ای اهل کوفه. «شما جامعه و پیراهن رو هستید نه

[صفحه ۳۹۲]

جامه و پیراهن زیر!!»

سپس گفت: «چرا لنگ نپوشیدید؟! مگر نمی‌دانید که رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: «عوره مؤمن بر مؤمن حرام است.»

آنگاه مقداری کرباس برای پدرم فرستاد که آن را به چهار قسمت تقسیم کرد و هر قسمت آن را به یکی از ماها داد و با آن وارد حمام شدیم، چونکه در قسمت گرم حمام بودیم به سراغ جدم آمده و گفت: «ای پیرمرد: چرا خضاب نمی‌بندی؟!» جدم به او گفت: «من کسی را درک کرده‌ام که او از من و تو بهتر بود و خضاب نمی‌کرد.» آن مرد با شنیدن این سخن غضبناک شد به گونه‌ای که ما در حمام غضب او را متوجه شدیم. آنگاه فرمود: «آن کیست که از من بهتر است؟» جدم گفت: «من محضر حضرت علی بن ابی‌طالب - علیه‌السلام - را درک کرده‌ام و آن حضرت «خضاب» نمی‌کردند.» با شنیدن این حرف آن مرد سر خود را به زیر انداخته و عرقش بریخت.

سپس فرمود: «راست گفتمی و نیکو رفتار نمودی، اما ای پیرمرد اگر خضاب نمودی پس برستی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - خضاب می‌کرد و او از علی - علیه‌السلام - بهتر بود. و اگر آن را ترک نمودی، پس تو اقتدای به سنت علی - علیه‌السلام - کرده‌ای!!»

چون ما از حمام خارج شدیم از آن مرد پرسیدیم که او کیست؟ گفتند او علی بن الحسین - علیه‌السلام - است و با ایشان فرزندشان محمد بن علی - صلوات الله علیه - بود. [۵۸۴].

از این داستان شیوه صحیح امر به معروف و نهی از منکر و برخورد از سر لطف و عطوفت حضرت با کسانی که در یکی از آداب اجتماعی دچار خطا شده‌اند، به دست می‌آید.

در زمینه‌ی اختلاف سنت حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - با حضرت امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - در مورد «خضاب» نیز هیچ اشکالی وجود ندارد. چرا که شرایط زمانی آن دو بزرگوار تفاوت داشته و بر اساس آن هر کدام به گونه‌ای با این موضوع برخورد می‌کرده‌اند.

[صفحه ۳۹۳]

۲- امام صادق - علیه‌السلام - فرمودند: «حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - در حالی که گوشت‌های یک استخوان را که در میهمانی عروسی خدمتشان آورده بودند، میل می‌کردند «عقد زواج» را بین «عروس» و «داماد» جاری می‌کردند و چیزی بر این اضافه نمی‌کردند که می‌گفتند: «حمد مخصوص خداوند متعال است و درود خداوند بر محمد و آلش» و استغفار می‌کردند و سپس می‌فرمودند: «تو را بر اساس شرط خداوند به ازدواج در آوردم.» (فما یزید علی ان یقول: الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله و یتستغفر الله، و قد زوجناک علی شرط الله). [۵۸۵].

منظور این است که حضرت سجاد - علیه‌السلام - خطبه نکاح و عقد ازدواج را بسیار مختصر در سر سفره برگزار می‌نمودند و آن را طولانی نمی‌کردند.

۳- «نافع بن جبیر» به علی بن الحسین - علیه‌السلام - عرض می‌کند که: «شما با اقوام پستی نشست و برخاست می‌کنید!!» حضرت در جواب او فرمودند: «من با کسی می‌نشینم که مجالست با او در دین مرا نفع برساند.» [۵۸۶].

از این برخوردار حضرت نیز ملائک انتخاب همنشین از دیدگاه اسلام قابل استفاده است. چه اینکه مبارزه‌ی عملی آن بزرگوار با رسوم جاهلی جامعه که ارتباطات اجتماعی را دایره، مدار ثروت و قدرت می‌دانستند، از آن استفاده می‌شود.

کیفیت برخی از ارتباطات و برخورد های اجتماعی حضرت سجاد

اشاره

از آنجا که انسان موجودی است مدنی بالطبع، خواه ناخواه در محیط اجتماع مجبور به برقراری ارتباطات متعددی با سایر افراد جامعه می‌باشد. در نظام اجتماعی اسلام کیفیت این ارتباطات و شیوه‌ی برخورد با تمام افراد جامعه به صورت کامل و مبسوط بیان گردیده است. در بررسی زندگانی و تاریخ حضرت زین العابدین امام سجاد -علیه السلام- نیز به برخی از این ارتباطات و برخوردها برخورد می‌کنیم که نظر به کرامتها و فضائل بی‌پایان حضرت سجاد -علیه السلام-، مشحون به [صفحه ۳۹۴]

فضیلت و اخلاق و بزرگواری است. گرچه در نقل «فضائل» حضرت به برخی از این مورد اشاره شده است ولی در این قسمت این موضوع را در زمینه‌های زیر به بررسی می‌نشینیم.

۱- ارتباط حضرت با ملائک

۲- ارتباط با افراد خانواده

۳- ارتباط با افراد جامعه

۴- ارتباط با حیوانات

تردد ملائک به منزل حضرت سجاد و استفاده از بال و پر آنها (ارتباط حضرت با ملائک)

ائمه هدی -علیهم السلام- بر اساس آنچه در روایات و عبارتهای ادعیه و زیارتها آمده است، به صورت مرتب با ملائکه الهی در ارتباط بوده و این موجودات معصوم و فرمانبر خداوند، که در واقع مأمورین خداوندی و کارگزاران عالم هستی از طرف خداوند متعال هستند، علی‌الدوام به منزل آنها تردد داشته به حضورشان می‌رسیدند و تحت امر آنان بوده و اراده‌ی الهی که در قلب امام معصوم منعکس می‌شود را از زبان معصوم آنان دریافت می‌کردند و در عالم هستی آن را پیاده می‌ساختند و می‌سازند.

آری ائمه هدی «مختلف الملائکه» بوده‌اند یعنی ملائک یکی پس از دیگری به حضور آنان می‌رسیده‌اند و در سوره‌ی مبارکه «قدر» هم به تنزل ملائکه در معیت «روح» که اعظم ملائک است، در «شب قدر» یاد شده و پر واضح است فرودگاه آنان در شب مبارک «قدر» جز قلب ولی اعظم خداوندی که همان امام معصوم است، نخواهد بود.

حال در مورد حضرت سجاد -علیه السلام- روایتی از جناب «ابوحزه» نقل شده است که می‌گوید: «به حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- وارد شدم، ساعتی درب منزل صبر کردم و بعد وارد شدم و مشاهده کردم حضرت چیزی را از روی زمین جمع می‌کند. بعد دستش را پشت پرده برده و آنچه را از روی زمین برچیده بود به کسی که در خانه بود تحویل داد. من عرض کردم: «فدایتان شوم این چیزی که دیدم از زمین برمی‌چیدید، چه چیز بود؟»

[صفحه ۳۹۵]

فرمود: «زیادی از بالهای کوچک ملائکه و پر و کرک آنها بود که آن را جمع می‌کنیم و هرگاه تنها شدیم آن را برای فرزندانمان گلیم خط دار (یا چادر) قرار می‌دهیم.» (یعنی از آن در ساختن زیر انداز و یا لباس استفاده می‌کنیم.)

من عرض کردم: «فدایتان شوم آنها به خدمت شما می‌آیند؟»

فرمود: «ای اباحمزه آنها به نزدیک ما می‌آیند بر بالشت‌های ما.» [۵۸۷].

باید توجه داشت ملائکه الهی موجودات مجرد و غیر مادی می‌باشند ولی تمثیل آنها در قالبهای مادی می‌باشد که بشر در آن حال می‌تواند آنها را با همین چشم ظاهر هم ببیند و در این تمثیل ممکن است به بدن مثالی و یا متجسم آنها پرهایی هم باشد و بخشی از آنها در منزل حضرت سجاد - علیه‌السلام - به جا مانده و حضرت از آن در تهیه لباس و یا زیرانداز برای فرزندانشان استفاده کرده باشد.

ارتباط حضرت سجاد با افراد خانواده

اشاره

برای بررسی کیفیت ارتباط حضرت سجاد - علیه‌السلام - با افراد خانواده، باید ارتباط آن حضرت را با «مادر»، «همسران» و «کنیزان» خود بررسی نمود؛

در زمینه ارتباط حضرت با «مادر» خویش که البته دایه‌ای بودند که ایشان را شیر داده بود، برخورد بسیار عجیبی در حرمت گذاری حضرت به آن بانو، نقل شده است که حاکی از جلالت و عظمت وجودی حضرت می‌باشد. این برخورد به صورت کامل در قسمت «بزرگواریهای ویژه حضرت سجاد» - علیه‌السلام - تحت رقم (۳) بیان گردید و خلاصه آن چنین است که: «حضرت سر یک سفره با مادر خود می‌نشستند و وقتی که از علت آن سؤال شد، فرمودند؛ «می‌ترسم دستم به غذایی دراز شود که قبلاً مادرم اراده کرده از آن تناول نماید و به همین مقدار باعث رنجش خاطر او فراهم گردد.»

و بعداً وقتی فهمیدند مادرشان میل دارند با ایشان غذا بخورند، روی غذا طبقی می‌گذاشتند و از زیر آن غذا می‌خوردند، تا به این محذور مواجه نشوند. [۵۸۸].

از این روایت لزوم مراعات شدید حرمت و احترام مادر در همه‌ی ابعاد استفاده

[صفحه ۳۹۶]

می‌شود.

آری این برخورد تبلور و ترجمان این آیه قرآن است که: «وصینا الانسان بوالدیه حسنا» [۵۸۹] یعنی: «انسان را به احسان مطلق به پدر و مادرش وصیت نمودیم.»

در زمینه‌ی سایر ارتباطات حضرت سجاد - علیه‌السلام - با خانواده به معنای عام آن که شامل ارتباط و برخورد با پدر، برادر، عمه، عمو و سایر اقوام می‌باشد، گزارشهای محدودی از تاریخ ثبت شده است که به بعضی از آنها در بررسی «مقطع همراهی امام چهارم با امام حسین از «مدینه» به «کربلا» تا هنگام شهادت» و «مقطع پس از شهادت حضرت امام حسین - علیه‌السلام - تا هنگام ورود به «مدینه» اشاره گردید.

احترام شدید نسبت به پدر و مراعات ادب کامل در هنگام صحبت با ایشان، تصمیم به دفاع از پدر در آخرین لحظات روز «عاشورا»، وقتی که پدر را تنهای تنها یافتند و احترام و مراعات عمه‌ی خود حضرت «زینب» - سلام الله علیها - نمونه‌هایی از این ارتباط و برخورد است.

چه اینکه حضرت با سایر افراد فامیل خود همیشه با کرامت و بزرگواری برخورد می‌کردند و اگر احیاناً آنها نامهربانی یا سوء ادبی

داشتند حضرت با عفو و گذشت و لطف و محبت با آنها برخورد می کردند. نمونه‌هایی از این قبیل برخوردها در برخورد حضرت با عموی خود «محمد بن حنفیه»، با عموی دیگر خود «عمر اطرف»، با پسر عموی خود «حسن بن حسن» و با سایر اقوام در تاریخ ثبت شده و در خلال بحث‌های مربوط به بررسی «بعد فردی» و «بعد اجتماعی» آن وجود اقدس، مورد اشاره قرار گرفت.

ارتباط و برخورد حضرت سجاد با همسران و کنیزان

حضرت زین العابدین -علیه السلام- دارای همسران متعددی بوده‌اند که اغلب «کنیز» و «ام‌ولد» می‌باشند. در روایات تاریخی تنها از نام دو نفر از همسران حضرت سخن به میان آمده که یکی مخدره‌ی مکرمه «حضرت فاطمه» دختر حضرت امام حسن -علیه السلام- بوده‌اند که در قسمت «همسران حضرت»

[صفحه ۳۹۷]

شدت علاقه حضرت سجاد -علیه السلام- به ایشان به خاطر کمالات آن علیا مخدره و دادن «صدقه» برای دفع بلاء از آن بانو، در خلال نقل روایت مفصلی، بیان گردید. و دیگری کنیزی است به نام «حورا» که جناب «مختار» به ایشان هدیه داده بود که از آن خانم «زید بن علی»، آن شهید سرفراز و بلند مرتبه‌ی خاندان امامت، متولد گردید که بشدت مورد علاقه حضرت سجاد -علیه السلام- بوده است.

اما اسامی سایر کنیزان حضرت سجاد -علیه السلام- در دست نیست و تعدادشان هم به شکل دقیق معلوم نمی‌باشد، ولی خاطراتی از بعضی از آنها در خلال روایات نقل گردیده است.

در زمینه ارتباط حضرت با کنیزان خود در قسمت «عفو و گذشت حضرت سجاد -علیه السلام- در روابط اجتماعی» در ذیل رقم (۴)، داستانی از برخورد عجیب حضرت سجاد -علیه السلام- با یکی از کنیزان خود که مأمور ریختن آب به روی دست حضرت در موقع وضو بود، نقل شد که چگونه بعد از اینکه ظرف آب از دست او به روی صورت حضرت افتاد و باعث مجروح شدن آن حضرت گردید، حضرت او را در راه خدا آزاد کردند. [۵۹۰].

این نمونه می‌رساند که اساس ارتباطات اجتماعی حضرت بر فضائل و کراماتی مانند «عفو» و «گذشت» پایه ریزی شده بود. در همین ارتباط نقل شده که کنیز دیگر حضرت، ظرف غذایی را به زمین زده و شکست و به خاطر این کار رنگش پریده و زرد گردید، حضرت -علیه السلام- بلافاصله به او فرمودند: «برو که تو در راه خدا و برای خدا آزاد هستی.» [۵۹۱].

محور دیگر در بروز کمالات حضرت در زمینه ارتباط با همسران و کنیزان مسأله «عدالت» است که آن امام همام مظهر اتم آن بوده و به گونه‌ای بدیع در اجرای آن در زمینه مسائل زناشویی اهتمام داشته‌اند.

«عبدالله بن مسکان» نقل می‌کند که حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- در هر ماه کنیزان خود را دعوت می‌کرد و می‌فرمود: «من پیر شده‌ام و دیگر برای رفع نیاز خانمها قدرت ندارم، پس هر کدام از شما که بخواهد او را به تزویج دیگری

[صفحه ۳۹۸]

در آورم چنین کنم، یا می‌خواهد او را بفروشم و یا می‌خواهد او را آزاد کنم. در این حال اگر یکی از آنها می‌گفت: «نه»، می‌فرمود: «خداوند تو شاهد باش.» و این را سه بار تکرار می‌فرمود و اگر یکی از آنها سکوت می‌کرد، به بقیه خانمهای خود می‌فرمود: «از او سؤال کنید که چه می‌خواهد و بر طبق مراد او عمل می‌کرد.» [۵۹۲].

و مسأله دیگر که از خلال روایات قابل استفاده است، برخورد مثبت حضرت با خواهش‌های مشروع خانوادگی است. حضرت سجاد -علیه السلام- بر اساس آنچه در روایتی آمده چون قریب العهد به عروسی بودند و زنان در منزل از ایشان خواسته بودند که بعضی

از لباسهای رنگین بپوشند ایشان آن را پوشیده و نخواستند با آنها مخالفت کنند، گرچه لباس معمولی ایشان «کرباس» بوده است. [۵۹۳] مشروح این روایت در قسمت «کیفیت لباس حضرت سجاد - علیه السلام» تحت رقم (۵) ذکر گردیده است. بر اساس آنچه ذکر گردید حضرت زین العابدین - علیه السلام - در محیط خانواده در ارتباط و برخورد با «همسران» و «کنیزان» بر اساس «محبت»، «عفو و گذشت»، «عدالت» و «برخورد مثبت با خواهش‌های مشروع اهل خانواده» عمل می‌کرده‌اند.

ارتباط حضرت سجاد با افراد جامعه

اشاره

امامت و رهبری که به معنای سکانداری مدیریت جامعه در عالی‌ترین سطوح می‌باشد و مستلزم حکومت و تدبیر همه شئون مردم است، قطعاً با برقراری ارتباط با افراد مختلف جامعه فعلیت می‌یابد. در عصر حضرت سجاد - علیه السلام -، حق حکومت و رهبری که در انحصار آن بزرگوار بود به خاطر ظلم و تعدی نظام سیاسی اموی از حضرت سلب شده بود ولی آن امام همام به اندازه‌ی امکانات خود و با مراعات شرایط زمان و مکان، با افراد مختلفی از جامعه ارتباط برقرار نموده و بر اساس وظیفه‌ی امامت خویش، آنها را در راستای اهداف اسلامی، هدایت و ارشاد می‌نمودند. [صفحه ۳۹۹]

ابعاد این ارتباط اجتماعی امام سجاد - علیه السلام - بسیار متنوع می‌باشد که بررسی همه آنها به صورت مبسوط به طول می‌انجامد. در این قسمت:

«ارتباط حضرت با بردگان و زیردستان»

«ارتباط حضرت با همسایگان»

«ارتباط با مرضی»

«ارتباط با واعظ نمایان»

«ارتباط با انسانهای هرزه»

«ارتباط با افراد مداح»

«ارتباط با مخالفین»

را بررسی می‌کنیم.

اما ارتباط حضرت با زمامداران در «بعد سیاسی» حضرت مورد بررسی قرار می‌گیرد. چه اینکه سایر ارتباطات سیاسی حضرت در تحت همین عنوان بررسی می‌شود، و انواع ارتباط سازنده فرهنگی حضرت در بررسی «بعد فرهنگی» وجود اقدس آن بزرگوار مطرح گردیده است.

ارتباط و برخورد حضرت سجاد با بردگان و زیردستان

اشاره

به علت حاکم بودن نظام برده داری در صدر اسلام به عنوان یکی از واقعیت‌های اجتماعی، اسلام و به تبع آن اولیاء الهی برخورد

کریمانه‌ای با این موضوع داشته‌اند که باید در جای خود به شکل مبسوط مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد.

حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- در این زمینه نیز آنچنان کرامت و فضیلت را به تصویر کشیده‌اند که حقیقتاً از نقاط برجسته زندگی این امام عزیز می‌باشد.

اولاً برخورد و ارتباط حضرت با بردگان و زیردستان خود به گونه‌ای بوده است که آنها از حضرت احساس «امنیت» می‌کرده‌اند. و این نکته‌ای بسیار مهم در تنظیم چگونگی ارتباط با زیردستان در محیطهای مختلف است و علی‌العموم چنین نیست که خادمان و زیردستان و کارگران از مسئولین ارشد و موالیان خود احساس امنیت داشته باشند. ولی حضرت سجاد -علیه‌السلام- به گونه‌ای رفتار [صفحه ۴۰۰]

نموده بودند که مملوکین و بردگان ایشان از ایشان کاملاً احساس امنیت داشته‌اند.

در سه کتاب مهم روایی این روایت نقل شده است که: «حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- دو مرتبه یکی از بردگان خود را صدا زدند و او جواب نداد، وقتی در مرتبه سوم صدا زدند، به ایشان پاسخ داد. به او فرمودند: «ای پسر! آیا صدایم را نشنیدی؟» گفت: «بلی!!»

حضرت فرمودند: «پس چرا جواب ندادی؟!»

گفت: «از شما احساس امنیت کردم.»

حضرت فرمودند: «حمد خدایی را که مملوکهای من را چنین قرار داد که از من احساس امنیت کنند.» [۵۹۴].

در این روایت برخورد مهربانانه حضرت با یک برده که به او «پسر» خطاب می‌کنند و پرسش کریمانه که چرا جواب ندادی و پاسخ او از روی صداقت و سپس نگرش توحیدی حضرت و سپاسگزاری از خداوند در اعطاء این گونه ارتباط با مملوکین، بیان شده که همه این قسمت‌ها قابل توجه و دقت می‌باشد.

ثانیاً بنای حضرت در زمینه ارتباط با زیردستان و بردگان بر «عفو و گذشت» بوده است. در این رابطه داستان بسیار عجیبی در عفو خادمی که از سر سهو و خطا، سیخهای داغ کباب را بر سر فرزند حضرت انداخته و باعث کشته شدن او شد و بلافاصله حضرت او را در راه خدا آزاد کردند و او را با کلمات خود که «تو متعمد نبودی» از نظر روحی آرام ساختند، [۵۹۵] قابل توجه است. این داستان به شکل مفصل در قسمت «عفو و گذشت حضرت در روابط اجماعی» تحت رقم (۵) ذکر گردیده است.

از این داستان که نظایر دیگری نیز دارد بخوبی استفاده می‌شود حضرت در زمینه خطاهای غیر عمدی خادمین و زیردستان خود، برخوردی کریمانه و از سر «عفو و گذشت» داشته‌اند.

ثالثاً در زمینه خطاهای عمدی و بزرگ بعضی از این خادمها و زیردستان

[صفحه ۴۰۱]

حضرت گرچه ایشان ابتدا تنبیه می‌کنند و یا قصد تنبیه دارند ولی با یک برخورد کریمانه دیگر از فرد خاطی تقاضای جدی تقاضا کرده و بالاخره او را در راه خدا آزاد می‌کنند و پر واضح است این برخوردها چه آثار تربیتی عمیق و شگرفی در روحیه آن برده‌ها بر جای گذاشته است.

امام باقر -علیه‌السلام- نقل فرموده‌اند که: پدرشان یکی از غلامان خود را یک ضربه تازیانه زد و علت آن این بود که او را به دنبال کاری فرستاده بودند ولی سستی کرده و در انجام آن کم کاری کرده بود. غلام شروع به گریه کرد و گفت: «خدایا!! ای علی بن الحسین مرا برای حاجت خود می‌فرستی و بعد مرا کتک می‌زنی!!»

امام باقر -علیه‌السلام- می‌فرمایند: «پدرم گریه کرد و گفت: «پسرم به کنار قبر رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - برو و دو

رکعت نماز بخوان و بگو: «بار الها علی بن الحسین -علیه السلام- را به خاطر خطیئه‌ای که امروز انجام داد بیامرز» و سپس رو به آن غلام کرد و فرمود: «برو که تو در راه خدا و برای خدا آزاده هستی.» (اذهب فانت حر لوجه الله).

«ابوبصیر» که راوی این خبر است می‌گوید: من گفتم: «فدایت شوم، کان آزاد کردن برده کفاره‌ی زدن است؟! ولی حضرت باقر سکوت فرمودند.» [۵۹۶].

همچنین «عبدالله بن عطار» نقل می‌کند که: «یکی از غلامهای حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- مرتکب گناهی شد که به خاطر آن مستحق عقوبت بود. حضرت شلاق را برای تنبیه او به دست گرفتند و این آیه را برای او خواندند که: «قل للذین آمنوا یغفرو اللذین لا- یرجون ایام الله...» [۵۹۷]، یعنی: «به کسانی که ایمان آورده‌اند بگو تا از کسانی که به روزهای خدا امید ندارند، در گذرند تا خداوند هر قومی را به سبب آنچه مرتکب شده‌اند به مجازات رساند.» آن غلام در این حال گفت: «من این چنین نیستم، من امید رحمت الهی را دارم و از عذاب او می‌ترسم.» حضرت سجاد -علیه السلام- با شنیدن این کلام تازیانه را انداخت و به او فرمود: «تو آزاد هستی.» [۵۹۸].

چه اینکه از حضرت ابوالحسن -علیه السلام- نقل شده که فرمودند:

[صفحه ۴۰۲]

«علی بن الحسین -علیه السلام- یکی از مملوکان خود را تنبیه کردند، بعد داخل منزل شده و شلاقی را خاج کردند و خود را برای او عریان نموده و گفتند: «علی بن الحسین را تازیانه بزن!!!» او از این کار امتناع کرد و لذا حضرت پنجاه دینار به او اعطاء فرمودند.» [۵۹۹].

و بالاخره داستان تکان دهنده و پند آموزی که در رابطه با تنبیه یک زبردست خاطی از حضرت سجاد -علیه السلام- نقل شده چنین است که:

یکی از بردگان و موالیان حضرت مسئول مزرعه‌ای بود که برای آن حضرت بود، روزی حضرت برای سرکشی از آن مزرعه آمدند و دیدند که فساد انبوهی و تباهی زیادی به آن رسیده و از این رو، با دیدن این وضعیت به فکر عمیق فرورفته و اندوهگین شدند (روشن است با کم کاری و تسامح یک غلام که مسئول رسیدگی بوده، نعمت‌های الهی ضایع شده است و چنین فردی مستحق تنبیه است). حضرت با شلاقی که در دست داشتند تنها به او یک تازیانه زدند. سپس از این کار پشیمان شده و همینکه به خانه رسیدند فردی را در طلب آن غلام فرستادند. وقتی نزد حضرت آمد مشاهده کرد که حضرت لباس خود را بیرون آورده و تازیانه‌ای به دست دارند. او گمان کرد که ایشان می‌خواهند او را مجدداً تنبیه کنند و لذا ترسش شدید گردید. در این حال حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- تازیانه را گرفتند و دستشان را به سوی او دراز کرده و فرمودند: «ای آقا آنچه در رابطه با تو از من سر زد، مانند آن از من قبلاً هرگز انجام نشده بود و آن یک اشتباه و لغزشی بود، حال این تازیانه برای تو و باید از من قصاص نمایی!!!»

غلام با مشاهده این آقایی و بزرگواری گفت: «ای مولای من قسم به خداوند گمان نداشتم مگر اینکه شما قصد عقوبت مجدد مرا دارید و من حقیقتاً مستحق عقوبت هستم. حال چگونه من از شما قصاص کنم!!!»

حضرت فرمود: «پناه بر خدا؛ تو در حلیت و وسعت هستی.» و این مطلب و خواهش را مکرر برای او تکرار نمودند و در هر دفعه آن غلام گفتار حضرت را بزرگ شمرده و آن را تجلیل می‌کرد و چونکه حضرت دیدند او قصاص نمی‌کند به او فرمودند: «حال که تو از این کار امتناع داری پس این مزرعه صدقه‌ای است برای تو و

[صفحه ۴۰۳]

بعد آن را به او عطا کردند.» [۶۰۰].

باید توجه داشت اینکه حضرت به خود خطا، لغزش و اشتباه نسبت می‌دهند حاکی از کمال بزرگواری و کرام نفسانی ایشان بوده و

ابدا با مقام عصمت حضرت که به معنای مصونیت کامل از گناه است، منافات ندارد.

با جمع بندی آنچه ذکر گردید روشن می‌شود حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در ارتباط با زیردستان و خادمین و غلامهای خود اولاً- به گونه‌ای رفتار می‌کردند که آنان کاملاً احساس امنیت داشته‌اند. ثانیاً در لغزشهای غیر عمدی، آنها را عفو نموده و ثالثاً در خطاهای عمدی گرچه بندرت آنها را تنبیه مختصری می‌کردند ولی بلافاصله با برخوردی کریمانه از آنها تقاضای قصاص کرده و سپس با امتناع آنها، آنها را در راه خدا آزاد کرده و به آنها کمک نیز می‌کرده‌اند.

گذشته از این امور یکی از سیره‌های مستمر حضرت سجاد علیه‌السلام در رابطه با بردگان آزاد کردن آنها در راه خدا در مناسبت‌های مختلف و طول سال بوده است که باید به عنوان «آزاد نمودن بردگان توسط حضرت سجاد علیه‌السلام» مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

مسئله دیگر «نشست و برخاست حضرت با بردگان» است که قابل توجه می‌باشد.

آزاد نمودن بردگان توسط حضرت سجاد

در صدر اسلام، «بردگان» اسیران جنگی بودند که در جنگ‌ها علیه‌السلام شرکت می‌کردند. از نظر عقل کشتن چنین فردی که به قصد ریختن خون مسلمین و ایستادن در مقابل دعوت حق به مبارزه آمده، هیچ مانعی ندارد اما اسلام عزیز اولاً راه را برای زنده نگهداشتن آنها باز گذاشته و ثانیاً زمینه تربیت و آشنایی آنها با فرهنگ اسلامی و سپس آزاد ساختن آنها را از طرق مختلف فراهم ساخته است. یکی از این راهها قرار دادن ثوابهای هنگفت در آزاد ساختن «اسیر» است و دیگری قرار دادن آزادی اسیر به عنوان یکی از خصال «کفاره» که در موارد مختلف که «کفاره» در اثر ترک یا انجام کاری به گردن انسان مسلمان می‌آید، اولین آن «عتق» [صفحه ۴۰۴]

یعنی آزادی یک برده معرفی شده است.

به هر حال اسلام و اولیاء الهی علما و عملاً بهترین برخورد را با مسئله «بردگی» نموده‌اند. در این ارتباط حضرت سجاد علیه‌السلام هم با بیان ثوابهای هنگفت آزاد نمودن برده، مردم را به این کار خیر تشویق می‌کردند و هم خود با آزاد نمودن آنان به هر بهانه و مناسبتی، این عمل خیر را در جامعه رواج می‌دادند و از این مهمتر با خرید برده‌ها به صورت متعدد، آنان را در خانه خود نگهداری کرده و با تربیت آنها به صورت صحیح، موجب هدایت و سازندگی آنان را فراهم می‌ساختند و البته سپس آنها را همگی در راه خدا آزاد می‌کردند.

اینک با نقل یک روایت در زمینه بیان ثوابهای آزاد نمودن برده که به تصدیق حضرت سجاد علیه‌السلام رسیده است، به یکی از سیره‌های آن بزرگوار در زمینه «آزاد کردن بندگان» می‌پردازیم.

«سعید بن مرجانه» می‌گوید: از «ابوهریره» شنیدم که می‌گفت: «رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - دائماً می‌فرمود: «هر کس برده مؤمنی را آزاد کند خداوند به هر قطعه‌ای از بدن او، قطعه‌ای از بدن این فرد را از آتش آزاد خواهد کرد، آری به دست، دست او را و به عوض پا، پای او را به عوض عورت، عورت او را آزاد خواهد کرد.»

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرمودند: آیا تو خود این حدیث را از «ابوهریره» شنیدی؟
«سعید» گفت: آری.

در این هنگام حضرت امام فرمود: «مطرف» را - که یکی از غلامان خوشرو و با نمک او بود - صدا کنید. پس چون «مطرف» نزد حضرت ایستاد؛ فرمود: «برو که تو در راه خدا آزاد هستی!!» [۶۰۱].

آری حضرت سجاد علیه‌السلام در آزاد کردن برده‌ها مانند سایر اعمال خیر گوی سبقت را از دیگران ربوده بودند به گونه‌ای که در

تواریخ ذکر شده است که آن بزرگوار هزار بنده در راه خداوند متعال آزاد کرده‌اند. (چه اینکه برای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام نقل شد که هزار مملوک در راه خدا و [صفحه ۴۰۵]

برای نجات از آتش از دستمزد حاصل از تلاش خود، آزاد نمود.) [۶۰۲].

در قسمت‌های مربوط به «عفو و گذشت حضرت» تحت رقم (۴) و (۵) و در قسمت «ارتباط حضرت با زیردستان و بردگان» نمونه‌های بسیار جالب و عالی از برخی از عتق‌های حضرت و آزاد ساختن کنیزان یا بردگان بیان گردیده است. نکته‌ای که در مورد انجام این عمل صالح توسط حضرت زین العابدین علیه‌السلام بسیار قابل توجه و تحسین است این است که: برای آن حضرت قیمت برده مهم نبوده است و وجود اقدشش هر کجا موقعیت را برای عتق مناسب می‌دیدند، آن را انجام می‌دادند و لو برده‌ی مورد نظر، بسیار گران قیمت باشد.

«سعید بن مرجانه» می‌گوید: «حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام قصد کرد یکی از بندگانش را که «عبدالله بن جعفر» را به او اعطاء کرده بود و قیمتش ده هزار درهم یا هزار دینار بود، آزاد کند.» [۶۰۳].

در اینجا یک سیره‌ی مستمره‌ی آن بزرگوار را در زمینه آزاد کردن بردگان که حاوی درسهای بزرگ سازندگی و حاکی از عظمت و وارستگی بی نظیر حضرت سجاد علیه‌السلام می‌باشد، مرور می‌کنیم:

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «عادت حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام این بود که هر گاه ماه مبارک رمضان داخل می‌شد هیچ عبد و امه‌ای (برده و کنیز) را تنبیه نمی‌کرد و اگر آنها مرتکب گناه می‌شدند در دفتری یادداشت می‌فرمود که فلان برده گناه کرد و فلان کنیز گناه کرد در فلان روز و در فلان روز و آنها را عقوبت نمی‌فرمود. از این رو تمام عملکرد آنها را جمع می‌کرد. چونکه آخرین شب ماه رمضان فرامی‌رسید، آنها را دعوت می‌کرد و در اطراف خود آنها را جمع فرموده و آن دفتر را بیرون می‌آورد و ظاهر می‌ساخت و بعد می‌فرمود: «ای آقای فلانی تو چنان و چنین کردی و من تو را تأدیب نکردم، آیا به یاد داری؟! او هم می‌گفت: «بلی یابن رسول الله.» تا به آخرین نفر از آنها می‌رسید و همه را به اقرار وامی‌داشت.

سپس حضرت در وسط آنان می‌ایستاد و به آنها می‌فرمود: «صداهایتان را بلند

[صفحه ۴۰۶]

کنید و بگوئید: «ای علی بن الحسین!! هر آینه پروردگار تو نیز همه آنچه تو انجام داده‌ای بر تو احصاء کرده است، چنانکه تو آنچه ما عمل کرده بودیم بر ما احصاء نمودی. و در نزد او کتابی است علیه تو که به حق گویا می‌باشد، و هیچ کوچک و بزرگی که تو انجام داده‌ای را فروگذار نکرده و همه را احصاء کرده است. و می‌یابی جمیع آنچه را که انجام داده‌ای که نزد او حاضر است، چنانکه ما جمیع عملکرد خود را نزد تو حاضر یافتیم. حال که چنین است پس ببخش و در گذر همچنانکه امید عفو از ملیک داری و دوست داری که «ملیک» از تو در گذرد.»

تو از ما در گذر تا او را بخشنده بیابی و او را در ارتباط با خود «رحیم» و برای خودت «غفور» و «بخشنده» بیابی و هرگز پروردگار تو به هیچ کس ظلم نمی‌کند. همچنانکه نزد تو کتابی است که علیه ما به حق گویا است و هیچ صغیری و کبیری از آنچه ما انجام داده‌ایم را فروگذار نکرده همه را احصاء کرده است.

ای علی بن الحسین ذلت مقام خودت را در نزد پروردگار حکیم عادل که هرگز به اندازه‌ی مثقال حبه‌ای از خردل ظلم نمی‌کند، به یاد آور و او این اندازه‌ی کوچک از عملکرد تو را در روز قیامت حاضر خواهد کرد و خداوند به عنوان حسابگر دقیق و شاهد مطلق کفایت می‌کند. پس در گذر و ببخش تا «ملیک» از تو در گذرد و ببخشد. هر آینه او خود می‌فرماید: «باید ببخشید و در گذرید، آیا دوست نمی‌دارید که خداوند شما را ببخشد.» [۶۰۴].

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «حضرت با صدای بلند این مطالب را علیه خود فریاد می‌کرد و به آنها نیز تلقین می‌فرمود و آنها نیز با صدای بلند فریاد می‌کردند و این در حالی بود که او در بین آنها ایستاده بود و گریه می‌کرد و نوحه می‌نمود و می‌گفت: «پروردگارا تو خود ما را امر فرمودی که از هر کس که به ما ظلم کرده در گذریم، ما که به خود ظلم کردیم و اینک ما از هر کس که به ما ظلم کرده بود در گذشتیم، پس تو نیز از ما در گذر که تو از ما و از همه مأمورین اولی می‌باشی. و تو امر فرمودی که ما سائلی را از درهای خود نرانیم و اینک همه به عنوان «نیازمند» و «مسکین» به خدمت تو آمده‌ایم و به باب تو و در آستانه تو سر مسکنت فرود آورده‌ایم، آری از تو

[صفحه ۴۰۷]

طلب می‌کنیم لطف تو را و معروف و عطاء تو را، پس با این امور بر ما منت بگذار و ما را مأیوس مفرما که تو به این مطلب از ما و همه مأمورین اولی هستی. ای خدای من کرم نمودی، به من هم کرم فرما چرا که اینک از سؤال کنندگان درگاه تو هستم، تو خود معروف را جود و بذل فرمودی پس مرا نیز با اهل معروف و انعام خود مخلوط نما، ای کریم!!

بعد حضرت رو به آن گروه از بردگان و کنیزان می‌فرمود و می‌گفت: «من همه شما را بخشیدم آیا شما مرا می‌بخشید؟! و از آنچه از من نسبت به شما از بد رفتاری سر زده در می‌گذرید؟ که من مالک بدی بودم مالکی لئیم و ظالم ولی خود مملوکی هستم برای ملیکی کریم که جواد و عادل و محسن و فضیلت بخش است.»

آنها همگی در پی این درخواست بزرگوارانه حضرت می‌گفتند: «ای سید و آقای ما، ما همگی از تو در گذشتیم ولی تو کوچکترین بدی نکرده‌ای.»

پس به آنها می‌فرمودند: «همگی بگوئید: «خداوندا از علی بن الحسین در گذر همچنانکه او از ما در گذشت. و او را از آتش آزاد بفرما همچنانکه او ما را از بردگی آزاد کرد.» آنها هم این را می‌گفتند و هر بار می‌فرمود: «اللهم آمین رب العالمین»

بعد می‌گفت: «بروید که از شما در گذشتم و گردنهایتان را آزاد کردم، بدین امید که خداوند از من در گذرد و گردن مرا نیز آزاد کند.» و سپس همه آنها را آزاد می‌کرد.

فردا که روز «عید فطر» فرا می‌رسید به بعض آنها جوایز ارزنده‌ای که آنها را مصونیت بخشیده و از آنچه نزد مردم است بی‌نیاز کند، هدیه می‌کرد. و هیچ سالی نبود مگر اینکه در آخرین شب از ماه رمضان مابین بیست نفر، کمتر یا بیشتر، را آزاد می‌کرد.

و حضرت می‌فرمود: برای خداوند متعال در هر شب از شبهای ماه رمضان به هنگام افطار هفتاد هزار هزار آزاد شده از آتش هست که همگی مستحق کامل برای آتش بوده‌اند و چون شب آخر از ماه رمضان فرا رسد در آن به مانند آنچه در جمیع شبها آزاد کرده، آزاد می‌فرماید و من دوست دارم که خداوند مرا چنین ببیند که برده‌هایی که در ملک خود دارم در دار دنیا، آنها را آزاد کرده‌ام. بدین رجاء و امید که او نیز مرا از آتش آزاد کند!!

آری حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام هیچ خادمی را برای بیش از یک

[صفحه ۴۰۸]

سال کامل استخدام نکرد و چنین بود که هر گاه بنده‌ای را در اول یا وسط سال مالک می‌شد، هر گاه شب عید فطر می‌شد او را آزاد می‌ساخت و افراد دیگری را در سال دوم به جای آنها قرار می‌داد و بعد آنها را نیز همچین آزاد می‌کرد تا اینکه به خداوند متعال ملحق شد.

«اساساً حضرت بنده‌های سیاهی را می‌خرید که به آنها هیچ نیازی نداشت ولی آنها را به «عرفات» می‌آورد و به وسیله آنها خلل‌ها و کمبودها را جبران می‌کرد و هر گاه از «عرفات» به سوی «منی» «مکه» کوچ می‌کرد همه آنها را نیز آزاد می‌ساخت و به آنها جوایزی از مال هدیه می‌داد.» [۶۰۵].

این سیره مستمره‌ی حضرت زین العابدین علیه‌السلام در آزاد سازی بردگان مشتمل بر نکات ارزنده اخلاقی معنوی و حاکی از نهایت بزرگواری و عرفان حضرت می‌باشد و می‌طلبد پیرامون آن بدقت مطالعه کرد تا از آن استفاده برد و برای زندگی اجتماعی خود از آن بهره‌مند گردید.

نشست و برخاست حضرت سجاد با بردگان

در عصری که نظام اموی و کارگزاران آن با زنده کردن اصول تفکر جاهلی در جامعه، سعی داشتند عملاً فرهنگ اسلامی را به طور کلی از صحنه جامعه حذف کنند، حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام با مجاهدات علمی و عملی خود نقشه‌های خائنه آنها را خنثی می‌نمودند.

یکی از ابعاد این مجاهده، برخورد کریمانه با بردگان در جامعه است که حضرت از نظر بیان منطق اسلام در ارتباط با این قشر می‌فرمودند:

«هیچ کس بر دیگری فخر نوردد که همه شما بردگان و عبید هستید و مولی واحد است.» [۶۰۶].

اما از نظر رفتار عملی، گذشته از برخورد کریمانه با بردگان، عفوها، بزرگواری‌ها، آزاد کردن آنها به هر مناسبت و ... حضرت در جامعه برای شکستن جو طبقاتی حاکم از طرف نظام اموی تلاش می‌نمود با بردگان نشست و برخاست [صفحه ۴۰۹]

نماید. در این رابطه موارد زیر قابل توجه می‌باشد:

۱- حضرت با یکی از موالی متعلق به «آل عمر بن خطاب» می‌نشست. مردی از قریش «نافع بن جبیر» به ایشان گفت: «شما سید مردم و افضل آنها هستی آن وقت می‌روی به سوی این «عبد» و با او می‌نشینی!!
حضرت فرمود: «من نزد کسی می‌روم که از مجالست او منتفع شوم.» (در نقل دیگر فرمود: «مرد جایی باید نشست و برخاست داشته باشد که نفع ببرد.») [۶۰۷].

۲- نمونه‌ای دیگر از رفتار حضرت با بردگان و کنیزان مسأله ازدواج حضرت با یکی از کنیزان خود می‌باشد که ابتدا او را آزاد می‌نماید و سپس با او ازدواج می‌کند و چون خبر به گوش «عبدالملک مروان» می‌رسد حضرت را تنقید می‌کند. اما حضرت به صورت قاطع به او پاسخ می‌دهند و سیره‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - را برای او می‌نویسند.
روایت مربوط به این موضوع در قسمت «همسری دیگر برای امام سجاد علیه‌السلام (۲)» مطرح شده است.

ارتباط حضرت سجاد با همسایگان

«زهری» می‌گوید: چونکه حضرت زین العابدین علیه‌السلام وفات یافته و ایشان را غسل دادند، بر پشت حضرت برآمدگی خشنی که حاصل کار با اشیاء سخت است را مشاهده کردند. و به من رسید که آن حضرت در شب برای همسایگان ضعیف خود آب می‌کشیده است. [۶۰۸].

ارتباط و برخورد حضرت سجاد با بیماران

در زندگانی حضرت زین العابدین علیه‌السلام تنها یک مورد از برخورد کریمانه آن بزرگوار با بیماران گزارش شده است و آن

مربوط به دعوت تعدادی از جذامیان» از حضرت است که در حال عبور با مرکب سواری از کنار آنها بودند، آنها از حضرت خواستند که با آنها غذا بخورند ولی چون ایشان روزه بودند نپذیرفتند.
[صفحه ۴۱۰]

ولی بعد که به منزل رسیدند دستور دادند بدقت غذای بسیار مطلوبی طبخ کنند و بعد تمام آن مریضها را دعوت کرده و خود با آنها غذا خوردند و بعد هم مقداری پول و غذا به آنها اعطاء نمودند. [۶۰۹].
از این برخورد به دست می‌آید چگونه حضرت از تعدادی از افراد جامعه اسلامی که به مرض درد آور و ناراحت کننده‌ی «جذام» مبتلا شده بودند دلجویی نموده و در حالی که همه از آنها گریزان هستند، آنها را به منزل دعوت کردند و با آنها هم غذا شدند و در موقع رفتن نیز به آنها هدیه دادند.
اصولاً افرادی که مریض می‌شوند بیش از هر چیز به برخوردهای عاطفی نیاز دارند که نمونه بارز آن را در این برخورد حضرت سجاد علیه‌السلام مشاهده می‌کنیم.
مشروح روایتی که این برخورد را بیان می‌کند در قسمت «بزرگواریهای ویژه حضرت» در نمونه (۱) ذکر شده است.

ارتباط و برخورد حضرت سجاد با واعظ نمایان

در قسمت بررسی «بعد فرهنگی» وجود مبارک حضرت زین العابدین، نامه بلند و جامع و هدایتگر حضرت به یکی از آخوندهای درباری تحت عنوان «متن نامه حضرت سجاد علیه‌السلام به محمد بن مسلم بن شهاب زهری» مورد بررسی قرار گرفت که حاوی نکات بسیار ارزنده بود و از آن بخوبی شهادت فوق العاده حضرت در ارشاد «واعظ نمایان» استفاده می‌شود. چه اینکه حضرت آن شخص را از آلت دست نظام سیاسی فاسد قرار گرفتن و سوء استفاده از علوم او بر حذر داشته و او را به خودسازی و رسیدن به معرفت و کمال دعوت کرده‌اند.
برخورد دیگری که از حضرت سجاد علیه‌السلام با یکی دیگر از واعظ نمایان معاصر خود گزارش شده مربوط به شخصی است به نام «حسن بصری» [۶۱۰] که
[صفحه ۴۱۱]

در این قسمت آن را مرور می‌کنیم:

روزی حضرت زین العابدین علیه‌السلام به «حسن بصری» گذر نمودند که او در «منی» ایستاده بود و مردم را موعظه می‌کرد. حضرت روبروی او ایستاد و فرمود: «دست نگه دار!! من از تو سؤال می‌کنم راجع به حالی که تو هم اینک در آن مقیم هستی، آیا برای خودت و در آنچه بین تو و بین خداوند است می‌پسندی که در همین حال بمیری؟ مرگی که ممکن است فردا به سراغ تو آید؟!»

او گفت: نه.

حضرت فرمودند: «آیا با خود حدیث نمی‌کنی راجع به انتقال و تحول از حالی که برای خود نمی‌پسندی به حالی که آن را پسندی؟!»

او برای مدتی به زمین خیره شد و سپس گفت: «من این مواعظ را بدون حقیقت می‌گویم.»

حضرت فرمود: «آیا بعد از حضرت محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - پیامبری را آرزو می‌کنی که با او دارای سابقه‌ای باشی؟»
گفت: نه.

حضرت فرمود: «آیا منزلی غیر از منزلی که به آنجا بر خواهی گشت آرزو داری تا در آن به کار مشغول شوی؟!» گفت: نه.

حضرت فرمود: «آیا تا به حال هیچ کس را دیدی که دارای عقل وافر باشد و برای خودش از خودش چنین وضعی و حالی را پسندد؟ تو بر حالی هستی که آن را نمی‌پسندی برای خودت این خیال را نداری که نفست را به حالی که حقیقتاً آن را می‌پسندی منتقل نمایی!! و پیامبری هم بعد از حضرت محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - امید نداری و به منزلی غیر از منزلی که تو در آن هستی و به آن رجوع می‌کنی نمی‌شناسی و امید نداری که در آن به کار مشغول شوی و با همه این احوال باز تو مردم را موعظه می‌کنی؟!»

چونکه حضرت علیه‌السلام پشت کرده و رفتند، «حسن بصری» گفت:

[صفحه ۴۱۲]

«این چه کسی است؟» به او گفتند: «علی بن الحسین است». او گفت: «اهل بیت علم!!!» و بعد از آن دیگر دیده نشد که حسن بصری برای مردم موعظه کند. [۶۱۱].

شبه همین موضوع و برخورد نیز برای حضرت سجاد علیه‌السلام نقل شده که روزی «حسن بصری» را کنار «حجرالاسود» دیدند که قصه می‌گفت. حضرت فرمودند: «ای آقا که اینجا هستی آیا برای خودت مرگ را می‌پسندی؟» گفت: نه، فرمودند: «آیا عمل تو برای حساب صلاحیت دارد؟» گفت: نه، فرمودند: «آیا در آنجا منزل دیگری برای عمل و کار وجود دارد؟» گفت: خیر، حضرت فرمود: «آیا برای خود در روی زمین پناهگاهی جز این خانه سراغ داری؟» گفت: خیر، حضرت فرمود: «پس چرا مردم را از طواف بازمی‌داری و مشغول می‌سازی؟» و سپس رفتند.

آنگاه «حسن» گفت: هرگز در گوشه‌های من به مانند این کلمات از هیچ کس وارد نشده است، آیا این مرد را می‌شناسید؟ گفتند: این «زین العابدین» است او گفت: «ذریه‌ای که بعضی از بعض دیگرند». [۶۱۲].

ارتباط و برخورد حضرت سجاد با افراد هرزه و سطحی

از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود: در «مدینه» مردی بود اهل بطالت، که مردم با دیدن او می‌خندیدند. روزی او گفت این مرد (و منظورش حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام بود) مرا مانع شده که او را بخندانم. در همین حال حضرت عبور کردند و در پشت سر ایشان چند نفر از بندگان و موالیانشان بودند. در این هنگام آن مرد بطال آمد و ردای حضرت را از دوش ایشان کشید و رفت ولی حضرت کمترین توجهی به او نفرمودند. آن افرادی که به همراه حضرت بودند به دنبال او رفته و ردای حضرت را از او گرفتند و آن را آورده و بر دوش حضرت گذاشتند در این حال حضرت از آنها پرسید: این کیست؟ گفتند: این مردی است اهل بطالت که اهل مدینه را می‌خنداند. حضرت فرمودند: «به او بگوئید: هر آینه

[صفحه ۴۱۳]

برای خداوند روزی است که در آن روز انسانهای اهل بطالت خسارت می‌کنند. (ان الله یوما یخسر فیہ المبطلون) [۶۱۳].

حقیقتاً این برخورد امام معصوم علیه‌السلام با فردی که کارش خنداندن مردم و اشتغال به بطالت و بیهودگی است چقدر پند آموز و عبرت آور است. از این داستان به دست می‌آید کسانی که صرفاً با بطالت خو کرده و مردم را با انواع کارهای مضحک می‌خندانند، در روز قیامت جدا خسارت خواهند کرد.

ارتباط و برخورد حضرت سجاد با افراد مداح و کسانی که ایشان را تمجید می‌کردند

حضرات معصومین علیهم‌السلام با همه کمالات و فضائلی که از آن برخوردار بودند، اما خود را «عبد» حضرت حق دانسته و همه خوبی‌ها را از او و برای او می‌شناختند و هرگز به خاطر عنایات خاص الهی که شامل حالشان شده بود مغرور نشده و در مقابل خداوند خود را دارای «کمال» و «قدرت» و «علم» و منزلتی نمی‌دانستند.

حضرت زین العابدین امام سجاد علیه‌السلام نیز مظهر عبودیت الهی و مجسمه‌ی تواضع و فروتنی بوده در برخورد با کسانی که از ایشان مدح و ستایش می‌کردند، متوجه خداوند شده و به او پناه می‌بردند و خود را فقط از صالحین قوم خود معرفی کرده و هرگز نمی‌خواستند کسی در رابطه با محبت ایشان راه افراط پیموده و ایشان را بیشتر از آنچه که شایسته است دوست بدارد، چرا که افراط در این زمینه به معنای انتساب ذاتی اوصاف خدایی به ایشان غفلت از مقام عبودیت ایشان می‌باشد که این هرگز مرضی نظر حضرت و سایر ائمه هدی علیهم‌السلام بوده است.

اینک در رابطه با برخورد حضرت با کسانی که به ایشان اظهار محبت می‌کرده و یا از حضرت تمجید و مدح می‌نمودند، به چند روایت توجه نمائید:

۱- مردی به حضرت عرض کرد: یا بن رسول الله من برای خدا شما را دوست دارم، دوست داشتن بسیاری شدیدی!! (انی لاجبک فی الله جبا شدیدا)

حضرت فرمودند: «بار پروردگارا من به تو پناه می‌برم که برای تو دوست

[صفحه ۴۱۴]

داشته شوم ولی تو از من ناراحت باشی.» [۶۱۴].

۲- در خدمت حضرت سجاد علیه‌السلام فضائل ایشان ذکر شد، حضرت فرمود: «همین مقدار که ما از افراد صالح قوم خود باشیم ما را کفایت می‌کند.» [۶۱۵].

۳- هنگامی که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام بر «عبدالملک بن مروان» وارد شدند، با دیدن سیمای نورانی حضرت و آثار عبادت که در آن هویدا بود، او شروع به مدح و ستایش و توصیف خوبی‌های حضرت کرد و گفت: «شما دارای «فضل» و «علم» و «دین» و «ورع» هستید به گونه‌ای که هیچ کس مانند شما از این کمالات برخوردار نیست.

حضرت فرمودند: «همه آنچه که تو ذکر کردی و توصیف نمودی از فضل خداوند سبحان و تأیید و توفیق اوست. حال شکر آنچه او نعمت داده است کجاست؟»

و سپس گوشه‌ای از فضائل پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - را بیان و آنچنان در عبودیت خود و عدم قدرت بر ادای حتی شکر یک نعمت از نعم الهی صحبت کردند تا اینکه هم خود گریستند و هم «عبدالملک» گریه کرد. [۶۱۶].

۴- شخصی روبروی حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام شروع به تمجید و مدح حضرت کرد ولی در واقع حضرت را دشمن می‌داشت. حضرت به او فرمودند: «من از آنچه تو می‌گویی پائین‌تر و پست‌ترم ولی از آنچه در نفس توست بالاتر و برتر می‌باشم.» [۶۱۷] از این روایت هم علم حضرت به آنچه در قلب این منافق بوده، استفاده می‌شود و هم تواضع و فروتنی آن بزرگوار که می‌فرماید: «من از آنچه تو مدح می‌کنی کمتر می‌باشم.»

۵- «ابن شهاب زهری» می‌گوید: حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام به ما فرمود: «ما را دوست بدارید دوستی که اسلام آن را تأیید می‌کند.» (احبونا حب الاسلام) و پیوسته محبت شما به نفع ما بوده تا اینکه به عیب علیه ما تبدیل شد.» [۶۱۸].

علامه مجلسی - رحمه الله علیه - می‌فرماید: یعنی حب شما نسبت به ما مایه

[صفحه ۴۱۵]

سعادت و نجات شماسست برای ما نیز افتخار و نعمت است مگر اینکه از جاده‌ی اعتدال خارج شده و به ما آنچه را که نمی‌پسندیم نسبت دهید که در این صورت این «حب» به «عیب» تبدیل شده، مردم از ما عیب خواهند گرفت به خاطر آنچه که شما به ما نسبت می‌دهید. [۶۱۹].

ارتباط و برخورد حضرت سجاد با مخالفین

حضرت زین العابدین علیه‌السلام در برخورد با مخالفین و دشمنان و افرادی که به حضرت ظلم و ستم روا داشته و یا «غیبت» می‌کردند و یا بدگویی و سب و دشنام روا می‌داشتند، برخوردی از سر بزرگواری و بر محور «عفو و گذشت» و «ایثار و فداکاری» داشته‌اند. تاریخ زندگانی حضرت پر است از قطعه‌های زرین و منور از گذشتها و بخشش‌ها و برخوردهای کریمانه آن امام همام با افرادی که با سوء ادب و رفتار، مستحق توبیخ و مقابله به مثل بوده‌اند ولی حضرت کریمانه، «سب و دشنام» آنان را با «مهربانی» و «تواضع» و «احوالپرسی» و «انعام» جواب می‌دادند، «غیبت» آنها را با بیان اینکه «اگر آنچه گفتید در من موجود است خداوند مرا بیامرزد و اگر در من نیست خداوند شما را بیامرزد» [۶۲۰] پاسخ می‌دادند و ایداء و آزارهای شدید را با «گذشت» و «عفو» و «کرم» و «جود» جواب می‌دادند مانند آنچه در زمینه برخورد با «هشام بن اسماعیل» والی «مدینه» که بدترین اذیت‌ها را نسبت به حضرت روا داشته و بعد از عزل در حالی که متوقع مقابله به مثل حضرت بود، نه تنها حضرت به او سلام کرده بلکه به او گفتند از جانب من و تابعین من هیچ مشکلی متوجه تو نخواهد شد و اگر کمبود مالی داری، ما آنقدر وسعت داریم که تمام نیاز تو را برآورده سازیم!! [۶۲۱].

و انعکاس و تأثیر این برخوردهای کریمانه در تغییر روش آنها بسیار عجیب بوده و آنها را شرمسار برخورد حضرت کرده و موجب اصلاح رفتار آنها شده بود.

و این چنین است که برآستی باید این رفتار حضرت به عنوان «الگوی کامل رفتاری» برای جامعه اسلامی مورد تبعیت قرار گیرد.

[صفحه ۴۱۶]

نمونه‌های از این برخوردها در قسمت «صبر بی‌پایان حضرت» نمونه (۱) و (۴)، «حلم و تواضع حضرت»، «عفو و گذشت حضرت در روابط اجتماعی» نمونه (۱) و (۲) و (۳) و (۶) و (۷) به صورت کامل بیان شده است.

در این قسمت یک نمونه از اعراض کریمانه حضرت از کسانی که به او ناسزا می‌گفتند را ذکر می‌نمائیم:

- مردی به مرد دیگری که از «آل زبیر» بود کلامی ناروایی گفت و او را دشنام داد اما او از آن مرد اعراض کرد، سپس کلام ادامه یافته و آن زبیری به حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام دشنام داد و حضرت از او اعراض نمودند و به او جواب ندادند. آن مرد زبیری سؤال کرد: چه چیز مانع از این شد که جواب مرا بدهید؟ حضرت فرمودند: «همان چیزی که تو را مانع شد که جواب آن مرد را بدهی!!» [۶۲۲].

ارتباط و برخورد حضرت سجاد با حیوانات

حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین علیه‌السلام نه تنها جامعه اسلامی را از محبت و گذشت و بزرگواری خود بهره‌مند نموده و همگان را مشمول چشمه‌ی فیاض کمالات و بی‌انتهای وجود اقدس خود قرار می‌دادند، که در سطح «جامعه‌ی حیوانی» نیز کمالات خود را نسبت به حیوانات هم آشکار نموده، این بخش از موجودات را مشمول لطف و عنایت و صفات عالیه انسانی و الهی

خود می‌ساختند.

در قسمت «اطلاع حضرت از لغات حیوانات و احوال آنها» روایات متعددی از برخورد حضرت سجاد علیه‌السلام با حیواناتی نظیر «روبه»، «آهو» و «گرگ» نقل گردید که چگونه حضرت از آنها مشکل‌گشایی نموده و به آنها محبت ورزیدند. آنها را به سر سفره خود دعوت کردند و به آنها ایمنی و امنیت بخشیدند و آنها نیز برای حضرت و اصحابشان دعا کردند.

اما آنچه در مجموعه زندگانی حضرت سجاد علیه‌السلام در این ارتباط بسیار حائز اهمیت است و جلب توجه می‌کند برخورد حضرت با ناقه‌ای (شتر ماده) است که بارها با او حج گزارده بودند و در طول این سفرهای مکرر حتی یک [صفحه ۴۱۷]

تازیانه هم به او نزده و ابدا او را تنبیه نکرده بودند و اینکه در پایان عمر حضرت، سفارش آن «شتر» را به فرزندشان می‌نمایند و بالاخره قدرشناسی آن حیوان از صاحب و مولای خود که چگونه پس از ارتحال حضرت، به سر قبر آن بزرگوار آمده و اشک می‌ریزد و بی‌تابی‌ها می‌کند تا اینکه با اقامتی سه روزه بر سر آن قبر مطهر، در فراق مولای خود جان می‌سپارد. این امور حقیقتاً قابل دقت می‌باشد و باید برای جامعه انسانی مایه‌ی پند باشد که ارتباط حیوانات با ذات اقدس «ولی خدا» چگونه است و آنها چگونه به امام معصوم عشق می‌ورزند، ولی بعضی از انسانها چگونه با کمال جهل و بی‌معرفتی با آن ذوات مقدس مواجه شده و نه تنها خود استفاده نمی‌برند که جلوی استفاده‌ی دیگران را نیز سد می‌کنند.

اینک بعضی از روایات در زمینه‌ی ارتباط و برخورد حضرت با مرکب سواری خود را مرور می‌کنیم.

۱- در بین کوههای «رضوی» ناقه‌ی حضرت درنگ نموده و در راه رفتن سستی کرد حضرت او را خوابانیده و سپس تازیانه‌ای و چوبی را به او نشان دادند و فرمودند: «به خوبی و راحتی سیر می‌کنی و یا اینکه هر آینه انجام خواهم داد!!» آن «ناقه» در پی این کلام حضرت، به خوبی شروع به راه رفتن کرد و دیگر بعد از آن در راه رفتن سستی به خرج نداد و درنگ نمود. [۶۲۳].

۲- امام صادق علیه‌السلام فرمودند: علی بن الحسین علیه‌السلام بر مرکبی ده حج به جا آورد ولی حتی یک تازیانه به او نزد، آن مرکب در سالی از سالها حضرت را در راه رفتن متوقف کرد (یعنی خود خوابید و مانع از رفتن حضرت شد) اما باز او را با تازیانه نزدند. [۶۲۴].

۳- یکی از اصحاب حضرت می‌گوید: من با علی بن الحسین علیه‌السلام به حج مشرف شدم در بین راه ناقه‌ی حضرت در راه رفتن کندی به خرج داد. حضرت با چوبی بر او اشاره نمودند و سپس فرمودند: آه!! اگر قصاص نبود. و بعد دستشان را از جلوی آن ناقه به عقب کشیدند. [۶۲۵].

۴- «زراره بن اعین» می‌گوید: حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- با

[صفحه ۴۱۸]

ناقه‌ای بیست مرتبه به حج مشرف شدند ولی حتی یک تازیانه به او نزدند. [۶۲۶].

۵- حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام شتر خود را در راه از «مدینه» به «مکه» هرگز نمی‌زدند. [۶۲۷].

۶- امام صادق علیه‌السلام فرمودند: حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام هنگامی که موقع وفاتشان شد به فرزندشان حضرت محمد بن علی علیه‌السلام فرمودند: «من با این ناقه بیست مرتبه حج بجا آورده‌ام و حتی یک تازیانه به او نزده‌ام پس هرگاه مرد او را دفن کن تا گوشت او را درنده‌ها نخورند، هر آینه رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمودند: «هیچ شتری نیست که برای هفت سال در موقف «عرفه» بر روی او وقوف انجام گرفته باشد (یعنی هفت بار به سرزمین عرفه آمده باشد) مگر اینکه خداوند او را از نعمتهای بهشت قرار داده و در نسلش برکت قرار می‌دهد.

در پرتو سفارش حضرت سجاد علیه‌السلام، چون آن ناقه مرد حضرت باقر -علیه‌السلام- برای او حفره‌ای کنده و او را در آن دفن نمودند. [۶۲۸].

۷- زرارۀ می‌گوید: از حضرت امام باقر -علیه‌السلام- شنیدم که می‌فرمود: «حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- ناقه‌ای داشتند که با او بیست و دو مرتبه حج گزارده بودند و در طول این مدت هرگز یک تازیانه هم به او نزده بودند. این شتر بعد از رحلت حضرت پس از مدت اندکی متوجه آن حادثه شد. ولی یکدفعه بعضی از موالیان من نزد من آمده و گفت: «ناقه» از جایگاهش خارج شده و به سر قبر حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- رفته و بر روی آن خوابیده است و با گردن خود به آن می‌مالد و می‌خروشد و از دهانش کف بیرون می‌آید. حضرت فرمود: «من گفتم او را به چراگاه خود برگردانید.» و او هرگز قبر را ندیده بود. [۶۲۹].

۸- امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: در شبی که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام وفات یافتند به فرزندشان در مورد «ناقه» خود سفارش فرمودند تا در موقع گذاشتن محمل بر پشت او حتما بند محمل را که بر تنگ او [صفحه ۴۱۹]

می‌بندند تا عقب نرود، برای او گذاشته شود و علف او را مرتب به او بدهند.»

این کار انجام گرفت ولی چیزی نگذشت که آن ناقه به سمت قبر حضرت بیرون رفت و همینکه به قبر رسید گردن خود را بر آن کوبید و از دهانش کف آمده و چشمش اشک ریزان شد.

در این حال خدمت محمد بن علی -علیه‌السلام- آمدند و مطلب را به حضرت گفتند. حضرت به سراغ این ناقه آمدند و فرمود: «صبر کن!! الآن بلند شو، خداوند تو را مبارک گرداند.»

شتر اطاعت کرده و به سلامت بلند شد و در محل خود وارد گردید، اما باز چیزی نگذشت که از آنجا خارج شده و به سوی قبر آمد و گردن خود را بر آن کوبیده و با دو چشم خود اشک ریخت. باز به حضرت محمد بن علی علیه‌السلام مطلب را گزارش دادند و ایشان نزد او آمده و فرمودند: «صبر کن!! الآن بلند شو» ولی این دفعه انجام نداد و اطاعت نکرد. حضرت فرمود: «او را رها کنید چرا که در حال وداع است» و فقط سه روز گذشت که او مرد.

و این همان ناقه‌ای بود که حضرت سجاد -علیه‌السلام- با او به سوی «مکه» می‌رفتند و تازیانه را به کجاوه آویزان می‌کردند ولی حتی یک دفعه هم او را نمی‌زدند تا دوباره به «مدینه» وارد می‌شدند. [۶۳۰].

امام سجاد و دعاهای مستجاب

اشاره

یکی از فضائل و کمالات حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- که محل تجلی و بروز آن ظرف «جامعه» بوده است، استجاب دعاهاى آن بزرگوار می‌باشد که به مناسبت‌های مختلف از زبان مطهر حضرت انشاء شده است. استجاب این ادعیه با خصوصیاتى که ذکر خواهد شد، نشانه نهایت تقرب این امام والا مقام نزد خداوند متعال بوده و حاکی از ارتباط قوی ایشان با عالم غیب هستی و نفوذ کلمه‌شان در عالم و محبت شدید پروردگار متعال به آن بزرگوار می‌باشد.

این ادعیه مستجاب را می‌توان در چند قسمت بررسی نمود:

۱- نفرین مستجاب حضرت

[صفحه ۴۲۰]

۲- دعاهای مستجاب حضرت

۳- خاطره‌ای عجیب از دعای مستجاب حضرت برای زنده شدن همسر یکی از شیعیان

نفرین‌های مستجاب حضرت سجاد

حضرت زین العابدین علیه‌السلام گرچه مظهر تام رحمت و عطوفت الهی بوده‌اند و چنانکه در قسمت فضائل و کمالات ایشان ذکر شد، حتی نسبت به دشمنانشان با «عفو» و «گذشت» برخورد می‌کردند، اما آنجا که با افرادی مواجه می‌شدند که به احادیث رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - استهزاء نموده و به آن می‌خندند، آنها را نفرین کرده و نفرین ایشان به هدف اجابت نیز می‌رسد. چه اینکه برای قاتل برادر و پدرشان یعنی «حرمه بن کاهل» نفرین کردند و آن نیز به هدف اجابت رسید. اینک این مسائل را مرور می‌کنیم:

۱- حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام روزی فرمودند: «مردن ناگهانی تخفیف برای «مؤمن» و تأسف برای «کافر» است چرا که مؤمن غسل دهنده و حمل کننده خود را می‌شناسد و اگر برای او نزد خداوند خیر و خوبی مقدر شده باشد، حمل کنندگان خود را سوگند می‌دهد که در بردن او تعجیل کنند و اگر غیر از این باشد آنها را سوگند می‌دهد که در بردنش تعجیل نکرده آهسته او را ببرند.»

در این حال «ضمرة بن سمره» گفت: «اگر مطلب این چنین است که شما می‌گویید از تختش که او را روی آن حمل می‌کنند ببرد!!» و سپس خندید و دیگران را هم خندانید.

با مشاهده‌ی این برخورد حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرمودند: «بار پروردگارا «ضمرة بن سمره» برای حدیث رسول الله - صلی الله علیه و آله - خندید و دیگران را هم خندانند پس او را بگیر، گرفتی که تأسف آور باشد.»

در پرتو این دعای حضرت، او به مرگ ناگهانی مرد. بعدا یکی از بردگانش خدمت حضرت زین العابدین علیه‌السلام آمد و عرض کرد: «خداوند تو را در مورد «ضمرة» اجر عنایت کند، او به مرگ ناگهانی مرد. من برای شما به خداوند قسم یاد می‌کنم که خودم صدایش را شنیدم و آن را می‌شناختم همچنان که در موقع حیاتش در دنیا صدای او را می‌شناختم، آری شنیدم که می‌گفت: «وای بر»

[صفحه ۴۲۱]

«ضمرة بن سمره»!! هر نوع دوستی و رفاقت از من دور گردید و به منزل جحیم وارد شدم و اقامت من از شب تا صبح در آن است.» حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام با شنیدن این کلام فرمودند: «الله اکبر» این جزای کسی است که بر حدیث رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - بخندد و دیگران را بخندانند.» [۶۳۱].

۲- نظیر آنچه در نمونه اول ذکر شد روایتی دیگر است که مربوط به شخصی است به نام «ضمرة بن معبد»؛ «جابر» می‌گوید: حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام فرمود: «نمی‌دانیم با مردم چگونه برخورد کنیم؟ اگر آنها را به آنچه از رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - شنیدیم حدیث کنیم، می‌خندند و اگر سکوت کنیم در وسع ما نیست.» «ضمرة بن معبد» گفت: «برای ما حدیث کن.»

حضرت فرمود: «آیا می‌دانید دشمن خدا هنگامی که بر روی تخته‌ای برای قبرستان حمل می‌شود چه می‌گوید؟» گفتند: نه، حضرت فرمود: «او به حاملین خود می‌گوید: آیا نمی‌شنوید حرف مرا، من نزد شما شکایت می‌کنم از دشمن خدا که به من خدعه کرد و مرا وارد کرد و سپس مرا خارج نساخت. و نزد شما شکایت می‌کنم از دوستانی که با آنها «عقد اخوت» بستم ولی مرا مخذول کردند و نزد شما شکایت می‌کنم از اولادی که از آنها حمایت کردم اما آنها مرا پست کردند. و نزد شما شکایت می‌برم از منزلی که مال خود را در آن هزینه کردم ولی ساکنین آن غیر من شدند، پس به من ارفاق و مهربانی کنید و عجله نورزید.»

«ضمرة» گفت: «ای ابالحسن اگر این فرد این چنین سخن می‌گوید، نزدیک است که بر روی گردن کسانی که او را حمل می‌کنند بپرد!!»

حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام با شنیدن این سخن استهزاء گونه فرمود: «بار پروردگارا حال که «ضمرة» سخن رسول تو را به استهزاء گرفت پس او را بگیر، گرفتی تأسف آور.»

در پرتو این «نفرین» «ضمرة» چهل روز درنگ کرد و سپس مرد. بعد یکی از بندگانش که نزد او حاضر بود، چونکه او دفن شد به خدمت علی بن الحسین

[صفحه ۴۲۲]

علیه‌السلام آمد و نشست.

حضرت به او فرمودند: «ای فلان از کجا می‌آیی؟» عرض کرد: «از جنازه ضمرة!! من صورتم را هنگامی که قبرش را صاف کردند بر آن گذاشتم و صدایش را شنیدم و سوگند به خداوند آن را می‌شناختم همچنانکه قبلا- که او زنده بود او را می‌شناختم. او می‌گفت: «وای بر تو ای «ضمرة بن معبد»!! امروز تمام دوستان، تو را مخدول کردند و مصیر تو به سوی جحیم گردید، مسکن تو در آن محل اقامت و مأوای تو، که باید شب را به روز بیاوری آنجا خواهد بود.»

با شنیدن این گزارش حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- فرمود: «از خداوند عافیت مسألت می‌کنم، این جزای کسی است که به حدیث رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - استهزاء می‌کند.» [۶۳۲].

۳- «منهال بن عمرو» می‌گوید: حج به جا آوردم و بعد از آن بر حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- داخل شدم. حضرت شدم. حضرت به من فرمود: «ای منهال، حرمله بن کاهل اسدی (همان فرد پلیدی که در روز عاشورا یکی از تیراندازان ماهر لشکر «عمر سعد» بود و با تیر او تعدادی از فرزندان و اصحاب و خود حضرت امام حسین علیه‌السلام مجروح و شهید شدند) چه می‌کند؟» گفتم: در «کوفه» زنده بود که او را ترک کردم.

حضرت دستانش را به سمت آسمان بلند کرد و سپس گفت: «بار پروردگارا آتش آهن را به او بچشان، بار پروردگارا حرارت آهن را به او بچشان.»

«منهال» می‌گوید من به «کوفه» برگشتم و این در حالی بود که «مختار بن ابی‌عبید» قیام کرده بود و او دوست من بود. من سوار بر مرکب شدم تا بر او سلام گویم. در حالی او را یافتم که او هم مرکب خود را خواسته بود بر او سوار شد و من هم سوار شدم تا اینکه به «کناسه» (یکی از محله‌های «کوفه») رسید. در آنجا مانند کسی که منتظر چیزی باشد ایستاد، آری او برای دستگیری «حرمله بن کاهل» افرادی را فرستاده بود و در همان حال او را حاضر کردند.

«مختار» گفت: حمد خدای را که مرا بر تو مسلط کرد. بعد فردی که کارش قطع کردن بود (جزاز) فراخواند و به او گفت: دستهای او را قطع کن، بلافاصله آن دو

[صفحه ۴۲۳]

دست قطع شدند. بعد گفت: پاهای او را قطع کنید. بلافاصله آن دو پا قطع شدند. بعد گفت: آتش، آتش، سریعاً ظرفی بزرگ پر از هیزم و نی آوردند و او را در آن گذاشته و آتش انبوهی در آن برافروختند و «حرمله» سوخت.

من با مشاهده این واقعه گفتم: «سبحان الله»، «سبحان الله».

«مختار» به من متوجه شد و گفت برای چه «سبحان الله» گفتی؟ گفتم: «به علی بن الحسین علیه‌السلام داخل شدم و او از من در مورد «حرمله» سؤال کرد، من هم به او خبر دادم که در حالی که زنده بود او را در «کوفه» ترک کردم، حضرت دستشان را بلند کرده و فرمود: «بار پروردگارا آتش آهن را به او بچشان، بار پروردگارا حرارت آهن را به او بچشان.»

«مختار» گفت: «الله الله. آیا تو خودت از علی بن الحسین علیه‌السلام شنیدی که چنین می‌گفت؟»

من گفتم: «الله الله آری. خودم شنیدم که این را فرمود.»

در این حال «مختار» از مرکبش پائین آمد و دو رکعت نماز خواند و آن را طولانی کرد و سجده را هم بسیار طول داد، بعد هم سرش را بلند کرده و به راه افتاد، من هم با او رفتم تا به درب منزل رسیدیم. من به او گفتم: «اگر میلت باشد مرا کرامت روا داشته و پائین بیائی و صبحانه را نزد من صرف کنی!!» او گفت: «ای «منهال» تو به من خبر می‌دهی که علی بن الحسین خدای را با سه دعا خواند و خداوند آنها را برای او به دست من به هدف اجابت رسانید، بعد هم از من می‌خواهی که نزد تو غذا بخورم!! امروز، روز روزه است برای تشکر از خداوند به خاطر آنچه که او مرا به آن موفق فرمود.» [۶۳۳].

از این حدیث و روایت شریف علاوه بر استجابت نفرین حضرت سجاد علیه‌السلام، جلالت شأن و مقام جناب «مختار» و احترام او به حضرت زین العابدین علیه‌السلام و ادب و معرفت او بخوبی قابل استفاده است.

این سه نمونه در واقع دعاهای حضرت بودند که در قالب نفرین ادا شده بودند و همه به هدف اجابت رسیدند.

[صفحه ۴۲۴]

دعاهای مستجاب حضرت سجاد

اشاره

حضرت زین العابدین علیه‌السلام دعاهای مستجاب متعددی داشته‌اند که از عظمت خاصی برخوردار است.

در این قسمت دو نمونه را یاد آور می‌شویم:

۱- «ثابت بنانی» می‌گوید من حاجی بوده و برای حج به «مکه» مشرف شده بودم و گروهی از «عباد بصره» یعنی کسانی که بسیار اهل عبادت بودند و به «زهد» و «عبادت» و «حج» و «کرامت» شهرت داشتند مانند «ایوب سجستانی»، «صالح مری»، «عتبه غلام»، «حبيب فارسی» و «مالک بن دینار»، همه برای انجام مناسک حج به «مکه» آمده بودند. چونکه وارد «مکه» شدیم با کمبود شدید آب مواجه شدیم. آری تشنگی به مردم فشار آورده بود چرا که باران بسیار کم نازل شده بود. با مشاهده‌ی ما، مردم و اهل «مکه» و حجاج به ما پناه آورده و از ما می‌خواستند که برای نزول باران دعا کنیم.

ما به سمت «کعبه» آمدیم و بر گرد آن خانه طواف کردیم و سپس در حالیکه بسیار خضوع می‌کردیم و گریان بودیم خدایمان را خواندیم. اما از اجابت محروم شدیم و خبری نشد!!!

در حالی که ما چنین بودیم ناگهان جوانی را مشاهده کردیم که پیش آمد در حالی که حزنهای او باعث شده بود غمگین و مکروب باشد و هموم او از او کاسته و پژمرده‌اش ساخته بود، او چند دور به گرد «کعبه» طواف کرد، آنگاه رو به ما آورد و فرمود: ای «مالک بن دینار» و ای «ثابت بنانی» و ای «ایوب سجستانی» و ای «صالح مری»، و ای «عتبه غلام» و ای «حبيب فارسی» و ای «سعد» و ای «عمر» و ای «صالح اعمی» و ای «رابعه» و ای «سعدانه» و ای «جعفر بن سلیمان»!! ما همگی گفتیم: «ای جوان همه گوش بفرمانیم و مطیع هستیم (فقلنا: لیبیک و سعیدک یا فتی)».

او فرمود: «آیا در بین شما یک نفر یافت نمی‌شود که او را خداوند دوست بدارد.»

ما گفتیم: «ای جوان بر ماست که دعا کنیم و اجابت از اوست.»

او فرمود: «از «کعبه» دور شوید که اگر در بین شما یک نفر بود که خداوند او را دوست داشت حتما دعایش را مستجاب می‌کرد!!»

[صفحه ۴۲۵]

آنگاه، خود به سمت «کعبه» رفت و به سجده روی زمین افتاد من شنیدم که در سجده می‌گفت: «ای سید و مولای من! قسم به محبتی که تو به من داری اینان را آب باران بیاشام و باران را بر ایشان نازل بفرما.» همین که کلامش تمام شد آسمان شروع به باریدن نمود و مانند دهانه مشکها آب فرو می‌ریخت!! من به او عرض کردم: «ای جوان از کجا دانستی که خداوند تو را دوست می‌دارد؟» او فرمود: «اگر من را دوست نمی‌داشت مرا به زیارت خود فرامی‌خواند!! چونکه مرا به زیارت خود دعوت فرمود دانستم که مرا دوست می‌دارد، من نیز به همین محبت او نسبت به خودم او را خواندم و او هم اجابت فرمود.» بعد از ما روی گردانید و این اشعار را می‌خواند:

من عرف الرب فلم تغنه
 معرفه الرب فذاک الشقی
 ما ضر فی الطاعة ما ناله
 فی طاعة الله و ماذا لقی
 ما یصنع العبد بغير التقی
 و العز کل العز للمتقی

یعنی: کسی که خداوند را بشناسد ولی این شناخت او را بی‌نیاز نسازد پس او شقی است.

- آنچه در طاعت پروردگار به او برسد و آنچه را ملاقات کند برای طاعت، ضرر نخواهد کرد.

- عبدالهی به غیر از تقوا و پرهیزکاری چه می‌کند؟ در حالیکه عزت، همه عزت برای شخص متقی است.

من از اهل «مکه» پرسیدم این جوان کیست؟ گفتند: علی ابن الحسین ابن علی ابن ابی طالب علیه‌السلام است. [۶۳۴].

از این داستان عجیب و جالب به دست می‌آید، کسانی که با رها کردن تمسک به ولایت ائمه هدی -علیهم‌السلام- ره به بیراهه بردند و برای خود دکان زهد و ترک دنیا باز نمودند، چگونه حتی گروهی از آنان نزد خداوند آبرویی نداشتند تا یک دعای آنها به اجابت برسد، اما امام سجاد علیه‌السلام از خدا طلب باران نمود و

[صفحه ۴۲۶]

از آسمان بمانند دهان مشک آب فروریخت.

۲- «عمر بن علی» فرزند حضرت زین العابدین علیه‌السلام از پدرش نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: من ندیدم چیزی را به مانند تقدم در دعا، چرا که اجابت دعای بنده در هر زمانی برای او حاضر نمی‌شود. و یکی از دعاهایی که او از پدرش حفظ نموده، دعایی است مربوط به زمانی که «مسرف بن عقبه» به سمت «مدینه» متوجه شده بود، و آن دعا این است: «رب کم من نعمه انعمت بها علی قل لک عند نعمته شکری فلم یحرمنی، و کم من بلیه ابتلیتني بها قل لک عندها صبری، فیامن قل عند نعمته شکری فلم یحرمنی، و قل عند بلائه صبری فلم یخذلنی، یا ذا المعروف الذی لا ینقطع ابدا، و یا ذالنعماء التی لا تحصی عددا صل علی محمد و آل محمد و ادفع عنی شره فانی ادرء بک فی نحره و استعیذ بک من شره»

بعدا «مسلم بن عقبه» به «مدینه» آمد (همان کس که فرمانده خونخوار و جلاد سپاه «یزید» بود تا «مدینه» را که علیه «یزید» قیام کرده است سرکوب کند.) و چنین گفته می‌شد که او جز علی بن الحسین علیه‌السلام را اراده نکرده است، اما در پرتو آن دعای حضرت نه تنها ایشان از شر او محفوظ ماند، که او حضرت را اکرام نمود و به ایشان هدیه و «صله» داد ... [۶۳۵].

۳- حضرت زین العابدین علیه‌السلام هر روز دعا می‌کرد که خداوند قاتل پدرش را مقتولا به او نشان دهد. (و ببیند که قاتل پدرش

کشته شده است). چونکه «مختار» قاتلان حضرت حسین - صلوات الله و سلامه علیه - را کشت، سر «عبیدالله بن زیاد» و سر «عمر بن سعد» را با فرستاده‌ی ویژه خود نزد حضرت فرستاد.

«مختار» به فرستاده‌ی خود گفت: «حضرت سجاد علیه‌السلام بخشی از شب را نماز می‌خواند و چون وارد صبح می‌شود و نماز صبح را می‌خواند کمی استراحت می‌کند، بعد از خواب بلند شده و مسواک می‌زند و سپس برای او صبحانه‌اش را می‌آورند. حال چونکه به درب منزلش رسیدی در مورد حضرت سؤال کن. هر گاه به تو گفتند که سفره نزد او پهن شده است پس اذن بگیر و این دو سر را در سفره‌ی حضرت بگذار. آنگاه به او بگو: «مختار» به شما درود و سلام می‌فرستد و به شما می‌گوید: یابن رسول الله خداوند از شما خونخواهی کرد.»

[صفحه ۴۲۷]

آن نماینده دقیقاً چنین رفتار کرد. چونکه حضرت زین العابدین علیه‌السلام آن دو سر را بر سر سفره دیدند به سجده در افتاده و گفتند: «حمد و سپاس مخصوص پروردگاری است که دعای مرا به هدف اجابت رسانید و خونخواهی‌ام را از کشندگان پدرم به انجام رساند.» آنگاه برای «مختار» دعا کرده و از خداوند برای او خیر مسألت نمودند. [۶۳۶].

البته دعاها‌ی مستجاب دیگری برای حضرت در تاریخ نقل شده که به بعضی از آنها در قسمت «معجزات حضرت» اشاره خواهد شد.

خاطره‌ای عجیب از یک دعای مستجاب حضرت سجاد برای زنده شدن همسر یکی از شیعیان

مردی مؤمن از بزرگان استان «بلخ» در اکثر سالها «حج» به جا می‌آورد و به زیارت پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - مشرف می‌گردید و عادتش این بود که به خدمت حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام هم مشرف شده و ایشان را زیارت می‌کرد و هدایا و تحفه‌هایی را هم برای حضرت می‌آورد و از حضرت مصالح دینش را اخذ می‌کرد و سپس به شهر خود مراجعت می‌نمود. در یکی از دفعه‌ها، همسرش به او گفت: «من می‌بینم که تو هدیه‌های فراوانی را با خود می‌بری ولی نمی‌بینم که او چیزی در عوض به تو هدیه دهد.»

آن مرد گفت: «آن مردی که ما این هدایا را برای او می‌بریم و به او هدیه می‌کنیم، پادشاه دنیا و آخرت است و همه آنچه در دست مردم است، تحت سلطنت اوست چرا که او خلیفه‌ی خداوند روی زمین است و حجت او بر بندگانش می‌باشد. آری او فرزند رسول الله - صلی الله علیه و آله - و «امام» ما می‌باشد.» و آن خانم چون این سخنان را از شوهرش شنید از ملامت کردن او باز ایستاد. مرد بار دیگر برای سفر «حج» در سالهای آینده مهیا گردید. وقتی به «مدینه» رسید منزل حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام - را قصد نموده و از حضرت اذن گرفت و چونکه به او اذن داده شد داخل شده و بر حضرت سلام کرد. او دستهای ایشان را بوسید و مشاهده کرد که خدمت حضرت طعامی وجود دارد. حضرت آن

[صفحه ۴۲۸]

را به او نزدیک کرده و امر فرمودند که از آن تناول کند، او هم از آن تناول کرد. بعد حضرت طشت و ظرفی که در آن آب بود طلبیدند. آن مرد از جا برخاست و ظرف آب را گرفت و آن را بر روی دستهای حضرت - علیه‌السلام - ریخت. حضرت به او فرمودند: «ای شیخ تو میهمان ما هستی چگونه بر روی دستهای من آب می‌ریزی؟!» او پاسخ داد: «من این را دوست دارم.»

امام علیه‌السلام فرمودند: «حال که تو این را دوست داری پس سوگند به خداوند هر آینه به تو نشان می‌دهم آنچه را که دوست می‌داری و راضی می‌شوی و به آن چشمهای تو روشن می‌گردد.»

مرد بر دستان حضرت آب ریخت تا ثلث طشت پر شد.

امام علیه‌السلام به مرد فرمودند: «این چیست؟» گفت: «آب.»

امام علیه‌السلام فرمودند: «بلکه آن یاقوتی است سرخ فام.»

مرد نگاه کرد و دید آن به اذن الله به یاقوت سرخ تبدیل شده است!!

بعد حضرت فرمودند: «ای مرد آب بریز.» او هم ریخت تا دو ثلث طشت پر شد.

حضرت علیه‌السلام فرمود: «این چیست؟» گفت: «آب.»

فرمودند: «بلکه این زمردی سبزگون است.» مرد نگریست و آن را زمردی سبزگون یافت.

باز حضرت فرمودند: «آب بریز.» او آب ریخت تا طشت پر شد.

حضرت فرمود: «این چیست؟» گفت: «این آب است.»

فرمودند: «بلکه این دری سفید است.» مرد نگاه کرد و دید آن دری است سفید. پس ظرف از سه رنگ پر شده بود: «در» و «یاقوت» و «زمرد».

از این رو آن مرد بشدت متعجب شده و برای تشکر بروی دستان حضرت افتاد و شروع کرد به بوسیدن آنها.

در این حال حضرت فرمودند: ای «شیخ»؛ نزد ما چیزی نبود تا با آن از هدایای تو که برایمان آوردی سپاس بگزاریم. حال این

جواهر را به عوض آن هدایا بگیر و از طرف ما از همسرت عذر خواهی کن، چرا که او بر ما عتاب کرد.»

مرد برای مدتی سرش را به زیر انداخت و به زمین نگریست. آنگاه عرض

[صفحه ۴۲۹]

کرد: «ای آقای من چه کسی کلام همسر مرا برای شما نقل کرد؟ بلاشک شما از اهل بیت نبوت هستید.»

آنگاه مرد از حضرت خداحافظی نموده و جواهر را گرفت و آنها را برای همسرش آورده و همه‌ی داستان را هم برای او تعریف

کرد. آن خانم با شنیدن این داستان عجیب به سجده در آمد و خدای را سپاس گزارد و شوهرش را به خداوند عظیم سوگند داد که

او را با خودش به خدمت امام علیه‌السلام - ببرد.

چونکه در سال آینده شوهرش برای «حج» مهیا شد او را هم با خود برد ولی در راه مریض شده و در نزدیکی مدینه مرد!!

آن مرد در حالی که گریه می کرد به خدمت حضرت رسید و خبر مرگ همسرش را به حضور حضرت ابلاغ کرد. حضرت با شنیدن

آن خبر بلند شده و دو رکعت نماز خواندند و خداوند سبحان را با چند دعا، خوانده و آن گاه رو به آن مرد کردند و فرمودند: «به

سوی همسرت برگرد که خداوند عزوجل او را به قدرت و حکمت خود زنده کرد و اوست که استخوانها را در حالی که پوسیده

است زنده می گرداند.»

مرد با شنیدن این خبر مسرت بخش بسرعت از جا برخاست و چونکه وارد خیمه خود شد همسر خود را در حالی که با صحت کامل

آنجا نشسته بود یافت.

به او گفت: «خداوند چگونه تو را زنده کرد؟» او گفت: «سوگند به خداوند ملک الموت» به سراغ من آمد و روحم را قبض نمود و

می خواست که آن را بالا ببرد. در این هنگام مردی که اوصافش چنین و چنان بود آمد و شروع کرد اوصاف حضرت را شمردن و

شوهرش هم می گفت: آری راست می گویی!! این اوصاف آقا و مولای من علی بن الحسین علیه‌السلام است.» همسرش گفت: چون

«ملک الموت» دید که آن حضرت رو به او می آیند بر قدمهای ایشان افتاد و آن را بوسید و گفت: «سلام بر تو ای حجت خداوند

در زمین او، سلام بر تو ای زین العابدین» حضرت هم جواب سلام او را دادند و به او فرمودند: «ای ملک الموت» روح این خانم را

به جسد او برگردان چرا که او قصد ما را کرده بود و من از پروردگارم مسألت نمودم که او را برای سی سال دیگر باقی بدارد و او

را به یک حیات طیبه زنده بدارد و این همه به خاطر قدومش به نزد ما و اینکه زائر ماست، می‌باشد.»

[صفحه ۴۳۰]

«ملک الموت» گفت: سمعا و طاعة ای ولی خدا!!! آنگاه روح مرا به جسدم عودت داد و من به «ملک الموت» می‌نگریستم که دست حضرت را بوسید و از نزد من خارج شد!!!

در این حال آن مرد دست همسرش را گرفت و به حضور حضرت آمدند و او را بر حضرت که بین اصحابشان بودند، وارد کرد. آن خانم بر پاهای حضرت افتاده و آنها را بوسید و گفت: «این است آقا و مولای من!! این است همانکه خداوند به برکت دعای او مرا زنده کرد!!»

آری از آن به بعد پیوسته خانم با شوهرش مجاور حضرت سجاد -علیه‌السلام- بودند و در بقیه عمرشان همیشه در کنار حضرت به سر بردند تا اینکه به رحمت الهی واصل شدند. رحمه الله علیهما. [۶۳۷].

از این داستان شگفت «علم غیب حضرت»، «میهمان نوازی ایشان»، «بزرگواری عجیب در دادن هدیه»، «کرام حضرت در تبدیل آب به در و زمرد و یاقوت»، «تمسک به نماز برای خواستن حاجت از خداوند»، و «احیاء موتی با نفس قدسی آن امام همام» استفاده می‌شود.

معجزات و کرامات حضرت سجاد

اشاره

«معجزه» از نظر لغت به چیزی گفته می‌شود که دیگران را به عجز آورده و از انجام آن عاجز باشند. اما از نظر اصطلاح به کاری گفته می‌شود که پیامبران برای اثبات حقانیت دعوت خود انجام می‌دهند و همراه با دعوی نبوت است. اما «کرامت» به خرق عادت‌هایی اطلاق می‌شود که اولیاء خداوند متعال هر جا که مصلحت بدانند آن را انجام می‌دهند و هیچ ارتباطی با دعوی نبوت ندارد.

حضرت زین العابدین علیه‌السلام مانند سایر ائمه هدی علیهم‌السلام در زندگی اجتماعی خود دارای کرامتها و معجزات (به اطلاق لغوی) فراوانی بوده‌اند که در موارد متعددی از وجود اقدس ایشان بروز نموده است. این امور همه حاکی از شرافت و جودی و قدرت خدادادی آن بزرگوار است و در واقع پرتوی از تجلی تمام اوصاف و صفات الهی در وجود مطهر ایشان می‌باشد.

[صفحه ۴۳۱]

حضرت بمانند سایر حضرات معصومین علیهم‌السلام مجلای اراده قیوم باری تعالی و مصدر همه امور تکوین و تشریح از جانب خداوند هستند که در هر کجا مصلحت بدانند اراده‌ی بالغه خود را که عین اراده‌ی حق است، اعمال فرموده و به هر نحو که حکمت و مشیت الهی اقتضاء کند، در عالم تکوین تصرف می‌نمایند.

به هر تقدیر بر اساس اسناد تاریخی و روایاتی که کرامت‌های حضرت سجاد علیه‌السلام را گزارش می‌کند، می‌توان این کرامتها را در محورهای زیر بررسی نمود:

۱- شفا دادن مرض «برص» یک خانم و جوان نمودن او که بسیار پیر شده بود.

۲- جدا نمودن دست زن و مردی که به هم چسبیده بود.

۳- نشان دادن واقعیت وجودی مخالفین به یکی از شیعیان.

۴- نشان دادن «عزت» و «حرمت» خود به «عبدالملک بن مروان».

۵- گشودن غل و زنجیر از دست و پای خود و رفتن به «طی الارض» به «شام».

۶- کرامتی بزرگ در قضاء دین یکی از شیعیان و بهبود حال او.

۷- سایر کرامتهای حضرت سجاد علیه‌السلام

شفا دادن مرض برص یک خانم پیر و جوان نمودن او

از حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام نسبت به خانمی به نام «حبابه والیه» به کرامت عجیب نقل شده است:

۱- «حبابه والیه» می‌گوید: بر حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام وارد شدم در حالی که بر صورتم «برص» (پسی) عارض شده بود، حضرت دستشان را به آن گذاشتند و به طور کلی از بین رفت. سپس فرمود: «ای حبابه در پیروان ابراهیم غیر از ما و شیعیان ما از این مرض بهبود نمی‌یابند.» [۶۳۸].

۲- امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام

[صفحه ۴۳۲]

برای «حبابه والیه» دعا کردند و در پرتو دعای حضرت خداوند جوانی او را به او برگرداند و با انگشتشان به او اشاره نمودند و در همان لحظه «حائض» گردید. و در آن موقع او یکصد و سیزده سال از عمرش می‌گذشت. [۶۳۹].

این دعای مستجاب و این اشاره‌ی الهی و تصرف در تکوین نشانه مقام والای الهی حضرت سجاد علیه‌السلام است.

در قرآن مجید نیز در زمینه مکالمه‌ی دو ملک که برای عذاب قوم «لوط» آمده بودند و قبل از آن در منزل حضرت ابراهیم علیه‌السلام میهمان شدند و به خانم او مژده فرزند دار شدن دادند، خانم حضرت که اساساً نازا و بسیار پیر بود، با تعجب گفت: «آیا من بچه‌دار می‌شوم در حالی که خود نازا و پیرزن هستم و شوهرم هم پیرمرد است؟!» آنها گفتند: «آیا تو از امر الهی تعجب می‌کنی؟!» و «امرء ته قائمۃ فضحکت فبشرناها باسحق و من وراء اسحاق یعقوب - قالت یا ویلتی ءالد و انا عجوز و هذا بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب - قالوا تعجبین من امر الله...» [۶۴۰].

در بعضی روایات آمده است که «فضحکت» به معنای «حاضت» هست یعنی در همان لحظه خانم «حیض» شد. بنابراین هرگاه امر الهی به موضوعی تعلق بگیرد آن محقق خواهد شد. «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون» [۶۴۱] یعنی: «هر آینه چون به چیزی اراده فرمایید، کارش این بس که می‌گوید: باش پس بی‌درنگ موجود می‌شود.» اولیاء الهی نیز مظهر و مجلای امر الهی هستند و اراده الهی از کانال وجود آنها به منصه‌ی ظهور می‌رسد.

نشان دادن واقعیت وجودی مخالفین به یکی از شیعیان

مردی از شیعیان به حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام عرض کرد: «به چه علت ما بر دشمنانمان برتری و فضیلت داریم در حالی که در بین آنها افرادی هستند که از ما زیباترند؟!»

امام علیه‌السلام به او فرمودند: «آیا دوست داری فضیلت خودت را بر آنها ببینی؟» عرض کرد: «آری». حضرت با دست خودشان به صورت او کشیده و

[صفحه ۴۳۳]

فرمودند: «نگاه کن!!» آن مرد نگرست و به مجرد ملاحظه‌ی افرادی که در آنجا حضور داشتند، مضطرب شده به خدمت حضرت عرض کرد: «فدای شما شوم!! مرا به همان حالتی که بودم برگردانید. چرا که من در مسجد جز روباه و بوزینه و سگ نمی‌بینم!!»

حضرت نیز دستشان را بر صورت او کشیدند و او به حال اول خود برگشت!! [۶۴۲].

جدا نمودن دست زن و مردی که به هم چسبیده بود

از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق علیه‌السلام روایت شده که آن بزرگوار فرمود: «دست یک مرد و یک زن که در حال طواف بودند بر روی «حجرالاسود» به هم چسبید (و شاید این به خاطر خطیئه و لغزشی بود که برای آن دو در حال طواف پیش آمد و عقوبت الهی آنان این بود که دستهایشان که به گناه به هم دراز شده بود، آنهم در چنین مکان مبارک محترمی، به هم بچسبند تا برای دیگران عبرت قرار گیرد). در این حال هر کدام از آنها تلاش سختی نمودند که دست خود را جدا نماید اما هیچکدام موفق نشدند. مردم که در صحنه حاضر بودند گفتند: «باید این دو دست را قطع کرد!!» در حالی که آن دو در این حال بودند حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام وارد «مسجدالحرام» شدند و همه به ایشان پناه آوردند تا حضرت چاره‌ای بیندیشد. چونکه حضرت بر مشکل آن دو مطلع شد، پیش آمد و دست مبارک خود را بر آن دو دست گذاشت، بلافاصله آن دو از هم جدا شده و آن دو نفر نیز متفرق شدند. [۶۴۳].

نشان دادن عزت و حرمت خود به عبدالملک بن مروان

از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که حضرت فرمودند: «عبدالملک (از خلفای جبار اموی) به دور خانه خدا طواف می‌کرد و حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام در جلوی او طواف می‌کردند و هیچ به او توجهی [صفحه ۴۳۴] نداشتند و به او نگاه نمی‌کردند و «عبدالملک» هم ایشان را با صورتشان نمی‌شناخت. در این حال «عبدالملک» گفت: «این کیست که در مقابل ما طواف می‌کند و هیچ به ما توجهی ندارد؟!» به او گفته شد: این علی بن‌الحسین علیه‌السلام است. «عبدالملک» آمد و در مکان خودش نشست و گفت: «او را برگردانید.» هنگامی که حضرت به نزد او آمدند، گفت: «ای علی بن‌الحسین من که قاتل پدر تو نیستم پس چه عاملی باعث می‌شود که نزد ما نمی‌آیی؟!» حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام فرمودند: «هر آینه قاتل پدر من با عملکرد خود دنیای پدرم را علیه او فاسد کرد، ولی پدرم با این کار آخرت او را علیه او فاسد و تباه ساخت. پس تو اگر دوست داری بمانند او (قاتل پدرم) باشی پس باش.» او گفت: «هرگز!! و لکن تو به نزد ما بیا تا از دنیای ما به تو برسد!!» با شنیدن این سخن حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام بر روی زمین نشستند و ردای خود را پهن کرده و گفتند: «بار پروردگارا به او حرمت و احترام اولیاءت را نزد خودت نشان بده!!» در این لحظه ناگهان لباس حضرت مملو از «در» گردید: درهایی که اشعه‌ی تابناک آن چشمها را می‌ربود. بعد حضرت به او فرمودند: «کسی که حرمت و احترام او نزد خداوند این چنین است آیا به دنیای تو نیازمند است؟!» و سپس عرض کرد: «بارالها اینها را بگیری که من هیچ نیازی به آن ندارم.» [۶۴۴].

گشودن غل و زنجیر از دست و پای خود و رفتن با طی الارض به شام

«ابن شهاب زهری» می‌گوید: من حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام را در روزی که او را مأموران «عبدالملک بن مروان» از «مدینه» به «شام» می‌بردند زیارت کردم. او دستور داده بود که حضرت را با آهن ببندند و نگاهبانانی را با تجهیزات کامل بر او گماشته بود. من از آنها اذن گرفته تا به حضرت سلام کرده و با او

[صفحه ۴۳۵]

وداع کنم. چونکه اذن دادند بر حضرت وارد شدم. دیدم قیدها در دو پای او و غل و زنجیر در دو دستش می‌باشد، با مشاهده این منظره به گریه افتادم و عرض کردم: «دوست داشتم من به جای شما بودم و شما سالم بودید!!» حضرت فرمود: «ای زهری گمان می‌کنی با آنچه تو می‌بینی که بر دست و گردن من است، اینها مرا ناراحت می‌کند؟! اگر بخوام هیچکدام از اینها نخواهد بود!! سر اینکه اینها را تحمل می‌کنم این است که به تو و امثال تو خبر آن برسد و من می‌خواهم اینها من را به یاد عذاب پروردگار بیندازد!!»

سپس حضرت براحتی دستش را از زنجیرها و پاهایش را از قید و بندها بیرون آورد و فرمود: «ای زهری!! با اینها از دو منزل از «مدینه» بیشتر عبور نخواهم کرد. (یعنی فقط تا دو منزل با آنها هستم و از آن به بعد دیگر با آنها نخواهم بود.) زهری می‌گوید: «ما جز چهار شب در «مدینه» درنگ نکردیم که افراد موظف بر نگاهبانی حضرت به «مدینه» برگشته و به دنبال حضرت می‌گشتند ولی او را نیافتند من هم یکی از کسانی بودم که از او راجع به حضرت پرس‌وجو نمودند. بعضی از آن مأموران به من گفت: ما او را در جلوی خود می‌دیدیم و هم پشت سر او مراقب او بودیم و او پیاده شد و همه ما در اطراف او بودیم و به خواب نمی‌رفتیم و مرتب او را رصد کرده و مواظبت می‌نمودیم ولی چون صبح شد دیگر او را در محل خود ندیده و فقط آهن‌ها و زنجیرهای او به جای مانده بود.»

من بعد از این جریان به نزد «عبدالملک» رفتم و او در مورد حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- از من پرسید و من آنچه می‌دانستم گفتم. او گفت: همان روزی که محافظین او را از دست دادند، حضرت نزد من آمد و بر من داخل شد و گفت: «من و تو چیستیم!!» (من کیستم و تو کیستی؟ تو با من چکار داری؟) من گفتم: «نزد من درنگ کن و در اینجا اقامت نما.» او گفت: «این را دوست ندارم». سپس خارج شد پس سوگند به خداوند در آن حال همه لباسم از خوف او پر شده بود!!

«زهری» می‌گوید: «من گفتم: علی بن الحسین -علیه‌السلام- آنچنانکه تو گمان می‌کنی نیست. او به خودش مشغول است!!» «عبدالملک» گفت: «شغل و کار مانند او بسیار نیکو است، پس چه خوب

[صفحه ۴۳۶]

است آنچه او بدان مشغول است!!» [۶۴۵].

از این داستان علاوه بر اعجاز و کرامت حضرت در گشودن غل و زنجیرهای گران از دست و پای خود، علم غیب حضرت، قدرت بر «طی الارض» و ایجاد خوف در دل یک سلطان جائز و همچنین عزت و قدرت در برخورد با زمامداران جبار توسط حضرت استفاده می‌شود.

کرامتی بزرگ در قضاء دین یکی از شیعیان و بهبود حال او

«زهری» می‌گوید: من نزد علی بن الحسین -علیه‌السلام- بودم که یکی از اصحابش به حضورش آمد. حضرت با مشاهده او فرمود: «خبر تو چیست ای مرد؟» (ما خبرک ایها الرجل؟)

آن مرد گفت: «ای پسر رسول خدا خبر من این است که من در حالی صبح کرده‌ام که چهارصد دینار مقروض هستم و نمی‌توانم

آن را ادا کنم و دارای خانواده سنگینی هستم که قدرت تأمین آنها را ندارم.»

با شنیدن این خبر حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- شروع کرد به گریستن، گریستنی شدید. من به ایشان عرض کردم: «یابن رسول الله چرا گریه می‌کنید؟» فرمود: «آیا مگر نه این است که گریه برای مصیبت‌ها و ناراحتی‌های بزرگ آماده شده است؟» افراد حاضر گفتند: «آری این چنین است یابن رسول الله!!»

او فرمود: «پس کدام ناراحتی و مصیبت از این بزرگتر است که فرد مؤمن آزادی ببیند که برادر مؤمنش کمبودی دارد ولی او قدرت برطرف کردن آن را نداشته باشد!! و او را در نداری و فقر مشاهده کند ولی نتواند فقر او را برطرف سازد!!» بعد همه حاضرین متفرق شدند.

یکی از مخالفین که مرتب به حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- طعنه می‌زد و ناسزا می‌گفت، با مشاهده این برخورد امام با یکی از اصحاب خود گفت: «تعجب است از این آقایان!! یک بار ادعا می‌کنند که آسمان و زمین و همه چیز به آنها داده شده است و خداوند هیچ یک از آرزوها و حوائجشان را رد نمی‌کند و بار [صفحه ۴۳۷]

دیگر از اینکه حال یکی از خواص اصحابشان را اصلاح کنند، اعراف به عجز می‌کنند.»

این حرف به همان مردی که صاحب قصه موجود است رسید. بلافاصله به حضور حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- آمد و عرض کرد: «یابن رسول الله از فلان آقا چنین و چنان به من رسیده است و ای بر من سنگین تر است از محنت و ناراحتی خودم.» حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- با شنیدن این سخن او فرودند: «خداوند متعال برای فرج تو اذن داد!! ای فلان (اسم یکی از کنیزهای خود را بردند) آنچه برای سحری و افطار من است بیاور!!» او دو قرص نان را با خود آورد حضرت به مرد فرمود: «این دو را بگیر که نزد ما غیر از آنها چیز دیگری نیست. هر آینه به تحقیق خداوند به وسیله همین دو، مشکل تو را حل خواهد کرد و خیر وسیعی از آن دو به تو خواهد رسید.»

مرد آن دو را گرفت و به بازار وارد شد در حالی که هیچ نمی‌دانست واقعا با آن دو قرص نان چه کند. از سوی دیگر در سنگینی قرض خود تفکر می‌کرد و بدی حال خانواده‌اش، و شیطان هم او را وسوسه می‌کرد که واقعا چه رابطه‌ای بین این دو و نیاز تو وجود دارد؟!!

همچنانکه آن مرد در حال راه رفتن بود به ماهی فروشی برخورد که یک ماهی از ماهیهای او نزد او باقی مانده بود. به او گفت: «این ماهی تو نزد تو باقی مانده و یکی از این دو قرص نان هم نزد من زیاد آمده است!! آیا حضری تو ماهی اضافی و به جا مانده خود را به من بدهی و یک قرص از نان اضافی مرا بگیری؟!!» او گفت: «آری» و لذا ماهی را به او داد و یک قرص نان را گرفت. باز آن مرد به راه افتاد و به مردی برخورد که با او کمی نمک بود که کسی به آن رغبتی نداشت.

به او گفت: «آیا حضری این نمک را که کسی به آن رغبتی ندارد با یک قرص نان من که آن هم مورد رغبت کسی نیست معاوضه کنی؟!!» گفت: «آری» و این کار را کرد.

آن مرد ماهی و نمک را آورده و گفت: این را با این اصلاح می‌کنم. (یعنی ماهی را پخته و به آن نمک می‌زنم و تناول می‌کنم.) اما همینکه شکم ماهی را پاره

[صفحه ۴۳۸]

کرد و لؤلؤ بسیار فاخر در درون آن یافته خدای را شکر نمود و در همان حال که غرق خوشحالی حاصل از یافتن آن دو لؤلؤ بود، درب منزلش به صدا در آمد. او بیرون آمده تا ببیند که پشت درب چه کسی است؟ ناگهان دید صاحب ماهی و صاحب نمک هستند که با هم آمده و هر کدامشان می‌گویند: «ای بنده خدا ما تلاش کردیم خودمان یا یکی از خانواده‌مان این قرص نان را

بخوریم ولی دندانمان در آن کارگر نیفتاد و جز این گمان نداریم که تو در بد حالی و دست تنگی به نهایت رسیدی و بر مشقت و شدت عادت کرده‌ای!!! حال ما این نان را به تو باز می‌گردانیم و آنچه را از ما گرفته‌ای بر تو حلال می‌کنیم.» او هم آن دو قرص نان را از آن دو گرفت و همینکه بعد از رفتن آن دو در منزل مستقر شد درب منزلش به صدا در آمد و او کسی جز فرستاده حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- نبود. آن شخص به منزل وارد شده و گفت: حضرت به تو می‌فرماید: «خداوند خرج تو را فرارسانید. حال طعام ما را به ما برگردان که آن را جز ما نمی‌خورد!!»

آن مرد دو لؤلؤ را فروخت و مال بسیار فراوان و بزرگی به دست آورد که هم قرضش را با آن ادا کرد و حالش هم بعد از آن بسیار خوب شد!!!

بعضی از مخالفین با مشاهده خوب شدن وضع این شیعه، گفتند: «چقدر این تفاوت شدید است. در حالی که علی بن الحسین نمی‌توانست نیاز او را بر آورد این چنین او را با این ثروت بزرگ بی‌نیاز کرده است. این چگونه ممکن است؟! و چگونه کسی که بر این ثروت بزرگ قدرت دارد از برطرف کردن نیاز یک شیعه عاجز است?!»

حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- هم فرمودند: آری قریش هم به پیامبر -صلی الله علیه و آله- چنین گفتند: «چگونه از «مکه» به «بیت المقدس» می‌رود و در آنجا آثار انبیاء را مشاهده می‌کند و باز در یک شب از آنجا برمی‌گردد، همان کسی که نمی‌تواند از «مکه» به «مدینه» برود مگر در خلال دوازده روز؟!» و این در هنگامی بود که حضرت از «مکه» هجرت کرده بود.

سپس حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- فرمودند: «سوگند به خداوند که اینان امر الله و امر اولیاء او را با او نمی‌دانند و جاهلند. هر آینه به مراتب بلند، جز با تسلیم در مقابل خداوند -جل ثنائه- و با ترک نمودن پیشنهاد به او و رضای به آنچه او با آن، انسان را تدبیر می‌کند، نمی‌توان نائل شد. اولیاء خداوند به ناگواریها و

[صفحه ۴۳۹]

سختی‌ها صبر کردند، صبری که هیچ کس دیگر در آن با آنها مساوی نیست، در نتیجه خداوند هم آنها را چنین پاداش داد به اینکه نجاج و پیروزی و به مقصد رسیدن را در زمینه‌های همه‌ی خواسته‌هایشان به ایشان واجب کرد و لکن آنها با وجود این جز آنچه او برای آنها اراده کند، از او درخواست نمی‌کنند.» [۶۴۶].

سایر کرامتهای حضرت سجاد

حضرت زین العابدین -علیه السلام- دارای کرامتهای متعددی می‌باشند. بعضی از آنها عبارت است از «طی الارض» که به معنای در نوردیدن مکان و انتقال سریع از نقطه‌ای به نقطه دیگر بدون استخدام ابزار مادی می‌باشد. این کرامت حضرت تحت عنوان «خاطره‌ای از یک نماز حضرت سجاد -علیه السلام- در راه «مکه مکرمه» و «کیفیت لباس حضرت» به تفصیل بیان شده است. و همچنین به نطق در آوردن «حجرالاسود» برای شهادت به امامت حضرت و حقانیت آن بزرگوار در تصدی مقام ولایت و امامت، که مشروح جریان آن در قسمت «شهادت «حجرالاسود» به امامت امام چهارم -علیه السلام-» بیان گردید. کرامتهای دیگری نیز از حضرت در خلال سایر قسمت‌ها به وفور مورد اشاره قرار گرفته است.

حضرت سجاد از منظره نکته دانان و گوهر شناسان

اشاره

در «زیارت جامعه کبیره» که یکی از عالیترین و بهترین زیارت‌های ائمه هدی -علیهم السلام- است و از زبان مبارک حضرت هادی -

علیه‌السلام- نقل شده است، بعد از بیان دهها فضیلت و منقبت برای ائمه -علیهم‌السلام- می‌خوانیم: «من اراد الله بدء بکم و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه بکم، موالی لا احصى ثنائکم و لا ابلغ من المدح کنهکم و من الوصف قدرکم و انتم نور الاخيار و هداء الابرار و حجج الجبار، بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ينزل الغیث ...» [۶۴۷].

[صفحه ۴۴۰]

یعنی: «هر کس خدای را اراده کند به شما آغاز می‌کند، و هر کس او را به یگانگی بشناسد از شما این معرفت را تلقی کرده است، و هر کس او را قصد کند لاجرم به شما متوجه می‌گردد. ای آقایان و مولاهای من، من قدرت احصاء و شمارش ثنا و تمجید از شما را ندارم و هر چقدر شما را بستایم هرگز نمی‌توانم به کنه اوصاف و کمالات شما راه یابم. آری در من این توان نیست که با توصیف شما به حقیقت قدر و مقام شما واقف شوم. شما نور بندگان خوب خدا و مایه‌ی هدایت ابرار و نیکان و حجت‌های خداوند جبارید که به وسیله شما خداوند فتح و نصر را شامل دیگران می‌کند و به وسیله شما نیز دردها را می‌بندد و ختم می‌کند. آری نزول باران نیز از جانب خداوند به وسیله شماست ...»

از این رو حقیقتاً توان بیان و توصیف جایگاه حقیقی اولیاء خداوند از عهده دیگران خارج است. و در این وادی جز اظهار عجز از هیچ کس کاری ساخته نیست.

حال از باب اینکه: «آب دریا اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید» به بیان گوشه‌ای از بیانات ارائه شده از شخصیت والای امام زین العابدین -علیه‌السلام- می‌پردازیم. در این زمینه در محورهای زیر نکاتی ارائه می‌گردد:

- ۱- توصیف حضرت سجاد -علیه‌السلام- در کلام ربوبی
- ۲- حضرت امیرالمؤمنین -علیه‌السلام-: او بهترین اهل زمین است
- ۳- امام سجاد -علیه‌السلام- از دیدگاه پدر
- ۴- امام سجاد -علیه‌السلام- از نگاه امام صادق -علیه‌السلام- (شبهه‌ترین فرد به حضرت علی -علیه‌السلام-)
- ۵- امام سجاد -علیه‌السلام- از دیدگاه خلفاء
- ۶- امام سجاد -علیه‌السلام- از دیدگاه اصحاب و بزرگان
- ۷- امام سجاد -علیه‌السلام- از زبان یکی از کنیزان آن حضرت
- ۸- فرزندق، شاعر برجسته‌ی عرب، و توصیف حضرت سجاد -علیه‌السلام-

توصیف حضرت سجاد در کلام ربوبی (حدیث لوح)

حدیث بسیار شریفی که به «حدیث لوح» مشهور شده است، از حضرت

[صفحه ۴۴۱]

صادق -علیه‌السلام- نقل شده که ایشان می‌فرمایند: «پدرم به «جابر بن عبدالله انصاری» فرمود: «من با تو کاری دارم هر گاه برای تو آسان‌تر است با من خلوت کرده و کارم را با تو مطرح کنم!!»

جابر گفت: «هر زمانی که تو دوست بداری.»

پدرم در بعضی از ایام با او خلوت کرد، و به او فرمود: «ای جابر به من خبر بده از لوحی که در دست مادرم فاطمه - سلام الله علیها - دختر رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - دیدی و آنچه که مادرم به تو خبر داد که در آن «لوح» نوشته شده است.»

«جابر» گفت: «خداوند را شاهد می‌گیرم که من داخل بر مادرت فاطمه - سلام الله علیها - در زمان حیات رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - شدم تا ولادت حسین -علیه‌السلام- را به او تهنیت بگویم. در دست آن خانم لوح سبزی را دیدم و گمان کردم که

آن از «زمره» بود و در آن کتابی (نوشته‌ای) دیدم سفید، شبیه رنگ خورشید. من به او عرض کردم: «پدرم و مادرم فدای شما ای دختر رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - این «لوح» چیست؟»
 فاطمه فرمود: «این لوحی است که خداوند آن را به رسولش هدیه داده است که در آن اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو فرزندم و اسم اوصیاء از فرزندان من در آن هست و پدرم این «لوح» را به من داده است تا مرا به وسیله آن بشارت بدهد.»
 «جابر» گفت: «مادر شما فاطمه - سلام الله علیها - آن را به من داد و من آن را خواندم و از روی آن استنساخ کردم.»
 پدرم به «جابر» گفت: «ای جابر آیا می‌شود آن را به من عرضه کنی؟!» گفت: «بلی.»
 پس پدرم با او به راه افتاد تا به منزل جابر رسیدند. او به داخل رفته و صحیفه‌ای را که در پوششی پیچیده شده بود بیرون آورد.
 حضرت باقر - علیه السلام - به او فرمود: «ای جابر در نوشته خود نگاه کن تا من آن را بر تو بخوانم.» جابر در نسخه خود نگاه کرد و پدرم آن را خواند به گونه‌ای که حتی یک حرف با آن مخالف نداشت.
 «جابر» گفت: «خداوند را شاهد می‌گیرم که من این چنین در لوح دیدم که نوشته شده بود.»
 [صفحه ۴۴۲]

بعد حضرت صادق - علیه السلام - متن آن مکتوب را مفصل بیان می‌کنند که این چنین آغاز می‌شود: «بسم الله الرحمن الرحيم هذا کتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه و نوره و سفيره و حجاب و دليله ...» تا می‌رسد به اینجا که «جعلت کلمتی التامة معه و حجتی البالغة عنده، بعترته ائيب و اعقاب، اولهم علی سید العابدین و زین اولیایی الماضین ...» [۶۴۸].
 یعنی: «کلمه‌ی تام خود را با «حسین» قرار دادم و حجت بالغه من نزد اوست. به عترت او ثواب می‌دهم و عقاب می‌کنم. اولین آنها «علی» است که «سید العابدین» و «زینت اولیاء گذشته من» است.
 آری حضرت سید الساجدین نزد خداوند «سید العابدین» و «زین الاولیاء» می‌باشند. فصلوات الله علیه بعدد ما احاط به علم الله.
 در علت نامگذاری حضرت: «زین العابدین» نیز آمد که این لقب را از آسمان برای حضرت سرودند.

حضرت امیر المؤمنین: او بهترین اهل زمین است

بعد از انتقال مادر مکرمه حضرت زین العابدین - علیه السلام - به «مدینه» و تعیین حضرت امام حسین - علیه السلام - به عنوان همسر برای ایشان، حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - خطاب به فرزندشان می‌فرماید: «یا ابا عبد الله هر آینه او برای تو غلامی به دنیا خواهد آورد که بعد از تو بهترین اهل زمین در زمانه خودش می‌باشد.» [۶۴۹] (مشروح جریان در این زمینه در معرفی شخصیت جناب «شهربانو» مادر مکرمه حضرت سجاد - علیه السلام - بیان شده است).

امام سجاد از دیدگاه پدر: پدرم فدای تو!! چقدر بوی تو دل انگیز است!!

«عبیدالله بن عبدالله بن عتب» می‌گوید: «من نزد حسین بن علی - علیه السلام - بودم که علی بن الحسین الاصغر داخل شد. حضرت امام حسین - علیه السلام -
 [صفحه ۴۴۳]

ایشان را صدا زده و او را محکم به سینه خود چسبانیدند و بعد بین دو چشم را بوسه زدند. آنگاه فرمودند پدرم فدای تو، چقدر بوی تو دل انگیز است!! و چقدر اخلاق تو نیکوست ...» [۶۵۰].

امام سجاد از نگاه امام صادق: شبیه‌ترین فرد به حضرت علی

از امام صادق -علیه السلام- نقل شده که فرمودند: علی بن الحسین -علیه السلام- در عبادت الهی بسیار شدید تلاش می‌کردند به گونه‌ای که همیشه روزشان را روزه‌دار و شبشان به قیام در درگاه خداوندی سپری می‌شد. تا جائی که این رویه به جسم حضرت آسیب رسانید و من به ایشان عرض کردم: «پدر جان این عادت شما تا چه مقدار طول خواهد کشید؟» پاسخ فرمود: «به سوی پروردگرم عشق می‌ورزم شاید که من را به قرب خود واصل کند.» [۶۵۱].

در همین رابطه حدیث دیگری نقل شده که در خلال آن امام صادق -علیه السلام- جدشان حضرت سجاد -علیه السلام- را شبیه‌ترین فرد به حضرت امیرالمؤمنین -علیه السلام- معرفی می‌نمایند:

«سعید بن کثوم» می‌گوید: من نزد حضرت جعفر بن محمد الصادق -علیه السلام- بودم که یادی از حضرت امیرالمؤمنین -علیه السلام- به میان آمد پس حضرت از آن بزرگوار زیاد تعریف و تمجید فرمود و ایشان را مدح نمود به آنچه که شایسته او بودند. آنگاه فرمود: «سوگند به خداوند هرگز علی بن ابی طالب از دنیا حرامی را تناول نفرمود تا اینکه بر راه خداوند از دنیا رخت بریست و هرگز دو کار به او عرضه نگردید که خداوند از هر دو راضی بود مگر اینکه به آنکه در دین او شدیدتر و سخت‌تر بود آن را اخذ نمود و انتخاب کرد. و هرگز بر رسول خدا -صلی الله علیه و آله وسلم- حادثه‌ای ناگوار وارد نشد مگر این که او را چون مورد اعتمادش بود، فراخواند. و در این مدت هیچ کس جز او قدرت بر انجام اعمال رسول خدا -صلی الله علیه و آله وسلم- را نداشت، حضرت آن چنان کار می‌کرد مانند مردی

[صفحه ۴۴۴]

که صورتش بین آتش و بهشت باشد، امید به ثواب این داشته و از عقاب آن می‌ترسد. آری حضرت از مال خود هزار برده برای لقاء خدا و نجات از آتش آزاد کرد، و پول این همه را از حاصل دسترنج خود و عرق جبین‌اش فراهم آورده بود. و در همین حال غذای اهل و عیالش و روغن و سرکه و خرمای فشرده شده بود. لباس آن حضرت چیزی نبود جز کرباس که اگر مقداری از آن برای آستین دست زیاد می‌آمد آن را با قیچی که مخصوص چیدن پشم بود، می‌چید.

و نه در فرزندانش و نه اهل بیتش هیچ کس نزدیکتر به او و شبیه‌تر به او در لباس و فقہش، از علی بن الحسین -علیه السلام- پیدا نمی‌شود.

آری فرزندش ابوجعفر (امام باقر -علیه السلام-) بر او وارد شد در حالی که آن حضرت در عبادت به جایی رسیده بود که هیچ کس به آن نمی‌رسید و او را در حالی دید که رنگ بر رخسارش از شب زنده داری، زرد شده بود و چشمهایش از گریه ورم نموده و آزرده شده بود و ...»

تا آخر حدیث شریف که حالتی از عبادت حضرت سجاد -علیه السلام- بیان می‌شود که موجب گریه حضرت باقر -علیه السلام- را فراهم می‌آورد و وقتی حضرت سجاد -علیه السلام- ملتفت گریه فرزند خود می‌شوند، دستور می‌دهند که بعضی از صحفی که در آن عبادات حضرت علی ابن ابی طالب -علیه السلام- نوشته شده بیاورند، و بعد از کمی مطالعه می‌فرمایند: «چه کسی بر عبادت علی بن ابی طالب -علیه السلام- طاقت و قدرت دارد!!» [۶۵۲].

از این روایت شریف به دست می‌آید در منظر حضرت صادق -علیه السلام- امام سجاد -علیه السلام- شبیه‌ترین اهل بیت به حضرت مولی علی بن ابی طالب -علیه السلام- در ابعاد مختلف بوده‌اند.

امام سجاد از دیدگاه خلفاء

کمالات بی‌انتهای حضرت زین العابدین -علیه السلام- آنچنان درخشان بوده است که دشمن‌ترین دشمنان خود را به اقرار واداشته به

بزرگواری ایشان اذعان کرده‌اند.

[صفحه ۴۴۵]

در این قسمت دیدگاه «عبدالملک بن مروان» و «حجاج» و «عمر بن عبدالعزیز» نسبت به حضرت را بیان می‌کنیم.

۱- «زهری» می‌گوید: با علی بن الحسین - علیهما الصلوٰة و السلام - به «عبدالملک بن مروان» وارد شدم. «عبدالملک» آنچه را از اثر سجود و در بین دو چشم علی بن الحسین - علیه‌السلام - مشاهده کرد، بسیار بزرگ شمرد و لذا گفت: ای ابامحمد هر آینه اجتهاد و تلاش بر سیمای تو ظاهر گشته و از جانب خداوند حسن و نیکی برای تو سبقت گرفته است. تو پاره تن رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - می‌باشی و نسب تو قریب، و سبب تو محکم است. هر آینه تو دارای فضیلت بزرگ بر اهل بیت و همه معاصرین می‌باشی. تو از فضل و علم و دین و ورع بدان مقدار داده شده‌ای که به هیچ کس نه قبل از تو و نه بعد از تو به آن مقدار داده نشده است، مگر کسانی که از پیشینیان تو گذاشته‌اند. و سپس شروع کرد به تمجید و تعریف و در این کار مبالغه نمود.

امام حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - فرمودند: «هر آنچه تو ذکر کردی و توصیف نمودی، همه از فضل الهی است و ناشی از توفیق و تأیید او می‌باشد...» تا آخر حدیث شریف که حاوی مطالب بسیار جالب و حاکی از کمالات متعدد حضرت می‌باشد. [۶۵۳].

۲- اما «حجاج بن یوسف ثقفی» آن جنایتکار نمونه در تاریخ که با لشکرکشی به «مکه» و تهاجم به خانه خدا، آن را ویران کرده بود هنگامی که در بازسازی آن دچار مشکل شد او را به حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - راهنمایی کردند، وقتی نام حضرت را شنید گفت: «معدن ذلک» [۶۵۴] یعنی حضرت معدن و سرچشمه امور شگفت و دارای صلاحیت لازم برای مدیریت بازسازی خانه خدا می‌باشد.

مشروح این داستان تحت عنوان «بازسازی کعبه و نصب حجرالاسود» آمده است.

۳- «عمر بن عبدالعزیز» در حالی که حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - از نزد او بلند شده بودند که بیرون بروند گفت: «شریفترین مردم کیست؟»

[صفحه ۴۴۶]

حاضرین گفتند: «شما!!!»

و گفت: «هرگز؛ شریفترین مردم این فردی است که هم اینک از نزد من بلند شد. کسی که تمام مردم دوست دارند از او و خاندان او باشند ولی او دوست نمی‌دارد که جزء خاندان دیگری باشد.» [۶۵۵].

۴- همین «عمر بن عبدالعزیز» که به هر حال از خلفای مروانی و وابسته به دودمان «بنی امیه» است ولی در انصاف و ادب از سایرین ممتاز می‌باشد، گهگاهی به خدمت حضرت سجاد - علیه‌السلام - رسیده به ایشان اظهار ادب و محبت می‌کرد و بعد از شهادت آن بزرگوار گفت: «مشعل روشنگر دنیا و مایه جمال و زیبایی اسلام زین العابدین، از میان رفت.» (ذهب سراج الدنيا و جمال الاسلام، زین العابدین). [۶۵۶].

امام سجاد از دیدگاه اصحاب و بزرگان

حضرت زین العابدین - علیه‌السلام - شخصیتی هستند که در کلمات و اظهار نظرهای دیگران جز ستایش و تمجید و ستودن اوصاف کمالی ایشان و اعتقاد به تقدم حضرتش در همه زمینه‌های «علم» و «فقه» و «ورع» و ... چیزی به چشم نمی‌خورد. گرچه این اظهارنظرها بسیار زیاد است، در این قسمت به بعضی از آنها اشاره می‌گردد.

۱- «جابر بن عبدالله انصاری»: در ضمن یک برخورد طولانی با حضرت سجاد - علیه‌السلام - در انتها رو به حاضرین می‌کند و

می‌گوید: «در مابین اولاد انبیاء مثل علی بن الحسین - علیه السلام - کسی دیده نشده است مگر «یوسف» پسر «یعقوب» و سوگند به خداوند ذریه علی بن الحسین - علیه السلام - از ذریه «یوسف» افضل می‌باشند.» [۶۵۷].

۲- «زهری»:

الف - هرگاه یادی از حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - به میان می‌آمد

[صفحه ۴۴۷]

«زهری» گریه می‌کرد و می‌گفت: «زین العابدین» [۶۵۸].

ب - به «زهری» گفته شد: زاهدترین مردم در دنیا چه کسی است؟ گفت: «علی بن الحسین - علیه السلام - هر کجا که بود.» [۶۵۹].

ج - «سفیان بن عینه» می‌گوید به «زهری» گفتم: «آیا علی بن الحسین - علیه السلام - را ملاقات کرده‌ای؟» گفت: «آری او را ملاقات

کرده‌ام و هیچ کس را با فضیلت‌تر از او ندیده‌ام. سوگند به خداوند نه برای او صدیقی در پنهان سراغ دارم و نه دشمنی آشکار.»

سؤال شد: «این چگونه است؟»

گفت: «چون من ندیدم هیچ کس را که گرچه او را دوست می‌داشت ولی باز به خاطر شدت معرفت او نسبت به فضیلت ایشان، از

حضرت حسادت می‌برد، و هیچ کس را ندیدم که گرچه او را دشمن می‌داشت، مگر اینکه به خاطر شدت مدارای حضرت با او، با

ایشان مهربانی و مدارا می‌کرد.» [۶۶۰].

د - «ابن شهاب زهری» در حال نقل روایتی از حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - می‌گوید: «این حدیث را علی بن الحسین -

علیه السلام - برای ما بیان کرد و او با فضیلت‌ترین هاشمی بود که ما او را درک کردیم.» [۶۶۱].

ذ - «معمربن» از «زهری» نقل می‌کند که او گفت من هیچ کس را از اهل بیت یعنی اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم -

درک نکردم که از علی بن الحسین - علیه السلام - افضل باشد. [۶۶۲].

۳- «ابی حازم»:

«هرگز هاشمی افضل از علی بن حسین - علیه السلام - ندیدم و نه فقیه‌تر از او.» [۶۶۳].

۴- «سعید بن مسیب»:

الف - جوانی از قریش نزد «سعید بن مسیب» نشسته بود که حضرت

[صفحه ۴۴۸]

علی بن الحسین - علیه السلام - تشریف آوردند. آن جوان قریشی به «سعید بن مسیب» گفت:

«ای ابامحمد این کیست؟» پاسخ داد: «این سید العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - علیه السلام - است.» [۶۶۴].

ب - فردی به «سعید بن مسیب» گفت: من مردی پرهیزکارتر از «فلان» ندیدم، «سعید بن مسیب» پرسید: آیا علی بن الحسین -

علیه السلام - را دیده‌ای؟ او گفت: «نه». «سعید» گفت: «من مردی باورع‌تر و پرهیزکارتر از او ندیده‌ام.» [۶۶۵].

ج - «علی بن زید» می‌گوید: به «سعید بن مسیب» گفتم: تو به من خبر داده‌ای که علی بن الحسین - علیه السلام - «نفس زکیه» است و

تو برای او نظیری سراغ نداری.»

«سعید بن مسیب» جواب داد: «بلی این چنین است و آنچه من می‌گویم مطلب مجهولی نیست. سوگند به خداوند به مانند او دیده

نشده است...» [۶۶۶].

۵- «عتبی»:

«علی بن الحسین» - که از افضل بنی هاشم بود - برای فرزندش فرمود: «پسرم بر مشکلات صبر کن و متعرض حقوق مردم نشو و

برادرت را در امری که ضرر آن برای تو بیشتر از منفعت آن برای اوست، پاسخ مثبت نده.» [۶۶۷].

۶- «سفیان بن عیینه»:

«ندیدم هاشمی را که از زین العابدین -علیه السلام- افضل باشد و نه فقیه‌تر از او»

۷- «ابوحمزہ ثمالی»:

«من نشنیدم احدی از مردم زاهدتر از حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- باشد مگر آنچه که به من رسیده از امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- علی بن الحسین -علیه السلام- چنان بود که هر گاه تکلم می‌فرمود در «زهد» و «موعظه» به گریه در می‌آورد هر کس را که در محضر شریفش حضور داشت». [۶۶۸].

[صفحه ۴۴۹]

۸- «یحیی بن سعید»:

«علی بن الحسین برترین هاشمی است که من در مدینه او را دیده‌ام». [۶۶۹].

۹- «ابن ابی الحدید»:

«علی بن الحسین -علیه السلام- در عبادت به نهایت درجه آن رسیده بود».

(کان علی بن الحسین غایه فی العباده) [۶۷۰].

۱۰- «ابوزهره»:

علی بن حسین، زین العابدین -علیه السلام- از نظر «نجابت» و «علم» پیشوای اهل مدینه بود. (فعلی زین العابدین کان امام المدینه نبلا و علما). [۶۷۱].

۱۱- «ابن حبان»:

علی بن الحسین از با فضیلت‌ترین بنی هاشم و از فقهاء «مدینه» و عباد آنها (کسانی که بسیار خداوند را بندگی و عبادت می‌کنند) بود و گفته شده علی بن الحسین سید عابدین در همه زمانها بوده است». [۶۷۲].

به هر حال بیان همه دیدگاهها در مورد حضرت سجاد -علیه السلام- به طول می‌انجامد اما در جمع بندی می‌توان گفت - چنانچه «جاحظ» اظهار عقیده کرده است «در شخصیت علی بن الحسین، شیعی، معتزلی، خارجی، عامه، خاصه همه یکسان می‌اندیشند و در برتری و تقدم او بر دیگران هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهند» [۶۷۳].

آری امام در عصر خود به عنائینی از قبیل «علی الخیر»، «علی الاعز»، «علی العابد» شهرت پیدا کرده بودند. [۶۷۴].

امام سجاد از دیدگاه بزرگان علماء اهل سنت

حضرت امام زین العابدین -علیه السلام- از دیدگاه بزرگان علماء اهل سنت بر همه فقهاء و غیر فقهاء و در همه زمینه‌ها تقدم داشته و آنان در بیوگرافی حضرت

[صفحه ۴۵۰]

برای آن بزرگوار جز «سیادت» و «شرف»، «تقوی»، و «علم»، «عبادت» و «فضیلت»، «حلم» و «کرم»، «تدبیر» و «حکمت» چیزی ذکر نکرده‌اند و بسیاری از آنها حضرت را به «امامت» توصیف نموده‌اند.

۱- به عنوان مثال «ذهبی» در ترجمه حضرت می‌نویسد:

«امام سجاد: السید الامام، زین العابدین برای ایشان جلالت عجیبی بود و این حق ایشان بود و او به خاطر شرفش و سیادت و قدرت و برتری‌اش و به خاطر علم و اهلیت و کمال عقلش هر آینه برای امامت عظمی شایسته بود». [۶۷۵].

۲- «مناوی» نیز چنین حضرت را تعریف می‌کند:

«زین العابدین، امام و سند است و بزرگواری و مکارم او مشهور می‌باشد، کبوترهای او در جو وجود به پرواز در آمده است. او دارای قدر و منزلتی عظیم بود. ساحت و صدری گشاده داشت و برای جسد ریاست، سری بود که همیشه برای رجوع و سیاست، مورد آرزوی دیگران واقع می‌شد.» [۶۷۶].

۳- «جاحظ» هم برای ایشان گفته است:

«اما علی بن الحسین علیه‌السلام پس مردم با همه اختلاف مذاهبشان در مورد او مجتمع و دارای وحدت نظر بودند و هیچ کس در تدبیر او تردید نداشت و احدی در تقدیم او بر دیگران در همه زمینه‌ها شک نداشت.» [۶۷۷].

۴- «شافعی» که یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت است، می‌گوید:

«هر آینه علی بن الحسین فقیه‌ترین اهل البیت است.» [۶۷۸].

۵- «مالک بن انس» نیز که یکی دیگر از ائمه چهارگانه اهل سنت است، می‌گوید:

«در اهل بیت رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - هیچ کس مثل علی بن الحسین علیه‌السلام نمی‌باشد.» [۶۷۹].

امام سجاد از زبان یکی از کنیزان آن حضرت

«ابن‌البطائی» از پدرش نقل می‌کند که گفت: از یکی از کنیزان

[صفحه ۴۵۱]

علی بن الحسین بعد از رحلتش پرسیدم و گفتم: کارهای علی بن الحسین - علیه‌السلام - را برای من توصیف کن. او گفت: «مفصل صحبت کنم یا مختصر کنم؟»

گفتم: «مختصر کن»، گفت: «هرگز در روز برایش ناهار و طعامی نبردم و هرگز در شب برایش بستری نگستردم!!» [۶۸۰].

معلوم می‌شود در مدت حضور آن کنیز در منزل حضرت، امام سجاد - علیه‌السلام - روزها را روزه و شبها را به نماز شب و قیام مشغول بوده‌اند.

فرزدق، شاعر برجسته‌ی عرب، و توصیف حضرت سجاد

اشاره

یکی از عالیترین توصیفات از حضرت زین العابدین - علیه‌السلام - در آئینه اشعار تابناک جناب فرزدق منعکس است. در این قسمت زمینه انشاد این اشعار و بازتاب آن را بررسی می‌کنیم:

در سالی از سالها «هشام بن عبدالملک» (برادر خلیفه مروانی «ولید بن عبدالملک» و از مهم‌ترین عناصر حکومتی) برای حج به «مکه» آمد و وقتی وارد مسجدالحرام شد و خواست برای بوسیدن و استلام «حجرالاسود» اقدام کند به خاطر کثرت ازدحام مردم، به این عمل مستحب، موفق نگردید. اطرافیان او برایش منبری نصب کردند و او بر آن نشست و شامیان گرد او حلقه زدند. در همین حال بود که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام در حالی که حوله‌های احرام را بر تن داشتند، پیش آمدند. حضرت زیباترین مردم بودند از نظر صورت و رایحه‌ی دل انگیز عطر وجودی حضرت، از همگان دل انگیزتر می‌نمود. بین دو چشم حضرت از اثر سجده، چیزی شبیه زانوی ماده بزی دیده می‌شد. حضرت شروع به طواف کرده، و چون به موضع «حجرالاسود» رسیدند مردم همه به خاطر هیبت ایشان راه گشودند تا اینکه حضرت موفق به استلام و بوسیدن «حجر» گردید.

یکی از شامیان حاضر در آن جمع گفت: «ای امیرالمؤمنین (هشام) این کیست؟»

«هشام» پاسخ داد: «او را نمی‌شناسم.» چرا که او نمی‌خواست اهل شام به

[صفحه ۴۵۲]

شخصیت او راغب شوند.

«فرزدق» که در آن جمع حاضر بود بانگ برآورد که من او را می‌شناسم. فرد شامی به او گفت: «ای ابافراس (کنیه فرزدق) او

کیست؟»

فرزدق در آن جمع و در حضور «هشام» شروع به سرودن قصیده‌ی غراء خود کرد.

(این نکته قابل توجه است که این شاعر شجاع قصیده‌ی خود را در جایی مخفی و یا در کتاب خود بیان نکرده بلکه در حضور یکی

از ارکان حکومت مقتدر مروان و به مرئی و منظر صدها نفر که از هر جای دنیای اسلام برای «حج» آمده بودند و هر نوع تمجیدی

از اهل بیت بویژه بیان فضائل بی‌نظیر در وصف شخص شاخص دودمان پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - یعنی حضرت زین

العابدین - علیه السلام - به معنای نفی صریح و طرد غاصبان خلافت است، او در چنین جو و حال و هوایی این قصیده حماسی را

سروده است و پر واضح است چه پیامدهای ناگواری برای شخص او در پی خواهد داشت ولی او با این کار اسم خود را برای

همیشه در طومار مدیحه سرایان شجاع دودمان عصمت و طهارت علیهم السلام ثبت کرد.)

قصیده فرزدق چنین است: (بنابر آنچه در دیوان «فرزدق» ثبت شده است.)

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته

و البيت يعرفه و الحل و الحرم

هذا ابن خیر عباد الله کلهم

هذا التقى النقى الطاهر العلم

هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله

بجده انبياء الله قد ختموا

و ليس قولك من هذا بضائره

العرب تعرف من انكرت و العجم

كلتا يديه غياث عم نفعها

يستو كفان و لا يعرفهما عدم

سهل الخليفة لا تخشى بواده

يزينه اثنان حسن الخلق و الشيم

حمال ائقال اقوام اذا اقتدحوا

حلو الشمال تحلو عنده نعم

ما قال «لا» قط الا في تشهده

لولا التشهد كانت لاؤه نعم

عم البرية بالاحسان فانقشعت

عنها الغياهب و الاملاق و العدم

ذا رآته قریش قال قائلها

الى مكارم هذا ينتهي الكرم
 يغضى حياء و يغضى من مهابته
 فما يكلم الا حين يبتسم
 بكفه خيزران ريحه عقب
 من كف اروع فى عرينه شمم
 [صفحه ۴۵۳]
 يكاد يمسكه عرفان راحته
 ركن الحطيم اذا ما جاء يستلم
 الله شرفه قدما و عظمه
 جرى بذاك له فى لوحه القلم
 اى الخلائق ليست فى رقابهم
 لاوليه هذا اوله نعم
 من يشكر الله يشكر اوليه ذا
 فالدين من بيت هذا ناله الامم
 ينمى الى ذروه الدين التى قصرت
 عنها الاكف و عن ادراكها القدم
 من جده دان فضل الانبياء له
 و فضل امته دانت له الامم
 مشتقة من رسول الله نبعته
 طابت عناصره و الخيم و الشيم
 ينشق ثوب الدجى عن نور عزته
 كالشمس ينجلب عن اشرافها الظلم
 من معشر حبههم دين و بغضهم
 كفر و قربهم منجى و معتصم
 مقدم بعد ذكر الله ذكرهم
 فى كل بدء و مختوم به الكلم
 ان عد اهل التقى كانوا ائمتهم
 او قيل من خير اهل الارض قيل هم
 لا يستطيع جواد بعد جودهم
 و لا يدانيهم قوم و ان كرموا
 هم الغيوث اذ ما ازمة ازمتم
 و الاسد اسد الشرى و الباس محتدم
 لا ينقص العسر بسطا من اكفهم

سیان ذلک ان اثروا او ان عدموا

یستدفع الشر و البلوی بحبهم

و یسترب به الاحسان و النعم [۶۸۱].

ترجمه اشعار فرزددق: (از ابیات انقلاب در شیعه)

- این شخصیت که تو او را نمی‌شناسی، همان کسی است که سرزمین «بطحا» جای گامه‌هایش را می‌شناسد و «کعبه» و «حل» و «حرم» در شناسایی‌اش همدم و همقدمند.

- این فرزند بهترین تمامی بندگان خداست، این همان شخصیت منزله از هر آلودگی و رذیلت و پیراسته از هر عیب و علت، و میرا از هر نعمت و منقصت و کوه بلند علم و فضیلت و نور افکن عظیم هدایت است.

- این فرزند فاطمه است - اگر تو نسبت به نسب او جهل داری - همان کسی که با «جد» او سلسله شریفه انبیاء ختم گردیده است.

- این که تو گفתי این کیست؟ رونق و عظمت و جلوه‌ی جلال و شکوه‌ی

[صفحه ۴۵۴]

شخصیت او را فرو نمی‌کاهد، زیرا آن کس که تو او را نمی‌شناسی «عرب» و «عجم» هر دو او را بخوبی می‌شناسند.

- هر دو دستش، ابری فیاض و رحمت گستر است، که رگبار فیض فرو می‌بارد و ماده‌ی جود و عطایش هیچگاه کاستی نمی‌پذیرد.

- خویی نرم و سازگار دارد و مردمان، هر زمان از حدت خشمش در امانند و همیشه دو خصلت «حلم» و «کرم»، جوانب شخصیت او را همی آریند.

- او به دوش کشنده‌ی بار مشکلات اقوامی است که زیر سنگینی آن بار، به زانو در آمده‌اند، چنانکه خوئی ستوده و رویی گشوده دارد و اعلام پذیرش حوائج مستمندان در مذاق جاننش شیرین و خوشایند است.

- او نیاز نیازمندان و خواهش سائلان را همیشه با چهره با چهره گشوده و منطبق مثبت استقبال کرده است و هیچ‌گاه جز به هنگام تشهد کلمه‌ی «لا» (نه) بر زبان نرانده است و اگر ذکر تشهد نمی‌بود «لای» او نیز «نعم» (بلی) همی بود.

- خورشید فروزان احسان او، گرمی و روشنی بر همگان افشانده و از این رو در برابر اشعه‌ی نیرومندش، تاریکی «لجاج» و «ضلال» از فضای اندیشه و دل گمراهان و ظلمت «فقر» از محیط زندگی مستمندان، و تیرگی «ستم» از آفاق حیات ستمزدگان رخت بر بسته و به یکسو رفته است.

- هر زمان که قبایل قریش به سوی او بنگرند، شعرا و خطبای ایشان به مدح و ثنایش زبان همی گشایند و بی‌اختیار، اذعان و اقرار کنند که هر گونه «جود» و «احسان» به او همی پیوندد و کاروان «کرم» در منزلگاه مکارم او رخت همی کشاند.

- او از فرط آزر، دیدگان فرو می‌پوشاند و حاضران حضرتش تحت تأثیر هیبت و عظمتش، دیدگان فرو می‌پوشانند و جز به هنگامی که لب به تبسم بگشاید، سخنی در حضور او بر زبان نمی‌آید.

- در دستش عصای خیزرانی است که عطر می‌پراکند، و بویش دل انگیز است، بیننده از زیبایی و تناسبی که در چهره دارد، به شگفت آید.

(قابل توجه اینکه بعضی از محققین در بودن این بیت به عنوان قصیده «فرزددق» در مدح حضرت سجاد - علیه‌السلام - تردید کرده‌اند.)

- جود و عطای کف بخشای او چنان است که چون به آهنگ دست سودن بر

[صفحه ۴۵۵]

رکن حطیم (حجرالاسود) گام فرانهد، گویی که «رکن» می‌خواهد تا او را نزد خود نگاه دارد و از جود و عطایش برخوردار گردد.

- خدای او را شرافت بخشیده است و برترین داده و قلم «قضا» در تحقق این مشیت، بر لوح «قدر» روان گشته است.
- کدامین گروه از خلائق الهی است که نیاکان این شخصیت عظیم و یا از خود این شخص کریم، منتی و نعمتی بر ذمه خود نداشته باشد.
- هر کس خداوند را شکر بگذارد، نیاکان این امام را همی شکر کند، به حکم ضرورت، زیرا مردم جهان، دین خدا را از خانه او به دست آورده و در پرتو هدایت این خاندان از «کفر» و «شرک» رسته‌اند.
- او به اوج دین و عزتی قدم نهاده که «عرب» و «عجم» در اسلام به آن قله پرافتخار عظمت و جلال، نرسیده‌اند و دستها و قدمها از نیل به آن و ادراکش عاجز مانده‌اند.
- این فرزند کسی است که فضل پیامبران، دون فضل او و فضل امتهایشان دون فضل امت اوست.
- شاخه نیرومند شخصیت او از پیکره شخصیت پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - بر دمیده است، از این رو عناصر وجودش و اخلاق و سجایایش پاک و پاکیزه است.
- نور پیشانی‌اش پرده ظلمت را می‌برد، چنانکه خورشید با اشراق خود، ظلمت‌ها را نابود می‌گرداند.
- او از گروهی است که دوستی‌شان «دین» و دشمنی‌شان «کفر» است و قرب جوارشان ساحل نجات و پناهگاه امن و امان است.
- پس از نام خدا، نام ایشان بر همگان مقدم است و هر کدام به نام ایشان، زیبا فرجام و حسن ختام همی پذیرد.
- اگر اهل تقوی شمرده شوند، ایشان پیشوایان ایشانند، و اگر از بهترین اهل زمین باز پرسند، نام ایشان به میان همی آید.
- هیچ بخشایشگر به قله‌ی کرم و منتهای جود ایشان نمی‌رسد و هیچ قوم به هر پایه از کرم که باشد، قدرت همسری و همسنگی ایشان را ندارد.
- بزرگان این خاندان به روزگار سختی و قحطسالی، باران رحمت‌اند و به

[صفحه ۴۵۶]

هنگام اشتغال به جنگ، شیران بیشه شجاعت‌اند.

- عسر معیشت و سختی زندگی، دستهای بخشایشگر آنها را از جود و عطاء نمی‌بندد و این گشوده دستی در هر دو حالت توانگری و درویشی، برای ایشان یکسان است.
- ناگواریها و گرفتاریها به یمن محبت‌شان رفع می‌شود و احسان نعمت‌ها به برکت آن محبت فزونی همی گیرد.
- با سرودن این اشعار بلند و نغز و بیان کمالات و فضایل بی‌مثال حضرت زین العابدین - علیه‌السلام - «هشام» بشدت ناراحت و غضبناک می‌گردد و دستوراتی می‌دهد که باید آن را تحت عنوان بازتاب قصیده «فرزدق» مورد بررسی قرار داد.

بازتاب قصیده‌ی فرزدق در مدح حضرت سجاد

- با شنیدن این قصیده که سراسر مدح و توصیف حضرت زین العابدین - علیه‌السلام - با بهترین و عالیترین مدائح بود، «هشام بن عبدالمملک» غضبناک گردیده و دستور داد تمام حقوق و مستمری «فرزدق» را قطع کنند و جایزه او را نیز بریدند.
- بعد گفت: چرا در مورد ما به مانند چنین اشعاری نمی‌سرایی؟! «فرزدق» پاسخ داد: «جدی همانند جد او، پدری بمانند پدر او و مادری نظیر مادرش بیاور، تا من در مورد شما به مانند این اشعار بسرایم!!»
- این پاسخ فرزدق بیشتر «هشام» را خشمگین کرد و دستور داد او را در محلی به نام «عسفان» که در بین «مکه» و «مدینه» واقع است،

محبوس کنند.

این مطلب به خدمت حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- رسید و حضرت مبلغ دوازده هزار دینار برای او فرستادند و پیغام دادند که ای «ابافراس» ما را معذور بدار، اگر نزد ما بیشتر از این مقدار چیزی بود، حتما همان را به عنوان «صله» تو می فرستادیم. اما «فرزدق» آن پول را پس فرستاد و گفت: یا ابن رسول الله من آنچه را گفتم جز به خاطر غضب برای رضای خداوند و برای رسول خدا نبوده و هیچ چیز در مقابل آن دریافت نمی کنم.

از این رو تمام آن پول را به حضرت برگردانید، حضرت باز پول را برگرداندند

[صفحه ۴۵۷]

و پیغام دادند که: «سوگند به حق من بر تو این را قبول کن. آری به تحقیق خداوند مکان تو و موقعیت تو را می بیند و نیت و انگیزه تو را می شناسد.»

پس از این پیغام «فرزدق» پول حضرت را قبول کرد.

از آن بعد «فرزدق» در حالی که در حبس بود اشعاری را بر ضد «هشام» و در هجو او می سراید. این خبر به «هشام» رسید و دستور داد او را آزاد کنند. [۶۸۲].

البته در خبر دیگری آمده است چون حبس «فرزدق» به طول انجامید و مرتب او را به کشتن تهدید می کردند به حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- شکایت برد و حضرت برای او دعا کردند و به برکت دعای ایشان از زندان آزاد گردید. پس از آزادی به حضور حضرت آمد و گفت: یا بن رسول الله خلیفه اسم مرا از دیوان حذف کرده و دیگر حقوقی به من نمی دهند.

حضرت پرسیدند: عطاء و حقوق تو چقدر بوده است؟

گفت: «فلان مبلغ»، حضرت برای چهل سال او به او پول دادند و فرمودند: «اگر می دانستم که تو به بیش از این نیاز داری حتما باز به تو می دادم» و «فرزدق» بعد از گذشت چهل سال در گذشت. [۶۸۳].

قابل ذکر است که اگرچه دیوان فرزدق به مدح خلفای غاصب و سفاک اموی و مروانی آلوده شده است ولی جوانمردی و شجاعت او در دفاع از ساحت قدس حضرت سجاد -علیه السلام- و معرفی حضرت به بهترین نحو ممکن و بعد اخلاصی که از خود نشان داد و تصدیق حضرت در مورد اخلاص او، قطعاً گناه او را در تمجید ظالمین، تکفیر نموده است.

[صفحه ۴۶۱]

بعد سیاسی وجود اقدس حضرت امام سجاد علیه السلام (تبلور نام صفت عزت و حکمت الهی)

مقدمه: مروری گذرا بر آمیختگی عمیق عنصر سیاست الهی با زندگی حضرت سجاد

در بینش صحیح شیعه «امامت» ریاست کلی بر همه امور دین و دنیای جامعه انسانی است و همچنانکه حضرت علی بن موسی الرضا -علیه السلام- فرموده اند: «ان الامامة اس الاسلام النامی و فرعه السامی» [۶۸۴] بنیان پویای اسلام و فرع و شاخه مرتفع و متعالی آن می باشد. چه اینکه امامت بر اساس بیان حضرت در همین حدیث بلند، خلافت الهی و مایه‌ی عزت مؤمنین است.

حال آیا چنین منصب رفیعی می تواند از عنصر «سیاست» یعنی تدبیر امور مربوط به جامعه از زوایای مختلف، خالی باشد؟!!

و آیا صاحب و متصدی آن می تواند از امور اجتماعی و سیاسی منزل بوده برای خود مسئولیتی در قبال آنچه بر جامعه در ابعاد مختلف می گذرد، نشناسد؟! جواب قطعاً منفی است و همچنانکه در زیارت شریف «جامعه کبیره» که توسط حضرت هادی -علیه السلام- انشاء شده است، آمده: ائمه هدی علیهم السلام - «قادة الامم» یعنی «رهبران امتها» و «ساسة العباد» یعنی «سیاستمداران

واقعی

[صفحه ۴۶۲]

بندگان خداوند در همه زمینه‌ها» و «ارکان البلاد» یعنی «رکنهای مستحکم شهرها و جوامع انسانی» می‌باشند. چه اینکه آنها «اولی الامر» و صاحبان حقیقی منصب تدبیر و مدیریت در جامعه‌اند.

بنابراین «امام» شخصیت والایی است که در پرتو منصب امامت خود و با توجه به ویژگی‌های مهم این منصب که عبارت است از «عیه علم الله» یعنی «مخزن علم ربوبی بودن» و «خزان العلم» «خزینه داران همه دانش‌ها» و «اولی الحجی» «صاحبان تمامیت عقل و درایت»، «معادن حکمه الله» یعنی «معدنهای حکمت خداوندی» و «حجت خدا بودن» و «صراط او» و «نور او» و «برهان او بودن»، با توجه به این خصوصیات و ویژگی‌ها، به دقت تمام و شناخت صحیح و صائب، وظیفه‌ی واقعی خود را در تدبیر جامعه و ایفای نقش خطیر امامت و زعامت دین و دنیای مردم، تشخیص می‌دهد. و سپس با بهره‌مندی از عنصر «عصمت» که او را از هر گونه تخطی از انجام مسئولیت کاملاً مصون نموده است، زمامدار واقعی «امور سیاسی» جامعه بوده و با قدرت الهی به وظیفه‌ی امامت عمل می‌نماید.

بنابراین امام معصوم هم در شناخت وظیفه خود معصومانه عمل می‌کند، هم در انجام آن معصومانه اقدام می‌نماید و از این رو آنچه از او سر می‌زند عین «حق» و «حقیقت»، و صرف «ایقان» و «صحت» است و بر اساس آنچه ذکر شد همه عملکرد او با صبغه «سیاست الهی» رنگ آمیزی شده است و اساساً «امام» کار خود را جز با محاسبه دقیق «وظیفه سیاسی» خود انجام نمی‌دهد. و لذا تمام تمام افعال او اعم از کارهای فردی، اجتماعی، فرهنگی و غیره، همه و همه امور سیاسی و در راستای تدبیر صحیح و الهی جامعه می‌باشد.

با توجه به این اصل قویم و بنیادین، حال این وظیفه ماست که با مطالعه دقیق در زوایای حیات طیبه امامان شیعه -علیهم‌السلام- و شناخت کامل و صحیح از اوضاع زمانه هر یک از آن بزرگواران، به تحلیل عملکرد الهی آنان نشسته و کیفیت اجرای سیاست صحیح را در کارنامه درخشان و نورانی آنها پی جویی نموده و درسهای لازم را از آن اقتباس کنیم.

پر واضح است با توجه به تغییر اوضاع و شرایط در هر عصر و مصری، انتظار یک نوع اقدام و ارائه یک عملکرد از همه‌ی آن ذوات مطهر، انتظاری ناصواب و خلاف بداهت عقل است. از این رو نمی‌توان گفت اگر امامی در وسط معرکه نبرد

[صفحه ۶۴۳]

شربت شهادت نوشید از سیاست بیشتری برخوردار است تا آن امامی که به صلح با دشمن مجبور گردید و یا بالعکس، و یا اگر امامی دست به قبضه‌ی شمشیر نبرد از سیاست منعزل می‌باشد و یا ...

بنابراین با توجه به آنچه ذکر گردید، یعنی علم و اقدام معصومانه امام و مشحون بودن «امامت» با عنصر «سیاست»، عملکرد همه ائمه -علیهم‌السلام- مملو از این عنصر بوده و هیچ اقدامی از جانب آنها بدون ملاحظه نتایج حاصله آن در جامعه از ابعاد مختلف و منجمله «بعد سیاسی» انجام نگرفته است.

در ارتباط با حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین -علیه‌السلام- نیز این مطلب کاملاً صادق است. حضرت که در یکی از سخت‌ترین و بحرانی‌ترین شرایط متصور، بار عظیم «امامت» امت اسلام را به دوش کشیدند، هرگز از ایفای نقش محوری خود در رهبری الهی جامعه فروگذار نکرده و با تجلی تام صفت «عزت» و «حکمت» الهی در وجود منورشان، درخشانترین عملکرد را از خود به یادگار گذاشتند و آنچنان با سیاستهای حکیمانه و مدبرانه خود اهداف امامت را جلو برده و آنها را محقق ساختند که حقیقتاً باید آن را نوعی «اعجاز» به حساب آورد.

نگاهی گذرا و اجمالی به وقایع مربوط به دوران امامت حضرت از عصر «عاشورا» تا ورود کاروان اسرا به «مدینه» که تحت عنوان

«مقطع پس از شهادت حضرت امام حسین -علیه‌السلام- تا هنگام ورود به «مدینه» بررسی گردید، بخوبی این مطلب را اثبات می‌کند که چگونه حضرت «رهبری نهضت پدر» را پس از شهادت به نحو احسن به انجام رسانیده و تمام محاسبات دشمن را در به شهادت رساندن حضرت امام حسین -علیه‌السلام- نقش بر آب نمودند. آری حضرت سرافراز و پیروز، حقانیت جریان «امامت» و قیام پدر و بطلان و اضمحلال جریان مقابل که مشحون از ظلم و نفاق بود را ثابت کرده و با بیان قاطع و صریح وقایع و اهداف نهضت خونین کربلا و دریدن پرده‌ی تزویر نظام سیاسی حاکم و زنده نگه داشتن و تعمیق یاد و خاطره انقلاب عظیم عاشورا، اعجاز آفریدند. فعالیت‌های سی و پنج ساله حضرت سجاد -علیه‌السلام- در زمینه «فرهنگی» و ارشاد مردم و هدایت به «حق» و تربیت شاگردان صالح و آشنای با فرهنگی صحیح اسلامی، افرادی که هم به فروع و احکام و علم شریعت آشنا بودند و هم از جهت روحی و معنوی، مهذب و خود ساخته بوده و اصول تربیتی اسلام در

[صفحه ۴۶۴]

عمق جانان به بار نشسته بود، افرادی که هر کدام مشعل‌های نورانی هدایت و صلاح در جوامع بودند، چنانکه به صورت مبسوط در بررسی «بعد فرهنگی» وجود اقدس حضرت تبیین گردید، برگ دیگر از تصدی «امور سیاسی» در جامعه توسط حضرت می‌باشد؛ چرا که این حرکت اصیل و زیربنایی نقش بسیار مهم و ویژه‌ای در تحقق اهداف «امامت» داشته و کوبنده‌ترین تهاجم به کیان دودمان اموی و مروانی بوده است. کیان فاسدی که جز برای هدم معارف نورانی اسلام و برگشت جامعه به عصر جاهلی تشکیل نگردید. هر نوع مبارزه با این کیان در واقع یک مبارزه تمام عیار سیاسی است که در شرایطی با نبرد افتخار آفرین و خونین «کربلا» ظهور می‌نماید و در شرایط دیگری با نبردی سرد در قالب فعالیت‌های گسترده فرهنگی و اجتماعی، خود را نشان می‌دهد. حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- اسلحه علم و فرهنگی را در دفاع از اسلام که پایه‌های آن رو به اضمحلال بود، به کار گرفته و با سیاستی حکیمانه، آنچنان نقشه‌های کیان فاسد حاکم را عقیم گذاشته و در روندی رو به رشد و متکامل فرهنگ اسلام را در جامعه گسترانیدند که دشمن را به کلی مأیوس و کم کم از صحنه سیاسی و فرهنگی خارج ساختند.

و آیا این جز یک «عملکرد سیاسی کامل» است؟!

در زمینه عملکرد خائنه امویان و مروانیان در امور اجتماعی نیز حضرت با نقشه‌های گسترده و مدبرانه خود که به بعضی از آنها در «بعد اجتماعی» وجود اقدس حضرت اشاره شده است، از قبیل «رسیدگی به فقرا و مستمندان»، «ارائه یک تصویر پر جاذبه و دوست داشتنی و مملو از کمال و صفا از «امام» و «امامت» در جامعه»، اقدام به کارهای عظیم اجتماعی از قبیل «بازسازی کعبه»، «نشان دادن عظمت وجودی و اوصاف و کرامت‌های «امامت» به دشمن و کل جامعه» و ... ، اموری که کارگزاران اموی دقیقاً برخلاف آنها تلاش گسترده داشتند، در واقع این تلاش را خاسر و همه نقشه‌های خصم را نقش بر آب نمودند و آیا این عملکرد جز از شناخت گسترده و صائب از دشمن و عملکرد و نقشه‌های او و تشخیص کیفیت خنثی سازی آن امکان پذیر است؟! و آیا این همه جز با بودن در وسط صحنه‌ی اجتماعی و اقدام بر اساس نقشه‌های «کوتاه مدت» و «بلند مدت» سیاسی میسر می‌باشد؟

[صفحه ۴۶۵]

بنابراین گرچه حضرت حتی در برخوردهای مستقیم خود با نظام سیاسی حاکم و مناسبات خود با رؤسا و کارگزاران این نظام، از عملکرد سیاسی گسترده و درخشانی برخوردار است (چنانکه به شکل مبسوط به آن اشاره خواهد شد) اما از منظری دیگر تمام زندگی حضرت در همه ابعاد آن مشحون از عملکرد سیاسی است که باید با دقت مورد توجه محققین و تاریخ دانان و علاقمندان قرار گیرد.

با توجه به آنچه گذشت، تحلیلی که حضرت سجاد -علیه‌السلام- را پس از حادثه عاشورا به صورت کلی از جامعه منززل معرفی کرده و معتقد است حضرت از امور سیاسی فاصله گرفته‌اند، تحلیل بی‌پایه و غیر واقعی است و در واقع تهمتی بزرگ و نابخشودنی

را به همراه دارد.

اینک برای شناخت «بعد سیاسی» وجود منور حضرت سجاد-علیه‌السلام- باید در محورهای زیر به بررسی و دقت نشست:

- ۱- رئوس برخوردهای سیاسی حضرت سجاد-علیه‌السلام- در جریان نهضت عاشورا
- ۲- برخی از اصول بینش سیاسی حضرت سجاد-علیه‌السلام- و گوشه‌ای از عملکرد سیاسی ایشان.
- ۳- بررسی زندگی حضرت سجاد-علیه‌السلام- پس از ورود به «مدینه» تا پایان عمر «یزید بن معاویه»
- ۴- ارتباطات سیاسی اجتماعی حضرت سجاد-علیه‌السلام- با زمامداران اموی و مروانی
- ۵- معرفی یک کتاب در بررسی «بعد سیاسی» حضرت و نتیجه‌گیری از بحث‌ها

رئوس برخوردهای سیاسی حضرت سجاد در جریان نهضت کربلا

حضرت امام زین العابدین-علیه‌السلام- با همراهی پدر از «مدینه» تا «کربلا» و حضور در صحنه «نهضت عاشورا» و سپس به دوش کشیدن بار سنگین «رهبری نهضت» بعد از پدر، روشن‌ترین و درخشانترین «عملکرد سیاسی» یک «ولی خدا» را در تاریخ به ثبت رسانیدند. در این قسمت رئوس این پرونده درخشان را که مملو از برخوردهای سیاسی تمام عیار است، مرور می‌کنیم:

[صفحه ۴۶۶]

- ۱- بودن با پدر که به قصد به دست گرفتن رهبری امت اسلام علیه نظام اموی قیام کرده است.
- ۲- حضور جدی در صحنه‌های مختلف نهضت پدر.
- ۳- حضور در کنار پدر در طول راه و سؤال از او (علت یاد کردن مکرر حضرت حسین-علیه‌السلام- از نام «یحیی بن زکریا»).
- ۴- حضور در کنار پدر و در جمع یاران در شب عاشورا، شنیدن کلام حضرت و گریه کردن به خاطر تنهایی پدر (زمان عروض بیماری برای امام چهارم-علیه‌السلام-)
- ۵- عدم ترک صحنه مخاطره آمیز «کربلا» با وجود رخصت پدر، که دیگر اصحاب خاص نیز حاضر به ترک صحنه نشدند (وضعیت امام سجاد-علیه‌السلام- در شب عاشورا).
- ۶- اقدام برای شرکت در نبرد و ممانعت پدر از آن و انجام مقدمات آن که پوشیدن زره است و مجروح شدن به واسطه برخورد دستشان با مقدار اضافی زره (علت عروض بیماری حضرت سجاد-علیه‌السلام-).
- ۷- پرسیدن احوال صحنه نبرد از پدر و تأثر شدید و اقدام برای یاری پدر (کیفیت برخورد آخر امام حسین-علیه‌السلام- و آخرین وداع حضرت با امام چهارم-علیه‌السلام-)
- ۸- به دست گرفتن رهبری نهضت خونین عاشورا پس از پدر و از همان عصر عاشورا که لحظه آغاز آن شنیدن خبر شهادت پدر بوده و این رهبری با هجوم دشمن به خیمه‌ها و اقدام به آتش زدن آن و صدور فرمان فرار به بازماندگان حسینی برای حفظ جان آنها، به فعلیت می‌رسد.
- ۹- بودن با قافله اسرا و رهبری و هدایت آنان که پیام آوران نهضت حسینی بودند و انجام دقیق آنچه مقتضای «مصلحت» و «عزت» آن عزیزان بوده است. (حضرت سجاد-علیه‌السلام- در عصر عاشورا).
- ۱۰- نماز خواندن بر اجساد مطهر شهدا و دفن کردن آنها توسط حضرت.
- ۱۱- ایراد خطبه افشاگرانه و کوبنده در «کوفه» و دریدن پرده تزویر و جهالت کوفیان و امویان (خطبه غراء و تاریخی امام چهارم-علیه‌السلام- در شهر «کوفه»)

[صفحه ۴۶۷]

- ۱۲- برخورد قاطع و انقلابی با «عبیدالله بن زیاد» و شکستن منطق جبر گرایانه او و ارائه آرمان و اهداف دودمان اهل بیت در شهادت طلبی و حق جوئی (امام سجاد -علیه السلام- در مجلس «عبیدالله بن زیاد»).
- ۱۳- بیانات امام سجاد -علیه السلام- در طول مسیر «کوفه» تا «شام» و اهتمام به افشاگری علیه خاندان اموی از یک سو و حفاظت از کاروان اسرا و بویژه پاسداری از «عفاف» و «حجاب» آنها از سوی دیگر (وقایع مربوط به امام سجاد -علیه السلام- در مسیر «کوفه» تا «شام»).
- ۱۴- نقش الهی حضرت در شهر «شام» و تغییر شرایط اجتماعی و سیاسی موجود در آنجا به نفع خود (امام سجاد -علیه السلام- در «شام»).
- ۱۵- برخورد قاطع با «یزید» در قالب این جمله که: «خداوند لعنت کند کشنده‌ی پدرم را» و رد استدلال جبر گرایانه او و خواندن اشعار بلند در اعلان براءت از دودمان اموی و معرفی خود و بیان مصائب وارد شده و خطاب کوبنده به یزید که: «ای یزید وای بر تو ...» و بیان حقانیت پدر و استمرار جریان نبوت و امامت در خاندان خود (امام چهارم -علیه السلام- در کاخ یزید).
- ۱۶- برخورد فرهنگی - سیاسی با پیرمردی گمراه از اهل «شام» و تغییر ذهنیت او که به توبه و انابه آن شخص منجر شد (برخورد یک پیرمرد شامی با حضرت در کنار درب مسجد).
- ۱۷- برخورد کوبنده با خطیب مزدور اموی در مسجد به هنگام «نماز جمعه» و قرار دادن «یزید» در شرایطی که مجبور به اجازه دادن به حضرت برای سخنرانی شود و بالاخره خواندن خطبه‌ای تاریخی که تنظیم آن نشانه اعجاز حضرت در عملکرد سیاسی خود می‌باشد. خطبه‌ای که به افشاح و رسوایی کامل «یزید» و خاندان او منجر شده و حقانیت اهل بیت و پدر و جد خود را به بهترین نحو در قلب حکومت اموی که محل لعن به خاندان علوی است، به اثبات می‌رساند و اوضاع شهر را که مهد حکومت چهل ساله امویان بود، به نفع خود تغییر داده و زمینه‌ای فراهم ساخت که «یزید» برای ظاهر فریبی برخورد و رفتار خود را با حضرت عوض می‌کند و همه‌ی گناهان را به گردن «عبیدالله» انداخته و بالاخره حضرت و قافله اسرا را با عزت و احترام به سمت «مدینه» به حرکت در می‌آورد. (خطبه تاریخی حضرت سجاد -علیه السلام- در «شام» و بازتاب آن).
- [صفحه ۴۶۸]
- ۱۸- برخورد حضرت در بازار «شام» با «منهال بن عمرو» و ارائه گزارشی از وضعیت خود در مابین شامیان که یک بیانیه و گزارش کاملاً سیاسی است (سایر قضایای مربوط به اقامت حضرت در «شام»).
- ۱۹- مقاومت شدید در مقابل تمامی مصائب و تحقیرها و پلشتی‌های دشمن در مدت اقامت در شهر «شام» و عدم اظهار عجز و انفعال (مصائب عمومی حضرت در «شام»).
- ۲۰- تغییر دادن وضعیت فرهنگی شهر «شام» و تغییر نگرش مردم آن دیار به نفع جریان «حق» که منجر به تصمیم «یزید» برای مراجعت حضرت به «مدینه» در پی مقاومتها و افشاگریهای حضرت و برخورد سنجیده و حکیمانه آن بزرگوار می‌شود. (تصمیم «یزید» برای مراجعت حضرت به «مدینه»).
- ۲۱- تصمیم به زیارت تربت پاک پدر به هنگام برگشت از «شام» و اقامه‌ی عزا در آن محل که به خون اولیاء خدا گلگون بود و زنده کردن و شعله‌ور ساختن یاد و خاطره سالار شهیدان (برگشت حضرت سجاد -علیه السلام- به همراه کاروان اسیران به «کربلا»).
- ۲۲- تدبیر سیاسی معجزه گونه حضرت به هنگام ورود کاروان اسرا به «مدینه» با فرستادن پیک به آن شهر و خیر کردن مردم و بعد ایراد خطبه‌ی غراء که بدون ذکر نام قاتلان حضرت ابی‌عبدالله -علیه السلام- همه ظلم‌ها و جنایتهای آنها را افشاء نموده و در عین حال که مردم را به صورت کامل در جریان مواقع قرار دادند ولی بهانه‌ای هم به دست دشمن ندادند (ورود امام سجاد -علیه السلام- به «مدینه» و خطبه افشاگردانه و آگاهی بخش حضرت).

۲۳- اقامه عزا در کنار قبر پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - و گسترش برخورد عاطفی و جلب قلوب به خواب رفته مردم و زنده داشتن مداوم یاد قیام حضرت امام حسین - علیه السلام - («ورود اهل بیت به مدینه» و «عزاداری کنار قبر پیامبر»، «تداوم عزاداری حضرت سجاد - علیه السلام - برای پدر»).

۲۴- جواب سخن گزنده‌ی یکی از مخالفین و نشان دادن هدف واقعی قیام حضرت ابی عبدالله - علیه السلام - (سخن گزنده یکی از مخالفین و پاسخ دندان شکن امام سجاد - علیه السلام -).

آنچه ذکر شد تنها رئوس برخوردهای سیاسی حضرت سجاد - علیه السلام -

[صفحه ۴۶۹]

در جریان نهضت خونین عاشورا بود که با تأمل در هر یک از آنها و تجزیه و تحلیل دقیق و کامل آن، می‌توان به گوشه‌ای از «بعد سیاسی» وجود اقدس حضرت سجاد - علیه السلام - واقف شد.

حال آیا با این کارنامه درخشان و مملو از عنصر سیاست، باز هم می‌توان این امام همام را به انزال و کناره‌گیری از اجتماعی و سیاست متهم نمود؟!!

برخی از اصول بینش سیاسی حضرت سجاد و گوشه‌ای از عملکرد و مواضع سیاسی حکیمانه ایشان

با توجه به علم فراگیر و الهی حضرت زین العابدین - علیه السلام - و مقام «امامت» و «عصمت» آن بزرگوار، در مدت امامت پر برکت ایشان با وجود حاکمیت شدید جو خفقان و استبداد اموی، در خلال بیانات مختلفی که به مناسبت‌های گوناگون ایراد می‌کردند و یا در قالب دعا‌های روح بخش و مناجات‌های عاشقانه و یا نامه‌ها و رساله‌هایی که برای اصحاب و دوستان خود نوشته و ارسال می‌کردند، رهنمودهای متعدد و گسترده‌ای در زمینه‌ی امور سیاسی جامعه به «امت اسلام» و پیروان خود ارائه فرموده‌اند. چه اینکه در این مدت «عملکرد سیاسی» حضرت بسیار گسترده و فراگیر بوده است. در این قسمت به صورت گزیده به بعضی از اصول تفکر سیاسی حضرت و گوشه‌ای از عملکرد سیاسی ایشان اشاره می‌شود:

۱- بیان صریح حقایق مربوط به وضعیت سیاسی جامعه و تبیین جریان «حق» و جریان «باطل»، به مانند آنچه در خطبه با اهل «کوفه» سخن با «منهال»، خطبه در «شام»، خطبه در بازگشت به «مدینه» و ... انجام گرفت. در این ارتباط هر کجا مصلحت اقتضاء می‌کرد حضرت جریان «باطل» را با تفصیل و توضیح بیان می‌فرمودند و هر کجا مصلحت نبود با بیان گسترده‌ی ویژگی‌های جریان «حق» و مصائب و سختی‌های وارده بر آن، فهم تطبیقی جریان «باطل» را به مخاطبین خود وا می‌گذاشتند. چنانکه در خطبه‌ی خود به موقع ورود به «مدینه» چنین رفتار کردند.

آری این خود یک نوع شگرد پیچیده سیاسی است، که هم حقایق برای مردم تبیین شده و هم بهانه‌ای به دست نیروهای اهریمنی دشمن نداده است.

۲- «شجاعت»، «درایت» و «حکمت» در ارائه دیدگاه‌های سیاسی، اجتماعی و مذهبی به گونه‌ای که همیشه جو موجود را به نفع جریان حق تغییر داده خصم را

[صفحه ۴۷۰]

به «سرشکستگی»، «ذلت» و «اعتراف» وادار می‌ساختند.

چنانکه به عنوان نمونه در ایراد خطبه تاریخی در مسجد جامع «دمشق» مشاهده می‌کنیم و یا آنچه حضرت در پاسخ نامه «عبدالملک» که به ازدواج حضرت با یک کنیز ایراد گرفته بود نگاشتند و او به حق بودن طریقه حضرت اذعان نمود.

۳- آمیختن اعجاب گونه حرکات اجتماعی و فرهنگی خود با رنگ سیاسی، به گونه‌ای که حضرت از هر موقعیتی و از هر عملی،

بهترین استفاده را برای ارائه رهنمودهای سیاسی صریح و یا کنائی به جامعه و مخاطبان خود می نمودند. چنانکه در طراحی کیفیت ورود به «مدینه» پس از واقعه جانگداز عاشورا مشاهده می کنیم و یا آنچه به هنگام تفسیر آیات مربوط به مسخ «بنی اسرائیل»، از حضرت شنیده شد که پس از بیان قصه‌ی آن قوم و جریان «مسخ» آنان فرمودند: «خداوند اینها را به خاطر صید ماهی (در وقت ممنوع) «مسخ» فرمود پس چگونه می بینی نزد خداوند عزوجل حال کسی که اولاد رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - را کشت و حریمش را هتک کرد؟ خداوند متعال گرچه آنها را در دنیا «مسخ» نکرد ولی آنچه از عذاب آخرت برای آنها فراهم شده چند برابر عذاب «مسخ» می باشد. [۶۸۵]»

۴- تلاش وافر و گسترده و همیشگی برای رشد بینش سیاسی مردم و ارائه آموزشها و تحلیل‌های سیاسی دقیق و عمیق به آنها چه در قالب ادعیه از قبیل «دعا برای اهل ثغور و مرزهای نظام اسلامی» که مشحون از آموزهای بلند سیاسی است. و چه در قالب رفتارهای اجتماعی حساب شده با نظام سیاسی و کارگزاران آن از قبیل آنچه در برخورد با «عبدالملک» در حین طواف انجام دادند و یا در برخورد با «حجاج» انجام گرفت و چه در قالب خطابه‌ها و احادیث و نامه‌ها و رساله‌ها مانند آنچه در «نامه به زهری» و رساله‌ی الحقوق در قسمت «حق سلطان» و ... بیان نمودند.

۵- استفاده‌ی حکیمانه و ماهرانه از زبان «عاطفه» و «احساس» و «هنر» و سعی در برانگیختن احساسات و عواطف مردم که به خاطر انغمار در گناه و دوری از معارف اهل بیت، رو به خاموشی گراییده بود. و این یکی از شاهکارهای اجرایی حضرت سجاد - علیه السلام - در عملکرد [صفحه ۴۷۱]

سیاسی خود می باشد.

نمونه‌هایی از این موضوع را در ایراد خطبه‌های حضرت که بلا استثناء مردم را منقلب نموده و همه را به ضجه و گریه وا می داشت می توان مشاهده کرد و همچنین استمرار حزن و بکاء شدید بر مصائب حضرت ابی عبدالله - علیه السلام - که خود یک سنت و رویه دائمی حضرت بود. استفاده از زبان «شعر» برای پیام رسانی نیز نمونه دیگری از این موضوع می باشد، که در اعزام «بشیر» برای اطلاع از ورود حضرت به «مدینه» مشاهده می کنیم.

۶- پاسداری و حراست از دستاوردهای نهضت عاشورا.

از آنجا که حضرت سجاد - علیه السلام - تنها بازمانده و شاهد تمامیت جریان قیام عاشورا است که می تواند بحق، خود را نماینده‌ی آن معرفی کند و سخنگوی آن باشد، در همه مقاطع عمر شریف خود از عصر عاشورا تا لحظه‌ی ارتحال، به هر نحو که ممکن است به عنوان «وارث» این نهضت و زبان رهبر آن، هم اهداف و عملکرد سیاسی نهضت را بیان کرده و توضیح می دهند و هم با سلاح گریه، یاد و خاطره آن را در اذهان، جاودانه می کنند. یاد و خاطره‌ای که می تواند بسان مشعلی فروزان به جامعه اسلامی نور، حیات، شعور، احساس، انقلاب، خودباوری و ... ببخشد و جریان نفاق و تباهی و ظلم و جور را افشاء کرده و از صحنه حذف کند.

آیا این یک برخورد کاملاً سیاسی با مسائل کلان جامعه نیست؟ و آیا این یک شگرد ماهرانه‌ی سیاسی برای مبارزه با نظام جبار اموی نمی باشد؟

گرچه حرقت دل حضرت سجاد - علیه السلام - یک امر مصنوعی و صرفاً ظاهر سازی نیست. حضرت واقعا در عزای پدر می سوزند ولی همین کار را برای خدا با صبغهی سیاسی همراه کرده و از آن بهره برداری مناسب می نمایند. حضرت هم به زیارت قبر پدرشان می رفتند هم تربت مطهر آن قبر را برای نماز خود به همراه داشتند و هم انگشتر پدر را به دست می کردند و هم با بکاء و گریه دائمی، مرتب یاد و خاطره نهضت پدر را زنده می داشتند.

۷- تنظیم برنامه زندگی و رفتارهای اجتماعی خود به گونه‌ای که کوچکترین بهانه‌ای به دشمن برای برخورد خشن، سرکوب گرانه

و حذفی ندهد. و این نیز یکی دیگر از نکات بسیار درخشان پرونده سیاسی حضرت سجاد -علیه السلام- می باشد که در عصر حاکمیت امثال «حجاج» و «هشام» به گونه‌ای رفتار می کنند که

[صفحه ۴۷۲]

به طور کلی انگشت اتهام از ایشان از نظر دستگاه جبار اموی برداشته شده و به عنوان «خیر لا شرفیه» و یا «علی الخیر» در زبان آنها شهرت می یابند.

حضرت با این عملکرد سیاسی، هم خود و شیعیان خود را از شرور نظام اموی محافظت نمودند و هم زمینه‌ی لازم برای پیاده کردن نقشه‌های بلند مدت خود را در جامعه فراهم آوردند.

نمونه‌ای از این موضوع را در ارائه گزارش به مردم «مدینه» پس از برگشت از سفر اسارت، مشاهده می کنیم که چگونه این گزارش تنظیم می شود که در آن هیچ بهانه‌ای به دست دشمن نمی دهد و یا اتخاذ موضع بی طرفی در جریان «قیام حره» که باعث حفظ خون جمع کثیری از مردم گردید.

۸- شناخت دقیق و عمیق از نقاط ضعف و قوت جبهه «حق» و نقاط ضعف جبهه «باطل» و تلاش مدبرانه برای از بین بردن نقاط ضعف جامعه طرفداران «حق» و استفاده از نقاط ضعف جبهه «باطل» جهت وادار کردن آن به انفعال.

یکی از نمونه‌های این موضوع توجه به روحیه «یأس» و «قنوط» در پیروان اهل بیت است که حضرت با نقشه‌های متعدد با این نقطه ضعف بزرگ به مبارزه برخاسته و برای از بین بردن آن تلاش می کنند. و بدین وسیله در بازسازی جامعه شیعی پس از آسیب‌های بزرگ، نقش اساسی را بازی کرده و از این طریق قوی ترین عملکرد سیاسی خود را به اثبات رساندند.

۹- بازسازی کلی و همه جانبه جامعه شیعه و پیروان اهل بیت -علیه السلام- که پس از قیام حضرت ابی عبدالله -علیه السلام- از هم پاشیده و تقریباً مضمحل شده بود به گونه‌ای که بر اساس نقلی از خود حضرت سجاد -علیه السلام- در مجموع «مکه» و «مدینه» بیست نفر «محب» برای حضرت وجود نداشت [۶۸۶]، حال تعداد شیعیان واقعی را از این حدیث می توان حدس زد.

اما در پی تدبیر حکیمانه بلند مدت حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- و با شناخت عمیق از وضعیت عمومی اجتماع، و دست زدن به کارهای فرهنگی و تربیتی گسترده از طرق مختلف، کم کم به تعداد شیعیان اضافه شد و افراد موجود در عقاید خود راسخ شده و از پیرایه‌ها و انحرافات، پالایش گردیدند و به

[صفحه ۴۷۳]

فرموده حضرت صادق -علیه السلام-: «ثم ان الناس لحقوا و كثروا» [۶۸۷] مردم کم کم ملحق شده و تعداد پیروان حضرت زیاد شدند و جامعه شیعی هویت خود را بازیافت.

۱۰- مبارزه عمیق با انحرافات فکری و عقیدتی که در جامعه اسلامی گسترش پیدا کرده بود، انحرافات که یا نظام منحرف سیاسی، به خاطر اغراض پلید خود به آن دامن می زد از قبیل عقیده به «جبر» که توسط «معاویه» پایه گذاری شد و یا عقیده به «تشبیه و تجسیم» در مورد خداوند متعال که ذات اقدس او را جسم پنداشته و یا او را به موجودات دیگر تشبیه می کردند و همچنین عقیده‌ی هرزه‌ی «ارجاء» که گروه «مرجئه» مروج آن بودند و همه در راستای اهداف فرهنگی و سیاسی «بنی امیه» بود. و یا به خاطر دور ماندن علاقه‌مندان به دودمان پیامبر از آنها، در بین جامعه‌ی محبین آل رسول گسترش یافته بود؛ از قبیل عقیده به «غلو» و یا گرایش به «کیسانیه».

حضرت سجاد -علیه السلام- در همه این زمینه‌ها با برنامه‌های حساب شده به تلاش فرهنگی وسیع دست زدند و بطلان این گرایش‌ها و عقاید انحرافی را اثبات و عقاید صحیح و واقعی را در بین جامعه اسلامی مطرح و آن را تبلیغ کردند. این عملکرد قوی ترین برخورد اجتماعی با نظام سیاسی حاکم بود.

۱۱- مطرح نمودن صحیح مصادر اصلی معارف دین حنیف از قبیل «قرآن» و «سنت» در جامعه و اقدام برای تفسیر و بیان معارف اصیل «قرآن» و تطبیق آن بر حقایق موجود در جامعه و بویژه اهتمام به نقل حدیث که بشدت از طرف دستگاه اموی جرم تلقی می‌شد.

۱۲- اعلام رسمی و رسای اصل بنیادین «امامت» در مکتب اسلام به جامعه و معرفی صحیح خود به عنوان «امام»، موضوعی که بشدت می‌توانست مخاطره‌آمیز باشد، اما نظر به جایگاه والای عنصر «امامت» در سعادت فرد و جامعه، حضرت به اشکال و گونه‌های مختلف و در زمانها و مکانهای متعدد، این امر را اعلان و از آن گذشته به صورت دائمی در مناجاتها و ادعیه و نامه‌های خود به اصل «امامت» به عنوان یکی از اصول اصلی اعتقادات حقه‌ی اسلامی تصریح داشته و به بیان فضایل و کمالات امامان می‌پرداختند و جایگاه انحصاری و والای آنان را یادآور می‌شدند

[صفحه ۴۷۴]

نمونه‌هایی از این عملکرد را در برخورد با «محمد بن حنفیه»، «ابو خالد کابلی»، و در دعا‌های «روز عرفه» و «روز جمعه» و «عید اضحی» می‌توان مشاهده کرد.

«ابوالمنهال نصر بن اوس الطائی» می‌گوید علی بن الحسین -علیه السلام- را دیدم که موی بلند داشت پس فرمود: «مردم به سوی چه کسی می‌روند؟» گفتم: «این طرف و آن طرف می‌روند.» فرمود: «به آنها بگو به نزد من بیایند.» [۶۸۸].
(فقال: «الی من یذهب الناس؟» قال: قلت: یذهبون هیهنا و هیهنا! قال: قل لهم: یجئون الی).

۱۳- تعلیم کیفیت برخورد با مخالفین به یاران خود. از آن جمله نماز خواندن با آنان در روزهای جمعه و سپس اعاده‌ی آن. آری این گونه سلوک که برخوردار از یک بینش سیاسی عمیق است، به جامعه‌ی شیعی تعلیم می‌دهد که محافظت بر «وحدت» در جامعه، یک اصل است و در عین حال اصالت رفتار و بینش «حق» نباید دستخوش خدشه قرار گیرد.

۱۴- پایه گذاری مبانی «فقه تشیع» و مبارزه با انحرافات «فقه عامه» از آن جمله مسأله «قیاس» که حضرت به صراحت با آن به مخالفت برخاستند. آری آنچه‌ان تحریک حضرت در وادی «فقه» گسترده بود که حضرت به صورت مسلم «افقه‌ی فقهاء مدینه» معرفی گردیدند.

۱۵- نشان دادن قدرت الهی الهی و تکوینی «امام» به جامعه و سردمداران نظام سیاسی که از قدرتهای پوشالی ظاهری بهره‌مند بودند به گونه‌ای که در موارد متعدد در پی برخورد با حضرت همه وجودشان مملو از «رعب» و «وحشت» شده است و از این رو نهایت احترام را به آن بزرگوار مبذول داشته‌اند. مانند آنچه در ملاقات با «مسلم بن عقبه» فرمانده‌ی خونخوار سپاه یزید در تهاجم به «مدینه» در «واقعه حره» رخ داد. از این گذشته قدرت تکوینی خود را به گونه‌های دیگر نیز نشان می‌دادند از آن جمله اقدام به بازسازی «کعبه» با مهار ماری که به امر الهی مانع از این کار توسط جلالد پلید «حجاج بن یوسف ثقفی» بود و یا رها کردن خود از چنگک دژخیمان «عبدالملک» و به کنار زدن غل و زنجیرهایی که آنان بر پای و دست مبارک حضرت گذاشته بودند و سپس رفتن به قصر «عبدالملک» و برخورد تند با او به گونه‌ای که

[صفحه ۴۷۵]

همه وجود آن عنصر اموی پر از «رعب» و «وحشت» گردید.

۱۶- تنظیم دقیق و سیاستمدارانه ارتباط خود با انقلابات علیه نظام سیاسی حاکم که با رنگ و لعاب شیعی و ولاء محبت اهل بیت علیهم السلام انجام می‌شد از قبیل «نهضت توابین» و «قیام مختار»، به گونه‌ای که در آن شرایط حساس سیاسی، مرکزیت امامت در معرض مجدد تهاجم قرار نگرفته و در عین حال نهایت بهره‌برداری از آن حرکتهای انقلابی صورت گرفته و کمک رسانی و امداد به مجاهدین و مبارزین دچار مشکل نگردد.

۱۷- برخوردار هوشمندانه با فتنه‌ی «ابن‌زبیر» و احساس نگرانی از آن، شخصی که در طول حیات خود و با همه وجود با اهل بیت علیهم‌السلام دشمن بود و استقرار او در «مکه» و بسط قلمرو حاکمیتش می‌رفت تا مشکلات کلانی را برای مجموع جامعه اسلامی در بر داشته باشد.

۱۸- برخوردار همه جانبه و عمیق و روشنگرانه با اعوان و انصار نظام سیاسی ظالم از علماء درباری و غیرهم. به عنوان نمونه روند برخورد حضرت با «زهری» قابل دقت و توجه است که چگونه با اسالیب مختلف سعی در تنبه او و ارائه بینش صحیح در زمینه ارتباطات ناسالمش با دستگاه اموی داشتند و همچنین مجرم بودن او را در این زمینه از یک سو و سوء استفاده‌های کلام دستگاه ظالم را از این ارتباط، از سوی دیگر برای او خاطر نشان می‌ساختند.

۱۹- دلسوزی نسبت به وضعیت عمومی جامعه در زمینه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و بودن در وسط میدان اجتماعی و احساس مسئولیت داشتن در قبال مشکلات مردم و اقدام برای رفع آن.

نمونه‌هایی از این امور در بررسی «بعد فرهنگی»، «بعد اجتماعی» و «بعد اقتصادی» وجود اقدس حضرت بیان گردیده است. و نمونه دیگر را در «دعای استسقای» حضرت می‌توان مشاهده کرد.

۲۰- مبارزه عینی و عملی با مدعیان «زهد» و «تصوف» که در مقابل مکتب اهل بیت دکان باز کرده و بدین وسیله باعث گمراهی مردم می‌شدند.

در این زمینه حضرت از یک سو خود عالیترین تصویر از «زهد» صحیح را علما و عملا با عملکرد درخشان خود و نگارش «صحیفه الزهد» به نمایش می‌گذاشت و از سوی دیگر با برخورد حساب شده با زاهدان صوری و

[صفحه ۴۷۶]

صوفی مسلکان دروغگو، کذب ادعای آنان را به مردم نشان می‌داد و بی‌بهره بودن آنان را از کمال و قرب واقعی نزد خداوند متعال مبرهن می‌ساخت.

در این ارتباط می‌توان به داستان برخورد حضرت با «عباد بصری» در کنار «کعبه» را یادآور شد که چگونه عدم استجابت دعای آنها بر همگان روشن شد و بهره‌مندی مردم از باران به برکت یک دعای حضرت نیز برای مردم روشن گردید.

۲۱- اهتمام بلیغ به موعظه مردم و بیان مستمر مضرات «دنیا زدگی» و پرهیز از گرایش به زخارف دنیا که به خاطر حاکمیت سران شهوتران و ماده پرست اموی بشدت در مردم گسترش پیدا کرده بود و آثار سوء خود را حتی در قلب عالم اسلام یعنی «مدینه» بر جای گذاشته بود تا جایی که آن شهر مقدس را به صورت پایگاه عیاشی و خوشگذرانی عده‌ای از درباریان در آورده و فسق و فجور سرتاسر آن را فراگرفته بود.

حضرت با مظاهر فساد از این قبیل مبارزه می‌نمود و خود نیز عملاً الگوی «دنیا گریزی» بود. آری آن زین عابدین و سید ساجدین هر هفته در مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - به وعظ مردم می‌نشست و به هر مناسبت مردم را از گرایش به «دنیا» برحذر می‌داشت.

۲۲- بهره برداری سیاستمداران و حکیمانانه از یکی از مشاغل عمومی اجتماع که همان مسأله «برده‌داری» بود. حضرت با اقدام به خرید بردگان و سپس تعلیم و تربیت آنان در مکتب فضائل و کمالات علمی و عملی خود و آزاد کردن آنها به هر مناسبت و بویژه در شب «عید فطر»، بالاترین خدمت را به جامعه انجام می‌دادند تا آنجا که بر اساس بعضی از نقل‌ها در پرتو این سیاست، لشکری از موالیان که همگی عاشق و واله‌ی حسن اخلاق و کمالات حضرت بودند و خود را فدایی ایشان به حساب می‌آوردند، فراهم آمد.

۲۳- تربیت عناصر انقلابی، فرهیخته و مهذب که بالاترین درجات علم و کمال را حائز بودند. افرادی که هر یک مشعل‌دار هدایت در جامعه بوده و افکار صحیح ناب و ایده‌های امام را در بین مردم می‌گستراندند.

در این زمینه گذشته از حضرت باقر -علیه السلام- فرزندان دیگر حضرت مانند «حسین اصغر» و «حضرت زید» آن انقلابی بزرگ و عالم آل رسول که با شهادت خود افتخار بزرگی برای دودمان علوی آفرید، قابل توجه می‌باشند و از [صفحه ۴۷۷]

اصحاب جناب «سعید بن جبیر»، «یحیی بن ام‌طویل» که هر دو به دست پلید «حجاج» به شهادت رسیدند و «ابوحمزہ ثمالی» و «ابان بن تغلب» و بعضی دیگر را می‌توان نام برد که بحق همگی از افتخارات مکتب علم و عرفان می‌باشند.

۲۴- اهتمام جدی به «امر به معروف» و «نهی از منکر» در طول زندگی که از «بالاترین مرتبه جهاد که همان ارائه یک کلمه حق نزد سلطان جائز» است (قال رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - : «افضل الجهاد کلمه حق عند سلطان جائز» [۶۸۹])، شروع و به سایر مراتب جهاد و مبارزه با مظالم و مفسد ختم می‌شود. آری حضرت در تعیین نوع جهاد خود، این جهاد را گزینش نمودند و هرگز از «امر به معروف» و «نهی از منکر» مگر در شرایط «تقیه» فروگذار نکردند و خود فرمودند: «ترک کننده امر به معروف و نهی از منکر مانند کسی است که کتاب خداوند را به پشت سر خود انداخته باشد مگر در شرایط «تقیه» و تقیه این است که انسان از سوی جباری ستیزه‌جو و طغیان‌گر بترسد که بر او تعدی نماید.» [۶۹۰].

۲۵- مترصد بودن برای افشای چهره‌ی کزیه دستگاه سیاسی حاکم به هر مناسبت. حضرت در هر فرصتی که بر ایشان در طول حیات پر بارشان پیش می‌آمد، دست به تبیین مقاصد سیاسی غاصبین و عملکرد آنان می‌زدند که به عنوان نمونه می‌توان به بیانات حضرت در طول سفر ایشان بویژه خطبه تاریخی حضرت در مسجد «دمشق» اشاره کرد. نامه به «زهری»، «برخورد با سلاطین اموی» و ... نیز نمونه‌های دیگر از این موضوع می‌باشند.

۲۶- تبیین جامع و کامل معارف کاملاً سیاسی اسلام به مانند بحث «جهاد». حضرت با ارائه تصویر کاملی از ارزش «جهاد» در راه خداوند متعال و حدود و ثغور آن و آرزوی خود برای شهادت در راه خدا و تشویق و ترغیب مردم برای شناخت حقیقت جهاد و اقدام به آن با حفظ همه شرایط و ضوابط، کمال دین و جامعیت بینش سیاسی خود را به اثبات رسانیدند.

۲۷- اشراف کامل بر مسائل سیاسی و بودن در میان جامعه و موضع‌گیری صریح و رسمی در ارتباط با موضوعات سیاسی مورد نیاز جامعه. حضرت بر اساس [صفحه ۴۷۸]

نقل «عبدالله به حسن بن حسین» هر شب در قسمت انتهایی مسجد پیامبر بعد از نماز عشاء می‌نشستند و «عروه بن الزبیر» هم در این جلسه شرکت می‌کرد و راجع به جور و ظلم «بنی امیه» صحبت می‌کردند و سپس از عقوبت الهی که برای آنها در نظر گرفته شده بود یاد می‌کردند. در یکی از این جلسات «عروه» پیشنهاد خروج از شهر را داد و خود خارج هم شد، من هم خارج شدم ولی حضرت در «مدینه» ماندند و حاضر نشدند شهر را ترک کنند، چرا که این را نوعی فرار از معرکه سیاست و خالی کردن میدان به نفع ظالمین می‌دانستند. [۶۹۱].

آنچه ذکر شد حقیقتاً گوشه‌ای از عملکرد سیاسی حضرت زین العابدین -علیه السلام- و برخی از اصول تفکر سیاسی آن امام همام بوده و اگر در صدد استقصاء این بحث باشیم، قطعاً حجم انبوهی از سر فصلها نظیر آنچه ذکر گردید، به دست خواهد آمد و بر اساس آنچه در ابتدای بررسی «بعد سیاسی» وجود حضرت تبیین گردید، اساساً تمام زندگی حضرت به عنوان یک امام معصوم و رهبر الهی، با صبغه‌ی سیاست آمیخته و همه اعمال و رفتار آن بزرگوار با جهت‌گیری سیاسی همراه بوده است. چه اینکه شرح و تفصیل آنچه ذکر شد نیازمند مجالس واسع خواهد بود که در این مختصر این مجال فراهم نیست، گرچه بسیاری از این سر فصلها در خلال مباحث گذشته در بررسی ابعاد مختلف وجود حضرت -علیه السلام- مورد اشاره قرار گرفته و بررسی شده است.

اشاره

حضرت زین العابدین امام سجاد -علیه السلام- با انجام موفقیت آمیز رسالت خطیر خود در راهبری قافله اسیران نهضت خونین کربلا و به ثمر نشاندن اهداف آن نهضت و خنثی سازی تمام نقشه‌های دودمان کثیف اموی و کارگزاران آن، با بازگشت به «مدینه طیبه» و در تداوم انجام مسئولیت «امامت» خویش، زندگی سیاسی خود را در شرایط بسیار حساس و منحصر بفردی شروع نمودند. گزارش مختصر این شرایط تحت عنوان «اوضاع زمانه حضرت سجاد -علیه السلام- در [صفحه ۴۷۹]

مقطع حضور آن حضرت در «مدینه تا پایان عمر» ارائه گردیده است.

حرکت‌های عمیق سیاسی حضرت در ابتدای بازگشت به «مدینه» نیز تحت عنوان «ورود امام سجاد -علیه السلام- به همراه کاروان بازماندگان عاشورا به «مدینه» و خطبه افشاگرانه و آگاهی بخش حضرت» و «ورود اهل بیت به «مدینه» و عزاداری کنار قبر پیامبر -صلی الله علیه و آله وسلم-» و «ملاقات با محمد بن حنفیه» و «تداوم عزاداری حضرت سجاد -علیه السلام- برای پدر» بحث و بررسی گردیده است.

حال برای بررسی این بخش از حیات طیبه امام سجاد -علیه السلام- باید موضوعات زیر را نیز بررسی نمود.

۱- هجرت به خارج از شهر «مدینه» به مدت دو سال (برنامه سیاسی کوتاه مدت)

۲- واقعه‌ی دهشتناک «حره»

۳- فتنه «ابن زبیر»

هجرت حضرت سجاد به خارج از شهر مدینه به مدت دو سال (برنامه سیاسی کوتاه مدت)

یکی از سیاست‌های منحصر به فردی که از جانب حضرت سجاد -علیه السلام- در اوایل ورودشان به شهر «مدینه» پس از واقعه عاشورا تا مدت حدود دو سال اتخاذ گردید، انعزال از مردم و خروج از شهر و اقامت در صحرا در زیر چادری از پشم می‌باشد. حضرت باقر -علیه السلام- نقل فرمودند: «پدرم علی بن الحسین -علیه السلام- پس از کشته شدن پدرشان حضرت حسین بن علی -علیه السلام-، منزلشان را به صورت خانه‌ای از مو و پشم (چادر) قرار داده و در صحرا اقامت فرمودند، پس در آنجا برای چند سال درنگ نمودند و این به خاطر کراهت مخالطه و رفت و آمد با مردم (کسانی که به اهل بیت اعتقادی نداشتند) و ملاقات با آنها بود.»

قابل توجه اینکه حضرت در این مدت به صورت مرتب از محل اقامت خود در صحرا به سوی «عراق» و به قصد زیارت جد و پدرشان -علیهما السلام- حرکت

[صفحه ۴۸۰]

می‌کردند و هیچ کس متوجه کار ایشان نمی‌شد.

در ادامه این روایت شریف حضرت باقر -علیه السلام- می‌فرمایند: «پس ایشان -سلام الله علیه- برای زیارت حضرت امیرالمؤمنین -علیه السلام- خارج شدند، در حالی که متوجه به سمت عراق بودند، و من نیز با ایشان بودم و به همراه ما صاحب روحی جز دو «ناقه» نبود پس چون به «نجف» از بلاد «کوفه» رسیدند به مکان مخصوص قبر حضرت امیرالمؤمنین -علیه السلام- رفتند. آن گاه آنچنان گریستند که محاسنشان مملو از اشک چشمانشان گردید و سپس فرمودند: (در اینجا حضرت زیارت «امین الله» را نقل

می‌فرمایند.) [۶۹۲].

تحلیل این عمل که در نوع خود در زندگی ائمه هدی علیهم‌السلام - کاملاً منحصر بفرد است، انسان را به «فراست»، «درایت» و «حکمت» حضرت که هر کدام در اوج خود در وجود اقدسشان متبلور بود، رهنمود می‌سازد.

حضرت در آن زمان، جوانی بودند در سنی حدود سی و دو سالگی که طبعاً در شهر «مدینه» از هیچ موقعیتی برخوردار نبوده و از سوی دیگر به عنوان تنها وارث «کربلا» در مظان اتهام شدید دستگاه حاکمه قرار داشتند که هر حرکتی از ناحیه آن بزرگوار می‌توانست مستمسکی برای نابودی کامل دودمان پیامبر باشد. بلا شک انگشت اتهام در زمینه هر اقدام علیه «نظام اموی» متوجه حضرت بود و «مدینه» نیز آستان حوادث تلخ و ناگوار، چنانچه در بخش «واقعه دهشتناک حره» بررسی خواهد گردید.

به علاوه حضرت در جریان قیام پدر و به خاطر عروض مرض و بیماری از یک سو و پلیدی متولیان سپاه «کوفه» در موقع اسارت از سوی دیگر، به جانکاهترین مصائب جسمی و روحی مبتلا- گردیده و در طول سفر اسارت نیز انواع آزارها و شکنجه‌ها بر وجود مبارکشان وارد گردیده بود.

حال با توجه به همه این شرایط حضرت بر اساس یک کارآزمودگی سیاسی ویژه و تدبیر فوق العاده دقیق، از «مدینه» خارج شده و در صحرا برای خود منزلی انتخاب می‌کنند تا از یک سو به بازسازی جسمی و روحی خود بپردازند و آن حجم انبوه مشقت و آزار و مصیبت که به حضرتش تحمیل گردیده بود را تدارک نمایند و

[صفحه ۴۸۱]

از سوی دیگر خود را از هر اقدامی که در شهر انجام می‌گیرد، بر کنار داشته و عدم دخالت خود در شکل‌گیری آن را برای نظام سیاسی حاکم به اثبات رسانند و هر گونه اتهامی را از خود دور سازند. آری با توجه به بودن حضرت در محل مکشوفی در وسط صحرا طبعاً هر گونه مراقبت و محافظت از حضرت لغو بوده و لذا با این تدبیر، حضرت از شر نیروهای امنیتی اموی نیز راحت بوده و بعد با گذشت زمان که اوضاع آرام گرفته و آبها از آسیاب افتاد و حضرت نیز از نظر جسمی و روحی به آرامش و صحت و سلامت نائل آمدند، طبیعتاً به میان مردم برگشته و فعالیت‌های گسترده‌ی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خود را آغاز خواهند کرد.

همه آنچه ذکر شد در پرتو این اقدام مدبرانه حضرت اتفاق افتاد. هم ذهنیت امویان که جز حقد و بغض نسبت به دودمان پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - چیزی در دل نداشتند، نسبت به حضرت عوض گردید و آنها حضرت را به عنوان کسی که مجسمه‌ی «خیر» است و هیچ شری در او وجود ندارد، ستودند و هم او را از همه بیشتر دوست داشته و او را از تمام شرور و آزارهای خود در امان داشتند و هم در «واقعه حره» که او هدف اصلی بود، نه تنها جان سالم به در برده و مورد اعزاز فرمانده خونخوار سپاه «شام» قرار گرفت، که بسیاری از اهل مدینه و منجمله خاندان «مروان» در پناه حضرت از هر گزند محفوظ ماندند و به هر تقدیر در پرتو این سیاست حکیمانه‌ی حضرت، زمینه برای انجام مسئولیت خطیر «امامت» در آن عصر پر آشوب و پرفتنه و بسیار سخت به نحو احسن فراهم گردید.

واقعه دهشتناک حره و برخورد حکیمانه حضرت سجاد با آن

اشاره

گرچه حاکمیت و تربیت متمدن «فته باغیه» و بریدگان از حق و خط «ولایت» و «امامت»، جو عمومی شهر «مدینه» را پس از رحلت پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - روز به روز از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام دور نموده بود و عموم مردم این شهر

برای این خاندان بزرگوار جایگاهی را که خداوند و رسولش برای آنها تعیین کرده بودند، به رسمیت نمی‌شناختند و لذا حضرت حسین بن علی -علیه‌السلام- به همراه کاروان اندکی از اقربا و اصحاب خود از این شهر که مدتها تحت سلطه والیان اموی و غیر اموی اداره شده بود، خارج گردید و هیچ اتفاقی هم نیفتاد ولی برگشت کاروان اسراء به رهبری حضرت

[صفحه ۴۸۲]

زین العابدین -علیه‌السلام- با آن طراحی بدیع و خارق العاده و گزارشی که از فجایع مربوط به شهادت حضرت سیدالشهداء -علیه‌السلام-، توسط آن امام همام -علیه‌السلام- به مردم ارائه شد و اقامه‌ی مراسم عزا و نوحه سرایی در کنار قبر حضرت پیامبر -صلی الله علیه و آله وسلم- در تحول جو عمومی مردم بویژه نسل جوان، نقش قابل توجهی را بازی نمود.

برخورد مردم «مدینه» با بازماندگان نهضت عاشورا بشدت عاطفی بود، همه گریستند و اظهار همدردی کردند.

اما بر اساس نقلی که از حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- در دست است در همه «مکه» و «مدینه» بیست نفر «محب» برای حضرت موجود نبود. [۶۹۳] این روایت نشان می‌دهد که چگونه مردم از خط «امامت» و «ولایت» فاصله گرفته بودند. اما به هر حال ورود کاروان اسراء به «مدینه» و مواجهه مردم با آنها و اطلاع از عمق جنایاتی که توسط حاکم اموی و جانشین «معاویه»، یعنی «یزید»، بر خاندان نبوت وارد شده بود، موجب گردید آنها از خواب گران غفلت خود بیدار شده و زمزمه‌های گسترده‌ی مخالفت با نظام اموی در «مدینه» بلند شود. این زمزمه‌ها کم‌کم به فریاد تبدیل گردید و مردم «مدینه» رسماً علیه «یزید بن معاویه» قیام کردند.

در مدت کوتاهی که از حاکمیت «یزید» بر بلاد اسلامی می‌گذشت تا وقوع قیام در «مدینه»، این شهر دستخوش ناآرامی بود و مرتب والیان منصوب از طرف «یزید»، تعویض می‌گردید، ابتدا «ولید بن عتبه» حاکم «مدینه» بود، سپس «عمرو بن سعید» والی «مدینه» شد و بعد از اندکی «یزید» پسر عموی خود «عثمان بن محمد بن ابی‌سفیان» را فرماندار «مدینه» کرد. او که جوانی کم سن و سال بود و هرگز تجربه مدیریت نداشت، به گمان خود برای فرونشاندن جو ناآرام شهر، عده‌ای را انتخاب کرد و آنها را برای مشاهده‌ی جاه و جلال «یزید» به «شام» اعزام نمود. طبیعی بود که آنها از بخشش‌های «یزید» هم که بی‌حد و حصر بود، بهره‌مند می‌شدند. آری فرزندان مهاجر و انصار و جوانان انقلابی شهر «مدینه» وارد «شام» شدند و از نزدیک خلیفه اموی را و وضعیت اسفبار او را از سگ بازی و میگساری و سایر پلشتی‌ها، مشاهده کردند. گرچه عطایای «یزید» به آنها بسیار هنگفت بود ولی این هیأت با

[صفحه ۴۸۳]

مراجعه به «مدینه» در مسجد پیامبر -صلی الله علیه و آله وسلم- گرد آمده و فریاد برآوردند: «ما از نزد مردی می‌آئیم که دین ندارد، شراب می‌نوشد، نماز را رها کرده است، طنبورها را به صدا در آورده و آنها را می‌نوازد، نزد او زنهای خواننده، آوازه خوانی کرده و ساز می‌نوازند. او با سگها بازی می‌کند و شبها با دخترکان جوان به سر می‌برد و تا صبح با آنها مشغول است، و ما شما را شاهد می‌گیریم که او را به صورت قاطع از منصب خلافت خلع کردیم.» [۶۹۴].

اینجا نقطه انفجار «مدینه» بود. جز آنچه به عنوان آغاز روشنگری در «مدینه» بیان شد، در این انفجار به صورت مستقیم حضرت سجاد -علیه‌السلام- و خاندان نبوت نقشی نداشتند، و مردم هم برای رهبری نهضت جدید، هرگز به آنها مراجعه نکردند و این جفای مدنی‌ها به خط صحیح «امامت» و «ولایت» بود.

البته تاریخ، تحرکات «ابن‌زبیر» را که در «مکه» مستقر شده و در آنجا اعلان حکومت نموده و بر ضد «یزید» موضع گرفته است، در قیام «مدینه» خاطر نشان می‌سازد.

به هر حال مردم با فرزند «حنظله» که «غسیل الملائکه» بود بیعت کردند و به عنوان اولین اقدام انقلابی تمامی «بنی‌امیه» را که تعدادشان به هزار تن می‌رسید محاصره کرده و از «مدینه» اخراج کردند.

خبر به مرکز خلافت رسید. «یزید» که با آن همه بخشش، چنین انتظاری نداشت، بشدت خشمگین شده و تصمیم به سرکوب شدید شهر پیامبر گرفت. ابتدا «عبدالله بن زیاد» و سپس «عمرو بن سعید» را برای این کار برگزید ولی هر دو امتناع کردند. آنگاه به سراغ «مسلم بن عقبه» که از فرماندهان سپاه «معاویه» در جنگ با حضرت علی -علیه السلام- بود و در جنگ «صفین» یک چشم خود را از دست داده بود، رفت و او را فرمانده لشکر خود قرار داد. این پیر زخم خورده که حدود نود سال عمر داشت با لشکری مجهز و انبوه، حدود دوازده هزار نفر، «مدینه» را به محاصره در آورده و مردم را برای تسلیم به «یزید» به روز مهلت داد.

اما مردم شهر امتناع کرده و نبرد آغاز شد. گرچه ابتدا پیروزیهایی به نفع مدافعین شهر رخ نمود ولی سرانجام از منطقه‌ای سنگستان که به نام «حره» معروف

[صفحه ۴۸۴]

بود، سپاهیان جرار شامی به شهر نفوذ کردند و با نفوذ آنان و تسلط بر شهر، برگ سیاهی در پرونده‌ی سرتاسر ننگین اموی نقش بست. آری آنان دست به کشتار زدند و بر اساس آنچه «شیخ مفید» نقل فرموده است، ده هزار نفر از مهاجرین و انصار و قرشیان و موالی را قتل عام نمودند [۶۹۵] و جان و ناموس مردم را مورد تهاجم و هتک قرار دادند.

تاریخ از نقل فجایع شامیان شرمسار است. چه دخترانی که مورد هتک قرار نگرفتند و چه زنهایی که مورد تجاوز واقع نشدند. پستان سیصد زن بریده شد و هشتصد دختر مورد هتک واقع شدند که بچه‌های آنان را بعداً «بچه‌های حره» می‌نامیدند. [۶۹۶].

به هر حال سه روز شهر رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - (که حضرت آن را «طیبه» می‌نامیدند ولی این فرد پلید که به خاطر کثرت جنایاتش در این لشکرکشی، او را «مسرف بن عقبه» نامیدند، آن را «نتنه» یعنی «بدبو» نامید.) تحت تصرف شامیان بود تا هر جور که می‌خواستند در آن رفتار کنند و سپس مردم را مخیر کرد یا کشته شوند و یا به عنوان برده‌ی «یزید» با او بیعت کنند!! بعضی امتناع کرده و کشته شدند ولی تعداد بیشماری بر این بیعت راضی شده و جان سالم بدر بردند. [۶۹۷].

در این میانه باید موضع حضرت سجاد -علیه السلام- و برخورد ایشان با این واقعه و ملاقات «مسلم بن عقبه» با حضرت را بررسی نمود.

بر اساس سیاست حکیمانه حضرت در بدو ورود به شهر «مدینه» پس از سفر اسارت، و با توجه به شناخت عمیق حضرت از وضعیت شهر که فرمودند: «در همه «مکه» و «مدینه» حتی بیست مرد محب برای ما نمی‌باشد»، موضع حضرت کاملاً بی طرفانه و در این مدت «انزال» از جامعه بود. این سیاست با توجه به همه توجیهاتی که برای آن وجود داشت، موجب شد حضرت به طور کلی از لیست سیاه دستگاه اموی حذف شده و در حالی که باید به شکل طبیعی ایشان هدف اصلی تهاجم به «مدینه» باشند، چه اینکه در تاریخ هم بر اساس نقل «شیخ مفید» آمده است که: «مسلم بن عقبه» به «مدینه» آمد و گفته می‌شد که او جز علی بن

[صفحه ۴۸۵]

الحسین -علیه السلام- را اراده نکرده است. [۶۹۸] ولی نه تنها خود جان سالم به در بردند، بلکه باعث در امان ماندن بسیاری از افراد شدند.

حضرت در واقعه «حره» به همسر «مروان بن حکم» که دختر «عثمان» بود و «عبدالله بن عمر» از پذیرش و امان دادن به او عذر آورده بود، پناه داده [۶۹۹] و علاوه بر او چهارصد تن را در میان خانه و خاندان خود پناه دادند و به پذیرایی آنها اقدام فرمودند به گونه‌ای که بعداً آنها اقرار نمودند که آسایش ما در خانه حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- بیش از منزل پدرانمان بود. [۷۰۰].

و این بزرگواری خاص، ریشه در صفات متعالی و ملکوتی حضرت دارد و هیچ توجیهی جز این برای آن نمی‌توان به اثبات رسانید. چرا که خباث «مروان بن حکم» بر کسی پوشیده نیست و دوستی خاصی نیز بین او و حضرت برقرار نبوده است. مگر او همان کسی نیست که در مقابل جدش شمشیر کشید و در جنگ «جمل» و «صفین» با مولی علی -علیه السلام- جنگید و در «مدینه» در مجلس

«ولید» پیشنهاد قتل فوری حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - را به او داد.

به هر حال سیاست حکیمانه حضرت باعث نجات جان خودشان و جمع کثیری از افراد دیگر گردید، و حضرت در نزد «مسلم بن عقبه» نیز برای بسیاری شفاعت نمودند و همه از آن موقعیت دهشتناک نجات یافتند.

در این قسمت البته التجاء حضرت به بارگاه ربوبی و استفاده از «دعا» و تضرع به درگاه خداوند و همچنین پناه بردن به قبر حضرت پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم -، در حراست از جان ایشان نقش اول را داشته است که باید تحت عنوان «دعاهای حضرت سجاد - علیه السلام - برای نجات از شر «مسلم بن عقبه» به آن توجه نمود.

در این قسمت به صورت خلاصه موضع حضرت سجاد - علیه السلام - را در زمینه حرکت مسلحانه اهل «مدینه» بر ضد «یزید» می‌توان چنین بیان نمود: چون حضرت با نگرش عمیق و صحیح خود می‌دانستند این حرکت از مبنای صحیح

[صفحه ۴۸۶]

اسلامی برخوردار نیست و مسئولیت مباشر و افراد مشارک در آن نه به «امامت» حضرت اعتقادی دارند و نه ایشان را در قیام مشارکت داده و نه حتی از آن بزرگوار نظر خواسته بودند و از سوی دیگر با قرار دادن شهر پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - و به عنوان محل اصلی قیام، حرمت این شهر را در معرض هتک سپاه جرار «شام» قرار دادند و از این گذشته اهداف مشخصی برای مبارزه و تداوم آن از طرف آنها اعلان نشده بود. با توجه به همه این امور حضرت با اتخاذ موضع بی طرفی نه تنها خود را و جمع کثیری از نزدیکان و اهل «مدینه» را از خطر «هدم» و «قتل» و «غارت» نجات دادند، بلکه به عنوان پناهگاه اهل «مدینه» در آمده و با اظهار کرامت بلند خود در پناه دادن خانواده «مروان»، زمینه‌ی مساعد فعالیت‌های اصیل و زیربنایی خود را در آینده در عهد «عبدالملک بن مروان» که شاهد این کرامت حضرت بود، فراهم ساختند.

دعاهای حضرت سجاد برای نجات از شر مسلم بن عقبه

حضرت امام زین العابدین - علیه السلام - علاوه بر تدبیر حکیمانه‌ای که برای مصونیت از شر حقدها و بغض‌های فشرده دودمان «بنی امیه» پس از واقعه جانگداز قیام امام حسین - علیه السلام - اندیشیدند و با اتخاذ موضع بی طرفانه در حوادث جاری شهر «مدینه»، شهری که هیچ اعتقادی به رهبری حضرت نداشت، از آنچه که می‌رفت تا ریشه دودمان علوی را بکلی از بیخ بر کند، نجات یافته و علاوه بر حفظ خود و خاندان خود، جان بسیاری از نزدیکان و مردم بیگناه دیگر را نیز در هجوم دد منشانه شامیان از خطر نجات دادند. بر اساس بینش توحیدی که از آن بهره‌مند بودند، در آن اوضاع و احوال با التجاء کامل به ذات اقدس حق و پناه آوردن به قبر نورانی رسول او، نقشه‌های سیاسی خود را به بهترین وجه با پشتوانه ضمانت الهی آراستند گوشه‌ی دیگری از کمالات بی‌نهایت خود را به نمایش گذاشتند.

اینک بعضی از این دعاها را مرور می‌کنیم:

۱- هنگام یورش سپاه «شام» به «مدینه»، حضرت سجاد - علیه السلام - به قبر پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - نزدیک شده و به درگاه خداوند رو آوردند و این دعا را قرائت نمودند:

[صفحه ۴۸۷]

«رب کم من نعمه انعمت بها علی قل لک عندها شکری، و کم من بلیه ابتلینتی بها قل لک عندها صبری، فیا من قل عند نعمته شکری فلم یحرمنی، و یا من قل عند بلائه صبری فلم یخذلنی یا ذا المعروف الذی لا ینقطع ابدا، و یا ذا النعماء التی لا تحصی عددا صل علی محمد و آل محمد و ادفع عنی شره، فانی ادرء بک فی نحره، و استعین بک من شره» [۷۰۱].

ترجمه: «بار پروردگارا! چه بسیار نعمت‌هایی که بر من ارزانی داشتی ولی شکر من در قبال آنها اندک و ناچیز بود و چه بلاها که مرا بدان آزمودی و مبتلا کردی و من شکیبایی نورزیدم. پس ای کسی که شکر من در کنار نعمت‌های او کم بوده و او مرا از آنها محروم نساخته است و ای کسی که در مقابل ابتلائات او صبر من اندک بود ولی او مرا مخدول نفرمود. ای صاحب خوبیها و نیکی‌ها که معروف و خوبی تو پیوسته تداوم داشته و هرگز قطع نمی‌گردد. ای صاحب نعمت‌هایی که قابل احصاء و شمارش نیست. بر محمد و آل محمد درود بفرست و از من شر او را «مسلم بن عقبه» دفع فرما.

خداوند من به کمک تو خویش را از خشم و خشونت و کشتار او ایمن می‌سازم و از شر او به تو پناه می‌بردم.»

۲- در نقل دیگری آمده است که: مردم به حضرت سجاد -علیه‌السلام- نگاه کردند که به قبر پیامبر -صلی الله علیه و آله وسلم- پناه آورده بود و مشغول دعا کردن بود، آنگاه ایشان را به نزد «مسلم» آوردند و او بشدت نسبت به حضرت غضبناک بود و از ایشان و پدرانشان تبری می‌جست. پس چون حضرت به نزد او آمده و ایشان را دید که بر او اشراف یافتند، ترسید و در مقابل حضرت برای ایشان قیام کرد و حضرت را در کنار خود نشانید و به ایشان گفت: «حوایج خود را از من بخواه!!» پس حضرت از او در مورد هیچ کسی که در معرض کشتار با شمشیر بود شفاعت نکرد مگر اینکه مورد پذیرش او قرار گرفت و سپس از نزد او منصرف شده و به شهر بازگشتند. بعد از این ملاقات به حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- گفته شد: شما را دیدیم که لبهایتان تکان می‌خورد. به چه مشغول بودید و چه می‌گفتید؟!!

[صفحه ۴۸۸]

حضرت فرمود: من گفتم: «اللهم رب السموات السبع و ما اظللن و الارضین و ما اقللن، رب العرش العظیم، رب محمد و آله الطاهرین اعوذ بک من شره و ادرء بک فی نحره، اسالک ان توتینی خیره و تکفینی شره.» [۷۰۲].

یعنی: «بار خداوند! ای پروردگار آسمانهای هفتگانه و آنچه بر آن سایه انداخته است. و ای پروردگار زمین‌ها و آنچه بر آنها برافراشته است. ای پروردگار عرش عظیم، ای پروردگار محمد و آل طاهرین. به تو از شر او پناه می‌برم و به کمک تو کشتار و خشونت او را دفع می‌نمایم. از تو مسألت می‌کنم خیر او را به من اعطاء نمایی و مرا از شر او کفایت نمایی.»

عده ای هم از «مسلم» پرسیدند: تو را دیدیم که این نوجوان و اسلاف او را سب می‌کردی و به آنها بد می‌گفتی ولی چون او را به نزد تو آوردند، منزلت او را رفیع داشته او را احترام کردی؟

او گفت: «آنچه عمل کردم با اختیار خودم نبود و نظر خود من برخورد این چنینی با او نبود، ولی قلب من از ترس او مملو شده بود و همه وجودم پر از ترس او بود!!» [۷۰۳].

آری این چنین استجاب دعای حضرت و نقش «دعا» در حساس‌ترین مسائل اجتماعی در زندگی مبارک حضرت سجاد -علیه‌السلام- روشن می‌گردد و برای جامعه اسلامی درس خواهد بود.

و در نقل دیگری هم آمده است که «مسلم بن عقبه» حضرت را بر مرکب خود سوار کرد و به منزلشان روانه ساخت. و گفت: «این کسی است که هیچ شری در او نمی‌باشد علاوه بر جایگاهی که با رسول خدا -صلی الله علیه و آله وسلم- دارد.» (هذا الخیر الذی لا شرفیه مع موضعه من رسول الله -صلی الله علیه و آله وسلم- و مکانه منه) [۷۰۴].

فتنه‌ی ابن‌زبیر و برخورد حضرت سجاد با آن

«ابو حمزه ثمالی» می‌گوید: با حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- از شهر «مدینه» خارج شدم، پس چونکه به دیوار شهر رسید فرمود: من روزی به این دیوار

[صفحه ۴۸۹]

رسیدم و بر آن تکیه دادم، در این حال مردی را مشاهده کردم که دو لباس سفید پوشیده بود و رو در روی من به صورتم نگاه می‌کرد. بعد از مدتی گفت: «چرا پیوسته تو را غمگین می‌بینم؟ آیا بر دنیا غمگین هستی؟ دنیا که رزقی است حاضر که نیکوکار و فاجر از آن می‌خورند.» من گفتم: «حزن من بر دنیا و برای امور مادی نیست، و حرف صحیح همان است که تو گفتی.» او گفت: «آیا حزن و غم شما برای آخرت است؟ آخرتی که وعده‌ای است صادق که در آن پادشاهی قاهر حکم خواهد راند. راستی حزن تو برای چیست؟»

من گفتم: «حزن و غم از «ابن‌زبیر» است. از فتنه‌ی او می‌ترسم.» او با شنیدن این سخن تبسم کرد و گفت: «آیا هیچ کس را دیده‌ای که بر خداوند «توکل» نماید ولی او را کفایت نکند؟» گفتم: «نه.»

گفت: «آیا هیچ کس را دیده‌ای که از خداوند سؤالی داشته باشد و از او مسألت کند ولی به او اعطاء نکند؟» گفتم: «نه.»

گفت: «آیا احدی را دیده‌ای که از خداوند بترسد ولی او را نجات ندهد؟» گفتم: «نه»، حضرت فرمود: «ناگهان دیگر هیچ کس را مقابل خود ندیدم.»

در آن لحظه به من گفته شد «ای علی بن الحسین این «خضر» بود که با تو سخن می‌گفت و نجوا داشت.» [۷۰۵].

بر اساس این روایت حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- از «ابن‌زبیر» و عملکرد او محزون و غمگین بودند.

برای بررسی و تحلیل این واقعیت باید ابتدا نگاهی به شخصیت و عملکرد «ابن‌زبیر» داشته باشیم و سپس علت حزن حضرت از او را به بررسی بنشینیم.

«عبدالله بن زبیر» از جانب پدر فرزند «زبیر» است که او پسر «صفیه» عمه‌ی پیامبر -صلی الله علیه و آله وسلم- و از اصحاب مبرز ایشان بود و مادر او «اسماء» دختر «ابی‌بکر» می‌باشد.

[صفحه ۴۹۰]

«ابن‌زبیر» بر اساس آنچه خود برای «ابن‌عباس» بیان کرده است می‌گوید: «من چهل سال است که بغض شما «اهل بیت» را کتمان می‌کنم.» [۷۰۶].

آری او «حقد» و «عداوت» اهل بیت و آل علی -علیه‌السلام- را از ابتدای حیات خود در سینه می‌پروراند و همو بود که پدرش را بر جنگ با علی -علیه‌السلام- ترغیب و وادار نمود. امام صادق -علیه‌السلام- فرمودند: «پیوسته «زبیر» از ما اهل بیت بود تا اینکه با فرزندش دیدار نمود و او پدر را از رأی خود منصرف نمود.» [۷۰۷].

این دشمنی همیشه در زندگی او مشهور بود و حتی در زمانی که در «مکه» موفقیتی به دست آورده بود همه‌ی «بنی‌هاشم» را در «شعب ابی‌طالب» گرد آورد و با فراهم نمودن هیزم انبوهی، آنها را تهدید به سوزاندن نمود [۷۰۸] و در همین مدت در خطبه‌های خود از ذکر صلوات بر پیامبر -صلی الله علیه و آله وسلم- امتناع می‌ورزید به این دلیل که آن حضرت دارای خانواده‌ی سوء و اهل ناصوبی است که با ذکر صلوات بر پیامبر تکبر کرده و به خود می‌بالند. (ان له اهل سوء یشمخون بانوفهم). [۷۰۹].

«ابن‌زبیر» که عنصر جاه طلبی بود پس از مرگ «معاویه» از بیعت با «یزید» امتناع کرد و شبانه به صورت دزدان فراری از بیراهه به «مکه» پناهنده شد و با ورود حضرت امام حسین -علیه‌السلام- به «مکه» منافقانه با حضرت رفت و آمد داشته، گاهی حضرت را به ماندن و گاهی به رفتن تشویق می‌کرد. چرا که می‌دانست تا آن بزرگوار در «مکه» باشد کسی دور او جمع نخواهد شد. و حضرت نیز با بیانات روشن‌گرانه او را متنبه می‌نمودند که من هرگز به ماندن در «مکه» در زمینه سازی هتک حرمت این حرم شریف، مشارکت نخواهم کرد.

حضرت امام حسین -علیه السلام- به افتخار و رشادت به سمت «عراق» حرکت کردند و در قیامی الهی با عزت و سر بلندی به مرتبه رفیع شهادت نائل آمدند. اما «ابن زبیر» در «مکه» ماند و پس از سرکوب آشوبهای «مدینه»، سپاه جرار «شام» به فرماندهی «حصین بن نمیر» که پس از مرگ «مسلم بن عقبه» فرماندهی [صفحه ۴۹۱]

سپاه را به امر «یزید» به دست گرفته بود، به سمت «مکه» حرکت کرد تا «ابن زبیر» را نیز سرکوب نماید. در این راستا در مدتی که سپاه او و شامیان در اطراف «مکه» مستقر بودند، با منجیق به خانه‌های «مکه» سنگ می‌انداختند و در همین رابطه خانه خدا، کعبه شریف، را نیز به آتش کشیدند و حرمت حرم امن الهی را شکستند، ولی در این اثناء خبر مرگ «یزید» به «مکه» رسید و سپاهیان شام به مرکز خود برگشتند.

از آن پس «ابن زبیر» در بسط حاکمیت خود تلاش کرد و مناطق مختلفی را با نصب نماینده به زیر سلطه خود در آورد، از آن جمله «مصر»، «فلسطین»، «بصره»، «کوفه» و «خراسان» بود ولی در نهایت با لشکرکشی «حجاج بن یوسف ثقفی» به «مکه» در زمان «عبدالملک بن مروان» بار دیگر «مکه» مورد تجاوز همه جانبه قرار گرفت و «کعبه» شریف سنگباران شد و آتش گرفته و ویران گردید. و پس از فتح شهر «ابن زبیر» توسط «حجاج» به دار آویخته شد. [۷۱۰].

آنچه گذشت مروری سریع بر شخصیت و تاریخ زندگانی «عبدالله بن زبیر» بود اما علت حزن و خوف حضرت سجاد -علیه السلام- از این شخص و تحرکات او که حضرت برای آن با دقت عنوان «فتنه» را استعمال نموده‌اند، با توجه به آنچه گذشت روشن است. گرچه فعالیت شورشی «ابن زبیر» علیه نظام طاغوتی «بنی امیه» بود ولی این حرکت جز با انگیزه‌های نفسانی سامان نیافته و جز جاه طلبی و قدرت خواهی انگیزه‌ای نداشت. از سوی دیگر در عداوت و بغض و حقد نسبت به اهل بیت علیهم السلام «ابن زبیر» و «دودمان اموی» یکسان بودند.

اما نکته‌ای که بخصوص حزن و از آن گذشته خوف حضرت سجاد -علیه السلام- را نسبت به فتنه‌ی «ابن زبیر» موجب شده سوء استفاده او از مکان مقدسی به نام «مکه» است. اهل بیت عصمت و طهارت از حضرت امیرالمؤمنین -علیه السلام- تا امام حسن و امام حسین -علیها السلام- هرگز حاضر نشدند زمینه‌ای را فراهم آورند و حرمت مکانهای مقدسی بمانند «مدینه» و «مکه» مورد تجاوز و تعدی دژخیمان و حرمت شکنان قرار گیرد ولی انقلابیون «مدینه» در «واقعیه‌ی حره» و «ابن زبیر» در شورش علیه نظام اموی، این دو شهر را سنگر و پایگاه خود قرار دادند و موجب

[صفحه ۴۹۲]

شدند حرمت هر دو شهر که بشدت مقدس بود، شکسته شود، آری در مدت حاکمیت «ابن زبیر» دو مرتبه «کعبه» شریف سنگباران گردید و به آتش کشیده شد و در دفعه دوم بکلی هدم و نابود گردید که بعداً توسط حضرت زین العابدین -علیه السلام- و با تدبیر الهی آن امام همام بازسازی گردید.

و این خط مشی برای شخصیتی نظیر حضرت سجاد -علیه السلام- حزن آور و موجب خوف بود. گذشته از اینکه «ابن زبیر» برای حضرت جاسوسهایی را گذاشته بود و مراقبت فراگیری از حضرت به عمل می‌آورد و سعی وافر در گرفتن بیعت از علویین داشت تا مشروعیت خود را به اثبات رساند و در صورت برخورد با مشکل، آنان را نیز به نابودی و فنا بکشاند.

اما حضرت سجاد -علیه السلام- با اتخاذ موضعی هوشمندانه و کاملاً سیاسی در مقابل فتنه او، صد در صد اهداف پلید او را در اصل شورش و نحوه آن محکوم به شکست کرده و با اظهار خوف و حزن از او و فتنه‌ای که او به آن دامن زد و نامیدن عملکرد او به عنوان «فتنه» موجب یأس او را فراهم آوردند، و در ضمن در این میانه کمترین حرکتی که به نفع دستگاه اموی تمام شود نیز از حضرت سر نزد و این نهایت درایت در گذر از فتنه‌های عمیق اجتماعی است.

آری حضرت در مورد این حرکات که با ولاء اهل بیت انجام نمی‌گرفت، اولاً مطلقاً با آن همکاری و مساعدت نداشتند. ثانیاً در این ارتباط بهانه‌ای به دست «نظام اموی» نیز نمی‌دادند و ثالثاً حرکتی در تضعیف این قیامها انجام نمی‌دادند چرا که به هر حال مواجهه آنها با نظام فاسد و جاهل اموی بود و به هر مقدار آن نظام دچار مشکل و فتور می‌شد، در جمع بندی اهداف خط حق، مثبت تلقی می‌گردید.

ولی در مورد حرکت‌های مسلحانه که با ولاء اهل بیت صورت می‌گرفت مانند حرکت «تواین» و «قیام مختار» که گرچه حضرت به خاطر مصالح و برنامه‌های بلند مدتشان هرگز در آنها مشارکت مستقیم نداشتند ولی با سپردن امر تدبیر و پشتیبانی این قیامها به دست عمویشان جناب «محمد بن حنفیه»، عموم محبین و شیعیان خود را به یاری آنها دعوت نموده و تشویق می‌کردند. حضرت در همین رابطه به عموی خود فرمودند: «یا عم لو ان عبدا زنجیا تعصب لنا اهل البیت لوجب علی الناس موازرته و قد ولیتک هذا الامر فاصنع

[صفحه ۴۹۳]

ماشت» [۷۱۱] یعنی: «ای عمو! اگر حتی برده‌ای سیاه از اهل زنج برای ما خاندان اهل بیت تعصب به خرج داده و غیرت و جوش و خروش داشته باشد، هر آینه بر همه مردم واجب است او را همراهی، کمک، یاری و پشتیبانی نمایند و من تو را مسئول و مدیر این امر (قیام مختار) قرار دادم پس بدان گونه که می‌خواهی و مصلحت می‌دانی عمل کن.»

ارتباطات سیاسی و اجتماعی حضرت سجاد با زمامداران اموی و مروانی

یکی از محورهای بسیار مهم در شناخت عملکرد سیاسی حضرت سجاد -علیه‌السلام- در طول دوران امامت آن حضرت، بررسی ارتباطات آن بزرگوار با زمامداران جبار و سفاک اموی و مروانی است که یکی پس از دیگری در خلال این ۳۵ سال به کرسی حکومت جامعه اسلامی سوار شده و پس از گذشت مدتی جای خود را به دیگری دادند.

آنان غرق خوشگذرانی و عیاشی از یک سو ظلم و جنایت و سرکوب مخالفین از سوی دیگر بودند و حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- با برنامه‌های الهی خود که از پیچیده‌ترین نقشه‌ها و ساز و کارهای سیاسی ممکن، محسوب می‌شد، مسیر هدایت جامعه به اهداف اسلامی را در جوانب مختلف پیموده و اهداف خود را در «کوتاه مدت» و «بلند مدت» محقق می‌ساختند.

در عین حال در ارتباط با حاکمان اموی و مروانی آنچنان از موضع «عزت» و «حکمت» برخوردار می‌نمودند که با «دفع خطر شوم آنان از خود»، و «معرفی جایگاه امامت به آنها و به جامعه اسلامی»، از زبان آنان به نفع خود و جریان حق، «اقرار» گرفته و آنها را به «خضوع» در مقابل «کمالات» و «فضائل بی‌پایان» خود وادار می‌نمودند. حضرت در عصر امامت خویش با پنج نفر از طغیان «بنی امیه» و «مروانیان» معاصر بوده است، که عبارتند از: ۱- یزید بن معاویه، ۲- معاویه بن یزید، ۳- مروان بن حکم، ۴- عبدالملک بن مروان، ۵- ولید بن عبدالملک.

در عصر «ولید» ابتدا «هشام بن اسماعیل» والی «مدینه» بود که ستمکاری

[صفحه ۴۹۴]

پلید بود و به حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- بیش از همه آزار و اذیت می‌رسانید اما حضرت بزرگترین افتخار و کرامت را در تاریخ در برخورد با او به هنگام عزلش، به ثبت رسانیدند. و بعد از پنج ماه «عمر بن عبدالعزیز» والی «مدینه» شد که تا پایان عمر حضرت، او والی «مدینه» بود.

در این قسمت برای آشنایی با مناسبات سیاسی و اجتماعی حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- با زمامداران، باید بخصوص روابط حضرت را با «عبدالملک بن مروان» که طولانی‌ترین مدت زمامداری یعنی ۲۱ سال را در مدت «امامت» حضرت به خود اختصاص

داده، بررسی کنیم.

برخورد حضرت با «هشام بن عبدالملک» نیز قابل توجه است که در عصر پدر به «حج» آمده و با شوکت و عظمت حضرت در هنگام استلام «حجر» مواجه می‌گردد و وقتی از صاحب این شوکت و عظمت می‌پرسند، اظهار نادانی کرده و در این موقع «فرزدق» به انشاء قصیده‌ی بلند میمیه خود می‌پردازد، مشروح این جریان تحت عنوان: فرزدق، شاعر برجسته‌ی عرب، و توصیف حضرت سجاد - علیه‌السلام - بحث و بررسی گردیده است.

در زمینه ارتباط و برخوردهای حضرت با «یزید بن معاویه» نیز به صورت مشروح در بررسی حوادث «مقطع پس از شهادت حضرت تا ورود به مدینه» آنچه در این زمینه در تاریخ آمده، بیان گردیده است.

اما «معاویه بن یزید» پسر «یزید»، بعد از مرگ پدر به جای او نشسته و پس از اندکی خود را از خلافت عزل کرد و بعد از او «مروان بن حکم» به حکومت رسید فرد پلیدی که به خاطر اسائه ادب به پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - از جانب حضرت تبعید شده بود ولی «عثمان»، در عصر خلافت خود فرمان پیامبر را شکسته و او را به «مدینه» برگرداند و جزء مشاوران و مسئولین حکومتی قرار داد و سپس در زمان خلافت امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - در جنگ «جمل»، مقابل حضرت ایستاد و جنگید، و در عصر «معاویه» والی «مدینه» شد و زمانی که حضرت سیدالشهداء - علیه‌السلام - در مجلس «ولید بن عتب» که در آن زمان والی «مدینه» بود برای بیعت با «یزید» تحت فشار قرار گرفتند، او حضور داشته و پیشنهاد قتل سریع حضرت را داد.

آری پس از «معاویه بن یزید»، این شخصیت پلید با تحرکات خویش کرسی

[صفحه ۴۹۵]

بلا صاحب خلافت «بنی امیه» را به چنگ آورد و گرچه بیش از دو ماه حکومت نکرد ولی در همین مدت سخت‌ترین فشارها را بر شیعیان امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - وارد کرده و در عصر او به صورت علنی بر بالای منابر به مولی علی - علیه‌السلام - لعن می‌کردند. اما پس از حکومت اندک او فرزندش «عبدالملک بن مروان» در سال ۶۵ هجری به جای پدر نشست و به مدت ۲۱ سال، تا سال ۸۶ هجری، کرسی خلافت را غاصبانه در اختیار داشت.

در خلال این مدت مسائل مختلفی در مناسبات حضرت سجاد - علیه‌السلام - با این خلیفه اموی اتفاق افتاد که نیاز به بحث و بررسی دارد. این مسائل تحت عنوان «روابط و برخوردهای حضرت سجاد - علیه‌السلام - با عبدالملک بن مروان» بررسی می‌گردد. اما ارتباط حضرت با «ولید بن عبدالملک»؛ در تاریخ سند خاصی در این زمینه گزارش نشده، جز اینکه مسمومیت حضرت به دست پلید او می‌باشد که در قسمت وفات حضرت تحت عنوان «قاتل حضرت سجاد - علیه‌السلام -» بررسی می‌گردد.

روابط و برخوردهای حضرت سجاد با عبدالملک بن مروان

اشاره

«عبدالملک بن مروان» در چهل سالگی پس از حکومت کوتاه پدرش زمام حکومت اموی را در دمشق در سال ۶۵ هجری به دست گرفت و برای مدت طولانی حدود بیست و یک سال تا سال ۸۶ هجری، حاکم جهان اسلام در آن عصر بود. او گرچه قبل از رسیدن به منصب حکومت خود را با «زهد» و «عبادت» در منظر جامعه، موجه جلوه می‌داد ولی به گواهی تاریخ به محض رسیدن به مقام و ریاست، با همه ارزشها خداحافظی نموده به قرآنی که آن را تلاوت می‌کرد گفت: «هذا آخر العهد بک» [۷۱۲] یعنی: «این آخرین دیدار من و توست».

او پس از تزهده، به هنگام سلطنت خود، به خداوند سوگند می‌خورد که

[صفحه ۴۹۶]

شراب می‌نوشد، [۷۱۳] و در ابتدای رسیدن به قدرت نیز در خطبه‌ای به صراحت گفت: «من با «شمشیر» دردهای این امت را مداوا می‌کنم و هر کس مرا به تقوا دعوت کند گردن او را خواهم زد!!» [۷۱۴].

از بزرگترین سیئات این حاکم اموی، مسلط کردن فرد سفاک و پلیدی به نام «حجاج بن یوسف ثقفی» بر جان و ناموس مردم مسلمان بود. «حجاج» «عبدالملک» را از پیامبر برتر می‌دانست و در «عداوت» و «حقد» با خاندان پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام سر آمد روزگار بود و شنیدن نام «کافر» برای او خوشایندتر از شنیدن نام «شیعه» بود.

این کارگزار پلید اموی در تحکیم سلطه‌ی «عبدالملک بن مروان» نقش مهمی ایفاء کرد و همه آشوبها و مزاحمت‌ها را از سر راه حکومت مطلقه‌ی او برداشت. همو «ابن‌زبیر» را با همه اقتداری که پیدا کرده بود سرکوب نموده و او را به دار آویخت و حدود بیست سال بر مرکز انقلابهای شیعی یعنی «کوفه» با سفاکی کامل حکومت کرده ده‌ها هزار نفر از شیعیان مخلص و انقلابی را به زنجیر کشیده و بسیاری از آنها را به شهادت رسانید. به هر حال صفحات تاریخ از عملکرد این طاغوت که منصوب از طرف «عبدالملک بن مروان» است، سیاه و اسم‌ننگین او در ردیف یکی از ستمکارترین حاکمان تاریخ قرار دارد.

در زمینه ارتباط حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- با «عبدالملک بن مروان» باید به این موضوع توجه داشت که این شخص، بزرگواری ویژه حضرت نسبت به مروانیان بخصوص پدرش را در جریان «انقلاب مدینه» مشاهده کرده و خود شاهد بوده است که چگونه آن امام همام در آن شرایط بحرانی که انقلابیون «مدینه» تمام «بنی‌امیه» را که به هزار تن می‌رسیدند و در منزل پدرش جمع شده بودند همه را از شهر اخراج کردند، در آن شرایط حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- پذیرفتند همسر «مروان بن حکم» را که دختر «عثمان بن عفان» است، در بین خانواده خود نگهداری کرده و از او به بهترین وجه پذیرایی نمایند.

[صفحه ۴۹۷]

این کرامت و بزرگواری حضرت در نگرش مثبت «عبدالملک بن مروان» در اوایل حکومت خود نسبت به حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- تأثیر داشته است و حضرت سجاد -علیه‌السلام- نیز از آن کمال استفاده را در پیشبرد برنامه‌های خود داشته‌اند. ولی از آنجا که ریاست و مقام اگر در بستر الهی آن مطرح نباشد باعث هدم همه ارزشها و فراموشی همه نیکی‌ها می‌گردد، برخورد «عبدالملک» با حضرت بعدا بسیار تند و خشن شده تا جایی که دستور دستگیری و به غل و زنجیر کشیدن حضرت را صادر می‌کند تا ایشان را با آن وضع به مرکز حکومت او بیاورند ولی حضرت با اعجاز و کرامتی بلند، خود را از آن زنجیرها آزاد و با «طی الارض» نزد او حاضر می‌شوند و با برخورد تند با او، همه‌ی وجودش را مملو از «رعب» و «وحشت» کرده و سپس به «مدینه» برمی‌گردند. [۷۱۵] به هر حال ارتباط حضرت با «عبدالملک بن مروان» دارای فراز و نشیب‌های مختلفی بوده است که در تمام مقاطع آن «عزت» و «حکمت» حضرت، مشهود است و آنچه‌ان این ارتباط با سیاست تنظیم گردیده است که حاکم مقتدر مروانی به اعتراف به مکرمت و بزرگواری برای آن حضرت مجبور می‌گردد.

در این قسمت برای بررسی ارتباطات و برخوردهای حضرت با «عبدالملک بن مروان» به هشت روایت که در اسناد موجود است، اشاره می‌کنیم:

- ۱- نگارش نامه‌ای به «عبدالملک» در زمینه امتناع او از قتل بنی‌هاشم به تحریک «حجاج».
- ۲- گزارش «زهري» از دخول حضرت سجاد بر «عبدالملک» و تکریم و اعزاز حضرت توسط او.
- ۳- حکم «عبدالملک» در زمینه تحویل دادن صدقات حضرت رسول -صلی الله علیه و آله وسلم- و حضرت علی -علیه‌السلام- به حضرت.

۴- کمک به «عبدالملک» در جواب دادن به نامه «ملک روم».

۵- نامه «عبدالملک» به حضرت در زمینه ازدواج با یک کنیز و جواب حضرت.

۶- بی‌اعتنایی حضرت به «عبدالملک» در حال طواف و احضار حضرت توسط او.

[صفحه ۴۹۸]

۷- اصرار «عبدالملک» در گرفتن شمشیر پیامبر از حضرت و امتناع حضرت.

۸- دستور «عبدالملک» به غل و زنجیر کشیدن حضرت و آزادی معجزه گونه حضرت.

نگارش نامه‌ای توسط حضرت سجاد به عبدالملک در زمینه امتناع او از قتل بنی هاشم به تحریک حجاج

امام صادق -علیه السلام- فرمودند: «چونکه عبدالملک بن مروان» به حکومت رسید و حکومت او مستقر گردید برای «حجاج» نامه‌ای نوشت و در آن نامه به خط خود چنین نوشت که: «بسم الله الرحمن الرحيم از عبدالله «عبدالملک بن مروان» به «حجاج بن یوسف ثقفی» اما بعد، مرا از خونهای دودمان عبدالملک بازدار چرا که من آل ابی سفیان را چونکه به حکومت رسیدند دیدم که دست خود را به این خون آلوده کرده و در آن فرو رفتند و از این رو پس از این عمل جز مدت اندکی درنگ نکرده و همه نابود شدند و السلام.» [۷۱۶].

(در بعضی از نقل‌ها «عبدالملک» «حجاج» را امر به حفاظت از خونهای فرزندان عبدالملک اجتناب از آلوده شدن به آن می‌کند، و بعد علت را یادآور می‌شود.)

این نامه را «عبدالملک» به صورت سری نوشته بود و هیچ کس از آن اطلاع نداشت و آن را با پیک نامه رسان برای «حجاج» فرستاد.

البته علت نگارش این نامه، چنانکه در بعضی از اسناد آمده است، نامه «حجاج بن یوسف ثقفی» به او بوده که در آن نوشته بود: «اگر می‌خواهی ملک و سلطنت تو ثابت گردیده و استمرار و قرار یابد، علی بن الحسین -علیه السلام- را به قتل برسان!!» [۷۱۷]. حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- به محض ارسال این نامه از جانب «عبدالملک» از مضمون آن مطلع گردیدند و فوراً نامه‌ای برای او نوشتند بدین مضمون که:

[صفحه ۴۹۹]

بسم الله الرحمن الرحيم

... اما بعد:

«تو در روز کذا و کذا، و در ساعت کذا و کذا، از ماه کذا و کذا این مطالب را نوشتی، و رسول الله -صلی الله علیه و آله وسلم- مرا به آن خبر داد و از آن مطلع ساخت. خداوند متعال این کار تو را سپاس گزارد و ملک تو را تثبیت نمود و برهه‌ای از زمان بر آن افزود.» (عمر تو را زیاد کرد).

حضرت بعد نامه را پیچیده و آن را مهر نمودند و توسط یکی از غلامان خود و به وسیله شتر خود، آن را برای «عبدالملک» ارسال داشتند و امر فرمودند که به محض ورود به دست «عبدالملک» برساند.

چونکه نامه به دست «عبدالملک» رسید به تاریخ آن نگاه کرد و آن را موافق تاریخ نامه خود یافت و لذا در صدق حضرت زین العابدین -علیه السلام- شک نکرد و از این رو بسیار خوشحال شد.

بعد باری از شتر «دینار» برای حضرت فرستاد و درخواست نمود تا حضرت همه حوایج خود و حوایج اهل بیت و موالیان خود را

برای او گزارش کنند. [۷۱۸].

با تأمل در این برخورد حضرت سجاد -علیه السلام- با «عبدالملک» به دست می‌آید چگونه حضرت با برخورد مثبت با اقدام و موضع‌گیری مثبت «عبدالملک بن مروان»، زمینه‌ی انعطاف بیش از حد او را فراهم می‌کنند.

در ضمن اطلاع کامل خود از آنچه در درون قصر شاهانه و روابط سیاسی و امنیتی نظام حاکم می‌گذرد از یک سو و ارتباط خود را با رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - از سوی دیگر به «عبدالملک» می‌فهماند و بدین ترتیب «حق» بودن خود را از هر حیث اثبات کرده و تفوق خود را نیز اعلام می‌دارند.

به هر حال این برخورد که سرتاسر سیاسی و حاوی نکات و رموز دقیق است در جلب توجه مثبت «عبدالملک» به حضرت مؤثر بوده است.

[صفحه ۵۰۰]

گزارش زهری از ورود حضرت سجاد بر عبدالملک و تکریم و اعزاز حضرت توسط او

«زهری» می‌گوید: با حضرت علی بن الحسین -علیهما الصلاة والسلام- بر «عبدالملک مروان» وارد شدیم. برای «عبدالملک» آنچه را از اثر «سجود» در بین دو چشمان حضرت دید بسیار بزرگ آمده از این رو گفت: «ایا ابامحمد آثار اجتهاد و تلاش بر شما ظاهر شده است و از جانب خداوند برای شما حسن و نیکی سبقت گرفته است و شما پاره تن رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - بوده دارای نسبت نزدیک و ارتباط اکید با او می‌باشید. شما هر آینه دارای فضل و برتری عظیم بر اهل بیت خود و همه معاصرین خود بوده و به شما از «فضل» و «علم» و «دین» و «ورع» بدان اندازه داده شده که به هیچ کس از امثال شما داده نشده و قبل از شما کسی هم رتبه‌ی شما نبوده مگر اسلاف بزرگوار خود شما.»

سپس «عبدالملک» در تداوم تمجید و ثناگویی حضرت، مفصل سخن گفت.

در این هنگام علی بن الحسین -علیه السلام- فرمود: «ای امیرالمؤمنین آنچه که تو ذکر کردی و توصیف نمودی همه از فضل الهی و تأیید و توفیق اوست، سبحانه و تعالی، پس شکر و سپاس این همه نعمت که او مرحمت فرموده کجاست؟ رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - برای نماز آنقدر می‌ایستاد که قدمهای مبارکش متورم گردید و برای روزه آنقدر تشنگی می‌خورد که دهان مبارکش خشک گردید تا اینکه به ایشان گفته شد: یا رسول الله آیا خداوند گناه گذشته و آینده شما را نیامرزد؟ و حضرت جواب می‌داد که آیا بنده سپاسگزاری نباشم؟

حمد مختص خداست بر آنچه اولویت بخشید و امتحان کرد و سپاس مختص اوست، هم در دنیا هم در آخرت. قسم به خداوند اگر همه‌ی اعضایم قطعه قطعه شود و بر سینه‌ام سرازیر گردد، هرگز توان این را ندارم که برای خداوند - جل جلاله - سپاس عشری از اعشار از یک نعمت از همه نعمت‌هایی که شمارشگران نمی‌توانند آن را احصاء کنند، قیام کنم، و سپاس و حمد همه‌ی حامدین عالم به حمد و سپاس یک نعمت از آن نعمت‌ها نمی‌رسد.

قسم به خدا تلاش خود را رها نمی‌کنم تا اینکه خداوند مرا ببیند که هرگز چیزی مرا از شکر او و یاد او در شب و روز و نه در خفا و نه در آشکار مشغول نگردانیده است. و اگر نبود که اهل من بر من حق داشتند و سایر مردم از خاص و

[صفحه ۵۰۱]

عام نیز بر من حقوقی دارند، که قیام به آن به اندازه وسع و قدرت، وظیفه‌ی من است باید آن حقوق را نسبت به آنها ادا کنم، هر آینه با گوشه‌ی چشم به سمت آسمان می‌نگریستم و با قلبم به سوی حضرت الله متوجه می‌شدم و بعد هرگز آن دو را بر نمی‌گردانم

تا خداوند جان مرا بستاند که او بهترین حاکمان است.

بعد حضرت -علیه السلام- گریست و «عبدالملک» نیز گریست.

سپس «عبدالملک» گفت: «چقدر مابین بنده‌ای که آخرت را طالب است و برای آن تلاش می‌کند و بنده‌ای که دنیا طلب است و در آخرت نصیبی ندارد، تفاوت وجود دارد.»

آنگاه رو به حضرت آورد و از ایشان نیازهایشان را پرسید و از این سؤال کرد که برای چه آمده‌اند و چه مقصودی دارند و شفاعت ایشان را در مورد کسانی که شفاعت کردند قبول کرده و به اموال فراوانی ایشان را «صله» مرحمت کرد. [۷۱۹].
با دقت در این حدیث معلوم می‌گردد این برخورد «عبدالملک» با حضرت سجاد -علیه السلام- مربوط به بخش‌های ابتدایی خلافت آن طاغوت می‌باشد.

اما به هر حال جاذبه فوق العاده‌ی سیمای حضرت، شخصی مانند «عبدالملک» را آنچنان تحت تأثیر قرار می‌دهد که چنین لب به تمجید و تکریم می‌گشاید و از این جالب‌تر برخورد حضرت با این تمجیدها و تعریفهاست. دید توحیدی حضرت، استشهاد به سیره رسول خدا -صلی الله علیه و آله وسلم- و بعد بیان دیدگاه خود در زمینه عبودیت الهی و کیفیت آن، در مقابل طاغوتی مانند «عبدالملک» که با آمدن به «دمشق» و رسیدن به قدرت با قرآن خداحافظی کرده و سوگند می‌خورد که من شراب می‌نوشم و اگر کسی مرا به تقوا دعوت کند، گردن او را قطع خواهم کرد، بسیار قابل توجه و با اهمیت است و اعتراف «عبدالملک» به تفاوت عبد «طالب دنیا» و «طالب آخرت» نیز جالب است و مصادیق آن را هم قطعاً توجه داشته است.

بدین ترتیب حضرت با این بیان و برخورد، غاصب بودن او و اولی بودن خود را برای منصب «ولایت» اثبات می‌کنند، ولی آنقدر با ظرافت و سیاست این کار صورت می‌گیرد که «عبدالملک» با توجه به آن، در عین حال حضرت را مورد اکرام [صفحه ۵۰۲]

فوق العاده خود قرار می‌دهد و همه‌ی حوایج و مراد حضرت را برآورده می‌سازد.

حکم عبدالملک در زمینه تحویل دادن موقوفات حضرت رسول و حضرت علی به حضرت سجاد

چونکه «عبدالملک بن مروان» به خلافت رسید صدقات حضرت رسول -صلی الله علیه و آله وسلم- و صدقات حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را به علی الحسین -علیه السلام- برگردانید و آن صدقه‌ها هر دو مضمونه بودند. (منظور اوقافی است که حضرات قرار داده بودند).

«عمر بن علی» (که یکی از فرزندان حضرت امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- بود) نزد «عبدالملک» آمده و تظلم کرد و گفت: «یا امیرالمؤمنین! من پسر متصدق هستم (شخصی که وقف را تعیین کرده است) و این (حضرت علی بن الحسین) پسر متصدق است. پس من از او نسبت به آنها اولی هستم.»

در این حال «عبدالملک» به این شعر «ابن ابی‌الحقیق» تمثل کرد که:

لا تجعل الباطل حقا ولا

تلط دون الحق بالباطل

یعنی: «باطل را حق قرار نده و هنگامی که حق ظاهر شد ملازم باطل مباش و به آن نجسب» (لا نجعل ... و لا نلط ... هم روایت شده است).

بعد گفت: «بلند شو ای علی بن الحسین من تو را متولی این اوقاف قرار دادم.» پس هر دو بلند شدند و چونکه بیرون آمدند، «عمر»

نسبت به حضرت بی‌ادبی کرده و ایشان را اذیت کرد حضرت سکوت کرده و ابدًا هیچ جوابی به او ندادند و بعد که فرزند «عمر بن علی» نزد حضرت آمده و سلام کرد و روی حضرت افتاده و شروع به بوسیدن ایشان کرد، حضرت فرمودند: «ای پسر عمو اینکه پدرت «صله‌ی رحم» مرا قطع کرده مانع از این نمی‌باشد که من نسبت به تو «صله رحم» کنم. از این رو دخترم «خدیجه» را به عقد زواج و همسری تو در آوردم.» [۷۲۰].

در این برخورد «عبدالملک» نسبت به حضرت سجاد -علیه‌السلام-، نظر مثبت و مرحمت او در ارتباط با حضرت مشهود است. و تمثل او به شعر «ابن ابی‌الحقیق» گویای حق پنداشتن حضرت از جانب اوست که قطعاً نتیجه سیاستهای [صفحه ۵۰۳]

دقیق حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- در برخوردهای خود با او می‌باشد.

کمک نمودن حضرت سجاد به عبدالملک در نگارش جواب نامه‌ی ملک روم

پادشاه «روم» برای «عبدالملک بن مروان» نامه‌ای نوشت به این مضمون که: «تو گوشت شتری را خوردی که پدرت بر آن سوار شد و از «مدینه» فرار کرد!! با لشکریانی که صد هزار و صد هزار باشند با تو بشدت نبرد خواهم کرد!!» پس از دریافت این نامه، عبدالملک به «حجاج» نوشت: «تو به سوی علی بن‌الحسین زین العابدین -علیه‌السلام- نماینده‌ای بفرست و به او وعده‌های فراوان بده و به او بنویس آنچه را که ملک «روم» به من نوشته است.» «حجاج» فرمان «عبدالملک» را اطاعت کرد.

حضرت علی بن‌الحسین -علیه‌السلام- فرمودند: «هر آینه برای خداوند لوحی است محفوظ که در هر روز سیصد مرتبه به آن توجه می‌کند و آن را ملاحظه می‌فرماید. هیچ ملاحظه‌ای از آن ملاحظه‌ها نیست مگر اینکه می‌میراند در آن و یا «احیا» می‌کند، «عزیز» می‌گرداند و یا «ذلیل» می‌کند و هر چه را بخواهد انجام می‌دهد. و من امیدوارم تو را از آن کفایت کند یک ملاحظه از آنها.» «حجاج» این مطلب را به «عبدالملک» نوشت و «عبدالملک» نیز عیناً آن را برای پادشاه «روم» فرستاد. پس چونکه آن پادشاه این نامه را قرائت کرد گفت: «این خارج نشده است مگر از کلام نبوت.» [۷۲۱].

این سند نشان دهنده‌ی اذعان و اعتقاد «عبدالملک بن مروان» به جایگاه والای حضرت علی بن‌الحسین -علیه‌السلام- است. آری او می‌داند جواب تهدید پادشاه «روم» را باید از محضر حضرت گرفت و حضرت نیز در چنین وضعیتی از راهنمایی دریغ نمی‌فرماید. ولی باید توجه داشت عین این مضمون که در نامه حضرت آمده در مورد طاغوتی مثل «عبدالملک» نیز صادق است و او باید از آن درس لازم را می‌گرفت.

[صفحه ۵۰۴]

نامه عبدالملک به حضرت سجاد در زمینه ازدواج با یک کنیز و جواب دندان شکن حضرت

حضرت صادق -علیه‌السلام- فرمودند: «حضرت علی بن‌الحسین صلوات الله علیهما با کنیزی که برای حضرت امام حسن -علیه‌السلام- بوده و آزاد شده بود، ازدواج کردند. این مطلب به اطلاع «عبدالملک بن مروان» رسید و او در این ارتباط به حضرت نوشت: «تو داماد کنیزان شده‌ای!!»

حضرت علی بن‌الحسین -علیه‌السلام- در جواب او نوشتند: «خداوند به وسیله اسلام «پستی» را مرتفع فرمود و نواقص را اتمام کرد و

از سرزنش و پستی به وسیله اسلام کرامت آفرید، پس هیچ سرزنشی بر مسلمان نیست. هر آینه لؤم و پستی و فرومایگی، فرومایگی جاهلیت است. رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - بنده‌اش را داماد کرد و خود با کنیزش ازدواج نمود.» چون نامه به دست «عبدالملک مروان» رسید به اطرافیان خود گفت: «به من خبر دهید از مردی که هر گاه کاری که مردم می‌کنند انجام دهد، جز به شرافت او افزوده نمی‌شود؟» گفتند: «آن امیرالمؤمنین است.» او گفت: «نه، به خدا قسم او نیست.»

گفتند: «ما جز امیرالمؤمنین کسی را نمی‌شناسیم.»

گفت: «نه قسم به خدا او امیرالمؤمنین نیست و لیکن او علی بن الحسین - علیه‌السلام - است.» [۷۲۲].

«زراره» از یکی از امامها (امام باقر - علیه‌السلام - یا امام صادق - علیه‌السلام -) نقل می‌کند که: حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - با «ام ولد» عمویش حضرت امام حسن - علیه‌السلام - ازدواج کرد و مادر (دایه) خودش را به عقد برده‌ی خودش در آورد، چونکه این مطلب به اطلاع «عبدالملک بن مروان» رسید به ایشان نوشت: «ای علی بن الحسین گویا خودت را در قومت نمی‌شناسی و به قدر و منزلت خود نزد مردم واقف نیستی، با کنیزی ازدواج کرده‌ای و برده خودت را به عنوان شوهر برای مادرت (دایه‌ات) برگزیدی!!»

حضرت برای او نوشتند: «نامه تو را فهمیدم ولی برای ما

[صفحه ۵۰۵]

رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - اسوه و الگو می‌باشند. آن حضرت زینب، دختر عمه خود را به ازدواج بنده خود که نامش «زید» بود در آورد و با کنیز خود «صفیه» دختر «حیی بن اخطب»، ازدواج کرد.» [۷۲۳].

قابل توجه اینکه مادر حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - جناب «شهربانو» بوده‌اند که سالیان قبل از دنیا رفته بوده‌اند حضرت را یکی از کنیزان پدرشان به عنوان «دایه»، بزرگ کرده و از این رو به او «مادر» خطاب می‌کردند، بعد در مناسبتی بر اساس رغبت خود آن خانم، تصمیم به ازدواج با یکی از برده‌هایشان می‌گیرند. و از این رو شهرت یافت که حضرت مادرشان را به عقد یکی از موالیانشان در آورده است. [۷۲۴].

در قسمت همسری دیگر برای امام سجاد - علیه‌السلام - (۳) نیز روایت بسیار جالبی در زمینه عیب جویی «عبدالملک» از حضرت سجاد - علیه‌السلام - در زمینه ازدواج با «کنیز» خود و جواب دندان شکن حضرت به صورت مفصل ذکر گردیده است. با توجه به نام‌های ذکر شده، به دست می‌آید حضرت چگونه با نظام ارزشی منحط در دیدگاه «عبدالملک» با استدلال و برهان قاطع برخورد کرده و با استناد به سیره‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - پندار او را ابطال می‌کنند و او نیز به شرافت حضرت اعتراف می‌کند.

بی‌اعتنایی حضرت سجاد به عبدالملک در حال طواف و احضار حضرت توسط او

از امام باقر - علیه‌السلام - نقل شده است که: «عبدالملک بن مروان» در حال طواف به گرد خانه خدا بود و حضرت علی بن الحسین - علیه‌السلام - در مقابل او در حال طواف بودند و هیچ به او التفات و توجهی نداشتند. و «عبدالملک» نیز حضرت را با صورت نمی‌شناخت. (چرا که پشت حضرت به او بوده و نمی‌توانست بفهمد که این شخص طواف کننده، حضرت سجاد - علیه‌السلام - است). در این

[صفحه ۵۰۶]

هنگام فریاد زد: «این چه کسی است که در مقابل ما طواف می‌کند و هیچ به سوی ما توجه و التفاتی ندارد؟!»
به او گفته شد: «این علی بن الحسین -علیه السلام- است.»

«عبدالملک» با شنیدن این سخن در مکان خودش جلوس کرد فرمان داد: «او را برگردانید.»
مأمورین حکومتی حضرت را برگردانیدند.

«عبدالملک» به حضرت گفت: «ای علی بن الحسین من که قاتل پدر تو نیستم پس چه عاملی تو را از آمدن به سوی من منع می‌کند؟»

حضرت در جواب او فرمودند: «قاتل پدر من با عملکرد خود دنیای پدرم را بر او فاسد و تباه نمود. و پدرم به این خاطر آخرت او را بر او فاسد ساخت. حال اگر تو دوست داری به مانند او باشی پس باش. (فان احببت ان تکون کهو فکن).

«عبدالملک» جواب داد: «هرگز. و لکن به نزد ما بیا تا بدین وسیله به دنیای ما نائل گردی.»

در این حال حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- به روی زمین نشسته و ردای خود را پهن کردند و عرض کردند: «بار الها، به او حرمت و احترام اولیائت را نزد خودت نشان بده.»

در آن لحظه دفعتاً ردای حضرت مملو از «در» گردید که نزدیک بود درخشش نور آن، چشم‌ها را نابینا سازد!!

حضرت رو به «عبدالملک» کرده و فرمودند: «کسی که حرمت او نزد پروردگارش این چنین است، آیا به دنیای تو نیاز دارد؟»
بعد عرض کردند: «بارالها اینها را بگیر که من حاجتی به آن ندارم!!» [۷۲۵].

بر اساس این سند «عزت» حضرت زین العابدین -علیه السلام- از یک سو، و بی‌اعتنایی ایشان به رأس قله‌ی حاکمیت اموی از سوی دیگر روشن می‌گردد. جواب قاطع حضرت که اگر تو می‌خواهی مثل قاتل پدرم باشی، باش، و بیان واقعیت عملکرد قاتلین حضرت سیدالشهداء -علیه السلام- در آن جمع که علی القاعده جمع کثیری از حجاج ناظر صحنه بودند، دلالت بر صلابت حضرت در برخورد با

[صفحه ۵۰۷]

نظام سیاسی حاکم و بیان واقعیت‌های موجود دارد. اساساً برخورد متفکرانه حضرت با خلیفه‌ی اموی در آن جمع و بی‌اعتنایی به دستگاه حاکمه و نشان دادن جایگاه خود نزد خداوند به آنان، اینها همه حاکی از مواضع بلند سیاسی حضرت سجاد -علیه السلام- است.

اصرار عبدالملک در گرفتن شمشیر پیامبر از حضرت سجاد و امتناع حضرت

به اطلاع «عبدالملک بن مروان» رسید که شمشیر رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - نزد حضرت زین العابدین -علیه السلام- است. او فردی را نزد حضرت فرستاد و تقاضا کرد آن شمشیر را به او ببخشند، اما حضرت امتناع فرمودند. با مواجهه با امتناع حضرت، «عبدالملک» نامه‌ای تهدید آمیز حضور ایشان نوشت و در آن آورد که رزق حضرت را از بیت المال قطع خواهد کرد. حضرت سجاد -علیه السلام- در پاسخ او چنین نوشتند:

«اما بعد، هر آینه خداوند برای متقین و پرهیزکاران راه خروج از آنچه را نمی‌پسندند و کراهت دارند مقدر فرموده و آن را ضمانت کرده است. چه اینکه برای آنها رویشان را از جایی که گمان نمی‌کنند تضمین فرموده است. و خداوند -جل ذکره- فرموده: «خداوند تمامی خائنین ناسپاس را دوست ندارد» حال تو بنگر کدام یک از ما و تو نسبت به این آیه اولی هستیم.» [۷۲۶].

از قاطعیت بی‌نظیر حضرت در پاسخ به «عبدالملک» و مطرح کردن او به عنوان خائنی ناسپاس به دست می‌آید مسأله‌ی تقاضای

شمشیر رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - یک امر عادی نبوده و چنین نبوده است که مثلاً «عبدالملک» آن را به عنوان یک شیء عتیقه و یا حتی متبرک در خواست کرده باشد. نه، او می دانسته بودن شمشیر پیامبر نزد حضرت، نشانه اولویت و احقیت آن بزرگوار برای امامت و رهبری سیاسی و اجتماعی است. از این رو در صدد گرفتن این ودیعه بزرگ برآمده است و ودیعه بزرگتر و زنده رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - را به قطع حقوق از بیت المال تهدید می کند. پس او اعتقادی به رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم -

[صفحه ۵۰۸]

ندارد فقط در صدد تحکیم سلطه‌ی نامشروع خود هست و وقتی متوجه مطرح شدن حضرت سجاد - علیه السلام - به عنوان زعیم امت و جانشین پدر و جدش می شود، در صدد مبارزه و مواجهه با آن بزرگوار بر می آید که با برخورد قاطع حضرت مواجه می گردد.

آیا این امور دلالت بر حضور سیاسی گسترده و عمیق حضرت در صحنه‌های حساس اجتماعی و ارتباط با نظام سیاسی حاکم در عالترین سطوح و به مبارزه طلبیدن آن نمی باشد؟!

دستور عبدالملک مبنی بر به غل و زنجیر کشیدن حضرت سجاد و آزادی معجزه گونه حضرت

«زهری» می گوید: روزی که «عبدالملک» حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - را از «مدینه» به «شام» فرستاد، آن حضرت را مشاهده کردم او دستور داده بود تا حضرت را زنجیر پیچ کنند و با آهن ایشان را ببندند و تعداد قابل توجهی از نیروهای امنیتی را مأمور حفاظت آقا کرده بود. من از آنها اجازه خواستم تا به حضرت سلام کرده و با ایشان وداع کنم. آنها اذن دادند و من بر ایشان وارد شدم. دیدم زنجیرها و قیدها در پای حضرت و غل در دست آن عزیز است. با مشاهده این منظره شروع کردم به گریستن و گفتم: «دوست داشتم من به جای شما بودم و شما سالم بودید!!» حضرت فرمود: «ای زهری، آیا آنچه را که تو می بینی به من نهاده‌اند و در گردنم گذاشته‌اند، مرا ناراحت می کند؟ آگاه باش اگر می خواستم، هیچ یک از اینها نبودند!! اینها را اگر تو و امثال تو بفهمید و به شماها برسد مرا به یاد عذاب الهی می اندازد و آن را به یاد می آورد.»

آنگاه دستش را از غل و پایش را از زنجیر بیرون آورد. و فرمود: «ای زهری با اینها بیش از دو منزل از «مدینه» عبور نخواهم کرد!!» زهری می گوید: «ما فقط چهار شبانه روز در «مدینه» درنگ کردیم که افراد موکل برای حفاظت آقا به «مدینه» برگشتند و به دنبال حضرت بودند و ایشان را طلب می کردند ولی ایشان را نیافتند و من جزء کسانی بودم که از آنها راجع به حضرت پرسش نمودند. بعضی از آنها به من گفتند: «همه ما او را می دیدیم که در جلو حرکت می کرد و همه تابع و در عقب سر مرکب او حرکت می کردیم. او که

[صفحه ۵۰۹]

فرود می آمد، همه ما اطراف او بودیم و نمی خوابیده و مرتب او را مراقبت، رصد و محافظت می کردیم. اما وقتی صبح شد او را در بین محملش نیافتیم و جز آهنهای او چیزی آنجا نبود.»

بعد از این واقعه من به قصد «شام» حرکت کردم و به «عبدالملک» وارد شدم. او از من راجع به علی بن الحسین - علیه السلام - سؤال نمود و من نیز آنچه می دانستم به او گفتم.

او گفت: «حضرت نزد من آمد، همان روزی که نیروهای محافظ او، او را از دست داده بودند، پس بر من وارد شد و گفت: «ما انا و انت» مرا به تو چه کار؟ (من کیستم و تو کیستی؟)

من گفتم: «نزد من اقامت گزین.»

او فرمود: «دوست ندارم.»

آنگاه خارج شد. پس قسم به خداوند تمام وجودم از خوف او پر شده بود!!

«زهری» می‌گوید: من گفتم: «علی بن الحسین -علیه السلام- آنچنانکه تو می‌پنداری نیست او به خودش مشغول است.»

او گفت: «شغل مانند او چه خوب شغلی است، پس چه خوب شغلی است آنچه را او بدان مشغول است.» [۷۲۷].

آیا کسی که بر اساس آنچه در سایر اسناد آمده مورد احترام و اکرام و اعزاز «عبدالملک بن مروان» است، باید با غل و زنجیر دستگیر و با چنین وضعی او را از «مدینه» تا «شام» بیاورند؟ آیا این برخورد خشن، حاکی از تحولات سیاسی گسترده حضرت سجاد -علیه السلام- و روشن شدن تدریجی آثار برنامه‌های فراگیر و عمیق حضرت در راستای اهداف بلند امامت نیست که بالاخره

«عبدالملک» را به اتخاذ چنین موضعی سوق داده و مجبور شده دستور بازداشت و احضار حضرت آنهم به این نحو را صادر کند؟

آری حضور حضرت در صحنه سیاسی و به ثمر نشستن مجاهدات آن بزرگوار در طول این مدت مدید و مطرح شدن به عنوان

«امام» در بین مردم و شناخته شدن آن بزرگوار به این سمت از جانب انبوه مسلمین و عشق و ارادت

[صفحه ۵۱۰]

همه‌ی جامعه به حضرت و بزرگواریهای آن عزیز و اتخاذ مواضع سلبی در مقابل نقشه‌های نظام سیاسی حاکم و برخوردهای افشاگرانه بیشمار علیه تزویرها و عوام فریبهای آنها و عمال بی‌هویت و مزدورشان، این همه «عبدالملک» را که زمانی حضرت را برترین و با شرافت‌ترین بنده‌ی خدا می‌دانست، به اتخاذ موضعی خشن نظیر آنچه در متن حدیث آمد، وادار می‌کند اما در عین حال حضرت با کرامتی بلند، خود را از قیدها رهانیده و چشمه‌ی کوچکی از قدرت الهی خود را به دستگاه طاغوت نشان می‌دهند و همه‌ی وجود رأس طاغوت زمان را مملو از خوف و ترس می‌نمایند.

آری بر اساس آنچه در این سند آمده است، حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- دغدغه اصلی «عبدالملک» شده بودند و او از «زهری» که در «مدینه» در کنار حضرت حضور داشته و خود از علمای درباری است، از حضرت بازجویی نموده و کسب اطلاع می‌کند وقتی به حسب تلقی این فرد، متوجه می‌شود که حضرت به خود مشغولند، بسیار خوشحال شده، آرزو می‌کند که این شغل حضرت باشد. تمام این نکات حاکی از اجرای نامه‌های سیاسی از جانب حضرت زین العابدین -علیه السلام- می‌باشد.

معرفی یک کتاب در زمینه بررسی بعد سیاسی زندگی حضرت سجاد و نتیجه‌گیری از بحثها

در زمینه بررسی «بعد سیاسی» وجود اقدس حضرت زین العابدین و سید الساجدین -علیه السلام- دیدگاههای متفاوت و نگرشهای مختلفی ارائه شده است. بسیاری از مورخین و نویسندگان که در زمینه تاریخ زندگانی حضرت سجاد -علیه السلام- به تحقیق و نگارش پرداخته‌اند یا بکلی متعرض این بعد از زندگی حضرت نشده‌اند و یا با کمال تأسف حضرت را منعزل از جامعه و تنها مشغول به «دعا» و «مناجات» معرفی کرده و حتی بعضی حضرت را دارای گرایشهای جدی در تأیید و اقبال به دستگاه اموی دانسته و بدین وسیله بدترین تهمت و بالاترین جفا را در حق پرچمدار بزرگ تداوم نهضت عاشورا و امام همامی که بالاترین نقش را در به ثمر نشاندن دستاوردهای عظیم «انقلاب کربلا» به عهده داشتند، روا داشته و در واقع به عملکرد و قداست و عصمت وجودی آن امام عزیز خیانت نموده‌اند.

[صفحه ۵۱۱]

اما در سالهای اخیر به برکت تربیت نیروهای صالح و خوش فهم در عرصه تحقیق در زمینه تاریخ ائمه هدی -علیهم السلام- و نگرش جدیدی که در پرتو پیروزی انقلاب عظیم اسلامی در کشور بین نیروهای فکری و محققین این میدان پدید آمد، کارهای با اهمیت

و در خور توجهی در شناخت گوشه‌ای از حقایق مربوط به عملکرد نورانی سیاسی حضرت سجاد -علیه‌السلام-، انجام گرفت که همه آنها قابل تقدیر می‌باشد.

در این میان یکی از قوی‌ترین و جامع‌ترین اثری که به بررسی صحیح «بعد سیاسی» وجود اقدس حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- پرداخته و از زاویه‌ای جدید حیات طیبه این امام بزرگوار را کاوش نموده است، کتاب ارزشمند جهاد الامام السجاد -علیه‌السلام- است که توسط استاد بزرگوار و محقق توانمند، حضرت حجت الاسلام -و المسلمین حاج سید محمدرضا حسینی جلالی - دام عزه - نگارش شده است. این کتاب در مسابقه علمی پیرامون زندگی حضرت سجاد -علیه‌السلام- که توسط موسسه‌ی «آل البیت لاحیاء التراث» فرع بیروت، برگزار گردید، در مابین ۲۴ اثر ارائه شده، دارای رتبه‌ی نخست دانسته شده و برنده‌ی اول گردیده است. این کتاب شریف در بحث‌های عمیق و گسترده با اثبات امامت حضرت سجاد -علیه‌السلام- از منظرهای مختلف، در خلال پنج فصل به بررسی «بعد سیاسی» وجود حضرت می‌پردازد: در «فصل اول» ادوار نبرد را در سیره‌ی امام سجاد -علیه‌السلام- بررسی می‌کند. در «فصل دوم» نبرد فکری و علمی حضرت را بحث می‌کند. در «فصل سوم» نبرد اجتماعی و عملی حضرت را بررسی می‌کند. در «فصل چهارم» تعهدات و التزامات یگانه در زندگی حضرت را کنکاش کرده و بالاخره در «فصل پنجم» مواقف و مواضع قاطع حضرت را مورد بررسی قرار می‌دهد.

در خلال هر فصل با متدی قوی و تحقیقاتی عمیق، دهها عنصر از عناصر کلیدی شناخت حرکت سیاسی حضرت سجاد -علیه‌السلام- در خلال زندگانی آن بزرگوار، در اختیار مطالعه کننده قرار می‌گیرد و زوایای جدیدی برای شناخت حرکات به ظاهر معمولی و یا حرکات فرهنگی و اجتماعی حضرت اما در واقع نقشه‌های عمیق سیاسی آن بزرگوار فرا روی مشتاقان آشنایی با زندگانی حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- می‌گشاید (شکرالله سعی مؤلفه و جزاه الله خیر الجزاء).

[صفحه ۵۱۲]

در خاتمه کتاب «نتایج بحث» مورد توجه قرار گرفته که در این قسمت ترجمه‌ای آزاد و گذرا از آن ارائه می‌گردد: «با کنکاشی که در مصادر تاریخی زندگی حضرت امام زین العابدین -علیه‌السلام- و اعمال، افکار، ادعیه و احادیث حضرت انجام دادیم، توانستیم اشارات پراکنده‌ای پیرامون ابعاد سیاسی در زندگی امام را جمع‌آوری کنیم. در خلال این بررسی دانستیم:

امام زین العابدین -علیه‌السلام- به اعمال سیاسی بزرگی در راه اهداف بزرگی که دین برای آنها تشریح شده است، قیام نمودند. و اگر سختی کار مهمی که حضرت در شرایط بسیار دشوار و مشکل که در آن زندگی می‌کردند را ملاحظه کنیم به عظمت تلاشهایی که حضرت به آن اقدام فرمودند، واقف خواهیم شد.

حضرت -علیه‌السلام- گرچه دستی به سمت سلاح آهنی دراز نکردند و لکن به نبرد با تمام اسلحه‌های دیگر که هرگز اهمیتش از سلاح آهنی کمتر نیست، ملتزم بودند. آری حضرت «سلاح زبان» را با خطبه‌ها و مواعظ، «سلاح علم» را با ارشاد و القاء فرهنگ، «سلاح اخلاق» را با تربیت و توجیه، «سلاح اقتصاد» را با اعانه‌ها و انفاق، «سلاح عدالت» را با آزاد سازی بردگان و «سلاح تمدن» را با عرفان به استخدام گرفته و از این سلاحهای مهم در نزد خود استفاده کردند، تا جایی که سدی محکم و استوار در مقابل عملیات گسترده‌ی تحریف که اساس اسلام را تهدید می‌کرد و در پرتو حکومت اموی جاهل به آن دامن زده می‌شد، برپا داشتند.

اما سایر خطوط سیاسی حضرت غیر آشکار و غیر واضح باقی مانده است حتی تا زمان حاضر، و از این رو بسیاری از نویسندگان در وهم فطیح و بسیار زشتی گرفتار آمده تا جایی که حضرت را متهم به انعزال سیاسی کرده و بعضی ایشان را به سازش با ظالمین متهم ساخته‌اند.

چیزی که هیچ شریفی (تا چه رسد به کسی که معتقد به «امامت» حضرت زین العابدین -علیه‌السلام- است)، نمی‌تواند با آن

موافقت داشته باشد. امام -علیه السلام- از خلال منصب الهی خود، از تمام آنچه در عالم اسلام می‌گذرد مسئول است. حضرت با تدابیر دقیق خود نقش یک قائد الهی را بازی کرد و با تمام ذکاء و مخفی کاری بر ضد طغیان که حکومت را قبضه کرده بودند، جنگی سخت را

[صفحه ۵۱۳]

سازماندهی نمود ولی به صورت سرد و ساکت که در آغاز سفید بود ولی کم کم توسط شیعیانش به رنگ خون رنگ آمیزی شد. هنوز قرن اول هجری به پایان نرسیده بود که آثار سیاست حضرت زین العابدین -علیه السلام- در میدان اجتماع اسلامی ظاهر گردید و شعاع نورانی آن، جو ظلمانی موجود را که صد سال انحراف و ظلم و تعدی را بر اسلام و مصادر و منابع آن حاکم کرده بود، درید و از بین برد.

آری «تفسیر قرآن» منع شده بود و «احادیث» بخشی سوزانده و بخش دیگری ممنوع بود و «رجال دین» یا کشته شده بودند و یا در حبس و تبعید بسر می‌بردند و «مکارم» و «اخلاق» و «فقه» و «فرهنگ اسلامی» نابود شده بود و به جای آن «تزویر» و «سالوس» و «فساد» در جامعه گسترش یافته و روی تاریخ سیاه شده بود. لکن امام سجاد -علیه السلام- با مواضع عظیم و در خلال نقشه‌های حکیمانه خود در مقابل تمامی این تحدیات ترسناک، ایستادگی نموده و همه‌ی زندگی خود را برای آن مواضع صرف کردند. و چیزی از حیات حضرت نگذشت که سقوط نظام اموی آغاز گردید و اهداف حضرت توسط فرزندشان حضرت باقر -علیه السلام- و سپس فرزند آن امام بزرگوار، حضرت صادق -علیه السلام- تعقیب گردید و با استفاده از سستی عارض به نظام اموی، به تثبیت پایه‌های اسلام و فکر امامی اصیل در بهترین وجه ممکن قیام فرمودند. و بزرگترین دانشگاه علمی اسلامی را پایه گذاری کرده که در آن هزاران نفر از علماء مبلغ اسلام به دست این دو امام بزرگ تربیت گردیدند.

و پرده‌ی تیره و تاریک انحراف و تحریف از حقایق نورانی اسلام کنار زده شده و به برکت تلاشهای این دو امام عظیم القدر، فرهنگ اسلامی در جامعه تعمیق و کادرهای ورزیده، تربیت و امت به «سلاح علم» مسلح گردید، و پایه‌های «ایمان» و «عقیده» در جامعه استوار گردید، چیزی که بکلی در آن دورانهای سیاه رو به نابودی گذاشته بود.

آیا این عملکرد به برکت مجاهدات حضرت سجاد -علیه السلام- نیست؟ آیا اگر آن عملکرد درخشان حضرت سجاد در آن عصر نبود، چنین موقعیتی برای امام باقر و امام صادق -علیها السلام- فراهم می‌شد؟

آری در پرتو این مجاهدات، ایدئولوژی متکامل اسلامی و مکتب تشیع با

[صفحه ۵۱۴]

هویت جمعی و کامل خود و مصادر صحیح و مصفای آن، از سایر ایدئولوژیها بازشناسی گردید. آنچه آنها بدان قیام کردند در عرف سیاسی قطعا از حمل سلاح با اهمیت تر تلقی می‌گردد و مجموع آنچه که آن مجاهدات و تدابیر نتیجه داد از پهلووانی های میدانی نبرد خارجی بزرگتر و با ارزشتر است.

دردهایی که حضرت سجاد -علیه السلام- در جهاد خود متحمل شدند و خطرهایی که برای رسیدن به اهداف خود استقبال کردند، قطعا دارای دردی جانکاه تر از جراحت ظاهری در معرکه نبرد است و لکن حضرت سجاد -علیه السلام- با شجاعتی که به یک «امام» اختصاص دارد در میدان ظاهر شدند و همه‌ی آلام و جراحتهای جهاد خود را به جان خریدند و به همه آنها صبر نمودند، و از آن فترت عجیب، مانند خورشیدی در تاریکی درخشیده و نقش درخشنده ترین قائد الهی را در مواجهه با سخت ترین شرایط و موقعیتها بازی کردند.

و از میدان نبرد با عمیق ترین و دقیق ترین نقشه‌ها از یک سو و باهرترین نتایج و جاودانه ترین دستاوردها از سوی دیگر و با موفقیت تمام خارج شدند. [۷۲۸].

در پایان این فصل با اقرار به عجز مجدد از امکان بررسی همه جانبه بعد سیاسی فراگیر حضرت سجاد -علیه السلام- تنها به این مقدار اکتفا می‌کنیم که از خداوند متعال بهترین و نورانی‌ترین سلام و صلوات را برای حضرتش درخواست داریم.

آری «صلوات الله و سلامه علیه بعدد ما احاط به علمه».

[صفحه ۵۱۷]

بعد اقتصادی وجود اطهر حضرت سجاد علیه السلام (تجسم توحید، توکل، ایثار، انفاق گسترده و آینده‌نگری مثبت)

مقدمه: جایگاه «نهاد اقتصاد» از منظر اسلام

انسان موجودی است که بر اساس حکمت بالغه الهی باید مراحل تکامل خود را تا وصول به مقام فناء در ذات اقدس خداوند به شکل تدریجی و با گذر از مراحل مختلف، طی کند. لازمه این امر آمدن در عالم ماده و تشکیل اجتماع انسانی است که به دنبال خود لوازم چنین اجتماعی و از آن جمله نیاز به داد و ستد و مبادله مطرح می‌شود. مبادله و داد و ستد و لوازم آن که اصطلاحاً به عنوان «اقتصاد» از آن یاد می‌شود، ستون فقرات جامعه انسانی است. کمال جامعه انسانی در تنظیم صحیح «روابط اقتصادی» موجود در آن جامعه است. انسان در پرتو چنین روابط تنظیم شده‌ای می‌تواند بهترین استفاده را از روابط جمعی خود برده و خود نیز برای «جامعه» مفید باشد و آنچه در این بین مهم است تحقق «عدالت» در نتیجه‌ی حاکمیت روابط صحیح اقتصادی در این بعد است.

اسلام که اکمل ادیان الهی و دربر دارنده اتم قوانین آسمانی است، همچنانکه سایر روابط مورد نیاز «انسان» و «جامعه» را بر طبق مصالح عالیّه او تنظیم نموده و قوانین حکیمانه آن را بیان کرده است، در زمینه «روابط اقتصادی» و نهادهای حقوقی مربوطه و احکام و ارزشهای متعالی که باید در این زمینه مورد توجه باشد، نیز قوی‌ترین «سیستم اقتصادی» را که هماهنگ با سایر سیستم‌های درون دینی

[صفحه ۵۱۸]

است، تشریح فرموده و آنچه مورد نیاز یک جامعه انسانی در هر سطحی از پیشرفت و مدنیت باشد را در این موضوع بیان کرده است.

آنچه در بینش اسلامی در زمینه اقتصاد مهم است، آمیختن «اقتصاد» با «توحید» و رو بنا دیدن اقتصاد است. «اسلام» با بینش منحنط مکاتب مادی بویژه مکتب «مارکسیسم» که اقتصاد را «زیربنا» می‌داند بشدت مبارزه کرده، ضمن با اهمیت تلقی کردن «اقتصاد» آن را صرفاً ابزار و وسیله‌ای برای اهداف متعالی در راه کمال انسان که در «بندگی» خداوند تعریف می‌شود، می‌داند. از این رو هر گونه اصالت دادن و اولویت بخشیدن به «اقتصاد» را رد کرده و در برنامه ریزیها با آن برخورد دارد.

حضرات معصومین -علیهم السلام- نیز در زندگی به اندازه‌ای که موقعیتهای و شرایط اجتماعی به آنها اجازه می‌داده ارزشهای متعالی مکتب اسلام را در این بعد به منصفه ظهور رسانیده و الگوی متکامل «انسان کامل» را به نمایش گذاشته‌اند.

در اسناد به جا مانده از حیات طیبه حضرت زین العابدین -علیه السلام- در این زمینه، نمونه‌های بسیار پر ارزشی وجود دارد که گرچه بسیار محدود است ولی از همین چند نمونه می‌توان به تبلور ارزشهای الهی در زندگی این امام معصوم در این زمینه واقف شد.

با بررسی این نمونه‌ها روشن می‌گردد حضرت سجاد -علیه السلام- با نگرش توحیدی به مقوله اقتصاد، اساس تصمیم و حرکت خود را بر «توکل» و «ایثار» قرار داده بودند و «آینده‌نگری مثبت» رکن اتخاذ تصمیمات حضرت بود به این معنی که حضرت برای تسهیل زمینه انجام اعمال قربی و بندگی بهتر حضرت حق در آینده، از قبل تدابیر اقتصادی اتخاذ می‌فرمودند.

مسأله دیگر دست یازیدن به «انفاق» به صورت گسترده در طول زندگی، توسط حضرت سجاد -علیه‌السلام- است که به اشکال و انواع مختلف انجام می‌گرفته و حقیقتاً دورنمای نورانی ویژه‌ای از کمالات متعالی انسانی و الهی را ترسیم کرده است. این بعد از «عملکرد اقتصادی» حضرت به صورت مبسوط در بررسی «بعد اجتماعی» حضرت تحت عنوان اهتمام خاص حضرت سجاد -علیه‌السلام- به مسأله انفاق و رسیدگی به فقرا و مستمندان بررسی گردیده است. سایر ابعاد عملکرد اقتصادی حضرت را می‌توان تحت عناوینی از این قبیل به بررسی نشست:

[صفحه ۵۱۹]

- ۱- اهتمام حضرت به اداء قرض پدر پس از واقعه‌ی «کربلا»
- ۲- نگرش حضرت در زمینه اکتساب از راه حلال و تأمین نیازهای خانواده
- ۳- «ایثار» و بزرگواری حضرت در قبال کسانی که به کمک اقتصادی نیاز دارند (قبول قرض مقروضین).
- ۴- تجارت برای تصدق
- ۵- امام سجاد -علیه‌السلام- و پس انداز برای حوادث آینده
- ۶- برخی از عناوین ادعیه حضرت در زمینه امور اقتصادی و معیشتی

اهتمام حضرت سجاد به اداء قرض پدر پس از واقعه‌ی کربلا

هنگامی که حضرت امام حسین -علیه‌السلام- به شهادت رسیدند، هفتاد و چند هزار دینار قرض داشتند. از این رو حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- برای ادای دین پدر نهایت اهتمام خود را مبذول نمودند تا جائی که در اکثر ایام و شبها از غذا و آب و خواب امتناع داشته و پیوسته برای فراهم نمودن پول برای بازپرداخت قرض پدر تلاش می‌کردند تا اینکه شبی در عالم خواب شخصی نزد حضرت آمده و گفت: «دیگر برای ادای قرض پدرت اهتمام نداشته باش چرا که خداوند آن را به مالی که نزد «بجنس» [۷۲۹] است ادا کرده است.»

حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- فرمودند: «من در اموال پدرم مالی را که به آن مال «بجنس» گفته شود نمی‌شناسم.» چون شب دوم شد حضرت مثل همین را در عالم رؤیا مشاهده کردند. حضرت در این رابطه از خانواده و اهل خود سؤال نمودند. یکی از خانمهای موجود در خانواده حضرت گفت: «پدر شما یک برده رو می‌داشتند که اسم او «بجنس» است. او چشمه‌ای را در «ذی‌خشب» حفر کرده و به آب رسیده است.»

حضرت از این محل سؤال کرده و از آن مطلع شدند و معلوم شد چنین فردی با این چشمه جاری وجود دارد. پس چند روزی نگذشته بود که «ولید بن عتبّه ابن ابی‌سفیان» والی «مدینه» شخصی را به حضور حضرت فرستاد و پیغام داد: «برای

[صفحه ۵۲۰]

من چشمه و چاهی که برای پدرتوست و در «ذی‌خشب» قرار دارد و مشهور به «بجنس» است، یاد آوری شده و اگر دوست داشته باشی آن را بفروشی من آن را از تو می‌خرم.»

حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- به او فرمودند: «آن را در مقابل دین و قرض امام حسین -علیه‌السلام- بگیر.» و مبلغ آن «دین» را برای او بیان کردند.

«ولید» گفت: «آن را گرفتم.» و از آن آبیاری شب‌شنبه را برای حضرت «سکینه» استثنا کرد. [۷۳۰].

از این روایت شیرین استفاده می‌شود حضرت سجاد -علیه‌السلام- قراردادهای قرض پدرم را محترم دانسته و نهایت تلاش خود را برای ادای قرض ایشان به کار می‌بردند. آری این یکی از آموزه‌های اقتصادی اسلام است که از یک سو قرض دادن به برادران

ایمانی را «مستحب» کرده و از سوی دیگر سفارش اکید فرموده تا در ادای قرض کمترین تسامحی صورت نگیرد تا جایی که اگر کسی به نماز ایستاده است و طلبکار او آمده تا قرض خود را باز پس بگیرد، می‌توان بلکه واجب است نماز واجب را شکست و طلب او را پرداخت.

حال در ارتباط با حضرت زین العابدین -علیه السلام- چون حضرت به این دستور اسلامی عمل می‌کردند و همه اهتمام خود را به بازپرداخت «دین» پدر مبذول داشته بودند، خداوند متعال هم وسیله استخلاص آن امام همام را به صورت اعجاز گونه از این مشکل فراهم نموده و حضرت را مدد و یاری می‌کند.

نگرش حضرت سجاد در زمینه اکتساب از راه حلال و تأمین نیازهای خانواده

امام صادق -علیه السلام- می‌فرماید: حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- هر گاه شب را به روز می‌آوردند، در ابتدای صبح برای طلب رزق از منزل خارج می‌شدند. به حضرت گفته شد یابن رسول الله به کجا می‌روید؟ جواب فرمود: «برای خانواده‌ام «صدقه» می‌دهم.»

گفته شد: «آیا «صدقه» می‌دهید؟»

فرمود: «هر کس مال حلال را طلب نماید پس آن از جانب خداوند -جل و عز-

[صفحه ۵۲۱]

صدقه‌ای بر او.» [۷۳۱].

بنابراین روایت شریف هم حضرت برای اکتساب رزق حلال از منزل خارج شده و تلاش می‌کردند و هم این را نوعی صدقه دادن می‌دانستند چرا که هر کس مال حلال را اکتساب نماید در واقع خداوند آن مال را به او هدیه (صدقه) داده و او نیز که آن را در راه نیازهای مشروع خانواده خود مصرف می‌کند به آنها هدیه داده است.

همچنین حضرت زین العابدین -علیه السلام- تأمین نیازهای خانواده را دارای اولویت دانسته و آن را حتی بر آزاد سازی بردگان مقدم می‌دانستند و لذا این کار نزد ایشان محبوبتر بوده است.

«ابوحمزه ثمالی» از حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- نقل می‌کند که: «اگر داخل بازار شوم و با من مقداری درهم باشد تا با آن برای خانواده‌ام گوشت خریداری کنم که بشدت به آن نیاز داشته و آرزوی آن را دارند، این کار نزد من از اینکه بنده‌ای را آزاد کنم محبوبتر است.» [۷۳۲].

و چه زیباست جامعه اسلامی با اولویت گذاری در انجام امور اقتصادی و عبادی خود و با اقتدای به حضرت زین العابدین -علیه السلام- تأمین رزق «حلال» برای خانواده را نوعی «صدقه» پندارند و با «قصد قربت» و برای خداوند به دنبال اکتساب رزق از طرق شرعی رفته و خود را مشمول صدقه‌ی حق گرداند و سپس باز به عنوان یک عمل عبادی، آن رزق حلال را در خدمت خانواده خود قرار دهد.

آری این چنین است که «اقتصاد» با «توحید» و «دنیا» با «آخرت» و «زمین» با «آسمان» گره خورده و از آفتهای بیشمار دنیا گرایی و ماده پرستی برای فرد و جامعه احتراز صورت می‌گیرد.

از سوی دیگر حضرت در یک نگرش صحیح اقتصادی می‌فرماید: «استنماء المال تمام المروءة» [۷۳۳] یعنی: «تمام جوانمردی با تدارک برنامه‌هایی که به رشد و نمو مال منجر می‌شود، می‌باشد.» و لذا حضرت بر برنامه ریزی جهت گردش صحیح ثروت و رشد آن و جلوگیری از رکود اقتصادی تأکید داشته این را علامت جوانمردی معرفی می‌کنند، در حالی که طبعاً هر نوع خارج کردن ثروتهای قابل

[صفحه ۵۲۲]

بهره برداری از فعالیت‌های اقتصادی که عامل واپس‌گیری و رکود در صحنه اقتصاد خواهد بود، نشانه خیره‌سری و بی‌بهره بودن از عقلانیت صحیح است.

ایثار و بزرگواری حضرت سجاد در قبال کسانی که به کمک اقتصادی نیاز داشتند (قبول قرض مقروضین)

امام صادق -علیه‌السلام- فرمودند: چون مرگ «محمد بن اسامه» فرا رسید «بنو هاشم» بر او وارد شدند. او به آنها گفت: «شما همگی قرابت و جایگاه مرا نزد خودتان می‌دانید، حال که وقت مرگ من فرا رسیده مقداری مقروض هستم، از این رو دوست دارم آن را از جانب من ضمانت کنید.»

در این هنگام حضرت علی بن الحسین فرمود: «آری قسم به خدا، من ثلث قرض تو را قبول کردم.» بعد حضرت سکوت کردند. دیگران هم سکوت کردند. سپس علی بن الحسین -علیه‌السلام- فرمود: «تمام قرض تو به گردن من.» و بعد فرمود: «آگاه باشید اینکه در اول آن را به عهده نگرفتم علتی جز این نداشت که کراهت داشتم شماها بگوئید او به ما سبقت گرفت.» (و دیگر مجالی برای ما باقی نگذاشت.) [۷۳۴].

بر اساس این روایت حضرت سجاد -علیه‌السلام- علاوه بر قبول پرداخت «دین» یکی از مسلمین که اینک مرگ او فرا رسیده و غصه دار مقروض بودن است، اولاً- بر این عمل خیر سبقت گرفته و ابتدا «ثلث» این قرض را به عهده می‌گیرند که این، عمل به آیه «و سابقوا الی مغفره من ربکم» [۷۳۵] می‌باشد.

ثانیاً در انجام این عمل خیر، مجال را بر دیگران تنگ ننموده و راه را برای اقدام حاضرین در آن جلسه باز می‌گذارند ولی وقتی آنها از خود حرکتی نشان نمی‌دهند حضرت تمام قرض را عهده‌دار می‌شوند.

در این زمینه روایت دیگری نیز وجود دارد که حضرت در مورد مشابهی همه «دین» یکی دیگر از افراد را در حالی که هیچ مکتبی ندارند قبول می‌کنند ولی با توکلی که بر خداوند داشتند، خداوند در موقع مناسب آنچنان حضرت را دارای

[صفحه ۵۲۳]

مکتب کرد که توانستند قرض معهود را پرداخت کنند.

«عیسی بن عبدالله» می‌گوید: هنگامی که «عبدالله» در حال احتضار بود، طلبکاران او جمع شده و «دین» خود را مطالبه کردند. او گفت من مالی برای پرداخت ندارم لکن هر یک از عموزاده‌های من «علی بن الحسین» و «عبدالله بن جعفر» را که می‌پسندید، انتخاب کنید. طلبکارها گفتند: «عبدالله بن جعفر» ثروتمند هست و لکن در مورد «قرض» مرتب کار را به آینده می‌اندازد اما «علی بن الحسین» مردی است که مال ندارد ولی صدوق و بسیار راستگو است. پس او نزد ما محبوبتر است. حال به سوی او کسی را بفرست و این خبر را به او برسان.»

پس از حضور حضرت، ایشان فرمودند: «همه مال را تا هنگام به بار نشستن گندم، قبول می‌کنم.» و در آن حال اصلاً حضرت غله و گندمی نداشتند. آن طلبکاران گفتند: «قبول داریم و راضی هستیم.» و حضرت هم «دین» «عبدالله» را ضمانت کردند.

بعد چونکه موقع برداشت غله فرا رسید خداوند متعال برای حضرت مالی را تهیه کرد و لذا حضرت به عهد خود وفا کرده و «قرض» را پرداختند. [۷۳۶].

آیا این گونه برخوردهای کریمانه این امام معصوم نباید برای آحاد جامعه‌ی اسلامی بخصوص ثروتمندان آنها درس باشد؟ چه مانعی وجود دارد که افراد جامعه اسلامی وقتی متوجه شدند یکی از برادران ایمانی آنها قرضی داشته و قدرت بازپرداخت آن را ندارد، برای خدا پیش قدم شده و آن را قبول کنند تا خداوند متعال هم برای او گشایش ایجاد نموده و جبران کند!!

تجارت برای تصدق

بر اساس نگرش توحیدی حضرت زین العابدین - علیه السلام - به مقوله‌ی «اقتصاد» و اینکه هدف آن بزرگوار تقرب به خداوند متعال بوده و همه امور دیگر را در راستای «بندگی حق» مورد توجه قرار می‌دادند، در سیره حضرت این نکته نورانی آمده که در زمستان لباسی که از ابریشم مخلوط با پشم بافته شده بود (خز) می‌خریدند و چون تابستان می‌رسید آن را می‌فروختند و تمام قیمت آن را در [صفحه ۵۲۴]

راه خدا «صدقه» می‌دادند. [۷۳۷] البته این نوعی تجارت بود که با هدف انجام امور عبادی انجام می‌شد. ولی حضرت از این لباس در زمستان استفاده هم می‌کردند و در آن عبادت می‌نمودند و چون زمان استفاده آن می‌گذشت و تابستان فرا می‌رسید، این لباس را می‌فروختند یعنی تبدیل به «پول» می‌کردند ولی از این پول برای سایر مصارف خود برداشت نمی‌کردند. بلکه آن را در راه خدا صدقه می‌دادند.

البته در همین روایت آمده علت این امر این بود که می‌فرمودند: «من از خداوند حیا دارم که در بهای چیزی که در آن عبادت خداوند انجام داده‌ام، تصرف کرده و از آن برای خود استفاده کنم.» [۷۳۸]. (احادیث مربوط به این بحث تحت عنوان کیفیت لباس حضرت آمده است.)

چقدر این بینش متعالی است و چگونه اوج «توحید» و «ایثار» با «درایت» و «فراست» در تشخیص کیفیت تقرب به حق متعال در زندگی حضرت سجاد - علیه السلام - به هم گره خورده است و حقیقتاً برای جامعه اسلامی قابل توجه و شایسته‌ی اقتباس می‌باشد.

امام سجاد و پس انداز برای حوادث آینده

«ظریف بن ناصح» می‌گوید: «چون شبی که در آن «محمد بن عبدالله بن الحسن» قیام کرد و بر والی «مدینه» شوریده و خروج کرد فرا رسید، حضرت ابو عبدالله امام صادق - علیه السلام - سبد و زنبیلی را طلبد و از آن کیسه‌ی پول مهر شده‌ای را برداشت و فرمود: این دویست دینار است که حضرت علی بن الحسین - علیه السلام - از بهای چیزی که آن را فروخته‌اند کنار گذاشته (و پس انداز نموده‌اند) برای حادثه‌ای که امشب در «مدینه» اتفاق خواهد افتاد. پس آن را برگرفته و همان لحظه به سمت «طیبه» (اسم منطقه‌ای است که حضرت صادق - علیه السلام - در آنجا باغی داشتند) خارج شدند. و فرمودند: «از این حادثه کسی جان سالم به در می‌برد که به اندازه مسیر سه شبانه روز از آن فاصله داشته باشد.»

[صفحه ۵۲۵]

آری آن دینارها خرجی حضرت بود در مدتی که در «طیبه» سکونت داشتند تا اینکه «محمد بن عبدالله» به شهادت رسید. [۷۳۹]. علاوه بر علم غیب حضرت سجاد - علیه السلام - آینده‌نگری حضرت و ذخیره کردن بخشی از درآمد خود برای حوادثی که در آینده برای فرزندان پیش می‌آید، نیز از این روایت استفاده می‌شود. بنابراین می‌توان برای تأمین زندگی فرزندان در آینده بخصوص در زمینه حوادث غیر مترقبه، بخشی از سرمایه و در آمد خود را برای آنها اختصاص داد و این گوشه‌ای از تدبیر اقتصادی حضرت با منظور کردن جهات «توحیدی» و «توکل» بر ذات اقدس الهی است. چه اینکه خداوند متعال امر فرمود پیامبر مکرّم اسلام - صلی الله علیه و آله وسلم - «فدک» را که حق اختصاصی و ملک شخصی حضرت بود، برای تأمین آینده‌ی فرزندان خود، به حضرت فاطمه - سلام الله علیها - ببخشند که «و آت ذا القربی حقه». [۷۴۰].

ولی با کمال تأسف غاصبین در اولین اقدامات خود، این منبع در آمد عظیم را از خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله - با ظلم و جنایت غصب کردند.

برخی از عناوین ادعیه حضرت سجاد در زمینه امور اقتصادی و معیشتی

«صحیفه سجادیه» که به زبور آل محمد - صلی الله علیه و آله - شهرت دارد علاوه بر دعا‌های نورانی گسترده‌ای که جوانب مختلف حیات آدمی را پوشش می‌دهد در بخش‌های مختلف آن، ادعیه‌ای وجود دارد که مستقیماً در ارتباط با امور معیشتی و اقتصادی است. حضرت سجاد - علیه السلام - در خلال این ادعیه‌ی بلند، نیازهای مادی خود را در زمینه‌های مختلف به درگاه ربوبی عرضه داشته و با نگرش توحیدی خاص، رفع آنها را از حضرت حق درخواست می‌دارند.

گرچه در خلال ادعیه‌ای که با نامهای دیگر مشهور شده، دعا‌های متعددی در زمینه اقتصادی وجود دارد، ولی بخصوص ادعیه‌ای هم وجود دارد که مستقیماً مربوط به امور معیشتی و اقتصادی است؛ از قبیل «دعا حضرت در استسقاء» که مجموعه‌ی راز و نیاز امام برای طلب باران به هنگام خشکسالی است. در این دعا

[صفحه ۵۲۶]

حضرت از خداوند طلب باران می‌کنند تا در پرتو آن بخش کشاورزی جامعه رونق یابد و قیمت‌ها کاهش یابد و در نهایت آرزو می‌کنند این همه و سایر نعمت‌ها موجب افزایش قوت ما در راه بندگی خداوند گردد. [۷۴۱].

دعای دیگر حضرت در این رابطه مربوط است به هنگامی که «رزق» بر حضرت تنگ شده و «فشار اقتصادی» به ایشان روی می‌آورده است.

حضرت در این دعا عرض می‌کنند: «بار الها تو با «سوء ظن» ما در مورد ارزاقمان، ما را امتحان نمودی تا اینکه ما «رزق» را از نزد مرزوقین (کسانی که خود روزی خورنده‌اند) طلب می‌کنیم. حال بر محمد و آل محمد درود فرست و به ما یقین صدقی ببخشی که در پرتو آن، ما را از سختی طلب کفایت کنی.»

بعد حضرت عرض می‌کند: «خدایا ما را به وعده‌های صادق خود مؤمن گردان تا دیگر تمام هم خود را به امور مادی معیشت معطوف نگردانیم.» [۷۴۲].

دعای دیگر مربوط است به کمک گرفتن از خداوند در اداء «قرض»، که در خلال آن حضرت از آثار سوء قرض گرفتن یاد کرده و از تبعات منفی آن به خدا پناه می‌برند و بعد عرض می‌کنند: «بار پروردگارا بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا از اسراف و زیاده‌روی بازداشته و با بخشش و اقتصاد (میان‌رویی) قوام بخش و به من «حسن تقدیر» (برنامه ریزی صحیح و نیکو) را آموزش بده. مرا از «تبذیر» بازدار و از راه‌های حلال، ارزاق من را جاری کن و اگر «ثروت»، مرا به «طغیان» می‌کشاند، مرا از آن بازدار. خدایا رفاقت و مصاحبت با فقرا را بر من محبوب گردان. خدایا تمام امکانات مادی که تو نزد من گذشته‌ای همه را وسیله‌ی رسیدن به قرب و جوار خود قرار بده.» [۷۴۳].

آنچه گذشت ترجمه آزادی از بعضی از فرازهای بلند این ادعیه مبارک بود که حاوی اصول متقن «مکتب اقتصادی اسلام» است و می‌توان به تحقیق ادعا کرد زیربنای نگرش اسلام به «بعد اقتصادی» از همین چند «دعا» قابل استخراج است. بدان امید که جامعه اسلامی با روی آوردن به سیرت سنت حضرت زین العابدین - علیه السلام - به اقتصاد توحیدی «مورد نظر اسلام آشنا و بدان عامل گردد.

[صفحه ۵۲۹]

غروب غمبار یک آسمان نور و کمال

مسمومیت و شهادت حضرت سجاد به دست پلید ولید بن عبدالملک

غبارترین فصل تحقیق پیرامون شخصیت‌های متعالی و آرمانی بندگان برگزیده‌ی حضرت حق، حدیث جدایی و فراق آن عزیزان است که از یک سو پر کشیدن آنان به عالم قدس و طهارت مطلق و غنودن در «جنه‌الذات» و از سوی دیگر محرومیت و حرمان خاکیان از بهره‌مندی از تشعشع وجود کامل و پرفیضشان را تداعی می‌کند.

حضرت امام زین العابدین و سید الساجدین -علیه‌السلام- که «خبر محض»، «طهارت»، «قداست»، «ذکاء صرف»، «صلابت»، «فراست» «شجاعت مطلق» «خدمت» و «دلسوزی» و «خیرخواهی کامل» برای جامعه اسلامی و در یک کلمه «مجمع الفضائل و الکمالات» بودند، پس از گذران یک عمر پر برکت که در حساس‌ترین مقطع تاریخ اسلام واقع شده بود و با انجام افتخارآمیز و ظایف خطیر «امامت» با همه‌ی دردها و مشقت‌ها و غربتها و با مشاهده‌ی طلوع اولین ثمرات با برکت مجاهدات طاقت فرسای خود و به بار نشستن تمامی برنامه‌های «کوتاه مدت»، «میان مدت» و «بلند مدت» که با سیاست الهی خود طراحی نموده بودند، سرانجام به دست پلید دستگاه کثیف اموی با مدیریت ثمره شجره‌ی خبیثه‌ی مروانی «ولید بن عبدالملک» مسموم شده و به شهادت رسیدند.

آری حضرت که وجود اقدسشان خاری بود در چشم خفاشان غاصب نظام [صفحه ۵۳۰]

حاکم، با روشن شدن آثار وجودی آن بزرگوار که کاملاً «نظام اموی» را غافلگیر کرده بود، توسط سردمداران پلید این نظام مسموم گردیدند و با رفتن خود، خاکیان را در سوگ خود گذاشتند ولی آثار وجودی آن بنده‌ی برگزیده‌ی حق تا زمین و زمان به وجود ادامه می‌دهند، پا برجاست و هر سالک و عارفی که خواهان وصال حضرت دوست است، چاره‌ای جز نوشیدن از «ماء منیع» آثار معنوی و عرفانی آن عارف بزرگ نداشته و بویژه زمزمه نمودن مناجاتهای عاشقانه و عارفانه آن حضرت، برای همه‌ی طالبان کمال، شفابخش و آرامبخش خواهد بود.

برای مرور بر صفحه غبار حدیث جدایی و فراق حضرت، باید عناوین زیر را به بررسی بنشینیم و در حرمان از آن «خیر مطلق»، اشک غم فرو ریزیم.

۱- روز و سال شهادت حضرت و عمر ایشان به هنگام شهادت.

۲- آخرین شب زندگانی حضرت سجاد علیه‌السلام

۳- لحظات آخر حیات حضرت چگونه گذشت؟

۴- قاتل حضرت سجاد علیه‌السلام

۵- کیفیت برخورد مردم با خبر ارتحال حضرت و اوضاع «مدینه» در شهادت حضرت

۶- واقعه‌ای بسیار عجیب در ارتباط با «شتر» حضرت پس از وفات آن بزرگوار

روز و سال شهادت حضرت سجاد و عمر ایشان به هنگام شهادت

همچنانکه در زاد روز تولد حضرت زین العابدین علیه‌السلام اختلاف گسترده‌ای در بین مورخین موجود است، در روز و سال وفات و شهادت حضرت نیز اختلاف است.

دامنه این اختلاف از سال ۹۲ هجری تا سال ۱۰۰ هجری را شامل می‌شود. اما آنچه از همه مشهورتر است یکی سال ۹۴ هجری است که آن را به مناسبت ارتحال فقهای بیشماری از اهل مدینه، «سنه الفقهاء» نامیده‌اند. [۷۴۴] و دیگری سال ۹۵

[صفحه ۵۳۱]

هجری می‌باشد.

«حسین» فرزند امام علی بن الحسین علیه‌السلام وفات پدر خود را در سال ۹۴ اعلام کرده است. [۷۴۵] و بر این اساس بزرگانی نظیر

«شیخ مفید» در ارشاد [۷۴۶] و «شیخ طوسی» در مصباح [۷۴۷] و «محقق اربلی» در کشف الغمه [۷۴۸] و «ابن اثیر» در الکامل [۷۴۹] به همین نظر اعتقاد داشته‌اند.

اما بر اساس روایتی که «ابوبصیر» از صادق آل محمد حضرت جعفر بن محمد الصادق -علیه السلام- نقل کرده است حضرت فرمودند: «قبض علی بن الحسین علیه السلام و هو ابن سبع و خمسين سنه، فی عام خمس و تسعين، عاش بعد الحسین خمسا و ثلاثین سنه» [۷۵۰].

یعنی: «حضرت علی بن الحسین علیه السلام در حالی که ۵۷ ساله بودند قبض روح شده و این واقعه در سال ۹۵ هجری اتفاق افتاد، و حضرت بعد از پدر بزرگوارشان ۳۵ سال زندگی کردند.»

بر اساس این روایت شریف سال وفات حضرت ۹۵ هجری می‌باشد و این قول نیز از شهرت بسیار زیادی برخوردار است. اما در زمینه روز ارتحال حضرت: ۱۸ محرم، ۲۲ محرم و ۲۵ محرم نقل شده که روز ۲۵ از شهرت بیشتری برخوردار است [۷۵۱] و جناب «شیخ کفعمی» در مصباح [۷۵۲] خود و «شیخ طوسی» نیز در مصباح [۷۵۳] خود آن را اختیار کرده‌اند.

نظر به اختلافی که از یک سو در سالروز تولد حضرت و از سوی دیگر در سال ارتحال آن بزرگوار وجود دارد، در سن مبارک آن حضرت در موقع شهادت نیز اختلاف شده است. عده‌ای آن را ۵۷ سال، عده‌ای دیگر ۵۸ و گروهی ۵۹ سال ذکر

[صفحه ۵۳۲]

کرده‌اند. ولی نظر به آنچه ما در تولد حضرت (سال ۳۸ هجری) و ارتحال ایشان (۹۵ هجری) اختیار کردیم و نظر مشهور نیز چنین است؛ سن مبارک حضرت در موقع شهادت ۵۷ بوده است که دو سال آن را در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام، ده سال در زمان عمومی خود حضرت امام حسن علیه السلام، ده سال در زمان «امامت» پدر خود زیسته‌اند و ۳۵ سال هم مدت «امامت» حضرت بوده است.

آخرین شب زندگانی حضرت سجاد

آنچه در اسناد موجود در زمینه کیفیت سپری شدن «آخرین شب» از زندگانی حضرت سجاد علیه السلام نقل شده است؛ اولاً طلبیدن آبی برای وضو است. ثانیاً توصیه مراعات «ناقه» و شتری که با آن به «حج» می‌رفتند. و ثالثاً آوردن آبی نزد حضرت برای آشامیدن و خبر دادن آن بزرگوار که امشب شبی است که به من وعده داده شده تا به «لقاء حق» نائل آیم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: چون شبی که حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- وعده دیدار دریافت کرده بودند فرا رسید، به فرزندش محمد فرمود: «ای پسرکم برایم آب وضو بیاور.» حضرت محمد باقر -علیه السلام- می‌فرمایند: «بلند شدم و آب وضو آوردم» پدرم فرمود: «این آب برای وضو شایسته نیست. چرا که در آن چیزی مرده وجود دارد.»

حضرت محمد باقر -علیه السلام- می‌فرمایند: «من چراغ آوردم و دیده شد که در آن موشی مرده افتاده است. از این رو آب وضو دیگری را برایشان آوردم.» آنگاه فرمود: «پسرم این شبی است که به آن وعده داده شده‌ام.» سپس در زمینه‌ی مراعات حال «ناقه» خود توصیه‌هایی نمودند که مبادا چیزی که او را در سختی می‌اندازد بر او تحمیل گردد (بودن در طویله و یا بستن بند محمل) و اینکه آذوقه او را به او بدهند. [۷۵۴] (در ادامه روایت کیفیت برخورد «ناقه» حضرت پس از مرگ آن بزرگوار با قبر حضرت است که به صورت مفصل تحت عنوان ارتباط و برخورد حضرت با حیوانات بیان شده است.)

از امام باقر -علیه السلام- هم روایت شده است که در شبی که حضرت

[صفحه ۵۳۳]

علی بن الحسین -علیه السلام- قبض روح شدند، نوشیدنی برای حضرت آورده شد، و به ایشان گفته شد: «بیاشام» حضرت هم

فرمود: «این همان شی‌ی است که به آن وعده شده‌ام تا در آن قبض روح گردم.» [۷۵۵].

به هر حال از مجموع این روایت به دست می‌آید حضرت علاوه بر توصیه به مراعات حال شتر خود که بارها با آن به «حج» مشرف شده بودند، آبی برای «وضو» طلبیده تا وضو بگیرند و با «عمل غیب» خود متوجه نجس بودن آن آب شده و بالاخره با آب طاهر دیگری وضو می‌گیرند تا برای لقاء حق با طهارت باشند.

حال در آن لحظات آخر حیات، حضرت چه عبادات و چه حالاتی داشته‌اند و چگونه آخرین زمزمه‌های عاشقانه خود را برای وصال یار می‌سروده‌اند، امری است که پیرامون آن در اسناد تاریخی چیزی نقل نشده است.

لحظات آخر حیات حضرت سجاد چگونه گذشت؟

در زمینه کیفیت گذران آخرین لحظات حیات طیبه حضرت سجاد -علیه‌السلام- چند روایت وجود دارد که در دو قسمت قابل جمع بندی است.

۱- «ابوحزمه ثمالی» از حضرت ابی‌جعفر امام باقر -علیه‌السلام- نقل می‌کند که فرمودند: «چون هنگامه وفات حضرت علی بن الحسین علیهما‌السلام فرا رسید مرا به سینه خود چسبانید، و فرمود: «ای پسرکم!! تو را به چیزی وصیت می‌کنم که پدرم به هنگام وفاتش مرا بدان وصیت فرمود و از آن چیزهایی که پدرشان ایشان را بدان وصیت کرده بودند این بود که فرمود: «ای پسرکم از ظلم به کسی که علیه تو ناصری جز خداوند ندارد، بپرهیز و هرگز خود را به آن آلوده مساز.» [۷۵۶].

۱- از حضرت ابی‌الحسن -علیه‌السلام- نقل شده است که چون موقع وفات حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- فرا رسید بیهوش شد، سپس چشمان خود را گشود، سوره «اذا وقعت الواقعة» و «انا فتحنا» را فرائت کرد و بعد گفت: «حمد خداوندی را که وعده خود به ما را راست گردانید و همه زمین (بهشت) را به ما میراث داد و ما از هر کجای بهشت که بخواهیم برای خود منزل اختیار می‌کنیم. پس

[صفحه ۵۳۴]

چه خوب است اجر عاملین و کار کنندگان» [۷۵۷] سپس در همان لحظه قبض روح شد و دیگر هیچ نفرمود. [۷۵۸].

در روایت دیگری با همین مضمون آمده است که حضرت در موقع وفات سه مرتبه بیهوش شد و بعد به هوش آمده و در دفعه آخر این آیه شریفه قرآن را تلاوت فرمود. [۷۵۹].

و در روایت دیگری نیز آمده است: «حضرت به هنگام وفات بیهوش شده و ساعتی در حال بیهوشی بودند. سپس پیراهن و پارچه‌ای که روی حضرت بود را کنار زده و فرمودند: «الحمد لله الذی اورثنا الجنة تنبوء منها حیث نشاء فنعم اجر العاملین» [۷۶۰] و آنگاه فرمودند: «قبر مرا حفر کنید تا بر زمین استوار و ثابت برسید.» بعد پیراهن و یا پارچه‌ای که آنجا بود را بر روی خود کشیده و جان به جان آفرین تسلیم کردند.» [۷۶۱].

از آیه‌ای که حضرت در آخرین لحظات حیات خود تلاوت فرمودند به دست می‌آید اولاً حضرت خود را در بحبوحه بهشت دیده و تمامی آنها را تحت سیطره خود می‌یافتند و ثانیاً تمام آرمانهای خود را محقق و وعده‌های الهی در تحقق اهداف خود را صادق دانسته و لذا با قلبی مطمئن به دیار باقی شتافتند.

قاتل حضرت سجاد

وفات حضرت علی بن الحسین -علیه‌السلام- به اتفاق سیره نویسان در زمان خلافت «ولید بن عبدالملک» واقع شده است. [۷۶۲] بنا بر آنچه «عمر بن عبدالعزیز» قضاوت کرده است «ولید» که عنصری جبار و بسیار ظالم بود با حاکم شدن، زمین را از جور و ستم

لبریز نمود. [۷۶۳].

[صفحه ۵۳۵]

در عهد حکومت او رفتار «مروانیان» و کارگزاران آنها با دودمان پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - «بنی هاشم» و بخصوص حضرت سجاد - علیه السلام - بسیار خشن و ظالمانه بود.

والی مدینه «هشام بن اسماعیل» گرچه از زمان «عبدالملک بن مروان» مسئول اداره شهر «مدینه» بود ولی در عصر «ولید بن عبدالملک» رفتار بسیار ظالمانه‌ای با حضرت زین العابدین - علیه السلام - داشت و هنگامی که به خاطر شدت مظالم و بد رفتاریهایش با اهل «مدینه» از منصب خود عزل شد، او را در کنار منزل «مروان» نگه داشتند تا مردم از او قصاص بگیرند. او خود معترف بود که از کسی جز علی بن الحسین - علیه السلام - بیم ندارم، اما هنگامی که حضرت با جمعی از اصحاب خود از کنار او عبور کردند با توصیه ایشان، هیچ کس به او متعرض نشده و خود نیز از او شکایتی ارائه نکردند. در این حال بود که «هشام» فریاد زد: «الله اعلم حیث يجعل رسالته»

و در روایت دیگری داریم که حضرت برای او پیغام دادند اگر از نظر مالی در مضیقه هستی، ما آنقدر توانایی داریم که نیاز تو را بر طرف کنیم. [۷۶۴].

به هر حال در عهد «ولید بن عبدالملک» بر نوادگان پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - بسیار سخت گذشت. یکی از مصائب عظیم در این مدت شهادت حضرت سجاد - علیه السلام - بزرگ «بنی هاشم» و آقا و سرور آنان بود.

اما در بین مورخین در اینکه قاتل حضرت چه کسی است اختلاف است؛ بعضی معتقدند حضرت به دست «ولید بن عبدالملک» مسموم گردیدند. و برخی دیگر معتقدند «هشام بن عبدالملک» که برادر خلیفه بود، حضرت را مسموم ساخت.

هشام «همان شخصی است که عظمت و جودی حضرت سجاد - علیه السلام - را با همه وجود در جریان حج خانه خدا و استلام «حجرالاسود» دیده است. هنگامی که خود با همه جاه و حشمت چشم پر کن پادشاهی، نتوانست «حجرالاسود» را استلام کند و ببوسد، ولی حضرت سجاد - علیه السلام - که بوی

[صفحه ۵۳۶]

عطر وجودشان و هیبت الهی ایشان همه را مدهوش کرده بود، جلو آمده و همه مردم راه دادند و حضرت براحته به استلام موفق گردیدند. آری به همین مناسبت «فرزدق» آن قصیده غرای خود را در کنار «خانه خدا» با صدای بلند قرائت نمود. (مبسوط این جریان تحت عنوان فرزدق، شاعر برجسته‌ی عرب، و توصیف حضرت سجاد - علیه السلام - بیان گردیده است.)

«هشام» از آن لحظه عداوت حضرت سجاد - علیه السلام - در دل انباشت تا بالاخره برای شهادت حضرت برنامه ریزی نمود و برای مسمومیت ایشان اقدام کرد. اما این کار نمی‌توانست بدون اذن و مشاوره با خلیفه «ولید بن عبدالملک» باشد.

به هر حال شهادت حضرت در این زمان واقع گردیده است. و خاندان «مروان» که مدیون بالاترین کرامتها و محبت‌های حضرت زین العابدین - علیه السلام - بودند، دست خود را به شهادت حضرت آلوده ساختند. خداوند متعال «لعن» و «نفرین» دائمی خود را نصیب آنان گرداند.

کیفیت برخورد مردم با خبر ارتحال حضرت سجاد و اوضاع مدینه در شهادت حضرت

حضرت زین العابدین - علیه السلام - شخصیتی که با عملکرد انسانی و الهی خود، همگان را مجذوب خویش کرده بودند و با مجاهدات سی و پنج ساله خود آنچنان تصویر منور و متعالی از «امامت» در ذهن جامعه اسلامی ترسیم کرده بودند که بدیلی برای آن وجود نداشت. «سرور فقیهان»، «زین العابدین»، «سیدالساجدین»، «صاحب تمامی خوبیها و خیرها»، «علی الخیر»، «مقتدای همه

قراء مدینه» که هیچکدام قبل از حضرت از مدینه برای حج خارج نمی‌شدند و پس از اینکه حضرت خارج می‌شدند هزار راکب به تبع ایشان، حضرت را همراهی می‌نمودند و بزرگی که بزرگواریهای او همه را حتی دشمنانش را تحت پوشش گرفته بود، آری مجسمه‌ی همه‌ی فضائل و کمالات، اینک توسط «پلیدی» از «خاندان پلید» مسموم گردیده است. روشن است که جو «مدینه» چگونه است و دوستان و شیعیان، علاقمندان و محبین، همه و همه در فراق این بنده برگزیده حق چه حالی دارند.

[صفحه ۵۳۷]

خبر سرعت در شهر پیچید و همه برای تشییع جنازه حضرت حاضر شدند. در تاریخ از «سعید بن مسیب» آمده است: «فلما ان مات شهد البر و الفاجر و اثنی علیه الصالح و الطالح و انهال الناس یتبعونه حتی وضعت الجنازه»

یعنی: «چونکه حضرت وفات کردند هر نیکوکار و فاجری برای تشییع جنازه حضرت حاضر شد و نیکوکار و بدکار زبان به ستایش حضرت گشودند و سیل اشک از دیدگان همگان جاری بود در حالی که همه جنازه را مشایعت می‌کردند تا حضرت دفن گردیدند.»

«سعید بن مسیب» می‌گوید: «در آن روز به گونه‌ای همه مردم در تشییع حضرت خارج شده بودند و همگان در مراسم مشارکت داشتند که احدی دیگر در مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - باقی نماند.» [۷۶۵].

واقعه‌ای بسیار عجیب در ارتباط با شتر حضرت سجاد پس از وفات آن بزرگوار

حضرت زین العابدین -علیه السلام- که مظهر تام رحمت الهی نسبت به همه خلائق بودند، دایره‌ی محبت و عطفشان، حیوانات را نیز شامل می‌شد. حضرت شتری ماده داشتند که بر اساس بعضی از روایات بیست و دو مرتبه با او به حج رفته بودند. اما در تمامی این مدت با وجود اینکه تازیانه مخصوصی را به «رحل» و محمل خود آویزان می‌کردند ولی حتی یک ضربه هم به او نزده بودند. در شب ارتحال، حضرت سفارش این شتر را نمودند که بعد از ایشان مورد رسیدگی قرار گیرد. اما پس از واقعه جانگداز ارتحال حضرت چیزی نگذشت که این شتر از چراگاه خود، یکسر به سوی قبر مطهر حضرت آمد در حالی که هرگز قبر را ندیده بود آنگاه خود را به روی قبر انداخت و گردن خود را بر آن می‌زد و چشمهایش از اشک سرازیر شده بود و مرتب ناله می‌کرد.

خبر را به حضرت محمد بن علی، امام باقر -علیه السلام- رساندند. حضرت

[صفحه ۵۳۸]

آمده و به او گفتند: «آرام باش، الان بلند شو، خدا تو را مبارک گرداند.» او بلند شد و به جای خود برگشت ولی پس از اندکی باز به قبر برگشت و کارهای قبل را تکرار کرد. این دفعه حضرت آمدند و به او آرام باش دادند و گفتند: «برخیز» ولی بلند نشد. و لذا فرمودند: «او را رها کنید!! او وعده داده شده است.» از این رو سه روز نگذشت که او از دنیا رفت. [۷۶۶] (مشروح این جریان در قسمت ارتباط حضرت با حیوانات بیان گردیده است).

مدفن حضرت سجاد

حضرت زین العابدین -علیه السلام- پس از ارتحال و انجام مراسم تشییع که جمیع اهل مدینه در آن مشارکت داشتند، در «بقیع» که قطعه زمینی است بسیار مبارک و قبور بسیاری از اولیاء خداوند، زوجات پیامبر، مادر مکرمه حضرت امیرالمؤمنین جناب مخدره

مکرمه «فاطمه بنت اسد» و بسیاری از صحابه گرانقدر پیامبر و تعدادی از شهدای صدر اسلام در آن واقع است، در کنار مضع مطهر حضرت امام حسن مجتبی -علیه السلام- عمومی بزرگوارشان مدفون گردیدند. [۷۶۷].

این قطعه از «بقیع» که در آن «عباس» عمومی پیامبر نیز مدفون بوده و بعداً حضرت امام صادق و امام باقر علیهما السلام نیز مدفون گردیدند، داری قبه و بارگاه بوده ولی به دست فرقه ضاله‌ی وهابیت، این دست پروردگان استعمار انگلیسی، تخریب گردیده است.

خاتمه

این بخش از بررسی صفحات زرین تاریخ منور امام چهارم حضرت علی بن الحسین -علیه السلام- به پایان رسید و حسرت شناخت زوایای این تاریخ، و آشنائی با شخصیت متعالی آن، همچنان بر دل باقی است.

با عرض تقصیر به پیشگاه قدسی ایشان کلام را در این قسمت با زمزمه صلواتی بر حضرت به انتها می‌بریم بدین امید که مشمول عنایت ویژه آن «زین

[صفحه ۵۳۹]

الاولیاء» در هر دو جهان قرار گیریم:

«اللهم صل علی علی بن الحسین، سید العابدین الذی استخلصته لنفسک و جعلت منه ائمة الهدی، الذین یهدون بالحق و به یعدلون، اخترته لنفسک و طهرته من الرجس و اصطفیته و جعلته هادیا مهديا. اللهم فصل علیه افضل ما صلیت علی احد من ذریة انبیاک حتی یبلغ به ما تقر به عینه فی الدنیا و الآخرة انک عزیز حیکم» [۷۶۸].

در همین زمینه صلوات منسوب به استاد اکبر شیخ محی الدین بن عربی بر حضرت سجاد -علیه السلام- که حاوی رموز و نکات بلندی می‌باشد نیز قابل توجه است:

«... و علی آدم اهل البیت، المنزه عن کیت و ما کیت، روح جسد الامامة شمس الشهامة، مضمون کتاب الابداع، حل تعمیة الاختراع، سر الله فی الوجود، انسان عین الشهود، خازن کنوز الغیب، مطلع نور الایمان، کاشف مستور العرفان، الحجة القاطعة، و الدررة اللامعة ثمره شجرة طوبی القدسیة، ازل الغیب و ابد الشهادة، السر الكل فی سر العبادة، و تد الاوتاد و زین العباد، امام العالمین و مجمع البحرین زین العابدین علی بن الحسین -علیه السلام-» [۷۶۹].

پاورقی

[۱] متن عربی این صلوات در آخرین صفحه از مطالب کتاب آمده است.

[۲] بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۲۵.

[۳] نهج البلاغه، خطبه ۲.

[۴] «و لا یطمع فی ادراکه طامع»؛ زیارت جامعه کبیره.

[۵] بخشی از آیه ۶، از سوره ۴۱: فصلت.

[۶] آیه ۱۱، از سوره ۹۳: الضحی.

[۷] بخشی از آیه ۲۱، از سوره ۳۳: الاحزاب.

[۸] بخشی از آیه ۹۰، از سوره ۶: الانعام.

[۹] بخشی از آیه ۹۵، از سوره ۳: آل عمران.

[۱۰] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰ و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴.

- [۱۱] «... فقال: احتفظ بها و احسن اليها فستلد لك خير اهل الارض في زمانه بعدك..» بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۱، (به نقل از الخرائج و الجرائح).
- [۱۲] به نقل از بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۵ الی ۱۵.
- [۱۳] ر. ک: زندگانی علی بن الحسین (علیه السلام)، ص ۳۰ الی ۳۵.
- [۱۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰ (لا-ریب فی ان تولد علی بن الحسین علیه السلام منها كان فی ایام خلافة. امیرالمؤمنین (علیه السلام) ...).
- [۱۵] ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷ الی ۱۵.
- [۱۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷، ح ۱۸ (به نقل از کشف الغمه) و ص ۱۲، ح ۲۳، و ۲۴ (به نقل از مناقب و ارشاد) و ص ۱۳، ح ۲۷ (به نقل از اعلام الوری) و ص ۱۴، ح ۲۹، و ۳۲ (به نقل از الفصول المهمه و الدروس).
- [۱۷] «یزدگرد» یا «یزدجرد» آخرین پادشاه سلسله ساسانی بود که با ورود سربازان مسلمان به منطقه تحت سیطره ساسانیان دست به عقب نشینی از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر زد. تفصیل این عقب نشینی‌ها که به همراه هزاران آشپز و رامشگر و یوزبان انجام می‌شد در کتب تاریخ ثبت شده است. تا بالاخره تمام منطقه تحت سیطره حکومت ساسانیان به تصرف مسلمین در آمد و این سلسله منقرض گردید. «یزدگرد» فرزند «شهریار» فرزند «پرویز» فرزند «هرمز» فرزند «انوشیروان کسری» بوده است.
- [۱۸] ر. ک: زندگانی علی بن الحسین (علیه السلام)، ص ۹ الی ۲۷.
- [۱۹] منتهی الآمال، ج ۲، باب ششم، ص ۲.
- [۲۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰، ح ۲۱ (به نقل از الخرائج).
- [۲۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۴.
- [۲۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷، ص ۱۸.
- [۲۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۸.
- [۲۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹، ح ۲۰.
- [۲۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۲، ح ۲۳.
- [۲۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۳.
- [۲۷] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۳، ح ۲۵.
- [۲۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۴، ح ۳۲.
- [۲۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۵، ح ۳۳.
- [۳۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۵، ح ۳۳.
- [۳۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۶.
- [۳۲] ر. ک: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج ۱، ص ۱۶۱.
- [۳۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۸، ح ۱۹ (به نقل از عیون اخبار الرضا) و ص ۱۰، ح ۲۱ (به نقل از الخرائج).
- [۳۴] طبقات، ج ۵، ص ۱۲، و ۲۱۱.
- [۳۵] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۹ و بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۸ و ۹ و ح ۱۹ (به نقل از عیون اخبار الرضا).
- [۳۶] طبقات، ج ۵، ص ۱۶۲ و ۲۱۱.
- [۳۷] اعیان الشیعه ج ۱، ص ۶۲۹ و بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۸ و ۹، ح ۱۹ (به نقل از عیون اخبار الرضا).

- [۳۸] مناقب، ج ۴، ص ۳، ص ۱۷۵.
- [۳۹] کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۴، و بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۴ و ۵، ح ۵ و ۶ (به نقل از مناقب و کشف الغمه).
- [۴۰] علل الشرایع: ص ۲۳۰.
- [۴۱] علل الشرایع، ص ۲۳۰ و بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳، ح ۱ (به نقل از علل الشرایع).
- [۴۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲ و ۳، ح ۱ و ۳ (به نقل از علل الشرایع) و ح ۲ (به نقل از امالی صدوق) و ص ۵، ح ۶، (به نقل از کشف الغمه).
- [۴۳] علل الشرایع، ص ۲۳۲، باب ۱۶۶، العلة التي من اجلها سمى على بن الحسين (عليه السلام) السجاد. و بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶، ح ۱۰ (به نقل از علل الشرایع).
- [۴۴] علل الشرایع، ص ۲۳۳، باب ۱۶۷، العلة التي من اجلها سمى على بن الحسين (عليه السلام) «ذالثفتان». و بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶، ح ۱۲، (به نقل از علل الشرایع).
- [۴۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۷، ح ۳۵ (به نقل از علل الشرایع).
- [۴۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۳، ادامه ح ۱۹ (به نقل از خصال).
- [۴۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۴ و ۵، ح ۵ (به نقل از مناقب) و ح ۶ (به نقل از کشف الغمه و موالید اهل البیت).
- [۴۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷، ح ۱۸ (به نقل از کشف الغمه) و ص ۸، و ص ۱۰، ص ۱۲، ح ۲۳ (به نقل از ارشاد) و ح ۲۴ (به نقل از مناقب) و ص ۱۳، ح ۲۵ (به نقل از کافی) و ...
- [۴۹] ر. ک: زندگانی علی بن الحسین (علیه السلام)، ص ۲۹ الی ۳۷ و همچنین حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج اول، ص ۱۵۷ الی ۱۶۰.
- [۵۰] تردید در این مدت به خاطر اختلاف روایات در سال شهادت حضرت امام حسن علیه السلام می باشد.
- [۵۱] «ام‌ولد» به کنیزی گفته می شود که به ازدواج مردی در آمده و از او صاحب فرزند می شود و دیگر حالت مملوکیت کامل ندارد و نمی شود او را فروخت.
- [۵۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۵۵، ح ۱ (به نقل از مناقب) و ح ۳ (به نقل از عدد).
- [۵۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۸۳ و ۱۸۴، ح ۴۸ (به نقل از فرحة الغری).
- [۵۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۰۸، ذیل ح ۸۷ (به نقل از مقاتل الطالبین).
- [۵۵] منتهی الآمال، ج اول، ص ۱۷۷.
- [۵۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۵۵ (به نقل از عدد).
- [۵۷] منتهی الآمال، ج دوم، ص ۵۸.
- [۵۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۸۳، ح ۴۸ (به نقل از فرحة الغری).
- [۵۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۶۹، ح ۱۵ (به نقل از امالی صدوق).
- [۶۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۶۵، ح ۸ (به نقل از کتاب الزهد).
- [۶۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۵، ح ۹۴ (به نقل از کافی) و ص ۱۳۹، ح ۳۰ (به نقل از کتاب الزهد).
- [۶۲] قابل توجه اینکه حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - با کنیزی که توسط بعضی از پادشاهان حضورشان هدیه شده بود، به نام ماریه قبطیه، ازدواج و وصلت نمودند و ثمره آن فرزند پسری به نام «ابراهیم» بود. چه اینکه با کنیز خود به نام «صفیه» دختر «حیی بن احطب» ازدواج نمودند.

[۶۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۶۴ و ۱۶۵، ح ۶، (به نقل از اصول کافی).

[۶۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۶۵ ح ۷ (به نقل از العقد الفرید).

[۶۵] مناقب، ج ۳ و ۴، ص ۱۷۶.

[۶۶] کشف الغمه، ج ۲، ص ۸۲.

[۶۷] به نقل از تاریخ اهل البیت، ص ۱۰۳ و بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۵۵ الی ۱۶۳، ح ۱ (به نقل از مناقب) و ح ۲ (به نقل از کشف الغمه) و ح ۳ (به نقل از عدد) و ص ۱۶۶، ح ۱۰ (به نقل از ارشاد).

[۶۸] منتهی الآمال، ج دوم، ص ۲۹.

[۶۹] اکثر این روایات در کتاب شریف بحارالانوار، ج ۴۶، باب ۱۱ از ابواب تاریخ امام سجاد (علیه السلام) از ح ۱۲ - ۸۷ ذکر شده است. محتوای این روایات شریف اغلب مربوط به حضرت «زید» (سلام الله علیه) می باشد.

[۷۰] جهت مطالعه و تحقیق در این زمینه به کتاب گرانقدر شخصیت و قیام زید بن علی (علیه السلام) تألیف جناب حاج سید ابوالفضل رضوی اردکانی، چاپ دفتر انتشارات اسلامی قم، و همچنین کتاب شریف امام شناسی ج ۱۵، تألیف مرحوم علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی (رضوان الله تعالی علیه) مراجعه نمایند.

[۷۱] جهت مطالعه و تحقیق بیشتر به کتاب الحجه از کتاب قیم اصول کافی، ج اول، مراجعه نماید.

[۷۲] ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۷۴ الی ۱۱۰.

[۷۳] ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۲، باب ۱۲۰، و ج ۴۵، باب ۴۹ و ج ۴۶، باب ۷ و همچنین کتاب امام سجاد (علیه السلام) جمال نیایشگران ص ۳۷ الی ۴۵.

[۷۴] بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۳۴۴، ح ۱۱ (به نقل از رجال کشی).

[۷۵] ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۲، باب ۴۹ (احوال المختار ابن ابی عبید الثقفی) و ج ۴۲، ص ۷۴، باب ۱۲۰ (احوال اولاده و ازواجه و امهات اولاده و فی بعض الرد علی الکیسانیه).

[در این ارتباط مطالعه کتاب امام سجاد علیه السلام، جمال نیایشگران، تحقیق گروه تاریخ اسلام از بنیاد پژوهشهای آستان قدس، از صفحه ۳۵ الی ۵۷ توصیه می گردد].

[۷۶] قابل توجه است که طبق بعضی از روایات حضرت امام سجاد (علیه السلام) «علی بن الحسین الاوسط» بوده اند.

[۷۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۹، ح ۸ (به نقل از کفایة الاثر).

[۷۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۸، ح ۵ (به نقل از اعلام الوری و اصول کافی).

[۷۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۸، ح ۳ (به نقل از غیبة الطوسی).

[۸۰] اثبات الهداء، ج ۵، ص ۲۱۶، ح ۹.

[۸۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۸، ح ۵، و الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۶، و بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۱، ح ۲ (به نقل از اصول کافی و احتجاج).

[۸۲] بنابر نقل بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۲، ح ۳ و ۴.

[۸۳] بنابر نقل بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۳.

[۸۴] بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۹۴ (به نقل از رجال کشی، معرفة اخبار الرجال و مناقب).

[۸۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۲.

[۸۶] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۶.

- [۸۷] ارشاد، ج ۲، ص ۱۳۹.
- [۸۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۸.
- [۸۹] کشف الغمه، ج ۲، ص ۸۲.
- [۹۰] ر. ک: بحار الانوار، ج ۴۶، باب ۱۰، ص ۱۴۷ الی ۱۵۴، ح ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۷.
- [۹۱] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۹ و لهوف ص ۷۰.
- [۹۲] مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۶ و برای تحقیق ر. ک: به موسوعه کلمات الحسین (علیه السلام)، ص ۳۴۴ و ۳۶۸.
- [۹۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۹، ح ۲۸ (به نقل از ارشاد) و ص ۲۹۹، ح ۱۰ (به نقل از مناقب).
- [۹۴] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۹۹، ح ۱۰ (به نقل از مناقب) و موسوعه کلمات الحسین (علیه السلام)، ص ۳۷۰.
- [۹۵] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸، ح ۳ (به نقل از الخرائج).
- [۹۶] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱ و ۲ و ۳ (به نقل از ارشاد)، (برای مطالعه مفصل این قضیه ر. ک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۶ و ارشاد، ج ۲، ص ۹۷).
- [۹۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴۱، ح ۳۶ (به نقل از الخرائج) [قابل توجه به اینکه محقق محترم بحار در پاورقی مرقوم نموده‌اند که این حدیث را در کتاب الخرائج مطبوع نیافتیم].
- [۹۸] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸، ح ۳ (به نقل از الخرائج).
- [۹۹] ر. ک. موسوعه کلمات الحسین (علیه السلام) ص ۳۹۵ الی ۳۹۷ و ص ۴۰۱.
- [۱۰۰] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴ و ۵ (به نقل از ارشاد).
- [۱۰۱] برای مطالعه‌ی بیشتر ر. ک: موسوعه کلمات الحسین (علیه السلام) ص ۴۹۷.
- [۱۰۲] دعوات راوندی، ص ۵۴، ح ۱۳۷.
- [۱۰۳] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۹ و ۲۹۰ (به نقل از مناقب) و ج ۴۵، ص ۹۱ و عوالم، ج ۱۶، ص ۷۹.
- [۱۰۴] الدمعة الساکبة، ج ۴، ص ۳۵۱، و معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۲، و ذریعة النجاة، ص ۱۳۹.
- [۱۰۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶.
- [۱۰۶] معالی السبطين، ج ۲، ص ۵۱ و ۵۲ و مقتل الحسین مقرر ص ۳۴۶.
- [۱۰۷] جناب «سید بن طاوس» - رضوان الله تعالى علیه - در کتاب شریف اقبال الاعمال زیارتی از جدش مرحوم «شیخ طوسی» نقل می‌کند که در سندش ذکر شده که این زیارت از ناحیه‌ی مقدس حضرت صاحب الزمان - ارواحنا فداه - رسیده مشتمل بر اسامی شهداء کربلاست. و در موارد متعددی به اسامی قاتلین آن عزیزان هم اشاره شده است. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۴ الی ۷۳ (به نقل از اقبال الاعمال).
- در این زیارت حضرت ولی عصر - عجل الله تعالى فرجه الشریف - با ذکر مصائب فرزندان و اصحاب جدش، برای عظمت آن مصائب اشک می‌ریزد.
- [۱۰۸] ر. ک: اصول کافی، ج اول، کتاب الحججه، باب فی ان الامام متی يعلم ان الامر قد صار الیه، ص ۳۸۰.
- [۱۰۹] الوقایع (خیابانی)، ص ۱۷۰.
- [۱۱۰] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۰ و ۶۱.
- [۱۱۱] معالی السبطين، ج ۲، ص ۸۸.
- [۱۱۲] ارشاد، ج ۲، ص ۱۱۷.

- [۱۱۳] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۶۷.
- [۱۱۴] زینب الکبری، ص ۶۱ الی ۶۳.
- [۱۱۵] بحارالانوار ج ۴۵، ص ۱۷۹ (به نقل از کامل الزیارات) قابل ذکر است که پاورقی محقق بحار در این صفحه، حاکی از عدم وجود این حدیث در کتاب کامل الزیارات می‌باشد.
- [۱۱۶] رجال کشی، ص ۲۸۹ و بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۷۰.
- [۱۱۷] معالی السبطين، ج ۲، ص ۶۶ الی ۷۰.
- [۱۱۸] کامل بهائی، ص ۲۸۷ و ۲۸۸.
- [۱۱۹] سوگنامه آل محمد، ص ۴۰۹.
- [۱۲۰] «جامعه» اسم یک نوع زنجیر است که به این جهت «جامعه» نامیده شده که دستها را به سوی گردن جمع می‌کند. این زنجیر طوقه‌ای دارد که به گردن می‌نهند و از آن دو زنجیر بیرون می‌آید یکی از طرف راست به سمت دست چپ و دیگری از طرف چپ به سمت دست راست، و بعد این زنجیرها که دستها را بدین نحو می‌بندد، در پشت سر هم به متصل می‌شود و کوبیده می‌شود و یا گداخته شده و بهم متصل می‌گردد که دیگر قابل باز شدن نیست. (منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۹۲، حاشیه کتاب).
- [۱۲۱] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۹۲.
- [۱۲۲] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۹.
- [۱۲۳] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۸ (به نقل از لهوف).
- [۱۲۴] مرحوم حاج شیخ عباس قمی (رضوان الله تعالی علیه) به کتبی که این روایت را نقل کرده‌اند یعنی منتخب طریحی و نورالعین اشکال دارد و روایت را نمی‌پذیرد. برای تحقیق بیشتر رجوع کنید به منتهی الآمال، ج اول، ص ۲۹۶ و بحارالانوار ج ۴۵، ص ۱۱۴.
- [۱۲۵] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴.
- [۱۲۶] الدمعة الساکبه، ج ۵، ص ۴۶ و قصه کربلا، ص ۴۲۰.
- [۱۲۷] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۲ (به نقل از لهوف) و منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۹۸.
- [۱۲۸] ر. ک: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵ و منتهی الآمال ج ۱، ص ۲۹۹.
- [۱۲۹] آیه ۴۲، از سوره‌ی ۳۹: «الزمر».
- [۱۳۰] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵ الی ۱۱۷ و ص ۱۶۷ (به نقل از لهوف، ارشاد و تاریخ «ابن‌نما»).
- [۱۳۱] کامل ابن‌اثیر، ج ۴۶، ص ۸۲ (قریب به این مضمون).
- [۱۳۲] برای تحقیق بیشتر ر. ک: زندگانی علی بن‌الحسین (علیه‌السلام) تألیف دکتر شهیدی، ص ۳۰ الی ۳۵ و کتاب حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج ۱، ص ۱۵۶ الی ۱۶۰.
- [۱۳۳] لهوف، ص ۱۶۳.
- [۱۳۴] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۱ (به نقل از ارشاد).
- [۱۳۵] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۱ و ۱۲۴ (به نقل از لهوف).
- [۱۳۶] لهوف: ص ۱۷۱.
- [۱۳۷] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۰ (به نقل از ارشاد).
- [۱۳۸] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۴.
- [۱۳۹] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۰۳.

[۱۴۰] الاقبال، ج ۳، ص ۸۹ و منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۰۳.

[۱۴۱] سوگنامه آل محمد، ص ۴۳۸ (به نقل از وقایع الایام خیابانی، ص ۲۹۱).

[۱۴۲] معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۲۸.

[۱۴۳] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۰۵.

[۱۴۴] الدمعة الساکبه، ج ۵، ص ۶۷.

[۱۴۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۷.

[۱۴۶] الدمعة الساکبه، ج ۵، ص ۶۵.

[۱۴۷] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۰۸.

[۱۴۸] «سهل بن سعد بن مالک الساعدي» انصاری است و هنگام وفات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پانزده سال داشته است و او تا زمان «حجاج» در قید حیات بوده است و گفته شده که او یکصد سال عمر کرده است و آخرین نفر از صحابه رسول خداست که از دنیا رفته است (گرچه قول مشهور این است که آخرین صحابه رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - جابر بن عبدالله انصاری است) او خود می گفته است که اگر من بمیرم شما از کسی نمی شنوید که بدون واسطه بگوید: «قال رسول الله» و در سال ۸۸ بدرود حیات گفته است.

[۱۴۹] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۸.

[۱۵۰] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۰۸.

[۱۵۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۵۵ (به نقل از امالی شیخ صدوق).

[۱۵۲] آیه ۳۳، از سوره ۴۲: الشوری.

[۱۵۳] آیه ۴۱، از سوره ۸: الانفال.

[۱۵۴] بخشی از آیه ۳۳، از سوره ۳۳، الاحزاب.

[۱۵۵] لهوف، ص ۱۷۶ و ۱۷۷ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۹.

[۱۵۶] «دمشق» واقع است. در ابتدا مصلاهی «صائین» بوده است که نحله‌ای از «اهل کتاب» هستند. سپس یونانی‌ها در آن مکان به تعلیم دین خود پرداخته و بعد از آن به دست یهود افتاد و همچنین زمانی در اختیار بت پرستان بود. و در این بنا را که از بناهای بسیار زیبا بوده، «باب جیرون» می گفتند. سر حضرت «یحیی بن زکریا» علیه السلام را بر در همین باب جیرون آویختند و پس از آن سر حضرت حسین بن علی علیه السلام در همین موضع آویخته شد و مکان آن ظاهراً الآن در «مسجد اموی» «دمشق» است. مقتل الحسین مقرر، ص ۳۴۸.

[۱۵۷] جهت اطلاع از تفصیل این موضوع ر. ک: منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۰۹.

[۱۵۸] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۱ (به نقل از لهوف).

[۱۵۹] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۰ (به نقل از ارشاد).

[۱۶۰] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۱.

[۱۶۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۲ (به نقل از ابن نما و لهوف).

[۱۶۲] آیه ۳۰، از سوره ۴۲، الشوری.

[۱۶۳] آیه ۲۲ از سوره ۵۷، الحديد.

[۱۶۴] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۶۸ (به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم).

- [۱۶۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵ (به نقل از ارشاد).
- [۱۶۶] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵ و ۱۳۶ (به نقل از مناقب).
- [۱۶۷] جهت مطالعه‌ی تفصیل جریانات فوق ر. ک: منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۰۹ الی ۳۱۸ و قصه‌ی کربلا، ص ۴۸۸ الی ۵۰۶.
- [۱۶۸] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.
- [۱۶۹] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۶ (به نقل از عیون اخبار الرضا).
- [۱۷۰] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۰، (به نقل از دعوات راوندی).
- [۱۷۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵ (به نقل از لهوف).
- [۱۷۲] ر. ک: اثبات الوصیه، ص ۱۷۱.
- [۱۷۳] انوار النعمانیه، ص ۲۵۳.
- [۱۷۴] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۷ (به نقل از بصائر الدرجات).
- [۱۷۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰ (به نقل از امالی «شیخ صدوق»).
- [۱۷۶] انوار النعمانیه، ج ۳، ص ۲۵۳.
- [۱۷۷] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۲ و منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۱۴.
- [۱۷۸] ر. ک: ق مقام زخار، ص ۵۷۱.
- [۱۷۹] منتهی الآمال، ج ۴۵، ص ۳۱۳.
- [۱۸۰] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۳ (به نقل از مناقب) و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳۳.
- [۱۸۱] در مصدر به جای ام کلثوم، زینب - سلام الله علیها - آمده است.
- [۱۸۲] ق مقام زخار، ص ۵۷۹، و قصه‌ی کربلا، ص ۵۲۰.
- [۱۸۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۹ (به نقل از لهوف) و ص ۱۶۱ (به نقل از احتجاج)، و ص ۱۷۴ (به نقل از مناقب) و مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۶۹ الی ۷۱.
- [۱۸۴] بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۶۲ (به نقل از احتجاج). و ص ۱۷۵ (به نقل از مناقب) و نفس المهموم، ص ۲۶۲.
- [۱۸۵] ترجمه، مقتل ابی مخنف، ص ۱۹۸ الی ۲۰۰.
- [۱۸۶] ترجمه مقتل ابی مخنف، ص ۲۰۰.
- [۱۸۷] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵ و ۱۴۶ (به نقل از مناقب) و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۵۵.
- [۱۸۸] تذکره الخواص، ص ۱۴۶.
- [۱۸۹] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰ و قصه کربلا، ص ۵۱۳ و ۵۱۴.
- [۱۹۰] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۴، ح ۱۱ (به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم) و ص ۱۴۳ (به نقل از لهوف) و ص ۱۷۵ (به نقل از: مناقب).
- [۱۹۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۶۳ (به نقل از احتجاج).
- [۱۹۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۵ (به نقل از کتاب النسب).
- [۱۹۳] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳۲ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۳ (به نقل از مناقب).
- [۱۹۴] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۵.
- [۱۹۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۵.

- [۱۹۶] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۳.
- [۱۹۷] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۱ و ۱۴۲ (به نقل از لهوف).
- [۱۹۸] سوگنامه آل محمد، ص ۴۵۹ (به نقل از عنوان الکلام فشارکی، ص ۱۱۸).
- [۱۹۹] سوگنامه آل محمد، ص ۴۵۹ (به نقل از عنوان الکلام فشارکی، ص ۱۱۸).
- [۲۰۰] سوگنامه آل محمد، ص ۴۵۹ الی ۴۶۱ (به نقل از تذکره الشهداء ملا حبیب الله کاشانی، ص ۴۱۲). (قابل توجه اینکه بعضی از محققین در قسمتی از این روایت خدشه داشته آن را مقرون به صحت نمی‌دانند).
- [۲۰۱] قمقام زخار، ص ۵۷۹، قصه‌ی کربلا، ص ۵۲۰.
- [۲۰۲] لهوف، ص ۱۹۴ و ۱۹۵ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۶۲ (به نقل از احتجاج).
- [۲۰۳] معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۹۰ و ۱۹۱، و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵.
- [۲۰۴] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳۳ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶.
- [۲۰۵] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۶.
- [۲۰۶] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۶ و ۱۹۷ و سوگنامه آل محمد، ص ۴۹۶ (به نقل از نفس المهموم و معالی السبطين).
- [۲۰۷] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.
- [۲۰۸] جهت اطلاع از تفصیل این امور ر. ک: قصه کربلا، ص ۵۲۴ الی ۵۳۱.
- [۲۰۹] لهوف، ص ۱۹۶.
- [۲۱۰] در این زمینه تحقیقات جالبی انجام گرفته است که چون مربوط به بحث نمی‌باشد، به آن متعرض نمی‌شویم. برای اطلاع بیشتر ر. ک: قصه‌ی کربلا، ص ۵۲۷ الی ۵۳۰.
- [۲۱۱] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۷ (به نقل از لهوف).
- [۲۱۲] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۷ (به نقل از لهوف).
- [۲۱۳] لهوف (آهی سوزان بر مزار شهیدان)، ص ۲۰۲ و ۲۰۳.
- [۲۱۴] الدمعة الساکبه، ج ۵، ص ۱۶۴.
- [۲۱۵] الدمعة الساکبه، ج ۵، ص ۱۶۲.
- [۲۱۶] لهوف، ص ۲۰۳.
- [۲۱۷] برای اطلاع از تفصیل این مراثی ر. ک: قصه کربلا، ص ۵۴۲ الی ۵۵۰.
- [۲۱۸] مقتل ابی مخنف، ص ۲۰۶.
- [۲۱۹] برای اطلاع از تفصیل این عزاداریها ر. ک: قصه‌ی کربلا، ص ۵۴۳ الی ۵۵۰.
- [۲۲۰] الدمعة الساکبه، ج ۵، ص ۱۶۴.
- [۲۲۱] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۷ (به نقل از امالی شیخ طوسی).
- [۲۲۲] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۹ (به نقل از لهوف).
- [۲۲۳] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۹ (به نقل از لهوف).
- [۲۲۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۹ و ۱۰۹ (به نقل از امالی شیخ صدوق و خصال صدوق).
- [۲۲۵] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۸ و حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۴۲۸.
- [۲۲۶] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۴۳۰.

- [۲۲۷] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۸.
- [۲۲۸] معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۱۱.
- [۲۲۹] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸، ح ۳۳ (به نقل از محاسن).
- [۲۳۰] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۵ (به نقل از مناقب).
- [۲۳۱] بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۷۲، ادامه ح ۳ (به نقل از علل الشرايع).
- [۲۳۲] آیه ۲۸، از سوره ۳: آل عمران.
- [۲۳۳] طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۱۴.
- [۲۳۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۱، ح ۷۸ (به نقل از مناقب).
- [۲۳۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۶، ح ۱۲ (به نقل از بصائر الدرجات و اختصاص) و ص ۴۲، ح ۴۰ (به نقل از فرج المهموم فی معرفه الحلال و الحرام).
- [۲۳۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۵، ح ۳۱ (به نقل از روضه الواعظین).
- [۲۳۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴۵ و ۴۶، ح ۴۷ (به نقل از رجال کشی)، و ح ۴۸ (به نقل از الخرائج و الجرائع).
- [۲۳۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۸، ح ۱۹ (به نقل از الخرائج و الجرائع) و ص ۴۴، ح ۴۴ (به نقل از كشف الغمه) و ص ۱۹، ح ۹ (به نقل از اختصاص و بصائر الدرجات).
- [۲۳۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۳، ح ۲ (به نقل از بصائر الدرجات).
- [۲۴۰] آیه ۳۹ از سوره ۱۳: الرعد.
- [۲۴۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۷، ح ۸۵ (به نقل از مناقب).
- [۲۴۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۱، ح ۴۹ (به نقل از بصائر).
- [۲۴۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۸، ح ۴ (به نقل از اختصاص و بصائر).
- [۲۴۴] مسأله «جن زدگی» از امور واقعی و تجربی است که نظر به ساختار وجودی «اجنه» و شرور بودن بعضی از آنها و صدها نمونه‌ی عینی از ایداء این موجودات، برای انسان منصف جای هیچ شککی باقی نمی‌گذارد. در شرع اقدس نیز دستورات عدیده‌ای برای در امان بودن از آنها وارد شده است.
- [۲۴۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۱، ح ۲۴ (به نقل از مناقب و الخرائج و الجرائع).
- [۲۴۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۰، ح ۴۷ (به نقل از بصائر الدرجات).
- [۲۴۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۲، ح ۵۷ (به نقل از الخرائج و الجرائع).
- [۲۴۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۳، ح ۳ (به نقل از اختصاص و بصائر الدرجات).
- [۲۴۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۳ و ۲۴، ح ۵ (به نقل از بصائر الدرجات).
- [۲۵۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۴، ح ۶ (به نقل از کتاب الاختصاص).
- [۲۵۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۴ و ۲۵، ح ۷ (به نقل از اختصاص).
- [۲۵۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۵، ح ۹ (به نقل از اختصاص و بصائر الدرجات) و ح ۱۰ (به نقل از مناقب) و ص ۳۰، ح ۲۱ (به نقل از الخرائج و الجرائع) و ح ۲۲ (به نقل از كشف الغمه) با کمی تفاوت.
- [۲۵۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۶، ح ۱۱ (به نقل از اختصاص و بصائر الدرجات).
- [۲۵۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴۳، ح ۴۲ (به نقل از كشف الغمه).

[۲۵۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۰ و ۳۱، ح ۲۳ (به نقل از الخرائج و الجرائح).

[۲۵۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۷، ح ۱۵، (به نقل از الخرائج و الجرائح).

[۲۵۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۷، ح ۳۴ (به نقل از دعوات راوندی).

[۲۵۸] بخشی از آیه ۶۰، از سوره ۴۲: غافر.

[۲۵۹] بخشی از آیه ۱۸۶، از سوره ۲: البقره.

[۲۶۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۸، ح ۱۷ (به نقل از الخرائج و الجرائح).

[۲۶۱] بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۶۵، ح ۸۰ (به نقل از کشف الغمه) و ص ۸۷، ح ۴ (به نقل از قرب الاسناد) و ج ۵۸، ص ۲۳۹، ح ۳ (به نقل از قرب الاسناد).

[۲۶۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۹، ح ۴۲ (به نقل از امالی «ابن‌الشیخ»).

[۲۶۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۶، ح ۶۹ (به نقل از ارشاد شیخ مفید).

[۲۶۴] منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۱.

[۲۶۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۷، ح ۸۵ (به نقل از مناقب).

[۲۶۶] آیه ۹۹ و بخشی از آیه ۱۰۰، از سوره ۲۳: مؤمنون.

[۲۶۷] بخشی از آیه ۱۴ از سوره ۱۴: ابراهیم.

[۲۶۸] آیه ۹۴، از سوره ۲۱: انبیاء.

[۲۶۹] آیه ۱۵، از سوره ۶۴: تغابن.

[۲۷۰] آیات ۲۰ و ۲۱، از سوره ۵۷: حدید.

[۲۷۱] آیات ۱۸ و ۱۹، از سوره ۵۹: حشر.

[۲۷۲] آیات ۸ تا ۱۰، از سره ۹۰: بلد.

[۲۷۳] تحف العقول: ص ۲۷۴ - ۲۷۲.

[۲۷۴] کافی، ج ۸، ص ۷۶ - ۷۲ و تحف العقول، ص ۲۵۲ - ۲۴۹.

[۲۷۵] بخشی از آیه ۲، از سوره ۴۸: الفتح.

[۲۷۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۰، ح ۱۸ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ).

[۲۷۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۴ و ۷۵، ح ۶۵ (به نقل از ارشاد شیخ مفید).

[۲۷۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۱، ح ۷۸ (به نقل از مناقب).

[۲۷۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۳، ح ۶۱ (به نقل از ارشاد و اعلام الوری) و ص ۷۸، ح ۷۵ (به نقل از مناقب).

[۲۸۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۸، ح ۸۶ (به نقل از کشف الغمه).

[۲۸۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۸، ح ۱۲ (به نقل از اصول کافی).

[۲۸۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۸، ح ۷۵ (به نقل از مناقب و حلیه الاولیاء).

[۲۸۳] سلام الله علیها، ج ۴۶، ص ۵۵، ح ۴ (به نقل از فلاح السائل).

[۲۸۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۱، ح ۱۹ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ).

[۲۸۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۴، ح ۲۲ (به نقل از اصول کافی).

[۲۸۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۶، ح ۳۰ (به نقل از علل الشرایع).

- [۲۸۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۲ (به نقل از اعلام الوری و ارشاد) و ص ۷۹ و ۸۰ (به نقل از مناقب).
- [۲۸۸] بخشی از آیه ۱۴، از سوره ۲۰: طه.
- [۲۸۹] بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۳۶، ح ۶۴ (به نقل از کتاب الحسین بن عثمان).
- [۲۹۰] بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۰۲، ح ۱ (به نقل از جامع الاخبار) و ص ۲۰۷، ح ۱۵ (به نقل از عیون اخبار الرضا).
- [۲۹۱] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴۴، ح ۴۴ (به نقل از مناقب، و ج ۸۱، ص ۱۳۴).
- [۲۹۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۱ و ۶۲، ح ۱۹ (به نقل از خصال).
- [۲۹۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۶، ح ۲۸ (به نقل از علل الشرایع).
- [۲۹۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸۰ (به نقل از کشف الغمه).
- [۲۹۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۰ (به نقل از کشف الغمه).
- [۲۹۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۴ و ۳۵، ح ۲۹ و ۳۰ (به نقل از مناقب و عدد).
- [۲۹۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۸، ح ۱۱ (به نقل از مناقب).
- [۲۹۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸، ح ۱۰۴ (به نقل از دعوات راوندی).
- [۲۹۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۴ و ۶۵، ح ۲۴ (به نقل از تهذیب الاحکام).
- [۳۰۰] بخشی از آیه ۱۰۱، از سوره ۲۳: المؤمنون.
- [۳۰۱] بخشی از آیه ۲۸، از سوره ۲۱: الانبیاء.
- [۳۰۲] بخشی از آیه ۵۶، از سوره ۷: الاعراف.
- [۳۰۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۱، ح ۸۹ (به نقل از کشف الغمه).
- [۳۰۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۵ و ۷۶، ح ۶۶ (به نقل از ارشاد).
- [۳۰۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۷، ح ۱۰۰ (به نقل از اصول کافی).
- [۳۰۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۹ (به نقل از کشف الغمه).
- [۳۰۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴۰ و ۴۱ (به نقل از مناقب) و ص ۷۷ (به نقل از فتح الابواب) [با تفاوت اندکی بین دو نقل].
- [۳۰۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۷، ح ۳۳ (به نقل از مناقب).
- [۳۰۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۷، ح ۳۳ (به نقل از مناقب).
- [۳۱۰] بخشی از آیه ۷۹، از سوره ۲۱: الانبیاء.
- [۳۱۱] بخشی از آیه ۱۰، از سوره ۳۴: سباء.
- [۳۱۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۱، ح ۱۹ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ) و ص ۷۹ (به نقل از مناقب).
- [۳۱۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۲ (به نقل از اعلام الوری و ارشاد).
- [۳۱۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۷، ح ۳۵ (به نقل از علل الشرایع).
- [۳۱۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۹، ح ۸۷ (به نقل از کشف الغمه).
- [۳۱۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۸ و ۹۹ (به نقل از کشف الغمه).
- [۳۱۷] آیه ۶۹، از سوره ۲۹: العنکبوت.
- [۳۱۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۸، ح ۳۳ (به نقل از مناقب).
- [۳۱۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۱، ح ۷۸ (به نقل از مناقب).

[۳۲۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۷، ح ۳۳ (به نقل از مناقب و الخرائج و الجرائح).

[۳۲۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۶، ح ۷۰ (به نقل از ارشاد).

[۳۲۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۱، ح ۷۸ (به نقل از مناقب).

[۳۲۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۷، ح ۳۳ (به نقل از مناقب).

[۳۲۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۹، ح ۸ (به نقل از رجال کشی).

[۳۲۵] سیر اعلام النبلا، ج ۴، ص ۳۹۲ و تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۰۵.

[۳۲۶] تاریخ مدینه دمشق (ترجمه الامام زین العابدین علیه السلام)، ص ۴۰.

[۳۲۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۴، ح ۵ (به نقل از الفصول المهمه).

[۳۲۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۷، ح ۳۳ (به نقل از مناقب).

[۳۲۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۹، ح ۴۱ (به نقل از عیون اخبار الرضا) و ص ۱۰۱، ح ۸۸ (به نقل از کشف الغمه).

[۳۳۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۱، ح ۵۲ (به نقل از محاسن).

[۳۳۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۲، ح ۱۹ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ) و ص ۷۰، ح ۴۶ (به نقل از ثواب الاعمال).

[۳۳۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۱، ح ۷۸ (به نقل از مناقب).

[۳۳۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۷، ح ۲ (به نقل از بصائر الدرجات).

[۳۳۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۹، ح ۵ (به نقل از اختصاص).

[۳۳۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۶، ح ۶۶ (به نقل از ارشاد).

[۳۳۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸۰ و ۸۱، (به نقل از مناقب).

[۳۳۷] آیه ۱۰۱، از سوره ۲۳: المومنون.

[۳۳۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸۱ و ۸۲ (به نقل از مناقب).

[۳۳۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۱ (به نقل از کشف الغمه).

[۳۴۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۷ (به نقل از اصول کافی).

[۳۴۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴۱، و ح ۳۶ (به نقل از الخرائج و الجرائح).

[۳۴۲] ترجمه بخشی از آیه ۱۱۱، از سوره ۹، التوبه:

و آیه چنین است: «ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون ... فاستبشروا بیعکم الذی بايعتم به و ذلك هو الفوز العظيم».

[۳۴۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۶، ح ۲ (به نقل از مناقب و احتجاج).

[۳۴۴] بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۳۱، ح ۶ (به نقل از کتاب عاصم بن حمید) و ص ۱۶۳، ح ۹ (به نقل از ثواب الاعمال) و ر. ک:

بحار الانوار، ج ۸۲، «باب السجود و آدابه» و «باب فضل السجود».

[۳۴۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۹، ح ۷۵ (به نقل از مناقب و مصباح التهجد).

[۳۴۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸، ح ۱۰۴ (به نقل از دعوات الراوندی).

[۳۴۷] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۹ (به نقل از لهوف).

[۳۴۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۶ (به نقل از ارشاد).

[۳۴۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۸ (به نقل از مناقب).

[۳۵۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۹، ح ۸۸ (به نقل از کشف الغمه).

[۳۵۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰ (به نقل از لهوف).

[۳۵۲] اسرار الصلوئه، ص ۲۶۷.

[۳۵۳] اسرار الصلوئه، ص ۲۶۷ الی ۲۶۹.

[۳۵۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۴، ح ۲۳ (به نقل از اصول کافی) و ص ۷۹، ح ۷۵ (به نقل از مناقب).

[۳۵۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸، ح ۱۰۴ (به نقل از دعوات الراوندی).

[۳۵۶] اسرار الصلوئه، ص ۲۶۹.

[۳۵۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۷، ح ۳۵ (به نقل از علل الشرایع).

[۳۵۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶، ح ۱۲ و ۱۳ (به نقل از علل الشرایع و معانی الاخبار) و ص ۶۳، (به نقل از امالی ابن‌الشیخ و خصال).

[۳۵۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۵ (به نقل از ارشاد).

[۳۶۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۷ (به نقل از فتح الابواب).

[۳۶۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۴، ح ۱۷ (به نقل از مناقب).

[۳۶۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۵ و ۱۰۶، ح ۹۵ (به نقل از تهذیب الاحکام).

[۳۶۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۶، ح ۹۶ (به نقل از اصول کافی).

[۳۶۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۶، ح ۹۷ (به نقل از اصول کافی).

[۳۶۵] بخشی از آیه ۳۲، از سوره ۷: الاعراف.

[۳۶۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۲ و ۱۰۳، ح ۹۲ (به نقل از عیون المعجزات).

[۳۶۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۷ و ۹۸ (به نقل از مناقب).

[۳۶۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۹، ح ۱۳ (به نقل از اصول کافی).

[۳۶۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۶، ح ۹۹ (به نقل از اصول کافی).

[۳۷۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۹، ح ۱۶ (به نقل از اصول کافی).

[۳۷۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۰، ح ۴۸ (به نقل از محاسن) و ص ۷۴، ح ۶۴ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ).

[۳۷۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۳، ح ۸۳ (به نقل از مناقب).

[۳۷۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۸، ح ۸۶ (به نقل از کشف الغمه).

[۳۷۴] بخشی از آیه ۶۳، از سوره ۲۵: الفرقان.

[۳۷۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۹، ح ۱۵ (به نقل از اصول کافی).

[۳۷۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵، ح ۷، (به نقل از اصول کافی).

[۳۷۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵، ح ۸، (به نقل از اصول کافی).

[۳۷۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷، ح ۱۵ (به نقل از قرب الاسناد).

[۳۷۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶ و ۷، ح ۱۴ (به نقل از معانی الاخبار و امالی صدوق).

[۳۸۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴، ح ۲۹ (به نقل از الفصول المهمه).

[۳۸۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷، ح ۱ (به نقل از امالی صدوق).

- [۳۸۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۲، ح ۵۶ (به نقل از محاسن).
- [۳۸۳] بخشی از آیه ۷۰، از سوره ۱۷، الاسراء.
- [۳۸۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۰، ح ۱ (به نقل از امالی صدوق).
- [۳۸۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۱ و ۷۲، ح ۵۳ و ۵۴ (به نقل از مناقب و محاسن).
- [۳۸۶] بخشی از آیه ۹۲، از سوره ۳، آل عمران.
- [۳۸۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۰، ح ۷۷ (به نقل از مناقب و محاسن).
- [۳۸۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۲، ح ۵۵ (به نقل از محاسن).
- [۳۸۹] بخشی از آیه ۹۲، از سوره ۳: آل عمران.
- [۳۹۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۰، ح ۴۵ (به نقل از اصول کافی).
- [۳۹۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۹، ح ۴۳ (به نقل از الاحتجاج).
- [۳۹۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۷، ح ۱۰۱ (به نقل از اصول کافی).
- [۳۹۳] اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۹ والمحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۱۵.
- [۳۹۴] تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۱۵۶.
- [۳۹۵] المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۱۵۳.
- [۳۹۶] بخشی از آیه ۱۷۹، از سوره ۲: البقره.
- [۳۹۷] احتجاج، ص ۳۱۹.
- [۳۹۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۹۱، ح ۵۷ (به نقل از سرائر).
- [۳۹۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۵، ح ۳۵ (به نقل از اصول کافی).
- [۴۰۰] بخشی از آیه ۲، از سوره ی ۶۲: الجمعة.
- [۴۰۱] بخشی از آیه ۱۲، از سوره ۳۶: یس.
- [۴۰۲] البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵ الی ۷.
- [۴۰۳] بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۲۰۱ ح ۴ (به نقل از عیون) و دهها روایت دیگر در همین جلد و غیره.
- [۴۰۴] بصائر الدرجات، ص ۱۲۰.
- [۴۰۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۷.
- [۴۰۶] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۸.
- [۴۰۷] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۵۰.
- [۴۰۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۶.
- [۴۰۹] تذکره الخواص، ص ۲۱۴.
- [۴۱۰] بحارالانوار ج ۹، باب ۱۴، ص ۳۰۰، ح ۳۷ (به نقل از دعوات راوندی).
- [۴۱۱] آیه ۳۹ از سوره ۱۳: الرعد.
- [۴۱۲] مقدمه صحیفه‌ی کامله سجادیه.
- [۴۱۳] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۷۹، و بحارالانوار، ج ۱۱۰، ص ۴۳.
- [۴۱۴] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۷۹ و بحارالانوار، ج ۱۱۰، ص ۴۵ الی ۴۷.

[۴۱۵] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۸۰ و بحار الانوار، ج ۱۱۰، ص ۵۰.

[۴۱۶] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۸۰ و بحار الانوار، ج ۱۱۰، ص ۵۱ الی ۶۱.

[۴۱۷] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۸۱ و بحار الانوار، ج ۱۱۰، ص ۵۴ و ۵۹.

[۴۱۸] الذریعه، ج ۱۵، ص ۱۸.

[۴۱۹] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۰، پاورقی (به نقل از شرح صحیفه‌ی سجادیه فارسی، تألیف آیت الله میرزا محمد علی مدرس چهاردهی، دیباچه، ص ۳).

[۴۲۰] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۴۷ (به نقل از تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۲۸۴).

[۴۲۱] مقدمه صحیفه‌ی سجادیه، طبع دارالکتب الاسلامیه، ص ۶ الی ۱۶.

[۴۲۲] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۵۳.

[۴۲۳] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۸.

[۴۲۴] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۴۰.

[۴۲۵] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۴۱، پاورقی.

[۴۲۶] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۴۴ و ۴۵ (به نقل از ریاض السالکین، طبع جامعه مدرسین، ج ۱، ص ۵۱).

[۴۲۷] مقدمه صحیفه سجادیه، ترجمه: سید صدرالدین بلاغی با مقدمه استاد سید محمد مشکاة ص ۶ الی ۱۴.

[۴۲۸] مقدمه صحیفه سجادیه، ترجمه: سید صدرالدین بلاغی با مقدمه استاد سید محمد مشکاة ص ۶ الی ۱۴.

[۴۲۹] در این زمینه ر. ک: امام شناسی، ج ۱۵، ص ۴۰ و امام سجاد (-علیه السلام-) جمال نیایشگران، ص ۲۷۱ و ۲۷۲.

[۴۳۰] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۵۳ و ۱۰۱.

[۴۳۱] برای اطلاع بر خصوصیات این صحائف مستدرکه ر. ک: الذریعه، ج ۱۵، ص ۱۸ تا ۲۰ و امام شناسی، ج ۱۵، ص ۵۴، الی ۷۹.

[۴۳۲] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۴۹ الی ۵۳ و بحار الانوار، ج ۱۱۰، ص ۵۱، به بعد، شرح صحیفه سجادیه آیت الله مدرس چهاردهی، ص ۱ الی ۳.

[۴۳۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۷ (به نقل از مناقب).

[۴۳۴] برای بررسی تفصیلی این مبحث ر. ک: حقوق و سیاست در قرآن، درسهای حضرت آیت الله حاج شیخ محمد تقی مصباح یزدی، ص ۲۴ الی ۳۴.

[۴۳۵] برای اطلاع بیشتر ر. ک: جهاد الامام السجاد زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) ملحق (۱)، ص ۲۵۵ الی ۲۶۹.

[۴۳۶] این عنوان می‌تواند سر فصلی برای تعدادی از حقوق بعدی باشد. از این رو می‌توان به جای آن «حقوق اعضای بدن» گذاشت. (و البته باید توجه داشت بر اساس تعبیر شریف حضرت سجاد -علیه السلام- «حق نفس» انسان نیز می‌تواند حق مستقلی باشد.) از این رو با حذف این عنوان از شمارش حقوق و با در نظر گرفتن «حق حج» تعداد حقوق همان پنجاه حق خواهد بود.

[۴۳۷] خصال، ص ۵۶۴ و تحف العقول، ص ۲۵۵.

[۴۳۸] جهاد الامام السجاد (-علیه السلام-)، ص ۲۷۸.

[۴۳۹] آیه ۴۱ الی ۴۳ از سوره ۴۲: الشوری.

[۴۴۰] آیه ۱۲۶ از سوره‌ی ۱۶: النحل.

- [۴۴۱] بعضی از نسخه‌ها آمده در این قسمت اضافه شده است: «و باید اذیت و آزار را به صورت مطلق از آنها دریغ داری و برای آنها دوست بداری آنچه برای خود دوست می‌داری و برای آنان نپسندی آنچه برای خود نمی‌پسندی».
- [۴۴۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۷، ح ۸۵ (به نقل از مناقب).
- [۴۴۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۳، ح ۵ (به نقل از بصائر الدرجات).
- [۴۴۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۳، ح ۵۸ (به نقل از ارشاد القلوب).
- [۴۴۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۴ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ).
- [۴۴۶] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۲، ح ۸۱ (به نقل از کتاب الزهد).
- [۴۴۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۵ (به نقل از حلیه الاولیاء).
- [۴۴۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۸، ح ۸۶ (به نقل از کشف الغمه).
- [۴۴۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۰، ح ۸۸ (به نقل از کشف الغمه).
- [۴۵۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۲، ح ۹۰ (به نقل از اصول کافی).
- [۴۵۱] آیه ۵۶، از سوره ۱۳: الرعد.
- [۴۵۲] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۷، ح ۱۰۲ (به نقل از اصول کافی).
- [۴۵۳] بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۳۵، ح ۳ (به نقل از تحف العقول).
- [۴۵۴] بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۵۹.
- [۴۵۵] بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۶۱ (به نقل از اعلام الدین).
- [۴۵۶] ر. ک: بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۸، باب ۲۱، وصایا علی بن‌الحسین علیهماالسلام و مواعظه و حکمه.
- [۴۵۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از الخصال).
- [۴۵۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۳.
- [۴۵۹] الاختصاص، ص ۸.
- [۴۶۰] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴، ح ۲۸ (به نقل از الاختصاص).
- [۴۶۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴، ح ۲۹ (به نقل از الاختصاص).
- [۴۶۲] بحارالانوار، ج ۷۱: ص ۲۲۰.
- [۴۶۳] بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۸۴، ح ۹ (به نقل از کتاب حسین بن سعید).
- [۴۶۴] رجال الطوسی، ص ۸۱ الی ۱۰۲.
- [۴۶۵] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴، پاورقی.
- [۴۶۶] معجم رجال‌الحديث، ج ۸، ص ۱۱۴.
- [۴۶۷] معجم رجال‌الحديث، ج ۸، ص ۱۱۴.
- [۴۶۸] معجم رجال‌الحديث، ج ۸، ص ۱۱۴، و بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۳۶، ح ۲۶ (به نقل از روضه الواعظین).
- [۴۶۹] مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۴.
- [۴۷۰] معجم رجال‌الحديث، ج ۳، ص ۳۸۶.
- [۴۷۱] معجم رجال‌الحديث، ج ۳، ص ۳۸۶.
- [۴۷۲] معجم رجال‌الحديث، ج ۳، ص ۳۸۶.

- [۴۷۳] معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۳۸۶.
- [۴۷۴] معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۳۸۶.
- [۴۷۵] معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۳۸۷.
- [۴۷۶] ر. ک: امام سجاد (-علیه السلام-) جمال نیایشگران، ص ۲۱۷.
- [۴۷۷] معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۱۴۴.
- [۴۷۸] معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۱۴۴.
- [۴۷۹] معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۱۴۴.
- [۴۸۰] معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۱۴۶.
- [۴۸۱] معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۱۴۷.
- [۴۸۲] معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۱۴۷.
- [۴۸۳] معجم رجال الحديث، ج ۲۰، ص ۳۵.
- [۴۸۴] ر. ک: پیشین.
- [۴۸۵] بخشی از آیه ۲۹، از سوره ۱۸: الکهف.
- [۴۸۶] اصول کافی، ج، ص ۳۷۹.
- [۴۸۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۷، ح ۴ (به نقل از الاختصاص).
- [۴۸۸] معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۸۱ و ۱۸۲.
- [۴۸۹] معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۸۲.
- [۴۹۰] ر. ک: بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۳۱، پاورقی، و جهاد الامام السجاد (-علیه السلام-)، ص ۲۲۳ الی ۲۲۷.
- [۴۹۱] آیه ۷، از سوره ۱۴: ابراهیم [لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید].
- [۴۹۲] بخشی از آیه ۱۸۷ از سوره ۳: آل عمران [لتبیننه للناس و لا تکتمونه].
- [۴۹۳] بخشی از آیه ۱۶۸، از سوره ۷: الاعراف [فخلف من بعدهم خلف ورتوا الكتاب یاخذون عرض هذا الادنی و یقولون سیغفر لنا].
- [۴۹۴] آیه ۵۵ از سوره ۵۱: الذاریات [فذكر فان الذکرى تنفع المؤمنین].
- [۴۹۵] آیه ۵۹ از سوره ۱۹: مریم [أضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا].
- [۴۹۶] تحف العقول، ص ۲۷۴ - ۲۷۵.
- [۴۹۷] بخشی از آیه ۳، از سوره ۵: المائده.
- [۴۹۸] بخشی از آیه ۱۳۸، از سوره ۲: البقره.
- [۴۹۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۳ ح ۲۰ (به نقل از علل الشرایع).
- [۵۰۰] بخشی از آیه ۴۰، از سوره ۴: النساء.
- [۵۰۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۳، ح ۸۳ (به نقل از مناقب).
- [۵۰۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴۵، ح ۴۵ (به نقل از کتاب الدلائل).
- [۵۰۳] آیه ۸ از سوره ۶۳: المنافقون.
- [۵۰۴] بخشی از آیه ۱۳۹ از سوره ۴: النساء.
- [۵۰۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۰ (به نقل از کشف الغمه).

- [۵۰۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۲، (به نقل از اصول کافی).
- [۵۰۷] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۸ (به نقل از لهوف).
- [۵۰۸] آیه ۲۴ از سوره ۳۲: السجده.
- [۵۰۹] بخشی از آیه ۱۲۴، از سوره ۶: الانعام.
- [۵۱۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۵ ح ۵ (به نقل از الارشاد) و ص ۹۴، ح ۸۴ (به نقل از مناقب).
- [۵۱۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۵ ح ۵ (به نقل از الارشاد) و ص ۹۴، ح ۸۴ (به نقل از مناقب).
- [۵۱۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۵ (به نقل از حلیه الاولیاء).
- [۵۱۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۱ (به نقل از کشف الغمه).
- [۵۱۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۰ (به نقل از کشف الغمه).
- [۵۱۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۴ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ).
- [۵۱۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۲، ح ۹۱ (به نقل از اصول کافی).
- [۵۱۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۵ (به نقل از مناقب) و ص ۹۹، ح ۸۷ (به نقل از کشف الغمه).
- [۵۱۸] آیه ۱۳۴، از سوره ۳: آل عمران.
- [۵۱۹] بخشی از آیه ۱۳۴، از سوره ۳: آل عمران.
- [۵۲۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۴، باب ۵، ح ۱ (به نقل از ارشاد) و ص ۹۶ (به نقل از مناقب).
- [۵۲۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۸، ح ۸۶ (به نقل از کشف الغمه).
- [۵۲۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از خصال) و ص ۹۶ (به نقل از مناقب).
- [۵۲۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۷ و ۶۸، ح ۳۶ (به نقل از امالی شیخ صدوق).
- [۵۲۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۹، ح ۸۷ (به نقل از کشف الغمه).
- [۵۲۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۶ (به نقل از مناقب).
- [۵۲۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۶ (به نقل از مناقب).
- [۵۲۷] بخشی از آیه ۹، از سوره ۵۹: الحشر.
- [۵۲۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۱، ح ۵۳ (به نقل از محاسن).
- [۵۲۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۳، ح ۵۹ (به نقل از الارشاد).
- [۵۳۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۶ و ۵۷، ح ۱۰ (به نقل از فتح الابواب).
- [۵۳۱] منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۱.
- [۵۳۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۴ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ) و ص ۹۳، ح ۸۲ (به نقل از مناقب).
- [۵۳۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴۵، ص ۵۴، ح ۴۵ (به نقل از کتاب الدلائل).
- [۵۳۴] آیه ۴، از سوره ۶۸: القلم.
- [۵۳۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۵، ح ۲ (به نقل از اصول کافی) و ص ۹۴، ح ۸۴ (به نقل از مناقب).
- [۵۳۶] بحار الانوار، ص ۷۴، ح ۶۴ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ).
- [۵۳۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۹، ح ۴۱ (به نقل از عیون اخبار الرضا).
- [۵۳۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۳، ح ۸۲ (به نقل از مناقب).

- [۵۳۹] بحار الانوار، ص ۹۳، ح ۸۲ (به نقل از مناقب).
- [۵۴۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۳ (به نقل از مناقب).
- [۵۴۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۳۷، ح ۲۸ (به نقل از کافی).
- [۵۴۲] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۰۹، و الارشاد، ترجمه و شرح حاج سید هاشم محلاتی، ج ۲، ص ۱۵۲.
- [۵۴۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷، ح ۱۷ (به نقل از کشف الغمه)، و ص ۱۳۲، ح ۲۲ (به نقل از مناقب).
- [۵۴۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۶، ح ۸ (به نقل از الارشاد).
- [۵۴۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۴، ح ۶ (به نقل از مهج الدعوات).
- [۵۴۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ح ۳۱ (به نقل از اصول کافی).
- [۵۴۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۲، ح ۸۱ (به نقل از کتاب الزهد اهوازی).
- [۵۴۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۲، ح ۹۰، (به نقل از اصول کافی).
- [۵۴۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۲، ح ۹۰، (به نقل از اصول کافی).
- [۵۵۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۴ (به نقل از «امالی ابن‌الشیخ») و ص ۱۰۰، ح ۸۸ (به نقل از کشف الغمه).
- [۵۵۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸۸، ح ۷۷ (به نقل از مناقب).
- [۵۵۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۷، ح ۱۰۳ (به نقل از اصول کافی).
- [۵۵۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از خصال).
- [۵۵۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸۸، ح ۷۷ (به نقل از مناقب).
- [۵۵۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۰، ح ۷۷ (به نقل از مناقب).
- [۵۵۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۱ (به نقل از کشف الغمه).
- [۵۵۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۴، ح ۵ (به نقل از الفصول المهمه).
- [۵۵۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از خصال) و ص ۶۶، ح ۲۹ (به نقل از علل الشرایع) و ص ۹۰ به نقل از مناقب.
- [۵۵۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۰ (به نقل از مناقب).
- [۵۶۰] بخشی از آیه ۵، از سوره‌ی ۹۸: البینه.
- [۵۶۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۶، ح ۷ (به نقل از ارشاد)، ص ۸۸، ح ۷۷ (به نقل از مناقب).
- [۵۶۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از خصال) و ص ۶۶، ح ۲۸ (به نقل از علل الشرایع).
- [۵۶۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸۸ و ۸۹ (به نقل از مناقب).
- [۵۶۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸۸، ح ۷۷ (به نقل از مناقب).
- [۵۶۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸۸، ح ۷۷ (به نقل از مناقب).
- [۵۶۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۵، ح ۲۷ (به نقل از علل الشرایع).
- [۵۶۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۸، ح ۸۶ (به نقل از کشف الغمه).
- [۵۶۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۲ و ۶۳ (به نقل از خصال).
- [۵۶۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۸، ح ۸۶ (به نقل از کشف الغمه).
- [۵۷۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۴ (به نقل از امالی ابن‌الشیخ) و ص ۸۹ (به نقل از مناقب).
- [۵۷۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۰ (به نقل از مناقب).

- [۵۷۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۵، ح ۹۸ (به نقل از تهذیب الاحکام).
- [۵۷۳] بخشی از آیه ۱۰۳، از سوره ۹: التوبه.
- [۵۷۴] بخشی از آیه ۹۲، از سوره ۳: آل عمران.
- [۵۷۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸۹ (به نقل از مناقب).
- [۵۷۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۰ (به نقل از مناقب).
- [۵۷۷] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۱ و ۷۲، ح ۵۳ و ۵۴ (به نقل از محاسن و مناقب).
- [۵۷۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از خصال) و ص ۹۵ (به نقل از مناقب).
- [۵۷۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۵، ح ۱ (به نقل از اصول کافی).
- [۵۸۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۲، ح ۲۵ (به نقل از الخرائج و الجرائح).
- [۵۸۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۱ (به نقل از کشف الغمه).
- [۵۸۲] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۳.
- [۵۸۳] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۰۹.
- [۵۸۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۱ و ۱۴۲، ح ۲۴ (به نقل از اصول کافی).
- [۵۸۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۵، ح ۲۶ (به نقل از اصول کافی).
- [۵۸۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۳، ح ۸۲ (به نقل از مناقب).
- [۵۸۷] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۳۳، ح ۲۸ و ص ۴۷، ح ۴۹ (به نقل از اصول کافی و بصائر الدرجات).
- [۵۸۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از خصال) و ص ۹۳ (به نقل از مناقب).
- [۵۸۹] بخشی از آیه ۸، از سوره ۲۹: العنکبوت.
- [۵۹۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۷ و ۶۸، ح ۳۶ (به نقل از امالی صدوق).
- [۵۹۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۶ (به نقل از مناقب).
- [۵۹۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۳، ح ۸۳ (به نقل از مناقب).
- [۵۹۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۲، ح ۹۲ (به نقل از عیون المعجزات سید مرتضی).
- [۵۹۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۶، ح ۶ (به نقل از: اعلام الوری، ارشاد، مناقب).
- [۵۹۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۹، ح ۸۷ (به نقل از: کشف الغمه).
- [۵۹۶] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۲، ح ۷۹ (به نقل از: کتاب الزهد).
- [۵۹۷] بخشی از آیه ۱۴ از سوره ۴۵: الجاثیه.
- [۵۹۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۰ (به نقل از: کشف الغمه).
- [۵۹۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۲، ح ۸۰ (به نقل از: کتاب الزهد).
- [۶۰۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۶ (به نقل از: مناقب).
- [۶۰۱] حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۶، و صحیح مسلم، ج ۱۰، ص ۱۵۲.
- [۶۰۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۵ (به نقل از: ارشاد) و ج ۱۰۱، ص ۱۹۵، ح ۱۵، (به نقل از: کتاب الغارات).
- [۶۰۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۵ (به نقل از: حلیة الاولیاء).
- [۶۰۴] بخشی از آیه ۲۲ از سوره ۲۴: النور.

[۶۰۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۳، ح ۹۳ (به نقل از اقبال الاعمال).

[۶۰۶] بلاغۃ الحسین (علیه السلام)، ص ۲۱۷.

[۶۰۷] سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۱۸ و حلیۃ الاولیاء، ج ۳، ص ۲۳۷ و صفوة الصفوه، ج ۲، ص ۹۸.

[۶۰۸] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۰ (به نقل از مناقب).

[۶۰۹] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۵، ح ۲ (به نقل از اصول کافی)، و ص ۷۴، ح ۶۴ (به نقل از امالی ابن الشیخ)، ص ۹۴، ح ۸۴ (به نقل از مناقب).

[۶۱۰] «حسن بصری» چنانکه «کشی» فرموده است یکی از افرادی است که به عنوان «زهاد هشتگانه» معروف شده‌اند. ولی او با هر گروهی که برخورد می‌کرد بر اساس هوا و خواهش آنان با آنها مواجه می‌شد و برای ریاست، بسیار ظاهر سازی می‌کرد و رئیس «قدریه» به شمار می‌آمد. با توجه به آنچه از کتب تراجم به دست می‌آید «حسن بصری» یک عالم سنی مذهب بوده و نزد سنیان از شخصیت موجهی برخوردار بوده است ولی چنانکه روشن است واعظی غیر متعظ و زاهدی ریا کار بیش نبوده که برای ریاست خود بسیار اهل فریب و ظاهر سازی بوده است.

[۶۱۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۱۶، ح ۲ (به نقل از احتجاج طبرسی).

[۶۱۲] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۳۲، ح ۲۲ (به نقل از مناقب).

[۶۱۳] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۸، ح ۳۹ (به نقل از: امالی شیخ صدوق).

[۶۱۴] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از خصال).

[۶۱۵] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۳ (به نقل از ارشاد).

[۶۱۶] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۵۶، ح ۱۰ (به نقل از فتح الابواب).

[۶۱۷] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۰۳، ذیل ح ۹۲ (به نقل از شرح ابن ابی‌الحدید).

[۶۱۸] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۷۳، ح ۵۸ (به نقل از ارشاد القلوب).

[۶۱۹] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۷۳، بیان در ذیل ح ۵۸.

[۶۲۰] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۵۵ (به نقل از ارشاد).

[۶۲۱] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۵۵، ح ۵ (به نقل از ارشاد). و ص ۹۴، ح ۸۴ (به نقل از مناقب).

[۶۲۲] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۰۱ (به نقل از کشف الغمه).

[۶۲۳] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۴۴ (به نقل از کشف الغمه).

[۶۲۴] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۷۱، ح ۵۱ (به نقل از محاسن).

[۶۲۵] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۷۶، ح ۶۹ (به نقل از ارشاد).

[۶۲۶] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۹۱ (به نقل از کشف الغمه).

[۶۲۷] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۹۱، پاورقی (به نقل از حلیۃ الاولیاء).

[۶۲۸] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۷۰، ح ۴۹ (به نقل از ثواب الاعمال و محاسن).

[۶۲۹] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۴۷، ح ۲ (به نقل از بصائر، ارشاد، اختصاص).

[۶۳۰] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۴۸، ح ۴ (به نقل از اختصاص).

[۶۳۱] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۲۷، ح ۱۴، (به نقل از الخرائج و الجرائح).

[۶۳۲] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۴۲، ح ۲۵ (به نقل از اصول کافی).

- [۶۳۳] بحار الانوار ج ۵۳، ح ۲ (به نقل از کشف الغمه).
- [۶۳۴] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۵۱، ۵۰، و ۵۲، ح ۱ (به نقل از الاحتجاج).
- [۶۳۵] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۲۲، ح ۱۴ (به نقل از ارشاد).
- [۶۳۶] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۵۳، ذیل ح ۲ (به نقل از مناقب).
- [۶۳۷] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۴۷ و ۴۸ و ۴۹، ذیل ح ۴۹ (به نقل جناب مجلسی از بعضی از تألیفات اصحاب).
- [۶۳۸] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۳۳، ح ۲۸ (به نقل از مناقب).
- [۶۳۹] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۲۷، ح ۱۳ (به نقل از کمال الدین).
- [۶۴۰] آیات ۷۱ الی ۷۳ از سوره ی ۱۱: هود.
- [۶۴۱] آیه ۸۲ از سوره ۳۶: یس.
- [۶۴۲] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۴۹ (به نقل از مشارق انوار الیقین).
- [۶۴۳] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۲۸، ح ۱۸ (به نقل از الخرائج و الجرائح) و ص ۴۴، ح ۳۳ (به نقل از کشف الغمه).
- [۶۴۴] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۰۲، ح ۱۱ (به نقل از الخرائج و الجرائح).
- [۶۴۵] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۲۳، ح ۱۵ (به نقل از مناقب).
- [۶۴۶] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۲۰، ح ۱ (به نقل از امالی صدوق).
- [۶۴۷] مفاتیح الجنان.
- [۶۴۸] اصول کافی، ج اول، کتاب الحجّه، ص ۵۲۷، ح ۳.
- [۶۴۹] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۹ و ۱۱، ح ۲۰، و ۲۱ (به نقل از بصائر الدرجات و الخرائج و الجرائح).
- [۶۵۰] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۹، ح ۸ (به نقل از کفایه الاثر).
- [۶۵۱] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۹۱، ح ۷۸ (به نقل از مناقب).
- [۶۵۲] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۷۴، ح ۶۵ (به نقل از الارشاد).
- [۶۵۳] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۵۶، ح ۱۰ (به نقل از فتح الابواب).
- [۶۵۴] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۱۵، ح ۱ (به نقل از اصول کافی).
- [۶۵۵] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۳ و ۴، ح ۴ (به نقل از مناقب).
- [۶۵۶] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۱.
- [۶۵۷] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۷۹ (به نقل از مناقب).
- [۶۵۸] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۳، ح ۴ (به نقل از مناقب).
- [۶۵۹] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۶۳، ح ۲۰ و ۲۱ (به نقل از علل الشرایع).
- [۶۶۰] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۶۴، ح ۲۱ (به نقل از علل الشرایع).
- [۶۶۱] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۷۳، ح ۵۸ (به نقل از ارشاد).
- [۶۶۲] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۷۶، ح ۵۸ (به نقل از ارشاد).
- [۶۶۳] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۷۳، ح ۶۰ (به نقل از ارشاد) و ص ۹۷، ح ۸۵ (به نقل از مناقب).
- [۶۶۴] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۷۶ و ۷۷، ح ۷۲ (به نقل از الارشاد).
- [۶۶۵] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۴۳ و ۱۴۴، ح ۲۶ (به نقل از اختصاص).

[۶۶۶] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۴۹، ح ۸ (به نقل از رجال کشی).

[۶۶۷] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۹۵ (به نقل از حلیه الاولیاء).

[۶۶۸] منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۱.

[۶۶۹] الجرح و التعديل، ج ۶، ص ۲۷۸ و التاريخ الكبير، ج ۶، ص ۶۶۶ و ۲۶۷.

[۶۷۰] شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷.

[۶۷۱] الامام الصادق، ص ۲۲.

[۶۷۲] الثقات، ج ۵، ص ۱۶۰.

[۶۷۳] عمدة الطالب، ص ۱۹۳.

[۶۷۴] شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۷۳.

[۶۷۵] جهاد الامام السجاد زين العابدين (عليه السلام)، ص ۳۴.

[۶۷۶] جهاد الامام السجاد زين العابدين (عليه السلام)، ص ۳۴ و ۳۵.

[۶۷۷] جهاد الامام السجاد زين العابدين (عليه السلام)، ص ۳۴ و ۳۵.

[۶۷۸] رسائل الجاحظ، ص ۱۰۶.

[۶۷۹] تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۳۰۵.

[۶۸۰] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از خصال) و ج ۳۳، ص ۶۷ (به نقل از علل الشرايع).

[۶۸۱] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۲۱، ح ۱۲ (به نقل از ارشاد) و ص ۱۲۴، ح ۱۷ (به نقل از حلیه الاولیاء اغانی و دیگر کتابها) و ص

۱۳۰، ح ۲۰ (به نقل از اختصاص).

[۶۸۲] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۲۷ (به نقل از: دیوان فرزدق و مناقب).

[۶۸۳] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۳۰، ح ۲۰ (به نقل از: اختصاص با مختصر تفاوت) و ص ۱۴۱، ح ۲۲ (به نقل از: الخرائج و الجرائح).

[۶۸۴] امالی شیخ صدوق، ص ۵۴۹ - ۵۳۶.

[۶۸۵] الاحتجاج، ص ۳۱۲.

[۶۸۶] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۴، و بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۴۳.

[۶۸۷] اختیار معرفة رجال (کشی)، ص ۱۲۳، رقم ۱۹۴.

[۶۸۸] تاریخ دمشق: ح ۲۱.

[۶۸۹] الروض النضیر، ج ۵، ص ۱۳.

[۶۹۰] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۷ و حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۴۰.

[۶۹۱] مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۱.

[۶۹۲] اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۲۷۳.

[۶۹۳] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۴۳ (به نقل از: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید).

[۶۹۴] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸ و طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۴۷.

[۶۹۵] ارشاد، ج ۲، ص ۱۵۲.

[۶۹۶] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۲۳ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۰۹.

[۶۹۷] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۳۸ و ۱۳۹ و طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۱۵ و کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۷.

- [۶۹۸] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۲۲، ح ۱۴ (به نقل از ارشاد).
- [۶۹۹] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۳۸ و ۱۳۹ (به نقل از الکامل) و تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۰۹.
- [۷۰۰] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۳.
- [۷۰۱] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۲۲، ح ۱۴ (به نقل از ارشاد) و کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۸۲.
- [۷۰۲] مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۱.
- [۷۰۳] مروج الذهب، ج ۳، ص ۸، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۴۵.
- [۷۰۴] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۲۲، ح ۱۴، (به نقل از ارشاد ارشاد).
- [۷۰۵] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۳۷ (به نقل از مناقب و خرائج) و ص ۱۴۵، ح ۱ و ۲ و ۳ (به نقل از احتجاج، کشف الغمه، ارشاد).
- [۷۰۶] مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۴ و ۸۹ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۱.
- [۷۰۷] خصال صدوق، ص ۱۵۷.
- [۷۰۸] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۱ و طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۰۰.
- [۷۰۹] مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۸ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۱.
- [۷۱۰] مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۱۵.
- [۷۱۱] بحارالانوار ج ۴۵، ص ۳۶۵.
- [۷۱۲] تاریخ الخلفاء: ص ۲۱۸.
- [۷۱۳] تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۷.
- [۷۱۴] تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۸.
- [۷۱۵] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۲۳، ح ۱۵، (به نقل از مناقب).
- [۷۱۶] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۲۸، ح ۱۹ (به نقل از خرائج) و ص ۱۱۹، ح ۹ (به نقل از اختصاص و بصائر الدرجات).
- [۷۱۷] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۲۸، ح ۱۹ (به نقل از خرائج).
- [۷۱۸] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۲۸ و ۲۹، ح ۱۹ (به نقل از خرائج) و ص ۱۱۹، ح ۹ (به نقل از اختصاص و بصائر الدرجات) و کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۱۲.
- [۷۱۹] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۵۶، ح ۱۰ (به نقل از فتح الابواب).
- [۷۲۰] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۱۳ (به نقل از مناقب) و ص ۱۲۱ (به نقل از ارشاد).
- [۷۲۱] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۳۲ (به نقل از العقد الفرید و مناقب).
- [۷۲۲] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۰۵، ح ۹۴ (به نقل از اصول کافی).
- [۷۲۳] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۳۹، ح ۳۰ (به نقل از کتاب الزهد).
- [۷۲۴] ر. ک: بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۶۵، ذیل ح ۷.
- [۷۲۵] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۲۰، ح ۱۱ (به نقل از خرائج).
- [۷۲۶] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۹۵ (به نقل از محاسن برقی و مناقب).
- [۷۲۷] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۲۳، ح ۱۵ (به نقل از مناقب و حلیة الاولیاء).
- [۷۲۸] جهاد الامام السجاد زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (-علیه السلام-)، ص ۲۴۵ الی ۲۴۹.
- [۷۲۹] در پاورقی بحارالانوار آمده است: ظاهراً تصحیف «ماء بجیس» باشد. فیروزآبادی می گوید: ماء بجس: منبجس و بجسه موضع

او عین بالیمامه و «البجیس»: الغریزه و قال: ذو خشب محرکه موضع بالیمن، فترحر.

[۷۳۰] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۵۲ و ۵۳ (به نقل از مناقب).

[۷۳۱] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۶۷، ح ۳۲ (به نقل از اصول کافی).

[۷۳۲] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۶۶، ح ۳۱ (به نقل از اصول کافی).

[۷۳۳] تحف العقول، ص ۲۸۳.

[۷۳۴] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۳۷، ح ۲۸ (به نقل از اصول کافی).

[۷۳۵] بخشی از آیه ۲۱، از سوره ۵۷: الحديد.

[۷۳۶] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۹۴ (به نقل از اصول کافی).

[۷۳۷] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۶۲ (به نقل از خصال) و ص ۱۰۵، ح ۹۵ (به نقل از تهذیب الاحکام).

[۷۳۸] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۰۶، ذیل ح ۹۵ (به نقل از تهذیب الاحکام).

[۷۳۹] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۳۳، ح ۲۷ (به نقل از خرائج).

[۷۴۰] بخشی از آیه ۳۸، از سوره ۳۰: الروم.

[۷۴۱] صحیفه سجادیه، دعای ۱۹.

[۷۴۲] صحیفه سجادیه، دعای ۲۹.

[۷۴۳] صحیفه سجادیه، دعای ۳۰.

[۷۴۴] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۱، ح ۱۰ (به نقل از کشف الغمه) و ص ۱۵۴، ذیل ح ۱۷ (به نقل از تذکره الخاص).

[۷۴۵] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۱، ح ۱۰.

[۷۴۶] ارشاد، ج ۲، ص ۱۳۹.

[۷۴۷] مصباح المتهدج، ص ۵۵۱، و بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۳.

[۷۴۸] کشف الغمه، ج ۴، ص ۲۷۵ و بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۱.

[۷۴۹] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۲، ذیل ح ۱۴ و الکامل، ج ۴، ص ۲۳۸.

[۷۵۰] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۲، ح ۱۴ (به نقل از اصول کافی).

[۷۵۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۹ و کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹۷.

[۷۵۲] مصباح کفعمی، ص ۵۰۹، و بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۲.

[۷۵۳] مصباح شیخ طوسی، ص ۵۵۱ و بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۳.

[۷۵۴] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۴۸، ح ۴ (به نقل از اختصاص و بصائر الدرجات) و ص ۱۴۹، ح ۷ (به نقل از خرائج).

[۷۵۵] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۴۹، ح ۷ (به نقل از الخرائج).

[۷۵۶] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۲، ح ۱۶ (به نقل از اصول کافی).

[۷۵۷] ترجمه آیه ۷۴، از سوره ۲۹: الزمر (اصل آیه چنین است: «و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض تنبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملين»).

[۷۵۸] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۵۲، ح ۱۳ (به نقل از اصول کافی).

[۷۵۹] بحار الانوار ج ۴۶، ص ۱۴۷، ح ۱ (به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی).

[۷۶۰] این تعبیر احتمالاً تصحیف راوی است چرا که آیه شریفه ۷۴ از سوره «الزمر» بدین گونه نیست و در روایت دیگر آیه به صورت

کامل و صحیح نقل شده است.

[۷۶۱] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۵۳، ح ۱۵ (به نقل از اصول کافی).

[۷۶۲] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴.

[۷۶۳] تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۳.

[۷۶۴] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۵۵، ح ۵ (به نقل از ارشاد) و ص ۹۴، ح ۸۴ (به نقل از مناقب) (برای مطالعه مشروح این جریان ر. ک:

ص ۳۵۵ از همین کتاب قسمت «صبر بی پایان حضرت رقم (۱)»).

[۷۶۵] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۵۰ (به نقل از رجال کشی).

[۷۶۶] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۴۷ و ۱۴۸، ح ۲ و ۳ و ۴ (به نقل از بصائر الدرجات و اختصاص).

[۷۶۷] بحارالانوار ج ۴۶، ص ۱۵۱، ح ۱۰ (به نقل از کشف الغمه) و ص ۱۵۴ (به نقل از تذکره الخواص).

[۷۶۸] مفاتیح الجنان، صلوات به حجج طاهره.

[۷۶۹] شرح مناقب محیی الدین عربی، ص ۹۱.

امام باقر علیه السلام در آفاق نگاه ها

مشخصات کتاب

مؤلف: محمد جواد مروجی طبسی

مجله حوزه

بر گرفته از:

مقدمه

پیشوایان پاک، طبق شرایط زمانی و مکانی هر کدام به وظیفه‌ی الهی زمان خود عمل کردند به گونه‌ای که اگر هر امام به جای دیگری بود همان وظیفه را دنبال می‌کرد. پس از شهادت امام حسین علیه السلام، حضرت امام زین العابدین علیه السلام که در اوج قدرت طاغوتی بنی امیه قرار گرفته بود، شرایط بسیار سخت و دشواری را در پیش رو داشت چرا که هر روز دشمنان اسلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به بهانه‌ای عده‌ای را به قتل می‌رساندند. بدین جهت امام چهارم هرگز شرایط زمانی امام حسین علیه السلام را نداشت و می‌باید طوری عمل می‌کرد که هم اسلام را حفظ می‌کرد و هم ریشه بنی امیه را می‌سوزاند. تا این که دولت بنی امیه بر اثر طغیان بیش از حد، و قتل و غارت مردم و شهرها رو به ضعف گذارده و مردم نسبت به جنایت آنها کاملاً واقف گردیدند. در برهه‌ای از زمان زمینه‌ی یک نهضت علمی گسترده‌ای آماده گردید که پرچمدار این نهضت امام محمدباقر علیه السلام بود. یعنی آن شخصیتی که پیشاپیش، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌اش سخنانی به جابر بن عبدالله انصاری فرموده بود. به راستی او دارنده‌ی علم پیامبران، شکافته‌ی علوم بود و به همین جهت بود که صحابه‌ی بزرگوار همانند جابر دست امام محمد باقر علیه السلام را می‌بوسد و در محضرش دو زانو نشسته و از دانش و سיעش بهره می‌برد. و بزرگان علم و ادب در برابر او احساس کوچکی و حقارت می‌کردند. آن امامی که در زمان خود علم دین را شکافت و از راز و رمز دیگر علوم، تشنگان حقیقت و جویندگان علم را با خبر ساخت. آن امامی که هیچ فقیه نامداری و هیچ مفسر بزرگوار و هیچ فیلسوف عالی مقامی و هیچ متکلم مشهوری جرأت سخن گفتن و یا اظهار نظر در محضرش نداشته است. آری، این امام بزرگوار با این

خصوصیات و سوابق علمی مورد تأیید پیامبر و امامان علیهم السلام پیش از او، که وصی اوصیاء و وارث علم انبیاء بود، وارد چنین عرصه ای شد و با جدیت تمام کاروان علم و دانش را در زمان خود سرپرستی کرد. و همین حضور باعث شد تا شیفتگان علم و معرفت از هر سو به مدینه هجوم آورده و در این نهضت علمی جدیدی که امام حرکت آن را آغاز کرده بود، فعالانه شرکت نموده و خود را در کنار دیگر شاگردان امام علیه السلام قرار دهند. صفحاتی که در پیش روی شما است مروری است بر شخصیت علمی امام محمد باقر علیه السلام که از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امام زین العابدین علیه السلام و صحابه و تابعین و دیگر صاحب نظران بررسی شده و در آخر، نیم نگاهی به تولید علم امام شده است. به امید آنکه طرح عظیم «موسوعه امام محمد باقر علیه السلام» را که از سال ۱۳۹۵ ق. آغاز کرده ام به پایان رسانده و تقدیم مشتاقان علم و معرفت کنم. ان شاء الله.

امام باقر از دیدگاه پیامبر

نخستین کسی که نقاب از چهره ی مقدس امام باقر علیه السلام برداشت و سالها پیش از ولادتش به معرفی وی پرداخت، رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بود. آن حضرت ضمن خطبه ها و سخنرانی و یا در پاسخ به درخواست برخی صحابه ی بزرگوار خود، از امام محمد باقر علیه السلام به شکافنده ی علم، ناطق به حق، شکافنده ی علم پیامبر یاد کرده است. روایات زیر شاهد این مدعا می باشد: ۱. در خطبه ای که سلمان فارسی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده آن حضرت مردم را به پیروی از آفتاب و ماه و فرقدان و سپس به نجوم زاهره نه گانه فراخوانده است. و آنگاه به تفسیر هریک از ماه و آفتاب پرداخته و با درخواست سلمان که مراد از نجوم زاهره چیست؟ نام امامان را یادآوری فرموده و از امام باقر علیه السلام چنین یاد می کند: «و بعده محمد بن علی الباقر علم النبیین». [۱]. ۲. همچنین به جابر بن عبدالله انصاری به هنگام بردن نام هریک از امامان و اوصیای پس از خود فرمود: «ثم محمد بن علی المعروف فی التوراة بالباقر». [۲]. ۳. در ملاقاتی که عبدالله بن مسعود با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داشت؛ حضرت ضمن اظهار محبتی که به فرزندش امام حسین علیه السلام نمود، به وی فرمود: «یا حسین، انت الامام ابن الامام ابوالائمة التسعة من ولدك ائمة أبرار». عبدالله بن مسعود پرسید: یا رسول الله! اینان کیانند که در صلب حسین علیه السلام هستند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مدتی سر به زیر افکند و سپس سر برداشتند و فرمودند: «یا عبدالله، سألت عظيماً ولكن اخبرك؛ امر بسیار بزرگی را پرسیدی، اینک به تو خواهم گفت.» سپس دست بر شانه ی امام حسین گذارده و نام یکایک امامانی که از نسل آن حضرت بودند را بیان نمود تا این که به نام مقدس محمد باقر رسید و درباره ی او چنین فرمود: «ويخرج من صلب علي ولد اسمه اسمي و أشبه الناس بي يبقر العلم بقرًا و ينطق بالحق و يأمر بالصواب [۳]؛ و از صلب علی پسری بیرون می آید که نامش نام من است و شبیه ترین مردم به من خواهد بود. علم را می شکافد، گفتار وی حق می باشد.»

امام باقر از دیدگاه امام زین العابدین

امام سجاد علیه السلام نیز با به کار بردن لقب باقر نسبت به فرزند خود، بر شخصیت علمی وی تکیه فراوانی کرده و در برابر پرسش یکی از فرزندان او که چرا وی را باقر نامگذاری کردی، حضرت لبخندی زده سپس به سجده رفت و گویا سجده شکر می کرد و در این سجده بارها از نعمت چنین فرزندی از پروردگار تشکر می کرد. آنگاه فرمود: «يا بُنَيَّ إِنَّ الامامَةَ في ولده إلى أن يقوم قائمنا فيملاها قسطاً و عدلاً و أنه الامام أبو الائمة معدن الحلم و موضع العلم بيقره بقرًا، والله لهو أشبه الناس برسول الله صلی الله علیه و آله وسلم... [۴]؛ فرزندم! بدان که امامت تا روز قیام قائم ما در فرزندانش خواهد بود. و او امام، پدر امامان و معدن حلم و بردباری و جایگاه علم است، علم را خواهد شکافت، به خدا سوگند که شبیه ترین مردم به رسول خدا می باشد...» همچنین به ابو عبدالله زهری که از امام سجاد علیه السلام پرسیده بود پس از تو با چه کسی در رفت و آمد باشیم؟ حضرت با اشاره کردن به سوی فرزندش امام

محمد باقر علیه السلام فرمود: «یا ابا عبدالله إلی ابنی هذا، و اشار إلی محمد ابنه، أنه وصیتی و وارثی و عیبۀ علمی و معدن العلم و باقر العلم. قلت: یا بن رسول الله! ما معنی باقر العلم؟ قال: سوف یختلف إلیه خلاص شیعی و یبقر العلم علیهم بقراً... [۵]؛ ای ابا عبدالله! به سوی این فرزندم. - و سپس به فرزندش محمد اشاره نمود - او وصی و وارث من است، محل نگه داری علمم بوده و معدن علم و شکافنده علم می باشد. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! باقر العلم به چه معنی می باشد؟ فرمود: زود است که شیفتگانی از شیعیانم به سوی او در رفت و آمد خواهند بود و علم را برای آنان خواهد شکافت...»

امام باقر از دیدگاه صحابه پیامبر

یاران رسول خدا نیز به این شخصیت عظیم الشان علاقه ی زیادی داشته و در میان آنان از احترام فوق العاده ای برخوردار بود. چرا که پیشگویی های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به جابر بن عبدالله انصاری و دیگر چهره های محترم، زمینه این را فراهم کرده بود. برخورد مهرآمیز جابر بن عبدالله انصاری، که یکی از یاران با اخلاص رسول خدا و حامل پیام و سلام آن حضرت به امام باقر علیه السلام است جلوه دیگری داده بود. جابر که در زمان کودکی آن حضرت به ایشان گفته بود: پیامبر خدا، سلامت می رساند؛ به او گفته شد: ای جابر! چگونه بوده که تو سلام پیامبر را به ایشان می رسانی؟ گفت: من در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بودم و امام حسین علیه السلام نزد او بود و بازی می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمود: ای جابر! فرزندت برایش به دنیا خواهد آمد که نامش علی است و روز قیامت که منادی ندا سر می دهد: سرور عبادت کنندگان پیاخیزد! فرزندش علی برمی خیزد. آنگاه از نسل او فرزندت خواهد آمد که نامش محمد است و تو ای جابر! اگر او را درک کردی، سلام مرا به او برسان. [۶]. این برخورد سبب شد که باقی ماندگان از صحابه پیامبر و همچنین تابعین که دوران آنها فرا رسیده بود، به حضرت روی آورده و از دانش و سיעش بهره ببرند. ابن شهر آشوب می نویسد: «و قد روی عنه معالم الدین بقایا الصحابه و جوه التابعین و رؤساء فقهاء المسلمین، فمن الصحابه نحو جابر بن عبدالله الأنصاری و من التابعین نحو جابر بن یزید الجعفی و کیسان السخثانی صاحب الصوفیه و من الفقهاء نحو ابن المبارک والزهری و الأوزاعی و ابوحنیفه و مالک و الشافعی و زیاد بن المنذر النهدی [۷]؛ باقی ماندگان از یاران پیامبر و همچنین شخصیت های برجسته ی تابعین و رؤسای فقهای مسلمین از ایشان آثار و نشانه های دین آموخته و روایت کردند که از جمله صحابه همانند جابر بن عبدالله انصاری و از تابعین همانند جابر بن یزید جعفی و کیسان سخثانی و از فقها همانند ابن مبارک و زهری و اوزاعی و ابوحنیفه و مالک و شافعی و زیاد بن منذر نهدی می باشد.»

امام باقر در نگاه دیگران

اشاره

بسیاری از شخصیت های محترمی که معاصر امام باقر علیه السلام بودند، از آنها سخنان ارزشمندی درباره ی امام محمد باقر علیه السلام نقل گردیده که پرداختن به همه ی آنها، از حوصله ی این نوشتار بیرون است. اما باید گفت: گرچه آب دریا را نتوان کشید اما به قدر تشنگی هم باید چشید در زیر به برخی از جملات شخصیت های علمی که درباره ی امام گفته اند، می پردازیم:

عبدالله بن عطاء مکی

در حلیه الاولیاء آمده است که عبدالله بن عطاء مکی گفته: «ما رأینا العلماء عند أحد أصغر منهم عند أبي جعفر علیه السلام یعنی الباقر. و لقد رأیت الحکم بن عینیۀ مع جلالته و سنۀ عنده كأنه صبی بین یدی معلّم یتعلّم منه [۸]؛ ما هرگز ندیدیم که علما در

محضر کسی همانند ابوجعفر یعنی امام باقر علیه السلام آن قدر احساس کوچکی کنند، من خودم حکم بن عینیه را با آن جلالت قدری که داشت، دیدم که همانند کودکی در مقابل معلمش قرار گرفته و از او یاد می‌گیرد.»

نافع غلام ابن عمر

در ملاقات و پرسش و پاسخی که امام با نافع داشتند، از وی درباره‌ی خوارج و اصحاب نهروان پرسیدند. وی که از قدرت استدلال امام محمد باقر علیه السلام سخت شگفت زده شده بود از محضر امام بیرون رفته در حالی که می‌گفت: «انت والله أعلم الناس حقاً».

[۹].

عکرمه

ابوحزمه ثمالی گوید: در آن سالی که امام محمد باقر علیه السلام به حج رفت و هشام با حضرت ملاقات داشت، مردم از اطراف به سوی حضرت روانه شدند. عکرمه پرسید: «من هذا؟ علیه سیماء زهره العلم لاجربنه، فلما مثل بین یدیه ارتعدت فرائضه واسقط فی ید ابي جعفر و قال: یابن رسول الله، لقد جلستُ مجالس كثيرةً بین یدی ابن عباس و غیره فما أدركنی ما أدركنی آنفاً فقال له ابوجعفر علیه السلام: ویلک یا عبید اهل الشام، انک بین یدی بیوت اذن الله أن ترفع و یذکر فیها اسمہ [۱۰]؛ این کیست؟ در چهره او علم غنچه کرده، می‌باید او را بیازمایم. سپس به نزد حضرت رفته تا در مقابل امام قرار گرفت لرزه بر اندامش افتاد و در برابر امام خاموش شد. سپس رو به امام کرده، گفت: ای فرزند رسول خدا! من تاکنون در مجالس زیادی در برابر ابن عباس و غیر او نشسته‌ام ولی آن گونه که در برابر شما مضطرب شده‌ام در مقابل هیچ یک، وحشت و اضطراب مرا فرا نگرفت؟! امام فرمود: وای بر تو ای بنده‌ی اهل شام! تو می‌دانی کجا نشسته‌ای؟ در مقابل خاندانی هستی که خداوند اذن داده تا دیوارهای آن را بالا برند، خانه‌هایی که نام خدا در آن برده شود.»

جابر جعفی

یکی دیگر از شخصیت‌های محترمی که سال‌ها محضر امام باقر علیه السلام را درک کرده و معارف بی‌شماری از امام کسب فیض کرده جابر جعفی است. درباره‌ی جابر نوشته‌اند که حدود پنجاه هزار حدیث در موضوع‌های مختلف از آن حضرت نقل کرده است. [۱۱]. ابن شهر آشوب می‌نویسد: هرگاه جابر از امام باقر علیه السلام حدیثی نقل می‌کرد، می‌گفت: «حدثنی وصی الأوصیاء و وارث علم الأنبياء»؛ این حدیث را وصی اوصیاء و وارث علم پیامبران (یعنی امام محمد باقر علیه السلام) به من گفته است. [۱۲].

ابرش کلبی

همچنین ابن شهر آشوب می‌نویسد: ابرش کلبی در حالی که به امام محمد باقر علیه السلام اشاره کرده بود، از هشام پرسید: این کیست که اهل عراق گرد او حلقه زده و سؤال می‌کنند؟ هشام گفت: این، پیامبر کوفه است، او گمان می‌کند که فرزند پیامبر خدا و باقر العلم و مفسر قرآن است. چیزی را از او پرس که نمی‌داند. ابرش کلبی به نزد امام آمده، گفت: ای فرزند علی! آیا تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانده‌ای؟ فرمود: آری. گفت: پس اجازه دهید تا مسائلی در این خصوص از شما بپرسم. امام فرمود: بپرس ولی اگر قصد آگاهی و دست یافتن به مسائل را داری، بهره‌خواهی برد و اگر قصد اذیت کردن داری، گمراه خواهی شد. ابرش پس از چند پرسش و پاسخ، از جای برخاست در حالی که می‌گفت: حقیقتاً تو فرزند رسول خدا هستی. سپس به سوی هشام رفته، اظهار داشت: ای فرزندان بنی امیه! ما را رها کنید چرا که این أعلم مردم زمین است به آنچه که در آسمان و زمین می‌باشد.

این فرزند رسول خداست. [۱۳].

مالک بن أعین جهنی

از جمله کسانی که امام محمد باقر علیه السلام را ستود و ضمن اشعاری امام را مورد مدح و ستایش خود قرار داد، مالک بن أعین بود. وی امام را مخاطب قرار داده، چنین گفت: وقتی مردم علم قرآن را طلب کنند، تمامی قریش از عرضه‌ی چنین علمی فرو می‌مانند. و هنگامی که گفته شود: فرزند دختر پیامبر کجاست؟ نزد او رشته‌های دراز این را خواهند یافت؛ ستارگانی است که برای شبروان نورافشانی می‌کنند و کوه‌هایی است که دانش را به وسعت کوهها به ارث می‌برند. [۱۴].

محمی الدین نووی

وی که متوفای سال ۶۷۶ ق. است؛ در باره امام محمد باقر علیه السلام می‌گوید: محمد بن الحسین القرشی الهاشمی معروف، به «باقر» از آن جهت بدین لقب ملقب گشته که دانش را شکافته، یعنی که اصل و ریشه‌ی آن را دریافته و از رازهای آن باخبر گشته است. او تابعی گرانقدر و امامی پرهیزکار است، که بر بزرگواریش همگی اذعان دارند و از جمله معدود فقهای مدینه و بزرگان آن به شمار می‌رود. [۱۵].

محمد بن طلحه شافعی

وی در کتاب خود به نام مطالب السؤل می‌نویسد: محمد بن علی باقر علیهما السلام همان شکافنده‌ی علم و جامع آن است که دانش گسترده‌ی او و مقام بلندش بر همگان آشکار است و گوهر زینتش آراسته است و قلبش پرفصفا و کار و کردارش پیراسته است و نفسش پاک و اخلاقی منزّه و اوقاتش به طاعت خدا سپری و قدمش در مقام تقوی راسخ و پا برجاست، فضایل و نیکی‌ها به گرد پایش نمی‌رسند و ویژگی‌های مثبت اخلاقی به او افتخار می‌کنند... [۱۶].

دانشگاه امام باقر

دوران طلایی امام محمد باقر علیه السلام این فرصت را به آن حضرت داد تا علوم آل محمد را در اختیار علاقه‌مندان علم و کمال قرار دهد. بدین وسیله آوازه‌ی باقر علم‌النیین به دورترین نقاط عالم رسیده و خیل مشتاقان علم و دانش به سوی مدینه منوره رهسپار گشتند تا از این فرصت طلایی، کمال استفاده را ببرند. امام باقر علیه السلام با استقبال از این دانش‌پژوهان، خود را برای تربیت آنان آماده کرده و درب تمام علوم را به روی علاقه‌مندان گشود. مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مبدل به دانشگاهی شده بود که در چند نوبت در روز، پذیرای صدها دانشجو بود که همگان در انتظار درس امام محمد باقر علیه السلام بودند. استاد عبدالعزیز، در توصیف این اجتماع بزرگ در مدینه، می‌نویسد: کوفه و بصره و واسط و حجاز، جگر گوشگان خود را به دانشگاه اهل بیت گسیل داشتند و علما و محدثین و راویان بزرگی از آن فارغ‌التحصیل گردیدند. [۱۷]. شاهد بر این مدعا، این است که اگر به رجال شیخ طوسی بنگریم و یا به نام و هویت و ملیت یاران و راویان حدیث امام محمد باقر علیه السلام، به این نکته پی می‌بریم که در میان یاران امام عده‌ی زیادی بالغ بر یکصد نفر از مردم کوفه می‌باشند و همچنین از یمن و مدینه و بصره و شام و موصل و سجستان و مکه و قم و مداین و سرخس و واسط و کابل و نیشابور و حلوان و ری و... دیده می‌شوند. در جلسه‌ی درس امام، صحابه و تابعین و فقها و مفسرین، حتی از گروه‌های مخالف شرکت می‌کردند. مثلاً از صحابه، جابر بن عبدالله انصاری بوده است و از تابعین، چهره‌های سرشناسی همانند: اسماعیل بن عبدالرحمن جعفی و اسماعیل بن زیاد و ابان بن عیاش و حسن بن اَبی

الحسن و حسین بن علی بن الحسین، و حسین بن عبدالله و حبیب ابوعمیره الاسکافی، و حران بن أعین و حارث بن حصین ازدی و زیاد بن سرقه و زیاد بن منذر و عمر بن دینار و غیر اینها می باشند. همچنین از فقهای که در درس امام شرکت می کردند: ربیعہ الرأی بوده است و از مفسران، اسماعیل بن عبدالرحمن سدی، و از سایر فرق و گروه ها همانند زیدیه مثل حسن بن صالح بن حی همدانی و زیاد بن المنذر و از گروه بتریه طلحة بن زید و عمرو بن قیس ماصر و عمرو بن خالد واسطی و غیاث بن ابراهیم و قیس بن الربیع و محمد بن زید و منصور بن المعتمر و مقاتل بن سلیمان و یوسف بن الحارث و... می باشند. [۱۸]. آری، شیخ طوسی اگر چه تعداد یاران امام محمد باقر علیه السلام را به ۴۶۵ نفر رسانده [۱۹] اما به یقین عدد راویان احادیث فقهی و غیر فقهی، بیشتر خواهد بود.

امام باقر و تولید علم

اشاره

پیش از این گفته شد که امام محمد باقر علیه السلام وارث علم تمام پیامبران بوده و طبق روایات، آن حضرت معروف به «باقر» یعنی شکافنده، توسعه دهنده در علوم بوده است. علومی که امام در اختیار دیگران قرار داد از قبیل: فقه، حدیث، فلسفه، تفسیر، لغت، کلام، اخبار مبدأ و معاد، اخبار انبیاء، مناسک حج، و دیگر علوم اسلامی می باشد. شیخ مفید می نویسد: «و روی ابوجعفر علیه السلام اخبار المبتداء و اخبار الأنبياء، و کتب عنه المغازی واثروا عنه السنن و اعتمدوا علیه فی مناسک الحج التي رواها عن رسول الله و کتبوا تفسیر القرآن و روت عنه الخاصة و العامة الاخبار، و ناظر من کان یرد علیه أهل الآراء و حفظ عنه الناس کثیراً من علم الکلام [۲۰]؛ امام محمد باقر علیه السلام اخبار خلقت عالم و اخبار پیامبران را روایت کرد، همچنین اخبار جنگها را از او نوشته و اخلاق و آداب و سنن را از او برگرفتند. به گفته هایش در مناسک حج که از رسول خدا روایت کرده بود، اعتماد کردند و به آنها عمل نمودند. همچنین تفسیر قرآن را از او روایت کرده و عامه و خاصه از حضرتش روایت نقل نمودند. یکی از برنامه های وی این بود که با صاحبان فکر و اندیشه به مناظره و گفت و گو می نشست و یاران وی مطالبی درباره علم کلام از او حفظ می کردند.»

علم فقه

یکی از آثار و برکات این دانشگاهی که بر دست توانای امام باقر علیه السلام پایه گذاری شد، تبیین علم فقه و مسائل حلال و حرام بود که امام با وسعت دانشی که داشت، این سفره ی علمی را برای همگان پهن کرده و آموخته های خود را از رسول خدا و امیرمؤمنان و سایر معصومان علیهم السلام کریمانه تقدیم دانش پژوهان کرد. چرا که تا آن روز هیچ یک از معصومان و حتی پیامبر بزرگوار فرصت نیافته بودند به مسائل حلال و حرام به این گستردگی پردازند. چون نه زمینه ی آن فراهم شده بود و نه مردم در آن سطح از فکر و آگاهی بودند. بدین جهت می بینیم که درسهای فقهی امام آنقدر تأثیرگذار بود که فقهای زمان مجذوب این محفل علمی شدند به گونه ای که امام از برخی شاگردان خود؛ یعنی ابان بن تغلب می خواهد که در مسجد مدینه بنشیند و پاسخگوی مسائل فقهی مردم بوده و فتوا دهد. [۲۱] که بدون شک این مقام فقط شایسته ی فقیه و عارف به احکام الهی می باشد. راستی اگر به کتاب های فقهی مراجعه کنیم و به هر یک از باب های فقهی، که از کتاب طهارت گرفته تا کتاب دیات می باشد، نظر بیفکنیم، نظرات این امام معصوم علیه السلام را می بینیم که راویان، این احادیث فقهی را از امام به عنوان عن ابی جعفر، سألت اباجعفر، قال ابوجعفر، الباقر، و یا روایاتی که در سندشان عن أحدهما آمده، نقل کرده اند. شما اگر به کتاب وسائل الشیعه از تألیفات مرحوم حر عاملی که جامع روایات اهل بیت در مسائل حلال و حرام است، رجوع کنید، خواهید دید که از امام باقر علیه السلام بیشترین

روایات فقهی پس از امام صادق علیه السلام نقل گردیده و تعداد آنها بالغ بر چهارهزار روایت است. چون در جلد اول به ۱۸۱، در جلد دوم به ۱۹۳، در جلد سوم به ۲۱۰، در جلد چهارم به ۲۳۶، در جلد پنجم به ۱۵۶، در جلد ششم به ۱۹۶، در جلد هفتم به ۱۷۳، در جلد هشتم به ۱۷۶، در جلد نهم به ۱۹۳، در جلد دهم به ۱۴۵، در جلد یازدهم به ۱۲۸، در جلد دوازدهم به ۱۷۶، در جلد سیزدهم به ۱۲۵، در جلد چهاردهم به ۱۳۷، در جلد پانزدهم به ۱۲۲، در جلد شانزدهم به ۱۴۶، در جلد هفدهم به ۱۱۱، در جلد هجدهم به ۱۰۸، در جلد نوزدهم به ۱۰۴، در جلد بیستم به ۲۲۶، در جلد بیست و یکم به ۲۰۱، در جلد بیست و دوم به ۲۲۰، در جلد بیست و سوم به ۱۱۸، در جلد بیست و چهارم به ۱۲۸، در جلد بیست و پنجم به ۱۱۵، در جلد بیست و ششم به ۱۶۸، در جلد بیست و هفتم به ۱۵۸، در جلد بیست و هشتم به ۱۶۲، در جلد بیست و نهم به ۱۱۳ حدیث فقهی اشاره نموده است. و اینها تمام مواردی است که با واژه ابوجعفر یا اباجعفر و یا اَبی جعفر می باشد؛ اما اگر احادیث فقهی که با واژه ی لأبی جعفر و یا عن احدهما و یا عن الباقر و یا عن محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام آمده است را به روایات فوق اضافه کنیم؛ بدون شک این تعداد از مرز شش هزار حدیث فراتر خواهد رفت.

تفسیر قرآن

از دیگر علومی که در دانشگاه امام محمد باقر علیه السلام به سرعت رشد کرد، تفسیر قرآن و بیان علوم و معارف قرآنی بود و باعث این رشد فزاینده اولاً خود آن حضرت و در ثانی وجود مشتاقانی بود که از اطراف عالم جهت رسیدن به معارف ناب اسلامی بار سفر به مدینه بسته و در محضر امام قرار گرفته بودند. آنان چون با سؤالات و شبهات زیادی روبه رو بودند، همه آنها را به محضر حجت خدا عرضه می نموده و پاسخ صحیح را دریافت می کردند. بدین جهت هنگامی که ابوزرع، تفسیر امام باقر علیه السلام را درباره ی اهل الذکر شنید، عرضه داشت: خدای راست گفت! قسم به جانم که اباجعفر بزرگترین علماء و دانشمندان است. [۲۲]. و پیش از این نیز گفته شد که مفید در ارشاد در این خصوص نوشته: وکتبوا عنه تفسیر القرآن [۲۳]؛ به گونه ای که اگر به کتاب های تفسیر و یا روایات تفسیری به جای مانده از امام محمد باقر علیه السلام رجوع کنیم، روایات زیادی را در ذیل آیات قرآن می بینیم که راویان بزرگی آنها را از امام علیه السلام روایت کرده اند که بیشتر این روایات را می توان در کتاب البرهان سید هاشم بحرانی و تفسیر عیاشی و نورالثقلین و دیگر تفاسیر روایی پیدا کرد؛ که نام زراره، جابر بن یزید جعفی، سلام بن المستنیر، عطاء، حسن بن محبوب، محمد بن مسلم، صفوان، حریز، عمرو بن قیس، سعد بن ظریف، حمران بن اعین، فضیل، حنان بن سدیر، حسین کندی، سعد بن صدقه، ابو حمزه، ابوبصیر، سعد اسکاف و محمد بن قیس را می توان در صدر راویان این دانش عظیم برشمرد.

پاورقی

- [۱] کفایة الاثر، ص ۴۲.
- [۲] همان، ص ۵۴.
- [۳] همان، ص ۸۳.
- [۴] همان، ص ۲۳۷.
- [۵] همان، ص ۲۴۳.
- [۶] زندگی دوازده امام، ج ۲، ص ۲۰۶.
- [۷] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۱۹۵.

[۸] همان، ج ۴، ص ۲۰۴؛ الارشاد، مفید، ص ۲۴۶.

[۹] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۱۹۹.

[۱۰] همان، ص ۱۸۲.

[۱۱] زندگی دوازده امام، ج ۲، ص ۲۱۴.

[۱۲] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۱۸۰.

[۱۳] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۵.

[۱۴] زندگی دوازده امام، ج ۲، ص ۲۰۴.

[۱۵] همان، ص ۲۰۵.

[۱۶] همان، ص ۲۰۵.

[۱۷] همان، ص ۲۰۷.

[۱۸] رجال، شیخ طوسی، ص ۱۴۲ - ۱۰۲.

[۱۹] رجال، شیخ طوسی، ص ۱۴۲ - ۱۰۲.

[۲۰] الارشاد، ص ۲۴۸.

[۲۱] رجال، نجاشی، ص ۱۰.

[۲۲] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۱۷۸.

[۲۳] الارشاد، ص ۲۴۸.

نگرشی کوتاه بر زندگی حضرت زهرا (س)

مشخصات کتاب

سرشناسه: دخیل علی محمد علی - ۱۹۳۶

عنوان و نام پدیدآور: نگرشی کوتاه بر زندگی حضرت فاطمه زهرا(س) / علی محمد علی دخیل ترجمه محمدعلی امینی مشخصات

نشر: تهران بنیاد بعثت واحد تحقیقات اسلامی ۱۳۶۶.

مشخصات ظاهری: ص ۱۵۱

شابک: بها: ۳۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس عنوان دیگر: حضرت

فاطمه زهرا(س)

موضوع: فاطمه زهرا(س)، ۱۳؟ قبل از هجرت - ق ۱۱

شناسه افزوده: امینی محمدعلی مترجم رده بندی کنگره: BP۲۷/۲/۸۴۸/۱۳۶۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: م ۶۷-۵۵۲

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، سَيِّمًا الْمُحَدَّثَةَ النَّقِيَّةَ، الصَّدِيقَةَ الْكُبْرَى، فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهَا وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى اَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

مقام بزرگ بانوی دو جهان حضرت فاطمه زهرا (س) بالاتر از آن است که شخص عاجزی چون من بتواند مطلب شایسته‌ای در باره آن بگوید.

او قطب دایره عالم امکان و اعصار و قرون گذشته گرد معرفتش چرخیده است [۱] که گفته خداوند: (هُم فَاطِمَةُ وَأَبُوهَا وَبَعْلُهَا وَبَنُوها) [۲] گویای این حقیقت است.

احاطه بر عظمت و منزلت او برای احدی از ممکنات میسر نیست، مگر برای پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع). چگونه محدود بر نا محدود احاطه پیدا می‌کند؟! و چگونه قطره آب می‌تواند وسعت اقیانوس را داشته باشد؟! و همانگونه که عقول محدود ما احاطه علمی و ادراکی بر خدای بزرگ ندارد و درک کنه ذات او بر کسی ممکن نیست [۳].

البته بدون شک اهل بیت پیامبر اکرم (علیهم السلام) مانند خدای تبارک و تعالی در آن وسعت و عدم تناهی نمی‌باشند جز اینکه بدون تردید از همه ممکنات سعه وجودیشان بیشتر است، بطوری که دیگران در مقابل ایشان به منزله قطره‌ای در برابر دریای پهناورند. و پیامبر خدا (ص) می‌فرماید: (سُمِّيَتْ اِبْنَتِي فَاطِمَةَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا) [۴].

و در حقیقت حضرت زهرا (س) از کلیه پیامبران تماما به جز خاتم الانبیاء (ص) بالاتر است چنانچه أدله فراوانی گواه این مطلب است و در بحث‌های آینده خواهد آمد.

از روایات دیگری چنین ظاهر میشود (زمانی که خدای متعال حضرت زهرا (س) را آفرید در بین موجودات شبیه و مانند و همچنین کفوی برای آن حضرت وجود نداشت. در آن موقع خدای قادر متعال امیرالمؤمنین علی (ع) را آفرید) که در این زمینه روایات متعددی وارد شده است [۵]:

آن حضرت بر تمام فرزندان پاک و معصومش حجت است و چگونه با وجود روایات و دلائل بی‌شماری که وجود دارد آن حضرت از انبیاء برتر نباشد [۶].

در این باره حضرت عسکری (ع) می‌فرماید: (وَهِيَ حُجَّةٌ عَلَيْنَا)، (و ایشان بر همه ما حجت است) [۷].

باز امام زمان حضرت ولی عصر (عج) می‌فرمایند: (وَفِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ لِي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) [۸].

(و در دخت رسول خدا برای من (که بر خلائق حجت) الگوی نیکویی است).

و امام حسین (ع) در این باره می‌فرماید: (أُمِّي خَيْرٌ مِنِّي) [۹].

(مادرم از من بهتر است).

ایشان همانند ائمه هدی (علیهم السلام) دارای ولایت تکوینی و تشریحی است. زیرا خداوند متعال آنان را واسطه خلقت عالم و علت غائی آفرینش جهان هستی قرار داده است و ائمه (علیهم السلام) سبب لطف و افاضه خیر و برکت بر تمام ممکنات می‌باشند.

از معصوم (ع) روایت شده: (اگر آنان روی زمین نباشند، زمین درهم فرو می‌رود و نظم از هم می‌پاشد) [۱۰].

و آنان سبب برپایی عالمند همانند عناصر اربعه [۱۱] که قیام مادیات آنها است. و اگر این عناصر نباشد زمین و عالم مادی فرو پاشیده و منهدم خواهد شد.

در حدیث کساء که از احادیث قدسیه است مقام واسطه فیض را برای آن حضرت ثابت می‌کند.

چنانچه روایات دیگری او را عالم و آگاه به غیب معرفی می‌نماید.

ولایت تکوینی به این معنی است که طبق مشیت خدا زمام عالم به دست اهل بیت (علیهم السلام) می‌باشد و مسلم است که حضرت فاطمه زهرا (س) از جمله معصومین می‌باشند.

و حق تصرف در جهان هستی برای ایشان است زیرا قلوبشان ظرف مشیت و اراده حق تعالی است [۱۲].

همانطوری که خداوند به انسان نسبت به افعال اختیاریش قدرت بخشیده است، به حضرات ائمه معصومین (علیهم السلام) هم قدرت تصرف در عالم را عنایت کرده است [۱۳].

تمام کمالات و فضائلی که برای انبیاء و پیامبران الهی ثابت می‌باشد برای ائمه هدی (علیهم السلام) نیز خواهد بود به دلیل اینکه از تمام انبیاء افضل هستند.

ولایت تشریحی

حضرت زهرا (س) دارای ولایت تشریحی نیز می‌باشند. زیرا وجود اهل بیت (علیهم السلام) علت تشریح است که تشریح از لوازم عالم وجود است و وصف جدا نشدنی آن می‌باشد.

هنگامی که اهل بیت (علیهم السلام) علت تکوین عالمند، پس تشریح حاکم بر جهان که ملازم تکوین آن است نیز معلول ایشان خواهد بود.

و حضرت زهرا (س) جزو اهل بیت (ع) است چون می‌فرمایند: (ائمه نور واحد) اهل بیت (علیهم السلام) یک نورند.

(و ان فاطمه حجّه علینا) [۱۴] بدرستی که فاطمه (س) حجت است بر ما اهل بیت.

و ایشان علت فعلیت تشریح و علت بقاء و استمرار آن می‌باشند.

ولایت تکوینی انبیاء و صالحین

قرآن مجید برای تعدادی از انبیاء و انسان‌های شایسته ولایت تکوینی را ثابت کرده است، بر این اساس (با توجه به مطالب گذشته) چنین ولایتی برای حضرت زهرا (س) و دیگر اهل بیت به طریق اولی وجود خواهد داشت.

مانند حکایت آصف برخیا (وزیر سلیمان (ع)) و عرش بلقیس [۱۵] و یا سلیمان (ع) و آنچه که در تسخیر او بود، مثل بادها و شیاطین و دیگر امور طبیعت [۱۶].

و قصه کوهها و پرندگان با حضرت داود (ع) [۱۷].

و یا سخن گفتن حضرت عیسی (ع) در گهواره و شفا دادن نابینایان و مبتلایان به بیماری پسی [۱۸]، زنده کردن مردگان و آفریدن پرندگان به امر خدا [۱۹]، و دیگر حکایات وارده در قرآن مجید که تعداد بسیاری از آنها در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است. هر شخصی که به طور کامل از پروردگار متعال اطاعت نماید، دارای چنین قدرتی خواهد بود، (و می‌تواند در تکوین و امور طبیعی جهان هستی تصرفاتی داشته باشد). مانند سلمان که با مردگان سخن می‌گفت، و حضرت زینب (س) در بازار کوفه که با دست مبارکش به سوی مردم اشاره کرد، در نتیجه صداها در سینه‌ها حبس و زنگ شتران خاموش گشت.

در حدیث قدسی چنین آمده است: (عبدی اطعنی تکن مثلی) بنده من اطاعت کن مانند من خواهی شد [۲۰].

و روشن است که ولایت تکوینی انبیاء و اولیاء و ائمه هدی (علیهم السلام) ولایت ذاتی مستقل در عرض ولایت خدای متعال نمی‌باشد، بلکه امری خدادادی و عطائی ربّانی است، روی این جهت می‌فرماید: (قل لا املک لنفسی نفعاً ولا ضراً...) [۲۱] بگو: سود و زیانی را برای خود دارا نمی‌باشم.

بنابراین قدرت آنان در طول قدرت خداوند است و به اراده او حاصل می‌گردد.

آگاهی آنان از غیب نیز بر اساس (الّا من ارتضی من رسول...) است [۲۲].

و با مستقل نبودن علمشان طبق فرموده خدا: (ولو كنت اعلم الغیب لاستكثرت من الخیر و ما مسنی السوء...) [۲۳] منافاتی ندارد.

ولایت و علم غیب نبی و امام مانند شفاعت است، هیچ کسی جز خدای متعال به طور مستقل، مالک و دارای آن نیست، (قل لله الشّفاعه جمیعاً...) [۲۴].

اگرچه به امر پروردگار بزرگ، افرادی مانند پیامبر و امام دارای مقام شفاعتند، (لا یشفعون الا لمن ارتضی...) [۲۵].

پس گفته خداوند: (تکن مثلی) یا (فلا تضربوا الله الأمثال...) [۲۶] با (لیس کمثله شیء...) [۲۷] منافاتی نخواهد داشت، زیرا (تکن مثلی) طولی است، و آن که نفی شده است، عرضی و استقلالی است.

و دنباله حدیث، (اقول للشیء کن فیکون و تقول للشیء کن فیکون) [۲۸] قرینه و دلیل مثل بودن طولی و استقلالی است.

ادله‌ای که بر ولایت معصومین دلالت می‌کند

آنچه دلالت بر ولایت آن بانوی مکرمه می‌نماید، خواه در خصوص ایشان یا در ضمن ولایتی که برای بقیه معصومین (علیهم السلام) وجود دارد فراوان است، برخی از آنها قبلاً یادآوری شد و برخی دیگر بعداً ذکر خواهد شد:

از جمله سخن امام حسن عسکری (ع) است که فرمودند (فاطمه حجّه الله علینا) فاطمه (ع) حجت پروردگار بر ما ائمه می‌باشد [۲۹]. و نیز حدیث کساء و سخن پیامبر (ص) که فرمود: (لولا علی لما کان لفاطمه کفو آدم فمن دونه) اگر علی (ع) نبود همتایی برای فاطمه (س) یافت نمی‌شد از آدم (ع) تا دیگران [۳۰].

و همچنین ادله‌ای که به تساوی آن مکرمه با حضرت علی (ع) دلالت می‌کند.

و همچنین ادله‌ای که دلالت برافضل بودن ایشان بر تمام پیامبران می‌کند به ضمیمه ادله‌ای که درجات مختلفی از ولایت را برای پیامبران ثابت می‌کند.

و احادیثی مانند (عبدی اطعنی تکن مثلی) که ولایت را برای هر بنده مطیع پروردگار ثابت می‌کند که به طریق اولی بر ولایت آن بانو دلالت می‌کند.

و نیز: قول حضرت علی (ع) که فرمودند (الخلق بعد صنایعنا) ما ساخته پروردگاریم و مخلوقات ساخته ما هستند. و اینکه خداوند دین خود را به رسولش تفویض نمود.

و هم چنانکه معصومین (علیهم السلام) جایگاه مشیت و اراده خدایند و اراده حق در آنها متحقق می‌شود.

و توقیعی (نامه‌ای) که از حضرت مهدی، صاحب‌الأمر (عج) روایت شده که بعداً با ذکر منابع، احادیث مربوطه ذکر خواهد شد. این ادله و دلیلهای دیگر ولایت را برای آن حضرت اثبات می‌کند.

از آیات قرآن نیز آنچه دلالت بر ثبوت ولایت برای همه آنها می‌کند آیه شریفه (النّبیّ اولی بالمؤمنین...) [۳۱] است به ضمیمه آیات و روایات متواتره، زیرا آنها همگی نور واحدند و هر چه برای اول ایشان باشد برای آخرین آنها نیز ثابت است. و همچنین آیه شریفه:

(إنّما ولیکم الله...) [۳۲]، ولایتی در مرتبه ولایت پیامبر اکرم (ص) برای آنها ثابت می‌کند هر چند از نظر فضیلت، درجات متفاوتی دارند. حضرت علی (ع) در درجه بعد از پیامبر اسلام (ص) است. و حضرت زهرا (س) در درجه بعد از حضرت علی (ع) است. یا

طبق بعضی از روایات با او مساوی می‌باشد. بعد از ایشان امام حسن (ع) و پس از او امام حسین (ع)، سپس حضرت مهدی (ع) است. و بعد از حضرت مهدی (ع)، امامان قبلی در درجه فضیلت قرار دارند. این نتیجه‌ایست که از بعضی احادیث استفاده می‌شود.

علت غائی جهان هستی

اما علت غائی بودن ایشان برای کل جهان هستی، ادله و مؤیدات عدیده و بسیاری دارد. در حدیث کساء چنین وارد شده است: (إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءَ مَبْتِيَّةً وَلَا أَرْضًا مَدْحِيَّةً وَلَا قَمَرًا مَنِيرًا وَلَا شَمْسًا مُضِيئَةً وَلَا فَلَكَائِ يَدُورُ وَلَا بَحْرًا يَجْرِي وَلَا فَلَكَائِ يَسْرِي إِلَّا فِي مَحَبَّةِ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ...) [۳۳].

به درستی که من خلق نکردم آسمان بنا شده را، و زمین مسطح و ماه روشنی دهنده و آفتاب درخشانده و فلکی که دور می‌زند، و دریائی که جاری است و کشتی که سیر می‌کند مگر به جهت دوستی این پنج تن.

و در حدیث دیگر آمده است: (لَوْلَا كَمَا خَلَقْتُ الْإِفْلَاقَ وَلَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ وَلَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمْ) [۳۴].

ای محمد، اگر تو نبودی من افلاک را نمی‌آفریدم، و اگر علی نبود تو را نمی‌آفریدم و اگر فاطمه نبود شما دو نفر را نمی‌آفریدم. و وجه عقلی این مطلب می‌تواند این باشد که عدم آفریدن موجود کامل از تمام جهات و آفریدن موجود ناقص، یا دلیل بر جهل و نادانی خالق است و یا دلیل بر عجز و ناتوانی او در آفرینش است و یا نشانگر بخل اوست. که مقام و شأن پروردگار متعال از این عیوب پاک و مبری است، پس اگر حضرت زهرا (س) نبود، آفرینش جهان بر خلاف حکمت بنا می‌شد.

علت حدوث و بقاء جهان هستی

بعضی از علماء معتقدند که وجود اهل بیت (علیهم السلام) علت محدثه جهان هستی می‌باشد، یعنی خلقت جهان از آنان شروع شده است، در این باره از حضرت مهدی (عج) چنین نقل شده است: (نحن صنایع ربنا والخلق بعد صنایعنا) [۳۵] و آری اینکه اهل بیت (علیهم السلام) علت بقاء جهان هستی می‌باشند، به خاطر این است که بقاء و ماندن هستی مانند حدوث و ابتداء آن به استمرار علت احتیاج دارد. (این موضوع در علم ثابت شده است).

مانند روشنی چراغ که دوام آن به اتصال نیروی الکتریسته نیازمند است. آنها به اراده خدای متعال علت بقاء هستی هستند چنانچه نیروی الکتریسته به اراده خداوند برای روشنائی نور مادی علت است.

به حضرت صادق (ع) عرض شد، آیا خدای متعال توانائی خلقت جهان بادوام، دارای ابدیت را در کمتر از یک لحظه دارد؟ اگر چنین است در این صورت دیگر عملی برای خدا باقی نمی‌ماند و گفته یهودیان صحت پیدا می‌کند چون آنها در باره خدا چنین گفته‌اند: (يدالله مغلوله...) [۳۶] دست خدا بسته است.

آن حضرت در جواب چنین فرمودند: جهان هستی به ذات خداوند به طور مستمر قائم و پا برجاست، و می‌توان گفت که نسبت جهان هستی به خداوند مانند صورتهای ذهنی نسبت به ما است. یعنی به مجرد عدم توجه به آنها منهدم می‌شوند. و بر همین اساس وارد شده است:

(لَوْلَا الْحِجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا) [۳۷] اگر حجت در عالم نباشد زمین اهل خود را فرو خواهد برد.

و مقصود، انعدام و نابودی است نه انهدام و تغییر کردن شکل ظاهری.

مثل از هم پاشیدن جهان در صورت نبودن نیروی جاذبه نیست بلکه اصلاً چیزی بدون حجت در عالم باقی نمی‌ماند.

در دعای ماه رجب چنین می‌خوانیم: (فبكم يجبر المهيض و يشفي المريض و ما تزداد الارحام و ما تغيض) [۳۸] به واسطه شما شکستگی‌ها التیام و بیماران شفا می‌یابند و خلقت و عدمش در رحم مادران به واسطه شماست.

و غیر آن از ادله‌ای که گویای این سه مرتبه از مراتب ولایت تکوینی می‌باشد (علت غائی، علت حدوث و ایجاد عالم، علت بقاء و استمرار عالم).

مراد از اولویت (در آیه اولی بالمؤمنین) چیست؟

آیا اولویت تکوینی است؟ یا منظور حق تقدم در صورت تنازع و اختلاف است؟ یا اینکه مراد حق تسلطی است که فوق تسلط انسانهاست همانطوری که خداوند متعال بر مولایی که بر عبد خود مسلط است، حق تسلط بالاتر دارد؟ یا اینکه منظور حق حاکمیت است؟ یا اینکه سه معنای اخیر باهم اراده شده یا تمام این معانی با هم اراده شده زیرا تمام آنها معنایی مشترک دارند و آن نوعی حق تسلط است و لفظ در آن معنای واحد استعمال شده است؟

تمام این احتمالات قابل تصور است هرچند که برخی از آنها احتمال نزدیکتری دارند. بله اگر بگوئیم کلمه (اولی) اولویت عرفی است باید مراد را معنای دوم بدانیم اما به دلیل شواهدی که در باطن و ظاهر آیه وجود دارد اولویت در اینجا غیر از اولویتی است که میان عرف مردم استعمال می‌شود. دقت شود!

حق ایجاد و فسخ

در ظاهر یکی از اختیارات معصومین (علیهم السلام) حق فسخ است هم چنانکه که حق ایجاد دارند. یعنی همانطوری که شارع مقدس حق ایجاد عقد نکاح و فسخ آن را به مرد داده، یا حق انعقاد عقد شرکت و یا فسخ آن را به شریک واگذار کرده، و همچنین در معاملات غیر قابل فسخ فقط حق ایجاد عقد را برای دو طرف معامله قرار داده و یا در مواردی حق فسخ را فقط به شخصی داده است.

برخی از معانی (تفویض)

تفویض تکوینی در مورد آنها، همان است که گذشت (همان حق تصرف در امور عالم) و دلیل بر آن نصوصی مانند (فیما الیکم التّفویض و علیکم التّعویض) [۳۹] و همچنین اجماع علما گواه بر آن است.

تفویض تشریحی یعنی اختیار امور شرعی و روایاتی همچون (المفوض الیه دین الله) [۴۰] و (ان الله ادب نبیه بأدابه ففوض الیه دینه) یعنی خداوند دین خود را به پیامبرش واگذار نمود [۴۱] و روایات متواتره دیگری بر آن دلالت می‌کند.

در برابر این دو معنای صحیح، دو معنای نادرست برای (تفویض) وجود دارد:

اول اینکه خداوند متعال بعد از خلقت عالم بیکار شده است همچون کسی که کارگاهی احداث می‌کند و سپس آن را به شخص دیگری واگذار می‌نماید و خود هیچ کاری نمی‌کند.

این معنا نه تنها مخالف نص و اجماع است، بلکه مخالف قرآن و عقل است.

دوم اینکه خداوند متعال بعد از خلقت عالم آن را به خود وا گذاشته است و کارهای عالم خود بخود می‌چرخد مانند کسی که دستگاهی ساخته و آن را به حرکت در می‌آورد و بعد از آن خود بخود کار می‌کند و این همان معنایی است که یهودیان برای آن قائل بودند، این معنای دوم تفویض باطل و نقطه مقابل عقیده (جبر) است که می‌گوید: تمام کارها را خداوند انجام می‌دهد (حتی افعال انسان را) برخلاف قول به تفویض که می‌گفت: خداوند متعال هیچ کاری انجام نمی‌دهد، ولی حقیقت این است که هر دو ناصحیح می‌باشند. واقعیت چیزی است میان آن دو بطوریکه وسیله‌ها از جانب خداوند و عمل از انسان است و از همین جهت انسان مستحق ثواب یا عقاب می‌گردد.

توقیع شریف و شاهد و دلیل بر این مطلب توقیع (نوشته) روایت شده از حضرت صاحب‌الامر (ارواحنا فداه) است: که در دعای خود عرض می‌کند:

(اسألک بما نطق فیهم من مشیتک فجعلتهم معادن لکلماتک و ارکانا لتوحیدک و آیاتک و مقاماتک الّتی لا تعطیل لها فی کلّ

مکان يعرفک بها من عرفک لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک فتقها و رتقها بیدک بدوها منک و عودها الیک اعضاداً و أشهاداً و مناةً و اذواداً و حفظةً و رواداً فبهم ملات سمائک و ارضک حتی ظهر ان لا اله الا انت... [۴۲].

(بار الها تو را می‌خوانم به آن مشیت تو که در حق آنان (معصومین علیهم السلام) گویا شد پس آنها را معدن کلمات و اساس توحید و آیات خود گردانیدی، آنها را مقام‌های خود قرار دادی که هیچ گاه تعطیل‌پذیر نیست، هرکس تو را شناخت به وسیله آنان بود، فرقی بین تو و آنها نیست جز آنکه آنان بنده و مخلوق تو می‌باشند، امور آنان به دست تو اصلاح می‌شود از تو آغاز و به تو باز می‌گردند، آنان بازوان توانا و شاهدان بینا و بخشندگان و حمایت‌کنندگان و نگهبانان و راهنمایان خیرخواه تو می‌باشند به وسیله آنان آسمان و زمین را پر نمودی تا اینکه کلمه (لا اله الا الله) ظاهر گردید...).

کلمه (مناة) بر وزن قضات که جمع قاضی است بمعنی بخشندگان است و گرفته شده از منی الله تعالی فلانا بخیر یعنی خداوند خیر به فلانی عطا فرمود.

کلمه (اذواد) جمع ذائد است مانند اصحاب که جمع صاحب است و از ماده ذاد بمعنی (حمایت کرد) گرفته شده است پس اذواد یعنی حمایت‌کنندگان. بنا بر این باید گفت هرکس خیری شامل حالش می‌شود و یا اینکه سوئی از او دفع می‌گردد فقط به واسطه آنان است.

و اینکه آسمان و زمین از آنان پر شده است مانند خورشید است که تمام هستی را پر کرده هرچند جرم آن کوچک است. و شاید بتوان گفت رمز ورود زیارت جامعه و دو دعای ماه رجب از جانب ائمه (علیهم السلام) بیان راه وسط و معتدلی بین فکر مادیگرایی خلفای جور از طرفی و افراط و زیاده‌روی صوفیه که قائل به وحدت وجود یا وحدت موجود در اواخر عصر حضور ائمه (علیهم السلام) بودند می‌باشد.

بدیهی است که ظاهر شدن (لا اله الا الله) توسط آنان بدین جهت است که تمام عالم را شرک فرا گرفته آنها نه فقط شرک بت پرستی یا شرک مسیحیت یا یهود بلکه شرک اهل تسننی که قائل به جسم بودن خداوند متعال و مانند آن هستند، زیرا حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود (هرکس برای خدا وصف زائد بر ذات قائل شود او را قرین شیء دیگر دانسته و هرکس برای خدا قرین بیاورد پس برای او دومی آورده و هرکس برای او دومی قائل شود برای او جزء قائل شده..) [۴۳].

مخفی نماند آنچه ما به طور خلاصه بیان کردیم حاصل صدها آیه و روایت است که در مباحث اصول دین ذکر شده‌اند، بدانجا رجوع شود.

بازگشتی به مطالب قبل اشاره کردیم چون خداوند متعال، عالم وجود را در اختیار آنها قرار داده، کارهای خارق‌العاده از آنان سر می‌زند، معجزات و کرامات دارند پس آنها محل و قرارگاه مشیت خداوند می‌باشند. و همچنین گذشت که خداوند اختیار دین خود را هم به دست آنان قرار داده است (المفوض الیه دین الله) و این کارهای خارق‌العاده شامل عدم وجود یا وجود داشتن می‌شود همچون هلاک شدن ساحر به وسیله حضرت رضا (ع) و یا زنده کردن مردگان با معجزه حضرت عیسی (ع) که هرگونه تبدیل و تغییر را شامل می‌شود.

خداوند می‌فرماید:

(ولن تجد لسنة الله تبديلاً و لن تجد لسنة الله تحويلاً) [۴۴] یعنی هیچ گاه سنت‌های الهی تبدیل و تغییر نمی‌یابند. و یکی از آن سنت‌های الهی این است که خداوند عالم تکوین و اختیار دین را به دست معصومین (علیهم السلام) داده است. و این مانند آن است که سوریه را تبدیل به عراق و یا عراق را به سوریه تبدیل نمایند و یا اینکه مردی را زن و یا زنی را مرد گردانند همانطور که در واقعه امام مجتبی (ع) چنین شد [۴۵].

اشاره

در فضیلت حضرت زهرا (س) روایات بسیاری آمده که به چند دسته تقسیم می‌شود:

از جمله روایاتی وجود دارد که نشان می‌دهد اطاعت از صدیقه کبری (س) بر همه مخلوقات و تمام انبیاء (علیهم السلام) واجب است.

از حضرت باقر (ع) چنین نقل شده است: (وَلَقَدْ كَانَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَفْرُوضَةً الطَّاعَةُ عَلَى جَمِيعٍ مِّنْ خَلْقِ اللَّهِ مِنَ الْجِنَّ وَالْأَنْسِ وَالطَّيْرِ وَالْوَحْشِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمَلَائِكَةِ...).

(و به تحقیق اطاعت از او [حضرت فاطمه زهرا (س)] بر تمام مخلوقات خداوند از جن، انس، پرندگان، حیوانات وحشی، انبیاء و فرشتگان واجب بوده است).

روایات دیگر از انتخاب شدن اهل بیت (علیهم السلام) توسط خداوند متعال خبر می‌دهد در این باره رسول الله (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:

(إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَشْرَفَ عَلَى الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي مِنْهَا عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّلَاثَةَ فَاخْتَارَ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ ثُمَّ أَطَّلَعَ الرَّابِعَةَ فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ) [۴۶].

(به راستی که خدای متعال به دنیا نظری کرد پس مرا از بین آن همه بر تمام مردان جهان انتخاب نمود، و در مرتبه دوم تو را (ای علی) بر همه مردان جهان انتخاب کرد، و در مرتبه سوم ائمه هدی را بر جمیع مردان برتری داد، سپس از میان همه زنان عالم فاطمه زهرا (س) را انتخاب کرد).

با توجه به همتائی آن حضرت با پیامبر اکرم (ص) که این حدیث به آن اشاره دارد، و همچنین فضیلت حضرت را بر جمیع انبیاء ثابت می‌کند و به ضمیمه ادله‌ای که او را بر فرزندان معصومش برتری می‌دهد، واضح است که ایشان از جمیع انبیاء (علیهم السلام) افضل و بالاتر هستند.

در کتاب کمال‌الدین چنین آمده است: (... ثُمَّ أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ إِطْلَاعَةً ثَالِثَةً فَاخْتَارَكَ وَوَلَدَيْكَ...) [۴۷].

(حسن و حسین علیهما السلام) را انتخاب نمود [۴۸].

و نظیر آن، گفته خدای متعال است در حدیث قدسی: (يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَخَلَقْتُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ سِنِّ نُورِي وَعَرَضْتُ لِأَيَّتِكُمْ عَلَى أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...) [۴۹].

(ای محمد، به درستی که من تو را و علی و فاطمه و حسن و حسین را از نور خود آفریدم، آنگاه ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمینها عرضه کردم، پس هر کس آن را پذیرفت نزد من از مؤمنین خواهد بود).

روایتی که به طور صریح و آشکار فضیلت ایشان را ثابت می‌کند. از فرمایش رسول اکرم (ص) است که:

(مَا تَكَامَلَتِ النَّبِيُّ لِنَبِيِّ حَتَّى أَقَرَّ بِفَضْلِهَا وَمُحَبَّتِهَا) [۵۰].

(نبوت و پیامبری برای هیچ پیغمبری کامل نمی‌شود مگر اینکه به محبت و فضیلت فاطمه زهرا (س) اقرار داشته باشد).

فاطمه زهرا (س) از تمام انبیاء بجز رسول اکرم (ص) بالاتر است چون پیامبر اسلام (ص) آن بزرگوار را پاره تن خود معرفی کردند [۵۱].

و هنگامی که رسول گرامی اسلام (ص) از تمام انبیاء افضل و برتر باشد، پس پاره تن او نیز چنین خواهد بود [۵۲].

قال رسول الله (ص):

(وَأَلَيْبَةُ عُرْجِ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ حَبِيبُ اللَّهِ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صِفْوَةُ اللَّهِ، فَاطِمَةُ خَيْرَةُ اللَّهِ، عَلَى بَاغِضِهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ).

رسول خدا (ص) فرمود:

در شب معراج که به آسمان (و عالم بالا) رفتم، بر درب بهشت چنین نوشته دیدم، که خدائی نیست جز خدای یکتا، و محمد فرستاده خداست، علی دوست او، حسن و حسین برگزیده خالص خدایند، فاطمه بهترین انتخاب اوست، نفرین خدا بر کسی باد که دشمنی و بغض آنان را در قلب خود داشته باشد [۵۳].

و رسول مکرم (ص) فرموده است:

(أَنَا وَعَلِيُّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ كُنَّا فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ: نُسَبِّحُ اللَّهَ فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِشَيْبِحِنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ بِالْفَى عَامٍ، فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يَسْجُدُوا لَهُ وَلَمْ يُؤْمَرُوا بِالشُّجُودِ إِلَّا لِأَجْلِنا... [۵۴].

من و علی و فاطمه و حسن و حسین در زیر خیمه عرش خدا جای داشتیم، به تسبیح پروردگار مشغول بودیم، پس تسبیح گفتند ملائکه به تسبیح ما قبل از آنکه خداوند عزوجل خلق کند آدم را به دو هزار سال، و هنگامی که آدم آفریده شد به ملائکه دستور داده شد که برای آدم سجده نمایند، و این سجده در واقع به خاطر ما بود.

و در روایت دیگری چنین فرموده است:

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ كَشَفَ عَنْ بَصْرِهِ، فَنَظَرَ فِي جَانِبِ الْعَرْشِ نَوْرًا فَقَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي مَا هَذَا النُّورُ؟ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمَ هَذَا نَوْرٌ مُحَمَّدٌ صِفْوَتِي، قَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ أَرَى نَوْرًا إِلَى جَانِبِهِ؟ قَالَ يَا إِبْرَاهِيمَ هَذَا نَوْرٌ عَلِيٍّ نَاصِرٍ دِينِي، قَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ أَرَى نَوْرًا ثَالِثًا يَلِي النُّورِينَ؟ قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمَ هَذَا نَوْرُ فَاطِمَةَ تَلِي أَبَاهَا وَ بَعْلَهَا [۵۵].

وقتی خداوند، ابراهیم را آفرید، پرده از دیدگان او برطرف شد، پس به جانب عرش الهی نظری افکند و عرض کرد: خداوندا، این چه نوری است.

فرمود: این نور محمد، برگزیده خالص من است.

عرض کرد: مولای من، نوری را در کنار آن مشاهده می‌کنم؟

فرمود: این نور علی یاری کننده دین من است.

عرض کرد: نور سومی را نزد آن دو نور می‌بینم؟

فرمود: ای ابراهیم این نور فاطمه است که در کنار پدر و شوهرش قرار دارد.

آفرینش نور ایشان قبل از حضرت آدم

از حضرت صادق (ع) چنین نقل شده که حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند:

(خَلَقَ نَوْرَ فَاطِمَةَ قَبْلَ أَنْ تَخْلُقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ... خَلَقَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ نُورِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ... [۵۶].

حکایت کشتی حضرت نوح

وقتی که میخهای کشتی را کوبید پنج میخ باقی ماند، چون دست او به اولین آنها رسید، از آن نوری همانند یک ستاره درخشان تابید.

میخ اول به نام رسول اکرم (ص) بود و دوم اختصاص به نام مبارک حضرت امیرالمؤمنین (ع) و بقیه آن به نام حضرت زهرا (س) و

امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) بود، که در این باره رسول گرامی (ص) می‌فرماید:
(ولولانا ما سارت السفینه بأهلها) [۵۷].
اگر ما نبودیم کشتی حرکت نمی‌کرد و به ساحل نمی‌رسید.

آموختن نام مقدس آنان به پیامبران

از حضرت مهدی (ع) وارد شده که جناب زکریا (ع)، از پروردگار متعال، آموختن نامهای پنج نور مقدس را درخواست نمود [۵۸]، و آنچه که در این باره از حضرت باقر (ع) در ذیل آیه شریفه (ولقد عهدنا إلى آدم من قبل...) [۵۹] نقل شده است که می‌فرمایند: کلماتی در باره محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از نسل ایشان بوده است [۶۰].

مطالبی که در باره منزلت ایشان در روز قیامت است

مانند سخن پیامبر بزرگوار (ص):
(... والذی بعثنی بالحقّ إنّ جهنّم لتزوفر زفره لا- ببقی ملک مقرب ولا نبی مرسل الاّ صعق فینادی إلیها ان یا جهنّم یقول لک الجبار اسکنی بعزّی واستقرّی حتّی تجوز فاطمه بنت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم إلى الجنان...).
قسم به آن خدائی که مرا به حق فرستاده است: جهنّم (روز قیامت) صدائی خواهد کرد که فرشتگان و پیامبران از صدای آن، فریادشان بلند می‌شود و به آن می‌گویند: آرام باش تا اینکه فاطمه دختر محمد (ص) به بهشت وارد شود [۶۱].

آنچه بر افضل بودن ایشان بر ائمه هدی دلالت دارد

مانند فرموده امام حسین (ع):
(امی خیر منّی) [۶۲] مادرم زهرا از من بهتر است. و روایات دیگر [۶۳].
البته ائمه هدی (علیهم السلام) از این جهت همگی مانند ایشان هستند (همه آنان بر جمیع پیامبران برتر می‌دارند) و روایاتی مانند نماز خواندن حضرت عیسی (ع) پشت سر حضرت مهدی (عج) مؤید این مطلب است [۶۴].

درس‌هایی از سیره حضرت فاطمه زهرا

در زندگی و رفتار آن بانو نکات فراوانی برای فراگیری وجود دارد که چنانچه مسلمانان بلکه عالم بشریت به آنها عمل نمایند قبل از آخرت به سعادت رسیده و دیگران را نیز سعادت‌مند می‌نمایند.
ما به عنوان نمونه بعضی از آن نقاط را یادآوری می‌نمائیم.
ازدواج با میمنت آن بزرگوار که حضرت رسول (ص) در اول بلوغ او را به تزویج در آورد.
اگر دختران ما نیز در اوائل بلوغ ازدواج نمایند سعادت‌مند گشته و تا حد زیادی از شاخه‌های فساد در جامعه قطع می‌گردد. زیرا معنای ازدواج آنها در این سن ازدواج پسران در سن بلوغ است پس انسان به کار حرام رغبت نمی‌نماید.
و ما قبیله‌هایی را در بلاد اسلامی دیده‌ایم که همینطور عمل می‌کنند و به همین سبب کار خلاف کم می‌شود و نزدیک به حد صفر می‌رسد. برعکس جاهائی که چنین روشی وجود ندارد میزان خلاف بطور جدی بالا می‌رود، و از طرف دیگر منجر به انواع بیماری و عقده‌های روحی و فشارهای عصبی و متلاشی شدن بنیان خانواده و زیادی مشکلات و غیره می‌گردد.
همچنین در جهیزیه ساده آن بزرگوار بالاترین سرمشق برای کم کردن مهریه‌ها و قناعت کردن به حد امکان و توانائی وجود دارد و

همانا حضرت رسول (ص) فرمود: (افضل نساء امتی اصبحهنّ وجها و اقلهنّ مهرا) [۶۵] برترین زنان امت من آنهایی هستند که از همه خوشروتر و مهریه‌شان از همه کمتر است [۶۶].

و باز فرمود: (القناعة مال لا ینفد) [۶۷] قناعت سرمایه‌ای پایان‌ناپذیر است.

و از علی (ع) منقول است که فرمود: (لا کتر اغنی من القناعة) [۶۸] هیچ گنجی مانند قناعت انسان را بی‌نیاز نمی‌کند.

و این خود رمز خوشبختی و تحرک هرچه بیشتر و جدی‌تر به سوی آینده است، زیرا دو زوج جوان برای پیشبرد زندگی به سوی جلو همدیگر را یاری می‌نمایند، و شاید همین امر سرّ کلام خداوند را روشن می‌سازد که فرمود: (ان یكونوا فقراء یغنهم الله من فضله) [۶۹].

در صورتی که تنگدست باشند خداوند آنان را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد.

این در حالی است که سنگینی مهریه‌ها و پیچیده شدن مقدمات و برنامه‌ها و تشریفات زائد موجب عقب افتادن ازدواج‌ها می‌گردد، چه بسا باعث می‌شود افراد مادام‌العمر مجرد بمانند که خود خطرات و مضرات فراوانی را در پی دارد.

همچنین چرخاندن کارهای منزل توسط آن بانوی مکرمه که کارهای داخل خانه به ایشان و کارهای بیرون به حضرت علی (ع) واگذار شده بود و این باعث آرامش روحی و سلامت جسمی می‌گردد، زیرا کارهای زحمت‌دار علی‌رغم ناراحتی و خستگی موجب صحت و سلامتی می‌گردد، در حالیکه راحتی و بیکاری سبب بیماریهای گوناگون می‌شود. مؤید این مطلب تاریخ است تا جایی که سراغ داریم یکبار بیشتر بیماری برای آن حضرت نقل نکرده‌اند. و آن بیماری آخر عمر بوده که در اثر رنجهای فراوان و فشار در و دیوار منتهی به شهادت آن بزرگوار گردیده است (درود خدا بر او باد).

چه بسا به خاطر اینکه امت اسلامی را به کار و زحمت آموخته‌کنند، حضرت رسول الله (ص) با آن همه لطف و مهربانی حاضر نشد خادمه‌ای به دختر خود عطا فرماید، تا یک درس عملی برای تمام زنان مسلمان باشد، و شاید اصل درخواست حضرت فاطمه زهرا (س) و بدنال آن عدم اجابت پیامبر (ص) برای تعلیم بوده است.

اما دستیابی حضرت به فضّه به خاطر ضرورت پیش آمده بود، زیرا کارهای سختی که باید با دست انجام می‌شد مانند آسیاب کردن و نان پختن و شستن و امثال آن متراکم شده، به علاوه فرزندان خردسال حضرت و اهمیت پرداختن به کارهای آنان از طرفی و مراجعه زنان به آن حضرت در باره کارها و مسائل خود ضرورت امر را تجدید می‌نمود.

با این حال می‌بینیم بعد از آمدن فضّه نیز پیامبر (ص) کارها را بین آندو تقسیم فرموده، به طوری که یک روز نوبت حضرت زهرا (س) و یک روز نوبت فضّه بود [۷۰] این کار علاوه بر اینکه درسی است برای امت تا با زیردستان خود مواسات داشته باشند، تأکیدی است بر تحمل کارها و زحمت و رنج حتی در جایی که شخص دیگری نیز وجود داشته باشد.

قابل ذکر است که فضّه زنی شوهردار و دارای خانواده و فامیل بوده است و این از داستان قرآن خواندن او در سفر حج و دیدار با فرزندان معلوم می‌شود. چنانچه اسلام اینگونه است که هیچ دختری را بدون همسر و نمی‌گذارد بطوری که سلمان محمدی وقتی حاکم بر مدائن شده بود با زنی ازدواج نمود و مشاهده کرد آن زن دختری از شوهر قبلی دارد و هنوز ازدواج نکرده است، گفت: من از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: (مضمون روایت) اگر دختر خانه، ازدواج نکند و کار نامشروع مرتکب شود عقاب آن برگردن اهل خانه است.

و اما آرد کردن، خمیر ساختن، پختن، بافندگی کردن، شستن، نگهداری از فرزندان و انجام دهها کار دیگر خانه توسط آن بزرگوار به کمک فضّه بود، پس در تمام اینها آموزشی برای طرز رفتار زن در زندگی زناشویی است. اگر این نوع زندگی در خانه‌های ما رواج بگیرد کجا ما احتیاج به وارد کردن اجناس از شرق و غرب پیدا می‌کنیم حتی گوشت و غیر گوشت مثل ضروریات و کالاهای اساسی.

همچنین گفتار آن بانو که به امیرالمؤمنین (ع) گفتند: (ما عهدتني كاذباً ولا خائنة) [۷۱] یعنی هیچگاه یاد نداری که دروغی گفته یا خیانتی کرده باشم. این برای تعلیم همسران در برابر شوهران آنهاست و گرنه علی (ع) این مطلب را می‌دانست. همینطور وقتی پیامبر (ص) می‌بیند که درب خانه حضرت زهرا (س) پرده‌ای نصب شده داخل خانه نمی‌شود [۷۲]، این نیز درس دیگری برای ماست و چه بسا حضرت زهرا (س) عمداً این برنامه را تهیه نمودند تا اینکه وسیله‌ای برای تعلیم باشد و زنان غرق در ناز و نعمت نشوند در حالیکه بسیاری از مردم با مشکلات زندگی دست و پنجه نرم می‌کنند. حضرت رسول (ص) فرمودند: کسی که سیر بخوابد و همسایه او گرسنه باشد این شخص به من ایمان نیاورده است [۷۳]. و همچنین نقاط برجسته دیگری که در سیره نورانی آن حضرت وجود دارد و تمام آنها عبرتها و برنامه‌های تربیتی و راههای سعادت دنیا و آخرت می‌باشد.

برتری مقام معصومین ذاتی است

مقام بالای آنها ریشه در جوهره وجود و ذات آنان دارد، مانند برتری طلال بر نقره، و بر این معنا ادله چهارگانه (قرآن، احادیث، اجماع و عقل) دلالت می‌کند.

مراد ما از دلیل عقلی، هم برهان آتی است (استدلال از معلول بر علت)، زیرا اعمال آنان از درون ذات آنها خبر می‌دهد و هم برهان لمی است (استدلال از علت بر معلول)، زیرا قدرت مطلقه حق در جایی که مانع نباشد حتماً اعمال می‌شود، و این مطلب اقتضای آفریدن و موجود برتر را می‌کند، بله بعد از این دلیل عقلی که کلیت موضوع را مشخص می‌کند تشخیص جزئیات و مصادیق را با ادله نقلی یعنی قرآن و احادیث در می‌یابیم.

خداوند سبحان می‌فرماید: (تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض) [۷۴] بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم.

و باز می‌فرماید: (انظر كيف فضلنا بعضهم على بعض) [۷۵] بنگر چگونه بعضی را بر بعضی دیگر برتری دادیم.

و می‌فرماید (نفضل بعضها على بعض في الاكل) [۷۶] ما بعضی را برای خوردن بر بعضی دیگر

برتری دادیم. و همچنین آیات و روایات متواتره دیگر. همچنین کرامات صادره از آنان نیز بر این معنا دلالت می‌کند. البته کسی اشکال نکند که خداوند اگر دیگران را هم مانند آنان می‌آفرید آنان نیز به درجات بالا می‌رسیدند، زیرا بدیهی است که اگر دیگران این قابلیت را داشته باشند حتماً اینگونه آفریده می‌شدند زیرا در حکمت خداوندی لازم است که هر ماهیت ممکنه را در صورت نبودن مانع به مرحله وجود برساند و گرنه یا باید گفت خداوند عاجز است یا جاهل و بی‌خبر و یا دارای خبث و بخل که هر سه از مقام اقدس احدیت دور است.

بله چنانچه چیزی قابلیت تحقق و وجود را نداشته باشد، مانند اجتماع دو نقیض و مانند اینکه یک چیز هم فیل و هم مورچه باشد، یا اینکه هم زوج و هم فرد باشد، یا هم وجود و هم عدم باشد، یا اینکه خلقت او خلاف مصلحت باشد، در این صورت آن شیء خلق نمی‌شود چون موارد اول محال ذاتی و مورد دوم محال عارضی است یعنی چون کار قبیحی است از حکیم علی‌الاطلاق صادر نمی‌شود.

الگوی پذیری از پیامبر

شش موقعیت برای پیامبر

قرآن کریم سخن از تأسی و الگوپذیری از پیامبر (ص) را به میان آورده است [۷۷] و علی (ع) فرموده است: (تأسی به پیامبر نمائید و الا ایمن از هلاکت نخواهید بود) [۷۸] و

در روایات هم سخن از تأسی به ائمه (علیهم السلام) آمده است، پس وظیفه ما پیروی از آنهاست و یکی از آنها حضرت زهرا سلام الله علیهاست زیرا آنان حجّت‌های پروردگارند. البته این در جایی است که عملی از مختصات آنها نباشد که دیگر جای تأسی ندارد.

و اما در مورد شخص پیامبر (ص) ظاهراً اعمال ایشان را می‌توان به شش دسته تقسیم نمود:

۱- احکام اولیّه (یعنی احکامی که در حالت عادی و ابتدائی بر هر موضوع مترتب می‌شود) خواه از کلام حضرت فهمیده شود یا از عمل یا از سکوتی که باعث تأیید و نشان دهنده رضایت ایشان باشد، مانند واجب بودن نماز، یا حرمت شراب و احکام دیگر تکلیفی یا وضعی. و همچنین احکامی که به دو صورت انجام می‌شود مانند روزه در وطن و افطار در سفر، اینها هر دو از احکام اولی است، نه اینکه یکی حکم اولی و دیگر حکم ثانوی باشد زیرا هر مکلف مختار است که یا در وطن باشد و روزه بگیرد، و یا در سفر باشد و افطار نماید.

۲- احکام ثانوی و آنها احکامی هستند که در شرایط خاصی بر موضوع مترتب می‌شوند، مثل حالت اضطرار و امثال آن. در این دو نوع احکام باید به پیامبر (ص) تأسی کرد، زیرا پیامبر (ص) گاهی از روی اضطرار کاری را انجام می‌دادند که در حالت عادی جایز نبوده است، مانند مجبور شدن حضرت به حمل سلاح هنگام ورود به مکه، یا خواندن نماز نشسته در حال بیماری، و اینها از مختصات حضرت نمی‌باشد.

البته حضرت هیچگاه بر طبق (مالا- یعلمون) یعنی احکام مخصوص حالت جهل به حکم و یا (ما اخطأوا) یعنی احکام مخصوص حالت اشتباه و خطا و یا (ماسهوا) یعنی احکام سهو و (مانسوا) یعنی احکام نسیان و فراموشی عمل نکرده‌اند، زیرا از این چهار حالت منزّه و مبرء می‌باشند.

امّا اینکه آیا بر حسب (ما اکرهوا) یعنی احکام وقت اکراه که از جانب غیر بر انسان تحمیل می‌شود عمل کرده‌اند یا نه؟ جایی را نیافتیم.

اهل سنت عقیده دارند سهو و نسیان از حضرت صادر شده اما اجماع شیعه بر خلاف آن است و عقل و نقل هم آن را رد می‌کند.

۳- کارهای عمومی حضرت: مانند خریدن فلان شتر یا ازدواج با زنی چند ساله و چیزی را خوردن یا آشامیدن، اینها از چیزهایی نیست که واجب الاقتداء باشد به طوری که هر کس چنین نکند هلاک می‌گردد.

بله از اینکه حضرت چنین اعمالی انجام می‌داد، استفاده می‌شود آن کارها مباح بوده است. بعضی از اهل تسنن استفاده و جوب کرده‌اند و از همین جهت گفته‌اند سالی یکبار باید در محل زباله بول نمود! که هم از جهت دلیل و هم نحوه استدلال باطل و غیر قابل قبول است، و لذا خود آنان هم این وجوب را در بلند کردن همسر برای دیدن نوازندگان قائل نشده‌اند، البته این هم طبق یکی از افترااتی است که به آن وجود مقدّس زده‌اند.

۴- احکام حکومتی آن حضرت که همان دستورات حکومتی خاصی است که در شرائط خاص صادر شده است مانند اینکه در جنگی اسامه را به فرماندهی نصب نمودند یا فلانی را والی بحرین کردند و مانند آن، بدیهی است این گونه احکام برای حضرت علی (ع) در زمان حکومت خودشان واجب نبوده هر چند آن شخص منصوب عدالت خود را از دست نداده باشد.

۵- اختیارات ولایت: هر چند حضرت از جانب خداوند متعال این اختیارات را داشته‌اند، ولی ما در جایی ندیده‌ایم که ایشان مثلاً شخص آزادی را غلام کند، یا غلامی را بدون رضایت صاحبش آزاد کند، یا ازدواجی را فسخ کند، یا ملکیتی را زائل یا ایجاد نماید، بله در روایتی آمده است که حضرت علی (ع) در جریان طغیان فرات تهدید نمود که تمام آزاده‌ها را به غلامی می‌کشاند.

و همچنین این نوع تصرفات را از سایر ائمه (علیهم السلام) سراغ نداریم.

آنچه در داستان سمره واقع شد و حضرت فرمان کندن درخت او را دادند هرچند بعضی گفته‌اند از اختیارات ولایتی بوده است، اما به نظر مایکی از احکام قضائی است که هر فقیهی می‌تواند در شرائط خاص آن را صادر کند.

۶- احکام مختص به پیامبر (ص) مانند ازدواج با بیش از ۴ همسر و غیر آن که در کتابهای شرایع و جواهر والنکاح ذکر گردیده و اینگونه احکام مخصوص خود حضرت انجام گرفته، هرچند شبیه آنها در مورد بعضی از معصومین بوده است مانند حرام بودن ازدواج با غیر حضرت زهرا در زمان حیات ایشان که این از مختصات آن بانو است و یا حرام بودن گفتن لقب امیرالمؤمنین بر غیر حضرت علی (ع) و یا اختصاص بعضی از احکام به حضرت مهدی صاحب‌الزمان (عج) چنانچه از برخی اخبار فهمیده می‌شود.

مرگ و زندگی معصومین یکسان است

آنها در حال مرگ مانند زندگان می‌باشند چه از جهت ولایت تکوینی و چه ولایت تشریحی زیرا ادله‌ای که ذکر شد به این علت عمومیّت دارند مگر نوع هفتم ولایت که همان حقّ حکومت است. اگر گفته شود آنها در حال مرگ چطور در امور تکوینی تصرف می‌نمایند؟ جوابش این است:

اولا آنها نمی‌میرند زیرا آنها (احیاء عند ربهم یرزقون) [۷۹] زنده‌اند و نزد پروردگار روزی می‌خورند و فقط لباس عوض کرده‌اند البته هر انسانی بعد از مرگ این چنین است، زیرا خدا آنها را برای بقاء ابدی آفریده نه فناء و زوال و در حدیث است که پیامبر (ص) کشتگان مشرکین بدر را مورد خطاب قرار داد و وقتی شخصی اعتراض نمود فرمودند: (تو شنواتر از آنان نیستی) [۸۰].

نیز در زیارت آمده (و إنک حیّ) [۸۱] شهادت می‌دهم که تو زنده‌ای.

ثانیا بر فرض که آنها غیر زنده باشند چه اشکالی دارد خداوند سبحان به یک غیر زنده‌ای حیات ببخشد همانطوری که رزق می‌دهد، شفا می‌دهد و کارهای دیگر انجام می‌دهد.

قرآن می‌فرماید: (ما هر موجود زنده را از آب آفریدیم) [۸۲] و بدیهی است که آب موجودی

غیر زنده است ولی خداوند علت تمام علتهاست و فرقی برای او نمی‌کند که با یک موجود زنده ایجاد حیات و زندگی کند و یا با یک موجود غیر زنده.

در آیه دیگری آمده است: (یخرج الحیّ من المیت) [۸۳] خداوند زنده را از مرده خارج

می‌کند. در داستان گاو بنی اسرائیل که ذبح شد و سبب زنده شدن شخصی مقتول گردید همانطوری که مشتی از خاک پای فرستاده خدا سبب زنده شدن گوساله سامری گردید، و در داستان ارمیا پاشیدن آب بر هزاران نفر که از خانه‌های خود خارج شده و مرده بودند و آب باعث زنده شدن آنها گردید، که این داستانها در قرآن کریم ذکر شده‌اند.

از همین رو داستان گاو بنی اسرائیل فقط برای بیان تاریخ نبوده است، بلکه برای بیان عبرتهائی بوده، من جمله اینکه خداوند متعال می‌تواند مرده‌ای را به وسیله شیء بی‌جان دیگری زنده گرداند، چنانچه داستان نجوی [۸۴] (که دستور رسید هر کس می‌خواهد ملاقات خصوصی با پیامبر (ص) داشته باشد باید اول صدقه بدهد و هیچ کس به آن عمل نکرد جز امیرالمؤمنین علیه السلام) فقط برای بیان یک داستانی که بعدا نسخ گردید نمی‌باشد، بلکه در صدد بیان این معناست که مردم عباداتی را که مربوط به اعضاء و جوارح است انجام می‌دهند ولی وقتی مسأله پول و مال در میان می‌آید مقدار ایمان آنها

معلوم می‌شود، بنابراین فکر نشود این داستان فقط فضیلت امیرالمؤمنین (ع) را بیان می‌کند.

وسعت علم و قدرت ایشان

اهل بیت پیامبر گرامی (علیهم السلام) که حضرت فاطمه (س) یکی از آنان است دائره علم و قدرتشان به اذن خداوند تمام کائنات را در بر می‌گیرد و در زیارت رجبیه آنچه که دلیل بر این مطلب باشد آمده است، همانطوری که در پاره‌ای از احادیث وارد شده (یعلمون ما کان و ما یکون و ما هو کائن) می‌دانند هر چه را که قبلا و فعلا و بعدا وجود دارد، و این عقلا محال نیست و شبیه این عمومیت و وسعت را در هوا و حرارت و قوه جاذبه و غیر اینها مشاهده می‌کنیم، همانطوری که حضرت عزرائیل از جهت میراندن علم و قدرت او به همه انسانها بلکه ملائکه احاطه دارد چنانچه در روایات آمده است.

خداوند در حق ابراهیم (ع) می‌فرماید: (و کذالک نری إِبْرَاهِیمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) [۸۵] همچنین ما ملکوت و باطن آسمان و زمین را به ابراهیم نشان دادیم.

و در حق یعقوب می‌فرماید: (وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ) [۸۶].

همین که قافله از مصر جدا شد، پدرشان (یعقوب علیه السلام) گفت: من بوی یوسف را می‌شنوم.

و معصومین (علیهم السلام) از ملائکه و انبیاء برتر می‌باشند همانطور که نصوص و اجماع، دال بر این مطلب است و قبلا گذشت.

خداوند در حق رسول خاتم (ص) می‌فرماید: (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَ سَرَاجًا مُنِيرًا) [۸۷].

خداوند، بودن هیچ قیدی [۸۸] را بر پیامبر خود اطلاق (شاهد) ننموده است، و این اطلاق نشان دهنده عمومیت است همانطوری که بقیه صفات حضرت هم عمومی است و بدیهی است که شاهد بودن ممکن نیست مگر برای کسی که حاضر باشد و علم داشته باشد.

و باز خداوند می‌فرماید: (و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا) [۸۹] تو ای پیامبر روز قیامت

به عنوان شاهد بر پیامبران گذشته آورده می‌شوی.

این مطلب را، قول خداوند متعال تأیید می‌کند که بعد از آن می‌فرماید: (یَوْمَئِذٍ يُوَدِّعُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَا الرَّسُولِ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا) [۹۰] روز قیامت کفار و کسانی که معصیت پیامبر (ص) را نموده‌اند آرزو می‌کنند که با خاک یکسان باشند... (معلوم می‌شود پیامبر با خبر بوده که آنها شرمنده می‌شوند) و باز در روایات آمده است: (اگر شیاطین اطراف دلهای بنی آدم طواف نمی‌کردند هر آینه ملکوت آسمانها را می‌دیدند) [۹۱] وقتی بنی آدم اگر موانع برطرف گردد چنین توان و قدرتی داشته باشند پس اهل بیت (علیهم السلام) سزاوارترند.

و در تشهد نماز می‌گوئیم: (السلام علیک ایها النبی و رحمۃ الله و برکاته) تا پیامبر حاضر و ناظر نباشد خطاب نمودن به او چه معنا دارد.

در حدیث آمده (نَزَّهْنَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَ قَوْلُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ) [۹۲] یعنی ما را از مرتبه خدائی منزّه نمائید و هر چه خواستید در حق ما بگوئید. این بدان جهت است که گروهی آنها را خدا دانستند پس مورد نهی قرار گرفتند، اما بعد از مرتبه خدائی هر گونه کمالی در آنها وجود دارد و نمونه‌ای از آن علم و قدرت فراگیر است که بعضی از قسمت‌های زیارات امام حسین (ع) و جامعه بر این مطلب دلالت دارد.

اما اینکه در روایت وارد شده فرشته‌ای سلام‌ها را به پیامبر اکرم (ص) می‌رساند، این منافات با مطالب گذشته ندارد، زیرا این، نظیر رساندن صحیفه اعمال توسط فرشتگان به سوی خداوند است، (با اینکه خداوند خودش علم کامل دارد) و اما اینکه گاهی حضرت از چیزهایی سؤال می‌کردند این مانند سؤال خداوند است که پرسید (و ما تلک بیمینک یا موسی...) [۹۳] ای موسی در دست راست خود چه داری، و نمونه‌های دیگر از این قبیل که بر شخص مطلع از روایات متواتره پوشیده نیست.

علم غیب آنمه و رفتار عملی آنان

روشن است که علم غیب داشتن آنان هیچ تغییری در رفتار عملی آنان ایجاد نمی‌کرد، و از همین رو امام مجتبی (ع) بدون هیچ اجباری اقدام به نوشیدن مایع مسموم می‌نماید، و شخص پیامبر اکرم (ص) گوشت مسموم را می‌خورد که همان منتهی به مرگ ایشان می‌شود. و حضرت علی (ع) از زمان مرگ خود آگاه است ولی با این حال به مسجد می‌رود با اینکه می‌توانست کسی دیگری به نیابت خود بفرستد، یا نگهبانانی با خود همراه سازد و یا ابن ملجم را زندانی کند یا از مسجد بیرون نماید یا اینکه عده‌ای را مأمور مواظبت از او قرار دهد و کارهایی از این قبیل.

اما اینکه اینطور جواب دهیم: آنان در هنگام نازل شدن مرگ بی‌خبر هستند یا اینکه بگوئیم آنان مجبورند این کارها را انجام دهند، مثل مسموم نمودن امام کاظم و امام رضا (علیهما السلام) به وسیله هارون و مأمون یا امثال این جوابها که خلاف ظاهر ادله می‌باشد و قانع کننده نیز نمی‌باشند.

اگر قرار بود علم غیب در رفتارشان اثر بگذارد نمی‌بایست پیامبر (ص) در فقدان فرزندش ابراهیم بگیرد، و نمی‌بایست امام حسین (ع) در شهادت و فقدان فرزندان و اصحاب خود بگیرد، با اینکه آنان خوب می‌دانند و می‌بینند آنها به بهشت برین منتقل می‌شوند. کسی که می‌داند فرزندش به مکان کاملاً خوبی رفته و از همه جهات در رفاه و آسایش است آیا گریه می‌کند؟ و همچنین نمی‌بایست یعقوب از فراق یوسف (ع) گریه کند و حال آن که او می‌دانست فرزندش زنده است و بزودی بعد از مدتی بصورت پادشاه به او بر می‌گردد.

اگر گفته شود بفرض اینکه حضرت یوسف رحلت کرده بود، این گونه گریستن چه معنا دارد آن هم به طوری که چشمان آن حضرت نابینا گردد تا اینکه بر او ترسیدند؟ در جواب او می‌گوئیم: همانطوری که چشمه‌ها منبع آب و خورشید منبع نور است همچنین خداوند برای معنویات نیز معادنی قرار داده است و یعقوب (ع) منبع عطوفت و مهربانی است تا مردم از او الگو بگیرند و اگر او نبود به چه کسی تأسی کنند؟

بنابراین علم غیب آنان هیچ گونه اثری در عواطف انسانی آنها نداشته تا بتوانند الگوئی مناسب برای مردم باشند و گرنه مردم می‌گفتند اینکه علی (ع) آن گونه در جنگها حمله می‌کرد به خاطر علم غیب او بوده است که ما از آن بی‌بهره‌ایم بلکه مثل میثم تمّار (با اینکه از مکان قتل خود از قبل با خبر بود) به کوفه می‌آید با اینکه می‌توانست به مکه برود در جایی که دست مأموران ابن زیاد به او نرسد، و مثالهای فراوان دیگر از این قبیل.

و همینطور است مسأله قدرت الهی آنان که فقط در موارد اعجاز به آن دست می‌زدند و الا آنها قادر بودند هرگونه گرفتاری را از خود و شیعیانشان برطرف سازند. بنابراین آنها بلا-تشبیه همچون شخص و کیلی هستند که بدون اجازه موکل خود هیچ کاری نمی‌کند هرچند که قدرت انجام دادن آن را دارد و الله العالم.

اختیارات و استفاده از آنها

البته آنان در دین تصرف ننموده‌اند هرچند این اختیار را دارند، و شاید به این علت باشد که حکام جور نیز این اختیار را حق خود ندانند و به وسیله آن در دین تصرف نکنند، و علی‌رغم این تدبیر می‌بینیم که باز آنهاییکه بناحق بر مسند جانشینی پیامبر تکیه زده بودند در احکام الهی تصرف نمودند مانند تحریم متعه و حج تمتع و بدعت گذاشتن نماز تمام در عرفات و موارد دیگر.

پس اگر مشاهده می‌نمودند پیامبر در احکام الهی دخل و تصرف می‌کند، ایشان چه می‌کردند؟!

جالب اینکه در این زمینه با نسبت کذب دادن به پیامبر احکامی جعل نمودند همچون استحباب بول کردن در مزبله (ادرار نمودن در

مکانهایی که زباله جمع می‌شود!!

و از همین جهت می‌بینیم که گفتند بول کردن در مزبله (محل زباله‌ها) مستحب است به دلیل نسبت کذبی که به حضرتش دادند. از آنچه گذشت معلوم گردید هفت معنای ولایت در حق آنها ثابت است:

آنها علت خلقتند، آنها وسیله خلقتند همچون حضرت عزرائیل که وسیله میراندن است، و اینکه خلقت پاینده به وجود آنهاست. و همینطور در شرع و دین، آنها علت و وسیله و عامل بقای آن هستند، علاوه بر آن حکومت نیز حق آنان است، و البته این حق حکومت همیشه با انواع دیگر حق تصرف شرعی همراه نمی‌باشد.

باورقی

[۱] این مطلب اشاره است به روایت حضرت صادق (ع) (هی‌الصدیقۃ الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولی)، (أمالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۸۰ چاپ قم).

[۲] خدای متعال حضرت زهرا (س) را علت غائی خلقت این جهان آفریده است بنا بر این همه چیز از آسمان، زمین، ماه، خورشید، ستارگان، کهکشانها و هرچیزی که در عالم بوجود آمده به خاطر شرافت و فضیلتی است که ایشان در پیشگاه حق تعالی دارد (حدیث شریف کساء).

[۳] (لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ...) سوره انعام: آیه ۱۰۳.

[۴] از این جهت دخترم فاطمه (س) نامیده شد چون مخلوقات خدا از شناخت وجود ذات او جدا و عاجزند. تفسیر اطیب البیان الکوفی ص ۲۱۸ چاپ نجف، و ص ۵۸۱ چاپ تهران. و البته علت این عجز و ناتوانی عدم احاطه قطره محدود بر دریای بی‌کران است.

[۵] کتاب فاطمه الزهراء بهجته قلب المصطفی: صفحه ۷۸ از بحار الانوار: جلد ۴۳ صفحه ۱۰۷ و این روایت در کتاب عوالم العلوم از أمالی شیخ صدوق و علل الشرائع و خصال چنین نقل شده است: (لما كان لها كفو الى يوم القيامة على وجه الارض ادم فمن دونه).

[۶] (و فضلنی علی جمیع الانبیاء والمرسلین والفضل بعدی لک یا علی و للائمة من بعدک)، اکمال الدین: ج ۱، ص ۲۵۴ ب ۲۳.

[۷] تفسیر اطیب البیان: ج ۱۳، ص ۲۲۵.

[۸] بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۱۷۸ ب ۳۱ ط بیروت.

[۹] ارشاد شیخ مفید: ص ۲۳۲ ط بیروت.

[۱۰] اصول کافی: ج ۱ کتاب الحجّه.

[۱۱] در قدیم عناصر تشکیل دهنده مادیات را آب، آتش، باد و خاک می‌دانستند.

[۱۲] بحار الانوار: ص ۳۳۶ ح ۱۶ ب ۱۰ چاپ بیروت.

[۱۳] این تصرّف به خاطر احاطه وجودی آنان بر عالم است چونکه اشرف مخلوقات هستند و اشرف باید سعه وجودی او از دیگران بیشتر باشد.

[۱۴] تفسیر اطیب البیان: ج ۱۳ ص ۲۲۵.

[۱۵] سوره نمل: آیه ۴۰.

[۱۶] سوره ص: آیه ۳۶ و ۳۷.

[۱۷] سوره انبیاء: آیه ۷۹.

[۱۸] لکه‌های سفید که روی پوست بدن پیدا می‌شود.

[۱۹] سوره آل عمران: آیه ۴۹.

[۲۰] (مثل بر وزن حبر یا وزن فرس)، اولی اسم مصدر است و دومی مصدر است، از قبیل شبه و شبه و حسن و حسن.

[۲۱] سوره اعراف: آیه ۱۸۸.

[۲۲] سوره جن: آیه ۲۶ و ۲۷ (عالم الغیب فلا- یظهر علی غیبه احدا الا- من ارتضی من رسول...) او دانای غیب است و کسی را بر غیبت آگاه نمی‌کند مگر آن که خود برگزیده است.

[۲۳] سوره اعراف: آیه ۱۸۸ اگر من از غیب آگاه بودم بر خیر و نفع خود همیشه می‌افزودم و هیچگاه زیان و رنج نمی‌دیدم.

[۲۴] سوره زمر: آیه ۴۴ بگو همه شفاعتها به خدا اختصاص دارد.

[۲۵] سوره انبیاء: آیه ۲۸ شفاعت نمی‌کنند جز آن کسی را که خدا از او راضی باشد.

[۲۶] سوره نحل: آیه ۷۴ از روی جهل و نادانی برای خدا مثل و مانند نشمارید.

[۲۷] سوره شورا: آیه ۱۱ مانند او چیزی نیست.

[۲۸] بحار الانوار: ۳۷۶/۹ ح ۱۶ ب ۲۴.

[۲۹] به تفسیر اطیب البیان: ج ۱۳ ص ۲۲۵ رجوع شود.

[۳۰] تهذیب: ج ۷ ص ۴۷۰.

[۳۱] سوره احزاب: آیه ۶.

[۳۲] سوره مائده: آیه ۵۵.

[۳۳] بحار الانوار: ۲۳/۳۵ ح ۱۵ ب ۱.

[۳۴] کتاب کشف اللالی بنا بر نقل مرحوم آیه الله آقای میرجهانی در کتاب (الجنة العاصمه) و علامه مرندی در کتاب (ملتی البحرین) صفحه ۱۴ و مستدرک سفینه البحار ج ۳ ص ۳۳۴ و عوالم العلوم صفحه ۲۶ به نقل از کتاب مجمع البحرین. البته احادیث دیگری در این باره ذکر خواهد شد.

[۳۵] کتاب غیبت شیخ طوسی: ۱۷۳ حدیث ۷ چاپ تهران. و کتاب بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۱۷۸ ح ۹ ب ۳۱ چاپ بیروت.

بعضی از علمای علم کلام، موضوع فوق را پذیرفته‌اند و برای آن ادله و شواهد و مؤیدات فراوانی نقل کرده‌اند که به بعضی از آنها اشاره می‌نمائیم.

البته امکان واسطه بودن ایشان در خلقت عالم امری است واضح و آشکار بلکه از نظر حکمت الهی راجح و لازم است. از جمله شواهد آن مضمون حدیث قدسی است که می‌فرماید: (... و هی فاطمه و بنورها ظهر الوجود من الفاتحه الی الخاتمه) و او فاطمه است و به نور او وجود عالم از ابتداء تا پایان ظاهر گشته است. (کتاب خصائص الفاطمیة، صفحه ۱). و ظاهراً مقصود ظهور هستی از کتم عدم تا نور وجود است و بآ برای سببیت است. و حضرت زهرا (س) فرموده است: (... و نحن وسیلته فی خلقه و نحن خاصته و محل قدسه و نحن حجته فی غیبه...) ما وسیله خدا در خلقت هستیم و خاندان و جایگاه قدس و حجّت خدائیم. (کتاب (السفینه و فدک) که از کتاب شرح نهج البلاغه، ج ۱۶ ص ۲۱۱ این حدیث را نقل کرده است).

مطلق بودن کلمه (وسیلته) هم حدوث و هم بقاء را اقتضاء می‌کند. پس تنها واسطه در ایجاد عالم و واسطه افاضه وجودی جهان هستی، آن حضرات می‌باشند. علامه مجلسی رحمه الله علیه چنین می‌گوید: در اخبار فراوانی وارد شده است: (لا تقولوا فینا رباً و قولوا ما شئتم ولن تبلغوا) نسبت خدائی به ما ندهید، و جز آن هر چه می‌خواهید بگوئید و هرگز به نهایت و صف ما نخواهید رسید. (بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۳۴۷).

کلمه رب، برای آن ذاتی که واجب الوجود است، علم می‌باشد، بنابراین نسبت واجب الوجود بودن به آن حضرات صحیح نمی‌باشد،

زیرا که آنان آفریده خدای متعالند، لکن بعد از این مرتبه می‌فرماید: (قولوا فینا ما شئتم) و از مصادیق آن، واسطه منحصر کل جهان هستی می‌باشند، خصوصا با در نظر گرفتن جمله (ولن تبلغوا) و عقد سلبی و عقد ایجابی کلام و با ملاحظه اینکه، گوینده کلام انسان معصوم حکیمی است که به تمام دقائق و زوایای سخن توجه تام دارد، حقیقت امر واضح و روشن خواهد بود. و روایت شده، چنانچه مصنف محترم به آن اشاره کرده است: (نحن صنایع ربنا والناس بعد صنایعنا) ما آفریده پروردگاریم و مردم آفریده ما هستند.

(کتاب غیبت شیخ طوسی، ص ۱۷۳ ح ۷ و کتاب بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۱۷۸) و در (نامه ۲۸ نهج البلاغه) چنین آمده است: (أنا صنایع ربنا والناس بعد صنایع لنا) و لام در کلمه (لنا) برای تقویت است و جمله (صنایعنا) در حدیث سابق شاهد آن است. و در کتاب بحار الانوار به نقل از کتاب خصال شیخ صدوق رحمه الله علیه، امیرالمؤمنین (ع) چنین فرموده است: (ایاکم والغلو فینا، قولوا إنا عبیدُ مربوبون و قولوا فی فضلنا ما شئتم) از زیاده روی در باره ما دوری جوئید، ما را بندگان پروردگار متعال بدانید و در باره فضیلت ما هر چه می‌توانید بگوئید. (بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۱۱۳).

این حدیث شریف و امثال آن، استمرار فیض الهی را مشروط به وجود ایشان می‌داند (و حضرت زهرا (س) جزو آنان است) و تنها چیزی که از وجودشان نفی شده مسئله واجب‌الوجود بودن آن بزرگواران است.

و امیرا روایاتی که نفی واسطه بودن اهل بیت (علیهم السلام) از آن استفاده می‌شود، یا باید بر تقیه حمل شود، و یا اینکه مقصود، مستقل بودن و در عرض خدای متعال بودن ایشان است، نه اینکه طولی بودن وجودشان. و مستند بودن قدرتشان بر خدای متعال، نفی شده باشد، به عنوان مثال، این روایت ملاحظه شود، زراره ابن اعین می‌گوید: از امام صادق (ع) چنین سؤال کردم: (ان رجلا یقول بالتفویض، فقال: و ما التفویض؟ قلت: ان الله تبارک و تعالی خلق محمدا و علیا صلوات الله علیهما ففوض إلیهما فخلقوا و رزقا و أماتا و أحیاء، فقال: کذب عدو الله إذا أنصرفت إلیه فآتال علیه هذه الایة الّتی فی سورة الرعد (ام جعلوا الله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم).

مردی در باره شما اهل بیت قائل به تفویض است، حضرت فرمودند: تفویض چه معنایی دارد؟ عرض کردم: خدای متعال محمدا (ص) و علی (ع) را آفرید و امور جهان را به آنان واگذار نمود، پس آنان خلق می‌کنند و روزی می‌دهند و زنده می‌کنند و می‌میرانند.

حضرت فرمودند: دشمن خدا دروغ می‌گوید، چون به سوی او رفتی، آیه سوره رعد را بر او تلاوت کن. (یا آنکه این مشرکان، شریکانی برای خدا قرار دادند که آنها هم مانند خدا چیزی خلق کردند. برایتان خلق خدا و خلق شریکان مشتبه گردید). (سوره رعد: آیه ۱۶)، (بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۳۴۳، ۳۴۴).

ملاحظه می‌کنیم که امام (ع) تفویض را که به معنای شریک خداوند در آفرینش باشد (عرضیت) را نفی کرده است. و سایر روایات در این باره نیز چنین توجیه می‌شود، و با دقت و تأمل حقیقت امر آشکار می‌گردد. با توجه به اینکه مطلق بودن سؤال سائل، شامل حتی طولیت در خلق نیز می‌گردد، و آن نیز محل ابتلاء است و شاید اصلا مقصود سائل همین قسمت بوده است، و با این حال امام (ع) فقط عرضیت را نفی کرده و از آن به عنوان شریک یاد شده، چنانچه تفویض به معنای واگذاری همه امور به آنان بدون دخالت خدای تبارک و تعالی نیز باطل و بی‌معنی است. و برای این بحث، مقام جداگانه‌ای است که فقط به طور اشاره متذکر آن شدیم.

و نمونه‌ای دیگر که سخن امام (ع) مسئله را توضیح می‌دهد: (انا بریء من الغلاة کبراءه عیسی بن مریم من النصارى) من از غلو کنندگان بی‌زارم، همانند بی‌زاری عیسی پسر مریم از گروه نصاری. (بحار الانوار: ج ۲۵، ص ۲۶۶).

و این تشبیه دلیل بر این است که مسئله خدا بودن اهل بیت (علیهم السلام) مورد بی‌زاری واقع شده است، زیرا مسیحیان چنین

عقیده‌ای در باره حضرت عیسی داشتند و او را شریک خداوند می‌دانستند نه مخلوق او.

و در روایت دیگری آمده: (و إنا لنبرأ إلى الله عزّ وجلّ ممّن یغلوا فینا فیرفعنا فوق حدّنا، کبراءه عیسی بن مریم من النصارى)، قال الله عزّ وجلّ: (و إذا قال الله یا عیسی بن مریم ءأنت قلت للنّاس اتّخذونی و أمّی إلهین من دون الله) ما برأت می‌جوئیم به سوی خداوند از کسی که در باره ما زیاده روی کند و مرتبه ما را فوق حدّمان بداند مانند برأت حضرت عیسی پسر مریم از گروه نصاری، خداوند متعال چنین می‌فرماید: یاد آور آن هنگامی که خداوند فرمود: ای عیسی پسر مریم آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادرم را خدایانی جز الله بدانید. (سوره مائده: ۱۱۶)، (بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۲۷۲).

و همچنین سخن حضرت مهدی (عج): (لیس نحن شرکاء فی علمه ولا- فی قدرته بل لا یعلم الغیب غیره...) ما در علم و قدرت شریک خداوند نیستیم و جز او کسی غیب نمی‌داند (بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۲۶۶).

با اینکه آگاهی ایشان از غیب و عمومیت قدرتشان به اذن پروردگار متعال از واضحات است. و سخن حضرت مهدی (عج) مسئله را توضیح بیشتری می‌دهد، می‌فرماید: (إنی برئی إلى الله و إلى رسوله ممّن یقول إنا نعلم الغیب أو نشارك الله فی ملکه...) من از کسی که بگوید: ما (ائمه هدی) غیب را می‌دانیم و در ملک با خدا شریک هستیم بی‌زارم. (بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۲۶۶).

در واقع آنچه که مورد نفی واقع شده در این سخن شریف شریک بودن امامان با خداوند است، نه اینکه عمل و قدرت و علم اهل بیت (علیهم السلام) بر اساس تکیه بر پروردگار متعال است.

مراجعه به روایت طولانی که در (جلد ۲۵ بحار الأنوار صفحه ۲۷۳) مطلب را بیشتر توضیح می‌دهد، به خاطر اینکه امامان (علیهم السلام) با کسانی که عقیده به الله بودن حضرت علی (ع) داشتند، با سختی مقابله می‌کردند. [۳۶] سوره مائده: آیه ۶۴.

[۳۷] بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۱۱۳؛ بصائر الدرجات ص ۲۸۸، ۴۸۹.

[۳۸] بحار الانوار: ج ۹۹ ص ۱۹۵.

[۳۹] بحار الانوار: ج ۹۹ ص ۱۹۹ (قسمتی از دعاهاى هر روز ماه رجب که اول آن الحمد لله الذی اشهدنا مشهد اولیائه فی رجب... است).

[۴۰] بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۰.

[۴۱] بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۳۳۴.

[۴۲] بحار الانوار: ج ۹۵ ص ۳۹۳ چاپ بیروت (در مفاتیح الجنان در یکی از دعاهاى هر روز ماه رجب آمده است).

[۴۳] بحار الانوار: ج ۵۴ ص ۱۷۶.

[۴۴] سوره فاطر: آیه ۴۳.

[۴۵] بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۳۲۷.

[۴۶] (فاطمه الزهرا) علامه امینی: صفحه ۴۳ چاپ تهران.

[۴۷] کمال الدین: ص ۲۶۲ ح ۱.

[۴۸] قبلا گذشت که امام حسین (ع) می‌فرماید: (مادرم از من بهتر است).

[۴۹] این حدیث در بسیاری از مصادر مذکور است از جمله منتخب الأثر و غیبت شیخ طوسی و تأویل الآیات و مقتل خوارزمی و فرائد السمطین و تفسیر فرات، مراجعه شود به عوالم العلوم فاطمه الزهراء: ص ۱۳ و ۱۴.

[۵۰] مدینه المعاجر سید هاشم بحرانی رحمه الله علیه، کما اینکه حدیث دیگری را نیز نقل می‌کند که خداوند متعال می‌فرماید: (هذا نُوری... أَفْضَلُهُ عَلَی جَمِیعِ الْأَنْبِیَاءِ...) (این نور من است، و من آن را بر همه پیامبران برتری می‌دهم).

این حدیث در کتاب علل الشرایع و مصباح الأنوار ذکر شده، پس به کتاب عوالم العلوم ص ۶۱ مراجعه شود، در کتاب لسان المیزان هم چنین آمده است: (لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَ حَوَاءَ تَبَخَّرَا فِي الْجَنَّةِ وَقَالَ: مَنْ أَحْسَنُ مِنَّا؟ فَبَيْنَمَا هُمَا كَذَلِكَ إِذْهُمَا بِصُورَةٍ جَارِيَةٍ لَمْ يُرْ مِثْلُهَا، لَهَا نُورٌ شَعَشَعَانِي يَكَادُ يُطْفِئُ الْأَبْصَارَ قَالَ: يَا رَبِّ مَا هَذِهِ؟ قَالَ: صُورَةُ فَاطِمَةَ...) (هنگامی که خدای متعال آدم و حوا را آفرید، با حالت تبختر و برازندگی در بهشت راه می‌رفتند، و می‌گفتند: چه کسی از ما دو نفر بهتر است؟ در آن حالت بطور ناخود آگاه با صورت زیبایی بانویی که مانندش تا کنون رؤیت نشده بود برخورد نمودند، نور درخشانی داشت که همه دیده‌ها را به خود جلب می‌کرد. گفتند: بار پروردگارا این کیست؟ خداوند تبارک و تعالی فرمود: این صورت فاطمه است...). کتاب (بهجه قلب المصطفی)، صفحه ۷۶.

[۵۱] نه فقط از نظر مادی و جسمی بلکه از نظر روحی نیز چنین است.

[۵۲] دلایل الامامة طبری: ص ۲۸ چاپ نجف اشرف.

[۵۳] کتاب بغداد: ج ۱ ص ۲۵۹.

[۵۴] تأویل الآيات: ج ۲ ص ۵۰۹.

[۵۵] کتاب الاربعون ابن ابی فوارس به نقل از عوالم: صفحه ۱۷ و ۱۸ و نظیر این گونه روایات بسیار است، می‌توان به کتاب کشف الغمه: ج ۱ ص ۴۵۴ و منتخب الأثر و غیبت شیخ طوسی و تأویل الآيات و مقتل خوارزمی مراجعه نمود. و نظیر آن در کتاب علل الشرایع و دلایل الامامة نیز دیده می‌شود.

[۵۶] عوالم صفحه ۱۶، ۱۷، ۲۸ و در کتاب فراند السمطين از ابو هریره چنین نقل شده است: (هنگامی که خدای متعال آدم را آفرید و از روح خود دراو دمید، به جانب عرش نظری افکند، ناگاه انوار خمسه طیبه در حالی که در رکوع و سجود بودند چشمان او را خیره

کرد...) و نظیر همین روایت در کتاب عوالم فاطمه زهرا (س) صفحه ۲۲ از کتاب کمال الدین و صفحه ۲۴ از کتاب کافی نقل شده است. با توجه به این موضوع که سبقت در آفرینش دلیل بر افضلیت است، به دلیل قاعده امکان اشرف که در معقول ثابت شده است.

[۵۷] عباقات الانوار مجلد حدیث سفینه، و مخفی نماند که به برکت پنج نور مقدس، حضرت نوح (ع) و یارانش نجات پیدا کردند.

[۵۸] بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۸۴.

[۵۹] سوره طه: آیه ۱۱۵.

[۶۰] مناقب ابن شهر آشوب.

[۶۱] بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۴۹۲.

[۶۲] ارشاد: ص ۲۳۲ چاپ بیروت.

[۶۳] به صفحه ۷ همین کتاب مراجعه شود.

[۶۴] بحار الانوار: ج ۱۴ ص ۳۴۹ ح ۱۲ باب ۲۴.

[۶۵] وسائل الشیعه: ج ۱۵ ص ۱۰.

[۶۶] احتمال دارد که مراد از خوشروئی خوش اخلاقی و گشاده‌روئی باشد نه زیبایی ظاهر.

[۶۷] نهج الفصاحه: چاپ تهران، ص ۴۴۸ ح ۲۱۱۱.

[۶۸] نهج البلاغه: کلمات قصار، شماره ۳۷۱.

[۶۹] سوره نور: آیه ۳۲.

- [۷۰] دلائل الامامه طبری: چاپ نجف، ص ۴۹ و مسند فاطمه: چاپ تهران، ص ۴۲ و بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۲۸.
- [۷۱] روضه الواعظین: ص ۱۸۱، چاپ قم.
- [۷۲] مناقب شهر آشوب: چاپ قم ۳/۳۴۳؛ و بحار الأنوار: ج ۴۳ ص ۸۶.
- [۷۳] وسائل الشیعه: ج ۸ ص ۴۹۰.
- [۷۴] سوره بقره: آیه ۲۵۳.
- [۷۵] سوره اسراء: آیه ۲۱.
- [۷۶] سوره رعد: آیه ۴.
- [۷۷] سوره احزاب: آیه ۲۱.
- [۷۸] نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.
- [۷۹] سوره آل عمران: آیه ۱۶۹.
- [۸۰] بحار الانوار: ج ۶ ص ۲۰۷.
- [۸۱] بحار الانوار: ج ۹۹ ص ۱۰۳.
- [۸۲] سوره الانبیاء: آیه ۳۰.
- [۸۳] سوره روم: آیه ۱۹.
- [۸۴] سوره مجادله: آیه ۱۲.
- [۸۵] سوره انعام: آیه ۷۵.
- [۸۶] سوره یوسف: آیه ۹۴.
- [۸۷] سوره احزاب: آیه ۴۵ - ۴۶.
- [۸۸] حذف قیود دال بر عمومیت است.
- [۸۹] سوره نساء: آیه ۴۱.
- [۹۰] سوره نساء: آیه ۴۲.
- [۹۱] بحار الانوار: ج ۵۶ ص ۱۶۳.
- [۹۲] بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۳۴۷ و در آنجا علامه مجلسی می‌فرماید: روایات فراوانی به این مضمون رسیده است.
- [۹۳] سوره طه: آیه ۱۷.

أم البنین (علیها السلام)

اشاره

اسم الكتاب: أم البنین (علیها السلام)

المؤلف: حسینی شیرازی، محمد

تاریخ وفاة المؤلف: ۱۳۸۰ ش

اللغة: عربی

عدد المجلدات: ۱

الناشر: مركز الرسول الاعظم (ص)

مكان الطبع: بيروت لبنان

تاريخ الطبع: ۱۴۲۰ ق

الطبعة: اول

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

الرحمن الرحيم

مالك يوم الدين

اياك نعبد واياك نستعين

اهدنا الصراط المستقيم

صراط الذين أنعمت عليهم

غير المغضوب عليهم ولا الضالين صدق الله العلي العظيم

سورة الفاتحة

كلمة الناشر

بسم الله الرحمن الرحيم

الاسم: فاطمة

الأب: حزام بن خالد بن ربيعة الكلابي

الأم: ثمامة بنت سهل الكلابي

العشيرة: الكلبيون، أو الكلابيون، عشيرة من العرب الأفحاح، شهيرة بالشجاعة والفروسيّة.

الكنية: أم البنين وأم العباس.

الولادة: على الأرجح في السنة الخامسة للهجرة الشريفة.

الزوج: الإمام على بن أبي طالب عليه السلام فقط.

الزواج: ليس هناك تاريخ محدد للأسف حسب التتبع الناقص، ولكن الأرجح أنه كان بعد سنة ۲۴ للهجرة الشريفة، وذلك لأن الأمير

عليه السلام تزوجها بعد إمامة بنت زينب.

الأولاد: العباس أبو الفضل، وعبد الله، وجعفر، وعثمان.. قتلوا جميعاً تحت راية الإمام الحسين عليه السلام في كربلاء، حيث كانوا آخر

من قتل، وآخرهم أفضلهم وهو أكبرهم أيضاً وهو العباس أبو الفضل عليه السلام حامل لواء أخيه الحسين عليه السلام، وساقى عطاشي

كربلاء، وهو أشهر من نور على جبل.

وقد ذكر التاريخ شيئاً مختصراً عن الشخصية المتكاملة لهذه السيدة الجليّة علماً وأدباً، حسباً ونسباً، عملاً وتقوى وعفة، زهداً وإخلاصاً

لوجه الله.. فقد كانت عارفة بحق أهل البيت عليهم السلام مراعية لفضلهم، مفتخرة بأولادها وزوجها أسد الله الغالب الإمام على بن أبي

طالب عليه السلام على أهل الدنيا وحق لها ذلك.

لقد ظلمها التاريخ وهذا شأنه مع أصحاب الرسالات، لأن التاريخ تاريخ حكام وملوك وبلطات وظلمنا معها، لأننا لانستطيع أن نعرف

الشيء الكثير عن هذه المرأة العظيمة، إلا قصة زواجها وإطراء عقيل لحسبها ونسبها، وبكائها على الإمام الحسين عليه السلام وأبنائها

فی المدینة المنورة بعد إستشهادهم عليهم السلام بكر بلاء.

وقصة زواجها من أمير المؤمنين عليه السلام أنه أتى إلى أخيه عقيل وكان نسابه أي كان عالماً بأنساب العرب وأخبارهم قائلاً: اختر لي امرأة ولدتها الفحولة من العرب، لأتزوجها فتلد لي غلاماً فارساً يكون مع ولدي الحسين عليه السلام في كربلاء.. «فالعرق دساس كما يقول أمير المؤمنين عليه السلام».

فقال له: أين أنت عن فاطمة بنت حزام بن خالد الكلابية، فإنه ليس في العرب أشجع من آبائها ولا أفرس منهم..

وبالفعل خطبها الإمام علي عليه السلام وتزوجها وأنجبت منه أربعة فرسان قتلوا مع أخيهم الإمام الحسين عليه السلام.

وعندما أتى الناعي بشر بن حدلم حيث سبق ركب الإمام زين العابدين عليه السلام ونساء أهل البيت عليهم السلام فقد كانت أم البنين أول من خرجت لاستقباله، فسألته قبل كل شيء: عن الإمام الحسين عليه السلام؟

فدهش بشر حيث لم تسأله عن أولادها الأربعة.. فراح يعزيها بهم واحداً تلو واحد وهي تقول: يا هذا هل سمعتني أسألك عن أحدهم..؟

أخبرني عن ولدي الحسين عليه السلام.. إنني أسألك عن الحسين عليه السلام فقد قطعت نياط قلبي، إن أولادي الأربعة ومن تحت السماء فداء لسیدی أبي عبد الله الحسين عليه السلام..!؟

وعندما أخبرها باستشهاده عليه السلام راحت تبكي وتندب وتبكي كل من حولها من نساء ورجال المدینة المنورة.. فكانت تذهب كل يوم إلى البقيع وتخط أربعة قبور وتبكي بكاءً شديداً وتنشد شعراً حزيناً عليهم عليهم السلام.

لا تستغرب هذا الوفاء وهذا الأدب من تلك العظيمة، فإنها تسأل عن الإمام الحسين عليه السلام وتسميه ولدها، وأنها غيرت اسمها حفاظاً على شعور أبناء فاطمة الزهراء عليها السلام سيده نساء العالمين.

نعم.. وانطلاقاً من مبدأ الوفاء للأوفياء، وإحياء ذكرى الأولياء.. انطلق سماحة المرجع الديني الأعلى الإمام السيد محمد الحسيني الشيرازي (دام ظله) لكي يصدر هذا الكرّاس عن هذه العظيمة المظلومة.

نسأل الله أن ينفعنا جميعاً ببركة أم البنين عليها السلام بهذا الكرّاس وأمثاله من الكتب الإسلامية الهادفة التي ما زال يفيضها سماحته، وقد تجاوزت الألف، ووفقنا جميعاً لمراضيه إنه نعم الموقّق والمعین..

مركز الرسول الأعظم صلى الله عليه و اله للتحقيق والنشر

بيروت لبنان ص.ب: ۵۹۵۱/۱۳

المقدمة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين.

(أم البنين) عنوان هذه الرسالة التي بين يديك، وقد كتبها للإشارة بفضلها وسموّ مقامها بقدر معرفتنا القليلة بها، لأن التاريخ ساكت عنها إلا بقدر سمّ الخياط.

وهذا هو شأن تاريخ المعصومين عليهم السلام فكيف بذويهم، حيث أنه من زمن رسول الله صلى الله عليه و اله إلى زمن غيبة الإمام المهدي (عجل الله تعالى فرجه الشريف) كان المعصومون وذوهم عليهم السلام محارّبين من قبل من بيده السلطة والمال والسلاح.

وهكذا شاء الله تعالى رعاية لقانون الأسباب والمسببات وقاعدة الامتحان وحتى يكون المتبع لهم عليهم السلام لا يريد إلا وجه الله سبحانه.

كما كان كذلك شأن الأنبياء السابقين من نوح وإبراهيم وموسى وعيسى وغيرهم (على نبينا وآله وعليهم السلام)..

فإننا لا نعرف من (۱۲۴) ألف نبي و(۱۲۴) ألف وصي إلا القليل منهم حتى الإسم، وأما هؤلاء القلة فلا نعرف عنهم أيضاً إلا شيئاً قليلاً جداً، مما ذكر في القرآن الحكيم والسنة المطهرة أو وصل إلينا بالقطع وذلك يسير.

بل لا نعرف عن نبي الإسلام صلى الله عليه و اله الذي هو نبيتنا وأقرب زماناً إلينا إلا النزر اليسير، حيث لا نعرف شيئاً عن ستيه الأربعين قبل البعثة إلا الأقل من القليل مع أن مثل هذا العظيم لا بد وأن يكون له بهذه المدة الطويلة أحوالات تملأ الخافقين.

ومع الأسف إنى لم أجد كتاباً عن أحوال النبي صلى الله عليه و اله بقدر الموسوعة التى ألفت عن (غاندى) زعيم الهند، حيث كتبوا حوله (ثلاثمائة) مجلد.

كما لم نجد الكتب التى ألفت حوله صلى الله عليه و اله بقدر ما كتب حول (الإقبال) المعروف، فقد كتبوا حوله خمسة آلاف كتاب ودراسة، فهل نعرف حوله صلى الله عليه و اله خمسة آلاف كتاب؟ وهو صلى الله عليه و اله لا يمكن أن يقاس بأحد أو يقاس به أحد!! وعلى أى حال فما لا يدرك كله لا يترك كله، ومن هنا كتبت هذه الكراسة الصغيرة بقدر استطاعتي، لعلها تكون خدمة بالنسبة إليها عليها السلام، كما قال صلى الله عليه و اله: «من ورّخ مؤمناً فقد أحياه».

قم المقدسة

شعبان ۱۴۱۹هـ

محمد الشيرازى

الزواج المبارك

تزوج أمير المؤمنين على عليه السلام حسب وصية فاطمة (سلام الله عليها) ب (أمامة) بنت زينب أختها. ولم نعرف شيئاً يذكر عن (أمامة) ولا عن زينب باستثناء قصة الهجرة وبضع قصص أخرى قليلة مقتضبة جداً. وبعدها تزوج الإمام على عليه السلام ب (أم البنين) حيث عرّفها له أخوه كما فى قصة مشهورة، وبعد على عليه السلام لم تتزوج أم البنين (سلام الله عليها) بأحد، مع أنه كان من المتعارف فى الإسلام زواج من مات زوجها بإنسان آخر. نعم الرسول صلى الله عليه و اله كان مستثنى عن هذه القاعدة بالنص، قال تعالى:؟ وما كان لكم أن تؤذوا رسول الله ولا أن تنكحوا أزواجه من بعده أبداً،؟ وهل كان أمير المؤمنين على عليه السلام كذلك بما لم يصل إلينا، أو هى عليها السلام لم ترض بالزواج؟ لانعلم.

فقد شرع الإسلام تزويج كل امرأة وكل رجل توفى أحدهما سواء كان ذلك فى ابتداء أمرهما أو لم يكن هذا شىء لم يكن قبل الإسلام ولا بعد مضى أيام عز المسلمين إلا القليل ممن استمرّ فى الالتزام بالشريعة المقدسة، فإذا مات أو قتل أو طلق الزوج تزوجت ثانياً وهكذا.. كما ورد فى جعفر عليه السلام..

وحمزة عليه السلام، وغيرهم.

..وقد قرأت عن (مصر) أن فيها اليوم خمسة عشر مليون شاباً وشابة فى سن الزواج ولكنهم لم يتزوجوا بعداً، ونفوسها ستون مليوناً.. ولا نعلم كم عدد الأرامل ومن أشبه.

نعم قرأت عن بلد آخر أن فيه سبعة ملايين أرمل.

والله العالم عن كثرة الانحراف وعدد المنحرفين والمنحرفات من البنين والبنات مما يضرّ دينهم ودنياهم، فإن غير المتزوج من الرجال والنساء يصاب بالأمراض المختلفة كما هو المشاهد وقد قرره الطب.

أما بالنسبة إلى عدم زواج زوجات الرسول صلى الله عليه و اله من بعده فمن المعلوم أهمية ذلك، وأنه من مختصاته صلى الله عليه و اله.

فكان عدم زواجهن أهم من زواجهن، والشارع المقدّس يقدم الأهم كلما دار الأمر بينهما. والظاهر أن أم البنين (سلام الله عليها) لم ترزق من أمير المؤمنين على عليه السلام بآناث حسب ما سجله التاريخ.

۲ المعنويات العالیة

الشیء القلیل الذی نعرفه عن أم البنین علیها السلام مرتبط ببعض المادیات وما أشبهه، کنسبها وزواجها بعلی أمير المؤمنين علیه السلام وأولادها الأربع وشیء عن أدبها الجم وبعض قضایاها بعد قصة كربلاء... أما مقدار معنویاتها العالیة، ومدى معرفتها وعلومها.. فلم نعلم منه شیئاً یذكر. نعم يمكننا المعرفة الإجمالیة عبر رؤية بعض الآثار..

فمثلاً ورد فی أحوال السیده المعصومة علیها السلام أن من زارها عارفاً بحقها وجبت له الجنة.. وهذا شیء لا تصل إلى معرفة كنهه عقولنا، فما كان لهذه السیده العظيمة من الواقعیة والمعنویة والقرب من الله عز وجل حتى أنه سبحانه قرر الجنة لمن زارها؟! سبحانه

نعم هذه الروایة وأمثالها تدلنا على مدى عظمتها ولو إجمالاً.. وهكذا بالنسبة إلى ما للسیده الجليلة أم البنین علیها السلام من المعنویة العالیة والمقام العظيم.. حیث يمكننا أن نحسّ بشیء من ذلك عبر ما نراه من الآثار المترتبة على التوسل بها وجعلها شفیعة عند الله عز وجل فی قضاء الحوائج..

فإن النذر لها یحل المشاكل الكبيرة التي هی بحاجة إلى الإمداد الغیبی من الله سبحانه، كشفاء المرضى الذین لا شفاء لهم حسب الظاهر، وإعطاء الأولاد لمن لم یرزق ولدًا، ودفع البلیا وغير ذلك.. وهذا مما علیة ألوف القصص من المشاهدات والمنقولات، والسبب لا یكون إلا معنویة رفیعة لهذه السیده الجليلة یقصر ذهننا عن درکها.

ثم إنا لا نستوعب كثيراً من المادیات، ونحن منها...

فما هی الجاذبیة؟

وما هو الکهرباء؟

وما هو تأثير الإرادة القلیبة فی الأشياء؟

وألّف شیء.. وشیء..

فکیف لنا بالمعنویات التي نحن بمعزل عنها، وحتى عن أولیاتها؟

إن ذهاب الفلاسفة إلى العقول العشر، والمادیة الدیالکتیکیة، وما أشبه.. من الأمور الواضحة البطلان، دلیل یبّین على أن الإنسان لا یمکنه أن یتوعب المادیات الواضحة، فکیف بالمعنویات التي هی فوق طاقة الإنسان وقدرته؟

ولعل فی زمان ظهور الإمام المهدي (عجل الله تعالی فرجه الشریف) حیث یضاف (۲۵) حرفاً على ما ید الإنسان الیوم من العلوم، فإنها لا تتجاوز الحرفین فقط یتظهر بعض الأمور المعنویة بإذنه سبحانه.

۳ نصف البشر

۳ نصف البشر

لا شك فی أن المرأة كالرجل إلا أن؟ للرجال علیهن درجة؟ كما ذكره القرآن الحكیم.

أما ما نشاهده اليوم من تأخر المرأة.. سواء بإيقاعها في الفساد كما في الغرب، أو بحصرها في بيتها كما في بعض بلاد الإسلام، فهي نتيجة عدم جريان القانون الإلهي عليها، إما بسببها نفسها، أو بسبب الرجل، أو الأنظمة الحاكمة، أو الاستعمار، أو ما أشبه.. ولذا نشاهد أن المرأة في أول الإسلام حيث طبق النبي صلى الله عليه و اله وأمير المؤمنين على عليه السلام حكم الإسلام كانت تسير جنباً إلى جنب الرجل:

فالزهراء (سلام الله عليها) كانت تعمل لإدارة البيت مع المشاق الموجودة حينذاك من الكنس، والسقى، وفتح الماء، وخياطة الثياب، والخبز، والخطابة داخل البيت وخارجه لأجل إحقاق الحق، والعبادة، والتأليف، وتربية الأولاد، وجعل البيت مدرسة لتعليم النساء، وغيرها من الأعمال..

وكذلك كانت ابنتها زينب عليها السلام.

والسيدة أم البنين (سلام الله عليها) هي كذلك، فكانت مدرسة في مختلف أبعاد الحياة كما يظهر من التاريخ على قلة ما ورد عنها وعدم استيعابه.

من ميزات المرأة

نعم لا إشكال في أن للمرأة بعض الخصوصيات والميزات، جعلها الله فيها بحكمته الدقيقة في سنن الحياة، فهي تمتاز على الرجل في درجات العطف والحنان كما تختص بمراحل الحمل والرضاع، فإنها وإن اختلفت عن الرجل في بعض ما يرتبط بالخلق كأنوثتها وبعض أحكامها الخاصة، إلا أن القاعدة العامة بين الرجل والمرأة التساوي إلا ما خرج بالدليل، وقد حمل الرجل الأمور الخشنة كالجهاد وما أشبه مما لا تناسب المرأة فإنها (ريحانة وليست بقهرمانه) كما ورد في الحديث الشريف.

وإني رأيت في النجف الأشرف وكربلاء المقدسة حيث كنا قيام المرأة بكثير من الشؤون وفي مختلف جوانب الحياة.

فكان في النجف الأشرف (سوق النساء) وذلك قرب الصحن الشريف عند الطمّة وكان يشتري منها النساء والرجال.

وكان في كربلاء المقدسة أربعة أسواق لهن، في (الزبينية) و(باب الخان) و(السلالمه) و(شارع الإمام أمير المؤمنين عليه السلام).

وكانت النساء تشترك مع الأزواج في رعي الأغنام وإدارة البساتين والغزل والخدمات البيئية والخدمات الخارجية مع محافظتهن على الحجاب الإسلامي والشؤون الدينية.

هذا، ومن لاحظ تاريخ المرأة قبل الإسلام وقرأ أحوال المرأة في الغرب والشرق إلى يومنا هذا، يرى عظيم اهتمام الإسلام بالمرأة، وكيف أعطاها حرياتها وكرامتها وعزها وشرفها، وكيف أخذ بيدها إلى ما يمكنها من التقدم في مختلف مجالات الحياة، حتى قال رسول الله: (طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة).

أم البنين عليها السلام وكربلاء

وفي قصة كربلاء وقضية عاشوراء التاريخية قدمت ام البنين عليها السلام الى الله عزوجل أولادها الأربع، حيث استشهدوا بين يدي أبي عبد الله الحسين عليه السلام.

أما هي بنفسها (سلام الله عليها) فلماذا لم تأت إلى كربلاء؟

لم يذكر التاريخ السبب في ذلك حسب تتبع الناقص، فلعلها كانت مريضة كما حكى عن فاطمة الصغرى أو مشغولة برعاية أولاد بنيتها، أو غير ذلك مما علمه عند الله سبحانه.

الإمام على عليه السلام كان كفوًّا لفاطمة (سلام الله عليها) وفاطمة عليها السلام كانت كفوًّا لعلى عليه السلام، كما ورد في الأحاديث: قال الإمام الصادق: «لولا أن الله خلق أمير المؤمنين عليه السلام لم يكن لفاطمة كفوُّ على وجه الأرض آدم فمن دونه». وفي بعض الروايات تساويهما في الفضيلة بعد الرسول صلى الله عليه و اله. وهما (عليهما السلام) في المعنويات قبل الإمامين الحسن والحسين O، وبعدهما الإمام المهدي (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، وبعده الأئمة الثمانية (صلوات الله عليهم أجمعين). هذه هي درجات الفضل حسب ما يستفاد من الروايات، والعلم عند الله. وبعد أن تزوج أمير المؤمنين عليه السلام بكفوه فاطمة (سلام الله عليها)، كانت أمامة حفيدة الرسول صلى الله عليه و اله زوجة له عليه السلام، وإن كان بينها وبين الإمام على عليه السلام بون شاسع.. فإنه عليه السلام أفضل الخلق بعد رسول الله صلى الله عليه و اله. وبعدها جاءت فاطمة أم البنين (سلام الله عليها)، ولها من الفضل والرفعة المعنوية ما لا يسعنا علمه، وإن كانت دون المعصوم عليه السلام وحتى دون من لهم العصمة الصغرى كالسيدة زينب والسيدة المعصومة والسيدة نرجس (عليهن الصلاة والسلام). ومسألة الكفو من أهم ما يلزم ملاحظته في الزواج، والمقصود به ما بينته الروايات مثل: «إذا جاءكم من ترضون خلقه ودينه فزوجه».

والرسول الأعظم صلى الله عليه و اله حرّض كل رجل وامرأة بالزواج من الكفو الشرعي، باختيار كل واحد للآخر حسب الملاك المذكور: (ترضون خلقه ودينه).

وهذه القاعدة تجرى في الطرفين: الزوج بالنسبة إلى الزوجة، والزوجة بالنسبة إلى الزوج، وقد ذكرنا تفصيل الكلام عنه في بعض كتبنا. فكانت أم البنين (سلام الله عليها) قد بلغت درجة من الفضل والكمال حيث رضى أمير المؤمنين عليه السلام بخلقها ودينها، فأقدم على الزواج منها.. أما العكس فهو أوضح من أن يذكر.

لا يقال: كيف يحرض الرسول صلى الله عليه و اله على ما تقدم وعلى البكارة، ثم لم يلتزم هو بما ذكره؟ لأنه يقال: كان عمل الرسول صلى الله عليه و اله وفقا لقاعدة (الأهم والمهم)، ومن المعلوم أن تلك القاعدة مقدمة على غيرها على ما ذكره في الأصول وقد أشرنا في (الفقه: كتاب النكاح) إلى وجه اختيار الرسول صلى الله عليه و اله أزواجه. وكانت أم البنين (سلام الله عليها) في غاية الأدب والأخلاق، فقد قالت لعلى أمير المؤمنين عليه السلام، لا تسمنى فاطمة!؛ لأن الحسن والحسين وزينب وام كلثوم عليهم السلام يتذكرون أمهم ويتأثرون بذلك، ولذا سماها عليه السلام ب (أم البنين) على ما هي العادة عند العرب من الكنية لا باعتبار الانطباع الخارجي، بل باعتبار الانتخاب، والله سبحانه رزقها أربعة أولاد (مثل بدور الدجى) فصاروا مفخرة البشرية إلى يوم القيامة.

۵ البيوت المباركة

۵ البيوت المباركة

كانت دور الرسول صلى الله عليه و اله وعلى أمير المؤمنين عليه السلام وآلهما (صلوات الله عليهم أجمعين) بطبيعتها دورا للتركية والتعليم والتربية للبشرية جمعاء.

وقد سجل التاريخ بعض ذلك.. كما وردت الروايات بالنسبة إلى الزهراء عليها السلام فكانت تعلم الأحكام الشرعية وما أشبه للنساء. وهكذا بعض زوجات الرسول صلى الله عليه و اله.

ومن الطبيعي أن تكون دار الإمام على عليه السلام وفي حين وجود أم البنين (سلام الله عليها) فيها، مدرسة للتعليم والتركية.

فإن الرسول صلى الله عليه و اله ربى المسلمين ذكوراً وإناثاً على ترك البطالة، والاشتغال الدائم فى أمور الدنيا والآخرة.. حتى أن معاوية لما أبطأ فى حضوره عند الرسول صلى الله عليه و اله عندما طلبه، قال صلى الله عليه و اله: «لا أشبع الله بطنه» حيث أخبر بأنه مشغول بالأكل والأكل..

أم البنين والكوفة

وهل كانت أم البنين مع الإمام عليه السلام فى الكوفة إلى حين استشهاده؟
لا نعرف ذلك..

وربما يقال: إنها لم تكن مع الإمام عليه السلام وإلا لحدثنا التاريخ به، فعدم الوجدان فى هكذا موارد دليل على عدم الوجود. فإذا لم تكن معه عليه السلام فما هو السر فى ذلك، ولماذا لم يحضرها الإمام عليه السلام معه؟ مع أنه قد اصطحب بعض أولادها كما ذكره التاريخ، فهل بقيت لتبقى دار الإمام بحضورها مدرسة لتعليم البنات وتربية النساء؟
لا شك أن بيت الإمام عليه السلام كانت بحضورها كذلك.

إن التاريخ المدون لم يذكر إلا جزء صغيراً جداً من أحوال أصحاب الرسول صلى الله عليه و اله رجالاً ونساء.. فلم يرد الكثير عن اللاتي كن فى أطرافه صلى الله عليه و اله: فى حجّه وعمرته، وحربه وسلمه، وسفره وحضره، كما لم يذكر التاريخ التفصيل عن حياتهن وأعمالهن وأدوارهن.
ومن الواضح أنه لم يذكر دور أم البنين عليها السلام وعملها بعد قصة كربلاء بالشكل الكامل، نعم إنما ذكر بكأؤها وندبتها على أوجز وجه.

بل الأمر يتعداها إلى مريم الطاهرة عليها السلام، وخديجة الصديقة عليها السلام، وفاطمة سيده نساء العالمين عليها السلام وغيرهن من النساء الصالحات المؤمنات..

ومع كل ذلك فقد بقى الشئ القليل القليل من أحوالهن بما هو مذكور فى بعض التواريخ أو الروايات، وفى هذا القليل: الكثير الكثير لمن أراد أن يتذكر أو يخشى.

ومما يستفاد من ذلك: إن الإسلام لم يخص عمل المرأة بالدار، كما يظهر مما ورد فى قصة الزهراء (سلام الله عليها) وخطبتها فى المسجد واحتجاجها، وإن كان قد ورد بالنسبة إليها عليها السلام القليل أيضاً وتفصيل الكلام فى (الفقه).

إحياء الذكرى

قال الإمام الصادق عليه السلام: (أحيوا أمرنا رحم الله من أحيا أمرنا).

إن إحياء ذكرى أم البنين عليها السلام وذكرى المعصومين عليهم السلام وذويهم ومن إليهم، كالعلماء والصالحين والصالحات، من أهم ما يلزم، وذلك لأجل تنظيم الحياة تنظيماً صحيحاً يوجب سعادة الإنسان فى دنياه وآخرته.

فمثلاً فى ذكرى أم البنين (سلام الله عليها) تذكر النساء هذه المرأة الطاهرة، العفيفة الشريفة، الحافظة لنفسها، الذاكرة لله واليوم الآخر، المدبرة لبيتها، المراعية لحقوق زوجها، المربية لأولاد صالحين..

فتتعلم منها وتقتدى بها، فلا تكون مبعثرات ولاساقطات ولا مهملات فى الحياة الزوجية أوفى تربية الأولاد كما هو المشاهد فى يومنا هذا.

وبذلك تسعد المرأة التى تلقت الدروس من مدرسة أم البنين عليها السلام واتبعتها، ويسعد بها غيرها من أولادها وذويها، فيكون الإحسان عائداً لنفسها قبل غيرها، قال سبحانه:؟ إن أحستتم لأنفسكم وإن أسأتم فلها.؟

ولا شك أن ذكرى أم البنين عليها السلام ذكرى العظماء رجالاً أو نساءً، موجب للأجر والثواب فقد ورد: «من ورَّخ مؤمناً فقد أحياه»، فكما أن إحياء الإنسان يوجب الخيرات، كذلك إحياء ذكره، قال تعالى: «ومن يعظم شعائر الله فإنها من تقوى القلوب»؟ بالإضافة إلى أن ذكرى الأخيار والخيرات تملأ النفس الإنسانية بالصحيح النافع والمنهج المسعد، والعكس بالعكس، وعندئذٍ تعكس النفس التي تلقت الذكرى شيئاً من تلك الأسوء.. إن خيراً فخير وإن شراً فشر.

وهذا تكليف على كل إنسان بقدر وسعه، قال سبحانه: «لا يكلف الله نفساً إلا ما آتاها»؟

وقال الشاعر:

وكل إناء بالذى فيه ينضح

وقد ذكر العلماء بأن حال النفس حال المعدة، فتملاً تارة بالطعام الصحيح وتارة بالفاسد، وملؤها بالصحيح يصلح لها الدين والدنيا، وملؤها بالفاسد يفسد عليها الدين والدنيا.. فى الفرد والمجتمع.

فالذهن يجب أن يمتلأ بالعقيدة، إما الصحيحة وإما الفاسدة، فإذا لم يمتلأ بالعقيدة الصحيحة امتلأ بالباطلة، وهكذا حال العادة الصحيحة كانت أو باطلة.

وعلى أى فسيرة العظيمات تربي العظيمات، بل وحتى العظماء فى الأمور المشتركة كالعبادة والزهد والتقوى، فسيرتهن تربية للرجال والنساء.. والبنين والبنات.. للبشرية جمعاء.

٧ أولادها

كان أولادها الأبطال أبناء أمير المؤمنين عليه السلام وقد استشهدوا جميعاً فى نصرته أخيهام الإمام الحسين عليه السلام فى كربلاء يوم عاشوراء.

أكبرهم وأفضلهم: (العباس) عليه السلام ويكنى ب (أبى الفضل) وهو آخر من قتل من الأربعة، حيث قدّمهم بين يديه فقتلوا جميعاً.

وقد كان للعباس عليه السلام عقب ولم يكن لأخوته الثلاثة، وكان رجلاً جميلاً حتى لقب ب (قمر بنى هاشم).. وكان شجاعاً جسيماً بحيث يركب الفرس المطهم ورجلاه تخطان الأرض خطأً، وكان لواء الإمام الحسين عليه السلام معه يوم استشهد، ولقب ب (السقاء) لأنه استسقى الماء من الأعداء لأخيه الحسين عليه السلام وعائلته ولكن قُتل قبل أن يوصل الماء إليهم، وكان قد جاء بالماء من نهر علقمة، وقد رأيت أنا هذا النهر قبل نصف قرن فى طريق بغداد مبتعداً عن كربلاء بمقدار نصف فرسخ، كذا قالوا بأنه نفس ذلك النهر.

وقد ذكر أصحاب المقاتل شيئاً عن بطول أولاد أم البنين ومواساتهم للإمام الحسين عليه السلام وكيفية استشهادهم، فقالوا: إنه لما رأى العباس عليه السلام كثرة القتلى فى أهله وفى أصحاب الحسين عليه السلام بالنسبة إلى عددهم القليل قال لأخوته الثلاثة من أبيه وأمه، عبد الله وجعفر وعثمان:

«يا بنى أُمى تقدموا للقتال، بنفسى أُنتم، فحاموا عن سيدكم حتى تستشهدوا دونه، وقد نصحتم لله ولرسوله».

فقاتل عبد الله وعمره خمس وعشرون سنة فقتل بعد قتال شديد.

ثم تقدم جعفر بن على عليه السلام وعمره تسع عشرة سنة وقاتل قتال الأبطال حتى قتل.

ثم تقدم عثمان بن على عليه السلام وعمره إحدى وعشرون سنة وقاتل قتالاً شديداً حتى قتل.

وكان الإمام الحسين عليه السلام يحملهم من أرض المعركة إلى الخيمة كما جرت العادة فى ذلك اليوم، ولكنه عليه السلام لم ينقل العباس عليه السلام وتركه فى مصرعه حيث ضربه الآن، وذلك لأسباب مذكورة فى مظانها.

وكان كل واحد من أولاد أم البنين يرتجز عند القتال بما هو مذكور فى كتب المقاتل.

ولما وصل خبر استشهادهم إلى أم البنين في المدينة المنورة بكتهم بكاءً مراً، لكن كان بكاؤها لهم أقل من بكائها على الحسين عليه السلام وذلك في قصة مشهورة.
وهذا الموقف المشرف من السيدة أم البنين عليها السلام يدل على علو معرفتها بالإمام عليه السلام..

۸ الكرامة الإلهية

ورد في الحديث القدسي: (عبدى أظننى أجعلك مثلى أنا أقول للشىء كن فيكون، أظننى فيما امرتك تقول للشىء كن فيكون).
ومن هنا تنشأ معجزات الأنبياء وكرامات الأولياء عليه السلام، والفرق بينهما أن الأولى على سبيل التحدى، بخلاف الثانية فإنها على سبيل إظهار فضل الولي أو ما أشبهه.
وأم البنين (سلام الله عليها) صاحبة الكرامات الكثيرة التي نقلت عنها متواتراً وشوهدت كذلك، وذلك بالندى أو التوسل بها لتشفع عند الله.. بإهداء ختمه أو قراءة القرآن الكريم لها أو ما أشبهه.
وقد سمعت طيلة حياتي كثيراً من كراماتها المتواترة ولا يسع المقام لبيانها.
هذا ومن الواضح أن قوانين الكون وهي لا تعد ولا تحصى إنما هي بأجمعها بإرادة الله سبحانه، والكرامة خارقه للقانون الكوني العام، وهي تدخل تحت قانون المستثنيات، فتكون أيضاً بإرادته تعالى، فالإرادة تشمل المستثنى والمستثنى منه كما لا يخفى..
فمن جعل النار محرقة جعلها برداً وسلاماً..
ومن جعل الماء لازماً لتساوى السطوح جعله فرقاً فرقاً كل فرقة كالطود العظيم..
ومن جعل القلب حينما يتوقف تسقط الأعضاء وأجهزة البدن عن العمل، جعله يرجعه إلى التحرك.. بإحياء الموتى.
وهكذا في سائر المعجزات والكرامات.
من غير فرق بين أن يكون الفاعل نبياً أو وصياً، حياً كعيسى عليه السلام أو متوفياً كنبى الإسلام صلى الله عليه و اله.
وهكذا الإمام أمير المؤمنين على عليه السلام والإمام المهدي (عجل الله تعالى فرجه الشريف). وليس الأمر خاصاً بهم عليهم السلام، بل يشمل النساء الطاهرات، معصومه وغيرها أيضاً، كفاطمة الزهراء والسيدة زينب (عليهما السلام) بل وحتى العلماء ومن إليهم كما مر في الحديث القدسي.

ثم إنه ليس باختيار الإنسان نفسه أن يصبح نبياً أو إماماً وإنما؟ الله أعلم حيث يجعل رسالته؟
أما أن يصبح ولياً من أولياء الله كالمقدس الأردبيلي (قدس سره)، والسيد بحر العلوم (قدس سره)، فهو باختيار الإنسان وذلك بتطبيقه ما تقدم من قوله تعالى في الحديث القدسي: (عبدى أظننى)....
ولو سمح التوفيق لبعض الأفاضل ليؤلف كتاباً حول كرامات أم البنين عليها السلام المذكورة، فمن غير البعيد أن يجمع أكثر من ألف كرامة ياذنه سبحانه؛ قال عز وجل؟: والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وإن الله لمع المحسنين؟

۹ زيارة قبرها

۹ زيارة قبرها

زيارة قبر أم البنين (سلام الله عليها) لها أجر وثواب عظيم فإن زيارة قبور المؤمنين والمؤمنات لها ثواب كثير، وقد ورد التأكيد على ذلك في الروايات، فكيف بزيارة مثل قبرها.

وهي عليها السلام في المدينة المنورة في البقيع، ويلزم على المسلمين بناء قبور أئمة البقيع وقبور هؤلاء الصالحين والصالحات بأحسن

ما يمكن ويناسب مقامهم العالی.

ومن الواضح أن تراب قبرها الطاهر له الأثر الخاص، طبعاً لا كأثر تراب قبور الأئمة المعصومين والأنبياء (عليهم الصلاة والسلام)، فإن مجرد كونه تراباً لمثل قبرها له حيثية رفيعة كما هو واضح.

ولا يبعد بقاء جسدها عليها السلام في القبر.. وإن لم أجد لذلك نصاً، فإنه يعرف بالأشباه والنظائر:

فقد بقي جسد (بي بي حياء) المجاهدة مع الفتح الإسلامي في (يزد) إلى هذا اليوم.

وجسد حذيفة إلى زماننا في (بغداد) وذلك في قصة حدثت لقبره.

وغير ذلك مما هو كثير وكثير..

قال سبحانه عن السامري:؟ فقبضت قبضه من أثر الرسول؟ مع أنه كان تراب حافر فرس جبرئيل عند بحر مصر في قصة مرور موسى عليه السلام..

فإذا كان ذلك التراب له هذا الأثر العظيم حتى جعل؟ عجلاً جسداً له خوار؟ فمن الواضح أثر تراب قبرها عليها السلام (فإن حكم الأمثال فيما يجوز وفيما لا يجوز واحد).

بناء قبور البقيع

وإذا انتهى دور هدم البقاع المتبركة في مكة المكرمة والمدينة المنورة بإذنه سبحانه، ولا يبعد أن يكون قريباً حسب القرائن والشواهد، يلزم بناء ضريح وقبة على قبرها أيضاً كما كان قبل الهدم، بل بما يناسب اليوم.

ولو زارها عليها السلام الإنسان وإن لم أجد زيارة خاصة لها، وصلّى عند قبرها ركعات لا بعنوان الورد قربة إلى الله سبحانه وأهدى ثوابها لها، كان مشمولاً لما دلّ من إهداء أمثال الصلاة للمؤمنين والمؤمنات مما ورد به النص.

ويجرب مثل ذلك في سائر قبور الطاهرات المؤمنات كأم النبي صلى الله عليه و اله، والسيدة خديجة عليها السلام، والسيدة زينب (سلام الله عليها) والسيدة نفيسة (سلام الله عليها) ومن أشبه.. والله ولي التوفيق.

١٠ تطلب الآخرة

مما يلزم على الإنسان أن يتطلب الآخرة دائماً وذلك بابتغاء الوسيلة التي عينها الله تعالى كما قال سبحانه؟: وابتغ فيما أتاك الله الدار الآخرة ولا تنس نصيبك من الدنيا.؟

فالدار الآخرة هي كل شيء، أما الدنيا فللإنسان فيها نصيب قليل قليل؟ فما متاع الحياة الدنيا في الآخرة إلا قليل.؟

ومن الواضح أن تسميته قليلاً إنما هو بمنطقنا، وإلا فالدنيا بالنسبة إلى الآخرة لا شيء، كيف والدنيا خمسون سنة مثلاً، والقبر إلى القيامة ربما يكون أكثر من مليارات السنين كما ذكروا مثل ذلك في قدر عمر الشمس، والحشر فقط خمسون ألف سنة مما تعدون،

قال تعالى؟: تعرج الملائكة والروح إليه في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة.؟

وقال عزوجل؟: وإن يوماً عند ربك كألف سنة مما تعدون.؟

وقال سبحانه؟: ثم يعرج إليه في يوم كان مقداره ألف سنة مما تعدون.؟

فاللزام على الإنسان أن يغتنم الحياة بكل جد لتحصيل الآخرة الفضلى بسببها وإلا كان خاسراً أعظم خسارة بما لا تقدر:

؟قل إن الخاسرين الذين خسروا أنفسهم وأهليهم يوم القيامة.؟

وفي الحديث: إنه لو أمكن للإنسان أن يموت في الآخرة لمات المذنب من الحسرة.

إن ما يمكننا مما يرتبط بالسيدة أم البنين عليها السلام كعمارة قبرها، ونشر فضائلها، والنذر من أجلها، وزيارتها، وإهداء قراءة القرآن

والصلاة وسائر المقرّبات لها، والتأسّى بها، والإهتمام بشؤونها في كل الأبعاد، كلها مما يوجب الحصول على ثواب الآخرة الذي لازوال له ولا- اضمحلال، إذا عمل بها الإنسان خالصاً لله وللدار الآخرة، بالإضافة إلى الحصول على ما يترتب عليها من الآثار الوضعية كاستجابة الدعاء وما أشبه.

وهذا صادق بالنسبة إلى سائر أولياء الله من الأنبياء والأوصياء وذويهم والعلماء والصالحين.

فعلى الإنسان أن يتخذ من الدنيا الطريقيّة إلى الآخرة وثوابها ويجعل ذلك ملكةً لنفسه في كل أخذ وعطاء.. وقبول ورد.. وتحرك وسكون.. حتى لا يقول في الآخرة؟ يا حسرتى على ما فرطت في جنب الله؟

فإن كل شيء لا يحصل الإنسان على الأفضل منه بسبب أعماله ونواياه يكون حسرةً عليه، وقد قال أمير المؤمنين على عليه السلام: (بأفضل ما عندكم من الأعمال).

وقبل ذلك قال سبحانه؟: وفي ذلك فليتنافس المتنافسون؟.

وقال تعالى؟: سابقوا؟.

وقال سبحانه؟: سارعوا؟.

إلى غير ذلك من الآيات والروايات.

۱۱ وفاتها

۱۱ وفاتها

إن مؤامرات الذين لا يؤمنون بالله واليوم الآخر، تنال الكثير من الأشياء والأشخاص..

ومن هنا لا نعلم شيئاً عن سبب وفاة السيدة أم البنين عليها السلام، مع العلم بأنها كانت تفضح بنى أمية الذين قتلوا الإمام الحسين عليه السلام..

وقد أسس معاوية جند العسل وقتل به مالك الأشتر (رضوان الله عليه) وكثيراً من الأبرياء بالسم.. حتى صار عادةً فيهم وفي العباسيين والعثمانيين من بعدهم.

فقد ورد في التاريخ أن هارون قتل السيد الإدريسي به، وهكذا قتل المأمون السيدة فاطمة المعصومة (سلام الله عليها) كما رأيت في أحد التواريخ.

بل أصبح ذلك مما تعارف واعتاد عليه الطغاة، كما يفعل (سينوّه) من قتل بعض الحكام، وكقتل بعض رجال البلاط للفتيات الجميلات بالسم وذلك بعد الزنا بهن، وقد قتلوا (شجرة الدر) في الحمام بوسائل غير إنسانية!!

احتمال في سبب وفاة السيدة زينب عليها السلام

وإنى أحتمل أن السيدة زينب عليها السلام قتلها الأمويون بالسم، وإن لم أجده في تاريخ، لكنه يستفاد ذلك من مختلف الشواهد والقرائن غير الخفية على من تأمل في ذلك.

نعم السيدة الجليلة فاطمة الزهراء عليها السلام ماتت شهيدةً بلا شك، فإنها لم تمت إلاّ بنعل السيف وكسر الضلع ونحوه.. كما ورد عنهم عليهم السلام.

وقد شاهدنا في زماننا أمثال صدام وهدام يقتلون الناس بالسم!..

كما قتل صدام المرحوم الشيخ عبد الزهراء الكعبي، والسيد محمد الحيدري وغيرهما من الخطباء والعلماء بقهوة مسمومة أو لبن

مسموم أو حنطه مسمومه أو ما أشبه، في قصص متواترة.

ولكن منهاج الأنبياء عليهم السلام كان على خلاف ذلك تماماً، وهو عندهم من أشد المحرمات، حتى خائنه الأعين كما قاله الرسول صلى الله عليه و اله في قصة (حَكَم).

والبحث في هذا الباب طويل لسنا بصدد رعايه للمقام، وإنما أردنا الالمام إلى ما ذكرناه من الاحتمال ومن الفرق بين منهاج الأنبياء عليهم السلام ومن إليهم، ومنهاج الطغاة الذين لا يراعون عن شيء في سبيل حكمهم ومالهم، بل وجنسهم..

قال الشاعر:

ملكننا فكان العفو منا سجيئه ولما ملكتم سال بالدم أبطح
بحسبكم هذا التفاوت بيننا وكل إناء بالذي فيه ينضح

۱۲ الخاتمة

۱۲ الخاتمة

وفي الختام نسال الله سبحانه أن يوفقنا للتأسى بهؤلاء الأطهار (عليهم أفضل الصلاة والسلام) في مختلف الأمور الدينيه والدنيويه، قال تعالى: لقد كان لكم في رسول الله أسوه حسنه، فان قاعدة التأسى تجرى فيه صلى الله عليه و اله، وهكذا في أهل بيته ومن يتعلق بهم من الأولياء الصالحين.

وهذا آخر ما أردنا إيراد في هذا الكتاب، والله الموفق للصواب.

سبحان ربك رب العزة عما يصفون، وسلام على المرسلين، والحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين.

قم المقدسه

۲۸ شعبان ۱۴۱۹هـ

محمد الشيرازي

من مصادر التهميش

- القرآن الكريم
- أسد الغابه / ابن أثير
- أعيان الشيعة / السيد محسن الأمين
- البقيع الغرقد / الإمام الشيرازي
- التهذيب / الشيخ الطوسي
- الحجاب الدرع الواقى / الإمام الشيرازي
- الحسين عليه السلام قتيل العبرة / الشيخ عبد الزهراء الكعبى
- الخرائج والجرائح / الراوندى
- السيدة زينب عالمه غير معلمه / الإمام الشيرازي
- الشباب / الإمام الشيرازي
- الكافي / الشيخ الكليني

- الكنى والألقاب / المحدث القمى
 - اللهوف فى قتلى الطفوف / السيد بن طاووس
 - المعجم الوسيط
 - الموسوعه العربيه الميسره
 - بحار الأنوار / العلامة المجلسى
 - تذكرة الخواص / ابن جوزى
 - تفسير العياشى / العياشى
 - ذيل المذيل / الطبرانى
 - سفینه البحار / المحدث القمى
 - شرائع الإسلام / المحقق الحلى
 - عوالم العلوم / البحرانى
 - عيون أخبار الرضا عليه السلام / الشيخ الصدوق
 - غوالى اللئالى / الاحصائى
 - قرب الإسناد / الحميرى.
 - كشف الغمّة / الإربلى
 - كلمه الإمام الجواد عليه السلام / الشهيد الشيرازى
 - كلمه السيدة زينب / الشهيد الشيرازى
 - كلمه الله / الشهيد الشيرازى
 - كمال الدين / الشيخ الصدوق
 - مجلة (الرأى الآخر)
 - مجموعه ورام (تنبيه الخواطر ونزهة النواظر)
 - معالم الزلفى / السيد البحرانى
 - مقاتل الطالبين / ابو الفرج الأصفهانى
 - مقتل الإمام الحسين عليه السلام / الخوارزمى
 - مقتل الحسين عليه السلام / السيد المقرم
 - منتهى الآمال / المحدث القمى
 - موسوعه الفقه: كتاب القانون / الإمام الشيرازى
 - موسوعه الفقه: كتاب النكاح / الإمام الشيرازى
 - موسوعه الفقه: من فقه الزهراء عليها السلام / الإمام الشيرازى
 - نقد الفلسفه الديالكتيكيه / الإمام الشيرازى
- سَمّ الخياط: أى ثقب الإبرة، لأن السَمَّ هو الثقب والخياط بالكسر: الإبرة، راجع لسان العرب مادة (سَمَم).
- (مهاتما غاندى) دعا إلى تحرير بلاد الهند من الأجانب لا بالقوى المسلّحة ولكن بالمقاومه السلميه، مات قتلاً سنة ۱۹۴۸م.
- محمد إقبال: (توفى سنة ۱۹۳۸م) شاعر وفيلسوف باكستانى.

- سفینه البحار: ج ۲ ص ۶۴۱ مادة (ورخ) وفيه: (من ورّخ مؤمناً فكأنما أحياء).

- راجع منتهى الآمال: ج ۱ ص ۲۷۰ الطبعة المعرّبة وفيه: «يا بن عم، أوصيك أولاً أن تتزوج بعدى بابنة أختي أمامة فإنها لولدى مثلي، فإن الرجال لا بد لهم من النساء». وقد تزوج الإمام عليه السلام بأمامة بعد تسعة أيام من وفاة الزهراء عليها السلام كما ذكر ذلك الشيخ المفيد (قده) وروى عنه الشيخ المجلسي (قده).

- قال الطبراني في (ذيل المذيل): إن زينب توفيت في أول سنة ۸ من الهجرة وكان سبب وفاتها: أنها لما خرجت من مكة إلى رسول الله صلى الله عليه و اله أدرجها هتبار بن الأسود ورجل آخر فدفعها أحدهما فيما قيل فسقطت على صخرة فأسقطت فاهراقت الدم فلم يزل بها وجعها حتى ماتت. راجع ذيل المذيل: ۳.

- كقضيه أنها لما رأت رسول الله صلى الله عليه و اله والكفار يؤذونه وهو يدعوهم إلى عبادة الله والإيمان، فلما ارتفع النهار وابتعد عن الناس أقبلت تحمل قدحاً ومنديلاً وقد تمتهما لرسول الله صلى الله عليه و اله راجع: أسد الغابة: ج ۵ ص ۴۶۷.

- حيث قال الإمام أمير المؤمنين عليه السلام لأخيه عقيل ذات يوم: أنظر لى امرأة قد ولدتها الفحول من العرب لتزوجها فتلد لى غلاماً فارساً، فقال له: تزوج بنت حزام الكلابى فإنه ليس فى العرب أشجع من آبائها.
- سورة الأحزاب: ۵۳.

- حيث ان أسماء بنت عميس كانت زوجة لجعفر بن أبى طالب فولدت له فى هجرتهم الى الحبشة محمد بن جعفر وعبدالله وعوناً، ثم هاجرت معه الى المدينة، فلما قتل جعفر تزوجها أبو بكر فولدت له محمد بن أبى بكر، ثم مات عنها فتزوجها أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام فولدت له يحيى بن على.

- اختلف فى زوجة حمزة فقيل انها (سلمى بنت عميس الخثعمية) وقيل (اسماء بنت عميس) وقيل (زينب بنت عميس) والأول أقوى، فولدت له أمه الله وقيل امامه، ثم تزوجها بعد قتل حمزة، شداد بن الهاد الليثى فولدت له عبد الله وعبد الرحمن.

وعن الصدوق فى الخصال: ص ۳۶۳ ح ۵۵: (عن أبى جعفر عليه السلام: رحم الله الأخوات من أهل الجنة، فسامهن: أسماء بنت عميس الخثعمية وكانت تحت جعفر بن أبى طالب، وسلمى بنت عميس الخثعمية وكانت تحت حمزة... الحديث).

راجع أعيان الشيعة ج ۳ ص ۴۷۳، و ۳۰۶. والإصابة فى تمييز الصحابة: ج ۴ ص ۳۳۲ الرقم ۵۶۶، الطبقات الكبرى لابن سعد: ج ۸ ص ۲۸۵.
- وفى سفينة البحار: ج ۱ ص ۳۵ مادة (امم): لما جرح أمير المؤمنين عليه السلام أمر المغيرة بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب ان يتزوج أمامة بعده، فلما توفى أمير المؤمنين عليه السلام وقضت العدة، تزوجها المغيرة فولدت له يحيى وبه كان يكنى، وتوفيت عنده.

- كالمطلقات، فقد اطلق الجهاز المركزى للتعبئة العامة والاحصاء المصرى صفارة الانذار حول معدلات الطلاق فى مصر، اذ أكد المركز ان هناك ۳۰ حالة طلاق بين كل مائة حالة زواج سنوياً، وترتفع فى القاهرة الى ۳۳٪ فى السنة الماضية حصلت ۶۸۱ الف حالة زواج فى حين كان عدد حالات الطلاق قد بلغت ۲۲۷ الف حالة. (الرأى الآخر: العدد ۲۷ ص ۵ بتاريخ ۱ جمادى الآخرة ۱۴۱۹هـ / ۲۲ / ۱۹۹۸)

- انظر (شرائع الإسلام) المجلد الأول ص ۵۱۰ كتاب النكاح، خصائص النبى صلى الله عليه و اله، وراجع موسوعة الفقه: كتاب النكاح.
- أما ما رزقت من ذكور فهم: العباس، وعبد الله، جعفر، وعثمان عليهم السلام.

- راجع عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۲ ص ۲۶۷ ب ۶۷ ح ۲، وفيه: (من زارها فله الجنة). وانظر بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۳۱۶. وسفينة البحار: ج ۲ ص ۴۴۶. الطبعة القديمة.

- المادية الجدلية (أو الديالكتيكية): هو منهج فى التحليل التاريخى، استخدمه ماركس وانجلس، وهو من أسس طريقة التفكير عند الإشتراكيين والشيوعيين. وللتفصيل الأكثر ومعرفة ما فيها من الاشكالات راجع كتاب (نقد المادية الديالكتيكية) للإمام المؤلف.

- راجع: الخرائج والجرائج للراوندى: ج ۲ ص ۸۴۱ ح ۵۹ عن الإمام الصادق عليه السلام أنه قال: (العلم سبعة وعشرون حرفاً، فجميع ما

جاءت به الرسل حرفان، فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها فى الناس وضم إليها الحرفين حتى يثبتها سبعة وعشرين حرفاً. وفى نسخة أخرى بدل (الحرف): (الجزء) فى الجميع.

- سورة البقرة: ۲۲۸.

- فمثلاً: اكدت هيئة الاحصاء الحكوميه الفرنسيه فى ۱۹۹۹/۷/۱ ان ۲ من بين كل ۵ مواليد جدد فى فرنسا يولدون من سفاح، وازافت الهيئه ان اولاد السفاح يزدادون تزامنا مع انخفاض معدلات الزواج.

(الرأى الآخر: العدد ۳۰ ص ۵ بتاريخ اشوال ۱۴۱۹ هـ ۱۸/۱/۱۹۹۹)

وأكد معهد الاحصاء الايطالى ان ما لا يقل عن ۴٪ من الايطاليات ما بين (۱۴-۵۹) عاماً هن ضحايا للاغتصاب الجنسى، وان مجموع الايطاليات اللواتى تعرضن لعمليات تحرش ومضايقه جنسيه يصل الى تسعة ملايين ايطاليه.

وأضاف التقرير ان ۲۹٪ من عمليات الاغتصاب ترتكب داخل البيوت المغلقه و ۵/۱۰٪ داخل السيارات، وكشف التقرير ايضاً الى نحو ۱۴ مليون ايطاليه يخشون السير فى الشوارع المظلمه والاماكن المهجوره من دون رجالهن.

(الرأى الآخر: العدد ۲۷ ص ۵ بتاريخ ارجب ۱۴۱۹ هـ ۲۱/۱۰/۱۹۹۸)

- وفى الحديث عن الإمام الباقر عليه السلام: (إن فاطمة عليها السلام ضمنت لعلى عليه السلام: عمل البيت والعجين والخبز وقم البيت، وضمن لها على عليه السلام ما كان خلف الباب: نقل الحطب وان يجيء بالطعام). بحار الأنوار: ج ۱۴ ص ۱۹۷ ب ۱۶ ح ۴، نقلاً عن تفسير العياشى.

- مَنَحَ الماء: استخرجه، المعجم الوسيط.

- إشارة إلى خطبتها عليها السلام فى المسجد احتجاجاً على أبى بكر، والى خطبتها فى بيتها للنساء من المهاجرين والأنصار. راجع للتفصيل كتاب (من فقه الزهراء عليها السلام) ج ۲ و ۳، وكتاب (عوامل العلوم) مجلد فاطمه الزهراء عليها السلام تحقيق وطبع مؤسسه الإمام المهدي عليه السلام قم المقدسه.

- راجع كتاب (السيدة زينب عالمة غير معلمة) للإمام المؤلف، وكتاب (كلمة السيدة زينب) للشهيد الشيرازى.

- راجع غوالى اللثالى: ج ۳ ص ۳۱۱ ح ۱۳۹، وفيه: (فإن المرأة ربحانة وليست بقهرمانة).

- راجع (الفقه القانون) وكتاب (الحجاب الدرع الواقى) للإمام المؤلف.

- مجموعة ورام: ج ۲ ص ۱۷۶.

- هى بنت الإمام الحسين عليه السلام وكانت مريضه عند خروجه من المدينه المنوره فبقيت هناك.

- سفينه البحار: ج ۲ ص ۴۸۴ ماده (كفاً)، بحار الأنوار: ج ۴۳ ص ۱۰۷، التهذيب: ج ۷ ص ۴۷۰ ب ۴۱ ح ۹۰، عوامل العلوم: مجلد فاطمه الزهراء عليها السلام ص ۵۲.

- راجع كتاب (من فقه الزهراء) ج ۱ ص ۲۷ و ۲۸۴، معالم الزلفى (للسيد البحرانى):

- راجع كمال الدين ص ۴۱۶ ب ۴۰ ح ۹، وفيه: (عن هشام بن سالم قال: قلت للصادق جعفر بن محمد عليه السلام: الحسن عليه السلام أفضل أم الحسين عليه السلام فقال: الحسن أفضل من الحسين قال: قلت: كيف صارت الإمامه بعد الحسين فى عقبه دون ولد الحسن؟ فقال: إن الله تبارك وتعالى أحب أن يجعل سنه موسى وهارون جاريه فى الحسن والحسين عليهما السلام، أما ترى انهما كانا شريكين فى النبوه كما كان الحسن والحسين فى الإمامه، وإن الله عز وجل جعل النبوه فى ولد هارون ولم يجعلها فى ولد موسى وان كان موسى أفضل من هارون). راجع أيضاً من فقه الزهراء: ج ۱ ص ۱۷ و ۱۷ و ۱۷ و ۲۸۴.

- غوالى اللثالى: ج ۲ ص ۲۷۴ ح ۳۷.

- قال الرسول الأعظم صلى الله عليه و اله: «إذا جاءكم من ترضون دينه وأمانته يخطف إليكم فزوجوه؟ إلا تفعلوه تكن فتنه فى الأرض

- وفساد كبير. ؟راجع بحار الأنوار: ج ۱۰۳ ص ۳۷۲ ح ۳، وفي حديث آخر عن الإمام الجواد عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و اله: (إذا جاءكم من ترضون خلقه ودينه فزوجوه و؟ إلا تفعلوا، ؟ ... كلمة الإمام الجواد عليه السلام ص ۹۵.
- راجع موسوعة الفقه: ج ۶۲-۶۸ كتاب النكاح. و (الحجاب الدرع الواقى) و(الشباب).. للإمام المؤلف.
- راجع بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۲۴۸ ب ۵ (بيان) وفيه: (وفي تاريخ البلاذرى = ان النبى صلى الله عليه و اله انفذ ابن عباس الى معاوية ليكتب له، فقال: انه يأكل، ثم بعث اليه ولم يفرغ من أكله، فقال النبى صلى الله عليه و اله: لا اشبع الله بطنه).
- راجع تذكرة الخواص: ص ۱۶۸ وكشف الغمة: ج ۱ ص ۴۴۲.
- حيث قالت وهى ترثى أولادها:
- لا تدعونى ويك أم البنين
تذكرينى بليوث العرين
كانت بنون لى أدعى بهم
واليوم أصبحت ولا من بنين
أربعة مثل نسور الربى
قد واصلوا الموت بقطع الوتين
- انظر مقتل الإمام الحسين عليه السلام للخوارزمى: ج ۲ ص ۲۰۹، مقاتل الطالبين: ۸۵.
- راجع موسوعة الفقه كتاب (من فقه الزهراء عليها السلام): ج ۱۲.
- قرب الإسناد: ص ۱۸.
- سورة الإسراء: ۷.
- راجع سفينة البحار: ج ۲ ص ۶۴۱ مادة (ورخ) وفيه: (قد ورد عن سيد البشر صلى الله عليه و اله: من ورخ مؤمناً فكأنما أحياء).
- سورة الحج: ۳۲.
- سورة الطلاق: ۷.
- وهذا شطر من أبيات للشاعر أبى الصيفى المعروف بالحيص ويص، وتمام البيت هو:
- وحسبكم هذا التفاوت بيننا وكل إناء بالذى فيه ينضح
- انظر (الحسين عليه السلام قتيل العبرة) مقتل الشيخ عبد الزهراء الكعبى، ص ۱۰۶، و(مقتل السيد المكرم) و(اللهور فى قتلى الطفوف) و...
- فلما برز عبد الله بن على عليه السلام أخذ يقول:
- انا بن ذى النجدة والأفضال
ذاك على الخير ذو الفعال
سيف رسول الله ذو النكال
فى كل يوم ظاهر الأهوال
ثم برز بعده أخوه جعفر بن على عليه السلام وهو يقول:
- انى أنا جعفر ذو المعالى
ابن على الخير ذى النوال
حسبى بعمى شرفا وخالى

ثم برز بعده أخوه عثمان بن علي عليه السلام وهو يقول:

انى انا عثمان ذو المفاخر

شيخى على ذو الفعال الطاهر

هذا حسين خيرة الأخيار

وسيد الكبار والأصاغر

بعد الرسول والوصى الناصر

ولما برز العباس عليه السلام اخذ يقول:

انا الذى أعرف عند الزمجرة

بابن على المسمى حيدرة

ولما دخل المشرعة واغترف من الماء غرفه ليشرب تذكر عطش الحسين عليه السلام وقال:

يا نفس من بعد الحسين هونى

وبعده لا كنت أن تكونى

هذا الحسين شارب المنون

وتشربين بارد المعين

تالله ما هذا فعال دينى

ولا فعال صادق اليقين

ولما ملأ القربة وتوجه الى المخيم اخذ يقول:

لا ارهب الموت اذا الموت رقا

حتى أوارى فى المصاليت لقا

انى انا العباس اغدوا بالسقا

ولا أخاف الشر يوم الملتقى

نفسى لسبط المصطفى الطهر وقا

ولما قطعت يمينه قال:

والله ان قطعتم يمينى

انى أحامى أبداً عن دينى

وعن امام صادق اليقين

نجل النبى الطاهر الأمين

ولما قطعوا شماله قال:

يا نفس لا تخشى من الكفار

وأبشرى برحمة الجبار

مع النبى السيد المختار

قد قطعوا ببغيهم يسارى

فأصلهم يا رب حر النار

راجع: مقتل الشيخ عبد الزهراء الكعبي (ره): ص ۱۰۷-۱۱۲

پی نوشتها

- کلمة الله: ص ۱۴۰.
- إشارة إلى قوله تعالى في قصة إبراهيم عليه السلام?: يا نار كونى برداً وسلاماً على إبراهيم؟ سورة الأنبياء: ۶۹.
- إشارة إلى قوله سبحانه في قصة موسى عليه السلام? فأوحينا إلى موسى أن اضرب بعصاك البحر فانفلق فكان كل فرق كالطود العظيم? سورة الشعراء: ۶۳.
- وهكذا أمهات الأنبياء والأئمة ومن أشبهه، كالسيدة نرجس والسيدة حكيمة والسيدة فاطمة المعصومة (صلوات الله عليهم وعليهن أجمعين).
- سورة الأنعام: ۱۲۴.
- هو أحمد بن محمد الأردبيلي يلقب بالمقدس الأردبيلي.
- هو السيد مهدي بن السيد مرتضى بن السيد محمد البروجردى المعروف ببحر العلوم، المنتهى نسبه الشريف الى السبط الأ-كبر الحسن بن على عليه السلام وهو من الذين تواترت عنه الكرامات ولقائه الحجّة (صلوات الله عليه)، ولد في مشهد الحسين عليه السلام بكربلاد سنة ۱۱۵۵هـ وتوفى في النجف الأشرف ۱۲۱۲هـ.
- سفينة البحار: ج ۱ ص ۵۹ مادة (بحر)
- کلمة الله: ص ۱۴۰.
- سورة العنكبوت: ۶۹.
- راجع الكافي: ج ۳ ص ۲۲۸ ح ۱ وفيه: (عن أبي عبد الله عليه السلام في زيارة القبور قال: إنهم يأنسون بكم فإذا غبتم عنهم استوحشوا).
- وفي سفينة البحار: ج ۲ ص ۳۹۵ مادة (قبر): عن داود الرقي قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام: (يقوم الرجل على قبر أبيه وقريبه وغير قريبه هل ينفعه ذلك؟ قال: نعم، ان ذلك يدخل عليه كما يدخل على أحدكم الهدية يفرح بها).
- وفي ص ۳۹۶: عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه و اله يخرج في ملأ- من الناس من أصحابه كل عشية خميس الى بقيع المدنين فيقول: السلام عليكم أهل الديار، ثلاثاً، رحمكم الله، ثلاثاً.
- راجع كتاب (السيدة زينب عالمة غير معلمة) ص ۳۱.
- هو حذيفة بن اليمان أبو عبد الله، سكن الكوفة ومات بالمدائن بعد بيعته أمير المؤمنين عليه السلام بأربعين يوماً، وقد ذكره الشيخ الطوسي في رجاله في أصحاب الرسول صلى الله عليه و اله وفي أصحاب على عليه السلام شهد بدرًا وأحدًا وهو أحد الأركان من الأصحاب، توفى في المدائن في ۵ صفر سنة ۳۶هـ.
- راجع أعيان الشيعة: ج ۴ ص ۵۹۲.
- انظر كتاب (السيدة زينب عالمة غير معلمة) ص ۳۳.
- سورة طه: ۹۶.
- سورة طه: ۸۸. وسورة الأعراف: ۱۴۸.
- للتفصيل راجع كتاب (البقيع الغرقد) للإمام المؤلف (دام ظلّه).
- انظر ما ورد من استحباب الخيرات وإهداء ثوابها للأموات، راجع سفينة البحار ج ۲ ص ۳۹۵-۴۰۲ مادة (قبر).

- السيدة نفيسة بنت الحسن بن زيد بن الحسن المجتبي عليه السلام، توفيت بمصر وأراد =زوجها وهو الاسحاق المؤمن بن الإمام جعفر الصادق نقلها الى المدينة ودفنها في البقيع، فسأله أهل مصر بتركها عندهم للتبرك، وبذلوا له مالا كثيراً، فلم يرض، فرأى النبي صلى الله عليه و اله فقال له: يا اسحاق لا تعارض أهل مصر في نفيسة، فان الرحمة تنزل عليهم ببركتها، وحكى عن الشعراني ان الشيخ ابا المواهب الشاذلي رأى النبي صلى الله عليه و اله فقال له اذا كان لك الى الله تعالى حاجة فانذر لنفيسة الطاهرة ولو بدرهم يقضى الله تعالى حاجتك، وفي اسعاف الراغبين انها كانت قد حفرت قبرها بيدها وصارت تنزل فيه وتصلي وقرأت فيه ستة آلاف ختمه، وانها ماتت بمصر في شهر رمضان سنة ٢٠٨هـ، ولما احتضرت وهي صائمة فالزموها الفطر، فقالت: واعجبا اني منذ ثلاثين سنة أسأل الله تعالى ان القاه وأنا صائمة، افطر الان؟! هذا لا يكون ثم قرأت سورة الانعام فلما وصلت الى قوله تعالى?: لهم دار السلام عند ربهم? ماتت.

انظر سفينة البحار: ج ٢ ص ٦٠٤ مادة (نفس)

- سورة القصص: ٧٧.

- سورة التوبة: ٣٨.

- سورة المعارج: ٤.

- سورة الحج: ٤٧.

- سورة السجدة: ٥.

- سورة الزمر: ١٥.

- سورة الزمر: ٥٦.

- راجع تفسير الإمام العسكري عليه السلام: ص ٨٨ ح ٤٥ عبارة على عليه السلام وفيه: (انها الدار التي فيها جزاء الأعمال الصالحة بأفضل ممّا عملوه).

- سورة المطففين: ٢٦.

- سورة الحديد: ٢١.

- سورة آل عمران: ١٣٣.

- هو مالك بن الحارث النخعي المجاهد في سبيل الله والسيف المسلول على أعداء الله، وقد قال في حقه أمير المؤمنين (ع): (كان الأشتر لي كما كنت لرسول الله صلى الله عليه و اله)، استشهد عام ٣٨هـ بالسم بخدعة معاوية، حيث كان لمعاوية عين بمصر، فكتب اليه بهلاك الأشتر، فصحبه نافع مولى عثمان فخدمه وألطفه حتى أعجبه واطمأن اليه، فأحضر له شربة من عسل بسم فسقاها له فمات، وكان معاوية يقول: ان لله جنوداً من عسل. راجع الكنى والألقاب: ج ٢ ص ٢٨-٣٢.

- لقب بعصمة الدين ملكة مصر، أصلها من جوارى الملك بخ الدين أيوب. فقتلت بالقباقيب والنعال. الموسوعة العربية الميسرة: حرف الدال.

- رائد المنبر الحسيني الخطيب الكبير، ولد يوم ميلاد سيده نساء العالمين فاطمة الزهراء عليها السلام ولذلك سمي بعبد الزهراء، وتوفي في يوم وفاتها مسموماً سنة ١٣٩٤هـ.

- من بيوتات العلم في الكاظمية المشرفة.

- للشاعر ابن صيفي الملقب بالحيص بيص.

- سورة الأحزاب: ٢١.

البناء على قبور الانبياء و الاولياء و اتخاذها مساجد و اماكن للعباده

اشاره

سرشناسه : عسگری، مرتضی، - ۱۲۹۳

عنوان و نام پدید آور : البناء على قبور الانبياء و الاولياء و اتخاذها مساجد و اماكن للعباده

تالیف مرتضی العسکری

مجله حوزة

المقدمة

بسم الله الرحمن الرحيم (قال الذين غلبوا على امرهم لنتخذن عليهم مسجدا) [۱] (و اتخذوا من مقام ابراهيم مصلى) [۲]. الحمد لله رب العالمين، و الصلاة على محمد و آله الطاهرين، والسلام على اصحابه البرره الميامين. و بعد: تنازعنا معاشر المسلمين على مسائل الخلاف فى الداخل ففرق اعداء الاسلام من الخارج كلمتنا من حيث لانشعر، وضعفنا عن الدفاع عن بلادنا، و سيطر الاعداء علينا، و قد قال سبحانه و تعالى: (واطيعوا الله و رسوله و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ريحكم) [۳] و ينبغي لنا اليوم و فى كل يوم ان نرجع الى الكتاب و السنة فى ما اختلفنا فيه و نوحده كلمتنا حولهما، كما قال تعالى: (فان تنازعتم فى شىء فردوه الى الله و الرسول) [۴] و فى هذه السلسلة من البحوث نرجع الى الكتاب و السنة و نستنبط منهما ما ينير لنا السبيل فى مسائل الخلاف، فتكون باذنه تعالى وسيلة لتوحيد كلمتنا. راجين من العلماء ان يشاركونا فى هذا المجال، و يبعثوا الينا بوجهات نظرهم على عنوان: بيروت - ص.ب ۱۲۴/۲۴ - العسکرى

ادلة القائلين بتحريم البناء على القبور

اشاره

اختلف المسلمون فى امر البناء على قبور الانبياء و الاولياء و الطواف حولها و اتخاذها مساجد و محلا للعبادة. و استدل القائلون بتحريمها بروايات اهمها ما ياتى: ۱ - عن على قال: كان رسول الله (ص) فى جنازة، فقال: ايكم ينطلق الى المدينة فلا يدع بها و ثنا الا كسره، و لا قبرا الا سواه، و لا صورة الا لطخها؟ فقال (رجل): انا يا رسول الله، فانطلق فهاب اهل المدينة، فرجع. فقال على: انا انطلق يا رسول الله. قال: ((فانطلق)). فانطلق، ثم رجع، فقال: يا رسول الله، لم ادع بها و ثنا الا كسرتة، و لا قبرا الا سويتة، و لا صورة الا لطختها. و قد تكرر ورود هذا الحديث فى كتب الحديث و اكتفينا بايراد اتم لفظ منه [۵]. ب - رووا عن النبى (ص) انه قال: ((اللهم لا تجعل قبرى و ثنا، لعن الله قوما اتخذوا قبور انبيائهم مساجد)) [۶]. و فى رواية اخرى ان الرسول (ص) شخص الذين اتخذوا قبور انبيائهم مساجد و قال قاتل الله اليهود، اتخذوا قبور انبيائهم مساجد [۷]. ج - استدلو بما روى عن النبى (ص) فى نهى النساء عن زيارة القبور بما جاء فى الروايات الاتية: فى سنن ابن ماجه و الترمذى و ابى داود بسندهم عن ابى هريرة و حسان و ابن عباس: ان رسول الله (ص) لعن زوارات القبور [۸].

علة الروايات الاولى

اولا - ان اهل المدينة بعد ان اسلم بعضهم ارسل لهم الرسول (ص) بادية ذى بدء مصعب بن عمير، يعلم من اسلم منهم ما ورد من

احكام الاسلام يوم ذاك. ولما وفدوا الى الحج، حضر المسلمون منهم العقبة و بايعوا رسول الله (ص) سرا، ولم ينتشر الاسلام بينهم، الى ان هاجر الرسول (ص) اليهم، و تبعه الامام على (ع) بعد ثلاث او اكثر، وقصة وروده المدينة بعد ذلك مشهورة. وتدرج الرسول (ص) في بسط حكمه على المدينة بعد ان عاهد يهود قريظة و بنى النضير و بنى قينقاع، و دخل اهل المدينة كلهم في الاسلام تدريجيا. فمتى كان ارسال النبي (ص) الامام على (ع) من تشييع جنازة الى المدينة ليهدم الاصنام و يسوى القبور و يلطخ الصور، كالحاكم الذي لا راد لامره؟ اضف اليه ان محتوى الخبر ان المرسل الاول ذهب، وهم في تشييع الجنازة، و رجع خائبا، ثم ارسل النبي (ص) الامام عليا (ع) بعده وهم لا يزالون في تشييع الجنازة، فكيف يتم ذلك ثانيا - وفي بقیة الحديث ان الامام عليا (ع) قال لابي الهياج الاسدي: ابعثك فيما بعثني رسول الله (ص)، امرني ان اسوى كل قبر و اطمس كل صنم [۹]. ولا يكون ارسال الامام ابا الهياج الاسدي في امر الا- في عصر خلافته، و عليه يتجه هذا السؤال: متى كان ارسال الامام ابا الهياج الاسدي؟ افى عصر خلافته و بعد الفتوحات الاسلامية و بعد زمن الخلفاء الثلاثة، ام قبله؟ و الى اي بلد بعث الامام علي ابا الهياج لتهديم القبور و طمس الاصنام؟ و اخيرا في كلا الخبرين امر من الرسول (ص) و الامام على (ع) - ان صح الخبران - بتهديم قبور المشركين في بلد الشرك، فكيف يدل ذلك على انتشار هذا الحكم الى قبور المسلمين و وجوب تهديمها؟

علة الروايات الثانية

اولا: في امر قبور انبياء بنى اسرائيل: جاء في الاصحاح الخامس و العشرين من سفر التكوين ما موجهه: توفي ابراهيم و دفنه اسحاق و اسماعيل في مغارة المكفيلة في حقل عفرون بن صوحر الحثي امام ممرا و دفنت فيها سارة. و في الاصحاح الخامس و الثلاثين ما موجهه: لما توفي اسحاق حمله ابنه عيسو و يعقوب و دفناه في ممرا و التي هي حبرون. و في الاصحاح الخمسين: لما توفي يعقوب بمصر حمله ابنه يوسف الى مغارة مكفيلة و دفنه الى جنب جده و ابيه. و في اصحاح العشر من سفر العدد: ان هارون توفي و دفنه اخوه موسى في راس جبل هور. و في الاصحاح الرابع و الثلاثين من سفر التثنية: ان موسى (ع) مات في ارض مواب و دفن في الجواء مقابل بيت فغور و لم يعرف انسان قبره الى اليوم. و في الاصحاح الرابع و العشرين من سفر يوشع: فدفنوه في جبل افرايم و دفن عظام يوسف في شكيم و لم يذكر مدفن داود و سليمان في اسفار التوراة. و قال صاحب كتاب قاموس الكتاب المقدس في ترجمة صهيون: لم يعرف مدفن داود و سليمان. و جاء في مادة الخليل في معجم البلدان: الخليل اسم موضع و بلدة فيها حصن و عمارة و سوق بقرب البيت المقدس بينهما مسيرة يوم فيه قبر الخليل ابراهيم (ع) في مغارة تحت الارض، و هناك مشهد و زوار و قوام في الموضع و ضيافة للزوار، و بالخليل سمي الموضع و اسمه الاصل حبرون و قيل حبرى. و في التوراة ان الخليل اشترى من عفرون بن صوحر الحثي موضعا باربعمائة درهم فضة و دفن فيه سارة، و قد نسب اليه قوم من اصحاب الحديث و هو موضع طيب نزه روح اثر البركة ظاهر عليه، و يقال ان حصنه من عمارة سليمان بن داود (ع). و قال الهروي: دخلت القدس في سنة ۵۶۷ هـ و اجتمعت فيه و في مدينة الخليل بمشايع حدثوني ان في سنة ۵۱۳ هـ في ايام الملك بردويل انخسف موضع في مغارة الخليل فدخل اليها جماعة من الفرنج باذن الملك فوجدوا فيها ابراهيم و اسحاق و يعقوب عليهم السلام و قد بليت اكفانهم و هم مستندون الى حايط و على رؤوسهم قناديل و رؤوسهم مكشوفة فجدد الملك اكفانهم ثم سد الموضع. قال: و قرأت على السلفي ان رجلا يقال له الارمني قصد زيارة الخليل و اهدى لقيم الموضع هدايا جمعة و ساله ان يمكنه من النزول الى جثة ابراهيم (ع) فقال له: اما الان فلا يمكن، لكن اذا قمت الى ان ينقطع الجثل و ينقطع الزوار فعلت فلما انقطعوا قلع بلاطة هناك و اخذ معه مصباحا و نزلا في نحو سبعين درجة الى مغارة واسعة الهواء يجري فيها و بها دكة عليها ابراهيم (ع) ملقى و عليه ثوب اخضر و الهواء يلعب بشيئته و الى جانبه اسحاق و يعقوب، ثم اتى به الى حائط المغارة فقال له: ان سارة خلف هذا الحائط فهم ان ينظر الى ما وراء الحائط فاذا بصوت يقول: اياك و الحرم، قال فعدت من حيث نزلت. و جاء في الجزء الاول من تاريخ ابن عساكر ما موجهه: عندما كانوا يحفرون بعد سنة ۸۶ هـ جامع دمشق بامر الوليد بن عبد

الملك (ت: ۹۶هـ) وجدوا راس يحيى بن زكريا فى سبط فى صندوق تحت ركن من اركان القبة، فجعلوه تحت عمود من الاعمدة مسط الراس. و لم يرد فى التوراة و غير التوراة ذكر قبور سائر انبياء بنى اسرائيل، و لم يعرف مدافن: لوط، و اليسع - يوشع - و ايوب، و عزيز - عزرا - و زكريا عليهم السلام، اما عيسى بن مريم (ع) فقد رفعه الله اليه.

ادلة من راي جواز اتخاذ مقابر الانبياء مساجد و اماكن للعبادة

لقد مر بنا فى بحث الاحتفال بذكرى الانبياء و الصالحين، كيف ينشر الشؤم و البركة على الزمان و المكان بمناسبة ما جرى على عباد الله فى كل منهما، و فى هذا البحث نرجع اليه و نضيف عليه فى ما ياتى باذنه تعالى و نقول: اولاً: من كتاب الله: يستدل من يرى صحة اتخاذ مقابر الانبياء محلاً للعبادة بقوله تعالى: ا - (و اتخذوا من مقام ابراهيم مصلى) [۱۰] ب - بما اخبر عن قصة اصحاب الكهف و قال تعالى: (قال الذين غلبوا على امرهم لنتخذن عليهم مسجداً) [۱۱] و كان خبر الاول ما مر بنا فى كراس بحث (الاحتفال بذكرى الانبياء و عباد الله الصالحين) و رواه البخارى فى صحيحه و قال ماملخصه: ان اسماعيل و ابراهيم لما كانا بينان البيت جعل اسماعيل ياتى بالحجارة و ابراهيم يبني، حتى اذا ارتفع البناء جاء اسماعيل بهذا الحجر له فقام عليه و هو يبني و اسماعيل يناوله الحجارة، و ذلك هو مقام ابراهيم (ع) الذى امرنا الله ان نتخذ مصلى و محلاً للعبادة [۱۲]. و خبر الثانى كما جاء فى التفاسير ما موجزه: ان اصحاب الكهف كانوا فتيه من خواص دقيانوس، الملك الذى ادعى الربوبية، آمنوا بربهم سرا و فروا من ملكهم و التجاوا الى الكهف، فضرب الله على آذانهم و القى عليهم النعاس مئات السنين، ثم ايقضهم فبعثوا احدهم الى المدينة لياتيهم منها بطعام يطعمونه، فانكشف امرهم لاهل المدينة بسبب نغدهم الذى كان يعود زمانه الى ما قبل مئات السنين، و كان اهل المدينة يومذاك مؤمنين [۱۳]، و قد بلغهم خبر خروج الفتية المؤمنة من بلدهم و الذين فروا بدينهم من ملكهم، و لما علموا من الفتى مكانهم بادروا الى الكهف و بلغ الفتية ذلك و كرهوا ان يعودوا الى بلدهم، فدعوا الله يعيدهم الى ما كانوا عليه، فاعادهم الله نياما مرة ثانية كالاموات فتنازع اهل المدينة فى ما يعملون معهم، فقال الذين غلبوا على امرهم لنتخذن عليهم مسجداً.

نتيجة البحث

اشاره

فى الاية الاولى امرنا الله تعالى ان نتخذ من موطنى قدم ابراهيم (ع) مصلى نعبد الله خلفه، و ليس ذلك من الشرك بالله فى شىء، بل هو توحيد لعبودية الله و طاعة له. و فى الاية الثانية اخبرنا الله تبارك و تعالى عن المؤمنين الذين قرروا ان يتخذوا من مضجع الفتية المؤمنة مسجداً يسجدون لله سبحانه فيه و يعبدونه و هم مؤمنون و ليسوا بمشركين و لم يذمهم الله تعالى على ذلك. كان ذلكما الموردان فى كتاب الله، و فى سنة الرسول (ص) ما ياتى باذنه تعالى: ثانياً: يستدلون من سنة الرسول (ص): ا - بان رسول الله (ص) امر بزيارة القبور بعد نهياها، كما جاء فى صحيح مسلم و النسائي و ابن ماجه و الترمذى و موطن مالك عن بريده عن ابيه، قال: قال رسول الله (ص) نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها... الحديث [۱۴]. و فى آخر الحديث عن سنن ابى داود: ((فان فى زيارتها تذكرة))، و فى سنن ابن ماجه عن ابن مسعود: (ان رسول الله (ص) قال: كنت نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها فانها ترهد فى الدنيا و تذكر فى الآخرة [۱۵] ب - ما جرى للانبياء و المرسلين صلوات الله عليهم اجمعين مع قبورهم فى مكة و المدينة منذ عهد اسماعيل حتى عهد خاتم الانبياء (ص) كما ياتى اخبارها: ا - فى مكة كان الطائفون حول الكعبة يطوفون حول حجر اسماعيل (ع) و يتمسحون بجداره، و فيه قبر اسماعيل (ع) و امه هاجر، كما اجمع عليه علماء الامة الاسلامية: فقد ورد فى سيرة ابن هشام (ت: ۲۱۸هـ) و تاريخ الطبرى (ت: ۳۱۰هـ) و ابن الاثير (ت: ۶۳۰هـ) و ابن كثير (ت: ۷۷۴هـ)، و اللفظ لابن هشام: و دفن - اسماعيل - فى الحجر مع امه هاجر. و فى لفظ

ابن الاثیر: واوصی اسماعیل ان یدفن عند قبر امه فی الحجر [۱۶]. وروی ابن سعد فی طبقاته وقال: ان اسماعیل لما بلغ عشرين سنة توفيت امه هاجر وهي ابنة تسعين سنة، فدفنها اسماعیل فی الحجر. وان اسماعیل توفی بعد ابيه، فدفن فی الحجر مما یلی الكعبة مع امه هاجر. وفي رواية بعدها: قبر اسماعیل تحت المیزاب بین الركن والبيت [۱۷]. وفي الاکتفاء للكلاعی ما موجه: دفن هاجر واسماعیل وابنه نابت فی الحجر [۱۸]. و یری حجر اسماعیل فی التصاویر الاتیة و حوله الطائفون والمصلون: وقد وصف ابن جبر قبری اسماعیل وامه هاجر فی رحلته وقال: و تحت المیزاب فی صحن الحجر، بمقربة من جدار البيت الکریم، قبر اسماعیل (ع) و علامته رخامة خضراء مستطيلة قليلا شکل محراب تتصل بها رخامة خضراء مستديرة، و کلتاهما غریبة المنظر، فیهما نکت تنفتح عن لونها الی الصفرة قليلا کانها تجزيع، وهي اشبه الاشياء بالنکت التي تبقى فی الیبدق من حل الذهب فيه. والی جانبه مما یلی الركن العراقی قبر امه هاجر رضی الله عنها، و علامته رخامة خضراء سعتها مقدار شبر ونصف. یتبرک الناس بالصلاة فی هذين الموضعين من الحجر، وحق لهم ذلك لانهما من البيت العتيق، وقد انطبقا علی جسدین مقدسین مکرمین، نورهما الله، ونفع ببرکتهم کل من صلی علیهما. و بین القبرین المقدسین سبعة اشبار [۱۹]. و روی عبد الرحمن بن الجوزی (ت: ۵۹۷هـ) فی باب ذکر اعیان المدفونین بالحرم من کتابه [۲۰] ، و روی عن صفوان بن عبد الله الجمحی انه قال: حفر ابن الزبير فوجد فيه سفطا من حجارة اخضر، فسأل قريشا عنه فلم يجد عند احدهم فيه علما، فارسل الی ابی فسأله فقال: هذا قبر اسماعیل (ع)، فلا تحركه، فترکه. و قال ابن الزبير: هذا المحدودب يشير الی ما یلی الركن الشامی من المسجد الحرام قبور عذارى بنات اسماعیل. و وری ان ذلك الموضع ما بین المیزاب الی باب الحجر الغربی. و فی باب ذکر باب قبور عذارى بنات اسماعیل (ع) من المسجد الحرام، من اخبار مكة فی قديم الدهر و حديثه، لابی عبد الله محمد بن اسحاق الفاكهي، توفی بعد سنة ۲۷۲ هـ ط. بیروت سنة ۱۴۱۴ هـ، یری ان ابن الزبير قال: ان هذا المحدودب الذي یلی الركن الشامی قبور عذارى بنات اسماعیل. قال ابن عمر فی حديثه: فسئل سفیان الراوی ای مكان هو؟ فإشار بيده الی الحجر مستقبل الركن الغربی الذي یلی الركن الیمانی دار العجلة. و روی ذلك - ایضا - عبد الرزاق قی ۵/۱۲۰ من مصنفه والارزقی فی ۲/ ۶۶ [۲۱]. و روی ابن الجوزی فی باب ذکر اعیان المدفونین بالحرم والارزقی فی اخبار مكة ما موجه: كان النبی اذا هلكت امته لحق بمكة فتعبد فیها و من معه من المؤمنین حتی يموت و منهم هود و صالح و شعيب. و ان بین الركن الی المقام الی زمزم الی الحجر قبور تسعة و تسعين نبیا. و روی ابو بكر الفقيه عن النبی (ص) انه قال: ما من نبی هرب من قومه الا هرب الی الكعبة یعبد الله فیها حتی يموت و ان قبر هود و شعيب و صالح فی ما بین زمزم و المقام، و ان فی الكعبة قبر ثلاثمائة نبی، و ما بین الركن الیمانی الی الركن الاسود قبر سبعین نبیا [۲۲]. كان ذلكم ما جاء فی كتب مدرسة الخلفاء، و جاء فی كتب الحديث بمدرسة اهل البيت ما یاتی: ورد فی الكافی للكلینی (ت: ۳۲۹هـ) و کتاب من لا یحضره الفقيه و علل الشرائع للصدوق (ت: ۳۸۱هـ) والوافی للفيض (ت: ۵۱۰۸۹هـ) والبحار للمجلسی (ت: ۱۱۱۱هـ) واللفظ للاول: فيه - ای فی الحجر - قبر هاجر وقبر اسماعیل (ع) [۲۳]. و فیها ایضا: وفيه - ای فی الحجر - قبور انبياء [۲۴]. وورد ایضا فی الكافی والوافی والبحار: ودفن فی الحجر، مما یلی الركن الثالث، عذارى بنات اسماعیل (ع) [۲۵]. كانت تلکم اخبار قبور الانبياء و الاولیاء فی مكة، وفي ما یاتی نورد بعض اخبار قبورهم فی غیر مكة:

قبر ام النبی فی الابواء و زیارة النبی لقبورها

جاء فی ترجمة الابواء من معجم البلدان: الابواء قرية من اعمال الفرع من المدينة بينها و بین الجحفة مما یلی ثلاثة و عشرون ميلا. و بالابواء قبر آمنه بنت وهب ام النبی (ص) و كان السبب فی دفنها هناك ان عبد الله والد رسول الله (ص) كان قد خرج الی المدينة یمتار تمرا فمات بالمدينة فكانت زوجته آمنه بنت وهب تخرج فی كل عام الی المدينة تزور قبره فلما اتی علی رسول الله (ص) ست سنین خرجت زیارة لقبوره و معها عبد المطلب و ام ایمن حاضنة رسول الله (ص) فلما صارت بالابواء منصرفه الی مكة ماتت بها [۲۶] و فی تاریخ ابن عساکر: و كانت آمنه بنت وهب ام سيدنا رسول الله (ص) قدمت برسول الله (ص) المدينة علی احواله من بنی عامر بن

النجار ثم صدرت به راجعه الى مكة، فتوفيت بالابواء بين مكة و المدينة، ورسول الله (ص) ابن ست سنين [۲۷]. و جاء تفصيل الخبر بطبقات ابن سعد و قال في آخره ماموجه: فلما مر رسول الله (ص) في عمرة الحديبية بالابواء اتى قبر امه آمنه فاصلحه و بكى عنده و بكى المسلمون لبكاء رسول الله (ص). و جاء خبر بكاء رسول الله (ص) على قبر امه و بكاء الصحابة في سائر كتب الحديث [۲۸] - ايضا -.

قبر رسول الله في المدينة

في طبقات ابن سعد و سيرة ابن هشام ما موجه: دفن الرسول (ص) في بيته الذي قبض فيه و في نفس الغرفة التي توفى فيها، ثم دفن بعد ذلك كل من الخليفة ابو بكر و الخليفة عمر فيها، و ثم بنى على الغرفة القبة الخضراء [۲۹]، كما يشاهد ذلك في التصوير الاتي:

نواب زيارة قبر النبي

روى الدار قطنى في سننه و الطبرانى في معجمه و الفاكهى في اخبار مكة بسندهم عن ابن عمر انه قال: قال رسول الله (ص): ((من حج فزار قبرى بعد موتى كان كمن زارنى في حياتى)) [۳۰]. و روى الطيالسى بسنده عن عمر قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: ((من زار قبرى - او من زارنى - كنت له شفيعا او شهيدا...)) [۳۱].

من زار قبر الرسول من اهل البيت و الصحابة

۱- اول من زار قبر النبي (ص) ابنته فاطمة (ع) روى ابن الجوزى بسنده عن على (ع) قال: لما رمس رسول الله (ص) جاءت فاطمة (ع) فوفقت على قبره، فاخذت قبضة من تراب القبر فوضعت على عينها و بكت و انشأت تقول: ماذا على من شم تربة احمد ان لا يشم مدى الزمان غواليا صبت على مصائب لو انها صبت على الايام عدن لياليا [۳۲] و في رواية... صرن لياليا. ب - زار الصحابي ابو ايوب الانصارى (رض) قبر الرسول (ص) و وضع وجهه عليه كالاتى: في مسند احمد و مستدرك الحاكم و مجمع الزوائد و اللفظ لاحمد و الحاكم بسندهم قالوا: اقبل مروان يوما فوجد رجلا واضعا وجهه على القبر، فقال: اتدرى ما تصنع، فاقبل عليه فاذا هو ابو ايوب، فقال نعم جئت رسول الله (ص) و لم آت الحجر، سمعت رسول الله (ص) يقول: ((لا- تبكوا على الدين اذا وليه اهله و لكن ابكوا عليه اذا وليه غير اهله)) [۳۳]. ج - الصحابي بلال: روى ان بلالا- اتى قبر النبي (ص) و جعل يبكي عنده و يمرغ وجهه عليه فاقبل الحسن و الحسين فجعل يضمهما و يقبلهما [۳۴]. د - معاذ بن جبل: عن عمر بن الخطاب: انه خرج يوما الى مسجد رسول الله (ص)، فوجد معاذ بن جبل قاعدا عند قبر النبي (ص) يبكي، فقال: ما يبكيك؟ قال: يبكىنى شىء سمعته من رسول الله (ص) الحديث [۳۵].

خلاصة البحوث و نتائجها

استدل القائلون بتحريم البناء على قبور الانبياء و الاولياء و اتخاذها مساجد و معابد و الطواف حولهما كما روى: اولاً: ان الامام على (ع) قال لابي الهياج الاسدى: ابغضك في ما بعثنى رسول الله (ص) و انه قال: كان رسول الله (ص) في جنازة فقال: ((ايكم ينطلق الى المدينة فلا- يدع بها و ثنا الا كسره و لا قبر الا سواه و لا صورة الا لطخها))، فانطلق رجل لذلك و هاب اهل المدينة و رجع خائبا، فذهب الامام على و انجز كل ذلك لست ادري كيف لم ينتبه المستدلون بهذه الرواية بان الرسول (ص) هل كان في تشييع جنازة بمكة و ارسل من ارسله الى المدينة و رجع خائبا منها ثم ارسل بعده ابن عمه على (ع) ففعل كل ذلك؟ ام كان في المدينة؟ الرسول (ص) فسوى كل القبور و لطح كل الصور و كسر كل الاوثان؟ و هل كان اصحاب تلك الاوثان مسلمين؟ اذا فكيف كانوا يحتفظون بالاوثان؟ بمجرد ذهاب ابن عم الرسول (ص) اليهم و لا بد ان يكون زمان صدور هذا الحكم لابي الهياج من ابن عم الرسول (ص) في

عصر خلافتی لیصح منه صدور الحکم فی شان اهل بلد یحکمه، ای یكون زمان صدور هذا الحکم بعد زمان حکومت الخلفاء الثلاثة و لست ادري هل كان بقى يومذاك في بلاد المسلمين وثن کی یکسره ابو الهیاج؟ لست ادري ثانيا: استدلو بما روى عن النبي (ص) انه قال: ((لا- تتخذوا قبری و ثنا كما اتخذ اليهود قبور انبيائهم و ثنا)). لست ادري متى اتخذ اليهود قبور انبيائهم و ثنا؟ فانهم بعد ان خرجوا من مصر كانت لهم خيمة في التيه للعبادة، و في زمن سليمان بنى لهم هيكل سليمان معبدا كما كان شان مسجد الرسول (ص). و اما قبور انبيائهم فقد مر بنا ان بعضهم لم يعرف اين دفنوا، و بعضهم كانت قبورهم في اقبية بجوف ارض لم يعرف اماكنها غير افراد معدودين. و ما روى عن رسول الله (ص) انه لعن زوارات القبور، فيرفعها الروايات الصحيحة المتضاربة انه (ص) قال: ((كنت نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها...)). كانت تلکم ادلة القائلين بحرمه البناء على القبور و اتخاذها مساجد و اماكن للعبادة. و استدل القائلون بجواز اتخاذ مقابر الانبياء و الاولياء مساجد و اماكن للعبادة: اولاً: من كتاب الله بقوله تعالى: ا - (و اتخذوا من مقام ابراهيم مصلى) ب - (و قال الذين غلبوا على امرهم لتتخذن عليهم مسجدا) فقد امر الله سبحانه ان نتخذ من موطن قدم خليله ابراهيم مصلى، و اخبر عن الذين غلبوا على امر اصحاب الكهف انهم اخبروا عن اتخاذ مضاجعهم مسجدا تقريراً لفعلهم ذلك. ثانياً: استدلون من سنة الرسول (ص) بما جرى لقبور نبي الله اسماعيل و امه هاجر و بناته العذارى و سائر الانبياء الذين دفنوا في حجر اسماعيل و بيت الله الحرام، و كان بعضها ظاهراً للعيان الى قرون بعد عصر الرسول (ص) و طاف حول حجر اسماعيل مدفون اسماعيل و ذرية الرسول (ص) و الصحابة و ابرار المسلمين الى يومنا الحاضر. ثالثاً: ايضاً استدلون من سنة الرسول (ص) بزيارته لقبور امه، و انه بكى و ابكى الصحابة و رمم قبرها. رابعاً: بالغرفة المسقفة التي فيها قبر الرسول (ص) و قبر الخليفين و بناء القببة الخضراء فوقها كما نشاهدنا اليوم. خامساً: بتحريضه المسلمين على زيارة قبره (ص) و حثهم عليها. سادساً: بزيارة بضعته فاطمة الزهراء (ع) قبره و زيارة الصحابي ابي ايوب (رض) لقبوره (ص). اذا فزيارة قبور الانبياء و الاولياء و البناء عليها و اتخاذها مساجد و اماكن للعبادة مما سنه الله تعالى و سنه رسوله الكريم (ص). اذا فقد كان اول القبوريين - حسب تعبير البعض - رسول الله (ص) ثم من بعده بضعته و صحابته ثم نحن، و لنا جميعاً برسول الله (ص) اسوة و قدوة. و لو يسمح لنا اليوم لاتبعنا سنة الرسول (ص) في البكاء على قبور الانبياء و الاولياء و ترميمها و زيارة قبره (ص) خاصة، و اقتدينا بصحابيه البر ابي ايوب (رض) و وضعنا وجهنا على قبره (ص)، و ببضعته فاطمة (ع) و شممنا تراب قبره و قلنا: ماذا على من شم تربة احمد ان لا يشم مدى الزمان غواليا و لكن ماذا نقول و في العين قذى و في الحلق شجى، و انا لله و انا اليه راجعون.

باورقی

[۱] الكهف / ۲۱.

[۲] البقرة / ۱۲۵.

[۳] الانفال / ۴۶.

[۴] النساء / ۵۹.

[۵] مسند احمد ۱ / ۸۷، ۸۹، ۹۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۰ و مسند الطيالسي، ح ۹۶ و ۱۵۵.

[۶] مسند احمد ۲/۲۴۶.

[۷] مسند احمد ۲/۲۸۵.

[۸] سنن ابن ماجه كتاب الجنائز باب ما جاء في النهي عن زيارة النساء للقبور ط. دار احياء الكتب العربية سنة ۱۳۷۲ هـ ۱/۵۰۲ ح ۱۵۷۶، و سنن ابي داود عن ابن عباس كتاب الجنائز باب زيارة النساء للقبور ط. دار احياء السنة النبوية ۳/۲۱۸ ح ۳۲۳۶، و مسند احمد الباب الثالث في جوامع المناسك و اسرار بعضها ط. الميمنية مصر سنة ۱۳۱۳ هـ، ۲/۳۳۷، ۳۵۶، و سنن الترمذي ابواب الجنائز باب ما جاء في

کراهیه زیارة القبور للنساء المطبعة المصرية بالازهر سنة ۱۳۵۰ هـ ۲/۲۷۶.

[۹] مسند احمد ۱ / ۸۹ و ۹۶.

[۱۰] البقرة / ۱۲۵.

[۱۱] الکهف / ۲۱.

[۱۲] صحيح البخارى، كتاب الانبياء، باب يزفون النسلان فى المشى ۲/۱۵۸ و ۱۵۹.

[۱۳] راجع تفسير الايات فى كتب التفسير، كتفسير الطبرى ۱۳۲/۱۵-۱۴۹، وتفسير القرطبي ۱۰/۳۷۹، وتفسير ابن كثير ۱۲۱/۱۲۸۵.

[۱۴] صحيح مسلم كتاب الجنائز باب زيارة القبور ۲/۶۷۲ ح ۹۷۷، ط. دار احياء التراث العربى - بيروت. ب - سنن النسائي كتاب الجنائز

باب زيارة القبور ۴/۸۹، ط. دار احياء التراث العربى بيروت. ج - سنن ابن ماجه كتاب الجنائز باب ما جاء فى زيارة القبور ۱/۵۰۰-۵۰۱،

ط. دار احياء الكتب العربية سنة ۱۳۷۲ هـ. د - سنن الترمذى باب الجنائز ۴/۲۷۴، المطبعة المصرية بالازهر سنة ۱۳۵۰ هـ. ه - سنن ابى داود

كتاب الجنائز باب فى زيارة القبور ۳/۲۱۸ ح ۳۲۳۵، ط. دار احياء السنة النبوية. و - فى موطا مالك عن ابى سعيد الخدرى، كتاب

الضحايا، باب ادخار لحوم الاضاحى ۲/ ۴۸۵، ط. دار احياء التراث العربى.

[۱۵] سنن ابن ماجه كتاب الجنائز، باب ما جاء فى زيارة القبور، ط. دار الكتب العربية سنة ۱۳۷۲ هـ، ۱/۵۰۱، ح ۱۵۷۱.

[۱۶] راجع ذكر خبر اسماعيل (ع) وولده فى كل من سيرة ابن هشام، ط. مصر سنة ۱۳۵۵ هـ، ۱/ ۶. وتاريخ الطبرى، ط. اوربا ۱/۳۵۲.

وتاريخ ابن الاثير، ط. اوربا ۱/۸۹. وتاريخ ابن كثير ۱/ ۱۹. ومادة: (حجر) من معجم البلدان.

[۱۷] لخصنا روايات ابن سعد الثلاث من طبقاته ۱ / ۲۵، ط. اوربا.

[۱۸] الاكتفاء فى مغازى المصطفى والثلاثة الخلفاء / ۱۱۹، تصحيح هنرى ماسه، مطبعة جول كريونل، الجزائر، ۱۹۳۱ م.

[۱۹] ابن جبیر هو محمد بن احمد بن جبیر الكنانى الاندلسى، البلنسى الاصل، الغرناطى الاستيطان. ولد ليلة السبت عاشر ربيع الاول

سنة ۵۴۰ او سنة ۵۳۹ هـ، وتوفى بالاسكندرية ليلة الاربعاء، التاسع او السابع والعشرين لشعبان سنة ۶۱۶ هـ. وكان ادبيا بارعا، شاعرا

مجيدا، سرى النفس، كريم الاخلاق، من علماء الاندلس بالفقه والحديث. ورحلة ابن جبیر: كتاب وصف فيه ابن جبیر رحلة قام بها

للحج، استغرقت عامين وثلاثة اشهر ونصفا، من يوم الاثنين التاسع عشر لشهر شوال ۵۷۸ هـ، الى يوم الخميس الثانى والعشرين لمحرم

۵۸۱ هـ، وزار فيها مصر وبلاد العرب والعراق والشام وصقلية وغيرها. ووصف هذا الرحالة المدن التى مر بها، والمنازل التى حل فيها من

هذه الاقطار جميعا. وقد نقلنا ما اوردناه هنا من ط. دار مصر للطباعة عام ۱۳۷۴ هـ، تحقيق الدكتور حسين نصار ۶۳/، ورجعنا الى مقدمة

الكتاب فى ترجمة ابن جبیر.

[۲۰] مثير الغرام الساكن الى اشرف الاماكن ط. دار الراية للنشر فى الرياض سنة ۱۴۱۵ هـ ص ۲۱۸ لابن الجوزى، و العذارى: جمع

العذراء البكر.

[۲۱] على ما جاء بهامش اخبار مكة ص ۱۲۳.

[۲۲] مختصر كتاب البلدان، تاليف ابى بكر احمد بن الفقيه الهمداني (ت: ۳۴۰هـ) ط. بريل بليدن سنة ۱۳۰۲ هـ ص ۱۷.

[۲۳] فروع الكافى، كتاب الحج، باب حج ابراهيم واسماعيل (ع) وبنائهما البيت، ح ۱۴، ط. دار الكتب الاسلامية، طهران ۱۳۹۱ هـ، ۴ /

۲۱۰. و من لا يحضره الفقيه، كتاب الحج، باب علل الحج، ح ۳، ط. دار الكتب الاسلامية، طهران ۱۳۹۰ هـ، ۲/۱۲۵ - ۱۲۶، وباب نكت

فى حج الانبياء والمرسلين، ح ۸، ۲ / ۱۴۹. والوفى، كتاب الحج، باب حج ابراهيم واسماعيل (ع)، ط. الاولى ۸ / ۲۸. والبحار، كتاب

النبوة، باب احوال اولاد ابراهيم (ع) وازواجه وبناء البيت، ح ۴۱، ۵ / ۱۴۳، وح ۵۴، ۵ / ۱۴۴.

[۲۴] فروع الكافى، كتاب الحج، باب حج ابراهيم (ع)، ح ۱۵، ۴ / ۲۱۰. والبحار عن الصدوق، كتاب النبوة، باب احوال اولاد ابراهيم

(ع)، ح ۴۰، ۵ / ۱۴۲، ط. الاولى كمباني، وباب اخبار اولاد ابراهيم، ح ۵۵، ۵ / ۱۴۴. والوفى، كتاب الحج، باب حج ابراهيم ۸ / ۲۸.

- [۲۵] فروع الکافی، کتاب الحج، باب حج ابراهیم، ح ۱۶، ۴ / ۲۱۰. والوفی، کتاب الحج، باب حج ابراهیم ۸ / ۲۸. والبحار، ح ۵۶، ۵ / ۱۴۴.
- [۲۶] معجم البلدان ۱/۱۰۰.
- [۲۷] مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر ۲/۱۰۰.
- [۲۸] طبقات ابن سعد، ط. بیروت سنه ۱۳۷۶ هـ ۱/۱۱۶، و سنن النسائی کتاب الجنائز، باب زیارة قبر المشرک ۱ / ۲۶۷، و سنن ابی داود کتاب الجنائز باب زیارة القبور ح ۳۲۳۴، ۳/۲۱۸، و سنن ابن ماجه، کتاب الجنائز باب ما جاء فی زیارة قبور المشرکین، ح ۱۵۷۲، ۱/۵۰۱.
- [۲۹] طبقات ابن سعد ۲/۲۹۲ - ۲۹۴، و سیره ابن هشام ۴/۳۴۳.
- [۳۰] السنن الكبرى للبيهقي ۵/۲۴۶، و سنن الدارقطني ۲/۲۷۸، و اتحاف السادة المتقين للزبيدي ۴/۴۱۶، و ترواء الغليل للبناني ۴/۳۳۵، و كنز العمال ط. حيدرآباد الدكن ۵/۷۰، و مجمع الزوائد للهيثمي ۲/ ۴، و الدر المنثور للسيوطي ۱/۲۳۷، و المعجم الكبير للطبراني ۱۲ / ۴۰۷.
- [۳۱] مسند الطيالسي (ت ۲۰۴هـ) ط. حيدرآباد سنه ۱۳۲۶هـ ص ۱۲، و كنز العمال، ط. حيدرآباد الدكن ۲۰ / ۱۶۱، و في مختصر تاريخ دمشق ۲/۴۰۶، المطالب العالیة لابن حجر ۱۲۵۴، و الدر المنثور ۱/۲۳۷، و المعجم الكبير للطبراني ۱۲/۴۱۷.
- [۳۲] ارشاد الساری للقسطانی، ط. بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۲/۴۰۶ - ۴۰۷، و الوفاء باحوال المصطفی لابن الجوزی، ط. بیروت، دار المعرفة، ۲/۸۰۴، و مثير الغرام الساکن ص ۳۰۰، و وفاء الوفاء لنور الدین السمهودی ۴/۱۴۰۵.
- [۳۳] مسند احمد ۵/۴۲۲، و المستدرک للحاکم، کتاب الفتن، ۴/۵۱۵، و مجمع الزوائد کتاب الخلافة باب ولاية المناصب غير اهلها، ط. بیروت دار الکتاب ۵/۲۴۵، و بلفظ آخر ۴/۲ منه.
- [۳۴] تاریخ ابن عساکر ۷/۱۳۷ فی ترجمه ابراهیم بن محمد الانصاری، ط. بیروت سنه ۱۴۱۵ هـ، و سير اعلام النبلاء للذهبي ۱/۳۵۸ فی ترجمه بلال، و تهذيب الكمال للمزي ۴/۲۸۹، و وفاء الوفاء للمهودي ۴/۱۳۵۶.
- [۳۵] سنن ابن ماجه ۲/۱۳۲۰ - ۱۳۲۱، کتاب الفتن، باب من ترجی له السلامة من الفتن.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره

الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید / حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۲۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۰۹۵۳۰۶۲۱، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

